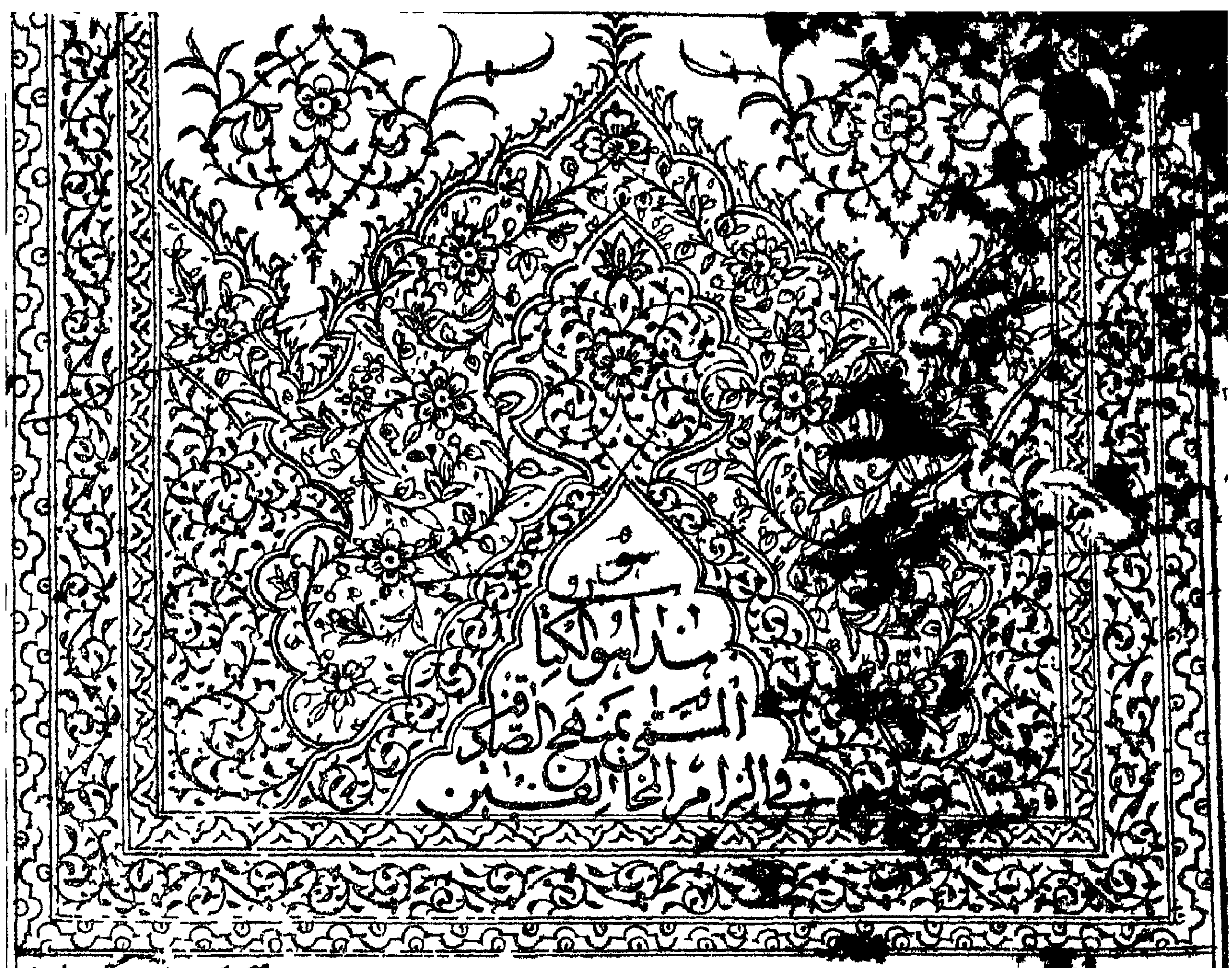
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل القرآن مصباحا لطریق الظلام و صیر الفرقان مفتاحا لابواب [illegible]
و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و صفیه محمد سید الانام و [illegible] الهداة الائمة

السلطان

چون تفسیر کبیر و کتاب
بی شبه و نظیر مسمی بمنهج الصادقین
عارف ربانی عالم صمدانی افاضل علامه
فتح الله کاشانی طاب ثراه که از حلیه نفاست [illegible] بچهار ربع و در
طریقه ممتاز و اکثر بنوعی مطبوع و حلیه انطباع بلندان [illegible]
و عوام را فیض عام رسیده لهذا نواب مستطاب شاهزاده
الامجد الارفع الاشرف [illegible] اکبر میرزا [illegible] مدققا فی تفسیر الحقایق
و موفقا فی کشف الحقایق فرزند ارجمند نواب [illegible] حاجی محمد ولی میرزا طاب ثراه
محض ازدیاد دعای [illegible] و دوام سلطنت ابد آیت السلطان
السلاطین خاقان الخواقین [illegible] و ظل الله فی الارضین
سلطان صاحبقران خاقان دارا دربان ابو المظفر
[illegible] خلد الله سلطانه و شید ارکانه
[illegible]

تفسیر مرقوم را بحلیه طبع محلی کرداند
مطابق سنه [illegible] هزار و [illegible] من الهجرة النبویه علی [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] کلمات [illegible] بواسطه [illegible] ایمان [illegible]

و شکر [illegible] قرآن [illegible] اکرام [illegible] عنایت [illegible]

فصاحت [illegible] مخلوقات [illegible] فصاحت [illegible] معانی [illegible] و صلوات

ناعت دلائل نبوت [illegible] کشف مجملات و تفسیر متشابهات از [illegible] و [illegible] آل اطهار و عترت

ابرار اولیا که هر یک از ایشان بنص الهی کشاف [illegible] شرع مبین بوده‌اند [illegible]

صلوات [illegible] السموات والارضین اما بعد [illegible] علی [illegible]

استخراج [illegible] اصول شریعت مصطفوی و مقصد فروع ملت نبوی [illegible] صحیح [illegible]

الهدی ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلاة والثناء [illegible] طلب علم

شریعت [illegible] هر [illegible] اسلام [illegible] علم [illegible]

و مذاکره [illegible] علم شرع [illegible] حلال و حرام [illegible]

[illegible] در خلوت و دلیل [illegible]

[illegible]

[illegible] طلبه علم شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] از برای [illegible]

ای اصحاب که علم شرع [illegible]

و عقبی و مذاکره [illegible]

[illegible] حلال و حرام [illegible] علم [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] روایت است [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

در حلهٔ روایات ایشان پوشانند که هیچ کس مثل آن را ندیده باشد و بعد از آن بسبب کشف رموز و کشف غوامض اسرار [illegible] پدر و مادر تو باد [illegible] فاتحهٔ سوره
علم قرآن بنا نمود که اصل همهٔ شعب علوم است چنانچه از آنحضرت مرویست که اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا
یعنی هر گاه حدیثی از من بشما رسد آن را عرض کنید بر کتاب خدا که قرآنست پس آنچه موافق او باشد قبول کنید و توجه بآن نمائید و آنچه مخالف آن بود اعراض نمائید
از او و بموافقت احادیث و انبیا در فضل [illegible] از مقصد این کتاب بعد کو نموده شد پس معلوم شد که علم قرآن اصل علوم شرعیست و دانستن آن ضروریست و چون که
بعضی از عجم از مطالعهٔ تفاسیر عربیه عاجز بودند و از تفاسیر فارسیه نیز بهرهٔ تمام نداشتند بواسطهٔ آنکه بعضی از آن مجمل تفاصیل جمیع لغات و ملاحظهٔ اشتقاق
از او و ذکر وجوه ترکیبات باسرها و بنا قراآت عشره و شاذه و سایر متفرقات و امثال آن بلا حد [illegible] از سخنان غیر موثوق به مطالعهٔ آن موجب کلال
میشد و بعضی بجهة کثرة الفاظ فرسیه قدیم و اسلوب نامربوط و عبارات نامستقیم باعث ملال و برخی دیگر در غایت اختصار که از آن فایدهٔ تامه حاصل نمیشد تفسیر
کاشفی اگرچه بجواهر عبارات بلیغه و لآلی الفاظ بلیغه فصیحه محلی بود اما چون که موافق روش مخالفین و مخالف مذهب ائمهٔ صادقین بود صلوات الله علیهم اجمعین
نظر بر این [illegible] مینمود حیف بود که [illegible] بنقوش جهالة [illegible] و با وجود این در غایت ایجاز و اختصار بنا علی هذا
بخواطر فاتر این فقیر ضعیف [illegible] الفقیر الی غفران الله اللطیف السبحانی ابن شکر الله فتح الله الشریف الکاشانی کساهما حلل بنیت صفوانه و سقاهما شآبیب
غفرانه رسید که تقربا الی الله تعالی و طلبا لمرضاته لعلی مطالعهٔ تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب قویه و احادیث و غیر آنها از کتب کلامیه و اصول و فروع و تعهد
کرده تفسیری از آن انتخاب نماید که مشتمل باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قرائت سبعه که مسلم الثبوت و مجمع علیه جمیع موافق و مخالف است و متعرض قرائت دیگر
بجهت تطویل اختلاف در آن [illegible] باشد بذکر اسرار و نکات و اسباب نزول آیات و احادیث سید البریات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اخبار قصص و حکایات
و فضائل سور و آیات و بجهت ربط و اتصال آن بیکدیگر و بنا مسائل فقهیه در ضمن تبیین آیات احکام و مناقب اهل البیت [illegible] الفاظ و انطاق
ایشان و در بنا اعراب و لغت بوطر خیر الامور اوسطها سلوک نماید بعضی از سخنان ادبا بتحقیق انیق محرر گرداند و چون مقصد اقصی و مطلب اعلا از
این تصنیف [illegible] صادقین است بحجج واضحه و الزام مخالفین ببراهین باهره از آن جهت مسمی شد بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین و بر تحلید ترتیب
[illegible] ائمه اثنی عشر و تیمن و تبرک [illegible] علی الحسن الترصیف و النظام سمت اختتام یابد بالله العصمة و التوفیق و [illegible] التحقیق مرجو از لطف عمیم
علمای [illegible] لکریم عفو عظیم فضلای واجب التعظیم آنستکه اگر در حین عبور بر غث و سمین [illegible] مشاهده نمایند از آن توقف نموده بستر عفو مستور سازند و قلم
طعن کوتاه کرده بزبان قلم باصلاح [illegible] منظوم و نظیر کیمیا اثر [illegible] برخوردار گردانند و پیش از شروع در مقصود
در [illegible] تقدیم مینماید که مشتمل باشد بر آنچه معرفت آن لازم است هر که در این علم خوض نماید و آن مشتمل است بر ده فصل فصل اول در ذکر اسامی بعضی
از قراء قرآن و مختصر احوال ایشان و چون مقرر شد که معانی قرآن بر وفق قراء سبعه سمت تفسیر خواهد یافت از آن جهت در این فصل اکتفا بذکر قراء سبعه
و راویان ایشان و بیان صحت اسانید ایشان خواهد شد بدانکه قاری اول از قراء سبعه نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم است مولی جعونة بن شعوب اللیثی و کنیت او
ابو الحسن است و گویند ابو عبد الله و او قرآن از [illegible] شیبة [illegible] و عبد الرحمن بن هرمز الاعرج خوانده و شیبة و عبد الرحمن بر ابن عباس و [illegible] فوت شد
در سال صد و شصت و هفت و دو راوی دارد اول عیسی مینا است که ملقب است بقالون و در مدینه فوت شده در سال [illegible] و دوم عثمان بن سعید
ملقب بورش است و در مصر در سال [illegible] فوت شد قاری دوم عبد الله بن کثیر داری است که قرآن از مجاهد [illegible] و مجاهد بر ابن عباس
در سال صد و بیست در مکه معظمه متوفی شده و او دو راوی دارد یکی احمد بن محمد بن عبد الله بزی که در سال دویست و پنجاه در مکه فوت شده و دیگری محمد بن عبد الرحمن
که ملقب بقنبل و در سال دویست و نود و یک وفات کرده قاری سیم عاصم بن ابی النجود کوفیست که مولای بنی نصر [illegible] و نام مادر او بهدله
است و کنیت او ابوبکر و قرآن از ابو عبد الرحمن سلمی و زر بن حبیش خوانده و عبد الرحمن بر امیر المؤمنین ع و زر بن حبیش بر عبد الله بن مسعود که از تلامذه
امیر المؤمنین است و ابی بن کعب و از حسن صوت و جودت قرائت او خلق تعجب کردندی و وفات او در کوفه بود در سال صد و بیست و هفت یا هشت [illegible] و گویند که
[illegible] بوده که موضعی است در بادیه [illegible] و او دو راوی دارد یکی شعبة بن سالم است [illegible] و مکی [illegible]
[illegible] در سال صد و نود و چهار و دوم حفص [illegible] ابو عمرو [illegible] ابوبکر [illegible]
صد و هشتاد قاری چهارم ابو عمرو بن العلاء بن عمار [illegible] بن عباس [illegible] در کوفه فوت شده در سال صد و پنجاه و [illegible]
[illegible] و دیگری شعیب سوسی [illegible] قاری پنجم ابو عمران بن عامر یزید
الیحصبی [illegible] و قرآن از مغیره [illegible] عثمان بن عفان [illegible] در سال صد و هیجده و او دو راوی دارد یکی هشام بن عمار بن نصیر سلمی
[illegible] و دیگری عبد الله بن احمد بن بشیر ذکوان [illegible] قاری ششم حمزه
ابن حبیب [illegible] و قرائت از امام جعفر صادق ع [illegible] در سال صد و پنجاه و شش در حلوان [illegible] دو راوی دارد یکی خلف بن هشام [illegible]
[illegible] و دیگری خلاد بن خالد [illegible] قاری هفتم علی بن حمزهٔ کسائی [illegible]
[illegible] ابو عمرو [illegible] ابوالحارث لیث [illegible]
[illegible] فصل دوم در ذکر اسامی قرآن [illegible]
[illegible] قرآن مصدر [illegible] مقروء باشد [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] جمع [illegible]



کو یعنی بقوله تعالی انا انزلنا الذکر و مراد از قرآن بعض احکام است و تذکیر و قصص و موعظه و حجج و عبر و امثال است که در شأن آن حضرت نازل شده و مسطور است که آن حضرت فرمود
و مکارم الاخلاق المثانی و مکان الانجیل المثانی و مکان الزبور المئین و فضلنی بالمفصل یعنی مرا بجای تورات سبع الطول داده اند و عوض انجیل مثانی داده اند و عوض زبور مئین را و فضل داده اند مرا بمفصل که هیچ
انبیا مرسل بمفصل که هیچ پیغمبری را مثل آن نداده اند و مراد از سبع طول سوره البقره و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال است که با سوره توبه است که بجهت عدم بسمله بینهما حکم
سوره واحد دارند و چون این سور طولی اند ازین جهت باسم سبع طول مسمی شده اند و مراد از مثانی سورها است که در عقب این هفت سوره اند و اول آن یونس است و آخر آن سوره
نحل و آنها را مثانی گفته اند بجهت آنکه در طول ثانی سبع طول اند و از ابن عباس روایت است که مراد از مثانی جمیع سور قرآن اند کقوله تعالی کتابا متشابها مثانی و بنابرین وجه تسمیه
که چون در قرآن امثال و حکم و فرایض و قصص را مثنی ساخته اند و در خاطر نشان قرار گرفته و از اینجهت گفته اند که مراد بقوله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی
هفت آیه فاتحه است وجه تسمیه این باین اسم و افتتاح فاتحه ... و اما مئین سورها است که صد آیه باشند یا قریب آن در زیاده و نقصان و آن هفت
سوره اند اول آن بنی اسرائیل و آخر آن سوره المؤمنین و مفصل ما بعد حوامیم است تا آخر قرآن و ابن عباس روایت است که مفصل از والضحی است تا آخر قرآن و تسمیه
باین اسم بجهت کثرت فصول است به بسمله و سورها ... معلوم ... قرآن که اقل از صد آیه باشد و ... از سوره ... چنانکه سوره محیط است بسمله و حافظ
سوره محیط است ... قرآن ... معرفت ... ابن عباس ... مشتمل بر نوعی از علوم ... و اشتمال سوره بر ... و ... انواع
که بمعنی منزله و مرتبه است چه سوره قرآن ... مراتبی است که قاری در آن ترقی میکند تا میرسد بکمال مرتبه ... یا آنکه سوره ... طول و قصر
و فضل و شرف و ثواب ... بجهت آنکه از جانب حضرت عزت نازل شده بواسطه جبرئیل امین بسید المرسلین و محمد اکرم و سوره اصلی نباشد بلکه ...
مشتق از سؤر که بمعنی بقیه و قطعه شیء است ... هر سوره پاره ایست از قرآن و حکمت در تقطیع قرآن بسور و افراد انواع است و ... نظم و تنشیط قاری و تسهیل حفظ و
ترغیب قاری در قرائت ... اکمل ... قاری هرگاه که از یک نوع ... فارغ شد ... سوره ... دیگر شروع نماید ... اصل ...
علامات ... هذا مصلوات ... و مجموعه ... از آیات ... اصطلاح قراء ... و اعراب ...
انقطاع کلام ... بجهت ... باین اسم ... فصل ... اعداد آیات قرآن و فواید معرفت آن پوشیده نماند که عدد اهل کوفه ... است ...
المؤمنین علی ... بصره و شام ... آن حضرت ... اهل مکه ... منسوب ... اسمعیل مکی ...
... عدد اهل مدینه منسوب است بابی جعفر یزید بن قعقاع قاری و اسمعیل ... و عدد اهل بصره منسوب است ... ابی الصباح ... و عدد اهل شام منسوب بعبدالله
غامر ... و ... عدد اهل کوفه ... آیات قرآن ... که ...
شوند ... کلام ملک علام
... حضرت ... لا و ... مسئولا ...
...
...
...
...
...
... و الله بکل شیء علیم
...
الصلوه و اتوا الزکوه ...
دهر ...
لفظی که غیر راجح الافاده ...
الافاده ...
است ... المشرکین ...
و مرفوع ... خاص و عام ...
...
باقید کثرت ...
باشد که ...
علم اصول است **فصل** در تفسیر ... که قرآن نازل شده علی سبعه احرف ...
بعضی اجرای لفظ ...
در مبدأ اسلام ...
اعرضوا عنه ...



ان نباشد او صوتی کتابت نیز معتبر نیست فانه لیس له عقبا ... اختلاف کرده اند بعضی برانند که مراد ... امر و نهی و حلال و قصص و مثل [illegible]

مروی است که سبعه امر و نهی که نزل القرآن علی سبعة احرف زجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال و ابو قلابه نیز از آنحضرت نقل کرده که فرمود که نزل القرآن علی سبعة

احرف امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل و بعضی دیگر از ایشان گفته اند که مراد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و تاویل **فصل** در بیان حال من فسر القرآن

برایه اصاب الحق فقد اخطا که عامه از حضرت رسالت نقل کرده اند و معنی مراد از وی حدیث که بخبر صحیح از سید المرسلین و ائمه معصومین ثابت شده که تفسیر القرآن لا یجوز الا

بالاثر الصحیح و النص الصریح و معنی مقصود از آن ما حدیث آنست که اگر کسی برای و فکر خود تفسیر قرآن کند اتفاقاً موافق حق باشد او مخطی باشد ... [illegible]

تفسیر قرآن خبر ثابت مگر بحدیث صحیح که ما ثور باشد از پیغمبر یا ائمه بنص صریح از ایشان بعضی از اصحاب نظر بظاهر این حدیث کرده اند و تفسیر جمیع آیات سور قرآن را مقصور

ساخته بر ما ثور و بعضی از اجله ایشان سعید بن المسیب و عبیده سلمانی و نافع و سالم بن عبد الله و غیر ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... کما قال الله الذین یستنبطونه منهم و ذم جماعتی کرده که ترک تدبر و تفکر ... [illegible]

کقوله تعالی افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ... و یاد کرده که قرآن ... عربی فصیح تا معنی آن ... تدبر و تفکر ... حاصل کنند چنانکه قال انا جعلناه قرآنا

عربیا لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب و حضرت رسالت ... فرمود که اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به الجدار ...

پس از اینجا معلوم شد که قرآن حجت ... [illegible] ... احتیاج ... [illegible]

صحیح نباشد ... [illegible] ... آیات ... [illegible]

حضرت ... که ان القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه ... [illegible]

از ... [illegible] ... آیات احکام ... [illegible]

... [illegible] ...

علم است ... [illegible] ... **فصل** در

آنکه قرآن ... و محفوظ از زیاده و نقصان ... اجماع علمای ... [illegible]

هست و صحیح ... [illegible]

کتاب و ... [illegible]

... [illegible] ...

احکام ... [illegible] ... اهل اسلام ... [illegible]

... [illegible] ...

علوم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

اولی که ... **فصل** ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ... جمیع ... [illegible]

... [illegible] ... مثل عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **فصل** در بیان اعجاز قرآن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **فصل** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اهل البیت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... عبد الله بن مسعود ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

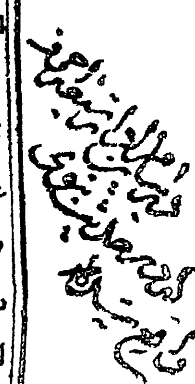
... [illegible] ...

... [illegible] ...



کویی حکمه لیهم انا انزلنا الذکر و مراد از ان فرایض و احکام است و تذکیر و قصص و موعظه و وعد و وعید و امثال که در حدیث از حضرت رسالت پناه ثابت شده اعطیت مکان التوراة السبع الطول
و مکان الانجیل المثانی و مکان الزبور المئین و فضلت بالمفصل یعنی بجای توریة سبع الطوال داده شد و عوض انجیل مثانی و بدل زبور مئین و فضل داده شد
انبیا مرسل مفصل که هیچ پیغمبر را داده اند مراد از سبع طول سوره البقره وآل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال با سوره توبه است که میان ایشان بسمله نیست حکم
سوره واحده اند و بعضی سوره یونس را بجای انفال و توبه شمرده اند مراد از مثانی سورها است که در عقب سبع طول واقع شده اند و اول از یونس تا آخر سوره
...

[illegible]



از نباشد از صفوة کافیه ... معتبر ... مانند ... اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که مراد ... امر و نهی و وعد و وعید و قصص و امثال

... فرمود که نزل القرآن علی سبعة احرف زجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال ... از آنحضرت نقل کرده که فرمود که نزل القرآن علی سبعة

احرف امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل و بعضی بر آنند ... ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و تاویل **فصل** ... در بیان ... من فسر القرآن

برایه فاصاب الحق فقد اخطا ... نقل کرده اند و معنی ... از سید المرسلین و ائمه معصومین ... که تفسیر قرآن را نتوان الا

بالاثر الصحیح و النص الصریح و معنی ... برای و فکر خود تفسیر ... بی آنکه ... ترجمه ...

تفسیر قرآن ... صحیح ... از پیغمبر یا ائمه ... از اصحاب نظر ... و تفسیر جمیع ...

ساخته ... سعید بن مسیب و عبیده سلمانی و نافع و سالم بن عبد الله ...

... قال الله الذین یستنبطونه منهم ... تدبر ... تفکر ...

... افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ... قال انا جعلناه قرآنا

عربیا ... لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب ... فاعرضوه علی کتاب الله ...

... فهو المعنی ... احتیاج ...

[illegible]

تلاوت سمت [illegible] پس تلاوت از کنید تا او را بهر حرفی اراده ده حسنه بنویسد نمیگویم که الم را یک حسنه است بلکه میگویم که الف را ده حسنه و لام را ده و میم را ده حسنه

عیاشی از زهری روایت کند که من از علی بن الحسین زین العابدین شنیدم که میفرمود آیات قرآن خزاین علم الهی و کلید معززات پادشاهی است پس هر گاه که خزانه را در یکشایند باید [illegible]

نظر نمائی و از در یا مناسب [illegible] و عبدالله بن عباس از رسول نقل کرده که آنحضرت فرمود اشراف امت من حاملان قرآن اند و بیک جماعتی که در شب مشغول باشند بعبادت

[illegible] و محمد بن یعقوب از حضرت رسول نقل کرده که هر که خدا او را قرآن کرامت کند و او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از آنچه باو عطا کرده کرامت فرموده پس

او تصغیر امر عظیم و تعظیم امر صغیر نموده و نیز محمد بن یعقوب از آنحضرت روایت کرده که [illegible] بر شما کار دنیا و آخرت [illegible] ملتبس گردد [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] حضرت باری [illegible]

[illegible] نماید [illegible]

[illegible] بحکم کند [illegible] طریق مستقیم [illegible]

طریق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] روایت کرده که آنحضرت فرمود که قرآن [illegible]

در دنیا [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

امور [illegible]

[illegible] حکم کند [illegible]

کرده باشد [illegible] تلاوت [illegible]

[illegible] اهل [illegible] تلاوت کند اهل آسمان

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] روایت کرده [illegible]

حفظ کند [illegible] امام [illegible]

قرآن [illegible] تلاوت کنید [illegible]

تلاوت [illegible] انس بن مالک [illegible] روایت کرده که اهل [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] افضل از

[illegible]

[illegible] علی [illegible] تلاوت کند [illegible]

[illegible] ختم قرآن کند [illegible]

استغفار [illegible] ختم قرآن [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] تلاوت [illegible]

هر ثواب [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

باشد [illegible] ختم قرآن کند [illegible] رسول الله [illegible]

قرآن [illegible] ختم کند [illegible]

[illegible] تلاوت کند [illegible]

[illegible] ابی عبدالله [illegible]

[illegible] کلام الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اسلام [illegible] تلاوت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

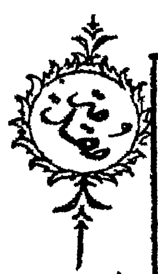
[illegible]

[illegible] امام حسن عسکری

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کتاب الهی

[illegible] از جمیع علوم [illegible]



امیر المؤمنین علیه السلام که مطیع منقاد آن حضرت و دهم از امر و نواهی ثواب قرآن آنست که متصف باشد بآن صفات بر کتاب الله فکر کند و [illegible] که معتقد
فیها نباشد بلکه از نصاری و ... و از قبول آن واستحقاق آنکه حصول ثواب مشروط بایمانست و کسی که معتقد آن نبود گو نباشد بهایم او مستلزم ثواب
قرآن مجرد و ... بخواند اینچنین کتاب خدا و جمعیکه معتقد آن نبود باشد بیشتر است از آنچه ... است با سفل نجوا که ... باشد که ... معتقد نباشند
تصدیق کند بلکه همه از بین منقصد ... است بعد از آنکه فرمود کرامیا ... ثواب عظیم مستمع قاری قرآن ... کفته اند
فرمود که هرگاه دو قران بخواند ... معانی آن ... کیر از سیغمبر اهل البیت ... و ...
... بعمل کند ... خود ... و ... تفسیر ... وفا ... که ...
... و ... ایشان ... که بقیمت ... نباید ... از صد هزار دینار ... از جمیع ... کرده
دنیا ... ایشان ... بد ... انقاری ... کویند ... نظر کنند ... باشد که ...
... و ... بعد از ایشان چون نگاه کنند ... قوم باشد که ...
... و جمیع ... کتاب ... فی قرأنه منکر ... الامر که ... خواهد
... خود نظر ... عزیز ... کوید ... که ... باشد ...
کرام الکاتبین ... ثواب ... که فرزند خود را تعلیم قرآن کرده ... آن حضرت ... معلم ... تعلیم ...
... معلم از ... مغفور ... گناه ... اعمال ایشان ... آن حضرت ... رسول الله افضل ... مؤمن ...
الحال والمرتحل ... اول ... قرآن ... لفظ ...
... تلاوه ... آن حضرت ... قرآن ... تلاوه کند ...
... آن حضرت ... قرآن را بلهجه عرب تلاوه کنید ... فاسقان ... قرآن ... جمیع ...
... تلاوه ... اهل ... اهل ... خوانند ...
... مثل ... ایشان ... مفهوم ...
... انواع ... ثواب ... علیهم ... قرآن ... عبدالله ... عباس ...
تلاوه ... قرآن ... ثواب ... قرآن ... الله ...
... عبدالله ... قرآن ... والحمد لله علی ذلک ...
... کند ... آنکه ...
... قرآن ... قاری قرآن ... مصحف کند ...
... ثواب ... ابو عبدالله ... رسول الله ... حافظ قرآن ... تلاوه ...
مصحف ... نظر کردن ... قرآن ... شکایت ...
مسجد ... قوم ... مصحفی ...
... آن حضرت ... قرآن را ... مصحف ... عذاب ...
... قرآن ... مصحف ... قاری ...
... تلاوه ... ابی عبدالله ... خواندن ...
... فراموش ... قرآن ... آن حضرت ... فراموش ...
... فراموش ... سلام ... توجه کسی ...
... سوره ... تلاوه ... فراموش ...
... منکر ... آن حضرت ...
... قرآن ... آن حضرت ... قرآن
... تلاوه کند ... قرآن تذکره معانی است تا
... لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب ...
... لفظ قرآن ... معنی ... ثواب قرائت ... عبدالله
... تلاوه قرآن ... اعلام ... آن حضرت
... عبدالله عباس ... قرآن خواند ... تفسیر ... حسن بصری ...
... معانی ... حاصل کند ...
... معانی ... المقصود بعون الله الملک المعبود

سوره فاتحة الکتاب

از اهل خلاف چون مالک و اوزاعی و ابوحنیفه

سوره فاتحة الکتاب بدانکه این سوره نزد عبدالله عباس و قتاده مکی است و مجاهد گفته که مدنی است و اول اصح است چه بر آنکه امیرالمؤمنین علیه
السلام فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش یعنی سوره فاتحة الکتاب از گنجهای زیر عرش بمکه نزول اجلال یافته و ابن عباس روایت کرده
که چون رسول صلی الله علیه و آله در مکه باداء رسالت بر خواست نخست اول آنچه بر او نازل شد این بود که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر و نیز صحیح است
که آنحضرت بعد از بعثت ده سال در مکه اقامت نمود و مردمان را بنماز امر فرمود و ایشان منقاد آنحضرت شده بنماز اقدام مینمودند و بنابر حدیث مشهور
از موافق و مخالف که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فاتحه جزو نماز است و شرط صحت آن پس مکی باشد و بعضی گفته اند که این
سوره دو بار نازل شده یکبار در مکه در وقت فرض صلوات یومیه و بار دیگر در مدینه در حین تحویل قبله و عدد آیات آن هفت است باتفاق جمیع علما و خلاف
در انعمت علیهم است که نزد بعضی از اهل خلاف چون مالک و اوزاعی و ابوحنیفه از جمله هفت آیه است و بسمله جزو فاتحه نیست و صحیح آنست که بسمله جزو سوره
است و انعمت علیهم جزو آیه و مذهب صحیح مشهور از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فاتحة الکتاب سبع آیات احدیهن بسم الله الرحمن الرحیم و اجماع اهل
البیت علیهم السلام مثبت این قول است و مبطل قول اول و همه اهل کوفه که در عدد مستند اند بامیرالمؤمنین و قراء مکه و فقهای ایشان و ابن مبارک و شافعی نیز بر
این قول اند و زیادتی تبیین اثبات این قول و ابطال قول اول در تفسیر بسمله سمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله و این سوره را نامهای متعدد است فاتحة الکتاب
و سوره حمد و شکر و دعا و ام القرآن و ام الکتاب و سبع مثانی و وافیه و کافیه و اساس و شفا و صلوة و کنز و تعلیم مسئله و سوره مناجات و تفویض و رقیه اما تسمیه
او بفاتحة الکتاب بجهت آنکه افتتاح کتاب بدو شده و پیش از جمیع قرآن نازل گشته و اما حمد و شکر بجهت اشتمال او بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی و اما دعا بجهت آنکه
متضمن دعا است بقاضی الحاجات و اما ام القرآن و ام الکتاب بواسطه آنکه ام بمعنی اصل و جمع است و این سوره اصل قرآنست و جامع مقاصد او زیرا که
محتوی است بر اصول اسلام که از طریق معرفت خداست و تعبد بامر و نهی او و مشتملست بر الهیات و ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و حکم بطریق و احکام
عملیه که از سلوک طریق مستقیم است منطوی است بر مراتب سعدا و منازل اشقیا و گفته اند که ام بمعنی امام است چون این سوره مقدم قرآنست از این جهت بان
اسم مسمی شده و اما سبع مثانی زیرا که هفت آیت است و اکثر الفاظ او مکرر و مثنی چون الله و رب و الرحمن و الرحیم و ایاک و ایاک و الصراط و صراط و علیهم علیهم و غیر
المغضوب علیهم و الضالین و بنا بر آنکه مثنی است باعتبار آنکه نصفی در صفات خالق است و نصفی در صفات مخلوق و بنا باعتبار نصف دو نوع منقسم باشد
با چون ربوبیت و عبودیت و خالقیت و مخلوقیت و علم و عمل و توفیق و هدایت و ضلالت و وعد و وعید و بنا باعتبار آنکه در نماز دو بار خوانده میشود و بنا بجهت
آنکه دو بار نازل گشته و اما وافی بسبب آنکه خواندن همه آن در نماز واجب است و تنصیف آن اصلا جایز نیست بخلاف سورهای دیگر که در نماز مسنون باجماع و معنی بعضی علما
الخلاف و بنا باعتبار آنکه حقیقت را دارد و ایفاء تمام معانی قرآن نموده از علم اصول امر و نهی و وعد و وعید و کیفیت عبودیت و غیر آن و اما کافی زیرا که کافی و مستغنی است
از سورهای دیگر و غیر آن از سور قرآن کفایت نمیکند چنانکه حضرت رسالت فرموده که ام القرآن عوض عن غیرها و لیس غیرها عوضا عنها یعنی ام قرآن که
فاتحه است عوض از غیر خود است و غیر او عوض از او نیست و لهذا در نماز اکتفا بفاتحه میتوان کرد و بسوره دیگر که غیر فاتحه باشد اکتفا نمیتوان کرد و اما اساس بجهت
اینکه بمعنی اصل است و او اصل قرآنست بجهت جامعیت کیفیت عبارت چنانکه گذشت و عبدالله عباس فرموده که هر چیزی را اساسی هست و اصلی اساس دنیا
مکه است و اساس آسمانها آسمان هفتم و اساس زمینها زمین هفتم و اساس بهشتها بهشت عدن و اساس دوزخ درکه هفتم و اساس خلق آدم و اساس پیغمبران
نوح و اساس بنی اسرائیل یعقوب و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه و اساس فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و اما شفا زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و فاتحه شفای جمیع دردهاست و ابو سلیمان روایت کرده که با رسول خدا بغزای رفته بودیم مردی در
میان ما مصروع شد یکی از صحابه سوره فاتحه در گوش او خواند بر خواست و شفای تمام یافت این قصه بعرض حضرت سید کاینات رسانیدیم فرمود هی ام الکتاب
و هی شفاء من کل داء و این سوره اصل قرآنست و شفای جمیع الام و امراض مردمان و اما صلوة زیرا که نماز بی او درست و صحیح نیست چنانکه حدیث لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب مشعر است بر این و گویا که عین صلوة است و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرمود
قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین صلوة را قسمت نمودم یعنی نماز را منقسم ساختم میان خود و میان بنده خود هرگاه بنده بگوید که بسم الله
الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بنده من ابتدا بنام من کند بر من واجب شد که جمیع امور وی نیکو و آخر وی را تمام گردانم و در احوال و اموال او
برکت کنم و چون گوید الحمد لله رب العالمین حق سبحانه گوید بنده من ثنا و ستایش من ادا نمود و چون گوید الرحمن الرحیم از جناب الهی خطاب آید
که بنده من بستایش من مشغول گشت و ثنای مرا در دل داد و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی فرماید که بنده من تمجید من کرد و بزرگواری من
گوید و چون گوید که ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی فرماید که اینست میان من و بنده من و این عهدیست که روز میثاق از او اخذ نموده ام و
این اوصاف مذکوره مخصوص من است بمن و غیر مرا در او راه نیست و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه فرماید که این سخنان بنده من
است و بر من واجب است که او را بر آن داشت نمایم و انجاح جمیع حوایج او نمایم و اما کنز زیرا که او از گنجهای عرش است چنانچه حدیث نزلت فاتحة الکتاب
بمکة من کنز تحت العرش مشعر است بر آن و اما تعلیم مسئله زیرا که حق تعالی در این سوره بندگان را تعلیم آداب سؤال کرده که از ابتدا تمجید و تعداد
او با اخلاص و آنگاه دعا و اما سوره مناجات زیرا که مصلی در نماز با این سوره با خدای خود راز میگوید و عرض مناجات مینماید که المصلی یناجی ربه
و اما سوره تفویض زیرا که آن مشتمل است بر استعانت عبد در جمیع امور باو سبحانه و تفویض کل امور باو و اما رقیه زیرا که افسون جمیع گزندگان
و درندگانست سلمة بن محرز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده که هر که فاتحه او را به نشاند هیچ چیز به نیست و آن مرض را دعوه
او را بهیچ چیز علاج نتوان ساخت و ابو سعید خدری روایت کند که در سفری جمعی صحابه بقبیله از قبایل عرب گذر کردیم اتفاقا یکی از ایشان را مار گزیده بود





علاج از مستغنی بودند یکی از ایشان نزد ما آمد و استعلاج نمود و گله گوسفند قبول کرد که بما دهد تا معالجه آن نمائیم یکی از یاران ما فاتحه را بر این مار گزیده
خواند و درست بر آن عضوها دفع الحال اثر شفا یافت پس گله گوسفند را بما دادند و این سوره را ثواب بسیار است و اجر بیشمار ابی بن کعب روایت کرده که
حضرت رسالت فرمود که هر بنده مسلمان که قراءت فاتحه نماید ثواب قراءت دو ثلث قرآن از برای او بنویسند و در روایتی دیگر وارد شده که ثواب
قراءت جمیع قرآن باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات تصدق نموده باشد و نیز از ابی منقولست که فاتحه را نزد رسول خدا می
خواندم آنحضرت فرمود که بحق آنکسی که جان من بید قدرت اوست که خدا تعالی مثل این سوره را در توریه و انجیل و زبور و فرقان فرو نفرستاده
و این سوره اصل قرآنست و جامع معانی فرقان و مبین قوم متصافین بنده و خدای عز و جل و بنده را آنچه طلب باید از خدای تعالی از مقاصد دنیا
و عقبی و محمد بن مسعود عیاشی باسناد خود نقل نموده که رسول الله جابر بن عبد الله انصاری را گفت که ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق
تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که آن فاتحة الکتابست که شفای جمیع دردها و دافع همه مرضها و
بلاها است مگر موت و دافع و درجات قاری خود در جنات عالیه و منازل علیا و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
حق تعالی بمن گفت که ای محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم یعنی سوره فاتحة الکتاب و قرآن عظیم بتو عطا فرمودیم آنگاه فرمود که حق سبحانه
تخصیص ذکر فاتحه نمود و او را در فضل از جمیع قرآن ممتاز ساخت و برمن منت نهاد بجهت آنکه این سوره از ترین بهترین گنجهای عرش است و نیز از امیر المؤمنین
روایتست که حق سبحانه حضرت رسالت را از میان بندگان مخصوص گردانید بجود و او را مشرف و مکرم ساخت بارسال فاتحة الکتاب و هیچ پیغمبر را
در این تشریف با او شریک نساخت مگر سلیمان پیغمبر را که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود و چنانچه بزبان حال بلقیس در تعظیم و تکریم این
ایه شریف خبر میدهد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بنده مؤمن که قراءت فاتحه نماید حق تعالی بهر حرفی از آن
حسنه باو کرامت فرماید که افضل از دنیا و ما فیها باشد و از ابن عباس نقل است که من روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم ناگاه ملکی از ملائکه مقربین
نزد آنحضرت ظاهر شد و گفت ابشر بنورین اوتیتهما لم یؤتهما نبی قبلک فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة لن تقرء حرفا منهما الا اعطیته یعنی بشارت باد
ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند که هیچ پیغمبری پیش از تو نداده اند و آن فاتحة الکتاب و خواتیم سوره البقره است که ایه امن الرسول است تا آخر هیچ حرفی از آن
در نخوانی یعنی از خدای مسئلت ننمائی مگر که داده شوی آنچه طلبیده از او و حذیفه یمانی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قومی باشند
که حق تعالی نزول عذاب بر ایشان واجب کرده باشد پس طفلی از اطفال ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین را قراءت نماید حق تعالی از این سبب آن عذاب
را از ایشان مدت چهل سال بر دارد و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب از آسمان فرو فرستاد و از آنجمله توریه و انجیل و زبور و فرقان اختیار کرد و علوم جمیع
کتابها را در این چهار درج فرمود و بعد از آن از این چهار کتاب قرآن را اختیار نمود و برکات و ثواب خواندن آن را اسباب اندراج و ازدیاد صد و چهار ساخت و انگاه جمیع علوم و ثواب
و برکات قرآن را جمع کرد و در سورهای مفصل وضع نمود و بعد از آن فاتحه را انتخاب کرد و همه آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت را در این سوره درج فرمود
پس هرکه فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده و هرکه بمعنی آن رسد همچنان بود که معانی جمیع آن کتابها را دانسته و از اینجاست که ابن عباس
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که آنحضرت فرموده که یا عبد الله لو کتبت معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر بنویسم جمیع معانی
و حقایق فاتحة الکتاب را هفتاد شتر از آن بر بار کنم و نیز از ابن عباس روایتست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة
الکتاب میفرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود انا نقطة تحت الباء و من نقطه ام که در زیر باست یعنی نقطه مرکز علم اولین و
آخرینم و از تشریف فضایل این سوره است که حروف ثجخز شظف در او نیست برای آنکه اینها اشاره اند به ثبور و خزی و جحیم و زفیر و شهیق و لظی و فراق و
این هفت حرف بعدد ابواب جهنم است پس هرکه این سوره بخواند حق تعالی او را از طبقات لها سبعة ابواب نجاة داده به بهشت رساند و لهذا ابلیس
نزد نزول این سوره بناله و فریاد در آمد و مضطرب شد چنانکه وارد شده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و بی تاب گشته و ناله
و افغان نموده اول وقتیکه طوق لعنت بگردن او در آمد دوم زمانی که او را از بهشت اخراج کردند سیم ساعتی که حضرت رسالت مبعوث گشت چهارم
هنگامی که فاتحة الکتاب نزول اجلال یافت و چونکه از جمله حقوق قرآن آنست که قاری وی چون که قدم در حریم حرم قرآن نهد ایه کریمه و اذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم را منظور نظر خود ساخته ابتدا باستعاذه نماید تا از وساوس شیطانی ایمن باشد از اینجهت پیش از
شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه نموده بدو معنی از استعاذه میبرد اعوذ پناه میبرم و التجا میکنم بالله بمعبودیکه او خداوند بحق است
من الشیطان از شر و سوسه دیو متمرد سرکش که ابلیس پر تلبیس است و فی الصحاح کل عات متمرد من الانس و الجن و الدواب شیطان پس الف لام
میتواند بود که از برای جنس باشد شامل ابلیس و جمیع شیاطین و یا برای عهد و مراد از آن ابلیس که راس الشیاطین است باشد و بدانکه نزد بعضی
شیطان بروزن فعلان است ماخوذ از شاط یشیط بمعنی بطل یعنی دیو باطل و مخالف حق و اکثر بر آنند که بروزن فیعال است بمعنی بعد کما یقال شطنت
الدار اذا بعدت و اشطنته اذا ابعدته و این قول اصح است و مؤید قول الشاعر ایما شاطن عصاه عکاه ثم یلقی فی السجن و الاغلال پس معنی آنستکه
دیو دور مانده از رحمت یا از انواع خیر الرجیم مرجوم و رانده شده از ریاض جنت بسبب لعنت یا مطرود از طبقات سموات بشهب ثاقبه که القای آنها
بر ایشان میشود در حالتی که هر شیطان هرگاه قصد آسمان میکند بجهت استماع کلام فرشتگان ستارها برایشان بزنند و ایشان را از آن منع میکنند
و باید دانست که لفظ الله چونکه مستجمع جمیع صفات کمالیه است بخلاف اسامی و صفات دیگر پس اینکه او مستعاذ به واقع شده غیر آن از بواقی اسما و صفات
حسنی دلالت تمام دارد بر آنکه مستعاذ و غالب بنده در وقع شر او بهیچوجه ممکن نیست مگر استعاذه بالهی که غالب مطلق باشد و حکمت و عدل او از ما بالله اعوذ

شطف



بالله با آنکه اول مقید حصر است اهتمام است بذکر تعوذ چنانکه در اقرأ باسم ربک که عدم تقدیم بسمله بسبب اهتمام قراءت است و عدول از فعل ماضی که
عذت است بفعل مضارع که اعوذ است بجهة اعتبار تجدد است و استمرار و بنزدیک آنکه اعوذ اگرچه خبر است اما بمعنی دعاست و در این تقدیر است که اللهم
اعذنی و نکته در عدول از انشا بخبر اینست که تا بنده اظهار رغبت کند که مقید و دیده در گفتار لفظ اعوذ با خدای خود چنین مناجات کند که تا رحمت با امر
با وجود قصور و فتور دیده تعهد عبودیت بجز آوردم و گفتم اعوذ بالله تو با وجود جود و نهایت کرم و غایت فضل و رحمت سزاوارتری که بعهد ربوبیت
وفا کنی و بگویی اعیذک من الشیطان الرجیم و مخفی نیست که استعاذه سبب فوز و فلاح است و موجب انجاح مرام و واسطه رفع درجات و قرب مرتبه نزد قاضی
الحاجات لهذا جمیع انبیا بوسیله استعاذه بمقام قرب و نجاح رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته اند چنانکه نوح نجی علی نبینا و علیه السلام وقتیکه گفت
رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت در او پوشانید و فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و ابراهیم خلیل
در وقتیکه نمرود او را در آتش میانداخت استعاذه نمود برین وجه که اعوذ بالله خلقنی هذا انی من شر ما عصاه فانی حق تعالی با آتش امر فرمود که
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و او را بمرتبه خلت رسانید که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و یوسف صدیق علیه السلام فرمود که معاذ الله انه ربی احسن
عصمت و ملکیت یافت چنانکه او سبحانه در حق او فرمود که کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و کذلک مکنا لیوسف و موسی کلیم علیه السلام با حق تعالی مناجات
کرد باین طریق که انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون بمقر تکلیم رسید که وکلم الله موسی تکلیما و در جای دیگر فرمود و قربناه نجیا و مادر مریم گفت
که انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم که مادر اکثر پیغمبران بود با عطا نمود و در حق او فرمود که فتقبلها ربها بقبول حسن
وانبتها نباتا حسنا و مریم علیها السلام نیز در وقتیکه گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حضرت عیسی علیه السلام را باو داد و در نفخ بمنزله او
بروح الله امر نمود باین کلام که انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا و حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وقتیکه مناجات فرمود باین وجه که رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون حق سبحانه او را بمقام
قرب رسانید و در حق او فرمود که ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و او را پیشوای جمیع مخلوقات و سید کائنات گردانید و با و امر فرمود
که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و در حق او فرمود که وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا
منیرا و زمام اختیار شفاعت بکف کفایت او داد که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بجهة استعاذه بود که ذریه طاهره او و اکابر ائمه معصومین از ادناس
رجس مجتنب ساخت و در حق ایشان این آیه فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس باید که بنده مؤمن اتباع انبیا و ائمه هدی
نموده باین کلمه طیبه مترنم شود تا بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه رسیده قدم بر سریر جنتهم و بجنبو که هند و در جوار قرب الهی متمکن شود و از معقل بن یسار روایت
که حضرت رسالت پناه فرمود که هرکه در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه بار از آخر سورة الحشر با مضمون سه او حق تعالی هفتاد هزار فرشته
را موکل گرداند که بر او صلوات فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد هر که در وقت شام باین طریق استعاذه کند هم این ثواب یابد و بدانکه
استعاذه بمجرد قول فایده معتد به بر او مترتب نمی شود بلکه حصول رجا غایت انجاح مدعای دنیویه و مقاصد اخرویه منفرع است بر تخلیه قلب مستعید از اخلاق
سیئه شیطانیه و تحلیه او با اخلاق شبیه رحمانیه چنانکه در تحقیق معنی دنیا مذکور اگر کسی خواهد که ذوق محبت دریابد و پرتو نور معرفت من بر دل وی
علی او تابد باید که زاموز دل را از لوث شیطنت پاک سازد و خود را از نابغه رذایل شیطانی خلاص ساخته با اخلاص تمام سر بر محلو تخانه خاص در آرد و از عبادت
مرغ بستکه حق تعالی اول رسول خود را باستعاذه امر نمود و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کند برین نهج که بسم الله بنام خدا که نور
وجود و استجماع جمیع صفات کمال مستحق پرستش است سزاوار عبودیت الرحمن بسیار بخشنده بر خلقان در دنیا با فاضه نور وجود و جود حیات و ارزاق و
نعم تا بوسیله از معرفت او حاصل کنند و مشغول عبادت او شوند الرحیم بسیار بخشاینده بر بندگان در عقبا بمغفرت و رسانیدن ایشان بر فرحت حسنه
و مقام قربت بدانکه بسم جار و مجرور واقعست و هر جار و مجرور متعلق است بفعل یا شبه فعل زیرا که حرف جار موضوع است از برای افضای معنی افعال با اسما
پس ناچار باشد از متعلق پس بسم را از متعلقی چاره نباشد و از ابتدء است تقدیر اینست که بسم الله ابتدئ و میتواند بود که تقدیر این باشد
که ابتدئ متبرکا و متیمنا بسم الله یعنی آغاز کلام میکنم در حالتیکه با برکت و میمنت نام خدای و بعضی گویند که متعلق از فعلی است که مشتق است از
مصدری که از فعل مشروع فیه مستفاد میشود یعنی اگر مشروع فیه قرأت باشد اقرأ است و اگر کتابت است اکتب و اگر ذبح باشد اذبح و اگر اکل است اکل
وعلی هذا القیاس و تاخیر متعلق از بجهة افاده اختصاص است و رد اهل شرک که بنام آلهه خود ابتدا میکردند و میگفتند باسم اللات باسم العزی نیز
بر موحد واجبست که در ابتدای امور قصد معنی اختصاص کند باسم حق تعالی و برهمی باین قائل شود که مفید اختصاص باشد و این بتاخیر فعل میسر و تقدیم
اسم مانند ایاک نعبد و ایاک نستعین و لهذا نوح علیه السلام وقت نشستن در کشتی فرمود که بسم الله مجریها و مرسیها و نگفت مجریها و مرسیها بسم الله تا
افاده اختصاص در هنگام ظاهر گردد که در جمیع امور ابتدا باسم سامی حضرت رب منان کرده باسم غیر او چنانکه مشرکان است نیز بر تقدیم اسم
او سبحانه دال است در تعظیم و او فوق بوجوه زیرا که وجود او مقدم است بر جمیع موجودات و دیگر اینکه تا در قرائت متقدم باشد چنانچه از اله فراگشته اند حدیث آنکه هر تمام
نمیشود و در شروع معتد به نمیشمرد مگر که مصدر بنام سامی او سبحانه باشد القول که کل امر ذی بال لم یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر پس معنی مراد بسم الله این
که بنام معبود بحق ابتدا میکنم نه بنام معبود باطل و تقدیم تاخیر فعل در اقرأ باسم ربک بجهة آنست که ابتدا بنام در فعل اوقع و اهم است زیرا که این سوره اول سورة
که نازل شده بر پیغمبر بقرائت دراو اهم بوده باشد و با از برای الصاق یعنی ما شروع نمودیم مدتی ملیا و یا بمعنی استعانت باشد چنانکه کتبت بالقلم یعنی ابتدا کلا
در ملتبس است باسم خدای تعالی و یا باستعانت نام خدا آغاز کلام میکنم و قائل شده حق تعالی باینکه کلام ما عبد انکه مقول است بر السنه عباد چنانکه تحصیل شعر

فضیلت بسم الله

وار انسان غیر خود خواند و الحمد لله رب العالمین تا آخر و بلکه اکثر قرآن بر این منهاج وارد شده و مقصود ازو تعلیم عباد است که بچه کیفیت در ابتداء کلام متبرک و متیمن شوند باسم او و بچه خبیثه در تحمید و تمجید و تعظیم او نمایند تحریک حرف جر بنا آنکه حرف وضع ابدا واصل در بنا سکون است بجهت تعذر ابتداء بساکن و تحریک ازو بکسر بفتح وضم بجهت آنست که حرکت او از جنس عمل او باشد که احداث جر میکند بحرکت کافه و تشبیه کرده حرکات بفتح نه بکسر بجهت آنستکه ولازم الحرفیة نیست و غیر متخصص داخل است گاه هست که از اسم واقع میشود مانند تضحکن عن کالبرد المنهم و حذف همزه در اسم بحسب لفظ بجهت آنستکه همزه وصل چون باقبل متصل شود ساقط میگردد و بحسب خط بجهت کثرت استعمال است و عدم حذف آن در اقرأ باسم ربك بجهت قلت استعمال است و اسم نزد بصریان از اسماء محذوفة الاعجاز است در اصل سمو است بمعنی علو همچو ید و دم که در اصل یدی و دمو بوده حرف اخیر او را حذف کردند پس نقل حرکت سین کردند بما بعد خود تا وقف برین صحیح باشد از جهت تعذر ابتدا بحرف ساکن همزه وصل مکسور در اول او زیاده کردند اسم شد و چونکه او مرجع مسماها است و منبع متعلقات او را ایجهة او این اسم مسمی شد و نزد اهل کوفه از وسم مشتق است که بمعنی علامت و در اصل وسم بوده حذف واو کردند و همزه وصل مکسور عوض او زیاده اسم شد و چونکه از علامت مسمی است چنانکه گویند لولا الاسم لما عرف المسمی او ایجهة این اسم موسوم شد لیکن قول اول اولی است زیراکه جمع او اسماء است نه اوسام و تصغیر او سمی است که در اصل سمیو بوده نه وسیم و قلب بعید است و غیر ظاهر و لفظ اسم الله بر بالله از جهت تلبس است بر اینکه تبرک و استعانت بذکر اسم و بمحاصل است و فصل اعن الذات و دیگر آنکه تا فرق باشد میان یمین و تیمن و بعد از حذف الف از اسم بر رسم خط طول نا حسب جهت آنکه حسن خط مقتضی آنست که طول الف نباشد و دیگر آنکه تا عوض الف محذوف باشد و یا آنکه افتتاح بحرف معظم واقعه باشد چنانکه بعضی از اهل تحقیق گفته اند که طولوا الباء واظهروا السین و دوروا المیم تعظیما لکتاب الله یعنی سر بار را دراز کنید و سین را بکشید و میم را مدور بنمائید بجهت تعظیم و تبجیل و بدانکه اسم عین مسمی است چنانکه مذهب اشاعره است و بعضی از متکلمین است زیراکه اسم و مسمی هر دو یکی میشود تا نسبتیکه تلفظ بعسل مستلزم حلاوت لسان بودی و تکلم بنار مستلزم احتراق لسان و دیگر گاه هست که اسم موجود است و مسمی معدوم چون لفظ عنقا و بعکس چون حقایقیکه بازای او لفظی موضوع نشده و بعضی گفته اند که اسم و مسمی عین همدیگر حق تعالی فرموده که تبارک اسم ربك و جواب است که هیچ باکی و احتیاج نیست تنزیه ذات و سبحانه در مقابل چنین لازم است تنزیه اسم و از نفس این گاه هست که لفظ اسم زیاده میکنند مجاز کقول الشاعر الی الحول ثم اسم السلام علیکما و در آنجا نزدیک است که اگر مراد باسم لفظ اسم است پس عین مسمی مولف است از اصوات مقطعه غیر قار و مختلف میشود باختلاف امم و اعصار مانند عربی قدیم و حادث و متعدد و متحد میباشد چون الفاظ مترادفه و مشترکه و مسمی بخلاف اینست و اگر مراد باسم ذات شی است پس عین مسمی خواهد بود لیکن اطلاق بر آن بغایت غریب و اگر مراد بآن صفت است چنانکه از ابی الحسن اشعری نسبت میکنند پس او یا غیر از نفس مسمی است چون وجود و یا غیر مسمی است چون خلق و اضافات و یا نه عین مسمی است نه غیر چون علم و قدرت و الله علم ذات مخصوص واجب الوجود است که بالذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است پس جمیع اسماء و صفات حسنی در ضمن لفظ الله مندرج باشد و لهذا او را اسم اعظم شمرده اند و دلیل بر علمیت او آنست که موصوف میشود و موصوف به واقع نمیشود و مانند سایر اعلام و دیگر آنکه لابد است که ذات ویرا اسمی باشد تا صفات او جاری شود چه صفت بدون موصوف محال است و غیر الله اسم دیگر صلاحیت این ندارد و بدلیل اجماع و نیز اگر وصف بود کلمه لا اله الا الله مفید توحید نبود مانند لا اله الا الرحمن که مانع شرکت نیست چه صفت مبهم میباشد محتمل غیر و این مستلزم اشتراک است و اظهر آنستکه الله در اصل وصف است لیکن چون در عرف ویرا مسما طلاق میکنند غیر او علم شد چون الثریا و العیوق و جاری مجرای او گشت در اجرای اوصاف او و امتناع وصف بآن و عدم تطرق احتمال شرکت و دلیل بر صفتیت او آنستکه ذات حق تعالی من حیث هو هو بدون اعتبار امری دیگر در خارج که حقیقی باشد یا اعتباری غیر معقول است نا آنکه لفظ وضع بازاء معنی بعد تصور معنی مبنا شد حقیقة و چون بعقل ذات او تعالی ممکن نیست پس متصور نباشد لاجرم لفظ او و دیگر آنکه لفظ الله اگر دلالت میکرد بر مجرد ذات مخصوص او پس ظاهر کریمه وهو الله فی السموات معنی صحیح نمیبود زیراکه تکلیف چنین امکن او ذات تنبیه متحصر در اشیا واین مستلزم آنستکه سما ظرف ذات متحصر باشد این صحیح نیست بجهت تنزه او از مکان و محل و اگر معنی تا شد معنی چنین خواهد بود که او معبود است در سموات و صحیح نیز اگر معبود او وصفی است او صاف نیز معنی اشتقاق بود از احد الفطرین است اما دیگری در معنی ترکیب این شرکت حاصل است اما اصولان که ماخذ اشتقاق است چه آن یاد داشته باشد اصل الله اله بوده که حذف همزه کرده اند از جهت خفت لام سنده و جوب در خبر و غیره گردیدند تا که اسم معبود مطلق است ما میشد الف لام در اول او در آورده اند از جهت تعظیم تفخیم اذکر در آن اما الله شد و بنا بر آن استقاق اله و آلهة و الوهة الوهیة شده بمعنی عبد مصدر بمعنی مفعول زیراکه معبودیت او زاسر او است که غیر او زاویا اله اله است بکسره همزه بمعنی بحیر از جهت آنکه عقول متحیر اند در معرفت او یا از اله الی شیء ای سکنت الیه بسبب اینکه اطمینان قلوب بذکر او است و ارواح مطمئن اند بمعرفت او و یا اله الفصیل اذا ولع بامه چه عباد مولع اند متضرع گردیده بحضرت او در شدائد اهوال و یا از لاه یلیه لیها و لاها است بمعنی احتجب و ارتفع از جهت آنکه او محجوب است از ادراک ابصار و بصائر مرتفع است بر هر چیزی و از قهر او نیز این نیست و یا از وله اذا تحیر و تخبط عقله و اصل از وله که قلب واو بهمزه شده بجهت استثقال کسره بر آن مانند وشاح و اشاح که در اصل وشاح بوده و این مردود است بانکه جمع الهه آلهة است نه اولهة و یا از اله اذا فزع من امر نزل علیه چه بنده گان در بحران و بلوی بسوی او رجوع و فزع میکنند و یا اله غیر مادا اجاره چه بنده از او پناه میخواهد حقیقة چون اهل حق بار خدا ما شده اند و بدانکه اگر ما قبل الله مکسور است ترقیق میباید خواند چون بسم الله و اگر مضموم یا مفتوح تفخیم چون من الله و یجزیکم الله و حمد و الفعل از لام تحریک مسند صلوة و رحمن و رحیم که صیغه مبالغه اند چون غضبان و علیم از رحمه اند بمعنی رقت و انعطاف که مقتضی تفضل است و صیغ الرحم لا انعطافها علی ما فیها و اسماء الله باعتبار غایات است که افعال است مبادی که انفعالات است چونکه انعطاف و رقت بجهت تغیر ذات و در حق الله رحیم است بجهت آنکه زیادتی معنی بکسر لفظ چنانکه در قطع و قطع و کبار و کبار و قید غالبا بجهت احتراز است و مثل



حقیر که مبالغه در آن بیشتر است و این بنا دلالت بر آن دارد یا باعتبار کمیت است که آن کثرت مرحومین است یا باعتبار کیفیت که عظم رحمت است و بنابر اول میگویند که یا رحمن الدنیا
چه رحمت او شامل جمیع افراد مؤمن و کافر است و رحیم الآخرة زیرا که رحمت او مخصوص است بمؤمن و بنابر ثانی میگویند یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیم الدنیا
چه همه نعم اخروی متصف اند بجسامت و عظمت و اما نعم دنیویه جلیل و حقیر هر دو می باشد و تقدیم رحمن با آنکه مقابل مقتضی ترتیب است از ادنی با علی بجهت تقدم
رحمت دنیا است و یا بجهت آنکه رحمن در حکم علم است از جهت آنکه موصوف به غیر او سبحانه واقع نمیشود چه معنی او منعم حقیقی است که رحمت او بنهایت و غایت رسیده
باشد و این معنی بر غیر او سبحانه صادق نمی آید زیرا که هر که غیر او است مستفیض است بلطف انعام خود چه مقصود وی از این انعام و لطف یا استکثار ثواب جزیل
یا ثنای جمیل او را حاصل شود و یا مراد وی ازاله رقت قلب است یا حب مال از قلب چه انسان هرگاه ابنای جنس خود را ضعیف و فقیر می بیند رقت قلب عارض او میشود که
بر او احسان کند یا چون میخواهد که از تهمت بخل بری گردد از خود بعطا مینماید و حق تعالی بری است از عوض و غیر آن از اغراض معطی غیر است و دیگر آنکه مستفیض و مستطیر
ذات نعم و وجود آن و قدرت بر ایصال آن و علت داعیه باعثه بر آن و تمکن از انتفاع بآن و قوائی که بآن انتفاع حاصل میشود و غیر آن همه از مقدورات الهی است و کسی دیگر
بر آن قدرت ندارد و دیگر آنکه چون رحمن دلالت بر جلائل نعم و اصول آن میکند پس ذکر رحیم در عقب و متعقب آن تا متناول هر چیزی باشد که از آن خارج میشود از
دقایق و لطایف از کم متفرع است بر آن تا تتمه و ردیف آن باشد یا بجهت محافظت بر فواصل آیات و اظهر آنست که رحمن غیر منصرف است و اگر اختصاص آن با او سبحانه
مانع است که او را مؤنثی باشد بر وزن فعلی یا فعلانه بجهت الحاق آن بفعلان غیر منصرف چه اغلب اوزان فعلان غیر منصرف است و تخصیص تسمیه باین اسماء
بجهت آنست تا بنده عارف شود باینکه کسی که مستحق آنست که مستعان به باشد در مجامع امور معبود حقیقی است که معطی جمیع نعم عاجل و آجل و جلیل و حقیر است
تا من جمیع الوجوه متوجه جناب قدس شود و متمسک بحبل توفیق او شده سرا و علانیه مشغول شود بذکر او و استمداد نماید از او و از غیر او در جمیع مقاصد و
در مجمع البیان آورده که رحمن و رحیم موضوع اند برای مبالغه مشتق از رحمت بمعنی نعمت الا آنکه مبالغه در فعلان بیشتر است از فعیل و از ابی عبید حکایت
کرده اند که رحمن بمعنی ذو الرحمة است و رحیم بمعنی راحم و تکرار آن بجهت ضربی از تاکید است و آنچه مروی است از ابن عباس که انهما اسمان رقیقان احدهما ارق من الآخر
فالرحمن الرقیق والرحیم العطاف علی عباده بالرزق والنعم محمول است باینکه حق تعالی رحمت بر بندگان کند بفضلی بعد از فضلی و نعمتی بعد از نعمتی و تعبیر از این
معنی بجهت آنست که حق تعالی موصوف برقت نمی شود و آنچه از ثعلب نقل کرده اند که لفظ رحمن عربی نیست بدلیل قوله تعالی قالوا و ما الرحمن چه ایشان انکار آن نموده
اند و اگر لفظ عربی می بود معروف ایشان میشد غیر صحیح است بجهت آنکه این لفظ مشهور است نزد عرب و در اشعار ایشان مستعمل است انتهی کلامه و نزد بعضی
رحیم از رحمن بیشتر است و دلیل ایشان آنست که از عکرمه نقل است که رحمن یک جزء رحمت است و رحیم صد جزء و این معنی ماخوذ است از قول حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله که خدا را صد جزء رحمتست و از جمله آن یک جزء را در زمین نازل ساخته و در دنیا خلایق قسمت نموده و هر شفقتی و مرحمتی که بهم رسد از آنست و حق تعالی
کند آن یک جزء را است و نود و نه جزء دیگر را در خزینه احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت آن یک جزء را بآن نود و نه جزء ضم کند و آن صد جزء
کامل ساخته بر بندگان نثار کند و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که رحمن اسمی خاص است باین معنی که لفظ آن بر غیر خدا اطلاق نمیکنند همچنانکه در
لفظ الله که از اسمای مختصه او سبحانه است و معنی آن صفتی عام که اطلاق بخشش است و رحیم اسمی عام است بنظر باینکه بر غیر خدا نیز اطلاق
میکنند و صفتی خاص که از بخشش است در آخرت و ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کرده که علیه السلام میگفت که الرحمن رحمان الدنیا والرحیم رحیم الآخرة و
از تابعین صحابه منقولست که او سبحانه رحمن است بجمیع مردمان از مؤمن و کافر و بر و فاجر باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیم است بمؤمنان
باینوجه که موفق میگرداند ایشان را بطاعت و عبادت و مر بندگان ذنوب ایشان و مساعده ایشان در حیات و مرگ و در قبر ایشان و ظلمت قبر و حشر
قیامت و مرعا و مواقف و خوف میزان و صراط و نیران چنانکه در اثار آمده که چون بنده مؤمن را بقبر در آورند و سر او را استوار کرده دوستان و
مصاحبان او برگردند و او وحید و فرید بماند حق سبحانه و تعالی از روی لطف و مرحمت خطاب کند که عبدی بقیت فریدا وحیدا ای بنده من
در این کنج لحد تنها ماندی و دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و برضای ایشان برضای من اختیار میکردی ترا تنها گذاشتند
فاما ارحمک الیوم رحمة تتعجب الخلائق منها امروز ترا رحمتی شامل خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس خطاب فرماید بعد از آن که ای ملائکه
من این غریب بیکس و بی یار و دور از وطن و یار و خویش را افتاده و از همه بریده و در میان خاک تنها مانده است مهمان منست بجهة مصاحبت و مؤانست
کرم و احسان نمایید در این زجری از کتاب... قبر او را موسع و منور سازید و انواع ریاحین و فواید بر او حاضر کنید بعد از آن از روی اکرام و تعظیم که
بفضل الله مونس کل وحید بود و همنشین او خواهم بود تا در قیامت تا حشر و در اثار صلی الله علیه و آله منقولست که چون در قیامت بنده
را حاضر کنند فرمان آید که قبر سیئات او را بگشایید بعد از آن او سبحانه خطاب فرماید که ای بنده من بمعصیت من مشغول شدی
و چندان که بجهة تو زیاده کردم اسباب بر عصیان افزودی بعد از آن خطاب کند که ای بنده من بر سر آنکه همانا بنعمت من
معصیت کردی مرا امروز ملائکه عفو بر سر آن کشیدم و دیگر را حاضر کنند بعد از آن بعد از ترا تشنه او را کنند الخ و مکرر امر حق تعالی
فرماید که ای بنده من از آن روز که گناه منکر شدی و هر چند ملائکه بر آن شاهد شدند امروز که گناه تمامی را نصرع و شکستگی نکردی تو را در عذاب عام نصیحت کردم که
امروز دست و دهان آن گناه هست و آن را عدالت علیهم السلام منقولست که چون روز قیامت شود حق سبحانه جمیع مؤمنان را در یکجا جمع کند و خطاب
با ایشان که هر حقی که مرا بر شما بود از دل تمام بر شما شاهدی که در دم بگذرد بدان بخشیدم شما نیز حقوقی که بهم دارید ببخشید و از رسول
روایتست که فردا در روز قیامت ... حساب بدارند و اعمال ایشان را وزن بدارند حسنات ایشان بر سیئات راجح آید و آنها را فرمان گویند که
محبان را با وجود قلت عمل ... ایشان را از آتش آمده پیغمبر ایشان کو تبه بجهت آنکه ... کلام ایشان ... بوده از ... الهی که اگر ... در کفه

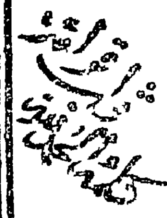
پیدا میکرد نگاه شت



فرشتهٔ نیکی سیئات بعنی بدیهای او گناه نمی نویسند مگر بعد از سه ساعت از آنکه در ایام رواج ایند و اگر نام نیکو بسم الله الرحمن الرحیم است را ابود رعفای فرمتی که حق تعالی در جوف قبلهٔ امر
کرد گناهان بندهٔ مؤمن را از نامهٔ اعمال او محو فرمائید و بعد از آن حساب بفرماید و سیئات او را حسنات اسم اکر زاید و او را به بهشت برد و بپرهیزد و بدن خراب
کرد چون بندهٔ مؤمن قدم در صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او بغایت برنج ضرر ده شود و کوید بگذر یا مؤمن چه انّ نورک اطفأ لهبی یعنی ای مؤمن زود بگذر
که نور تو شعلهٔ مرا فرو نشاند و ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که مؤمنان گناهکار از امت من چون بر صراط رسند بعد به دوزخ
برند و آتش را بر ایشان سرد سازند تا وقتی که بیرون آمدند از ایشان ان گاه خطاب آید به فرشتگان که ایشان را به فضل و کرم و مرحمت من به بهشت برید که مخرج رحمت من سبب
یا بانست و فضل و احسان من بغایت از حدّ زوال قبل او وهم بیرون و مخفی نیست که در تعلیم بسمله و قرائت آن ثواب بسیار و فایدهٔ بیشمار است و ابن عباس روایت
میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه معلمی بکودکی امر کند که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی از دوزخ برای
آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد و آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی بگورستان بقیع گذر کرد و از نزد قبری بسید اصحاب را فرمود که
بتعجیل بگذرید ایشان بتعجیل از آنجا بگذشتند در وقت مراجعت چون بدانجا رسیدند خواستند که بتعجیل بگذرند حضرت فرمود که بتعجیل مکنید گفتند
یا رسول الله نزد رفتن بتعجیل فرمودی که تعجیل کنید و اکنون نمیکنید فرمود که صاحب این قبر را عذاب میکردند و فریاد او میرسید و اکنون خدای تعالی بر وی رحم فرموده گفتند یا
رسول الله سبب چه بود فرمود که پسری داشت و چون بمکتب رفت معلم او را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم نمود و آن کودک آن را بخواند خدای تعالی فرمود که مرا شرم آید
که پدری را در آتش عذاب کنم و پسر او نام مرا بر زبان بخواند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هرکه بخواهد که حق تعالی
او را از زبانیهٔ دوزخ که نوزده اند نجات دهد باید که بسم الله الرحمن الرحیم را بخواند تا بعدد حروف آن که نوزده حرف است حق تعالی هر حرفی از آن را سپری و حجابی
کرداند از هر یکی از ایشان چه ایشان نوزده زبانیه اند غضب الهی اند و این نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی بوجب سبقت رحمتی غضبی رحمت
الهی بر غضب او غالب است و نیز از او منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرکه این را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار هزار حسنه بنویسد و چهار
هزار سیئه محو نماید و چهار هزار درجه رفیع نماید و در نقل صحیح آمده که هرکه بسم الله بگوید در وقت طعام خوردن شیطان از آن تناول نکند و اگر نگوید با وی در
طعام خوردن مشغول شود و در خبر است که هرکه در وقت جماع با بسمله بگوید فرزندی که از آن حاصل شود از شیطان محفوظ باشد و اولاد و احفاد او از شر شیطان ایمن شوند و در آثار
وارد گشته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که در روز قیامت بنده را امر شود که به دوزخ رود چون یک یاره در دوزخ رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
یک قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روز قیامت بنده را بیارند و به نزد میزان آرند و نامهٔ اعمال وی که مملو از سیئات باشد
در کفهٔ اعمال و صنایع او نهند و بسمله را در کفهٔ دیگر نهند و چون کفهٔ سیئات او با بسمله سنجیده شود بسم الله الرحمن الرحیم بر آن زیادتی کند
نامهٔ او سبک شود و چون یک بار سفید نماید هیچ نوشته نظر نیاید و بر نباید که بر آن فرشتگان نگرند و این بخیر چه هر قوم که هستند بجوابِ فرشتگان گویند که هم
این نام سنبلات حسنات تو نوشته بود و آن از برکت و میمنت بسم الله الرحمن الرحیم زایل گشت و منقول است که عادت و سنت کرده که بسم الله الرحمن الرحیم را بر کفن
بنویسند تا چون پای او بخانه شوند هیچ مرد و زنی در حق او غیر بند که هم یاد خدا یا بر او نا کفی بود در شب و در عقوبات از بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کرده بر کفن بعضی
کتاب خوب یا نامها اطلاع داد و آثار صحیحه متواتر وارد گشته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر کار ندارد که در اول آن ابتدا بنام خدا نکنند ناقص
ضایع ابتر شود و تمام نیابد و از امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة والسلام منقول است که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است باسم اعظم از سیاهی
چشم بسفیدی آن و آورده اند که قیصر روم را درد سر پیدا آمد و هر چند اطبا معالجه آن کردند فایده نداد آخر الامر نامه نوشت بکتب نزد امیر المؤمنین علیه السلام
و صورت حال او را عرض آنجناب رسانید حضرت خلیفه کلاهی بر وی فرستاد و فرمود که این را بر سر بنهد تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت
و بعد از آن متعجب شده بفرمود تا آن کلاه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت در آنجا نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که سبب شفای او این کلمه بوده
فی الحال مسلمان شد و در خبر است که فرعون قبل از آنکه دعوی الوهیت کند امر کرده بود تا بر در کوشک وی از بیرون بسمله نوشته بودند و در بعضی تفاسیر وارد
شده که چون بسمله را نوشته بود و چون دعوی ربوبیت کرد و موسی علیه السلام بعد از دعوت او ایمان نیاورد و مایوس شد با حق تعالی مناجات فرمود و شکایت او را
عرض رسانید خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاک او میطلبی و نظر من بر آن کلمهٔ جلیله است که بر در کوشک او مرقوم شده است و آن نمیگذارد که عذاب
و هلاک من کرد آن نام مرقوم باشد و او را عذاب نکنم و چون که ارادهٔ الهی تعلق کرفته به هلاک او روی اول آن کلمه را از کوشک او محو فرمود و بعد از آن او را غرقاب
نمود و بدانکه بانفاق جمیع فقهای امامیه بسمله آیه ایست از فاتحه و از هر سوره و دلیل بر این مدعا آنست که بسمله را در مصاحف با وجود حرص بر تنزیه از نقطه و اعراب فصل ما بین السور
است و یا برای اول سوره و یا برای آخر سوره و یا آنکه فرود آمده نوشته اند و آنکه از منزل نشده نتوانند نوشت اگر برای فصل است باید که پیش از آن باشد
بودی و نه سوره انفال بنوعی و اگر برای اول سوره است باید که در اول سوره برائت نبودی و اگر برای آخر است باید که در آخر سورهٔ الناس
نبودی و چون این هر سه شق باطل است پس آنکه فرود آمده نوشته اند و آنکه از ناز نشده نتوانند نوشت و عبدالله بن عباس روایت کرده که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که علامت انقضای سوره تمام شده این بودی که جبرئیل نازل شدی و از بسم الله الرحمن الرحیم و بقوی گفت و مژده
نازل گشته سبع ایتا من الحمد بسم الله الرحمن الرحیم سبع المثانی و بسمله جزء ذات است از آنجا که ... رسول علیه السلام
نوشته بود بر فرشته امر کرد و آغاز نمازی کرد و بعد از اعوذ بالله ... ملک یوم الدین ... اهدنا ...
الصلوة ... بسم الله الرحمن الرحیم ...



از آن ترک کند ترک فاتحه نموده و هر که ترک فاتحه نماید نمازش باطل است و نیز از طرق عامه روایت کرده ابن عباس گفت شیطان سرقه نموده از مردم یک آیه را که بسم الله الرحمن
الرحیم است که در اوایل سورهاست و در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از این آیه پرسیدند آیا بسمله جزو
فاتحه است فرمود نعم بسمله جزو فاتحه است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای آن قرائت میفرمود و از آیات فاتحه میشمرد و میفرمود که هی سبع المثانی و فاتحه هفت آیه است و از
صادق علیه السلام روایت است که فرمود لعنه خدای بر مخالفان باد چه بیشتر ایشان اکر قصد عظیم بر آیتی از کتاب خدای میکنند پس گمان میبرند که هر گاه اظهار آن کنند
بدعت باشد مراد بسمله است که اظهار آن نمیکنند و نیز باید خواند بسمله در نمازهای جهریه واجب است و در نمازهای اخفاتیه سنت و دلیل بر این اجماع اهل البیت
علیهم السلام و از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت است که آن حضرت از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که جمیع اهل البیت اتفاق نموده اند بر اظهار بسم الله
الرحمن الرحیم و بر قضا کردن نمازهای که در سفر فوت شده باشد در حضر و قضا نمودن در سفر نمازهائی که در حضر فوت شده پس بنا بر دلایل عقلی و نقلی بسمله جزو سوره
باشد و باید دانست که چون بسمله استفتاحست باسم منعم حقیقی و اعتراف بالوهیت او و التذاذ بذکر فضل رحمت او و از باعث بر اشتغال نمودن بشکر او
و متلفظ شدن بحمد او از این جهت او سبحانه بعد از ذکر بسمله طریق حمد را تلقین بندگان میکند و میگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ یعنی جنس ثنای جمیل و وصف جلیل که
از ازل تا ابد موجود بوده و هست و خواهد بود مختص است بخدائی که موصوفست به اسماء حسنی و صفات علیا که از جمله آن قدرت تامه او است بر اصول نعم و ایجاد
ایشان و انشاء جمیع ممکنات و تربیت و اصلاح شان ایشان و مخفی نماند که حمد اعم است از شکر زیرا که استعمال آن در مقابل مطلق اوصاف کمالیه اختیاریست خواه
آنکه متعدی بغیر شود یا نه بخلاف شکر که از فعل مختص است باوصاف متعدیه و تعریف حمد که آن ثنای جمیل است بقصد تعظیم و تبجیل و تعریف شکر که از فعلی
منبی از تعظیم منعم از حیثیت که منعم است خواه لسانی و خواه بجنانی و خواه بارکان دلالت میکند بر اعمیت حمد از شکر یعنی هر حامدی شاکر است بدون عکس و لهذا او سبحانه
لفظ حمد را بر شکر اختیار فرموده و دیگر آنکه حمد در مدح و ذم و بلا گفته میشود و شکر در مقابل نعمت و عطاست و دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم آن اولی
باشد و چونکه جمله اسمیه دلالت بر ثبوت و استمرار است بخلاف فعلیه که از برای حدوث است و تجدد از این جهت الحمد لله را بر احمد الله و حمدت الله اختیار نموده تا اشعار
باشد که حمد مستمر و ثابتست مر او سبحانه را خواه اقامه حمد او کنند یا نه و دیگر آنکه اشاره باشد بانکه بنده عاجز است از آنکه اقدام نماید بحمدی که سزاوار لایق او سبحانه
باشد چه توفیق ادای هر حمد نعمتی دیگر است از جانب منعم پس ممکن نباشد جزای نعمت حمد ادای حق آن بنوعی که موجب حمدی دیگر نشود و در انوار آورده که حمد
ثنا بیست بر صفات جمیل اختیاری از نعمت و غیر آن و مدح ثنا بیست بر صفت جمیل مطلقا تقول حمدت زیدا علی علمه و کرمه ولا تقول حمدته علی حسنه و تقول مدحته
ولا تقول حمدته و نزد بعضی حمد و مدح مرادفانند و شکر در مقابل نعمت است قولا و عملا و اعتقادا کما قال الشاعر افادتکم النعماء منی ثلثة یدی و لسانی
والضمیر المحجبا پس شکر اعم من وجه است از حمد و مدح زیرا که شامل ارکان ثلثه است و مدح و حمد مخصوص است بلسان و اخص من وجه است از آن زیرا که
اطلاق شکر مخصوص است بر نعمت و اطلاق حمد و مدح بر نعمت است و غیر آن و چون حمد که از امهات شعب شکر است اشیع است برای نعمت و ادل بر مکان آن بجهت
خفای اعتقاد و ایجبه و اعتبار جوارح است از احتمال بخلاف عمل لسان که صریح است بنا چار آن نطقی است که افصاح هر امری خفی و جلیه میشده میکند از جهت
حمد رأس شکر است و عمده در آن کما قال صلی الله علیه و آله الحمد رأس الشکر ما شکر الله من لم یحمده یعنی حمد سر شکر است و حق تعالی مشکور نشد از کسی که
حمد او نکند و ذم نقیض حمد است و کفران نقیض شکر و رفع الحمد بابتدائیت است و خبر آن لله ای الحمد ثابت لله و اصل آن نصب است زیرا که مصدر است و تقدیر این است که حمدت
الله حمدا پس حذف حمدت فعل او شده و نصب آن برفع مبدل گشته و لام اختصاص در حال لله داخل شده الحمد لله شد و عدول از نصب بسوی رفع بجهت آنست که تا دلالت کند
بر عموم حمد و ثبات و دوام آن نه تجدد و حدوث آن و الف و لام برای جنس است یعنی از اشاره است بانکه حقیقت و ماهیت حمد که معروف همه کس است مخصوص است باو سبحانه
و یا برای استغراق است چه همه حمد حقیقة مختص باو سبحانه است زیرا که هیچ خیری نیست مگر که از مولی و معطی است بواسطه یا بی واسطه کما قال و ما بکم من نعمة فمن الله
و این اشعار است بانکه او سبحانه حی است و قادر و مرید و عالم زیرا که مستحق حمد نیست مگر کسیکه حیوة و قدرت و اراده و علم از شان او باشد انتهی کلامه و نیز باید
دانست که تسبیح عبارتست از تنزیه او سبحانه از نقایص و معایب پس تسبیح در تحمید مندرج است بدون عکس و نیز که تحمید از لسان احسان و احسان کما هی متحقق
شود که او سبحانه بجمیع موجودات عالم باشد تا مواقع و مواضع حاجات از آنها داند و قادر باشد بر همه مقدورات و غنی مطلق باشد تا متعلق و محتاج نشود بواسطه آن
انجاح حاجات از آنها نماند پس ثبوت احسان فرع تنزیه او سبحانه باشد از نقایص ممکنات و اینکه صادق علیه السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرموده که سبحان الله یملأ المیزان و الحمد لله یملأ المیزان شاهد این معنی است و لهذا او سبحانه تحمید را بر تسبیح اختیار فرموده و چون کلمه الحمد لله ملاء
دلالت دارد بر ثبوت استحقاق حمد علی الاطلاق پس وجوب شکر منعم عقلا ثابت است شرعا و بر عقب آن فرموده که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف دلالت می کند
بر آنکه آن حکم معلل است بان وصف پس معلوم شد که استحقاق حمد او سبحانه را نسبت بانکه رب العالمین است قبل از مجی شرع و بعد از آن و بدانکه قائل این کلمه
اجر عظیم دارد سعید بن قیاط از مفضل روایت نموده که گفت با بی عبد الله علیه السلام که مرا دعائی که جامع جمیع مسائل باشد تعلیم فرمای فرمود که حمد خدا
کن و او را بلفظ الحمد لله ستایش نمای و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر کلامی که او مصدر بالحمد لله نباشد مقطوع شود و ملحق نرسد بر او بحضرت مسیح
است که سبحان الله نصف میزان است و الحمد لله همه آن چنانکه گفته اند یعنی ثواب الحمد لله ضعف ثواب سبحان الله است و از صادق علیه السلام روایت است که رسول صلی الله علیه
فرمود که چون بنده مؤمن بگوید که الحمد لله کما هو اهله و مستحقه فرشتگان او نویسند از غایت ابتداء از خانه الهی خطاب آید که جزای ثواب این کلمه که بنده من
بر زبان راند در دیوان عمل او ثبت نکنید بلکه بگذارید تا او را حد با ما چه او است ثواب کنم این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تو است مر مرا است پس به ثواب آن من فرماید
که ثنا این کلمه ذاتیست باید در کار رسته که ثواب حمدی که سزاوار من باشد و او را کرامت کنم و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که حق سبحانه و تعالی هیچ بنده



بیان فضیلت قرائت الحمد

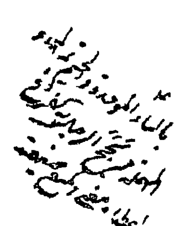
معنی رب العالمین

که شامل جمیع عالمست مقابل نعمتهای غیر متناهی بس بر ما لازم است که در عوض نعمت غیر متناهی حمد غیر متناهی بجا آوریم و حمد بهمه نعمتها از رسول صلعم روایت کرده که جماعتی از امم سابقه مستحق غضب و سخط الهی شده بودند که یکی از ایشان بر زبان راند که الحمد لله رب العالمین حق تعالی بحرمت این کلمه چهل سال از ایشان دفع عذاب نمود و در روایتی دیگر این خبر در بسمله وارد است چنانکه در بسمله مذکور شد و از ابی حمزه از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در هر صبح چهار بار بگوید که الحمد لله رب العالمین پس او ادای شکر آن روز کرده باشد و هر گاه که در شب بگوید شکر آن شب ادا نموده باشد و آورده اند که نوح پیغمبر علیه السلام چون از طعام خوردن فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون آب آشامیدی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله بواسطه این حق سبحانه و تعالی در حق او فرمود که انه کان عبدا شکورا و چون منشاء حمد صفات جمیله و اوصاف جلیله است از این جهت او سبحانه در صدد تعداد آن در آمده میفرماید که حقیقت حمد مخصوص ذاتیست که **رب العالمین** آفریننده و پرورنده و سازنده همه عالمها است از ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات و غیر آن و باصلاح آرنده همه ایشانست که رب در اصل لغت بمعنی تربیت است که عبارت است از تبلیغ شیء بکمال او بر سبیل تدریج و استعمال آن در صفت از جهت مبالغه است از قبیل نعت عدل و نزد بعضی اسم فاعلست مصدر ماخوذ از ربه یربه فهو رب چون نم ینم فهو نم و تسمیه مالک از جهت آنست که حافظ و مربی آنچیزیست که مال مالک است و اطلاق آن بر غیر خدا بجز باضافت نکرده است که قوله ارجع الی ربک و رب المال و رب الدار و عالم اسم ما یعلم به الصانع است چون خاتم و عالم عبارت است از ماسوای او سبحانه از جواهر و اعراض که بجهت افتقار و احتیاج آن بموثر واجب لذاته دلالت میکنند بر وجود او و جمع آن بجهت استمال آنست بر اجناس مختلفه و ایراد جمع سالم که موضوع از برای ذوی العقول از ملائکه و جن و انس بجهت غیر او بانکه او سبحانه جمیع ممکناتست از ذوی العقول و غیر آن بنابر تغلیب است یعنی غیر ذوی عقل را در تحت عقلا داخل کرد اینند و بعد از آن جمع عالم برآوردند کرده اند و گویند که عالم اسم جنس موضوع از برای ذوی العلم و تناول غیر ایشان بر سبیل استتباع است و این بنا بر آنست که تعبیر باشد از آنکه مقصود او سبحانه از ایجاد عالم معرفت اوست و ایجاد غیر ذوی العقول بر سبیل استطراد و استتباع است و نزد بعضی مراد بعالمین در اینمقام اشخاص انسانیه بنابر آنکه ایشان عالمند از حیثیت اشتمال هر یکی بر نظایر هر چیزی در عالم کبیر است از جواهر و اعراض که صانع از آن دانسته میشود همچنانکه صانع عالم کبیر دانسته میشود بانچه در او از ابداع نموده و لهذا حق تعالی تسویه نظر در هر دو نموده و گفته و فی انفسکم افلا تبصرون و در این دلیل است بر اینکه ممکنات همچنانکه مفتقرند بمحدث در حال حدوث مفتقرند بمبقی در حال بقا نیز اگر تربیت چنانکه گذشت عبارت از تبلیغ شیء است بر سبیل تدریج تا بحد کمال از جهت آنکه دانسته شد پس همچنانکه شیء ممکن در ابتدا حدوث و وجود خود مفتقر بمحدث است همچنین در دوام وجود آن باو سبحانه بحد کمال مفتقر بمبقی بوده باشد پس همچنانکه او سبحانه علت حدوث است علت بقا نیز باشد بخلاف مذهب بعضی از اشاعره که قائلند بانکه معلول در حالت وجود محتاج بعلت نیست و در حالت بقا از وهب بن منبه روایتست که حق تعالی را هیجده هزار عالمست که دنیا یکی از آنست و انها ما سوای خدا و ما باشست و عدد هر یک بیرون از حد و احصای کسی نیاید و از ابن کعب روایتست که هژده هزار عالم هیجده هزار عالم است و چهار هزار در بیابان و چهار هزار در آب و شش هزار دیگر در هوا و بر بحرست و ایشان خبر ندارند که غیر ایشان خدا را خلقی هست و بعضی از مفسرین رضوان الله علیهم گفته اند که رب از اسما الهی است و اطلاق آن بر غیر او سبحانه جایز نیست چنانکه گذشت و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که هفت بار بگوید یارب یارب و بعد از آن هر حاجتی داشته باشد از حق تعالی عرض نماید باجابت مقرون گردد و نیز در خبر دیگر آمده که هر که پنج بار بگوید ربنا عرض کند که بعد از آن بکسی بدرجه قبول رسد و نیز مرویست که چون بنده مومن گوید که یارب خدای تعالی گوید که لبیک و هر گاه که بنده وقت طلب حاجت بلفظ رب سوال و ندا نماید از جانب رب ندا آید که سل تعط طلب حاجت کن تا بدهیم و او سبحانه این کلمه را نزد دعای جمیع پیغمبران و مومنان باجابت مقرون ساخته چه آدم و حوا علیهما السلام چون ترک مندوب نمودند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا حق تعالی توبه ایشان قبول کرد و نوح علیه السلام چون از دست کفار عاجز و مضطر گشت گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا حق تعالی دعای او را اجابت کرده دیار کفار را برانداخت و ابراهیم علیه السلام در حین طلب حاجت گفت که رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین دعای او مستجاب شد موسی علیه السلام چون قبطی را بکشت گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی بدرجه اجابت مقرون گردید و سلیمان در طلب مغفرت و پادشاهی باین نام کرد و گفت رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی حق تعالی دعای او را بدرجه اجابت رسانید و زکریا چون از خدا طلب فرزند کرد گفت رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین دعای وی بدرجه قبول رسید یوسف نیز خدا را باین نام خواند که رب قد آتیتنی من الملک چون جبرئیل نازل شد گفت چه حاجت داری گفت رب توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و عیسی نیز بوسیله این نام از خدای تعالی طلب مائده نمود و گفت ربنا انزل علینا مائدة من السماء حق سبحانه و تعالی از برای او انزال مائده نمود و ایوب علیه السلام در حینی که گفت رب انی مسنی الضر خدای تعالی رحم نمود و او را رحمت داد و حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله طلب مغفرت امت را باین نام کرد و گفت رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین در جواب او نازل شد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و صلحای امت حضرت رسالت چون خدا را باین نام خواندند و گفتند ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر توقیع اجابت ایشان چنین آمد که فاستجاب لهم ربهم و شیطان رجیم نیز خدا را باین نام خواند و گفت رب فانظرنی الی یوم یبعثون خدای تعالی او را مهلت داد تا روز قیامت و فرمود انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و در روایت گفتن یاربنا و یا سیدنا که در دعای نزدیکتر باشد از اظهر الجمیل و اقصد بیمعرفی صلی الله علیه و آله از خبر جبرئیل خبر داده که چون بنده مومن این کلمه را بگوید حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان زمین گواه باشید که من امروز بدهم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعد هر چه آفریده ام در هشت بهشت و در هفت دوزخ و در هفت آسمان و هفت زمین و بعد از رود کوه و شمس و قمر و بعد جمیع ستارگان و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگ و ریگها و غیر ها و بعد هر چه آفریده ام از عرش و کرسی و غیر آن و بواسطه شرف و عظمت این نام است که از دیگر اسم برگوار خود ثبت نموده و بعد از آن متذکر صفات دیگر شده فرمود که **الرحمن الرحیم** یعنی خدایی که بخشنده نعمت است بر خلقان و آمرزنده عاصیان و اجهار تکرار این دو صفت با وجود قرب عهد بذکر آن جهت مبالغه است و گفته اند که آنرا دو صفت در اول بعد از ذکر معبود است و بجهت آنکه بر معنی اسم که بیدار حق و عبادت شده

سورة الحمد

ودر این مقام ذکر این جمله جهت استحقاق حمد است پس تکرار نباشد بعضی گفته‌اند که رحمن در بسمله نظر به بدء فطرت کسی است که پیدا شده و مدد از کتم عدم به فضای وجود آورده بواسطه
مستحق عبودیت گشته و در غیر بسمله نظر با بقای وجود است به مبدأ و اعاده از آن در آخرت تا هر کسی را بمجازات خود رسانند و المآثر بجانب … از مکان قرب بر رفع
درجات و این موجب حمد الهی و سبب ستایش پادشاهی است و ذکر مالک یوم الدین کرد و دلیل است مؤید این معنی است یا آنکه ذکر این دو وصف در این مقام
جهت ستایش و بشارت باشد چه تهدید عالمیان بر رحمانیت است با منوجه که خلق را در دنیا مرزوق میدهد تا همه جهت که ایشان را … و بعد از آن جهت ترک کفران
و طغیان زبند کاران اختیار صفت مالکیت که مشعر به سیاست است نموده میفرماید که **مالک یوم الدین** یعنی خداوندیکه خداوند روز جزا است و
جمیع بندگان را در روز جزای کردار خود بشناسند و رسانند با منوجه که مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید و مالکیت او اگرچه عامست نسبت بدنیا
و آخرت اما تخصیص آن بآخرت جهت تعظیم و تفخیم شان آنروزست از قبیل رب العرش العظیم و نیز جهت تفرد او سبحانه در آخرت چه در آنروز هیچ منازعی
نخواهد داشت که دعوی مالکیت کند بخلاف دنیا که اینجا دعوی بی معنی میکنند بدانکه عاصم و کسائی با اثبات الف مالک خوانده‌اند که بمعنی متصرف است در اعیان
مملوکه بهر وجهی که خواهد و مشتق منه از ملک است بکسر میم و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه ملک بحذف الف که بمعنی متصرف است بامر و نهی در مأمورین مشتق از ملک
بضم میم و این ابلغ است و اول اولی و دین بمعنی جزا است در مثل کما تدین تدان و قوله ولم یبق سوی العدوان دناهم کما دانوا و اضافت اسم فاعل بظرف جهت اجرای ظرف
مجرای مفعول به است بر سبیل اتساع کقولهم یا سارق اللیلة که بمعنی یا سارق المال فی اللیلة است پس تقدیر کلام اینست که مالک الامور یا مالک الاوامر والنواهی یوم
الدین یعنی متصرف و خداوند همه اشیا یا پادشاه جمیع … زجر او مالک میتوان بود که بمعنی ملک باشد که فعل ماضی است جهت تحقق وقوع از قبیل
ونادی اصحاب الجنة که بمعنی ینادی است یا بمعنی اینکه له الملک یا له الملک فی هذا الیوم علی وجه الاستمرار تا اضافت حقیقیه باشد و معد
وقوع صفت برای معرفه یعنی تا لازم نیاید که اضافت اسم فاعل غیر حقیقی باشد غیر معطی معنی تعریف که مقتضی عدم جواز وقوع است صفت معرفه چه اضافت
غیر حقیقیه در صورتیست که اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال باشد که در تقدیر انفصال است کقولک مالک الساعة و مالک غدا و اما هرگاه از آن قصد ماضی کنند
کقولک هو مالک عبده امس یا زمان مستمر کقولک زید مالک العبید چنانکه باین مفسر شد اضافت حقیقیه خواهد بود از قبیل مولی العبید نزد بعضی مراد از
دین شریعت است یا طاعت و تقدیر اینست که مالک یوم جزاء الدین و مؤید قول اولست و آنچه ماثور است از امام محمد باقر علیه السلام که الدین هو الحساب یعنی
او حاکم روز حساب است که میتواند حکم کند از حساب و منکران و مقوی قول ثانی اینکه محمد بن کعب گفته که تقدیر اینست که مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین
یعنی او خداوند روزیست که نفع ندهد مرد را در آن روز مگر دین اسلام و قول بعضی آنکه مراد اینست که یوم الجزاء علی الدین یعنی او پادشاه روزیست که پاداش
داده شود بر دین و بنابراین قول مراد مطلق دین است خواه دین حق و خواه باطل یعنی حق سبحانه و تعالی بر دین حق ثواب میدهد و بر دین باطل عقاب مترتب میسازد
و یوم اگرچه حقیقت عبارتست از طلوع آفتاب تا غروب آن و در این مقام استعاره است از برای وقتیکه مغز از ظلمه باشد بمشابهه و نیز روشن بودن چه در آخرت
روز و شب نخواهد بود چنانکه در اخبار صحیحه ثابت گشته پس اطلاق یوم بر او بر سبیل تشبیه باشد در انوار گفته که اجرای این صفات بر او سبحانه از ربوبیت
و موجدیت و منعمیت بنعم ظاهره و باطنه و عاجله و آجله و مالکیت امور در روز ثواب و عقاب بجهت دلالت بر آنست که حقیق بحمد است نه غیر او زیرا
که ترتب حکم بر وصف مشعر است بعلیت آن و ایذان است بر اینکه کسی که متصف باین صفات نباشد مستاهل حمد نیست چه جای آنکه لیاقت معبودیت داشته باشد
پس وصف اول برای بیان موجب حمد است که آن ایجاد و تربیت است و وصف ثانی و ثالث برای دلالت بر آنکه متفضل بنعم قادر و مختار است و اتصاف بنعم
موجب بالذات چه حمد در مقابل افعال جمیله اختیاریه است نه غیر اختیاریه لهذا میگویند که مدحت اللؤلؤ و نمیگویند حمدته چنانکه گذشت و وصف چهارم که متضمن
وعد و وعید است معرضا از برای تحقیق اختصاص ستایش و صفت مالکیت در آنروز که قابل شرکت نیست و مخفی نیست که این آیه دلالت تمام دارد بر اثبات معاد
و ترغیب و ترهیب عباد زیرا که هرگاه مکلفان تصور معنی این آیه نمودند رجا و خوف از صفحه ضمیر ایشان کار خود کرده است بجانب جناب او روی میآورند و مقابل عبودیت
او میشوند از آن جهت او سبحانه چون بندگان خود را بوسیله این آیه شریفه با نیم ستایش ستایش نمایند در عقب آن ایشان را کیفیت اعتراف بعبودیت تعلیم فرمود و گفت ای بندگان
من روی دل بجانب من آورید و بر وجه خطاب بگوئید که ای آنکسی که متصفی بصفات عظام مذکوره **ایاک نعبد** ترا میپرستیم و بس و غیر ترا در این امر شریک
نمیسازیم زیرا که غیر تو هیچکس دیگر مستحق عبادت نیست **و ایاک نستعین** و هم از تو یاری میخواهیم در دوام پرستش تو و در جمیع مقاصد
… غیر تو و نزد بعضی معنی آنست که ترا میپرستیم بجهت حصول جنان و از تو یاری میخواهیم بجهت خلاصی از نیران و در انوار گفته که حق تعالی اول کلام خود را
مبتنی بر ستایش نموده اجری مجرای حال عارف است از ذکر و فکر و تامل در اسمای او و نظر در آلاء و نعمای او و استدلال بصنایع او بر عظم شان او و غلبه سلطنت او و بعد
از آن تعقیب نموده بذکر آنچه منتهای امر او است که از خوض بنده است در لجه وصول و دخول او در اهل مشاهده بر وجهی که گویا عیانا او را می‌بیند با او مناجات
میکند از غایت … و تفنن در کلام و عدول از اسلوبی باسلوبی دیگر بجهت تجدید کلام و تنشیط سامع پس از خطاب بغیبت عدول میکند از غیبت بتکلم و بعکس
کقوله تعالی حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم وقوله والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه و قول امرء القیس تطاول لیلک بالاثمد ونام الخلی ولم ترقد
وبات وباتت له لیلة کلیلة ذی العائر الارمد وذلک من نبأ جاءنی وخبرته عن ابی الاسود که در این ابیات سه التفات است و ایا ضمیر منصوب منفصل
و ما بعد ملحق است و از یا و کاف و ها حرفی چند که از برای بیان تکلم و خطاب و غیبت زیاده کرده‌اند و محلی از اعراب ندارند مانند تاء انت و کاف ارایتک نزد خلیل
ایا مضاف است بمجرور بعد گوئیم و احتجاج به آن میکنند که از بعضی عرب حکایت کرده‌اند که اذا بلغ الرجل الستین فایاه و ایا الشواب ای احذر من جماع الشواب و اگر ضمیر بودی
مضاف واقع نمیشد جواب آنست که این شاذ است و غیر معتمد علیه نزد بعضی حروف مذکوره ضمایر بوده ایا عمادیست بجهت آنکه حروف … از عوامل منفصل
شده مستقل است و نطق باینها پس ایا را بآن منضم ساختند تا بجهت آن مستقل شوند و نزد جمعی با ضمیر مجموع است و عبادت عبارتست از اقصای غایت خضوع و تذلل

ومنه طریق معبّد ای مذلّل و ثوب معبّد اذا کان فی غایة الصفاقة و لهذا مستعمل نیست مگر در خضوعی که از برای او سبحانه است و استعانت طلب معونت است و آن
یا ضروری و یا غیر ضروری است و ضروری آنست که فعل بدون آن حاصل نشود مانند اقتدار فاعل بفعل و تصور او و آلت و ماده که فاعل بآن فعل و ماده عمل
کند و نیز اجتماع این امور فاعل متصف باستطاعت می شود و صحیح است که مکلف بآن فعل شود و غیر ضروری آنست که بواسطه آن فعل بر وجه سهولت میسر
باشد مانند راحله در سفر مر کسی را که قادر بر مشی باشد یا تحصیل انچه مقرب فاعل باشد بفعل و بنا بر این و انقسام صحت تکلیف موقوف بر این نیست
و مراد باستعانت یا طلب معونت است در همه مهمات و یا در اداء عبادات و ضمیر مستکن در ابتداء فعل راجع است بقاری و کسانیکه با وی اند از حفظه و اهل جماعه
یا راجع باو و سائر موحدان و درج کردن قاری عبادت خود را در تضاعیف عبادات ایشان و خلط حاجت خود بحاجت ایشان بجهت امید داری است بآنکه عبادت
او ببرکت عبادات ایشان مقبول گردد و حاجت او بجهت اندراج در حاجات ایشان بدرجه اجابت رسد و لهذا جماعت مشروع گشته و تقدیم مفعول بجهت تعظیم
اهتمام است بآن و دلالت بر حصر و لهذا ابن عباس در تفسیر این فرموده لا نعبد غیرک و یا بجهت تقدیم انچه مقدم است در وجود و تنبیه بر آنکه عابد باید که نظر
او اولاً و بالذات بمعبود باشد و از جانب او بعبادت خود نظر نماید نیز از حیثیتی که از عبادت از او صادر شده بلکه از حیثیت آنکه او را نسبت شریفه هست باو و وسیله
وصلتی است میان عابد و معبود حق است چه وصول عارف کامل متحقق نشود مگر که مستغرق شود در ملاحظه جناب قدس و از ما عدای او و اهل گردد بمرتبه که ملاحظه
نفس خود نکند و هیچ حالی از احوال خود نیز از دم مگر از حیثیت که نفس و ملاحظه اوست سبحانه است و منتسب باو و لهذا اتفاق تمام شده بآنکه ان الله معنا که مقول
قول حضرت خاتمیت است صلی الله علیه و آله مرتبه فضل دارد بر قول موسی که ان معی ربی سیهدین و تکریر ضمیر برای تنصیص است بر آنکه او است که مستعان است
نه غیر او و بیان آنکه اگر چه عبادات اصلیه بدون اعانت و واجب است تقدم آن بر آن زیرا که حصول عبادت موقوف است بر وجود بنده و کمال عقل وی و این عین
اعانت است اما تقدیم استعانت بر عبادت لازم نیست چه اتیان عبادت بدون استعانت ممکن نیست هیچ آنکه میتواند بود که عبادت حاصل شود پیش از طلب اعانت
و بعد از طلب اعانت بجهت دوام عبادات باشد نه اصل عبادت پس تقدیم ایاک نعبد بر ایاک نستعین واجب نباشد و در بعضی است که استعانت برای عبادت
مستانفه است و عبادت خاصه پس واجب التقدیم نباشد و یا تقدیم عبادت بجهت توافق رؤس آیات باشد و یا تنبیه بر آنکه تقدیم وسیله بر طلب حاجت ادعی
است باجابت و یا آنکه چون متکلم نسبت عبادت بنفس خود داد و این موهم تبجح و نشاط و بسط و مظنه آنکه انچه از او صادر شده معتد به است و این مستلزم عجب
که هادم عبادات است از اینجهت در عقب آن ایاک نستعین را قصد نمود تا دلالت کند بر آنکه عبادت نیز از قسم انچه است که تمام نمی پذیرد مگر بمعونت از او سبحانه و تو
او و در بعضی قواعد برای حال است و تقدیر اینکه نعبدک مستعینین بک یعنی ترا میپرستیم در حالی که استعانت نماینده ایم بتو و چون حال متعارف در حال
است پس جواز استعانت باشد از برای اصل عبادت و استمرار او و این قول بنا بر مذهب کسی است که مضارع مثبت بواو معطوف بر ضمیر را بحال واقع مسو
شد و اطلاق استعانت بجهت آنست تا متناول جمیع مستعان فیه باشد و گفتن کلمات مذکوره نفع دفع ابدانیه بسیار است ابو طلحه روایت کند که من با رسول خدا بودم
در بعضی غزوات چون کار حرب سخت شد و کار زار گرم گشت رسول صلی الله علیه و آله سر بر داشت و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین مردها را
دیدم که می افتادند و کسی را نمیدیدم که شمشیر میزند و کافران روی بهزیمت نهادند چون حرب تمام شد صورت اینحال را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود
که فرشتگان کردن ایشان میزدند و تو نمیدیدی و در روایتی واقعست که هرگاه کاری بر بنده مومن تنگ شود و دلو باید کلمات شریفه مواظبت نماید از کار بر
او آسان گردد و چونکه تخلیص عبادت و تخصیص استعانت باو سبحانه موجب انقطاع است از ما سوی و توجه تام بحضرت مولی و آن باعث استجابت جمیع دعوات
سبب انجاح همه مدعاست از اینجهت او را توطیه طلب هدایت نمود که بندگان را بیاموزد و در عقب آن ایشانرا امر مینماید که بگویند از روی نیاز که ای آنکه عبادت
محصور است بتو و استعانت و ما نیست از غیر تو **اهدنا الصراط المستقیم** بنما ما را راه راست که از سبب وصول است بجنات و در سهیل و روضه
رضوان بیان آنکه این کلام بیان معونت مطلوبه است فکانه قال کیف اعینکم فقالوا اهدنا و افراد این بذکر آنکه طریق اعانت متعدد است بجهت آنست که این
مقصود اعظم است و هدایت دلالت است بلطف و لهذا در خیر مستعمل است نه در غیر آن و قوله تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم بر وجه تهکم است و هدایت از این ماخوذ است
و گفته مقدم قوم را میگویند بجهت آنکه قوم باو مهتدی می شوند و هوادی وحش که بمعنی اعضای مقدمه و از این نیز از این ماخوذ
چه اهتداء ایشان باینست و هادی که بمعنی عنق است کما یقال و اقبلت هوادی الخیل اذا بدت اعناقها نیز مشتق است از این و فعل از این هدی یهدی است و آن در
اصل متعدی بلام است یا الی و بعد از نزع حرف جر متعدی نموده اند و مجرور را منصوب ساخته اند که گویند و اختار موسی قومه که تقدیر من قومه است و این را
منصوب بنزع خافض میگویند و هدایت حق تعالی متنوع است بانواع غیر محصوره لیکن منحصر است در اجناس اربعه مترتبه اول افاضه قوی که بسبب آن
ممکن میشود مر مهتدی شدن بمصالح خود چون قوه عقلیه و حواس باطنه و مشاعر ظاهره دوم نصب دلائل فارقه میان حق و باطل و صلاح و فساد و آنرا اشاره
بقوله و هدیناه النجدین و قوله و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی سیوم هدایت بارسال رسل و انزال کتب و ایاها عنی بقوله و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و قوله ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم کشف سرائر است بر قلوب عباد و ارائه اشیا کما هی بایشان بطریق وحی یا الهام و منامات صادقه
و این قسم مختص است بانبیا و اولیا و عنی فی لله بقوله اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و قوله تعالی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چون
اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمانرا پس مطلوب از طلب هدایت زیادتی است یا ثبات و دوام بر آن و یا حصول مرتبه مرتبه از ایشان بغیر عارف و هرگاه گوید
که اهدنا الصراط المستقیم مراد وی ما این خواهد بود که ارشدنا طریق السیر فیک لتمحو عنا ظلمات احوالنا و تمیط غواشی ابداننا لنستضئ بنور قدسک
فنراک بنورک و از امیر المومنین علیه السلام روایتست که معنی آیه آنست که ما را بر راستی که نموده ثابت قدم دار تا دایم مطیع امر و نهی تو باشیم و بلحظه
بیراه شرع غیر تو نیز داریم و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که بنما ما را راه راست یا بنوعی که فانی بجهت ذاتی خود و مشرف دارد تا از التفات بخود و بغیر نواز دکسته



بنمای که بهدایت تو گرویم جز تو نداییم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم یا بنما بما راهی که حضرت تراست نسبت بهر موجودی که او موجود بی از پیدایی نهاد و بغایتکمال خود باز نهد تا ادوهم جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد کرده شویم و بدانکه امر و دعا متشارکند لفظا و معنی و متفاوتند باستعلا و تسفل و یا برتبه و صراط در اصل سراط است بسین ماخوذ از سرط الطعام اذا ابتلعه فکانه یسرط السابلة و لهذا از القم نیز میگویند بجهة آنکه التقام سابله میکنند قلب سین بصاد بجهة آنستکه تا مطابق طا شود در اطباق و مراد ازان طریق اسلام است چنانکه از ابن عباس و جابر نقل کرده اند که راه راست دین اسلام است و از محمد بن حنفیه منقولست که آن دین الله الذی لا یقبل عن العباد غیره صراط مستقیم دین خداست که حق تعالی غیر از آن قبول نمیکند از بندگان و حارث اعور از امیر المؤمنین روایت کرده که از کتاب خداست و بنابر حدیث مشهور که از آنحضرت منقولست که انا کتاب الله الناطق مراد طریق آنحضرت و اولاد طاهرین او باشد و مؤید اینست که محمد ثعلبی روایت کرده از ابو بریده اسلمی که از اصحاب حضرت نبوی است که الصراط المستقیم هو صراط محمد و آل محمد یعنی صراط مستقیم طریق محمد است و آل محمد که مبتنی بر اصول دین است که توحید است و عدل و نبوة و امامت و معاد و شکی نیست که طریق اهل البیت علیهم السلام صراط مستقیم و طریق قویمست که سلوک نمودن و ازو موجب نجاة و رستکاریست و اختیار و غیر آن سبب خسران و زیانکاری چنانکه در اخبار صحیحه بطریق اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل و داستان اهل بیت من مثل و داستان کشتی نوحست هر که در کشتی نشست از غرق و هلاکت نجاة یافت و هر که ازان تخلف کرد و ننشست غرق و هلاک شد و بعذاب الهی گرفتار گشت و نیز حدیث مشهور که عامه و خاصه از پیغمبر نقل کرده اند که انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی نیز شاهد عدل است برین و ترجمه این حدیث در مقدم ذکور شد و اولی حمل اینست بر عموم چه صراط مستقیم باتفاق و بی اشک که حق تعالی بآن امر فرموده از توحید و عدل و نبوة و انبیا و امامت ائمه هدی که عبادت از اینست **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** راه کسانیکه بفضل خود انعام کردی برایشان بنعمتهای ثابت و طریق طاعت خود و امر او پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا اند چنانکه فرموده که و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین یعنی بنما بما راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهره که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطنه که اطلاع بر حقایق اسرار و حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته بدانکه این کلام بدل کلست از اول و در حکم تکرار عامل و فایده آن توکید است و تنصیص بر آنکه طریق اهل اسلام مشهود و علیه است باستقامت بر آکد وجه و ابلغ آن اصلا مشوب بشائبه خفا نیست بر آنکه صراط الذین انعمت علیهم بمثابه تفسیر و بیان صراط مستقیم است بجهة آنکه بدل مقصود بالنسبة است و مبین مبدل منه پس گویا که فرطه و اینکه طریق مستقیم طریق اهل ایمانست بحیثیتی است که هیچ اثر خفائی درو نیست و احتمال ازو رد که صف صراط مستقیم باشد یعنی راه راستی که راه کسانیست که برایشان انعام کرده و انعام عبارتست از ایصال نعمت و نعمت در اصل حالتیست که انسان بان مستلذ می شود و بعد ازان اطلاق آن کرده اند بر هر چه بآن استلذاذ میتوان نمود ماخوذ است از نعمت بفتح نون که بمعنی لین است و انواع و افراد نعم الهی اگرچه غیر محصور است کما قال و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اما منحصر است در دو جنس دنیوی و اخروی اول بر دو قسم است موهبی و کسبی و موهبی در دو قسم روحانی چون نفخ روح درو و اشراق آن بنور عقل آنچه تابع آنست از قوی چون فهم و فکر و نطق و جسمانی چون تخلیق بدن و قوای حاله در آن و هیئات عارضه آن از صحت و کمال اعضا و کسبی چون تزکیه نفس از رذایل و تحلیه آن باخلاق و ملکات فاضله و تزیین بدن بهیئات مطبوعه و حلی مستحسنه و حصول جاه و مال و جنس ثانی عفو است از فرطات انسان و رضای او از انسان و تمکین ایشان در اعلی علیین با ملائکه مقربین الی ابد الابدین و مراد از نعمت مذکوره در این قسم اخیر است و ما یکون وسیله و سببا بدان اسلام است بسوی آن از دو قسم دیگر چه ما عدا این هر دو فرو با فر در آن مشترکند و از عبد الله عباس نقل کرده اند که مراد از الذین انعمت علیهم جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما بما راه کسانی که تبدیل نعمت نکردند و از جاده شریعت پیغمبر خود منحرف نگشتند که از طریق اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ** نه طریق کسانیکه خشم و غضب واقع شده برایشان و این جماعة باجماع مفسرین یهود اند که بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف کتاب و تبدیل الفاظ آن او سبحانه برایشان خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که و غضب الله علیهم و لعنهم **وَلَا الضَّالِّينَ** و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق حق مراد ترسایان اند که بواسطه افراط و تفریط در شان عیسی بن مریم گمراه گشتند و از راه راست که جاده ایمان و تصدیق جمیع پیغمبران و کتابهای ایشانست که به پیروی میل و هوای ضلالت و گمراهی کرده اند کما قال و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل و در روایتی که رسول صلی الله علیه و آله در وادی القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشاره بجهودان کرد و گفت یا رسول الله ایشان چه کسانند که با تو محاربه میکنند فرمود هم المغضوب علیهم و بعد ازان اشاره بترسایان نمود و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون و بدانکه غیر المغضوب علیهم بدلیست از الذین انعمت علیهم و معنی آنکه منعم علیهم کسانیند که سالم اند از غضب و ضلال یا آنکه صفت اسم موصولست متبینه با مبدله و معنی آنکه منعم علیهم کسانیند که جامع نعمت مطلقه اند که آن نعمت ایمانست و جامع نعمت سلامت از غضب و ضلال و چون غیر صفت و موصوف معطوف در نفی نکره بشرط نشود تعریف مگر اسم موصول در این مقام جاری مجرای نکره است مراد ازان جماعت غیر معهوده از مثل لقد امر علی اللئیم یسبنی و قولهم [illegible] و اذا ذکر غیر که بتعریف نکره ناشد [illegible] واسطه منعم علیهم [illegible] و چون که غضب عبارت از [illegible] و از نفس [illegible] جهت اراده [illegible] از حق تعالی منتفی است مراد ازو منتهی و غایت آن که اراده انتقام و عذاب است علیهم در محل رفع است بر آنکه نایب مناب فاعل [illegible] خلاف [illegible] لا در و لا الضالین [illegible] معنی نفی که در ضمن غیر است [illegible] و قال لا المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible] آمین [illegible] مردی [illegible] ضلال [illegible]

و بیان است اضافه مغضوب علیهم و ضالین بیضاوی گفته که لا تمیکند بر اینکه چون از صفت ضالین ترسانیا از زمره مغضوب علیهم اگر هر یکی از اینها طایفه متصفند بصفت مغضوب علیهم و ضالین الا آنکه او سبحانه بجهت امتیاز ایشان از یکدیگر یکی را متصف بصفت مغضوبیت و دیگری را بضلالت و مخفی نیست که سوق کلام اکرچه مقتضی این است که برابر منوال باشد که الذین انعمت علیهم غیر الذین غضبت علیهم تا بین الکلامین توافق و تناسب باشد اما مراعات ادب در خطاب ابراهیم لفظ مستطاب اقتضای آن میکند که لفظ غضب بصیغه مجهول واقع شود و بطریقه تخاطب بتصریح بفاعل آن نشود و در مجمع البیان مذکور که مراد بمغضوب علیهم و ضالین همه کفارند و در انوار گفته که متجه آنستکه مغضوب علیهم مطلق عصاة باشند و ضالین کسانی که جاهلند بخدا چه منعم علیه کسی است که موفق شده باشد بجمع میان معرفت خوانا و عمل خیر و فوات یکی از قوه عاقله و عامله باشد بکسی از این دو مقابل این کس است باشد عاصی یعنی جاهل فاسق است مغضوب علیه بقوله تعالی فی القاتل عمداً و غضب الله علیه و مخل بعلم جاهل ضال لقوله تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال انتهی کلامه و بباید دانست که نزد امامیه قول آمین در آخر فاتحه مبطل نماز است و طریق احتیاط در مذهب مخالفین نیز مقتضی عدم جواز است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجوب آن و نماز را بترک آن باطل نمیدانند و مع هذا میدانند که نزد امامیه اتیان بآن مبطل صلوة است پس احوط نزد ایشان ترک آن باشد و دلیل علمای امامیه بر تحریم آمین قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الآدمیین یعنی این نماز صلاحیت ندارد که در او کلام آدمیان گفته شود و باتفاق جمیع آمین از کلام آدمیان است و از قرآن و ذکر و دعا نیست بلکه اسم دعا است که او استجب است و اسم مغایر مسمای آنست پس چون که نهی در عبادت مستلزم فساد عبادت است پس مبطل صلوة باشد ترک آن از واجبست و آخر فاتحه و در غیر آن از مواضع دیگر از نماز چون آخر سوره و یا وسط آن و یا در قنوت و تشهد و غیر آن از حالات صلوة و فرقی نیست در بطلان صلوة بآنکه آمین بگوید با جهر و خفی نیز روایت کرده که از صادق علیه السلام پرسید که اقول آمین اذا فرغت من فاتحة الکتاب یعنی آمین بگویم چون فارغ شوم از فاتحة الکتاب فرمود لا و این نهی بجهت اطلاق عدم جواز است و شرع در جهر اطلاق نهی مقتضی تحریم است مطلقا چنانکه در اصول مقرر شده و شیخ طوسی رحمه الله فرموده که قول آمین مبطل للصلوة عند نا سواء وقع بعد الحمد او فی اثنائها او فی السورة او الرکوع او السجود او القنوت و ان کان بعد دعا و فی جمیع حالات الصلوة لقوله النهی عن فعلها و لانها من کلام الآدمیین و هو لا یصح فی الصلوة لقوله علیه السلام ان صلاتنا هذه لا یصح فیها کلام الآدمیین نعم لو فعل حال التقیة لا یبطل صلوته اجماعا و اینکه صاحب معتبر گفته که احتمال دارد که قول آمین مکروه باشد غیر صحیح است زیرا که اکثر اصحاب قائلند بتحریم آن بدلایل مذکوره بلکه قول بتحریم آن قریب بحد اجماع رسیده و بنا نکه در نماز قول الحمد لله رب العالمین بعد از فراغ امام از فاتحه سنت است چنانکه جمیل از ابی عبد الله روایت کرده که آن حضرت فرمود که اذا کنت خلف امام فقرء من قرائته الفاتحة فقل انت من خلفه الحمد لله رب العالمین و فضل بن یسار نیز از ابی عبد الله نقل نموده که فاذا قرأت الفاتحة ففرغت من قرائتها و انت فی الصلوة فقل الحمد لله رب العالمین یعنی چون در نماز از قرائت فاتحه فارغ گشتی بگو الحمد لله رب العالمین

سورة البقرة این سوره مدنیه است مگر آیه و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر که در حجة الوداع بموضع منی نازل شده و دویست و هشتاد و شش آیه است بعدد کوفی که عدد مروی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و دویست و هشتاد و هفت نزد بصری و دویست و هشتاد و پنج نزد حجازی و دویست و هشتاد و چهار نزد شامی و اختلاف در یازده آیه است الم کوفی است الا خائفین و قولا معروفا بصری است و عذاب الیم شامی است مصلحون نزد غیر ایشان و یا اولی الالباب عراقی و بد بنی الآخرة و من خلاق دو تهم غیر مدنی و یسألونک ماذا ینفقون مکی و مدنی الاول یتفکرون کوفی و شامی و مدنی الاخیر الحی القیوم مکی و بصری و مدنی الاخیر من الظلمات الی النور مدنی الاول روایت از اهل مکه و اهل مدینه کرده و لا یضار کاتب و لا شهید آیتی است ثواب قرائت این سوره بسیار است ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که این سوره را تلاوت کند مستغرق صلوات الهی و رحمت نامتناهی شود و ثواب کسی که یکسال در راه خدا مرابطه نموده باشد دارد و ایمن باشد از خوف و ترس که فرادی عدل او در آنجا بنشیند و بعد از آن فرمود که ای ابی مسلمانان را امر کن بدانستن این سوره که دانستن آن برکت است و ترک آن حسرت و ندامت در روز قیامت و ساحران و باطلان از قرائت آن عاجزند و نیز شنیده که این سوره را فسطاط قرآن نامیده و از سهیل بن سعد مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر چیزی را سنامی است و سنام قرآن البقره است هر که در خانه خود این سوره را تلاوت کند اگر در روز باشد تا سه روز شیطان در آن خانه نرود و اگر در شب بخواند تا سه شب شیطان در آن خانه نیاید و هب منبه روایت کرده که هر که سورة البقره و آل عمران بخواند نور او از زمین تا عرش جدا است و عجیب از مفسرین گفته و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که این سوره را قرائت نکند خانه او از جمیع خیرات خالی باشد و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله لشکری را بغزا میفرستاد خواست تا یکی را بر ایشان امیر کند یکیک از ایشان میخواند و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی او می گفت فلان و فلان سوره تا آنکه جوانی پیش آمد که در سال از همه کهتر بود گفت یا رسول الله من سورة البقره را دانم فرمود ترا امیر این لشکر کردم ایشان گفتند یا رسول الله جوانیکه در سال از همه کهتر باشد بر ما امیر باشد فرمود که او سورة البقره میداند و شما نمیدانید و از این سخن چنان معلوم میشود که منصب امارت و حکومت بعلم است و فضیلت بنسبت ایشان و شیخوخت پس امیر المؤمنین که حاوی علوم شریعت نبوی بود و جامع جمیع قرآنی و بحقیقت محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل از رسول الله و از همه صحابه بزرگتر بود و قضایای مشکله و اکشوده در خلافت مقدم بوده باشد بر شیوخ قریش و اهل غزوات شیخ جهال و تفضیل حضرت صلوات الله علیه او لویت او بخلافت نیز از این حدیث معلوم میشود اکر که سید انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی من سید ولد آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوهها و سدره سید درختها و اشهر حرم سید ماهها و قرآن سید کلامها و سید قرآن سورة البقره و سید سورة البقره آیة الکرسی و از امام جعفر صادق علیه و علی آبائه الصلوة و السلام مرویست که هر که البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت از هر دو سوره در حق شونده بر سر او و از آن آیه بر سر و بر او سایه افکنند و برحمت الهی بستگی هر که خواهد کوید و در آن روز بزرگی باشد در عقبا بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید بسم الله الرحمن الرحیم الم علما از دیرباز کلمه امثال این از حروف مقطعه اقوال بسیار است و ایجا اکثر از آنها نموده می

شود مثنا اجتب ابو اوا و شرده که همه الفاظ هجی اسما اند که مسمیات آن حروف مفرد که کلمات از آن مرکب شده اند بجهت دخول از در حد اسم و اعتوار از انچه مختص است با اسم مثل
چون تعریف و تنکیر و جمع و تصغیر و وصف و اسناد و اضافه و غیر آن مانند الباء و تاآن فی بیتشه و حسنه الباء و یا المصاحبه خلیل و ابو علی فارسی تصریح باین نموده اند
در مصنفات خود و ابن مسعود روایت کرده که ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که من قرء حرفا من کتاب الله فله حسنة و الحسنة بعشر امثالها لا اقول الم حرف
و لکن الف حرف و لام حرف و میم حرف و مراد باین حرف معنی حرف نیست که انعدام دلالت است بر معنی در نفس خود چه تخصیص حرف با معنی عرف محدث است بلکه مراد
معنی لغوی است که از کلمه است و تسمیه اسم بحرف در کلام عرب شایع مستعملست و شاید که از حضرت تسمیه از کرده باشد با اسم مدلول از وجه شبه زل القرآن علی
سبعة احرف نیز از این قبیل است و چون مسمیات این اسما حروف وحدانیند و این اسما مرکب پس قصد بر شمول با حروف بجهت آنستکه تا دلیل از مسمی اول آن
چیزی باشد که قرع سمع کند استعاره همزه به مکان الف بجهت تعذر ابتدا است بالف و این اسما مادام که عوامل در ایشان واقع نشود خالی از اعراب بجهت
فقد موجب اعراب و مقتضی آن لکن قابل اعرابند بجهت عدم تناسب مبنی الاصل و لهذا میگویند که ق و ص را بوجود التقاء ساکنین و اعراب از حرکت نمیدهند
مانند این و هؤلاء و چون مسمیات این اسما عنصر کلام و بسایط اند که ترکیب کلام از آنست از اینجهت افتتاح سوره بطایفه از آن شده بجهت ایقاظ از کسی که تحدی بقرآن
کند و تنبیه بر آنکه اینچه بر ایشان خوانده میشود کلامیست منظوم از چیزی که ایشان کلام خود را از آن منتظم میسازند که اگر از نزد غیر خدا می بود از اتیان
بمثل آن عاجز نمیشوند با آنکه در نهایت فصاحت و غایت بلاغت بوده اند نیز گویا که حقتعالی از روی خطاب با ایشان میگوید که قرآنیکه شما از اعجاز ساختن آن
از ادای بمثل از جمله این حروفست که شما از او در محاوره و مخاطبه خود استعمال میکنید چون تا در مسند بر اتیان بمثل این نیز با آنکه از نزد حق
مطلق است که قدرت و فا لیست جمیع قلت بها و قوه او و فا بقوه همه قوای بشر نیز با اشعار باشد بر آنکه اول الخبر تکرر قرع اسماع میکنند مستقل است نوعی
از اعجاز چه نطق با سما حروف مختص است بکسی که خواننده و نویسنده باشد اما صدور آن از امی که اصلا خط نکرده باشد بکتاب بسیار مستبعد مستغرب
و خارق عادت مانند صدق و کتابت و تلاوت از او و خصوصا که مراعات نموده شده است در آن اینچه موجب اعجاز ادبیست فا بو اینست در حق خود از اتیان باز و آن
اینستکه در فواتح این سور چهارده اسم وارد شده که نصف حروف معجم است اگر الف بر اسه معدود نباشد و آن چهارده اسم الف و لام و میم و صاد و را
و کاف و ها و یا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون و اینها در اوایل بیست و نه سوره واقع شده اند که عدد حروف معجم است که الف معتد باشد و آن
مشتملند بر انصاف انواع حروف چه در آن مذکور شده است نصفی از حروف مهموسه که حرفی چند اند که ضعیف الاعتماد اند بر مخرج خود و جامع آن سکت فحثه شخص
خصفه و آن حا است و ها و صاد و سین و کاف و نصفی از مجهوره که حرفی چند اند که قوی الاعتماد اند بر مخرج خود و مجموع آن نوزده اند و این است که ظل قو ربض اذ
و اذ یغز و جامع نصف است حروفیها نقطع لر و نصفی از شدیده که حرفی چند اند که حبس لفظ میشود نزد تلفظ بآن بجهت قوت اعتماد بر مخرج آنها و هستند
اجدت طبقک و جامع است و جامع نصف از اقطک و نصف اکثر از رخوه که حرفی چند اند که بجهت رخاوت و جری نفس با تلفظ از ضعیف الاعتماد اند و مجموع
آن بیست حرف اند و جامع آن است خص ضغط شص و جامع نصف آن خمس علی نصره است و نصفی از حروف مطبقه که حرفی چند اند که نزد تلفظ بآن
منطبق میشود طبقه زبان با طبقه حنک اعلی و مجموع آن چهار حرفند صاد و ضاد و طا و ظا و نصفی از منفتحه که حرفی چند اند که نزد تلفظ بآن زبان و حنک از یکدیگر
منفتح میشوند و آن ما عدای حروف مطبقه است و آن نصف الف و لام و میم و را و کاف و ها و عین و سین و حا و قاف و یا و نون و نصفی از قلقله که حرفی چند
که مضطرب شود نزد خروج و جامع آن قد طبج و نصف اقل از قاف و طاست و نصفی از لینتین که آن یا است بجهت قلت ثقل آن نسبت بواو و نصف اقل از مستعلیه که
حرفی چند اند که صوت از منتصعد میشود در حنک اعلی و آن هفت حرفند قاف و صاد و طا و خا و غین و ضاد و ظا و نصف اقل از سه حرف اولست و نصفی از منخفضه که
ضد مستعلیه است از ماعدای حروف هفتگانه است و نصف آن الف و لام و میم و را و کاف و ها و یا و عین و سین و حا و نون و نه حرف از حروف بدل که یازده
حرفست بر طریقی که سیبویه آورده و ابن جنی اختیار کرده و جامع است احد طویت منها و شش حرف از این شایع مشهور اند که اطمین جامع آنست و بعضی هفت
منکر زا بر آن افزوده اند که از لازمست واصیلا که بدل ابو نست و صاد و زا در صراط که بدل سین اند و فاء در جدف که بدل ثاء مثلثه است که بمعنی قبر است و عین
در اعن که بدل همزه مکسوره است و تا در ترع الدلو که بدل الف است و نا در باسمه که بدل لام است پس نه از این حروف بدل الهجاء باشند و نه حرف از آن که
در حروف مقطعه اند حروف اطمین است که سه شایعه مشهوره اند و لام و صاد و عین و نصفی اقل از حروفی که مدغم میشوند در مثل خود و در مقارب خود
مدغم میشوند و آن یازده حرفند همزه و ها و عین و صاد و طا و میم و یا و خا و غین و ضاد و فا و ظا و سین و ذا و واو و نصفی اقل از همزه است و ها و عین و صاد
و طا و میم و یا و نصفی اکثر حا است و قاف و کاف و را و سین و لام و نون و اکثر بهار بجهت آنستکه ادغام متضمن خفت و فصاحت است و نصفی از چهار حروف که مدغم میشود
در انجه مقارب است و مقارب آن در آن مدغم میشود و از مبهم است و ذا و سین و فا و چون حروف لقیه که اعتماد ایشان بر لولسان است شش است که جامع آنست و تب
و حلقیه که خا و ها و عین و همزه و هاست کثیر الوقوع در کلام و ثلث از دو حرف مقطعه مذکور شده و چون ابنیه مزید از سلاسیه متجاوز نیست از
اینجهت هفت حرف از زواید عشره که از حروف الیوم تنساه است و از مذکور شده تا تنبیه باشد بر آنکه ابنیه مزید از هفت حرف متجاوز نیست و اگر کسی تتبع
کلم و تراکیب کند بر او ظاهر خواهد شد که حروف اجنبی مذکوره که مذکور نشده اند در مفاتیح سور کمتر از حروفیند که مذکور شده اند و آنکه حروف
مقطعه بعضی مفرد واقع شده اند چون ق و ص و بعضی ثنائیه مانند حم و بعضی ثلاثیه مثل الم و بعضی رباعیه چون المص و بعضی خماسیه مانند کهیعص بجهت
آنست با آنکه متحدی بر ترکیبات از کلمات اهل عرب که اصول از کلمات مفرده اند و مرکبه از دو حرف تا به پنج حرف ذکر شده مفرد که از ق و ص و ن واقع در سه
سوره بجهت آنستکه کلمه مرکب از سه حرف و اقسام ثلثه یافته میشود که اسم و فعل و حرفست و ذکر چهار ثنائی که طه و یس و طس و حم است برای آنستکه از دو حرف
بدون حذف چون ... و با حذف چون ... در اسم بغیر حذف چون من و یحذف چون دم و ابراز دو در نه سوره بجهت وقوع آنست در هر یک از اسم و فعل

وحرف برسه قسم است که از فتح وضم وکسر است وثانی اسما مانند من وان و ذو و ما وافعال چون قل وبع وخف و در حروف مثل از و من و عن که از حروف جر اند و فک نشده قالوا
کمان المر والر وطسم است بجهت مجی انست در اقسام ثلثه واما ار دیدن سیزده سوره بجهت تنبیه است بر آنکه اصول ابنیه مستعمله سیزده اند ده از برای اسما که حاصل می
شود از ضرب احوال فا که از حرکات ثلثه است در احوال عین که از حرکات ثلثه است با سکون و سقوط فعل بضم فا و کسر عین فعل که عکس انست و اسم مهمل است فعل
است و سه از برای افعال که حصول آن از ضرب فتح فا است در حرکات ثلثه عین وایراد دو در فاتحه که از المص والمر است دو خماسیه که از کهیعص و حمعسق است تنبیه
است بر آنکه هر یک از انها از اصلی هست چون جعفر و سفرجل و ملحق چون قردد و جحنفل و نیز شاید که تفریق حروف هجی بر سور و عدم تعداد از با جمعه در
اول قرآن بجهت همین فایده باشد مع ما فیه من اعادة التحدی و تکریر تنبیه و مبالغه در ان و معنی اینکه این متحدی به مؤلف است در عرض این حروف و نزد اکثر علما بعض
حروف مقطعه اسمای سوراند و تسمیه سور با نها بجهت اشعار است با نکه این سور کلمات معروف التراکیب اند لیکن وحی میشوند از جانب خدا قدرت مرضی ان نزد معاصر
باز ساقط نمیشد و از علم الهدی رحمه الله منقولست که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و استدلال بر اینکه این حروف اسما سوراند با نست که اگر انها مفهم
نباشند پس خطاب بان مانند خطاب باشد بمهمل و مثل تکلم بزنجی با عربی و قرآن با سره بیان و هدی میشود و ممکن میشود تحدی بان و اگر مفهم باشند پس یا انست که
مراد بان شود انچه که اینها در او ایل از وا معاشد اند والقاب از و غایر ان سوره ثانی باطل است بر آنکه این کلام یا انست که مراد بان چیزیست که این حروف موضوع شده
اند برای ان در لغت عرب یا این ظاهر است که چنین نیست یا در غیر این لغت و این باطل است چه قرآن نازل شده بلغت عرب بقوله تعالی بلسان عربی مبین پس از حمل شود
کردن بر غیر لغت ایشان و گویند که این حروف مزید اند برای تنبیه برای دلالت بر انقطاع کلام و استیناف کلام دیگر همچنانکه مذهب قطرب بجوی بست یا اشاره
بکلمات مرکبه از این حروف که اقتصار بر بعضی از ان شده باشد کقوله قد قلت لها قفی فقالت قاف ای اقف همچنانکه از ابن عباس مرویست که الف آلاء الله است و لام
لطف او و میم ملک و و نیز از او منقولست که مجموع الر وحم و ن بمعنی الرحمن است و الم بمعنی انا الله اعلم است و غیر ان در سایر فواتح و از سعید بن جبیر منقولست که اینها
از اسمای حسنی است اگر کسی داند بان بر و چنانکه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود و لیکن قدرت بشری و قوه انسانی از وصل و جمع جمیع ان عاجز است و
بروایتی دیگر از ابن عباس الف از الله است و لام جبرئیل و میم محمد یعنی قرآن منزل شده از خدا تعالی بلسان جبرئیل بر محمد و بعضی دیگر گفته اند که الف آلاء او
سبحانه است و لام لطف رحمت او و با لطف و رأفت او و میم مجد فاتی او و بامالک قدیم او و یا الف بمعنی انا و لام لی و میم منی یعنی انا الله و لی جمیع صفات الکمال و منی
العفو والاحسان و یا ایما میمد اجال اقوام بحساب جمل چنانکه قول ابو العالیه متمسک بر روایتی که ما ثور است که چون یهود الم شنیدند و سول امد انحضرت الم
را بر ایشان خوانده ایشان حساب ان کردند و گفتند که ما چگونه داخل شویم در دینی که مدت ان هفتاد و یک سال است انحضرت تبسم فرمود و ایشان گفتند
مگر غیر این هست فرمود که المص والر والمر گفتند این معنی را بر ما خلط کردی و ندانیم که بکدام از ان اخذ نمائیم پس تلاوت انحضرت این ایه را بر ایشان بر
ترتیب و تقریر او بر استنباط ایشان دلیل است بر آنکه از برای مدت اجال است و ایند لالت اگر چه عربی نیست لیکن بجهت اشتها انست در میان مردمان تا انکه عرب
ان را ملحق ساخته اند بمعربات چون مشکاة و سجیل و قسطاس و یا اشعار بحروف مبسوطه که مقسم بها اند بجهت شرافت از جهتها مبانی اسما الله و ماده خطاب
اند چنانکه از ابن عباس و عکرمه نقل کرده اند که این حروف از اسما الهند که او سبحانه با نها قسم یاد کرده و آنکه این الفاظ اسم سوره باشند قدح کرده اند
با نکه این قول مخرج حروف مقطعه است از انچه در لغت عرب ثابت است که تسمیه نبه اسم با بیش مستنکر است نزد عرب و مؤدی باتحاد اسم و مسمی نیز انکه الم داخل سوره
است باجماع پس اگر اسم سوره شود اسم و مسمی یکی گردد و مستلزم تاخر جزو است از کل زیرا که الم جمله سوره است واسم بحسب تبه متاخر از مسمی است و کسانیکه
قائلند با نکه این الفاظ اسماء سوراند جواب از این اقوال مذکوره داده اند با نوحی که معهود نیست که این الفاظ مزید باشد از برای تنبیه حروف
تنبیه حروف معهوده اند و اینها غیر معهوده اند و دلالت بر انقطاع و استیناف همچنانکه لازم این حروف است لازم غیر اینها نیز هست اگر ان غیر در فواتح سور واقع شود
پس تخصیص بان بی وجه باشد و بر تقدیر تسلیم که این دلالت بر انقطاع و استیناف مخصوص باین الفاظ باشد لکن مقتضی ان نیست که انها را معنی دیگر
نباشد دیگر انکه مستعمل نیست که این الفاظ از برای اختصار باشند در لغت عرب و شعری که مذکور شد که متمسک به شاذ است و خارج از قیاس و قاعده و اما قول
ابن عباس و غیر او مراد از ان تنبیه است بر آنکه این حروف منبع اسما و مبادی خطابند و تمثیل با مثله حسنه و لهذا عدد هر یک نموده از کلمات مبنیه چه لام در یکبار
از کلمات لطف گرفته اند و بار دیگر از الله و یکبار دیگر از جبرئیل به انکه مراد وی تفسیر ما بعد و تخصیص با یمعانی دون غیر ان بجهت عدم مخصص در ان الفاظ و
معنی و همچنین این الفاظ مستعمل نیستند از برای حساب جمل تا ملحق بمعربات باشند و حدیث مذکور دلالت نمیکند با ین بجهت انکه ممکن است که تبسم پیغمبر
بجهت تعجب باشد از جهل یهود و اینکه مقسم بها باشند اگر چه غیر ممتنع است اما محتاج اند باضمار اشیا که هیچ دلیلی بر ان نیست مانند فعل و حرف و ما بر انچه
بر ان موقوفست تسمیه نبه اسم که هی ممتنع است که از ترکیب کند و اسم واحد کرد انند بر طریقه تغلیب اما اگر منثور مانند مانند نثر اسماء عدد ما فیه مانعی نخواهد
بود و مؤید این نست که سیبویه تصریح نموده بان که تسمیه بجمل و بیت از شعر و بطایفه از اسمای حروف معجم و مسمی مجموع سوره است و اسم جزو ان است پس اتحاد نباشد
و مسمی مقدم است از حیث الذات و مؤخر باعتبار اسمیت پس دور لازم نیاید و شبهه نیست که وجه اول که حروف اسما این سور باشند اقرب است بتحقیق و اوفق بلطائف
تنزیل واسلم از لزوم نقل و وقوع اشتراک در اعلام از واضع احد زیرا که اینها اسماء حروف هجی اند پس اگر اسماء سور شوند نقل لازم اید و چون بکعدد در اول
دو سوره واقع شده مانند الم و حم پس مستلزم اشتراک باشد در علم و ترجیح شود بقصر بر انچه مقصود العلمیه است زیرا که مقصود از وضع اعلام دلالت
است بر خصوصیت و اشتراک منافی انست نزد بعضی این الفاظ اسما قرآن اند و لهذا در عقب آن کتاب قرآن واقع شده مانند الم ذلک الکتاب و الم تلک آیات
الکتاب و قرآن مبین و یا اسماء الله اند چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در بعضی ادعیه فرموده که یا کهیعص و یا حمعسق و شاید که مراد حضرت یا منزل
کهیعص و حمعسق باشد و بعضی از محققین گفته اند که حضرت رسالت پناه را سه صورت است یکی بشری کما قال ثم قل انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرمود که ابیت

ونزد بعضی از علما تفسیر اند

[illegible]

عند ربی یطعمنی و یسقینی ستیم حتی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل حق سبحانه را با او در هر صورتی سخن بعبارتی دیگر
واقع شده در صورتی بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورتی ملکی حروف مفرده چون الم و کهیعص و غیر ذلک و در صورتی حقی کلام مبهم که فاوحی
الی عبده ما اوحی پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او و ائمه هدی صلوات الله علیهم و گویند که حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس
بر آن اطلاع ندارد مگر محمد بن عبد الله که حضرت رسالتست و ائمه معصومین اند ثعلبی در تفسیر خود بروایت مستنده بامام علی بن موسی الرضا نقل کرده
که آنحضرت فرمود که از امام جعفر صادق پرسیدند که الم چه معنی است فرمود در الف پنج صفت است از صفات حقتعالی اول ابتدائیت چه حقتعالی
ابتداء جمیع خلق کرده و الف ابتداء حروفست دوم استوا زیرا که او سبحانه مستوی و عادلست فی ذاته و غیر او الف نیز مستوی است فی ذاته سیم انفراد
چه حقتعالی فرد است و الف فرد چهارم اتصال الخلق بخدا و عدم اتصال حقتعالی بمخلوق چه همه محتاج اویند و او غنی است مطلق از ایشان پنجم الف منفصل است
مجزی و حروف متصلند باو و او منقطع از انها پنجم الفت او سبحانه سبب الفت خلقست و الف سبب الفت حروفست بدان مثال الف از شش معنی
مقطعات پرسیدند فرمود سر الله فلا تطلبوه یعنی این حروف سر خداست پس طلب آن مکنید و آن بحکم است که باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست
و قال بعضهم انه سر استأثره الله بعلمه این لفظ سریست که حقتعالی اشارات نموده بعلم خود و میتواند بود که مراد ایشان آن باشد که این الفاظ
اسراریست میان خدا و رسول او و رموزیکه مقصد حقتعالی بان افهام غیر نباشد زیرا که بعید است خطاب بانچه مفید معنی نباشد و از امیر المؤمنین ع
ماثور است که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و نزد اهل تحقیق الف از اقصای حلق می آید که اول مخارج است و لام
از طرف لسان گفته میشود و آن وسط مخارج است و میم از شفه میخیزد و آن آخر مخارج است پس اشارت است تا بنده بداند باید که در مبادی و اواسط
و اواخر اقوال و افعال خود یاد حقتعالی مشغول باشد و گفته اند که حروف مقطعه جهة تعجیز خلق است تا بدانند که کسی را بحقیقة این کتاب راه نیست و عقل
هیچکس از کنه معرفت آن آگاه نبود و در بعضی از تفاسیر آمده که سبب آنکه او سبحانه سور را بحروف مقطعه مفتتح ساخته آنست که چون رسول خدا قرآن
خواندی مشرکان جمع شدندی و بشعر خواندن و صفیر دادن و دست بر دست زدن اشتغال نمودندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و حلاوت تلاوت
او را نیابند و در دل ایشان رغبت اسلام نکند خدای تعالی این حروف عجیبه را فرستاد ایشان از استماع آن متعجب شده خاموش شدند و مستمع قرآن شدند تا آنکه
مثل این را بشنوند و بوسیله این معانی بسماع ایشان میرسید و حضرت رسالت حجت را بر ایشان لازم میکردانید و بدانکه این الفاظ اگر اسماء
خدای تعالی باشد یا اسماء قرآن یا سور را حظی از اعراب خواهد بود که آن رفع است بر ابتدا و تقدیر آنکه هذه اسماء الله و المؤلف من هذه الکلمات
المتحدی به او المتلو و یا بر خبر ای هذا المتلو او المتحدی به مؤلف من هذه الکلمات و یا نصب است بتقدیر فعل قسم ای الم اقسم بر طریقه الله لافعلن
بنصب که حرف جر در او محذوف است و یا بتقدیر غیر آن چون اذکر الم و یا جر است بر اضمار حرف قسم و اگر این الفاظ بر معانی خود باشد که متضمنات آن
اگر تقدیر این باشد که المؤلف من هذه الحروف در محل رفع خواهد بود و یا ابتدا یا خبر چنانکه گذشت و اگر اینها را مقسم بها گردانند پس هر کلمه از آن منصوب
خواهد بود بنزع خافض یا مجرور باضمار حرف جر از قبیل الله لافعلن و جر و جواب قسم خواهد بود مقدر بفعل قسم و اگر مراد از آن ابعاض کلمات باشد
یا اصوات نازل منزله حروف تنبیه محلی از اعراب نخواهد داشت مانند جمله مبتدئه و مفردات معدوده و وقف بر آن وقف تام خواهد بود اگر تقدیر
آن بر وجهی باشد که محتاج بما بعد خود نباشد همچنانکه گذشت و اگر بر طریقی بود که مرتبط بما بعد باشد و آن ارتباط مانع استقلال آن نباشد وقف
حسن باشد و هیچ لفظی از الفاظ آیه نیست نزد غیر کوفیان و اما نزد کوفیان هر جا که الم که در مواقع خود بوده و المص و کهیعص و طه و طسم و حم و یس
طسم آیه است و حمعسق دو آیه و الر و المر و نواقی هیچکدام آیه نیستند و چون این امر نسبت توقیفی که قیاس را در آن مجال نیست پس حکم مذکور موجه
محکم نباشد و وارد است که حق سبحانه حضرت رسالت را وعده داده بود بانزال کتابی که بر صفحه روزگار باقی ماند و هرگز محو نگردد و بکثرة تکرار رد نشود
کهنه نشود و چون قرآن نازل گشت حبیب خود را از انجاز آن وعده خبر داد و فرمود **ذلک** یعنی آن کتابیکه قبل از این بوعده آن اشاره شده
بود **الکتاب** این کتاب کاملست و گویند ذلک اشاره است بالم اگر مؤول باشد به المؤلف من هذه الحروف یا مفسر بسوره یا قرآن و چون
آن متکلم به منقضی میشود و یا از مرسل بمرسل الیه واصل میشود از آن جهت بذلک که موضوعست از برای مشار الیه بعید اشاره کرده شده چه
منقضی در حکم متباعد است و وصول آن از مرسل بمرسل الیه موجب بعد آن از مرسل و تذکیر اسم اشاره گاهی که مراد با سوره باشد بجهت تذکیر
کتابست که خبر است و یا صفت آن که عین موصوفست و کسانیکه میگویند که ذلک اشارت است بکتاب پس کتاب صفت آن باشد و مراد بکتاب قرآنست
که انزال آن موعود شده در کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا چنانکه گذشت و یا در کتب متقدمه چنانکه از عکرمه روایت که مراد بکتاب توریه و
انجیلست و الم اسم قرآنست یعنی این قرآن آنست که وصف و نعت آن در کتاب توریه و انجیل مسطور است و از کلبیان گفته که هذا بمعنی بیتر در سوره سورها
دیگر فرستاده شود و آن بیان فرمود که آن سورها که مشرکان عرب تکذیب آن میکنند کتابیست و کتاب مصدر است بمعنی مکتوب و تسمیه مفعول بان از برای مبالغه
است و نزد بعضی اسم جامد است بمعنی مفعول چون لباس بمعنی ملبوس و اصل کتب جمع است چنانکه در کتائب که جمع مذکور شد و بعد از آن معبر شده از عبارت منظوم
قبل از آنکه مکتوب شود از قبیل تسمیه شی است باسم ما یؤول الیه و قوله **لا ریب فیه** صفت کتابست یعنی کتابیکه هیچ شک و شبهه نیست در او و مراد آنستکه بجهت
وضوح سطوع برهان آن بحیثیتی است که عاقل و منصف را از نظر صحیح در اینکه آن وحی است و بحد اعجاز رسیده هیچ ریبی و شکی در آن نمی آید نه اینکه مراد این باشد
که هیچ کس در آن مرتاب نشده چه مشکلات نیست لقوله تعالی و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا الایه چه حقتعالی از ایشان ابعاد ریب نکرده از کفار بلکه تعریف نموده
برای ایشان الحجه که مزیح ریب است و آن اینست که اجتهاد نمایند در معارضه شیء از نجوم آن و بذل طاقت نمایند در آن تا آنکه چون از آن عاجز



شوند برایشان ظاهر و متحقق گردد که در آن مجال الشبهة و مدخل ریبه نیست و بعضی گفته اند که معنی اینستکه لا ریب فیه للمتقین یعنی هیچ ریبی نیست در آن مر
متقیان را و بنابر این هدی که بعد از این واقع شده حالست از ضمیر مجرور و عامل در آن ظرفست که صفت منفی است ای لا ریب کائن فی الکتاب حال کونه هادیا
حاصل للمتقین و اینکه بعضی گفته اند که مراد بکتاب توریة و انجیلست و روی خطاب بیهود و نصاری است و معنی اینکه این در کتاب هیچ شکی و ریبی در آنها نیست
قول نیست فاسد زیرا که یهود و نصاری تحریف کلمات آن نموده بودند از مواضع خود حیث قال یحرفون الکلم عن مواضعه پس چگونه متصف باشد بعدم شک و
ریب و موصوف بهدایة و نیز بعضی در لا ریب فیه مضاف محذوف دانسته و تقدیر اینکه لا سبب شک فیه زیرا که اشیائی که موجب شکست از تلبیس و تعقید و تناقض
و دعاوی عاری از برهان از قرآن منفی است و گویند لا ریب فیه اگرچه خبرست صورة اما در معنی نهیست و معنی اینکه لا ترتابوا و لا تشکوا فیه کقوله تعالی
لا رفث و لا فسوق و بدانکه ریب در اصل مصدر رابنی الشیء اذا حصل فیک الریبة است و ریبه قلق نفس و اضطراب است و تسمیه شک بان بجهة اینستکه مقلق
است و مزیل طمانینه و در حدیث واقع شده دع ما یریبک الی ما لا یریبک چه شک ریبه است و صدق طمانینه و منه ریب الزمان لنوائبه حاصل معنی اینست که
حقیقت اینکتاب بواسطه حجج ظاهره و دلائل باهره در آن بمثابه ظاهر و روشن است که هر که در آن تامل کند از شک نارا بیند و بداند که بلاشبهه از نزد
خدا منزل شده و از سر تحقیق عالم شود بانکه آن هدی دلالت کننده است و راه راست نماینده بحق مرجع علی را که پرهیزکارانند مراد اینستکه قرآن
سبب یا دلیل اهتدا متقیانست و موجب ثبوت استدامت آن زیرا که متقیان را اصل اهتدا یافته و این مانند اینستکه شخصی بعزیز مکرم گوید که اعزک الله
و اکرمک چه مراد زیادتی عزت و کرامت و استدامت و ثبوت آنست کقوله اهدنا الصراط المستقیم یا انکه مراد تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه از قبیل من قتل قتیلا
یعنی قرآن راه نماینده است بکسانیکه مشرف بر اتقا هستند و اصل هدی مصدر است بر وزن سری و تقی و معنی آن دلالت مطلقه است و اصح اینستکه آن دلالت موصله
بمطلوبست زیرا که آن مقابل ضلالت واقع شده در کریمه لعلی هدی او فی ضلال مبین و دیگر انکه مهتدی اطلاق نمیکنند مگر بر کسیکه مهتدی شده باشد
بمطلوب و اختصاص هدایت بمتقین بجهة اهتدا و انتفاع ایشانست یعنی امتثال احکام آن و عدم انتفاع غیر ایشان بآن و اگرچه هادی جمیع خلقانست و
راهنمای همه مردمان و باین اعتبار فرموده که هدی للناس و از این قبیلست انما انت منذر من یخشیها چه پیغمبر منذر جمیع مکلفانست و تخصیص بذکر
خائفان بجهة انتفاع ایشانست بان و یا اختصاص هدی باهل تقوی بجهة اینستکه منتفع نشود بنابر آن مگر کسیکه تصقیل عقل خود نماید باستعمال
آن نماید در تدبر دلائل و آیات و نظر در معجزات و تعرف نبوات زیرا که اینکتاب مانند غذای صالح است از برای حفظ صحت چه از جلب نفع نمیکند مادام که صحت
نیست لهذا اشاره بقوله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و چون مجمل و متشابه که از جمله قرآنست منفک نیست
از بیان بتبیین مراد از آن پس قادح هدایة آن نباشد و متقی اسم فاعلست و ماخوذ از وقایه فاتقی و وقایه بمعنی صیانه است و در عرف شرع متقی کسیست که واقی
نفس خود باشد از هر چه ضرر با او رساند در آخرت و تقوی را سه مرتبه است یکی توقی از عذاب مخلد بسبب تبری از شرک و علیه قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی
دوم تجنب از هر چه موجب اثم باشد از فعل یا ترک حتی صغایر و اینکه بعضی تفسیر متقی کرده اند بانکه اجتناب کند از همه محرمات و اقدام نماید بهمه واجبات و یا
انکه حقتعالی او را در منهیات نیابد و در مأمورات بیابد و یا بوسیله عمل صالح خود را از عذاب خدا نگاه دارد راجع باین معنی است و این قسم است که متعارف
است باسم تقوی در شرع شریف و هو المراد من قوله تعالی و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا سیم تنزه بلیه از هر چه مشغول سازد باطن را و باز دارد از حق و تبتل وی
باو سبحانه بظاهر و باطن باینمعنی که از همه ما سوی منقطع شده بالکلیه و من جمیع الوجوه توجه بحضرت مولی نماید و این تقوی حقیقیست که مراد است از کریمه و
اتقوا حق تقاته و تفسیر متقین در اینمقام بر وجوه ثلثه جایزست چه قرآن هادی اصحاب این سه مرتبه است از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت [illegible]
که پر از خار و خاشاک [illegible] دامن خود را از آن برداریم و خویشتن را از آن باز داریم تا هیچ خار دامن گیر ما نشود و [illegible] گفت تقوی از این قبیل است
باینمعنی که در راه دین کسی سلوک نماید از معاصی پرهیز و اجتناب کند که از خار و خاشاک خود را نگاه دارد و بعضی اینمعنی را در سلک نظم کشیده اند و گفته خل الذنوب
صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی و از امیر المؤمنین ع منقولست که متقی اینست که اگر
جمله اعمال او بر طبقی نهند و از برای بیان عرض کنند هیچ چیز در آن نباشد که او را از آن شرم باید داشت و در خبر آمده که حضرت پیغمبر فرموده که مرد بحقیقه
تقوی نمیرسد تا آنکه ترک کند بعضی از [illegible] و باک نداشته باشد بجهة خوف وقوع الحرج که از آن هراسان باشد و نیز از آنحضرت مرویست که جمع تقوی در این آیه
که ان الله یأمر بالعدل و الاحسان الایه و بدانکه آیه مذکوره محتمل چند وجه است از اعراب یکی آنکه الم مبتدا باشد خواه اسم قرآن یا اسم سوره باشد یا ما شئت
به المؤلف من الحروف و ذلک خبر است و بنابر اخیر اگر ذلک اخص مطلق است از مؤلف و اصل است که اخص محمول نشود بر اعم زیرا که شرط حمل اینستکه هو هو
باشد اما مراد بمؤلف در اینمقام خاص است نه عام زیرا که مراد بآن مؤلفی است کامل در نهایت که باقصی درجات فصاحت رسیده باشد و نهایت مراتب بلاغت و کتاب
صفت ذلک است و دیگر آنکه الم خبر مبتدا محذوف است و ذلک خبر دوم است یا بدل و کتاب صفت آن و لا ریب مبنی است بجهة انکه متضمن معنی من است منصوب المحل که
اسم لاء نفی جنس است که عمل آن مثل عمل ان است زیرا که نقیض آنست و لازم [illegible] و عدم تقدیم آن [illegible] که در کریمه لا فیها
غول بجهة انکه مقصود بآن تخصیص نفی ریب است از میان سایر کتب [illegible] لا فیها غول مقصود است یا انکه فیه صفت آن باشد و للمتقین خبر آن و
هدی منصوب بر حالیة و یا انکه خبر محذوف باشد مانند لا ضیر که در تقدیر لا ضیر لنا است [illegible] و بعضی وقف بر لا ریب نموده و فیه را خبر هدی مبتدا نموده و تقدیم خبر بر
هدی بجهة منکر است و تقدیر اینکه لا ریب فیه فیه هدی [illegible] ذلک مبتدا باشد و کتاب خبر آن و معنی اینکه این مؤلف کتابیست کامل که مستاهل است که آنرا کتاب
گویند و یا انکه کتاب صفت ذلک است و ما بعد آن خبر آن و جمله خبر الم و اولی اینستکه آیه چهار جمله متناسقه باشد که لاحق آن مقرر سابق آن باشد و لهذا [illegible]
در میان این جمل واقع نشده پس الم جمله ایست که دلالت میکند بر انکه متحدی به که این مؤلف است از جنس احرفیست که مردمان ترکیب [illegible] خود از آن میکنند

الکتاب جملهٔ ثانیه است که مقررست از برای تحدی باینکه ان کتابیست منعوت بغایت کمال و لا ریب فیه جملهٔ ثالثه است که مستقلست بر کمال ان بجهة نفی ریب از ان
چه هیچ کمالی اعلی از حق و یقین نیست و هدی للمتقین جملهٔ رابعه است که موکدست باینکه ان کتابیست که حقیت ان بر وجهیست که اصلا شک و ریب احاطهٔ ان نکرده
هدایت متقیان است و بنا بانکه هر یک از جمل اربعه مستتبع ما بعد میباشد که در بلاغت است و هر یک استتباع دلیل ما قبل را و نتیجهٔ این کلام است که چون حقتعالی
اول تنبیه نمود بر اعجاز این متحدی یا بنوعیکه از جنس کلام مردمانست حال انکه همه عاجزند از معارضه نمودن بان استنتاج فرمود ازان باینکه این کتابیست
که بحد کمال رسیده و مستلزم اینست که ریب متشبث نیست باطراف ان چه هیچ چیز انقص ازان نیست که شک و ریب غالب بران شده باشد و هر چیزی که چنین
باشد لا محاله هادی متقیان خواهد بود و در هر یک از جمل نکتهٔ ایست جملهٔ اولی را اول حذف مبتدا و رمز بمقصود و نکتهٔ تحدی است با تعلیل و تقدیر اینست که هذه الم
و یا المؤلف المتحدی به الم یا الم هو المتحدی به و دوم انست که با وجود حذف دلالت بر مقصود میکند که ان بودن متحدی به است از حروف و تعلیل اعجاز ان مرکب
بودن انست از حروف و تنبیه که مادهٔ تراکیب کلام بندگانست بین اعجاز ان من حیث الصورة باشد نه من حیث المادة و ثانیه را تفخیم است که دلالت بر کمال
ان میکند و ثالثه را تاخیر ظرفست بجهة احتراز از ایهام باطل که ان توهم وقوع ریب است در غیر اینکتاب از کتب دیگر همچنانکه در لا فیها غول کذشت و
رابعه را حذف مبتدا است که ان هو است و توصیف بمصدر بجهة مبالغه است و ایراد ان بطریق تنکیر بجهة تعظیم است و تخصیص هدی بمتقین باعتبار
غایت است چنانکه مفصلا مذکور شد و تسمیه مشارف تقوی بمتقی بجهة ایجاز است و تفخیم شان تقوی و ملخص معنی اینست که قران هدایت کنندهٔ پرهیزکاران
است **الذین** کسانی اند که ببراهین واضحه و دلایل ساطعه **یؤمنون** تصدیق میکنند و میگروند **بالغیب** با انچه از ایشان غایبست و مشاهد ایشان
نیست کران حقتعالی است و فرشتکان و جمیع پیغمبران و احوال قبر و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها اکر الذین موصول است بمتقین بر انکه صفت
مجروره مقیده ان باشد اکر تقوی مفسر باشد بترک ما لا ینبغی که ان شرکست و سایر معاصی و محرمات مرتبه بر ان مانند ترتب تحلیه بر تخلیه و تصویر
بدون عمل و اما بر انکه صفت موضحه است اکر تقوی مفسر باشد بانچه اعم از فعل حسنات و ترک سیئات باشد بجهة اشتمال ان بر انچه اصل اعمالست و اساس حسنات
از ایمان و صلوة و صدقه چه اینها امهات اعمال نفسانیه اند و عبادات بدنیه و مالیه که مستتبع سایر طاعات اند و تجنب از معاصی غالبا الا قوله تعالی ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء و المنکر و قوله ع الصلوة عماد الدین و الزکوة قنطرة الاسلام و یا بانکه صفت مادحه باشد یا بجهة تقوی متضمن انست از ایمان و صلوة و زکوة
و تخصیص ایمان بغیب و اقامه صلوة و ایتاء زکوة بذکر بجهة اظهار فضل این امور است بر سایر انچه در تحت اسم تقوی داخل است و صحیح ان باشد که
منصوب بتقدیر اعنی یا مرفوع بتقدیر هم الذین یؤمنون اند بر که مفصول باشد از متقین مرفوع باشد و خبر ان اولئک علی هدی و بنا بر ین وقف بر متقین وقف
تام باشد و در انوار اورده که ایمان در لغت عبارتست از تصدیق و ماخوذ از امن کان مصدق امن کرداننده مصدق را از تکذیب و مخالفت و تعدیه ان با بجهة انست
که متضمن معنی اعتراف است چه ان در اصل متعدی بنفسه است کما هست که اطلاق ایمان بر معنی وثوق از حیثیت که صاحب امنیت منه قول ماوی لسفر ما امنت
اجد صحابة ای ما وثقت ان اظفر لذ و این هر دو وجه در یؤمنون بالغیب حسن است و اما در شرع تصدیق است بانچه معلوم الضرورة باشد از دین محمد
چون توحید و نبوة و بعث و جزا و غیر ان و جمهور محدثین و معتزله و خوارج ایمان عبارتست از مجموع امور ثلثه که اعتقاد حق است و اقرار بان و عمل بمقتضای
ان پس هر که اخلال نماید باعتقاد منافق است و هر که اخلال کند باقرار کافرست و هر که اخلال بعمل کند فاسق است نزد جمیع اما نزد خوارج کافرست و نزد معتزله
خارج است از ایمان و غیر داخل در کفر و دلیل بر انکه ایمان مجرد تصدیق است اینست که حقتعالی اضافه ایمان بقلب کرده و فرموده که کتب فی قلوبهم الایمان و
قلبه مطمئن بالایمان و لم تؤمن قلوبهم و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و عمل صالح را عطف بر ایمان نموده در مواضع متعدده و عطف مقتضی مغایرت معطوف و معطوف علیه است
و اکر عطف جزء شیء بر نفس شیء لازم اید و مقارن ساخته از معاصی و فرموده که و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم پس اکر ایمان عبارت از طاعت میبود اقترانش بمعاصی میکرد و نقیض یکدیگر نمیخوردند ایمان مجرد تصدیق
باشد و مع ذلک این اقربست باصل زیرا که ایمان در شرع تصدیق خاص است و در لغت مطلق تصدیق مخصص غیر تصدیق لفظی باشد ببعض افراد ان و اکر طاعت جزء
ان باشد مخرج ان خواهد بود از حقیقت خود شرعی و تصدیق معتبر لا الارادة است زیرا که متعلق به باشد که بمعنی تصدیق است وفاقا و علما اختلاف نموده
انکه مجرد تصدیق قلبی کافیست بجهة انکه مقصود بالذات است یا انکه ناچار است از انضمام اقرار بان مرکسی را که متمکن باشد از ان و شاید که حق انکه
باشد زیرا که حقتعالی ذم معاند اکثر از ذم جاهل مقصر کرده و مانع را میرسد که بکوید ذم برای انکار است نه بجهة عدم اقرار انتهی کلامه و اکثر علمای امامیه
ایمان عبارتست از تصدیق بجنان و اقرار بلسان زیرا که حقتعالی ذم اثبات استیقان نفسی کرده که ان تصدیق قلبی است بدون اقرار بلسان حیث قال و
جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و نفی ایمان اعراب نموده بعدم تصدیق قلبی با وجود اظهار ان و فرموده که قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا
اسلمنا پس تصدیق بجنان بدون اقرار لسان و یا عکس ایمان نباشد بلکه مجموع ان بود و [illegible] امام علی [illegible] الایمان
هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالارکان [illegible] عمل بارکان [illegible] اجماع [illegible]
مصدر [illegible] واقع شده بجهة مبالغه چون شهادة در کریمه عالم الغیب و الشهادة و یا فیعل است که مخفف شده چون قیل و قیل و مراد بان هر
چیزیست مخفی که بحس دریافته نشود و بدیهة عقل مقتضی ان نباشد و این بر دو قسمست یکی انکه دلیلی نباشد که دلالت بر ان کند و هو المراد بقوله و عنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و اینکه ابن عباس مرویست که مراد از غیب مکنونات علوم الهی است از این قسم است و قسم دوم انکه نصب دلیل شده باشد از جهة
صانع عالم و صفات او و اخرة و احوال ان و اینکه ابن جریج گفته که مراد وحی الهی است بجانب پیغمبران کقوله تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول است
و صحیح انست که مراد از غیب درین مقام اخیر است و ابن مسعود گفته که مراد تصدیق جمیع مخبر به که از ان غایبست و این شامل هر دو قسم است [illegible]

مفاتح

وا بند و منم در صورتیست که بالغیب صلۀ ایمان باشد و واقع موقع مفعول و اگر حال باشد بر تقدیر متلبسین بالغیب یعنی غیبة و خفا خواهد بود و معنی اینکه اهل تقوی تصدیق مینمایند در حالتیکه غایب اند و از نظر مردمان پنهان بخلاف منافقان که ظاهرا با مسلمانان در مقام تصدیق و اعتراف اند غایبانه ایشان با رؤسای خود اظهار استهزا میکنند و میگویند که ما با اهل اسلام در مقام سخریه و استهزائیم کما قال الله تعالی و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون و بنابر حالتیکه غایب اند از مؤمن به که محمد است چنانکه ابن مسعود از آنحضرت روایت کرده و الذی لا اله الا هو ما امن احد افضل من ایمان بغیب ثم قرء هذه الایة یعنی بحق آنکه غیر او خدائی نیست که ایمان هیچ کس افضل از ایمان آنکس نیست که در غیبت باشد و گفته اند که مراد بغیب بقلب است و معنی اینکه منقیان ایمان آورده اند بصمیم قلب نه بزبان فقط چون منافقان کما قال یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بیاد تقول و لا دلیل بغیر است در تاویل از برای مصاحبة و در مثالت بر الثوب در تفسیر اهل البیت وارد شده که مراد از غیب غیبت صاحب الزمان است و قیام روح او که در اخبار و قران موعود است اما قران لقوله تعالی وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة یعنی این در سلطان خود و سمت تحریر خواهد یافت و اما اخبار فاستفاضة مشهور پیغمبر که موافق و مخالف روایت کرده اند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا تعالی آن روز را دراز گرداند تا آنکه بیرون آید مردی از اهل بیت من که اسم او اسم من باشد و کنیۀ او کنیۀ من که پر سازد روی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و گویند که مقصود از مؤمنان جماعتی اند که بعد از پیغمبر تصدیق رسول خدا نمایند و معتقد احادیث و اخبار آنحضرت بوده بر طریقه او سلوک کنند بی آنکه با او مصاحبت داشته باشند و او را دیده و کلام او را از دهن مبارک شنیده باشند و مؤید این تحقیق در روایت واضح شده که روزی پیغمبر با اصحاب گفت که هیچ میدانید که افضل مردمان کیانند گفتند فرشتگان فرمود نه گفتند پیغمبران فرمود مراد من غیر ایشانست گفتند یا رسول الله پس چه کسانند فرمود که جماعتی که بعد از من باشند و مرا ندیده و مصاحبت ننموده و گفتار من نشنیده و معجزات من مشاهده نکرده و ورق چند را که مشتمل بوده باشد بر بیان طریقه من مشاهده نمایند و بر آن کار کنند ایشان افضل مردمان باشند آنکه این آیه را تلاوت فرمود که یؤمنون بالغیب و بعد از آن فرمود که اولئک اخوانی یعنی ایشان برادران من باشند گفتند یا رسول الله ما برادران تو نیستیم فرمود که انتم اصحابی و هم اخوانی شما صحابهای من اید و ایشان برادران من و اولی جامع است بر همه معانی همچنانکه از ابن مسعود مرویست و از جمله آن زمان غیبة مهدیست که قول اصحاب ما ست و غیر آن از اقوال مذکوره و چون نماز افضل اعمال بدنیه است و زکوة افضل عبادات مالیه ارتجه او سبحانه در میان سایر اعمال بالتخصیص ذکر آن نموده متقیان را باین وصفه ستایش میکند و میگوید که بر همه کار از کسانی اند که ایمان میآورند بجمیع ما جاء به النبی **وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ** و بپا میدارند نمازهای فریضه را یعنی تعدیل ارکان آن میکنند و آنرا از زیغ و انحراف نگاه میدارند یا بمعنی که شرایط و آداب افعال او را کما ینبغی بجا میآرند و ممکن دارند که اصلا قصوری و خلل در آن راه نیابد و این مأخوذ است از اقام العود اذا قومه و یا مواظبة میکنند بر آن مأخوذ از قامت السوق اذا نفقت و اقمتها اذا جعلتها نافقة و این معنی روایی متاعست و اتفاق بمعنی رواج کردانیدن آن قال الشاعر اقامت غزالة سوق الضراب لاهل العراقین حولا قمیطا چه نماز بکه محافظة و مواظبة آن نموده ما ند متاع نافقیست که مرغوب فیه است و نماز بکه از آن مضیع و معطل کردانیده باشد همچو متاع کاسد مرغوب عنه است و یا متشمر میشوند از برای ادای آن بدون فتور و توانی مأخوذ از قام بالامر و اقامه اذا جد فیه و تجلد و ضده ان یقعد عن الامر و تقاعد یا ادا میکنند او را و بنابرین تعبیر ادای نماز باقامت بجهة اشتمال آنست بر قیام همچنانکه تعبیر میکنند از نماز بقنوت و رکوع و سجود و تسبیح کقوله یا مریم اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی فلولا انه کان من المسبحین و معنی اول اظهر است زیرا که استهزار است و بحقیقه اقرب و این تعدیل مطلق است زیرا که حقیقة اقامه ازالۀ اعوجاج مطلق است و اقامه صلوة ازالۀ اعوجاج خاص و مطلق جزء مقید است و دیگر افید از معانی اخیره است بجهة آنکه تعدیل متضمن تنبیه است بر آنکه سر او ایمع آنکه بیشتر که و غایۀ حد و ظاهر آن کند از فرایض و سنن و رعایة حقوق باطنه آن نماید از خشوع و اقبال بقلب بر او سبحانه مثل آنکه در آن کار ندگانی که از نماز خود ساهی باشند و لهذا طائفه اول در ستایش مدح واقع شده اند حیث قال والمقیمی الصلوة و فرقۀ ثانیه در معرض ذم که فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون و صلوة فعله است مأخوذ از صلی فلان اذا دعا مانند زکوة که مشتق از زکی است و کتبه آن هر دو را با الف بجهة تفخیم لفظ است و تسمیه افعال مخصوصه که قیام و تکبیر و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بصلوة بجهة اشتمال آنست بر دعا و نزد بعضی وا وی است مأخوذ از صلی از احوال الصلوین و صلوین ورکین است و بنابرین وجه تسمیه آنست که مصلی تحریک صلوین میکند در رکوع و سجود و اشتهار این لفظ در معنی ثانی با عدم اشتهار آن در اول قدح نمی رساند در نقل آن از این معنی زیرا که گو شاید این اشتقاق مقتضی طعن است و آنکه قران حجت است زیرا که صلوة از اشهر الفاظ و اشتقاق آن از تحریک صلوین از اغرب اشیا است در معرفت و اگر تجویز این کنیم با وجود خفا و اندراس مأخوذ منه بر وجهیکه عمید اندار امکن احادیث لازم آید که مثل این در سایر الفاظ قرآنی جایز باشد و این مستلزم عدم قطع ما است بآنکه مراد الله از این الفاظ معانیست که متبادر بافهام ما است چه ممتنع باشد که مراد او تعالی معانی مندرسه باشد و بنابر قول ثانی تسمیۀ داعی بمصلی با آنکه تحریک صلوین در و منتفی است بجهة تشبه او در تخشع براکع و ساجد حاصل که همچنانکه متقیان از مؤمنان آنانند که حفظ جمیع افعال و شروط نماز میکنند و از انحراف نگاه میدارند **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** و از آنچه روزی داده ایم بایشان عطا فرموده ایم ایشان را و مال آن ساخته **يُنْفِقُونَ** نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه از آن مستحقان میرسانند مراد زکوة مفروضه است و ابن مسعود تخصیص آن میکند بنفقۀ اهل و عیال و ضحاک گفته مراد صدقۀ تطوع است و ظاهر اینستکه مراد صرف مال باشد در سبیل خیر خواه فرض و خواه نفل و کسانیکه تفسیر آن بزکوة کرده اند بجهة اینستکه تفسیر آن کرده اند با افضل انواع صرف و اصل آن و بالتخصیص او کرده اند بزکوة بجهة اقتران آن



بصلوٰة که ستون دین است بعد از آنکه رزق در لغت بمعنی حظ است خواه ماکول باشد یا غیر آن کما قال الله تعالی وتجعلون رزقکم انکم تکذبون ای حظکم و در عرف شرع
تخصیص یافته بمعنی تخصیص شیء بحیوان و تمکین او از انتفاع بآن یا عدم منع غیر از آن شرعاً پس حرام روزی نباشد و آیه دلالت صریح دارد بر این زیرا که
حق تعالی مدح مؤمنان نموده بانفاق و منفق حرام مستحق مدح نیست بانفاق و نیز او سبحانه امر بانفاق نموده حیث قال وانفقوا مما رزقناکم و بانفاق حرام حق تعالی
امر بحرام نمیکند زیرا که آن بجهت استلزام نقص در حرام حرام است و او سبحانه از آن منزه است و دلیل دیگر آنست که حق تعالی منع کرده است از انتفاع بحرام و
امر فرموده بزجر از آن پس رزق مینا و آن نباشد و دیگر حق تعالی اینجا اسناد رزق بذات خود کرده و گفته و مما رزقناهم تا ایذان باشد بآنکه بندگان انفاق
حلال طلق کنند چه انفاق حرام موجب مدح نیست بلکه مستوجب ذم است و ذم مشرکین نموده بر تحریم بعضی از چیزها روزی ایشان کرده بقوله قل ارأیتم ما
انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا و اگر بعضی رزق حرام میبود مشرکان مستحق ذم نمیشدند بجهة مطابقه اعتقاد ایشان بحق و دلیل دیگر بر
این مدعی اجماع اهل البیت است و معتزله نیز بر این اند و نیز اشعری رزق هر چیزیست که از آن خورند خواه احدی را رسد که منع انتفاع نماید از آن یا نه پس حرام
نزد ایشان رزق است و شافعیه نیز بر این اند و آیه مما رزقناهم ینفقون را تنزیل میکنند بر آنکه اسناد از برای تعظیم است و تحریص بر انفاق و ذم مذکور بجهة
تحریم الخبیث است که حق تعالی از آن حرام نکرده اند و اختصاص مما رزقناهم بحلال بجهة قرینه و شبهه نیست که این خلاف ظاهر قرآن است و نیز متمسک شده اند بقول
پیغمبر در حدیث عمرو بن قره لقد رزقک الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله لک من حلاله و بآنکه اگر حرام رزق نبود بایستی که
کسی متغذی بحرام شده باشد در طول عمر مرزوق نباشد و این منافی آیه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها است و جواب قول ایشان مخالف مذهب ائمه
هدی است ثم پس حدیث مذکور را تاویل میباید ساخت بآنکه بر تقدیر صحت معنی آن باین راجع است که حق تعالی رزق خود را که تملیک غیر تو کرده و تمکین
او داده در تصرف در آن بدون ما بقی تو از آن اختیار نموده بجای آنچه حلال ساخته است ترا از رزق حلال خود یعنی از رزقیکه ترا بر آن مالک و متصرف ساخته
بدو و جواب ثانی از تمسک ثانی است بآنکه شخصیکه در جمیع عمر خود حرام خورده باشد منافات ندارد که حق تعالی روزی حلال برای او مقرر فرموده باشد
بلکه تعیین رزق او کرده و او از آن اکتفا نشده بحرام ارتکاب نموده و انفاق بمعنی انفاد است یقال انفق الشیء اذا انفده و اگر شخصی استقرای الفاظ و ترکیب آن
کند البته خواهد یافت که اینجا موافق است بدان و عین فا را نفر و نفع و نفس و نفد و السبیل معنی ذهاب و خروج و تقدیم مفعول بجهة اهتمام است بآن و محافظه
رؤس آیات و ادخال من تبعیضیه بر آن برای کف است از اسراف که منهی عنه است و اصح آنست که مراد بآن انفاق است در جمیع مغازیه که تعمیم اعطا
نموده از نعم ظاهره و باطنه و مؤید آنست که حضرت رسالت فرموده که ان علما لا یقال به ککنز لا ینفق منه یعنی بدرستیکه علمیکه از آن بغیر نکوده
و فایده بما سوی خود نرساند کنجی است که از آن انفاق ننمایند و از اینجا است که بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که و مما خصصناهم به من انوار المعرفة
یفیضون یعنی آنچه با اختصاص داده ایم ایشان را بآن افاضه میکنند و تعبیر میسازند و نیز محمد بن مسلم از امام جعفر صادق روایت کرده که مراد
انفاق علمست و معنی آیه آنست که از آنچه تعلیم میدهیم ایشان را بر خلقان منتشر میسازند و احیای آن میکنند والذین و دیگر بعضی کاران جماعت
اند یؤمنون که تصدیق مینمایند بما انزل الیک بآنچه که فرو فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و وحی و ما انزل و بآنچه که
منزل شده من قبلک پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع این کتابها که انبیای سابق حکم بآن
کرده اند و مردمان را بآن دعوت نموده اند از نزد خدا وارد گشته و اگر چه قرآن ناسخ آنها است در احکام از آن منسوخ ساخته بدانکه این اسم موصول معطوف
است بر موصول اول یعنی الذین یؤمنون بالغیب در حول این جماعت یا جماعت اول در جمله متقیان مانند دخول اخص است در تحت اعم زیرا که مراد از آن
مراد باول کسانی اند که ایمان آورده اند و از شرک و انکار دست برداشته اند و بثانی اهل کتابی که مقابل اوانند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و چنانکه مرویست
از ابن عباس پس این هر دو آیه تفصیل متقیان است چه معطوف بر متقین فکانه قال هدی للمتقین عن الشرک والذین امنوا من اهل الملل و محتملست که مراد
باین جماعتها جماعت اولی باشد بعینه و توسیط عاطف بجهة جمع بالوصفین باشد یعنی قرآن هادی متقیانی است که جمع کرده اند میان ایمان بآنچه
عقل ادراک آن میکند که ادعای تصدیق است بغیب از ایمان بآنچه مقصد قابلیت در دعوت ایمان و عبادات بدنیه و مالیه و میان ایمان بآنچه سمع انبیا
آن نموده از بعث و نشور و تکریر موصول بجهة تنبیه بر تباین ابدین و طریق بآنکه مراد طائفه باشد از اولها نموده از اهل کتاب باشد و تخصیص
ذکر ایشان از جمله اهل ایمان مانند ذکر جبرئیل و میکائیل بعد از ملائکه جهة تعظیم شان ایشان باشد و ترغیب برای امثال ایشان و اینکه بعضی گفته
اند که مراد بآیه اولی مؤمنان عرب اند و بثانیه مؤمنان اهل کتاب زیرا که عرب کتابی نبود و قبل از قرآن غیر صحیح است زیرا که ممنوع است که آیه اولی تمام
ذ به بجمیع مؤمنان و اگر چه ثانیه خاص است در قوت بی از تبیان و انزال نقل شی است از اعلی باسفل این الاخر معانی است و سوسط السوقان مرد واحد
ابزاو در غیر آن مستعمل نیست و منسوب اند بود که نزول کتب الهیه بر رسل بانبویه بوده باشد که ملک آنرا تلقف کرده باشد از حق تعالی بتلقف روحانی یا
حفظ آن نموده باشد از لوح محفوظ و بعد از آن انزال آن نموده و القا کرده بر رسول و مراد بما انزل الیک همه قرآنست و تمامی شریعت و تعبیر از آن
بلفظ ماضی با آنکه بعضی از آن مترقب بوده بجهة تغلیب موجودست برآنچه موجود نشده و بجهة تنزیل منتظر در منزلت واقع و نظیر این است قوله تعالی انا
سمعنا کتابا انزل من بعد موسی چه جن جمیع قرآن استماع نکرده بودند و قرآن باجمعه در آن زمان منزل نشده بود و مراد بما انزل من قبلک همه کتب سابقه است
و ایمان بآن همه در علی الاجمال فرض عین است ما ول دون ثانی بر وجه تفصیل فرض است ما متعبدیم بتفصیل آن و لکن واجب کفائیست زیرا که
وجوب آن بر هر مکلف موجب حرج است و فساد معاش حاصل که قرآن هادی مؤمنان اهل کتابست که باصفه اتصاف دارند تو بجمیع کتب منزله نموده اند
و بالآخرة و بسرای دیگر که قیامت است هم یوقنون ایشان بیقین اند و بیگمان و ورود وقوع آن اصلا شکی و شائبه بخود راه نمیدهد و این

من ینفقون

ما نبذله

که متعین آنانند

بنا بر این

از حیثیت آنکه من

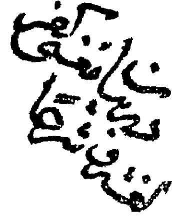
بعضی ایشان من اهل اعتقاد فاسد نیست که قبل از بعث بران بودند از انکه در بهشت داخل نمیشوند مگر یهود یا نصاری و اتش مس ایشان نمیکند مگر ایاما معدوده
و مرجع اختلاف ایشانست در نعیم جنت که ان از جنس نعیم دنیاست یا غیر ان و در دوام و انقطاع ان و تقدیم صله که بالاخرة است و بنا یوقنون بر ضمیر
مرفوع منفصل که انضمیر هم است بجهت تعریض است بر اعدای ایشان از اهل کتاب بانکه اعتقاد ایشان در امر اخرة غیر مطابق است و غیر صادر از
ایقان و یقین عبارتست از اتقان علم بنفی شک و شبهه از ان باستدلال و لهذا علم باری تعالی و علوم ضروریه بان موصوف نمیشود و اخرة تانیث اخر است
و ان صفت دار است بدلیل قوله تعم تلک الدار الاخرة و بعد از ان از اسما غالبه گردانیده اند مثل دنیا که تانیث ادنی و صفت دار است و از اسماء غالبه
و تسمیه عالم سفلی بان با جهت دنو است بمخلوقات یا بجهت فنای ان و در مجمع البیان اورده که ایمان بغیب اگرچه شامل تصدیق باخرة است اما تخصیص ان
بذکر بجهت تصریح است برد جحود کفار که میگفتند ان هی الا حیاتنا الدنیا پس وصف اهل ایمان و تخصیص ایشان بان بجهت زیادتی مدح ایشان باشد و از
حضرت رسالت مرویست که فرمود عجب دارم از کسی که مخلوقات و صنایع الهی را مشاهده کند در وجود خدا شک نماید و عجب دارم از انکه شخصی نشاه
اولی را دانسته و نشاه اخرة را منکر شود و متعجبم از انکه کسی هر شب میمیرد و هر روز زنده میشود و منکر بعث و نشور میشود و عجب دارم از انکه سرای خلود را تصدیق
میکند و سعی از برای سرای غرور میکند و عجب از انکه او را از نطفه افریده اعاده او باز مرده میشود و در زمین متکبر میرود و در توریه نوشته عجبت لمن ایقن بالموت
کیف یضحک اورده اند که حضرت رسالت روزی از جوانی انصاری پرسید که هر چیز را حقیقتی است حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله بانچه
مامور شده ام بان شب و روز بجا میاوردم و از منهیات احتراز مینمایم و چنان بیقینم در امور اخرة که گویا در عرش خدا مینگرم و اهل بهشت را میبینم که به
زیارت یکدیگر میروند و اهل دوزخ را میبینم که میان اتش و خروش مشغولند حضرت فرمود که اصبت فالزم چونکه بحقیقت ایمان بینا شدی پس ملازم ان باش
و از ان غافل مشو و بدان بیقین که گروهیکه دل ایشان بنور ایمان روشن شده است و متنفر گشته از جمله مخصوصان و مقربان الهاند اولئک ان
گروه که متصف بصفات مذکوره و موسوم بسمات مزبوره اند علی هدی بر راه راستند و برجاده صواب من ربهم از جانب پروردگار خود هستند یا …
معنی که خدا تعالی ایجاد ایمان در ایشان نموده و در غیر ایشان نه نموده چنانکه مذهب مخالفانست چه این منافی مدح مطیع و ذم عاصی است و مستلزم عدم …
ثواب و عقاب بر افعال عباد و موجب ظلم او سبحانه در تعذیب عاصیان بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان و طاعت و غیر ان از لوازم فاسده که در کتب
کلامیه مسطورست بلکه مراد انستکه او سبحانه دلایل ایمان را از وجود و عقل و ارسال رسل و کتب بهم داده تا عطا نموده و بان دعوت نموده و بر …
ایمان وعده ثواب داده و بر ترک ان انذار کرده اهل ایمان بان منقاد شده باختیار خود کسب ایمان کرده اند و غیر ایشان انقیاد نکرده مرتکب …
و بدانکه این جمله در محل رفعست که خبر موصول است اگر موصولین مفصول باشند از متقین که گویا چونکه گفته شد هدی للمتقین کسیکه منکر … که چه سببست
که ایشان مخصوص شده اند باین هدایت جواب داده شده بانکه الذین یؤمنون بالغیب تا اخر ایات هم الذین یؤمنون بما انزل الیک الی اخر الایات و اگر
مفصول باشد استینافا خواهد بود و محلی از اعراب نخواهد داشت فکانه که این نتیجه احکام و صفات متقدمه است یا جواب سؤال کسیکه گفته ما
للموصوفین بهذه الصفات اختصوا بالهدی و نظیر این بیت احسنت الی زید صدیقک که گویا سائلی گفته که ما بال زید مخصوص باحسانک پس جواب
داده شده بانکه هو صدیقک القدیم حقیق باحسانک چه اسم اشاره اینجا در حکم اعادة موصوفست بصفات مذکوره و این ابلغ است از استیناف
ان باعاده اسم فقط که متقین است بسبب انچه گفته در روشن بیان مقتضی و ملخص انچه ترتب حکم بر وصف اید است بانکه وصف موجب حکم است
نه غیر ان و معنی استعلاء در علی هدی تمثیل تمکن متقیان است بر هدی و استقرار ایشان بر ان بحال کسیکه استعلا داشته باشد بر چیزی و راکب باشد بر ان
حصول این تمکن باستفراغ فکر است و ادامه نظر در انچه منصوب شده از برای او از حجج و دلایل عقلیه و مواظبه بر محاسبه نفس در عمل … و تنکیر هدی برای
تعظیم است فکانه که مراد از ان هدایتی است که هیچکس بکنه او نرسد و قدر او ندانند و تقیید هدی من ربهم بجهت تاکید تعظیم است و تنبیه بر انکه
او سبحانه موفق است منصب انرا و از عون بن عبد الله که یکی از علما کبار است منقولست که الهدی من الله کثیر و لا یبصره الا بصیر و لا یعمل بها الا یسیر
الا تری ان نجوم السماء یبصرها البصراء و لا یهتدی بها الا العلماء و بعد از ان بجهت تفخیم اهل تقوی تکرار لفظ اولئک که مبنی بر تعظیم است نموده
فرموده که و اولئک و جماعت رفیع القدر هم المفلحون ایشانند رستکاران از عقاب و دریافتگان و رسیدگان بثواب در حالتی که غیر ایشان نیستند …
خاص است بمتقیان و گرفتاری مخصوص باهل کفر و طغیان و سایر مخالفان و در انوار گفته که تکرار اسم اشاره بجهت تنبیه است بر انکه اتصاف ایشان با …
صفات مذکوره مقتضی هر یک از هدایت و فلاح است تنها یعنی هر یک از دو کافیست در تمیز ایشان باین صفات از غیر ایشان و توسیط عاطف بجهت اختلاف
مفهوم جملتین است درین مقام چه اینکه انها که از اهل هدایت اند غیر انستکه از اهل فلاح باشند بخلاف قوله اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک هم الغافلون
چه تسجیل بغفلت و تشبیه بهایم شیء واحد است پس جمله ثانیه مقرر اولی باشد و عطف مناسب نباشد و هم ضمیر فصلست که … صفت و
نسبت فلاح و معنیش اختصاص مسند بمسند الیه و یا مبتدا است و مفلحون خبر ان و این جمله خبر اولئک و مفلح … فتح الکسیه
که بجو ظفر بمطلوب یافته او منفتح شده است … مانند فاق و فلذ و فلی … و تعریف …
است بمعنی که متقیان از ادمیان کسانی اند که خبر ایشان بتو رسیده که انها مفلح و فایزند در اخرة … الکلام … یا اشاره …
از مردمان میدانستند حقیقت حال مفلحان و خصوصیات ایشان را پس الفلاح هم … تعریف جنس … از امام محمد باقر روایتست که رسول فرمود
که ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستیکه علی و شیعیان او رستکارانند یعنی کامل رستکاری مخصوص است با ایشان و غیر ایشان از فوز و فلاح …
بهره اند و بدانکه حق تعالی ذکر ایشان از چند وجه تنبیه فرموده بر اختصاص متقیان بنیل … که هیچکس دیگر بان نرسیده … کلام … اسم اشاره از

ل نخ
با انکه موصوفان
مفصول باشند
اول واولی
صفت متقین است
یس نخ



اگر برای تعلیل باشد یعنی دفع توهم تکریر آن بجهت تعریض بخبر چهارم بتوسیط فصل بجهت اظهار قدر ایشان و ترغیب در اقتفای آثار ایشان و وعید بمنتشر
شدن اندیا یعنی در خلود هستان اهل قبله در عذاب این مردود است باآنکه مراد بمفلحان کاملان اند در فلاح و لازم اینست عدم کمال فلاح مرکسی را
که بصفة ایشان متصف نباشد نه عدم اصل فلاح از اینجا همه مر و بیست که چهار آیه از اول سوره بقره در مدح مؤمنان نازل شده و بعد از ان دو آیه در
ذم کافران و از عقب آن سیزده آیه در ذم منافقان و ان دو آیه که در ذم کفار است اینست که اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه از روی جحود و عناد
کَفَرُوْا انکار کردند و پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و کفر و اصلاً النفات ننمودند بحجج ظاهره و دلایل باهره تا ایشان را از ضلالت و گمراهی بدرجه
هدایت و رستگاری رسانند سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ یکسانست بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی و بترسانی ایشان را از عذاب و عقاب اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا
انکه نترسانی ایشان را و ترک تخویف نمائی یعنی انذار و عدم انذار تو ایشان را مساویست پس اگر تخویف ایشان کنی و اگر نکنی که لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نیارند
زیرا که دلایل معجزات تو نظر نمیکنند تا آنکه عالم شوند برسالت تو و تصدیق قران نمایند و بباید دانست که چون حق تعالی خاصه عباد و خلاصه
اولیاء خود را ذکر فرموده بصفاتیکه موجب هدایت و فلاح ایشان بود در عقب ایشان اضداد ایشان را که عتاة مردة کفره بودند که بجهت فرط
عناد و انکار هیچ نفع بایشان نمیرسانید و آیات و نذر و ایشان را از غوایت و ضلالت باز نمیداشت ذکر نمود و قصه ایشان را معطوف نساخت بر قصه
مؤمنان همچنانکه عطف فرموده در کریمه اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ بجهت تباین هر دو آیه در غرض چه سوق آیه اولی از برای ذکر کتاب
است و بیان شان ان و ثانیه مسوق از برای شرح تمرد و انهماک کافران در ضلالت و طغیان و اما اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ دو آیه است که
مسوق اند برای صفة ابرار و فجار پس میانهما مناسبت باشد و ان از حروفی است که مشابه مطلق فعل است در عدد حروف و مبنی بودن بر فتح و لزوم اسم
و افادة معنی و این مشابه فعل متعدی مفعول در دو داخل شدن بر دو اسم و لهذا عمل فرع فعل را که نصب جزء اولست و رفع ثانی باو داده اند تا ایذان باشد با
فرع مغلست در عمل و کوفیان بر آنند که خبر قبل از دخول این حرف بران مرفوع است بخبریة و بعد از دخول نیز بران خبریة باقیست بجهة استصحاب و حرف
ان را مرفوع ساخته بلکه این حروف همین ناصب اسم اولند نه رافع اسم دوم و جواب از این است که اقتضای خبریة رفع را مشروطست بتجرد بجهة تحلف در خبر
ان خبر کان و این تجرد زایل شده بدخول این حروف پس اعمال الحروف متعین باشد و فایده ان تاکید نسبة است و تحقیق آن و لهذا متلقی میشود بان و قسم و اکثر
بان مصدر میشوند و در معرض شک مذکور میگردد مثل وَیَسْـَٔلُوْنَكَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَاَتْلُوْا عَلَیْكُمْ مِّنْهُ ذِكْرًا اِنَّا مَكَّنَّا لَهٗ فِی الْاَرْضِ و قال موسی یا فرعون
اِنِّیْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ و مبرد گفته که از رؤسای نحو است که عَبْدُ اللّٰهِ قَائِمٌ اخبار است از قیام او و اِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ قَائِمٌ جواب منکر قیام او و تعریف موصول
با از برای عهد است و مراد بان جماعة معینه اند مانند ابوطالب و ابوجهل و ولید بن مغیره همچنانکه قول ربیع بن انس و کلبی است چه از ایشان منقولست که
این آیه و آیه ما بعد ان در شان ابوجهلست و پنج کس از اهل او که در جنگ بدر کشته شدند و یا مراد احبار یهود ند چنانکه از ابن عباس روایتست که این
آیه در شان قومی است از احبار یهود که از روی عناد بر پیغمبر انکار کردند با آنکه رسالت او را بیقین میدانستند و بجهة حسد کتمان آن نمودند یا از برای جنس
است و شامل هر که مصمم باشد بر کفر و غیر آن از کفار و بکه متشکک و متردد باشند و بعد از آن غیر مصر را جدا ساخته از اهل اصرار بسبب که ان
سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ است و کفر در لغة بمعنی ستر نعمة است و اصل آن کفر است بفتح که بمعنی ستر است و منه قیل للزارع والليل كافر و لكمام الثمرة كافور و در شرع
انکار ما یجب ذکر به که معلوم الضرورة باشد که پیغمبر آن را از نزد خدا آورده و اینکه لبس غیار که علامة اهل ذمة است و شد زنار و مانند آن را از علامات
کفر میگویند بجهة انستکه انها دلالت بر تکذیب میکنند چه هر که مصدق پیغمبر است جرأة بران نمیکند ظاهرا نه بجهة آنکه انها کفر است فی نفسه و سواء
اسمیست بمعنی استوا که منعوت به است مانند مصادر منعوت بها کما قال الله تعالی تَعَالَوْا اِلٰی كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَیْنَنَا وَبَیْنَكُمْ ای کلمة مستویة و مرفوعست بانکه خبر ان
است و ما بعد ان مرتفع است با علیه کانه قیل ان الذین کفروا مستو علیهم انذارك و عدمه و یا بانکه خبر ما بعد خود باشد و معنی اینکه انذارك و عدمه متساویان
علیهم و فعل کاهی ممتنع است که مخبر عنه واقع شود که مراد بان تمام معنی موضوع له ان باشد اما اگر مراد لفظ ان باشد و یا مطلق حدث مدلول علیه ضمنا
بر سبیل اتساع مانند اسم خواهد بود در اضافه و اسناد الیه کقوله تعالی وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا ای هذا القول و قوله یَوْمُ یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ صِدْقُهُمْ ای نفع
الصادقین و قولهم تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه ای سماعك پس اینجا نیز جمله استفهامیه در تاویل هذا اللفظ است و یا بمعنی انذار و عدم و لا در مصدر یعنی فعل
در این مقام بجهة انستکه فعل متضمن ابهام تجدد است بجهة حسن دخول همزه و ام بران از برای تقریر معنی استوا و تاکید آن چرا که همزه و ام را مجرد نمایند
از معنی استفهام برای افادة مجرد استوا همچنانکه مجرد کرده اند حرف ندا را از طلب برای افادة مجرد تخصیص در منقول که اللهم اغفر لنا ایتها
العصابة ای اخص هذا النداء الجماعة چه حرف ندا مستعمل شده از برای ندا و اختصاص و معنی ندا از آن مسلوب شده و بر معنی اختصاص باقی مانده و ایتها
العصابه تفسیر بوده لنا است کانه قال اللهم اغفر للعصابة و ای منادی است و عصابه تفسیر ان پس در این مقام نیز همزه و ام که بمعنی استفهام اند و سویه را
از معنی استفهام مجرد ساخته اند و از برای معنی سویة باقی گذاشته اند برای تقریر و تاکید استوا و معنی استوا انذار و عدم آن در علم مستفهم است چه او عالمست
بثبوت احد امرین که آن یا انذار است یا عدم آن و لکن لاتعینه و این هر دو معلوم او نیند بعلم غیر معین و انذار بمعنی مطلق تخویفست و مراد بان اینجا تخویف
است از عقاب حق تعالی و اقتصار بر ذکر انذار و عدم ذکر اَبَشَّرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُبَشِّرْهُمْ بجهة انستکه ان اوقع است در قلب و تاثیر آن در نفس اشد و ابلغ زیرا که دفع
اهم است از جلب نفع پس هرگاه انذار ایشان را نفع ندهد بشارة بعدم نفع بطریق اولی خواهد بود و ملخص سخن انستکه انذار عبارتست از تخویف از عقاب
الهی که ضرر است و بشارت عبارة از خبر دادن که نفع است و دفع ضرر اهم از جلب نفع است و قوله لا یؤمنون جمله مفسره است اجمال ما قبل خود اگر متضمن
استواست در ایمان و عدم آن پس معنی حقیقة کلام انست که استواء انذار و عدم آن در عدم ایمان است در ایمان و سایر [illegible]

حواشی سائل از قیام
او و ان عبد الله لقائم



بود که حال شوکت باشد از ضمیر انکه و تبهم امام نشد بهم باید لجمله اولی که سواء علیهم است با خبر ان وجمله استفهامیه که قبل از و برامست اعتراض
برای علت حکم که ان عدم ایمانست و این دلالت تمام دارد بر صدق پیغمبر در دعوی نبوة زیرا که اخبار انحضرت بعدم ایمان ایشان در مستقبل زمان
کم مطابق واقع شده موجب اخبار است بغیب پس از جمله معجزات انحضرت باشد واین در صورتیست که مراد بموصول اشخاص معینه باشد از کفار چون
ابولهب و ابوجهل و امثال ایشان چنانکه گذشت نه انکه مراد مطلق کفار باشند که قول بعضی دیگرست از مفسرین و در انوار اورده که کسانیکه تجویز
تکلیف ما لا یطاق کرده اند باین ایه استمساک نموده اند که او سبحانه اخبار فرموده باآنکه کفار ایمان نخواهند اورد و مع ذلک امر نموده ایشان را بایمان
پس اگر ایمان میاورند خبر او منقلب میشد بکذب یا ایمان ایشان شامل ایمان میشد باآنکه ایمان نخواهند اورد و این اجتماع ضدین است و حق انست که
تکلیف بمتنع لذاته و اگر چه عقلا جایز نیست بجهة انکه احکام مسند بر غرضی نیست خصوصا امتثال لکن غیر واقع است بجهة استقرا و کریمه لا یکلف
الله نفسا الا وسعها و اخبار بوقوع شیء با عدم ان منافاة ندارد بقدرت بر ان مانند اخبار او سبحانه از ایجاز او کنند با مثل کنند با خبار و خایب انداز
نقلا از علم باآنکه ناصح کفار نیست الزام حجت است جنانه رسول فضل ابلاغ را وهذا فرموده که سواء علیهم و نگفت سواء علیک که مشعرست باینمعنی
که لیس علیک سواء بل لک فی الانذار فائدة فضل الابلاغ همچنانکه عبدة اصنام را گفته که سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون انتهی کلامه علم
الهی بعدم ایمان ایشان مستلزم عدم اختیار ایشان نیست در ایمان زیرا که علم او سبحانه علت معلوم نیست که ان کفر سبب تا از وجود علت وجود معلول لازم
اید بلکه علم او تابع معلوم است باینمعنی که در ازل تابع متاخرست تا مقتضی بوجود شود بلکه مراد اصالت موازنت است در تطابق یعنی هر یک از علم و معلوم
موازن و مطابق یکدیگرند در حصول و اصل در این موازنت معلوم است نه علم زیرا که علم حکایت معلوم است مثلا اگر نسبت علم او بمعلوم همچو نسبت صورت
منقوشه است بذات فرس و همچنانکه صحیح است که گویند که این صورت بر این وجه است زیرا که ذات فرس چنین است و صحیح نیست که گویند ذات فرس باین طریق
است همچو صحیح است که کسی گوید که دانستم که زید شریرست زیرا که فی نفسه شریرست و صحیح نیست که گویند زید فی نفسه شریر است زیرا که میدانیم که
شریرست پس در ما نحن فیه میگوئیم که حقتعالی در ازل عالم است بکفر ایشان زیرا که در لا یزال چنین اند نه بعکس پس اگر با لفرض علم الهی که از قبیل حکایت است
و مثال منفی میبود معلوم که عدم ایمان کفار است فی نفسه بحال خود میبود پس علم او سبحانه موجد کفر ایشان نباشد تا موجب عدم اختیار ایشان باشد در
ان بلکه ایشان بقدرت و اختیار خود ترک ایمان کرده اند بجهة عدم تدبر و نظر در ایات ظاهره و معجزات واضحه و بواسطه این رذائل ایشان کفر متمکن و راسخ
گشته و سبب عدم استعمال قوة مفکره و سامعه و باصره در دلایل هادیه بمرتبه رسیده اند که گوئیا **خَتَمَ اللَّهُ** مهر نهاده است حقتعالی **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ**
بر دلهای ایشان **وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ** و بر گوشهای ایشان **وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ** و گوئیا بر دیدهای ایشان **غِشَاوَةٌ** پوششی است یعنی چنانکه فائده قلب
که ادراک حق است و ثمره سامعه که ان شنیدن ایاتست و نتیجه باصره که دیدن معجزاتست بر ایشان مترتب نمیشود گوئیا که این هر سه عضو از ایشان مسدود است
این کلام برای تعلیل است مر حکم سابق را که ان اخبار است بعدم ایمان ایشان و بیان امر مقتضی انست و ختم بمعنی کتم است و تسمیه استیثاق از شیء بضرب
خاتم بر ان بجهة انستکه استیثاق کتم ان نموده و تشبیه بلوغ شیء با خران بختم باعتبار انستکه اخر ان شیء چیزیست که کرده شده است و احراز و حفظ ان
شیء و غشاوه فعاله است ماخوذ از غشاه از اغطاه و بناء فعاله از برای چیزیست که مشتمل باشد بر شیء مانند عمامه و عصابه و ختم و تغشیه اینجا بر حقیقت
خود نیست بلکه مراد انستکه فرط عناد و انکار و جحود و استکبار و توغل در غی و انهماک در تقلید و اعراض از نظر صحیح احداث هیئتی کرده در نفوس
کفار که بمرور ایام سبب استحباب کفر و معاصی و استقباح ایمان و طاعات و ان هیئت قلوب ایشان را بحیثیتی ساخته که حق در ان نفوذ نمیکند و اسماع ایشان
را بوجهی کرده اند که کار استماع حق است کانه که این هر دو عضو مستوثق اند بختم و ابصار ایشان را بنحوی ساخته که تجلی نمیشود بایاتی که منصوب است در
انفس و افاق همچنانکه اعیان مستبصرین بان منجلی اند و بجهة این بمرتبه رسیده که گوئیا مغطی است بحجبی که مانع ابصار است پس تسمیه احداث هیئت بختم و تغشیه
بر وجه استعاره است و یا تمثیل قلوب و مشاعر ایشان که ماوف فرموده باشیائیکه حجاب معترض بشده باشد میان ان و میان استنفاع بان بختم و
تغطیه و حقتعالی تعبیر نموده از احداث این هیئت بطبع در ایه اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و ابصارهم و باغفال در کریمه و لا تطع من اغفلنا قلبه و باقسا
در ایه و جعلنا قلوبهم قاسیة حاصل که چون حقتعالی فاعل شر نیست بمذهب اهل حق که امامیه اند و سایر معتزله بجهة انکه ان مستلزم قبحست و او سبحانه
از قبیح و نقص منزه است پس اسناد ختم و طبع و اغفال و اقسا بحقتعالی از سبیل تجوز باشد بجهة مبالغه و تاکید و معنی ایه ماول باشد بیکی از چند وجه یکی انکه
اعراض از حق متمکن و راسخ شده در قلوب کفار بجهة فرط عناد و انکار پس گوئیا که ان طبیعی ایشان است و انصاف خلقی ایشان که مجبول اند بر ان دوم
انکه مراد بختم تمثیل حال قلوب ایشان باشد بحال قلوب بهایم که حقتعالی انها را افریده است خالی از فطن و یا بقلوبیکه مقدر و مفروض باشد ختم بر
اگر بحسب فرض و تقدیر حقتعالی ختم قلوب کرده میبود این قلوب ایشان مماثل ان میبود سیم انکه ختم فی الحقیقه فعل شیطانست یا کافر لکن چون صدور ختم
از شیطان یا کافر باقدار حقتعالی است و اسناد ان باو سبحانه شده مانند اسناد فعل مسبب چهارم انکه چون اعراق کفار در اسخ و مستحکم شده در
کفر بوجهیکه طریقی باقی نمانده است بتحصیل ایمان ایشان غیر از الجا و قسر که حکمت مقتضی عدم انست بجهة ابطال غرض تکلیف پس تعبیر نموده شده
از ترک قسر بختم چه مراد ان سد و منع ایمان ایشان کرده و بنا بر این قول در ایه اشعار است بر تمادی امر کفار در غی و تناهی انهماک ایشان در ضلال و بغی
پنجم انکه این کلام حکایتست از قول کفره که بر سبیل تهکم و استهزا میگفتند که قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و فی اذاننا وقر و من
بیننا و بینک حجاب ششم انکه مراد باین ختم انست در اخرة یعنی حقتعالی در نشاه اخرة ایشانرا گر و کور و بیعقل خلق خواهد نمود کقوله تعالی و نحشرهم یوم
القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما و بنا بر این اخبار از ماضی بجهة تحقق و تیقن وقوع است هفتم انکه مراد بختم وسم ابصار و اسماع و قلوب ایشان

وتحقیق کلام در این مقام انست که منه

زیرا که صورت او چنین است منه

و عیب





است بیمنی که او را ملائکه شناسند و بسبب آن ایشان او را دشمن گیرند و از ایشان تنفر نمایند چه مراد آنست که هرگاه کافری در کفر بنهایت رسید که حق‌تعالی
میداند که ایمان نخواهد آورد بر دل او نقطه سیاه پدید میآورد تا ملائکه بسبب آن عالم شوند و او را مذمت و لعنت کنند همچنانکه در دل مؤمن نقطه سفید
میافریند تا فرشتگان علم بایمان او حاصل کنند و از برای او استغفار نمایند هفتم آنکه ختم کنایه است از شهادة چنانکه گویند که ختمت علیک بانک
لا تعلم ختم کردم جهل را بر تو یعنی گواهی دادم بر تو بآنکه چیزی نمیدانی پس معنی آیه این باشد که خدای تعالی گواهی داد بر دلها و گوشهای ایشان بآنکه
داعی و دواعی حق نمی‌شنوند و بر دلهای ایشان بآنکه تفکر نمیکنند در امر حق و قبول آن نمیکنند هشتم آنکه حق‌تعالی باین کلام ذم کفار نموده بنفی نظر و
تفکر و استدلال در امر حق و بجهة آن ایمان ایشان منشرح نشده است و قلوب ایشان تنگ است و در مقابل این آیه است افمن شرح الله صدره للاسلام فهو
علی نور من ربه است و مانند این است وصف جبان بآنکه قلب ندارد بجهة شجاعة بحال آن قلبست و هرگاه قلب منتفی باشد که محل شجاعة است پس انتفاء
شجاعة بطریق اولی پس همچنان که جائز است وصف جبان بعدم فؤاد همچنین جائز است وصف کسیکه قبول ایمان نمیکند بعد از دعوة و اقامه حجة بر آن
بآنکه مختوم و مطبوع علی قلبه است و تخصیص این سه عضو بذکر بجهة آنستکه طرق علم است چه قلب محل علم است و سماع و رؤیة آلة آن و بدانکه علی سمعهم
معطوف است بر قلوبهم بجهة قوله تعالی وختم علی سمعه وقلبه و بجهة اتفاق قراء بر وقف نمودن بر آن و با آنکه چون قلب و سمع مشترکند در ادراک از جمیع
جوانب پس مانع ادراک آنها را ختم گفتند بجهة آنکه آن مانع است از جمیع جهات و ادراک ابصار چون مختص است بجهة مقابله از اینجهة مانع ادراک او
را غشاوه نام نهاده اند که مختص است باین جهة مقابله و تکرار حرف جر بجهة آنستکه فائده لازم آید و اکثر باشد بر شدة ختم در هر دو موضع و بر استقلال
هر یک از آنها بحکم و توحید سمع بجهة امن است از لبس و بجهة اعتبار اصل که مصدر است چه آن در اصل مصدر است و مصادر را جمع نمیکنند و یا بر تقدیر
مضاف مانند و علی حواس سمعهم و ابصار جمع بصر است که آن ادراک عین است و گاه هست که اطلاق آن بر قوه باصره و بر عضو مخصوص میکنند بر سبیل مجاز
و سمع نیز مثل این است و میشاید که مراد باین هر دو عضو مخصوص باشد زیرا که مناسبة آن بختم و تغطیه اشد است و مراد بقلب اینجا نیز سبب که محل
علم است و گاه هست که اطلاق آن بر عقل و معرفة میکنند کما قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل و معرفة حاصل که حق‌تعالی میفرماید
که کسانیکه از روی عناد و اصلا التفات بجانب حق بنیابت نمیکنند و کفر عزیمه اند که امید ایمان از ایشان مرتفع است و علاوه آن میخواهند
اند که قلوب و سمع ایشان را مهر نهاده باشند که بجهة آن حق را نشنوند و ادراک نکنند و ابصار ایشان مغطی باشد از دیدن حق ولهم و مر
ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در عقبا در دوزخ مخلد بودن و این وعیدیست در بیان آنچه مستحق
آن باشند و عذاب مانند نکال است در بنا و معنی یقول اعذب عن الشیء و نکل عنه اذا امسک و منه الماء العذب لانه یقمع العطش و یردعه و بعد از
آن بطریق اتساع اطلاق آن کرده اند بر هر الم شدید و اگر چه نکال و عقاب نباشد که بدفع جانی کند از معاوده پس عذاب اعم از نکال و عقاب باشد
چه اطلاق عقاب نیست مگر در چیزیکه مجازاة باشد فکان که آن متعقب جرم متقدم است و اطلاق عذاب بر مجازاة و غیر آن هر دو میکنند پس اعم
از عقاب باشد و نکال لعباد است از آن لم شد بیکه رادع خلق باشد از عود و عذاب اعم از اینست نزد بعضی اشتقاق عذاب از تعذیب است که ازاله
عذب است مانند تقذیه و تمریض که بمعنی ازاله قذی و مرض است و عظیم نقیض حقیر است و کبیر نقیض صغیر پس همچنانکه حقیر دون صغیر است عظیم فوق
کبیر است و معنی توصیف عذاب بآن اینست که هرگاه قیاس آن کنند بآنچه مجانس است قصیر باشد آنچه از آن و نسبت بآن حقیر بود و معنی تنکیر در غشاوة
و عذاب اینستکه بر ابصار ایشان غشاوه ایست که غیر متعارف مردمانست و آن تعامی است از آیات و مر ایشانراست از آلام عظام نوعی عظیم که کنه آن را
حق‌سبحانه میداند اللهم اجرنا من عذابک ولا تبتلنا بسخطک یا واسع المغفرة و یا عظیم العفو و الرحمة بحق محمد و آله المعصومین و بعد از مذمت کفار
سیزده آیه در شان منافقان نازل شده که پیشوای ایشان عبدالله بن ابی سلول است چنانکه آورده اند که عبدالله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع
ایشان با یکدیگر مقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام نمایند و در دل باعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان رهائی یابند و بشرف مرتبه و
تقرب که مسلمانان نزد پیغمبر دارند برسند و با اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را با خبر سازند پس باتفاق هم پیش حضرت رسالت آمدند و اظهار
اسلام کردند حق‌سبحانه و تعالی کشف اسرار ایشان نموده از احوال ایشان رسول خود را اخبار کرد و فرمود که ومن الناس و بعضی از مردمانند
من یقول آنکسانی اند که میگویند آمنا بالله ایمان آورده ایم و گرویده بخدا و بالیوم الآخر و بروز بازپسین که قیامت است وما
هم بمؤمنین و حال آنکه نیستند ایشان گروندگان و تصدیق نمایندگان در انوار گفته که چون حق‌تعالی افتتاح نمود بشرح حال کتاب خود و بجهة
بیان آن سوق ذکر مؤمنان فرموده که مخلص بخود نداند برای او سبحانه و قلوب ایشان موافق السنه ایشانست و بعد از آن مثنی ساخت باضداد
ایشان که بمحض کفر کرده اند ظاهرا و باطنا و اصلا التفات بحق ننموده اند مثلث کرد آنرا بقسم ثالث که مذبذب بین آن دو قسم اول و قلوب
ایشان موافق السنه نیست در دعوی ایمان بجهة تکمیل تقسیم و اینها اخبث کفره اند و ابغض ایشان بخدا زیرا که مموه کفر کرده اند و خداع و استهزا
بآن خلط نموده و لهذا حق‌تعالی تطویل کلام در خبث فرموده جهل و استهزای ایشان و تهکم بافعال ایشان و تجهیل کرده بر غباوة و طغیان ایشان در
ضمن امثال تشنیع کرده برای ایشان و در بادیه ایشان انزال فرموده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و قصه ایشان از اول تا آخر
معطوف است بر قصه کفار که اهل اصرار اند و ناس در اصل اناس بوده لقولهم انسان و انس و اناسی پس حذف همزه آن کرده اند مانند لوقه که همزه در
لوقه که در اصل الوقه بوده که طعامیست که از زبد میسازند کما قال الشاعر خیر شیء عندنا من لوقه و بعد از آن حرف تعریف را بعوض آن
آورده اند و لهذا جمع بینهما نمیکنند و قوله ان المنایا یطلعن علی الاناس الآمنینا شاذ است و آن اسم مفرد است مانند رخاله و لدصان اسم جمع



ثابت نشده است که فعال از بنیه جمع باشد و اشتقاق آن از انس است بجهت آنکه مردمان با امثال خود مستانس اند یا از انس یعنی رای و ابصار زیرا که ایشان ظاهر و مبصر اند و لهذا ایشان را بشر نام نهاده اند بجهت آنکه بشره ظاهر جلد است چنانکه جن را جن میگویند بجهت اجتنان و استتار ایشان و ابن عباس گفته که آدم را بجهت آن انسان گفتند که عهد الله الیه فنسی [illegible] و لام در آن از برای جنس است بجهت عدم عهد و من موصوفه است فکانه قال و من الناس ناس یقولون و یا آنکه برای عهد است و معهود جماعة کفار و من موصول و مراد بان ابن ابی و اصحاب و نظرای او چه ایشان از حیثیت آنکه مصمم اند بر نفاق در عداد کفار داخلند که مختوم است قلوب ایشان و اختصاص ایشان بزیادتی که زیاد کرده اند بر کفر که آن اظهار ایمانست ملبسان مانع دخول ایشان نیست در تحت جنس کفار زیرا که تنوع اجناس بزیادتی است که مختلف شود در آن ابعاض پس بنابرین این آیه تقسیم قسم ثانی باشد و اختصاص ایمان بخدا و بروز آخرت بذکر بجهت تخصیص ایشانست این چیز را که مقصد اعظمست از ایمان و ادعای ایشان بانکه اختیار ایمان کرده اند از هر دو جانب آن که از مبدأ و معاد است احاطه هر دو قطر آن نموده اند که اول و آخر است و بجهت ایذان بانکه ایشان منافقاند در این مظنه ایشانست که مخلص اند در آن چه جای این چیز که ایمان است بنفاق میکنند زیرا که ایشان یهود بودند و ایمان بخدا و روز آخرت داشتند و این حکم لا ایمانست بجهت آنکه معتقد تشبیه بودند و اتخاذ ولد و بانکه غیر ایشان در بهشت داخل نمیشوند و آتش دوزخ مس ایشان نخواهد کرد مگر ایام معدوده و مومنان اظهار میکردند که ایمان ما مثل ایمان ایشان است و بجهت بیان تضاعف خبث ایشان و افراط ایشان در کفر برای آنکه این چیز میگفتند ایشان اگر صادر میشد از ایشان نه بر وجه خدعه و نفاق و حال آنکه ایشان بر عقیده فاسد خود بودند ایمان نمی بود چه جای آنکه از راه طریق تمویه بر مسلمانان و تهکم ایشان گویند و در تکریر با ادعای است بهر یکی از این اصالت و استحکام و قول بمعنی تلفظ است بانچه معتقد باشد و اطلاق میکنند آن را بر معنی معقول و بر معنی متصور در نفس که معبر عنه است بلفظ و بمعنی رای و مذهب بطریق مجاز و مراد بروز آخرت از اول وقت حشر است الی ما لا ینتهی و یا آنکه وقتیکه اهل جنت به بهشت در آیند و اهل نار بدوزخ زیرا که این آخر اوقات محدوده است چه بعد از آن غیر متناهی خواهد بود و قوله و ما هم بمؤمنین انکار این چیز است که دعوای آن میکردند یعنی این چیز در صدد اثبات آن بودند و اصل کلام این است که و ما آمنوا تا مطابق قول ایشان باشد در تصریح بشأن فعل دون فاعل لکن معکوس شده بجهت تاکید و مبالغه در تکذیب زیرا که اخراج ذوات ایشان از عداد مومنان ابلغ از نفی ایمانست از ایشان در زمان ماضی و لهذا نفی مؤکد شده بیا و اطلاق ایمان بجهت دلالت است بر آنکه ایشان از ایمان در هیچ چیز نیستند نه ایمان بخدا و بروز آخرت و نه بغیر آن و محتملست تقیید آن بانچه ایشان تقیید بان کرده اند که آن بالله و الیوم الآخر است زیرا که این جوابست و این دلالت میکند بر آنکه هر که دعوی ایمان کند و قلب او مخالف لسان او باشد مؤمن نیست و دلالت میکند بر آنکه هر که تکلم کند بشهادتین و قلب او فارغ باشد از آنچه موافق آن باشد یا از منافی آن مؤمن نیست [illegible] کرامیه این کس مؤمن نیست و چون این دلالت بر عدم ایمان میکند پس در رد قول ایشان احتیاج بدلیل دیگر باشد چنانکه در کتب کلامیه مسطور است و بدانکه نسبت قلب بلسان دوازده قسم میشود زیرا که احوال قلب چهار است که آن اعتقادیست موجب آن علمست و اعتقادیست مطابق لا عن دلیل و این اعتقاد مقلد است سیم اعتقادیست غیر مطابق و آن جهلست چهارم خلو قلب از هر یک از اینها و احوال لسان سه است یکی اقرار دوم انکار سیم سکوت پس حاصل ترکیب این دوازده قسم حاصل میشود حاصل که منافقان آنهااند که اظهار ایمان میکنند و ابطان کفر و ستر آن **یخادعون الله** در حالتیکه فریب میدهند خدا را بحسب صورت از اخفای معنی میکنند و خلع [illegible] در وهم غیر خود [illegible] اخفای آن میکند از مکروه و این ماخوذ است از خدع الضب اذا توارى في جحره و ضب خادع اذا اوهم الصياد اقباله عليه ثم خرج من باب آخر و اصل آن اخفاست و منه المخدع للخزانة و الاخدعان لعرقين خفيين في العنق و مخادعه بین اثنین باشد و چون مخادعه در خدا نیست که مخادع علم بخداع مخدوع نداشته باشد و حال آنکه منافقان میدانند که خدا تعالی عالم الخفیاتست و علم باسرار ایشان دارد پس لفظ خداع بر ظاهر خود نباشد بلکه بر سبیل تجوز و تشبیه بود و معنی آنکه معامله ایشان با خدا در عمل همچو معامله مخادع است و یا آنکه مقصود ایشان خدعه با حقتعالی نباشد بلکه مراد از آن مخادعه باشد با رسول بر حذف مضاف و تقدیر اینکه یخادعون رسول الله کقوله تعالی و ان یریدوا ان یخدعوک یعنی فریب میدهند رسول خدا را و یا بنابر آنکه معامله با رسول ص همان معامله است با خدا چه او خلیفة الله است و اطاعت رسول عین اطاعت خداست و معصیت در حق او همان معصیت در حق خداست کقوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله [illegible] بجهت است که حذف مضاف شده و مضاف الیه در موضع آن [illegible] و چون مخادعه بین اثنین است پس مراد است که صورت صنیع ایشان با خدا که آن اظهار ایمان و استبطان کفر است و صنیع خدا با ایشان که اجرای احکام مسلمانانست بر ایشان تا آنکه اخبث کفار نزد او و اهل درک اسفل بجهت استدراج و امتثال رسول و مومنان امر خدا را در اخفای حال ایشان و اجرای حکم شرع بر ایشان بجهت مجازات ایشان بمثل صنیع ایشان صورت صنیع متخادعین است [illegible] استعاره تبعیه است واقع بر طریق تمثیل و محتملست که مراد بیخادعون یخدعون باشد [illegible] فاعله [illegible] زیرا که مغالبه است [illegible] ابلغ است [illegible] و مؤید این است که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو در یخادعون ثانیه یخدعون خوانده اند و غرض ایشان از اظهار ایمان و ابطان کفر این بود که از نفس خود دفع نوایب کنند که مکروه [illegible] و دیگر چیزها آنکه رسول اکرام مؤمنان کند با ایشان عطایا [illegible] در حق ایشان نیز این اکرام و عطا مرعی دارد و نیز با مسلمانان اختلاط نموده بر اسرار ایشان مطلع شوند و اسرار ایشان را [illegible] از اغراض و مقاصد حاصل که ایشان [illegible] فریب دهند و الذین



امنوا و معنی آنکه ایشان اگر ایمان آورده اند یعنی از روی خداع با مؤمنان میگویند که ما بخدا ایمان آورده ایم همچنانکه شما وَمَا يَخْدَعُونَ و
حقیقة فریب نمیدهند باین عمل اِلَّا اَنْفُسَهُمْ مکر نفسهای خود زیرا که وبال الخدیعة ایشان کران عذاب الیم و عقاب عظیم است در دنیا و آخرت
با ایشان راجع میشود یا آنکه نفس ذات شیء است و حقیقة آن و اطلاق نفس بر روح جهة آنستکه حیوة نفس باوست و بر قلب جهة آنکه محل روح است یا متعلق
روح اگر روح حال در جسم نباشد چنانکه مذهب بعضی است و بر دم جهة آنکه قوام نفس باوست و بر آب جهة فرط حاجت نفس بآن و بر رای کالیفال بوام نفسه
زیراکه رای منبعث است از او یا مشابه ذاتیست که با او مشاوره مینمایند و مراد بانفس ذوات ایشانست محتملست حمل آن بر ارواح و آرای ایشان یعنی فریب
ملاصق آراء و ارواح ایشانست و از آن بغیر تعدی نمیکند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی یابند که خاتمه جزای این عمل بسوی ایشان خواهد بود بجهة تمادی غفلت ایشان
یعنی لحوق وبال خداع و رجوع ضرر با ایشان در ظهور مانند امر محسوس است که مخفی نیست مگر بر کسیکه مأوف الحواس است چه شعور بمعنی احساس است و مشاعر
انسان حواس ایشان و اصل آن شعر است که بمعنی احساس است بر وجه دقة و منه الشعر لان الشاعر یفطن لما یدق من المعنی و الوزن و عدم وصف حق تعالی
بآن جهة آنستکه متضمن معنی تخیلست که لازم بشریتست و منه ایضا الشعار کالثوب یلی شعر البدن لثیاب المختص کلام آنکه فرط تمادی غفلة مانع احساس
منافقانست از آنکه دریابند که عاقبت شر اخداع و وبال آن با ایشان راجع خواهد بود مانند کسانیکه مأوف الحواس اند و بجهة آن احساس چیزی نمیکنند فِي
قُلُوبِهِمْ در وسطهای ایشان که محل اعتقادست و حقد مؤمنان مَرَضٌ بیماری نفاقست حقیقة مرض در چیزیست که عارض بدن میشود و اخراج از
اعتدالی که خاص است بآن بیرون میبرد و موجب خلل میشود در افعال ایشان و مجاز در اعراض نفسانیه است که مخلست بکمال آن چون جهل و سوء عقیده و
حسد و ضغینه و حب معاصی چه اینها مانع اند از نیل فضائل و یا موت حقیقی بر زوال حیوة حقیقیه ابدیه است و آیه محتمل مرض حقیقی و مجازی هر دو هست زیراکه قلوب
ایشان مملو بود بجهة تحرق و تحسر بانچه از ایشان فوت شده بود از ریاسة و حسد بر انچه مشاهده میکردند از ثبات امر رسول و استقلال و استعلای شأن
او یوما فیوما فَزَادَهُمُ اللّٰهُ پس بیفزود خدا بتعالی ایشان را مَرَضًا بیماری نفاق را یعنی غم و الم ایشان را زیاده کرد انید بجهة زیاده کرد انید اعلای
امر رسول خود و ارتفاع ذکر او و نفوس ایشان نیز موقوف بود بکفر و شر اعتقاد و معاداة با نبی و ما تبداد آن پس حق تعالی زیاده کرد انید بطبع و ختم مذکوره
مذکوره یا با زدیاد تکالیف و تکریر وحی و تضاعف نصر و اسناد زیاده بخدا از جهة آنستکه آن مسببست از فعل او و چه از دیاد تکالیف با نزال کتاب است
و آن فعل حق تعالی است و اسناد آن بسوره در آیه فزادتهم رجسا الی رجسهم بجهة آنستکه سوره سبب آنست و احتمال دارد که مراد بمرض الجبن باشد که
متداخل شده در قلوب ایشان از جبن و ضعف در حین مشاهده شوکة مسلمانان و امداد حق تعالی ایشان را بملائکه و قذف رعب در قلوب دشمنان ایشان و
مراد بزیادتی مرض تضعیف آن باشد بانچه زیاده کرد انید برای رسول خود از نصرة او بر اعداء و تبسط در بلاد و این قول صاحب انوار و کشاف است و در مجمع
مذکور است که مراد بمرض کفر باطنست که مرض مجازیست یعنی همچنانکه طبیعة بسبب مرض از حالة طبیعیة خود منحرف میشود ایشان نیز بسبب کفر باطن از
حالة طبیعیة که فطرة اسلام است منحرف شده اند و به بیماری نفاق مبتلا گشته پس حق تعالی نفاق ایشان را زیاده کرد انید بانچه که هر چه وحی و آیات نازل
میکرد ابطال ایشان نفاق و شک می افزودند و چون زیادتی نفاق ایشان نزد آیات وحی است از این جهة اسناد زیادتی بر سبیل مجاز باو سبحانه واضح شد
همچنانکه در حکایة نوح علیه السلام فلم یزدهم دعائی الا فرارا چه زیادتی فرار کفار نزد دعای نوح بود و بواسطه آن دعای خود را سبب آن کرد انید مجازا و از قبیل
اسناد زیادتی رجس ایشان با نزال آیات کقوله و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم زیرا که آیات سبب زیادتی رجس ایشان شده
بلکه ایشان نزد انزال آیات در رجس افزوده اند پس گویا تو آیات سبب رجس ایشان شده و شک نیست که عداوة خدا زیادة ساخت بیماری نفاق ایشان را
از قبیل فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله ای عن ترک ذکره پس بنا بر این در کلام مضاف محذوف باشد ای فزادهم عداوة الله و نزد بعضی دیگر مراد
آنانیست که در دلهای ایشان خوشنما ند و سبب ظهور قبایح و مخازی ایشان نیز نزول قرآن پس خدا بتعالی زیاده کرد انید مرض ایشان را که حزن
و اندوه است بسبب کثرت اخبار بقبایح و فضایح ایشان و ابو مسلم اصفهانی بر آنستکه این کلام بر سبیل دعاست و معنی اینکه زیاده کرد انا دخدا تعالی
مرض ایشان را کقوله تعالی ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم یعنی خدا بتعالی زیادتی توفیق و الطافیکه بمؤمنان داده با ایشان ندهاد زیراکه بجهة زیادتی
آیات بینات که از الطافست نفاق ایشان زیاده میگردد و این در الحقیقة اخبار است از خذلان ایشان یعنی حق تعالی ایشان را بحالة کفر و نفاق واگذاشت
و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گرفت وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ اَلِيمٌ عذابی دردناک و مخلد بودن در آن بِمَا كَانُوا بسبب آنچه
بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان در گفتار امنا بالله و بالیوم الآخر و الیم بمعنی مؤلم است چه عذاب
سبب الم است نه نفس آن پس بمعنی مؤلم باستثنای اهل لغت فهو الیم کوجع فهو وجیع و وصف عذاب بآن بجهة مبالغه است کقوله تحیة بینهم ضرب وجیع
بر طریقه جد جده و با برای سببیة است و ما مصدریه ای بسبب کذبهم و یا مقابله ای بمقابل کذبهم و مقابله و کذب خبر دادنست از شیء بر خلاف آنچه آن
شیء بر آن وجه باشد و همه اقسام کذب حرامست زیرا که استحقاق عذاب بآن معلق ساخته و آنچه مرویست که پیغمبر فرمود که ابراهیم سه کذب
قایل شده مراد بآن تعریض است و تسمیه آن بکذب بجهة مشابهة است بکذب بعد از آن افعال شنیعه منافقان علیهم ایشان خبر میدهد باینوجه که
وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند لَهُمْ مر منافقانرا که لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مجوئید فِي الْاَرْضِ در
زمین با رنکاب معاصی و طغیان و فتنه انگیختن و بر گردانیدن مردمان را از ایمان و فریب دادن مؤمنان و توهین دین اسلام نزد کافران قَالُوا گویند در جواب مؤمنان
از روی جحود یا با اعتقاد باطل خود که اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ جز این نیست که ما صلاح آرنده ایم کارها را بخود را یعنی افعالیکه از ما صادر میشود
وجه صلاح و صوابست مراد آنکه جمله شرطیه عطفست بر یکذبون ای لهم عذاب الیم بما کانوا اذا قیل لهم لا تفسدوا الی آخرها یعنی ایشان راست

زیادتی

عذاب الیم بسبب آنکه هرگاه ایشان را میگفتند در زمین فساد مکنید در جواب میگفتند که ما اصلاح کنندگانیم اعمال و اقوال خود را و این عطف
است بر یقول ای ومن الناس من اذا قیل لهم و یقول اول وجه است و اینکه از سلمان فارسی رض منقولست که اهل این آیه هنوز بوجود نیامده اند شاید
که مراد او این باشد که اهل این آیه منحصر نبودند بجماعتی که در آن زمان بودند بلکه شامل جماعتی دیگر هست که بعد از این پیدا شوند و متصف شوند بصفه
ایشان زیرا که آیه متصلست بما قبل خود بضمیریکه در وست یعنی ضمیر لهم و چون اسناد قول بلفظ لا تفسدوا است و تقدیر اینست که و اذا قیل لهم
هذا القول پس صحیح باشد که لا تفسدوا مسند الیه قیل باشد و فساد خروج شیء است از اعتدال و صلاح ضد آنست و این هر دو شامل جمیع ضار
و نافع اند و از جمله افساد ایشان در زمین تهییج حروب و فتن است بمخادعه مسلمانان و مغاونه کفار و افشای اسرار اهل اسلام نزد اشرار اهل
کفر چه اینها مؤدی بفساد آنچیزیست که در زمین است از انسان و دواب و حرث و نیز از جمله افساد است اظهار معاصی و اهانت بدین چه اخلال بـ
شرایع و اعراض از آن موجب هرج و مرج است و اختلال نظام عالم و قائل لا تفسدوا فی الارض یا حق سبحانه است یا رسول او و یا بعضی از
مؤمنان و قوله قالوا انما نحن مصلحون جواب لا تفسدوا است و رد ناصح بر سبیل مبالغه و حقیقه معنی آنستکه صحیح نیست مخاطبه شما بما بقول لا تفسدوا زیرا
که از شان ما نیست مگر اصلاح و حال ما متمحض است از شوائب فساد چه انما مفید حصر و قصر آنچیزیست که داخل شده بر آنچه بعد از وست مانند انما زید
منطلق و انما ینطلق زید و این را بجهت آن میگفتند که تصور فساد کرده بودند بصورت صلاح و باعتقاد فاسد خود آن افعال را صواب میدانستند بجهت
مرض قلوب ایشان کما قال الله تعالی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و لهذا او سبحانه رد قول ایشان کرده فرموده که **اَلَا** بدانید ای مؤمنان **اِنَّهُمْ**
بدرستیکه منافقان **هُمُ الْمُفْسِدُونَ** ایشانند مفسدان و تباهکاران نه مؤمنان **وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ** و لیکن ایشان نمیدانند که مفسد اند
و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در آن بر وجه واضح و اگر بدیده بصیرت فساد آن را میدانستند با صلاح عمل خود میکوشیدند و تواند که
مراد آنست که ایشان علم ندارند بآنچه مستحق آنند از عذاب و عقاب که اگر علم بآن میداشتند در طریق صواب سلوک میکردند و از افعال مذکوره مجتنب میشدند
و در ایراد او در این کلام رد دعوی ایشانست بر ابلغ وجه بجهت تصدیر آن بدو حرف تأکید که آن الا است که موضوعست برای تنبیه و تحقیق آنچه بعد او
است چه همزه استفهام که از برای انکار است چون بحرف نفی داخل شد افاده تحقیق میکند زیرا که نفی انکار ایجاب است و نظیر اینست الیس ذلک بقادر
و لهذا بعد از آن واقع نمیشود جمله مگر محکی که مصدر باشد بانچه قسم متلقی میشود باو و اما که از طلایع قسم است اخت الا است و تاکید دیگر آن است که مقرر
و مثبت است بر تعریف خبر و توسیط فصل بجهت رد آنچیزیست که انما نحن مصلحون متضمن اینست از قول ایشان تعریض بمؤمنان بجهت ایراد جمله اسمیه
که دال است بر دوام و ثبات و استدراک بلا یشعرون چه این هر دو نیز از ابلغیت رد اند و چون کمال ایمان مجموع دو امر است که اعراض است از آنچه لا ینبغی که مقصود
است بقوله لا تفسدوا و دیگری اتیان بما ینبغی که ایمانست از جهت امر بایمان از آن تمامی نصح و ارشاد ذکر نماید و میفرماید که **وَاِذَا قِيْلَ** و چون گفته شود
یعنی رسول یا بعضی از مؤمنان گویند **لَهُمْ** مر این منافقان را که **اٰمِنُوْا** بگروید بدل و باعتقاد تصدیق پیغمبر کنید **كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ** همچنانکه
گرویده اند مردمان یعنی مؤمنانی که ایمان ایشان مقرون باخلاص است و متمحض از شائبه نفاق **قَالُوْا** گویند با نفس خود یا در میان قوم خود **اَنُؤْمِنُ**
آیا ایمان آوریم استفهام برای انکار است یعنی هرگز تصدیق نکنیم و نگرویم **كَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ** همچنانکه ایمان آورده اند گروه سفیهان و بیخردان
و بدانکه کما آمن الناس در حیز نصب است بر آنکه صفت مصدر محذوف و ما مصدریه و تقدیر اینکه آمنوا ایمانا مثل ایمان الناس و ممکن است بود که ما
کافه باشد مانند ربما و لام در الناس برای جنس است و مراد بآن کسانی اند که کاملند در انسانیت و عامل بقضیه عقل چه اسم جنس همچنانکه مستعملست
از برای مسمی جنس مطلقا همچنین مستعملست از برای چیزیکه مستجمع جمیع معانی مخصوصه باشد بجنس و امور مقصوده از آن و لهذا انسان را مسلوب میسازند
از کسیکه مستجمع معانی مخصوصه باشد بانسان و میگویند زید لیس بانسان و من هذا الباب قوله تعالی صم بکم و قد جمعهما الشاعر فی قوله اذ الناس
ناس والزمان زمان و ممکن است بود که لام برای عهد باشد و مراد بآن رسول باشد و آنکسانی که با او بودند یا کسانیکه ایمان آورده بودند با و از اهل
بلد منافقان چون ابن سلام و اصحاب او و لام در السفهاء اشاره است بالناس و یا از برای جنس است و مراد منافقان از این قول آنکه اهل ایمان
منسوبند به سفه یا و تسفیه منافقان اهل ایمان را بجهت سوء اعتقاد و فساد رای ایشان بود در آنکه احق و اعلم اند از مؤمنان و یا بجهت تحقیر
شان مؤمنان چه اکثر اهل ایمان فقرا بودند و بعضی از ایشان بنده بودند مانند صهیب و بلال و یا بجهت تجلد و عدم مبالاة ایشان بانکار ایشان او دو
بود از ایشان اگر تفسیر ناس بعبدالله بن ابی و اشیاع او کنند و سفه خفت رای است که مقتضی نقصان عقلست و علم بمقابل آنست و چون اهل نفاق از روی
جهالت و غوایت اسناد سفاهت باهل ایمان کردند حق سبحانه تکذیب ایشان کرده و سفاهت را با ایشان رد فرموده و گفته **اَلَا** بدانید ای مؤمنان بصدق
اِنَّهُمْ بدرستیکه اهل نفاق **هُمُ السُّفَهَاءُ** ایشانند بیخردان و جاهلان نه اهل ایمان زیرا که سفیه کسیست که تضییع اوقات نماید در موضع
منافع ضعیف الرای و قلیل المعرفه باشد و چون ایشان عصیان از سقوط اطاعت کرده اند و کفر را مظنه ایمان گرفته اند و این عین خسران و محض نقصان است پس
حقیقه سفیه و جاهل باشند **وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُوْنَ** و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند این مبالغه است در تجهیل ایشان چه جهلی که وجه التجاهل الجهلا
بر خلاف واقع که از آن جهل مرکب گویند اعظم و اتم است از کسیکه متوقف و معترف باشد بجهل خود چه آنکس بسا هست که آیات و نذر نفع باو میبخشد
بخلاف اول و فصل این آیه بلا یعلمون و آیه متقدمه بلا یشعرون جهت آنستکه طباق لا یعلمون اکثر است در ذکر سفه را چه عدم علم ایشان از نقصان عقل
است که آن سفه است و یا بجهت آنکه وقوف بر امور دین و تمییز میان حق و باطل از آنچیزیست که مفتقر بنظر و فکر است و اما نفاق و آنچه در وست از فتن
و فساد مدرک میشود بادنی تفطن و تامل در چیزیکه مشاهده میکردند از اقوال و افعال ایشان آورده اند که عبدالله بن ابی و منافقان او در یکی با



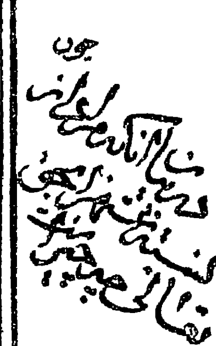
امیر المؤمنین م و جمعی از مؤمنان ملاقات کردند و اظهار ایمان نمودند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند و آنحضرت فرمود که ای ابن ابی
از خدا بترس و نفاق مکن او گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مفرما که ما همچو شما ایمان آورده ایم و تصدیق پیغمبر رسول کرده ایم حقتعالی بنبیه
تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر این آیه فرستاد که وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند منافقان و مصادفه نمایند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی
را که ایمان آورده اند قَالُوا گویند با ایشان از روی نفاق که آمَنَّا ایمان آورده ایم همچو شما و بمحمد و کتاب او و گرویده ایم و چون این آیه برای
بیان معامله ایشانست با مؤمنان و کفار و بیان اینچه قصه ایشان بان مصدّر است یعنی قوله ومن الناس من یقول آمنا تا اخر و مساق آن برای
بیان مذهب ایشان و تمهید نفاق ایشان پس موجب تکریر نباشد و لقاء بمعنی مصادفه است یقال لقیته ولاقیته اذا صادفته واستقبلته و
منه القیته اذا طرحته فانك بطرحه جعلته بحیث تلقی و بعد از بیان کیفیت ملاقات ایشان با مؤمنان ذکر کیفیت ملاقات ایشان میکند با قرنای خود
بقوله وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند إِلَى شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون رجوع شوند در خلوت با اهل کفر که در اغوا و اضلال
و تکبر و عناد از قبیل شیطانند گویند از روی اعتقاد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم یعنی بر دین و کیش شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در

قالوا

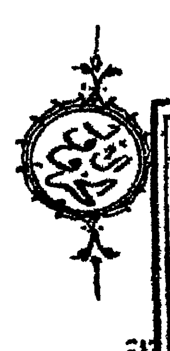
گفتار و لفظ آمنا مُسْتَهْزِئُونَ استهزا و سخریه کنندگانیم بمؤمنان و بباید دانست که خلا ماخوذ است از خلوت بفلان و الیه اذا انفردت معه
یا از خلاك ذم ای عداك و مضی عنك و منه القرون الخالیة ای الماضیة و یا از خلوت منه اذا سخرت منه و تعدیه آن بالی جهت تضمین معنی انهاست
چه خلوت با غیر مستلزم انهای حدیث است با او و مراد از شیاطین آنها اند که مظهر کفرند که مماثل شیطانند در تمرد چنانکه گذشت و اضافه آن
بمنافقان بجهت مشارکت است در کفر و یا مراد کبار منافقانند و رؤسای ایشان از عبد الله عباس روایت است که مراد از شیاطین پنج کس اند از
جهودان که رؤسای ایشان بودند کعب بن اشرف که در مدینه بود و ابو برده در بنی اسلم و عبد الله در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبد الله

وعبد الله

بن السوداء در شام و مرویست که ایشان کاهنان کفار بودند که برای ایشان از جن خبر میدادند و بعضی دیگر گویند که جماعتی بودند از یهود که منافقان
را بتکذیب امر میکردند و بدانکه نزد سیبویه نون شیاطین یا اصلیست ماخوذ از شطن اذا بعد چه شیطان بعید است از صلاح و شاهد این
است قولهم تشیطن و یا زائده بنا بر آنکه ماخوذ باشد از شاط اذا بطل و مؤید اینست که باطل از اسماء شیطانست و این بحث در مختصر
استعاذه سمت تحریر یافته و مخاطبه منافقان با اهل ایمان بجمله فعلیه و با شیاطین بجمله اسمیه مؤکده از جهت آنستکه با ولی قصد دعوی احداث
ایمان کرده اند و بثانیه قصد تحقیق ثبات ایشان را بر آن بوده اند و یا بجهت آنکه ایشانرا باعثی نبود در عقیده و صدق و رغبت در آنچه مخاطبه میکردند
با مؤمنان و نه توقع رواج ادعای کمال بر مؤمنان در ایمان بخلاف آنچه با کفار میگفتند و قوله إنما نحن مستهزئون تاکید ما قبل خود است زیرا که
مستهزئ بچیزی استحقار کننده است بان و اصرار نماینده بر خلاف آن و یا بدل است از ما قبل خود زیرا که تحقیر اسلام تعظیم کفر است و یا استیناف
است گویا چون منافقان گفتند بشیاطین خود که انا معکم ایشان گفتند که اگر دعوی شما صحیح است پس چرا موافقت میکردید با اهل ایمان و ادعای
ایمان مینمودید ایشان جواب دادند که إنما نحن مستهزئون و استهزا بمعنی سخریه و استخفافست یقال هزئت واستهزئت بمعنی اجبت و استجبت و اصل
آن خفتست ماخوذ از هزء که قتل سریعست یقال هزء فلان اذا مات علی مکانه ای بغتة و تهزء و ناقته تهزاء ای تسرع و تخف حاصل که اهل نفاق با
مؤمنان در مقام استهزا بودند و اظهار ایمان میکردند بکفار حقتعالی از جانب مؤمنان در جواب ایشان گفت که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا جزای
استهزا و سخریه میدهد بانها و چون حقتعالی متعالیست از جمیع قبایح و سخریه که از باب عبث و جهلست پس کلام را ناچار باشد از حذف و تقدیر
ای الله یجازیهم علی استهزائهم چنانکه آن مترجم شد بیان و قبیل تسمیه جزای فعل باشد باسم فعل بر سبیل مزاوجه که آن عبارتست از رعایت مقابله
لفظ بلفظ چون جزاء سیئة سیئة مثلها و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و میتواند بود که تسمیه جزا
بفعل بجهت مماثله فعل ایشان باشد در قدر یعنی جزای استهزاء حقتعالی مماثل استهزای ایشانست در قدر و از باب استعاره است و یا معنی این باشد
حقتعالی راجع میسازد وبال استهزا را بر ایشان پس در حکم کسی باشد که مستهزئ باشد بایشان و این از قسم اطلاق اسم سبب است بر مسبب که
وبال استهزاست و یا فرو میاورد بر ایشان حقارت و هوانی که لازم استهزاست و این از قبیل اطلاق اسم ملزوم است بر لازم و یا معامله میکند با ایشان مانند معامله
مستهزئ و این در دنیا باین طریقست که اجرای احکام مسلمانان میکند بر ایشان یعنی بجهت اظهار ایمان تکالیف شرعیه را که اعمال بدنیه و مالیه است بر ایشان
جاری میسازد و در آخرت بجهت ابطان کفر بعذاب ابدی گرفتار میگرداند پس گویا با ایشان در مقام استهزاست و یا استدراج ایشان میکند بامهال
و زیادتی نعمت و دوام در حالتی که تمادی ایشان در طغیان یعنی مرتبه بمرتبه نعمت را بر ایشان زیاد میگرداند بعد از آنکه ایشان بتدریج کفر را زیاد میکنند تا آنکه
چون کفر ایشان بنهایت رسد یکدفعه ایشانرا هلاک کند و بعذاب ابدی گرفتار کند و تسمیه این باستهزا بجهت آنستکه ظاهر آن نعمتست و حقیقت آن استدراج
و هلاکت و در آخرت باینوجه که چون مؤمنان در بهشت بتختهای خود بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود قرار گیرند حقتعالی بفرماید که تا دری از دوزخ بجانب
بهشت بگشایند منافقان چون بهشت را ببینند بسرعت تمام متوجه آن شوند و بسبب کثرت مسارعت بر روی درافتند و برخیزند تا بدر بهشت رسند که بهشتیان
با علو مرتبه و رفعت درجه ببینند که بر بالای تختهای مرصع بلند گردیده و بر آمده محلی بذهب و فضه ملاحظه کنند و چون میل کنند که پای در بهشت نهند ناگاه
در روی ایشان بسته شود و مؤمنان بر ایشان بخندند و ایشان محزون و ناامید از آنجا برگردند و باز بمقر خود قرار گیرند اینست معنی قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا
من الکفار یضحکون علی الارائك ینظرون عدی بن حاتم روایت کرده که رسول الله فرمود که در روز قیامت منافقان را تمکین دهند تا در عقب مؤمنان بروند
و چون اسامی مهمای صراط را قطع کنند چون بدر بهشت رسند و بهشت را با آراستگی تمام ملاحظه نمایند و پای بردارند که در بهشت نهند فرشتگان در



خ



در دنیا مانع اوشان از اید و فرح کشتند ایشان کویند بار خدایا چون که ما مستحق درنج بودیم چرا تمکین ما میدادی با مومنان متوجه بهشت شویم و بهشت
را بازبینیم ندیشه بر بهم خطاب باید که این جزاء استهزاءست که در دنیا با مومنان میکردید و نزد بعضی مراد از استهزاء تخطئه و تجهیل و سخافت استهزاء
اهل نفاق ذالچه عادة عرب انست که مقارب شئ را داده معنی قائم مقام آن میکردانند پس معنی چنین شده که حقتعالی ایشانرا خاطی و جاهل میخواند بجهة تو قل
واصرار ایشان در کفر و استیناف کلام و عدم اتیان بحرف عطف جهة انستکه تا دلالت کند بر انکه حقتعالی متولی مجازاة ایشان شده بجهة انتقام برای
مومنان بی انکه مومنانرا احتیاج کردانند بمعارضه کردن با ایشان و اشعار بر انکه استهزاء ایشان در مقابله انچه حقتعالی با ایشان کند از تعذیب بیجا
غیر معتد به و ملتفت الیه است و عدم ایراد الله مستهزئ بهم بصیغه اسم فاعل با انکه مطابق و موافق قول ایشانست جهة ایما ست با انکه استهزاء
حقتعالی در حق ایشان حالا بعد حال و حینا بعد حین متجدد و حادث خواهد شد و عادة الله جاری شده بر انکه نکایات او در ایشان از قتل و جرح
و غیر آن با یفنوا الخیاری کرده اند کما قال او لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین پس معنی آنست که حقتعالی پیوسته و متعاقب نکایتها
منافقانرا بجزا و سزای خود میرسانند **وَيَمُدُّهُمْ** و مدد میدهد و مهلت میدهد ایشانرا زود نمی کشاند و مدة ملت فرو میکذارد ایشانرا **فِي**
طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در کفر و نفاق **يَعْمَهُونَ** در حالتیکه حیران و سرگردانند از نظر توفیق و منع صواب بمعنی بجهة
عدم تدبر و تفکر آیات ایشان در آیات بینه و حجج باهره که از ممر جحود و عناد با طرق ظاهر گشته حقتعالی تخلیه ایشان میکند و در باد بدادن ایشانرا فرو
میکذارد و نظر لطف از ایشان برداشته اعطای الطاف که با مومنان عطا میفرماید ایشانرا از آن محروم میکرداند بواسطه تخلیه و تخلیل ایشان
در کفر باطن را سخ میشوند که ایشانرا او سبحانه در طغیان ایشان شده و نزد بعضی معنی انستکه حقتعالی ایشانرا در آن سبب مهلت میدهد و عمر دراز با ایشان
میدهد تا ایمان ارند و ایشان انقیاد نکرده در طغیان رخته خود استمرار میکنند و معنی اول اولی است بجهة انکه یمد مشتق است از مد الجیش وامده
اذا زاده و قواه و منه مد دنا الشراج و الارض اذا استصلحها بالزبت و السماد لا من المد فی العمر که تعدیه باللام شود یقال مد لعمر وای جرح و امهله
پس حاصل معنی انستکه چون حقتعالی منع میکند از ایشان الطاف و انشراح و نور قلب که باهل ایمان عطا فرموده و خلاص ایشان میکند بجهة اصرار در
کفر و اصرار ایشان و سد طریق توفیق بر نفس خود پس تیرگی و ظلمت قلوب ایشان مترایده میشود همچنانکه بسبب الطاف و انشراح قلوب مومنان زیاده میکردد
و بنا بر معنی انستکه بجهة فرط عناد ایشان و عدم تدبر ایشان در دلایل و حجج حق تیرکه مستلزم دفع لطف است و توفیق اقدار و تمکین شیطان میدهد
تخلیه او میکند در اغوای ایشان و منع اضلال او میکند و بجهة آن ایشان در طغیان می افزایند و بنابرین اسناد فعل مد بخدا از قبیل اسناد فعل الی
سببست و اضافه طغیان با ایشان بجهة دفع توهم انستکه اسناد فعل با او سبحانه حقیقه باشد و مصدق انست که چون اسناد مد شیاطین کرده
اطلاق شیء در مود و مفید باضافه نکرده اند و کفته و یمدونهم فی الغی و کشاف کفته یعمهون معنی املی لهم تفسیر میکنند میکوییم که جز در کلام مقدر است
و تقدیر اینست که یمد لهم پس حذف کلام شده و فعل متعدی بنفسه کشته کما فی قوله تعالی و اختار موسی قومه یا کلام در تقدیر اینست که یمد لهم استصلاحا
و هم مع ذلک یعمهون فی طغیانهم و طغیان بضم و کسر چون لقیان و لقیان بمعنی حد بستن در عصیان و غلو در کفر و اصل آن تجاوز شیء است از مکان خود
قال الله تعالی انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة و عمه در بصیرت مانند عمی است در بصر و آن تحیر است و امر یقال رجل عامه و عمه و ارض عمهاء لا منار بها
قال الشاعر اعمی الهدی بالجاهلین العمه و مهمه اطرافه فی مهمه **أُولَٰئِكَ** انکروه منافقان **الَّذِينَ اشْتَرَوُا** انکسانند که خرید بمعنی
بدل کردند و اختیار نمودند **الضَّلَالَةَ** کمراهی را که آن کفرست و نفاق و شک و هلاکت **بِالْهُدَىٰ** براه راست که ایمانست و یقین و علم و احلاص و
نجاة اصل اشتراء ابدال شئی است برای تحصیل بجهة مطلوب باشد از عیان پس اگر احد عوضین نقد باشد متعین است که مثمن باشد و بدل آن اشتراء
عین نقد مطلوب نیست بلکه مقصود عوض دیگر است که غیر نقد است و اگر احد عوضین نقد نباشد هر کدام از آن دو عوض که مقصود باشد بصیغه ثمن
آن مشتری خواهد بود و آخذ آن بایع و لهذا اشتراء از لغت اضداد است و شهریار بیع بمعنی اشتراء شده میتوان کفت بعد از آن استعاره استراستیعمل در
اعواض از بهر دو دست باشد تا بیان تحصیل غیر آن کنند خواه از معانی باشد یا از اعیان و بعد از آن در سبیل اتساع مستعمل شده از برای رغبت کردن
از شئ بجهة طمع در غیر آن و چون اشتراء و استبدال کفر با ایمان فرع تقدم ایمانست ایراد اشتروا در ایشان متصور بود پس مراد از اشتراء معنی مجازیست که آن
با اختیار کفر است و ضلالت بر هدایت بجهة هر شئی که اختیار و امتناع تابع میکند و لهذا ابن عباس در تفسیر این آیه فرموده که اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی
و بنا بر انکه چون احد میان بر فطرت اسلام محبت آن احیانا نکرده اند و احادیث و اخبار ثابت شده پس معنی مراد انستکه ایشان بدل کردند ایمان فطری را بکفر کسبی و بنا
انکه چون پیش از بعثت معترف بودند برسالت حضرت خاتم الانبیاء صلعم و تعظیم آنکه مبعوث شد با و منکر گشتند پس بدل کرده باشند ایمانرا بکفر و انکار و بر هر
تقدیر **فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ** پس سود نکرد بازرگانی ایشان در استبدال کفر با ایمان و این ترشیح مجازیست برای استعاره ترشیحیه انست که چیزی که ملایم
مشبه به باشد ذکر کنند پس چون لفظ اشتراء و معامله ایشان که مبادلات است مستعمل شده در عقب آن ربح و تجارة واقع شده که ملایم و مشاکل
اشتراء است بجهة تمثیل خسارات ایشان و تجارة طلب ربح است ببیع و شراء و ربح فضل در اس المالست و اسناد ربح بتجارة با انکه برای ارباب تجارتست بناء علی انه
جهة تلبس تجارة بفاعل و یا بجهة مشابهت آن بفاعل از جهة انکه سبب ربح و خسرانست حاصل معنی انستکه منافقان در معامله که اشتراء ضلالت بهدی
سود نکردند و نفعی نبردند **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ** و نبودند راه راست یابندکان بطریق فایده تجارة بلکه در آن تجارة سرمایه هدایرا دادند مثل ضلالت
ضلالت را کرفتند و شد نه در حیه مقصود از تجارة سلامتی رأس المالست و ربح و اهل نفاق هر دو را ضایع کردند زیرا که راس المال ایشان که نطرات سلیمه و عقل
صرف بود و چون که اختیار ضلالت کردند استعداد و فطرت ایشان باطل شد و عقل ایشان مختلف گشت و فایده ها مر ایشانرا راس المال نماند بتوسل آن بدرک حق

وقيل كما ان ابليس وخاسر شدند از ربح واصل مال خود را ضایع وباطل کردانیدند ومفقود ساختند وبدانکه حضرت باری تعالی بعد از بیان حقیقت حال منافقان
ایشانرا بضرب المثل فرموده تا زیادتی در توضیح وتقریر حال ایشان چه ضرب المثل وقصص در نفس واقع در رفع خصم اعتد زیرا که آن عبارتست از اداء معنی
معقول بصورت محقق محسوس وبجهت فایده عظیمه که در ضمن امثال مندرجست حقتعالی امثال در کتب خود بسیار یاد فرموده ودر احادیث وکلام انبیاء و
حکما نیز کثیر الاستعمال است پس بنابرین میفرماید که مَثَلُهُمْ یعنی مثل وداستان منافقان در معامله كَمَثَلِ الَّذِي همچو مثل وداستان کسی
است که در شب تیره ابرناک اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتش را در بیابان بجهت دیدن راه یعنی تا پیرامون خود را ببیند وراه به بیند ودر قطع مسافت کند واز خوف
دشمنان خود را ایمن سازد ومثل در اصل لغت بمعنی نظیر است یقال مَثَلٌ ومِثْلٌ ومَثِيلٌ كشَبَهٍ وشِبْهٍ وشَبِيهٍ وبعد از آن شایع گشته در قولی سایره
تمثیل مضرب آن بمورد آن شده باشد وآن مضروب نمیشود مگر در جائیکه در آن غرابتی باشد ولهذا محفوظ علیه است از تغییر وبعد از آن مستعار شده
برای هر حالی یا قصه یا صفتی که از اشانی باشد ودر آن غرابتی بود مثل قوله تعالی مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وقوله وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وقوله وَتِلْكَ
الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ والذی بمعنی الذین است كما فی قوله تعالی وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا اگر مرجع ضمیر نورهم باشد وجواز وضع الذی در موضع الذین
وعدم جواز وضع قائم در مقام قائمین بجهت آنستکه الذی غیر مقصود است بوصف بلکه مقصود از آن جمله ایست که صله الذی است والذی وصله
بوصف معرفه بجمله ودیگر آنکه قائم اسم تامیست مستقل پس قائم مقام جمع واقع نشود والذی اسم تام نیست بلکه در حکم جزء اسمست پس سزاوار
آن باشد که جمع واقع نشود همچنانکه اخوات آن واحد وجمع در آن مساوی باشد والذین حقیقة جمع مصحح الذی نیست بلکه نون ویاء دران زائد شده
برای زیادتی معنی ولهذا در حالت نصب ورفع یاست … بر لغت فصیحه که قرآن بر آن واقع شده ودیگر آنکه چون مستطال است بصله پس مستحق تخفیف باشد
ولهذا در اسماء فاعلین ومفعولین در تخفیف آن مبالغه کرده وحذف یاء آن کرده الذ یا نیاک واقتصار بر لام کرده ویا توحید آن بنا بر آن باشد که
مستعمل از آن جنس مستوقد نیست ویا الف عهد باشد ومراد بآن جماعتی که مستوقد باشند واستیقاد طلب وقود است وسعی در تحصیل آن وآن سطوع
نار است وارتفاع لهب آن واشتقاق نار از نار ینور نورا است بمعنی نفر زیرا که آتش را حرکتی واضطرابی هست وتنوین آن برای تعظیم است پس حقیقة معنی آن
استعمال عجیبه ایشان مانند حال کسانیست که آتش عظیم برفروزند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آنهنگام که روشن ساخت آتش مَا حَوْلَهُ آنچیز را که
گرداگرد ایستانست ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدا تعالی بِنُورِهِمْ روشنی ایشانرا ومیتواند بود که اضاءة فعل لازم باشد وما حوله مسند الیه وتانیث
آن بنابر تفسیر ما حوله باشد باشیاء واماکن یعنی چون روشن شود آنچیزها وجایها که گرداگرد آنهاست ویا آنکه نار مسند الیه باشد وما موصوله
در معنی امکنه منصوب بر ظرفیه ویا مزیده وحول ظرف اضاءه یعنی هرگاه روشن شود آتش در مواضع ویا در حوالی ایشان ویا الف حول از دوران است
وتسمیه عام بحول بجهت آنستکه دایر است وقوله ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ جواب لما است وضمیر راجع بالذی وجمع آن بجهت حمل بر معنی وبنابرین ذکر بنورهم در
مقام بنارهم جهة آنستکه مقصود از ایقاد نور است نه نار ویا آنکه استینافست در جواب اعتراض سائلیکه گویند ما بالهم شبهت حالهم بحال مستوقد
وقد انطفئت ناره ویا بدل از جمله تمثیل است بر سبیل بیان وبنابرین دو قول ضمیر راجع بمنافقان است وجواب لما محذوف همچنانکه در جواب فلما ذهبوا
به وعلموا به ما فعلوا من الاذی پس اینجا نیز حذف جواب شرط کرده اند بجهت ایجاز وامن التباس واسناد ذهاب بحقتعالی بجهت آنستکه حصول اطفا بسبب خفی
ویا امر سماوی مانند ریح ومطر ویا برای مبالغه ولهذا تعدیه فعل بباء شده دون همزه چه در باء معنی استصحاب است واستمساک كما یقال ذهب السلطان بما
اذا اخذه وامساکه … اخذ واستمساک آن کرده هیچ مرسلی نخواهد بود که ارسال آن کند كما قال وما یمسک فلا مرسل له من بعده وبجهت آنستکه عدول
فرموده از ضوء که مقتضای لفظ اضاءة است بنور که ضوء ضعیف است چه اگر ذهب الله بضوئهم میگفت محتمل ذهاب بالکلیه میبود که در ضوء ست که آن زیادتی
است وبقای آنچه مسمای نور است وحال آنکه غرض ازاله اصل نور است از ساد که هیچ از آن باقی نماند وبجهت اینستکه تقریر وتاکید ذهاب نور فرموده بقوله
وَتَرَكَهُمْ وواگذارد خدا ایشانرا فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیهای تیرا که لَا يُبْصِرُونَ در حالتیکه هیچ نمی بینند پس ذکر ظلمتی که عدم نور است وانطماس
آن بالکلیه یا ایراد آن بصیغه جمع وتنکیر آن ووصف آن بآنکه ظلمة خالصه است بجهت دلالت بر ذهاب نور اصلا واساکه هیچ شبحی در آن مرئی نشود و
بدانکه ترک در اصل بمعنی خلی است ومتعدی بیک مفعول است وبجهت تضمن معنی صیر در آن جاری مجرای افعال قلوب میشود پس تقاضای دو مفعول میکند
مانند وترکهم فی ظلمات وقول الشاعر فترکته جزر السباع ینشنه که بمعنی صیرهم وصیرته است وظلمة ماخوذ است از ما ظلمک ان تفعل کذا ای ما منعک
چه ظلمه سد بصر میکند ومنع رؤیه ومراد بظلمات منافقان ظلمة کفر است وظلمة نفاق وظلمة روز قیامة بر خلاف اهل ایمان كما قال يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ یا ظلمة ضلال وظلمة سخط خدا وظلمة عقاب ابدی ویا مراد ظلمة شدید است که در حکم ظلمات متراکمه باشد واین بلغ
ومفعول لا یبصرون از قبیل مطروح متروک است نه متروک منوی کان فعل غیر متعدی است حاصل کلام آنکه ضرب المثل است که حقتعالی بیان فرموده برای کسی که او را
نوعی از هدایت عطا کرده باشد واو اضاعه آن کرده بآن متوصل نشود بنعیم ابدی پس متحیر ومتحسر فرو ماند پس این ضرب المثل برای تقریر وتوضیح آیه سابقه
اولئک … مضمن ایشانست زخسران ربح وعدم هدایت بطریق نجات … وداخل در عموم اینمثل داخلند منافقان مذکوره چه اضاءة آتش کرده اند که آنست
بان ناطق شده از سخن حق بسبب استبطان کفر واظهار آن در حین خلوة باشیاطین خود ونیز داخلند در تحت عموم اینمثل آنکسانیکه احیانا ضلالة کرده اند
از هدایت که فطرة اسلامست ومرتد شده اند از دین اسلام بعد از ایمان آوردن وکسانیکه صحیح باشد مر ایشانرا احوال اراده پس غوی مدعی محبت کرده باشند که
فوق مرتبه آنست وحقتعالی بسبب آن از ایشان اذهاب نجیری نموده که بر ایشان اشراق فرموده باشد از نور اراده واین مذهب متصوفه است ویا مثلی است برای کسی که
وجود … شد برای استضاءه از برای ایمان ظاهر منافقانکه بسبب آن محقون الدم شده اند واولاد واموال ایشان محفوظ مانده ومشارک مسلمانان شده اند

ابتدّ

طرح ف



در مقام احکام و یا مثلی است با طفای نار و اذهاب نور برای ذهاب اثر ایمان از ایشان و انطماس نور ان باهلاک ایشان و افشای حال ایشان و کنایتکه
ضمیر بنورهم راجع بمنافقان میدارند که ممثلند باین مثل نه راجع بالذی میکویند که اکرچه ظاهر حق نظم مقتضی انست که در موضع ذهب الله بنورهم اطفئها الله
نار ه باشد و بوافق ضمیر طریقه توحید فا جواب لما مشاکل جزای او نباشد لیکن چون اطفای نار مثل است در اذهاب نور منافقان پس بجهة ایجاز و اقتصار
عبارة اذهاب نور ایشان در مقام اطفای نار مستوقد واقع شده چه سوق کلام دلالة تمام دارد بر حذف ان و حقیقة معنی باین ابلغ که حال منافقان چون
حال کسی است که بجهة خوف طریق و رسیدن بما من در شبها اتش برفروزد و چون اتش حوالی انرا روشن سازد حقتعم روشنی انرا فرو نشاند و انکس را تاریک و بی
نور بکذارد و حیران و هراسان در ان بیابان بماند همچنین چون منافقان اظهار کلمه توحید نمایند و در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان اتش کلمه شهادت
برافروزند و بدان مقدار روشنی بر و ارجمند کردند و با مومنان مخالطه و مناکحه و موارثه نمایند و بر انفس و اولاد خود ایمن شوند حقتعم در وقت موت نور

وامواله

ظاهر ایشان را که ان اقرار ایمان است تاریک کرداند بجهة ابطال کفر ان نور امن و راحة بظلمت خوف و عقوبت مبدل سازد و ایشان در تاریکی سخط و عقوبت
بمانند که اصلا طریق بیرون شدن از ان نه بینند پس جمیع حال ایشان برینوجه است صُمٌّ کرانند یعنی که کوش هوش برشنیدن حق نمیکنند بُكْمٌ
کنکانند یعنی باین اعتبار که سخن حق نمیکویند عُمْيٌ کورانند که حق را نمیبینند مراد انستکه حقیقة این اعضا از ایشان مسلوب نیست بلکه چون دلایل حق
استماع نمیکنند و از روی اعتقاد اعتراف بحق ادا نمیکنند و ایات باهره و معجزات ظاهره را منظور نظر ندارند پس کویا که قوة سامعه و باصره و ناطقه انها
و مخفی نیست که این اخر دلالة تمام دارد بر انکه ختم و طبع و اغشاوه قلب بمعنی خلو ایشان و منشا ایمان تا بواسطه ان قادر نباشند بر ایمان اوردن الله
مراد از ان اخبار است بانکه ایشان در اوامر الهیه و نهی بتنبه و دلایل واضحه تفکر نمیکنند و همینکه خدا با ایشان کرامت فرموده بجهة عناد و جحود ذات بینات
او استعمال نمیکنند فَهُمْ پس ایشان که باینمرتبه رسیده اند لَا يَرْجِعُونَ باز نمیکردند از کفر بایمان و از ضلالت بهدایت و هدایت ایقان قبول نمیکنند
و در انوار و کشاف اورده که چون منافقان سد مسامع خود کرده اند از اصاخه حق و ابا کرده اند از انکه بان اطلاق السنه خود کنند و متبصر شوند با بصار
خود بایات بینه فکان مشاعر ایشان ماوف شده و قوای ایشان منتفی کشته کقوله صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا اصم عن
الشیء الذی لا ارید و اسمع خلق الله حین ارید والطلاق صم و بکم و عمی بر اهل نفاق بر طریقه تمثیل است نه استعاره زیرا که شرط استعاره انستکه
ذکر مستعار له در و مطوی باشد بوجهیکه ممکن باشد حمل کلام بر مستعار منه اکر قرینه نباشد اکر قرینه باشد کقول زهیر لدی اسد شاکی السلاح
مقذف له لبد اظفاره لم تقلم و اینجا اکرچه ذکر مستعار له مطوی است بجهة حذف مبتدا لکن در حکم منطوق به است و نظیر اینست اسد
علی و فی الحروب نعامة و این در صورتی نیست که ضمیر بنورهم راجع بمنافقان باشد بنا بر انکه این فذلکه و نتیجه تمثیل باشد و اکر راجع بمستوقد باشد صم
و بکم و عمی بر حقیقه خود خواهد بود و معنی انکه ایشان چون ایقاد نار کردند حقتعم نور ایشان را ببرد و واکذاشت ایشانرا در ظلمات هایله که ادهشتهم ایشانرا
کور برو جهیکه حواس ایشان مختل شد و قوای ایشان منتقض کشت و صمم در اصل صلابت است که از اکتناز و انضمام اجزا حاصل شده باشد و منه قیل حجر
اصم و قناة صماء و صمام القارورة و تسمیه فقدان حاسه سمع بصمم جهة انستکه باطن صماخ مکتنز شود و تجویف ان که مشتمل است بر هوا
که بتموج ان صوت مسموع میشود منتفی کردد و بکم خرس است و عمی عدم بصر عما من شانه ان یبصر و کاه هستکه اطلاق ان بر عدم بصیرت میکنند و فاد السنه
انکه انصاف ایشان باحکام سابقه بسبب تحیر و احتباس ایشان شده است بر وجهیکه عود نکنند بهدایتی که بیع ان کرده اند و تضییع ان نموده و بانار که
انصلالتی که اشترای ان کرده اند و اکر ضمیر راجع بمستوقدین باشد معنی انستکه ایشان متحیر ماندند که متقدم شوند یا متاخر و متحیر کردند در اینکه
و چه یاد کردند یا بجاکه ابتدای مشی ایشان بوده وقوله عز و جل أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ عطف است بر الذی استوقد ای کمثل ذوی صیب لقوله یجعلون اصابعهم
چه این دلالت بحذف مضاف در صیب و او در اصل برای اشاره بسبب دو شک و بعد از ان برسبیل اتساع اطلاق ان کرده اند بر مطلق تساوی [illegible]
جالس الحسن او ابن سیرین و قوله تعم و لا تطع منهم اثما او کفورا که او در هر دو مفید است و بیان حسن مجالسة هر یک و عصیان و او در مقام نیز از برای تسویه است
و معنی انکه قصه منافقین مشتبه است باین دو قصه هر دو مساوی اند در صحت تشبیه بان و تو مخیری در تمثیل باین هر دو و معا تا هر کدام از بند و وجه که
خواهی و صیب فیعل است ما خوذ از صوب که بمعنی نزول است و او بر سحاب و مطر هر دو اطلاق میکنند و این احتمال هر دو دارد و تنکیر ان بجهة انستکه مراد بان
نوعی از مطر شدید است و تعریف سما جهة دلالة است بر انکه اخذ جمیع افاق نموده هر افقی از ان مسمی است بسما همچنانکه هر طبقه از ان اسما میکویند
و تعریفان همه هر چیز نیست که در صیب است از مبالغه که از جهة اصل و بنا و تنکیر ناشی شده چه اصل ان صوب است که دلالة بر فرط انسکاب و سرعة وقوع
ان میکند و بنا ان بر فیعل که صفة مشبه است که دلالة بر ثبات و دوام میکند بحسب وضع و تنکیر ان برای تعظیم و نزد بعضی مراد بسما سحاب است و بنابر
این لام از برای تعریف ماهیة است و معنی اینست که حال منافقان همانا و مثل انکه مثل حال مستوقد یا سیکه مذکور شد یا مثل جماعتیکه
اصحاب باران بزرک قطره باشند یعنی کرفتار شده باشند در شب در میان باران درشت قطره که بسرعة و هیئة تمام نازل کردد و بیران شود از همه جوانب
اسمان یا از ابر فِيهِ که در ان باران یعنی در وقت باریدن ان ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از سیاهی شب و تیرکی ابر و تراکم ان وَرَعْدٌ و اواز صعب
که از ان مسموع شود وَبَرْقٌ و روشنی که از ان درخشان شود و بدانکه مراد بصیب مطر است نه مراد بظلمات ظلمة تکاثف است و تتابع قطر مطر و ظلمة
ان با ظلمة لیل و اما مکان رعد و برق کرد انیده بجهة انکه رعد و برق در مجاورت و اعلای انست که ملتبس بان و اکر مراد بان سحاب است پس ظلمات ان سواد است
و تطبیق ان با ظلمة لیل و ارتفاع ان باتفاق جمیع نحاة بنظر نیست بجهة انکه ظرف اعتماد کرده بر موصوف و رعد صوتی نیست که مسموع میشود از سحاب و مشهور
انستکه سبب ان اضطراب اجرام سحاب و اصطکاک انست در وقتیکه ریاح حاب ان میکند پس ان صدای برهم خوردن پاره های ابر است و ان از ار تعاد

ماخوذ است و برق آنچیزیست که لامع میشود از سحاب ماخوذ از برق الشیء بریقا و این هر دو در اصل مصدرند و لهذا افراد واقع شده اند و در
بعضی از تفاسیر آمده که رعد آواز فرشته ایست که ابر را در اطراف عالم منتشر میسازد و از ائمه هدی مرویست که رعد ملکیست که موکلست بر سحاب
و بنا برین مراد از رعد صوت رعد باشد بتقدیر مضاف یا آنکه او را دیدی است مجتمع در زیر آسمان که ابر را میسپد تا از و بیرون میاید و از امیر المؤمنین ع
منقولست که برق روشنی تازیانه ایست از آهن که ملائکه ابر را بآن میزنند و بروایتی دیگر تازیانه ایست از نور که ملک السحاب ابر را میراند و بآن شیء است
که مجتهد نزد برهم خوردن بادهای بر حاصل که منافقان مثل اهل باران در زاستند یا رعد و برقی که در آن گرفتار شده باشند **یجعلون** گردانند
یعنی در آورند **اصابعهم فی آذانهم** انگشتان خود را در گوشهای خود **من الصواعق** از جهة سختی صاعقه ها که از آن مجتهد حذر الحذر اند
باصحاب صیّب اصحاب اگر چه در لفظ محذوفست و صیّب در مقام او واقعشده لیکن در معنی با مثبت پس جایز باشد که معول علیه باشد و این جمله
استیناف است فکانه چون مثل کورشده ایجو شود دست شدید و هول کبیر میکویند کیف حالهم مع ذلک در جواب ایشان گفته میشود که یجعلون اصابعهم فی آذانهم
و ذکر اصابع در مقام انامل بجهة مبالغه است یعنی از غایت خوف و حیرت همه انگشتان را در گوشهای خود فرو برند تا آن آواز مهیب نشنوند و من الصواعق
متعلقست بیجعلون ای یجعلون من اجل الصواعق و صاعقه قطعه رعد هایلست با آتش یا زبانه و تیر و که بر هیچ چیز نمیگذرد مگر که در آن نفوذ
کند و بسوزاند و اشتقاق آن از صعق است که بمعنی شدت صوتست و گاه هست که اطلاق صعق بر هر شیء میکنند که هایل باشد خواه مسموع و خواه
مشاهد و یقال الصعقة الصاعقة اذا اهلکته بالاحراق و بشدة الصوت و این در اصل یا صفت قطعه رعد است ای قطعة صاعقة من الرعد و قواطع
صواعق منه و یا صفت رعد است تا برای مبالغه همچنانکه در راویه و یا برای مصدرست مانند عافیه و کاذبه و میگویند که ملائکه البشارة بفتح که حتم
میگیرد بر ابر آتش از دهن او مجتهد و بر هر تقدیر اصحاب باران گوشهای خود را با دخال اصابع باز دارند از شنیدن صداها **حذر الموت** بجهة
بیم مردن و ترس هلاک شدن و این مفعول له است و موت بمعنی زوال حیوتست نزد بعضی عرضی است ضد حیوة لقوله تعالی خلق الموت والحیوة
جواب این آنست که خلق بمعنی تقدیر است و اعدام مقدرند **والله محیط** و خدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده است **بالکافرین** بکافران و دانا
بجمیع علم او بهمه افعال و اقوال ایشان رسیده و هیچ چیز از سرایر ضمایر یا صواب ایشان از وی پوشیده نیست یا آنکه مراد آن باشد که قدرة او شامل
احاطه جمیع ایشان کرده با بمعنی که قادرست بر اخذ همه ایشان بر وجهیکه هیچکدام از ایشان استطاعت آن ندارند که از تحت قدرة او بیرون روند و یا
آنکه جمع کننده ایشانست در روز قیامت بحیثیتی که هیچکس از آن مفری نداشته باشد و هر یکرا مجازاة و مکافاة کردار بر وجهیکه شاید و باید باو
خواهد رسانید و یا آنکه مراد از احاطه اهلاک باشد کقوله احیط بثمره و الا ان یحاط بکم یعنی خدا هلاک کننده و عذاب نماینده ایشانست بر طریقی
که عذاب هیچکس از و فوت نشود همچنانکه محاط را کار از محیط فوت نمیشود و بجهة خداع و حیل خواهند که از آن خلاص یابند این جمله اعتراضیه است
که محلی از اعراب ندارد و بباید دانست که علما را در تشبیه این مثل اقوال است ابن عباس برانست که حق تعالی تشبیه نموده باران را که از آسمان نازل
شده بقرآن و ظلمات و رعد و برق را که در وست تشبیه فرموده بانچه در قرآنست از ابتلاء و زجر و بیان روشن و صواعق را که واقع است در آن
بوعید آجل و جهاد عاجل و بعضی دیگر گفته اند که حق تعالی باران را که سبب حیوة است تشبیه فرموده باسلام که سبب حیوة قلوبست و ظلمات را
کفر و رعد را بجهاد و خوف قتل و برق را بانچه در آنکه در اظهار اسلام قصد کرده اند از حقن دماء و مناکحه و موارثه با مسلمانان و صواعق را بانچه در
اسلام است از زواجر عقاب و وعید آخرة که بسبب آن در دین خود بشک می‌افتند و نزد جمعی دیگر این مثلی است از برای دنیا که تشبیه فرموده شده
دنیا را بباران که جامع نفع و ضرر است و منافقان باظهار ایمان دفع ضرر عاجل میکنند و با بطان کفر طلب نفع آجل میکنند و از ابن مسعود و جمعی از
صحابه منقولست که دو مرد منافق از پیغمبر ص گریخته جلای وطن کردند از مدینه و در راه باران سخت بر وجهیکه حق تعالی ذکر آن فرموده بایشان رسید
ایشان از آن رعد و برق متحیر شدند هر وقت که برق لامع میشد گامی چند میرفتند و چون تاریک میشد می‌ایستادند و چون صاعقه پیدا میشد انگشتان
در گوش مینهادند تا از هول آن هلاک نشوند و جوب باب میسپدند میگفتند کاشکی زود صبح میشد تا نزد پیغمبر میرفتیم و منقاد او میشدیم چون صبح
شد نزد پیغمبر آمدند و اسلام آوردند و باعتقاد تمام مومن شدند حق تعالی منافقان مدینه را بحال آن دو مرد تشبیه کرده فرمود که مثل ایشان چون مثل کسانیست
که بجهة خوف تلف انگشت در گوش نهند تا صدای صاعقه ایشانرا هلاک نکند و بجهة کثرت لمعان **یکاد البرق** نزدیک میشود که برق درخشنده در سرعة
یخطف ابصارهم برباید روشنی دیدهای ایشانرا **کلما اضاء لهم** هرگاه از برق درخشد و بسبب آن راه روشن شد برای رفتن ایشان
مشوا فیه روند در آن روشنی **و اذا اظلم علیهم** و چون تاریک شد راه برایشان بواسطه عدم نور برق **قاموا** بایستادند در یکجا و
قدم بر ندارند و متحیر و سرگردان بمانند و در کشاف و انوار گفته که یکاد البرق یخطف ابصارهم استیناف ثانی است گانه در جواب کسی واقع شده که گفته
ما حالهم مع تلک الصواعق و کاد از افعال مقاربه است که موضوع است برای مقاربه خبر بوجود بجهة عروض سببش لیکن موجود نشود بجهة فقد شرط یا عروض
مانع و عسی موضوع است برای رجاء خبر و کاد خبر محض است و لهذا منصرف است بخلاف عسی که منصرف نیست بجهة آنکه ماسد لعل است در معنی ترجی پس چنانکه
لعل منصرف نیست در معنی نیز تصرف راه ندارد و خبر افعال مقاربه مشروطست که فعل مضارع باشد تا تنبیه باشد بر آنکه مقصود بقرب است و عدم دخول ان بر آن
جهة آنستکه تا قرب موکد شود بدلالة بر معنی حال و گاه هست که ان استعمال در آن داخل میشود جهة حمل او بر عسی چنانچه عسی را بر کاد حمل میکنند
بجهة مشارکة ایشان در اصل معنی مقاربه و خطف بمعنی اخذ است بسرعت و قوله کلما اضاء لهم مشوا فیه الی آخره استیناف ثالث است گانه شخصی گفته ما یفعلون
فی تارتی خفوق البرق و خفیته این کلام در جواب او واقع شده و اضاء یا متعدی است و مفعول محذوف یعنی اینکه کلما نور لهم ممشی اخذوه و یا لازم است یعنی کلما لمع

لهم مشوا فیه مطرح نموده و همچنین اظلم با متعدی است منقول از ظلم اللیل و شاهد این است آنکه بعضی اظلم بصیغهٔ مجهول قراءة کرده اند و با لازم و قراءة کلما
اضاء و اذا اظلم باید و بر عکس هم بدون توافق جهت استکرار ایشان تحیر بوده اند بر هر شی بهر کاه که مصادفه میکردند بر جوع فرصت غنیمت داشته بسوی آن میشدند
بخلاف توقف چه آن مرغوب ایشان نبود و قاموا بمعنی وقفوا است منه قامت السوق اذا رکدت و قام الماء اذا جمد و بعد از آن تتمیم تمثیل مذکور نموده با ین جملهٔ شرطیه
که ولو شاء الله و اگر خواستی خدا اذهاب سمع و بصر ایشان را بعضیف رعد و ومیض برق لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوای ایشان را بصوت رعد و
ابصارهم و دیدها ایشان را بلمعان برق و حذف مفعول شاء بجهت دلالة جواب شرط است بر آن و حذف مفعول اراد و شاء شایع و متکاثر است در کلام عرب
الا در مواضعی که مذکور میشود مکرر در شیء مستغرب کقوله فلو شئت ان ابکی دماً لبکیته علیه و لکن ساحة الصبر اوسع و لو از حروف شرط است و ظاهر آن دلالة است که
انتفاء اول برای انتفاء ثانی بجهت ضرورة انتفاء ملزوم مر زد انتفاء لازم آن و فایدهٔ این شرطیه اظهار مانع ذهاب سمع و بصر ایشان است با وجود قیام آنچه
مقتضی ذهاب است از برق و رعد و بیان قدرة حق سبحانه بر اذهاب هر دو و تنبیه بر آنکه وجود مسببات که مرتبط با سباب بود نیز بقدرة او سبحانه است و یا
بجهت تقریر و تثبیت این معنی میفرماید که ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه اشیا ممکنه قدیر تواناست یعنی البته قادر
خواهد بود بر اذهاب اسماع و ابصار ایشان و در انوار آورده که شیء مختص است بموجود چه آن در اصل مصدر شاء است اطلاق آن یکبار بمعنی شاء است
که اسم فاعل است بمعنی مرید و مرید موجود مینباشد و حق متناول باری تعالی است کما قال قل ای شیء اکبر شهادة قل الله و یکبار دیگر بمعنی مشیء است
که اسم مفعول است ای مشیء وجوده و هر چه مشیء حق تعالی است تعلق بوجود آن کیرد موجود خواهد بود فی الجملة و علیه قوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر و الله خالق
کل شیء پس این هر دو آیه بر عموم خود ند بدون استثنا و معتزله چونکه قایلند با نکه شیء آنچیزی است که صحیح باشد که یافت شود و این اعم از واجب و ممکن
و یا آنچیزی است که صحیح باشد که یافت شود و این اعم از واجب و ممکنست و یا آنچیزی است که صحیح باشد که معلوم شود و مخبر عنه واقع شود پس شامل ممتنع نیز
خواهد بود و بنا بر این لازم ایشانست که تخصیص آن کنند بممکن در هر دو آیهٔ مذکوره زیرا که خلق و قدرة متعلق بواجب و ممتنع نیست بدلیل عقلی انتهی
کلامه و مذهب آخر موافق مذهب امامیه است در مجمع البیان مذکور است که مشیة بمعنی اراده است و شیء آنچیزی است که صحیح باشد که معلوم و مخبر عنه
شود چنانکه آنفا گذشت و سیبویه گفته که شیء اول اسما و اعم و ابهم زیرا که بر معدوم و موجود واقع میشود و اینکه گفته اند که واقع نمیشود مگر بر موجود نیست
مرجوح و صحیح قول اول است و این مذهب محققین متکلمین است و مؤید این است آیهٔ ان الله علی کل شیء قدیر چه هر شیء غیر او تعالی محدث است و هر محدث را دو حالة
است حالة وجود و حالة عدم و هر کاه که موجود گشت بیرون رفت از دایرهٔ مقدور و نه قادر زیرا که بدیهی است که صحیح نیست که موجود وجود بیابد کند پس معلوم
گشت که او سبحانه قادر است بر آن در حالة عدم آن تا اخراج آن از عدم بوجود آورد انتهی کلامه و قدرة تمکن است و گویند قدرة انسان هیئتی است قایم باو که متمکن
است از فعل و قدرة حق تعالی عبارت است از نفی عجز از او و قادر کسیست که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و قدیر صیغهٔ مبالغه است یعنی فعال آنچه خواهد بر
وجهیکه خواهد و لهذا غیر او تعالی بآن موصوف نمیشود و اشتقاق قدرة از قدر است زیرا که قادر ایقاع فعل میکند بمقدار قوة خود یا بمقدار آنچه
مشیت او مقتضی است و در این آیه دلیل است بر آنکه حادث در حالة حدوث و همچنین در حالة بقا مقدور او سبحانه اند و مقدور عبد مقدور خدا است
چه آن ما صدق شیء است و هر شیء مقدور او است اما نه باین معنی که فاعل آنست همچنانکه مذهب اشاعره است که آن مستلزم مفاسد عظیمه است چنانکه در
کتب کلامیه مذکور است بلکه باعتبار اقدار بنده است بر آن و نیز در مجمع آورده که نزد بعضی آیه عامست و او سبحانه بر همه اشیا بر سبیل خبر قادر است یکی
بر معدومات بآنکه ایجاد آن میکند و دیگر موجودات بآنکه یقینی آن منفی نماید تا بر مقدور غیر بآنکه قدرة میدهد بر آن و منع از آن میکند و نزد بعضی
دیگر آیه خاص است در مقدور ذات خود نه در مقدور ذات غیر چه مقدور واحد میان دو قادر ممکن نیست زیرا که مؤدی است بآنکه شیء واحد هم موجود باشد
و هم معدوم و لفظ کل کاهست که استعمال آن میکنند در غیر عموم نحو قوله تعالی تدمر کل شیء بامر ربها و صاحب انوار گفته که این هر دو تمثیل که مذکور
شد ظاهر آنست که از جملهٔ تمثیلات مؤلفه است و آن عبارت است از کیفیتی منتزعه از مجموع که اجزای آن متلاصق و منضم بیکدیگر باشد بمرتبه که شیء واحد
شود و از آن تشبیه کند بکیفیتی منتزعهٔ دیگر که مثل آن باشد کقوله تعالی مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها الی آخرها که تشبیه حال یهود است
از جهل ایشان با آنچه با ایشانست از توریة بحال الحمار در جهل با آنچه حامل است از اسفار که کتبست و غرض از این تمثیلین تمثیل حال منافقانست از حیرت
و شدة حال بحال آنکه آتش افروزد و منطفی شود آتش بعد از ایقاد آن در ظلمت یا بحال شخصیکه باران سخت او را بگیرد در لیلهٔ مظلمه با رعد قاصف و برق خاطف و صوا
خائف و ممکنست که هر دو تمثیل از قبیل تمثیل مفرد باشد باین معنی که اشیای مذکوره را فرداً فرداً اخذ کنند و بامثال آن تشبیه کنند کقوله و ما یستوی
الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و قول امرؤ القیس کان قلوب الطیر رطباً و یابساً لدی وکرها العناب و الحشف
البالی پس در تمثیل اول ذوات منافقین مشبه باشند بمستوقدین و اظهار کردن ایشان ایمان را با ستیقاد نار و آنچه منتفع شوند از حقن دماء و سلامتی
اموال و اولاد و غیر آن باضاءه نار حول مستوقدین و زوال آن بحال از ایشان بقهر ایشان باهلاک و افشای حال ایشان و ابقای ایشان در خسارت ابدی و
عذاب سرمد باطفای نار مستوقدین و اذهاب نور ایشان و در تمثیل ثانی نفسهای ایشان مشبه باشند باصحاب صیب و ایمان ایشان که مخالط کفر و خداع
مشبه بصیب که در او ظلمات و رعد و برق باشد زیرا که ایمان اگر چه نافع است فی نفسه لکن چون مخلوط بکفر و خداع است پس آن نفع بضر غالب است
و نفاق ایشان بجهت حذر از نکایات مومنان و تعرضات کفره مشبه بگذاشتن اصابع در اذان از شنیدن صواعق بجهت بیم موت از حیثیت آنکه در
[illegible] و مانع رسیدن حصاد نمیشود بایشان و تحیر ایشان بجهت شدة امر و جهل ایشان با آنچه اقدام بآن مینمایند و ترک میکنند مشبه باینکه
اصحاب صیب هر کاه مصادفه میکنند برق فرصت داشته در راه میروند با خوف آنکه مبادا برق خطف ابصار ایشان کند پس کاهی چند بر میدارند و

بعد از ان چون برق مختفی میشود و نور در لمعان این واقع میشود بر جای خود می ایستند و حراك از ایشان منتفی میکردد و بعضی کویند مراد تشبیه ایمان
و قرانست و سایر انچه بایشان داده اند از معارف که سبب حیوة است بصیب که حیوة ارض باوست و تشبیه انچه مرتکبست با ایمان و قران از شبه مبطله
و اعتراضات مشکله چون تکالیف شرعیه و مجاهدات و ریاضات و ترك ریاسات و اقدام بجهاد با افربا و ترك اد یان قدیمه بظلمات بزعم ایشان و انچه در
قران و ایمانست از وعد و وعید برعد و انچه در انهاست از ایات باهره ببرق و تصامم ایشان از انچه میشنوند از وعید بحال کسیکه رعد بکوش
او کرم باشد و صواعق او را ترسانیده و بجهة ان شدة سد اذن خود کرده باشد از شنیدن با انکه هیچ خلاصی نیست ایشانرا ازان و هو معنی قوله
والله محیط بالکافرین و اهتزاز ایشان مرانچه را که لامع میشود برای ایشان از رشدی که ادراك ان میکنند یا رفدی که مطمح ابصار ایشانست بمشی
اصحاب صیب در مطرح ضوء برق که هرگاه روشن شود میروند و تحیر و توقف ایشان در امر و قت عروض شبهه یا رسیدن مصیبت مرایشانرا بتوقف
اصحاب صیب که و قتیکه تاریك میشود می ایستند و قوله و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم تنبیه است بر انکه حقتعالی سمع و بصر بایشان داد
بجهة انکه بان متوسل شوند بهدی و فلاح پس ایشان صرف ان کرده اند بحظوظ عاجله و سد ان کرده اند از فواید اجله و اکر خدا خواستی که سمع و بصر
ایشانرا از دوی احوال بحالتی کرد اند که مخلوق شده اند بجهت خود کردانیده ان هر اینه قادر بودی لکن منافی حکمت است و روایتست که چون منافقان نزد پیغمبر
می امدند انکشتها بکوش مینهادند از ترس انکه مبادا حکم الهی بقتل ایشان صادر شود بدین جهت حقتعالی تشبیه فرموده ایشانرا بجماعتیکه بجهة خوف تلف
نفس نزد شنیدن صدای صاعقه انکشت در بکوش مینهند و چون هیچ نیرة فرانی و ایات لامعة فرقانی بدیده بصیرت ایشان میرسید نزدیك بان میشد
که دلهای ایشان بجهة نور ان ایات منور شود از نظر کردن در کلیت خود و دلهای ایشانرا غافل کرد اند بایمان اوردن حقتعالی تشبیه ان فرموده ببرق که بسبب
کثرت لمعان نزدیك باشد که دیده های اصحاب صیب را برباید و غالب شود بر نور ان و هرگاه که برق کثرة عنایم و ظفر در حشان میشد مسارعت مینمودند
بان و دیبرابیاسلام راحی میشدند و وقتیکه شدتی و محنتی بمومنان میرسید متحیر میشدند و توقف میکردند حقتعالی ان حالت ایشانرا مشتبه ساخت
بحال اهل باران که چون برق لامع میشود شروع در رفتن مینمایند و چون لمعان او برطرف شود توقف کنند و بعد ازان فرموده که هیچنانکه خدا بتعالی
قادرست بر اذهاب سمع و بصر اصحاب باران برعد و برق همچنین قادرست بر انکه سمع و بصر منافقانرا بسبب کفر و نفاق ایشان ببرد چنانکه قوة سامعه
را در استماع ایات بینه و قوه باصره را در دیدن معجزات ظاهره استعمال نمیکنند پس مستحق و سزاوار این عقوبت باشند از عبدالله عباس روایتست که
مراد باین پیران منافقانند که اول یهود بودند و چون فتح بدر روی نمود شاد شدند و کفتند این محمد است که ما نعت و صفت او را در توریه خوانده
ایم و دانسته ایم که پیغمبر اخر الزمانست و چون در احد شکست بر مسلمانان واقع شد بجهة عدم ثبات و خلاف امر پیغمبر مرتد شدند و برکشتند و از صادق
روایتست که رسول صلعم فرمود که ای علی مومن را سه علامت باشد نماز و روزه و زکوة و منافق را سه صفت کذب در قول و خلف در وعده و خیانت در امانت
عبدالله عباس کفت که این حدیث مخصوص است بمنافقی که در عهد رسول متصف باین سه صفت بود و در کرد این دیکر امده که پیغمبر فرمود که اسکه
کفتم منافق را سه خصلتست او چنین است که حقتعالی در بارهٔ ایشان فرموده که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و در خلف عهد ایشان کفته
و منهم من عاهد الله لئن اتینا من فضله لنصدقن فلما اتیهم من فضله بخلوا به و مراد بخیانت ایشان ترك غسل جنابتست و امیر المؤمنین فرموده
که ایمان علامتیست سفید بر دل چندانکه ایمان میافزاید ان سفیدی میافزاید و نفاق علامتیست سیاه بر دل چندانکه نفاق میافزاید سیاهی زیاد
میشود چنانکه اکر دل مومن را بشکافند سفید یابند و اکر دل منافق را بشکافند سیاه یابند حاتم اصم کفته که مومن از همه کس ایمن بود مکر از خدا و منافق
از همه کس امید دارد مکر از خدا حاصل که این سیزده ایه در شان منافقانست و بعد از تعداد فرق مکلفان و ذکر خواص و مصارف امور ایشان بر طریق
التفات از غیبة بخطاب که مستلزم هز و معنت و تنشیط او و اهتمام بامر عبادة و تفخیم شان ان و جبر کلفة عبادة بلذة مخاطبه جمیع مکلفانرا علی العموم
بر وجه خطاب بعبادة و اعتراف بنعمت خود دعوت میفرماید که یا ایها الناس ای کروه ادمیان اعبدوا ربکم بندکی کنید و پرستش نمائید
پروردکار خود را که مستحق عبادة او است نه غیر او بدانکه یا حرفیست موضوع برای ندای بعید و این یا بجهة عظمة قربیست مانند قول داعی که یا رب یا الله
یا اکرا و سبحانه اقرب است بعبد از حبل و ریدو یا بجهة عقلت و سوء فهم او و یا بجهة اعتنا بمدعو له و زیاد تحریض ان و این حرف یا منادی جمله ایست
زیرا که یا بمنات فعلست وای وصله است بندای معرف بلام چه ادخال یا بر و متعذر رشت از جهت تعذر جمع میان دو حرف تعریف و در حکم منادی است
ندا را تابع او کردانیده اند تا وصف موضحان باشد و مزیل ابهام ان والتزام رفع در مقصد بندا جهت انستکه تا اشعار باشد بر انکه مقصود ست در ندا و اقحام
تنبیه میان ای و مقصود بندا جهت تاکید است و تعویض از انچه ای مستحق انست از مضاف الیه و کثرة ندا باین طریقه در قران بجهة استقلال انست بوجوه متعدده
تاکید که ابهامست و لاوتوضیح ان تا نیا و ابراد کلمه تنبیه که مجمع است میان صفت و موصوف که بجهة تنبیه سامع را بر اینکه فایده که مذکور شد وجوه
چیزی را که حصه بندکان را بان ندا میکند از اوامر و نواهی و زواجر و عظات و وعد و وعید و اقتصاص اخبار امم سالفه و غیر ان امور عظامند که از حق ان
که متفطن شوند بان و بقلوب با قبال کنند بران و اکثر بندکان ازان غافلند پس سزاوار انستکه بتاکید و جه ابلغ ایشانرا بان ندا کنند و جموع و اسمای ان که محلی بلام
باشند مانند الملائکة و الناس و الجن و برای عموم ند بجهة و فقد عهد و دال بر ان پست صحة استثنا از ان و توکید بانچه مفید عموم است کقوله تعالی فسجد الملئکة
کلهم اجمعون و استدلال صحابه بعموم ان چه نزد همه مفسرین و علمای اصول الناس که معرف بلامست شامل مردمانیست که در وقت نزول این ایه موجود بوده اند
و مردمانیکه بعد از ایشان بیدا شده اند و میشوند تا روز قیامت چه بتواتر ثابت شده که مقتضای خطاب او سبحانه و احکام او شامل همه عبادست تا قیام
ساعت الا ماخصه الدلیل و روایتی که از علقمه و حسن بصری مرویست که هر ایتی که مصدرست بیا ایها الناس مکیست و انچه مصدرست بیا ایها الذین امنوا

بحیرتهم

شوند

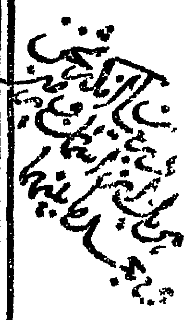
مذکوره

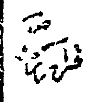
ومیکویند

مدتی بر تقدیر صحت موجب تخصیص آن نخواهد بود لکن چون امر ایشان بعبادة چه مؤمن و چه مشرک شامل میان مد و عبادة و زیادتی در آن و مواظبت بر
آن پس مطلوب از کفار شروع در عبادة بعد از اتیان ایشان بایمان واجبست تقدیم آن از معرفت و اقرار بصانع زیرا که از لوازم وجوب شی وجوب انچیزیست
که آن شی تمام نشود مگر بآن چیز و همچنانکه حدث مانع صلوة نمیشود کفر نیز مانع وجوب عبادة نیست بلکه واجبست رفع آن و اشتغال بعبادة در عقب آن
و مطلوب از مؤمنان ازدیاد عبادة و ثبات بر آن و ذکر ربکم تنبیه است بر آنکه موجب حقیقی عبادة را ربوبیت است و اینکه خطاب مذکور بر وجه عموم
ما یعنی است که حق تعالی تغلیب مخاطبین کرده بر غائبین پس کسانیکه در حین نزول نبوده اند در حکم حضور بوده لازم نیاید که خطاب بتعلق معدوم صریح کرده
باشد و مجانین و اطفال از این حکم مستثنی اند بجهة رفع تکلیف از ایشان حاصل که حق تعالی میفرماید که ای جمیع مردمان از ذکور و اناث و مؤمن و کافر و ارباب
عقول بپرستید پرستش کنید بر وجه اخلاص آفریدگار و پروردگار خود را **الَّذِي** آنخداوندیکه بقدرت کامله و حکمت بالغه **خَلَقَكُمْ** بیافرید و از کتم عدم بوجود
آورد شما را **وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ** و کسانیرا که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن اسم موصول با صله صفتی است جاری مر او سبحانه برای تعظیم و
تعلیل و محتملست که برای تقیید و توضیح باشد اگر خطاب مخصوص بمشرکین باشد و مراد برب اعم از رب حقیقی است و الهه که اهل شرک تسمیه آنها کرده اند
بارباب چه ایشان معتقد بدو ربوبیت بودند یکی ربوبیت حق تعالی و دیگری ربوبیت الهه خود و بجهة این عبادة هر دو میکردند پس حق تعالی میفرماید که پروردگار
حقیقی خود را پرستش کنید که خالق شما و جمیع کسانیست که پیش از شما بوده اند نه آنانکه بزعم باطل خود ایشان را ارباب نام نهاده اید و بر آفریدن هیچ چیز قادر
نیستند و خلق بمعنی ایجاد شی است بر تقدیر و استوا و اصل آن تقدیر است یقال خلق النعل اذا قدرها و سوّیها بالمقیاس و قوله والذین من قبلکم متناول
جمیع آنها است که مقدم بر مخاطبین بوده اند و منصوب المحل است معطوف بر ضمیر منصوب در خلقکم و اخراج این جمله در مخرج الخبریست که مقرر است نزد
اهل شرک بجهة اعتراف ایشان بآنکه خالق همه حق تعالی است کما قال ولئن سئلتهم من خلقهم لیقولن الله ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله و یا بجهة تمکن ایشان از علم بادنی تاملی پس خلاصه کلام آنستکه چون شما مقرید بآنکه او سبحانه پروردگار و خالق همه شما است و کسانیکه
قبل از شما بوده اند پس او را بپرستید و عبادت کنید **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما بپرهیزید از عذاب و محترز شوید از عقاب یعنی بر امید
تقوی و مخافت باشید این جمله حال است از ضمیر اعبدوا کانه قال اعبدوا ربکم راجین ان تنخرطوا فی سلک المتقین الفائزین بالهدی والفلاح
المستوجبین لجوار الله تعالی یعنی عبادة خدای خود کنید در حالتیکه امیدوار باشید تا اندراج یابید در سلک متقیان که فایزند بهدایت و رستگاری
و مستحق جوار خدا و قرب مرتبه نزد حضرت حق تعالی پس او سبحانه باین شبه میتا کان کرده بر آنکه تقوی منتهای درجه سالکان است چه آن تبریست از ما سوی
و توجه تام بحضرت مولی و اشعار نموده بر آنکه سزاوار آنستکه عابد بعبادة خود مغتر نشود و پیوسته با خوف و رجا باشد تا بجهة خوف حرص او در عبادة
بیشتر شود و دور برود و در مدارج زهد عروج کند و اگر بمرتبه اولی توقف کرده عبادة را زیاده نخواهد کرد و مثل اینست کریمه یدعون ربهم خوفا
و طمعا و یرجون رحمته و یخافون عذابه و میتواند بود که این جمله حال باشد از مفعول خلقکم و آنچه معطوفست بر آن و معنی اینکه حق تعالی بیافرید شما را
و کسانیرا که قبل از شما بودند در صورت کسانیکه از ایشان امیدواری تقوی بود تا ترجیح امر تقوی نماید با اجتماع اسباب آن و کثرت دواعی بآن یعنی چون حق تعالی
خلق عباد کرده برای تعبید ایشان بتکلیف و عقول و شهوات را در ایشان مرکوز ساخته و ازاحه علة کرده و اقدار و تمکین ایشان فرموده و زمام اختیار در
دست ایشان داده و اراده خیر و تقوی از ایشان کرده پس ایشان در صورت کسانی اند که اتقاء از ایشان مرجو باشد تا مرجح شود امر تقوی ایشان با اجتماع
این اسباب و دواعی و تغلیب مخاطبین بر غائبین در لفظ و معنی بنابر اراده همه ایشانست و نزد بعضی این کلام تعلیل خلق است ای خلقکم لکی تتقوا یعنی بیافرید
شما را بجهة اینکه بپرهیزید و بترسید از عذاب و کما قال و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و این قول ضعیف است زیرا که در لغت ثابت نشده که لعل و
امثال آن برای تعلیل باشد و نزد بعضی دیگر معنی آیه آنستکه پرستش خدا کنید شاید که شما بسبب آن عبودیت از محرمات بپرهیزید و از نواهی اجتناب کنید و بوسیله
آن از عذاب برهید و بروضه رضوان رسید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که کلمه لعل و عسی برای وجوب فعل و مراد است زیرا که از کریم لایق نباشد که کسی را
در طمع اندازد و او را از آن محروم گرداند و این از قبیل آنستکه شخصی با غیر خود گوید افعل قولی لعلک ترشد که مراد وی شک نیست در رشد بلکه در وجوب
رشد است فکانه قال افعله ترشد و اینه دلیلست بر آنکه طریق معرفت حق تعالی و علم بوحدانیت او و استحقاق او مر عبادة را نظر است در صنع او و استدلال
بافعال او و بعد از امر بعبادة و اعتراف بنعمة بعد از وصف خود میکند تا استدلال کنند بر وجوب عبادة او و میفرماید که خدائیکه مستحق
عبادة است **الَّذِي** کسیست که بحکمت کامله **جَعَلَ لَكُمُ** گردانید برای فائده و انتفاع شما **الْأَرْضَ فِرَاشًا** زمین را بساطی گسترده تا آرام گیرید
و حرکت کنید بر آن بما یحتاج خود **وَالسَّمَاءَ بِنَاءً** و آسمان را سقفی برافراشته بدانکه این جمله موصول بصفت تامه او سبحانه است یا مدح است منصوب
یا مرفوع و تقدیر اینکه اعنی الذی جعل یا هو الذی و میتواند بود که مبتدا باشد و خبر آن فلا تجعلوا که بعد از این مذکور است و جعل از افعال عامه است
و بیکی از سه معنی مستعملست یکی بمعنی صار و طفق و بنابرین متعدی نیست کقول الشاعر فقد جعلت قلوص بنی سهیل من الاکوار مرتعها قریب
دوم بمعنی اوجد و این قسم متعدی بیک مفعولست کقوله تعالی وجعل الظلمات والنور سیم بمعنی صیّر و این متعدی بدو مفعولست کقوله جعل الارض فراشا و
تصییر بفعل میباشد و بقول و بعقد چنانچه گویند جعلت الفضة خاتما و قولی مثل جعلت عمرا امیرا و اعتقاد مثل جعلت زیدا عالما و معنی تصییر ارض فراشا
آنستکه بعضی از جوانب آنرا از میان آب بیرون آورده و ظاهر ساخته با آنکه آب بحسب طبع محیط همه آن بود و آنرا متوسط گردانیده میانه صلابت و لطافت
تا آنکه مهیا و مستعد شده برای نشستن و خوابیدن و گردیدن بر آن مانند فراش مبسوط و این مستدعی آن نیست که زمین مسطح باشد زیرا که کرویت شکل
آن با عظم حجم و اتساع جرم آن ابا ندارد از افتراش بر آن و سما اسم جنس است که بر واحد و متعدد صادق میاید مانند [illegible]



ودد هم و نزد بعضی جمع سماة است و بناء مصدر است که مبنی بر سکون باشد است خواه بیت باشد یا خیمه و مثبه نبی علی امره تمرد را که عرب
هر گاه متزوج میشود بری ضرب خیمه جدید میکند پس و وجه تسمیه آن نیز چون حق تعالی اراده فرمود که اسمان و زمین را بیافریند جوهری سبز خلق فرمود
مقابل هفت اسمان و هفت زمین و بعد از ان نظر هیبت بر ان نگریست ان جوهر از لرزش کفی از موج و اضطراب ان بدید امد هفت طبقه اسمان را از
بخار ان بیافرید و هفت طبقه زمین را از ان کف ایجاد نمود که عرض ان بمقدار ارض مکه بود و بعد از ان از تحت مکه بیرون اورد و در اقطار عالم
منتشر ساخت و نعم ما قیل فیه کفی را منبسط ساز دکه ان فرش است بس بنا بخاری را برافروزد که این سقف است بس و الا جلت عظمته و قدرته
و در اثار امده که تحت هر طبقه از طبقات اسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه هست تا این طبقه تا طبقه بر همین مقدار و بعد از خلق اسمانها حمله عرش
ایجاد فرمود و طبقات اسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر را بیافرید و با و امر کرد تا دستها بگستر از مشرق تا مغرب و زمین را بر اشتا ما قدم
او برجا قرار میگرفت گاوی را افرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا بیست ان فرشته را فرمود تا پای بر سنام ان گاو نهاد و قرار گرفت
شاخهای ان گاو از اقطار زمین تا زیر عرش برامده و دهن او در دریا است روزی یکبار نفس میکشد مد و جزر دریا ازین است و چون خوا
گاو قرار نمیگرفت سنگی را خلق کرد مقابل هفت اسمان و زمین و او را مستقر قوائم گاو کرد انید و ما تحت الثری که در سوره طه مذکور است اشاره باین
سنگست و بعد از ان ماهی را بیافرید و سفوا نسنگ ساخت نون و القلم اشاره بان ماهی است و بعد از ان ماهی را بر بالای اب بداشت و ابر را بر بالای با
و باد را بعد درة او سبحانه عظمت قدرته و حکمته و بعد از ان زمین مانند کشتی بر سر اب متحرک و مضطرب بود کوهها را در میان زمین بیافرید و کوه قاف
که از زمرد سبز است محیط جمیع زمین کردانید و همه را میخ زمین ساخت چنانکه فرمود و الجبال اوتادا عبد الله عمر روایت کند که رسول صلعم فرمود که حق تعالی
زمین اول را بیافرید و ازرا مسکن ادمیان کردانید و دوم را طبقه باد و سیم را ماوای جماعتی ساخت که رویهای ایشان چون روی ادمی است و پاهای ایشان
مانند پای گاو و اعضای ایشان پر از موی است مانند پشم گوسفند و زمان شب ایشان است و شب ما روز ایشان و زمین چهارم از سنگ کبریت است که
او سبحانه برای اهل دوزخ افریده چنانکه بعد از ین فرموده و قودها الناس و الحجارة و در انجا دریای کبریت است که اگر کوهی عظیم در ان افکند
فرو برد و پنجم جای حیات و عقارب اهل دوزخ است هر یک مانند کوهی و هر یکی را هیجده هزار دندان است هر دندانی چون درخت خرمای عظیم الجثه و
ششم مکان دوزخیانست و ارواح ایشان و نام ان سجین است چنانکه فرمود کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم جای ابلیس است و لشکریان
او و بحث او در تحت است که از یکجانب ان سموم است و جانب دیگر زمهریر و از مقاتل و ضحاک روایت است که پیغمبر صلعم فرمود که حق تعالی اسمان دنیا را از دود
بیافرید کقوله تعالی و هی دخان مبین و از زمین تا باسمان اول پانصد ساله راه است و در انجا فرشتگانی خلق کرده از نور و اتش و اب و مهتر و بهتر اسمان
فرشته ایست نام او رعد که موکلست بر ابر و باران و تسبیح او اینست که سبحان ذی الملک و الملکوت و نام این اسمان رفیع است و بر لون اهن افروخته
و اسمان دوم بر لون مس مخلوق گشته و در و انواع فرشتگان اند که عدد ایشان جز خدا تعالی نداند و با این تسبیح مشغولند که سبحان ذی العزة و الجبروت
و نام این اسمان قیدوم است و در و فرشته ایست نام او حبیب که یک نیمه او برف است و نیمه دیگر از اتش نه برف اتش را میتشاند و نه اتش برف را میگدازد و دعای وی
اینست که یا مولف بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک و اسمان سیم برنگ برنج است و در و فرشته ایست نام او ماعون که پیشوای جمیع فرشتگان
این اسمانست همه با پرهای مختلف صفها زده اند و اواز تسبیح و تهلیل بر داشته میگویند سبحان الحی الذی لا یموت و اسمان چهارم برنگ نقره است
نام او ازبلون و در و فرشتگانی اند در مقابل بحر در اسمان سیم اند همه در قیام و رکوع و سجود و تسبیح ایشان اینست که سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله
الا الله و اسمان پنجم بلون طلا است و در و فرشتگانی اند که از زمان خلق بعضی در رکوع اند که پشت راست نمیکنند و بعضی در سجود که سر از سجده بر
نمیدارند تا فردای قیامت و بزبان عجز و قصور میگویند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و مصداق اینست انچه در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام واقع
که ثم فتق ما بین السموات العلی فملأهن اطوارا من ملائکته منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و مسبحون لا یسأمون و صافون لا یتزایلون و اسمان ششم
از یاقوت سرخ و نام او عارون و در ان جای کروبیان است که مهتر جمیع فرشتگانند و در انجا هفتاد هزار فرشته است هر فرشته را هفتاد هزار فرشته
خاکستر و این فرشتگانند که حق تعالی ایشان را بمصالح بندگان و کارهای ایشان مقرر ساخته چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که و منهم امناء علی وحیه و السنة
الی رسله و مختلفون بقضائه و امره و اسمان هفتم از در سفید است و نام او رفیع و در انجا هفتصد هزار فرشته است هر یکی از ایشان چندان ذکر
اسمانی فرشتگان که زیاد از عدد قطرهای باران و ریگ بیابان و برگ درختانند و از اسمان هفتم تا انجا که مرکوبند پانصد ساله راه است و در انجا
رؤسای ملئکه اند از حمله عرش و غیر ان و عبادة ایشان نظر بست در عرش که یکساعت چشم از عرش بر نمیدارند و اگر یکی از ایشان نظر بکشاید همه دنیا را بسوزاند
و مؤید اینست قول حضرت و لا یتبناه من الحارجة من الاقطار ارکانهم و المناسبة لقوائم العرش اکتافهم ناکسة دونه ابصارهم و بر بالای ان ابریست که
کتا فران چیا است که کتا فره هفت اسمان و هفت زمین و عرش الهی بر بالای انست و علیین و حد و نهایت ان جز خدا نداند و از دلالت تمام دار در بر ربوبیت و جلال
و قدرت و علم او سبحانه بس مستحق عبودیت باشد غیر او و نیز بجهة استدلال بندگان بر وجوب عبادة منعم امد که و انزل عطف است بر جعل یعنی خدای
بجای انکس است که فرو فرستاد من السماء ماء اراسمان یا مبارک و بر نفع مراد اب باران است و در بعضی تفاسیر امده که سما بمعنی ابر است که سمو و علو دارد
بر زمین و خدا بتعالی ابر را افرید تا اب دریا بجو د حیده متوجه هوا شود و در انجا متراکم شود و بعد از ان باد او را منتشر سازد و سبب تا دکقوله تعالی و انزلنا
من المعصرات ماء ثجاجا و بعضی دیگر گفته اند که اولی انستکه سما بر صرافه معنی خود باشد زیرا که باران از دریا بیکه در زیر اسمانست نازل میشود و چون با
صدمه و نهایت از انجا فرود میاید بیش حق تعالی ابر را بطریق غربال افریده تا صدمه او برابر و واقع شود و او را بتدریج بزمین فرو فرستد و اگر ابر حایل نشود زمین





از کثرة باران و صندمان و بزان شود وحاصل معنی انستکه حقتعالی انزال اب فرمود از جانب اسمان **فاخرج به** پس بیرون اورد بسبب ان و بخته با خاک ممزوج کشت **من الثمرات** از انواع میوها واصناف حبوبات وسایر نباتات **رزقا لکم** روزی ساخته واماده از برای شما وبباید دانست که خروج ثمار بقدرة ومشیة قادر مختار است لکن اب ممزوج بتراب سبب شده در اخراج ان وماده ان مانند ماده نطفه نسبت بحیوان باوجود که او سبحانه بعادة خود اجاری ساخته بافاضه صور وکیفیات بر ماده ممزوجه وبا قوة فاعله ابداع نموده در اب وقوة قابله در زمین که متولد میشود از اجتماع این هر دو انواع ثمار واو سبحانه اگرچه قادر است که ایجاد همه اشیا نماید بدون اسباب ومواد همچنانکه ابداع نفوس اسباب ومواد نموده لیکن در انشاء اشیا بر سبیل تدریج از حالی بحالی صنایع وحکم مندرج است چه جنا بعد حین ونما بعد نما از ان عبر متعدده متجدد میشود مر اولو الابصار را وعلوم متجدده اینها حاصل میشود بقدرة او سبحانه بخلاف ایجاد اشیا دفعة واحدة وبدا مکه من ولی ابدایه است خواه انکه مراد بسما سحاب باشد بجهة انکه هرچه علو دارد انرا سما میکویند وخواه فلک زیرا که مطر از سما مبتدء میشود وبسحاب منتهی میگردد وبعد از ان از سحاب بارض ریزان میشود چنانکه مذکور شد وبا ابتداء ان از اسباب سماویه است که مثیر اجزاء رطبه است تا عماق ارض بجو هوا ودر انجا منعقد شود بسحاب ماطره من تبعیضیه برای تبعیض است بدلیل تنکیر ثمرات وماء ودر تقدیر فکانه قال وانزلنا من السماء بعض الماء واخرجنا به بعض الثمرات لیکون بعضا من رزقکم ودر واقع همچنین است زیرا که از اسمان همه اب نازل نمیشود وهمه ثمرات بمطر بیرون نمیاید وکل ثمرات مرزوق نیست بلکه بعض مرزوق است ویا برای تبیین است ورزقا مفعول به است بمعنی مرزوق کقولک انفقت من الدراهم الفا وذکر ثمرات که جمع قلت است با انکه مقام مقتضی جمع کثرة است که ان ثمار است بجهة انستکه مراد با جماعه ثمره است که در سیقول واقع است که از رکت ثمرة بستانه ومؤید اینست اینکه بعضی من الثمرة خوانده اند بصیغه توحید ویا بجهة انکه جموع در موقع یکدیگر واقع میشوند کقوله کم ترکوا من جنات وقوله ثلاثة قروء ویا بجهة انکه چون ثمرات محلی بلام است پس از حد قلت خارج است ویا منبه بر قلت ثمار در جنب ثمار اخرة ولکم صفت رزقا است اگر مراد بان مرزوق باشد ومفعول است اگر مراد بان مصدر باشد کانه قال رزقا ایاکم یعنی بجهة روزی دادن شما را وحقتعالی درین ایه منبه گردانیده میکند بر انکه او سبحانه است که خالق همه اشیا است وزارق همه مردمان نه اوثان که بعبادة او میل میکنند ولهذا تعقیب این بایراد فاء تعقیبیه نهی میکند ایشانرا از عبادة غیر خود ومیفرماید که **فلا تجعلوا** پس مکردانید ونیدا مکنید یعنی فرا مکیرید **لله اندادا** مرخدا را شریکان وانبازان در عبادة این متعلق است باعبدوا اگر لا برای نهی باشد ومعطوف بران یعنی پرستش کنید خدایرا که خالق ورازق شما است پس غیر او را شریک او مکردانید در عبادة او ویا منصوبست بلعل بر طریق فاطلع در کریمه لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع که لعل در ان ملحق است باشیاء سته که ان تمنی وترجی وعرض واستفهام وامر ونهی است بجهة اشتراک همه با امور در انکه خبر نیست پس معنی انست که از انکه تتقوا لا تجعلوا لله اندادا اگر متقی شوید از خدا پس شریک پیدا مکنید برای او ویا انکه متعلق است بالذی جعل اگر کلام مستانف باشد بصفت تابعه واینکه نهی خبر واقع شده باشد بنابر تاویل است مقول فیه لا تجعلوا وفا برای سببیه است که داخل بر خبر شده بجهة انکه مبتدا متضمن شرط است ومعنی انستکه بجهة این نعم جسیمه وایات عظام از حق شما است که غیر او را شریک او نکردانید وند مثلیست که مخالف ومعادی هم مثل خود باشد واستقاق ان از ند ندودا است بمعنی نفر وا زنادد تا لرجل خالفته واین مخصوص است بمخالفی که مماثل باشد در ذات همچنانکه مساوی مخصوص است بمماثل در قدر وتسمیه الهه باطله مشرکان باندا وحال انکه معتقد ایشان نه انستکه انها مساوی حقتعالی باشند در ذات وصفات ونه مخالف او در افعال بجهة انستکه چون ترک عبادة او سبحانه کرده اند ومشغول بعبادة انها شده اند وایشانرا بالهه تسمیه نموده پس شبیه است حال ایشان بحال کسانیکه اعتقاد کرده باشند که انها ذوات واجب الوجود باشند که قادرند بر انکه دفع بأس وعذاب حقتعالی کنند از انها واعطای چیزی کنند بایشان که حقتعالی نخواسته باشد که بایشان دهد از انواع خیر پس حقتعالی باین قول تهکم فرموده بایشان وتشنیع نموده برایشان باینکه شما تعیین انداد میکنید مر کسیرا که ممتنع است که وی ندی تواند بود **وانتم تعلمون** وحال انکه شما میدانید که اصنامیکه بپرستش انها مشغول میشوید قادر نیستند که مخلوقات را بیافرینند ونعم مذکوره را باستان رسانند پس چگونه لیاقت معبودیت داشته باشند ویا انکه شما در کتاب توریة وانجیل خوانده اید که او را مثل نیست وشاید که مانند پس یعنیا مندا است که او واحد است که شریک ونظیر ندارد ویا انکه شما غافل نمانده اید ومیان حق وباطل تمیز میتوانید کرد پس حجة بر شما لازم باشد ومعلوم نباشد چون ان مقصد مصوع نباشد چه بعلم الیقین میدانید که اسمان باین رفعت وزمین باین بسط وکیفیت ثمرات مختلفة کثیر المنفعة مصنوع قادر مطلق است ... قوله لا تجعلوا ومفعول تعلمون یا مطروحست ودر حکم فعل لازم ای وحالکم انکم من اهل العلم والنظر یعنی حال ... از اهل علم ونظر ... ناملی عقلیه اضطرا میشود باثبات موجدیکه جمیع ممکنات که منفرد باشد بوجود ذات ... انها لا تماثله ولا تقدر علی مثل ما یفعله ... باشد از صنایع قدرة وبدایع حکمة کقوله تعالی هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء ... توحید فقط ... بر علم چه عالم وچه جاهل که متمکن باشند از علم یکسانند ... امر است بعبادة او سبحانه ومقتضی نهی از اشراک ... علة وجوب عبادت است وبعد از ان تعیین ربوبیة خود کرده بانکه او خالق اصول اشیا است که محتاج الیه ... چه ثمره اعم از مطعوم است ... وبنا بلکه مراد از اثمار اجرة ... ظاهر ... کلام ...

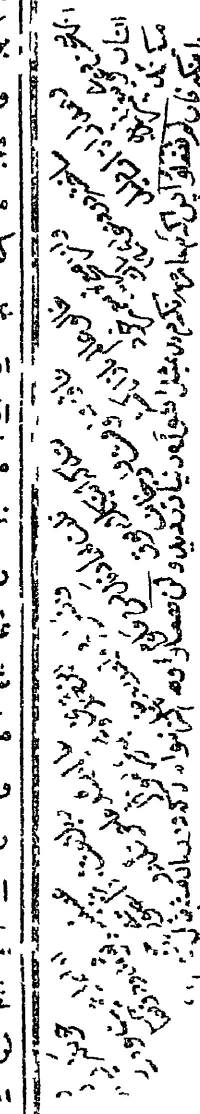


فرموده از معانی و صفات بر طریقه تمثیل تبیین را تمثیل کرده بارض و نفس را بسما و عقل را بما و انچه برآمده بر وفا بعض ساخته از فضایل علمیه و نظریه محصله بوساطت استعمال عقل مر حواس را و ازدواج قوای نفسانیه و بدنیه بثمرات متولده از ازدواج قوای سماویه فاعله و ارضیه منفعله منقاده فاعل مختار چه هر ایتی را ظهری و بطنی هست و هر حدی را مطلعی و چون حضرت تقریر وحدانیت خود فرمود و تبیین طریق موصل بعلم بوحدانیت در عقب آن ذکر حجت کرد که حجت است بر ثبوت نبوت محمدیه زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر باقرار بتوحید و اعتراف بنبوت آنحضرت و آن حجت قرآنست که معجز است یعنی عاجز کننده همه مردمان جهة آنکه فصاحت او غالب است بر فصاحت هر منطیقی و افحام او شامل جمیع کسانیست که مطالبه کرده شده اند بمعارضه کردن بان از مصاقع خطبا عرب با وجود کثرت ایشان و افراط ایشان در مضاده و مضارة و تهالک ایشان بر مغازه و معاره و تعریف انچه بر فرمود که اعجاز بان متعرف میشود تا متیقن شوند که آن از نزد حضرت ذو الجلال است همچنانکه آنحضرت دعوی آن کرده پس فرمود **وَاِنْ كُنْتُمْ فِىْ رَيْبٍ** و اگر هستید در شک و شبهه **مِّمَّا نَزَّلْنَا** از انچه که بتدریج فرو فرستادیم **عَلٰى عَبْدِنَا** بر بنده خود که محمد است و گمان میبرید که آن ساخته و بافته اوست و از نزد ما نازل نشده پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بمثابه اید و در براعت و جزالت بی نظیر **فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ** بعضی از کلام که باشد از فصاحت و براعت و حسن نظم و جزالت لفظ و اخبار از امور غیبیه **مِّنْ مِّثْلِهٖ** مانند انچه که ما فرستاده ایم و ذکر نزلنا بدون انزلنا جهة آنستکه نزول قرآن نجما نجما و دفعه بعد دفعه واقع شده بحسب وقایع همچنانکه مفهوم نزلنا است نه دفعة واحدة که منطوق و انزلنا است و حکمت در تنزیل قرآن نه انزال آنست که نزول آن برو حسب تدریج موهم است مر ایشانرا در انکه آنحضرت کلام اهل شعر و خطابه را ماند که بروز آن طریق تنجیم است بحسب وقایع ایشان کما حکی الله عنهم فقال و قال الذین کفروا لولا انزل علیه القرآن جملة واحدة پس واجب شد تحدی ایشان بر نزول منجم جهة ازاله شبهه و الزام حجت و اضافه عبد بذات حق بجهه تنویه است بذکر آن و تنبیه بر آنکه آنحضرت مختص است باو و منقاد حکم او و معنی سوره و وجه تسمیه و اشتقاق آن و حکمت در تقطیع قرآن بسوره در فصل دوم از مقدمه این تفسیر سمت ذکر یافته و قوله من مثله صفت سورت است ای بسورة کائنة من مثله و ضمیر راجع بما نزلنا است و من برای تبعیض است یا تبیین و نزد اخفش زائده است ای بسورة مماثلة للقرآن فی البلاغة و حسن النظم و یا راجع بعبد است و من ابتدائیه ای بسورة کائنة ممن هو علی حاله من کونه بشرا امیا لم یقرء الکتب و لم یتعلم العلوم و یا صلة فاتوا است و ضمیر راجع بعبد یعنی بیارید سوره که صادر شده باشد از مثل بنده ما که امی است و ارجاع آن بمنزل اوجه است زیرا که آن مطابق است با آیه فاتوا بسورة مثله و بنا بر این تحدی دیگر آنکه کلام در منزل است نه در منزل علیه پس حق آنست که صفات او را بیان باشد تا نظم و ترتیب منتسق باشد و نیز مخاطبه جمهور است بانکه بیارند مثل انچه واحدی از ابنای جنس ایشان اورده و نیز قرآن معجز است فی نفسه نه نسبت بمن جمیع لقوله لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و دیگر ارجاع ضمیر بعبد نامیده بمر انکار وصف او را تست را یکی که بر صفت او نباشد و عدم ملایمت آن بقوله **وَادْعُوْا شُهَدَآءَكُمْ** و بخوانید بر آمر است بانکه بخوانید بمعاصران مجالس و محافل خود را از شعرا و خطبا و اعوان و انصار شما اند در تکذیب رسول ما یعنی اگر ثقتی دارید بقدرت معارضه ندارید استعانت کنید بهر که یاری شما دهد و اعانت شما نماید **مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ** غیر از خدا در اتیان نمودن بمثل آن و شهدا جمع شهید است یعنی حاضر یا قائم بشهادة یا ناصر یا امام و تسمیه امام بشاهد جهة آنست که حاضر میشود در نوادی و محافل و ابرام امور میشود و چه ترکیب شهادة از برای حضور است یا بالذات باعتبار مخلوق یا بالتصور نسبت بخالق و از بجهت آنکه مقتول فی سبیل الله را شهید میگویند بجهة آنکه حاضر میشوند نزد او انچه با و امید وارد را دارد یا ملائکه نزد او حاضر میشوند اول در دو هر و سیم بمعنی فاعلست چهارم بمعنی مفعول و معنی دون ادنی مکانیست از شیء و ند و ترکیب از مشتق است چه آن ادنای بعضی از آنست بعض دونک یعنی از مشتق است یعنی فراکیر او از ادنی مکان از خود و بعد از ان مستعار شده برای مرتبه مثل زید دون عمر ای فی الشرف و منه الشیء الدون و بعد از استعاره استعمال آن کرده اند بر سبیل اتساع در هر چیزی که متجاوز شود از حدی بحدی و امری بامری کما قال الله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ای لا یتجاوزوا ولایة المؤمنین الی ولایة الکافرین و من متعلق است بادعوا و معنی آنستکه بخوانید بمعارضه هر کرا که حاضر است نزد شما یا امید دارید بمعونت او از جن و انس و الهه شما غیر از الله تعالی چه هیچکس قادر نیست که مثل آن بیارد غیر او حضرت و یا بخوانید غیر او بخدا گواهان را که گواهی دهند بانکه انچه شما با ان اتیان میکنید از کلام فصیح و ترکیب بلیغ مثل است و طلب شهادة از خدا نکنید چه ان از عادت کسیست که متحیر و عاجز باشد از اقامت حجت و فرا برآنستکه مراد از شهدا اوثانند یعنی بتان خود را که در زعم شما ناصر و معاون خود ساخته اید با استشهاد کنید با بتان چه زعم شما آنست که ایشان روز قیامت از برای شما شهادت دهند که شما بر حقید و مینوا اید بود که دون بمعنی ظرف باشد و معنی آنکه بخوانید کسانی را که ذکر میکنند که ایشان فردا برای شما گواهی دهند نزد خدای تعالی و نیز دون بمعنی من دون الله بمعنی من دون اولیائه است یعنی غیر از دوستان خدا از فصحای عرب و وجوه مشاهد بشهادة خود طلبید تا گواهی دهند برای شما بر انکه انچه ایشان بان کرده اید مثل آنست **اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ** اگر هستید شما راستگویان در آنکه این کلام ساخته و بافته محمد است چه هیچ عاقلی راضی نیست که گواهی دهد بصحت انچه متضح شود فساد او و ظاهر گردد اختلال او و بر عاجز مطلق باشید از مثل آن و صادق نباشید در آنکه قرآن از کلام بشر است جواب شرط محذوف است و تقدیر اینست که ان کنتم صادقین فاتوا بسورة من مثله و کلام ما قبل دال است بر آن و صدق و اخبار بیست مطابق واقع مطلقا یا باعتقاد مخبر یا بانکه مطابق واقع است بجهة دلالتی یا اماراتی زیرا که حق تعالی تکذیب منافقین کرده در آیه انک لرسول الله بجهة عدم اعتقاد ایشان بمطابقت آن و این مرجوح است بصرف تکذیب بقول ایشان که نشهد انک لرسول الله چه شهادة اخبار است را بچیز عالم باشند بان و منافقان عالم بان نبودند و این آیه دلالت تمام دارد بر صحت نبوت پیغمبر ص و وجه استدلال آنستکه او پیوسته ایشانرا مخاطب ساخته بانکه اگر این سخن را فترای محمد میبود بایستی که شما نیز قادر میبودید بر اتیان نمودن بمثل آن معارضه کردن

فاتوا بسورة

ان يجعل

اولئك



این کلام جملهٔ معترضه است که در میان جزا و شرط واقع شده بجهت دلالت بر صحت نبوت پیغمبر زیرا که اخبار است از احوال ایشان در آینده و مستقبله
که ذات شریف او غیبی است و ملخص کلام آنست که چون شما در زمان ماضی و مستقبل از معارضه عاجز بوده‌اید هذا تصدیق پیغمبر نکنید **فَاتَّقُوا** پس
بترسید و بپرهیزید از این تکذیب و عناد **النَّارَ** از آتش دوزخ **الَّتِی** آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشهای دیگر بآنکه **وَقُودُهَا النَّاسُ** برافروخته
آن مردمان باشند یعنی کافران و معاندان و اهل طغیان **وَالْحِجَارَةُ** و سنگهای کبریت که حرارت آن سخت‌تر است و بوی آن ناخوشتر و قول اصح آنست که مراد از
حجاره بتانی‌اند که کفار از سنگ تراشیده‌اند و مخفی نیست که وجود حجاره دلالت میکند بر کمال شدت و غایت فظاعت آن آتش
زیرا که آتش سنگ را نمیگدازد مگر وقتی که بنهایت حرارت رسیده باشد و در خبر است که رسول صلعم فرمود که آتش دنیا جزو است از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آن
حضرت منقول است که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته‌اند و آنگاه بدنیا فرستاده یعنی حرارت آتش دوزخ نسبت بحرارت آتش دنیا هفتاد مرتبه مضاعف است و در
روایتست که آنحضرت در اثنای خطبه بر منبر فرمود که اگر در این مسجد صد هزار مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همهٔ ایشان از حرارت نفس
او هلاک شوند و این نوع عذاب **أُعِدَّتْ** مهیا و آماده شده است **لِلْكَافِرِينَ** از برای کافران و بدکاران تا در آن مخلد باشند و چون که حد آن
آنستکه برای فاسقان اهل ایمان مخلوق است بلکه نیست از جهت این نوع آتش را مخصوص ساخت بکافران چنانکه در جای دیگر فرموده که ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و در خبر است که داود علی نبینا و علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند ای داود گویه کمتر کن و بسیار جفا بر نفس خود روا مدار گفتا یا ابا
بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود نبخشد و قبل از آنکه استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود منصور عمار گوید سالی بحج میرفتم در کوفه
فرود آمدم شبی در کوچه‌ها از کوچه‌های کوفه میگذشتم از سرائی آوازی شنیدم که یکی میگفت خدایا بعزت و جلال تو که از این معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم و لیکن
تو خاهل بودم اما خطیئه عارض شد و بر تو فریب داشته تو معترفم خداوندا امروز از عذاب تو که رهاند و اگر دست از ریسمان رحمت تو بکسلد در که
او بزم منصور گفت خواستم تا امتحان کنم دهن در سکاوه نهادم و این آیه را برخواندم که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة اعدت للکافرین نعره زد و ساعتی اضطراب کرد و آنگاه ساکن شد من در سرا نشان کردم روز دیگر آنجا آمدم جنازه دیدم بر در سرای
نهاده و عجوزه در اسرا میرفت و بیرون می‌آمد گفتم ای پیره زن این مرد کیست که وفات یافته است گفت جوان خداترسی از فرزندان رسول خدا دوش در وقت
مناجات بود مردی اینجا بگذشت و آیه از قرآن بخواند بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بحوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم طوبی له چنین باشند اولیاء خدا
و هم منصور گوید در مسجد کوفه جوانی را دیدم نماز میکرد با خشوع و خضوع و گریه تمام گفتم از این مرد بوی آشنائی می‌آید چون سلام نماز باز داد گفتم هیچ
دانی که در دوزخ وادیست نام او لظی نزاعة للشوی چون این بشنید نعره زد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا آخر نعره بزد و جان بداد من جامه از سینه او برگرفتم دیدم بخط روشن نوشته که فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة
بکار او قیام نمودم و او را دفن کردم شبی او را در خواب دیدم تاجی بر سر و حله در بر گفتم ما فعل الله بک خدا با تو چه کرد گفت درجه من بلندتر از درجه شهدا
بدر کردانید گفتم بچه سبب گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار و قتلت بسیف الملک الجبار پس شهادت من از شهادت ایشان بهتر باشد و صاحب انوار گفته
در تفسیر این آیه آورده‌اند که چون جمعی از برای کفار تبیین چیزی فرمود که باین متعرف شود امر رسول و حقیت آنچه با ایشان آورده از جانب خدا و بیان
همین حق فرموده از باطل برای ایشان بعد از آن مرتب ساخت بر آن آنچه را که در حکم دلالت است و آن اینست که چون جد و جهد نمودید در معارضه قرآن
و همه عاجز شدید از اتیان بآنچه مساوی آن باشد یا قریب بآن بر شما ظاهر شد که قرآن معجز است و تصدیق بآن واجب پس ایمان آورید بآن و بپرهیزید از عذاب
که معد است برای هر که تکذیب آن کند و ازان بر گردد پس در این آیه تعبیر فرموده از اتیان بمثل سوره بفعل که اعم است از اتیان و غیر آن بر طریق مجاز و نیز
لازم جزا کرده در منزله جزا بر سبیل کنایه بجهة تقریر مکنی عنه و تهویل شان عناد و تصریح بوعید از روی ایجاز و تضمین شرطیه فرموده بآن که از برای
تسلیه مومنین باشد با آنکه مقام مقتضی آنست که از برای وجوب است بجهة آنکه قائل این کلام که حق سبحانه است عبرت ساکت نشد ایشان و لهذا نفی اتیان ایشان
فرموده مانند بروجه اعتراض میان شرط و جزا که آن لن تفعلوا است بجهة تهکم بایشان و یا ذکر آن ندارند از جهت آنستکه خطاب با ایشانست بر حسب ظن ایشان
چه عجز از معارضه قبل از تامل غیر محقق بوده نزد ایشان و تفعلوا مجزوم است بلم نه بان شرطیه زیرا که لم واجب الاعمالست و مختص بمضارع و متصل بمعمول
و نیز چون لم مصیر مضارع است بماضی پس شبیه آنستکه جزء فعل باشد و حرف شرط بر مجموع آن داخل شده فکانه قال فان ترکتم الفعل و لهذا جایز است اجتماع
ان و لم با آنکه اصل آنستکه دو حرف متجانس است در عمل بر معمول واحد داخل نشوند و لن مانند لا است در نفی مستقبل الا آنستکه لن ابلغ است چه لن آن
قریب بتاکید و نزد بعضی معید تاکید است مذهب سیبویه و خلیل بنابر روایتی لن حرف واحد است و بر روایتی دیگر از خلیل اصل لن لا ان است و بودن
اصلش لا است که الف را بنون ابدال کرده‌اند و وقود بفتح واو اسم آتش گیر است که آتش بآن بر افروزند و بضم واو مصدر است و مصدر بفتح واو نیز آمده و از
سیبویه نقل است که از بعضی شنیدم که گفتند وقدنا النار وقودا بفتح واو و اسم بضم واو است مبتدا بدانکه مصدر باشد که باسم مسمی شده باشد کما قیل فلان
فخر قومه و زین بلده ای من یفخر القوم به و من یزین بلده البلد و ظاهر آنستکه مراد با اسم است اگر مصدر مراد باشد پس بنا بر حذف مضاف خواهد بود
ای وقودها احتراق الناس والحجارة و حجاره جمع حجر است چون جمالة که جمع جمل است و این جمع بحسب استعمال قلیل است و ناس و مراد بآن اصنام‌اند که
کفار از سنگ تراشیده بودند و آنرا میپرستیدند بجهة طمع در شفاعت ایشان و انتفاع بایشان و استدفاع مضار بمکانت مرتبه و دفعه ایشان نزد حق
و میدل علیه قوله تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم پس حق سبحانه و تعالی عذاب کفار کرد بآنچه منشاء جرم ایشان بوده چنانکه کار معذب
شود بکنز کما قال فذوقوا ما کنتم تکنزون و بآنچه با ایشان را مبغوض بجهة نوع زاشتند بجهة زیادتی حسرت ایشان و هر معنی مراد دهد بس تصنه اسکه

النار ١٠

دردعوی خویش پنهان میکردند و بان معترف میشدند و این قول ضعیفست زیرا که تخصیص این نوع عذاب بکافر بی وجه است چه هر که متصف باشد باین صفة
او را این نوع عذاب خواهد بود خواه کافر و خواه مسلم و بروایتی از ابن عباس منقولست که مراد اینست این تخصیص است بغیر دلیل و ابطال مقصود که ان قوتنا درست
چه غرض تهویل نار دوزخ است نفاقم طلب این بر وجهی که بان آتش افروخته شود هر چیز بکه بغیر ان آتش افروخته نشود و کبریت بغیر آتش افروخته نمیشود و اگر چه ضعیف
باشد پس اگر این روایت صحیح باشد میتواند بود که مراد ابن عباس ازین قول این باشد که همه احجار دوزخ در اشتعال مانند حجاره کبریت است مر سایر آتش دیگر
را و چون این امر مدنیست نزول این آیه بعد از آیه نارا وقودها الناس والحجارة است که مکیست و فرع سمع مردمان شده پس صحیح باشد تعریف نار در بالغ
کلام عهد و واقع شدن جمله صله ان چیز و اجنبیست که صله باید معلومه باشد و اعدت بامعنی است که هیئت شده جعلت عدة لعذابهم و جمله اعدت
للکافرین استینافیست که در جواب سؤال کسی واقع شده که گفته لمن اعدت هذه النار و یا حالست از نار با اضمار قد و میتواند بود که حال باشد از
ضمیر وقودها اگر چه وقود بمعنی مصدر باشد بجهة فصل میان وقودها و اعدت زیرا که مصدر عمل نمیکند وقتیکه اجنبی میان او و معمول او
واقع شود و بنابر آنکه اعدت حالست از نار اگر چه فاصله بینهما واقع شده اما اجنبی نیست زیرا که آن صفة نارست و این هر دو آیه دلالت میکند
بر نبوت حضرت رسالت از چند وجه یکی آنکه متضمن تحدی اند و تحریض بر جد و جهد و بذل وسع در معارضه بالتقریع و تهدید و تعلیق وعید بر عدم
اتیان معارضه با قصر سوره از سور قرآن و ایشان با وجود کثرة و اشتهار بفصاحة و تهالک بر مضادة متصدی معارضه نشدند و ملتجی شدند بجلای
وطن و بذل مهج و ... دوم تضمن آن با خبار از غیب بقوله ولن تفعلوا چه ایشان اگر شیء معارضه کردندی ممتنع میشد
ان عادة خصوصا که در آن زمان طاعنان در قرآن اکثر از هر عصر بودند سیم علم شك آنحضرت در عدم اتیان ایشان بمثل انچه او منزل میبود در بین
امر ایشان را با آن مبالغه و الحاح بمعارضه نمیخواند بجهة خوفی آنکه مبادا مثل آن را بیاورند با وجود علم آنحضرت بفصاحة و بلاغة و کمال جزالة و براعة
ایشان انتهی کلامهما و بدانکه این آیه دلالت میکند بر بطلان مذهب جماعتیکه قائلند بعدم وجوب دلیل عقلی و وجه استدلال آنکه او سبحانه فرموده
که اگر این قرآن کلام محمد باشد باید که شما قادر میبودید بر آوردن سوره که مثل آن باشد زیرا که شما بجهة کمال فصاحة و بلاغة و حمیة جاهلیه قدرت
دارید بر اتیان نمودن بکلام بشر و چون عاجزید از ان پس رجوع بمعقول خود کرده منقاد شوید که این کلام خداست و این محض دلیل عقلست معدوم نبود
ثبت فرع و جزا است و بر همین قیاس کریمه اعدت للکافرین دلالت میکند بر مخلوقیة بهشت و بدانکه چون فایده بعثت ترهیب کافرانست و عاصیان از عذاب
اخروی تا از کفر و عصیان رجوع کنند و ترغیب مؤمنان و مطیعان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعة ثابت قدم باشند بجهة او سبحانه وعده مقارن وعید
و ترغیب با ترهیب وارده سیفرماید که ایها محمد چون بحجة بینه حجت را بر کفار لازم ساختی و ترهیب ایشان کردی پس ترغیب ایشان میفرما وَبَشِّرِ الَّذِينَ
آمَنُوا و بشارت ده انکسانی را که بتوفیق الهی ایمان آورده اند و تصدیق کرده بتوحید خدا و نبوة انبیا و جمیع ضروریات دینیه وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند از برای خدا کردارهای شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن از واجبات مضمون بشارة أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشانراست
جَنَّاتٍ بوستانهای متعدده که از غایة کثرة اشجار روی زمین او را پوشیده باشد و در و انواع میوه های ملونه و اطعمه مختلفه باشد و بباید دانست که این جمله
انشائیه عطفست بر جمل سابقه و مقصد عطف حال آنکسیست که ایمان بقرآن آورده و وصف ثواب او بر حال آنکسیکه انکار او نموده و بر کیفیة عقاب او و
این بر طریقه عادة و سنة الهیه است که تشفیع ترغیب فرماید بترهیب بجهة تنشیط بر اکتساب خیری که موجب ثواب ابدی باشد و تثبیط از اقتراف شری که سبب
هلاکت اخروی بوده باشد نه انکه عطف نفس فعل باشد تا واجب شود که تقدیر مخبری کنند که مناسب کل او باشد از امر و نهی و این را بر وعطف کنند همچنانکه صاحب
مفتاح گفته بلکه عطفست بر فاتقوا که مضمرست قبل از قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا یا آنکه عطفست بر فاتقوا و چون کفار مکه معارضه نکردند بعد
از تحدی اعجاز قرآن بر ایشان ظاهر شد پس هر که کافر شد مستوجب عقاب گشت و هر که ایمان آورد بان مستحق ثواب شد و این مسند علی است که تخویف
آنها کنند و تبشیر اینها و اینکه حق سبحانه امر فرموده رسول را یا عالم هر عصر را با هر که قدرة بشارة داشته باشد بانکه تبشیر اهل ایمان نماید
و مخاطب نساخته ایشانرا ببشارة همچنانکه خطاب بکفره کرده بوده در آیه سابقه جهة تفخیم شأن ایشانست و ایذان بانکه ایشان سزاوارند که تبشیر ایشان
کنند و تهنیة ایشان گویند بانچه معد شده برای ایشان در آخرة از نعم جلیله ابدیه و بشارة خبر یست مسرت که اثر سرور آن در بشره ظاهر شود و لهذا
فقها گفته اند که بشارة خبر اول است پس اگر شخصی بعبید خود گوید که هر که از شما ایشان را بقدوم ولد من خبر دهد آزادست پس ایشان بطریق فرادی
را اخبار کنند بقدوم ولد وی اول ایشان که خبر داده آزاد است نه همه و اگر گوید هر که اخبار کند مرا بقدوم ولد من و همه او را اخبار دهند بسبیل
فرادی جمیع ایشان آزاد خواهند بود و اما قوله تعالی فبشرهم بعذاب الیم بر وجه تهکم است که موجب استهزاء و زیادتی تالم و اغتمام ایشانست
بطریقه قوله تحیة بینهم ضرب وجیع و صالحات جمع صالحه است و ابر از صفات غالبه است که جاری مجرای اسما است مانند الحسنة فی قوله من جاء
بالحسنة و بجهة این موصوفات آن مذکور نشده و اعمال صالحه عبارتست از اعمالیکه در شرع مسوغ و محسن باشد و الف و لام در آن برای جنس است و
عطف عمل صالح بر ایمان و ترتب حکم بر هر دو اشعار است بانکه سبب استحقاق این بشارة مجموع امرین است و جمع بین الوصفین چه ایمان که عبارت
است از تحقیق و تصدیق اصلست و عمل صالح مانند بنا است که بر آن باشد و اصل بدون بنا فایده و نفعی چندان بر آن مترتب نمیشود فلهذا ذکر هر یک
بدون دیگری نادر واقع میشود و دو نیز دلیلست بر آنکه اعمال صالحه خارج است از مسمای ایمان زیرا که اصل آنست که شیء معطوف بر نفس خود نشود و نیز
بجز داخل باشد در آن و قوله ان لهم منصوبست بنزع خافض و افضای فعل با آن یا مجرور با اضمار خافض مثل الله لافعلن و جنة مره ایست مأخوذ از
جن که مصدر جنه است بمعنی ستره و مدار ترکیب بر ستر است و تسمیه شجر مظل بسبب التفاف اغصان آن بجنه جهة مبالغه است گویا که ستره واحده ست

نجات

ما تحت خود میکنند و تسمیه بستان بجنة بجهت وقوع اشجار متکاثفه و مظلله است در آن و تسمیه دار الثواب بجنة بجهت کثرت اشجار مذکوره است در آن
و نزد بعضی تسمیه آن بجنة بجهت آنست که آنچه معد است در آن از برای ادمیان از فنون نعم در دنیا مخفی و غیر مشاهد اند کما قال الله تعالی فلا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین و جمع و تنکیر جنات بجهت آنست که بنا بر این بهشت هشت جنت است فردوس و جنة عدن و جنة نعیم و دار الخلد و جنة الماوی و دار
السلام و علیون چنانکه بروایت ماثوره از ابن عباس ثابت شده و هر یک از آنها مراتب و درجات متفاوته دارد بر حسب تفاوت اعمال عمال و لام لهم
دلالت میکند بر آنکه اهل ایمان مستحق بهشتند بجهت آنچه که استحقاق مترتب است بر آن از ایمان و عمل صالح نه بحسب ذات و ایمان علی الاطلاق موجب دخول
بهشت نیست در بهشت بلکه بشرط آنکه ایمان مستمر باشد تا حین موت لقوله تعالی و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم و قوله تعالی
لئن اشرکت لیحبطن عملک و اشباه آن و میشاید که عدم تقیید ایمان باستمرار در اینجا بجهت استغنا باشد از آن بآیات مذکوره پس ملخص معنی آنست که
کسانی که ایمان ایشان مستمر باشد تا حین موت و عمل صالح کرده باشند مر ایشان راست بوستانها مملو از اشجار تجری من تحتها که میرود در زیر آن
یعنی در تحت اشجار نابته در آن یا در زیر غرفهای آن الانهار جویها و تعریف الف لام برای جنس است کما فی قولک لفلان بستان فیه الماء الجاری
یا از برای عهد و معهود انهاری است که مذکور است در کریمه انهار من ماء غیر آسن و نهر بفتح ها و سکون آن مجرای واسع است که ما فوق جدول باشد و
مادون بحر مانند نیل و فرات و ترکیب آن برای وسعت است و مراد ما در اینجا ماء انهار است بر اضمار مضاف یا بر سبیل مجاز و یا مراد نفس مجاری باشد و اسناد
جریان بر سبیل مجاز کما فی قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها از مسروق مرویست که انهار جنت بر ظاهر زمین بهشت روان باشد نه در اخدود و بقدرة حق تعالی آب
شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین کذرند و از هم منفرق باشند بی مانعی و حاجبی ظاهر و اصلا بیکدیگر ممزوج نشوند اورده اند که صادق علیه السلام این مضمون
را ادا میفرمود یکی از ملاحده حاضر بود گفت هیچ عقل قبول این معنی نمیکند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشند و مانع در میان آنها نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند
آنحضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی که خدا تعالی در یک پوست تخم مرغ دو مایع جمع فرموده که برنگ و طعم مختلفند و اصلا بیکدیگر مخلوط نمیشوند ملحد چون
این کلام بشنید ملزم شد و بآن اعتراف نمود انس بن مالک نیز روایت کرده که انهار بهشت بر روی زمین کذرند نه در حفیره و از یکجانب آن مروارید باشد و
جانب دیگر یاقوت و گل آن مشک اذفر باشد و مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از سیم باشد و خاک آن مشک بود و اصل درختان از زر و شاخهای آن از
لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و اهل بهشت اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و اگر نشسته باشند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه بچینند کقوله تعالی
قطوفها دانیة و ایشان بر غرفها بر آمده نظاره اشجار و انهار کنند و از میوه بهشت تناول نمایند کلما رزقوا هر گاه روزی داده شوند منها
از آن بوستانها من ثمرة بعضی از میوه درختان آن رزقا روزی ساخته و اماده را قالوا گویند مانند یکدیگر هذا این نوع میوه الذی
رزقنا آن نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم من قبل پیش از این زمان یعنی در دنیا مراد آنست که همه در صورت مثل ثمره دنیا باشد چه طعم
و لذت بمراتب از آن در بیش خواهد بود بدانکه کلما رزقوا صفت ثانیه جنات باشد یا خبر مبتدای محذوف ای هم کلما رزقوا یا جمله مستانفه گویا که چون گفته شد
که مر اهل ایمان راست بهشتها پر از اشجار و انهار در قلب سامع خطور کرد که آیا میوهای آن مثل میوهای دنیا باشد یا از جنس دیگر بجهت ازاحه این
خطور فرموده که کلما رزقوا الخ و نصب کلما بر ظرفیت است و رزقا مفعول به است و من اولی و ثانیه برای ابتدا است و هر دو در موضع حال اند و اصل کلام
اینست که کل حین رزقوا مرزوقا مبتدأ من الجنات مبتدأ من ثمرة یعنی مقید است بآنکه ابتدا شده است از جنات و ابتدا از جنات بابتدای نشاء از میوه
پس صاحب حال اولی رزقا است و صاحب حال ثانیه ضمیر آن که مستتر است در حال اولی و احتمال دارد که من ثانیه برای بیان باشد که مقدم باشد بر مبین
کما فی قولک رأیت منک اسدا پس تقدیر این باشد که کلما رزقوا من الجنات رزقا هو من ثمرة و هذا اشاره است بنوع آن مرزوق مشهود کقولک مشیرا الی
نهر جار هذا الماء لا ینقطع فانک لا تعنی العین المشاهد منه بل النوع المعلوم المستمر بتعاقب جریانه و ان کانت الاشارة الی عینه پس معنی آنست که
هذا مثل الذی رزقنا لکن چون شباهت میان ثمره دنیا و ثمره اخری استحکام یافته ثمره اخری را از اصل ثمره دنیا گردانید بجهت هو هو و تصویر ثمره جنت بصورة
ثمره دنیا بجهت آنست که تا نفس در اول بآن میل کند چه طباع مایلند بالوف و متنفر از غیر آن پس هر گاه در بهشت مثل آن ببیند مایل آن شوند و از آن
تمام اخذ کنند و دیگر آنکه تا متبین شود او را مزیت آن و کنه نعمت که در و است بر وی ظاهر شود زیرا که اگر از جنس غیر معهود باشد با آن التفات نخواهد کرد بجهت
مظنه آنکه از آن التذاذی و نفعی متصور نیست و یا مراد بمثل در جنت باشد چه هر گاه و اطیبه آن متشابه الصورة خواهد بود یعنی هر گاه در ثانی الحال میوه
خورند گویند این میوه در طعم و لون و رایحه مثل آن میوه ایست که قبل از این در اینجا بما داده بودند چنانکه از حسن مرویست که صفحه طعام را از بهشتی
از اهل بهشت حاضر سازند و از آن تناول کنند و بعد از آن صفحه دیگر بیاورند مثل اول و گویند هذا الذی رزقنا من قبل آن فرشته که طعام حاضر
ساخته باشد گوید کل فاللون واحد و الطعم مختلف بجود این را که لون او یکیست و طعم مختلف و دیگر آنکه از پیغمبر مرویست که بحق آنکه نفس محمد در ید
قدرت اوست که مرد در بهشت چون قصد تناول میوه کند هنوز از ابتدای تناول نرسیده باشد که خدا بجای آن مثل آن نیز نماید پس میوه اند بود که چون
آن میوه را بر بهشتی اول بیند گوید هذا الذی رزقنا من قبل و مسروق روایت کرده که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه اول و آخر آن بمثابه خوشه
خرما بر هم چیده شده اند هر گاه میوه از آن بچینند فی الحال مانند آن بجا رسد و گویند معنی آنست که این میوه ایست که ما را در دنیا بمعرفت آن وعده داده
بودند و شیخ طوسی ره فرموده که قول ابن عباس صحیحتر و ظاهرتر است بجهت محافظه آن بر عموم کلما چه آن دلالت میکند بر تردید ایشان این قول را در هر وقت
که مرزوق شوند و داعی ایشان باین تکلم فرط استغراب و تبجح ایشان باشد بآنچه یابند از تفاوت عظیم در لذت و تشابه بلیغ در صورة بعد از آن جهة
تقریر این کلام تاکید آن کرده باین جمله معترضه که و اتوا به متشابها یعنی بیارند نزد مومنان آنچه که مرزوق ایشان باشد از ثمره در



حالتیکه مانند باشد بمیوه‌های دنیا بر یکصورة اما بطعم مختلف باشد چه مزه جمیع میوه‌ها در دنیا در یک میوه بهشت یافته شود و بدانکه ضمیر قول بر غیاب
راجع است بنا بر قوافی الد این که مدلول علیه است بقوله هذا الذی رزقنا من قبل نظیر است قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما ای بجنس
الغنی والفقیر و بنا بر قول بکر آنرا راجع برزق اگر گویند تشابه بمعنی تماثل است این مفقود است در ثمرات دنیا و آخرت چنانکه ابن عباس فرموده که لیس
فی الجنة من اطعمة الدنیا الا الاسماء در جواب گوییم که تشابه بینهما حاصل است در هیئت و صورة که مناط اسم است نه در مقدار و طعم و این قدر کافیست در
اطلاق تشابه و مع ذلک این محل دیگر اراده را از آنست که مستلذات اهل بهشت در مقابل ابخیر در ذی زاده شده باشند در دنیا از معارف و طاعات
متفاوت باشند در لذة بحسب تفاوت آن پس محتمل است که مراد از هذا الذی رزقنا این باشد که این نوع ثمره ثواب ابخیر است که موفق شده بودیم
در دنیا از معرفت و طاعت و مراد از تماثل میان معارف و طاعت و میان ثواب آن در شرف باشد هر مرتبه علو طبقه پس از آنچه در دنیا باشد نظیر قوله تعالی
ذوقوا ما کنتم تعملون که در وعید است و آن قد داده در آیت که امنوا و عملوا در جودة متشابه بیکدیگر باشند که هیچکدام از دیگری کمتر نباشد بخلاف میوه
دنیا که مختلف الطعم واللون است و نزد بعضی یکدیگر تشابه از حیثیت توافق است یعنی همه نعم بهشت در لطافت و زینت و جودة مانند یکدیگر باشند مثلا
خادم موافق مسکن باشد مسکن موافق فرش و نوع طعام موافق نوع دیگر و علی هذا القیاس چنانکه از پیغمبر مرویست که در بهشت هر نعمتی باشد
که [illegible] صحفه از نزد بنده مؤمن نهند هرگاه از آن بیابد و بر آن صحراء افتد و بر آنها بیفشاند از هر یک لونی طعام بیرون آید از برگ
[illegible] و از آنکه بیش شیرین‌تر که همه در اصل لطافت و لذة و بوی خوش متشابه یکدیگر باشند مؤمنان از غرفهای عالیه تکبیر زده
[illegible] بانواع میوه‌ها و طعامها مشغول باشند و لهم و مر ایشانرا باشد فیها در آن بهشتها ازواج زنان
[illegible] از آن باشند از حور و از بنی آدم مطهرة که پاک کرده شده باشند از پلیدیها که زنان دنیا راست از بول و غائط و حیض و
[illegible] و چرک و سایر قاذورات و مکروهات دیگر از سوء اخلاق و قبح صور و افعال [illegible] مستعمل است در اجسام و اخلاق و افعال
[illegible] مطهرة ابلغ است از طاهرة و متطهرة بجهت اشعار باینکه مطهر ایشان تطهیرشان کرده و او نیست مگر حق سبحانه [illegible]
[illegible] فرموده که اگر زنی از زنان اهل بهشت بجانب دنیا نگرد همه روی زمین پر از بوی مشک شود و نور [illegible]
[illegible] حضرت رسالت فرموده که اگر یکی از حور العین [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] که با انواع عیوب و کدورات متصل باشد در دنیا [illegible] و از جمیع
[illegible] که حور العین زن باشد با وعظ افزاید حقیقت شوهر خود [illegible]
[illegible] گویند انت لی و انا لک لم تر عینای مثلک [illegible]
[illegible] داخل اسم الخیر [illegible]
در مقام [illegible] چنانکه [illegible] در بهشت خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که حق تعالی هر بنده مؤمن را
در بهشت قوت صد مرد کرامت فرماید در اکل و شرب و وطی [illegible] در خبر واقع شده که فی الجنة جماع ما شئتم و لا ولد در بهشت چندانکه
که خواهد جماع باشد اما ولد نباشد ابو سعید خدری از پیغمبر نقل کرده که اگر مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند باشد حمل و وضع در یکساعت واقع
شود [illegible] مطاعم و مناکح بهشت [illegible] مؤمنان است [illegible] دفع ضرر جوع و حفظ نوع
نسل [illegible] جوع و عروض موت [illegible] مطاعم جنت و مناکح [illegible] احوال [illegible] از مطاعم و مناکح و غیر آن
[illegible] مطاعم و مناکح و احوال [illegible] استعاره و تمثیل است [illegible]
تمام حقیقت [illegible] جمیع [illegible] باشد که لازم [illegible] از خاصل که حق تعالی جمیع [illegible] در بهشت است
[illegible] از انواع نعم [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] مطاعم و مناکح [illegible] دوام است [illegible] زوال باشد نقص
عیش است [illegible] مؤمنانرا بشارت داده بوعده خلود [illegible]
بوده فرمود که وهم فیها و مؤمنان صالح در بوستانهای بهشت که با انواع نعم جسمانی آراسته خالدون جاوید باشند
[illegible] منقطع [illegible] عذاب [illegible] خالد و خلود [illegible]
[illegible]
[illegible] ابدا [illegible]
[illegible]
[illegible] الخلد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





بناس انعام واحوال ان برایشان در عالم می بینیم و میبابیم از نقص عقل و ضعف بصیرتست و از ابن مسعود و روایتست که چون تحقیق بینی منافقان را ایشان مثل زده بکی بمستوقد و دیگری بصیب چنانکه انفا گذشت ایشان گفتند که ذات خدا از ان عالی تر و عزیز تر است که این نوع امثال مثل زدی و تحقیر و تحیر ایشان کرده فرمود که ان الله لا یستحیی ای بدرستی که خدا شرم نمیکند یعنی ممتنع نمیشود و باز نمی ایستد ان یضرب مثلا ما از انکه بیان کند مثلی از امثال و از قتاده روایتست که یهودان چون در قرآن ذکر ذباب و عنکبوت شنیدند خندیدند و گفتند این سخن را اکثر ایشان کلام خدا نمی نماید این آیه نازل شد که خدا شرم نمیکند از زدن مثل از برای منافقان و کافران بلکه برای حال و صفت ایشان مثل میزند بعوضة فما فوقها پس بچه فرا از آن باشد یعنی بزرگتر از آن چه مگس و عنکبوت چه آن متضمن فایده جلیله است که عین حکمت و محض مصلحت است و برآورده که چون آیات سابقه متضمن انواع تمثیل بود در عقب آن بیان حسن تمثیل فرمود و ذکر آنچه حق است از برای تمثیل و شرط است در آن و آن اینست که تمثیل باید که موافق مثل له باشد از جهتی که تمثیل بان متعلق است در عظم و صغر و خست و شرف نه دون مثل چه که از تمثیل جهت کشف معنی است که ممثل له است و رفع حجاب از ان و ابراز آن در صورت مشاهد محسوس تا در آن تمثیل وهم مساعده نماید بعقل و بر ان مصالحه کند با عقل چه معنی صرف را عقل در ادراک میکند با منازعه وهم بان نیز اکثر از طبع وهم میل مجبول است و حب محاکات و لهذا امثال شایع شده است در کتب الهیه و عبارات بلغا و اشارات حکما پس حقیر بحقیر مثل میشود همچنانکه عظیم بعظیم تمثیل کرده میشود اگرچه مثل اعظم بوده باشد از هر عظیمی همچنانکه در انجیل غل صدر بنخاله تمثیل شده و قلوب قاسیه بحصاة و مخاطبه با سفها بآثاره زنابیر و در کلام فصحای عرب واقع شده که اجمع من ذرة و اجرأ من الذباب و اضر من جرادة و اسمع من قراد و اطیش من فراشة و آکل من السوس پس اینکه جهله کفار در وقتیکه حق تعالی تمثیل حال منافقین کرد بحال مستوقدین و اصحاب صیب و عبادة اصنام را در وهن و ضعف به بیت عنکبوت و ختس قدرانها را به ذباب گفتند که الله اعلی و اجل من ان یضرب الامثال و یذکر الذباب و العنکبوت محض عناد و جحود باشد و عین جهل و غباوة و نیز چون حق تعالی ارشاد مردمان نموده بانچه بکار آید میکند بر انکه این محل وجه منزلت و مرتبت ساخت ان وعید انکسی که بان نکوید و وعد انکسی که بان ایمان آورد بعد از ظهور امر ان نیز شروع فرموده در جواب آنچه از ان طعن میکردند در قرآن و گفت ان الله لا یستحیی بدرستیکه خدا شرم نمیکند یعنی ترک نمینماید ضرب المثل را بعوضه و مانند آن از اشیا حقیره مثل ترک کسی که حیا داشته باشد از انکه تمثیل به بعوضه و امثال ان کند بجهت حقارت ان و حیا انقباض نفس است از قبیح بجهت مخافه ذم و این حالت متوسطه است میان وقاحت که جرئت بر قبایح و عدم مبالات بان و خجل که انحصار نفس است از مطلق فعل و اشتقاق ان از حیوة است چه آن انکسار بیست که عارض قوه حیوانیه میشود و از افعال باز میدارد تقول حیی الرجل کما تقول نسی و حشی اذا اعتلت نساه و حشاه و چون باری تعالی بان موصوف شود همچنانکه در این آیه و در حدیث نبوی آن الله یستحیی من ذی الشیبة المسلم ان یعذبه و ان الله حی کریم یستحیی اذا رفع العبد یدیه الیه ان یردهما صفرا حتی یضع فیهما خیرا مراد بان ترکست که لازم انقباض است هم چنانکه مراد از رحمة و غضب اوصاف معروف و مکروه هست که لازم معنی است که رحمة و غضب موضوع عند برای آن و مجاز با سخیا از ترک جهت انستکه استحیا متضمن تمثیل و مبالغه است زیرا که استحیا امریست محسوس که ان انقباض و انکسار نفس است بخلاف ترک که امر معقول است و تحتمل آنکه وقوع لفظ یستحیی در این مقام بر مقابله آن باشد که کفره میگفتند اما یستحیی رب محمد ان یضرب المثل بالذباب و العنکبوت پس حق تعالی در جواب فرمود که ان الله لا یستحیی یعنی از انکه استحیا در امر قبیحست که فاعل از اداء آن عیب کند و چون حق تعالی از فعل قبیح منزه هست پس معنی انستکه ضرب المثل که از او واقع میشود قبیح نیست تا موجب استحیا باشد و نزد بعضی یکو لا یستحیی بمعنی لا یخشی است یعنی خدا نمی ترسد از مردمان نا آنچه از ضرب المثل کند و استحیا بمعنی خشیت آمد که قوله و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه ای تستحیی الناس و الله احق ان تستحییه پس تواند بود که اینجا بمعنی خشیت باشد و ضرب مثل بمعنی اعتماد و صناعت است ماخوذ از ضرب اللبن و ضرب الخاتم و فی الحدیث اضطرب رسول الله خاتما من ذهب و اصل آن واقع شدن شیء است بر دیگری و ان با مخفوض است محلا نزد خلیل با ضمار من و منصوب المحل است با فضا فعل بان بعد حذف خافض نزد سیبویه و ما ابهامیه است که ابهام و شیاع زیاد میکند در نکره و طرق تقیید را از ان مسدود میسازد کقولک اعطنی کتابا ما ای کتاب کان یا مزیده است برای تاکید مانند ما در که فبما رحمة و نیاوردن ما را از حروف زواید در قرآن نه بان معنی است که ضایع و لغو باشد چه همه قرآن هدی و بیان است بلکه بان معنی است که موضوع نباشد از برای معنی که مراد منه باشد و وضع آن بجهت آن باشد که با غیر خود مذکور شود و فایده و تاکید و قوه با ورسانند و این فایده زیاد نیست و در هدی که غیر فایده حسنه و ... و بعوضة عطف بیان مثلا است یا مفعول یضرب و مثلا حال که مقدم بر او شده زیرا که نکره است یعنی خدا تعالی بیان میکند بعوضه را حالتی که مثل است یا حال مرهمان و فا انکه هردو مفعول نصب باشد کاهی که متضمن معنی جعل باشد یعنی خدا تعالی میگرداند مثل تمام را بعوضه و ماقوق بعوضه و بعوض فعول است ماخوذ از بعض که بمعنی قطع است چون بضع و عضب پس در اصل صفت بوده باشد لیکن تغلیب کرده اند در اسم این نوع حیوان مانند حوش که نوع صغیر بعوض است و در اصل بمعنی خراشیدن است قوله فما فوقها عطف است بر بعوضه و یا بر ما اگر اسم کرد اندش و معنی آن ما زاد علیها است یعنی آنچیزی که زیاد باشد بر پشه در جثه مانند ذباب و عنکبوت و این رد انکسی است که انکار آن کرده و حقیقت معنی انستکه خدا تعالی از ضرب المثل بعوض حیفی نمیکند پس چه جای آنچه اکبر از آن باشد یا مراد آنچه بیشتر زیاده باشد بران در معنی که مثل در آن واقع شده و آن صغر و حقارتست مانند جناح بعوضه چه حضرت رسالت صلعم دنیا را بان ضرب المثل کرده و نظیر اینست در جواز احتمالین مذکورین آنچه در روایت آمده که مردی در منی پای او بطناب خیمه برافتاد عایشه گفت که از پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود ما من مسلم یشاک شوکة فما فوقها الا کتبت له بها درجة و محیت عنه بها خطیئة یعنی هیچ مسلمانی خار و مافوق خار در عضو او نخلد مگر که از برای او درجه نوشته شود و خطیئه محو کنند پس فما فوقها که در این حدیث واقع شده احتمال دارد که بمعنی ما

بلاء و الشوكة فما فوقها الا الم باشد مانند سقوط بر الطناب خيمه و معنى مادونها فى القلة مانند عض بعوضة و نملة لقوله عم ما اصاب المؤمن من مكروه فهو كفارة

لخطاياه حتى نخبة النملة يعنى هر مكروهى كه به مؤمن رسد كفاره گناهان اوست اگرچه مقدار گزيدن مورچه باشد و از صادق ع روايت است

كه حق تعالى امر حقير را به بعوضه تفسير نموده تا تنبيه باشد بر آنكه جايز است ضرب المثل با امر حقير هرگاه مشتمل باشد بر امور عجيبه چه جميع اجزاء دواب فيل

على فرشده در بعوضه موجود است با زيادتى دو عضو ديگر كه هر دو بال است با وجود صغر جرم آن تبارك الله احسن الخالقين حاصل كه حق تعالى و تقدس به جهة

مصلحتى يكان با امر حقير مثل ميزند و اصلا اعتنا باهل كفر و نفاق و اقوال ايشان نمى نمايد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنكسانيكه ايمان آورده اند بكتاب خدا و تصديق

كرده اند فَيَعْلَمُونَ پس ميدانند ايشان به تفكر و تدبر أَنَّهُ الْحَقُّ كه اين ضرب المثل درست و راست است به جهة حكمت و مصلحتى كه نازل گشته مِنْ

رَبِّهِمْ از جانب پروردگار ايشان پوشيده نماند كه اما حرفيست كه تفصيل مجمل ميكند و تاكيد آنچيزى كه بآن مصدر شده و متضمن معنى شرط است

و لهذا فاء در جواب آن واقع ميشود و از سيبويه نقل است كه اما زيد فذاهب بمعنى است كه مهما يكن من شئ فزيد ذاهب يعنى هو ذاهب لا محالة و الذاهب عزيمة

و اگرچه اصل [illegible] است [illegible] اگر [illegible] كه [illegible] در [illegible] حرف شرط و [illegible] لفظ مبتدا در مقام

شرط [illegible] و [illegible] اند [illegible] جمله [illegible] باما [illegible] است [illegible] ايشان و [illegible] ايشان و ضمير در

انه راجع است بمثل يا بآن ضرب و حق امريست ثابت كه جايز نباشد انكار آن و اين اعم از اعيان ثابته و افعال صايبه و اقوال صادقه است ماخوذ از حق الامر

اذا ثبت و منه ثوب محقق محكم النسج وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها كه پوشيده اند حق را و بآن نگرويده اند چون اين مثل بشنوند فَيَقُولُونَ پس

ميگويند از روى عناد و جهالت به جهة اغراض از نظر بر اسناد [illegible] و استهزاء مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چيز را خواسته خداى تعالى بِهَذَا به اين

مَثَلًا از روى مثل يعنى كلام عبث است و هيچ فايده و مصلحتى بر آن مترتب نشود بدانكه ماذا اراد الله احتمال دو وجه دارد يكى آنكه ما استفهاميه

باشد و ذا بمعنى الذى و ما بعد او صله آن و مجموع خبر او دوم آنكه ما با كلمه ذا يك اسم باشد بمعنى اى شئ و منصوب المحل بر مفعوليت مثل ماذا اراد الله و احسن در

جواب بنابر وجه اول رفع است و بنابر وجه ثانى نصب تا جواب مطابق سؤال باشد و اراده بمعنى نزوع نفس است و ميل آن بفعل بروجهى كه تحميل نفس نمايد

بر فعل و اطلاق آن بر قوتى كه مبدأ نزوع است نيز ميكنند به معنى اول ما قبل ميل باشد و بمعنى ثانى قبل از فعل و اينجا معنى در حق تعالى منصوب نيست

انقضا او [illegible] معقول و لهذا در معنى اراده او تعالى اختلاف كرده اند بعضى گفته اند كه اراده حق تعالى آنست كه افعال خود را عالم باشد و بعضى انكار او

غير ما مى نمايند [illegible] ارادست پس بنابراين معاصى مراد او نباشد زيرا كه او امر كرده و [illegible]

اوست با اشتمال امر بر نظامى اكمل و وجهى اصلح چه اين داعى است فاعل را بتحصيل آن و حق آنست كه اراده حق تعالى ترجيح احد مقدورين اوست

تخصيص او بوجهى دون وجهى و گويند معنى اين است كه موجب اين ترجيح است و اين اطلاق بنابر قول كسى است كه صفات الهيه را عين ذات او ميداند و اراده

اعم از اختيار است زيرا كه اختيار [illegible] تفصيل و اراده در غير تفصيل نيز ميباشد چه آن مجرد ميل است و هذا در اين مقام متضمن استحقار و استرذال است چنانكه

گويند ما هذا [illegible] اكر متضمن تعظيم است مثلا منصوب است بر تميز يا حال كقوله هذه ناقة الله لكم آية حاصل كه كفار و جهال اين را گفتند كه اين چه مثل است

كه هيچ فايده در ضمن آن نيست حق سبحانه در جواب ايشان فرمود كه فايده اين مثل آنست كه خدا يُضِلُّ بِهِ گمراه ميكند يعنى فرو ميگذارد در ضلالت بوجه

تخلية و تخذيل بسبب اين مثل كَثِيرًا بسيارى از مردمان كه از روى فرط عناد و توغل در جحود و انكار انديشه نكنند و تدبر نمايند و مصلحت او

تامل نكنند در حقيقت آن لاجرم حق تعالى طريق لطف و توفيق از ايشان مسدود سازد و در وادى ضلالت خود شان وا گذارد وَيَهْدِي بِهِ و راه نمايد

بآن يعنى بمصلحت و فايده آن كَثِيرًا جماعتى بسيار كه بر وجه اهتداء در آن تامل كنند و قوه عاقله خود را در آن استعمال كنند تا حجاب اشتباه از ديده

بصيرت ايشان كشف شده بتوفيق الهى و لطف پادشاهى بحقيقت آن راه برند و بدانكه اگرچه مراعات در بين [illegible] بمقتضى آنست كه بدل

موضع فيقولون ما حرفى [illegible] يعلمون واقع شود تا مطابق مقابل يعلمون باشد لكن چون مقول قول ايشان دليلى است واضح بر كمال جهالت ايشان از اين جهت آن

در موضع لا يعلمون ايراد نموده و ايشان را ضلالت و غوايت ايشان كرده و اهتدا را باهل ايمان كرده و لو العلم نسبت داده و نزد بعضى يضل به كثيرا و يهدى به

كثيرا اين از مقول قول كفار است و معنى آنست كه كفار گفتند اين چه مثلى است كه متضمن هيچ فايده نيست و چگونه فايده و مصلحت در اين متصور

باشد كه گمراه ميشوند بسبب آن بسيارى از مردمان و به جهة حق و سر گردانى ايشان در مصلحت آن و راه مينمايند بآن بسيارى زيرا كه تكلف و تعسر و چه تميز

فى الجمله راه مييابند [illegible] حق تعالى ايشان را [illegible] كه كسى به جهة سهولت آن نمى تواند [illegible] جواب ايشان [illegible]

وَمَا يُضِلُّ بِهِ و گمراه نميسازد يعنى تخلية و تخذيل نميكند در ضلالت با ضرب المثل إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بيرون رفتگان از حد ايمان را

لقوله تعالى ان المنافقين هم الفاسقون يعنى كسانيكه از طريق حق منحرف شده و در وادى انكار و عناد سلوك نموده اند و به جهة آنكه دل ايشان زنگ كفر و انكار گرفته

بكدورت و ظلمت عناد مكدر و تاريك گشته خود را مستعد آن نميسازند كه بر توفيق حكمت و مصلحت اين مثل بر قلوب ايشان تابد يا بواسطه آن حق تعالى نظر الطاف

لطفاف كه با مومنان دارد از ايشان باز گرفته بحال خود شان واگذاشته و اما جماعتى كه مصدق توحيد او و نبوت پيغمبر او كرده اند و كمر انقياد او را بر ميان

جان بسته و بسبب آن دل ايشان بنور ايمان روشن شده باشد لاجرم علم بحكمت او پيدا كرده اند و مصلحت او پى برده و اكثر مفسران بر آنند كه يضل به كثيرا مقول

كفار نيست بلكه اخبار يست از جانب حضرت عزت كه در جواب ماذا واقع شده يعنى چون ايشان گفتند كه ماذا اراد الله بهذا مثلا حق تعالى فرمود كه اضلال

كثير و هداية كثير چنانكه باين مفسر شد و بنابراين وضع فعل در موضع مصدر به جهة اشعار بحدوث و تجدد است و باكلاتى [illegible] بر ايان

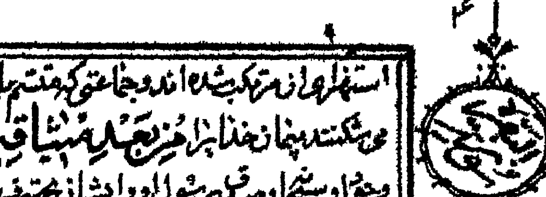
هر دو جمله كه مصدر بعلمهما تا و بنجل باشند علم باينكه مثل مذكور حق است و جهل بوجه ايراد آن انكار حسن مورد آن ضلال و منوق بهر سالك



معنی آنچه باشد که ایشان بجهت فرط عناد و کثرت انکار تفکر و تامل در ضرب المثل او نمیکنند تا بمصلحت آن عارف شوند پس از این حال گمراه میگردند چون که
حصول ضلالت ایشان نزد ضرب المثل او بسبب آنست که ایشان بسبب او گمراه میشوند پس اسناد اضلال بخود کرده و هم این به معنی است یعنی مؤمنان جهت تفکر
نصد تقویت میکنند بهره گیری می‌شوند و چون در وقوع اهتدا بجهت ضرب المثل شده از آنجهت نسبت هدایت بخود داده و حقیقت معنی ضلال امتحانست به ضرب المثل
که بواسطه آن ضلال و اهتدا متحقق گشته زیرا که چون حصول ضلالت نزد آن شد امتحان متحقق شد و هدایت نزد سهولت محتاج پس گویا امتحان نقش ضلالت
و هدا است پس معنی کلام آنست که حق سبحانه بامثال امتحان عباد میکند پس گمراه منسوب جماعتی بسبب آنکه امتحان نزد عدم تفکر و آن مهتدی منسوب
جماعتی دیگر بجهت سهولت امتحان نزد تامل و تدبر و آنچه قبل از آن گفته شد که بهتر بیان متضل الکثیر امن الناس یعنی گمراه شدند مردمان نزد پرستیدن او نه
نزد او و آن ایشان را گمراه ساختند بلکه چون سبب ضلال ایشان بود از آنجهت اضلال را نسبت بایشان داده و مثل اینست که هرگاه شخصی مثلا از کسی کشد
در حق او میگویند که فلان اضل فافتتن فلان شخص خود را کم کرد در حال انکار او از آن ضلال از نکرده بلکه مراد آنست که شخص او کم شد و هم چنین هرگاه
شخصی نفره را با آتش برد تا صلاح و فساد آن را امتحان کند پس نزد آن حال فساد از ظاهر گردد در حق او گویند افتتنت فلان نفره خود را فاسد کرد و حال
انکه اراده افساد آن نکرده پس مراد آنست که نزد امتحان او فساد آن ظاهر گشته و گاه هست اضلال بمعنی اهلاک و تعذیب تدمیر استعمال کنند کقوله تعالی
ان المجرمين في ضلال و سعر يوم يسحبون في النار على وجوههم كقوله على الحكاية واذا ضللنا في الارض اي هلكنا و قوله والذين قتلوا في سبيل الله فلن
يضل اعمالهم اي لن يبطل پس بنا بر این معنی یضل به کثیرا آنست که خدا سبحانه هلاک میکند عذاب مینماید مردمان را بسبب تکذیب ایشان ضرب المثل
و ایشان را بطریق جنت و ثواب بدین راه مینماید بجهت آنکه بردادی هلاکت و عذاب کفر ایشان منسوب و گاه هست که اضلال بمعنی تسمیه بضلال و حکم بان می
اید کما یقال اضلله اذا نسبه الى الضلال و اكفره اذا نسبه الى الكفر قال الكميت و طائفة قد اكفروني بحبكم و طائفة قالوا مسيئ و مذنب و در قرآن هر جا که
اضلال منسوب بجعل الهی است بر معانی مذکوره محمول است و چگونه جایز باشد نسبت معنی ضلالی که منسوب است بشیطان و فرعون و سامری با وسبحانه چنانکه
فرموده ولقد اضل منكم جبلا كثيرا و اضل فرعون قومه و اضلهم السامري چه ضلال بمعنی تلبیس است و تغلیط و تشکیک و ایقاع مردمان در ضلال
و فساد که مؤدی بظلم است و جور تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا و چون معلوم شد اقسام ضلال بجواز اطلاق بعضی بر او پس بدانکه هدایت که ضد
اقسام ضلالست در قرآن بچند معنی واقع شده اول بمعنی دلالت و ارشاد و این وجه شامل جمیع مکلفانست از مؤمن و کافر یعنی حق سبحانه همه مکلفان را
بجهت دلالت کرده و بصواب ارشاد فرموده زیرا که تکلیف بندگان کرده باوامر و نواهی و این مستلزم دلالت و ارشاد است و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم آید
و این بر خدا ممتنع است و هدایتی که مردم را کرده و لقد جاءهم من ربهم الهدى وانا هديناه السبيل و انزل فيه القرآن هدى للناس و هدى للمتقين و
اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى و انك لتهدي الى صراط مستقيم و هديناه النجدين و امثال آن بر این معنی است دوم بمعنی زیادتی الطافست که بسبب
بندگان زیر ایمان ثابت قدم میشوند و از این قبیل است قوله تعالى والذين اهتدوا زادهم هدى اي شرح الله صدورهم سیوم بمعنی اثابت است چنانکه فرموده
که یهدیهم ربهم بايمانهم تجري من تحتها الانهار في جنات النعيم و قوله والذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل اعمالهم سيهديهم و يصلح بالهم چهارم
بمعنی حکم است بهدایت کقوله تعالى و من يهد الله فهو المهتد اي من يحكم الله باهتدائه و وجوه ثلثه اخیره مخصوص است بمؤمنان و کفار را در آن بهره
نیست پنجم بمعنی خلق علوم ضروریست در قلوب عباد و تمکین دادن ایشان را از قبیل خلق حرکت در جسم متحرک تا بسبب ادراک آیات تفکر
ظاهره کنند و این وجه نیز شامل جمیع مکلفانست هیچ یک نگوید جبر قلنا اما هدایتی که مکلفان بفعل آن مکلفند چون ایمان آوردن بسبحانه و بانبیاء و تصدیق
هدی و ملائکه و غیر آن از افعال معاد و معاش از فعل عباد است که بسبب مستحق مدح ثواب میشوند اگر چه حق تعالی دلالت ایشان بر آن نموده و ارشاد ایشان
بان فرموده و تکلیف ایشان بان کرده این قسم است که بسبب آن مستحق عقاب و عذاب منکر شوند زیرا که جهت محض عناد و انکار علوم ضروریه تغافل کرده در ذات
ایشان متمکن است مبادی ادله توحید و نبوت تا بوسیله آن کسب معرفت الله کنند و نبوت پیغمبر تصدیق کنند پس بدانکه کثرت هر یک از اهل ضلال
و اهتدا نظر بهمهای ایشان است نه بقیاس بمقابل ایشان چه بهتر نسبت باهل ضلال قلیلند کما قال الله تعالى و قليل من عبادي الشكور و متصلند بآنکه
کثرت صالحین از جهت عدد باشد کثرت همت ها و اعتبار فضل و شرف کما قال الشاعر قليل اذا عدوا كثير اذا شدوا و قال الاخر ان الكرام كثير في البلاد و
ان قلوا كما غيرهم قل و ان كثروا و فاسق ها خود است از فسقت الرطبة عن قشرها اذا خرجت و اصل فسق خروجست و مسد که عبارتست از حد حط قال
رؤبه فواسقا عن قصدها جوائرا و فاسق در شرع بمعنی خارج شده از امر حق تعالی با ارتکاب کبیره و با اصرار بر صغیره و فسق بر سه قسم است یکی تغابی
و آن آنست که بنده احیانا مرتکب معاصی شود و مستقبح آن باشد و تمرا انهماك و آن عبارت است که بطریق اعتیاد ارتکاب نماید و هیچ باکی از آن نداشته باشد
سیوم جحود و آن بر این وجه است که ارتکاب آن صواب داند و چون عاصی مشرف بر این قسم باشد بقلاده ایمان از رقبه او منخلع گردد و ملابس کفر شده و در دایره
کفر در آید فادام که در دو درجه تغابی و انهماک است اسم ایمان از او مسلوب نشود بجهت نصاب او و تصدیق که مسمی بایمان است لقوله تعالى و ان طائفتان من
المؤمنين اقتتلوا و معتزله چون نکر قائلند باینکه ایمان عبارت از مجموع تصدیق و اقرار و عمل است و کفر تکذیب و جحود از فسق را قسم ثالث میان شد که
میان کفر و ایمان باشد بجهت مشارکت فسق با هر یک از ایمان و کفر در بعضی احکام زیرا که در حکم مؤمنانست از حیثیت مناکحه و توارث و وجوب تغسیل و اداء صلوة
بر او و دفن او در مقبره اهل ایمان و در حکم کافرانست از کیفیت دم و لعن و برائت از او و اعتقاد عداوت او و عدم قبول شهادت او و تخصیص ضلال به فاسقین
دلالت میکند بر اینکه فسق مقتدا برای اضلال ایشان و مؤدی ایشان بضلالت زیرا که کفر و عدول ایشان از حق و اصرار ایشان بر باطل صرف وجوه افکار ایشان
کرد از حکمت و مصلحت ضرب مثل بحقارت مثل به که مگس و عنکبوت و ذباب است و بجهت این جهالت ایشان را منع کرد و ضلالت ایشان متزاید شده با نکار در

ضلال ... در ضلال ...

از آن بر جهت اهتدا ... علم جواز بعض ...



استهزاء از مرتکب شده اند و جماعتی که متهم باین صفات ذمیمه متصف باین صفات قبیحه اند **اَلَّذِیْنَ** آنکسانیکه کرا فرمود غیر سابقا **یَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ** میشکنند پیمان خدا را **مِنْ بَعْدِ مِیْثَاقِهٖ** از پس استحکام آن بعهد خدا را استوار کرده بودند از لوازم عقلیه صحیح بیّنه ممکنه از الله بتوحید و جود و جوب و سبحان و صدق رسول او و ایشان بجهة فرط عناد و انکار در جهة جاهلیه وفا بان نمیکنند یعنی ترک آن میکنند با وجود قدرت ایشان بر آن و کتب این مطالب از پس اسم موصول با صلة صفت فاسقین است از برای تقریر منوال ایشان نقض فسخ ترکیب اصل آن ذوطبقات حبل است و استعمال آن در ابطال عهد از حیثیت آنستکه حبل مستعار میشود برای عهد بجهة آنکه ربط احد متعاقدین است بدیگری پس اگر نقض مستعمل شود با لفظ حبل ترشیح مجاز خواهد بود کقولهم فلان نقض حبله اذا ابطل عهده و اگر با عهد مذکور شود منزوی شانه خواهد بود با بجهة آنکه از روادف مجاز است و ازین است که عهد حبلی در ثبات و وصلت میان متعاقدین کقولک شجاع یفترس اقرانه و عالم یغترف منه الناس جهة در این تنبیه منبه آنکه فلان اسد است در شجاعت و بحر است نظر بافاده او و عهد بمعنی موثوق است و صنع نیز اینجهة است که از شان او اینست که مراعات و تعهد از کنند مانند ذبیحه بمعنی مذبوح در اینجا عهد گویند جهة آنکه مراعات کرده میشود برجوع بان و تفاریع از عهد گویند آنرا که محفوظ است و مراد بعهد اینجا عهدی است که ماخوذ شده بسبب عقل و از حجة قائمه است عبا که آنست توحید او سبحان و وجوب وجود او و صدق رسول او چنانکه گذشت و نقض آن ترک آنست و قوله تعالی و اذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی ما و لست باین و گویند مراد بان عهدی است که خدا تعالی از پیغمبران خود برامت ایشان کرده بان طریق که چون یکی از ایشان برسالت مبعوث شود بر وفق دعوی پیغمبری معجزات نماید تصدیق او کنند و کتمان نکنند مخالفت حکم او ننمایند الیه اشاره بقوله و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب و امثال آن و گویند عهد خدا سه قسم است یکی عهدی است که حق تعالی اخذ کرده بر جمیع بنی آدم باینکه بربوبیت او اقرار کنند دوم عهدی که اخذ فرموده بر پیغمبران باینوجه که اقامه دین کنند و متفرق نشوند و از سیوم عهدی که اخذ کرده بر علما باینکه تبیین حق کنند کتمان آن نکنند و نزد بعضی مراد با سه عهد سه قسم و لست بعض عهد الست که خدا تعالی هنگام بیرون آمدن از صلب آدم بشکل مورچها ماخوذ خلق فرمود و بعد از آنکه عقل با ایشان داده بود و بربوبیت خود و تصدیق جمیع انبیا را با ایشان امر فرموده ایشان تصدیق و بان اقرار کردند معترف شدند و این قول خالی از ضعفی نیست زیرا که جایز نیست احتجاج کردن بر عبا بعهدی که ایشان فراموش کرده باشند بنا بر ایشان نبوده و جمعی مخصص این عهد کنند بیهود و میگویند که مراد آنستکه حق تعالی در تورات اخذ عهد از ایشان کرده بود که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود کند تصدیق او کنند و بعد از آنکه آنحضرت مبعوث شد ایشان آن عهد را شکستند و وفا بان نکردند و میثاق اسم آن چیزیستکه وثاقت بان واقع میشود و وثاقت بمعنی احکام است و مراد بان اینجا چیزیستکه حق تعالی عهد خود را بان محکم ساخته از انزال کتب یا آن چیزیکه توثیق عهد کرده بودند بان از التزام و قبول و محتملست که میثاق بمعنی مصدر باشد و من از برای ابتدا است چه ابتدای نقض بعد از میثاقست یعنی خاسقان که ابتدا کنند بنقض عهود حق تعالی بعد از استوار و محکم کردن آن **وَیَقْطَعُوْنَ** و میبرند **مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖ** آنچه را که فرموده است حق تعالی بآنچیز **اَنْ یُّوْصَلَ** که به پیوندند مراد هر قطیعه ایست که خدا تعالی بقطع آن راضی نباشد چون تفرقه میان انبیا و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن ببعضی و کفر ببعضی که از جمله آن اعراض ایشانست از حضرت رسالت و قرآن و سایر مؤمنان و از اولیا و کسر و با ایشان موستی و قطع رحم کردن و امثال آن بدانکه امر قولی است که طالب فعل باشد مطلقا با علو یا باستعلا علی اختلاف القولین و تسمیه امر که واحد امور است با امر که واحد او امر است و فعل تسمیه مفعول بمصدر است چه امر که واحد امور است چیزیستکه مامور به میشود و همچنانکه اطلاق آن میکنند بر شان و حال انکه شان بمعنی طلب و قصد است کما یقال شانت شانه اذا قصدت قصده و ان یوصل احتمال دارد که منصوب باشد یا مخفوض باینکه بدل باشد از ضمیر به و ثانی احسن است من حیث اللفظ و المعنی اما لفظا بجهة قرب اما معنی بجهة آنکه اگر بدل از ما امر الله باشد لازم آید که مامور به مرتفع شود بالکلیه زیرا که مبدل منه در حکم ساقط است بخلاف آنکه بدل از ضمیر باشد که مراد مامور بوصل است پس حقیقت معنی آنستکه قطع میکنند چیزیرا که حق تعالی امر کرده بمومنین به پیوستن آن **وَیُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ** فساد میکنند در زمین باینوجه که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا میکنند بحق و قطع طریق میکنند مردمانرا از متابعت حضرت و ایذا بمؤمنان میرسانند از هرچه نظام عالم و صلاح آن باشد از آن اعراض میکنند قطع آن مینمایند از کرده که متصف باین صفات مهینه اند **اُولٰٓئِکَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ** ایشانند یا نکار زیان دهنده در دو جهان زیرا که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب آخرویرا بدل کرده اند با نکار و فساد و عقاب ابدی و خاسر شده اند در جنت و ابد تیر با همال عقل از نظر و استبدال انکار و طعن در آیات با ایمان در نظر در حقایق آن و استبدال آن و اشترای نقض بوفا و فساد بصلاح و عقاب بثواب از ابن عباس منقولست که هرجا خاسر نسبت که متعلق بغیر اهل ایمانست مراد کفر است و هرجا که منسوب بمومنانست مراد تعلق ایشان است بحطام دنیا و سایر نعم از سعدی خاص و اینکه گفتند که مراد باین فاسقان خوارجند که بعهدی بر امام ایمان آورده بودند و بعد از آن عهد را شکستند کما لا یتکه حضرت رسالت در حق امیر المؤمنین فرموده بود کار آم یکن انکار شدند با او در مقام مقاتله در آمدند آنحضرت بر صحیح قول حضرت رسالت که یا علی ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین سلوک فرموده در بصره با ناکثین محاربه کرد و در صفین با قاسطین و در نهروان با مارقین و بعدا نکه چون کفار با وجود دلایل ظاهره بر حدانیت الهی و معجزات باهره بر صدق قول رسالت پناهی و حجج بیّنه بر وجوب طاعت و شکر نعمت در انکار و عناد خود مصر و ثابت قدم بودند از اینجهة او سبحانه بعد از وصف ایشان بکفر و سوء مقال از خبث فعال بطریق التفات خطاب با ایشان کرده توبیخ ایشان فرموده بکفر با وجود علم ایشان بحال خود شان از موت و حیوة که مقتضی آنست چه آن مستلزم حیا اعاده است که فعل حق تعالی است و کفر بمعاند بر شیند و منکر از سید المرسلین خبر میدهند زیرا که **کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ** چگونه کافر میشوید بخدا و بحجة او منکر میشوید **کُنْتُمْ اَمْوَاتًا** و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسام که از اجسام نبوة چون عناصر و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه و از ابن عباس نقلست که مراد از اموات

اولئک

خلاف مقام

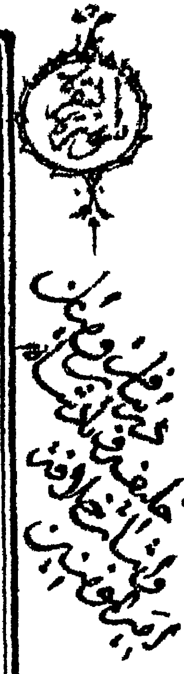


سعد فانت یعنی شما معدوم صرف بودید **فَاَحْیَاکُمْ** پس زنده کرد اید شما را بنفخ ارواح در وقت تسویه مضغه یا نطفه ما بباید دانست که کیف تا اخر ایه
مشتمل است بر تعجب که متضمن انکار و تعجب است مر کفر ایشان را بجهت انکار حالتیکه کفر بر ان واقع شد زیرا که صدور کفر منفک نمیشود از حالی و صفتی و چون
انکار ان حال مستلزم انکار ذو الحال است پس کیف تکفرون ابلغ و اقوی باشد در انکار کفر از اتکفرون زیرا که از قول بحالیکه بعد ازین واقع شد پس معنی
است که خبر دهید مرا ای حال تکفرون و عطف احیاکم بر کنتم امواتا بفا که موضوع است برای عدم تراخی بجهت اتصال حیوة است بجسم و همانا بدین تراخی
ان است که نزد تفقهی اجال است و احیا بنشو که در وقت نفخ صور است و برای سوال که در حین خولست و وقت و رجوع بمجازات اعمال که بعد از فراغ
از حساب اعمال است پس موت متراخی باشد از احیا و احیای ثانی متراخی از موت و رجوع بجزا متراخی از نشو فلهذا اجمله بکر را بثم که موضوع است برای
از فا قبل معطوف ساخته فرمود که **ثُمَّ یُمِیتُکُمْ** یعنی بعد از ان نیز بانقضای اجال بمیراند شما را **ثُمَّ یُحْیِیکُمْ** پس بعد از ان در قبور بجهت سوال
و در وقت بعث و نشو برای حساب اعمال زنده کرداند شما را **ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ** پس بعد از حشر بسوی او بجانب یعنی بجائیکه حق تعالی امر را بان
فرموده که جنت و نار است باز گردانیده شوید برای مجازات اعمال و پاداش افعال اما بعد از احیا از قبور منتشر خواهید شد بر ایجاب و چون شما عالمید
بحال خود و او سیر یقین علم باحیا اما نزاد سخا نزاد نرفید پس با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است اگرچه ایشان علم ببعث و نشو نداشتند
و انکار این معنی منکر بودند اما چونکه عالم بودند باینکه او سبحانه بعد از انکه مضغه بی روح بودند ایشان را اعطای حیوة کرده و بعد از ان ایشان را میراند
پس اینجا الرابض للعبر خود داشتند متمکن خواهند بود برانکه عالم شوند بامکان احیا ثانی چه بدء خلق اهون از اعاده ان نیست پس گویا با اعاده حیوة نیز
عالمند فلهذا از ان از منزله علم ایشان کردانیده حجت را بر ایشان لازم ساخته و میتواند بود که خطاب بکود مجموع کفار و مؤمنان باشد چه پس سبحانه
چونکه بیان دلایل توحید و نبوت نمود و وعد ایشان فرمود بر ایمان و وعید ایشان نمود بر کفر تا کید از کرده باینکه بر ایشان نعمتها نعم خاصه فرمود و انعاما
صادر گردانید از ایشان را استبعاد از ان ایشان با وجود نعم جلیله چه عظم نعم موجب عظم معصیت منعم است بنا بر این معنی نعمتها اما ان از نعمتیکه مقتضی شکر
است انکه ظاهر امو جب قطع نعمت است بر استکمال وصول است بحیوة ثانیه که حیوة حقیقیه است کما قال الله تعالی و ان الدار الاخرة لهی الحیوان پس از نعم عظیم است
و با انکه یعنی کرد و ابراهیم معدود است بر ایشان انجیز است که منتزع است از مجموع ابخره دوار که بو اسطه هر یک از اماته و احیا و رجع و همچنین انکه مراد بحیا
و کنتم امواتا تا اخر علم است بمجموع نه بهر یک از ان جمله چه بعضی از ان بعد ماضی است که از احیا کم است و بعضی مستقبل چون یمیتکم و یحییکم و ماضی و
مستقبل نمیتواند بود که حال واقع شوند هم چنانکه در علم بحو مبرهن است فکانه قال کیف تکفرون و انتم عالمون بهذه القضیة و لها و اخرها پس لازم
نیاید که کنتم بدون قد حال واقع شده باشد و نیز لازم نیاید که حال در وقت حدوث حال نباشد و دیگر انکه چون اماته متضمن نعمتها است و
و تصور از موجبات رجا از کفر پس متضمن نعمت باشد و محتمل است که خطاب مخصوص باهل ایمان باشد از برای تقریر نعمت بر ایشان و تبعید کفر از ایشان و معنی
اینکه چگونه متصور باشد کفر از شما و حال انکه شما مردگان بودید یعنی جاهل و فانی پس زنده کرد اید شما را بانچه فایده رساند شما را از علم و ایمان
و بعد از ان اماته شما میکند بموت معروف پس زنده احیا شما نماید بحیوة حقیقیه و بعد از ان راجع شوید بمثوبات او که هیچ چشمی او ندیده و باند
و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ بشری خطور نکرده و بنا انکه مراد از اموات و احیا ان باشد که شما و ضیع بودید شما را رفیع کردانید و مجهول و
گمنام بودید و شما را مشهور و معروف کردانید اگرچه اینها وجه خیر ملیحیست اما تا کلام بر حقیقت خود حمل توان کرد جایز نیست که بمعنی مجاز صرف کنند و حیوة در قوه
حسانی اگرچه مقتضی نسبت سبیل حقیقت است و با سقوط حیوة از اجسام امیکویند مجاز است در قوه نامیه زیرا که از طلایع مقدمات حیوة است و موت ما ذایت
در مقابل هر یک از مراتب حیوة قال الله تعالی قل الله یحییکم ثم یمیتکم و قال اعلموا ان الله یحی الارض بعد موتها و قال او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا
یمشی به فی الارض و هر گاه حق تعالی بحیوة موصوف شود مراد بان صحت اتصاف او است بعلم و قدرت که لازم قوه حساست که دوم تا نیم معنی است تم بدان او که
مقتضی اتصاف او است بعلم و قدرت و این بر سبیل استعاره است و باید دانست که احیا در قبر برای سوال منکر و نکیر علیهما السلام است و همچنین از اهل ملت اسلام در
نزاع بدان ما سوال ایشان بر وقتی است که میت را در قبر نهند قبر را بپوشانند در خبر امده که میت از نعلین مردمان که از سر قبر او میکذرند میشنود و بجهت
بیوشش که چون فاطمه بنت اسد ام فوت شد حضرت رسالت صلعم بنفس نفیس خود بجهیز او قیام نمود و برای مبالغه خود را کفن او کرد و ملبس از انکه او را در قبر نهند
در قبر او بخفت و چون تسویه قبر او کرد بر سر قبر او بنشست و فرمانی کوش بر قبر او است و بعد از ان کفت ابنک ابنک و چون مراجعت فرمود صحابه کفتند یا
نبی الله که بتو اندر حم و تلطف نظر فرمودی که با این زن کردی بر فرمود او بر من حق تربیت داشت زیرا بود برای خود را کفن او کردم بجهت حرمت کرامت او در تیر خفتم
تا از هوای او ضیق مضیق نرهد کفتند یا رسول الله این لفظ را که بسر او تکرار فرمودی چه معنی داشت فرمود چون نفر را از ملائکه ساختند منکر و نکیر امدند و
پرسیدند ربک کفت الله ربی کفتند من نبیک جواب داد که محمد نبیی کفتند من امامک فرو ماند من تلقین او کردم که پسرت پسرت پس پسرش بعد از
استماع این قول او بر حال خود که داشتند بر نهند از انچه شنید که سند است و تلقین کرد بر سر او بکو بگوید علی امامی و در دانا اما مدد کردم بعد از ان در قبر نهند
حق تعالی اعاده حیوة با و کنند تا بنشیند همه حواس او با وی بود بعد از ان منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهده این سوال بیرون اید
ایدا او را کویند نم نومة العروس بخواب همچو خوابیدن عروس باز از انکاه فرشته بوزد تا گور او فراخ شود و در بها از بهشت باو کشایند تا
نسیم بهشت باو اید اگر از جواب ایشان عاجز شوند مقمعه از اتش بر او زنند همه گور او پر از اتش شود و دری از دوزخ بقبر او بکشایند و قصد این است که
حضرت رسالت صلعم فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران و بنا بر انکه ذکر رفته دلالت بر تمام دارد بر بطلان قول مجبره که میکویند
که ما را در هر یک از افعال بنده نسبت بلکه خدا تعالی از اراده او فعل ایجاد میکند و اراده لا دعوی ان احتیاج است چه حق تعالی انسان کفر با ایشان ذکر کرده و کفته

فکیف تکفرون یعنی بخدای تعالی از غلو و رفع است که فعل را بنده خلق کند قدریه موجب کفر و ایمان او و سلب ایمان بعد از آن بطریق تعجب گوید که چگونه کافر
شوید با این دعوی که با بنده گویند که چرا از کشتی و چرا کوتاهی و بر هنگام بند او رسد کرد با اغراض کشوه گوید بعد از آنکه در دانش ایجاد
کفر نموده مهر بر دل و چشم و گوش نهاده و اقتدا منزل از آن رفع نموده و فاجر مطلق ساختند منکری که ایمان و در چشم بینند و گوش شنود و بید آنان
منزل و بجوا سمیع و ابصار چگونه ایمان او و پس از تعجب و محل تعجبست و چون کفار از اعاده جبوا استبعاد منکر بودند حق تعالی بیان خلق آسمان و زمین فرمود که متضمن
کمال قدرت او و سبحانست تا بدان بشند لال بر قدرت او بر اعاده جو که نزد ایشان ضعیف او هر است نسبت بقدرت که متعلق بخلق آسمان و زمین است و گفت **هو الذی**
او آن خدا است که بقدرت کامله و قوت بالغه **خلق لکم** آفرید از برای انتفاع شما نه از برای انتفاع خود زیرا که او غنی مطلق است **ما فی الارض** آنچه در
کره زمین است **جمیعا** همه از جبال و معدنیات و عیون و نباتات و حیوانات و سائر چیزهاست از برای بیان نعمت که اینست تنبیه بنعمت اولی چه نعمت اولی احیا
انسانست و نعمت بعد اخری این نعمت خلق آنچیز است که بقای انسان موقوف است بر او و تمامیه معاش ایشان و لام در لکم برای علت است که خلق لکم و انتفاعکم یعنی
آفرید آنچه در زمین است بجهت آنکه در دنیا استنفاع نمائید بآن و در مصالح ابدان خود صرف کنید بواسطه یا بغیر واسطه او انتفاع او [illegible] مفرده [illegible]
ترکیب در مصالح اکثر [illegible] تا [illegible] باشند یا در دین از آن منتفع شوید باستدلال و اعتبار و تعرف [illegible] که علامه [illegible] لذات اخروی
و الام از آنیکه اشاعره گویند که لام لکم از برای غایت بدنست نه از برای غرض و علت زیرا که فاعل فعل از برای غرض مستکمل باشد و حق تعالی کامل بالذات
و غیر مستکمل بغیر [illegible] ضعیف و سخیف [illegible] زیرا که غرض اگر راجع بذات فاعل است مستکمل او باشد و اگر راجع بغیر باشد غرض حقیقی [illegible] از ایجاد
[illegible] کمال ذاتی او نباشد [illegible] مقتضی [illegible] همه اشیا [illegible] اختصاص بعضی [illegible] بعضی از افراد انسان [illegible]
[illegible] از آنکه همه آنچه در زمین است از برای همه آدمیانست نه آنکه هر یک از افراد انسانست [illegible] شامل [illegible]
[illegible] و در زمین است از هر چیز که هست [illegible] عالم عنصر [illegible] آنکه مراد [illegible] در جهت علو است و جمیعا حال [illegible] موصول
ای فی الارض مجموعا یعنی خلق فرمود [illegible] **ثم استوی الی السماء** بعد
از قصد کرد [illegible] آسمان [illegible] قصد آسمان کرد [illegible] خلق [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] **فسوّیهنّ** [illegible] **سبع سموات** هفت آسمان یعنی [illegible]
[illegible] ثم [illegible] خلق آسمان [illegible] ثم کان من الذین آمنوا [illegible]
تراخی [illegible] مستلزم [illegible] والارض بعد ذلک دحیها [illegible] ظاهر [illegible] مقدم است بر خلق [illegible]
خلق آسمان و [illegible] از [illegible] خلاف ظاهر [illegible] خلق زمین [illegible] متاخر از خلق آسمان [illegible]
[illegible] معنی تعقیب و تراخی [illegible] ناصب [illegible] فعل مقدر [illegible] الارض [illegible]
ذلک [illegible] خلاف ظاهر [illegible] که استوی الی السماء ای قصد الیها [illegible] استوی الیه کالسهم المرسل اذا قصده قصدا مستویا من غیر ان یلوی
علی شیء و اصل استوا طلب سواء و اطلاق [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] طلب سوا بمعنی [illegible] قصد [illegible] خلق [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible] کما قال الشاعر قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق [illegible] واول [illegible]
و نصله [illegible] بلفظ [illegible] و [illegible] معنی استوا [illegible] قصد [illegible] کرد و [illegible]
کقول القائل کان الامیر [illegible] اهل الشام ثم استوی الی اهل الحجاز ای تحول فعله و تدبیره الیهم [illegible] کما قال [illegible]
علی ظهره ای [illegible] و منه قوله تعالی و لما بلغ اشده و استوی ای تمکن من امره و قهر هوا [illegible] ثم استوی الی السماء فی [illegible]
[illegible] الارض [illegible] استوی [illegible] اول [illegible] و قول ابن عباس [illegible]
[illegible] استوی بمعنی [illegible] ثم استوی علی و الی [illegible] معنی اقبل الی و علی [illegible] اجرام علوی
[illegible] و هذا ضمیر [illegible] جمع [illegible] بعضی [illegible] اسم جنس [illegible] جمع سما [illegible]
تقدیر مرجع موافق ضمیر [illegible] ضمیر مبهم باشد سبع سموات [illegible] ضمیر [illegible]
و سبع سموات [illegible] تسویه [illegible] خلق [illegible] عوج و فتور [illegible] سموات هفت طبقه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] عرش و
کرسی [illegible] و چون آسمانها [illegible] عجیب [illegible] کمال اتقان
[illegible] مستلزم [illegible] جمیع [illegible] **و هو** و او سبحانه [illegible] **بکل شیء علیم**
بهمه چیزها [illegible] منضم تعلیلست [illegible] اشیا [illegible] اکمل و [illegible]
و متضمن استدلال [illegible] علیم خواهد بود [illegible] احکام [illegible] منصوبست
[illegible] علیم حکیم [illegible] اجزای [illegible] جمع اجزای
[illegible] زیاده و نقصان و نظر [illegible]



است قوله تعالى وهو بكل شئ عليم بدانكه متضمن حشر مبنى بر سه مقدمه است و اين آيه كه هر دو كه شد برهانند ان اما مقدمه اولى انست كه مواد ابدان قابل جمع حيوات است واشار الى
عليها بقوله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم چه تعاقب افتراق واجتماع موت وحيوة بر ابدان دلالت ميكند برانكه ابدان قابل اين كيفيات است بذاتها وانچه بالذات است
ابا ندارد از انكه ذاتش متبدل ومتغير گردد اما مقدمه ثانيه اشارت است كه حقتعالى عالمست باين ابدان ومواقع ان وقادر بر جمع احياى ان واشارت فرموده بر اثبات اين
دو مقدمه بانكه حق تعالى قادر است بر ابداء ايشان وابداء انچه در خلق اعظم ودر صنع عجب تر است پس اقدر باشد بر اعاده واحياء ايشان وبانكه خلق اشيا كرده
فرموده بطريق استوا واحكام بدون تفاوت واختلال بانكه مراعاة مصالح بندگان ومسد حاجات ايشان واين دليل است بر تناهى علم وكمال قدرت او
جلت قدرته ودقت حكمته ونيز اين آيه منطوى است بر انكه صانع عالم قادر وعالمست بجميع مكونات وافعال او معلل بغرض ومنفعت است بر كفار ولازم است كه
بشكر آن نعم قيام نمايند بانوجه كه تصديق كنند بتوحيد او وبقا در بريه وعالم او ومنقاد اوامر ونواهى او گردند ونيز دلالت برانكه اصل در اشيا
اباحت است ونيز آنكه متضمن است كه انچه در زمين است براى منفعت عباد است پس هر كس از ان محظوظ باشد مخصوص ببعضى ونه بعضى باشد تا در اجازه
تصرف در ان احتياج نداشند بدليلى وحجتى مگر آنكه بدليل شخصى وا يابد كه اهتمام در تصرف از احتياج فقد باذن شرعى چنانكه كذشت وچون انكه او سبحانه در
اين آيه ذكر نعمت حيوة كرده وخلق آسمان وزمين واكه بقاى حيوة منوط است بان بيان فرموده بعد از ان ذكر نعمت خلق آدم ميكند بيان شرف او وجليل وابو البشر است
منشا واصل همه آدميان وذكر شرف وفضيلت او وموجب شرف وسرافرازى اولاد پس مى فرمايد كه اى محمد ياد كن آنرا كه **اذ قال ربك للملائكة** چون گفت
پروردگار تو مر جميع فرشتگان را يا جمعى از ايشان را كه بعد از استيصال بنى الجان در زمين ساكن بودند **انى جاعل فى الارض** بدرستى كه من
كرداننده ام در زمين مكه واصح جميع مهاست **خليفة** شخصى را كه نايب مناب من باشد واعانت حق واهانت باطل با خلقى وبدل از پس قوم بنى الجان
كه بجهت طغيان وعصيان مستاصل شده بودند مراد آدم صفى است على نبينا عليه السلام وانوار مروده كه اين بعد از نعم ثلاثه است بر همه آدميان چه مسلوق آدم
اكرام وتفضيل او بر سكان ملكوت بواسطه امر همه ايشان بسجود او وانعام مى اشعام مر جميع ذريه او را واذ ظرفيت موضوع براى زمان نسبت ماضيه كه واقع شده
باشد در نسبت ديگر همچنانكه اذا موضوع براى زمان نسبت مستقبله كه واقع شده باشد در نسبت ديگر وطرفين او مبنيست واز براى اينها بمعانى
حيث در مكان وبناى اين هر دو بجهت تشبيه اينهاست بموصولات واستعمال اينها براى تعليل ومجاز است وهميشه منصوب المحل اند بظرفيت جز ظرف
غير متصرفه اند واما قوله واذكر اخا عاد اذ انذر قومه وامثال آن برابر دلالت ذكر الحادث ذكرا است كه حذف حادث شكرده اند وظرف در مقام آن
آورده اند وعامل اذ در اين قالوا است يا اذكر تا ويل مذكور زيرا كه در قرآن بسيار واقع شده كه صريحا معمول اذكر است مانند اين اذكر اخا عاد واذكر
عبدنا ايوب وزائد نيست بر عامل اذ مضمر است وآيه متقدمه دال است بر ان مثل وبدء خلقكم اذ قال ربك للملائكة باين جمله ظاهر معطوف
باشد بر خلق لكم وداخل در حكم صله واز معمر وابو عبيده نقل است كه اذ زائده است وزجاج غير او انكار اين معنى كرده اند وگفته اند حرف هر گاه معنى
صحيح داشته باشد جايز نيست الغاى ان وملائكه جمع ملاك است بنا بر اصل زيرا كه اصل ملك ملاك است كه بجهت كثرت استعمال تخفيف همزه كرده اند واسقاط آن كرده
جمع است كه بعد از تخفيف استعمال شده وتا براى تانيث جمعست وملاك مقلوب مالك است ماخوذ از الوكه بمعنى رسالت زيرا كه ملائكه واسطه
ميان حقتعالى ومردمان پس ايشان رسل الله اند بنسبت با نبيا ودر حكم رسل الله بنسبت بسائر مردمان وعقلا را در حقيقت ايشان اختلاف است بعد از اتفاق
علما بر انكه ذوات موجوده اند قائم بانفسها پس اكثر اهل اسلام برانند كه اجسام لطيفه اند كه قادرند بر تشكل باشكال مختلفه واستدلال بر اين كرده اند
مرسل انبيا را بر اين اشكال مشاهده اند وطايفه از نصارى گفته اند كه اينها نفوس فاضله بشريه اند كه مفارقت با بدان كرده اند وزعم حكما انست كه جواهر
اند كه در حقيقت مخالف نفوس ناطقه اند واينها منقسم اند بدو قسم قسمى شان ايشان استغراق است در معرفت حق وتنزه از اشتغال بغير او چنانكه حق تعالى
بحكم تنزيل در وصف ايشان فرموده كه يسبحون الليل والنهار لا يفترون وايشان عليون اند وملائكه مقربون وقسمى ديگر تدبير امر از سماء بزمين ميكنند
بجهت انكه اين آسمانها بر زمين نازل ميشوند بر نهج انچه قضا يا ثبات سبقت كرفته وقلم الهى بر ان جارى گشته واصلا در امر الهى عصيان نمى ورزند وانچه بان مامور مى
شوند بلا تاخير اقدام مينمايند كما قال الله تعالى لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون وكقوله تعالى والمدبرات امرا وبعضى ايشان سماوى
وبعضى ارضى ومقول له درين آيه همه ملائكه اند بجهت عموم لفظ وعدم مخصص وبعضى تخصيص ايشان بملائكه ارض ميكنند چنانكه كذشت وجمعى ديگر
برانند كه مراد ابليس است وانها كه با او بوده اند در محاربه جن چنانكه در رواية واقع شده كه حقتعالى اول جن را در زمين ساكن گردانيد ايشان در زمين
با فساد مشغول شدند حق تعالى ابليس را با جمعى از ملائكه فرستاد تا مر ايشان را كشتند وتفرقه انها نمودند وبجزاير وجبال
مفعول اول است وهر دو مفعول ان فى الارض خليفة است وعمل جاعل كه اسم فاعل است در هر دو مفعول جهت انست كه بمعنى
كرده ومقبول اند بود كه بمعنى خالق باشد خليفه ماخوذ است از خلف غيره وينوب منابه وها در او براى مبالغه است ومراد با آدم است زيرا كه خليفة
الله فى ارضه است وهمچنين هر نبى كه خداى تعالى استخلاف او كرده در عمارت ارض وسياست ناس وتكميل نفوس ايشان وتنفيذ امر او در ميان ايشان نه بجهت
احتياج حقتعالى بانكه نايب خود ساخته بلكه بجهت قصور مستخلف عليه از قبول فيض او وتلقى امر او بغير واسطه واز اين جهت استنباء اطلاق مفرموده كما قال تعالى
ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا ومويد اين است كه چون انبيا قوه ايشان قاهر شد وقريحه ايشان مستقل گشت بحيثيتى كه نزديك بدان رسيده كه يضيء ولو لم
تمسسه نار وحى بر ايشان بى ارسال ملائكه ميفرمايد بايشان واكر كمتر از ان است بطريق نوم والهام با ايشان وحى ميكند هر كدام از ايشان كه در مرتبه اعلى واقع شد
بى واسطه باو تكلم ميكند همچنانكه با موسى سخن فرموده در ميقات وبا سيد انبيا ص در ليلة المعراج ونظير اينست كه عظم چون عاجز است از قبول غذا
از لحم بجهت انكه بينهما غايت تباعد است حقتعالى غضروف را كه مناسب هر دو است در ميان انها خلق فرموده تا غذا از لحم اخذ كند وبعظم رساند



که خلافت آدم باعتبار آن باشد که او خلیفه آنکسانی بود که قبل از او در زمین ساکن بودند از بنی الجان و بنا بر عقب فرشتگانی بود که بعد از بنی الجان در زمین
قرار گرفته بودند و احتمال داده که مراد بخلیفه آدم باشد و ذریه او زیرا که ایشان در خلف بنی الجان اند که قبل از ایشان بودند و یا آنکه هر یک در خلف
یکدیگر اند و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلفست از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف او و منتول اند بود زیرا که او مجمع غرایب و
منبع عجایب شهادتست و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق علوی و سفلی و بنا بر آنکه مراد آدم باشد با ذریه او افراد لفظ خلیفه یا
بجهة استغنا سبب ذکر آدم از ذکر ذریه او و هم چنانکه بذکر اب قبیله از ذکر قبیله مستغنی شوند میگویند مضر و هاشم و یا بر تاویل من یخلفکم یا خلفا یخلفکم
و فایده این قول بملائکه تعلیم مشاورت و تعظیم شان محبوب پیش ملکوت و بوجود او بشارت داده و او را ملقب ساختن بخلیفه قبل از خلق او و فایده دیگر
اظهار فضل او است که راجح بر آنچه در او است از مفاسد بسؤال ایشان و جواب او و بیان آنکه حکمت مقتضی ایجاد چیزیست که خیر او غالب باشد چه ترک خیر کثیر بجهة
شر قلیل شر کثیر است و غیر او از وجوه حکمت آورده اند که روزی عمر بن الخطاب در مسجد سؤال نمود از سلمان و طلحه و کعب الاحبار و زبیر که فرق چیست میان
خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت فرق آنکه الخلیفة هو الذی یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی
بکتاب الله خلیفه کسی است که میان رعیت عدل کند بسویت قسمت کند و بر رعایا چنان مشفق باشد که بر اهل خود و حکم بکتاب خدا کند یعنی اوامر و نواهی را
بر وجهی که هست بخلایق رساند بی زیاده و نقصان و پادشاه اعم از اینست کعب گفت نیکو گفتی من ندانستم که کسی بگیرد غیر از من معنی خلیفه را انسب باشد و
لکن سلمان مملی علما و حکما و لکن سلمان را از علم و حکمت پر ساخته اند عمر گفت ای سلمان من خلیفه ام یا پادشاه گفت اگر در همه عمر خود یکدرم یا کمتر از
آن در وجهی که غیر مصرف آن باشد صرف کرده باشی پادشاهی نه خلیفه عمر که این بشنید شرمسار شد از کثرت انفعال بگریه نشست و چونکه غرض از خلافت
انستکه نایب مرتکب اموری شود که منوب عنه بذات خود بآن اقدام نماید پس باید که میان ایشان قرب معنوی باشد نه آنکه بینهما تباین و تباعد باشد
پس خلیفه خدا و رسول او باید که مظهر العجایب و مظهر الغرایب باشد و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق علوی و سفلی و افضل از جمیع
آفاقی و انفسی و شخصی که جامع این صفات باشد لیاقت خلافت خدا و رسول او داشته باشد لهذا منصب خلافت از جانب خداست و نصب انبیا باعلام
وحی چنانکه در حق آدم فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة و در حق داود فرموده که انا جعلناک خلیفة فی الارض و هرون را موسی فرموده که اخلفنی
فی قومی و در حق امیر المؤمنین فرموده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و قوله یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و در حق خلیفه تا ذی بیت که صاحب الزمان است فرموده که لیستخلفنهم فی الارض و حضرت رسالت
بفرموده او سبحانه در حق امیر المؤمنین فرموده که من کنت مولاه فعلی مولاه و لکل نبی وصی و وارث و علی وصیی و وارثی علی بن ابی طالب یا علی انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و من کنت نبیه فعلی امیره و یا علی انت خلیفتی فی الدنیا و الآخرة و غیر اینها از احادیث متواتره که صریح دلالت
کنند بر خلافت او از جانب حضرت رسالت بفرموده حق سبحانه و هم چنین هر یک از ائمه باعلام از حضرت یکدیگر را بخلافت امر کرده اند از عبد الله عباس
و عبد الله مسعود رضی الله عنهما مرویست که حق تعالی قبل از خلق آدم فرشتگان را خبر کرده بود که من در زمین خلیفه خلق خواهم کرد و اولاد او در
زمین فساد کنند و خون ناحق بریزند ایشان چون استماع این قول کردند **قالوا اتجعل فیها** گفتند آیا می آفرینی در زمین **من یفسد فیها** کسی که افساد
کند و مرتکب انواع معاصی شود در زمین **و یسفک الدماء** و بریزد خونهای امثال خود را بغیر حق که اعظم معاصی است صدور این کلام از ملائکه از جهة تعجب
ایشان بود از آنکه او سبحانه استخلاف کند بر عمارت زمین و اصلاح زمین کسی را که در زمین افساد کند یا بجای اهل طاعت استخلاف اهل معصیت نماید یا استکشاف از
آنچه مخفی بود بر ایشان از حکمتی و مصلحتی که غالب باشد بر مفاسد و الغای آن کند استخبار از آنچه رشاد ایشان نماید از حل شبهه ایشان کند مانند سؤال
متعلم از معلم خود نه چیزی که در صدر اختلاج کند منتول ندیده که صدور این معنی از ایشان بر وجه اعتراض بوده باشد بر حق تعالی و طعن ایشان در بنی آدم که
موجب غیبت است چه ملائکه اعلی و ارفع از آنند که در ایشان این مظنه باشد لقوله تعالی بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و معرفت ایشان
بافساد و سفک دماء باخبار حق تعالی بوده چنانکه گذشت و یا تلقی از لوح محفوظ یا استنباط از آنچه در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت از خواص ایشانست
و یا بقیاس احد الثقلین بر دیگری چنانکه در اکثر تفاسیر مذکور که بنی الجان که پیش از خلق آدم بودند از سموم مخلوق شده بودند و فساد و سفک دماء میکردند حق تع
جمعی از ملائکه را بر زمین فرستاد تا ایشان را هلاک کردند و بجای ایشان متوطن شدند چون او سبحانه فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان قیاس شاهد
بر غایب کردند گفتند خداوندا آیا خلق میفرمائی شخصی را که مثل اولاد بنی الجان باشند در افساد و سفک دماء و یا آنکه سفک و سبک و سفح و شن و سن از
انواع صب اند چه سفک در دم و دمع است و سبک در جواهر مذابه و سفح در صب از اعلی با سفل و شن در صب از [illegible] ماند از و سن نیز مثل انست المحصور
سخن آنکه ملائکه بر جهة استفهام و استخبار و استعلام مصلحت و حکمت در خلق شخصی چنین نه بر طریق انکار و اخبار گفتند که چه حکمت است در آفریدن مثل کسی
با این صفات قبیحه متسم باشد **و نحن نسبح** و حال آنکه ما تنزیه میکنیم تنزیه مقترن و ملابس **بحمدک** بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و بثنای
تو قیام مینمائیم **و نقدس لک** و تقدیس میکنیم ترا و بپاکی ترا میخوانیم یعنی صفات نقص و عیب را از تو دور میداریم و ببزرگی و عظمت ذکر تو می
کنیم این خلاصه مقرر اشکال مذکوره است کقوله اتحسن [illegible] و انا صبیک المحتاج یعنی آیا استخلاف عاصی میفرمائی و حال آنکه ما معصومیم از جمیع عصیان
و خطا و سهو مطیع منقاد توایم و هیچ جبر سر تسلیم از خط طاعت تو بیرون نمیکنیم [illegible] باستخلاف پس مقصود ایشان استفسار باشد از چیزیکه
مرجح [illegible] بنی آدم شد با وجود صدور افساد و سفک دماء از ایشان بر ملائکه معصوم در استخلاف نه عجب و تفاخر و گویا ایشان دانسته بودند که مجعول
[illegible] نیست که سبب [illegible] از آن باشد از قوه شهوی و غضبی [illegible] شد که موجب افساد و سفک دماء و عقلیه که داعی باشد بمعرفت و طاعت و ایشان

نیابته

امنوا الذین

و ما رهب عمر

الحی



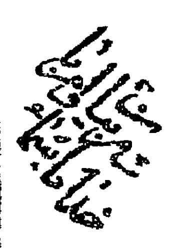
نظر به آنچه گفته شد که حکمت چیست در استخلاف و حال آنکه باعتبار دو قوه اول حکمت مقتضی ایجاد او نیست پس چه جای آنکه تقاضای استخلاف او کنند
اما باعتبار قوه عقلیه ما اقاصر اینجز و معترف نیم که از قوه عقلیه متوقع نتوان شد با سلامتی از معاصی و مفاسد عاقل شدند از فضیله هر یک از این دو قوه کالفی
بهذب کرده اند و مطواع عقل شده متمرن شوند بر خیر چون عفت و شجاعت و مجاهده هوا و انصاف و غیر آن از اخلاق حسنه و خصایل پسندیده و ندانستند که
مفید این ترکیب آنچه است که افراد قاصر باشد مانند احاطه به جزئیات و استنباط صناعات و استخراج منافع کاینات از قوه به فعل که از استخلاف مقصود است
اشاره باین معنی فرموده اجمالاً بقوله **قال** گفت حق تعالی در جواب ملائکه **انی اعلم** بدرستی که من میدانم از آفرینش این خلیفه از مصالح و حکم
ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از جمله حکم افشاء ما فی الضمیر ابلیس بود از کبر و عجب و عدم انقیاد او بامور تسبیح و ایجاد انبیاء و ائمه هدی
و سایر اولیاء از صلب آدم و غیر آن از تدابیر و مصالح و بدانکه تسبیح و تقدیس تبعید حق تعالی است از جمیع مناقص و معایب و قبایح ماخوذ از سبح
فی الماء والارض و قدس فی الارض اذا ذهب فیها و ابعد و یقال قدس اذا طهر چه مطهر شیء مبعد است از اقذار و بحمدک در موضع حال است ای متلبسین بحمدک یعنی
تسبیح و تنزیه میکنیم در حالتیکه ملابس حمد و ثنای توئیم بر آنچه الهام کردی ما را از معرفت خود و توفیق دادی ما را به تسبیح و تنزیه خود و ذکر بحمدک برای
تدارک ایهام آنست که اسناد ایشان تسبیح بنفس خود کرده باشند و نقدس لک یا بمعنی آنکه پاک میکنیم نفوس خود را از ذنوب برای تو گویا ایشان
فساد را که مفسد بشر کرده اند بعضی مقابل ساختند به تسبیح سفک دماء را که اعظم افعال ذمیمه است مقابل کرده اند به تطهیر نفس از آثام و نزد بعضی لام
نقدس لک زایده است یعنی تقدیس میکنیم ترا و از مجاهد منقولست که معنی نسبح بحمدک آنستکه نتکلم بالحمد لک یعنی از برای تو بکلمه الحمد لله تکلم میکنیم
چه حمد حامد تسبیح است بجهت آنکه معنی الحمد لله ثنا و ستایش او است و این بعینه تنزیه او است و اعتراف با آنکه او سبحانه منزه است مبرا از جمیع عیوب و نواقص و
منزه از ثنا و ستایش و از ابن عباس و ابن مسعود نقل کنند که معنی آنستکه نصلی لک لقوله تعالی فلولا انه کان من المسبحین ای المصلین یعنی نماز میکنیم برای تو و
در مفصل منقولست که مراد بآن رفع صوت است بذکر او سبحانه یعنی ما بآواز بلند بذکر تو اشتغال مینمائیم و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ملائکه از
حق سبحانه در خواست کردند که خلیفه هم از جنس ایشان باشد گفتند ما تنزیه تو میکنیم و اطاعت تو مینمائیم و عصیان تو نمیورزیم و غیر ما را که خلق خواهی کرد
طاقت امر تو نخواهند کرد و چون در جواب ایشان سؤال انی اعلم ما لا تعلمون استماع کردند دانستند که ایشان از تجاوز امر نموده اند از سؤال خود
منفعل شدند پناه بعرش الهی بردند و باستغفار اشتغال کردند و در حینی که آدم از کثرت علم قدم تصحیح ای وجوبها و بهشت واحد و با نواع نعمای از منزل کنند
بهتر ترک ندبی که از او صادر شد از بهشت بزمین هبوط کرد خطاب الهی بجانب وی صادر شد که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان و خاطیان فرزندان تو بیایند
و گرد او بطواف استغفار و از خطا و عصیان بر آیند هم چنانکه فرشتگان مقرب که پیشتر بعرش برده باستغفار مشغول شدند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان
خطاکاران سرها برهنه و ژولیده موی و غبار آلود متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله و بیقراری مشغول شدند و بسبب آن بنوازش آمرزش مشرف
گشتند حق تعالی خطاب بملائکه کرد که این از جمله از مصالح و حکم است که در نسل آدم میدانستم و شما از آن بیخبر بودید و بدانکه این آیه دلالت تمام میکند
بر آنکه او سبحانه فعل قبیح نمیکند زیرا که اگر موجد میبود که مطلق اشیا از او صادر شود خواه حسن و خواه قبیح این کلام انی اعلم ما لا تعلمون حجتی بود در
مراد از انی اعلم علمیست بمصالح پس او مرتکب فعل اصلح شود نه غیر آن القصه حق سبحانه بعد از جواب انی اعلم از اجزای مختلفه زمین قبضه خاک گرفته و آن را
با آب مخلوط و ممزوج ساخت باینوجه که ملک السحاب برامر فرمود تا چهل روز قطعه سحاب بر سر آن بباشت و چنانچه تعیین نمود که در آن چهل روز بر آن خاک
بارید و بهیچ نوع پیش از آن نبارید تا آنکه آن خاک گل شد و چسبنا گشت و بر حد استعداد صورت رسید بعد از آن او سبحانه از آن صورت انسانی مصور
ساخته در او نفخ روح فرمود و بهتر آنکه مصنف کشته بود ما بشر که معنی گندم گون است او را با دم نام نهاد و خلیفه مقرر گردانید **و علم آدم** و بیاموخت
آدم را باینوجه که ملهم ساخت او را **الاسماء کلها** نامهای جمیع مخلوقات را از علویات و سفلیات و از ابن عباس و مجاهد و سعید جبیر و اکثر مفسرین
مرویست که حق سبحانه تعلیم آدم کرد جمیع اسمای موجودات را حتی القصعه و القصیعه و جمیع صناعات و عمارت ارضین و اطعمه و ادویه و استخراج معادن
و غرس اشجار و منافع آن و جمیع آنچه متعلق است بمصالح و منافع دین و دنیا و قتاده برآنست که مراد به معنا اسما است که اسما را بی معنی فایده
نمیشود و منشاء فضیلت آدم نمیگردد و علی بن عیسی و ابو علی جبائی گفته اند که مراد آنستکه او سبحانه تعلیم آدم فرمود جمیع اسماء اشیا که آفریده بود و آنچه بعد
بجمیع لغات مختلفه که ذریات او بعد از وی بآن تکلم کرده اند و بعد از آن اولاد او از او هر واحد لغات تکرد و چون متفرق شدند هر فرقه متکلم شدند
بلسانی که معتاد شده بودند با آن و ما بقی را فراموش کردند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد جمیع اسما ارضین است و جبال و شعاب و اودیه
بعد از آن اشاره به بساط کرد که در زیر او بود و فرمود که آدم باین بساط نیز عالم بود و از ربیع منقولست که مراد اسمای جمیع ملائکه است و اسمای ذریه خود است
و گفته اند خدا تعالی تعلیم آدم کرد همه القاب اشیا و معانی و خواص هر یکی را و نزد بعضی او تعالی تعلیم لغت عربیه کرد با و زیرا که اول کسی که بآن لغت
متکلم شد اسمعیل بود و دو انا و امام که حق تعالی کلام معجزه سر پیغمبر گردانید آدم و اسمعیل خاتم الانبیاء علیهم السلام و در کیفیت تعلیم علماء را
اختلاف است بعضی گفته اند که حق سبحانه معرفت همه اسماء در دل آدم بود بعد از آن بر زبان او فرمود تا بآن تکلم نمود و این معجزه او بود
و بر خی دیگر بر آنند که آدم را مضطر و ملجا ساخت به تعلیم آن و جمعی بر آنند که اول لغت ملائکه تعلیم او دادند و بعد از آن بواسطه ایشان آن لغات دیگر را
بآموخت و نیز گفته اند که نخست جمیع مسمیات را نزد آدم حاضر ساخت و بعد از آن تعلیم اسماء هر یک از آن کرد و بجمیع لغات و منفعت و مضرت هر یک از آنها
تلقین فرمود و دانوا گفته که تعلیم حق تعالی با آدم جمیع اسماء را با یجاد علم ضروری بود در آدم یا بالقای آن در روع او و آدم مشتق است با آنچه
تا موجب تسلسل نشود و تعلیم فعلیست که علم از آن مترتب شود غالباً و لهذا نگوئیم علمته فلم یتعلم و آدم اسم عجمی است چون آزر و شالخ و اکثر برآنند که اشتقاق او

متاخرین

فرموده



آدم است بفتح وضم همزه بمعنی گندم گون ویا آدم بفتح بمعنی سوای در ولیتست که بمراد آدم الارض چیزی بسبب گرفته بیست که حق تعالی قبضه خاک از زمین معمو
وغیر معموره اخذ فرموده وآدم را از آن خلق نمود ولهذا در رتبه او صرف مختلف اند ویا از آدم وآدم بمعنی الفت باشد اشتقاقا ادریس از درس ویعقوب
از عقب وابلیس از ابلاس بمعنی یاس واسم بلقب یا اشتقاق بمعنی علامت شی است وقیل هو صوت ازشیء بذهن خلوه کرد از الفاظ باشد یا معنها ویا افعال و
استعمال او در عرف اهل لغت لفظی است که موضوع باشد برای معنی خواه مرکب باشد یا مفرد مخبر عنه یا خبر ویا رابط بینهما ودر اصطلاح کلمه مفرده است که دال باشد
بر معنی فی نفسه غیر مقترن باحد از منه ثلثه ومراد بان درین آیه یا معنی اولست ویا ثانی که مستلزم اولست زیراکه علم بالفاظ من حیث الدلالة موقوفست
علم بمعنی وحاصل کلام آنکه حق تعالی خلق آدم فرمود از اجزای مختلفه وقوای مختلفه وقوای متباینه که مستعد ادراک انواع مدرکات بود از معقولات
ومحسوسات ومتخیلات وموهومات والهام وکرد معرفت ذوات اشیا واوخواص اسمای ایشان واصول علوم وقوانین صناعات وکیفیه آلات ایشان ثم عرضهم پس
عرض فرمود مسمیات اسمارا علی الملائکة بر فرشتگان وضمیر راجع بمسمیاتست که متضمنا مدلول علیها است زیراکه اسما دلالت دارد بر اشیا مسمیات که حذف مضاف
الیه شده بجهت آنکه مضاف بر آن والف ولام عوض از او شده کقوله واشتعل الرأس شیبا زیرا که غرض سوال از اسما معروض است پس معروض نفس اسما
نتواند بود خصوصا که مراد باسما الفاظ بوده باشد ومعروض ذوات اشیا است یا مدلولات الفاظ وتذکیر بجهت تغلیب است بجهت آنکه مشتملست
بر اولوالعقل یعنی اشخاص جمیع مسمیات اسما از ذوی العقول وغیرهم عرض نمود بر فرشتگان که قائل لفظ اتجعل فیها بودند با بیطر تو که خلق جمیع مسمیات
فرمود تا مشاهده ایشان کردند وبعد از آن اسامی ایشان از ایشان سوال کرد وبعضی برانند که حق تعالی جمیع اشیا را در قلوب ملائکه تصور کرد وبعد از آن اسامی
ایشان را عرض کرد بر ایشان وگفته اند که از هر جنسی از آن فرد را ایجاد کرده با ایشان نمود وشبهه نیست که مشاهده مسمیات ابلغ است در تنبیه از آنکه صنف
کسی سوال از اسامی ایشان نماید بعد از آن بر جهت تبکیت وتنبیه بر عجز ایشان نه بر وجه تکلیف ایشان را مخاطب ساخت فقال پس گفت بفرشتگان انبئونی
باسماء هؤلاء خبر دهید مرا از نامهای اینها که بر شما معروض شد ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه اعتقاد از غیر ما لایق
بجهت عصمت ویا آنکه شما با وجود مشاهده مسمیات علم باسامی ایشان ندارید چه جای آنکه عالم باشید بخواص مسمیات وامور باطنه پس چگونه اصلح باشید
بخلافت وتدبیر او ضوع عمارت آن به هیچ نوع عاجز باشید بجمیع صناعات مختلفه وکیفیت اجرای ترخرا غم وغرس اشجار واستنباط عیون وانهار واستخراج
جواهر از معادن واخراج لآلی از بحر بغوص کردن در قعر بحر وعالم باشید بخواص هر یک از آن وغیر آن وهرگاه عاجز باشید از معرفت اشیا پس چگونه
اسمی اوفی خلافت داشته باشد بجهت معتقد شما از باشد که اعلم وافضل از شما نتواند بود وحاصل که حق تعالی بجهت تبکیت وتنبیه بر عجز ایشان امر خلافت
ایشان را باین کلام مخاطب ساخت چه تدبیر واقامت معدلت قبل از تحقق معرفت ووقوف بر مراتب استعدادات وقدر حقوق محالست نه که مراد باین امر تکلیف محال
باشد چه از تبحیت وحق تعالی از جمیع قبایح منزه ومبرهست وانباء اخبار است که متضمن اعلام باشد لهذا مجری مجرای یک کرد واقع می شود ان کنتم
صادقین محتملست که بمعنی باشد که اگر هستید صادق در زعم خود بآنکه خلق واستخلاف آدم با صفت افساد وسفک دما لایق بحکیم نیست ومبرهن تقدیر
ملائکه اگرچه تصریح باین نکرده بودند لیکن از لازم مقال ایشانست تصدیق آن همچنانکه متطرق کلام مشتمل باعتبار منطوق آن گاه هست که متطرق آن
مفهوم تعرض بخبر بلکه لازم مدلول آنست از اخبار ومخفی نیست که اهل ایمان لما یفسد برانکه شرف وفضیلت ومرتبه رفیعه بعد علمست نه بغیر چیز وسبحانه آدم را
بسبب علم ودانش بر جمیع ملائکه تفضیل داد ومسجود همه کردانید پس او بوجود اعلم وافضل منصب خلافت وامامت بغیر نرسد ودر اخبار وارد شده که چون
حق تعالی خواست تا فضل آدم بملائکه ظاهر نماید امر کرد تا منبری از نور در آسمان هفتم وضع کردند وبر بالای آن کرسی از نور نهادند وفرشتگان را نزد آن منبر جمع
ساخت وآدم را امر کرد تا بالای منبر آمد بعد از آن عرض اشیا مسمیات نمود بر ملائکه وفرمود انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین ایشان بعجز وقصور خود
معترف شدند بطریق اعتذار قالوا سبحانك گفتند تنزیه میکنیم ودور میدانیم ترا از آنکه غیر تو عالم بامور غیبیه باشد وکسی را مدد که بر افعال
واقوال تو ما را اعتراض کشاید تنزیهی که لایق بعظمت وجلال تو باشد لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آنچه را که تعلیم داده ما را
وعلم باسما مسمیات از جمله نیست استکلام با وجود آنکه متضمن اعتراف بعجز وقصور اعتذار است آنکه سوال ایشان بطریق استفسار بوده نه بر وجه اعتراض وایما باآنکه
فضل انسان وحکمت در خلق او برایشان مخفی بود واظهار شکر نعمت او بانچه ایشان را شناسا ساخت ونیز برای ایشان کشف آنچه نمود که بر آن اشیا مشتمل بود ومراعات
ادب بقصور علم ما وسبحان مصدر است چون غفران که مستعمل نیست مگر کاهی که مضاف باشد ومنصوب با ضمار فعل خود باشد مانند معاذ الله وگاه هست که
او را علم تسبیح منکر ساخته معنی تنزیه بر سبیل شذ کقوله قد قلت لما جاءنی فخره سبحان من علقمة الفاخر وتصدیر کلام باین اعتذار است از استفسار وجهل بحقیقت
حال ولهذا از مفتاح توبه منکرزانسد همچنانکه موسی ع فرمود سبحانک تبت الیک ویونس ع گفت سبحانک انی کنت من الظالمین وبعد اعتراف بجهل خود کرده
گفتند که انک انت العلیم بدرستیکه تو تویی دانا بتمام جمیع معلومات بر وجهی که هیچ خافیه بر تو مخفی نیست ودر علوم متناهیه خود احتیاج بتعلیم
نداری الحکیم محکم کار وصواب کردار که هر چه کنی وکوئی عین علم وحکمت ومحض مصلحت باشد پس بعلم شامل خود مبدا اکر منصب خلافت ودر نیز علم مکرمی
باید داد وانت ضمیر فصل است وگفته اند که از برای تاکید کاف است که در قولک مررت بک انت واگرچه جائز نیست مررت بانت زیراکه تابع شایع
انجه ومتبوع شایع نیست ولهذا جائز است یا هذا الرجل وجائز نیست یا الرجل هذا ونزد بعضی مبتدا وما بعد از خبر آن وانجمله خبر آن وچون ملائکه بعجز
وقصور خود اعتراف کردند حق تعالی خطاب با آدم کرد واز جهت اظهار شرف وفضیلت او بر ملائکه قال فرمود که یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده واعلام
کن ملائکه را که در حوالی منبر تو نشسته اند باسمائهم بنامهای ایشان اضافه برای ادنی ملابست یعنی نامهای اشخاص مسمیات که عرض بر ایشان کرده بود
فلما انباهم پس آن هنگام که آدم ع خبر داد ملائکه را باسمائهم بنامهای ایشان بطریقی که اسم هر شیء ومنافع ومضار او نیز اعلام ایشان کرد قال



کفت

که خصوصاً ملائکه را از روی تنبیه بر جواب سخن ایشان **اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ** آیا نگفتم مرشما را اهم برای انکار داشت دخول ان بر حرف جحد مفید تقریر و اثبات یعنی گفتم مرشما را **اِنِّیْ اَعْلَمُ** انکه بحقیقت من میدانم **غَیْبَ السَّمٰوٰاتِ** آنچه پوشیده است از احوال آسمانها **وَالْاَرْضِ** و آنچه در زمین است از امور غیبیه
همچنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات یعنی دانای نهانها و آشکارم و هیچ چیز نزد من حاضر است و هیچ چیز از من پوشیده و نهان نیست
بعد از آن بجهت تنبیه بر آنچه لایق ایشان بر آنکه عالمست بجمیع مغیبات فرمود **وَاَعْلَمُ** و میدانم **مَا تُبْدُوْنَ** آنچه ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها
عن ابن **وَمَا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ** و آنچه بودید که میپوشیدید از استبطان آنکه ایشان احق اند بخلافت و اعتقاد افضلیت و اعلمیت خود نسبت بغیر یا از
کراهت معزول شدن خود از حکومت زمین یعنی هرگاه دانستید که من ظاهر و نهانی الضمیر شما عالم پس استدلال کنید بآنکه من عالم بجمیع مغیبات و مشاهدات
و آنچه میکنم بر وفق حکمت و مصلحت است نه بطریق تحکم پس چه اتفاق حاصل که قول تعالی انباهم الی آخر استحسان است برای قول او سبحانه که اعلم ما لا تعلمون لکن
وجه بسط و تفصیل تا مثل تحقیق باشد بر ایشان چه او سبحانه چون مکرر عالمست بآنچه مخفی است بر ایشان از امور سموات و ارضین و آنچه ظاهر شد مر ایشان را از احوال ظاهره
و بالمثل اثبات پس هر اینه عالم خواهد بود بآنچه ایشان نمیدانند در مجلس و سریره که علم ملائکه بعد المشاهده بجمیع اسماء امتیاز ایشان و بعد المیزه و بحاجه
بجمیع اشیا دیگر که تعلیم اسما بآدم و الست بآنکه او سبحانه عالمست بجمیع مغیبات چه او سبحانه تعلیم جمیع اسما و معانی و خواص آن کرد بآدم و بعد از آن قبول انبا
او نمود و اظهار داد از کرامات از معجزه باشد که او سبحانه اقامت فرمود برای ملائکه و اثبات نبوة و جلالت قدر و ارتفاع شأن او و بعد از آن بر ملائکه
ظاهر ساختن که آدم بتعلیم او عالم شد بجمیع اسما و تعجیز ایشان بازکرد پس ملائکه را بدلیل دانستند که او سبحانه عالمست بغیب آسمانها و ارض و از جهت
حقیقت ایشان را باین تنبیه فرمود که الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض یعنی من با شما بدلیل شما از او قف ساختم بآنکه عالمم بجمیع مغیبات آسمان و زمین و در
این تعریض است بمعاتبه ایشان بر ترک اولی چه اولی آن بود که ایشان از سوال توقف کرده مترصد باشند تا حکمت در خلق این نوع مخلوق بر ایشان ظاهر شود
و نزد بعضی مراد بما تبدون آنچه نسبت بطاعت میکردند از طاعت و بما تکتمون آنچه بکبر ابلیس از ایشان نهان میکرد از معصیت چنانکه از عبدالله عباس
مرویست که در زمانی که کالبد آدم در میان مکه و طایف افتاده بود ابلیس عنه با جمعی ملائکه گرد او کرد بر آمد ابلیس با ایشان گفت هذا ایتعا از این کالبد شخصی خواهد
آفرید که او را بر ما تفضیل خواهد امر کند که شما اطاعت او کنید محکوم حکم او شوید چه خواهید کرد گفتند فرمان او را بجای خواهیم آورد و حلقه سمعا
اطعنا بگوش انقیاد خواهیم کشید ابلیس بدل گرفت که اگر او را بر من مسلط سازد و تفضیل دهد عصیان او نمایم و اطاعت او نکنم و اگر مرا بر او مسلط کند
او را هلاک کنم خود بخلاف فرشتگان را از این معنی نبود که میدانم آنچه شما اظهار و اتفاق میکنید آنچه ابلیس در دل دارد از شقاق و نفاق و این نقل اگر چه ظاهرش
آنست که خطاب متعلق است بملائکه و ابلیس و غلبه ایشان بر نیست و مع الله بر و الله لن جموع میکند تخصیص خلاف اصل است اما جهت مساکنت ابلیس در
ما موریت بسجود جایز است که او در مسلک ایشان معدود شود و کتمان با و متعلق باشد مدانکه در این آیه دلالت است بر شرف انسان و مزیت علم و فضل عبادت
و تنبیه بر آنکه علم شرط است در خلافت بلکه عمده است در آن چنانکه گذشت و آشاره بآنکه صحیح است اسناد تعلیم بحق تعالی و اگر چه صحیح نیست اطلاق معلم بر او
بجهت اختصاص آن بکسی که محترف باشد بآن و ایما بآنکه لغات توقیفی اند چه اسما دلالت میکنند بر الفاظ بخصوص یا بعموم اگر شامل صفات و افعال باشد و
تعلیم از عبادت است از القای آن بر متعلم بر وجهی که معانی آن بر او مبین شود و این مستلزم سابقه وضع است و اصل نافی آنست که این وضع از کسی باشد که قبل از آدم
بوده پس از خداست چه چنانچه باشد و نیز در این آیه دلالت است بآنکه مفهوم حکمت زاید است بر مفهوم علم و اگر نه لازم آید تکرار در ملائکه انت العلیم الحکیم و مکرر باشد بر آنکه علوم
ملائکه و کمالات ایشان قابل زیاده است و حکما منع آن کرده اند در طبقه علیای از ایشان که میگویند و ما منا الا له مقام معلوم و احمل بر منع کرده اند و بر آنکه آدم
افضل از ملائکه است زیرا که اعلم از ایشانست و اعلم افضل است لقوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و بر آنکه حق تعالی علم با شیا دارد قبل از حدوث
آن و فایده الهام و علم غیب آنست که ملائکه با مر او سبحانه راضی و تقصیات از تسلیم شوند زیرا که هرگاه دانستند که او عالمست بجمیع مغیبات و آنچه علم او بآن
است بمصالح و حکمی که ایشان را بآن اطلاع نیست پس ایشان را بغیر از رضا و تسلیم قضا چاره نباشد علم الهدی قدس سره در این مقام سوالی ایراد نموده
که هیچ مفسری تا غایت متعرض آن نشده و بعضی از بعضی معاصرین متفاده و آن اینست که ملائکه از کجا عالم شدند بصحت قول آدم و مطابقت اسما بمسمیات و حال آنکه
ایشان عالم باسما نبودند تا از ره اخبار آدم بآن تصدیق توانند کنند تصدیق قول او و عالم شوند و حال آنکه سوق کلام مقتضی آنست که در حینی که آدم عم
اسماء اعلام ایشان نکرد علم بصحت آن پیدا کرده و معتقد بآن نبودند چه اگر تصدیق بآن نمی نمودند مضمون الم اقل لکم را استماع میکردند و نبوة
آدم و افضلیت او معترف نمیشدند زیرا که ابتهج متفرع است بر علم ایشان بتطابق اسماء بمسمیات و صحت قول او در اخبار بآن جواب از این سوال آنست که
ممکن است که حق تعالی بنحوی از انحاء ایشان را عالم ساخته باشد بصحت اسماء و تطابق آن بمسمیات و ایشان بجهت زوال اشتباه ناشد بآ علمیت و افضلیت او
و مصدق او کرده یا گوئیم جایز است که در هر قبیله از ملائکه لغات مختلفه بوده باشد هر قبیله از ایشان اسمای را بلغت خود دانسته باشد و
نه بلغت غیر خود همچنانکه در بنی آدم و اینکه هر کس از خاصه اسمای را اعتبار کنند در جمیع لسان ایشان از خلاف عادت است و چون حق سبحانه خواسته باشد که
تنبیه کند ایشان را بر نبوت آدم جمیع لغات مختلفه را تعلیم او فرموده باشد پس در حینی که آدم بهمه لغات ایشان اسما مسمیات را اعلام ایشان کرده
باشد هر طایفه از ایشان آنچه مطابق لغت ایشان بوده باشد دانسته باشد باقی لغات را با خبار هر قبیله معلوم کرده باشند بنابر این وجه پس معنی
انبئونی آنست که باید خبر دهد هر قبیله از شما بجمیع اسما مختلفه و مخفی نیست که اینها وجوه مبنی اند بر آنکه علم ایشان بنبوت آدم متعلق بنبوت باشد چه
اگر اخبار ملکه بن اخبار مقترن بمعجزات باشد و اثبات نبوة دیگر که اگر نبوة او قبل از آن ثابت شده باشد پس بصحت قول او قائل بوده باشند که عالم
بمطابقت اسما بمسمیات بوده او ترده که چون آدم عم اسماء جمیع مسمیات را اعلام ملائکه فرمود و ملائکه عجز خود معترف شدند افضلیت و اعلمیت او را اقرار کردند

معلم آدم که

خبر



حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام او فرمود با ایشان تا منبری از برای که فرشتگان او نهادند و صفت اسما بکر خوانند و در عرض صد سال تا عجایب و غرایب اسماء نهادند از ابد و بعد
از آنکه آدم از مشاهده فرمان فرمود او نزد او و پیر او دادند و در مرحبا و ادهم از فرمود تا بر اینجا نشست و بر اسماء نهاد میکرد و بر افواج فرشتگان سلام میکرد
با ایشان تو که السلام علیکم و رحمة الله یا ملائکة الله ایشان در جواب میگفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم و تکریم با و خطاب کرد که
ای آدم سلام و تحیت من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو باد تا مرتبه ایشان ظاهر شود و بنزد ملائکه اعظام و اجلال و اکرام او بیشتر بعد از آنکه اعلام او کرد باسما مسمیات او را
ملائکه فرمود اینچنین را که علم بآن نداشتند امر کرد همه ایشان را بسجود تا اعتراف کنند بفضل مرتبه و درجه او و اعتذار نمایند از آنچه در حق او میگفتند در این امتحان
ایشان رکنند محل نفقه و مرتب ذات عالمیان ظاهر گردانند تا ظاهر که اطاعت و انقیاد او سیجا کنند از کوره از ما بشر اخلاص مبرا از غش بر نماید اگر مغشوش و
معیوب نسبت بشوائب نفاق و غش او ظاهر ساختن مردود ابد گردانند کما قال جل ذکره **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد کن ای محمد آنکه گفتیم **لِلْمَلَائِكَةِ** مر جمیع فرشتگان را که یکبار
اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم نه سجده عبادت زیرا که آن غیر مر او را نیست و نزد بعضی این امر قبل از آن بود که تسویه خلق او
کند لقوله تعالی فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین اسیعطف ظرف است ظرف بنا بر آنکه منصوب بمضمر باشد الا معطوف نسبت جمله متقدم
بعامل که در او مقدر است لکن عطف قصه بر قصه بکر و از نعمت بر ذات بعد از آنکه بر نبید کان بعد امیکند سجود در اصل لغت بمعنی تذلل است با تطامن
کقوله و النجم و الشجر یسجدان و در شرع وضع جبهه است بقصد عبادت و مامور به اگر معنی شرعی است پس مسجود له بحقیقت حق تعالی بوده و آدم قبله
سجود ملائکه بجهت تعظیم و تفخیم شان او همچنانکه کعبه معظمه و یا آدم سبب وجوب سجود نکاته سجا چون خلق آدم فرمود بر جهتیکه انموذج جمیع
مبدعات ملکیه همه موجودات و نسخه آنچه در عالم روحانی و جسمانی است ذریعه ملائکه با ستیفای آنچه مقدر بود مر ایشان را از کمالات و سبب وصول بظهور
آنچه مباین بودند و ان از مراتب و درجات امر فرمود ایشان را بسجود بر وجه تذلل بجهت آنچه دیدند و مشاهده کردند از بدایع عظیمه و آیات باهره او و بجهت شکر گذار
نعمتیکه بر ایشان انعام فرمود بواسطه او و پس لام لآدم لام علیت است که در قول حسان بن ثابت واقع شده در حق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که فاکنت احسب ان الامر
منصرف عن هاشم ثم منها عن ابی حسن الیس اول من صلی لقبلتکم و اعرف الناس بالآیات و السنن و یا مانند لام لدلوک الشمس در کریمه اقم الصلوة لدلوک
الشمس که بمعنی عند دلوک است و اگر معنی لغوی است پس مسجود له آدم باشد پس از معنی تواضع ملائکه باشد برای آدم از روی تحیت و تعظیم او همچو سجده
اخوه یوسف مر یوسف را و یا بمعنی تذلل و انقیاد ایشان در تحصیل آنچه منوط شود با معاش آدم و دنیا و تمام کردن بان کمال ایشان و آنچه هکذا
منقول است که مراد سجده تعظیم است و منقول اصح و اقوی است و مؤید اینست که اگر فی الحقیقه سجده خدا میشود آدم مانند قبله ابلیس امتناع نمینمودی
و ملائکه استعظام این امر نمیکردند و لکن قائل اول را میرسد که گوید چون نوعی از تعظیم آدم از آن فهم میشد از اینجهت ابلیس از آن امتناع کرد
ملائکه استعظام از نمودند و امامیه باین استمساک کرده اند بر آنکه انبیا افضل از ملائکه اند چه حق تعالی ایشان را بسجود آدم امر کرده و این مقتضی
تعظیم و تفضیل او است بر ایشان بجهت قبح تقدیم مفضول بر فاضل الفضیه چون حق تعالی ملائکه را بسجود آدم امر فرمود **فَسَجَدُوا** پس سجده کردند ملائکه
او را **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر عزازیل با قبایل خود که جماعتی از جن اند **أَبَىٰ** سر باز زد از سجده **وَاسْتَكْبَرَ** و تکبر کرد و گردن کشی کرد از آنکه او را وسیله
خود سازد در عبادت حق تعالی و یا از آنکه تعظیم او کند و تحیت او نماید یا آنکه خدمت او کند و در اصلاح معاش او سعی کند آبا بمعنی امتناع است باختیار
و تکبر عبارت است از آنکه شخصی نفس خود را اکبر از نفس غیر خود بداند و استکبار بمعنی طلب کبر است و جز تشنیع یعنی ابلیس طلب کبر و بزرگی کرد و در آن
مبالغه نمود **وَكَانَ** و بود در اصل **مِنَ الْكَافِرِينَ** از ناگرویدگان یعنی از منافقان در علم خدا چه اظهار انقیاد مینمود نزد فرشتگان و باطنا
کافر بود و چون حق سبحانه او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و هویدا شد گویند معنی اینست که بود از ناگرویدگان بجهت استقباح او
امر خدا را در سجده کردن مر آدم را چه اعتقاد او آن بود که افضل از آدم است و چگونه افضل مأمور شود بتخضع و تذلل از برای مفضول کما اشعر الیه قوله انا خیر منه
در جواب ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین و بدانکه علما را اختلاف است در کسانیکه مأمور بودند بسجود بعضی بر آنند که
ایشان جمعی از ملائکه بودند که حق تعالی ایشان را با ابلیس بر زمین فرستاده و قتیکه خلق آسمان و زمین و ملائکه کرد و ایشان را جن میگفتند اخفیا ملائکه
بودند در عبادت و ابلیس عجب و کبر را در نفس خود راه داد و حق تعالی بر اطلاع بر او امر کرد با و جماعتی که تابع و بودند که سجده آدم کنند تا نفاق او ظاهر گردد و بعضی
دیگر بر آنند که مراد همه ملائکه اند غیر از مهیمنین که بجهت فرط تحیر و کمال استغراق ایشان در ذات و سبحات او از خود بیخبر بودند بجهت این از دائره تکلیف بیرون
بودند و کریمه ام کنت من العالین اشاره باین طبقه ملائکه است و اکثر بر آنند که مراد همه ملائکه اند بدلیل عموم فسجد الملائکة کلهم اجمعون و در ابلیس نیز
اختلاف است که او از جنس ملائکه است یا نه جمله معتزله و امامیه بر آنند که او از ملائکه نیست بدلیل قوله تعالی کان من الجن و آنکه گفته اند که جن از اجتنان
مشتق است بمعنی استتار پس اطلاق لفظ جن بر ملائکه جایز باشد زیرا که ایشان از ابصار مستترند خلاف ظاهر است چه حقیقت جن خلقی است لطیف الجرم که از
نار مخلوق است و ذریات او است که متشکل شوند باشکال مختلفه و اطلاق لفظ منصرف بمعنی حقیقی خود است و کریمه اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون
قول ملائکه سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن شاهد اینست و آیه لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون نیز دلالت [illegible] دارد
این وجه دیگر آنکه ملائکه از نور مخلوق اند تناسل و اکل و شرب بر ایشان روا نیست بخلاف ابلیس که از نار مخلوق است و او را ذریت است و اولاد دارد کقوله تعالی افتتخذونه
و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو و در روایت صحیح واقع شده که او ابو الجن است همچنانکه آدم ابو البشر است و بنا بر این [illegible] کریمه جاعل الملائکة
رسلا و شکی نیست که رسول از خدا معصوم اند از خطا [illegible] اگر فسق را از ایشان جایز داریم [illegible] ایشان کشود [illegible] بر قول ایشان [illegible] و استثنا دلالت
کند بر آنکه ابلیس از جنس ایشان نباشد بلکه بجهت دخول او است با ایشان در مامور به سجود و دیگر آنکه محتمل است که در اینجا استثنا منقطع باشد نه متصل

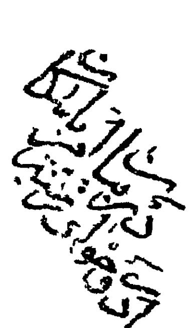
دعوی

و تمرد



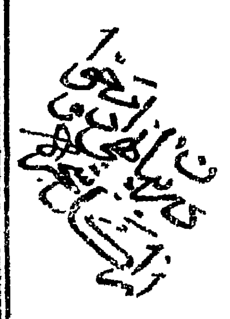
کقوله تعالی ما لهم به من علم الا اتباع الظن و مؤید این است آنچه ابن بابویه در کتاب نبوت باسناد خود نقل کرده از جمیل بن دراج که گفت از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم که ابلیس
از ملائکه بود گفت نه بلکه از جن بود و میان ملائکه مختلط بود و ایشان تصور میکردند که از ایشان باشد و حق سبحانه چون مامور شدند بسجود و او از آن ابا کرد
دانستند که او از ایشان نیست و عیاشی در تفسیر خود این را نیز روایت کرده و آنچه از ابن عباس مروی است که میان ملائکه و جن مقاتله واقع شد ملائکه ابلیس را که در
سن صبا بود سبی کردند و او در میان ایشان می‌بود تا امر بسجود واقع شد ملائکه منقاد شدند و ابلیس چون خبیث الاصل بود خبث ذاتی او در حق او ظهور کرد الا
ابلیس کان من الجن و اکثر اهل تفسیر برآنند که ابلیس از ملائکه است و آنکه کان من الجن را تأویل میکنند باینکه جن از اجتنان است بمعنی استتار و ملائکه
مستترند از ابصار چنانکه گذشت پس اطلاق لفظ جن بر ایشان جایز باشد یا آنکه گفته‌اند که طایفه از ملائکه بعد از خلق آسمان و زمین بزمین هبوط کردند و بر صحت
قول خود استشهاد نموده‌اند و نیز میگویند که میتواند بود که بسبب عصیان لباس ملائکه از او خلع شده باشد و لباس جنیت در او پوشیده و آیه لا
یعصون الله ما امرهم را تخصیص کنند بحجت نیز و جایز میدانند عصمت غیر ایشان را و یا آنکه اغلب ملائکه معصومند همچنانکه میان انسان معصوم
و غیر معصوم میباشد و دیگر میگویند که میتواند بود که او سبحانه بجهت تغلیظ تکلیف شهوت و نکاح را در او مسلط ساخته باشد اگرچه در ذات ملائکه
مسلوبست و مسلم میدانند که حق اکل و شرب کنند آنچه در روایت واقع شده که عظم طعام جنیان است مراد آنست که از آن میبوسند نه که میخورند
از آیه جاعل الملائکة رسلا جواب داده‌اند که مراد بعضی از ایشانند نه همه ایشان و نیز میشاید که نوعی از ملائکه باشند که بالذات مخالف شیاطین
نباشند بلکه بعوارض و صفات مخالف باشند مانند بشر و سفله پس لفظ جن شامل این نوع ملائکه و شیاطین باشد ابلیس از این صنف بود
کما قال ابن عباس ان من الملائکة ضربا یتوالدون یقال لهم الجن و منهم ابلیس و لهذا از حال خود متغیر شده و از محل خود هبوط نموده و آنکه ملائکه
از نورند و جن از نار و دلالت میکند بر مغایرت جنس حیثیت میکنند بر آنکه نار و نور هر دو جوهر مضی‌اند غایتش در باب اینکه نار مغمور و مکدر است بدخان
محذور منه بسبب فرط حرارت و احتراق بخلاف نور و از مجاهد و طاوس نقل است که ابلیس پیش از آنکه مرتکب معصیت شود اسم او عزازیل بود و با جمعی از ملائکه
که ایشان را جن میگفتند در زمین متوطن بود و چون تکبر کرد و از سجده آدم ابا نمود او را ابلیس نام نهادند و شکی نیست که مذهب اول اصح و اظهر است و اجوبه
که مفسران گفته‌اند ما و لثلث جدلی و متعصی ظاهر مأموریت ابلیس بسجود اگرچه از ابی یر مفهوم نمیشود اما ما منعک الا تسجد اذ امرتک صریحست و دلالت میکند
بر آن پس استثنای متصل باشد عدم ذکر آن در مستثنی منه در این امر باعتبار استغنا است که ملائکه از ذکر جن چه هرگاه اکابر مأمور باشند بتذلل
از برای کسی بتوسل با اصاغر نیز مأمور خواهند بود پس حقیقة ضمیر فسجدوا راجع بقبیلتین است فکانه قال فسجد المأمورون بالسجود الا ابلیس
و در انوار آورده که چون مراد بنور جوهر مضی است و نار همچنین الا آنست که نار مکدر و مغمور است بدخان و محذور عنه بسبب حرارت صاحب است
از فرط حرارت و احتراق پس هرگاه که مهذب و مصفی شد محض نور میشود و اگر از منسوب گشت بدخان عود بحالت اولی میکند هر چند خانه او نیز
شود نور آن منقص سیاه میکند تا آنکه همه آن منطفی شده دخان صرف میماند پس بهنگام میان ملائکه و جن منافی نباشد اصل همه از جوهر مضی
بوده باشد این اشبه است بصواب و موجب تطبیق بین القولین والعلم عندالله و بدانکه آیه دلالت میکند بر آنکه عمل خود درج جزء ایمان نباشد زیرا که کفر
ابلیس بسبب آن بود که اعتقاد کرده بود باینکه خدا تبع او را بفعل قبیح امر کرده و در این امر هیچ حکمتی و مصلحتی ملاحظه نکرده دیگر آنکه استخفاف
آدم کرد و شک نیست که استخفاف پیغمبر موجب کفر است و دلالت میکند بر بطلان قول مجبره از چند جهت یکی آنکه دلالت بر آنکه ابلیس را خود قدرت
اختیار بر سجود و ترک سجده کرده چه مفهوم لفظ ابا در اصل لغت یا منتفی است دوم آنکه نسجد و دلالت میکند بر آنکه سجود از فعل مخلوقست نه از فعل خالق
سیم آنکه مدح ملائکه بسجود و ذم ابلیس بترک سجود دلالتست بر آنکه او سبحانه خلق قدرت سجود فرموده بود در ایشان زیرا که اگر ایشان را قدرت و اختیار نمیبود در آن
همچنانکه مدح و ذم بیهوده میبود و نیز از فواید این یکی آنست که استکبار مستقبح است دوم آنکه مفضی صاحب خود است بکفر سیم حجت است بر اتمام
امر او سبحانه هر چهار ترک خوض در آن پنجم آنکه امر برای وجوبست ششم آنکه ترتیب عقاب بکفر بر کسی است که علم الهی تعلق گرفته باشد آنکه بصفت کفر متصف شود
اگر چه در اثنای حیات مؤمن بوده باشد چه عبرت بخواتیمست مروی است از حضرت رسالت که هرکه سوره که سجده در آن است بخواند سجده کند ابلیس را دور میشود و افغان
کرده گوید وای بر من فرزند آدم مأمور شد بسجده کرد و بسجود افتاد و مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستوجب دوزخ شدم ابوالعالیه روایت
کند که چون نوح علی نبینا و علیه السلام در کشتی نشست ابلیس با ماده در بنا کشتی جا گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه استکبار و تجبر خود را و مردمان را هلاک
کردی گفت اکنون چه کنیم گفت توبه کن گفت توبه من قبول باشد نوح گفت که بار خدایا اگر ابلیس توبه کند از او قبول میکنی خطاب آمد که اگر قبر آدم را سجده
کند توبه او را قبول کنم نوح این معنی را با ابلیس اعلام کرد ابلیس جواب داد که مرا در زندگی او سجده نکردم حالا که مرده است سجده خواهم کرد آورده‌اند
که چون ابلیس از سجده آدم ابا کرد حق سبحانه او را لعنت کرد و او را از صف ملائکه دور کرد اینجا همه ملائکه را امر فرمود تا او را لعنت کردند آدم را گفت که خیز
و بهشت رو و از مستلذات آن متمتع شو کما اخبر عنه عز شانه **وَقُلْنَا يَا آدَمُ** و گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم **اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ**
ساکن شو تو و جفت تو در بهشت و چونکه مقصود اصلی در این حکم آدم بود نه حوا از این جهت هر دو را مخاطب نساخت بلکه حوا را بعطف تابع او گردانید و آنکه
سکنی از سکون ماخوذ است زیرا که سکنی نوعی از استقرار و لبث است و انت تأکید است که ضمیر مستتر اسکن را زوج گذاشته تا صحیح باشد عطف بر آن زیرا بعضی
حوا را از بقیه طینت آدم ایجاد فرمود و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهایی مستوحش بود چون بخواب رفت او غلبه ساخت تا بجوف
و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی تمام حسنی فی الاکمال و حلیها بهشت در او پوشانید و زاد بولع و زینت
بیاراست و در آرام گرفت تا بر بالین آدم بنشست آدم چون بیدار شد نظرش بر صورتی دلکش افتاد و از حسن و جمال او مشاهده کرد گفت از آن توجه کیستی کسی

لاادم





مرز خرام او برا بود مخلوق شده للسکنی تا بمنزله مکری وجو خوانند که با او مفاخرت کنند ملائکه گفتند حکم الهی چنان است که هر شی بدیهی و تعلیم زنها از حرج
مواصلت فکنی گفت بهر او چه باشد گفتند اینکه سبب دیر شغیر اخبار زنها و اهل بیت صلوات فرستی زیرا که اگر عرض وجود با جوا و بمبنوتر اینها فرید آدم
باد صلوات فرستادن با او مواصلت کرد مرد بستکه ملائکه خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند این چه نام دارد گفت حوا گفتند چرا با این اسم
مسمی شد گفت لانها خلقت من حی جهت آنکه او را از زنده آفریده اند گفتند او را برای چه خلق کرده اند گفت تا با او انس گیرم و وحشت مرا زایل شود و بعضی
از اهل تحقیق گفته اند که چون آدم از کل و آب مخلوق شد و حوا از آدم از آن جهت است که همه مرز دوات کل است و همه زنها را مرد زان بدانکه مراد بجنه واد ثواب
است و برا که کلام او برا بعهد و غیر از آن معهود نیست و نزد بعضی بوستانی بوده او بستانهای آسمان نه جنة الخلد زیرا که سکون در آنجا نیست و تکلیف در آن ممنوع
و خروج از آن ممنوع و بعضی دیگر برا بند که بوستانی بود از بوستانهای دنیا در زمین فلسطین یا میان فارس و کرمان که حق تعالی بجهت امتحان آدم خلق فرموده بود
لفظ اهبطوا مستلزم آن نیست که در آسمان باشد زیرا که هبوط بمعنی انتقال است از قبیل اهبطوا مصرا یعنی منتقل شوید از این زمین بزمین دیگر استدلال
کرده اند بر اینکه جنة الخلد نبوده بآنکه ابلیس آدم را گفت هل ادلک علی شجرة الخلد چه اگر جنة الخلد بود آدم با بیخبر الم میبود و برا احتیاج بدلالت ابلیس
نبود و اما اکثر مفسرین و حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و ابن بسا از معتزله جو جبائی و رمانی و ابن الاخشید و غیرهم بر آنند که جنة الخلد بود و خروج آدم
از آن منافاة ندارد زیرا که خلود در آن نسبت بمکلفین است نه مطلقا و دیگر آنکه پیش از صور مکلفا بار نموجب کل شی هالک الا وجهه فانی خواهد شد
پس خلود آن علی عموم نباشد بلکه نسبت باهل تکلیف باشد نه بایدانست که امر سکون پیش بعضی برای اباحه نیست بلکه برحم تعبد و اکثر قائلند
که امر اینجا برای اباحه است زیرا که در این امور مستقی و تکلیفی نیست تا امر برای تعبد باشد بر این تقدیر است قوله جل ذکره **وَكُلَا** و بخورید ای آدم
حوا **مِنْهَا** از بهشت یعنی از میوه‌های آن **رَغَدًا** صفت مصدر محذوف است تقدیر اینکه اکلا رغدا واسعا یعنی خوردنی بسیار با فراغت و خوشحالی
حَيْثُ شِئْتُمَا هرجا که خواهید از بهشت و از هرچه اراده کنید حیث از جهت مکان مبهم است ای ای مکان من الجنة شئتما و توسیع بر امر بر ایشان بجهت
ازاحه علت است و زایل عذر در تناول شجره منهیه از میان اشجار یعنی محظور نیست بر شما بعضی اکل و نه بعضی از مواضع جامعه ما کولات از جنة
تا ایشان را عذری نباشد در تناول از شجره واحده از میان اشجار جنة که فایت حصر اند **وَلَا تَقْرَبَا** و نزدیک مشوید یعنی مخورید **هَٰذِهِ**
الشَّجَرَةَ این درخت را که گندم است اشهر اقوال **فَتَكُونَا** پس باشید اینهنگام که نزدیک شوید باین شجره **مِنَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران بر نفسهای
خود یعنی از کسانیکه حظ خود را از ثواب ناقص کرده باشند چه ظلم در اصل بمعنی نقص است کقوله تعالی ولم تظلم منه شیئا ای لم تنقص و چون دلیل واضح
و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول عمر تا آخر عمر پس نهی تنزیهی باشد که عبارت از ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی حتمی که از او معصیت لازم است
زیرا که منافی است از ذنب عصمت بخلاف اول و از امام محمد باقر ع مرویست که لا تقربا هذه الشجرة باین معنی است که لا تقربا بالاکل یعنی نزدیک
خوردن با او مشوید لا لنه میکند بر اینکه نهی متعلق باکل شجره است نه بنزدیک شدن باو موضع اجماع مفسرین نیز اینست و شبهه نیست که تعلق
نهی بقرب که از مقدمات اکل است جهت مبالغه است و تاکید در نهی اکل و تنبیه بر آنکه قرب بشیء موثر میلان قلب است با خذ او و عدم قرب او موجب عدم
اکل از جهت اجتناب از موجب شیء موجب اجتناب است از آن شیء بود و اموال نیز او سر ده کرده و این کلام مبالغه است در نهی و از تعلق نهی است بقرب که او مقدم
تناول است بجهت مبالغه در تحریم او و وجوب اجتناب از آن و تنبیه بر آنکه قرب از شیء موثر و داعی میل است که اخذ مجامع قلب است و ملهی از ازاجه
عقل و شرع مقتضی نشتها حبک الشیء یعمی و یصم یعنی دوستی تو شیء را کور و کر میسازد و استکه شما کردید این شجره نکردید که بر شما حرام است اکل آن تا مبادا در آن افتد
و در بکر اکل آن اسلت بنکر وانیده که ایشان را ظالمین فرا شد که بر نفس خود ظلم کنند یعنی نقص حظ از نمایند بجهت ایقاع بجریکه مخلت است بکراهت و نعیم چه فا
مقید سببیت است خواه آنکه برا عطف بر نهی باشد که موجب جزم فعلست و یا جواب نهی که سبب نصبست و بدانکه شجره منهیه نزد ابن عباس و اکثر
مفسرین خوشه گندم است و بروایت ابن مسعود و سدی درخت انگور و ابن جریج گفته که درخت انجیر بوده و از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که از درخت
کافور بوده و نزد کلبی شجرة العلم است و اند رختی بوده در وسط فردوس اعلی که هر که از آن خوردی نیک و بد را بدانستی و باد رختی بوده که هر که از آن
خوردی حدث او را طاری شدی و قول اول اشهر و اعرف است و صاحب انوار گفته که تعیین کرده نشود هم چنانکه در آیه معین نیست بجهت عدم توقف
آنچه مقصود است بر آن و بباید دانست که علما را اختلاف است در آنکه جایز است که در ابتدای خلق و قبل از کسب طاعت و ترک معصیت دخول بنده در بهشت
سبیل تا بیدنا نه بعضی گفته اند که جایز است که خدای تعالی بفضل خود بنده را از روی تابید بهشت برد نه برجهت ثواب و جزا زیرا که این نعمتی است از جانب او
سبحانه هم چنانکه خلق عباد و تعریض بر ثواب نعمتی است از جانب او و ابو القاسم بلخی بر آنست که جایز نیست زیرا که در این صورت حال خالی نیست که بنده در بهشت
متعبد خواهد بود یا نه اگر متعبد باشد پس باید جزا داده شود او را از ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و اینهنگام و برا از برای مجازات و مکافات اعمال مرجعی باید
و آن منافی تابید است و اگر غیر متعبد باشد پس لازم آید که معطل و مهمل باشد و این منافات دارد بکریمه ایحسب الانسان ان یترک سدی و قوله تعالی افحسبتم
انما خلقناکم عبثا و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و اصح قول اینست زیرا که ممکن است که خدای تعالی بنده را در بهشت ملجا سازد بفعل حسن و
ترک قبیح پس از مستلزم اهمال و عبث نباشد و مؤید اینست آنکه در اخبار واقع شده که اطفال از روی تفضل در بهشت خواهند رفت نه برجهت ثواب
آورده اند که چون حق تعالی آدم را در بهشت بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و لباس مفاخرت در بر او کرد و غلمان و ولدان در پیش او در مقام
خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حور از برای او زینت و ملائکه از مقربین مودب ابلیس بر قیاس حسد آتش در حرکت آمد تا خود را بهیئت کرد بوکه بچه نوع آدم را
از این منصب معزول سازد و چون حق تعالی او را از شجره مذکوره نهی فرمود ابلیس فرصت یافته بنزد او خود گفت وقت آنست که با غوا و اضلال او بر آدم و حوا از





فارغ سازم پس بیامد در دهن مار در آمد و از وی درخواست که مرا با آدم برسان ما بین بنشست طاوس را فرمود تا بهشت رساند پس ابلیس بیامد و در
بر آدم و حوا ظاهر نشد و گویند که او از دهن مار بیرون نیامد بلکه میان طرفهٔ دهن او بیرون آمده خود را با آدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد و ایشان
او را نشناختند با او گفتند چرا میگریی گفت بجهت مردن شما و زوال این نعمت که امروز شما را گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که چون
خورید وباید شما است و اشارت بآن درخت منهی کرد گفتند ما را از آن نهی کرده اند چگونه بر اکل آن اقدام نمائیم گفت این نهی از آن درخت است که شما را از
آن منع کرده اند سوگند یاد کرد که من در این امر نیک‌خواه شمایم و از محض دوستی شما این دلالت میکنم کما قال الله تعالی حکایة من قوله هل أدلك
على شجرة الخلد وملك لا يبلى وما نهيكما ربكما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين و چون ایشان
گمان نداشتند که کسی بنام خدای تعالی سوگند بدروغ خورد بنا بر این سخن او فریب خورده باکل شجره مشغول شدند فأزلهما پس بلغزانید قدم آدم و حوا را
الشيطان ابلیس بتلبیس عنها از آن درخت یعنی از جهت آن شجره و بوسیلهٔ آن اصلال زلت ایشان نمود و سبب آن حامل ایشان شد بر زلت یا آنکه
ضمیر عنها راجع بجنت باشد یعنی ازلال و اذهاب ایشان نمود از بهشت فأخرجهما پس بیرون کرد ایشان را اسناد ازلال و اخراج ایشان بشیطان بجهت آنکه
او سبب ازلال و اخراج ایشان شده و اگر نه حقیقة مخرج حق تعالی آدم و حوا را بیرون کرد مما كانا فيه از آنچه بودند در آن از مرتبهٔ عظیمه و درجهٔ رفیعه
و اصناف نعمت و انواع کرامت بعضی گفته‌اند که چون ابلیس از سجود ابا نمود او را از بهشت منع کردند و نگذاشتند که بعد از آن به بهشت رود که قوله تعالی
فاخرج منها فإنك رجيم پس وسوسهٔ او از خارج بهشت بوده باشد بحیثیتی که آدم و حوا آواز او را شنیده باشند و گویند منع دخول او بر وجه تکریم بوده نه بر این
معنی که با ملائکه بطریق تکرم در بهشت داخل نشود چنانکه قبل از این باین طریق داخل میشد نه منع او بر وجه مذلت و مسارقت نیابد و این منافی دخول او نباشد
و گفته‌اند که مصور شد با مثل شد بر وجهی که خزنهٔ بهشت او را نشناختند و به بهشت در آمد وجهی دیگر آن‌اند که اتباع خود را فرستاد تا ازلال آدم و حوا
کردند و اشهر آنست که در دهن مار رفته در بهشت داخل شد والعلم عند الله و بدانکه اخراج آدم و حوا از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بلکه بجهت
تغییر مصلحت بود یعنی بعد از تناول ایشان شجرهٔ منهیه را حکمت و مصلحت الهی مقتضی اخراج و اهباط ایشان بود و ابتلاء او بتکلیف و مشقت زیرا که
لبس جنت چنانکه از اشعرت بر وجه تفضل و امتنان بود دیگر آنکه سبحانه را اختبار بوده که بجهت تشدید ابتلاء و امتحان انواع از آدم سلب نماید چنانکه غنی
را که فقیر میسازد و صحیح را سقیم و منعم و نعمت را محنت و نقمت بدل میکند و بعضی از علما برآنند که بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگرچه اکل شجره
واقع نمیشد زیرا که او برای زمین مخلوق شده بود بدلیل قوله تعالی إني جاعل في الأرض خليفة لیکن خروج او از بهشت اگر بدون اکل شجره واقع
شدی سهل بودی و چون بعد از اکل متحقق شد اصعب نمود و گاه شنوده که چون آدم و حوا شجره منهیه تناول کردند لشکر بلا و
ابتلاء روی بدیشان نهاد فی الحال تاج شرف و افسر جلال از سر ایشان بیفتاد و حلل بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و رضوان و حوران و ولدان که در
ملازمت ایشان بودند ایشان را نمودند چون ایشان برهنه و بیکس ماندند بیکو پیوند مدد بجانب هر درخت که میشتافتند از ایشان دور میشد و هیچ برگی نوا نمی
یافتند و چون از خجلت برهنگی بهر طرف میگریختند در پس هر درخت پنهان میشدند ندا رسید که یا آدم أفرارا منا ای آدم میگریزی آدم جواب داد حاشا منک
بلکه از شرم گناه خود سرگردان شده‌ام و چگونه گریزم که از حضرت تو گریختن ممکن نیست و بغیر ما قبل پیشگاه جود و کرم تو هیچ پناه ندارم جز آستان لطف
پناه گاه ندارم عاقبت برگ انجیر خود را بپوشانید و چون فرمان در رسید که از بهشت بیرون رو بدانم دست حوا بگرفت و روی بیرون نهاد و هر دم میگریست
که شاید بتبع مرحمتی صبا و درشبهٔ رامفتاحی بدید آید از هیچ طرف بیچ مرادی بمشام امید ش نرسید و چون خواست که بیرون آید از بهشت کلمهٔ طیبه بسم الله
الرحمن الرحيم بر زبان راند جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش شاید که از افق غیب اختر نجاة درخشان گردد و از مطلع امید کوکب خلاصی طلوع
نماید خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون رود که گفت الهی تو را باسم رحمن و رحیم خوانده است بروی رحمت فرما ندا رسید که ای جبرئیل مرا رحمت کم نیست ولی از
رحمت کردن ملال ندارم اگر امروز بروی رحمت کنم بر ولایت رحمت کرده باشم میخواهم که فرزندان آدم روی بهشت بهند و هر آنان عاصی از فرزندانش همراه داشته باشد
آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا سعت رحمت من آشکارا گردد و صاحب بحر الحقائق آورده که آدم بدان سبب مامور شد که از بهشت بیرون رود که با عشق الهی بد
امید و عشق و محبت در دار الملام نه در دار السلام چه عشق خواستار ملامت و عقل جویای بخیر و سلامت و لهذا یکی از اکابر شجرهٔ منهیه را به شجرهٔ المحبة
تاویل فرموده و در نفس الامر از برای آدم از آن بوده و سبب نهی از آن نهی و دلالت شجره بوده که حسن و جمال بدان آشکارا میکرد تا محرص و شر غیب طالب
کند بدانکه الانسان حريص على ما منع یعنی طبیعت آدمی اقتضا میکند که از هرچه او را نهی کنند حرص بر طلب آن بیفزاید و ممکن اگر نهی بدان متعلق نشدی
آدم را بجهت استیفای حظوظ نفس و استکمال لذات از برای میوه محبت بنودی چه محبت غذای روحانیست و کسی که برتبت جسم اشتغال نماید غرامت
پرورش روح ندارد پس بجهت این حکم شد که ای آدم اگر آسایش مطلبی اینک بهشت بخور و بیاشام و گرد شجرهٔ منهیه مگرد تا با سلک تحت محبت از جملهٔ ستمکار
نباشی نفس خود را براکند نوش محبت بی نیش بلا نیست محنت و محبت مجانس هم و توأم یکدیگرند که تا بل بیت هر که دعوی محبت ساز کرد صد هزار غم بر
خود نثار کرد و از بعضی عرفا منقول است که پیش از وجود آدم و حوا محبت و عشق مظهری میجستند چون ملائکه را استحقاق مظهریت آن نبود در کنج خلوت
و گوشهٔ فراغت معتکف بودند تا دبدبهٔ طاعت ابلیس و طنطنهٔ عبادت شش هزار ساله او در ملک و ملکوت افتاد عشق خواست که تا دست در کمر مواصلهٔ
او زند در سلطان غیرت مانع بروی زد که حریف خود را بشناس عشق یکبار دیگر به جلوهٔ غیب نشست و در برزخ جن و ملک بر تربت آدم فکند آدم از کتم
عدم خیمه بفضای شهود زده قدم در عالم وجود نهاد عشق از در صورت شجرهٔ منهیه با او نمود فی الحال و شد خواست که هم آنجا با او عقل مانع آمد گفت
این هوس از جای خلد است نه از منزل این کار خانه دل غرض بدکان است و در بهشت متاع غم بازار نیست از آنجا هبوط کن تا به کشائی که هر فرداری بسائی ایشان



مضبوط نتوانست بکار آید پس آدم بهوای محبت از فضای بهشت بتنگنای دنیا آمد از ساحل سلامت در بحر بلا و محنت افتاد و از کاس فرح
متوجه کلخن ترح شد کلمات نعمت از انجا دست افشانی مبارک ساحت و از ذروه جاه بحضیض چاه محنت افتاد و از مرتبه قرب دور بدنیا غربت و درد کات
کلفت نا بسر رفت جامه اش پوشاند و الفت اختیار کرد و قدم از صومعه صفا بخرابه علیا پیرهن نهاده ساکن گلخن دنیا شد کما قال الله تعالی **وَقُلْنَا** و گفتیم آدم
و حوا را **اهْبِطُوا** فرو روید از بهشت بجا دون و گفته اند که ضمیر فاعل راجع بآدم و حوا است لقوله تعالی قال اهبطا منها جمیعا و ابراز او در صورت جمع
جهت آنست که ایشان اصل آدمیانند فکانه ایشان خلق جمیع بشرند یعنی گویا خطاب ایشان بذریات ایشان متضمن است و یا جمع ضمیر بنابر عادت عرب است که
تثنیه بصورت جمع اظهار میکنند کقوله تعالی وکنا لحکمهم شاهدین که مراد داود و سلیمان است و قوله تعالی فان کان له اخوة ای اخوان و یا آنکه راجع با آدم و حوا و
ابلیس است بنابر این اخراج ابلیس از جنت ثانیا بعد از دخول او بود در بهشت بر سبیل مسارقت بجهت وسوسه نامبرده خروج آدم و حوا باشد از بهشت و خروج
ابلیس از آسمان بزمین و یا آنکه راجع با آدم و حوا و حیه و طاوس باشد اینجا خالی از بعدی نیست زیرا که حیه و طاوس قبل از این معهود نشده و کنایه از غیر مذکور
مستحسن نیست مگر در صورت عدم لبس کقوله تعالی حتی توارت بالحجاب و قوله ما ترک علی ظهرها من دابة و یا مراد آدم و حوا و وسوسه باشد این نیز ضعیف و غیر
بلیغ است بهر تقدیر حق تعالی امر کرد ایشان را که از این مقام عالی دور شوید و فرود بزمین کنید **بَعْضُكُمْ** در حالتی که بعضی از شما **لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**
مر بعضی دیگر را دشمنند چه ابلیس و ذریت او دشمن آدم و ذریه اویند و بعکس و عداوه انها جهت کفر و طغیان است و عداوه اینها جهت ایمان و اذعان و بنا بر
آنکه ضمیر راجع با آدم و حوا باشد معنی آنست که ای آدمیان شما بجهه وسواس شیطان دشمن یکدیگر باشید و بدانکه عدم ذکر واو حالیه بجهت آنست که مستغنی عنه است
بضمیر و تقدیر اینست که متعادین یعنی بعضکم علی بعض متصلا بلا فاصله و فایده ذکر این جمله حالیه تحذیر ایشان است از اطاعت شیطان نه آنکه معاداة نیز و
امر باشد زیرا که دخل را موهبت ابلیس است بعداوه که مستلزم فعل قبیح است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس امر محض است بدین حال نه آنکه شامل حال
نیز باشد **وَلَكُمْ** و مر شما راست و ذریت شما را **فِي الْأَرْضِ** در زمین دنیا **مُسْتَقَرٌّ** موضع قرار یعنی جای اقامت و متوطن تواند بود که بمعنی مصدر باشد
یعنی قرار گرفتن و بر همین قیاس است قوله **وَمَتَاعٌ** و جای برخوردن داری و منفعت و یا برخوردن داشت **إِلَى حِينٍ** تا هنگام رسیدن اجال یا
تا وقت قیام قیامت و بدانکه حین در عرف موضع کثر استعمال او نزد فقها در شش ماه است بدلیل قوله تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و لهذا اگر شخصی
نذر کرد الحین منوط شده نزد فقها بشش ماه است و آورده اند که مردی نزد ابوبکر آمد گفت نذر کرده ام که حینی با اهل خود سخن نگویم تا چند وقت مرا با او
سخن نباید گفت گفت تا قیامت گفت از کجا میگوئی گفت از انجا که متاع الی حین نزد عمر رفت و از او پرسید گفت تا چهل سال گفت بچه دلیل گفت بجهه آنکه
حق تعالی فرموده که هل اتی علی الانسان حین من الدهر و کالبد آدم چهل سال افتاده بود پس نزد عثمان آمد گفت تو چه میگوئی گفت یکسال گفت
بچه حجت گفت بدلیل قوله تعالی اکلها کل حین باذن ربها پس بخدمت امیر المؤمنین علی آمد گفت شما چه میفرمائید در این باب فرمود شش ماه بدلیل تؤتی اکلها
کل حین باذن ربها چه نخلها هستند که در وقت درختی دهر سال دو بار ثمر میدهند خوشحال گشت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و مخفی نیست که این ایه دلالت
کند بر آنکه حق تعالی مرید معصیت و فاعل نیست که از طاعت و مخرج ایشان از عبادت نیست و سبب معصیت شود زیرا که همه اینها نسبت با ابلیس داده و سببیت
معاصی را اسناد بوسوسه او کرده و در بعضی خبرها آمده که چون ندای اهبطوا بر آمد حکم شد که همه بزمین فرو روند آدم سر حوا کرد و گفت
بیا تا از اینجا به طعمه ... کنیم و منزل هبوط بنام که تو نیست معزولی ... تبکسیی نیست آمد و اینجا جبرئیل آمد گفت ای آدم حکم چنین است که
از حوا جدا شوی و مفارقت او را بر مواصلت اختیار کنی و هر یک بجانبی دیگر روید پس آدم از حوا جدا شد و هر یک بطرفی فرود آمدند و بگریه زاری شروع
شد ملائکه تعجب نموده میگفتند ... گریه آدم و حوا میکریستند ایشان یکدیگر را گم کردند هیچ کدام از هم خبر نداشتند آدم بسر کوه سراندیب افتاد
و حوا بساحل دریای هند موضعی که آن را جده گویند فرود آمد آدم در دو پستان بر سر کوه آندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هر گاه آدم ترک
منزلت خود را یاد کردی بیهوش شدی بعد از این ندا و سیکی بجبرئیل که مونس آدم شو که غریبست و چون جبرئیل خواستی که برود آدم گفتی زمانی دیگر باش تا غم
دل را تو بگویم و بعد از زمانی دیگر که عزم رفتن کردی دامن جبرئیل گرفتی و از چشم آدم غایت بگریستی چندانکه مرغان هوا از او رحم آمدی و چندان آب از چشم او
روان شدی که از هر قطره چشم او درختی رستی و انگشتی و حوا نیز بر ساحل جده میگریست نالهای زار میکرد روزی آدم از جبرئیل پرسید که ای برادر حوا کجاست
گفت بر کنار دریا در فراق تو گریان است و نالان و زار رنجور چنین آدم از استماع این سخن بیهوش شد جبرئیل سر او را بر کنار نهاد ناگاه در آن بیهوشی
دید که حوا بر کنار دریا نشسته میگرید و میگوید حبیبی آدم اجائع انت ام شبعان ای آدم و ایمونس و همدم گرسنه یا سیر الابس انت ام عریان یا تو
برهنه یا پوشیده انائم انت ام یقظان یا در خوابی یا بیدار ای آدم خواست که جواب دهد ناگاه بهوش آمد فغان برکشید جبرئیل گفت ای آدم تراچه شد
آدم صورت واقعه باز نمود و چندان بگریست که جبرئیل بناله در آمد مناجات کرد که الهی آدم غریب فرمانده رحم کن خطاب رسید که آدم را بشارت ده
که نزدیک رسید که شب فراق بسر آید ماه مراد از مشرق امید بدر آید و ایام کرد حق تعالی بسبب رحمت بر آدم رحمت کرد اما گریه و بکا و دعا او غالب
بر او غالب بود که شهر چو شب گفته که چون بزمین سراندیب آمد تا صد سال از شرمساری سر بالا نکرد و آسمان را ندید اما بکای او بمرتبه بود که در اخبار
آمده که اگر گریه تمام اهل دنیا را نسبت به گریه داود کنند گریه داود از همه بیشتر بود و اگر بکای اهل عالم و بکای داود را نسبت بگریه نوح ملاحظه
کنند بکای نوح از آنها زیاده بود و اگر گریه مجموع عالمیان و گریه داود و نوح را جمع کنند با گریه آدم بکای آدم از همه بیش بود و در عیون اخبار الرضا از علی
ابن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که آب دیده آدم چون سیلی بر زمین میآمد از دیده راست او مانند دجله و از چشم چپ او مثل فرات روان بود آدم مدتی
ساختی از بر خسته ... زمین ندامت و ... در خسارت مبارک او دو جوی پدید آمد از آب چشم وی چشمها فرا نشد مرغان هوا از آب دیده

متعادین

ما شدن

بیچیدن

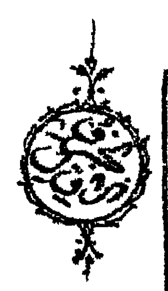
آدم میخوردند عتاب آمد که میخواستید که جهت خوش بهشت که با خوشی از این جا بخوردید ایم آدم گمان برد که مرغان این بهشت از زبان وی طعن میگویند الهی بر از دل
پرسید دیر و دوری از دو راه مکر بهشت نبالید گفت یا رب خدایا خالی من بدانجا رسید که مرغان هوا با بی یدی من بیچاره میکنند خطاب آمد که ای آدم مرغان
ذات میگویند با هیچ خود نفس نیز آبی بدو بنیاد من دنیا فراهم آمد و دعای او آن بود که تشفع کرد بحضرت رسالت و اهل بیت اطهار او علیهم السلام
چنانکه در روایت ثابت شد که حق تعالی چون آدم را بیافرید و او نفخ روح فرمود با نشست و عطسه زد و با الهام الهی گفت الحمد لله حق تعالی فرمود یرحمک
ربک لذلک خلقتک خدا بر تو رحم کناد و ترا از بهر رحمت خلق فرموده و بعد از آن که او را با سمایر بلند برد ساق عرش اسما دید از نور بر صورت چون
و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا پیش از من صورتی خلقی آفریده گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود فرزندان تو اگر نه غرض وجود ایشان
نبودی ترا هرگز نیافریدمی گفت پس اینها کرامتی بند کارند تو اند گفت ای آدم این نامها را یاد گیر تا باشد که در وقت فروماندگی بفریاد تو رسند آدم آن
نامها را تلقی نمود چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که **فَتَلَقَّى آدَمُ** پس در یافت و پیش آمد آدم بفراگرفتن و قبول نمود در حرمت اثر پروردگار خود
كَلِمَاتٍ سخنان با برکه و عظمه که از اسمای آل عبا است برآیند مذکوره و ابن کثیر بنصب آدم و رفع کلمات میخواند یعنی فرا پیش آمد و رسید با آدم از کلمات
با برکات و چون وقت قبول توبه او رسید جبرئیل فرمود آدم مگر از نامها که در ساق عرش نوشته بدی فراموش کردی آدم چون این بشنید متنبه شد و
با حضرت قاضی الحاجات آغاز مناجات کرد و گفت یا رب بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی یا رب خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که توبه مرا بشرف قبول ارزانی فرما و در بعضی روایات آمده که چون آدم این دعا کرد خطاب آمد که ای آدم تو این نامها را چگونه شناختی گفت الهی بر ساق
عرش نام نامی ایشان را با اسم سامی تو قرین دیدم دانستم که گرامی‌ترین آفریدگان بحضرت تو ایشان خواهند بود القصه چون آدم بحضرت خاتم و اهل بیت او
استشفاع نمود **فَتَابَ عَلَيْهِ** پس باز گشت حق تعالی برو برحمت شامله خود بعد از آنکه نظر بفضل خود از او برداشته بود و توبه او را بحضرت قبول رسانید اصل
کلمه و کلمات کلمات که عبارت از تاثیرات که مدرک شود بیکی از حواس سمع و بصر مانند کلام و جراحت و ترتیب توبه بر تلقی بنا بر آن است که تلقی کلمات متضمن معنی
توبه است که آن اعتراف بذنب و ندامت بر آن و عزم بر عدم عود باز و اکتفا بذکر آدم جهت آنست که حوا تابع او بود در حکم و لهذا ذکر نسا در اکثر قرآن و سنن
مطوی است و توبه در اصل لغت بمعنی رجوع است لیکن هرگاه بنده بآن موصوف شد بمعنی رجوع است از معصیت بطاعت و هرگاه حق تعالی بآن متصف گشت بمعنی
رجوع است از عقوبت بمغفرت پس قول او سبحانه **إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ** یعنی بدرستیکه خدای تعالی او است بازگردنده یعنی رجوع کننده از عقوبت بمغفرت و در بعضی
معنی آنستکه او است بسیار قبول کننده بر توبه کردن **الرَّحِيمُ** بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان و در جمع میان وصفین وعده است مر تائب را با احسان با عفو
عفو و مغفرت و مفسران را در کلمات که منشاء قبول توبه آدم شد چند قول دیگر هست حسن و قتاده و عکرمه و سعید جبیر برآنند که آن کلمات این است که
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و از مجاهد منقول است که آن کلمات این بود که اللهم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فارحمنی انک خیر الراحمین اللهم
لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم و گویند که این کلمات بود که سبحانک وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعضی گفته اند که از تسبیحات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و ابن میثم در شرح نهج البلاغه آورده که از ابن عباس منقول است که حق تعالی نسل حجرا کلمات تیرک گفته مشهور در آن یعنی
لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک لا شریک لک لبیک تعلیم آدم و حوا کرد و ایشان بهمان طریق حج کردند و چون فارغ شدند حق فرشته را با بشارت
قبول توبه ایشان گرم فرستاد که منشاء قبول توبه آدم آن بود که هفت بار طوف کعبه کرد و کعبه در آن روز تلی سرخ بود و دو رکعت نماز بگذارد و بعد
از آن مستقبل کعبه شد و گفت اللهم انک تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی
اللهم انی اسألک ایمانا تباشر به قلبی ویقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی والرضا بما قسمت لی پس با رب تعالی وحی فرستاد که ای
آدم امروز تا روز قیامت هیچکس از ذریه تو این دعا نخواند مگر که گناهان او را بیامرزم و کشف غموم او کنم و فقر را از او برنهم و نعیم دنیا را متوجه او سازم
و در روایتی دیگر از ابن عباس منقول است که از کلمات این بود که آدم گفت که یا رب الم تخلقنی بیدک یا رب خدایا نه مرا بید قدرت خود بیافریدی فرمود بلی بعد از
آن گفت یا رب الم تنفخ فی روحک نه روح خود را در من دمیدی فرمود آری گفت یا رب الم تسکنی جنتک نه مرا در بهشت خود جا دادی فرمود نعم گفت
یا رب الم تسبق رحمتک غضبک نه رحمت تو بر غضب تو پیشی گرفته فرمود بلی گفت فلم اخرجتنی پس چرا مرا از بهشت بیرون کردی گفت بجهت زلت شومی تو
گفت یا رب ان تبت واصلحت اراجعی انت الی الجنة اگر توبه کنم و اصلاح کار خود کنم مرا در بهشت رسانی فرمود نعم گفت یا رب توبه کردم و از آن پشیمان
شدم و عزم جزم کردم که من بعد مرتکب مثل آن نگردم پس حق سبحانه تعالی توبه او را قبول فرمود و اصح روایات آنستکه حق سبحانه باستشفاع آل عبا قبول توبه آدم کرد
چه این روایت از ائمه صادقین علیهم السلام ماثور است و در کتب بعضی از مخالفین نیز مسطور است و از جمله ابن مغازلی شافعی که یکی از اعاظم اهل سنت است روایت کرده
باسناد از ابن عباس که او فرمود من از حضرت رسالت پرسیدم که یا رسول الله از کلمات که آدم از پروردگار خود تلقی نمود و او را وسیله قبول توبه خود
کرد بیان کن کدام کلمات بود حضرت فرمود که از اسم من و علی و فاطمه و حسن و حسین بود که آدم از پروردگار خود تلقی نمود و او را وسیله شفاعت ساخت و
گفت خداوندا بحرمت این اسامی و قدر و مرتبه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه من قبول کنی و از آنچه از من صادر شده در گذر حق تعالی از برکات این
اسما از زلت او درگذشت و او را بر کرسی و تاج جنت بر سر او نهاد و بر لبیب منصف و مسترشد عادف مخفی نخواهد بود که آنکس که آدم با وجود مرتبه نبوت
شفیع خود ساخته بود بوسیله آن مکرم و مجتبی شود در رحمت او و عند الله اعلی از درجه اصحاب و مرتبه او ارفع از مرتبه جمیع مهاجرین و انصار خواهد بود



و ابن حجر و ابوعمر و بن عبد البر که یکی از علمای اهل سنت است روایت کرده از سعید جبیر از ابن عباس پس نباید که توبه بعضی انبیاء و ابن حجر تذکره و ملاحظه
مضمون این حدیث نمائی که مطابق با اهل سنت و شافعی ایشان علی بن ابی طالب ع را فضیلت و بعد از آن رجوع کنی از اینجا اهل سنت در کتب خود تصریح
کرده اند که افضل ناس بعد از مصطفی شیوخ ثلثه اند بعد از آن علی بن ابی طالب ع پس تو واضح شود که و ابن حجر جاحد مکابر معاند از اینکه فرقه
کذا منند و مانند که در توفیق بین الروایات مشهور اکتفا کرد آدم عم ادعیه مذکوره را خوانده باشد و مناجات مذکوره بعرض رسانیده و بعد از آن استشفاع
نموده بال عبا چه منافات انها منع جمع نیست و بنا باید دانست که توبه انبیاء و ائمه هدی عم عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب نادم شدن از ترک آن
و توبه غیر ایشان از اهل ایمان و کفر عبارتست بر عدم فعل قبیح و پشیمانی از معصیت کفر و مانند که جمیع اهل اسلام متفقند بسقوط عذاب نزد توبه که
عبارتست از ندم امتثالی همه قبایح ماضیه عزم بر عدم اتیان آن در مستقبل توبه از امر قبیح تا اقامه بر فعل قبیح دیگر که عالم بقبح آن باشد یا قبیح
آن صحیح است نزد اکثر معتزله و صحیح نیست نزد ابی هاشم و اصحاب او و دلیل معتزله آنستکه هم چنانکه جایز است امتناع از قبیحی بجهت قبح آن از فعل قبیح دیگر
و اگرچه عالم بقبح آن باشد جایز است ندم از قبیح با قیام بفعل قبیح دیگر و اینقول اصوب است و اختلاف کرده اند در توبه نزد نزع یا ظهور علامات قیامت و قرب حال
مشهور و صحیح متواتر از پیغمبر ص آنستکه قبول است نزد نزع بر اینکه توبه صحیح است اگرچه روح بحنجره رسیده باشد القصه حق تعالی بعد از توبه آدم و حوا از حضرت او و اقتراف
داد در زمین در مزدلفه و مشعر و جمع و قبل از رسیدن ایشان بایستی موضع تعارف ایشان در عرفات و اعتکاف در زمین و تمنای مغفرت و امر بسی در منی نمود
و لهذا اینمواضع باین اسامی موسوم شدند و چون وسوسه ابلیس سبب ابتلای ایشان شد و ذلت مرتبه امتحان است را داعی طاعت و آن موجب کثرت ثوابست در
امتثال حضرت عزت چنانکه حدیث مشهور افضل الاعمال احمزها مخبر است برای از اینجهة حق تعالی در حین هبوط آدم و حوا ابلیس نیز به هبوط امر کرده فرمود
وَقُلْنَا اهْبِطُوا ای که پیش ما که فرمودیم **مِنْهَا** از بهشت یا از سموات **جَمِيعًا** همه شما بزمین در انواع و غیر او میرده که اگرچه امر هبوط قبل از
این سمت ذکر یافته بود اما اعاده آن اینجا بجهت تاکید است و تقریر چنانکه لفظ جمیعا دلالت میکند بر این و یا آنکه هبوط اول از بهشت یا سماء دنیا و
دوم از سماء دنیا بزمین و یا بجهت اختلاف مقصود نیز که اول دلالت بر اینکه هبوط ایشان بجهت ابتلاء در حالت معاداة ایشانست و عدم خلو
ایشان ازان و دوم مشعر است بانکه هبوط ایشان بجهت تکلیف است بعبادة و محترز شدن از معصیت اگرچه اصل هبوط یکیست و این از قبیل اینستکه گویند
اذهب مصاحبا و اذهب سالما و اگرچه هبوط یکیست و در بکر تنبیه است برانکه مخاف این هبوط که مقترن بیکی از امر معاداة و عدم خلو و از امر تکلیف باشد که غیر
آنست هر کسی اگر جازم باشد اینکه نافذ انبیاء از مخالفت حکم خدا احتیاج بآنکه مقترن بهر دو باشد ندارد باستعمال بانکه احدهما که فلتست هر کسی و اگر اراده تاکید نمایند
جمیعا حالست بحسب لفظ و تاکید بحسب معنی کانه قیل اهبطوا انتم اجمعون و لهذا مستلزم اجتماع همه ایشان نیست بر هبوط در زمان واحد کقولک جاؤا جمیعا و منه
اینکه تکرار امر هبوط بجهت اختلاف مقصود است که از دلالت اولست بر هبوط در حالت معاداة و عدم خلو و ثانی بر تکلیف بطاعت و احتراز از معصیت نیستکه
بعد از امر هبوط اول فرمود که بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و بعد از هبوط فرمود که **فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ** پس اگر بیاید بشما
خطاب بآدم است و حوا و ذریه ایشان که در ایشان مضمر بودند یعنی ای ذریه اگر بیاید بشما **مِنِّي هُدًى** از جانب من دلالت کنندی و بیانی از ارسال رسل
و انزال کتب **فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ** پس هر کسانی که متابعت بیان کنند دلالت و بیان مرا **فَلَا خَوْفٌ** پس هیچ خوفی و ترسی نیست از حلول مکاره و بکار
عَلَيْهِمْ بر ایشان از جهت ابتلای از عذاب و عقاب ابدید **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مقاصد و مطالب از ایشان و برا که
منزل مرادات خاص خواهند شد بدانکه شرط ثانی با جواب جواب شرط اولست و فا مزیده است که از شرط با زموکد شده و لهذا تاکید فعل بنون مخصوص
و اگرچه فعل در معنی طلب نیست و معنی اینستکه ان یأتیکم منی هدی بانزال او ارسال فمن تبعه نجا و فاز و در کشاف ورده که ترکر حرف شک با آنکه هدایت
حاصل است بجهت تنبیه است بر آنکه ایمان بخدا و بوحدانیت او مشروط ببعث رسل و انزال کتب نیست چه ادله عقلیه کافیست و وجوب ایمان و اگرچه رسول و کتاب
مبعوث و منزل نشده باشد در کشف کفته که بجهت اشارتست باین معنی که اگر هدایت دیگر از نزد خدا نیاید هدایت اول که آدم انعام فرموده از علم اسماء غیر از کافی
است و آنیکه صاحب انوار تعلیل از موده باینکه فعل اشعار باشد بر آنکه انزال و ارسال تفضیلیست و هیچ کدام فی نفسه واجب نیست عقلا منافی است تکلیف ما منافع
انزال و ارسال واجب است علی شیء عقلی و حق آنستکه واجب عقلی است بجهت اجماع اهل البیت ع بر آن و دلایل باهره بر بطلان آن و حقیقت این در علم کلام و
علم اصول فقه مبرهن شده و علامه و تصانیف خود از ابو و جهی دلیلهی و وسائل تحریر و سمت تقریر کشیده و تکرار لفظ هدی بدل برا خصما اشعار است برآنکه
ثانی اعم است از اول نیز اگر مراد آنستکه کسانیکه هدایت ایشان از رسول و کتاب و ایشان تابع رسول و کتاب و مقتضای عقل خود شدند که از شهادة عقلست بر
وجوب متابعت پس هیچ خوفی و نسبت ایشان در نشاه اخرت و مانکه خوف مستعملست در مکروهی که متوقع باشد و حزن در مکروهی که واقع شده باشد یعنی
ایشان را در آخرت خوف توقع مکاره نباشد چه جای آنکه با ایشان حلول کند حزن نشوند بر فوت امر محبوب و مرغوب از ایشان حاصل که حق تعالی در این
آیه نفی عقاب اهل ایمان کرده و اثبات ثواب برای ایشان فرموده برآکد وجه ابلغ از بعد از آن در باره کفار میفرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه
پوشیدند حق و انکار ایمان است **وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و تکذیب کردند دلایل وحدانیت ما و بعثت رسل و انزال کتب ما را **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ** اهل و مکره
اهل آتش دوزخند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن آتش جاوید خواهند ماند این آیه عطف است بر من تبع تا آخر و قسیم آنستکانه قال و من
لم یتبع بل کفروا بالله و کذبوا بآیاته پس جار و مجرور در آیه متعلق بکذبوا است جار و مجرور و فعل اول محذوفست و محتمل است شاید که هر دو فعل موجه باشد جار
و مجرور و معنی اینکه کفروا بآیاتنا جنانا و کذبوا بها لسانا و آیه در اصل لغت بمعنی علامت ظاهره است و اطلاق آن بر مصنوعات باعتبار دلالت
بر وجود صانع و علم و قدرت او و هر طایفه از کلمات قرآن که متمیز از غیر خود باشد بجهت فصل نیز آیه میگویند چنانکه در مقدمه مذکور شد و اشتقاق

اضباع





ان لنا اتی است که لا نها شتین ایا فرائی یعنی هر گاه امر از غیر متعین متّصف شاد و یا از او ی الیه اصل ان آیه است یا اذیه مانند ترم که عین او با الف صله شده
بعبر تعلیل یا از انا بیه یا اذیه چون تحکمه یا از انا بیه مانند خاتله که بجهت تخفیف حذف همزه شد پس مراد از اتیان یا ایات قرآنست یا اعم از منزله و معقوله
مانند که آیات مذکوره دالّند بر انکه جنت مخلوقست و موضع او در جانب فوقست نه انکه در دنیا مخلوق خواهد شد چنانکه زعم بعضی است و توبه مقبول
در کاه احدیت است و متبع هدی عاقبتش مامونست و هدایت کاه هست که متحقق نشود که با ان اهتدا نباشد اهتدا حاصل نشود مگر باتباع و نبوه هدایت
و عذاب کفار بر سبیل تابید است و غیر کفار در دوزخ مخلد نخواهند بود بدلیل هم فیها خالدون که مفید حصر است و حشویه متمسّک شده اند باین قصه
بر عدم عصمت انبیا از چند جهت یکی انکه آدم پیغمبر بود و ارتکاب منهی عنه نمود و مرتکب منهی عنه عاصیست دوم انکه آدم بجهت ارتکاب از ظالمین است سوم
انکه حقتعالی اسناد عصیان و غوایت باو کرده و فرموده و عصی آدم ربه فغوی چهارم انکه تلقین توبه کرده او را و توبه رجوعست از ذنب پنجم بر فعل از پیش اعتراف
کرده مانکه او از خاسرانست اگر مغفرت الهی شامل حال او نشود بقوله تعالی و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و خاسر عاصیست ششم انکه اگر ذنب از او
واقع نمیشد مامور نمیشد بهبوط از جنت که دار سلامت بکمال ملیت و جواب آنست که مراد بنهی تنزیهی است و عدم ترک اولی یا ترک اولی موجب معصیت نیست تا منافی
عصمت باشد و اسناد ظلم و خسران باو جهة آنست که بجهت ترک اولی خاسر و ظالم حظ نفس خود شد که از محرومی بود از ثواب مثوبت بر فعل ندب و اسناد غوی و عصیان
باو در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و مامور بتوبه بجهة تلافی بجهة تلافی نیکی که از او فوت شده بود از ندب و جا دیده او اینجا دادنی
شد برای معاتبه بر ترک اولی و وفا با نچه بملائکه قبل از خلق او کفته بود و هبوط او از جنت بجهت ترک اولی بود نه معصیت اینکه اهل سنت کفته اند که جایز
است صدور مطلق معصیت از انبیا قبل از بعثت و بعد بسبیل سهو و نسیان مطلقا و وقوع صغیره از ایشان عمدا و سهوا و قول بنسیان طلحه مخالف اجماع
امامیه است و نیز وقوع مطلق ذنب از انبیا عمدا و سهوا موجب تنفر مردمانست از ایشان که ناقض غرض بعث ایشانست و مزید بیان در این مبحث در کتب کلامیه در
کتاب تنزیه الانبیا بر وضع واضح و اتمّ وجوه مبرهن شده و نسبت نسیان و عدم عزم باو در آیه لم نجد له عزما بر ظاهر معنی خود نیست چنانچه در موضع خود بیان
اش بیاید انشاء الله تعالی و در اثار امده که مهبط ادم کوه سرندیب بود که در زمین کوه هند است و مهبط حوا جده چنانکه کذشت و مهبط ابلیس میان عراق و مهبط مار
اصفهان و مهبط طاوس کابل و نقل است از آنکه ادم را باسمان رسید طول او هفتاد کز بود و مردم آنکه امده که در جاه ان مار سرشد تا اینکه بود و چون هوام سباع از او
هراسان بودند حقتعالی در حین هبوط قامت او را نقصان کرد و چون برهنه امد عضاء از موی بهشت که چهل کز طول آن بود هر اخوت و بر دو از عضاء بر مبدل
تناوب و توارث بموسی و مسیح در خبر است که اعضاء و حین هبوط سبز بود و برکه و چون هوای دنیا با و خورد برکها و بر خشک شد و از او بر خلد
و جمیع انواع طیب که از زمین هند حاصل شود اصل همه از ان او واقعست و در تفسیر اهل البیت ع از ابی جعفر ع نقلست که ادم ع سیصد سال از اشت
و در هر حجر بعد از زوال روح دراز دمید شد مدفن او در مکه است بروایتی نکو ادم با نوح ع در نجف امیر المؤمنین است و میزان طهر شریف علی ساکنها
الصلوة والسلام و بباید دانست که چون حقتعالی در ایات مذکوره ذکر دلایل توحید و نبوة و معاد فرمود در عقب ان نعمت بر نفیر برد و تاکید از دلایل بعد از انعام
عام موحیه نعم مذکوره را حیثیت انکه حوادث ممکنات دلالت میکنند بر وجود محدث حکیم که خلق و امر باو فرمان و از آن است که شریک و نظیر منزه و مبرا
و از حیثیت انکه صدور اخبار از ان بر نحویکه در کتب سابقه مشتملست از کسی که متعلم باز نکشته شده نیامده هیچ شی ای از ذکر ده اخبار غیبست و
معجز صریح که دلالت بر نبوة کسی میکند که خبر از ان میدهد یعنی حضرت خاتم الانبیاء و از حیثیت آنکه از نعم متماند بر خلق انسان از امور ایشان و بر ایجاد
اعظم او انسان سمو او ضرو لازم میکند برانکه حقتعالی قادرست اعاده ایشان هم چنانکه قادر است بر ابتداء ایشان و بر ایشان بعد از انداختن اهل
کتاب را مخاطب کرده امر نمود ایشان را ابتدا کرده یعنی که اذکر بجا نعمتی عمیم خود با ایشان از انعام فرموده و بوفا نمودن بعهود و بخائف کرد از اتباع خواهش و اسقفا
چه مدنیان را ازان منظور داشته بحضرت خاتم الانبیا و بکتابیکه باو منزل شده ایمان و ... فرمود **یا بنی اسرائیل** ای فرزندان یعقوب **اذکروا**
نعمتی یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع است از اسم جنس است یعنی همه نعمتهای مرا **التی** ان نعمتها که ... کرده ام خود **انعمت**
علیکم انعام کرده ام بر شما او بذکر ان تفکر است در ان و قیام بشکر ان و تقیید نعمت بایشان جهت آنست که انسان بالطبع غیور و حسود است هر گاه نظر
بنعمتی کرد که حقتعالی بر غیر از انعام فرموده غیرت و حسد و خامل او شود بر کفران و سخط و اگر نظر بنعمتی کرد که بر او انعام کرده حب ان نعمت حامل او
شود بر رضا و شکر که نادی او شود و بعضی مراد ما در نعمت نعمتیست که حقتعالی بابای ایشان فرموده که نجات داد ایشان را از فرعون و غرق کرد و عفو کرد
انها را از اتخاذ عجل و نعمیکه بر ایشان عطا کرده بود که از دنیا فتن زمان حضرت رسالت که مشتبه بوده در کتاب توریة و انجیل یعنی جمیع نعم بابا
که مجرم نهاد اهشما اسمانیات و همه نعمت خود یاد کنید بشکر ان قیام نمایید **و اوفوا بعهدی** و وفا کنید بر پیمان ... کرده ام ایشان بمعراج ...
شما نسبت بدر توریت حقتعالی از نبوت آن حضرت ذابیحی امی تعریف کرده کما قال الله تعالی النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورية
یعنی وفا کنید بایمان او و در نبوت تمام و بصدق نمایید بعهد الطاعة و امتثال امر کنید **اوف بعهدکم** تا وفا کنم بعهد شما که حسن اثابت یعنی
جزای وفا دادن و تمام احسن جزا بشما دهم اضافه عهد هر دو صورت بفاعلست و اضافه از مجاهد و معاهد هر دو مفاعل است و احتمال از ...
که اول مضاف بفاعل باشد ثانی بمفعول یعنی حقتعالی عهد کرده بود با جانب ایشان ایمان و عمل صالح بواسطه نصب دلایل و ارسال رسل و وعده داده بود ایشان
ثواب بر حسنات ایشان و وفا بایشان هر دو عهد ... و فا از ... و فا اینانست ... و از ... احسن ... اخر
مراتب از وفا استغراق ... توحید ... باب ... و اعلم مثوبت بابا و ایشان
مرویست از ابن عباس که اوفوا بعهدی فی اتباع محمد اوف بعهدکم فی دفع الاصار والاغلال و اغیر او کفته اوفوا باداء الفرائض و ترک الکبائر اوف بالمغفرة

فائدة

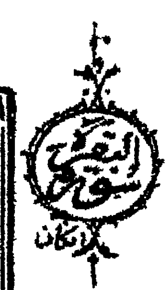
انعام

والثواب في دار الدنيا اوفوا بالاستقامة على الطريق المستقيم اوف لكم بالكرامة والنعيم المقيم نظر بوسائط بين المرتبتين است و گويند اضافه عهد در هر دو
صورت بمفعول است معنی آنکه وفا کنید بانچه معاهده کرده اید بمن از ایمان والتزام طاعت تا وفا کنم بانچه معاهده کرده ام شما را از حسن اثابت و تفصیل
عهدها در این آیت است لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل الی قوله ولادخلنکم جنات **وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ** و از من بترسید در نقض عهد و شکستن
این پیمان و در هر چه اتیان بدان مینمائید و ترک میکنید این کلام آکد است و افاده تخصیص از ایاک نعبد بار وجوه تقدیم مفعول و تکریر مفعول شده
و فا جزائیه بجهت تضمن کلام است معنی شرط را کانه قیل ان کنتم راهبین فارهبون و این متضمن وعد و وعید است و دال بر وجوب شکر و وفا بعهد تا آنکه مؤمن را
سزاوار است که از هیچکس خایف نباشد مگر از خدا و بترسد و از دلالت است بر عظم معصیت بجحود نعم و کفران و بحق و وعید شدید بکتمان از دو بر
ثبوت افعال عباد چه اگر ایشان را افعال نبودی عهد امر و نهی و وعد و وعید صحیح نبودی و مؤدی بطلان رسل و کتب میشد پس بوجه میبود که مأمور
شوند بانکه **وَآمِنُوا** و بگروید **بِمَا أَنْزَلْتُ** بانچه فرو فرستاده ام از قرآن **مُصَدِّقًا** در حالتیکه از فرستاده شده تصدیق کننده
است **لِمَا مَعَكُمْ** مرآنچیز را که با شما است یعنی توریة موافق است در نعت نبی و در توحید و وعد و وعید و امر بایمان با مرسلین سابر مأمور را
بجهت حیثیت است از چیزها مقصود بالذات است و باقی مأمور متفرع بر آن و عمدة است در وفا بعهود و منزل بانکه مصدق مرآنچیز را که با ایشانست از کتب
الهیه از حیثیت است که از نازل شده حسب آنچه مستوا است در کتب و با مطابق است در قصص و مواعید و دعوه بتوحید و امر بعبادة و عدل میان
بندگان و نهی از معاصی و فواحش و در آنچه مخالف است از جزئیات احکام بسبب تفاوت اعصار در مصالح از حیثیت آنکه هر یک از آن جزئیات حق است
نسبت با زمان خود و موافق صلاح آنکس که مخاطب با نست حتی که اگر منعکس در ایام متأخره نازل شدی نزول آن بر وفق آن میبود و لهذا قال رسول الله ع لو
کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی در زمان من زنده میبودی تابع من میبود در احکام شریعت من پس تقیید منزل بمصدق کتب الهیه
تنبیه است بانکه اتباع از کتب منافی ایمان نیست بلکه موجب ایمان است و لهذا بر سبیل تعریض فرمود **وَلَا تَكُونُوا** و باید که نباشید **أَوَّلَ كَافِرٍ**
اول گروه کافر گردید کان بقرآن یعنی واجب است بر شما که اول کسی بوده باشد که ایمان آورده باز چرا که شما نظر در معجزات میکنید علم بشان آن
از ما دیده و مستفتح و مبشر آن بوده اید در زمان خود متبدل از نزول آن و اول کافر خبر ضمیر جمعست بتقدیر اول فریق و یا فوج و یا بتاویل لا یکن کل واحد
منکم اول کافر کقولک کسانا حلة ای کسا کل واحد منا حلة یعنی باید که نباشد هیچ فردی از افراد شما اول کسیکه نگرویده باشد باز حاصل که
مراد با این کلام تعریض است بانکه واجب بود بر بنی اسرائیل که اول کسی بوده باشند که بقرآن گرویده بجهت معرفت ایشان باو و بصفات او و لا لذم آنچه
ظاهر آن ناطق است بان فهذا کقولک اما انا فلست بجاهل مراد و نهی نیست از تقدم ایشان در کفر چه مشرکان عرب از ایشان سابق بودند در عدم ایمان و
یا آنکه معنی انستکه مباشید اول کافران از اهل کتاب یا از آنکسی که کافر شده بانچه با او است چه هر که نگرویده بقرآن حقیقة نگرویده بانچه مصدق
است از توریة و انجیل و لهذا نزد بعضی ضمیر راجع بلما معکم است و یا مباشید مثل کسیکه نگرویده از مشرکان مکه چه مشرکان مثل از یهود تکذیب
قرآن کرده بان نگرویدند و در مجمع از ابو العالیه روایت کرده که معنی انستکه مباشید سابق بکفر و ائمه کفر که مردمان از شما اقتدا کنند در کفر بقرآن
و یا مباشید جاحد صفة نبی که در کتاب شما است و بنا بر این ضمیر راجع بحضرت رسالت است و ما اینکه اول افعل است که فعل از آن مهمل و گویند اصل آن اوال است
مأخوذ از وئل که بجهت تخفیف همزه بواو بدل کردند بغیر قیاس و یا اصل آن اءول است ماخوذ از آل که قلب همزه کردند بواو و ادغام کردند و بعد از آن نهی
اسرائیل با ایمان میفرماید که **وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي** و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریة است **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک را اشترا بمعنی
استبدال است و قرا منقول است که چون بابرا مقابله است پس جایز است دخول آن در ثمن و مثمن مانند و لا تشتروا بآیاتی و افاده ثمن مانند شروه بثمن بخس
و مخاطب علمای یهودند چه بهدایا و صلات کعب اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و کتمان صفة پیغمبر میکردند که در توریة است و
معنی انستکه استبدال مکنید با ایمان و بدرو با آیات من و اتباع از حظوظ دنیا از چیز دنیا و متاع آن اگر چه جلیل است در نظر شما اما قلیل است و مبتذل
نسبت بحظوظ اخری که فوت میشود از شما بسبب ترک ایمان با آیات من و از ابی جعفر مرویست که علمای بنی اسرائیل چون حیی بن اخطب و کعب اشرف هر سال
رسوم از زراعات و ثمار قوم خود میگرفتند هدایا از ملوک خود اخذ میکردند و میترسیدند که اگر تابع رسول شوند از رسوم هدایا با ایشان ندهند
بجهت آن بر کفر خود مصر شده بودند و با وجود علم ایشان بحقیه و صدق محمد قرآن را باز میگرویدند حق تعالی فرمود که با آیات کلام من بدل مکنید رسوم و هدایا
خود را **وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ** و از من بترسید در استبدال کتاب من بحطام فانی یعنی خوف و خشیت مرا شعار و دثار خود ساخته ملازم ایمان و اتباع حق
شوید از حطام دنیا اعراض کنید و چون آیه سابقه مشتمل بود بر آنچه از در حکم مبادی است بجهت آنکه در آیه ثانیه است مختتم شد بر رهبت که مقدمه تقوی است
و دیگر آنکه چون خطاب باین شامل عالم و مقلد است ایشان را امر فرمود برهبت که مبدأ سلوک است و خطاب ثانیه چون مخصوص اهل علم بود امر کرد ایشان را
بتقوی که منتهای سلوک است و در آیه لیلتبس بحر بر احد شود در احکام منبه نیز که حال خالی از نبیست که اخذ زر از مردم است که اظهار واجبات را هم
و بر مردم تقدیم اخذ رسوم بر مخالف از حرام است و این خطاب متوجه علمای این امت نیز هست که دنیا را بر دین اختیار کنند پس شهادات و قضایا و
فتاوی و عبارت و در این داخلست و بعد از آن بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ** و آمیخته مسازید حق را که نبوت و ورا است از توریة
است و انجیل از صفات محمد ص **بِالْبَاطِلِ** بسخن باطل که شما اختراع میکنید بدست خود می نویسید تا مشتبه گردد که شده امتیاز میان نماند **وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ**
و مپوشید حق را که صفة مصطفی ص است **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال آنکه شما میدانید که لابس و کاتم آیند این قبحست زیرا که جاهل گاه هست که معذور
است و یا آنکه شما علم دارید که این شخص پیغمبر موعود است که شما نعت او را میدانید و یا آنکه شما میدانید که بنی اسرائیل بجهت عدم طاعت منسخ شدند و یا عالم



بعث وجز آنکه لبس بمعنی خلط است وگاهست که مشتبه کردانیدن چیزی را که بغیر آن درهم خلط است لبس منکو سیاح با یا الحری سبب است ومعنی آنکه حق را با باطل
وپوشیده مکردانید بسبب خلط بباطلی که می نویسید وخلال آن تا تمیز میان هما نباشد یا برای استعانت یعنی حق را ملتبس مشابه بسازید با ستعانت امر باطل که با آن
مخلوط کردانید بنا برین اول با صله فعل است کقولک لبست الشیء بالشیء وتکتموا مجزوم است بجهت دخول لا نهی در تحت حکم نهی کان ایشان را مامور شده اند با
ترک ضلال ومنهی شده اند از ضلال بجهت تلبیس حق بر کسیکه استماع از کرده واخفا آن بر کسیکه از نشنیده و یا منصوب با ضمار آن کان حرف که
و او برای جمع باشد این واو را واو صرف نیز کویند بجهت صرف معطوف از اعراب معطوف علیه بر تقدیر اینستکه ولا تجمعوا لبس الحق بالباطل وکتمانه
کقولک لا تاکل السمک وتشرب اللبن یعنی جمع مکنید میان حق را بباطل با پوشیدن و دوا برشنعات است با نکه استقباح لبس بجهت مصاحبت کتمان
حقست با مر ولبس وکتمان بر این وجه بوده که صفات محمد را از توریة محو میکردند وصفات مخالف آن بجای آن می نوشتند یا میکفتند صفات محمد در
توریة نیست وکویند خواص ایشان بوده با نکه محمد بر غیر ایشان مبعوث شده باطل انکار آنکه بر ایشان مبعوث باشد و بعد از امر ایشان بایمان
ونهی از کفر واستبدال ولبس وکتمان ایشان را یاد کار ان بما نا امر میکند که **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** وبپا دارید نماز اهل اسلام را برای وجه
که ایشان میکذارند **وَآتُوا الزَّكَاةَ** وبدهید زکوة مال را بطریق مسلمانان **وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** ونماز کذارید
با نماز کذارندگان یعنی با جماعة اهل اسلام الف لام در هر دو برای عهدیست یعنی صلوة وزکوة که معهود ند در شریعت اهل اسلام و این
دلیلست با نکه صلوة وزکوة که نه بطریق اسلام است در حکم لا صلوة ولا زکوة است وبرانکه کفار مخاطبند بفروع اسلام وزکوة ماخوذ است
از زکی اذا نما چه اخراج زکوة مستجلب برکتست در مال ومثمر فضیلت که برای نفس ویا ماخوذ از زکی اکر بمعنی طهارت چه زکوة مطهر مال است از خبث ومطهر
نفس از بخل وچون صلوة جماعت مزیت فضل دارد در صلوة غیر جماعت چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرین
درجة ومتضمن نظام نفوس نیز است بجهت حقیقت ایشان را امر کرد که نماز را بطریق جماعت کذارند کما نزل قبل واقیموا الصلوة وصلوها مع المصلین
لا منفردین ومنقولست که اول کسیکه در نماز اقتدا به پیغمبر کرد امیر المؤمنین علی بود کلبی که از اعاظم اهل سنت است روایت کرده از ابو صالح واو از
ابن عباس که او فرموده یکی از جمله آیاتی که در شان مصطفی واهل بیت نازل شده است این آیه کریمه است که واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و
ارکعوا مع الراکعین که در سورة البقره واقع شده وایشانند اول رکعان وکبی بر ایشان در سجود سبقت نکرده ملکه اهل اسلام در رکوع وسجود
با ایشان اقتدا نموده اند واز اینجا پیداست که متبوع اجل وارفع واسنی واعلی از وجه تابعست وحافظ ابو نعیم اصفهانی نیز نقل این خبر است ومذاکره
یحیی بن عفیف الکندی روایت کرده از پدر خود واو از جدش که او کفت در اوایل اسلام ابتدای رسالت سید انام علیه الصلوة والسلام بمکه رسیدم بجهت
آنکه از عطریات وثیاب تجمل چیزی بدست آرم برای اهل وعیال خود پس در مسجد الحرام بمجلس عباس بن عبد المطلب نشسته بودم ودر خانه کعبه نظر
میکردم واین در وقتی بود ناکاه جوانی دیدم که بجانب آسمان نکاه میکرد پس بر خواست وروی بخانه کعبه کرد وانکاه دیدم که پسری مراهق پیدا
شد از جانب راست آن جوان ایستاد پس زنی دیدم که در مسجد در آمد در قفای هر دو بایستاد و دیدم که آن جوان برکوع رفت وآن پسر مراهق وآن زن
متابعت کردند پس از رکوع سر بر آوردند وبسجود رفتند من از عباس پرسیدم که عجب امری است که مشاهده میکنم وامری غریب است که در شهر شما واقع
شده است عباس کفت تو ایشانرا میشناسی کفتم نه کفت آن جوان چه نام دارد کفت محمد که برادرزاده منست پسر عبد الله بن عبد المطلب واین پسر مراهق که
پسر علی بن ابی طالبست برادرزاده من وآن زن خدیجه بنت خویلد است که زوجه محمد است واو دعوی میکند ومیکوید که من پیغمبر خدایم وخدا یکی است
وبر روی زمین کس هیچ کس از او پیروی نکرده مکر این جماعت که شما مشاهده کردید وبرین دین در اسلام او بر وجه دیگر مامور است از رعیات ودر روی زمین از ادیان شتی احدی بر این
منحصر است وابیه کسی کرد میان وساید دانستکه تعبیر صلوة برکوع بجهت احتراز از صلوة یهود وتخصیص انکه فرادی بقوله اقیموا الصلوة لو اهل کما
نه صلوة ایشانرا در نزد بعضی مراد برکوع خضوعست وانقیاد است در احکام شریعت کما قال الشاعر لا تذل الضعیف علک ان ترکع یوما والدهر قد رفعه
بعد از آن بر سبیل توبیخ وتعجب خطاب بعلمای یهود میکوید که **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ** آیا میفرمائید مردمانرا به نیکوئی **وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ**
وفراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسها یعنی خود را مانند کسی که نفس خود را فراموش کند **وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ** وحال آنکه شما میخوانید
توریة را که متضمن وصف پیغمبر است ووعید عناد وترک بر ومخالفت قول بعمل **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا پس تعقل نمیکنید عقل خود را کار نمیفرمائید در قبح
فعل خود تا بازایستید از آن یا آیا عقل نیست شما را تا شما را از این عمل شنیع نهی کند وباز دارد واز خواب غفلت از شما را تنبیه کند این در شان یهود نیز
احبار یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام آمده بودند بر ثبات واحکام شرع محمدی ترغیب میکردند وخود از سبیل سلوک مسلمانان دور میماندند
وکویند ایشان بصدقه امر میکردند وخود تصدق نمیکردند وبر در لغت بمعنی توسع است در خیر واخوذ از بر که فضای واسع است پس متناول جمیع خیرات باشد و
لهذا کفته اند که بر سه قسم است یکی بر در عبادت حق تعالی دوم در مراعات اقربا سیوم در معامله اجانب وقوله وانتم تتلون الکتاب برای تبکیت است
وعقل در اصل بمعنی حبس است وتسمیه ادراک انسانی را بجهت آنستکه حبس او می میکند از فعل قبیح واو را بر فعل حسن مجبور میسازد وکاه هست که اطلاق
بر قوتی میکنند که نفس باو درک امر میکند وذکر افلا تعقلون توبیخ عظیم است برای احبار یعنی چکونه معطل میکنید اعمال خود را تا بکار نیست وبنا بر آن
المعقول چه عقل دافع فعل قبیح است وابه ذلک فتح صنیعت وخبث نفس کسی که واعظ غیر خود باشد وخود را از سمعظ نشود ومشعر است بانکه فعل او مانند
فعل کسی است که خاهل باشد بالشرع وفاقد عمل احمق که او عقل فارغ نیست ومراد با یه حث واعظین است بر تزکیه نفس خود واقبال او بر تکمیل آن تا قیام نماید
بر او قامت غیر نماید بانر بانکه مراد منع فاسق باشد از وعظ چه اخلال با حد امر که مامور بهما باشند موجب اخلال با امر دیکر نمیشود در جمیع لسان او

اسلام



کہ علما اند و سبب نزول این آیہ اقوال بسیار است یکے انکہ علمای یہود مردمانرا بایمان و بر دین اسلام امر میکردند و خود بر کفر مصر بودند چنانکہ گذشت و قوم آنکہ امر میکردند مردمانرا بانکہ چون محمد مبعوث شود بوی بگروید و چون مبعوث شد باو نگرویدند سیوم آنکہ اتباع خود را امر میکردند بتمسک بتوریہ و خود ترک تمسک میکردند بان جہت تحریف و تغییر نعت پیغمبر کہ در صفت او در توریہ ایشان بود چہارم آنکہ مردمانرا بطاعت خدا امر میکردند و خود با مخالفت میکردند از
انس مرویست کہ رسول صلعم فرمود کہ در شب معراج جماعتی بگذشتم کہ لبہای ایشانرا بمقراض آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل اینہا کیستند گفت خطبای
اهل دنیا بودند کہ مردمانرا بنیکی امر میکردند و خود را فراموش میکردند و چون حق تعالی امر کرد کفار را بایمان بپیغمبر و ایشان را شاق بود از کلفت عبادت و ترک
ریاست و اعراض از مال ایشانرا باستعانت بصبر و صلوة امر کرد در ازالہ آن و فرمود کہ **وَاسْتَعِينُوا** و یاری بخواهید بر حوایج خود بسوی حق تعالی
بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن و ادای طاعت و بانتظار نجح حوایج بوسیلہ عبادات چہ صبر در امور شاقہ موجب فرجست و شکیبائی بر کلفت طاعت باعث ترجح و آیتہ
هلکہ و بعضی از علمای جمہور فرا گرفتہ اند کہ مراد بصبر صوم است یعنی استعانت نمائید بر قضای حاجت خود در دنیا و عقبی بروزه داشتن **وَالصَّلٰوةِ**
و بنماز فریضہ چہ روزه کہ عبادتیست از صبر بر ترک مفطرات متضمن کسر شہوتست و تصفیہ نفس و توسل بصلوة و التجا بان جامع انواع عبادات نفسانی
و بدنیہ است از طہارت و ستر عورت و صرف مال در اینہا و توجہ بکعبہ و عکوف بر عبادت و اظہار خشوع بجوارح و اخلاص نیت بقلب و مجاهده با شیطان
و مناجات با حضرت قاضی الحاجات و قرائت قرآن و تکلم بشہادتین و کف نفس از اطیبین کہ اکل و جماعست و اینہا موجب تحصیل مآربست و جبر مصائب و مرویست
کہ رسول صلعم هرگاه غمگین میگشت مشغول بنماز میشد و روزه میگرفت و مینشست و ممکن بود کہ مراد بصلوة معنی لغوی باشد کہ آن دعاست یعنی استعانت نمائید
بر بلایا بصبر و التجا بدعا و ابتہال و تضرع بحضرت حق تعالی در دفع آن و در مجمع ذکر کرده کہ خطاب با ساير فرق علمای یہود است از اتباع پیغمبر زیرا کہ از زوال ریاست
خائف بودند اگر متابعت پیغمبر کنند حق تعالی فرمود کہ استعانت نمائید بر وفا کردن بعہدی کہ در کتاب توریہ بر شما معاهده کرده ام کہ از طاعت و
اتباع امر منست و ترک آنچہ شما را از آن نہی کرده ام و تسلیم امر من و اتباع رسول من کہ محمد است بصبر کردن بر ضیق معیشت و سد رسوم و وظایف کہ
از عوام خود منکر میشدند و پایبروزه کہ دافع شره و حرص است کما قال علیہ السلام الصوم وجاء و بنماز کہ مرغب شما است در آنچہ نزد خداست از نعم جلیلہ ابدیہ
و منزہ شما است از حطام حقیره فانیہ و حب ریاسہ کما قال عز اسمہ ان الصلوة تنہی عن الفحشاء و المنکر و دیگر بجہت آنکہ متضمن تواضع است از برای خدا و دافع
حب ریاست و نزد بعضی خطاب با اهل اسلام است و معنی آنکہ استعانت نمائید بر تحصیل مثوبتی کہ وعده داده ام مکسبی کہ تابع پیغمبر شوید با مشقت تکلیف
بصبر کہ از حبس نفس است بر طاعات و حبس آن از معاصی و شہوات و بنماز کہ متضمن تلاوت قرآنست و تدبر در معانی آن و اتعاظ بمواعظ آن و ائتمار باوامر
آن و انزجار از نواهی آن و از صادق علیہ السلام منقولست کہ ما یمنع احدکم اذا دخل علیہ غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل المسجد فیرکع رکعتین
یدعو الله فیہما اما سمعت قول الله تعالی و استعینوا بالصبر و الصلوة یعنی چہ منع میکند یکی از شما را کہ چون غمی از غمہای دنیا با و رسد
وضو سازد و در مسجد رود و دو رکعت نماز بگذارد و در آن دعا کند تا حق تعالی دفع غم او نماید چہ او سبحانہ فرموده کہ و استعینوا بالصبر و الصلوة و گویند
چون در وا فعال قلوب هیچ فعلی اعظم از صبر نیست و از بنجہت حق تعالی باستعانت با آن امر فرموده مرویست کہ شخصی در سفر نزد ابن عباس آمد و او را اخبار کرد
از فوت برادر و پسر و خواهر و گفت انا لله و انا الیہ راجعون و از جاده دور شد و دو رکعت نماز بگذارد و تسبیح دراز کشید فرمود و بعد از آن نزد راحلہ
خود آمد گفت و استعینوا بالصبر و الصلوة **وَاِنَّهَا** بدرستیکہ استعانت بصبر و صلوة **لَكَبِيرَةٌ** هر آینہ بزرگ و دشوار و گرانست و اکثر مفسران برانند
کہ ضمیر راجع بصلوتست و بنا بر تخصیص از برای ضمیر با بن جہت عظم شان اوست و تحمل آنکہ جمیع انواع صبر است و یا راجع بجملہ آنچہ بان مامور شده اند
از انتہی کستثنا مذکور بدرستیکہ نماز با همہ امور مأمور و مصحبت گرانست و شاقست لقولہ تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیہ یعنی گران و دشوار است بر مشرکان
آنچہ ایشانرا بان دعوت میکنی **اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ** مگر بر متواضعان و فروتنان از خود و خدا و آرام گرفتگان بطاعت او و اینہا مؤمنانند کہ نفسہای
ایشان پرستش او سبحانہ و با امر و نواهی او مرتاض و معتاد شده اند و مع ذلک در مقابلہ ریاضات نفس عطیات و افاضات از جانب واهب العطایا بدیشان
رسیده میرسد و بجہت آن صبر و صلوة و سایر مأمورات کہ بان مأمورند بر ایشان سهل و آسانست و خشوع بمعنی اخباتست و منہ الخشعة للرملة المتطامنة
و خضوع بمعنی لین و انقیاد است و لہذا خضوع بجوارحست و خشوع بقلب و از مجاهد نقلست کہ مؤمنان چون مستغرق اند در منبہ شوق طاعات و مرتبہ
غالیہ کہ در بہشت با مر ایشانست عبادات بر ایشان دشوار نمینماید مانند شخصی کہ متجرع شود بمزه دوا با امید نیل شفا و بجہت آنکہ مر زوال الم و تنوع
و حاف بنار ریاست و حکومت مضطر نمیشوند و مرتبہ غالیہ باقیہ را منظور نظر داشتہ از زوال امور دنیویہ حقیره فانیہ متاسف و محزون نمیگردند
وانعبادات و طاعات اصلا ملال نمیگیرند و لہذا امیر المؤمنین و امام المتقین و سایر ائمہ معصومین صلوات الله علیہم اجمعین شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند و اکثر اوقات
بروزه میبودند و هیچ منعی نمیکردند و با وجود اشتغال امیر المؤمنین بجہاد و رتق امور امت و حقیقت دیگر صفتہای ایشان مقرر فرماید کہ **اَلَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ**
خاشعان آنانند کہ توقع دارند یا بیقین میدانند **اَنَّهُمْ مُلٰقُوْا رَبِّهِمْ** آنکہ ایشان رسندگانند بوعده پروردگار خویش **وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ** و آنکہ ایشان
بسوی رحمت پروردگار خود بجہت پاداش طاعات **رٰجِعُوْنَ** بازگردندگانند و بنابر تفسیر ثانی اطلاق ظن بر علم بنا بر مشابہت است بعلم در رجحان بجہت
تصمیم معنی توقع و لہذا بعضی یظنون بیتوقعون تفسیر کرده اند و بعضی به یتیقنون یعنی آنانکہ توقع دارند یا متیقن اند بنیل درجات عالیہ مثوبات
جلیلہ نزد حضرت عزت و نزد بعضی یظنون بر اصل معنی خودست چہ اهل ایمان بجہت افتراف ذنوب و تقصیر در طاعات و شدت اشفاق ایشان از اوقات
بر معصیت یقین نیست بدرسیدن بمراتب عالیہ مثوبات جلیلہ اما بجہت امید ذاتی بر حمت واسعہ و مغفرت شاملہ او ترجیح طرف رحمت میکنند بر عقوبت
یا معنی آنستکہ آنانکہ ظن ایشان آنستکہ در وا خیال ایشان مقتضی شود و تسرعت تمام موت بایشان رسد بجہت این همیشہ ترسانند تعلق ایشان بدنیا و ...

وثانیاً منقطع گشتن ملاقوات ایشان در تقدیر ملاقوا جزاء ربهم است بجهت امتناع رؤیت او سبحانه لا یلیق طاعته ذاته بر نسبت فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه که در وصف منافقانست خلاف این نسبت و آنکه ممنعست که منافق خدا را ببیند پس کلام در تقدیر یلقون جزاءه است و هم چنین است قوله
ولو تری اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و نیز در حدیث آمده که من حلف علی یمین لیقطع بها مال امرء مسلم لقی الله وهو علیه غضبان که اینجا بلا اشتباه لقی الله در تقدیر لقی جزاء اوست چنانکه در آیه سابقه گذشت هم چنین معنی رجوع و اینجا اعادت بعد از اعدام
و یا رجوع بموضعی که در آنجا بغیر از خدا مالک ضرر و نفع نیست بخلاف دنیا که بعضی بدعوی میکنند پس خلاصه معنی آنستکه خاشعان مقرند بنشاءه آخرت و رجوع ایشان بحشر برای مجازاة افعال و مکافاة اعمال که از مثوبت و عقوبت بعد از آن جهت تاکید باد کرد و ایشانرا بنعم منعم فایده **یا بنی اسرائیل اذکروا** ای فرزندان یعقوب یاد کنید **نعمتی التی انعمت علیکم** نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما **و انی فضلتکم** عطف بر نعمتی یعنی یاد کنید آنکه من تفضیل کردم اجداد شما را **علی العالمین** بر عالمیان که در زمن ذکر ایشان بودند یعنی بفضیلت دادم آبای شما را که در عصر موسی بوده اند و در اعصار دیگر بعد از او بر کسانیکه معاصر ایشان بوده اند بجهت آنکه انعام نعمت توفیق بر علم و ایمان و عمل صالح کردم بر ایشان و ایشانرا انبیا و ملوک عادل کردانیدم و اکثر طوایف و قبایل ایشان بشکر آن نعمت قیام نکرده بکفر و کفران و معصیت و طغیان مشغول شدند و در مجمع و غیره که از ابن عباس مرویست که مراد تفضیل ایشانست بر عالمیان زمان ایشان نه مطلقا زیرا که باجماع امت پیغمبر ما افضل امم اند همچنانکه پیغمبر ما صلعم افضل جمیع پیغمبرانست بدلیل قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و نزد بعضی مراد تفضیل ایشانست در اشیاء مخصوصه که از انزال من و سلوی است و ارسال رسل در میان ایشان و انزال کتب بر ایشان و غیر از آن از نعم عظیمه چون تغریق فرعون و آیات کثیره که استدلال بآن بر وجه سهولت بود و تفضیل در اشیاء مخصوصه موجب آن نیست که افضل همه مردمان باشند علی الاطلاق کما یقول حاتم افضل الناس فی السخاء و نظیر این نعمت قوله تعالی و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب الی قوله و انتم تنظرون و بعضی گفته اند که امر بتذکر نعمت در آیه سابقه بر طریق اجمالست و در این آیه بر سبیل تفصیل پس تکرار نباشد یا آنکه در اول ذکر نعمت است برای ایشان و در ثانی تذکیر نعمت بر آبای ایشان پس موجب تکرار نباشد در انوار آورده که تکرار تذکیر نعمت برای تاکید است و تفصیل که از اجل نعم است خصوصا و ربطا آن بوعیدی شدید جهت تخویف بکسی است که از آن غافل شود و بحقوق آن اخلال نماید باین استدلال کرده اند بر تفصیل بشر بر ملک و این ضعیف است بجهت آنکه مراد بعالمین عالمیان زمان ایشانند چنانکه ابن عباس فرموده و یا آنکه مراد تفضیل در اشیاء مخصوصه که ذکر شد پس موجب فضیلت مطلقه نباشد و چون حقتعالی بیان نعم عظیمه کرد بر ایشان در عقب آن بتخویف تهدید ایشان میفرماید بکفران بقوله **و اتقوا یوما** و بترسید از عذاب و حساب روزی که در آن روز **لا تجزی** حق گذاری نکند یعنی نتواند گذارد و ادا نتواند کرد **نفس** هیچ نفسی مؤمن **عن نفس** از نفس کافر **شیئا** اندک چیزی را از حقوق مردمان که در ذمه او مانده باشد یا کفایت نکند هیچ شخصی از هیچ کسی چیزی را از عذاب و مبنی بود که بصب شیئا بر مصدریت باشد و معنی آنکه نکند هیچکس از غیر خود گذاردی اندک و ایراد آن بتنکیر بجهت ابهام تعمیم است و اقناط کلی و جمله مذکوره صفت یوم است و عاید بآن محذوف و تقدیر آنستکه لا تجزی فیه و کسی که تجویز حذف عاید مجرور میکند میگوید که حذف حرف کرده اند و از آن اجاری مجرای مفعول به کرده اند و بعد از آن حذف مفعول کرده اند همچنانکه حذف از قوله ام مال اصابوا **و لا یقبل منها** عطفست بر لا تجزی یعنی و نترسید از روزیکه در آن پذیرفته نشود از نفس عاصیه یعنی برای او **شفاعة** در خواستی بتقدیر آنکه کسی شفاعت او کند **و لا یؤخذ منها عدل** و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود دهد تا برهاند عذاب یا در دفع عقاب را مگر خود متواند بود که ضمیر راجع بنفس اولی باشد یعنی اگر نفس منفیه شفاعت کند برای نفس عاصیه یا فدیه دهد برای او مقبول نکند و مراد با نفی دفع عذاب است از جمیع الوجوه یعنی هیچکس عذاب را دفع نتواند کرد از عاصی بهیچ وجهی از وجوه محتمله جه دفع عذاب خالی از آن نیست که بر سبیل قهر باشد یا غیر آن و اول نصرتست و ثانی یا مجانا است و یا عوض اول شفاعتست و ثانی یا با دای آنچیزیست که بر نفس عاصیه است اشارت الیه بقوله لا تجزی نفس عن نفس شیئا و یا بغیر آن و هو المراد بقوله و لا یؤخذ منها عدل و عدم ذکر قسم اول بجهت آنستکه معلوم الامتناعست و شفاعت ماخوذ است از شفع کان مشفوع له فرد است و شفیع نفس خود را شفیع و منکر او ساخته بضم نفس خود با و عدل بمعنی فدیه است گفته اند یعنی بدلست و اصل آن تسویه است و تسمیه فدیه بآن بجهت تسویه است بغیر آن ایکه خاصل که در هیچ وجه خلاصی نداشته باشد **و لا هم** و نباشند ایشان در آن روز **ینصرون** که یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچ کس نصرت ایشان ندهد و ضمیر راجعست بنفوس کثیره که بنفس تا منیه منکره که در سیاق نفی فی افتاده دلالت بر آن میکند و تذکیر ضمیر باعتبار معنی است و یا بآنکه نفوس در معنی عبادت اند و اناسی و بدانکه نصرت اخص است از معونت بجهت اختصاص آن بدفع ضرر و معتزله باین تمسک کرده اند برینکه شفاعت برای اهل کبایر و جواب از آن آنستکه این مخصوص است بکفار جهت آنکه آیات و احادیث بسیار وارد شده در باب شفاعت و مؤید این است که خطاب با کفار است و نزول این آیه بجهت رد قول کفار است که میگفتند آبای ما که انبیا اند شفاعت ما نمایند در روز حشر و نیز اجماع امت بر آنست که شفاعت حضرت رسالت برای امت ذایع عموم اهلیت است و اگرچه اختلاف است در کیفیت شفاعت امامیه بر آنند که شفاعت محض است بدفع مضار و اسقاط عذاب از مستحق آن که عصاة مؤمنان اند معتزله بر آنند که شفاعت در زیادت منافعست برای مطیعان و تائبان نه برای عاصیان و امامیه معتقدند بر آنکه شفاعت تام سید المرسلین است و ائمه معصومین و صلحاء مؤمنین نیز و در قیامت حضرت رسول العزة بجهت شفاعت ایشان تا نجات دهند و در مستدرک فرموده بسیاری از خاطئین و از جمله احادیث دالة بر اینمطلب حدیث مشهور حضرت رسالت است که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که انی اشفع یوم القیمة فاشفع و یشفع علی فیشفع و یشفع اهل بیتی فیشفعون و ان ادنی المؤمنین شفاعة لیشفع فی اربعین من اخوانه

چنانکه بابن معتر شد

این

جر

ادا

ائمه



کما قد استوجبا لنار یعنی بدو سبب که مراد و مردود باشد از شفاعت دهند پس شفاعت کنم و علی را از شفاعت دهند پس زنان را شفاعت بکشاید و هم
چنین اهل بیت مرا حضرت شفاعت دهند پس شفاعت دهد و اینجا بدر هستی که ادنای مؤمنان از روی شفاعت کرده زکسی باشد که در جوی جهل کسر از برادران
مؤمن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان مستوجب آتش بوده باشند بعد از ذکر اجمال نعم تفصیل از منفرماید که **وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ** و یاد کنید ای
بنی اسرائیل وقتیکه رهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان است که در تنجیه ایشان رستند اولاد نیز بهاء جهت آنکه حصول اولاد بسبب نجات آبا و اجداد است
و وصول نعمت باباء موجب افتخار اولاد باشد پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل متذکر این نعمت شوید که ما نجات دادیم و خلاصی دادیم قوم پدران شما را
مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون و بیان آنکه این آیه معطوف است بنعمتی مانند عطف جبرئیل بر ملائکه جهت آن بعضی از نعم است که حق تعالی بایشان
داده بود که بجهت عظم آن تصریح بآن فرموده و اصل آل اهل است بدلیل آنکه مصغر آن اهیل است و مخصوص است باضافه کردن آن باولی الخطر مانند انبیا و
ملوک و فرعون علم پادشاهان عمالقه است هم چنانکه کسری و قیصر نیز علم پادشاهان فرس و روم و جز ایشان است خاقان و قیل که علم ملوک ترک و جز ایشانست و عمالقه
از اولاد عملاق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح بوده و کنیت فرعون ابو مره است و بجهت عتو ملوک عمالقه اشتقاق نموده اند از فرعون تفرعن الرجل اذا
عتا وتجبر و فرعون موسی مصعب بن ریان بود و گویند ولید بن مصعب بود و از بقایای عاد است و فرعون یوسف ریان بن ولید بود که چهار صد سال در مصر
او بود و میان فرعون موسی و فرعون یوسف چهار صد سال فاصله بوده میفرماید که اتباع فرعون یا مراد **يَسُومُونَكُمْ** ستم و رنج میرسانید
و تکلیف میکردند شما را **سُوءَ الْعَذَابِ** سخت ترین و بدترین عذاب را بسبب بسیار عذاب نکره و سوء بمعنی بغایت ماخوذ از سام خسفا اذا
اولاه ظلما و اصل آن از هانست در طلب شیء و از سام الابل در عرب بمعنی سام السلعة اذا طلبها و سوء العذاب مصدر ساء یسوء است و نصب آن بجهت آنست که
مفعول به یسومونکم است یعنی بطریق بغی و ظلم تکلیف میکردند و الزام و الجاء شما مینمودند سخت ترین عذاب را و این جمله بعلیه حال است از ضمیر نجیناکم یا
از آل فرعون یا از هر دو و یا کلام مستأنفست **يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ** بیان یسومونکم است و لهذا بر او معطوف نشده یعنی بغی ایشان بر شما بآن
حد بود که میکشتند پسران شما را در طفولیت **وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ** و باقی میگذاشتند دختران شما را تا آنها را ابند کار خود سازند و بعضی گفته اند
تا ایشان مقاربت کنند و حلقه فرمایند و این اسناد ذبح بود و نزد بعضی مراد سوء عذاب اعمال شاقه بود چه بعضی را از جمله اصناف خود ساخته
بودند و بعضی دیگر را از خدام خود و برخی برای ایشان خرابی میکردند و گروهی حفاری و کناسی و جمعی دیگر سقائی و خشت و سنگ کشیدن
و جمعی دیگر که صلاحیت این خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و تسمیه بنات بنسا از قبیل تسمیه شیء است باسم ما یؤول الیه
یا بنا بر تغلیب چه ایشان را سینه صغار و کبار میکردند از زنان و هذا کما یقوله قتل الرجال و اگرچه صبیان در میان رجال بوده باشند و نیز اسم
نساء بر صغار و کبار را شامل است مانند ابنا و در مجمع ورده که سبب قتل ابنا آن بود که چون فرعون ظلم بنهایت رسید حق تعالی خواست که او را هلاک کند
در خواب دید که آتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید بیوت مصر و قبط را تمام بسوخت و بنی اسرائیل را گذاشت فرعون از این خواب بترسید شد
و سحره و کهنه را بخواند و این خواب را با ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و تبدیل دین تو بر دست او باشد پس
فرعون قوابل را بر همه حوامل بنی اسرائیل مسلط ساخت و ایشان را امر کرد که هر پسری که از ایشان متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند و چند
سال متوالی پسران بنی اسرائیل را میکشتند و بگذاشتند تا آنکه وبا در بنی اسرائیل افتاد و اکثر مشایخ ایشان بمردند و نزدیک بود که نسل
کار از حال کسی نماند پس جمعی از رؤسای قبط نزد فرعون آمدند و گفتند که وبا در بنی اسرائیل افتاده و صغار ایشان کشته میشوند و کبار و اتباع
میمیرند از ایشان کسی باقی نخواهد ماند تا خدمت ما کنند فرعون گفت یکسال پسران را میکشتند یکسال میگذاشتند هر پسری در آن سالی متولد شد که ذبح
نمیکردند یکسال هارون از موسی بزرگتر بود و موسی در سالی که ذبح میکردند بوجود آمد و در روایتی آنستکه فرعون را گفتند که مادر کاهنان خواند
ایم و چنان دیده ایم که این شخص که بر دست او هلاک تو خواهد شد از پشت عمران نامی باشد عمران مؤمن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون بود چون فرعون
این سخن را از علمای عصر بشنید با عمران گفت که باید یکساعت نزد من غایب نشوی و شب و روز نزد من باشی عمران امتثال امر کرده شب و روز او را خدمت و
ملازمت شب نزد او می خوابید شبی فرعون در کوشک خوابیده بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده بود
متعجب شد گفت چگونه اینجا آمدی و حال آنکه این همه درها بسته اند و پاسبانها بر در ایستاده گفت من بخودی خود اینجا نیامده ام ملکه مرا اینجا آورده
عمران دانست که این از جانب حق تعالی است پس در آن شب فرعون را او خلوت کرد و فرشته که بفرمان الهی او را آورده بود او را بخوابانید خود را در جو
اثر حمل بر او ظاهر گشت عمران را و امنی خایف گردید و مردمان اثر آن ظاهر شد فرعون بسمع رسانیدند فرعون تکذیب ایشان کرد و گفت عمران ملازم من
غایب نشده حیلتی بروید و زن را در خفیه نگاه دارید احتیاط زنان از خواص خود را فرستاد تا احوال او را معلوم کنند حق تعالی از کودک را
بلند تا در بر دچنانکه اثر حمل اصلا نمایان نشد چون زنان بیامدند و اثر حمل نیافتند بازگشتند و فرعون را از خبر دادند فرعون بیخبر بود تا ایام ازار
عقوبت بلیغ کردند در حرمی زن عمران افراد تا آنکه موسی متولد شد و خبر متواتر گشت که زن عمران پسری آورده چون بسمع فرعون رسید کاهنان را
فرستاد تا تفحص او نمایند کنند مادر موسی از این خبر فهمیده کودک را در تنور نهاد و سر تنور بپوشید و بکار بخت خواهر او که خاله موسی بود از این بیخبر در آتش
در تنور نهاد مادر بیرون و در رفته بود که زنان آتش در تنور بر افروختند کسان فرعون در رسیدند و همه خانه را تجسس کردند و مادر موسی را دید بدلت دوزد
و از بیم ایشان سنه در تنور در رفتند آتش عظیم از آن بیرون آمد بعد از تفحص جمیع مواضع خانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده
اند فرعون از این خبر بسیار خوشحال گشت و بعد از رفتن ایشان مادر موسی خواهر را گفت که با کودک چه کردی گفت من هیچ کودک را ندیدم گفت کودک

وقوله

وهم انبیا

بے عون

درشنود بود بجزع و فزع در آمده بر سر تنور دوید و فرو نگریست دید که موسی در میان تنور نشسته و آتش گرد او را احاطه کرده او را گرفته هم‌چنان
بسی شاد شده دانست که این از غرایب و عجایب قدرت الهی است و در ضمن از سر هست پس کودک را برگرفت و در حضیر تربیت مینمود اهل تحقیق و ادب
تدقیق گفته‌اند که حق تعالی بجهت آن ایجاد نمود مادر موسی را تا چون او را الهام نماید که موسی را در آب افکن او را ترس و خوف نباشد در القصص حق
تعالی میفرماید که ای بنی اسرائیل یاد کنید آنرا که فرعونیان ابنای شما را میکشتند و دختران شما را استحیا میکردند و پسران شما را کارهای سخت میفرمودند **وفی ذلکم**
و در این ذبح پسران و اهدام دختران **بلاء** یعنی و امتحانی بود شما را **من ربکم** از پروردگار شما یعنی بیکدیگر حق تعالی تخلیه ایشان کرده بود تا امتحان
کرده شما در صورت ابتلا و در حکم امتحانی بود از جانب او **عظیم** بزرگ و بیمانه و از ما شی بنا به مشقت و متولد بود که مشار الیه لکم انجانا شد یعنی
نجات دادن ما شما را از شر فرعونیان نعمتی عظیم بود از جانب ما بشما و اصل بلا اختبار است و چون اختبار حق تعالی بندگان را گاهی بسبب نعمت است تا بر مردم عالم ظاهر
گردد که منعم را شکر از نعمت میکنند یا نه و گاهی بسبب محنت تا امتحان نماید بر اهل روزگار روشن شود که اهل از محنت در آن صبر و شکیبائی میورزند یا نه از
اینجهت اطلاق بلا بر هردو میکنند و محتملست که مشار الیه محنت و نعمت هردو باشد یعنی محنت تسلط فرعونیان بر شما و نعمت نجات شما از ایشان محنت و نعم عظیم
بود از جانب حق تعالی و در اینجا تنبیه است بر آنکه آنچه به بنده میرسد از خیر و شر اختبار است از جانب حق تعالی پس بر او واجبست که بر مساعی شکر کند و بر مضار
شر صبر نماید تا از بهترین مختبرین باشد بعد از آن نعمت دیگر میکند بر ایشان بقوله **واذ فرقنا بکم البحر** و یاد کنید آنرا که جدا کردیم بشما
بر شما دریای قلزم را یعنی بسبب سلوک شما در دریا مسالک در آن پیدا کردیم مانند تفریق بین الشیئین بتوسط شی بینهما و یا بسبب نجات شما
دریا را شکافتیم و باء جار و مجرور متعلق باشد بمحذوف و در محل نصب حال باشد یعنی در حالتی که آن تفریق ملتبس بود بشما وقتیکه از فرعونیان میگریختید
و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما **فانجیناکم** پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان **واغرقنا** و غرقه کردیم **آل فرعون**
فرعون و کسان او را **وانتم تنظرون** و حال آنکه شما مینگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا نگاه میکردید بفرعونیان که چون غرق می
گشتند یا بغرق در آمدن دریا بر سر ایشان و یا بجثهای ایشان که دریا بساحل می‌انداخت و یا نگاه میکردید بیکدیگر ... و فایده ذکر وانتم
تنظرون نشان ایشانست و ظهور معجزه بر ایشان و مراد بال فرعون قوم اوست و اقتصار بر ذکر قوم جهت علمست بآنکه فرعون اولیست بغرق و نزد بعضی
مراد بال شخص فرعونست همچنانکه در حسن ... اللهم صل علی آل محمد ای علی شخصه بنابر استغنا بذکر او از ذکر اتباع او آورده اند که
فرعون مدت چهار صد سال دعوی خدائی کرد و ظلم و طغیان او از حد گذشت و حق تعالی آنچه ممکن بود از باب تخویف و انذار هیچ فرونگذاشت و اصلا او از آن
متنبه نگشت موسی را وحی کرد که مدت فرعون بسر آمد و وقت هلاک او و نجات این مستضعفین رسید بنی اسرائیل را امر کن تا حلی از قبطیان بعاریت
بستانند و شب ایشان را از ... زن و مرد بنی اسرائیل نزد قبطیان آمدند و گفتند ما را عروسی است حلی و جواهر خود را بعاریت بما دهید تا باید
بر ... بدان حلی و زینت شویم ایشان حلی و جواهر خود را با ایشان دادند و موسی ایشان را گفت که امشب همه در فلان موضع مجتمع شوید ایشان در آن
شب از مصر بیرون آمده در آن موضع جمع شدند و ایشان ششصد و بیست هزار مرد مقاتل بودند غیر از کسانی که کمتر از بیست سال و زیاده از شصت سال بودند
پس موسی همراه گرفته قرار بر فرار دادند چون پاره‌ای راه رفتند راه گم کردند موسی متعجب ماند پیران بنی اسرائیل را بخواند و گفت این چه حالتست
و چرا راه نمی‌یابیم گفتند ما از پدران خود شنیده‌ایم که یوسف ع وصیت کرده که چون بنی اسرائیل از اینجا بیرون روند باید که مرا با خود ببرند و ما
که بسبب راه نمی‌یابیم موسی گفت کیست در میان شما که قبر او را بشناسد بعضی گفتند ما نمیدانیم اما ممکن هست که در میان لشکر کسی باشد که او را
داند پس موسی در میان لشکر ندا در داد ... و گفت یا خدایا هر که قبر یوسف را داند باید که مرا خبر کند و راه نماید در خبر است که هر که را بغیر
او بنی حق تعالی آواز موسی را بگوش او نرسانید تا بمرتبه‌ای که دو کس نزد او بودند و موسی باواز بلند ندا میکرد و آواز او بسمع ایشان نمیرسید و آواز او بگوش
عجوزه رسید گفت ای موسی من قبر او را میدانم که کجاست و لکن ترا ننمایم تا مرا ... کنی ... خواهی موسی گفت اگر اذن حق تعالی باشد چنین
کنم حق سبحانه او را اذن داد موسی گفت ای عجوزه چه میخواهی گفت از خدا درخواه تا جوانی من بمن دهد و ... در فردای قیامت
چو بخواهی بهشت ... موسی درخواه و امید ... حق تعالی اجابت فرمود موسی گفت اکنون قبر یوسف بنمای عجوزه بوی اشاره
کرد و گفت قبر او در میان رود نیل است از خدا درخواه تا آب را از آنجا ببرد و قبر او ... موسی دعا کرد و آب رود نیل ... معلق
بایستاد و قبر یوسف ع پیدا شد ... تا آن موضع شکافته شد یوسف را از آنجا بیرون آوردند و در تابوتی از سنگ مرمر نهادند و با خود بردند تا در
شام دفن کردند و حق تعالی بدعای موسی و معجزه او خواب بر قبطیان افکند تا از بنی اسرائیل بیخبر ماندند و بعد از آن مرگی بر اطفال ایشان افتاد تا هیچ سرای
نبود که یکی دو مرده نداشتند پس قبطیان چون بیدار شدند بعزا مشغول گشتند بتفحص احوال بنی اسرائیل نپرداختند تا نزدیک بغروب بعد از آن
در کوچه‌ها و بازارها نگاه کردند هیچکس از بنی اسرائیل ندیدند از آن متعجب شدند بخانها و سراهای ایشان آمدند دیدند که درها ... بسته
بود بر بامها رفتند و نگاه کردند هیچکس را ندیدند فرعون را از گریختن ایشان خبر دادند گفت کجا توانند گریخت امشب صبر کنید تا فردا ... بر ایشان در رسیم
و ایشان را باز آورم ... لشکر جمع شد و منادی ... ندا کردند که ان هؤلاء لشرذمة قلیلون وانهم لنا لغائظون ... بر ایشان ظفر کردیم
در وقت بانگ خروس بیرون روند قضا را آن شب هیچ خروسی بانگ نکرد تا روز روشن شد ... فرعون ... لشکر ... هزار
و هفتصد هزار مقدمه لشکر گردانید پیش از خود فرستاد و در آخر خود ... لشکر ... هزار ... اسب ...
سیاه و لشکر موسی ... تا نزدیک دریا رسیدند ... لشکر فرعون ... موسی ...

فرعون



در دریا در پیش موسی ثمر دید فرو ماند و بتضرع تمام خدا را بخواند یوشع بن نون با بنی اسرائیل بطاقت شده گفتند ای موسی تدبیر چیست از پیش دریا و از عقب دشمن
گفت از مشغول مدارید و خاطر جمع کنید از حق تعالی بیشک خدای من مرا راه نماید پس حق تعالی وحی کرد با وی که ان اضرب بعصاک البحر عصا خود را بر دریا
زدن در خبر آمده که موسی یکبار عصا بر دریا زد هیچ اثری بر آن مترتب نشد بار دیگر بزد و گفت یا ابا خالد انفلق باذن الله ای دریا بفرمان خدا شکافته
شو فی الحال دوازده راه خشک در زمین پیدا شد بعدد اسباط بنی اسرائیل که دوازده بودند و هر سبطی را نقیبی بود پس هر نقیبی براهی فرو رفتند و سبط
او در قفای او و حق تعالی باد و آفتاب را امر کرد تا ده راه را از گل خشک کردند و جهنیکه در خبر است که بجهت سم دواب اسبان ایشان بر زمین گرد بر هوا میرفت
و چون بمیان دریا رسیدند ملکی گفت را نمی بینند گفتند ای موسی یاران ما و خویشان ما کجا اند ما ایشان را نمی بینیم که چه حال دارند مبادا که غرق شده باشند موسی دعا
کرد تا حق تعالی در آب حواجز و حواجب که از آب بود طاقها ساخت تا آنانکه درین راه میرفتند کسانی را میدیدند که بر طرف دیگر بودند و چون همه لشکر موسی
از آب گذشتند فرعون و لشکر او بکنار دریا رسیدند و فرعون چون راههای خشک در میان دریا بدید دانستکه معجزه موسی است خواست تا تلبیس
کند بر عوام گفت می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده و راههای خشک در آن پیدا شده تا دشمنان را بگیرم فرو روید و ایشان را بگیرید گفتند
نرویم تا تو سبقت ننمائی بر ما فرعون تعلل میکرد و قدم پیش نمینهاد و بر اسب نر نشسته و جبرئیل بیامد بر مادیانی نشسته و اسب خود را در پیش اسب
فرعون راند و بدریا فرو شد اسب نر فرعون چون مادیان را دید عنان اختیار از دست فرعون ربوده سر در عقب او در دریا نهاد و هر چند فرعون
خواست که او را باز دارد میسر نشد آنگاه بدریا فرو رفت و چون قبطیان دیدند که فرعون بدریا در آمد همه در عقب او روان شدند و میکائیل از عقب
لشکر در آمد و همه ایشان را بدریا راند چون همه بمیان دریا در آمدند حق تعالی فرمان داد تا از طاقهای آب بر هم آمدند فرعون چون علامت غرق بدید ملجا شد
گفت لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل پاره گل دریا در دهن او زد و گفت الآن وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین اکنون کلمه
توحید میگوئی که گرفتار شده و پیش از این عاصی و مفسد بودی بنی اسرائیل از کناره دریا مینگریستند از حال ایشان پدید آمد و دانستکه چون فرعون
با لشکر بمیان دریا در آمدند طاقهای آب بر ایشان فرو ریخت بنی اسرائیل موسی را گفتند ما میترسیم که فرعون از راهی دیگر بر آمده ما را
اسیر کرداند موسی گفت ایمن باشید که حق تعالی او را با همه قوم هلاک کرداند گفتند ما اطمینان نداریم تا فرعون را مرده نه بینیم موسی دعا کرد دریا تن
حق تعالی او را بر سر آب انداخت با جمله سلاحها که پوشیده بود ایشان او را دیدند که کشته شده ذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک ندای بدریا و در بیرون
آمده که جمعها صد هزار هزار بود و این از اعظم نعم بود که حق تعالی بنی اسرائیل را داده بود و از جمله آیاتیکه ملجی ایشان بود بعلم بوجود صانع حکیم و
تصدیق بنبوت موسی و ایشان با وجود این اتخاذ عجل کردند و گفتند موسی که ما بتو ایمان نیاریم تا که خدا را علانیه بما نمائی و این نهایت بعد ایشان بود از
فطنت و ذکاء و اینکه امة خاتم النبیین صلعم اتباع او کردند با آنکه معجزات او از امور نظریه دقیقه بود که اذکیا ادراک آن میتوانستند کرد دلالت تمام دارد
بر علو ذکاء و فطنت این امة عالی همت و اخبار آنحضرت از این قصه از جمله معجزات او بود چنانکه تقریر آن سمت تحریر یافت پس معلوم شد که چون امة
موسی در کمال بلاهت بودند حق تعالی معجزه ظاهره با ایشان نمود تا ایمان آرند و بلاهت ایشان بر وجهی بود که با وجود این معجزات ظاهره بگوساله پرستی
مشغول شدند و امة سید کائنات چون فطن و ذکی بودند محتاج نبودند باینکه این نوع معجزه با ایشان نماید تا ایمان آرند و بجهت این حکمت معجزه خاتم الانبیاء ص
از امور دقیقه نظریه بود القصه چون بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون بمصر معاودت نمودند و کتابی نداشتند که بآن عمل کنند حق تعالی موسی را وعده داد
که کتاب توریة با او عطا فرماید و از برای او میقات تعیین فرمود که مدت چهل روز بود کما قال جل ذکره **وَاِذْ وٰاعَدْنٰا مُوسٰی** و یاد کنید وقتیکه وعده
دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریة با او **اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً** چهل شبانروز یعنی گفتیم که بعد از انقضاء مدت چهل روز که تمام ذو القعده بود و ده روز
از ذی الحجة توریة را بتو دهیم کما قال و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر و ذکر واعدنا که برای بین اثنین است جهت آنستکه حق تعالی بطریق توحید
وعده داد موسی را بدادن توریة و موسی وعده داد او را برفتن بمیقات که طور بود و تعبیر مدت مذکوره بلیالی نه بایام جهت آنستکه غرر شهور بلیالی است
عرب تاریخ ماه خود را بماه بلیله میکنند که ماه در شب طالع میشود یا اینکه شب مقدم است بر روز در ایجاد یعنی حق تعالی اول شب آفرید بعد از آن روز و وجه
تسمیه موسی آنستکه بزبان عبرانی مو آبست و سا درخت و چونکه مادرش او را در صندوق در نیل انداخت و فرعونیان او را در میان آب و درخت یافتند از اینجهت
باین اسم مسمی شد حاصل که میفرماید موسی را وعده دادیم چهل شبانروز که او را توریة دهیم و موسی با بعضی از خواص خود متوجه طور شد که میقات او بود
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدائی **مِنْ بَعْدِهٖ** از پس رفتن موسی بطور **وَاَنْتُمْ ظٰالِمُوْنَ** و شما ستمکاران بودید بجهت شرک
و وضع عبادت خود در غیر موضع آن و استحقاق عذاب بجهت آن و تفصیل این قصه آنستکه چون حق تعالی فرعون را هلاک کرد انبیه ملک او را بمیراث بنی اسرائیل داد
ایشان گفتند ما را کتابی میباید که در او بیان حلال و حرام باشد تا بر آن عمل کنیم و فا شریعت و ذکری باشد موسی ع ایشان را گفت من بمیقات میروم که مناجات
کنم با قاضی الحاجات اگر مصلحت داند کتابی بمن دهد که جامع حلال و حرام باشد پس هرون را خلیفه خود کرد انید متوجه طور شد و قوم را چهل روز وعده
داد و در مدت غیبت او مردی منافق بود که او را سامری گفتندی و زرگر بود و گویند نام او میخا بود و بروایت ابن عباس او را موسی بن ظفر گفتندی و از قوم
گوساله پرستان بود و در هر مقدر با ایشان گفت که این حلیها را که از قبطیان گرفته اید بر شما حرام است زیرا که از غنیمت است و غنیمت بر شما حلال نیست
گفتند پس علاج این چه باشد گفت گوی بکنید و همه را آنجا جمع کنید تا موسی بیاید به بینیم که چه صلاح می بیند ایشان چنین کردند پس سامری
آتش در آن زد و بروایتی هر طلبی در رفت که گوی کنار از دغار منها ندا از زین فرعون و سامری از دغار نهاده بودند و جبرئیل از بهر خود او را برای
میداد و بجهت جبرئیل امیشنا ... چون غرق شد فرعون او را در بلدی بیرون ... هر کجا که از اسب قدم می نهاد سبز میشد ناخود گفت چون از قدم او مرده



زنده ملتبس ممکن است که از خاک سم اسب جبرئیل زنده مرده زنده شد زنده شود پس پاره از آن خاک برداشت و در حینی که آتش و آن زیورها و آن خاکرا در آن با
وکفت کن عجلا جسدا له خوار در حال گوساله شد از زر و از او گوساله کرد و بنی اسرائیل گفتند این چنین گفت هذا الهکم واله موسی فنسی و بعضی میگویند
که از اثر سم اسب جبرئیل آن گوساله مجسم شد بگوشت و استخوان و خون و پوست چه عادة الله جاری شده بود که از اثر هر صورتی که طرح کنند زنده گردد
و گویند سامری از آن صورت گوساله ساخت و بعد خاک سم اسب جبرئیل از آن گوساله کرد و آنکه گوشت و پوست پیدا کند و آواز بیجان و نیستکار اوورد
زیرکی بغایت استاد بود همه زیورهای بنی اسرائیل را جمع کرد و از آن گوساله زرین ساخت و از او بر هر یکرا ده با بر جهیکه باد بر او درو میباد از دهن
او بیرون میامد آوازی از اصوات میشد مشابه آواز گوساله بود بجهت آنکه سامری از کمال حذاقتی که داشت مخارج را بر نحوی ساخته بود که این نوع
آواز از اصوات میشد چون قوم آواز او از گوساله شنیدند گفتند از جهت نادانی و گفتند هذا الهکم واله موسی فنسی اینست خدای شما است و خدای
موسی خدای را اینجا فراموش کرده و بطور رفته تا او را بیابد کنند از جمله حیوانات گوساله را اختیار کرد جهت آنکه گوساله بهترین بقر است القصه شش صد
هزار کس از بنی اسرائیل الا دوازده هزار گوساله پرست شدند چندانکه هرون نصیحت ایشان کرد نشنیدند و گفتند ما از او باز نگردیم تا موسی نزد ما باز
گردد کما قال الله تعالی حکایة عنهم لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی **ثم عفونا عنکم** پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه
شما و هلاک نکردیم شما را **من بعد ذلک** از پس آنکه چنین عمل منکر که اتخاذ عجل است از شما صادر شده بود و از سر شما درگذشتیم و استغفار شما را بر آن بود
که **لعلکم تشکرون** شاید شما شکر گوئید خدایرا بر نعمت عفو یعنی باراده آنکه شکر نعمت عفو کنید و عفو در لغت بمعنی محو جرم است و طلب آن از
عفا اذا درس و شکر اعتراف است بنعمت با نوعی از تعظیم از ابن عطیه نقلست که شکر طاعت خدا بتمام جوارح در نهان و آشکار و ابو بکر وراق گفته که شکر نعمت
آن بود که بنده سعی خود را در آن دخل ندهد و همه را از جانب خدا داند یعنی بتوفیق و لطف او و در خبر آمده که موسی با خدای خود در مناجات گفت یا رب خدایا
آدم چه عمل نیکو صادر شد که تو او را برگزیدی و فرشتگان را بسجده او امر فرمودی و بهشت را جای او کردی خطاب آمد که آدم دانست که قدرت شکر کردن
او از جانب من است و همین قدر شکر کرد در بعضی تفاسیر نقلست و گفته اند که شکر بر پنج چیز است یکی آنکه از سیئات پرهیز کنند دوم محافظت حسنات نمایند سیم
مخالفت شهوات کنند چهارم همه اوقات خود را صرف طاعت کنند پنجم بر جمیع احوال مراقبت فرمان خدا کنند و در آیه دلالتست بر آنکه شکر نعمت خدا واجب است و
عفو از ذنب بعد از توبه نعمتست از جانب حق تعالی بر بندگان و چون شکر متضمن اجلال و تعظیم منعم است پس این شکر از کافر صحیح نباشد بجهت خلو او از اجلال
و تعظیم جهت شرک منافی است بعد از آن تعداد نعمت دیگر میکند بر ایشان بقوله **و اذ آتینا موسی** و یاد کنید از آن زمان که دادیم موسی را **الکتاب**
کتاب تورات را **والفرقان** و حجتی جدا کننده میان حق و باطل **لعلکم تهتدون** تا مگر شما راه راست یابید یعنی باراده آنکه مهتدی شوید بتدبر
و تفکر در آن کتاب که متضمن اثبات توحید و بیان صفات او و محتوی بر آیات و حجج و هدایت گویند مراد بکتاب و فرقان تورات است چه تورات جامع کتاب منزل است و حجتی
که فارق است میان حق و باطل و عطف از جهت اختلاف لفظ است یا مراد بکتاب تورات است و بفرقان جمیع معجزات فارقه میان محق و مبطل در دعوی نبوت یا
میان کفر و ایمان یا شرع که فارق است میان حلال و حرام یا نصرت فارقه میان موسی و عدو او لقوله تعالی یوم الفرقان که مراد روز بدر است یا مراد ما انفلاق دریا
است لقوله تعالی فانفلق فکان کل فرق و فرا و قطرب و ثعلب گفته اند که مراد بفرقان قرآن است و تقدیر اینکه آتینا موسی التوراة و آتینا محمدا الفرقان و مثل آتینا
و در آن جهت لا انه فرقان نیست زیرا که فرقان اسم قرآن است از قبیل متقلدا سیفا و رمحا که در معنی حاملا رمحا است و این قول ضعیف است زیرا که در آن حمل فرقان
است بر معنی مجازی بلا ضرورت با آنکه حق تعالی اخبار فرموده که فرقان را بموسی دادیم حیث قال و لقد آتینا موسی و هرون الفرقان و تقریب تعالی تورات را بموسی
کرامت فرمود و گفت که موسی میقات که سامری چه کرد و قوم تو بعد از تو چه کردند موسی گفت یا رب خدایا تو عالم السر و خفیات میدانی که قوم تو گوساله پرست
شدند باضلال سامری پس موسی بمیان قوم خود آمد خشمناک و غضبناک و قوم خود را هلاک کرد و گفت سامری را برانداختن کما قال جل ذکره و
اذ قال موسی و نیز یاد کنید وقتیکه گفت موسی بعد از معاودت از میقات **لقومه** مر گروه خود را یعنی آنها که بعبادت عجل مشغول شده بودند **یا قوم**
ای گروه من **انکم ظلمتم انفسکم** بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خود **باتخاذکم العجل** بفرا گرفتن شما گوساله را بخدائی **فتوبوا** پس
رجوع کنید بتضرع و زاری و ندامت و عزم بر ترک **الی بارئکم** بسوی پروردگار خود یعنی عازم شوید بر توبه و رجوع کنید بخالق خود که بری است از تفاوت
و تفاوت در خلق کقوله ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و تمیز مخلوق خود از یکدیگر بصور و هیأت مختلفه و اصل این ترکیب از خلوص شئ است از غیر یا بسبیل تقضی کقولهم
بری المریض من مرضه و المدیون من دینه و یا بسبیل انشا کقولهم برأ الله آدم من الطین و تخصیص بخصوص ذکر باری بجهت تقریع است بر ایشان باینکه
ترک کرده اند عبادت عالم حکیمی که بمحض لطف و حکمت خود باری و ممتاز است از یکدیگر باشکال مختلفه صور متباینه و خالص ساخته ایشان از تفاوت
و میل کرده اند بعبادت عجل که مثلست در غباوت و بلادت مروی است که چون موسی ایشان را بتوبه امر کرد گفتند توبه ما چه باشد و چه صورت بود گفت جانی توبه
که راضی بقتل شوید و یکدیگر را بکشید چه عظم این ذنب وجهی است که بغیر از قتل تدارک آن نشود کما قال **فاقتلوا انفسکم** پس بکشید نفسهای
خود را و بکشد یکدیگر را و قتل مراد از ایشان امتثال امر موسی کرده بقتل یکدیگر مشغول شدند و گویند معنی آنستکه امر کرد تا آنکه گوساله پرستیده اند کشته شوند بدست
کسانی که گوساله پرست نشده اند و نزد بعضی مراد بقتل قطع شهوات نفس است و قلع وساوس شیطانی است کما قیل من لم یعذب نفسه لم ینعمها و من لم یقتلها
لم یحیها پس معنی آنستکه شهوات نفسانی و وساوس شیطانی را از خود قطع کنید با خلاص تام بوحدانیت الهی مقر و معترف شوید و صحیح قتل حقیقی است یعنی یکدیگر
را بکشید هلاک کنید **ذلکم** این کشتن یکدیگر **خیر لکم** بهتر است مر شما را **عند بارئکم** نزد آفریدگار شما که نزد او ثواب و جزای نیک
شما است از کفر و شرک و سبب وصول بحیات ابدی و بهجت سرمدی آورده اند که بعد از آنکه عبده عجل بفرموده موسی غسل کرده کفن پوشیدند و



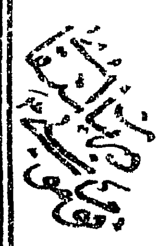
درامده سرها در پیش افکندند و هرونا دوازده هزار مرد که بر دین موسی ثابت مانده بودند شمشیرها کشیدند و بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند
و حق تعالی ابری ظلمانی بر سر ایشان پیدا ساخت تا یکدیگر را نه بینند تا شفقت و مرحمت قرابت و مصاحبت ایشان را از قتل باز ندارد پس اجانب و خویشان و اقارب را
کشتند و حق تعالی تیر از اول روز تا وقت استوا و با صح روایات تا بعد روز هفتاد هزار از ایشان را بکشتند و بعد از ان موسی و هرون از ایشان رحم
امده بگریستند و از روی تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بنالیدند که یا رب هلکت بنو اسرائیل البقیة البقیة یا رب خدایا بنو اسرائیل هلاک شد
این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت کرد تا تیغ فرو نشست و چون موسی تعالی کشتگان کرد هفتاد هزار بودند بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی راضی
نیستی که قاتل ایشان مجاهد است و مقتول ایشان شهید همه را به بهشت خواهیم برد موسی خوشحال شد کفت ای بنی اسرائیل چون فرمان خدا بجا کردید
در قتل با خویش فرمود که ای بنی اسرائیل اجر باز هاموش شده بود بجای اورید **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** پس رجوع کرد خدا بر شما بمغفرت و توبه شما
بپذیرفت **إِنَّهُ هُوَ** بدرستیکه او ست نه غیر او **التَّوَّابُ** بسیار رجوع کننده بشما بعفو و مغفرت و بسیار پذیرنده توبه از عاصیان **الرَّحِيمُ** بسیار مهربان
بر ایشان بجهت توبه و انابه بدانکه فاء اولی و ثانیه برای تسبب است چه ظلم سبب توبه است و ثالثه برای تعقیب است زیراکه معنی انستکه فاعزموا علی التوبة
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و ممکن بود که تمامیت توبه بقتل بوده باشد و معنی اینکه فتوبوا فاتبعوا التوبة القتل تماما لتوبتکم و فاء ثالثه متعلق است
بکلام محذوف اکر از کلام موسی باشد تقدیر اینکه ان فعلتم ما امرتم فقد تاب علیکم و عطف است بر محذوفی که خطاب است از جانب حق تعالی با ایشان بر طریق
التفات کانه قال ففعلتم ما امرتم فتاب علیکم بارئکم و ترتیب امر بقتل بر ایشان اشعار است بانکه هر که حق منعم خود را نداند سزاوار انست که منعم سلب نعمت
نماید از او و لهذا بقتل و فک ترکیب مامور شدند خصوصا که و لا لات و ایات عظیمه را دیده باشد و این قتل امتحان حق تعالی بود ایشان را بمحنت عظیمه و
بلیه صعب و مانی کفته که امر بقتل لطفی بود از جانب حق تعالی با ایشان و غیر ایشان هم چنانکه دعوت و استسلام قاتل لطف بوده مر او را و مر غیر او را اکر سائلی
کوید که چکونه در قتل ایشان بنفوس خود را لطف باشد مر ایشان را و حال انکه هیچ تکلیفی بسبب ایشان بعد از قتل معقول نیست که از لطف بوده باشد
کوئیم جواب انستکه چون ایشان مکلف شدند که یکدیکر را بکشند پس هر یک قصد قتل غیر خود کردند و بر این مشقت عظیمه صبر کردند مستحق
ثواب عظیم شدند و نسبت بغیر ایشان موجب انزجار او است از مثل این عمل و هیچ کس ایشان را بر اقدام نموده بودند و این هرون وغیر لطف او مرده اند که چون بنی
اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق ثابت قدم شدند حق تعالی خطاب کرد بموسی که با دیکر مناجات ای جمعی از بنی اسرائیل را باخود بیار تا عذر کناهی که کرده اند
از عبادت عجل بخواهند بشرف کلام من برسند موسی ده هزار و با صح و اشهر روایات هفتاد کس را که از اخیار بنی اسرائیل بودند اختیار کرد و ایشان را فرمود
تا سه روزه کرفتند غسل کردند و جامهای خود را پاک بشستند بعد از ان ایشان را بطور برد و چون انجا رسیدند موسی بر بالای کوه بر امد و ایشان بر
اثر وی بالا رفتند ابری پیدا شد ایشان در کوه زانو نشستند بجانب میان ایشان و موسی پیدا شد چنانکه چون حق تعالی با موسی سخن کفتی نوری از
روی او بتافتی که هیچکس طاقت دیدن ان نبودی پس موسی در اندرون حجاب شد ایشان بر حجاب نیستاده و حق تعالی با موسی سخن میکفت امر و وعظ
و نهی ایشان چون کلام خدا بشنیدند بر روی در امدند و در سجده افتادند و حق تعالی ایشان را مخاطب ساخته فرمود انی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر
فاعبدونی و لا تعبدوا غیری یعنی منم خدا که جز من خدا نیست خداوند مکه ام و شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید غیر مرا پرستش مکنید چون موسی
از مناجات فارغ شد ابر زایل کشت و کوه روشن شد موسی نزد قوم خود بیرون امد ایشان را کفت کلام خدا را شنیدید کفتند کلامی شنیدیم لیکن نمیدانیم که
قائل ان خدا بود یا شیطان و ما خدا را معاینه نه بینیم باور نکنیم که کلام خدا ست چون این کفتند اتشی از اسمان بیامد همه را بسوخت کما قال الله جل ذکره **وَ
إِذْ قُلْتُمْ** و یاد کنید انرا که کفتید یعنی هفتاد تن از احبار شما که با موسی بکوه طور رفته بودید تا کلام حق تعالی بشنوید و بعد از شنودن کفتید که **يَا مُوسَى
لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ** ای موسی ما تصدیق تو نکنیم **لَكَ** بجهت کفتن تو که این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است و بانکه دیدیم مر نبوت را یا اقرار نکنیم بانکه خدا
توریت را بتو داده و با تو سخن کفته **حَتَّى نَرَى اللَّهَ** تا وقتیکه بدبینیم سر به بینیم خدا را **جَهْرَةً** دیدنی ظاهر یا در خالتیکه اشکارا باشد و بر ما
فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا کرفت احبار شما را **الصَّاعِقَةُ** اتشیکه از اسمان فرود امد بجهت فرط عناد و تعنت و طلب تحمل جبر مطلق ایشان زیراکه حق تعالی
مشابه جسم نباشد و بواسطه این طلب و تیره او کرفتند و در رتبه احساس در جهات احتیاج است که مقابل رائی باشد چون حق تعالی از این صفت پس رویت او
محال باشد **وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** و شما مینکریستید بان صاعقه یعنی مرد ان شما نکاه میکردند بدان اتش که با ایشان رسید بدانکه جهرة بمعنی عیانا است
و در اصل مصدر جهرت بالقراءة است و مستعار شده از معاینه و نصب بر مصدریت است زیراکه نوعی از روبت است یا حالیت از فاعل یا مفعول و کویند صاعقه
اوازی مهیب بود که از اسمان فرود امد چون ان سماع ان کردند فی الحال مردند و بر نج نزدیه بصاعقه لشکری بود که ایشان از استماع حس ایشان کردند و مصعوق
شدند یعنی بر زمین افتادند و بمردند و ظاهر ننظرون دلالت بانکه اتشی بوده مکر که کاهی که بمعنی تنظرون ما اصابکم من اثر حمل کنند حاصل که ایشان بعد از
مردن یکشبانه روز بر زمین افتاده بودند و موسی نیز بیهوش شد بعد از انکه با هوش امد متحیر در ایشان مینکریست و میکفت خدا وندا با بنی اسرائیل چکونه
و چون احوال ایشان پرسند چه جواب کویم پس حق تعالی ایشان را زنده ساخت کما قال **ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ** پس بر انکیختیم و زنده کردانیدیم شما را **مِنْ بَعْدِ
مَوْتِكُمْ** از پس مردن شما بصاعقه برای استکمال اجال **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق تعالی را که زنده کرد شما را چه حیوه
از امور نعم است و یا شکر کذاری کنید بعد از بعث از موت بوسیله طاعت و عبادة و قید بعث بموت جهت انستکه بعث از اغما و نوم هم میباشد که قوله تعالی ثم بعثنا
و در روایت کلبی است انکه موسی سؤال رویت برای خود نکرد و هر کاه جهله بنی اسرائیل بجهل و نادانی اقتراح سؤال رویت کرده باشند و بسبب ان صاعقه مستلا
شده باشند و موسی بجهت جوار و صحبت او با ایشان بیهوش کردیده باشد کوه بسبب ان پاره پاره شده باشد پس از حال کسیکه بصمیم قلب اعتقاد



باشد که خدای تعالی را معاینه خواهند دید چگونه نخواهند بود نعوذ بالله من الاعتقادات المرتبه والعقاید المؤدیة و نیز دلالت میکند بر جواز رجعت و قول کسانیکه
گویند رجعت جایز نیست مکرر و مردود است زیرا که پیغمبر ما را تا معجزه او نباشد بر نبوت او دلالت نمی کند اما ملکه که امام است جایز است اظهار معجزات و کرامات بر دست ائمه و اولیا
اینمعنا در کتب اصول مذکور است و ابو القاسم بلخی بر آنست که جایز نیست رجعت با اعلام زیرا که در آن اغراء است به معاصی بجهت اتکال بنده بر توبه و کره نائب و جواب
از این آنست که کسی که قائل رجعت است نمیگوید که همه مردم را رجعت خواهند کرد تا موجب اغراء و اتکال باشد بلکه گروهی را میکند از اعدا از اهل تکلیف مرسوم تسکین
مروقتیکه موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با عمالقه حرب کنید ایشان در جواب گفتند **اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون**
یعنی تو و خدای تو بروید و با ایشان مقاتله کنید که ما اینجا نشسته ایم و با ایشان نخواهیم رفت حق تعالی بر ایشان غضب کرد و گفت حول شما در شهر حرام است تا
چهل سال کما قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و در این مدت ایشان در تیه که بیابانی بود مسافت آن پنج فرسنگ و در روایتی شش فرسنگ همه روز
در آن کوه و بیابان و خیمه نزدنها اشتند تا ملتجی بان شوند سرگردان و گرم و ایشان در این مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب از تشنگی میشدند و هر گاه
در هر وقت صبح از آن موضع مرتحل میشدند و تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع بودند که از آنجا کوچیده بودند و گویند حق تعالی
از طرفیکه بدانجانب میرفتند ره میکردید بجانبیکه از آن سر رسیده بودند و چون از تاب آفتاب بیتاب میشدند و بتضرع و زاری از موسی مسئلت
کردند تا از حق تعالی درخواست کند که ایشان را در آن بیابان از تشنگی رهائی فرماید که از حرارت آفتاب ایشان را نگاه دارد حق تعالی بدعای موسی ابری سفید تنک
که نسیم بادی و خنک از هلاک بر سر ایشان پیدا شد چون در زیر آن استراحت یافتند گفتند ای موسی از گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم تا باز زید
در توکنیم حق تعالی امر کرد تا بر ایشان بجای نان ترنجبین و مرغ سمانی بارانید کما اخبر عنه بقوله **وظللنا علیکم** و سایبان ساختیم بر شما **الغمام**
ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوند **وانزلنا علیکم** و فرو فرستادیم بر شما در آن تیه **المن والسلوی** ترنجبین و مرغ بریان بشکل سمانی و آن
طایریست دو طرف بزرگتر از گنجشک و کوچکتر از کبوتر و در بعضی تفاسیر مذکور است که انواع از بین شماها ایشان نشستند و انواع نعمتها خوش صورت
دلکش از ایشان ظهور میکرد بسیار زیادی بر ایشان و بزرگی ایشان از ترنجبین و مرغ که کشتی پاک و پاکیزه و بریان شده بی بریختن و شستن و بنی اسرائیل
از آن نیاز میداشتند و از ترنجبین میاشامیدند و میخوردند و در انوار نور کرده که حق تعالی ابر را فرمود تا ترنجبین مثل برف از اول فجر تا طلوع آفتاب بر
ایشان میبارانید و از برای هر یک یک صاع و یا دو جنوب امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان بریان ساختند و هر یک از بنی اسرائیل بقدر کفایت نیز از آن
کردند و در شب عمودی از نور فرمانید تا چراغ برای ایشان مقرر فرمود تا در روشنی از سیر میکردند و در این مدت جامهای ایشان چرکین و کهنه نشد و اگر
ایشان را مولودی آمدی برای لباسی برقد و قامت او بود حق تعالی جمعه مثل دو روزه من و سلوی بر ایشان نازل شدی بجهت آنکه روز شنبه اصلا نبارید
و حق تعالی با ایشان شرط کرده بود که زیاده از مقدار کفایت از آن برندارند مگر روز جمعه که از برای شنبه بردارند و اگر خلاف این کنند و زیاده از قدر
کفاف بردارند و ذخیره کنند از ایشان منقطع گرداند ایشان بشرط وفا نکرده در اخذ آن اسراف کردند و از آن ذخیره ساختند حق تعالی آن نعمت را از
ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه گردانید در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل خلاف شرط نکردندی و ذخیره ننهادندی هرگز هیچ طعامی فاسد
نشدی و از صادق علیه السلام منقولست که من بر بنی اسرائیل از اول روز تا طلوع آفتاب نازل میشد و هر که در این وقت در خواب بود نصیب او را نازل نمیشد
فلهذا مکروهست خواب کردن در این وقت و از بعضی مفسران منقولست که من بمعنی انگبین است و نزد زجاج بحر بود که حق تعالی بر ایشان از بر ایشان منت
نهاد و مقاتل گفته که سلوی مرغی بود سرخ که از نماز شام تا صبح بر ایشان میبارید و اصح آنست که من ترنجبین است و سلوی مرغ سمانی و بر هر تقدیر حق
تعالی میفرماید که ما این نعمت را بر ایشان انعام فرمودیم و ایشان را گفتیم که **کلوا** بخورید بطیب نفس **من طیبات ما رزقناکم** از پاکیزه های آنچه روزی
کرده ایم شما را یعنی هر روزی لذیذ که شما میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید ایشان خلاف کرده ذخیره مینهادند و همه متغیر و متعفن میشد
وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی و در این کلام اختصار است و اصل آن این است که فظلموا بان کفروا هذه النعم وما ظلمونا یعنی پس ظلم
کردند بجهت کفران با این نعمت و ظلم نکردند بر ما **ولکن کانوا** ولیکن بودند که از روی نادانی **انفسهم یظلمون** بر نفسهای خود ستم کردند چه
بر ترک حق تعالی نکرده بند خاری از ملکوت شد و کفران منیمو نمود و بجهت این از این نعمت و ثواب آخرت محروم ماندند پس ظلم از ضرر آن بسیار ایشان
راجع نشد زیرا که لا تنسب بانکه نفع طاعت و ضرر معصیت عاید بطایع و عاصی است بحق تعالی القصه بنی اسرائیل چهل سال در تیه ماندند و در اثنای
آن مدت هارون و موسی وفات یافتند و یوشع بن نون بخلافت موسی بر ایشان مبعوث شد بعد از انقضای آن مدت حکم الهی نازل شد بر آنکه در شهر قصد
در آیند کما قال **واذ قلنا** و یاد کنید چون گفتیم شما را **ادخلوا هذه القریة** در آئید در این دیه یعنی بیت المقدس و گویند اریحا بود
یا ایلیا که قریه بیت المقدس بود و اینقریه جبابره بود که از بقایای قوم عاد بودند که از عمالقه مینامیدند که بر ایشان عوج بن عنق بود **فکلوا**
منها پس بخورید از این دیه یعنی از میوه ها و طعامهای آن **حیث شئتم** هر جا که خواهید هر چه اراده کنید **رغدا** خوردنی بسیار و گوارنده و خوشگوار
نصب بر مصدر است و یا حال است و واو ضمیر ذا رغد مترفهین یعنی در بسیاری آن زندگانی خوش متنعم باشید یا طیب عیش و گویند این امر برای
اباحت غنائم آن قریه بود بر ایشان و تملک املاک آن بجهت تمام نعمت بر ایشان **وادخلوا الباب** و در آئید بدری از درهای آن شهر و یا بدر قبه بیت المقدس
که نزد آن نماز میکردند و در آن داخل میشدند و موسی نهاده و داخل در آن میرفتند و نماز میکردند **سجدا** در حالتیکه با تعظیم و انحنا باشید
و متذلل و متخشع از برای خدا و یا سجده کنید که برای شکر گذاری و برانکه شما را از تیه بیرون آورد و از سرگردانی خلاصی از برای شما و تا
معنی آنستکه چون در حیات موسی بیت المقدس در نیامده بودید و الحال آن را و منزل شده باید از پس بجهت شکر گذاری این نعمت سجده کنند که از در آن در آیند



از ره نیدعا فجاهد نقلست که از باب ششم تو از بیت المقدس که امرا باب حطه میکفتند مراد باب عبارت مراد بسجود رکوعست یعنی در آمدن از بیت المقدس
در آیید رخا لتسکه بسبب شدید و ... کنند که از ... شید انحفوقریب بعنی ولست ... رکوع مستلزم تذلل و تواضعست **وَقُولُوا حِطَّةٌ** و بکوئید که مسئله
ما و درخواست ما از تو حطه است و این مسئله ایست ماخوذ از حط ... مانند جلسه از لفظ کلمه استغفار **أَتُوبُ** یعنی ... اذا کنا هذا ... و کوئید معنی آن
است که بکوئید که کار ما این است که واقع شویم در آیید سجده و اقامت کنیم و اول اولی و انسب است لقوله **نَغْفِرْ لَكُمْ** تا بیامرزیم مر شما را **خَطَايَاكُمْ**
کناهان شما را بسبب سجود و معاو برهمه تقدیر حطه خبر مبتدا محذوف نسبت و تقدیر اینکه مسئلتنا حطة یا امرک حطة و این در اصل منصوب
بعنی حط عنا ذنوبنا حطة و ابدال از برفع جهت افاده معنی ثبات است کقوله صبر جمیل که در اصل اصبر صبرا جمیلا بوده پس معنی مراد استکه ما ثابت و مستمر
در کفتن کلمه حطه که موضوع عست برای طلب مغفرت و خطایا در اصل خطایئ بوده چون خطایع نزد سیبویه ابدال یای زاید بهمزه شده بجهت وقوع او بعد
الف و بعد از آن بجهت اجتماع همزتین ثانیه بیا بدل شده و بعد از آن یا بالف منقلب کشته و همزه بیر الافین بیا بدل شده و نزد خلیل تقدیم همزه کرده اند
بر یا و بعد از آن یا بالف بدل شده و همزه بیا چنانچه ... مغفرت فرماید که بکفتن این کلمه که متمم مغفرتست ثابت ذات شوید تا خطایای شما را عفو کنیم **وَسَنَزِيدُ**
الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کردانیم نیکوکاران را در ثواب ایشان از روی تفضل و اکرچه اصل کلام نیز یا الثواب لکم است که عطف باشد بر نغفر لکم
لکن امثال این قوبه مبنی کردانیده اند و سبب یادثواب محسن کردانیده و اخراج زعقوده از صورة جواب بصورة وعده بجهت ایماء باینکه محسن هم بصدد
اینست و اکرچه ناعمل از بما شده چه بجا انکه با اقدام نماید با اشعار باینکه محسن لامحاله بآن دنکا بیشما بیند ویا آنکه تا مفید این معنی باشد که این کلمه
توبه معصیت ... سبب زیادتی ثواب محسن و نزد عکرمه مراد بکلمه حطه لا اله الا الله است ... از حط ذنوب میکند و اینکه در حدیث قدسی وارد شده کلمه
لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی مؤید این قول است و امثال آن با فرع مرویست که محمد باب حطتکم انما است باینکه مغفرت ذنوب و فرع موقوف بمحبت ما
بعنی کسانیکه محب اهلبیت اند هر چند استغفار کنند موجب امر زش و نجات حاصل که چون بنی اسرائیل مامور شدند بکفتن کلمه حطه که بمعنی استغفار است از
ذنوب **فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** پس بکردانیدند از روی استهزا آنانکه ستم کردند بر خود آن کلمه را که بآن مامور بودند **قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ**
لَهُمْ بکفتاری دیکر غیر آنچه بود که کفته شده بود مر ایشان را یعنی چون حق تعالی فرمود که حطه بکوئید ایشان نکفتند حطا سمقاثا که بمعنی کندم سرخ است مراد
استکه ترک استغفار نمودند و بدل کردند با چیزی مطلوب و مشتهای ایشان بود از اغراض دنیا و طعمه زودتر آنچیز را که با ایشان کفته شده که از در فروتنی در آیند
بنشستها خم شود از در بتواضع بدل کردند و بعضی بدرهای فراخ و سر فرو برده و بزه کردانیدند **فَأَنْزَلْنَا** پس فرو فرستادیم **عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا**
برانان که ستمکردند بتغییر و تبدیل قول **رِجْزًا** عذابی و عقوبتی مقدر **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان **بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** بسبب آنچه بودند که بیرون رفتند
از حد فرمان ما از برای مصلحتی است یعنی بسبب فسق ایشان و رجز و رجس در اصل لغت ما یعاف عنه است یعنی آنچیزیکه از کراهت و اشتباه باشد ناخوش
آید استعمال آن و بعد از مقتضیات کراهت طبیعت است آن زود و تکریر الذین ظلموا در محل مقتضی تقبیح امر ایشان و ایذان با آنکه انزال رجز بر ایشان بجهت ظلم ایشان
بوده بوضع ما مور به در غیر موضع آن و یا بجهت ترک از چیزی بود که موجب نجاة ایشان بود با آنچه سبب هلاک ایشان شد و مراد برجز طاعونست
چه در روایت واقعست که در یکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و مراد دیکر هفتاد هزار از کبرا و شیوخ ایشان مردند و ابناء ایشان باقی ماندند
و تفسیر ... بظلم و فسق و کفر است چه استهزا با امر خدا و تغییر آن از روی سخریه موجب کفر است و مراد بقوله قولا غیر الذی قیل لهم است آنکه ایشان بجای القوه بما
در امر توبه و استغفار و از امتثال آن کردند نه آنکه مراد این باشد که بجای لفظ حطه لفظی دیکر کفتند که مفید آن معنی بود چون نستغفرک و نتوب الیک
و یا اللهم اعف عنا و امثال آن چه مواخذه باین غیر موجه است و نسبت که بنی اسرائیل چون در تیه من و سلوی بخوردند و تشنه شدند هفتاد هزار مرد
ایشان با لعطش العطش کشوده نزد موسی آمدند و از روی عجز و تذلل از موسی طلب آب کردند و موسی از حق تعالی استسقا نمود کما قال عز و جل **وَإِذِ**
اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ و یاد کنید این را که چون موسی درخواست آب **لِقَوْمِهِ** برای کروه خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده
بودند **فَقُلْنَا** پس کفتیم مر او را که ای موسی **اضْرِبْ بِعَصَاكَ** بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسید **الْحَجَرَ** سنکی معین را و آن سنکی بود مربع از سنکهای
بهشت که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده بود و کویند موسی آن سنگ را از زمین طور با خود برداشته بود و با خود داشت و یا آدم آنرا از بهشت هبوط
کرده بود و بطریق توارث در دست شعیب افتاده و شعیب آنرا با عصا بموسی داده بود و در روایتی واقعست که آن سنکی بود که موسی در وقتیکه میخواست
غسل کند جامه خود را بر آن نهاد و آن سنگ جامه او را برداشته روان شد و بنی اسرائیل چه بعضی از آنها میکفتند که موسی علت ادره دارد و در صدد آن بود
که جامه او را برداشته در وقت اغتسال ... بیرون نیاید و عورة او منکشف شود و بریشان ظاهر کرد و جبرئیل بموسی کفت که این سنگ را بر دار که در او قدرت
غریب و عجیب مودع است و در خبر دیکر آمده که موسی در بعضی راهها سنکی یافت آن سنگ با او سخن در آمد که مرا بردار که بسیار فایده بتو و اصحاب تو
خواهد رسانید موسی آنرا برداشت چون قوم از او آب خواستند حق تعالی فرمود اضرب بعصاک الحجر و نزد بعضی دیکر الف و لام برای جنس است
یعنی عصا را بر هر سنکی که خواهی بزن و این قول اظهر است در حجت و این بقدرت و مؤید این است که در وقت سفر بنی اسرائیل موسی را کفتند که ممکن
است که در سفر بمنزلی رسیم که سنک در آن نباشد و ما را احتیاج بآب باشد موسی سنکی را در میان بار در آورد کوش خود نهاده و در حین نزول چون عصا
بر آن میزد چشمه آب از آن روان شدی و در وقت کوچ چون عصا بر آن میزد خشک شدی بنی اسرائیل کفتند اکر عصا از موسی کم شود ما از تشنکی هلاک
خواهیم شد حق تعالی وحی کرد بموسی که عصا را بر این سنگ مزن و باز امر کن تا آب از آنجای شود بی آنکه عصا بر او واقع شود تا قوم تو از آن عبرت کیرند
و کویند آن سنگ از رخام بود طول او ذرعی کز و عصا نیزه کز بود بر قامت موسی و از مورد بهشت بود و او ده ذرع و شعبه بود در شب تاریک از دو شعبه نور ساطع





افتاد بمشغله و شورش و نام و علامت بود و موسی را از حجر اخرج منها او در وقت نزول در دست معسکر بنی ... و هم بن عصا بود که از او شد در تفسیر اهل البیت
مذکور است که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد فریاد بر آوردند که هلاک میشویم پس موسی ع دست بدعا بر آورد و میگفت اللهم بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی
سید الاوصیاء و بحق فاطمة سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین سید الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء که ایشان را
ازین تشنگی نجات دهی خدای تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن چون موسی عصا را بر سنگ زد فانفجرت منه پس شکافته شد از آن
سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستیکه دانست کل اناس هر یک از ایشان یعنی هر سبطی از
اسباط مشربهم آبشخور خود را یعنی چشمه معین و مقرر خود را که از آن آب آشامیدندی بدانکه فاء فانفجرت متعلق است بفعل محذوف تقدیر اینست که
فضرب موسی فانفجرت و یا فان ضربت فقد انفجرت فصیحه گفته‌اند و کریمه فتاب علیکم و بنا بر این فاء فصیحه است که مظهر شرط مقدر است و واقع شده در
کلام بلیغ از ابو بکر رواقی نقلست که آن سنگ چهار گوشه بود که از هر طرفی سه چشمه آب روان شدی و چون از آن مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر او زدی منقطع
گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را آب دادی غیر از چهارپایان و معسکر ایشان دوازده میل بود و گویند از سنگ چهار نهر روان شدی از هر روئی سه
چشمه روان شدی و هر جدولی از آن دوازده مخصوص سبطی از اسباط و گفتیم ایشان را کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید من رزق الله از روزی
که خدای بی رنج شما داده یعنی بخورید از من و سلوی و بیاشامید از چشمها که آنها بی تعب بمحض لطف خود روزی شما گردانیده و گویند از من رزق
آبهاست [illegible] که از آن می‌آشامید و اینجا از رویه مفسد مجموع بودند و لا تعثوا و از حد مگذرانید که خدا تعیین کرده در مکانها فی الارض
در زمین مفسدین در حالیکه شما تباه‌کاران باشید تقیید عثی که بمعنی اعتداست بافساد جهت آنستکه اعتدا اگرچه غالب در فساد باشد اما گاه
هست که بدون فساد میشود چون مقابله ظلم معتدی بفعل او و گاه هست ظاهر او فساد است اما باطنا متضمن صلاح است مانند قتل خضر غلام را و سوراخ کردن
او سفینه را و عثی نیز قریب باعتداست در معنی الا آنستکه از غالب در چیزیست که محسوس ظاهر و مدرک نمیشود و بدانکه کسی که منکر این معجزات است بجهت فرط جهل
او است بخدای تعالی و قلت تدبر او در عجایب صنع او چه هرگاه ممکن باشد که بعضی از احجار حلق شعر کند و جذب آهن نماید ممتنع نیست که حق تعالی خلق حجری
صغیر کند که جذب آب کند از زیر زمین و یا جذب هوا کند از جوانب خود و بقوت تبریدی که در او موجود باشد آن را آب گرداند و غیر آن از اسباب ممکنه و چون دیده
اند که چون حق تعالی من و سلوی و آب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان کفران نعمت نمودند و طلب چیزهای دیگر کردند که اختلاف طعمها ند چنانچه قال و اذ قلتم
یا موسی و یاد کنید چون گفتید ای موسی لن نصبر هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعامی یگانه یعنی بر یک طعام از من و سلوی
و این اگرچه دو طعام بود اما بنی اسرائیل چون که هر دو را هم مشتبه یکجا مییافتند از این جهت آن را طعام واحد گفتند یا وحدت از جهت عدم اختلاف
و تبدل آن باشد کقولهم طعام مائدة الامیر واحد یعنی الوان مائده امیر متغیر نمیشود و یا آنکه مراد بان نوع واحد باشد چه این هر دو طعام اهل تلذذ
و اسراف بود و ایشان مردم اعراب و برزگران بودند و مرغوب ایشان طعامی بود که موافق طبیعت ایشان باشد پس بجهت این از طعام اهل نعمت و تلذذ
و عیش کراهت نموده گفتند ما بر این طعام صبر نتوانیم کرد فادع لنا ربک پس بخوان از برای ما پروردگار خود را یخرج لنا تا بیرون آورد و موجود
سازد برای ما مما تنبت الارض بعضی از آنچه میرویاند او را زمین من بقلها از ترهها و سبزیهای زمین و قثائها و از خیار او دو رنگ
آن و فومها و از سیر آن و عدسها و بصلها و از عدس و پیاز آن بدانکه جزم یخرج بجهت آنستکه جواب فادع است چه دعوت سبب اجابت است
و اسناد انبات بزمین اسناد مجازیست و اقامه قابل در مقام فاعل و من اولی برای تبعیض است و ثانیه برای تبیین و در موضع حال یا بدل ما موصول است
ما عائده حرف جر و بقل هر چیزیست که از زمین روید مثل انواع خضر و مراد اطیب سبزیهاست که آنرا میخورند و فوم نزد بعضی بمعنی حنطه است و این قول
از ابن عباس و قتاده و سدی نقلست و از ابی جعفر ع نیز مرویست و گاه هست که اطلاق فوم بر خبز میکنند [illegible] مولانا ای اختبزوا و نزد غیر ایشان بمعنی ثوم است
که قلب ثاء بفاء کرده اند و ابن شاهد است [illegible] بعد و مغافیر [illegible] سنصنعها این قول کرده و بانکه جائز نیست که ایشان طالب ثوم بوده باشند و طلب خبز نکرده
که اصل است و قرائت شاذه از ابن عباس و ابن مسعود که ثومها است مؤید قول زجاج است بر هر تقدیر چون از موسی این استدعا کردند قال گفت موسی
یا خدای تعالی بعد از دعوت موسی از روی انکار و توبیخ اتستبدلون الذی آیا بدل میکنید و میگیرید آن چیز را که بحسب واقع هو ادنی او فرودست است
بالذی با چیزی که او فی نفس الامر هو خیر او بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم حاجت بسعی در تحصیل آن
بهتر است و ادنی است با مذکوره و اصل دنو قرب است در مکان پس برای خست مستعار شد مانند استعاره بعد برای شرف و رفعت کقولهم بعید المحل و بعید الهمة
حاصل که موسی با خصم تعالی فرمود که استبدال اعلی کردید بادنی اهبطوا مصرا فرود آیید بشهری در تیه یا ارض بیت المقدس و هبوط بمعنی انحدار است کما
یقال هبط الوادی اذا نزل به و هبط منه اذا خرج منه و مصر بمعنی بلد عظیم است و اصل آن حد میان دو چیز یا قطع شیء از شیء و اینجا مراد از انقطاع معموره
استعاره از عمران و نزد بعضی مراد بان علم است و صرف آن بجهت سکون وسط است مانند نوح و لوط و یا بنا بر تأویل بلد مؤنث است و [illegible] غیر منصرف
در مصحف ابن مسعود و نزد بعضی دیگر معرب است و اصل آن مصرایم است که لفظ عجمیست اسم بانی آن یعنی فرزند [illegible] مصر که شهر فرعون است فان
لکم پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواسته اید از انواع بقول و ضربت و زده شد یعنی لازم گشت یا احاطه کرده شد
علیهم بر ایشان بجهت جزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و سبک قدری بجزیه دادن والمسکنة و درویشی بر ایشان وضع کرده شد
در رو و بیچارگی با [illegible] حقیقت و یا [illegible] تکلف [illegible] که هر چند توانگر باشند خود را [illegible] محتاج مینمایند [illegible]
جزیه را بر ایشان مضاعف گردانند [illegible] است از ضربت القبة علیه یا ضرب الطین علی الحائط اذا الصق [illegible] که احاطه نماید بر کسی

لنا

اذا حیطت



فانسته که این بود ملصق شوند مذلت و مسکنت بر ایشان احاطه کرده شد لازم و لاصق لازم ایشان گشت **وَبَآءُو** و باز گشتند **بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ** بخشمی از
خدا یعنی سزاوار خشم حق تعالی شدند و بآء فلان بفلان اذا کان حقیقا بان یقتل به لمساواته له و مکافاته و اصل بوء مساوات است **ذٰلِكَ**
آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشان را **بِأَنَّهُمْ** بسبب آن بود که ایشان **كَانُوا يَكْفُرُونَ** بودند که کافر میشدند **بِآيَاتِ اللّٰهِ** بآیتهای خدای
تعالی یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود و آن جمله از شکافتن بحر بود و اظلال غمام و انزال من و سلوی و انفجار عیون از حجر صغیر و یا مراد بآیات کتب منزله
است چون انجیل و قرآن و یا آیات توریة مثل آیه رجم و آیاتی که متضمن نعت محمد است **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ** و بسبب آنکه میکشتند پیغمبران را چون زکریا و
یحیی و شعیا و غیر ایشان از انبیا **بِغَيْرِ الْحَقِّ** بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود بلکه حامل ایشان بر
این قتل اتباع هوا بود و حب دنیا کما اشار الیه بقوله **ذٰلِكَ** آن مسکنت و مذلت و غضب الهی **بِمَا عَصَوْا** بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند در حدود خدا یعنی عصیان و تمادی در اعتدا ایشان را بر آن داشت که کافر شدند بآیات و بقتل
انبیا ارتکاب نمودند چه صغائر ذنوب سبب است مؤدی بارتکاب کبائر زیرا که مقرر است که اصرار بر صغائر موجب قساوت قلب است که باعث جرأت است بر
کبائر و گویند تکرار اسم اشاره جهت دلالت است بر آنکه هر یک از احوال ایشان سزا از ذلت و مسکنت و غضب الهی بر ایشان هم چنانکه سبب کفر و قتل بود سبب ارتکاب
معاصی و اعتدا از حد خدا نیز بود و نزد بعضی آن اشاره است بکفر و قتل و با بمعنی مع یعنی بقتل و کفر ایشان با عصیان و اعتدا ایشان بود و
جواز اطلاق لفظ اشاره مفرده بر دو شیئی یا بیشتر بنا بر تاویل مشار الیه است بما ذکرنا او ما تقدم بجهت اختصار و محققین وضع اسم اشاره مفرده در غیر موضع
مفرد استکره اند تثنیه مضمر او مبهم و جمع نا بند شاذ بر سبیل حقیقت منسوب و لهذا الذی بمعنی جمع آمده و در خبر است که طغیان و اعتدا یهود بر حدی بود
که در یک بامداد هفتاد و سه پیغمبر را در بازار کشتند و در وقت شام در بازار زود در همان موضع تره میفروختند تخلیه میان کفار و انبیا مستلزم
خذلان انبیا نبود بلکه آن موجب وصول ایشان بود بمنازل رفیعه و درجات عالیه که بدون قتل بآن نمی رسیدند مانند تخلیه میان اولیا و سایر اهل ایمان و
میان قتله ایشان و از حسن منقولست که عدم جواز قتل انبیا در صورتیست که پیغمبر مامور بقتال بوده باشد نه مطلقا و انبیا مذکور بدین امر بقتال
مقتول نشده اند و صحیح آنست که پیغمبر اگر ادای تبلیغ رسالت نکرده باشد ممکن نیست که حق تعالی تمکین کفره نماید بر قتل او چه این موجب عدم ازاحت علت بود
در تکلیف و عدم رعایت لطف و مصلحت اما بعد از تبلیغ جایز است که تخلیه نماید میان او و قوم و واجب نیست بر او منع قتل او بجهت ثبوت ازاحت علت
و وقوع لطف او سبحانه و ابوهریره از پیغمبر نقل کرده که یهود از بعد از موسی علیه السلام بیضا رسال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی احداث کردند و بعد از
عیسی علیه السلام دویست سال بعد از زمان محمد میفرماید بقوله **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه از روی نفاق گرویدند یعنی بمجرد زبان اقرار بایمان کردند
بدون اعتقاد بدل **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنانکه بملت یهودیه در آمدند **وَالنَّصَارَىٰ** و ترسایان **وَالصَّابِئِينَ** و آنها که از دین کفر بدیگر از
ادیان کفر گراییدند که مانند ملل نماید که دین کسانیکه از هر دینی چیزی اخذ کردند با شوهر که ملائکه میپرستند و توریة میخوانند و در نماز روی بکعبه می آرند
و گفته اند صابیان زن ستاره قبله پرست اند یا ستاره پرستان یا عبده ملائکه یا جوا اقرار بخدا و یا قومی اند میان نصاری و مجوس و گویند اصل ایشان از دین نوح است
و بدانکه هادوا بمعنی تهودوا آمده یقال هاد و تهود اذا دخل فی الیهودیة و یهود یا عربی مقلوب است ماخوذ از هاد اذا تاب و هو هاید و هم هود و تسمیه ایشان بهود
آنست که از عبادت عجل توبه کردند و یا رجوع کردند از دین اسلام که دین موسی است و عمرو بن علا گفته که لانهم یتهودون عند القرائة ای یتحرکون یعنی
توریة خوانند جنبیدند گویند برای آنکه ما میگیریم که چون حق تعالی توریة بموسی فرستاد آسمان بجنبید و یا معرب یهودا است که تسمیه ایشان باسم اکبر اولاد
یعقوب بوده باشد نصاری جمع نصران است چون ندامی و یا در نصرانی جهت مبالغه است چون احمری و تسمیه ایشان بدین اسم جهت آنست که نصرت مسیح کردند
نحن انصار الله و یا بجهت آنکه با مسیح بودند در قریه که آن را نصران میگفتند یا ناصره پس تسمیه ایشان باسم قریه باشد و یا بکسی که بدین اسم مسمی بوده
باشد و صابئین اگر بهمزه ماخوذ است از صبا اذا خرج یعنی جمعیکه از دین حق بیرون رفتند و در دین باطل سلوک کردند و مراد بمن موصول در **مَنْ**
آمَنَ بِاللّٰهِ طوایف اربعه مذکوره است یعنی بدرستیکه اهل نفاق و یهود و نصاری و صابیان هر کدام که ایمان آرند باخلاص تمام بخدا و صفات سلبیه
ثبوتیه او و یا آنکه مراد ثلثه اخیر اند و قوله والذین آمنوا کسانیکه باخلاص تمام اند بدین اسلام و گرویده اند بمحمد و آنانکه از یهود و نصاری و
صابیان باز حضرت و تفضیل شرع او عمل میکنند **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و گرویده اند بروز باز پسین که قیامت است و متعلقات آن **وَعَمِلَ صَالِحًا**
و کرده اند کارهای شایسته و تسمیه قیامت بیوم الاخر جهت آنست که از پس آن شب نباشد تا در عقب آن روزی دیگر باشد **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ** پس مر
ایشان راست مزد ایمان و عمل صالح ایشان **عِندَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان که بر آن موعود شده اند **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و ترسی نباشد بر ایشان
هنگامی که کفار خایف باشند از عقاب **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نباشند که اندوهگین شوند بفوت و نقص و بجزاء در وقتی که اندوهناک باشند
مقصران بتضییع عمر و تفویت ثواب یا آنکه هیچ خوفی نیست مر ایشان را از کبائر زیرا که حق تعالی از آنها امرزد و هیچ اندوهی نیست مر ایشان را از صغائر
زیرا که حق تعالی از آنها در پوشد و یا خایف نخواهند بود در عقبا و محزون نخواهند شد در دنیا و آنکه من مبتدا است و خبر آن فلهم اجرهم و جمله خبر ان
و رابطه ضمیر محذوف است و تقدیر اینکه من الذین آمنوا منهم و یا بدل است از اسم ان و خبر ان فلهم اجرهم و آمدن فا بجهت آنست که مبتدا متضمن معنی شرط
است و سیبویه منع دخول فا کرده در خبر ان زیرا که ان در شرطیت داخل نمیشود و قول او مردود است بکریمه ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم
لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم و در مجمع آورده که بعضی بر آنند که مراد بالذین آمنوا کسانی بودند که بعیسی گرویدند یهود و نصاری و صابی نشدند و انتظار
خروج حضرت خاتم الانبیا میکشیدند و چون آن حضرت مبعوث شد بوی گرویدند و نزد جمعی دیگر ایشان طالب دین بودند که از جمله ایشان حبیب

حق تعالی از جانب

حیز دو



بخارا شد زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و بحیرای راهب و وفد نجاشی که ایمان آوردند بحضرت رسالت صلعم قبل از مبعث
بعضی از ایشان بشرف ملاقات آنحضرت رسیدند و بعضی پیش از ظهور آنجناب بمردند بعضی گویند اینها مؤمنان امم ماضیه‌اند و بعضی گویند مؤمنان این
امت و مشکل اینست که مراد سلمان فارسی است و جمعی از نصارای که با سلمان بدین ایشان نصرانی شده بود قبل از مبعث و ایشان را خبر داده بود که زود باشد
که پیغمبر آخر الزمان مبعوث شود و چون مبعوث گشت همه با او ایمان آوردند و قوله من آمن بالله و الیوم الآخر اگر راجع بطوایف اربع باشد پس مراد من الذین
آمنوا اهل نفاق خواهند بود و چنانکه گذشت یا مراد مؤمنان حقیقی باشند و نسبت ایمان با ایشان ثبوت و دوام ایمان ایشان باشد و اگر راجع
بطوایف ثلثه پس فصل نیست انکه مراد من الذین آمنوا اهل اخلاص اند انتهی کلامه و عدم ذکر ترک معاصی جهت آنست که ترک آن را داخل اعمال صالحات و درین
دلالت است بر آنکه ایمان عبارتست از تصدیق و اعتقاد بقلب و عمل صالح جزو آن نیست بجهت عطف زیرا که عطف مقتضی مغایرتست و کسیکه عمل صالح را
حمل بر تاکید میکند و نیز بر فضل تاویل ظاهر است بعد از ذکر کفران بنی اسرائیل بر سبیل التفات نقل از غیبت بخطاب میکند میگوید که **وَإِذْ أَخَذْنَا**
و یاد کنید این را که فرا گرفتیم از شما **مِيثَاقَكُمْ** پیمانتان را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت که از جمله آن این بود که شریک نگیرید بخدا و همه پیغمبران
و کتابهای ایشان تصدیق کنید و اوامر را امتثال کنید و از جمیع نواهی اجتناب نمائید **وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ** و برداشتیم بر زبر شما ای بنی
اسرائیل کوه را تا پیمان را قبول کردید و سببش آن بود که بنی اسرائیل بعد از نزول توریت تمرد آغاز کردند و گفتند احکام آن مشتمل بر اصار و اثقال و
تکالیف شاقه است طاقت آن نداریم حق تعالی جبرئیل را امر کرد که کوهی از کوههای فلسطین که از طور که است بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض
یک فرسنگ در فرسنگ کند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل
و از بالای سر ایشان بداشت مانند سایبانی و در پیش روی ایشان آتشی بفروخت و در عقب ایشان دریائی ذخار پدید آمد چون کفر بنگاه بدیدند
بتضرع و زاری بروی در افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر را بچشم بکوه مینگریدند از بیم آنکه مبادا بر سر ایشان فرود آید از اینجا
که سجده ایشان بر یک نیمه رویست و گفتیم با ایشان از روی ایجاب که **خُذُوا** فرا گیرید **مَا آتَيْنَاكُمْ** آنچه دادیم شما را از احکام شرع **بِقُوَّةٍ** بجد تمام
و جهد قوی یعنی بثبات و یقین که شائبه شک ندانسته باشد و عزیمتی بروا نکرده که از صادق ع پرسیدند که مراد بقوة در آیه خذوا ما آتیناکم بقوة
اینست تا قلوب قوت بهما جمیعا یعنی مراد هم قوه بدنست و طاعت و هم قوه دل در اعتقاد **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید و فراموش مکنید یا بیاموزید یاد
کنید و تفکر نمائید **مَا فِيهِ** آنچه در اوست از ثواب و عقاب و عمل بمقتضای آن کنید از ابو عبدالله ع مرویست که معنی آنست که یاد کنید آنچه در ترک آنست از
عقوبت پس عمل باز کرده ترک آن کنید **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** تا باشد که شما پرهیزگار باشید یعنی تا مجتنب شوید از معاصی یا امید آنکه در معرض
تقوی باشید پس کلام در تقدیر اینست که لکی تتقوا و یا رجاء منکم ان تکونوا متقین و چون ترجی بر حق تعالی محال است پس این کلام متعلق است بمحذوف
مقدر اینکه قلنا خذوا واذکروا ارادة ان تتقوا یعنی گفتیم که اخذ احکام توریت کنید و یاد کنید تا پرهیزگار شوید بجهت اراده آنکه پرهیزید از معاصی و ایشان
ملتجا شدند احکام را قبول کردند تا رفع آن عذاب شد و بعد از اخذ این میثاق باز وفا نکرده از آن اعراض کردند کما قال **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ** پس روی بگردانید
از وفا بآن **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن و بعهد کردن و وفا نمودن بر آن بجد تمام و غرض از این کلام **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ**
عَلَيْكُمْ پس اگر نه فضل خدا بر شما **وَرَحْمَتُهُ** و بخشش او بسبب شما بتوفیق دادن شما بتوبه یا بوجود محمد ص که شما را بحق
دعوت کرده و براه راست نموده **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** هرآینه میبودید از جمله زیانکاران و مغبونان بانهماک در معاصی و یا ماصلا
لو در اصل برای امتناع شیء است بجهت امتناع غیر آن پس اگر بر لا داخل شود مفید اثبات است که از امتناع شیء است بجهت ثبوت غیر آن مانند قول
عمر لولا علی لهلک عمر و اسمی که بعد از آن واقع شود در سیبویه مبتدا و خبر او واجب الحذف است بجهت دلالت کلام بر آن و جمله جواب مسند از جزء کون فیان
فاعل فعل محذوف است ای لو انتفی الفضل از ابو العالیه وارد است که مراد بفضل الله اسلام است و برحمت قرآن یعنی اگر نه شما کرم بر اینها از آن جمله
ایمان آوردید و غیر این است که مراد بفضل رحمت رفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشتن را از عذاب
خلاص کردند و ذکر اعطاء ایمان یا توبه بعد اصل جهت آنست که حق تعالی داعی مردمانست بایمان و مقدس از آن و مرغبست در آن و احتمال دارد
که مراد بفضل رفع جبل باشد چه آن متضمن لطف و توفیقست زیرا که سبب انقیاد احکام او شده بود عذاب از ایشان مرتفع گشت و جبل از سر ایشان رفع شد
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و این خطاب بیهودانست یعنی هرآینه دانستید احوال آنانرا که در زمان داود ع **اعْتَدَوْا** از حد در گذشتند
مِنْكُمْ از شما در تعهد **فِي السَّبْتِ** در حکم روز شنبه که منع ایشان کرده بود از صید ماهی و داود ایشان را عالم کرده و در آن روز بعبادت ماهی منکر
برای توطئه شما شنبه مقصد سبت الیهود است یعنی عظمت یوم السبت و اصل آن قطع است یعنی را بر روز ما مأمور بودند که ترک صید کنند و از صبح
تا شام مشغول عبادت باشند پس بعضی از ایشان در زمان داود در قریه ایله که بر ساحل بحر احمر بود مقیم شده بودند و این مرد که سبت
مشغول شدند و در روز شنبه همه ماهیان دریا باز جمع ملتبس و روز یکشنبه بیرون منکر بودند و این بود که کسی در آن روز متعرض
ماهی نشود و این مردم که دیدند که ماهیان در موضع جمع شدند و چون روز دیگر همه پراکنده شدند
اینها اثری نمیدیدند تا فکر حیله کردند و در کنار دریا حوضها کندند و آب دریا در آن کشاده و روز شنبه
ماهیان در آن حوضها جمع میشدند و روز یکشنبه ایشان را گرفتند و هیچ از آن میتوانستند که ماهیان را بیرون آورند
ماهیان را بعوض میگرفتند و روز یکشنبه ماهیان را میکشتند پس علی که بجای قائم خدا باشد از مأمور باشد و در آن بودند و چون این اهل آن



دلیر شدند و روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول میشدند تا مدتی برین بگذشت صاحب جبنتی شدند و مال بسیار جمع کردند و بعضی از صلحای ایشان ایشانرا هر چند
ازین نهی میکردند ایشان از آن منزجر نمیشدند و دوری از عمل ملاهی و ارتکاب منهی نمودند پس با ایشان گفتند که ما از شما جدا شده در محلی دیگر وطن میگیریم تا چون عذاب الهی
بر شما فرود آید ما را اخذ نشود پس بگوشه شهر رفتند از ایشان اعتزال کردند و با ایشان مخالطت و مناکحت و معامله نمیکردند و دعا بر ایشان کرده خواستند
انزال عذاب بر ایشان و همه بصورت بوزینه مسخ شدند چنانچه فرمود قال الله تعالی **فَقُلْنَا لَهُمْ** پس گفتیم مر ایشانرا بعد از خلاف امر **كُونُوا قِرَدَةً** باشید
بوزینگان **خَاسِئِينَ** رانده شدگان و خوار گشتگان این خبر بعد از خبر است تقدیرش اینست که کونوا جامعین بین القردة والخسوء و هو الصغار
والطرد یعنی جمع این دو صفت کنید که از صورت قرده اند و صغار و طرد از رحمت پس صورت ایشان بصورت بوزینه شد و هر جا که میرفتند اهل آن ازیشان
خود میراندند تا شامت ایشان با ایشان نرسد و مردی است که صالح نسبت بایشان عذاب بر ایشان فرود آمد مردان مصلح که از ایشان کناره کرده بودند
مواضع ایشان هیچ آواز نمی شنیدند و کسی را نمی دیدند و درهای ایشان کشوده نشد پس بر بالای حصار شهر برآمدند دیدند که همه بصورت
بوزینه مسخ شده بودند شکر الهی بتقدیم رسانیدند و بجا ملتجی شدند و در طاعت افزودند و آن همه مسوخ سه روز ماندند و بعد از آن مردند
و هیچکدام بیش از سه روز زنده نماندند و مجاهد گفته صورت ایشان مسخ نشد بلکه قلوب ایشان ممسوخ شد پس تمثیل ایشان بقرده تمثیل ایشان بحمار
است در آیه کمثل الحمار یحمل اسفارا و قول اول اکثر و اشهر و اصح و اصوب است و مراد بقوله کونوا قردة امر نیست بجهت عدم قدرت ایشان بر آن بلکه مراد بیان
سرعت تکوین است و صیرورت ایشان بنحویکه مراد او سبحانه بود **فَجَعَلْنَاهَا** پس گردانیدیم مسخه و عقوبت را و از ابی جعفر مرویست که ضمیر راجعست بامت
ممسوخه یعنی گردانیدیم اهل ایله را که مسخ شده بودند **نَكَالًا** عبرتی نکال قید کننده یعنی بند نهنده از مثل عمل ایشان تا بینندگان **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا**
مر امتها را که پیش از ایشان بوده اند از قرون سابقه **وَمَا خَلْفَهَا** و امتها که پس از ایشان بوده اند مراد امم لاحقه اند چه مسخ ایشان مذکور بوده
در زبر اولین و قصه ایشان مشهور بود در میان آخرین و یا ما بین یدیها بمعنی عندها است یعنی عبرتی از برای اهل عصر ایشان و از برای کسانیکه بعد از ایشان بودند
و یا از برای قریه که قریب بایشان بودند و قریه که متباعد بود از ایشان و یا از برای اهل آن قریه و آنچه حوالی ایشان بود و یا بجهت آنچه مقدم است از عقوبت
بود از ذنوب ایشان و آنچه متاخر از آن بود و بنا برین لام برای سببیت است **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** و پندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان و برای
هر که پرهیزد از معاصی در حین استماع این قصه تا روز قیامت و از صادق ع مرویست که لما بين يديها لما معها ينظر اليها من القرى وما خلفها نحن و لنا فيها موعظة
و بنا برین با معنی نزدیکست یعنی برای کسانیکه با ایشان بودند از اهل قری و کسانیکه خلف ایشان باشند یعنی ما که امت محمدیم صلعم و موعظه برای امت و دانسته اند
که نکال بمعنی مانعیست و ماخوذ از نکل بمعنی قید و اصل از منع است و تسمیه عبرت بان باعتبار آنست که هر که از قصه محو بیند یا میشنود از مثل
نکول میکند و ممتنع میشود و باز می ایستد و ما یا بر معنی خواست و یا بمعنی من و ضمیر راجعست بعقوبت یا قری باعتبار اهل آن ای لما بین یدیها وما خلفها
من القری او الامم والجماعة و نزد بسکه احسب بود در آیه لا لسنت آنکه هر که مثل این عمل منکر را از امم سابقه و لاحقه مستحق انفعو ملشد کراین
تشویه و تعییر حال قتستحجه اعتبره همه مردانست و تحذیر ایشان و تنبیه متقیان بر آنکه در معاصی اقدام مکنید تا مستحق عذاب و سخط الهی نشوید نیز در دنیا
قساوت قلب و عدم تنبه بنی اسرائیل از معجزات ظاهره و آیات باهره میفرماید که **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ** یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتیکه گفت موسی **لِقَوْمِهِ**
مر گروه خود را وقتیکه در میان خود کشته یافتند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کنند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** بدرستیکه خدا میفرماید شما
را **أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً** آنکه بکشید گاوی را و بیان این قصه برین وجه بود که در میان بنی اسرائیل مردی بود عامیل نام و او را مال بسیار بود و هیچ فرزند
نداشت غیر از بنت پسر برادری را وارث او میخواستند تا مال وی را اعتراف کند و بنا بر آن این عامیل مردی دراز عمر بود پس پسران برادر او بجهت طمع میراث پسر
عم را بکشتند در شب و بر راه مسجدی از بنی اسرائیل که از آن دو ده در بود بعد از طلب ایشانرا بعیدا احساس چون روز شد اهل آن ده مقتول را دیدند و بکشتند
و میان دو سبط که راه سید در تعلق با ایشان داشت خصومت افتاد و گویند بنو عم وی آمدند و دعوی کردند بر سبطی که آن سید تعلق با ایشان داشت و میان ایشان
نزاع و امتداد از ابن عباس مرویست که مقتول عامیل بود پسر شیخ و برادر زاده ی نبود پسر برادرش اسبیاط حیلوا کرده برادر کشت بطمع میراث گویند
قتل او بجهت آن بود که پسر برادر دختر او را خطبه کرده بود و او امتناع نموده ازانکه بوی نکاح کرده و ابعقول از صادق مرویست که امام رضا ع نقلا
کرد مردی از بنی اسرائیل خویش خود را بکشت و او را بر طریق افضل اسباط بینداخت بعد از آن بیامد دعوی خون او کرد القصه نزد موسی آمدند و صورت
ایشان الحال را عرض کردند و او گفتند آن خون بعد از خواهیم که ما را اعلام کند که قاتل این مرد کیست تا نزاع و خصومت میان ما مرتفع گردد و موسی ع بعد از دعاء
ایشانرا گفت که حق تعالی میفرماید که گاوی را بکشید **قَالُوا** گفتند قوم موسی **أَتَتَّخِذُنَا** آیا فرا میگیری ما را **هُزُوًا** اهل فسوس و سخریه یعنی ما را
سخریه میکنی هزو مصدر است پس یا جاری باشد و یا از تقدیر مضاف است اهل هزو یا بمعنی مفعول ای مهزوءا بنا و یا آنکه بر معنی مصدر باقی باشد
بدون تقدیر مضاف بجهت فرط استهزاء ایشان مبالغه کرده اند در استبعاد قول موسی و باز استهزا کردند و حفص هزوا خوانده بضم زا و قلب همزه بواو
چون قول موسی را حمل بر استهزا کردند و گفتند ما از تو میپرسیم که بیند عامیل را که کشته و تو میگوئی که گاوی را بکشید **قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ** گفت موسی که
پناه میگیرم بخدا **أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** از آنکه باشم از نادانان زیرا که هزء در مثل این حال محض جهلست و عین سفه پس موسی ع باز کلام نفی
هزء کرد از نفس خود بر طریق برهان و اخراج از خود در صورت استغاثه بجهت استفظاع هزء و فرمود که هر که از وی طلب رشد و صلاح کند او را استهزا
در آن حال عین جهالت و سفاهت خواهد بود پس چگونه نسبت استهزا کنم و تخصیص گاو از سایر حیوانات بجهت آن بود که ایشان عبادت عجل کرده بودند
از دحیشم ایشان و قبح تمام داشت و قتل آن بر دست ایشان موجب کسر و مهانت آن باشد تا بدانند که صلاحیت عبادت نداشت و گفته اند چون در قول

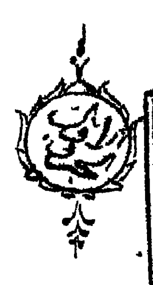
صغار

هیچ

امکان هزء

مراجعه کردند حق تعالی ایشان را بسخت کشیدن گاوی امر کرد و ذکر نکرد که متصف بصفتی باشد که غیر از آن خواهد شد اگر نه هرگاه و یکیه منکشف شد نه هیچ صورت و علم
الهی کرم فرموده که حق تعالی امر بذبح بقره کرد که جامع صفتها است تا باشد نیکو بیدا و احوال تاخیر بیان کردند و تاخیر بیان از وقت خطاب بسته امر و از وقت حاجت
روا نبود و علما اختلاف کرده اند در حال آن گاو و موضوع آن ابن عباس و وهب منبه گفته اند که در بنی اسرائیل مردی صالح بود و پسری طفل داشت و او را
گوساله بود چون اجلش نزدیک شد آن گوساله را در بیشه برد و گفت خداوندا ابراهیم این گوساله را بتو میسپارم تا چون فرزندم بزرگ شود با وی رسد
کنی و امر بحق او مرحمت خود بپوشی و آن گوساله در آن بیشه بزرگ کشید قوی گشت و دست هیچ کس بدان نمیرسید چون آن کودک بالغ شد هر روز بنامد و از آن بیشه
هیزم بسیار آوردی و بفروختی و در نفقه خود و مادر صرف کردی و یکی را بمادر دادی و یکی را صدقه کردی روزی مادر بوی گفت پدرت ترا در این بیشه گوساله بود و امانت گذاشته و هیچ نبوده
نزد حق تعالی ضایع نشود بدین بیشه در آمد و آواز داد و گفت یا الٰه ابراهیم یا من لا یضیع الودایع و دعا بسیار کرد و بعد از آن نگاه کرد گاوی دید عیانه زرد که روی و مویش
مانند زر و پرتو آفتاب را بروی نام حق تعالی در آن زمان نامد و دید بسیار و دنبال آن دوید و چون بانزد او رسید از نیکوئی آن گاو مردمان متعجب شدند خود
او را بخانه آورد و مادرش گفت این را بفروش و بهای او را صرف کار دیگر کن و از آن معاش می‌کن و طاعت خدا میکن گفت این را چند بفروشم گفت بسه درم
اما بی مشورت من مفروش و چون گاو در بازار برد فرشته بصورت مردی آمد و گفت این گاو را چند بفروشی گفت بسه درم و رخصت مادر شرط است گفت شش درم بتو دهم
کفش زمانی مادرت را خبر مکن گفت هرگز نکنم پس مرد بی قیمت او را زیاده کرد و او قبول نکرد و بعد از آن مادر او را گفت این گاو را مگذار که
از آن مرد بفروشی و هم چنین میافزودند تا آنکه راضی شدند که پوست گاو را پر از زر کرده باو دهند گفت بی رخصت مادر نفروشم آن گاو را مینمایند
دهم مردمان بخدمت آمدند و حکم بسفاهت او کردند و مشتری آن گاو فرشته بود که حق تعالی او را فرستاده بود تا بواسطه آن خلقان نماید که هیچکس بطاعت
خدا و رضای مادر و پدر زیان نکند پس پسر مادر را از صورت آنچه گذشت خبر کرد و از الهام الهی دریافت که خریدار گاو از بنی نوع انسان نخواهد بود گفت ای
پسر این گاو بفروش چون فرشته او را ببینی با او مشورت کن در کار این گاو و آنچه صلاح بیند اختیار کن پس روز دیگر باز آمد بعزم فروختن
با او در کار گاو مشورت کرد و گفت گاو را نگاه دار که عنقریب بنی اسرائیل را حاجت شود و ایشان را بدان گاو احتیاج افتد چون از تو خرند بهای او را
که پر از زر کنند مفروش پس بعد از چند روز آن صورت اینجا در میان بنی اسرائیل افتاد و گاو را که متصف بصفتی باشد که حق تعالی
بذبح آن امر کرده بود نیافتند مگر نزد این پسر پس پوست آن گاو را از زر پر کرده بهای آن گاو را از وی بخریدند و در تفسیر مجمع البیان آورده که حضرت
رسالت پناه در حقیقت آن گاو و سؤال کردن بنی اسرائیل فرمود که در بنی اسرائیل جوانی بود نیکوکار و پدر و مادر را حرمت بسیار داشتی و نخواستی که غبار آزار او بر دل
ایشان نشیند و وی سلعه خریده بود و بجانب او آمد تا ثمن او را بایع دهد اتفاقاً پدرش در خواب بود و کلید خانه او در زیر سر او بود و وی کراهت داشت
از آنکه پدر را بیدار کند پس بایع بی سلعه برد آن پسر نشست و او بیدار نشد و چون گاو را حاجت سلعه را بصاحبش گرفت پدر چون بیدار شد صورت حال را با
او گفت پدر از سر شفقت پسر را حقوق سر او بیدار کرد و پدر او را بخشید گفت بعوض سلعه این را بتو دادم حق تعالی بجهت مبالغه نیکوئی که در حق پدر کرد گاو او را چنان سازد که
پسر را از آن سود و بسیار بدو رسید از گاو را به قیمت بزرگی که و زن او در مقابل آن گاو بود حاصل که چون موسی فرمود که حق تعالی شما را امر میکند گاو را
کشید **قَالُوا ادْعُ لَنَا** گفتند بخوان یعنی سؤال کن برای ما **رَبَّكَ** پروردگار خود را **يُبَيِّنْ لَنَا** تا بیان کند برای ما **مَا هِيَ** چیست شتر آن گاو و جنس آن
این بود که چنین بر ما شد ای بقره هی یا کیف هی یعنی آن کدام بقره است و یا چه صفت دارد و سؤال وجه آنست لکن سؤال از ما هی جهت آن بود که در کم دیده بودند
و نشنیده بودند که از نوع بقره این صورت صادر تواند شد که با زنده زنده شود پس آن را خارج از مجاری عادات شمرده باشند که گوی بیان حقیقت آن از ایشان پوشیده بود
ولی نفس الامر سؤال از ما هی نبود بلکه از صفت سؤال او می‌پرسیدند لاجرم در جواب ایشان **قَالَ** گفت موسی که **إِنَّهُ يَقُولُ** بدرستی که خدای تعالی میگوید
که **إِنَّهَا بَقَرَةٌ** آن گاو است **لَا فَارِضٌ** نه پیر است از کار افتاده **وَلَا بِكْرٌ** و نه نو زاد و جوان که نارسیده باشد بلکه **عَوَانٌ بَيْنَ**
ذَٰلِكَ وسط است میان آنکه گفته شد یعنی میان پیری و جوانی و لهذا بین را بعضی گفته اند که بین متعلق باشد بعوان که فارض بمعنی مسن و پیر است یقال
فرضت البقرة فروضاً اذا اسنت و بعضی گفته اند از فرض که بمعنی قطع است چه گاو پیر قطع سن او شده و بکر بمعنی شتر و ترکیب بکر برای اولیت و منه البکرة
و الباکورة و عوان بمعنی نصف و وسط است کقوله نواعم بین ابکار و عون و ذلک اشاره است بفارض و بکر و توحید آن کرده با آنکه مشار الیه مؤنث است
و متعدد باعتبار آنست که ذلک اشارت است بما ذکر و عوان ضمنا بمقتضی واجرای این صفات بر آن دلالت میکند بر آنکه مراد ما از بقره معینه نیست و لازم آید اینجا تأخیر بیان
بیان از وقت خطاب و وقت حاجت که جایز نیست باجماع چنانکه گذشت که سیکه تاخیر بیان از وقت خطاب جایز نیست و ممکنست مشکوک که مراد از امر ذبح بقره
غیر مخصوص بود اما بجهت سؤال ایشان منقلب بمقره مخصوص شد لازم این قول نسخ حکم قبل از فعل است بجهت تخصیص بطال تخییر است تا نسخ باشد ...
استثقل بر فعل جهت آنکه جایز است که مصلحت مقتضی آن باشد که حکم بعد از فوات وقت آن متغیر شود و مؤید این قول است خبر ازین هم مرویست که لو ذبحوا ای
بقرة ارادوا لاجزاهم و لکن شددوا علی انفسهم فشدد الله علی نفسهم یعنی اگر هر گاوی را که میخواستند ذبح میکردند ایشان را مجزی میبود و لکن چون
تشدید کردند و سختگیری کرده بر خود و در سؤال مراجعه نمودند حق تعالی نیز بر ایشان تشدید کرد و مراجعه کرد پس بجهت تفریع آن و فرمود بمبادرت و زجر ایشان کرد
و امر مراجعه بقوله **فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ** پس بکنید آنچه فرموده میشود بدان ضمیر مفعول که راجع بموصول است و محذوف است و ما تؤمرون بمعنی تؤمرون
به کقوله امرتک الخیر فافعل ما امرت به منسوب بود که ما مصدریه باشد و مصدر بمعنی مفعول ای فافعلوا امرکم بمعنی مأمورکم یعنی اقدام نمائید
بر موجب خود و امتثال امر حق تعالی نمائید **قَالُوا** گفتند بار دیگر **ادْعُ لَنَا رَبَّكَ** بخوان برای ما پروردگار خود را **يُبَيِّنْ لَنَا** تا ظاهر کند و هو
سا در آن **مَا لَوْنُهَا** که چیست رنگ آن بقره **قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ** گفت موسی که میگوید خدا **إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ** بدرستیکه آن گاو زرد است

فاقِعٌ لَوْنُهٰا زرد خالص زرد سخت رنگ آن بر وجهی که تَسُرُّ النّٰاظِرِینَ شاد کرداند و منجب و مسرور سازد
آن را که بآن نظر کنند کاو از بوی فقوع بمعنی خلوص الصفرة است و لهذا اصفر بآن مؤکد میشود میگویند اصفر فاقع کما
یقال اسود حالک و اسناد آن بلون با آنکه صفت صفراء است بجهت ملابست لون است بصفراء و در این اسناد مزیت تاکید است کانه قیل صفرة
شدیدة الصفرة صفرتها و حسن تفسیر آن نموده باینکه سوداء شدیدة السواد و رجحا لا تنصرف بآن باین تفسیر نموده اند و مبنیا
که تعبیر بصفره از سواد بجهت آن باشد که صفراء از مقدمات سواد است یا آنکه بروفق سواد ابل صفره می باشد و در این نظر است زیرا
که صفره باین معنی مؤکد بفقوع نمیشود و اصل سرور لذتیست در قلب نزد حصول نفع یا توقع آن و چون هنوز اشتباه
ایشان باقی بود باز این جهت تکرار سؤال اول کردند بجهت استکشاف زاید و نادر دیگر قٰالُوا ادْعُ لَنٰا گفتند بموسی
که بخوان از برای ما رَبَّکَ خداوند خود را یُبَیِّنْ لَنٰا تا اشکار کرداند برای ما مٰا هِیَ که آن چه گاو است کار
کننده است یا در صحرا چرنده است و بعد از آن بجهت اعتذار تکرار سؤال گفتند که إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان
تَشٰابَهَ عَلَیْنٰا متشابه شده اند بر ما چه میانه بسیار زرد رنگ بسیارند و تذکیر فعل باعتبار لفظ بقر است وَإِنّٰا
و بدرستی که ما إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدا لَمُهْتَدُونَ هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو یا
قاتل یا امثل و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی هرگز آنگاو را ابدا
نیافتندی و اشاعره باین آیه احتجاج کرده اند بر آنکه همه حوادث بارادهٔ حقتعالی است و بر آنکه امر گاه هست که منفک
میشود از اراده و اگر نه وقوع شرط بعد از امر بمعنی خواهد بود و این قول باطل است چه آن مستلزم آنست که ارادهٔ
حق سبحانه متعلق شده باشد بحدوث زنا و شرب خمر و غیر آن و موجب آنکه حقتعالی امر نماید بچیزی که خلاف مصلحت
و حکمت باشد چه مصلحت لازم اراده است پس بر تقدیر انفکاک امر از اراده مصلحت منتفی خواهد بود تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و جواب از احتجاج ایشان آنست که مراد از شرطیه آنست که اگر حقتعالی اسباب لطف و توفیق بما عنایت فرماید
باین طریق که تبیین زیاده کرداند و بقرهٔ مخصوصه هر آینه ما بعد از حدوث بیان راه بیابیم و امر حقتعالی ایشان را
بقتل بقره مانند امر او است کفار را بایمان که موقوف است باسباب لطف و توفیق و تفکر و تدبر ایشان در آن پس
ارادهٔ او موقوف باین باشد و این معنی مستلزم قول مذکور نیست تا احتجاج بآن توانکرد و معتزله گفته اند که
اینکلام دالست بر آنکه ارادهٔ حقتعالی حادث است زیرا که إِنْ حَدَثَ مشیة الله و بعضی جواب از این داده اند که تعلیق
باعتبار تعلق است حاصل که چون بنی اسرائیل طلب تبیین کردند در بقره بر وجهیکه رفع تشابه شود قٰالَ
گفت موسی با ایشان که إِنَّهُ یَقُولُ بدرستی که حقتعالی میگوید که إِنَّهٰا بَقَرَةٌ بتحقیق که آن گاو است لٰا ذَلُولٌ
نه رام کشته و نرم شده که بحکم رام تُثِیرُ الْأَرْضَ بشوراند و منقلب سازد زمین را وَلٰا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه
کراب دهد کشت زار را لا ذلول صفت بقره است بمعنی غیر ذلول و لا ثانیه مزیده است برای تاکید لا اولی و این هر دو فعل
صفت ذلول اند کانه قیل غیر ذلول مثیرة و لا ساقیة یعنی آنگاو متصف است باینکه متذلل و رام نیست که شوراننده
زمین و آب دهنده آن باشد بلکه آن مُسَلَّمَةٌ درست و تندرست شده است از همه کارها و سرخود چرا میکند و بعضی
آنکه وارسته شده است از عیوب و یا خالص کردانیده شده است و آن مأخوذ از سلم له کذا اذا خلص له لٰا شِیَةَ نیست
هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد لٰا شِیَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِیهٰا در او و حقیقت
که شیه و شیات هم زد است شیه مصدر وشاه وشیا و شیه اسنای خلط بلونه لون آخر و چون بنی اسرائیل
صفات مذکوره که موجب رفع تشابه ایشان بود شنیدند قٰالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ
بِالْحَقِّ آوردی راستی را یعنی حقیقت از بیان گاو و تمام صفت او روشن ساز گفتی برای ما پس تفحص آنگاو کردند
و از در بزد آن پیر که مذکور شد یافتند و تمام اینگاو مذهب بود و قیمت سوی آن از سر در هم متجاوز نبود و هر چند که
او را فروختن ابا می نمود ایشان در بهای آن افزوده ند تا قرار باین دادند که پوست آنرا پر از زر کنند و با و دهند پس آن
گاو را با ایشان فروخت فَذَبَحُوهٰا پس بکشتند آنرا و نکته در تنبیه این نوع گاو آنکه تا سر زنش کو ساله پرستان
بوده باشکه گاو آمخین ما آنکه در بهای حسن است و غایت حال قابل ذبح است پس گاوهای دیگر بطریق اولی سزاوار ذبح
باشند نه عبادت القصه آنرا ذبح کردند وَمٰا کٰادُوا یَفْعَلُونَ و نزدیک نبود که بکنند آن کار را یعنی ایشان
نمیخواستند که آنرا بخرند و بکشند بجهت گرانی بهای آن و آمّا در ثانی الحال بخریدن آن راضی شدند و از بکشتن
و یا بجهت خوف فضیحت در ظهور قاتل نمیخواستند که بکشند گاو را و یا نزدیک بآن شده بود که سؤال از منتهی شان
بجهت کثرت مراجعات ایشان و تطویل آن مدتی نکه کاد از افعال مقاربه است که موضوعست برای نزدیکی خبر بر سبیل
حصول و چون نفی بر او داخل شد نزد بعضی بمعنی اثبات است مطلقا و نزد بعضی آنست که اگر ماضی است بمعنی



اثبات است و اگر مستقبل است بمعنی نفی و صحیح است که مانند سایر افعال است وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ منافی قد ذبحوها
نیست بجهت اختلاف وقتین زیرا که معنی آنستکه ما قاربوا أن يفعلوا حتى انتهت سؤالاتهم وانقطعت تعللاتهم فعلوا
كالمضطر الملجأ الى الفعل وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا این اول قصه مذکوره است و تقدیم قوله واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم ان تذبحوا
بقرة تا بقوله وما كادوا يفعلون بر این بجهت استقلال آنست بنوعی دیگر از مساوی و مقابح ایشان که آن استهزا
است بامر و استقصا کامراجعه در سؤال و ترک مسارعت بامتثال و معنی آن اینستکه یاد کنید وقتیکه بکشتید یکی را
که عامیل بود یا پسر او فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا پس اختصام و اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی هر یک که
او را کشته و اصل ادّارأتم تدارأتم بود بمعنی تدافعتم تا را در دال ادغام کردند و بجهت آنکه ابتداء بساکن محالست همزه
مکسوره در اول آن در آوردند و تدارؤ یعنی اختصام بجهت آنستکه هر یک از متخاصمین در صدد دفع یکدیگر بودند
و یا آنکه ادّرأ بمعنی خود با قیست که آن تدافع است چه هر یک طرح قتل میکردند از نفس خود و بمخاصم خود نسبت می
دادند وَاللَّهُ مُخْرِجٌ و خدای بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آنچه بودید شما که
میپوشیدید از قتل بنا حق و اعمال مخرج بجهت آنستکه بمعنی مستقبلست مانند اعمال باسط ذراعیه زیرا که حکایت حال
ماضیه است فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ عطف است بر ادّارأتم و ما بین معطوف و معطوف علیه جمله معترضه است و ضمیر
راجع بنفس است و تذکیر بنا بر تاویل انست یعنی شخص یا قتیل یعنی گفتیم ما شما را مقتول را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که بیخ دم
او بود یا زبان یا گوش یا ران و یا استخوانی از آن گوشت پاره که بین الکتفین است علی اختلاف الاقوال و چون بزدند
زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال
او را عمو را بقتل رسانیده بودند یا پسر عم مقتول بود چنانکه گذشت و بعد از تسمیه یعنی ذکر قاتل خود فی الحال
بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِي اللَّهُ زنده گرداند خدا الْمَوْتَى همه مردگان را در
روز بعث این کلام دالست بر آنچه محذوف است در کلام سابق ای فضربوه فحیی یعنی بزدند بر آن مقتول پاره از گاو را
پس زنده شد وَيُرِيكُمْ و می نماید بشما خطاب با انجماعت است که در مجلس احیای عامیل بودند و می شاید که خطاب
با منکران زمان حضرت رسالت باشد یعنی ای عقلا انکار حشر مکنید که حق تعالی مینماید بشما آيَاتِهِ دلایل
قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما یعنی باراده اینکه شما تَعْقِلُونَ فکر کنید و در یابید این را و
تا بجهت آنکه عقل شما کامل شود و بدانید که کسیکه قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر اینه بر احیای همه نفوس
قادر خواهد بود و اینکه حق تعالی احیای آن مقتول نکرد ابتداء بلکه آنرا مشروط ساخت بزدن بعضی از گاو
مذبوح مشخص معین بر مقتول بجهت آنستکه این متضمن تقرب است و ادای واجب و نفع یتیم و تنبیه بر برکت توکل و شفقت
بر اولاد و میمنت بر والدین و اشعار بر آنکه حق طالب آنستکه تقدیم قربت کند پیش از قصد مطلوب و تقرب
اختیار شی احسن و بر ثمن نماید و دلالت بر آنکه موثر حقیقت مسببات نه سبب چه از ضم دو مرده بیکدیگر تولد حیوة
غیر معقول است و ایما است بانکه هر که خواهد که اعدا عدو خود را بشناسد تا در امان بود و سعی کند و موت
حقیقی را یابد و چنانکه طریقش آنستکه ذبح بقره نفس خود کند که قوه شهویه است تا حرص و شره و صبی از او زایل
شده و ضعف کبر لاحق آن نشده معجب و رائق المنظر باشد و مذلل باشد در طلب دنیا و مسلم باشد از تدنس
بمطاعن و مخلوط نباشد بلوثی از مقابح بر وجهیکه اثر ان نکند بنفس او رسیده زنده شود بحیوة طیبه و حقیقت
حال بر او منکشف شده و تدارء و نزاع میان عقل و وهم او مرتفع گردد و در اثنای این قصه دلالتست بر صدق نبوة نبی ما
چه غوامض اخبار بنی اسرائیل را با ایشان اعلام نموده بر وجهی که هیچکس را ممکن نیست دانستن مگر که کتب اولین را خوانده
باشد و یا مطلع بوحی باشد و معلوم است که مخالف آنحضرت بودند تصدیق قول او کردند در این اخبار
با آنکه میدانستند که امیست و هیچ کتابی نخوانده پس این اخبار آیت صادقه و حجت ساطعه باشد در ثبوت نبوة آنحضرت
بر ایشان و چون حق تعالی ذکر معجزه باهره و علامت ظاهره نمود بر بنی اسرائیل در عقب آن بیان طغیان و عصیان
ایشان میفرماید بقوله ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از
پس زنده شدن آن مقتول یا بعد از جمیع آیات و معجزات که تعداد آن نموده شد خطاب راجع با اولیای مقتول
یعنی با آنکه از برای شما مقتول را زنده گردانیدیم تا قاتل خود را برای شما بیان کرد و یا راجع بجمیع بنی اسرائیل است
که با وجود مشاهده آیات مذکور سخت دل شدند و انقیاد نکردند و قساوة عبارتست از غلظ با صلابت هم
چنانکه در حجارت و قساوه قلب مثلست در بعد آن از اعتبار و تذکر و ذکر ثم از جهت استبعاد قسوة است یعنی
با آنکه آیات مذکوره موجب لین قلب است دل شما غلیظ و سخت شده فَهِيَ پس دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ



مانند سنگست در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت تر است از سنگ از روی قساوه و غلظه یعنی در قساوه
مثل حجاره است یا زیاده بر آن و یا قلوب شما مثل حجاره است و یا مثل چیزیکه سخت تر است از حجاره در قساوه مانند حدید
پس بنا بر این معنی مضاف محذوف باشد و منصب الیه قائم مقام او شده و تقدیر آنکه فَهِیَ مِثْلُ الْحِجَارَةِ او مِثْلُ مَا هُوَ اَشَدُّ
مِنْهَا قَسْوَةً کالحدید و چون اَشَدُّ متضمن مبالغه است و دلالة بر اشتداد قسوتین و اشتمال مفضل بر زیاده از این
جهة نگفت که اَوْ اَقْسَى مِنْهَا و اَوْ برای تردید است و معنی آنکه هر که معرفت دارد بحال قلوب ایشان تشبیه آن میکند
بحجاره یا بچیزی قساوة آن از آن بیشتر است و سخت تر و یا اَوْ بمعنی بل است یعنی دلهای ایشان مانند حجاره است بلکه
سخت تر از آن از قبیل وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ چه ابن عباس روایت کرده که ایشان صد و چهل هزار بودند
نیز اند در حکم ام منقطعه است و یا از برای تخییر از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین ای اِنْ شَبَّهْتَ قَسْوَتَهَا بِالْحَجَرِ اَصَبْتَ
وَاِنْ شَبَّهْتَهَا بِمَا هُوَ اَشَدُّ اَصَبْتَ وَاِنْ شَبَّهْتَهَا بِهِمَا جَمِیعًا اَصَبْتَ و یا بمعنی واو است کقوله اَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ که بمعنی
و یتوب علیهم است یعنی قلوب ایشان مانند حجاره است و قوی و سخت تر از آن در وقتی دیگر و بعد از آن بیان اشدیه
قلوب ایشان میکند از حجاره بقوله وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از حجاره لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ و انحرت
یعنی آن سنگیست که از آن نهرها روان میگردد از چشمهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لَمَا
یَشَّقَّقُ و انحر سنگی که از آن نهرها منشق شده فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می آید از آن آب جوی و کوچک از اول
مبین حال نهر است و از ثانی تا بعد پس تکرار نباشد و یا حجاره اول حجر است و ثانی حجاره موسی و یا اول انفجار عیون
است بعد از عیون بزرگ که از انشقاق حجاره باشد بنفسه و ثانی بمعاونت بدیگر آن شکافتن باشد وَاِنَّ مِنْهَا
و بعضی دیگر از آن لَمَا یَهْبِطُ انحر سنگیکه فرود آید و از بلندی بپستی میل کند مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ
از جهة ترس خدا حاصل معنی آنکه حجاره متاثر و منفعل میشود بانوجه که بعضی از آن منشق میشود و آب
از آن تا بیرون میگردد و آنها از آن منفجر میشود و برخی از آن از اعلای جبل سرازیر میشود بجهة انقیاد ارادهٔ الهی و امتثال
امر او و قلوب یهود متاثر و منفعل نمیشود از امر او پس قلوب ایشان سخت تر باشد از حجاره و چون تفجر بمعنی تفتح
است بسعة و کثرة جایز است که از بعضی متشقق آنها را ذکر کرده که آن جبال عظیمه است و انشقاق بمعنای تشبه مجاز
است در سنگ از امتثال و انقیاد و یا آنکه مقصود آن باشد که کوه عظیم با وجود صلابت و شده و عظمت اگر عقل داشته
باشد و ترس الهی فرو سد بجای نماند و زایل گردد و فرو افتد کقوله تعالی لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ خَاشِعًا
مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ و در حدیث آمده که اِنِّیْ لَاَعْرِفُ حَجَرًا بِمَکَّةَ یُسَلِّمُ عَلَیَّ قَبْلَ اَنْ اُبْعَثَ وَاِنِّیْ لَاَعْرِفُهُ الْاٰنَ یعنی
سنگی را میشناسم که سلام بر من میکرد پیش از آنکه مبعوث شوم و اکنون میدانم که آن سنگ کدام است و شبهه نیست
که این بجهة اعطاء عقل بوده بآن و اکثر از آنجا را بمعنی متصور نیست بعد از آن بجهة تهدید و تخویف و تسلیه وعید
بر شدهٔ قساوهٔ ایشان میفرماید که وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست حقتعالی بیخبر از آنچه میکنید
شما بلکه عالمست بهمه آن و همهٔ شما را بجهة آن بعذاب الیم و عقاب عظیم معذب و معاقب خواهد کرد و بعد از آن
بجهة قطع طمع از ایمان این نوع یهود خطاب بحضرت رسالت و سایر اهل ایمان می کند و میگوید که اَفَتَطْمَعُوْنَ
آیا طمع میدارید اَنْ یُؤْمِنُوْا لَکُمْ آنکه تصدیق کنند یهودان مر شما را در آنچه میگویید از دعوهٔ ایشان باسلام
و میتواند بود که لام برای سبب باشد یعنی طمع دارید که یهودان ایمان آرند بجهة دعوه کردن شما ایشان را بدین
اسلام وَقَدْ کَانَ و حال آنکه بودند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان یعنی از آن هفتاد کس که
بواسطهٔ تبری یَسْمَعُوْنَ کَلَامَ اللّٰهِ میشنودند کلام خدا را بر کوه طور ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ پس
میگردانیدند آن سخن را مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ از پس آنکه دانسته بودند و در یافته حقیقت آن را بدون شک
و شبهه و چون بمیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او را شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینها را اگر توانید فرو گذارید
مخیر باید اگر میخواهید در عمل آرید و اگر نخواهید نکنید و از آن باک مدارید وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و حال آنکه ایشان
میدانستند که افترا می کنند و از ابوجعفر مرویست که مراد یهودان زمان حضرت رسالة الله صلی الله علیه و آله
و معنی آنکه یهودانیکه معاصر تو اند میشنوند تورات را و تحریف میکنند آنرا مانند تحریف نعت و صفت تو و
آیهٔ رجم و یا تاویل آن میکنند بر وفق مدعای خود تفسیر میکنند و بنا بر معنی اول مراد آنستکه احبار ایجاعت و پیشوایان
ایشان هر گاه بوا بیجا لت بوده باشند که بعد از استماع کلام از خدا افترا کنند و چیزیکه او نگفته باشد باو نسبت دهند
پس سفله و جهله ایشان که در زمان شما اند کافر شوند و تحریف آیات تورات نمایند بطریق اولی چه اتباع در آنچه
میکنند تابع روسای خود میباشند و سرایت دلالت بر عظم ذنب تحریف شرع و این شامل اظهار بدع

وبا آنکه ابرار اوبر
سبیل ابهام باشد مر
عادت والمعنی انها کالحجارة
ه ... انه لا یجح
... از ...
... السلام
... الحجارة و ...
... اقسام

در فتاوی و قضایا و جمیع امور دین نیز هست آورده اند که رووسای یهود در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
یهودان بعد از این در مدینه داخل نشوند چه از آمدن ایشان باین صوب فتنه و ناصواب ظاهر میشود پس بعضی
از منافقان یهود اول بکوچه های مدینه می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و اجزونداز کشته های آن خود سی
بپوسند کما قال الله تعالی وَاِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهودان الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده
اند یعنی اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله قَالُوا آمَنَّا گویند که ما گرویده ایم بآنکه محمد رسول است که
در توریة بشارت باو واقع شده وَاِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ بعضی از ایشان
ببرخی که ظاهرا و باطنا کافرند قَالُوا گویند انکار کنندگان نفاق ایشانرا بر سبیل تقریع که اَتُحَدِّثُونَهُمْ
آیا حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بآنچه کشاده است خدا ابواب دانش آنرا
عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما و قولی آنست که بعضی از یهود در مدینه در اول نزول قرآن اصحاب آنحضرت را از
نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان مانند کعب و حی ازان آگاهی یافته
ایشان را تهدید کرده و نهی زجر نموده گفتند که آیا شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمه
کنند و حجت گیرند بر شما بان عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی احتجاج نمایند بر شما بآنچه
انزال کرده پروردگار شما در کتاب شما ذکر محاجة بکتاب خدا و حکم او بعنوان محاجة نزد او از قبیل آنست
که کسی گوید عند الله کذا و مراد این باشد که اِنَّهُ فِي كِتَابِهِ وَحُكْمِهِ و گویند عند ربکم بمعنی عند ذکر ربکم است
و یا بما عند ربکم و یا بین یدی رسول ربکم زیرا که احتفاء فرع این محاجه نیست و قوله اَفَلَا تَعْقِلُونَ از تتمه
کلام ملامت کنندگان است یعنی آیا چرا در نمی یابید این معنی را که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد و یا آنکه
خطابی است از خدا بمؤمنان و متصل با فتطمعون و معنی آنکه ای مؤمنان چرا تعقل نمی کنید در حال ایشان
تا قطع طمع کنید از ایمان ایشان آنچه مجاهد تقریر نموده که سبب نزول این آیات آن بود که چون رسول خدا از جنگ
احزاب فارغ شد و قصد حصن بنی قریظه و بنی نضیر کرد پس اهل اسلام حصن را احاطه کرده برگرد آن خیمه
زدند و امیر المؤمنین علیه السلام رایت رسول الله صلی الله علیه و آله در دست داشت و در وقت آمدن بان حصن
رسول صلی الله علیه و آله ویرا گفت یا علی برو ببرکت خدا و یقین بدان که حق تعالی ناصر تو است و زمینها
و سراهای ایشانرا بمن وعده داده است و سوگند میخورم بان خدائیکه ترا بر عمرو بن عبدود ظفر داد که ترا مخذول
نکرداند پس امیر المؤمنین علیه السلام بزیر حصن آمد اهل حصن چون ویرا بدیدند خوف عظیم در دل ایشان
افتاد یکی گفت جائکم صاحب محمد و دیگری گفت اقبل الیکم قاتل عمرو و کسی دیگر از کنار حصن آواز داد که قتل
علی عمروا صاد علیا صقرا فصم علی ظهرا هتک علی سترا ابوم علی امرا امیر المؤمنین بدانست که اشارت
نرسیده اند و چون ساعتی بجا مکث فرمود ایشان بکنار حصن آمدند و زبان بدشنام و سفاهت بگشادند
آنحضرت فرمود که خواستم باز گردم و نگذارم که رسول بیاید و این سخنها بشنود در این خیال بودم که پیغمبر بیامد و آن
سخنها را بشنید و آواز داد که یا اِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ اِنَّا اِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
چون این کلام بشنیدند گفتند یا اَبَا الْقَاسِمِ تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی آنحضرت بکرم و حلم خود
ساکت شده برگشت ایشان چون قول یا اِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ شنیدند گفتند محمد از کجا دانست که بعضی
از اسلاف ما بقرده و خنازیر مسخ شده اند پس قرار دادند که آن یاران ما کسی او را باین اخبار کرده پس بهمه
دیگر بطعن کرده گفتند اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ حق تعالی از این خبر داده
آیه مذکوره را انزال فرمود و بعد از ان در جواب ایشان گفت اَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان اَنَّ اللّٰهَ
يَعْلَمُ آنکه بتحقیق حق تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند و از جمله آن اسرار ایشان است کفر خود را و اعلان اسلام را و اخفای عداوت حضرت رسالت
و سایر مؤمنان و اظهار مودت آن حضرت و اهل ایمان و اخفای آنچه بر ایشان نازل شده از نعوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اظهار تغییر آن و تحریف حکم از مواضع خود و معانی آن و اکثر مفسران بر آنند
[illegible]

ماسد شما و تصدیق کرده ایم

و یا آنکه معنی این باشد که محاجه کنند با شما نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند که حق را دیدا نستید و متابعت نکردید و ... مقصود ... نظر است



و نمی‌شناسند آنچه در او است از جمله ایشانند که علم بقرائت و کتابت ندارند تا مطلع شوند بر احکام توریة و آنچه در او است و ایشان محقق شوند **الا امانی**
استثنا منقطع است یعنی لیکن میدانند آرزوهای خود را آنستکه معتقد ایشان آنستکه آنچه در توریة است موافق هواهای ایشانست و از جمله
آنستکه اعتقاد دارند بصحت وعدهای دروغ که از علمای خود میشنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد و غیر
از قوله تعالی و قالت الیهود عزیر ابن الله و امانی جمع امنیه است و آن در اصل هر چیزیست که انسان در نفس خود تقدیر آن کند از امری که موافق طبع مرغوب نفس
باشد و اشتقاق آن از منی است که بمعنی تقدیر است لهذا اطلاق بر کذب میکنند بر آنچه متمنی باشد بر آنچه قرائت آن کنند چه قاری تقدیر کلمات و
حروف میکند از قرائت میکند حاصل معنی آنستکه هوا و معتقد اکاذیبند که بتقلید آنرا از محرفین فرا گرفته‌اند و یا مواعید کاذبه که
ایشان میشنوند از اینکه کسی بغیر از یهود به بهشت نرود و آتش مس نکند ایشان را مگر ایاما معدوده و نزد بعضی استثنا متصل است و معنی آنکه
مگر قرائت آن میکنند بر وجهی که از عادت نیست از معرفت معنی و از تدبر در آن بلکه محض تلفظ است و بنا بر این امانی ماخوذ است از قول شاعر که
تمنی کتاب الله اول لیله تمنی داود الزبور علی رسل و از این قبیل است قوله تعالی اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته و این قول مناسب وصف ایشان نیست
بامیت **و ان هم** و نیستند ایشان **الا یظنون** مگر آنکه گمان میبرند بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و اصلا علم بان ندارند
و از روی یقین نمیگویند گاهست که اطلاق ظن میکنند بر رای و اعتقادی که غیر قاطع باشد و اگر چه صاحب او جازم باشد مانند اعتقاد مقلد
و نزاع از حق بجهت شبهه که او را عارض شده باشد و از این دلالت است آنکه تقلید در معانی کتاب و در آنچه راه یابد بعلم است جایز نیست و اقتصار
بر ظن در ابواب دیانات جایز نیست و حجت کتاب بر جمیع خلق واجب و قایم است و اگر چه عالم نباشد چه تمکن دارند بر دانستن از دلایل و واجب است اینکه
بوده باشد تعویل بر معرفت معانی کتاب و عدم اکتفا بمجرد تلاوت آن بعد از آن تهدید محرفان میفرماید **فویل** فا برای تفریع است بر قول سابق
و ویل بمعنی حسرت و هلاک است و در حدیث آمده که ویل نام وادیست در دوزخ که کافر را در آن اندازند تا چهل سال بقعر آن نرسد از سعید بن
جبیر و اینستکه اگر همه کوهها در آن اندازند آب شوند و فرو برد و گویند نام کوهیست در جهنم پس اگر نام وادی یا جبل باشد معنی آنستکه در دوزخ موضع
است مخفی که بعید است از نهایت حسرت و اهلاک ایشان باشد شاید که تسمیه وادی یا جبل بان مجاز باشد و آن در اصل مصدر است و فعل از آن
مشتق نشده و ابتدا بان با آنکه نکره است جهت آنستکه بمعنی دعاست یا آنکه علم جنس است عقوبت و یا علم جبل و یا بئر مخصوص در جهنم چنانکه
گذشت حاصل معنی آنکه افتاده و حسرت و هلاکت و عقوبت و یا وادی و یا جبلی که در جهنم است **للذین** مر آنان راست که **یکتبون الکتاب** می
نویسند نوشته محرف را **بایدیهم** بدستهای خود و میشنوند که مراد بان تاویلات باطله باشد ذکر بایدیهم جهت تاکید است کقولک کتبته بیمینی یعنی
خود مباشر کتابت میشوند و بدیگری نمیفرمایند **ثم یقولون** پس میگویند **هذا من عند الله** این نوشته از نزد خدا است و چرا چنین
میکنند **لیشتروا به** تا بخرند یعنی استبدال کنند بان کلام محرف شده **ثمنا قلیلا** بهای اندک را یعنی تحصیل غرضی از اغراض دنیا کنند
اغراض دنیا اگر چه جلیل القدر باشد اما نسبت بانچه مستوجب آنند بسبب آن از عقاب بسیار قلیل القدر است خلاصه معنی آنستکه علمای یهود بواسطه
اخذ رشوه صفت حضرت رسالت را که در توریة بر این وجه بود که مردی باشد نیکو روی جعد موی گندم گون میانه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند
بجای آنکه پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی با کچشم و انصف جاهلیت و با عوام گفتند که این پیغمبر موعود نیست
فویل لهم پس ویل مر ایشان را **مما کتبت** از آنچه نوشت **ایدیهم** دستهای ایشان یعنی کلام محرف **و ویل لهم** و دیگر باره ویل مر ایشان را **مما یکسبون**
از آنچه کسب میکنند یعنی از رشوه و اکل حرام و کسب فعلی که گویند که با زجر منفعت کنند لهذا طیبو شکار مینامند و آورده اند که علما
یهود مرسومی داشتند که هر سال از یهودان میگرفتند چون رسول صلعم مبعوث گشت ایشان دانستند که او پیغمبر آخر الزمانست صفت او را موافق آنچه
یافتند که در توریة بوده ترسیدند که اگر اظهار این معنی کنند یهود میل بدین اسلام کنند مرسوم مقرر را از ایشان منقطع سازند پس آنرا تحریف کردند
بصفتی مخالف آن و چون پیغمبر بمکه آمد جماعتی که نعت و صفت او را شنیده بودند گفتند همانا این پیغمبر است که نعت او در توریة نوشته شده پس نزد ملوک
ترسا و احبار خود آمدند و گفتند پیغمبری که موسی ما را از او خبر داده و در توریة صفت او نوشته شده این پیغمبر است گفتند کلا و حاشا پس توریة را
بیاوردند و از سطور محرفه آنرا برایشان خواندند و ایشان را از راه بردند پس مراد بثمن قلیل مرسوم علمای یهود است بعد از تهدید و عید ایشان تکذیب قول
ایشان میکند که میگفتند آتش دوزخ بما نرسد مگر در روزهای اندک و میفرماید که **قالوا** و گفتند یهود بزعم باطل خود که **لن تمسنا النار** هرگز مس نکند
آتش دوزخ ما را و بما نرسد **الا ایاما معدودة** مگر بعدد روزهای شمرده شده یعنی ایام محصور قلیله که از هفت روز است بعوض هر روزی هزار
هزار سال از هفت هزار سال که نهایت مدت دنیا است و یا بعدد ایامی که پدران ایشان گوساله پرستیده‌اند و بنا بر این ابتلاشی است بدین
بحیثیتی که خاسه مباشر کرده و لکن معنی طلب مشترا است و لهذا تو المسر فلا احد حاصل که ایشان اعتقاد کرده بودند که دنیا هفت هزار سال بخواهد
بود و ایشان بجای هر هزار سال یکروز معذب خواهند بود در دوزخ و بعضی دیگر از ایشان گفتند که بعدد ایام عبادت عجل که چهل روز بوده خواهد
تو ایشان را فرموده بقوله **قل** بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار که **اتخذتم** آیا فرا گرفته‌اید **عند الله عهدا** از نزد خدا پیمانی که شما را زیاده
از آنچه میگوئید عذاب نکند و حفص باظهار ذال خوانده و غیر او بادغام و قوله **فلن یخلف الله عهده** جواب شرط مقدر است یعنی ان اتخذتم عند الله
عهدا فلن یخلف الله عهده یعنی اگر فرا گرفته اید عهدی از نزد حق پس هرگز خلاف نکند خدا عهد خود را بعضی گفته که مراد بعهد توحید است لقوله
تعالی الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله و در این دلالت است بر آنکه خلف در خبر او محال است **ام تقولون** یا آنکه میگوئید یعنی افترا میکنید

عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدا آنچه نمیدانید ام معادله است بهمزه استفهام بر سبیل تقدیر علم بوقوع احدهما یعنی کدام یکی ازین دو امر ثابت است یا هیچ احدهما
یا ام منقطعه است یعنی بل بر سبیل تقریر و تقریع یعنی بلکه آیا افترا میکنید بر خدا آنچه را که علم بآن ندارید و قوله بَلَى اثبات آنچیزیست که نفی آن کرده بودند
از مساس نار ایشانرا در زمان ممتد بلند و دهر طویل بر وجهی اعم تا در حکم برهان باشد بر بطلان قول ایشان و مختص نیست بجواب نفی یعنی چنانست که ایشان
میگویند که مس آتش ایشانرا در زمان اندک باشد مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که کسب کند خصلت قبیحه که آن شرکست وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد
او را گناه او و فرق میان سیئه و خطیئه آنستکه سیئه در چیزیست که مقصود بالذات باشد و خطیئه غالبا در جائی است که مقصود بالعرض
باشد زیرا که از خطا مشتق است و کسب استجلاب نفع است و تعلیق او بسیئه بطریق تهکم است بهم همانا اسم است و احاطه خطیئه با و بآن معنی است که او
مستولی شود و شامل همه احوال او گردد تا آنکه مانند شیء شود که آن محاط به باشد و هیچ جانبی از جوانب او خالی نمانده باشد مراد آنستکه غرق خطیئه
باشد تا که هیچ جزو از صورت کاهی صحیح نگردد چنانکه کافر باشد زیرا که غیر او اگر سوی تصدیق قلبی و اقرار لسانی نباشد خطیئه محیط او نخواهد
بجهت اعتقاد صحیح و لهذا سلف تفسیر خطیئه بکفر کرده اند و تحقیق آنستکه هر که گناهی کرد و قلع آن نکرد از خوانگناه استغفار او میکند بمعاوده
مثل آن و انهماک او و مداومت او و ارتکاب امثال آنچیز بکبائر تا آنکه ذنوب بر او مستولی گردد و مجامع قلب او را احاطه میکند پس بطبیعه مایل بمعاصی
میشود و آنرا مستحسن دانسته معتقد آن میشود که لذتی غیر از آن نیست و متعرض آنکس منکر گردد که مانع او شود از آن و مکذب کسی میشود که ناصح او است
در ترک آن کما قال الله تعالی ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ و لهذا قال اجمل ذکره فَأُولَئِكَ پس آن گروه که متصف اند
بآن صفت سیئه و خصلت قبیحه أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخند و ملازمان آتش در آخرت همچنانکه در دنیا ملازم اسباب آن بودند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانند کا ندی میتواند بود که مراد با بیچاعه اهل ایمان باشند که ایشان هم در معاصی خطیئات بوده باشند
تا مرده باشند که خلود بر اصل معنی خود باشد که از لبث طویل است و بنا بر این وجه نصآ است بر آنکه مراد آنستکه هر گاه اهل ایمان بجهت استغراق جمیع
اوقات ایشان بمعاصی خطیئات از منزلت طول مدت در دوزخ باشند پس چگونه کفار که با وجود کفر همه اوقات ایشان مستغرق معصیت بوده باشند
مکث ایشان در دوزخ مدت قلیله باشد و بنا بر این وجه نیز حجه نباشد بر لبث فانی صاحب کبیره و بنا بر قول اخیر خطیئه عبارتست از آنکه مجاهد گفته که
چون بنده مؤمن گناهی کند نقطه سیاه بر دلش بدید آید هر چند گناه بیشتر کند سیاهی زیاده گردد تا آنکه جمله دل او سیاه گردد و بعد از بیان احال
کفار با اطلاق اهل عصیان ذکر مآل صلحا اهل ایمان میکند تا داعی بند کان باشد با ایمان و عمل صالح و صفر ما یدلکر وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
بخدا و با آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای نیکو و پسندیده أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشتند و ملازمان
هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند کا نند عطف عمل صالح بر ایمان دلالت میکند بر خروج آن از مسمی ایمان و خلو او کو
چه بحسب وضع بمعنی لبث طویل است اما اینجا مراد دوام ثبات است باجماع جمیع امت و بعد از بیان خال فریقین باز برسر سنه کلام ذاند که اینها مثل کشیده مکو
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریه مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد پیمان فرزندان یعقوب را و کفتیم با ایشان که لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ
مپرستید مگر خدا را که سزاوار پرستش او است نه غیر او و اخبار در معنی نهی است کقوله تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ این ابلغست از صریح نهی بجهة آنکه
این متضمن آنها است که منهی مسارعه کرده بانتها و الخال آنکه از خبر میدهد و مؤید این است قرائة لَا تَعْبُدُوا و عطف قُولُوا بر او و بنا
بر این مقول قول است یعنی قلنا لهم لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ و نزد بعضی تقدیر کلام ان لا تعبدوا است که چون حذف ان شد فعل مرفوع گشت
و قرائه ان لا تعبدوا از ابن مسعود دلیل است بر این و یا معمول از باشد محذوف ای بان لا تعبدوا و نزد بعضی بدل جواب قسمست
یعنی کلام دالست بر آنکه گفت حلفناهم لا تعبدون یعنی سوگند دادیم ایشانرا که نپرستند غیر خدا را و حمزه و کسائی بغیبت خوانده اند
یعنی اخذ کردیم از ایشان که نپرستند ایشان مگر خدا را و قوله وَبِالْوَالِدَيْنِ متعلق است بمضمر و تقدیر کلام اینستکه و تحسنون یا احسنوا یعنی نیکوئی
کنید بپدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی یعنی بر امور شفقت و دعای خیر و انفاق و جمیل در حق ایشان مرعی دارید وَذِي الْقُرْبَى عطفست بر والدین
یعنی و نیز نیکوئی نمائید بخویشان وَالْيَتَامَى و یتیمان یعنی فرزندان بی پدر قبل از بلوغ لقوله لا یتم بعد الحلم وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان و درویشان
یتامی جمع یتیم است چون ندیم و ندامی و قلیل الاوزانست و مسکین مفعیل است ماخوذ از سکون گویا فقر او را ساکن کرده و قوله وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا
در تقدیر قولوا للناس قولا حسنا است و تسمیه حسن بحسن جهت مبالغه است و مراد بآن تخلق است با ایشان یعنی بگوئید مر عامه مردمانرا گفتار نیکو
یعنی باخلاق نیکو تکلم کنید با ایشان بمهر و نیکوئی و ارشاد ایشان براه صواب و رشد نمائید و حمزه و کسائی حسنا خوانده اند بفتحتین همچنانکه
کلام مقتضی آنست وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را بر طریقیکه در ملة شما بر شما مفروض گشته وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر
وجهی که ما مور است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس پشت کردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از این عهد و میثاق و این کلام بر طریقه التفاتست از غیبت
بخطاب و مشابه که مراد یهود زمان رسول بوده باشند یا آنانکه قبل از ایشان بوده اند بر وجه تغلیب یعنی همه شما با آبا و اجداد خود اعراض کردید از
قبول و ترک آن نمودید إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی اند که بر آن اقامه نمودند بر طریقیکه بآن مامور شده بودند قبل از نسخ
و کسانیکه اسلام آوردند از ایشان وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریه که در متابعت پیغمبر آخر الزمانست
صلی الله علیه و سلم یعنی عادت شما همیشه اعراضست از وفا بمیثاق و الطاعة و اصل اعراض از هدایت و مواجهه بجهت عرض و گویند که جمع میان تولی و اعراض
جهت آنستکه ایشان هم منصرف و هم معرض بوده اند از مبالغه که در آن ذکر الذین در عقب امر بتوحید بجهت تعظیم و توقیر ایشانست و مبالغه در نیکوئی



با ایشان و تعهد ایشان بحقوق ولادت وادا ایشان و از اینجهت است که در حدیث قدسی وارد شده که من رضی عنه والداه فانا عنه راض والجنة تحت اقدام الامهات و در خبر
آمده که چون پیغمبر از مکه بمدینه آمد از برای وی منبری بنا کردند و آنحضرت در مسجد منبر داشت که از اصحاب ترک نبودی ایشان و بر آن تکیه میکرد و مردمان از وی
سخن میشنیدند تا خطبه میخواند بعد از چند مدت اصحاب گفتند یا رسول الله اجازه فرمای تا برای تو منبری بسازیم تا بر آنجا نشسته خطبه ادا کنی و موعظه
فرمائی حضرت اجازه فرمود پس منبری ساختند که سه پایه داشت چون حضرت قصد منبر کرده پای مبارک بر پایه اول نهاد فرمود آمین و بر دوم و سیم نیز پای
مبارک نهاد و کلمه آمین بگفت چون بر آنجا نشست و آغاز خطبه کرد چنانکه بیان فرمود چون آواز او بلند شد از آن سخن بشد آنحضرت از منبر فرود آمد و اصحاب
در تعجل گرفتند و سر آن را می پرسیدند چنانکه فاده تکرار و تنبیه کنند بعد از آن فرمود که آنچه شنیدید بر بالای منبر اکر در آن خاموش
نکردم جبرئیل ندا بر فراق فرمان کرد که یا رسول الله سر آمین گفتن که بجهت تو عامیه کرد فرمود جبرئیل عامه کرد و من آمین گفتم که جبرئیل
چه عامه کرد فرمود چون پای بر پایه اول نهادم گفت هر که ماه رمضان یابد و از ایشان آمرزیده نشود بعدها الله خدا او را از رحمت خود
دور کرداناد من گفتم آمین و چون بر پایه دوم نهادم گفت هر که ماه رمضان از دریابد و او را نیامرزد خدا او را هلاک کناد من گفتم آمین و در پایه سیم
گفت هر که نام تو شنود و بر تو صلوات نفرستد از رحمت خدا دور باد گفتم آمین و در مجمع و زبده که علما از در قول حسن اختلاف است ابن عباس ره
فرموده که از خلق کریم سنت که مرضی و محبوب حق تعالی است و سفیان ثوری گفته که امر معروف و نهی منکر است و ربیع بن انس نیز گفته که قولوا للناس حسنا
ای معروفا و جابر از ابو جعفر رضی الله روایت کرده که معنی قولوا للناس حسنا آنستکه بگوئید مر ایشان را هر چیز نیکو و منت داشته باشید که در حق شما گویند
چه حق تعالی دشمن دارد هر که او دشنام دهد و طعن زند بر مؤمنان و کسی را که منفحش و سائل بالحاف باشد و دوست دارد حلیم عفیف متعفف را و در ناسخ
اختلاف است ابن عباس و قتاده بر آنکه از آن ساحل همه مؤمنان کافرانست نزد بعضی خاص است بمؤمنان و ابن عباس و قتاده بر قول اول اند میگویند که آیه
السیف منسوخ است بقوله قاتلوهم حتی یقولوا لا اله الا الله او یقروا بالجزیة و ابن زصافی نیز بر این است و اکثر بر آنند که منسوخ نباشد زیرا که
ممکن است قتال با حسن قول که دعوة ایشان است بایمان کما قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن و در آیه
دیگر فرموده که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و ابن عباس در تفسیر زکوة فرموده که مراد باز قربانیست که علامت
قبول آن آتشی بود که از آسمان نازل شدی از ابر سیاه است و علامت رد آن عدم نزول آتش و نیز از او مرویست که مراد بان طاعت است بر جمله خلاصی
در قوله الا قلیلا منهم و قوله فشربوا منه الا قلیلا که در قصه طالوتست و قوله وقلیل من عبادی الشکور که در قصه داود است و ما امن معه الا قلیل
که در قصه نوح است و لازمه ما منسب آنکه اهل حق اندک باشند کما قال الشاعر وقلت لها ان الکرام قلیل و نیز در آیه ولا تعبدون ترتیب حقوق وجه حق تعالی
اسلام بحق خود کرده و پس از آن بحقوق مقدم داشته بجهت آنکه خالق ایشانست و منعم اصول نعم و بعد از آن زا ملتی کرد است بحقوق والدین و بر نیز اختصاص
ایشانرا بنوازش فرموده زیرا که سبب وجود اند و حق نعمت تربیت دارند بر اولاد و بعد از آن ذکر ذوی القربی فرموده زیرا که ایشان اقربند مکلف را و غیر
و بعد از آن بیان خویشان مکرده بجهت ضعف ایشان و در عقب آن ذکر فقرا کرده بجهت فقر و مسکنت ایشان و بعد از ذکر بعض بمواثیق و عهود مذکوره را
با ایشان خطاب میکند بر نحو ما سبق که وَاِذْ اَخَذْنَا و از آن نیز یاد کنید که فرا گرفتیم مِیثَاقَکُمْ پیمانرا از اسلاف شما و از ایشان این عهد استیم که لا
تَسْفِکُونَ دِمَاۤءَکُمْ نریزید خونها بخون را یعنی قرابا و همدینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را ظلم
وستم مِنْ دِیَارِکُمْ از خانهای خود و بیر مراد آنست که متعرض یکدیگر مشوید بقتل و اجلا از وطن و ذکر لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من
دیارکم در مقام لا تسفکون دماء اقاربکم و اهل ملتکم ولا تخرجونهم من دیارهم که معنی مراد است بجهت شدت اتصال مقتولین و مخرجین بقاتلین و
مخرجین در نسبت دین بر وجهی که گوئیا نفسهای ایشان عین نفسهای اینهانست و از اینجاست که رسول صلعم فرموده که انما المؤمنون فی تراحمهم وتعاطفهم بمنزلة
الجسد الواحد و میگویند که قتل و اجلا موجب مجازاتست بمثل از این رو گوئیا قاتل خود اند و مخرج نفس خود و گویند معنی آنستکه ارتکاب مکنید امری را که
مبیح سفک و مبیح اخراج شما است از دیار خود از دنیا مکنید امری را که موجب و مهلک شما است که اعظم تو آخرت و صاف منها ارحمتوا و ادله حیة قتل تقیه
ابیتر و اقرار اسلام بر عزه مکنید که مانع شما شود از جنت که بنار ایشان شما است هر جلای حقیقی است و عهد دیگر بر ایشان از بو که اسیران بنی اسرائیل را
باز خرید ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید بدین سولیمونید بر این امقرار و ملزوم از مقر شده اید وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و حال آنکه شما گواهی میدهید بدان
ذکر جمله حالیه برای تاکید است کقولک اقر فلان شاهدا علی نفسه و نزد بعضی مراد بهود زمان حضرت رسالت است که گواهی میدادند بر اقرار اسلاف
خویش یعنی اقرار با ایشان بر سبیل مجاز نامیده اند و معنی حقیقی آنکه ثم اقر اسلافکم و انتم تشهدون و گفته اند که این در شان بنی قریظه و بنی نضیر است که ایشان
فرموده بودند که بکدیگر را نکشند و مال یکدیگر را غصب نکنند و اگر از ایشان کسی اسیر کرد و باز خرند و ایشان وفا بان نکردند و اکثر بر آنند که مراد اسلاف
یهودند و اخراج ایشان در مخرج خطاب بطریقیست که در ما تقدم گذشت و حمل از برای اسلاف و اخلاف و لنبراست بر آنکه منافی هرد و منافی بیشتر ثُمَّ
اَنْتُمْ هٰۤؤُلَاۤءِ مبتدا و خبر است و ذکر ثم که موضوع است برای تراخی زمانی بجهت تراخی مرتبه است که از استبعاد اخبار است که بعد از میثاق و اقرار مازو
شهادت بر آن ارتکاب منهیات نمودند از قتل و اجلاء و عدوان و معنی آنستکه انتم بعد ذلک هؤلاء الناقضون یعنی شما آنکه هستید که بعد از اخذ میثاق
پیمان را شکستید یعنی مثل آمدنست که انت ذاک الرجل الذی فعل کذا و چون ایشان در جمیع صفات نقض مثل اسلاف خود بودند چه اسلاف ایشان خود
مغفلان منهمتر و چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد تغییر داد از این شما مثل اسلاف خود مید دز نقض بعضی از عهود که از قتل و اخراجست فلهذا
تعاطی کشاف گفته که معنی ثُمَّ اَنْتُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ هٰۤؤُلَاۤءِ الشَّاهِدُوْنَ یعنی امنست که ایکم قوم آخرون من اهلها لشک الذین یجه تنزیل التغیر صفت و منزله التغیر

مساوی شام
مساوی صدق
ازل

ذلك فيه علی ایشان بمنزله خصوصاً عتیبا فانما استند الیهم است که از قتل و اخراج ایشان بمنزله عتیب با عتیب فانما یحکی عنهم و هو قوله وان یاتوکم اساری
تفادوهم وقوله تعالى **تقتلون انفسکم** تفسیر جمله سابقه است یعنی شما ای گروه هستید که اسلاف شما بودند باین معنی که میکشید اهل خود را هم چنانکه
ایشان میکشتند و میتواند بود که حال باشد و معنی اشاره عامل آن یعنی شما اجتماع نمودید در حالتیکه میکشید یکدیگر را و یا هؤلاء تاکید انتم و
جمله مقلته خبر یعنی شما میکشید اهل خود را و یا هؤلاء بمعنی الذین باشد و جمله صله آن و مجموع خبر انتم یعنی شما آنکسانید که میکشید اهل ملت خود را و
تخرجون فریقا منکم و بیرون میکنید گروهی را از خود **من دیارهم** از سراها و منزلهای ایشان **تظاهرون علیهم** حال است از فاعل
تخرجون یا از مفعول یا از هر دو و تظاهر بمعنی تعاون است یعنی اخراج میکنید جماعتی را از خود از دیار خود شان در حالتیکه هم پشت میشوید
بر آن قوم مغلوب شده و یاری میکنید بر ایشان در اخراج ایشان **بالاثم** بسبب گناه **والعدوان** و افزون طلبی اثم گناهی است که متعدی نشود
بغیر و عدوان گناهی که تعدی کند بغیر مروی است که در مدینه دو قبیله بودند از یهود قریظه و نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله
مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با اندیگری
قتال کردندی و بعد از غلبه و خرابی منازل ایشان کوشیدند تا مهم قوم مغلوب بجلای وطن انجامید و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانکه میفرماید
وان یاتوکم و اگر بیایند شما **اساری** اسیران یعنی اسیرانیکه در دست دشمن افتاده اند **تفادوهم** فدیه میدهید ایشانرا و باز میخرید
اسیر دیگر را از دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میخرید و بعوض او اسیر را که از دشمن گرفته اید با ایشان رد میکنید و بعضی معنی اینست که اگر بیایند
شما اسیر اکرده در دست شیاطین گرفتار و فدیه میکنید نفاد ایشان مشوید با دشت و وعظ با آنکه تضییع نفس خود میکنید با ارشاد و وعظ متعظ
نمیشوید کقوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حمزه اسری خوانده که جمع اسیر است چون جرحی جمع جریح و تفدوهم از ثلاثی مجرد و ابو عمرو و ابن
عامر و ابن کثیر و تفدوهم بترك الف خوانند و قوله **وهو محرم علیکم اخراجهم** متعلق است به تخرجون فریقا من دیارهم و فاء بینهما جمله معترضه
است و ضمیر از برای شان است یا ضمیر مبهم است و اخراجهم مفسر آن یا راجع باخراج که مستفاد از تخرجون است چه تعلیل است مصدر و اخراجهم تاکید است
یا مفسر یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون میکنید حال آنکه حرام کرده شده است بر شما بحکم تورات بیرون کردن ایشان **افتؤمنون** آیا میگروید
ببعض الکتاب ببعض از احکام کتاب تورات که فدیه اسیر است **وتکفرون ببعض** و کافر میشوید ببعض دیگر که تصدیق میکنید بعضی دیگر که از قتل و
اخراج است **فما جزاء من یفعل** پس نیست مکافات آنکس که میکند **ذلك** این چنین عهد شکنی یا مفرقا **منکم** از شما که یهودید **الا خزی**
مگر خواری و رسوائی **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی دنیا که از قتل بنی قریظه است و سبی ایشان و اجلای بنی نضیر و ضرب جزیه بر غیر ایشان از اهل
کتاب و اصل جزی ذل است که مستحیی منه باشد و لهذا در هر یك از قتل و اجلا و ضرب جزیه مستعمل است و صحیح بنوشته که چون لشکر اسلام بر حصن بنی
النضیر فرود آمدند و تا مدتی پیچ روز انجا نشستند اهل حصن بر ایشان امان التماس کردند از پیغمبر که سعد معاذ حکم شد تا بحکم او راضی شدند
از حصن بیرون آیند پیغمبر سعد را حکم ساخت و چون فرود آمدند سعد حکم بقتل رجال ایشان و سبی زنان و صبیان ایشان کرد و رسول فرمود بر
حکم سعد حکم کرد که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همین حکم کرده پس بفرمود تا مردان را مقید کرده بمدینه بردند و در سرای بنی النجار
حبس کردند و زنان و کودکان را سبی کردند و مالهای ایشان را قسمت کردند و چون رسول بمدینه آمد بفرمود تا چند خندق بکندند و امیر المؤمنین را بفرمود
تا هم مردان ایشان را بیرون آورده و کنار آن خندق حاضر کرده و ایشان را میبردند و در آن خندق میانداختند تا حی بن اخطب و کعب بن اشرف که رؤسای ایشان بودند
گفتند ای ابا قاسم چه کنند گفت حکم بقتل مقرر شده بار تسلیم باید شد چون حی را نزد رسول آوردند سب آن کرد و گفت از حضرت داود نگاه کرد و گفت
که خدا مخذول کند چنین باشد چون او را نزد امیر المؤمنین آوردند گفت قتل الشریف علی ید الشریف کشته شد شریف بر دست شریف آنگاه
حکم کرد بکشند و سر بریدند و امیر المؤمنین کرد و بر سر حی و در دنیا این بود که بر ایشان رفت **ویوم القیمة** و روز قیامت **یردون**
باز گردانیده شوند و محشور **الی اشد العذاب** بسوی سخت ترین عذاب که آتش دوزخ است و بیکی از علماء شدید از خواندن است و ابن بهجت انسکم
ایشان را شدانست **وما الله بغافل** و خدای تعالی غافل نیست **عما تعملون** از آنچه میکنند بسوی از نقض عهد غیر آن از منابر و ابن کثیر و عبید ابی
یعنی حق تعالی از افعال قبیحه و افوال شنیعه ایشان غافل نیست و همه را بر شمرده و کتابت نموده و سلسله عداوت عقوبت عقاب بر ایشان اکنار خواهد
کشید و مفضل بخطاب میخوانند لقوله منکم آنچه بودند آنچه میکنید از انواع گناه خدا باز آگاه هست و میشاید خطاب عام باشد یعنی ای بندگان آنچه شما
مشغول شوید علم الهی محیط است با آن و هیچ چیز از آن نا هل نبوده و متنبه نیست و عمل صالح کوشیدا ذکر فاد و با بیرون کشید و خبر عیب که قرینه غیر مفصل است با ارتفاع
انسب موصول و بدانکه افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض امر ایشان احتجاج ایمانست با کفر که مخالف مذهب جسم و صحیح است که ایمان اینجا بمعنی لغوی
است نه اصطلاحی چه ایمان اصطلاحی تصدیق بجمیع ما جاء به النبی و کو بسبب معنی اینست که ایشان از طرفها تصدیق و منکر شدند بعضی از کتاب انکار میکنند
بعضی دیگر و محتملست که معنی این باشد که چون شما عمل بعضی میکنید و بعضی نمیکنید ایمان درجه ایمان بعضی و بعضی دیگر و این ابن است که نکرانها
با کفر بعضی نفع نمیدهد ایشانرا **اولئك** آنگروه ناقضان عهد شکنان **الذین** آنانند که از بیخردی **اشتروا الحیوة الدنیا** خریده اند
و بدل گرفته اند زندگانی محقر دنیا را **بالاخرة** بنعیم و آن سرای دیگر **فلا یخفف عنهم** پس سبك کرده نشود از ایشان **العذاب** مطلقا
عذاب در دنیا بنقض جزیه نه در آخرت بنقص تعذیب **ولا هم ینصرون** و نه ایشان یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات از
ایشان و نه در عقبی بدفع عقوبات و آیه دلالت دارد که سرمایه عذاب ایشان دوستی دنیا است که حب الدنیا راس کل خطیئة و در حدیث آمده که اسقی

تبع

سیغفر



الاشقیا کلی حتی که دین را بدینیا بفروختند یعنی بنا را بر اخرت اختیا کنند و کسی که بشقاوت او را اسکس بشیر است کسی است که دین خود را بدنیا عوض بفروشد
و بعد از آن ذکر نعمت کتاب و توبه و ارسال رسل میکند بر ایشان و کفر ایشان بتکذیب مقابل آن میکند که **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى** بدرستی
که ما عطا کردیم بموسی **الْكِتَابَ** تورات را که جامع احکام شریعت ایشان بود **وَقَفَّيْنَا** و از پی در آوردیم **مِنْ بَعْدِهِ** از پس موسی **بِالرُّسُلِ** پیغمبران را
بر قفاه اذا تبعه و قفاه به اتبعه من القفا نحو ذنبه من الذنب یعنی در عقب موسی فرستادیم پیغمبران را چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان
و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام **وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** و دادیم عیسی را که پسر مریم است علیهما السلام **الْبَيِّنَاتِ**
نشانهای روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوت او بود چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و اخبار بمغیبات و انجیل که متضمن آیات مبین است بیان حلال
و حرام و حق و باطل و عیسی عبرانی است یا سریانی و گویند بلغت عبری ایشوع است و مشتق نبود که اشتقاق آن از عیس باشد که بر وزن صحیح است که بمعنی ابل
کریم و مبارک است و مریم بسریانی بمعنی خادم است و گویند که مریم بلغت عربی از نساء در مقابل زیر است از رجال و زیر مردیست که در نبی زنان باشد که با
زنان سخن کند کقول رؤبه قلت لزیر لم تصله مریمه و وزن آن مفعل است زیرا که فعیل در کلام عرب واقع نشده و فی الصحاح مریم مفعل من رام یریم
و الریم البراح ای لا تبرح **وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ** و نیرومند با قوت کردانیدیم او را بروح پاکیزه اصل کلام بالروح المقدسه
است پس اضافه روح بقدس از قبیل اضافه موصوف بصفت مانند حاتم الجود و رجل صدق که بمعنی حاتم الجواد و الرجل الصادق است و مراد
با او جبرئیل است که همه وقت قرین عیسی بود و نام روح بر عیسی و وصف او بقدس بجهة طهارت و پاکی است از مس شیطان و یا بجهة کرامت و کرامی او نزد حق تعالی
و اختصاص و تقرب وی بحضرت سبحانه و لهذا اضافه او بخود فرموده که روح الله مانند بیت الله و ناقة الله و یا بجهة آنکه اصلاب و ارحام او را بطون مضم
نکرده بود و گویند مراد با او انجیل است که تا آنکه دل را زنده کان حیات او است مانند قرآن او را روح گفته در کریمه و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا و یا اسم اعظم است که ببرکت آن موتی را زنده میساخت و بنا بر آنکه مراد جبرئیل باشد وجه تسمیه آن بابد و قول است یکی آنکه محیی دینها است
با آنکه زنده حق تعالی بر رسل او مرده از کتب و سایر پیغمبران چنانکه ارواح محیی بدانند و دوم تسمیه شیء است باسم اکثر و اغلب اجزا او چه روحانیت او
غالبست و سایر ملائکه اگر چه بابن صفت اند اما اختصاص وی باین اسم جهة تکریم و تشریف او است و گویند تسمیه عیسی باین اسم و اضافه او بقدس جهة
آنست که حق تعالی مکلمه کن تکوین او فرموده از نزد خود و او را از محض روح ایجاد کرده بدون توسط والد و تخصیص عیسی بتایید جبرئیل او را با آنکه او
مؤید جمیع انبیا است جهة شدت اختصاص جبرئیل است بعیسی زیرا که از ابتدا صغر با انتهاء کبر او و مقارنت او بوی در جمیع احوال و اوقات و در معنی قدس
نیز اختلاف است بعضی بر آنند که بمعنی طهارت است و بعضی گفته بمعنی برکت است و نیز بحسن و بر بیع از نیز بدان نیز دو قدس ذات مقدس حق تعالی است چه قدس
بمعنی قدوس است فکانه قال و ایدناه بروح الله حاصل که حق تعالی میفرماید که ای بنی اسرائیل ما پیغمبران ایشما فرستادیم با معجزات ظاهره و آیات بینه
أَفَكُلَّمَا آیا پس هرگاه که از نزد ما **جَاءَكُمْ رَسُولٌ** آمد بشما فرستاده **بِمَا لَا تَهْوَى** با چیزی دوست نمیداشت از آن **أَنْفُسُكُمُ** نفسهای شما
و سخن او بر وفق هوا و مدعای نفس شما نبود **اسْتَكْبَرْتُمْ** سرکشی کردید یا از بعضی کردن نهادید با مر او و امثال او نکردید **فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ**
پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام **وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ** و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی و مانند آنکه تهوی
ماخوذ است از هوی بالکسر یقال هوی یهوی هوی اذا احب و هوی بالفتح هویا اذا سقط و توسط همزه میان فا و آنچه متعلق است بآن جهة توبیخ ایشان است
بآنچه در عقب فا مذکور است و تعجب از شان ایشان و احتمال دارد که این جمله آمیخته باشد همزه برای توبیخ و فا برای عطف بر مقدر ای و لقد آتینا بنی
فاسرائیل فعلتم و فا ثانیه برای سببیت است یا از برای تفصیل یقتلون بصیغه مضارع بر سبیل حکایت است از حال ماضیه بجهة استحضار او در نفوس چه این
امر هیبت فظیع شنیع و بجهة مراعات فواصل و بجهة دلالت بر آنکه ایشان هنوز در صدد این فعل قبیح اند چه در قتل حضرت رسالت پناه سعی بلیغ میکردند
و اگر حق تعالی عاصم آنحضرت نبودی ایشان سعی او را هلاک میکردند و لهذا سحر او میکردند و گوسفند مسموم با آنحضرت خورانیدند تا آنکه او فرمود در حضرت
وفات آنحضرت موکد ما ذالت اکلة خیبر تعاودنی فهذا اوان قطعت ابهری یعنی همیشه هر گوشت بزغاله مسموم که در خیبر خوردم بمن عود میکند
و اکنون وقت آنست که رگ جان من منقطع شود **وَقَالُوا** و گفتند جهودان **قُلُوبُنَا غُلْفٌ** دلهای ما معلق و معطی است با غطیه خلقیه و صلبیه
بجهت این حجاب آنچه تو میخوانی بما نمیرسد و مانند قوله تعالی و قالوا قلوبنا فی اکنة و گویند
اصل غلف غلف است که جمع غلاف است مانند حمر و حمار و بجهة تخفیف ضمه را اسقاط کرده اند بمعنی اینکه دلهای ما وعاء علم است و زیاده از آنچه داشته
ایم بدو میباید یا ما مستغنی ایم با آنچه داریم از غیر آن یا آنکه دلهای ما ظرف علم است اگر سخن تو حق بودی او را فهم کردیم چنانکه علوم دیگر را قبول میکنند حق تعالی
که ایشان را با اینچنین را امید میکرد آنچه حضرت رسالت پناه از ایمان او در ایشان بقرآن و متابعت حضرت حق تعالی داد قول ایشان که رد و فرموده که
بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه قلوب ایشان مخلوق است بر فطرت و تمکین از قبول حق بود لکن **لَعَنَهُمُ اللَّهُ** رانده است خدا ایشان را از لطف و توفیق خود
و خذلان ایشان کرده و تخلیه نفس ایشان نموده **بِكُفْرِهِمْ** بسبب انکار و کید ایشان بر وجه عناد و انکار دنیا و جحود آیات الهی و تجویز ایمان و بجهة این استعداد ایمان
از ایشان منتفی شده یا آنکه از تقلوب ایشان از آنچه محمد میگوید ایشان بجهة خلل نیست که در آن باشد بلکه جهة آنست که حق تعالی خذلان ایشان
کرده بسبب کفر و عناد ایشان کما قال الله تعالی فاصمهم و اعمی ابصارهم و یا آنکه ایشان جماعتی کفره اند ملعون و مردود از رحمت الهی پس از نجاست عقاید علم
ایشان و استعداد ایشان از تو و ایشان لسلسنت آنکه کفر فعل عبد است نیز اگر فعل خدا میبود منزل او را لعن نمیشد **فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ** پس با ایمان
اندک ایمان میآرند یعنی ببعضی کتاب بنصدیق حق میکنند از بیشتر از اعراض میکنند منکر میشوند پس نصب قلیلا بر مصدریت است و تقدیر این است که

ایمانا قلیلا یؤمنون و نزد بعضی مراد بقلت ایمان نفی ایمانست یعنی هیچ چیز ایمان نمی‌آرند و ذکر قلت شیء و اراده عدم آن در کلام عرب شایعست چنانچه قل ما رأیت مثله
قط و ما مزیده و تنکیر قلیلا اکثر زیرا که مبالغه است در تقلیل موید قول ثابت است و نزد بعضی نصب بر حالیت است یعنی یؤمنون و هم قلیل یعنی در حالتی که اندک اند
ایمان آورده اند مانند ابن سلام و اصحاب او و نزد بعضی تقدیر اینست که تقلیلا ما یؤمنون که مصدر حذف کرده اند و فعل را بآن وصل کرده اند و منصوب
ساختند و این قول موافق تفسیر حسن است **ولما جاءهم** و آن هنگام که آمد بدیشان **کتاب من عند الله** نوشته از نزد خدا یعنی قرآن **مصدق**
که تصدیق کننده است یعنی موافق است **لما معهم** مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریة از توحید و نبوة و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول دین چون
تما مخالف نیست و اما تا نسخ انشاء بعیان یعنی چون کتابی بایشان آمد که موافق توریة است در اصول دین اسلام نگرویدند بآن و تصدیق نکردند بآن **وکانوا**
من قبل و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت اضطرار و در ماندگی **یستفتحون** طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی
که این بر او فرود آید سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشتندی و گفتندی اللهم انصرنا بنبی آخر
الزمان المنعوت فی التوریة بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که پیغمبر آخر الزمانست و در توریة وصف او فرموده **علی الذین کفروا** بر آنانکه نگرویدند
از مشرکان عرب و یا آنکه معنی آنستکه یهود پیش از بعثت بر مشرکان عرب فتح کشودندی یعنی اعلام کردندی ایشانرا از رسیدن بود یعنی ایشانرا اعلام میکردند که نزدیکست
که پیغمبری مبعوث شود و بیان آن کنند که ما بر حقیم و شما بر باطل و مصدق پیغمبر ما و کتاب ما باشد و شما را بکشد مانند کشتن عاد و ارم و بنا بر معنی اخیر سین
برای مبالغه است و اشعار بآنکه یهود از نفس خود طلب فتح میکردند بر مشرکان و یا آنکه از یکدیگر طلب فتح و علم میکردند یعنی از علمای خود که پیغمبر آخر الزمان کی
ظاهر گردد تا مشرکان را بقتل آرد و ما را از دست ایشان خلاصی دهد **فلما جاءهم** پس آنوقت که آمد بدیشان **ما عرفوا** آنچیز که شناختند
در توریة از نعت محمد قرآنست **کفروا به** کافر شدند بآنچه بدیشان آمد بود که پیغمبر از بنی اسحق باشد چون از اسمعیل بود کافر شدند و بآنجهت حسد
خوف بر فوت ریاست ایشان بآن نگرویدند **فلعنة الله** پس لعنت خدا دوری از رحمت او **علی الکافرین** بر آنکه نگرویدند که بدانستند که نبوت او حق بود
که بدانستند و انکار کردند و عناد و جحود ورزیدند و وضع ظاهر در موضع ضمیر بجهة تسجیل کفر ایشان یعنی دلالت بر آنکه وقوع لعن بر ایشان بجهة کفر ایشان
بود بمحمد صلعم پس الف و لام برای عهد است و مناسبست که برای جنس باشد تا شامل جمیع کفار گردد و لیکن داخل شود در آن اهل کتاب اولی در نتیجه کلام در بیان حال ایشانست پس و
بیان ذم ایشان و بر ایشان روی نیابد بر بی میفرماید که **بئسما اشتروا به انفسهم** ما نکره است بمعنی شیء که تمیز فاعل بئس ست یعنی بد چیزیست که
اشتروا صفت آنست یعنی بد است آنچیز که فروختند و بدل کردند بآن نفسهای خود را **ان یکفروا بما انزل الله** مخصوص بذم است یعنی بد چیزیست آنکه کافر
میشوند بآنچه فرستاده خدا از حق که قرآنست **بغیا** از جهة طلب کردن آنچیزی که شایسته آن نیستند و حسد بردند و بغیا علت یکفروا ست نه اشتروا و لجهة وقوع
فضل یعنی کافر شدند بجهة حسد **ان ینزل الله** بر آنکه فرو میفرستد خدا **من فضله** از فضل خود که آن کتابست و مطلوب وحی **علی من یشاء من**
عباده بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد که او را بر رسالت برگزیند یعنی محمد **فباؤا بغضب** پس بازگشتند بخشمی
از خدای **علی غضب** بالای خشمی دیگر یکی بجهة کفر و دیگری بجهة حسد بر فضل خدا بود که محمد است و یا اول بجهة انکار عیسی و انجیل و ثانی بجهة انکار
محمد و قرآن و یا اول بجهة آنکه میگفتند عزیر بن الله و ثانی بجهة نگرویدن محمد و یا اول بسبب تغییر توریة و قتل انبیا و ثانی بجهة انکار نبوة محمد و مثنا
که مکرر بجهة تأکید باشد در لزوم آن **وللکافرین** و مر کافرانرا که منکر نبوة محمد اند **عذاب مهین** عذابی خوار کننده یعنی عذابی که موجب اذلال
ایشان باشد بخلاف عذاب مؤمن عاصی چه آن بسبب تطهیر او نوبست **واذا قیل لهم** و چون گفته شود یهود را که **امنوا بما انزل الله** ایمان آرید بآنچه
فرو فرستاده است خدا از انجیل و قرآن و سایر کتب منزله **قالوا نؤمن** گویند میگرویم **بما انزل علینا** بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی
توریة **ویکفرون بما وراءه** در حالتیکه کافر میشوند بآنچه بغیر کتاب ایشانست از قرآن و غیر آن و حالست از ضمیر قالوا و نزد ابن انباری کلام
مستأنفست و وراء در اصل مصدرست و از ظرف گرفته شده اند و گاهی اضافت بفاعل میکنند از آنچه پوشیده شود بر قصد کنند از خلف و گاهی اضافه
بمفعول میکنند و از آنچه پوشیده میخواهند که از قدام است و لهذا از اضداد شمرده اند و اینجا مراد اولست یعنی منکر میشوند بآنچه در خلف ایشانست
و عقب ایشان **وهو الحق** و آنچیز یعنی قرآن درستست و راستست از نزد حق تعالی منزل گشته **مصدقا** در حالتیکه تصدیق نماینده است و موافق **لما**
معهم مر آن کتاب را که با ایشانست این حال مؤکده است و متضمن رد مقال ایشان چون ایشان نگرویدند بآنچه موافق توریة است پس بتوریة نگرویده اند
و بعد از آن بر قول ایشان اعتراض مینماید بقوله **قل** بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریة ایمان داریم **فلم تقتلون** پس چرا میکشتید **انبیاء**
الله پیغمبران خدا را **من قبل** پیش از این زمان **ان کنتم مؤمنین** اگر بودید بدانچه ذکر کرده شد که آن توریة است چه توریة مسوغ این مرتبه نیست پس اگر ایمان
شما بتوریة درست و راست بودی کشتن پیغمبران از شما صادر نشدی آنست مثل ... چه حاصل آنستکه از فعل آبای ایشان بود و ایشان راضی بودند
بآن و غادم بر مثال آن **ولقد جاءکم موسی** و بدرستی که آمد بشما موسی **بالبینات** بنشانها روشن و معجزه‌های هویدا یعنی آیات تسع که
مذکورست در آیة لقد اتینا موسی تسع آیات بینات **ثم اتخذتم العجل** پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی **من بعده** از پس رفتن موسی بطور
وانتم ظالمون و حال آنکه شما بیداد کار بودید بر نفس خود بعبادت عجل یا اخلال عهود نیابت او و مبتلا بودند یا کراهت جمله معترضه باشد معنی
آنکه و انتم قوم عادتکم الظلم یعنی شما گروهی هستید که ظلم و ستم شما را خوی و عادت شما است ... این ابطال قول ایشانست که ما نؤمن بما انزل علینا
و تنبیه بر آنکه طریقه ایشان با رسول همان طریقه آبای ایشانست با موسی و برای تکرر قصه و هم جهت اینست بعد از آن میفرماید که **واذ اخذنا میثاقکم**
و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را **ورفعنا فوقکم الطور** و برداشتیم بر زبر سر شما کوه طور را ...

از بلاد شام و گفتیم شما را که **خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ** فرا گیرید آنچه بشما دادیم یعنی توریت را با نکه ما شید با آنچه در او مسطور است آنرا بجد و جهد از احکام شرع

بِقُوَّةٍ بقوتی هر چه تمامتر **وَاسْمَعُوا** و بشنوید بسمع طاعت یعنی فرمان برید احکام آنرا **قَالُوا سَمِعْنَا** گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش **وَ**

عَصَیْنَا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا و یا آنکه گفتند که سمعنا و در خفیه با خود گفتند که عصینا و گویند اگر ایشان قائل این قول نشدند لیکن چون بعد

از استماع آن عصیان کردند حق تعالی این قول از حال ایشان خبر داد و گفت حال شما همچو حال کسانیست که با انبیاء گویند شنودیم و اطاعت ننمایند گویند

شنیدیم و نافرمانی او کردیم **وَأُشْرِبُوا** و خورانیده شدند یعنی در آورده شد **فِي قُلُوبِهِمُ** در دلهای ایشان **الْعِجْلَ** دوستی گوساله را بمعنی

که ساکنی ایشان را بر پرستش عجل داشت برحیکی که آن دوستی در قلوب ایشان تداخل نموده و راسخ و متمکن شد همچنانکه رنگ ثابت می ماند تداخل

صبغ بثوب و ... گویند که در قلوب ایشان اثر کرده بسبب کفر ... ایشان ... گوساله ... دوستی گوساله در دل

از دلهای ایشان ... بسبب آنکه ... ایشان مجسمه بودند یا حلولیه و حسبی عجب از آن گوساله ... آن بود

بس در قلوب ایشان تمکن شد ... سامری برای اضلال ایشان تسویل کرده بود و گویند عشق محبت عجل در قلوب ایشان ملتبس بود و اتباع او ...

جزو این **قُلْ** بگو ای محمد با ایشان که **بِئْسَمَا یَأْمُرُکُمْ** بد چیزیست که میفرماید شما را **بِهِ** بآن چیز **إِیمَانُکُمْ** ایمان شما بتوریة که کفر است بمحمد و قرآن مخصوص

بالذم محذوف نشست تقدیرش اینکه بئسما یأمرکم به ایمانکم هذا الامر و میتواند بود که مخصوص بالذم جمیع قبایح ایشان باشد که در آیات قبل مذکور شد

ذکر فرمود ... یعنی ... اینکه ایمان بتوریة شما را امر میفرماید که از آنکار نبوت محمد است و قرآن و دیگر اقدام بر قبایح مذکوره

إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما گروندگان بتوریة این تقریر قدحست در دعوی ایشان که بگوید بتوریت و تقدیر اینست که ان کنتم مؤمنین بها

فما امرکم بهذا القبایح و رخص لکم فیها ایمانکم یعنی اگر گروید میشوید بتوریة شما را بامثال این قبایح امر نمیکند ایمان شما باو و شما را رخصت نمیدهد در کردن

او و چون این افعال نتیجه از شما صادر شد بس معلوم میشود که بتوریة ایمان ندارید و این دعوی کاذبید و میتواند بود که تقدیر اینچنین باشد که ان کنتم

مؤمنین بها فبئسما امرکم به ایمانکم یعنی اگر گرویده بتوریة بس بد چیزیست اینکه ایمان شما بآن شما را امر کرده چه مؤمن را سزاوار است که فرا بگیرد مگر آن

چیز را که ایمان او اقتضا کرده و چون ایمان بتوریة امر بقبایح نمیکند بس شما مؤمن نباشید ... و ... مکفر ... هیچ

افترا ... قبایح و کسب ... مسکر ... که بهشت ... خواهد بود حق تعالی فرمود که **قُلْ** بگوی محمد در جواب دعوی ایشان که **إِنْ کَانَتْ**

لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ اگر هست سرای آخرت مر شما را ... که بهشتست **عِنْدَ اللهِ** نزد خدا **خَالِصَةً** خالص ... شما را

یعنی خاصه شما است **مِنْ دُونِ النَّاسِ** غیر از دیگر مردمان از غیر مسلمانان لقولهم لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری الف و لام بنابر ... جنس

... بنابر ... یعنی ... بس آرزو کنید **فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ** بس آرزو کنید مرگ را **إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ**

اگر هستید ... راستگویان ... دعوی ... احباء ... لقولهم نحن ابناء الله واحباؤه ... هر که متیقن است که ... از اهل

بهشت ... خواهد بود ... خلاص شده با ... موضع ... نکرده ...

امیر المؤمنین ... در جنگ صفین ... حسن ... گفت یا ابی فهذا بزی المحاربین ... اهل حرب ...

... علی الموت سقط ام علیه سقط الموت یعنی ... مرگ ...

... الکعبة ... در جنگ صفین ... گفت که الآن

الاقی الاحبة محمدا و حزبه یعنی اکنون ... محمد ... آرزو خواهد کرد

... خواهد بود که ... بهشت خاصه او خواهد بود ...

... که لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن لیقل اللهم احینی ما دامت الحیوة خیرا لی و توفنی اذا کانت

الوفاة خیرا لی ... تمنای موت ... صبر ...

... **وَلَنْ یَتَمَنَّوْهُ** و آرزو نکنند ... مرگ را **أَبَدًا** هرگز **بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ** بسبب

... حضرت مصطفی ... انسان ...

... مخصص با نسانست ... اکثر منافع ... صنایع ...

... کما قال ید الله فوق ایدیهم ... مراد ...

... اهل کتاب ... اسلام ... قد تمنینا الموت فی قلوبنا ...

... لو تمنوا الموت لغص کل انسان بریقه فمات مکانه و ما بقی علی وجه الارض یهودی یعنی اگر ... ذکر

ایشان ... **وَاللهُ عَلِیمٌ** و خدا داناست **بِالظَّالِمِینَ** ...

... **وَلَتَجِدَنَّهُمْ** لام قسم است یعنی ...

... **أَحْرَصَ النَّاسِ** حریصتر از جمیع مردمان **عَلَیٰ حَیَاةٍ** بر زندگانی دنیا **وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا** و از آنانکه شرک آوردند

... ایشان ...

ویلیر



وتنکیر حیوة جهت آنست که مراد بآن نوعیست از افراد که آن حیوة متطاول است وقوله ومن الذین محمولست بر معنی فکانه قال احرص من الناس ومن الذین اشرکوا وافراد
ایشان بذکر جهت مبالغه است چه حرص ایشان شدید است زیرا که عمر حیوة عاجله را می‌شناسند بجهت نادانی و توبیخ و توضیح چه هرگاه حرص ایشان زاید باشد
بر حرص منکرین بحال انکار ایشان مقر بجزا و بعث بخلاف اهل شرک پس این سند لا لند میکنند بر علم ایشان بآنکه رجوع ایشان بآتش و دوزخست و مستلوند و گوکه
الذین عطف باشد بر احرص بتقدیر مضاف ای واحرص من الذین و حکایت جهت لا لند اول باشد بر آن و یا آنکه خبر مبتدا محذوف باشد قوله **یود احدهم**
صفت از کلامی که مراد بالذین اشرکوا یهود باشد زیرا که قائل عزیر ابن الله اندای ومن الذین اشرکوا اناس یود احدهم یعنی اینکسانیکه شرک آورده اند
مردمانند که دوست میدارد هر یکی از ایشان **لو یعمر الف سنة** کاش عمر داده شود هزار سال و بنابر قول اول یود احدهم بیان زیادتی حرص ایشانست
بر طریق استینافست و بر هر تقدیر لو یعمر الف سنة حکایت وداد ایشانست ولو بمعنی لیت است و اصل از لو اعمر است و حقیقت معنی اینکه هر کدام از ایشان
گویند که کاش عمر داده شوم و اجرای آن بر غیبت جهت بوده است کقولک حلف بالله لیفعلن که بمعنی لافعلن است بجهت بیان حرص ایشانست بر طول عمر
که تحیت مجوس وقتی که بهم میرسیدند متسک عش الف نیروز و الف مهرجان کما قال ابن عباس و هو قول الاعاجم منهم زه هزار سال زی و بعضی علما
این لفظ مکروهست **وما هو بمزحزحه** و نیست آنکس که دوست کرده شده و برهاننده خود باشد **من العذاب** از عذاب دوزخ **ان یعمر** آنکه عمر داده
شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست چه فناء لازم عمر است بلکه از موجبات زیادتی عذابست بجهت کثرت معاصی و از ضمیر هو راجع باحدهم است و ان یعمر فاعل
مزحزحه و تقدیر اینکه وما احدهم بمن یزحزحه من النار تعمیره یعنی نیست یکی از ایشان که دور کرده شود و برهاننده او را از آتش و اذ کرده شده عمر او و مشهورند بو
که ضمیر راجع باشد بچیزیکه یعمر دلالت بر آن میکند از یعمر است از یعمر بدل از و یا ضمیر مبهم باشد و از یعمر موضح او و اصل سنة سنوة است جمع آن
سنوات است و گویند اصل آن سنهة است مانند جبهه کقولهم سانهته و تسنهت النخلة اذا اتت علیها السنون و در جمع بمعنی تعمیر سنینا **والله بصیر** و خدا
بیناست **بما یعملون** بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان پس همه را مجازات خواهد داد ذکر این بجهت تهدید ایشانست و در این دلالتست بر آنکه حرص
بر طول بقا بجهت طلب بنا نامده و مستی آنچه محمود است طلب دنیا و عبادت و طاعت و تلافی ما فات بتوبه و انابه و ادراک سعادات باخلاص و عبادات و بر این معنی
امیر المؤمنین ع اشاره فرموده که بقیة عمر المؤمن لا قیمة له یدرک بها ما فات ویحیی بها ما امات یعنی بقیه عمر مومن قیمت ندارد چه بآن درمی‌یابد آنچه از
او فوت شده و زنده میکند آنچه میرانیده است از ترک عبادتی که از او فوت شده تدارک میکند در بقیه عمر خود و زنده میکند همچی هوا از اهل
فدک چون عبدالله بن صوریا و امثال او نزد رسول صلعم آمدند و گفتند ما را خبر ده که سبب چیست که فرزند گاهی مشابه پدر است و خویشان پدر و گاهی مانند ما
است و اقربای او فرمود که نه شما در کتب خود میخوانید که آب مرد سفید و سطبر و آب زن زرد و تنک گفتند نعم گفت هر کدام از این دو آب که غالب
فرزند مشابه صاحب غالب و مشبه گفتند نیکو گفتی باز گفتند که ولد از پدر پیدا میشود از مادر فرمود که عظام و عصب و عروق از پدر است و لحم و دم و ظفر و شعر
از مادر گفتند صدقت دیگر گفتند خدا بتو گفته حق تعالی سوال ما و الله فرو فرستاد ابن صوریا گفت بسوال دیگر دارم اگر جواب صحیح گفتی ایمان میآورم
فرمو بگو گفت خبر ده ما را که پیغمبر آخر الزمان را خواب چگونه بود فرمود بخدا بر شما سوگند میدهم که هم در کتب خود خوانده اید که پیغمبر آخر الزمان
که منم چشم او در خواب بود و دیده بیدار گفتند اللهم نعم دیگر پرسیدند که از فرشتگان کدام است که بتو میاورد فرمود جبرئیل گفتند او دشمن
ماست اگر میکائیل بودی ایمان میاوردیم حضرت فرمود که سبب دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند وی صاحب عذاب و انواع بلا بر ما نازل ساخته در کتب
خود خوانده ایم که بیت المقدس بدست مردی که بخت نصر نام او باشد ویران خواهد شد فلان وقت خراب شود فاکیمی فرستادیم تا ویرا پیدا نموده بقتل رساند چون
دو نابل رسید دید ودکی و غلام ضعیف بقوه خود است که او را بکشد جبرئیل بنیامد منع کرد گفت اگر خدا بر هنوز ایشان کشته دیگر که همی او را وصادر نشده
که موجب قتل او باشد پس کشتن او محض گناه باشد دیگر آنکه اگر خدا او را بر شما استیلا داده ... شما او را کشتن نخواهید توانست و شما او را دستی نخواهید
بود پس بسعی در کشتن او چه حاجت باشد بعد از دست او را گذاشت و ما از آن زجر او دست بر نداشتیم تا بخت نصر بزرگ شد پادشاهی باستقلال
بیت المقدس را خراب کرد و خلق بسیار را بکشت پس بجهت آنکه اسلاف ما از خصم بسیار رسانیده و اکثر ما را بقتل آورده و بر پیشتر انبیا ما بعد از
و بلاها از کشتن در دنیا و ما را خراب کرده بخسف و عذاب او را دشمن میداریم و اگر بجای او میکائیل آمدی میاوردیم که صاحب خصب و سلامتی است و
در خاست ایمان میاوردیم حق تعالی فرستاد **قل** بگو ای محمد در جواب ایشان که **من کان عدوا لجبریل** هر که باشد دشمن مر جبرئیل را و این
نام ملکست عبرانی یا سریانی و معنی از عبدالله است و او امین خزاین وحی است و منع صرف او بجهت عجمیت و علمیت است و در او تلفظ بزن بخمر شراب است و در قرائت
حفص و ورش قندیلست و من موصول مبتدا و خبر محذوف بتقدیر آنکه من کان عدوا لجبریل فهو عدو لله یعنی هر که دشمن جبرئیل است پس او دشمن خدا است و خدا
خبر بجهت دلالت کلام احوال است بر آن یعنی قوله **فانه نزله** پس بدرستیکه او فرو میاورد قرآن را **علی قلبک باذن الله** بر دل تو بفرمان خدا پس ضمیر
بارز در فانه راجع بجبرئیلست و در نزله راجع بقرآن و اضمار آن بعد از ذکر جهت جمع آنست که دلالت کند بر تفخیم شأن از جهت تعیین و فرض شدن آن
احتیاج بسبق ذکر نداد و دو ذکر قلب بجهت آنست که از اول تا اول لعنت مرحون او محل فهم و حفظ او کرده ام از بود که علی قلبی باشد لکن بر طریقه حکایت کلام خدا
واقعشده کانه قال قل ما تکلمت به من قولی من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک و از بعضی مرتبه‌ایست و جای محبوس ما لسته از ما ... ابی
جبرئیل فرو میاورد بر دل تو و خالست بر ملائکه با امر و تبیین جهت تعالی است وقوله **مصدقا** در حالتیکه بعد از نزول از ... و حالتیکه
قرآن تصدیق کننده است **لما بین یدیه** مرا آنچه را پیش از ویست از کتب که پیش از وی نازل شده و ما لا باید از ... جون توریة و انجیل و زبور و هدی و در
حالتیکه راه نماینده است بحق **وبشری** و در حالتیکه مژده دهنده است **للمؤمنین** مر مومنان را بجنات نعیم و کاشفی مر نبوده و متشابه است ... جبرئیل

و در انوار گفته که ظاهر اینست که فانه نزله جواب شرط باشد و معنی آنکه هر که معادات کند از یهود جبرئیل پس خلع ربقه انصاف کرده از ربقه خود و یا کافر
شده با بجهت آنکه او نازل ساخته کتاب بجهت نزول او بر تو بوحی نه از جهت ترک کتابی کرده که مصدق کتبیست که نزد ایشانست پس حذف جواب شده و اقامه علت شده در مقام آن
و یا آنکه معنی این باشد که هر که معادات نماید بجبرئیل پس سبب عداوة او اینست که تنزیل قرآن میکند بر تو و گویند جواب شرط محذوفست بدلیل فاعیر
در مقام آن و تقدیر اینست که من کان عدوا لجبرئیل فلیمت غیظا یعنی هر که دشمن جبرئیلست پس باید که از خشم بمیرد و یا تقدیر اینست که فهو عدو لی و انا عدوه چنانکه
گذشت یعنی هر که عدو جبرئیلست پس او عدو منست و من عدو اوام و این وجه سلما قال بعد **من کان عدوا لله** هر که باشد دشمن خدا را **و ملائکته**
و فرشتگان او را **و رسله** و فرستادگان او را **و جبریل و میکال** و این دو فرشته مقرب را **فان الله** پس بدرستی که خدای **عدو للکافرین**
دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل او میدارند و بعداوت باختلاف القاب ایشان و یا آنکه از معادات نسبت با مقربان او کران از اراده منزه
است ایشان و بنا براین تصدیر کلام فذکر حق تعالی بجهت تفخیم شان مقربانست کقوله والله و رسوله احق ان یرضوه و افراد جبریل و میکائیل بذکر
بجهت مزید فضل ایشانست فکان از جنس دیگر اند بجهت تنبیه است بر آنکه معادات واحد کل مساویست در کفر و استجلاب عداوت از حق تعالی و اشعار بر
آنکه هر که معادات ایشان نماید با یکی ازیشان گویا بجمیع ایشان معادات نموده زیرا که موجب محبت و عداوت ایشان یکیست و دیگر آنکه محاجه در ایشان
واقع شده بود و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالت بر آنکه حق تعالی معادی ایشانست بجهت کفر ایشان و اشعار بر آنکه عداوت با ملائکه و رسل کفر است
حضرت میکائیل خواهد چون مبتغا حاصل که ایشان دعوی کردند که دوست میکائیلند و دشمن جبرئیل حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود نه چنانست که
ایشان میگویند چه هر که دوست میکائیلست البته دوست جبرئیل خواهد بود و هر که دشمن جبرئیلست البته دشمن میکائیل خواهد بود و هر که دشمن ایشانست دشمن
همه پیغمبرانست و هر که دشمن ایشانست البته دشمن خدا است و هر که دشمن خدا است خدا دشمن اوست و نه خدا کافرانست مروی است که ابن صوریا گفت یا محمد
ما جئتنا بشیء نعرفه و ما انزل علیک من آیة فنتبعک یعنی بجهت ما نیاوردهٔ از آسمانی و نفرستادند بجهت تو آیتی که ما از او متابعت تو کنیم در آن حق
تعالی در قول او کرده فرمود **و لقد انزلنا الیک** و هر آینه فرستادیم بسوی تو **آیات بینات** آیتهای روشن و هویدا یعنی قرآن **و ما یکفر بها** و کافر
نشوند بدان آیتها **الا الفاسقون** مگر بیرون رفتگان از فرمان حق تعالی یعنی متمردان و معاندان که فسق هر گاه مستعمل شد در نوعی از معاصی
دلالت میکند بر اعظم از نوع از کفر پس گویا از نوع متجاوز شده از حد خود پس ایشان را از بر کافر خبث با استمرار و اشاد در کفر و یا اشعار بر و تسلط
اوامر حق با عظم معاصی و الف لام برای عهد است چه مراد معاندان یهود اند و میتواند بود که برای جنس باشد پس شامل جمیع فساق باشد و بعضی
مذکور است که یهود از قبل از بعث حضرت رسالت بر مشرکان احتجاج میکردند و میگفتند که رسولی موعود در مکه ظاهر شود و جواب صنعت
گرفتار آنچه ظفر خواهند کرد و چون آن حضرت مبعوث گشت بوی ایمان نیاوردند و کافر شدند معاذ بن جبل گفت ای معشر یهود الله
هنوز ما بر شما امتحان میکردید و اما یاد آورید که نبی امی خواهد آمد و اکنون که آمد ایمان نیاوردید و کافر شدید و ما که مشرک بودیم ایمان آوردیم گفتند محمد آنچه
نیاورده که ما او را بدان آن بایمان لازم شود حق تعالی آیه مذکوره نازل ساخت و در قول ایشان کرد و فرمود که ما آیات و معجزات ظاهره و بیّن بر شما عرض کرده
تمام میکنند بر صحت نبوت او اما متمردان و معاندان بان کافر میشوند و روایتست که مالک بن الضیف یهودی گفت که حق تعالی از ما بر موسی نه شما عهد گرفته است
که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود او را نصدیق و تصدیق نمائید گفت خدا از ما هیچ عهدی نگرفته و بهیچ رسولی حق تعالی این آیه فرستاد **او کلما**
عاهدوا عهدا همزه برای انکار است و واو عطف بر محذوف و تقدیر اینست که کفروا بالآیات و کلما عاهدوا یعنی آیا کافر شدند بآیات الهی و
هر گاه عهد بستند با حضرت خاتمیت و هرگاه عهد کردند **نبذه فریق منهم** بیفکند و نقض کرد آن را گروهی از ایشان و اصل نبذ طرح است لکن غالبا استعمال
در چیزیست که فراموش کرده باشد و ذکر فریق بجهت آنست که بعضی از ایشان نقض عهد نکرده بودند **بل اکثرهم لا یؤمنون** بلکه بیشترین ایشان
گروید نیستند بتورات پس ایشانرا از تورات بهره نیست و نقض عهد بود و ایشان در آن بودند آنکه گمان برند که آن جماعت که عهد نکرده اند ایمان
آورده باشند بحقیقت و اعتراف نموده **و لما جاءهم** و آن هنگام که آمد بدیشان **رسول من عند الله** فرستاده از نزد خدا محمد علیه و علی آله
صلی الله علیهما **مصدق** که تصدیق کننده است **لما معهم** مر تورات را که با ایشانست **نبذ فریق** بینداختند گروهی **من الذین اوتوا**
الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب تورات یعنی علمای ایشان بینداختند **کتاب الله** کتاب خدا را که تورات است **وراء ظهورهم** در پس پشتهای
خود زیرا که منکر شدند ایشان رسولی که مصدق تورات است و منکر شدند بنبوت او و آنچه رسول تصدیق بآن کرده و نقض نمودند که در او مذکور است بجواب
بر رسولی که موئد باشد بآیات بینه و معجزات ظاهره و گویند کتاب الله قرآنست یعنی قرآن را پس پشت انداختند التفات بدان نکردند و قوله وراء
ظهورهم مثلی است برای اعراض ایشان از کتاب خدا مانند اعراض کردن از چیزی که از آن پس پشت انداز و بجهت عدم التفات بان **کانهم** گوییا
ایشان مانند و عهد شکار که علمای یهود **لا یعلمون** نمیدانند که آن کلام خداست و محمد رسول او یعنی ایشان عالمند بحقیقت و عارف و منقرلند
و لکن بجهت عناد و حسد تجاهل میکنند حق تعالی بایندایه لا لم فرموده بر آنکه همه یهود را چهار فرقه اند یک فرقه آنانند که ایمان آورده اند بکتاب
تورات و حقوق آن ادا کرده اند و ایشان مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او و اینها از عدد اقل فرق اند و دیگر بدلیل قوله اکثرهم لا یؤمنون
و فرقه دیگر کسانیند که نقض عهد تورات کردند و آشکارا و از حد از تخطی نمودند بجهت تمرد و فسوق و ایشانند المعنیون بقوله نبذه فریق منهم و فرقه دیگر
آشکارا نبذ آن نکرده اند و لکن بجهت جهالت ایشان بآن ناقص آن شده اند و ایشان اکثر فرقه اند و بعضی فرقه رابع ظاهرا متمسک بآن شده اند و بجهت بیدا
انکار نموده اند بجهت بغی و عناد آنکه عالم اند بحقیقت آنچه در اوست و اینها اهل تجاهل اند و فرموده که بدانند که ما عهد شکنانیم اهل بیت او علیهم السلام

نکرده

بجهت تقصیر



صد نکر آن این کتابها که ورا کویند ما صحیفه آن شیاطین بر تختهای سلیمان بوده ابر ان نوشتند و بر ظهر آن ثبت کردند که هذا ما علم آصف بن برخیا سلیمان الملک
یعنی این آن چیز است که آصف بن برخیا سلیمان را آموخته و آن را در میان از اول و هم اول شایع کردند و کویند با شیاطین استراق سمع سخنان ملائکه را فراکرفته و آنرا با
بعضی از کاذیب ضم کرده بکهنه القا کردند و ایشان آن و بین ازکرده تعلیم مردمان کردند و سلیمان بر آن اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آورده ند و در
صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و آصف دوا بر است که بوان آن در زیر سریر او مدفون ساخته بودند و این خبر نازل شد بعد
وفات او دیوان و آن از تحت وی بیرون آوردند چنان به مردمان فراد نمودند که سلیمان باین شعبده ها و سحرها پادشاهی منکر آورده بجهت این برجن وانس و
وحوش و طیور مسلط شده همه اینها را مسخر حکم خود کردانید شما نیز این را بیاموزید تا بر شهرها و برهید علما و صلحا از این ابا کردند و کفتند معاذ الله که این چنین
تواند بود و از آن تبرا کردند و اما سفله و جهال قوم آن را نوشتند و آموختند سلیمان را بسحر و شعبده نسبت دادند و این در میان یهود منتشر بود تا آنکه بعهد رسول
در این بیشتر غلو کردند و حق تعالی ابرای ساحت سلیمان ابن آیه فرستاد که وَاتَّبَعُوا عطف است بر نبذ یعنی نبذ عهد کردند و پیروی نمودند جماعت یهود
مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ آنچه را که میخواندند دیوان جن و انس عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر عهد پادشاهی سلیمان یا در زمان او و چه علی بمعنی فی آمده
و کویند بمعنی است که پیروی آنچیز نکردند که تابع آن شده بودند شیاطین در زمان سلیمان و چه تتلو بمعنی تتبع آمده مراد بآن سحر و نیرنجات یا تتلو بمعنی کذب
افتراست یقال تلا علیه اذا کذب یعنی تتبع آنچیزی میکردند که شیاطین افترا از مبکردند بر پادشاهی سلیمان و ایراد تتلو بصیغه مضارع بر سبیل
حکایت است از حال ماضیه وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرکز کافر نشد سلیمان بتفسیر سحر بکفر حجت بر لا لذب بر آنکه سحر بر وجه استحلال کفر است کما قال امیر المؤمنین
الکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار و هرکه سحر نماید البته از این معصوم خواهد بود وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان و فرمان
او کَفَرُوا کافر شدند باستعمال آن يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ در حالیکه می آموختند مردمان را جادوئی بجهت اغوا و اضلال ایشان این جمله حال است
از ضمیر کفروا و مراد بسحر هرچیز است که استعانت نمایند در تحصیل آن بتقرب بشیطان از امر انسان بآن مستقل نباشد این فعل کسی است که مناسبتی بشیطان
داشته باشد در شرارت و خبث نفس چه تناسب در تضام و تعاون شرط است و این چنین ساحر از نبی و ولی متمیز میشود و اما آنچه متعجب مینماید به اینجا
حیل میکنند بمعونة الات و ادویه یا بجهت سبک دستی و حسنی و چالاکی سحر نیست و اطلاق آن بر آنها بسبب مشارکت است در تمیز آن بسحر بر سبیل تجوز است و یا بجهت آنکه
متضمن دقت است چه سحر در اصل آن چیز است که سبب آن مخفی باشد و قوله وَمَا أُنْزِلَ عطف است بر السحر و مراد بمعطوف و معطوف علیه یک چیز است و عطف جهت
تغایر اعتباری است و یا آنکه معطوف نوعی از سحر است که اقوی از معطوف علیه است و معنی آنست که دیوان تعلیم مردمان میکردند آنچیز را که فرو فرستاده شده
بود از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل این منصوب المحل است بر ظرفیت یا آنکه حال است از ملکین یا از ضمیر نزل یعنی در حالتیکه آن
دو فرشته در بابل بودند و یا نزول سحر بر ایشان در بابل بوده و این بر قول مشهور شهری بوده از سواد کوفه و نزد بعضی بابل دماوند است و کویند شهری نصیبین
قوله هَارُوتَ وَمَارُوتَ عطف بیان ملکین است و منع صرف اینها بجهت عجمه و علمیت است و کویند اشتقاق آن از هرت و مرت است بمعنی کسر چه نزول اینها
بجهت آن بود که مردمان را بر سحر مطلع ساختند کسر و ابطال آن کنند ایشان را از برای آن داده اند و این قول مستلزم انصراف اینهاست چون هیچ فاری از امنعه
نخوانده پس علمیت و عجمه است و سبب این قصه آن بود که در زمان ادریس سحر در میان مردمان پیدا شده بود ساحران دعوی پیغمبری میکردند و انواع فسق و فجور میکردند
از ظهور میرسید این مستمر بود تا بعد از نوح علیه السلام تعلیم سحر و تمویه مشغول شدند و ترک تدبر کردند حق سبحانه دو فرشته را بر صورت بشر با ایشان را از آن
کردند و عبده بهدایت ایشان نمودند برای حقیقت سحر را با ایشان تعلیم کردند تا ابطال آن را داشته باشند و از احسان نمایند و این مثل آنست که شخصی بر حقیقت سم
اطلاع دهند تا از آن احتراز نماید چه در روایت عامه وارد شده که اینها دو فرشته اند از جمله فرشتگانی که بودند که زبان طعن بر فساد آدم کشودند و حق تعالی فرمود که ایشان
اسیر نفس و هوی اند شهوات نفسانی بر ایشان غالب است اگر شما از این هاها خالی که ایشان راهست موجود بودی صدور عصیانهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی
ایشان از این استغفار کردند حق تعالی بعضی از شرهای ایشان را ولباس شهوت در ایشان پوشانید و مری که وحلول ایشان را بر هیزم فرستاد چون بزمین آمدند زنی دیدند
نام او زهره عاشق شدند و بفرموده معشوقه خود شراب خمر و قتل نفس و سجده صنم اقدام نمودند و بعد از آن با آن زن زنا کردند و آن زن جد بحکایت این چنین معصیت عظیم
از ایشان بظهور رسید حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع فرمود و مخیر ساخت میان عذاب دنیا و آخرت ایشان کفتند با وجود
عذاب آخرت سخت است عذاب دنیا را اختیار میکنیم که اسهل است حق تعالی ایشان را در چاه بابل معذب ساخت سرنگون آویختند الی یوم القیامه حالا از عناهت تشنگی زبان
ایشان از دهن بیرون آمده و میسوزند و تشنگی ایشان بمرتبه ایست که از آن ترا بیچ کرد با ایشان که از آن ذهره میکویند هیچ انکه سهیل که عشار بود در یمن
او نیز مسخ کرد و این قول بغایت سخیف است و سخی آنست که مردود و نامعقول و از صواب بعید است چه ملائکه معصوم اند بالطاف الهی و از معاصی منزه و مقدس اند
چنانکه در عیون الرضا مذکور است که از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علی آبائه پرسیدند که زعم قوم آنست که هاروت و ماروت دو فرشته بودند
که حق تعالی ایشان را خلیفه خود کردانید در زمین و تسکین معصیت و فسق در بنی آدم نسبت باشد و جون بزمین آمدند عاشق زنی زهره نام مفتون کشتند و شراب
خمر و قتل ناحق و زنا و عبادت صنم از تکاب نمودند چنانکه در شب المخصر فرمود معاذ الله من هذه المقالة فرشتگان معصومند و محفوظ از کفر و قبایح کما قال الله تعالی
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و قال عز و جل وله من فی السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار
لا یفترون و قوله بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و غیر اینها از آیات دالّه بر عصمت ایشان بلکه نابدکه اعتقاد کسید با اینکه حق تعالی آسمان
به سبب مردمان فرستاده صفوه نبیین تا مردمان از حقیقت سحر مطلع ساختند تا ایشان را اینکه از آن بسبب باطل و کار است با شیان سنت و بعد از ان فرمود که بر دو ال عالم اکر
حق تعالی ملائکه را خلفا در زمین کردانیدی باشد پس اهل حمله انبیا ائمه میشوند در دنیا و این مسلم است که از ایشان انبیا ائمه نیز قتل نفس و زنا و شرب خمر و عباد



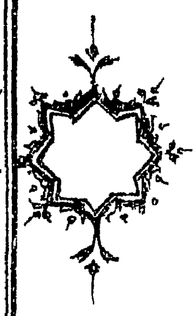
انسان صفات وشهوت هم چنانکه از انسان صفات وشهوات نعوذ بالله من هذه العقيدة المردودة پس فرمود که از اینجا دانسته باید که حق تعالی رسل را از جنس مرسل الیهم مبعوث
کرده است حیث قال وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحي اليهم من اهل القرى چه دراین آیه اخبار فرموده که او سبحانه هرگز بعثت ملئکه نکرده با اهل زمین تا انبیا
وائمه وحکام ایشان باشند بلکه بشر را بر ایشان مبعوث ساخته تا بجهة جنسیت با سهل وجه احکام الهی را بیشتر از ایشان فرا توانند گرفت واگر نه موجب هیبت
ونفرت ایشان میشد طباع همه ایشان میرمید میکشت کفتند یا ابن رسول الله پس ابلیس فرشته نبوده باشد فرمود نه بلکه از جن بود کما قال تعالی واذ قلنا
للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن وهو الذي قال الله عز وجل والجان خلقناه من قبل من نار السموم کفتند بعضی مردمان میکویند که حق تعالی
ولایت امیر المؤمنین را بر اهل سموات عرض فرموده هم چنانکه بر اهل زمین بعضی ملائکه از آن ابا کردند حق تعالی ایشان را بصورت ضفادع مسخ کرده است فرمود
معاذ الله هؤلاء المفترون المکذبون علینا اینجا افترا کرده اند بر فرشتگان ملائکه رسل خدا اند پس ایشان مانند سایر انبیا و رسل او هستند بخلق وهم چنانکه
انبیا از کفر منزه اند ملائکه نیز از آن مبرا اند چه شان ملائکه عظیم است وخطب ایشان جلیل کفتند چه منع میباشد در خصوص زهره و سهیل که میکویند از فرشتگان
فرمود کذبوا فی قولهم در این کفتار نیز دروغ میکویند بلکه زهره زنی بود که بنی آدم با او زنا میکردند و سهیل عشار بود در یمن مسخ شدند بدانچه که مسمی
باسم زهره و سهیل شده اند و مردمان غلط کرده اند که کمان برده اند که این دو ستاره باشند چون تواند بود که حق تعالی اعدای خود را با نوار مضیئه مسخ کرده باشد که تا
آسمان و زمین باقی باشد ایشان باشند حال آنکه مسخ بیش از سه روز زنده نبودند و از ایشان نسلی پیدا نشد امروز بر روی زمین هیچ مسخی نیست و اینکه مثل
قرده وخنازیر [illegible] میکویند باین معنی است که حق تعالی کفار را با مثال ایشان مسخ کرده و بعد از آن فرمود که واما هاروت و ماروت دو فرشته
بودند که حق تعالی [illegible] تعلیم سحر [illegible] بجهة آنکه دران زمان سحره دعوی نبوت میکردند پس امر فرمود فرشتها تا تعلیم مردمان هند دو
ایشان را [illegible] باطل [illegible] دران مطلع ساختند معارضه مدعیان نبوت کرده اند و بجهة آنکه تمیز میان سحر و معجزه وابطال دعوی سحره کنند
واعتقاد [illegible] حق تعالی [illegible] آنکه نوح [illegible] احتیاج سحر و بطلان آن
[illegible] تعلیم سحر کردند [illegible] لفظ ما [illegible] انزل الحرف نفی است عطف بر ما کفر یعنی
[illegible] ولا انزل السحر علی هاروت و ماروت یعنی کافر نشد سلیمان بجهة سحر و نفرستاد خدا سحر را بر هاروت و ماروت
[illegible] تعلیم ایشان [illegible] چنانکه زعم [illegible] هاروت و ماروت دو مرد صالح بودند [illegible] میکفتند بجهة کمال صلاح
ایشان [illegible] و فرشته بودند [illegible] و مرد صالح و لفظ ما اسم موصول است معنی قول حق تعالی وما یعلمان من احد حتی یقولا این است که نمی
[illegible] هاروت [illegible] هیچ یکی از مردمان تا آنکه بر طریق نصیحت و موعظه میکفتند [illegible] انما نحن فتنة [illegible] هاروت و ماروت
[illegible] بهذا ناظر [illegible] متعلم با سحر عمل خواهد کرد [illegible] اعتقاد [illegible] کافر خواهد شد و با آنکه علم به بطلان آن حاصل کرده و عمل
[illegible] خواهد کرد [illegible] خواهد بود فلا تکفر [illegible] فرمود با اعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر [illegible] مرتب [illegible] این
برانکه تعلم سحر و امثال آن محظور نیست [illegible] مقصود از دانستن آن اطلاع باشد بر احتمال آن تا آن را از معجزه تمیز کند [illegible] از محظورات در عمل کردن
[illegible] دانستن [illegible] قصد [illegible] آنکه مراد [illegible] حرف نفی [illegible] هاروت و ماروت تعلیم [illegible] سحر [illegible] باشد
[illegible] فیتعلمون ضمیر راجع [illegible] مدلول علیه
من احد است [illegible] منهما [illegible] ضمیر منهما راجع [illegible] هاروت و ماروت یعنی تعلیم
[illegible] ما یفرقون به بین المرء وزوجه [illegible] زن و شوهر
[illegible] ساحر [illegible] مطلقه [illegible] یفرقون [illegible] باشد که ساحر اعتقاد
[illegible] بسبب [illegible] انواع حیل [illegible] زن و شوهر جدا
[illegible] ازواج [illegible] بسبب [illegible] حقیقت سحر [illegible] چنانکه
[illegible] تعلم [illegible] زن و شوهر [illegible] با [illegible] تعلم [illegible]
اوهام باطله [illegible] یعنی [illegible] هاروت و ماروت تعلیم سحر [illegible]
[illegible] و ما هم بضارین به من احد [illegible] بسبب سحر من احد
[illegible] الا باذن الله [illegible] بسبب [illegible] علم [illegible]
[illegible] ساحر [illegible] معنی [illegible] سحر [illegible] واگر خواهد منع
[illegible] ساحر [illegible] بنوعی که هر که [illegible] داشته باشد
[illegible] ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم [illegible] آنکه علم
[illegible] ولا ینفعهم [illegible] علم [illegible] مقصود [illegible] دنیا و آخرت و غافل [illegible] عمل نکند که موجب
[illegible] ولقد علموا [illegible] لمن اشتریه [illegible]
[illegible] ما له فی الآخرة من خلاق [illegible] عمل [illegible] کوشند مراد
[illegible] عذاب ولبئس ما شروا [illegible]



أَنْفُسَهُمْ یعنی بها خود را یعنی حظ و نصیب خود را بدان فروختند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که تفکر کنند دران یا عالم باشند بقبح آن بر حقیقت یا
دانند حقیقت آنچه تابع است از عذاب که عقب و در پی این خواهد است و توفیق میان لقد علموا و لو کانوا یعلمون آنست که چون ایشان عمل نکردند بانچه دانستند
پس گویا علم بان نداشتند و گویند ضمیر در اول راجع بشیاطین و احبار سحره است و در ثانی راجع بیهود و در آن نوا اراده کرده که مثبت قبح است تا استبدال ایشان را
بر تاکید ... عقل غریزی بود و علم اجمالی بقبح آن و عدم نفی ایشان در ثانی جهت عدم تحقق ایشان بر تبعه عقاب بران دنیا و اول بجهة دلیل عقلی باشد
قبح آن و ثانی جهت عدم مشاهده عذاب بران وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان آمَنُوا گرویدندی بمحمد و قرآن وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کفر
یهود و سند کتاب ... لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداشی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای خَيْرٌ بهتر است از آنچه بر کتمان نعت پیغمبر و ...
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی که ثواب بهتر است ... ایشان بجهت ترک تدبر است یا بجهت ترک عمل بعلم یعنی چون عمل بان نمیکنند
گویا که علم بان ندارند ... مثوبة من عند الله خیر جواب لو است و اصل آن لمثوبة ... لا اثبتوا مثوبة من عند الله خیرا مما اشتروا به انفسهم یعنی
بهو ... که بهتر است از چیزی که نفس خود را بان استبدال کرده
... و ... مفصل علیه ... اجمالا مفصل است ...
... لمثوبة من عند الله خیر ...
و مستقل و ... ثواب و مثوبه ...
مختلف ... مقاصد ... سحر ... ایمان ... استعمال آن کفر است ... بعضی گفته اند که ساحر تواند که
انسان را بحمار گرداند ... خبر ... صحیح است ...
معجزات ... ممکن است و اگر ساحر ... استخراج ... باطنیه و تسلط ... بقتل ملوک و غیرهم
و حال آنکه حال سحره در نهایت ... است ... قادر نیستند که ...
است که ... از حضرت ... نکرده ...
غیر مسموع ... از کفار ... إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ... سحر ...
مقال ...
...
است ...
ایشان ...
مؤمنان ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقُولُوا
رَاعِنَا مگوئید لفظ راعنا ...
و مؤمنان ...
...
و از تشبیه ...
است ... وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگوئید بجای آن انظرنا ...
انظره یعنی ... وَاسْمَعُوا و بشنوید
...
... وَلِلْكَافِرِينَ ... عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک ...
...
...
...
...
...
...
... يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...
... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... يَا أَيُّهَا الْمَسَاكِينُ ...
...



ومعظم خواهند بود وملوک جنین با وغیر او برده اند که پیر زنی بود نام او مسکنه بر مجلس حبشی را از واعظ مواظبت نمودی وهیچ وعظ از پیش نگذشتی اتفاقا روزی
نیامد حبشی پرسید که مسکنه کجاست گفت در آمدن برو پیدا نشد گفتند بر فراش بیماری افتاده است چون از مجلس برخاست با جماعتی بعیادت او رفت و بر
بالین او بنشست او را در حالت نزع یافت نفسی چند برد و روح وی از بدن او مفارقت کرد واعظ چون از تجهیز او برداخت ودفن کرد در همان شب وی را
در خواب دید که تاج کرامت بر سر نهاده وجامهای بهشت پوشیده گفت مسکنه تو نی گفت آری ولکن باید که بعد از این مرا مسکنه نگوی که ذهبت
المسکنة وجائت المملکة درویشی رفت وپادشاهی ومملکت آمد از ابن عباس روایتست که هیچ جایی در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر که امیر وشریف آن
علی بن ابی طالب مراد است وآیت در صحیح بخاری نیز هکذا روایت آورده اند که جمعی از یهود اظهار مودت میکردند با مومنان و زعم مومنان آن بود
که ایشان خیرخواه ایشانند حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده فرمود **ما یود الذین کفروا** دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند و باز نگرویدند **من اهل
الکتاب** اهل توریت یعنی یهود **والمشرکین** ونه از مشرکان **ان ینزل علیکم** آنکه فرو فرستاده شود بر شما **من خیر** هیچ نیکوئی ونیکوئی **من
ربکم** از پروردگار شما وتعجب شیء است با تمنی او وان ینزل مفعول یود است ومراد آن بیان است زیرا که کفر جنس است و در تحت آن دو
نوع است که اهل کتاب ومشرکانند کقوله تعالی لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین ومن اول زائده است برای استغراق ودوم برای ابتداء ودر بعضی
تفاسیر آمده که مسلمانان یهود ومشرکان را که حلفای ایشان بودند قبل از اسلام گفتند بیایید بمحمد ایمان آورید ایشان گفتند در ایمان محمد خیری نیست
واگر خیری بودی ما اول آنرا می پسندیدیم حق تعالی مدبر این تکذیب ایشان فرمود که اهل کتاب ومشرک هیچکدام نمیخواهند که خیر
از خدا بشما رسد که آن وحی است وقرآن که جامع همه خیرهاست وبعضی تفسیر خیر بعلم ونصرت کرده اند وچون یهود گمان میبردند که نبوة با ل اسمعیل انتقال
یابد ومشرکان را نیز داعیه آن بود که نبوة بولید مغیره ونعیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود **والله یختص** وهذا اختصاص میدهد **برحمته** نبوة ووحی
زاکه محض رحمت اوست **من یشاء** هر کرا خواهد مصلحت وحکمة بیند **والله ذو الفضل العظیم** وخدا خداوند فضل بزرگ است بهر که او را
نبوة کرامت فرمود وبنا بر آنکه مراد بخیر علم ونصرت است رحمت نیز باین وجه تفسیر باید کرد اما قول اول انسب واظهر واسهل است ولقوله اهم یقسمون رحمة ربک
که باجماع مراد از آن نبوت است ودر ذکر فضل عظیم اشعار است بآنکه نبوة از معظم فضل است کقوله ان فضله کان علیک کبیرا وحرمان بعضی عباد از آن نیز
بجهت منع فضل آنست بلکه محض مشیت وحکمة ومصلحة است وبجهت آن محمد را بآن اختصاص داد در خلعت رسالت در او پوشانید ودر عزاو در خواو
فرمود که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بجهت آنکه نبوة که بآن مخصص شد محض رحمت است آورده اند که چون یهود ومشرکان طعن میزدند ومیگفتند
محمد را ببین که تا امروز بچیزی حکم میکند بعد از آن منسوخ وحکمی دیگر بخلاف آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که ایشان را تعلق
نمادار در منزل وهم چنانکه نبوة تبع مصلحة است احکام شرعیه نیز تابع حکم ومصالح است پس هم چنانکه در وقتی مصلحة آن بود که موسی پیغمبر ایشان
باشد وتورات کتاب ایشان در وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی ع پیغمبر باشد وانجیل واکنون مصلحة آنست که محمد مبعوث شده پیغمبر باشد کتاب قرآن واحکام
شرعیه بر حسب این است وبعضی اوقات اقتضاء حکمی میکند ودر زمان دیگر مقتضی خلاف آنست پس بجهت مصلحت خلقان در تکالیف وعبادات که ایشان
علم بآن ندارند خدای تعالی حکمی بحکمی منسوخ میسازیم وآن هنگام **ما ننسخ** هر چه منسوخ میکردانیم **من آیة** از آیتی از قرآن بر وفق مصالح خلق و
مقتضای زمان **او ننسها** یا فراموش میکردانیم از او دلها میبریم **نأت بخیر منها** میاریم بهتر از آن یا منسوخ در نفع عباد چنانکه مصابره
یکی با ده تن منسوخ کردیم بدو تن ویا در مثوبت بجهت شدت مشقت که در ناسخ باشد در منسوخ نباشد **او مثلها** یا میاریم مانند وی
نسخ کرده ایم در منفعت ومثوبت یا بجهت رعایت مصلحتی چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه یا آنکه ما شرطیه جازم تنسخ است ونات مجزوم بر جواب
شرط ونسخ در لغت ابطال شیء است واقامه غیر آن در مقام او بود نسخت الشمس الظل ای اذهبته وحلت محله ویا ابدال صورتی بصورتی وتناسخ از
این ماخوذ است ومراد بنسخ اینجا ازاله لفظ یا معنی یا هر دو است وما بدل غیر آن در مکان وی پس ناسخ حکم شرعی است که دلالت کند بر ازاله حکمی که قبل از
آن ثابت بوده باشد ومنسوخ حکمیست که ازاله او کرده شده باشد وتفصیل تبیین نسخ ومنسوخ وناسخ وابحاثی که متعلق است بآن در کتب اصول فقه
مسطور است فلنطالع ثمة وانساء آیه اذهاب است از قلوب چنانکه در روایت آمده که مردی در مجلس رسول برپای خواست گفت یا رسول الله چند آیه از قرآن
میدانستم ودر نماز تهجد میخواندم شب خواستم فراموش کرده بودم وهر چند خواستم که یاد آرم میسر نشد ودیگری برخواست گفت مرا نیز همچنین
قضیه ست داد ودیگری همچنین گفت پیغمبر ص فرمود هیچ میندیشید که سبب این حالت چیست گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این بجهت آنست که حق تعالی آنرا نسخ فرموده هر کرا
آنچه ناسخ نیاید آنرا از یاد مردمان بر دارد این از جمله معجزات حضرت رسالت است ودر مجمع آورده که نسخ بر سه قسم است یکی منسوخ اللفظ والحکم چنانکه
از ابی بکر روایتست که ما در اول اسلام قرائة میکردیم که لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر لکم حق تعالی آنرا نسخ کرد با بعد دوم مرتفع الحکم فقط کقوله فان
فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم الایة که ثابت اللفظ است در خط سوم مرتفع اللفظ فقط مانند آیه رجم واخبار بسیار واحتمال که دلالت
میکنند بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن از جمله ابو موسی روایت کرده که مسلمانان در اول اسلام میخواندند که لو ان لابن آدم وادیین من ذهب لابتغی
لهما ثالثا ولا یملاء جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وبعد از آن مرفوع شد ونیز از انس روایتست که هفتاد کس از انصار در بئر
معونه کشته شدند ودر حق ایشان نازل شد که بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا وبعد از آن مرفوع گشت وچون یهود در نسخ مجادله میکردند وی
گفتند که از پشیمانی است واز خدا روا نیست که از چیزی پشیمان گردد واز حکمت الهی ومصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی بر سبیل انکار
توبیخ وتقریع ایشان فرمود که ای منکر مجادل **الم تعلم** آیا معلوم نداری **ان الله** آنکه خدای تعالی **علی کل شیء** بر همه چیزها از محو واثبات و



حو لا ترغبوا

رنج

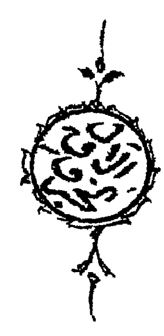


و نسخ و انساء غیر آن از مقدورات **قَدِیرٌ** توانا است پس تواند که بر وفق مصلحت نسخ حکمی کند و اتیان نماید بحکمی دیگر که بهتر از آن باشد یا مثل آن که حکمت باشد و نزد بعضی مخاطب حضرت رسالت است و همزه برای تقریر یعنی البته میدانی ای محمد که حق تعالی قادر است بر نصرت تو و نوا ما بر نصرت اعداء او کویند ظاهر خطاب با حضرت است و مراد جمیع امت او و بخطاب جهت آنست که اعلم همه امت و اولو امر کفته که در ابتداء **اَلَمْ تَعْلَمْ** شاید جواب نسخ نیز که اصل اختصاص آن است و آنچه متضمن آنست چون نماد و غیر آن با موضع محتمله و این جهت آنست که احکام مشروعه از آنات منزله بجهت مصالح عباد و تکمیل نفوس ایشان است سبیل تفضل و رحمت از جانب حضرت عزت و این مختلف میشود با اختلاف اعصار و اشخاص مانند اسباب معاش چه نافع در عصری بسا باشد که ضار است در غیر آن عصر و کسانیکه مانع نسخ اند بدین دلیل استدلال کرده اند و مانع نسخ کتاب بسنت باین آیه احتجاج کرده اند زیرا که در نسخ بدلی با ایه فاسد باشد بغیر خیریت و مثلیت منتفی است و ناسخ مانی به آنست که بدل منسوخ باشد سنت از قبیل بسنت این احتجاج ضعیف است زیرا که حکم با نقل مجاز است در آیه اصلح مجاز و نسخ گاه هست که بغیر بدل شناخته میشود و سنت از جمیع آنست که حق تعالی با آیات خود فرموده و مراد بخیریت و مثلیت نه با آن است که باشد در لفظ و در مجمع بیان آورده که کسانیکه دعوی میکنند که نسخ قرآن بسنت معلوم جایز نیست با این آیه استدلال کرده اند که حق تعالی ابتداء اتیان آیه مثل را بنفس خود کرده و سنت حقیقت منسوب باو نیست و دیگر اینکه بعد از آن فرموده که **اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و دیگر آنست که آنکه ناسخ بخیر باشد که محمد را نیست مقدور خود نیست که از قرآن است معجزه و بعد از آن گفته که صحیح آنست که قرآن جایز است که منسوخ کردد بسنت مطهره مقطوعه و معنی خیر بها آنست که اصلح باشد از برای ما در دین و انفع در استحقاق مزید ثواب ابتداء از ختنا این اداد آنکه سنت باشد زیرا که سنت امر حق تعالی است در تعیین آیه **الَمْ** آنکه قرآن معجز است زیرا که تغییر لازم نسخ است و چون قرآن مرکب است از الفاظ و حروف مرتب هم چنانکه بعد از عقل حاکم است بر اینکه شارع زاده فرداً اینکه تغییر اعراض امور بنسبت که متعلق بعینه باشد نه بذات هم غیر معتبر باشد **اَلَمْ تَعْلَمْ** ای ابتدا است خطاب به پیغمبر است و مراد امت او چنانکه در **يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** خود را در شما اراده کرده که حضرت با شما علم امت و مرا علم ایشان است از جهت آنست که خطاب و مراد فرموده است و آنکه این انزل حکم دلیلست بر قدرت او در جمیع مقدورات و بر جواز نسخ تغییر احکام غایت بر منطوق بیش معنی آنست که آیا نمیدانی ای **اَنَّ اللّٰهَ** آنکه خدا تعالی لا شک و شبهه **لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** مر او را است پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد ... **وَمَا لَكُمْ** نیست مر شما را **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ** از غیر حق تعالی که شما را نفع رساند **وَلَا نَصِيْرٍ** و نه یاری دیگر که شما را دفع ضرر کند ... امور شما است و مدبر شما و اجرای امور میکند بر آنچه صلاح شما در آنست پس بر احکام ... و نصیر آنست که ولی گاه هست که ضعیف است از نصرت و نصیر گاه هست که اجنبی میباشد از منصور ... خیرها میکردند از جمله میکفتند که فلا نیاز تو بیاریم ... امثال آنها ... معالمهم ... امت در المعلم یعنی آیا نمیدانید که حق تعالی قادر است ... سوء اقتراح **رَسُوْلَكُمْ** از پیغمبر خود **كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى** چنانکه سؤال کرده شد موسی **مِنْ قَبْلُ** پیش از این یعنی ... پیش از شما از موسی مطلب میکردند و میکفتند **اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً** و کویند خطاب بمشرکان است که میکفتند **لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى** ... بود کلام منقطع بمعنی بل یعنی بلکه اراده میکنید که مثل آنچه از موسی مطلب شد از پیغمبر طلب میکنید ... **وَمَنْ يَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ** و هر که بدل کند کفر را **بِالْاِيْمَانِ** بایمان یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند **فَقَدْ ضَلَّ** پس بتحقیق گمراه شد **سَوَاءَ السَّبِيْلِ** از میانه راه راست یعنی هر که ترک ثقه نماید با آیات بینه و شک کند در آن و اقتراح غیر آن نماید ... طریق مستقیم را کم کرده است ... است و غوایت افتاده خلاصه معنی آنست که اقتراح مکنید تا کمراه میشوید از جاده راه راست و از مقصود دور نیفتید ... احد از یهود و هنی و سید فنحاص بن عازورا و زید بن قیس عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر پیغمبر شما حق بودی این مصیبت ... کردند و بلا بر شما واقع شدی شما را بهتر خواهد بود ... عمار گفت نقض عهد ... کفتند ... عظیم ... که محمد کافر نشویم فنحاص گفت **فَاَهْدَا فَقَدْ صَبَا** ... تابع محمد شد عمار گفت ... **بِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَّبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَّبِالْقُرْاٰنِ كِتَابًا وَّبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَّبِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا** ... و رسول را از این خبر ... ایشان غافر موود و ... بعد ... ایشان ... **وَدَّ كَثِيْرٌ** ... **مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ** ... از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا و ذاکر را ... **لَوْ يَرُدُّوْنَكُمْ** اگر برکردانند شما را **مِّنْۢ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ** ... شما مراد عمار و حذیفه اند **كُفَّارًا** از حال اینکه کافر باشید ... که شما را کافر کردانند **حَسَدًا** ... و معنی در لفظ چنانکه ... و قوله **حَسَدًا** ... شما را از ایمان بجهت حسد است مر شما را **مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ** از نزد نفسهای ایشان یعنی حسد ... که جار و مجرور متعلق بود ناشد یعنی تمنای اینکه شما کافر شوید از نزد نفسهای ایشان است ... متعلق بحسد باشد یعنی بجهت حسد منبعث از اصل نفوس ایشان **مِّنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ** ... **لَهُمُ** ... از آنست یعنی رسالت محمد و حقیت قرآن و صحت دین اسلام بسبب معجزات ظاهره ... بود نهند عبد الله بن سلام و کعب احبار ... ایشان را اهل اسلام ...

لقوله ذالکم



نداشتند که حسد محرق جگر حسودست و دفع مرتبه محسود و موجب شهرت فضل و مناقب او نزد مردمان میشود تذکره حاسد آنرا از غبط و حرمان مرتبت
کرده روزی رسول علیه السلام در حجره عایشه بود جمعی از یهود سوی خواستند در آمدند و گفتند السام علیک و رسول او را از انست فاطمکم و حلم جبلی خود اغماض فرمود
و بجا ملامتی نفرمود پس ایشان چیزی چند از انحضرت سؤال کردند و جواب شنیده برگشتند عایشه گفت من از این سبب غمگین شدم و چون ایشان بر مشهد
جمعی دیگر از ایشان آمدند و بطریق طایفه اول سلام کردند من بی طاقت شدم و در پس پرده گفتم و علیکم السام والغضب واللعنة یا اعداء الله و اعداء
الله و رسوله مرا گفت خاموش باش و چون بر مشهد مرا ملامت کرد گفتم یا رسول الله از استماع آن عنان صبر و طاقتم از دست رفته بود شدم بی طاقت و بی اختیار شدم گفت
آنان سخن را در جواب ایشان گفتم فرمود که جواب تو مسند بود نهایت حسد بر هیچ چیز بعقد حسد نداشتند که بر سلام بر مسلمانان جهت آنکه سلام تحیت اهل
بهشتست **فَاعْفُوا** پس در گذرید ای مسلمانان از عقوبت جهودان و عقاب ایشان **وَاصْفَحُوا** و روی بگردانید از تعرض رسانیدن بایشان
و تشریب ایشان **حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ** تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را که اذن است در قتال ایشان و ضرب جزیه بر ایشان و آن قتل قریظه و اجلاء
بنی النضیر است بعضی گفته‌اند از ابن عباس مرویست که این آیه منسوخ است بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و بقول بعضی بآیه اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم منسوخ شده در منسوخیت آن نظر است بر اکرام بعفو و صفح از ایشان غیر مطلقست **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای تعالی **بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر همه
چیزها توانا است پس قادر باشد بر تعذیب ایشان و انتقام از ایشان بقتل و سبی و ضرب جزیه و اینکه امر بعفو و صفح فرمود جهت کثرت قبایل و عشایر
استیلای کفار بود و ضعف و قلت اهل اسلام و چون قضیه منعکس گشت آیه قتال نازل شد از ابو جعفر مرویست که رسول را بقتال امر نشد تا آنکه
جبرئیل آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدیر بر انحضرت نازل ساخت و تیغ را از شما او برد و در کرد رسول فکند **وَاَقِيمُوا
الصَّلٰوةَ** عطفست بر فاعفوا یعنی در گذرید از مجازاة و مکافاة کفار و بپا دارید نماز را با شرایط و ارکان **وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ** و بدهید زکوة را به
مستحقان یعنی صبر بر تحمل افعال و اقوال کفار و عدم مجازاة و امهال ایشان باید که ملتجی شد بخدا بوسیله عبادة بدنیه و مالیه و استعانت نمودن بآن **وَمَا
تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ** و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای خود **مِنْ خَيْرٍ** از کردار نیکو چون صلوة و زکوة و انواع خیرات گویند خیر اینجا بمعنی مالست
یعنی از صدقات و نفقات و اجر منده به **تَجِدُوهُ** بیابید آنرا نوشته و ثبت کرده **عِنْدَ اللّٰهِ** نزد خدا یا ثواب اجر آن یابید از نزد او بدرستی **اِنَّ اللّٰهَ**
بدرستی که خدا **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از خیر او شر او سایر عبادات **بَصِيرٌ** بیناست پس از نزد او هیچ ضایع نخواهد بود بلکه ثواب آنرا
اضعافا مضاعفه بشما خواهد رسانید در خبر است که هر که یک لقمه نان یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد تا چندانکه شود کوهی عظیم
لقوله تعالی یمحق الله الربوا ویربی الصدقات و در روایت آمده که اگر مؤمنی با مؤمنان زیارت بنا بد اعقاب رحلت نماید هم چنانکه مردمان میگویند ما
ذا خلف چه باز پس گذاشت فرشتگان گویند ما ذا قدم چه از پیش فرستاده و مرویست که چون فاطمه زهرا بجوار ایزدی پیوست امیر المؤمنین بر سر
قبر او رفت و ابیات بیت در مرثیه او بر زبان راند لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد
دلیل علی ان لا یدوم خلیل و بعد از آن ببقیع رفته بر اهل قبور سلام کرد باین عبارت که السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت
و نساؤکم نکحت ای اهل قبور مالهای شما را که گذاشته بودید قسمت کردند و در خانهای شما نشستند و زنان شما را بنکاح در آوردند هذا ما عندنا فما
عندکم این خبر هست که نزد ما پس نزد شما چه خبر هست هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا و ما قدمنا وجدنا و ما خلفنا خسرنا آنچه خوردیم سود کردیم
و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه گذاشتیم زیان کردیم و بر این معنی دلالت دارد که ان خیر الزاد التقوی بدرستی که بهترین توشه برای آخرت پرهیزگاری
است در راه خدا و جد و جهد نمودن در عبادة مالی و بدنی پس عاقل آنست که بر جمع مال اهتمام ننماید بلکه خود را از محفوظ ساختن حقوق از استحقاق
رسانیدن تا در قیامت تاسف و حسرت نخورد و بجهت آن که بجهت عظمی و مرتبه قصوی رسد و اکثر در دنیا موجب عدم راحت و رفاهیت خواهد بود و باعث
انواع مشقت و کلفت و در عقبی سبب حسرت و ندامت و در حدیث نبوی آمده که اشد ندامة من کان له مال فلم یخرج حقوقه فمات و انتقل الی وارثه فأخرج
حقوقه واذا کان یوم القیمة یوضع ماله علی المیزان ویؤمر الی جهنم بسبب ماله ویؤمر الوارث الی الجنة بسبب مال غیره ترجمه حدیث آنست که سخت
ترین ندامت و حسرت آنست که شخصی را مالی باشد و ادای حقوق آن نکند پس بمیرد و آن مال منتقل بوارث شود و او ادای حقوق آن را کند چون روز
قیامت باشد مال او را در میزان عمل او نهند بجهت آنکه اخراج حقوق آن نکرده باشد او را بدوزخ امر کنند و وارث را که ادای حقوق آن مال کرده باشد
بهشت برند بسبب مال غیر چون در بعضی تفاسیر آورده اند که قبل از مبعث میان یهود و ترسایان نجران منازعه عظیم بود و چون رسول مبعوث شد
و نسخ شرع ایشان فرمود و ترا بعانیه دشمن گرفتند جهت تعاون با یکدیگر در دفع انحضرت رابطه دوستی و محبت در میان ایشان پیدا شد که بهای دو برسه که
با یکدیگر از منازعه و کینها خوب پیر کرده اند و بموجب عند الشدائد تذهب الاحقاد با یکدیگر اتحاد ورزیدند متفق شده گفتند که بهشت مخصوص
بما و هر که متدین بدین ما باشد بهشت نخواهد رفت پس باتفاق با یکدیگر عداوت آنحضرت در میان نسبت بمجادله و منازعه و مناظره انحضرت متفق
گشتند کما قال الله تعالی **وَقَالُوا** عطف است و ضمیر راجع باهل کتابست که یهود و نصاری اند یعنی گفتند یهود و ترسایان **لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ**
هرگز داخل نشود به بهشت **اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا** مگر آنکسی که باشد یهودی **اَوْ نَصٰرٰى** یا نصرانی هود جمع هائد است چون عائد و عود و توحید اسم مضمر
و جمع خبر باعتبار لفظ و معنی اسم موصول است و قول اکثر و اشهر میان اهل تفسیر بلکه صحیح و معتبر پیش ایشان این معنی است که گفتند یهود در بهشت در نمی‌آید مگر یهود
و ترسایان گفتند که در بهشت داخل نشود مگر نصاری جهت آنکه میان این دو فرقه تعادی بود و همیشه یکدیگر را تضلیل و منکر بودند تا آنکه بعد از آن میباید مؤید
و مصحح این قولست و بنا بر این لفیف میان قول یهود و نصاری جهت اعتماد است بر فهم سامع که هر فرقه کنند بقول خود شرح میدانند از این آیه و قالوا کونوا



هود یا نصاری **تِلْكَ** این آرزوهای فاسد که گفتند در دعوی عدم نزول خیر بر شما از خدا و آرزوی ایشان بکفر مسلمانان و عدم دخول غیر یهود و نصاری در جنت
اَمَانِيُّهُمْ آرزوهای ایشان است و هنوز ترهات ایشانست و متوهم نبود که مشار الیه تلك قول آخر باشد جمع خبر بنابر تعدد مضاف و اسم اشاره و تقدیر اینکه امثال
تلك امانیهم یعنی امثال این نوع آرزوها که عدم دخول غیر یهود و نصاری در بهشت اتفاقی یهود و ترهات ایشانست و این جمله اعتراضیست و امانی جمع امنیه است
ماخوذ از تمنی و در اصل امنویه بوده چون اضحوکه و الحجوبه که واو بیا قلب شده و ضمه بکسره بدل گشته و گویند امانی بمعنی اکاذیب است و اباطیل است بلغت قریش
و بنابر آن ماخوذ است از تمنی بمعنی یا ای تلاوه یعنی ابن اقاویل تلاوه ایشانست **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ** بیارید حجت
خود را بر دعوی اختصاص شما بدخول جنت **اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راستگویان در قول خود چه هر قولیکه بغیر دلیل باشد غیر ثابت
و غیر مسموع است کما قیل من ادعی شیئا بلا حجة لابد ان یبطل و عواه هر که دعوی چیزی کند بی حجت و دلیل البته دعوی باطل باشد و تکیه بر تمنای
بی دلیل مستلزم حماقت است و بلاهت کما قال امیر المؤمنین ع لا تتکل علی المنی فانها بضائع النوکی یعنی تکیه مکن بر آرزوها که باطل و غیر واقع
او سرمایه احمقانست و از حضرت رسالت مرویست که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله
کسی است که حساب نفس خود کند و عمل کند از برای آنچه بعد موتست و عاجز آنکه عقل خود را تابع هوای نفس خود گرداند و تمنا کند بر خدا و درایه
است و فساد تقلید نیز اگر تقلید جایز میبود برهان و حجت ما مور نمیشدند و نیز دلالت میکند بر جواز محاجه در دین و قوله **بَلٰى** کلمه ایجاب است
برای اثبات آنچه نفی از کرده اند از دخول غیر ایشان در جنت یعنی آری در بهشت داخل میشود غیر ایشان و قوله **مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ** کلام مستانف است
تبیین رد قول ایشان و مراد بوجه همه بدنست از قبیل تسمیه شی باشرف اجزای او و اسلام بمعنی اخلاص است یقال اسلم له ای اخلص له و منه قوله تعالی
سالما ای خالصا هرکه خالص ساخت همه خود را و من جمیع الوجوه باقبال تمام **لِلّٰهِ** مر خدا را و پاکیزه کرداند بعضی خود را از برای خدا و غیر او را در عبادت
او شریک نکرداند **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی از برای امتثال نکرداند و بر موقع ما مور بجای آورده **فَلَهُ اَجْرُهُ**
پس مر او راست مزد او که موعود است بر عمل او در حالیکه ثابت است **عِنْدَ رَبِّهِ** نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود و این جمله جواب من است اگر
شرطیه باشد و خبر او اگر موصوله است و فاء داخل شده بجهت آنکه متضمن معنی شرط است و متوهم نبود که من اسلم فاعل فعل مقدر باشد تقدیر اینکه بلی یدخلها
من اسلم آری داخل میشود در بهشت هر که متصف باشد بصفت مذکوره و گویند مراد باسلام استسلام است و خضوع و نیز اصل اسلام انقیاد و خضوع
و ذکر وجه بجهت آنستکه هر گاه او در سجود که اشرف اعضا است خاضع باشد دلالت برین دارد که در خضوع متخاضع منقاد باشد پس باقی اعضا بطریق اولی
بعضی گفته اند که استسلام نمایند بخضوع و انقیاد کند برای طاعت خدا پس مزد عمل ایشان نزد خدا ثابت **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و هیچ ترسی نیست از عقاب
از بوت مر ایشان را **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهناک باشند از نصوص زوال از مزد در آخرت و مرده اند که جمعی ترسایان نجران نزد پیغمبر آمدند
و با احبار و رهبان یهود مناظره کردند و در حالیکه علمای یهود بودند ایشان را گفتند انتم من شیء شما بر هیچ چیز نیستید انکار عیسی کردند و قدح نمودند او
نمودند و بکی از ترسایان گفت ملکه شما بر هیچ امری نیکو و نه ام بمن نما شد انکار نبوت موسی و کتاب او کرد حق تعالی این خبر را ساکرد **وَقَالَتِ الْيَهُودُ** و
گفتند یهودان **لَيْسَتِ النَّصَارٰى** نیستند گروه ترسایان **عَلٰى شَيْءٍ** بر چیزی معتد به از دین حق **وَقَالَتِ النَّصَارٰى** و گفتند ترسایان
لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند یهودان **عَلٰى شَيْءٍ** بر چیزی که معتد به باشد **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان **يَتْلُونَ الْكِتَابَ** میخوانند کتاب را یعنی یهود
توریه میخوانند که نصاری بجهت اثبات دین عیسی و امر خدا را عمل به آن ملت ترسایان را انجیل میخوانند که یهود را بکار عیسی محمد را در حجت صلی الله
و با انکه یهود در توریه حدیث عیسی و نبوت او و بشارت با مدن او میخوانند و ترسایان در انجیل حال موسی و صحت نبوت او را بطلاوه میکنند میدانند که هر دو
حقست و با وجود این انکار میکنند **كَذٰلِكَ** همچنانکه اینها میگویند **قَالَ الَّذِينَ** گفتند آنانکه **لَا يَعْلَمُونَ** هیچ نمیدانند یعنی آنانکه اهل
بلسنه چون مشرکان عرب و معطله **مِثْلَ قَوْلِهِمْ** مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه اصناف کفار و گروه صاحب کتاب نیستند و هیچ نمیدانند
بار ره بلکه همین نفسانی توبیخ عظیم است مر ایشان را چه تشبیه ایشان بجهال کرده و انها را ساوی ایشان کردانیده اگر گویند چرا حق تعالی توبیخ ایشان
کرده و حال آنکه ایشان در قول خود صادقند زیرا که دین یهود و نصاری بعد از نسخ بر حق نیست گوئیم ایشان در این قول قصد این معنی نکرده اند بلکه هر یکی
از ایشان قصد کرده بود بدیها ابطال دین دیگر از اصل و عدم حقیقت نبی و کتاب آن و مع ذلک اجیز زیرا که کتاب غیر منسوخ نشده حق است و واجب القبول
و لازم العمل و گویند یعنی اینکه اینکر مسلمانان و معطله نیز میگفتند که دین ما حق است و محمد بر باطل همچنانکه یهود و نصاری در حق یکدیگر میگفتند
و با آنکه ابا و اجداد مشرکان عرب در حق جمیع پیغمبران و امم ایشان میگفتند که بر حق نیستند یا آنکه مشرکان زیاده از یهود و نصاری همین گفتند که ایشان
رجال و حسد **فَاللّٰهُ يَحْكُمُ** پس خدا حکم کند و داوری نماید **بَيْنَهُمْ** میان ایشان **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** در روز رستخیز **فِيمَا كَانُوا** در آنچه بودند
هستند ایشان **فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و حکم حق بیان این نماید ایشان را در آن روز بوجهی ناشد که از برای هر فریقی
از ایشان ثابت گردد که لایق ... از نامشد مقرر فرماید یا تکذیب هر یک نماید که هر دو اهل دوزخ و دار کند با امتحان نماید از ظالم مکذب که بغیر حجت برهان
از برای مظلوم مکذب یا معاشیر نماید یهود و نصاری امکینی اگر بهشت و دوامکینی اکر بدو زخ آورده اند که چون یحیی بن ثور استیلا و تسلط تمام یافت
بر بنی اسرائیل نصاری جمع کرده بر ایشان تاخت و حال ایشان را کشت و نشا و صبیان ایشان را اسیر کرد و بیت المقدس را خراب کرد حق تعالی از این
اخبار فرمود که **وَمَنْ اَظْلَمُ** و کیست ستمکارتر **مِمَّنْ مَنَعَ** از کسی که باز داشت **مَسَاجِدَ اللّٰهِ** مسجدهای خدا را **اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ** از
آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آنجا یاد خدا کنند و تسبیح و تهلیل او نمایند **وَسَعٰى فِي خَرَابِهَا** و سعی کرد در خرابی آن مساجد

بعید

احبار و رهبان کردا

ص



کر مراد ایشان از اینکه او سبحانه اَبست معنی ولادت نیست پس تقلید باین اعتقاد کرده‌اند و لهذا حق تعالی تکفیر قائل آن فرموده و ادب را از این سخن منع مطلقا
بجهت حسم ماده فساد حاصلکه ذکر این [illegible] لا لنسبت بانکه او سبحانه اجابت بنسبت اتخاذ ولد نیز آنکه چون ثابت شد که او منشی همه سموات و ارضست و فعل
واحد بدون توقف از ماده و مدت پس ثابت شد که او متصف نیست بصفت احبال و جواهر فرد که منفعل است جسم فعل احبال و هر که متصف باین صفت
نباشد اتخاذ ولد او را ممتنع خواهد بود چه از لوازم جسمیت است و منع لك اتخاذ ولد بافاقه و مدة و مهلت است و حق تعالی از این مستغنی است و چون حق تعالی
تنبیه بر خطای کفار نمود در انکار توحید و ادعای اتخاذ ولد برو سبحانه در عقب این ذکر خطای ایشان میکند در باب نبوت و سلوک ایشان در مسلک تعنت و عناد
و میفرماید که **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و گفتند نادانانکه نمیدانند یعنی جهله مشرکان و یا متجاهلان از اهل کتاب **لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ** چرا سخن
نمیگوید خدا با ما معاینه هم چنانکه با ملائکه تکلم میفرماید یا با انبیای ما در طور سخن میگفت و یا چرا وحی نمیکند بما که تو پیغمبری و فرستاده اویی **أَوْ**
تَأْتِينَا آيَةٌ یا نمی آید بما حجتی بر صدق قول تو قول اول از جهت استنکاف میگفتند و ثانی از جهت جحود یعنی که هیچ آیتی با ایشان نداده که دلالت بر صدق
پیغمبری کند و غرض استهانت بآیات بینه داله بر صدق نبوت آنحضرت و اقتراح آیات دیگر که قوله لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا تا آخر آیات که از
قول ایشان است **كَذَٰلِكَ** همچنانکه این کفار میگویند **قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** گفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از امم ماضیه **مِثْلَ قَوْلِهِمْ**
مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات داله بر صدق انبیای خود از ایشان اقتراح آیات دیگر میکردند و از آنجمله یهود از موسی اقتراح کرده گفتند
أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً و نصاری عیسی را میگفتند که هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء و حضرت رسالت را گفتند حول لنا الصفا ذهبا و غیر
آن از آیات مقترحه که از روی عناد و انکار و جحود طلب میکردند و لهذا حضرت عزت در باره ایشان فرمود که اتواصوا به **تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ**
بیکدیگر مشابه است دلهای ایشان و کسانیکه پیش از ایشان بوده‌اند در عمی و عناد و یا دلهای منکران از اهل کتاب و مشرکان مانند یکدیگرند در کفر
و قساوت و سؤالات مقترحه بر جهت عناد و جحود **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ** بتحقیق که روشن کردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت یعنی حجج بینه و آیات
ساطعه که دالند بر توحید و نبوت و رسالت کردانیدیم **لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** برای قومیکه طلب یقین میکنند یا نه آنانکه تابع عناد و تعنت و تحکم
و یا برای قومیکه متیقن‌اند بحقیت نبوت و شبهه عناد ایشان را طاری نشود و این اشاره است بآنکه کفار آنچه میگفتند نه بجهت خفای آیات نبوت و یا طلب
مزید یقین بلکه از جهت محض عتو و عناد میگفتند اگر گویند چرا حق تعالی آیات مقترحه را با ایشان ننمود تا حجت بر ایشان اکد و اوثق باشد گوییم
این بمصالح و حکم منوط است و اگر حق تعالی میدانست که در اظهار مقترحات ایشان مصلحتی و حکمتی هست البته اظهار آن میفرمود و چون اظهار آن نفرمود معلوم
شد که در عدم اظهار آن مصلحت و حکمت مندرجست بعد از بیان حقیت و صدق حضرت رسالت میکند در نبوت بقوله **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ** بدرستیکه
که ما فرستادیم ترا ای محمد **بِالْحَقِّ** در حالتیکه متلبسی و موید بحقیقت و درستی و راستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم و گفته‌اند با بمعنی مع است و مراد بحق
قرآنست یا دین اسلام یعنی ترا با قرآن یا با دین اسلام بخلق فرستادیم **بَشِيرًا** در حالتیکه مژده دهنده باشی مؤمنان را بثواب عظیم **وَنَذِيرًا**
و بیم کننده کافران را بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند در کفر یا مکابره کنند **وَلَا تُسْأَلُ** و پرسیده نخواهی شد روز قیامت **عَنْ**
أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از حال اهل جحیم یعنی از تو سؤال نکنند که چرا ایشان ایمان نیاوردند بعد از آنکه تبلیغ رسالت کردی و بر وفق آن آیات بینه
معجزات ظاهره بر ایشان نمودی و جحیم آتش سوزانست که بسیار تابنده باشد از مقاتل مرویست که روزی بر زبان آنحضرت رسالت صلعم جاری شد که کاش حق
تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید تا غالب است که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق تعالی فرمود که و لا
تسأل عن اصحاب الجحیم یعنی ایشان از یاران جحیم اند و ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای رسالتست و بر ما عذاب اهل ضلال
آورده‌اند از ابن عباس نقلست که رسول صلعم فرمود لیت شعری ما فعل الله بالکفار کاش دریافتمی که خدای با کافران گذشته چه کرده آیه آمد که لا تسأل عن اصحاب
الجحیم و بعد از آن بجهت اقناط رسول صلعم از اسلام ایشان فرمود **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ** و هرگز خشنود نشوند از تو **الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ**
جهودان و ترسایان **حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را و تبعیت کیش ایشان از خاطر بنشیند پس هرگز ایشان اسلام نخواهند آورد مرویست
است که جمعی از جهود و ترسا پیش رسول صلعم آمده گفتند ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما مدارا کنی و طریق ملایمت پیش گیری ما بتو ایمان آریم و رسول بغایت حریص بود بر
ایمان ایشان بدین سخن با ایشان مدارا میکرد حق تعالی فرمود که ای محمد جهودان از تو راضی نشوند و اگرچه بسیار مساعدت و مدارا کنی با ایشان تا آنکه
تو متابعت ملت ایشان کنی و ملت ماخوذ است از مله که خاکستر گرم است که چون خمیر را بآن اندازند تباه پخته شود و چون صاحب ملت تبلیغ و مهلت
در دنیا امتثال میکند با تجدید از ماموشدنها بجهت آن از عذاب آخرت خلاص میشود و بنعیم بهشت و اطعمه لذیذه از منتفع میگردد از اینجهت ملت باین
اسم مسمی شد و متبوع بود که از ملال ماخوذ باشد بجهت آنکه هر مذهبی مستلزم صاحب بر ملالت و سآمت و کلفت که از تمام امتثال با وامر و نواهی
کرده و یا ماخوذ است از امللت الکتاب فاملیته چه ملت هر بستکه حق تعالی املاء آن کرده باشد بر زبان پیغمبر خود از اوامر و نواهی و بنا بر آنکه تسلیم
کردانید گویا از قول کفار باشد که حق تعالی از ایشان حکایت کرده باشد و لهذا تعلیم پیغمبر خود فرموده که در جواب ایشان **قُلْ** بگو که **إِنَّ هُدَى**
اللَّهِ بدرستیکه راه نمودن خدای یعنی آنکه دین اسلامست **هُوَ الْهُدَىٰ** اوست راه راست بکو بر نجات و دستکاری طریق مسلمانیست
نه آنچه شما مرا بآن میخوانید از ملت یهود و نصرانیت **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** و اگر متابعت نمایی ای محمد **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای ایشانرا هوا آرزوی که تابع
شهوات است یعنی اگر پیروی آرزوهای ایشان کنی که در شومیات نفسانی و شیطانی است **بَعْدَ الَّذِي** از پس آن چیزیکه **جَاءَكَ** آمده است بتو
مِنَ الْعِلْمِ از دانش که حقیقت دین اسلام و بطلان ملت ایشان یا از دین معلوم الصحه ببراهین ظاهره **مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ** نباشد مر ترا از عذاب

استکبار

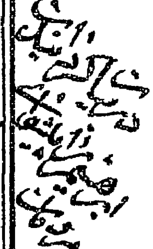
برای

مجرب

خدای من ولیّ هیچ دوستی که رهاننده تو باشد از آن و لا نصیر و نه یاری دهنده که دفع آن کند صورت خطاب راجع با آنحضرت است و معنی راجع به
امت چه اینصورت از آنحضرت از امور مستحیله است و بنا بر آنکه مراد حضرت باشد این قبیل خواهد بود بر صحبه و عبد آنکه چیزی معلوم حق تعالی باشد که هرگز
مرتکب معصیت نخواهد شد از جاده مستقیمه شریعت اسلام قدم بیرون نخواهد نهاد چه حق تعالی علم داشت که پیغمبر او تابع هوای یهود و نصاری بر فرمان
باطله نخواهد شد پس این جاری مجرای لئن اشرکت لیحبطن عملک باشد مقصود از تنبیه باشد بر آنکه حال امت او در آن اغلظ است از حال او و نزد
کرمتر از ایشان و فوز منزلت او است یعنی با وجود علو رتبه و رفعت غایت پیغمبر اگر تابع هوای غیر ملت دین اسلام شود او را ولی و ناصری نباشد پس دفع
عذاب از او نیز از امت او بطریق اولی که هادی و ناصری نداشته باشند بعد از ذکر احوال کفار و اهل کتاب در بیان مؤمنان ایشان میفرماید که الذین
آتیناهم الکتاب آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب تورات یتلونه میخوانند آن کتاب را با متابعت آن میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن
وی است با تعمق و تدبر یعنی با خضوع و خشوع و صفای اعتقاد بدون تغییر و تحریف و آنها عبدالله بن سلام و شعبه بن عمرو و تمام بن یهودا و اسد
و اسید کعب و ابن یامین و ابن صوریا و بحیرای راهب بودند و از ابن عباس روایت است که آیه در شأن اهل سفینه است از ملازمان نجاشی که با جعفر
ابن ابی طالب از دیار حبشه بمدینه آمدند و ایمان آوردند و بنا بر این مراد بکتاب انجیل است چه ایشان نصاری بودند و از قتاده و عکرمه مرویست که مراد
اصحاب حضرت رسالت اند که بخضوع تمام تلاوت قرآن میکردند که الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و بما مور از امثال میکردند و از منهی اجتناب
مینمودند و بر هر تقدیر میفرماید که اولئک یؤمنون به آن گروه که ایمان آورده اند بکتاب خدا نه آنها که تبدیل و تحریف کردند کلی تفسیر
که حق تلاوة از وقوف نمودن در ذکر جنت و نار و سؤال جنت و استعاذه از نار و گویند حق تلاوة ترتیل الفاظ است و فهم معانی از و تدبر در آن و عمل
کردن بمحکمات آن و ایمان آوردن بمتشابهات و واگذاشتن آنچه مشکل است بعالم آن و بنا بر اقوال اخیر مراد قرآنست و من یکفر به و هر
که کافر گردد بکتاب و احکام آن بتغییر و هدایا معتقد بحلال و حرام و امر و نهی او نباشد فاولئک هم الخاسرون پس آن گروه ایشانند زیانکاران
در دنیا بجهة عدم نصرت و ظفر و وقوع مذلت و خزی بر ایشان از قتل و سبی و جزیه و در آخرت بگرفتاری در عذاب و دخول دوزخ و حرمان از نعیم بهشت و هیچ
خسارتی بالاتر از این نمی باشد که بخصوص کفر را با ایمان بدل کنند و آتش را بر بهشت اختیار کنند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد
کنید نعمتهای مرا که انعمت علیکم انعام کرده ام بر شما و بر اسلاف شما و انی فضلتکم و آنکه من تفضیل دادم پدران شما را علی
العالمین بر عالمیان زمان خود تا از پس از آن شکر گذاری این نعمت عظیم کنید شکر این نعمت آنست که بمحمد که رسول من است ایمان آورید واتقوا
یوما و بترسید از عذاب روز دیگر از هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها عدل
و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او و در معنی بدلی که بعوض او معذب گردد یا فدیه بدهد خود را از آن باز خرد و لا تنفعها شفاعة و سود نکند
هیچ نفسی را درخواست کردن بی بر تقدیر وجود شفیع و لا هم ینصرون و نباشند ایشان یعنی کافران که یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی ایشانرا
سودی نکند یاری هیچ یاری که هست بدانکه چون حق تعالی تصدیر قصص اهل کتاب نمود با مر کردن ایشان بذکر نعم و قیام نمودن بحقوق آن و حذر کردن از
اضاعت آن و خوف از ساعت قیامت و اهوال آن و امر کردن ایشان با عمال ناجیه آن در آخر آن تکریر این فرمود و ختم کلام باز نمود بجهت مبالغه در نصیحت
و تذکیر ایشان و تخویف ایشان از کفران آن بجهت ایذان بآنکه مضمون ابتدا به مکرره فذلکه این قصه است و مقصود بالذات از این قصه و در جمع جهت تکریر این
دو آیه از آنست چنانکه گذشت یکی آنکه نعم حق تعالی چون اصول هر نعمتی است پس ابتدا به تکریر و تذکیر آن نمود بجهت مبالغه در استدعای ایشان بشکر
گذاری آن تا اقبال کنند بطاعت و رد و کار خود که نعم او بر ایشان ظاهر است دوم آنکه چون مباعدت واقع شد میان الکلامین پس تاسیس مذکور و اعاده تکریر
حسن باشد بجهت ابلاغ در حجت و تاکید تذکره سوم آنکه چون ذکر تورات نمود که متضمن شأن علی و محمد است صلوات الله علیهما در نبوت و نساء ذریه
ایشان پس باین آیه تذکیر ایشان نعمت نموده بر ایشان و تنبیه ایشان فرموده بر آنچه تفضیل ایشان نمود بآن پس تذکیر یعنی که در آیات سابقه مذکور شد
همچنانکه تعداد نعم نموده در سوره الرحمن و تکریر فبای آلاء ربکما تکذبان کرده در عقب هر یک از آن نعمت و اسرار و صول ساخته شد که بعضی ثابت
اولی است و ثالث که غیر ثانیه است تا آخر سوره و مانند اینست وعید در سوره مرسلات بقوله ویل یومئذ للمکذبین که هر یک در عقب جمله دیگر است که غیر
مذکور در جمله دیگر است بعد از ذکر احوال موسی با قوم او بیان قصه ابراهیم علیه السلام میفرماید که چه حضرت رسالت و سایر بنی اسرائیل میفرماید که و
اذ ابتلی ابراهیم و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را ربه پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی با وامر و نواهی و ابتلا
در اصل تکلیف است با مر شاق ماخوذ از بلاء لکن چون که از مستلزم اختبار است نسبت بکسی که جاهل باشد بعواقب لهذا اختبار نسبت با اصالت
استعمال در معنی خود باشد در بعضی بمعنی اختبار است و بنا بر این معنی اختبار حق تعالی بنده را مجاز است از تمکین او در اختیار احد امرین
از کار او آنچه الله است و مشتهای عبد پس گویا او سنجید امتحان بنده می کند از آنچه از او صادر شود از یکی از این دو امر مجاز است از آنچه مراد بدهد حسن است و معنی
اول اصح است چه حقیقت از مجاز اولی است و ضمیر راجع با ابراهیم است و جهة حسن آن تقدم مرجع است لفظا و اگرچه متاخر است رتبه زیرا که شرط ضمیر احد
تقدم هر است و کلمات از آنکه هست که اطلاق بر معانی میکنند فلهذا تفسیر کرده اند بسی خصلت محموده که ده تا آن مذکور است در کریمه التائبون
العابدون و ده تا در آیه ان المسلمین والمسلمات و ده دیگر در این آیه که قد افلح المؤمنون الی قوله اولئک هم الوارثون همچنانکه تفسیر کرده اند بخصال
مذکوره در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات و بیان مجمل که ده دیگر در آیه است که والذین هم علی صلواتهم یحافظون تا آخر و بجهت همین است تفسیر آن بده خصلت
که از سنن او است و مناسک حج و کوکب و قمر و شمس و ذبح ولد و نار و هجرت و ما بخطر آیات متضمن است یعنی قوله انی جاعلک تا آخر علی اختلاف الاقوال



وعلی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که سنن حنیفیه پنج است و آن ده سنت است که آن خصلتها را سنت و لعفای لحیه و قطع شعر و مسواک و خلال و پنج در بدن که ازاله
استنجا و ختان و تقلیم اظافیر و غسل جنابت و با آب مطلق و آنا تره عبارت از پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و سواک و فرق شعر و قص شارب و پنج که
در بدن است قص اظفار است و حلق عانه و ابطین و ختان و استنجا و ابتدا حصلت منسوخ نشده و تا قیامت خواهد بود و هو قوله و اتبع ملة ابرهیم حنیفا و از
حضرت صادق عم مرویست که کلماتی که حق تعالی ابرهیم را بان ابتلا نمود ذبح ولد او بود یعنی اسمعیل که پدر عرب است و ابو علی جبائی گفته که مراد بان جمیع طاعات
عقلیه و شرعیه است و بعضی دیگر گفته اند که مراد بکلمات تسبیح و تهلیل و تکبیر است چنانکه از پیغمبر روایتست که روزی صحابه را گفت هیچ میدانید که
حق تعالی چرا ابرهیم را خلیل خود گردانیده گفتند الله و رسوله اعلم فرمود بسبب آنکه هر بامداد و شبانگاه گفتی که سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و بعضا
جبیر گفته که آن تسبیحات اربع بود که در وقت بنای کعبه مکرر میفرمود یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و چون تمام کشت گفت ربنا
تقبل منا انک انت السمیع العلیم و بر هر تقدیر حق تعالی ابرهیم را بکلمات تکلیف فرمود **فاتمهن** پس ابرهیم با تمام رسانید و قیام نمود بتمام آن چنانکه
حق قیام بود لقوله تعالی و ابرهیم الذی وفی و در مجمع آورده که شیخ ابو جعفر بن بابویه در کتاب النبوة اسناد رسانید بمفضل بن عمر که او گفت از جعفر
محمد الصادق عم پرسیدم که کدام کلمات بود که حق تعالی ابرهیم را بان ابتلا فرمود حیث قال و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فرمود که آن کلماتی بود که آدم از
متوسل شد و توبه او بان پذیرفته گشت و آن اینست که الهی اسألک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی پس حق سبحانه فی الحال توبه
او را قبول فرمود گفتم یا ابن رسول الله معنی فاتمهن چیست فرمود اینست که حق تعالی اتمام آن نماید بقائم ائمه اثنی عشر که نه از آن از اولاد حسین اند
گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول حق تعالی که وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که معنی آن اینست که حق تعالی معین و مقرر ساخت امامت را در
عقب حسین تا بروز قیامت گفتم یا ابن رسول الله چگونه بود که حق تعالی امامت را در اولاد حسین وضع فرمود نه در اولاد حسن عم و حال آنکه هر دو
ولد و سبط حضرت رسالتند و سید جوانان اهل بهشت فرمود که موسی و هرون هر دو نبی مرسل بودند و برادر یکدیگر حق تعالی نبوت را در صلب
هرون نهاده نه در صلب موسی و کسی را نرسد که گوید چرا حق تعالی چنین کرد و چنانکه در حق ایشان حکمتی و مصلحتی هست که بندگان را بان علم نداده
و او سبحانه در جمیع افعال حکیمست لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و در عدة الداعی مذکور است که حق سبحانه از خصلت در عوض شهادت امام
حسین بوی کرامت فرمود یکی آنکه شفا را در تربت وی مندرج ساخته دوم در تحت قبه وی دعا را اجابت مقرون گردانیده سیم ائمه را از ذریه او گردانیده
چهارم ایام زایران او را از اعمار ایشان نشمرده از معتمد مستندست و آمده است که ابرهیم اول کسی بود که مهمانان را ضیافت نمود و اول شخصی بود که ختنه
کرد و اول کسی بود که قص شارب فرمود و حلق عانه نمود و اول شخصی بود که چون موی سفید بمحاسن خود دید گفت هذا و ندا از جهت خطاب آمد
که هذا الوقار این وقارست گفت یا رب فزدنی وقارا پس وقار مرا زیاده گردان و اول کسی بود که مقاتله کرد در راه خدا و اول شخصی بود که
اخراج خمس نمود و اول شخصی بود که نعلین را پوشید و اول شخصی بود که اختیار اتکا کرد و آنرا روایت کرده اند از ابی عبد الله عم و آنکه گفته
اما قص شارب و حلق عانه در روایات مذکور نیست و هم در مجمع آورده که مراد منعدده در تحت کلمات مندرجست کما هی که مراد از آن معانی بسیار
و مقرر است در کلمات چنانکه خبر داده که هست یکی یقین و ذلک قوله عز و جل و لیکون من الموقنین دوم معرفت بتوحید و تنزیه او از تشبیه حینی که نظر
در کوکب و شمس و قمر کرده سیم شجاعت بدلالة قوله فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم و مقاومه نمودن با کفار چهارم حلم لقوله ان ابرهیم لحلیم اواه منیب
پنجم سخا لقوله تعالی هل اتیک حدیث ضیف ابرهیم المکرمین ششم عزلت از عشیره که و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله هفتم امر بمعروف و نهی
از منکر لقوله یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر تا آخر هشتم دفع سیئه بحسنه در جواب پدر که میگفت لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی
ملیا او در جواب گفت سلام علیک ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا نهم توکل لقوله تعالی الذی خلقنی فهو یهدین دهم محنت در نفس وقتیکه
او را در منجنیق نهادند در آتش انداختند یازدهم محنت در ولد وقتیکه مامور شد بذبح او دوازدهم محنت در اهل وقتیکه حق تعالی تخلیص حرم او نمود
از مزاحمت جبابره سیزدهم صبر او بر سوء خلق ساره چهاردهم استقصار نفس خود در طاعت لقوله و لا تخزنی یوم یبعثون پانزدهم نفی در قول حق تعالی که ما
کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا شانزدهم جمع کردن شروط طاعات کما قال ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله الی قوله و انا من المسلمین
هفدهم استجابت حق تعالی دعای او را در وقتیکه گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی هیجدهم اصطفای او در دنیا نوزدهم شهادت او سبحانه از برای
او در عاقبت لقوله و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین بیستم اقتدا انبیا باو بعد از او کقوله ثم اوحینا الیک ان اتبع
ملة ابرهیم حنیفا بیست و یکم اتخاذ خلة کقوله و اتخذ الله ابرهیم خلیلا و از ضحاک و مجاهد مرویست که مراد آیاتیست که بعد ازین منفصل
نیست از قول او سبحانه که **قال انی جاعلک للناس اماما** یعنی خدای تعالی گفت که گردانیده توام برای همه مردمان عالم پیشوائی در دین
که همه اهل صلاح و تقوی بعد از تو بتو اقتدا کنند و در انوار گفته که از استینافست اگر ناصب آن مضمر باشد کانه قیل فماذا قال له ربه حین
اتمهن فاجیب بذلک و یا بیان ابتلاست پس مراد بکلمات امامت باشد و تطهیر بیت و رفع قواعد از فواعد اسلام و اگر ناصب قال باشد مجموع
جمله معطوف بر ما قبل باشد و جاعل ماخوذ از جعل است که دو مفعولیست و امام اسمیست از برای من یوتم به و امامت حضرت خلیل عام بود و موید را
که هیچ پیغمبری بعد از او مبعوث نشد مگر که مامور بود باتباع او و لهذا حضرت رسالت پناه صلعم مامور شد بانکه و اتبع ملة ابرهیم حنیفا و امر حرمه
را امر فرمود بابن حنیفه قال ملة ابیکم ابرهیم و چون ابرهیم را بشرف امامت نوازش فرمود **قال** گفت ابرهیم با و سبحانه **و من ذریتی** و بعضی از
فرزندان و نبیره گان مرا نیز امام کردان عطف است بر کاف و من از برای تبعیض است یعنی جاعل بعض ذریتی کما تقول و زیدا در جواب سا کرمک و



استغفار

کلام آنستکه واجعل بعض ذریتی اماما و ذریه نسل رجل است و بعضی بقلبتیها فعوله در اصل ذرّوه که قلب واو بیا شد مانند تقصیت و املیت که در
اصل تقصصت و امللت بوده ماخوذ از ذر بمعنی تفرق چه اولاد متفرق و منفصلند از آبا و امهات و بعضی بر وزن فعلیه یا فعوله در اصل ذرئیه یا ذرّوءه
که قلب همزه بیا شده ماخوذ از ذرء بمعنی خلق حاصل که چون ابرهیم ع از حق تع امامت ذریه را استدعا فرمود قال گفت حق تع در جواب او که لا
ینال عهدی الظالمین نرسد عهد من که امامتست بستمکاران یعنی عاصیان را این اجابة ملتمس ابرهیم است و تنبیه بر آنکه بعضی از ذریه او ظالم
باشند و امامت بایشان نرسد و نیز اگر امامت امانتی و عهدی است از جانب حق تعالی و ظالم صلاحیت آن ندارد بلکه این بهره و انقیای ایشان خواهد بود
و دلیل است بر عصمت انبیا و ائمه از کبایر و صغایر در جمیع عمر و بر آنکه فاسق صلاحیت امامت ندارد و نیز دلالت میکند بر آنکه امامت میباید که منصوص
باشد از جانب حق تعالی لقوله انی جاعلک للناس اماما چه ابرهیم با وجود منصب نبوت و رسالت امام نشد تا حق تع او را امام نکرد پس اگر چنانچه
کار امامت متعلق بخدا نمیبود و مخلوق را اختیار میبود که کسی را منصب امامت بدهد پس لازم میبود که ابرهیم با وجود منصب نبوت اسمه تعالی را از حضرتش التماس
نماید بلکه خود مرتکب آن شده بعضی از ذریه خود را منصب امامت میداد و چون ظلم مانع امامتست و ظالم بمعنی عاصی نیز آنکه اعم از آنستکه ظلم بر نفس خود
کند یا بر غیر پس عصمت شرط باشد در امامت و از امری مخفی است و بغیر از حق تع کسی را اطلاع ندارد پس لا محاله منصب امامت از جانب حضرتش باید باشد
نه از غیر او و بر هذا آنکه ظالم بمعنی من ثبتت له الظلم است و این معنی صادقست بر او و دائما و از اینجهة نائم را مؤمن میگویند چه او را ایمان ثابت است و در حال نوم و
اگر چه او را بقصد ثبوت حاصل نیست پس کسیکه متصف بشرک بوده باشد ظالم باشد بدلیل ان الشرک لظلم عظیم و همچنین کسیکه مرتکب معصیت بوده نیز
ظالم باشد و اگر چه تائب شده باشد پس امامت و خلافت مخصوص بکسانی باشد از بنی اسرائیل که از اول عمر تا آخر عمر از جمیع معاصی کبیره و صغیره معصوم
بوده باشند و امامت و خلافت حضرت خاتم الانبیا و ائمه معصومین را باشد که ائمه اثنی عشر اند بنص الهی که از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند و جمعی
بر هست در جمیع عمر خود نه حق جماعتی که معظم اوقات عمر ایشان بکفر و بت پرستی صرف شده باشد و صاحب کشاف گفته که این دلیل است بر آنکه فاسق
صلاحیت امامت ندارد و چگونه او در خود امامت باشد که حکم و شهادات او جایز نباشد و اطاعت او واجب نبود و خبر او غیر مقبول باشد و تقدیم او نتوان
کرد برای نماز و از ابن عیینه نقل کرده که او گفته هرگز ظالم امام نمیتواند بود و چگونه نصب ظالم برای امامت جایز باشد که نصب امام برای کف ظالم است
پس کسی که ظالم باشد بر نفس خود یا بر غیر این مثل آن در حق او جاری نشود که من استرعی الذئب ظلم و در مجمع آورده که امام کسی است که اقتدا باو کنند در
افعال و اقوال او زیرا که مشتق است از لفظ امام در امر است یکی آنکه مقتدی به باشد در قول و فعل دوم آنکه قیام نماید بتدبیر امت و سیاست ایشان و
امور ایشان شود و تادیب ایشان نماید از جنایت و تولیه و ولایه کند بر ایشان و اقامت حد نماید بر مستحقان آن و محاربه کند با کسی که معادی و مزاحم امت
پس بنا بر اول هر نبی امام باشد مگر امام و بنا بر ثانی واجب نباشد که هر نبی امام باشد زیرا که جایز است که پیغمبر مأمور نباشد بتادیب جناة و محاربه عداة
و دفاع از جانب زن و مجاهده با کفار پس چونکه حق تعالی ابتلای ابرهیم نمود بکلماتی و ابرهیم اتمام آن فرمود حق تع بجهة آنکه او را اشاره باو بر او امتثال عهد
خلافت و امامت را باو داد و دلیل بر اینمعنا آنستکه جاعلک عاملست در اماما و اسم فاعل گاهی که بمعنی ماضی باشد عمل فعل خود نمیکند لهذا آما
صائب در ما آمر جایز نیست باتفاق نحاة پس واجبست که مراد این باشد که حق تع ترا امام کرد [illegible] حال او استقبالا و باتفاق نبوة او قبل از امامت
حاصل بود پس امامت غیر نبوة باشد نه عین او و قوله و من ذریتی استدعای او باشد امامت را در اولاد و هر چند [illegible] بهجهة امامت
بدلیل سؤال و حدیث صحیح متواتر از صادقین ع و در روایت مجاهد مرتب بعضیست مقتضی اعطای امامت است بعضی از ذریه او [illegible] بسمت ظلم و معصیت
نباشند پس آیه دلیل باشد بر وجوب عصمت ائمه از اول عمر تا آخر عمر و باتفاق امت بعد از حضرت رسالت غیر از ائمه اثنی عشر [illegible] معصوم
نبوده اند پس امامت بعد از آنحضرت مخصوص بایشان باشد اگر گویند عدم نیل امامت بظالم در حال ظلم او است پس بعد از توبه ظالم نباشد پس او را
نیل امامت باشد گوئیم که ظالم اگر چه توبه کند داخل تحت آیه لا ینال عهدی الظالمین در زمانیکه بر او لفظ ظالم شامل او میشود در حال ظلم پس نیل
نفی از موجب حکم است عدم نیل او باو و آیه غیر مقید است بوقتی دون وقتی پس واجبست حمل آن بر جمیع اوقات و امامت او هرگز نرسد اگر چه توبه
کند از ظلم انتهی کلام صاحب المجمع و جواب دیگر از این آنستکه در اطلاق حقیقی اسم مشتق بقای مشتق منه شرط نیست چنانکه اهل تحقیق بر آن رفته
و بعضی بر آن [illegible] مقرر داشته اند و اگر سؤال صحیح باشد لازم آید که اطلاق مؤمن بر نایم در حالت نوم مجاز باشد و مسلوب الایمان باشد
حقیقة چنانکه اتفاقا مذکور شد این خلاف اهل اسلام است پس از این مقدمات معلوم شد که آیه دلیلست بر بطلان خلافت مشایخ ثلثه زیرا که ایشان
پیش از بعثت حضرت مشرک بودند و بت پرستی شیمه ایشان و عبادت اصنام شیوه ایشان بوده است چنانکه در کتب تواریخ و سیر مذکور است [illegible]
رسیده پس ایشان را عهد امامت و نیل آن سعادت محروم باشند چون خلاصه معنی آیه کریمه آنستکه حق تع ابرهیم را تکالیف شاقه داد و او را [illegible]
چونکه با آن تکالیف قیام نمود و همه را ادا کرد حق تع او را خطاب فرمود که ای ابرهیم میخواهم که ترا در میان خلق سرافراز گردانم و ترا امام و پیشوای
ایشان سازم چنانکه همه متابعت تو نمایند از فرمان تو بیرون نروند مطیع تو باشند ابرهیم چون این بشارت بشنید خوشنود گشت که معلوم کند که آیا ذریه
او را کسی خواهد بود که او نیز لایق این منصب جلیل باشد پس آنرا در خواست نمود و گفت خدا وندا چنانکه مرا [illegible] پایه رفیع
منصب شریف [illegible] آیا از ذریه من کسی را نیل اینمرتبه خواهد بود و سر امامت و منصب خلافت باو خواهد رسید [illegible] حق تعالی در جواب او
فرمود که ای ابرهیم این منصب بظالمان و طاغیان نرسد یعنی هر که [illegible] شرک کرده گناه نشسته باشد و لباس [illegible] معاصی آلوده گشته او را
خلعت امامت نپوشانند از کاس انی جاعلک فی الارض خلیفة سرافراز خلافت نپوشانند [illegible] و منهم سابق بالخیرات باذن الله محظوظ



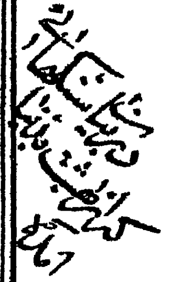
و بهره مند نکردانند تاج ولایت و هیبت و لکل قوم هاد پس فرق او میان ایشان چگونه کیف یجوز نصب الظالم للامامة و الامام انما هو لکف الظالم پس همچنانکه
انبیاء را لابد از عصمت انبیا مسکنند قبل از بعثت و بعد از بعثت همچنانکه اهل سنت در تفسیر این آیه تصریح باین کرده اند که لابد او از عصمت ائمه
خلفا نیز واضح و لا بحث و منازع مردا ابن مغازلی از طریق اصحاب و علی بن مغازلی که یکی از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مناقب او روایت کرده اند که
عبدالله بن مسعود که فرمود حضرت رسالت شنیدم که فرمود من انکس که ابراهیم او را از خدا طلب نمود و دعای او منم و منکر پس صحابه انانکه در آن
مجلس حاضر بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم متمنای او را از برای ما بیان فرما فرمود که ان خبر را حضرت فرمود که حق تعالی
ابراهیم را گفت انی جاعلک للناس اماما مسرور شد و گفت ایا از ذریه من نیز کسی باشد که او مرتبه امامت و هدایت
زاده باشد حق تعالی با وحی کرد و او را آگاه ساخت که من عهد امامت را به ظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد او از منصب امامت محروم است
پس چون ابراهیم این کلام را از ملک علام بشنید عرض نمود و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام ای پروردگار من پس حق تعالی دعای او را
در حق من و در شان علی بن ابی طالب اجابت فرموده و مرا و علی را از عبادت اوثان و سجود اصنام نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس مرا
نبی خود کردانید و علی را وصی من و خلاصه خبر معالی آنست که ابدا تا نکه بت پرستی شعار ایشان و عبادت اصنام شیوه و شیمه ایشان بوده
است از منصب امامت بعید اند و خلعت خلافت بر قد و بالای ایشان زینت نیابد و در عیون اخبار الرضا منقول است که ابو العباس محمد بن اسحق طالقانی
روایت کرده از ابو احمد علی بن هاشم رحمه الله و او از ابو حامد عمران بن موسی و وی از حسن بن قاسم رقام و او از قاسم بن مسلم و قاسم از برادر خود عبد
العزیز بن مسلم که او گفت که ما در زمان مسجد جامع مرو در ایام امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام انشا نشسته بودیم و مردمان از
اطراف و جوانب در امر امامت بحث میکردند و اختلاف بسیار در این باب میکردند من نزد آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله امروز مردمان در بحث
امامت خوض نموده از هر گونه سخنی میگفتند و اختلاف بسیار مینمودند توجه سفرمائی حضرت تبسم نمود و فرمود یا عبد العزیز مردمان جاهلند از دین
بدانکه حق تعالی قبض روح پیغمبر خود نکرد تا که دین او را کامل کردانید قرآن بر او نازل ساخت در او تفصیل همه چیز نمود و تبیین حلال و حرام و
حدود و احکام جمیع محتاج الیه مردمان فرمود کما قال ما فرطنا فی الکتاب من شیء و در حجة الوداع که آخر عمر آنحضرت بود این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و امر امامت را از تمامیت دین کردانید و از دنیا رحلت نفرمود تا آنکه برای ایشان بیان معالم
دین کرد و ایضاح طریق حق نمود و ایشان را بطریق هدایت واکذاشت و علی بن ابی طالب را امام و نشانه هدایت ایشان کردانید پس هر که گمان برد
که حق تعالی تکمیل دین خود نفرموده رد کتاب او کرده و هر که رد کتاب او کند کافر است بدانید که امامت اجل است در قدر و اعظم در شان و اعلی در مکان
و ابعد از آنکه مردمان بعقول خود بدان رسند یا باختیار خود امام اقامت کنند حق تعالی ابراهیم را مخصوص کردانید بامامت بعد از اعطای نبوت و خلت
مرتبه ثالثه او کردانید با وجود این تفضیل تشریف داده ایشان را باین خطاب فرمود که انی جاعلک للناس اماما و خلیل باین بشارت مبتهج شد فرمود
که و من ذریتی حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین پس باین آیه امامت ظالم باطل بابد تا روز قیامت و مخصوص گشت باهل صفوت و تقوی و اکرام کرد
ما بانکه امامت را در ذریه او کردانید که اهل صفوت و تقوی و ورع و طهارت ذاتیه باشند و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم
ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین پس امامت با مر او سبحانه در ذریه او بطریق توارث
از بعضی ببعضی و از قرنی بقرنی منتقل میشد تا آنکه به پیغمبر ما رسید فقال تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین
آمنوا والله ولی المؤمنین و آنحضرت بفرموده حق تعالی امر امامت بامیر المؤمنین تفویض فرمود و او را بدین مرتبه اصطفا او که حق تعالی اعطای علم و حکمت
و ایمان کامل کرده بود بایشان انتقال یافت بنص خدا و رسول او لقوله تعالی و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث
پس امامت در میان اولاد علی بن ابی طالب الی قیام الساعة باقیست زیرا که بعد از سید انبیا هیچ پیغمبری نخواهد بود پس یا عبد العزیز این جهال از کجا میگویند
که امامت منزلت انبیاست و همچنانست که میگویند بلکه امامت خلافت حق تعالیست و خلافت رسول او و خلافت امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین امامت
زمام دین است و نظام اهل اسلام و صلاح دنیا و عز اهل ایمان امامت اس نامی اسلام است و فرع سامی او و باقامت امام تمامیت صلوة و زکوة و صیام و حج
و جهاد و توفیر فیء و صدقات و امضای حدود و احکام و منع ثغور و اطراف امام محلل ما احل الله است و محرم ما حرم الله و مقیم حدود الله و ذاب اعدا از دین الله
و داعی مردمان بسبیل حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه امام مانند شمس طالعه است در دست همگی بازمیرسد امام بدر منیر است و سراج زاهر و نور
ساطع و نجم هادی در ظلمات لیالی و در بلاد قفار در لجج بحار امام ماء عذب است بر تشنگان و دلیل است بر هدی و منجی مردمانست از ردی امام آتش بلند نام
که مردمان را دست سرد دهد ای اهوای باطله باز کرم شوند و دلیل هالکانست هر که از او مفارقت کرد هلاک شد امام ابر بارانست و باران رحمت و شمس
مضیئه امام انیس رفیق و والد شفیق و اخ شقیق و ماحی بدکاران از بلیه عظیمه امام امین خداست در زمین او و حجت او بر بندگان و خلیفه او در
عباد و داعی مردمان بخدا و مجنب ایشان از حرام امام مطهر است از ذنوب و مبرا است از عیوب مخصوص است بعلم موسوم است بحلم نظام دین است و عز مسلمین
و غیظ منافقین و بوار کافرین امام یکانه عصر خود است که هیچکس مانند او نیست و هیچ احدی معادل او در علم نیست بدل ندارد و نظیر و مثل مخصوص بجمیع
فضل بی آنکه اکتسابی باشد بلکه باختصاص از مفضل وهاب پس کیست که رسیده باشد بمعرفت امامت و نظام اختیار او بدانید تا شد هر کس گمان که خود هدایت یابد
هیهات هیهات عقول مردمان در راه او حیران شده و السنه ایشان متحیر گشته و عقول ایشان متحیر شده و عظمای ایشان زبون شده اند و حکمای ایشان متغیر و علمای ایشان
منقاصر پس کجا و ایشان را نیست که امامت و غیر آن در قول بوده باشد آنانکه در وغ میگویند اقلام ایشان حصین جهاد غوایت فرو رفته و عقول ایشان در

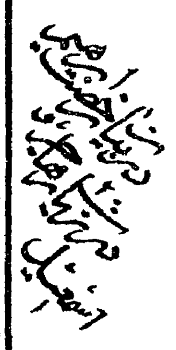
واشاره بآن فرموده

در وادی ضلالت سرگشته گشتند قاتلهم الله انی یؤفکون و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین و غیر کردانیدند امام از کتاب و سنت
خود و رسول و اوصیای اختیار نمودند و غیر ایشان را که نه چنین بودند امام کردانیدند و قال عز و جل ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون
ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم
ان کانوا صادقین و قال عز و جل افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا یسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون و قالوا سمعنا
و عصینا بلکه امامت از فضل خدا است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و چگونه اختیار امامت دوست می دارند
با شد حال آنکه امام عالمی است که هرگز جاهل نشود و داعی است که نکول نکند معدن قدس و طهارت و نسک و زهادت و علم و عبادت مخصوص بدعوت رسول
و نسل مطهر بتول غیر مغموز در نسب و صاحب حسب و نسب مکرم از قریش و ذروه عظمی از هاشم و عترت از رسول و شرف اشراف و فرع از عبد مناف
نامی العلم و کامل الحلم عالم بسیاست مفروض الطاعة قائم بامر الله حافظ دین الله و نیز از معبد العزیز که انبیا و ائمه هدی خزن علم و حکم او سبحانه اند
حق تعالی ایشان را عطا فرموده و غیر ایشان را نداده پس علم ایشان فوق علم اهل زمانست قال الله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا
یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و قال عز و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و قال الله ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة
فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم و در حق پیغمبر خود فرموده که و کان فضل الله علیک عظیما و در حق ائمه اهل البیت
و عترت و ذریت او فرموده که ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن
به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا و نیز از عبد العزیز که هرگاه حق تعالی بنده را از بندگان خود برگزیند از برای امور عباد خود سینه او را منشرح
کرداند و ینابیع حکمت را در قلب او ابداع نماید و علوم را با و الهام نماید پس هیچ که بهیچ جواب درنماند و از صواب منحرف نشود و معصوم باشد از جمیع
زلل و مؤید و موفق باشد از جانب او سبحانه و از جمیع خطایا و عثرات و معاصی ایمن کرده و حق تعالی او را متمیز به این جلیله کرامت فرماید تا حجت باشد بر
بندگان او و شاهد او بر خلقان او و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس ای عبد العزیز آیا مردمان بر مثل این کس قدرت
دارند تا او را اختیار کنند و او را مقدم دارند بر خود یا آنکه مختار ایشان باین صفت است تا امامت ایشان توان کرد و چون از این فوق قدرت ایشان
است پس بر خدا واجب است که شخصی که شایسته امامت باشد نصب فرماید که او مبعوث و او را امام گردانند و نیز از پیغمبر خود مردمان را اختیار فرماید
تا مطیع و منقاد او شوند و جمیع اوامر و نواهی وی چه از این بگذرند و با هوای نفس خود هرکه را خواهند امام سازند ایشان حق تعالی ذم ایشان
فرموده در کتاب خود حیث قال و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و قال عز فتعسا لهم و اضل اعمالهم
و قال کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار حاصل که متبرک شد آنچه بیان کردیم چون ابراهیم را از موی
بکلمات مذکوره و او را بعضی از ذریت او که اهل عصمت اند امامت داد بیم و اذ جعلنا البیت و یاد کن که چون گردانیدیم خانه کعبه
مثابة جای بازگشتن للناس برای مردمان یعنی زیارتگاه و مثال ایشان بر وجهی که هر سال از اطراف بجوانب متوجه از شوند بجهة
مناسک و هر چند یک بار بیایند ارزوی از شوند تا باشند که بعد از معاوده از باز رجوع کنند در روایت آمده که قصد عود باز مکان موجب زیادتی
عمر است و قصد عدم عود باز موجب قرب اجل یا مراد بمثابه موضع ثواب است که مردمان بجهة ادای مناسک حج و عمره مثاب شوند و امنا و موضع
امن یعنی که هر که داخل شود متعرض او نشوند لقوله حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم یا موضع ایمنی خائف از عذاب آخرت چه حج
مکفر ذنوب متقدمه است و ناچار باید که حاجی ملتجی باشد مؤاخذ نشود ملکه مطعم و مشرب و او نسک کند تا با تضرع از اینجا بیرون آید بر هیئت حالی
ایمن و این مخصوص است باسلام بلکه قبل از اسلام نیز هیچکس قاتل پدر را در حرم می یافت متعرض او نمی شد و این حکم از زمان اسمعیل بوده
و شاید که بیت مصدر علم و علم کعبه است از اعلام غالبه مانند النجم و الصعق الثریا و مثابه بمعنی مرجع است از ثاب بمعنی رجع و بمعنی
موضع ثواب چنانکه گذشت و امن بمعنی مامن است مانند بعد الکه بمعنی و عد است و تسمیه آن بیت به بیت الحرام جهة آنست که حرام است که
کسی داخل شود و تسمیه آن بکعبه جهة آنست که مربعست و تسمیه بیت المعمور و تسمیه بیت المعمور بجهة آنست که مربعست و تربیع او
جهة آنست که کلماتی که بنای اسلام بر آنست چهار اند و آن این است که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر قوله و اتخذوا و امر زاده قول است
و تقدیر آنست اذ قلنا اتخذوا یعنی گفتیم مؤمنان را که بعد از آنکه شرح حرم را دانستید فرا گیرید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست بابراهیم مصلی
موضع نماز و یا عطف است بر مقدر که عامل اذ است یعنی اذکروا واعهد وا یا اعتراض است معطوف بر مضمر و تقدیر آنکه توبوا الیه واعهدوا یعنی یاد کنید نعمتها
و فرا گیرید مقام ابراهیم را نماز گاه حق فراز نماز طواف و منصوص است که در مقام ابراهیم کنار دند در عز اینکه در خانه آن حضرت است و مقام ابراهیم حجری است که
کرده شده که اثر قدمهای مبارک آن حضرت بر او است یا موضع حجر است که در حین دعوت مردمان به حج بر بالای آن ایستاده بوده و مذاکره و بنابر آنکه آن
امام دفع بنای بیت معظم بوده و در روایت آمده که روزی رسول صلعم بمقام ابراهیم آمد عمر گفت هذا مقام ابراهیم گفت بلی یا رسول الله افلا نتخذه مصلی فرمود که
مامور نشده ام هنوز آفتاب غروب نکرده بود که این آیه نازل شد مراد اینست بکعبه از طواف در مقام ابراهیم و نسبت از ائمه هدی صلوات الله علیهم و فقهاء
ما از این دلالت کرده اند بر آنکه نماز طواف فریضه است چه حق سبحانه امر فرموده و ظاهر امر معنی وجوبست و این نماز در مقام ابراهیم غیر از صلوة طواف
نماز دیگر که واجب باشد نیست از نماز واجب باشد و بعضی از عامه بر استحباب رفته اند چنانکه بنابر این دلالت ظاهر است و مخالف مذهب خود و اخبار ائمه



کہ چون رسول صلعم از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابرهیم شد و دو رکعت نماز آنجا بگذارد و این آیه تلاوت فرمود که واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی و گویند
نزول مقام ابرهیم همه حرم است و نزد بعضی حرم مکه موافق حج است و اتخاذ آن برای مصلی آنست که در او دعا کنند یا موضع قربت مرتکب شوند پس بنا
بر این عرفه و مزدلفه و منی نیز داخل باشد و صحیح آنست که مقام ابرهیم موضعی است که امروز بدین اسم مشهور است و مراد با تخاذ آن اداء صلوة است در
آن هم چنانکه از صادق علیه السلام مرویست که امر بالصلوة عند مقام ابرهیم بعد الطواف یعنی امر فرموده شد بنماز کردن نزد مقام ابرهیم بعد از طواف و نیز
از آنحضرت سوال کردند که اگر شخصی طواف فریضه کند نماز نزد مقام ابرهیم فراموش کند و بجا بگذارد فرمود یصلیها و لو بعد ایام ان الله قال
واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی نماز نزد مقام ابرهیم بگذارد و اگر چه بعد از چند روز باشد زیرا که حق تعالی در کریمه واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی
باین امر فرموده و این ظاهر تر است نسبت با قوال دیگر زیرا که از اطلاق مقام ابرهیم مفهوم نمیشود مگر مقام معروف که در مسجد الحرام است و از ابی جعفر
مرویست که سه سنگ از بهشت بدنیا نازل شد یکی مقام ابرهیم دوم حجر بنی اسرائیل سیم حجر اسود و این سنگی بود سفید تر از کاغذ که حق تعالی با برهیم
فرستاد و ابرهیم آنرا در رکن بیت الله وضع فرمود و بجهت آنکه اهل خطایا مس آن میکردند سیاه گشت و در مقام دلالتی ظاهر است بر نبوت حضرت ابرهیم
زیرا که حق تعالی سنگ را در زیر قدم او مانند گل گردانید تا آنکه هر دو قدم او در آن فرو رفت و سبب این چنان بود که چون ابرهیم از هاجر اسمعیل
آورد و ساره بر آن رشک برد حق تعالی ابرهیم را امر کرد که هاجر و اسمعیل را از نزد ساره بموضعی دیگر برد که رشک نیاید گفت با خدایا
ایشانرا کجا برم فرمود هر جا که جبرئیل ترا امر کند پس ایشانرا همراه گرفت و میبرد و جبرئیل در پیش او میرفت و هر بقعه خوش که میدید گفتی اینجا فرود آیم
جبرئیل گفتی نه فرمان نیست تا بموضعی رسید که امروز مسجد الحرام است آنجا نه آبی بود و نه گیاهی و نه آبی جبرئیل گفت این حرم خداست و حق تعالی اینجا
خانه محترم بنا کند پس ابرهیم ایشانرا آنجا فرود آورد و اسمعیل طفل بود پس ایشانرا بخدا تسلیم کرده باز گشت و چون مدتی بر آمد اسمعیل بزرگ
شد و هاجر وفات کرد و جرهمیان که بتجارت از نواحی شام بیمن تردد میکردند آنجا فرود آمدند اسمعیل از ایشان زنی خواست و چون عهد بعید
بر آمد ابرهیم از ساره دستوری خواست تا بیاید هاجر و اسمعیل را زیارت کند گفت برو بشرط آنکه از پشت راحله فرود نیائی و ندانست که هاجر
رحلت کرده پس چون ابرهیم آنجا آمد جائی دید از مردم آباد و قبیله بزرگ فرود آمده طلب اسمعیل کرد گفتند بحرم بصید رفته زن اسمعیل از
خیمه بیرون آمد و گفت کرا میخواهی گفت شوهر ترا اسمعیل را گفت حاضر نیست ابرهیم گفت هیچ طعامی و شرابی داری جواب داد که هیچ چیز و هیچکس در خانه
نیست گفت چون اسمعیل باز آید او را بگوی که پیری بدین صفت اینجا آمد ترا سلام رسانید گفت آستانه در را بگردان که موافق و مناسب تو نیست و رفت
چون اسمعیل باز آمد بوی ابرهیم شنید گفت این هیچ غریبی اینجا آمد گفت اری پیری بدین صفت اینجا آمد و بسیار در استخفاف او کوشید آنگاه گفت چیزی وصیت
کرد و چون میرفت گفت سلام مرا با سمعیل برسان و با او بگوی که آستانه در را تغییر ده که مناسب بحال تو نیست اسمعیل گفت هیچ طعامی و شرابی نخواست
گفت دیدی آن پیر خیر باو نام گفت پدر من بوده که ترا طلاق فرموده پس زن را طلاق داد و چون مدتی از آن بر آمد باز ابرهیم از ساره دستوری طلبید ساره او را رخصت
داد بشرط مذکور پس ابرهیم متوجه آن صوب شد اتفاقا این نوبت نیز اسمعیل بصید رفته بود چون بدر خیمه رسید زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و گفت فرود
آی و ساعتی استراحت فرمای تا اسمعیل از صید باز گردد گفت فرود نمیتوانم آمد لیکن هیچ طعامی و شرابی داری گفت اری پس برفت و گوشت و شیر آورد
ابرهیم در پشت شتر از آنجا بخورد و دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید برکت خواست ایشانرا از خدا در خواست در حدیث است که اگر زن اسمعیل نان و خرما
آورده بودی برکت دعای ابرهیم در همه روی زمین هیچ جا گندم و جو و خرما بیش از زمین مکه نبودی زن گفت ای پیر ساعتی فرود آی تا سرت را بشویم و شانه کنم
و گرد راه از تو زایل گردانم گفت مرا بی عذری نیست که فرود آیم و نمیتوانم که فرود آیم لیکن سنگی بیار تا یک پا بر او نهم و پای دیگر در رکاب باشد زن
اسمعیل سنگی بیاورد و در زیر قدم وی نهاد ابرهیم یک پا بر آن سنگ نهاد تا یک جانب سرش را بشست و اثر پای ابرهیم در آن سنگ بماند پس
سنگ بجانب دیگر آورد ابرهیم پای دیگر بر آن سنگ نهاد تا جانب دیگر سرش را بشست و اثر آن پای نیز در آن سنگ ظاهر گشت پس آن پای را نیز در رکاب
نهاد و گفت شوهرت که باز آید بگو که پیری بدین صفت آمد ترا سلام رسانید گفت آستانه درت بغایت مستقیم است و نیکوست آنرا نگاهدار پس
وداع کرد و برفت چون اسمعیل باز آمد پدر را اندر یافت بوی او شنید و باز گفت کسی اینجا آمده بود گفت پیری نورانی و نیکو خو اینجا آمد و
بسیار مدح و ثنای او بگفت اسمعیل گفت دیگر باره او چیز بخواست گفت طعام او کردم و سرش را شستم و بسیار مبالغه کردم فرود نیامد این
اثر قدم مبارک اوست که بر بالای شتر قدم بر آن نهاده گفت چه پیغام داد گفت ترا سلام رسانید و گفت آستانه در را نگاهدار که مستقیم است
تبدیل آن مکن گفت دانی چه کس بود گفت نه گفت او پدر من است ابرهیم خلیل الرحمن و این روایت از ابن عباس منقولست و علی بن ابرهیم نیز [illegible]
کرده و او از ابن عمیر و ابن عمیر از امام صادق علیه السلام مانند آن اختلافی در الفاظ [illegible] و در اخبار و آثار از آنحضرت نقل کرده که اسمعیل بزرگی
السلام افتاد و بسا مکر نسبت بوسیله تر و اثنی دیگر از آنحضرت ماثور است که ساره ابرهیم علیه السلام را در خصومت در کرد که بیشتر از یکشب از هجر او نشود و از بالا
در از کوش فرود نیاید گفتند یا ابن رسول الله میان او و هاجر مسافت بعید بود چون در یکشب باز آمد فرمود که طی الارض شد برای او تا در یکشب مسافت
چند روزه راه را طی کرد و از انس مالک روایت کرده اند که گفت من اثر انگشتان و پاشنه در آن سنگ دیدم و بعد از آن از بسیار مسح مردم دست آن اثر مندرس
گردید تا اثر آن زایل شد و عبد الله عمر از پیغمبر صلعم روایت کرده که رکن و مقام دو یاقوت بودند از یاقوتهای بهشت که حق تعالی در زمین فرستاد و
روشنائی نور آنها از نور آنکه اگر همچنان روشن بودی همه زمین از مشرق تا بمغرب بنور ایشان منور بودی و مرویست که چون ابرهیم علیه السلام با اسمعیل
ملاقات کرد امر الهی در رسید برفع خانه بر اساسی که قبل از او بود در زمان آدم چنانکه مذکور خواهد شد بعد از تمام ایشانرا امر فرمود که





از لوث اصنام و سایر خبائث پاکیزه ساختند یعنی نگذارند که عبده اوثان انجا ایند و بتان را که در انجا نهاده اند بپرستش آن مشغول شوند کما قال جل
ذکره **وَعَهِدْنَا** و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم **إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ** بسوی ابرهیم و پسرش اسمعیل **أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ** اینکه پاک
سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی از هر چه لایق نباشد **لِلطَّائِفِينَ** برای طواف کنندگان و دور زنندگان و گرد آن **وَالْعَاكِفِينَ**
و برای مجاوران و اقامت کنندگان و یا برای معتکفان در آن **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و برای رکوع کنندگان در آن و سجده نمایندگان یعنی نماز کنندگان و امیر
المؤمنین علیه السلام نیز بفرموده حضرت رسالت صلعم این فرمان بجای آورده برپشت آنحضرت بالا رفت و خانه کعبه را از اوثان و ارجاس پاک ساخت و حسان بن ثابت در
این باب مدحی گفته و در روضة الاحباب و غیر آن از کتب مذکور است و از آنست که قیل لی قل لعلی مدحا مدحه یخمد نارا موصدة قلت لا اقدم فی مدح
امرء حار ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده وعلی
واضع اقدامه فی محل وضع الله یده ومعنی ابیات این است که مرا گفتند مدحی در شان امیر المؤمنین بگو که مدح وی نشاند آتش سوزان دوزخ را
گفتم اقدام نمیتوانم کرد در مدح کسی که در وی صاحب عقل حیران شده در مذهب خود و بپرستش او میل کرده و پیغمبر فرمود در شبی که بمعراج رفتم
فاذا گفت حق تعالی ید قدرت را برپشت من نهاد تا آنکه خنکی آن بدل من رسید و علی پای خود را بر موضعی نهاد که حق تعالی ید قدرت خود را بر آنجا نهاده
بود یعنی پشت حضرت رسالت صلعم و از این کلام شمه از رتبه امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود اگر در بدایت کلام ان در آیه کریمه مثل اینکه مصدریه
باشد حرف جر در او مقدر و تقدیر آنکه بان طهرا و یا آنکه مفسره باشد بجهت آنکه عهد متضمن معنی قول است یعنی گفتیم ایشان را که تطهیر بیت کنید از
اوثان و انجاس و رکع جمع راکع است چون طلبه و طالب و سجود جمع ساجد چون عدول و عادل و مفسران در تطهیر کعبه چند چیز گفته اند یکی آنکه مراد تطهیر
آنست از فرث و دم چه قبل از ابرهیم مشرکان انجا ذبح میکردند و انجا را بدم ملطخ میساختند و سرگین بر انجا میانداختند و این قول جبائی
است دوم آنکه مراد تطهیر آنست از اوثان که مشرکان قبل از ابرهیم بر در کعبه معظمه مینهادند و میپرستیدند و این قول مجاهد و قتاده است سوم
آنکه مراد بنای آنست بر طهارت و توحید کقوله تعالی **أَمَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ** و اولی عموم تطهیر است تا شامل منع جمیع انجاس باشد
از آن حتی که جنب و حایض و نفسا و متنجس و سایر اهل حدث اصغر و اکبر را جایز نباشد طواف و اعتکاف در بیت بدانچه تحقیق تفضیل است بر سایر بقاع
و تمیز و تخصیص او و نزد سعید جبیر مراد بطائفین مسافرانند که از اطراف و حوالی متوجه او میشوند و مراد بعاکفین مقیمان و نزد ابن عباس مراد بعاکفین
مصلیانند که در حین نماز قیام میکنند و مراد برکع و سجود در حسن جمیع مسلمانانند اگر از ایشان اهل اسلام در رکوع و سجود اند و عطا گفته که اگر طواف
کنند از طائفین اند و اگر نشسته اند از عاکفین و اگر نماز گذارند از رکع ساجد اند و قول اصح و اشهر آنست که مراد بطائفین زایران خود
بیت اند بعاکفین مجاوران و ساکنان حرم و برکع و سجود نماز گذارندگان در حدیث آمده که حق سبحانه در هر روز صد و بیست رحمت بکعبه معظمه میفرستد
شصت برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای نظر کنندگان و در خبر است که النظر الی الکعبة عبادة و گفته اند المقام بمکة سعادة
والخروج منها شقاوة و اینکه در حدیث واقع شده که مکه و مدینه هست مجاوره مدینه نظر بما نسبت که حضرت رسالت صلعم مکه را هجرت نموده
امده در مدینه متوطن شد و صاحب کنز العرفان در تفسیر این آیه اورده که مقام ابرهیم معروف و مشهور است که از محل صخره است که اثر قدم او در آنست
نه آنکه مراد از آن جمیع حرم یا عرفه یا مشعر و منی باشد و غیر آن هم چنانکه قول بعضی است چه این خلاف ظاهر است و غیر مشهور و صاحب کنز العرفان گفته
که در این مقام چند حکم است اول استحباب تکرار حج لقوله مثابة ای مرجعا و مفهوم رجوع مقتضی عود است با تجدید آن بوده باشد لهذا سنت
استحباب عود و در حدیث آمده که من رجع من مکة وهو ینوی الحج من قابل زید فی عمره ومن رجع من مکة وهو لا ینوی العود الیها فقد قرب اجله
و ترجیح ایجاب بیت در صلاه این قسم ذکر یافته دوم وجوب صلوة در مقام ابرهیم بجهت امر باینکه آنرا مصلی گیرند و امر از برای وجوب و مراد دو رکعت
نماز طواف است نیز که صلوة نزد او واجب نیست غیر از این دو رکعت بلا خلاف و این مروی است از صادق علیه السلام و حسن و قتاده و سدی نیز بر این اند و اجماع اصحاب
بر این است و مالک و ابو حنیفه نیز قائل اند با این و احمد و شافعی بر استحباب آن رفته اند و قول اشهر وجوب است دلیل بر این است سوم وجوب طواف
کریمه **وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ** دلیل بر وجوب است و طواف از جمله ارکان است که منقول است از پیغمبر صلعم و ائمه هدی علیهم السلام و ابن بزرگوار ارکان حج باشد را ان
عمدا باطل میشود نه سهوا چه در حال سهو واجب است که هر گاه یاد آید اداء آن واگر متعذر باشد استنابه کند و از بعد از سعی طواف نسا واجب است
و اگر عمدا ترک کند مبطل حج نیست بلکه واجب است عود برای ادای او و اگر سهو ترک کند استنابه جایز است و اگر چه بر عود قادر باشد چهارم قول **وَعَهِدْنَا
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا** امر است ایشان را بتطهیر و دلالت بر آن دارد که واجب تجنیب نجاسات از بیت و مسجد این ظاهر است و قول تجنیب اصنام و عبادت
اوثان و اگر چه از نیز واجب است تجنیب ظاهر امر وجوب تطهیر است برای طائفین و عاکفین و رکع و سجود پس واجب تطهیر باشد لذا نیز با آنکه ظاهر است
بر وجوب تجنیب نجاسات از مساجد لقوله صلعم جنبوا مساجدکم النجاسة و ممکن است جواب داد باینکه لام برای غایت است مانند لدوا للموت و ابنوا
للخراب پس هر گاه واجب باشد ازاله نجاسات برای طائفین پس وجوب ازاله نجاسات از مطرح اولی باشد پس جایز نباشد داخل شدن نجاسات
عینیه و حکمیه و هم چنین است کلام در معتکف و مصلی پس اگر مکلف مسجد را بر اخلال کند عمدا طواف و اعتکاف و صلوة او باطل باشد بجهت آنکه مقرر است
در اصول که نهی در عبادات مستلزم بطلان است انتهی کلامه و اهل تحقیق و اصحاب ما گفته اند که بر آنند که اگر داخل خانه شود و اگر حرم و مسجد از ادناس تعلقات
گوید و گفته اند که تطهیر بیت بجهت ان ازاله ادناس و اوزار و تطهیر دل کند از ملاحظه اغیار **فرد** اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفا و خلعه خانه
ادنی از آن و چون کعبه معظمه در موضع واقع شده که غیر ذی زرع بود و از آب و گیاه خالی بود حب اضطرار و عجز اهل مکه اعطا در ادص بوبانی موضع



برای طواف و اینجهت حضرت ابرهیم از حق تعالی استدعای توسعه رزق نموده بموضع کما قال تعالی وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ و یاد کن ای محمد قصه که گفت ابرهیم
یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا اینمکانرا که برای بنیاد خانه ساختن ایم بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و
مسخ و بلا اهل او نیز از جور متغلبان و ظالمان خونکه ذا آمن یعنی ذا امن است کقوله تعالی فی عیشة راضیة پس از قبیل لابن و تامر است که بمعنی ذو لبن و
تمر است و یا فاعل آن محذوف شده و تقدیر اینکه امنا اهله کقولک لیل نائم پس از قبیل تسمیه محل باشد باسم حال یعنی بگردان اینشهر را شهری که ایمن
باشند اهل آن و از ابن عباس نقل است که مراد آنستکه حرام کردان صید آن و قطع شجره آن و قول صادق علیه السلام که هر که داخل شود ایمن کردد از سخط حق تعالی
و اگر وحش و طیر وارد او شوند ایمن باشند از آنکه ایذا باینها رسانند و یا برمانند اینها را تا از آن بیرون روند و نحل ابند راجع با یمعنی است و پیغمبر
در روز فتح مکه فرمود که اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ مَکَّةَ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فَهِیَ حَرَامٌ اِلٰی اَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ لَا تَحِلُّ لِاَحَدٍ قَبْلِیْ وَلَا تَحِلُّ لِاَحَدٍ بَعْدِیْ وَلَمْ
تَحِلَّ لِیْ اِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ پس این خبر و امثال آنکه مشهور است میان اصحاب دلالت میکند بر اینکه حرم امن بوده قبل از دعوات ابرهیم و بدعای او حرمت
آن تاکید شده و نزد بعضی بدعای وی حرام گشته و قبل از دعای او مانند سایر بلاد بوده و استدلال کرده اند بر این بقول حضرت رسالت که اِنَّ
اِبْرٰهِیْمَ حَرَّمَ مَکَّةَ وَاِنِّیْ حَرَّمْتُ الْمَدِیْنَةَ و گویند مکه قبل از دعای ابرهیم حرام بود بوجهی که غیر وجهی بود که بدعای او حرام شد پس حرمت اول بمنع حق
تعالی بود از اصطلام و انتقال و بتعظیم آن در نفوس و حرمت دوم بتعظیم آن بر السنه رسل پس معنی اینست که بار خدایا تعظیم این خانه را بر زبان
پیغمبران خود جاری کردان تا موجب مزید عظمت آن شود وَارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوه ها حق تعالی این دعا را
مستجاب فرموده حکم فرمود جبرئیل تا دهی از دهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقلع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه
طواف داده در زمین تهامه بر سر راس سه مرحله از مکه وضع کرد و این دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجا است و از جعفر صادق
است که مراد باین جمله ثمرات است از آفاق بجا و ... و از علماء مرویست که مراد بثمرات ثمرات قلوبست یعنی در دلهای مردمان انداز تا متوجه آن شوند بعد از آن ابرهیم
در قرار بود ما تخصیص فرموده گفت مَنْ اٰمَنَ آنرا که یعنی روزی ده هر که ایمان آورده مِنْهُمْ از آنانکه ساکن این شهر باشند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدا
و روز باز پسین پس مَنْ اٰمَنَ بدل است از اهله بدل بعض از کل بجهت تخصیص و چون ابرهیم از عموم سؤال او در فرزندی مؤدب شده بود ملک را مقید
ساخته بود مسالح حق تعالی در جواب او وَقَالَ گفت که وَمَنْ کَفَرَ یعنی و نیز روزی میدهم هر که را که نکرود و این عطف است بر من امن و تقدیر اینکه و ارزق
من کفر ... و فرمود بانکه رزق و ... عام است مؤمن و کافر را بخلاف امامت و تقدم در دین و محتملست که من کفر مبتدا باشد متضمن معنی شرط و خبر
آن قوله فَاُمَتِّعُهٗ قَلِیْلًا و لهذا فا در آن داخل شده یعنی هر که نکرود پس برخوردار کردانم او را از برخورداری اندک و کفر اگرچه سبب منع نیست لیکن
سبب تقلیل است باینوجه که متمتع و مقطوع باشد بحظوظ دنیویه و از توسل بنیل ثواب فی الهدا یراز معطو ساخته قوله ثُمَّ اَضْطَرُّهٗٓ پس مضطر و
بیچاره کردانم او را و بر وجه اضطرار و بیچارگی کشانم او را اِلٰی عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد بازگشتی است دوزخ بدانکه فا در
امتعه بنا بر وجه اول استینافیست و نصب قلیلا بر مصدریت یعنی تمتیعا قلیلا چنانکه باین مفسر شد و یا بر ظرفیت ای زمنا قلیلا یعنی زمانی اندک که ایام دنیا
است چه بنا بر نسبت حرمت و غایت قلت است و اضطرار بمعنی ... بوجهی که ممکن الانفکاک نباشد از او که هیچ کدام ... مقید او بوده باشد
و لهذا میگویند که فلان مضطر الی کونه و مخصوص بذم محذوف است ای بئس المصیر العذاب و در کنز العرفان آورده که در ذکر ثم که از برای تراخی است اشعار
است بآنکه قلت زمان تمتیع بر وجهی نبود که اقامت حجت بر او نتوان کرد بلکه بعد از مرور زمانی که اقامت حجت در آن واقع شده ایشان بر وجه اضطرار رانده شوند
بدوزخ و مراد باضطرار در حق ایشان آنست که چون او سبحانه عالم بود بر عدم انتفاع ایشان بآیات و دلایل عقل و بالطاف زواجر ایشان را در دید و طبع
واگذاشت تا آنکه طبیعت خبیثه ایشان را باسفل السافلین کشید شکی نیست که وجود شیء واجب میشود نزد وجوب سبب تام آن و آن شیء بمعنی اضطرار است
و سبب داعی طبیعت و عدم موانع الطاف الهیه و چون این مقرر شد بدانکه در این آیه چند فایده است یکی آنکه مراد بامن حرمت صید و قطع شجره و حشیش است
چنانکه در حدیث نبوی گذشت نه آنکه مراد امنیت از جدب و قحط دوم دلالت بر جواز سؤال رزق و توسعه از ملکه سؤال رفاهیت در معیشت
حسن خلق و طیب ماکل لقوله من الثمرات برآنکه اگر مراد قوت میشد که سد رمق میکند احتیاج بذکر ثمرات نمیباشد و از صادق مرویست که وهو ثمرات
القلوب ای حببهم الی الناس لیتوبوا الیهم و ترجمه حدیث در صدر آیه گذشت و از این فرع رد آنست که ثمرات را از آفاق حمل میکنند بانجا انکه هیچ میوه در بلاد
شرق و غرب نیست که در مکه یافت نشود و دیگر در فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتائیه در آن یافته اند سیم وصف مکه بامن و نیت دعا از برای اهل
او بکثرت رزق و غیر آن از نعم مشعر است بافضلیت او و افضلیت مجاورت در آن و حق سؤالی وارد میشود که هرگاه مکه افضل بقاع باشد پس چرا مجاورت در آن مکروه
است و جواب از این آنست که کراهت بجهت چند چیز است یکی خوف عدم احترام آن و سقوط محل آن از قلوب دوم خوف از مقارفه ذنب چه ذنب در آن عظیم است چون
تضاعف عقاب سیم هرآن وقت بر صحبت از موجب ملال است و مفارقت از آن باعث بر شوق باز چهارم از فواید مذکوره آنستکه نزد بعضی قبل از دعوه ابرهیم
در زمان ادم علیه السلام متصف بوده است بامنیت از خسف و زلازل و طوفان و غیر آن از انواع مهلکات و بدعای ابرهیم متاکد شده بامنیت و جمیع این اقوال در
مامتقدم مذکور شد تکرار از جهت ذکر آنست باسانید معتبره متعدده و قصه مهاجرت هاجر و اسمعیل بروایت ابن عباس و وهب منبه و ابرهیم بن هاشم از
پدر خود و او از نضر بن سوید نضر بن هشام و او از صادق علیه السلام آنستکه ابرهیم علی نبینا و علیه السلام در بادیه شام متوطن بود و چون ساره هاجر را بابرهیم داده
او با سمعیل حامله شد بعد از وضع ساره برو حسد برد و از این سبب اغمکین گشت چه فرزند نبود و محزون کرد و حین میانه ابرهیم بود با سمعیل مشغول شد
و از شرف ... ساره دور شد و بجهت این ابرهیم اذیت او از او رسانید ساره ابرهیم شکایت برد او اعدا معرض داشت خطاب آمد که در زمان اسحق المجد

مکه حرم

اگر نهال اخوت بگذاری بیخ بماند و اگر خواهی که راست گردانی شکسته شود و میخ آلت چون ستاره با تو مروت سر عجز دارد اشتر و هاجر را بتو بخشید او بر راه نخجیر شیان
مکذا و کرد شک برد بر هاجر و اسمعیل پس ایشانرا بر مرکبی نشانده از نزد او بیرون برد گفت خداوندا اینها را بکجا برم فرمود بزمین حرم من و موضع امن تو را دلا
بتعهد که خلق از آن کرده ام از زمین خود و آن مکه است پس جبرئیل را فرمود که براق برای ابرهیم برد جبرئیل برای ابرهیم براق آورد و او را بر براق سوار کرد و هاجر
و اسمعیل را بر مرکبی نشاند و میرفتند چنانکه قبل از آن که شنا گاه بر پشته دیدند سرخ رسیدند پیراهن در دخو چند بود جبرئیل اشاره کرد بموضعی که حجر الاسود
انجا موضع بود و گفت اینجا فرود آی و اسمعیل هاجر را فرود آورد و گفت ای جبرئیل این چه موضع است گفت موضعی معظم و با برکت است و خانه در اینجا بود که از ابتدا
المعمور میگفتند طوفان که آمد منبا بود حق تعالی از آمد شستوان بادان خواهد ساخت ابرهیم اسمعیل هاجر را انجا فرود آورد و برد و برای ایشان سایبانی ساخت تا در
زیر آن بغنوده بماند و مشکی که اندکی از آب داشت و خانه بود نزد ایشان نهاد جبرئیل گفت ای ابرهیم حکم حق تعالی چنانست که اینها را اینجا بگذاری و خود باز گردی
ابرهیم قصد رفتن کرد هاجر گفت یا خلیل الرحمن ما را بکه میگذاری گفت بخدا یکه با مرا و شما را اینجا فرود آورده ام و مرا در اینجا طعام و شراب دو چیز دشو
داد و مرا از شر شاره اقتی برود نگاه داشت هاجر گفت رضیت بقضاء الله و استسلمت لامر الله حسبی الله و علیه توکلت پس ابرهیم ایشانرا بخدا
تسلیم فرمود و مراجعت نمود چه ساره با او شرط کرده بود که از راحله پائین نیاید تا که باز گردد و چون بمحل ذی طوی رسید روی بجانب ایشان کرد و گفت رب
انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع الی قوله تشکرون و چون ساعتی از رفتن ابرهیم برآمد هاجر تدریجا آبی که در قربه بود باز خورد و بعد از
زمانی دیگر تشنه شد از غایت تشنگی و گرسنگی شیر از پستانش منقطع شد و چون آفتاب مرتفع شد اسمعیل از غایت تشنگی و بی شیری بزمین افتاد
و پای بر زمین میزد و میبالید هاجر درماند بیچاره شد پس برخواست بر کوه صفا برآمد بامید آنکه کسی را ببیند احوال از او معلوم کند هیچ
کس را ندید و باز گشته نزد اسمعیل آمد او را بسیار ضعیف و نزار دید گمان برد که فوت خواهد شد با خود گفت از نزد وی بروم تا جان کندن او را نه
بینم پس بر مروه برآمد تا کرد را هیچ جانب آوازی نیامد تا نزد فرزند برگشت او زنده یافت و همچنین میآمد میرفت بامید آنکه کسی را ببیند تا بار دیگر
او شوید ابی هیچکس را ندید و بار هفتم که بر مروه برآمد نگاه کرد نزدیک اسمعیل سعی کما بعد بود بروایت محمد بن اسحق چون هاجر اول بار که بر کوه صفا
برآمد تا نگاه کند که هیچ جا آبی یا آدمی هست یا از جانب مروه آوازی شنید بعد اینجا دوید بکوه مروه برآمد نگاه کرد کسی را ندید باز از جانب صفا همان آواز
شنید بصفا دوید هیچکس را ندید همچنین تا هفت بار میآمد میشد و در هر بار آوازی میشنید متحیر شد و آواز داد که اینجا وندا و فرمیدانم که تو
کیستی آواز تو میشنوم ترا نمیبینم بخدا برتو سوگند که اگر نزد تو فرجی هست بفریاد من رس که هلاک شدیم از نزدیک رسید حق تعالی بجهت مشقت ریاضت والت
این ضعیفه و بکا او را دلی از آن کار فرج کرد با بینها القصه از آن متابع میآمد هاجر بار آخر میرفت تا نزدیک رختی رسید که نزد اسمعیل بود از انجا
آواز آب بگوش او رسید از آن متعجب شد و نزدیک اسمعیل آمد آب در زیر قدم اسمعیل مشاهده کرد و در روایتی آمده که هر بار که از صفا بمروه و از مروه
بصفا میرفت از دو سر آب میدید و بگمان آب آن کوه دیگر میرفت تا در شوط هفتم آب را در زیر قدم اسمعیل مشاهده کرد و از وهب مرویست که تا بار
هفتم چون هاجر مایوس شد جبرئیل بیامد با شتر پای اسمعیل را بر زمین میمالید تا چشمه آب پیدا شد و در روایت اشهر آنستکه اسمعیل از جهت فرط
تشنگی و گرسنگی پاشنهای پای خود را بر زمین میمالید حق تعالی از زیر قدم او آبرا ظاهر ساخت و هر ساعت آب بیشتر میشد تا که بر روی زمین روانشد هم
از مروه نگاه کرد بسیار اضطراب میداد زیر پای اسمعیل نزدیکتر آمد دید که آب در زیر پای اسمعیل بر میجوشد بر روی زمین جاری شد میل زیاده دایره کرد را
گرد آن کرد و اطراف آنرا بلند ساخت و کویچه کند تا آب بر آن ها بنشیند و از اینجهت آنرا زمزم گویند چه زم بمعنی بلند بر داشتن و در فتن است پس قربه را
از آن پر کرد و آنرا مولام مرویست که رحم الله ام هاجر خدا بر هاجر رحمت کند اگر او آنرا منع نکردی و دهنه را دیر آب جاری بودی و هاجر اول بعبدا
که از آب سیر خورد هاتفی آواز داد که آب را از خود مترس که حق تعالی این آب را از برای ابیها پیدا کرده و این مشرب حجاج خانه او خواهد بود و بر دست اسل
انجا سیدا خواهد شد تا خلایق از اطراف عالم متوجه بجانب شوند هاجر خوشدل گشته ابراهیمان بخورد که سیر شد و آن آب هر روز زیاده می شد
و بعد از آن بیدا از پیش از بر که رفتن آب بر روی زمین روانشده زمین از گیاه سبز و تازه شد درختان تازه و سبز گشتند اتفاقا جماعتی از قبیله جرهم
بنا زد کانی از شام بیمن میرفتند در ذی المجاز و عرفات منزل کرده بودند از دور نگاه کردند مرغانی دیدند که پرواز میکردند گفتند البته در این حوالی
آب خواهد بود چه مرغ جائی پرواز میکنند که آب باشد و اگر نه گرد از ممبر پس مرغان را دیدند که از جوانب روی بدان موضع نهاده میروند و مرد در
اثر ایشان را دیدند و ایشان مر بر اثر مرغان میرفتند تا بمکه رسیدند نگاه کردند زنی و پسری را دیدند تنها بدیدند که اینجا درانست که احرام در
نواحی از آن تعجب کرده نزد هاجر آمدند و گفتند این تو چیستی یا امه گفت انسی گفتند اینجا هرگز آب نبوده سبب چیست یا پیدا شد که چیا میوا میکند تا ابی
شوی شوهر این چه حالست که تو میبینیم هاجر گفت من زن ابرهیم خلیل الرحمن ام و این پسر او منست و تمامی قصه خود را گفت دانستند که این ذکر قدرت حق
سبحانه است بر ایشان پس از هاجر طلب کردند هاجر بر بکر استرینه آب داد چون باز خورد یافتند شیرین و خوش مزه بود گفتند این آب ملک کیست هاجر گفت
ملک من و پسرم اسمعیل پس بر کوه برآمدند نگاه کردند زمینی سبز دیدند که مانند و میوه و سبزه آمده و مملو از درختان سر کشیده با شما دادی کیا و در
شریکی هست هاجر گفت اصل این آب ملک ما است و هیچکس را در آن دخلی نیست پس ایشان برفتند قوم خود را خبر دادند ایشان صاحب نزد گاو و گوسفند
بودند شادمان شدند و برخواستند و روی بدان موضع نهادند و در حوالی آن فرود آمدند و کسی نزد هاجر فرستادند که تو اینجا تنهایی و ما ندیم ندادی کسی
نیست که ترا و فرزندت را مددی نکنند ما را از این آب گیاه نصیبی تعیین کن تا اینجا در جوار تو متوطن شویم در خدمت تو و فرزند تو بواجبی اقدام نمائیم
هاجر گفت موقوف بر رخصت ابرهیم است در سر زمین ابرهیم نزد ایشان آمد هاجر از ابرهیم از طلب ایشان اینجا فرود آمده چیه دیدند بغیر از

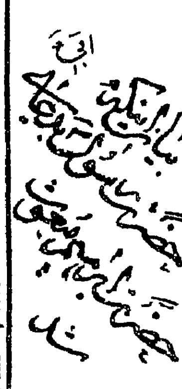
معیشت میکذرانیدند و ذخیره متکاری هاجر و اسمعیل بودند فرو نمیکذاشتند تا اسمعیل بزرک شد ایشان اصحاب صید بودند و بز اصید وحش بیابان
و مرغان از این خبر یافتند از اطراف و جوانب وی بدانجا نهادند و هر چه از متاع و میوه و انواع نعم بدانجا کشیدند و در دو نوبت در قوم که ابرهیم بزیارت
ایشان امد از کثرت مرغان و دواب بیابان مستر شد هر یک از جرهم بیاهرو دو بیك کوسفند به هاجر و دو کوسفند با سمعیل می بخشیدند و باز معیشت
میکذرانیدند و فضایل زمین مکه در نهایت قصوی است و در خبر است که در بدایت خلق اول بقعه از زمین که خدا افرید مکه بود و بعد از ان زمین را از زیر
او منبسط ساخت از اینجهت او را ام القری میکویند یعنی اصل همه زمین و در روایت امده که چون خواست خدا را براه بکردند و باساس ابرهیم سنکی لوحی
یافتند برانجا نقش کرده که انا الله ذو بکة منم خدا سکه خدا و ند مکه ام حرام کردم انرا از ان روز که اسمان و زمین را افریدم و افتاب و ماه خلق کردم و
چون این دو کوه انجا افریدم هفت فرشته را موکل کردم بر او و اینخانه را زایل نشود تا کوهها زایل نکردند و برکت کردم اهل انرا در اب و شیر و نیز در روایت
امده که چون ادم ع بزمین امد از شیاطین ترسید و استعاذه نمود بخدا از شر او حق تعالی جمعی فرشتکانرا فرستاد تا او را از جمیع جانب مکه در امدند
حق تعالی انقدر که فرشتکان ایستاده بودند حرم کردانید حد حرم نیز از اهل البیت علیهم السلام چنانکه فرسخی در چهار فرسخ است و از جمله فضایل مکه و کعبه
انستکه سغیبر ص چون خواست که بمدینه هجرت کند بیامد طواف خانه کرده استلام حجر فرمود و چون بمیان مسجد الحرام رسید بخانه نکاه کرد و کفت من
میدانم که در همه روی زمین از تو جائی فاضلتر نیست و از تو محبوب تر نزد حق هیچ جای دیکر نیست و من ترا دوست میدارم و لیکن کافران نمیکذارند
که در اینجا مقام کنم بعضی از ازواج رسول ص کفتند اکر نه هجرت ضرورت بود ما از این بقعه مبارکه مفارقت نمیکردیم چه هیچ جای با سما از اینموضع
نزدیکتر نیست و در هیچ جا ماهتاب خنك تر و روشن تر نماید که در مکه و دلها به هیچ مکانی خوشحال و خرم نشود که اینجا و امنتر از موضع مبارك بر جهی
است که اکر شیر با کاو و بوزنه با اهو و سك با خرکوش در یکجا باشند هیچکدام بدیکری ضرر نرسانند همه زیکدیکر ایمن باشند و مادام که در حرم
باشند کبوتران و مرغان بر سر و پشت مردمان نشینند و کسی را زهره ان نباشد که ایشانرا تعرض رساند عبدالله بن عمر روایت کرده که جمعی بطوف مرد
امده بودند وحوش و طیور انجا با ایشان انس کرفتند یکی پای اهوی بکرفت کفتند سنت از این مکار و ری ساعتی بکه داشت اهو بول کرد ان مرد چون قیلوله کرد مار
بیامد و بر سینه او خوابید چون از خواب درامد کفتند بنکر بدان بحرمتی که بوحش حرم محترم کردی ترا چه پیش امد هر چند که خواستند که انمار را دور کنند
میسر نشد تا انکه ان مرد از ترس از جهد کرد و بعد از ان از سینه او برخواست و برفت امام محمد باقر ع روایت کرده که با پدر خود علی بن الحسین ع طواف میکردم
مردی نزد امد با پدر کفت مسئله میخواهم از تو معلوم کنم پدرم جواب نداد تا از طواف فارغ شد بمقام ابرهیم امد نماز کذارد چون فارغ شد بنشست کفت انسائل
چه کس بود مرد بر پای خواست و کفت منم یا ابن رسول الله فرمود سوال چه بود کفت خبر ده مرا از ابتدای طواف اینخانه و ابتدای بنای ان و کیفیت و سبب ان بکو
کفت تو از کجائی کفت از شام فرمود از کدام شهری کفت از بیت المقدس فرمود تو توریة و انجیل را بخوانی کفت اری فرمود بدانکه ابتدای طواف از وقتی بود که حق تعالی
ملائکه را کفت انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان کفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء حق تعالی در جواب فرمود انی اعلم ما لا تعلمون ایشان کفتند
مبادا که بر حق تعالی اعتراض کرده باشیم و بر ما خشم کرده پس بتضرع تمام بکرد عرش میکردیدند و اظهار ندامت از انقول خود کردند می نمودند حق تعالی بنظر رحمت
در ایشان نکریست و بعد از ان در زیر عرش خانه بنا کرد بر چهار ستون از زبرجد سبز و غاشیه انرا از یاقوت سرخ ساخت و انرا بیت الضراح نام نهاد
و فرشتکانرا امر کرد که طواف عرش را بکذارند و بطواف اینخانه مشغول شوند و انخانه را بیت المعمور میکویند و اینکه در قران فرموده که والبیت
المعمور مراد اینخانه است و هر روز هفتاد هزار فرشته در ان میروند و زیارت میکنند تا روز قیامت و باخر ان نمیرسند بعد از ان فرشتکان را از زمین
فرستاد و فرمود که بر روی زمین خانه بنا کنید بطول و عرض و ارتفاع و هم چنانکه شما اینخانه را طواف میکنید اهل زمین طواف انخانه
کنند ان مرد کفت صدقت یا ابن رسول الله هم چنانست که تو میکوئی ای پسر رسول خدا و مجاهد روایت کند که ادم ع از زمین هند پیاده بحج امد
و جبرئیل دلیل او بود بخانه کعبه او را خبر کو بید که مجاهد را کفتم چرا ادم پیاده امد کفت کدام چهارپا بر اقوه از تو که و بار بر داده هر کام
که او می نهاد شهر و نهر زاده قاب بود و هر جا که پای نمی نهاد امروز معموره است چون بمکه امد جبرئیل مناسك حج را با او تعلیم نمود و چون از حج فارغ شد
ملائکه او را تهنیت کردند و کفتند بر تو بحج حق تعالی حج ترا قبول کند ما این خانه را قبل از تو بدو هزار سال زیارت کرده ایم کفت در طواف چه می
کفتند کفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس ادم در حین طواف این تسبیحات اربع میکفت حق تعالی فرمود که و لا حول و لا قوة
الا بالله نیز زیاده کن ادم امتثال امر الهی کرده بهمین طریق در طواف میکفت و چون ابرهیم طواف میکرد تسبیحات ادم را بهمین وجه میکفت از علی
اعلی خطاب رسید که العلی العظیم را در این سپرای ابرهیم ع فرمان بجای اورده در طواف میکفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از ابن عباس مرویست که ادم چهل حج پیاده کرده از زمین هند بمکه و از ابی جعفر ع مرویست که ادم ع از
ناحیه شام هزار بار پیاده بطواف اینخانه امده بقصد زیارت حج و سیصد بار بزیارت عمره و بر کاو نشسته نیز طواف میکرد و انخانه همچنان برجا
بود تا زمان نوح ع و چون وقت طوفان رسید حق تعالی انرا باسمان چهارم برد و بروایتی دیکر باسمان هفتم و چون طوفان بر طرف شد جای ان
خانه خالی ماند تا بروزکار ابرهیم حق سبحانه ابرهیم و اسمعیل را ببنای ان امر فرمود ایشان ببنای ان اقدام نمودند کما قال عز و علا و اذ یرفع ابرهیم
القواعد و یاد کن وقتیکه بر میداشت ابرهیم اصلها و اساسها را من البیت از خانه کعبه و اسمعیل عطف است بر ابرهیم یعنی اسمعیل
شریك پدر بود در رفع قواعد باینوجه که هر یك از طرفی از خانه کار میکردند یا بنوبت دیوار را بر میاوردند و اصح انستکه اسمعیل سنك جمع
میکرد و بدست ابرهیم میداد و او بنا وضع میکرد و بنا بر این چون که اسمعیل را دخلی بود در بنا بنا بر ان معطوف شده بر ابرهیم و بدانکه بر رفع

مصانع مجتمعه حکما بیشت از مال انّما ضیه و قواعد جمع قاعده است بمعنی اساس و این از صفت غالبه است ماخوذ از قعود بمعنی ثبات و ملتبس بدکه مجاز باشد
از مقابل قیام و عنده قعدک الله و رفع از معنی بنا نهادن است برا زچیره فعل نقل است از هیئت انخفاض بهیئت ارتفاع و محتمل است که مراد
بقواعد ساقات بنا باشد چه هر ساقه قاعده از چیزیست که وضع کرده شده است بر فوق آن زمینا از چیزیست که فانحه است و رفع از بنا ساقات
و گویند مراد از رفع مکانت و اظهار شرف است تعظیم او و دعوت مردمان بحج او و در ابهام قواعد و تبیین آن تفخیم شان از قواعد است و در مجمع و غیره
که از ابن عباس و عطا مرویست که آدم عم بنای کعبه نمود و چون بمرد در هنگام طوفان مندرس گشت ابرهیم مامور شد بتجدید آن و این قول از ائمه هدی عم
نیز ماثور است پس مراد بقواعد اصول بناست که قبل از زمان ابرهیم بوده و نزد مجاهد مراد برفع قواعد انشای است با مر حق تعالی و نزد حسن اول
کسیکه حج خانه کعبه کرد ابرهیم بود و در روایات اصحاب ما وارد شده که اول کسیکه حج خانه کعبه کرد آدم بود چنانکه بعد ازین ذکر کرده شود و از باقر عم روایتست
که حق تعالی در تحت عرش چهار اسطوانه وضع فرمود و آنرا ضراح نام نهاد و آن بیت المعمور است و ملائکه را بطواف آن امر فرمود و بعد از آن بعضی ملائکه
را امر کرد بانکه در زمین خانه بر مثال او و قدر آن بنا کردند و کسانی را که در زمین بودند بطواف آن امر فرمود و عیاشی باسناد خود از صادق عم روایت
کرده که حق تعالی حجر الاسود را از بهشت با آدم فرستاد تا رکن خانه وضع کرد و آنخانه از در زبرجد سفید بود و در حین طوفان آنرا باسمان برد و اساس
او بماند و از دره بیضا است و محاذی این اساس و بعد از آن حضرت فرمود که هر روز هفتاد هزار فرشته باین خانه داخل میشوند که تا زبان
مراجعه نخواهند کرد تا قیامت پس ابرهیم و اسمعیل را امر کرد تا بنای بیت کنند بر آن قواعد و از امیر المؤمنین عم روایتست که اول چیزیکه از
آسمان بزمین نازل شد خانه کعبه بود و آن یاقوت سرخ بود و چون در زمان نوح قوم او در فسق و فجور افراط کردند حق تعالی آنرا باسمان برد و بعد از
آن ابرهیم و اسماعیل ببنای آن مامور شدند و نیز از باقر عم مرویست که اسمعیل اول کسی بود که زبان او منشق شد بعربیت و در حینی که بنای کعبه
کردند ابرهیم با اسمعیل میگفت هابی ای ابن یعنی سنگ بده و معنی اینکه سنگ بمن بده و اسمعیل بر او میگفت یا ابت هاک حجرا ای بگیر سنگ را پس ایشان
هر دو زبان یکدیگر را میدانستند و در حدیث است که چون هر دو مامور شدند برفع قواعد کعبه گفتند با وجدا یاد کرده ام بقعه بنا از کنم فرمود که
در بقعه که قبه آدم بر آن بود و آن قبه از زمان آدم تا زمان طوفان نوح و چون هنگام طوفان بنا غرق شد حق تعالی آن قبه را باسمان رفع فرمود و آن موضع آن
غرق نشد و اصلا آب بر او نرسید و لهذا آنرا بیت العتیق میگویند یعنی خانه آزاد از غرق پس جبرئیل را امر کرد تا موضع آن قبه خط بر کشید
و ابرهیم و اسمعیل بر بالای او بنا کردند و جبرئیل قواعد آنرا از بهشت باز آورد و حجر الاسود را نیز از بهشت آورد و در اول سفید تر از برف بود
و سیاهی آن از مس کفار و فساق باز رسید سیاه گشت و گویند حق تعالی نقل میکرد از ... ابرهیم بنای آن میفرمود تا دفعت کرده شد
و بعضی مفسران گفته اند که کعبه از سنگ پنج کوه بنا کردند طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی و حراء اساس و قواعد از حراء بود و چون بموضع
... رسیدند که حجر الاسود است هر سنگ که بر میداشتند در بنا مینهادند قرار نمیگرفت ... ابو قبیس آواز داد که ...
... ابرهیم بنا مده از بنا ... موضع تو نیز نهاده ... که کوه ابو قبیس متحیر شده ... حجر الاسود
... در زمان طوفان نوح در او پنهان کرده بود ظاهر شد و ... یاقوت سفید بود و بعد از ...
و گویند جبرئیل ابرهیم را دلالت نمود بر موضع حجر و ابرهیم استخراج ... وضع فرمود ...
... بطرف مغرب ... بعد از آن ... ربنا ... هاجر ...
... چون ابرهیم از بنای آن فارغ شد طواف آن فرمود و اسمعیل نیز ... طواف ... هشتم ذی
الحجه ابرهیم ... مناسک ... بتعلیم ... عرفات و مشعر و منی ...
... ابرهیم ... عرفات و منی و مشعر ... جبرئیل ...
... نام نهاده اند ... بعد از آن ابرهیم ... رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات
... رفع قواعد ... رَبَّنَا ...
... تَقَبَّلْ مِنَّا ...
... عبادت ...
... بالحق ...
... إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ ... الْعَلِيمُ ...
... رَبَّنَا ... وَاجْعَلْنَا ... مُسْلِمَيْنِ لَكَ ... اخلاص ...
... اسلام ... اخلاص ...
... وَمِن ذُرِّيَّتِنَا ... أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ ...
...
... قوا انفسکم واهلیکم نارا ...
... ابرهیم اسمعیل ...



عهدی الظالمین و وقت سؤال از مطلوب در ذریت هم چنانکه گذشت و گویند مراد از امة حضرت رسالتست علیه السلام ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
الایة و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بنی هاشمند خاصة و میتواند بود که من از برای تبیین باشد کقوله وعد الله الذین آمنوا منکم که مقدم بر مبین شده و باب
فاصله از نعت و میان عاطف و معطوف کما فی قوله خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یعنی بگردان گروهی از که ذریت منند منقاد امر حق و ارنا
مناسکنا و بنما ما را مواضعی که در او افعال حج بجا آرند چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن از افعال حج و ارنی بمعنی
ابصرنی است و لهذا متعدی بدو مفعول شده نه ببینه و مناسک مواضع عبادتست در حج پس بمعنی معبد باشد مجاهد گفته که بمعنی مذبحست ما خوذ از نسیکه
بمعنی ذبیحه و اول اصح و اشهر است و نسک در اصل غایت عبادتست از وجه شایع گشته بحج از آنکه متضمن زیادتی کلفتست و بعد از عادة و از حضرت رسالت
مرویست که حق تعالی اجابت دعای او نموده جبرئیل را فرستاد تا دست ابرهیم بگرفت و بمنا برده و آنجا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن بگذارده و بعد از آن
او را بعرفات برد و چون وقت نماز پیشین در آمد ظهرین را آنجا ادا فرمود و او را امر کرد بوقوف و آنجا تا وقت غروب آنگاه او را بمزدلفه برد و آنجا
بگذارد و آنجا مکث کرد تا نماز صبح بجا آورد و بعد از طلوع شمس او را بمنی آورد و آنجا تعلیم رمی و ذبح نموده پس از آن او را بحلق امر کرده و آنگاه او را بمکه
آورد و طواف حج و سعی را تعلیم کرد و از اینجاست که حضرت رسالت صلعم فرموده که اتبع ملة ابرهیم و بعد از آن اسمعیل قبیله بنی جرهم را افعال حج تعلیم
نموده و چون حج را تمام کردند اسمعیل را آنجا بگذاشت و متوجه شام شد و در آنجا متوفی شد القصه بعد از سؤال ارائه و تعلیم مناسک حج گفتند و
تب علینا و ببخش بر ما بتوبه و ابرهیم توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و انقطاعست و هضم نفس و یا بجهت ذریت است تا ذریت ما اقتدا با ایشان کنند یا مراد قبول توبه
باشد از ترک اولی فانه ترک مندوبات و اشتغال بمباحات چه عصمت مانع ایشانست بر معصیت یا در کلام مضاف محذوف باشد ای تب علی ذریتنا یعنی
قبول کن توبه را از فرزندان و سائر ذریت ما انک انت التواب بتحقیق که توئی بسیار پذیرنده توبه مقصران و عاصیان و بسیار رجوع کننده بر ایشان
برحمت الرحیم بخشاینده بر گناه کاران در مجمع آورده که چون توبه بمعنی رجوعست پس توان بود که معنی آن باشد که رجوع کن بر ما برحمت و مثوبت
بر اعمال مأموره و منسوبه بود که مراد قبول توبه باشد از ذنوب چه انبیا معصومند از جمیع صغیره و کبیره بدلایل واضحه و حجج مبرهن و در آیه دلالتست
انکه بر عادت حسن عبادت و بعد از عبادت مرغوب فیه و مندوبست و مستحسنست که داعی دعا کند تا بجز مکرر نشده باشد که مخالفت ما خواهد بود [?]
چه ابرهیم و اسمعیل میدانستند که از ذنوب اقام شرایع و از دین اسلام هرگز مفارقت نخواهند کرد و ربنا از تتمه دعای ابرهیم و اسمعیل است یعنی بار
خدایا وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریت من یا امة رسولا منهم فرستاده از ایشان تا ذریت مرا عزتی و شرفی باشد و این رسول حق تعالی اجابة
دعای ایشان نموده حضرت مصطفی را مبعوث فرمود چه غیر حضرت پیغمبری دیگر از ذریت ابرهیم و اسمعیل نبوده است که انبیای بنی اسرائیل از نسل
اسحق بوده اند و از اینجاست که حضرت رسالت صلعم فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و انا دعوة ابرهیم و بشری عیسی و رؤیا امی و قتیکه پرسیدند
اخبرنا عن نفسک یعنی از آنحضرت پرسیدند که از نفس خود خبر ده فرمود من بنده خدا بودم وقتیکه آدم هنوز میان آب و گل افتاده بود و مرا از دعای پدر خودم
ابرهیم یعنی مرا از خدا درخواست و بشارة عیسی که با مدن من مژده داد کقوله مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و خواب مادر خودم که در مکه بخواب
دیده بود که نوری از وی جدا شد که قصور شام بان روشن گشت و قوله تع یتلوا علیهم آیاتک صفة رسولا است یعنی رسولی را در میان ذریت ما
مبعوث گردان که خواند بر ایشان بتمامی کتاب ترا و تبلیغ نماید بجبرئیل وحی با وی و رد آید از دلایل توحید و نبوة و یعلمهم الکتاب و بیاموزد
ایشان را کتاب قرآن و الحکمة و آنچه پاکیزه شود بنفوس ایشان کامل شوند از معارف و احکام یعنی امر و نهی و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و یزکیهم
و پاکیزه گرداند ایشان را از شرک و معاصی بسبب شرایع و احکام کقوله و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث انک انت العزیز بدرستی که توئی توانا
و غالب که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی پس اجابت دعای ما فادری الحکیم توئی دانای محکم کار و عالم بحقائق اشیا یعنی هرچه کنی بر وجه حکمت باشد
و در آیه دلالتست بر آنکه ابرهیم و اسمعیل دعا کردند برای پیغمبری بجمیع شرایط نبوة زیرا که ادای رسالت در تحت تلاوتست و بیان در تحت تعلیم و ملت در
تحت حکمت و دعا کردند برای امة مرحومه آنحضرت صلعم که بهره از متابعت کتاب و شریعت او شوند و از از کیا گشتند مرویست که عبدالله بن سلام سلمه
و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد صلعم در توریت مسطور است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر از آن اباء نمود
این آیه نازل شد که و من یرغب و کیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و انکار است از آنکه کسی از ملت واضحه غرا رغبت بگرداند یعنی هیچکس
باز نگردد و رغبت نگرداند عن ملة ابرهیم از دین ابرهیم ع که ملت بیضاء طریق بعدا و مسلک سداست الا من سفه نفسه مگر کسیکه سبک
گرداند و خوار و بی مقدار ساخته نفس خود را و مهمل خود را در وادی ضلالت و غوایت انداخته جهلا کذا بکر فتنا و گرداند مبرد و ثعلب گفتند که سفه بکسر
متعدی است و بضم لازم و شاهد این است حدیث نبوی ص که الکبر ان تسفه الحق وتغمص الناس حاصل معنی آنکه کبر خوار و بی مقدار شمرد حق را و خود
ملتبس شمرد فرا و گویند اصل کلام سفه نفسه بوده برفع که منصوب شده بر تمییز یعنی بجز نباشد نفس و مانند غبن رأیه و الم راسه یا آنکه سفه نفسه بود
که منصوب شده بنزع خافض یعنی بجهل در نفس خود و مستثنی در محل رفعست در مذهب مختار که بدل باشد از ضمیر یرغب زیرا که در معنی نفی است
مفسر شده و اصح گفته که من سفه نفسه بمعنی کفر است یعنی روی نگرداند از ملت ابرهیم مگر کسیکه کافر باشد چه هر که خود را نشناسد خدا را نشناسد و هر که
خدا را نشناسد کافر بود کما قال النبی ص اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و امیر المؤمنین ع فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بعد از تقبیح حجه میکند
انتقول بقوله و لقد اصطفیناه و هر آینه برگزیدیم ابرهیم ع را فی الدنیا در این سرای کرم و نبوة یا با شرف نبوة یا بفرط طاعة یا بصفت حلة
یا بعمارة خانه کعبه و انه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگانست پس زیرا که فتنکار بصلاح و هر که

بعد از آن



بصفوت عقبا باشد در دنیا و مشهور بود با منقبت و صلاح در دو قبا و حقیقت نسبت با تباع پس هیچکس رغبت از ملت او نکرد الا هر که سفیه و نادان باشد و متسفه که بیادکلال
نفس خود کند بجهل و اعراض از نظر و کویند این کلام اجابت دعای ابرهیم است حیث قال ربّ هب لی حکما والحقنی بالصالحین و بعد از آن سبب اصطفای او در
دنیا و حال او در زمره صلحا در عقبا بیان میفرماید بقوله اِذْ قَالَ لَهٗ یعنی برکزیدیم او را در دنیا و او در زمره صلحا در دم در وقتیکه کفت
مر ابرهیم را رَبُّهٗ پروردکار او اَسْلِمْ کردن بنه فرمان مرا یا دین خود را خالص کردان بتوحید یا عمل صالح یا تسلیم شو هرچه از مجاری قضا بر تو جاری
شود قَالَ اَسْلَمْتُ کفت ابرهیم که کردن نهادم و یا خالص کردانیدم دین خود را یا تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ برای پروردکار عالمیان
تا هرچه خواهد مرا فرماید و در حق من اجرا کند فان یشاء احیانی وان یشاء اتلفنی و روا نبود کفتن که اذ ظرف اصطفاء است یا اصطفیناه و تعلیل
او چنانکه با این مفسر شد و یا منصوب باذکر مقدر یعنی یاد کن یا محمد آن وقت را تا بدانی که او بنده برکزیده و شایسته ما بود و مستحق امامت و تقدم و
سزاوار رهبری بر همه از غایت اخلاص است در حینی که خدا بسبب الهام او کرد و در خاطر او در آورد دلایل موجبه معرفت که داعی بود با سلام و این وقتی
بود که از غار بیرون آمد که ماه و ستاره کان نظر کرد و علیش بجهت شان خاص شد که موحد از راه برد و کفت اسلمت لرب العالمین و کویند این وقت بعد
نبوت او بود پس معنی اسلم اینست که مستقیم شو بر دین و ثابت قدم باش بر توحید کقوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و چون مخصوص است با نزعای ابرهیم
نمودار آن برای بیروی و حکم بسفه کسی نمود که رغبت بکردانند از ملت او در عقب او ذکر اهتمام او نمود با مر دین و اخذ عهد او با آن از فرزندان خود و فرمود
که وَوَصّٰی بِهَآ اِبْرٰهٖمُ و وصیت کرد ابرهیم ع در حین وفات بملت خود یا بکلمه اسلمت یا بجمله آنچه مذکور شد بَنِیْهِ پسران خود را و توصیه تقدیم
غیر است بفعلی که در او صلاح و قربت باشد اصل از وصل است یقال وصاه اذا وصله و فصاه اذا فصله پس کانه موصی وصل کرده فعل خود را بفعل
وصی وَیَعْقُوْبُ عطف است بر ابرهیم یعنی وصیت کرد نیز یعقوب اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یٰبَنِیَّ ای پسران
من این کلام اضمار قول است نزد بصریان و متعلق بوصی نزد کوفیان زیرا که وصیت نوعی از قول است فرزندان ابرهیم چهار بودند اسمعیل و اسحق و مدین
و مداین و ساره بود و اسمعیل از هاجر و باقی از قنطورا کنعانیه و نزد بعضی هشت بوده اند و جمعی بر آن اند که چهارده بوده اند و فرزندان یعقوب دوازده
بودند روبین و شمعون و لاوی و یهودا و یشسوخر و زبولون و دان و نفتولی و کودا و اوشیر و بنیامین و یوسف و هریکی پدر قبیله اند و ایشانرا اسباط کویند
و وجه تسمیه یعقوب آن بود که او و عیص توام بودند اول عیص از شکم مادر آمد در عقب او یعقوب و اسحق هر دو پسر را شتر حاصل که هر یک از ابرهیم و یعقوب وصیت
کرد فرزندان و اولاد خود را بتوحید که ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی بدرستیکه خدا برکزید لَکُمُ الدِّیْنَ برای شما دین مرضی مشروع ما مومنین را که اسلام
است فَلَا تَمُوْتُنَّ پس نباید که بمیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ مکر در حالتیکه شما مسلمانان باشید ظاهر این نهی است از موت بر خلاف حال اسلام
و مقصود از این نهی منع ایشان در حین موت بر خلاف حال اسلام باشد کقوله لا تصل الا و انت خاشع و معنی مرا اینکه بر اسلام ملازمت کنید
تا چون مرک شما رسد شما بر دین اسلام باشید پس مراد نهی است از ترک اسلام نه از مرگ و تغییر عبارت جهت دلالت است بر آنکه موت ایشان بر دین اسلام موت است
که هیچ خیری در او نیست و سزاوار است که از موت بر آن نخلول بکند نظیر آنست در آنجا که مت و انت شهید در روایت است که جهود کفتند که یا محمد الست تعلم ان یعقوب
اوصی بنیه بالیهودیة یوم مات یعنی ای محمد آیا ندانسته که یعقوب در حین موت پسران خود را بدین یهودیت وصیت کرد حق تعالی این آیه فرستاد که مضمون وصیت یعقوب
با فرزندان همین بود که بر دین اسلام استمرار نمایید تا بوقت حلول مرک پس شما نه اینکه ایشان را بدین یهودیت وصیت کرده باشد پس رد قول ایشان میفرماید که
اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا شما حاضر بودید ام منقطعه است و معنی همزه انکار است یعنی بلکه حاضر نبودید اِذْ حَضَرَ یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ هنکامی که آمد
یعقوب را مرک او و در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او بر اولاد دین یهودی بود و میتواند بود که ام متصله باشد متعلق
بمحذوف و تقدیر اینکه اکنتم غائبین ام کنتم شهداء و نزد بعضی خطاب با اهل اسلام است و معنی اینکه شما حاضر نبودید در وصیت کردن یعقوب پسران خود را بلکه از آن
آکاه شدید و خبر یافتید اِذْ قَالَ لِبَنِیْهِ بدل از اذ حضر است یعنی حاضر نبودید در وقتیکه کفت یعقوب مر پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْۢ بَعْدِیْ خبر خواهید
پرستید از پس وفات من مراد یعقوب با این تقریر فرزندان بود بر توحید اسلام و اخذ میثاق از ایشان بر ثبات بر توحید و بر ملت اسلام و ما مسئول به است
از هر چیزی که معلوم نباشد و هر کاه که معروف باشد اکر از ذوی العقول است مخصوص است بمن که هیئکه سؤال از تعیین آن نمایند و اکر سؤال از وصف آن
باشد مخصوص است بما مانند ما زید افقیه ام طبیب و هم چنین مخصوص است بما که هر چه که معلوم نباشد از غیر ذوی العقول و چون ذات یا وصف معبود
نزد یعقوب معلوم نبود از پیشتر ما تعبدون کفت نه من تعبدون و در عطار فرموده که حق تعالی پیغمبران را مخیر کردانید میان موت و حیوة ایشان اختیار
موت کردند و در حینی که یعقوب اختیار موت کرد کفت بار خدایا مرا مهلت ده چندانکه وصیتی کنم حق تعالی او را مهلت داد پس پسران را جمع کرد و کفت ما تعبدون
من بعدی و ابن جبیر از کفته که اهل عصر یعقوب بعضی پرستیدند بتان و بعضی آتش میپرستیدند یعقوب اندیشه کرد که مبادا فرزندان او نیز مهمل کنند تا از موتکه جز او
خواهید پرستید بعد از آنکه من نباشم قَالُوْا کفتند پسران در جواب پدر که نَعْبُدُ اِلٰهَکَ خواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ اٰبَآئِکَ
و خدای پدران ترا اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ عطف بیان از آبائک و ابرهیم که جد او بود پدر کفتند جهت آنکه جد در حکم اب است و اسمعیل که عم است
پدر کفتند بنا بر تغلیب اب و جد بر او و یا جهت آنکه عرب عم را اب میکویند چنانکه در احادیث است کقوله ع عم الرجل صنو ابیه و در مرض
فرمود که ردوا علی ابی یعنی العباس عمه و تقدیم اسمعیل بر اسحق جهت آنست که اکبر از اسحق بود و قوله اِلٰهًا وَّاحِدًا بدل است از اله آبائک کقوله بالناصیة ناصیة
کاذبة یعنی میپرستیم خدای را که یکتا و یکانه است و فائده بدل تصریح است بتوحید و نفی توهم با تیان اله بتکریر مضاف و نکره جهت تعدد یا عطف است و محرر
و تعدد از آکید است و از افاده خاص و یا منصوب است بر اختصاص یعنی مخصوص میکردانیم خدای یکتا را در معبودیت و الوهیت وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ

والقیامة

مذاهب

فی ذکر اسامی فرزندان ابرهیم و یعقوب



وحال اینکه ما مر او را منقادیم و اکر یکجا امت بکار کردن نهاده که ایم بعبودیت و منقاد ان بطاعت و فرمانبرداری و یا اخلاص عابدیم کان عبادت برای او و مرحال
از فاعل نعبد یا مفعول ان یا هر دو و احتمال دارد که جمله معترضه موکده باشد ای و مرحال لنا انا له مسلمون یا جمله معطوفه باشد بر نعبد و درایه لا لعنت بر انجام
و عصبیت و ترغیب وارد چه حق تعالی ابرهیم و یعقوب را بر وصیت مدح فرموده و چون ابرهیم و یعقوب را انکه و انستند که در پی ایشان پیغمبران خواهند بود که هادی بندها
ایشان باشند نکذارند که مردم را و بیضلالت دعوا نمایند و لذا و دخول ذات توحید بر طریق حق وصیت کردند و کار و بار ایشان را معطل نکذاشتند پس
چکونه پیغمبر ما صلی الله علیه انکه میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود وصیت نکرده باشد و کار امت را مهمل فرو کذاشته باشد و نیز ایه ابطال مذهب بجوازاینکه مراد و ات
در ایه و اذ قال ابرهیم لابیه ازر بعم او باشد چنانکه اجماع مذهب اهل حق است **تِلْكَ** اینجماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان **أُمَّةٌ** کروهی بودند **قَدْ خَلَتْ**
که در کذشتند بدانکه امت هر چند معنی در کلام عرب شایع است یکی بمعنی جماعت چنانکه در این ایه و قوم بمعنی قدوه و امام کقوله ان ابرهیم کان امة قانتا
بمعنی قامت کما قال الاعشی وان معشر الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم جمع ام بمعنی استقامت و دین کما قال النابغه حلفت فلم اترک لنفسی ریبة
وهل یاثمن ذو امة وهو طائع ای ذو دین و ملت و دین بمعنی حین کقوله وادکر بعد امة تسمیه بمعنی اهل ملت و احده مانند امت موسی و امت عیسی و امت محمد
و اصل ترکیب از قصد است چون او امة یامة امّا اذا قصده و خلت بمعنی مضت و اصل ان انفراد است یقال خلا الرجل بنفسه اذا انفرد و خلا المکان من
اهله اذا انفرد منهم و مبتدا بود که مراد با امت اینجا فریق مقتدی به باشد و معنی اینکه ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و ذریت ایشان اما فان ویسوا
بودند که در کذشتند **لَهَا مَا كَسَبَتْ** مر ایشانرا است انچه کسب کردند **وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ** و مر شما را باشد انچه کسب کردید یعنی هر یک از ایشان و
شما را بعملهای خود پاداش خواهند داد **وَلَا تُسْأَلُونَ** و پرسیده نخواهید شد **عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** از انچه بودند که ایشان عمل میکردند
یعنی اکر از ایشان سیئات صادر شده باشد شما را بان مواخذه نخواهند کرد هم چنانکه بحسنات ایشان نشوید اعتقاد یهود از بهر انکه ما را طاعت اباء ثواب دهند
و بر کفر ایشان معاقب سازند حق تعالی در این ایه رد ایشان فرموده که نه شما را با عمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشانرا با عمال شما مواخذه خواهند کرد یعنی
انتساب شما با ایشان موجب انتفاع شما نشود با عمال ایشان بلکه انتفاع شما با عمال شما موافقت و اتباع ایشان است مانند این ایه که ولا تزر وازرة وزر اخری
و کل نفس بما کسبت رهینة و لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و در ایه دلالت است بر قول مجبره که میکویند ابنا بذنوب اباء مواخذ کردند و ذنوب اهل اسلام
و کفار حمل کنند از ابن عباس مرویست که عبد الله بن صوریا و کعب بن اشرف و مالک بن ضیف و جماعتی از یهود و نصارای نجران با اهل اسلام مخاصمه مینمودند
هر کدام از ایشان دعوی مینمودند که ما احق بدین خدا از غیر ماییم یهود کفتند موسی که پیغمبر ماست افضل انبیا و بکر است و توریة که کتاب ماست بهتر از کتب و نکرو نصاری کفتند
عیسی که نبی ماست بهترین انبیاست و انجیل که کتاب ماست بهتر از سایر کتب هر کدام از ایشان کفتند مومنان که بر دین ما باشید کو سبیل ان صواب راسعیر کفتند طریق و هدایت
نیست مکر انچه ما بر انیم پس تابع ما شو تا هدایت شوی و نصارای نیز چنین کفتند حق تعالی ایه فرستاد که **وَقَالُوا** و کفتند اهل کتاب مر مومنانرا **كُونُوا هُودًا**
باشید یهودان **أَوْ نَصَارَىٰ** یا ترسایان یعنی یهودان میکفتند بر دین یهودی باشید و نصاری کفتند بر دین نصرانی **تَهْتَدُوا** تا راه راست یابید و ضمیر
ضمیر غایب راجع با اهل کتاب است و او برای تنویع و حقیقة معنی انست که مقاله ایشان یکی از این دو قول است و تهتدوا جواب امر است **قُلْ** بکو ای محمد در جواب ایشان
که چنانست که شما میکویید **بَلْ** بلکه مستطریق و هدایت انکه در بین حق است **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** کیش ابرهیم نصب ملة ابرهیم خبر بکون است که محذوف است
و متبوع نمود که کلام در این تقدیر باشد که بل نتبع ملة ابرهیم یعنی بلکه متابعت میکنیم ملة ابرهیم را یا انکه بل اتبعوا ملة ابرهیم یعنی ای اهل کتاب
پیروی کنید ملة ابرهیم **حَنِيفًا** در حالتیکه ابرهیم مایل است از همه کیشهای باطله ابرهیم مایل بود از همه دینهای باطله بسوی دین حق که اسلام است
حنیفا حال است از مضاف الیه یا از مضاف کقوله ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا و اصل حنف میل است در قدمین **وَمَا كَانَ** و نبود ابرهیم **مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
از شرک اورندکان این تعریض است با هل کتاب و غیر ایشان چه ایشان دعوی میکنند که از اتباع ابرهیمند حال انکه مشرکند زیرا که یهود زعم انکه عزیر
پسر خداست و نصاری را اعتقاد انکه مسیح پسر خداست که وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله و در ایه حجت است بر وجوب اتباع ملة ابرهیم
بجهت سلامتی از تناقض و بودن تناقض در یهودیه و نصرانیه فلهذا ملة ابرهیم احری است با تباع از غیر از تناقض در یهودیه منع یهود است جواز نسخ
و انا انکه در توریة دلالت است بجواز ان و امتناع ایشان از اذعان بانچه ایات ظاهره و معجزات باهره دلالت است بر ان و ان نبوة علیه محمد است با وجود اقرار
ایشان بنبوة موسی بجهت لا له معجزات است و غیر ان از انواع تناقض و تناقض در قول نصاری قائل شدن اقانیم ثلاثه است بانکه اب و ابن و روح القدس اله واحد
با وجود زعم ایشان بانکه اب غیر ابن است و اب اله است و ابن اله و روح القدس اله و امتناع ایشان از انکه کویند خدا سه اند و غیر ان از مناقضاتیکه در
در کتب این احقر مفصل است بدانکه ای اهل اسلام که متابعان ملة ابرهیمید اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب ایشان که شما را بدین یهود و نصاری
دعوت میکنند **قُولُوا** بکویید که **آمَنَّا بِاللَّهِ** کرویدیم بخدا **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا** و بانچه فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قران تقدیم ذکر
ان بر صحف بجهت انستکه ان اول است نسبت با و سبب ایمان ماست بغیر از کتب **وَمَا أُنْزِلَ** و بانچه فرو فرستاده شده است **إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ** بسوی ابرهیم که
ان بیست صحیفه بوده است **وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ** و با سمعیل و اسحق که فرزندان اویند **وَيَعْقُوبَ** و یعقوب که نبیره او است **وَالْأَسْبَاطِ** و فرزندزادهای
یعقوب اکرچه صحف بر ابرهیم فرود امد نه بر اولاد او و لیکن چون ایشان مستند بودند بتفصیل ان و در تحت احکام ان بودند کویا ان بر ایشان نیز نازل شده هم
چنانکه قران بر ما منزل است و اسباط جمع سبط است بمعنی حافد و مراد با نواده یعقوبند یا ابنای او که در زادی ایشان چه ایشان حفده اند هم اسحق اند
هم چنانکه حسن و حسین حفده رسول الله ص **وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ** و بانچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل افراد ایشان
کتاب از انکه حکمی که ابلغ است بجهت انستکه این هر دو کتاب نسبت بموسی و عیسی مغایر با مبتداست که صحف است زیرا که مرجع شرایع اینها مخالف شرایع

مطلب

داهلهم

سبطین

مرفوع هم

بشارت

ایشانست و نکیر آنکه نزاع در اینها از قبیلهٔ دور غیر آن از کتب نکرده **وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ** و آنچه داده شده اند پیغمبران دیگر از آنچه از کتب و معجزات **مِن**
رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ** هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه همه ایمان داریم نه چنانچه یهود که بعضی
ایمان آورده اند و بعضی چون احد در سیاق نفی است عام واقع شده پس جایز است که مضاف الیه بین واقع شود **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** و ما مر
خدا برا گردن نهادگانیم و مقر و مخلص توحیدیم و بدانکه اکثر مفسران برانند که همه فرزندان یعقوب که دوازده بودند انبیا بودند و آنچه از
ما مقتضی نیست خلاف اینست بجهت وقوع معصیت از ایشان در آنچه با یوسف کردند و نبی نزد ما معصوم از صغایر و کبایر و ظاهر قرآن نیز دلالت بر نبوت
همه ایشان نمیکند ما انزل الیهم دلالت نمیکند بر آنکه ایشان انبیا بوده باشند زیرا که جایز است که انزال بر بعضی از ایشان بوده باشد که پیغمبر بوده اند
و محتمل است که از مثل ما انزل الینا باشد چه قرآن همین بر پیغمبر ما نازل شده لیکن چون مسلمانان مامورند بآنچه در اوست اضافه انزال با ایشان شده و شاید
باشد اخوان و حنان بن سدیر از پدر خود نقل نموده که او از ابی جعفر علیه السلام پرسید که اولاد یعقوب انبیا بودند فرمود نه بلکه اسباط بودند
و از دنیا مفارقت نکردند مگر که تائب شدند و از صلحا و سعدا گشتند و فایده این امر ایمان بجمیع انبیا و اقرار بجمیع پیغمبران و بهمه کتب و شرایع
ایشان و رد بر کسانیست که تفریق کردند میان ایشان و بعضی کافر بودند و بعضی و اگرچه شرایع ایشان لازم ما نیست چه ایمان با ایشان مقتضی لزوم شرایع
ایشان نیست و از ضحاک مرویست که گفت اولاد و اهالی و خدام خود را تعلیم اسما انبیا کنید که حق تعالی در کتاب خود ذکر ایشان کرده تا با ایشان ایمان
آورند و تصدیق بشرایع ایشان کنند چه حق تعالی فرموده که قولوا آمنا الایه مرویست که چون حضرت رسالت این آیه را بر اهل کتاب خواند
بذکر عیسی رسید نصاری از خوش آمد در مقام جدال در آمده گفتند پیغمبرانیکه مذکور شدند برابر عیسی نبودند چه او پسر خداست پس حق تعالی در رد
ایشان فرمود که **فَإِنْ آمَنُوا** پس اگر ایمان آورند همه اهل کتاب از یهود و نصاری **بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ** بمانند آنچه
شما ایمان آورده اید بهمان چیزها یعنی بهمه کتب و رسل **فَقَدِ اهْتَدَوا** پس هر آینه راه یافتند باید اشاره از برای تاکید کقوله
جزاء سیئة سیئة مثلها و تقدیر اینست که ایمانا مثل ایمانکم به و یا مثل محمد آمنتم چنانکه در آیه **شَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ** علیه پس معنی
مراد اینست که اگر بگروند اهل کتاب بگرویدن که از جنس گرویدن شماست یعنی بهمه پیغمبران و کتابها و گویند با برای التنبیه و مثل غیر مقحم است و معنی اینکه
اگر طلب ایمان کنند بوسیلهٔ طریقی که راه یابند بحق مانند طریق شما چه مقصد یکی است و طریق متعدد و گویند که ایشان بطریقی خاص و دلیلی
مخصوص طلب ایمان کنند و براه برند از آنکه غیر طریقی و دلیلی باشد که مومنان بجهت آن راه برده اند بایمان و ظاهر است که این از باب تحریر و تبکیت باشد کقوله
فاتوا بسورة من مثله زیرا که آنچه مسلمانان با آن ایمان آورده اند مثلی ندارد و هیچ دینی نیست که مثل دین اسلام باشد پس معنی اینست که اگر توانند اهل کتاب که
ایمان آورند بچیزیکه مانند چیزی باشد که مومنان با آن ایمان آورده اند پس براه راست خواهند بود لیکن آنچه مومنان با آن گرویده اند مثل و مانند ندارد پس هیچ چیز هدایت
نشوند مگر بدین اسلام **وَإِن تَوَلَّوْا** و اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان **فَإِنَّمَا هُمْ** پس جز این نیست که ایشان **فِي شِقَاقٍ** در مقام شقاقند یعنی در مقام
خلاف و نزاعند با حق و تسمیهٔ مخالفت بشقاق حقیقت نیست که هر یک از مخالفین در شقی اند که غیر شق دیگر است و شقاق را تفسیر شقاق بکفر کرده و این لازم معنی
است نه عین آن بجهت تسلیه و تسکین مومنان و عده مینماید ایشان را بحفظ و نصرت پاک داشتن با ایشان در مقام مخالفت و معاندت و مکروهی که بجهت رسیدن
و نزاع ایشان اندیشه مکن **فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ** پس زود باشد که خدا کفایت کند ترا از ایشان و از شر یهود و نصاری از آنها یهود را بقتل و اجلای یهود
از اسلاف بنی النضیر و بنی قریظه و آنها ترسا را بذلت و جزیه فانهم بصارای نجران **وَهُوَ السَّمِيعُ** و اوست شنوا مقاله موحد و کافر را از اقرار و انکار
الْعَلِيمُ دانا باعتقاد صحیح و فاسد هر فرد کرده و در انوار آورده که این از تمام وعده است و معنی اینکه حق تعالی می شنود اقوال شما را و میداند اخلاص شما را
برای مخالفت شما از بزرگواران و عظیم خواهد داد و یا وعید است برای معرضان و معنی اینکه می شنود آنچه اظهار میکنند از حسد و غل و میداند آنچه اخفای
میکنند پس او معاقب ایشان خواهد بود و در این آیه دلالت است بر نبوت حضرت رسالت و صدق او در دعوی چه از اخبار است بآنچه بعد از این واقع شد
از مخذولیت و مغلوبیت کفار و نصرت و فتح اهل اسلام پس از آنکه مغلوبیت باشد او و مرویست که بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت
اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان در مقام مفاخرت در آمدند که ما را صبغتیست و شما را نیست و صبغت ایشان آن بود که
مولود خود را بعد از هفت روز در آب زرد غوطه دادندی و آن را آب معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیحا
و از آن است مقام ختان نزد ایشان و گفتندی صبغنا بالنصرانیة ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت نصرانیت و گویند که جهودان رنگی در فرزندان خود میکردند
و ترسایان از رنگی بخلاف رنگ جهودان در اولاد خود میدادند و بآن تفاخر میکردند از ایشان از مکیدکی که مشار بود حق تعالی این آیه فرمود که **صِبْغَةَ اللَّهِ** نصب
بر مصدریت است که موکد آمنا بالله است تا آخر آیه و تقدیر اینکه صبغنا الله صبغة یعنی بگوئید ای مسلمانان که رنگ کرده است ما را خدا رنگ کردنی و آن
صبغت فطرت خداست که همه مردمان بر آن مخلوق و مفطورند چه فطرت اسلام جلیت انسانست چنانکه صبغت جلیت مصبوغ است پس مراد اینست که اسلام رنگ
خلقت و آفرینش حق تعالی است که **كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ** و یا مراد از آن هدایت و ارشاد است بحجت و معنی اینکه هدانا
هدایته و ارشدنا حجته یعنی هدایت و راه راست نمود ما را خدا راه راست خود و راه نمود کرده ما را بحجت و یا مراد از آن تطهیر قلوب است به
ایمان و معنی اینکه طهر قلوبنا بالایمان تطهیره پاکیزه کرده است دلهای ما را بایمان پاکیزه کردنی خود و بنا بر این تسمیهٔ ایمان بصبغ بجهت آنست که اثر
ایمان بر مومنان ظاهر است مانند ظهور صبغ بر مصبوغ و تداخل کرده در قلوب ایشان مانند تداخل صبغ در ثوب یا بجهت مشاکلت با معمودیه که بزعم نصارا
مطهر ایشانست و محقق نصرانیت ایشان است بان صبغت مسمی شده باشد چه میگویند که تصبغ صبغة الله برا غرا است چنانکه اخذ الکتاب اخذ اخاک بیر



کلام ورد تقدیر این است که الزموا صبغة الله یعنی ملازم دین اسلام شوید و از آن هیچ جدا مکردید و نزد بعضی بدل ملة ابراهیم است و تقدیر این است که
اتبعوا صبغة الله یعنی تابع شوید فطرة اسلام را و یا تقدیر قولوا و گویند مراد بصبغة ختان است که تطهیر مسلمانان بآن است و من احسن و کیست نیکوتر
من الله از خدا صبغة از روی صبغ و هلا مدین با تطهیر از آنکه ما س تلوین و یا از ثنا بطریق تعیین استفهام و معنی انکار است و مراد آنست که هیچ
صبغه به از دین او نیست و نحن له عابدون و ما مر او را پرستندگانیم این تعریض است باهل کتاب یعنی شرک نمیکنیم بخدا چنانکه شما شرک میکنید
و معطوف علیه آمنا است و این مقتضی آنست که صبغة الله مفعول قولوا باشد یا اتبعوا کسی که او را منصوب میداند بر اغرا یا بدل اضمار قولوا میکند
عطف بر الزموا یا اتبعوا ملة ابراهیم و قولوا آمنا و بدل اتبعوا منکر اند تا لازم نیاید فک نظم و سوء ترتیب و بدانکه حق تعالی در کتاب عزیز خود دین اسلام
را بچند عبارت ایراد فرموده یکی صبغة الله چنانکه مذکور شد دوم فطرة الله کقوله فطرة الله التی فطر الناس علیها سیم کلمة الله کقوله کلمة الله هی العلیا چهارم
صراط کقوله صراط الله الذی پنجم نور کقوله لیطفئوا نور الله ششم حبل کقوله واعتصموا بحبل الله جمیعا هفتم سبیل کقوله ادع الی سبیل ربک یکی از علما
فرموده که صبغه دینیه و لایتیه و وجه عجب است هر که از رنگ دوستی بر او وفا از هم غالمش نبرد و نزد اهل تحقیق صبغة الله رنگی است که تا کسی از آن
آمیخته رنگ نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه سخن اهل عرفان و نقاوه عبارات ایشان بیان معنی صبغة الله آنست و حقیقت این را از این رباعی توان بر
رباعیه پس بیرنگست در لحوق ابدل قانع نشوی برنگ تا که ابدل اصل همه رنگها از این بیرنگیست من احسن صبغة من الله ابدل آورده اند
یهود و نصاری از تعریض یا فرانی و منکر زیاده در دل ایشان تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق تعالی ثابتست پس
سزاوارتریم از مسلمانان بحق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که أتحاجوننا آیا مجادله و مخاصمه میکنید با ما فی الله در دین خدا
و در دعوی اولویت در انتساب بحق و در بعضی تفاسیر آمده که اهل کتاب به پیغمبر گفتند که همه انبیا از ما پیدا شده اند پس اگر تو پیغمبر خدائی بقوم ما نسبت
که از ما منسوبی و چون از ما نیستی پس پیغمبر خدا نباشی و در کشاف آورده که اهل کتاب گفتند ما اصحاب کتابیم و عرب عبده اوثان پس جایز نباشد که پیغمبر
از عرب مبعوث شود بر همه بعد بر حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود ای محمد بگو با ایشان که آیا مجادله و محاجه میکنید با ما در شان خدا و اصطفای پیغمبری
از عرب غیر از شما و هو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست و ربکم و آفریدگار شما و اختصاص نیست او را بقومی دون قومی پس هر کرا از بندگان
که حکمت و مصلحت او مقتضی آنست که او پیغمبر باشد او را برتبه نبوت مشرف سازد بنا بر قول اول معنی آنست که چون حق تعالی آفریدگار همه مردمانست پس عبودیت
او برهمه واجب باشد و عبودیت منافی بنوت و لنا اعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و مر شما راست مکافات عملهای شما
و نحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدانیم بایمان طاعت نه شما پس دور نمینماید که نبوت را با ما اختصاص کرده باشد بجهت
حسن اعمال ما کان او سبحانه در این آیه الزام جمیع کفار فرموده بر همه مذهبی که باشند بر سبیل انعام و تبکیت فرموده که کرامت نبوت یا بفضل حق سبحانه است هر کرا خواهد
بان فرماید و همه بندگان در این مساویند و یا بافاضت حق اهل استعداد بجهت مواظبت بر طاعت و تحلی اخلاص و هم چنانکه شما از اعمال ما کیستید شاید حق تعالی اعتبار آن
کرده اعطا نبوت نماید بشما از اعمال ما لیست که محتمل آن است پس از کجا حکم میکنید که نبوت مختص است بما و غیر شما را جایز نیست که پیغمبر باشد حذیفه یمانی روایت کند
که از پیغمبر ص پرسیدم که اخلاص چیست فرمود از جبرئیل سؤال کردم گفت از رب العزه پرسیدم فرمود هو سر من سری استودعه قلب من احببته من عبادی
اخلاص سری است از سرهای من او را بودیعت نهم در دل آنکس که دوست داشته باشم از بندگان خود و ابو ادریس خولانی از حضرت رسالت ص نقل کرده که ان لکل
حق حقیقة و ما بلغ عبد حقیقة الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل الله یعنی هر چیز را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا آنکه دوست
نداشته باشد که مردمان او را بر آن کاری که برای خدا میکند مدح او نمایند سعید جبیر گفته که الاخلاص ان یخلص العبد دینه و عمله و لا یشرک به فی دینه
و لا یرائی بعمله احدا یعنی اخلاص آنست که بنده دین و عمل خود را پاکیزه گرداند از شرک و ریا و در دین خود شریک نگیرد بخدا و عمل خود را بمردمان ننماید
بعضی گفته اند که اخلاص آنست که اعمال العبد در ظاهر و باطن مساوی یکدیگر باشد و گویند اخلاص ابتدا و است از خلایق و استصفا از علایق و جمعی
دیگر گفته اند که اخلاص کتمان حسنات است مانند کتمان سیئات ام تقولون ام منقطعه است و همزه برای انکار یعنی بلکه آیا میگوئید اهل کتاب و حفص
و ابن عامر و حمزه و کسائی بخطاب میخوانند یعنی شما میگوئید ای یهودان و ترسایان و احتمال دارد که ام معادل همزه باشد در أتحاجوننا یعنی آیا محاجه میکنید در
شان حق تعالی یا در انتساب میگوئید که ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا
بودند یهودان و میگوئید او نصاری یا بر کیش نصرانیت و ترسایانیست قل بگو ای محمد با ایشان بر سبیل توبیخ ء انتم اعلم
آیا شما داناترید بدین ایشان ام الله یا خدا که گفته ایشان از دین یهود و ترسا بیزار بوده اند و نفی کرده از ابراهیم بقوله ما کان ابراهیم یهودیا
و لا نصرانیا و احتجاج کرده بر این بقوله و ما انزلت التوریة و الانجیل الا من بعده و پیغمبران دیگر که معطوف اند بر او تابع او بوده اند در دین باتفاق
پس دعوی بحکم یهودیت یا نصرانیت ایشان میکنند اهل کتاب این دعوی را بر سبیل ظن و توهم میکنند و یا بطریق تجویز و اما علم با ایشان بر طریق
گواهی ایشانست در منزله کسیکه عالم باشد با بیند عوی و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن کتم از آنکس که بپوشد شهادة عنده
گواهی که نزد او ثابت باشد من الله از خدا که بواسطه کتاب الهی دانسته باشد یعنی شهادة حق تعالی برای ابراهیم بحنیفیت و برائت او از یهودیت و نصرانیت
حاصل معنی آنست که هیچکس ظالمتر از اهل کتاب نیست پس اگر ایشان کتمان این نوع شهادة کرده اند و میتواند بود که مراد این باشد که هیچکس اظلم
نامیست اگر کتمان این شهادت کرده باشیم و در این تعریض است بکتمان اهل کتاب شهادة حق تعالی برای محمد ص بنبوت در کتب ایشان و غیر آن و من برای ابتدا
است کقوله براءة من الله پس وعید ایشان می‌نماید بقوله و ما الله بغافل و نیست خدا بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن



وانکار محمد میکنید و شما را بر کتمان شهادة مکافات خواهد داد و گویند ما برای عموم است یعنی هیچ چیز از معلومات بر او مخفی نیست پس بترسید از جزا دادن
بر اعمال شما بآنچه مستحق آن باشید از عقاب و در مجمع آورده کرده و من اظلم ممن کتم شهادة من الله چنین خبر است یکی آنکه من برای ابتدای غایت است و متصل بشهادة
نه بکتمان و معنی آنکه هیچکس ظالم‌تر از آنکس نیست که نزد او شهادتی باشد از جانب خدای تعالی و او کتمان آن نماید و مراد باین شهادة تعیین حق تعالی است در توریة
و انجیل صحت نبوة محمد را و بشارت قدوم او و این قول حسن و قتاده است و نزد بعضی دیگر مراد باین شهادة آنستکه ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
اولاد او حنفا بودند و اهل کتاب این را از مؤمنان کتمان کردند و دعوی نمودند که ایشان بر دین ایشان اند این قول مجاهد است این هر دو وجه مذکور شد
دوم آنکه من متصل بکتمان باشد یعنی کیست ظالم‌تر از آنکسی که بپوشاند آنچه در توریت است از خدا یعنی از بندگان او و یا آنکه مراد بشهادة نزد حق
تعالی نادیده انست مجاهد تمام شد معنی آنستکه کیست ظالم‌تر در کتمان شهادة از خدا اگر کتمان آن نماید و مانند این است قول عرب من اظلم ممن یجور علی
الفقیر الضعیف من السلطان الغنی القوی و بنابر این خلاصه معنی آن خواهد بود که لازم قول شما است که هیچ احدی اظلم از خدا نباشد اگر کتمان
شهادة نماید نزد خود تعالی ما خود داده و ضلال لازم آید و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا یعنی اگر ابرهیم یهود و یا نصاری میبود البته حق تعالی باخبار
میفرمود و این قول بلخی و ابو مسلم است **تِلْكَ أُمَّةٌ** آن جماعت مذکوره قومی بودند که **قَدْ خَلَتْ** بدرستی در گذشتند **لَهَا مَا كَسَبَتْ** مر ایشان را
آنچه کسب کردند **وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ** و مر شما راست آنچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما مر او خواهد بود که از ایشان
و از شما صادر شده باشد **وَلَا تُسْأَلُونَ** و پرسیده نخواهید شد **عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** از آنچه که ایشان کرده باشند تکرار این آیه جهت مبالغه
است و تحذیر و زجر از آنچه در طباع انسان مستحکم شده بود از افتخار بآبا و اعتماد بر ایشان و گویند خطاب در آیه سابقه با اهل کتابست و در این آیه با ما محمد
از اقتدا با ایشان و تا آنکه امت در اول انبیا اند و در ثانی اسلاف یهود و نصاری **الجزء الثانی من الاجزاء الثلثین** آورده اند که حضرت رسالت
در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد و یهود از این صورت مبتهج و مسرور شده گفتند
اگر چه محمد بر خلاف دین ما است اما بقبله ما نماز میگذارد و از آن عطن و آن بنست که یهود میگفتند که پیغمبر و اصحاب او در راه بقبله ما نماز میگذارند قبله را
نیافتند خاطر عاطر آنحضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آورد و دیگر باره مشرکان زبان طعن دراز کرده گفتند محمد متحیر است در امر
قبله گاهی روی بکعبه میکند گاهی به بیت المقدس القصه جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن کشودند و گفتند اشتاق الرجل الی بلد محمد
مشتاق شهر و مولد خود است و مجتهد است که روی بکعبه کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان قائل این لفظ شوند از آن خبر داد که **سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ**
زود باشد که گویند بیخردان و سبکساران **مِنَ النَّاسِ** از مردمان یعنی جهودان و منافقان و مشرکان که بتقلید و اعراض از نظر منکر تغییر قبله اند گویند
که **مَا وَلَّاهُمْ** چه چیز بازگردانید مسلمانان را **عَنْ قِبْلَتِهِمُ** از قبله ایشان **الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا** از قبله که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس و فائده
این اخبار توطین نفس است تا چون بگویند بر او دشوار نشود و نشاید بعد دیگر اعدا جواب نیست و اعجاز حضرت رسالت است از علم غیبی که مطابق واقع گشته
قبله در اصل حالتیست که انسان بر آن باشد از استقبال و در عرف شرع اسم مکانیست که توجه بآن کنند در نماز **قُلْ** بگوی ای محمد در جواب ایشان **لِلَّهِ الْمَشْرِقُ**
وَالْمَغْرِبُ مر خدای راست جهة مشرق که خانه کعبه در آن جانب واقعست و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوبست یعنی مالک جهة مشرق و مغرب و
سائر جهاتست و مختص نیست بآن مکانی دون مکانی بجهة خاصیتی اسباب که مانع اقامه غیر او باشد در مقام آن بلکه عزه در آنها و تمام امر او است به محصوص
مکانی **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** راه مینماید بالطاف خود یا ثابت میدارد هر کرا میخواهد **إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بسوی راه راست که امور دینیه است و از جمله
آنچه نسبت بحکمت او مرتضی است و مصلحت از مقتضی آن و از بیت المقدس است یکبار و مکه معظمه بار دیگر پس اگر صلاح در این بیند که روی بمشرق آرند امر
فرماید و اگر مصلحت او این باشد که توجه بمغرب کنند مامور کند و از جمله مصلحت آنست که فرموده لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و تسمیه
دین برشد و صراط مستقیم جهة آنستکه آن طریقیست مؤدی بجنت و در مجمع آورده که در این ابطال قول کسی است که زعم او آنستکه ارض مقدسه اولی
است بتوجه نماز زیرا که موطن انبیاست و از ابن عباس مرویست که پیغمبر بعد از هجرت بمدینه مدت هفده ماه در نماز متوجه بیت المقدس بود و از براء
ابن عازب منقولست که گفت مدت شانزده ماه با رسول خدا نماز بجانب بیت المقدس گذاردیم بعد از مقدم شریف او در مدینه و بروایتی دیگر هفده ماه
و بعد از آن در نماز متوجه کعبه شدیم و این روایت مسلم در صحیح خود آورده و از انس بن مالک نیز مرویست که مدت نه ماه یا ده ماه نماز بجانب بیت المقدس گذارده
بود نه ماه یا ده ماه و از معاذ بن جبل روایتست که سیزده ماه بود و علی بن ابرهیم باسناد خود از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قبله متحول شد بکعبه بعد
از آنکه رسول در مکه سیزده ماه بجانب بیت المقدس نماز گذارده بود و بعد از هجرت بمدینه هفت ماه و سبب تحویل آن بود که یهود سرزنش حضرت میکردند
و میگفتند تو تابع مائی چه نماز بقبله ما میگذاری و رسول از این سخن مغموم و مهموم بود و آخر شب بیرون خواست و در آسمان نظر میکرد منتظر
اینکه حق تعالی او را درین امر وحی فرستد و چون روز شد وقت نماز ظهر در مسجد بنی سالم بنماز ظهر مشغول شد و چون دو رکعت نماز بگذارد جبرئیل
نازل شد و دو بازوی آنحضرت را گرفت و بجانب کعبه متحول ساخت و این آیه فرود آمد که قد نری تقلب وجهک فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر
المسجد الحرام پس آنحضرت دو رکعت را بجانب بیت المقدس و دو رکعت را بجانب کعبه بگذارد و گفتند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و زجاج گفته که
مامور شد پیغمبر بصلوة بجانب بیت المقدس جهت آن بود که عرب مبتلا بودند بمکه و بیت الحرام بجهة ادای حج پس خواست که اصحاب را ممتحن سازد
بکسی غیر آنچه مالوف ایشان باشد تا ظاهر گردد که هر کس تابع رسول است و کدام نیست و همچنین است کلام صاحب المجمع و در ... بعد از ذکر اقوال
مذکوره آورده که وجه آنکه توجه بکعبه صراط مستقیم است آنستکه توجه ...



کہ مشرق و مغرب ہمہ ملک اوست پس هر کرا خواهد براه راست که توجه باو باشد هدایت میکند و پیش از این گفتیم که جهت توجه به آنها منطقه عبادت نیست بلکه مقصود امتثال امر است و معلوم شد که نسخ جایز است و وقوع آن بعد از بنای فضل امت مرحومه میکند

سنا برا هم مقوله **وَكَذَٰلِكَ** اشارت است بمفهوم آیه متقدمه یعنی هم چنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان به صراط مستقیم یا هم چنانکه قبله شما را افضل

قبلها و بهترین گردانیدیم **جَعَلْنَاكُمْ** گردانیدیم شما را **أُمَّةً وَسَطًا** گروهی برگزیده یا جمعی عدل که مزکی شده اید بعلم و عمل و وسط در اصل

اسم مکانیست که مستوی باشد و از مساحت آن جوانب بعد از آن مستعار شده برای خصال محموده بجهت وقوع آن از طرفی افراط و تفریط مانند جود که میان

اسراف و بخل است و شجاعت که میان تهور و جبن است بعد از آن اطلاق آن کرده اند بر هر چه متصف بخصال محموده باشد و واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی

است و سنا براین احتجاج کرده اند باین وصف کرده مشهور و استدلال کرده اند باینکه اجماع امت حجت است زیرا که اگر آنچه اتفاق بران کرده اند باطل باشد

منثلم شود عدالت ایشان پس بنا بر این دلیل بتقویت محکم میکند بقوله **لِتَكُونُوا** یعنی شما را گروهی عادل گردانیدیم و برگزیدیم تا باشید **شُهَدَاءَ**

گواهان بر امتها **عَلَى النَّاسِ** بر مردمانی که منکر شده اند **وَيَكُونَ الرَّسُولُ** تا باشد فرستاده یعنی محمد **عَلَيْكُمْ** بر راستی شما

گواهی معتمد و مزکی ملخص کلام آنستکه تا مدانید با علم صحیح و آنچه منصوص شده برای شما از حجج و منزل گشته بر شما از کتاب که حق تعالی بخل نکرده و ظلم ننموده بر

هیچ کس بلکه بایضاح سبل فرموده و ارسال رسل کرده پس انبیا تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظه مردم فرموده اند و لیکن آنانکه تکذیب نموده اند شقاوت

ایشان از اتباع شهوات و اعراض از آیات است پس گواهی میدهید بر معاصرین خود و بر کسانیکه قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول

بر راستی شما گواهی میدهد تا دیده بر جور شما و در روایت آمده که این شهادت در روز قیامت باشد که امم انبیا سابقه تبلیغ انبیای خود را انکار کنند

پس امت حضرت رسالت گواهی دهند و گواهی میدهند بر تبلیغ همه انبیا و انکار امم سابقه ایشان را گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ کرده اند ایشان

گویند ما دانستیم این را با خبار حق تعالی در کتاب ناطق خود که بر لسان پیغمبر خود که صادق القول است بس حضرت رسالت را احضار نمایند و از او از حال امت

سؤال کنند آنحضرت عدالت ایشان گواهی دهد و شهادت آنحضرت اگرچه برای امت خود باشد نه بر ایشان لیکن چون رسول باشند رقیب و مهیمن امت خود

تقدیم شهادت و تعلیل شده و تقدیم صله بجهت دلالت است بر اختصاص ایشان بانکه رسول شاهد است بر ایشان و در بعضی تفاسیر آمده که بودن امت عادل

که امت علیهم السلام اند کهف که بر مقاصد حق تعالی مراد است و در قول ایشان کرده و نزد علما این مخصوص است بائمه هدی علیهم السلام و خبر منقول است که

خود بر وصف امت فرموده بعدالت و هر که حق تعالی بعدالت او حکم کند جز معصوم نباشد زیرا که حق تعالی عالم است بظاهر و باطن و حکم بعدالت او کرده و وصف امت

ایشان را بشهادت مثل رسول کرده باید و انحضرت معصوم پس ایشان نیز معصوم باشند زیرا که معصوم بجهت امامت ایشان را کرده که فرموده

الائمة الوسط و رسول الله شاهد علینا و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه یعنی ما ائمه وسط و رسول خدا گواه است

و ما گواهان خدائیم بر خلقان و حجت اوییم در زمین او و حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود که ان الله تعالی ایانا عنی بقوله لتکونوا شهداء علی الناس فرسول الله شاهد علینا و نحن شهداء الله

علی خلقه و حجته فی ارضه و نحن الذین قال الله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس یعنی بتحقیق و یقین که حق تعالی در

لتکونوا شهداء علی الناس ما را خواسته است پس رسول خدا گواه است بر ما و ما گواهانیم بر خلق و حجت او در زمین او و مائیم جماعتی که حق تعالی در حق

ایشان فرموده که وکذلک جعلناکم امة وسطا الایه و بعضی گفته که شهدا در روز قیامت حجت باشند ملائکه و انبیا و امت محمد و جوارح بعد از ذکر

فضل امت مرحومه که مأمور شوند بتحویل قبله حکمت تحویل میفرماید بقوله **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ** و نساختیم قبله را عبادت تو **الَّتِي** از جهتی

كُنْتَ عَلَيْهَا تو بر او پیش از این نماز میکردی یعنی جهت قبله کعبه که حضرت در مکه نماز بجانب او میکرد و چون بمدینه هجرت فرمود مأمور شد

که در نماز متوجه صخره شود بجهت تألف یهود و جلب قلوب ایشان تا ما لکلیه از آنحضرت متوحش نشوند و نفرت نکنند و بعد از آن مأمور شد بتوجه بکعبه که قبل از هجرت

رابطه بود و نماز در مقابل صخره است و ابن عباس و آنست که قبله پیغمبر در مکه بیت المقدس بود الا آنکه کعبه در میان خود و میان بیت المقدس میکرد

پس بعد از هجرت بنا بر اول جعلت که ناسخ است و بر ثانی منسوخ و معنی اینکه مثل امر و این باب نسخ است بکعبه ما نگردانیدیم قبله را بیت المقدس **إِلَّا**

لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان نمائیم با شما که معامله از ما باید کار کنیم **مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ** آنکس را یعنی بجدا که پیروی رسول کند بعد

از تحویل او از رو بکعبه در نماز بجانب کعبه **مِمَّنْ يَنْقَلِبُ** از آنکس یعنی جدائی که باز گردند **عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** بر پاشنهای خود یعنی از ملت ما بید و از صلة

جهت الفت بقبله آبای خود تا برای آنکه بدانیم قبل از تحویل بکعبه کسی را یعنی مشرکان را که تابع رسول اند کسی که تابع رسول نیستند بجهت تألیف ایشان بکعبه

و سنا بر این معنی آنستکه ما اراده نکردیم از نوشتن قبله برای آن مگر که بدانیم کسی را که ثابت است بر اسلام از کسی که ارتداد نماید از آن بجهت قلق و ضعف ایمان او

گویند چگونه علم او سبحانه بر جعل باشد و حال آنکه همیشه عالم بوده به این کلام و امثال آن با عجز تعالی از جاهل که مناط جزاست و حقیقت معنی آنستکه

تا متعلق شود علم ما بآنکس در حینی که بوده و ابدا اتباع او و بر دو بعضی مراد به تعلیم آنست که تا بدانند رسول او و مؤمنان لیکن اسناد علم بنفس خود کرده بجهت

آنکه رسول و امت مرحومه او خواص او سبحانه اند و یا علم بمعنی تمییز است یعنی تا تمییز نمائیم ثابت را از منزلزل کقوله لیمیز الله الخبیث من الطیب پس وضع علم

شده در موضع تمییز که مسبب است از او و علم بمعنی معرفت است و یا معلق است از عمل بجهت آنکه متضمن معنی استفهام است که حرف تعلیق است و یا مفعول ثانی او

مع ینقلب است ای لنعلم من یتبع الرسول متمیزا ممن ینقلب یعنی تا بدانیم کسی را که تابع رسول است متمیز از کسی که باز گردد بر پاشنه عقب خود و این مثل آنست در باب

کسی که او را هیچ ذکر در عدل اکمه بغیر ان و اپنجه گواه سد محصل کلام صاحب مجمع است و در کنز العرفان نیز او برده که وما جعلنا القبلة التی احتمال دو

وجه دارد یکی آنکه جعل متضمن معنی تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بر خاص و معنی مراد اینکه و ما حولنا زیرا که تحویل نیز جعلی است این بنا بر اول است

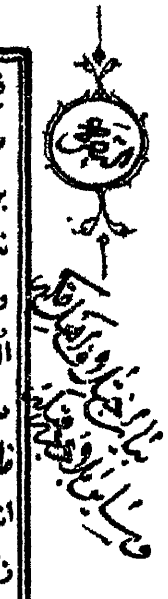
ربع

کرد رسول در مکه متوجه بیت المقدس بود بعینه از هجرت الا آن بود که کعبه را در میان خود و میان بیت المقدس میکرد پس نماز چنانکه گذشت و این قول منقول است از
صادق و ابن عباس و قوم آنکه موصوف محذوفست یا شاید تقدیر اینکه و ما جعلنا القبلة الجهة التی کنت علیها و از کعبه است پس التی کنت علیها مفعول ثانی جعلنا
باشد نه صفت قبله و این بنا بر این قولست که رسول در مکه نماز رو بطرف کعبه گذارده بود در مدینه نماز تحت جهت تالف یهود باو پس مجبر بر قول اول منسوخ
باشد و بر قول ثانی ناسخ و اول اصح است زیرا که قول علما اهل بیت ع است و علم مضمر تمیز است ای لنمیز بالعلم چه علم صفتی است که مقتضی تمیز معلوم
پس معنی آنستکه تا تمیز نماید مردمانرا که تابع میشوند و کسانیرا که منحرف میشدند از او و اگر این در مکه بود پس معنی آنستکه امر کردیم ترا بتوجه به بیت المقدس
تا ممتاز شوند کسانیکه تابع تواند از مشرکان مکه زیرا که مشرکان مالف بودند بتوجه بکعبه و یا در مدینه بود پس معنی آنستکه امر کردیم ترا بتوجه
بکعبه تا ممتاز شوند منافقان و یهود زیرا که ایشان متوجه بیت المقدس بودند و درایة لا لنا منسوب نکرد احکام الله معلل باغراض اند **وان کانت**
لکبیرة ان مخففه است از مثقله بدین شرطیه و فارق بینهما لام است و ضمیر راجع با نچه ما جعلنا القبلة التی کنت علیها اولست از ان و ان تولیه یا تحویله
است و یا ذات حسنت بقبله یعنی بدرستی که تولیه یا تحویل که معنی کرده شد است از قبله و یا تحقیق که قبله بر یک وگران است و شاق بر مردمان **الا علی**
الذین هدی الله مگر بر آنانکه راه نموده است خدا ایشانرا بحکم احکام ایمان و جهان ثابت و راسخ گشته اند و امتثال المراد کرده اند یعنی کسانیکه نزد
ظهور آیات و دلایل بر هدایت که بمحض لطف و توفیق الهیست و طریق اهتدا و سلوک نموده اند و مقاصد احکام دین و شده با از منسوخ و ثابت و ردید امد
و نزد کوفیان ان نافیه است لام بمعنی الا یعنی نیست تحویله مگر که گرانست بر مردمان مگر بر کسانیکه بلطف الهی متمسک شده اند بطرق توحید بر ایشان
سهل و آسانست قطع رسوخ ایمان امیر المؤمنین ع از اینجا معلوم میتوان کرد که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر ص مامور شد بتحویل بجانب کعبه چون آنحضرت متحول
شد حضرت امیر المؤمنین با بعضی از مؤمنان راسخ الایمان بلا توقف بجانب کعبه توجه فرمود و باقی مومنین بجهت ضعف ایمان و نفاق بر حال خود ماندند
ولهذا در حق امیر المؤمنین ع وارد شده که المصلی الی القبلتین و موافق و مخالف در این قول اتفاق دارند و از مشاهیر مناقب آنحضرت است بر وجهی
که در مجلس یکی از معتبران ذکر کرده شعبی روایت کرده که در بصره بودیم نزدیک حجاج بن یوسف لعنه الله و جمعی از اولاد مهاجر و انصار و اکثر قراء مدینه
شام آنجا حاضر بودند هر یک بر مرتبه خود نشسته حسن بصری از در در آمد حجاج مقدم او را برای او کرسی بنهاد در مقابل خود نشست و از [illegible]
و اکرام و تعظیم تمام رجوع وی مرعی داشت و بمکالمه محاوره مشغول شد و در اثنای کلام حدیث امیر المؤمنین در میان افتاد حجاج بر حسن بصری
کرد و ناسزا گفت و ما نیز از خوف او متابعت وی کردیم و حسن بصری خاموش بود و هیچ نمیگفت حجاج روی با او کرد و گفت یا ابا سعید در حق علی چه میگوئی
تو در باب او چیست گفت حق تعالی میفرماید که و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم تا اینجا که الا علی الذین هدی الله تلاوه کرد بعد از ان
گفت فعلی ممن هدی الله و هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و احب الناس الیه و اقربهم الیه یعنی علی از انکسانی بود که حق تعالی شرف هدایت و رسوخ
ایمان باو ارزانی فرموده بتحویل قبله براو شاق نیامد او کسی بود که بتحویل اقتدا بحضرت رسالت نمود و او پسر عم رسول خداست و داماد او است و دوست ترین
خلق و نزدیکترین مردمان باو و او را از خدا سابقه هست که نه تو و نه کسی دیگر از مردمان دفع آن تواند کرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء حجاج چون
این شنید ساکت شد و هیچ نگفت مروی است که بعد از آیه تحویل یهود لحظه شبهه ایکه در باب تحویل قبله و از جمله میگفتند اگر قبله حق جهت کعبه است
پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز کردند از اصحاب محمد و پیش از تحویل قبله وفات کردند چون اسعد زراره و براء بن معرور در [illegible] مرده با سند حق تعالی
فرستاد که **وما کان الله** و نیست خدای با فضل کرم **لیضیع ایمانکم** تا آنکه ضایع گرداند ایمان شما را یعنی نماز شما را که بروجه اعتقاد صحیح روی بر بیت
المقدس میکردید و تسمیه صلوه با نماز بجهت آنستکه رکن اعظم ایمانست یا تباه نکند ایمان شما را که بقبله بیت المقدس ثابت شدید قبل از نسخ ان و گویند
سبب نزول این بود که جماعتی از اهل ایمان که قبل از تحویل بقبله بیت المقدس نماز گذارده بودند و متوفی شده آنرا سوالی پرسیدند که یا رسول الله نماز های
که ما کرده ایم و ایشان بجانب آن قبله چگونه باشد حق تعالی آیه آمد که خدا نمازهای شما را ضایع نگرداند و اکثر برانند که این متعلق است بالذین هدی الله
و معنی آنکه خدا ضایع نگرداند ثبات شما را بر ایمان و رسوخ شما را در احکام اسلام که بجهت تحویل قبله بر شما تقبل شاق نیامد **ان الله بالناس**
لرؤف بدرستی که خدا مهربانست بر مردمان بر ایشان ضایع نگرداند **رحیم** بخشاینده است اصلاح ایشانرا فرو نگذارد و [illegible] عمل تمام با ایشان
و میشاید که تقدیم رؤف با آنکه ابلغ است بجهت محافظه باشد بر فواصل از عبد الله عباس روایتست که اول نسخ که در قرآن واقع شده حکم قبله است و
آیات مذکوره ناسخ این آیه است که ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله و مروی است که حق تعالی در آیه سیقول السفهاء وعده حضرت رسالت داده
بود بتحویل قبله را و همیشه آنحضرت منتظر میبود و میل آنکه چون کعبه قبله ابراهیم ع بود که جد آنحضرت بود و اقدم القبلتین و ادعی بایمان عرب بجهت آنکه کعبه
اوجب قبلتین بود و مع ذلک یهود میگفتند که محمد روی بقبله ما نماز میکند و دوان حضرت [illegible] که کعبه قبله او باشد روزی جبرئیل نزد وی
آمد گفت یا جبرئیل وددت ان الله صرفنی عن قبلة الیهود الی غیرها و نمیدانم که حق تعالی روی مرا بغیر قبله [illegible] گرداند جواب داد که من بنده ام
مثلک و انت کریم علی ربک فسئله یعنی من بنده ام مثل تو و تو نزد کردگار عزیزی بر [illegible] خود سوال نماکی و از او در خواه تا تحویل قبله کند
که مرضی تواست چون جبرئیل برفت آنحضرت پیوسته بر هوا مینگریست بامید انکه جبرئیل با وحی نازل شود حق تعالی این آیه فرستاد که **قد نری** بدرستی که
بینیم **تقلب وجهک** بتحول دیدن روی ترا **فی السماء** در جهت آسمان برای تطلع وحی **فلنولینک** پس هر آینه متمکن سازیم ترا در جهت او و **قبلة**
ترضیها بقبله که تو میخواهی و می پسندی [illegible] از ولیتک کذا از اصیرته و الیا و یا معنی [illegible] میل جهت قبله ورد
ایه اللسبب کمال ادب آنحضرت که منتظر وحی بود بدون سوال کردن باز آن حضرت عزت و چون قبله که مرضی او بود موافق مصلحت و حکمت نیز [illegible]

فصل در بیان آنکه حضرت امیر المؤمنین رضی الله [illegible] المصلی الی القبلتین

ذکر [illegible] النبی [illegible] قبله [illegible] واقع [illegible]

ابراهیم [illegible]



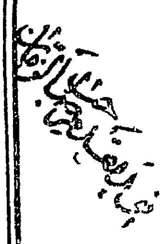
فرموده که متمکن گردانیدیم ترا بجانب قبله که مرضی تست و بعد از آن جهت تصریح بر تعیین آن فرموده که **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس بگردان روی خود را و مراد همه بدن است
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در جانب مسجد الحرام که محیط است بخانه و تسمیه بدن بوجه جهت آنست که ظهور و توجه بدن بوجه است و شطر در اصل موضوعست
برای چیزی منفصل از شیء ماخوذ از شطر کردن انفصل و شاد شطور ای منفصلة عن البلد و بعد از آن مستعمل شده برای جانب شیء و اگرچه از او منفصل
نباشد مانند شطر و حرام بمعنی محرم است ای المسجد المحرم فیه القتال او ممنوع عن الظلمة ان یتعرضوه و ذکر مسجد نه کعبه جهت آنست که آن حضرت در مدینه بود
و بعید از آنجا نسبت مراعاة جهت جز استقبال عین قبله موجب حرج است بخلاف قریب و ثعلبی در کتاب خود از ابن عباس روایت کرده که البیت قبلة و قبلة اهل
الباب و الباب قبلة اهل المسجد و المسجد قبلة اهل الحرم و الحرم قبلة اهل الارض کلها و اینمو فوق قول بعضی از فقهای ما است که حرم قبله کسی است که
دور باشد از اهل آفاق و چنانکه تفصیل بیاید و مروی است که آن حضرت دو نیم و شنبه منتصف رجب دو سال و دوم از هجرت قبل از واقعه بدر بود
قوم در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت ابو غارب روایت کند که ما روی به بیت المقدس داشتیم و در رکوع بودیم که رسول روی بکعبه گردانید و ما نیز روی بآن سو گردانیدیم مردان بصف
زنان و زنان بصف مردان آمدند و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم همه امت آن حضرت را مخاطب ساخته و گفت **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ** و هر جا که باشید
در بر و بحر و سهل و جبل شرق و غرب خواهید که نماز بگذارید **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** پس بگردانید رویهای خود را **شَطْرَهُ** بجانب مسجد
مذکور و در آنوا اوزره که حق تعالی اول رسول خود را مخصوص ساخت بخطاب جهت تعظیم ایجاب رغبت او و بعد از آن تعمیم فرمود جهت تصریح بعموم حکم
و تاکید امر قبله و تخصیص او سرمتابعت از حسن بصری منقولست که اول حق تعالی امر کرد بحضرت رسالت که متوجه به بیت المقدس شو و منسوخ کرد و
و نزول این وحی در وقتی بود که هنوز زنان از ادای نماز در مسجد بود و در آن وقت نگفت که روی بکعبه کن چون وقت نماز در آمد رسول در آسمان نگاه
میکرد با انتظار اینکه وحی نازل شود که بچه جهت توجه نماید پس حق سبحانه و تعالی باو وحی فرستاد و او را بتوجه بکعبه امر کرد و بنا بر این آیه نیست
انکه ناسخ است از وقت خطاب جایز نیست چنانکه قاعده علمای امامیه است در اصول مذهب و بعد از آن بیان عناد یهود و نصاری کرده
بقوله **وَإِنَّ الَّذِينَ** و بدرستی که آنانکه **أُوتُوا الْكِتَابَ** داده شدند کتاب بتوریة یعنی علمای یهود **لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ** هر اینه میدانند
که تحویل با توجه بقبله کعبه و تمت و ثابت است و حکم از صادر شده **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان بجهت علم ایشان علی الاجمال بانکه عادة الله
جاریست بتخصیص هر شریعتی بقبله و علی التفصیل بانکه در توریة مکتوبست که پیغمبر آخر الزمان به دو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن باشد کعبه
باشد و با وجود این انکار میکنند عناد میورزند و تحویل را حق میدانند جهت حسد و حقد و استکبار و خوف فوت ریاست از ایشان و گویند مراد بآنجماعت
علمای یهود و نصاری اند **وَمَا اللَّهُ** و نیست خدا **بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ** غافل و بیخبر از آنچه میکنند یهود از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیقت و از آنچه
اهل ایمان عمل میکنند از تحویل و نقض توبه بازی بوعد و وعید است برای فریقین و در آیه دلالت است بر جواز تواطی قوم معدود بر کذب چه مراد بالذین
اوتوا الکتاب علمای یهود و نصاری بوده اند که اظهار خلاف اخبری کرده اند که میدانستند اما تواطی جمعی عظیم و جمع غفیر جایز نیست که بر کذب باشد و همه
ایشان اجابت نیست که اظهار خلاف چیزی کنند که دانسته باشند و این آیه ناسخ توجه است به بیت المقدس و از ابن عباس مرویست که اول چیزی که منسوخ شد
از قرآن شان قبله بود و قتاده گفته که این آیه ناسخ ما قبل خود است و ابو جعفر بن مبشر است که این از قسم نسخ سنت است بقرآن و این اقوی است زیرا که
قرآن چیزی نیست که دلالت کند بر قبله توجه به بیت المقدس و نزد بعضی این آیه ناسخ **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** است و نزد ما آنستکه این فاینما تولوا مخصوص
است بنوافل در حال سفر بروایة موثقه از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام پس منسوخ نباشد صاحب کنز العرفان نعمه الله بالغفران در تفسیر این آیه
فرموده که در اینجا چند فایده است یکی انکه مشهور آنستکه **قَدْ نَرَىٰ** بمعنی تمام نری است و معنی او تکثیر است کقوله قد اترک القرن مصفرا انامله
و محققین آنستکه قد در اصل تقلیل ماتی است که از لا لم انست بر قلة در حین دخول آن بر مضارع و تقلیل دو قسم است تقلیل مرئی است چه معلوم
چنانکه قلیل مینا سنی نفس هم چنین قلیل مینماشد بجهت قلة متعلق آن و لازم نماید از قلة فعلی که متعلق است قلة فعلی که مطلق
باشد زیرا که از عدم مقید عدم مطلق لازم نماید و بر هر دو معنی است لفظ قد در کریمه قد یعلم الله المعوقین منکم و هم چنین در بیت قد کوچه مراد تقلیل
ترکست بجهت قلة متعلق او که از قرن است پس منافات نداشته باشد بکثرت مطلق ترک که مقصود شاعر است دوم **تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ** بمعنی
که تردد وجهک و تصرف نظرک تطلعا للوحی هم چنانکه بآن مترجم شده و محققین آنستکه جایز نیست تعلق فی السماء بتقلب جهت تنزه باری عز و علا
از مکان و نه بتقلب زیرا که تقلب وجه در سما نبود و نه بصفه مقدره بتقدیر وجهک الکائن فی السماء بجهت همان دلیل بلکه تقدیر آنست که تقلب
مطارح شعاع عینک وجهک فی السماء و مطارح شعاع عین در سماست و مجسمه بسیار اکثر داند باین آیه برانکه باری تعالی در جهت سماست و حیثیت
توقع حضرت رسالت نزول حکم از سما و بدین جهت است که حکم از نزد حق تعالی می آید پس شبهه اساس نباشد جواب از این آنستکه آن حضرت
انتظار وحی میکشید از طرف سما بر لسان جبرئیل و از آن لازم نیاید که باری تعالی در سما باشد و اگر نیز لازم آید از صعود ملائکه از ارض بسما جهت
امری لکه حق تعالی در ارض باشد این باطل است سیم آنکه سبب تحویل قبله است پس از این گذشت چهارم انکه فول وجهک شطر المسجد الحرام ناسخ
توجه حضرت رسالت است بصخره و بعد از ذکر باسخیه و بیان اقوال مذکوره در آن گفته که اینجا بر سبیل تخمینست و جزم نیز بر تخییر هم چنانکه مذهب بعضی
بجهت نقضا اجماع بر بطلان توجه بصخره و شطر بمعنی نحو و جهت است و آنکه جبائی گفته که بمعنی نصف است باطل است باتفاق مفسران و محققان اصحاب
ما آنرا مدرک قبله عین کعبه است حقیقة نسبت بکسیکه مشاهد است یا حکما نسبت باعمی و بانکسی که میان او و میان کعبه حایل باشد که اگر آن حایل نبود

مشاهدهٔ کعبه تواند کرد اما کسی که اینچنین نباشد قبلهٔ او جهت است و عامهٔ فقها برآن‌اند و این اقوال مجتهدین بعد از اجماع علما برآنست که استقبال
کعبه نسبت بمکی که مشاهد آنست نه بغیر آن از اجزای مسجد الحرام پس عین کعبه قبله باشد دوم روایتست از اسامة بن زید که حضرت رسالت مآب متوجه
کعبه شد فرمود هذه القبلة سیوم روایت اصحاب سنن از احدهما علیهما السلام که فرمودند که بنی عبد الاشهل در میان نماز بودند با ایشان خبر آوردند که پیغمبر
شما در نماز متوجه کعبه شد و ما بمکان خود حال آمدند در حال بموضع نماز ایشان بعد از انکه دو رکعت بجانب بیت المقدس گذارده بودند متوجه
کعبه شدند و دو رکعت دیگر را با نصیب گذاردند و علت نماز ایشان را و قبله را ذکر کردند و مسجد ایشان را مسجد القبلتین نام کردند و غیر این از
روایات دیگر وجوب توجه بقبله اگر گویند هر گاه توجه بعین کعبه واجب و متحتم باشد چرا حق تعالی در موضع نزول و جهک شطر المسجد نزول و جهک
شطر الکعبه نفرمود جواب گوییم که حضرت رسالت در مدینه بود که این ایراد را شبهه نیست که فرض بعید جهت است نه عین جهت بجهت لزوم حرج و نیز اگر توجه به
مسجد یا جهت آن واجب بودی عمل بظاهر این آیت که این حاضر مشاهد نیز واجب بودی لازم باطل است پس ملزوم نیز باطل باشد و بنا ما لا دنه
ظاهر است اگر گویند این آیت در صورت مسلم است که تخصیص نباشد گوییم جواب این ضعیف مخصص ثابت نیز اگر روات از بعضی غالی المذهبند بعضی
و بعضی مرسل و ما آثار روایت مفصل عمر جعفی داد کشی طعن کرده بغیر عقیده و بنا انکه در تعبیر معنی جهت بشطر ایما است بانکه امر قبله مبنی بر مساهله
است و مقاربت نه بر وجه تحقیق و یقین چه علامه قبلهٔ عراقی و خراسانی یکیست و نزد تحقیق توجه عراقی بغیر موضع خراسانی است بجهت اختلاف بلاد
در عرض فائده پنجم آنست که چنانچه برای مکان نسبت فی ای مکان کنتم و از این لازم میاید که اهل عالم در صلوة خود بر دایره حول مسجد اند که بعضی از
از دوایر صغیره قریبه باشد و بعضی دیگر کبیره بعیده ششم آنکه ضمیر انه الحق راجع بتحول است یا توجه چنانکه معلوم شد و گروه اند که جهود و کفار
که اگر محمد نبی و معجزه بیاورد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه با او ایمان آریم حق تعالی تکذیب ایشان کرده بیان ضلالت و تمادی ایشان در
غوایت نموده فرمود که **وَلَئِنْ أَتَيْتَ** و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد **الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** آنانکه داده شده اند کتاب یعنی توریت و انجیل یعنی
یهود و نصاری **بِكُلِّ آيَةٍ** هر معجزه و نشانه را یعنی اگر بیاری هر معجزه بینه را که از تو طلبند بر حقیت توجه بکعبه **مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ** پیروی
نکنند ایشان قبلهٔ ترا این برهان و حجت سببی آنکه کعبه قبله است و لام موطی قسم است و ما تبعوا قبلتک جواب قسم مقدر است و سامسد جواب شرط
و حقیقة معنی این است که اهل کتاب ترک قبلهٔ تو نکرده اند بجهت شبهه که بحجت زایل شود بلکه مخالفت تو کرده اند بجهت مکابره و عناد و حسد اهل
کتاب بجهت تغیر بر آنحضرت را و طمع رجوع او کفتند که اگر محمد بر قبلهٔ ما ثابت قدم و نرد ما بوی ایمان آریم حق تعالی بجهت قطع اطماع ایشان فرمود که **وَمَا**
أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر قبلهٔ ایشان را اگرچه قبلهٔ ایشان متعدد بود لکن متحد بود در بطلان و مخالفت حق و لهذا افراد
صورت توحید را فرموده **وَمَا بَعْضُهُمْ** و نیست بعضی از ایشان **بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ** متابعت کننده و پیروی نماینده قبلهٔ بعضی را چه جهت
قبلهٔ نصاری شرقی است و از آن یهود غربی پس توافق ایشان متعذر باشد و محال الوقوع هم چنانکه موافقت ایشان مر ترا متعذر است بجهت تصلب هر
حزبی از ایشان در آنچه بآن راسخ شده اند **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای ایشان را در باب قبله
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمده بتو **مِنَ الْعِلْمِ** از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم حق است یعنی اگر فرضا بعد از آنکه حق بر تو ظاهر شد و وحی نازل شد
در باب قبله تو پیروی قبلهٔ اهل کتاب کنی **إِنَّكَ إِذًا** بدرستیکه تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان بکنی **لَمِنَ الظَّالِمِينَ** از جملهٔ ستمکاران حق تعالی
در چند جا تاکید تهدید او نموده و در آن مبالغه فرموده از جهت چهار چیز یکی تعظیم حق که معلوم است دوم تحریض بر اقتفای او سیوم تحذیر از متابعت
هوی چهارم استقطاع صلد از نبر راه بنا و گویند ظاهر خطاب با حضرت پیغمبر و مراد امت است و در کنز العرفان آورده که درین آیت اخبار است که مسلمو
بیند حکم است یکی آنکه حق تعالی اخبار فرمود که اهل کتاب اسلام نیارند و تابع قبلهٔ اسلام نشوند دوم لام لئن اتیت موطی قسم محذوف است و تقدیر آنکه والله
لئن اتیت و لام در جواب قسم می باشد والذین با صلهٔ آن مفعول به است و با در بکل آیة برای مصاحبت است چون قول ابن الاثیر جئی ای مع حتی و ما تبعوا جواب
قسم که مستغنی است از جواب شرط چه هر دو در معنی واحداند و غرض از این کلام قطع طمع حضرت رسالت از صلاح ایشان چه ایشان ترک متابعت
او بجهت شبهه نکرده بودند تا برهان زایل تواند ساخت چنانکه گذشت و لیکن بر عناد ایشان و لهذا علمای حکمت عملیه گفته اند که علاج جهل مرکب ممکن
نیست و دراین خلاف است که آیه عام است در جمیع اهل کتاب یا خاص است بجماعتی از ایشان صحیح قول ثانیست زیرا که بعضی از ایشان اسلام آوردند و تابع
قبلهٔ اهل اسلام شدند و این بعید نیست زیرا که عام قابل تخصیص است و از ابن عباس مرویست که ما من عام الا و قد خص الا قوله بکل شیء علیم با آنکه بعضی
حکما را سند که حق سبحانه علم ندارد بذات خود و بجزئیات فانی سوم انکه و ما انت بتابع قبلتهم متضمن قطع اطماع یهود است چنانکه گذشت توحید قبله با
آنکه قبلهٔ یهود بیت المقدس است و قبلهٔ نصاری مطلع شمس بجهت اراده معنی جنس است که صادق است در ضمن افراد و نه ستم آنکه هیچ یک از اهل قبلتین
تابع قبلهٔ دیگر نشوند بدلالت قوله و ما بعضهم بتابع قبلة بعض و قوله و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء
چهارم توعد حق تعالی پیغمبر خود را در اتباع اهوای ایشان تا آنکه مخالفت کرد او از عداد ظالمان باشد بجهت مبالغه در قطع طمع ایشان و سرزنش بر گاه هست
که مرتکب آن شود از دو مخالف که قولنا ان کان زید حجرا فهو جماد و بعد ازان از طرف عناد و انکار اهل کتاب منصرف نمود که **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنانکه داده ایم ایشان را
کتاب توریت و انجیل **يَعْرِفُونَهُ** می شناسند پیغمبر را و عدم تسویه مرجع بجهت دلالت کلام است بر آن و گویند ضمیر راجع بعلم است یا قرآن یا تحویل قبله قول اول اصح و اشهر
است یعنی یهود حضرت رسالت را میشناسند و صفت نموده **كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** هم چنانکه میشناسند پسران خود را از شاهد نول و الست یعنی
او را با وصافی که در توریت و سایر معجزات باهره میشناسند مثل شناختن ایشان پسران خود را که ملتبس و مشتبه بر ایشان نیست یعنی بلااشتباه



وشبهه میدانستند که او پیغمبر خداست فاما بعضهم عنادا و حسدا انکار او میکردند یکی از اصحاب روایت کرده که من خواستم که از اهل کتاب کسی را که مصداق
این آیه باشد و بان عمر افکند از شناسم عبد الله بن سلام که از احبار و علمای عظام ایشان بود گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را میشناسید گفت انا اعلم
به منی بابنی بلی او را بهتر شناسم از پسر خود که در میان کودکان بازی میکند گفتم چگونه گفت لانی لست اشک فی محمد انه نبی فاما ولدی فلعل والدته خانته
یعنی بجهت آنکه من هیچ شک ندارم درآنکه محمد پیغمبر خداست و اما پسر من مبتلی بود که مادرش خیانتی کرده باشد و از کسی دیگر حاصل کرده و بمن نسبت داده
باشد من تعجب کردم از موافقت تشبیه او با تشبیهی که حق تعالی در این آیه نموده در باب معرفت یهود رسول را وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستی که گروهی
از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه میپوشانند حق را که صفت حضرت رسالت است و تورات
از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که میپوشند این کلام تخصیص مر اهل عناد را و استثنا است برای کسانیکه ایمان آورده اند
از اهل کتاب و قوله الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ کلام مستانف است یعنی آنچه درست و راست است از نزد پروردگار تست پس الحق مبتدا است و خبر آن من ربک و الف و لام برای
عهد اشارت بانچه رسول بر آنست از دین اسلام و احکام آن و یا مراد حقی است که کتمان او مینمودند یعنی نبوت آنحضرت و یا برای جنس است و معنی آنکه
حق همین آنچیزیست که ثابت شده باشد که از جانب حق تعالی است نه آنچه ثابت نبوده باشد مثل آنچه اهل کتاب بر آنند و ممکن بود
که الحق خبر مبتدا باشد ای هو الحق و من ربک حال یا خبر بعد از خبر یعنی محمد یا تحویل قبله حق است و از نزد حق تعالی آمده فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرت
رسالتست مراد امت اویند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در آنکه از نزد حق تعالی است یا در کتمان ایشان حق را با آنکه عالمند
مراد با این نهی رسول نیست از شک کردن در آن زیرا که این از او متوقع نیست پس مراد تحقق امر است بوجهی که هیچ ناظری در آن شک نمیتواند کرد و ممکن است که
مراد با این آنستکه مذکور شد یا مراد مرتبت با کتمان معارفی که مزیل شک باشد بر وجهی ابلغ عبد الله بن ابی بکر انصاری روایت کرده از صفیه بنت حیی
اخطب که چون رسول صلعم بمدینه آمد از پدر و عم خود شنیدم که بیکدیگر میگفتند که آیا این پیغمبر باشد که ما نعت و صفت او را در تورات خوانده ایم
پس باید که قرار دادند که فردا برویم و او را ببینیم و حدیث وی بشنویم و علامات که ما یافته ایم در تورات به بینیم که در او هست یا نه و رسول در قبا
فرود آمده بود پس بامداد برخواستند و برفتند و نماز شام باز آمدند بیکدیگر و غمگین عم با پدرم گفت که این آنکس است که در تورات صفت او را دیده ایم گفت نعم
بالله الذی انزل التوریة علی موسی یعنی بخدائیکه تورات بموسی فرستاد که این آنکس است عم گفت او را در دل خود چگونه می یابی گفت عداوته ما بقیت
یعنی در دل خود دشمنی او میابم تا زنده باشم و عبد الله بن قدامه روایت کرده که جمعی از یهود نزد رسول آمدند و از جمله پدری با پسری بودند و ایشان
بودند رسول روی با ایشان کرد و گفت بان خدائیکه تورات بموسی فرستاد که شما نعت و صفت مرا در تورات میبایید پدر از پسر تورات
کشود و میخواند و آن پسر نیز با ایشان بود چون بذکر محمد رسید خواست که بپوشاند پسر با حضرت گفت این است صفت و نعت تو که میخواند و پدر
در صدد آنستکه پنهان کند پس گفت انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و در همین متوفی شد رسول فرمود که تولوا اخاکم یعنی برادر دینی
بدفن برادر خود مشغول شوید پس اصحاب بتجهیز او قیام نموده او را دفن کردند و تخصیص ابنا بذکر و ولا دکه اعم از ذکور و اناث جهت آنستکه
ذکور اشهر و اعرفند و بصحبت آبا الزم و بقلوب ایشان الصق پس هر گاه معرفت ایشان بحضرت رسالت بیشتر باشد از ابنا انتساب با نسب بطریق اولی
خواهد بود و نیز در باب قبله میفرماید که وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ تنوین عوض مضاف الیه است یعنی مر هر شخصی یا مر هر صاحب شرعی و یا مر هر امتی
قبله است که متوجه آنند یا هر قومی را از مسلمانان جهتی است و جانبی از کعبه یعنی مر هر اقلیمی را از مسلمانان جهتی است از جهات کعبه که توجه میکنند
بآن مانند جهتی که در آن حجر الاسود است برای اهل عراق است و آنچه مقابل آنست مر اهل مغرب راست و یمانی از آن یمنی و مقابل آن برای شامی هُوَ
مُوَلِّيهَا که او متوجه شونده است بآن روی خود را یا خدا گرداننده روی او است بآن جهت یعنی او را بان امر کرده و بر هر تقدیر یکی از دو مفعول تولیه
محذوف است ای هو مولیها وجهه او الله مولیها ایاه و چون هر امتی را قبله است پس چرا تعجب میکنند منکرانکه ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا
علیها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران از امر قبله و غیر آن تا بان سعادت فایز شوید و باید دنبالا
از جهات یعنی سبقت گیرید بفاضل ترین جهات که از مسافه باشد بکعبه محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویی سوادی ظاهر
کرده که قبله او است و هر یک روی بهیکلی آورده از توجه بکعبه حقیقی باز مانده اند مگر محرمان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فهم و هذا لله
روی میگردانند کما قیل قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب نیاسیم و ذر قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل قبله زهاد
محراب و نول قبله بدبختان کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله انسان بدانش پرورش قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف کمال ذی
الجلال أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیاورد خدا همه شما را و جمع کند و بر خیزانید
برای اقتضا خواندن باطل آید در هر موضعی که باشید از موافق و مخالف بجمع الاجزا و مفترقها همه شما را بزمین محشر کند برای جزای اعمال یا هر جا که باشید
از اعماق ارض و قلال جبال و بطون اودیه شما کشته یا قهر کرده باشید از جهات متقابله حق تعالی همه شما را جمع کند و نمازهای شما را در حکم جهة واحد
گرداند و چنان سازد که گویا همه بمسجد الحرام نماز گذارده اید إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزها بر احیا و تمیز و اماته
و احیا و جمع عزانه قَدِيرٌ توانا است و در اخبار از ائمه هدی آمده که مراد با این اصحاب مهدی اند که در آخر الزمان و از امام رضا منقول است که
والله لو قام قائمنا یجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان یعنی بخدا سوگند که وقتی که قائم ما قیام نماید حق تعالی همه شیعیان او را از جمیع
شهرها بنزد وی جمع کند و چون حق تعالی علی الاطلاق امر فرموده بتوجه بمسجد الحرام و آن محتمل بقید عام از هوا زمینهم بعد از این مبین

معا صلا

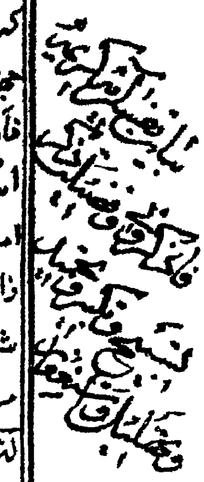


مناهج

ساخته که امر مذکور واجبست در همه مکانها و در همه احوال و فرمود وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی و زمانی یعنی در هر شهری که بیرون آیی برای سفر
فَوَلِّ وَجْهَکَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام وَإِنَّهُ و بدرستی که این امر لَلْحَقُّ هر آینه درست
و راستست مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو و تکرار و تاکید امر بجمله اسمیه و ان و لام در خبر آن و وصف او بحق بجهت دفع توهم نسخست یعنی این امر ثابت که هرگز
زایل نشود وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدا بی‌خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از توجه بکعبه یا غیر آن و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد حق تعالی درین آیه
بیان فرمود که حکم مسافر نیز حکم حاضر است در وجوب توجه بکعبه در صلوة تا کسی توهم نکند که حکم مسافر خلاف حکم حاضر است وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ
و از هر موضعی که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَکَ پس متوجه ساز روی خود را در وقت صلوة شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در طرف مسجد الحرام وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ
و هر جا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ هر آینه بگردانید بهمه احوال یعنی همه بدن خود را شَطْرَهُ در جانب مسجد و انوار گفته که تکرار
این حکم بجهت تعدد علل است چه حق تعالی برای تحویل سه علت ذکر کرده یکی تعظیم رسول با ابتغای مرضات او دوم جری عادت الهیه بر آنکه اهل هر ملتی و صاحب
شرعی را جهتی باشد که استقبال آن کنند متمیز شوند از یکدیگر سیم دفع حجج مخالفین بر طریقی که بعد از این تبیین نموده و مقارن ساختن هر علتی
معلول او را هم چنانکه مقارن میکنند مدلول را بهر یک از دلایل بجهت تقریب تقریر و مع ذلک شأن قبله عظیم علی الخصوص در نسخ در مظان فتنه
شبهه بود او را نستکه امر او مؤکد ساخته و اعاده ذکر آن کنند مرة بعد اخری پس از بیان علت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ میفرماید که
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ یعنی همه روی بکعبه کنید در نماز تا نباشد مر یهود را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند با آن
بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ما است و با وجود آن متابعت قبله ما میکند یا از توجه میکنید یا گویند که در توریه نوشته که
قبله پیغمبر آخر الزمان کعبه باشد پس چون که محمد بقبله ما نماز میکند او پیغمبر نباشد یا آنکه تا مشرکان را بر شما حجتی نباشد یعنی نگویند ابراهیم را
شد که دعوی از قبله پدران خود کرده باشید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نباشد إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و
مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان مکه چه یهود میگفتند که محمد میل باقربای خود بکعبه کرد و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که ما بر
حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد و این استثنا است از الناس یعنی هیچکس از مردم را حجتی نباشد بر شما مگر معاندان از ایشان که قائل میشوند بقول مذکور
و تسمیه این بحجت جهت آنستکه زعم اهل کتاب این بود که این قول ایشان حجت باشد اگر چه قول ایشان باطل کقوله حجتهم داحضة و گویند حجت بمعنی احتجاج
و خصومت و نزد بعضی استثنا منقطعست جهت مبالغه در نفی حجت راسا و اصلا کقوله ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب
بجهت علم ضروری بانکه ظالم را حجت نیست و چون مطاعن اهل کتاب و شرک بشما ضرر نمیرسانند فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه
بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عطفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد
و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص شماست بمکه عَلَيْكُمْ بر شما و بنا علیه امر مجدد نستای امرتکم لاتم نعمتی یعنی امر کردم شما را بتوجه
بکعبه بجهت آنکه تمام گردانم بر شما نعمت خود را و یا عطفست بر علت مقدره فاسد و اخشونی لاحفظکم عنهم لاتم نعمتی یعنی بترسید از من تا شما را نگاه دارم
از کفار و تا تمام گردانم نعمت خود را بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و تا شاید که راه یابید بشرایع احکام دین و در حدیث آمده که تمام النعمة دخول الجنة یعنی
نعمتی عظیم را بر شما تمام کنم در آخرت بدانکه در آرم شما را در جنت و از امیر المؤمنین عم مرویست که تمام النعمة الموت علی الاسلام و بعضی از مفسران گفته‌اند که
نعم شش است اسلام و قرآن و محمد ص و ستر و عافیت و غنی از آنچه در دست مردمانست و از ابن عباس منقولست که مراد آنستکه تمام کنم نعمت خود را
بر شما در دنیا و آخرت اما در دنیا شما را بر اعدا مظفر و منصور گردانم و در صناعی و دیار و اموال ایشان را متصرف شما در آورم و اما در آخرت جنت و رحمت خود
بشما کرامت نمایم و شبهه نیست که محبت امیر المؤمنین و اولاد و امجاد او صلوات الله علیهم اجمعین از تمامی نعمتست چنانچه در آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی شاهد آنست و بدانکه درین سه موضع خود سمت نمیخواهد اما نیافته‌ایم و در کنز العرفان مذکور است که در سبب تکرار این چند وجه ذکر کرده‌اند
اول آنکه از باب تاکید لفظی است چه تاکید جمله مفیده مبرد دوم تاکید امر قبله است در دفع احتمال نسخ چه هر حکمی شرعی در مظنه آنستکه منسوخ شود
سیم آنکه اعاده بجهت آنستکه تا فائده بعد از این معلق شود هم چنانکه درین مدد فرمود که لئلا یکون للناس علیکم حجة پس تکرار در مرتبه ثالث نیز بجهت این
است چهارم اینکه در هر صورتی که ممکن باشد حمل کلام بر معنی تاسیس از حمل او بر تاکید بهتر است پس بنابر این در این کلام تکرار منتفی است زیرا که
مراد از اول آنستکه اذا خرجت متوقعا للوحی فی امر القبلة طالبا للصلوة فی مسجدک فول وجهک و کذلک اصحابک حیث کانوا من المواضع فی المدینة
و مراد از ثانی اینکه اذا خرجت الی السفر و ادرکت الصلوة و سالت اینکم ای قبلة کیستم من البلاد فولوا وجوهکم یا آنکه علی ای حال کنتم حاضرین
او مسافرین پنجم آنکه تکرار این بجهت تعدد علل است چنانکه از انوار نقل کرده شد و ششم آنکه لئلا یکون للناس را معنی اینست که امر کردم بالتوجه الی
الکعبة لئلا یکون لاهل الکتاب حجة علیکم چه اگر بر تحویل قبله ما نشستندی هر آینه عرب گفتندی که محمد بر ملت ابرهیم است و قبله ابراهیم کعبه بوده پس چرا توجه بآن
نمیکند و یهود گفتندی که در توریه مذکور است که قبله پیغمبر آخر الزمان کعبه باشد بعد از آنکه نماز کرده بجانب صخره و چون محمد بر قبله ما نماز میکند او در
پیغمبر نیست حق تعالی میفرماید که اگر قبله تو بیت المقدس میکرد اینم و تحویل آن نمیکردم این ادعاها بهر دو طایفه بر تو متوجه میشد سیم ولاتم نعمتی
عطفست بر لئلا یکون ای وجوب التولیة لیتم نعمتی علیکم فان قبلتکم وسط کما ان نبیکم وسط و شریعتکم وسط و انتم وسط و قوله لعلکم تهتدون
سبب ثالث غائیست برای تولیه كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ متصل است بما قبل خود و مصدریه و تقدیر اینکه ولاتم نعمتی علیکم فی امر
القبلة او فی الاخرة کما اتممتها بارسال رسول منکم یعنی تمام نعمت کردم بر شما در امر قبله یا در آخرت هم چنانکه تمام کردم بر شما بانکه فرستادیم



در میان شما فرستاده از شما یعنی از عرب یا از محمد امت و در خبر آمده که حضرت رسالت پناه بر اهل عرب حصول شرف ذکر ایشان بود با وجود منکر آنکه عرب تابع دیگر
نشده بودند که از غیر ایشان باشد و مع ذلک با نحوه و عرب بوده‌اند بنی اسمعیل که از ایشان بوده باشد تا عجمی بوده باشد با ایمان او در زمان ایشان با او
حاصل که حقیقت ما مبصر فرماید که پیغمبری از شما با شما فرستادیم **يَتْلُوا عَلَيْكُمْ** که میخواند بر شما **آيَاتِنَا** آیتهای ما که قرآنست **وَيُزَكِّيكُمْ** و پاک میگرداند
شما را از رجس شرک یا به طهور شریعت یعنی تمهید شما میکند به جهت پاکیزه منکر میشود بسبب از ایمان و طاعت یا بر شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید
وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و میاموزاند شما را قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و علم شریعت و احکام از حلال و حرام یا اعم از آنکه ما بینت پس از قبیل عطف عام باشد بر
خاص و یا معطوف و معطوف علیه بمعنی قرآن باشد به جهت افاده اینکه کتاب جامع میان صفت مختلفست و یا مراد بحکمت سنت باشد تقدیم تزکیه بر تعلیم
باعتبار قصد است و تاخیر آن در دعوای ابراهیم چنانکه گذشت باعتبار فعلست **وَيُعَلِّمُكُمْ** و تعلیم میدهد شما را **مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** با نچه
که نبود شما که بدان پی برید بعقل و نظر زیرا که طریقه نیست معرفت آن سوی وحی مانند علم قصص و غوامض حضرت رسالت در نبوت معجزات نبیه و تکرر فعل
جهت آنست که دلالت کند بر آنکه این جنس دیگر است و مثبت نبود که کما ارسلنا متعلق باشد بقوله **فَاذْكُرُونِي** و تقدیر اینکه کما ذکرتکم بالارسال
فاذکرونی یعنی همچنانکه یاد کردیم شما را بفرستادن پیغمبر از قبیله شما پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت **أَذْكُرْكُمْ** تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت **وَ
اشْكُرُوا لِي** و سپاسداری کنید از برای من بر آنکه انعام کرده‌ام بر شما از نعم دنیویه و دینیه **وَلَا تَكْفُرُونِ** و ناسپاسی مکنید مرا بجحود نعم و عصیان
امر من و کفران که موجب نوع عذابست که وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ابن عیینه فرموده که در اخبار آمده است که حق تعالی فرموده که بندگان خود
را چیزی داده‌ام که اگر جبرئیل و میکائیل را میدادم بهر آینه نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده بودم و آن اینست که گفتم فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و مفسران را در این کلمه
شریفه وجوه بسیار است سعید بن جبیر گفته که معنی آنست که اذکرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی بیانه اطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون و از ابن عباس
مرویست که اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمعونتی بیانه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و از کلبی گفته که اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانه
لئن شکرتم لازیدنکم و گفته‌اند اذکرونی علی ظهر الارض اذکرکم فی بطنها و در دعوات بعضی که اذکرونی عند البلا فما ینبغی الناسون من الوری
و یا اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی العقبی و یا اذکرونی فی النعمة والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء بیانه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی
یوم یبعثون و در خبر آمده که تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة یعنی آشنائی کن بخدا در حالت خوشی و شادی تا با تو آشنائی کند در حالت محنت
و نامرادی و یا اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابة بیانه قوله ادعونی استجب لکم و یا اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات فی الجنان بیانه
وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات از ابی جعفر روایتست که حضرت رسالت فرموده که ان الملک ینزل بالصحیفة من اول النهار و اول اللیل
یکتب فیها عمل ابن آدم فاملوا فی اولها خیرا و فی آخرها خیرا فان الله یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله فان الله یقول اذکرونی اذکرکم یعنی بدرستی که
فرشته آن صحیفه میکند از اول روز و اول شب منسوب دارد عمل فرزند آدم را پس املا کنید در اول آن لوح و در آخر آن کار نیکو را
برای شما آنچه ما بین آن صحیفه نوشته شده است زیرا که مبصر فرماید اذکرونی اذکرکم و نیز در حدیث قدسی وارد شده که یا ابن آدم اذکرنی بعد الصبح ساعة
وبعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی بعد از صبح و بعد از عصر ساعتی یاد کن مرا تا هر مهمات ترا کفایت کنم و مؤید آنست که ربیع روایت کرده که
ان الله عز وجل ذاکر من ذکره و زائد من شکره و معذب من کفره و گویند معنی آنست که اذکرونی فی الخلا اذکرکم فی الملا مرا در خلوت یاد کنید تا
شما را در میان مردمان یاد کنم یعنی بنگذارم که اعمال صالحه شما بر ملا افتد بیانش آنست که در کتب متقدمه فرموده که انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی
ما شاء وانا مع عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه ومن تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا ومن اتانی یمشی اتیته هرولة ومن اتانی بقراب الارض خطیئة اتیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک
بی شیئا یعنی من نزدیک ظن بنده خودم پس باید که بنده بمن ظن برد با نچه خواهد و من با بنده خودم وقتیکه مرا یاد کند در نفس خود پس هر که یاد
کند مرا در نفس خود من او را یاد کنم در ذات خود و هر که مرا یاد کند در میان مردمان پس من او را یاد کنم در میان ایشان بهتر از او و هر که بمقدار شبری
بمن نزدیک شود من بمقدار ارشی با او نزدیکی کنم و هر که بمقدار ارشی بمن نزدیک شود من بمقدار باعی با او نزدیک کردم و هر که بمن آید بطریق رفتار متعارف
من بسوی او بتاختن و بر جستن و هر که بمن آید با چندان گناهی که زمین از او پر شود من بسوی او با مغفرتی و آمرزشی که مانند آن گناه باشد مادام که بمن شرک
نیاورد از سلمان فارسی روایتست که چون بنده در هر گاه اله آشنا شود و او را بلائی پیش آید فرشتگان شفیع وی شوند و گویند خداوندا فلان خادم
حضرتست و بنده درگاه تو اگر مصلحت باشد از بلا او را دری کفایت کنیم و چون بنده ناآشنا باشد بلائی باو نازل شود و آن گاه مدد او جوید
فرشتگان با او گویند که الآن وقد عصیت قبل و بعضی گفته‌اند که اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاکرام
اذکرکم بالاکرام از عبدالله بن مبارک روایتست که سالی بحج میرفتم در راه از قافله باز ماندم و در وادیی بتوکل میرفتم جوانی را دیدم پیاده
سالک راه دیدم خاموش گفتم بوی که شب بر ما در آید و بادیه تو منزل راحله چون خردمند میشود گفتم ای جوان بر خود رحم نکردی که با نظر تو در بیابان
خود تنها ده و تنها نشستی تو از قافله منقطع شده گفت نه بر با بتوحید طی بیابان میکنم که نه طعام و شراب کو اشاره بآسمان کرد خواستم تا و برا انجا
کنم گفتم تشنه‌ام و میل بکدام آب دارم چون این بگفتم دست بهوا دراز کرد و قدحی از آب بگرفت و برفت و انجا بجنباند بدست من داد
من از آن متعجب شدم گفتم ای جوان این ترا از کجا یافتی گفت اذکره فی الخلوات یذکرنی فی الفلوات یاد او میکنم در خلوتها تا او یاد میکند مرا در بیابانها
پس از چشم من غایب شد و چون بمکه رفتم و برا دیدم که مردمان بر او گرد آمده‌اند او مسائل حلال و حرام استفسار میکنند از یکی پرسیدم که این جوان کیست



او جو عرض

ای پسر آدم مر

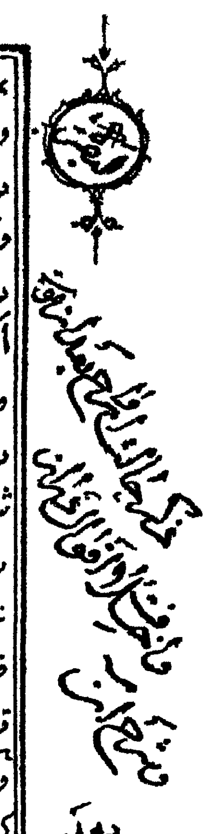
نفسی که او را نشناسی همه سنگ بر های مکر و برای شناسند او ادیم العبا علی بن الحسین زین العابدین ع است فرزند دست و پای او افتادم و زبان
بمنعت تو گشادم و بدانکه جمع مبانه ذکر و شکر جهت اینستکه شکر قسمی از ذکر است پس از قبیل عطف خاص بر عام باشد چنانکه تنزل الملائکة والروح
چنانکه دعوة الداعی اوبرده که ذکر محشوق الیه مرغب فیه است بدلیل عقلی و نقلی اما اول جهت جوبت شکر نعم و شکر قسمی است از اقسام ذکر و جهت
انکه ذکر دافع ضرر مظنون است و هر ضرری که مظنون الحصول است دفع آن واجب است بر طبق قدرت بر آن اما اینکه ذکر دافع ضرر است جهت انکه ابو عبد الله ع از
پیغمبر ص روایت کرده که در هر مجلسی که مردمان در آن مجتمع شوند و در آن ذکر خدا نکنند و صلوات بر پیغمبر و نفرستند آن مجلس حسرت و وبال باشد بر ایشان
و صادق ع فرموده که در هیچ مجلسی ابرار و فجار جمع نشوند که بدون ذکر خدا از آن متفرق شوند مگر که آن در روز قیامت حسرت ایشان باشد بر ایشان
و نیز فرموده که مؤمن هر مرتبه فوت شود مگر بصاعقه که چون در ذکر خدا باشد با و نرسد و اما اینکه هر ضرری مظنون الحصول دفع آن واجب است امری ضروریست
و احتیاج بدلیل ندارد و دلیل نقلی کتاب است و سنت اما کتاب کقوله تعالی اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة و قوله فاذکرونی اذکرکم و قوله اذکروا الله ذکرا
کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و قوله لنبیه ص قل الله ثم ذرهم و اما سنت پس بسیار است و ذکر از بعضی باطناب و ایجاز ترجمه بعضی از روایات اختصار میشود
از ابی عبد الله ع روایت است که حق تعالی فرموده که هر که بجهت مشغولی او بذکر من از دعا و مسئله خود بمن غافل شود افضل انچه از من توقع داشته باشد با و عطا
نمایم و نیز صادق ع فرموده که در حدیث قدسی امده که هر که یاد من کند در جمع مردمان من یاد او کنم در جمع فرشتگان و نیز فرموده هر چیز را حدی و نهایتی
هست مگر ذکر من که او را حدی نیست که بان منتهی شود و بعد از آن فرمود که پدرم ع کثیر الذکر بود بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن ذکر
کردن با مردمان و در با خدا بود و من بو سنه میدیدم که لسان او بحنک ملصق شده بود و می گفت لا اله الا الله و ما را جمع میکرد و بذکر و قرائت امر
میفرمود تا که افتاب طلوع میکرد و میگفت که در خانه که در او ذکر و قرائت بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاد کند و ملائکه در آن حاضر شوند و شیاطین
از آن فرار نمایند و آن خانه روشن و درخشان باشد از برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان از برای اهل زمین و هر خانه که در او ذکر خدا نکنند
و قرائت قرآن ننمایند برکت آن کم شود و ملائکه از آن هجرت کنند و شیاطین در آن حاضر شوند و بعد از آن فرمود که مردی نزد پیغمبر ص امد و گفت یا
رسول الله بهترین اهل مسجد کدام اند فرمود اکثرهم ذکرا هر که ذکر او بیشتر باشد و ابو بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده که شیعه ما کسانی اند که در
خلوت ذکر خدا بسیار کنند و نیز فرموده که حق تعالی بموسی خطاب کرد که ذکر مرا بسیار کن در شب و روز و در حالت ذکر خاشع و خاضع باش و از حضرت
رسالت ص مرویست که چهار چیز اند که غیر مؤمن بان اقدام ننماید یکی صمت و این اول عبادتست دوم تواضع برای خدا سیم ذکر او سبحانه در همه احوال
چهارم قلت مال و صادق ع فرموده که مؤمن بهر مرتبه فوت شود از غرق و هدم و سبع و صاعقه و غیر آن اما اگر در ذکر خدا باشد باین نوع مرتبه هلاک
نشود و در بعضی احادیث قدسیه وارد شده که هر بنده که من مطلع شوم بر قلب او و غالب او تمسک او باشد بذکر من او را سیاست و حکم و همنشین و جلیس
او بسر من کلام او باشم و از حضرت رسالت ص ماثور است که حق تعالی بمن خطاب فرمود که اگر بنده بذکر من مشغول باشد نفس او را از خطیئه نماید من خالی
میان نفس او و خطیئه او و نگذارم که هیچ معصیتی را او صادر شود و اگر جماعتی در زمین مستحق ارسال عذاب باشند که عقوبت من بر ایشان نازل شود در میان
ایشان یکی ذاکر من باشد من بجهت ذاکر از عقوبت آن از ایشان بگذرانم و نیز از آنحضرت مرویست که موسی ع از حق تعالی سؤال کرد که تا رحم یا تو نزدیکی
من تا با تو راز کویم یا دوری که با واز بلند تر را بخوانم حق تعالی وحی فرستاد بوی که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که ذکر من کند آن
ابن منبه روایتست که حق تعالی بداود علی نبینا و علیه السلام وحی کرد که ای داود اهل طاعة من در ضیافت منند اهل شکر من در زیارت من و اهل ذکر
در نعمت من و اهل معصیت را از رحمت خود مایوس نکردانم اگر توبه کنند اجابت از کنم و اگر مرا بخوانند جواب ایشان بدهم و اگر بیمار شوند طبیب ایشان
باشم بمحن و مصائب تا انکه ایشان را بجهت ازین پاک کردانم از جمیع ذنوب و معایب و پیغمبر ص فرموده که در هیچ مجلسی جماعتی ذکر خدا نکنند مگر که حق تعالی
از آسمان بایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات بدل کردانیدم و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر که جمعی از ملائکه
با ایشان در آن ذکر شریک باشند و ثواب ذکر خود را با ایشان دهند و نیز از آنحضرت مرویست که در بریاض بهشت بچرید که شنیدیا رسول الله ریاض
بهشت چه چیز است فرمود مجالس ذکر باید که در صبح و شام بذکر خدا مشغول شوید و بدانید که هر که خواهد بداند منزلت و قدر خود را در نزد حق تعالی
که نظر کند که منزلت حق تعالی نزد او چگونه است چه حق تعالی بقدر مکانت و مرتبت خود در دل مؤمن او را مرتبه و مکانت خواهد داد و بهترین اعمال شما
نزد پروردگار شما پاکیزه تر و بلند تر و بهتر از انچه افتاب بر آن تابد ذکر حق تعالی است چه او فرموده که انا جلیس من ذکرنی و در قران مجید یاد کرده که
اذکرونی اذکرکم یعنی شما یاد کنید بطاعة من و عبادة من تا من یاد کنم شما را بنعم و احسان و رحمت و رضوان و نیز از ائمه هدی ع روایتست که بدرستیکه
است سبع هرگاه بندگان بذکر خدا مشغول شوند فرشتگان در آن بنا نهند و هرگاه از ذکر باز ایستند ایشان نیز از بنا باز ایستند و چون از ایشان توقف کنند در
در خشت نهادن از ایشان پرسند چرا توقف کردید گویند از صاحبی قد فتر عن الذکر صاحب ما در ذکر خدا سست شد و اسباب و ادوات در خشت نهادن
ما ذکر او است و بباید دانست که ذکر خدا در همه اوقات و جمیع حالات مستحب است و در هیچ حالی از احوال مکروه نیست چنانچه حلبی از ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده که باکی نیست در ذکر خدا در وقت قضای حاجت زیرا که ذکر او سبحانه نیکو است در هر حال پس باید که ترک ننمائی آن را و از حضرت روایتست که
حق تعالی بموسی وحی کرد که ای موسی شاد مشو بکثرت مال و در ذکر من در هیچ حال فرو مگذار که کثرت مال ذنوب را فراموش میدهد و ترک ذکر من دل را
سخت و غلیظ میگرداند و ابو حمزه از ابی جعفر روایت کرده که در تورات نوشته که موسی ع از حق تعالی سؤال کرد که خداوندا گاه هست که در بعضی حالات
واقع میشوم که ترا اعز و ارفع از آن میدانم که ذکر تو کنم در آنجا حق تعالی فرمود که یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال یا موسی ذکر من نیکو است در



همهٔ احوال او حسن بن ابی الحسن دیلمی روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ملائکه بر حلقه‌های ذکر می‌گذرند و می‌ایستند بر سر ایشان و می‌نشینند و میگریند از گریهٔ ایشان و آمین میگویند
بر دعای ایشان پس چون بآسمان صعود میکنند حق تعالی بایشان گوید که ای فرشتگان من کجا بودید و حال آنکه او سبحانه از ایشان عالم‌تر است
گویند ای پروردگار ما حاضر شده بودیم در مجلسی از مجالس ذکر تو دیدیم جمعی را که تسبیح و تحمید و تقدیس تو میکنند و میترسند از آتش تو و
توبه میکنند حق تعالی بایشان گوید که ای ملائکه من شما را گواه میگیرم بر آنکه همه ایشان را آمرزیدم و از آنچه میترسند ایشان را ایمن کردانیدم گویند
پروردگارا در میان ایشان فلان بنده بود که ذکر نمیکرد حق تعالی فرماید او را نیز آمرزیدم بسبب مجالست او با ایشان زیرا که جلیس ذاکران هرگز شقی و نا امید
نباشد و در حدیث معتبر منقول است مستحبست ذکر کردن در میان اهل غفلت تا باشد چیزی که موجب تنبیه ایشان شود از غفلت و باعث نجات ایشان و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ذاکر خدا در میان غافلان مانند مقاتل است در میان هاربان و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که ذاکر خدا در میان غافلان مانند مقاتل
است در میان فراریان و نماینده کان و مقاتل در میان اهل فرار داخل بهشت است و نیز فرمود که هر که با اخلاص ذکر خدا کند در بازار در وقت غفلت مردمان و
مشغول بودن ایشان بامور دنیا حق تعالی برای او هزار حسنه بنویسد و او را بیامرزد و مرتبه باو دهد در قیامت که بر خاطر هیچ بشری نگذشته باشد
افضل اوقات ذکر وقت صباح و مسا است و بعد از نماز صبح و عصر چنانکه در سوابق فرموده که حق تعالی فرموده که ای فرزند آدم یاد من کن بعد
صبح ساعتی و بعد از عصر ساعتی تا همه مهم ترا کفایت کنم و از امام علیه السلام فرموده که ابلیس از وقت غروب تا افتاب طلوع از لشکر خود را در میان
پراکنده میسازد بسیار اگر توانید که خدا را در این وقت یاد کنید و بخدا پناه برید از شر ابلیس و جنود او و تعوید اولاد صغار خود کنید و این ساعت
چاشتگاه و ساعت غفلت است و حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه وظلالهم بالغدو والآصال فرموده که مراد دعا است قبل از طلوع شمس و قبل
از غروب آن و این ساعت اجابت دعا است و مستحب است اسرار ذکر زیرا که اقرب است باخلاص و بعد از ریا و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ابوذر گفت که حق سبحانه
را ذکر خامل کن گفت که خامل کدام است فرمود که ذکر خفی و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که هر که در خفیه ذکر خدا کند بسیار به تحقیق که بسیار ذکر
خدا کرده و بعد از آن فرمود که منافقان ذکر خدا آشکار میکردند و در خفیه ذکر خدا نمیکردند حق سبحانه فرمود که ایشان ریا میکنند و ذکر خدا نمی
کنند مگر اندکی و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق سبحانه فرموده که هر که در خفیه مرا یاد کند من آشکارا یاد او کنم و نیز وارده از احدهما علیهما السلام روایت کرده که فرشته
نمی نویسد مگر آنکه شنیده باشد از بنده و حق تعالی فرموده که اذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة پس ثواب ذکر پنهانرا غیر از حق تعالی نمیداند از جهت عظمت
و کثرت و منزلت آن و مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ئی میرفت اصحاب بوادیی رسیدند و آواز بلند بتهلیل و تکبیر کشیدند حضرت فرمود
ای مردمان بازایستید از رفع صوت خود بدرستیکه شما اصم را نمیخوانید و نه غایب را بلکه سمیع و قریب را میخوانید بدانکه در اکثر اخبار چند صنف است تحمید
و تمجید و تکبیر و تسبیح و استغفار و دعا و هر یک از آنها ثوابی بسیار دارد و چون کلام بسیار طول میکشد لاجرم بعضی از آن منصوصات میشود و از آنجمله
مرویست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله ملائکه کاتبان از نوشتن ثواب آن عاجز آیند گویند خداوندا ما نمیدانیم که ثواب این کلمه را چگونه
بنویسیم خطاب آید که اکتبوها کما قال عبدی وعلی ثوابها بنویسید آنچه بنده من گفته و بر منست که ثواب آنرا بدهم و بسیار است که هیچ چشمی آنرا
ندیده باشد این حدیث در فاتحه مذکور شده و علی بن حسان از بعضی اصحاب روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرموده که هر دعائی که در او تحمید
نباشد ابتر باشد یعنی قبول نشود اول تحمید است و بعد از آن دعا گفتم ادنی تحمید کدام است فرمود که بگوید الحمد لله الذی علا فقهر
والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر و در روایت دیگر از او منقولست اللهم انت
الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء وانت العزیز الحکیم
و از صحیح روایتست و بعضی فضیل روایت کرده از احدهما علیهما السلام که تهلیل و تکبیر بسیار گوید که هیچ چیز بخدا محبوب‌تر از تکبیر و تهلیل
نیست و پیغمبر فرموده که خیر العبادة لا اله الا الله و بروایت دیگر افضل الذکر لا اله الا الله و از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که لشکرگاه سلیمان
علی نبینا و علیه السلام صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای انس و بیست و پنج فرسخ برای جن و بیست و پنج فرسخ برای طیور و بیست و پنج برای وحش
و از برای او هزار خانه بود از آبگینه در آن سیصد منکوحه بود و هفتصد سریه و جن برای او بساطی از ذهب و ابریشم بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ
منبر او در میان بساط نهاده بودند و بر بالای آن می‌نشست و سیصد هزار کرسی از طلا و نقره در حوالی آن منبر میگذاشتند انبیا بر کرسیهای طلا و علماء بر
کرسیهای نقره می‌نشستند و گرد کرسیها مردمان می‌نشستند و در حوالی مردمان جنیان و دیوان و مرغان بالهای خود را بهم متصل میساختند
تا آنکه آفتاب بر او نمی‌تابید و باد صبا بساط او را بر میداشت و مسیر یکماهه را در یک روز میبرد و حق تعالی باد را امر کرده بود که هیچ کس سخنی نگوید مگر آنکه آنرا
بگوش سلیمان رساند روزی با لشکر خود در هوا میرفت برزگری که در زراعت خود مشغول بود نظر کرد و گفت سبحان الله حق تعالی عجب پادشاهی
عظیم بسیار بآل داود داده باد این سخن را بگوش سلیمان رسانید سلیمان پائین آمد نزد دهقان رفت و گفت تسبیحة واحدة یقبلها الله خیر مما اوتی آل
داود ثواب یک سبحان الله که حق سبحانه قبول کند بهتر است از هر چه بآل داود داده‌اند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که تسبیح نصف
میزانست و تحمید پر میسازد همه میزان را و تکبیر پر میکند ما بین آسمان و زمین را و دیگر از جمله اذکار آنست که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اینذکر را چهل و پنج بار بگوید حق تعالی از
برای او چهل و پنج هزار هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار هزار سیئه محو کند و چهل و پنج هزار هزار درجه برای او رفیع کند و چنان باشد که در
آن روز دوازده بار قرآن ختم کرده و از برای او خانه بنا کنند در بهشت و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود با اصحاب پنج کلمه را تعلیم شما

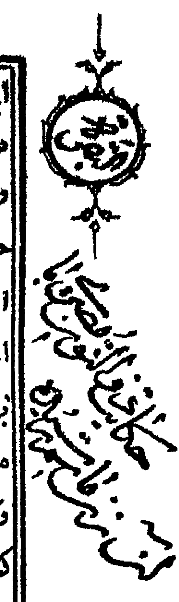


مبکنم که برخیزنا از حقیقت باشد و دو منزل بقیل و خدا را خشنود کرداند و شیطان را براند و از کنوحیت و تحت عرش باشد و صالحات باقیات باشد که حق تعالی
در قرآن ذکر فرموده حیث قال والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن سبحان الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از آن فرمود که بخ بخ لهن ما اثقلهن فی المیزان چه خوش کلمات اند و چه
گران میکردانند ترازوی عمل را از ثواب از ابی جعفر علیه السلام روایت است که پیغمبر فرمود که هر که بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله
الله اکبر حق سبحانه بهر تسبیحی از آن چهار درختی از برای او در بهشت بنشاند که در هر یک از آن انواع فاکهه باشد و این تسبیحات اربع نیز باقیات صالحات اند
اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمان و دفع کند از صاحب خود هدم و غرق و حرق و تردی و اکل سبع و میته سوء و هر بلیه که از آسمان نازل شود در آن
روز بر آن بنده و نیز ابو جعفر از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت رسالت فرمود شبی که مرا بمعراج میبردند جمعی فرشتگان را دیدم که در عرصه
زمین بهشت بنا تعمیر میساختند خشتی از طلا و خشتی از نقره و در اثنای بنا کردن توقفی میکردند و باز بآن مشغول میشدند سبب آن را از ایشان
پرسیدم گفتند تا نفقه بما برسد ما با بنا مشغول شویم پس گفتم نفقه شما چه چیز است گفتند سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر که
بنده مؤمن بگوید هرگاه او قایل این تسبیحات اربع شد ما ببنا مشغول شده ایم و اگر از آن امساک نمود ما نیز از عمارت امساک نموده ایم و از آنحضرت ماثور است
که قول لا اله الا الله و استغفر الله بهترین عبادتست قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و نیز فرموده که هر که استغفار
بسیار کند حق تعالی او را از همه غم و هم فرج دهد و از هر مضیقی او را بیرون آرد و روزی او را از جایی رساند که هرگز گمان نداشته باشد
صحیفه عمل او را باسمان برند و آن مانند روشنی آفتاب درخشنده و نور دهنده باشد بهترین اوقات استغفار سحر است و بعد از صبح و عصر چنانچه
حق تعالی در قرآن مجید مدح کسانی کرده که در وقت سحر باستغفار مشغول شوند حیث قال والمستغفرین بالاسحار و مرویست که با امام رضا ابو الحسن
آمد و شکایت کرد از ضیق معیشت و پریشانی روزگار آنحضرت فرمود که هر روز بعد از نماز صبح ده بار بگو سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
واسئله من فضله و بعد از آن یکبار بگوی سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و آن نعمت نام روایت کند که من
بآن التزام نمودم در اندک روزی جماعتی از زیاده مرا مدد نمودند و مرا خبر دادند که مردی از قوم تو مرده است و وارثی غیر از تو ندارد من رفتم و مال او
بتصرف خود در آوردم و مستغنی شدم و بعد از آن روز بیشتر بمن رسید تا لعلکم ... از صادق ع روایت کرده که پیغمبر فرموده که هر که
هر روز یکبار بعد از نماز عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذا الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد
ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حق تعالی امر کند بهر دو فرشته که
حافظ عمل او بیند تا صحیفه عمل او را پاره پاره کنند و هر چه در آن نوشته باشد محو کنند و ذکر اخباری که در باب فضیلت ذکر از حضرت رسالت و
ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ماثور است حواله بکتب اصحاب است که مجتهد اخبار مجتبی باکثار و اطناب بنا بر آن است و ختم این باب اکتفا
بذکر تقسیم ذکر نموده بعد از آن شروع در تفسیر آیه دیگر میرود بنابر آنکه گفته اند که ذکر بر سه قسم است ذکر بدل و ذکر بلسان و ذکر بسایر جوارح و آن
عبادتست از نظر و فکر در بدایع الهی و صنایع پادشاهی که سبب سکون نفس و طمانینه قلب است کقوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب و این بهترین عبادات
است لهذا قال رسول الله ص تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة دوم ذکر بلسان و آن تمامی اشکال است مانند تسبیح و تهلیل و تکبیر و غیر آن چنانکه
مفصلا گذشت سیم ذکر بجوارح که آن نماز است و روزه و حج و جهاد و بعضی از علما گفته اند که ذکر بر سه نوع است ذکر آلاء و ذکر اسما و ذکر رب الارض
والسما اما ذکر الآلاء فقوله اذکروا نعمة الله و اما ذکر الاسما فقوله واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و اما ذکر الله فقوله واذکروا الله ذکرا کثیرا ابو
سعید خدری روایت کند که حضرت رسول فرمود که واذکروا الله ذکرا کثیرا سوم چندان ذکر کرد که کافران گفتند محمد دیوانه شد بعد از آن گفت که حق تعالی
... فاذکرونی اذکرکم دوم ... اوفوا بعهدی اوف بعهدکم سیم ...
که فافسحوا یفسح الله لکم محققان گفته اند که ذکر لسانی منتج محبت او سبحانه است به بنده هم چنانکه در حدیث قدسی واقع شده که لا یزال العبد یذکرنی
و اذکره حتی عشقنی یعنی همیشه بنده مرا یاد میکند من او را یاد میکنم تا که مرا عاشق خود میگرداند دوم ذکر دل و جایگه عبادتست و کمال محبت که او را
عشق خوانند یکی از عرفا را پرسیدند که چرا از شما ذکر زبانی کمتر میشنوم فرمود که زبان ... است در میان ... واسطی گفته که حقیقت ذکر دل انسان ذکر
است و مستغرق بمذکور و عزیزی در این باب فرموده جز بیاد تو ام از دل نفسی بر نیست و ز سینه هوای کل تمنا برنیست مستغرق ذکر تو چنانم که نکو
در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت و چون دوام ذکر مستلزم حبس نفس است از مشتهیات مقتضیه و نصرت از اتباع خواهش های عقلانی امر بذکر میفرماید که یا
ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید استعینوا یاری جویید در قیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبایی از معاصی و حظوظ نفس ...
که کلید در نجاتست والصلوة و بنماز که ام عبادات است معراج مؤمنین و مناجات رب العالمین ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین
با صابران است که انست محفظ و حمایت و نصرت و رعایت در همه حالات و اجابت دعوت ... صبر بر ... سه قسم است صبر بر ... و صبر
انچه محبوب نفس باشد از مستلذات و در بعضی صبر بمعنی صوم است چنانچه در نماز قدم مذکور شد ... خشوع
و تلاوت قرآن ... وعد و وعید ... عبادات و علما
اختلاف است در آنکه استعانت بصبر و صلوة بر چه چیز است بعضی بر آنند که مراد استعانت است بر جمیع طاعات ... استعینوا بهما علی الصبر من الطاعه
علی غیرهم من الطاعات و نزد جمعی دیگر استعانت است بر جهاد در راه خدا ... با صابران است

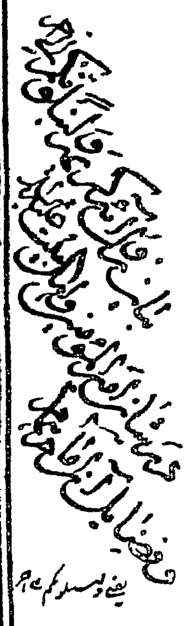


بمعنی و نصرت چنانکه گذشت یقال السلطان معك فلا تبال بما لقیت دوم آنکه مراد آنستکه او سبحانه با ایشانست بتوفیق و تسدید یعنی حق تعالی از تکالیف عبادات
و اجتناب از مقبحات بر ایشان آسان گرداند و نظیر اینست قوله و یزید الله الذین اهتدوا هدی و جایز نیست که مع اینجا بمعنی معیت باشد که از اجتماع
در مکان زیرا که این از صفات اجسامست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در آیه دلالتست بر آنکه صلوة لطف است از خدا بر بنده چه او را امر نموده باستعانت بان
و مؤید اینست قوله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و چون حق تعالی امر فرموده باستعانت بصبر و صلوة بر عبادات شاقه که معظم آن جهاد است
در عقب آن میفرماید که وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ و مگوئید مر آنکس را یعنی در حق کسی که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در جهاد
أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند این خبر مبتدای محذوفست ای هم اموات و جمله مفعول به قولست مرویست که صحابه بعد از حرب بدر در حق شهدا میگفتند
و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان از کبر و سرور و نعیم جهان بی بهره شد و از لذات
دنیا محروم گشت حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده اند کاینند در حضرت ما وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و لیکن
شما نمیدانید کیفیت زندگی ایشان زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و در انوار گفته که درین تنبیه است بر آنکه حیوة ایشان بجسد نیست و از جنس حیوة
نیستند که محسوس شوند یا مانند حیوانات بلکه حیوة ایشان امریست که بعقل مدرک نمیشود پس ذلک از بوجه است از حسن منقولست که شهدا
نزد خدا زنده کاینند و صبح و شام ارزاق بر ارواح ایشان عرض میکنند پس روح و فرح بایشان میرسد همچنانکه آتش را عرض میکنند بر ارواح آل
فرعون صبح و شام کما قال النار یعرضون علیها غدوا و عشیا پس در غدو و عشی وجع و الم بایشان میرسد و درین دلالتست بر آنکه ارواح جوهرند
قائم بنفس خود مغایر این بنیه محسوس و منفک میشود از بدن و بعد از موت بصفت ادراک باقی میمانند و جمهور صحابه و تابعین بر اینند و آیات و سنن بر این ناطقست
و بنا بر این تخصیص شهدا بجهت اختصاص ایشانست بکمال قرب از حق تعالی و مزید بهجت و کرامت ایشان نزد حضرت عزت انتهی کلامه و از ابن عباس روایتست
که شهدا زنده اند نزد خدا با ارواح و اجساد خود و بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند بانچه خدا بایشان داده
و در مجمع آورده که علما را در شهدا چند قولست قول صحیح آنستکه ایشان زنده اند از روی حقیقت تا روز قیامت و این قول ابن عباس است و قتاده
و مجاهد و حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و مختار جبائیست و رمانی و جمیع مفسران دوم آنکه ایشان در روز قیامت زنده خواهند شد و مثاب
خواهند گشت و بنا بر این احیا ایشان بر سبیل مجاز باشد از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه و این قول منقول از بلخی و کسی که بر این رفته
سیم آنکه زنده اند بنصرت و طاعت و هدی یعنی گوئید که ایشان مرده کاینند در دین بلکه ایشان زنده اند بایمان و عبادت و هذا اثر و مثل این است تمسک
و هذا بعینه خیال آنکه زنده اند بجمیل ذکر و ثنا همچنانکه امیر المؤمنین ع فرموده که هلك خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر
اعیانهم مفقودة و آثارهم فی القلوب موجودة و معتمد قول اولست زیرا که اجماع جمیع مفسرانست و دیگر آنکه خطاب با مؤمنانست و
ایشان میدانند که شهدا بر حقیقت بر سبیل هیئات مستور و محشور خواهند شد در روز قیامت پس قوله و لکن لا تشعرون جایز نباشد بجهة شعور
ایشان باین و اقرار ایشان باین و دیگر حمل حیوة بر ذکر جمیل مبطل تخصیص ایشانست باز چه همه علما و صلحای امت متسم باین صفت اند و چون دیگر
عبادات از اکل و شرب نیست و مزید بر مجاز لست پس شهدا نزد خدا زنده خواهند بود با ارواح و اجساد یا ارواح فقط اگر گویند که اجساد شهدا میبینیم
که بر زمین افتاده و هیچ از علامات احیا در او مرئی نمیشود گوئیم اصحاب ما تصریح کرده اند که بعد از مفارقت ارواح از اجسام شهدا حق تعالی اجسامی
خلق میکند که من جمیع الوجوه مماثل اجسامی باشد که در دنیا داشته اند و ارواح ایشان را بآن نقل میکند در بهشت یا از اجسام متنعمند تا روز حشر
و بعد از حشر اجسام اول نقل ارواح ایشان کنند از اجسام دوم بان اجسام و حق ایشان کرده بهشت شادمان در جنت النعیم تنعم و تألم بعذاب الیم
راجع بنفس زکیه ایشانست عبارات از است نه بدن پس اتصال نعم و نعم بان اجسام مجسد اول نباشد از جمله روایات دال بر این مطلب شیخ ابو جعفر
طوسی ره در تهذیب الاحکام و شیخ شهید ره در ذکری ذکر کرده اند مسندا بعلی بن مهزیار از قاسم بن محمد و او از حسین بن احمد و او از یونس بن ظبیان
که گفت نزد ابو عبد الله ع نشسته بودم آن حضرت فرمود ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین مردمان چه میگویند در ارواح مؤمنان گفتم میگویند که
فی حواصل طیر خضر فی قنادیل تحت العرش در حوصلهای مرغان سبزند در قندیلهائیکه در زیر عرش اند حضرت فرمود سبحان الله المؤمن اکرم
علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر یعنی سبحان الله مؤمن گرامی تر است که حق تعالی روح او را در حوصله مرغ سبز در آورد یا یونس
اذا قبضه الله صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیأکلون و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلك الصورة التی کانت فی الدنیا ای یونس
حق تعالی چون قبض روح مؤمن کند آن روح را در قالبی نقل کند که مانند قالب او باشد در دنیا پس در بهشت خورند و آشامند و هر گاه که آینده از دنیا بر
ایشان آید او را بشناسند بهمان صورت که در دنیا داشته باشد و نیز از ابی بصیر و همچنین نقل کرده اند که ابو بصیر روایت کرد از ابی عبد الله ع پرسیدم
از ارواح مؤمنین فرمود که فی الجنة علی صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان یعنی ارواح مؤمنان در بهشت بصورت بدنهای خود باشند بر وجهی که
چون او را ببینی گوئی اینست فلان و جمعی از اصحاب ما گفته اند که انسان این هیکل و هیئات مشاهد است و ارواح دو نوع که مترددست و مخارق
حیوانات از اجزای هوائیست میگویند که حق تعالی لطیف اجزای ایشان تمام تا بر سبیل که ممکن نباشد که کم از آن زنده نوانند بود و بعد از آن منعم کند
بر او و اگر چه هیکل او بر وجهی کمال نباشد زیرا که احد بر ظاهر بقا آن شرط حلول روح نیست و بعضی میگویند که ممتنع نبود که جسد شهدا که
بر زمین افتاده باشد حس و ادراک نداشته باشد لذات با و واصل شود مانند نایم که در خواب باشد لذات با و واصل میشود و از محسوس عاری باشد چه در
خواب انواع التذاذ و اصناف بهجت و سرور مییابد و آنکه در حدیث آمده که منکر و نکیر بعد از سؤال قبر مؤمن را گویند که نم نومة العروس دال است

است و هدایت لا تلتبس بر صحت مذهب اهل سنت در سؤال قبر و اثبات مؤمن در آن و عقاب عصاة از ایشان چنانکه در احادیث صحیحه متواتر و متظاهر است و امنکر
بلحی جلال ابر کرده بر خبر حشر جهت آنستکه منکر عذاب قبر است و از حضرت رسالت صلعم مرویست که حق تعالی شهدا را شش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه
اول قطرهٔ خون که از بدن شهید بر زمین رسد جملهٔ گناهان او را عفو نماید دوم منزلی که در بهشت نامزد او باشد با و نماید سیوم هفتاد و دو حور عین را
با وی دهد چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گردانند و حلیهٔ ایمان نثر بروی زاید پنجم تاج وقار از یاقوت سرخ که بهتر باشد از دنیا و هرچه در او است
بر سر او نهد ششم شفاعت او در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید چون حق تعالی بیان جزای مؤمن کرد بنده کان را با تکلیف فرموده از عبادات و
عقبات بیان چیزی میفرماید که امتحان کند ایشان را بآن از فنون مشقات میفرماید که **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ** و خطاب با اصحاب پیغمبر است یا سایر اهل
تکلیف و معنی این است که هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم اگر چه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که
عیان کرده شود و هر کس بر محک امتحان ظاهر گردد تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از شما صابرند بر بلا و مستسلم قضا شده اند و سر تسلیم بر خط
او نهاده اند و چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضای باری از ایشان ممتاز شده اند و آن آزمایش بچیزی است **بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ**
بچیزی اندک از بیم دشمن در غزوات از ترس حق تعالی تقلیل شیء بسبب آن خبر است که حق تعالی ایشان را از آن نگاه میدارد تا تخفیف مشاق نماید بر ایشان
و بنماید با ایشان که رحمت او واسعه و مفازه میکند از ایشان با نسبت با آن چیزی که معاندان را میرسد در دنیا و در آخرت و اخبار ایشان را به ابتلا
قبل از وقوع آن جهت است تا توطین نفوس نمایند بر آن **وَالْجُوعِ** و بچیزی اندک از گرسنگی که از قحط است و تنگی یا روزه داشتن
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و بنقصانی بعضی از مالها که بشتاب خواهد رود در غزوات یا غیر آن از آفات و زکات مانند خسران تجارات و هلاک مواشی
و غیر آن و گویند مراد اخراج زکوة است و صدقات **وَالْأَنْفُسِ** و نقصان نفسها بقتل در غزوات یا بیماری و ضعف پیری **وَالثَّمَرَاتِ** و
نقصان میوه ها و تلف محصولات بآفات سماوی یا ارضی یا بجهت مشغولی بغزا از تربیت آن غافل شوند یا مرگ فرزندان که میوهٔ باغ دلند از حضرت
رسالت پناه صلعم نقلست که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد حق تعالی با ملائکه گوید اقبضتم ولد عبدی قبض کردید روح فرزند بندهٔ مرا گویند بلی
بار خدایا اقبضتم ثمرة قلبه قبض میوهٔ دل او کردید گویند نعم فرماید فماذا قال عبدی بندهٔ من در آن حال چه گفت گویند حمدک واسترجع حمد تو
کرد و کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون تکلم نمود پس فرماید که ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد از برای بندهٔ من در جنت خانه بنا کنید و آنرا
بیت الحمد نام کنید **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** و بشارت ده ای محمد صابران را که باز دارند از مشاق و مکاره بجزیل مثوبت و جمیل عاقبت و گویند خطاب بهر
کسی است که او سزاوار بشارت باشد و این صابران که مستحق بشارت اند **الَّذِينَ** آنانند که **إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ** چون برسد ایشان را بلیه
و مصیبتی از آنچه مکروه هست توطین نفس خود بر آن نموده بجهت احتساب اجر **قَالُوا** گویند بر وجه اعتراف بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا
إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ما از آن خداایم و مملوک اویم و هرچه کند بملک او در بندگان خود میکند و هرچه از مولی به بنده رسد جز رضا و تسلیم چاره نباشد
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که ما بسوی مجازات و مکافات او باز گردندگانیم و رجوع ما بحضرت او خواهد بود و جزا فرا خور کردار ما
خواهد داد اگر ... باشیم تا موجب ثواب ابد گردیم و اگر از ... جزع نماییم مستحق عذاب شویم ...
نهادگی بر لوع که هر چه حاکم عادل کند همه داد است قول اول اقرار است بعبودیت و ثانی اعتراف ببعث و نشور بدانکه مصیبت هر چیزیست که بر
انسان رسد از مکروه لقوله صلعم کل شیء یؤذی المؤمن فهو مصیبة هر چیزی که موجب اذیت مؤمن است آن مصیبت او باشد چنانکه از عکرمه روایت است
که شبی چراغ نزد رسول صلعم منطفی شد فرمود انا لله و انا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد فرمود بلی هر چیز که کسی را برنجاند
مصیبت باشد ... استرجاع ... ملکه بقلب نیز هست ... که تصور کند ... حق تعالی ...
کرده تا از ... متعلق شود بر نفس ... تسلیم نماید باز و گفتن کلمهٔ استرجاع در حین مصیبت موجب ثواب عظیم است سعید جبیر گفته که کلمهٔ
استرجاع را از جمیع امتها پیش ازین امت بغیر ایشان ... و اگر نه یا نستی که یعقوب نیز در فقدان یوسف بجای یا اسفا انا لله گفتی امیر
المؤمنین علیه السلام فرموده که ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملک و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلاک و ذکر این کلمه در مصیبت
بقصد آنکه حق تعالی جبران کند اگر عدل باشد و مشعر بتصدیق بعدالت و انتقام از فاعل اگر ظالم باشد تقدیر این است که انا لله تسلیما
لامره و رضا بتدبیره و انا الیه راجعون ثقة بانا نصیر علی عدله و انفراده بالحکم فی اموره و در حدیث آمده که هر که استرجاع کند نزد
مصیبت حق تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او را نیکو گرداند و او را خلفی صالح بدهد که راضی باشد از او و نیز فرموده هر که را مصیبتی رسد و او
استرجاع نماید و اگر چه بعد تقادم عهد باشد از حق تعالی اجر او را بآن رسد که مثل اجر او باشد روز مصیبت و صادق علیه السلام از آبای
کرام خود روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده که چهار چیز است که هر که آن را منظور خود دارد و بآن عمل کند از اهل بهشت باشد یکی آنکه عصمت و شهادت
ان لا اله الا الله باشد دوم چون نعمتی حق تعالی با و رسد گوید الحمد لله سیم چون خطائی کند بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی با و
رسد گوید انا لله و انا الیه راجعون و حضرت رسالت صلعم در بعضی ادعیه فرموده اند که اعددت لکل هول لا اله الا الله و لکل هم و غم
ما شاء الله و لکل ذنب استغفر الله و لکل مصیبة انا لله ام سلمه روایت میکند که از رسول صلعم شنیدم که گفت هر که را مصیبتی رسد باید
که بگوید انا لله و انا الیه راجعون و بعد از آن بگوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلفنی خیرا منها حق تعالی عوض از آن بهتر ازان بوی دهد
چون ابو سلمه را وفات رسید من این کلمات را گفتم و با خود اندیشه کردم که در میان مردمان بهتر از او که تواند بود بعد از مدتی رسول صلعم خاطب



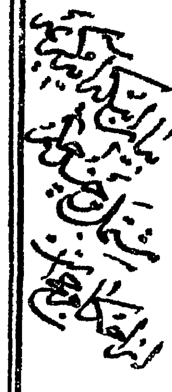
ابی بلتعه را بخطبه فرستاد گفتم من فی عنبوم و دختری دارم و ضعیفه خود را نمی توانم دید پس چگونه لیاقت صحبت آنحضرت داشته باشم حضرت فرمود
دختر ترا حق تعالی کفایت کند ... پس مرا بنکاح در آورد و چنان نشد که بزبان مبارک آنحضرت گذشت انس بن مالک
روایت کند که روزی رسول صلعم زنی را دید که بر گور فرزند خود میگریست فرمود که ای زن اتقی الله واصبری از خدا بترس و صبر کن بر این مصیبت گفت از مصیبت
خبر نداری که چنین میگوئی اگر ... مرا منع نمیکردی و چون آنحضرت از او بگذشت او را گفتند او را نشناختی که چنین گستاخی کردی
این رسول خدا است زن چون این بشنید بر حسب براثر آنحضرت روانشد و تضرع و زاری کرده ... گفت یا رسول الله معذورم دار که ترا نشناختم
آنحضرت فرمود ... رسول صلعم فرمود الصبر عند الصدمة الاولی صبر نزد زخم اولست که اصعب است یعنی مصیبت هرگه تازه
باشد مزد صابر بر آن اکثر باشد ذوالنون مصری گوید بقبره بگذشتم زنی نیکو صورت را دیدم ... نزد قبری چند نشسته و بیتی چند میخواند
مشعر بر عظم مصیبت خود او را گفتم ترا چه رسید گفت دو پسر داشتم ... ایشان گوسفندی ذبح کرد
و کارد را آنجا بگذاشت و برفت و من مشغول کار دیگر بودم ... پسر مهتر برادر را گفت بیا تا ترا بگویم که پدر گوسفند را چگونه
کشت پس دست و پای او را بهم بست و ... کارد بر گلوی وی مالید و او را بکشت چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم بگریخت و پناه بکوه
برد چون پدر ایشان آمد من صورت واقعه را با او باز گفتم وی بطلب پسر رفت ... او را باز یافت شیر ...
دوش بسته باز آورد از ... تشنگی عظیم باو رسید ... و ساعتی بطپید و متوفی شد و در همان روز پسر دیگر خود را داشتم
و من طعام میپختم چون بکار دیگر مشغول شدم از دیگ طعام ... و خود بخفت و سوخته شد پس در یک روز این
همه مصیبت بمن رسید و اکنون بغیر از صبر چاره ندارم و با خود اندیشه میکنم که اگر صبر و جزع دو مرد بودندی و با یکدیگر مقاتله کردندی صبر غالب
شدی من بعجب کردم از شکیبائی این زن و جزع و فزع نکردن او و امیرالمؤمنین فرموده که ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت ماجور و ان جزعت
جرت علیک المقادیر و انت مأزور اگر صبر کنی قضا بر تو جاری شود و مزد صبر بتو رسد و اگر جزع کنی قضا بر تو جاری گردد و تو گناهکار
باشی انس مالک گوید که مردی از اصحاب رسول خدا صلعم که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی پسرش متوفی شد و وی بسیار متکسر بیت رسول ص فرمود
که وی را بخوانید چون حاضر شد فرمود که ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در آیا راضی نیستی که هر دری از بهشت که داخل شوی پسر را ببینی
ایستاده گوید ای پدر من پیش تو در بهشت درآی آن مرد خوشحال گشت صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص او است یا هر که مصیبت فرزند
دیده باشد در این داخل است فرمود این کرامت شامل همه اهل ایمان خواهد بود که صبر کنند انس روایت کند که مردی بود از اصحاب
گفتند او را ابوطلحه پسرش متوفی شد مادر برخواست و او را در زیر خانه پنهان کرد و برخواست طعامی پخت مرد در آمد گفت بیمار ما چگونه است گفت
امشب ساکن تر است پس طعام پیش او برد ... بخوردند و جامه خواب بینداختند ... مرد خلوت کرد و زن غسل کرد چون آخر شب خواست
که بیرون رود زن گفت یا اباطلحه فلان کس عاریتی از کسی استده بود و مدتی از آن تمتع گرفته اکنون صاحبش آن را از وی طلب میکند وی از آن کراهت
دارد و نمیخواهد که دهد ... گفت یا اباطلحه ... انصاف نخواهد بود زن گفت پس بدانکه پسر که بعاریت خدا بما داده بود از ما گرفت
پس شرط بندگی ... رضا و تسلیم ... صبر ... مرد گفت نیکو گفتی انا لله و انا الیه راجعون
چون از جنابت ... غسل کرد ... رسول صلعم آمد ... فرمود بارک الله فی لیلتکما خدا ... شما مبارک کرد ...
زاد ... **اولئک** ... صبر و شکیبائی ... و رجوع بکلمه استرجاع نمایند **علیهم صلوات** بر
ایشانست ... **من ربهم** از نزد پروردگار ایشان **و رحمة** و نعمت عظیمه ...
فرموده ... اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله **و اولئک هم** ... **المهتدون** ...
بجو ... بکلمه استرجاع که ثواب عظیم ... از اصحاب ... روایت کرده که حضرت ...
العدلان ... صلوات و رحمة ... و نعم العلاوة الاهتداء ...
که صلوات ... مغفرت ... رحمت لطف و احسان عاجلا
و اجلا انتهی کلامه ... ابی جعفر محمد الصادق ... و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن
انزل فرمود رسول خدا صلعم نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی اخاف عترتی لسالت لهم الامامة فالهم والد
فانهم خلقوا للاخرة و خلقنا للدنیا لهم ... ابراهیم ابتلا و امتحان ... بانواع مشقت ... صبر کرد و اصلا ...
بر جزع ...
او کرد ...
کشته ... امیرالمؤمنین ... فرمود هذه کلمات ... و کلمات ابراهیم هی الشمس
القمر این کلمات ... و کلمات ابراهیم شمس و قمر بود ... لقد سبقت اجابة الله
... اجابت ... ابتلای ابراهیم ... کلمات
... علیه ... و لنبلونکم بشیء من الخوف تا آخر یعنی امتحان کنیم شما را ای اهل ایمان



بچیزی از خوف در وقت قتال و جهاد و جدال و این امتحان که او را بود در شبان حرب و عدم مبالات او از ابطال و شجعان کفره هیچکس از اصحاب او نبود
چنین که جابجا سپری از کریمان کفره برآمدی بتیغ بدال آنرا بر زمین میزد و اندیشه خوف در دل خود راه ندادی و شهره این بر وجهی است که هیچکس انکار آن نمیتواند
کرد و الجوع مراد بآن روزه داشتن آنحضرتست چه در معظم سال بروزه بودی و افطار از کمی چیزی اندک سپس خود کردی چو گفتی حسبی من الطعام
فایقیم ظهری کلا یمنعنی من عبادة ربی مرا از طعام اینقدر بس است که پشت مرا راست دارد و از عبادت منع ننماید و از اینجاست که حق
تعالی در حق او فرموده که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه
الله و نقص من الاموال مراد بآن بذل و بخشش و اعطای آنحضرتست بنا بر آنکه حق تعالی فرموده که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة و بعضی از علما برآنند که مراد بآن منع ایشانست از فدک و فاطمه ع در این باب فرموده که کانت لنا فدک من جمیع ما اظلته
الفلک فشحت بها قوم و سخت بها قوم آخرون یعنی ما را از جمیع آنچه آسمان بر آن سایه انداخته باغ فدک بود که گروهی از بخیلی کردند و گروهی دیگر
سخاوة کردند و تعلق همت خود از سر آن گذشتند از جهت خوشنود بودن و سابر اهل البیت علیهم السلام و نزد بعضی دیگر مراد بنقص اموال ترک غنیمت
است بجهة اشتغال بقتال یعنی تا بجهة مشغول شدن بآن از قتال باز نماند چه همت آنحضرت مصروف بود بر بودن نفوس ابطال نه بر غنایم اموال
و قطع سرهای ایشان نه جمع اموال که از آن الاسواس الغایب همتها یوم الکریهة فی المسلوة الیتلب مروی است که چون عمرو بن عبدود
را از پای در آورد و خواست تا سرش را ببرد در عمر گفت ای پسر عم مرا بی سلاح گذار و جامه مرا مبر حضرت گفت اینکه کشف عورة من نکنی و سلاح
و جامه از تن من بیرون نکنی فرمود ذلک اهون شیء علی ابن کثیر بن حبیب بن عمر خطاب گفتا ای علی چرا درع او را برنداشتی که در همه عرب مثل
آن درع کسی ندارد فرمود که شرم داشتم که کشف عورة پسر عم خود کنم و ابن ابی الحدید گفته که عمرو قرشی بود و نقصان انفس آن بود که مرا خبر داد
بقتل او وی در منبر و غیر منبر چنانکه گفتی که ما یحبس اشقاها ان یخضبها بدم یعنی چه منع میکند بدبخترین امت را که ریش مرا بخون سر خضاب کند
و نقصان ثمرها و میوهای دل و دیده یعنی فرزندان او و در سوال آمده و مرا خبر داده بود که حسن را زهر دهند و حسین را در کربلا شهید کنند
و اطلاق ثمرات بر اولاد در کلام عرب شایع است چنانکه مروی است که یکی از امیر المؤمنین ع پرسید که ما لنا الثمرة احب الینا من الشجرة حلویا
میوها از درخت دوست تر داریم یعنی محبت فرزند زادها از فرزند بیشتر است فرمود که فرزندان دشمنان شمااند لقوله تعالی ان من ازواجکم
و اولادکم عدوا لکم و فرزندان ایشان دشمنان ایشان اند پس دشمن دشمن باشد همه کس دشمن دشمن را دوست دارد و تنبیهاً که حق تعالی فرموده
که وبشر الصابرین هم در حق امیر المؤمنین ع است که چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته او رسید از فرط ملکه تحمل بنسبت که انا لله و انا الیه
راجعون بعد از آن آنحضرت فرمود که هیچکس پیش از امیر المؤمنین ع استرجاع نکرده بود حق تعالی فرمود که من این آیت را فرستادم تا بعد از وی هر
مصیبت زده که اینرا بگوید حق تعالی بر وی صلوات و رحمت نامتناهی بوی کرامت فرماید و ابن ابیه لنا بسبب آنکه صلوات فرستاده بر اهل البیت
بر عموم آیه در حق شخصی که بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات الله باشد پس اهل البیت سید انام علیهم السلام بطریق اولی که مستحق صلوات باشد
فکیف که آیه خاص باشد بایشان و در زمان بنی امیه و بنی عباس بر اهل البیت صلوات را دانند و کسی انکار این نکرده و در جمله حسن ها در حق علی
ابن موسی الرضا ع گفته مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا پس اینکه اهل خلاف منع صلوات کرده اند بر اهل بیت
سید انبیا صلوات الله علیهم محض عناد و غایت عداوت نسبت بایشان فلعنة الله علی معاندیهم و مخالفیهم و حاسدیهم لعنا کبیرا و چون حق سبحانه
ذکر امتحان عباد بوسیله تکلیف و الزام بمصائب و آلام در عقب آن ذکر احکام حج میفرماید که از جمله مشقات عظیمه تکالیف شاقه شرعیه است و میفرماید
که ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه که علم دو کوهند در مکه من شعائر الله از نشانهای خداست در حج خانه کعبه یعنی
طواف اند و کوه از اعلام مناسک است و شعائر جمع شعیره است که بمعنی علامت است و چون طواف آن از اعلام حج است فمن حج البیت پس هر که قصد
کند خانه کعبه را باعمال مخصوصه حج با احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست
بر او ان یطوف بهما آنکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در ما بین این دو بنوعی که از صفا بمروه آید و بعکس تا هفت بار و حج در لغت قصد
است و اعتمار زیارت و در شرع حج عبارتست از قصد بیت بجهة ادای مناسک مخصوصه و اعتمار زیارت بیت است بطریق خاص و بدانکه اجماع امت
بر آنست که طواف صفا و مروه مشروعست در حج و عمره و خلاف در وجوب آنست نزد احمد سنت است لقوله فلا جناح که مفهم تخییر است و ابو حنیفه
نیز گوید که نفی جناح لا اله بر جوازی میکند که در معنی وجوب داخلست پس واجب نباشد و ابو حنیفه بر آنست که واجبست و جبر آن بدم است
و مالک و شافعی بر آنند که رکنست لقوله ع اسعوا فان الله کتب علیکم السعی و جمیع فقهای امامیه بر این مسئله مجمع علیه اند بنا بر آنکه متن حدیث
شد و من تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود بکند عملی نیکو از زیادتی طواف یا حج و عمره مستحب یا هر عمل خیر صفة مصدر محذوف
ای تطوعا خیرا یا محذوف الجار است و انتصابا بفعل یا نزع یا نصب بتعدیه فعل بجهة آنکه تطوع مضمن معنی اتی است یعنی هر که بکند کار نیکو
را فان الله شاکر پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر گویندگان است و طاعت نماید کار را ضعاف ثواب علیم دانا باعمال بندگان بر
وجهیکه هیچ جزا از او پوشیده و پنهان نیست پس تقبل بجزا جلب ایصال آن از جزای اعمالم باشد و در ذکر لفظ شاکر لطف است بعباد و مظاهره
در احسان و انعام بایشان کما قال من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و بدیهی است که استقراض در حق تعالی ممتنع است لکن ذکر این لفظ بمثوبه بر طریق
تلطف ای یعامل عباده معاملة المستقرض من حیث ان العبد ینفق فی حال غناه فیاخذ اضعاف ذلک فی حال فقره حین هم



چون نابینده مخلصه شاکر میکنند از حیثیت آنکه ثنا و ثواب را بزا عی او و لاجرم شکر را بدان نام خوانده اند شاکر گفته اند از ابن عباس مروی است که سبب نزول این آیه
آن بود که در جاهلیت دو بت بودند یکی اساف نام داشت و دیگری نائله اساف بر صورت مردی بود و نائله بر صورت زنی اساف را بر صفا نهاده بودند
و نائله را بر مروه و اهل کتاب گفته اند که ایشان مردی و زنی بودند که در خانه کعبه زنا کردند حق تعالی ایشان را سنگ کردانید یکی را بر صفا نهادند و
دیگری را بر مروه تا خلقان از او عبرت گیرند چون مدت متمادی بر این بر آمد مشرکان پنداشتند که ایشان را برای عبادت نصب کرده اند و
طواف کعبه جهت تعظیم ایشان است بعبادت ایشان مشغول شدند و هر وقت که سعی کردندی دست بر ایشان مالیدندی و بایشان تقرب جستندی و چون دین
اسلام در رسید و خانه کعبه را از بتان پاک کردند و آن دو سنگ را نیز بشکستند مسلمانان کاره سعی را بودند و تحرج [illegible] با آنکه محو شده بود
که از سنن جاهلیت و شعار اهل شرک است حق تعالی این آیه فرستاد در دفع توهم تحرج ایشان [illegible] آدم [illegible] هبوط بر صفا
نازل شد و حوا بر مروه و بجهت این صفا را باسم آدم صفی تسمیه کردند و مروه را باسم امرأة او و صاحب کنز العرفان در تفسیر اینها فرموده که صفا اصل
لغت بمعنی حجر صلب است و واحد آن صفاة است مثل حصی و حصاة جوهری از اصمعی نقل کرده که مرو حجاره بیض براقست که قدح نار میکنند از
آن و واحد آن مروه و بعد از آن علم دو جبل مشهور شده اند در مکه و شعائر اعلام حج است و واحد آن شعیره [illegible] و شعار [illegible]
جناح میل است و اصل آن از جنوح است [illegible] اصل یطوف یتطوف است که ادغام تا در طا شده و بعد از ذکر سبب نزول [illegible]
طریقیکه از ابن عباس نقل کرده شد فرموده که اصل تطوع تبرع است مأخوذ از طاع یطوع طوعا اذا تبرع و در اینجا چند حکم است یکی آنکه
سعی نزد ما واجب است و رکن هر که ترک آن کند عمدا حج او باطل باشد و مالک و شافعی بر این اند لان النبی صلعم قال اسعوا فان الله کتب علیکم السعی
و للنصوص اهل البیت [illegible] و نزد ابو حنیفه واجب غیر رکن است و بعضی [illegible] از فقها [illegible] بجهه ظاهر آیه چه نفی حرج
مستلزم وجوب نیست [illegible] رسول [illegible] و بیان ائمه هدی
علیهم السلام معلوم شده [illegible] سعی هفت شوط است [illegible] از صفا بمروه [illegible]
طواف خانه کعبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوره بقره [illegible]
[illegible] ابن [illegible] سعی [illegible]
[illegible]
احوال [illegible]
[illegible] ان الذین یکتمون [illegible]
[illegible] ما انزلنا [illegible] من البینات [illegible]
[illegible]
[illegible] ما بیناه للناس [illegible] فی الکتاب [illegible]
[illegible] اولئک [illegible]
[illegible] و یلعنهم الله [illegible]
[illegible]
اللهم العنهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا الذین تابوا [illegible]
[illegible]
[illegible] و بینوا [illegible]
[illegible] فاولئک [illegible]
اصلاح و تبیین اتوب علیهم [illegible] و انا التواب [illegible]

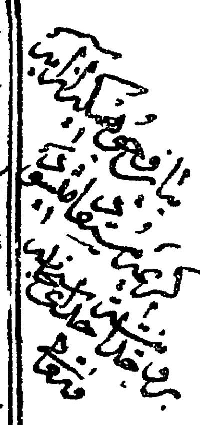


بواجب

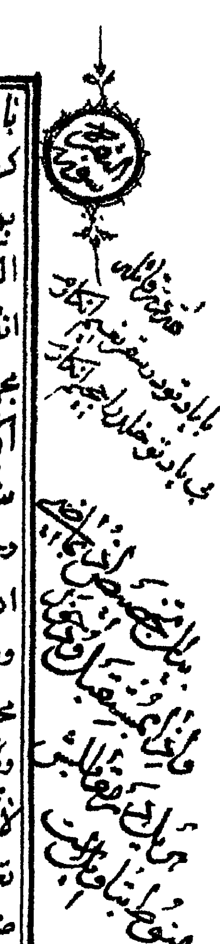
وجه رد تائب نکنم و متواند بود که صیغه مبالغه جهت کثرت قبول توبه باشد یعنی من قبول کننده توبه جمیع تائبانم الرحیم مهربان بر ایشان
با فاضه رحمت و عدم تعجیل در عقوبت ایشان از ضحاک روایتست که چون کافر را در قبر نهند فرشتگان بیایند و گویند من ربک و من نبیک و ما دینک
خدا و پیغمبر تو کیست و دین تو چیست گوید نمیدانم مطرقه آتشین بر او زنند که آواز آن همه جانوران بشنوند مگر انس و جن و همه ایشان گویند بر او لعنت
کنند از ابن عباس نقلست که رسول خدا صلعم فرمود که من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من النار هر که او علمی داند و او را از او پرسند و وی از او پوشیده
نگوید فردای قیامت لجامی از آتش در دهن او کنند و نیز ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که علمای این امت دو فرقه اند یکی آنکه حق تعالی ایشانرا علم داده
باشد و بر مردمان بذل کنند و بخل نورزند و بران طمع و مال از مردمان نکنند و بیها اندک نفروشند پس این فرقه همه مخلوقات حتی مرغان هوا و دواب
برای ایشان استغفار کنند چون نزد حق تعالی روند مکرم و مشرف باشند و طایفه دیگر کسانی اند که حق تعالی ایشانرا توفیق علم داده باشد اما بخل ورزند
و ببندگان خدا ننمایند و چون نزد حق تعالی روند روز قیامت لجام آتشین بر سر ایشان زنند و در مجمع قیامت ایشانرا رسوا سازند و فرشتگان ندا کنند که ای اهل عرصات
اینها کسانی اند که بعلم بخل کردند و بیها اندک از او فروختند پس در عذاب معذب باشند تا حق تعالی از حساب بندگان باز پردازد و در مجمع و زمره که در این
دلالتست بر آنکه کتمان حق با احتیاج مردمان باظهار آن از اعظم کبایر است و هر که کتمان شئی از علوم دین کند بعلم و مثل فعل احبار یهود باشد تا
ایشان در عظم جرم و مستوجب بعد ایشان و نیز دلالتست بر آنکه واجبست مردمانرا دعوه کنند بتوحید و عدل چه حق تعالی در این بیان فرموده
اینجا دلالتست بر توحید عدل جهت تاکید آنچه در عقول ثابتست و لهذا فرض علی الکفایه است و در ذکر رحیم بعد از تواب دلالتست بر آنکه اسقاط
عذاب نزد توبه تفضلیست از حق تعالی هم چنانکه قول اصحاب ماست و اسقاط از واجب نیست عقلا هم چنانکه مذهب معتزله است و چون حق سبحانه
تبیین حال کسانی فرمود که کتمان حق کردند و ذکر حال جماعتی نمود که از آن تائب شده اند در عقب آن بیان حال کسانی میفرماید که بی توبه از کفر و کتمان
مردند و میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی که آنان که کافر شدند از احبار یهود بسبب کتمان نبوت محمد صلعم و متواند بود که مراد مطلق
اهل کفر باشند یعنی جمیع کسانیکه نگرویدند بخدا و رسول او وماتوا وهم کفار و بمردند در حال آنکه ایشان کافر بودند یعنی
با صفت کفر مردند یا توبه از کتمان ناکرده فوت شدند اولئک آنگروه علیهم لعنة الله بر ایشانست لعنت خدا و دوری از رحمت و بعد
از موت والملائکة و لعنت فرشتگان والناس و لعنت مردمان اجمعین در حالتیکه همه مجموع باشند مجتمع در لعن کردن یعنی لعن
همه ملائکه و آدمیان بایشان رسیده و احاطه ایشان نموده و اینجا الناس ملائکه و ناس و جار و مجرور متعلق بمستقر است یعنی مستقر است لعنت جمیع
ملائکه و آدمیان بر ایشان و گویند در این اولی لعن ایشانست در حال ممات و قوله خالدین فیها حال
است از لعنت یعنی لعنت خدا و ملائکه و انس و جن بر ایشانست در حالتیکه جاوید باشند در آن لعنت و متواند بود که ضمیر راجع بنار باشد
و اضمار قبل از ذکر جهت تفخیم شان آن باشد و قول مردمان اذان را کفایه میکند از لعن بران یعنی مخلد باشند در دوزخ لا یخفف عنهم سبک
کرده نشود از ایشان العذاب عذاب آتش دوزخ ولاهم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا انتظار ایشان را نکشند تا
با عتذار بکشایند و یا منظور نظر الهی گردند و در تفسیر اهل البیت ع آمده که ان الذین کفروا فی ردهم نبوة محمد و ولایة علی بن ابی طالب وماتوا
علی کفرهم بآیاته ذلک وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و بدانکه لعن بر کفار در حالتیکه در کفر میرند
با آنکه مطلق کفار در حال کفر ملعونند خواه آنکه بصفت کفر میرند یا نه جهت آنست که دلالت کند بر آنکه خلود لعن و عذاب مشروط است بموت
بصفت کفر چه هر که بعد از کفر ایمان آورده بمیرد سزاوار لعن و عذاب نگردد و نسبت آنکه گویند زمیان مردمان کسانی هستند که لعن بر کافر نمیکنند
مانند ابنای او پس چگونه حق تعالی فرموده والناس اجمعین جواب از این چند جهت است یکی آنکه معنی آنست که هر فردی از افراد آدمیان لعن بر کافر
کنند یا در دنیا یا در آخرت یا در هر دو کما قال یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و این قول ابو العالیه است دوم مراد بناس
مؤمنانند گویا غیر ایشان از کفار معتد به نیستند کما یقال الناس هم المؤمنون پس معنی آنست که مستقر است بر کفار لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت
هر که معتد به باشد از انسانیت و این قول قتاده است سوم آنکه هیچکس امتناع نمیکند از لعن بر ظالمان و کافران در ایشان داخلند زیرا که ظالم
بر نفس خودند جهت کفر و این قول سدی است چه لعن از آدمیان و فرشتگان بر جهت دعاست و از حق تعالی بر جهت حکم و از ابن عباس مرویست که کفار قریش گفتند
یا محمد صفت خدای خود کن تا ما باو بگرویم حق تعالی سوره اخلاص نازل فرمود … والهکم و خدای شما ای عامه خلایق که مستحق پرستش است
او کیند اله واحد معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد لا اله هیچ معبودی نیست مستحق عبادت الا هو مگر او که واحد است
در ذات و واحد در صفات … و از آنجهت توهم اینکه تواند بود که الهی باشد که مستحق عبادت باشد الرحمن خداییکه معبود بحقیقت
بخشاینده است … الرحیم مهربانست … و خداییکه یعنی چونکه او مولی همه نعم اصول
و فروع آن بما سوی او و یا نعمتست و یا منعم علیه پس احدی غیر او استحقاق عبادت ندارد … که الرحمن الرحیم خبر دیگر باشد مر الهکم
… حق تعالی … یکی آنکه مثلی و کفوی ندارد دوم آنکه متفرد است … استحقاق عبادت سیم …
… در قدمت ذات و صفات متفرد است بدانکه لا در لا اله از برای نفی جنس است و معنی آنست که هر چه …
کنند غیر از او همه منفی است … عبادت نیست مگر او را این کلمه اخلاص است …
زده لقوله فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و کلمه تقوی نیز لقوله والزمهم کلمة التقوی … مفتاح جنت …



مفتاح الجنة لا اله الا الله و حصن حصین و حرز حریز است لقوله عز و جل لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و آورده اند که چون حق
تعالی ذکر وحدانیت خود فرمود مشرکان از این تعجب کرده گفتند یا محمد کیف یسع الناس اله واحد همه مردمان عالم را یک خدا چگونه کافی باشد امروز که در
کعبه سیصد و شصت بت هست و اهل ایشان را کافی نیست و چنانکه باید مهمات ایشان نمیتوانند کرد و اگر تو را بدعوی صادقی آیتی بیار که مصدق تو باشد
تا باور کنند بتو قول تو و گنیم سعید جبیر گفت جهودان گفتند ادنا آیة فاذا اتی بها تا بدان علم بصدق قول تو پیدا کرده بتو بگرویم و بروایتی دیگر مشرکان
گفتند که چه میگوئی پیدا آیتی موسی ید بیضا و فلق دریا و قلب عصا بود و نصاری بر آنند که آیتی عیسی ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی بود تو نیز از خدای
خود درخواه تا کوه صفا را منقلب سازد بطلا تا بوحدانیت او بگرویم و ترک الهه خود کنیم حق تعالی آیتی فرستاد که منطوق است بر هفت دلیل بر وحدانیت
او سبحانه و هی قوله ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته بی علاقه معلق بداشته والارض
و در آفرینش زمین که بساط بسیط مبسوط و مهاد ممهد است و جمع سموات و افراد ارض بجهت آنستکه سموات طبقات متفاصله اند بالذات و مختلفه بحقیقت
بخلاف زمین واختلاف اللیل والنهار و در آمدن و رفتن شب و روز بر سبیل تعاقب کقوله تعالی جعل اللیل والنهار خلفة یا اختلاف ایشان
در طول و قصر و تساوی و تقدیم لیل بجهت آنستکه از اصل از نهار خلوق فرموده ملکه نهار از لیل ایجاد نموده لقوله و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار
والفلک التی تجری و در کشتیها که روانست فی البحر در دریا بما ینفع الناس بانچه نفع رساند مردمان را از محمولات
و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی بنفع رسانیدن یا در مبانی استدلال ببحر و احوال آن و تخصیص فلک بذکر جهت آنستکه سبب خوض است
در آن و اطلاع بر عجایب آن که مستتبع قدرت و علم و وحدانیت خالق است و لهذا تقدیم ذکر فرموده بر ذکر مطر و سحاب یا جهت آنکه منشأ مطر و سحاب
غالبا بحر است و تأنیث فلک بجهت آنستکه بمعنی سفینه است یا جمعست وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدا من السماء از آسمان یا از
ابر یا از جهت علو من ماء آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را از نبات بعد موتها
از پس مردگی و پژمردگی آن من اولی برای ابتدا است و ثانیه برای بیان و سما احتمال فلک و جهت علو دارد وبث فیها عطف است بر انزل یعنی و
در آنچه پراکنده کرده در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن گویا استدلال کرده بنزول مطر و کینونت نبات
و بث حیوانات در زمین بر وحدانیت خود و بث یعنی نشر و تفریق است و یا عطف است بر احیا چه نمو آب بخصب است و زندگانی ایشان بآن و
فراخی او و تصریف الریاح و در گردانیدن بادهای متنوعه از قبول و دبور و جنوب و شمال در هر جهتی که محل تصویر است یا در تقلب احوال آن
از حرارت و برودت و عصوفت و لین و عقم و لقاح و باد رحمت و عذاب و حمزه و کسائی یصرف الریح خوانده بصیغه مفرده یعنی در گردانیدن
جنس باد از هر جانبی والسحاب المسخر و در ابر رام کرده شده بامر خدا برای فرو داشته شده بین السماء والارض میان آسمان
و زمین که با آنکه نماید از هم منفصل منقطع نمیشود با انکه طبع آن مقتضی یکی از اینها است تا انکه امر الهی بآن رسد حکم نزول یا انفصال آن
صادر شود و گویند تسخیر سحاب یا حسنت که تقلیب آن میکند بر جو مشیت او سبحانه و اشتقاق سحاب از سحب است زیرا که بعضی از آن بعضی
دیگر میکشد لآیات هر آینه نشانهاست یعنی بیشکی که در جمیع این امور سبعه مذکوره علامات و نشانهاست از صنایع و عجایب حکمت و بدایع فطرت
بر وجود حضرت عزت و قدرت و علم و وحدانیت او لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر بتفکر و تامل در آن میکنند از حضرت رسالت
مرویست که ویل لمن قرأ هذه الآیة فمج بها وای بر کسی که این آیه بخواند پس بیندازد آنرا از دهن خود یعنی در آن تامل و تفکر نکند در انوار گفته
که این آیه دلالت میکند بر وجود و وحدانیت او سبحانه از وجوه کثیره که شرح آن مفصلا موجب اطناب است و کلام مجمل در آن آنستکه اشیا مذکوره
از امور ممکنه است که هر یک از آن موجود شده اند بوجهی مخصوص از وجوه محتمله و انحای مختلفه زیرا که جایز است مثلا که سموات یا بعضی از آن
متحرک نشوند مانند ارض و یا متحرک او بعکس حرکات آن باشد بر وجهی که منطقه دایره ماده شود بقطبین و یا سموات اصلا اوج و حضیض
نباشد و یا بر این وجه خاص که هست نباشد بجهت بساطت و تساوی اجزای آن پس ناچار او را موجدی قادر حکیم عالم هست که ایجاد آن کرده بر وجهی که
حکمت او مستدعی است و مشیت او مقتضی آن و متعالی است از معارضه غیر او زیرا که اگر با او اله دیگر میبود که قادر باشد بر آنچه او بر آن قادر است
نا در پس اگر اراده هر دو متوافق میبود بفعل خاص اجتماع مؤثرین بر اثر واحد لازم میآمد و اگر اراده یکی تعلق میگرفت بآن و نه اراده دیگری
ترجیح فاعل بلا مرجح لازم میآمد و عجز دیگری که منافی الهیت است و اگر اختلاف میان اراده هر دو واقع میشد تمانع و تطارد لازم میآمد و
عجز هر دو و این نیز منافی الوهیت است و موجب اختلال نظام عالم کما اشار بقوله لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و در این تنبیه است بر شرف علم
کلام و اهل آن و حث بر فان بر بحث و نظر در آن انتهی کلامه و صاحب مجمع آورده که حق سبحانه و تعالی ذکر ادلات و دلالات نموده و ذکر نکرده که اینها دلالت
بر چه چیز میکنند بجهت آنکه کلام بر آن عطف است تفصیل آنچه ذکر کرده اند که این دلالت میکند بر آن و گفته اند که اما سموات و ارض پس تغیر اجزا
و احتمال زیادت و نقصان و عدم انفکاک آن از حوادث دلالت میکند بر حدوث و خلق و حدوث و خلق آن دلالت میکند بر آنکه بر آن خالقی هست
که مشابه آن نیست و نه مشابه خالق نیست زیرا که هیچ کس قادر بر خلق اجسام نیست مگر قدیمی که قادر بالذات باشد و جسم و عرض نباشد چه جمیع
آنچه بصفت اجسام و اعراض است محدث است و لا بد است آنرا از محدثی که محدث نباشد بجهت استحاله تسلسل و دلالت میکند اتقان و احکام و اتساق
و انتظام آن بر آنکه فاعل آن عالم و حکیم است و اما اختلاف لیل و نهار و جری آن بر یک وتیره واحده و اخذ احدهما از صاحبش در زیادت و نقصان او
تعلق هر یک بجاری شمس و قمر دلالت میکند بر عالم مدبری که تدبیر آن نسبت با این بر این وجه معین و حد مقرر که غیر متناهی و فیها هلست از زیرا که



و فعال بحکمت متقن اند که واقع شده اند بر نظام و ترتیبی که تفاوت و اختلال در آن راه نیابد و اما فلک که در دریا جریان مینماید بانچه نفع مردمان
است دلالت میکند بر قهر و سلطان قادر که اگر نه او بودی جریان ممکن نبودی جریان و تسخیر و ریاح بجهت اجرا سفینه بر خلاف جهتی که آب بآن جاری میشود و منعم
مدبر که تدبیر آن نموده برای منافع خلق و از جنس بشر از قبیل احسان بنسبت بایشان متعذر است صدور این فعل از اجسام و اما آبی که از آسمان نازل می
شود پس انشای آن و انزال آن قطره قطره بعد از التقای اجزاء آن و ابتلاف آن در جو با آنکه مثل سیل نازل میکرد و احیای زمین بآن دلالت میکند امثال
آن در هوا در اوقات مخصوص تا وقت نزول آن بقبض خاص تا آنکه طبع آن موجب انحدار است و آن مقتضی نزول آن دلالت میکند بر آنکه مدبر آن
قادر است بر انچه خواهد و عالم و خبیر و حکیم است و اما احیا ارض بعد از موت آن دلالت میکند بظهور ثمار و انواع نبات و انچه از آن حاصل شود
از اقوات خلق و ارزاق حیوانات و اختلاف طعوم و الوان و روایح آن و اختلاف مضار و منافع آن در اغذیه و ادویه بر کمال قدرت او و سبحانه و علم
و حکمت بالغه او و اما بث دواب در ارض دلالت میکند بر آنکه او را صانعی هست که مخالف ایشانست در ذات و صفات و منعم ایشانست بانواع نعم
خالق ذوات مختلفه و هیأت متغایره و ترکیبات متنوعه از لحوم و عظام و اعصاب و عروق و غیر آن از اعضا و اجزا که متضمن بدایع فطرت و غرایب حکمت است که
دلالت بر عظم قدرت او و جسیم نعم او و اما تصریف ریاح دلالت میکند بتصریف بعضی و تحریک آن در جهات مختلفه و تقلیب احوال آن از حرارت و برودت و عصف
و لینت و عقم و لقاح و رحمت و عذاب بر آنکه مصرف آن قادر است بر انچه غیر او قدرت ندارد و چه اگر همه خلایق مجتمع شوند بر آنکه صبا را دبور کردانند
و جنوب را شمال از جهت امکان ایشان بیرون باشد و اما سحاب مسخر دلالت میکند بر آنکه ممسک آن قدیر است که شبیه و نظیر ندارد زیرا که
هیچ کس قادر نیست بتسکین احسام بدون علاقه و دعامه مگر او سبحانه که قادر با لذاتست و مقدس از ادوات و آلات و نهایتی نیست پس از این آیات دلالت
بر آنکه او سبحانه صانع غیر مصنوعست و قادریست که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و عالمیست که هیچ چیز بر او مخفی نیست و حییست که آفات
و احوال و تغیر و حادثات تغییر او نمی‌دهند مثقال ذره در ارض و سما بر او پوشیده نیست و سمیع و بصیر است و محدث این اشیا است و انتهای
نموده بر قدم و از لیت خود و عجز و تسخیر ممکنات دلالت میکند بر کمال قدرت و بدایع اشیا دالست بر عجایب حکمت او و در ذکر این آیات دلالت صریحست
بر آنکه او سبحانه مناسبت ندارد به آن بعوارض غیبی که غیر او بر مثال آن قادر نیست پس باین معلوم شد که او سبحانه معبود یکتاست که غیر او سبحانه
استحقاق عبادت ندارد و در این آیه دلالتست بر وجوب نظر و استدلال و بر آنکه نظر در مصنوعات او طریق معرفت او است نه غیر او و استدعا بر ابطال تقلید
و نعم ما قیل ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار و بعد از بیان ادله توحید
ذکر شرک و موحد میکند بقوله **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ** و از مردمان کسانی هستند که فرا میگیرند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدا که صانع موحد
است **أَنْدَادًا** امثال و شرکا یعنی بتان که بزعم باطل ایشان شریکان خدا باشند با آنکه در کمال عجز باشند و با فریدن هیچ چیز قادر نیستند تا چه جا
کردن این هیچ چیز نتوانند کرد و گویند مراد از انداد رؤسای ایشانند که طاعت ایشان میکنند لقوله تعالی اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
و قولهم ائمة الکفر و این قول اخبار است از ابی جعفر علیه السلام و ممکن باید که مراد اعم از این هر دو بوده باشد یعنی چیزها که شاغل مردمان می
شوند از خدای **يُحِبُّونَهُمْ** دوست میدارند ایشان را **كَحُبِّ اللَّهِ** مانند دوست داشتن خدا را یعنی تعظیم و طاعت ایشان میکنند مانند
تعظیم و طاعت خدا کردن و میل بطاعت او نمودن مراد آنست که تسویه میکنند میان ایشان و میان خدا در محبت و طاعت و نه آنکه محبت مثل
است مأخوذ از حبه قلب یعنی آن را از حب آن مشتق شده بجهت اصابت آن بقلب و رسوخ آن در آن و محبت عبد مر خدا را اراده طاعت
او است و اعتنا بتحصیل مراضی او و محبت خدا مر بنده را اراده اکرام او است و استعمال او در طاعت و صون او از معاصی و ملخص معنی آنست که دوستی
انداد و دوستی خدا نزد ایشان مساویست و در بعضی از تفاسیر مذکور است که معنی آنست که محبت ایشان با انداد مانند محبت مؤمنانست خدا را **وَالَّذِينَ**
آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند **أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** از ایشان قوی تر و ثابت ترند از روی دوستی که فرم خدا را زیرا محبت ایشان بخدا بنسبت
نسبت بمحبت کفار با انداد نیز اگر محبت ایشان بخدا منقطع نمیشود بخلاف محبت انداد بجهت اغراض فاسده موهومه است که باندک سببی زایل میشود و لهذا
از الهه خود عدول میکنند بخدا در نزول شداید بر ایشان لقوله تعالی و اذا مسکم الضر ضل من تدعون الا ایاه و در بعضی از منه عبادت صنمی میکنند و
بعد از آن ترک کنند بغیر آن از اصنام دیگر میل میکنند و گویند که این عبارت از آنست پس محبت کفار و محبتی است فانی و عارضی نفسانی و دوستی
مؤمنان محبتی است باقی و ذاتی پس این محبت اشد باشد از آن و دیگر آنکه دوستی کافران عام است بر جمله بتان و دوستی خدا مخصوص است تا
واحد تنها الصرف زیرا در پس اقوی و اشد باشد نیز مشرکان از ایشان مقابله محبت خود نمی‌بینند و مؤمنان از خدا مقابله محبت خود می‌بینند که
یحبهم و یحبونه و دوست داشتن کسی را که او دوستی را بشناسد با شناسد محبت حقیقی و اکد و اقوی است از دوست داشتن کسی را که محبت محب خود را نشناسد
باشد و گفته اند که حقیقت معنی اشد حبا لله آنست که اول خدا ایشان را دوست داشته که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی
ایشان مر خدا را بدل بسبب ذاتیست مر ایشان را و یکی از اکابر گفته که اگر نه یحبهم بودی کشتی نهال یحبونه نرستی مثل از طرف ما و بدبیدا مدارا غاز
نیز مؤمنان دوستی میکنند با خدا خود بجهت آنکه عالم اند بآنکه او منعم حقیقی است و مدبر ایشان در آنچه اصلح است با ایشان و دخول ایشان
ابدا پس یقین اند و از غلبه رحمت شامله او و شناخته او می‌کنند بر غایت تمام و میدانند که صفات علی و اسمای حسنی مخصوص بذات او و حکیم
و خبیر است که مثل و نظیر ندارد و فعال لما یرید است و میدانند ثواب و عقاب و جنت و دوزخ حضر او و انهم مرجع و مآب از جانب او و احسان او و ثواب بر
ایشان باو واشد و محبت کافر از آنست که محبت او بر عبادت خود میکند بلا واسطه و کافر عبادت او میکند بواسطه بس اول اقوی



باشند از سعید بن جبیر مرویست که فردای قیامت حق تعالی امر کند تا مؤمنان و کافران را جمع کنند پس کافران را گویند که در دنیا معبود دوستی با ایشان
کردید و اینها مؤمنان معبود دوستی من میکردند اکنون شما امروز شما را گویند که بدوزخ روید انقیاد منهما شد و سخن ایشان را که محبوب شما
بودند میشنوند بدان ایشان را بکشند مؤمنان گویند بار خدایا اگر فرمائی ما از روی دوستی تو بدوزخ درویم و هیچ از آن باک نداریم بدانجا ابدکه و
الذین امنوا اشد حبا لله **ولو یری الذین ظلموا** و اگر ببینند یعنی بدانند آنها که ظلم کردند بر خود و از خود دگر شدند باتخاذ
انداد **اذ یرون العذاب** در وقتیکه معاینه ببینند عذاب را در دوزخ و نافع و ابن عامر تری بصیغه خطاب میخوانند و ابن عامر یرون بصیغه
مجهول از باب افعال یعنی چون بنمائی ای محمد آنها را که ستم کردند بر خود بشرک در وقتیکه نموده شوند یعنی بایشان نمایند عذاب دوزخ
ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت و قوة و غلبه بر همه شیء مر خدای راست نه مر بتان ایشان را **و ان الله** و بدانند آنکه خدا
شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه علم بظلم خود پیدا کنند و بدانند مضرت اتخاذ انداد و دور آن انحراف از عبادت رب العباد
و حسرت و ندامت ایشان بر وجهی باشد که بوصف در نیاید بدانکه اذ در مستقبل صاف معنی نیست بماضی هیچ آنکه اذا در ماضی صاف
انست بمستقبل پس اذ بر وزن بمعنی اذا باشد و اجرای مستقبل در مجرای ماضی بجهت تحقق وقوع باشد کقوله و نادی اصحاب الجنة
و قوله ان القوة لله جمیعا سا مسد هر دو مفعول یری است و جمیعا منصوبست بر حالیت کانه قیل ان القوة ثابتة لله فی حال اجتماعها و جواب لو
محذوفست و تقدیر اینست که لو یعلمون ان القوة لله جمیعا اذا عاینوا العذاب لعلموا ظلمهم باتخاذ الانداد و ندموا اشد الندم و بعض
گویند ان متعلق جواب است و هر دو مفعول یری محذوفند و تقدیر اینست که و لو یری الذین ظلموا اندادهم لا تنفع لعلموا ان القوة لله جمیعا
لا تنفع و لا تضر غیره و قوله و ان الله شدید العذاب تخصیص بعد تعمیم است بجهت مبالغه در وعید و اشاره بانکه این جبابره با وجود
تعزز ایشان در دنیا چون محشور کرده شوند ذلیل و خاذل باشند و بفظیع ترین عذاب معذب شوند و لهذا وضع اسم ظاهر شده در موضع
ضمیر عطا کننده معنی آنستکه چون ظالمان در روز قیامت ببینند که دوزخ پانصد سال راه باستقبال ایشان آید و هم چنانکه مرغ دانه چیند
ایشان را بر چیند بدانند که قوة و قدرت و ملکوت و جبروت مر خدای راست که عذاب او سخت است و قوله **اذ تبرأ الذین اتبعوا** بدلست از اذ
یرون یعنی در وقتیکه عالم شوند بانکه همه قدرت مر خدای راست و عذاب او سخت است بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده شده باشند **من**
الذین اتبعوا از آنانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان از ضعفا و سفله اهل شرک بیزار شوند از ایشان **و راوا العذاب** و حال آنکه
ببینند متبوعان و تابعان عذاب را استئنافیه بر حسب ظاهر بر و سیاق آنستکه تعقیب مجتنب اول و جانب ایشان بوده چه ایشان را عطای اموال میکردند
بر ضعفا تا متابع ایشان شوند و چون ضعفا اخذ از منکر دیده و محبت ایشان زیاده منکر شدند و بدانکه واو در راوا العذاب برای حالست و قد مضمر و گویند
که عطفست بر تبرأ یعنی بیزاری کنند متبوعان از تابعان و همه ببینند عذاب دوزخ را **و تقطعت بهم الاسباب** و بریده شود میان ایشان سببها
و ربطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و قرابت و محبت و مصاحبت متبوعان و تابعان که این عطف باشد بر تبرأ یا بر راوا و اول اظهر است و اسباب وصلها
اینست که میان ایشان بوده از اتباع و اتفاق بر ملة کفر و اغراض داعیه متبوعان و تابعان که مراد اسباب نجاة باشد و اصل سبب حبلی است که بآن بر شجره مرتقی می
شوند و نزد بعضی از مفسران مراد باذ تبرأ الذین اتبعوا اصنام اند که حق تعالی آنها را در قیامت بسخن در آورد تا باواز فصیح از پرستندگان خود تبرا
کنند در وقت مشاهده عذاب بقطع اسباب وصلت و حصول یاس و حسرت **و قال الذین اتبعوا** و گویند آنها که متابعت کرده باشند یعنی
تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند **لو ان لنا کرة** کاشکی ما را و ایشان را بازگشتی بودی بدنیا **فنتبرأ منهم** تا بیزاری
کنیم ما از ایشان **کما تبرءوا منا** همچنانکه ایشان بیزاری کردند از ما اینجا پس لو از برای تمنی است لهذا فا در جواب و نصب داده ای لیت لنا کرة الی
الدنیا فنتبرأ منهم **کذلک** همچنانکه دوزخ و نموده باشد ایشان را این امر فظیع را **یریهم الله** بنماید بایشان را خدای **اعمالهم** کردارهای ایشان را **حسرات**
علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان این مفعول سیم یری است اگر یری از رؤیت قلب باشد و الا حالست از اعمال و ملخص معنی آنستکه اعمالی که بزعم ایشان
نیکو باشد از حج و عمره و صدقات و عتق و صله ارحام بر ایشان رد کنند و قبول ننمایند و سبب حسرت ایشان شود و یا اعمال سیئه که مباشر شده اند از
قتل و دفن بنات موجب مزید حسرت ایشان گردد در وقت عذاب گویند چرا چنین میکردیم **و ما هم** و نباشند متبوعان و تابعان **بخارجین من**
النار بیرون آیندگان از آتش دوزخ یعنی در دوزخ موبد باشند اصل کلام و ما یخرجون است و عدول از آن بجهت مبالغه است در
خلود و اقناط از خلاص و رجوع بدنیا سدی گفته که مراد از بیرون نیامدن آنستکه در قیامت درها و منازل ایشان که در بهشت داشته باشند بعد
ایمان بایشان ننمایند گویند اگر ایمان میآوردید و عمل صالح میکردید این منازل شما میبود پس ایشان حسرت خورند که بدل کفر و معصیت ایمان و عمل
صالح کسب نکردند و از ابی جعفر مرویست که بنده چون مالی که در دنیا کسب کرده باشد در وجوه البر صرف نکند و فوت شود و مستقل شود بوارث
او و وارث آنرا در راه خیرات و مبرات صرف نماید چون روز قیامت وارث را بجهة عمل صالح بهشت برند و او را بجهة عدم صرف آن در وجوه البر بدوزخ حسرتها و ندامتها
خورد که چرا آنرا در راه خدا صرف نکردم تا مزید که وارث در منزل بهشت مینمود ما حاصل که حقیقت حال معلوم فرماید که کفار حسرت خورند در وقتیکه از حسرت
و ندامت یعنی بایشان رسد و ابن قتیبه گفته در تحسر وقتیکه بود و نفع ندهد و اکثر مفسران بر آنند که این آیه در باره کفار نازل شده و در این آیه دلیلست
آنکه عبادت در نظر طاعة و معصیت بخلاف مجبره چه از معقول نیست که انسان حسرت خورد بر ترک امری که ممکن الانفکاک نباشد از او و دیگر فعلی که ممکن الا
نیاید هم چنانکه معقول نیست که متحسر شود بر عدم صعود بر آسمان یا بزرگ او یا تحت قدرت او نیست و اکثر تفاسیر مذکور است که قبیله ثقیف و خزاعه و بنی

غامر بن صعصعه و بنی مدلج حرام کرده بودند بر خود بعضی از حرث و انعام و بحیره و سائبه و وصیله و حامی پس حق سبحانه ایشان را از آن نهی کرده بر سبیل عموم فرمود

که یا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ بخورید از آنچه در زمین است حَلالاً طَیِّباً پاک و پاکیزه و اکثر مفسران گفته اند که از

مفعول کلوا است و ممکن است که صفت مصدر محذوف باشد و متعلق باشد یعنی اکلاً حلالاً و یا حال از ما باشد از مما فی الارض و من برای تبعیض است زیرا که

هر چه در زمین است ماکول نیست و طیب یعنی آنچه شرع استطابت آن نماید یا شهوت مستقیمه زیرا که حلال لازم نیست استطابت او را صفت کند وَلا

تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُواتِ الشَّیْطانِ گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید و اقتدا باو مکنید در اتباع هوی بانکه تحلیل حرام و تحریم

حلال کنید خطوات جمع خطوه است و آن ما بین قدمین خاطی است إِنَّهُ لَکُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا همیشه

خواهد که شما را بفریبد و غرور دهد و بدوزخ در آرد پس او ظاهر العداوه است نزد ذوی البصیره و اگر چه اظهار موالاة کند با کسی که در صدد اغوا و اضلال

او باشد و لهذا او را اولیا گفته در آیه اولیاؤهم الطاغوت و در کنز العرفان آورده که این آیه در شان قومی نازل شده که لذائذ و رفیع اطعمه و البسه بر خود

حرام ساخته بودند و امر اینجا برای اباحت است و حلالاً را احتمال است که مفعول کلوا باشد و اجود آنست که صفت مصدر محذوف باشد و اجود از آن است که

حال باشد از ما فی الارض و طیب بر جهت معنی اطلاق میکنند یکی مستلذ و دوم ما احله الشارع پس اینجا ظاهر آن باشد چه حرام آنچه حلال باشد از آن در

و بکار اول بر سبیل حقیقت است بجهت آن بر ذهن و مراد بآن اینجا بر معقول است تا تکرار لازم نیاید اگر مراد از آن معنی ثانی باشد پس معنی آنست که

بخورید آنچه جامع صفتین است که حلال و لذیذ است و خبیث در مقابله طیب است در مقابله کرده و در آیه چند فایده است و آن ظاهر آن است اباحت انتفاع

است باشیاء محلله مستلذه لکن بر سبیل اجمال و بیان آن با کتاب سنت وا بسته و دوم آنکه محتمل است که مراد بطیب معنی نافع باشد پس دلالت میکند بر تحریم

آنچه ضرر داشته باشد و بدان از مرض و هلاک و غیر آن و نفس از ذهاب عقل یا شیء از ذات پس بنا بر این اگر قلیل از ضرر ببدن نرساند بلکه کثیر آن

مضر باشد با وجود آنکه موتی نیست حرام باشد غیر آنکه آنچه کثیر آن ذهاب عقل کند قلیل آن همه از حرام است بجهت آن قضیه حکمی است که از محافظه

است بر عقل و دیگر آنکه اگر قلیل از مباح میشود مؤدی با فساد عقل عدم مبالاة بآن بجهت غلبه شهوت بر بعض بخلاف ذات بدن چه انسان بالطبع

محافظ است بر بدن خود متنبع از موذی پس احتیاج بنفس قلیل تاکید تحریم آنچه بدانمی رساند بدن پس سیوم قوله مما فی الارض من برای تبعیض است فا برای

عموم پس شامل نباتات و حیوانات و معادن باشد و عموم آن مخصوص شده بکتاب و سنت بتحریم اشیاء مفصله در کتب فقهیه چهارم آنکه بعضی

گفته اند که حق تعالی در هر شریعتی از شرایع که هست حفظ پنج چیز فرموده اول نفوس بتشریع قصاص و دوم دین بقصاص مرتد سیم نسب بتحریم زنا

و وجوب حد بر آن چهارم اموال بتضمین غاصب و سارق و تعزیر اول و قطع ثانی پنجم عقول بتحریم مسکرات و ایجاب حد و تناول از و در آیه دلالت

بر اباحت آنچه معلوم الاباحه باشد نه مجهول الاباحه پس دلالت نکند بر اباحت اکل آنچه بکم مردم باز واقع شود از غیر ایشان چنانکه بعضی از فقها

افاضه بر آن کرده اند و در مجمع آورده که در معنی ولا تتبعوا خطوات الشیطان اختلاف است ابن عباس فرموده که لا تتبعوا فی اعماله و مجاهد و قتاده گفته اند که

فی خطایاه و سدی گفته است که فی طاعتکم ایاه و خلیل گفته که فی آثاره و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مروی است که از من خطوات الشیطان الحلف بالطلاق

والنذر فی المعاصی و کل یمین بغیر الله و تعالی و بعضی گفته اند که وساوس الشیطان و خواطره و مادری گفته که هو ما ینقلهم به من معصیة الی معصیة حتی

یستوعبوا جمیع المعاصی ماخوذ من خطو القدم فی نقلها من مکان حتی یبلغ الی مقصده و چون حق تعالی نهی فرمود از اتباع شیطان در عقب آن بیان

چیزی میکند که مردمان از آن بغو میکنند او را فعل فتن و منفرقا بیدکه إِنَّما یَأْمُرُکُمْ جز این نیست که امر میکند شما را شیطان یعنی وسوسه

نماید بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشاءِ و کار زشت وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید بانکه بگوئید یعنی افترا کنید عَلَی اللَّهِ بر خدا ما لا

تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید مانند اتخاذ انداد و تحلیل محرمات و تحریم طیبات و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده و در انوار آورده که

این دلیل است بر عداوه شیطان و وجوب تحرز از متابعت او و امر مستعار است برای تزیین شیطان و بعث او مطیعان خود را بر شر بجهت تسفیه رای

ایشان و تحقیر شان ایشان و سوء و فحشاء هر چیزیست که عقل انکار آن کند و شرع استقباح آن نماید عطف بجهت اختلاف دو صفتین است چه سوء

بجهت اغتمام عقل است از او و فحشاء با استقباح و از او نزد بعضی سوء شامل جمیع قبایح است و فحشاء آنچه از حد در گذرد در قبح از کبایر و گویند سوء

هر چیز است که در شرع حدی بر آن مقرر نشده باشد و فحشاء آنچه حدی بر آن معین شده باشد یا سوء گناهان نهانی است و فحشاء جرایم آشکارا و یا

سوء مبدل است بدنیا و فحشاء متابعت نفس و هوا و یا فحشاء زنا است و سوء سایر معاصی دیگر و قوله و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون دلیل است بر منع

از اتباع ظن و اما اتباع مجتهد مر آنچه بر اکثر ظن مؤدی است بآن مستند بمدرک شرعی است پس وجوب آن قطعی است و ظن در طریق او است چنانکه در کتب

اصول مذکور است و از ابن عباس مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یهود را باسلام دعوت فرمود گفتند ما تابع آنچه واجد آن خویم و پدران ایشان از اعلم

و بهتر بودند از ما بلکه ایشان از ما اعلم بودند حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذا قِیلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا ما

أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدا فرستاده یعنی قرآن و از ضحاک مروی است که نزول این آیه در مشرکین است که مامور شدند باتباع قرآن در حلال و

حرام و سایر آنچه حق تعالی انزال فرموده از حجج و آیات و بنابر این عدول از خطاب بغیبت بجهت نداشتن ضلالت ایشان که گویا التفات بعقلاء

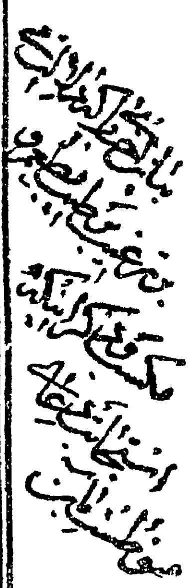
کرده میفرماید که نظر با ینجماعت حمقی کنید که از این مرحه جواب میدهند قالُوا گویند که متابعت نکنیم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم ما

أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آنچه یافته ایم بر آنچه آباءَنا پدران خود را پس بر سبیل انکار میگوید که أَوَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ آیا متابعت پدران

میکنند اگر چه بوده باشند پدران ایشان که لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً هیچ چیز را از احوال دین یعنی تفکر نمیکنند در توحید و سایر



شرع نهید ولا یهتدون و راه راست نیافتند بتوحید و انوار گفته که واو درا ولوکان از برای حال است یا عطف است بر مقدر ای ازین دو یا تعجب و جواب
لو محذوف و منشاء لوکان آباؤهم جهلاء لا یتفکرون فی امر الدین ولا یهتدون الی الحق لاتبعوهم و این دلیل است بر منع تقلید مر کسی را که
قدرت داشته باشد بر نظر و اجتهاد و بعد از بیان مثلی میکند برای کفار در ترک اجابت داعی خود بتوحید و در کوری ایشان بتقلید و میفرماید که
ومثل الذین کفروا کلام برحذف مضاف است و تقدیر اینکه مثل داعی الذین یعنی صفت خواننده کافران بتوحید کمثل الذی ینعق
مانند صفت کسی است که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمیشنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آواز و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی
همچنانکه حیوان می شنود بانگ ناعق خود را و همین صوتی می شنود همچنین کافران از بیم کننده و پند دهنده خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت
سخن او را درنمی یابند بجهت عدم تفکر و تامل و دور از سری غشاوه و جحود و استکبار و یا تقدیر اینست که مثل الذین کفروا کبهائم الذی ینعق یعنی
مثل کفار مانند مثل بهائم کسی است که بانگ زند بر ایشان و ایشان فهم اقوال او نکنند مراد آنست که کفره بجهت بهائم ایشان در تقلید آبا
نمیکنند اذهان خود را با چیزی بر ایشان خوانده می شود و تامل نمینمایند مانند بهائم که بهائم آواز دهنده ایشان را او میشنوند و فهم معنی آن
نکنند و گویند این تمثیل است در اتباع آبا بر ظاهر حال ایشان یا جهال لا بحقیقة از حال بهائم که استماع صوت کنند و فهم معنی آن نکنند یا تمثیل ایشان
در دعای ایشان اصنام را بنعق ناعق که از صوت بنسبت بهائم و این قول معنی آیه نزدیکتر است از اصنام لکن قوله الا دعاء و نداء مساعدت نمیکند زیرا که
اصنام نمیشنوند مگر که گاهی که از آن باب تمثیل مرکب گیرند و قول اول منقول است از ابن عباس و حسن و مجاهد و قتاده و مروی از ابی جعفر ع
و مختار جبائی و رمانی و طبرسی و چون حال داعی کفار و مثل ناعق بهائم است پس ایشان صم کرانند از شنودن کلام حق و استماع حجج بکم و گنگانند
از گفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان عقل ندارند یعنی درنمی یابند چیزی که پیغمبر با ایشان
میگوید بجهت اخلال بتفکر و نظر مر آنرا است که چون ایشان از حواس و عقل خود منتفع نمیشوند و بوسیله از بطریق حق هدایت نمیکنند پس
بمنزله آنکسانی اند که مسلوب الحواس و العقل باشند و در صم و بکم و عمی بعد از بردن آنست پس از کفار اعراض نموده خطاب بمؤمنان میکند و ذکر
احسان و نعم ظاهره خود بر ایشان بنمایند میگوید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید کلوا بخورید بروجه اباحت
من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها یعنی از مستلذات آنچه روزی دادیم شما را و مستوفی بود که مراد بطیبات حلال باشد زیرا که رزق غیر حلال
نمیباشد و چون قبل از این توسیع فرموده بود بر کافه مردمان و مباح ساخته بود مر ایشان را آنچه در زمین است سوای آنچه بر ایشان حرام
کرده بود پس اینجا مؤمنان را امر میکند که طیبات بخورند و حرام نمایند و تحقق از تمام نمایند کما قال واشکروا لله و سپاس گوئید
خدا را بر آنچه روزی شما کرده ایم ان کنتم اگر هستید شما از روی صدق و اخلاص ایاه تعبدون او را میپرستید نه غیر او را یعنی
اگر هستید که اینکه مخصوص اید بعبادت او و شکر و مقر آید باینکه او است که مولی نعم است نه غیر او پس عبادت او تمام نمیشود مگر بشکر و اینجا معلوم
میشود که معلق بفعل عبادة امر است بشکر بجهت اتمام آن و عدم آن نزد عدم آنست و در حضرت رسالت مروی است که میگوید الله تعالی انی والجن والانس
فی نبأ عظیم اخلقهم و یعبدون غیری وارزقهم و یشکرون غیری یعنی حقسبحانه میفرماید که مرا با آدمیان و جنیان کاری عظیم افتاده است ایشان
را می آفرینم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم بایشان و غیر مرا شکر گذاری میکنند ابوهریره از پیغمبر روایت کرده که ان الله طیب لا
یقبل الا الطیب و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات یعنی خدا پاکست و غیر پاک را دوست نمی
دارد و قبول نمیکند بدرستیکه خدا مؤمنان را همان امر فرموده که پیغمبران را امر کرده یعنی بخوردن پاک و حلال و لذیذ و در روایتی هست
که خدا پاکست و پاک را دوست دارد و کریمست کرم را دوست دارد و جواد است جود را دوست دارد پس بیاموز خود را پاکیزه دارید و جهد کنید که
جهودان پلیدی در پیرامون سرای خود نبرند و در حدیث قدسی آمده که منک الدعاء و علی الاجابة فلا تحجب عنی دعوة الا دعوة آکل
الحرام یعنی حقسبحانه میفرماید که ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت کردن پس هیچ دعائی از من محجوب نمیشود یعنی رد کرده نمیشود
مگر دعای خورنده طعام حرام و حضرت رسالت صلعم میفرماید که من احب ان یستجاب دعاؤه فلیطب مطعمه و کسبه هر که میخواهد که دعای او مستجاب شود
باید که طعام و کسب خود را پاکیزه سازد و نیز فرموده که ترک لقمة حرام احب الی الله من صلوة الفی رکعة تطوعا یک لقمه حرام را ترک کردن
دوستر است نزد حق تعالی از دو هزار رکعت نماز سنتی و نیز از دوماثور است ردّ دانق حرام یعدل عند الله سبعین حجة رد کردن دانقی از حرام
نزد خدا برابر هفتاد حج است و در کنز العرفان آورده که ذکر امر بشکر بعد از اباحت طیبات بجهت آنست که منتفع بر است با صفت حسن و اگر نه در مقابل آن
شکر واجب نمیشود زیرا که وجوب شکر نمیباشد مگر در مقابله نعمت و در این اشارت است باینکه عبادت گاه هست که شکر را تبع باشد و مجمع مذکور
است که کلوا بحسب ظاهر امر است مراد بآن اباحت است زیرا که تناول مشتهی در تحت تعبد داخل نیست و گفته اند که حق تعالی از دو وجه امر فرموده
یکی اکل حلال دوم اکل در وقت حاجت بجهت دفع ضرر از نفس و ذکر شرط بروجه مظاهرت در رجحاج و مفسر حسن بیان آن تلخیص کلام این است که ان
کانت العبادة لله سبحانه واجبة علیکم بانه الهکم فالشکر له واجب علیکم بانه محسن الیکم و چون اوسبحانه ذکر اباحه طیبات نمود
در عقب آن بیان تحریم محرمات فرموده که انما حرم علیکم جز این نیست که حرام کرده شد حق تعالی بر شما المیتة مردار یعنی خوردن آن و انتفاع
از آن و از مطلوب حیوانیست که بطریق شرع ذبح نیافته باشد الا ماهی و ملخ لقوله ع احل لکم میتتان و دمان و حرمت یعنی است
عرف شرع مفید حرمت تصرف است و از مطلق الا ما اخرجه الدلیل الشرعی والدم و خون را و غیر دم مستخلف در گوشت عفو است باجماع اهل



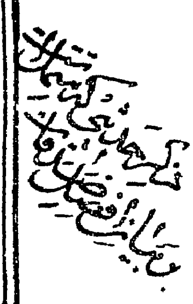
السبع علیهم السلام و غیر ایشان علی الاختلاف و اصح حرمت آنست و لحم الخنزیر و گوشت خوک را و همه اجزای او نیز حکم حرمت شاملست و تخصیص
لحم آنست که معظم از چیزهاست که ماکول میشود از حیوان و سایر اجزای او در حکم تابع آنست وما اهل به و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود در وقت
ذبح لغیر الله برای غیر خدا یعنی بنام بتان بکشند مانند باسم اللات و باسم العزی که در جاهلیت میکشتند یا باسم پیغمبران یا باسم غیر
ایشان و اهلال در اصل لغت بمعنی رفع صوت است و اهل الهلال و اهل الملبی لکن چون عادت جاریست بر آنکه در رفع صوت مینمایند بتکبیر
در رویت قمر هلال را بنابر این تکبیر را باهلال تسمیه یافت و بر مطلق رفع صوت نیز اطلاق میکنند و اگر چه غیر تکبیر باشد فمن اضطر
پس هر که در مانده و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف یا مرض نفس باشد و هیچ ماکول نیابد که سد رمق کند غیر باغ در
حالیکه ستمکار نبود بر مضطری دیگر باستیثار خود بر او یا بقطع طریق یا خروج بر امام ع یا عاصی بسفر یا بقصد لذت ولا عاد و نه تجاوز
کننده از سد رمق یا از جوع عمر یا غیر باغی در افراط و غیر عادی در تقصیر و آنچه از مجاهد و سعید جبیر منقولست و از ابی جعفر و ابی عبد الله ع
مرویست آنست که مراد غیر باغی است بر امام معصوم و غیر عادی بقطع طریق و طلب معصیت فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست او را در تناول
از این اشیاء استثنا بانکه اکل آن در اصل مباح نیست و رفع حرج و اثم بجهت ضرورت است ان الله غفور بدرستیکه خدا آمرزنده است مر کسی
را عند الضروره از این محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در اکل محرمات اگر گویند انما مفید قصر حکم است بر آنچه
مذکور شد و حال آنکه بسیاری از محرمات هست که مذکور نشده گوئیم قصر حرمت است بر آنچه مذکور شد و آنچه استحلال ازو کردند مطلقا
یا مضطر حرمت آن بر اختیار کانه قیل انما حرم علیکم هذه الاشیاء ما لم تضطروا الیها از عبد الله بن عباس مرویست که احبار یهود چون کعب اشرف و
کعب اسد و مالک بن صیف و حیی بن اخطب و غیر ایشان قبل از بعثت حضرت رسالت بسفله عوام قوم خود و احترام ایشان که نزدیک کشید که حق
تعالی پیغمبری از مکه بشما فرستد که شما را از خمر و زنا و ربا و غیر آن از قبایح نهی کند و چون آن حضرت مبعوث شد ترسیدند که اگر تصدیق نبوت
نبوت آنحضرت کنند همه مرفقان باو میگروند و وظایف و رسومیکه هر سال از ایشان میگرفتند با ایشان نرسد پس تغییر دادند صفات حضرت را که در
توریه مکتوب بود و گفتند پیغمبر آخر الزمان ازرق و اشقر و طویل القامه و ابیض اللون باشد و محمد بر صفتها نداد حق تعالی این آیه فرستاد ان
الذین یکتمون بدرستیکه آنانکه میپوشند از علمای یهود بجهت اخذ رشوه ما انزل الله آنچه فرو فرستاده خدا من الکتاب از توریه
یعنی صفات حضرت رسالت ص را و غیر آن از احکام چون آیه رجم و یشترون به و میخرند یعنی بدل میکنند و میستانند بکتمان ثمنا قلیلا
بهای اندک و عوضی حقیر اولئک آن گروه کاتمان ما یاکلون نمیخورند فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر آتش را
یعنی آن اندک که از رشوه میخورند آنچه ملتبس بنار میشود و سزاوار کیفر نار است بتسبب اکل رشوه پس گوئیا آتش میخورند و تسمیه
شی باشد باسم ملتبس بان و منه قولهم اکل فلان الدم اذا اکل الدیة التی هی بدل منه و یا در حال یعنی نخورند در وقت امتلا الا آتش و معنی فی
بطونهم ملء بطونهم است و اکل فی بطنه و اکل فی بعض بطنه یعنی شکمهای خود را پر نمیکنند مگر از آتش و در جمع و ترید که ذکر بطون با
آنکه اکل نمیباشد مگر در بطن بجهت آنست که دلالت کند بر آنکه جوع و شبع غیر خود را اهادی بجزاء جوع و شبع خود میگردانند و منکو بیدکه گفت
فی غیر بطنی و شبعت فی غیر بطنی یعنی گرسنه شدم در غیر شکم خود و سیر شدم در غیر شکم خود پس بجهت ازاله این لبس گفت فی بطونهم [illegible]
[illegible] آنکه چون بر سبیل مجاز اطلاق اسم نار بر رشوه واقع میشود بیان کرد بطون [illegible] تا دلالت کند بر آنکه [illegible] ایشان
را اهل خواهد شد ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدا با ایشان یوم القیمة در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی
باشد یا اصلا سخن با ایشان نکند و وقع محلی با ایشان ننهد همچنانکه شخصی که از کسی در غضب باشد با او سخن نکند پس این عبارت است
از غضب [illegible] بر ایشان [illegible] و لا یزکیهم و پاک نکند ایشان را از خبائث
اعمال یعنی حکم بتزکیه ایشان ننماید و بر ایشان ثنا و مدح نکند و وصف ایشان نکند بانکه ازکیا اند و هرگاه از ثنای حق محروم باشند هم
[illegible] معذب باشند و یا ایشان را از دوزخ نجات ندهد بمغفرت یا قبول اعمال ایشان نکند همچنانکه قبول اعمال ازکیا کند و لهم عذاب
الیم و مر ایشان را باشد عذابی دردناک و بجانند ایشان اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة
خریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالت است بالهدی بایمان [illegible] که عین هدایت است [illegible] و العذاب
بالمغفرة و بخریدند عذاب را [illegible] اغراض
دنیویه فما اصبرهم پس چه چیز شکیبا کرد ایشان را یا چه شکیبا اند ایشان علی النار بر آتش [illegible] از دلایل
[illegible] یا چه شکیبا باشند [illegible] آتش [illegible]
ابتدا و تخصیص [illegible] استفهامیه است [illegible]
اجراهم علی النار و اعملهم علی اهل النار یا موصوله [illegible] علی بن ابراهیم از ابی عبد
الله ع روایت کرده که معناه ما اجراهم علی النار [illegible]
روایت کنند که [illegible] اصبرک علی الله [illegible]
گویند ما اجراک علی الله [illegible]

متلبس



وصبر جیس بفتح است و مجاهد گفته که فما اعملهم باعمال اهل النار و موافق قول ثانی است آنکه زجاج گفته که معنا فما ابقیهم علی النار و هم
میگویند ما اصبر فلان علی الحبس و بر هر تقدیر مراد بیان انکار است و تقریع بر اکتساب سبب هلاک و تعجب غیر از آن بعد از آن می فرماید که
ذَلِكَ این عذاب مر ایشان را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدا نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد تورات را براستی و درستی پس ایشان آنرا
وا گذاشتند و در تکذیب آن کوشیدند یا نعت محمد را در آن پوشیدند یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند در مخالفت فرو رفتند وَإِنَّ
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب خدا الف لام یا برای جنس است مراد همه کتابهای منزله
و اختلاف ایشان در آن بمعنی آن بود که بعضی را از کتب ایمان آوردند و بعضی را از آن کافر شدند و یا الف لام عهد و مراد بآن تورات است
و اختلاف ایشان در آن بمعنی تخلف ایشان بود از منهج مستقیم بتاویل باطل یا وضع کردند خلاف آنچه حق تعالی انزال کرده بود در مکان
آن یعنی تحریف کردند آنچه در آن بود و یا مراد قرآنست و اختلاف ایشان در آن بود که می گفتند سحر است و مفتری و یا کلامی است که بشر تعلیم
محمد نموده باز و یا اساطیر اولین است بر هر تقدیر اهل اختلاف در کتاب خدا لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی و عداوتی دور اند از
الفت با اجتماع بر حق و صواب یا بعید اند و بسیار فرو رفته در شقاق و جدال شبهات و هر یک بر صاحب خود منصل الزوجال انکه هر دو از حق
و سداد عدول کرده اند و یا در اختلافی شدید بند در احکام تورات و انجیل و قرآن آورده اند که یهود در نماز روی بمغرب کردندی و
ترسایان بمشرق و در این باب بسیار خوض نمودندی و در منازعه افزودندی و چون حضرت رسالت صلعم مامور شد که در نماز روی بکعبه آرد و
توجه بیت المقدس منسوخ گشت هر قومی میگفتند که قبله ما بهتر است و مبنای امر خود را بر این نهاده اند و همیشه اوقات خود را در این گفتگو
صرف کردندی و طاعت خود را منحصر ساخته بنماز در مشرق و مغرب بجهت تقلید جمیع جاهلیت بکار دیدی نکر غیر را خیند و هر کدام می گفتند که
کردن بر منحصر است در توجه بقبله ما حق تعالی این فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست بر که فعل مرضی است پسندیده أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه
بگردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب مانند یهود زیرا که آن منسوخ است و لیکن بر
آنچیز است که مومنان تابع آنند از توجه بکعبه گویند خطاب عام است و شامل اهل کتاب و اهل اسلام یعنی نیکوئی مقصور نیست بر قبله
و یا بر تعظیم توجه بمشرق و مغرب نیست که بجهت اشتغال ایشان از عبادات غیر آن ذاهل شوند و حفص و حمزه البر بنصب خوانند و ما بعد آنرا
مرفوع المحل مینمایند اسم وَلَكِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکوئی که سزاوار است که بان اهتمام نمایند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نیکوئی انکس است که مکرر بخدا و
بجمیع ما جاء به النبی صلعم و بنابراین مضاف در من مقدر است ای بر من آمن و بعضی گویند که مصادر البر بمعنی فاعل است ای و لکن البر من آمن یعنی
نیکوئی انکس است که مکرر بخدا و یا مصدر بمعنی فاعل باشد یعنی نیکوئی کننده کسی است که ایمان آورد بخدا و یکتائی او اعتراف کند نه مانند یهود
و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز پسین و جمیع متعلقات آن از بعث و حساب و ثواب و عقاب
این نه بطریق است یهود و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلَائِكَةِ و بفرشتگان را و همه را دوست دارند
مثل یهود که جبرئیل را دشمن میدارند وَالْكِتَابِ ایمان آورد بکتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند بعضی تصدیق میکنند و بعضی
وَالنَّبِيِّينَ و به پیغمبران همه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی کردند و به بعضی کافر شدند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى
حُبِّهِ بر دوستی مال یعنی با آنکه دوست میدارد آنرا و از دوستی مال و ازین جهت بدهد چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلعم پرسیدند
که کدام صدقه افضل است فرمود أَنْ تُؤْتِيَهُ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ تَأْمُلُ الْعَيْشَ وَتَخْشَى الْفَقْرَ وَلَا تُمْهِلْ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ یعنی افضل صدقه آنست
بدهی آنرا بمستحق در حال تندرستی که بخیل باشی یعنی محتاج از امید و آرزو مندی زندگانی خود داری و در بیم ترسی و نگذاری تا بوقت مرگ
و روح بحنجره آید و در آن از رسول صلعم روایت کرده که انکس که در حال مرگ صدقه دهد مثل کسی است که چیزی بکسی دهد که از آن سیر شده باشد
و گویند ضمیر حبه راجع بایتا است که مصدر آتی است یعنی دوستی داشته باشد دادن را بمستحقان و یا راجع بحق تعالی است یعنی دوستی خدا
و محض اخلاص از برای او نه از برای او جهت است بجهت آنکه متضمن اخلاص است و بر هر تقدیر جار و مجرور در موضع حال است یعنی بدهد مال را در حالتی
که بود دوستی از ثابت باشد ذَوِي الْقُرْبَى خویشان خود را مراد اهل حاجت از اقربای معطی و عدم تقیید بآن بجهت عدم التباس است و
تقدیم ذوی القربی بجهت آنست که اعطا با ایشان متضمن دو خیر است که از صدقه و صله است بخلاف دیگر آن چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که الصدقة
عَلَى الْقَرَابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ مرویست که عبد الله مسعود مالی داشت بر خویشان خود صرف کرد رسول گفت لک اجران اجر القرابة و اجر الصدقة
و نفقه واجبه منظور نیست و این حکم داخلست و نزد بعضی مراد قرابت حضرت رسالت صلعم است لقوله تعالی لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و
این قول مرویست از صادقین علیهما السلام وَالْيَتَامَى و بدهد مر آن را که بحد بلوغ نرسیده باشند پدر از ایشان که مراد آنکه در تحت قربی و مساکین
داخلند بجهت شدت اعتنا استحقاق ایشان وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را که سوال نکنند از قرب ینا لیا نه عاجز باشند و از جمع مسکنت است
و مسکین کسی است که فقر او را ساکن کرده باشد و اصل آن از دایم السکون نشسته اند مسکین که دایم السکون است وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را
یعنی مسافران اگر هیچ در دست نداشته باشند تا بوطن خود رسند و تسمیه مسافر با بن سبیل جهت آنست که ملازم سبیل است مانند تسمیه
قاطع الطریق و گویند مراد مهمانانند که هی که منقطع اند از وطن خود وَالسَّائِلِينَ و در یوزه خواهند گان اگر فقر ایشان را ملجا ساخته
باشد بخواستن و در حدیث آمده که للسائل حق و ان جاء علی فرسه وَفِي الرِّقَابِ و در تخلیص گردنهای بندگان از بند یعنی معاونه





مکاتبان کہ از مال کتابت عاجز باشند یا فلت اسارای با ابتداع رقاب بجهت عتق ازینی بندگانرا بخرند و آزاد کنند **وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ** عطف است
امن یعنی خدا ناند نیکوئی کسی است که بپا دارد نماز فریضه را **وَآتَى الزَّكَوٰةَ** و بدهد زکوة مقرره را احتمال دارد که مقصود از آتی الزکوة و آتی
المال زکوة مفروضه باشد لکن غرض از اول بیان مصارف زکوة باشد و از ثانی ادای آن و حث مکلفان بر آن و محتملست که مراد با ول نوافل
صدقات باشد یا حقوقی که در مال باشد غیر از زکوة و در حدیث آمده که نسخت الزکوة کل صدقة ای وجوب کل صدقة و در کنز العرفان آورده
که با نفاق مراد با یتای زکوة زکوة واجبه است و اما ایتای اول شامل واجب غیر واجب هر دو هست و لهذا ابن عباس گفته که فی المال حقوق واجبة
سوی الزکوة و شعبی گفته که ایتای مال محمول است بر حقوق واجبه غیر زکوة مانند نفقه بر کسی که واجب باشد انفاق بر او و بر جایع مشرف بر فوت
بسد رمق و نذر و کفارات و محتملست که مراد زکوة مفروضه باشد در هر دو موضع لکن غرض از اول بیان مصرف آن باشد و از ثانی اداء آن
و حث بر آن و این اقوی نسبت با ینکه شامل واجبات باشد و دیگر آنکه میان ایمان واجب و اقامه صلوات واجبه واقع شده پس مراد وجوب آن باشد
وَالْمُوفُونَ و نیز صاحب البر و انها اند که وفا کنند کاملند **بِعَهْدِهِمْ** بعهد پیمان خود **إِذَا عَاهَدُوا** و چون عهد کنند و این عهد با خالق است یا
با خلق مانند نذور **وَالصَّابِرِينَ** نصب آن بر مدح است و عدم عطف از برای فرق جهت اظهار فضل صبر است در شدائد بر اعمال یعنی صبر کنند کان
فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه **وَالضَّرَّاءِ** و در درد و رنج و بیماری **وَحِينَ الْبَأْسِ** و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و ظلمه
از ذهن رحی نزدیکتر است که باساء درآمد است که صبر بر ضراء در نفس باشد مرض و بر هر تقدیر **أُولَئِكَ** آن موصوفان با صفات **الَّذِينَ** آنانند
که تحقیق **صَدَقُوا** راست گفتند در دین و اتباع حق و طلب بر **وَأُولَئِكَ** و ایشان کروه **هُمُ الْمُتَّقُونَ** ایشانند پرهیزکاران از کفر و سایر
ناشایستها این آیه جامع جمیع کمالات انسانیه است و دال بر مسلکات نفسانیه صریحاً یا ضمناً چه کمالات انسانی با وجود کثرت و تشعب
ان منحصر است در سه چیز صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس و اول اشاره فرموده بقوله من آمن الی قوله والنبیین و بثانی اشاره کرده
بقوله و آتی المال الی قوله و فی الرقاب و بثالث ایما فرموده بقوله و اقام الصلوة تا آخر لهذا کسی که مستجمع این صفات است و متصف
نظر با یمان و اعتقاد او و بتقوی نظر بمعاشرت او با خلق و معامله او با حق و الیه اشار النبی بقوله من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی
هر که عمل باین آیه کند ایمان کامل باشد و بدانکه تصدق بر طوایف مذکوره موجب ثواب جزیل و اجر جمیل است اما در حق اقارب موجب
اجر است نسبت به تصدق بر غیر ایشان چنانکه حدیث آمده که لک اجران اجر القرابة و اجر الصدقة شاهد این است و نیز
است بخویشان لقوله الصدقة علی القرابة صدقة و صلة و صله با قربا زیاده می کند عمر را که صلة الرحم تزید فی العمر
با قارب منضم اجر دنیا و ثواب عقبا است و لهذا مستحب است که تا اقربا باشند زکوة را با اجانب ندهند بر حسب رسالت فرموده
صدقه صدقه است بر ذی رحمی که بطلب از خویشان خود نمی کند چه از موجبات تمام اقربا سبب گردد از علی بن الحسین
تعالی گفتند اگر میخواهی که خدا بر خوشحالی تمام ترا بمیراند و همه گناه ترا بیامرزد پس نیکو کنی صله رحم
که از صفت عمر را زیاد میکند درویشی را میبرد و هفتاد مرد را از صاحبت دفع می کند و اما ایتام لقوله
إِلَيْهِ وَشَرُّ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ یعنی بهترین خانها خانه است که در او یتیمی باشد که با او سلوک کنند انواع
و مرحمت و رعایت احوال او و نوازش او نمایند و بدترین خانها خانه است که در او یتیمی باشد که بدی با او رسانند و رعایت احوال او نکنند
قال از رسول روایت کرده که من ضم یتیماً الی طعام و شراب حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة یعنی هر که یتیم را با خود کیرد بطعام و شراب تا آنکه
از مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب کرداند و در خبر است که بعقوبه گفتند که مضرت بسبب آنست که یتیما را بنوازی مساکین را طعام
مید هد فرمود که البته از اهل بیت من خواهد بود و چون بخشیده حال او کرد بدو یوسف بتو و اما مساکین پس در حدیث آمده که
دعا فرمود که اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین یکی از درجات از صحبت کفت یا رسول الله
کنی فرمود بجهت آنکه ایشان پیش از توانگران به چهل سال به بهشت روند بعد از آن فرمود مسکین را از جز نکنی و اگر چه خواهد
و اگر چه نیم خرما باشد و با مساکین دوستی کن و با نواع صله و تصدق ایشان را رعایت کن تا حق تعالی ترا رحم کند
عبد الله عمر روایت کرده حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر که کسی را موکل ساخته ام
که من خود قبض صدقه میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیکردانم حتی که اگر شخصی
قبض کنم و آنرا پرورش دهم چنانکه شخصی کره اسب را پرورد و چون روز قیامت
احد رساند پس از روی دکنم و از صادق مرویست که صدقه که دادند
باشید بصدقه با خدا تجارت کنید تا درویشی دشمنان را پا که کرده و توانگری
مناحب نفع میکنند و بمنکدا در که با جلها بمیرد و در خبر است که روزی عیسی
همراه عیسی بود بعد از رفتن دید که مینالید و دید که مرده بود حق تعالی
بخواهد مرد اکنون زنده می بینیم فرمود که ابر بر دست او
زاد در دهن کرفته بود پس عیسی فرمود که ابر برامر و حیه عمل کرده

و ابوی بنی آدم فرمود که اگر از فقرا تراتصدق نمیکرد این فقرا و سینا او نرا منکر بد و هلاک میکرد و چون تصدق داد نعمت از امنکی کردانید و
دهن این فقرا انداخت تا بتواند که کتر بکی با او دوستانه آما ابن سبیل مرویست که هر که غریبی را نوازش کند حق تعالی مهمان دنیا و اخرت اورا
روا کرداند در قبر و در نزد حساب و صراط و منازل غربت با شد بلکه در اینجا صنع با او جمعی باشند که انیس وی باشند و اما مهمان پس اورا
ایمن کردانند و از پیغمبر مرویست که هر مهمانی که بخانه مضیف آید با روزی خود آید چون از خانه او بیرون رود کناه صاحب منزل را با خود
ببرد یعنی طعامی که خورده باشد حق تعالی کفاره کناهان مضیف کرداند و انواع بلاها را از آن خانه دور کرداند و اما سائلان مرویست که
روزی سائلی سؤال کرد حسین بن علی علیهما السلام فرمود که هیچ میدانید که چه میگوید این سائل کفتند یابن رسول الله فرمود که میگوید
رسول ترا بنزد عمل شما ام اگر چیزی بمن دهید بنزد ایشان برم و اینجا بوم و گفته نزد ویشما را اکر زیاد کردانیم و اکر نه دست خالی اینجا دوم
رسول مرویست که لولا ان السؤال یکذبون ما قدس من ردهم اکر نه انست که بعضی سایلان دروغ میگویند پاک نشدندی از کناه کسانی
که ایشانرا رد کنند و در خبر است که روزی اعرابی نزد امیر المؤمنین آمد تا از او سؤال کند فرمود ای اعرابی حاجت خود را بنویس کفت اوی فرمود
حاجت خود را بر زمین بنویس تا ذل سؤال تو مشاهده نشود و هر عطا که از پس سؤال بود بهای ابروی سائل مقابله نکند بعد از آن فرمود که
ما اعتاض باذل وجهه بسؤال عوضا ولو نال المنی بسؤال واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال و اما
فی الرقاب عبد الله بن سهل از رسول روایت کرده که هر که مکاتبی را یاری دهد بر جلدی که از مال تا بان خود را از مولای خود بخرد و از بند بنده
بدر اید در ظل حمایت او سبحانه باشد بروزیکه هیچ سایه نباشد مکر سایه او سبحانه آمد عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول آمد گفت
یا رسول الله مرا عملی امر کن که بهشت رساند فرمود که اعتق النسمة وفک الرقبة اعرابی گفت یا رسول الله عتق نسمه با فک رقبه یکی نیست فرمود
عتق نسمه انست که بنده را آزاد کنی و فک رقبه انکه اعانت کسی کنی که تا کردن خود را از بندگی برهاند و وفا بعهد کردن از خصال انبیا
و اولیاست و از اینجاست که ابراهیم خلیل را علی نبینا و علیه السلام بآن صفت جمیله مدح فرموده که وابراهیم الذی وفی و در خبر امیرالمؤمنین ع
فرموده که یوفون بالنذر و از جمله عهدها نذر و عهد و قسم و میثاق را ایشان وجهه مرتبه فضیلت صدق وعدا است که در مدح
اسماعیل که از پیغمبران مقدم باشند فرموده انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا و انس از رسول روایت کرده که لا ایمان
لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که بعهد وفا نکند و چون صبر از صفات حسنه و
از اخلاق پسندیده است از اینجهة بعضی مدایح آنرا ذکر فرموده و گفته والصابرین فی الباساء والضراء و صبر سه قسم است صبر بر درد و المی
که بشب و روز بر بیماری و رنجوری و هر که برین دو نوع صبر نکند هلاک و جزع و فزع کشد که موجب حرمانست از ثواب عظیم و سیم
صبر بر حرب و هر که برین صابر نباشد ثبات قدم نبود و بدیه فرار بر قرار دهد مذموم دنیا و عقبا شود و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد است با نفس
و شیطان که امر بنده اند بتشهوات باطله دعوات مرد به و چون شهوت وغوایت موجب هلاک دنیا و عقبا میشود پس مرد که سلطانست و نفس
عدو این کس باشد و جهاد با او از اهم واجبات و واجب مفروض با بود و لهذا انرا جهاد اکبر گفته اند و از خصال اولیا و مقربین شمرده اند حکایت
آورده اند که فتح موصلی شبی بخانه آمد در اینجا نه نان بود و نه آب و نه چراغ نماز بکذارد و سر بسجده شکر نهاد و گریست و میگفت یا
خدایا چه عمل مرضی از من صادر شده که مرا بپایه اولیای خود داده و منزلت مقربان درکاه خود را بمن داده چه این پایه فوق مرتبه فقراست آورده اند
که روزی امیرالمؤمنین ع بر جمعی میگذشت بدید که در کوشه مسجد نشسته اند ایشانرا کفت شما چه کسانید کفتند نحن المتوکلون فرمود توکل
کنندکانیم بر خدا فرمود حقیقت توکل شما بچه طریقست کفتند اذا وجدنا اکلنا واذا فقدنا صبرنا چون بیابیم بخوریم و چون نیابیم صبر
کنیم فرمود هکذا تفعل کلاب عندنا سکان محله ما نیز همین کنند کفتند پس طریق توکل چیست فرمود همچنانکه ما میکنیم اذا وجدنا
بذلنا چون بیابیم ببخشیم واذا فقدنا شکرنا و چون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس از رسول روایت کرده که روز قیامت منادی از قبل
رب العزة ندا کند که کجا اند درویشان متجمل و کدایان صابر از ایشان پس بیایند حق سبحانه ایشانرا در بهشت داده که
در اینجا نزول ندیر با ایشان خطاب کند که ای بندکان من دنیا را اکر از شما منع کردم برای کرامت شما بود نه از جهت برای هوان و خواری شما
بر ... و هر کس که شما را لقمه یا شربتی آب داده اورا با خود در بهشت در آورید و در حدیث آمده که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت
عقوبته و اذا رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانکری روی بتو آورد بکو که این کناهیست که عقوبت آن بسر
مید و چون درویشی بتو رخ نماید بکو خوش شعار صالحان و در آن معنی امیرالمؤمنین ع فرموده که دلیلک ان الفقر خیر من الغنی و
ان قلیل المال خیر من الوفر لقاؤک مخلوقا عصی الله للغنی ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر در خبر است که روزی امیرالمؤمنین ع و خضر
خضر علی نبینا و علیه السلام بیکدیگر رسیدند امیرالمؤمنین ع فرمود بخضر کلمه از حکمت بکو تا از تو حفظ کنم خضر کفت ما احسن تواضع الاغنیاء
للفقراء قربة الی الله یعنی چه نیکو است تواضع توانکران برای درویشان بجهة قصد نزدیکی برحمت ملک منان و امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که نیکوتر از این نیکوتر نشنو گفت ای فرمود احسن من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از این تکبر درویشانست بر
توانکران برای اعتماد بر کرم خدا و سر لیس الغنی من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس اینجا مشاهده میکرد و اما ثواب صبر بر بیماری و رنجوری
بسیار است از جمله در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و اسقام را بمحشر در آورند و اعواض بی اندازه بدیشان رسانند بر وجهی که هیچکس مثل



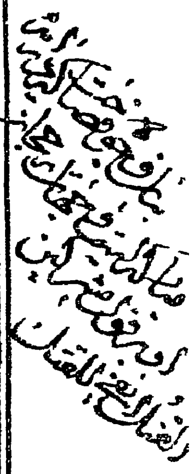
مثل آن ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل صبر از مرتبه عالیه به بینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضا ایشان را بمقراض بریده
مبتلا گردانیدندی و با انواع بلا گرفتار و صبر نمودندی تا با ایشان مرتبه صبر رسیدندی و در آثار وارد است که چون حق تعالی ایوب را مبتلا ساخت بالام و اسقام اهل اسقام
و بلوی از اقطار عالم بیامدند و از وی دعا میخواستند و او دعا می کرد و حق تعالی شفا با ایشان داد تا زمانی که مبتلا بود و چون [illegible] خواستند دعا کند
فرمود از حق تعالی شرم دارم که چهل سال در نعمت و صحت بوده باشم و در این مدت قلیل صبر آغاز نشده باشد و الحال که مرا مبتلا گردانیده و مقدار
مدت غالب که چهل سال نگذشته از او طلب شفا کنم حق تعالی بجهت صبوری وی بواسطه عافیت با او داد فرمود و اجر او را واخذ کرده تو ضعفا
مضاعف با او رسانید اما جزای صبر در حین یاس و حرب بیستکه میفرماید که اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة الا ثره و بموجب حدیث
متواتر افضل الاعمال احمزها ثواب صابران در ثبات اقدام در حرب از اعمال دیگر بیشتر خواهد بود و در مرتبه عالیه و درجه غالبه
در حیطه وهم هیچکس در نیامده باشد خواهد بود و از عبد الله بن عباس روایتست که چون این آیه قرائت کرد گفت کیست که باین آیه
عمل کند مگر پیغمبر یا پیغمبر صفتی و در سنه ستین در مجمع مذکور است که اصحاب ما گفته اند که مراد باین آیه با آنکه مراد باهل این آیه
امیر المؤمنین است زیرا که هیچ خلاف نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال بود پس حقا مراد آنحضرت باشد چه معلوم
یقینا که غیر او جامع این صفات بوده باشد لهذا زجاج فرموده گفته اند که این آیه مخصوص به انبیاست زیرا که غیر انبیا چنانکه باید ادای
همه حقوق نمیتوانند کرد و بدانکه چون حق سبحانه بیان نمود که تمام نمیشود مگر با یمان و تمسک بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع می کند
و چون حفظ دما و جرح نفس اهم بود ابتدا با احکام آن فرموده بقوله یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه گرویده اید کتب علیکم
القصاص فرض کرده شد بر شما مماثلت و مساوات در تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان و قصه آنکه قتل عمد بوده
مرد بستکه قبل از اسلام چون [illegible] و قبیله حرب و قبیلتای از قبیله که غالب بنسب و حسب بود از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و بدل زنی مرد
و بعوض مردی دو مرد کشتند بعد از هجرت [illegible] بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات
و مفسرین برآنند که مکتوب یعنی در لوح محفوظ است و ابن عباس فرموده که در تورات است و این وجوب تا قاتلست که نفس خود را تسلیم کند تا او را بکشد
کاهیکه ولی خون طالب قصاص باشد [illegible] راضی نشود و گفته اند که بر حکام و ولاة واجبست که دست ولی دم را قوی کردانند تا قصاص کند
بانوجه که الحر بالحر آزادی بازادی و العبد بالعبد بنده ببنده و الانثی بالانثی و زن بزنی و در مجمع گفته که خلاف
نیست در آنکه مراد قتل عمد است زیرا که در عمد قصاص واجبست و در خطا محض و شبه عمد در کنز العرفان فرموده که قصاص ماخوذ است
قص الاثر ای تلاه و تلو بمعنی اتباع است چه ولی دم در قصاص تابع جانیست و فعل وی همچو فعل او است [illegible]
فارید در عفو و اخذ دیه و قصاص [illegible] فرموده که کتب بمعنی وجب است زیرا که مکتوب [illegible] واجبست در نفس
القود و اما اخذ دیه و عفو فرع استحقاق قصاص و لهذا واجب نیست [illegible] ابو حنیفه نیز برآنست و شافعی گفته که
است [illegible] دیه و قصاص [illegible] انکه مراد [illegible] معلوم
و نزد بعضی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی منسوخست بقوله النفس بالنفس [illegible]
[illegible] منافاة نیست [illegible] قوله
النفس بالنفس عامست و الحر بالحر خاص [illegible]
جایز است قتل عبد بحر و انثی بذکر باجماع امت و عدم دلالت آیه بر منع آن [illegible]
و در آنکه قتل حر بعبد و ذکر بانثی جایز است یا نه اختلافست ابو حنیفه تجویز این میکند بجهت عمل بعموم النفس بالنفس [illegible]
آنند بجهت مفهوم الحر بالحر الی آخره [illegible] ظاهر [illegible]
دفع [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
کرده [illegible] که لا یقتل مسلم بذمی معاهد و لا حر بعبد [illegible]
عمل بمفهوم مطلقا [illegible] قول الصادق ع لا یقتل حر بعبد و لکن یضرب ضربا شدیدا [illegible]
منه و نیز [illegible] اسلام [illegible] مقتول [illegible]
خلافست در آنکه [illegible] حکم [illegible] بولد و نزد [illegible]
جایز است باجماع در قتل جماعت [illegible] لو اجتمع [illegible] مسلم [illegible]
کنند [illegible] امیر المؤمنین ع نقل کرده
فمن عفی له [illegible] مقتول [illegible] شیء [illegible]
[illegible]
خون [illegible] مضاف [illegible] اسلام [illegible]
منقطع [illegible] و قوله

قوله

فلولی



دلیل است بر آنکه بعضی اولیا هرگاه عفو کنند قود ساقط میشود و ضمیر در له و اخیه راجعست بمن که قاتلست یعنی هر که قتل او مبدل الدم شده
منتقل شود بدیه یا بنوعی که ولی دم راضی بدیه شود که از جانی بستانند و از سر قصاص درگذرند و اینقول اکثر مفسرانست و قول دوم آن
است که مراد بقوله فمن عفی له ولی دم است و ضمیر اخیه راجع بادمست و تقدیر اینکه فمن بذل له من اخیه یعنی اخ الولی وهو المقتول الدیة
و قول اول اظهر است و ذکر شیء بصیغه نکره با آنکه قود معلوم است مقوی قول ثانی است و در انوار گفته که فایده شیء اشعار است بآنکه بعض
عفو مانند عفو تمامست در اسقاط قصاص و گویند که عفی بمعنی ترک است و شیء مفعول به است و اینقول ضعیف است زیرا که ثابت نشده عفی
الشیء بمعنی ترکه بل اعفاه و عفی بمعنی محو متعدی بسبب جانی و بدنب تعدیه لا لله تع عفا الله عنک و قال عفا الله عنها و هرگاه که بعن متعدی بدنب شود بلا
متعدی خواهد بود بجانی هم چنانکه در این آیه کانه قال الله تعالی عفی له عن جنایته من جهة اخیه یعنی ولی الدم و ذکر ولی بلفظ اخوة ثابته بینهما
جهت جنسیت اخوت اسلام تا رقت قلب غالب شود و عطوفت مرعی گردد براو و ملخص معنی اینستکه اگر ولی دم از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیه
شود فَاتِّبَاعٌ پس حکم قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی از طوع و رغبتست در ادای دیه وَاَدَاءٌ و ادا کردن دیه قاتل
وجه دیه را اِلَیْهِ بولی مقتول بِاِحْسَانٍ بنیکوئی یعنی بی زودی بی مطل و بدخوئی فتیا بر غایت اتباع بمعروف یعنی سختگیری نکند بر جانی
در طلب دیه و او را مهلت دهد اگر معسر باشد و یا زیاده از حق دیه از او نطلبد و در کنز العرفان آورده که عفو گاه هست که مطلق است یعنی
معنی که عافی جانی را عفو کند بدون شرط دیه و اینهنگام هیچ چیز بر ذمه جانی نخواهد بود از قصاص و دیه و گاه هست که مشروط است باداء
دیه و الی الاخیر اشاره بقوله فَاتِّبَاعٌ بِمَعْرُوفٍ ای فالامر اتباع او فلیکن اتباع مبتدا و اول خبر مبتدا محذوف است و ثانی فاعل فعل محذوف
و این وصیتی است مر عافی را بآنکه بمعروف طلب دیه کند و بر زیادتی ظلم بر جانی نکند و او را تعنت و درشتی ننماید و وصیتی است جانی را بآ
بحسن و مماطله جانی بر نداد و ملکه شاکر باشد بر عفو عافی و ادای دیه نماید و اکثر علما از صحابه و تابعین بر آنند که اخذ دیه مشروط است
برضای قاتل و گویند غیر مشروط است و نزد بعضی این صفت مخصوص است بجانی که بعفلیه شاع و بنا بر اول تکلف کرده و از ذلک له تا
بر تاجیل دیه نکنند و گفته اند که دلیل است بر آنکه دیه یکی از دو مقتضی عمد است و الاتیه علینا [illegible] بر آنچه دیه را مطلق
عفو ولکن از مقتضیات [illegible] بعفو از خطا و اینقول ضعیف است ذٰلِکَ این حکم مذکور که عفو است از قصاص و طلب دیه تَخْفِیفٌ تخفیفیست
بادیست شما را مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایشی از او در شما [illegible] قصاص
لازم بود و عفو کردن و دیه گرفتن حرام و بر اهل انجیل عفو بود و اخذ دیه و قصاص حرام بود حق تع این امت مرحومه را مخیر ساخت تا از قصاص
و عفو و دیه بجهت تیسیر مر ایشانرا و تقدیر حکم بحسب مراتب ایشان فَمَنِ اعْتَدٰی پس هر که از حد درگذرد بَعْدَ ذٰلِکَ پس از آنکه
عفو کرده باشد و دیه را ده شده باین معنی که بعد از عفو و اخذ دیه قاتل را بکشد و این قول ابن عباس حسن قتاده و مجاهد است و مروی از ابی
جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و این برابر نوعی بود که ولی دم در جاهلیت قاتل را ایمن میکردانید بقبول دیه تا او را بعد از آن بر او ظفر یافته او را می
کشتند و نزد بعضی دیگر معنی اینستکه هر که غیر قاتل را بکشد برای قصاص یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته باشد دیگری را ده یکی دیگر
را بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک و گویند در دنیا بآنکه او را بکشند بجهت جنایت او چه حق او که طلب دم
بود بعفو یا صلح بدیه ساقط شده بود و گویند تعدی آنستکه بعد از بیان کیفیت قصاص از آن تجاوز کند و بر طریقه جاهلیت عمل کند
و یا طلب زیاده از دیه کند و در انوار گفته که واجبست حمل تعدی بر جمیع جهت عموم لفظ بعد از تبیین و چون حکمت میکند در ایجاب قصاص
بقوله وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ و مر شما راست در حکم قصاص حَیٰوةٌ زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل شخصی کند و بخوف قصاص از آن
باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود و با آنکه این کلام مثبتست در غایت فصاحت و بلاغت چه شیء را در محل ضد آن
کردانیده و تعریف قصاص فرموده و تنکیر حیوة داده دلالت کند بر آنکه در این حکم نوعی عظیم از حیوة است زیرا که علم بآن رادع قاتلست از قتل پس
حیوة نفسین باشد دیگر ایشان غیر قاتل و جماعت نسبا را بعوض یکی میکشتند و شور فتنه میکردند و میانه [illegible] از قصاص قاتل سبب
اجتماع باشد و گویند مراد بحیوة اخرویست چه قاتل چون قصاص نموده باشد در آخرت مواخذ نخواهد شد و بنا بر آن احتمال ذکر حیوة مقیده
باشد و لکم خبر ان و فی القصاص خبر بعد از خبر یا احدهما خبر باشد دیگری صله آن و یا حال از ضمیر مستکن در آن و در کنز آورده که ظاهر آن
کلام متناقض مینماید زیرا که قصاص قتلست پس چگونه حیوة باشد بعد از تحقیق کلام مثبتست در نهایت فصاحت و بلاغت که عاجز میکند از
ادمیان را از ایراد مثل آن چه از آنکه او جز کلام است شبیه را بالعکس [illegible] از آنکه او جز است جهت آنکه نتیجه مقدمات متعدده است چه قصاص
رادع قاتلست از قتل و در مع از ارتفاع صدور قتلست از او و ارتفاع عدم قتلست عدم قتل حیوتست و این مقدمات منتج است که قصاص
حیوتست و اما آنکه افصح است زیرا که کلام عرب در این معنی اینستکه القتل انفی للقتل و علمای بلاغت ترجیح کلام خویش داده اند بر کلام عرب
بوجوه متعدده یکی آنکه حروف آن کمتر است دوم دلالت است حیوة بمطابقه سیوم تنکیر حیوه که دلالت بر تعظیم چهارم عدم تکرار و وجوه
دیگر در کتاب ماکه بجوهر البراعة مسمی است مذکور است انتهی کلامه و از جمله حسنیات لطیفه مجاز و مثلا [illegible] و کثرة فایده از جمیع آنچه
در قول عرب مذکور است در او هست با زیادتی معنا دیگر که آن نیز عدلست بذکر قصاص و اظهار غرض مرغوب فیه که حیوتست و اشتمال
بر غبت بهست و حسن تالیف حروف و متلایم [illegible] منکر [illegible] خروج از فاملام [illegible] از خروج از لام بهمزه جهت تعقب همزه از لام هم





چنین خروج از مصادیق اعتدالست از خروج از الفکلام مقابله نیز قول عرب مستحسن عثمانیست و منقول مستند بعموم عدل قول با بیکه مراد جنس آخر دیگر
مرجوحست و بواکه خلاف مستفاد است بعضهم و دیگر آنکه قصاص حق اولیاست بجهت حلول لهم میا او و مبنا مورث و وحق مبنیست با دخال الم
و حق الله باقیست که معاقب باز نشده پس چگونه بقصاص ساقط میگردد نعم ممکن است که با توبه نصوح اینها را کفاره حق نعم بجا آمد بتفضل
نماید باعوا مفهی که مکافی فعل او باشد و بعد از آن او را بمقتول نقل کند پس احتیاج است که معنی را دانسته که شما را در قصاص زندگی
دیو سنت **یا اولی الالباب** یعنی اوقات عقول کامله این مناسبت بشان جهت تامل در ذوی عقول صافیه در حکمه قصاص که آن استبقا
از واحست و حفظ نفوس و نظر در عواقب امور **لعلکم تتقون** شاید که شما بپرهیزید بدید محافظه بر قصاص و حکم باز دارد غافلین را
او را دیا از قصاص تا بار از بستیدا از قتل و یا بترسید از عقوبات الهی با اجتناب معاصی و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق است بسبب ذکر حکم وصیت
میکند که متعلق است بمال و میفرماید که **کتب علیکم** نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما **اذا حضر** چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد
احدکم یکی از شما را **الموت** اسباب علامات مرگ از مرض و عیره چون پیری و مبتو اند بود که مراد معاینه مرگ باشد زیرا که آن حالت
با زمینداد مقتضی از وصیت پس مراد آنست که مفروض شده است بر شما وقتیکه آثار موت واقع شود بر یکی از شما **ان ترک خیرا** اگر بگذارد
مالی را **الوصیة للوالدین** وصیت کردن برای مادر و پدر **والاقربین** و برای خویشان **بالمعروف** بنیکوئی یعنی بعدل
انصاف از عدم تجاوز دست از ثلث **حقا** مصدر مؤکد است ای حق ذلک حقا یعنی ثابت شده است محکم ثابت شدنی و یا صفت مصدر محذوف
است ای کتب ذلک کتابا حقا یعنی نوشته شده است این وصیت کردن نوشتنی بحق واجبی **علی المتقین** بر پرهیزکاران از خدا کان
والدین و اقربا بدانکه الوصیة فاعل کتب است و تذکیر فعل از جهت فصل است و یا بتاویل ایصا یا از بوصیت و لهذا بعد از این فرموده
که فمن بدله با ارجاع ضمیر مذکر بوصیت و عامل در اذا مدلول کتب است نه وصیت بجهت تقدیم کتب بر وصیت و مرویست که در جاهلیت مردم
وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند حق تعالی از آن منع کرده وصیت را برای ایشان فرض کرده و بعد از حکم این آیه با آیه
مواریث منسوخ ساخت و برمیراث قرار گرفت و اکنون وصیت مستحب است نه فریضه و در بعضی تفاسیر مذکور است که جماعتی باین مسلک رفته
اند بر وجوب وصیت بجهت آنکه لفظ کتب و حقا دلالت بر وجوب میکند و این استدلال ضعیف است چه این هر دو لفظ در اصل وضع مقتضی وجوب
نیستند پس دلالت بر وجوب نکنند و باجماع اهل البیت علیهم السلام این وصیت مستحب است و حدیث لا وصیة لوارث بصحت نرسیده و از آحاد
اخبار است پس قادح استحباب وصیت نباشد و این آیه منسوخ نگردد و خیر بمعنی مالست لقوله تعالی و انه لحب الخیر لشدید و در قدر مال
که وصیت بآن مستحب است خلافست زهری گفته در هر چه اسم مال بر آن واقع شود خواه قلیل و خواه کثیر وصیت بر او جاری میشود و ابراهیم نخعی
گفته که از هزار است تا پانصد و نزد ابن عباس هشتصد درهم و اکثر بر آنند که مراد بآن مال کثیر است بجهت آنکه مرویست که امیرالمؤمنین ع را
بنده معتوق بود و هفتصد درهم داشت و در حین مرض موت خواست که وصیت کند آنحضرت منع او فرمود و گفت حق سبحانه فرموده که ان ترک خیرا
و خیر مال کثیر است و این مال خود بسیار نیست و اما چه قول آنحضرت حجت است و آن غایتش روایت کرده اند که زنی از بنی تمیم خواست که وصیت کند نبی
صلعم شخصی را فرستاد او را پرسید که چند فرزند داری گفت چهار گفت مال تو چه قدر است گفت سه هزار آنحضرت فرمود که در مال تو فضله
نیست تا بآن وصیت کنی و از ابو اوفا آنها را بگذار و مرویست که رسول ص بعیادت سعد وقاص رفت گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث بغیر
دختری ندارم جمله مال را وصیت کنم فرمود نه گفت دو ثلث را وصیت کنم فرمود نه گفت ثلث آن را وصیت کنم فرمود بلی و الثلث کثیر انک ان تدع ورثتک اغنیاء خیر
من ان تدعهم عالة یتکففون الناس بایدیهم یعنی اگر فرزند خود را بگذاری توانگر بهتر است از آنکه ایشان را بگذاری درویش و هالکی که کف دست
بمردمان دراز کنند از ایشان از طلب معاش خود کنند و در مجمع و تبیان که در این آیه خلافست نزد بعضی منسوخست مطلقا و نزد جمعی دیگر
منسوخست در وارث و ثابت در غیر وارث و اکثر بر آنند که منسوخ نیست اصلا و این صحیح است نزد محققان اصحاب ما زیرا که نسخ در دو چیز
در صورتیست که تنافی باشد در عمل بهر دو و میان آیه مواریث و آیه وصیت تنافی نیست پس چگونه آیه مواریث ناسخ این باشد و کسی که قائل
نسخ این آیه است بقوله ع لا وصیة لوارث از طریق صواب منحرف است زیرا که بر تقدیر آنکه حدیث مذکور سالم باشد از جمیع قدح مقتضی
ظن است و جایز نیست تقدیر منسوخیت کتاب خدا که متیقن است بخبر مقتضی ظن است و بر تقدیر تسلیم صحت حدیث بر آنکه آن از طعن مخصص
عموم و آیه منکنیم و از جمله منکنیم بر آنکه لا وصیة لوارث شما بزیادة علی الثلث زیرا که ظاهر آیه مقتضی است که وصیت جایز است بجمیع مال
و قول آنکسی که گفته اجماع علما بر آنکه وصیت مفروض نیست دلالت میکند بر آنکه آیه منسوخست قولی فاسد است زیرا که اجماع بر آنست که آیه
مفید فرض نیست و این مانع مندوبیت وصیت مذکوره نیست و اصحاب ما از ابی جعفر ع روایت کرده اند که آنحضرت از امیرالمؤمنین ع روایت فرموده
که من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن لا یرث فقد ختم عمله بالمعصیة یعنی هر که وصیت نکند نزد موت از برای اقرباء خود که میراث
از او نبرند ختم عمل او بمعصیت باشد این مؤید استحباب وصیت است و زیادتی تبیین و تنقیح این بحث بیاید که در خواهد شد بعد از این در حیز
نقل این بحث از کلام صاحب کنز العرفان بعد از آن صاحب مجمع فرموده که و نیز از پیغمبر ص مرویست که مرد آنست بغیر وصیت فات میتة جاهلیة
و نیز فرموده که من لم یحسن وصیته عند موته کان نقصا فی مروته و عقله و از ابی عبدالله ع روایتست که ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة
و وصیته تحت راسه یعنی نباید که هیچکس از شما بخسبد الا که وصیت او در زیر سر او باشد و نیز از حضرت فرموده که هیچ بیماری نباشد



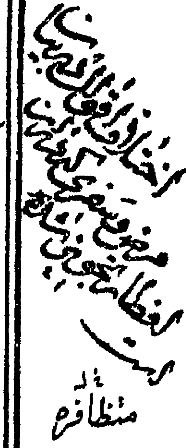
که بعد مرگ رسد الا که خوف شجاعت عقل و سمع و بصر او دهد برای وصیت و مرد فا زاد و از آخر مرگ گوید و در کنز العرفان مذکور است که در
آیه جواز وصیت برای وارث ظاهر است زیرا که والدین وارثند جز ما و هم چنین قوله والاقربین شامل هر قریبیست خواه وارث و خواه غیر
وارث زیرا که جمع معرف باللام افاده عموم است چنانکه در اصول مقرر است و بنا بر آنکه اقارب نیکو کار وارث شد لکن ایشان را احتیاج باشد مانند
اخت با اب یا با ولد مستحب است وصیت برای ایشان و جمیع فقها و عامه صحابه بر اینند و نزد بعضی وصیت برای ایشان واجب است و این ضعیف
است و معروف و محتمل چند چیز است یکی آنکه زیاده بر ثلث نباشد دوم اینکه وصیت کنند برای فقیر نه که با اشتغال باشد غنی از ابرار و تفضیل فقه
سیما آنکه اگر ورثه فقرا باشند ضرر با ایشان نرسانند و اگر چه زیاده بر ثلث نباشد چهارم تقلیل وصیت نماید و اگر چه ورثه غنی باشند پس
وصیت بربع بهتر از ثلث است و خمس افضل از ربع و سدس افضل از خمس چنانکه در حدیث مشغل ابی قاسم گذشت و در نسخ این
آیه اختلاف است و نزد بعضی منسوخ است بآیه الارث و بقوله صلی الله علیه و آله ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث جواب آنست
که اصل عدم نسخ است و دیگر شرط نسخ منافاتست و منافاة نیست میان وصیت و ارث زیرا که وصیت زیادتیست در صله و اگر نسخ را مسلم دارد
پس از منع وجوب است نه جواز زیرا که دفع مرکب مستلزم دفع جمیع اجزای آن نیست هم چنانکه در اصول مبین است و اما حدیث مذکور ممنوع
الصحة است و بر تقدیر تسلیم از حدیث آحاد است و نزد اکثر کتاب بآن منسوخ نمیشود و اگر مسلم دارم جواز نسخ بآن را میرسد که حمل آن
کنیم بر تخصیص زیاده بر ثلث و تخصیص بهتر است از نسخ هم چنانکه در اصول مقرر است و یا از آن حمل بر اضمار کنیم که بهتر از نسخ است ای لا وصیة
واجبة لوارث و بر هر تقدیر اجماع منعقد است بر مشروعیت وصیت پس منسوخ نباشد و حدیث بر تقدیر صحت مخصص باشد تخصیص
وارث بعدم وصیت مطلقا اولی نیست از تخصیص با بخیر ایدنا باشد بر ثلث و مصحح اینست که از صادق علیه السلام پرسیدند که هل یجوز الوصیة
للوارث فرمود نعم و این آیه را تلاوت نمود و افاد روایت سکونی از صادق علیه السلام که قال امیرالمؤمنین علیه السلام من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن
لا یرث فقد ختم عمله بالمعصیة ضعیف است زیرا که سکونی عامی بوده و بر تقدیر تسلیم روایت نافی وصیت نیست برای وارث مگر بمفهوم مخالف و این حجت
نیست بعد از آن توعید مینماید بر تبدیل وصیت بقوله **فمن بدله** پس هر که تبدیل کند از وصی و شاهد و حاکم و غیر ایشان امر وصیت را یا قول موصی
را ایضا را **بعد ما سمعه** پس از آنکه شنیده باشد او را یعنی یا رسیده باشد و متحقق شده نزد او **فانما اثمه** پس جز این نیست که گناه
تبدیل آن یعنی اثم ایضا مبدل **علی الذین یبدلونه** بر آنانست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول موصی را یا امضا او و در قوم موصی
از آن بریست زیرا که ایشانند که خیانت کرده اند و مخالفت شرع نموده و اگر چه وصیت سنت بوده باشد نه واجب زیرا که واجبست عمل بآن و کرد آن
بد و تغییر و تبدیل پس وعید مبدل مینماید بقوله **ان الله سمیع** بدرستی که خدا شنونده است کلام موصی را که بحقست و قول مبدل را
که بغیر حقست **علیم** داناست بنیت موصی و تبدیل وصی و در آیه دلالتست بر آنکه وصی یا وارث هرگاه در وصیت تفریط کند موصی بآن اثم نمیشود
و از اجر او چیزی کم نمیگردد و نیز اشعار است بر آنکه هیچ کس بعمل غیر مؤاخذ نمیشود و تنبیه بر بطلان قول کسی که میگوید که اگر وصی قضای دین میت نکند
میت مؤاخذ شود در قبر یا در آخرت چه منطوق آیه خلاف آنست بر آنکه عبد مؤاخذ نمیشود بجرم غیر خود و هم چنین مبطل قول کسیست که گوید اگر وارث
قضای دین میت کند بعد از آنکه میت او را وصی کرده باشد نباشد میت را معاقب نشود و بعد از ذکر تهدید بر تغییر حق بباطل استحسان تغییر باطل بحق
میکند بقوله **فمن خاف** پس هر که ترسد خواه وارث خواه وصی خواه امام یا مجتهد **من موص** از وصیت کننده **جنفا** میلی از حق بجهت خطا
و ضلالت **او اثما** یا بزهکاری بعمد و میل از حق یعنی هر که جهت ظهور افاده آن انحراف موصی از طریق شرع خوف از داشته باشد که او سهو و خطائی کند
در وصیت و یا عمدا وصیت بنا حق نماید و بعضی مفسران تفسیر خاف نموده اند بتوقع و یا علم ماخوذ از قول عرب که اخاف ان یرسل السماء و نزول
خوف بمعنی علم جهة آنست که در خوف طرفی از علم هست چه قائل هرگاه گوید که اخاف ان یقع امر کذا گویا میگوید که اعلم و خوف وجه علم او است
بواعث که آن و جنف میلست از حق بباطل بر وجه خطا و عدم علم بآن و اثم میلست از حق بر وجه عمد و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام منقول از ابن عباس
حسن نیز معنی آنست که هرگاه کسی بداند در زندگی او وصیت کننده میل از حق بجهت خطا و سهو و یا اثم بعمد و مخالف شرع **فاصلح بینهم** پس
اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه باجرای آن بر منهج شریعت **فلا اثم علیه** پس هیچ گناهی نیست بر آن مصلح از این تبدیل زیرا که این تبدیل
باطل است بحق بخلاف اول **ان الله غفور** بدرستی که حق تعالی آمرزگار است مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق یعنی ثواب دهنده است مصلح را و
ذکر مغفرت جهت مطابقه ذکر اثم است **رحیم** مهربانست بر وصی که از منهیات وصیت در گذرد و در کنز العرفان آورده که جنف میل است با فراط یا تفریط
و اثم وصیت باطل یعنی بچیزی که وصیت بآن جایز نباشد مانند محرمات پس بنا بر این جنف وصیت است زاید بر ثلث یا بانچه در او اضرار باشد بر ورثه
در کلام تنبیه است بر آنکه مطلق تغییر و تبدیل غیر منهی عنه است بلکه تبدیل از حق بباطل منهی است و از باطل بحق جایز بلکه واجب و گویند بعد
از نزول قوله فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه اوصیا امضا وصیت میکردند هر چند که بود و اگر چه همه مال میبود حق تعالی
نسخ این فرمود بقوله فمن خاف من موص و نزد بعضی معنی مراد آنست که هر که ترسد از موصی و حال آنکه موصی اراده وصیت داشته باشد در آن
حنفی یا اثمی پس چنان چیزی را نهی کند او را از آن یا زیاده ... و تنبیه نماید او را بر مخالفت از شرع و میان وصی و ورثه و موصی لهم اصلاح کند تا میان
ایشان خلافی واقع نشود که مؤدی باثم باشد و بنا بر این معنی خوف بر ظاهر خود باشد که آن ترقب امریست که هنوز واقع نشده و این وجهی
است قوی حسن و حمیدا لا آنست که اکثر بر قول اول اند و ... صادق و باقر علیهما السلام نیز بر آنند قول ایشان را ترجیح کاملیست و عدم وضع ...



الاجر وموضع فلا اثم علیه جهت آنستکه غالب آنستکه متوسط بین الخصمین اجرای مودت میکند بر آنکه بعض صاحب حق نماید از بعض حق او باشد
کم نماید و پس حق تعالی منع فرماید که مصلح را هیچ اثمی نیست در تبدیل وصیت غیر حق و تبدیل آن بطریق شرع و آنحضرت رسالت فرموده است که من
حضرة الموت فوضع وصیته علی کتاب الله کان کفارة لما ضیع من زکوته فی حیوته یعنی هر که در وقت حضور موت وصیت کند بر کتاب خدا وصیت او کفاره
چیزی باشد که ضایع کرده باشد از زکوة مال در حال حیوة خود و بعد از بیان حکم وصیت ذکر حکمی میکند از احکام شرعیه میفرماید که یا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده اید از صادق و مصادیق مر ایشانرا چون ندای حق تعالی مر بندگانرا متضمن لذتی است از اینجهت
امر تو طلب او امر و نواهی نموده تا ازاله تعب عبادت و تکلیف کند حسن بصری گفته هرگاه یا ایها الذین امنوا در کتاب خدا استماع کردی باید که
مستعد استماع از چیزی شوی که بعد از آن مذکور خواهد شد زیرا که از برای امر است که با آن مامور خواهی شد یا نهی که از آن منهی خواهی
گشت چنانکه میفرماید که كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ فرض کرده شده بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ هم چنانکه فرض شده بود عَلَى الَّذِينَ
مِن قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم ایشان از آدم تا خاتم و در این تاکید حکم صوم است و ترغیب بر فعل آن و تطییب
نفس چه صوم عبادتیست شاق پس بجهت تانیس خاطر بیان میفرماید که این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از رهبت این طاعت آزاد نبودند
و در امثال اینها گفته اند البلیة اذا عمت طابت و بدانکه صوم در لغت بمعنی امساک است از مفطرات عمداً از اول صبح تا وقت غروب با نیت و یا
امساکیست از اشیاء مخصوصه در زمان مخصوص از شخصی که بصفت مخصوصه باشد این تعریف منقوض است بانکه امساک عمدا است و اشیاء
مخصوصه مبهم و اول منقوض است بکف کافر و حایض و مسافر حنب از مفطرات با نیت و حال آنکه صوم نیست و یا تو طین نفس بر کف از مفطرات
و این نیز غیر سدید است و اجوبه بعض نیست که صوم فی الشرع عبادت در روز یا بعد حکم آن از تعلق ناول هر نزد دو جماع و انچه از حکم این هر دو
است با نیت و در روزه اجر خبر بلیست بلکه از افضل اعمال است و در حدیث قدسی آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصوم فانه لی وانا اجزی به
و قوله عم الصوم جنة من النار و چون منع نفس از مفطرات موجب کسر قوه نفس اماره است هدم بنای قوه شهوانیه که مستلزم انبعاث
قوه مطمئنه است بر طاعت از اینجهت میفرماید که روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی زیرا که شهوت
که مبدء معاصی است پس روزه بدارید أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ روزی چند شمرده شده یعنی موقت بعدد معلوم کما یوقتها لا یسعد و ای
مخصوصا معینا مراد روزه ماه رمضان است که بیست و نه روز یا سی روز است و گویند معدودات یعنی قلائل است یعنی روزهای اندک چه قال
قلیل را عدد میکنند نه کثیر را بلکه آنرا کیل میکنند یا وزن و این دوال در حساب می دانند و نصب ایام بصیام نیست بجهت وقوع فصل بینهما بلکه با ضمار
صوموا است که صیام دلالت بر آن میکند و لهذا این ترجمه شده و میتواند بود که نصب از جهة کتب باشد بر ظرفیت و در بعضی معنی آنستکه صوموا صوم
دو عدد الایام یعنی روزه شما مانند روزه اهل کتاب است در عدد روزها چه مرویست که شهر رمضان فرض شد بر نصاری چون روزه در شدت
و حر شد ایشان تحویل از نمودند بوقت ربیع و ده روز بر آن افزودند بجهت کفاره تحویل از زمستان ده روز بر آن افزودند حضرت موتا که بایشان
دست بود و همچنین هر قرنی از ایشان می افزودند تا پنجاه روز مقرر شد و اکنون روزه ایشان پنجاه روز است و گویند مراد بایام صیام ایام
بیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از مرض بصیام شهر رمضان واجب بوده و بعد از وجوب صوم رمضان منسوخ شد با شیخ امام مقرر گشت
عبد الملک بن هارون بن عنتره از جد خود روایت کند که او گفت من از امیر المؤمنین علی شنیدم که او گفت روزی که در هنگام نزد رسول خدا رفتم چون
نزد آنحضرت بنشستم مرا گفت یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضر است ترا سلام میرساند من گفتم علیک و علیه السلام یا رسول الله
بعد از آن فرمود که ای علی بشتاب نزدیک آنحضرت رفتم فرمود که جبرئیل میگوید که از هر ماه سه روز روزه دار تا حق تعالی ترا برده از آن
هزار سال روزه بنویسد بروز دوم سی هزار سال و بروز سیم صد هزار سال من گفتم یا رسول الله این کدام روزها است گفت ایام البیض است
در هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنتره گوید که از امیر المؤمنین علی پرسیدم که این نام را ایام البیض گفتند فرمود چون آدم علیه السلام
از بهشت بزمین آمد هیچ سقفی و پوششی نداشت تا از حرارت آفتاب رنگ او سیاه گشت و اعضای او از آفتاب سیاه گشت جبرئیل از حضرت عزت
نزد او آمد گفت ای آدم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه روزه بدار تا اعضای تو سفید شود آدم در روزه داشت ثلثی از اعضای او
سفید شد چون روز دوم روزه داشت ثلث دیگر از او سفید گشت و در روز سیم که روزه بداشت همه اعضای او سفید شد و از کثرت آن کفار این ایام
که نزد اکثر مفسران مراد از صیام صوم ماه رمضان است و آیت دلیلست از آنکه مراد ایام بیض باشد یا عاشورا که پیش از رمضان منسوخ است تا شد زیرا که
هرگاه ممکن باشد صیانت حکم از نسخ اولی خواهد بود بر مراد آنستکه حق تعالی اول صوم را واجب کرد بر ایشان مثل آنکه بر امتهای پیشین واجب کرده بود
بعد از آن تبیین آن نمود با نام معدودات و بعد از آن بیان ایام معدودات فرمود که شهر رمضان است زیرا که مراد از ایام بیض و عاشورا باشد
رمضان منسوخ است عدم جواز نسخ و رفع عاشورا لازم نمی آید زیرا که رفع رجحان مستلزم رفع جواز نیست و بدانکه تخصیص خطاب با اهل
ایمان جهت آنستکه ایشانند که منقاد اوامر میکنند و دیگر آنکه عبادات بدون ایمان صحیح نیست و وجوب صوم بر ایشان منافی وجوبش بر غیر ایشان نیست
نیز واجب شد چه کفار باجماع ائمه مخاطبند بشرایع زیرا که هر چه از لوازم تکلیف است در کفار موجود است و در تفسیر غرائب آورده که این ندای
امتحان قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد طالبان را هلال را مشاهده نمودند و اقطاب سموات ایشانرا اعلام کرده پس حق تعالی
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات جز آنکه شما در ملک مشاهده آید متوجه باشید این مطلوب را صوم داشته

امساکیست در عرف از ... [illegible]





طبیعت هم چنانکه شنیده شد بود بر انبیا و اولیا که پیش از شما بودند تا فرو بستند از حبس بشریه و واصل شدند بعالم قدس و تمهید مذکور است که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب در حقیقت اساست بخوردن طعام و شراب انا طعام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقربانست که این صوم عبارت از غاشق زادست ند هد و نعم ما قیل مرغ جانم چه یافت لذت قرب نه ماکلش کشش بود نه مشرب اکل شرب چه باشد انس بحق تا نماند خواست مستغرق لقمه از خوان نطعمش مینی شربت از چشمه یسقینی

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما که مکلف اند بروزه **مَرِيضًا** بیمار که قوت روزه نداشته باشد یا مرضش بجهت روزه داشتن زیاده میشود و کشته باشد کیفیت **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا راکب بر سفری باشد که بدان قصر باید کرد **فَعِدَّةٌ** پس بر او ست شمار از روزها که افطار کرده در سفر یا مرض **مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ** از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند و بعد از آن روزها که افطار کرده در روزهای دیگر بجا آورد کنز او گرده که نزد بعضی از جمهور مطلق مرض مبیح افطار است حتی که ابن سیرین بجهت درد اصبع افطار کرد و از مالک پرسیدند که درد شدید یا صداع مضر چون افطار باشد با آنکه مرض با ان بنا باشد که مضجع باشد کفت ایة فی سعة من الافطار بر او که رفته نیست از افطار و شافعی بر آنست که افطار جایز نیست تا آنکه مرض موجب مشقت عظیمه شود که متحمل از نتواند شد و اصح نزد ما هر مرضی که صوم در او خوف زیادتی باشد بود از شود واجبست افطار کردن و اما سفر با شرایط قصر صلوة موجب افطار است و اکثر اصحاب ما شرطی دیگر زیاده کرده اند بر شروط قصر صلوة و آن آنست که مسافر نیت کند بقصد سفر و اینقول شیخ طوسیست و مفید فرموده که خروج قبل از زوال موجب افطار است و این اقوی نسبت به روایات ماثوره و از این باب از ائمه اطهار علیهم السلام و فقهای عامه غیر از احمد بر آنند که اکر مکلف متلبس شود بصوم در اول نهار و بعد از آن در اثنای روز بسفر رود و از افطار جایز نیست و احمد کفته که جایز است و قوله فعدة من ایام اخر جواب شرطست بر جهت خبر ای فعلیه عدة یا جزو مبتدا ای ففرضه عدة و در این دلالت است بر وجوب افطار بر مریض و مسافر و کسی که تقدیر می کند بر این وجه که فافطر فعدة خلاف ظاهر کرده اکثر صحابه واجب میدانند افطار را در سفر چون ابن عباس و ابن عمر و ابو هریره و عبد الرحمن بن عوف و عروة بن زبیر و این مرویست از ائمه ما و از حضرت رسالت صلعم مرویست که الصائم فی شهر رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر و این مرویست از صادق ع و از جابر روایتست که جماعتی افطار نکردند در سفر حضرت رسالت صلعم ایشان را عصاة نام نهاد و فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة و از عبد الله بن عباس مرویست که الافطار فی السفر عزیمة و جابر از پیغمبر خدا صلعم روایت کرده که لیس من البر الصیام فی السفر و نیز عبد الرحمن بن عوف از حضرت روایت کرده که الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر و مرویست که عمر بن الخطاب امر کرد مردی را که در سفر روزه بود که اعاده آن روزه کند و اصحاب ما از ابی عبد الله ع روایت کرده اند که لو ان رجلا مات صائما فی السفر لما صلیت علیه و نیز از حضرت مرویست که من سافر افطر و قصر الا رجلا سفره الی صید او فی معصیة و عیاشی باسناد خود مرفوع بمحمد بن مسلم از ابی عبد الله ع نقل کرده که لم یکن رسول الله صلعم یصوم فی السفر تطوعا و لا فریضة و بعد از آن فرمود که این در کراع الغمیم نازل شد حضرت و اصحاب بروزه بودند پس آب طلبید و افطار کرد و اصحاب را با فطار امر فرمود بعضی از روزه را تمام کردند و افطار نکردند حضرت ایشان را عصاة نام نهاد و ظاهر قرآن نیز وجوب افطار است زیرا که حق تعالی نفس مرض و سفر را موجب قضا کردانیده و قضا فرع [illegible] ادا است پس بظاهر آیه افطار واجب باشد تقدیر فافطر که متضمن تخییر است خلاف ظاهر است و مجرد از دلیل پس اینکه شافعی کفته که افطار رخصت است نه بر سبیل وجوب خلاف مذهب حق باشد و بدانکه اخر جمع اخری است که تانیث آخر است و در این مقام سؤالی ایراد کرده اند که ایام جمع یوم است و یوم مذکر است پس قیاس آن آخر باشد که صفت از او واقع شود که جمع آخر است پس چرا اخر و ا فعشل که جمع اخری است کوئیم هر چیز که صفت موصوفی باشد که جمع مذکر لا یعقل باشد جایز است که آن را بعنوان جمع مذکر یا جمع مؤنث یا مفرد مؤنث ایراد کنند پس جایز باشد ایاما آخر و ایاما اخر و ایاما اخری زیرا که لا یعقل است بخلاف جائنی رجل و رجال اخر یا اخری که جایز نیست بلکه باید کفت و آخرون **وَعَلَى الَّذِينَ** و بر آنانکه ایشان **يُطِيقُونَهُ** طاقت او دارند و توانند روزه داشتن را و خواهند که نداشته باشند **فِدْيَةٌ** فدا دادنست که آن **طَعَامُ مِسْكِينٍ** خوردنیست هر روزی شبی را بازا عهر روزی نصف صاع و مکثر فقهای دیکر و این از ائمه هدی ع منقولست **فَمَنْ تَطَوَّعَ** پس هر که زیاده کند بطوع **خَيْرًا** نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان الطعام و صیام **فَهُوَ** پس آن تطوع **خَيْرٌ لَهُ** بهتر است مر او را بسبب ثواب یا اجر **وَأَنْ تَصُومُوا** و آنکه روزه دارید ای مطیقان **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است مر شما را از فدیه و تطوع خیر **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اکر هستید که بدانید فضیلت صوم را و برائة ذمه خود را جواب شرط محذوفست و ما قبل از دال بر اوست یعنی اکر بدانید فضیلت روزه را اختیار کنید و یا تقدیر اینست که ان کنتم من اهل العلم و التدبر علمتم ان الصوم خیر لکم یعنی اکر از اهل علم و تدبر باشید میدانید که صوم بهتر است از فدیه و دکنز او گرده که نزد بعضی این حکم در اول اسلام بوده و بعد از آن با یه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ شده چه در اول حال روزه داشتن بر ایشان دشوار بود بجهت آنکه بان معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ کشت و واجب شد روزه داشتن و نزد بعضی دیکر منسوخ نیست بلکه مراد با ین حامل و مرضع و قلیل اللبن و شیخ و شیخه و ذو العطاش پس چون حق سبحانه و تعالی اول ذکر مرضی کرد که مسقط فرضست و ابتداء دیکر هست که در عرف آن را مرض نمیکویند لکن صوم بر ایشان دشوار است حکم او را در این آیه فرمود پس تقدیر اینست که و علی الذین یطیقونه ثم عرض لهم ما یمنع الطاقة فدیة و یا آنکه لا در یطیقونه محذوفست

منظأ فرم

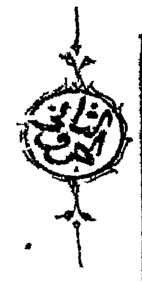
بسیار

یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران و کار افتادگان و امثال ایشان فدیه دهد و این قول مرویست از صادق ع و شبهه نیست که این دلیل از
نسخ نیست بلکه قبیل التخصیص خیر من النسخ چنانکه در اصول مقرر است و مؤید این قولست قرائت یطوقونه که بمعنی تکلیف نمودن است و این قرائت شاذه
منقول از ابن عباس و بنابر قول اول آنچه مجموع آیه را منسوخ میدانند منافاة ندارد بقوله فان زیرا که رفع وجوب مستلزم رفع جواز نیست
قوله و ان تصوموا کلام مستأنف است و در تقدیر اینکه صوموا خیر عظیم لکم روزه داشتن شما نیکوتر عظیم است مر شما را اگر هستید که
بدانید فضائل صوم را بنظر عقلی و اگر ندانید آنرا بنظر عقلی عالم شوید باز بسمع نه بعیان و این فضل است نسبت بکسی که جایز بود تعجیله
باشد **شهر رمضان الذی** ماه رمضان آن ماهیست که **انزل فیه القرآن** فرو فرستاده شد در او قرآن در انوار گفته که شهر
رمضان مبتدا است و ما بعد از خبر آن و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد تقدیر اینکه ذلکم شهر رمضان یعنی آن ایامی که گفتیم ماه
رمضان است و یا بدل الصیام باشد بر حذف مضاف ای کتب علیکم الصیام صیام شهر رمضان یعنی نوشته شده بر شما روزه داشتن ماه
رمضان و بنابر این و تقدیر موصول صفت شهر رمضان است و رمضان مصدر رمض است بمعنی احتراق پس شهر را بمضاف شد و علم ماه
صیام گشته و منع صرف آن بجهة علمیت است و الف و نون مزیدتان و قوله ع من صام رمضان بر حذف مضاف است بجهة امن از التباس و تسمیه
ماه رمضان باین جهة است که در آن ماه از جوع و عطش و یا بجهة آنکه تماصی ذنوب و یا جهة واقع شدن آن در ایام رمض
حرارة و ابتدا شهر منقول است از لغت قدیمه و مراد بانزال قرآن در او ابتداء انزال است و از در لیلة القدر بوده و یا همه آن باسمان
دنیا نازل شده و بعد از آن نجم نجم بحسب احتیاج سید کاینات نازل گشته و یا آنکه معنی اینستکه انزل فی شانه القرآن و هو قوله کتب علیکم
الصیام و از حضرت رسالت منقولست که صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان نازل شده و تورات در شب ششم آن و انجیل در شب سیزدهم آن
و قرآن در شب بیست و چهارم آن و در این اشعار است بانکه انزال در آن سبب اختصاص است بوجوب صوم در آن انتهی کلامه در کنز
آورده که تسمیه شهر رمضان بجهة اشتهار آنست یعنی بجهة ظهور آن از برویت هلال و در این مقام از باب اضافه عام است بخاص مثل
یوم الجمعه و گویند شهر رمضان [illegible] علم ماه صیام است و لهذا بعضی از اصحاب ما از ائمه هدی ع نقل کرده اند که لاتقولوا
رمضان بل شهر رمضان فانکم لاتدرون ما رمضان یعنی رمضان مگوئید بلکه ماه رمضان بگوئید چه شما نمیدانید که رمضان چیست
و در این منقول نظر است زیرا که در اعلام تصرف نمیتوان کرد و خلل [illegible] حدیث آمده که من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفرالله ما
تقدم من ذنبه و بر تقدیر تسلیم نهی محمول است بر کراهت بجهة مخالفه آن بلفظ قرآن و وجه تسمیه رمضان جهة موافقت آنست با ایام رمض
یا بجهة آنکه تمامی ایشان در آن جوع و احسن قول ابن سکیت است که از [illegible] رمضته و [illegible] مصدر ای جعلته بین حجرین
ثم دققته و [illegible] بجهة اینستکه صایم طبیعت خود را در میان دو حجر جوع و عطش منهدم بجهة تلیین حواس زیرا که نفس تا [illegible] معاصی [illegible] شود [illegible]
خود و از خلیل بن احمد نقل کرده اند که اشتقاق رمضان از رمض است و رمض باران [illegible] است که عالم را از کرد [illegible] پاک میشوید و همچنین
این ماه همه گناهان را میشوید و آنچه در [illegible] رفع شهر رمضان اینستکه خبر مبتداء محذوف باشد تقدیر اینکه هی شهر رمضان ای الایام المعدودات
و بنا بر قول [illegible] خبر مبتدا خواهد بود و خبر او قوله فمن شهد منکم الشهر زیرا که در او معنی شرطست ای اذا حضر فمن شهد و گویند خبر آن الذی
است و تا [illegible] مرفوع بدل الصیام و در این نظر است زیرا که صیام شهر [illegible] نیست و تقدیر صیام شهر رمضان [illegible] این نظر است چنانکه از قول صاحب انوار
معلوم شد در مجمع آورده که در معنی انزال قرآن در ماه رمضان خلافست از ابن عباس و سعید جبیر منقول است که مراد انزال جمیع قرآنست
لیلة القدر باسمان دنیا و بعد از آن بر پیغمبر ص نازل شد در عرض بیست سال و آنچه روایت است از ابی عبدالله ع و ابن اسحق گفته که ابتداء انزال او در لیلة
القدر است از ماه رمضان و سدی براینستکه باسمان دنیا نازل شده در لیلة القدر تقدیر که محتاج الیه بوده است در آن سال و بعد از آن بر مواقع
نجوم در شهور و ایام بدنیا نازل شده و ثعلبی باسناد خود از ابی ذر غفاری نقل کرده که پیغمبر ص فرموده که بعد از مضی سه شب از ماه رمضان
صحف ابراهیم نازل شده و بعد از مضی یک شب از آن انجیل بعیسی فرود آمده و بعد از مضی هیجده روز زبور فرود آمده بر داود ع و بعد از مضی بیست
و چهار روز قرآن بر محمد ص فرود آمده و همین روایت از عیاشی از ابی عبدالله ع روایت کرده و گویند مراد بقوله انزل فیه القرآن انزال انست در فرض
و ایجاب صوم [illegible] پس فیه بمعنی فی فرضه باشد کما یقول انزل فی الزکوة کذا ای فی فرضها بعد از آن وصف قرآن کرده بقوله **هدی للناس**
و بینات [illegible] از قرآن یعنی نازل شده است در ماه رمضان قرآن در حالتیکه راه نماینده است مردمانرا باعجاز خود از ضلالت کفر
و دلالتهای روشن است **من الهدی** از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که هدایت کننده است مرشما **والفرقان** و
و باطل از ابی عبدالله ع روایتست که قرآن جمله کتابست و فرقان محکم واجب العمل **فمن شهد منکم** پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان نه
مقیم بلد بود **الشهر** در ماه رمضان یا هر که مشاهده کند از شما هلال شهر را **فلیصمه** پس باید که روزه دارد در آن ماه اصل کلام فمن شهده
فلیصمه است لکن در اول وضع مظهر در موضع مضمر شده بجهة تعظیم و نصب شهر بر ظرفیت است و حذف جار و نصب ضمیر ثانی بر اتساع و [illegible]
آنکه معنی این باشد که هر که مشاهده کند هلال رمضان را باید که روزه دارد پس الشهر مفعول به خواهد بود بر حذف مضاف کقولک شهدت
الجمعه ای صلاتها و مصداق قول اول است روایت زراره از ابی جعفر ع در جوابی که او سؤال کرد فرمود من شهد رمضان فلیصمه و من
سافر فلیفطر و نیز از امیرالمؤمنین ع و ابن عباس و مجاهد و جمعی از مفسران روایتست که من شهد الشهر بان دخل علیه الشهر و هو حاضر فعلیه ان یصوم

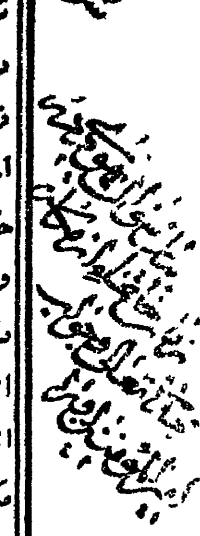


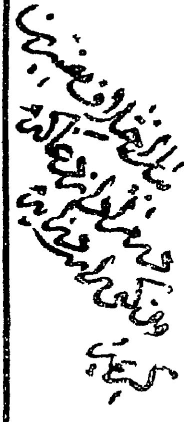
الشهر کله و صاحب کشف در تفسیر این آیه فرموده که فمن شهد عام است و باخبار صحیحه متواتره مخصوص شده مگر کسی که او را شرایط وجوب صوم حاصل
باشد از بلوغ و عقل و خالی بودن از حیض و نفاس و بعد از آن گفته که الشهر و هاء در فلیصمه هر دو منصوبند بر ظرفیت و در قول کسانی که
میگویند شهد از مشاهده ماخوذ است یعنی معاینه کند شهر مفعول به باشد نظر است زیرا که مسافر و مریض نیز مشاهده هلال میکنند
و حال آنکه صوم بر ایشان واجب نیست و جواب از این گفته اند که هر دو مخصوص شده اند بدلایل سابقه و لاحقه اما شامل حایض و نفسا نیز هست
و جواب از این نیز تمسک بعموم از احادیث و روایات صحیحه متواتره خاص گشته بغیر ایشان از نهی کلام و بدانکه این ماه را دو حرمتست حرمت رمضان
و حرمت قرآن که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و از راه و عصمتست عصمت از شیطان و عصمت از نیران کما فی الحدیث تصفد فیه مردة الشیاطین
و تغلق فیه ابواب النیران یعنی دیوان را در این ماه بند کنند و درهای دوزخ را ببندند و دو نعمتست فتح الجنان و روح الجنان در این ماه
درهای بهشت را بگشایند و دلها را راحت دهند و دو برکتست برکة نوم و برکة سحور کما ان فی السحور برکة و دو هدیه است یکی آنکه خواب که روزه دار را بعبادت
نویسند و خاموشی او تسبیح که نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح دو فرحتست یکی نزد افطار و دیگری نزد لقاء ملک جبار للصائم فرحتان
فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار مرویست که چون اول ماه رمضان رسد حق تعالی امر فرماید که منادی از زیر عرش مجید کرانرا
مژده خواند مر بهشت را که بهشت بیاراید و اوراق و برگهای آنرا بر هم زنند و حلقهای در بهشت را بجنبانند و چنان صدا از آن صدا رسد که هیچ کس
مانند آن صدا نشنیده باشد و حور العین خود را مزین و محلی کرده اند بر غرفهای بهشت بایستند ندا کنند الا اهل من خاطب الینا الی الله هیچ کس
هست که ما را خطبه کند از خدای در خواهد صواب آنکه گویند که این چه ساعتست گویند ای خیرات حسان این ساعت اول ماه شب رمضان
است حق تعالی امر فرماید که تا برای امت محمد صلی الله علیه و سلم درهای بهشت بگشایند درهای دوزخ را در بندند و دیوانرا به بند کنند و در قعر دریا
اندازند تا روزه امت محمد را فاسد نتوانند کرد ابو ایوب و ابو ذر روایت کنند که ابی جعفر فرموده که پیغمبر در آخر جمعه ماه شعبان خطبه
خواند و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و فرمود ایها الناس انه قد اظلکم شهر فیه لیلة خیر من الف شهر ای مردمان ماهی عظیم القدر بر شما
سایه افکنده که در وی شبی هست که بهتر است از هزار ماه حق تعالی روزه این ماه فریضه کرده و قیام شبش سنت موکد کردانیده هر که در این ماه
بخصلتی از خصال خیر بخدا تقرب جوید چنان بود که در ماههای دیگر فریضه گذارده و هر فریضه در این ماه بجا آورد فاضلتر از هفتاد فریضه در ماههای دیگر
و این ماه صبر است و ثواب بهشت لازم صبر است و این ماه مواساتست که اول آن رحمتست و میانه آن مغفرت و آخر آن آزادی از آتش دوزخ هر که در روزه
دار برادر روزه بگشاید حق تعالی گناهان او بیامرزد و گردن او از آتش دوزخ آزاد کرد و او را مانند ثواب یکی از روزه داران بود و برادر بود
گفتند یا رسول الله هر کس را ما قوت نباشد که روزه داری را روزه بگشاید فرمود که حق تعالی بهمین این ثواب بدهد آنرا که قادر نباشد بر ضیافت
صائم مگر شربتی از آب بس که روزه داری را از شیر یا شربتی کرامند و حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب کرداند چنانکه هرگز تشنه نشود تا به بهشت
در آید و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر کس که از زیر دستان خود در این ماه تخفیف خدمت کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ
بیزار کند و در روایت سلمان فارسی رضی الله عنه واقعست که پیغمبر فرموده در این ماه چهار خصلت فرمودید و آن است که خدا را
راضی کردانید بآنها یکی خدا را خشنود ساختن بگفتن اشهد ان لا اله الا الله دوم استغفار کردن و دو دیگر خصلت نیکرانست که شما را از آن
گزیری نیست آنکه او بهشت در خواهید و از دوزخ پناه برید و ابو سعید خدری گفته که رسول الله فرموده که هر که شبی از شبها ماه رمضان
نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و پانصد حسنه برای او بنویسد و برای او در بهشت قصری بنا کند از یاقوت سرخ که از هفتاد در بود از زمرد
یاقوت و هر که روزه ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده باشد خدای تعالی بیامرزد و کفاره گناهش بود تا ماه رمضان دیگر و هر روزی که روزه
دارد کوشکی در بهشت برای او بدهند که از کوشکها هزار در باشد از زر و برای وی هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند
و هر سجده که کند خواه در شب خواه در روز درختی در بهشت بوی دهند که سوار تحت سایه او بپانصد سال بپرد و نتواند شد
کعب الاحبار گوید حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان را بر بندگان خود فریضه کرده ام هر گاه که او در روز قیامت بیاید و در صحیفه عمل او
ده ماه رمضان بود او از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او بیست ماه بود از جمله ابرار باشد و اگر سی ماه رمضان بوده باشد نزد من پایه او
از پایه شهیدان برتر بود ای موسی در ماه رمضان حمله عرش را امر کنم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران کنند تا
هر گاه که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت یا رب خدایا من در الواح
تورات امتی می بینم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان از امت کیستند حق تعالی فرمود ایشان امت
محمدند و ایشان را چندان فضل ثواب که هیچ امت دیگر را نباشد الحمد لله علی ذلک و بعد از آن بجهت تاکید امر با فطار مریض و مسافر تکرار از بهر
که و من کان مریضا و هر که باشد بیمار در وجهی که صوم موجب خوف زیادتی بیماری شود در کمیت و کیفیت او علی سفر و یا در سفر بود که بحد
مسافر رسیده باشد و سفر معصیت نباشد فعدة من ایام اخر پس بر اوست قضا از روزها بعدد آن که در سفر یا مرض افطار کرده
باشد از ایام دیگر و متبوع بود که تکریر این جهت آن باشد که مریض و مسافر از جمله کسانی اند که مشاهده هلال شهر رمضان میکنند پس
بجهت تخصیص حکم فمن شهد بغیر مریض و مسافر تکریر این فرموده و یا بجهت فرض از عدم توهم نسخ از آنچه چنانکه قرینا و منسوخ شده و موید این
است حدیث لیس من البر الصیام فی السفر و این مذهب امامیه است و مخالفین بر آنند که این رخصتست و نزد اهل خلاف اختلافست در آنکه صوم





افضل است یا فطر و قضا و علمای امامیه را اختلافست که تتابع شرطست یا نه بعضی قائلند بتتابع و از امیرالمؤمنین عمر و شعبی و ابن عمر روایت
کرده اند که یقضی کما فات متتابعا و اکثر بر تخییرند میان تفریق و متابعه و این اصح است بجهة عدم دلالت لفظ قرآن بر آن و وجوب قضا مخصوص
است نزد اکثر اصحاب ما بآنکس که مرض او مستمر نبود تا رمضان دیگر اما هر که مستمر شده باشد مرض او قضا از او ساقط است و اما کفارة
بدهد عوض قضا از برای هر روزی یک مد طعام چنانکه روایات صحیحه دلالت بر آن دارد یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ میخواهد خدا بشما آسانی
یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی آنست که در حین مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد
بشما دشواری را و بجهة این مسافر و مریض را بافطار امر نموده و در کشاف آورده که اینکلام جواب سوال مقدر است تقدیره سوال آنست که
چون فرض صوم از مسافر و مریض ساقط است پس چرا قضای آن بر ایشان واجب باشد حق تعالی جواب داده با آنکه غرض از افطار در حین مرض
و سفر یسر است و مدد ایشان و این دلیل است بر بطلان قول مجبره زیرا که حق تعالی فرموده که من مرید بعضی از افعال مکلفانم که یسر است
و کاره بعضی از آنم که عسر است و هر گاه خود سبحانه مرید عسر نباشد پس اینکه مرید تکلیف ما لا یطاق نباشد بطریق اولی وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ
معطوفست بر معنی آیه متقدمه و تقدیر اینست که فعل ذلک بکم لیسهل علیکم و لتکملوا العدة یعنی اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست
که تا کار بر شما آسان کند و تا تمام کنید عدد ایام سفر و مرض اگر در ماه رمضان افطار کرده اید تا قضا کنید بمانند آن در وقتی دیگر که اینه
عذر نداشته باشید و یا جهة کامل کردن اینکه عدد ماه رمضان اگر چه بحسب نقصان باشد و حضرت افطار مشروع شده و مفتوا اند بر آنکه عطف جمله باشد
بر جمله دیگر که ما بعد از محذوفست و تقدیر اینست که و لتکملوا العدة شرع لکم ذلک یا لتکملوا العدة برید ذلک وَلِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ و تا
بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در شب عید رمضان از وقت دیدن هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عَلٰی مَا هَدٰیکُمْ بر آنکه
راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و تا شاید که شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و بتخصیص مزد آن بخود که الصوم لی و انا
اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که اثر آن در بنده کاری سایت کند با وجود تعبد ایشان بار و بجهة شرف فضائل می بخشد که الصوم لی و انا
اجزی به خود جل ذکره اختصاص صوم هو که انا اجزی به قرائت بر دلالت است بر آنکه فعل تکالیف شرعیه شکر کذا و سبب نعم است چنانکه
بعضی از متکلمین بر آن رفته اند و آنچه در کشف آورده که و لتکملوا علة فعل محذوفست که ما سبق دال است بر آن ای شرع جملة ما ذکر من امر الشاهد بصوم
الشهر و المرخص بالقضا و مراعاة عدة ما افطر فیه و الترخیص لتکملوا العدة الی آخرها و این من باب اللف است زیرا که قوله و لتکملوا علة الامر
بمراعاة عدة و لتکبروا الله علة امر بالقضا و بیان کیفیته و لعلکم تشکرون علة الترخیص و تیسیر یا معطوفست بر علة مقدره ای لیسهل
علیکم و لتعلموا ما تعملون و جایز است که معطوف باشد بر یسر ای یرید بکم الیسر و یرید بکم لتکملوا کقوله یریدون لیطفئوا و معنی تکبیر تعظیم حق
سبحانه است بحمد و ثنا بر او و معنی علی بعلی شده کانه قیل لتکبروا حامدین علی ما هدیکم و تا تکبیر عید فطر یا تکبیر در شب هلال است و احتمال دارد
که مصدر باشد یا خبر ای الذی هدیکم الیه نهی کلامه و بدانکه اکثر علما بر آنند که مراد باین تکبیر آنست که در عقب چهار نماز سنت است که نماز
شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید فطر و صورة آن اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد علی ما هدانا و له
الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی عقب ده نماز مر کسی را که در منی بوده و در عقب پانزده نماز و ابتدا از نماز پیشین عید کند
و بباید دانست که کشاف آورده که بدانکه منکوبند ما رمضان هرگز کم نمیباشد استدلال کرده اند بقوله و لتکملوا العدة چه حق تعالی فرموده که عدة شهر
رمضان محصورست و واجبست صیام آن بر کمال و نقصان و اختلال را در آن دخل نمیشود و جواب از این بدو وجه است یکی آنکه مراد آنست که تمام کردن
عدد را که بر شما واجب است صیام آن و این نوع عدد جایز است که سی روز باشد یا بیست و نه روز دوم آنکه مراد بآن قضای صوم فائت است مر
مسافر و مریض را و مؤید این آنست که در عقب آنکه سفر و مرض مذکور شده و چون حق سبحانه ذکر احکام صوم کرد در عقب آن بیان دعا و اجابت داعی میکند
بقوله وَاِذَا سَأَلَکَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِیْ بندگان من عَنِّیْ از صفت من و یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ
پس بگو با ایشان که نزدیکم من بعلم و اجابة این تمثیل است بکمال علم او بافعال و اقوال عباد و اطلاع او بر احوال ایشان بحال کسی که مکان او قریب باشد
با ایشان مرویست که صحابه گفتند ما را آگاه گردان که نزدیک است تا با او راز گوئیم یا
دور است تا او را ملند کرده بخوانیم این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند یا محمد خدای تو چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه تو منکوی
که از ما بیان دور است با ما بانصد ساله راه است و هم چنین هر آسمانی تا آسمان دیگر پانصد ساله راه و اعتقاد ایشان آن بود که او سبحانه بر عرش نشسته است که بر آسمان
هفتم است حق تعالی رد این قول فرمود که من بنده‌گان نزدیکم پس هر نوع که مرا بخوانند بوشیده یا آشکار بخواهند بود اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم
خواننده را اِذَا دَعَانِ وقتی که مرا بخواند و حاجت او را از آنکه در حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد با سوال و بنا بر آن شرع میدانند مثلا
این قول بقرینه نسبت برای قربت وعده داده مر داعی را با اجابه فَلْیَسْتَجِیْبُوْا لِیْ پس باید که بندگان طلب اجابة کنند مر یعنی چون ایشان را
با ایمان و طاعت دعوت کنند اجابة نمایند هم چنانکه من اجابه دعای ایشان میکنم و انجاح مرام و مهام ایشان میکنم وَلْیُؤْمِنُوْا بِیْ و باید که
ایمان آورند بمن یعنی بر ایمان ثابت و راسخ باشند تا وثوق ایشان باجابت من محقق شود لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ تا باشد که راه راست
یابند یعنی باید تا آنکه بر طریق رشاد و ثواب باشند یا راه یابند بمطلوب و مدعای خود که از من طلب میکنند و نزد بعضی مراد با این عبادت و داعی در روزه
دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست و حدیث دعوة الصائم لا ترد مصداق اینست و دیگر وقوع اینکلام در میان ذکر احکام روزه و بیان

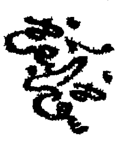




تشبیهها از موید این معنی است و در خبر است که در عهد یکی از خلفای ثلثه یهودی بیامد از او سؤال کرد که اخبرنی عن الله این هو خبر ده مرا که خدا
در کجاست وی گفت فی السماء علی العرش یهودی گفت اسمان بر عرش است پس زمین از او خالی باشد و او در مکانی دون مکانی بود گفت اینکار
زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی بیرون امد و بر اسلام استهزا میکرد امیر المؤمنین ع در راه باو رسید گفت یا
اخا الیهود انچه پرسیدی و جواب انچه شنیدی بمن رسید جواب از من بشنو گفت بگو فرمود ان عبا قست این مکانی و کان الله ولا مکان و خدا انکه
هذا بود در وقتیکه هیچ مکانی نبود این الاین فلا این له مکان را او افرید و او هیچ مکانی نیست و او از متعال است که در مکانی باشد
و هیچ مکانی از او خالی نیست تا فاسق نه بجا و تره بلکه بعلم و قدرتی اگر من ترا خبر دهم از انچه در کتاب شما است تصدیق من میکنی گفت نعم فرمود
در تورات شما نوشته است که روزی موسی نشسته بود چهار فرشته نزد او حاضر شدند موسی از ایشان پرسید که من این اقبلتم از کجا امدید یکی گفت
از اسمان هفتم می ایم من عند الله از زمین هفتم و یکی گفت از اقصای مشارق می ایم من عند الله دیگری گفت از اقصای مغارب می ایم من عند الله
از نزد خدا چهارم گفت از زمین هفتم می ایم من عند الله موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان ولا یکون الی مکان اقرب منه الی مکان یا کا خدا وندی که هیچ
مکانی از او خالی نیست او در هیچ مکانی نیست که اقرب باشد از او بمکانی دیگر صاحب مجمع و نزده که ذات او را نسبت بامکنه او سبحانه منزه است از مکان نزد
کرا اگر او را مکانی میبود قریب بود بهر که با او راز گوید و گویند معنی قریب اینست که سریع الاجابت بدعای داعی من زیرا که قریب و سریع متقارب
المعنی اند و گویند معنی اینست که من میشنوم دعای داعی را همچنانکه کسی قریب المسافه میشنود بکسی و از او نزدیکی پس جز این لفظ قریب بجهت
بیان باشد میتواند بود که مراد قرب مسافت نباشد زیرا اگر این معنی در کسی متصور است که متمکن باشد در مکانی و این از صفات محدثات است تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و صاحب کنز العرفان و نزده که این ایه را تعلقی بصیام نیست و ذکر این ایه در اینجا جهت انست که متضمن ذکر دعا و اجابت است در جهت
امده که دعوة الصائم لا ترد پس بجهت این از وظایف صائم شده بلکه از اعظم وظایف از کثرت خصوص در شهر رمضان چه از ادعیه اعمال او اقعیه
در کتب مبسوطه اصحاب مذکور است و گویند وجه ذکر این ایه در این مقام جهت انست که چون حق سبحانه مکان خود را امر کرد بصوم شهر رمضان و مراعات
اکمال عدة او و حث ایشان بر قیام نمودن بوظایف تکبیر و شکر در عقب ان ذکر این ایه نمود که دلالت میکند که او سبحانه خبیر است باحوال ایشان و سمیع
باقوال ایشان و اجابت کننده دعای ایشان و مر موافق قربیت این تمثیل کمال علم او است بافعال عباد و اقوال ایشان بحال کسی که قریب المکان باشد
با ایشان و تنقیح مبحث انست که چون ثابت شده بتحرد حق تعالی از مواد جسمانیه پس نسبت او بجمیع موجودات نسبت واحده باشد پس علم او محیط باشد بهر ذره
از ذرات وجود و در انمقام مفسران را احتمالات است بعضی گویند که دعا بمعنی طاعت است و اجابت بمعنی ثواب و هم چنین است ادعونی استجب لکم و بعضی
دیگر مراد از اجابت اجابت بمتعارف است و بنا بر این سؤالی وارد می اید که نسبت هست که دعا واقع میشود و مستلزم اجابت نیست و در جواب گفته اند که
نقد برابر انست استجب لکم ان شئت پس اجابت مخصوص بمشیت او باشد و مصلحت بنده باشد قوله فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و لهذا ائمه ع اجابت
دعوات خود را موقوف ساخته اند برضای او سبحانه و صلاح بنده همچنانکه در بعضی ادعیه ایشان امده که ولا حاجة من حوائج الدنیا والاخرة لک
فیها رضی ولی فیها صلاح الا قضیتها و بامثال شرط است مانکر از دعا خبر باشند و یا انکه مراد با اجابت لازم انست که از سماع است چه از لوازم حاجت
است پس حق تعالی بلا تاخیر اجابت دعوة مؤمن میکند و تاخیر عطا میفرماید تا بیشتر دعا کند و استماع صوت او کند زیرا که او سبحانه او را دوست میدارد کا
دوست دارد و یا اجابت را اسبابی و شرایط است و حصول ان موقوف است بان اسباب و شروط پس عدم اجابت بجهت نقد شرط است انتهی کلامه و در عدة
الداعی مذکور است که سبب منع اجابت اخلال بشرط اجابت است از طرف سائل و اینها انست که دعای او مقید با داب و جامع شرایط نباشد چه دعا را
اداب و شروطی است و مصداق این است که عثمان بن عیسی از راوی حدیث روایت کرده که مرا بی عبد الله ع را گفتم یا ابن رسول الله در کتاب خدا دو ایه را
میطلبم و نمی یابم فرمود ان دو ایه چیست گفتم قوله تعالی ادعونی استجب لکم ما دعا میکنیم و اجابت را نمی بینیم فرمود ایا ممکن است که خدا خلف وعده خود
کند گفتم نه فرمود پس بجهت چه باشد گفتم نمیدانم فرمود من ترا خبر کنم از این بدانکه هر که اطاعت خدا کند و انچه او را امر فرموده بعد از ان دعا کند خدا
او را اجابت کند گفتم جهت اجابت دعا کدام است فرمود انکه ابتدا بحمد خدا کند و نعم او را یاد کند بعد از ان شکر کند او را و تحمید نماید و بعد از ان
صلوات در محمد و پیغمبر و ال او و او انگاه ذنوب خود را یاد کند پس بان مقر شود و بعد از ان از ان استغفار کند و این جهت دعای او با اجابت مقرون گردد
گفتم ایه دیگر اینست که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه من انفاق میکنیم و خلف ان را نمی بینیم فرمود ایا جایز باشد خلف وعده او گفتم نه فرمود بر
این باعث بجهت چه باشد گفتم نمیدانم فرمود اگر یکی از شما کسب مال کند از وجه حلال و انفاق کند در انچه حق تعالی او را امر نموده هیچ درهمی را انفاق
نکند مگر که حق تعالی عوض ان را با دیگری کند و یا انستکه از داعی سؤال کند در حق بعد انچه صلاح او در ان نباشد یا موجب مفسده او باشد اعم از ان
زیرا که هیچ این اسلم که از جانب عتم دعائی کند که موافق حکمت او نباشد صلاح در ان نبود مگر که اجابت ان نماید اگر کوید بنده اگر دعا کند و
اگر یکند که حق تعالی انچه صلاح وی در ان بود برخواهد دادی بنا که در عبث باشد گویم مقصود از دعا انقطاع است باو سبحانه و اظهار مسکنت و تضرع و
که در نظم عبادت است و در حدیث امده که الدعاء عبادة و نیز میتواند بود که اجر مسئله مبنا باید بعد از دعا مصلحت او باشد قبل از دعا صلاح او در
ان نباشد امور حصول ان مدعی و اینکه در حدیث رسول ص که هیچ مسلمانی نبود که از حق تعالی طلب حاجتی کند که متضمن قطیعه رحم و اثم نباشد مگر که حق تعالی یکی
از سه خصلت بدو دهد یا بتعجیل اجابت و یا ذخیره اخرت که بهتر از مسئول او باشد و یا صرف بدی نماید از او و نیز حضرت رسول ص فرمود که من فتح له
باب فی الدعاء فتحت له ابواب الاجابة هر که برای او در از دعا کشوده شود درهای اجابت کشوده شود و جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول



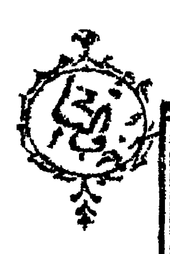
خدا فرمود که بنده باشد که دعا کند حق تعالی جبرئیل را گوید که تاخیر اجابت او کن تا مدتی که صلاح فرد او در آن باشد چرا که من آواز او را دوست دارم بشنوم
و زاری او در دنیا او محجوب نشست و بنده باشد که چون دعا کند جبرئیل را فرماید که زودتر اجابت دعای او کن که من آواز او را دشمن دارم و نیز از معصوم
مروی است که هیچ دعائی نیست مگر که میان او و میان آسمان حجابی است چون بنده دعا کند در مقدمه دعا بر من صلوات نفرستد از دعا محجوب شود و باز
گردد و اگر صلوات فرستاده باشد از صلوات پیش پیش رود و حجابهای آسمان از درید و دعا بر اثر آن رود تا بعرش رسد و سمت اجابت پذیرد و امیر
المؤمنین ع فرموده که دعا مکنید مگر که در اول آن بگوئید که اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و پیوسته آنحضرت دعا را باین ختم کرده
و سر از منشا این پرسیدند فرمود صلوات البته با اجابت مقرون شود و حق تعالی شرم دارد که بنده از او دو حاجت خواهد یکی را اجابت کند و دیگری را
رد کند و از ابراهیم ادهم را پرسیدند که چگونه است که ما دعا میکنیم و سمت اجابت نمی پذیرد گفت برای آنکه خدا را شناخته اید و اطاعتش نمیکنید
پیغمبر خود را دانسته اید و متابعت او نمیکنید و قرآن را میخوانید و بآن عمل نمیکنید و نعمت خدا را میخورید و شکر آن را بجا نمیآورید و بهشت را میدانید
طلب نمیکنید و دوزخ را دانسته اید و از او نمیترسید و شیطان را شناخته اید و مخالفت او نمیکنید و مرگ را میشناسید و کار او را نمیسازید و مردگان را
میبینید اعتبار نمیگیرید و بعیب مردم مشغول می شوید و بعیب خود نمی پردازید اگر این شروط را بجا آرید البته دعای شما مستجاب شود و آنچه در کشف
کشاف گفته که ابراهیم ادهم را گفتند سبب چیست که دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمود جهت آنکه حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید مجمل آنچه
است که سمت گذارش یافت و بعد از آن این آیه را تلاوت نمود که والله یدعوا الی دار السلام و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و درین آیه مذکوره متضمن
چند چیز است اول تعریض حق تعالی بندگان از خود را بسؤال خود بقوله واذا سالک عبادی عنی دوم غایت عنایت او سیوم مسارعت اجابت او چهارم جواب آن موقوف
نساختن بتبلیغ رسول بلکه فرمود فانی قریب و نگفت قل لهم انی قریب پنجم ذکر جواب از دعا که مقتضی تعقیب است بلا فصل ششم تشریف دعا و مستجابان دعا
نا بر جواب بدان خود تا بشیر باشد باین که کمال بهتر دعا و نشر فضائل نزد او و مکان آن را از او و آن نا قرع مروی است که لا تمل من الدعاء فانه من الله بمکان
و نیز فرموده که کثرة الدعاء افضل من القراءة و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم ترجمه لا تنسب را انکه او
مستحق هست مکان نزد آنکه اگر او را مکان که نوعی قربست هر مناجی منوی تشمر امر و مستجاب نسند کار خود را بدعا بقوله فلیستجیبوا لی یعنی فلیدعونی
هفتم قوله ولیؤمنوا بی صادق ع فرمود که لیتحققوا انی قادر علی اعطائهم ما سالوه و احادیث بسیار در ترغیب دعا از سید انبیا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین وارد شده و از آنجمله حضرت رسالت فرموده که الا ادلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر ارزاقکم آیا دلالت نکنم شما را بر سلاحی که
شما را از ضرر دشمنان نجاة دهد و از کید ایشان نگه دارد و روزی را بر شما فراخ سازد گفتند بلی یا رسول الله فرمود تدعون ربکم باللیل والنهار زیرا که
سلاح المؤمن الدعاء دعا کنید در شب و روز که سلاح مؤمن دعا است امیر المؤمنین ع فرموده که الدعاء ترس المؤمن و متی تکثر قرع الباب یفتح لک
دعا سپر مؤمن است از آفات و بلیات و عقوبات و هر گاه که در را بسیار زنی بر روی تو گشوده شود یعنی اگر در دعا مبالغه کنی البته حق تعالی اجابت
آن فرماید و از صادق ع منقول است که الدعاء انفذ من السنان الحدید دعا فرو رونده تر است از نیزه تیز آهنین و کاظم ع فرموده که ان الدعاء یرد
ما قدر و ما لم یقدر دعا رد آن چیزی میکند که مقدر شده که به بنده رسد و آنچه هنوز تقدیر کرده نشده از بلیات و آفات و حوادث و وقایع و از امام
زین العابدین ع مروی است که ان الدعاء والبلاء لیتوافقان الی یوم القیمة و ان الدعاء لیرد البلاء و قد ابرم ابراما یعنی که دعا و بلا از یکدیگر
جدا نمیشوند تا بروز قیامت مراد آنست که دفع بلا لازم دعا است و دعا رد بلا میکند و اگرچه حکم جزم شده باشد که آن بلا به بنده رسد چون ذکر جمیع
احادیث وارده درین باب مبالغه و تاکید دعا و ذکر جمیع شروط و اسباب آن موجب تطویل سخن است و از حد اطناب میکشد از آن جهت بهمین قدر اکتفا نموده
شد و کسی که خواهد بر جمیع شروط و آداب دعا و سائر روایات واقعه در آن وقوف یابد و ذکر کرده باید که مطالعه عدة الداعی نماید که از جمله تصانیف شیخ
الزاهد و قدوة المجتهد شیخ احمد فهد است رضی الله عنه و عن جمیع مجتهدی مذهب الائمة الاثنا عشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ...
آورده که حق تعالی عباد را امر کرد بصوم شهر رمضان و مراعات عدة ایام و حث ایشان بر قیام بوظایف شکر و تکبیر متعقب ساخت و باین آیه کرد السنت بر
آنکه او مستخبر است با حوال ایشان و سمیع است با قوال ایشان و مجیب دعای ایشان و مجازی بر اعمال ایشان جهت تاکید و حث و ترغیب صوم و تکبیر
و شکر و سائر انواع عبادات و بعد از آن بتبیین احکام صوم نمود بقوله **اُحِلَّ لَکُم** حلال کرده شد مر شما را **لَیْلَةَ الصِّیَامِ** در شب روزه
یعنی در شبی که خواهید که بروزه روید و روزی که در عقب آن باشد **الرَّفَثُ** جماع کردن **اِلیٰ نِسَائِکُم** بزنان خود و آن را در کشاف گفته
است که در مبادی اسلام مسلمانان را در شبهای ماه رمضان تا وقت اداء نماز خفتن یا تا وقت خواب کردن تا خانه مفطر ایشان و بعضی از صحابه بیا سطر
غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مرتکب مباشرت شدند بعد از اداء نماز خفتن که محرم بود بر ایشان و از جمله ایشان عمر خطاب با زوجه خود ...
مجامعت نفس او را مطالبه کرد بمباشرت با زوجه خود چون از خلوت فارغ شد و غسل کرد از فعل ... پشیمان شد چون ... رسید ...
یا رسول الله از شکایت این نفس خاطی سرکش نزد تو آمده ام و صورت حال بموقف عرض رسانید رسول ص فرمود که خطا کرده و بعد از او جماعی دیگر
بر خواستند و گفتند یا رسول الله ما از این جهت خائف شده ایم ... لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم ... خصم صبر ...
برخاطر مکرم آنحضرت ... و منتظر بود امر در دست نیست و نزد بعضی جماع در شب هر روز بر ایشان حرام بود پس حق تعالی محض فضل و کرم خود این کلمه
از ایشان رفع نمود و فرمود شما را حلال است مباشرت کردن در تمام ظرف شب و لیل اسم جنس است و مراد همه لیالی است و گوید ... ماه رمضان
است و از باقر و صادق ع مروی است که مکروه است جماع در اول شب هر ماه مگر ماه رمضان که مستحب است مجتهدان بر آنند که ... جماع زیرا که خدا ...



از رفث که بمعنی افصاح است بچیزی که واجب الستر است تعدیه او بالی جهت آنست که متضمن معنی افضاست یا بناء آن بر جماع و آنرا مقام بجهت تقبیح آنچیزیست که
باز از تکاپی می‌نمودند در وقت محرم ولهذا اثر آنجا تسمیه نموده بقوله تختانون انفسکم و ذکر آنرا تعلیم شده که از باشد با آنکه هر چیزیکه مستهجن و مستقبح
منست بکنایه ادا کنید نه بصریح و قوله **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ** استینافست برای بیان سبب حلال نمودن یعنی زنان پوشش اند مر شما را **وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ**
لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشانرا این کنایه است از شدت اختلاط و التصاق چنانچه لباس با بدن میباشد مراد آنستکه سبب حلیت مباشرت در شب
شب روزه قلت صبر شماست از زنان و صعوبت اجتناب ایشان از شما بجهت کثرت مخالطه و شدت ملابست پس چونکه زوجین معتنق و ملتوی میشوند بیکدیگر
و هر یک مشتمل میشود بر دیگری شبیه بلباس شده اند و یا تسمیه ایشان بلباس از جهت آن باشد که هر یک از زوجین ستر صاحب خود میکنند و مانع ان
میشود از فجوری که مستلزم کشف عورتست نزد اجنبی و گویند مراد بملابس سکون است کقوله تع وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا یعنی زوجین از ایشان آرام میگیرند
اند بیکدیگر کفته که معناه هن فراش لکم وانتم لحاف لهن **عَلِمَ اللَّهُ** دانست خدا **أَنَّكُمْ** آنکه شما **تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ** باشید که خیانت کنید
ای مکلفان نفسهای خود و ستم نمائید بر خود بتعریض ایشان مر عقاب را و تنقیص حظ ایشان از ثواب و اختیان ابلغ است از خیانت مانند اکتساب که از کسب ابلغ است
[illegible] بر فعل میکنید یا قصد نمائید بخلاف خیانت و [illegible] منفرماید که چون شما بگناه اعتراف کردید و از آن توبه نمودید
فَتَابَ پس رجوع کرد حق تع برحمت خود **عَلَيْكُمْ** بر شما و بخشید شمارا از ارتکاب مفطرات در شبهای روزه **وَعَفَا عَنْكُمْ** و عفو کرد از شما آن
خیانت را و محو آثار آن نمود از شما و آن حکم را که بر شما لازم و واجب کرده بود از شما دفع نمود **فَالْآنَ** پس اینهنگام که از گناه شما درگذشت و نسخ
حکم مذکور فرمود **بَاشِرُوهُنَّ** مباشرت کنید با زنان در لیالی رمضان امر برای اباحتست یعنی بر شما مباح است که در همه از شبها مباشرت کنید
و دلیل است بر جواز نسخ سنت بقرآن و مباشرت الصاق بشره است ببشره و این کنایه است از جماع **وَابْتَغُوا** و طلب کنید **مَا كَتَبَ اللَّهُ**
لَكُمْ آنچه نوشته است خدا یعنی تقدیر کرده برای شما و اثبات کرده در لوح محفوظ از ولد مراد آنستکه باید غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل
باشد نه مجرد التذاذ بشهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولد است نه قضاء وطر و از اینجاست که رسول صلعم فرموده تناکحوا تکثروا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط یعنی نکاح کنید تا بسیار شوید که من مباهات خواهم کرد در روز قیامت بسبب شما بر امم پیغمبران
دیگر و اگر چه بچه ناتمام افتاده باشد انس بن مالک روایت کرده که زنی بود نام او خولاء عطاره روزی بنزد ام المؤمنین عایشه آمد و گفت ای ام
المؤمنین مرا شوهریست هر شب خود را بیارایم و معطر و مطیب گردانم و در وقت خفتن بستر او
روم و وی از من منکر باشد [illegible] خدا را از وی منکرم و بر آن تحمل میکنم و نمیدانم که او با من خوش نیست یا امر دیگر
عزیزی باشد عایشه گفت بنشین تا رسول خدا بیاید پس چون رسول بیامد با عایشه گفت عطر بر خود کرده یا خولاء عطاره
اینجا حاضر بود گفت خولاء امده و میخواهد که مسئله بپرسد پس خولاء نزد رسول امده قصه خود را معروض داشت رسول صلعم فرمود برو و فرمان
بردار شوهر باش گفت منقاد او هم اما بر این مزدی باشد رسول صلعم فرمود که هر زنی که در خانه شوهر سعی سلوک کند که موجب صلاح
شوهر باشد حق تع از اجر هر حسنه بنویسد سیئه محو کند و درجه رفع نماید و هر زنی که از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد بود که مجاهد
در تمام عمر خود قائم اللیل و صائم النهار باشد و هر کاه که درد زادن بر وی مستولی گردد چندان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر
باز گیرد منادی از آسمان ندا کند که از سر گیر عمل که گناهان تو آمرزیده شد عایشه گفت یا رسول الله این همه ثواب مر زنانرا حاصلست رسول صلعم تبسم فرمود و
گفت هر که دست زن خود بگیرد بطریق مهربانی و ملاعبت ده حسنه بنویسد حق تع او را و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسد و اگر بوسه بر وی
نهد بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب برد که از همه دنیا بیشتر بود و چون غسل کند بهر موئیکه آب بر وی میگذرد سیئه محو
کند و درجه رفع نماید و ثوابیکه بجهت غسل او را عطا فرماید بهتر باشد از دنیا و هرچه در او است و حق تع بواسطه او با ملائکه مباهات کند که ای
شما را گواه کرفتم بر آنکه او را آمرزیدم و نزد بعضی معنی وابتغوا ما کتب الله لکم آنستکه طلب کنید آنچه نوشته است خدا برای شما از حلال یعنی
آنچه دوده در کتاب خود و از محرمات اجتناب کنید از صائم مرویست که مردی از اصحاب سید عالم صلعم که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف
شده بود و در ماه رمضان روزه گرفت و چون بمحل افطار در رسید نزد زن خود رفت و طعام طلبید زن او گفت زمانی صبر کن تا افطاری آماده سازم پس چون از خواب بیدار
شد زن گفت این شب اکل بر من حرام شد پس بی افطار روزه گرفت و چون روز شد بغایت ضعیف شد و در اثنای روز بیهوش شد رسول صلعم
چون او را بدید دعا فرمود حق تع این آیه بازل ساخت که **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا** و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ** تا وقتی
که روشن شود مر شما را **الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ** رشته سفید این کنایه است از روشنائی روز **مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ** از رشته سیاه از سیاهی
استتار و تاریکی شب قوله **مِنَ الْفَجْرِ** بیان خیط اسپید است یعنی رشته سفید که از روشنائی روز است از براء بن عازب روایتست که این آیه در
حق مردی آمده از انصار نام او قیس بن صرمه که مردی ضعیف و نحیف و پیر بود و روزی از روزهای ماه رمضان در زمینی که او را بود کار میکرد
در وقت افطار بخانه آمد و طعام نساخته بود چون طعام پختن مشغول شد قیس را بی افطار خواب بر او غلبه کرد و بخفت چون بیدار شد
وقت نماز خفتن که نهایت زمان افطار بود گذشته بود و طعام نخورد و بر روزه رفت و در روز بسبب آن بیخود شد و از زبان زنان او پیش رسول صلعم
او را دیدند گفتند یا قیس ترا چه بوده است وی قصه معروض داشت حضرت ملول شد حق تع این آیه فرستاد و این تکلیف را تخفیف داد و بدانکه حق
تشبیه فرموده اول آنچه ظاهر میشود از فجر معترض در افق و آنچه ممتد میشود از تاریکی شب بخط اسپید و اسود و اکتفا فرموده به بیان خیط ابیض

خولاء زار

کذا منتهی

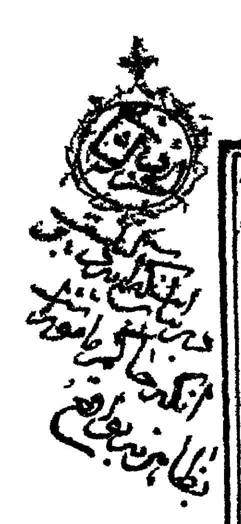


بقوله من الفجر لیعنی بیان خیط اسود بجهت آنکه لذا از تاریکی بیرون بیطن یا بیان خارج مشده اند از استعاره بتمثیل و متوقف بود که من برای تبعیض باشد
چه اول الفجر ظاهر میشود بعضی از فجر است عدی بن حاتم گوید که پیغمبر نماز و روزه را تعلیم من میکرد و گفت نماز و روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود و بخوره
بکشای و این هنگام طعام و شراب ترا مباح است تا که خیط ابیض از خیط اسود هویدا شود من دو رسن سپید و سیاه خواستم و در پیش خود نهادم و در او مینگریستم
گاهی بر من مشتبه گاهی نمایان میگشت فردا پیش حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدم و خبر دادم تبسم فرمود و گفت یا ابن حاتم یعنی مراد از بیاض صبح است و از سواد شب
و در صحیحین مذکور است که سهل بن سعد روایت کند که فرو دآمد من الفجر باز این آیه بود بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بستند مضطرب
اشتغال نمودند تا آنکه هر دو رشته از هم متبین میشد تا ترک مفطرات میکردند حق تعالی بجهت دفع این توهم من الفجر را انزال فرمود تا بیان خیط
ابیض کند چون پیغمبر این را بر ایشان خواندند دانستند که مراد بیاض صبح است و صاحب انوار آورده که بر تقدیر صحت این روایت منشا آنکه این قبیل
از دخول رمضان بوده باشد تاخیر بیان تا بوقت حاجت جایز است و یا آنکه اول اکتفا باشتهار لفظ کرده باشند و آنکه مراد بیاض صبح است و تاویلی
شبیست بعد از آن بصریح بیان کرده باشد و تمسک ملتبس بعضی از ایشان شده باشد بعد از بیان آخر وقت افطار بیان آخر وقت امساک
میفرماید که ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب یعنی از اول صبح ثانی که از ان فجر مستطیر و معترض و منتشر و فجر صادق
نیز خوانند تا بوقت دخول شب که آن بعد از غروب شمس است و علامت دانستن غروب زوال حمره مشرقیه است تا بقیه الراس و جهت تسمیه فجر صادق
بمستطیر و معترض آنست که چون ظاهر شود در شبی او در افق مشرق منتشر گردد و قبل از این فجر زمان تناول مفطرات جایز است و اگر چه در وقت صبح
مستطیل باشد که از وی شبیها آمده و از مقدار بلند تر و پس از آن تاریک میشود و حکم شب است پس طعام و شراب و سایر مفطرات در او
حرام نشود و در حدیث آمده که لا يمنعكم أذان بلال ولا الصبح المستطيل ولكن الصبح المستطير لكن واجب است که صبر نمایند کی بصبح صادق حادث
ناشده ترک مفطرات کنند در حین غروب نیز اند بجا آرند بکه نیز افطار کنند جهت تیقن نیز آنکه در کنز العرفان مذکور است که در این مقام چند کلمه
مینماید اینست یکی سبب نزول و این علی اختلاف الاقوال دانسته شد و دوم هل اینجا مقابل تحریم است بمعنی وجوب نیست اجماعا و نزد بعضی بمعنی
ندب است و لهذا ازنا قرو صادق مروی است که قبیح جماع در شب اول ماه رمضان بجهت کسر شهوت جماع در روز و ظاهر آنست که ازین او
مطلق حلیت که شامل ندب و غیره است و مراد بلیله ماه لیله ایست که در روز آن بروزه باید گذشت و بدان که ظاهر لفظ دلالت میکند بر اباحت جماع
در هر وقتی از اوقات لیل و اگر چه قبیل فجر باشد لکن چون اصحاب ما شرط کرده اند که در روزه مکلف جنب نباشد پس واجب باشد تقاعی جزئی از لیله
بمقدار وقوع غسل در آن پس اباحت مخصوص باشد بما عدا ان نحو اگر در وی عمدا مخالفت کند روزه او فاسد باشد بر او قضا و کفاره لازم گردد
و اگر ظن بقا داشته باشد بمقدار عطا وقت پس خلاف آن ظاهر گردد بر او قضا لازم شود نه کفاره و اگر با مراعات وقت بوده باشد بر او چیزی لازم نباشد
و بر هر تقدیر اگر فجر طالع شود و حین مجامع بر او واجبست که نزع کند و صوم او صحیح است و آخر جماعت و شافعی گفته اگر فجر فجاة ظاهر گردد
و نزع و طلوع آن در آن واحد باشد روزه فاسد نیست و قضا و کفاره واجب نیست و ابو حنیفه نیز با او است و در حکم نفی صوم کند تا دو حجر
قضا فقط و اگر فجر فجاة ظاهر گردد و مجامع نزع نکند و مکث نماید بمنزله کسی باشد که در روز مجامع باشد یعنی قضا و کفاره بر او واجب گردد
و اگر جاهل باشد بطلوع فجر قضا بر او لازم است نه کفاره و اگر عالم بوده باشد قضا و کفاره بر او واجب است و ابو حنیفه گفته که کفاره
بر او واجب نیست و دلیل او آنست که صوم او منعقد نشده پس جماع مفسد صوم منعقد نشده باشد و کفاره لازم نباشد و جواب
گوییم که صوم او نیز منعقد شده پس جماع وارد شده باشد بر صوم منعقد این مطلوب است سیوم آنکه عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ بیان نعمت و احسان او سبحانه است و دفع حرج در مستقبل چهارم آنکه فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ نزد بعضی مراد از آن جماع است
فقط و نزد بعضی جماعست و مقدمات آن از لمس و قبله و غیر آن و اصل مباشرت الصاق بشره است به بشره و بعد از آن کنایه شده از جماع کما
و از مقدمات آن گاهی نیکو و این نسخ سنت است بکتاب و نسخ شیء باسهل از آن و قوله وابتغوا ما كتب الله لكم مراد طلب اولاد است که غرض اهم
است نزد شارع و نزد بعضی طلب آنچه خدا حلال کرده است نه طلب حرام و قول اول اکثر و اشهر است میان مفسرین ششم وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
اخر از باب فجر نیست که مخصوص است بمتصل و ان حتی يتبين است که اینجا برای غایتست و در این خلاف است که حتی را جمع یتبین او منقدم
استغا یا جبر شافعی بر او لست و ابو حنیفه و محققان از ما بر ثانی و نزد علم الهدی که صلاحیت کلی و بعض هر دو را دارد متفرع میشود با هر جماع
تا فجر پس غسل بعد فجر باشد بر قول شافعی و طهارت شرط صوم نباشد نیز لازم کند بجواز نیت در روز زیرا که هر گاه مباح باشد مباشرت و اکل تا
فجر پس ابتدای صوم بعد از آن باشد و صوم عبارت از امساک نیست بلکه با نیت است پس امر بایقاع نیت بعد از فجر باشد در این نظر است زیرا که حیثیت
باشد وجوب نیت بعد از فجر باشد نه قبل و حال آنکه خلاف اجماعست و دیگر آنکه نیت صوم عبارتست از قصد صوم و قصد شیء متقدم بر آن شیء
است و ابتدای آن از فجر پس نیت قبل از آن باید که در وی نیز لازم می آید وقوع جزء صوم بلا نیت و این باطلست و بنا بر قول ما از جمع کلوا واشربوا ثبت
حکم مباشرت مخصوص خواهد بود بلیل خارج از اعادت صحیحه در وارد است هفتم شبهه خیط ابیض بفجر آنیست که معترض است و ابو خیط اسود مشابه
ممدود و خیط اسود از چیزیست که ممتد باشد با فجر ثانی از ظلمه شب با هر دو مستعار بسند بجهت آنکه من الفجر بیان است از شرط استعاره است که
منه نسیا منسیا باشد و در روایت سهل بن سعد اگر صحیح باشد پس دلالت بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب است و آنمذهب اهل سنت است در جستن
نص منع کرده با آنکه خطاب بما لا یفهم منه المراد عبث است و قبیح و از حکیم صادر نمیشود و در این دلیل نظر است جهت آنکه جایز است که اراده تخطاب

وقوله بقیه



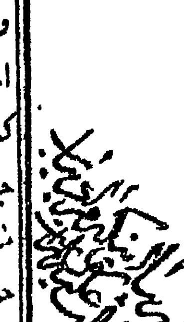
استعمال امتثال نباشد و عزم بر فعل مامور به بعد از بیان نباید مشابه شود بعزم پیش از بیان باشد و لکن بنا بر قرار آنست که این قبل از دخول رمضان
نباشد اگرچه تاخیر بیان از وقت حاجت لازم آید و این باطل است باجماع مفسّرین قوله اتموا الصیام الی اللیل حد صوم است و بنا آخر وقت آن تا معلوم
شود از آن بجزم بر صوم لیل و تتابع مانند صوم وصال زیرا که لیل را غایت صوم کرده اند و غایت شی منفصلست از آن شی پس افطار بعد از آن باشد و
در این نظر است زیرا که آن غایت وجوب صوم است اما اینکه جایز نباشد آنچه در لیل بوده لازم نیست اگر گویند محقق نمیشود مضی نهار تا آنکه شب
ظاهر شود پس لازم آید صوم جزئی از شب که بنا بر واجب لا یتم الا به بنا بر این نیست بلکه از باب مقدمه واجبست و مراد بلیل نزد ما بر قول اقوی ذهاب حمره
مشرقیه است و نزد بعضی از اصحاب ما و جمله فقهای عامه غیبت شمس است و تنبیه آنکه امر بتمام صوم مستلزم آنست که هر جزئی از نهار مشروط باشد
در جزء دیگر پس واجبست شناختن آن نمودن بهمان و برابر و فرع متفرع است بر آنکه اگر صائم بنیت افطار کند در هر جزئی از نهار روزه او باطل
باشد و اگرچه عود کند بنیت امساک دوم آنکه واجبست تمام صوم فاسد بجهة عموم فاتموا الصیام الی اللیل و انشاء غیر واجب نیست و لکن حکم روزه
دیگر است پس قضای آن واجب شد بعد از آن بیان حکم اعتکاف میکند که ملزوم و مشروطست بصوم ترک جماع و مفطر باید کرد و لا تباشروهن
و مباشرت مکنید زنان را **وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ** و حال آنکه شما معتکف باشید مقیم **فِي الْمَساجِدِ** در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از مباشرت
ممنوع گشته اند و در انوار گفته که اعتکاف در شرع عبارتست از لبث در مسجد برای عبادت بقصد قربت از قتاده مرویست که قبل از نزول این
آیه مردان معتکف میشدند و در اثنای اعتکاف از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و بعد از آن مراجعه مینمودند حق تعالی ایشان را
از آن نهی فرمود و در انوار گفته دلیلست بر آنکه اعتکاف در مسجد میباید و آن مختص بمسجدی دون مسجدی نیست و وطی در آن حرام است و مفسد آن زیرا
که نهی در عبادت موجب فساد است و در کنز گفته که در اینجا چند حکم است یکی تحریم مباشرت و قبله و غیر آن از مقدمات جماع دوم عموم لیل و نهار
در تحریم مباشرت زیرا که از متعلق است بحال اعتکاف سیم اشتراط اعتکاف در مساجد ظاهر عموم است زیرا که آن جمع معرف بلام است و حمل آنها
عام بر امثال بعضی از اصحاب ما فرموده بعضی دیگر از اصحاب ما مراد مسجد جامع است و تفسیر آن کرده اند بمسجد اعظم و اکثر اصحاب ما گفته اند که مراد
مسجدیست که پیغمبر یا وصی او در آن نماز جمعه گذارده باشند و نزد بعضی دیگر نماز جماعت گذارده باشند اول احوط است بجهة یقین برائت ذمه
و تفسیر کرده اند مسجد اعظم بمسجد جامع کوفه و بصره پس بنا بر این مخصوص باشد بخبر واحد اگر اخبار آحاد بآن وارد باشند چهارم آنکه باطل
شود اعتکاف بمباشرت مذکور زیرا که نهی در عبادات مبطل است هم چنانکه در اصول مقرر شده پنجم آنکه مباشرت مبطل صوم است و صوم شرط است
در اعتکاف و بطلان صوم مستلزم بطلان مشروطست و در این مقام دو مسئله دیگر باید دانست یکی آنکه شافعی صوم را شرط اعتکاف نمیداند و نزد
ابو حنیفه شرط است همچنانکه قول ماست دوم نزد شافعی اعتکاف حد و معین نیست پس نزد او جایز است اگرچه یک ساعت باشد و ابو حنیفه
از کروه بیک روز و زوفا الله تجویز کمتر از ده روز نمیکند اصحاب ما بر آنند که کمتر از سه روز جایز نیست بجهة روایات صحیح از ائمه هدی ع و از امام
الحسن زین العابدین ع روایتست که رسول ص فرمود که هر که ده روز در عشر آخر ماه رمضان معتکف شود همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده باشد **تِلْكَ**
این چه مذکور شد از احکام روزه و اعتکاف **حُدُودُ اللَّهِ** اندازهای خداست که در دین خود مقرر فرموده **فَلا تَقْرَبُوها** پس نزدیک
مشوید با آنها و منع تجاوز از چیزیست که قرب بدان واقع نشود تجاوز و دخول چگونه صورت بندد چنانکه در انوار گفته که این نهی است از
نزدیک شدن بحدی که حاجز است میان حق و باطل تا بباطل نزدیک نشود و چه جای آنکه از آن تخطی نماید کما قال ع ان لكل ملك حمی و ان حمی الله محارمه فمن
رتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه یعنی هر پادشاهی را قرقی هست و قرق خدا محارم اوست پس هر که چرد در کنار قرق نزدیک باشد که در آن واقع
شود و این ابلغ است از فلا تعتدوها و یا آنکه معنی آنست که نزدیک حد خدا مشوید بمخالفت از آن **كَذلِكَ** همچنین که تبیین این احکام فرمود
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدا **آياتِهِ** نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید **لِلنَّاسِ** برای عامه مردمان **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** شاید
که بپرهیزند و از حدود در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی نکنند بعد از بیان حکمی دیگر از احکام شرعیه میفرماید که **وَلا تَأْكُلُوا**
أَمْوالَكُمْ و مخورید اموال خود را که نسبت **بَيْنَكُمْ** میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را **بِالْباطِلِ** بناشایست یا بوجهی که ناشایست یعنی نباید که بخورد
بعضی از شما مال بعضی دیگر را بر وجهی که حق تعالی اباحت آن نفرموده باشد چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای چون اجرت
حرف مکسب چون شرب زنا و انواع فسوق و روایتست از ابی عبد الله ع که قریش قمار میباختند اهل و مال خود را حق تعالی باین آیه ایشان را از آن
نهی فرمود و اولی حمل آنست بر جمیع انواع معصیت و با آنکه اضافه اموال بضمیر مخاطب با آنکه مراد اموال بعضکم است از حیثیت آنست که المؤمنون
کنفس واحدة و مثل اینست و لا تقتلوا انفسکم و تنقیح این از کلام صاحب کنز العرفان بعد از این معلوم خواهد شد بین منصوبست بر ظرف یا
آنکه حالست از اموال و قوله **وَتُدْلُوا** عطف است بر فعل منهی یعنی نیز مکنار و القا مکنید **بِها** بآن مالها یعنی حکومت آنها را **إِلَى**
الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان بستمکار که ملوک و سلاطین و ذکارند یعنی از اینها مالها را برشوه بحکام اسلام مدهید **لِتَأْكُلُوا** تا بخورید
بحاکمه ایشان یا رفع بحاکم بایشان **فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ** پاره از مالهای مردمان **بِالْإِثْمِ** بظلم و ستم که موجب گناهست چون شهادة
دروغ و یمین کاذبه و منتوانند بود که حال در مجرور و منصوب المحل باشد یعنی در حالیکه متلبس باشید بآثم و معصیت **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال
آنکه شما میدانید که مبطلانید و از جمله عاصیان و ظالمانید که قوله و تکتموا الحق و انتم تعلمون و شبهه نیست که ارتکاب معصیت با علم بآن اقبح است
و اقدام بر معصیت با علم بآن یا با تمکن از علم اعظم با مر حکام عدل باشند یعنی حکومت اموال با ایشان رفع مکنید بقصد باطل تا دو امر مسئلة



یمین کافر و شهادة زور چنانکه مرویست که عبدان الحضرمی دعوی قطعهٔ زمینی کرد بر امرء القیس کندی و او را بینه نبود حضرت صلعم حکم فرمود که سوگند
خورد امرء القیس چون قصد سوگند کرد این آیه را بر وی خواند که ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا امرء القیس از یمین ترسید
و منزجر شد و قطعهٔ زمین را تسلیم عبدان کرد و حق تعالی این آیه فرستاد و در این آیه دلیلست بر آنکه حکم قاضی باطن را نافذ نیست و موید اینست روایت ابو هریره
از پیغمبر صلعم که انما انا بشر مثلکم وانتم تختصمون الی ولعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له على نحو ما اسمع منه فمن قضیت له
بشیء من حق اخیه فانما اقضی له قطعة من النار یعنی جز این نیست که من آدمیم مثل شما و شما دفع تخاصم و تحاکم میکنید بمن و شاید که بعضی از شما حجت خود
را بهتر عرض تواند کرد از بعضی دیگر پس من حکم کنم برای او بنا بر آنچه از او شنیده باشم و حال آنکه بنفس الامر چنین نباشد پس هر کرا من
برای او حکم کنم بچیزی از مال برادرش آن پاره آتش است که از برای او حکم میکنم و صاعقه فرمود که مراد بباطل در این آیه یمین کاذبه است و
مصدق قول اوست آنچه از صاعقه روایت کرده اند که سیکون فی هذه الامة حکام یحکمون بخلاف الحق نهى الله المؤمنين ان یحاکموا
الیهم یعنی حق تعالی در ازل میدانست که حاکمانی پیدا شوند که حکم بنا حق کنند پس نهی کرد از آنکه رفع حکومت بایشان نمایند
رشوه تا حاکم برای مرتشی حکم کند فریقا یعنی طایفه است از مال که او از منقطع شاید و استعمال اکل در مال برای آنستکه مال عرب بیشتر
اکل و گوسفند است و سایر حیوانات بود و لهذا اطلاق اکل بر آن شده در حدیث نبوی که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما
ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله على من تاب یعنی هر گاه دو وادی پر از مال باشد او طلب ثالث خواهد کرد
دل آدم را پر نمیسازد مگر خاک و حق تعالی قبول توبه آنکسی کند که باو باز گردد و تائب و نادم شود و صاحب کنز معنی این را باین تنزیل فرموده
گفته که این آیه کریمه دلالت میکند بر نهی از دو چیز یکی از اکل اموال بسببی باطل و غیر مشروع اگر گویند حق تعالی اضافه اموال بمخاطب فرموده پس
چگونه مخاطب ظالم باشد بأکل آن جواب آنکه هر کس بصاحبش حلال است پس حلال باطل نیست گوئیم این مجاز است از باب اطلاق کل بر بعض
مراد اینست که لا یأکل بعضکم مال بعض بالباطل یعنی بخورید مال یکدیگر را بباطل چون نهب و سرقه و تزویر و غیر ذلک دوم و تدلوا ای
ولا تدلوا و حذف لا بجهت اعتماد است بر عاطف و معنی آنستکه لا تعطوا الحکام اموالکم لیحکموا لکم مدهید بحکام مالهای خود را تا برای
شما حکم کنند و این مستعار است از قول عرب ادلی دلوه اذا ارسلها و الرشوة ترسل الی الحاکم یعنی ارسال رشوه کرده بحکام مانند ارسال
دلو در چاه و قوله لتأکلوا علت غائیه اولی است و قوله فریقا بمعنی آنستکه طائفة من اموال الناس بالاثم و مراد باثم ظلم است که سبب اثم
است و واو در وانتم تعلمون حالست ای والحال انکم تعلمون انها باطلة و قید حکم بعلم بجهت آنستکه تکلیف مشروط است بعلم و بعد از آن
بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله یسئلونک سؤال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو مرویست که معاذ
جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه جرم ماه باریک مینماید مانند رشته و بعد از آن زیاده
میشود تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره روی بنقصان مینهد تا بمرتبه اولی میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان
قاصر است از دانستن حکمت نقصان و کمال ماه از اینجهت جواب در معرفت فایده آن فرستاد که قل هی بگو ای محمد که هلالها مواقیت
وقتهاست للناس برای مردمان در مزروعات و در عدت زنان و مدت حمل ایشان و مدت رضاع و قضای آجال دیون و حقوق و شروط والحج
و علامة اوقاتست برای حج که موسم آن بدان بدانند مراد آنستکه معالم عبادات موقتاتست که اوقات آنها بدان شناخته میشود خصوصا حج که
ادا و قضاء آن را در آن غایة باید کرد و هر قضای او در غیر وقت آن جایز نیست و مواقیت جمع میقاتست ماخوذ از وقت و فرق میان آن
و مدت و زمان آنستکه مدت مطلق امتداد فلکست از مبدأ آن تا منتهای آن و زمان مدت مقسوم است و وقت زمان مفروض از برای امر حاصل
کلام آنستکه حکمت در تغیر اهله دانستن اوقات عبادات و امور موقته است بخلاف حال شمس که همیشه بر یکحال است و زیاده و نقصان را در او
نیست اصمعی گفته که از شب اول ماه تا هفتم هلال خوانند و تا چهاردهم و پانزدهم بدر و بعضی دیگر گفته اند اول و دوم را هلال گویند باقی را
باین اسم نخوانند و تسمیه از هلال بجهت آنستکه ماخوذ است از استهل الصبی اذا صاح او بکی حین تولده و اهل القوم بالحج اذا رفعوا اصواتهم
بالتلبیه و چون که نزد دیدن آن برفع صوت آواز میکنند لا جرم بدین اسم نامیده شد آورده اند که در عهد جاهلیت هر کس که بحج یا بعمره
احرام گرفتی بر او حرام بودی از در خانه در آمدن بلکه بام خانه بر آمدی و بخانه داخل شدی و یا دیوار را سوراخ میکردند و بر آن
می آمدند و اندرون میرفتند و اگر از اهل بر بودندی از پس خیمه ها در آمدندی و داخل شدندی و باعتقاد ایشان این عمل را از تمامت حج دانسته
و عاملان این نیکو کار و تارک این فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر
و ثقیف و کنانه و خثعم و ایشانرا بجهت صلابت در دین این حمس میگفتند چه حمس مشتق از حماسه است بمعنی شجاعت اتفاقا روزی در ایام احرام
حضرت رسالت از در بیرون آمد و متعاقب وی رفاعه انصاری از آن در قدم بیرون نهاد اصحاب او را فاجر گفتند چون حضرت او را
رسید که این جرأت چرا کردی گفت مرا قبیله تو بودم سید عالم صلعم فرمود مرا جایز بود که از در بیرون آیم زیرا که از حمسم یعنی از قریش و تو از قبیله
حمسی نیستی رفاعه گفت ای سید عالمیان اگر تو حمسی من تابع حمسیم زیرا که دین تو دین منست و این تو و در این حال جبرئیل نازل شد و حکم فرمود که
را این باطل ساختهٔ کم ولیس البر و نیست نیکوئی ان تأتوا البیوت آنکه در آئید بخانها من ظهورها از پشتهای آن
یعنی بام خانها بر آمده بآن در روید ولکن البر من اتقی ولکن نیکوئی نیکوی آنکس است که بپرهیزد از خدا یعنی از محارم و

شهوات غیر مشروعه و عرفیا خدا و ند نیکوئی کسی است که بپرهیزد از خشم خدا یا از افعال زنان جاهلیت پرهیز نماید **وَأْتُوا الْبُيُوتَ** و در آئید
بخانها در حال احرام و غیره **مِنْ أَبْوَابِهَا** از درهای آن چه این که در عدل از این بر تمی نیست بلکه در مباشرت امور خود بهر طریقی که میخواهید از
خانها در آئید و اند درون و بد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدا در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه منقاد جمیع اوامر و نواهی او شوید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی تا ظفر یابید بهدایت و بر دنیا با متید انکه از عقوبات الهی خلاص شوید و آنوار کفته که
وجه اتصال این آیه با ما قبل آنست که اصحاب از پیغمبر صلعم دو چیز سؤال کرده بودند یکی اهله و دیگری دخول و خروج از ابواب بیوت در حین
احرام و یا انکه چون ذکر مواقیت حج نمود و احکم نیز از افعال ایشان بود در حج بر سبیل استطراد ذکر آن فرمود و یا انکه چون از چیزی سؤال کردند
که محتاج الیه ایشان نبود و متعلق بعلم شریعت نبود و ترک سؤال کردند از انچه مفضول است در دین و مختص بعلم شریعت از اینجهت این داد و عقب
جواب آن ذکر فرموده تا تنبیه ایشان نماید بر انکه لایق بحال ایشان آنست که از مثل این سؤال کنند اهتمام نمایند بحال المشکل نمایند از ویا انکه
مراد باین تنبیه است بر تعکیس ایشان سؤال از امثال آن که ترک ابواب بیوت کنند از وراء آن داخل شوند و معنی آنکه نیکوئی نیست اینکه مسائل را
خود عکس نمائید و لیکن نیکوئی آنست که از آن اتقاء و اجتناب کنید در مثل این حسبات کنید و صاحب مجمع بعد از نقل سدی و ابن ابیه و از ابن
عباس و قتاده و عطاء و ابو الجارود از ابو جعفر عم بر طریقیکه مذکور شد فرموده که علماء را دو این آیه دو وجه دیگر است یکی انکه معنی آنست که بر نیست
اینکه اتیان کنید با مور از غیر جهات شرعیه آن بلکه بر آنست که بر امور اقدام نمائید از جهاتی مشروعه آن و این معنی از جابر از ابی جعفر عم روایت کرده دوم
اینکه بر نیست طلب معروف از غیر اهل آن بلکه بر طلب معروفست از اهل آن و بعد از آن از ابی جعفر عم نقل فرموده که آل محمد ابواب الله و سبل او و
الدعاة الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیمة یعنی اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین درهای رحمت خدا اند و
راههای آنند و بندگان را دلالت بسلوک آن میکنند و خوانندگان مردمانند به بهشت و کشندگان ایشانند بآن و راه نمایندگان
ایشان بآن در روز قیامت و از پیغمبر صلعم مرویست که انا مدینة العلم و علیّ بابها و لا تؤتی المدینة الا من بابها یعنی من شهر علمم و علی در آن
شهر است و بشهر در نتوان آمد مگر از در آن و در روایتی دیگر آمده است که انا مدینة الحکمة و علیّ بابها انتهی کلامه و گویند مراد بیوت
زنانند و معنی آنست که مقاربت با ایشان از آن وجه کنید که خدا فرموده است و قصد ادبار ایشان مکنید بلکه از ابواب ایشان یعنی از پیش ایشان با
ایشان مباشرت کنید ابو جعفر خالی از بعدی نیست و تنبیه ضعف آن در آیه نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم مبین خواهد شد بعد
از آن و بیان جهات از جمله احکام شرایع مینماید که **وَقَاتِلُوا** و کار زار کنید جهاد نمائید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا یعنی بجهت اعلاء کلمه او
و اعزاز دین او **الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ** آنانرا که کارزار میکنند با شما **وَلَا تَعْتَدُوا** و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان
تا اول ایشان آغاز نکنند و یا معاهدرا مکشید یا بدون دعوة با ایشان در مقام قتال در مباشید یا ایشانرا مثله مکنید یا آنانرا بکشید از قتال
کسیکه منهی شده اید که در اوکردن با ایشان **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا **لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** دوست نمیدارد ستمکارانرا در آنوار کفته که این حکم
قبل از زمانی بود که مسلمانان مامور شوند بقتال همه مشرکان و بعد از آن با یه و اقتلوا المشرکین کافة منسوخ شد یا مراد با الذین کافرانند که
امر قتال کنند با اهل اسلام و در مقابله ایشان بمقاتله در آیند نه غیر ایشان از مشایخ و صبیان و زنان و یا مراد همه کفره اند چه همه ایشان

بصدد قتال مسلمانانند بر قصد از و مؤید این قول آنست که در سالی که حضرت رسالت صلعم با جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب
و مشرکان حدیبیه ایشانرا از دخول مکه مانع شدند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان شهر را سه روز
خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام نمایند امیر المؤمنین عم صلحنامه نوشت سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون رفتند صحابه را
تا ملی دست داد که مبادا قریش نقض عهد کنند طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه آمد که اگر ایشان جنگ
کنند شما نیز جنگ کنید و آنرا بعضی گفته اند منسوخست بآیه فاقتلوهم حیث ثقفتموهم که بعد از آن آمد و بعضی گفته اند که ناسخ آن قوله
و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذاهم و در کنز العرفان مذکور است که ابن ابی صرح جست و امر بقتال او گویند که این اول آیتی است که در باب قتال
نازل شده و لهذا فرموده که الذین یقاتلونکم تا آنوقت مسلمانان از قتال باز بودند چه پیغمبر صلعم بعد از هجرة قتال با منکر نیا کسانیکه قتال با منکر
با او بنا بر این قول آیه منسوخست بقول اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و نزد بعضی الذین یقاتلونکم اهل قتالند تا شیوخ و صبیان و زنان
پیر زنی و عند واین اولی است زیرا که نسخ بر خلاف اصل است و قول بانکه پیغمبر صلعم جنگ نمیکرد با کسیکه با او کارزار نمیکرد منع خو
بلکه بجهت انتظار فرصت کشید حصول شرایط و قوله و لا تعتدوا اشارت است بآنچه مذکور است که و لا تبدأوا بقتال من لم یقاتلوکم و شرائط
معنی اینکه لا تقتلوا من لا یجوز قتاله کالنساء و الصبیان **وَاقْتُلُوهُمْ** و بکشید مقاتلان را هر جا **حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** هر جا بیابید
ایشانرا در حل و حرم اصل ثقف حذقست در ادراک شیء خواه از شیء علمی باشد یا عملی و از متضمن معنی غلبه است و لهذا در آن استعمال میشود کما
قال الشاعر فاما تثقفونی فاقتلونی فمن اثقف فلیس الی الخلود **وَأَخْرِجُوهُمْ** و بیرون کنید ایشانرا **مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ** از جائی که ایشان شما را
از آنجا بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت صلعم اجرای این حکم فرمود در روز فتح مکه بکسی که اسلام نیاورد **وَالْفِتْنَةُ** و شرک او و محن
ایشان در حرم و صد ایشان شما را از آن **أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ** سخت تر است بر ایشان از کشتن شما ایشانرا در حرم یا محنتی که ایشانرا
مفتون میشوند مانند اخراج از وطن اصعب است از قتل بجهة دوام تعب و محنت و تالم نفس بآن **وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ** و مقاتله مکنید با کافران





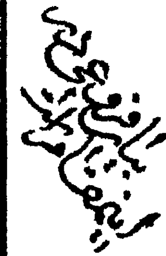
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزد مسجد الحرام مراد همه حرم است حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و هتک
حرمت آن کنند یعنی شما افتتاح مکنید بقتال ایشان و هتک حرمت مسجد الحرام فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ
پس بکشید ایشانرا و از آن باک مدارید که ایشان هتک حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله بر شما گشاده و هتک حرمت حرم کرده كَذٰلِكَ مانند
اینست جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران پس بکنید با ایشان بجز ایشان میکنند با شما فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر و معاصی
فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدا آمرزنده است گناهانیرا که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام
ایشانرا بدار السلام رساند در کنز العرفان گفته که این آیه ناسخ هر آیتیست که امر است بموادعه یا از کف از قتال مانند قوله وَدَعْ أَذَاهُمْ و قوله
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ و امثال آن زیرا که حیث از برای مکانست و معنی اینکه ای مکان ادرکتموهم من حل او حرم و قبل از این قتال در حرم حرام
بوده بعد از آن منسوخ شد بآیه و امثال آن و قوله وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ یعنی از مکه چه ایشان از اخراج سعی کردند و جماعت مسلمانانرا
از حرم و هم چنین صد ایشان نمودند از دخول حرم در عام حدیبیه پس جناحی و اثمی در اخراج ایشان نیست زیرا که بادی بظلم است و در این دلیل
است بر وجوب اخراج کفار از مدینه و مکه کقوله حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و سنت نیز بر این وارد شده و هو قوله ع لا يجتمع في جزيرة العرب دينان و نیز
دلالت است در آن بر قبول توبه قاتل عمد زیرا که دلالت و بیان فرموده که قبول توبه مشرک میفرماید و شرک اعظم از قتل است بعد از آن غایت وجوب
قتال را بیان میکند بقوله وَقَاتِلُوهُمْ و قتال کنید با مشرکان حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا غایتیکه فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند که موجب فتنه
است وَيَكُونَ الدِّينُ و تا باشد پرستش و طاعت خالص لِلّٰهِ مر خدا را که شیطانرا اصلا در آن نصیبی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز
ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستمکاری نیست یعنی ستم مکنید و تعدی منمائید بر ایشان که از شرک باز ایستاده اند زیرا که مستحق
نیست آنکه ظلم و تعدی کند إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران مراد بعدوان عقوبت است پس وضع علت شده در موضع حکم و نام نهاده شد
جزای ظلم باسم ظلم بجهت مزاوجت و مشاکلت کقوله تعالی فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ و قوله وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا و یا معنی آنست که اگر
متعرض منتهیان شوید ظالم باشید امر بر شما منعکس گردد و فاء اولی برای تعقیب است و ثانیه برای جزا در مجمع آورده که این آیه ناسخ اول است
که متضمن نهی بود از قتال در مسجد تا آنکه ایشان در آن ابتدا بقتال کنند بنا بر آنکه فاذکر کردیم از ابن عباس که آیه اولی منسوخ نباشد بلکه مراد از
آن نهی نباشد از قتال با صحابه و تا حیا نکه مذکور شد پس این آیه ناسخ آن نباشد نزد بعضی و معنی آنست که چون ایشان ابتدا بقتال کنند در حرم
واجبست بر شما مقاتله با ایشان تا کفر زایل شود و بعضی گفته اند معنی فان انتهوا آنست که اگر ایشان باز ایستند از قتال شما نیز باز ایستید
اگر باز نه ایستند با ایشان کارزار کنید که عدوان یعنی قتل نباشد الا علی الظالمین و قول دیگر آنست که مراد حق تعالی در این آیه آنست که مشرکانرا
نکشید تا آنکه باز ایستند از کفر و قبول اسلام کنند و در حق اهل کتاب فرموده که با ایشان کارزار کنید تا آنکه ایمان آورند یا جزیه قبول کنند
و رخصت در مهلت ایشان بجهت آنست که ایشان اهل کتابی هست که ممکن است که در آن نظر و تدبر کنند منصف شده ایمان آورند بخلاف مشرکان که صاحب
کتاب نیستند پس در امهال ایشان فایده نباشد آورده اند که مشرکان در ذی القعده مقاتله کردند با اهل اسلام در عام حدیبیه و اتفاقا
در سال دیگر خروج اهل اسلام از مدینه بمکه بجهت قضای عمره در همین ماه واقع شد بجهت حرمت ماه کراهت داشتند که با ایشان مقاتله کنند اگر
ایشان در مقام مقاتله در آیند حق سبحانه فرمود که الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ
الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرام است که با شما در مقام مقاتله در آمدند یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند یعنی اگر ایشان هتک کنند حرمت
و باک مدارید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند پس شما را جایز است که بجهت این دو ماه با ایشان قتال کنید و بعوض آن ماه
از ایشان باز دید چه هتک حرمت آن که از شما صادر شود بجهت هتک ایشانست حرمت آنرا پس از این بدیشان بخوراه مدهید تسمیه ذو القعده
بجهت قعود [illegible] از قتال وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها از امثال آنست یعنی قصاص در همه حرمتها راست یعنی که در هتک حرمت شهر
پس ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان در آن ماه این آیه احتجاج است جواز مقاتله با کفار در اشهر حرم که ذو القعده و ذو الحجه و محرم و رجب
است حاصل معنی آنکه هر حرمتی که واجبست ملاحظه کردن آن قصاص در آن جاری شود مانند قتل شخصی بشخصی و قطع ید بید پس چون کفار
هتک حرمت کردند پس شما نیز مثل آن با ایشان عمل کنید و بر ایشان داخل شده ایشانرا بکشید اگر ایشان با شما کارزار کنند مطلقا
کما قال فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند تعدی نماید بر شما بابتدا مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر او یعنی
قتال نمائید با او و جزای [illegible] را تعدی نامیدن بر سبیل مشاکلت است چنانکه گذشت مراد آنست که جزای ستم او را دهید بِمِثْلِ مَا
اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ بمانند آنچه ستم کرده بود است بر شما یعنی باید که عقوبت شما بر طبق تعدی ایشان باشد مساوی آن بدون تعدی
و تجاوز از آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در تعدی و در گذشتن از آنچه مرخص شده اید وَاعْلَمُوا و بدانید ای اهل اسلام
أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ آنکه حق تعالی با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت پس خراسته شما نماید اصلاح شان شما کند اگر [illegible] در کار
باشند [illegible] و امر و نواهی او شوند و هر کس که خدا با او باشد همیشه منصور و مظفر باشد بر اعدا و در کنز آورده که مراد بقوله فمن اعتدى
عليكم فاعتدوا عليه بر سبیل تعمیم است یعنی اعتدا بهر طریق که باشد موجب جزا است مثل آن [illegible] باشد بر آنکه هر که عضو
جزوی کند و تلف کند لازم او باشد مثل آن و گاه هست که بر طریق صورت مانند اشیاء ذوات الامثال و یا بر طریق معنی مانند

قیمه دونما الامثل و در این ایه چند حکم است یکی اباحت قتال در شهر حرام با کسی که حرمت آن نگاه ندارد بخوف آنکه او را معتقد حرمت آن بود با
پس عذر او بطر یقان و لی دوم آنکه جایز است مقابله مخادع و معتدی بمثل فعل او لقوله والحرمات قصاص سیم آنکه هجو کنند شما بر مسلمانان جزی
که موجب خوف باشد بر مضیق اسلام جایز است قتال با ایشان و این نوع جهاد واجب است بزا که از خاصیت جهاد است که هرگاه جایز باشد
واجب خواهد بود خواه آنکه امام حاضر باشد یا نه چهارم هرگاه شخصی در میان قومی باشد و بر ایشان هجوم کنند و از سخن خوف بغیر خود
داشته باشد جایز است او را قتال با عدو ایشان و نباید که قصد او دفاع باشد از نفس خود لقوله تعالی فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل
ما اعتدی علیکم پنجم جایز است بمقتضای این آیه که غاصب و ظالم چون رد مظالم نکنند از مال ایشان اخذ کنند بقدر آنچه غصب کرده باشد
خواه بحکم حاکم باشد یا نه ششم آنکه مجازی منصور است هرگاه اتقا نماید در مجازاة از تعدی بر اکر حق تعالی با او است و هر که حق تعالی
با او باشد البته منصور خواهد بود و نزد بعضی از علما تفسیر چون قتاده و ضحاک و ربیع و عبد الرحمن بن زید معنی والحرمات قصاص
آنست که حرمت حرم و شهر حرام را قصاص است بدخول مسلمانان در مکه در شهر حرام بجهت رغم مشرکان یعنی چون که قریش فخر می‌کردند
اینکه پیغمبر را در عام حدیبیه منع کردند از دخول در مکه پس حق تعالی در سال آینده آنحضرت را با اصحاب در مکه در آورد در ماه ذی
القعده تا قضای عمره کردند بر رغم اهل شرک و این قول مرویست از ابی جعفر ع و چون حق تعالی قتال را در ذوا و واجب ساخته و اهل اسلام
با دشمنان در عقب آن ذکر انفاق نمود در آن و فرمود که **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و نفقه کنید ای نوانگران در راه خدا که جهاد است
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید خود را و با دستهای خود خود را میفکنید **إِلَى التَّهْلُكَةِ** بو رطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی
هلاکت ابدیست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار و هذا بخل را بهلاک تشبیه کرده اند و در سبب نزول این آیه وارد
اند که چون حضرت رسالت صلعم امر فرمود بصدقه کردن جمعی گفتند که ما تو شه نداریم و کسانیکه دست سر داده اند با چیزی نیابند حق تعالی این آیه فرستاد که
باید توانگران بر درویشان انفاق کنند خود را در هلاکت ابدی نیندازند بجهت بخل و در کشاف و غیره که نزد بعضی معنی آنست که در امساک
مبالغه مکنید بر وجهی که خیر در راه خدا انفاق نکنید اسراف نیز منمائید بتضییع جهد معاش که موجب هلاکت است بلکه باید که انفاق شما از طرفین
افراط و تفریط بری باشد بر حد وسط بود و نیز آنکه انفاق کنید در جهاد و نفس خود را هلاکت میندازید مکفّ از غرور چه آن موجب قوت اعدا است و
تسلط ایشان بر هلاک شما و مؤید این است روایت ابو ایوب انصاری که چون حق تعالی اعزاز دین اسلام فرمود و تکثیر اهل آن نمود ما با اهالی و اموال
خود مراجعت کردیم و اقامت نمودیم در میان ایشان و با صلاح اموال مشغول شدیم حق تعالی این آیه فرستاد و القا بمعنی طرح شیء است و تعدیه آن با
بجهت آنست که متضمن معنی انتها است و با مزیده است مثل مراد با یدیکم انفسکم است و با برای سببیت است و مفعول فعل محذوف است ای لا تلقوا انفسکم بایدیکم
و تهلکه و هلاک و هلک بمعنی واحد است مصدر است مانند تضره و تسره و در بعضی از تفاسیر است که حق تعالی در این آیه جمله مکلفان را امر
فرموده با انفاق مال در وجوه بر خلوت کوه و صدقه و انواع خیرات از عمارت مساجد و رباطها و معاونت فقرا و مساکین و شفقت بر یتامی و
معنی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه آنست که خود را در هلاکت دین میندازید بمنع زکوة و حج و جهاد و سایر نفقات واجبه و از امام حسن علی
نقل است که رسول صلعم فرمود که هر که در خانه خود نشسته در مهم در راه خدا خرج کند یعنی در حج و جهاد هفتصد بنویسند اگر بنفس خود برون
رود و فا اخرج کند بهر درهمی هفتصد هزار درهم بنویسند ذلک قوله تعالی و الله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفته که نفقه از وجه حلال کنید
که اگر از وجه حرام انفاق کنید خود را هلاک کرده باشید و گویند معنی تهلکه آنست که بدون مظنه غالبه و قدرت بر دفاع اعدا خود را در میان
ایشان میندازید و براء بن عازب گفته که مراد باین تهلکه آنست که شخصی گناه کند معتقد آن باشد که توبه او قبول نخواهد بود و از رحمت خدا نا امید
گردد و حبیب بن حارث نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله انی رجل مغراض للذنوب یعنی مردیم که بسیار متعرض معاصی میشوم تدبیر چیست فرمود توبه
کن گفت یا رسول الله توبه میکنم و باز بر سر گناه میروم فرمود توبه کن گفت یا رسول الله گناه من بسیار است فرمود که عفو خدا از گناه تو زیاده است
باید که از درگاه او نومید نشوی نومید مشو که نا امیدی کفر است **وَأَحْسِنُوا** و نیکوئی کنید تفضل نمائید بر محاویج حصول غازیان
و نیکو گردانید اعمال و اخلاق خود را یا مقتصد باشید در انفاق **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** بدرستیکه خدا دوست دارد نیکوکاران
را و نیکو کردن باید ظن خود را بخدا یعنی بخدا گمان نیکو برید که کسانیکه بخدا ظن نیکو برند خدا ایشان را دوست دارد و از رسول صلعم روایتست که
فرمود بخدا گمان نیکو برید بدرستیکه بهای بهشت فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون او را بسوی دوزخ برند بسر باز نگرد و گوید
بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی فرماید که گمان تو بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و عفو کنی خطاب رسد که ترا عفو کردم و امر نمایم
تا ویرا باز گردانند و ببهشت برند و در آیه دلیلست بر تحریم اقدام بر آنچه خوف نفس باشد در آن و بر عدم جواز امر بمعروف نزد خوف بر اکه در آن
القای نفس است بتهلکه و نیز در آن دلیلست بر جواز صلح با کفار و بغاة هرگاه امام خایف باشد بر نفس خود یا بر مسلمانان از آنکه فعل پیغمبر
در عام حدیبیه و امیر المؤمنین ع در صفین و امام حسن ع نیز با معاویه صلح فرمودند وقتیکه امر ایشان مشتبه شد و خایف شد بر نفس خود و شیعیان
خود اگر کسی معاصر شد بعضی امام حسن ع جواب از این بدو وجه است یکی آنکه ظن او آن بود که او را مقتول نسازند بجهت مکان نزد مرتبه او و دوم
آنکه در آن مقام آنکه غالب او آن بود که اگر با ایشان قتال کند و اگر نکند که این زیاد او را خواهد کشت همچنانکه مسلم را که ابن عم او بود کشت و قتل با
غیر نفس و جهاد او بود بر او بهتر بود و بدانکه چون حق تعالی حکم جهاد فرمود در عقب آن بیان فرض حج و عمره می کند بر عباد که از اعظم ارکان اسلام است بعد از

جهاد و میفرماید که **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ** و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک وحدود و فرایض و آداب آنرا بتمامی بجای آورید لله برای خدا
نه چون کفار که در طواف و تلبیه بنام بتان میکنند در کنز العرفان آورده که در اینجا چند فایده است اول نزد بعضی مراد باتمام احرام مکلف است بحج
و عمره از دویره اهل خود و نزد بعضی دیگر افراد هر یک از دو است بسفری و گفته اند که مراد باتمام نفقه است در حج و عمره بوجه حلال
یا اخلاص هر دو بر ایشان نه مشوب بمعاش و حق آنست که مراد باتمام اتیان است بجمیع اجزای واجبه حج و عمره و کیفیات آن اجزا لکن چون
هر یک از حج و عمره مرکب اند از اجزای مختلفه توهم میشود که هر که اتیان نماید ببعضی از این اجزا و عمدا اخلال نماید ببعضی دیگر آن حاجی بود
او صحیح باشد و واجب باشد قضای باقی همچنانکه کسی که روزه بعضی از ایام ماه رمضان دارد و ترک باقی کند و این مجزیست و فهم است زیرا که هر
یک از این اجزا شرط است در صحت باقی مانند اجزاء صلوة پس اگر حاج و مصلی اتیان ننماید بهمه اجزا باطل است حج و صلوة او بخلاف صوم چه
هر یک از ایام رمضان عبادت مستقله است که مرتبط بروز دیگر نیست و احدهما شرط دیگری نیست و لهذا محققان اصحاب ما گفته اند که
هر روزی از ایام رمضان منفرد است بنیت مستقله چون این مقرر شد بدانکه چند حکم لازم آید است یکی آنکه افساد سببی است مستقل
برای وجوب حج مانند غیر آن از اسباب چون نذر و استیجار پس حج دیگر واجب باشد غیر از اول یعنی بر او واجب شود اتمام حج فاسد و قضا
آن در سال دیگر و اگرچه مندوب بوده باشد و هم چنین میگوئیم در حق کسی که افساد صوم معین کرده واجب است بر او اتمام و قضای آن دوم
اصحاب ما استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب اتمام حج و عمره که مندوب باشند یعنی شروع در عمره موجب اتمام آنست و اگرچه در اصل مندوب
بوده باشد بجهت عموم اتموا و نیز احادیث معتبره از ائمه هدی منقولست سوم آنکه امر باتمام هر دو دلیلست بر وجوب هر یک از ایشان زیرا
که امر برای وجوبست و وجوب هر یک از اجزا مستلزم وجوب هیئت ترکیبیه است و اینجا بالضروره پس عمره واجب باشد و اجماع اصحاب ما
بر وجوب آنست و قرائت شاذه که و اتموا الحج و العمرة لله مؤید آنست و شافعی نیز بر آنست بخلاف ابو حنیفه و مالک که انکار آن کرده اند و
تاویل آیه کرده اند باینکه مراد آنست که اذا شرعتم فیهما و شروع در مندوب نزد ایشان بهیچ وجه موجب اتمام است چهارم در قوله لله دلالت است بر وجوب
ایقاع حج و عمره خالصا لله بی آنکه مشوب باشد بسمعه و ریا و قصد معاش و مانند آن و وجوب نیت در هر فعلی از افعال آن و عدم صحت وقوع آن از
کافر بجهت عدم اخلاص از او و اگرچه حج و عمره بر او واجب است چه اسلام شرط صحت حج و عمره است نه شرط وجوب بخلاف شافعی که اسلام را شرط وجوب
میداند با آنکه قائلست بآنکه کافر مکلفست بفروع پنجم حج و عمره از مجملاتیست که مفتقر است به بیان و سنت حکم آن بیان فرموده اند که ذکر بیان
آن کنیم بر مذهب اصحاب خود که نقل از ائمه معصومین نموده اند و اول میگوئیم که افعال حج و عمره بیست و پنج است نیت عمره و احرام بآن و تلبیه و لبس
ثوبین احرام و طواف و رکعتین آن و سعی و تقصیر و بعد از آن نیت احرام بحج و احرام بآن و لبس ثوبین احرام و وقوف عرفه و مبیت مشعر و کوچ از آن بعد
از صبح و رمی جمره عقبه در منی و ذبح و حلق و تقصیر و طواف بیت و رکعتین آن و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و رکعتین آن و بعد از آن مبیت
بمنی در لیالی تشریق که از شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است و رمی جمار ثلثه در هر یک از این سه روز و در عمره مفرده طواف نسا و
رکعتین آن زیاده میشود و از جمله بیست و پنج چیز مذکوره سیزده از ارکان است که ترک آن عمدا مبطل حج و عمره است نه سهوا و آن نیت است و احرام
عمره و تلبیه و طواف آن و سعی آن و نیت و احرام حج و تلبیه و وقوف بعرفه و کوچ بمشعر و طواف حج و سعی آن و ترتیب و بعد از آنکه حج بر سه قسمست تمتع
و قران و افراد تمتع آنست که عمره در آن مقدمست بر حج بخلاف قران و افراد و قران آنست که مقارن شود باحرام سیاق هدی باین معنی که عقد
احرام را مقارن اشعار یا تقلید هدی کرده اند و اگر خواهد مقارن آن تلبیه نیز خواهد است و بهر و افضل و مفرد اقتصار میکند بر عقد احرام
خود تلبیه نه بغیر آن و فرق میان تمتع و میان قران و افراد بر سبیل تفصیل بچند چیز است یکی آنکه وجوب هدی مختص است بتمتع بخلاف افراد و قران
دوم آنکه واجب نیست در عمره تمتع طواف نسا سیم آنکه میقات عمره تمتع برای اهل عراق عقیق است و افضل از مسلخ و بعد از آن غمره و از آن ذات
از ذات عرق و مر اهل یمن را یلملم و اهل طایف را قرن المنازل و اهل مدینه را مسجد شجره و نزد ضرورت جحفه که میقات اهل شام است
و میقات حج تمتع مکه است میقات حج قران و افراد مواقیت مذکوره و هر که منزل او بعرفات نزدیکتر است منزل او است و منتهی عمره قران و افراد
جعرانه یا تنعیم یا حدیبیه است چهارم آنکه در تمتع واجب است که عمره و حج آن در یک سال باشد بخلاف قران و افراد که هر یک از عمره و حج را جایز است که
در سال دیگر آورد پنجم متمتع از عمره خود محل نمیشود مگر بتقصیر و مفرد مخیر است میان این و میان حلق ششم آنکه عمره تمتع در اشهر حج است بخلاف عمره قران
و افراد هفتم آنکه متمتع را صحیح نیست تقدیم طواف حج و سعی آن اختیارا بخلاف قارن و مفرد هشتم آنکه بر متمتع سنت طواف حج و سعی آن و طواف
نسا در روز دهم ذی الحجه یا یازدهم و اگر تاخیر کند اثمست و مجزیست اما مفرد و قارن را جایز است تاخیر آن در طول ذی الحجه بدون اثم حاصل
کر چون پیغمبر میفرماید که حج و عمره خود را تمام کنید تا فراغ جمیع شرایط و افعال آن احسان بقصد ذات او و امتثال امر من دیگر اعراب
فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید بر بیماری و خوف عدو و غیر آن **فَمَا اسْتَيْسَرَ** پس آنچه میسر شود **مِنَ الْهَدْيِ** از قربانی
یعنی قربان کنید و محل شوند و در وقتیکه مانع بر طرف شود قضا کنند نیز در هر سال که در موسم آن ممکن باشد یا در سال آینده
صاحب کنز العرفان گفته که این بحث در مات است از مباحث آن چند مسئله است اول حصر الرجل اذا منع من مراده بمرض او عدو
او غیرهما قال الله تعالی الذین احصروا فی سبیل الله و یقال حصر اذا حبسه علة عن المضی منه قیل الحصر الحبس و معنی منع سنتا از هر
خیر و صد اصدا یک معنی است و صده و اصده اذا منعه نیز بر ابو حنیفه همین معنی که بجهت عدو باشد یا مرض یا غیر آن حکم احصار ثابتست

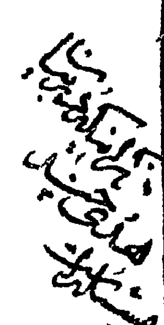


و نزد مالک و شافعی و احمد مختص است بمنع عدو و آنان منع بمرض نزد ایشان واجب نیست بر محرم که بر احرام خود باقی باشد و محل نشود تا اینکه بیت الله را
بیند اگر حج از او فوت شود عمل عمره نماید و حلق کند و قضای آن نماید و مسئله دیگر و اینکه محصور نیست که با خدا خود شرط نکرده باشد نزد ایشان
اما با شرط صد و حصر یکسانند و نزد اصحاب ما که اقامت اند آنستکه احصار مختص است بمرض و صد بعدو و اینجا مائل نیست بجمیع اشتراک جمیع و منع
از بلوغ بمراد و چونکه هر یک از احصار و صد را حکمی است که مراد و دیگر را نیست زاینجهت هر یک مختص اند باسمی جدا حکم ممنوع بمرض آنستکه بعث
هدی خود کند با اصحاب خود و مواعده کند با ایشان بروزی که مقرر شده اند بر ذبح آن پس محل میشود در بند و از همه چیزی مگر از نساء تا آنکه سال دیگر
حج کند اگر حج او واجب بوده باشد یا نایبی بفرستد تا از برای او طواف نساء کند اگر حج او مندوب بوده باشد و ممنوع بعدو ذبح هدی خود کند
در موضع منع و از همه چیز محل شود حتی از نساء و در اینمقام چند فرع است اول آنکه متحقق میشود صد نزد ما بمنع از موقفین با هم یا از یکی از آن با حصول
دیگر اما فاصله از مکه با حصول موقفین خاصه اشکالست اقرب عدم تحقق است اگر محل شده باشد پس بر احرام خود باقی بماند تا استطیب
و نساء و صید نیز غیر از تا آنکه بنا بر بقیه مناسک و اگر محل نشده باشد صد متحقق است پس محل میشود و اعاده حج میکند در سال دیگر و مالک
و ابوحنیفه و شافعی بقول قدیم نیز بر اینند بقول جدید و احمد احصار متحقق است دوم آنکه خلافست در آنکه اشتراط مسقط دم است
و مفید تحلل نزد حصول شرط یا نه شافعی و احمد قائلند باسقاط و تحلیل و مالک گفته که وجود آن در حکم عدم است یعنی مفید چیزی
نیست و ابوحنیفه گفته که شرط مفید سقوط دم نیست در تحلل و اصحاب ما را دو قولست اقوی بقاء دم است بحال خود و تحلل با شرط بغیر اشتراط سیم
با عدم آن حصر سیم اختلافست در اینکه هدی تحلل بدل دارد یا نه اقوی نزد ما آنستکه او را بدل نیست مطلقا و ابوحنیفه و شافعی در احد قولین
بر اینند و بقول دیگر و احمد بدل او ده روز روزه داشتن است و نزد ایشان محل نمیشود الا با بدل و تمام از مسایل مبحث و تمام از این اجزا است
که فما استیسر یعنی پس بر شما است آنچه میسر است مثل استصعب که بمعنی صعب و تصعب است و هدی یا بدنه است و یا بقره و یا شاة و از جمع هدیه است
هدی که جمع هدیه است و نزد بعضی اسم مفرد است و مؤنث او هدیه و جمع او هدایا بتشدید یا و اشتقاق از هدیه است و یا از هدایا
اذا ساقه الی الرشاد زیرا که از مسوق میشود بحرم و موضع ما استیسر رفع است ای فعلیکم ما استیسر و یا نصب است ای فاهدوا او فاذبحوا
از مسائل این است که **و لا تحلقوا رؤسکم** و متراشید سرهای خود را این کنایه است از احلال زیرا که از لوازم است یعنی از احرام بیرون
میائید **حتی یبلغ الهدی** تا وقتیکه برسد قربانی **محله** بموضع خود نزد شافعی محل هدی موضعی است که مصدود یا محصور شده
زیرا که پیغمبر صلعم ذبح هدی خود فرمود بحدیبیه و آن زمین حل است و نزد ابوحنیفه محل از حرم است مطلقا خواه برای صد باشد خواه حصر و نزد
اصحاب ما در صد مراعات زمان یا مکان واجب نیست و اما در حصر محل هدی مکه است اگر در عمره باشد و منی است اگر در حج باشد خلافی نیست
در اینکه واجب است قضا در حج فرض مگر در روایتی از مالک و اما حج ندب نزد ما واجب نیست قضا و مالک و شافعی نیز بر اینند و ابوحنیفه گفته
که واجب است و احمد را دو قولست و محل بکسر حاء ماخوذ است از حل یعنی لا تحلقوا رؤسکم حتی تذبح حتی محل ذبح قربانی و اگر از حلول ماخوذ
بود محل واقع میشد یعنی جا مسئله چهارم این است که **فمن کان منکم** پس هر که باشد از شما **مریضا** بیمار در وقت احرام که بآن محتاج
شود بحلق **او به اذی** یا با او رنجی باشد **من رأسه** از سر او چون صداع و یا جراحت یا غلبه شپش و از سبب آن سبب چون سر بتراشد
ففدیة پس بر او ست فدا دادن مرویست که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود چنانچه که از سرش غلبه کرده بود و از سر و روی میریخت
حضرت صلعم بر آن اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و در روایتی از کعب که رسول الله بر آن دست ... حکم فدا
شد که فدا دهد **من صیام** از روزه سه روز **او صدقة** یا صدقه یعنی اطعام شش مسکین هر مسکینی را دو مد یا ده مسکین هر یکی را مدی
او نسک یا از قربانی و ادنای آن گوسفندی است که ذبح آن نموده بفقرا اعطا نماید و نسک مصدر است و گویند جمع نسیکه است چون این امر نازل
شد کعب گفت در حق من نازل شده و مرویست که پیغمبر صلعم دید که کعب سرش جراحت دارد فرمود که بهر اذی مبحث چهارم این است که **فاذا امنتم** پس
چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض یا چون باشید در حال امن و سعت **فمن تمتع بالعمرة** فا در جواب اذا است یعنی پس هر که بر خود
شود و منتفع شود بعمره **الی الحج** در حالتیکه قصد کننده باشد بحج یعنی هر که منتفع گردد بتقرب بخدا بوسیله عمره قبل از انتفاع بتقرب بخدا
بوسیله حج و در اشهر آن یا هر که استمتاع نماید بعد از تحلل از عمره خود باستباحه محظورات احرام تا آنکه احرام گیرد بحج **فما استیسر** پس
بر او ست آنچه میسر شود **من الهدی** از قربانی یعنی بدنه یا بقره یا شاة شکرانه او را که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت **فمن لم یجد**
پس هر که نیابد قربانی یعنی زاد و زر نباشد **فصیام ثلثة ایام** پس بر او ست روزه داشتن سه روز **فی الحج** در ایام حج **و سبعة**
و روزه هفت روز دیگر **اذا رجعتم** چون باز گردید بوطن خود **تلک** این ایام یعنی سه و هفت **عشرة کاملة** ده عدد تمام این
مبد برای تاکید است و زیادتی اهتمام با تمام آن و صفت حج تمتع در ما تقدم معلوم شد و فرق میان قران و افراد نیز مبین گشت پس بدانکه حج
تمتع گاه هست که ابتدا است همچنانکه کسیکه اولا احرام گیرد بعمره و بعد از قضای مناسک آن احرام گیرد بحج و در مشروعیت آن اصلا نزاعی نیست
و گاه هست که بعد عدول است از حج افراد پس هر که داخل مکه شود در حینی که احرام گرفته باشد بحج افراد افضل آنستکه عدول کند بآن احرام بسوی عمره
تمتع و حج تمتع تمام کند و جمیع فقهای عامه منع از آن کرده اند و جماعتی از اصحاب ما تجویز این عدول کرده اند حتی در فرض عین و بعضی دیگر منع آن
کرده اند در فرض عین و بعضی از ایشان منع از آن کرده اند در فرض عین و تجویز آن نموده اند در مندوب و فرض غیر متعین و حمل کرده اند نص را





کرده‌اند و شاه براین جمع بین الدلیلین و این اولی است و این حدیث دلیل است که عمر بن الخطاب منع کرده و گفته متعتان کانتا علی عهد رسول الله
انا احرمهما و اعاقب علیهما و اما اگر قارن نه در مکه باشد محل شود جایز نیست او و اعدل لهم معویة بن عمار از صادق علیه السلام روایت کرده که چون پیغمبر صلعم در مروه
بایستاد بعد از فراغ از سعی متوجه مردم شد و حمد و ثنای حق تعالی بر زبان راند و اشاره به پس پشت خود کرد و فرمود ان هذا جبرئیل
یامرنی ان امر من لم یسق الهدی ان یحل اینک جبرئیل آمده و مرا میفرماید که امر کنم کسانی را که سوق هدی نکرده‌اند محل شوند و لو استقبلت
من امری ما استدبرت اگر استقبال میکردم از امر خود با آنچه استدبار نمودم یعنی اگر سوق هدی نکرده بودم لصنعت مثل ما امرتکم هر آینه
میکردم آنچه شما را امر کردم از حل شدن و لکن سقت الهدی و لکن من سوق هدی کرده‌ام و از شصت و شش شتر بود و لا ینبغی لسائق الهدی
ان یحل حتی یبلغ الهدی محله و جایز نیست سائق هدی را که حل شود تا آنکه هدی بمحل خود رسد پس مردی از میان قوم برخواست یعنی عمر
خطاب و از روی انکار گفت انخرج حجاجا و رؤسنا تقطر آیا حاجیان باشیم و وقتیکه از مکه بعرفات رویم و حال آنکه روغن بر سر ما لبد باشیم
حضرت فرمود که انک لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز باین ایمان نخواهی آورد و باینکه بفرموده جبرئیل بتو میفرمایم انقیاد نخواهی کرد و مرد اسحق
دیگر ایستاد که عمر گفت انحل و نواقع النساء و انت اشعث اغبر آیا محل شویم و با زنان مواقعه کنیم و حال آنکه تو شوریده موی و گرد آلود
یعنی تو در صفت احرامی پس سراقة بن مالک بن خثعم کنانی برخواست و گفت یا رسول الله علمتنا دیننا فکانما خلقنا الیوم فهذا الذی
امرتنا به لعامنا هذا ام لما یستقبل یعنی ای رسول خدا تعلیم ما دادی احکام دین ما را پس گویا امروز سرهای ما تراشیده است یعنی
البته سرها را تراشیم و محل شویم آیا اینکه ما را امر کردی از احلال مخصوص بامسال است یا در مستقبل زمان نیز چنین خواهد بود فرمود
بل هو للابد الی یوم القیمة بلکه این حکم استمرار خواهد داشت تا روز قیامت بعد از آن تشبیک اصابع خود فرمود یعنی انگشتهای بعض خود
را از میان یکدیگر بیرون کرد و فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیمة هکذا یعنی عمره را در حج در آوردم تا روز قیامت همچنانکه
اصابع خود را در میان یکدیگر در آورده‌ام و این در حجة الوداع بود و در همان سال آنحضرت رحلت فرمود و همچنین هر نسخ حکمی که نزد ما
آنحضرت ثابت شده باشد پس دعوی نسخ باطل باشد و در حینیکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیمن رفته بود تا اخذ خمس معادن کند از اهل یمن و جزیه
که ترسایان از ایشان قبول کرده بودند بستاند در همین وقت بمکه رسید و بملازمت سید عالم صلعم رفت و بعد از آن نزد فاطمه علیها السلام آمد در حینیکه
سیدة النساء امتثال امر نموده محل شده بود چون امیرالمؤمنین علیه السلام رائحه طیبه را از او استشمام فرمود و ثیاب مصبوغه را از او مشاهده نمود
فرمود ما هذا یا فاطمة این چیست ای فاطمه فرمود که امرنا بهذا رسول الله رسول خدا ما را باین امر فرموده پس امیرالمؤمنین بر سبیل استفتا
نزد سید انبیا آمد و گفت یا رسول الله ان فاطمة قد احلت و علیها ثیاب مصبوغة فاطمه را دیدم که حل شده و جامه‌های رنگین پوشیده
در جواب فرمود انا امرت الناس بذلک من مردمان را باین فرموده‌ام بعد از آن گفت و انت یا علی بم اهللت بچه چیز احرام گرفته فرمود
اهلال کاهلال رسول الله احرام من همچو احرام رسول خداست یعنی سوق هدی نموده‌ام و از سی و چهار شتر بود که سوق فرموده
آنحضرت صلعم در جواب فرمود که کن علی احرامک مثلی و انت شریکی فی هدیی با احرام خود باش مانند من که تو شریک منی در هدی و بدانکه در اینجا
چند مسئله است یکی آنکه خلافی نیست در وجوب هدی بر متمتع و لکن خلافست در آنکه از نسک است یا جبران است بعضی از اصحاب ظاهرا
جهة ظاهر نیز و شافعی جبران دانسته‌اند بجهة نقص احرام از سبب وقوع او در غیر میقات و این وجه ضعیف است زیرا که ما منع نقص او می
کنیم و میگوئیم میقات او مکه است همچنانکه غیر او میقاتش از خارج مکه است و ثمره این اختلاف آنست که بنا بر قول شافعی اکل از آن جایز
نیست مانند غیر آن از کفارات و نزد ما و ابی حنیفه جایز است اکل از آن دوم واجب میگردد هدی بر متمتع بمجرد احرام و در ذمه او مستقر میشود
بجهة تعلق وجوب آن بر متمتع لقوله تعالی فمن تمتع و ابوحنیفه بر این است و نزد شافعی واجب نمیشود تا آنکه بعرفه وقوف کند و مالک گفته که واجب
نیست تا آنکه رمی جمره عقبه کند و این هر دو قول اخیر از عدول است از ظاهر سیم جایز نیست اخراج هدی قبل از احلال عمره باجماع و همچنین بعد
از احلال آن و قبل از احرام حج نزد ما و نزد ابی حنیفه و شافعی در احد قولین حکم بجواز کرده و اما بعد احرام حج پس شافعی حکم جزم کرده بجواز
اخراج آن و اصحاب ما گفته‌اند که محل آن روز نحر است و ابوحنیفه نیز بر این است چهارم اگر هدی یافت نشود و ثمن آن را یابد نزد ثقه آنرا بمکه رد
تا از برای او هدی بخرد و در طول ذی الحجة برای او ذبح کند و اگر متعذر باشد متعین میشود در سال دیگر و اگر ثمن آن نیز نیابد بدل روزه دارد
و نزد بعضی از اصحاب ما انتقال نماید بصوم بجهة عدم وجدان هدی و اگر چه ثمن آن را یابد و اول اقوی است و در روایت صحیحه آنست از ظاهر نصوص
آن این است که سه روز در حج بروزه دارد که آن روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجة است و در روایت وارد شده که جایز است که سه روز در اول ذی
الحجة باشد تا ملتبس او بمتعه و ابوحنیفه گفته که چون احرام بعمره گیرد جایز است صوم تا روز نحر و شافعی گفته که جایز نیست قبل از احرام
حج و شیخ طوسی ره فرموده که خلافی نیست در میان اصحاب ما در آنکه صوم مذکور را اختیار است و نزد او آنست که احرام حج در روز ترویه
پس بنا بر این جایز باشد صوم قبل از احرام حج و چند فرع بر این بحث مترتب میگردد یکی آنکه اگر هدی یافت شود قبل از صوم ذبح متعین است
صوم جایز نیست و شافعی را دو قول است و بعضی از علما احتمال وجوب داده‌اند تا روز نحر است یا احتمال دارد که تا آخر ذی الحجة است
دوم آنکه اگر هدی بعد از شروع در صوم بیابد واجب نیست برو رجوع لکن افضلست و شافعی نیز بر این است و ابوحنیفه گفته که اگر در اثنای سه
روز بیابد ذبح کند اگر در هفت روز بیابد واجب نیست بر او ذبح آن و در ما بین ثلثه و سبعه اگر محل شده باشد روزه متعین است و الا هدی





کند پس تمام اینکه اگر روزه سابع وثامن وتاسع روزه نداشته باشد بلکه ابتدا بشاید کرده باشد روزه سیم را بعد از ایام تشریق بدارد وجائز
نیست در ایام تشریق و شافعی نیز قائل این است در قول جدید و تجویز صوم آن کرده در قدیم چهارم اگر روزه نداشته باشد روزها که
مذکور شد در بقیه ذی الحجه روزه دارد بطریق قضا پس اگر هلال محرم ببیند و روزه نداشته باشد هدی متعین است و ابوحنیفه گفته که اگر روز
نحر رسد او روزه نداشته باشد هدی متعین است در مذهب او و شافعی در قول جدید گفته که بعد از ایام تشریق روزه بدارد در باقی ایام ذی
الحجه بطریق قضا پنجم واجبست در این سه روز تتابع پس اگر افطار کند بغیر عذری در اثنای این سه روز استیناف کند مکرر در روز سیم که عید باشد
و صحیح است روزه این سه روز در اگرچه اسم سفر بر او صادق آمده باشد ششم هفت روزه دیگر بدارد بعد از فراغ از افعال حج بعد از رجوع باهل
خود و اگر در مکه اقامت کند انتظار قدر وصول قفای خود کشد یا گذشتن یکماه و ابوحنیفه گفته که آن هفت روزه را بعد از فراغ از افعال
حج بدارد و شافعی را دو قول است دلیل قائل ظاهر آیه است چه از رجوع مفهوم نمی شود مگر انچه گفتیم هفتم غیر واجب است تتابع در این هفت روزه در اصح
قولین و جائز است صوم سبعه متتابع در ثلثه ذاهر گاه که در مکه اقامت کرده باشد و بدانکه در تلک عشرة کاملة دو سوال کرده اند یکی تلک عشرة
معلوم شده از ضم ثلثه بسبعه پس فایده ذکر آن بر وجه مبنا بید دوم آنکه صدق عشره مستلزم کمال است پس ذکر کامله چه فایده داشته باشد جواب
از اول آنستکه چون واو بمعنی او آمده است کما فی قوله مثنی وثلث ورباع پس بجهت ازاله این توهم فرمود که تلک عشرة کاملة و جواب از ثانی آن
استکه مراد از کامله اینستکه عشره کامل است در انکه بدل است هدی را از روی اجر و ثواب در انوار گفته که تلک عشرة فذلکه حساب است و فایده از سه چیز
است یکی آنکه متوهمی توهم نکند که واو بمعنی او باشد کما فی قولک جالس الحسن و ابن سیرین دوم آنکه عدد از جمله معلوم شود هم چنانکه تفصیلا
معلوم شد چه اکثر عرب حساب را نمیدانند سیم آنکه معلوم شود که مراد به سبعه عدد است نه کثرت چه گاه هست که هفت گفته میکنند و مراد از ان
کثرت است کقوله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و قوله کاملة صفت مؤکده است که مفید محافظت عدد است و یا مبین کمال عشره
چه عشره اول عدد کامل است چه اگر ما از منتهی میشود آحاد و تمام میگردد مراتب آن و یا صفت مقیده است یعنی کامل البدلیة عشره از هدی و این
مرویست از ابی جعفر علیه السلام هشتم این استکه **ذلک** این حکم مذکور که تمتع است **لمن لم یکن اهله** مر کسی را استکه نباشد اهل او **حاضری
المسجد الحرام** مجاوران و متصلان مسجد الحرام نزد شافعی مشار الیه ذلک هدی است یا صیام و حق خلاف این است بلکه اشاره است بتمتع
چه ذلک از برای بعید است و ذکر تمتع بعید است از هدی و نیز فایده این حیثیت از قول شافعی در حاضری المسجد الحرام خلاف است شافعی
گفته که ایشان کسانی اند که ورای دون مسافت قصر باشند و ابوحنیفه گفته که ایشان اهل میقات اند و ورای دون آن و اصحاب ما را دو قول است یکی آنکه مراد
کسانی اند که بر سر دوازده میل باشند کمتر و دلیل معقول معلوم نیست دوم آنکه چهل و هشت میل باشد این قول تمام تر است زیرا که از زراره روایت
کرده اند که صادق علیه السلام از تفسیر ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام پرسید فرمود یعنی اهل مکة لیس علیهم متعة کل من کان اهله
دون ثمانیة و اربعین میلا ذات عرق و عسفان وکلما تدور حول مکة فهو داخل فی هذه الآیة و کل من کان اهله وراء ذلک فعلیه
المتعة و چون این معلوم شد پس بدانکه نزد ما آنستکه تمتع فرض عین است مر کسی را که نباشد اهل او از حاضر مسجد الحرام و جائز نیست
او را حج در فرض اسلام بغیر تمتع مگر بجهت ضرورتی که محوج باشد بعدول چون ضیق وقت و حیض و امثال آن و هم چنین نزد ما قران و افراد
فرض عین است مر کسی را که حاضر مسجد الحرام باشد و او را جائز نیست عدول بتمتع مگر بجهت ضرورت و با عدول دم را واجب نیست بخلاف شافعی
که او واجب میداند بنابر آنکه ضمیر ذلک راجع بهدی میداند و ضعف این معلوم شد و فقهای اربعه متفقند بر آنکه ثلثه فرض عین نیست و اختلاف
کرده اند در آنکه افضل انواع حج کدام باشد احمد و مالک بر آنند که تمتع افضلست و این احد قولین شافعی است و قول دیگر او آنکه افراد افضل است
و لهذا هدی را جبر میدانند نه نسک و نزد ابی حنیفه قران افضلست و حق نزد ما آنستکه تمتع افضلست بجهت آنکه پیغمبر فرمود که لو استقبلت
من امری ما استدبرت در حینی که سوق هدی نموده بود و صحابه را میفرمود از احرام بجهت آنکه تاسف آنحضرت بود بر فوات عمره متمتع نهاد و تاسف
نیست بر فوات غیر افضل و دیگر آنکه حج تمتع مشتملست بر دو نسک که عمره و حج است پس افضل از نسک واحد باشد و دیگر آنکه از باقر علیه السلام مروی
استکه لو حججت الفا والفا لتمتعت **واتقوا الله** و بترسید از خدا در جمیع اوامر و نواهی و خصوصا در آنچه در باب حج صادر شده
پس محافظت همه آن نمائید **واعلموا ان الله** و بدانید که خدای تعالی **شدید العقاب** سخت عقوبت است مر کسی را که نترسد از او
و امر او نشنود آنکه حق تعالی شدید العقاب است بجهت آنستکه تا علم با آن حاصل کرده از عصیان او باز ایستند پس در تعیین وقت حج میفرماید که
الحج ای وقته کقولک البرد شهران یعنی وقت حج **اشهر معلومات** ماههاء اشهر و معروف است مردم را یا مراد آنستکه فما حج
در شرع متغیر نمی شود و این رد است بر جاهلیه که قائلند بنسی چنانکه در سوره برائة مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اشهر معلومه
شوال است و ذو القعدة و ده روز ذی الحجه در محققان اصحاب ما و مالک نیز بر این است و نزد شافعی نه روز از ذی الحجه و نزد حنفی ده روز و اول اصح است
زیرا که اشهر جمع است و جمع صادق نمی آید بر کمتر از سه عدد و اطلاق اسم بر کل حقیقت است و بر بعض مجاز و اصل عدم آنست و دیگر آنکه اگر
مراد وقت حج آنست که افعال حج در او واقع شود پس کمال اشهر باشد زیرا که بعضی مناسک در جمیع ذی الحجه واقع میشود مانند ذبح و طواف
هم چنانکه گذشت و اگر مراد آنست که فوت شود حج بفوت آن پس از نا تاسع است یا عاشر حج اطلاق شهر بر بعضی از ان مجاز باشد یا
آنکه گفته شود که فعلی که واقع شود در ظرف شهر واجب نیست مساوات آن با زمان هم چنانکه میگویند که ایتبتدیکا فی الشهر الفلانی و اگرچه در تتمه تحقق



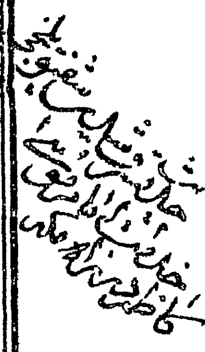
شده باشد هکذا و بعضی از آن و اینکه در روایت محمد بن علی الباقر علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که ده روز است مراد است که بعضی از
افعال حج مخصوص است بآن و جایز نیست تأخیر آن از آن مانند وقوف بعرفات و مشعر و منی و رمی جمره عقبه **فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ** پس
هر که فرض کند بر خود در این ماهها حج را و الزام نفس خود کند بآن بایقاع نیت و تلبیات اربع و این نسبت بمتمتع و مفرد است و اما قارن مخیر است
میان این و میان تقلید بدنه باشعار یا تقلید نعلی که در آن نماز کرده باشد چنانکه در کتب فقهیه مبین گشته و در این دلالت است بر آنکه
احرام بحج منعقد نمیشود مگر در اشهر آن و شافعی نیز بر آنست زیرا که اگر در غیر آن منعقد شود لازم میاید که مبتدا که الحج است تمام اخبر
واقع شده باشد که از اشهر معلومات است و این باطل است و نزد ابی حنیفه جایز است عقد احرام حج در غیر اشهر آن لکن مکروه است و فرض
دلالت میکند بر ابهام آن و عمره تمتع چونکه داخل است در حج بنص متقدم پس از جزء حج است و حکم آن حکم حج باشد در عدم انعقاد احرام آن
در غیر اشهر مذکوره و حاصل که خود متمتع فرض باید که هر که حج را بر خود واجب گرداند باحرام **فَلَا رَفَثَ** پس جماع نیست و نزد بعضی مراد به رفث فحش است
ای فلا فحش فی الکلام **وَلَا فُسُوقَ** و نه از حد شرع در گذشتن **وَلَا جِدَالَ** و نه مجادله کردن **فِي الْحَجِّ** در ایام حج این منهیات ثلثه چنین
منهیات اند و اما مر بر خبر و مقام نهی جایز است نزد فصحا پس مراد است که جماع مکنید یا فحش مگوئید و از احکام شرع در مگذرید و جدال مکنید
و ابراز این امور در صورت نفی جهة مبالغت است در نهی چه معنی آنست که حقا که این امور منتفی است در این اشهر و تخصیص این امور بحج و اگرچه واجب
الاجتناب اند در همه ازمان و احوال بجهة آنست که در حج اهمیت دارند چه مانند لبس حریر در صلوه و غنا در قرائت و اصحاب ما را در این امور ثلثه اختلاف
است نزد بعضی مراد برفث جماعست و بفسوق کذب و بجدال الحلف بقول لا والله و بلی والله و تارکیت مواخذه است بلسان بر جماع و غیر بعضی بر آن
و با جماعست و مقدمات آن از لمس و تقبیل و غیر آن و فسوق تنابز بالقاب لقوله و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و یا
سباب لقوله سباب المؤمن فسوق و جدال نزاع است با غضاب بر وجه لجاج و مماحکه و وهیب بن الورد روایت کند که طواف بنا بر شوری طواف
میکردم چون بنماز مشغول شدم از میان استانه کعبه آوازی شنیدم یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک مما یفعل الطائفون حولی
یعنی ای جبرئیل بخدا شکایت میکنم و بعد از آن بتو از آنچه طواف کنندگان در گرد اگرد من میکنند وهیب گفت که تاویل آن کردم که خانه با جبرئیل
شکایت کرد از مراء و جدال طائفان و مجادلات ایشان مروی است که قریش در حج با سایر عرب مخالفت میکردند و در مشعر الحرام وقوف میکردند
و اعراب بعرفه قریش میگفتند که حج ما تمامتر است زیرا که وقوف ما در موضعی است که ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام در آن وقوف کرده و اینها
میگفتند که وقوف ما احسن است و وقوف شما باطل و هر یک بر آن سوگند میخوردند و با یکدیگر مجادله میکردند و در سالی تقدیم حج میکردند از
موسم آن و در سال دیگر تاخیر مینمودند و موسم معین از برای طایفه نسیا نهاده و نسی عبارت از آنست حق تعالی حج را بوقت واحد مقرر
فرمود و وقوف را بعرفه تعیین نمود و بیخ جدال و خلاف مرتفع گردید میان ایشان و فرمود اکنون جدال منتفی و مرتفع شده میان شما **وَمَا تَفْعَلُوا** و آنچه
میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از نیکوئی اقوال و افعال **يَعْلَمْهُ اللَّهُ** میداند او را خدا تعالی و این حث است بر خیر در عقب نهی از شر تا استعمال خیر نمایند
در مکان شر نگفت و ما تفعلوا من شیء تا معلوم شود احاطه علم او بخیر و شر زیرا که مراد اینجا احاطه نیست از علم بلکه حث است بر فعل خیر
عقیب نهی از شر و دیگر قائل است که استدلال میتوانند کرد بآن بر علم او سبحانه بشر زیرا که هر دو مشابه اند در صحت تعلق علم او بآن پس مراد آنست که چون حق
تعالی عالم است بفعل خیر پس بآن اقدام نمائید که ثمره آن مثوبات از نشاء عاید بخواهد شد **وَتَزَوَّدُوا** و توشه بر دارید مروی است که قومی
از قافله یمن بی زاد قصد حج کردندی و گفتندی که ما متوکل میرویم و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله بر سبیل ابرام الحاح چیزی طلبیده
کلال و ملال بایشان میرسانیدندی و گفتندی که ما بخانه خدا میرویم ما را طعام نمیدهند حق تعالی فرمود توشه بر دارید تا بر مردمان گران
نباشید **فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ** پس بتحقیق که بهترین توشهها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش مردمان است در راه و از ایشان سوال
ناکردن و قول اکثر آنست که مراد بتزود عمل صالح و طاعت و عبادت است برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد التقوی تا آخر آنست و این پس مراد
آنست که بهترین زاد در آخرت پرهیز کاری است از معاصی قشیری گفته که تقوای عوام دور شدن است از لوث گناه و تقوای خواص اجتناب
از تعلق بما سوی الله در ابتدای ذکر این در انتهای بیان اعمال حج حث آنست که اعمال حج را بر طریق اخلاص بفعل آورند بی شائبه غرضی از
اغراض دنیویه … **وَاتَّقُونِ** و بترسید از من **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** ای خداوندان عقلهای خالص … عقل
مقتضی خشیت خدا است و تقوی این کلام حث میکند که نسخ تقوی و بعد از آن امر ایشان بآنکه مقصود بتقوی توجه تمام است بحضرت مولی
و تبری از ماسوی و این مقتضای عقلی است که معری باشد از شوائب هوی و لهذا تخصیص اولو الالباب نموده بار خطاب … هر کار که سفر
دیگر … زاد و سفر آن … پس سفر آخرت که اطول اسفار است چگونه بی زاد توان رفت و نعم ما قیل من راح الی العقبی بلا زاد … اسلک
سبیلک لا تولج بالساد فقام منهم خطیب فوق سنبلة انا علی سفر لابد من زاد و قطع راه آخرت بی زاد تقوی نمیتوان کرد از
اجتناب از مناهی و اتیان با وامر الهی است چه راه پر خس و خاشاک است و مرد از خس و خاشاک تقوی نیست و همچنانکه تقوی زاد
آخرتست گاهست که زاد سفر دنیا هم مثل تقوی که اینجا نشر می شود چنانکه از عبد الله مبارک مروی است که سالی از سالها بحج خانه
خدا میرفتم در راه از قافله دور افتادم و بتوکل قطع مسافت میکردم ناگاه از کنار بیابان کودکی در رسید هشت و نرسیده باشد جامه کوتاه
پوشیده و ازاری در سر بسته و نعلینی در پای که نه زادی و نه راحله نه زادی و نه رفیق داری گفتم سبحان الله تا بدین بی نوی خود ری

وعی روشم



وکودکی بدین خوردی چگونه بمقصد تواند رسید نزد او رفتم وگفتم یا صبی از کجا می آئی گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجوئی
گفت رضی الله گفتم زاد وراحله ات کو گفت زادی تقوای وراحلتی رجلای ومرادی مولای گفتم زاد من تقوی نیست وهر دو پای مرا راحله من
ومراد من مولای من گفتم بیابانی بدین خونخواری وتو کودکی بدین خوردی چه خواهی کرد گفت صحیفه ای بدیده که بزرگی دوست خود را
توجه بدو کنند واو ویرا بی بهره ومحروم گرداند من از این متعجب شدم وبا خود گفتم این سلسله از هند وتوکل هست گفتم اخبرنی من انت مرا بگو که
چه کسی گفت انحسن زدگانی ودگار چه میخواهی من در این باب مبالغه کردم فرمود که نحن قوم مظلومون فاقومی ستم رسیدگانیم نحن
قوم مطرودون ما گروهی از وطن راندگانیم نحن قوم مقهورون ما طایفه ایم بدست قید دشمن درماندگانیم گفتم مرا هیچ معلوم نشد
که تو کیستی بیان نما بازگو فرمود که نحن علی الحوض رواده نذود ونسعد وراده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده
ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده یعنی ما آب دهندگانیم
از حوض کوثر آیندگانرا که توجه نمایند پس سعادت وسرور دنیا مستعد گردد وهر که نجات یافت جز بوسیله ما نجات نیافت
وهر که دوستی ما توشه او بوده هرگز بی بهره وبی نصیب نشود وهر که ما را مسرور ساخت مسرور گردانیدیم ما او را وهر که بد بما رساند
بر وجه حلال از مادر متولد نشده یعنی ولد الزنا وحرامزاده است وهر که حق ما را غصب کرده باشد روز قیامت در محکمه جزا وعده
گاه ما او است این بگفت واز نظر من غایب شد بسی تأسف خوردم که چرا نشناختم که این کیست چون بمکه رسیدم روزی در مطاف جماعتی از مردم را
دیدم حلقه زده وبسیاری از خلایق بر پا ایستاده فرا پیش رفتم که ببینم که حال چیست همان کودک را دیدم که مردمان بر او جمع گشته بودند
واز او مسائل حلال وحرام میپرسیدند ودقایق قرآنی وحدیث نبوی استفسار می کردند واو ایشانرا جواب میداد وبزبان فصیح وبیان ملیح
گره از مشکلات ایشان میکشاد از یکی پرسیدم که این کیست گفت ویحک اینرا نمی شناسی او آنکس است که سنگریزه های بطحا ومکه ویرا می
شناسند او ادم آل عبا وقرة العین شهید کربلا علی بن الحسین زین العابدین است علیهما السلام عبدالله بن مبارک چون این سخن بشنید
در دست وپای وی افتاد وببوسید وگریه کنان گفت یا ابن رسول الله اینچه از مظلومی ومحرومی اهل بیت خود فرمودی راست گفتی که در از ازل
تا هیچ ماتمی از جفا نرفته که بر اهل بیت رسالت نرفته شب وروز از دست دشمنان با رنج وتعب هستند ودوام تا عصر امام همشان ابن جوزی
کرار صحابه بیل است از شقیق بلخی روایت کند که در سنه تسع واربعین ومائه با جمعی از مردمان متوجه حج شدم چون بقادسیه رسیدم جوانی زیبا
صورتی گندمگون را دیدم که جامه پشمینه در پوشیده واز قافله کناره گرفته تنها نشسته با خود گفتم این مرد از صوفیه است میخواهد که بطریق گدائی
ودریوزه از مردمان سوال کند واز روی ابرام والحاح از ایشان طعام وشراب طلبد تا آنکه خود را بمکه رساند بخدا که بروم واو را از این
توبیخ کنم چون نزدیک وی رسیدم مرا دید گفت یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم با خود گفتم که این بنده صالحست که با طو
شد با خبر در باطن من گذشته تو پس از نظر غایب شد ومن در تفحص او بودم تا از وی بحلی طلبم چون بواقصه نزول کردیم دیدم او را که نماز
میگذارد واعضای او چون بید میلرزید وآب از چشم او میراند تا از نماز برخاست او فرمودم تا بیابد با خود گفتم بروم واز سوء ظن خود
با او اعتذار نمایم واز او بحلی جویم چون نماز تمام کرد مرا دید گفت یا شقیق قال الله تعالی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی گفتم این مرد
از ابدال واوتاد است که دو مرتبه از مکنون ضمیر من خبر میدهد چون بزباله رسیدیم دیدم که بر بالای چاهی ایستاده است ورکوه در دست
دارد ومیخواهد که از آن آب کشد از دست وی بچاه افتاد سر سوی آسمان کرد وگفت انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا
اردت الطعاما یا سیدی ما لی سواک یعنی ای پروردگار من تو سیراب کننده منی چون تشنه شوم ودهنده قوت منی هرگاه میل طعام
داشته باشم ای سید ومولای من غیر از تو ملجای ندارم شقیق گوید بخدا سوگند دیدم که آب چاه بر سر چاه آمد واو رکوه
را پر آب کرد وباز وضو ساخت وچهار رکعت نماز گذارد وبعد از آن بر بالای ریگ توده رفت وقبضه ای از آن برداشت ودر رکوه انداخت واز آن
تناول فرمود تعجب من از او بیشتر شد گفتم ای بنده خدا این از فضل خدا نعمت است که تو را روزی کرده وانعام فرموده گفت یا شقیق لم تزل
نعم الله علینا ظاهرة وباطنة فاحسن ظنک بربک ای شقیق همیشه نعمتهای ظاهر وباطن حق تعالی بر ما نازل میشود پس تو ظن خود را بپروردگار
خود نیکو گردان وبعد از آن پاره ای از آن بمن داد چون از آن بیاشامیدم سویق وشکر بود بخدا که هرگز هیچ چیز لذیذتر وخوشبوتر از آن
نیاشامیده بودم واز آن سیر شدم وسیراب گشتم وتا چند روز مرا میل بشراب نبود نه بطعام وبعد از آن او را ندیدم تا بمکه رسیدم اتفاقا نیم
شبی در طواف بودم دیدم او را که در قبه میزاب بخشوع وناله نماز میگذارد وبا این هیئت در نماز بود تا صبح طالع گشت پس هفت نوبت طواف کرد
ودر گذشت من از پی او رفتم چون بمنزل خود رسید دیدم که مواشی وموالی وغلامان بسیار دارد بخلاف آنچه او را در راه دیده بودم ومردمان
بسیار او را انبوه میکردند وبر او سلام میکردند من از بعضی از ایشان پرسیدم که این چه کس است گفتند او امام زمان
موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیهما است من گفتم این نوع عجایب از مثل این کس میباید که صادر شود والله اعلم حیث یجعل رسالته
ومالک بن دینار روایت کند که سالی بحج میرفتم در وداعگاه ذوالحلیفه دیدم پیر ضعیف بر چهارپائی نحیف نشسته ومردمان ذکر را اکرام او ازدحام
میکنند که برگرد که راهی صعب است وتو بسیار ضعیف وپیری وچهارپای تو نیز در غایت ضعف است گفت من از این نوع قصد نکرده ام که از آن بر
گردم ومن نیز او را از این منع میکردم قبول نکرده همان جواب گفت چون بمیان بادیه رسیدیم دیدم از کوشش او مانده شده بود مردمان از او بیر





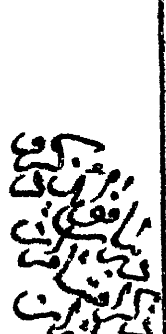
کذشتند و او را دعا کردند من خواستم که بکذرم از حدیث بخاطر من رسید که المؤمن اخ المؤمن لابیه و امّه ان جاع اطعمه و ان عاری کساه بنزد او
رفتم و سلام کفتم ای مرد هر چند کفتم با ذکر من قبول نکردی تا آنکه خود دل خود را هلاک نکردی و سر بسوی آسمان کرد و کفت الهی لا تجعل حاجتی الی
بیتک حاجتی فو عزتک و جلالک لو دخل هذا غیرک لما شکوت الا الیک با خدایا اندرون خود مرا رها کردی و بنجات خویش رسانیدی بعزت و
جلال تو سوکند که اکر اسماعیل امین غیر تو کردی من شکایت از او بغیر تو نمیکردم هنوز این سخن تمام نکرده بود که دیدم شخصی از کوشه پیدا شد و بر
ناقه نشسته و مهنه در دست کرفته نزد او آمد و ناقه را فرو خوابانید و کفت برنشین وی بر آن سوار شد و چون از پیش من برفت من کریستم و نادم
تا که بطواف مسجد چون او را ملاقات کردم کفتم بدان خدا که ترا توانگر کرد فرمود که تو کیستی کفت انا شهدة بنت مسکة بنت فضة خادمة فاطمة
الزهراء علیها السلم بعد از آن کفت این منزله ماراست بلکه از برکت و میمنت خداوند از فراست مرا چه حد اینکه خداوند الطیبات را بر من عفیف از کرده
که دیکر او نمرده اند که بعضی از عرب چون بحج میرفتند تجارت نکردندی و آنرا اثم دانستندی و چون عشر ذی الحجه در آمدی دست از بیع و شرا باز داشتندی
و جمعی از تجار از آنکه بحج آمده کفتندی الحاج لا حاج اینها از اعوان حاجیانند مکاری ایشان نه حاجیانند حق سبحانه رفع این توهم از ایشان فرموده
که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** نیست بر شما کناهی **أَنْ تَبْتَغُوا** از آنکه بجویید طلب کنید در راه حج و موسم آن **فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ** روزی از
پروردکار خود بواسطه تجارات یعنی سودا و معامله شما از فیض حج بهره نمیکرداند و بجهت آن اثم نمیشود **فَإِذَا أَفَضْتُمْ** پس چون برکردید بکثرت و انبوه
مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات میکویند **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدا را بتلبیه و تهلیل **عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** نزدیک مشعر الحرام
که موضعی مشهور است **وَاذْكُرُوهُ** و یاد کنید او را در آنجا بتلبیه و تهلیل و دعا و کویند مراد نماز عشا این است **كَمَا هَدَاكُمْ** همچنانکه راه نمود
شما را یعنی بر طریقی که شما را تعلیم مناسک حج و غیر آن و یاد کنید او را ذکری نیکو همچنانکه هدایت داد شما را هدایتی نیکو بمناسک
غیر آن چه شکر نعمت هدایت واجبست ما مصدریه است یا کافه **وَإِنْ كُنْتُمْ** و بدرستی که بودید شما **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از این هدی یا قبل از بعث
مطلوب که محمد است **لَمِنَ الضَّالِّينَ** از جمله راه نیافتکان زیرا که نادان بایمان و احکام آن و نزد بعضی از نافیه است نه مخففه و مثقله و لام
بمعنی الا کقوله تعالی وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی نبودید شما قبل از این مکر از کمراهان و جاهلان باحکام اسلام و در ذکر العرفان آورده که
تفسیر این بر موقوفست بچند امر اول آنکه حرج و اثم منتفی است در طلب ذوق در حال حج خواه اینکه تجارت باشد یا صنعتی یا مکاراة یا غیر آن
که عقل و شرع مانع آن نیست و از جابر روایتست که صادق علیه السلم فرموده که مراد بآن تبتغوا فضلا من ربکم طلب مغفرتست از او سبحانه دوم آنکه افاضه
بمعنی دفع نفس بکثرت ماخوذ از افضت الماء اذا صببته بکثرة پس افاضه مجاز است بکثرة و اصل کلام افضتم انفسکم بوده ترک ذکر مفعول آن
شده مانند دفعت من البصرة و در این دلالت بر وجوب کون بعرفه در آنکه از فرایض حج است بر آنکه او سبحانه امر با فاضه فرموده
بقوله افیضوا و این مستلزم کون است در آن و خلافی در وجوب آن نیست لقوله علیه السلم الحج عرفة و این رکن است بترک آن عمدا حج باطل میشود و وقت آن
از زوال روز نهم است تا غروب این نسبت بمختار است اما مضطر را تا بطلوع فجر مختار است و هر کاه افاضه کند قبل از غروب بعمد عود نکند
حج او صحیح است و بدنه بر او واجبست و نزد ابی حنیفه و احمد حج او صحیح است و دم بر او واجبست و شافعی را دو قولست یکی قول ابو حنیفه و دیکر
آنکه چیزی بر او نیست و مالک کفته که اکر عود نکند حج او باطل باشد مکر آنکه قبل از فجر مراجعت نماید سوم آنکه عرفات اسم این بقعه است که مجمع
[illegible] مانند اذرعات و قنسرین و حد آن از ثویه و نمره تا ذی المجاز و ثویه و عرنه و تسمیه آن بعرفات بجهت آنست که ابرهیم علی نبینا و علیه السلم
معرفت داشت ... بعد از آنکه حق وصف آن کرده بود برای او و کویند بجهت آنکه آدم و حوا علیهما السلم بیکدیکر را آنجا شناختند بعد از جمع شدن
و نیز کفته اند که جبرئیل مناسک حج را با برهیم علیه السلم میکفت و ابرهیم کفت عرفت عرفت و از منقولست از امیر المؤمنین و نزد بعضی بجهت آنست که ابرهیم
در شب هشتم ذی الحجه ذبح ولد خود را در خواب دید و در صبح آن تروی میکرد یعنی فکر میکرد که آیا آن امر از جانب حق تعالی باشد یا نه پس آن روز را روز ترویه
نام نهادند و در شب دیکر نیز این واقعه بدید چون روز شد دانست که آن از جانب حق سبحانه است و نیز کویند که آدم علیه السلم آنجا اعتراف بذنب خود کرد
و با تسمیه آن بعرفات جهت ارتفاع است و علو آن و منه عرف الدیک لارتفاعه و الاعراف منه ایضا علی قول و در انوار کفته که تنوین عرفات
و کسره در آن با آنکه غیر منصرف نیست بعلیت و تانیث بجهت آنست که این تنوین تنوین مقابله است نه تنوین تمکن و در هدایت کسره تابع رفع است بتنوین نیست این جمع
عوض جهت عدم منصرف و اینجا چنین نیست و یا مکو تیم که منصرف نیست زیرا که تانیث آن یا بجهت تای مذکوره است یا بجهت تای تانیث مقدره که با آن
کرفتن قبل از آنست علامت جمع مؤنث و یا تانیث مقدره هم چنانکه در سعاد و صحیح نیست تقدیر آن در عرفات زیرا که تاء مذکوره مانع است چه این
حکم بدل تاء تانیث است بجهت اختصاص آن بمؤنث باشد تا نیث چهارم از امور مذکوره فاذکروا الله عند المشعر الحرام است و در این دلالت بر
کون در آن هم چنانکه قول اصحاب ماست بخلاف عامه و وجوب آن بجهت آنست که ذکر ما مور به نزد مشعر مستلزم کون است در آن پس واجب باشد و آن
رکن است مانند عرفه و اکر اخلال به او کند سهوا حج او باطل نیست نزد آنکه باحدهما اخلال کند و وقت کون بمشعر از طلوع فجر تا اشراق است تا طلوع
آفتاب روز نسبت بمختار و مضطر را جایز است تا زوال و حد آن از مازمین است تا بحیاض و وادی محسر و تسمیه آن بمشعر بجهت آنست که از شعار ماخوذ است
بمعنی علامت زیرا که آن معلم عبادتست و تسمیه آن بحرام بجهت حرمت آنست و آنرا مزدلفه نیز میکویند ماخوذ از ازدلاف ای دنا و قرب چه مردم بآن نزدیک
میشوند یا ... جمع نیز میکویند بجهت اجتماع آدم و حوا در آن و بجهت استحباب جمع صلوتین در آن که عشا است و مراد بذکر اینجا مطلق
تسلیح و تحمید است و اینجا مشاکل است و واذکروه کما هدیکم ای اذکروه ذکرا حسنا کما هدیکم هدایة حسنة الی المناسک و غیرها ابو



هر یک از پیغمبران روایت کرده که چون روز عرفه باشد حق تعالی حاجیان را بیامرزد و چون شب مزدلفه باشد تجار را بیامرزد و چون روز منی باشد جمّالان
را بیامرزد و چون روز عقبه انداختن سنگ باشد بجمره عقبه سائلان را بیامرزد و هیچ کس آنجا حاضر نباشد که گوینده لا اله الا الله باشد مگر که
حق تعالی او را بیامرزد و از عبدالله بن عباس مرویست که چون حق تعالی جبرئیل را نزد ابرهیم ع فرستاد تا وی را ارکان حج بیاموخت و وجهی که اعمال او را
بجا میآورد ابلیس روز منی نزد وی آمد تا او را وسوسه کند ابرهیم ع هفت سنگ باو انداخت و با هر یکی تکبیری میگفت از آنجا پر رفت بجمره دوم نشست
هفت سنگ دیگر باو انداخت و با هر یکی تکبیری میگفت و از آنجا پرید از کرد بجمره سیم نشست ابرهیم ع آنجا نیز هفت سنگ بر او انداخت ابلیس از آنجا بگریخت
و بذو المجاز رفت ابرهیم آنجا وی را بشناخت و از او تجاوز کرد از این جهت آنجا ذو المجاز تسمیه یافت و چون بعرفات رسید آنجا نیز وی را بدید و بشناخت
این موضع را عرفات نام نهادند و چون از آنجا بمشعر رفت ابلیس نزد وی آمد تا او را وسوسه دهد از این جهت آنرا مزدلفه گفتند که بمعنی اجتماع و دنو است
از امام جعفر ع روایتست و از ابن عباس و عایشه و عطا و مجاهد و حسن و قتاده نیز مرویست که قریش و حلفای ایشان که از حمس بودند در عرفات با
مردمان وقوف نمیکردند و از آن افاضه نمیکردند و میگفتند نحن اهل حرم الله فلا نخرج منه ما از اهل حرم خدائیم از آن بیرون نرویم پس در
مزدلفه وقوف میکردند و از آنجا افاضه میکردند و تکبر و صوت ترفع کردندی بر مردمان و ننگ داشتندی از مساوات با مردمان و موقف در مشعر نیز
برای همین تکبر باز گشتندی حق تعالی ایشان را امر کرد با افاضه از عرفات و فرمود که **ثم افیضوا** ای پس باز گردید ای قریش **من حیث افاض الناس** از
آنجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفه نه از مزدلفه و ثم برای تفاوت و تباین الافاضتین است کما فی قولک احسن الی الناس ثم لا تحسن
الی غیر کریم و گویند مراد افاضه است از مزدلفه یعنی بعد از افاضه از عرفه بمزدلفه و خطاب عامست **واستغفروا الله** و طلب آمرزش
کنید از خدا بسبب آنچه از جاهلیت خود در تغییر مناسک و غیره **ان الله غفور** بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است گناهان گذشته مستغفر
ان را **رحیم** مهربان بر ایشان با آنکه افاضه نعم فرماید بر ایشان و بارفع درجات ایشان نماید و زحمات نعم فرود کنز گفته که در اینجا چند فایده
است یکی آنکه اختلافست در آنکه مراد با افاضه کدام است در این مقام بعضی برآنند که مراد افاضه است از عرفات و آنرا از امام باقر ع مرویست دوم
افاضه از مشعر یعنی این از ضحاک ع ماثور است و بنا بر این نزد بعضی مراد بناس ابرهیم است ع ای افیضوا من حیث افاض ابرهیم و تسمیه او
بناس از قبیل تسمیه او است بامة کما قال تعالی الذین قال لهم الناس که مراد نعیم بن مسعود است یا آنکه مراد بناس ابرهیمست ع و هر دو ولد او
اسحق و اسمعیل و انبیاء دیگر که بعد از ایشان بوده اند و این از ابی عبدالله ع منقولست پس بنا بر این در آیه امر بکون در عرفات اصرح
انصتم باشد و بعد از آن فرموده که اقوای قولین نزد من قول ثانی است برای آنکه حق تعالی اول ذکر افاضه کرده پس واجب باشد که این افاضه غیر اولی باشد
سیم تکثیر فایده بتغایر موضوع و نیز ثم بر حقیقت خود باشد که مهلت و ترتیب است پس افیضوا معطوف باشد بر اذکروا و مهلت از اول وقت تا آخر
او و مراد بناس بنا بر این قول نزد بعضی حمس است چنانکه حکی شد و گویند ابرهیم ع است و نزد بعضی دیگر آدم ع تا تنبیه باشد بر آنکه حج از سنن
قدیمه است و لهذا در قراءت شاذه افاض الناسی وارد شده بکسر سین بمعنی الناسی لقوله فنسی و لم نجد له عزما و گویند که اهل یمن اند یا علمای
دین که تعلیم احکام شرعیه میکنند دوم از فواید مذکوره ذکر ثم بنا بر قول اول یا جهت افاده تفاوت و تباین افاضتین است و تنبیه بر آنکه احدیهما صواب
و دیگری خطا و یا در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیره لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم ثم افیضوا من حیث افاض الناس فاذا افضتم
من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و این وجه ضعیف است و تحقیق آنست که تراخی هم چنانکه در زمان میباشد لقوله کلا سوف تعلمون
ثم کلا سوف تعلمون چه مراتب علم متفاوتست بحسب حال نفوس و بعد از علو تو پس اینجا میگوئیم مطلق افاضه مامور به اولا و ثم افاضه
است از افاضه مقیده مامور به ثانیا سیم آنکه ذکر استغفار بعد از آن تنبیه است بر آنکه ایشان در افعال حج سببی معتداست از برای استحقاق
غفران و افاضه رحمت و از سید عالم ص مرویست که الحاج والعمار وفد الله ان دعوه اجابهم و ان استغفروا غفر لهم حاجیان و معتمران وفد خدا اند
اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند بیامرزد و علی بن عبد العزیز روایت کند که سالی عدیل ابی عبید الله القاسم بن سلام
بودم در سفر حج چون بموقف رسیدیم بموضعی در رفتم که آب بود و غسل کردم و نفقه که داشتم آنجا فراموش کردم چون بقافله آمدم ابو عبید
گفت از برای حق آن و مشکوه و خرها بجز از نفقه نیاید بر گشتم چون با آن موضع رسیدم نفقه بر جای خود بود برداشتم و در حین معاودت
بقافله گاه رسید تمام انوار پر از خوک و بوزینه دیدم متحیر شدم و تعجیل تمام نمودم تا صبح بقافله رسیدم ایشان بر جای خود بودند گفت
کجا بودی من آنچه بدیدم بودم گفتم ابو عبید گفت دانی که آن چه بود گفتم نه گفت آن جمیع گناهان حاجیان و معتمران بود که اینجا گذاشته اند
و از آن پاک و پاکیزه شده معاودت نموده اند و مروی است که در جاهلیت دأب اشراف عرب آن بود که چون حج گذاردندی و از مناسک فارغ
شدندی نیز و بیک خانه کعبه با تمام مکه و یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمة برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی و گفتندی که پدر
ما مهمانان چنین کردی و شمشیر چنین زدی و قدر و نشانها چنین طعام دادی حق تعالی ردّ این معنی کرده فرمود که **فاذا قضیتم** پس چون بگذارید
بجای آرید **مناسککم** همه افعال حج و عمره خود را چه مناسک جمع منسک مضاف بضمیر پس مفید عموم باشد شامل همه مناسک حج پس
معنی آنست که چون از مناسک حج و عمره فارغ شوید **فاذکروا الله** پس یاد کنید خدا را و بثنای او مشغول شوید در همه حال **کذکرکم**
همچنانکه ذکر میکنید شما **آباءکم** پدران خود را یعنی ذکر خدا را بسیار کنید در آن منا چنانچه بید همچنانکه ذکر آبای خود میکنید در مفاخره
ملخص سخن آنست که همچنانکه پدران را یاد میکنید خدا را یاد کنید **او اشد ذکرا** این یا مجرورست معطوف بر ذکرکم ذکر بمعنی ذاکر سبیل

ابو عبید

جمع



بجا آورید و تقلید نمایند فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا یعنی خدا را یاد کنید یاد کردنی همچو یاد کردن شما پدران خود را یا بیشتر
یاد کردنی که فخر میکردید بر دیگران از آن باشد که از یاد کردن نعم او سبحانه است نعمای الٰهی او و شکر گزاری و بر وجهی که لایق او باشد و یا عطف باشد
باشد ذکر را بر انتصاب شده یعنی همچو تقدیر اینکه کذکر قوم اشد منکم ذکرا یعنی ذکر خدا کنید همچنانکه قومی که بهتر از شما فخر میکنند باشد و این
وجه ضعیف است و یا منصوب و معطوف بر آبائکم و ذکرا یعنی مذکورا یعنی ذکر کنید ذکرا مذکورا من آبائکم یعنی همچنان یاد کردن شما بیشتر و مذکور
از یاد کردن شما آبای خود را یا معطوف است بر مضمر که معنی کلام دالست بر آن و تقدیر اینکه او کونوا اشد ذکرا لله منکم لآبائکم یعنی باشید
بیشتر در ذکر خدا از ذکر شما پدران خود را و ذکر گفته کرده و اینجا چند فایده است یکی آنکه چون عنایت حق تعالی بعبید خود اشد است و در دین انچه اصلح
است بر وجه [illegible] ایشان [illegible] لطف او نسبت با ایشان بر اصلحیت که گاهی از جانب خود کشش است و گاهی از جانب عبید انچه از جانب او است بر وفق حکمت
و مصلحت بنا بر اجابت مبادا و انچه از طرف عبید است حکمت او مقتضی است که حث ایشان کند بر آن و ایشان را ارشاد کند [illegible] بر هذا پنج نوبت
تکرار امر بذکر فرموده است تا [illegible] از منشر نفیر و امکنه منیفه که را بیند و در ضمن عنایات عظیمه [illegible] تا تکثیر اجر و مثوبت
فرماید برای ایشان و این مشعر است بشدت عنایت بعبید خود و اکرم جناب اقدس او اعظم از آنست که از این معنی [illegible] یا ضرری از او منتفی کرد
دوم آنکه مراد بذکر یاد کردن بلسان است و یا قلبی لکن مقصود بالذات ذکر قلبی است و لسانی ترجمان آنست و منشا قلبی [illegible] آنکه قلب در اغلب اوقات
ماسوا است و [illegible] شواغل بدنیه و موانع طبیعیه سر منشا تکرار اذکار و تسبیح و تحمید او غیر از همین است سیم آنکه تعلیق امر بذکر بر قضای مناسک
موجب انقطاع ذکر نیست با نقطاع مناسک بلکه ذکر دایم و مستمر است بر وجهی که [illegible] نیست که [illegible] از آن غافل شود چه این لازمه مخالف
با ملت است چنانکه در اصول مقرر است و سبب تعلیق و ترتیب بقضای مناسک جهت آنست که عرب [illegible] شده بودند که بعد از فراغ از ذکر محامد آبا و
مفاخر خود کنند بنا بر آنکه گذشت پس حق تعالی ایشان را امر کرد که بعد از [illegible] در این وقت که معتاد ایشان است [illegible] که معبود ایشان است چهارم
آنکه وقوع ذکر آبا مشتهر بود آنکه غالب در تشبیه آنست که مشبه به اقوی باشد اینجا بر عکس واقع شده بجهت جری بر نسبت عادت چه اکثر مردمان ذکر خود
میکنند مکرر در [illegible] و غافل نیستند از ذکر آبای خویش چو ذکر آبا اکثر باشد از وجود ذکر حق تعالی [illegible] باشد که مشبه به واقع شود ترتیب
[illegible] و اشاره بذکر [illegible] بعضی مردمان [illegible] از ذکر خدا [illegible] و بعضی بکثر ذکر خدا در دل ایشان
خطور میکند [illegible] تمیز نماید [illegible] مراتب کثیره است فلهذا [illegible] ایشان پس بعضی [illegible]
میکنند [illegible] خواص [illegible] و بعضی [illegible] خواص [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] اغراض [illegible] مطلوب [illegible] اغراض [illegible]
[illegible] فمن الناس پس بعضی از مردمان من یقول کسی هست که میگوید ربنا آتنا ای پروردگار ما بده ما را فی الدنیا
در دنیا [illegible] و ما له و نیست مر او را فی الآخرة در آخرت من خلاق هیچ نصیبی
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم من یقول و بعضی از مردمان کسی هست که میگوید
ربنا آتنا [illegible] فی الدنیا حسنة [illegible]
وفی الآخرة حسنة [illegible]
[illegible] وقنا [illegible] عذاب النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقنا عذاب النار [illegible]
[illegible] ذکر کل [illegible] علی التفصیل [illegible] طول کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] اولئک لهم نصیب مما کسبوا [illegible]
[illegible]
[illegible] والله سریع الحساب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وحسنة [illegible]



دعای صحیح ایشانرا قومی که ما یقف احد علی باب الجبال الا بر ولا فاجر الا استجاب الله له اما البر فیستجاب له فی آخرته ودنیاه واما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه یعنی هیچکس وقوف نکند بر این کوه عرفات از بر وفاجر مگر که او سبحانه اجابت دعای او کند اما بر اجابت دعای او نماید در آخرت ودنیا هر دو واما فاجر دعای او سبحانه مستجاب کرداند در دنیا او ومراد بسریع الحساب سرعت مجازات اهل اعمال است که از احتیاج بفکر ندارد که بسبب آن علم بیدا کند بآنکه چه خبرات که بسبب آن مستحق ثواب وعقاب میشود و یا مستحق هیچکدام نمیشود و هر که محتاج فکر نباشد سریع الحساب باشد و معنی حساب کردن خدای تعالی بنده را اعلام او باشد ایشانرا مقدار استحقاق ایشان از ثواب وعقاب بر اعمال ایشان تا بدانند که آنچه با ایشان میرسد از خیر وشر بر وفق اعمال ایشان است واگر عفو فرماید ایشانرا بدانند که عدم تعذیب ایشان جهت عفو الهی است نه آنکه سزاوار عذاب نبوده اند و در مجمع مذکور است که در ان الله سریع الحساب لا لتنبیه بر آنکه حق تعالی جسم نیست و در محل و قول محتاج بآله نیست زیرا که اگر چنین میبود محال میبود که حساب خلایق کند در وقت واحد بلکه اشتغال او بحساب شخصی مانع میبود از آنکه در همان وقت بحساب کسی دیگر پردازد و دو مثالی محاسبه خلق بر اعمال ایشان در زمان طویل و مدت متمادی میبود و از امیر المؤمنین پرسیدند که چگونه حق تعالی در ان واحد حساب جمیع بندگان را فرماید فرمود همچنانکه در دنیا روزی میدهد همه ایشانرا و گویند معنی سریع الحساب سریع القبول است یعنی عطای حاجتی را که از بنده میخواهد که اجابت نماید بزودی و چه بدون از احتساب و بحساب مقداری که هر داعی مستحق آن باشد همچنانکه خلایق بر وقت تمنا یکدیگر معاطاة مینمایند یعنی ثواب عمل هیچ ایشانرا که لایق فرماید و موید این معنی است در اثر ما ثور از ابن عباس که رسول صلعم فرمود که حق سبحانه نامه عمل بنده را از دست راست او بدست ایشان دهد و گویند از سیئات شما است از آن درگذشتیم و عفو کردیم وانچه حسنات شما است از آن پذیرفتیم و ثواب آنرا اضعاف مضاعفه گردانیدیم اکرام کردیم انس بن مالک روایت کند که مردی در خدمت رسول صلعم بعیادة بیماری رفتیم واو خالی از هوش ایشان شده مانند کبوتر بچه که از او موی کنده بجود می پیچید و اضطراب میکرد رسول صلعم فرمود که ایمرد دعا نمیکردی حق خود نمیگفتی بلی دعا میکردم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت آنرا بدنیا افکن که فرطاقت در دوزخ ندارم رسول صلعم فرمود که بدعا بایست که میگفتی چرا نمیگوئی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار امر بچون این دعا کرد حق تعالی او را شفا کرامت فرمود از عبد الله بن عباس مرویست که رسول صلعم فرمود که حق سبحانه عالم را افرید فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرمود که هر گاه بنده این دعا کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار او گوید آمین آمین و هم از ابن عباس مرویست که مردی نزد رسول صلعم آمد که یا رسول الله پدرم از دنیا رفت حج ناکرده اگر من از برای او حج کنم مجزی باشد فرمود که هر گاه در ذمه او دینی بوده باشد تو ادا کنی مجزی باشد پس حج کن برای او پس آیة سزا در این باب برای او از کسی برای او رسول الله مراد او ادا حج برای پدر مجزی باشد حق تعالی این آیه فرستاد که اولئک لهم نصیب مما کسبوا و بعضی از ابن عباس مرویست که رسول صلعم مثل این فرمود که هر گاه کسی حج وصیت کند حق تعالی مهاجر برای آن نویسد یکی از آن که فرموده باشد و دیگری از آنکه وصیت نامه نوشته باشد و سیم آنکه از آن فراگرفته ججام از آنکه وصیت بجای او برده بعد از آن حکمی دیگر از احکام حج بیان میفرماید بقوله واذکروا الله و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید در ادبار صلوات فی ایام معدودات در روزهای شمرده شده یعنی عشر ذی الحجه و این قول ابن عباس است وحسن و اکثر علما و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست در اکثرا ورده که مراد بایام معدودات ایام تشریقست و آنسه روز است بعد از عید اضحی که از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است اول را یوم القر خوانند ثانی را یوم النفر ثالث را یوم النفر و تسمیه آن بایام تشریق جهة تشریق لحوم اضاحی است در آن جهت تشریق یعنی نشان کردن کوشت در آفتاب یا جهة شروق مرد وطول از سر شب بن اعرابی گفته جهة آنکه هنگام نحر نمیکنند تا آنکه آفتاب از شرق طلوع کند و یا جهة قول عرب در جاهلیت که اشرق ثبیر کیما نغیر و ثبیر جبلی که است و نغیر از اغاره ماخوذ است در این ایام در عقب پانزده نماز است مر کسی را که در منی باشد و اول آن نماز ظهر روز عید است در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد و صورت تکبیر این است الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و در بعضی تکبیر صورت آن این است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الحمد لله علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا ورزقنا من بهیمة الانعام و مقول اشهر است و در تحقیق بودن منی در لیالی تشریق در نهان از مستحب است مگر بقدر رمی جمرات ثلثه که واجبست و حرم بودن منی در لیالی تشریق و در نهار بعد و محل لازم میباید از امر بذکر در ان ایام واز قوله فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منی بیرون رود فی یومین در دو روز که آن یازدهم است و دوازدهم یعنی نفر کند در ثانی ایام تشریق بعد از رمی جمار فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر او و بعضی اعراب در جاهلیت مستعجل را آثم می گفتند و جمعی متاخر را حق تعالی فرمود که تعجیل مخیر است و هیچ گناهی نیست در آن و این شرطیه مستلزم ثبوت امتثال مستعجل از قبل او در یومین است و وجوب بودن در ثلثه بوجوب تخییر است میان یومین و ثلثة ایام بقوله تعالی ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سیم شب در منی باشد فلا اثم علیه پس بر او نیز حرجی نیست لکن روز دوم از دو حکم است یکی آنکه نفر جایز نیست او را مگر بعد از زوال سیم آنکه هر گاه آفتاب غروب کند و او در منی بود بر او واجب متحتم است که در شب سیزدهم بیتوته کند بر آنکه محل تعجیل نمانده پس هر گاه مقتضی شود او تعجیل نکرده باشد در لیله ثالثه تعجیل کند و بیتوته نکند پس تعجیل او در یومین نخواهد بود و حجه ایام این شرط هیچ ایامی از ماه آنکه این تخییر سبیل اطلاق نیست بلکه نسبت بجماعتی و در حاج نیز مطلقا نیست بلکه لمن اتقی مر کسی

ایشان

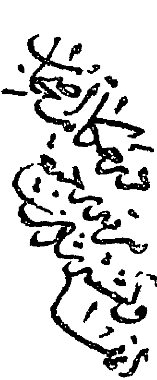
یا رسول الله

نزاع او



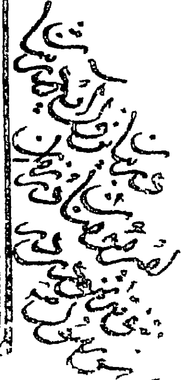
که پرهیز باید باشد از صید نسا و طیب و نزد بعضی هر ادا تقاشت از نسا و محرمات و اول مر قرنست و مفتی به اکثر پنجم انکه غیر متقی را واجبست که در
لیالی ثلثه بیتوته کند و نفر او در روز سیزدهم است و قبل از این وی را اختیار نیست ششم انکه هر که در شب سیزدهم بیتوته کند نفر نکند تا انکه بعد
از طلوع شمس رمی جمار کند هم چنین در نفر اول نفر نکند مگر بعد از رمی جمار و وقت این رمی نیز بعد از طلوع شمس است و شافعی قائل این است
و نزد ابی حنیفه نفر قبل از طلوع فجر جایز است و از امیر المؤمنین عم و ابی ذر غفاری روایتست که معنی این است هر نفر که قیام نماید از او دو
گناه او مغفور شود و از حج که کرده باشد کفاره گناه او بود و مجاهد گفته که فلا اثم علیه الی قابل یعنی گناه او را ننویسند تا سال دیگر و قومی
گفته که هر که نفر نماید از گناهان خود بیرون آید چنانکه روز زاده شده باشد و نتیجه این است که **وَاتَّقُوا اللهَ** و بترسید از خدای
تعالی در مجامع امور خود تا از عذاب و رسته شوید و بمثوبات جلیله او فایز گردید **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ** و بدانید که بتحقیق شما **إِلَيْهِ**
تُحْشَرُونَ بسوی خدا محشور خواهید شد یعنی بعد از احیا بمجازاة و مکافات خود خواهید رسید اصل حشر جمعست بعد از تفرق و در ره اند
که اخنس بن شریق ثقفی مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود و حضرت رسالت را ص از طراوت وی و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی و نزدیک مجلس شریف آن
حضرت آمد و با نیعضم متکلم شد که امده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش اراده کشم و غاشیه خدمت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام
بر دوش ظاهر و غیر افکنم و این سخنان را سوگند موکد ساخته خدا را بگواهی او برد و رسول ص از نفاق او بیخبر بود چون باز گشت و از عمارت مدینه در
گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشب بکشت حق تعالی فرمود که **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يُعْجِبُكَ** کسی
هست که در شگفت میاندازد و خوشحال میسازد ترا **قَوْلُهُ** گفتار او **فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** در مصالح زندگانی دنیا و اسباب معاش یعنی
حیثیتست که غاوض نسیان میشود بجهة عدم علم او بسبب متعجب منه و جار و مجرور متعلقاتست بیقول ای بقوله فی امور الدنیا و اسباب المعاش مراد
انستکه حلاوت و فصاحت گفتار او در امور دنیویه و تدبیر آن ترا متعجب میسازد **وَيُشْهِدُ اللهَ** و بگواهی آورد خدا را **عَلٰى مَا فِي**
قَلْبِهِ بر انچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل من موافق زبان من است **وَهُوَ** و حال انکه او **أَلَدُّ الْخِصَامِ** سختترین دشمنانست با اهل اسلام و
مبتوان بود که خصام بمعنی مصدر باشد که مخاصمت بلکه جمع خصم باشد مانند صعب و صعاب یعنی سخت دشمنان در دشمنی **وَإِذَا تَوَلّٰى** و چون
برگردد از حضرت تو و گویند معنی انستکه چون غالب شود و والی گردد **سَعٰى فِي الْأَرْضِ** بشتابد در زمین **لِيُفْسِدَ فِيهَا** تا تباهی کند
در آن **وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ** و تا بود کرد آنکه کشت زار جماعتی را بسوختن **وَالنَّسْلَ** و هلاک کند چهارپایان را و نزد بعضی معنی انستکه
بجهة شامت ظلم ان و الی حق تعالی باران را از اسمان باز گیرد و منشا هلاک حرث و نسل شود از صادق عم مرویست که مراد بحرث دین است و بنسل
اخرتست و بنسل مردمان **وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ** و خدا نمی پسندد معصیت تباه کاری را پس از غضب او حذر کنید **وَإِذَا قِيلَ لَهُ** و چون
گویند مر این منافق را **اتَّقِ اللهَ** بترس از خدای **أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ** بگیرد او را غیرت و منعت و حمیت جاهلیت **بِالْإِثْمِ** بار تکاب گناهی
که او را از آن ترسانیده باشند و بعضی گفته اند بجهة لجاج و ابن ماخوذ است از اخذته بکذا اذا حملته علیه و الزمته ایاه **فَحَسْبُهُ**
پس بسنده و کفایتست او را **جَهَنَّمُ** دوزخ در جزای کردار او و جهنم نام اتشی است مخصوص که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید
القعر در دوزخ و در اصل مرادف نار است و گویند معربست **وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ** و هر اینه بد فراشی است اتش تسبوب قسم مقدراست و
مخصوص بذم محذوف بجهة علم مخاطب بان از ابن عباس مرویست که این ایه در سریه رجیع امد انچنان بود که کفار قریش از رسول ع مکر و حیله
کردی شخصی را از مکه بمدینه فرستادند و اخبار حضرت رسالت پناه ص کردند که ما ایمان اورده ایم جمعی از علمای صحابه را با ما بفرست تا
معالم دین ما را تعلیم نمایند رسول ص از این جمع غافل حبیب بن عدی انصاری و مرثد غنوی و خالد بن بکر و عبد الله بن طارق و عاصم بن ثابت و زید
بن الدثنه را با بعضی دیگر بانجانب فرستاد و زید بن الدثنه را بر ایشان امیر ساخت ایشان روی براه نهادند و بجا فرود امدند که او را بطن النخله خوانند
و در انجا بگذشت استخوان عجوه انجا ریخته بود دانستند که راه اهل مدینه گذشته اند چه عجوه نوعی از خرماست که در غیر مدینه نمیباشد
پس بیامد قوم خود را از اخبار نمود هفتاد مرد صلاح پوشیده از عقب ایشان روانه شدند و با ایشان در سبیل اغاز مقاتله کردند و مرثد و خالد
و عبد الله را بکشتند و عاصم تیرها از جعبه فرو ریخت هفت چوبه تیر بود و هر تیری مردی را از مشرکان بکشت چون تیرش تمام کشت گفت اللهم انی
حمیت لک دینک صدر النهار فاحم لحمی اخر النهار یا رب خدایا من اول روز حمایت تو کردم پس تا اخر روز گوشت مرا از مشرکان نگاه دار مشرکان گرد
او در امدند و او را شهید کردند و خواستند که سر او را ببرند حق تعالی جمعی زنبور را فرستاد تا او را حمایت کردند و هیچ کس نتوانست که بکرد او ید
واز ایشان او را حمی الزنبور گویند چون شب در امد ابری بشتاب امد باران عظیم ببارید و سیلی در امده تن عاصم را برگرفت و ببرد و تو به قریش کان
را فرستادند تا جثه او را بجهت بردند و نیز دو پاره مشرک را کشته بود نذر کرده بود که در کاسه سر او خمر خورد پس حبیب بن عدی و زید بن الدثنه را اسیر گرفتند و بمکه بردند
بنو الحرث بن عامر حبیب را از ایشان خریدند تا عوض پدر خود قصاص کنند چه پدر ایشان را در احد کشته بود پس او را در خانه بردند و در انجا بند کردند
اهل خانه دیدند که او انگور میخورد و در آن وقت خود دانستند که آن روزی است که حق تعالی باو فرستاده القصه بنو الحرث او را بیرون از حرم بردند
تا بکشند انجا درختی بود خواستند که او را بر آن صلب کنند حبیب گفت چندان امان دهید که دو رکعت نماز بگذارم ایشان او را رخصت دادند
و چون از نماز فارغ شد گفت اگر نه آن بودی که مردمان گویند که حبیب از مرگ مترسید بیشتر گزاردمی پس گفت اللهم احصهم عددا و خذهم
عددا اناکاه او را زنده بر دار کردند و چون بر دار بر امد گفت خدایا و ترا کسی نیست که سلام من برسول تو رساند تو سلام مرا بوی برسان

متولد ام

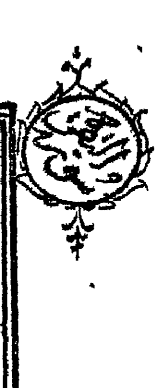


دبن ء

مشرکی بود نام وی سلامان خواست که نیزه بر سینه شریف خبیب زند خبیب گفت اتق الله از خدا بترس چون نام خدا شنید بیشتر بر عنا و طغیان افزود و نیزه بر سینه
خبیب زد چنانچه از پشتش بیرون آمد و ذلک قوله تعالی وَاِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ و در زندگی [illegible] صفوان ابن امیه نیز خبیب را بعوض
پدر صفوان که او را در بدر کشته بودند بکشد پس او را بدست یکی از موالی خود داد و گفت او را به تنعیم بر و بکش ابوسفیان آنجا حاضر بود گفت یا خبیب آیا
چنین خواهی که تو مدینه بر سیم را ستی بگوی گفت حیث گفت تو میخواستی که بجای تو محمد در دست ما اسیر بودی و تو از این خلاص بودی گفت هرگز نخواهم
هزار جان من فدای او و فدای دین او باد متمنای من آنست که هر مکاره‌ی که متوجه او شود بمن رسد ابوسفیان گفت هرگز ندیدم کسی را که اصحاب
او چنان دوست داشته باشند او را که اصحاب محمد محمد را پس غلام را گفت که این را ببر و گردن بزن غلام او را شهید کرد نام این غلام مسطاس
بود چون این خبر به رسول صلعم رسید فرمود ایهم مردان که بستاند خبیب را از درخت پایین آورند او را بهشت واجب شود زبیر گفت یا رسول
الله مقداد اسود و من توم کن تا بروم شاید که او را بیارم [illegible] پس هر دو بتنعیم رسیدند و خبیب را
بر دار دیدند و چهل مشرک را دیدند که مست و لا یعقل انجا افتاده اند اهسته اهسته پیاده شدند و خبیب را از دار پایین آوردند چهل روز از شهادت
او گذشته بود و اصلا متغیر و متبدل نگشته بود دست بر جراحت خود نهاده بود و خون از جراحت او میامد و بوی مشک از او بمشام میرسید مقداد
میرسید پس زبیر او را بر اسب خود بست و متوجه مدینه شد چون مشرکان بهوش آمدند خبیب را بر درخت ندیدند قریش را از این صورت خبر دادند
هفتاد سوار مسلح شده از پس ایشان روان شدند و چون بر نزدیک ایشان رسیدند زبیر خبیب را از اسب دور انداخت چون پایین انداخت زمین او را در حال فرو
برد او را بلیع گرد و انموضع را بلیع الارض نام نهادند انگاه زبیر اواز داد که ای قوم بر ما چه میایید من زبیرم و این مقداد اسود است و شیر بیشه شجاعتیم
اگر میخواهید سواره کارزار کنیم و اگر خواهید پیاده شویم انگه با هم مقاتله [illegible] براه خود باز گردیم انهزم شدند هر جا که خواهید بروید پس
مراجعت کردند و زبیر و مقداد بمدینه آمدند و رسول صلعم را از این اخبار نمودند منافقان چون خبر قتل خبیب و اصحاب او شنیدند گفتند چه سفاهت
کردند که خود را بدست دشمن دادند چون بدانستند که رسول صلعم از سخن ایشان در غضب شده نیز بحضرت آمدند و براه تملق و چاپلوسی در
امدند سخنها که موجب خوشحالی آن حضرت بود و مرضی خاطر عاطر او بر زبان راندند و سوگند خوردند که در دل ایشان نفاق نیست حق تعالی
این آیه فرستاد و رسول صلعم را از نفاق و کذب ایشان واقف گردانید و فرمود که تو میپنداری که سلیم القلب لین الجانب [illegible]
کس را از خوب سیرت و تصور میکنی که همه کس مثل تو باشند [illegible] مکر و نفاق و ظاهر و باطن همه یکسان باشند و حال آنکه چنین
نیست که [illegible] الظاهر و سولی السرائر و در حدیث آمده که المؤمن غرّ کریم و المنافق خبّ لئیم و در صفت منافق فرموده که شرّ الناس
ذو الوجهین یاتی هؤلاء بوجه وهؤلاء بوجه یعنی بدترین مردمان دو رویانند یکی با تو و یکی با دشمن تو و در خبر است که امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] فرمود که اقتتل الحلاف و رب الکعبة ابن عباس این را بشنید حفظ کرد و در عهد عمر در مسجد رسول صلعم این آیه
خواند ابن عباس گفت اقتتل الحلاف و رب الکعبة عمر گفت این سخن در این موضع چه معنی دارد فرمود که از ضمن این آیه خصومت
مفهوم میشود [illegible] میان دو کس شده عمر گفت چگونه فرمود بسبب آنکه چون یکی امر بمعروف و نهی از منکر کند و شخصی را گوید اتق الله از خدا
بترس و وی چون نام خدا بشنود انفه و حمیت جاهلیت او را بر آن دارد که با هواداری در شتی کند و میان ایشان خصومت و قتال واقع شود و باید
دانست که این آیه دلالت میکند ببطلان قول جبریه که حق تعالی مرید قبایح نیست زیرا که او سبحانه نفی محبت فساد کرده از خود و محبت بمعنی اراده
است زیرا که هر چه حق تعالی محبت آن داشته باشد لا محاله حق تعالی مرید آن خواهد بود و هر چه محبت آن نداشته باشد مرید آن نخواهد بود و نیز دلالت میکند
بر آنکه هر که از قبول حق تکبر کند مرتکب اعظم کبیره است و لهذا ابن مسعود فرموده که انّ من الذنوب التی لا تغفر ان یقال للرجل اتق الله فیقول
علیک نفسک یعنی از جمله گناهانی که معفو نمیشود آنست که چون شخصی را گویند اتق الله از خدا بترس او گوید که علیک نفسک تو نفس
خود را نگاه دار [illegible] و چون حق سبحانه ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق میداشتند ذکر مؤمنان
در عقب آن بیان میکند که زبان ایشان با دل یکسانست یعنی آنچه بزبان میگویند بان تصدیق میکنند پس میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ یَشْرِی و از مردمان کسی هست که میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد و یا امر بمعروف و نهی از منکر می
کند تا کشته میگردد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ بجهة طلب خشنودی خدا وَاللهُ رَؤُفٌ و خدا مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود
که در طلب رضای او جان فدا کنند یعنی ارشاد ایشان میکند بمثل این شری و تکلیف ایشان میکند بجهاد تا تعریض ثواب غزاة و شهداء نماید بر
ایشان [illegible] ابن عباس نقل کرده که این آیه در شان [illegible] امیرالمؤمنین عم نازل شده و معنی آنست که در میان مهاجر و انصار شخصی هست که جان
خود را در طلب رضای پروردگار خود بذل میکند باینوجه که نفس خود را فدای حبیب خود [illegible]
اینجا بمعنی بیع [illegible] و مراد از بیع در این مقام بذلست و غزالی که یکی از اعاظم علماء اهل سنت است در کتاب [illegible] احیاء
العلوم و در کتاب کیمیای سعادت نیز آورده که اِنَّ هٰذِهِ الْآیَةَ نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ حِینَ بَاتَ عَلَی فِرَاشِ رَسُولِ اللهِ صلعم و ثعلبی
نیز که از جمله اهل سنت است در تفسیر خود آورده است که در شب غار چون پیغمبر صلعم [illegible] علی بن ابی طالب را
بخواند [illegible] قریش اتفاق نموده اند [illegible]
بر سر من آیند و مرا هلاک کنند اکنون حکم خدا آنست که تو در مرقد من بخوابی و گلیم [illegible] خود بپوشانی تا ایشان خیال کنند که من در



خوابگاه خود خوابیده‌ام و من پیروی تو می‌کنم و خود را فدای تو می‌سازم که از شر ایشان ایمن شوم و از ایشان سالم باشم من [illegible] اولیا چون این سخن را شنید ابا
تبسم نمود و گفت مرا خبر ده که اگر من چنین کنم آیا سلامت می‌مانی تو [illegible] بذات شریف [illegible] پیغمبر فرمود که نعم یا علی اگر
تو چنین کنی از اذیت ایشان ایمن می‌شوم و من از شر ایشان رهائی می‌یابم پس حضرت امیر علیه الصلوة والسلام چون این بشارت شنید فرمود
الا اتطاب الموت یعنی یا رسول الله [illegible] سلامتی تو شاد و خوشحال شدم هیچ باک ندارم از کشتن خود جان
شیرین را فدای تو کنم چون تو سلطانی بود که بجانی [illegible] پس آن حضرت فرمود یا علی باید که تو این برد سبز را بر خود بیندازی تا چون
ایشان از دور این برد را بر تو ببینند گمان کنند که این محمد است که در خوابگاه خود خفته است و تا [illegible] نیابند
و تفتیش و تفحص نکنند [illegible] پس حضرت رسالت از منزل خود بیرون رفت امیرالمؤمنین را فرمود که چون از
مکه بیرون روم تو دو سه روز توقف کن و اعلام بر خلایق نمای که هر که را در نزد محمد امانتی هست بیاید و از من طلب نماید هر کرا بر محمد
دینی هست بیاید و از من بخواهد [illegible] امانات را باصحاب [illegible] متوجه مدینه شو با مادر خود که فاطمه بنت اسد
است و با فاطمه دختر [illegible] عبدالمطلب پسر علی مرتضی [illegible] مصطفی [illegible] قریش دانستند [illegible] که فاطمه
این سرا و منزل کردند که از حضرت [illegible] مقصود خاصل کنند پس ایشان [illegible] از هر طرف خوابگاه آن حضرت
انداختند شاه اولیا با قلت اعوان با ایشان [illegible] خود را [illegible] تسلیم نموده اصلا از خوابگاه متحرک نمی‌شد و
[illegible] اضطراب [illegible] چون صبح [illegible] شمشیرها کشیده بخانه
خوابگاه [illegible] حضرت [illegible] شمشیرها [illegible] خوابگاه
امیرالمؤمنین از جای برخواست و صیحه عظیمه بر ایشان زد و شمشیر بر ایشان حمله کرد [illegible] حمله‌ها [illegible] گریختند
و مقدم قریش در آن شب ابوجهل بود [illegible] حنظله [illegible] شجاعت [illegible] گفتند
یا علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما پیغمبر [illegible] محمد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حفظ الله
یعنی محمد [illegible] تشریف فرموده [illegible] از شر شما [illegible] پس ایشان [illegible] نومید برگشتند [illegible]
ابلیس در قتل پیغمبر کرده بودند باطل و عاطل شد [illegible] حبیب خود را از مکر ایشان نگاه داشت [illegible] و طالب
حضرت [illegible] که نوم حضرت امیرالمؤمنین در فراش سید المرسلین امر عظیم [illegible] باجماع عقلا هیچ جودی [illegible] عالیتر
[illegible] اعلی [illegible] از جود علی بن ابی طالب [illegible] والجود بالنفس
اقصی غایة الجود [illegible] و بعضی از علما [illegible] استسلام علی بن ابی طالب [illegible] توطین [illegible] نفس خود را به
قتل ابلغ و اعلی است و اتم از استسلام و انقیاد اسمعیل علی نبینا و علیه السلام خود را از برای ذبح [illegible] ابرهیم خلیل [illegible]
امید وار بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را نسبت بفرزند می‌باشد [illegible] معصوم [illegible] قتل فرزند خود
درگذرد [illegible] ابرهیم [illegible] ذبح قرة العین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] اعوان [illegible] مصطفی [illegible] کمال الطمأنینة والاطمینان والاطمئنان الموت [illegible]
[illegible] مرتبت عظیم [illegible] نفوس انسانی [illegible]
در هیچ فرد از افراد امت [illegible] شجاعتی [illegible] هیچ کس نباشد بلکه از فضیلتی است که اعلی و اسنی از این فضیلت [illegible]
[illegible] عمل علی بن ابی طالب سبب نجات سید البریه و موجب بقاء سید ابرار و حبیب پروردگار [illegible] خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر
اهل سنت است در کتاب مناقب آورده [illegible] شب غار [illegible] حضرت رسالت [illegible] خوشحال [illegible] حضرت از او پرسید که
ای جبرئیل [illegible] سبب فرح [illegible] جبرئیل گفت یا رسول الله وکیف لا اکون کذلک وقد قرت عینی بما اکرم الله
به اخاک و وصیک و ابن عمک یعنی ای محمد چگونه خوشحال نباشم و حال آنکه [illegible] برادر و پسر عم و وصی ترا اکرام عظیم نموده است پس حضرت
رسالت از جبرئیل پرسید که [illegible] اکرام [illegible] پروردگار [illegible] بنده نوازی [illegible] سبب چیست [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت که یا رسول الله باهی الله سبحانه و تعالی بعباده البارحة ملائکته و حملة عرشه حق تعالی [illegible]
شب گذشته علی بن ابی طالب [illegible] ملائکه و حمله عرش [illegible] اعلام کرد که [illegible] مطیع فرمانبر
دارم که [illegible] خود را [illegible] حبیب [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] عرض کنند [illegible]
کامل [illegible] اگر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] اعمال صالحه [illegible]
غالب [illegible] اعمال [illegible] سید [illegible] ثعلبی در تفسیر خود [illegible]
است که چون این حال از علی بن ابی طالب [illegible] ملائکه زمین و آسمان [illegible] از جمله آنها
[illegible] اسمعیل از امیرالمؤمنین [illegible] اوحی الله سبحانه الی جبرئیل و
میکائیل انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یؤثر احدکما بالحیوة فاختارا کلاهما الحیوة فاوحی الله



الیهما الا کنتما مثل علی بن ابی طالب آخیت بینه و بین محمد نبیی فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیوة اهبطا الی الارض
فاحفظاه من عدوه فهبطا الیه فجلس جبرئیل عند راسه و میکائیل عند رجلیه فقال جبرئیل بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب
یباهی الله بک الملائکة یعنی حق سبحانه وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری دادم و عمر یکی را از
دیگری دراز تر گردانیدم اکنون کدام از شما زیادتی عمر خود را بدیگری بخشید ایشان چون این سخن بشنیدند گفتند هر یک از
ایشان که زیادتی عمر خود را بدیگری ندهیم پس او سبحانه با ایشان خطاب کرد که آیا چرا چون علی بن ابی طالب نباشید که من برادری دادم
میان او و حبیب خود او نفس و حیوة خود را نثار حبیب من کرده و در فراش او با طمینان خاطر و قوت جنان قرار گرفت پس باید که شما هر دو
نزول کنید بزمین و او را از دشمن محافظت کنید پس ایشان هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق مبارک آنحضرت و میکائیل از جانب قدم
وی بجا نظر و نگهبانی او چنانکه مامور بودند قیام نمودند و جبرئیل منقبت نموده که بشارت باد ترا ای پسر ابی طالب کیست مثل تو و کرامت مرتبه تو که
حق تعالی بتو مباهات مینماید بملائکه مقربه خود و حمله عرش خطاب میکند میگوید که کجاست این چنین بنده مطیع که علی بن ابی طالب است و در
دعائیر ماثوره از ابی جعفر ع وارد شده که جبرئیل با میرالمؤمنین ع گفت که بخ بخ لک یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین خوشا
حال تو ای پسر ابی طالب که از مرتبه ملائکه مقربین سبقت کردی و محمد بن یوسف کنجی و ابن شیع مغربی که هر دو از اکابر اهل سنتند از ثعلبی و
ابن جبیر اعتراف کرده اند و اذعان براستی این حدیث نموده چنانکه در شفاء الصدور مسطور و مذکور است و این کمالی است که غیر از علی بن ابی
طالب باین موصوف نشده و سعادتیست که غیر از او کسی باین مستسعد نگشته و نزول این آیه در شان علی بن ابی طالب وقتی بود که سید عالم ص از مکه
متوجه مدینه بود مبیت علی بالفراش فضیلة کبدر له کل الکواکب تخضع و چون عنایت از حضرت الله بود و جهها او لوجه الله و جان خود را سپر
انام ص کرد لمرضات الله از اینجهت حضرت رسالت ص بفرموده حق تعالی در شان او فرمود که یا علی انت خلیفتی من بعدی و انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و انت سید فی الدنیا و الاخرة و در دعوات ابن عباس مروی است که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
واخذل من خذله و اوصیائه بفضلت که این آیه در باره مقداد اسود و حبیب و رفقای او نازل شد که زخم و جنگ در دست مکیان گرفتار شده بودند
بر بعضی که در روایت سابقه سمت تحریر یافت و عکرمه گفته که نزول آن در حق صهیب بن سنان رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا او را
بهجرت بمدینه رخصت دهند و در باره ابوذر غفاری که جمیع اموال خود را بکافران داد و از قریش یکی بخت و بعد
حضرت سید عالم ص اهل که بعضی در باره بعضی دیگر در حق کسی است که امر بمعروف و نهی از منکر میکرده و قتل
برانگیخته شد و ابن ... در حق مهاجر و انصار است و نزد حسن عام است و شامل هر مجاهد که در سبیل الله جهاد کند و باجماع اهل البیت علیهم السلام
و مقبول اکثر علما و مفسران آنست که در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته بر طریقی که گذشت و بدانکه حق سبحانه در ذکر فرق ثلثه را که بعضی
از ایشان اطاعت و انقیاد نموده و تصدیق و اعتقاد دعوی کرده فرمود که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر در منافقانند
که اظهار ایمان میکنند و ابطان کفر ادخلوا فی السلم در آئید در اسلام کافة همه یکجا یعنی همه بدل تصدیق نمائید نه بظاهر و باطن
اطاعت کنید سلم بکسر سین و فتح آن بمعنی استسلام است و طاعت و انقیاد و لهذا اطلاق آن بر صلح و اسلام هر دو میکنند کافة اسمیست موضوع
برای جمله یعنی جمله که منع اجزا میکند از تفرق و این حالست از ضمیر یا از سلم زیرا که سلم مؤنث است مانند حرب کقوله السلم تاخذ منها ما رضیت
به والحرب تکفیک من انفاسها جرع و نزد ابن عباس و سدی و ضحاک خطاب با اهل ایمانست نه با اهل نفاق و معنی آنست که ای کسانی که گرویده
اید بدل منافقت کنید و ثابت باشید در اینچه داخل شده اید از آنکه اسلام است کقوله یا ایها الذین امنوا امنوا و بعضی گفته که معنی آنست
که ای اهل ایمان همه داخل شوید در جمیع شرایع اسلام و فروعات و ترک هیچ کدام مکنید و گویند خطاب بمؤمنان اهل کتابست چون عبد الله
سلام و اصحاب او که بعد از اسلام بر دین موسی ع بتعظیم سبت میکردند و ابا از لحم ابل و البان آن میداشتند و
میگفتند یا رسول الله کتاب تورات هم کتاب خداست بگذار تا از او در نماز شب بخوانیم حق سبحانه فرمود که ای مؤمنان اهل کتاب بتمامی در آئید
در اسلام و بهمه احکام آن بگروید و از غیر آن خلط مکنید یا خطاب بهمه اهل کتابست و معنی اینکه ای کسانی که بهمه پیغمبر خود گرویده اید در
آئید در همه شرایع هذا یعنی ایمان آورید بجمیع انبیا و همه کتب ایشان ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان
یعنی از جهت وسوسه شیطان اظهار کفر مکنید یا متزلزل نشوید بعد از ایمان و در زندگانی بجهت تفرق و تفریق در اصول و فروع اسلام تابع شیطان
مشوید و بنا بر کفر و عناد و خواطر منافی در همه با سلام در آئید انه لکم بدرستیکه شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا
وظاهر العداوة که بوسواس خود خاطر شما را متزلزل و متفرق میسازد شعبی از جابر روایت کرده که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله ما
از یهود سخنان نیکو میشنویم دستوری ده تا از ایشان بنویسیم فرمود امتهوکون انتم کما تهوک الیهود و النصاری لقد جئتکم بها بیضاء
نقیة و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی یعنی متردد و متشکک میباشید چنانکه یهود و ترسایان تردد و شک کردند بدرستی
تحقیق که من آورده ام بشما ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی زنده می بود او را هیچ راهی نبود مگر پیروی من کردن فان زللتم
پس اگر بلغزید شما از دخول در اسلام و جاده شرع و احکام قرآنی من بعد ما جاءتکم البینات از پس آنکه آمد بشما آیات و حجج
بینه که شاهدند بر آنکه دین اسلام حق است و آن باعث یقین است بسهل تکلیف است از اقتدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله عقلیه و بعثت

و در بعضی نسخ

فرد المغربی

انبیا و انزال کتب و گویند شرایع یا احکام حلال و حرام است فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدا عَزِيزٌ غالب است قادر بر عقوبت مخالفان [illegible]
غالب [illegible] بر انتقام کشیدن از ایشان حَكِيمٌ محکم کار است که انتقام نکشد الا بحق و بعد از ذکر وعید تهدید میکند و میگوید هَلْ
يَنظُرُونَ آیا چشم میدارند استفهام بمعنی نفی است و لهذا بعد از آن حرف استثنا واقع شده یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند این
که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بیاید بدیشان خدا یعنی عذاب خدا یا امر او کقوله او یأتی امر
ربک و قوله فجاءهم بأسنا یا تقدیر اینست که او یأتیهم الله ببأسه که حذف فاعل به شده بجهة آنکه الله عزیز حکیم [illegible] یعنی بیارد خدا عذاب
خود را فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِّنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانکه عذاب قوم شعیب که در یوم الظلة بود و ظلل جمع ظله است [illegible]
[illegible] هر چیز است که سایه اندازد و انزال عذاب از سحاب بجهت آنست که از مظنه رحمت است پس هرگاه که عذاب از آن صادر شود افظع
و اهول باشد زیرا که صدور شر از جائیکه مظنه خیر باشد موجب مزید صعوبت خواهد بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان چه ایشان
واسطه‌اند در اتیان امر یا آورندگان عذاب [illegible] ایشان موکلند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی امر هلاک ایشان
تمام کرده و جزای هر کس باو رسد و وضع ماضی در موضع مستقبل بجهة تحقق است و تیقن وقوع آن وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا یعنی بحکم
او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها یا آنکه اوامر و نواهی و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا جاری میکنند [illegible]
فانیه باطل شود و فرمان جز حق و امر او که وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و گویند یعنی اینست که تمام کرده شد کار [illegible] اسلام و بیان همه احکام آن [illegible]
شد پس مرجع همه کارها بسوی خداست یعنی هر چه کنند از احکام شریعت جزا یابند و بمثوبات رسند و چون حق تعالی بیان شرایع کرد
و گفت مردم باز سه فرقه‌اند کافر و منافق و مؤمن و مؤمن را وعده داد و کافر و منافق را وعید نمود بعد از آن بیان میکند که ایمان
[illegible] و کفر کافر از آن نیست که در دلایل و حجج تقصیری واقع شده بلکه از نفس ایشان و فعل [illegible] ایشانست و میفرماید که سَلْ بر سر
خطاب [illegible] که صلاحیت خطاب داشته باشد و میگوید که بپرس از روی تقریع بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را كَمْ آتَيْنَاهُم چند
داده ایم پدران ایشان را مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانه روشن یعنی معجزه ظاهره همچو ید بیضا یا از آیات بینه در کتب ایشان که شاهد بود بر حق
و صواب [illegible] پیغمبران با ایشان آوردند [illegible] کم خبریه است یا استفهامیه مقرره و محل آن نصب است مفعول ثانیه یا مرفوعست بابتدائیه
[illegible] راجع بمیز است و من برای فصل [illegible] محمد [illegible] پیغمبران خود [illegible]
طریق سلوک کردند [illegible] پیغمبران [illegible] انقلاب عصا بحیه و ید بیضا و فلق دریا و طعام از من و سلوی [illegible]
[illegible] نکار [illegible] و جحود [illegible] که معنی اینست که [illegible] ایشان را حجت واضحه کرده [illegible] میکنند [illegible] وَمَن
يُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را یعنی آیت او را بعد از معرفت [illegible] اهل نعمت و
تبدیل [illegible] سبب ضلالت و ازدیاد [illegible] کرداند [illegible] تاویل آن نماید بر وجهی که زایغ باشد از حق [illegible] محمد
صلی الله علیه و آله نماید [illegible] مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است یعنی رسیده است باو و ممکن است او را معرفت از و در
[illegible] ایشان تبدیل کردند از پس آنکه تعقل آن نمودند و با آن معرفت پیدا کردند و لهذا [illegible] تقدیر [illegible] کرده‌اند
که فبدلوها و من یبدل فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست [illegible] معاقب
[illegible] انکه مرتکب [illegible] و [illegible] دنیا [illegible] و قتل و [illegible] و در آخرت [illegible]
است [illegible] و آنکه خدا [illegible] ایشان [illegible] نعم الله [illegible] و بکفر [illegible]
که بعرفون نعمة الله ثم ینکرونها از عبد الله عباس [illegible] اغنیای قریش مانند ابو جهل [illegible] مشرکان عرب [illegible] بودند
[illegible] صحابه مانند عمار و صهیب و بلال و عبد الله مسعود و امثال ایشان استهزاء و سخریه کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که محمد [illegible] میگوید [illegible] اشراف عرب [illegible]
[illegible] ایشانرا [illegible] و اکرام [illegible] سادات و اشراف اعراب [illegible] و مساکین [illegible]
[illegible] زُيِّنَ آراسته کرده شده یعنی شیطان [illegible] لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کسانی که بپوشیدند [illegible]
[illegible] الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا [illegible] در قلوب ایشان [illegible] و مغرور [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فرموده [illegible] ایشان [illegible]
تابع شهوت نفسانیه [illegible] مشغول و مغرور [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات [illegible]
است [illegible] حیات [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وَيَسْخَرُونَ [illegible] مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اقبال [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ اتَّقَوْا [illegible] ایمان [illegible]

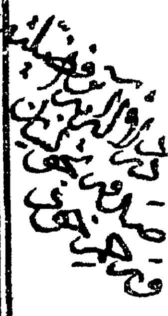


نبر ایشان بعنی مکان ایشان بالای موضع فسوس کنندگان باشد **یوم القیمة** در روز رستخیز چه مؤمنان در درجات علا باشند و کافران فرود
در درکات اسفل سجن سجین و یا باعتبار آنکه اهل ایمان در کرامت باشند و ایشان در مذلت و یا مؤمنان تطاول نمایند بر ایشان
و سخریه کنند بر ایشان هم چنانکه در دنیا بمؤمنان سخریه میکردند کقوله ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون الی قوله فالیوم
الذین آمنوا من الکفار یضحکون و ذکر قوله و الذین اتقوا بعد از قول الذین آمنوا جهت آنستکه دلالت کند بر آنکه فقرای صحابه اهل تقوی
اند و استعلای ایشان جهت اینست **و الله یرزق** و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت **من یشاء** هر که را خواهد یعنی هر که را حکمت و مصلحت
او مقتضی آن باشد که او را وسعت رزق کرامت کند **بغیر حساب** بی دخالت بیشماره و اندازه باشد پس توسیع رزق در دنیا بر سبیل استدراج
است و یا بر طریق ابتلا و در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال صالحه از مقاتل مرویستکه این در حق منافقان نازل شد مانند عبد الله بن ابی سلول
و اصحابش که بر ضعفای اصحاب تنعم کردند و سخریه نمودند و گفتند که محمد با اینها عزت اظهار کند و ما بر ایشان غلبه خواهد کرد و عطا گفته که این در
باره علما و رؤسای یهود فرود آمد که با اصحاب رسول صلعم سخریه میکردند در حق ایشان [illegible] بودند که خدای تعالی میفرماید که من اموال
بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع که از قبائل یهود بودند در زمان مسلمانان خواهم کرد ابن عباس فرموده که مراد بقوله و الله یرزق من یشاء بغیر
حساب اموال بنی نضیر و بنی قریظه است و گفته اند که مراد روزی است که در دنیا به بنده دهد و در آخرت حساب از نطلبد و نزد بعضی
این روزی مخصوص است بنعیم آخرت که بی اندازه بمؤمنان دهد و ابو القاسم طائی از امام رضا علیه التحیة و الثناء روایت کرده که از حضرت
آبای کرام خود علیهم السلام نقل فرموده که رسول خدا صلعم فرموده که هر که مؤمن یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی و تهیدستی حق سبحانه در روز قیامت
و بزار سوا گرداند در میان اهل محشر و هر که مؤمن یا مؤمنه را بهتان زند و یا در حق او چیزی گوید که در او نباشد حق سبحانه در روز قیامت او را بر
تلی از آتش بایستاند تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید مؤمن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیز نیست که حق تعالی از او دوست تر
از مؤمن تائب یا مؤمنه تائبه داشته باشد و مؤمنان را باسمان چنان شناسند که شخصی اهل و ولد خود را و در اخبار آمده که یکی از فقرای صحابه
روزی رسول خدا صلعم مرا گفت در مسجد نگاه کن تا چه کس است که در چشم تو رفیعتر مینماید گفت نگاه کردم مردی دیدم با جامه فاخر و خوش صورت دیدم
که جامهای نیکو پوشیده گفتم هذا یا رسول الله فرمود دیگر باره در آن جمع که در چشم تو حقیرتر مینماید نظر کن نگاه کردم در میان جمع شخصی مسکین
و مفلس دیدم که جامه کهنه و پاره پاره پوشیده گفتم هذا یا رسول الله فرمود که بحق آنکه [illegible] عالمی که مملو باشند از مثل این
کم مثل این مرد باشد [illegible] قدر [illegible] بعد از حق تعالی [illegible] احوال [illegible]
تسلیه [illegible] پس میفرماید که **کان الناس** بودند همه مردمان یعنی آدم و اولاد او **امة واحدة** گروهی یکانه بر یک ملت یعنی همه
متفق بودند بر مذهب حق و از زمان آدم و ادریس بود و یا بعد از طوفان با همه متفق بودند در ضلالت و کفر در زمان بعثت ادریس یا نوح یا ابراهیم
فبعث الله کلام در این تقدیر است که اختلفوا فبعث الله الیه یعنی اختلاف کردند در میان که پس برانگیخت خدا **النبیین**
پیغمبران را و حذف اختلفوا بجهت دلالت لیحکم بینهم فیما اختلفوا فیه است [illegible] مرویستکه حق سبحانه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر خلقان مبعوث
ساخته و از جمله ایشان سیصد و سیزده مرسل بودند و آنها که در قرآن مذکور شده اند بیست و هشت اند و پنج اولو العزم که نوح است و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم **مبشرین** در حالتیکه پیغمبران مژده دهندگان اند اهل طاعت را بثواب **و منذرین**
و بیم کنندگان اند ارباب معصیت را بعقاب **و انزل** و منزل گردانید **معهم الکتاب** با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین
بود و توحید کتاب جهت آنستکه اسم جنس است و مراد نه آنستکه حق تعالی با هر یک از پیغمبران کتابی فرو فرستاده که مخصوص باو بود زیرا
که اکثر ایشان صاحب کتاب نبودند بلکه اخذ شرایع خود از کتب متقدمه میکردند و قوله **بالحق** حالست از کتاب و تقدیر اینکه ملتبسا بالحق
یعنی در حالتیکه آن کتابها ملتبس بودند براستی و درستی **لیحکم** تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبران و کتابها یا هر پیغمبر مبعوث یا کتاب و حکم
کند **بین الناس** میان مردمان **فیما اختلفوا فیه** در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن یا در چیزیکه ملتبس شده
بود بر ایشان **و ما اختلف فیه** و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین **الا الذین اوتوه** مگر آنانکه داده شده بودند
کتاب منزل برای ازالت خلاف یعنی امر کتاب را منعکس گردانیدند و آنچه منزل شده بود بر ایشان بجهت ازاله اختلاف سبب استحکام آن گردانیدند
مانند یهود و نصاری که بتحریف و تبدیل آن کردند **من بعد ما جائتهم البینات** از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای
هویدا **بغیا بینهم** بجهت حسد که در میان ایشان بود یا از جهت ستمکاری بجهت حرص ایشان بر دنیا **فهدی الله** پس راه
راست نمود خدا **الذین آمنوا** آنانرا که ایمان آورده اند **لما اختلفوا فیه** مر چیزیرا که اهل خلاف اختلاف کردند در آن **من الحق**
از امر راست و درست این بیان مختلف فیه است یعنی حق تعالی مؤمنان را بحقی که مختلف فیه بود راه نمود **باذنه** بامر خود یا باراده و لطف خود یا
بعلم خود و گویند این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی روی بمغرب آوردند حق تعالی مؤمنانرا راه نمود
بسوی کعبه که وسط است و یا در تعیین افضل ایام هفته کردند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین ایام
است راه نمود و یا در روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه داشتند بعضی بروز و در ابراهیم نیز اختلاف کردند بعضی او را یهودی گفتند بعضی نصرانی
حق تعالی در این هر دو امر نیز دفع اختلاف نمود و روزه را بروز مقرر فرمود و در حق ابراهیم فرمود که ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و الله

یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هدایت می نماید بتو و بتوفیق خود **من یشاء** هر کرا می خواهد مراد کسانی اند که تفکر و تدبر می نمایند براهها که برنده است مر او را **الی صراط مستقیم**
بسوی راه راست که سالک از رفتن بآن هرگز گمراه نشود مراد طریق انبیا و اولیا است یا مراد طریق بهشت است بدون عقاب و ذکر کرده که از دو رسول
پرسیدم که حق تعالی چند کتاب بر پیغمبران خود فرستاده فرمود صد و چهار صحیفه بر آدم ع انزال فرمود و پنجاه بر شیث و سی بر نوح و ده با براهیم و تورات
بموسی و انجیل بعیسی و زبور بداود و فرقان بمحمد صلی الله علیهم اجمعین گفتم یا رسول الله در صحیفه ابراهیم چه نوشته فرمود همه امثال
و مواعظات و در تورات همه عبر و احکام شرع و از جمله آن امثله است که عجبا لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک
و عجبا لمن یری الدنیا و تقلبها کیف اطمأن الیها و صاحب مجمع در تفسیر این آیه فرموده که علما را اختلاف است در امة واحدة از ابن عباس
و احد الروایتین و از حسن و جبائی روایت کرده اند که همه ایشان متفق بودند بر کفر و در غیر ایشان متفق بر اسلام چنانکه گذشت و
در این نیز اختلاف کرده اند که اتفاق همه در زمان بر کفر بر قول اول در چه زمان بوده حسن گفته که آن ما بین آدم و نوح است و بعضی دیگر
گفته اند که بعد از زمان نوح بوده تا زمان بعثت ابراهیم و سایر پیغمبران دیگر و جمعی دیگر برآنند که نزد مبعث هر پیغمبر کافر بوده اند این
غیر صحیح است زیرا که حق تعالی دنیا را از پیغمبران امت خالی نگذاشته و مؤمنان اگر کوسند چگونه جایز باشد که همه در زمان کافر بوده اند و حال
آنکه جایز نیست که حق تعالی زمین را از حجت خالی گذارد گوئیم مقبول بود که حق منحصر بوده باشد در یک کس یا در جماعت قلیله که ممکن
نبوده باشد ایشان را اظهار دین بجهت خوف و تقیه و هیچکدام اقتدا با ایشان نکرده باشند بجهت غلبه کفار و دوم قول ثانی نیز اختلاف است
که در چه زمان بوده ابن عباس و قتاده گفته که از ما بین آدم و نوح بوده که ده قرن است و بعد از آن اختلاف کرده اند و واقدی و کلبی گفته اند
که مراد اهل سفینه نوح اند و بعضی که حضرت حق تعالی خلق را غرق کرد بوده و بعد از آن اختلاف نمودند و از ابی جعفر ع مرویست که قبل از
نوح مردمان بر فطرت اسلام بودند و متعبد نبودند بچیزی در عقول ایشان مرکوز بود و هدایت نشوند بنبوت و شریعت و بعد از آن حق تعالی
بعث پیغمبران فرمود و انزال کتب نمود و احکام شریعت را تعلیم ایشان کرد و بعد از آن بجهت تسلیه خاطر حضرت رسالت پناه و تشجیع اهل ایمان
بر ثبات نمودن بر مخالفت اهل عناد و طغیان بیان اذیت و آزار مؤمنان امم سابقه می فرماید که از کفار و مرتد کار دین ایشان رسیده منفرماید
ام حسبتم آیا می پندارید خطاب بحضرت رسالت است و سایر مؤمنان و ام منقطعه است و معنی همزه در آن برای انکار است یعنی
مپندارید شما مهاجرانی که ترک خانمان کرده اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار شده اید و متحمل مشقت و اذیت کشته اید از کفار و تنها
در دیار کفار **ان تدخلوا الجنة** آنکه در آئید به بهشت **و لما یاتکم** و حال آنکه نیامده بشما **مثل الذین خلوا من قبلکم**
حال آنکسانیکه پیش از شما گذشته اند که از غایت شدت از مثل مردمان گشته اند یعنی مانند آن محنت و اذیت نکشیده اید و مثل آن مشقت و
بلیه نچشیده اید و مراد بلایای پیغمبران و صدیقان است و متابعان ایشان و اصل لما یاتکم لم یاتکم است که ما بر آن زیاده شده و در آن معنی
توقع است و لهذا قد را در مقابل آن ذکر نموده اند و محصل آیه آنست که مپندارید که داخل بهشت شوید بی آنکه بشما رسیده باشد آنچه
و آزاری که به پیش از این به مثال زده اند از دست کفار کشیدند و قوله **مستهم البأساء** استیناف است برای بیان آن از اهل توحید
از امم سابقه یعنی رسید بایشان سختی و ناکامی در دنیا **و الضراء** و بیماری و شکستگی که رنگی و آثار آن مد که در مصائب و طوایف
پیغمبران یافتند که سبب فوت ایشان که رنگی بوده و در حدیث آمده که سختتر مردم از روی بلا انبیا است و نکته در آن ذی همّ مثل
ما او ذی نبی مؤید این قول است و گویند با سا نقیض نعما است و ضراء نقیض سرا یا بأسا شدت است و ضراء فقر و اصل که انبیا و سایر مؤمنان
شده کنند اند **و زلزلوا** و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای خود بر انگیخته شدند از انواع بلاها که بدایشان رسید **حتی**
یقول الرسول تا آنکه میگفت پیغمبر ایشان **و الذین آمنوا** و آنانکه ایمان آورده بودند **معه** با او یعنی از غایت شدت و نهایت
بلیه و مصیبت ایشان و استطالت مدت از بر هیچ که حبال صبر ایشان منقطع گشته منفق الکلمه شدند و میگفتند از روی استبطاء نصرت که **متی نصر**
الله کی باشد یا رسد یاری دادن خدا و ظفر دادن بر خصما یعنی چون طالحه ایشان طاقت شدید برسید که تحمل نیاده از آن فوق طاقت ایشان بود این کلمات
از ایشان صادر شد و حق سبحانه بجهت اسعاف مطلوب ایشان که نصرت است جواب فرموده **الا ان نصر الله قریب** مدانید که تحقیق نصرت
خدا در مؤمنان را نزدیک است و در این اشارت است بآنکه وصول برحمت عظیم حق تعالی با اعتنا و فوز بمکاره و تقرب بحق و اعراض هوا و لذات است که اندر شدید
در دنیا کما قال ع حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات از قتاده و سدی روایت کرده اند که این آیه در غزای خندق نازل شد و مسلمانان را از خوف
عظیم و مشقت بسیار و بلیه بیشمار رسید بود چنانکه او سبحانه از آن خبر میدهد که **و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر** و گفته اند که نزول آن
در غزوه احد است که شکست مسلمانان را واقع شد و بعضی کشته شدند و عبد الله بن ابی سلول اصحاب رسول را گفت شما خویشتن را در مهلکه
انداختید جان خود را بشمشیر نا چند اگر محمد رسول خدا بودی ایشان را بر او ظفر نیافتندی و اقرار او را از اسیر شدن مینا و محافظت نمودی حق سبحانه
بجهت تسلیه ایشان این آیه نازل ساخت و گفت بلا متوجه او بابت و لاست و جهت آن لازم اصحاب اجتبا محبت اینانند و ادعیه عنایا بآن طلب و نجات و خلاص آن
مجروح کرده مکعبه و صلا مانرا دهند و در دوست حقیقی تا بمبتلا ابتلا مرا فدای نجز بر ضا و تسلیم نکند در دار آخرت بمنا یتها سر خرو دوعی بیرون
نیاید کالشفیع ذهب در صندوق بوده کرده همچنین نقل کرده کرد در کتاب بعضی از خواندیم که بفرزند آدم هو خدا بر تو بگشادند شادمان بسوی حم
ابتدا انبیا و رسالت و نبوت راه نعمت و احسانی بر تو کشوده شو غمگین شو که را با تو خلاف کرده که با انبیا و رسل خود چنین را او کرده و در خبر آمده که



علینی علی نبینا وعلیه السلام وغیره داشت که در جمیع مومنان و ظهور او بود و در کمال علم و عبادت و زهادت اتفاقا و روزی در بادیه شیری وابدید
علیه السلام مناجات کرد که بار خدایا اینجا مرد مومن معارفی از من بود و منقاد و مطیع من و تو بود حکمت در این چه بود که شیر را بر او مسلط کردی تا او را
هلاک کرد خطاب آمد که خواستم تا او را منزلتی و قدری باشد در درگاه من و عمل او وی را بان منزلت نمیرساند پس وی را باین بلیه مبتلا کردم
تا او را بان منزلت رسانیدم ازینجا معلوم میشود که بلیه عین عطیه و محنت و نقمت محض نعمت و در احادیث آمده که ان لاهل البلاء
فی الجنة لدرجات فی الآخرة ما تنال بالاعمال حتی ان الرجل لیتمنی ان جسده فی الدنیا قرض بالمقاریض مما یری من حسن ثواب
الله لاهل البلاء من الموحدین یعنی مر اهل محنت و اصحاب مشقت و مصیبت را درجات بهشت عالیه و مراتبی است عالیه در عقبی که بکثرت نماز و
روزه و سایر طاعات نیکو بان نتوان رسید حتی که بنده مومن چون در آخرت منازل رفیعه اهل بلوی را اگر از اهل ایمان باشند مشاهده
کند آرزو داشته باشد که کاش تن او در دنیا بمقراض ذره ذره کردندی تا بان درجات عالیه مستسعد گشتی پس از این کلام مبین انجا
معلوم میشود که منزلهای رفیعه و منصبهای منیعه و درجهای بلند و مرتبهای ارجمند نامزد بلاکشان بادیه محنت و نامزدان وادی مشقت
کرده اند و نعم ما قیل هر بلائی را عطائی با وی بست هر کدورت را صفائی در پی است ذیر هر رنجیست گنجی معتبر خار دید چشم بگشا
گل نگر و از غیب است که شراره آتش محنت در خانهای انبیا انداخته اند و هر کدام که جاه و مرتبه و رفعت منزلت او بیشتر بوده بلا و محنت و مصیبت
او وافرتر بوده و هر که مقرب تر و بدرگاه اله نزدیکتر است بلاء مشقت او را زیاده حواله کرده اند و شتاب شعله محنت هر که صدمه آن خوشتر شناخته
اند بیشتر رهزده و عارف درگاه اله و چون بنده مقرب است بدرگاه است که هرکجا متاع خواری بیند بخریداری برخیزد و هر عطیه بلا که پیدا شود
در مشاهده رضا پیش آید و هرکجا خنجر محنت از نیام دنیا منتسب شود جان را باستقبال ازو فرستد چنانچه ثمر روح و راحت و منبع ابتهاج و مسرت
... روح الارواح آورده که عزیزی بعبادت درویشی رفت و او را دید که بانواع بلا مبتلا و باصناف محن ممتحن بسبیل تسلیه وی گفت ای درویش
در دعوای دوستی صادق نیستی هرکه بر بلای دوست صبر نکند درویش گفت غلط کردی در محبت صادق نیست هرکه در بلای دوست لذت نیابد
آری محبت صادق آنست که اگر هزار بلای گوناگون بدو متوجه شود هر زمان شوق محبتش زیاده گردد آورده اند که عمرو بن جموح نسبتا پیر شده بود
و مال بسیار داشت خواست که او دار برد جهی صدقه کند که موجب خشنودی حق تعالی شود و ثمره وصول او باشد بمنهج ابتهاج سرمدی و سرور ابدی
در عقبی از حضرت رسالت پرسید که یا رسول الله چه چیز را انفاق کنم تا منتج رضای الهی و سبب بهجت نامتناهی باشد آیه آمد که یسئلونک
ماذا ینفقون میپرسند ترا که چه چیز نفقه کنند در راه خدا قل بگوای محمد در جواب ایشان که ما انفقتم آنچه انفاق میکنید
واخراج مینمائید من خیر از مال فللوالدین پس از برای پدر و مادر واستقرار او ذخیره مال منتفع بر است چرا اگر فی الجمله ... ترتیب
سوال از خیر منکوب شد سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد زیرا که اهتمام ازان بیشتر است چه حق نفقه معتد به باشد که
در محل خود واقع شود دیگر آنکه طلب بیان مصرف در سوال عمرو بود واگرچه در آیه مذکور نشده و اقتضا فرموده در ذکر وجه انفاق بر
الخیر یکی ما انفقتم من خیر متضمن است و از جمله مصارف اهم آنست که انفاق مال کنید برای والدین والاقربین و برای خویشان
نزدیکتر والیتامی و برای بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و برای درویشان که چاره معیشت
خود ندانند وابن السبیل و راه گذریان یعنی مسافران و مهمانان وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از عمل صالح یا آنچه
نفقه میکنید از مال منتفع به با هر کس که باشد فان الله پس بدرستیکه خدایتعالی به بکنه آن خیر یکه کرده اید علیم داناست بر آن ثواب خواهد
داد بر طریق توفیه این آیه دلالت میکند بر چیزیکه فرض زکوة منافی ان باشد تا او منسوخ شده باشد از عبدالله مسعود مرویست که حضرت رسالت
صلعم فرمود که الید العلیا خیر من الید السفلی وابدا بمن تعول امک واباک واختک واخاک فادناک یعنی دست برین بهتر است از دست
زیرین و در انفاق بعیال خود ابتدا کن بمادر خود و پدر خود و خواهر خود و برادر خود و هر کسیکه را که نزدیکتر باشد بتو در خویشی بعد از ان فرمود
صدقه بر درویش اجنبی یکصدقه است و بر خویشان دو صدقه یکی بازای صدقه و دیگری بجهت صلة رحم و چون صدقه با قرب اقربا ثابت و
اوصل از که والدین را از اینجهت حق تعالی ابتدا بایشان کرد و بعد از ان بخویشان دیگر و از پیغمبر مرویست که لا صدقة و ذو رحم محتاج در کنز
العرفان آورده که چون در اصول مقرر شده که خصوص سبب مخصص عام نمیشود پس حکم این آیه مختص بعمرو بن جموح نباشد بلکه علی العموم باشد ابن
بابویه زکوة منسوخ نشده همچنانکه بعضی گفته زیرا که منافی نیست اجرای حکم او با وجوب حکم زکوة چه جایز است حمل این بر نفقه واجبه مندو
بر والدین بر این مشتمل نفقه واجبه باشد بر ایشان اعم از آنکه از زکوة باشد کما هی که از سهم غیر فقرا بود و نیز اگر سهم فقرا بود واجب النفقه
خود نمیتوانند داد بلا خلاف و بلکه از سهمهای دیگر میتوان داد مانند سهم غزاة و ابن سبیل و عاملین و غارمین و یا از مندوب و یا غیر جهت انفاق ماکول
و ملبوس برایشان صفت فقر بر قدر احتیاج و شامل نفقه مندوبه مانند اعطای بصدقات مندوبه زیاده بر قدر حاجت ایشان اعم از آنکه
از اعطا بجهت آن باشد که در تحصیل علوم و ندبه کوشند یا صرف نمایند در فعل عبادتی مانند حج سنتی و زیارات ائمه و یا مونت تزویج کنند
اگر قصد تزویج داشته باشند نیز اگر چه والدین واجب نیست اعفاف والدین و واجب نیست اعطاء مونت عیال ایشان بلکه سنت است پس
انفاق صدقه واجبه مندوبه در تحت این مندرجست اعم از آنکه از سهم ذات صدقات باشد یا واجبات نفقات و یا صلة ارحام و یا غیر از ان در
این شاه استنباط است تخصیص قرابت و بعد از ان فرموده که در این مقام سوالی ایراد کرده اند و از آنست که سوال از ما ینفقون است و جواب

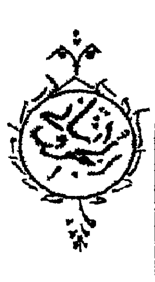




بمنفق علیهم پس مطابق نیاید که زیبا شد جواب آنستکه این از باب مغالطه است یعنی حمل کلام سائل بر غیر مطلوب او بجهت تنبیه بر آنکه آن
اولیست با و دیا آنکه سؤال ایشان از مطلق انفاق نبود بلکه از انفاق فی الحال بود که نافع باشد در آخرت و نافع و فضل سؤال عنه است نیز جواب
و احتشد بملزوم فضل کرد این انفاق نسبت بجماعه مذکوره و اینجا خبر اولیست آنرا وجه اول در مجمع و برده که مراد بوالدین است باب و ام و جد و
جده هر چند که بالا روند و مراد با قربین اقارب معطی اند و یتامی کسانیند که پدر نداشته باشند با حالت صغر و مساکین فقرا و ابن سبیل
منقطع سیر و نزد حسن مراد نفقه تطوع است بر کسی که زکوه با و نتوانند داد و ذکوت مر کسی را که اخذ زکوه او مر اجایز باشد پس این عام
است در زکوه مفروضه و تطوع و علما متفق اند با آنکه جایز نیست دفع زکوه با باب و ام و جد و جده و اولاد و اما نفقه والدین باجماع فرزند
واجبست گاهی که فقیر باشند و ذوی رحم دیگر واجب النفقه نمیشوند نزد ما و نزد شافعی و پیش حنفی واجبست و تفصیل این بمحب در کتب
مبسوطه نقر مسطور است و وجه اتصال این آیه بما قبل آنستکه ایراد اولی متضمن امر است بصبر بر جهاد در راه خدا و در این آیه بیان وجه نفقه است
در راه او و بعد از آن بیان میفرماید که جهاد مصلحت دنیا و آخرت کسی است که با آن مامور شده و میفرماید که **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** نوشته شد
یعنی فرض گشت بر شما کارزار کردن با دشمنان دین **وَهُوَ** و حال آنکه قتال **كُرْهٌ لَّكُمْ** کراهت داشته است یعنی مکروه هست مر طباع شما را و
شاقست بر نفس شما از جهت کراهت مر خدا منسوب و وجها للمبالغة صفو است که مقتضای طبع بشر آنستکه تلف مال و هلاک نفس را کاره می باشد
و کره بضم و فتح مصدر است که بجهت مبالغه معنی بر واقع شده و یا فعلی است بمعنی مفعول مانند خبز **وَعَسٰى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا** و شاید
که مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود **وَهُوَ** و حال آنکه آن چیز **خَيْرٌ لَّكُمْ** بهتر بود مر شما را یعنی جمیع آنچه بان مکلفید طبع کاره آن
است و حال آنکه مناط صلاح شما و سبب فلاح شماست و غزو از جمله آنست چه مر شما مکروه طبیعت است و حال آنکه خیر شما در آنست هم بحسب
دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم در آخرت بحسب تثبیت شهادة و نعیم مخلد و درجات علیین و خلد برین **وَعَسٰى اَنْ تُحِبُّوْا**
شَيْئًا و شاید آنکه دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع و جبلت جمیع آن چیز را که از آن منهی میشوید چه نفس او مراد دوست دارد و دور
از وی است **وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ** و حال آنکه آن بدتر است مر شما را یعنی مفضی است بهلاکت و بدی و از جمله از تخلف از جهاد که در دنیا
موجب مذلت است و غلبه اعدا و در آخرت حرمان از ثواب غزو و درجه شهدا و موجب عذاب الیم و عقاب عظیم و ذکر عسی جهت آنستکه نفس
چون متواضع شود از مرادات منعکس میگردد یعنی کاره مکروهها نمیشود **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ** و خدا میداند آنچه خیر شما در آنست **وَاَنْتُمْ**
لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید آنرا و در این دلیلست بر آنکه احکام شرع تابع مصالح راجحه است و اگرچه مکلف عالم بمصالح آن نباشد صاحب
کنز العرفان در تفسیر این آیه گفته که کره بضم کاف و فتح آن مصدر است بمعنی مکروه مانند لفظ بمعنی ملفوظ و مانند خبز بمعنی مخبوز و اگر
غیر بضم خوانیم اسم است نه مصدر و مصدران بفتح خواست و کراهت قتال از جهت آنستکه بر خلاف طبع است و لهذا فاعل آن مستحق ثواب میشود و حدیث
حفت الجنة بالمکاره از این باب است و شبهه نیست که نسبت شارع بمکلف مانند نسبت طبیب است بمریض هم چنانکه طبیب آنچه بمریض امر میکند
مکروه طبیعت او است و آنچه او را از آن نهی میکند محبوب او هم چنین است حال شارع نسبت بنفس مکلف و لهذا تعلیل آن فرموده بقوله والله
یعلم وانتم لا تعلمون و چون این معلوم گشت پس بدانکه در این آیه هر چند حکم آنست که قتال واجب علی الکفایه است بجهت آنکه ضد این از ذمه
از وجوب آن علی الاعیان و بجهت اجماع صحابه و بعضی هم و بجهت انتفاء سبب و نزد بعضی واجب علی الاعیان است لقوله من
مات و لم یغز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من نفاق و این حدیث دلالت بر مطلوب ایشان نمیکند و آنکه واجب علی الکفایه است
که واجب علی الاعیان میشود بحسب احوال مقتضیات و این با تعصب کسانیست که قائم بقتال اند از کفایه و یا بتعیین صاحب الامر غیر ایشانرا
آنکه بعضی بر آنند که وجوب قتال مختص است بصحابه بجهت توجه خطاب با ایشان و این باطل است بجهت عموم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا الی
قوله و جاهدوا او لقوله حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة و بجهت اجماع جهاد اما آنکه خیریت در جهاد ظاهر است اما در عاجل غنیمت است و لذت
ظفر و عزت و غلبه و اما در آخرت ثواب است و فوز بمنال شهدا و در ترک آن اضداد آنستکه فقر است و ذل و خذلان زود فایت و درکات اشقیا و در تفسیر شیخ
ابو الفتوح مذکور است که از ابن عباس منقول است که گفت روزی در ردیف رسول خدا بودم فرمود که یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان کان علی
خلاف هواک ای راضی باش از خدا با آنچه بر تو قضا کرده و اگرچه خلاف هوای تو بود گفتم معنی را آنچه ستم در کتاب خود ذکر فرموده گفتم کجاست
یا رسول الله فرمود که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم الی آخر ما ذکرنا از بعض صحابه روایتست که ثلاث من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله
فلا تکفره بذنب و لا تخرجه من الاسلام والجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل والایمان
بالاقدار یعنی سه چیزند که از اصل ایمانند یکی باز ایستادن از ایذای کسی که گوینده لا اله الا الله باشد پس بجهت گناهی کافر او مساز و مبادر شود
او را کافر مگوی و بعلت گناه که کند از اسلام بیرون مکن دوم حکم جهاد جاریست از آنگاه که حق سبحانه مرا برسالت مبعوث کرد تا آنچه تا با آخر امت
که آخر امت من باشد دجال را کارزار کنند هر که جور و عدل را جها را باطل نسازد سیم ایمان داشتن بقضا و قدر و باز راضی شدن که الرضاء بقضاء
الله باب الله الاعظم آورده اند که رسول صلعم در جمادی الاخر قبل از واقعه بدر بدو ماه پسر عمه خود را عبد الله بن جحش بر هشت مرد از
مهاجر امیر کرد و از جمله ایشان عامر بن ربیعه و واقد بن عبد الله و سعد وقاص و عتبه بن غزوان و عکاشه بودند و نامه نوشت و باو داد
و گفت سر علی اسم الله برو بر نام خدا و این نامه را مکشا تا آنکه دو منزل راه مکه دو منزل از مدینه جدا شوی پس سر آنرا مکشای و آنچه در آن نوشته



عمل کن و اگر بعضی از اصحاب تو از آنجا آمدن کراهت داشته باشند ایشان را اکراه مکن عبد الله نامه را بستد و چون دو منزل قطع مسافت نمود
سر نامه را باز کشود و در آنجا نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد یا عبد الله باید که با اصحاب خود ببطن نخله روی و آنجا فرود آئی و مراد
کاروان قریش نگاه داری و ایشان را قتل و اسر کرده غنیمت ایشان را بمدینه آوری چون نامه مطالعه کرد گفت سمعاً و طاعةً اصحاب خود را از
این قضیه واقف گردانید و گفت شما را برآمدن اکراه نمیکنم هر که از شما آرزوی شهادت یا غنیمت دارد موافقت نماید و هر که اراده آن نکند
باز گردد ایشان گفتند انا سمیع مطیع امر خدا و رسول اوییم پس متوجه آن صوب شدند و در اثنای راه سعد وقاص و عتبة بن غزوان را
شتر گم شد متوجه طلب شتر شدند تا طلب شتر روند ایشان را گذاشته دیگران با شش کس دیگر ببطن نخله آمد که میان مکه و طایف است و در آنجا
فرود آمد و نگاه کرد کاروان قریش از طایف میآمدند و عمرو بن حضرمی و حکم بن کیسان و عثمان بن عبد الله بن مغیره و نوفل
عبد الله در میان ایشان بودند چون اصحاب رسول صلعم را دیدند بترسیدند عبد الله بن جحش با اصحاب خود گفت که کاروان از شما ترسان شده اند
یکی از شما سر بتراشید تا تصور ایشان این باشد که شما معتمرید و ایمن شوند عکاشه از میان ایشان سر بتراشید چون کاروانیان
او را دیدند گفتند ایشان عمره آورده اند و از زیارت بیت الله آمده اند از ایشان مترسید و چون ایمن شدند واقد بن عبد الله تیمی ناگاه تیری بر عمرو
حضرمی انداخت و او را بکشت و اول کشته از مشرکان که در اسلام کشته شد او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اول اسیران در اسلام ایشان بودند
و نوفل از دست ایشان بجست و اتفاقاً آن روز غره رجب بود و مظنه ایشان آن بود که سلخ جمادی الاخر باشد چون نماز شام آن روز هلال رجب بنظر
ایشان درآمد و ملتبس در حیرت افتادند ظن ایشان غیر از جهاز رفته اگر چه آن روز سلخ جمادی الاخر بوده القصه کاروان را بر آوردند و بمدینه آمدند
قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام کرده و اهل اسلام را تعییر و سرزنش کردند که صاحب شما ماه حرام را حلال کرد و مخوف فتنه انگیز
ماه حرام شد و این خبر برسول صلعم رسید عبد الله جحش را گفت من ترا نفرموده بودم که در ماه حرام قتال مکن و کس را مکش و کاروان را اسیر مکن عبد
الله گفت یا رسول الله مظنه ما آن بود که آن روز سلخ جمادی الاخر باشد بعد از قتل و اسر ظن ما غالب شد با آنکه غره رجب بوده پس آن حضرت اسیران
و غنیمت را رد کرد و در آن تصرف نفرمود و اصحاب سریه نیز از این صورت نادم گشتند و بسبیل تضرع نزد رسول صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله ما
توبه کردیم از آنچه بعمل آمد تا حق سبحانه آیتی فرستد که مشعر باشد بر قبول توبه ما و در اثنای این حال اکابر قریش کتابتی نزد یهود فرستادند
بر سبیل تشنیع بنکته سؤال کردند از قتال در ماه حرام حق سبحانه این آیه فرستاد که یسئلونک میپرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه
حرام قتال فیه مقاتله کردن در آن این بدل اشتمال است از قول او الشهر الحرام گویند که سائلان اهل اسلام بوده اند که بجهت تالم از جریمه
که در میان ایشان واقع شده بود استفتا کردند از قتال در ماه حرام حق سبحانه فرمود که ای محمد قل قتال فیه کبیر بگو که جنگ کردن
در ماه حرام گناه بزرگ است و انوار گفته که همو در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود و اکثر آن را به آیة السیف منسوخ گفته اند یعنی قوله
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این نسخ خاص بعام است نزد علما منسوخ نیست و لیکن منع دلالت آیت بر حرمت قتال در ماه حرام
مطلقا قتال فیه نکره است در حیز مثبت پس بر عموم نباشد اجماع امامیه نیز آن است که تحریم آن منسوخ نشده و تحقیق این نقل از
کلام صاحب کنز العرفان معلوم خواهد شد قوله وصد عطف است بر قتال یعنی بگو که باز داشتن مردمان عن سبیل الله از راه
خدا که اسلام است و آن خیریکه موصل عباد است بخدا از طاعات و کفر به و نا گرویدن بخدا و المسجد الحرام و باز داشتن مردمان
از مسجد الحرام این سخن بر تقدیر مضاف است ای وصد المسجد الحرام کقول ابن داود اکل امرئ تحسبین امرأ و نار توقد باللیل
نارا و مسجد نیست عطف او بر سبیل الله زیرا که عطف قوله و کفر به بر وصد مانع است چه معهود نیست که شیء را عطف کنند بر موصول
و بعد از آن شیء دیگر را بعد از او عطف کنند بر صله او و اما صاحب کشاف تجویز این کرده حیث قال و المسجد الحرام عطف علی سبیل الله و نیز
عطف بر ها به متصور نیست زیرا که عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار جایز نیست و اخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر
و اصحاب او منه از مسجد و مراد مکه است که بر مسجد مشتمل است اکبر عند الله خبر امور اربعه مذکوره است یعنی اینها چیز که مذکور شد
بزرگتر است نزد خدا از قتل حضرمی و اسیر کردن پس آنچه از سریه واقع شده بر سبیل خطا بوده و از روی ظن اینکه آن روز سلخ جمادی الاخر بوده نه آنکه
با علم بغره رجب قتل و اسر سبی شده باشد و بجهت این حق تعالی از این عفو فرمود و مواخذه ننساخت ایشان را بتقصیری که از ایشان واقع شد
در باب تجسس و تحقیق اینکه آن روز از ماه حرام بوده یا نه حاصل که اکبر خبر اینها از بعیر معدوده است که از کبار قریش است و زبده معنی آنکه این
جنایتها که صد است از اسلام و کفر و منع مردمان از مسجد الحرام و اخراج اهل او از آن که از قریش صادر شده بزرگتر است نزد خدا از قتل
که از سریه صادر شده و اکبر را احد و جمع و مذکر و مونث مساوی است و الفتنة و شرک بخدا یا آنچه کفار قریش مرتکب آن میشوند
از اخراج اشراک اکبر من القتل بزرگتر است از قتل حضرمی که از سریه بخطا واقع شده نه بعمد و افظع و اشنع از آن و لا یزالون و
همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یقاتلونکم کارزار کنند با شما ای مومنان حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم
از دین شما که اسلام است این اخبار است از دوام عداوه کفار بمومنان و عدم انفکاک ایشان از آن تا آنکه اهل ایمان را از دین اسلام باز دارند
حتی از برای تعلیل جمله شرطیه که بعد از او واقع شده کقولک اعبد الله حتی ادخل الجنة یعنی همیشه مقاتله کنند با مومنان تا آنکه ارتداد
ایشان نمایند از ایمان ان استطاعوا اگر توانند و قادر باشند بر آن ذکر این شرطیه بجهت استبعاد استطاعت مومنان است و ایمان



بانکه کفار اهل اسلام را از دین اسلام بر گردانند پس بجهة مبالغه اکتفا باستبعاد نکرده تهدید اهل اسلام مینمایند از ارتداد و منفر میسازند
که وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد
یعنی بر ردة باقی باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای نافع ایشان یعنی ثوابی بران مترتب
نشود فِي الدُّنْيَا در دنیا زیرا که بجهة بطلان آنها تحصیل ثمره نباشد و فوائد دنیوی که بر اسلام مترتب میشود چه ایشان را امان نماند و
استحقاق مال و زن و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ و نیز در آخرت بجهة آنکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ
النَّارِ یلازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان اند که در آتش جاوید باشند که مانند سایر کفره مراد از احباط و ابطال آن
وقوع است بر خلاف وجهی که فاعل آن بدان مستحق ثواب بشود نه آنکه ایشان مستحق ثواب شده باشند بدان اعمال و حق سبحانه حبط آن کند تا آنکه
دلیل قائم شده بر آنکه احباط برینوجه جایز نیست چه بنگرند اداء فرع قصد و نیت و اعتقاد است و از مرتد قاصد و عدم رسوخ ایمان و ذان که
مستلزم نفاقست پس اعمال صادره از مخفیه چنین بر وجه استحقاق ثواب نباشد چه ترتب ثواب بر اعمال صالحه متفرع است بر صحة اعتقاد و درستی
آن و گویند که حبط عمل اهل ارتداد برینوجه است که حق سبحانه بعد از ارتداد ایشان که نزد بعضی بر نفاقست صلاح کرده اند تا آنچه بران لمح کرده
باشند قبل از ظهور ارتداد و نفاق بدیشان بدل کرده است بعد از ظهور آن و مذهب صحیح آنستکه مؤمن مرتد نشود زیرا که این مستلزم اجتماع ضدین است
در آخرت که دخول بهشت باشد برای ایمان سابق و دخول دوزخ بجهة کفر لاحق و این بوجهی سبب حبط باطلست پس مؤمن مرتد نگردد و مراد با حباط نفی
قبول از عمل باشد چه از بجهة خلاص نبوده زیرا که فاعل از منافق بوده و صاحب کنز الدقائق از بعضی از بنیاد اعراب سبب نزول این آیه بطریق توفیق که
فرموده که از ابن عباس مرویست که چون آیه نازل شد حضرت رسالت مآب اخذ غنائم مذکوره کرده و اخراج خمس آن فرموده و این اول خمس غنیمتی
بود در اسلام و بعد اخراج خمس باقی غنائم را در میان اهل سریه مذکوره قسمت فرمود و در این آیه دلالت است بر اخراج خمس از اصل غنیمت و از طبری نقل
کرده که پیغمبر ادای دیه حضرمی نمود بر ولی او و حکم بن کیسان ایمان آورد و در مدینه ماند تا در بیر معونه شهید شد و
عثمان بن عبد الله بمکه رفته کافر مرد و بعد از نزول آیه که در آیه مذکوره حکم آنست که قتال در شهر حرام قل قتال فیه کبیر یعنی
ذنب کبیر لکن نزد او محاربه این حکم علی الاطلاق منسوخ نیست بلکه تحریم آن نسبت بکسی است که ملاحظه حرمت شهر نماید یعنی معتقد آن باشد تا آنکه ابتدا
بقتال نکند اما از کسی که حرمت آن را منظور ندارد تا آنکه ملاحظه حرمت آن نکند و ابتدا بقتال کند جائز است قتال او و همچنان در این قتال اعتقاد ورزیده
در اثبات مفید عموم منسوخ است چنانکه گذشت و اکثر بر آنند که قتال در حرام است مطلقا و بعد از آن منسوخ شده و نزد بعضی تحریم باقیست و منسوخ نشده
دوم آنکه چون مشرکان زبان اعتراض بر سر واقعه کشته بودند با نجا رسیده واقع شده حق سبحانه امر کرد بمقابله ایشان با عظم هر چند قصد
و از صد ایشان بوده از سبیل الله و کافر شدن از سبحانه و اخراج رسول و اتباع او از مسجد الحرام و صد ایشان از حضرت ام
از اعظم است در حق خدا از قتل شخص مذکور سیوم آنکه حق سبحانه فرموده اصرار اهل کفر را بر عداوت مسلمانان و استمرار ایشان بر عداوت
تا آنکه اهل ایمان را از ایمان باز گردانند و حتی برای تعلیل است ان استطاعوا استبعاد استطاعت ایشانست چنانکه گذشت چهارم چون ذکر
ارتداد نمود مسطرا حکم او فرموده بقوله ومن یرتدد و اختلافست در آنکه مجرد ردة محبط عمل است یا با موت بران ابو حنیفه بقول اول است و شافعی
بر ثانی و این مذهب اصحاب ما است خواه آنکه ارتداد از فطرت باشد یا نه چه موافاة بایمان شرط است در استحقاق ثواب نزد ایشان پنجم آنکه اهل
سریه چون از فعل خود نادم شدند و از آن توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که اگر چه ایشان از اثم خلاص شدند بسبب توبه اما ایشان را
اجری نخواهد بود از جهاد حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از اوطان خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدا یعنی عبدالله بن جحش و یاران او
أُولَٰئِكَ آن گروه يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشایش خدا را که ایمان آوردند تکرار موصول جهت تعظیم هجرت و
جهاد است فکان هر دو مستقل اند در تحقیق رجا و در ذکر رجا اشعار است بر آنکه بنده اعتماد کلی بر عمل خود نکند و از علت تامه رحمت الهی نداند
بلکه دایم رجای او منوط بعفو باشد و وجهی دیگر در ذکر رجا آنستکه مراد از امید وار باشند از فضل الهی در غفران معاصی خود که توبه
نا از نبوده باشد و این وجه او جه نیست بلکه صحیح آن است چه حمل قول کاهی صحیحست که جایز باشد که مومن کافر گردد بعد از ایمان و در زمان
مستقبل کبیره کند که حبط ثواب ایمان او نماید این موافق مذهب ما نیست و حسن که منشأ آن مراد از اسباب رجاست و طمع بر مومنان زیرا که رجا بر رحمت خدا
از ارکان ایمانست و یاس از رحمت او کفر کما قال لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون و امن از عذاب او مقتضی خسران کقوله فلا يأمن مكر
الله الا القوم الخاسرون پس بر مومن واجبست که از رحمت او مایوس نشود و از عقوبت او امن نگردد در تداریست قوله نعم خیرا الاحزم و رجا
رحمته و قوله یدعون ربهم خوفا و طمعا و این آیه دلالت میکند بر آنکه هر که مصر باشد بر کبیره راجی رحمت حق سبحانه نباشد جز اهل نهو غیر صحیح
نزد اکثر و دیگر آنکه نزد ما جایز است اجتماع ایمان و هجرت و جهاد با ارتکاب کبیره پس کسی که متصف باشد با ان نزد ما بلکه هم آن
امید وار خواهد بود بر رحمة الهی و مغفرت نا متناهی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده مومنانست از آنچه از ایشان صادر شده از خطا و قلت
احتیاط در ملاحظه ماه حرام رَحِيمٌ مهربان بر ایشان باجزال ثواب و جزا خلاصه کلام در این مقام آنستکه چون بنده بمسند ما
کرد مستقل نماز بر طاعت الهی اقامت خواهد نمود تا آنکه از آن منتقل خواهد شد معصیت پس از حسن عاقبت خوش خبر خواهد داشت

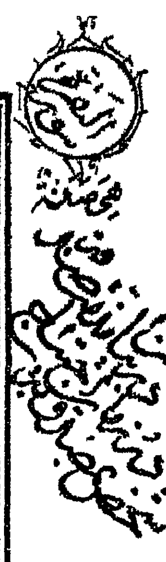
فتح او بنا بر آن باشد که دنیا او را خوف هم قرین بود و بدانکه رجب را ماه حرام گویند جهت آنکه قتال در او حرام است و ماه منصل الاسنة نیز
گویند زیرا که عرب در این ماه سنانها از نیزها بکشیدندی و تسمیه آن برجب جهت آنست که اشتقاق آن از ترجیب است بمعنی عظمت چون عرب تعظیم
حرمت این ماه کردندی از اینجهت باسم رجب مسمی شد و بجهت مبالغت در تعظیم حرمت او را رجب المرجب میگویند و اصم نیز گویند جهت آنکه در او وقعقعه سلاح
نشنوندی و اصب نیز خوانند بنا بر آنکه حق تعالی در این ماه رحمت خود را بر بندگان زیاده از دیگر زمانها فرو ریزد و صب بمعنی ریختن است و آورده اند که چون آیه نازل
شد عبد الله بن جحش نامه نوشت بمسلمانان اهل مکه و در آن درج کرد که اگر مشرکان شما را تعییر کنند با آنچه از ما صادر شد شما نیز ایشان را سرزنش
کنید بکفر و منع رسول و اخراج او از مکه و بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن
الخمر والمیسر از تعاطی خمر و قمار یعنی از تناول خمر و مباشرت قمار و آورده اند که جمعی از اصحاب بنزد رسول صلعم آمده گفتند یا رسول الله افتنا
فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است حق تعالی فرمود قل
بگو ای محمد فیهما اثم کبیر در این هر دو گناهی بزرگ است چه هر دو مؤدی اند بارتکاب امور و ارتکاب محظور و منافع للناس منفعتها
مردم را منافع خمر آنست چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت و دفع فضلات و تا خلقی چون تواضع متکبر و
سخاوت ممسکان و جرأت بد دلان یا منافع چون سود فراوان در بیع و شرای او و فوایدیکه میسر کسب مال است بی رنج و تعب بسیار و طرب و التذاذ و توسعه بر
درویشان و جز آن رسم جاهلیت آن بود که بر مساکین قسمت میکرده اند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیر در اشتغال بآنهاست و منافع للناس در ترک
آنها واثمهما و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگتر است از نفع آنها یعنی مفاسدی که از آنها ناشی میگردد اعظم است از منافعی که
متوقع است از آنها و لهذا محرم گشته چه مفسده چون راجح شود بر مصلحت مقتضی تحریم تواند بود یا مراد باثم عقوبات الهی است که معدّ است در دوزخ از
برای شاربان خمر چنانکه تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و خمر و اصل الخمر مصدر خمره است بمعنی ستره و تسمیه عصیر عنب و تمر چون غلیان و اشتداد بخمر
جهت آنست که ستر عقل میکند هم چنانکه تسمیه آن بسکر جهت اسکار است یعنی حجر و منع عقل میکند از دو تا فتن و قلیل و کثیر از خمر و غیر آن از سایر مسکرات
حرام است باجماع امامیه و لکن شافعی از بعضی است و جماعه از ذلک و ابو حنیفه بر آنست که نقیع زبیب و تمر چون مطبوخ شود تا آنکه ثلثان آن برود
ما دون مسکر آن حلال است و خلاف این است و از حضرت رسالت صلعم مرویست که کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام و منه ... است
چون موعد تسمیه قمار بازی بمیسر آنست که از آن اخذ مال غیر است بیسر و یا موجب سلب مال با غرامت و بدانکه مذهب امامیه آنست که قمار محرم بوده در جمیع
شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین است جمیع مسکرات و اخبار متواتره و احادیث صحیحه در این باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
منقول است اما اکثر مفسران گفته اند که چهار آیه در خمر نازل شده یکی آنکه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا و شراب
از آن حلال بوده جمعی از اصحاب چون عمر و معاذ و نفری از صحابه گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال حق
تعالی این آیه نازل ساخت که فیهما اثم کبیر و منافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما بعد از نزول این آیه جمعی نظر باثم از کرده ارتکاب آن نمودند
روزی عبد الله بن عوف طرح ضیافتی افکند چون از طعام خوردن فارغ شدند خمر در میان آوردند و چون از نماز شام مست گشتند یکی را امام
خود ساختند و با او اقتدا کردند وی بعد از فاتحه شروع در قل یا ایها الکافرون کرده جمیع حروف نفی را حذف نمود بر اینوجه که اعبد ما تعبدون
وانتم عابدون ما اعبد وانا عابد ما عبدتم وانتم عابدون ما اعبد چون این صورت واقع شد حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا
لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون بعد از آن اکثر اصحاب دست از خمر باز داشتند گفتند چیزیکه از نماز ما را باز دارد و
موجب اثم باشد نخوردن آن اولی است پس اندکی از ایشان بخوردن آن قیام مینمودند در خارج وقت صلوة روزی عتبان بن مالک قومی را ضیافت
کرد که از جمله ایشان سعد ابی وقاص بود و خمر در میان آورده نوشیدند و مست شدند و زبان با فتخار خود کشودند و در اثنای انشاد شعر نمودند و
سعد شعری خواند که متضمن هجا انصار بود انصاری در آن مجلس حاضر بود سعد را بزد و سر او را بشکست سعد شکایت او را برسول صلعم عرض داشت
عمر گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیه نازل شد که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس الی قوله فهل انتم منتهون عمر گفت انتهینا
یا رب و در تفسیر اهل بیت از امام زین العابدین علیه السلام روایتکرده که امیر المؤمنین ع فرمود که شترے داشتم و شترے دیگر رسول خدا صلعم مرا داده بود از غنیمت
را بجهاز کرفتم تا بر هم و باده هیزم بیارم و هر دو شتر را بر در سرای مردی از انصار بستم و برفتم تا ولیمه زفاف ترتیب کنم باز آمدم چون باز گشتم شتران دیدم
کشته و شکم ایشان پاره پاره شده و کوهان ایشان بریده منظر از آن متعجب شده سخت ملول گشتم تا آنکه نزدیک بود که آب از چشم من روان گردد گفتم این عمل
که را باشد گفتند حمزه اینجا رسید با جمعی از انصار و کنیزی فاحشه در میان ایشان میخواند مضمونش آنکه شتر بکش و ما را کباب ده حمزه چون بشنید
شتر را بکشت امیر المؤمنین ع فرمود که شکایت حمزه را برسول صلعم عرض کردم حضرت رسالت با من تشریف برد و بر خواست و در آنجا شد من بر اثر او بیامدم
تا بدان خانه رفت که حمزه با اصحاب خود آنجا بود حمزه را گفت چرا چنین کردی جواب گفت شما بنده پدران من بوده اید رسول صلعم بر کشت فرمود ای
علی عم امیر شتر تو بر من است حمزه روز دیگر از این معنی نادم گشته نزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله توبه کردم رسول صلعم فرمود من برای تو از
خدا استغفار کنم تا ترا بیامرزد و این قصه قبل از نزول آیه خمر بود پس از این معلوم میشود که خمر قبل از آن نیز حرام بوده و نزول آیه دفعه بعد دفعه
از برای تاکید تحریم آن بوده چنانکه قول بعضی دیگر از مفسرین است و اجماع جمیع صحابه و حسن بصری گفته که قل فیهما اثم کبیر دلیل است بر تحریم خمر
و جمعی دیگر بر آنند که آیه لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری دلالت میکند بر جواز شرب خمر در غیر نماز و آیه انما الخمر تا آخر از برای تاکید تحریم است منه



از براى اصل جهد از آن و از ابى عبد الله عم مرويست كه مردى از اهل شام خدمت نزد عبد الله عمر آمده او را گفت يابن عمر مرا خبر ده از انچه در باب خمر
مسكر شنيدهٔ گفت از رسول صم شنيدم كه فرمود كه والذى بعثنى بالحق نبيا سوگند بخداى كه مرا بحق فرستاده كه هر كس كه او يك شربت از شراب مسكر بخورد
چهل روز حق سبحانه نماز او را قبول نكند و اما اگر توبه كند مقبول باشد و اگر سه شربت بخورد صد و بيست شبانروز نماز مقبول نباشد و واجب
شود بر خداى اگر او را در عين الخبال بچشاند گفتند يا رسول الله و عين الخبال چيست گفت چوئى در دوزخ است كه از شكمهاى زنان زانيه جارى
او در وادى باشد از دوزخ كه وسعت آن از مشرق تا مغرب و بوى و امواج بدو آتش دوزخ او را تا بالا و پائين انداده و بعد از آن رسول صم فرمود كه
اعداى شكم را بنا شيد مخلوق فرسناكه شارب الخمر در قيامت سياه روى و ازرق چشم باشد لبهاى او در هر دو جانب افتاده و آب از دهنش روان بود و همه خلايق
چون ببينند او را نكرها زو متنفر كردند و چون خواهد تشنه شود در قبر تشنه باشد و در قيامت تشنه محشور شود و هزار سال انا ... كه اعطش
و بعد از هزار سال او را آبى دهند از دوزخ چون نزديك لب رسانند و پوست بريان شود و دندانهاى او در دهن افتد و چشمهاى او
بيرون آيد و چون آب خورد هر چه در شكم باشد از الات و احشا همه فرو افتد و از امير المؤمنين عم مرويست كه فرمود لو وقعت قطرة من خمر فى بئر
فبنيت مناره فى مكانها لم اؤذن عليها ولو وقعت فى بحر ثم جف ونبت فيه الكلأ لم ارعه يعنى اگر قطره خمر در چاهى افتد در آن موضع مناره بسازند
من بر بالاى آن مناره اذان نگويم و اگر در دريا افتد و بعد از آن دريا خشك شود و گياه در آن برويد من از چاريان خود در آنجا نچرانم و از سيد عم منقول
است كه كل مسكر حرام و انه لعن الخمر و غاصرها و معتصرها و بايعها و مشتريها و ساقيها و آكل ثمنها و حاملها و المحمول اليه و ساقيها
يعنى هر مستى آورنده حرامست و حق تعالى لعن كرده است خمر را و فشارنده او را و شيره گيرنده او را و فروشنده او را و خرنده او را و ساقى آن
و خورندهٔ بهاى او را و بردارنده او را و كسى كه بسوى او برند و از امام عم نيز فرموده كه شارب الخمر كعابد الوثن است اسامهٔ شراب
مانند كسى است كه بت پرستيده است ... از خير مأثور است كه ده كس اند از امت من كه دعوى ايمان ميكنند و حال انكه كافرند يكى تارك الصلوة
دوم مانع الزكوة سيم اكل الربا چهارم فاعل الزنا پنجم شارب الخمر ششم اكل السحت هفتم نمام هشتم قتال نهم مغتاب دهم ... بخود دهم ساحر
در دنيا ظلمه و بعد از آن فرمود كه چون روز قيامت باشد عقربى از عقارب جهنم بصحراى قيامت ايد كه سر او در مشرق باشد و دم او تا مغرب رسيده
باشد و فرياد كند جبرئيل گويد كه را طلب يا عقرب گويد پنج كس را مى طلبم عقرب گويد نخست كس را اول تارك الصلوة اگر چه يكركعت باشد دوم مانع الزكوة
اگر چه يك حبه باشد سيم شارب الخمر و اگر چه يك قطره باشد چهارم اكل الربا اگر چه لقمه باشد پنجم عاق والدين اگر چه بكلمه باشد ششم جماعتى كه در مجلس
در امور دنيا سخن گويند و بعد از آن اين پنج طايفه را بدهن بر چيند هم چنانكه كبوتر دانه بر چيند پس بجهنم رود و احاديث بسيار در اين باب واقع
شده اما بجهت خوف اطناب باختصار اين نموده شد و در كنز العرفان آورده كه محققان گفته اند كه ممكن است استدلال بر تحريم خمر و بهر يك
از آيات ديگر كه مذكور شد اما اول پس از آنكه فرموده كه تتخذون منه سكرا و رزقا حسنا چه صفت رزق بحسن كه قسيم سكر است از دلالت بر
انكه مسكر حلال نيست و نبوده و اگر نه مخصوص نميشد وصف حسن برزق و اگر گويند اين آيه در معرض امتنان واقع شده و او سبحانه بحرام امتنان نميكند
پس در اول اسلام حلال بوده باشد و باية انما الخمر نسخ شده گوئيم مراد امتنان او سبحانه بخلق اصول است كه ثمرات است و صلاحيت انتفاع از بر وجوه متعدد
است كه جايز است در شرع و اما ثانيا پس از آنكه در اخبار فرموده كه تعاطى خمر اثم است و اثم از كبائر است بدليل قوله تعالى ومن يكسب خطيئة او اثما الايه
ومع للمتصف بر سيده هم منافع و اما ثالثا پس از آنكه در اين آيه فرموده كه سكر منافى صلوة است و صلوة واجب است و وجوب احد منافيين
مستلزم تحريم ديگر است زيراكه امر بشيء مستلزم نهى است از ضد آن هم چنانكه در اصول مقرر شده و اما رابعا ظاهر است بر تحريم و مرتب
تفصيل و تبيين آن در موضع خود ثبت ذكر خواهد يافت سيد مرتضى علم الهدى قدس سره استدلال فرموده بر تحريم خمر و هر مسكرى باينها
وهى قوله فى الاعراف قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغى بغير الحق چه مراد باثم خمر است بقول الشاعر شربت الاثم حتى
ضل عقلى كذاك الاثم يفعل بالعقول و مراد بما ظهر زنانست و انات و الاعلام و ما بطن با مستترات ولو اطه و بعد از آن فرموده كه بعضى
و فقهاى عامه گفته اند كه خمر حلال بوده قول است باطل باجماع ما و نقل صحيح از ائمه صلوات الله عليهم و اينكه بعضى گمان كرده كه حرام الخبائث گفته
صريح دلالت ميكند بر تحريم آن در جميع ازمان و بدانكه ميسر اسمى است جامع جميع قمار حتى لعب بجهار ده خانه و نرد و شطرنج و بيض
جوز و امثال آن و اين قول هر يك است از ائمه هدى عم و از ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و قتاده و حسن و در خبر است كه امير المؤمنين عم بر قومى
مگذشت كه شطرنج ميباختند فرمود ما هذه التماثيل التى انتم لها عاكفون پس بازيچه خاك بر گرفت و در دهان ايشان انداخت و گفته اند كه در هر
موضعى كه اين كار كنند چون ملاحظه كنند كه در خاك انجا ميدانشو و اگر چه خانى باشد كه احتمال نطق خاك در آن نباشد و در كشاف
از امير المؤمنين عم روايت كرده كه ان النرد والشطرنج من الميسر و از سعيد روايت كرده كه اياكم وهاتين الكعبتين المشومتين فانهما
ميسر العجم يعنى پرهيز كنيد از اين دو كعب شوم كه نرد و شطرنج است پس بدرستى كه اين هر دو از قمار اهل عجم است و آورده اند كه جموح در دو تن
اول كه سؤال كرد از فعل نفقه و جواب در تعيين مصارف از فرا واقع شده چنانكه گذشت ديگر باره گفتند يا رسول الله دانستيم كه صدقه بكه ميبايد داد
اما نميدانيم كه چه قدر حق سبحانه اين آيه فرستاد كه **ويسئلونك** و سؤال ميكنند ترا **ماذا ينفقون** كه از چه چيز نفقه كنند و در بعضى سؤال
از انفاق بود و در چهار نوبت تصدق و برهر تقدير حق سبحانه فرمود كه **قل العفو** بگو يا محمد كه نفقه كنيد انچه فاضل اند از نفقه خود و عيال ... و هو
نقيض الجهد است و منه يقى للارض السهلة و حقيقه معنى اين سكه انفاق كنيد انچه بر ايشان دشوار نباشد چنانكه ... تمام

ميكنند كه ايمان دارند و بخداى كه ايمان ندارند و كافرند كه

همه اركنند صح



قال الشاعر خُذِ العَفْوَ مِنّي تَسْتَدِيمي مَوَدَّتي وَلا تَنْطِقي في سَوْرَتي حينَ اَغْضَبُ از جابر مرویست که مردی نزد رسول آمد مقداری طلا بشکل مرغ در دست داشت و آن در بعضی غنایم باو رسیده بود گفت یا رسول الله خذها منی صدقة این را از من بستان که صدقه است و غیر از آن چیزی ندارم

آنحضرت از او اعراض فرمود و مرد از جانب دیگر آمد و بطرف دیگر رفت و همین گفت و رسول از او اعراض فرمود پس بار دیگر آمد و بار سیم حضرت در غضب شد

و آن را از دست او بستد و چنان بینداخت که اگر بر او آمدی عضوی از اعضای او را کوفتی و بشکستی و بعد از آن فرمود یأتي احدكم بماله كله يتصدق به ويجلس

يتكفف الناس انما الصدقة عن ظهر غنى یعنی یکی از شما میاید همه مال خود صدقه میکند بعد از آن در سر راه می نشیند دست و ابیش مردمان

دراز میکند از ایشان گدائی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود پس ابتدا بعیال خود کنید و آنچه از ایشان فاضل آید آنرا صدقه کنید

بدانکه علما در عفو خلاف نموده اند ابن عباس و قتاده گفته اند که ما فضل عن الاهل والعيال او الفضل عن الغنى و حسن و عطا گفته اند

که العفو هو الوسط من غير اسراف ولا اقتار و این قول از ابی عبد الله ع ماثور است و سدی بر آنست که عفو آنچیزیست که از قوت سال فاضل

آید و این مروی است از باقر ع و بعد از آن فرموده که این منسوخ است بآیه زکوة و بعضی دیگر گفته اند که مراد مال طیب است و افضل آن و در ذکر او مروه

کرده و اینجا چند فایده است یکی آنکه کلام صادق ع که العفو هو الوسط من غير اسراف ولا اقتار دلالت میکند بر التزام ما و ما لابد هم انفاق خود

در واجب یا مندوب یا در صدقه و غیر آن و اینطریق سلامتی است و امر از افراط و تفریط و بقیه وسم کلام باقر ع هو ما فضل عن قوت السنة

دلالت میکند بر استحباب صدقه بآنچه فاضل باشد بر قوت و باز اخبار کثیره و ترغیبات عظیمه وارد شده حتی که امام زین العابدین فاضل کسوة

خود را تصدق فرمود سیم کلام ابن عباس و قتاده دلالت میکند بر کراهت صدقه بآنچه توسعه عیال نباشد و لهذا قال ع لا صدقة و ذو رحم

محتاج و بر کراهت آنچه غنی باقی نماند بعد از آن و نیز باهستیکه تصدق حرام مثبت و اکر راجع باعدام همه مال باشد متصدق را کسبی نباشد

خصوصا با وجود عیال و در روایت مذکور است از پیغمبر ص محمول است بر این چه مورد تست با ضرار که ممنوعست عقلا و شرعا کما قال ع لا ضرر ولا اضرار في

الاسلام چهارم آنکه قول رابع دلالت میکند بر آنکه مستحبست صدقه بمال الذ و اشهی و لهذا منقولست که امام حسن قند نبات را تصدق میفرمود

سبب اعتراض او پرسیدند فرمود انی احبه و قد قال الله تعالی لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون یعنی بهر بستی که منزل دار و دوست میدارم و حق

تعالی فرموده که اینچه دوست دارید آنرا انفاق کنید کَذٰلِكَ هم چنانکه احکام انفاق و غیره بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ بیان میکند و روشن

میگرداند خدا برای شما الْاٰيٰاتِ نشانهای را در مرجع خود را و یا مثل آنچه تبیین فرمود که عفو اصلح است از جهت بیان آیاتی که لَعَلَّكُمْ

تَتَفَكَّرُونَ تا شاید که تفکر کنید در دلایل و احکام فِي الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ در کار دنیا و آخرت یعنی در امور دارین اهم چیزی کنید که

اصلح و انفع باشد و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما شود و سبب نفع شما نگردد و دنیا را که اکثر از نفع از با تباد اذل دردنیا منهیه

آخرت را هیچ روی اندر ستید و هیچ سلمی گفته که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانید که این فانیست و دیگر باقی هستند که بیان علی اهل الله بدانکه

کاف کذلک در موضع نصب است که صفت مصدر محذوف است ای تبیینا مثل هذا التبیین و توحید علامت خطاب در کذلک با جمع خطاب بعد

از آن باعتبار تاویل قبیل و جمعیت و در نیست که مخاطب در کذلک رسول باشد و در لکم آنحضرت و مؤمنان پس این نوعی از التفات باشد و از

جمع در اسباب نزول آورده که چون هنوز بود زنان یتیم با ایشان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما الخ و آیه و لا تقربوا مال الیتیم نازل

شد آنها که قیم اموال ایتام بودند و در آن معاملات تصرف میکردند بجهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره کنند

صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند ندا آمد که وَيَسْئَلُونَكَ و میپرسند ترا عَنِ الْيَتٰامٰى از کیفیت معاشرت با یتیمان قُلْ اِصْلاحٌ

لَهُمْ نیکو ساختن احوال ایشان و محافظت ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان و در بعضی تفاسیر آورده که جمعی طعام ایتام را جدا

کرده ندی و در آن تصرف نکردندی و طعام ایشان را از طعام خود عزل کردندی و با ایشان اکل و شرب نکردندی و از جلوس با ایشان احتراز کردندی

و هیچ نوع از مخالطه با ایشان نکردندی حق تعالی فرمود که اصلاح حال ایشان کنید وَاِنْ تُخٰالِطُوهُمْ و اگر مخالطه کنید با ایشان و طعام

خود با طعام ایشان خلط کنید در خوردن با ایشان شریک شوید فَاِخْوٰانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین از حیثیت مخالطه

ایشان برادر دینی شما بند از خواستن آنست که باید که مخالطه نباشد و کوینند مراد بمخالطه مصاهرت است وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و

خدا میداند تباه کننده حال ایتام را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده ای بر وعد و وعید کسیست که مخالطه با ایتام بجهت صلاح یا افساد یعنی

حق سبحانه حال او را میداند و مجازات او خواهد داد از ثواب و عقاب پس بجهت تحری صلاح بتوفیر اموال ایتام در آن تصرف کنید نه بجهت

اتلاف آن و صرف آن در ما یحتاج خود وَلَوْ شٰاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدا لَاَعْنَتَكُمْ هر اینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ

کردی بآنکه مخالطه با یتیما حرام کردی اعنات مشتق از عنت است یعنی مشقت و مفعول شا محذوف است و تقدیر این است و لو شاء اعناتكم

لاعنتكم یعنی اگر ما خواستی در رنج انداختن شما هر اینه شما را در مشقت انداختی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدا غالب است

و قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا بآنچه مقتضی حکمت او است از اتساع طاقت و ترک اعنات از ابن عباس بروایت عطیه منقولست که سبب نزول

این آیه آن بود که عرب را در جاهلیت کار یتیم عظیم داشتندی و مال او را دور داشتندی و با او مواکله و مخالطه نکردندی و اکر او را

چیزی دادی بهوی بر او منت نهادندی و مساکن او را کار دنفر مودندی و چون نور اسلام در رسید جمعی از ایشان از رسول استفسار کردند این آیه

آمد حکم مخالطه ایشان نازل شد و قوله لو شاء الله لاعنتكم دلیلست بر بطلان قول مجبره زیرا که هر گاه حق سبحانه اراده اعنات ایشان نداشته باشد

دو بیم

د ببیم



پس مرتبهٔ تکلیف ما لا یطاق نخواهد بود و نیز بودن در لا تتبعت فسنا فما هب اینکه تا ملتبس بانکه حق بر ظلم اقدر بر ندا در دنیا اعنات بنده
به تکلیف اعجز و حکم او جایز نباشد و مقید و او سبحانه است و اگر اراده او بود تا امر کرده بود آورده اند که سبب نزول آیه مرثد غنوی آنکه مرثد
بود مکه فرستاد تا جماعتی مسلمانان را که در آنجا بودند پنهانی از آنجا بیرون آرد و مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام که در زمان جاهلیت
با او دوستی داشت نزد او آمد و خواست که با او خلوت کند مرثد ابا کرد و گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت من با تو محال است عناق گفت پس مرا بنکاح خود در آور
مرثد جواب داد که این موقوف باجازت حضرت رسالت است عناق در غضب شد و مشرکان را از سر او با خبر کرد ایشان او را زدند مرثد
مرثد از ایشان گریخته بمدینه مراجعت نمود و این صورت را بعرض حضرت رسالت رسانید و آیه **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ** و بزنی مخواهید ای مومنان زنان مشرک را
حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آورند و وجه نظم این آیه با آیه ما قبل آنستکه آیه اولی در امر اختلاط بود با یتامی و این آیه در اختلاط
با مشرکات و روایتست که وقتی عبدالله بن رواحه کنیزکی سیاه داشت که بر وی غضب نموده بود و او را زده بود و از حضرت رسالت پناه در این
حضرت بطریق لطف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت یا رسول الله خدا و رسول را تصدیق میکند و نماز میگذارد و روزه
میدارد فاستیر نده و نا فرمان بر دار است حضرت فرمود چون مومنه است او را نیکو گیر عبدالله او را آزاد کرد و بنکاح خود در آورد و مشرکه
ذاکر فرمود او کرده بود نمیخواست همچون از طعن کشیدند که او را آزاد کرد و بنکاح خود در آورد و فلان زن مشرکه ذاکره در نهایت جمال
است و بسیار مال و منال دارد بقبول فکر حق سبحانه فرمود که **وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ** و هر آینه کنیزکی تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه از غیر جهت آنکه مومنه بنکاح خدا و رسالت فرستاده او **وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ** و اگر چه بشگفت
اندازد شما را مشرکه بجمال و مال و حسن و مال خود و کنیز بنده امه است مطلق مراد است خواه حره و خواه مملوکه چه همه مردم بندگان خدا اند
واماء او نیند و زاوده ولو اعجبتکم را عجبه است یعنی واو بر دکلام مستانفست و هم چنانکه مرد مومن را نه پسندست که زن
مشرکه را نکاح کند زن مومنه را نیز روا نیست که بنکاح مرد مشرک در آید کما قال الله عز و جل **وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ** و بنکاح در
میارید زنان مومنه را با مردان مشرک **حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا** تا وقتیکه ایمان آورند و بعد از آن در بیان تعلیل نهی از مواصلت اهل شرک و تحریص
در مواصلت مومنان میفرماید که **وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ** و هر آینه بنده مومن **خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ** بهتر است از مرد مشرک اگرچه **وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ**
و اگر چه بشگفت آورد مرد مشرک شما را بواسطهٔ صورت یا ثروت **أُولَٰئِكَ** آن مشرکین و مشرکات **يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ** میخوانند مردم را
بکفر که از تکاب آن سبب دخول آتش است و دخ بین موالات و مظاهرت با ایشان لایق و مناسب اهل ایمان نباشد فلهذا قال علیه السلام المرء علی دین
خلیله فلینظر احدکم من یخالل **وَاللَّهُ يَدْعُو** و خدا میخواند در کلام تقدیر مضاف است ای اولیاء الله یدعون و حذف مضاف
و اقامت مضاف الیه در مقام از جهت تفخیم شان اولیاء الله است یعنی دوستان خدا که مومنانند میخوانند مردم را **إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ** بسوی بهشت و آمرزش یعنی بسوی اعتقاد صحیح مطابق واقع که آن ایمانست و تصدیق بخدا و رسول و عمل صالح که موصل
بجنت و مغفرت پس سزاوار مواصلت ایشانند نه مشرکان و قوله **بِإِذْنِهِ** متعلق است بیدعوا یعنی مومنان مردم را میخوانند بهشت
و آمرزش بتوفیق خدا و تیسیر و بامر و اراده او **وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ** و روشن میگرداند خدا احکام خود را که از آن نشانه حلال و حرامند
لِلنَّاسِ برای مردمان **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** تا شاید که ایشان پند پذیرند و دانند منع این شیئی که امتثال امر از ایشان مسئول است بجهة
خیر کثیر است و مقبول ایشان از مثل خیر و نفایع هوی و کنز او بر ده که متنازع علما اختلاف است اسم مشرک مختص به بت پرست
غیر کتابی یا آنکه شامل اهل کتاب است که منکر نبوت محمد صلعم باشند بعضی قایل باولند بجهة عطف مشرکین بر اهل کتاب در کریمه لم یکن الذین کفروا
من اهل الکتاب والمشرکین منفکین بعد از عطف مقتضی مغایرت است فایده ندارد که در ای عطف بود و اینها در اینجا متغایر میکنند قوله
جبرئیل و میکائیل و نحو آن بنا آنکه میگویم که در این آیه عطف عام است بر خاص و این واقع است که از وجوه مغایرت معطوف
بر معطوف علیه از این جهت اینجا است چه مشرک اعم از کتابی است و بعضی قائلند بثانی بقوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و شکی نیست که کراهت اهل کتاب از نبوت پیغمبر ما و بقوله تعالی **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ**
اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ الی قوله **عَمَّا يُشْرِكُونَ** و بقول النصاری بالتثلیث پس بنا بر آن آیه عام است و حکم از باقی
است و غیر منسوخ و اکثر فقها بر آنند که حرام باشد نکاح مشرکه و کتابیه بر مسلمان و بعضی استدلال بر آن بر این نموده اند که اگر حکم نکاح کتابیه حلال
باشد و تو با آن است که سیزده و لا تمسکوا بعصم الکوافر و ما منزل بر آن است ولی در غاام است و در تحلیل قوله وطعام الذین اوتوا الکتاب
حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب است که مراد از آن زنان تا بعضی قایل بعدم نسخ
ابن فایده زیرا که فایده آن اخیر است که فارسی شد هم چنانکه در دوام ... و ذکرها که اصل عدم نسخ است ... آیه مختص باشد
باین فایده بجهة آنکه حرام است متعه ... و بعضی از اصحاب ما حکم کرده اند بتحریم ... مطلقا بر دوام
از زنان و بعضی حکم کرده اند بتحلیل ... بر قول ثانی از قول ابن بابویه ... است بابن جنید ... صحابه حکم کرده اند
بحل کتابیات در متعه نه در غیر آن ... فایده ولا تمسکوا ... نکاح دوام ... متعه قوله تعالی

نوزده شایع … آنکه با کتابیه … از لطف ایشان
مکه … حضرت … حصه …



اذا آتیتموهن اجورهن نگفته که مهورهن و عوض متعه مسمی است باجر کقوله فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن و در این نظر است
اما اولا زیرا که این آیه فائده منسوخ شده بقوله ولا تمسکوا بعصم الکوافر همچنانکه در تفسیر ابی علیه السلم روایه کرده ولا نم که فائده آخر قران
باشد و نزول بجهت عدم دلالت قاطعه برانکه بر تقدیر تسلیم میتواند بود که اکثر آن آخر قران باشد و نزول این همه از این آیه واضح کرده
باشند با منسوخ بعد از نسخ آن پس از قبیل آیتی باشد که منسوخ الحکم است نه منسوخ التلاوه مانند آیه عدة وفات بحول و اما ثانیا زیرا
که مسلم نمیداریم دلالت آیه بر متعه چه مطلق مهر را اجر میگویند بقوله علی ان تاجرنی ثمانی حجج و ممکن است جواب از این هم و دلیل اما اول
زیرا که این آیه جزو مائده است قطعا و مائده آخر مائده مشهور است و قرآن احکام از دلالت بر این هم میکند بانکه اصل عدم نسخ است و ثانیا زیرا
که اشتراط اشیای مهر در حل لیلست بر متعه بجهت عدم اشتراط آن در صحت دایم الا آنست که احوط تحریم کتابیات است در حال اختیار مطلقا
بجهت چند چیز یکی آنکه کتابیات مشرکانند و نکاح هیچکدام از مشرکات حلال نیست و تقدیر اینکه مقدم معلوم شد دوم آنکه در کتابیه
توادّ نیست و در مهر و جز توادّ هست پس هیچکدام از کتابیه وجه نباشد اما صغری لقوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر
یوادون من حاد الله ورسوله و کتابیه محاده است و اما کبری فلقوله و جعل بینکم مودة و رحمة سیم آنکه کتابیه کافر است و هیچکدام از کافره
ذات عصمه نیست اما صغری ظاهر است و اما کبری لقوله تعالی ولا تمسکوا بعصم الکوافر و نکاح عصمت است و این ظاهر است اما در حالت اضطرار
که از حصول مشقت بترک نکاح و خوف وقوع در عنت پس جایز باشد متعه کردن کتابیه و آیه مائده محمول است بر این پس مخصص باشد هم چنانکه
گذشت و هم چنین تخصیص روایات وارده باباحه و بانکه ملک یمین اینها هم متعلق است بجواز نزد ضرورت اما در حال اختیار حکم او هیچ عقد
است در منع و فقهای عامه متفق اند بر اباحه کتابیات مطلقا و در این مقام چند فایده است اول آن و دیگر که گفته که این آیه سبب جواز نکاح امه مطلقا
بدون شرط عدم طول و خشیه عنت و در قول او نظر است زیرا که مطلق محمول است بر مقید با معارضه هم چنانکه در اصول مقرر است دوم آنکه در
این آیه اشارت است باشتراط ایمان در نکاح بجهت دو وجه یکی قوله ولامة مؤمنة و لعبد مؤمن دوم تعلیل آن بقوله اولئک یدعون الی النار و شبهه نیست
که مخالف داعی است بنار پس نکاح و انکاح او جایز نباشد لکن چون مراة ضعیفة العقل است سریعة الانفعال جایز است که مؤمن نکاح کند امره
مخالف را بر عکس و لهذا گفته اند که المرأة تاخذ من دین بعلها سیم آنکه در تعلیل بقوله اولئک یدعون الی النار اشاره است بانکه نکاح
مشرکه و مشرکات کبیره است و نیز نکاح مستلزم ازاده دوام انس و صحبت است بنسبت با اطراف چهارم آنکه نزد بعضی آنست که نهی دایم مفید تحریم
است لیکن مستلزم فساد عقد نیست بجهت آنکه نهی در غیر عبادات مفسد آن نیست و جواب از این آنست که در اصول مقرر شد که نهی در معامله
اگر راجع بشیء باشد لذاته یا بجزئه یا للازمه مفید فساد است مانند بیع حصاة و ملاقیح و در اینجا منکوحه که اگر نکاح حقیقه در عقد است یا در وطی
یا مشترک است نهی متوجه است بشیء لذاته یا للازمه پس مفید فساد باشد و هو المطلوب پنجم آنکه خلافی نیست در آنکه زن چون اسلام آورد بر نکاح خود باقی
است پس تخصیص عموم ولا تنکحوا المشرکات ولا تمسکوا بعصم الکوافر باشد باجماع و نص حدیث اگر گویند که خیر در کریمه خیر من مشرکه و خیر من
مشرک افعل تفضیل است که مستلزم فساد است پس مفید زیاده خیریت نکاح مؤمنه و انکاح مؤمن باشد پس در نکاح مؤمن و مؤمنه که مشرک و
مشرکه است خیریتی باشد یعنی اگر نکاح آنها فاسد باشد خیریتی از او مشتق خواهد بود گوئیم خیریت نکاح و انکاح مؤمنه اینجا باعتبار صحت و فساد
نیست بلکه چون جمال و حسن و مال بود اعتقاد بر نکاح و اینها خیرات دنیویه اند پس اینها در مطلق خیرات دنیویه اند که در نکاح مؤمن اند لکن دینیه
اعظم است زیرا که امور حقیقیه دایمه است نه وهمیه زایله فلهذا جایز است اراده صیغه افعل تفضیل ششم آنکه در قوله ولو اعجبتکم اشارتست بکراهت
قصد مال و جمال در نکاح و تفصیل مسائل این مبحث در کتب مبسوطه فقه مسطور است آورده اند که اهل جاهلیت بر طریقه یهود و مجوس سلوک نموده
در حال حیض نسوان از ایشان مهاجرت کرده ندی و چشم در روی ایشان نمیانداختند و کلام با ایشان حرام میدانستند و با ایشان ترک مواکله
مشاربه مینمودند و نصاری بر عکس در این حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت افزوده و در این حال مستمر بود تا در زمان اسلام
ابو دحداح با بعضی صحابه بخدمت سید انام صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم این آیه نازل شد که **ویسئلونک**
و میپرسند ترا **عن المحیض** از حیض زنان میتواند بود که در یسئلونک سه بار و بغیر واو و بعد از آن سه بار با واو بجهت آن باشد که سوالات اولی
در اوقات متفرقه باشد و ثلثه اخیره در وقت واحد و بجهت این در این ثلثه ذکر از فرموده باشد بحرف جمع و محیض مصدر است یقال حاضت المرأة تحیض
حیضا و محیضا و محاضا اصل که حق سبحانه میفرماید که ای محمد از تو استفسار میکنند و استفتا مینمایند که با زنان حایضه چگونه معاشره
کنند **قل هو** بگو تو که حیض **اذی** مستقذر و پلید است و نفس او را از آن نفرت باشد و از آن متاذی گردد **فاعتزلوا النساء**
پس کناره گیرید یکسو شوید از زنان یعنی دور شوید از ایشان **فی المحیض** در حال حیض مراد اعتزال است از جماع در قبل نه آنکه ترک مکالمه
و مخالطه نمایند لقوله علیه السلام انما امرتم ان تعتزلوا النساء فی جماعهن اذا حضن و لم یامرکم باخراجهن من البیوت کفعل الاعاجم یعنی همین
مامور شده اید که اعتزال کنید از زنان بجهت مجامعه در وقتیکه حایض باشند و مامور نشده اید که ایشان را از خانهای خود بیرون کنید هم چنانکه
بعضی از اهل عجم میکنند و این اقتصاد است میان از افراط یهود و تفریط نصاری و وصف حیض باذی و مرتب ساختن حکم بر آن بفا اشعار است بانکه آن
علت است و بعد از آن تاکید حکم مذکور و بیان غایت آن میفرماید که **ولا تقربوهن** و نزدیک مشوید با ایشان بمجامعه **حتی یطهرن**
تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و حفص و حمزه و کسائی یطهرن میخوانند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم ایشان

منقطع



منقطع گردد و او قول شافعی است دوم قول حنفی و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و قبل از آن مکروه است و تفصیل
این بعد از این مذکور خواهد شد فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا طاهر شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ
حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که فرموده است خدا شما را و حلال ساخته در زمان مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که دوست دارد
خدا توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست میدارد پاکیزگان را و منزهان را از فواحش و اقذار مثل مجامعت حایض صاحب
کنز العرفان رحمه الله بالغفران در تفسیر و تبیین این آیه فرموده که محیض مصدر است چون مجیء و مبیت و اسم زمان نیست و اسم مکان و محیض اول اسم مکان
و زمان نیست بلکه مصدر است جهت عود ضمیر بآن بقوله هو اذی ای مستقذر و محیض ثانی احتمال دارد که مصدر باشد بر تقدیر مضاف ای فی زمان الحیض
و یا اسم زمان و مکان باشد بدون احتیاج بتقدیر و قوله و لا تقربوهن یعنی لا تجامعوهن است در عرف شرع نه لغت یَطَّهَّرْنَ بتشدید بمعنی
یغتسلن است یعنی ینقین من الدم و حیث ظرف مکان است چون این دانسته شد بدانکه در این آیه چند حکم است اول آنکه حیض نجس است بقوله اذی و
اجماع اهل علم بر آنست که اذی بمعنی مستقذر است پس نجس باشد دوم آنکه از نجاسات مغلظه است بقوله هو اذی چه ابتدا بالعذر(?) سنه
زیرا که اول باسم ظاهر اتیان نموده و بعد از آن بضمیر که مکنی بدانست از و بعد از آن بتنکیر خبر آن و وصف آن باذی و همه این فایده غلظت
نجاست است پس واجب باشد ازاله قلیله و کثیره آن نزد ما و اگر نه غلظت را فایده نباشد و نفاس چونکه حیض محتبس است پس نیز از نجاسه مغلظه
باشد سیم آنکه دم حیض از احداث موجبه غسل است بجهت اطلاق طهارت متعلقه بآن و مذکور شد که مراد بآن غسل است و اقل مدت حیض که بآن
غسل واجب میشود سه روز است نزد ما و اکثر آن ده روز است و حنفی نیز بر این است و نزد شافعی اقل آن یک شبانه روز است و اکثر پانزده چهارم
وجوب اعتزال از نسا یعنی ترک مجامعت ایشان در مکان مخصوص است که قبل است زیرا که امر حقیقت در وجوبست و اجماع موید آنست و وصف
حیض باذی و ترتیب حکم بر آن بفا اشعار است بر علیت آن و در کیفیت اعتزال نزد عامه خلاف است محمد بن حسن گفته که مراد اعتزال است از قبل هم
چنانکه مذهب ما است و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و شافعی وجوب اعتزال است از هر چه ازار مشتمل است بر آن و گذشت که اهل جاهلیه مواکله
و مشاربه و مساکنه با زنان حایض منکر بودند مانند فعل یهود و مجوس چون این آیه نازل شد مسلمانان بر ظاهر آن عمل کردند و از ایشان اعتزال
نمودند من جمیع الوجوه بعضی از اعراب گفتند یا رسول الله برد شدید است و ثیاب قلیل اگر ثیاب بزنان حایض دهیم سایر اهل بیت ما
از سرما هلاک میشوند اگر خود میپوشیم ایشان از سرما هلاک میگردند حضرت فرمود انما امرتکم ان تعتزلوا مجامعتهن اذا حضن و لم
آمرکم باخراجهن کفعل الاعاجم و چون نصاری با زنان حایض مجامعت منکر نبودند و از زنان باکی نمیداشتند و یهود از ایشان معتزل میشدند
در جمیع امور حق تعالی اهل ایمان را امر فرمود باقتصار بین الامرین پنجم آنکه خلاف است در مدت زمان اعتزال و غایت آن شافعی گفته تا آنکه غسل
کند و احتجاج و استدلال بر اعتزال تا بعد از غسل بجامع بین القرائتین است و دیگر آنکه حق سبحانه فرموده که فاذا تطهرن فاتوهن پس نزد او وطی جایز نیست
تا آنکه ظاهر شود از حیض و مطهر گردد یعنی غسل کند و ابو حنیفه جمع بین القرائتین باین وجه میکند که زوج وطی وجه کند در اکثر
حیض بعد از انقطاع و اگر چه غسل نکرده باشد در اقل حیض با و مقاربت نکند بعد از انقطاع مگر بعد از غسل بلا کراهة و بعضی از اصحاب
ما قائلند بقول شافعی و ابن عمر معتمد آنست زیرا که تفعل گاه هست که بمعنی فعل میباشد مانند متکبر در اسماء الله و تطعمت الطعام که
بمعنی طعمته است ششم آنکه امر در قوله فاتوهن من حیث امرکم الله از برای وجوب نیست مطلقا بلکه گاه هست که از برای وجوب باشد
اگر اعتزال در حیض فاه ناشد که احراز زنا او را از زنا باشد بعد از انقطاع و غسل باشد و هم چنین اگر موافق انقضای مدت تربص باشد یا ایلاء و ظهار و گاه
هست که از برای ندبست همچنانکه در انقضای اعتکاف است و از این امر مذکور در برای مطلق و مجاز باشد در معنی من حیث امرکم الله اختلاف است ابن عباس
گفته که معنی آنست که اتیان نماید بزنان از آنجا که امر کرده است حق تعالی بتجنب از وی در محل حیض است یعنی قبل و نزد جمعی دیگر این بمعنی آنست که من
حیث الطهر دون الحیض یعنی وطی او در حین طهر باشد نه در حین حیض و محمد بن حنفیه گفته که من قبل النکاح دون الفجور یعنی از قبل نکاح
دخل کنید نه از قبل زنا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ عن النجاسات الباطنة وهی الذنوب ویحب المتطهرین عن النجاسات الظاهرة و گویند
التوابین من الکبائر و المتطهرین من الصغائر و بدانکه وطی در وقت هنگام حیض با وجود حرمت موجب کفر است اگر باستحلال وطی نماید
با علم بحرمت و مستحب است تکفیر بیک دینار که قیمت آن ده درهم شرعی باشد در اول حیض و بنصف دینار در وسط آن و ربع دینار در آخر آن و هم چنین
حرام است طلاق با دخول با انتفاء حمل و حضور زوج یا در حکم حضور و باقی این احکام در کتب فقهیه محرر یافته و از پیغمبر مروی است که هر که با زن
حایض مقاربت کند و فرزندی از او پیدا شود مجذوم باشد و از جابر مروی است که یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر فرج خاتون او بیاید
فرزند شر احول آید و مسلمانان از این رو بر این نوع اقدام نموده بودند حکایت بحضرت نبوت پناه عرض کردند حق تعالی جواب داد که نِسَاؤُكُمْ
حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع کشت شما اند و محل زرع و منبت اولادند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّى شِئْتُمْ هر
گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و عن سعید بن جبیر گفته که عبد الله عباس گفت که عمر خطاب نزد رسول آمد و گفت یا رسول
الله هلکت و اهلکت هلاک شدم و دیگری را هلاک کردم رسول فرمود این از چیست گفت حولت الباردة و حلی تشبیه محل خود را
متحول گردانیدم یعنی از خلف با زن مباشرت کردم از حضرت جواب نیافت جبرئیل آیه آورد که زنان محل زرع شما اند پس اتیان نمائید در زرع
خود از هر موضع که خواهید این کنایات لطیفه است چه زنان تشبیه فرموده بزمین و نطفه را بتخم و فرزند را بزرع و اکثر علمای امامیه گویند

کرده‌اند و این دلالت نیست بر جواز وطی در دبر اما بر وجه کراهت نه حرمت و اکثر مخالفین بر منع آن رفته‌اند و مالک با جازه‌ی آن رفته و گفته که ما ادرکت احدا اقتدی به فی دینی یشک فی ان وطی المرأة فی دبرها حلال و بعد از آن این آیه تلاوت نمود و اصحاب ما از این مسئله و قول سید مرتضی تحریم

و این قول صاحبان عمر است که فرموده قال النبی محاش النساء علی امتی حرام و در قوم حلال و این روایت عبد الله بن ابی یعفور است و صحیح از صادق

علیه السلام که گفت سألته عن الرجل یأتی المرأة فی دبرها پرسیدم از مردی که اتیان نماید در دبر زن فرمود لا باس هیچ باکی نیست و این مفتی به اکثر اصحاب

ماست و احتجاج کرده‌اند بر اباحت این آیه چه این آیه مکی است زیرا که لفظ انّی از برای مکان است مانند این یوسف اجلس انّی شئت ای ای موضع

شئت اگر گویند این محمول است بر قبل که موضع حرث است نه بر دبر گوئیم که حمل صحیح است که حرث اسم قبل باشد و اما اگر اسم نساء باشد هیچ مخصوص

به قبل نباشد و چگونه اسم قبل تواند بود و حال آنکه اگر بر این حمل کنند لازم آید که تجنید و بین لا لیثین نیز حرام باشد و هیچ کس قائل به این

نیست دیگر قوله هؤلاء بناتی هن اطهر لکم و وجه استدلال این است که لوط علیه السلام غالب بود بر رغبت قوم خود در دبر پس اذن مصروف باشد

به این رغبت دیگر قوله اتأتون الذکران من العالمین و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم و در این هر دو نظر است به جهت آنکه جایز است که

مراد ما مر نبیشان باشد یا استغنا به نساء از ذکران نه برای آنکه قضا و طر به نساء حاصل شود و اگر چه مانع این باشد همچنانکه می‌گویند استغنی

بالحلال عن الحرام و نیز در غیر شرع ما ثابت نیست در شرع ما حجت نباشد دیگر قوله تعالی و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما

ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین وجه استدلال آن است که این امر است به حفظ فرج مطلقا و بعد از آن ازواج را استثنا فرموده پس ساقط باشد

حفظ از طرفین مطلقا و دیگر اینکه انتفاع است که نفس مایل است و عادت است مانع عقلی و شرعی پس مباح باشد اما اول از برای که مفروض

است و اما ثانی ظاهر است و اما آنکه مانع عقلی نباشد و اما مانع شرعی به جهت آنکه بعد از این مذکور خواهد شد در جواب مانع و جماعتی که قائل به تحریم

احتجاج کرده‌اند به قوله فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله چه ما مور به قبل است و به روایت ابی هریره از رسول صلی الله علیه و آله که لا ینظر الله الی رجل جامع

امرأة فی دبرها و به روایت خزیمه از حضرت ان الله لا یستحیی من الحق قالها ثلثا لا تأتوا النساء فی ادبارهن و جواب از آیه منع است از دلالت آن

بر موضع نزاع چه مراد با مر اباحت است و مکروه مباح است پس تقدیر این است که من حیث اباح لکم اگر گویند امر حقیقت در وجوب است گوئیم که ما مور

به قبل است و دلالت بر منع ما عداه ندارد بلکه ما منع میکنیم مثل لا منعکم گوئیم که این به سبب الظاهر است با اجماع چه واجب نیست که عقیب طهارت وطی کنند و نه مستحب

بلکه مباح است و ابوهریره کذاب است و مرتضی نقل کرده که عمر تازیانه بر او زد به جهت کذب و با آنکه تحریم لازم نمی‌آید از حدیث ابوهریره نیز اگر جایز است

که عدم نظر به جهت کراهت باشد و خبر خزیمه خبر واحد است و مع ذلک معارض است با اخبار کثیره از طرق اهل البیت علیهم السلام و در مجمع نیز آورده که

تا الآن استدلال کرده به قول انّی شئتم بر جواز اتیان زنان در دبر و این قول را از نافع نیز روایت کرده است مرفوع با ابن عمر و زید بن اسلم و محمد

نقل میکنند معظم فقهای عامه در این مخالفت نموده‌اند و گفته‌اند که حرث نامیده شده مگر به نسل پس وطی در موضعی جایز باشد که نسل متوقع باشد

و این در دبر منتفی است و جواب از این آن است که نساء اگر چه حرث‌اند لکن وطی ایشان در غیر موضع حرث بلا خلاف جایز است مانند وطی بین الفخذین

وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی طلب ثواب کنید که از برای شما مدخر است یعنی کسب عمل صالح کنید تا به سبب

آن به ثواب مدخر فائز شوید و یا طلب ولد کنید چه اقتضا و لد صالح تقدیم ثواب عظیم است و یا از زن صالحه نکاح را ارید تا فرزند شایسته و خجسته

از او پیدا شود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلثة ولد صالح یدعو له و صدقة جاریة بعده و علم

ینتفع به بعد موته یعنی چون مؤمن فوت شود عمل او منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که از او فائده

باشد مانند قناطر و اشجار مثمره و امثال آن که مردمان از آن منتفع شوند و علمی که مردمان از آن منتفع شوند و گفته‌اند معنی آن است که از مرد

که بمانند برای خود از پیش بفرستید تا شفیع شما باشد و در بهشت و اصلاح منزل شما کوشد پیش از رفتن شما بان و لهذا در دعای میت که طفل

باشد وارد شده اللهم اجعله لی و لابویه فرطا و فرط کسی است که اهل کاروان قبل از رسیدن منزل او را پیش بفرستند تا از برای ایشان ترتیب

منزل کند و اسباب احضار سازد و تصفیه‌ی منزل نماید از خس و خاشاک و از آب و پاکیزه سازد و نیز از آن حضرت ماثور است که من قدم ثلثة من

الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم هر که سه فرزند او پیش از او فوت شود در دوزخ نماند الا به قدر تحلیل قسم حق سبحانه فی قوله لاملأن جهنم

من الجنة و الناس اجمعین و گفته‌اند که تحلة القسم کنایه است از قلت مکث او در آتش و مجاهد گفته که مراد از قدموا لانفسکم آن است که یاد نام

خدا کنید در وقت اکل و وطی یعنی به کلمه‌ی بسمله بسم الله الرحمن الرحیم متبرک شوید و یاد او کنید و بدان مشغول شوید و از رسول صلی الله علیه و آله مروی است که هر که

در حین خلوه با حلال خود بگوید بسم الله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزند آید شیطان ضرر و مضرت به او نرساند و در سوره

سوا اند کرده **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از حکم او در مخالفت امر او یعنی از عذاب او محترز شوید به جهت اجتناب از معاصی **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ**

مُلَاقُوهُ و بدانید که شما رسنده‌اید به جزای او پیش از رسیدن اجل از خیر و شر نزد خدا پس مترصد شوید با خیر تا از آن منتفع شوید و سبب

رستگاری و فوز شما است و گویند مراد از ملاقات عرض بنده است بر خدا کما قال الله تعالی و عرضوا علی ربک صفا و بر هر تقدیر اضافه ضمیر

بخدای بر سبیل مجاز است چه صحیح نیست حمل لقا بر رؤیت زیرا که لفظ لقا بر معانی مختلفه واقع شده کما یقول لقی جهدا و لقی خلعة پس نص نباشد

در رؤیت و دیگر آنکه در این اثبات لقا است بر جمیع عباد و این خلاف مذهب مشبهه اهل سنت است **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** و مژده ده

گروندگان کاملان در ایمان به کرامت و نعیم دایم حق سبحانه این کلام مبتدا نام صلی الله علیه و آله امر کرده که نصیحت امت کند و بشارت دهد کسانی را که تصدیق



امر نموده اند و امتثال او امر او کرده آورده اند که عبد الله بن رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و میان وی و زن او اصلاح ننماید و زدو و در خود وی نیکوئی نکند و او مرا با خصمان وی صلح نداد هد پس هر گه کسی او را گفتی که این کار بکن گفتی که من سوگند خورده ام بر نقیض این حکم و نه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ** و مکر دانید نام خدا را **عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ** یعنی پیش کنه عارض شو مر سوگندها شما را مراد با ایمان آن چیزی است که محلوف علیها یعنی خدا را حاجز و مانع محلوف علیه مکردانید بانیکه یاد آرد شما از **أَنْ تَبَرُّوا** از آنکه نیکوئی کنید با قربا و احبا **وَتَتَّقُوا** و از آنکه پرهیز نمائید از مرتبه و احسان و با یاران مکالمه نکنید **وَتُصْلِحُوا** و از آنکه بصلاح دهید **بَيْنَ النَّاسِ** میان مردمان و رفع خصومت کنید میان ایشان **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدا شنو است سوگند شما را **عَلِيمٌ** دانا بما فی الضمیر شما عبد الله بن رواحه بعد از استماع این آیه سخن گفتن بود در کذشت و با بشیر در مقام شفقت و مرحمت و اصلاح آمد و گویند این آیه در باره ابو بکر آمد که سوگند خورده بود که با مسطح که غلام او بود انفاق نکند بجهة آنکه بر عایشه افترا کرده بود و صاحب کنز العرفان گفته که عرضه فعله است که ماخوذ است از عرض و فعله از برای مفعول است چون خطوه و قبضه غرفه ای معمولا اما یعرض من ای شیء کان ای العارض حاجزا بین الشیئین کما یقول فلان عرضة و بنا آیه ای یکون معرضا للشیء کما یقال فلان عرضة للناس ای ینصب للوقوع فیه پس بنا بر معنی اول معنی آنست که و لا تجعلوا الله حاجزا لایمانکم ای حاجزا لما حلفتم علیه چنانکه با بن مترجم شد و بنا بر این تتمه محلوف علیه بیمین جهة تعلیل است بیمین چنانکه پیغمبر فرمود عبد الله بن سمره را کنت کان اذا حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا فاءت الذی هو خیر یعنی هر گاه سوگند خوری بر چیزی که بیمین بر او واقع شده بود غیر آن را بهتر یابی اتیان نما با چیزی بهتر از آنست و بنا بر آن ان تبروا منصوب است بر آنکه عطف بیان با یمانست و تقدیر این است که للامور المحلوف علیها التی هی البر و التقوی و الاصلاح و صاحب انوار نیز با معنی تنزیل نموده و این وجه نظری هست زیرا که حمل ایمان بر محلوف علیه اگر صحیح باشد بسبیل مجاز خواهد بود و حمل کلام بر مجاز در صورتی جایز است که معنی حقیقی متعذر باشد و اینجا متعذر نیست بجهة حمل عرضه بر معنی ثانی ای لا تجعلوا الله معرضا لایمانکم یعنی نام خدا را معرض ایمانها مکردانید و از اعراض جمیع مؤمنان باید باین معنی که بنام او سبحانه سوگند مخورید حتی در محقرات و در غیر مهمات بلکه اکتفا نمائید در مهمات ضروریه بر خوف و لهذا ذم حلاف فرموده در آیه ولا تطع کل حلاف مهین و بنا بر این ان تبروا علت نهی باشد ای انهاکم عن ذلک اراده برکم و تقویکم و اصلاحکم بین الناس یعنی حق تعالی نهی کرد شما را از سوگند خوردن بر جمیع امور بجهة اراده نیکوکاری و پرهیزکاری شما و اصلاح شما در میان مردمان زیرا که حلاف جرئه میکند بر خدا و مجتری نیکوکار و پرهیزکار نمیباشد موثوق به نیست در اصلاح ذات البین و از تاویل اول مستفاد میشود که هر گاه یمین منعقد شده بر ترک بر یا تقوی یا اصلاح باشد ناطل خواهد بود و غیر واجب العمل بلکه ضعیف خواهد بود مخالفت از یمین نزد بعضی وجوب کفاره و از تاویل ثانی نهی مستفاد میکردد از کثرة یمین و اگر چه صادق باشد و در اجتناب احادیث کثیره وارد شده انتهی کلامه و مؤید تاویل اول است که انس روایت کرده و بعضی غزوات ابو موسی اشعری نزد پیغمبر آمد و مرکوبی طلبید تا بر آن سوار شود مخضب بجهة آنکه منضم بود بامری مهم و ابا و امتناع و الحاح میکرد و رسول سوگند خورد که ترا سوار نکنم ابو موسی برخواست و برفت چون وقت دیگر از آن پیش حضرت رسول گذشت ابو موسی را دید که جائی نشسته و بسیار دفتن اشتغال مینماید فرمود ای ابو موسی چرا بجهة رفتن مشغول نمیشوی گفت یا رسول الله مرکوبی ندارم و تو سوگند خورده که مرا سوار نکنی فرمود اکنون سوگند میخورم که ترا سوار کنم پس وی را جمازه داد و مضمون این آیه در حدیثی که عثمان بن عیسی از ابی ایوب خزار روایت کرده که از ابی عبد الله شنیدم که میفرمود لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین فانه یقول سبحانه و تعالی و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و این قول مروی است از ائمه هدی صلوات الله علیهم و بعد از آن بنا بر اقسام قسم میکند بقوله **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ** مؤاخذه نکند خدا یتعالی شما را **بِاللَّغْوِ** بسهو که واقع شود **فِي أَيْمَانِكُمْ** در سوگندهای لغو شما بقول امامیه سوگند لغو آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و شافعی لغو آن را داند که در اثنای سخن از روی عادت و بی قصد بر زبان جاری میشود چنانکه لا والله و بلی والله و مراد از قصد سوگند نباشد این موافق مذهب امامیه است چنانکه .... [illegible] .... مؤاخذه نکند **وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ** و لکن مؤاخذه میکند شما را **بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ** بآنچه کسب کند دلهای شما یعنی [illegible] قصد سوگند خورند یعنی در آن قسم خائن شوند و مستحق عقوبت شوند مگر بدیشان کفاره از برای سقوط لازم شود و بیان کفاره آن در سوره مائده مذکور است **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است سوگند را بیمین لغو و بر آن مؤاخذه نکند **حَلِيمٌ** بردبار است در عقوبت [illegible] ترتیب تو بر آن کند او را و ... که ممکن است که این به حواب سؤال مقدر باشد ... [illegible] ... خود کرده اند پس لازم آید که همه جهت کثرت حلف ایشان بجفا بها اکثر در عقوبت گرفتار گردند ... [illegible] ... **وَمَا اللَّغْوُ فِي أَيْمَانِكُمْ** و بدانکه او در آن بمعنی ما فقط است یا ... فایده در آن نباید علما را اختلاف است در آنکه ... [illegible] ... کنند که مراد یمین غضبانست و زهد حسن بمعنی طاق و اصقر الی ... [illegible] ... ابن عباس که ... بلی والله که بدون قصد سوگند باشد ... کلام ... [illegible] ... فاو ... [illegible] ... کفته که انس کند ... [illegible]



کفاره معاد و نخعی گفته که احدهما کافیست و در این نظر است زیرا که اگر احدهما ثابت باشد مؤاخذه خواهد بود و لکن مؤاخذه در این منتفی است
پس احدهما کافی نباشد و فرق میان کسب لسان و کسب قلب آنست که قلب مخالف نفس نیست بخلاف لسان که گاه هست که مخالف نفس میباشد و ازان صادر میشود
آنچه مأذون نیست نفس را و لا جرم حلیم نیست که مؤاخذه کند بآنچه نفس اذن نداده باشد و عمل از وی در اینکلام اشارتست باشتراط قصد بنیت در یمین پس یمین
غضب اگر واقع شود گاهی که قصد بان مرتفع گردد و هم چنین است غافل و ساهی آورده اند که در جاهلیت چون مرد را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون
بکنار دادن او را دیگری او را نخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را در آمدم پای بسته و سر شکسته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی
نه بیوه بودی و نه ازدواج تمتعی یافتی حق سبحانه این نوع ضرر را بر وجه ناپسندیده و اینه فرمود که **لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ** مر آنانرا که سوگند میخورند **مِنْ
نِسَائِهِمْ** از زنان خود یعنی از ترک مجامعت ایشان ایلاء بمعنی حلف است و در شرع سوگند است بعذاب بر ترک وطی وجه منکوحه بعقد دائمی بجهت
مضرت رسانیدن بوی مطلقا یا مؤبدا یا مقید بمدتی که زیاده بر چهار ماه باشد یا مضاف بفعلی که از واقع نشود مگر بعد از انقضاء مدت تربص قطعا
یا ظنا و بغیر ایلاء معلق است لکن چون این قسم متضمن بعذاب است متعدی بمن شده یعنی مر کسانیرا که سوگند خورند بدر شدن از مجامعت با زنان
تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است این مبتدا است و ما قبل از خبر و تربص بمعنی انتظار است اضافه از ظرف بر سبیل اتساع است
ای للمولی حق التلبث فی هذه المدة فلا یطالب بفیء و لا طلاق یعنی اینمدة حق مولی است پس زن او مطالبه رجوع یا طلاق نکند **فَإِنْ فَاءُوا**
پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند در یمین بحنث و مباشرت کنند با زنان **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
است گناه حنث او را چون کفاره داده باشد یا آمرزنده آنچه توجه شود بایلاء از ضرار مرأة بفیئه که ازو در حکم توبه است **رَحِيمٌ** مهربانست که مباح
کرد مخالفت سوگند را و کفاره مقرر فرمود و حکم شرع آنستکه اگر مولی در اثنای چهار ماه نزدیکی کند با یمین که اگر قادر باشد بر وطی بیان
تمام مدت بان و اگر عاجز باشد از زن وعده دهد که بعد از قدرت با او نزدیکی کند و نکاح ثابتست و بر او جز کفاره سوگند نیست قبل از وطی و اگر مدت منقضی
کرد و بعد از مقاربت نکند نزد حنفی طلاق بائن شود و قول شافعی آنستکه زن او در مطالبه کردن یا بفیئه یا بطلاق و جمیع صحابه برین قولند و
بر حاکم شرع واجبست که مولی را برجوع یا طلاق امر فرماید و اگر امتناع کند زن او را طلاق دهد **وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ** و اگر قصد کنند
طلاق را یعنی اگر اهمال بالطلاق زنان خود بدهند **فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ** پس بدرستی که خدای تعالی شنونده است قول مولی را در صیغه طلاق
عَلِيمٌ داناست بغرض او در کینه ورزیده که در اینجا چند مسئله است اول چون ایلا واقع شود بر وجه مذکور پس اگر زوجه صبر کند هیچ کلامی
در آن نیست و اگر راضی نشود با حاکم رجوع کند مولی را امر کند بکفاره و عود اگر از رجوع ابا کند وی را چهار ماه مهلت دهد و بعد از آن الزام کند او را طلاق
بائنه و تکفیر پس اگر از این هر دو امتناع کند او را حبس نماید و مطعم و مشرب بروی تنگ گیرد تا یکی از این دو کند و حاکم او را بان امر نکند تا مرافعه کند وجه
بوی و ظهار نیز چنین است دوم آنکه مراد بفیء جماع است اگر بران قادر باشد و مانع شرعی نداشته باشد پس اگر عاجز باشد یا مانع شرعی یا عرفی داشته باشد
فیئه او اظهار عزم است بر جماع و تعقیب فیئه بغفران و رحمت جهت آنستکه ایلا متضمن تمشیت بواسطه قصد اضرار بزوجه سوم مستفاد میشود از تعیین
مدت چهار ماه عدم جواز ترک وطی وجه اکثر از مدت چهار ماه و اگر نیز زن را مرافعه مطالبه بمنزله چهارم قوله و ان عزموا الطلاق دالست بر عدم
وقوع آن بمستمتع بها زیرا که طلاق در نکاح متعه نیست و بعضی قائلند بوقوع ایلا بمستمتع بها و در کلام تقدیر او اضمار میکنند ای و ان
عزموا الطلاق فیمن یقع فیها و این ضعیفست بجهت اصالت عدم تقدیر و انتفای ضرورت و لفظ نساءهم اگر چه جمعیست مضاف که از صیغ عموم است لیکن
مخصوص است بعقد دائمی و مخصص اخبار اهل البیت علیهم السلم و قوله فان الله سمیع علیم متضمن نوعی از تهدید است چه طلاق موجب بینونت
است که غیر مرضی الله است چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش یعنی متزوج شوید و طلاق مدهید
که عرش خدا متحرک و لرزنده میشود از طلاق و کوبنده و تفصیل احکام ایلا در کتب فقهیه تحریر یافته بعد از آن در باب طلاق میفرماید که **وَ
الْمُطَلَّقَاتُ** و زنان طلاق داده شده بالغه مدخوله که حامله نباشند ذوات الاقراء باشند چه نابالغه و آیسه و حامله مستثنی شده که اگر این صفت نباشد
حکم ایشان این نیست که **يَتَرَبَّصْنَ** انتظار برند **بِأَنْفُسِهِنَّ** بنفسهای خود **ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ** در سه قرء یتربصن اگر چه بحسب لفظ خبر است
اما در معنی امر است و تغییر عبارت بجهت تاکید است و اشعار بر آنکه تربص از امریست که واجبست مسارعت نمودن بامتثال آن و گویا تحقق
قصد امتثال این امر نموده پس از آن خبر میدهند که نواینه الدعاء رحمک الله و بنای آن بر مبتدا مزید فضل تاکید است و قوله بانفسهن
تهییج و بعث مطلقات است بر تربص چه نفوس نساء طوامح رجال اند پس ایشانرا امر کرده بانکه قمع نفوس خود کنند و خود را بر تربص دارند و نصب
ثلثة قروء بر ظرفیت است یا انکه مفعول به است بتقدیر آنکه یتربصن مضی ثلثة قروء و آن جمع قرء است و گاه هست که اطلاق آن بر حیض میکنند لقوله ع
دعی الصلوة ایام اقرائک و بر طهر که فاصل بین الحیضتین است نیز اطلاق میکنند کقول الاعشی لما ضاع فیها من قروء نسائکا یعنی
کثرت اشتغال تو بحروب و غارات مضاجعه نمیکند با زنان در حین اطهار ایشان و اصل آن انتقال است از طهر بحیض و مراد بقرء در اینجا اطهار
است بمذهب ما و اکثر طهر انسب بر آنست و مرحوم ... بحیض چنانکه ابو حنیفه گفته لقوله تع و طلقوهن لعدتهن ای وقت عدتهن و طلاق مشروع
در حیض نمیباشد اما قوله ع طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان مقاومت نمیکند بر آنچه که در قصه ابن عمر واقع شده که فلیراجعها ثم لیمسکها
حتی تطهر ثم تحیض ثم تطهر ثم ان شاء امسک بعد و ان شاء طلق قبل ان تمس فتلک العدة التی امر الله تعالی ان یطلق لها النساء
و مرتبت ... در حیض نقل کلام صاحب کنز العرفان در آخر معلوم خواهد شد و قیاس آن بود که قرء جمع قلت مذکور شود که آن اقراء است و لکن

فاه مع



عرب و جمع شایع میکنند و هر یک را بجای جمع قلت و کثرت زاده در مقام دیگری استعمال میکنند مینماید که چون این حکم شامل جمیع مطلقات نشده
ذوات الاقرا باشد پس تضمین کثرت نباشد نه جمع کثرت مستحسن بود و بدانکه فایده خلاف در آنکه مراد بقرء اطهار یا حیض باشد در معتده
ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع کند عده منقضی شود بقول آنکه قرء را طهر گوید و بقول آنکه حیض باشد انقضاء عده بعد از انقضاء
حیضه ثالثه است آورده اند که اسمعیل بن عبدالله غفاری زن خود را که قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود و اسمعیل ندانست و زن
بجهت کراهت از رجعت اظهار آن نکرد اسمعیل چون بر این واقف شد مراجعه کرد و زن از خانه برد حق تعالی فرمود که **وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ** و حلال نباشد زنان را
اَنْ یَّکْتُمْنَ آنکه بپوشند **مَا خَلَقَ اللّٰهُ** آنچه آفریده است حق تعالی **فِیْ اَرْحَامِهِنَّ** در رحمهای ایشان از فرزند چه کتمان ولد موجب ابطال
حق رجعت است و گویند مراد بما خلق الله فی ارحامهن حیض است و معنی آنکه نباید زنان کتمان حیض کنند بجهت استعجال در عده و در این دلیلست
بر آنکه قول زنان در حمل و حیض مقبول است حاصل که حق سبحانه منع کتمان زنان نمود از آنچه موجب جواز رجعت باشد یا مقتضی نکاح حرام گردد
عدم خروج از عده پس هیچکدام از زنان روا نباشد **اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ** اگر هستند که ایمان دارند **بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ** بخدا و روز
قیامت مراد نه آنست که ایمان مقید بدین شرط است بلکه تنبیه است بر آنکه مؤمن بر مثل این جرات نمیکند و سزاوار او نیست که مانند این از او صادر شود **وَبُعُوْلَتُهُنَّ**
و شوهران ایشان **اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ** سزاوارترند برجوع کردن با ایشان **فِیْ ذٰلِکَ** در زمان تربص که طلاق رجعی باشد پس ضمیر اخص باشد
از مرجوع الیه که مطلقات است و در این امتناعی نیست همچنانکه تکرار اسم ظاهر میکنند بتخصیص ثانی صحیح باشد و بعوله جمع بعل است و تا برای تانیث جمع
است چون عمومه و خؤوله یا مصدر است خود از بعل حسن البعوله که معنو باشد و باقامه مضاف الیه است در مقام مضاف و تقدیر اینکه واهل
بعولتهن و اینجا احق بمعنی حقیق است یعنی شوهران مطلقات که طلاق رجعی داده باشند سزاوارند بمراجعه با ایشان در زمان عده **اِنْ اَرَادُوْۤا** اگر
خواهند آن شوهران بدان مراجعه **اِصْلَاحًا** بصلاح و نیکوئی کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن با ایشان این شرطیه شرط صحت رجوع نیست تا آنکه
از جانبین نباشد بلکه غرض تحریض است بر اصلاح و منع از قصد اضرار چه در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عده منقضی
شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و ایذا بود نه اصلاح **وَلَهُنَّ** و زنان راست بر مردان از حقوق **مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ** مانند
آن حقوق که مردان را بر ایشانست **بِالْمَعْرُوْفِ** بخوبی معاشرت و حسن معاشرت مراد مماثلت است در وجوب و استحقاق و مطالبه بر آن نه در جنس چه
حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه دارد از نظر بیگانه محفوظ دارد و عفت و مستوری ورزد و خود را تمکین او نماید در استمتاع مگر جائی که مانع
شرعی باشد و حق زن بر مرد آنست که با او نرمی کند و کافی در انفاق و حسن خلق بر جای آرد و آنچه از علم دین بکار آید بوی تعلیم دهد **وَلِلرِّجَالِ**
عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ و مردانراست بر زنان درجه افزونی یعنی زیادتی در حقوق واجبه چون مهر و نفقه و ترک اضرار زنان و مانند آن از امور و اجبیر اولیشان
است و یا مراد بدرجه شرف و فضیلت است در نسب ایشان و پاکی مردان که ایشان قوامانند و مردان ایشان در غرض زواج و عضو و فضیلت
و رعایت و انفاق و دیانت بضعف میراث و مرتبه عقل و دیانت و بطلاق و در ولایت جهاد و مرتبه او بیشتر جاست و در خلافت نبوت نه از آنکه فضل مردان بر
زنان ما سبق است نبوت و کمال ... که نسبت مردان بکمال رسیدند و از زنان ... مقدور و کامل شدند آسیه زن فرعون و
مریم بنت عمران علیهما السلام **وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ** و خدا غالب است بر همه کس بر تنفیذ حکم بر مردان و زنان و ... در انتقام از آنکه خلاف
احکام شریعت کند دانا است بحکم و مصالح احکام ایمان و بحکمت حکم میکند بر هر کار در خبر آمده که زن جمیله نزد پیغمبر آمد گفت یا رسول الله حق
زنان بر مردان چیست فرمود آنکه سخن درشت بروی زنان نگویند و ایشانرا نزنند و بملاطفت با ایشان زندگانی کنند و هر چه خورند ایشانرا
نیز از آن بدهند و از آنچه پوشند با ایشان برسانند و مهاجرت ننمایند از ایشان مگر در خانه و از جناب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که آنحضرت
فرمود خیار الرجال من امتی خیارهم لنسائهم و خیار النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین مردان از امت من کسانی اند که نیکوترین ایشان بزنان معاشرت
کنند و بهترین زنان امت من آنانند که بر وجه احسن با شوهران سلوک کنند و هر زنی که با شوهر خود باین نوع زندگانی کند حق تعالی در هر شبانروزی
مزد هزار شهید بوی دهد که در راه خدا شهید شده باشند صابر و محتسب و در افضل من بر کسی است بعد از آن فرمود که بهترین زنان امت من
آنانند که رضای شوهران نگاه دارند و هر چه ایشان خواهند بکنند جز چیزی که موجب معصیت و نافرمانی خدا باشد و بهترین مردان امت من آنانند
که با زنان و اهل خود بر فق و ملاطفت معاشرت کنند چنانکه مادر با فرزند ملاطفت کند و هر زوجی که با زوجه خود باین طریق سلوک کند در هر شبانروزی
مزد صد شهید برای او بنویسند که همه بنابر محتسب در راه خدا شهید شده باشند آنگاه عمر خطاب گفت یا رسول الله مرد را مزد صد شهید باشد و زنرا
هزار شهید فرمود که بلی مزد زنان از مزد مردان بیشتر باشد و ثواب ایشان نزد خدا تمامتر بود و حکمت آن بجهت رضای زنان در حق مردان در بهشت
رفیع گردانند و بعد از شرک هیچ گناهی نیست که وزر و وبال او نزد خدا بیشتر از عصیان زن باشد در حق شوهر و بعد از آن فرمود که بترسید در حق
دو ضعیف که از زن و یتیم است حق سبحانه بجهت احسان شما در حق ایشان رحم در ضمن آن بشما کرامت کند و بجهت اضرار و ایذا رسانید با ایشان شما را
معاقب گرداند و نیز از حق مرد بر زن چون حق من است بر شما و هر که حق من ضایع گرداند چنان باشد که حق خدا ضایع کرده و هر که حق خدا را
ضایع کرده مستوجب خشم و سخط خدا شود در دوزخ آرام نیابد امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که زنی بحضرت رسول خدا آمد
و نیز آورده اند که ... بحضرت رسول رسید گفت السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم بسوی تو فرمود که بفرما چه کار داری زن گفت
یا رسول الله مردان چون بقصد جهاد از خانه بیرون روند و ایشان شهید گردند نزد خدا زنده بوده روزی میخورند



کما قال الله تعالی بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله یعنی از این سعادت محروم نیم و نصیب ایشان از درجه شهادت باز مانده و در خانه
محبوس مانده بتوسط خدمت ازواج مسکینم آیا ما را هیچ مزدی باشد فرمود سلام من بدانیشان برسان و بگو که ثواب اطاعت شوهر کردن برابر
ثواب شهیدان خواهد بود و لکن کم زنی باشد که حق شوهر را بواجبی که باید بجا آورد زنی گفت که بر زنان جهاد باشد فرمود بلی جهاد زنان غیرت
باشد و با نفس خود مجاهده کردن و ترک شهوات محرمه و صبر کردن بر آن و چون صبر کنند مجاهد باشند افضل از جهاد کنندگان با کافران
صاحب کنز العرفان فرموده که در این آیه چند حکم است یکی آنکه عدّه مستقیمة الحیض سه قرء است و این حکم علی عمومه نیست بلکه مخصوص است
بمدخول بها زیرا که غیر مدخول بها را عدّه نیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و همچنین است آیسه و صغیره و نیز این حکم مخصوص است بحرّه
زیرا که عدّه امه دو قرء است و کاهی که مستقیمة الحیض باشد و چون قرء از لغات اضداد است و مشترک میان طهر و حیض فقها را اختلاف است در آنکه مراد از
او در این آیه طهر باشد یا حیض اصحاب ما و شافعیه برآنند که مراد با طهر است بجهت چند خبر یکی قوله تعالی فطلقوهن لعدتهن چه طلاق مشروع در حیض
واقع نمیشود دوم حدیث ابن عمر که فتلک العدة طهر چنانکه گذشت سیم آنکه حق سبحانه فرموده که ثلثة قروء و اطلاق تا در عدد از ثلثه تا عشره برای مذکر
است و مجرد از تا برای مؤنث و طهر مذکر است و حیض مؤنث پس مراد از ثلثة اطهار باشد چهارم اصحاب ما از زراره روایت کرده اند که او گفت از ربیعة
الرأی شنیدم که گفت ان من رأیی ان الاقراء هی الاطهار بین الحیضتین و لیس بالحیض من این را او استماع کردم و نزد باقر عم رفتم و این سخن را بر او
عرض کردم آنحضرت فرمود که کذب لم یقل برأیه و انما بلغه عن علی علیه السلم یعنی اینکه سعید گفت که رای من آنست که اقراء اطهار باشد نه حیض دروغ
گفته چه این قول از امیر المؤمنین عم بدو رسیده نه که خود گفته گفتم اصلحک الله اکان علی عم یقول ذلک حضرت فرمود نعم باز آمد با صلاح در امیر المؤمنین
آنچه را گفته نا سند فرمود عم کان یقول انما القرء الطهر یقرء فیه الدم فیجمعه فاذا جاء الحیض قذفته یعنی امیر المؤمنین میفرمود که جز این نیست که قرء
طهر است که خون در آن فراهم میآید و مجتمع میگردد و چون وقت حیض میرسد آن را دفع میکند از رحم پنجم گفتم اصلحک الله ما تقول فی رجل
طلق امرأته طاهرا من غیر جماع بشهادة عدلین چه میفرمائی در آنکه مردی زن خود را طلاق دهد در طهری که با او مواقعه نکرده باشد بحضور
دو گواه عادل فرمود اذا دخلت فی الحیضة الثالثة فقد انقضت عدتها یعنی چون در حیض سیم داخل شود عده او منقضی میگردد و گفتم ان اهل العراق
یروون عن علی علیه السلم انه کان یقول هو احق برجعتها ما لم تغتسل من الحیضة الثالثة یعنی بدرستیکه فقهاء اهل عراق می
گویند که امیر المؤمنین عم فرموده که شوهر احق است برجعت او مادام که غسل نکرده باشد فرمود دروغ گفته اند و از امیر
المؤمنین عم افترا میکنند ششم آنچه نقل مراد بقرء حیض است لقوله عم طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان و جواب این آنستکه حدیث
معلوم الصحة نیست دوم از احکام مذکوره آنستکه زوج رجوع میتواند کرد بزوجه خود در طهر او و حیض او نیز اگر حق تعالی فرموده و لا
یحل لهن ان یکتمن پس اگر قول زن معتبر نمیبود هر آینه منع نمیکرد کتمان آن و نزد بعضی مراد کتمان حیض است و نزد بعضی دیگر حمل است
و بعضی گویند مراد هر دو است و این اولی است بجهت عموم قول صادق عم که قد فوض الله الی النساء ثلثة الحیض و الطهر و الحمل و عدم حلیت کتمان
حمل و حیض از آن جهت است که در آن ابطال حق زوج است سیم آنکه زوج را میرسد برجعت مادام که در عدّه است لقوله تعالی و بعولتهن احق
بردهن لکن ناهی که طلاق رجعی باشد بجهت آنکه بعد از این مذکور است پس ضمیر اخص از مرجوع الیه باشد چنانکه گذشت و خلاف
است در آنکه آیا این مخصص مستقل است یا نه و تحقیق آن در علم اصول تمام است و قوله ان ارادوا اصلاحا شرط رجعت نیست بلکه حض است بر ازواج بر اراده
اصلاح نسا و عدم اضرار ایشان چهارم آنکه هر یک از زوجین را حقی است بر دیگری لقوله تعالی و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و مما
در وجوب ثابت میشود حقوقی که مخصوص بزن است مهر است و نفقه و اسکان و کسوه و عدم اضرار زوج و آنچه واجب است بر مراة اطاعت است و عدم تبرم حق
خوابیدن شوهر را و عدم ادخال غیر زوج بر فراش خود و حفظ نطفه او و عدم احتیال در اسقاط آن و از صادق عم مرویست که زنی نزد پیغمبر ص
آمد و گفت یا رسول الله حق زوج بر زن چه چیز است فرمود آنکه اطاعت زوج خود کند و با او عصیان نورزد و هیچ چیز از مال او تصدق نکند الا
باذن او و صوم تطوع ندارد مگر باذن او و نفس خود را از او منع نکند اگر چه بر پالان شتر باشد و از خانه او بیرون نرود مگر باذن او
و پس اگر بی اذن او از خانه بیرون رود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت کنند تا آنکه باز گردد گفت کیست که حق
او عظیم تر باشد بر زن فرمود زوج او گفت پس حق من بر شوهر مثل حق شوهر است بر زن فرمود نه حق مرد بر زن صد است و حق زن بر مرد یکی است زن
گفت و الذی بعثک بالحق لا یملک رقبتی رجل ابدا قسم بخدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که هیچ مردی مالک رقبه من نشود و نیز از آنحضرت
مرویست که لو کنت امرا احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها اگر سجده جائز میبود که من یکی از شما را امر کنم بسجده کردن بنده
هر آینه زن را امر میکردم که سجده شوهر خود کند پنجم آنکه مستفاد میشود از ذکر حقوق آنکه واجب است بر مراة در عقب آیه بر زوج ایفا شوهر
نمودن زیرا که حق شدن در طاعت او است ششم آنکه اگر قایل شویم با اجتماع حیض با حمل این آیه مخصوص است بما عدای حامل و اگر نه این شامل حامل خواهد
بود بجهت انتفاء شرط حکم از که حصول قرء است بعضی از مفسران آورده اند که در زمان جاهلیت عدد طلاق مقرر نبود و اگر زوج طلاق و ادو صد بار
مرد زن خود را حق رجوع بودی و بسیار بود که زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضاء عدّه رجوع نموده دیگر باره رها میکرد تا آنکه زن در غایت
الم از جور شوهر که سه سنه او را طلاق میداد و بجهت اضرار مراجعه میکرد بنا علیه حکایت از شکایت خود بحضرت نبوت کرد نازل شد
که الطلاق مرتان طلاق رجعی که در آن رجعت جائز است مرتان دو بار است یعنی تطلیقه بعد از تطلیقه بر تفریق نه جمع بینهما چنانکه مذهب بعضی



از اهل خلاف نیست و بعد از دو طلاق یا نکاح فامساک بمعروف پس واجبست نگه داشتن به او با خود کردن از روی رجعت به وجه حسن معاشرت اگر در عده باشد او تسریح باحسان یا رها کردن زن را به نیکوئی یعنی بگذاشتن زن را تا عده منقضی شود بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری واقع شود و تا آن زن به نکاح زوج دیگر نرسد بر آن مرد حلال نگردد چنانکه تفصیل این بیاید و تجمیع و نزد جمهور مفسران در این دو قول نیست یکی آنکه بیان تفصیل طلاق است یعنی اگر مرد اراده طلاق داشته باشد باید که طلاق بدهد در طهری که مقاربت نکرده باشد در آن مجامع تطلیقه واحده و بعد از آن ترک وی نماید تا آنکه از عده بیرون آید یا حایض شود و پاک گردد پس طلاق ثانی بدهد و این قول ابن عباس و مجاهد است دوم آنکه مراد از آن بیان عدد طلاقی است که موجب بینونت است و در این دلالت است بر آنکه بعد از تطلیقتین فرقه بائنه است و لفظ خبر و معنی امر است ای طلقوا دفعتین و دو کرت او دو مره که شافعی گفته اند که مراد افسدکم التطلیق الرجعی اثنان زیرا که بعد از آن برسید ند که این الثالثة فرمود او تسریح باحسان و اصحاب ما و حنفیه گفته اند که مراد انست که التطلیق الشرعی تطلیقة بعد تطلیقة علی التفریق کقوله تعالی ثم ارجع البصر کرتین ای کرة بعد کرة و مثل لبیک و سعدیک و لهذا گفته اند الجمع بین الطلقتین و الثلث بدعة و اصحاب ما اجماع نموده اند بعد از اخبار بکیر و ابن بکیر و امثال آن از اهل البیت علیهم السلام با حجره و اهلیست از حدیث ابن عمر که رسول گفته مره کما انما السنة ان تستقبل الطهر استقبالا لا فتطلقها لکل قرء تطلیقة و بانکه این کلام اعنی الطلاق مرتان اخبار نیست و اگر نه کذب لازم آید پس معنی امر باشد ای لیکن الطلاق دفعتین و منه قوله نعم و من دخله کان امنا ای یجب ان تؤمنوه و بدانکه اصحاب چونکه حکم کرده اند به تحریم ثلث با تلفظ مرسلتین و بدعت از اختلاف کرده اند در آنکه یکی از آنها واقع میشود که از انت طالق است و ضمیمه از لغو و یا تبین اول یا آنکه هیچ کدام واقع نمیشود و جمعی قائلند باول و این قول است زیرا که قصد کل قصد هر یک از اجزای آنست پس تطلیقه واحده مقصود باشد و رضا و اهلان در محل از هر و معتبر باشد و این مطلوبست و جمعی دیگر قائلند بثانی جهت نهی از مجموع پس فاسد باشد و جواب گوئیم که نهی از مجموع نهی از هر فرد فرد آن نیست این در اصول محقق گشته و قول الطلاق مرتان دلالت میکند بر شرعیت و جعفر زیرا که طلاق مطلقه غیر مصنوع است عقلا چه طلاق ازاله قید نکاح است و نکاح اینجا منتفی است و این مثل امری است بعتق که متوقف بر ملک پس این از باب لا لزم انتفاء است چنانکه در اصول مقرر شده و قوله فامساک بمعروف الخ ای علی وجه سایغ و این کنایه است از رد تطلیق سوی نکاح و از رجعت است که عده باقی باشد یا باستیناف عقد اگر منقضی شده باشد و اختلافست در معنی تسریح باحسان بعضی گفته اند مراد بان تطلیقة ثالثة است جهت روایت متقدمه از پیغمبر و سدی و ضحاک گفته اند که مراد ترک معتده است تا آنکه با نقضای عده بینونت حاصل شود و اینم و سیاق باقر و صادق علیهما السلام و این اصحست زیرا که طلاق واقع ملتبس نزد ما بکنایه بلکه وقوع آن بتصریح است و لا یحل لکم و حلال نیست مر شما را ای مردان ان تأخذوا آنکه فراگیرید مما آتیتموهن از آنچه داده باشید ایشان را شیئا چیزی از وجه مهر الا ان یخافا مگر آنکه دانند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نتوانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت و معاشرت این آیه در حق جمیله بنت عبد الله بن ابی سلول نازل شده در حق شوهر ش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود که شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن میداشت و هیچ مهر با او در نمیساخت یکبار نزد پدر آمد بشکایت شوهر پدر با او التفات نکرد دوم بار که شکایت او پیش پدر آمد پدر گفت برو بخانه شوهر و دل جوئی او کن و رضای او بدست آر چون دید که پدر سخن او را نمیشنود برخواست و بنزد حضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر و الله لا انا و لا ثابت لا یجمع رأسی و رأسه شیء بخدا که سر من و سر ثابت بیکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق دهد آنحضرت کس فرستاد و شوهر او را حاضر کرد و گفت این زن تو از تو شکایت میکند گفت یا رسول الله بخدا شکر تو اخلق بخلق فرستاده که من بر روی زمین هیچ کس را از او دوستر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید و من با تو در وقوع میگویم تا فرمائی من دور افکنی و من از او بجان و شرم ترا سخن بسیار دوست میدارد و من عیب نمیکنم در دین و خلق و حسن معاشرت و لیکن او را بغایت کراهت دارم و طاقت دیدن او ندارم انی رفعت جانب الخباء فرأیته اقبل فی عدة فاذا هو اشدهم سوادا و اقصرهم قامة و اقبحهم وجها یعنی طرفی از خیمه را برداشتم او را دیدم با جماعتی در مدم که او از ایشان سیاه تر و کوتاه تر و زشت تر بود و اگر بطلاق من امر نفرمائی نترسم که از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من گردد رسول ثابت را گفت تو چه میگوئی گفت یا رسول الله من حدیقه یعنی خرما ستانی دارم باو داده ام بعوض مهر بفرما تا بمن رد کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله فرحه بقبه زنا با چیزی دیگر با او میدهم تا مرا طلاق دهد رسول گفت لا اما الحدیقة فقط یعنی غیر حدیقه با وده نه زاید بر آن زن نخلستان را با او رد کرد او طلاق وی گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود و حق سبحانه و تعالی فرستاد که آنچه بزن داده باشند از وجه مهر باز نستانند مگر آنکه دانند که در غایت حقوق زوجیت نتوانند کرد فان خفتم پس اگر ترسید ای حکام شرع که امر اخذ و اعطا در دست شماست یعنی اگر از افعال شما معلوم کنید الا یقیما آنکه قائم نتوانند کرد مرد و زن حدود الله حکمهای خدا را در زوجیت فلا جناح علیهما پس هیچ بزه و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه بازخرید خود را باز از بند زوجیت یعنی از شوهر خود داده و شوهر طلاق او گفته تلک این احکام از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خدا است فلا تعتدوها پس در مگذرید از آن بحد و محافظت از کنید و من یتعد حدود الله و هر که در گذرد از حدهای خدا که تعیین فرموده فاولئک پس آنکه وی هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود از تعرض عذاب بدانند که مرا لغات در بهر

مرتین

زن سر



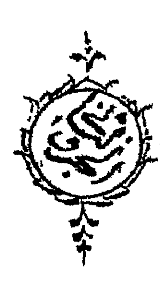
ورد کنند او مرده که این آیه در خلع و مبارات است و اول خطاب به ائمه است و ثانی بزوجین نسبت بهر دو جهت و مراد بما اتیتموهن مهر است و ضمیر
خفتم راجع است بحکام زیرا که امر کنند تا زنان بشان بغیر رد این جا چند فایده است یکی آنکه آیه دلالت میکند بر عدم جواز اخذ چیزی از مهر که
زوج بزوجه داده باشد مگر در صورت فدا با نوعی که چون زن کراهت داشته باشد از شوهر صداق خود را یا غیر آنرا و یا صداق با غیر او
رد کند تا شوهر بجهت این زن را طلاق دهد و زوج جایز است نماید علی الفور بدون تاخیر و او را طلاق دهد و این را در شرع خلع میگویند
زیرا که زنان مانند لباس شوهرانند لقوله تعالی هن لباس لکم وانتم لباس لهن پس مفارقت زن در حکم خلع لباس باشد دوم آنکه هرگاه
کراهت از جانب زن باشد آنرا خلع گویند و اگر از طرفین باشد مبارات و حکم خلع و مبارات مختلف است بچند وجه یکی اختصاص کراهت
بزوجه در خلع هم چنانکه در حدیث ثابت شده مذکور شد و در مبارات کراهت از هر دو و هم چنانکه ظاهر است از تسمیه دوم در مبارات
در جمله متابعت بلفظ طلاق و اما در خلع خلاف است و اجتو لین ابتاعست از روی احتیاط سیم جایز نیست در مبارات اخذ زیاده از آنچه دفع کرده
بخلاف خلع که اکثر فقها قائلند بجواز زیاده و ابوحنیفه بر کراهت آن رفته و ابن مسیب گفته است که جایز نیست مگر اخذ بعضی از آنچه بزوجه داده نه کل آن
فزاید بر آن و گویا منشا قول او مما آتیتموهن است چه من محتمل تبعیض است و اینکه حضرت رسالت در جواب زن ثابت گفت که لا حدیقته فقطما
زاید نیست زیرا که ان حکایتی است از حالی که زن مطلوب او بود زیرا که ثابت سوای حدیقه چیزی از زن نمیطلبید چهارم از فواید مذکوره طلاق واقع
شود بعد به معتد فایده خلع و مبارات است و حکم او حکم ابهاست و اخذ زیاده و عدم آن تمام شرط است در خلع و مبارات جمیع شرایط طلاق و بلا
فرق پنجم آنکه زن و بعضی خلع را جایز است هرگاه زن گوید لا احل لک قسما و لا اطئ لک فراشا من تکرهه یا گوید لا اطیع لک امرا و حق عدم وجوب بلکه احتمال
موکد است بجهت مکان رحمت و نحوه و قبح صبر بر معاشرت با وجود آن خطاب مکروه ششم فرقیت در باب خلع و مبارات فرقه بینونه است و صحیح نیست
زوج را که رجوع کند مگر اینکه زوجه در بذل رجوع کند عده باقی باشد پس وجه آن سد که رجوع کند با رجوع زوجه و فدیه هفتم آنکه چون زن
آنچه از مال خود دهد بطیب نفس خود به زوج دهد پس جناح نیست و با خود گرفتن آن نمایند از او بقوله فلا جناح علیهما و جواب از این بچند وجه
است یکی جواب او وند جایز است آن این است که اگر جناح را حمل نماید بر مخصوص منکر باشد تو هم آن میشد که حرام عاصی است آنچه فدیه زن داده است
است بر هفتم منافات ذن مبتوهم دوران موهم از نشوز که از زنان باشد که محرم نسبت با اخذ و معطی دوم جواب فراهمت و آن این است که اینکه
داستان کریمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان است و یعنی از یکی از ایشان چنانچه لؤلؤ و مرجان از دریای شور بیرون می آید نسبت با از دریای شیرین نیز داده
اسناد آن بهر دو میدهند و جواب سیم جواب اول است که موافق ولایت مذهب ما است و آن این است که هیچ خلع از چیزی نیست که اکراه با شد و نیز جهت
ان نمی باشد پس هر دو در آن مشترک نباشند در عدم جناح بر ایشان و بر آنکه معطی چیزی نیست که زوج را در آن نمی نیست پس شرط ابی زوج خود باشد در آنچه
زن چون را عطا می اجرت نمود که طوع اثم میکند پس نفی اثم نموده از نفس خود با مدافعت کوبد که اگر بر نشوز و اضرار اقامه می نمود اثم میبود و جناح
را متوجه میشد در نشوز پس مالحدا از جناح بیرون آمد چهارم از چیزهایی که بخاطر فاتر این ضعیف سبب هوا این است که چون نکاح مرغب فیه
است و مستحب البیت مکه که هست که واجب میشود پس ساعی در رفع آن بر حد حطیئه و جناح است پس زن چون بذل فدیه کرد و ترغیب زوج
خود کرد و مفارقت از او پس مشابه او است دو از اله آن فعل مرغب فیه منسوب الیه جهت آن تو شیح نفی جناح نموده از هر دو بافتنا هشتم
حلال نیست و حرام اخذ فدیه اگر از سبب کراهت زوجه شده باشد از او با نوعی که اکراه و اجبار زوجه نموده باشد تقصیر در حقوق او تا اخاذ مال
زوجه شود پس کراهت او و بذل فدیه نماید او نیز از قوله فیما افتدت به مستفاد میشود که خلع واقع نمیشود از متبرع و نیز واجب است که فدیه
معلوم و معین باشد چه عقود و معاوضات مقتضی علمست بعوضین و نیز فدیه مملوک زوجه باشد بجهت عدم جواز تصرف در ملک غیر فإن
طلقها متعلق است بقوله الطلاق مرتان و معترض قوله و تسریح باحسان و ذکر خلع بینهما معترضست بجهت دلالت برانکه طلاق گاه هست
که مجانا واقع میشود و گاه هست که بعوض است و این بنا بر مذهب کسانی نیست که تسریح را بمعنی طلاق ثالث میدانند و صحیح آنست که مراد بقوله فإن
طلقها تطلیقه ثالثه است و تفسیر تسریح نیست چنانکه روایت صحیحه از ابی جعفر ع ثابت شده و شک در صحت این نیز نیست و معنی آنست که پس
اگر طلاق دهد مرد زن خود را بعد از تطلیقه ثانیه فلا تحل له پس حلال نباشد آن زن مر مرد را من بعد بعد از طلاق ثالث حتی تنکح
تا وقتی که نکاح دارد زوجا غیره شوهری غیر از شوهر اول و این زوج ثانی بر خود در سبب تمیمه بنت عبد الرحمن نزول کرد
رفاعه خود همت قرظی بعد از آنکه سه طلاق شد بعقد عبد الرحمن بن زبیر در آمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی
حضرت رسالت ص منع فرمود و گفت اتریدین ان ترجعی الی رفاعه لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک یعنی یا میخواهی که برفاعه رجوع
نمائی نه تا آنکه لذت جماع زوج ثانی بچشید و زوج ثانی لذت ترا بچشد و این حکم و دفع امتناع از تسرع بطلاق فإن طلقها پس اگر طلاق
دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست زوج اول و این ملعنه ان یتراجعا آنکه
با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضاء عده شوهر ثانی ان ظنا اگر ظن غالب داشته باشند ان یقیما حدود الله آنکه
برپای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیت است و تفسیر ظن بعلم اینجا عرسد بد است زیرا که عواقب امور غیبیه است که مظنون ایشانست و تلک
و مذکور شد علامات حقوق زوجیت اگر آن را تصبر برای تو تعیین کرده مراد ما فی علم الله است و تلک و اینکه مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حدود
الله ایشانند از ما در حق تعالی یبینها بیان میکند آنها را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند و از ارادت خدای عزوجل کسانی

بمقتضای علم خود در وکنزاو شرده که ضمیر طلقها راجع بطلقه ثالثه است و این قول با فرمقارنه است ضحاک و نظام و نزد مجاهد آنست که فان طلقها
تفسیر تسریح باحسان است چه این نزد او طلقه ثالثه است و این قول طبری نیست و حق او لست چون این مقرر شد پس در اینجا چند حکم است اول آنکه طلاق اول
اینست که چون زوج طلاق دو دفعه داد در عقیب طلقتین او لیس امساک بعد هما حرام است برای او آن زن تا نکاح کند او را زوجی که غیر این مطلق باشد
و این حکم نزد اصحاب ما مخصوص است بما عدا طلاق عده چه طلاق عده حرام ابدی میشود در نه سعه طلاق عده آنست که طلاق دهد مدخول بها
را بشرایط و بعد از آن مراجعه کند با و در عده و وطی او نماید بعد از آن طلاق ثانی بدهد او را و رجوع کرده با و در عده و وطی او کند بر طریق
اول و باز طلاق دهد او را همان طریق و چون سه بار باینچنین کرده نه طلاق باشد حرام ابدی شود و غیر این قسم حرام ابدی نمیشود دوم آنکه
شرط است در زوج ثانی چند شرط یکی آنکه وطی زن کند بعقد دائمی و اگر وطی او کند بعقد منقطع یا بملک یا بتحلیل مفید نمیشود سیم آنکه مجرد عقد
کافی نیست بلکه وطی لازم است زیرا که پیغمبر صلعم زوجه رفاعه را گفت آیا میخواهی که رجوع کنی برفاعه نه حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
و وجهی که عبد الرحمن زبیر تحلیل او کرده و زن بحضرت گفته که انّه هدبه کهدبة الثوب یعنی چون دیبه خام است یعنی نامرد است و نتوانند
ساخت و اینکه جمعی گفته‌اند از مقید ساخته آنست که اکتفا کرده بمجرد عقد محلل با طلاق آیه و اجماع بر خلاف اینست و ممکن است تفسیر
نکاح باصابت و عقد ستفاد باشد از لفظ زوج چهارم آنکه وطی او کند مکرر در جنون که بالغ و مسلم باشد پس اگر صبی یا مرتد وطی او کند تحلیل
نباشد پنجم آنکه وطی در قبل باشد و این مستفاد میکرد از ذوق عسیله لکن انزال شرط نیست زیرا که مراد بعسیله لذت است و آن بدون انزال حاصل
میشود و این عام در دو مسئله مذکور میکرد یکی آنکه بعد از عقد صحیح وطی او بر وجه حرام باشد مانند وطی در صوم یا حیض آیا محلل خواهد بود
یا نه اشکال است و منشأ آن از اینست که آن وطی منهی عنه است پس مأمور به نباشد و از اینکه صدق وطی بعقد صحیح شده پس محلل باشد و اکثر اهل
علم برآنند و مالک گفته که وطی در حیض محلل نیست و اگرچه موجب عده است دیگر هر دو آیا جایز است عقد نکاح بشرط تحلیل یعنی بشرط آنکه
نکاح کند زن را و بعد از وطی طلاق دهد او را تا بر زوج اول حلال گردد اکثر برآنند که این عقد فاسد است بجهت حدیثی که ماثور از موافق و مخالف
که پیغمبر صلعم فرموده لعن الله المحلّل والمحلّل له و ابو حنیفه تجویز این کرده با کراهت و بعضی گفته‌اند که اگر در ضمیر اضمار تحلیل کنند بدون آنکه تصریح
بان نمایند کراهت در آن نیست ششم آنکه قوله فان طلقها ای الزوج الثانی فلا جناح علیهما ای علی الزوج الاول والزوجة ان یتراجعا ای بعقد
جدید و مهر جدید زیرا که رجوع نسبت بمهر و امثال پس مشروط برضای هر دو باشد پس بعقد باید بخلاف رجعت نسبت بزوج که مشروط نیست برضای زوجه
و قوله ان ظنا یعنی اگر مترجح باشد نزد زوجین بقرائن احوال و بآنچه ظاهر است از اخلاق ایشان بآنکه اقامه حدود الله کنند از حقوق زوجیت متوانند
کرد و این شرط صحت عقد نیست بجهت جواز عقد از طرفین باجماع و ظن اینجا بمعنی حقیقی خود است که اعتقاد نسبت راجح نه آنکه بمعنی علم باشد زیرا
که عواقب معلوم نیست بکس مگر خدا را چنانکه گذشت و بدانکه از قوله فان طلقها مستفاد میکرد و اشتراط اینکه عقد محلل دائمی باشد نه
منقطع و در شبهه بجهت عدم وقوع طلاق در این هر دو و بدانکه حکم تحریم در مطلقه ثالثه مگر با تحلیل محلل بشرایط مذکوره اتفاقی و اجماعی است و طلقه
است پس مفتقر است بمحلل بعد از طلقتین خواه زوج و حر باشد یا عبد بجهت احادیث صحیحه بر این باب از ائمه علیهم السلام انتهی کلامه مرحوم
است که رسول الله صلعم فرمود که حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک بس نه وحبا له عبد الرحمن زبیر بود تا مدتی بعد از این برآمد باز آمد
و رسول الله گفت یا رسول الله عبد الرحمن با من خلوت کرد رجوع بشوهر اول بتوانم کرد گمان برد که رسول قصه او را فراموش کرده باشد و فرمود
که نه قول اول تو راستست و قول دوم تو دروغ پس برآن صبر میکرد تا بزمان خلافت ابی بکر نزد وی آمد و از او استفتا در جمع کرد او گفت زیرا که
دو نوبت اول میان رسول در این مسئله در محفل او حاضر بودم که گفتی که عبد الرحمن مثل هدبه ثوبست و رسول صلعم ترا منع نمود پس نزد عمر رفت
و از او استفتا نمود گفت پیغمبر ترا از این منع فرموده و ابو بکر نیز تجویز این نکرد اکنون نزد من آمده اگر باردیگر بیاید نزد من اعاده کنی بعد از این ترا
رجم کنند نقل است که نافع روایت کرده که مردی از ابن عمر پرسید که شخصی زن خود را سه طلاق داده و برادرش نکاح او کرده تا بر برادر حلال شود آیا حلال است بقوله تعالی حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح اینجا جماع است بقوله حتی تذوقی عسیلته
نافع روایت کند که مردی نزد ابن عمر آمد گفت شخصی زن خود را سه طلاق داده و برادر من نکاح او کرده تا برادر خود را او را حلال کند بعد از آن طلاق دهد
با و متزوج شود ابن عمر گفت که نشاید مگر نکاح رغبت بدون شرط و قصد مذکور و ما در عهد رسول این قسم نکاح را سفاح میگفتیم که رسول
فرموده که لعن الله المحلل والمحلل له و عقبه بن عامر از رسول روایت کرده که آنحضرت فرموده که الا ادلکم علی التیس المستعار گفتند آری یا رسول
بز نر بعاریت گرفته گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شخصی است که زن را حلال کند برای دیگری بعد از بیان احکام
طلاق و منع از ضرار میفرماید بقوله واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنهایت عده خود یعنی قریب بانقضا
عده فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را بمعروف آنکه اجل در طلاق بر عده و انتهای او منبسط میشود هم بر انتهای و هم بر مدت که هر دو اسم اجل مشهور
اجل منکوحه و بلوغ وصول است بنهایت شی و گاه هست که اطلاق بر مقاربه میکنند بر دنو از شی بر سبیل اتساع و مراد اینجا این معنی است زیرا که
شوهر را بقوله فامسکوهن بعد از انقضای عده امساک نیست پس بلغن اجلهن یعنی قارب انتهاء العده باشد یعنی نزدیک شوند
با نقضای عده پس نگاه دارید ایشان را یعنی مراجعه نمائید با ایشان بمعروف بنیکوئی که از عدم قصد ضرار باشد و عدم تجاوز حدود الله او سرحوهن
یا رها کنید باقی گذارید ایشان را بمعروف بر وجه نیکو یعنی تا عده ایشان منقضی گردد و فات الله نفسه شوند و نزد آنکه حق
نزد باید بانقضای عده شوند مراجعه نماید تا مرد ایشان را دوستانند و بحکم قبل از این گذشت لکن اعاده او بجهت منع از ضرار است

انکحه



کرتا بشمرد بنا زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید باز رجعت کرد و باز طلاق داد و هم چنین تا نه ماه سه بار طلاق داد و دو
بار رجعت کرد حق تعالی در این آیه بجهت منع امثال این فعل از امر با مساک بر وجه حسن نهی فرمود از ضرار و گفت ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را
یعنی رجعت مکنید ضرارا بجهت اراده ضرر رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت یا بالجاء کردن ایشان را با فتدا و یا
بتقصیر در نفقه و مسکن و لام متعلق است بضرار زیرا که مراد تقیید است یعنی چه مطلوب ضرار موجب اثم نیست ومن یفعل ذلک وهرکه بکند
چنین یعنی ضرر رساند بر وجه تعدی فقد ظلم نفسه پس بتحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را در معرض غضب الهی
آورده و آزار رسانیده بزنان صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة ملعون است حیث قال ملعون من ضار مسلما او ماکره یعنی ملعون است آنکه مسلمانی
را ضرر رساند یا با او مکر کند و در اخلاق کتیبه آورده که در امت موسی ع م هرگاه خواستندی که دعای بد کنند گفتندی که فلانی بگرداد و دل آزار
باد چه کسی که آزار دیگر کند [illegible] در ورطه هلاک در افتد ولا تتخذوا آیات الله و فرا مگیرید احکام الهی را که از جمله آن امساک بمعروف و تسریح
باحسان است هزوا بچه بازی و فسوس و سخریه کنید یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل بدان این ماخوذ است از قول عرب که کسی که
در امری جد ننماید انما انت هازئ گویند این نهی است از هزء و مزاح از مرتبه [illegible] و گویند در ابتدای اسلام مردی بود که متزوج می شد و
طلاق میگفت و اعتاق میکرد و بعد از آن میگفت لعبا و مکینم حق سبحانه فرمود ولا تتخذوا آیات الله هزوا و از سعید بن مسیب که سه
جدهن جد وهزلهن جد الطلاق والنکاح والرجعة واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدا را که فایض کرده است بر شما
و از جمله آن هدایت است و بعثت محمد ص و توسع در احکام خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن نکاح
روا نبود مگر پیغمبر را و در شرع ما چهار حره در عقد واحد جایز است و نیز بعد از طلاق رجعت جایز نبود [illegible]
که زن مطلقه دیگر بود تزویج حلال نبود بزن مگر که غیر مطلقه باشد در این شریعت حلال است وما انزل علیکم و دیگر ذکر کنید آنچه
فرو فرستاده شده است بر شما من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام و حلال و حرام شرع [illegible] و ذکر بجهت اظهار شرف آنها است یعظکم
به پند میدهد خدا شما را بدان یا بآنچه بر شما فرو فرستاده و منع میکند شما را از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن واتقوا الله و بترسید از خدا در
مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید که خدا بکل شیء بهمه چیزها خصوصا باعمال شما و مصالح روزگار شما علیم دانا
این همه برای تاکید است بیشتر مفسران گفته اند که این در شان جمیله بنت یسار خواهر معقل یسار است و او زن ابو البداح بود و وی را طلاق داد
و بگذاشت تا عدت بسر رسید و بعد از آن خطبه کرد برادر جمیله خشم شد گفت من کریمه خود را بتو دادم و تو بی جرم او طلاق دادی و باز آمده که
دیگر نکاح کنی بخدا که هرگز او را بتو ندهم حق تعالی این آیه فرستاد که واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن
پس برسند بانتهای مدت خود یعنی عدت ایشان منقضی گردد فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ان ینکحن آنکه
نکاح کنند ازواجهن شوهران پیشینه خود را مخاطب اولیای عقدند یا همه خلقان علی العموم یعنی باید که این عضل مطلقا در شما وجود
نگیرد و یا ازواجند که عضل نسای خود کنند بعد از مضی عدت که بشوهر روند بجهت عداوت ایشان با ازواج مطلقه و عضل بمعنی حبس است و
تضییق و منه عضلت الدجاجة اذا نشبت بیضتها و لم تخرج حاصل که حق سبحانه فرموده که مانع مشوید زنان را از رجوع با ازواج خود اذا
تراضوا چون رضا دهند خطبه کنندگان و زنان مخطوبه بینهم میان یکدیگر بالمعروف بهر چه در شرع معروف است و در مروت مستحسن
چون نکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاشرت جمله شرطیه ظرف است مر ان ینکحن را یا لا تعضلوهن را و جار و مجرور حال است از ضمیر مرفوع یا صفت
مصدر محذوف است ای تراضیا کائنا بالمعروف ذلک اشاره است بآنچه مذکور شد و خطاب از برای جمع بر تاویل قبیل است یا بر تاویل کل واحد
یا آنکه کاف از برای مجرد خطاب باشد و در تعیین مخاطبین راجع برسول بر طریقه قوله تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء بجهت دلالت بر آنکه
حقیقة مشار الیه مرئی است که نزدیک بیان نیست که هر کسی تصور آن تواند کرد یعنی این نهی عضل که یاد کردیم یوعظ به پند داده میشوید بدان
من کان منکم هر که باشد از شما یومن بالله بگرود بخدا والیوم الآخر و بروز رستخیز [illegible]
زیرا که غیر این کس متعظ و منتفع بآن نمیشود ذلکم این عمل بمقتضای آنچه مذکور شد نسبت بکسی که ندیده و ندانسته باشد ازکی لکم
پاکیزه تر است مر شما را در روی معاشرت چه وجهین که یکدیگر را دیده اند و شناخته پس تزویج ایشان بیکدیگر اسلم است نسبت بکسی که ندیده و
ندانسته باشد واطهر و پاکیزه تر از دنس آثام که از اندیشه حرام است و فکر فجور والله یعلم و خدا میداند آنرا که [illegible]
یکدیگر را یا آنچه را که در رجوع و نکاحست از نفع و صلاح وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید آن را از جهت قصور علم شما آورده اند
که معقل یسار مردی نیکوکار بود و بغایت خدا ترس چون پیغمبر ص این آیه بر او خواند بگریست و گفت یا رسول الله از این توبه کردم و پشیمان
شدم پس کفاره سوگند بداد و خواهر خود را بابی البداح عقد بست صاحب کشف در تفسیر این آیه فرموده که بلوغ اینجا بمعنی وصول است بنهایت
شیء وانتهای همه مدت پس سیاق این کلام و آیه سابقه دلالت میکند بر افتراق میان آن بلوغ و این بلوغ و عضل بضاد معجمه حبس و تضییق است
و گویند خطاب با اولیای عقد است بجهت آنکه گذشت که نزول این آیه در معقل یسار است که منع خواهر خود کرد بزوج خود و سدی گفته این آیه در حق
جابر بن عبد الله است که عضل بنت عم خود کرد از تزویج بزوج خود و شافعیه بآن استدلال نموده اند بر ثبوت ولایت بر مراة و بر آنکه تزویج
نفس خود نمیتواند کرد بغیر ولی زیرا که اگر او متمکن میبود عضل ولی بی معنی میشد و اولی آنست که خطاب با ازواج است زیرا که حق تعالی فرموده که واذا

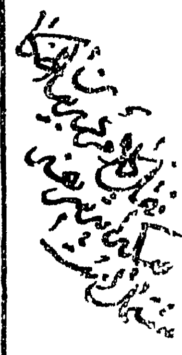


طلقتم النساء و نکاح نکنند تزوج را و لایت نیست بر بالغ رشیده و ذکر بجهت انست نکاح بوی و ذکر بجهت آن نکنند پس بنا بر این معنی نسنکر و لا تعضلوهن
بان تراجعوهن قرب بفضل انقضاء الاجل لا للرغبة فیهن بل للاضرار و منعهن من التزوج و در قول او نیز از چند وجه نظر است یکی انکه این
معنی در آیه متقدم گذشت پس اعاده از تاکید باشد و تاسیس اولی از تاکید است دوم بلوغ شیء ادراک انست بتمام و اجل حقیقت از مدت نی
است معلوم پس حمل بلوغ بر مقاربت عدول است از ظاهر بی ضرورت و دادن نباید حمل کردن فابلوغ در آیه سابقه بر مقاربت غیر اکراه بجهت
دلیل امر است با مساک و اینجا این دلیل منتفی است سیم انکه نکاح در عدت باطل است و خطبه در آن حرام و بنا بر قول او لازم می آید وقوع نکاح یا خطبه
در عدت پس جائز نباشد توجیه نهی از منع حرام و باطل چهارم انکه عضل بنا بر انچه مذکور شد مستلزم اضمار مراجع است و اصل عدم است و حمل
کلام بر ان بی ضرورت نیست پس اولی ان باشد که خطاب راجع بمطلقین باشد و عضل نسبت بنساء باشد بمراجعت در عدت و از بعد از انقضاء عدت
منع باشد و تتمیم خطاب با زواج تسمیه شیء است باسم ما یؤل الیه بر طریق مجاز و بعد از ان از و بعضی گفته که میتواند بود حمل عضل در آیه بر حبس
حیلوله میان مطلقات و ترویج ایشان انچه متعلق بولایت باشد بر انکه عضل بمعنی حبس و منع تضییق است جواب گوئیم پس بنا بر این خطاب با اولیا
ازواج نباشد بجهت اطلاق کلام لکن انچه ما گفتیم اولی است لقوله اذا طلقتم النساء و قوله ذلک ای الخطاب المذکور یوعظ به المؤمنون لانهم هم
المنتفعون به دون غیرهم کقوله هدی للمتقین و قوله لکم ای عملکم بمقتضی ما ذکر ازکی لکم ای انفع و اطهر لنفوسکم من دنس الاثام انتهی کلامه
و چون در تسنیج آیه مذکوره بنابر حکم طلاق و نحوه در عقب این بیان احکام اولاد صغار میفرماید از رضاع و تربیت و انچه لازم است از نفقه و کسوه
و میفرماید که والوالدات و مادران یعنی زنانی که مطلقه افتاده باشند میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بوده باشد خواه قبل
از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن حکم انست که ان مادران یرضعن اولادهن شیر دهند فرزندان خود را حولین کاملین
دو سال تمام ذکر کاملین گفته که تاکید حولین بکمال بجهت انست که در ارضاع گاه هست تسامح میکنند و صیغه یرضعن خبر بمعنی امر است ای لیرضعن
اولادهن کقوله یتربصن بانفسهن چه اگر بمعنی خبر بر حقیقت خود باشد کذب لازم آید بجهت جواز وقوع ارضاع زیاده از دو سال یا کمتر و تعبیر از
ان بخبر بجهت مبالغه است و معنی امر ندبیت یا وجوبی ثانی مخصوص است بانکه طفل ارتضاع نکند مگر از ثدی والده خود و یا انکه دایه یافت نشود
و یا والده عاجز باشد از استیجار و اول دو غیر آن و با زیاده والده ارضاع ولد خود را اولی است که والده اتم باشد از مطلقه و غیر مطلقه
چه این حکم مخصوص نیست بمطلقات لمن اراد ان یتم الرضاعة بیان کسی است که حکم ارضاع با و متوجه است یعنی این حکم برای کسی است که خواهد
تمام گرداند شیر دادن فرزند خود و یا متعلق است بیرضعن چه پدر مراد احتیاط ارضاع ولد هم چنانکه نفقه و کسوه مادر شیر میدهد فرزند
از برای پدر و ابتدا این است که انتهای مدت رضاع دو سال است و زیاده بر آن اعتبار ندارد و برای آنکه جائز است رضاع کمتر از دو سال و بر عدم
وجوب ارضاع ام و قوله و ان تعاسرتم فسترضع له اخری دلالت می کند که حولین کاملین حد مدت رضاع مولود
است که شش ماه متولد شده باشد اگر چه عمر فرموده که و حمله و فصاله ثلثون شهرا اگر شش ماه مدت حمل است و بیست و چهار ماه مدت رضاع و در عهد
عمر بن الخطاب زنی را نزد وی آوردند که فرزند شش ماهه آورده بود عمر فرمود تا او را رجم کنند امیر المؤمنین فرمود اگر کسی بکتاب خدا با تو خصومت
کند بر تو غالب شود عمر گفت چگونه فرمود لقوله تعالی و حمله و فصاله ثلثون شهرا مدت رضاع دو سال است و مدت حمل شش ماه مجموع سی ماه است عمر بفرمود
تا او را رها کردند و مدت رضاع سنت دو سال است اگر زیاده از سه ماه نقصان کنند جائز نباشد بجهت انکه موجب ضرر است بر طفل و اگر زیاده از
دو سال شیر دهند حرام باشد و رضاع حرام را اثری نباشد لقوله لا رضاع بعد الحولین و علی المولود له و بر آن کس که فرزند را
او زائیده شده رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خوردنی ایشان و کسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق اقتصاد
و اعتدال و یا بر قدر مقدار و یا بحسب رای حاکم مراد بمولود له پدر است و تعبیر از پدر بمولود له برای انکه مولود برای او شده است و منسوب باو است و تعبیر بها بجهت
اشاره است یعنی که مقتضی وجوب ارضاع و مؤنت مرضعه است بر او و قوله لا تکلف نفس الا وسعها تعلیل است برای ایجاب مؤنت
تقیید بمعروف تعلیل است انکه حق تعالی تکلیف بنده نمیکند بانچه فوق طاقت او باشد و این مانع امکان او ملیست یعنی تکلیف کرده و رنج افکنده
نشود هیچ نفسی مگر انچه گنجایش و توانائی از آن دارد این تنبیه است بر انکه تکلیف ما لا یطاق لا تضار والدة تفضیل ایجاب
مؤنت است یعنی باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند سیر دهد و احتمال دارد که صیغه
مجهول باشد یعنی باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند او انستکه تا او حق رغبت او بشیر دادن فرزند را از او انتزاع نکنند و بدایه دهند
و یا او را بر رضاع اکراه نکنند اگر قبول کند نفقه و کسوه از او باز نگیرند و لا مولود له و نباید که ضرر رساند مولود له یعنی پدر بولده
بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستانند تا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی او را زیاده از خورش
پوشش و طلب نفقه اضافه ولد بمادر یکبار و بپدر دیگر بار جهت استعطاف ایشان است بر او و تنبیه بر انکه سزاوار است که هر دو متفق شوند بر اصلاح
او و اشفاق بر او و جائز نیست که ضرر باو برسانند یا بسبب او ضرر متضرر شوند
مواقعه بجهت فرزند و حمل و فرزند طرف است بر قوله و علی الوارث و علی المولود له رزقهن و
کسوتهن و ما بینهما تعلیل است معترض یعنی بر وارث مولود له است چون مولود له متوفی شود مثل ذلک مانند انچه بر مولود له بود از نفقه
و کسوه و عدم اضرار یعنی مؤنت مرضعه از مال صبی بوی رسانند اگر پدر مرده باشد و یا اگر صبی مال ندارد بر وارث



طفل را ارضاع وانفاق وابن قول موافق مذهب اصحاب ما ست چنانکه بیاید فان اراد پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند را از ایشان یعنی باز گرفتن او را از شیر قبل از اتمام حولین تا ذکر فتنی که صادر شده باشد عن تراض منهما از خشنودی هر دو یعنی پدر و مادر و تشاور و مشورت کردن تا بکدیگر در باب رضاع و فطام قبل از حولین فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان زیرا که این امر شاور و شوره استخراج وانتها اخوذ از شرت العسل اذا استخرجته واعتبار تراضی والدین جهت مراعات صلاح طفل است و حذر از اقدام نمودن احدهما بر ضرر و سائلیت او بجهت غرض خود یا غیر آن و ان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه با مرضعه تعلق دارند ان تسترضعوا آنکه طلب شیر دادن کنید از دیگری شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را مفعول اول محذوف است تقدیر اینکه ان تسترضعوا المراضع لاولادکم یقال ارضعت المرأة الطفل واسترضعتها ایاه کقولک انجح الله حاجتی واستنجحته ایاها پس حذف مفعول شده برای استغنا از او و حاصل که هرگاه خواهند که دایه بگیرید جهت شیر دادن اولاد خود را خواه مادر ایشان را مانعی باشد از شیر دادن خواه نباشد مگر وقتی که اجرت یا کمتر از اجرت دایه بر او راضی باشد فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایها ما آتیتم آنچه اراده کرده اید فادان او را بدایه یا کقوله اذا قمتم الی الصلوة ای اذا اردتم الاقامة الیها وقوله بالمعروف صله سلمتم است یعنی تسلیم ایشان کنید بوجهی که متعارف و مستحسن باشد شرعا یعنی بخوش خوئی بی مضایقه مبالغه در جواب شرط محذوف است فا قیل از دال است تراضی و اشتراط تسلیم از برای جواز استرضاع نیست بلکه از برای اولی و اصلح است مر طفل را واتقوا الله و بترسید از خدا در باب ذکر فتن اجر مزدوران و تقصیر در امر اولاد و ضیاع ایشان یا لغت در محافظت برانچه مشروع است در امر اطفال و مرضع واعلموا ان الله و بدانید که خدا بما تعملون بآنچه میکنید از ارضاع و فصال و استرضاع و غیر آن بصیر بیناست ذکر این کلام بجهت حث و تهدید است صاحب کنز العرفان علیه الرحمه فرموده که در این آیه احکام متعدده است یکی آنکه والدات را سزاوار است که اولاد خود را شیر دهند زیرا که جمله الوالدات یرضعن خبریت در معنی امر و تقدیر آن لیرضعن زیرا که جایز نیست که بر حقیقت خبریت خود باشد اگر نه کذب لازم آید چنانکه گذشت و امر برای وجوب نیست بجهت اصالت برائت ذمه بلکه برای مطلق رجحانست که شامل وجوب و ندب است و گاه هست واجب میشود چون صبی ارتضاع نکند مگر از شیر والده خود و یا دایه یافت نشود و یا والد عاجز باشد از استیجار بنا بر آنکه گذشت با ارضاع لبا که اول لبن است که بعد از ولادت می آید چه بی او فرزند را حیات نمی باشد بعضی گویند ضرورت هست که منه بجهت چون یکی از اسباب موجب نباشد چه افضل لبن لبن مادر است و لهذا مستحب است رشاوه و برای که مرضعه فرزند خود ما شده در ام است که مدت رضاع دو سال است و تقیید آن بکامل بجهت تاکید است زیرا که اطلاق حولین بر بعضی از آن جایز است و گویند که ذکر کاملین جهت آنست که قول بر دو قسم است تام و ناقص تام شمسی است و ناقص قمری بجهت نقصان بعضی از ماهها ای از و اینجا اولی است زیرا که تاسیس مقدم است بر تاکید الا با تعذر او اینجا متعذر نیست و آن وجهی که بر ظاهر شده آنست که حول در شرع گاه هست که مستعمل است در یازده ماه و در روزی از ماه دوازدهم چنانکه در زکوة و گاه هست که استعمال او در دوازده ماه تمام است چنانکه در دین موجل بحول پس توصیف از اثر احتمال اول نموده بقوله حولین کاملین سیم لام در قوله لمن اراد ان یتم الرضاعة متعلق است بیرضعن کما تقول ارضعت فلانة لفلان ولده یعنی ارضاع زوجه است در این اذن واجب نیست زیرا که نفقه ولد بر الداست و لهذا واجب است او را که اتخاذ دایه کند که ولد او را ارضاع نماید که هی که مادر او را رضاع ولد خواهانی کند دو این دلیلست بر آنکه انقضاء مدت رضاع دو سال است بر عدم استحقاق مرضعه اجرت زیاده بر حولین بعد از استیجار از برای رضاع شرعی و بر آنکه جایز است نقص رضاع از دو سال و علما را اختلافست و آنکه بحالت حولین نسبت بهر مولود نیست یا نه ابن عباس فرموده که این تحدید نسبت بهر مولود نیست بلکه نسبت بمولودیست که شش ماهه متولد شده باشد اگر هفت ماهه متولد شده باید مدت رضاع او بیست و سه ماه است و اگر نه ماه متولد گردد بیست و یک ماه و مرد بیست که رضاع کمتر از بیست و یک ماه جور است بر صبی و ثوری با جمعی بر آنند که حولین لازم هر مولود است و تفصیل ابن عباس حسن است زیرا که از جامع ما بین آیات و اوده است و این ما بین هی قوله و حمله و فصاله ثلثون شهرا و قوله و فصاله فی عامین جامع مدت وقوع چهار مدت حمل شش ماهست و هفت ماه و نه ماه و اخر بقا لبث در وقوع ولد در اینجا متواند زیست اما کمتر از این منزه بچهار انکه و اجبست بر والد اجرت رضاع مرضعه بقوله وعلی المولود له وعلی از برای وجوب مستعملست کما یقال علی فلان دین و نکفت علی الزوج در موضع علی المولود له بجهت آنکه مولود له گاه هست که غیر زوج میباشد مانند مطلق و در مولود له اشاره است بآنکه ولد در حقیقت برای آبست و لهذا منسوب باو و واجبست بر او نفقه او ابتدا او قوله رزقهن و کسوتهن ای کمال المؤنة لهن و قوله بالمعروف ای کما یعرفه اهل العرف من حقها و در این اشارتست بوجوب اجرة المثل مرضعه را بآنکه نیست مرضعه را زیاده از قدر اجرة المثل و جایز نیست نقص اجرت از قدر آن و لهذا قال لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده فج ای برای سببیت باشد جهه در اینقول دو وجه ذکر هست یکی آنکه نباید که ضرر واقع شود بولد با اینکه مادر ترک ارضاع او نماید بجهت رغبت یا غیظ بر پدر او و چه بنادر و اشفق است او از اجنبیه و نیز نباید که ضرر رساند پدر بولد با مکر نزع ولد نماید از مادر و منع مادر کند از ارضاع او و چون بنا بر این جهنا راه بمعنی اضرار است و تبیان از صیغه مفاعله که بین اثنین است جهة مبالغه است و مراد است که لا تضار الوالدة بان تترك تبا ... وفا من الحبل ولا هی بمنع من الجماع خوفا من الحبل ایضا مضر بالاب و این منقولست از صادقین و قوله وعلی المولود له نح اشاره است بجواز مخاصمه در رضاع از زوج و دوم آنکه جایز باشد استیجار زوجه از برای رضاع اختلافست اصحاب ما و شافعی گفته اند جواز ... آنکه منع از رضاع کرده از آن که عمل او حق و جهت او باشد با دو عدّه نکاح باشد و دلیل او را از استکه زوج مالک منافع زوجه است ...

اول لم





اختصاص نمی‌یابد جایز نباشد ابقاع عقد اجاره برادر و فا منع فالکیه زوج میکنیم که منافع زوجه او لازم نمی‌باید از استحقاق زوج منفعت بضع زیرا که
او جمیع منافع او را و گفته‌اند که در منطوق لا یکلف الله نفسا الا وسعها اشارتیست با نکه منفعت معتبر است پس باید نجابت زوج تا آنکه اجرت مرضعه واجبست
بر طفل اگر او را مالی باشد والیه اشاره بقوله و علی الوارث یعنی بر وارث پدر است که از صبی است یا بمعنی که وصی او یا حاکم شرع بمؤنه او قیام نماید عوض
ارضاع او و از نزد موت ابن فالی که از پدر میراث برده اکر کو بنده و لد برا اگر مالی نباشد نزد خال الحنابله بر مؤنه همانند نفقه او ناشی باشد
بوارث چه فایده داد و گویم بجهت اغلبیه و بعضی گفته‌اند که وارث احد ابوین اند یعنی اگر احدهما بمیرد بر آن دیگری واجبست مؤنه ارضاع و لد چه
گاه هست که بچه باقی مانده است تعبیر بوارث میکنند کما فی قوله علیه السلام اللهم متعنا بابصارنا و اسماعنا و اجعله الوارث منا و ابن صحیح است نزد ما در آنرا
که با عدم اب و ابا نفقه بر ام واجبست و این موافق قول شافعی است چه او میگوید نفقه بر غیر ابوین نیست و نیز گفته‌اند که مراد این است که واجبست
بر وارث صبی با وارث پدر او آنچه واجب بود بر پدر و این بنا بر وجوب نفقه است بر هر وارثی و این مذهب ابن ابی لیلی است و نزد ابی حنیفه نفاق
واجبست بر وارث محرم و نزد بعضی دیگر انفاق بر عصبات است نزد اصحاب فان ارضعها و رجع و اینچه ما گفتیم اولیست ثم ایکه چون خوبتر مقرر فرمود
که مدت رضاع دو سالست بعد از آن اشاره فرمود بقوله فان ارادا فصالا بانکه جایز است اقتصار بر اقل از وی تقیید آن بتراضی و تشاور از والد
جهت مراعاة مصلحت طفل است زیرا که اکر انفصال منکرد بورای احدهما ممکن بود که اقدام نماید بر انچه طفل از آن متضرر شود بجهت غرضی از اغراض
وح که فصال را تراضی است پس اگر احدهما و صد ضرر باشد و نکر از امر سد که منع و کنند او از ضرر هفتم انکه چون مقرر گشت که والدات
ارضاع اولاد خود کنند موهم آن بود که ارضاع برایشان واجب باشد و جایز نباشد استرضاع غیر ایشان مطلقا پس بجهت ازاله این وهم فرمود که وان
اردتم ان تسترضعوا المراضع اولادکم و حذف مفعول اول بجهت آنست که مستغنی عنه است و طلا فان زوال لم میکنند بر انکه نه و حرام است
که استرضاع مرضعه نماید برای لد و منع وجه جود کنند از ارضاع اگر این منافی لا یضار والدة بولدها است پس در مقصد خواهد بود بمکه
کر ان بعد از استرضاع غسل ام مانند انقطاع لبن او و علی ذلک قوله اذا سلمتم ای اعطیتم المراضع ما اردتم ایتائه للوالدات و تسلیم اجرت
شرط نیست در جواز استرضاع بلکه عرض تنبیه است بر انکه سزاوار آنست که مرضعه طیبة النفس باشد و خوشحال بود و مشغول باشد بر صیانت طفل
کند بر طفل و مراعاة مصلحت او نماید و چنانکه خوهر اغا است بعد از ذکر عدة مطلقات بیان عدة وفات میکند بقوله والذین یتوفون
منکم دا آنکه میمیرند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند به
نفس خود بعد از ایشان اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز و مینوانند بود که مقتضی این احاطه مقدار این باشد که جنین ذکر در غالب
در چون سه ماهه متحرک میشود و انثی در چهار ماه فاهمل پس اعتبار اقصی الاجلین باده روز دیگر جهت استظهار باشد زیرا که ممکنست که حرکت او
ضعیف باشد در مبادی محسوس نگردد و عموم لفظ مقتضی تساوی مسلمه و کتابیه امت است نزد بعضی عده امت منتصف است چنانکه بیاید و
حامله با ید اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بیرون رفته و از امیر المؤمنین ع منقول است که ایشان تعتد با قصی الاجلین احتیاطا و تسمیر این
مبحث در آخر این مذکور خواهد شد و تانیث عشر باعتبار لیالی است زیرا که لیالی غرر شهور و ایام است و لهذا در مثل این تذکیر را اصلا استعمال
نمیکنند که راجع بایام شود حتی میگویند صمت عشرا و شاهد آنست قوله ان لبثتم الا عشرا و ان لبثتم الا یوما خاصه که ما بعد آن یعنی
از دوباره زواج خود عده نکاه دارند فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند بنهایت عده خود که از تمام شدن چهار ماه و ده روز است فلا
جناح علیکم پس هیچ در ونبالی نیست بر شما ای ائمه یا ای مسلمانان زنان یا ای وارثان و اولیای ازواج فیما فعلن در انچه ناز میکنند
فی انفسهن در نفسهای خود که شوهر کردن است و ترک حداد و تعرض بالمعروف بنکوئی یعنی بچیزی که شرع و عقل منکر آن نباشد بلکه
موافق آن بود از ایجاب قبول شرعی و رعایت ادای عقد و اینکه لا له میکند بر خود بر وجوب انکار بر ایشان از که خلاف معروف کنند زنان
والله بما تعملون خبیر دانا است شما از آنچه بجا آوردید ... نیز مطیع خود دانستی که افزید کار دیگر
میدانند و بحو دیگر جزای از ثواب رسانند و اتقاء صلحی جون میدانستند که گناه تر امیدا نند ترک معصیت کن تا از اثر تعذیب .... در کتر تعرض او ده
کرد از ای حکم است یکی آنکه این مذکوره ناسخ این آیه است که والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول
غیر اخراج و اگر چه مقدم است در آن عده یکسال و نفقه در اسکان در اول اسلام بوده و بعد از آن منسوخ گشته و این قول ابو حنیفه است و نزد شافعی
اسکان ثابت و منسوخ نشده و نزد اهل بیت علیهم السلام اصح آنها احکام ثابتست و خلاف ابو حنیفه که یکی از وجه آنها ثابت گفته که اگر از برای زوجه صبر کرده
باشد نجیزی و ورثه انفاق نماید بر او تا یکسال است و اگر وصیت نکرده باشد یا ورثه امتناع کنند از انفاق او بر او بعد از چهار ماه و ده روز
تصرف در نفس خود کنند بهر وجه که خواهد و اجماع بر بطلان آن است و به منضم و معتبر است از برای وجه ..... تمام ملسو حسب با
ارث که از ثمن است یا ربع و بقوله ص لا وصیة لوارث و نزد ما وصیت جایز است از برای وی و حصر و اگر چه از اینجا است تمام دو قسمت وارث
بنص و اجماع اهل البیت علیهم السلام و تمام این نام سنت و مدخول بها و غیر آن و کبیره و صغیره و حامل و غیر حامل اگر عده حامله با بعد الاجلین است
چنانکه گذشت و هم چنین حکم انثا ثابت در نام و منقطع بر قول اقوی و دوم اینکه این حکم ثابت باشد در همه ما مکه حره و مولت عصبه
اجرای عموم ازکره انداد ذام و منقول شافعی است و اصح و نزد بعضی عده او نصف چهار ماه و ده روز است که از دو ماه و پنج روز باشد این
قول ابو یوسف امام و قوله هوت عوض حکم این را و با تنسیطها در آنکه در حال العدة حرام است سیم ..... عام ..... کانهای ..... بی فراهم بسد

اداکنید

کردید

در تاویل حکم

که بستوده کند هرچه اگر خواهد لکن واجبست وهذا که ترک زینت واجبست لقوله ع لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت اکثر من
ثلثة ایام الا علی الزوج اربعة اشهر وعشرا یعنی حلال نیست هیچ زنی که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد ترک زینت از برای میت زیاده
از سه روز مگر بر شوهر خود که مدت چهار ماه و ده روز و خلافست در اینکه ترک زینت برای امة در عدت مذکوره واجبست نزد بعضی واجبست بجهت عموم حکم
مذکور و نزد بعضی غیر واجب بجهت اصالة البرائة و حدیث شریف را از باب قرینه بر ذات بر زیاده که الحرة تحد والامة لا تحد و فتوی بر آنست و مبدء عدت
در طلاق وقت وقوع طلاقست زیرا که طلاق سبب عدت است و سبب متاخر نمیشود و مبدء عدت متوفی عنها زوجها موت و حینئذ اگر حاضر بوده باشد و اگر
غایب بوده نزد بلوغ خبر و اگرچه خبر واحد فاسق باشد زیرا که این تکلیفی است که کافی است ظن در ثبوت آن لکن نکاح نمیتواند کرد تا آنکه موت ثابت
شود بشهادت عدلین یا بشیاع انتهی کلامه ام سلمه روایت کرده که زنی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله شوهر دختر من وفات کرد و او را چشم درد میکند
درست می باشد که سرمه در چشم کند فرمود که در اول اسلام شما را لازم بود که یکسال در خانه بنشینید جامه کهنه بپوشید و ترک زینت کنید و سرمه
در چشم نکشید و بعد از یکسال از خانه بیرون آیید پشکی از مشك بیندازید تا مردمان بدانند که عدت شوهر خود را از خود صرف کرده اید اکنون
تا چهار ماه و ده روز صبر نمیتوانید کرد و بدانکه چون حق سبحانه در ما تقدم ذکر عدت نساء فرمود و جواز رجعت ازواج در ازمنه عدت بیان حال
غیر ازواج می نماید بقوله **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و گناهی نیست بر شما ای غیر ازواج **فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ** در آنچه تعریض کنید یعنی بکنایه
خبر دهید **مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ** از خواستگاری زنان معتده تعریض و تلویح ایهام مقصود است بآنچه موضوع له آن نباشد کقول السائل جئتك
لاسلم علیك و کنایه دلالت بر شیء بذکر لوازم آن کقولك طویل النجاد لطویل القامة و کثیر الرماد للمضیاف و خطبه بضم و بکسر اسمهاست الا آنکه
آنست که بضم مخصوص است بموعظه و بکسر بطلب مرأة و تعریض خطبه بر این وجه است که نزد معتده گوید که او قصد شوهر دارد یا خواهی یا فلانه را مثل تو
زنی نباید و چون عدت تمام گردد خبر کن یا تصریح بنکاح حرام لازم است پس جناح و اثمی نیست بر شما بآنکه تعریض خطبه کنید **أَوْ أَكْنَنتُمْ** یا
آنکه پنهان کنید **فِي أَنفُسِكُمْ** در نفسهای خود یعنی اضمار کنید در قلوب خود و ذکر آن نکنید بتصریح و تعریض **عَلِمَ اللَّهُ** میداند خدا بدرستیکه
خود **أَنَّكُمْ** آنکه شما **سَتَذْكُرُونَهُنَّ** زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکوت از رغبت در ایشان بجهت خوف آنکه مبادا
کسی دیگر ایشان را بنکاح در آرد پس مباح کرد خطبه را برای شما و در این نوع از توسعست و ناهی است که حق تعالی میداند که شما ایشان را یاد
خواهید کرد و در دل و ذکر ایشان کنید بزبان **وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا** استدراکست از محذوف که ستذکرونهن دلالت میکند بر آن
و تقدیر این است که فاذکروهن ولکن لا تواعدوهن سرا یعنی پس یاد ایشان کنید ولکن وعده مدهید ایشان را بچیزی که از پنهان میکنند یعنی
مباشرت مراد است که بکنایه بجماعت وعده مدهید یا مواعده مکنید با ایشان بچیزیکه مستهجن و قبیح باشد در شرع و از جمله آن اینکه زن بنکاح
غیر تو در عدت از او غیر مشروع [illegible] **إِلَّا أَن تَقُولُوا** مگر آنکه بگوئید **قَوْلًا مَّعْرُوفًا** سخنی نیکو مرضی و اشاره نه بتصریح در عدت [illegible]
منهم محمد و مستثنی لا تواعدوهن مواعدة الا مواعدة معروفة او الا مواعدة بقول معروف و گویند که این استثنا منقطع است از سرا
و این ضعیف است بجهت آنکه مؤدی میشود که لا تواعدوهن الا التعریض و این غیر موعود است و در این دلالتست بر حرمت تصریح خطبه معتده و جواز
تعریض آن اگر معتده بوفات باشد و در معتده بطلاق بائن خلافست و اکثر بر جواز آنند **وَلَا تَعْزِمُوا** و قصد مکنید **عُقْدَةَ النِّكَاحِ**
النکاح نیات **حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ** تا برسد کتاب یعنی آنچه خدا نوشته و فرض کرده **أَجَلَهُ** بغایت خود و مدت او منقضی گردد **وَاعْلَمُوا**
أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای **يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ** میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست **فَاحْذَرُوهُ** پس بترسید
خدا هرکه [illegible] از عقاب او و نزدیکی مکنید بعزم مذکور **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدا **غَفُورٌ** آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت
او ترک عزم مذکور **حَلِيمٌ** بردبار است و بعذاب تعجیل نکند [illegible] که این متضمن حکم است اول رفع حرج در تعریض بخطبه معتده
زاد فراد بتعریض اینجا کلامیست که مفهوم شود از آن رغبت بنکاح زن بی تصریح کقولك رب راغب فیك وانك لجمیلة و ان الله لسائق
الیك خیرا و فاسد آن و نفی حرج در تعریض مستلزم ثبوت حرج است در تصریح بخطبه این مجملست و تفصیل و تبیین آن از سنت شریفه معلوم
شود بگوئیم که در عدت و حقیقه حرامست بر اجنبی که خطبه او نماید بتعریض یا بتصریح و همچنین خطبه او حرام است بر کسی که بر او حرام ابدی باشد
چون زن ملاعنه و مطلقه نه حقیقه بر شوهر و حرامست بر ملاعن و مطلق و اما غیر او در عدت تعریض جایز است و تصریح حرام و معتده بطلاق بائن
غیر رجعی تصریح حرام است و تعریض جایز و اما زوج او جایز است تعریض مطلقا و تصریح جایز است او را نسبت بمختلعه و ممنوع [illegible]
و بنابر [illegible] در عدت یا غیر آن مگر کسی که محلل او [illegible] باشد و حکم تعریض حکم اکنان در دل و نفس که از اضمار [illegible]
[illegible] ای ستر در قوله علم الله انکم ستذکرونهن سرا ای فی القلب فاذکروهن لان ترکه غیر مقدور و بعد از آن نهی نموده از
مواعده سرا [illegible] خلوت [illegible] مباشرت و نهی از مواعده از جهت آنست که از کلامی است فاحش [illegible] خطبه [illegible] باشد
مطلقا و بعد از آن قول معروف را مستثنی نموده از قوله ولا تواعدوهن ای لا تواعدوهن الا مواعدة معروفة او بقول معروف چنانکه گذشت
[illegible] ولا تعزموا عقدة النکاح نهی فرموده از عقد نکاح معتده [illegible] زیراکه عزم از لوازم فعل اختیاری است و نهی از لازم مستلزم
نهی از ملزوم [illegible] عزم [illegible] پس بعضی [illegible] نمیکنند که تا عدت مکتوب [illegible] و اجل آن منتهی شود و اینجا چند مسئله
است [illegible] حرام [illegible] اگر [illegible] آنکه عالم باشد بحرمت عدت حرام ابدی [illegible] مطلقا و اگر جاهل باشد



و دخل کرده هم چنین است الا انا استم شافعیه تخصیص این کرده اند بعدهٔ وفاة و اختلاف کرده اند بعدهٔ فراق و نزد ما خلافی نیست در آن انتهی
کلامه مروی است از سکینه بنت حنظله که محمد بن علی الباقر ع نزد من آمد و من در عدّه بودم مرا گفت شناختی با من قرابت مرا با رسول و ذا نسبتی با شیء
حق پدرم امیر و جدم علی بن ابی طالب ع تقدم و سابقه او را من گفتم یا ابن رسول الله خطبه میکنی و من در عدّه ام و همه مردمان علم نقل
از تو میآموزند فرمود سبحان الله من ترا خطبه نکردم بلکه حدیث حدیث و پدر و مرتبه سابقه ایشان را بتو گفتم نشنیده که رسول صلعم نزد ام
سلمه رفت و او در عدّه بود و حدیث مرتبه خود و مکانت و منزلت خود با وی میگفت و در انحال بر دست خود تکیه کرده بود تا آنکه حصیر بر دست
اثر کرد و ایچ با و نمیگفت خطبه نبود مراد آنست که تصریح بخطبه نکرده و نزد ضحاک و نخعی مراد بسر جماع است بحرام و آن چنان بود که مردی بزن
زن معتده رفتی و او را فریب دادی بگفتار های خوش امید و گفتی تمکین من ده بمباشرت تا چون عدّه بسر آید ترا از آن نکاح کنم حق سبحانه
با این نهی از فرمود و گفته اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعه کردندی رسول صلعم از این نهی کرد و فرمود ما بال اقوام
یلعبون بحدود الله چه شده است این قوم را که باحکام خدا بازی میکنند لا تطلقوا النساء الا من ریبة زنان را طلاق مدهید مگر از تهمتی
و گمان بدی ان الله لا یحب الذواقین و الذواقات خدا دوست نمیدارد مردان و زنان را که چشنده نکاح باشند یعنی مکرر زن نو و شوهر
نو کنند ان ابغض الحلال الی الله الطلاق دشمن ترین حلالی نزد خدا طلاق است چون اصحاب این را بشنیدند گمان بردند که هر گاه
ایشان را نهی و حرجی خواهد بود حق تعالی بجهت ایشان این فرستاد که **لا جناح علیکم** گناهی و وبالی نیست بر شما **ان طلقتم النساء**
اگر طلاق دهید زنان خود را **ما لم تمسوهن** مادام که مس نکرده باشید ایشان را مس کنایه است از جماع یعنی مادام که با ایشان مجامعت نکرده
باشید مراد غیر ممسوس اند که مفروض المهر باشند بقرینه قوله **او تفرضوا لهن** یا فرض و تقدیر نکرده باشید یعنی نام نبرده باشید در
صیغه نکاح برای ایشان **فریضة** مهری که مفروض مقرر است مراد تسمیه مهر است در حین عقد واضح آنست که او بمعنی الا است زیرا که
غیر ممسوسه را که مفروض المهر باشد نصف مهر است نه متعه چنانکه در آیه بعد مذکور خواهد شد پس معنی آنست که حرجی نیست بر شما اگر
طلاق دهید غیر ممسوسه را یعنی مهری بر شما سوی متعه لازم نیست مگر جائی که مفروضه باشد که از هنگام نصف مهر لازم است و یا او
بمعنی واو است یعنی وزری بر شما نیست اگر طلاق دهید غیر ممسوسه غیر مفروضه را یعنی غیر از متعه مهری بر شما نیست و بنا بر اینکه او بمعنی واو
باشد لازم میآید که با وجود نصف مهر متعه واجب باشد برای غیر ممسوسه که مفروضه باشد و این مذهب حق نیست پس او بمعنی الا احمد
باید کرد و تتبع مبحث از کلام صاحب کنز العرفان تحریر خواهد یافت و فریضه مفعول به است و این فعیله است بمعنی مفعول و تا برای نقل
از وصفیت باسمیت و احتمال مصدر نیز دارد **و متعوهن** عطف است بر مقدر و تقدیر آنکه فطلقوهن و متعوهن یعنی چون که نفی حرج مترتب
شود بر طلاق گفتن زن غیر ممسوسه و مفوضه پس اگر خواهید طلاق دهید غیر ممسوسه را که مفوضه باشد و متعه بدهید یعنی بهره دهید
ایشان را از مال خود تا ایشان را بمنفعتی که متمتع شوند از آن در برابر آنچه که مردی ایشان را بخواست و در متن عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول
طلاق داد این آیه در شان مردی انصار است که فرمود که متعها و لو بقلنسوتک متعه ده وی را اگرچه قلنسوه تو باشد و غرض آنست که متعه دادن واجب است
از بعد از طلاق دهنده باید **علی الموسع قدره** بر مرد توانگر باندازه او در توانگری **و علی المقتر قدره** و بر مرد درویش
و تنگدست بمقدار دست رسی وی **متاعا** متعه دادنی **بالمعروف** بوجهی که مستحسن باشد در شرع و عقل **حقا** صفت متاعا است
یعنی متعه واجب یا مصدر فعل مؤکد محذوف ای حق ذلک حقا یعنی واجب کرد این متعه را واجب کردنی **علی المحسنین** بر
نیکوکاران یا نیکوئی کنندگان بنفسها خود جهت مسارعت با امتثال یا احسان نمایند کان بمطلقات بتمتیع تسمیه ایشان بمحسنین جهت مشارفت
است کما قال علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه تا موجب ترغیب و تحریص ایشان شود در احسان صاحب کنز العرفان در تفسیر این آیه و تبیین آن
فرموده که مراد بمس جماعست و فرض بمعنی تقدیر و مراد بفریضه مهر مقدر است پس فعیل بمعنی مفعول است و تا از برای نقل و متعه و امتاع
بمعنی تبعیه و فایده و اوسع الرجل و هو موسع یعنی اذا اتسع من المال و اقتر صار ذا اقتار بمعنی الضیق عند السعة او صار ذا قتر و هو
الغبار و در آیه ترهقها قترة کانه لفقره تتغیر حاشیته فکان علیه غبار و غادرها لم تمسوهن بمعنی مدة انتفاء عدم تمسوهن و متاعا
اسم مصدر است بمعنی تمتیع مانند سلام بمعنی تسلیم و نصب او بر مصدریت است و حقا صفت آنست و تجویز من مقرر شد بدانکه در این مقام چند
فایده است اول آنکه او در او تفرضوا احتمال است که بمعنی واو باشد و یا برای تردید و یا بمعنی الا بنا بر اول منطوق این آنست که ان طلقتم النساء
قبل مسهن و قبل فرضکم لهن مهرا فلا جناح علیکم و نفی جناح جهت آنست که طلاق مظنه جناح است زیرا که نکاح مطلوب حقیقتا است نزد
ترک آن مظنه کراهت است خصوصا قبل از دخول و اما بعد از دخول امتثال حاصل شده و کراهت تخفیف یافته و لهذا تخصیص نفی جناح بامر
تعلق گرفته و یا آنکه طلاق بعد از دخول منتقل است با ستبراء و قبل از دخول منتفی است از آن و نیز بعضی گفته اند که معنی آنست که تبعه یعنی مطالبه مهر بر مطلق
نیست هرگاه مطلقه غیر ممسوسه باشد و غیر مفروضة المهر زیرا که اگر ممسوسه باشد مسمای مهر بر زوج واجب است یا مهر المثل و اگر غیر ممسوسه
و مفروضة المهر نصف مهر را و مت پس منطوق آیه بعین وجوب است در صورت اولی و مفهوم از مقتضی وجوب است جمله در دو صورت اخیره و در
این نظر است زیرا که اگر مراد این باشد مستحسن نخواهد بود نفی جناح مطلقا زیرا که اگرچه کمال المهر را واجب نیست اما متعه را واجب است
پس تقیید واجب شود لیکن مقید نشده پس از مراد نباشد و بر دوم منطوق نفی جناح است قبل از مس مطلقا یعنی با فرض و بد

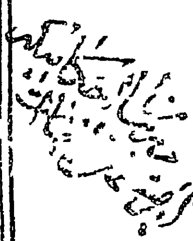
الطلاق

تا بمعنی واو



ان دکو بند فرض علی الاطلاق است یعنی با مس و عدم آن پس متعه ثابت باشد در احوال اربعه فتح متعه واجب باشد با طلاق و منضم بنصف مهر و بمهر المثل
لیکن هیچکس از اصحاب ما قائل باین نشده الله و بنا بر قول ثالث منطوق نفی جناح خصوصیت متعه با عدم فرض پس حکم انتفا نند اول باشد فتوی بر اینست
دوم آنکه متعوهن معنی آنست که چون جناحی بر شما نیست در آن طلاق پس بجهت جبر انکسار طلاق ببدهید چیزی از اموال خود و این چیز مختلف میشود
باعتبار احوال زوج پس غنی را جبه فاخره یا ثوب رفیع زیاده و نیاز ده دینار و متوسط بجند دینار یا ثوب متوسط و بر فقیر یک دینار یا خاتم و آنچه
مرتبه است او ز با فروضات و نزد شافعی نیز همچنین است و نزد ابی حنیفه اگر مهر المثل وا ز بیشتر باشد و از نصف مهر المثل است نیم نزد ما متاعه
بیست مستحب است غیر این را و ابو حنیفه بر اینست و شافعی نیز در احد قولین و در قول دیگر ملحق ساخته است باز متعه مطلقه مفروضه و غیر او را از غیرش
قبل المس و این مقدم است مفهوم مخالف نزد او و چهارم اگر راضی شده باشند زوج و زوجه بر تقدیر مهر بعد از عقد لازم میشود و اگر زوج بعد
از این طلاق دهد بنصف مهر مقدر لازم است و از اینجم در اینجا لازم می آید صحیح است عقد و نام مهر بدون ذکر مهر مطلقا و آن تفویض البضع
و مفوضة المهر نیز گویند و آن عبارتست از آنکه تزویج شود زنی بمهر مجمل باین وجه که تفویض تقدیر مهر کنند باحد ایشان یا باجنبی پس لازم میشود
آنچه تقدیر آن نماید لکن اگر مفوض الیه زوج باشد لازم او است هر چه تقدیر کند از قلیل و کثیر و اگر زوجه باشد اولا لازم است که از مهر سنت در نگذرد
که آن پانصد درهم است و اینجاه دینار است و حکم اجنبی نیز هم چنین است که از قبیل او تقدیر کنند پس اگر مطلقه سازد مفوضة البضع را متعه برای او لازم است
هم چنانچه گذشت و اگر مفوضة المهر را مطلقه سازد لازم او است نصف آنچه مفوض الیه حکم باز کند و اگر حکم نکرده باشد الزام ان بحکم کنند
پس آنچه از حکم کند نصف آن لازم زوج خواهد بود و سیم اگر زوج بمیرد قبل الدخول پس در مفوضة البضع چیزی واجب نیست و در مفوضة
المهر متعه لازم است بجهت روایتی متواتره از ائمه و نزد بعضی چیزی واجب نمیشود بجهت عدم موجب متعه در اینجا لازم لست بر تملک مهر مقدر بعقد
بجهت صرف از بقیه مهر که بمنزله مفروض است پس اگر واجب نشود مفروض نیز مطلقا هست ثم قوله بالمعروف ای مما یعرفه اهل العقل والمروة
من حال الزوج کما قلنا و صفت متع یعنی متاعا لا التشبیه و جوب از وسیمه ازواج محسنین جهة مساعدت بامثال ایشان یا بجهة جبر وحشت
طلاق بجهت عدم ... روایتی است که حسن بن علی ع زنی را طلاق داد و ده هزار درهم متعه داد که قبل از دخول و تعیین مهر او را
طلاق گفته بود و فرمود که متاع قلیل من حبیب مفارق و بعد از ذکر مفوضه بیان حکم قسم ثانی میفرماید که از طلاقست که قبل از مسیس و
بعد از تعیین باشد و میگوید وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشان را
یعنی مجامعت نمایید وَقَدْ فَرَضْتُمْ و حال آنکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً مر ایشان را مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما است
اداء نیمه از آنچه مقرر کرده اید و نصف مبتدا است که خبر او محذوف است ای فعلیکم نصف ما فرضتم و در این دلیل است بر آنکه نفی جناح در آیه سابقه متعه
مهر است و بر آنکه عدم متعه با قسط مهر است زیرا که این قسم قسیم او است و هست که قبل از نزول این آیه هر که زنی را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی
بر او لازم نبودی بلکه متعه با وی دادی تا آنکه در سورة الاحزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس باین آیه حکم آن آیه منسوخ شده نصف
مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی هیچ چیز از مهر اخذ
نکنند و ابراء ذمه زوج کنند از آن و بدانکه مستولند بو که یعفون نزد یعنی مذکر باشد یا فعل فاو ضمیر جمع مذکر باشد و نون علامت رفع و لکن چون اینجا
نون بدخول ان ناصبه ساقط نشده معلوم میشود که نون جمع مؤنث است واو لام الفعل باشد و نون ضمیر جمع مؤنث یعنی زنان مطلقه عفو
نمایند مجموع صداق را و ذمه ازواج بری نمایند أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست او است
بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که بید او است انعقاد نکاح چه صغیره بود یعنی ولی زوجه صغیره عفو جمیع صداق نماید
و ابراء ذمه زوج کند بامصلحت صغیره وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه عفو کنید ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ
برای پرهیزکاری از معاصی و یافتن ثواب وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیای زن
اندیشه کنند که زوج از عقد و جبر خود محروم و مأیوس شده پس بجهت این هیچ مهر را و نستانند بشرط غبطه إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
بِمَا تَعْمَلُونَ با نچه میکنید از تفضل بَصِيرٌ بینا است و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و نزد سعید بن مسیب و شریح و ابراهیم
و قتاده و ضحاک مراد بالذی بیده عقدة النکاح زوج است یعنی شوهر تفضل کند و تمام مهر بدهد و عفو کردن شوهر یعنی تمامی مهر ادا کردن
اقرب است بتقوی بنا بر این و لا تنسوا الفضل بینکم باین معنی است که مرد تفکر کند که این زن در عقد او محصور بوده و از وصال او مأیوس شده و
را تمام مهر بدهد ... و زن نیز باید بشرط آنکه ... و از مواصلت مهر ... اولی آنکه از او هیچ نگیرد و ابو حنیفه بر
این قول است و ... مذهب اصحاب ما است بروایت متواتره از ابی جعفر ع و از ابی عبد الله ع و ابن عباس و مجاهد اکثر مفسرین و شافعی نیز بر این قول
است ... که قوله فنصف خبر مبتدا محذوف است ای فالواجب نصف و لام در النکاح برای عهد ذهنی است و یعفون جمع معتل
است مذکر و مؤنث در او مستوی است و اینجا مراد جمع مؤنث است که مبنی است و غیر معرب و چون این معنی معلوم شد بدانکه این آیه دلالت بر چند حکم میکند
اول تنصیف مهر بطلاق و مفروضة المهر که غیر ممسوسه باشد دوم آنکه هر کدام از زوجات عفو مهر کنند ایشان را ابراء ذمه ازواج جایز باشد و مراد
بعفو اینجا یا هبه است اگر مهر عین باشد یا ابرا اگر دین باشد و در آنکه هبه مهر عین و ابراء مهر دین بلفظ عفو واقع شود یا نه تردد است و تحقیق
که مهر اگر دین است در ذمه زوج صحیح است که اسقاط آن کنند بلفظ عفو و لفظ هبه و لفظ ابراء و لفظ اسقاط و در قبول آن خلافست و اصح عدم آن

مفوضه



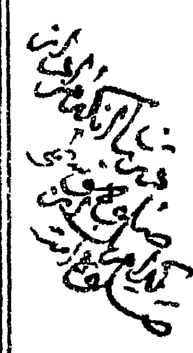
است



است واگر عین است بلفظ هبه صحیح است باجماع جمیع علما و صحیح نیست بلفظ ابراء باجماع و بلفظ عفو خلاف است و نزد بعضی آنست که صحیح است بجهت عموم لفظ
مدلول و بعضی منکر آنند که صحیح نیست زیرا که عفو از اعیان لغو است و اعتبار نیست نا نند لفظ ابرا که در عین واقع نمیشود و این اصح است و قبول درینجا شرط
است بلا خلاف و حاصل که حکم آن در عین حکم هبه است و تفصیل این مبحث در کتب فقهیه مسطور است تسیم آنکه هر چنانکه زن را جایز است که عفو کند از حق
خود هم چنین ولی زن را نیز جایز است عفو از حق او و نا ملاحظه غبطه او البته و بقوله الذی بیده عقدة النکاح و در ولی اختلاف است اصحاب ما
گفته اند که مراد ولی اجباری است که آن اب و جد است بصغیره و این قول شافعی است در قدیم و بعضی اصحاب ما گفته اند که وکیلی که زن تولیه امر
خود با و داده باشد ملحق بولی است و در این نظر است زیرا که عقدة نکاح بید وکیل نیست اصالة بلکه بید زن است و اطلاق منصرف باصالة است لکن
اگر وکیل خود را از زن هدیه و عفو جایز است قطعا و شافعی در قول جدید و احمد و اصحاب رای بر آنند که الذی بیده عقدة النکاح و حسب زن را
که مالک عقد و حل نکاح است نیز بنا بر این قول زوج است و وقوع طلاق قبل المس زوج مختار باشد در دفع مهر تماما و هیبا تشطیر نیز طلاق تشطیر
نباشد بنفسه و اصح اول است زیرا که حق تعالی ذکر عفو زنان نموده از ضمیر ایشان و این مقتضی است که الذی بیده عقدة النکاح ولی زن باشد تا عفو
در جهتین یکی باشد و دیگر آنکه ابتدا خطاب از واج فرموده بر مواجهه بقوله ان طلقتموهن و بعد از آن فرموده که یعفون او یعفوا الذی بیده
واین هر دو خطاب بغیر حاضر است پس غیر یکدیگر باشند و بر قول اهل جدید متفرع میشود که آنکه زن را میرسد که عفو کند از جمیع حق خود و اما ولی را جایز
نیست الا از بعضی و دیگر آنکه ولی را عفو جایز است از بعضی حق زن یا او نیز جایز باشد که بکمتر از مهر المثل زن را عقد کند یا نه نزد بعضی نیست
که جایز نیست پس اگر بکند زن مهر المثل ثابت او بماند عقد صحیح است و مسمی باطل و بمنزله کسی باشد که مهر در عقد او مذکور نشده باشد زیرا که
در معاوضات مولی علیه مشروط است مساوات عوضین و هرگاه مسمی فاسد باشد مهر المثل بنفس عقد ثابت شود و نزد بعضی دیگر آنست که جایز است زن را
که هم چنانکه او را جایز است که عفو کند از بعضی و احتیاط از برای زوجه جایز است او را عفو در ابتدا قبل از وجوب و دیگر آنکه او منصوب است برای
نظر در مصلحت پس جایز است که مصلحت در کمتر از مهر المثل باشد دیگر آنکه پیغمبر تزویج ملت خود فرموده بنا نصد درهم و معلوم است که مهر بعضی
و زیاده از این بود و این دلیل نظر است زیرا که نظر آنحضرت بعینه نبود و نیز اولی بالمومنین بود از نفس ایشان و دیگر جایز است که از بابت
نبوده او بوده باشد نیز هرگاه مسمی فاسد باشد مهر المثل ثابت شود و از زیاده از پانصد درهم جایز نیست که مهر سنت است و اصح آنست که اگر
مصلحت زوجه در کمتر از مهر المثل باشد صحیح است و الا فلا سیم در اثبات ولایت ثبوت ولایت در نکاح بر مراة بر سبیل اصالة لقوله بیده ای
ملکه زیرا که بیده لا له در ملک میکند عرفا و این از مجملاتی است که سنت شریفه تبیین از کرده پس نزد اصحاب ما که ناقل احکام شریعت اند از ائمه معصومین
علیهم السلام و ولایت بر چهار قسم است اول قرابت و این مخصوص است در اب و جد از جانب اب خاصه و باقی اقارب از عصبات و غیر ایشان را ولایت نیست و ولایت اب و جد بر
صغیر و صغیره است و بر هر که جنون او متصل او شود در حال از صغر و مستمر شود تا بلوغ نیز بر آنکه جنون او متجدد شود خواه مراة بکر باشد خواه
ثیبه در بکر بالغ در مسئله اختلاف است قول اقوی و اکثر سقوط ولایت است از او و مجهر سقوط ولایت در حال این مناط نا شد در نکاح و بجهه عموم حتی تنکح زوجا
غیره و بجهه روایات منتطره از باقر و صادق علیهما السلام و ولایت بر هر یک از ایشان حق مستبد است و احبار ندهی و مولی علیها از دو احیای نیست دوم ولایت
حاکم و این مختص است بهر که فاسد العقل بالغ شود و او را ولی نباشد یا بعد از بلوغ و رشد خلل او را ایل شود و حاکم در هر یک از انبار مراعات مصلحت
کند در نکاح سیم ولایت وصی از اب و جد بعد ایشان لیکن این مختص است بکسی که فاسد العقل باشد و غیر او و اینجا نیز مراعات مصلحت نماید که در جهات ولایت
ملک و این ثابت است در قبول رقیقه خواه آنکه مالک ذکر باشد یا انثی و هم چنین مملوک خواه بالغ باشد یا غیر بالغ عاقل باشد یا غیر عاقل و این اقوی
و لایات سه گانه است این مقدمه قسمت و ولایت قرابت و حکم و غیر آنها بر ولایات آن بعمل نظر بطریقیکه مذکور شد و لکن ولایت عصبی و امر از زنیا دکرده
اند و این باطلست در ما بجهه اطباق اهل البیت علیهم السلام بر بطلان آن و قول ایشان حجت است بحکم قوله الا ان یعفون خطاب با زواج اجماع
است لکن نزد اکثر که مقیس الذی بیده عقدة النکاح زوج میکنند میگویند که اعاده این خطاب بجهت تأکید است و نزد ما است که حق در
عفو مراة کرده و ولی و بعد از ذکر عفو حکم موبصورت جمع نا مطابق جمع مؤنث باشد و دیگر آنکه در خطاب است فرمودی از افراد زوج مطلقه
از ابن عباس نقل کرده که خطاب زوج و حسبت و امراة معا و بعد از آن گفته که این او بیشتر جهت آنکه عام است در این نظر است اما و لا برای آنکه اجتماع
عفو زوج و زوجه با هم ممکن نیست اگر اراده کنند هر دو را انا اینکه توصیف خدا تعالی عفو را باقرب بودن برای تقوی مستدعی ترهیب هر دو را
بدان و اما ثانیا زیرا که بعفوا خطاب است مذکر را جمعش مجذوف نون بواسطه آن یا صیغه جمع مؤنث نا شد اگر گویند تعلیب جایز است
گوئیم این خلاف اصل است و چون این معلوم شد بدانکه عفو زوج بر چند نوع است اول آنکه تسلیم جمیع مهر کند بزوجه بعد از تصرف زوجه در
آن موجود بودن آن با بدل از نصف آن هبه کند با و بعد از طلاق که عین و این مشروط بقبول زوجه است و تم آنکه تسلیم نمود زوجه باشد زوجه
در آن تصرف کرده و عین از باقی نمانده باشد عوض آن بر ابراء است و مشروط بقبول نیست سیم مهر بذمه زوج حق مانده نیز همه از این جمیع
بماند بعد از طلاق و زاید از نصف آنرا بار و بخشید در این قسم نیز ثبته لی شرط است چهارم آنکه در ذمه زوج باشد پس عفو از حصه از
عین و تملیک زاید است بزوجه و این مشروط است بقبول او در نوع ثانی صحیح است به تعبیر بلفظ از الفاظ ادیعه متقدمه و در دیگر نی واقع نمیشود
مگر بالفاظ هبه و اما خلاف در لفظ عفو در ما تقدم مذکور شد و لفظ عفو مفید ملک نیست بلکه مفید اباحه است نیست که حسن مطعم
شد و قبل از دخول طلاق او گفت و تمامی صداق را با و تسلیم کرد و گفت انا احق بالعفو تو له و ان تعفوا اقرب للتقوی ای التقاء الظلم قال



خود خود بغیر مهر طلبی ندهد خوش است و حیرا حتیاط و بنا بر او را نقاء کلام است در غرض او و باید که دو حنوا و گوید کنز جیز خود را طلاق داده و دخل
نشده لان و بخش مهر را و بر بها سند بچم منقول است از سعید مسیب که این آیه ناسخ حکم متعلیست در آیه سابقه و این قول نیست بجهت آنکه نسخ در
صورتی ثابت است که بین الحکمین منافات باشد و اینجا منافات نیست زیراکه محل متعه طلاق است قبل الدخول مع عدم الفرض و اینجا ثبوت نصف است با
فرض و در این منافات نیست لکن اگر قائل شویم بثبوت متعه در هر مطلقه را بر احتمال ثانی در لفظ او چنانکه گذشت این آیه مخصص عموم آن
خواهد بود و تخصیص بهتر از نسخ است باتفاق در هر حال و قوله ولا تنسوا الفضل بینکم یعنی این معنی است که لا تترکوا الاخذ بالفضل بینکم
والاحسان و ممکن است که از این استخراج توان نمود استحباب اخذ ناقصا و اعطاء زاید چنانچه در سابق ... وصاحب مجمع ذکر کرده که اقرب للتقوی
بدو وجه است یکی آنکه اقرب الی ان یتقی احدهما ظلم صاحبه لان من ترک لغیره حق نفسه کان اقرب الی ان لا یظلم غیره بطلب ما لیس له والثانی
معناه اقرب الی اتقاء معصیة الله تعالی لان من ترک حق نفسه کان اقرب الی ان لا یعصی الله تعالی بطلب ما لیس له و بدانکه چون حق
سبحانه عبادرا فرمود بمراعات احکام شرعیه بتخصیص صلوه نمود از محافظت بر آن زیراکه اعظم طاعات است و فرمود حافظوا علی الصلوات
و بجهت تادیه شکر بر تبیین احکام طلاق محافظت نماز نمود و گفت مواظبت کنید بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و
الصلوة الوسطی و مداومت کنید خصوصا بر نمازی که متوسط است میان صلوات خمس یا مرتبه فضل زیاده و نسبت با نمازهای دیگر
عمره در تفسیر خود آورده اند که بقول ابن عباس و انس بن مالک و معاذ جبل و جابر و ابی اسامه مراد از صلوه وسطی نماز بامداد است که میان سواد لیل
و بیاض نهار میگذارند و یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری با اعتبار آنکه از هر طرف دو نماز است که در او قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید
اسامه و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است و حجر وسط آن است که از او در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوات نهاریه است و بروایت ماثوره از
امیر المؤمنین ع و ام سلمه و ابن عباس و ابن مسعود و بعضی دیگر از اکابر صحابه نماز عصر است و در این باب حدیثی وارد شده در روز حرب احزاب که شغلونا
عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و از وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز در روز و از جانب دیگر دو در شب یکی قصر است و دو دیگر تمام و نماز شب
از طرفین دیگر هم حیرا اکثر اصحاب ما بر این قولند و بروایتی دیگر از ابن عباس و بعضی دیگر نماز شام است چه از میان نمازها است و مقدار که اکثر
رکعات در او بعضی چهار است و اقل دو و این ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوه اخفاتیه و دو صلوه جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را
صلوه وسطی دانند که میان دو صلوه جهریه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات نهاریه لیلیه با نماز باشد یا میان دو نماز است که قصر در
آنها راه نیست و مرتبه تبیین این از کلام صاحب کنز العرفان و بعضی دیگر از علمای تفسیر بعد از این مذکور خواهد شد وقوموا و بر کردید
امر شما میفرماید که بپا ایستید لله برای خدا و محض اخلاص او قانتین در حالتیکه فرمان بردار آن باشید خدا برا ابو سعید خدری گفته
که قنوت در هر موضعی از مواضع قران که واقع شده بمعنی طاعت است و نزد بعضی دیگر بمعنی ذکر کنند که از جمله قنوت بمعنی ذکر است حالة القیام
و بعضی دیگر بر آنند که قنوت سکوت است از آنچه در نماز نشاید گفت چنانکه در ... روایت کند که ما در نماز با یکدیگر سخن میگفتیم چون آیه
امد بسخن حرام شد و مجاهد گفته که از جمله قنوت طول رکوع است و خشیه بر هم نهادن و سکون و وقار بجا آوردن و باطراف نگاه نکردن و صحیح
آنست که مراد با و ذاکر دعا است در حین قیام با رفع یدین و این مروی است از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و در کنز العرفان آورده که مراد بمحافظت
بر صلوات شده اعتنا و اهتمام است با بقاع آن و عدم تضییع در اوقات آن و وسطی یا بمعنی توسط است بین الصلوات یا بمعنی فضیلت یعنی
کثیر الفضل و قنوت نزد بعضی بمعنی مداومت است ای قوموا لله مداومین علی القیام و نزد بعضی دعا کردن است در حین قیام و یا بمعنی خشوع
ای قوموا خاشعین و شایع نزد فقها دعا کردن است در صلوه با رفع یدین پس اولی آنستکه محمول بر این شود و لهذا از مستحب گفته که المراد بالقنوت
فی القنوت و در اینجا چند حکم است یکی وجوب محافظت بر صلوات چه آن موجب ثنای جمیل و اجر جزیل است کما قال فی موضع آخر والذین هم علی صلوتهم
یحافظون و فی آخر الذین هم علی صلوتهم دائمون و گویند مراد بمحافظت ملاحظه افعال و حدود و شرایط است و مداومت تکرار آن بحسب اوقات و نزد
بعضی مراد بمحافظت است فرایض و مداومت بر نوافل و ایشان روایت از باقر و صادق علیهما السلام و گویند که مداومت همان بمعنی محافظت است و این قول
است مرجوح زیراکه تاکید مفید فایده زایده نیست بخلاف تاسیس که مفید فایده زایده است لهذا تاکید از تاسیس اولی است هم
چنانکه در علم اصول مقرر شده پس حمل هر یک از محافظت و مداومت بر معنی مغایر اولی باشد دوم آن است استدلال این آیه بر وجوب صلوات تسع
مشهوره و بیان آن است که ... مذکوره دلالت میکند بر وجوب اتیان بهر چه اسم صلوه بر او صادق میاید شرعا و هر چه دعوی وجوب آن کرده اند
و اجماع بر آن قایم ... کرده اند تا وجوب ... این بین غیر از باقی ماند که از صلوات تسع مفروضه اند و هو المطلوب سیم آنکه عموم صلوات وسطی با صحت
بر آن با آنکه داخل است در صلوات بقرینه لام استغراق بجهت اختصاص است بمرتبه فضل که مقتضی رفع شان است پس افراد آن بالذکر مانند
افراد جبرئیل و میکائیل است از ملائکه و نزد بعضی مراد با آن صلوه صبح است جهت توسط آن میان دو صلوه نهار و دو صلوه لیل و
میان ظلام لیل و ضیاء نهار و عدم جمع آن با غیر پس منفرد باشد بین المجتمعین و حضور ملائکه لیل و نهار در وقت آن و چون از این است میگفتند
عمل و نزد شیخ و لهذا شافعی قنوت را در او مجوز کرده و نزد و ... و ابو رجاء روایت کرده که ابن عباس در مسجد بصره نماز بامداد با جماعت میگذارد
و در او قنوت بخواند و گفت نماز وسطی آنستکه خدای تعالی ما را با آن امر کرده است که قنوت بخوانیم و یا ظهر است و این از باقر و صادق ع روایت کرده
اند و تسمیه این بوسطی جهت آنستکه وسط نهار است و وقت حر و اشتغال است ... جهت تو بر نماز پس افضل باشد ... افضل العبادات اشقها





انحضرت را دید بر حالتی روایت کرده که مردمان بجهت فرط حرارت بنماز پیشین حاضر نمی‌شدند پیغمبر در غضب شده قصد کرد که هر که بمسجد حاضر نشود
خانه او را بسوزانند پس مردمان بمسجد مشقت کشیده می‌شدند و دو سه نفر بنماز پیشین حاضر می‌شدند و یا بجهت آنکه اول نمازیست که فرض شده
و وقوع آن در ساعتی است که ابواب سموات در آن وقت مفتوح میشوند و از امام محمد باقر ع روایت است تا آنکه این نماز مؤدی شود و دعا در آن وقت مستجاب
روی عن ابی جعفر ع قال قال رسول الله ص اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و استجیب الدعاء فطوبی لمن رفع له
عمل صالح و ابو داود از امیر المؤمنین ع روایت کرده که خدا بواسطه میان این نماز حلقه است چون آفتاب در انحدار شد پس همه دو نماز شد و در وقت
پیغمبر ... از خلق همه خبر ... برای تسبیح گویند برای شرف این وقت و یا نماز عصر است و منقول است از امیر المؤمنین ع
و عبدالله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و معظم صحابه و تابعین نیز اکثر آنها که میان دو صلوة لیل و دو صلوة نهار واقعست و بجهت آنکه
پیغمبر ص فرموده که من فاتته صلوة العصر فکانما وتر اهله و ماله هر که نماز دیگر از او فوت شود گویا که اهل و مال او ستم شده و اکثر یافته
است و در روایت دیگر حبط عمله گویا حبط عمل او کرده اند و دیگر در روز احزاب فرمود که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر اگر این
حدیث صحیح باشد پس صریح است در مطلوب یا مغرب است برای آنکه عدد آن متوسط است میان ثنائی و رباعی و ثعلبی باسناد خود از عایشه نقل کرده
که پیغمبر ص فرمود که افضل صلوات نزد خدا صلوة مغرب است لهذا تقصیر در حکم واقع نشده و از مفتتح صلوة لیل و مختتم صلوة نهار است و فرمود
هر که آنرا ادا کند و دو رکعت دیگر بعد از آن بگذارد حق تعالی برای او قصری در بهشت بنا کند هر که چهار رکعت بعد از آن بگذارد حق تعالی گناهان
چهل ساله او را بیامرزد و یا عشاست بجهت توسط آن میان ظلمتین لیل و نهار و ترک قصر در آنها جائز نیست و گویند حکمت در اخفای صلوة وسطی آنست
که تا بر جمیع صلوات یومیه مواظبت نمایند مانند اخفای لیلة القدر و اسم اعظم و ولی و ساعت اجابت یکی از ربیع خثیم پرسید که نماز وسطی
کدام است گفت غرض تو از این پرسش چیست جواب داد که تا بر آن مداومت کنم و در محافظت آن اهتمام نمایم گفت خدای تعیین این نماز نکرد تا
بر همه نمازها محافظت کنی و از بعضی ائمه زیدیه مرویست که انها صلوة الجمعة و الظهر فی سائر الایام چهارم وجوه قیام در صلوة بجهت
... مر بحمد شرعیه قنوت در همه صلوات بجهت کرار در عقب امر بمحافظت بر جمیع صلوات و عطف قیام بر آن در حال قنوت فان خفتم
پس اگر بترسید از دشمن یا درنده یا از سیل ... پس نماز بگذارید فرجالا پس نماز بگذارید در حالتی که پیاده کان باشید در رفتن او
رکبانا یا سواران بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال آن کنید و اگر رکوع و سجود ممکن نباشد بعوض هر رکعتی تسبیحات اربع بگویند
با نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و رجال جمع راجل است چون قیام و قائم و رکبان جمع راکب است و این دلیل است بر جواز صلوة در حال خوف
خواه پیاده و خواه سواره و در حال مسایفه هر نوعی که واقع شود خواه روی بقبله باشد یا نه و شافعی نیز بر این است بخلاف ابی حنیفه
که میگوید نماز صحیح نیست در حال مشی و مسایفه مادام که متمکن نباشد بر وقوف و مرویست که سید عالم ص در روز احزاب نماز را بایما بگذارد
و امیر المؤمنین ع در لیلة الهریر نماز را بایما ادا فرمود فاذا امنتم پس چون ایمن شوید و خوف شما زایل گردد فاذکروا الله پس یاد
خدا کنید باتفاق اکثر علما مراد به ذکر صلوة است یعنی نماز گذارید با شرایط و آداب زمان صلوة کسی که ایمن باشد از خوف و گویند که معنی
شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر کنید خدا را بر نعمت امنیت کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما را ما لم تکونوا تعلمون آنچه
نبودید که شما آنرا بدانید بخودی خود از آداب نماز و کیفیت آن در حال امن و خوف و یا از شرایط شکر که ادای شکر موازی نعمت امنیت باشد و ما
موصوله است یا مصدریه آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و خرجهای که منسوب شده قاعده
مجلل و خز ... فرو میگذاشتند اگر اهل ... بودندی و مهمان خانهای اولیای شوهر ... بسر می‌بردندی یا اولیای زن ... از منزل خود ... بیرون
کردندی و اهل ... از دیار ... خانه ... برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی
و وقتیکه از خانه ... بیرون آمدندی ... چون حضرت ... آمد حکم ... که ... از حضرت ... اجره کرده بود ... کند
و ... وفات ... حضرت ترکه را بوالدین و اقربا قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه
نفقه ... واین آیه نازل شد که والذین یتوفون منکم و آنانکه وفات میکنند از شما و یذرون ازواجا و
گذارند زنان را وصیة ... وصیت بر ایشان وصیتی و این تقدیر است که فرض شد علیهم وصیة یا حکم ایشان وصیت کرده شد بر تقدیر
حکمهم وصیة و حفص و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه وصیة خوانده اند بنصب تقدیر یوصون وصیة یا کتب الله علیهم وصیة یا الزم الله
وصیة یعنی وصیت میکنند وصیت کردنی یا فرض کرد خدا حق تعالی بر ایشان وصیت را یا الزام کرد کسانی را که متوفی می‌شوند وصیة
لازواجهم برای زنان خود متاعا متعه را از نفقه و کسوه و مسکن از ترکه خود الی الحول تا یکسال ... غیر اخراج
است اگر اضمار کرده شود یا بوصیة قول غیر اخراج ... یعنی وصیت کنند بیرون نکردن زنان از مساکن مفرده خود ...
مؤکد است ... والعدة ... القول ... یا اخا ... ازواجی غیر مخرجات و خلاصه معنی آنستکه از ازواج اجنبیه که ... از اختصاد
و وصیت کنند از برای زنان ... نفقه و کسوه تا یکسال ... در اول اسلام بود و بعد از آن
منسوخ شد بقول ... اربعة اشهر و عشرا ... اگر چه متقدم است در تلاوت اما متاخر است از آیه مذکوره در نزول و وجوب وصیت باتفاق
... منسوخ شده ... ارث زن از ... ولد ... حکم اسکان نیز منسوخ است ... ازواج ... است

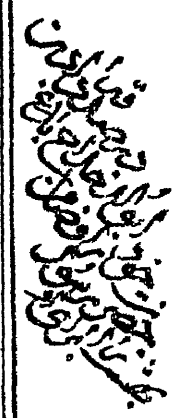


براى ازواج واگرچه واجب نيست چه وصيت از براى وارث جايز است باتفاق اما متعه چنانكه در وفا تقدم مذكور شد فان خرجن پس اگر بيرون
روند بطوع خود از منزل ازواج قبل از تكميل ايام عده از آنچه سكنى بر ايشان واجب نيست فلا جناح عليكم پس هيچ گناهى نيست مر شما
را اى اولياى شوهر يا اى ائمه شرع فيما فعلن در آنچه كنند ايشان فى انفسهن در نفسهاى خود از زينت و طلب شوهر من معروف
از آنچه نيكو باشد در شرع يعنى زينت و طلب شوهر بعد از انقضاء عده كنند والله عزيز و خداى غالب است انتقام كشد از هر كه مخالفت
مى كند حكيم صواب كار و راست در آنچه فرمايد از مصالح عباد از ابن زيد مرويست كه چون حق سبحانه آيه متعه فرستاد بعضى مردمان گفتند
اين كار تبرع باشد نه واجب ترك آن منكر بودند و اعطاى متعه منكر بودند حق سبحانه جهت تاكيد حكم متعه تكرار آن فرمود بقوله و
للمطلقات و زنان طلاق داده شده را كه مس كرده نباشند متاع متعه است كه بآن برخوردار شوند بالمعروف بطريق نيكو
و توسط دور از افراط و تفريط با ملاحظه احوال زوج در غنا و فقر و توسط حقا واجب ثابت را [illegible] است حق تعالى اين حكم را از براى
[illegible] يعنى واجب ساخته على المتقين بر پرهيزكاران مراد متقيانند از شرك يعنى همه مسلمانان يا مراد مومنانند كه از
معاصى اجتناب مى كنند بجهت خوف عقاب چه ايشانند كه انقياد اوامر و نواهى مى نمايند نه غير ايشان و گويند مراد بمتاع نفقه عده و جعبه
است پس تكرار نباشد كذلك همچنانكه احكام طلاق و عده بيان كرد يبين الله روشن ميكرداند خدا لكم براى شما آياته
دلايل و احكام خود را كه در معاش و معاد محتاج اند لعلكم تعقلون شايد كه شما عقول خود را در تفكر و تدبر آن و قبول آن كار فرمايد
و اطاعت كنيد و اين وعده است بلكه جميع احكام شرعيه سبب صلاح دنيوى و اخروى است [illegible] كه اعلام خواهند نمود پس انجاز اين وعده نمود
بآيه اليوم اكملت لكم دينكم و از اين اخبار مرويست كه نزد سعيد بن مسيب اين آيه منسوخ است بقوله فنصف ما فرضتم و نزد ما آنست كه اين مخصوص
است بآيه فنصف ما فرضتم يعنى متاع در اين آيه مخصوص است بنصف مهر [illegible] كه آيه فنصف ما فرضتم بعد از اين آيه نازل شده باشد
اگر عكس باشد پس ناسخ اين خواهد بود زيرا كه نزد ما متعه واجب نيست مگر براى مطلقه كه مدخول بها و مفروض المهر نباشد و اما مدخول
بها را مهر المثل است اگر مفروض المهر و غير مدخول بها باشد او را نصف مهر رسد و اگر مفروضة المهر مدخول بها باشد او را تمام مهر است و
هيچ از متعه نيست پس آيه مخصص باشد چون حق سبحانه در اين آيه فرمود كه يبين آياته للناس در عقب اين بيان آيتى از آيات خود ميفرمايد
الم تر استفهام براى تعجب و تقرير است مر كسى را كه استماع كرده باشد از بنى اسرائيل و ارباب تواريخ اين قصه را كه مذكور خواهد شد و
اگر خطاب بكسى باشد كه از اهل نشنيده باشد بر سبيل تعجب خواهد بود پس معنى آنست كه آيا نديدى اى بيننده يعنى البته ديده و دانسته
و با نظر تعجب نگاه كن الى الذين خرجوا بحال آنانكه بيرون رفتند من ديارهم از منزلها و سراهاى خود وهم الوف
و حال آنكه ايشان هزاران بودند حذر الموت بجهت احتراز كردن از مرگ ابن زيد گفته كه الوف يعنى مؤتلف نيست جمع الف چون قاعد
و قعود يعنى بر وجه الفت و ائتلاف از ديار بيرون رفتند نه بر سبيل تباغض و اجماع اهل تفسير آنست كه جمع الف است و بيشتر مفسران برآنند
كه اينها اهل داوردان بودند كه قريه ايست در حوالى واسط و نزد بعضى اهل واسط بودند كه طاعون در ميان ايشان پديد آمد بعضى جلاى
وطن كردند و اكثر در منازل خود بيرون نرفتند آنها كه از ديار خود بيرون رفتند سلامت ماندند و يكى از ايشان فوت نشد و آنها كه در شهر
ماندند اغلب ايشان بمردند چون طاعون مرتفع گشت آنها كه جلاى وطن كرده بودند باز آمدند و در ديار خود ساكن گشتند و همه اتفاق كردند
كه اگر بعد از اين طاعون معاودت كند همه از شهر بيرون روند تا آسيبى با ايشان نرسد سال ديگر طاعون عود كرد همه اهل بيرون رفتند
عطاى خراسانى سه هزار بودند و بقول مقاتل و كلبى هشت هزار و نزد ابن رواد ده هزار و بيش سى هزار و نزد ابن عباس و ابن جريج چهل
هزار و ضعيف قول كسى است كه [illegible] مقتضى آنست كه از ده هزار متجاوز بوده اند و بقول عطا و ابن جريج هفتاد هزار از آن
ديه بيرون رفتند بجهت حذر از موت و [illegible] مجموعى مى رفتند تا در [illegible] كوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت
مر ايشان را خداى موتوا بميريد پس همه بمردند كقوله كن فيكون يا آنست كه بامر و مشيت حق سبحانه مردند نه بواسطه علتى و در معالم آورده
كه حق سبحانه دو فرشته را فرستاد تا يكى از اعلاى وادى و ديگرى از اسفل آن ندا كردند كه بميريد همه يكبار مردند تا جميع جهان پايان
و بنا براين [illegible] اماته بخدا بجهت تخويف و تهويل است و باعتبار سبب القصه مردم از اطراف و جوانب بدفن ايشان آمدند عاجز گشتند و
آخر الامر بر ايشان ديوار [illegible] كشيدند و از آنجا دور گشتند حكمت در اماتت ايشان آن بود كه بدانند كه فرار از قضاى الهى فايده نمى بخشد چون
مدتى بگذشت و همه گوشت و پوست ايشان ريخته شد و از ايشان جز استخوان نماند ثم احياهم بعد از آن زنده كرد حق تعالى
ايشان را و اين صورت براى وجه بود كه حزقيل بن بوزى كه ثالث خلفاى موسى بود چه خليفه اول او يوشع بن نون بود و از پس او كالب بن يوحنا
و از عقب او حزقيل بر آن موضع گذر كرد و آن توده هاى استخوانها ديد توقف فرمود در آنها تفكر ميكرد حق سبحانه بوى وحى فرستاد كه اى
حزقيل ميخواهى كه بتو نمايم كه مرده را چگونه زنده ميكنم گفت نعم يا رب خطاب آمد كه فلان كلمه بگوى تا ايشان زنده گردند حزقيل آن كلمه
را بر زبان راند و گفت الهى چنانكه [illegible] ايشان [illegible] بنظر رحمت بر ايشان نگر فى الحال بقدرت ذو الجلال استخوانها از يكديگر جدا شده
گوشت و پوست بر آنها ظاهر شد و همه زنده شده بر خواستند مى گفتند سبحانك اللهم و بحمدك لا اله الا انت و گويند ايشان بدعاى
شمعون كه از انبياى بنى اسرائيل بود زنده شدند و نزد بعضى ذا الكفل بوده و قول اول اكثر و اشهر است ان الله بدرستى كه خداى

لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند تفضّل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه این مردمان را زنده کرد تا ازان اعتبار گیرند و متنبّه شوند بر حشر و حساب و دیگر مردمان این قصّه را بر شما خواند تا ازان استبصار نمایند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان همچنانکه باید لَا يَشْكُرُونَ سپاس نمی‌دارند بر نعمت‌ها خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و منقاد امر خدا نشدند و متنبّه نبودند که مراد به شکر اعتبار و استبصار باشد و از ضلالت و مقاتلت مُعرض گشته‌اند و ایشان را از فرار بمعصیت خدا آثری از قهر الهی با ایشان رسید همه هلاک شدند و تفصیل این قصّه آنست که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل عسکر خود را امر کرد که به قتال بیرون روند و چون بیرون رفتند و ترد ایشان بلد دشمن رسیدند از موت کراهت داشتند از جهت متقاعد شدند و گفتند و این جا چنین شده تا وبا منقطع نشود به مقاتله دشمن نرویم و اغاز قتال ننمایم حق تعالی بجهت این اکثر ایشان را بعلتی و مرضی هلاک کرد پادشاه ملاحظه این حال کرد گفت اللَّهُمَّ رَبَّ يَعْقُوبَ وَإِلَٰهَ مُوسَىٰ قَدْ تَرَىٰ مَعْصِيَةَ عِبَادِكَ فَأَرِهِمْ آيَةً فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْفِرَارَ مِنْكَ ای خدای یعقوب و موسی نافرمانی بندگان خود را مشاهده میکنی پس بنما بایشان آیتی در نفسهای ایشان تا بدانند که استطاعت ندارند که از تو فرار کنند حق سبحانه ایشان را بادی فرستاد و همه مردند و اجساد ایشان آنجا افتاده بود تا منتفخ شدند پس مردمان از این خبر یافتند بیامدند تا ایشان را دفن کنند از کثرت اجساد ایشان عاجز شدند پس حظیره بر ایشان بنا کردند تا سباع ایشان را نتوانند خورد و بعد از چند گاه اجساد ایشان از یکدیگر مختبر شد و همین استخوان از ایشان باقی ماند ابو الفتوح رازی گفته در خرقیل آنجا افتاد ایشان را دید و گفته اکثر ایشان زنده شدند و گویند که ایشان قوم خرقیل بودند که بجهت شامت معاصی هلاک شدند و بعد از هشت روز خرقیل بر جثّه ایشان اطلاع یافته ایشان را مرده دید بر ایشان بگریست و گفت یا رب کنت فی قوم یحمدونک و یقدسونک و یسبحونک فبقیت وحیدا لا قوم لی یا رب خدایا من در میان جمعی بودم که تحمید و تسبیح و تقدیس تو میکردند اکنون تنها مانده‌ام حق سبحانه بدو وحی کرد که دعا کن تا ایشان زنده کنم خرقیل دعا فرمود ایشان زنده شدند زراره بن اعین از ابی جعفر علیه السلام پرسید که این جماعت که حق سبحانه در حق ایشان فرموده که فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از حشر همین قدر زنده بودند که مردمان ایشان را دیدند و بجهت ایشان غارت شدند و بار دیگر وفات یافتند یا نه فرمود حق تعالی ایشان را باز بدنیا رد فرمود تا آنکه در خانه‌های خود ساکن شدند و اکل و شرب کردند و نکاح نمودند و بعضی خوش شدند و بعد از آن هر یک باجل مقدّر خود فوت شدند و این آیه دلیلست بر صحت رجعت پس تعجبی نباشد از آنکه حق سبحانه در آخر الزمان بمجیء صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن جمعی را زنده کرداند و کریمه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ اشاره بآن رجعت است مراد و وز قیامت نیست چه در قیامت حق تعالی حشر همه مردم کند چنانکه فرموده یوم نحشرهم جمیعا الایة و از صادقین علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی در رجعت کرا زنده کند فرمود که من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا آنکس را که مؤمن خالص باشد یا کافر خالص اما مؤمن خالص تا انتقام کشد از اعدا و طعنه زده باشد و اما کافر تا معاینه نماید آنچه منکران بوده و از حضرت رسالت مروی است که سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی زود باشد که در امت من پیدا شود آنچه در بنی اسرائیل پیدا شد مانند مطابقت نعل بنعل و تساوی پر تیر با پر تیر و چون در بنی اسرائیل رجعت متحقق شد چنانکه مذکور شد پس در این امت نیز خواهد بود و در اینجا گفته که فایده ذکر این قصه مذکوره تشجیع اهل اسلام است بر جهاد و بر تعریض بشهادت و حث ایشان بر توکل و استسلام قضا و لهذا در عقب این امر بقتال نموده فرمود که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا برای اشکارا کردن دین اسلام بدانید که چون خوف و جبن از موت عذر مخلص است و مقدّر لا محاله واقع خواهد شد پس باید که قوی دل باشید که اگر فوت شوید بسبب قضا و قدر خواهد بود و فرار از آن قبیل محال است و اگر شهید شوید مرتبه شهادت خواهید یافت و اگر منصور و مظفّر گردید ثواب آخروی مشرّف خواهید شد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنوا است قول متخلفان را از جهاد که اعذار ناپسندیده تمسّک مینمایند و آنچه سابقان میگویند عَلِيمٌ داناست بضمایر متخلفان و سابقان و همه اعمال ایشان را پس مکافات ایشان بسزا خواهد داد و بعضی این خطاب را از قوم موسی که چون از جهاد بگریختند ایشان را هلاک کرد و زنده کرد این قول مختار بود و بنابر این معمول لقول محذوف خواهد بود یعنی بایشان گفته شد قاتلوا و بنابر نصّ صحیح احتمال دارد که نعم موهبات این اعمال است که دانسته باشد اینجا بطریق التفات مذکور است تا قبل اعمال بر و انفاق در سبیل خیر بر مؤمن مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ من استفهامیه مرفوع المحل با بتدا و ذا خبر او و الذی صفت آن یا بدل از آن یعنی کیست آنکس که بخلوص نیت قرض دهد خدا را یعنی بندگان خدا را و باز دهد بقصد ثواب خدا قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در حین طلب قرض بر او دلالت و تعلل و تاخیر قرض دهد یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و یا آنکه مقرون باشد باخلاص و طیب نفس و در حدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض زیاده از ثواب صدقه است و بنابر این مضمون در کلام مجید نسبت قرض بحضرت الله داده و گویند که اینجا اختلاف بجهت آنستکه مراد از اقراض حق تعالی تقدیم عملی که مطلوب باشد ثواب باشد یعنی خیر کند و قصد ثواب خدای تعالی و بعضی بر آنند که مراد از اقراض صدقه تطوع است تشبیه نموده در لزوم جزا بوام که اعطای عوض لازم است قرض حسن بر این تقدیر آنستکه خالص برای خدا دهد یا از حلال تصدق نماید و گویند قرض حسن آنستکه مخالفت کند در هنگام انفاق تا بدین راه خدا فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف گرداند خدا و زیاده برنجاید ثواب اجر او را لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً چندینها ...



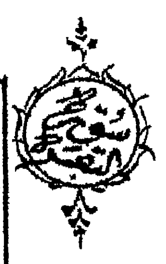
فیضاعفه منصوب خوانده که جواب استفهام باشد حمل بر معنی چه من ذا الذی در معنی ایقرض الله احد فیضاعفه است یعنی ایا قرض میدهد خدا را
یکی از ایشان تا حق سبحانه اجزای آنرا برای او زیاده کرداند باضعافا مضاعفه که از غایت کثرت هیچکدام علم بقدر و کنه آن نداشته باشد مگر
خدا چه ابهام موجب تصور عدم احصاء اضعاف است پس اخراج آن در صورت مبالغه برای مبالغت است و اضعاف جمع ضعف است و نصب آن بر حال
است از ضمیر منصوب یا مفعول ثانی است بجهت آنکه مضاعفه متضمن معنی تصییر است و یا مصدر است بر آنکه ضعف اسم مصدر باشد و جمع از جهت
تنوع است سفیان ثوری رحمه الله روایت کند چون این آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها نازل شد رسول خدا صلعم فرمود رب زد لامتی یا رب خدایا ثواب انرا بیفزای
برای امت من حق سبحانه این آیه فرستاد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمود یا رب خدایا ثواب انرا بیفزای حق سبحانه این آیه فرستاد که مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الایة فرمود که بر این نیز زیاده فرما حق سبحانه این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر
حساب یعنی صابران را تمام دهند مزد ایشان بی شمار و بی نهایت ابو هریره روایت کند که چون نازلت هذه الایة من جاء بالحسنة فله خیر منها قال رسول الله صلعم رب زدنی فانزل الله من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والکثیر عند الله لا یحصی و آورده اند که چون این آیه مذکوره فرود امد یهود بطعنه کفتند که مگر
خدا چیزی ندارد که از ما چیز مطلبد حق تعالی بر وجه تهدید درباره ایشان این آیه فرستاد که لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن
اغنیاء و چون مسلمانان بوعده حق تعالی واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی که اسم او عمرو بن
الدحداح بود پیش آمد کفت یا رسول الله خدا بیحاجت از ما قرض مطلبد حضرت فرمود میخواهد تا شما را بواسطه آن به بهشت در آورد دحداح کفت
یا رسول الله مرا دو خرماستان است یکی بالای مدینه و دیکری در پایین آن و جز آن هیچ ندارم هر دو را قرض دادم بخدا فرمود که یکی را قرض بده
و دیکری برای معیشت خود و عیال و اطفال بکذار کفت یا رسول الله چون چنین میفرمایی بهترین آنرا که ششصد درخت خرما
دراز مغز و سرانه و مخاط علیه است قرض دادم بخدا عالم فرمود که قرض را منشاء کم که حق سبحانه دو چندان در ریاض جنت بتو ارزانی دارد
کفت یا رسول الله شرط اینکه فرزندان من وفادار ایشان با من باشند حضرت فرمود که بلی چنین باشد پس دست مبارک رسول صلعم بکرفت و بخشید
داد در راه حق سبحانه صدقه کرد و فی الحال بدر خرماستان امد و فاد و فرزندان را کفت که یا ام الدحداح ایحاط را صدقه کردم بشرط انکه در
بهشت وجندانه ایشان و تو و کودکان با من باشد و این بیتها انشا کرد هداک ربی سبیل الرشاد الی سبیل الخیر و السداد بنی من الحائط
بالواد اقرضه الله علی اعتماد بالطوع لا من و لا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس و الاولاد و البر لا شک
فخیر زاد قدمه المرء الی المعاد ام الدحداح کفت خوش سودی است و نکو معامله بارک الله فیما اشتریت و حضرت رسالت صلعم درباره
او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرک و سرای فراخ که در بهشت ابو الدحداح را خواهد
بود والله یقبض و خدا فرا میکیرد و تنک میکرد روزی بر بعضی بر طبق حکمت و یبسط و کشاده میکرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت
والیه و بسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون باز کردانیده خواهید شد تا انکه بر برکت شما را فراخور کردار پاداش دهد چون تقتیر
توسیع در قبضه قدرت و اقتضا حکمت است پس بخل مورزید بانچه توسیع او نموده بر شما تا حال شما بتقتیر مبدل نکردد و برانچه تقتیر فرموده صابر و شاکر باشید
تا بتوسیع منقلب شود چه حکمت مقتضی آنست و در قبض و بسط دو وجه دیکر کفته اند یکی آنکه قبض صدقات میکند و بسط جزا مینماید بر آن
در عاجل یا آجل یا در هر دو و این قول اصم است و زجاج گفته است که یا قبض در وقت میکند بموت کسی و بسط از میفرماید بر فراوانی در دنیا الحقایق آورده که
فرا میکیرد از اغنیا تا از انند که ستاننده او است و منت بر فقرا نهد و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا
دیده شهود اغنیا جز او نبینند باسط او است تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکنند غازی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی کرفتار
کرداند و یکی را بسط از خودی رها بیند بخود متوجه سازد یکی از اهل فقر و سلوک کفته که الهی هر کاه بخود نکرم کویم از من زارتر کیست
و چون بتو نکرم کویم که از تو نزدیکوار تر کیست مرنست و بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه روز قیامت با بعضی بندکان
کوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و استسقیتک فلم تسقنی و از تو شراب طلبیدم ندادی و از تو
جامه طلب کردم امتناع نمودی بنده کوید بار خدایا این کی بود و چکونه بود کوید فلان بنده که من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه
از تو جامه خواست او را محروم کردانیدی فلا امنعنک الیوم فضلی کما منعته من امروز فضل خود را از تو باز کیرم چنانکه تو از او باز کرفتی پس
حق سبحانه سائل را سبب خود تمثل کرد تا معلوم شود که هر چه بدیشان و بیشتر و هند بها نسبت کرد او سبحانه را داده اند و در خبر آمده که آیه
تعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و در مستدرک حق سبحانه خطاب فرمود بداود علیه السلام که یا داود ای داود هدیتنی بهدایا ما
تصنع بی ای داود اکرم مرا بهر در خواهند ... مرا هدیه کنی کفت یا رب با بلا اقدر بجوابک مرا طاقت جواب تو نیست ... الفقراء تواضع فاصنع
بهم ما تصنع بی ... ایشان نا یاب میشوند پس هر چه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بعمل آر و در حدیث صحیح امده که امام زین العابدین
علیه السلام صدقه را بدست خود دادی و بوسیدی و خبر این را از او پرسیدند فرمود انها تقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل است ... واقع
میشود در دست خدا پیش از آنکه در دست سائل واقع شود از این عبد الله عمر روایت کرد حق تعالی میفرماید که نامه عبد الاولیاء کلت من یقبضن عنی
الا الصدقة فانی اتلقفها بیدی تلقفا حتی ان الرجل لیتصدق بتمرة او بشق تمرة فاربیها کما یربی الرجل فلوه و فصیله فیلقانی یوم
القیمة وهی مثل جبل احد یعنی هیچ چیزی نیست که بعضی خود را بر قبض از وی کیل کرده ام الا صدقه که من بدست خود قبض از ستانم تا انکه مرد



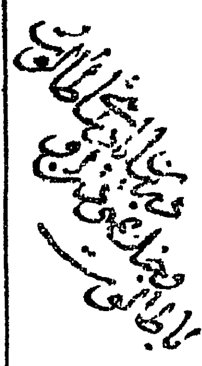
یاد دهی مخرقانی با بینم حرفا صدقه کنند و اثر آن ایکرم و اثر آن ها پرورش دهم همچنانکه شخصی کره اسبی یا بچه شتری را پرورده دو چون متصدق آن
در روز قیامت بر سر اثر امثال کوه احد بیند و در اغاثه عظمی و فضیلت قرض دادن معلوم ملتبس چه در حدیث وارد شده که حضرت رسالت
فرموده که در آن شب مکتوب یافتم علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر یعنی در شب معراج بر در بهشت نوشته دیدم که صدقه را یکی
ده عوض است و قرض را یکی هیجده سبب این از جبرئیل پرسیدم گفت صدقه مستلزم حاجت متصدق علیه نیست بخلاف قرض خواستن که محض
است و احتیاج و بعضی صدقه هست که بمستحق نرسد بخلاف قرض که بمستحق میرسد پس قرض از صدقه فاضلتر میباشد ابوهریره از رسول
روایت کند که هر که چیزی بقرض بدهد مسلمانی را هر درمی بوزن کوه احد و طور سینا در نامه عمل او ثبت فرمایند آنکه چون
حق سبحانه ذکر جهاد فرموده و بیان آنچه معین و معاون است از اقراض و صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهور است میان بنی اسرائیل و متضمن
تحذیر است از قعود از حرب در راه خدا و مستلزم جد و جهد نمودن و اجتناب از تقاعد و تهاون در آن میفرماید که الم تر آیا ندیدی ای
بیننده یعنی ندیدی و ندانستی و علم تو منتهی شد الی الملإ بجمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب علیه السلام من بعد موسی از پس وفات موسی علیه السلام ملأ اسم جماعتی است که مجتمع شوند برای مشاوره و از واحد ندارد
مانند قوم و من اولی از برای تبعیض است و ثانیه برای ابتدا و قوله اذ قالوا لنبی لهم متعلق است بفعل مذکور یعنی نظر کن و
تفکر نمای در حال بعضی بزرگان و اصحاب اشراف و ارباب تشاور از بنی اسرائیل که بعد از وفات موسی علیه السلام بودند در وقتی که
گفتند مر پیغمبری را که مر ایشان را بود و آن یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب بود یا شمعون بن صفیه از اولاد لاوی از اولاد
یعقوب و بقول اصح اشموئیل بود که بعربی بمعنی اسمعیل است این قول اکثر مفسران است مروی از ابی جعفر علیه السلام حق سبحانه او را بعد
از الیسع ببنی اسرائیل فرستاد چنانکه تفصیل این بیاید و بر هر تقدیر پیغمبر خود را گفتند که بحکم هکذا ابعث لنا برانگیز برای ما
یعنی تعیین کن برای ما ملکا پادشاهی را تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدا با جالوت و قوم او و او در
وسبب این سؤال ایشان آن بود که چون موسی بجوار رحمت ایزدی پیوست یوشع بن نون را در میان قوم خود خلیفه کرده
بود تا احکام توریت را محافظت کند و نگذارد که فتوری و قصوری در آن راه یابد و چون وفات او نزدیک شد کالب را خلیفه
خود ساخت و وصیت موسی را ادا کرد و اخذ عهود و مواثیق از او نمود که در ترویج دین متقاعد نشود و تهاون نورزد و بر طریقه یوشع عمل
نمود تا وقت در گذشت و بعد از وی حق سبحانه در عقب او حزقیل را به پیغمبری فرستاد و در عهد او بنی اسرائیل احداث بدع نمودند و عهود حق
تعالی فراموش کردند و بت پرست شدند حق تعالی الیاس را به پیغمبری بدیشان فرستاد و هر کدام از این پیغمبران که با ایشان مبعوث میشد تجدید
شرع موسی و اقامت احکام توریت میکردند و در عقب الیاس الیسع بر ایشان مبعوث گشت و چون او نیز متوفی گشت فساد در بنی اسرائیل ظاهر
شد و ایشان را دشمنی پدید آمد و بر ایشان استیلا یافتند و اینها از جمله قوم جالوت بودند و از عمالقه بقیه عاد و ساحل بحر روم تا مصر و
فلسطین تحت تصرف خود داشتند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را میکشتند و اسیر میکردند تا آنکه چهار صد و چهل کس از بزرگان
و پادشاه زادگان بنی اسرائیل را اسیر کردند و جزیه بر بنی اسرائیل نهادند و توریت از ایشان بستدند و بنی اسرائیل بجهت این مصیبت در زحمت
کشیدند و پیغمبری نداشتند که تدبیر کار ایشان کند از خدا درخواستند تا پیغمبری بدیشان فرستد و اسباط همه هلاک شده بودند
و هیچکس از ایشان نمانده بود مگر زنی آبستن او را در خانه محبوس کردند و محافظت او میکردند تا مبادا دختری آورد و از زنها زکند پسر
احتیج بجود نسبت دهند و گویند این زاد متولد شد اختیار و زن بصومعه از خدا در خفیه درخواست که او را پسری ارزانی فرماید حق سبحانه اجابت دعا
او کرده پسری باو کرامت فرمود و او را اشموئیل نام نهاد یعنی سمع الله دعائی خدا دعا مرا اجابت فرمود و چون از مادر متولد شد خدای را
تکبیر گفت و چون بزرگ شد او را بتوریت فرستاد تا تعلیم گیرد و مادر او را در بیت المقدس به پیری سپرد که از جمله علمای بنی اسرائیل بود تا او را تعلیم
آداب و علوم منیعه و احکام توریت او را بیاموزد و چون بالغ شد حق تعالی خواست که او را پیغمبری دهد جبرئیل او را آواز داد و او از پیر پنداشت که
اشموئیل از خواب برجست و پیر گفت تو مرا نداکردی گفت نه و چون بخواب رفت دیگر باره او را آواز داد اشموئیل گفت ای پدر مرا خواندی
گفت نه گفت اما سر که در این است اگر دیگر بار آواز دهد تو بگو که ندای جبرئیل بود دیگر بار جبرئیل او را
شد و گفت منم جبرئیل حق سبحانه ترا پیغمبری کرامت فرموده بر خیز و پیغام حق ابلاغ کن و تبلیغ رسالت خود کن با این قوم او بر خواست و پیر را
از این صورت خبر داد پیر گفت اینجه حق سبحانه ترا امر نموده امتثال کن وی بمیان قوم آمد و اظهار دعوه کرد و بر او ایمان آوردند و گفتند
حق سبحانه ترا بنبوت فرستاده و توریت را بر تو نازل کرده این دعوی حقیقی است از تو طلب آیه نبوت میکنیم که از خدا در خواهی
تا برای ما پادشاهی تعیین کند که با سلطنت او با دشمن خود قتال کنیم و در آن وقت قوام کار بنی اسرائیل بملوک بود و جهاد بفرمان
پادشاه و پیغمبران در کار مشیر و مرشد و موید پادشاه بودند و حق خدا القصه اشموئیل ملتمس ایشان اجابت نکرد و گفت که ایشان
جهاد نتوانند کرد قال گفت ایشان را پیغمبر بسبیل استفهام چون ایشان بر جهاد هل عسیتم ایا هیچ شاید
متوقع نباشد از شما ان کتب اگر فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان
الا تقاتلوا آنکه کارزار نکنید این خبر عسی است و شرط جمله معترضه و ادخال هل بر فعل توقع بطریق استفهام از

ابتدا
پادشاه

بدو مبعوث شدن پیغمبر از اشموئیل و تفصیل آن



انچه متوقع بود نزد آن پیغمبر مجتهد تقریر و تثبیت است بنی اسرائیل بعد از استماع این قول از اشموئیل **قالوا** گفتند در جواب او که **وما لنا** و چیست ما را یعنی چه عذر خواهد شد ما را **الا نقاتل** آنکه مقاتله نکنیم **فی سبیل الله** در راه خدای تبارک و تعالی **وقد اخرجنا من دیارنا** و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود **وابنائنا** و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان او از ابنای ملوک ایشان چهارصد و چهل تن گرفته بوده اند چنانکه گذشت و چند بزرگ را از منازل ایشان بیرون کرده و بدین سبب بنی اسرائیل در مباشرت حرب مبالغه داشتند **فلما کتب** پس آن هنگام که نوشته شد و فرض گشت **علیهم القتال** بر ایشان کارزار کردن با اعادی دین **تولوا** برگشتند و از فرمان برداری اباکردند **الا قلیلا منهم** مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بوده اند بعدد اهل بدر **والله علیم** و خدای تعالی داناست **بالظالمین** بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند این وعید ایشان راست بر ظلم ایشان در ترک جهاد و این جماعت قلیل که از جهاد تخلف نمودند آنها بودند که از جوی که فرمود کور خواهد شد آب نخوردند و اکتفا بغرفه از آن کردند و از آن عبور کردند و در برابر دشمن صف قتال کشیدند و بر ایشان مظفر شدند القصه چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند که تو تعیین پادشاهی کن تا ما که بجهاد بر میان بسته ایم امکان … در آن بتقدیم رسانیم اشموئیل از حق سبحانه و تعالی استدعا فرمود که ملکی برای این قوم تعیین کند و حق سبحانه و تعالی ظرفی پر از روغن قدس و عصائی بوی فرستاد و فرمود هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف غلیان کند و چون بر سر او بریزی … سر او کرد و … و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم در برابر او خواهد بود و … پادشاه بنی اسرائیل که از اشموئیل این خبر بقوم رسانید هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد شد آغاز نمودند برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان مساوی نشد تا روزی مردی سقا یا دباغ که بعبری شاول نام داشت و بسریانی شاول … بجهت طول قامت او را طالوت گفتند بخانه اشموئیل درآمد فی الحال آن روغن قدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد **وقال لهم** و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را **نبیهم** پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل **ان الله** بدرستی که خدای تعالی **قد بعث لکم** بحقیقت که برانگیخت برای شما **طالوت ملکا** طالوت را پادشاه فرمان بردار او باشید و گفته اند که طالوت علم عبری است مانند داود و اینکه گفته اند که بر وزن فعلوت است ماخوذ از طول تعسف است و منع صرف او را منع نیست و در بعضی تفاسیر آمده که طالوت از فرزندان بن یامین بن یعقوب بود و … بوده دراز گوش او گم شد و با غلام خود طلب آن میکرد تا گذارش بدر خانه اشموئیل افتاد غلام گفت اگر بنزد این پیغمبر رویم شاید که ما را از احوال این حیوان خبر دهد چون طالوت بخانه که اشموئیل نشسته بود و وجوه اعیان بنی اسرائیل نزد او حاضر بودند داخل شد روغن در ظرف بجوش آمد طالوت بر جای خود بنشست و خواست حدیث دراز گوش آغاز کند اشموئیل دل او … گفت برخیز و این عصا را بدست گیر برخواست و عصا را برداشت بر قد و قامت او برابر آمد و گفت بپیش آی طالوت نزد اشموئیل آمد اشموئیل آن روغن را بر سر او … اکلیلی بر سر او … و بر روی او نور نمایان آمد گفت ای طالوت بر خیز که ترا پادشاه این قوم کردانیدم طالوت از روی تعجب گفت یا رسول الله … و سبب این چه تواند بود اشموئیل گفت حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که ترا پادشاه این قوم کردانم گفت یا نبی الله … شریف و سید باشد که من از اشراف بنی اسرائیلم گفت … گفت نبی و علامتی در این باب بنما گفت چون بخانه خود رسی پدرت دراز گوش گم شده … یافته بود طالوت چون بخانه باز آمد دراز گوش یافته بود که در خانه است پس اشموئیل بنی اسرائیل خطاب کرد که حق سبحانه طالوت را پادشاه شما کردانید ایشان از روی استبعاد **قالوا** گفتند در جواب اشموئیل **انی یکون له الملک** چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی کردن **علینا** بر ما **ونحن احق** و حال آنکه ما سزاوارتریم **بالملک** بپادشاهی چه از سبط یهودائیم که … پادشاهی داریم و مع ذلک صاحب ثروت و جاهیم پس بهتر و اثر و مکنت ما اکثر باشیم **منه** از طالوت که از سبط بن یامین است در آن سبط نه نبوت است و نه ملکت و با آنکه از سبط ملکت نیست مردی سقا یا مکاری یا دباغ **ولم یؤت سعة** و داده نشده است بسیاری و فراخی **من المال** از مال دنیا یعنی با آنکه در اثر پادشاهی … صاحب خزانه … نیست تا بجهت لشکر و تهیه اسباب جنگ تواند کرد مروی است که نبوت منحصر بود در اولاد لاوی ابن یعقوب که موسی و هرون از آن سبط بوده اند و ملکت در اولاد یهودا و اما در اولاد بنیامین نه نبوت بود و نه ملکت و طالوت از نسل بنیامین بود ازین جهت استبعاد پادشاهی او کردند و چون مال را از جمله استحقاق ملکت میدانستند از این جهت بعد از نفی پادشاهی او … عدم لیاقت پادشاهی او کردانیدند و ندانستند که استحقاق ریاست و حکومت فرع استعداد اخلاق پسندیده و خصال حمیده و صفات جلیله است که منبع سعادت ابدیه است و معظم امور … علم است نه اموال … فانیه لهذا اشموئیل در قول ایشان ذکر کرده **قال** گفت **ان الله اصطفاه علیکم** بدرستی که خدای برگزیده طالوت را بر شما **وزاده** و افزونی داد او را **بسطة** گشادگی و بسیاری **فی العلم** در دانش یعنی عارف ساخت

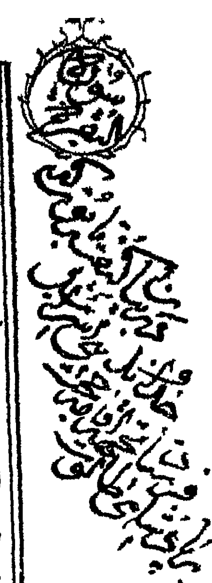


و از وجوه علم و حکمت خصوصاً در سیاست ثابت شده بود مالک و ابن عساکر و حافظ نصفه عبد الله بن عباس و گویند مراد بعلم دانستن آداب حرب
و جنگ است و یا شجاعت و بسطت و مناسب این معنی است قوله **وَالْجِسْمِ** و در تن بیفزود او را در تن یعنی شکل او را در کثرت و کیفیت یا حسن
وجهی یا زیادتی چه طالوت مردی عظیم با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود **وَاللَّهُ** و خدای که مالک الملک علی
الاطلاق است **يُؤْتِي مُلْكَهُ** میدهد ملک خود را **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا میخواهد از آنها که میداند که او را صلاحیت ملکداری
هست **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدای بسیار فضل است در دادن و تمام اختیار بقبضه اقتدار او که هر که صلاح میداند **عَلِيمٌ** و دانا است باستحقاق
هر که او را میگزیند و در واسع چند قول است یکی آنکه واسع الفضل است بحذف مضاف الیه چنانچه فلان کبیر ای کبیر القدر دوم آنکه بمعنی
موسع است ای موسع علی من یشاء من نعمه کما جاء الیم بمعنی مؤلم و سمیع بمعنی مسمع سیم بمعنی ذو سعة مانند عیشة راضیة ای ذات رضا
و رجل تامر و لابن ای ذو تمر و لبن زبده سخن آنست که چون بنی اسرائیل استبعاد تملک طالوت نمودند بجهت فقر و سقوط نسب و حق
سبحانه رد بر ایشان ذکر کرد اولاً بانکه عمده در تملک اصطفای او سبحانه است و این معنا آمده نیز اگر او را بر شما برگزیده و برای
پادشاهی اختیار کرده و او سبحانه اعلم است بمصالح شما از شما و ثانیاً بانکه شرط پادشاهی وفور علم است تا بان متمکن شود بر معرفت سیاسه
و جسامت بدن تا وقع او در قلوب اعظم باشد در مقاومه و مکابده حروب و قوت بر آنچه شما ذکر میکنید از وسعت مال و حق تعالی این هر دو صفت
را باو داده و ثالثاً بانکه حق سبحانه مالک الملک است علی الاطلاق پس ملک را بهر که میخواهد میدهد و رابعاً بانکه واسع الفضل است توسیع
فضل مینماید بر فقیر و او را غنی میگرداند و علیم است بکسی که لایق ملک است و در این آیه دلیل است بر آنکه واجب نیست که ملک بوراثت
باشد ملک بحسب مصلحت حق سبحانه است و نیز دلیل است بر آنکه شرط امام آنست که اعلم از رعیت باشد و اکمل و افضل از همه در خصال فضل
و شجاعت زیرا که حق سبحانه تقدیم طالوت کرد بر بنی اسرائیل بجهت آنکه اعلم و اشجع از ایشان بود پس کسانی که بجهت جبن مکرر از جهاد
گریخته باشند و جهالت ایشان بر همه کس ظاهر بوده باشد چگونه لیاقت امامت و خلافت داشته باشند القصه چون بنی اسرائیل این
کلام را از اشموئیل بشنیدند باور نکردند چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند اگر اصطفای طالوت علامتی باید
تا دلهای ما بعرفان بر او یا و موادی او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدا درخواست حق سبحانه او را از علامت پادشاهی او خبر داد
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان که اشموئیل بود **إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ** بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت **أَنْ
يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ** آنست که بیاید بشما تابوت و آن بر وزن فعلوت است ماخوذ از توب چه باز راجع میشود آنچه از او بیرون آورده
میشود نه آنکه بر وزن فاعول باشد بجهت قلت نحو سلس و قلق و مراد باین تابوت صندوقی بود که صور همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا
منقوش و آن از چوب شمشاد بود مموه بذهب سه گز طول او و دو گز عرض آن **فِيهِ سَكِينَةٌ** در آنجا سکینه است از امنی **مِنْ
رَبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در او باشد و گفته اند که سکینه حیوانی بود مقدار گربه و دو چشم
داشت مانند مشعل از فروغ که کسی را قوت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام منقول است که در وی او
روی انسان بوده و باد را است چون کارزار را تابوت پیش بردندی مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را
متفرق ساختی و ... بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتند و گویند صورتی از زبرجد بود و سر و دنبال
مانند سر و دنبال گربه و دو بال داشت در وقت جهاد فریادی میکرد و بر روی دشمن میجست و نزد بعضی مراد بسکینه تورات موسی
بود هر گاه موسی مقاتله کردی آن را در پیش خود میداشت بنی اسرائیل مطمئن میشدند و از جنگ نمیگریختند و گویند مراد به تابوت
قلب است و سکینه آنچه در اوست از علم و اخلاص و میتواند بود که ضمیر فیه راجع باتیان باشد که مصدر یاتیکم است یعنی در آمدن
تابوت سکون و طمانینه بنی اسرائیل است اما ظاهر آنست که راجع بتابوت باشد یعنی در تابوت طمانینه است از امید نصرت
وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده **مِمَّا تَرَكَ** از آنچه گذاشته است **آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** اولاد موسی و هرون
و گویند ذکر آل مقحم است و ایراد آن جهت تفخیم شان موسی و هرون است و مراد نفس موسی و نفس هرونست و یا آنکه مراد انبیای بنی اسرائیل
اند چه ایشان ابنای عم موسی بودند و آنچه از ایشان در آن تابوت مانده بود نعلین و عصا و ثیاب موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین
که در تیه بر ایشان میبارید و قطعهای الواح قوم جالوت این تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر موضع که گذاشتند
اهل آن موضع رنجی ... و حوالی ... دفن کردند و حق سبحانه و تعالی فرمود که علامت ملک طالوت آنست که **تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ**
بردارند فرشتگان تابوت را و نزد شما آرند و گویند حق سبحانه او را بعد از موسی رفع نمود باسمان و بعد از آن بجهت علامت پادشاهی
طالوت فرشتگان را امر کرد تا آن را بزمین نازل ساختند و در حین نزول بنی اسرائیل در آن می نگریستند و در روایتی دیگر آمده
که این تابوت بعد از موسی با نبی بنی اسرائیل بود و بان فتح میکردند و چون کفار بر بنی اسرائیل غالب شدند آن را از ایشان گرفتند
و در زمین جالوت بماند تا آنکه حق سبحانه و تعالی طالوت را پادشاهی داد پس بلا بر قوم جالوت نازل شد که هیچ شهر ایشان ...
شدند ایشان آن تابوت تمام نموده آن را در موضع نجاست انداختند ملائکه آن را بطالوت رسانیدند بتفصیلی که مذکور
خواهد شد **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در رسیدن تابوت بشما **لَآيَةً لَكُمْ** هر اینه حجتی است شما را بر صدق

ثالثاً

بوده

تابوت



پیغمبر در پادشاهی طالوت إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان احتمال دارد که این از تمام کلام اشموئیل باشد یا
ابتدای خطاب باشد از حق تعالی اهل تواریخ و آثار و اکثر مفسران آورده‌اند که حق سبحانه این تابوت را با آدم فرستاده و در او صورت
پیغمبران و خانه‌های ایشان بود تا به پیغمبر آخر الزمان و صورة خانه او از یاقوت سرخ بود که آن حضرت نشسته بود و اهل بیت و اصحاب
او گرداگرد او بعضی ایستاده و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته که هذا اخوه وابن عمه المؤید بالنصر من
عند الله این برادر و پسر عم اوست و مؤید به نصرت از قبل حضرت عزت و نور انبیت و فر فرای قیامت بر آفتاب غلبه کند و این تابوت در
طول سه گز بود در عرض دو گز بود از چوب شمشاد در زر گرفته و آن نزد آدم بود تا هنگام وفات آن را به شیث سپرد و شیث آن را به اولاد خود
داد و همچنین بیکدیگر میرسانیدند تا با براهیم رسید و از ابراهیم با سمعیل انتقال یافت و اسمعیل از پسر خود قیدار سپرد اولاد
اسحق با او منازعه کرده گفتند چون نبوت از میان شما بیرون رفته این را بما دهید قیدار گفت این وصیت پدر منست من آن را بکسی
ندهم و چون خواست که سر این تابوت بگشاید نتوانست منادی آواز داد که ای قیدار سر این تابوت را نتوانی گشود و ترا این راهی نباشد
زیرا که غیر پیغمبران نتوانند گشود پس تابوت را نزد ابن عمت خود یعقوب اسرائیل بر و میان دوی برخواست و تابوت بر گردن نهاده
از زمین حرم متوجه کنعان شد و یعقوب در کنعان بود چون قیدار به نزدیک او رسید از تابوت صریری از وی بیرون آمد که یعقوب
بشنید فرزندان را گفت بخدا سوگند که قیدار آمده و تابوت آورده برخیزید تا باستقبال او بیرون رویم پس همه برخاستند و متوجه
قیدار شدند چون چشم یعقوب بر قیدار افتاد بگریست و او را معانقه کرد و گفت ای قیدار ترا چه رسیده است که رویت زرد گشته و قوت
بازوی سست و ضعیف و نزار شده دشمنی بتو رسیده یا مصیبتی یا معصیتی از تو صادر گشته که چنین متغیر اللون شده و صفا و طراوت
که در جبین اسمعیل بود از تو زایل گشته گفت آن نوری که در پیشانی من بود منتقل شد بحرم و زوجه‌ام که زنی است عربیه جرهمیه نام او غاضره
است یعقوب گفت بخ بخ شرفا لمحمد صلی الله علیه وآله لم یکن الله لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات حق سبحانه او را بیرون نیارد مگر
از زنان عربی که پاک و پاکیزه باشند ای قیدار ترا بشارة میدهم که در شب غاضره که زوجه تست پسری آورده قیدار گفت از کجا دانستی و حال
آنکه تو در زمین شامی و او در زمین حرم یعقوب گفت از آن دانستم که در شب درهای آسمان را دیدم که بگشادند و فرشتگان را دیدم
که انواع برکت و رحمت نازل میساختند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین که بر نور ماه غلبه کرده بود دانستم که این همه شرف و بزرگواری
محمدست صلی الله علیه وآله وسلم پس قیدار تابوت به یعقوب تسلیم کرد و برگشت و روی بحرم نهاد چون بمنزل خود رسید دید که
غاضره پسری آورده بود و او را حمل نام نهاده و نور محمدی در پیشانی او لایح و لامع بود القصه آن تابوت میان بنی اسرائیل بود تا که
بموسی انتقال یافت و موسی تورات در آنجا نهاد و بعضی از متبرکات بر تفصیلی که گذشت و بعد از وفات او بطریق وراثت منتقل میشد
تا که با شموئیل رسید و این تابوت را بنی اسرائیل بمنزله رایت در پیش میداشتند و بر دشمن ظفر می‌یافتند و از وهب منبه روایت
است که در وقت کارزار آواز ازو می‌آمد و از ذکر آن ایشان را یقین شدی که ظفر خواهند یافت و بعضی گفته‌اند که در آنجا طشتی
زرین بود و اصح آنست که در او صورتی بود بشکل آدمیان و مانند باد جهنده از تابوت بیرون میجست و بر روی دشمنان می‌جهید و
ایشان را منهزم میساخت چنانکه گذشت و هرگاه بنی اسرائیل در امری خلاف کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی و حکم کردی میان
حق و باطل چون فسق و فجور و انواع معاصی در میان بنی اسرائیل شایع شد حق سبحانه عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا بیامدند تا تابوت
را از ایشان بستدند و سبب آن بود که پیری که اشموئیل را تربیت میکرد نام او عیلی بود و اعلم بنی اسرائیل بود و صاحب قربان ایشان بود
و دو پسر داشت و این پسران در قربان خیانت کردندی و باز دست درازی کردندی و چون در بیت المقدس نماز گذاردندی زنان
او بخشیدندی و ایشان را اذیت رسانیدندی حق سبحانه با شموئیل وحی کرد که عیلی را بگو که ترا دوستی فرزندان نمیگذارد که ایشان را از این
فعل شنیع منع کنی و از خیانت در قربانها زجر کنی سوگند بجلال و کبریای خود که این مرتبه را از تو بستانم و فرزندانت را هلاک
کنم چون اشموئیل این خبر بعیلی رسانید بترسید و بسیار پریشان و مضطرب شد پس در همان ایام دشمنی روی بایشان آورد با لشکر
عظیم عیلی پسران را با لشکر بسیار بکارزار فرستاد و بر عادة معهود تابوت را همراه ایشان کرد و بعد از فرستادن پسران با لشکر
گران ترسان و لرزان بود همه روز از خبری که اشموئیل با او داده بود ناگاه یکی نزد او آمد و گفت لشکر بنی اسرائیل شکست خوردند و
هر دو پسرانت کشته گشتند و تابوت را ببردند عیلی بر بالای کرسی نشسته بود چون این خبر بشنید در افتاد و بمرد و کار بنی
اسرائیل هرج و مرج شد و همه متفرق گشتند و انواع پریشانی و مصایب در میان ایشان افتاد تا وقتی که حق تعالی طالوت را مرتبه
پادشاهی داد و بنی اسرائیل از اشموئیل علامت صحت پادشاهی او طلبیدند گفت علامت وی آنست که تابوت باز بدست شما آید کیفیت
رسیدن تابوت بایشان باین وجه بود که آنان که تابوت را برده بودند بیکی از دیهای فلسطین در بتخانه نهادند
بت مهین را بر بالای آن نشاندند و چون روز دیگر به بتخانه در آمدند دیدند که آن بت در زیر تابوت افتاده و تابوت بر زبر است
دیگر باره آن بت را بر بالای تابوت نهادند و روز دیگر هم بر طریق اول یافتند پس آن بت را بر آن وضع کردند و پای آن بت را بمسمار
بر تابوت دوختند چون روز سیوم بیامدند دیدند که دست و پای بت شکسته و در زیر تابوت افتاده و همه بتان دیگر سر بر روی در افتاده



تابوت را از آنجا بیرون آورده بردند و بناحیه از نواحی شهر نهادند اهل آن ناحیه را درد دوری دکرون پیدا شد که اکثر ایشان از آن علت بمردند
گفتند که این تابوت را از این شهر بیرون باید برد پس از آن شهر دیگر بردند حق تعالی خاک بوریت در آن شهر ایجاد فرموده که فانند موش
بود هر که را بزدی یکشبه و دو شبانروز مردم بسیار را بگزید و هلاک کرد پس تابوت را بصحرا آوردند و در کنار آبی در خاک کردند هر
که از آن آب طهارت کردی علت فاسور و قولنج پدید کردی پس بکار خود درماندند و ندانستند که با آن تابوت چه کنند ارمیا نبی بود
از ذریت انبیای بنی اسرائیل ایشان را گفت تا این تابوت در میان شما خواهد بود از بلا خلاص نخواهید شد پس نسخه از دین
عمل کرده آن تابوت را بر گردونی نهادند و گردون را بر گاوی دو گاو قوی ببستند و آنها را از ولایت خود بیرون آوردند سر در بیابان
دادند حق سبحانه چهار فرشته را بر آن دو گاو موکل کرد تا ایشان را میراندند تا بزمین بنی اسرائیل پس رسنها را بگسیختند و تا
تابوت را آنجا بگذاشتند و برگشتند بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند شاد شدند و از آن برداشتند
و بسرای طالوت آوردند و کار مملکت طالوت بآن مستقیم شد و نزد عبدالله عباس آنست که تابوت را فرشتگان برداشتند
در هوا رفتند و بر بیت المقدس آوردند چنانکه گذشت و این قول اظهر است نسبت بقوله تحمله الملائکة القصة بنی اسرائیل بعد
از رسیدن تابوت بحکم طالوت را انقیاد گشتند بعزم مقاتله جالوت بوده همه از آن شهر بیرون آمدند و گویند در آن شهر کسی
نماند که بیرون نیامد مگر پیر یا بیمار یا نابینا و عاجز از رفتار زیرا که چون تابوت را دیدند متیقن شدند بنصرت و ظفر طالوت
گفت مرا باین جمع انبوه احتیاج نیست هر کس که بعمارت یا تجارت یا باصلاح معیشت مشغول بوده بر سر کار خود باشد و کسی با من بیرون
نیاید مگر جوان نشیط فارغ البال که همت او قتال بود پس هفتاد هزار و بقول اشهر هشتاد هزار جوان را با قوت از میان بنی اسرائیل
برگزید و با شوکت و اهتمام متوجه حرب عمالقه شد و هوا بغایت گرم بود **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ** پس آن هنگام که جدا شد
طالوت بعزم آن اسموئیل از شهر ایلیا **بِالْجُنُودِ** با لشکرها خبر آخر **قَالَ** گفت طالوت یا اعلام اسموئیل یا بالهام ربانی
کای قوم **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ** بدرستی که حق سبحانه آزماینده شماست در این هوای گرم **بِنَهَرٍ** بجوئی آب که میان اردن و
فلسطین است تا مطیع و عاصی را بآن امتحان نماید و عادة الله جاریست بر آنکه در هر وقتی که باشد بوسیله امری حق را از مبطل ممتاز
سازد هم چنانکه آدم را محک عیار ابلیس کردانیده و بطلان او بر عالمیان ظاهر ساخت و این عادت مستمر بوده تا در عهد خاتم
صلی الله علیه و آله منافق را از مؤمن ممتاز ساخت حیث قال ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام معیار این امر کردانید که یا علی لا یبغضک الا منافق و ما یحبک الا مؤمن تقی و گویند نهر فلسطین است
و فصل بمعنی انفصال است و اصل آن فصل نفسه عن بلده است یعنی جدا ساخت نفس خود را از شهر ایلیا یا مجموع لشکر از خود را چون حذف
مفعول از کثیر الاستعمال است این جهت آن را در حکم لازم کردانیدند و چون بمیان بیابان رسیدند از روی اقتراح بطالوت گفتند که از حد
خود در خواه تا از برای ما جوی آب جاری کرداند و گفت چون بر سبیل اقتراح طلب نموده حق سبحانه با شما معامله اهل امتحان
خواهد نمود بعد از آن بنای امتحان را مبنی ساخته بقوله **فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ** پس هر که بیاشامد از این جوی **فَلَيْسَ مِنِّي** پس نیست
از من یعنی بر مذهب من و از اشیاع و اتباع من نیست **وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ** و هر که نچشد آن را این جا خورده است از طعم الشیء اذا ذاقه
ماکولا و مشروبا و مصدر از طعم است نه طعام قال ان شئت لم اطعم نقاخا و لا بردا کقوله تعالی فیما طعموا ای شربوا یعنی نخورد
و نیاشامد از آب **فَإِنَّهُ مِنِّي** پس بدرستی که او از من است یعنی پیرو من کسی است که از آن نخورد **إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ** مگر آنکه
کف اغتراف کند و بدست بردارد **غُرْفَةً بِيَدِهِ** یک کف آب بدست خود این استثناست از من شرب مقدم جمله ثانیه بر آن جهت
عنایت فانند تقدیم صابئون بر خبر در کریمه ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من آمن بالله و الیوم
الآخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و معنی استثنا رخصت است در قلیل نه در کثیر او برده اند که حق سبحانه شیده
کامله خود جوی آب و از آن ایشان پدید آورد و چون لشکر را از هوای گرم با عطش غالب بدان جوی رسیدند **فَشَرِبُوا مِنْهُ** پس
بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مراد بشرب کرع است که بمعنی آب خوردن است بدهن بواسطه جزئی چه این اصل است در شرب و
بعضی از تجمه استنکه تا استثنا با و متصل شود و نه آنکه معنی آنست که افراط کردند در شرب **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مگر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده بودند و بروایتی سه هزار و بقولی هزار و بیک کف آب اختصار کردند همه آن را از غرفه سیراب شدند و هم ستوران ایشان را
از همان غرفه سیر شدند و آنانکه زیاده از غرفه آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بغایت غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه
تر شدند و بر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند و ترس و بیم و تنفر بر ایشان مستولی شد و فرمود که اهل معرفت گفته اند این قصه مثلی از
برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت مثال آنند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوس اند و از جوی
ابتلا و متاع دنیا هر که بر آن بحرص تمام خوض نماید زیاده از آنکه ضرورت معاش است اخذ کند علت او اشد است هر که زیاده
هر چند بیشتر بدست آرد و عطش بجمع آن فزون گشته از طمأنینه باز ماند هر کس بر ایشان و بیرون فائده از دولت عزای ... التسکین موی حتی
و بهره است و هر که از جوی دنیا بکف آبی قانع شود یعنی بقدر اخوردن و پوشش که از آن چاره نباشد خورسند گردد حق سبحانه او را

سوا



خوش شود مگر کسی که فرا گیرد از روی معنی مستغنی بسازد خود را و اکثر ایشان آب خوردند اند که بقول اصح و اکثر ایشان اکثر بغیر اختصار کردند سیصد و سیزده
بودند لقوله علیه السلام انتم الیوم علی عدة اصحاب طالوت حین عبروا النهر و ما جاوزه الا مؤمن یعنی حضرت رسالت پناه در روز بدر
فرمود که شما امروز بر عدد اصحاب طالوت اید در حینی که از آب عبور کردند و هیچکس از ایشان از آب نگذشت مگر مؤمن موحد و باتفاق
علما اصحاب بدر سیصد و سیزده بودند و در آخر الزمان نیز همراه سیصد سیزده مرد مؤمن متفق الکلمة پیدا شوند مهدی آل محمد صلی
الله علیهم ظهور نماید حاصل که اصحاب بعزم با صحیح و قوه تمام با طالوت از آب عبور کردند و غیر ایشان بیمار و شکسته حال شدند و نتوانستند
که عبور نمایند همانجا بماندند **فَلَمَّا جَاوَزَهُ** پس از هنگام که عبور کرد از جوی **هُوَ** طالوت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آن کسانی
که ایمان او شمرده بودند و قول او را تصدیق نموده **مَعَهُ** بگذشتند با او **قَالُوا** گفتند با یکدیگر **لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ** نیست
ما را توانائی امروز **بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ** بجالوت و لشکریان او و قولی است که از آن لشکر هفتاد و شش هزار از جوی نگذشتند و
چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت بجهة کثرت و قوه ایشان ترسان
شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم و سر **فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا** بمقتضیه ظهور آمد و از اینجا معلوم میشود که
قلت در مظاهر خیر است و کثرت در مظاهر شر و حق سبحانه در دنیا و مواضع قرآن قلت را بخیر منعوت ساخته و کثرت را بشر و نشر متم
گردانیده و من ذلک قوله و قلیل من عبادی الشکور و قوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و قوله و لکن اکثر الناس
لا یشکرون و لا یؤمنون و قوله فشربوا منه الا قلیلا منهم بعد از آن از قول اصحاب عبور که بقلت موسوم بودند خبر میدهد که
قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند و یقین میدانستند **أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ** آنکه ایشان ملاقات کنندگانند
یعنی بینندهٔ اند جزا از خدا و توقع از آن داشتند که بعد از شهادت رسند که آن بهشت است و ظن بمعنی یقین در کلام عرب شایع
است چنانکه از امام ابن عوف نجیر ... دارد و این جماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکر طالوت که از روی یقین و خلوص
اعتقاد گفتند که **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ** بسیاری از گروه اندک از مؤمنان **غَلَبَتْ** غالب شده اند **فِئَةً كَثِيرَةً** بر گروه بسیار
از اهل کفر و عدوان **بِإِذْنِ اللَّهِ** بعون و نصرت و مدد کاری خدا **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** و خدا با صابران است بتائید و توفیق
و قوم و کوشید نمیتوانست ... که از آب عبور ننموده بودند که یعنی اهل تخلف و عصیان بعد از کذشتن ایشان از جوی طمعی
طالوت بر بستند اعتنا و گفتند ما را طاقت مقاومت نیست با جالوت و لشکریان او و اینها که از آب گذشته بودند در جواب ایشان
گفتند که بسیار بوده که فئه قلیله ... بتائید کرده اند ... گروه بسیار غالب گردانیده و کم احتمال دارد که استفهام باشد تا ...
و من برای تبیین یا زایده و فئه فرقه از مردمانند ماخوذ از فاوت رأسه اذا شققته یا از فاء اذا رجع پس بروزن فعه است یا فیله است
خائفان بجهة جبن و بددلی از مقاتله ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر بماندند طالوت با سیصد سیزده مرد که متیقن بودند پیش
بنمودند تا حرب تیر و سیف بیدا نستند که موت یا قتل بهتر از کفر و خود خواهند رسید در مقابله جالوت صف کشیدند و لشکر جالوت بقول
صاحب تیسیر و اکثر مفسرین هشتصد هزار سوار ... و جالوت از اولاد عمالیق جبار بود سردار عظیم
الجثه و سند اهل شوکت بود ... کرد و آهن بود هزار رطل آهن و از جمله خودی که بر سر داشت سیصد
رطل بود **وَلَمَّا بَرَزُوا** و آن هنگام که مؤمنان ... ظاهر کشتند و صف کارزار راست کردند **لِجَالُوتَ** برای
جالوت **وَجُنُودِهِ** و لشکریان او و ملتجی با و سبحانه شده از او مدد تائید طلبیدند و ثبات قدم در معرکه جهاد و طلب نصرت کردند
از او و همه متفق الکلمة **قَالُوا** گفتند از روی نیاز که **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا** فرو ریز بر ما شکیبائی را
افراغ کردن و اصل بمعنی ریختن است نجانب علو بجهت سفل است اینجا کنایه از اکمال صبر یعنی صبر بسیار و شکیبائی تمام و بر دلهای ما
ریز **وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا** و نگاه دار بتوفیق و تائید خود قدمهای ما را در میدان حرب **وَانْصُرْنَا** و یاری ده ما را **عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** بر گروه ناگرویدگان و در این کلام ترتیبی بلیغ است چه اول سؤال کردند از افراغ صبر در قلوب ایشان که
ملاک امر است و معظم آن و بعد از آن طلب ثبات قدم نمودند و بعد از حصول حرب که مسبب است از آن و آنکه نصرت طلبیدند بر دشمنان که
مرتبت صبر و ثبات و سبب اقوی است اجابت دعای ایشان فرمود صبر نمااتر را بر ایشان و نصر کرانید **فَهَزَمُوهُمْ** پس شکستند
و در هم شکستند کافران را **بِإِذْنِ اللَّهِ** بفرمان خدا یعنی با عانت و توفیق او **وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ** و کشت داود بن ایشا جالوت را
سبب آنکه خلاف که بر خود و بر فرق خود در سر سر بشکسته شد و مغز سر پریشان گشت و لشکر او پراکنده شد علی بن ابراهیم از هاشم از صادق علیه السلام
روایت کرده که حق سبحانه و تعالی از زبان شمویل وحی فرستاد که قتل جالوت بر دست مردی خواهد بود که زره موسی بر قامت او راست آید و او از اولاد لاوی
ابن یعقوب باشد از ... ایشا بود و ایشا ده پسر بود که کوچکتر ایشان داود بود چون حق سبحانه طالوت را بادشاهی بنی اسرائیل و محاربه
جالوت لشکر را جمع کرد بعضی از ... ایشا فرستاد که فرزندان خود را حاضر کن ایشا نه پسر خود را بمجلس طالوت برد و هر کدام که زره موسی
پوشیدند بر بعضی ... و بعضی کوتاه بود ... طالوت با ایشا گفت فرزندی دیگر داری گفت ادی ...
کوچکی دارم همراه رمه ... ایشا ... طالوت ... آمد و او ... طلبید داود ... آمد ...

طالوت شد و در اثنای راه سه سنگ افتاده بود با داود در آمدند که ما را با خود بگیر که از ما فایده بسیار بتو خواهد رسید داود آنها
را برگرفت و او [illegible] شدید البطش و شجاع قوی هیکل بود چون نزد طالوت آمد طالوت زره موسی را در او پوشانید بر قد قامت او نبود و در بعضی
تفاسیر آمده که چون داود که کهتر اولاد ایشا بود نزد پدر آمد گفت ای پدر من گرد آن دشتها گوسفندان می چرانیدم سنگی از فلاخن می انداختم مگر که بر
نشانه می خورد و هیچ سنگ از من خطا نمی شد [illegible] ایشا گفت که ای جان پدر بشارت باد ترا که حق سبحانه روزی ترا در
فلاخن تو نهاده است و روز دیگر بیامد گفت ای پدر [illegible] گوسفند می چرانیدم شیری [illegible] بر پشت او جستم
و [illegible] او را گرفتم و بکشتم گفت [illegible] این کرامتی است که حق تعالی ترا عطا فرموده و روز دیگر بیامد گفت چون در کوه گوسفندان را
می چرانیدم خدا را تسبیح می گفتم هیچ چیز نمی شنیدم مگر که با من تسبیح خدا می کنند گفت ای پسر از جمله کرامتهای حق تعالی است که ترا بآن داشته و در تفسیر
شیخ ابوالفتوح جرجانی مذکور است که چون لشکر طالوت و جالوت در مقابل هم صف کشیدند جالوت شخصی را نزد طالوت فرستاد که خود بمبارزه
من بیرون آی یا کسی را بفرما تا با من کارزار کند اگر او مرا بکشد ملک من ترا باشد اگر من او را بکشم ملک تو از من باشد طالوت بفرمود تا ندا کردند
که کیست که بمبارزه جالوت بیرون آید تا دختر خود را با او دهم و نصفی پادشاهی خود را با وی بخشم هیچکس اجابت نکرد چه جالوت مردی بغایت
تناور و شجاع بود طالوت با شمویل گفت دعا کن تا حق تعالی ترا خبر دهد که چه کس مقاتله این کافر کند و اشمویل دعا کرد جبرئیل نازل شد قرنی
از روغن قدس و تنوری از آهن نزد وی آورد و گفت حق سبحانه می فرماید که کشنده جالوت مردی باشد که این روغن را چون بر سر وی نهند بجوش
آید و از قرن بیرون آید و بر گرد سر او گردد مانند اکلیلی [illegible] و چون در این تنور آهنین رود بر قد و قامت او باشد نه زیاده و نه کم
طالوت سیصد و سیزده کس را نزد خود طلبید بر قامت هیچ کس راست نیامد حق سبحانه وحی کرد که [illegible] از فرزندان ایشا است ایشا را بفرمود طالوت
فرزندان خود را حاضر کرد همه شجاع و جسیم و [illegible] بودند قرن روغن بر سر هر کدام که نهادند اصلا حرکت نمی کرد در میان ایشان مردی بود که بالا
همه را از سر و تن زیاده ضخیم تر بود چند نوبت قرن روغن بر سر او نهادند بجوش نیامد تنور آهنین بر قامت او راست نشد حق تعالی وحی کرد
که شما جسم و [illegible] نهاده اید و در این امر اعتبار کرده اید انا لا نأخذ الرجال علی صورهم و لکن نأخذهم علی
صلاح قلوبهم یعنی ما مردان را بصورت نیکو و ضخامت بدن اعتبار نمی کنیم بلکه بصلاح قلوب و پاکیزگی باطن که قوت اعتقاد و یقین است [illegible]
[illegible] اشمویل با ایشا گفت ترا فرزندی دیگر هست [illegible] داود که [illegible] حقیر و کوتاه بالا بود [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت ایشا دروغ می گوید و پسری دیگر هست داود نام او است اشمویل گفت چرا دروغ می گویی [illegible]
[illegible] گفت یا نبی الله داود و بس که حقیر و زرد روی و ازرق چشم است نخواستم که مردم او را ببینند [illegible] گوسفندان می
چراند طالوت گفت من خود بروم و او را ببینم پس با جمعی با موضع رفتند که در کوه گوسفندان چراند و سیل عظیم آمده بود و داود گوسفندان
بر گردن می نهاد و بر کنار می آورد چون طالوت او را بدید گفت چون این بر بهایم رحیم است بر مردم رحیم تر خواهد بود و غم رعیت بیشتر خواهد خورد
پس او را پیش خود طلبید آن قرن بر سر او نهاد روغن بجوش شد و مانند اکلیل بر گرد سر او میگردید و چون در تنور آهن رفت بر قد قامت
او بود گفت ای داود تو آنی که با جالوت جنگ کنی و او را بکشی تا دختر خود را بتو دهم و نیمه پادشاهی را بتو تسلیم کنم گفت آری این کار از
دست من می آید چه مکرر شیر و گرگ و پلنگ بقصد گوسفندان من می آمدند [illegible] پس طالوت او را
بلشکرگاه خود آورد در راه که می آمد سنگی او را آواز داد که ای داود مرا بردار که من آن سنگم که [illegible] دشمن زد و او را هلاک کردم سنگی
دیگر بسخن آمد [illegible] که خدای تعالی هلاک جالوت در من نهاده او آنرا نیز برداشت در توبره نهاد چون جالوت اسلحه [illegible]
راست کرده بر فیل نشسته [illegible] طلب کرد طالوت اسبی نیکو و سلاحی تمام برای داود حاضر کرد و داود پوشید و سوار شد پاره راه برفت
گفت این کودک است چگونه با جالوت کارزار تواند کرد [illegible]
[illegible] طالوت گفت [illegible] توبره در گردن کرد و فلاخن در دست گرفت [illegible]
[illegible] جالوت چون او را بدید در چشم او بس حقیر نمود بر سبیل استهزاء [illegible] گفت تو بقتال من آمده گفت بلی گفت
سلاحت کو گفت این فلاخن است گفت [illegible] همین ساعت گوشت ترا طعمه [illegible] کنم داود سخن او
التفات نکرد دست در توبره کرد و یک سنگ را برآورد و در فلاخن نهاد گفت بنام خدای ابراهیم [illegible] گفت بنام خدای اسحق و سنگ سیم که در آن
نهاد گفت بنام خدای یعقوب فلاخن را گرد سر بگردانید [illegible] هر سه سنگ یکی گردید [illegible]
[illegible] لشکر جالوت [illegible] مسلمانان
شاد شدند و داود را دعا کردند و چون بشهر آمد داود طالوت گفت بوعده که داده وفا کن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عنی فرج الله عنك مرا از این شبهه فرج دادی حسبنی تو از مکاره فرج دهاد و این ابیات انشا کرد انت الامام الذی
یرجو بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا اوضحت فی دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا ابو حنیفه روایت کرده که من
روزی نزد امام جعفر صادق ع رفتم و او را سلام کردم و چون بیرون آمدم موسی بن جعفر ع را دیدم که در دهلیز خانه نشسته بود و کودک
در کودکی است و در سن پنج و شش بود خواستم او را امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این یحدث الغریب عندکم یعنی شهر شما اگر
برای قضاء حاجت کجا بنشیند فرمود از کنار جویها و زیر درختان میوه دار و پیرامون سراها و راه گذرها و مسجدها دور شود و هر جای
دیگر که خواهد قضاء حاجت کند چون من این شنیدم وقعی عظیم از وی در چشم من افتاد گفتم یا ابن رسول الله نیکو گفتی مسئله دیگر دارم
فرمود بپرس من گفتم معصیت بنده از کیست فرمود من نکو نیست گفت بنشین تا ترا خبر دهم من بنشستم فرمود حال معصیت از چند وجه بیرون
نیست یا از خدا است و بنده هیچ ندارد یا از یکی از ایشان اگر از خدا است بتنهائی بنده خدا از ان غالبتر است که بنده را بفعلیکه نکرده باشد عقوبت کند که
ظلم باشد و حق تعالی از ان منزه است اگر از خدا و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی اولیتر بفعل از بنده پس این مثل قول اول
خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر فعل بنده است فعلیه توجه الامر و الیه توجه النهی و له حق الثواب و العقاب و وجبت الجنة و النار
پس ... و حق ثواب و عقاب بنده است و بهشت و دوزخ برای او است ابو حنیفه گوید چون این شنیدم گفتم ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم و بدانکه حضرت حق تعالی چون بیان اخبار رسالت کرد و اثبات رسالت پیغمبر ص ... در عقب ان حث بندگان کرد بطاعت
و فرمود یا ایها الذین آمنوا ای انکسانیکه گرویده اید انفقوا انفاق کنید بمستحقان رسانید مما رزقناکم از انچه روزی کرده ایم
من قبل ان یأتی یوم پیش از انکه بیاید روزی که از هول و هیبت ان لا بیع فیه خرید و فروخت نباشد در ان روز تا کسی از عذاب خود را
بخرد و لا خلة و نه دوستی تا کسی کسی را حمایت کند و لا شفاعة و نه در خواستی وقت حلول عذاب والکافرون و ناگرویدگان هم
الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند از جهت وضع عبادت در غیر مواضع ان مراد از این انستکه نفقات
واجبه اخراج کنید پیش از انکه روزی بیاید که بر تدارک تقصیر خود در دادن زکوة و خمس عذر نتوانید گفت و از عذاب خلاصی نتوانید
جست چه در ان روز بیعی و شرائی نباشد تا در ان تحصیل چیزی کنید که در راه خدا صرف نمائید بجهت تدارک ما فات و از او بفدیه بدهید
و خود را از عذاب باز خرید و دوستی نباشد تا شما را نجات دهد از عذاب و نه شفیعی که شما را شفاعت کند در اسقاط آنچه در ذمه
شما باشد از حقوق خدا و حقوق فقرا و مساکین و غیر ان و رفع امور ثلاثه با وجود قضا تعمیم که مقتضی است جهت انستکه در تقدیر جواب
سؤالیست که کسی گوید هل فیه بیع او خلة او شفاعة و مراد بکافران تارکان زکوة و خمس و غیر ان از نفقات واجبه که ظلم بر نفس خود
کرده اند بجهت خود را بجهت ان مستحق دوزخ کرده اند یا وضع مال خود کرده اند در غیر موضع ان و بر غیر وجه ان صرف کرده اند پس وضع
کافرون در موضع تارکون بجهت تغلیظ تهدید ... و من کفر در مکان و من لم یحج واقع شده و نیز بجهت ایذان است بانکه ترک زکوة
و سایر حقوق واجبه از صفت کفار است لقوله تعالی و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و بدانکه قوله و لا شفاعة علی العموم نیست
زیرا که اجماع امت است بانکه در حضرت حق تعالی شفاعت در قیامت از انبیا و صلحای امت بر اعصاء مؤمنین واقع خواهد شد و حدیث صحیح متواتر که از
حضرت رسالت ص روایت شده که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی صریح است در این و لقوله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی و من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و اینکه اختصاص ... گوئیم لا شفاعة الا باذنه للفساق مراد فساق اهل ایمان اند باجماع و بدلیل لا شفاعة لاحد
من الکفار ... کافران ظالم اند با انکه کفر اعظم است از ظلم جهت انستکه دلالت کند بر انکه کافر ضرر بنفس خود رساند بخلود در نار
پس ظالم بنفس خود باشند و دیگر انکه چون حضرت حق تعالی نفی بیع و شفاعت و خلت نمود در روز جزا و فرمود که کافر در این روز از این
امور محروم باشد در عقب ان فرمود که صد و ظلم از کفار باشد نه انکه من ظلم کرده باشم بر ایشان چه ایشان بجهت عمل بد خود
مستحق حرمان این امور شده اند و وجه دیگر انستکه تخصیص کافر بظلم دلالت بر انکه ظلم کافر غایة ظلم و نهایت تعدی است
بر وجهیکه ظلم مؤمن در جنب ان در حکم عدم ظلم است و نظیر این است که فلان هو الفقیه فی البلد و فلان هو الفاضل که مراد
انست که بر عدم اعتبار فقاهت و فضل غیر او و بدانکه حق تعالی چون بیان ذکر امم فرمود و اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید عقب
ان ذکر توحید نمود که بنای اسلام است و فرمود که الله خدا که قادر بالذات و منعم که سزای پرستش است لا اله نیست خدائی سزاوار پرستش در وجود
الا هو مگر او که استحقاق عبادت برای او ثابت است و بعضی لا نفی جنس گفته اند در خبر مضمر که ان فی الوجود باشد یا یصح ان یوجد یا یمکن
ملکه لا بمعنی انفی است الا بحسب حقیقت فاعل النفی و معنی اینکه منفی است خدائیکه مستحق عبادت باشد مگر الله که مستجمع جمیع صفات
کمال است و بدانکه چون این آیه اشرف آیات قران است چنانچه باسناد صحیح ثابت شده و از شرافت او انستکه متضمن توحید او و صفات کمال
و جلال حضرت احدیت که رکن اعظم است در اصول دین اسلام پس صواب انستکه در این مقام بر وجه اتم و اکمل تفصیل ان نموده شود و این موقوفست
بر مباحث لغویه و عقلیه اما لغویه پس بدانکه الله علم ذات واجب الوجود بالذات است که در وجود محتاج بغیر نباشد و جامع جمیع نعوت
و صفات جلال باشد و وجه اشتقاق ان در فاتحه ... و لا ... یعنی نفی ... خبر ... و ما هنا اصح وجوه
در اله انستکه مصدر است بمعنی مفعول مشتق از اله بمعنی عبد پس معنی اله معبود باشد و حینئذ صفت باشد و ابن ... ما ...



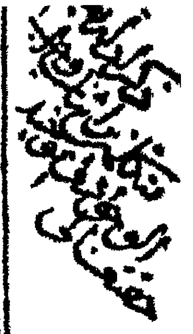
کشاف اسم جنس است و بر این معنی استدلال کرده اند که او متصف و اله منسوب و وصف واقع نمیشود و صفات باری تعالی عین ذات اقدس او ست بر
مذهب اهل حق چنانچه در کتب کلامیه ببراهین واضحه ثابت شده واله منسوب لعرابه مبنی بر فتح است زیرا که اسم لا نفی جنس است مفرد نکره است
و سبب بنا آن یا آنستکه متضمن معنی حرف است و درین تقدیر است که لا من اله الا الله و یا بجهت ترکیب آن با لا که حرف استثناست و هو که ضمیر
مرفوع منفصل است بدل از اسم لا است که مرفوع المحل است بابتدا چه در حمل مستثنی بر لفظ مستثنی منه متعذر است زیرا که عمل لا بواسطه معنی نفی است
و الا نقض نفی آن کرده و اولی آنستکه لا بمعنی نفی باشد بدون تقدیر خبر زیرا که اگر خبر آن ممکن باشد این کلمه دلالت بر وجود الله تعالی نخواهد کرد بلکه بر
امکان دلالت نخواهد کرد پس در ایمان نص نباشد و اگر موجود باشد دلالت بر نفی امکان وجود معبود بغیر حق نخواهد کرد بلکه دال بر نفی وجود او
خواهد بود اگر گویند فایده حذف حصر همینست که ذهن منتقل شود که هرگاه از موجود ممکن پس هم نفی امکان اله بغیر حق لازم آید و هم وجود معبود
بحق که الله تعالی است جواب آنست که در صورت حذف هم هرگاه منتقل میشود بر سبیل بدل پس همان بحث متوجه اوست بجهت اسناد تعالی این سخن
صاحب تلویح و اتباع او بران رفته اند که درین کلام و امثال آن احتیاج بتقدیر خبر نیست بلکه الا هو مبتدا است و لا اله خبر او ست بلکه اصل
کلام چنین بوده که الله اله ای مستحق للعبادة حرف لا و الا در او درده اند برای افاده حصر و بعضی باین سخن توهم کرده اند و گفته اند خبر محذوف موجود
است مع هذا دلالت میکند بر نفی امکان معبودی که غیر الله باشد زیرا که معبود بحق واجب الوجود تواند بود و هرچه موجود نیست واجب نیست
پس نفی وجود معبودی بجز او بغیر از حق تعالی مستلزم نفی امکان است بجهت آنکه اگر معبودی بجز از غیر الله تعالی تواند بود واجب الوجود میبود
و ما گفتیم که هیچ معبودی بجز از غیر از خدا موجود نیست و این آن نیست که گویند مقصود از کلمه توحید نفی استحقاق عبادت است از غیر خدای تعالی
و استحقاق عبادت اگرچه در نفس الامر مستلزم وجوب وجود است لیکن نزد کفار مسلم نیست جهت آنکه ایشان عبادت اصنام و اشجار میکنند
با آنکه هیچکس را اعتقاد وجوب وجود اینها نیست بلکه اینها را تماثیل انبیا یا کواکب میدانستند و عبادت ایشان را سبب تقرب بواجب الوجود می
شناسند پس از اعتراف بنطالبه بنفی وجود اعتراف بنفی امکان لازم نیاید چه شاید که شخصی اعتراف و اعتقاد نماید که هیچ مستحق عبودیت باشد
با آنکه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر بزرگان اهل اسلام بهمین کلمه در باب توحید اکتفا نموده اند و اینکلمه در توحید علم شده
و در نامید توهم این سخن میتوان گفت که چرا نشاید که خبر محذوف مستحق للعبادة باشد و اله بمعنی مطلق اله باشد پس این هنگام معنی این باشد
که هیچ معبودی مستحق عبادت نیست بغیر از خدا و این کلمه نص باشد در نفی استحقاق عبادت از جمیع ما سوی الله و مآل معنی برین تقدیر
بوجهیکه مختار صاحب کشاف است یکیست جهت آنکه بر هر تقدیر خلاصه معنی حصر استحقاق عبادت در الله تعالی اگر گویند برین تقدیر نیز
محال بحث هست چه از این کلمه این معلوم شد که هیچ معبود بالفعل مستحق عبودیت نیست بغیر از حق تعالی زیرا که اتصاف بعنوان بالفعل
میباید و اینهنگام احتمال دارد که چیزی بغیر از حق تعالی باشد که معبود کسی نشده باشد و مستحق عبادة باشد پس همچنین کلمه نص در نفی
استحقاق عبادة از جمیع ما سوی نباشد جواب گوئیم که مبنا علیها منطق خلافست که اتصاف ذات موضوع بعنوان بالامکان کافیست یا
بالفعل میباید حتی که هرگاه گوئیم کل اسود کذا حکم کرده باشیم بر هرچه ممکن الاتصاف بسواد باشد یا هرچه بالفعل متصف باشد بسواد در یکی
از ازمنه ثلاثه بعضی از علمای سابق اختیار اول نموده اند و بعضی از متاخران اختیار دوم کرده اند و انها بتکه تابع متاخرانند از عبارة
متاخرین چنین یافته اند که اتصاف بالفعل بحسب نفس الامر میباید و مدار احکام برین نهاده اند و نیز در بعضی کتب معتبره درین علم تصریح
بر خلاف این واقع شده و انصاف را اعم گرفته اند از آنکه نفس الامری باشد یا بحسب فرض عقل بوده و بر ارباب الباب مخفی نیست که امکان اتصاف
بر اخذ میباید کرد چنانچه تصریح کرده اند پس فرق میان علمای سابق و متاخران بمجرد زیادتی اعتبار است و در مذهب متاخرین چون این مقدمه
بر صحیفه خاطر منقش ساخته گوئیم که بر هیچ یک از کلام ایشان سوالی متوجه نمیشود زیرا که کلمه توحید قضیه سالبه است یا سالبه
موضوع صادق میباید پس نفی استحقاق الوهیت غیر صادق باشد جهت آنکه اله در وجود منحصر است در ذات اقدس او سبحانه زیرا که مفهوم
این کلمه نفی استحقاق الوهیت است از تمام افراد ممکنة الاتصاف بعبودیت غیر حق تعالی اگر گویند ... امثال این مقام مبنی بر مقام عرفیت
بر مدعیات منطقی و در عرف عامه معنی لا ضارب فی الدار اینست که هیچ ضارب بالفعل بحسب نفس الامر در دار نیست جواب گوئیم این صحیح
است لیکن این کلمه نص است در ایمان نسبت بکسیکه اعتقاد وجود آلهه بجز از غیر از خدا تعالی کرده باشد چون مشرکان و اگر کسی اعتقاد
امکان وجود آلهه غیر حق کند با آنکه قایل بنفی وجود ایشان باشد التزام میکنیم که با اینکلمه حکم بایمان او نتوان کرد جهت آنکه این کلمه
همه انواع کفر نیست بلکه دافع اشراکست در الوهیت بالفعل نه بامکان چنانکه خود تصریح بآن کرده اند که اگر کسی را سلب صفتی از صفات
کمال از حق تعالی کافر شود باینکلمه حکم باسلام او نکنیم همچنانکه اگر کسی بسبب انکار رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله کافر شود باینکلمه
مسلمان نشود تا نگوید محمد رسول الله از سر اعتقاد و اگر بجهت قدح در بعضی احکام دین کافر شود مسلمان نگردد تا زمانیکه اذعان بآن حکم
نکند و اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کفار بهمین کلمه اکتفا فرموده بنا بر آن بوده که کفر ایشان بسبب اشراک بوده و از اینجا
معلوم شد که در مرتبه اول میتوان گفت که اختیار کنند که خبر محذوف موجود است بهمین طریق دفع شبهه کند ... در مباحث عقلیه
بدانکه چون این کلمه جلیله ... سبب ... در مبحث ... کرده شود وجود ... از متکلمین و
حکما را اهل ... و مسلک ... خاص درین باب چنانچه اشاره بآن شد از آن نموده میشود و بالله المعونة والتوفیق پس بدانکه متکلمان ...

باین مع
وسالبه مع

که هرگز ممکن با وجود بذات خود نیست پس هرآینه محتاجست بمؤثری تا او را موجود گرداند پس ممکن یا در حال وجود محتاج بمؤثر است یا در حال
عدم و محالست که در حال وجود باشد زیرا که تحصیل حاصل لازم میآید و این محالست پس در حال عدم باشد پس معلوم شد که ممکنات بالتمام
که مسبوق اند بعدم خود و چون حادث باشد فاعل آن موجب نتواند بود بلکه مختار باشد پس واجب الوجود تعالی مختار باشد و این دلیل
امثال آن خالی از ضعفی نیست پس اولی آنستکه چنین گوئیم که اختیار از صفات کمالست و عدم اختیار موجب نقصان و همه عقلا را این مقدمه
ظاهر است پس واجب الوجود مختار باشد نه بر نقص و واجب الوجود محالست و واجب الوجود مختار یکیست جهت آنکه اگر دو باشد به حکم آنکه
اراده وجود زید کند دیگری خالی از آن نیست که تواند اراده طرف دیگر کند که عدم است یا نتواند اگر نتواند عجز او لازم آید بجهت آنکه عدم آن
در حد ذات خود ممکنست و مانع از اراده این طرف نیست مگر اختیار آن دیگر طرف نقیض را و اگر تواند تخالف ایشان در اختیار ممکن باشد و
خالی از آن نیست که مراد هر دو حاصل شود و یا مراد هیچ یک حاصل نگردد یا مراد یکی حاصل شود دون دیگری اول مستلزم اجتماع نقیضین
است ثانی مستلزم ارتفاع نقیضین یا عجز هر دو و سیم مستلزم عجز یکی یا آنکه ترجیح بلا مرجح لازم میآید و هر سه امر باطلست پس تعدد اله
مستلزم امکان تخالفست و امکان تخالف مستلزم یکی از سه محالست پس ملزوم اول باطل باشد و این برهان را برهان تمانع خوانند و آیه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باینست و در اینجا سخنی هست زیرا که میتوان اختیار شق اول کنند و گویند لا نسلم که عجز یکی لازم آید زیرا که
عجز عبارتست از عدم قدرت بر چیزی و محال بودن تعلق اراده بچیزی مستلزم انتفاء قدرت نیست اگر گویند عجز از اراده لازم میآید بجهت آنکه این طرف
در حد ذات خود ممکنست و فرض آنستکه یکی اراده آن نتواند کرد گوئیم آن طرف ممکن بالذاتست ممتنع بسبب تعلق اراده آن دیگر بطرف دیگر و امتناع
تعلق این چنین اراده بچیزی بالغیر مستلزم عجز نیست برای آنکه محالست که اراده باری متعلق شود بوجود چیزی بشرط عدم آن پس چگونه عجز لازم میآید
میتوان که تقریر برهان بر طریقه دیگر کنیم که این شبهه مرتفع گردد و آن اینستکه در قدرت و اراده یکی از ایشان و نا … [illegible] … نقص لازم
آید و اگر نیست طرفین هر دو ممکنست پس تواند که اراده یکی متعلق شود بطرفی و اراده دیگری بطرف دیگر و حینئذ اگر مراد هر دو برآید اجتماع نقیضین لازم آید و اگر
مراد هیچ یک بر نیاید ارتفاع نقیضین و اگر مراد یکی برآید دیگری بر نیاید یا بمعنی که نتوانسته باشد و … باشد ترجیح بلا مرجح چه مفروض آنستکه
در قدرت و اراده هیچ یک قصوری نیست و این برهان را بطریق دیگر تقریر میکنند و آن اینستکه چون ایشان هر دو قادرند بر جمیع ممکنات پس اگر اراده
یک طرفی را مانع نشود از تعلق اراده دیگر بان طرف یکی از سه محال لازم آید و اگر مانع شود مستلزم ترجیح بلا مرجح شود زیرا که اراده یکی اولی نیست بمنع
اراده آن دیگر و بطریق دیگر میگویند که خالی از آن نیست که ایشان هر دو قادرند بر جمیع ممکنات یا نه ثانی باطلست پس اول متعین باشد و حینئذ لازم آید که
هیچ ممکن موجود نباشد زیرا که اگر موجود شود ترجیح بلا مرجح لازم آید یا توارد دو علت مستقله یا عجز هر دو و بیان ملازمه اخیر اینستکه اگر موجود شود
ممکنی موجود شود یا بهر دو یا به یکی و بر هر تقدیر محالی لازم آید اما بنا بر اول زیرا که نسبت ممکن بهر یک از ایشان برابرست پس وجود او بیکی دون دیگری
ترجیح بلا مرجح باشد و بر تقدیر دوم عجز هر دو لازم آید زیرا که هیچ یک مستقل در ایجاد نباشد و بر تقدیر ثالث توارد دو علت مستقله بر معلول شخصی
لازم آید و این باطلست پس مقدم باطل باشد و در این برهان اشکالی هست زیرا که اولا اختیار شق اول میکنیم و میگوئیم که مسلم نیست که نسبت هر ممکن به
یکی از ایشان برابر است و چرا نشاید که بعضی را باعتبار ماهیت نسبت مخصوصی باشد بیکی و بعضی دیگر را بدیگری ثانیا اختیار شق دوم میکنیم و میگوئیم لا
نسلم که عجز لازم آید بجهت آنکه عجز عدم قدرتست و چرا نشاید که هر یک قادر باشند بر آنکه بتنهائی ایجاد کنند لکن اراده ایشان متعلق بایجاد علی
الاشتراک است و بعضی میگویند که این عجز کاهی تمام میشود که تعلق قدرت با اراده قابل شدت و ضعف باشد و ظاهر اینستکه این نظر … [illegible] … اراده
است زیرا که مدار تاثیر بر قوت اراده است و چون اراده متعلق بایجاد باشتراک شده تاثیر قدرت نیز بر این نهج خواهد بود و اسلم طرق آنستکه بعد از
اثبات واجب الوجود بدلیل عقلی اثبات توحید او بدلیل نقلی کنند جهت آنکه ثبوت شرع و نبوت موقوف بر توحید نیست لیکن در آنکه دلیل … [illegible]
… است … بعون الله و قوته دوم حکما که مدار مطلبهای ایشان بر برهان عقلیست بنا بر اصل مذهب ایشان مقرر است که وجود
… واجب تعالی است پس اگر واجب الوجود متعدد باشد وجود حقیقت مشترکه باشد میان ایشان و … امتیاز هر یک از آن دیگر … باشد
… خواه وجودی خواه عدمی … ماهیت … خواهد بود … [illegible]
… ممکن باشد … ماهیت … امری خارج … [illegible]
… واجب الوجود … [illegible] … احتیاج …
اعتراض کرده اند که احتیاج … [illegible] … احتیاج … وجود … [illegible]
… مستلزم احتیاج در وجود است … [illegible]
… معلول … [illegible]
… [illegible] … احتیاج …
… لازم آمد … علت … [illegible] … باطلست …
حکماء مشائین … تشخص … احتیاج … [illegible]
… و در برهان مذکور خللی دیگر هست زیرا که … [illegible] … باشد

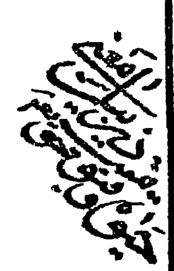
اطلاق وجود بر هر یک از ایشان بر سبیل تشکیک یا اشتراک لفظی باشد یعنی وجوب یا متخالف الحقیقه باشد هر یک بر حقیقت اگر گویند وجوب بمعنی
امتناع سلب وجود بحسب ماهیت باشد اگر واجب متعدد باشد در حقیقت وجوب مشترک باشد و اینهمه کلام هر یک را میرسد و کلام تا آخر جاری بسازد
پس هم چنین شاید که حال وجود چون حال وجوب باشد نسبت با وجود خاص واجبی و وجودات خاصه ممکنه که ایشان ماهیات متخالفه اند در واجب بر مذهب
ایشان چه وجودات خاصه نزد ایشان بسیطند و ترکیبی در ایشان نیست اگر چه لفظ وجود گفته میشود بر همه بر سبیل تشکیک و حاصل آنکه میتواند بود
ماهیات متخالفه باشد که وجوب بر هر یک از ایشان مقول شود یا بتشکیک و یا باشتراک لفظی و هر یک بوجوب خاص باشد متمیز از غیر بذات خود و بطریق
ذهن گوییم که اینکه گفته اند که وجوب عین واجب باشد مراد مفهوم کلی وجوب نیست با افراد او و اول باطلست و بر تقدیر دوم چرا نشاید که وجوب افراد کثیره
مختلف الحقیقه باشد هر یک عین واجبی و اما حکماء اشراقیین که شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول که مدون قواعد ایشانست گفته که امهات مطالب
ایشان که بیان این مطلب مبنی بر آنست که همچنانکه اختلاف بحقیقت میباشد چون اختلاف انسان و فرس و بعد میباشد چون اختلاف خط ابعد و قصیر
اختلاف بکمال و نقصان در ذات شیء میباشد بی انضمام امر خارج بر آن حقیقت بلکه بر آن کمال در نفس حقیقت و نقصان از قطع نظر از امور زائده و حکما
مشائین گویند که ماهیت و اجزاء آن قابل شدت و ضعف نیست با آنکه دلیلش تمام نیست نقص مشهور بر مقدار بر مقدار که زیادتی اینجا بنفس
حقیقت مقدار است چه آنکه زاید غیر مقدار چیزی نیست و تعبیر است ناقص و ثانیا بوده مشهور که عقل در اول نظر اشیا را تقسیم میکند بنور
و ظلمت و مراد از نور اینجا آنست که پیدا بخود باشد و دیگرها ظاهر بود و ضوء و بدیهیست نزد یکه ترا رای و واضع شده جهت تنبیه گفته مراد
ظلمت عدم نور است مطلق و تقابل میان او و نور تقابل ایجاب و سلبست و بنابر این معنی قرار یافته گوییم که غواسق برزخیه یعنی اجسام را چیزی ناید
است که مشخص ایشانست مثل اشکال و نهایات که بآنها از یکدیگر ممتاز میشوند شک نیست که علت این امور نفس ماهیت جسمی نیست و الا گرند از التبدل
نبودی جهت آنکه ماهیت در همه افراد یکیست و نه لازم مهیت زیرا که در آن شریکند و نمیتواند بود که اختصاص هر جسمی بشکلی و هیئتی بسبب جسم دیگر باشد
چه حدس صائب حاکمست با آنکه جسمی علت هویت جسمی دیگر نیست و دیگر آنکه اجسام متناهیست پس دور لازم آید و نمیتواند که بواسطه هیئتی باشد با
صور از برای آنکه سابق بر اصول اشراقیین اینها موجود نیستند و بر تقدیر وجود اینها هیچ از عناصر مشترکست مشخصه صور جسمیه بنوعه مختص
هیچ نمیتواند بود و نوع صوره جسمی نیز نمیتواند بود و سخن در اشخاص صوره جسمیه همان سخن در اشخاص اجسامست که سبب اختصاص هر یک بآن اشکال
و هیئات چه باشد و نمیتواند بود که عرضی باشد قائم باو و یا بغیر زیرا که دور و یا تسلسل لازم آید پس ثابت شد که مخصص جسمی نه جسمست و نه عوارض
و نه اجزای و بر تقدیر وجود پس امری خواهد بود که نه جسم باشد و نه جسمانی و آن نور مجرد و این نور محتاج بغیر نیست پس واجب الوجود ثابت شد
و نمیتواند بود که آن نور محتاج با جسام باشد زیرا که خسیس علت شریف نشود و چون تسلسل باطلست پس منتهی شود بنوری که محتاج نباشد بغیر و او
نور الانوار است و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور اعلی و نور قهار و غنی مطلق که غیر او همه با و محتاجند زیرا که هر چه غیر وی است پرتویست از او یا
او را پرتوی از پرتو او و بر قیاس و هر چه نزدیکتر باشد با او اشراق و بیشتر باشد و نور در نور محسوس مشاهده میکنی که هر چه بنور او نزدیکتر نور او
و بعد و لیس مراتب موجودات بحسب قرب و بعد است بنور و کمال اشراق و نقصان بجهت قرب و بعد نه بغایت بعد پس بعد گران مرتبه اجسام است که غاسق
کثافت و شعاع نور الانوار از آن بعید تر بود و جواب این طایفه اثبات واجب تعالی بدین طریق کرده اند و توحید اینکه گویند که نمیتواند بود که نور غنی
مطلق متعدد باشد زیرا که تمایز ایشان بحقیقت و لوازم ایشان نمیتواند بود زیرا که آن مشترکست میان ایشان و بعوارض نیز نمیتواند بود زیرا که
سبب اختصاص هر یک بعارض یا حقیقت ایشان باشد یا هویت یا امری خارج اول باطلست زیرا که حقیقت هر دو یکیست و دوم ظاهر البطلانست
چه تحصیل هویت باو عارض است و سیم نیز باطل زیرا که ایشان در تحصیل هویت محتاج بغیر باشند پس غنی مطلق نباشند و تمایز بکمال و نقصان نیز
نتواند بود زیرا که مفروض است که هر دو نور غنی مطلقند و دیگر باتفاق کافه عقلای متکلمین و مشائین و غیره نقص بر واجب الوجود محالست
چه نقصان مستلزم امکانست و بدیهه عقل حاکمست با آنکه هر چیز یکه در وجود او نور که منبع کمالات افتقار بغیر باشد در توابع آن نیز محتاج بغیر
خواهد بود و این معنی مخصوص اشراقیان نیست طریق دیگر در توحید آنست که بلا شک و شبهه که همه چیزها محتاج باشند بشیء آن شیء اکمل خواهد
بود از شیئی که بعضی چیزها باو محتاج باشد دون بعضی پس اگر دو نور غنی مطلق باشند هیچ یک غنی مطلق نباشند زیرا که هر یک را صفتی اکمل فوت
شده باشد که احتیاج جمیع چیزهاست باو و هر چیز یکه نقصانی داشته بوجهی از وجوه البته ممکن باشد و محتاج پس هر دو ممکن و محتاج باشند
این است خلاصه آنچه در کتب ایشان مرقوم است و ما فی الدلالة رجوع بر سبیل کلامیه است و بدانکه چون ضمیر موضوع واقع میشود پس قوله الحی بدل
هو باشد یا خبر بعد از خبر یعنی نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد مگر کسیکه زنده است بحیات ابدیه و زندگی سرمدی و یا خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی آنکسیکه غیر از وحدانیت نیست زنده است پیش از همه زندگان و بعد از فنای ایشان و اطلاق حی بر سبحانه بمعنی استحالة عدم علم و قدرة او است یعنی
او بر صفتیست که محالست که سالم بجمیع معلومات قادر بر همه مقدورات نباشد یا بر صفتیست که واجبست که ادراک جمیع مدرکات کند و ثبوت این
صفت مر سبحانه را باید به بینیت او سبحانه عالم و قادر است بدلائل عقلیه و سمعیه پس حی باشد یعنی انه سبحانه علیه ان لا یقدر و لا یعلم و این صفت عین
ذات واجب الوجوب است القیوم یا مبدء بر سبیل دوام و بقا در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات بدانکه قیوم صیغه مبالغه است مجاهد
گفته که مراد از معنی مبالغه در وی آنستکه او سبحانه بهر چیزی قیام نماید یعنی متولی شود و او نیست و ربیع گفته که مراد از معنی مبالغه در وی آنستکه او سبحانه
بجمیع موجودات است همه چیزها بر نقد و حفظ بخشی بوی گذاشته و نگهدار همه مکونات است و گویند قیوم بمعنی عالم است بحیرات و کار با قال فلان یقوم بهذا





موجود بودن ممکنات خود نیست پس هر اینه مناسبت مؤثری تا ثیر مؤثر در هیچ ممکن باید مثال در خوارج است اما در حال
عدم هیچ حالت که در حال وجود باشد زیرا که تحصیل حاصل لازم میاید و این محال است پس در حال عدم باشد هر ممکن حادث باشد زیرا
که مسبوق است بعدم خود و چون حادث باشد فاعل او موجب نتواند بود بلکه مختار باشد پس واجب الوجود مختار باشد و اینجا دلیل
امثال آن خالی از ضعفی نیست پس البته آنست که چنین گوئیم که اختیار از صفات کمال است و عدم اختیار موجب نقصان و همه عقلا را اینمقدمه
ظاهر است پس واجب الوجود مختار باشد چه نقص بر واجب الوجود محال است و واجب الوجود مختار دیگر نیست جهه آنکه اگر دو باشند اینهنگام اگر یکی
اراده وجود زید کند یکی دیگر خالی از آن نیست که تواند اراده طرف دیگر کند که عدم است یا نتواند اگر نتواند عجز او لازم آید جهه آنکه عدم آن
در حد ذات خود ممکنست مانع از اراده اینطرف نیست مگر اختیار آن دیگر طرف نقیض را و اگر تواند تخالف ایشان در اختیار ممکن باشد
پس خالی از آن نیست که مراد هر دو حاصل شود یا مراد هیچیک حاصل نگردد یا مراد یکی حاصل شود دون دیگری اول مستلزم اجتماع نقیضین
است ثانی مستلزم ارتفاع نقیضین یا عجز هر دو و سیم مستلزم عجز یکی یا اینکه ترجیح بلا مرجح لازم میاید و هر سه امر باطلست پس تعدد آلهه
مستلزم امکان تخالف است و امکان تخالف مستلزم یکی از سه محالست پس ملزوم اول باطل باشد و این برهان را برهان تمانع خوانند و آیه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باینست در اینجا سخنی هست زیرا که میتوان اختیار شق اول کند و گوید لازم که عجز یکی لازم آید زیرا که
عجز عبارتست از عدم قدرت بر چیزی که محال بودن تعلق اراده بچیزی مستلزم انتفاء قدرت نیست اگر گویند عجز از اراده لازم میاید جهه آنکه اینطرف
در حد ذات خود ممکنست فرض اینستکه یکی اراده آن نتواند کرد گوئیم آن طرف ممکن بالذاتست ممتنع بسبب تعلق اراده آن دیگر بطرف دیگر و امتناع
تعلق یکی بین اراده بچیزی بالغیر مستلزم عجز نیست برای آنکه محالست که اراده باری متعلق شود بوجود چیزی بشرط عدم آن پس هیچ عجز لازم نمیاید
میتوان که تقریر برهان بر طریقه دیگر کنیم که این خدشه مرتفع گردد و آن اینست که در قدرت و اراده یکی از زید و یا صفتی هست یا نیست اگر هست نقص لازم
آید و اگر نیست طرفین هر دو ممکنست پس تواند که اراده یکی متعلق شود بطرفی و اراده دیگری بدیگری و حینئذ اگر مراد هر دو برآید اجتماع نقیضین لازم آید و اگر
مراد هیچیک بر نیاید ارتفاع نقیضین و اگر مراد یکی برآید و دیگری بر نیاید یا بمعنی که نخواسته باشد و نشده باشد ترجیح بلا مرجح چه مفروض اینستکه
در قدرت و اراده هیچیک قصوری نیست و این برهان را بطریق دیگر تقریر میکنند و آن اینست که چون ایشان هر دو قادرند بر جمیع ممکنات پس اگر اراده
یکی متعلق شود بانتعلق اراده دیگری بانطرف یکی از سه محال لازم آید و اگر مانع شود مستلزم ترجیح بلا مرجح شود زیرا که اراده یکی اولی نیست بمنع
اراده آن دیگر و تطریق دیگر میگویند که حالی از آن نیست که ایشان هر دو قادرند بر جمیع ممکنات یا نه ثانی باطلست پس اول متعین باشد و حینئذ لازم آید که
هیچ ممکن موجود نشود زیرا که اگر موجود شود ترجیح بلا مرجح لازم آید یا توارد دو علت مستقله یا عجز هر دو و بنا ملازمه چنانستکه اگر موجود شود
با یکی موجود شود یا بهر دو یا بهیچیک و بر هر تقدیر محالی لازم آید اما بطلان اول زیرا که نسبت ممکن بهر یک از ایشان برابر است پس وجود او بیکی دون دیگری
ترجیح بلا مرجح باشد و بر تقدیر دوم عجز هر دو لازم آید زیرا که هیچیک مستقل در ایجاد نباشد و بر تقدیر ثالث توارد دو علت مستقله بر معلول شخصی
لازم آید و این باطلست پس مقدم باطل باشد و در این برهان اشکالی هست زیرا که اولا اختیار شق اول میکنیم و میگوئیم که مسلم نیست که نسبت هر ممکن بهر
یکی از ایشان برابر است و چرا نشاید که بعضی از اشیا مخصوص باشد بیکی و بعضی دیگر بدیگری و ثانیا اختیار شق دوم میکنیم و میگوئیم لا
نم که عجز لازم آید جهه آنکه عجز عدم قدرتست و چرا نشاید که هر یک قادر باشد بر آنکه شیء را بتنهائی ایجاد کند لکن اراده ایشان متعلق بایجاد علی
الاشتراک باشد و بعضی میگویند که اینجا سخن دیگر هست و آن اینکه تعلق قدرت باراده قابل شده و صفت باشد ظاهر اینستکه این نظر درست و قول بمحال
است زیرا که قدرت تابع اراده میکند و چون اراده متعلق بایجاد باشتراک شده تاثیر قدرت نیز بر این نهج خواهد بود و اسلم طرق آنستکه در
اثبات واجب الوجود دلیل عقلی اثبات توحید حق تعالی بدلیل نقلی کنند جهه آنکه ثبوت شرع و نبوت موقوف بر توحید نیست لیکن در آنکه دلیل نقلی
مفید یقین است سخنی هست و التوفیق من الله و فرقه دیگر حکما که مدار مطلبهای ایشان بر برهان عقلیست و بنا بر اصول مذهب ایشان مقررست که وجود
وجوب واجب تعالی اینست پس اگر واجب الوجود متعدد باشد وجوب حقیقت مشترکه باشد میان ایشان و از بهر کمال امتیاز هر یک از آن دیگر تعینی باشد
تعین خواه ثبوتی خواه عدمی انضمام ماهیت باشد واجب خواهد بود بجهت آنکه اگر واجب بود در هر جا وجوب یافت شد آن تعین یافت شد و تعدد نبودی
همچنین ممکن باشد و علت او یا ماهیت است یا امری خارج نمیتواند بود که ماهیت باشد زیرا که اگر ماهیت باشد هر جا که ماهیت یافت شود آن تعین یا
سوی بن واجب الوجود یکی بیش نبوده باشد و هو المطلوب و اگر امری خارج باشد لازم آید که واجب الوجود محتاج باشد بغیر در تعین و احتیاج در تعین و وجود مساوی است و برین
اعتراض کرده اند که احتیاج در وجود مساوی احتیاج در چیزی دیگر و احتیاج در تعین مستلزم احتیاج در وجود نیست جواب گفته اند که احتیاج در
تعین مستلزم احتیاج در وجود است جواب گفته اند زیرا که وجود عارض حقیقت نشود الا بعد از تعین جهه آنکه عروض وجود مر حقیقتی را در مرتبه ایهام
آن معقول نیست پس هر گاه که حقیقت را تعین نباشد عروض وجود او موقوف بر تعین باشد و بر این قیاس نماند که ایشان در بحث هیولی و صورت گفته اند که تشخص
هر یک از هیولی و صورت بآن دیگر است جهه آنکه هیولی علت قابلی تشخص صورتست و صورت علت فاعلی تشخص هیولی پس اگر احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود
بودی لازم آمدی که هر یک علت وجود آن دیگری بوده هیولی علت قابلی وجود صورت و صورت علت فاعلی وجود هیولی و این باطلست پس معلوم شد که سایر اصول
حکماء مشائین تشخص در وجود سابق نیست و احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود نیست لیکن این مبحثی است که جای آن متکلمین و منطقیین ایراد بر بسط
مبطلند و در برهان مذکور خللی دیگر هست زیرا که بعد از مسامحه درین که وجوب نوعی واحد الوجود نیست شاید که وجوبات متعدد باشد

والاقوی وجوب هر یک از ایشان بر سبیل تشکیک یا اشتراک لفظی باشد پس وجوب یا متخالف الحقایق بوده باشد پس هر یک به پرهیز اجمالی گویند وجوب بمعنی
واحد نیست پس وجوب نیز ماهیت باشد اگر واجب متعدد باشد در حقیقت وجوب شمول باشد و اینهم کلام هر یک از امور باید و کلام تا اخر جاری سازد
کو نیم چرا نشاید که حال وجوب چون حال وجود باشد نسبت با وجود خاص واجبی و وجودات خاصه ممکنه که ایشان مهیات متخالفه اند در ذات بر مذهب
ایشان چه وجودات خاصه نزد ایشان بسیطند و ترکیبی در ایشان نیست اگرچه لفظ وجود گفته میشود بر همه بر سبیل تشکیک و حاصل آنکه میتواند بود
که مهیات متخالفه باشد که وجوب بر هر یک از ایشان مقول شود یا بتشکیک و یا باشتراک لفظی و هر یک وجوب خاص باشد ممتاز از غیر بذات خود و بطریق دیگر
تر از بن گوئیم که اینکه گفته اند که وجوب عین واجب باشد مراد مفهوم کلی وجوب نیست با افراد او و اول باطلست بر تقدیر دوم چرا نشاید که وجوب افراد کثیره
مختلف الحقیقه باشد هر یک عین واجبی و اما حکما اشراقیین که شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول که مدون قواعد ایشانست گفته اند که امهات مطالب
ایشان که بیان این مطلب مبنی بر آنست که هیچ انکه اختلاف بحقیقت نمیباشد چون اختلاف انسان و فرس و بعد میباشد چون اختلاف در ذات نمیدود
اختلاف بکمال نقصان در ذات شی میباشد بی انضمام امر خارج بر ان حقیقه بلکه برای کمال در نفس حقیقه و نقصان ان قطع نظر از امور زائده و کما
مشابهتی گویند که ماهیته و اجزاء ان قابل شدة و ضعف نیست با انکه دلیلش تمام نیست نقص منوع نیز باد که مقدار بر مقدار که زیادتی اینجا بنفس
حقیقه مقدار بر است جهة انکه زاید غیر از مقدار چیزی نیست و هیچ نیست ناقص و نابینا بوده متوقف بر عقل در اول نظر تا ارا تقسیم میکنند بنور
و ظلمه و مراد از نور اینجا انستکه پیدا بخود باشد و دیگرها باو پیدا و ضوء و به جهت نیست مغربه که برای او واضع شده جهة نیست و مراد
بظلمه عدم نور است مطلق و تقابل میان او و نور تقابل ایجاب و سلب است چون این معنی قرار یافت میگوئیم که غواسق برزخیه یعنی اجسام را چیزی چند لازم
است که مشخص ایشانست مثل اشکال و نهایاتی که با نها از یکدیگر ممتاز میشوند شک نیست که علة این امور نفس ماهیت جسمی نیست و اگر نه از الخلاء
بود جهة انکه ماهیته ر همه افراد یکیست و نه لازم ماهیته زیراکه در ان شریکند و نمیتواند بود که اختصاص هر جسمی بشکلی و هیئتی بسبب جسم دیگر باشد
چه حد سخن را مشابه آنست که جسمی علة هویة جسمی دیگر نیست و دیگر انکه اجسام متساویه نیست و دور لازم اید و نمیتواند که بواسطه هیولی باشد یا
صورة زیرا که بنا بر اصول اشراقیین اینها موجود نیستند و بر تقدیر وجود اینها هیولی از عناصر مشترکه است تشخصه صورة جسمیه نوعیه بر تخصیص
هیولی نتواند بود و نوع صورة جسمی نیز نتواند بود و سخن در اشخاص صورة جسمیه همان سخن در اشخاص اجسامست که سبب اختصاص هر یک بان اشکال
و هیئات چه باشد و نمیتواند بود که عرضی باشد قائم باو یا بغیر زیراکه دور و یا تسلسل لازم اید پس ثابت شد که مخصص هر جسمی نه جسم است و نه عوارض
و اجزای و بر تقدیر وجود پس امری خواهد بود که نه جسم باشد و نه جسمانی یعنی نور مجرد و این نور محتاج غیر نیست پس واجب الوجود ثابت شد
و نمیتواند بود که این نور محتاج باجسام باشد زیراکه خسیس علة شریف نشود و چون تسلسل باطلست پس منتهی شود بنوری که محتاج نباشد بغیر
نور الانوار است و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور اسلی و نور قهار و غنی مطلق که عز او همه باو محتاجند زیراکه هر چه غیر و سبب تو نیست او
او دیگر بنوری از پرتو او و هر چه نزدیکتر باشد باو اشراق و بیشتر باشد و نور در نور محسوس مشاهده میکنی که هر چه بنور او نزدیکتر است نور
او بیشتر است پس مراتب موجودات بحسب قرب و بعد از نسبت نور و کمال اشراق و نقصان بجهة قرب و بعد تا بغایت بعد که ان مرتبه اجسامست که غاسقند
کثافت و شعاع نور الانوار از ان بعد تیره شده و چون این مطالب را ثابت و واجب تعالی بدین طریق تقریر کرده اند که وحدانیة گویند که نمیتواند بود که نور که غنی
مطلقست متعدد باشد زیراکه تمایز ایشان بحقیقت و لوازم ایشان نتواند بود زیراکه ان مشترکست میان ایشان و بعوارض نیز نتواند بود زیراکه
سبب اختصاص هر یکی بعوارض یا حقیقة ایشان باشد یا هویة یا امری خارج اول باطلست زیراکه حقیقة هر دو یکیست و دوم ظاهر البطلانست
چه تحصیل هویة باو عارض است و سیم نیز باطل زیراکه ایشان در تحصیل هویة محتاج بغیر باشند پس غنی مطلق نباشند و تمایز بکمال و نقصان نیز
نتواند بود زیراکه مفروض است که هر دو نور غنی مطلقند و دیگر باتفاق کافه عظمای متکلمین و مشایخ و غیرهم نقص بر واجب الوجود محالست
چه نقصان مستلزم امکانست و بدیهة عقل حاکمست باینکه هر چیزیکه در وجود او دون منبع کمالاتست افتقار بغیر باشد در توابع آن نیز محتاج بغیر
نخواهد بود و این معنی مخصوص اشراقیان نیست طریق دیگر در توحید آنستکه با ثبات شبهه که همه چیزها محتاج باشند بشیئی ان شیئی اکمل خواهد
بود از شیئی که بعضی چیزها باو محتاج باشند و بعضی پس اگر دو نور غنی مطلق باشند هیچ یک غنی مطلق نباشند زیراکه هر یک با صفتی اکمل فوت
شده باشد که احتیاج جمیع چیزها ست باو و هر چیزیکه نقصانی داشته باشد و جهتی از وجوه البته ممکن باشد و محتاج بسیر هر دو ممکن و محتاج باشند
اینست خلاصه انچه در کتب ایشان مرقوم است و ما فی الدلیل رجوع بر سبیل کلامیه است بدانکه چون ضمیر موصوف واقع میشود پس قوله الحی بدل
هو باشد یا خبر بعد از خبر یعنی نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد مگر کسیکه زنده است بحیوة ابدیه و زندگی سرمدی و یا خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی انکسیکه غیر از وحدانیت زنده است پیش از همه زندگان و بعد از فنای ایشان و اطلاق حی بر سبحانه بمعنی استحالة عدم علم و قدرة اوست یعنی
او بر صفتیست که محالست که عالم بجمیع معلومات و قادر بر همه مقدورات نباشد و یا بر صفتیست که واجبست که ادراک جمیع مدرکات کند و ثبوت این
صفة مر سبحانه را بدیهیست چه او سبحانه عالم و قادر است بدلائل عقلیه و سمعیه پس حی باشد یعنی انه یستحیل علیه ان لا یقدر و لا یعلم و این صفة عین
ذات واجب الوجود است القیوم پاینده بر سبیل دوام و بقاء در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات بدانکه قیوم صیغه مبالغه است مجاهد
گفته که مراد از معنی مبالغه در وی انستکه او سبحانه بهر چیزی قیام نماید یعنی متعهد امور او است ربیع گفته که مراد او معنی مبالغه در وی انستکه او تعالی
بهمه معبودات و بسیار چیزها برزق و حفظ یعنی روزی دهنده و نگهدارنده همه مکونات است و گوینده قیوم بمعنی عالم است بجمیع امور کما یقال فلان یقوم بهذا



مقدمی حضرت ۳



الکتاب و عیلم ملکیه و نزد بسیاری جبیر ضحاک یعنی دائم الوجود است چنانکه این مفسر شده و حسن گفته که معناه القائم علی کل نفس بما کسبت حتی یجازیها
من حیث هو و فا لیها انس بن مالک روایت کرده که بیشتر دعا رسول این بود که یا حی یا قیوم و از عبد الله عباس روایت است که بهترین نامهای خدا الحی القیوم
است و ابو امامه روایت کند که بهترین نامهای خدا در سه سوره است بقره و آل عمران و طه الله لا اله الا هو الحی القیوم در بقره و در آل عمران الم الله لا اله الا هو
الحی القیوم و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و در خبر است که این هر دو اسم از جمیع بلاها پناست و نزد بعضی اسم اعظم است گفته اند که لا تأخذه سنة
فرا نگیرد او را سنه یعنی خواب که از نعاس گویند و این نوعی است که مقدمه خواب است و لا نوم و نه خواب که مبطل حواس ظاهره است و نعاس است که عارض
حیوان میشود از استرخای اعصاب دماغ بجهة رطوبات ابخره متصاعده بجهتی که حواس ظاهره از احساس معطل مانند و تقدیم سنه بر نوم با آنکه قیاس
عکس است بنا بر ترتیب وجودیست امر کنند که سنه غفلتست و نوم خواب یعنی و سبحانه منزه است از غفلت و خواب و نزد حسن سنه کسلست و اینجمله نوعی تشبیه
و تاکید است که او حی قیوم است چه هر که را نعاس یا نوم فرا گیرد او مدبر و قیوم نخواهد بود و قاصر گردد حفظ و تدبیر و لهذا ترک عاطف فرموده اند و در جملی
که مفاد آنست حاصل کنند نفی تبعیت از خود نفی سنه و نوم نموده بر سبیل تدریج زیرا که آن افتست اقرب و نقص بوده و در آن نیست چه سبب تغیر است و تغیر بر
جایز نیست و نیز نوم بر او روا نیست از سبحانه و حسن و صحابه رضی الله عنهم انصاری گفته که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیده شد که در بهشت خواب
باشد فرمود نه زیرا که خواب برادر مرگست و در بهشت مرگ نباشد ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که قوم موسی از او پرسیدند که هل ینام ربک یا احد
تراخواب باشد نیست باری رحمت را بمعقولات [illegible] اسامعد [illegible] و سپرد بر بنی یعقوب که بکنسانید و در خواب که موسی امتثال امر الهی کرده و کیشان
خواب نکرد بر فرستاد فرشته را که [illegible] که گفته تعالی عالم بفرزیا مشب بند و شیشه در دست که ما زنار و فرو شود و شیخ حکم الهی را اثبتها
در دست نگاه داشت خود را ضبط میکرد تا اینکه در ساعات آخر خواب بر وی غلبه کرد و دستها بهم بازا مان شیشها بر یکدیگر خورد و شکسته شد
موسی از خواب در آمد و سبب آن را [illegible] جبرئیل آمد و گفت حق سبحانه میفرماید که تو در خواب و شیشه آنکه نمیتوانی نگاه داشت که
من بخوابم آسمان و زمین را که نگهدارد **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است
از کاینات سفلیه این تقریر قیومیت اوست و حجاج بر تفرد او در الوهیت و مراد بما فی السموات و ما فی الارض هر چیز است که در آسمان و زمین یافته شده است
و داخل در حقیقت آن بالخارج از آن متمکن در آن است ابلغ است از قول اه السموات و الارض و ما فیهن خلاصه معنی اینکه جمیع کاینات آن را او
ملک است خواه ادراک و آنها ملکی نسبت بظاهر یا بتبه یا بنحو ملات [illegible] داشته در قبضه قدرت اوست **مَنْ ذَا الَّذِي** کیست آنکه او
يَشْفَعُ در خواست کند بنا و ملاذ و غیر آن **عِنْدَهُ** نزد او کار را **إِلَّا بِإِذْنِهِ** مگر بدستوری او که اجازه شفاعت دهد این بیان
کبریای شأن و دلالت بر آنکه هیچکس نیست که مساوی یا مدانی او باشد چه هر گاه که مانند او استکانت خضوع بدون اذن او سبحانه ممنوعند نفیسی
چگونه تناد و مناصبه معاوضه او سبحانه توانند بود از باب تحقیق و اصحاب بقوی کفته که حق سبحانه این آیه دلیل قرار داد که را بجای خود حد خود نعیمه نیاید
با عالیا و حلالو [illegible] که اکر آن نیست در برابر ان را ادراک نبوده است ملک نیز از من خواه نه [illegible] کرام بعد از آن فاتحه یکی از شفیعان استغفا
آسان نفان [illegible] برد در آنها [illegible] که ایشان مشرکان بودند که اصنام شفعای ایشان خواهند بود و حق تعالی
[illegible] اعلم که تحقیق کند مکر با دلالت و سبحانه تعالی **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** آنچه از پیش ایشان است و آنها
[illegible] **وَمَا خَلْفَهُمْ** و آنچه در پس ایشان بود [illegible] و گویند مراد آنچه ایشان است که احساس آن میکنند و آنچه غافلند از آن
یا آنچه ادراک آن نمیکنند [illegible] و آنچه مدرک نیست [illegible] از خیر و شر و آنچه خواهند کرد یا آنچه نزد ایشان است از حقایق عالم کبری
[illegible] امور دنیویه و آنچه در خلف ایشانست از امور آخرت و گویند مراد بما بین ایدیهم [illegible] امور [illegible] کما قال
بین ایدینا [illegible] فی شوال [illegible] راجع است [illegible] قوله له ما فی السموات
و ما فی الارض [illegible] باشد و راجع با آنچه قوله من ذا الذی [illegible] **وَلَا يُحِيطُونَ** و فرا نرسند **بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ**
[illegible] علم او **إِلَّا بِمَا شَاءَ** مگر آنچه او خواهد که بدان محیط شوند [illegible] مطیع
[illegible] و سبحانه [illegible] حاصل که مخلوقات معلومات او [illegible] مکر آنچه او
[illegible] اطلاع [illegible] کرسی او [illegible] علم او **السَّمَاوَاتِ** آسمانها را
[illegible] **وَالْأَرْضَ** و تمام زمین را [illegible] **وَمَا كَانَ** [illegible] **وَاللَّهُ** [illegible]
وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ [illegible] ابن عباس و مجاهد فرموده اند که
[illegible] ذکر شده که عالم [illegible] برای افاده [illegible] علما را کرسی میخوانند چنانکه
[illegible] آسمانها و زمین و جمیع کاینات بحیثیتی که مقدار
ذره از [illegible] بیرون نیست [illegible] و بعضی دیگر مراد عظمت و سلطنت و قدرت و پادشاهی
[illegible] از کرسی پادشاه [illegible] الحایط کرسی ای عماد [illegible]
[illegible] مراد استکه قدرت و پادشاهی [illegible] مکونات احاطه نموده و گویند کرسی سریر است [illegible] اقوال از ابی عبد الله
نقل کرده اند [illegible] فرموده کما السموات السبع و ما الارضون السبع مع الکرسی الا

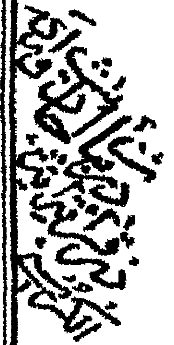


تحت العرش فی علاه وفضل العرش علی الکرسی کفضل تلک الفلاة علی تلک الحلقة یعنی سموات و زمین نسبت بکرسی مانند حلقه ایست در بیابان و فضل عرش
بر کرسی مانند فضل آن بیابانست بر آن حلقه و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که ان السموات فی الارض علی الکرسی والکرسی تحت الارض کالعرش
فوق السماء و نیز آنحضرت فرموده که ان السموات و الارض و ما فیهما من مخلوق فی جوف الکرسی وله اربعة املاک یحملونه باذن الله ملک منهم فی صورة
الآدمیین وهو اکرم الصور علی الله وهو یدعو الله ویتضرع الیه ویطلب الشفاعة والرزق لبنی آدم والملک الثانی فی صورة الثور وهو سید
البهائم وهو یدعو الله ویتضرع الیه ویطلب الشفاعة والرزق للبهائم والملک الثالث فی صورة النسر وهو سید الطیور وهو یدعو الله ویتضرع
الیه ویطلب الرزق لجمیع الطیور والملک الرابع فی صورة الاسد وهو سید السباع ویدعو الله ویتضرع الیه ویطلب الشفاعة والرزق لجمیع السباع
یعنی جمیع آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنهاست از انواع مخلوقات در اندرون کرسی اند و چهار فرشته موکلند بر کرسی که بفرمان خدا او را برداشته اند
فرشته اول بصورت آدمیانست که آن گرامی ترین صورتهاست نزد خدا و این فرشته دعا میکند برای مؤمنان و تضرع و زاری میکند و طلب شفاعت و
روزی مینماید برای آدمیان و فرشتهٔ دویم بصورت گاو است که بهترین چهارپایانست دعا و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای چهارپایان
و فرشته سیم بصورت کرکس است که آن بهترین مرغانست دعا و تضرع میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای مرغان و فرشته چهارم
بصورت شیر است که بهترین سباعست دعا و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای سباع و بعد از آن فرمود که لم یکن فی
جمیع الصور صورة احسن من صورة الثور ولا اشد انتصابا منه حتی اتخذ الملاء من بنی اسرائیل العجل وعبدوه وخفض الملک الذی فی صورة الثور
رأسه استحیاء من الله ان عبد من دون الله شیء یشبهه وتخاف ان ینزل به العذاب یعنی در جمیع این صورتها هیچ صورتی نیکوتر از صورت ثور نبود و

من دون ع

هیچکدام منتصب تر از آن نبودند و چون جمعی از بنی اسرائیل گوساله را پرستش کردند آن فرشته که بصورت گاو بود سر خود را پائین انداخت بجهت شرمندگی
اینکه بنای چنین چیزی که شبیه او بود را معبود خود ساختند و دایم آن فرشته ترسان و لرزانست از آنکه عذاب خدا بجهت شامت عبادة عجل بر او نازل گردد و نیز از سدی
روایتست که حضرت ما را از لفظ کرسی معنی حقیقی آنرا اراده فرموده و کرسی او از لؤلؤ است و هفت آسمان با وسعت و عظمت آنها در جنب کرسی مانند هفت درهم
است که بر کرسی افکنند و بروایتی دیگر از امیر المؤمنین ع مرویست که هر یک از قوائم کرسی چندانست که هفت آسمان و هفت کرهٔ زمین در میان عرش است
حاملان کرسی چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارد و قدمهای ایشان بر آن صخره واقع شده که در زمین هفتم است و روی ایشان چون روی آدمیان
و بیک روی روزی آدمیان خواهند و بروی دیگر بصورت گاو است و بدان روی روزی بهایم خواهند و بروی دیگر بصورت شیر است و بدان روی روزی
سباع خواهند و بروی دیگر بصورت کرکس و بدان روی روزی مرغان خواهند و ابو ذر غفاری روایت کند که رسول ص فرمود که نیست هفت آسمان در
جنب کرسی الا چون حلقه در بیابان و در اخبار آمده که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و بار هر حجابی تا حجابی پانصد ساله
راه اگر آن حجابها نبودی حاملان کرسی از حاملان عرش بسوختندی از انوار و گفته اند که میتواند که مراد بکرسی فلکی باشد که فلک البروج مشهورست و آن
در اصل اسم آنچیزیست که بر آن نشینند و از مقعد عدد نکند رد کان منسوب است بکرسی که بمعنی ملبد است **و لا یؤده** و در دنیا نگیرند و ورمی گراند او را
حفظهما نگاهداشتن آسمان و زمین بود ماخوذ است از اود بمعنی اعوجاج و اضافه حفظ بضمیر سموات و ارض اضافه مصدر است بمفعول به بعد فاعل
وهو العلی و او برتر است از حد اوهام و بالا است از امثال و انداد و اشباه و اضداد و از امارهٔ نقص و حدوث و گویند که علو او بمعنی قدرت و علو
سلطنت و رفعت شان و ملکت اوست **العظیم** بزرگتر از اندیشهٔ افهام و در غایت بزرگواری که ماسوای او نسبت با او در نهایت حقارت و عجز مضمحل
گرداو سبحانه بزرگوارست رفیع و متعالی بر همه خلایق نه بجهت مسافت و لکن مدبر همه و قادر و عظیم نیز یکسانست نه بجهت جثه بلکه از روی کبریائی و عظمت و جلال
این آیه مشتملست بر امهات مسائل الهیه چه آن دالست بر آنکه او سبحانه موجودست واحد در الوهیت متصف بحیات و واجب الوجود بالذات موجد غیر
زیرا که قیوم بمعنی قائم بنفسه است و مقیم لغیره و منزه است از تحیز و حلول و مبرا از تغیر و فتور که اصلا مناسبت و مشابهت اشباح نیست و از عوارض ابدان
میشود که بمرادرات جلالا و میکرد و مالک الملک و الملکوتست و مبدع اصول و فروع و ذوالبطش الشدیدست که هیچ کس نزد او زبان بشفاعت نتواند
گشود مگر کسی که از جانب او ماذون شود و عالمست بهمه اشیاء جلیه و خفیه و کلیه و جزئیه و واسع الملک و القدرتست بر همه چیز و هیچ چیز او را از حفظ اشیاء
بازندارد و اشتغال او بشان از امری او را مانع نکند از مشغول شدن و بشان امر دیگر چه الله دلیلست بر کمال ذات و صفات حقتعالی چه آن موصوفست
از برای ذاتیکه مستجمع جمیع صفات کمال و نعوت جلال باشد چنانکه سابقا مذکور شد و از اینجا معلوم میشود که صفات او عین ذات است و اگر نه لازم آید
که ذات فی حد نفسه ناقص باشد و بغیر مستکمل شده تعالی الله عن ذلک و لا اله الا الله دلیل بطلان قول همه مشرکانست از ثنویان و نصاری که بغیر قسم
معبودی را اثبات میکنند و الحی دلیل بطلان قول عبدهٔ اصنامست چه ایشان نباتات و جماد میپرستند والقیوم دالست بر بطلان قول حکمای فلاسفه طبایعیه
که میگویند بیشتر چیزها بطبیعت حصول میابد بی حقتعالی تا زمود که مهم قیوم و قائم بتولی همه امور و مستغنی و بی نیاز از غیر و لا تأخذه سنة و لا نوم مبطل
قول یهود است که گفتند حقتعالی بیشتر دنیا و عالم را بیافرید و ماند و رنج رسید و استراح یوم السبت یعنی روز شنبه آسایش داد و دلیلست بر بطلان معتقد
جهمیه که گفتند حقتعالی عالمست بعلم محدث و سهو را او در وا است تعالی الله عما یقولون و قوله ما فی السموات و ما فی الارض دلیلست بر بطلان مذهب
مفوضه که میگویند حقتعالی خلق عالم کرد بواسطه شخصی محدث که او را بیافرید و بنیابت خود بداشت و او امر عالم کرد انید من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه دلیلست بر بطلان قول آنانکه نفی شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دالست بر بطلان قول آنانکه گفتند حق سبحانه و تعالی
عالم بمعلومات نیست اگر در بنا بر نبا نکرد که معلومات غیر متناهی را علوم غیر متناهی باید و وجود آن محالست و قوله ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما





شاء دلیل بطلان قول کلامیان و معتزله است که میگویند که خدا عالم نیست بعلم [illegible] و قوله وسع کرسیه
السموات والارض ردّ است بر مذهب فلاسفه که قائلند باینکه عالم جسمانی منحصر است در فلک الافلاک یعنی بآن محیط است و ورای آن چیزی نیست نه عرش
و کرسی و لوح و قلم اند و قوله ولا یؤده حفظهما دلیل است بر بطلان قول یهود که گفتند ان الله اعیا بخلق السموات والارض فاستراح و قوله و هو العلی العظیم
دلیل است بر بطلان قول ثنویه که قائل بتشبیه اند و دلیل بر بطلان این سخن که اگر او شبیه خلق بودی علو و تسفل نبودی
خلق اشیا چنانکه سابقا معلوم شد و چون این آیه شریفه متضمن براهین است بر اصول اسلام از توحید و عدل و علم و قدرت و حیوة و اراده و غیر
آن از جهت فضایل و خواص بسیار در آن مضمر است و مثوبات بیشمار بر تلاوت آن مترتب چنانکه احادیث و روایات در باب خواص و مثوبات قرائت این آیه
بسیار است بر وجهیکه استقصای جمیع آن متعسر است از جهت اقتصار بر بیست حدیث و روایت چند اکتفا میرود و من الله الاعانة و التوفیق حدیث اول
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرء آیة الکرسی عند منامه بعث الله الیه ملکا یحرسه حتی یصبح یعنی حضرت رسالت فرمود که هر که این آیه را که مسمّی بآیة الکرسیست
قرائت کند در وقت خواب کردن حقتعالی فرشته را باو فرستد تا حفظ کند و پاسبانی او نماید و او را از جمیع آفات و مکروهات نگاه میدارد تا آنکه صبح طلوع
کند حدیث دویم قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأهما یعنی الآیتین حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و ان قرأهما حین یصبح حفظ بهما حتی یمسی آیة الکرسی و اول حم المؤمن الی
قوله الیه المصیر یعنی هر که این دو آیه بخواند در وقت شبانگاه حقتعالی او را از جمیع آفتها و بلاها نگاه دارد بیرکت آیتین و آیه مبارکه تا وقتیکه صبح طلوع کند
و اگر وقت بامداد این دو آیه تلاوت کند حق تعالی او را از آفتها و بدیها نگاه دارد ببرکت آن تا وقت شبانگاه و این هر دو آیه یکی آیة الکرسیست و دیگری آیه
اول سوره حم مؤمن تا آنجا که الیه المصیر حدیث سیم روایت دیگر از پیغمبر من قرء حم المؤمن الی قوله الیه المصیر و آیة الکرسی حین یصبح حفظ بهما حتی یمسی
و من قرأهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و ترجمه این قریب بترجمه حدیث دویم است حدیث چهارم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما قرئت هذه الآیة فی دار الا هجرتها
الشیاطین ثلاثین یوما و لا یدخلها ساحر و لا ساحرة اربعین لیلة یا علی علمها ولدک و اهلک و جیرانک فما نزلت آیة اعظم منها یعنی خوانده نشود
این آیه یعنی آیة الکرسی در خانه الا آنکه دور شوند شیاطین از آن خانه تا سی روز ببرکت این آیه و داخل نشود در آن خانه مرد و زن سحر کننده تا چهل روز پس
خطاب بحضرت امیر المؤمنین کرده فرمود ای علی تعلیم ده این آیه را بفرزندان خود و باموز آنرا باهل خود که حقتعالی فرو نفرستاده آیتی را که بزرگوارتر
از آیة الکرسی باشد حدیث پنجم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اعظم آیة فی القرآن آیة الکرسی من قرأها بعث الله تعالی ملکا یکتب من حسناته و یمحو من سیئاته الی
الغد من تلک الساعة یعنی بدرستیکه بزرگترین و عظیمترین آیه که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسیست هر که تلاوت کند حقتعالی فرشته را
بفرستد تا نامهای او بنویسد در دیوان عمل او ثبت میکند و عملهای بد او را محو میکند تا بفردا دیگر ان ساعتی که آیة الکرسی خوانده حاصل کلام آنکه
هر روز این آیه را بخواند حقتعالی بفضل خود او را در روز کرده باشد در صحیفه عمل او نویسد حدیث ششم قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرء آیة الکرسی
فی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت و لا یواظب علیها الا صدیق او عابد و من قرأها اذا اخذ مضجعه آمنه الله علی نفسه و جاره
و جار جاره و الابیات حوله یعنی هر که آیة الکرسی بخواند عقب هر نماز فریضه منع نکند او را از دخول بهشت مگر موت یعنی چون بمیرد فی الحال بهشت
رود و مداومت نکند بر این آیة الکرسی الا کسیکه شعار او راستگفتن باشد و مگر کسیکه پیوسته بعبادت خود مشغول باشد و هر که در وقت رفتن
بجامه خواب آیة الکرسی بخواند حقتعالی او را از همه بلاها و آفتها ایمن گرداند و نیز جمیع همسایگان او و همسایه همسایه او را و خانهائیکه گرد اگرد منزل
او باشد [illegible] حدیث هفتم در بعضی از تفاسیر معتبره وارد شده که از آن حضرت پرسیدند که کدام آیه افضل است فی القرآن فقال آیة الکرسی ثم قال آیة الکرسی
ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله سید البشر آدم و سید العرب محمد و لا فخر و سید الفرس سلمان و سید الروم صهیب و سید الحبشة بلال و سید الجبال
الطور و سید الایام یوم الجمعة و سید الکلام القرآن و سید القرآن سورة البقرة و سید سورة البقرة آیة الکرسی حاصل ترجمه این کلام سعادت انجام آنست
که روزی در میان اصحاب حضرت رسالت گفتگو واقع شد در آنکه از آیتهای قرآن کدام فاضلتر است پس علی بن ابی طالب با یاران گفت کجائید شما از آیة الکرسی
یعنی چرا نمیگوئید آیة الکرسی افضل است بعد از آن فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا گفت که یا علی آدم سید بشر است و محمد سید عرب و مرا فخر نیست بکرم و سید
اهل فارس سلمانست و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید کوهها کوه طور و سید روزها جمعه است و سید کلام قرآنست و سید قرآن سوره
البقره است و سید سوره البقره آیة الکرسی حدیث هشتم در وسیط مذکور است که قال جابر بن عبد الله الانصاری انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرء آیة
الکرسی فی دبر کل صلوة خرق سبع سموات فلم تلتئم حتی ینظر الله الی قائلها فیغفر له ثم یبعث الله ملکا فیکتب حسناته و یمحو سیئاته الی الغد من تلک الساعة
یعنی جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر نمازی قرائت او مرتفع گردد و هفت آسمانرا
در [illegible] و بهم متصل نشود تا آنکه حقتعالی بلطف و مرحمت خود در خواننده آیة الکرسی نظر فرماید پس گناهان او را بیامرزد
و [illegible] فرشته را باو نازل سازد که عملهای نیک او را بنویسد و اعمال بد او را محو کند تا روز دیگر از آن ساعت که آیة الکرسی خوانده باشد حدیث نهم
در کتاب اکمال الاخبار که از کتب معتبره احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مذکور است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قرء المؤمن آیة الکرسی و جعل ثواب قراءته لاهل القبور
ادخل الله تعالی فی کل قبر من المشرق الی المغرب اربعین نورا و وسع الله علیهم مضاجعهم و یرفع لکل میت درجة و یرفع للقاری ثواب ستین نبیا و خلق الله
من کل حرف ملکا یسبح له الی یوم القیمة یعنی هر گاه مؤمنی آیة الکرسی را تلاوت کند و ثواب آنرا باهل گورستان بخشد و هدیه ایشان سازد حقتعالی از
برکت آیة الکرسی چهل نور داخل گرداند در قبر هر میتی که از مشرق تا مغرب بوده باشد و قبرهای ایشانرا پر نور گرداند و قبور ایشانرا فراخ و گشاده
سازد و از برای هر [illegible] درجه بلند گرداند و برای خواننده آیة الکرسی ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از حروف آیة الکرسی فرشته را



میافرمایند که تسبیح کند برای او تا روز قیامت حدیث دوم ابی بن کعب روایت کند که رسول الله از من پرسید یا ابا المنذر کدام آیه در کتاب خدا اعظم
تر است من گفتم الله و رسوله اعلم و تا سه بار تکرار فرمود من گفتم خدا و رسول دانا ترند بعد از آن گفتم که ظن من آنست که آیة الکرسی اعظم تر است آن
حضرت دست بر سینه من نهاد و فرمود هنیئا لک العلم یا ابا المنذر یعنی گوارنده باد ترا علم و دانائی ای پدر منذر بعد از آن فرمود بآنخدائیکه جان من
بامر و حکم اوست که این آیه را زبانیست که تقدیس و تنزیه خدا میکند نزدیک ساق عرش حدیث سیم نیز هم از حضرت رسالت منقولست که فرمود هر که آیة الکرسی را
عقب هر فریضه بخواند حق سبحانه بذات خود قبض روح او کند و چنان باشد که با پیغمبران خدا جهاد کرده باشد در راه خدا و شهید شده حدیث
دوم نیز هم عبد الله بن مسعود گفت که رسول خدا فرمود که آیة الکرسی عظیم تر است از هر چیزی که حق تعالی آفریده حدیث پنجم نیز هم از امیر المؤمنین
منقولست که کدام عاقل است که بوقت خفتن آیة الکرسی و آخر سورة البقره نخواند یعنی امن الرسول تا آخر چه آن از گنجهای عرش الهیست حدیث
چهارم نیز هم امام جعفر صادق روایت فرموده از آبای کرام خود صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود چون آیة الکرسی فرود
آمد سید عالم فرمود این فرود آمده از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب عالم بود بروی در افتاد و ابلیس مطرود از بیم ترسید و قوم خود را
گفت امشب حادثه عظیمه و واقعه هائله افتاده برجای خود باشید تا در مشارق و مغارب بگردم و ببینم چه حادثه واقع شده پس در اطراف و اکناف
عالم سیر میکرد تا آمد بمدینه رسید مردی را گفت دوش چه حادثه افتاده و چه قضیه واقع گشته و کدام امر عظیم نازل شده آن مرد گفت حضرت رسالت ما را
خبر داد که آیه عظیم الشان که از گنجهای عرش خداست جل جلاله یافته و از هیبت آن همه بتهای عالم برو در افتادند ابلیس لعین نیز نزد قوم خود
آمد و خبر داد و حضرت رسالت فرمود که این آیه در هیچ سرا نخوانند الا آنکه شیاطین سه روز گرد آن سرای نگردند و در اکثر روایات آمده که
سی روز نزدیک آنخانه نروند حدیث ششم نیز هم امیر المؤمنین روایت کرده که رسول الله را دیدم که بر بالای منبر میفرمود که هر که آیة الکرسی در
عقب هر نماز فریضه بخواند او را از بهشت هیچ چیز منع نکند و بر این مواظبت نکند مگر صدیقی یا عابدی و هر کس این آیه را بخواند در وقت خواب
حق تعالی او را ایمن گرداند بر نفس و خانه او و خانهای همسایه که پیرامون او باشند حدیث هشتم نیز هم روایتست که حضرت رسول فرمود که هر که
آیة الکرسی بخواند چون از خانه بدر آید خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد که برای او استغفار و دعا میکنند و چون بخانه باز آید و بخواند حق
سبحانه تنگدستی و احتیاج از پیش او ببرد و از زود رسازد حدیث هفتم بروایتی دیگر غیر از روایات مذکوره واقع شده که جمعی از اصحاب حضرت
رسالت در مسجد نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه فاضل تر است یکی میگفت آخر سوره برائه و دیگری میگفت کهیعص و یکی
دیگر میگفت طه امیر المؤمنین فرمود این انتم عن آیة الکرسی من از حضرت رسالت شنیدم که میگفت آدم سید بشر است و من سید عرب و فخر نیست
و درین و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوهها و سدره سید درختها و ماههای حرام سید ماهها و روز
آدینه سید روزها و قرآن سید کلام و سورة البقره سید قرآن و آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکتست حدیث نهم عمرو بن المقدام
گفت از امام محمد باقر شنیدم که فرمود هر که آیة الکرسی یکبار بخواند حق سبحانه هزار مکروه از مکروهات دنیا و هزار مکروه از مکروهات آخرت از وی دور
گرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر حدیث دهم نیز هم از حضرت رسالت مرویست که هر چیزی را ذروه و بلندیست
ذروه قرآن آیة الکرسیست حدیث یازدهم از حضرت رسالت روایتست که این آیه درویشی را از صاحب خود باز دارد و او را توانگر گرداند و بباید دانست
که این آیه شریفه را خواص بسیار و منافع بیشمار است و فواید و عواید آن بیرون از حد شمار از آنجمله شیخ فاضل محمد بن علی بن ابی القاسم قمی نقل کرده در
کتاب سر المکتوم و علم المکنون در خواص و منافع قرآن از شیخ فاضل کامل مجاهد الدین نقل کرده که منافع و خواص آیه کریمه موسومه بآیة الکرسی بحد
هابیست که فواید آن از شرح و بیان متجاوز و مجملی از آنها مذکور میگردد چه تفصیل آن عنان اختصار بسر حد اطناب میکشد بدانکه هر که این آیه شریفه را از
پس هر نمازی بخواند خدای تعالی او را از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگهدارد و اگر مداومت نماید و بعد از هر نافله و فریضه تلاوت کند از فقر و احتیاج
و درویشی در امان باشد و محتاج بنا زمید نگردد و اگر بعد از هر فریضه و نافله مواظبت کند حق سبحانه او را از فضل و کرم خود مال بسیار دهد و روزی
او فراخ گرداند و رزق او را از جائی میرساند که اصلا در مخیله او نگذشته باشد و در خواطر او خطور نکرده و هر که آیة الکرسی را هر بامداد و شبانگاه
بخواند حق تعالی او را از شر دزد و حرامی نگاهدارد و اسباب و اموال او در امان حق سبحانه باشد و اگر بر آن مواظبت کند از عذاب آتش محفوظ باشد
و اسباب و امتعه او از سوختن ایمن گردد و از خواب پریشان دیدن و ترسیدن در خواب در امان حق تعالی باشد و همچنین هر که صبح و شام این آیه را تلاوت کند
از آنها که جنبنده اند در زمین چون مار و عقرب و سایر جانوران زهر دار محفوظ ماند و هر که پیوسته آیة الکرسی خواند از مخ و گزندی تا زنده است از جمیع آفات
و بلیات ایمن گردد و از شر جن و انس ایمن شود و اگر کسی آیة الکرسی بر سفال گل خواند و در مزارع و مواضع زراعت اندازد از دزدی و نقصان
محفوظ ماند و برکت غله در آن بدید آید و اگر این آیه عظیمه در آستانه دکان نهند رواج و نفع بسیار کند و فواید آن بیشمار گردد و اگر در آستانه
خانه نهند هرگز دزد در آنخانه نرود و آن منزل از شر حرامی در امان باشد و اگر کسی این آیه را بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند
بدانکه این آیه عظیم الشان پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه خیر و نفع و برکتست عبد الله بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم قیامت ظاهر شده و
رستخیز برخاسته و هول و هیبت بر دلها نشسته و آثار و علامات یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه پیدا گشته و خلایق را
در صف سیاست بداشته مرا بیاوردند و در موقف عرصات حاضر کردند و حساب من کردند و آنگاه مرا به بهشت بردند چون به بهشت در آمدم قصرها
بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند که از جمال و حسن آن حیران بماندم مرا گفتند که این قصرها بشمار من چون از شمردم پنجاه در بود بیش گفتند



خانها بیش بنابر چون بشمردم صد و هفتاد و پنج خانه بود دیگر بار گفتا اینها همه از نشستن از شادی آن خواب بیدار شدم و خدا را شکر کردم و چون
صبح شد نزد محمد بن سیرین رفتم و در تعبیر خواب کامل بود و در این علم از همه اهل عصر خود و این خواب را تقریر کردم گفت چنان مینماید که تو آیة
الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی چنین است لیکن تو این را از کجا گفتی گفت از اینجا که آیة الکرسی صد و هفتاد و پنج حرفست و چون این شنیدم مرا عجب آمد
از فضل علم و مهارة او در علم تعبیر و علم قرآن پس مرا گفت یا عبد الله هر که آیة الکرسی بسیار خواند شکرانه اینرا بروا نشود و بیان بوالفی خواص این حواله به
کتب دیگرست آورده اند که مردی از انصار که او را ابو الحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارة از شام بمدینه آمدند و پسران او را بر دین نصرانی
ترغیب کردند و ترسا ساختند و با ایشان متوجه شام شدند ابو الحصین بعد از این واقعه نزد سید عالم آمد و گفت یا رسول الله کسی در عقب ایشان
بفرست و ایشانرا باز گردان و زجر فرما تا با اسلام باز آیند حقتعالی این فرستاد لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی نیست قبول کردن دین اسلام یعنی
اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس بر اسلام آوردن چه اکراه در حقیقت عبارتست از الزام غیر فعلی را که وی در آن خیری نبیند اما وجه
عدم ترتب نفع است بر مکره [illegible] نباشد در ضمن اکراه او را باز و بعد از آن در تعلیل عدم اکراه میفرماید که قد تبین بدرستیکه روشن شده
است الرشد من الغی راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است به آیات واضحه و براهین باهره ثابت گشته که ایمان رشد است که
موصلست بسعادة ابدیه و کفر غی است که مؤدیست بشقاوة سرمدیه و هر گاه این معنی بر عاقل متبین شد البته مبادرة خواهد کرد با ایمان بجهة طلب فوز بسعادة
و نجاة و احتیاج نخواهد داشت باکراه و الجاء مرویست که چون حضرت رسالت پناه کسی در عقب آن پسران نفرستاد ابو الحصین ناخوش شد آمد که راهیه رسول
را در دل گرفت حقتعالی این آیه فرستاد که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و نزد مجاهد آنست که نزول این آیه در حق مردی بود از انصار که
غلامی سیاه داشت که او را صبیح گفتندی و او را بر ایمان اکراه و اجبار میکرد و گویند لا اکراه یعنی لا تکرهوا نسبت بهیچ مردم از اکراه مکنید بر دین اسلام و گفته
بعضی این آیه مخصوص باهل کتاب نیست بلکه عامست و منسوخ شده بقوله و جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و از عبد الله عباس رضی روایتست که قبل
از اسلام در میان انصار چون زنی بودی که او را فرزند نماندی نذر کردی که اگر فرزندانم بماند یهودی شود و ایشان در هم بودن زمان اسلام رسید جمعی از
ابنای از اولاد انصار که مواصله کرده بودند با یهود از بنی النضیر در میان ایشان بودند و چون حقتعالی حکم جلاء و طرد ایشان لازم شد انصار گفتند
یا رسول الله ایشان فرزندان و برادران ما اند حقتعالی این آیه فرستاد لا اکراه فی الدین حضرت رسالت پناه فرمود که حقتعالی ایشانرا مخیر کرده است اگر دین
اسلام خواهند و بر این رسوخ ورزند در میان شما از شما اند و اگر کسی از ایشان جلا و طرد کنند و جان و مال خود را [illegible] واقد
گفته که لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب هر که عرب نباشد کتابی بود حقتعالی رسول خود را فرمود که از عرب قبول مکن مگر اسلام یا تیغ و از اهل
کتاب بر دین اسلام اکراه مکن بلکه مخیر ساز ایشانرا میان اسلام آوردن و جزیه قبول کردن و گفته اند یعنی آنکه هر کرا که با اسلام در آمده مگوید که تو
ایمان آورده و در باطن کافری کقوله ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی بگرود
بالطاغوت بشیطان یا اصنام یا بهر چه اورا پرستش میکنند بجز از خدای از احجار و اشجار و حیوانات و ملائکه و یا بهر که مانند اینها باشد بنده را از
خدا و طاغوت فعلوتست از طغیان که عین و لام او مقلوب شده و گویند طاغوت نفس اماره است که فرماینده است به بدی حاصل آنکه هر که بگرود یا نشستن
دین خدا بیست و یؤمن بالله و بگرود بخدا یعنی بتوحید و تصدیق نماید به رسل او فقد استمسک پس بتحقیق که طلب تمسک کرده از نفس خود
و چنگ در زده بالعروة الوثقی بدستاویز محکم لا انفصام لها که هیچ انفصال و انقطاع نیست در آنرا الفصم فانفصم اذا کسرته کسر
و عروة وثقی که حبل وثیقست مستعار است از برای ممسک حق بنظر صحیح و رای قویم و از ایمانست اتباع سنت و وقوف بر امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است
مراد آنستکه همچنانکه کسیکه متمسک بعروة وثقی شده منقطع نمیشود و بوادی هلاک نمی افتد همچنین کسیکه با ایمان تمسک جسته بمنا انقطاع نمی پذیرد و در
هاویه ضلالت نمی افتد والله سمیع و خدا شنواست قول کسیرا که متوسل بعروة وثقای ایمان شده علیم داناست بنیت خالص متمسکان و متمسکان
که مقید باشد [illegible] و سلمی گوید که عروة وثقی توفیق است در بدایة و سعادة در نهایة و در حقایق آورده که این مرتبه را توفیق است در خطا
و مر خواص را بلند بعنایة مخصوصه و احسن خواص را جذبات ربوبیه که ایشانرا از ظلمات تسخیر فانی ساخته انوار اخلاق واجب الوجود باقی ساخته
لسنا آنکه طاغوت ما سوی الله حضرت کفر بوی و ایمان بحق در هر نفسی از شرایط لازم سالکست حضرت رسالت پناه فرموده که الهوی ابغض اله عبد من جمیع
الالهة یعنی [illegible] خدا با سکه در زمین [illegible] هوا اما ابست که افرایت من اتخذ الهه هواه و در حدیث آمده تعس عبد الدرهم و تعس عبد
الزوجة [illegible] ازین الضرورة از همه چیز میباید برید [illegible] خود را بحق مینماید پس بعد از
بعد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها بهادی سبیل او نجات [illegible] داخل شود که الله ولی الذین آمنوا خدا دوستدار
و ناصر کسانیست که گرویدند بتوحید او تصدیق بوی نمودند [illegible] و امر و نواهی وی مصالح ایشان بنیه ایشان و متولی کار ایشان
راه نمودن بصراط مستقیم که بوصلت جنات نعیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا بهدایة و توفیق من الظلمات از تاریکیهای کفر
ضلالت و اتباع هوی و قبول وساوس و سایر اسباب [illegible] الی النور بروشنائی ایمان که هدایة مصیبه موصله است بایمان و مراد به
اخراج او سبحانه مؤمنانرا از ظلمات کفر و ضلالت بنور ایمان و طاعت ایشانرا بنصب ادله و ازاحه علل و الطاف داعیه بفعل ایمان از
ارسال رسل و انزال کتب و غیر آن از آیات هادیه چه بالضرورة میدانیم که اگر این امور نبودی بیرون نیامدی از کفر بایمان و از جهت صحیح نسبة
اخراج باو سبحانه زیرا که این امور از جانب حق سبحانه است همچنانکه انزال سوره زیادة گشت [illegible] این سوره گردد و [illegible]

فی آیة

فرا دنیا هم بجنت الله رحمته و گویند مراد با خراج از ظلمات بنور دیر و نبردن حق سبحانه است ایشان را از شک بیقین یا از ظلمات نفس بنور دل یا از صفات
بشریه باخلاق ربوبیه و محل اعراب یخرجهم نصب یا بنکه خبر بعد از خبر است و یا منصوب الحال است بر آنکه حال باشد از ضمیر مستتر در خبر یا از موصول
یا از هر دو و یا کلامیست مستانف که مبین کلام ما قبلست و یا مقرر و لا بنست **والذین کفروا** و اما آنکه حق را بپوشانیدند یعنی بتوحید یا اهل رده اند و
اعم است که مراد جمیع کفار اند **اولیاؤهم الطاغوت** دوستان ایشان طواغیت اند یعنی شیاطین یا مضلان از هوی و شیطان و غیر آن و گویند طاغوت
یهود کعب الاشرف است و حیی بن اخطب و امثال ایشان و طاغوت عبده اصنام ایشان و سایر آلهه باطله و طاغوت اهل رده اند شیطان و افراد طاغوت با
آنکه مراد جمع است جهت دلالت ما قبلست بر آن که مراد از آن معنی جمعیست یعنی دوستان ایشان جمیع شیاطین الجن و الانس اند و اهوای باطله **یخرجونهم**
بیرون می آرند بر ایشان و اهوا که طاغوت عبارة از ایشانست یعنی میخوانند ایشان کافران را **من النور** از ایمان فطری **الی الظلمات**
بسوی تاریکیهای کفر و یا بیرون می برند از ایمان که بر بوبیه داشتند بتکذیب ایشان با اهل رده اند از اقرار با نکار و یا از نور هدایت بسوی ظلمات
شکوک و شبهات اسناد اخراج بطاغوت باعتبار سببیت است در ضلالت و غوایت ایشان بجهت اغوا و اغرای طاغوت است عبدالله بن عباس روایت کرده
که این آیه در حق قومی آمده که کافر بودند بعیسی چون رسول الله مبعوث شد بوی ایمان آوردند حق سبحانه بجهت تعظیم ایمان ایشان بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله ایشان را از کفر بعیسی بیرون آورد و گویند مراد از یهود آنند که پیش از بعثت حضرت خاتم الانبیاء ع بوی ایمان داشتند بجهت آنچه در کتب
ایشان بود از نعت و صفت آنحضرت و چون مبعوث شد کافر شدند بجهت عناد و روی بر تافتند لقوله تعالی فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به **اولئک** آن کافران
یا طواغیت خود **اصحاب النار** ملازمان آتش دوزخند **هم فیها** ایشان در آن آتش **خالدون** جاوید مانندگانند ابن عطیه گفته
که عدم مقابله آن بوعده مومنان تعظیم شان ایشان باشد بنا بر آنکه چون حق سبحانه بیان فرمود که مومن ولی مومنانست و کفار را غیر از طاغوت ولی نیست
بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت ص ذکر قصه ابرهیم و نمرود معرض بقوله **الم تر** همزه برای تعجیب است از محاجه نمرود و حماقت او یعنی آیا ندیدی
و نظر نکردی **الی الذی** سوی آنکسی که از روی عناد **حاج ابرهیم** خصومت و مخاصمه کرد با ابرهیم **فی ربه** در دین خدای یا در اثبات ربوبیه و وحدانیت
پروردگار او این مجادله بود بجهت **ان آتیه الله الملک** جهت آنکه بطر و غرور کرد او را بجهت دادن خدا او را پادشاهی یعنی مغرور شد بر او پادشاهی
و استبداد با محاجه کرد با ابرهیم جهت شکر گذاری آن نعمت بر طریقه عکس کقولک عادیتنی لانی احسنت الیک و یا آنکه منصوب المحل است بر ظرفیت و تقدیر اینکه وقت
ان آتیه الله الملک یعنی محاجه او در وقتی بود که حق سبحانه او را پادشاهی داده بود مراد نمرود بن کنعان است که بجهت اعزاز او بسلطنت دست یافت از
طغیان بیرون رفت و سر تکبر او بر ... عصیان بیرون کرد و بجهت آنکه همه روی زمین در تصرف داشت در طغیان افزوده دعوی خدائی کرد و اول کسی بود که
دعوی الوهیت کرد و آن وقت که ابرهیم ع بتان را بشکست رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که او را بیاورند چون حاضر کردند نمرود
گفت خدای تو کیست که منکر آلهه ما شده و ایشان را درهم شکسته پس بنیاد مناظره کرد و اطلاق لفظ محاجه با آنکه مجادله او بر امر باطل بود و حجتی
نبود بجهت زعم او بود با آنکه قول او منضمن حجت است ... مرویست که مجادله او بعد از القای ابرهیم بود در آتش و سرد و سلامت شدن آن بر
ابرهیم یعنی چون نمرود ابرهیم را دید که آتش بر او سرد شد و او را ضرر نرسانید از آن متعجب شد و گفت ای ابرهیم این خدائی که تو ما را بعبادة او میخوانی کیست
و قوله **اذ قال ابرهیم** ظرف حاج است یا بدل از ان آتیه الله الملک یعنی نمرود محاجه کرد با ابرهیم در وقتی که گفت ابرهیم در جواب سخن او که **ربی
الذی** پروردگار من آنکس است که از روی قدرت **یحیی** زنده میگرداند از عدم بوجود میآورد **و یمیت** و میمیراند و از منزل بقا بباد فنا
میبرد یا بنو خبر که خلق حیوة و موت میکند در اجساد و چون حیوة اول نعمت از خدای بر بندگان است ابرهیم در محاجه ذکر آن فرمود **قال** گفت نمرود
در جواب **انا احیی** من هم زنده میکنم یعنی بعفو از قتل **و امیت** و میمیرانم بقتل یعنی زندانی واجب القتل را که سر رشته امید از زندگانی قطع کرده بود
و از ادکرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بیگناه طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد او در باب طاغی آن بود که
احیا بعفو است و اماته بقتل و ندانست که احیا و اماته خلق حیوة و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست اما حضار
مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابرهیم بحجتی روشنتر انتقال نمود **قال ابرهیم** گفت ابرهیم **فان الله** پس بدرستیکه خدای **یاتی
بالشمس** میآورد آفتاب را هر روز **من المشرق** از افق شرقی که محل طلوع است **فات بها من المغرب** پس بیاور تو آن را از جانب غرب که
موضع غروب اوست ... اثبات تست که ابرهیم با این کلام اعراض فرموده از اعتراض نمرود بر معارضه فاسده که ان انا احیی و امیت است در حینیکه گفته بود ربی
الذی یحیی و یمیت و نقل کلام فرموده از آن با حتجاج با حجت نمرود و قدرت ... تلبیس ... مشاغبه برهانی واضح و این در حقیقه عدول است از
مثال خفی بمثال جلی از مقصود و آن حضرت عزت که غیر او را از امثال آن عاجز است نه آنکه ابرهیم اعراض کرده باشد از حجت اول بجهة ضعفی که در حجت اول
بوده باشد چه مراد باحیا ادخال روح است در جسد و اماته اخراج آن از آن بدلیل آنکه تفصی که ... اراده یا بدل ... تقریر نبود و روایت مشهور آن
است که چون ابرهیم ع کسر اصنام فرمود نمرود چند گاه او را در زندان محبوس ساخت و بعد از آن او را بیرون آورد تا بسوزانند و قبل از القای او بآتش
ویرا گفت من ربک الذی تدعو الیه کیست خدای تو که مردم را با وی میخوانی و ایشان را از عبادة اصنام منع و زجر میکنی ابرهیم بجهة اثبات امر با کارد عالم
و ابطال معبود غیر او بکلام مذکور با او محاجه فرمود **فبهت الذی کفر** پس مبهوت گشت و حیران شد آنکه کافر بود یعنی نمرود و حجت منقطع
گشت و نتوانست که در مقابل کلام ابرهیم ع سخنی گوید **والله لا یهدی** و خدای راه ننماید بطریق حق **القوم الظالمین** گروه ستمکاران را
که بجهة امتناع از قبول هدایت ظلم بر نفسها خود کرده اند یا راه نجاة یا طریق جنت در روز قیامت با و ننماید و از صادق ع مرویست که چون نمرود ...

[illegible] بعدا اثبات حجه بر عدم الوهیت او بحجتی نامنه ایشان نمرود را گوید پیر ابراهیم دو چیز که ابراهیم شنید گفت فان الله یاتی بالشمس
من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر پس متحیر شد آن کافر و لال شد نمرود که ابراهیم اورا اقتراح کرد حضرت سبحانه از حال
انکه بحجه نضد شتابی بپیش نموده اند موجب فضیحت او کرده و بدانکه ان الله لا یهدی القوم الظالمین مقاومت بنیست ایزد واما نمود فهم بنام نمرود که
مراد بهدایت نمود دلالت باشد است مطلوب و عدم ارشاد است بان و این مستلزم ان نیست که سالک دران سلوک نماید به مطلوب برسد بلکه اعم ازان
است که مطلوب ببیند یا بنفسه بواسطه اختیار و ارشاد ممکنه مطلوب منیر شد بود و بود لا لبشیرا نکه مقاومت غیر ضرور نیست براکه اگر ضروری بود که
احتیاج به هادی نخواهد بود در اثبات صانع و غیره الست برهان ارشاد تقلید و حسن حجاج در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که نمرود بن کنعان اول کسی بود که
تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی خدائی کرد و معروف است که چهار کس پادشاهی تمام روی زمین کردند و شرق و غرب را در تحت تصرف خود در آوردند
دو مؤمن بودند که ان سلیمن بن داود و ذو القرنین بود و دو کافر که ان نمرود بود و بخت نصر و در اسباب آمده که گوید که در زمان نمرود مردمان از اقصای عالم می آمدند
و غله از او میخریدند و هر جماعتی که نزد او میامدند کفتی من کیستم ایشان گفتندی انت ربنا تو خداوندی ما ابراهیم چون با جمعی از ناحیه خود متوجه انصوب شد
تا گندم خرد چون نمرود ایشان را گفت من کیستم ایشان بنا بر عادت خود گفتند انت ربنا ابراهیم فرمود ربی الذی یحیی و یمیت نمرود هیچ گندم داد و
ابراهیم را هیچ از آن نداد پس ابراهیم برگشت بی گندم چون به شهر رسید بشر مانده بود که گندم خریده بودند بکار و شما نما اصلا اندیشه میکرد پس بجهت
دفع شماتت اعدا انبانها بر تلی ریک کرد که در حوالی آن شهر بود و حوالها یعنی بر داشت کرد و به سرای او رد و بعد کهدن کرد و فایده بود باستراحت
مشغول شد اهالی نا چون جوالها را باز کردند سر او را کشودند آرد یا گرد دیدند که ازان نیکوتر ممکن نبود پس نان پختند چون ابراهیم بخانه در آمد بوی
نان بمشام او رسید ازان متعجب شد چون چشم او بر نان افتاد گفتا این را از کجا آوردید گفتند ازان آرد که تو آوردهٔ دانست که ان از فضل حق سبحانه است
اعلی حضرت سبحانه ابراهیم را بدعوت نمرود فرستاد و گفت که نمرود را بگو که بمن ایمان آورد تا ملک و پادشاهی ترا بر قرار بگذارم و اگر نه ترا اخذ کنم
و تراهلاک کنم چون ابراهیم این تبلیغ را ادا فرمود نمرود گفت مگر ترا بغیر از من خدای دیگر هست که تو مرا با او دعوت میکنی ابراهیم گفت بلی ربی الذی
یحیی و یمیت نمرود بجهت تلبیس بر قوم خود گفت انا احیی و امیت پس یکی را که واجب القتل بود زنده بگذاشت و یکی را که مستحق قتل نبود بکشت و هما
وهم کردند که احیا و اماتت راست بود ابراهیم بجهت دفع شبهه تلبیس بدلیلی روشن تر انتقال فرمود و گفت خدای من آفتاب را از مشرق طالع میسازد تو
به مغرب بر آرد او و گویند سر ابراهیم نه انتقال بود از حجت اول باین بلکه غرض وی ان بود که بران ظاهر سازد که آنکه قادر باشد بر احیا و اماته باید که
بر اتیان آفتاب از مشرق و مغرب قادر باشد پس اگر تو در دعوی اماته و احیا صادقی آفتاب را از مغرب بیرون آورد نمرود از جواب عاجز شد فرو ماند و حجه بر وی
منقطع شد پس حق سبحانه دیگر باره ابراهیم را گفت نمرود را دعوت کن و او را وعده ده که اگر ایمان آرد پادشاهی او بر قرار بماند و اگر نه از سلطنت خود
محروم شود و به هلاکت ابدی رسد نمرود جواب داد که من جز خود را خدای دیگر نمیدانم ابراهیم سه بار این کلام را مراجعه فرمود و همان جواب شنید و بعد
ازان ابراهیم را گفت اگر خدای تو میتواند لشکری را بفرستد تا محاربه کنیم هر که غالب شد او خدا باشد چه عادت ملوک چنین است حق سبحانه با ابراهیم خطاب
کرد که وی را بگو تا سه روز لشکر جمع کند که من نیز در سه روز جمع لشکرم ابراهیم گفت بار خدایا تو عالمی از گفتار این مکار حق سبحانه فرمود او را با من گذار و در
نبرد من مکر که او ندارد چه خواهم کرد پس ابراهیم پیغام الهی بگذارد نمرود لشکر عظیم جمع کرد و با ابراهیم گفت لشکر من اینست که میبینی و از لشکر خدای تو اثری
نیست حق سبحانه جبرئیل را خطاب فرمود که از مخلوقات من کدام ضعیف تر اند جبرئیل گفت بار خدایا تو عالمتری که هیچ مخلوقی ضعیف تر از پشه نیست فرمود
از ایشان کدام نوع ضعیف تر اند گفت پشهای فلان دریا پس او سبحانه فرشته را که بر ایشان موکل بود حکم کرد که بکبار همه را از آنجا ازانسان متوجه
دیار نمرود شود و ان فرشته بکبار در وا زاد در چند انی پشه بیرون آمدند که آفتاب روی زمین را پوشانیدند نمرود چون دید که شعاع بر زمین افتاد
نمی باید گفت این امروز آفتاب بر زمین نمی تابد ابراهیم گفت خدای من لشکر خود را فرستاده اند که یکبار پشه بر ایشان ریختند و در ایشان افتادند
گوشت و پوست لشکریان و چهارپایان را بخوردند و بغیر از استخوان ایشان نماند و نمرود در ایشان میگریست و پشها اصلا تعرض با وی نمیرسانیدند
ابراهیم نمرود را گفت اکنون ایمان میاوری گفت مرو که چون معاینه عذاب پشه ظاهر شد نمرود کفر فرمود تا بنجیل تمام قصری برای او ساختند
که هیچ فرجه نداشت که پشه دران داخل تواند شد پس در اندرون آن رفت حق سبحانه پشه را الهام داد تا بفرجه که بمقدار نصف جثه پشه بود
داخل شود آن پشه چون در آن در آمد بصحرا زود رخارج فرجه بماند و بعضی باندرون قصر در آمد و بر لب برین نمرود نشست و از آنجا بکزید و بعد از
ان لب بر بینی او در آمده گرفت نمرود چون لبها بخود را بحاربه بحال متورم شد پس بسوراخ بینی او در آمده ماند درون دماغ او رسیده و در مغز سر او
راه گرفت و چون لشکر پشه مقرر بود مراجعه کردند نمرود ازان قصر بیرون آمد و ان نیم پشه مغز سر او را میخورد تا مقدار چهل تا هفتاد هزار
سال که مقدار پادشاهی او بود باین عذاب معذب بود و آخر مقرر کرد که هر روز که امرا و ارکان دولت او که سلام او آیند هر کدام چند مطرقه
بر فرق سر او زنند چون مدت مذکوره منقضی شد مرحبا از دست و تنها مانده سیکروهم عهد شدند که علی الصباح هر کدام که پیشتر سلام نمرود
بود و مطرقه داشته تمام بر فرق سر او زنند او را هلاک کند روز دیگر کسیکه پیشتر او بسلام او آمد مطرقه چنان بر سر او زد که دو شق شده بجستکی
از کله سر او پرواز کرد و متوجه هوا شد و نمرود در همان ساعت بجهنم پیوست و انکه حق سبحانه بعد از ایراد این قصه قصه دیگر بیان میکند برای حجه
احیا بقوله **اَوْ کَالَّذِی** و این سخن معطوف است بر اول ما بعد تقدیر اینست که او را دیدی مثل الذی پس حذف شد بجهت دلالت الم تر بران و تخصیص

بحرف تشبیه بجهة آنستکه منکر احیا بسیار است و جاهل بکیفیت آن اکثر از حد احصا بخلاف مدعی ربوبیت و معنی آنستکه یا ندیدی مثل آنکس را که او
مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دهی و گویند کاف زیاده است و تقدیر اینست که الم تر الی الذی حاج او الذی مر و گویند این عطفست محمول بر معنی که انه
قیل الم تر کالذی حاج او کالذی مر و نزد بعضی این کلام ابراهیم است که ذکر آن کرده بجهة جواب معارضه نمرود و تقدیر اینکه ان کنت تحیی فاحی کاحیاء
الله الذی مر و مراد بانکس عزیر بن شرخیا است یا خضر یا کافر بعث و مؤید اخیر سیاق نظم این کلام است با نمرود و مراد بقریه بیت المقدس است در حینیکه بخت
نصر آنرا خراب کرده بود یا قریه بود در حوالی بیت المقدس و گویند مراد قریه طالوتست که مذکور شد و غیر این نیز گفته اند و اشتقاق قریه از قریست یعنی جمع
اجتماع مردم است وَهِيَ خَاوِيَةٌ و آن خالیست از مردم یعنی ویرانست که افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود
و پس از آن دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست و آن شهر آنستکه گذرنده برین ده خراب عزیر بود که توریة حفظ داشت و از کبار احبار بود از وهب منبه
روایتست و از امام جعفر مأثور است که این شخص ارمیا بود که حضرت حق سبحانه او را پیغمبری داد بر جماعتی و او را گفت ای ارمیا پیش از آنکه ترا آفریدم نبوة را بتو کرامت کرده
بودم و ترا برای امر عظیم اختیار کردم پس او را نزد پادشاه بنی اسرائیل فرستاد تا نزد آن پادشاه او را تربیت نماید و تقویت او کند تا اجرای احکام الهی نماید و چون
مدتی برین بر آمد بنی اسرائیل مرتکب معاصی شد تحلیل حرام و تحریم حلال کردند حضرت سبحانه بارمیا وحی کرد که ایشانرا نهی کن و تعداد نعمتهای من نما بر ایشان و
ایشانرا بگو که اگر انقیاد اوامر و نواهی نکنند جباری را بر ایشان مسلط گردانم تا ایشانرا مستاصل گرداند ارمیا میان قوم آمد خطبه بخواند و پیغام الهی را
بر ایشان رسانید از بس امتناع نمودند و در طغیان و عصیان افزودند حق تعالی بارمیا خطاب کرد که ای ارمیا من بنی اسرائیل را بدست آفت هلاک خواهم ساخت
و آن آفت اهل بابل بود ارمیا بجهة این بگریست و تضرع بسیار کرد خطاب آمد که ای ارمیا دل قوی دار که تا تو دعا نکنی بر بنی اسرائیل من عذاب بر ایشان نازل
نسازم پس بعد از سه سال ازین صورت که ایشان بنهایت تمرد و طغیان رسیدند بخت نصر با ششصد هزار سوار آهنگ بیت المقدس کرد خبر بپادشاه بنی
اسرائیل رسید با ارمیا گفت درین باب چه میگوئی گفت اندیشه مخور از آن مدت که حق تعالی وعده کرده که تا بر بنی اسرائیل دعا نکنم ایشانرا هلاک نکند چون
لشکر بخت نصر نزدیک ناحیه ایشان رسیدند حق تعالی فرشته را فرستاد بارمیا بر صورت مردی و گفت یا نبی الله از راه دور آمده ام تا از تو مسئله بپرسم
گفت چه میخواهی سوال کن گفت چه گوئی در حق جماعتیکه پرورده نعمت شخصی باشند و ایشان کفران منعم خود کنند و بشکرگذاری و اشتغال ننمایند و بسوء
ادب او را آزار نمایند و اصلا فرمان او نبرند هر چند او نعمت و احسان بر ایشان زیاده کند ایشان کفران و ناسپاسی را بیشتر کنند ارمیا گفت بیرون آن منعم را بگو که نعمت
را از ایشان مگیر و با ایشان بساز تا خدا ایشانرا هدایت کند آن فرشته برفت بعد از چند روز دیگر باز آمد و گفت یا نبی الله منعم هر چند بر ایشان انعام و احسان
بیشتر میکند ایشان در کفران و جحود بیشتر می افزایند اکنون سزای ایشان چه باشد گفت ایشان مستحق هلاک اند و اسیفضا اند گفت با من موافقت کن تا از
خدا درخواهیم که ایشانرا هلاک کند و درین وقت بخت نصر بکنار بیت المقدس رسیده بود بالشکری بسیار و بیحصر پس ارمیا در جواب گفت که این نوبت نیز توقف کن
شاید که ازین نادم شده منقاد منعم خود شوند و وظیفه شکرگذاری او را بتقدیم رسانند و برفت بعد از چند روز دیگر باز آمد و گفت نعمت بر ایشان زیاده
شد و طغیان و کفران ایشان بحد بی نهایت گشت بوعده دعای خود وفا کن ارمیا گفت ای خدا اگر اینمرد درین دعا صادقست و ایشان مستحق هلاک اند
دمار از ایشان بر آور و اگر بخلاف اینست ایشانرا محفوظ دار چون ارمیا این بگفت آتشی از آسمان نازل شد و موضع قربان از بیت المقدس بسوخت و زمین
فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفت یا رب خدایا مرا وعده داده بودی که بی دعای من اینها را هلاک نکنم همان فرشته نزد وی آمد
گفت خدایت سلام میرساند و میگوید تا تو دعا نکردی من عذاب نفرستادم ارمیا دانست که آن مرد فرشته بوده و حضرت بر سبیل امتحان بصورت
آدمی نزد او فرستاده و دعا از وی صادر شده و آن اخلاق ذمیمه در بنی اسرائیل بوده که دعای وی مستجاب شده پس بیت المقدس را گذاشته از آن ناحیه فرار
نمود و بخت نصر با عساکر خود بآنجا آمد و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسم ساخت ثلثی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد تا شام
در دست ایشان باشد پس کودکان که اساری انبیا آوردند و آنها در عدد صد هزار بودند و ایشانرا در میان امرا و سلاطین قسمت کردند هر امیری و سلطانی
را چهار رسید و بعد از آن هر یک از لشکریانرا امر کرد تا سپری از خاک بر کردند و در بیت المقدس انداختند و از آنجا کوهی عظیم از خاک پیدا شد و چون
برگشتند و ببابل مراجعت نموده بیت المقدس را خالی بگذاشتند ارمیا بر دراز گوشی نشسته روی ببیت المقدس نهاد و پاره انگور در سله کرد و پاره انجیر
همراه داشت چون خرابی بیت المقدس را بدید و کشتگان را مشاهده کرد از روی تعجب قَالَ گفت أَنَّىٰ يُحْيِي چگونه و بر چه وجه زنده گرداند
هَٰذِهِ اللَّهُ این ده را خدا یعنی چگونه اهل آنرا زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردن اهل آن این اعترافست بقصور از معرفة طریق احیا و استعظام
قدرت محیی و استبعاد مشاهده آن از قبیل قول ابراهیم که رب ارنی کیف تحیی الموتی و نزد کسانیکه قایل اینکلمه کافر بعث بوده چنانکه گذشت مراد استبعاد وی
باشد از احیا و گویند احیا مستعار است از برای تعمیر و موت از برای خرابی و این از قبیل و اسئل القریة از قبیل حذف مضاف و معنی اینکه چگونه حق تعالی این ده را
آبادان گرداند پس از خرابی آن و أَنَّىٰ در موضع نصب است بر ظرفیة بمعنی متی یا بر حال بمعنی کیف بر هر تقدیر چون اینکلمه را گفت فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید
او را حق تعالی مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز مرد یعنی تا مدت صد سال او و خر او همچنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ پس از آن زنده کرد او را و خر او را به
همان صورت و شکل که بود و در روایتی از وهب که بعد از گفتار أنی یحیی هذه الله خر خود را بجای خود ببست و چیزیکه داشت آنجا بنهاد خواب بروی غلبه
کرد حضرت سبحانه در خواب جان او بستد پس آنجا صد سال مرده افتاده بود و حضرت حق او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او را از سباع نگاه داشت
چون هفتاد سال بر آمد حق تعالی پادشاهی از پادشاهان فارس را امر کرد تا بیت المقدس را آبادان سازد وی هزار قهرمان ابر گماشت با هر قهرمانی سیصد هزار
مرد کارکن تعیین فرمود تا بنا بساختند و ببنای بیت المقدس و شهرها و دهها مشغول شدند و حق تعالی بخت نصر را ببلیه هلاک کرد و بقایای بنی اسرائیل نیز معاونه



[illegible] بیت المقدس ... صد سال آنرا ... بوده و چون صد سال از بخت نصر
بیت المقدس و ... ساخته بود ... و گفته اند که عزیر بن شرخیا بود و دانیال ... الله ... بود
است و آنحضرت کاظم منقولست که فرمود و قوله تعالی انی یحیی هذه الله بعد موتها ... شام ... ایشان ... و بر خی از ...
این دهها ملاقات کردیم کو ... بیم و ... از ایشان ... اثر بن هم مومنست ... شما ... کار ...
روید که ... شکوه ... و ... هر سال یکبار ... با ... مشکل شد ... باشد ... پس
آنحضرت فرمود که من ... ایشان با ... رفتم ... افزون ... اند که ... چشمهای ... فرود آمده بود و بعضا
ابروی ... دابر ... بنظر بسته ... از ... منبر ... در ... بستن چشم ... آنحضرت ... نوری ... با ... ان باسمان ...
با وگفت که ای ... با ... و ... بلی ... **اَوَلَمْ تُؤْمِن** ... منکم ... کفتیها ... از ... خویشه
فرمود بلی کفتنا من ... انهم ... ایشان کفت ... من ... ایشان ... کفتنا ...
... ایشان ... تعالی ... را ... فرمود ... ما ... کفتندا و شما مکونیم
کرده ... بهشت ... اکنون ... که ... باشد ... شما میکوئید ... بهشت ... هیچ ... نباشد الا
... فرمود مثال ان در دنیا ... با ... امداد ... و چون ... فالک
... بهشت کفت ... کفتیم که اهل بهشت طعام و شراب بهشت
... میخورند و چیزی ... طعام و شراب ... کرده ... در راه ... مثال ... در دنیا ... مثال ان کتاب خداست چندانکه
خوانند ... انواع ... علم ... میکویند ... و تفسیر و تأویل ... و کلام و حدود و احکام حلال و حرام ...
ان ... کفت ... دیگر ... کفت که ما و شما میکوئیم که اهل بهشت در بهشت طعام خورند و ... بول و غایط نباشد مثال ان در دنیا
... آنحضرت فرمود که مثال ان جنین است اندر شکم مادر ... و ... بول و غایط نبود کفت ... بکو که کلید بهشت
... فرمود ... بلکه ... لا اله الا الله ... کفتن ... راست کفتی
... مسئله ... که ... بکو ... وصواب ... کفت ... کرده کفت ... از ان
توام که ... سال ... و ... سال بود ... اصد سال کفت ایشان ... عزیر بودند که
توام بودند ... سال ... عزیر ... بیت المقدس ... و ... وبروایتی
... بود ... موضع ... ان ... بود ... انجیر و انکور ... ودو ... کرفت و انجیر
چند ... در سله نهاد و انکور را ... بسامت ... در ... بعد ... که داشت ... تکیه ...
کرده ... ان ده ... کفتا ... انّی یحیی هذه الله بعد موتها ...
قبض روح او کرد و خر او را ... صد سال ... از نظر ... چون هفتاد سال از موت او برآمده بخت
نصر ... بیت المقدس ... سال ... عمارة ... بود ...
و بعد از انقضاء مدت صد سال از موت عزیر او را زنده کرد ... هنکام ... زنده ...
... **قَالَ** ... **كَمْ لَبِثْتَ** ... **قَالَ** ... **لَبِثْتُ**
يَوْمًا ... **أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** بلکه پاره از روز ...
... **قَالَ** ... **بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ** صد سال ...
این صد سال ... **فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ**
... طعام خود ... در سله نهاده بودی **وَشَرَابِكَ** ... **لَمْ يَتَسَنَّهْ** ...
ان طعام ... و ... قراءة ... اصل ...
تا ... ها ... ان ... مسنون ...
البادی ... طعام و شراب ... **وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ** ...
مانده ... **وَلِنَجْعَلَكَ** لام ... لنجعلك ... ذکر ...
مرکوب ... صد سال زنده کردیم ... **آيَةً** نشانه ... **لِّلنَّاسِ** ... **وَانظُرْ**
إِلَى الْعِظَامِ ... **كَيْفَ نُنشِزُهَا** ...
... **ثُمَّ نَكْسُوهَا** ... **لَحْمًا** ...
... اجزاء متفرقه جمع شود ... فی الحال ...
زدن کرفت **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ** ...

الله فی احیاء الموتی یعنی چون ظاهر شد عزیر را نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان بطریق معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا یقینا
چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بنا بر قراءت کسائی اَعْلَمْ میخوانند که امر است و نعلم یعنی گفت خدا بدان بیقین ان الله انکه حق تعالی علی کل شیء
بر همه چیزها از احیا و اماته و غیر آن قدیر توانا است پس عزیر بر درازگوش خود نشسته و آن طعام و شراب بر گرفته بماده آمد و با برادر پنجاه ساله
دیگر مانده در بکر و زنده بخدا خود رفتند القصه پیر راهب چون اینکلام را از کاظم ع استماع کرد گفت بگو و راست است و من گواهی میدهم که خدا یکی
است محمد رسول او است بجوی و جاعتی که پای منبر حاضر بودند ایمان آوردند و نزد بعضی دیگر آنست که دراز گوش او در مدت مرده بود و حق تعالی
بی علف او را زنده نگاه میداشت تا این آیت نشانه باشد مردمان بر قدرت غالبه او و بنا بر این مراد بعظام عظام موی بعضی بوده است که انجا زنده مبتدند تا عزیر
بیان شود تبصیر او بیشتر گردد و قول اصح آنست که مراد استخوان حمار است و این قصه غاعد در ایه دلیلست بر صحت رجعت و فساد قول کسیکه مستبعد
است که هرگاه حق سبحانه تعالی طعام و شراب سریع التغیر را مدت صد سال از تغیر نگاه داشته باشد چرا نشاید که صاحب الزمان صلوات الله علیه بر خلاف عادت
عمر ابنای وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و بی قوه نگردد بجهت مصلحتی وقت پس منکران منکر قدرت او سبحانه باشد در امور ممکنه و این عین کفر است و بنا بر
قول قتاده و ضحاک که حق تعالی دراز گوش عزیر را بالین سر او بیه صد سال زنده نگه داشت بی علف و کاه چرا ممکن نبود که شخصی را که سبب هدایت بندگان او باشد
و در مدت خلاف عادت زنده نگهدارد و بی طعام باو رساند چه این بامکان اقرب است پس جحود آن محض عصبیت و جاهلیت باشد نعوذ بالله من اهل العناد و اصحاب
الجحود و الانکار و مرویست که ابن عباس فرموده که چون عزیر بدیه باز خود آمد دیوارها و خانهای او را برخلاف عادت دید پس بتدریج بسرای خود آمد و در نزد وی کنیزی
بود که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده بود و مقعد و اعمی شده او را از داد و گفت کیست که در زمین ندی جواب داد
این سرای عزیر است گفت ای دیگر بست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را میشناسی که صد سال است تا عزیر مفقود شده کسی نام او نمیبرد گفت من عزیرم عجب زده
گفت سبحان الله صد سال است که عزیر مفقودست و کسی از و خبر ندارد عزیر گفت همچنین است حق سبحانه مرا صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده کرده کنیز گفت
علامتی در این باب بمن نما تا صدق قول تو بر من واضح شود عزیر گفت مستجاب الدعوه بود و اصحاب امراض و بلوی را دعا کردی و حق تعالی شفا ارزانی فرمودی
اگر تو عزیری دعا کن تا حق تعالی چشم مرا روشن سازد تا ترا ببینم چه من صفات و هیئت عزیر را نیکو میشناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم او روشن شد
و دستش را گرفت و گفت قومی باذن الله برخیز بفرمان حق تعالی پا بر دست شد و بر خواست و رفتن آغاز کرد پس کنیز در وی نگریست گفت گواهی میدهم که تو عزیری
پس کنیز بخواست و با محافل بنی اسرائیل آمد و در آن محفل پسر عزیر مانده بود صد و هیجده ساله شده بود پیر و ضعیفه گشته گفت ای قوم مژده باد شما را که
عزیر بیار آمده گفتند برو و سخن محال مگو که عزیر صد سال است که مفقودست عجوزه گفت فلانه کنیز اویم بدعای او حق سبحانه مرا شفا داده و میگوید حق تعالی
مدت صد سال مرا میرانید اکنون مرا زنده ساخته گردنان برخواستند و بدیدن عزیر آمدند پسرش گفت عزیر را خالی بود در میان هر دو کتف چون ستاره
درخشان آن را بمن نما وی جامه بر داشت آن خال پیدا شد و آن خال بدید آمد قوم گفتند در حینیکه بخت نصر تورات را بسوخت هیچ نسخه ازان نماند
حق سبحانه فرشته را فرستاد با اناء آب بعزیر گفت ازین بخور چون بخورد تورات بر حفظ او شد و او سبحانه آنرا معجزه او کرد امید و بر ایشان بپیغمبری
فرستاد و او بیامد و دعوی پیغمبری کرد و از و معجزه خواستند وی گفت معجزه من آنست که همه تورات بر حفظ منست و از ظهر قلب میخوانم مردی گفت پدر مرا عنست
و پدر مرا وصیت کرده که در فلان جا خمره در زیر خاک کرده ام و نسخه از تورات در آنجا برداشته ببینید اگر آنچه میخواند موافق است عزیر خواهد بود آنرا برداشتند
و تطابق کردند با آنچه عزیر میخواند موافق افتاد و یک حرف کم و زیاد نگشت پس با او ایمان آوردند و چون هیچکس قبل از عزیر و بعد از وی تورات حفظ نداشت بجهت
نعم دانان زبیجهت یهود آن شبهه کرده گفتند که پسر خدا است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و گویند که او تورات از ظهر قلب املا کرد و بنی اسرائیل نوشتند
چه بخت نصر همه کتب تورات را سوخته بود و هیچ از آن باقی نگذاشته و در روایت آمده که چون عزیر بمیان قوم خود آمد اولاد او همه پیر شده بودند و وی جوان
بود و وقایع و اخبار صد ساله با ایشان خود میگفت و وی را ازان متحیر میشدند و از امیر المؤمنین ع منقولست که وقتیکه عزیر از خانه خود بیرون رفت پنجاه ساله
بود و زن او حامله و چون حق تعالی اماته او فرمود و بعد از آن احیای او کرد و با اهل خود مراجعت کرد پسر او صد ساله بود و خودش پنجاه ساله بود و ذلک
من آیات الله حیث قال و لنجعلک آیة للناس از وهب منبه مرویست که در بهشت هیچ کلب و حمار نباشد مگر کلب اصحاب کهف و حمار عزیر و بعد از ذکر احیاء عزیر
بعد از صد سال بیان اراده احیای موتی میکند با براهیم ع و میفرماید که و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم ع رب ارنی ای پروردگار من
بنما مرا بقدرت کامله خود کیف تحیی الموتی چگونه زنده گردانی مردگان را سوال برای مشاهده کیفیت احیا فرمود نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بوده و
گویند چون نمرود گفت انا احیی و امیت ابراهیم در جواب او گفت احیای موتی حق تعالی برد روحست در بدن نمرود گفت تو آنرا معاینه دیده ابراهیم چون نتوانست که
بگوید بلی بغیر بر دیگر انتقال نمود و بعد از آن از حق تعالی سوال کرد تا دل او مطمئن شود بر جواب آن از عبد الله عباس و سعید بن جبیر و سدی روایتست که سبب
این سوال آن بود که حق سبحانه چون خواست که ابراهیم را خلیل خود گیرد ملک الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نبود چون باز آمد
مردی در سرای خود دید و چون آنحضرت مردی غیور بود آهنگ وی کرد و گفت چرا بخانه من آمده گفت من ملک الموتم گفت ترا خدا بدین سرای فرستاده است ابراهیم
دانست که ملک الموت است گفت ای ملک الموت برای چه آمده گفت ترا بخلت بشارت دهم و ترا آگاه سازم که حق سبحانه ترا دوست خود خواهد کرد گفت آیت آن
چه خواهد بود جواب داد وقتیکه تو دعا کنی و حق تعالی بدعای تو مرده را زنده کند ابراهیم مدتی صبر کرد و آنگاه خواست که بداند که وعده وعد رسیده است
تا آنکه گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال گفت خدای تعالی اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده باینکه من مرده را زنده میکنم و قادرم بر احیا باعاده
ترکیب و حیوه حق سبحانه تا آنکه عالم بود که ابراهیم اعرف مردم است بایمان در احیا اما در مقابل سوال و اینکلام گفت تا بجواب و استماع عرض او را



معلوم کند جواب او این بود که **قَالَ بَلَى** گفت ایمان آورده‌ام و بکمال قدرت تو گرویده‌ام **وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي** ولیکن
تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آنکه و بیند همزه استفهام برای تقریر و ایجاب است یعنی تو ایمان نیاورده و ایمان آورده‌ام و بامرده
کفته بود که ربی الذی یحیی و یمیت ابرهیم فرمود که چنین است اما میخواهم که بمعاینه آن دل من مطمئن گردد و معاینه حیات مجهول است لا لعجز من
زیاده شود و در تفسیر امام مکی مذکور است که اطمینان مستحصل است از وجود خلق که یعنی با یکبار کن موجود کرد و یا بتدریج تا سبب ایجاد
فرمود و جمیع اشیا در ابتدا بوجود آورده و نطفه را بواسطه تعلق موجود ساخته و چون ابرهیم ع تنوع وجود و خلق دیده بود دانسته که
احیای خلق بعد از موت و جود دیگر است آن نیز امکان تنوع دارد در خواست نمود که احیا بکدام نوع ممکن تا چون مرا علم بدان حاصل اید دل من از آن
دانش آرامش پذیرد آورده‌اند که ابلیس لعین در پای ابرهیم گذشت نظر شریف بر مردار افتاد که بعضی از آن در آب بود و بعضی بر بیابان مرغان هوا و جانوران
دریا و ددان صحرا هر یک پاره از آن میربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم تمییز کوته نظران سبکسار را که از این طبع در فریب میتوان داد که اجزای
متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد و بخاطر او که فرستاد بخلیل که یکبار فلان در دریا شو که دشمن
من دام مکری گسترده است شیر شیرزنه روزی بدست آورده میخواهد که جمعی را بعنید بر پشانی دارد خلیل بیامد و ابلیس متحیر را بشبهه خود را القا کرد
ابرهیم ع فرمود چه محل تحیر است همانکس که این اجزای منفرقه را از کتم عدم بفضا وجود آورده قادر است که دیگر باره از آن و بر تفرقه بساحت جمعیت رساند
پس بیان سوال کشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاعن را منع ملزم کرد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از فساده و ضیعات در تفسیر
روایتست که آن مرده از دو آب بود و این بد کشته نه ماهی بود آنچه در آب بود خوانات دریا میخوردند و آنچه در خشکی بود جوانات صحرا میخوردند
ابرهیم گفت بار خدایا میدانم که تو قادری که اینرا از شکم جانوران برآورده جمع کنی و زنده نمایی ولیکن میخواهم تا معاینه ببینم آنچه بدلیل عقلی و نقلی
میدانم و علم الیقین بعین الیقین مؤکد کرد **قَالَ** گفت خدای تعالی که اگر مشاهده و معاینه این حال آرزو داری **فَخُذْ** پس فراگیر **أَرْبَعَةً**
مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان و آنها کبوتر و خروس و زاغ و طاوس بودند و بعضی بجای کبوتر کرکس گفته‌اند و قول اول از ابن عبد الله مسعود است و
این تمامست یا آنکه احیای نفس مجبول است بامانه حب شهوات و زخارف که صفت طاوس است و صولت که خروس بان مشهور است و حسن نفس و بعد
امل که غراب بآن متصف و ترفع و مسارعت بهوا که کبوتر بان موسوم است و تفضیل این در اخر این بمنزله خواهد یافت و مخصص طیور شبهه است
که از بیت با انسان واجمع مرحواس خواهد اوطر مقصد رست که مسمی با رشد و با جمع است چون صحبت تا اصل حق سبحانه فرمود که این چهار مرغ را
بگیر **فَصُرْهُنَّ** پس میل ده و ضم کن ایشانرا **إِلَيْكَ** بسوی خود یعنی هر یکی را بدست گیر و در صورت و اشکال آنها نیکو تامل کن و در تو بنیه هر یک نظر نیک
باز بین تا بعد از زنده شدن ایشان بر تو مشتبه نکردد و با مجموع ایشان اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر بیامیز بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان
وا بدست خود نگاه دار **ثُمَّ اجْعَلْ** پس آنکه وضع کن **عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ** بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر و نوانی نهاد چه تعمیم این احزاب
جمیع جبال متعذر است و الی از جبل برادر تمام و اراده خاص است مخلص سخن آنستکه بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی نهاد **مِّنْهُنَّ** از مرغان بهم
شده با هم آمیخته **جُزْءًا** پاره **ثُمَّ ادْعُهُنَّ** پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدا اجابت نموده **يَأْتِينَكَ** بیایند بسوی تو
سَعْيًا شتافتن در آمدن یا پرواز میتوانند بود که نصب سعیا بر حالت باشد یعنی ساعیات یعنی در حالتیکه شتابندگان باشند در آمدن **وَاعْلَمْ**
و بدان از روی یقین نزد دیدن این حال **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای تعالی **عَزِيزٌ** غالبست و عاجز نیست از آنچه اراده کند **حَكِيمٌ** محکم کار است در هر چه
میکند اهل قصص ابرهیم ع مرغان را ذبح کرد و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعضاء و عظام و قوائم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخت و تفسیر اندو در
هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافت و بعضی ساخته بر چهار یا هفت یا ده تا هفده و بر سر کوه نهاد و سرهای ایشانرا بدست گرفته او از داد که ایکبو
وای طاوس وای خروس وای زاغ بیا باید بجانب سرها بخود پس بفرمان خدا اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست
شده و بر زمین رویان کرفتند آورده‌اند که ابرهیم بجهه امتحان سر مرغی بجز مرغ خود نزدیک مینهاد نرا و دور میشد و چون بر بدن خود شاد نهاد ملتئم شد
و آغاز دویدن کرد و حکمت در دو دیدن آن بود که تا این صورت ابلغ باشد در تحقق و دورتر از شبهه توهم ان مناسب که مرغ پرنده نه آن مرغانند یا
بجای امیر سید که شاید پاهای ایشان درست نشده تا ستند و دیگر ادراک با صره مرکب مرغ از دور بی بد بیشتر ادراک است در حال پرواز
پس بعد نهایتی بر پای ابرهیم میدوید ند و از اجا پرواز نموده سرها بخود که در دست او بود متصل میشدند در انوار آورده که هر که خواهد که
نفس خود را احیا ابدی زنده گردانید باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند
ایشان و مد داعی شرع و عقل بخوانید تا بطریق مطاوعت شتابان آیند و محققان گفته‌اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر را که پیوسته با مردم
مستانست مکثر و دوستی الف و خروس را که شهوت مایل بشهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آور
و صفت حرص را از اسکندر و طاوس را که مجمع زینت است بر او روی بنهده تا از آرایش دنیا فرو بندد که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح کند حیات
ابدی زند که مرده نیابد و کویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی بدید آمده و ذبح آنها تیغ مخالفت لازم است و اصول آن کبر که نتیجه آتشست
دو بیم داعیه شهوت که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیره که امساک که صفت خاکست آورده‌اند که در دور کار سلیمان علی نبینا و علیه
السلام مردی بلبلی خرید او را در قفص کرده تربیت او اشتغال مینمود و باب علف او و ایر در پیش مینهاد تا با او روی مستانس شود روزی مرغی بیامد از ما
حشیا و بر قفص او نشست چیزی در قفص او فرو گفت آن مرغ دیگر بانک نکرد صاحب قفص را بر داشت و نزد سلیمان آورد و حال آن مرغ معروض داشت

ثم یحییهن و یمیتهن [illegible]

ان الغرض ارشاد الحیاة الابدیة [illegible]

احیاء

[illegible]

ملیلرد

انقفص بر ما شدخا تمیز غزا کفتم چرا با اتّ منیکوی کفت یا نبی الله من مرغی بودم که هرکز دانه صیاد ندیده روزی صیادی برکذرکاه من دامی افکند و دانه چند در آن دام افشاند من چشم حرص باز کردم و دانه را دیدم هر چند دیده بصیرت مرا منع میکرد چشم حرص مرا از آن منع نمی شد و اخر بطمع و حرص هوود متقاد من بدانه نارسیده در دام افتادم و پایم بسته ان دام شد صیاد مرا بکرفت و از حقیقت بیچاره کرد و این مرغ را بخرید و در زندان قفص محبوس ساخت من از سر درد نالهٔ جانسوز میکردم و او از غفلت سماع میکرد مرغی بیامد و گفت ای بیچاره چند ناله کنی سبب حبس تو این ناله است من عهد کردم تا در این زندان باشم ناله نکنم سلیمان بخندید و انمرد را کفت که این مرغ میکوید که من عهد کرده ام تا در این زندان باشم ناله نکنم مرد در قفص بکشاد و این مرغ نا رها کرد و کفت من او را برای دل کشای او داشتم چون او ان نخواهد کرد او را بکار بر هر تیر نعم تو بدام امد تا بیمرغ مثل دست کرد بدام حرص و آز کرفتار شده و اسیکه در قفص او از میکرد و صاحب و با از خرسند بود و تربیت او میکرد و چون ترک او از کرد او را بیند اخت مثل دست چرا مرغ خوش الحان او بی و این بدن قفص دست ترا در زندان بدن کرده برای ناله و زاری اکر تو در این قفص ناله نکنی ترا نیز دلی و هیچ قدر نیاسد که قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ و بدانکه حق سبحانه چون در این آیات ذکر توحید فرمود و بیان بینات و معجزات الهی صدقا نبیا نبعدا زان حث بندکان فرمود بر معاونت بر جهاد با اهل عناد که منکر توحید و رسالت فرمود که **مَثَلُ الَّذِينَ** مثل نفقه کردن کسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** صرف میکنند مالها بخود را **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا بر غازیان و مجاهدان و یا در همه ابواب البر که راه خدا است و این قول اکثر است و منقول از ابی عبد الله ع و بر هر تقدیر در تقدیر مثل یا بذر حبه یعنی مضاف باشد و مثل الذین بر اصل معنی خود بدون تقدیر مضاف که انه مثل انفاق الذین کرمترجم شد و معنی اینکه مثل کسانی که در راه خدا انفاق میکنند مثل افکننده دانه است در زمین طیب اندانه **أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ** برویاند هفت خوشه را باین نوع که هفت شعبه از اصل منشعب کردد و بر هر شعبه خوشه بود **فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ** در هر خوشه از ان **مِائَةُ حَبَّةٍ** صد دانه که یکی را هفتصد حاصل امده باشد اسناد انبات بحبه یجهة انستکه حبه از اسباب است فاتند اسناد انبات بالارض و ماء و مسبب فی الحقیقة حق سبحانه است و این تمثیلست مقتضی وقوع نیست مانند مثل شی با انیاب اغوال و رؤس شیاطین و مع ذلک کا هست که این صورة در ذره و دخن واقع میشود و در حنطه نیز در زمین قله خیز **وَاللَّهُ يُضَاعِفُ** و خدا زیاده میکرداند اینمضاعفه که هفتصد است بمضاعفه زیاد **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر که خواهد از منفقان بفضل خود بر حسب حال منفق از اخلاص و تعب و بجهة اینست تفاوت اعمال در مقادیر ثواب **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدا سبحانه بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد و تنک نمیشود بر وی ایجه تفضل میماید **عَلِيمٌ** دانا است بنیات منفقان و قدر انفاق ایشان غرض از این مثل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر میکنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق و اشتغال نمایند و نعم ما قیل نکته بشارة بجود میشد دانه یکی هفتصد میدهد دانه با نیازی شیطان مکار تا ریکی هفتصد ز دینار و بدانکه حق تعالی زا به من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده وعده داده و در این یکی را هفتصد و بیشتر و در قرض با اضعاف مضاعفه و از عطیات منقولست که در دنیا یکی را ده و هفتصد عوض دهد و در اخرت یکی را دو هزار و در خبر امده که روزی امیر المؤمنین ع در حجرهٔ فاطمه ع رفت و او را یافت که حسن و حسین ع را میخوا باید و ایشان از کرسنکی نمیخوابیدند و فاطمه ع فرمود که یا ابن عم رسول الله اینها بجهة کرسنکی نمیخسبند چه سه روز است که طعام نخورده اند امیر المؤمنین ع از خانه بیرون امد و نزد عبد الرحمن عوف رفته کفت یکدینار بمن قرض ده وی در خانه رفت و کیسه بیرون اورد که صد دینار سرخ در وی بود و کفت اینرا بر سم هبه یا تصدق قبول فرما بدون عوض امیر المؤمنین ع فرمود که والله هرکز نستانم و قبول نکنم کفت چرا فرمود برای انکه از رسول ص شنیدم که فرمود که الید العلیا خیر من الید السفلی دست بر بن بهتر است از دست زیرین مراد انستکه دست کیرنده بهتر بود و من نمیخواهم که کسی را بر من دستی باشد و لکن یکدینار بمن قرض بده و انیخی را از من بشنو که رسول ص فرمود که الصدقة بعشرة اضعاف و القرض بثمانیة عشر ضعفا صدقه یکی را ده بود و قرض یکی را هیجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از انجا بیرون اورد و بسبیل قرض با امیر المؤمنین ع داد انحضرت از او بستد تا از برای اولاد امجاد چیزی بخرد مقداد اسود را دید که جالس علی قارعة الطریق نشسته بر سر راه کفت یا مقداد در این وقت که هوا در غایت حرارت است چرا از خانه بیرون امده و بچنین جای نشسته کفت بجهة ضرورت یا امیر المؤمنین حضرت فرمود چرا شد کفت چهار روز است که طعامی بحلق نیافته ام و تو چهار روز مقداد را از است و برفت و در دنیا محتاج خود صرف کرد و امیر المؤمنین ع بمسجد پیغمبر ص امد حق تعالی این ایه در شان علی البیان او نازل ساخت که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی با انکه خود در نهایت احتیاج و فقر و فاقه اند غیر خود را بر خود اختیار میکنند و بر ایشان تصدق میکنند چون رسول ص از نماز شام فارغ شد فرمود یا علی امشب بخانه تو میایم انحضرت شرم داشت که بیند در خانه ما چیزی نیست فرمود که عزازة و کرامة امدن تو بخانه ما موجب ارجمندی و بزرکواری ماست پس برخواست و بخانه امد و فاطمه ع کفت که ای بضعه جلیله مصطفی حضرت رسالت ص امشب بخانه ما امد و در خانه هیچ چیز نیست حضرت در این سخن بودند که حضرت رسالت ص در امد و بنشست فاطمه ع برخواست و در خانه رفت و دو رکعت نماز بکذارد در رکعت اول فاتحه و الم السجده بخواند و در رکعت دویم فاتحه و سورهٔ انعام چون سلام باز داد روی بر زمین نهاد و کفت بار خدایا بحق محمد و ال محمد که از برای ما خوانی طعام بفرست از اسمان و لکرده در شکر کذاری تو بیفزاییم چون سر از زمین برداشت دید طعام تمام او رسید نکاه کرد جفنه دید پر از ثرید و علیها عراق من لحم بر سر ان ثرید کوشت بود استخوان از ان جدا کرده و دستاری بر سر ان افکنده که مانند ان ندیده بود پس از خانه بیرون امد و ان را نزد رسول اورد تا انحضرت دست بشست و امیر المؤمنین ع در رو میکریست که او چه خواهد کرد انکاه در انخانه امد ان جفنه را بیرون اورد و نزد رسول ص بر زمین نهاد و انحضرت و امیر المؤمنین و حسن و حسین ع بطعام خوردن مشغول شدند سائلی بدر حجره امد و کفت

یا رسول الله





یا امه بکیت رسول الله این طعام که میبینی بیت عدی بن هند که مدتی بیش کمنر بعد حضرت امیر المؤمنین سفته داد که افیضوا ازان طعام بخوردند
رسول فرمود ایعلی این طعام بوی مده که ابلیس است خبر یافته که حقتعالی برای شما طعام بهشت فرستاده که موعود است که شما را بهما شود در طعام
بهشت وا بین برمیر است نعبدا ازان فرمود که حقتعالی طعام بهشت را بهیچکس نفرستاده مگر برای شما و برای عیسی که انخواهد بود و از دریغ مکلل
عیدی با فوت و زمرد چهل کز طول آن بود و از اجها دو با بدبود بر انجا پنج نان بود و بر که هر آن نان که بود پوست باز کرده و برنهر بر نادی سبحان الله
نرها بران نهاده و ماهی بریشته و قندیلی نمک نزد یک سرکه آن و دند تا لاله انزوی سرکه و دستانه بر سر آن انکند اصحاب عیسی حاضر امدند
عیسی دستار از سر ان برداشت و چشم توانکران حقیر امد و انرا نخوردند و گفتند تا لدکست عیسی ندا کرد و و در وبشان را بخواندند تا از آن میخوردند
هزار و پانصد چهل هزار درویش چهل صالح از آن میخوردند هیچ بر نخوردند مگر که جوانشک و هیچ بیمار تناول نکردی مگر شفا یافتی و هیچ درویش نخوردی
الا که بتوانگری آمدی هیچ نابینا تناول نکردی مگر که بینا گشتی و هیچ زمین گیر از آن نخوردی مگر که پای او درست شدی القصه چون رسول و اهلبیت
از طعام خوردن فارغ شدند و دست بشستند رسول فرمود که این جفنه را بر که بده خود ببرید انرا برداشتند و تا بخوردند و رد نکردند
تا زمانی که انرا با آسمان بردند و بودند رسول و امیر المؤمنین همیشه از ان مینان خوردند تا که روزی دیگر امیر المؤمنین در مسجد نشسته بود اعرابی
بر پا فرنشسته نزد وی آمد و کبیشه بر ان بداد و گفت این را بستان که از دست شده الحال نا پیدا شد آنحضرت انرا برداشته نزد رسول آورد و صورت
وا قعه بعرض رسانید رسول آن سر کیسه را که گشود در انجا هفتصد دینار سرخ بود فرمود یا علی اعرابی را بشناختی گفت نه یا رسول الله فرمود انجبرئیل
بود حقتعالی او را امر کرد تا کنزی از کنوز زمین برداشته بتو داد بعوض ان یک دینار که بمقداد دادی این کیسه زر با آن جفنه طعام عوض بتوی بود که
بتو داد و زیادتر بعوض ان چندان نعمت شود هیچکه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس نگذشته امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود صدقوا الله جلت عظمته حق تعالی مثل الذین ینفقون الایه پس از ایجاد بناری برداشته بعبد الرحمن عوف آورد تا برا هلبیت و فقرای مهاجر
و انصار نفقه فرمود و از ابن عمر روایت کند چون این ایه نازل شد رسول فرمود رب زد امتی خدایا اجر عمل امت را از برای امت زیاده کن این ایه
که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة فرمود رب زد امتی این امد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بدانکه
این ایه متصلست بقوله من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و ما بین این دو جمله معترضه است برای استدعای بحث و بیان حج و عبرت و بعد از تاکید
ضرب المثل امد که مبغی مایه قوله الذین ینفقون انکسانیکه نفقه میکنند اموالهم مالها خود را فی سبیل الله در جهاد یا سایر خیرات
ثم لا یتبعون بیرا نمی شمارند ما انفقوا انچیزی را که نفقه کرده اند و میکنند منا منتی یعنی بر صدقه دادن منت بر کسی نمی نهند
و بطاول نمینمایند بر معطی علیه بجهت اعطا و بر ایشان عرض امتنان نکنند ولا اذی و نه آزاری یعنی درویش و فقیر را نزد دادن صدقه نرنجانند
بتوبیخ و تعبیر ما بند مثل کردن و اظهار کراهت صدقه کردن یعنی بطیب قول و صفا و بشاشت و طلاقت وجه صدقه را بر فقرا انعطا
لهم مر ایشان راست اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ذکر این فید بجهت انستکه نفس بان اسکنت یابد
ولا خوف علیهم و نیست بیمی ایشان را از کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب
در زمان مستقبل ذکر ثم جهة تفاوت است میان انفاق و ترک من و اذی و عدم دخول فا در خبر مبتدا که اسم موصولست متضمن معنی شرط جهة
ایهامست بانکه منفقان بمجرد قصد انفاق اهلیت اجر مذکور دارند و مستحق عدم طریان خوف و حزن بر ایشان و اگرچه انفاق نکرده باشند بحکم
یان او که ابتغای مروی است از حضرت رسالت که المنان بما یعطی لا یکلمه الله و لا ینظر الیه و لا یزکیه یعنی منت نهنده با نچه میدهد حقتعالی
با او سخن نکند و بنظر رحمت در و ننگرد و او را پاکیزه نگرداند از معاصی یعنی بر انها مرزد و از جمله منت چشم داشتن است ثنا گستری و پاداش شکر
کذا در تفسیر است ثعلبی حطیا احضرت عزت عز شانه در مدح و ثنای امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم افضل
الصلوات و اکمل التحیات بر حین تصدق ایشان بر مسکین و یتیم و اسیر حکایت از قول ایشان خبر میدهد که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و در خبر هست که زنی نزد
اسامه بن زید آمد و گفت ای جعفر ادم بن شریح چند دارد و مرا راه نما بمردی که بفرستم او را بجهاد برای خدا بود نه برای دنیا چه این مجاهدان اکثر برای
جهاد سکند که از غنیمت مردم بخورند و غنیمه را کسب کنند اسامه زن بد گفت لا بارک الله فیک و لا فی جیبک اذیتهم قبل ان اعطیتهم پیش از انکه چیزی
ایشان را عطا کنی و حسبی ایذا رسانیدی و منت نهادی زانمع فرمود و حجت ذالک لا یتبعون منا و لا اذی عطا روایت کند که حقتعالی منت بر بنده
که هیچکس را نرسد که منت نهد بر کسی بعطا بلکه این عمر امیر مسد که بر بندگان خود منت نهد برای انکه منت خلفان تکدیر است منت من نعمه و تکریه
و تعبد از انجهت تا کید معنی منت را بیاید قول معروف این مبتداست و جواز ابتدا بنکره جهة اختصاص است بصفت یعنی سخن نیکو
مر درویش را یعنی رد جمیل مانند صنع الله لک و اغنانا الله عن المسئلة و اوسع الله علیک الرزق و با اشباه این و یا وعده نیکو دادن مر
درویش را که انتظار آن باشد بوفا کردن و مغفرة و در گذشتن از درشتی سخن با سایل یا عفو کردن از الحاح و ابرام و یا نیل مغفرت از خدا بر رد
جمیل یا عفو از سایل بعذر و اغتفار درد او خیر بهتر است مر مسئول را در نفع من صدقة از صدقه که بسبب سایل یتبعها اذی
از پی در آید او را رنجی و ازاری از سرزنش و غیران زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و از ثواب اجر در عقبی و قول معروف
مستوجب ثنای دنیوی و اجر اخرویست والله غنی و خدایتعالی بی نیاز است از صدقه انها که در پی منت و ازار باشد بی منت و از
و ازار مکدر سازند حلیم بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی از حضرت رسالت مرویست که اذا سال السایل فلا تقطعوا

علیها لتختی بفرغ منها ثم ترد و اعلیه بوقار و لین اما ببذل یسیر او برد جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم
الله تعالی یعنی چون سائلی سؤال کند از شما سؤال او را برو قطع مکنید تا آنگاه از ان فارغ شود پس رد کنید بر وی بوقار و نرمی کران دادن اندک چیزی
باشد باو و یا بر وجه نیکو او را جواب دادن چه گاه هست که بشما میاید کسیکه نه آدمیست و نه پری یعنی حقتعالی فرشته را بصورت سائلی نزد شما میفرستد
تا بنگرد که شما چه عمل میکنید در نعمتیکه حقسبحانه بمحض لطف و تفضل بشما ارزانی داشته در نهج است که امیر المؤمنین و خضر هم رسیدند امیر المؤمنین ع
خضر را گفت سخنی از حکمة نیکو تا از تو یادگیرم گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله یعنی چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران
بر درویشان بجهة رغبت در ثواب خدا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که دانی نیکوتر ازین چه باشد گفت نه فرمود که احسن من ذلک تیه الفقراء
علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران بجهة اعتماد بر خدا تعالی خضر فرمود که این کلمه سزاوار آنست که بقلم زر بنویسند
بعد از ان بیان قبح من و اذی و تصریح بنهی ان میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقات
مزد صدقهای خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش باینکه گوئید یا او لم اعطک کذا الم احسن الیک و امثال این چه این منافی قربیتست پس ثواب بران
مترتب نگردد و در حکم اینست که شخصی تلف مال خود شود و نیز مال زاید ازین مستحق است و توانگر هم چنانست و منت صاحب مال است نه حال را
و دیگر منت در مظهر اثر خیر واقع شده پس باید تشکر انرا ان منت دارنده باشد نه منت نهنده و الاذی و دیگر بیشتر نابود نکرد باید صدقها بجور
بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان باینکه گوئید که اراحنی الله منک یا بر ایشان روی ترش کنید و چین بر جبین افکنید یا ایشانرا ایکدائی سرزنش کنید
و در کنز العرفان آورده که چون من و اذی مشترک اند در تنغیص صنیعه و تکدیر آن پس مبطل صدقه باشد زیرا که صدقه و انها کاشف است از انکه صدقه من غیر
اخلاص نیست و اینمعنی بطلانست و دیگر آنکه هر که موطن نفس خود باشد بر طاعت خدا و طلب مرضات ان ازوی صادر نخواهد شد مگر خیرات پس در اینباب با
اعطای سائل خواهد کرد بطیب نفس و یا رد او خواهد کرد باحسن رد باینوجه که گوید رزقک الله یا سهل الله علیک و مانند آن پس اگر از فقیر سوء کلام یا
تعنیف در سؤال صادر شده باشد انرا عفو خواهد کرد و مؤاخذه نخواهد نمود و قوله قول معروف اشارتست بحسن رد و مغفرة اشاره بعفو از قول و
فعل بدکه از سائل واقع شده باشد کما قال رسول الله اذا لم تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم یعنی اگر قدرت ندارید که بمال خود مردمانرا اعانت
نمائید و ایشانرا از ضنک معیشت بیرون آرید باید بحسن اخلاق خود با ایشان سلوک کنید و چون من و اذی منافی اخلاص است چنانچه گذشت از جهة انرا
بریا تشبیه میفرماید که منافی است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی مانند ابطال کسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت
نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای نمودن بمردمان نه برای رضای خدای ملک منان و لا یؤمن و نمیگرود بالله
و الیوم الآخر بخدا و روز قیامت اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی



نه برای مراءاة بدانکه کاف در محل نصب است بر مصدریت ای ابطالا کابطال الذی یا بر حال ای مماثلا الذی ینفق و رئاء منصوبست بر مفعول له یا بر حالیة
ای مرائیا بالمصدریة ای انفاق رئاء حاصل که منت نهنده بر فقرا و ایذا رساننده بایشان مانند مرائی است که ایمان باخرت نداشته باشد چه هر یک از
من و اذی و ریا و کفر سبب انهدام فائده انفاق اند و در حقیقه منان و موذی و مرائی مانند یکدیگرند در عدم ایمان بخدا زیرا که منفق بر وفق من و اذی اگر
مؤمن بمثوبت و مصدق بصفات کمال او سبحانه بودی غیر او را شریک او نمیکردی در چیزیکه غایت ان اخلاص است و طلب مرضاة او فمثله پس بود داستان
منافق مرائی در انفاق کمثل صفوان مانند سنگ خاره املس است علیه تراب بر ان سنگ خاک خشک است فاصابه پس رسید بان
بدان سنگ وابل باران بزرگ قطره فترکه پس فرو شست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی خالی و پاک از گرد و خاک صفوان جمع
صفوانه است یعنی حجر املس چون مرجان و مرجانه و سعدان و سعدانه و وابل بمعنی مطر شدید القطر ماخوذ از وبیل بمعنی شدید کقوله تعالی اخذا وبیلا و صلد
معنی املس و نقی از تراب و حاصل این معنی مجانست در مدة کلام بمعنی آنست که صفوان مثل منافقست و خاک بران نمود از نفقهای اوست بر کرده چون قطرات
باران عذاب از سحاب حساب ربانی بران کردد تا آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمامی اعمال ریا همین حال دارد لا یقدرون ضمیر راجع بالذی
است چه مراد بان جنس است یعنی قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از انچه کسب کرده باشند یعنی تصدق
نموده بریا مراد است که بان صدقه قربانی منتفع نشوند و ثواب انرا نیابند در روز قیامت و الله لا یهدی و خدا راه ننماید بخیر و رشاد القوم
الکافرین گروه ناگرویدگانرا یعنی لطفی بایشان ننماید که مجبر ایشان باشد بر فعل طاعت چه این نه حکمتست یا زیادتی الطاف و توفیق که مؤمنانرا کرامت
بکافران ندهد یا ایشانرا طریق بهشت ننماید یا ثواب ندهد بر اعمال ایشان زیرا که کفر بان محیط شده و ان مانع استحقاق ثوابست در انفاق و در وضع
کافرین در موضع مرائین تنبیه بر عظیمست حال ریا و اشعار بر انکه ریا و شرک از یک وادی اند و لهذا حضرت رسالت ص فرموده که دبیب الشرک فی امتی
اخفی من النملة السوداء فی اللیلة الظلماء علی الصخرة الصماء یعنی رهرفتن شرک در امت من خفی ترست از رفتن مورچه سیاه در شب تار بر سنگ صم و
نیز فرموده که ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر یعنی بدرستیکه مخوفترین انچه بر شما میترسم شرک اصغر است گفتند و ما الشرک الاصغر فرمود الریاء
یعنی شرک اصغر ریاست حاصل آنکه در این آیه تعریض است بانکه ریا و من و اذی از نفاق و صفات ناگرویدگانست و مؤمنرا ناچار است از انکه مجتنب نماید از
امور مذکوره و این آیه و آیات سابقه متضمن حثست بر صدقه و انفاق مال در سبیل خیر و ابواب بر بجهة ابتغاء مرضات حقسبحانه و نهی از من و اذی و ریاء و
سمعه و نفاق و اخبار از بطلان آن ابن عباس از حضرت رسالت ص روایت کرده که آنحضرت فرمود اذا کان یوم القیمة نادی الله تعالی الا لا اقبل عملا خالطه شیء من
الدنیا و اهلها یعنی چون روز قیامت باشد حقسبحانه ندا کند که من قبول نمیکنم عملی را که مخلوط باشد چیزی از اغراض دنیا و اهل آن و از امیر المؤمنین ع مرویست



حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که حضرت عزت جلت عظمته فرموده که من عمل لی عملا اشرک فیه غیری ترکته لشریکی یعنی هر که عملی کند برای من و غیر مرا در

آن شریک سازد من آنرا باز گذارم [illegible] و از ابو عبد الله روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که [illegible]

[illegible] ابطل الله صدقته یعنی هر که [illegible] و بعد از آن [illegible]

ابطال تصدقات [illegible] بعد از ذکر مثل منفق ریاکار بیان مثل میکند برای منفق مخلص و میفرماید **وَمَثَلُ الَّذِينَ**

و مثل آنانکه [illegible] **يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ** انفاق میکنند مالهای خود را [illegible] **ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** برای طلب خشنودی

خدا **وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ** و بجهت تثبیت [illegible] از نفسهای خود [illegible]

پس تثبیت بعضی از نفس خود کرده [illegible] و بنابرین من برای تبعیض است [illegible]

تصدیق باسلام و تحقیق جزا و من برای ابتدا [illegible] انفاق اموال بجهت تصدیق [illegible] اسلام و تحقیق جزا [illegible]

انفاق اموال بجهت تصدیق [illegible] باسلام [illegible] و تحقیق از نفسهای ایشان

و با معنی اخلاص و توطین یعنی بجهت خالص ساختن انفاق [illegible] اخلاص و توطین از نفسهای ایشان

در بن [illegible] **كَمَثَلِ جَنَّةٍ** مانند بوستانی

پر اشجار و ثمار که واقع شده باشد **بِرَبْوَةٍ** [illegible]

و درختهای [illegible]

[illegible] **أَصَابَهَا** [illegible] **وَابِلٌ** باران بزرگ قطره **فَآتَتْ** پس بدهد [illegible] **أُكُلَهَا** میوه خود را **ضِعْفَيْنِ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا** [illegible] **وَابِلٌ** باران عظیم القطرات **فَطَلٌّ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدا بآنچه شما میکنید [illegible] **بَصِيرٌ** بیناست

[illegible]

[illegible] **أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ** [illegible]

أَن تَكُونَ لَهُ [illegible] **جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ** بوستانی از درخت خرما **وَأَعْنَابٍ** [illegible] **تَجْرِي**

مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر درختان [illegible] **لَهُ** [illegible] **فِيهَا** [illegible] **مِن كُلِّ**

الثَّمَرَاتِ [illegible]

[illegible] **وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ** [illegible] **ضُعَفَاءُ** که خود و ناتوان باشند [illegible]

[illegible] **فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ** [illegible]

[illegible] **فِيهِ نَارٌ** [illegible]

[illegible] **فَاحْتَرَقَتْ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

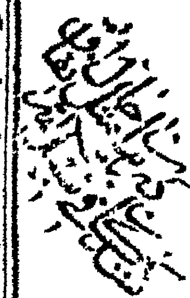
شود کقوله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و قوله لا یقدرون علی شیء مما کسبوا [illegible]

[illegible]

[illegible] **كَذَٰلِكَ** [illegible] **يُبَيِّنُ اللَّهُ** بیان میکند **لَكُمُ**

الْآيَاتِ [illegible] **لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ** [illegible]

[illegible]





يا ايها الذين آمنوا اى گرويدگان انفقوا نفقه كنيد در راه خدا من طيبات ما كسبتم از پاكيزهاى آنچه كسب كرده ايد بتجارت و
صناعت يعنى از حلال آن نه حرام و پاك از خبائث وخبيث آن لقوله تعالى لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون ومما اخرجنا لكم و از آنچه بيرون آورديم براى شما
من الارض از زمين از غلات و ثمار كه زكوة در آن باشد و واجب و لازم به معادن كه خمس در آن فرض باشد مراد طيبات آنچيز است يعنى بتقدير مضاف و حذف آن
بجهت تقدم ذكر است از عبد الله عباس روايتست كه رسول صلعم اصحاب را گفت كه ان الله فى اموالكم حقا خدا راست در اموال شما حقى هست چون مال شما بحد
نصاب رسد يعنى نصاب زكوة بدهيد پس اغنياى انصار بوقت رسيدن خرما آنچه رسيده تر و كرده بود بمسجد پيغمبر آورده در گوشه نهادندى تا فقراى مهاجر
اول كردندى روزى يكى از مالداران دنيا دوست صاعى خرما از آن متاع كه هيچ نمى ارزيد بيارد و در ميان خرماها نهاد سنگ و بخت و كالاى خبيث خود را
از متاعهاى پاكيزه بر اميخت حقتعالى از اين نهى كرده فرمود كه از طيب اموال صدقه دهيد ولا تيمموا الخبيث و قصد مكنيد بردى و تباه و ناخوش
يا بحرام منه از آنچه تنفقون در حاليكه نفقه كنيد اين حال است از فاعل تيمموا و ميتواند بود كه منه متعلق باشد به تنفقون و ضمير
راجع بخبيث و جمله حال از و يعنى مال ردى را قصد مكنيد در حاليكه از آن ردى انفاق نمائيد و محتملست كه ضمير منه راجع بما اخرجنا باشد و بنا بر تخصيص
نهى مذكور بجهت آن باشد كه تفاوت در آن اكثر است يعنى ردى آنچه از زمين بيرون آورده ايم انفاق مكنيد ولستم و حال آنكه نيستيد شما باخذيه
گيرنده چنان چيزى اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فيه مگر آنكه چشم فرو خوابانيد در آن يعنى بكراهت آن را گرفتن از روى
مساهله و مسامحه كنيد از آن پس آنچه بخود نپسنديد بديگران مپسنديد واعلموا ان الله غنى و بدانيد كه خدا بينيازست از كسب كه صدقه شما
ثبت كند حميد ستايش كرده است يا ستاينده است امر كه صدقه از مال پاكيزه دهد با غنيست از انفاق شما و اينكه شما را امر كرده بجهة انتفاع شماست و حميد است يعنى قبول
اتام بر آن در اين آيه امر كسب نيكو كوشيد مراد صدقه تطوعست و اصح آنست كه اعم از فرائض و نوافلست و در تقديم ما كسبتم دلالتست بر آنكه ثواب صدقه
از حلال مكتسب اعظم است از صدقه حلال غير مكتسب و از حضرت رسالت صلعم روايتست كه ان الله قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم وان الله طيب لا
يقبل الا طيبا حقتعالى قسمت كرده ميان شما اخلاق شما را چنانكه قسمت كرده ميان شما ارزاق شما را و حقتعالى پاك و پاكيزه است جز پاك و پاكيزه نپذيرد
و هيچ بنده نباشد كه مال جمع آورد از وجه حرام و از آن صدقه دهد الا كه آن صدقه مقبول نباشد و اگر بگذارد زاد و بال آخرة او باشد و نيز از پيغمبر صلعم منقولست
كه بهترين كسب تجارتست و ابو امامه روايت كند كه رسول صلعم فرمود كه خير ده جزو است فاضلترين نه جزو از آن تجارتست چون حق بستانند وحق بدهند و نيز
فرموده كه بركت در تجارتست و تاجر هرگز در روز وشب سود مكر كاهيكه سوگند خورده باشد و نيز از آنحضرت روايتست كه نه جزو روزى در تجارتست و يكى
در سائر صنايع و از آنحضرت پرسيدند كه از كسبها كدام پاكيزه ترست فرمود آنچه بدست خود كنند و عايشه از آنحضرت روايت كرده كه اطيب ما اكل الرجل
من كسبه وان ولده من كسبه پاكيزه ترين آنچه مرد خورد آنست كه از كسب او باشد و ولد او از كسب اوست و آورده اند كه ابرهيم نخعى ره بكفشگرى گذشت كه دوك مى
رسيد او را گفت كه پير شدى هنوز وقت آن نيست كه از اين كار بگذرى گفت چگونه بگذارم كه از امير المومنين ع شنيدم كه گفت انه من طيبات الرزق ان يرد
پاكست مال اندك بيار گفت كه در توريت خوانده ام كه طوبى لمن اكل من ثمرة يده خنك او كه او از ميوهاى دست خود خورد و از رسول خدا صلعم مرويست كه هيچ
نباشد كه او درختى نشاند و از آن آدمى و [illegible] بيابان و مرغان خورند مگر كه از براى او صدقه نويسند تا روز قيامت و بعد از امر بانفاق طيب اموال بندگان
را تحذير ميفرمايد از آنكه شيطان مانع صدقه ايشان شود و ميفرمايد كه الشيطان ديو سركش يعنى ابليس و در تفسير كبير گويد كه شيطان نفس
اماره يعدكم الفقر وعده ميكند شما را بفقر و احتياج و وعده در اصل شايع است در خير و شر و بانجام او است كه ميترساند شما را در وقت انفاق
از درويشى و محتاجى و يامركم بالفحشاء و ميفرمايد شما را بخصلت زشت كه آن بخل است و امساك و منع صدقات و حث شما ميكند بر آن چه عرب بخيل را
فاحش ميخوانند و نيز بعضى مراد بفحشا معاصيست والله يعدكم و خدا وعده ميدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة منه آمرزش گناه
شما از جانب خود وفضلا و افزونى روزى در دنيا بعوض صدقه و يا مزد و ثواب در عقبا والله واسع و خدا فراخ فضلست بر مغفرت عليم
دانا بانفاق و استحقاق آن بسعة فضل و مغفرت از امرويست از ابن عباس كه پيغمبر صلعم فرموده كه اثنان من الله و اثنان من الشيطان فاللذان من الله المغفرة
على المعاصى والفضل فى الرزق واللذان من الشيطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء و از ابى عبد الله ع مرويست كه للشيطان لمة وللملك لمة فلمة
الشيطان وعده بالفقر وامره بالفاحشة ولمة الملك امره بالانفاق ونهيه عن المعصية حاصل كه وعده شيطان غرورست و وعده رحمن متضمن سرور
وعده شيطان وسواس و بخل لعنت و وعده رحمن وحى و تنزيل پس بوعده شيطان مشغول مشو كه دشمنيست هويدا كما ان الشيطان لكم عدو مبين
و بجهة اين شما را بمعصيت ميخواند و از درويشى ميترساند و بوسوسه مهر مجانيد و خدا شما را ميفرمايد و كار و ميبازد و شيطان مفلس است و وعده افلاس
ميدهد حق غنى و توانگرست وعده مغفرت و فضل ميدهد پس تبعيت شيطان شقاوتست و تبعيت رحمن محض سعادة يؤتى الحكمة ميدهد
خدا حكمت را كه آن تحقيق علمست و اتقان عمل من يشاء هر كرا ميخواهد تا آنچه ميبايد بكند و بكه ميبايد بدهد دانسته ميان القاى رحمانى و امل
شيطانى تميز نمايد تا از وعيد شيطانى بترسد و بوعده رحمانى مستظهر باشد و اين بوسيله توفيق ربانى و الطاف سبحانيست هر كه مستحق و سزاوار
آن باشد و قوله من يشاء مفعول اولست كه مؤخر شده بجهة اهتمام بمفعول ثانى و علما در معنى حكمه چند وجه است ابن عباس و ابن مسعود بر آنند
كه مراد علم قرآنست از ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام و امثال آن و ابن زيد گفته كه هى علم الدين و سدى گفته كه نبوت
و نزد مجاهد اصابت است در قول و عمل و عطا بر آنست كه معرفتست بخدا و نزد ابرهيم مراد از آن فهمست و بمذهب ربيع بن انس خدا ترسيست كه خشية الله
راس كل حكمة و از ابى عبد الله ع مرويست كه هى القرآن والفقه و گويند آن هر چيزيست كه حقتعالى انبيا و پيغمبران و امم ايشان داده از كتب و آيات و



دلالت ماله بر معرفت او بحسب رنجو و نزد بعضی حکمت ... تفسیر اوست و علم بفقه ... ارشاد ابن ... جامع اقوال ... که اوست ...
... است که علم ... فهم قرآن ... ان ... رسالت ... فرموده که آن الله آتا ...
... الحکمة ... القرآن ... کار ... الا تفقهوا و تعلموا و لا تموتوا جهالا ... و نیز ... فرموده از
حکمة قرآن ... خانه نباشد ... حکمة ... ابن ... شیخ ... ومن یؤت الحکمة
و هر که را داده حکمة و علم دین **فقد اوتی** پس بدرستیکه داده شد **خیرا کثیرا** نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دارین است و ارشاد
... مجهول ... فرموده که حقسبحانه متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع
الدنیا قلیل ... حکمة ... خیر ... که اهل دنیا ... خدمة ایشان ...
... کلام امیر المؤمنین ... رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان
المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال صدق ولی الله علم داد ... مال ...
وما یذکر و پند نمی پذیرد ... **الا اولوا الالباب** مگر خداوندان عقول خالصه ...
... عقل ... مکلفان ... الالباب ... جمیع مکلفان ...
... تفسیر ... کلام ... فرموده ...
وما انفقتم و آنچه صرف کردید ... **من نفقة** از نفقه ... بطریق ...
... **او نذرتم** ... **من نذر** از نذر ... **فان الله** پس بدرستیکه
خدا **یعلمه** میداند ...
سزا ... ثواب و عقاب ... **وما للظالمین** ... **من**
انصار ... عذاب ... ایشان ...
... منضمن معنی شرط ... کنز العرفان ...
... نذر ... علی ان افعل کذا من الطاعات
... مشروط ... واجب یا مندوب یا مباح ... ان کان کذا فلله علی کذا من الطاعات الواجبة والمندوبة
... لعموم ... من نذر ان یطیع الله فلیطعه
و علم الهدی ... انعقاد ... اجماع ... نقل ... لغة ...
... شرع ... اصل ... جواب ... نقل ...
... نذر ... لغة ... عبادة ...
... لفظ ... کلامه ... نفقه ...
ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقها ... **فنعما هی** ...
... **وان تخفوها** و اگر پنهان دارید ... **وتؤتوها**
الفقراء ... **فهو خیر لکم** ...
... حضرت رسالت ...
... صدقه ... تطوع ...
زکوة و خمس ... زکوة و خمس ... تطوع ...
... فقهاء ... تطوع ...
اظهار ... افضل ...
...
صدقة ... افضل ...
تطفی غضب الرب ... کما تطفی الماء النار ... سبعین نوعا من البلاء ...
... منقولست که سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل و شاب نشاء فی عبادة
الله ورجل قلبه بالمسجد ... ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلک ... ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال ... تفرق منها فقال
انی اخاف الله ... ورجل ... تصدق ... لا تعلم شماله ما ... ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه ...

باشند روز دیگر هیچ سایه نباشد الا سایهٔ او و یکی جوانی که عادل در قسم جوانیکه نشو و نما یافته باشد در عبادت و طاعت خدا سیم مردیکه دل او متعلق
باشد بمسجد تا معاودت کند بان چهارم دو مرد که دوستی کنند در راه خدا و مجتمع و متفرق شوند بران پنجم مردیکه زنی صاحب جمال او را بخود دعوت کند
و او از وی جدا گردد و گوید من از خدا میترسم ششم مردیکه صدقه بدهد و او را اخفا کند بر وجهی که دست چپ او نداند انچه دست راست انفاق کرده
باشد هفتم مردیکه یاد خدا کند در خلوت و از بیم او چشم او گریان شود و از حضرت باقر روایتست که مراد بان نیز والصدقات زکوة فریضه است
وان تخفوها صدقه تطوع بوده و در این دلالت است بر جواز تولی مالک مباشرت اخراج صدقه و عدم وجوب حمل آن با مام لقوله تعالی وتؤتوها الفقراء و تا
فرموده که افعل تفضیل گاه هست که از برای مساوات است پس افضلیت ابتای مالک منافی حمل آن با مام لازم نباشد و نیز استحباب حمل آن با مام منافی استحباب
اخفا نیست بجهت امکان جمع بینهما باین وجه که دفع از کند با مام بدون اشعار احدی و درین قول نظر است اما اولا بجهت انکه صیغهٔ افعل حقیقت برای
افضلیت است و مجاز در غیر این پس عدول بان نباید کرد مگر بجهت ضرورت با انکه تخصیص هم سنت ز بیان و اما ثانیا بجهت منع عدم منافات صریح اخفا صادق
نباید و دیگر انکه موضع جزیت مرکب است از اخفا و ابتای فقرا و مرکب معدوم میشود بعدم احد اجزای این و قوله **وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ** عطف است بر
جواب شرط و من برای تبعیض و نزد بعضی من زائده است و این ضعیفست بجهت ضعف زیادتی آن در اثبات و معنی آنست که اگر اخفای صدقات کنید پس این بهتر
است مر شما را از ابدا و در گذراند و بپوشانیم از شما و حفص و بصری میخوانند بعنیه یعنی خدا در گذراند و بپوشاند بعضی از گناهان شما را یعنی انچه مطالب شود **وَاللَّهُ**
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا با انچه میکنید شما از ابدای صدقه و اخفاء آن **خَبِيرٌ** دانا است این ترغیب است در ابدا و اخفاء صدقه **لَيْسَ عَلَيْكَ** نیست
واجب بر تو ای محمد **هُدَاهُمْ** راه نمودن مردمان را و ایشان را مهتدی ساختن بلکه بر تو همین هدایت دعوت است و ارشاد بر محاسن و نهی از قبایح کردن چه من و ادی
و انفاق خبیث **وَلَكِنَّ اللَّهَ** و لیکن خدا بعنایت خود **يَهْدِي** راه راست مینماید با یمان **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد یعنی توفیق و لطف میفرماید بهر
کسی شایسته انست از کسانیکه طالب هدایت اند نا طور و ادیه هدایت ند کسانیکه جاحد و معاندند و دیده بصیرت از ان بر می بندند **وَمَا تُنْفِقُوا** و انچه نفقه
میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از مال یعنی از صدقهٔ معروف **فَلِأَنْفُسِكُمْ** پس از برای شما است یعنی ثواب آن راجع بشما است پس جزا در انفاق منه منهی بر انفاق خبیث
میکنید مر بسبب انکه انصار قبل از اسلام بجهت مصاهره و رضاعی که میان ایشان و یهود بود با ایشان نفقه میکردند بعد از انکه طلعه اسلام پوشیدند و از جاهل
معرفت ستد امام ع شرف معرفت نیستند نفقه کردن را بر جهود اکاره شدند و سعید بن جبیر گفته که عادت مسلمانان چنان بود که با درویشان اهل ذمه صدقه
میدادند چون درویشان اهل اسلام بسیار شدند صدقه را با ایشان نقل کردند و چون تصوف حال بعرض حضرت رسالت رسید این ایه نازل شد که بر تو نیست که یهود را
راست آوری بلکه بر تو همین بلاغ است و خدا ایشان را راه مینماید و انچه نفقه میکنید ثواب آن راجع با شما است **وَمَا تُنْفِقُونَ** و نفقه نمیکنید ای مؤمنان
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب خدا و خشنودی وی و گویند این بمعنی نهی است یعنی نفقه مکنید مگر برای طلب ثواب **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ**
و انچه نفقه میکنید از مال نیکو **يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** تمام رسانیده میشود بشما یعنی جزای آن تمامی بشما میرسانند این تاکید شرطیه سابقه است **وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ** و شما ستم
دیده نشوید از ثواب اعمال شما هیچ چیزی کم نکنند و بدانکه مفهوم این ایه که جواز تعمیم انفاق نسبت برضوی نیست که انفاق در غیر واجب است و اما در واجب جایز
نیست صرف آن بکافر باتفاق علما و مرویست که بعد از نزول این ایه رسول فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و درکشف العرفان آورده که درین ایه چند فایده است
یکی تعدد حقیقت شرعیه فرمودند انفاق بانکه آن فی الحقیقه غایت بنفقه است چه هرگاه شخصی دانست که فایدهٔ انفاق راجع باوست سعادت او با تمام آن شد و اوعی
خواهد شد و مراد بخیر مالست لقوله وانه لحب الخیر لشدید دویم مراد بقوله ما تنفقون نهیست مانند قوله لا تنکح المرأة علی عمتها و خالتها مراد انست که
لا تنفقوا شیئا الا ابتغاء وجه الله ای طلب ثواب الله و درین نهی است از ریا و طلب سمعه بانفاق و امر باخلاص چه نفی و اثبات مفید حصر است و مراد بوجه عضو
مخصوص نیست بجهت استحاله جسمیه بر سبحانه و ذات اقدس و نه اراده کنه ذات او و نه به پرست قدیم اراده کرده نمیشود حصول او بلکه مراد بان رضا است وجه
تسمیه آنکه وجه را از رضا است که چون کسی اراده نماید کسی کند بوجه خود اقبال بان میکند و چون از ان کراهت دارد اعراض مینماید از آن بروجه خود بهر تقدیر بوجه
تعبیرا با لکه ملزوم مصور است و اوست یا بدیر اطلاق وجه بر رضا از باب اطلاق سبب است بر مسبب سیم یوفّ الیکم یعنی جزاؤه است و بدانکه
چون حق تعالی امر به نفقه و ترغیب مردمان فرمود در ان بالغ وجود نمود عقب آن بیان افضل فقرا میفرماید که مصرف صدقات اند و میگوید **لِلْفُقَرَاءِ** عامل
این مجرور محذوفست و تقدیر این است که النفقة والصدقة للفقراء و قرینه حذف او کلام ماقبل است یعنی و ابد بود که عامل او مقدر باشد بجهت صلاحیت عامل
معنوی اجنبی یعنی متعلق باسم فعل ماذکوره در ایه متقدمه بر دو وجه است یا تقدیر این است که اعمد و للفقراء یعنی تصد انفاق و صدقه کنید یا اجعلوا
ما تنفقون یعنی گردانید انچه نفقه میکنید برای درویشان **الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** انانکه بازداشته شده اند در راه خدا یعنی مشغول ایشان بجهاد
و مداومت طاعت ایشان را باز داشته از کسب معیشت **لَا يَسْتَطِيعُونَ** نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بسایر طاعات **ضَرْبًا**
فِي الْأَرْضِ سیر کردن در زمین برای تجارت و طلب روزی مراد انستکه ایشان الزام نفس خود کرده اند بر جهاد یا انواع طاعات و جهت این بکسب نمیپردازند
یا آنکه ایشان درویشان مهاجر بودند و قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان در مدینه خانه و ملکی نداشتند که
بر سر آن بسر برند بلکه مسکن ایشان در شب صفهٔ مسجد پیغمبر بود و لهذا ایشان را اصحاب صفه میگفتند و روزها ملازم آنحضرت بودند نه سایر اوقات
بر کسب میپرداختند و نه بطلب روزی بیرون میرفتند و از جهت مردمان ایشان را غنی مینداشتند کما قال جل ذکره **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ** میپندارد ایشان را کسی که نادانست
و بیخبر است از حال ایشان **أَغْنِيَاءَ** توانگران **مِنَ التَّعَفُّفِ** بجهت بازایستادن ایشان از سؤال و استغنای از خلق **تَعْرِفُهُمْ** تو میشناسی
ایشان را ای محمد **بِسِيمَاهُمْ** بنشان و علامت ایشان که صفرهٔ لونست و ضعف و نحافت بدن و حسن حال **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ** سؤال نمیکنند از مردم

دیده میشوند مر ایشان را **لَا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا** در نمی‌خواهند از مردمان بالحاح و ابرام کشند کان باشند بلکه اصلاً سؤال نکنند و ... الحاح ... عیبت ...

سؤال ... از ... سائل ... از ... که ... عطا کنند ... خود ... از الحقوق من فضل الله ...

... و خلاصه معنی آنست که ایشان از کسی سؤال نمیکنند و اگر احیاناً بجهت ضرورت سؤال کنند ابرام و الحاح ننمایند در بیان باب ... عبدالله

عباس ... مراد عدم سؤال ایشانست اصلاً ... سؤال الکرده باشند بدون الحاف و اکثر ... و قوله یحسبهم الجاهل

اغنیاء من التعفف مصدق ... ترک سؤال ایشان بجهت شفقت و مرحمت بود ... رد سؤال ایشان کنند ... محروم گردند

... سؤال ... **وَمَا تُنْفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید **مِنْ خَیْرٍ** از مال خود بر اصحاب صفه و غیر

ایشان ... **فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ** بدانید که ... و ... پاداش دهد

... صفه از عبدالله عباس ... روزی رسول ... بر اصحاب صفه بگذشت و ...

... بهشت ... در بهشت ... دو ...

... فرشته ... گویند ... احسان ...

... نفقه ... و خلال ... مکتب ...

... آمیخته ... و ... ایشان ... آنکه ...

کامیات علیه افضل الصلوات در شب معراج ... النفات نفرمود ... و کرسی با سعه و لوح ... و قلم ... بهشت ... دوزخ با

... فرمود که **مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَیٰ** ... النفات ...

... روزی ... ایشان ...

... علیا ... ان الله یحب ... الحلیم المتعفف ...

البذی السائل الملحف ... خود ... مشاهده ...

... سؤال ... الحاح ...

... ایشان ... اظهار ...

انکه ... سؤال ... الحاح که مبغوض او تعالی است ...

فرموده که ان الله کره لکم ثلاثا قیل و قال و کثرة السؤال و اضاعة المال و نهی عن عقوق الامهات ... السائل السفلی الی یوم القیمة ...

... اسراف ... فرموده ...

زنده ... کردن ... سؤال کند ... و من سأل ... یوم القیمة

کدوحا او خموشا او خدوشا فی وجهه هر که سؤال کند ... روز قیامت ...

... کریه المنظر و قبیح الوجه باشد ... یا رسول الله ...

... نقره ... هر که ... نفس ...

... امیرالمؤمنین ع فرمود که الیاس حر والرجاء عبد ...

... بعد از ... انفاق و ثواب آن منعم ... **الَّذِینَ یُنْفِقُونَ** آنانکه نفقه میکنند در راه

خدا ... **أَمْوَالَهُمْ** مالهای خود را **بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ** در شب و روز **سِرًّا وَعَلَانِیَةً** در نهان و آشکارا ...

باعطای صدقات ... از ... ابن عباس ... صالح ... از ...

... ابن عباس ... رسالت ... علی بن ابی طالب ... نزول ...

امیرالمؤمنین ع ... چهار درم ... یکی را در شب ... و یکی را در روز و یکی را در سر و دیگری را در علانیه ...

... و ...

... امیرالمؤمنین ... فرمود که یا رسول الله ... چهار ...

... ان ذلک لک یعنی یا ابا الحسن ...

... علی ... نفقه میکند **فَلَهُمْ**

أَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد صدقات ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی ...

... صدق ...

... امیرالمؤمنین ... **وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ** و نباشد خوفی ...

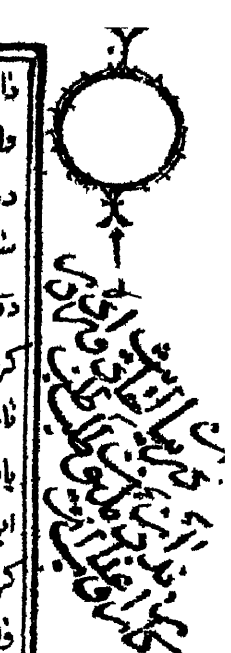
نقصان آن **وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ** ... اندوهگین شوند ... صلوات الله علیهم ...

... ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ... زید بن ثوبان ... ما نزل ... القرآن ما نزل

فعلی یعنی انچه از قران در حق علی نازل شده در حق هیچکس نیامده نقلست وقت حدیث نبوی درهم نیز الف درهم چهار درهم آنحضرت سبعه فاش شد چار هزار درهم چه بدیهی است که انفاق آنحضرت محض اخلاص بوده و معرا و مبرا از شوائب اغراض دنیوی و اخروی کما اخبر عن حالها فی بعض ادعیته ما عبدتک
خوفا لنارک ولا طمعا لجنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی نپرستیدم ترا بجهة ترس از آتش تو و نه طمع در بهشت تو بلکه ترا اهل پرستش
یافتم پس پرستش تو کردم و چون حضرت حق سبحانه در آیات سابقه حث بندگان نمود بر انفاق و بیان اجر آن در آجل و عاجل اضعافا مضاعفة در عقب این
ذکر ربا میفرماید **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا** آنانکه میخورند مال ربا را یعنی بدون معامله شرعیه مال را میدهند و زیاده از آنچه داده میستانند پس
مراد باکل اخذ است و ذکر آن بعنوان اکل جهة اینست که اکل اعظم منافع مالست و دیگر آنکه ربا شایع است در مطعومات و نقدین بجهة مطعومات واقع
میشود و اصل ربا زیادتیست ماخوذ از ربا الشیء یربو اذا زاد و کتابت ربا بواو چون زکوة و صلوة جهة تفخیم است و زیادتی الف بعد از آن جهة تشبیه
آن بواو جمع حاصل آنکه کسانیکه اخذ ربا میکنند **لَا يَقُومُونَ** برنخیزند از قبرها بجهة وقت نشور **إِلَّا كَمَا يَقُومُ** مگر چنانچه برمیخیزد **الَّذِي**
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آنکه میافکند او را دیو **مِنَ الْمَسِّ** از جهة سودن مراد دیوانگی صرعست و کما یقوم در محل نصبست بر مصدریه و تقدیر اینست
کما لا قیاما مثل قیام المصروع یعنی نهوض و مثل نهوض مصروع باشد و اصل تخبط خبطست که آن سر بستن بدون اشاقه و بدون تصد آن از
طبیعه مانند خبط عشوا و تخبط نیز بهمین معنیست در عرف عربان بود که چون جنی مس آدمی کند عقل و را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد و او را مصروع یا
دیوانه میکردانند پس حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشانست اجرا میکند و ملخص کلام اینستکه خورندگان و گیرندگان ربا در روز قیامه بشکل مجانین
از قبور برمیخیزند و اهل عرصات ایشانرا باین نشانه بشناسند و روا بود که گفته که من المس متعلقست به لا یقومون لا یقومون من المس الذی بهم بسبب
اکل الربا و یا به یقوم و یا به یتخبطه یعنی نهوض ایشان مانند نهوض مصروعین باشد نه بجهة اختلاط عقل ایشان ولکن حق سبحانه ربا را انما بلید در بطون
ایشان انچه خورده اند از ربا پس ایشانرا ثقیل و گران کرداند و بجهة آن هر گاه برخیزند بیفتند **ذَٰلِكَ** آن عذاب ایشانرا **بِأَنَّهُمْ قَالُوا** بسبب آنستکه
ایشان گفتند که **إِنَّمَا الْبَيْعُ** جز این نیست که بیع **مِثْلُ الرِّبَا** مانند ربواست کفار یکدرهم بدو درهم بیع میکردند و میگفتند این معاملست و میان
ربوا و بیع فرق نمیکردند **وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** و حال آنکه حلال کردانیده است حق تعالی بیع را **وَحَرَّمَ الرِّبَا** و حرام ساخته ربا را اصل کلام انما الربو
مثل البیع است ولیکن معکوس شد بجهة مبالغه گویا ایشان ربو را اصل میگرفتند و بیع را بان قیاس میکردند و فرق بینهما ظاهر است چه هر که دو درهم بعوض
یکدرهم داده تضییع درهم دیگر کرده و هر که میخرد سلعه را که مساوی درهمست بدو درهم شاید که او را احتیاج بان باشد یا بنوعی رواج از هست که مجاز عنه
باشد **فَمَنْ جَاءَهُ** پس هر که بیاید بدو یعنی برسد باو **مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ** پندی و زجری از نزد پروردگار او **فَانْتَهَىٰ** و ماند نهی از ربا پس باز ایستد
از ربا **فَلَهُ مَا سَلَفَ** پس مر او راست آنچه گذشته از اخذ ربو قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت زیرا که فرموده است که مراد در الاسلام و تاب مما کان علیه
بالجاهلیه وضع الله عنه ما سلف هر که بشرف اسلام رسد و توبه کند از آنچه در زمان کفر میکرد حق تعالی وضع کند از و آنچه صادر شده باشد از و در آن زمان
و گویند **مَا سَلَفَ** گناهان گذشته است یعنی بر وی گرفتی و عقوبتی نباشد در آخرت بجهة اخذ ربا ما در موضع رفعست بظرفیه اگر من موصول باشد و یا بمبتدا اگر
من شرطیه باشد بر رای سیبویه زیرا که ظرف اعتماد بما قبل خود کرده **وَأَمْرُهُ** و کار او مفوض و واگذاشته شده است **إِلَى اللَّهِ** بخدا یعنی مهم او
در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق دهد او را و سازد بوسیله آن باز آمده تا مرتکب آن نگردد یا کار او بخدا است باینمعنی که مجازات او دهد
بر بازایستادن اگر قبول موعظه کند بصدق نیه و خلوص عقیده **وَمَنْ عَادَ** و هر که بازگردد باستحلال ربو بعد از آنکه خدا حرام کردانیده **فَأُولَٰئِكَ**
پس گروه مستحلین و ناشنوندگان امر و نهی **أَصْحَابُ النَّارِ** ملازمان دوزخند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که
حلال دانستن ربا کفر است بعد از ورود نص بر نهی آن و کفر موجب خلود است در دوزخ در کنز آورده که در زمان جاهلیه اگر دین موجل کسی را حال میشد
شد و غریم او را میگفتند زد فی الاجل حتی ازیدک فی المال اجل را زیاده کن تا من مال ترا زیاده کنم پس باینوجه عمل میکردند حتی که یکدرهم را بدراهم کثیره
میرسانیدند و میگفتند یکسانست بر ما زیادتی در اول بیع بر بیع یا بر حلول اجل بجهة تاخیر آن حق سبحانه باین رد بر ایشان رد فرموده و در این مقام چند فایده است
یکی آنکه ربا بمعنی زیاده است و در شرع زیادتیست از مال الی احد المتبایعین در مکیل و موزون و نزد بعضی زیاده حرامست در غیر آن و نزد بعضی ربا
حرامست نزد بعضی و نزد برخی دیگر با مزید علیه این صحیح است خصوصا با عدم تمیز و این معامله موجب حصول ملک و انتقال آن از شخصی بشخصی نمیشود چه مقرر است
که عقد فاسد اثری بر و مترتب نمیشود دیگر آنکه مراد بجنس پیش ابو حنیفه شرعیست و این متحقق میشود باینکه اسم خاص شامل افراد باشد و زیاده که هست که
عینی است و این ظاهر است و یا حکمی مانند بیع احد متجانسین بمساوی در نقد و نسیه و مراد بمکیل و موزون هر چیزیست که در عهد رسول کیلی و وزنی بوده باشد
پس هر چه حال آن معلوم است که در آن زمان بر این نهج بوده بنا بر آن مبنا باید نهاد و اگر مجهول الحال است راجع بعادت میشود و اگر مختلف العاده باشد نزد بعضی هر
بلدی حکم نفس خود دارد و نزد جمعی دیگر بتغلیب تحریم مبنا باید کرد بجهة احتیاط و این اولی است دیگر ربا ثابت میشود در نسیه باجماع لقوله انما الربا فی النسیئة و ابن
عباس اقتصار بر آن کرده بجهة حصر مذکور و غیر او بر آنند که در نقد نیز هست و این حقست و جهة حصر مبالغه است و یا آنکه اجماع منعقد شده بر وقوع ربا در
شش چیز که پیغمبر بر آن نص فرموده و آن ذهب است و فضه و حنطه و شعیر و ملح و تمر و عامه اختلاف کرده اند در غیر آن ابو حنیفه قائلست بجنسیه و تقدیر و شافعی با
وجود این شرط طعم و ثمنیه میکند و مالک گفته که آن قوتست و ادخار و احمد را دو روایتست یکی مثل ابو حنیفه و دیگری کیل و ما کول است و وزن کما فی تیسیر
و اما رای اصحاب ما معلوم شد چهارم خلافست در آنکه مراد بقوله ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربو قیاس کردن ایشانست ربا را بر بیع یا نه بعضی قائلند
باول زیرا که ایشان گفته اند که چون جایز است اشترای شیئی که مساوی درهمی باشد بدو درهم پس جایز باشد بیع درهمی بدو درهم حق سبحانه رد قول ایشان نموده

بعضی بر تحلیل بیع و تحریم ربا ایشان همه ابطال القیاس ایشان بجهه قیاس مع الفارق است چه بطلانش بالاتفاق و بنا بر اینکه جهه سؤال باشد انما الربوا مثل البیع بوده تا
کرده باشد خلاصه انما البیع مثل الربوا معکوس واقع شده چنانچه دانسته شد و مقصود بکری بلیغ بیان جهت آنکه جایز نیست که قوله واحل الله البیع وحرم الربوا
از تتمه کلام ایشان است بر وجه رد دعوی ایشان فرق بین المتساویین بدلالت تجویز و تسبب خلط ایشان جهلست بحکم ربا و جواب از این نقض نمیتوان داد ربا
بر بیع چه تحریم ربا معللست بعلتیکه در بیع حاصل نیست بدانکه در قوله واحل الله البیع دلالت است بر اباحه سایر اقسام بیع از نقد و نسیه و سلف
و انواع آن از بیع مرابحه و مواضعه و تولیه و مساومه و انواع مبیعات از ثمار و حیوان و صفر و غیر آن از آنچه بیان نبوی بر آن وارد گشته بیخبر نزد بعضی در
قوله ما سلف دلالت است بر آنکه واجب نیست اعاده ربا با جهل بتحریم آن بلکه واجب است اعاده آن از آنکه [illegible] است غیر آن و در این نظر است بجهة
آنکه جایز است که مراد بان سقوط اثم باشد نه سقوط حق غیر چه آن ساقط نمیشود مگر باداء آن [illegible] اکثر ربا از کبایر است بجهة توعد بر آن بنار در آیه
و لقول الصادق ع درهم الربا اعظم عند الله من سبعین زنیة بذات محرم فی بیت الله الحرام وقال ایضا انما شدد الله فی تحریم الربا لئلا یمتنع الناس من اصطناع
المعروف قرضا و رفدا وقال ع لعن رسول الله ص فی الربا خمسة آکله وموکله وشاهده وکاتبه و در احادیث و اخبار در تهدید و وعید باعث از ربا
خواهد شد تفسیر آنکه حق سبحانه اکتفا نکرده در نهی از ربا و تنفیر مردمان از آن بوعید نار بلکه با وجود این اخبار نموده که برکت در ربا نیست بلکه
موجب هلاک اصل المال است چنانچه فرموده که یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند حق تعالی مال ربا را و هر چیزیکه از او بهم رسد هر چند بسیار و
فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و ابن عباس فرموده هر که از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج نفقه و غزو کند پذیرفته نشود و این
کمال نقصانست و یربی الصدقات و افزون میکند خدا صدقتها را یعنی هر چند کم باشد مزد آن را در آخرت زیاده بدهد و مع ذلک در دنیا برکت
در آن ارزانی فرماید والله لا یحب و خدا دوست ندارد کل کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربا باشد و مصر بر تحلیل حرام اثیم بزه
کاری که منهمک باشد بر [illegible] با و سایر محارم و ذکر کفار که صیغه مبالغه است [illegible] کافر اشاره است بانکه هر شخص که مستحل ربا است کافر است و
[illegible] سبب اکل ربا کند [illegible] کرده باشد بکفر و متوغل شده در کفر و بسبب حضرت رسالت ص با اصحاب خطاب کرده و فرموده که ان الله
یقبل الصدقات و لا یقبل منها الا الطیب و یربیها لصاحبها کما یربی احدکم مهره او فصیله حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد یعنی بدرستیکه حق سبحانه
قبول صدقات میکند و از آن قبول نمیکند مگر پاک و پاکیزه که بطیب نفس و محض اخلاص داده باشند و تربیت و پرورش میدهد همچنانکه یکی از شما
اسب کره یا شتر بچه خود را پرورده تا آنکه هر لقمه از آن صدقه را مثل کوه احد گرداند و در خبرست که حق تعالی روز قیامت صدقه را [illegible] ترازو
در کفه ترازوی حسنات نهد [illegible] بنده گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که از من این نوع طاعت صادر نشده بود خطاب آید که این
آن نیم خرماست که تو فلان روز [illegible] دادی من از برای تو میپرورم تا باین مرتبه رسانیدم و در وقت احتیاج تو بفریاد تو رسید و از حضرت
رسالت ص روایتست که فرمود شب معراج جمعی را دیدم که شکمهای ایشان متورم شده بود و بر مثابه هر یک خانه کسی بزرگ و ایشان بر سر راه
آل فرعون افتاده بودند که آل فرعون بر سر ایشان گذرند هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرض کنند کما قال النار یعرضون علیها غدوا و عشیا
و ایشان [illegible] نتوانستند برخاستن مست مهار گسسته میافتادند و بیکدیگر میزدند و هر چند آن جماعت میخواستند که از راه ایشان
برخیزند نمیتوانستند و هر بار که برمیخاستند می افتادند و آل فرعون میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت را بر مینگیز من گفتم ای جبرئیل
این افتادگان چه کسانند گفت ایشان آنانند که ربا میخوردند و حق سبحانه در باره ایشان فرموده که لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لا تقم الساعة ابدا گفت زیرا که حق سبحانه ایشان را وعید فرموده که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل
فرعون اشد العذاب بعد از آن فرمود که جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان پر از مار بود و پوست شکم ایشان چنان ضعیف بود که ماران دیده میشدند
[illegible] گفتم اینها کیستند جبرئیل گفت اینان نیز ربا خورندگانند که قیاس آن بر بیع کرده باشند و حلال دانسته ابو هریره از رسول ص روایت کرده
که ربا هفتاد بابست و اهون آن نزد خدا مانند نکاح کردن مادر باشد بعد از آن بشارت میدهد کسانی را که منتهی شوند از ربا و سایر محرمات بقوله
ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدا و رسول و بهر چه از نزد خدا آورده از امر و نهی و عملوا الصالحات و عمل کردند
اوامر را بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و بپا داشتند نماز را و آتوا الزکوة و دادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان
عند ربهم نزد پروردگار ایشان در روز قیامت و لا خوف علیهم و نیست بیم بر ایشان از آنچه بایشان رسد و لا هم یحزنون
[illegible] ایشان [illegible] بدانکه عطف اقامه صلوة و ایتاء زکوة بر اعمال صالحه که اعم از معطوفست بجهة [illegible] اشرف
معطوفست بر سایر اعمال [illegible] معامله میکردند و از بنی ثقیف بقایای آن مانده بود
[illegible] مطالبه [illegible] یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله [illegible] بپرهیزید از عذاب خدا و ذروا و واگذارید
[illegible] ما بقی من الربوا آنچه باقی مانده از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید [illegible]
امتثال امر است [illegible] عمرو ثقیف [illegible] بنی مغیره [illegible] رسول در روز فتح مکه [illegible]
عمرو [illegible] ایشان بر دیگران ثابت باشد [illegible]
[illegible]
که حاکم مکه بود [illegible]

نکنید و بقیه ربا را ترک نکنید فَأْذَنُوا پس اعلام بکنید بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردن از خدا و رسول او و حفص فأذنوا بحرب
خوانده از اذن که بمعنی علم است و تسمیه علم این بجهت آنست که اذن بمعنی استماع است و آن از طرق علم است یعنی اگر ترک ربا نکنید عالم شوید بحرب خدا و رسول او
حرب خدا همان حرب رسول است که آن جهاد است با ایشان و ذکر آن جهت تهویل است و یا مراد از آن عذاب خدا و رسول است پس غرض اخبار باشد بعظم
و یا مراد بحرب خدا آثار است و بحرب رسول شمشیر اوست و تنوین حرب برای تعظیم است و این مقتضی آنست که امر به مقاتله میباید کرد تا آنکه رجوع کند الی امر خدا
وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربو فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و
زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه ستم کرده شوید یعنی بر شما ستم نکنند و از سرمایه شما چیزی کم کنند و گویند که در جاهلیه عباس و
خالد شریک یکدیگر بودند و ربا سلف میخریدند پس فوت اسلام رسید و ایشان را اموال عظیم از آن ممر حاصل شده بود این آیه نازل شد و پیغمبر صلعم فرمود
که الا ان کل ربو فی الجاهلیة موضوع و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبد المطلب و کل دم فی الجاهلیة موضوع و اول دم اضعه دم ربیعة بن الحارث
ابن عبد المطلب یعنی بدانید که هر ربا که در جاهلیه بود که وضع کرده شد و اول ربائیکه من وضع آن کردم ربای عباس بن عبد المطلب بود و هر خونیکه در جاهلیه
بود وضع کرده شد و اول خونیکه من وضع آن کردم دم ربیعة بن حارث بن عبد المطلب بود و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که آیه در حق عباس بن عبد المطلب
و عثمان بن عفان نازل شد و این چنان بود که ایشان خرمای بسیار بسلف خریده بودند چون اجل محال شد مطالبه کردند ایشان گفتند اگر حق شما را بدهیم
ما را هیچ چیز نباشد و لیکن برای شوهر نیمه حق شما است نیمه آن بستانید و نیمه دیگر را مضاعف کنید تا سال دیگر بدهیم ایشان برین قرار دادند این آیه نازل شد
و رسول صلعم نهی این فرمود ایشان انقیاد کرده سرمایه را گرفتند و از سر فایده آن گذشتند و صاحب کنز آورده که در اینجا چند فایده است یکی آنکه در قول
ان کنتم مؤمنین مبالغه است در تشدید امر ربا ای ان کنتم مؤمنین بما انزل الله علی محمد فالتزموا احکام الایمان الذی من جملتها تحریم الربو و از این
لازم می آید که کافر مکلف نباشد بتحریم ربا زیرا که در اول احکام ایمان از کافر مطالبه کرده نمیشود در حال کفر او بلکه از او مطالبه ایمان میباید
کرد دویم آنکه عدم ذکر بحرب الله در مقام بحرب من الله بجهت آنست که مراد نوعی از حرب عظیم است چه تنوین برای نوعیت است در این کلام
است تایید ما تقدم سیم در قوله تعالی فان تبتم الی آخره زمخشری و قاضی آورده اند که اگر شخصی مصر باشد بر تحلیل و تائب نشود مرتد است و مال
او فیء است و این قول ضعیف است زیرا که مانع ارتداد او میگیتیم در حین عدم توبه او و جهت آنکه جایز است که او فاعل آن باشد با اعتقاد تحریم و بنا بر
حق آنست که واجب است در مال ربا بمالک آن اما با علم بتحریم آن بجهت اجماع خواه توبه کرده باشد و یا نه و اگر صاحب آن معلوم نباشد و مال ربا معین و
معلوم باشد تصدق باید کرد و اگر مالک معلوم باشد و مال ربا مجهول با او مصالحه باید کرد و اگر ممزوج آن کرده باشد بحلال و مالک و قدر آن مجهول
باشد خمس آن باید داد و باقی حلال خواهد بود و اگر جاهل باشد بتحریم آن اصح رد است بصاحب آن هرگاه او را شناسد و اگر نه تصدق کند و اینکه بعضی
گفته اند که در صورت جهل بتحریم حلال است بدلیل قوله فله ما سلف قولیست مرجوح چنانکه گذشت و شبهه نیست در آنکه آیه فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی
فله ما سلف و قوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربو صریح اند در آنکه واجب نیست رد ربای سابق بر نزول تحریم و ما قرار دادیم که رد
آن واجب است با علم و جهل پس وجه بین الکلامین با توجیه خواهد بود که واجب نیست بر کافر رد ربائیکه در حین کفر اخذ آن کرده باشد مگر که عین موجود
باشد پس هرگاه اسلام آورد حرام خواهد بود بر او اخذ بقیه ربا فی مانده نزد معاملان او و اما واجبست بر مسلم رد ربا مطلقا خواه علم بتحریم آن داشته باشد
یا نه بر قول اصح زیرا که موعظه باو آمده و عدم علم او عذر نمیشود بجهت تمکن او بر علم مروی است که بعد از نزول این آیه بنو عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا
و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا بوقت غله تمام مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل و تعجیل بوده از
امهال و تاجیل ابا مینمودند و سایر اهل اسلام نیز که قبل از تحریم ربا معامله ربا کرده بودند نیز از فرزند آنچه گذشته بسرمایه قانع شدند کسانیکه موسر
بودند در سرمایه کردند و بعضیکه معسر بودند مهلت طلبیدند و صاحبان راس المال در مضایقه افزودند حقتعالی این آیه فرستاد وَإِنْ كَانَ و اگر واقع
شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و افلاس یعنی اگر غریم تنگدست و مفلس افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری
و آسانی و اگر معلوم باشد که چیزی ندارد در دادن تشنیع میکنند و او را حبس کنند و بدانکه کان اینجا تامه است یعنی ان وقع غریم ذو عسرة و قوله فنظرة خبر
مبتدا محذوف و نسائی خوانده نَظِرَةٌ و نظره بمعنی انتظار است و میسره بمعنی یسار و قوله وَأَنْ تَصَدَّقُوا ان مصدریه است یعنی صدقه دادن شما بقرض دار
مفلس یا بخشیدن بر او کنید از خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را یعنی ثواب آن بیشتر از انتظار است و یا اجر بهتر است از آنچه اخذ آن خواهید کرد بجهت مضاعف
ثواب و دوام آن و گویند مراد بتصدق انظار است لقوله صلعم لا یحل دین رجل مسلم فیؤخره الا کان له بکل یوم صدقة یعنی اگر مرد مسلمان تاخیر ادای دین کند
بعد از حلول آن برای هر روزی از ایام تاخیر ثواب صدقه باشد پس معنی آنستکه مهلت دادن شما معسر را بهتر است مر شما را چه هر روز ثواب نوشته شود بر نامه
اعمال شما ثبت خواهد شد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید حقیقة صدقه را هر آینه خیر بودن او میدانید چه علم بتصدق فی نفسه موقوفست بعلم
بتصور او موقوفست بر آن نه مراد آنستکه ان کنتم تعلمون انه خیر لکم فیما تفعله چنانکه قول زمخشریست و گویند معنی آنستکه اگر میدانید بخیر اکه تصدق
ذکر جزیل و ثواب جمیل یا غالمید بانکه هر چه خدا میفرماید متضمن ثواب وجهها و متکفل نجاح جاودانیست ابو سعید خدری روایت کند که مردی برادری
مدینه قرض بود و برادر در رسول او زند او دعوی اعسار کرد رسول صلعم او را گفت خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذلک یعنی بگیرید از مال او آنچه یابید و
جز این شما را چیزی نرسد از عبد الله عباس مروی است که رسول صلعم فرمود که هر که خواهد ... در سرای او ... ملائکه بر او صلوات فرستند
و دعا کنند ... از برای او دعا و استغفار کنند ... بهشت ... و اگر چیزی



داشته باشد و مطل نموده اهمال کند ازجمله ظلم باشد بدلیل مطل الغنی ظلم و هرگاه مدیون بداند که غریم او چیزی ندارد و معسر است مهلت باید او را مهلت دهد
و او را مطالبه نکند مستغرق رحمة الهی گردند و از حضرت رسالت ص روایتست که من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت
دهد وام دار تنگدست را یا از مال چیزی از او وضع کند یعنی اصل ابرای او نماید حق سبحانه او را در زیر سایه عرش خود جا دهد در روزیکه هیچ سایه نباشد که
سایه عرش او فرموده اند که جابر بن عبد الله انصاری به دیگری وام داد و وقت ادا چیزی از قرض او که کند امر دیگر او از او پنهان کرد و بیرون نیامد جابر بیرون خواست
در جای دیگر نشسته تا مرد که او را برد که رفته است آنگاه بیرون آمد جابر وی را گفت چرا روی از من پنهان میکنی گفت برای آنکه تنگدست شده ام و چیزی ندارم جابر دست را بر
کرد و قباله او برابر و از روی او نزد وی نهاد و گفت آنچه در ذمه تو داشتم ابرا کردم و گذشتم ابو قتاده گوید که جنازه او را دند و نزد رسول خدا ص نهادند
تا بر وی نماز کند آنحضرت صحابه را گفت شما بر وی نماز کنید که من بر وی نماز نمیکنم گفتند یا رسول الله سبب این حال چیست فرمود برای آنکه در ذمه او دین است و او
با وجود قدرت ادا نکرد ابو قتاده گفت یا رسول الله من ضامن شدم که تمام دین او را ادا کنم پس رسول ص (از این حال) بر وی نماز کرد و وام او هفده درهم یا هیجده درهم بود
ابو موسی اشعری از پیغمبر خدا ص روایت کرده که پس از کبائر هیچ گناهی نیست نزد خدا عظیم تر از آنکه یکی را در ذمه کسی وامی بوده باشد که در دادن آن تهاون و مطل
کرده باشد تا مرده باشد و هیچ از مال نگذاشته باشد تا دین او از آن گذارده شود و در خبر است که روز قیامت بنده را بمجلس حساب آورند که یکی را بر گردن
وامی بود و وی را مطالبه کند او گوید بار خدایا من هیچ ندارم حق سبحانه فرماید که ملازم او باش تا از وی بستانی [illegible] ملازم [illegible] وی
و کرهای قیامت در بیان امر کنند [illegible] از بهشت برآورند چون نسیم و احسن بهشت بصاحب دین برسد گوید بار خدایا [illegible] و گذشتم حق سبحانه فرماید که چون
او را گذاشتی و حق خود را بخشیدی من اولی ام از تو که بر بنده خود رحم کنم زیرا که ارحم الراحمینم پس فرماید که دست او را بگیرد و هر دو را ببهشت برد و این دلیل
است بر آنکه هر شخصیکه دانسته باشد که غریم او معسر است بر وی حرام است حبس او و ملازمه و مطالبه او و انتظار بر وی واجبست و انتظار تا زمان یسار او
بعد اعسار خلاف است از ابی عبد الله ع مرویست که حد اعسار آنستکه قادر نباشد بر آنچه فاضل از قوت او و قوت عیال او باشد و ابو علی جبائی گفته که آن
عذر [illegible] بجهة اعدام و یا بجهة کساد متاع و [illegible] که نزد فقهاء عامه معسر کسی است که عاجز باشد از آنچه بر وی است از دین و قوت و زاد و
[illegible] و [illegible] سکنای او و خادم معتاد و بر وی حساب نکنند چه واجب نیست صرف این امور در دین و هرگاه عجز محقق شود در ماعدای این
نظار واجبست و مطالبه و حبس حرام و فائده [illegible] مطالبه آن و جایز است حبس و در [illegible] چند فائده است یکی آنکه ابراء صدقه است
بر مسلم فضل قربه باشد دوم آنکه از رجوع [illegible] آنکه صدقه سیم عدم اشتراط قبول مدیون و حضور [illegible] و شرط [illegible]
بعضی از این فهم کرده اند که مندوب افضل از واجبست زیرا که انظار واجبست و ابراء مندوب بجهت خیریت آن افضل باشد و این غلط است زیرا که ابرا
ظره و صدقه است پس خیریت باعتبار هر دو است و بعد از ذکر اوامر و نواهی تحذیر مردمان میکند بر عدم امتثال بجد و تحلیل حلال و حرام بقوله **وَاتَّقُوا يَوْمًا**
بترسید از عذاب روزیکه **تُرْجَعُونَ** باز گردانیده شوید همه شما **فِيهِ** در آن روز یعنی قیامت **إِلَى اللَّهِ** بجناب خدا یا بحکم او مقرر کرده از ثواب
عقاب و گویند مراد روز موت است که بنده [illegible] **ثُمَّ تُوَفَّى** پس تمام داده شود **كُلُّ نَفْسٍ** هر نفسی را
مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب یا تضعیف عقاب از عبد الله عباس
روایتست که این آیه چون فرود آمد جبرئیل گفت ای محمد اینرا در راس المائتین والثمانین من البقرة [illegible] پس رسول ص [illegible]
[illegible] و نیز از عبد الله عباس منقولست که این آیه آخر آیه است که از قرآن نازل شده و بروایت ابن عمر آخر آیه قرآن این آیه است پیغمبر ص بعد از این آیه
یکروز زیست و بروایتی هشتاد و یکروز و بقولی هفت روز و گویند سه ساعت و در مجمع آورده که مفسران بر آنند که چون آیه انک میت و انهم میتون نازل
شد رسول ص فرمود لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که موت من کی خواهد بود حق سبحانه این سوره فرستاد که اذا جاء نصر الله والفتح و چون این آیه
آمد رسول ص در نماز میان تکبیر و قراءة سکوت میفرمود و میگفت سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واتوب الیه گفتند یا رسول الله قبل از این
باین وجه تکبیر نمیگفتی و باین طریق نماز نمیکردی فرمود اما ان نفسی نعیت الی نفس من خبر مرگ من بمن رسانیدند پس های های گریستند گفتند یا رسول الله
از موت میگوئی [illegible] حال آنکه خدای تو [illegible] متقدم و متاخر را آمرزیده قال فاین المطلع واین ضیق القبر وظلمة اللحد واین القیمة والاهوال [illegible]
که اینکلام را بجهة تنبیه و تذکیر امت میفرمود پس بعد از این مدت یکسال دیگر زیست آنگاه آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نازل شد [illegible]
[illegible] از این شش ماه بماند و بعد از آن بحج الوداع رفت در راه آیه یستفتونک فی النساء الخ فرود آمد [illegible] بعرفه آیه الیوم اکملت لکم دینکم
نازل شد و بعد از آن هشتاد و یکروز زیست و در غدیر خم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نازل شد چون این آیه فرود آمد امیر المؤمنین
را قائم مقام خود کرد چنانکه تفصیل آن در مقام خود مذکور خواهد شد و بعد از هشتاد و یکروز این آیه فرود آمد و در عقب آن این آیه واتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله نازل گشت و این آخر آیتی بود از قرآن که فرود آمد و رسول بعد از آن بیست و یکروز دیگر بماند و بروایت ابن جریح نه شب و روز زیست و بعد
ابن جبیر و مقاتل هفت روز و روز دوشنبه که دوم ربیع الاول بود وفات [illegible] و بروایت اصحاب ما دوم شهر صفر در سال
سیزدهم از هجرت و چون حق سبحانه انظار معسر و تاجیل او امر فرموده در عقب آن بیان احکام حقوق مؤجله و عقود مداینه میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا ای جماعت گروندگان **إِذَا تَدَايَنْتُمْ** چون معامله کنید **بِدَيْنٍ** بوامی یعنی عقد کنید از شما اصالة که احد عوضین در آن دین باشد **إِلَى**
أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده و معلوم بتوقیت بسنین و شهور و ایام **فَاكْتُبُوهُ** پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم
معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنند بدانکه [illegible] علت [illegible] با سلف یا بسبب اجاره حاصل که هر معامله که احد

موصنین دوان متوسل باشد ازانداین میکوینید و زمخشری گفته که معناه اذا داین بعضکم بعضا بقال داینت الرجل اذا عاملته بدین معطیا او اخذا
نظر است بجهت آنکه فرق است میان تفاعل و مفاعله چه اول لازم است و ثانی متعدی بقول تضاربت زید و عمرو و ضاربت زید عمرو و این تفسیر احدهما
بدیگری جایز نباشد و فایده ذکر بدین با آنکه از تداینتم مفهوم میشود آنست که تا توهم نشود که تداینتم ماخوذ از تداین است که بمعنی مجازاة باشد مانند
کما تدین تدان پس بجهت دفع این توهم و تا زوال اشتراک مذکور شده و میتواند بود که ذکر آن بجهت تاکید باشد مانند طایر یطیر بجناحیه و دیگر تا
شوع آن بمؤجل و حال معلوم شود و نیز مشعر باشد باینکه دین باعث گشته است بر کتابت نه غیر او و دیگر تا مرجع ضمیر فاکتبوه باشد و وجه اول احسن است
وجوه دیگر خالی از نظری و تکلفی نیستند زیرا که کافیست نوع آن و کتابت آن و ارجاع ضمیر بآن بمفهوم شدن آن در ضمن تداینتم و علی بن ابراهیم در تفسیر
خود آورده که در سورة البقرة پانصد حکم مذکور است و از آنجمله در این آیه بیست و پنج حکم است یکی اباحة استدانه زیرا که انسان گاه هست که مضطر
بآن میشود بجهت معاش پس سایغ باشد و غیر محرم و نیز حضرت رسالت و امیر المؤمنین و سایر معصومین صلی الله علیهم اجمعین استدانه فرموده اند و
فعل ایشان حجت است و نا با حرام الا آنستکه اکواستدانه نمیدون ضرورة باشد مکروه هست لقوله علیه السلام ایاکم والدین فانه مذلة بالنهار مهمة بالليل
و دین کران موجب حوادث ذروز و باعث غم و هم در شب کاه هست که حرام میشود چون مستدین را چیزی نباشد که قضای دین خود از آن کند و با آنکه
قصد ادای آن نداشته باشد و صاحب کنز فرموده که اقوی آنستکه اگر دائن مطلع بر حال خود نباشد استدانه او حرام است و اگر نه کراهت شدید است و دیگر
ضرورت و برا قبول صدقه اولیست از استدانه و اگر ولی باشد که متوقع قضای دین او شده کراهت آن مرتفع خواهد بود و از این حکم بیفایده کراهت
کرده با وجود ولی بجهة عدم وجوب قضا بر او و این ممنوعست زیرا که عدم وجوب دفع جواز آن نمیکند دوم اباحه تاجیل لقوله الی اجل زیرا که دین
حقیقت ثابت در ذمه و این اعم از مؤجل و معجلست و نزد ابن عباس این آیه نازلست در سلم خاصة و آن بیع مضمونست تا اجل معلوم چه او سبحانه حق
را احرام کرده بعوض آن سلم را حلال ساخته بعد از آن فرموده که اشهد ان الله اباح السلم المضمون الی اجل معلوم و انزل فیه اطول آیة فی کتابه
و تلا هذه الآیة سیم کواهی میدهم که حقتعالی سلم مضمون با جل مباح معلوم کرده است و در درازترین آیه فرمود که در قرآن است در کتاب او
و این آیه را تلاوت نمود و اکثر بر آنند که بر سبیل عموم است سیم وجوب ضبط اجل لقوله مسمی و آن هر مدتیست که محتمل زیاده و نقصان نباشد مانند
و ماه و سال نه مانند ادراک ثمره و قدوم حاج و غیر آن از آجال غیر مضبوطه چهارم امر بکتابت دین تا مال مردم تلف نشود بعوارض نسیان و موت
چه دوام امر بنجار و مال الله را و خوانست و اصح آنستکه از برای ندبست یا ارشاد بمصلحة و جمهور نیز بر این رفته اند و آنچه نقل کرده اند که شعبی فرموده که سه کس
اند که حقتعالی دعا اجابت نکند مردیکه دینی بکسی دهد و کواه بر آن نگیرد و نتویسد و مردیکه مال بسفیهی دهد و بقول خدا کار نکند که ولا تؤتوا السفهاء
اموالکم و مردیکه زن بد داشته باشد و طلاق نگوید از احادیث ابو هریره است و موثوق علیه نیست پنجم واجبست که کاتب دین امین و عادل باشد
لقوله ولیکتب و باید که بنویسد و ثبت کند بینکم در میان شما کاتب بالعدل نویسنده بداد و راستی او کاتب صفت یعنی نویسنده که مو
موصوف باشد بعدالت تا زیاده و کم نکند و با آنکه بخلاف مجموع متعاملان بآن راضی بوده باشند و مکتوب او موثوق به باشد شرعا و از اینجا معلوم میشود
اشتراط فقاهت و علم کاتب باید فایق بر معامله تا مقتضی از کتابت حاصل شود ششم عدم امتناع کاتب از کتابت دین بطریق شرعی زیرا که فرموده که ولا یأب
و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده ان یکتب آنکه بنویسد و ثبت معامله را کما علمه الله فلیکتب همچنانکه بیاموزانیده او را خدا
یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده و تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و گویند که نهی بجهة تحریمست پس کتابت واجب باشد و لکن نزد شعبی و جماعتی فرض
علی الکفایه است و بقول بعضی فرض عین با عدم کاتب دیگر یا با حضور صاحب دین نزد کتابت و قولی آنستکه فرض عین بوده و منسوخ شده بقوله تعالی ولا یضار کاتب
و لا اجود آنستکه مستحب است بر کسانیکه عارف باشند بکتابت زیرا که این از باب صنعتها و نوافل البر است و واجبست علی الکفایه تا نظام اهل عالم تمام شود و این نحو
مؤکدست یکی آنکه اجرة کاتب را از بیت المال باید داد که آن از مصالح است و اگر نه جایز است و اخذ اجرة از امر کتابت بجهت اصالة عدم وجوب بذل منفعت
مجانا و تیم مداد و ورق و مکتوب فیه نیز از بیت المال بر دارند زیرا که این نیز از مصالح است و اگر بیت المال یافت نشود پس اگر کاتب اخذ اجرة کرده باشد
مداد بر او واجبست قرطاس بر صاحب دینست زیرا که این از مصلحة اوست و بر مدیون واجب نیست قطعا هفتم آنکه نزد بعضی کما علمه الله متعلق است بان
پس فلیکتب امر باشد بعد از نهی برای تاکید کقولک لعبدک لا تعد هنا فم و احتمال دارد که متعلق بامر باشد و ح کلام محتمل دو معنی است یکی آنکه کما علمه الله
تفضلا منه فلیتشکر باحلاوه الله و لیفضل بکتابة الذین کما تفضل الله علیه کقوله و احسن کما احسن الله الیک دوم آنکه حقتعالی بکاتب امر فرموده
که کتابت دین کند همچنانکه او را تعلیم فقه داده در بیع معامله یعنی کتابت او و ستمی مخالف مشروع ساخته که آن ضرر و محجوم متعاملین است پس بنا بر اول امر
برای ندبیه است و بر ثانی برای وجوب و بنا بر احتمال اول نهی بنا بر مقید است و بر احتمال ثانی مطلق هشتم امر است باملای مستدین بر کاتب آن دینی
که بر ذمه اوست و هو قوله ولیملل و باید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق آنکس که بر وست دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود
زیرا که اوست که مقر است و مشهود علیه و املال و املا یکمعنیست که آن سوتیس فرموده است و لیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدا ربه
که پروردگار اوست و لا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه از آن حق که بر اوست شیئا چیزی یعنی آنچه حق است املا کند بدون نقصان و
امر با ملا و نهی از بخس جهة آنستکه میتواند بود که صاحب حق امی و مختل باشد که هیچ خبر نباشد او را یا موریس اگر مدیون در راه لا ورع را کار نفرماید
اضرار مدین لازم آید و این حرامست نهم امر است ولی سفیه و صبی و غیر مستطیع را باملا لقوله فان کان الذی پس اگر باشد آنکسیکه علیه الحق
بر وست حق یعنی در ذمه اوست سفیها بالغ ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه و منخدع شود در معامله او ضعیفا یا عاجز

ناتوان یعنی کودک یا پیر که بحد خرافة رسیده باشد **او لا یستطیع** یا توانائی نداشته باشد و نتواند **ان یمل هو** آنکه املا کند او بعوض گنگی بجهة آنکه اخرس باشد یا بجهة شدة مرض لکنت در زبان بدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود **فلیملل** پس باید که املا نحو کنند **ولیّه** ولی هر یک از اینها که گذشت **بالعدل** براستی و انصاف یعنی ولی امر او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیم است مر طفل و سفیه او و وکیل و مترجم مر غیر مستطیع را و گویند ضمیر ولیه راجع است بحق یعنی ولی حق که صاحب دین است بعدل املا کند چه او اعلم است بدین خود و اول اولیست بجهة عود ضمیر باقرب و بکر الله اول انیست بمقام و در این باب چند فرعست که متضمن احکامی اند که از آیه مستخرج میشوند اول شرعیه و لایة بر سفیها و اصاغر و مجانین در دیون داخل اند بطریق اولی دوم عدم صحة استقلال ایشان بعقود معامله زیرا که املاء ایشان بعقود معامله صحیح نیست پس عدم صحة استقلال ایشان بعقد بطریق اولی باشد سیم جواز استناد ولی برای کسیکه بر او ولایة باشد با حاجة انکس باستناد چهارم صلاحیة ذمة صبی و مجنون بجهة تعلق دین لکن لا مطلقا بل با مباشرة ولی بسبب بر آیند و ارش جنایتکه کنند کاسیکه او را مالی نباشد پنجم واجبست بر ولی مراعاة مصلحة مولی علیه و عدم بخیس و لقوله تعالی بالعدل یعنی عدل در املا پس در معامله بطریق اولی باشد ششم ولی صبی و مجنون باید رشد اجدیه و با فقد ایشان وصی است از جانب پدر یا جد پدر و با عدم او حاکمست اما سفیه اگر سفه او مستمر باشد در عقب کودکی ولی او پدر است و جد همچنانکه گذشت و اگر بعد از بلوغ طاری شده باشد ولی او حاکمست هفتم ترجمه از جانب اخرس و ابکم و اعجمی بجهة اشتراک ایشان در عدم استقلال با ملاء حق هشتم وجوب عدالة مترجم بجهة اشتراط املاء او بعدل که مستلزم عدالة اوست نهم صحة شهادة بر اخرس و اعجمی با ترجمه از ایشان ولا بد است که این شهادة اصل نه شهادة فرع بجهة تعقیب املا باستشهاد دهم مراد بولی در اینجا شامل وکیل نیز باشد نه حاجز باشد پس شهادة بر وکیل اسناد نه برای موکل خود پس جایز باشد شاهد اگر گواهی دهد بر موکل با ثبوت وکالة در حالة شهادة و استخراج فروع دیگر غیر از امور مذکوره ممکنست و بر قول حضرت رسالت که او نبی جوامع الکلم است این خاطر میشود **واستشهدوا** و گواه گیرید بر معامله خود دو گواه را از برای طلب گواهی **شهیدین** دو شاهد و شهید بمعنی حادث است و شهید بمعنی ثبوت پس اگر متحمل شهادة شود شاهد است یعنی طلب و گواه کنید و فرق میان شاهد و شهید آنستکه شاهد یعنی حدوث است و شهید بمعنی ثبوت بیشتر شهید است و دیپا هست که اطلاق شاهد بر شهید میکنند بعد از تحمل است باعتبار حدوث تحمل و ثبوت تحمل شهادة او و ثابت شود در زمان با بیشتر شهید است و بر تسبیل مجاز از قبیل تسمیه شئی باکان علیه همچنانکه اطلاق شهید میکنند قبل از تحمل شهادة بر طریق مجاز و از این قبیلست طلب تسبیه که قبل از حصول مطلوب باشد و این حکم باشتراط اثنینیة است بشهادة بدین پس دلالة میکند بر عدم قبول واحد اما با انضمام یمین از مدعی پس از فعل **من رجالکم** یعنی طلب دو شاهد کنید و تزد شافعی مقبولست بجهة قضای پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام بان نزد هم باید که شاهد بر از مردان باشند لقوله **من رجالکم** مرد او در شاهد جمع رجال را اطلاق نمیکنند بر غیر بالغ و بر اسم اشتراط بلوغ در شاهد و حکم مفهوم میشود که اشتراط بلوغ در شاهد و جمع رجال را اطلاق نه از مردان خود و در اضافه رجال بضمیر دلالت بر ایمان شاهد بر و این میشود و حکم مفهوم میشود که اشتراط ایمان پس مقبول نباشد شهادة صبی و مجنون نیز بطریق اولی بجهة عدم تعقل و مردن کافر منکر بتفصیلی که در موضع مذکور خواهد شد و ابو حنیفه تجویز شهادة بعضی کفار کرده بر بعضی و اگر چه مختلف الملل باشند **فان لم یکونا** پس اگر این هر دو گواه **رجلین** دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند **فرجل و امرأتان** پس یک مرد و دو زن با بن فاعل فعل محذوف است یا فلیشهد رجل و امرأتان یعنی باید که گواهی دهند یک مرد و دو زن و یا خبر مبتدا محذوف است ای فالمستشهد رجل و امرأتان یعنی انکسیکه طلب شهادة کنند از دو مرد باشد و در دین دلالتست بر جواز شهادة نساء منضم بر جال لکن در دیون و معاملات و در هر چه مقصود از آن مال باشد سیزدهم عدالة گواهان لقوله **ممن ترضون** یعنی مردان و زنانیکه گواهی دهند از کسانی باشند که پسندیده باشند **من الشهداء** از گواهان این اشاره است باشتراط عدالة زیرا که فاسق غیر مرضی است و دلالتست بر بطلان قول ابی حنیفه در قبول شهادة کفار و از اشتراط رضا باینکه لازم میاید که شاهد باید از آنکه متهم باشد که حسن ظن در صدق شهادة او بوده باشد پس شهادة متهم مقبول نباشد چه او دافع ضرر است یا جالب نفع و ایشان ممن ترضون من المرضیین اشاره است باکتفا نمودن بظاهر العدالة و عدم اشتراط آن در نفس الامر و اگر نه موجب تعذر استشهاد شود پس شرایط شهادة پنج چیز است بلوغ و ایمان و عقل و عدالة و دفع تهمت و در شهادة بعد اختلافست فقهای اربعه منع آن کرده اند و روایتی بر منع از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند و نزد ابن سیرین و شریح و اوزاعی و از اهل البیت علیهم السلام روایات متعدده در این باب وارد شده اشهر و اقوای آن قبول شهادة و بنا بر مکر بر تقییدات ... بر شهادة عبد برای سید و بر اغیر سید جایز باشد و در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از آنکه خبر روی علیا الله ... النبی ... ابن ورع منستکه تو در روز کار زار در بصره بر گرفته وی انکار کرد و گفت این حکم میان من و تو خواهد کمی تا که تو او را منصب قضا داده بعنی شریح پس هر دو نزد شریح رفتند امیر المؤمنین علیه السلام دعوی کرد شریح گواه خواست آنحضرت امام حسن را بیاورد تا گواهی دهد گفت یک گواه حکم نکنم قنبر را بیاور دگر بگواهی بنده حکم نکنم امیر المؤمنین فرمود سبحان الله مردیرا که لعنة الله ... در یک حکم سه بار جور کردی و آنکه اگر امام گواهی تو خواستی حال آنکه امام مأمون و معصوم باشد دوم گواهی خواستی و گواه طلبند دوم گفتی بگواهی حسن حکم نکنم رسول خدا گفت که بگواهی خزیمه تنها حکم کنم گواه دیگر طلب نکنم و او را ذو الشهادتین خواند سیم گفتی که بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر او نیز مقبول بود و ... رسول بگواهی من تنها حکم نموده در روزیکه بر خالد و لید گواهی دادم و فرمود که گواهی مرد قرشی برابر هفت مرد است که از قریش نباشد و گواهی تو ای علی برابر گواهی هفت قرشیست حسبحانه هر مرد قرشی را قوة هفت مرد داد که از قریش نباشند و مرا قوة هفت مرد قرشی داد این شرح مجمل که من بعد حکم نکنی میان دو کس تا آنکه مرا از آن خبر نکنی از حضرت رسالت پرسیدند که گواهی کی دهند و چگونه دهند فرمود که آفتاب میبینی گفت بلی یا رسول الله فرمود که ...

فرع ۲

شهیدین

یا نوزدهم



چنانچه دانید که اینها قتابی روشن کواهی دهند واکر نه ندهند ونیز رسول ﷺ فرمود که اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظلم
کواهانرا اکرام کنید که حقتعالی حقها را بایشان بیرون آورد و بمستحق رساند وظلم را بایشان دفع کند بعد ازان بیان حکمة میفرماید در ضم مرد
برجل وعدم اکتفا بمرد و رجل میکوید اکر دو مرد نباشند باید که یکمرد ودو زن کواهی دهند **أَنْ تَضِلَّ** بجهة مخافة آنکه چون فراموش
کند **إِحْدَاهُمَا** یکی از اندو زن معامله را که برانکواه بوده **فَتُذَكِّرَ** پس یاد دهد **إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى** یکی ازیشان دیکری را مراد است
که چون بجهة ضعف عقول وغلبه رطوبة صفة نسیان برامزجه نسوان غالب است مرد وزن باید که بند کیر یکی نسیان دیکری را یاد کرد بخلاف رجال
چه ایشان ابعد اند از نسیان بجهة زیادتی عقول ایشان ودر انوار کفته که ان تضل منصوب است برانکه علة اعتبار عدد است ای لاجل ان احدیهما ان
ضلت الشهادة بان نسیتها ذکرتها الاخری و علت در حقیقت تذکیر است لکن چون ضلال سبب است نازل منزله انشده وکانه قیل ارادة ان تذکر
احدیهما الاخری ان ضلت و درین اشعاریست بنقصان عقول نسوان وقلة ضبط ایشان ودر کشاف آورده که از بدیع تفاسیر است که فتذکر را بمعنی
تجعل کنند که فتذکر احدیهما الاخری یعنی چون هر دو زن مجتمع شوند در شهادة ایشان بمنزله ذکر کردانند وقائل این قول سفیان بن عیینه است و کویند ضمیر در احدیهما
اول راجع بشهادتین است ای تضیع احدی الشهادتین من قولهم ضلوا اعنائهم ای ضاعوا و در احدیهما ثانی راجع بمرتین تا تکرار لازم نیاید بدون فایده
درین تصیف است وآزفتاده وربیع نفلسته که کسی چون خواستی معامله کند در قبایل عرب کردیدی تا کسیرا پیدا کرده برین معامله کواه شود هیچ کس
قبول نکردی حقتعالی امر بشهادة فرمود که **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا** این حکم چهاردهم است یعنی و باید که ابا نکنند و سرباز نزنند
تحمل شهادة چون خوانده شوند برای کواه شدن وتسمیه بشهدا قبل از تحمل شهادة از قبیل تسمیه ما یشارفه بشارفتن [illegible] واقع وکویند مراد امر [illegible]
اقامة شهادتی که نزد ایشان باشد واین قول عطا وعکرمه وسعید بن جبیر ونزد بعضی اعم از تحمل واقامه است واول انسب است زیرا که کلام در تحملست [illegible] فاما
حمل بر هر دو کنند لازم اید استعمال مشترک در هر دو معنی معا واین ممنوع است ونهی از ابا مستلزم امر است بتحمل لکن فرض کفایة است اکر غیر او دیگری [illegible]
دیگر یافت نشود بر ایشان فرض عین خواهد بود وبنابر انکه مراد اقامة شهادة باشد نیز امر برای وجوب است لقوله ولا تکتموا الشهادة الخ وحکم [illegible]
وَلَا تَسْأَمُوا و ملال وضجارت منمایید **أَنْ تَكْتُبُوهُ** از انکه بنویسید حق را **صَغِيرًا** در حالتیکه خورد و حقیر باشد **أَوْ كَبِيرًا**
یا بزرک یعنی اندک وبسیار را بنویسید **إِلَىٰ أَجَلِهِ** تا مدتی که مقرر شده باقرار مدیون وکویند مراد بصغیر وکبیر کتابتست چه باوجود شرط نیست [illegible]
و تمام [illegible] یعنی مختصر [illegible] و مطولا [illegible] از تعسف خالی نیست و درین لا تسئموا [illegible] کتابة درین و اشهاد بران وبعد ازان [illegible]
کتابة [illegible] باید فرموده که **ذَٰلِكُمْ** این مکتوب **أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ** راست ترست نزد خدا **وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ** و ثابت تر و یاری دهنده تر برای
اقامة کواهی چه مکتوب بمذکر شهود است بجهة [illegible] زوال آن از حافظه ابعد است **وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا** و نزدیکتر است از انکه بشک [illegible]
است بانتفاء شک در مقدار وجنس حق وتعیین شهود واجل چون رجوع نمایند بان کتابة زیرا که عدم کتابة سبب [illegible]
[illegible] افسط واقوم ماخوذ اند از اقسط واقام [illegible] قیاس یا از قاسط وقائم یعنی ذی قسط وقویم [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] و حکم شانزدهم اینست **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً** این استثنا است از امر بکتابة و اسم تکون مقدر است ای تکون التجارة
تجارة یعنی ترک کتابة مکنید مکر آنکه باشد معامله تا [illegible] حاضره **تُدِيرُونَهَا** که میکردانید آنرا **بَيْنَكُمْ** میان یکدیکر یعنی معامله دست
بدست و نقد بنقد بدون [illegible] **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** پس نیست بر شما کناهی **أَلَّا تَكْتُبُوهَا** آنکه ننویسید آنرا بجهة بعد آن از تنازع
و نسیان و توقع ریب [illegible] اینست که **وَأَشْهِدُوا** و کواه کیرید **إِذَا تَبَايَعْتُمْ** چون خرید و فروخت کنید [illegible]
[illegible] تا تکرار لازم نیاید و امر باشهاد [illegible] برعایة مصلحة [illegible] چه اکر کواه نباشد ممکن است که احدهما نادم شوند بر بیع و [illegible]
نزاع واقع شود در کمیت [illegible] پس امر اینجا برای ارشاد است [illegible] و ابن قول [illegible]
[illegible] مصلحة دنیویه است [illegible] حکم ابرا [illegible] بقوله فان امن بعضکم بعضا الآیه **وَلَا يُضَارَّ** باید که رنج رسانیده نشود
كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابة نفرمایند **وَلَا شَهِيدٌ** و نه کواه را ضرر رسانند بر قبول شهادة [illegible]
[illegible] کفته شده بر تقدیر [illegible] مجهول باشد پس اکر معلوم اعتبار کنند منطوق آنست که باید کاتب [illegible] و درست نویسنده
[illegible] در کتابة احتراز کند و کواه نیز تحمل شهادة نماید و از راستی در نکذرد وکواهی بنویسد و بوقت طلب شهادة از اقامه آن امتناع نکند و [illegible]
[illegible] که مروی است که قبل از نزول این حکم [illegible] کاتب یعنی و مبالغه والحاح کردی که از برای من چیزی بنویس و کواه [illegible]
[illegible] کفتندی ما را مانعی هست و مشغولی داریم کسی دیکر را بکو تا بنویسد وکواه شود و انشخص در باب الحاح کردی و مبالغه [illegible]
[illegible] وبرشما لازم است قبول این [illegible] ظاهر این معنی فهمود و بعد ازان جهة مبالغه درین باب فرمود که **وَإِنْ تَفْعَلُوا** و اگر
[illegible] است یعنی اکر بکنید ای معاملان اینچه ازان نهی کردم از اضرار کاتب و شهید **فَإِنَّهُ** پس بدرستیکه این فعل منهی **فُسُوقٌ بِكُمْ** نافرمانی
باشد لاحق بشما و خروج از طاعة حق و حکم بیستم اینست که **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدا و فرمان خدا را اخلاف مکنید در امور دین و دنیا شما و حکم
[illegible] اینست **وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ** و میاموزاند خدا شما را احکام خود را که متضمن مصالح دنیویه و دینیه شما است **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدا بهمه چیزها **عَلِيمٌ**
[illegible] تکرار لفظ الله در جمل ثلث بجهة استقلال هر یک ازان جملست چه اول حث است بر تقوی و ثانی وعدست بانعام و ثالث تعظیم شان و دیکر آنکه
اظهار [illegible] در خلست [illegible] تعظیم [illegible] و بعد ازان بیان [illegible] حکم [illegible] عدم [illegible] شهادة [illegible] **وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ** و اکر



یعنی مسافر باشید و گویند علی بمعنی فی است یعنی چون در سفر باشید **وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا** و نیابید نویسنده که بنویسد حقوق شما یا نویسنده باشد اما ادوات کتابت یافت نشود **فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ** پس چیزی که مستوثق به باشد گروها قبض کرده شده است پس رهان مبتدا محذوف الخبر است و تقدیر اینکه فالذی یستوثق به رهان مقبوضة یا مبتدا نیست خبر محذوف ای فعلیکم رهان یا فاعل فعل محذوف ای فلیوخذ رهان و رهان جمع رهن است بمعنی مرهون و رهن بمعنی ثبات و دوام است و منه نعمة راهنة و لغة غالب و ان رهن است و در لغت قلیل است و در شرع وثیقه است بدین که مرتهن دین خود را از آن استیفا نماید و دیگر آورده که در اینجا چند فایده است یکی آنکه اوثق آن جایز نیست فقط و تقیید آن بسفر و عدم وجدان کاتب مخرج اغلبیه است چه سفر مظنه اعواز کاتب است و دیگر تقیید بسفر نیز دلالت میکند بر شرعیت آن در حضر و نیز عدم شرعیت آن که دلیل نیست و از فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در حضر رهن کرد درع خود را نزد یهودی و دلیل بر اجماع است که خلاف در جواز آن نیست مگر از مجاهد و ضحاک که جایز نیست رهن مگر در سفر و اجماع مبطل اوست دیگر آنکه جمهور برآنند که قبض در رهن شرط است مگر مالک که اکتفا بایجاب و قبول کرده و اول اکثر اصحاب ماست و دلیل ایشان آنچه مذکور است و قول صادق علیه السلام بروایت محمد بن قیس که لا رهن الا مقبوضا و محققان جمهور قائلند بنا بر جهت اصالة عدم اشتراط و عموم اوفوا بالعقود و آیه دلالت نمیکند چه خطاب و امر بالطلب مجمل است و اگر دلالت میکرد بر شرطیت قبض تکرار لازم میآمد و فایده بر آن مترتب نمیشد لازم میآید که تسمیه آن بر رهن قبل از ذکر قبض است اگر قبض شرط میبود تسمیه آن بر رهن بدون قبض نیکو نمیبود کالا بقال رهن مقبول و مجاز اگرچه ممکن است لکن خلاف اصل است و روایت منقوله از صادق ضعیف السند است زیرا که در طریق آن محمد بن قیس است و آن مشترک است میان ضعیف و غیره و در رهن جایز دلالت بر نظر است و محققان در تنقیح گفته اند که قبض شرط ابتدا است اشتراط دوام آن نمیکنند بلکه مسمای آن نزد ایشان کافیست پس اگر راهن آن را بعد از قبض مرتهن باز ستاند صحیح باشد و ابو حنیفه اشتراط مینماید میکند چهارم اخذ رهن جایز نیست بر هر حقی ثابت در ذمه خواه سلم باشد یا غیر آن و این مسئله اجماعی است و عموم آیه دلیل آن پنجم رهن امانت است مضمون نیست مگر بتعدی یا تفریط و نزد ابو حنیفه مضمون است باقل امرین از قیمت و قدر دین و دلیل ما اصالة برائت ذمه از ضمان و روایت سعید بن مسیب از ابو هریره از پیغمبر ص لا یغلق الرهن الرهن من صاحبه الذی رهنه له غنمه و علیه غرمه مراد بن صاحبه من ضمانه است و لا یغلق یعنی لا یتملکه المرتهن است اگرچه راهن شرط ملکیت کرده باشد نزد حلول شش رهن پس مقتضای رهن برعین بقیه است بر حفظ مال و عدم تضییع آن بجهت دخول آن در حیز تضییع و اهمال مصلحت که افعال عقلا منافی آن است مؤید این است قول او ان الله یکره القیل و القال و کثرة السؤال و اضاعة المال و وصف رهن بقبض مسبب است که کمال توثق با آن است بجهت جواز انکار رهن یا نسیان یا زیاده و نقصان و در این نیز اشاره است باینکه رهن میباید که عینی باشد که ممکن القبض باشد پس رهن دین صحیح نباشد بجهت عدم امکان قبض آن در حینیکه دین است و صحیح است بیع رهن و اگر نه استیثاق در حین تعذر ادا بوجه و فائده حاصل است که **فَإِنْ أَمِنَ** پس اگر امین دارد **بَعْضُكُمْ بَعْضًا** برخی از شما که دائنانند برخی را که مدیونانند و دل وی در خیانت مدیون امن باشد بجهت حسن ظن وی باو و بجهت آن اخذ رهن نکند از وی **فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ** پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده از وی یعنی مدیون **أَمَانَتَهُ** یعنی دوام او را و انکار حق نکند **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ** و باید که بترسد از خدا تعالی که **رَبَّهُ** پروردگار اوست در امانت خیانت نکند بانکار آن و در این مبالغات است و تسمیه دین بامانت بجهت ائتمان دائن است بر او و مبادرت در تقاضا بان و اگر نزول معنی بر توجیه کنند که اگر امین باشد مرتهن از راهن پس از اخذ رهن نکند که دین او یا باشد ملکیت او در قبض او باز کذارد و تادیه امانت کند یعنی دین را با او رساند نیز صحیح و حسن خواهد بود حاصل که در آیه دلالت بر وجوب ادای امانت و التزام تقوی در ادای آن بعد خیانت و عدم تعدی و تفریط هشتم حرمت کتمان شهادت و وجوب ادای آن لقوله **وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ** و مپوشید گواهی را ای گواهان یا ای مدیونان و گواهی ایشان شهادت است بر نفس خود **وَمَنْ يَكْتُمْهَا** و هر که بپوشد گواهی را **فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ** پس بدرستیکه بزه مند و گناهکار است دل او و در اضافه اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید یا بر کتم شهادت چه جرم قلب غلیظ تر هست از اثام متعلقه باعضاء ظاهره چه آن رئیس است پس افعال و اعظم افعال باشد **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدا بر آنچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان آن **عَلِيمٌ** دانا است این کلام بجهت تهدید است و عبارت و کتمان در کتر آورده که عموم و من یکتمها مخصوص است بآنچه مستثنا باشد بر ضرر غیر مستحق که بشاهد رسد اما با حصول ضرر و ملک و دانش شهادت واجب نیست فایده دیگر قلب است که کتمان شهادت از افعال نفس اماره است که آن نفس حیوانی است و قلب مجاز است از باب اسناد اثم بقلب از باب اسناد فعل بشیء است مجاز ان که قولهم جری المیزاب ای ماء المیزاب و در مختصر گفته که این از اسناد فعل است مجاز که فعل کتمان با آن واقع میشود کقولهم هذا مما ابصرته عینی و فعله یدی و در این نظر است زیرا که اگر چنین بود میبایست که کلام بر توجیه بودی که اثم لسانه زیرا که آلت اقامه و کتمان شهادت لسان است و در این نظر نظر است زیرا که اینجا کلام حق تعالی صیغه از مبالغه و احسن است که ذکر قلب بجهت است که تا مظنه آن نشود که کتمان شهادت از اثام متعلقه بلسان است فقط بلکه قلب اصل متعلق است و معدن اقتراف آن و لسان ترجمان است از آن و اینجا چند مسئله است یکی آنکه چون جایز نیست بیع ثوب بر صبی و سفیه و امثال ایشان پس جایز باشد اخذ رهن از اموال ایشان و ولی را جایز باشد که بجهت مصلحت یا ان اقدام نماید زیرا که از توابع دین است دیگر عقد رهن لازم است از طرف راهن و اگرنه فایده آن منتفی میشد و جایز است از طرف مرتهن زیرا که آن بجهت مصلحت اوست سیم ارتهان صحیح نیست الا بچه ثابت باشد در ذمه مانند اقاله و شبهه صحیح نیست بر اجاره متعلقه بعین و صحیح است بر عمل مطلق و اقوی نیست که صحیح است بر اعیان مضمونه مانند مغصوب در ید غاصب و مستعار در ید مستعیر با شرط ضمان و مقبوض بیع فاسد و غیر آن چهارم شرط نیست ملکیت رهن بلکه نزد انجوی از تصرف راهن است در آن پس جایز باشد استعاره برای رهن و قبض راهن رهن را از معیر موجب ضمان یا هست و اگرچه صیغه عاریه واقع نشده باشد بر قول اصح و مرتهن ضامن از نیست و اگرچه قبض آن کرده باشد بجهت مرتهن اگر مالک و کیل باشد رهن را بفروشد نزد حلول دین و استیفای حق خود کند

قوله

وتاکید

مراهن



اند و همچنین اگر وصی یتیم و قیم بوده باشد و اگر نه وکیل باشد و نه وصی الزام ما لا یملک کند یا وارث و بیع یا بادای حقوق در رهن و کالة و وصاة و نیز جایز نیست
و نیز الزام مذکور و نیز نفقه بدین وجوه مذکوره است بدان تمام از ذخا کردن در بیع ان و بدانکه چون حقتعالی بیان احکام شرعیه نمود در عقب ان
بجهة تنبیه بر انکه احکام مذکوره بجز نفع و صلاح بندگان است بهیچ احتیاج او بان فرمود که لِلّٰهِ مر خدا یراست ثابت مَا فِي السَّمٰوٰتِ انچه
در اسمانهاست از کواکب و فرشتگان و غیر ان و نیز او راست عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات اند وَمَا فِي الْاَرْضِ وانچه در زمین است
از ارکان و موالید و نیز او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند یعنی تمام اختیار خلق و ملک سموات و ارضین و ما بینهما و تدبیر انها
بید اقتدار و قبضه اختیار او ست چه مبدء و منشی همه مکونات است و ممکنات پس کمال ملک همه در ید او باشد و بهر وجهیکه خواهد تصرف نماید
وَاِنْ تُبْدُوْا و اگر اشکارا کنید مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ انچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان سازید ان را يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللّٰهُ شمار میکند شما را بدان چیز پس بران مجازات خواهد داد از ابن عباس و شعبی و جمعی از مفسران مرویست که مراد اظهار و کتمان شهادتست یعنی خدا
عالمست بظاهر ساختن و پنهان کردن شما کلمه شهادت را و جزای شما خواهد داد بر وفق ان و نزد مقاتل و واقدی مراد موالاة کفار است لقوله تعالی ان
تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله یعنی اگر اظهار موده و دوستی کافران کنید و اگر از ایشان پنهان دارید که حقسبحانه جزای شما خواهد داد بان و نزد
بعضی حکم ایه عامست در احکام منفرده و حقسبحانه بان تخویف و تهدید نموده از عمل کردن بخلاف ان و نزد جماعتی دیگر بر سبیل عمومست در جمیع مود
لیکن حکم ان منسوخ است بایه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و بقول حضرت رسالت ص ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به حقتعالی
از امت من در گذرانید و عفو فرموده انچه نفس ایشان بان حدیث کند ما دام که نگفته باشند یا بان عمل نکرده باشند و این قول از ابن مسعود و ابی هریره
مرویست و عقل صایب منکر این قولست و از اصحح نمی‌اید زیرا که جایز نیست تکلیف بنده با انچه فوق وسع او باشد پس چگونه اول حکم ان ثابت بوده باشد
و بعد از ان منسوخ شده و نیز نزد معظم علمای اصول نسخ بر احکام منحصر میشود نه بر اخبار و این ایه از اخبار است پس منسوخ نباشد بلکه حق انست که
ایه متناول اعتقادات صحیحه و فاسده است اما انچه در تحت تکلیف در نیاید از وساوس و هواجس نفس و انچه تحفظ از ان ممکن نباشد از خواطر خارج
است از حکم ایه بدلالة عقلیه و بقول حضرت رسالت ص که ان الله تجاوز لهذه الامة عن نسیانها و ما حدثت به انفسها و گویند ایه ثانیه مبین ایه اولیست
مزیل توهم انصراف ان بمعنی که جایز نیست عقلا چون خواطر و هواجس که از تحت قدرت خارجند و از امام محمد باقر ع مرویست که تفسیر این ایه برین نهج است که
اشکارا کنید از افعال ظاهره که مردم ان را مشاهده کنند و دانند و انچه پنهان کنید از مردمان و ایشان ان را ندانند حقسبحانه بر هر دو جزا خواهد داد
و از ابن عباس مرویست که حقتعالی روز قیامت اعمال بنده را بالتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از
احصا لِمَنْ يَّشَاءُ مر هر کرا که خواهد امرزش او را بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَاءُ و عذاب کند هر کرا که خواهد تعذیب او را بعدل وَاللّٰهُ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيْرٌ توانا است لفظ ایه عامست در جمیع اشیا و اصح اقوال در معاصی که خطور کند در دل
انست که حقتعالی بان مواخذه نکند بلکه مواخذه او بانچیزیست که بنده عزم ان کند و جازم شود بر فعل ان با امکان تحفظ از ان و این را از افعال قلب شمرد
پس حقتعالی بنده را بر عزم جزم ان بر معصیت مجازات خواهد داد نه بر فعل معصیت زیرا که وی مباشر ان نشده بخلاف عزم بر طاعت چه عازم بر فعل
طاعات جزا یافته مثوبه بر عزم خود بجزای این طاعت یعنی بمجرد عزم بر طاعت حضرت عزت ثواب ان طاعت را با وکرامت میفرماید و موید اینست که در اخبار امده
که منتظر صلوة بمثابه کسیست که در نماز باشد ما دام که در انتظار ان باشد و این از لطایف نعم حقتعالی است بر بندگان و ایه صریح دلیلست بر نفی وجوب تعذیب
چه اگر تعذیب واجب بودی همچنانکه معتقد اهل وعید است غفران و مشیت بوجهی نبودی و بدانکه نزد بعضی انست که حقسبحانه با افعال قبیحه محاسبه کند با بنده
که انچه بقول و فعل باشد فاعل ان را در عقبی عقوبت کند اگر توبه نکرده باشد بدل ان معصیت جزای او دهد در دنیا باسقام و مصایب و افات و احزان و از
حضرت رسالت ص روایتست که هر چه به بنده میرسد از الام و اسقام و مصائب و غموم حتی اگر چیزی در گریبان طلبد و او در استین داشته باشد بجهة ان عفو
باو رسیده باشد حقتعالی ان را کفاره گناهان او گردانید تا انکه چون نزد خدا رود چنان باشد که زر سرخ که خالص از کوره بیرون اید از گناه پاک و پاکیزه شده باشد
و نیز فرموده که لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخمصة و لا اذی حتی الهم یهمه الا کفر الله به من خطایاه یعنی مومن را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد حتی همی و غمی
که او را مهموم و مغموم سازد الا که بسبب ان گناهان او را بپوشاند و عفو فرماید و در خبر امده که روز قیامت بنده را بقیام ارند و صحیفه عمل او را بدو دهند و او
هنوز وی نامه را بکشاید در اول صحیفه حج و غزو بیند ساعتی در ان نگرد و اندیشه کند چرا که هیچ حج نکرده باشد خطاب رسد که بخوان صحیفه عمل خود را گوید
بار خدایا سهو و غلط برو رفته و اینست نوعا لمیکه در دنیا حج نکرده ام و اینجا حج مقبول نوشته اند خطاب اید که اگر چه حج نکردی اما یاد داری که در فلان روز
قافله حاج وا دیدی که از پیش چشم تو میگذشتند و تو اب در چشم میگردانیدی و میگفتی کاش استطاعت داشتمی تا با ایشان حج رفتمی من صدق عقیده ترا دانستم
و از برای تو حج مبرور نوشتم قتاده روایت کند از صفوان که با عبد الله عمر در طواف بودم مردی از وی پرسید که یکی از سخنان نجوی که از رسول ص شنیده بمن
بگو گفت شنیدم از رسول ص که حقسبحانه در روز قیامت بنده مومن را بعرش خود نزدیک گرداند و گناهان او را با وی تقریر کند چنانکه هیچکس را بر ان مطلع نشود
گوید ای بنده یاد داری که فلان روز و فلان شب فلان گناه کردی و فلان قول و را بپوشیدم و هیچکس را از جن و انس و ملائکه بر ان مطلع نساختم وی گوید بار خدایا چنین است
کرم میفرماید پس گوید اکنون ترا امرزیدم و از سر تو گذشتم و گویند چون ایه مذکوره نازل شد صحابه از تامل در مضمون ان ملول گشتند و بیطاقت شدند و بعضی از ایشان
انصار و الناس گرد امدند که جمعی از ... حضرت رسالت ص رفتند صورت حال بموقف عرض رسانیدند ایشان بجانب حضرت نبوت امده معروض داشتند که یا رسول الله کلفنا
من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف کاری کردند که قوت ان نداریم و خبری امده که طاقت استماع ان نمیاریم انحضرت استفسار فرمود که چه امر است که خبر

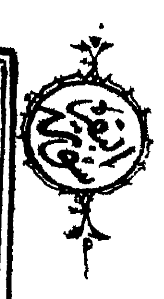
شما را سو

عباد م

یعنی ملکه

و اضمید ان عزم کرده باشد

و لا وصب



یا رسول الله عنان دل نهاده و قبضه اقتدار روز نام اندیشها در دست اختیار ما نیست احیاناً خیال معاصی در دل ما می‌آید حکم ما چیست و چه خواطر ما را خطور میکند
و ما آن را مکروه میدانیم و از وقوع بفعل بیزاریم و حضرت ماندند منتظر تا آیه یحاسبکم به الله آمد اگر ما را بدان مؤاخذه کنند کار دشوار گردد و هیچکس از عهده بیرون نیاید
سید عالم فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا لاجرم چند بر ایشان گفتار ایشان سخت شد بگوئید که سمعنا و اطعنا
دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافت و گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار دشوار ایشان را آسانی نهاد و حضرت عزت در ثنای
این امت و سبکباری ایشان این فرستاد که **آمن الرسول** گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد **بما انزل الیه** بانچه فرستاده شد باوی
من ربه از پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع این شهادت و تخصیص شان حضرتست بر صحت ایمان آنحضرت و بیان آنکه او بجا آورنده است
در امر خود و عز شان در آن **والمؤمنون** عطف است بر الرسول یعنی گرویدند آنکه مؤمنانند نیز از امت او و بدان تنوین کل که تا بعوض ضمیر است و
تقدیر کلهم است یعنی هر یک از رسول و مؤمنان یعنی همه ایشان **کل آمن بالله** گرویده اند بخدا و میتواند بود که والمؤمنون مبتدا باشد و ضمیر کل راجع باشد
و باین اعتبار کل با خبر خود خبر مبتدا باشد و افراد رسول بحکم یا بجهت تعظیم و یا شد بجهت آنکه ایمان او مشاهده و عیانست و ایمان مؤمنان از طریق نظر و استدلال
و بر هر تقدیر جمله ضمیر در آمن باعتبار مرجع است بکل واحد منهم یعنی مؤمنان هر یک از ایشان گرویده بخدا و بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال

تاویل

و افعال متقنه و احکام کامله او **وملائکته** و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند ... و سبب وحی اند
بر اهل **وکتبه** و بکتابهای منزله وی که همه کلام خدا است و سبحانه است **ورسله** و بفرستادگان او که هر یک پاک و معصوم ... و وحی کتاب
و خواننده مردمان براه حق و قوله **لا نفرق** مقول قول محذوف است و تقدیر اینست که یقولون لا نفرق یعنی نبی و مؤمنان متفق الکلمه شده میگویند که
ما تفرقه نمیکنیم و جدائی نمی‌اندازیم در ایمان **بین احد** میان هیچکس **من رسله** از رسولان او بانکه بعضی را تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم بلکه



بهمه ایشان ایمان آورده ایم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد منکر بعضی از رسل شده اند **وقالوا** و گفتند همه مؤمنان **سمعنا** شنیدیم یعنی اجابت
کردیم قول خدا را **واطعنا** و فرمان بردیم مر او را پس بطریق التفات از حضرت غیبت بدین خطاب بر آمده گفتند **غفرانک** ای اغفر غفرانک یعنی
ما را بآمرزش خود یا نطلب غفرانک یعنی میطلبیم آمرزش ترا **ربنا** ای پروردگار ما **والیک المصیر** و بسوی تو است بازگشت همه بندگان
بعد از موت و این اقرار و تصدیق ایشانست ببعث و بدانکه اکثر مفسران که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گرفت و اهل حدیث متفق اند
بر آنکه این آیه را وحی بی‌واسطه در شب معراج بر حضرت رسالت نازل شده چنانکه در حدیث صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت فرمود
چون شب معراج منتهی شدم بسدرة المنتهی سه چیز عطا کردند اول نمازهای پنجگانه دوم خواتیم سورة البقره سیم آنکه ذنوب مؤمنان یعنی کبایر امت مرا
بیامرزند ... چون رسول ... بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید که مقام قاب قوسین
او ادنی است از حضرت عزت خطاب مستطاب رسید که یا محمد سل تعط بخواه آنچه میخواهی فرمود التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات از حضرت
سبحانه جواب آمد که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته رسول موافقه این کلام کرده فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه سید عالم مناجات کرده ... بر آنکه ما را
... امت ... سبحانه فرمود که والمؤمنون کل آمن بالله الآیه بعد از آن فرمود که یا محمد امت تو در قبول احکام چه میگویند
... قالوا سمعنا و اطعنا جواب آمد که چون ایشان منقاد امر و نواهی اند **لا یکلف الله** تکلیف نکند و در رنج نیفکند خدا **نفسا** هیچ
نفس را **الا وسعها** مگر ما دون طاقت و گنجایش قدرت او چه وسع بمعنی ما دون طاقتست یعنی تکلیف میکند بچیزی که نفس متسع است در آن ...
کقوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و این دال است بر عدم وقوع تکلیف بمحال و امتناع ... **لها ما کسبت** مر آن نفس را
باشد آنچه کند از نیکوئیها یعنی منفعت آن نیکوئیها باو راجع شود **وعلیها ما اکتسبت** و بر وی باشد آنچه بجا آورد از بدیها یعنی ضرر معاصی و باو عاید
گردد بغیر تخصیص کسب بخیر و اکتساب بشر جهت آنست که اکتساب متضمن اعتمال است یعنی کار کردن از روی اضطراب ... و نفس مشتهی ...
باز ... و در تحصیل او بیشتر باشد و عمل او در آن اکثر ... مستلزم کلفت است ... موصوف باشد ...
بر ... و بدانکه ... فرموده که از جواز تکلیف ما لا یطاق ... فوق مجهود ...
تکلیف ما دون وسع است ... لا وسع جایز نباشد ... حضرت سبحانه ما را تکلیف دون وسع کرده است که ما را
... نماز ... هفده رکعت ...
... روز فرموده ... الا وسعها ... یعنی تکلیف نکرده بر نفس ... طاقت او ...

ختم حزب

و از سفیان بن عیینه روایتست که لا یکلف الله نفسا الا یسرها و لم یکلفها طاقتها و لو کلفها لبلغ المجهود یعنی تکلیف نکرده هیچ نفس را مگر آنچه
بر ایشان آسان باشد نه دشوار و تکلیف نکرده هیچکس را بقدر طاقت و چه اگر تکلیف طاقت کردی ...
... آنکه ثواب و عقاب ... خیر و شر و طاعت و معصیت نفعی و ضرری باو سبحانه عاید نشود ... ثواب و عقاب ...
بر وفق فعل ایشان عمل خواهد کرد که طریق عدل است ... بفضل خود کرده ... و ما سوای عدل و فضل
ظلم است و او سبحانه از آن منزه و مبراست ... بر وفق عدل با بنده عمل کرده و یا بر طریق فضل ... حضرت رسالت در شب معراج این کلمات با
برکات را از واهب العطایا استماع فرمود ... **ربنا** ای پروردگار ما **لا تؤاخذنا** مگیر ما را



بعقوبت ان **نسینا** اگر فراموش کردیم فعلی از افعال طاعة را **او اخطانا** یا خطا کردیم و بدون قصد مرتکب مناهی شدیم مفسران نسیان و خطا را در ینجا بیکی از چهار وجه تفسیر کرده اند یکی آنکه نسیان بمعنی ترکست کقوله تعالی نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعته فترکهم من ثوابه و قوله و تنسون انفسکم و خطا بمعنی ذنب زیرا که مقاصد مؤمن بخطا مشوب شود از جهت آنکه ضد ثواب است و اگرچه فاعل آن متعمد باشد فکان او سبحانه بندگان را امر کرده باستغفار از آنچه ترک کرده اند از واجبات و از آنچه اقدام بان کرده اند از منهیات پس معنی آیه آنستکه ای آفریدگار ما مؤاخذه مکن ما را بر ترک فعل واجب و کسب معصیت دوم آنکه مراد بنسیان متعرض شدنست باسبابیکه مؤدی بنسیان و غفلة باشد از واجب و مراد بخطا تعرض نمودن باسبابیکه منتهی بخطا باشد یعنی یا رخدا یا ما را مؤاخذه مفرما اگر از ما صادر شده باشد اسبابیکه مؤدی بغفلة باشد از واجبات و یا مؤدی بفعل خطا که بدون قصد است سیم آنکه نسیان و خطا بمعنی حقیقی خود باشد یعنی ما را عقوبت مکن بر آنچه بر سبیل سهو و غفلة از ما صادر شده باشد یا بدون قصد از ما کرده باشیم و حقتعالی اجابت آن فرمود چنانچه حضرت فرمود رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه شاهد عدلست بر این و بنا بر این معنی این کلام بر سبیل انقطاع است بخدا و اظهار تفرع و خشوع و خضوع با وجه بنده در بن صورت از مؤاخذه مامونست بنا بر حدیث مذکور و از بن قبیلست قوله تعالی رب احکم بالحق و قوله تعالی و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به چهارم آنکه بعد از بن مذکور خواهد شد و از کلبی نقل کرده اند که بنی اسرائیل هرگاه چیزی فراموش کردندی یا خطائی از ایشان صادر شدی حقتعالی طعامی و شرابی بر ایشان حرام کردی و بر تقدیر صحت این نقل بحریم بر وجه مصلحت بوده نه بر طریق عقوبت چهارم قول از عطا است و عباس و آن اینست که معاقب مکردان ما را اگر در بعضی جهات با عمد معصیة کرده باشیم **ربنا** ای پروردگار ما **و لا تحمل** و بار مکن **علینا اصرا** بر ما بار گران را اصر فعل بقیلست که حامل صاحب خود کند یعنی بحیثیة کثرة ثقل آن حبس او نماید در مکانی که نتواند بجهة آن بمکان دیگر رود و مراد آنستکه تکلیف گران بر ما منه **کما حملته** همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف کردی یا دگر آنرا **علی الذین من قبلنا** بر آنکسانیکه پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان بوده کاف در کما حملته در محل نصبست که صفة مصدر محذوفست و ما مصدریه و تقدیر اینست که حملا مثل حملک ایاه و ممنوع اند بودن که ما بمعنی الذی باشد ای مثل الذی حملته و بنا بر بن صفة اصر خواهد بود و از مجاهد مرویست که مراد باصر عقوبتست یعنی ما را مؤاخذه مکن بعقوبتی همچنانکه اهل کتاب را بان معاقب ساختی کقوله و اخذنا علیکم اصری و قول اصح و اشهر آنستکه مراد باصر تکلیف شاقست چنانچه در اخبار آمده که حقتعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت موسی فرض کرده بود و بر ایشان زکوة ربع مال امر کرده بود و چون نجاسة بایشان میرسید تطهیر آن با آب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی که آنرا ببرند و نماز ایشان جز در مسجد روا نبودی و چون آب نیافتندی تیمم ایشان را جایز نبودی و چون گناهی کردندی علامة آن گناه بر روی پیشانی ایشان پدید آمدی و چون در سرای بمعصیته مشغول شدندی بر در آن سرای بخطی روشن نوشته شدی که فلان در بن سرای بفلان کار مشغول شده و بیان این قول حقتعالی است که و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم و حقتعالی بنا بر حضرت خاتمیت این تکلیف را از امت مرحومه رفع نمود و قوله **ربنا** از تتمه دعای مؤمنانست که بر وجه انقطاع باو سبحانه معروض میدارند یعنی بخداوند و آفریدگار و پروردگار ما **و لا تحملنا** تحمیل مکن ما را آنچه را که طاقة و توانائی نیست ما را **به** بآنچه تشدید بلیغی جهة آنستکه فعل متعدی بدو مفعولست و مراد بما لا طاقة حدیث نفس است و وسوسه او و بقولی که پیدا آمدن آن نزد ما حاصل شود و بمحاسبه شناسند و بقولیکه مکیست مراد جمیع تکالیف بدنیه است که فوق طاقة بشریه باشد و بنا بر بن غرض از بن دعا انقطاع باو سبحانه خواهد بود و ظاهر دعا کردن که متضمن عبادتست زیرا که اگر ما ابتدا دعا کنیم و اگر نکنیم او سبحانه تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که این منافی حکمتست و نزد بعضی مراد فرط محبت است که از عشق گویند و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که یحیی معاذ گفته که اگر عذاب فیامة بدستم بودی عاشقان را عذاب نکردی زیرا که گناه ایشان اضطراری بوده نه اختیاری و اصمعی گوید که در بغداد دیوانه را دیدم که از غایت حدت عشق عقل او رفته بود و روی و سینا زرد و تند ضعیف و نحیف گشته گودکان ریسمان در گردن او کرده میکشیدند و میزدند چون مرا دید گفت یا اصمعی صفت بعض ما یعذب الله به اهل النار کن برای من بعضی از آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را بدان عذاب کند من وصفها میکردم گفت لو عذبهم بالحب والرقباء والهجر لکان اشد عذابهم یعنی بخدا که اگر خدا ایشان را بمحبت مفرط و رقیبان و هجر عذاب کردی سخت تر از عذاب دوزخ بودی بعد از آن گفت لو ان ما لکا علم بجوی الهوی و ما تضلع العشاق ما عذب الکفار الا بالهوی وان استغاثوا اغاثهم بفراق و نزد بعضی مراد بما لا طاقة شدة عقوبت عاجل و آجلست که فوق طاقة باشد ما را در دنیا و آخرة عقوبتی مفرما که طاقة آن نداشته باشیم **واعف عنا** و عفو کن و در گذران از ما گناهان ما را **واغفر لنا** و بپوشان از ما عیبها را و مؤاخذه آن ما را رسوا مکن و یا عفو فرما از نوبها را و بپوشان خطاها را یا محو کن ما را عفو فرما و فعل ما را بپوشان و یا عفو کن از صغائر و بیامرز از کبائر **وارحمنا** و ببخشا ما را بقبول طاعتهای ما و تعظم بهای ما و بفضل فرما بر ما در دنیا و عقبی **انت مولانا** تو کار ساز ما و یاری دهنده مائی **فانصرنا** پس یاری ده ما را و مظفر و منصور گردان **علی القوم الکافرین** بر گروه ناگرویدگان بقهر کردن بر ایشان در مقاتله و تعلیة ایشان در حجة چه از حق مولی آنستکه یاری مولی خود کند بر اعداء و در خبر است که حضرت رسالت ایدعا را در شب معراج میخواند و ملائکه آمین میکردند و حقتعالی اجابت میفرمود و در بعضی است که معاذ بن جبل چون از این دعا اتمام کردی آمین گفتی و نیز در روایت آمده که آنحضرت فرمود که ان الله قال عند کل فصل من هذا الدعاء فعلت و استجبت یعنی بعد از هر فصلی از فصول این دعا که میگفتم حقتعالی میگفت اجابت کردم دعای ترا و لهذا مستحب است بخواندن قراءة این دو آیه و در بعضی مرویست کما انزل الله آیتین من کنوز الجنة کتبهما الرحمن بیده قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة من قرأهما بعد العشاء الاخرة اجزأتاه عن قیام اللیل یعنی حقسبحانه این دو آیه را انزال فرمود از گنجهای بهشت و آنرا بید قدرت خود نوشته و حلاوت بخشنده پیش از آنکه خلق آسمان و زمین کند بدو هزار سال پس بعد از نماز خفتن قراءة کند کفایت کند قیام شب را یعنی همچنان باشد که همه شب احیا کرده باشد بعبادة و طاعة و نیز فرموده که من قرأ الآیتین من آخر سوره البقرة کفتاه هر که

درد دوزخ عالم را

آمین

ابن مردویه روایه از سورة البقره تلاوت کند جمیع مهمات دنیا و آخرت او را کفایت کنند ابن مردویه و حاکم در قول مستدرک السنة آورده
سوره البقره گویند بلکه باید گفت السورة التي تذکر فيها البقرة فسطاط القرآن فتعلموها فان تعلمها برکة و ترکها حسرة و لن يستطيعها البطلة
قيل يا رسول الله ما البطلة قال السحرة يعنی سوره که نام تیره دو عدد کو را است چیه فرا استنا بیست بکه احاطه معظم معانی و احکام شرایع نموده
چنانکه خیمه احاطه مسافر و احمال او میکند و اثقال و متکفل میشود و ازین باید که امو خاس از برکت شره انحصر و بطله طاقت شنیدن ندارند
گفتند بطله جیست یا رسول الله فرمود ساحران و حجوج حدیث معارض بخلاف به ندیدن سوره را سورة البقره و السورة التی تذکر فيها البقرة نوا
کهف واسماء ان منحصر است و بنیان علی کرده و حدیث آمده هر که ابیت و ابتدا دو شب بخواند شیطان کرد او نگردد و در خبر آمده که رسول صلعم را گفتند که اوقات
ابن قيس بن شماس شب ببیانا مانند چراغ ها بیان فرمود ما ناسوره آخر البقره میخواند دیگر گفتند شبها بیه میخواند دیگر گفت آخر سورة البقره
الله عباس مروی است که چون نبیه ابن مردویه بخواند و مدایحا رسید که غفرانک ربنا حق تعالی گوید غفرت لک بیامرزیدم ترا و چون گوید لا تؤاخذنا
گوید بهیچ اخذ نکنم ترا و چون گوید و لا تحمل علينا فرماید بخیر بر شما حمل نکنم که طاقت آن ندارید و چون گوید و اعف عنا فرماید عفو کردم و چون
گوید و اغفر لنا گوید امرزیدم ترا و چون گوید و ارحمنا فرماید رحم کردم بر تو و چون گوید فانصرنا على القوم الكافرين فرماید نصرت کردم و
یاری دادم شما را بر گروه کافران و نیز از ابن عباس مروی است که ما نزد رسول خدا بودیم که ناگاه آنحضرت آوازی بالای سر خود شنید چون سر برداشت
که دری از آسمان کشوده شد فرشته نازل شد و نزد آنحضرت آمد و گفت الله بشیر لک بنورین لم يعطهما نبيا قبلك فاتحة الكتاب و خواتيم سورة البقرة
لا تقرأ منها حرفا الا اعطيته حاجته یعنی حق تعالی میدهد ترا دو نوری که هیچ پیغمبر را قبل از تو عطا نفرموده آن فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره است هیچ کس آن
ابن مردویه ازان تلاوت نکند مگر که حاجت او روا کرده ام و مشکل دنیا و آخرت او را اجابت کنم از ابن عمر مروی است که کان الرجل اذا تعلم سورة البقرة
بیننا یعنی شخصی هر گاه سوره بقره را میاموخت در میان ما بزرگوار و معظم و مکرم و معزز میبود سورة آل عمران ابن عباس گفته و مجاهد
مصرا و عدد آن دویست آیه است الا ماثت مع در پنج و آیه ختلاف است که فی آل عمران است و هفت آیه است و نیز گفته اند نزول القرآن
و نزد بعضی در سوال بنی اسرائیل است که نجیل نازل شده است و گفته اند که در شان ابراهیم است و اکثر بر آن است که نجیل در این نصیحت
شفعوا انجیل نزد اهل حجاز و اهل مدینه است از ابی بن کعب روایت است که سید عالم فرمود که هر که سورة آل عمران را تلاوت کند بهر آیتی ازان امان
بدهند بر پل دوزخ و ابن عباس از آنحضرت روایت کنند که هر که سورة آل عمران از روز جمعه تلاوت کند حق سبحانه و فرشتگان بر او صلوات فرستند تا آنکه آفتاب
کنند و بر ماه روایت کند از حضرت رسول صلعم که سورة البقره و سورة آل عمران را بیاموزید که این هر دو سوره زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده و روشن
و این هر دو سوره در روز قیامت بشابه قطعه ابر بر بالای سر اوشان باشند و در روایت دیگر آمده که هر که شب جمعه سورة آل عمران را تلاوت کند
دنیا و ما فیها و در بهشت در جات برق بر صراط بکند و بدانکه حقیقت است که چون ختم سورة البقره کرد بذکر توحید ایمان افتتاح این سوره نیز بتوحید نمود
و فرمود بسم الله الرحمن الرحيم الم در صدر سورة البقره گذشت که الم را شهر اقوال بعینی انا الله اعلم است و نزد بعضی اسم
سوره است و گویند الف اشاره است بآلاء و لام بلقای کریم عظیم او و میم بمجد عظیم او و الاء او علی العموم همه اشامل است و نعمت لقای او که
عبارت از نهایت قرب و غایت ظفر بندگان و ارباب خصوص را واصل و فیض و محبت مختص است او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل و باجود ان علی الوجه
الاکمل و الاشمل در فاتحه سورة البقره گذشت پدید آمد الله بحذف و اسم ذات است یعنی الله لا اله الا هو نیست هیچ معبود مستحق عبادت مگر او و بدانکه
در آیه سابق گذشت در حال تلفظ مفتوح است در حال وصل بجهت القای حرکت همزه الله بران نادرالا لف که بر انکه همزه در حکم ثابت است برای
اسقاط آن بجهت تخفیف است و در نیچ اگر ازبرای دفع ملتقی ساکنین است در حال ایشان بالقاء حرکه همزه بر دال و بعد ذکر و حدانیت
کمال خود منفرد باید که الحی زنده است که همیشه فرموده از واست القيوم پاینده که قیام هر پاینده باو ست و مروی است که حضرت رسالت فرموده
اسم الله الاعظم في ثلاث سور في سورة البقرة الله لا اله الا هو الحي القيوم و في آل عمران الم الله لا اله الا هو الحي القيوم و في طه و عنت الوجوه
للحي القيوم و نزد جمعی این آیه از آیة الکرسی مذکور شد و آصف بن برخیا بایند و اسم اعظم تخت بلقیس را از سبا نزد سلیمان آورد و از کلبی و محمد بن اسحق و ربیع
انس و جمعی دیگر از علماء تفسیر مروی است که اوایل این سوره تا هشتاد آیه در شان وفد نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند که بمدینه آمدند جهت مناظره با
حضرت رسالت و چهارده مرد از اشراف ایشان بودند و از چهارده مرد سه پیشوای ایشان بودند و مشوای ایشان یکی عاقب که امیر القوم بود و صاحب مشورت
ایشان و بدون رای او هیچ امری نمیکردند و لقب او عبد المسیح و دوم ایهم که سید کار گذار و صاحب مسکن و منزل ایشان بود سیوم ابو حارثه که علامه عصر
و حبر امام و صاحب مدارس و ملک روم و ابن هرسه مقتدای ملت و بودند و تکلم ایشان کنایس برای ایشان بنا کرده بودند بعلم و اجتهاد او و ایشان عجایب ایشان
بار اشتکی با تمام بمسجد رسول در آمدند و آنحضرت از نماز عصر فارغ شده بود نزد او نشستند و از هر جانب در پوشیدند ما که وقت نماز ایشان رسیده ست
حیا ننموده و عبث شده که تا قوس زدند نماز خود را در مسجد بگذارند بعد از ان بمجالس خود مراجعت کردند رسول ایشان را باسلام دعوت کرد عاقب و ایهم گفتند
که ما قبل از تو مسلمان شده ایم ملت خود بردوش و حلقه بر گردن داریم حضرت جواب داد که شما را اسلام باز میدارد و فرزندان را جانب او هیه کل خنزیر و عبادت صلیب
اسلام باز داشته است ایشان گفتند تا اگر عیسی فرزند خدا نیست پس پدر او کیست که حضرت فرمود که بر قدر همت خدا را
و مثل آدم که حضرت عیسی نیست اجل خواهد جسد دیگر شما هم اعتراف میکنید که تصور صور مسیح در رحم مریم بنفقه خدا بوده هم بعفیفه شما پروردگار عالم مصور و
خود بگوئید عیسی کلی و شرب داشت و تبلیغ از کودکی نمو کرده و نیز یک مثل مشت دفن وارد و حوایج او بیان نسبه میکنید حقیقتا ازینها منزه منت ما نیز اعتقاد داریم



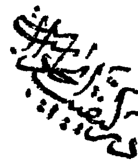
بر همه اشیا و قادر است و هیچ چیز بر وی پوشیده و پنهان نیست پس چگونه حکم میکنند که عیسی ولد او است و حال انکه ولد باید مشابه اب باشد و میانهما غایت تباعد و تنافر است و هیچ صفتی از صفات میان ایشان متشابهی نیست تا ایشان ملزم شده ساکت گشتند و از مجلس برخواستند حق سبحانه هشتاد آیه از اول این سوره در بارهٔ ایشان نازل ساخت و چون نزاع ایشان تارهٔ در الوهیت عیسی بود و تارهٔ در نبوت حضرت خاتم الانبیاء لاجرم در اول سوره ذکر الوهیت حق و حیوة و قیومیت او نازل شد و بعد از ان در بیان نبوت فرمود که **نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ** فرو فرستاد خدا بر تو قران را بتدریج **بِالْحَقِّ** بعدل و راستی و یا بصدق در اخبار ان یا بحجت محققه کان نزد خدا است و این در موضع حالست و تسمیهٔ ان بکتاب بجهة افاده انست که از شان ان است که مکتوب شود و قوله **مُصَدِّقًا** حالست از کتاب یعنی نزول قران کرد در حالتیکه تصدیق کننده است یعنی موافق است انکتاب **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** انکتابها را که پیش از ین بوده و ان موافقه در توحید است و نبوة و معاد و اصول دین و ذکر ما بین یدیه در مقام ما قبله بجهة ظهور کتب سابقه است مانند ظهور ان چیز یکه بین یدیه باشد **وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و فرو فرستاد توریة و انجیل را بیکدفعه **مِنْ قَبْلُ** پیش از فرستادن قران **هُدًى لِلنَّاسِ** در حالتیکه راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در بند و کتاب نفی معبودیة ما سوی الله مذکور است و در نفی بطلان قول یهود و نصاری و اینچه نسبة بعزیر و عیسی میکویند ثابت میشود و بدانکه نزد بعضی اشتقاق توریة از وری الزند است بمعنی ظهرت ناره و اصل ان ووریة است بابدال واو بتا مانند تجاه و تکلان و تراث و اشتقاق انجیل از نجل بمعنی استخرج و تسمیهٔ توریة باین اسم بجهة ظهور احکام حلال و حرام است در ان و تسمیهٔ انجیل باین اسم بجهة ان است که احکام ان مستخرج است از توریة و متفرع بر ان و کویند اشتقاق انجیل از نجل است بمعنی سعة کما یقال طعنة نجلاء ای واسعة فکان حق سبحانه انجیل را متضمن کرده باشد بر اهل توریة موسع ساخت بر اهل انجیل و تقدیر اشتقاق در صورتیست که لفظ عربی باشد و لیکن نزد اکثر این الفاظ عجمی اند **وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ** و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر اورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و عین صادق و کاذب بدان متمیز شده و بر هر تقدیر فرقان اسم جنس کتب الهیه است یا جنس معجزاة که فارقند میان حق و باطل و ذکر این بعد از ذکر کتب ثلاثه بجهة انستکه تا شامل ما عدای ان باشد کانه قال **وَأَنْزَلَ سَائِرَ الْكُتُبِ الَّتِي يُفَرَّقُ بِهَا الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ** و کویند مراد زبور است و نزد بعضی مراد قران است و بنا بر ین تکرار ذکر ان بجهة انستکه متضمن نعت و مدح قران است و تعظیم ان و اظهار فضل ان بر توریة و انجیل از حیثیه انکه مشارک انهاست در انکه وحی منزلست و متمیز از انها بانکه معجز نیست و بان حق و مبطل از یکدیکر منفرق و متمیز میکردند و عیاشی از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که الفرقان کل آیة محکمة فی الکتاب هو الذی یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء و نزد بعضی مراد از ان نصرة اهل اسلام است بر کفار **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه انانکه نکرویدند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بنشانهای قدرة الهی یا بایات قرانی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق تواحید **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ** مر ایشانراست عذابی سخت در کیفیة و کمیة و دوام سبب کفر ایشان **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدا غالبست و قادر بر عذاب کفار که ممنوع از تعذیب نیست **ذُو انْتِقَامٍ** خداوند عقاب و عضب مر پیش از که قادر بنا شد بر مثل ان هیچ منتقمی و نقمة در لغة بمعنی عقوبة مجرم است و فعل ان نقم است بفتح و کسر و ابو عبید سنکر انرا بیان فرموده بعد از تقریر توحید اشاره بایچه عمده است در اثبات نبوة بجهة تعظیم ان امر و زجر از اعراض از ان **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ** پوشیده نماند بر وی چیزی **فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ** نه در زمین و نه در اسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلوماة کلیه و جزئیه و علم او بعضی از معلوماة بوده و ان بر تعلیم خفی بود و تعبیر احاطه علم او سبحانه بر جمیع مکوناة کلیه و جزئیه بسما و ارض جهة انستکه حس متجاوز نمیشود از انها در و تقدیم ارض بجهة ترقیست از ادنی با علی و بجهة انکه مقصود بیان انست که او تعالی اطلاع دارد بر انکه کفر و ایمان از اعمال قبیحه و افعال الحسنه و این دو حکم دلیلست بر انکه او سبحانه حی است و قوله **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ** در حکم دلیلست بر قیومیت او و استدلال بر انکه او عالمست بانقان فعل در خلق جنین و تصویر ان و معنی ایست که انکه علم او محیط است بهمه موجوداة انکسیست که تصویر میکند و میکارد شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که میخواهد در حکمت او و تقاضای ان میکند از صور مختلفه چون کوتاهی و درازی و انوثة و ذکورة و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و درشتی و زیبائی و قدرة عیسی بر بر نوعی بوده ملکه در رحم مریم تصویر یافته و تصویر مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و نیست هیچ خدای مستحق پرستش مکر او زیرا که ایچه او میداند غیر او بر ان عالم نیست و انچه میکند از افعال محکمه متقنه کسی بر مثل ان قدرت ندارد و تکریر تهلیل جهة تقریر وحدانیت است و رد انصاری که بسالث ثلاثه قائلند **الْعَزِيزُ** غالبست بر همه اشیا **الْحَكِيمُ** محکم کار و دانا این اشاره است بکمال قدرت و تناهی حکمة و از جعفر بن محمد علیه السلام مرویست که این دلالتی صریحه دارد بر وحدانیت حق تعالی و نفی شریک و کمال قدرت و تمام حکمة او چه تصویر ولد فرموده در رحم مادر با حسن صورت و انواع بدایع را در رحم مصور ساخته بدون الت و کلفتی و ذو عقل هر عاقلی مقرر و مرکوز شده که اگر همه اهل عالم اجتماع نمایند بر انکه از ابتدا خلق کنند و او را مصور سازند بصورتیکه مثال ان قادر بر ان نخواهند بود و هیچ راهی بر ان نخواهند داشت پس چگونه قادر باشند بر خلق جنین در رحم و شبهه نیست که مصوران از ان احتراز کنند و سر قلم را از ان نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند و سبحانه بحالی تصور در امصور ساخته با جنین محتاج از دیده چشم بینا و از استخوان گوش شنوا و از گوشت زبان گویا و از قطره خون دل دانا بدید اورد و همه بنایان عالم اساس و قاعده بنا را فوق نهند و هر چند بالا تر برند حجم ان را کم کنند و سبحانه حسبدا که بر مثال تصور بر افراشته است که از تاب افریده و هر چند بر بالا برده او را فوق کرد انیده تا معلوم شود که این بنا قائم ببنائی نیست و همچنانکه هیچکس نظیر و شبیه او نیست فعل او نیز نظیر و شبیه فعل غیر نیست و قلب و دماغ و کبد را رئیس ساخته و اعضاء دیگر را در حکم رعیت و حشم ایشان کردانید و تفصیل این مبحث در علم تشریح مشروح گشته فتبارک الله احسن الخالقین و ازینجاست که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بر عاقل لبیب مخفی نیست که هرگاه انتظام مدینهٔ بدن بی تدبیر و حاکم ممکن نباشد پس چگونه انتظام اقالیم سبعه بی تدبیر و امامی که بنوة عصمت حفظ نظام ان نماید متصور باشد و لهذا حضرت رسالت پناه فرموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و حق

حق تعالی چون در ما تقدم بیان انزال قرآن فرموده بود در عقب آن بیان کیفیت انزال قرآن میفرماید بر این وجه که **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ** اوست
کسیکه فرو فرستاد بر تو قرآن را **مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ** بعضی از آن کتاب نشانهایست که محکم و متقن اند یعنی اینها عبارات مفصل و مبین است که در لفظ
و معنی آن هیچ اشکالی نیست و محفوظست از اجمال **هُنَّ** آن آیات محکمه **أُمُّ الْكِتَابِ** اصل و معظم قرآنست که غیر آن بآن رد کرده شود و قیاس آن
است و افراد آن بنابر تاویل بکل واحده است یا بنابر آنکه بمنزله آیه واحده است **وَأُخَرُ** و اینهای دیگر **مُتَشَابِهَاتٌ** مانند یکدیگر و محتمل معانی
متعدده که متضح نیست مقصود از آن بجهة اجمال یا مخالف ظاهر مگر بتفحص و نظر تا در آن فضلا علما ظاهر گردد و حرص ایشان زیاده شود بر اجتهاد در تدبر آن و
تحصیل علومیکه استنباط مراد بآن متوقف باشد بر آن و بجهة اتعاب قرایح در استخراج معانی و توفیق میان آن و محکمات تا معنی مقصود از آن دریابند و بمعالی
درجات فایز گردند حاصل کلام آنکه آیات قرآنی بعضی محکم اند که احتمال غیر معنی که از آن فهم میشود ندارند مانند ان الله لا یظلم الناس شیئا و لا یظلم مثقال ذرة و مانند
آن و بعضی متشابه که محتمل معنی مقصود و غیر مقصود است و بنظر و فکر راه بمعنی مقصود آن میتوان برد مانند و اضله الله علی علم و ثم استوی علی العرش و امثال آن و اما
قوله الر کتاب احکمت آیاته یا بمعنی است که همه اینهای قرآنی محفوظ اند از فساد معنی و رکاکت لفظ و قوله کتابا متشابها بمعنی آنست که بعضی از آن متشابه بعضی
دیگر است در صحت معنی و جزالت لفظ پس میان آیه مذکوره و آیتین منافات نباشد و اخر جمع اخری است و عدم صرف او بجهة وصف است و عدل زیرا که معدول است از
الاخر یا آخر من چنانکه در نحو مبین شده و ربیع و سدی گفته اند که محکم ناسخست که بر آن عمل باید کرد و متشابه منسوخ که بدان ایمان باید آورد و عمل بآن نباید
کرد ابن عباس فرموده که محکم حلال و حرام و فرایض احکام و متشابه مواعظ و امثال و بعضی گفته که محکم آنست که تعیین تاویل او معلوم باشد و متشابه آن
تعیین تاویل آن معلوم نباشد مانند قیام ساعة و شیخ ابو منصور ماتریدی گفته عقل بیان محکم میداند و در متشابه بمجرد نقل دخل کردن نمیتوان و گفته اند که
متشابه حروف مقطعه اند و یهود با نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب
تفاوت بسیار داشت چنانکه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک پس بر ایشان طلب میکردند از متشابه
مشتبه گشته ما بدان ایمان نداریم حق تعالی فرمود که **فَأَمَّا الَّذِينَ** اما آنکسانیکه از روی تقلید و تعصب **فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ** در دلهای ایشان کجی و میل
است یا شک در سخن الهی **فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ** پس پیروی میکنند بجز آنکه متشابه و معنی آن مشکلست **مِنْهُ** از کتاب و بآن احتجاج مینمایند بر امر
باطل **ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ** بجهة طلب کردن فتنه که ضلالت است یا شرکت است یا تکذیب رسول یا تلبیس و تشکیک بر جهال چنانکه یهود ازین گفتند که این حسابها
مختلف بر ما مشتبه است و غرض ایشان آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و تا متمسک شوند بظاهر آن یا بر تاویل باطل بجهة آنکه مرد ما مراد
فتنه اند از خدا و اضلال ایشان کنند باظهار مناقضه محکم و متشابه و نزد ابی عبدالله و ربیع و سدی مراد از فتنه کفر و شرکست **وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ** و دیگر
اتباع متشابهات میکنند و بجهة طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود که خلاف حق است و محتملست که داعی بر اتباع متشابهات مجموع این دو طلب
باشد و اظهر آنست از آن بر سبیل تعاقب و اول مناسب معاندست و ثانی مناسب جاهل از ربیع مرویست که اینها وفد نجران اند که با رسول مناظره کردند
در حق عیسی و گفتند نه تو میگوئی که عیسی کلمه و روح الله است فرمود بلی گفتند ما را این دلیل بس است بر کیش و آیین خود چه روح الخبز است که دو بقا
بدن باشد و این معنی ظاهر هست غیر مقصود المعنی چه مقصود از روح آن نیست که دین خدا باو باقی باشد همچنانکه بقای بدن بروح است و دلالت عقلیه قائم
شده بر آنکه حق تعالی از اجزاء و اعضا نیست و اضافه روح باو بجهة تشریف و حسن است مانند اضافه بیت الله و نصاری که معنی اول حمل کرده عیسی را خدا گفتند
حق تعالی باین بیان ابطال ایشان کرد و کلبی گفته اینها جهود اند و گویند مراد منافقانند و نزد بعضی دیگر جمله مبتدعان و عایشه از رسول روایت کرده که
این تلاوت فرمود و گفت چون دیدید متبعین را بیابید که طلب تاویل متشابه کنند و بآن غلو و تمسک نمایند و بر آن جدال کنند ایشان آنانند که حق سبحانه تعالی ایشان را
محذر نموده و نهی از مجالسه و مخالطه با ایشان فرموده **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ** و نمیدانند تاویل حقیقت متشابهات مگر خدا که از قرآن فرستاده سجاوندی گفته که
چون قاری باینجا میرسد باید که وقف کند تا راسخان فی العلم که بعد از این مذکور میشود در دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت مجرد حق سبحانه تاویل از علم
میت و بنابرین مراد بمتشابه هر چیزیست که حق سبحانه دانستن آنرا بخود اختصاص داده مانند مدت بقاء دنیا و وقت قیام ساعة و خواص اعداد عدد زبانیه
و امثال آن و یا هر چیزیکه دلیل قاطع دلالت نمیکند که معنی مراد آن کدام است بر روایت ماثوره از ابی جعفر و قول ابن عباس و مجاهد و ربیع و محمد بن جعفر الزبیر
و ابو مسلم و قوله **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** عطف است بر الله و معنی آنست که تاویل متشابه نمیدانند مگر خدا و کسانیکه ثابت قدم اند در دانش و متمکن در آن
که علمای اهل بیت اند و قوله **يَقُولُونَ** استینافست که موضح حال راسخانست یا حال از راسخان یعنی میگویند علمای راسخ در علوم که **آمَنَّا بِهِ**
گرویدیم به متشابه و بنابر قول سجاوندی والراسخون مبتدا است و یقولون خبر آن یعنی راسخون در علم میگویند که ما تصدیق کنیم به متشابه **كُلٌّ** همه محکمات
و متشابهات **مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** از نزد پروردگار ماست **وَمَا يَذَّكَّرُ** و یاد نکنند و پند پذیر نشوند **إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** مگر خداوندان
عقول صافیه از ادناس اختلال و اعوجاج این مدح راسخانست بجودت ذهن و حسن نظر و اشاره بآنچه مستعد شده اند بآن برای اهتدا بتاویل متشابه و این تجرید
عقلست از غواشی حس بدانکه راسخان نیز عالم بتاویل متشابهات و نیز خدای تعالی کتاب خود را بلغت عربی فرستاده و از الغاز و تعمیه مجرد ساخته
الا آنست که بعضی بتدبر و تامل معلوم میشود تا بجهة تفحص و نظر در آن مثاب شوند چنانچه دانسته شد و بعضی احتیاج بتاویل ندارد و نیز منافی حکمتست که
حق سبحانه با رسول خود خطاب کند بکلامی که نه او داند و نه امت او و نیز البته رسول او و اهل بیت او که اعلم ناسند باو عالم خواهند بود و همچنین که بجلیه مرتبه
علم از راسخان باشند از امثال او و مرویست که عبدالله عباس چون این آیه قراءة کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم یعنی من از آن راسخانم که تاویل متشابه دانند و در
تفسیر اهل البیت مذکور است که راسخان علم اهل بیت نبوة اند چه علم ایشان از علم رسولست و علم رسول از تلقین جبرئیل و علوم جبرئیل از لوح محفوظ و کتاب

ابتغاء تاویله مبالغه و کوبنده مومنان اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و امثال او و نیز از راسخانند انس بن مالک روایت کند که از رسول الله پرسیدم که راسخان علم
کیستند فرمود من برّت یمینه و صدق لسانه واستقام قلبه وعفّ بطنه وفرجه فذلک الراسخ فی العلم یعنی هر که سوگند وی راست بود و زبانش صادق و دلش مستقیم
و بطن و فرجش عفیف او از راسخان علم است و این از صفات اهل عصمت است کمیل بن زیاد روایت کرده که روزی امیر المؤمنین ع دست من بگرفت و مرا از کوفه بیرون
برد چون بصحرا رفتیم آهی سرد از دل گرم برآورد و فرمود یا کمیل که الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح
لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجأوا الی رکن وثیق مردمان سه نوع‌اند یکی عالم است یعنی عالم ربانی یعنی دانا باحکام شریعت دویم متعلم که بقصد نجات از او اموزد و با
هیچ رعاع یعنی مردمان زبون و فرومایه و چلف که بدنبال هر آوازی و آواز کننده روند و باهر بادی که جهد میل کنند و بنور علم روشنی نجسته باشند [illegible] علم
و روشنی نکرده باشند و بر علم التجا نبرده و وثوق نکرده باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال و مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید علم حاکمست
و مال محکوم دوستی علم و عالم دینی است که بدان خدا پرستند و در حیاة کالطاعة باید بود و بعد از وفاة موجب ذکر جمیل و ثنای نیکو بود ای کمیل خازنان
مال در این حال که زنده باشند مرده‌اند و اما عالمان تا آنکه مرده‌اند زنده‌اند هر چند سرآیند و تا جهان باشد نام عالمان بر صفحه روزگار باقی باشد و مثال ایشان
در قلوب منطبع و اگر چه اشخاص ایشان مفقود بود و بعد از آن اشاره بسینه مبارک خود کرد و گفت ان ههنا علما جما لو اصبت له حملة [illegible]
یا و بگویم و بعد از وصف کثرة علوم خود و ذکر عالمان و شرف مرتبه ایشان فرمود که بار خدایا زمین تو خالی نیست از حجتی بر خلقان تو که ظاهر مغلوب است و یا
خائف مغمور و مراد الحضرت بظاهر مغلوب بنفس نفیس خود بود و بخائف مغمور الحجة القائم که صاحب الزمانست صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن گفت
حجت ظاهر مغلوب و خائف مغمور جهة آنستکه تا حجتها و بیانها باطل نشود کجا اند کسانیکه بعدد اندکند و بقدر و منزلة بزرگ [illegible] بجهة ایشان حجتها بخود را
نگاه دارد تا ایشان را بدل جماعتی شوند که اشباه ایشان باشند علم ایشان را بر حقایق ایمان واقف کرداینده باشد و بان با امور آخروی مستقر شده باشند و
ایشان [illegible] با استدبار آنچه جاهلان و مترفان از ان مستوحش‌اند و صحبت ایشان با دنیا باجساد باشد و ارواح ایشان من جمیع الوجوه متوجه مولی با
و ایشان خلفاء خدا باشند در زمین و حجج او بر بندگان او و بعد از آن فرمود واشوقاه الی رؤیتهم ای مشتاقی و [illegible] بدیدن ایشان هر کس که بصفت علم ایشان
باشد راسخ بود در علم و عالم بمتشابه قران و از حضرت رسالت ص مرویست که درشان علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین ع فرمود که منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله یعنی از شما کسی باشد که بر تأویل قران کارزار کند همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار میکنم و از اینجا معلوم شد که راسخان عالم بتأویل متشابهات امیر
المؤمنین است و یازده فرزند مطهر معصوم وی صلوات الله علیهم اجمعین و اینکه حضرت رسالت ص فرمود که افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل الله
علیه من التنزیل والتأویل نیز حضرت سید الاوصیا و سایر ائمه هدی که اند چه جمیع صحابه و تابعین در جمیع امور مشکله و احکام مشتبهه رجوع باینها میکردند و
ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند و یا آنکه انفصال این آیه با ما قبل از حیثیت آنستکه این آیه در تصویر روح است بعلم و ترتیب آن و ما قبل آن در تصویر جسد
و تسویه آن و یا آنکه این جوابیست از شبهه نصاری که تمسک بقوله و کلمته القاها الی مریم و روح منه همچنانکه جوابیست از قول ایشان لا اب له غیر الله و توجیه
جواب آنستکه او سبحانه مصور اجنه است بهر نوعیکه مشیت او مقتضی آن باشد پس تصویر میکند از نطفه و غیر آن و مصور عیسی از [illegible] در رحم و صورت
ابو مصور [illegible] بوده و بعد از آن از قول راسخان در علم حکایت میکند که ربنا یعنی میگویند کسانیکه خود را بزیور تعلم و دانش [illegible] آراسته‌اند و تحلیه عمل
ایشان [illegible] اند که ای پروردگار ما لا تزغ قلوبنا میچان و منحرف مساز دلهای ما را از نهج حق بسوی اتباع متشابه بتأویل بلکه بپسندیده ثابت دار
بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه نمودی بحق یا بقصد تو هر دو قسم محکم و متشابه [illegible] نصب بعد بر ظرفیت است و اذ در موضع جر باضافه بعد [illegible]
اذ بمعنی ان است و ملخص معنی آنستکه بعد از آنکه ما را از الطاف خود هدایت کردی و بایمان راه نمودی و بمدد توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادله و
ازاحة علة ما را بر دین حق و صراط قویم مستقیم کردانیدی ما را از ما باز مگیر تا از نهج حق منحرف گردیم و بجهة دوام الطاف تو قلوب ما بر ان مستقیم شده از
نهج حق بباطل میل نکنیم و اگر احیانا چیزی از ما صادر شود که مشرف بر زیغ باشد ما را اخذ کن و از لطف توفیق خود منع مفرما همچنانکه از کفار منع کرد
بجهة عناد و جحود ایشان و از ان خبر داده در کریمه فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم حاصل که آیه دعا است بر تثبیت قلوب بهدایة بواسطة الطاف و توفیقات
از قبیل اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا که بان معنیست که لا تخل بیننا و بین نفوسنا بمنعک التوفیق والالطاف عنا فنزیغ و نضل و منع توفیق بجهة شامة
معصیتیست که از بنده صادر شود و از توبه [illegible] که بکردد معنی آیه آنستکه تکلیف مکن ما را با شدائد تا بجهة صعوبت آن [illegible] باشد فعل و [illegible] تا بعد از هدایت
قلوب ما زایغ و منحرف نکردد و نظیر این است کریمه فلما کتب علیهم القتال تولوا و اسناد ازاغه قلوب با و سبحانه بجهة تشدید او سبحانه محنت و تکلیف را بر ایشان او
قبیل این است که زادتهم رجسا الی رجسهم و لم یزدهم دعائی الا فرارا و ابو علی جبائی گفته که معنی آیه آنستکه لا تزغ قلوبنا عن ثواب [illegible] شرح
صدر و سعه است کقوله تعالی یشرح صدره للاسلام وضد این شرح ضیق و حرج است که صفت کفار است و [illegible] تطهیر قلوب مؤمنین و منع آن از کفار
کما قال اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و نیز از قبیل این است کتابت ایمان در قلوب مؤمنان کما قال اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وضد این کتابت
کفر است در قلوب کافران پس کان راسخان فی العلم از حق تعالی مسئلت نموده‌اند که قلوب ایشان را از این ثواب که ضد عقاب است [illegible] نفرماید و [illegible]
کرامت محمول است بر دعا کردن با اینکه حق تعالی قلوب ایشان را از یقین و ایمان منحرف نسازد و این مقتضی آن نیست که اگر این نکند حق تعالی ازاغه قلوب ایشان کند زیرا که
ممتنع نیست که این دعا بر سبیل انقطاع باشد باو سبحانه و افتقار باینچیز و غرض ایشان اینکه حق تعالی این موافق حکمة و مصلحت او باشد در حق ایشان
تا ادوار این در حکمت واجب باشد که با ایشان رساند از ایشان باز دارد و نظیر این است قوله تعالی رب احکم بالحق و قوله ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک و قوله
حکایة عن ابرهیم ولا تخزنی یوم یبعثون ام سلمه روایت کرده که رسول ص در دعا گفتی که اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک [illegible] یعنی کسی از سید که

گویند پس این نوع دعا جایز باشد که ربنا لا تطلنا و لا تجر علینا ذبرا که این متضمن تحفظ است از مثل آن بجهت استعمال این دعا تو کسب کند عادة او بر جود و ظلم باشد
حاصل کرد راسخان فی العلم کسانی اند که میگویند بار خدا وندا از اغراق قلوب ما مکن بعد از هدایت تو مارا **وَهَبْ لَنَا** و ببخش مارا **مِنْ لَدُنْكَ** از نزد خود **رَحْمَةً**
بخششی یعنی لطفی که بواسطه آن مرتبهٔ زلفی و درجهٔ قرب نزد تو حاصل کرده بفوز و سعادة مستسعد گردیم و توفیق برثبات و استقامت در دین که آن رحمت محض و
محض رحمت است از شائبات و شبهه متخلص بدین قویم و صراط مستقیم تو منتفع گردیم و بهیچ شائبهٔ اعوجاج بان منطرق نگردد چه ثبات بر ایمان نعمتی است بلطف
و توفیق تو هم چنانکه ابتداء آن با تست **إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** بدرستیکه توئی بخشنده هر مسئول **رَبَّنَا** ای پرورد کار ما **إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ** بدرستیکه
تو فراهم آورنده مردمانی بعد از موت ایشان **لِيَوْمٍ** برای حساب و جزای روزیکه **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شکی نیست مارا در وقوع آن از حشر و نشر و جزا چه حجج
و ضوح در موضع ریب و شک نیست مدعا آنست که ما را نیز غایت اینست که معظم غرض ایشان از طلب محکم و متشابه آن چیزیست که متعلق باخرتست چه آن مقصد
اقصی و مطلب اعلی است و مرجع و مآل همه عقلا و سفها **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ** خلاف نکند وعده که در بعث و نشر و حساب و جزا
فرموده جهت آنکه الهیه منافی خلف وعده است کقولک ان الجواد لا یخیب سائله والتفات از خطاب بغیبت بجهت اشعار است باین و تعظیم موعود و وعید از آن در بیان حال
کفار که قلوب ایشان منحرف شده از منهج صواب میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند مراد همه کفارند یا وفد نجران یا یهود قریضه و نظیر و یا
کفار قریش که حضرت رسالت پناه را و المسلمین سرزنش میکردند که درویش اند و هیچ چیز ندارند و خود بکثرت اموال و اولاد مفاخرت مینمودند **لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ** هرگز
دفع نکند و باز ندارد از ایشان **أَمْوَالُهُمْ** مالهای ایشان که بدان مینازند **وَلَا أَوْلَادُهُمْ** و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات و مفاخرت
میافرازند **مِنَ اللَّهِ** از عذاب خدا **شَيْئًا** هیچ چیزی نه در دنیا از محنت و بلیه که بدان گرفتار گردند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند و یا اموال و اولاد
ایشانرا غنی و بی نیاز نگرداند از رحمت و طاعت او بر معنی بدل است کقوله ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی بجای رحمت یا طاعت مال و ولد نفع بایشان نرساند همچنانکه رحمت
طاعت نفع بایشان خواهد رسانید اگر ایمان آرند **وَأُولَئِكَ** و آنگروه **هُمْ وَقُودُ النَّارِ** ایشانند آتش انگیز دوزخ همچنانکه حطب آتش را بر میافروزد
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ داب مصدر است ماخوذ از داب فی العمل اذا کدح فیه و از بمعنی منتقل شده بمعنی شان و حال و کار و محل جر و مرفوع المحل است بانکه
خبر مبتدا محذوف است و تقدیر اینست که داب هؤلاء الکفرة کداب آل فرعون یعنی شان و عادة این جماعة کفار در تکذیب حضرت رسالت مانند شان و عادة متابعان
فرعونست در تکذیب موسی یا منصوب المحل است بلن تغنی و تقدیر اینست که لن تغنی عنهم مثل ما لم تغن عن آل فرعون و یا توقد بهم النار کما توقد بآل فرعون یعنی نفع ندهد
اموال و اولاد کفار را از عذاب خدا همچنانکه نفع نداد اموال و اولاد اتباع فرعون را یا حال کفار مکه است که آتش دوزخ بایشان افروخته گردد همچنانکه حال آل
فرعون است که افروخته شود دوزخ بایشان **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** و یا آنانکه پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود و گویند که این کلام مستانف است در بیان
حال کفار قریش یعنی آنانکه قبل از فرعون بودند از اصناف کفره **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** بدروغ بنداشتند آیتهای ما را و بنابر اول کذبوا بآیاتنا حال است باضمار قد
یعنی حال کفار مکه مثل حال آل فرعونست و آنانکه قبل از ایشان بودند در حالتیکه تکذیب کردند بآیات ما که معجزات انبیا بودند یا آیات قدرت ما **فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ**
پس بگرفت خدا یعنی عقوبت کرد ایشانرا در دنیا و آخرة **بِذُنُوبِهِمْ** بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار وجود و غیر آن **وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ** و خدا
سخت عقوبت است بر کافران این تهویل است مر مواخذه را و زیادتی تخویف است مر کفره را و چون حق سبحانه ذکر این جزی نمود که بقرون ماضیه رسید از عذاب استیصال بجهت تکذیب
رسل در عقب آن کفار قریش را تحذیر نمود بانچه بایشان رسید و فرمود که **قُلْ** بگو ای محمد **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** مر آنکسانیرا که کافر شدند از صنادید قریش و سایر کفره
در واقعهٔ احد **سَتُغْلَبُونَ** زود باشد که مغلوب شوند در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما در روز بدر **وَتُحْشَرُونَ** و جمع کرده شوند در عقبی **إِلَى جَهَنَّمَ**
بسوی دوزخ **وَبِئْسَ الْمِهَادُ** و بد آرامگاهیست دوزخ حذف مخصوص بذم که جهنم است بجهت آنست که ما سبق واستعداد با تمامیت قول رسالت پناه است مر کفار را یا مر خدا و
یا استیناف و تقدیر اینست و بئس المهاد ما مهدوه لانفسهم یعنی بد چیزیست که تمهید آن کرده اند برای نفسهای خود مقاتل گفته که چون این آیة امد رسول فرمود
که ان الله غالبکم و حاشرکم الی جهنم و مثل اینست سیهزم الجمع و یولون الدبر عبد الله عباس فرموده که مراد یهود قریظه و نضیراند که چون رسول در روز بدر بر مشرکان
غالب شد یهود گفتند که والله این پیغمبریست که ما را وعده کرده اند در توریة و ما نعت و صفت او در کتاب یافته ایم رایت او همیشه منصور
خواهد بود و هرگز مردود نخواهد شد پس در تصدیق آن شتاب نکنند تا باحد رسیدند و چون روز احد اصحاب را شکستگی واقع شد متشکک شدند و گفتند این آن
پیغمبر نیست که ما را خبر داده اند پس ترک ایمان کردند و در میان ایشان و رسول عهد بود تا مدة معینه قبل از حلول اجل نقض آن عهد کردند و کعب اشرف با
سفیان با شصت سوار از یهود بمکه رفتند بنزد ابو سفیان فرستاده با او عهد بستند که همه متفق الکلمه شده با رسول آغاز
محاربه کنند و او را با ابو سفیان و ابو دجانه هلاک کرد یا اینکه تا از رسول بیرون رفتند چون ... شده ایشانرا در سوق بنی قینقاع جمع کرد و تحذیر بایشان نمود از انچه بقریش واقع
گردید و ایشان گفتند که لا یغرنک انک اصبت اغمارا لا علم لهم بالحرب لئن قاتلتنا لعلمت انا نحن الناس باید که مغرور نشوی از اینکه غالب شدی بر جمعی سفها که علم
محاربه نداشتند اگر با ما مقاتله کنی بدانی که مایم مردان کارزار و دلاور و بر تو غالب شویم حق سبحانه این آیه فرستاد و نصرت رسول خود فرمود و وعده داد بقتل
قریظه و اجلاء بنی نضیر و فتح خیبر و ضرب جزیه بر ما عداء ایشان و اینها از دلایل نبوت است چون حق تعالی وعده ظفر داد مر اهل ایمانرا بعد از آن بیان انجه نمود
که در روز بدر باهل کفر و طغیان فرود آورد از عذاب استیصال و گفت **قَدْ كَانَ لَكُمْ** خطاب بقریش است یا یهود و گویند مراد اهل ایمانند یعنی بدرستیکه
بود مر شمارا **آيَةٌ** علامتی و نشانه در صدق نبوت محمد **فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا** در دو گروه که ملتقی شدند در مقابله یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر
فِئَةٌ تُقَاتِلُ استیناف است بر تقدیر منهم از برای بیان حال آن دو گروه که ملتقی شدند یعنی گروهی از ایشان کارزار میکردند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا
و اینها لشکر ظفر پیکر رسول خدا بودند و ایشان سیصد و سیزده تن بودند بعدد اصحاب طالوت که از نهر گذشتند هفتاد و هفت تن مهاجر بودند و دویست و شش

ایضا **وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ** و گروهی دیگر کافر بودند بجد اکه لشکر ابو جهل بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن بودند **يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ** میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود **رَأْيَ الْعَيْنِ** دیدنی معاینه و آشکارا و اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی ایشان را کم نمود در نظر مؤمنان تا بر کافران دلیر گردند و دو برابر ایشان باشند غالب گردند کما قال الله تعالی فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین پس چون ایشان را دو برابر خود دیدند بوعدهٔ الهی مستظهر گشته و متیقن گشتند بنصرت و ثبات قدم ورزیده بر ایشان غالب شوند و گویند ضمیر یرون راجع بکفار است و معنی آنکه میدیدند مؤمنان کافران را دو برابر خود و حال آنکه سه برابر مسلمانان بودند و این بعد از آن بود که حق سبحانه تقلیل اهل ایمان کرده بود در نظر ایشان حیث قال و یقللکم فی اعینهم تا جرأت کنند بر حرب ایشان و چون بحرب اقدام نمودند دو برابر خود شان دیدند و از فرط خوف مغلوب و منکوب گشتند و این از دلائل نبوت و اعجاز حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوات و التحیة بود و مؤید معنی اول نسبت بهم بخطاب که قراءة نافع است و نیز عبد الله مسعود روایت کرده که در روز بدر لشکر کفار در نظر ما در اعداد کمتر دیدیم که ششصد و بیست و شش کس باشند از ضعف لشکر ما و بعد از آن هر بار که در ایشان نگاه میکردیم کمتر از مرتبه اول مینمودند تا آنکه کمتر دیدیم که کمتر از لشکر ما اند یکی میگفت که هفتاد باشند دیگری میگفت که صد چون کار از تمام شد ما را اسیری از ایشان گفت که شما چند کس بودید گفتند هزار مرد **وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ** و خدا قوت میدهد **بِنَصْرِهِ** بیاری کردن خود **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد همچنانکه نصرت داد اهل بدر را **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل یا در غلبه قلیل عدیم العدة بر کثیر شاکی السلاح یا در واقع شکل ابر او جهتیکه پیغمبر از آن خبر داده بود **لَعِبْرَةً** هر آینه اعتبار است و موعظه **لِأُولِي الْأَبْصَارِ** مر خداوندان بینایی را و دیدها از تدبیر ما مر از ابصار که از ابصرت گویند یا مراد رؤیت بصر و بصیرت است که صاحب آیت و پیغمبر با امیر المؤمنین علیه السلام بود و در میان لشکر اسلام که سیصد و سیزده بوده بود همین دو کس اسب داشتند یکی مقداد اسود و دیگری مرثد و شش کس زره پوشیده بودند و لشکر کفار که نهصد و پنجاه بودند صد کس با اسب سوار بودند و اول جنگیکه در اسلام واقع شد این جنگ بود و دست یابی بودند چنانکه تفصیل آن بعد ازین مذکور خواهد شد بعد از آن حق تعالی اخبار مینماید از آنچه باعث مردم است بر عدول از حق و میل بباطل و ضلال و منهمک شدن در آن **زُيِّنَ لِلنَّاسِ** زینت داده شده و آراسته شده برای مردمان **حُبُّ الشَّهَوَاتِ** دوستی آرزوها نفس مر اشتهیات را و تسمیه آن بشهوات جهت مبالغه است و ایمائی بآنکه ایشان منهمک اند در آن و غلبه نموده محبت آن حتی که شهوت خود را دوست دارند کقوله تعالی احببت حب الخیر و مزین آن حق تعالی است که بجهت ابتلا و امتحان که متضمن شده تکلیف است زینت داده آنها در نظر مردمان کقوله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا و یا بجهت آنکه او را وسیله آخرت گرداند کاهنیکه بر وجهی باشد که مورث رضا او سبحانه بوده باشد یا بجهت آنکه از اسباب تعیش و بقای نوع است و مزین آن شیطان است چه او دشمن خدا است یعنی شیطان بجهت اغوا و اضلال مشرکان و عاصیان آراسته کرده است در نظر ایشان دوستی مشتهیات نفس را و حدیث که زحمت بر آن است که حسن او سبب ایمان و طاعت خیر است **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان تقدیم آن بر مشتهیات دیگر بجهت آنست که امتنان با ایشان بیشتر است و دام شیطان است چنانکه النساء حبائل الشیطان و از رسول مروی است که لا یخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان یعنی نشیند مرد با زنی بیگانه است که سیم ایشان شیطان خواهد بود و نیز فرمود که هیچ فتنه اضر از زنان نیست بر مردان و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که المرأة شر کلها و شر ما فیها انه لا بد منها و هی عقرب حلوة اللسعة یعنی همه زنان شرند و بدترین چیز در ایشان احتیاج داشتن است بایشان و ایشان عقرب شیرین اند که گزیدن ایشان در اخبار آمده که بهشت معاصی که از آن مطلع شو بجهت آن است و نعم ما قیل ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین **وَالْبَنِينَ** و از پسران که محبوب طباع اند و از رسول مرویست که آمد اشعث بن قیس گفت که آیا دختر حمزه هیچ فرزند هست گفت پسری دارم که اگر میدانستم که بتو نان دهی او را از آن دوست تر بودی رسول فرمود که چنین مگوئی انهم لثمرة القلوب و قرة العین انهم مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة یعنی ایشان میوه دلها و روشنی چشم اند با وجود این سبب جبن و بخل و حزن اند **وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ** و از قنطارها فراهم آورده شده یا دفین ساخته **مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ** از طلا و نقره قنطار یعنی مال کثیر است و نزد بعضی هشت هزار مثقال طلا است و گویند هشتاد هزار مثقال نقره و از معاذ بن جبل و ابی بن کعب و عبد الله بن عمر منقول است که قنطار هزار و دویست وقیه است و نزد ابن عباس و حسن و ضحاک هزار و دویست مثقال و هزار دینار و دوازده هزار درهم نیز گفته اند و از قتاده صد رطل و از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام مرویست که قنطار پر پوست گاو است از دینار و درود از قنطار احتمال است که جمع بود و نزد فضلا است و نزد بعضی تکرار و مقنطره مأخوذ است از آن برای تاکید کقولهم بدرة مبدرة و ازین قبیل است شعر شاعر و حجر محجور و نسیا منسیا و اصل آن در احکام است یقال قنطرت الشیء احکمته و نزد قتاده مقنطره بمعنی مضاعفه است و گویند که ان قنطار مجمع است و صحیح نیست قول الکشاف که تخصیص قنطار به ذهب میکند زیرا که حق تعالی در او جمع ذهب و فضه کرده و جمیع اقوال مذکوره راجع بکثرت است **وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ** و از اسبانی که علامت دارند آن زسوم مأخوذ است بمعنی علامت و یا مسومه بمعنی چرانیده مأخوذ از اسامة الدابة و سومها و این قول ابن جبیر است و نزد حسن و عکرمه سائمه از سیما مأخوذ است یعنی حسین یعنی اسبان نیکو و ابن زید گفته که مراد اسبان اند که معد باشند برای جهاد و نزد بعضی دیگر مسومه بمعنی مطهمه است یعنی اسبان تام خلقت با حسن صورت و از امیر المؤمنین مرویست که رسول فرمود در وقتیکه حق تعالی اراده فرمود که اسب را بیافریند باد جنوب را گفت که من از تو خلقی ایجاد خواهم کرد که عز اولیا و دوستان من و جمال اهل طاعت و مذلت دشمنان من باشد بار باد بفرمان رب العباد با فرشته که بر باد موکل اند گفتند ما رحمت خدایا امر امر تست پس از آن اسب را از جنوب خلق فرمود و گفت من ترا از چیزی غریب بیافریدم و خیر را در پیشانی تو وضع کردم و غنایم را بر پشت تو جمع کردم و خداوند را بر تو مهربان کردم و ترا پرنده بی پر کردم اند فانت للطلب و انت للهرب پس تو برای طلب انند و گریختن نکردارند و من بر پشت تو مردانی اسوار کنم که تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر من کنند و تو تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل میکنی و بعد از آن انحضرت فرمود که هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که اسبق بود مکر مانند آن جواب گویند لکه گفت چون است که صفت اسب بیند و خلقش را





بدید بد کفتند بار خدایا ما ملائکه تو تسبیح و تقدیس و تهلیل تو میکوییم ما را نیز مثل بنی آدم عطا کرده کرامت فرما حضرت عزت فرمود که برای ایشان اسبان ابلق بیافرینم کردنهای ایشان چون کردن شتر بختی و چون اسب این زمین فرستاد و پایها بر زمین قرار کرفت شیهه زد حضرت فرمود که من ترا بیافریدم شیهه تو دعای تسبیح

تو سبحان تو ... و چون بر آدم عرض اشیا نمود با آدم کفت بجهه خواهی از این اشیا اختیار کن براسب دوید اسب را بر کزید حضرت فرمود عز خود و عز فرزندان خود بر کزیدی فی بعد از آن خطاب با و کرد که ای آدم ما تو با شی و بنی نوع تو باشند بر که من در میان شما باشد و بعد از شما هیچ چیزی نیافریدیم که نزد من محبوبتر از اسب باشد

و از پیغمبر روایتست که الخیل فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة خیر و برکت همیشه در پیشانی اسبانست و از پیغمبر روایت کند که فرمود اسبان سه قسمند فرس الرحمن و فرس الانسان و فرس الشیطان اسبی که خدا بر اسب نشستکه در راه خدا برای جهاد کفار مربوط سازند و ابجد او مبتلا آسیبست که برای نسل و نتیجه نکاه دارند و اسبی که شیطانرا هست

که بر و کره بندند و قمار بازند **وَالْأَنْعَامِ** و دیکر از مشتهیات نفس چهار پایان مانند اشتر و کاو و کوسفند **وَالْحَرْثِ** و دیکر کشت زار و از بستان برای زرع **ذَٰلِكَ** اینکه مذکور شد از امور مشتهیه نفس **مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** چیز بستکه برخورداری باید از آن در زندکانی دنیا و از آن متمتع و محظوظ شوند **وَاللَّهُ عِنْدَهُ** که معبود بحقست نزد اوست **حُسْنُ الْمَآبِ** نیکوئی بازکشت یعنی بهترین بازکشتی بجنت و نعمتهای ابدی که از آن هیچ نشوند و لذات آنرا نهایت نیست وجهی باشد که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و چون حضرت حق دنیا را تصغیر و ذکر کرد و بر ...

نمود در عقب آن تعظیم اجر عقبی با ذکر و ترغیب مردمان بدان بقوله **قُلْ** بکو ای محمد **أَؤُنَبِّئُكُمْ** آیا خبر دهم شما را ای مردمان **بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ** بهتر از آنها که کفته شد **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** ... از پرهیزکاران ... **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردکار

ایشان **جَنَّاتٌ** بوستانهاست **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** میرود از زیر قصور و اشجار آن بوستانها جویهای آب ... بر زمین ... **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتیکه جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ... **وَأَزْوَاجٌ** و مر ایشانراست زنان ... **مُطَهَّرَةٌ** پاکیزه ... **وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ** و دیکر مر ایشانراست خشنودی از خدا و این از بهشت و نعم آن بهترست **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدا بیناست **بِالْعِبَادِ** به بندکان

و اعمال ایشان ... و معافیت ... با حوال آنانکه متقی اند ... آماده کرده است برای ایشان ... حقتعالی ... ان رضوان احد القوله و رضوان من الله اکبر ...

از رسول خدا روایت کرده که فرمود خدا اهل بهشت را کوید ای اصحاب بهشت ایشان کویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک ... کوید ... راضی شدید ...

او من کویند بار خدایا از این نعمت بهشت که ما را کرامت فرمودی چه چیز بهتر از این تواند بود کوید خشنودی من ...

چند چیز بهتر از آنست ... خدا و ... خلود و نعیم بهشت ... و الحمد لله بعد از آن در صفت متقیان ... **الَّذِينَ** متقیان که

نازل ... خواهند بود ... **يَقُولُونَ رَبَّنَا** میکویند ای پروردکار ما **إِنَّنَا آمَنَّا** بدرستیکه ما کرویده ایم ...

فرموده ... **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** پس بیامرز برای ما کناهان ما را ... **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** و نکاهدار ما را از عذاب دوزخ ... الذین یقولون الخ مجرور المحل ... صفة متقیانست ...

منصوب المحل ... ایمان ... مغفرت ... از صفات دیکر ... **الصَّابِرِينَ** منصوبست بر مدح یعنی متقیان صبر کنند کانند بر ادای جمیع فرایض و سنن و بر ترک محظورات

و شبهات ... **وَالصَّادِقِينَ** و راستکویان در قول و عمل و نیت ... **وَالْقَانِتِينَ** و فرمانبرداران ...

کنند ... **وَالْمُنْفِقِينَ** و نفقه کنندکان ... از مال حلال ...

... در حدیث ... اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا ... **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ** ...

... **بِالْأَسْحَارِ** در سحرها ... اوقات اجابت دعوات ...

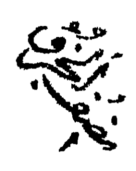
...

...

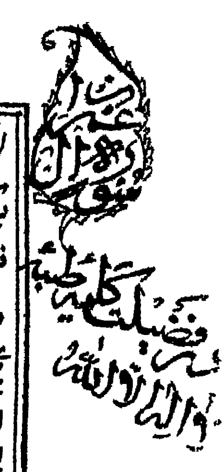
کند تا صبح ... خبر آمده که خدای تعالی ... و استغفار کنند ...

و قتادة ...

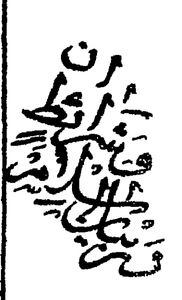
کند ... در تفسیر ... امام ... علی ابن ابی طالب ... اما الصابرین ... فقوله و الصابرین فی البأساء والضراء ... و اما الصادقین ... بالصدق ... و اما القانتین ... آناء اللیل ساجدا و قائما ...



فقیل عن الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة واما المستغفرین فلانهم کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون واز امام
ثامن علی بن موسی الرضا ع روایتست که مراد مستغفرین مصلیان اند در وقت سحار و از ابی عبد الله ع منقولست که انه من استغفر الله سبعین مرة
فی وقت السحر فهو من اهل هذه الایة یعنی بدرستیکه هر که هفتاد بار استغفار کند در وقت سحر در زمره اینها داخلست و انس بن مالک روایت کرده از حضرت
رسالت ص که ان الله یقول انی لاهم باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی عمار بیوتی والی المتهجدین والی المتحابین فی والی المستغفرین بالاسحار صرفت
عنهم یعنی بدرستیکه حقتعالی میفرماید که من قصد میکنم که عذاب باهل زمین نازل کردانم بجهة شامت اهل عصیان اما چون نظر میکنم بعمارت
کنندکان و آباد سازندکان خانهای من که مساجد آنجماعة متهجدان و شب خیزان و بدوستی نمایندکان بیکدیکر در راه من و استغفار کنندکان در وقت
سحر اعذاب را از ایشان باز میدارم محققان کویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در ابتهاج منهاج ارادت و قانتانند در
سلوک الی الله و سیر فی الله بتقصیر قربت و منفق صفات خود اند از روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق و این صفات که مذکور
شد بر هیئت سلوک کسیست که در صدق ابتداء تخلق باخلاق مالک الملک و قوت اشتغال بتفصیل نفس بدو الفضل و انفاق سبیل تکمیل او در رتبه قبول و مراد از
استغفار و ذنب توحید است که استاره هستی سالک در مغرب فنا متواری شود و صبح خورشید بقای ابدی از مطلع فیض انجلاء طالع نکردد و ذکر سحر در کلمه
والمستغفرین بالاسحار که نزدیک بزوال ظلمة شب ظهور نور صفا روشنی بر قابلیت ظلمه هد که چون شواهد بر هنا کل ملک و ملکوت متجلی
وجود ما عدا که بمنزله ظلمت است زایل کشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت رو نماید و سر کلام تمام اطفی السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید و
و اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و سید عالم ص را بعلامات و صفاتی که در کتاب خود یافته بودند بشناختند و کفتند یا محمد
ما را مسئله هست اکر جواب کوئی ایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله پس در کریمه بر وی شهادت فرود آمد و بکلام خدا کدام است پس این آیه نازل شد که شهد
الله کواهی داد خدا یعنی بنصب دلایل بر الهیه و خدائیه و انزال آیات ناطقه بر آن مبین کردانید انه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله
الا هو هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مکر او نزد مجاهد شهادة خدا حکم اوست ای حکم الله انه لا اله الا هو و ابن کیسان کفته که شهد الله
بتدبیره و صنعه المتقن و اموره المحکمة انه لا اله الا هو خدا کواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که حکیم و یکیست و خدای نیست و نعم ما
قیل و لله فی کل تحریکة و تسکینة ابدا شاهد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد والملائکة و فرشتکان نیز کواهی دادند بآنچه معاینه از عظم
قدرت او بروی عظمت او والوا العلم و خداوندان علم که مؤمنانند نیز ادای شهادة نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان بواسطه حجج
ساطعه و براهین قاطعه قائما در حالتیکه او سبحانه اقامه نماینده است بالقسط بعدل و راستی در قسم ارزاق و حکم خود در افعال و وجه جواز
افراد او سبحانه به قائما بالقسط که منصوبست بر حالیت از الله که فاعل شهد است با آنکه حال نیست مثل جاء زید و عمرو راکبا بجهة عدم لبس است که قوله و
وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و یا آنکه حال است از ضمیر هو و عامل در و معنی جمله است ای تفرد قائما یا احقه قائما آنکه حال مؤکده است و یا منصوبست بر مدح
و یا صفة منفی است و این وجه ضعیف است بجهة فصل میان موصوف و صفة و قیام او بقسط مندرجست در مشهود به اکر صفة باشد یا حال از ضمیر و کوئید قائما
بنا بر آنکه حال باشد از فاعل شهد تقیید شهادة بجهة آنست که شرط شهادة عدالتست و شهادة بدون آن مقبول نیست و مفسران در مراد اولوا العلم اختلاف
نموده بعضی پیغمبرانند و ابن کیسان کفته که صحابه رسول اند از مهاجر و انصار و نزد مقاتل احبار اهل کتابند که ایمان آوردند چون عبد الله بن سلام و اتباع
و در تفسیر اهل البیت ع امیر المؤمنین ع است لقوله و من عنده علم الکتاب حبر او مقتدای علماء اسلامست و افضل اهل البیت و مقدم ایشان و نیز اعلم است
کتب اهل کتاب پس این را بر او حمل کردن اولی باشد و از آنحضرت مرویست که فرمود والله لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التورية بتوریتهم و بین اهل
الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و اهل القران بقرانهم حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قضی بقضائک یعنی آنحضرت
فرمود که اکر بالش برای دوستی کنند و من بران نشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بتوریه ایشان و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان
تا آنکه هر یک از کتابها مفاخرة کند و کوید یا رب خدایا علی بن ابی طالب حکم کرد بقضای تو و اقتران اولوا العلم با او سبحانه و ملائکه در شهادة دلالت بر تعظیم
و توقیر ایشان و جابر عبد الله از پیغمبر ص روایت کرده که یکساعت که عالمی بر بستر خود تکیه کند و در علم خود نکرد بهتر است از عبادة عابدی که هفتاد سال خدا
عبادة کند و انس بن مالک از رسول ص نقل کرده که او کفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح است و بحث آن جهاد است و تعلیم آن صدقه و تعلیم
آن باهل آن قربت و نزدیکی بخداست چه علم معالم حلال و حرامست و علامة طریق بهشت و در وحشت انیس است و در غربت رفیق و در خلوة محدث و در
سراء و ضراء دلیل بر دشمنان سلاح و فریفته در غربا و خدا بآن رفیع کرداند قومی را و ایشان را در خیر راهبر و مرد مان کرداند که بایشان اقتدا کنند و بر آثار ایشان عمل
نمایند و فرشتکان در حلقهای مجلس ایشان رغبت کنند و بپرها مسح کنند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشک که باشد برای ایشان
آمرزش خواهند حتی ماهیان دریا و هوام آن و چهارپایان و سباع و آسمان و ستارکان آن و بدانید که علم حیاة دلست و نور چشم و قوة بدن و بعید را ابعاد از احرار
و مجالس ملوک رساند و نیکبختان بآن ملهم کردند و بدبختان از آن محروم باشند و بجهة آنست که اولوا العلم مقارن حضرت و ملائکه واقع شده در این شهادة که لا
اله الا هو تکرار بجهة تأکید است و مزید اهتمام بمعرفة ادله توحید و حکم بتوحید بعد از اقامه حجه و دیکر تا مبنی شود بر آن قوله العزیز قوی
و غالب است بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مأمور اویند باظهار کمال توحید الحکیم محکم کار در بدایع میکند و بآن میفرماید که از جمله امر اوست توحید تقدیم
عزیز بجهة تقدم علم است بقدرت او بر علم بحکمت او و رفع این دو صفت بر بدلیت است از ضمیر هو یا صفة فاعل شهد و در کشاف آورده که تکرار کلمه توحید بجهة آن
است که ذکر آن اولا بجهة دلالت بر اختصاص او سبحانه بوحدانیت و ثانیا بعد از مقارنه اثبات علی بابیان خدا بر جهة دلالت بر اختصاص بابتداء کامه قال



لا اله الا هو الموصوف بالصفتین و بهذا بیان مقارن کرد آنرا بقوله العزیز الحکیم چه این دو صفت متضمن معنی وحدانیت است علم و قدرت بنا بر آنکه
بسیار او و ثواب بیشمار است مر اهل آنرا و ابن کثیر روایت کرده که پیغمبر فرمود که هر که این آیه را بخواند و نزد آخر آن بگوید انا علی ذلک من الشاهدین حق سبحانه بعدد هر حرفی
فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و امرزش خواهند تا روز قیامت و نیز از انحضرت مرویست که هر که این آیه بخواند حق سبحانه هشت در بهشت بروی بگشاید
و هفت در دوزخ بر وی ببندد و در خبری دیگر از انحضرت وارد شده که هر که وقت خواب کردن این آیه بخواند حق سبحانه هفتاد هزار فرشته از آن خلق کند که تا روز قیامت
برای او استغفار کنند ابو طالب قحطانی گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم و در آخر شب این آیه را میخواند و هر بار در آخر آن میگفت و انا
اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة و هی لی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة با خود گفتم همانا خبری از پیغمبر درین باب بوی رسیده چون روز شد
بر وی رفتم و گفتم تو در شب آیه الشهادة میخواندی و در آخر آن کلمه میگفتی در آنچه شنیده گفتم مرا از آن اخبار کن گفت تا از آن خبر ندهم تا که یکسال تمام در خدمتکاری من
قیام نمائی من بر سر آن کار بودم و بر سر راه قوم با درها را گشادم و ما یکسال [illegible] و چون مدت منقضی شد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت
حدثنی ابو وائل عن عبدالله بن مسعود قال سمعت النبی صلعم یقول یجاء بصاحبها یوم القیمة فیقول الله عبدی عهد الی عهدا و انا احق من وفی بالعهد
یا ملائکتی افتحوا ابواب الجنان فیدخلها من ای باب شاء یعنی ابو وائل روایت کرد مرا از ابن مسعود که او گفت از پیغمبر شنیدم که گفت هر که این آیه بخواند حق سبحانه او را روز قیامت
حاضر سازد و با او خطاب کند ای بنده من بعهد من وفا کردی و امانت مرا ادا نمودی که آن توحید است و من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند بیایید ای ملائکه من درهای بهشت
برای وی بگشائید تا داخل شود هر دری که خواهد و نیز از انحضرت مرویست که فرشته در هوا میگذشت و رسید بیکی دیگری را گفت از کجا می آئی گفت از نزد بنده
که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را بیازرد و اینک نامه عمل سیاه او است که باسمان میبرم آن فرشته دیگر گفت عجب حالی است که من نامه او برای آزادی از آتش
بزمین میبرم فرشته اول ازین متعجب و متحیر شد مر فرشته دوم جواب داد که چون از وجود آن گناه آیه الشهاده بخواند حق سبحانه فرمود که من گناه و معصیتش را
با ثنا و مغفرتش بخشیدم و در خبری آمده که چون این آیه نازل شد نزدیک هفت سنگ عظیم آمد چنانکه عادت زورآزمایان باشد هر یکی از سنگها را برگرفت در دور
سر خود بگردانید و بعد از آن گفت شهدنا بما شهد به ان لا اله الا الله چون شب آمد در خواب رفت و واقعه دید که قیامت [illegible] شده و خلقان را بدعوت آیند
بدان شد آمد و حسنات ایشان میکنند نامه او بدو داده و از دست خود حسنات بیشتر کردند و حسنات افزونی بود و بیل او را از راه دوزخ برند چون نزدیک دوزخ
کوهی عظیم بیامد و حایل شد بیک طرف بر کوهی دیگر بیامد و مانع گشت بر همین قیاس او را بهفت در دوزخ در آوردند کوهی پیدا میشد و مانع میگشت و نیز
با آن کوهها گفتند چرا منع میکنید [illegible] این بنده کنه کار [illegible] رسد جواب گفتند که این بخوان ما را گواه گرفته بر آنکه خدا غائب یکیست [illegible]
که او را بدوزخ برند هرگاه مردیکه سنگ را گواه گرفتی در ایشان نگذارد که وی را بدوزخ برند کسیکه هفتاد سال خدا را گواه گرفته باشد در توحید کی
بگذارد که بدوزخ در [illegible] روایتست که چون حضرت رسالت دعوی نبوت کرد کفار گفتند گواه تو کیست انحضرت فرمود بار خدایا امروز از من گواه میخواهند
حق سبحانه فرمود قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی مرا کافیست و گواه علی که حقتعالی است و آنکس که نزد او است علم کتاب آسمانی
یعنی علی بن ابی طالب گفتند کفار ما خدا را نمیشناسیم گواهی پسر عم تو نیز نپذیریم [illegible] او از دست فرمود که هر چه انگشت نا و نهید او گواهست بر آنکه
خدا غائبی یکیست و من رسول او بروایتی خبر گوید اعرابی پیش آمد و با انحضرت گفت من یشهد لک که گواهی دهد بر آنچه دعوی میکنی رسول نگاه کرد
درختی عظیم بر کنار بیابان [illegible] شده فرمود اینک درخت شاهد منست اعرابی متعجب شد رسول او را گفت برو نزد آن درخت و او را پیش من خوان و بگو رسول خدا
ترا میخواهد اعرابی گفت ایتها الشجرة اجیبی رسول الله درخت را جانب رسول خدا [illegible] و خود را از زمین بر کند و زمین بشکافت
و آمد تا پیش رسول آمد و بایستاد رسول فرمود ایتها الشجرة بم تشهدین درخت بسخن آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسول الله اعرابی چون این معجزه باهره را مشاهده کرد گفت هرگاه درختی با وجود عدم عقل گواهی دهد [illegible] من سزاوارترم [illegible] گفت اشهد
ان لا اله الا الله و انک رسول الله پیغمبر او را بشهادت [illegible] بهشت بشارت داد و فرمود [illegible] جمیع گناهان [illegible]
و این آیه دلیلست بر فضل اصول دین و شرف اهل آن و سعید جبیر روایت کرده که سیصد و شصت بت [illegible] کعبه بود چون این آیه نازل شد همه بسجده



افتادند قوله ان الدین عند الله الاسلام جمله مستانفه است برای تاکید جمله اولی یعنی بدرستیکه دین پسندیده نزد خدا اسلامست
[illegible] هیچ دین مرضی و پسندیده نیست [illegible] غیر از اسلام که توحید است و تدرع بشرعیکه محمد آورده از نزد خدا [illegible]
اسلام از بندگان میپذیرد پیغمبران از متقدمین [illegible] همه پیغمبران و اولیا خود را بتوحید امر کرده که اسلام عبارتست [illegible]
کند از امیر المؤمنین مرویست که در خطبه از خطب خود فرمود که لانسبن الاسلام نسبة لم ینسبها احد قبلی [illegible] نسبت کنم اسلام را نسبتی که
هیچکس پیش از من بآن نسبت نکرده و آن اینست که الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار
هو الاداء و الاداء هو العمل و ابن بابویه و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده و بعد از آن گفته که انحضرت بعد از این قول فرمود که ان المؤمن
اخذ دینه عن ربه و لم یاخذه عن رأیه ان المؤمن یعرف ایمانه فی عمله و الکافر یعرف کفره بانکاره ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه خیر من الحسنة
و ان السیئة فیه تغفر و ان الحسنة فی غیره لا تقبل یعنی بدرستیکه مؤمن دین خود را از پروردگار خود فرا گرفته و بسر خود فرا نگرفته بدرستیکه ایمان مؤمن شناخته
در عمل او و کفر کافر معلوم میشود بانکار او ای مردمان دین شما دین خود است و سیئه که در دین واقع شود بهتر از حسنه ایست که در غیر او واقع شود و سیئه را در او
میشود و حسنه در غیر او قبول نمیکردد وما اختلف الذین اوتوا الکتاب و اختلاف نکردند در این دین اسلام که توحید است و محمد پیغمبر حق است مگر آنانکه
داده شده ایشان کتاب تورات و انجیل الا من بعد ما جاءهم العلم مگر بعد از آنکه آمد بایشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن ادله بینه و
حجج ظاهره است و از جمله آن قرآنست که موافق و مصدق کتاب ایشانست مگر بعد از آنکه متمکن بودند بعلم بحقیقت اسلام بوسیله آیات حجج و نظر [illegible]



یا یهود و نصاری گفتند دین اسلام حنفیت قومی دیگر گفتند که آن مخصوص است بعرب و جمعی دیگر بنفی مطلق آن حکم کردند و یا اختلاف ایشان در توحید بود چه نصاری بتثلیث قائل شدند و یهود گفتند عزیر ابن الله و گویند مراد قوم موسی اند که بعد از وی اختلاف کردند و یا نصاری که اختلاف کردند در امر عیسی و محمد بن جعفر بن زبیر گفته که مراد اهل نجران اند که اختلاف کردند در حال عیسی پس مراد بکتاب انجیل است حاصل که ایشان اختلاف کردند **بَغْيًا بَيْنَهُمْ** بجهت حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست و نیز دیگر قوم نه بجهت شبهه و خفائی که ایشانرا بوده باشد در حقیت اسلام پس وعید ایشان مینماید بقوله **وَمَنْ يَكْفُرْ** و هر که کافر شود **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآیتهای خدا که قرآنست یا معجزاتیکه حقتعالی بحضرت خاتمیت صلوات الله علیه و آله داده و [illegible] با توریة و انجیل که نعت آن حضرت در نعمت کور است **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **سَرِيعُ الْحِسَابِ** زود حساب کننده است یعنی عنقریب اهل حسد و بغی و عناد مشغول شده در حساب است و جزای کفر [illegible] اعتقاد حق را داده شود **فَإِنْ حَاجُّوكَ** پس اگر یهود و نصاری محاجه کنند بر وجه عناد و خصومت نمایند با تو در دین [illegible] و یا نصارای نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی **فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ** پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص ساختم همه خود را **لِلَّهِ** برای خدا و هیچ غیر را با او شریک نمیکردانم چه اینست دین قویم و صراط مستقیم که حجج حقیت بر آن قائم شده و [illegible] رسل [illegible] شده اند و تعبیر بوجه از نفس بجهت آنست که اشرف اعضا ظاهر است و مظهر قوی و حواس **وَمَنِ اتَّبَعَنِ** عطف است بر تاء متکلم یعنی تسلیم نموده ام و هر کس که تابع منند نفسها بخود را یا [illegible] مراد اینستکه با اخلاص تمام بتوحید خدا [illegible] گرویده ایم **وَقُلْ** و بگو **لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** مر آنانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری **وَالْأُمِّيِّينَ** و بگو بمشرکان عرب که ناخواننده و نانویسنده اند یعنی کتاب ندارند **أَأَسْلَمْتُمْ** آیا اسلام آورده اید بجهت وضوح حجت و ازاحت علت برای شما چنانچه من آورده ام و ابلاغ من و یا هنوز بر کفر خود میباشید و نظیر اینست قوله فهل انتم منتهون و در ایراد کلام بر اسلوب تعبیر ایما است بر بلادت و معاندت و گویند ذکر استفهام بجهت تهویل و تهدید و وعید است و مراد آن امر است یعنی اسلام آورید **فَإِنْ أَسْلَمُوا** پس اگر اسلام آوردند و امر خود را انقیاد کردند **فَقَدِ اهْتَدَوْا** پس بدرستیکه راه یافتند بمقصد کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند **وَإِنْ تَوَلَّوْا** و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست **فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ** پس هیچ چیز نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و تو تبلیغ کرده و اقامه حجت نموده **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** و خدا بیناست به بندگان یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان پس بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد این وعده و وعید است برای مؤمن و کافر مرویست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت امر اهل کتاب خواند ایشان گفتند ما اسلام آورده ایم یهود را گفت [illegible] منکر شدند و نصاری [illegible] گفت عیسی بنده و [illegible] مطیع او [illegible] گفتند معاذ الله که او بنده خدا باشد [illegible] دعوی اسلام کاذب است چه اسلام اینستکه خدایرا یکتا شناسند و پیغمبران او تصدیق کنند و ایشانرا بندگان مطیع او دانند **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ** بدرستیکه آنانکه کافر میشوند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بقرآن و معجزه ها [illegible] و او را خدا [illegible] **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ** و میکشند پیغمبرانرا **بِغَيْرِ حَقٍّ** کشتنی بغیر حق [illegible] یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت افحش است که تصور کنند که بحق میکشند [illegible] بیان [illegible] و این مثل است **وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ** که مراد باین تاکید [illegible] [illegible] است که پیغمبرانرا [illegible] بنی اسرائیل [illegible] در اول روز بکشتند [illegible] و [illegible] ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانکه **وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ** و میکشند آنانرا که **يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ** [illegible] **مِنَ النَّاسِ** از مردمان یعنی [illegible] پیغمبران **فَبَشِّرْهُمْ** پس ایشانرا مژده ده **بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** بعذابی دردناک [illegible] ایشانرا [illegible] عذاب [illegible] مراد آبا و اجداد اهل کتاب اند که در عصر پیغمبر بودند و ایشان نیز [illegible] که اقتدا باجداد خود نموده [illegible] پیغمبر و اصحاب [illegible] و مؤمنان [illegible] مغلوب ساخته و در مجمع [illegible] که اسناد قتل باهل کتاب [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایشان مرتکب قتل شده بودند باعتبار آنستکه ایشان راضی بودند بافعال آبا و اجداد خود و اقتدا بایشان میکردند و [illegible] و عید عذاب بایشان نیز [illegible] یعنی فبشرهم اینستکه بشارت ده ایشانرا بعذاب [illegible] خدا اسلاف ایشانرا [illegible] از رسول روایت کرده که [illegible] الناس اشد عذابا یوم القیمة [illegible] عذاب کدام طایفه سخت تر باشد فرمود من قتل نبیا او قتل امر بمعروف و نهی عن المنکر [illegible] پیغمبر را بکشد یا کسیرا که امر بمعروف و نهی از منکر کند [illegible] [illegible] و عبد الله بن مسعود از رسول روایت کرده که بعد از من [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر نکنند [illegible] مؤمن در میان ایشان [illegible] [illegible] علی بن عیسی [illegible] استدلال کرده بر جواز انکار منکر با خوف قتل [illegible] پیغمبر که افضل جهاد کلمة حق عند سلطان جائر [illegible] علیه [illegible] شرطی [illegible] از شرط حسن انکار منکر آنستکه [illegible] مفسده نباشد و هر گاه مؤدی بقتل باشد این شرط منتفی خواهد بود پس قبیح باشد [illegible] خبر مخصوص [illegible] انکار منکر مؤدی بمفسده نباشد [illegible] واجب خواهد بود و اگر چه منجر بقتل شود **أُولَئِكَ** آن گروه که [illegible] بودند با خدا و قاتلان پیغمبران و کشندگان امران بمعروف بودند یا آنکه راضی بودند و مقتدی بایشان **الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** آنکسانی اند که [illegible] شبهه [illegible] کشت [illegible] علمهای ایشان که ادعای ایشان [illegible] بتوریة و اقامه شریعت موسی **فِي الدُّنْيَا** در دنیا که [illegible] ایشان [illegible] بلکه [illegible] لعنت میکنند [illegible] و اموال ایشان محقون و محفوظ نیست **وَالْآخِرَةِ** و در آخرت که [illegible] مرتب نمیشود [illegible] عمل عبادتست و وقوع آن بر خلاف وجهیکه [illegible] مستحق ثواب شوند **وَمَا لَهُمْ** و نیست مر ایشانرا [illegible] **مِنْ نَاصِرِينَ** یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند کلبی از ابی صالح روایت کند که عبد الله [illegible] عباس روایت کند که از اهل خیبر در عهد رسول مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود بر خواستند و نزد رسول



آمدند با آنکه حکم او منسوخ نشده بود و خفیف‌تر باشد پس وضیع را معروض داشتند و حضرت به رجم حکم فرمود نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند ای محمد تو بنا حق حکم کردی
بر ما چه بر ایشان رجم نیست سرور فرمود در وقع میکوشید در توریة حکم بر ایشان رجم است گفتند نه چنین است سرور فرمود پس تورات را حاضر کردند پس با ایشان گفت که
کیست که میان شما اعلم باشد بتوریة گفتند عبد الله بن صوریا که او مردی اعور است و در فدک می‌باشد و او را ابن صوریا گویند پس کسی را به فدک فرستادند و او را به مدینه آوردند و نزد رسول آمد
و آغاز تلاوت توریة کرد و چون بآیه رجم رسید دست بر آن نهاد و از آن بپوشید و تلاوت نکرد عبد الله بن سلام برخواست و دست او را از آن جا بر داشت آنگاه ابن صوریا
رسول گفت ذانستید که کمان بود که من کرده‌ام و توریة مطابق قول من است در توریة چنین بود که مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند و بیّنه بر ایشان قائم گردد ایشانرا
رجم باید کرد و اگر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار بنهد و بعد از آن او را رجم کنند پس سرور فرمود تا هر دو را رجم کردند حق تعالی در قصه ابن صوریا فرستاد که الم تر
آیا نمی‌نگری **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه **أُوتُوا نَصِيبًا** داده شده‌اند بهره **مِنَ الْكِتَابِ** از توریة چون نعمان بن اوفی **يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ** خوانده
میشوند بسوی توریة **لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ** تا حکم کند کتاب خدا میان ایشان بعض اشت با بیان و تنکیر نصیب احتمال تحقیر و تعظیم دارد و در بعضی از تفاسیر آمده که سبب
نزول آنست که روزی حضرت رسول جمعی یهود را باسلام دعوت میکرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد با تو بحث و مناظره میکنیم حضرت فرمود به صحیفه تورات
که مشتمل است بر نعت و صفت من بیایید تا حکم او را حاکم سازیم ایشان ازین قول بانمودند و آیات توریة را حاضر نساختند که بیم آن داشتند که ایشانرا میخوانند بسوی توریة
تا توریة حکم کند میان ایشان و نزد بعضی دیگر روزی حضرت رسالت در مدارس اهل کتاب رفت نعیم بن عمرو و حارث بن زید گفتند ای محمد تو بر چه مذهبی فرمود بر دین کیشی
که من بر دین ابراهیمم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود که کتاب توریة را بیارید تا میان ما و شما حکم کند حق تعالی از آن خبر داد که ایشانرا بتوریة میخوانند **ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ** پس
سر می‌پیچد و باز میگردند **فَرِيقٌ مِنْهُمْ** گروهی از ایشان که رؤسا یهود بودند **وَهُمْ مُعْرِضُونَ** در حالتیکه ایشان اعراض کنندگانند و حق ازین استبعاد است از تولیه
ایشان با وجود علم ایشان بآنکه رجوع بآن واجبست و جمله اسمیه حالست ذو حال فریق و فریق اگر چه نکره است اما چون نکه بصفت مخصص شده پس جایز باشد که ذو الحال واقع شود
ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریة مر ایشانرا **بِأَنَّهُمْ قَالُوا** بسبب آنستکه ایشان گفتند **لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ** نخواهد رسید بما آتش دوزخ **إِلَّا**
أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل روز یعنی از حکم توریة اعراض میکنند بسبب تسهیل ایشان مر عقاب را بر نفسهای
خود بجهة اعتقاد زایغ و طمع فارغ از جهت آنکه از جمله آن قول ایشانست که نحن ابناء الله و احباؤه **وَغَرَّهُمْ** و فریب داد ایشانرا **فِي دِينِهِمْ** در کار دین ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می‌بافتند از تسهیل عقوبت و با شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا و با وعده دادن حق تعالی یعقوب را که اولاد او را عذاب نکند
مگر بمقدار تحله قسم **فَكَيْفَ** پس چگونه باشد حال ایشان **إِذَا جَمَعْنَاهُمْ** آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا **لِيَوْمٍ** برای حساب روزیکه **لَا رَيْبَ فِيهِ**
هیچ شکی نیست در وقوع آن این استعظام عذابیست که در آخرة ایشانرا فرا گیرد و تکذیب قول ایشان که لن تمسنا النار الا ایاما معدودات در روایت که اول لوائی
از رایات کفار که در روز قیامت بر افراشته شود رایت یهود باشد پس حق تعالی ایشانرا رسوا گرداند بر رؤس الاشهاد و بعد از آن امر کند که ایشانرا بدوزخ برند **وَوُفِّيَتْ**
كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام **مَا كَسَبَتْ** جزاء آنچه کسب کرده باشد و درین دلیلیست بر آنکه حبط عبادت نمیشود و مؤمن در دوزخ مخلد نخواهد
بود زیرا که توفیه ایمان و عمل آن نه در دوزخ بود و نه قبل از آن پس لابد بعد از خلاص او از دوزخ خواهد بود و ضمیر در قوله تعالی **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** راجع است بهر نفس بحسب معنی
زیرا که آن در معنی کل انسانست یعنی هیچیک از نفس انسانی ستم کرده نشود بنقصان حسنات و زیادتی سیآت بلکه جزا در خور اعمال ایشان اوفی خواهد بود و چون حق تعالی
ذکر مکابره اهل کتاب کرد حضرت رسالت را تعلیم نمود که چگونه با ایشان محاجه مینماید کرد و چگونه جواب ایشان باید گفت فرمود **قُلِ اللَّهُمَّ** بگوای محمد بار خدا
مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف در همه ملک و ملکی که هر مالکی که غیر تست مالک است در ملکی که تو ارزانی داشته عبد الله بن عمر از عوف روایت کند از پدر
خود و او از جد خود که رسول در عام الاحزاب بتعلیم سلمان فارسی رضی فرموده بود تا گرد مدینه خندق میکندند و هر چهل گز را از آن به ده مرد از صحابه نامزد
کرده بود و سلمان که گاهی بیاری مهاجر میرفت و گاهی بمدد انصار و قوی اعانت خزرج مینمود و زمانی امداد اوس میفرمود و هر یاد دیاب جهد بحرص میکرد و نشیط
ایشان میفرمود مهاجر میگفتند که سلمان از ماست و انصار میگفتند بلکه از ماست و اوس و خزرج نیز همچنین تا آنکه میان ایشان نزاع و مخالفه واقع شده الامر
حضرت از دست انداختند و سلاح بر خود راست کردند که با یکدیگر در مقام مقاتله درآیند این خبر بحضرت رسالت رسید بیامد و گفت شما را چه بوده است
هر یک از فرق اصحاب گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان در باره سلمان ما را اختلاف واقع شده ما میگوییم او از ماست و جمعی دیگر میگویند از شما نیست بلکه از ماست
رسول فرمود که این چه دعویست که میکنید سلمان نه از شماست و نه از ایشان سلمان منا اهل البیت سلمان از ماست که خانواده نبوتیم القصه درین حال تا بساعت بسیار
ناوردند بحال تو که چون در عرصات قیامت حاضر شوی آدم تا که ترا ببینند دوری ازو نکرد اند و نوح ع از تو اعراض کنند و ابراهیم ع از تو تبرا نماید رسول گفت ترا ببینند
سر در پیش افکنند و چون نظر رحمت الهی بر تو واقع شود و توقیع سعادت بنام تو بر آید آدم گوید ای فرزند آن منست نوح گوید از اولاد منست و
ابراهیم گوید از ملت منست حضرت رسالت فرماید که از امت مرحومه منست حق سبحانه فرماید که این دعوی مختلفست در میان شما بنده منست و منظور نظر من
القصه راوی گوید من و سلمان و حذیفه یمانی و نعمان بن جعفر مزنی با سی تن از انصار چهل گز زمین را حفر میکردیم تا گاه سنگی عظیم و سخت پیدا آمد که آهن بر آن کار نمیکرد
و ما از شکستن آن عاجز شدیم سلمان را گفتیم که رسول را ازین اخبار کن تا به بینیم چه میفرماید و سلمان او حیثیت سلمان نزد آنحضرت آمد و او را برین صورت مطلع کردانید
آنحضرت بدان موضع آمد و در آن سنگ نگاه کرد تبر آهنین از سلمان بستد و بدست مبارک زد و دور در دید و بقوه روحانی که تا بید سبحانی حیاتا ضربی فرود آورد که
ثلثی از آن سنگ بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست مانند روشنی چراغ در شب تار که از پاره آن اثر کوههای مدینه روشن شده بجد مدا این بسند و کنگرهای
ایوان کسری بنظر حاضران آمد و رسول تکبیر گفت و اصحاب نیز اقتدا بآنحضرت کرده زبان بتکبیر بگشادند و چون ضربتی دیگر بزد تلو دیگر از سنگ شکسته گشت و
نوری از آن درخشان شد که بروشنی آن قصور صنعا یمن ظاهر گشت و درین نوبت نیز رسول و سلمان تکبیر گفتند و بنوبت سیم ثلث آخر تمام بنیت شد و لامعه از آن ظاهر

نموده که فتح یمن و روم و مقصود آن با تمام منظر آمد رسول با اصحاب تکبیر گفت سلمان گفت یا رسول الله ما امروز عجایب بسیار دیدیم که مانند آن مشاهده نکرده بودیم رسول
فرمود بلی چون ضربت اول بزدم و از آنجا نوری ظاهر گشت که کوشکهای حیره و مداین بنظر در آمد کانها انیاب الکلاب گویا آن دندانهای سگانست جبرئیل مرا گفت
زود باشد که امة تو بر همه ایشان ظفر یابند همه کوشکهای حیره بتصرف در آورند و چون ضربت دوم بزدم و از آن لامع طلعت قصور قیصر که در ارض روم بود منظر
من در آمد کانها انیاب الکلاب جبرئیل فرمود عنقریب آثار صولت اسلام باطراف روم و قسطنطنیه رسد چون ضربت سیم بزدم و از بارقه آن قصور صنعا بمن مشاهده کردم
کانها انیاب الکلاب جبرئیل فرمود زود باشد که شعشعه رایت شریعت تو سایه بر سر و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد مؤمنان از کلام سید انام علیه افضل الصلوة والسلام مبتهج
و مسرور شده مراسم شکر ملک علام بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخن او مسخریه افکنده زبان طعن بگشادند که عجب کاریست که ایمن از بیم کار و اهل از مشرکان عرب خندق
میکنند و مجرد وانه لشکر دشمن پای از دروازه شهر مدینه بیرون نمی نهند و با وجود این یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حضرت حق سبحانه بعد از آن
آیه و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا این آیه فرستاد که قل اللهم مالک الملک از برای دفع اغلاط ادری در اثر کرده امد که یعنی
در آخر اللهم است جامع هفتاد نام حضرت سبحانه است که اول آن میم باشد و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد و این از
اسماء اعظم شمرده اند و در بعضی کتب سماوی فرموده است که انا مالک الملوک و مالک الملک قلوب الملوک و نواصیهم بیدی من پادشاه پادشاهانم دلها و مویهای پیشانی
پادشاهان بدست قدرت منست اگر بندگان من طاعت دارند پادشاهان را بر ایشان رحیم گردانم پس باید که پادشاهان را دشنام ندهید و لعن نکنید بلکه بدرگاه من بسبب خود
مرکب شوید و توبه نمائید تا دلهای ایشان را بشما مهربان گردانم حاصل که حضرت سبحانه پیغمبر خود را بتصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب زعم اهل نفاق و اهل کتاب فرمود که یا محمد بگو یا خدا
تویی مالک الملک و همه ملک بید قدرت تست و در قبضه اقتدار تو **تؤتی الملک** عطا میکنی پادشاهی را **من تشاء** هر کرا خواهی و مصلحت بینی
وتنزع الملک و میستانی ملک را **ممن تشاء** از هر که خواهی مراد آنست که حقتعالی زمام اختیار جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد میسپارد و
عنان اختیار شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون آورد و مفتاح اختیار ملک بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و آنکه خواست داد و از جمله یا آنکه و حوالی
آن که از کفار قریش بود از ایشان نزع کرده بملازمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن را از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت مرحومه ارزانی داشت و نزد
بعضی مفسران مراد ملک نبوتست و رسالت که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد و نزد محققان مراد ملک توفیق است که هر کرا اعطا کرد عزیز دو جهان شد و از
هر که باز گرفت مخذول هر دو سرا گشت امام احمد حرب گفته که این ملک قبول دعاست و دعا در قبضه قدرت خداوندست هر کرا خواهد بتوفیق دعا مشرف سازد و بنظر عنایت رضا
دلالت نوازد و هر کرا از دعا محروم سازد درویشان بینند از در تعلیمات بزرگان نکته و مذکور است از محمد وراق که مراد ملک نفس و قهر هواست یعنی تسلط بر نفس و هوا و غلبه
بر آن چنانکه سلیمان اعظام موجب دخول آمد که سلیمان با آنکه پادشاه جن و انس و هوام و وحوش و طیور بود و در مطبخ او هر روز چهل هزار گاو و بکار دفنی حیوانات دیگر
روی در کسب نفس خود میداد و نان جوین قناعت کردی و جامه خشن پوشیدی و بخشوع و خضوع در مسجد رفتی و هر جا درویشی نشسته بودی در پهلوی او نشستی و گفتی مسکین جالس
مسکینا درویشی با درویشی نشسته و امیر المؤمنین عمر نیز با آنکه در زمان خلافت وی از افریقیه و مغرب تا بعد سمرقند در تصرف وی بود پیاده سیار ادعیه و مرقعهای مخاطها
خود مشغول شد و از گذشتن آن حضرت خبر نداشتند و انبوهی منکرد مد الحضرت میفرمود که راه دهند تا مردم او را بیابند و بر روی حال میکردند و
حوایج خانه خود از بازار میخرید و بخانه میبرد و میگفت ابو العیال احق ان یحمل یعنی ابو العیال سزاوارتر است بر داشتن بار ایشان هر چند خادم وی مبالغه میکرد تا از وی
دهد و میگفت تو خلیفه ای و امیر مؤمنانی این صورت با حال تو مناسب ندارد میفرمود که لا ینقص الرجل من کماله ما حمل الی عیاله از کمال مردم هیچ کم نگردد که بار برای عیال
حمل کند و اگر درویشی را در کنجی نشسته دیدی با وی در پهلوی وی بنشستی و گفتی مسکین بمجالس مسکینا و بیاری یعنی تنزع الملک ممن تشاء آنست که ملک و تسلط بر هوا
از هر که اهل عناد و جحود است بجهت فرط انکار دید که بر آیات ها دید عناد از دیار کنی تا مخذول و مقهور نفس و هوا گشته هوا پرست شود چنانکه میفرماید که ارأیت
من اتخذ الهه هواه و نیز گفته اند که مراد از ملک صحت بدن است چنانکه حضرت رسالت فرموده که من اصبح آمنا فی سربه معافی فی بدنه و عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا
بحذافیرها یعنی هر که صبح کند با ایمنی و عافیت و صحت بدن و قوت آن روز داشته باشد پس گویا ملک دنیا همه از آن اوست و نزد بعضی مراد ملک قناعت است چه در حدیث آمده
ملوک الجنة من امتی القانع یوما بیوم پادشاهان بهشت از امت من آنکسی بود که قانع باشد بقوت روز بروز خود یا مراد بملک قیام اللیل است یعنی شب برخواستن برای
نماز گذاردن و کار معاد ساختن چه این صفت مستلزم پادشاهی آخرتست و نیز در حدیث آمده که من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل هر که بترسد که روز بمنزل نرسد شبگیر
و هر که شبگیر کند بمنزل مراد رسد و واسطی گوید که چون بنای دنیا و ملوک بملک فخر آوردند حضرت سبحانه دید دیدار ایشان باز نمود که دنیا و ملک او بیک کس جاودان نمیماند امروز در دست
تو باشد و فردا در دست دیگری بهلول مجنون یکی از عقلای مجانین بود در غزاة هرون همراه هرون الرشید دید که میآوردند و مردمان از میان ند و دو میکردند بر بالای
بقعه منال بلند او را داد که ای پادشاه مغرور اینجا بایستی هرون سر از هودج بیرون کرد و بهلول را دید گفت ای بهلول چه میگوئی گفت حدثنی فلان عن ابن مسعود انه
قال رایت رسول الله صلعم ههنا علی جمل و لم یکن ضرب و لا طرد یعنی حدیث کرد مرا فلان از فلان و او از ابن مسعود که گفت دیدم رسول خدا را در همین موضع بر دراز گوشی نشسته هیچکس را نمی زد
و نیز از پیش نمیراند هرون بهلول را نزد خود طلبید و گفت عظنی مرا پندی ده گفت ان الذی فی یدک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عنقریب ینتقل الی غیرک یعنی این ملک که در
دست تست در دست یکی بوده و زود از دست تو بدیگری منتقل شود و نزد بعضی مراد بملک امامتست لقوله تعالی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا
عظیما که مراد بکتاب قرآنست و ملک عظیم امامت عجیب از کرده که گویند ملک دنیا یا مر خداست یا نکرده هدکه خواهد و ملک دین که امامست باشد یا نکس دهیم
که خواهیم و ابن عین غوایت و ضلالتست و بنابر نص قرآن ملک دنیا که متصف است بعظم و کبر و آتیناهم ملکا عظیما و ملک آخرت که متصف است بکبر در وکریمه و اذا رایت
ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا هرون و نا مزد امیر المؤمنین است و تؤتی الملک من تشاء اشاره باین ملکست و تنزع الملک ممن تشاء ایمانا باکه لا ینال عهدی الظالمین **وتعز**
من تشاء و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بارجمندی و دولت یا بایمان و نور معرفت چون پیغمبر و مؤمنان **وتذل من تشاء** و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا

میخواهی خواری او و ابکر و نکر چون ابو جهل و نابیان او و مراد عزت این امت باستیلای دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار و اعز مومنانرا

تطفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گویند تعز من تشاء من اولیائک من انواع العز فی الدنیا و الدین و تذل من تشاء من اعدائک فی الدنیا

و الاخرة و نزد بعضی عزت بشرف قناعت است و ذلت بخسته حرص استغنای قناعت فقیر را نصیب تمکین رسانند و نکاپوی نوا نکر از درجه اقبال افکند و در تفسیر بصائر

آورده که سلطان محمود غزنوی روی بعزیمت زیارت شیخ مفرقی که قطب زمان بود و عزا انعصر بود رفته است تا فاتحه بود هیچیات در صفه اقبال ایستاده او نشسته بعز من تشاء

و تذل من تشاء نکند در خواست شیخ فرمود که روشنتر ز چون تعز بعض ایه انستکه ترا بامرا و مقصد بیل جنکی و پنجهزار فرس یتیم و لاییه وصد هزار سوار مکمل تجمل

هیچ من کدائی او زدو در صف بغال با زداده و مرا بابن کلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشید و وصیلا زادی جاده و نعم اهل نظر انکو بقناعت شما

شد از فیض تعز من تشاء شد و انکو بحرص و از بیود مقهور تذل من تشاء شد **بِیَدِکَ الْخَیْرُ** بدست تست یعنی بقدرة کامله تست تحصیل

همه نیکوئیها از اعطا ملک و اعزاز مومنان و چون نزع و اذلال متضمن حکمة و مصلحة است تا شد تعذیب کفار و محروم ساختن ایشان از عزة داریس و محن

خیر داخل باشد اگرچه نسبت بعبده شر است خیر و الف لام از برای استغراق است یعنی جمیع انواع خیر در قبضه اقتدار و نست که ازو ناشی میشود بی واسطه یا بواسطه

چه فاعل حقیقی خیر اوست نه غیر او و اینکه حضرت رسالت در بعضی ادعیه فرموده اللهم الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک کلا نصیر بحسب بر آنکه ذات خفیفها

مصدر خیر است نه شر **اِنَّکَ** بدرستیکه تو **عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ** بر همه چیز از اعطا و نزع و اعزاز و اذلال **قَدِیْرٌ** توانائی بعد از آنکه در بیان

کمال قدرة خود کرد کلا نشر مالکیه مطلق اوست میفرماید بکو ای محمد که خداوندا **تُوْلِجُ الَّیْلَ** در مینداری شب را **فِی النَّهَارِ** در روز یعنی از

وقت زوال آفتاب بنقطه انقلاب تا بستانی تا زمان حلول آن بنقطه صیفی ابتدا با اجزای شب میکاهی و در اجزای روز میافزائی تا در روزیکه در اول حمل افصر ایام

سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود **وَ تُوْلِجُ النَّهَارَ** و در میاوری روز را **فِی الَّیْلِ** در شب یعنی از طرف سال از اجزای

روز که میکنی و اجزای شب ابدان زیاده میسازی تا شبیکه در آخر جوزا افصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی شود **وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ** و بیرون میاوری

زنده را چون مرغ و ادمی **مِنَ الْمَیِّتِ** از مرده که آن نطفه است و یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت از دانه **وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ** و بیرون میآوری مرده را

چون نطفه و دانه و بیضه **مِنَ الْحَیِّ** از زنده که انسان و درخت و مرغست و کفته اند حبیب از طیب بیرون میاوری و طیب را از خبیث یا کافر را از مومن و مومن را

از کافر و این قول مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و روایت کرده اند که رسول صلعم نزد یکی از بعضی از ازواج خود رفت زنی با کره منظر دید پرسید که کیست

کفتند احدی خالات تست یکی از خالهای تو فرمود کدام خاله کفتند خالده بنت اسود بن عبد یغوث فرمود سبحان الذی یخرج الحی من المیت و این زن صالحه بود و پدرش

کافر معاند **وَ تَرْزُقُ** و روزی میدهی از رحمة واسعه خود **مَنْ تَشَاءُ** هرکرا میخواهی **بِغَیْرِ حِسَابٍ** بی شمار یعنی بی نهایت که حلو عدد و مقدار

ان ندانسد بدانکه ذکر قدرة بر معاقبه لیل و نهار و موت و حیوة و سعة فضل در عقب ذکر اعطاء ملک و منع ان و ذکر اعزاز و اذلال دلالت بر انکه هرکه نادر است

بر این هر آینه قدرة خواهد داشت بر معاقبه ذل و عز و ابتای ملک و نزع ان و بباید دانست که قراءة ایة الملک فضل بسیار و ثواب بیشمار دارد در جمله معاذ جبل

روایت کند که من بجهة مطالبه متقاضیا جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلعم فرمود که ما منعک من صلوة الجمعة ترا چه منع کرد از نماز جمعه کفتم یا رسول الله

یوحنا یهودی را بر ذمه من حقی و بند کندم است مرا نمیکذاشت که بنماز حاضر شوم پیغمبر صلعم فرمود که این ایه را بخوان تا بفرح حساب و انکاه بکو یا رحمن الدنیا و الاخرة

و رحیمها تعطی من تشاء منها فاقض عنی دینی هر که این ایه را بخواند اکر قرض او چندان بود که زمین کنجایش ان نداشته باشد حقسبحانه از برای ادای قضا

جعفر بن محمد ع از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود چون حقسبحانه خواست که فاتحة الکتاب و ایة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک

الملک را بر زمین فرستد این ایات از عرش مجید آویخته بودند و میان ایشان و حقسبحانه حجابی نبود کفتند بار خدایا ما را بر زمین میفرستی که سرای ذنوب و معاصی

و ما متعلقیم بعرش مجید که محل طهور و قدس است حقسبحانه فرمود بعزت و جلال من سوکند که هیچ بنده شما را قراءة نکند در عقب هر نماز فریضه مکر او را در حظیره

قدس جا دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمة در و نکرم و هر روز هفتاد حاجت روا کنم که کمترین حاجتها امرزش او باشد و از دشمنانش نکاه دارم و او را اعانت

نصرت دهم و هیچ چیز از بهشت او را منع نکند مکر مرک و بدانکه چون حقتعالی در ایه سابقه بیان کرد که اوست مالک الدنیا و الاخرة و قادر بر اعزاز و اذلال و غیر آن در عقب

ان مومنانرا نهی کرد از موالاة با کسانیکه نزد ایشان اعزاز و اذلال نیست یعنی کافران و فرمود که **لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ** باید که فرا نکیرند مومنان که دوستان

خدایند و معزز و مکرم نزد او **الْکٰفِرِیْنَ** کافران را که دشمنان اویند و ذلیل و خوار نزد او **اَوْلِیَاءَ** دوستان و متولیان امور خود **مِنْ دُوْنِ**

الْمُؤْمِنِیْنَ بدون مومنان یعنی دوستی و مولات مومنان باید که کافرانرا بدوستی فرا نکیرند از عبد الله عباس روایتست که جمعی از انصار

با کروهی کفار چون عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق که یهود بودند طرح دوستی افکنده با ایشان عقد موالاة و مواخاة در میان آوردند و هر چند عبد الله بن جبیر

ایشانرا ازین منع کرد مفید نمیافتاد حقتعالی این ایه فرستاد و ایشانرا نهی فرمود از موالاة کردن با ایشان بجهة قرابه یا صداقت جاهلیة و غیر آن تا خلوص اهل

ایمان که لله باشد و مینواند بود که مراد نهی باشد از استعانت ایشان بغزو و سایر امور دینیه و ذکر من دون المؤمنین اشارتست بانکه مومنان سزاوارند که

با ایشان دوستی کنند نه غیر ایشان و موالات با ایشان مستغنیست از موالاة با کافران و بعد از آن جهة تهدید از موالاة با کفار میفرماید که **وَ مَنْ یَّفْعَلْ**

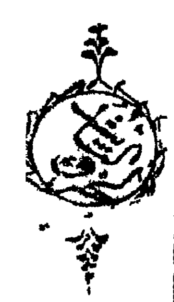
ذٰلِکَ و هر که بکند این فعل را که مومن دوستی با دشمنان تو بیست نکرا ز دلایه و دوستی خدا **فِیْ شَیْءٍ** در چیزی یعنی از دوستی بهره نخواهد

داشت چه موالاة متعادین جمع نمیشود کما قال الشاعر تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک لیس النوک عنک بعازب معنی انستکه از دین خدا بهره ندارد

مکر بسبب **اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا** مکر آنکه بترسید و حذر کنید **مِنْهُمْ** از ایشان یعنی از ضرر کافران **تُقٰىةً** اتقای را که واجب باشد اتقا و ترسیدن

از آن و میتواند بود که نصب تقیة بر مصدریة باشد یعنی بترسید از ضرر ایشان ترسیدنی که در این صورة جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید و بعد نه بقول امر

فلیس من الله



جهت آنستکه منع نمی‌کند حق تعالی از آنکه بغیر او و رسول او ولیجه بگیرند و متبر نباشما را خدا از آنکه دار تکاب معاصی که از جمله آن مولات است با دشمنان در تقیه

ذات خود یعنی عقاب که صادر شود باشد نه محض قهر تا آنکه حق تعالی بی‌واسطه غیری نفس علیا است از ذات خیر و حقیقت وهو ثابت پس هرکجا لفظ نفس در شان حق تعالی

کنند مراد ذات او است و خواهد بود و در کلام اهل بیت علیهم السلام بسیار بمعنی ذات واقع شده و ذکر نفس جهت آنستکه تا معلوم شود که تحذیر منه عقاب بیست (؟) از ذات حق تعالی بیکه مار

حق تعالی او است غیر معقد برآنست و تحذیر است چنانچه بعد از این فرموده والی الله المصیر و بسوی جزا یا حکم خداوند است بازگشت همه و جمیع بندگان از برو فق اعمال خود

و ابن شهر آشوب و غیر او از مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان حاطب ابن ابی بلتعه نازل شد با جمعی از اصحاب رسول که اظهار مودت میکردند با کفار مکه و در بیوکه خبر

رسالت صلعم میفرستادند که حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد که تا بمکه برد و بایشان رساند حق تعالی او را از آمدن پیغمبر را خبر کرد تا حضرت پیغمبر با ایشان نرسد حق تعالی

رسول خود را از مضمون آن خبر داد حضرت فرمود آنحضرت امیرالمؤمنین و زبیر را در عقب آن زن فرستاد تا نامه را از او گرفتند و بمدینه آوردند و بعد از ... این قصه در موضع

سمت تحریر خواهد یافت و ظاهر آنستکه آیه در باره عیاش نازل شده و او مرد منافقی بود از اهل بدر و برادر خلفا بود و از جهت خود رسول

آمد از مکه بمدینه آمد و گفت یا رسول الله اگر اجازه فرمائی تا من با خلفا بجزم و آن که با انصار همه بودند تا باعانت شما خواهم تا با کافران جنگ کنند حق تعالی این

آیه فرستاد و منع آن فرمود و جواز تقیه مذکور در دره قرآن بود که در اول اسلام هنوز قوتی نداشتند و کفار را قوة و تسلط بود بر مسلمانان و چون وضعیت متعکس شد نقضه

مرتفع گشت و چون تقیه در هر وقتی است که مظنه ضرر نفس یا مال باشد چنانکه آیه مذکوره مصرح است بر آن پس اهل خلاف را نرسد که زبان طعن بر امامیه

دراز کنند دیگر منطوق ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و با دله عقلیه ایه برو جوب دفع ضرر از نفس نقیه واجب است و حضرت رسول با این معنی اقدام نموده

اند و از جمله عمار یاسر با کفار اظهار موافقت میکرد بجهة دفع ضرر و اخذ بجهاد و ختم وار آمد فرستاد که الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و از حضرت

صادق ع مرویستکه فرمود التقیة دینی و دین آبائی تقیه بر همه کس و دین بدان ما من ع از آبای آنحضرت حضرت رسالت بود که در اوایل اسلام با اقوام نمیتوانستند

و امیرالمؤمنین ع که با اهل خلاف بطریق ملاطفت سلوک میکرد و چون قوة پیدا کردند شمشیر از غلاف بیرون کشیده با اهل کفر و خلاف غازی بجا

کرده و غیر آنکه حضرت پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله نفر یاد من برس که هلاک گرد شقاوت گرفتار رسید فرمود از تو چه شد گفت کفار قریش مرا

و عذاب میکردند تا دشنام بجناب تو دادم تا بستر ... بکوبم من بنطافت ... آنچه اراده ایشان بود بزبان من جاری شد فرمود کیف قلبک دلت چگونه بود گفت بسیار

از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر بدست ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگو و دل کاره این باش از عبد الله بن مسعود نقل

استکه خالطوا الناس و خالقوهم بما لا ینکرون یا مردمان یعنی با اهل خلاف مخالطه کنید و با ایشان مصاحبه نمائید و دست بدست ایشان دهید و با ایشان

خواهند یعنی با امر ایشان اظهار محبت و دوستی کنید اما باید که در اعتقاد شما فتوری و قطوری راه نیابد از برای تو در ... اعتقاد تبرا و زرد که نقیه

واجبست که از ترک کند همچنانستکه ترک نماز کرده و حضرت صادق ع را گفتند یا ابن رسول الله ما مردی را می‌بینیم که بعلانیه و آواز بلند سب و لعن میکند

شما را و نام شریف شما را میبرد فرمود ما له لعنه الله یعنی چه میشود او را خدا او را از رحمت خود دور گرداند تعرض بما سب میکند و آن حضرت فرمود

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز از حضرت صادق ع مرویستکه در تفسیر آیه که و لا تسبوا الذین الخ فرمود که چون این آیه نازل شد رسول

فرمود که و لا تسبوا علیا فانه ممسوس بذات الله من سب ولی الله فقد سب الله و لا تسبوهم فانهم یسبون علیکم سب میکنند علی را که حضرت امامی از رب او کرده

مراسله در مرتبه آنحضرت در حق علی ع هر که سب دشمنان او را پس بحقیقت که سب خدا کرده و دشنام مکنید مخالفین را که ایشان سب کنند شما را بعدا از ...

که پیغمبر ص امیرالمؤمنین ع را خطاب کرد که من سبک یا علی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله هر کس سب ترا ای علی بکند بتحقیق که سب مرا کرده و هر که مرا سب کرد بدرستی

که سب خدا کرده و شیخ مذکور بعد از نقل این کلام در رساله مذکوره فرموده تقیه واجبست و رفع آن جایز نیست تا ظهور قائم آل محمد پس هرکه قبل از خروج آنحضرت ترک کند

دین خدا و از دین امامیه خارج بشد و با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرده و از حضرت صادق ع از تفسیر ان اکرمکم عند الله اتقیکم پرسیدند فرمود ای شما را اعلمکم بالتقیة یعنی گرامی‌ترین

شما نزد خدا کسیست که اعلم و اعمل باشد بتقیه و نیز آنحضرت فرمود که انی لاسمع الرجل فی المسجد و هو یشتمنی فاستتر منه بالساریة کیلا یرانی یعنی من میشنوم

مرد شما مبدعه بیرون خود را از و می‌پوشانم و دیدن ستون مسجد مرا میگیرم تا مرا نه بیند و نیز فرموده که ظاهر با مردم مخالطه کنید و باطن مخالفت نمائید و مکرر فرموده که الرجل

مع المؤمن شریک و مع المنافق فی داره عبادة ربایا مؤمن شریک است با منافق در خانه او و عبادت و امیرالمؤمنین ع فرموده که من صلی خلفهم فی الصف الاول کمن

صلی مع رسول الله فی الصف الاول هر که نماز کند در صف اول با اهل خلاف همچنانست که در صف اول با رسول خدا نماز کرده و نیز فرموده که عودوا مرضاهم و اشهدوا

جنائزهم و صلوا فی مساجدهم عیادت مرضای اهل خلاف کنید و در جنازه‌های ایشان حاضر شوید و نماز کنید در مساجد ایشان و نیز فرموده که کونوا

لنا زینا و لا تکونوا علینا شینا یعنی از برای ما آرایش و زینت باشید و ما را عیب مباشید یعنی با اهل خلاف چنان سلوک کنید بحسن معاشرت که ما را

مادح باشند و عیب ما نکنند بلکه از ایشان بهتر از زبان سبکوئی ما نگشایند ثم ما قبل و ارضهم ما دمت فی ارضهم و دارهم ما دمت فی دارهم

و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که هشام بن سالم روایت کرده که چون حضرت صادق ع بمقصد صحابه فرار کرد و مومن محمد بن نعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و جماعت

اصحاب آنحضرت بخدمت آنحضرت بودند که عبد الله بن جعفر که برادر آنحضرت بود امام و قائم مقام او است ذلک و بشنیدند و گفتیم یا ابن رسول الله اگر در دویست درهم

زکوة چند باشد گفت بخدا گفتم اگر صد درهم داشته باشد گفت بخدا گفتم و نیم گفتم یا ابن رسول الله مرجئه باعتقاد تو میگویند گفت من عبد الله نمیگویم ما از نزد

بیرون آمدیم و در اسکوچه (؟) و لا ما بسبب تحیر ندانستیم چه کنیم او و شرع بین در کوشه نشستیم ما بکدیگر میگفتیم که بعد از این بکه رو نیم و اگر مسئله مشکل شود بکه

تمائیم الی المرجئة ام الی القدریة ام الی الزیدیة ام الی المعتزلة در آنجا ایستاده بودیم که اولیا ایشان خبر و اشاره با ایجعفر الاحول کرد و او طلبید ما هم ... میکردیم

که وی نخواست که منصور دوانقی است و فرستاد تا معلوم کند که متبعه صادق ع ملتجی بکه شده و اگر نام مقام ... گفتیم انا لله و انا الیه راجعون و ابو جعفر

کمسلا کاه را فتاده شما یکوشه متوجه شده تا ... هلاک بنقبند عزیزان ملخاه ... جعفر بکوشه متوجه شد و ... اقسام نا که خادم آنحضرت

[illegible] الا الرحمن [illegible] الی لا الا الرحمن [illegible]

برون آمد وگفت بیا که مولای من ترا میخواند من در رفتم چون چشمش بر من افتاد فرمود [illegible] گفتم یا ابن رسول الله

نزد او بنشستم واو را گفتم یا ابن رسول الله بیرون آمدم بجوار حضرت رفته اکنون رجوع بمکه کنم فرمود ان شاء الله [illegible] هدیتک گفتم یا ابن رسول الله

برادرت دعوی امامت میکند فرمود عبد الله برادرم [illegible] عبد الله میخواهد که خدا پرستش نکند گفتم یا ابن رسول الله [illegible]

امام ما کیست فرمود ان شاء الله ان یهدیک هدیتک گفتم یا ابن رسول الله تو امامی پس او [illegible] جواب نگویم [illegible]

کردم بعد از آن گفتم یا ابن رسول الله علیک امام پس تو امام هستی گفت نه من چون این سخن بشنیدم چندان هیبت او در دل من رسید که [illegible]

گفتم یا ابن رسول الله دوست میدارم که [illegible] تا مسائلی و مشکلاتی که مرا هست [illegible] فرمود [illegible] من مسائل [illegible]

را جواب داد بعد از آن فرمود که علیک بالکتمان فان اضعت فهو الذبح [illegible] گفتم یا ابن رسول الله

شیعه بدرت متحیر و سرگردانند [illegible] گفتم فرمود که اگر کسی [illegible]

برکتمان و محافظه تقیه [illegible] اشکار [illegible] خلفه [illegible]

کردم گفتند [illegible] گفتم الهدی [illegible] اصحاب [illegible]

تا بر [illegible] بنی امیه و بنی عباس [illegible]

حسبحانه مؤمنان را رخصت داد در کتمان حق و مساعده کافران و مواساة نمودن با مخالفان جهت دفع مضرت ایشان در عقب آن نمود که اگر کسی [illegible]

نه بجهت خوف [illegible] و رعبه قلبی با اهل کفر خلاف موافقه و مساعده نماید بعقوبة الهیه گرفتار گردد پس فرمود که **قل** بگوی ای محمد

إِن تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی [illegible] کفار **أَوْ تُبْدُوهُ** یا آشکارا کنید [illegible]

يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند خدا [illegible] شما را [illegible] **وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** و میداند آنچه در [illegible]

وَمَا فِي الْأَرْضِ از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات پس [illegible] پنهان و آشکارای شما [illegible] **وَاللَّهُ** و خدا که علم [illegible] محیط است

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست [illegible] احاطه کرده [illegible]

است [illegible] قلب [illegible] بیان [illegible] الله نفسه است [illegible]

لانها منصف [illegible] بالمعلومات کلها وقدرة [illegible] المقدورات باسرها فلا تجسروا علی عصیانه اذ ما [illegible]

[illegible] تکلیف است [illegible] اهل کفر [illegible]

بعقاب در عقب آن بیان [illegible] **يَوْمَ تَجِدُ** ظرف [illegible] **كُلُّ نَفْسٍ** [illegible]

عمل کنند [illegible] **مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ** [illegible] **مُّحْضَرًا** [illegible]

[illegible] **تَوَدُّ** دوست دارد [illegible] **لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا** [illegible] **وَبَيْنَهُ** [illegible] **أَمَدًا بَعِيدًا**

اندازه [illegible] مشرق [illegible] مغرب لقوله یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین [illegible]

[illegible] و کثیر الاستعمال [illegible]

[illegible]

مِن سُوءٍ [illegible] **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ** [illegible]

نَفْسَهُ [illegible]

رفع [illegible] **وَاللَّهُ رَءُوفٌ** و خدا مهربانست **بِالْعِبَادِ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نعظم المسیح حبا لله [illegible] نحن ابناء الله [illegible]

[illegible] **قُلْ** بگوی ای محمد **إِن**

كُنتُمْ اگر هستید [illegible] **تُحِبُّونَ اللَّهَ** دوست میدارید خدا را [illegible] **فَاتَّبِعُونِي** پس پیروی کنید

[illegible] اوامر و نواهی [illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] **يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** تا خدا [illegible] **وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**

[illegible] **وَاللَّهُ غَفُورٌ** [illegible] **رَّحِيمٌ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



بجای بغض خود و شوبه ایشان در جواب دعوی خود و تعبیر از ین محبت بر طریق استعارت است با مقابله و مرویست که چون پیغمبر ص این آیه تلاوت فرمود عبد الله
ابن ابی منافق با اصحاب خود گفت ببینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میداند و ما را میفرماید که او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی
را حضرت حق سبحانه در جواب ایشان این آیه فرستاد که **قُلْ** بگوای محمد **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمانبری خدا را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و پیغمبر او را در
احکام شرع **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول میتواند بود که تولوا فعل ماضی باشد بر طریق التفات از خطاب
یعنی اگر برگردید از احکام خدا و رسول **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** دوست نمیدارد کافران یعنی از ایشان راضی نیست
و بر ایشان ثنا نمیکند وضع مظهر در موضع مضمر بالست برانکه تولی از طاعت خدا و رسول کفر است و بنابر قصد عموم و یا تنبیه باشد برانکه کفر است که نا
محبت خدا است و محبت او مخصوص است باهل ایمان از رسول خدا ص روایتست که از شرایط ایمان و علامت آن الحب لله والبغض فی الله است پس بخلو ایمان از
آنست که دوستان خدا را دوست دارید و دشمنان خدا را دشمن و نیز فرموده که فروزش شرك در امت من نرم تر است از رفتن مورچه خورد در شب سیاه بر
سنگ نرم و کمترین آن است که با شخصی دوستی کنند بجهت ظلم او و با دشمنی با کسی نمایند بسبب عدالت او و دین نیست مگر دوستی و دشمنی و بعد از آن این آیه
بخواند که قل ان کنتم تحبون الله و در این آیه دلالتست بر بطلان مذهب مجبره زیرا که هرگاه حق سبحانه دوست نداشته باشد کافران را از جهة کفر ایشان
و بجهة این اراده ثواب ایشان نمیکند پس مرید کفر نباشد زیرا که اگر مرید کفر باشد پس نفی محبت و مرا ایشان را بجهة کفر ایشان نباشد و چون حق سبحانه در
این آیه اطاعت رسل را واجب گردانید و بیان نمود که اطاعت ایشان جالب محبت حق است در عقب آن ذکر مناقب ایشان میفرماید بجهت تحریض بر طاعت ایشان بقوله
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستیکه خدا برگزید آدم را که ابو البشر است بتعلیم اسماء ایشان و مسجودیت ملائکه و ابوة انبیا و اصفیا و اولیا **وَنُوحًا**
و نوح را بطول عمر و تحمل اذیت از امت و ترتیب سفینه و نجاة و نسخ شرع منقدم **وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و آل ابرهیم که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان بنبوة
و امامة و بناء خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد یعقوب و داود و سلیمن و یونس و زکریا و یحیی و عیسی ع و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی ع نیز در این داخلند
چنانکه مذکور خواهد شد **وَآلَ عِمْرَانَ** و آل عمران که موسی و هرون اند برسالت و تکلیم و ایشان پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند
یا عیسی با مکتابت و رسالت و مادر او که با نفس و طهارت که دختر عمران است که پسر ماثان بن العازر بن ابی یوذ بن زربابل بن شالتان بن یوحنا بن یوشیا بن
ابن حاوفا بن اخاذ بن یعزام بن عزدین یورام بن یوشافاة بن اسا بن ابیا بن رحبعم بن سلیمن بن داود بن ایشا بن عوبید بن سلمون بن ناعز بن نحشون بن عمیناذاب بن رام
ابن حصروم بن فارص بن یهودا بن یعقوب است میان این هر دو عمران هزار و هشتصد سال بوده و گویند مراد با آل ابرهیم و آل عمران نفس ابرهیم و عمران است از
قبیل جاء ال الحق و ال هرون الخ حاصل که حق سبحانه میفرماید که همه این انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم **عَلَى الْعَالَمِينَ** عالمیان زمان
ایشان با این آیه استدلال کرده اند بر تفضیل انبیا بر ملئکه با اصطفاء ایشان برسالت و خصایص و خاصیت و فضایل جسمانیة و لهذا قوة ایشان بر طاعات بدنیه
و ما الیه از صلوة و صوم و جهاد و احسان فوق قوة غیر ایشان بود و قوله **ذُرِّيَّةً** حالست از مفعول اصطفا یعنی حق تعالی اینها را برگزید در حالتیکه فرزندانند
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ بعضی از ایشان از بعضی اند زاده شده از ایشان و اولاد ایشان اند از آباء برگزیده و یا ابدالست از آل بنی یا مجموع آل بنی و نوح
اینها ذریه واحدند که منشعب اند بعضی ایشان از بعضی و گویند مراد آنست که ایشان بعضی از بعضی اند در دین و ذریه که بمعنی ولد است اسم جنس است میرود
و جمع واقع میشود و آن بر وزن فعلیه است ماخوذ از ذرء یا اصل آن ذرورة که همزه آن بیا بدل کشته بس قلب واو بیا شده و مدغم کشته **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدا
شنواست باقوال مردمان دانا باعمال ایشان پس برمیگزیند هر که را که مستقیم القول والعمل است و یا شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن
ابناء الله یا مزخرفات نصاری که عیسی را ابن الله گفتند و داناست باغراض فاسده ایشان از این مقالات از امام محمد باقر و جعفر صادق ع مرویست که
چون حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول ص خطبه بخواند و فرمود ایها الناس ان الله امرکم
ان تطیعوه فی نفسه و تطیعونی فی وصیی و وزیری و خلیفتی فی حیوتی و ولی الامر بعد وفاتی و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب الا من اطاع علیا فقد اطاعنی
و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله و من فارق الله فعلیه لعنة الله یعنی ای مردمان حق تعالی امر کرده شما را که فرمان
او برید در ذات او و فرمان من برید در وصی من و وزیر من و خلیفه من در حیوة من و والی امر من و صاحب تصرف بعد از فوت من و بهترین کسیکه بعد از خود گذاشتم
علی بن ابی طالب است بدانید که هر که فرمان علی برد فرمان من برده و هر که اطاعت من کرده فرمان برداری خدا کرده و هر که از علی مفارقت کند از من دوری کرده و هر که
از من دور شده از خدا دور گشته و هر که از خدا دوری نمود پس لعنت خدا بر وست چون این آیه بسمع پیغمبر رسید اوس التیم ابن لبید نزد امیر المؤمنین ع رفت گفت یا بنی هاشم
الا الخیار تولی اولاد بنی هاشم شما بغیر از خیله و نیرو بر چیزی دیگر نمیکنید چرا شما مخصوص بولایت باشید و ما نباشیم آنحضرت فرمود آیتم یا اوس الا اکذب
اوس شما بغیر از کذب و دروغ چیزی دیگر نمی آید و ما از جمیع صفات ذمیمه و اخلاق قبیحه مبرائیم ان الله اختار نا ذریة ابرهیم حق تعالی ما را که فرزندان ابرهیم برگزید
تفضیل داد بر بندگان خود اوس گفت ما نیز از فرزندان آدمیم و نوحیان از اولاد سام بن نوح هستند و این هر دو پیغمبر مرسل بودند امیر المؤمنین ع فرمود پیغمبر بودند و پیغمبر دیگر
گذشته بود و مبعوث اوست آنحضرت فرمود که والله لا ارجو الا بالوحی مخبر اکم من جاه و خیر یوحی الیکم فی الحال جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که قل اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول الی قوله والله سمیع علیم صادق ع فرمود مقصود این هر دو آیه این است که فرمانبری خدا را و اطاعة رسول خدا کنید در آنچه فرموده و مؤکد کرد بر شما پس
اگر برگردید از وی و لایق متابعت پس حق سبحانه دوست ندارد کسانی را که برگردیده اند با آنکه در حق ما نازل شده حق سبحانه آدم و نوح را برگزید از برای ولایت و
فرزندان ایشان را برگزید و آل ابرهیم و آل عمران را برگزید بجهة دین او و سر النبی و اتباع او که اهل خلاف و عناد اند آل ابرهیم و آل عمران محمد است و آل محمد
و نیز در اخبار اهل البیت و تفاسیر ایشان آمده که آل عمران علی بن ابی طالب است و عمران نام ابو طالب است در توریة و اولی کسیکه برگزیده است از آل ابرهیم محمد
چنانکه انس بن مالک روایت کرده که جمعی از بنی کنده دعوی کردند که سلسله نسب رسول ص با ایشان منتهی میشود چون خبر بآنحضرت رسید فرمود که محمد بن عبد الله

اوس گفت که ما نیز فرزندان ابرهیم و اسمعیل و اسحق ایم
گفت که ما نیز از فرزندان آدمیم و نوح
هر دو پیغمبر بودند و سایر
ایشان از اولاد ابرهیم

علیم



عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم و بعد از آن فرمود که و ما افترق الناس
فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من ابوی من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی و امی یعنی مردمان بدو فرقه شدند مگر که
حق سبحانه مرا بهترین ایشان کرد ابتدا از پدر و مادر خود حاصل شدم بنکاح نه از زنا و همچنین از آدم تا آنکه منتهی شد امر بپدر و مادر خود بنکاح نه بسفاح
بعد از آن گفت که بدانید که حق تعالی از فرزندان ابرهیم اسمعیل را برگزید و از اولاد اسمعیل کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنی
هاشم مرا فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اما و بعد از آل ابرهیم که محمد است آل عمران که علی بن ابی طالب است برگزید و اولاد امجاد ایشان را بر همه اهل عالم اختیار
فرمود تا همچنانکه آدم را در بدایت کار از برای خلافت برگزید که انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه را بسجود او امر فرمود تا مأمور او بند و مطیع از عاصی ممتاز گردد در
آخر کار علی بن ابی طالب را برای خلافت اختیار کرد تا اهل نفاق که بحسب ظاهر دعوای اسلام میکردند از مؤمن مخلص ممتاز شود عبد الله عباس روایت کرده که
در موسم حج اخادیث حضرت رسالت را باستماع خاص و عوام میرسانیدم در موقف بر پا ایستاده بودم ناگاه اعرابی عمامه سیاه بر سر بسته هر کاه من حدیثی نقل
میکردم او نیز حدیثی میگفت چون فارغ شدیم گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابوذر الغفاری صاحب رسول
الله سمعته یقول فی هذه المکان و الا صمتا اذنای ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین یعنی برگزید بر همه عالمیان هر که مرا شناسد شناسا
و هر که نشناسد منم جندب بن جنادة مصاحب رسول خدا شنیدم که در همین مکان میگفت و اگر دروغ گویم هر دو گوشم کر باد که خدا برگزید آدم و نوح را و برگزید
آل ابرهیم و آل عمران را بر همه عالمیان اختیار کرد ایشان فرزندانی اند بعضی از بعضی یعنی موجود آمده اند حد آن شنوا است که اقوال ایشان را میشنود و افعال و احوال
ایشان را میداند چون این آیه گفته شد فرمود که ذریه از نوح است و آل از ابرهیم و سلاله از اسمعیل و عترة هادیه و ذریه طاهره از محمد است و صدیق اکبر علی بن ابی طالب
است ای امت متحیر از پس پیغمبر تقدیم کنید آنرا که خدا و رسول او را مقدم کرده اند و تأخیر نمایید آنرا که خدا و رسول او تأخیر کرده اند مر هیچ پیغمبر نیز اولاد
نکردند مگر که تأویل نزد اهل بیت پیغمبر است بایشان رجوع کنید تا گمراه نشوید [illegible] و آنها را بسیار نکنید پس
مژده باد شما را اعدای ایشان نیران و حلول در حقاب جحیم و ارحسن عسکری امام [illegible] ذریه بعضها من بعض پرسیدند فرمود انا من الرضی علی بن محمد و الزکی من الهادی
محمد بن علی و الهادی من الرضا علی بن موسی و الرضا من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر بن محمد و الصادق من الباقر محمد بن علی و الباقر من السجاد
زین العابدین و السجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی چون نام حسین رسید بگریست و گفت السلام علیک ایها الشهید المظلوم السلام علی السید
المحکوم السلام علی الحق المکتوم بعد از آن فرمود که و الحسین بن علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و بعضی بعد ذکر اصطفای آل عمران در عقب
ذکر احوال ایشان منضم میشود بقوله **اِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ** یاد کن ای محمد وقتی که گفت زن عمران که نام او حنه بنت فاقوذا بود در
وقتی که حامله شده و او جده عیسی بود و گویند این جمله ظرف سمیع علیم است یعنی حق تعالی شنوا بود بقول زن عمران و دانا بنیت او و قصه گفت **رَبِّ**
ای پروردگار من **اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ** بدرستیکه من نذر کردم برای تو **مَا فِیْ بَطْنِیْ** آنچه در شکم منست **مُحَرَّرًا** در حالتیکه آزاد کرده
شده باشد از همه تعلقات دنیا یعنی از کار دنیا آزاد و مشغول بعبادت باشد و خاص بر این خدمت مسجد و در نزد من [illegible] در زمان [illegible] سید الابرار همه
مبتلا بشدند و از اعظم عبادات میشمردند و فرزندان را برای این کار نذر میکردند تا از اولاد مسجد [illegible]
از آنجا بیرون نیامدندی تا حد بلوغ و بعد از آن ایشان را مخیر کرده اند [illegible] و در شریعت ایشان [illegible]
ایشان بود و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر که یکی فرزند و باد و بیشتر را محرر کرده [illegible] و عمران که شوهر او [illegible] را کرده بود
در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که **فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ** پس قبول کن خدایا آنچه نذر کردم **اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ**
بدرستیکه تو شنوای سخن و اگر در باب نذر کفتم **الْعَلِیْمُ** دانای بمقصد من و دانی که جز رضای تو نمی‌خواستم و گویند سبب نذر حنه آن بود که خواهری
که زوجه زکریا بود داشت و او فرزندان داشت و حنه عقیمه بود و هر چند جهد میکرد او را فرزند نمیشد تا پیر شد و ابن حسرة در دل او مرکوز بود تا آنکه
روزی در زیر درختی نشسته بود مرغی دید که بچه را دانه میکرد محبت الی الولد در او پس از شیانا فرزند در و بستر شد از روی تضرع و زاری بدرگاه الهی
مناجات کرد از حق سبحانه طلب فرزند کرد و او نذر کرد و مشروط ساخت حق سبحانه اجابت دعای او کرد پس حامله گشت و قبل از وضع حمل عمران بجوار
رحمت ایزدی پیوست **فَلَمَّا وَضَعَتْهَا** پس آنهنگام بنهاد بار خود را ضمیر [illegible] در بطن است و تانیث آن باعتبار آنست که مؤنث بود و یا باعتبار
نفس یا جبله که بچه شکم است حاصل آنکه چون وضع حمل نمود **قَالَتْ** گفت بر سبیل [illegible] **رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَآ** ای پروردگار من بدرستیکه بنهادم
آن بار را **اُنْثٰى** در حالتیکه فرزند ماده است و تانیث ضمیر بجهة تانیث حال است و حال بمعنی مؤکد است و نظیر این است قوله فان کانتا اثنتین یا
بر تاویل جبله یا نفس چنانکه گذشت که از قبل وضعنا الحبلة او النسمة انثی [illegible] **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ**
و خدا داناتر است **بِمَا وَضَعَتْ** بآنچه مادر نهاد او حفص وضعت خوانده [illegible] بر سبیل [illegible] بجهة تعظیم مرتبه آن
مادر او و بیان او یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد **وَلَیْسَ الذَّكَرُ** و گفت حنه که نیست فرزند نرینه که من طلب کردم برای خدمت بیت المقدس
كَالْاُنْثٰى همچو فرزند ماده که بمراد خود الهام [illegible] بود که ایشان [illegible] حسن ایشد یعنی چون نر و جنس انثی [illegible] **وَ**
اِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بلغت ایشان امة الله است یعنی کنیز خدا **وَاِنِّیْٓ اُعِیْذُهَا بِكَ**
و بدرستیکه من در پناه میآورم او را **وَذُرِّیَّتَهَا** و فرزندان او را **مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ** از دیو رانده شده بر کرده [illegible]

[illegible] هیچ مولودی نیست که شیطان او را مس نکند در وقت ولادت مگر مریم و پسر او [illegible] پس گفت ابو هریره اگر خواهید بخوانید وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و بدانکه این صوت محفوظ و محروس بودند ببرکت استعاذه حنّه و در خبر هست که بهترین زنان بود در روزگار خود
علماء در تفسیر خود آورده‌اند که ابو هریره روایت کند از رسول که حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه
بنت محمد و اسماء بنت یزید گفت چون خدیجه بفاطمه حامله شد گفت یا رسول خدا یا بود تا نگرم که کدام زن از زنان عمران بهتر است و محمد از عمران بهتر است این مولود را محرر کردم حق
ویحیی کرده بزرگوار است که خدیجه را بنگر که لا اعتاق قبل الملک خلی بینی و بین صفیتی فانی املکها هی ام الائمة و عتیقی من النار یعنی خدیجه را بگو که آزاد کردن پیش از
ملک نباشد و اکنون حمل خود را با من گذار او صفیه من است و من او را آزاد کرده‌ام از دوزخ خدیجه گفت اگر چه خبر هست لیکن خوشتر آنست که او
نامزد امامان است القصه چون مریم متولد شد **فَتَقَبَّلَهَا** پس فرا گرفت مریم را **رَبُّهَا** پروردگار او **بِقَبُولٍ حَسَنٍ** بپذیرفتنی نیکو
بجهت خدمت خانه خود چه راضی شد بآنکه و بجای ذکر باشد در خدمت بیت المقدس **وَأَنْبَتَهَا** و برویانید او را یعنی نشو و نما داد او را **نَبَاتًا حَسَنًا**
نشو و نمای نیکو یعنی توفیق داد او را و او را پرورش داد بصلاح و عصمت و سداد و معرفت بر وجهی که چون بسن بلوغ رسید بانواع عبادات بر همه احبار عالم
غالب شد و گویند پرورش او حسن تخلق و بودن باخلاق ربانی مروی است که چون مریم متولد شد مادر او وی را در خرقه پیچید و به بیت المقدس آورد سدنه و احبار
را گفت در حکم هذه النذیرة فرا گیرید این را که نذر کرده شده و آنکه از آن حضرت است بزرگان بقبول وی رغبت کردند و میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد
مقدس بود و صاحب قربان ایشان و تعظیم و توقیر او علی الوجه التمام مرعی داشتندی میخواستند هر یک را از احبار آن بود که بتولای تربیت دختر او قیام نمایند
و بآن بر اقران خود افتخار کنند و ایشان بیست و کس بودند از جمله ایشان زکریا گفت من اولی ام زیرا که خاله او در خانه منست ایشان بآن راضی نشدند پس قرار
بر قرعه دادند بر وجهی که قلمها بیاوردند و اکنون بدان کتابت تورات کردندی بکنار نهر اردن بردند و بآب افکندند و گویند که هر یک بنزیر آب شدند و در آب ناپدید
مشروط بانکه قلم با تیر هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بوی متعلق باشد القصه قلم زکریا آشکارا و بلا دسلیم بر آب بود و آن سعادت نیز زکریا را بهره آمد که
مریم بروی مقرر گشت و با تربیت حق تعالی مهر او در زکریا اقرار او را بخانه خود برد جهة ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از مهد طفولیت در گذشت او را به
مسجد ببرد و غرفه را که از غرف مسجد بود از برای او که بنردبان صعود بر آن میسر نشدی مگر او را ترتیب داد هر گاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را بقفلی محکم ببستی و آن کلید
با خود داشتی و در محافظت و حراست او با قصی الغایه کوشیدی و در اکثر تفاسیر مذکور است که آن غرفه را هفت در بود که هر یک را قفلی ساختی و همه کلیدها را با خود
داشتی و در حفظ آن بنهایت غایت اهتمام نمودی تا که مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او ساطع و لامع گشت **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا** هر گاه
در آمدی بر مریم **زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ** زکریا بغرفه که مریم در آنجا بود و تسمیه غرفه او بمحراب جهة آنست که آن محل محاربه بود با شیطان چه انواع عبادت و اشرف
بقع بیت المقدس بود حاصل که زکریا هر گاه در آن داخل شدی **وَجَدَ عِنْدَهَا** میافت نزدیک مریم **رِزْقًا** روزی که آن میوه‌ها بود نه میوه زمستان
و محصول تابستان در زمستان زکریا چون چند نوبت مشاهده کرد که همه درها در غرفه مقفل است و این طعام نزد مریم حاضر بود متعجب شده **قَالَ يَا مَرْيَمُ** گفت ای
مریم **أَنَّى لَكِ هَذَا** از کجاست ترا این روزی که میوه‌های بی‌هنگام است **قَالَتْ** گفت مریم **هُوَ** این روزی که میبینی **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزدیک
خداست پس استبعاد مکن و گویند این در حین طفولیت وی بود و شیر هیچکس را نمیگرفت بلکه حق سبحانه روزی او را از بهشت و ناز لمیکرد آنید و در حین
تکلم بانکلام متکلم میشد همچنین که پسر او عیسی و بعد از آن گفت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ** روزی میدهد هر کرا میخواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار از غایت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق علیه بلکه بمحض تفضل و میتواند بود که این کلام حق سبحانه باشد نه مریم و این آیه دلیلست
جواز صدور کرامت از اولیا و اینکه بعضی این را معجزه زکریا میدانند اشتباه این امر بمدافع است و در اکثر تفاسیر اهل سنت چون انوار التنزیل و کشاف و معالم التنزیل
و غیر آن مسطور است که روزی حضرت رسالت در زمان قحط و تنگسالی بخانه فاطمه آمد و چیزی خوردنی در خانه هیچ چیز هست که بدان سد جوع توان کرد طعام
نخورده و در حجرات ازواج هم چیزی نبود فاطمه و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام مدت سه روز بود که طعام نیافته بودند فاطمه صورت حال عرض رسانید
حضرت از آنجا بیرون آمد و فاطمه با مجمعی از ابی سبا محزون و متفکر گشت پس بجانب مسجد خانه رفت و سجاده مبارک بگسترد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از فراغ از مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات از سر سوز و نیاز گفت الهی از غیب طعامی بما رسان و دل مرا از اندوه پدر و شوهر و فرزندان باز رهان مقارن این حال دید که جفنه خالی که در آن
خانه بود بتجاری از آن بر آمد چون از دعا بپرداخت نظر در آن جفنه کرد دید با ثرید گوشت ممتلی و از طعامست سراسر پوشیده و خسروانه مطلع المحصرت فرستاد که شاهزاده
ادعقب سید عالم روانست و باندک زمان سید کونین حجره فاطمه در رسید و با دو سبط بنور رفته دم و افر السرور را بشیء تمام داد چون بر مسند خود قرار گرفت فاطمه جفنه طعام
پیش او در دو بر کنیم خدمتکاری بایستاد همین که انگشت ماه تسکاران آفتاب بر بصائر پوشی از روی جفنه بر داشت نظر فی بود بر از نانهای لطیفه و مملو از
گوشتهای لذیذ و ابخار بوی بمشام سید عالم رسید فرمود که انی لک هذا این از کجا بنور رسیده عندلیب زبان زهرا و بتول عذرا علی العود بر سبیل
الهام ملک علام باین جواب مترنم گشت که هو من عند الله این از نزد خداوند است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت رسالت بعد از استماع این کلام گل
رخسارش از شادی برافروخت و فرمود الحمد لله الذی جعلک شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل سپاس مر خدا را که از روی کل فضیلت ترا شبیه سیده زنان بنی
اسرائیل یعنی مریم بنت عمران ساخته گردانید که هر گاه حق تعالی او را روزی فرستادی و زکریا از وی پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی که هو من عند
الله پس رسول خدا فرمود تا امیر المؤمنین و امام حسن و حسین را حاضر کردانیدند و همه مجموع از آن تناول کردند و سیر شدند و هنوز آن جفنه از طعام مملو
بود پس فاطمه همسایها را از آن اطعام کرد و آن کاسه بهره مند کردانید و در روایتی آمده که هفت شبانروز از آن طعام بر این منوال در آنخانه نهاده بود و در برکت
اهلبیت [illegible] اللهم صلوات [illegible] این نذره که [illegible] [illegible] از آنکه [illegible] در دست



نزد ایشان بود تمایز آید بدیشان ای اهلبیت شما را این کوشش لطف الهی است ... بر ایشان تا باشد بیتی که هر ... نزد او
مرکبی از انجا که هم شاهزاده بود دست دراز کرد که آن همه زنان را از دست بدهد ... زکریا نیز ... هذا از کجاست
اینمعنی واقع میشد تا ملاقات چون این طعام انقطاع نمی پذیرفت و در بعضی روایات شیطان نیز ... شد و بودند که چون زکریا مشاهده نمود که
حضرت حق سبحانه مریم را میوه تابستان میدهد در زمستان و میوه زمستان در تابستان میدهد دانست که حضرت حق قادر است بر آنکه او را فرزندی بدهد
که صاحب ولایت باشد مانند مریم با آنکه پیر شده بود و زن او عاقر گشته و آن درگذشته که او را فرزند باشد اما دانست که آنکسیکه قادر است که بر
خلاف عادت میوه زمستان در تابستان دهد و بعکس آن بر آن نیز قادر است پس در آن هنگام که **هُنَالِكَ** در آن مکان که ولایت مریم را معاینه
بدید **دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ** بخواند زکریا پروردگار خود را و میتواند بود که هنالک بمعنی وقت باشد چه کاه مکان هنالک مناوبه وقت نیز ...
مستعار میشود یعنی در آن وقت که کرامت مریم و منزلت او نزد خدا دید دست بدعا بر داشته حال خود را بخواند و اندر آن دعا **قَالَ رَبِّ** گفت
ای پروردگار من **هَبْ لِي** ببخش مرا **مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً** از نزد خود فرزندی پاک از لالایتر کناه همچنانکه بخشیدی مریم
بحنه که عجوزه و عاقره بود **إِنَّكَ** بدرستیکه تو از محض کرم **سَمِيعُ الدُّعَاءِ** شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن ذکر سمیع در موضع
مجیب جهت آنستکه هر که اهلیت اندارد که استماع مطلوب کند سزاوار است که اجابت آن نماید و بنستکه زکریا پیغمبر علی العهد اربو و سر احبار و متا
قربان بود و کلید عبادتخانه بدست او بود و پیوسته در پیش آن نماز میکرد و مردم منتظر بودند تا او در بکشاید تا کر بجوانی باد بایجا مه سفید
و آن جبرئیل بود **فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ** پس ندا کردند او را فرشتگان یعنی جبرئیل که از جنس ملائکه بود و چه منادی او همین جبرئیل بود پس
الملئکه در تقدیر من جنس الملئکه است از قبیل زید یرکب الخیل و یا اینکه جبرئیل را ملائکه گفتند باشد که مصحف ... جهة تعظیم او و بیرم نقد
او را ندا کرد **وَهُوَ قَائِمٌ** در حالیکه زکریا ایستاده بود **يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ** نماز میکند در محراب مریم یا در محرابیکه ... این جمله صفت
که صفت قائم است و میتواند بود که حال باشد از ضمیر قائم یعنی ایستاده بود در حالیکه نماز میکند در محراب خود که جبرئیل او را ندا کرد **أَنَّ اللَّهَ**
بانکه خدا **يُبَشِّرُكَ** مژده میدهد ترا **بِيَحْيَىٰ** بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنستکه نام پدید بدین زنده ... با یحیی ... ندس
عقیم بود و مرده زنده شد یا دین بدو زنده گشت ... و منع صرف او بجهة تعریف و وزن فعل است و بنابر آنکه اعجمی است ... او ممنوع علیه است
مُصَدِّقًا حال است از یحیی در حالیکه آن فرزند که یحیی نام داشته باشد باور کننده باشد و ایمان آورنده **بِكَلِمَةٍ** عیسی که کلمه است **مِنَ**
اللَّهِ از نزد پروردگار که دعا اوجه موجود گشته بکلمه کن بدون واسطه پدر پس مشابه است بعالم امر که محض امر مخلوق شده بی سبب یا واسطه
یا آنکه مراد بآن کتاب خدا است و تسمیه آن بکلمه از قبیل اطلاق کلمه است بقصیده کما قیل کلمة حویدرة ای قصیدته و ... در اخبار وارد شده
که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او ... ابشمار از عیسی ... بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند ... که عیسی را ماستا بر **وَسَيِّدًا**
و در حالیکه مهتر قوم خود باشد در حلم و علم و کثرت عبادت و فرط تقوی و زهادت و غیر آن از اخلاق حسنه مرضیه او ... سید بوده
در هر چیز مجاهد گفته نزد خدا مکرم و گرامی بود از ام سلمه روایتست که روزی ازواج رسول الله بخانه من آمدند و هر کدام از ... خود چیزی میگفتند فاطمه
گفت من آمد و زبان بافتخار حسب و نسب و فضایل اهل البیت گشوده بر همه ایشان فایق آمد عایشه بفاطمه گفت که ما لکم یا بنی هاشم خرتم الشهادة بامرها
اما انت فسیدة نساء العالمین و اما ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک فسید العرب و اما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء یعنی
ای بنی هاشم جمع کرده اید همه سیادت را و نیست ما را نوا اما تو ای فاطمه بهترین زنان عالمیانی و اما پدر تو سید ولد آدم است و اما شوهر تو سید عرب است و اما فرزندان
سرتو سید جوانان بهشتند و اما عم تو سید شهدا است پس نگذاشته اید از برای کسی بعد از خود سیادت ... بر تو است و منکه ام یحسدون الناس
علی ما آتاهم الله من فضله **وَحَصُورًا** و در حالیکه حصور کرده شده است از مبالغه است در حبس نفس از شهوات و ملاهی ... خود را باز گرفته باشد
از شهوات مرویستکه در سن سه سالگی یحیی از کودکان رسید که بازی میکردند وی را ببازی ترغیب کردند فرمود ما للعب خلقنا ما را برای بازی آفریده اند
از پیغمبر مرویستکه یحیی هرگز معصیت نکرد و قصد معصیت نیز ننمود از امام زین العابدین ع مرویست که فضلی از فضایل امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بیان فرمود هرگز مطول گویم یا مختصر فرمود مختصر فرمود ما هم بمعصیت و ظاهر که قصد معصیت نکرد همچنانکه یحیی از ابن عباس و ابن مسعود و حسن و قتاده نقلست
که الحصور هو الذی لا یاتی النساء حصور کسیست که اتیان نساء نماید هیچ زنی چه یحیی هرگز متزوج نشده یعنی بجهة اشتغال و بطاعت و عباده و توجه بحضرت عزت
و آنچه اختیار تزویج نمیشد یا وجود رغبت نفس او در زنان و اینکه ادعای آن نقلست که حصور بمعنی عنین است خلاف عقل است و نقل است قول بجهة آنکه این
صفت نقص و عیب است منشاء تنفر مردمان از آن و پیغمبران معرا اند از جمیع نواقص و معایب طایع طبیعت تصحیح ایشان مبالغه کند چنانچه در علم کلام مبرهن شده
و نیز حق تعالی در اینجا مبتنی صفات حسنه و نعوت جمیله یحیی است چگونه حصور بمعنی عنین تواند بود و اما نقل بجهة آنکه هیچکس این قول را از ائمه هدی بلکه سایر
علما امت نقل نکرده الله **وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ** در حالیکه پیغمبری باشد ناشی شده از شایسته کاران و معدود از صلاح کسانیکه هیچ کبیره
و صغیره از ایشان صادر نشود باشد یعنی ذکریا و آبای او که ... صالح کسیست که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون ذکریا را بیحیی
فرزندی بشارت دادند **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ** از کجا باشد مرا پسری این استبعاد است از مر عادت را
استعظام و تعجب استفهام از کیفیت حدوث غلام یعنی بچه وجه مرا پسری پیدا شود **وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ** و حال آنکه فرا رسیده است مرا
پیری ... و پیری در معنا مرده وزن من یعنی ابشاع که خاله مریم بود **عَاقِرٌ** نازاینده است و این با خود نسبت داد عقر بمعنی ... معنی مقطوع

گفته حصور

از اولاد و در خبر آمده که او نود و نه ساله بود و بروایت ابن عباس صد و بیست ساله و زن او نود و هشت ساله حاصل که غرض زکریا از این استفهام
آن بود که معلوم کند که خدای تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزند ارزانی خواهد داشت **قَالَ** گفت خدا یا جبرئیل بفرمان
خدای تعالی **كَذَٰلِكَ** همچنین بر همین حال که هستید از پیری **اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** خدا میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن
کذلک منصوب المحل است که مفعول به یشاء است و تقدیر این است که یفعل ما یشاء من العجائب مثل ذلک الفعل و این فعل خلاف عادة انشاء ولد
از شیخ فانی و عجوز عاقر و یا آنکه کذلک الله مبتدا و خبر است ای الله علی مثل هذه الصفة خدا بر مثل این صفت است و بنا بر این یفعل ما یشاء از بیان
است و یا آنکه کذلک خبر مبتداء محذوف است ای الامر کذلک والله یفعل ما یشاء بیان ان القصة چون زکریا باین نداء سرافراز گشت **قَالَ**
گفت که **رَبِّ اجْعَل لِّي** ای پروردگار من ظاهر کردان برای من **آيَةً** نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند تا موجب بشاشت و
خوشحالی و شکر گذاری من شود و فرح مشفقه انتظار کردد **قَالَ** گفت جبرئیل که خدا میگوید **آيَتُكَ** نشانه تو این است مر ترا **أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ**
آنستکه سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت آلة کلام **ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ** سه روز **إِلَّا رَمْزًا** مگر اشاره کردن بسر
یا دست یا بر زمین نوشتن آنچه خواهد که اعلام مردمان کنی این استثناء منقطع است و گویند متصل است و مراد بکلام هر چه دلالت کند بر ضمیر از قول
و فعل و حبس لسان زکریا از مکالمه بجهة آنستکه تا در این مدت قول او منحصر باشد بذکر خدا و شکر او بجهة اداء حق این نعمة کانه قال آیتک ان تحبس لسانک
الا عن الشکر و قوله **وَاذْكُر رَّبَّكَ** مؤکد این قول است و مبین غرض از حبس لسان یعنی یاد کن پروردگار خود را **كَثِيرًا** یاد کردن بسیار
یاد در آن سه روز و تقیید امر بکثرة دلالت میکند بر آنکه تکرار ذکر بدل و زبان هر دو یار کافی نیست بلکه مراد آنستکه در مدت حبس لسان پیوسته ذکر خدا کن و
وَسَبِّحْ و تسبیح گوی او را **بِالْعَشِيِّ** در طرف آخر روز که از زوال است تا بغروب و گویند که از عصر تا بغروب یا از غروب تا نیمه شب
وَالْإِبْكَارِ و در بامداد یعنی از طلوع فجر تا بوقت چاشت و نزد بعضی مراد نماز صبح و شام است از عظام و بیست که مراد بعدم تکلم روزه صمت که در
شرع ایشان جائز بوده باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چون ذکر زن عمران نمود و بنا فصل دختر او کرد علی الاجمال بعد
این ذکر تفصیل این اجمال میکند بقوله **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ** یاد کن زمانیرا که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه که مشافهه با او گفتند که یا مریم ای مریم
خدا **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ** بدرستیکه خدا برگزید ترا برای خدمت مسجد خود با صفت انوثیت یا پرورش داد ترا بعصمت **وَطَهَّرَكِ** و پاکیزه ساخت
ترا از لوث شرک یا از فاذورات که نسا را میباشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه **وَاصْطَفَاكِ** و بر گزید ترا انکار برای تاکید
یعنی بی شبهه برگزید **عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** بر زنان روزگار تو یا آنکه ترا بشوهر فرزندی دهد و بنفخ جبرئیل مخصوص کرداند در انوار گفته
که هر که انکار کرامة کند از معتزله گمان کند که این نوع کرامة از مریم معجزه زکریا بوده یا بجهة ارهاص نبوة عیسی چه اجماع بر آنستکه حقیقتا
منصب نبوة بهیچ زنی نداده لقوله وما ارسلنا من قبلک الا رجالا و نزد بعضی آنستکه مراد بقول ملائکه ملهم شدن مریم بود بقول ملائکه و فکانه قیل اذا الهم
مریم ان الله اصطفاک الخ و اصطفاء اول قبول کردن حق سبحانه است مریم را از مادر او چه قبل از وی هیچ زنی را از برای خدمت مسجد قبول نکرده بود و فارغ
کردانیدن مریم را از برای عبادة و غنی ساختن او را از زحمت و عنا احتیاج و بکسب مطهر کردانیدن او را از مستقذرات نسا و اصطفاء دوم هدا
داده است او را و دادن ملائکه با وی و تخصیص او بکرامات سنیه و ایجاد ولد او بدون پدر و تبریه او از قذف یهود بانطاق طفل او که عیسی بود او را و ولد
او را آیه عالمیان کردانید و از امام جعفر منقول است که معنی این است که اصطفاک لذریة الانبیاء و طهرک من السفاح و اصطفاک لولادة عیسی من غیر فحل
و بدانکه باتفاق علمای امامیه مراد از اصطفاء مریم بر عالمیان برگزیدن او بود بر زنان از روزگار او نه مطلقه سیده زنان عالمیان علی الاطلاق فاطمه زهرا است
زیرا که او بضعة سید ولد آدم و خاتم الرسل است حیث قال فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و ابن عباس روایت کرده از رسول الله
در حدیثی طویل که در شان امیر المؤمنین فرموده و بعد از آن گفته که اما ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین اما دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است از اولین
و آخرین و او پاره تن من است و نور چشم من است و میوه دل من است و روح من است در میان پهلوی من و او حوریه انسیه است هر گاه که او در محراب خود بایستد
در پیش خدای خود از برای عبادة نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنی میدهند و حق سبحانه با فرشتگان خطاب کند
که ببینید بنده من فاطمه را ببینید که سیده زنان و پرستاران من است بجهة ترس من در محراب طاعة من توجه آورده گویا ولرزان است شما را گواه گرفتم
که او و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن کردانیدم و همچنانکه در حق مریم گفت و اصطفاک در حق اهلبیت رسول فرمود و یطهرکم تطهیرا و همچنانکه مریم
بتول بود فاطمه نیز بتول است بتول بمعنی است فرمود بتول در زنان بایمعنی است که ایشان از عین حیض نیاسایند و مریم و فاطمه چنین بوده اند القصه
حق سبحانه بعد از اعلام نعمة اصطفا و تطهیر مریم امر فرمود او را بشکر گذاری و توجه که **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي** ای مریم فرمانبرداری کن **لِرَبِّكِ**
برای آفریننده و پرورنده خود **وَاسْجُدِي** و سجده کن او را **وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ** و رکوع کن با رکوع کنندگان این امر است بنماز در جماعة
مذکر از کان تجهة تغلیب در محافظت بر آن و تقدیم سجود بر رکوع یا بجهة آنستکه در شریعة ایشان سجود مقدم بر رکوع بوده و یا شاید تنبیه بر آنکه واجب
نیست که واو برای ترتیب باشد یا بجهة اقتران رکعوا بر اکعین بجهة ایذان بر آنکه ذکر نماز که راکع نباشد مصلی نخواهد بود و گویند مراد بقنوت ادامة
اطاعة است که قوله تعالی امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و مراد بسجود صلوة است لقوله و ادبار السجود و برکوع خشوع و اخبات مجاهد گفته که مراد به
قنوت اطالة قیام است در نماز و بسجود سجده شکر است برای نعمت مذکوره و رکوع بمعنی صلوة **ذَٰلِكَ** آنکه مذکور شد در این آیات از خبر مریم و زکریا و
یحیی علیهم السلام **مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ** از اخبار پوشیده است که شناخته نمیشود مگر بوحی و ما این بجهة اظهار اعجاز تو **نُوحِيهِ إِلَيْكَ** وحی میکنیم



و بزبان جبرئیل فرستیم بتو وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک ایشان نزد بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاه که میانداختند
از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را بجهت قرعه یا تیرها یعنی اقداح تا بدانند که أَيُّهُمْ کدام یک از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ تربیت کند و
بتعهد مریم شود و غرض از این آنست که اخبار مذکوره و حدیث بر سبیل حکم منکران آنچه طریق معرفت وقایع مشاهده است یا سماع و عدم سماع معلوم و
هیچ شبهه منتفی است و این قسم را اهل انکار دیر یا نماند انکار الا اینکه اتهام بجهت احتمال عیان است و این خود مظنون هیچ عاقلی نیست پس طریق
معرفت این اخبار که موافق انجیل است و کتب اخبار منحصر بر شدن وحی و قوله أَيُّهُمْ متعلق است بمحذوف و تقدیر يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ الست برای ما ینظرون بها لیعلموا
او یقولوا ایهم یکفل مریم یعنی بعد از آن بر سبیل تعجب پیغمبر را از رغبت احبار و حرص ایشان در تربیت مریم میگوید وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی نزدیک ایشان إِذْ
يَخْتَصِمُونَ بوقتی که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و در اینجا دلالت است بر آنکه قرعه را مدخلی هست در تمیز حقوق و صاحب قرعه فرموده که ما بقا رع قوم فوضوا
امورهم الی الله الا خرج بینهم الحق یعنی هیچ قومی نباشند که بنام هم قرعه زنند و تفویض امور خود نکنند بخدا مگر که قرعه بایشان حق را بیرون آید [illegible]
و بعد از آن فرمود که قضیتنا اعدل من القرعة اذا فوض الامر الی الله عز و جل الیس الله یقول فساهم فکان من المدحضین کدام قضیه عادلتر از قرعه تواند
هر گاه مفوض شود امر بخدا آیا حق تعالی نفرموده فساهم فکان من المدحضین یعنی یونس قرعه زد پس بود از قرعه دادگان یعنی قرعه بنام او برآمد از باقر مروی است
که اول من سوهم علیه مریم بنت عمران اول کسیکه مقارعه کردند برای او غیر مریم بود که دختر عمران است پس ابراهیم تلاوت فرمود که وما کنت لدیهم تا آخر فرمود
که عبدالمطلب نه پسر داشت نذر کرد که اگر پسر دهم متولد شود او را قربان کند چون عبدالله بوجود آمد هر چند خواست او را ذبح کند نتوانست چه
نور محمدی در صلب او بود پس ده شتر آورد و قرعه بر آنها و عبدالله زد قرعه بنام عبدالله برآمد ده شتر دیگر بر آن افزود و بر آن بیست شتر و عبد
الله قرعه زد باز بنام عبدالله برآمد و همچنین ده ده میافزود و قرعه میزد بنام عبدالله بر می‌آمد تا آنکه بصد شتر رسید در
نوبت قرعه باسم شتران برآمد عبدالمطلب گفت ما انصفت ربی پس بار دیگر سهام را اعاده کرد تا سه نوبت قرعه باسم شتران برآمد گفت
الان علمت ان ربی قد رضی اکنون دانستم که حق تعالی راضی است پس آن صد شتر را قربان کرد و اینکه حضرت رسالت فرمود انا ابن الذبیحین مراد
اسمعیل و عبدالله اند إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یاد کن ای محمد وقتیکه گفتند فرشتگان و واضح است که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستیکه
خدا يُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمه از خود مراد حضرت عیسی است که بکلمه کن حاصل شده بی پدر و اگر چه همه مخلوق از بنی آدم بوا
اینکلمه فرید شده اند اما چون سبب متعارف که والد است در عیسی مفقود است پس اضافه بخدا او بکلمه تم واکمل باشد یا باعتبار آنکه در گهواره تکلم
نموده که و یکلم الناس فی المهد و یا آنکه بکلمه خدا که انجیل است متکلم شد اسْمُهُ نام اینکلمه این است که الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب او است
عیسی اسم او و تذکیر ضمیر باعتبار مسمی است و تقدیم لقب بر اسم بوجه تعظیم است چنانکه ما میگوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه و علی
جمیع الانبیاء و در انوار گفته که مسیح از القاب مشهره است اصل آن بعبری مشیحا است یعنی مبارک و عیسی معرب ایشوع است و اینکه گفته اند اشتقاق آن از مسح است
که ممسوح بود ببرکت یا بچیزیکه مطهر او شد از ذنوب یا مساحت ارض میکرد یعنی زمین میگردید و در یکجا وضع اقامت نمیکرد یا جبرئیل مسح او کرد یا بجهت دست
بر چشم اعمی یا بدن ابرص میکشید از ذی العاهات فیها الیستشفا میمالید پس شفا می‌یافت و اشتقاق عیسی از عیس که آن سفیدی است که سرخی آمیخته باشد
محض تکلف است و ابْنُ مَرْيَمَ صفت عیسی است که تمییز عیسی است از غیر مانند تمییز اسما از جهت این رسالت اسما منتظم گشته و تعدد خبر مبتدا
مبتدا بعد از آن برآنکه مبتدا اسم جنس است منصانه ضمیر احتمال دارد که مراد این باشد که آنکس که معروفست و متمیز از غیر مسمی باین سه اسم است چه ابن
علامت مسمی است و متمیز است و ممکن است که عیسی خبر مبتدای محذوف باشد و ابن مریم صفت آن و ذکر ابن مریم بصیغه غیبت با آنکه خطاب با مریم است مقتضی
اینست بجهت تنبیه است بر اینکه عیسی متولد شده از غیر پدر که اولاد منسوب بابا اند نه به امهات مگر کسیکه اب مفقود باشد و قوله وَجِيهًا حال
مقدر است و اگر چه کلمه نکره است لیکن موصوف است و تذکیر ضمیر راجع بآن باعتبار معنی است چنانچه گذشت یعنی حق تعالی آن کلمه که عیسی است روشناس و تمام قدر باشد
با جاه و شرف فِي الدُّنْيَا در دنیا با طاعت و بنبوت یا بمعجزات و بدینسان بر وضع ادیان [illegible] در آخر الزمان با [illegible] دجال الکامل [illegible] المسیح
المسیحا بکسر المیم و تشدید السین و [illegible] وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا علو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیکان
گردانیده شد که نسبت بکرامت [illegible] تقرب [illegible] درگاه اله و گویند اشاره است بعلو درجات او در جنات [illegible] رفع او بسما و صحبت ملائکه که حاضر
با درگاه کبریا اند و در اخبار اهل البیت علیهم السلام بصحت پیوسته که قاتل دجال مهدی آل محمد باشد و عیسی در نماز اقتدا باو کند بجهت [illegible] شریعت او و بحکم علم
او بشریعت او [illegible] از فرزندان او [illegible] از فرزندان ابراهیم خوانده [illegible] و داود و سلیمان
الی قوله یحیی و عیسی [illegible] ابراهیم [illegible] نسبت ابراهیم [illegible]
اقرب نسب پیغمبر [illegible] وَيُكَلِّمُ النَّاسَ
و سخن گوید با فرزندان آدم فِي الْمَهْدِ در حالتیکه در کنار بود که بجای مهد باشد و [illegible] در گهواره [illegible]
و در حالتیکه کهل باشد [illegible] طفولیت [illegible] تفاوت [illegible]
که [illegible] اصطلاح طفل و گویند عیسی [illegible] شباب [illegible] کهل بعد از نزول [illegible]
وَمِنَ الصَّالِحِينَ حال ثالث است [illegible] از ضمیر یکلم که راجع است بکلمه یعنی [illegible] و از جمله انبیا [illegible] احوال مختلفه [illegible]
منافی [illegible] در [illegible] معجزه [illegible] مهد [illegible] معجزه [illegible]

او کودک در مهد با ایشان و او پیغمبری بود از اولو العزم که تکلم نمود با مردمان و این قول ضعیف است و قول دیگر آنست که ظهور معجزه از وی در حین طفولیت بنا بر تاسیس
ارهاص نبوت بود و این هر دو وجه نزد ما جایز است و نیز میتواند بود که این معجزه مریم باشد تا دلالت کند بر طهارت و برائت ساحت او و بیان کلام عیسی در آن حال برائت
ساحت مریم بوده باشد و در کهولت به نبوت و حکمت مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول مردم شدی در شکم مادر
تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که رسول صلعم در وقتیکه خدیجه بفاطمه حامله شد شبی نزدیک او در آمد یافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که یا خدیجه
من تکلمین با که سخن میگوئی گفت یا رسول الله با این جنین که در شکم دارم رسول فرمود بشارت باد ترا یا خدیجه که جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند دختر باشد و
مادر امامان و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که خلقان با ایشان اقتدا کنند القصه مریم چون این کلام استماع فرمود **قالت** گفت از روی تعجب و استبعاد
عادی یا بر سبیل استفهام بر آنکه وجود فرزند بی زوج باشد یا غیر آن **رب** ای پروردگار من **انی یکون لی ولد** از کجا و چگونه باشد مرا فرزند
ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ بشری و چون فرزند از زن بدون شوهر خارج عادت است گفت جبرئیل در جواب او **کذلک**
بر همین حالکه تو هستی بی مساس بشری **الله یخلق ما یشاء** خدا می آفریند آنچه میخواهد **اذا قضی امرا** چون حکم کند حدوث کاری را **فانما**
یقول له پس جز این نیست که گوید آنچیز را که معلوم اوست **کن** بباش و از عدم بوجود آی **فیکون** پس بباشد و بوجود آید این اشارت است بآنکه حق
سبحانه همچنانکه قادر است که خلق اشیا کند بتسبیب اسباب و مواد بر سبیل تدریج قادر است بر آنکه بیک دفعه خلق آن فرماید بدون تسبیب و تدریج در مجمع گفته که
در معنی کن دو قول است یکی آنکه اخبار است از سرعت تکون اشیا یعنی مکون میشود باسرع زمان بدون سببی و ماده و تکلیف سرعت حصول شی بدون مهلت و آنکه لفظ کن بجهت
آنست که در وهم عباد هیچ لفظی در نمی آید که اسرع از این لفظ باشد دوم آنکه این کلمه نسبت که خطاب آنرا از روی مصلحت و حکمت علامتی کرده برای ملائکه
در آنچه اراده احداث آنرا خواهد کرد تا علم پیدا کنند بآنکه خدای سبحانه ایجاد شی خواهد کرد و بنا بر این استعمال لفظ ایجاد در ما لیس بامر جهت دلالت بر آنکه فعل او
بمنزله معالجات موثرست هیچ کلفتی در آن بر او نمیرسد و قوله **ویعلمه الکتاب** کلامیست مبتدا که محلی از اعراب ندارد و ذکر آن بجهت تطییب قلب مریم است که
اراده ایجاد او از امر مساحت بود از خوف لوم آنکه گویند که فرزند بی شوهر آورده و یا آنکه عطف است بر یبشرک یا وجیها یا یخلق و بر تقدیرهای سه گانه بیاموزد
او را خدا کتاب یعنی نوشتن خط یا آنکه از ربت اده شده باشد از وجوه صحف شیث و ابرهیم و غیر آن **والحکمة** و علم حلال و حرام که حکمت شرعیست یا علم بحق یا ادله عقلیه و
التوریة والانجیل تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص این دو کتاب از کتب بجهت تفضیلست میتواند بود که مراد بکتاب کتب باشد یعنی علم نوشتن
با و تعلیم دهد و قوله **ورسولا** منصوبست بمضمر از اده قول و تقدیر آنست که و یقول ارسلت رسولا یعنی گوید بفرستاده شده ام فرستاده شدنی
الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب تخصیص بنی اسرائیل بجهت خصوص بعث اوست بایشان یا بنا بر رد دعوی آنکه گفتند که او بر غیر بنی اسرائیل
مبعوث شده و یا منصوبست بعطف بر احوال متقدمه که متضمن معنی نطق باشد یعنی ناطقا بانی یعنی در حالتیکه گویا باشد و فرستاده بانی
انی قد جئتکم بآنکه من بتحقیق آورده ام بشما **بایة** علامتی و نشانه **من ربکم** از نزد پروردگار شما و تعلیه نکواه رسالة منست مراد بآیت جنس
است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول **انی اخلق لکم** منصوبست بمحل بر آنکه بدل است از انی قد جئتکم یا مجرور بآنکه بدل باشد از آیه یعنی آمده ام با این
که من تصویر میکنم برای شما یا آورده ام بشما این علامت را که میسازم و مصور میکردانم برای شما و یا مرفوع المحل است بر حذف مبتدا ای هی انی یعنی آن علامت اینست
که میسازم برای شما **من الطین** از گل **کهیئة الطیر** مانند شکل مرغ **فانفخ فیه** پس میدمم نفس خود در آن آنچیز که بشکل مرغ از گل ساخته ام **فیکون**
پس میگردد آن گل مصور **طیرا** مرغی زنده پرواز کننده **باذن الله** بامر خدا یا بمشیت او گویند بشکل خفاش از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در وی میدمید
بتقدیر ربانی طیران آغاز میکرد و میان آسمان و زمین پرواز مینمود تخصیص خفاش آن بود که خلقت او در میان مرغان تمامتر است چه او را پستان و دندان
و حیض واقع میشود بخلاف مرغان دیگر و گویند در نظر مردم میپرید اما چون از نظر غایب میشد مرده بر زمین میافتاد و ذکر باذن خدا جهت تنبیه است بآنکه
احیا او از خدا است نه از وی و ضمیر در فیه راجع بکافست که در معنی مثل است ای فی ذلک المماثل علامت دوم **وابریء الاکمه** و درست میکردانم و بینا میسازم
کوری مادر زاد را یا ممسوح العین را از علت نابینائی و علامت سیوم **والابرص** و پاک میسازم تن شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از آن مرض و وجه آنکه حق
تعالی معجزه هر پیغمبری از جنس آن میسازد که در روزگار او بان عمل میکردند و در عهد عیسی اطبا و حکما بسیار بودند و امراض مزمنه را معالجه میکردند
حق تعالی معجزه عیسی را از جنس آن کردانید و چون اطبا آن روزگار از علاج این دو مرض عاجز بودند و علاج آنرا از عیسی مشاهده کردند بدون استعمال دوا
و اعانت آلتی و اسباب دانستند که این از نزد حق سبحانه است مرویست که بسیار بود که پنجاه هزار مریض در حوالی عیسی مجتمع شدندی آنهائیکه میتوانستندی که نزد عیسی
آیند متوجه او میشدند و کسانیکه نمیتوانستند عیسی بجانب ایشان میرفت و دوای او منحصر بود در دعا بشرط ایمان او بدون همینکه در دعا از رحمت اعلی
کشاده میشد فی الحال بر بستر اجابت میرود چهارم **واحی الموتی** و زنده میکردانم مردگانرا **باذن الله** بفرمان خدا تکرار این کلمه برای دفع توهم
الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و در اخبار آمده که عیسی ع چهار کس را زنده کرد یکی عاذر را که از دوستان او بود و در بعضی از تو
بیمار شد خواهرش از نزد عیسی فرستاد تا او را از بیماری اخبار نماید خواهر بیامد و گفت یا روح الله عاذر را که دوست صدیق تست بسیار بجور رسیده فلان
موضع و بعد مسافه میان او و عیسی سه روزه راه بود عیسی با اصحاب برخواست و متوجه آن صوب شدند چون بانجا رسیدند سه روز بر آمده بود که متوفی شده بود
عیسی بسر قبر او آمد و بایستاد و دست بدعا برداشت و فرمود که اللهم رب السموات السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک و اخبرهم
انی احی الموتی باذنک فاحی عاذر یعنی ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین تو مرا بسوی بنی اسرائیل فرستادی تا ایشانرا بدین تو دعوت کنم و خبر دهم ایشانرا
که تو مرده را زنده کردانی پس زنده کردان عاذر را فی الحال بتقدیر ذو الجلال قبر شکافته شد و عاذر بر پای خواست و روغن از اعضا او میچکید و



عیسی بشهر آمد و ملک طویل با مدد از آن فرزندان سبب پیدا شدند دویم پسر پیرزنی فوت شد تا در پس او جنازه میرفت و جزع و فزع میکرد عیسی
چون حال او را بدید متأثر شد دست مبارک برداشت و از خدا درخواست تا او را زنده کند فی الحال زنده شد و در نعش باز نشست و از جنازه بزیر آمد سیم
زنی بود که او را ابنة العاشر گفتندی چون فوت شد قوم او نزد عیسی آمدند و بتضرع و زاری از وی درخواستند تا او را زنده ساخت چهارم سام بن نوح بود
که قریب چهار هزار سال از فوت او گذشته بود و او را زنده گردانید و سبب احیاء او این بود که قوم عیسی گفتند که اگر از برای ما مرده قدیم را زنده کنی ما برا
تو معترف شویم پس قبر سام را با او نمودند و گفتند او را زنده گردان که قریب به مدت چهار هزار سال است که مرده عیسی بر سر قبر نام خدا را بر زبان راند و گفت قم باذن
الله سام بن نوح از قبر برخواست نیمه سر او سفید شده بود و میگفت اقامت القیمة یا قیامت برخواسته عیسی گفت نه ولکن من از خدای خود درخواستم
تا ترا زنده کرد پس او را گفت که تو در جوانی فوت شده پس چرا موی سفید گشته گفت که چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخواسته از هول آن
موی سر من سفید شد پس او را گفت که بمیر باذن الله بمیر بفرمان خدا پس بمرد کلبی روایت کرده که عیسی ع خدا را بیا حی یا قیوم خواندی حقتعالی اجابت
دعای او کردی **وَأُنَبِّئُكُم** و خبر میدهم شما را **بِمَا تَأْكُلُونَ** بآنچه میخورید **وَمَا تَدَّخِرُونَ** و بآنچه ذخیره میکنید **فِي بُيُوتِكُمْ**
در خانهای خویش یعنی علم مغیبات دارم که شما در آن شک نداشته باشید مروی است که چون قوم عیسی ابا نمودند معجزات اربعه متقدمه را از و مشاهده کردند ایشان را
حمل بر سحر نمودند عیسی بجهت رفع این تهمة معجزه خامسه را با ایشان نمود که توهم سحر در آن نبود و بتحقیق رسیده که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما
فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانها آمدند و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی اورده اند که چهل مرد با یکدیگر موافقه
کردند که هر یکی طعامی که مخالف طعام آنهای دیگر بود بخانه بردند و مقداری معین از آن بخوردند و مقداری معلوم در مواضع متفرقه بنهادند پس نزد
عیسی آمدند و گفتند خبر ده ما را که چه خورده ایم و چه قدر ذخیره کرده ایم جبرئیل بیامد و او را خبر داد و او یک یک را از آن خبر داد **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی
که درین پنج معجزه **لَآيَةً لَّكُمْ** هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق دعوی من **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** اگر هستید شما گروندگان و
مستفید الایمان چه غیر اهل ایمان بمعجزات منتفع نمیشوند یا اگر هستید تصدیق کنندگان حق نه معاندان و جاحدان در آیه دلالتست بر آنکه عیسی نبی بنی
اسرائیل مبعوث شده و انی اخلق لکم دلالتست بر آنکه بنده محدث و فاعل امر است بخلاف مجبره که میگویند فاعل و محدث همه افعال و حوادث خدا است و قوله و
مُصَدِّقًا عطفست بر رسولا بر آن وجه که مذکور شد و یا منصوبست باضمار فعلی که قد جئتکم دلالة بر آن میکند ای و جئتکم مصدقا یعنی آمده ام بشما
در حالتیکه باور دارنده ام **لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ** مر آنچه را که پیش از من بوده **مِنَ التَّوْرَاةِ** از توریة که کتاب موسی است و من تقریر کننده شبهها نام و
وَلِأُحِلَّ لَكُم مقدر باضمار فعل مذکور است که جئتکم است یا مردود بر قد جئتکم بآیة یعنی آمده ام بشما او زده ام بشما بجهت آنکه حلال کنم بر شما
و یا معطوفست بر مصدقا کقولک جئتک معتذرا و لاطیب قلبک یعنی آمده ام تا تصدیق کننده توریة باشم و تا حلال سازم بر شما **بَعْضَ الَّذِي**
برخی از آنچه در شریعت موسی **حُرِّمَ عَلَيْكُمْ** حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم و ثروب بقر و غنم و لحم ابل و بعضی مرغان که صید آنها
باشد و بعضی ماهیان و تعظیم شنبه این دلالتست بر آنکه شرع عیسی ناسخ شریعت موسی بوده و تصدیق او بتوریة محل احلال بعضی از احکام محرمه او نیست
همچنانکه نسخ بعضی از آیات قرآن مر بعضی دیگر را که موجب تناقض و تکاذب نیست چه نسخ در حقیقت بیان انتهای حکم است و تخصیص آن ببعضی از زمان و
وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ و آورده ام بشما علامتی **مِّن رَّبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما از معجزات دلالتست و ایراد به لفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در
دلالت بر نبوة او از یک منزل اند و تکرار بجهت کلام مبالغه و تأکید است یعنی البته آورده ام بشما آیاتی که دلالت بر نبوة من **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس
بترسید از خدا در مخالفت من **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در قبول دعوة حق و گویند مراد با وردن آیه استکه گفت **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي** بتحقیق
که خدا است که پروردگار منست **وَرَبُّكُمْ** و پروردگار شما **فَاعْبُدُوهُ** پس پرستید او را **هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ** این است راه راست
و درست اساسه بمنزله مراد بیان بقول آخر بعد از معنی آیه دلالت بر صدق نبوت او و از حیثیت آنست که این دعوی حق است که مجمع علیه جمیع رسل است پس فارق
باشد میان نبی و ساحر و یا معنی مراد آنستکه جئتکم بآیة علی ان الله ربی و ربکم پس بنابر آنکه مراد آیه این قول باشد فاتقوا الله و اطیعون جمله معترضه خواهد
بود و قول اول برای تمهید حجت است و قول ثانی برای تقریب حجت بحکم و هذا فاتقوا الله تکملة تا مراتب ساخته فکانه قال لما جئتکم بالمعجزات القاهرة
والآیات الباهرة فاتقوا الله فی المخالفة و اطیعونی فیما ادعوکم الیه و بعد از آن شروع در دعوی نموده و اشاره بآن کرده بقوله بجمل و گفت ان الله ربی و ربکم تا
اشاره باشد باستکمال قوة علمیه حیاء و ملازمة طاعت که آن ایمانست باوامر و انتهاء از مناهی و بعد از آن تقریرا کرده بآنکه جمع نمود الامر من طریقی
که مشهور است باستقامه و نظیر این است قوله ثم قل آمنت بالله ثم استقم و در مجمع گفته که این قول حجت است بر نصاری در آنکه میگفتند المسیح ابن الله تا
قال لا تعبدوا الیه فانا عبد لکما انکم عبید له فاعبدوه وحده هذا یعنی عبادته وحده دین مستقیم روایت است که هود ان بعد از مشاهده این آیات
ظاهره و حجج بینه بر نبوة او عناد و جحود ورزیدند و قصد قتل او کردند و قصد فنای وی کردند او مضمون لقرآن ثم لا ینطاق من سنن المرسلین را شعار خود
ساخته از ایشان بگریخت و با مادر بدهی رفت که در آن نواحی بود ملتجی شد بمردی صالح که زنی صالحه داشت فرود آمد روزی آن مرد دست آمد و با
زن خود چیزی بگفت زن پرسید و اندوهگین گشت عیسی گفت آن شوهر تو چرا دلشکسته و با نوحه گفت که مرد زن شده گفت با بنی و مصیبتی نازل شده که دفع
آن متعذر است و رفع آن بغایت متعسر و گفتند آن بنوفاید ندارد گفت در این باب مبالغه بحد اطناب کشید و بعد از آن گفت ما را دعا یاری است مر من و تا آن نوایم کرد پیر
مستجاب الدعوه است خدا را دعا کنید تا آنرا کفایت کند زن گفت بدانکه پادشاه ولایت ما هر چند مدت با لشکر خود بازده آید و مؤنه خود در
لشکر باز خود را بر کسی افکند که بخانه انکس فرود آید و اکرم ... مهمانداری اندک قصوری ببیند صاحبخانه را مستاصل کند و اکنون



کسی را فرستاده که من با تمامی لشکر بخانه تو میایم بتهیه اسباب مشغول باش و تمام مردمان دو بشانیم از عهده مؤنت و ضیافت او بیرون نتوانیم امد البته بعرض هلاک خواهند انداخت غریم نزد عیسی امد و کیفیت احوال را با او اعلام کرد گفت غم مخور دعا کنم اما فتنه و شری پیدا شود و اشوب در میان مردمان افتد مرد در این باب الحاح تمام نمود و گفت اینهمه بودن در این ماجرا سبب اهنست حقوق خدمتکاری ایشان مقتضی انست که دفع بلیه نمائی از ایشان عیسی بالضروره قبول کرد و بعد از ان بصاحب خانه گفت که چند پیمانه نوالهٔ اب بیار و کوزها و خمها و سایر ظروف را پر اب کن تا خدای تعالی انرا انواع اطعمه کرداند بعضی را بشراب منقلب سازد و این بنابر قول انکسست که میگوید خمر اول حلال بوده پس عیسی دعا کرد و حقتعالی اجابت فرمود همه اب را طعام و شراب کردانید چون پادشاه با لشکریان در سرای امد نزول کرد و ان طعامها و شرابها را مشاهده کرد و بعجب فرو ماند که مثل ان خوشتر و لذیذتر نخورده بود از مرد گفت این را از کجا اورده جواب داد که اهل خانهٔ من این را بهمرسانیده اند گفت دروغ میگوئی و چندانکه تفحص کرد فایده نداد تا که اظهار کرد که زنی تیرا من فرود امده و پسری دارد این سر دعا کرد تا حقتعالی اب را طعام و شراب کردانید پادشاه را پسری مرده بود که بنیابت او زاد و سنت اشتی و میخواست که او را ولیعهد نموده کرد و امد با خود گفت کسیکه دعای او در تحویل اب بطعام مستجاب شود ظاهر انستکه در احیای موتی نیز بهدف اجابت رسد پس عیسی را طلبید و گفت تا فرزند مرا زنده کنی دست از تو باز ندارم عیسی گفت من دعا کنم اما از اینجا فتنه سانح کردد پادشاه گفت من از ان باک ندارم دعا کن عیسی فرمود که بشرط ان دعا کنم که چون او زنده شد او را با مادرم واگذاری که هر کجا که خواهیم رویم و هیچکس مزاحم ما نکردد پادشاه گفت چنین باشد پس بر نهج تعهد دعا کرد حقتعالی فرزند پادشاه را زنده کردانید پس پادشاه را برخاستند و از انشهر بیرون نامد مردم انشهر چون دیدند که پسر پادشاه زنده شد بر پادشاه خروج کردند و گفتند ما منتظر این بودیم که چون این پسر بزرگ شود بسلطنت نشیند و از ظلم و تعدی تو خلاصی یابیم اکنون زنده شده با ما همان خواهد کرد که تو میکنی پس فتنهٔ عظیم در ان شهر پیدا شد و عیسی با مادر از ان شهر بیرون امد و بکنار دریا رسید جماعتی صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند عیسی گفت شما چه کسانید و چه کار دارید گفتند ما جماعتی صیادیم و بصید اشتغال مینمائیم عیسی گفت بیائید و در رضای خدا و ثواب ائمه در جوار او صید کنید گفتند تو کیستی و این معنی که بیان میکنی چیست عیسی گفت من پیغمبر خدایم پس بر وفق دعوای خود اظهار معجزه کرد و گفت چون دانستید که من پیغمبر خدایم بسر مبادرت نمائید ادام توجه در حق تو خیر اقلیم و همچنانکه اینجا شکار ماهی میکنید انجا شکار ادمیان بالله کنید ایشان ایمان اوردند و تصدیق وی کردند و اینها اند که حقتعالی ایشان را حواریان گفته در این ایه که **فلما احس عیسی** پس انهنگام که دریافت عیسی **منهم الکفر** از یهود کلمهٔ که دلالت بر کفر ایشان کرد یعنی متحقق شد نزد او کفر ایشان مانند تحقق بحواس مانند شنود اجتماع سخن ایشان بود در مشاورهٔ بر قتل وی و بجهت این از ایشان فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریا بر صیادان بر کنار بگذشت پس **قال** عیسی **من انصاری** کیستند انصار یاران من **الی الله** بسوی خدا و منوا اند و که جار و مجرور متعلق بانصاری باشد یا بنصب معنی اضافه یعنی اینکه من یضیفون انفسهم الی الله فی نصرتی یعنی کیستند انانکه نسبت دهند خود را بخدا در یاری دادن من و الی بمعنی مع است یا فی یا لام یعنی یاری دهند با در کار او یا در راه او **قال الحواریون** گفتند حواریان بعیسی یعنی این جماعت صیادان **نحن انصار الله** ما یاران خدائیم و یاری کننده دین او و اشتقاق ان از حور است بمعنی بیاض چه ایشان جامهای سفید پوشیده بودند و گویند ایشان گازران بودند از عطار و ابنست که مریم عیسی را در کودکی بصباغی سپرد که مهتر صباغان بود تا صنعت صباغی را بیاموزد و روزی استاد عیسی را گفت مرا بفلان ده مهمی واقع شده چند روز انجا میروم و این جامها را اطراف رنگ کرده ام مصبوغ کن چون برفت عیسی همه جامها را در خم نیل نهاد اللهم اخرجها علی ما اریدچون استاد باز امد گفت جامها را کجا بردی گفت همه در این خم است استاد گفت این چه عملیست که کردی هر یکی را رنگی دیگر میبایست کرد چنانچه ترا امر فرموده بودم پس فریاد بر کشید و فغان در گرفت مردمان جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینهمه شور میکنی بیا بکنار خم و جامها بهر رنگ که میخواهی من بیرون نمایم و رنگ استاد بکنار خم امد و گفت فلان جامه سرخ میبایست فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز عیسی هر کدام را که از خم بیرون اوردی همان رنگ بود که مدعا استاد بود صباغان و اهل بازار که این مشاهده کردند استاد کار او نمود گفت این را خدا است و هیچ بشری مثل این فادر نیست پس عیسی ایشان را دعوت کرد همه ایمان اوردند و دکان و خانهای خود گذاشته ملازم عیسی گشتند و همیشه با او میبودند و ایات و عجایب او را مشاهده میکردند و موجب ازدیاد بصیرت ایمان میشد و نزد بعضی ایشان گازران بودند و بجهت انکه جامها را سفید میکردند ایشان را حواریان گفتند و نزد بعضی دیگر ایشان ملوک بودند که دایم لباس سفید میپوشیدند عیسی طلب نصرت کرد از ایشان بر همه ایشان اطاعت او کرده مطیع و منقاد او شدند و بعضی گفته اند که پادشاه صلحای بعضی کار خود را جمع کرد بجهت ضیافت و عیسی در میان ایشان بود چون خوان را بکستردند پادشاه نگاه کرد طعامی که نزد عیسی نهاده بود دید که بضیافت سایر مردمان از ان کم نمیشد و بر اکفت تو چه کسی گفت عیسی بن مریم رسول خدا پس پادشاه را دعوت کرد ایمان اورد و خواص ملوک که با ان پادشاه بودند نیز تصدیق وی کردند و همه ملک را گذاشته پیروی او کردند و کبر ملازمت او را بر ملک بر گزیدند و در اقوال کفی است حواری الرجل خالصه ماخوذ از حور بفتح واو که بمعنی بیاض خالص است و منه الحواریات للحضریات لخلوص الوانهن و لطافتهن و اصحاب عیسی را باین اسم مسمی ساخته که خلوص نیت و نقای سریرهٔ ایشان و در خبر امده که ایشان دوازده کس بودند که در سهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسی بودند چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله ما گرسنه ایم عیسی دست بر زمین زدی نان بعدد هر یکی از زمین ظاهر شدی و چون تشنه شدندی گفتندی که تشنه ایم عیسی دست بر زمین زدی اب بیرون امدی ایشان بان خوردندی روزی گفتند که بر روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست چه اگر گرسنه میشویم ما را طعام میدهی و اگر تشنه میشویم ما را اب میدهی و در صحبت و خدمت تو مستفید میشویم و عجایب و غرایب را از تو مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسیست که از کسب دست خود خورد ایشان را حنیا دکازری کردند و جامهای مردم را میشستند و باجرت ان قناعت میکردند القصه این حواریان در جواب عیسی گفتند که ما انصار دین خدائیم **امنا بالله** گرویده ایم بخدا **واشهد** و گواه باش ای عیسی **بانا مسلمون** بانکه ما گردن نهاده ایم جمیع احکام دین خدا را تا در روز قیامت برای ما گواهی دهی که وقتیکه پیغمبران بر قوم خود بر ایشان گواهی



دهند ابن عباس گفته که اشهد لنا لیشهد حین یشهد محمد لامته یعنی گواه ما باش تا گواهی دهی ما را روزیکه محمد برای امت خود گواهی دهد و قوله
ربنا مقول قول محمد است یعنی گفتند حواریان بعد ازین که ای پروردگار ما **آمنا** ایمان آورده ایم **بما انزلت** بانچه فرو فرستادی یعنی
انجیل **واتبعنا الرسول** و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی ع **فاکتبنا** پس بنویس ما را بقلم کرم خود در جریدهٔ احسان قلم **مع الشاهدین**
با آنها که گواهانند مر او خدا اینرا و انبیا را بتصدیق و گفته اند که کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدان امت پیغمبر ما اند پس معنی دعای حواریان
این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد که بزرگترین و شریفترین امتان اکمل و افضل اند تا بجهة این بهترین امم اقتدا کنیم القصه عیسی با این حواریان
تن که حواریان باشند بشام مراجعت کرد و بار دیگر خوان دعوت گسترده صلای عام در داد و همه یهود را با ایمان ترغیب نمود ایشان بر جحود و خیره انکار پیش
نموده هر چند معجزه ظاهر و آیات بینه از وی مشاهده میکردند تصدیق نکردند **ومکروا** و مکر کردند یا بوجهی که در خفیه جمعی را برانگیختند تا در صدد قتل
او باشند تا هر جا که فرصت یابند دست بر وی نهایند و اصح آنست که بانواع حیل شبی عیسی را بدست آوردند و در خانهٔ محبوس ساختند و قبل از آنکه او را
حواریان را جمع کرد و وصیتی کرد تا شب ایشان بکشت بعد از آن گفت باید یکی از شما اظهار ارتداد کند و مرا ببرد هر چند بفروشد و شمعون قبل از زبان حق
متفرق شوید و باطراف و نواحی عالم منتشر گردید شخصی از یهود بر این مطلع شده یهود را آگاه کرد هر چند صد هزار تا شما را رهنمونی کنم تا من بعد که عیسی
انجاست ایشان سی درهم نقبل کردند آن شخص ایشان را بموضع راه نمود یهود آنجا آمدند و عیسی را بگرفتند و در شب در میان صحرا تا صبح کردند و در شب او را
بخانهٔ محبوس کردند تا صباح و بر او صلیب کنند پس همه شب پاس او داشتند و حضرت از شب تا صبح تاریک کرد ایشان و در آن روز شنبه بود در آنکه عیسی را
از آن روز به آسمان بردند و علی الصباح همه مجتمع گشتند و مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد و در آن خانه روا
که این یهودا همان کس بود که یهود را بعیسی رهنمونی کرده بود حضرت سبحانه عیسی را در آن شب به آسمان برده بود همینکه یهودا بخانه درآمد و عیسی را ندید حضرت سبحانه
عیسی را بر او افکند و چون بیرون نامد و خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست در روی او بیختند و هر چند استغاثه میکرد که من یهودا ام گردن او زدند پس بدار
واستغاثه او بجائی نرسید پس از دار فرود آوردند او را و دفن کردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که چون مریم را خبر داده اند که عیسی را بدار کرده اند پیش
دفنی خود کرد چه عیسی در آن زمان از علت بوانک خلاص داده بود و هر روز در زیر آن درخت تلفظ نمودند و میگریستند و چون میگردند عیسی از هوا در آمد و او
گفت بر چه جزع میکنید گفتند بر عیسی که پیغمبر خدا بود عیسی گفت بر من بند و گریه و جزع مکنید که من عیسی ام حضرت سبحانه مرا نگاه داشت و آن کس که ...
دشمنان از نعمت کرد ایشان خوشدل شدند و بر آن کشتند و بعد از هفت روز عیسی آمد و حواریان را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد ... که
تا تبلیغ دعوت کنند و خلق را بدین خدا خوانند و باز به آسمان رفت حواریان در نواحی زمین متفرق شدند و خدا هر یکی را لغت زبان آن قوم که دعوت
کردند و مورخان گفته اند که آن شب که عیسی را به آسمان بردند ماه رمضان بود در شب قدر و از امیرالمؤمنین مرویست که در وقت رحلت ... در
فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون و قبضت فی اللیلة التی عرج فیها عیسی بن مریم و آن شب بیست و یکم بود القصه حق تعالی میفرماید که مکر کردند و مکر
ومکر الله و خدا جزای مکر بدیشان رسانید با آنکه عیسی را باسمان رفع کرد و امای صورت او گردید بر مهتر ایشان که قصد اعمال داشت تا او را بجا
عیسی بردار کردند و دانوار گفته که چون مکر در اصل حیله ایست که بجهة آن مضرتی بغیر رساند بدون شعور وی پس اسناد آن بخدا بر تمثیل مکر الله
از دواج است از قبیل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم **والله خیر الماکرین** و خدا بهترین مکر کنندگان است یعنی انواع ...
بر مکر واقف تر است ایشان برایصال الضرر از جایی که گمان نداشته باشد و با معنی آنست که خدا بهترین مکافات دهند گانست اهل مکر را بنقل مصاف‌ه ...
مکر الله جزی الله مکرهم است شخصی از جنید پرسید که چون است که حضرت سبحانه مکر را بخود اضافه کرده و دیگرانرا بر آن عیب میکند گفت من از ذوق شیبا ...
میخواهم و میگفت و تفرح من سواک الفعل عندی و تفعله فیحسن منک ذاکا یعنی نزد من زشت است از غیر تو آن فعل که میکنند تو که آنرا میکنی نیکو است
پسندیده آن شخص گفت سبحان الله من از تو معنی آیه میپرسم و تو بشعر نحو مطرب جواب میدهی گفت من جواب تو گفتم اگر عقل داری امر از دریابی و بعضی از ...
اگر من نتوان ... بدانکه مکر خدا اخلیه در کذاشتن او است ایشان را که مکر از ایشان صادر شد و این معنی مکر بیشتر ازوسته با ایشان و چون حضرت سبحانه
مکر یهود بعیسی و مکر خود نسبت بایشان در عقب آن ذکر انعام خود بر عیسی و بیان حسن تدبیر و لطف تقدیر خود نسبت با وی فرمود **اذ قال الله**
این متعلق است بمکر الله یا بخیر الماکرین یعنی مکر خدا یا یهود در وقتیکه گفت خدا مر عیسی را و میتواند بود که متعلق آن محذوف باشد و تقدیر اینکه وقع
ذلک یا اذکر اذ قال الله یعنی واقع شد این مکر یا یاد کن وقتیکه گفت خدا **یا عیسی انی متوفیک** ای عیسی بدرستیکه من متوفی اجل توام و موخر تو
تا باجل مسمی یعنی نگه دارنده توام از قتل یهود تا بجهت انقضای عمر مقدر تو در وقتیکه اجل مکتوب تو در رسد پس آنگاه میرانم ترا از روی ...
موت تا خود از توفی غالی و یا متوفی توام بخواب **ورافعک الی** و بر دارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بمحل ... خود چه در روایت واقع شده که
عیسی را در خواب باسمان بردند و موید این قول است کریمه و هو الذی یتوفیکم باللیل ای ینیمکم چه نوم اخ موت است و قوله الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی
منامها یا میرانندهٔ توام از شهوات که عائق اند از عروج بعالم ملکوت و از ابن عباس مرویست که حضرت سبحانه او را سه ساعت و بروایتی هفت ساعت بمیرانید و بعد
از آن زنده کرده باسمان برد و مصداق این است این قول یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الیه ترجعون و از کعب الاحبار نیز نقل است که مراد بتوفی قبض روح است
گفته اند که در کلام تقدیم و تاخیر هست و تقدیر اینست که انی رافعک و متوفیک چه واو موجب ترتیب نیست بدلیل قوله فکیف کان عذابی و نذر چه نذر
قبل از عذاب است بدلالة و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی من بر دارندهٔ توام باسمان و قبض کننده روح تو بعد از نزول تو از آسمان بر زمین و این وجه
صحیح است و منقول از ضحاک و ذوالسنه بقول حضرت رسول ص ان عیسی لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیمه یعنی عیسی نمرده است و او رجوع کند

اهلاک ناحیه

قبض روح عیسی کرد و بعد از ان او را باسمان برد و از وقت ... معتبر نیز ... است که حق سبحانه



بشما پیش از روز قیامت و نیز در حدیث صحیح وارد شده که کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم یعنی چگونه باشید شما وقتیکه پسر مریم از آسمان
نازل شود و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و این حدیث را بخاری بروایت ابی هریره در صحیح خود نقل کرده و احادیث بسیار در این باب از ثوبان و عمران
بن حصین و مسلم در صحیح خود از جابر بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تزال طائفة من امتی تقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة فینزل عیسی بن مریم
فیقول امیرهم صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله لهذه الامة یعنی همیشه گروهی از امت من مقاتله کنند بر امر حق و غلبه کنند بر
مخالفین تا روز قیامت پس عیسی از آسمان نازل شود و امیر ایشان یعنی مهدی صلوات الله علیه او را گوید نماز کن برما یعنی امامت کن برما در
نماز او گوید که بعضی از شما بر بعضی امیر او خلفا باشید و این کرامتی است که حق سبحانه با این امت مرحومه نوازش فرموده پس مهدی امامت کند و عیسی
با او اقتدا کند و حافظ محمد بن یزید بن ماجه قزوینی بعد از ذکر احادیث کثیره در باب نزول عیسی حدیثی نقل کرده و گفته فمن ذلک ما قالت
شریک بنت ابی العکر یا رسول الله فاین العرب یومئذ قال هم قلیل وجلهم ببیت المقدس و امامهم قد تقدم یصلی بهم الصبح اذ نزل عیسی بن مریم
فرجع ذلک الامام ینکص یمشی علی القهقری لیتقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول تقدم یعنی از جمله احادیث دال بر
نزول عیسی آنست که ام شریک بنت ابی العکر از رسول خدا پرسید که در آن روز عرب کجا باشند فرمود ایشان اندک باشند و معظم ایشان در بیت المقدس
باشد امام ایشان پیش ایستاده باشد و نماز صبح با ایشان گذارد که ناگاه عیسی از آسمان نازل شود و امام بطریق قهقری باز پس آید تا عیسی
پیش ایستاده امامت کند و مردمان نماز را با او اقتدا کنند عیسی هر دو دست خود را بر هر دو دوش آن امام نهد گوید تو پیش باش و
امامت کن حسین بن الفضل گفته که آیتی که در قرآن دلالت کند بر نزول عیسی آنست که ویکلم الناس فی المهد وکهلا چه در حینیکه عیسی با آسمان
برده شد بسن کهولت نرسیده بود بعد از نزول مدتی خواهد بود و ابو جعفر منصور الدوانیقی از پدران خود از عبد الله بن عباس روایت کرده که
رسول فرمود که کیف تهلک امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی من اهل بیتی فی وسطها چگونه هلاک شوند امتی که من در اول آنها
باشم و عیسی در آخر و مهدی که از اهل بیت من باشد در میانه و نیز بصحت پیوسته که آنحضرت فرمود که پیغمبران برادر یکدیگرند مادران ایشان مختلف
و دین ایشان یکیست و من اولی ام از عیسی به پیغمبران دیگر زیرا که میان من و او هیچ پیغمبری نبود و انه نازل علی امتی مع خلیفة من ولدی و او از
آسمان فرود آید بر امت من و با خلیفه باشد که از ولد من باشد چون او را ببینید باین صفات نعوت او را بشناسید که مردی باشد که هر دو رخ او
سرخ و سفید باشد و در از موی و گویا آب از موی او میچکد گو اگرچه موی او تر نباشد و صلیب بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و جمع کند و
مردمان برای اسلام مقاتله نماید تا آنکه حق تعالی در روزگار او همه دینها را که غیر اسلام باشد باطل و نابود سازد و هیچ ضلال را که دجال باشد
هلاک کند و بر روی زمین امنیت عدالت بر روی زمین ظاهر گردد که گرگ با میش و شیر با شتر چرا کند و هیچکدام بکدیگر را آزار ندهد و چهل سال
در زمین بماند و در روایتی کعب بیست و چهار سال و در مدت متزوج شود و اولاد از وی پیدا شود و بعد از آن حق سبحانه او را توفیه نماید یعنی روح او را قبض
نماید و مسلمانان بر او نماز کنند و در اخبار اهل البیت آمده که مهدی بر او نماز کند و او را در حجره رسول صلعم دفن کنند پس بنا بر قول نعم ولا خیر که متوفیک
باخبار صحیحه مذکوره معنی آنست که انی قابضک بالموت بعد نزولک من السماء یعنی من قبض کننده ام روح ترا بموت بعد از نزول تو از آسمان و مطهرک
و پاک کننده تو من الذین کفروا از رجس کسانی که کافر شدند یعنی از سوء جوار اهل کفر و اختلاط ایشان که بمثابه ملاقات نجاسات است بعید و پاک
سازنده توام از خبث قصد ایشان و رهاننده توام از مکر ایشان نسبت بتو وجاعل الذین اتبعوک و گرداننده ام کسانی که متابعت کردند ترا
یعنی مؤمنان امت تو فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیه باینست که نصاری غلبه کردند بر یهود و بر عهد تو دائما
و رسالت عیسی با غالب شدند بشمشیر بمعاونت قیاصره و تا غایت مسموع نشد غلبه یهود و نصاری بر مسلمانان و نصاری هر دو داد بعیسی و اتفاق نمیفتاد
ملک و دولت ایشان را و همیشه غالب اند بر یهود و یهود مغلوب و مقهور ایشان الی یوم القیمة تا روز قیامت ثم الی مرجعکم پس بسوی من است بازگشت همه
شما ضمیر راجع است بعیسی و اتباع او و منکران او و از قبیل تغلیب مخاطبین بر غائبین فاحکم بینکم پس حکم کنم میان شما فیما کنتم فیه تختلفون
در آنچه بودید شما در آن اختلاف میکنید و اختلاف ایشان بر وجهی است که یهود موسی را معتقدند و عیسی و محمد را منکر و نصاری موسی و عیسی را
تصدیق میکنند و محمد را منکرند و بثالث ثلاثه قائلند و مؤمنان منکر اند که الله ثالث ثلاثه باشد بلکه بیکتایی او قائلند و موسی و عیسی و محمد را رسول میدانند و بحقیقت
فرمود که حکم کنم بر ینطوا نفت روز قیامت بتفصیل که فاما الذین کفروا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری و با نعمتها
جحود کردند فاعذبهم پس عذاب کنم ایشان را عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا در دنیا بقتل و سبی و اسر و بلوغ جزیه و خواری و الاخرة و در آخرت با آتش عقوبت
و خلود در دوزخ و ما لهم و نیست مر ایشان را من ناصرین نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان و اما الذین آمنوا و اما آنانکه
ایمان آوردند یعنی محمد و امت او و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته فیوفیهم پس تمام میدهیم ایشان را وحفص بیوفیهم خوانده یعنی
خدا بدهد بر وجه کمال اجورهم مزدهای ایشان را در دنیا بنیکنامی و عزت و در آخرت بنعیم بهشت و رضای خود و الله لا یحب الظالمین
و خدا دوست ندارد ستمکاران را این کلام بر تقریر قول مذکور است و در این آیت دلالت است بر بطلان قول کسیکه منکر است اجبار بر عمل است
و بر بطلان مذهب اهل جبر و اهل احباط چه حق تعالی وعده فرموده بتوفیه اجر که ثواب کامل است و توفیه با احباط منافی است ذلک این کلام که مذکور
شد نتلوه علیک میخوانیم آن را بر تو من الآیات در حالتیکه از جمله علامات نبوت تست و دلالت در حالت و منیه آنست که این جار و مجرور
خبر ذلک باشد نتلوه حال باشد از ذلک که بمعنی اشاره است بقصه عیسی و در حالتیکه میخوانیم از بر تو از آیات آنکه بر نبوت رسالت تست

طویل

وما رأکل؟

ورد ... علیہ



خبر باشد و یا تلک مبتدا و الحکیم بر شرط تفسیر و من الآیات و معنی حال یعنی قصه عیسی را میخوانیم بر تو و حال آنکه از آیاتست یعنی بعضی از نشانهای نبوت تو **والذکر الحکیم** . و از یاد کرد مشتمل بر حکم و یا محکم که ممنوع است از تطرق خلل باین مراد قرآنست یا لوح محفوظ او وگفته اند که وفد نجران نیز قصه عیسی و مقاله نجران در باب اعتراض کردند که ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بنده بر وی مینهی ایزد فرمود که هیچ پیغمبری را عار نیست که بنده خدا باشد فرمود که عیسی بنده خداست و کلمه او که القاها الی العذراء البتول نشر عصبیت قبیله تحیر ایشان بود که وفد نجران بودند برافروختند گفتند هل رأیت لداً من غیر ذکر هرگز دیدی و شنیدی که فرزندی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این آیه فرستاد که **ان مثل عیسی عند الله** بدرستیکه صفت عیسی و شان غریب و عجیب او نزد خدا یعنی در قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند **کمثل آدم** همچو صفت آدمست و شما تصدیق میکنید و باور میدارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود این او را ابن الله نمیگفتید پس چگونه انسانی را که بی پدر بوجود آمده چگونه او را پسر خدا میخوانید مراد بمماثلت مشارکت در بعضی اوصاف یعنی عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم پدر است باتمام مشترکند و آنکه هر دو موجودند خارج از عادت مستمره و گویند وجه مماثلت آنکه هر دو را صورت روح هر دو زمرد و بر مرد اصلاب حقیقت و مماثلت ظهور ابن هر دو بپیغمبر است که هر دو خرق عادت بود از خلقت و قدرت تامه عیسی را زیاد از پدر بدون واسطه پدر بر سبیل قدرت کامله **خلقه** یعنی آدم را یعنی قالب او را **من تراب** از خاک **ثم قال له** پس بگفت آن قالب مستوی را که بحکم **کن** بباش زنده بروح انسان مستوی **فیکون** پس بود ذکر ثم که مقتضی تراخی است بجهت بعد مرتبه است بین الحالتین از قبیل ثم انشأناه خلقاً آخر و یا آنکه معنی آنستکه حقتعالی تقدیر تکوین آدم کرد از تراب و بعد از آن تکوین فرمود و بنوا آمد بود که ثم بجهت تراخی خبر باشد نه خبر حاصل که حقسبحانه تشبیه حال عیسی کرد بحال آدم که اغرب از آنست بجهت اتمام خصم و قطع مواد شبهه **الحق** خبر مبتدا محذوف است یعنی هو الحق و خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راستست و یقینا متیقن نازل شده **من ربک** از نزد پروردگار تو و مبتدا آنست که مبتدا باشد و من ربک خبر یعنی قول راست و درست که مذکور شد از جانب خداست **فلا تکن من الممترین** پس مباش از شک کنندگان خطاب با صحیح پیغمبر است بر طریق تهییج زیادتی ثبات و مبالغه و تاکید در آن و اصح آنستکه ظاهر خطاب متوجه آنحضرتست و مقصود خطاب امت آنحضرتست یعنی ای مؤمنان شما مباشید از جماعتی که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدمست در آنکه میگفتند چون نصاری که در مثل خلق و تکوین مانند لعنه تو و این تمثیل را مشاهده نکردند **فمن حاجک** پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید از نصاری **فیه** در باب عیسی و از ضلالت جهالت بر نگردد و بر اعتقاد خود مصر و مستمر باشد **من بعد ما جاءک من العلم** از آن پس که آمد بتو از دانش یعنی از آیات بینه که موجب علم و یقین است با آنکه عیسی بنده برگزیده و رسول حقتعالی است **فقل تعالوا** پس بگو ایشان را که بیائید با رای و عزم خود تا از برای مباهله **ندع** بخوانیم **ابناءنا وابناءکم** پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را **ونساءنا ونساءکم** و زنان خود را و شما زنان خود را **وانفسنا وانفسکم** و ما مردمان نزدیکان خود را که از غایت عزت و رحمت بمثابه نفس ما باشند و شما بخوانید نزدیکان عزیز خود را که همچنین باشند یعنی هر یک از ما و شما اعزه اهل خود را و الصق ایشان بقلب خود بمباهله خوانده و در کشاف آورده که چون ابنا و نساء در نفس بر عزیز و شفیق هستند با موت خود و بجهت صاحب ایشان بر ایشان شفقت است از غیر بوجهیکه خود را در مخاطره و متاعب اندازد و نفس خود را محبت ایشان میکند تا آنکه هلاک خود را بر حیات ایشان اختیار میکند از بجهت تقدیم ایشان نمود و تا تقدیم بجهت ترتیب تا سید بر سبیل ... و غرض از مباهله اگرچه تعیین کاذب است از صادق و این امر مختص بخاصه است اما ضم اعزه اهل بجهت آنستکه آگه است و دلالت بر ثقه و اعتماد بحضرت رسالت و استیقان و بصدق خود در نفیه ایشان بر تعریض اعزه و اولاد که خود را چه خود را محبوب از برای ابتهال و دلالت بر ثقه خود بکذب خصم او و اساس اعزه و احبه و بهلاکت و استیصال ایشان بعد از اتمام ابتهال این بجهت فرمود که ما احباء خود را بخوانیم و شما اعزه و احبه خود را **ثم نبتهل** پس لعنت کنیم بر کاذب خود **فنجعل لعنت الله** عطف بر نبتهل و متضمن بیان معنی آن یعنی پس بگردانیم لعنت خدا را **علی الکاذبین** بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا محق از مبطل جدا شود و لعنت خدا متوجه دروغگویان گردد بدانکه ابتهال در مباهله ماخوذ است بهم یا در فتح آن بمعنی لعنت و اصل آن ترک است کقولک ابهلنا لنا فتاد إذا ترکها بلا حلب اورده که ... جاثلیق و نجران مذکور است در کتب تفاسیر اهل خلاف مسطور است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت وفد نجران را طلبید و گفت هرچند حجت مبارزه شما در عناد و منازعه مبالغه افزایید که کنون بباشید تا مباهله مشغول شویم تا حق تعالی محق را از مبطل و صادق را از کاذب ممتاز گرداند ایشان چون این کلام استماع کردند گفتند یا ابا القاسم امروز ما را مهلت ده تا بمنزل خود رویم و با یکدیگر در این امر مشاوره کنیم و بعد از آن ایجوه ... باشد با ... عمل کنیم چون ایشان بمنزل رفتند عاقب که صاحب رای و مقتدای ایشان بود ایشان را نصیحت کرد و گفت ای جماعت نصاری از انصاف دور است عناد مکنید و لازم انصاف باشید که بر شما ظاهر شد که محمد پیغمبر خدا است اشقف که از جمله احبار ایشان بود گفت اینقوم اگر فردا اگر با عامه صحابه خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص اقربا خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و مباهله نکنید که او پیغمبر بحق است چون روز دیگر صحابه رسم جمع شدند و هر یک توقع داشتند که رسول ایشان را نام برد و آنحضرت فرمود بهترین خواص اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان که متعلق به ایشان ... باز گردید دست امیر المؤمنین گرفت و حسن و حسین از پیش او بیرون شدند و فاطمه از ایشان و حضرت با ایشان گفت چون من دعا کنم شما آمین گوئید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد آمده اند گفتند آنجوان پسر عم و داماد اوست و شوهر دختر او و این زن دختر او و این کودکان دختر زادگان او و بند پس بار ما یاران گفت که بنگرید که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خواص خود را بمباهله آورده بخدا که اگر او را خوفی در این باب باشد هرگز ایشان را اختیار نکند ... از مباهله امتناع کردی مصلحت نیست که ما مباهله کنیم

ترسیدند که مبادا خوف نصیحت مردم بنوعی که من نیکو اندیشه نیایم برای مصالحه کنند و بهرچه او خواهد بستهند تا خود مراجعت کنند و بعد از آن با خود اندیشه کنند
و دانستند تا صادق و حق بود زاد و ذخیره بیسبیپند کفتند رای ما درست است آنچه میگوئی از مصالحه عین مصلحت است پس اسقف خطاب با آنحضرت کرد و گفت یا ابا القاسم
ما با تو مباهله نمیکنیم ولکن با تو مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن که بدان قیام نمائیم رسول الله با ایشان مصالحه کرد بر
دو هزار حله از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درم و اکر زیاده و کم باشد بحساب آن پس بفرمود تا صلحنامه نوشتند باین عبارت که بسم الله الرحمن
الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق لا یؤخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون
درهما فما زاد و نقص فعلی حساب ذلک یؤدون منها الفا فی صفر و الفا فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثواة رسولی فما فوق ذلک و علیهم فی کل حدث یکون
بالیمن عاریة مضمونة ثلاثون درعا و ثلاثون فرسا و ثلاثون جملا لهم بذلک جوار الله و ذمة محمد بن عبد الله فمن اکل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتی منه بریئة نامه
نوشتند و برفتند و در راه عاقب و عبد المسیح با ایشان گفتند که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل خدا است بخدا که هیچ
با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد مگر که مستاصل شد و انکوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و اگر شما مباهله میکردید هلاک میشدید و بر روی زمین
هیچ ترسا نمیماند و بخدا که من در ایشان نگاه کردم رویها دیدم که اگر از خدا درخواستندی کوهها را از مواضع خود زایل میکرد پس بعد از مراجعت ایشان
رسول الله فرمود که والذی نفسی بیده لو باهلوا لمسخوا قردة و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستاصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر
یعنی بخدائیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی هرآینه ایشان را مسخ میکرد بصورت بوزینه و خوک و آتش در بیابان فرو
میریخت و جمله اهل نجران حتی مرغان بر درختها ایشان هلاک شدندی و در تواریخ و کشاف و مجمع مذکور است که حضرت رسالت بقصد مباهله از منزل
شریف خود بیرون آمد حسین را بر دوش داشته و دست حسن گرفته و فاطمه را از پس روان شد و بروایتی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در
قفای همه بود و بروایت مجمع پیغمبر دست امیر المؤمنین گرفته بود و حسن و حسین پیش روی او و فاطمه در عقب چون گروه نجران
کرامت پیغمبر و یاران و جوانی و دلیری بدیشان دیدند است میخواهد که مباهله کند و با اهل بیت خود میگفت که چون من شروع در دعا کنم شما آمین
میگوئید همه اهل نجران این حال را از اسرار و اهل بیت دیدند اسقف که صاحب رای و عقل ایشان بود گفت ای گروه نصاری بخدا سوگند که من
وجوهی می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوهی از جای خود برکند هر آینه اجابت دعوت ایشان کند یعنی مراد قبول کند و
مباهله مکنید که اگر مباهله کنید بدعای محمد و ذریت شما قبول نخواهد شد چنانکه همه شما مستاصل کردید و بر روی زمین نصرانی نماند ایشان نیز ترسیدند
و گفتند یا ابا القاسم ما در مباهله بکذا بر مشورة کرده رای ما بر آن قرار گرفت که مباهله نکنیم و ترا بر دین تو بگذاریم و ما بر دین خود باشیم و با ذکر دیم و
ببلاد خود مراجعت نمائیم حضرت رسالت فرمود چون مباهله نمیکنید بیائید و مسلمان شوید تا آنچه مسلمانان را است شما را باشد و آنچه برایشان است بر شما و اگر چنین نکنید پس با شما مقاتله
کنم و ما را از شما یارای مقاتله نیست پس بمصالحه راضی شدند و گفتند یا ابا القاسم ما را با عرب طاقت حرب نیست تو مصالحه میکنیم بر
هیچ که تو ما را با جنگ نیازاری و از دین خود باز نگردانی و بر ما هر ساله دو هزار حله بتو دهیم هزار در ماه رجب و هزار در ماه صفر و سی زره
آهن عاریه و سی نیزه و سی اسب بتسلیم تو نمائیم و سی شتر و امثال آنچه بر ایشان قبول بود و ایشان ببلاد خود مراجعت کردند و بعد از آن زمانی سید
و عاقب بمدینه آمدند و مسلمان شدند و عصا و قدح و نعلین بهدیه نزد حضرت رسالت آوردند و هر دو اسلام آوردند و بعد از آنکه اجماع مفسران است
بر اینکه مراد از ابنائنا حسن و حسین اند و ابو بکر رازی گفته این دلیل است بر آنکه حسن و حسین پسران رسول خدا اند و ولد بنت شخص از او است و حنیفه و اجداد
از طرق مخالف و موافق بر این مضمون وارد است و از جمله حدیث ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا و شاهد عدل
بر این مدعا و دختر امیه که روزی محمد بن حنفیه در صفین مقاتله و مجادله نیکو کرد امیر المؤمنین فرمود اشهد انک ابنی حقا که او هم فهمید که تو پسر منی
گفتند یا امیر المؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان تو اند فرمود ایشان پسران رسول خدا اند ابن ابی غیلان که احد ائمه معتزله است
گفته این دلیل است بر آنکه حسن و حسین در آن زمان مکلف بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر از بالغ و اصحاب ما گفته اند که صغر سن و نقص
از حد بلوغ منافات بکمال عقل ندارد چه بلوغ حکم حد تعلق احکام شرعیه است نه شرط عقل و ایشان در حال مباهله کامل العقل بودند و اگر چه بحد
بلوغ و تکلیف نرسیده بودند و مع ذلک جایز است که حق تعالی خرق عادة کند و برای ائمه و ایشان را بخصوص سازد با مریکه غیر ایشان در آن شریک نباشند
پس ممکنست که کمال عقل ایشان بخلاف معتاد بوده باشد و از جمله مکرمتی باشد که ایشان را بآن اختصاص داده باشد و نیز باتفاق مفسرین مراد از نسائنا
فاطمه زهراء است چه در مباهله غیر او زنی دیگر از ازواج و اقارب سید عالم حاضر نبود و این دلیل فضیلت او است بر سایر زنان و مراد از انفسنا امیر المؤمنین
است بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت و مودت حضرت رسالت نسبت باو و ممتنع است که مراد نفس رسول باشد زیرا که معقول نیست که انسان داعی نفس
خود باشد بلکه صحیح آنست که دعوت متعلق بغیر باشد پس امیر المؤمنین البته خواهد بود زیرا که هیچکس دعوی نکرده دخول غیر امیر المؤمنین و زوجه او
و هر دو ولد او در مباهله و این دلیل است بر غایت فضل و علو درجه او و بر افضلیت او و نهایت وحدت و اتحاد او به پیغمبر بوجهیکه گویا اثنینیت بینهما مرتفعست
و نعم ما قیل أنا من أهوى و من أهوى أنا نحن روحان حللنا بدنا فإذا أبصرتني أبصرته و إذا أبصرته كان أنا و حدیث صحیح که بر این معنی دلالت
کرده که حضرت رسول فرموده که لا تبغض علیا فانه منی و انا منه الناس خلقوا من شجر شتی و خلقت انا و علی من شجرة واحدة و حدیث علی منی و انا
منه که در کتب اهل سنت مذکور است موید این مقاله و موکد این مقوله است و حدیث مساواة که بیهقی در کتاب مناقب آورده نیز مشعر است بر



بر صدق این مقاله و احادیث نبویه که حضرت رسالت فرموده که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابرهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد که آدم صفی را مشاهده کند با علم او و نوح نجی را با تقوای او و ابرهیم خلیل را با حلم او و موسی کلیم را با هیبت او و عیسی روح الله را با عبادت او پس باید که نظر کند در مرآة وجه علی بن ابی طالب تا اینهمه صور در مرآة صافی محسوس و مشاهد او گردد اینجه خوبان همه دارند تو تنها داری و محمد بن طلحه که یکی از ائمه اهل سنت است در کتاب مطالب السؤال تصریح کرده که هذه من علی الدرجات واسنا ها حیث شبهه بهؤلاء الانبیاء المرسلین وجعله ایاهم ادنا و انفسنا و انکر مرتبه واعلی شرف

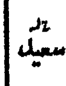
اعتبار بمقاله است و چون نزاع او قدر علی بن ابی طالب و تقرب او در بارگاه اله از طرق امامیه و اهل سنت معلوم شد پس بر تو باد که در منطوق این آیه بنظر خوض تامل و حق تعمق تمام دران مرعی داری تا بدانی که آنچه مفهوم تو باشد از علو درجه و شرف مرتبه علی بن ابی طالب زیرا که این اقرار تا ریخ از اینچه اهل سنت در کتب کلامیه و بر اقوال اعتقاد خود ثبت کرده اند و آن را از معتقدات خود شمرده اند که افضل الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورین ثم علی المرتضی و از هر دو سخن با میزان انصاف بسنجی تا رجحان حق بر باطل بر تو ظاهر شود و حقیقت مسائل متنازع فیه بر تو روشن گردد بلکه مقالات ایشان در این بحث مقوله ایشان در خصوص باطل و غافل است بغیر عناد و تعصب چنانچه بر متأمل پوشیده نیست که مصنف و شارح ایشان اکثر فرما بر این است عند الله و عند رسوله زیاده از قرب علی بن ابی طالب می دانند ایشان را بر نفس پیغمبر و لایت شنوی و از آنکه حضرت رسالت در استجابت دعا استعانت با ایشان نموده چنانکه از علی بن ابی طالب استمداد فرموده و در مباهله و مقاتله حسام ملتفت بدیشان نمیشد و شبهه نیست که از اینجا لا توجیه ترجیح دیگری بر افضلیت نفس او و نسبت او با اقرب حاجت او مانند اینکه افضلیت ابی بکر اولی لی بی واضح است بر مرتبه و ارتباط علی بن ابی طالب بحضرت رسالت که مجتبی لا از نسبی و حسبی و خارج جز خارج بقا الغد در بهشت نامه بجز عظم اوند که جوابی لیته مسلوب و معلوب کرده و نعم قافیل و سناه ربنا العزیز فی الذکر نفسه تخسیلت هذا القول ان کنت ذا خبر بود که نفس شود بر کلام خدای چنانکه هستند دیگرش مباهله دال بر آنکه او از ذات ایشان و بیستون از عناد و تجوسر و منزلی باید که تر در انتزاع وافضلیت علی بن ابی طالب حاصل نیاید که خدا و ند تعالی و وی را در کلام مجید خود نفس حبیب لبیب خود خوانده است و سیر از درودت احتیاج است مانع است

و بعد از آن بیان حقیقه قصه مذکوره میفرماید که **إِنَّ هَٰذَا** یعنی که اینچه مذکور شد از قصه عیسی **لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** خبر است و در نشر هر که بیان مخالف کند با وجود وضوح اثر ان معاند و جاحد است با بن جمله خبر ثانیا که وجه و بعد از آنکه حقیقتها ذکر فرموده در شان عیسی و غیرهم حق است و صدق است اینچه نصاری ذکر کرده اند و ما عیدا نجس مردو دلالم بر آن و استکمال ترتیب تا خبر واصل است که در مبتدا داخل شود **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ** و نیست هیچ معبود سزاوار پرستش **إِلَّا اللَّهُ** مگر الله که بالاستحقاق مستحق پرستش است من ذاته که مفید استغراق است مجهت تاکید ستد برای رد قول نصاری در تثلیث **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستیکه خدا **لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** هر آینه اوست غالب قادر بر جمیع امور و محکم کار در همه اقوال و افعال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی در ما سوای او مساوی او نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه تا مشارکت او تواند بود در الوهیت **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله بر تابند و بتوحید اعتراف نکنند و از دلالت بینات اعراض کنند **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ** دانا است بحال مفسدان که ایشان را بر آن جزا دهد و وضع مظهر در موضع مضمر برای تفسیر آنکه تولی از حق و اعراض از توحید افساد دین است و عقاید و بعضی مفسران گفته اند که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهود ان مدینه با ایشان مناظره آغاز کردند در ابرهیم و گفتند وی یهودی بود و ترسایان گفتند بلکه ترسا بود پس مجادله بحکم علیه بنوت امتد آنحضرت فرمود که نه یهودی بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که اهل اسلامیم با او ولی تریم ترسایان گفتند میخواهی که ما در حق تو آن گوئیم که ترسایان در حق عیسی گفتند یهود گفتند مگر غرض اینست که ما در حق تو گوئیم که یهود اند در باب عزیر گفتند حق سبحانه بجهت رد قول ایشان این آیه نازل ساخت که **قُلْ** بگو ای محمد **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری و نزد بعضی مراد یهود مدینه و اولی تعمیم است یعنی ای کسانیکه صاحب کتاب و پیغمبرید بیائید **تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ** سایت پیغمبر **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** میان ما و میان شما که رسل در آن کلمه اختلاف نکرده اند و انحراف نورزیده اند و کتب منزله مخالف آن نیست و آن کلمه حقه که جمیع رسل و کتب بر حقیت آن شاهدند **أَلَّا نَعْبُدَ** اینست که نپرستیم **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدا را و خدا را بتوحید و اخلاص عبادت کنیم و غرض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی **وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا** شریک نسازیم بخدا چیزی را در استحقاق عبادت و بحکمش با سوی او و معبود ندانیم **وَلَا يَتَّخِذَ** و فرا نگیرد **بَعْضُنَا بَعْضًا** بعض از ما بعضی را **أَرْبَابًا** خدایان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** از غیر خدای تعالی که گوئیم که عزیر ابن الله والمسیح ابن الله و اطاعت احبار نکنیم در چیزی که احداث کردند در تحریم حلال و تحلیل حرام زیرا که ایشان در سیر بهشت ما امد مر وسبب که حق اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فرود آمد عدی بن حاتم گفت ما کنا نعبدهم یا رسول الله یعنی احبار و رهبانان را نمی پرستیم حضرت فرمود الیس کانوا یحلون لکم ویحرمون فتاخذون بقولهم یا از برای شما بعضی چیز ها را حلال نکرده اند و بعضی را حرام و شما بقول ایشان عمل نکنید گفتند بلی یا رسول الله فرمود هو ذاک یعنی عبادت ایشان و پرستش ایشان است پس اتخاذ ارباب از یهود آن بود که اطاعت احبار خود میکردند در تحلیل حرام و تحریم حلال و اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند که در کامل در باضت ظهور لاهوت در ذات ایشان ظاهر است از نصاری و مروی است که ما عبدوهم من دون الله ولکن حرموا علیهم حلالا واحلوا لهم حراما فکان ذلک اتخاذهم اربابا من دون الله یعنی اتخاذ یهود احبار و رهبان خود را

ملکه بتحریم حلال و تحلیل حرام نمود پس گویا ایشان را ارباب گرفته‌اند و در خبر آمده که من اطاع مخلوقاً فی معصیة الله فکانما سجد سجدة لغیر الله هر کس که او مخلوقی
اطاعت کند در معصیت خدا همچنان باشد که سجده بغیر خدا کرده باشد **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل با وجود وضوح حجت و ظهور
بینه ان **فَقُولُوا اشْهَدُوا** پس بگوئید شما ای اهل اسلام مر ایشان را که گواه باشید **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** بآنکه ما مسلمانانیم یعنی چون حجت بر شما لازم شد
پس اعتراف کنید که ما مسلمانیم نه شما و معترف شوید بآنکه شما انکار [illegible] ما بحجت کتب منزله قاطع است [illegible] در این قصه مبالغه نمود در ارشاد
و حسن تدبیر در حجاج چه اول تبیین فرموده احوال عیسی را [illegible] از اطوار منافیه الوهیت و بعد از آن ذکر [illegible] که مختل است عقیده ایشان
و دفع شبهه ایشان و چون عناد و لجاج ایشان ظاهر شد ایشان را بمباهله دعوت فرمود که متضمن نوعی از اعجاز است و بعد از آن چون از آن اعراض نمودند و فی الجمله
انقیاد نمودند باز معاودت نموده بر ایشان بارشاد و سلوک طریقی که اسهل و الزم بود بر ایشان و آن دعوی ایشان بود بآنچه عیسی و انجیل و سایر انبیاء و کتب بر آن متفق
الکلمه بودند و بعد از آن چون بجهت عناد و انکار دعوت اعتبار آیات واضحه و حجج بینه نداشتند و با وجود علم ایشان بآن انقیاد ننمودند از آن اعراض کرده
رو گردانیدند فقولوا اشهدوا بانا مسلمون در این قول تادیب است از جانب حق سبحانه به بندگان مؤمن و تعلیم که نزد اعراض مخالف بعد از ظهور حجت چه نوع سلوک
کنند تا مبطل بداند که مخالفت امر او مؤثر نیست در آن مؤمن و دلالت کند بر آنکه حق واجب الاتباع است بدون اعتبار قلت و کثرت مروی است که چون این
آیه نازل شد رسول صلعم نامه نوشت بقیصر روم باین نوع که من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم و سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام
فاسلم تسلم یؤتک الله اجرک مرتین و در آخر آن این را نوشت که قل یا اهل الکتاب تعالوا الی آخر **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری **لِمَ تُحَاجُّونَ** چرا
شما هر دو گروه مخاصمه میکنید **فِي إِبْرَاهِيمَ** در دین ابراهیم یعنی شما که یهودید میگوئید که ابراهیم یهودی بود و شما که ترسائید میگوئید که نصرانی
بود باین وجه در دین او مجادله میکنید **وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ** و حال آنکه فرستاده نشد توریه که یهود بر شریعت او عمل میکنند **وَالْإِنْجِيلُ** و نه انجیل
که نصاری حکم آنرا منقاد شده‌اند **إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ** مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار
سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بر دین و پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد نسبت بهودیت و نصرانیت باو چون توان داد **أَفَلَا
تَعْقِلُونَ** آیا در نمی‌یابید و تعقل سخن نمیکنید که دعوی محال میکنید اگر گوئید چون نزول توریه و انجیل بعد از ابراهیم [illegible] لازم میکند بر آنکه او بر ملت
یهودیه و نصرانیه نبوده و این هر دو کتاب مبنی بر قواعد اسلامند پس مسلم [illegible] اسلام ابراهیم نباشد گوئیم همه امم متفق‌اند بر آنکه ابراهیم متسم بوده باسم
اسلام غیر از یهود که دعوی میکنند که اسلام ملت یهودیه است و نصاری زعم آنست که اسلام ملت نصرانیه است و انجیل و توریه که بعد از ابراهیم نازل شده
متضمن آنند که ابراهیم مسمی باسم اسلام بوده و در قرآن که بعد از همه کتب است صفت ابراهیم است باسلام و نفی یهودیت و نصرانیت از او پس واضح حجت است
بر آنکه ابراهیم مسلمان بود و حضرت رسالت و امت مرحومه او که متصف‌اند باسم اسلام اولی‌اند بابراهیم از یهود و نصاری و بباید دانست که ابراهیم متمسک
بود بجمیع اصول اسلام و ببعضی از فروع احکام شریعتها نه بجمیع آن زیرا که از جمله احکام شریعتها قرائت فرقان است در نماز و این در شریعت او نبوده **هَا أَنْتُمْ
هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ** ها حرف تنبیه است که بآن متنبه میسازد مر مردمان را از حال یهود و نصاری که غافل بودند بآن و انتم مبتدا است و هؤلاء خبر آن و
حاججتم جمله دیگر که مبین جمله اولیست یعنی بدانید و آگاه باشید که شما آن گروه هستید که در نهایت حمقید و بیان حماقت شما آنست که خصومت کردید و مجادله
نمودید از روی عناد **فِيمَا لَكُمْ بِهِ** در آنچه که هست شما را بآن **عِلْمٌ** دانشی از آنچه در توریه و انجیل یافته‌اید از ذکر مبعث حضرت رسالت
و صفات او و ستودن و کتاب او و ذکر ابراهیم در آن **فَلِمَ تُحَاجُّونَ** پس چرا مجادله میکنید **فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ** در آنچه نیست شما را در آن دانشی
یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی [illegible] خصومت کردید [illegible] در آنچه شنیده‌اید و در کتاب خود خوانده
اکنون این مانده است که در آنچه نادانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بوده‌اید در آخر مجازف باشید **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدا میداند که
ابراهیم بر دین حنیف [illegible] زیرا که عالم بجمیع معلومات است **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید حقیقت حال او و از این در باب سخن میکنید و
نسبت او [illegible] مطلب [illegible] علم از کسی کسب که عالم است بحال او که حضرت خاتمیت است [illegible] بمقتضی آنچه تقریر آن کرده بود
از براهین بر عدم یهودیت و نصرانیت ابراهیم و رد قول اهل کتاب میفرماید در دعوی [illegible] خود [illegible] **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا** نبود ابراهیم جهود **وَلَا
نَصْرَانِيًّا** و نه ترسا **وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا** [illegible] از عقاید باطله [illegible] **مُسْلِمًا** گردن نهنده و فرمان
بردار اسلام از روی اخلاص منقاد [illegible] ملت علام و اوامر و نواهی **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود از مشرکان [illegible] تعریض اهل کتابست که
مشرک شده‌اند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر [illegible] ادعای ایشان بر آنکه بر ملت ابراهیم‌اند [illegible] بر آنکه موسی و عیسی نیز یهودی و نصرانی نبوده‌اند
همچنانکه ابراهیم [illegible] دین حق [illegible] دین اسلام است و یهودیه ملت محرفه است از شریعت موسی و نصرانیه ملت محرفه است از شریعت عیسی [illegible]
در صفت [illegible] قوله وما کان من المشرکین متضمن آنستکه یهودیه و نصرانیه شرکست **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ** بدرستیکه
که سزاوارترین مردمان **بِإِبْرَاهِيمَ** بدین ابراهیم **لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ** هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او [illegible] گفته که اولی ماخوذ است
از ولی بمعنی قرب یعنی اخص و اقرب مردمان بابراهیم امت او بودند که در زمان او تابع جمیع اوامر و نواهی او بودند و ناصر او بر اعدای او تا آنکه امر او ظاهر و غالب گشت
وَهَذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر است که بر ملت او است **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر [illegible] موافقت او [illegible] مراد
[illegible] ابراهیم و نصرت داده [illegible] ایشان [illegible] تعظیم امر و اجلال قدر او [illegible]
جبرئیل و میکائیل **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشانست [illegible]



و در این آیه دلالت است بر آنکه ثبوت ولایت بنسبت سنت بسبب است نه بسبب قرابت و زیاده شده از بیانات قول امیر المؤمنین ع ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به ثم تلا این آیه تلاوة
این آیه فرمود و فرمود که ان ولی محمد من اطاع الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد من عصی الله وان قربت قرابته یعنی ولای مردمان به پیغمبران اعلم ایشانست
با پیغمبران بوده اند نزد خدا با ایمان و بعد از تلاوة آیه مذکوره فرمود که ولی محمد کسیست که اطاعت کند خدا را و اگر چه در قرابت از دور باشد و دشمن محمد
کسیست که عصیان کند خدا را و اگر چه در قرابت نزدیک به پیغمبر باشد و از حضرت رسالت مرویست که هر پیغمبری را ولیی از پیغمبران است و ولی من پدر من است ابراهیم
و بعد از آن این آیه را قرائت فرمود که ان اولی الناس بابراهیم و تمثیل از تفسیر کشاف که در بعضی تفاسیر مذکور است که جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در
مقام مجادله در آمدند گفتند ما بر دین ابراهیم سزاوارتریم چه او یهودی یا نصرانی بوده و او سبحانه در جواب ایشان قول ایشان باطل کرد از آن الفرموده و اما قول اصح و اکثر اینست
که این بر وفق قول نجاشی وارد شده و تفصیل این قصه بر روایت کلبی از ابی صالح چنانست که عبد الله عباس و اکثر اصحاب رسول روایت کرده اند که چون جعفر بن ابی طالب



و اصحاب او از مکه هجرت کرده بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول بمدینه مهاجرت فرمود و چون واقعه بدر واقع شد بعضی از مشرکان قریش جمعی از صنادید ایشان
کشته شدند قریش در دار الندوه حاضر شدند و در این باب اندیشه کرده تا ایشان بر آن قرار گرفتند که بعنایت نجاشی که پادشاه حبش بود از رسول و اصحاب او
انتقام کشند پس مالی عظیم با تحف و هدایا بعمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط و عبد الله بن ابی ربیعه داده نزد نجاشی فرستادند و او را پیغام دادند که جعفر بن ابی
طالب و اصحاب او از مکه گریخته و با نصاری نوحه نموده اند جمعی اند که دین مخالف دین تو اند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و قدح میکنند در عیسی بن مریم
ایشان را بدست ما ده و مقبل در این باب چون عمرو و عماره نزد نجاشی آمدند و او را سجده کردند و تحیت و ثنا بر طریقتی که متعارف ایشان بود بجا آوردند و هدیه ها رسانیدند و
سلام قریش عرض رسانیدند و گفتند که ما با سایر قریش هواخواه و دوستدار تو ایم از دور و اشمالی و نصیحت را تنبیه میکنیم که این مرد ساحر کذابی که در میان
ما برخاسته دعوة میکند بر خود دانسته و پیش از آنکه کار و بار او قوت یابد و استیلا پیدا کند بنای کار او را در هم شکنی و همه را مستاصل سازی و ما تا



مرتبه انهاداری کنای سعی که رفتار کرده ایم که هیچکس با ایشان ملحق نشوند و هیچ شخص از اینجا بیرون نشوند مدامه چون کار بر ایشان سخت گشته بر سم
خود ما باجمعی نزد تو فرستادند تا ایفا رسید و دین و ملک ترا تباه سازند و در معرض تلف اندازند و چون حال برین نهج است هنوز اسیر نکرده اسنه مقید سازد
بدست موکلان خود داده نزد ما فرست تا شر ایشان را از تو کفایت کنیم و ما نیز از ضرر ایشان ایمن گردیم و علامة صدق قول ما در این است که چون نزد تو آیند ترا
سجده نکنند و از آن استنکاف نمایند چون عمرو و عماره این خبر را بعرض نجاشی رسانیدند کسی را بطلب ایشان فرستاد چون ایشان بدرگاه او رسیدند جعفر بن ابی
طالب با وی بلند گفت یستاذن علیک حزب الله حزب خدا از تو اذن میطلبند نجاشی گفت فلیدخلوا بامان الله در آیند بامان خدا چون نزد نجاشی در آمدند
سجده نکردند عمرو گفت ای ملک دیدی که ایشان چه مغرور بخود و بر عادت و دود ترا سجده نکردند نجاشی جعفر را گفت چرا چون در آمدی سجده نکردی و تحیتی که عادت
شده نرد کردی جعفر گفت جهت آنکه در دین ما سجده جز خدای را جایز نباشد که آفریدگار عالم و عالمیانست تحیت فی نبوکه ما میدیدیم چون حضرت پیغمبر را
ما فرستاد ما را از این نهی فرمود و گفت تحیت ما سلام باشد چه آن تحیة اهل بهشت است نجاشی از این سخن بسیار خوش آمد و دانست که آنچه جعفر گفت حق است
و در تورات و انجیلست که از علامات پیغمبر آخر الزمان آنست که تحیة او سلام باشد پس گفت ای رهبان شما کدام است که در روشن خول گفت رسانید علیهم
خوب است جعفر گفت من بودم نجاشی گفت پس تو با من مباحثه و مناظره کن جعفر سخن در آمد و گفت چون در بحث سخن بجا اطناب کشید خلاف طریقه ادب است
پس بر کلمه چند اختصار خواهد رفت ملتمس آنست که از استماع تمامی و مباحثه من حکم باشی گفت چنین باشد جعفر گفت از ایشان بپرس که ما آزادیم یا
نجاشی این را از عمرو سوال کرد عمرو گفت ایشان آزاده اند و از کریمان و احرار قوم خودند جعفر گفت از ایشان بپرس که از ما هیچ خون بغیر حق صادر شده تا ایشان طالب
آن باشند عمرو گفت حاشا که از ایشان قطره خون ریخته اند گفت از ایشان استفسار کن که مال کسی برده ایم تا مطالبه آن کنند نجاشی گفت اگر مقابل قنطاری
مال بر شما دعوی کنند من غرامت آن بکشم عمرو گفت حاشا که ایشان در مال خیانت کرده باشند نجاشی گفت پس از ایشان چه میطلبید عمرو گفت بدان ای ملک
که ما و ایشان بر یک دین بودیم و بر دین اسلاف و آبا بودیم و ایشان آنرا گذاشتند و تابع دین جدید شده اند و ما بر دین آبای خود ماندیم نجاشی گفت آن دین چه دین بود
که بر آن بودید و این دین چیست که اکنون بر آنند جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بر آن بودیم دین شیطان بود و پرستیدن بتان و عبادت اوثان بود و کفران بود بخدا
و دین این دین که اکنون ما بر آنیم دین اسلام است که دین خدا است رسول او و بنیّه کتاب و که پیغمبر خود منزل ساخته و موافق است بکتاب انجیل
و تورته و مصدق آن نجاشی گفت ای جعفر سخن بزرگ میگوئی تامل نما تا ناقوس زدند و قسیسان و رهبانان همه حاضر شدند نجاشی ایشان را گفت بالله
که انجیل بعیسی انزال فرمود که راست بگوئید که در کتاب بیابید که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری باشد که بشارت محمد که عیسی یا مبشر او خبر داده و در
انجیل نوشته شده و گفته هر که با او ایمان آورد بمن ایمان داشته و هر که با وی کفر ورزد بمن کافر شده باشد نجاشی گفت این پیغمبر که عیسی از وی خبر داده چه فرماید
و از چه نهی کند گفتند در کتاب ما نام خداست عز و جل که از او خواندن مردم را امر کند و از اینها باز دارد و وصیت کند بحسن جوار و صله رحم و نیکو
بتوحید خدا و از عبادت اصنام نهی کند پس جعفر را گفت از کتاب پیغمبر چیزی میخوانی جعفر سورة العنکبوت و سورة الروم بر خواند نجاشی و اساقفه خود گریستند
و گفتند زدنا هذا الحدیث الطیب این سخن نیکو را زیاده کن بر ما جعفر سورة الکهف بخواند عمرو در خواست نجاشی را بخشم آورد و گفت عیسی را دشنام
میدهند نجاشی گفت بجعفر شهادت عیسی و مادر وی چه میگوید جعفر سورة مریم بر خواند چون بدانکه مریم و عیسی رسید نجاشی خاشاکی بر داشت و گفت
والله که مرتبه عیسی زیاده از این نیست که او میخواند پس جعفر را گفت بروید که بر شما هیچ ترسی و خوفی نیست که حزب ابراهیم اید عمرو گفت حزب ابراهیم کیست
گفت این گروه و همه پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو و صاحبانش آن را منکر شدند و گفتند حزب ابراهیم مائیم و ما بآو سزاوارتریم نجاشی مال
و هدایای ایشان را رد کرد و گفت این ایشانرا که رشوت است خدا ملک مرا باینها بپادشاهی داده از من رشوة نخواست جعفر روایت کند که ما نصرة دادگار

سعید

شاهد

نخبر



ای خبر داد و اکرم جواب حقیقت جانب موافق قول نجاشی که در حبشه میگفت ابراهیم را در مدینه در قریش دیگران اولی الناس با براهیم الاّ من دیرم و حزب که بود
شما را و معاذ و جبل طی و حذیفه را با دین خود دعوة میکردند و میخواستند که ایشان را از راه بگردانند چنانکه در سورة البقره مذکور شد حق تعالی فرمود که
وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست میدارند یعنی تمنا میکنند و آرزو میبرند گروهی از اهل کتاب که جهودند لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر گمراه کردانند
شما را خطاب بعمار است و معاذ و حذیفه و لو بمعنی أن و مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسها خود را یعنی متخطی نشود اضلال
از ایشان و وبال آن راجع نشود مگر بر ایشان زیرا که اهل ایمان دعوای ایشان را قبول نخواهند کرد و از دعوة مضاعف اثم و عذاب ایشان شود در دنیا و
آخرت و یا اینکه معنی آنست که گمراه نسازند مگر امثال خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه نمیدانند از غایت جهل که وبال آن مخصوص است بایشان و خود
ان اضلال متعدی با هل ایمان نمیکند و یا آنکه نمیدانند که حق تعالی مؤمنان را آگاه میسازد بر گمراهی ایشان و گویند اضلال بمعنی اهلاک است که قوله اذا ضللنا
فی الارض ای اهلکنا یعنی اهل کتاب میخواهند که شما را اهلاک سازند و حال آنکه این قصد و تمنای ایشان موجب هلاک ایشانست در دنیا بقتل و سبی و مذلة
و در آخرت بعذاب دوزخ و ایشان علم ندارند که خود را هلاک میکنند یَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه جهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید و منکر میشوید
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریة و انجیل که متضمن نعت پیغمبر آخر الزمانست وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل
حق است و نعت او در هر دو کتاب هست و یا چرا کافر میشوید بآیات قرآنی که از جمله آن معجزات الهیه و آیات بینه است بر صدق نبوة او و حال آنکه شما میبینید
اعجاز آن و میدانید که این نوع فصاحت و بلاغت فوق طاقة بشریست و هیچکس از ایشان مثل آن نمیتواند نمود و مع ذلک مصدق توریة و انجیل است و یا مراد بآیات جمیع
معجزات و حجج دالّه است بر نبوة محمدیه و گویند مراد بآیات توریة و انجیلست که دالّ است بر آنکه ابراهیم حنیف و مسلم بود و دین حق دین اسلام است یَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای گروه جهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا ملتبس و مختلط میسازید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی که تحریف توریة است یا بر آن باطل و سخن حق با مقصر
در پیغمبر میان حق و باطل و یا چرا میپوشید اقرار بر آنکه قبل از بعثة پیغمبر آخر الزمان میشناختند با انکار بعد از آن و ایمان بموسی و عیسی با انکار محمد
وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا میپوشید سخن راست که نعت حضرت مصطفی است و نبوة او وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید آنچه کتمان میکنید یا
میدانید که آنکه مکتوم شما پوشیده نخواهد ماند حق تعالی اظهار کتمان شما خواهد کرد و یا میدانید که چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم سرد شما منطفی
نمیگردد واللّه متمّ نوره   لشکر باد اگر جهان گیرد   شمع خورشید از آن نمیرد   آورده اند که دوازده کس از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد در
آیند و مکر و حیله و باخر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خود تأمل کردیم و با علما و احبار خود مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد این شما بر ما
روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست تا که بدین حیله بعضی از اصحاب وی در تردد افتند و گویند چنین سخنی از روی مکر نخواهند بود
تا وجود علم و انصاف ایشان این جز حق باشد نخواهند گفت و بجهة این از طریق محمد ص منحرف خواهند شد که بدین مادر آمد حق تعالی مؤمنان را از این مکر خبر داد و فرمود
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گفتند گروهی از جهود یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمِنُوا ایمان آورید یعنی بزبان اقرار کنید
بِالَّذِي بآنچه که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر کسانیکه گرویده اند یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ
و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدانچه که در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ
باز گردند از دین خود مجاهد و مقاتل و کلبی گفته اند که این آیه در شان قبله نازل شده وقتیکه امر تحویل رسید از بیت المقدس بکعبه بر یهود دشوار آمد کعب اشرف
جماعة خود را گفتند که ایمان آرید بدانچه در اول روز یعنی در نماز صبح متوجه کعبه شوید و در نماز عصر روی از آن گردانید به بیت المقدس توجه کنید تا اصحاب
محمد را وسوسه افتد و گویند شاید که روی به بیت المقدس کنند و کعبه را بگذارند بعظم آنکه گویند اینها شناسند تا با ما عالمند رجوع کردند پس ما نیز رجوع کنیم چه اگر
در این قبله خیری میبود رجوع نمیکردند و چون دیدند که رنود ایشان ظاهر شد و مؤمنان بر مکر ایشان اطلاع یافتند جهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا
اعتراف مکنید و تصدیق قلبی خود را إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر برای کسی را که پیروی کند دین شما را که ملة یهودیة است و یا بعد از پاس ایشان از آنکه اهل اسلام
با یکدیگر گفتند که اظهار ایمان خود مکنید در اول نهار مگر آنکس را که پیرو دین شما بوده و مسلمان شده چه رجوع ایشان را درجی و هست قُلْ بگو ای محمد بایشان که
إِنَّ الْهُدَى بدرستیکه دین حق که موجب هدایت است مطلوب هُدَى اللَّهِ دین خدایست یعنی اسلام که موجب فوز و رستگاریست و رسید بمثوبات سنی
و آخری و این جمله معترضه است در میان سخن جهود و رد قول ایشان و عدم فایده کید ایشان بیان از منتهی کلام ایشان را بیان میکند که أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ متعلق
بلا تؤمنوا یعنی اهل کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که غیر اتباع خود را اعتراف مدهید بانکه داده شده است کسی یعنی اهل اسلام مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه
داده شده اید از علم و حکمة و فضل بحجج و براهین و معجزه چون فلق دریا و من و سلوی و غیر آن و یا اظهار ایمان مکنید بانکه داده شده است احدی را مثل آنچه
شما داده اند مگر با شیاع و اتباع خود یعنی این را با اهل اسلام مگوئید تا موجب زیادتی ثبات ایشان نگردد در ایمان بمحمد و بمشرکان نیز مگوئید تا داعی ایشان
نشود در اسلام و یا متعلق ان یؤتی بمحذوف است و تقدیر اینکه لان یؤتی احد مثل ما اوتیتم قلتم ذلك و دبرتموه لا لشیء آخر یعنی بجهة حسد و بغی شما بانکه داده شده
است بایشان مثل آنچه بشما داده اند بجهة چیزی دیگر نه بهر گوئید یکدیگر را که آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون
أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عطف است بر یؤتی بر وجوه ثلاثه یعنی اعتراف مکنید بتصدیق خود مگر غیر اتباع خود را بانکه مسلمانان مخاصمه کنند با شما عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد
پروردگار خود تا اهل اسلام را بر شما حجتی نباشد و یا هیچکس اظهار ایمان مکنید بانکه مسلمانان مخاصمه نمایند نزد خدای خود مگر باشیاع و اتباع خود و یا از
روی حسد بانکه مسلمانان مخاصمه خواهند کرد نزد آفریدگار خود و قول بعضی که گویند یا گفتند و بر تقادیر ثلاثه مرجع ضمیر در یحاجوا احد است که در معنی جمع است زیرا که
مراد بان غیر اتباع ایشانست یعنی بجهة رد و ابطال قول یهود منهم آمد که قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو ای محمد بدرستیکه افزونی در علم و حکمة و یا برتری و افزونی بِيَدِ

ٱللَّهِ یعنی فضل بدست قدرت حق تعالی است یُؤْتِیهِ مَن یَشَآءُ میدهد آنرا بهرکه میخواهد وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِیمٌ دانا با
باستحقاق و در اعطاء فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ خاص میگرداند برحمت خود که نبوت است یا اسلام و یا قرآن مَن یَشَآءُ هر کرا میخواهد میدهد آنکه استحقاق
آن دارد وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِیمِ و خدا خداوند فضل بزرگست بر مومنان در بیان آیات معجزه باهره است به پیغمبر داده و اخبار از سرایر قوم که
غیر علام الغیوب علم بآن ندارد و دفع مکائد ایشان و لطف بر مومنان در ثبات ایشان در عقاید خود و نیز متضمن اینست که نبوت و امامت متعلق است بمشیت
او سبحانه باراده بندگان. از ابن عباس مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه طلا نزد عبدالله بن سلام بودیعه نهاد عبدالله همه را باو رد کرد
و اصلا در وی خیانت نکرد و شخصی دیگر نزد فنحاص بن عازورا یک دینار بودیعه بگذاشت او در وی خیانت کرد و منکر آن شد حق سبحانه بیان حال هر دو نمود در
اینکه وَمِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ و از اهل کتاب مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین سازی او را بِقِنطَارٍ بهزار و دویست اوقیه طلا
یُؤَدِّهِۦٓ إِلَیْكَ ادا کند آنرا بتو مراد عبدالله است وَمِنْهُم و از ایشان مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین کنی او را بِدِینَارٍ بیک
دینار طلا لَّا یُؤَدِّهِۦٓ إِلَیْكَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه همیشه باشی عَلَیْهِ قَآئِمًا بر سر وی ایستاده و مبالغه کننده
در مطالبه آن بتقاضا و ترافع و اقامه بینه مراد فنحاص است و در بعضی تفاسیر آورده اند که مراد بامونان بقنطار اکثر نصاری اند زیرا که غالب در ایشان
امانت است و مراد بخائنان در مال قلیل یهود اند زیرا که غالب در ایشان خیانت است و قنطار عبارتست از پوست گاو پر از زر و مراد از آن مال کثیر است
و مراد بدینار مال قلیل حاصل که حق تعالی میفرماید که چون بعضی خائن اند پس بایشان اعتماد مکنید و غره مشوید که امثال مال مسلمانان را حلال می
دانند مرویست که یهود میگفتند که مال طایفه عرب از ما است و ایشان از ما غصب کرده اند پس بهر وجه که فرصت یابیم مال را حلال خواهد بود که مال ایشان را
تصرف کنیم و حق تعالی از آن اخبار میفرماید که ذَٰلِكَ این ترک ادا و خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ بسبب آنست که گفتند لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِى
ٱلْأُمِّیِّۦنَ در باب خیانت با عرب که خواننده یا نویسنده نیستند سَبِیلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد ایشان آن بود که هر که تورات نداند مال
او را بر خود حلال میدانستند و میگفتند که در تورات چنین نوشته که تا با مخالف دین خود خیانت کنیم از مقابل حرمت نیست و بعضی یهود از معامله بوده اند
که صاحب حق بوده اند ایمان آورده بودند چون مطالبه مال از ایشان کردند گفتند که حالا حق شما نمانده که دین خود را رها کرده اید و در دین محمد داخل شده اید
دیده اند و در کتاب ما نوشته است که مال غیر ملت بر ما حلال است حق تعالی تکذیب ایشان نموده میفرماید که وَیَقُولُونَ و میگویند عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ
بر خدا دروغ را چه هیچ از ادیان و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت حرام است و از پیغمبر مرویست که
چون این آیه فرمود که کذب اعداء الله ما من شیء فی الجاهلیة الا وهو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الى البر والفاجر دروغ گفتند دشمنان خدا هیچ
در جاهلیت نیست مگر که در زیر هر دو قدم منست و در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است ادا کردن آن بنیکوکار و بدکار و قوله بَلَىٰ اثبات امری است که
نفی آن کرده اند یعنی نه چنانست که اعتقاد کرده اند که بر ایشان سبیلی نیست بلکه بر ایشان حرج و اثم است در خیانت مال عرب مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ استیناف
مقرره جمله که بلی سد مسد آنست و ضمیر راجع بمن موصول است یا الله یعنی هر که وفا کند بعهد خود یا بعهد که خدا با او بسته است در تورات باداء امانت و در
وَٱتَّقَىٰ و بپرهیزد از حرام فَإِنَّ ٱللَّهَ پس بدرستی که خدا یُحِبُّ ٱلْمُتَّقِینَ دوست میدارد پرهیزکاران را عموم متقین که نایب مناب ضمیر است که راجع
بمن باشد اشعار است بآنکه تقوی ملاک امر است و آن عام است از وفا و غیر آن از اداء مأمورات و اجتناب از منهیات و از رسول روایتست که هر که در وی سه
خصلت باشد منافق است اگرچه نماز گذارد و روزه دارد و دعوی ایمان کند یکی آنکه چون حدیث کند دروغ گوید دوم چون وعده کند خلاف نماید سیم چون
امانت باو دهند خیانت کند و ابو سعید خدری از رسول روایت کرده که بازرگان راستگوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که هیچ ظالمی نیست ... امانت و اداء آن کند با آنکه قدرت داشته باشد که در تنگی ... خواهد کلبی روایت
کرده که جمعی از علما و احبار یهود در سال قحط نزد کعب اشرف آمدند و از وی گندم خواستند و کعب گفت چه میگوئید درباره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند
او پیغمبر خدا است کعب گفت نزدیک بود که شما را بخشم که میخواستم که عطائی بسیار و صله بشما از طعام و کسوت و نقد دهم اکنون شما محروم ساختید خود را از
مرحمت که خانه پر بوده که از من بیک یار بشما رسید ایشان از این سخن پشیمان شدند و گفتند شاید که این کار بر ما مشتبه شده باشد ما را مهلت ده تا برویم و محمد
را ببینیم و در کتاب خود تفکر کنیم و نعت و صفت او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که مخالف است یا موافق کعب گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر آمدند
و صفات وی را مشاهده کردند و چون نظر در تورات کردند صفات وی را موافق آن یافتند تحریف و تغییر آیات نموده صفات بضد آن بجای آن نوشتند
و نزد کعب آمدند گفتند ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در تورات نوشته مخالف صفات این شخص است که دعوی نبوت میکند پس ایشان را
محروم نخواست کعب بسیار خوشحال شده ایشان را طعام و انواع عطا ارزانی نمود حق سبحانه این آیه فرستاد که إِنَّ ٱلَّذِینَ یَشْتَرُونَ بدرستی
که آنانکه میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ ٱللَّهِ عهدی را که با خدا بسته اند که ایمان است بمحمد و لزوم طاعت و ترک معصیت و گویند مراد بعهد الله
هر چیزیست که عقل مستحسن و مستقبح است و صاحب کشاف گفته که مراد خدا میثاق است از ایشان با آنکه گفتند والله لنؤمنن به ولننصرنه وَأَیْمَٰنِهِمْ
و بسوگندان دروغ خود که در باب مخالفت پیغمبر یاد کرده اند در تورات است میخورند ثَمَنًا قَلِیلًا بهای اندک چه متاع دنیا اگرچه کثیر باشد در
جنب آخرت حقیر است گویند که آن متاعی چند جو بود و کرباسی که از کعب اشرف گرفته بودند و نعت پیغمبر را تحریف و تغییر داده و بر وی افترا نموده
که صفات که در تورات است خلاف صفات محمد است أُو۟لَٰٓئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خوران لَا خَلَٰقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشان را
فِى ٱلْأَخِرَةِ در آخرت از ثواب خدا وَلَا یُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ و سخن نکند خدا با ایشان سخنی که بدان سخن خوشدل شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند

وزکوه وصدقه



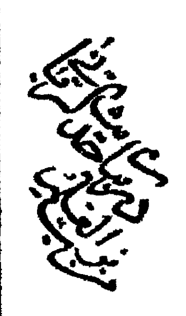
بلکه ملائکه عذاب از روی عتاب با ایشان سخن گویند و یا منتفع نشوند بکلمات خدا و آیات و ظاهر آنست که این کنایه است از غضب و خشم خدا بر ایشان
وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت خود بسوی ایشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز و مقرر است که هر که ساخط باشد بر غیر خود و داستهانت
او کند البته اعراض میکند از وی و از تکلم با او و التفات بجانب او و همچنانکه کسیکه با شخصی محبتی دارد با او مقاوله میکند و پیوسته با او نظر میکند و درین
دلالتست بر آنکه نظر حق تعالی بالی باشد موجب رویت نیست مثل هذا فلان نظر الی ای یحسن الی وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه
و ثنا و مدحت ایشان ننماید وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن منقطع نگردد بجهت تحریف و تغییر ایشان آنچه را که در توریتست
از صفات محمدی از عبد الله عباس مرویست که این آیه در باره امرء القیس بن عابس کندی و عبدان اشوع نازل شد که دعوی میکرد بر امرء القیس و بینه
نداشت که بگذارند رسول صلعم امر فرمود که امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس قصد کرد که سوگند بخورد این آیه نازل شد وی برسید و سوگند نخورد
و زمین بعبدان باز گذاشت و بنا بر آنکه بعهد خدا رد امانات است نزد ابن جریج نزول آیه در باره اشعث بن قیس بود و خصم او که منازعه داشتند در زمینی
بادیه جا و حضرت رسالت پناه رجوع سوگند بر اشعث بود و قبل از سوگند خوردن او این آیه نازل شد اشعث نکول نمود و اعتراف کرد که این زمین حق خصم اوست
از مجاهد نقلست که شخصی متاعی را بیازار آورد که بفروشد و بدروغ سوگند خورد که من این را باین مبلغ خریده ام حق تعالی این آیه در باره او نازل ساخت
کلبی از ابن مسعود روایت کرده که سمعت رسول الله صلعم من حلف علی یمین کاذبة لیقطع بها مال اخیه المسلم لقی الله وهو علیه غضبان وتلا هذه الآیة یعنی شنیدم
که آنحضرت فرمود که هر که بدروغ سوگند خورد تا بجهت آن مال برادر مسلمان ببرد روز قیامت حق سبحانه بروی غضبناک و خشمآلود باشد بعد از آن این آیه
تلاوت فرمود و ابو امامه نیز از آنحضرت روایت کرده که هر که مال مسلمانی ببرد بسوگند دروغ حق تعالی دوزخ را بر وی واجب گرداند و بهشت بر وی حرام سازد گفتند یا
رسول الله اگرچه آن مال اندک باشد فرمود و اگرچه شاخی از شاخهای اراک باشد و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که عظیم ترین کبیره شرک
بخدا و عقوق والدین و سوگند بدروغ باشد بخدائیکه جان من بامر اوست که هر که او سوگند بدروغ خورد بر چیزی و اگرچه آنچیز بمقدار پشه خورد
باشد مگر که علامتی از آن بر دل وی بماند تا بروز قیامت و امیر المؤمنین ع فرموده که بپرهیزید از آنکه سوگند بدروغ خورید که آن سرا را ها او بیران
کند و خانه‌ها را از مردمان خالی گرداند و نیز در صفت تحریف میفرماید که وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستیکه از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند
چون کعب اشرف و حیی بن اخطب و ابو رافع و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان از احبار یهود يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ میپیچانند زبانهای
خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته بر قیاس اشیا ست یعنی در خواندن محرف میپیچانند از منزل و با محرف یاد در قراءة محرف میکردانند
بشبیه کتاب یا و آری که بان طرز توریة میخوانند قراءة آن محرف میکردانند و چنان فرا مینمایند که از توریة است یا این محرف میکردانند بسبب
نوشتن غیر حق در موضع حق و گویند از ابلغه عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة است
حضور منصوب و ضمیر راجع بمحرفست که مدلول علیه یلوون است یعنی تا شما گمان برید که آن محرف از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال
آنکه نیست آن محرف از توریة وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و میگویند که آن محرف منقول از نزد خداست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه
نیست از نزد خدا این تاکید وما هو من الکتابست و تشنیع بر ایشان و بیان آنکه ادعاء ایشان دروغ است بتصریح قائل قولند و وجه تعریض این کلام دالست
بر آنکه معاصی از نزد خدا نیست چه اگر فعل و مبوالیه از نزد او میبود پس قول مجبرة باطل میباشد اگر گویند چرا نشاید که من عند الله باشد
خلقا و فعلا و از نزد او نباشد امرا و انزالا که مقصود سنت و این جواب نیست که اگر چنین باشد پس و ما هو من عند الله که برای تاکید و جود واقع شده
بود که علی الاطلاق واقع است چه همچنانکه جایز نیست که آن محرف از کتاب باشد بوجهی از وجوه بجهت اطلاق نفی آنکه ما هو من الکتاب همچنین جایز نباشد که
من عند الله باشد بوجهی از وجوه بجهت اطلاق نفی بانکه ما هو من عند الله وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدا دروغ که غیر حق
را حق میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند این تاکید و ما هو من عند الله است و تسجیل بر محرفان بکذب بر
خدا و نقلست از ضحاک از عبد الله عباس نقل کرده که این دو گروه یهود و نصاری بودند که ایشان هر دو توریة و انجیل را تحریف کردند و الحاق کردند بکتاب خدا
آنچه از صفت مسلمانان و احکام شریعت ایشان بود از آن حذف کردند و خلاف آن در موضع آن ثبت نمودند حق سبحانه از فعل شنیع ایشان مسلمانان را اخبار
فرمود و بعد از بیان تحریف افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده امت را بعبادت خود فرموده پس بجهت رد ایشان گفت مَا كَانَ
لِبَشَرٍ هرگز نبوده و نباشد و نشد مر آدمی یعنی عیسی را أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ بآنکه بدهد او را خدا انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا علم
بفصل و قضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس گوید آنکس لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید مرا
بندگان و پرستندگان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدا عطا از ابن عباس روایت کرده که ابو رافع قرظی و سید نجران گفتند یا محمد اتریدان نعبدك و نتخذك
ربا یعنی میخواهی که ما پرستش تو کنیم و ترا خدای خود گیریم آنحضرت گفت معاذ الله ان نعبد غیر الله وان نامر بعبادة غیر الله پناه میگیرم بخدا از آنکه غیر او
را پرستش کنیم و پرستش غیر خدا امر کنیم فما بذلك بعثنی ولا بذلك امرنی خدا مرا بآن مبعوث نساخته و بآن امر نفرموده حق تعالی این آیه فرستاد و در خبر است که
مردی از نصاری مدتی مدید شتری داشت در مدینه تا آنکه پیر شد و از کار بیفتاد و خواست که او را بکشد چون آنرا حاضر کرد و قصد شتر نمود شتر بجست و
بدوید تا بمسجد رسول و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول جواب وی باز داد و سر بزمین نهاد و بعد از آن سر برداشت و بعد از آن بزبان
فصیح گفت یا رسول الله بشکایت فلان آمده ام مدتی طویل است که خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار باز ماندم میخواهد که مرا ذبح کند رسول کس فرستاد و آن
مرد را بخواند و گفت ای فلان این شتر را بمن فروش یا بمن بخش گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد جان و مال من از آنست بعد از آن شتر را تو گفته

اوا منعطف





وازاد کرد و در مدینه میگردید و او را از آب و گیاه هیچ منع نمیکردند و میگفتند هذا عتیق رسول الله این آزاد کرده رسول خدا است صحابه دیدند
که شتر هر گاه پیغمبر را میبیند سجده میکند گفتند یا رسول الله بهیمه ترا سجده میکند ما بتر که ترا سجده کنیم فرمود که لا ینبغی ان یسجد الا لله سجده بجز خدا را نشاید کرد
و اگر مخصوص بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی زنان شوهران را سجده کنند و در روایتی آمده که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله نسلم علیک
کما یسلم بعضنا علی بعض افلا نسجد لک ما سلام بر تو میکنیم بر طریقی که بعضی از ما سلام بر بعضی میکنند آیا پس سجده تو نکنیم تا امتیازی باشد میان تو و میان
سایر امة آنحضرت فرمود لا ینبغی ان یسجد لاحد من دون الله ولکن اکرموا نبیکم واعرفوا الحق لاهله سزاوار نباشد که سجده کنند بجز از برای خدا ولیکن تکریم
و تعظیم پیغمبر خود کنید و حق او را بشناسید و هر کس را برقدر آنکس اکرام کنید حق تعالی این آیه را انزال فرمود که کس را جایز نیست که گوید به مردمان که پرستش کنید
مرا بجز از خدا **ولکن** ولیکن گوید که **کونوا ربانیین** باشید کاملان در علم و عمل دینی و راستان و استواران و در خداشناسی ربانی منسوب برب به
زیادتی الف و نون چون لحیانی و رقبانی که بمعنی کثیر اللحیة و کبیر الرقبة است بعضی گفته اند متمسک باشید باموردینیه و احکام آن **بما کنتم** بسبب آنکه باشید
شما از روی احاطت **تعلمون الکتاب** بسبب آنکه بیاموزید یکدیگر را کتابی که از نزد حق تعالی فرود آمده **وبما کنتم** و بسبب آنکه باشید شما که پیوسته **تدرسون**
میخوانید و در اشته گیرید آن کتاب را در انوار گفته که ما مصدریه است و با سببیه تقدیر این است که بسبب کونکم معلمین و بسبب کونکم دارسین یعنی در علم و عمل کامل
و شدید التمسک باشید بسبب بودن شما تعلیم دهندگان کتاب و بسبب بودن شما درس گویندگان آن چه فایده تعلیم و تعلم معرفت حق است و اعتقاد و عمل بآن



از معنی این چنان فهم میشود که ربانی کسی است که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه روز وفات عبد الله عباس فرمود که مات
الیوم ربانی هذه الامة مصداق این سخن است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز مرویست که الربانی من یرب علمه ربانی کسی است که علم را پرورش دهد یعنی سعی
در وصلت تعلم و تعلیم آن باشد و بروایتی دیگر از امیر المؤمنین ع و ابن عباس و حسن نقل است که الربانیون هم فقهاء و علماء و قتاده و سدی گفته اند که هم حکماء
علماء و ابن جبیر گفته هم حکماء اتقیاء و نزد ابن زید هم المربون المدبرون امر الناس فی الولایة بالاصلاح و زجاج تفسیر آن بمعلمین کرده و از پیغمبر منقول
است که ما من مؤمن ولا مؤمنة ولا حر و مملوک الا و لله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه و آزاد و بنده نباشد
مگر که خدا را بر او حقی هست واجب لازم که علم قرآن بیاموزد و احکام آنرا بداند و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و از ابن عباس نیز روایت است که مراد بدین شرح
اینحضرت رسالت است و بکتاب قرآن و در لطائف قشیری آورده که ربانیون را تا بان زمان رسند مجذوب از خلق که از ذات راه حق قائم بحق تعالی و فانی از ما سوی
ستودند ایشان از خود باشد و بزبان اهل معرفت ربانیان جماعتی اند که قدم بر سر کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نشده و جهت کردن با
فرقین و در کونین توجه از خود بر تافته و بمولی آورده و قوله **ولا یامرکم ان تتخذوا الملئکة والنبیین اربابا** عطف است بر ثم یقول و لا مزیده است
برای تاکید و معنی اینست ما کان لبشر ان یستنبئه الله ثم یامر الناس بعبادة نفسه و یامر باتخاذ الملئکة والنبیین اربابا یعنی نیز روا نباشد
احدی را که حق تعالی او را پیغمبری دهد و او مردمان را بپرستش خود خواند و امر کند شما را بآنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان تخصیص نبی و ملئکه
جهة آنست که بعضی مشرکان ملائکه را میپرستیدند و نصاری پیغمبر را که عیسی و عزیرند حق تعالی رد قول ایشان کرده بر طریق انکار فرمود که **ایامرکم**
آیا میفرماید آن بشر یعنی پیغمبر مر شما را **بالکفر** بپوشیدن حق و شرک آوردن **بعد اذ انتم** پس از آنکه هستید شما **مسلمون** گردن نهندگان مر
دین اسلام را **واذ اخذ الله** و یاد کن چون فرا گرفت خدا **میثاق النبیین** پیمان و عهد پیغمبران را یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت بآنکه **لما آتیتکم** هر آینه آنچه
شما را **من کتاب وحکمة** از کتاب منزل و فهم آن با علم شریعت **ثم جاءکم** پس بیاید بشما **رسول** فرستاده از نزد من که آن محمد است **مصدق**
لما معکم باور دارنده مر آنچه را که با شما است از کتاب و حکمة **لتؤمنن به** البته ایمان آورید بدو **ولتنصرنه** و یاری کنید او را باظهار
صفات و نعوت او و امم خود را بیاری و فرمائید و هر گاه حال انبیاء در اخذ میثاق بایمان آوردن به پیغمبر آخر الزمان و یاری کردن او چنین باشد پس حال امم
ایشان بطریق اولی باشد و اگر مراد غیر آنحضرت باشد از پیغمبران دیگر همچنانکه قول بعضی است معنی اینست که نبوة یکدیگر را ایمان آورید و بانفس خود
نصرة یکدیگر دهید بر اعدا و گویند معنی آنست که چون فرا گرفت خدا میثاق را از پیغمبران و امم ایشان هر دو با ایمان بمحمد و نصرة او و بنا بر علم ذکر امم
بجهة استغنا بذکر انبیا است از ایشان و نزد بعضی اضافه میثاق بنبیین اضافه فاعل است و معنی اینست که چون حق تعالی اخذ میثاق کرد که انبیا توثیق آن کرده
اند بر امم خود و گویند مراد به نبیین اولاد ایشانند که بنی اسرائیل اند بر حذف مضاف و یا تسمیه اولاد بنبیین است بر سبیل تهکم زیرا که بنی اسرائیل میگفتند که
نحن اولی بالنبوة من محمد لانا اهل الکتاب و النبیون منا ما بنبوة سزاوار تریم از محمد زیرا که ما اهل کتابیم و پیغمبران از ما پیدا شده اند و بنابر عرف
لام در لما موطئه قسم است زیرا که اخذ میثاق بمعنی استحلاف است و تا احتمال دارد که شرطیه باشد و لتؤمنن ساد مسد جواب قسم و شرط و احتمال دارد که
خبریه باشد از امیر المؤمنین ع مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر که از وی عهد گرفت که بمحمد ایمان آورد و قوم خود را امر کند بایمان آوردن بآنحضرت
و خدا کم اگر چه لفظا خبر است اما مراد مستقبلست و بجهة تحقق وقوع بلفظ ماضی واقع شده **قال** گفت خدا مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان
ءاقررتم آیا اقرار کردید و معتقد شدید **واخذتم** و فرا گرفتید **علی ذلکم** بر آنچه گفتیم **اصری** عهد مرا و جهت آنکه بر آن وفا کنند
تسمیه عهد باصر جهة آنست که آن موصوف و مشدود است **قالوا اقررنا** گفتند انبیا و امم اقرار کردیم و میثاق ترا پذیرفتیم **قال** گفت خدا **فاشهدوا**
پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ای انبیا گواهان باشید بر امم خود و سعید بن مسیب گفته که خطاب بملائکه است یعنی ای فرشتگان گواه باشید بر اقرار انبیا
وانا و من نیز که خدایم **معکم من الشاهدین** با شما از گواهانم بر این اقرار و بنا هد شما این توکید و تحذیری عظیم است ابن عباس در تفسیر شهادة بعلم
ای فاعلموا ذلک و انا معکم اعلم **فمن تولی** پس هر که تولی کند یعنی بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت وی کردن **بعد ذلک** پس



از میثاق و توکید یافته باقرار و شهادة **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه معرضان **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان یا از مقام عهد
و پیمان و گویند مراد امم انبیا اند یعنی مضی زمان ایشان و چون اخذ میثاق بر انبیا متضمن اخذ است بر امم ایشان پس جایز باشد اسناد میثاق بانبیا و
ارادهٔ امم ایشان و ذکر فاسقان در مقام کافران جهة آنست که مراد اینست که هم الخارجون عن الاسلام الی افحش مراتب الکفر یعنی بردهاند و اصل فسق
خروج است از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب باهم مخاصمه کردند در باب اولویت ابرهیم مرافعه را نزد آنحضرت بردند هر یکی از یهود و نصاری
گفتند که ابرهیم بما اولی است حضرت فرمود که کلا الفریقین بری من دین ابرهیم یعنی هر دو فرقه بری اند از دین ابرهیم ایشان در غضب شده گفتند
ما نرضی بقضائك ولا ناخذ بدینك یعنی آنکه ما راضی نیستیم بقضا و حکومت تو و دین تو نگیریم حقتعالی فرمود که **أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ**
آیا پس غیر دین خدا را طلب میکنند و در انوار گفته که این عطف است بر جمله متقدمه و همزه متوسطه میان الجملتین جهة انکار است یا عطف است بر
محذوفی و تقدیر اینست که أیتولون فغیر دین الله یبغون و تقدیم مفعول جهة آنست که مقصود بالانکار است یعنی آیا اعراض میکنند از ایمان پس جز از دین خدا
میطلبند و بکر و نافع و ابن کثیر و ابن عامر و کسائی و حمزه بخطاب گفته اند بر تقدیر و قل لهم یعنی بگو ایشانرا که آیا غیر دین خدا را طلب میکنید **وَلَهُ** و حال
آنکه مر خدایرا **أَسْلَمَ** گردن نهاده است **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** هر که در آسمانهاست **وَالْأَرْضِ** و هر که در زمین است **طَوْعًا** از روی رغبت
وَكَرْهًا و از روی نفرت و در انوار گفته نصب این بر حالیه است ای طائعین بالنظر و اتباع الحجة و کارهین بالسیف و معاینة ما یلجئ الی الاسلام یعنی
در حالتیکه فرمان بردارند باسلام آوردن بسبب فکر کردن در آیات اله بر طریق هدایت و پیروی نمودن حجج بینه و در حالتیکه کاره دین اند بسبب شمشیر اهل
اسلام و مشاهدهٔ آنچه ملجی ایشانست باسلام مانند نتق جبل و ادراك غرق و اشراف موت یا معنی اینست که مختارند کالملائکة والمؤمنین و مسخرند کالکفرة یعنی در حالتیکه باختیار و رغبت خود کرده اند مانند گشتگان از مؤمنان در حالتیکه مسخر فرمانند چون کافران که ایشان نیز …
اسماع و اتباع حکم الهی بر ایشان جاری شده انس مالك روایت کند از رسول که اما آنکه بطوع اسلام آورده اند در آسمان ملائکه اند و در زمین انصار و بعد
از آن فرمود که لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم قتاده گفته که اما آنکه بطوع ایمان آورده اند مؤمنانند که با [illegible]
خود گرویده اند و قومیکه ایمان نافع نبود و اما آنکه بکره اسلام آورده اند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد کقوله فلم
یك ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا ابن کیسان گفته که اسلم بمعنی خضع است یعنی هر که در آسمان و زمین است خدایرا خاضع و ذلیل است یا بطوع
چون مؤمنان و یا بکره چون کافران و از ابی عبدالله مرویست که معناه اکره اقوام علی الاسلام و جاء اقوام طائعین **وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**
و بسوی جزای حقتعالی باز گردانیده خواهند شد همه طائعان و کارهان که در آسمان و زمین اند و بکر و نافع و کسائی و ابن عامر و حمزه و ابن کثیر بخطاب
خوانند یعنی ای طائعان و کارهان بدو رجوع خواهید کرد **قُلْ** بگو ای محمد که **آمَنَّا** ایمان آوردیم ما **بِاللَّهِ** بخدا یکتا که یکتاست در ذات و همتا
در صفات **وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا** و گرویدیم بر آنچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن **وَمَا أُنْزِلَ** و آنچه منزل شده **عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ**
وَإِسْحَاقَ بر ابرهیم و دو پسر او **وَيَعْقُوبَ** و پسر اسحق **وَالْأَسْبَاطِ** و نبیرگان وی و کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود چه ایشان در تحت شریعة
او بودند **وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ** و آنچه داده شده بموسی که توریة است **وَعِيسَىٰ** و بعیسی که انجیل است **وَالنَّبِيُّونَ** و به پیغمبران دیگر چون
شیث و ادریس و داود و حبقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان **لَا نُفَرِّقُ** جدائی نمی افکنیم
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی همه را ایمان آورده ایم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**
و ما امر خدا را گردن نهندگانیم و منقاد و مطیع او در اوامر و نواهی و یا مخلصانیم در عبادة او و گویند اهل ملل که مخالف اسلام بودند همه مقر بودند
بایمان ولکن بلفظ اسلام اقرار نمیکردند از ینجهة حقتعالی فرمود که ای اهل ایمان بعد از اقرار بتصدیق جمیع امور مذکوره بگوئید که نحن له مسلمون
و غرض ازین امر تشریف رسول با نکه خبر دهد از نفس نفیس خود و متابعان خود بایمان بهمه پیغمبران و همه کتب منزل … و انکه معدی بالی است بجهة آنکه
بر رسولان نازلست معدی بعلی است بجهة آنکه از فوق منزل میگردد و تقدیم منزل بر حضرت رسول بر منزل بر سایر رسل جهة آنست که معرف … است
بر روس و توحید ضمیر در قل و جمع در آمنا بجهة آنست که قرآن همچنانکه بر آنحضرت نازل شده بر امة او منزل گشته بتوسط تبلیغ و بایشان و دیگر آنکه
منسوب باحدی از جمیع گاه هست که نسبت داده میشود بهمه ایشان و یا باعتبار آن باشد که آنحضرت تکلم نماید از حال نفس خود بر طریق ملوك بجهة تنبیه
بر اجلال و تعظیم حقتعالی او را و مرتبه قدر او نزد او سبحانه و مثل این آیه در سورهٔ البقرة نازل شده با شرح مستوفی مذکور و وجه تکرار آن باشد هم در انجا …
بعد از ان در بیان حصر حقیت در اسلام میفرماید که **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا** و هر که طلب کند جز اسلام را دینی دیگر **فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ** پس هرگز
پذیرفته نشود دین از وی **وَهُوَ** و او بواسطه ترك اسلام **فِي الْآخِرَةِ** در آخرت **مِنَ الْخَاسِرِينَ** از زیان زدگان باشد حقیقة معنی آنست که معرض
از اسلام و طالب غیر آن فاقد نفع است و واقع در خسران بجهة ابطال الفطرة السلیمة که مردمان بران مفطور بودند از ینه در تهدید کسانیست که منقاد اسلام
نمی شدند و بجهة عناد و جحود متابع حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة نمیگشتند و بعد از ان در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین متین باز
داشتند و مرتد شدند میفرماید بر طریق استبعاد که **كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ** چگونه راه نماید خدا یعنی راه ننماید **قَوْمًا كَفَرُوا** گروهی را که کافر شدند
بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان روی بر تافته بدار الکفر پیوستند
چون طعمة بن ابیرق و حارث بن سوید بن صامت و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان بعد از آنکه گرویده بودند بخدا **وَشَهِدُوا** و گواهی داده بودند **أَنَّ**
الرَّسُولَ آنکه فرستادهٔ خدا یعنی محمد **حَقٌّ** حق است و قول او صدق **وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ** و آمده بود بدیشان نشانهای روشن یعنی قرآن که فضا…

ویلا عن ان فوق طاقت بشریت است یا بنا بر معجزات ستینکات یا آیات علیه الصلوات والتسلیمات **وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ** و خدا راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان و بجهت اخلال نظر ظلم کردند بر نفسها بجود و هرگاه خدا ایشانرا راه ننماید کنایه از آنکه بعد از امل حق با ایشان گرویده باشند و بعد از ان اعراض از ان نموده بطریق اولی که راه ننماید بجهت تمنع از حق بعد از وضوح آن برو منهمک شده در اضلال و بعید از رشاد و گویند کیف در معنی نفی است یعنی هرگز خدا این کسانرا راه ننماید پس این مقتضی آنستکه توبه مرتد مقبول نباشد و قوله وشهدوا عطف است بر آنچه در ایمانهم است از معنی فعل و تقدیر اینست که بعد ان آمنوا و نظیر اینست که فاصدق واکن و یا حالست باضمار قد از فاعل کفروا و این هر دو وجه دلیل است بر انکه اقرار بلسان خارج است از حقیقت ایمان از حسن بصری روایتست که این آیه در باره اهل کتاب نازل شده که پیش از ظهور رسول باو ایمان داشتند و معترف بودند بحقیت او و چون مبعوث گشت منکر شدند و باو نگرویدند و مراد بهدایت در آیه محتمل بعضی از وجوهست که در تصدیر سورة البقره مذکور شده و در مجمع آورده که مراد هدایت مختصه است بمؤمنان که آن اثابت ایشانست و راه نمودن بطریق جنان نه هدایت عامه در قوله تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی و مراد بایمان اظهار ایمانست نه ایمانیکه بان مستحق ثواب میشوند و در آیه دلالت نیست بر آنکه ایشان در باطن مؤمن بوده باشند مستحق ثواب و بعد از ان بکفر زایل شده باشد و مذهب صحیح آنستکه ارتداد از مؤمن حقیقی ممتنع است غیر واقع **اُولٰئِكَ** آنگروه که اظهار ایمان کردند و بعد از ان برگشتند **جَزَاؤُهُمْ** پاداش ایشان **اَنَّ عَلَیْهِمْ** آنستکه بر ایشان باشد **لَعْنَةَ اللّٰهِ** لعنت خدا که دوریست از رحمت او **وَالْمَلٰائِكَةِ** و لعنت ملائکه که بیزاریست از ایشان **وَالنّٰاسِ اَجْمَعِینَ** و لعنت همه مؤمنان که آن مذمت کردنست مر ایشانرا و طلب کردن از خدا دوری ایشانرا از رحمت خود و میتواند بود که ناس بر عموم خود باشد چه کافر نیز منکر حق را لعنت میکند و مرتد از حق را هر کس نیز طعن میسازد و لکن نمیشناسد که او همانست **خٰالِدِینَ فِیهٰا** در حالتیکه جاوید باشند در لعنت یا در عقوبت و یا در آتش که اثر لعنتست و بنا بر آنکه ضمیر راجع بعقوبت باشد با عدم ذکر مرجع آن بجهت دلالت کلام است بر آن **لٰا یُخَفَّفُ** سبک کرده نشود **عَنْهُمُ الْعَذٰابُ** از ایشان عذاب دوزخ **وَلٰا هُمْ یُنْظَرُونَ** و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا بعد از رجوع کنند و ایمان آرند یا تاخیر عذاب ایشان کرده از وقتی بوقتی و در آیه دلالتست بر جواز لعن بر مخالفان ایمان و در مجمع آورده که حارث بن سوید بن صامت بعد از آنکه با یازده کس دیگر مرتد شده بکفار مکه شد پشیمان گشت و کس بر قوم خود فرستاد که از رسول معلوم کنند که توبه او مقبول باشد یا نه این آیات نازل شد تا بقوله **اِلَّا الَّذِینَ تٰابُوا** مگر آنانکه بازگردند بحضرت ربوبیت و بصدق تمام بخدا ایمان آورند و تصدیق پیغمبر او کنند **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس آنکه برگشته اند از حق **وَاَصْلَحُوا** و بصلاح آرند فساد ضمایر و دواعی اعتقادات خود را و یا بعد از توبه اعمال خود را که فاسد ساخته اند اصلاح آرند یعنی تدارک مکذا بند در فوت شده را ... و حقوق مالیه نمایند و اصح اولست بر آنکه این شرط صحة توبه نیست و لهذا اگر قبل از تدارک ... بر ایمان بمیرد ... است باجماع امة و جایز است که تقدیر مفعول نکنند و معنی این باشد که در آیند در صلاح **فَاِنَّ اللّٰهَ** پس بحقیقت که خدای **غَفُورٌ** آمرزنده توبه کار است **رَحِیمٌ** مهربانست بر ایشان ذکر مغفرت دلیلست بر آنکه اسقاط عقاب بتوبه تفضلست از حق تعالی نه واجب ... پس حارث ... برادر ... و حارث بعد از تلاوة این آیات ... و برادرم ... رسول ... خدا ... و خدا ... پس من ... و بوقت رجوع ... و ایشان از توبه ... دلند که حالا در مکه ... اسم ... وانتظار ... و انصار و اعوان او ... اسلام باز کردیم ... حق تعالی در شان ایشان فرستاد که **اِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا** بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول **بَعْدَ اِیمٰانِهِمْ** پس از گرویدن **ثُمَّ ازْدٰادُوا كُفْرًا** پس بیفزودند کفر را بر کفر یکفتار ... بعد از ایمان بموسی و توریة و بعد از ان زیاد کردند کفر را بمحمد و بقران و یا مراد جمیع اهل کتابند که کافر شدند بمحمد بعد از آنکه گرویده بودند باو قبل از مبعث او و بعد از ان زیاد کردند کفر را باصرار و عناد و طعن و در و صد از ایمان و نقض میثاق **لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ** هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان **وَاُولٰئِكَ** و آنگروه **هُمُ الضّٰالُّونَ** ایشانند گمراهان از طریق هدایت ... بر ضلالت یا هلاک شدگانند ... و عدم قبول توبه ایشان جهت آنستکه آن توبه در وقت اشراف ایشانست بر هلاک که وقت الجا و اضطرار است و قبول توبه در حین اختیار است ... علم توبه ایشان ... نعیم قبول ان و یا آنکه توبه ایشان نیست مگر از روی نفاق ... و زیادتی کفر ایشان و لهذا فا در ان داخل نشده که دانسته ... **اِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند **وَمٰاتُوا وَهُمْ كُفّٰارٌ** و مردند در حالتیکه کافر بودند یعنی بر کفر مردند **فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ** پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان **مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا** پری زمین از روی زر **وَلَوِ افْتَدٰی بِهِ** و اگرچه فدا دهد همه آنرا یعنی اگر کافران بر فرض محال تمکن دارند از زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدا دهند تا از عذاب دوزخ آزاد شوند از ایشان مقبول نخواهد بود این تغلیظ است در شان ایشان و ابرام حال ایشان در صورت حال ایشان از وجه و جوه موجب حالت کفر بسبب امتناع قبول فدیه است ... اینجا فا در ان داخل شده بجهت استعار باین و ملاء الشیء ما یملاؤه است و ذهبا منصوبست بر تمییز و قوله ولو افتدی به محمول است بر معنی کانه قیل فلن یقبل من احدهم فدیة ولو افتدی بملاء الارض ذهبا یا معطوفست بر مضمر تقدیرش اینکه فلن یقبل من احدهم ملاء الارض ذهبا لو تقرب به فی الدنیا ولو افتدی به من العذاب فی الآخرة لن یقبل و یا مراد اینست که ولو افتدی بمثله کقوله و ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه

وحدت قسمت در کلام شایع است کقولک ضربته ضرب زید ای مثل ضرب زید و این بجهت آنست که احد مثلین و مستدعی دیگری واقع میشود پس هر دو در
حکم واحد باشند **اولئک** آنگروه که کافر مرده‌اند **لهم عذاب الیم** مر ایشانراست عذابی دردناک این مبالغه است در تحذیر و اقناط کلی زیرا
که کسی که فدا از و مقبول نشود بسیار هست که از و عفو میکنند بوجه تکرم و چون که این نیز در بیان آنکه کفار واقع شود پس قنوط کلی لازم ایشان باشد
وما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشانرا یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان از روی مغالبه و نه بر وجه شفاعت و من زائد است
برای استغراق یعنی هیچ یاری دهنده بایشان نباشد از انس بن مالک واردست که حضرت رسالت فرمود که بیاورند کافر را روز قیامت پس گفته شود مر او را
لو کان ملاء الارض ذهبا أکنت تفتدی به فیقول بلی فیقال له لقد سئلت ایسر من ذلک فلم تفعل یعنی روز قیامت کافر را حاضر گردانند و او را گویند
که اگر ترا پر زمین زر بودی خود را از آن باز خریدی گوید آری گویند که از تو کمتر از این میخواستند اجابت نکردی اکنون بچیزی عذاب دوزخ را

الرابع من الاجزاء الثلثین

لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی که آن کمال خیر است و یا نرسید به بر حق که آن
رحمت است و رضای او و جنت **حتی تنفقوا** تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید **مما تحبون** از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید
یا مراد جاه هست که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوة آن بطاعت مبذول سازید یا دل که آن را وقف محبت الهی کرده باشید یا جان که آن را در راه
رضای خدا در باز بید یا سر که آن را از ادناس تعلق بما سوی الله نیز داد باید و گفته‌اند که هر که در دنیا محبوب خود را نفقه کند در عقبی بمطلوب خود رسد
و هر که از سر و بنیاد گذرد بقرب حضرت مولی رسد و کلمه من احتمال تبیین و تبعیض دارد ابو ایوب انصاری روایت کند که بعد از نزول این آیه ابو طلحه
انصاری بجانب حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزد من بیرحا است هر جا که خدا حکم کند وضع کن و آن باغی بود در
غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان درآمدی و از آب صاف و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت که بخ بخ این مالی
است با سود بسیار حضرت آن باغ را میان اقربا قسمت فرمود و زید بن حارثه اسبی را نزد رسول آورد و گفت یا رسول الله این اسب احب اموال من است
نزد من آن را در راه خدا صرف کن حضرت اسامة بن زید را بر آن سوار کرد زید گفتا اردت ان اتصدق به من میخواستم که آن را تصدق کنم حضرت فرمود
قد قبله منک حقتعالی آن را از تو مقبول کرد و این دلیلست بر آنکه انفاق احب اموال بر اقارب افضلست و بر آنکه آیه شامل واجب و مستحب است و از حضرت
رسالت مرویست که لا صدقة و ذو رحم محتاج صدقه نیست در حالتیکه خویشان محتاج باشند **وما تنفقوا** و آنچه نفقه میکنید **من شیء**
از هر چیزی من بیانیه است یعنی از هر چیزیکه انفاق کنید خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن **فان الله به علیم** پس
بدرستیکه خدا بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما را بر آن جزا خواهد داد مرویست که در خانه ابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من بجا

مهمانی [illegible]

مشغولی دارم برو بفلان جا که شتران من چرا میکنند و شتری نیکو از میان آن شتران بگیر و بیاور و رفت و شتری لاغر بیاورد ابوذر
گفت چرا این را آوردی شتری بهتر از این نبود گفت بود و لیکن من بیاد آوردم و نگاه داشتم برای روزی که ترا بدان احتیاج باشد ابوذر گفت [illegible] احتیاج
من آن روز خواهد بود که مرا در قبر خواهند نشاند حقتعالی فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا الایة پس مر شما را تا شتر نیکوتر از آن نبود بیاورد
صرف مهمان کرد برای رضای الهی و نیز از ابی ذر روایتست که گفت در مال تو سه انباز شریکند قدر که از تو دست بوی نظلید که مال بلیتر یا بهتر را بر
بلکه آنچه خواهد کند دوم وارث که منتظر است که تو چشم بر هم نهی تا او مال ببرد سیم توئی اگر میتوانی جهد کن که بر [illegible]
آنانکه قدر الهی نازل کرده [illegible] امام حسن بن علی [illegible]
را از و استفسار کردند فرمود [illegible] و قد قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [illegible]
لن تنالوا البر [illegible] حتی تنفقوا المال [illegible] مما تحبون [illegible]
[illegible] و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون [illegible]
مذکوره [illegible] از حضرت رسالت مرویست که من آثر علی نفسه آثره الله یوم القیمة بالجنة هر که غیری را بر خود اختیار کند [illegible]
سبحانه اختیار کند او را در روز قیامت بهشت و من احب شیئا فجعله لله قال الله تعالی یوم القیمة قد کان العباد یکافئون فیما بینهم بالمعروف و انا اکافیک
الیوم بالجنة هر که دوست دارد چیزی را پس آن را در راه خدا صرف کند حق سبحانه در روز قیامت گوید که بندگان در دنیا مکافات میکردند میان یکدیگر
امروز من مکافات کنم ترا بهشت و مرویست که عبد الله عمر را کنیزی بود که او را بسیار دوست داشتی و او را در راه خدا آزاد کرد و این آیه تلاوه فرمود و بعد
ان گفت لولا انی لا اعود فی شیء جعلته لله لنکحتها اگر نه آن بودی که من عود نمیکنم در چیزی که در راه خدا صرف میکنم این کنیز را بنکاح خود در می‌آوردم
از علماء محققین [illegible] لن تنالوا بر الله [illegible] بالانفاق علیهم من اموالکم و جاهکم
وما تحبون فاذا فعلتم ذلک لکم برّی و عطفی یعنی هرگز نرسید بنیکوئی من بشما مگر بنیکوئی شما برادران دینی خود بانفاق کردن بر ایشان از مال و جاه
خود و با آنچه او را دوست دارید پس هرگاه چنین کنید نیکوئی و عطوفت من از برای شما باشد [illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و حال آنکه [illegible] بهشت خواهند رفت بلکه بهشت با وافر نسبتیا آنکه انفاق چیزی نکرده [illegible] کلام در [illegible] بر انفاق بر [illegible]
و اطلاق آن بر سبیل مبالغه است [illegible] اولی آنست که مراد از لن تنالوا البر کمال ملتست که بر اشرف وجوه باشد و [illegible] حضرت رسول
انا ابن [illegible] فرمود هو ان ینفق العبد المال و هو شحیح یامل الدنیا و یخاف الفقر یعنی مراد از بر آنست که بنده انفاق مال کند در حالتیکه [illegible]
باشد بر آن و امیدواری بر زندگانی خود داشته باشد و از درویشی خود بترسد و بدانکه [illegible] انفاق در این آیه زکوة واجبه نیست [illegible]



وحسن است پس مراد آنست که باید بهترین اموال جیده باشد زیرا که زکوة اخراج نکند چه آن موجب اعاده دفعه نخواهد بود و هیچ آنکه گوسفند
معیب را در میان گوسفندان صحیح اخراج کند برای زکوة بالاتفاق فقها از جانبین نیست و اگر مراد صدقه مندوبه باشد پس معنی آنست که بر کامل و کمال
خیر است که احب اموال خود را انفاق کنند و وجه اتصال این آیه بما قبل آنست که چون حقتعالی در آیه اولی فرمود که لن یقبل من احدهم ملؤ الارض
ذهبا این آیه را باین متصل ساخت تا مؤدی نشود امتناع غناء فدیه بفتور در صدقه واجبه جاری مجرای آنست از وجوه طاعة از کلبی مرویست که چون
رسول ص فرمود که من بر ملة ابرهیم یهود گفتند که چون میباشد که گوشت شتر و شیر او را میخوری و حال آنکه این هر دو بر ابرهیم حرام بود آنحضرت فرمود
که دروغ میگوئید چه در شرع ابرهیم این هر دو حلال بوده ایشان گفتند نه چنین است بلکه هر چه امروز بر ما حرام است بر ابرهیم و نوح حرام
بوده حقتعالی بجهة تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود این آیه فرستاد که **كُلُّ الطَّعَامِ** همه انواع خوردنیها یعنی اکل آن **كَانَ حِلًّا** بود
حلال **لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** مر فرزندان یعقوب را و حل مصدریست که منعوت به واقع شده و لهذا واحد و جمع و مؤنث و مذکر در وی مستویست قال الله تعالی
لا هن حل لهم و در تفسیر مجمع از ابن عباس و مجاهد و ضحاک نقل کرده که چون این آیه نازل شد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم
یعنی بسبب ظلم و معصیت یهود بعضی طعامهای پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام گردانیدیم یهود از این سخن
شده گفتند اینها همیشه محرم بوده است حقتعالی تکذیب این نمود فرمود که همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ**
عَلَىٰ نَفْسِهِ مگر آنچه حرام کرد اسرائیل یعقوب بر نفس خود چون لحوم ابل و البان آن و نزد عکرمه هر دو گوشه کبد و کلیتین و شحوم بود مگر شحوم
ظهور آن چنان بود که یعقوب را عرق النساء عارض شد نذر کرد که اگر حق او را شفا دهد هر طعام و شرابی که دوستتر دارد بر خود حرام سازد
حقتعالی وی را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعومات دوستتر بود به تقرب الی الله و وفاء نذر بر خود حرام ساخت یهود آن متابعت
او از آنها اجتناب نموده گفتند تورات بحرمة اینها حکم کرده است حقتعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب
بر خود حرام کرد **مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ** پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند **قُلْ** بگو با ایشان
که **فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ** پس بیارید تورات را **فَاتْلُوهَا** پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید **إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**
اگر هستید راستگویان یهود جسارت نکردند بر اخراج تورات جهة آنکه میدانستند که پیغمبر ص در این باب راست میگوید و ایشان دروغ میگویند
و در این دلیلست بر صحت نبوة حضرت رسالت زیرا که از اخبار است زغیبی آنحضرت تورات را نخوانده بود و در مجمع آورده که در کیفیت تحریم یعقوب
اشیاء مذکوره را بر خود اختلافست نزد بعضی باجتهاد وی بود و نزد بعضی دیگر بنذر چنانکه گذشت و بعضی دیگر گفته اند که از سختی بود که از
حقتعالی نه بر وی وارد شد و گویند تحریم این اشیا را از قبیل تحریم زهاد بود اشیاء ملذه را بر خود و بنا بر آنکه اجتهاد باشد دلالت میکند بر جواز
اجتهاد پیغمبران در مسائل شرعیه همچنانکه زعم بعضی است زیرا که میتواند بود که اجتهاد مذکور باذن حقتعالی باشد پس این حکم تحریم باشد ابتداء
القصه چون یهود از آوردن تورات ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد **فَمَنِ افْتَرَىٰ** پس هر که افترا کند و ببندد **عَلَى اللَّهِ**
الْكَذِبَ بر خدا دروغ را در تحریم و تحلیل **مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملت خلیل **فَأُولَٰئِكَ** پس
آن مفتریان **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران و هیچ ستمی از ترک انصاف و از مکابره با حق بعد از وضوح آن بدتر نیست پس بتعریض میفرماید
بتکذیب ایشان بقوله **قُلْ** بگو یا محمد **صَدَقَ اللَّهُ** راست گفت خدا در خبر تحریم یعقوب بنا بر صدق وحدا در آنچه از آن فرمود و کذب شما
در آنچه دعوی میکنید **فَاتَّبِعُوا** پس متابعت کنید **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** کیش ابرهیم و دین او را **حَنِيفًا** در حالتیکه میل کننده بود از ادیان باطله
بدین اسلام مراد آنست که تابع ملة اسلام شوید که در اصل ملة ابرهیم بود تا متخلص شوید از یهودیتی که مضطر ساخته شما را بتحریف کتاب خدا و
بمکابره جهة اغراض دنیویه والزام شما کرده بر تحریم طیباتی که او سبحانه حلال کرده است مر ابرهیم و اتباع او را **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
و نبود از شرک آرندگان در این اشاره است بآنکه اتباع او واجبست در توحید صرف و استقامت در دین و تجنب از افراط و تفریط و تعریض بشرک
یهود بآنکه صحیح آنست که پیغمبر ما ص متعبد نبود بشریعة انبیای سابق و لیکن شریعت او موافق شریعت ابرهیم بود فلهذا فرمود که فاتبعوا ملة ابرهیم
قبل از بعثت بطریق الهام و منام بدین اسلام مأمور بود و بباید دانست که وجه ارتباط این آیه کل الطعام الخ بما قبل آنست که این آیه تفصیل جمله منقوله
میکند چه حقتعالی چون که در آن آیه ذکر ترغیب فرموده در انفاق حقوق و طعام و غیر آن که محبوب بنده باشد در این آیه ذکر حکم آن فرمود از مجاهد مرویست
که یهود با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است زیرا که کعبه از برای آنکه مهاجر انبیاست و در زمین
مقدسه است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است حقتعالی این آیه فرستاد که **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ** بدرستیکه اول خانه که بر روی زمین **وُضِعَ**
لِلنَّاسِ وضع کرده شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند و آنرا معبد خود گردانند **لَلَّذِي بِبَكَّةَ** آن خانه ایست که در مکه است و واضع آن
حقتعالی است بدانکه لام برای تاکید است و بکه اسم مکه است چون نبیط و نمیط و امر راتب و راتم و لازب و لازم و گویند بکه موضع مسجد است و مکه
بلد و آن مأخوذ است از بکه اذا زحمه چه انبوه مردمان ازدحام میکنند و یا از بکه اذا دقه چه آن دق اعناق جبابره میکند که قصد آن میکنند ط
روایت میکند که مردی در مسجد الحرام نماز میکرد و زنی از پیش او میگذشت آن مرد وی را زجر کرد امام محمد باقر ع حاضر بود فرمود وی را زجر مکن
بکه یبک بعضها بعضا ای یدق و مکه را از جهة مکه گویند که در آب اندک است ماخوذ از مککت الشیء اذا مصصته و از ضمرة بن ربیعه و زهری
روایتست که بکه مسجد الحرام است و مکه همه حرم و این از ابی جعفر ع ماثور است مرویست که از پیغمبر ص پرسیدند از اول بیتی که موضوع شده

پاکیزه‌تر بوده



برای مردمان فرمود المسجد الحرام ثم بیت المقدس گفتند میان مسجد الحرام و بیت المقدس چند فرمود اربعون سنة و میگویند اول کسیکه بنا خانه کعبه کرد ابرهیم بود و بعد از ان منهدم شد قومی از جرهم انرا بنا کردند و بعد از ان عمالقه و بعد از ان قریش و در روایتی دیگر امده که ان اول بیتی بود که ادم ع بنا کرد پس در زمان طوفان منطمس شد ابرهیم بنای ان کرد و بعد از ان عمالقه و بعد از ان قریش و در روایتی دیگر امده که قبل از ادم در این موضع خانه بود و کان تسمی الضراح میگفتند ملائکه طواف ان میکردند و چون ادم بزمین هبوط نمود مامور گشت که حج کند و طواف ان نماید و در زمان طوفان انرا باسمان چهارم بردند و ملائکه سموات طواف ان میکنند و از مجاهد و قتاده و سدی مرویست که معنی ایه اینستکه اول بقعه از زمین که بروی اب ظاهر شد موضع کعبه بود حقتعالی انرا از کف سفید بنا فرمود قبل از خلق اسمان و زمین بدو هزار سال و از ابی عبد الله ع روایتست که انها کانت مهاة بیضاء ای درة و ابو جعفر از انحضرت روایت کرده که حقتعالی این خانه کعبه را با ادم از بهشت بزمین نازل ساخت و ان در سفید بود و بعد از ان حقتعالی رفع ان نمود باسمان و اثر ان باقی ماند که امروز مکیا خانه است هر روز هفتاد هزار فرشته در ان داخل میشوند تا روز قیامت که هیچکدام بار دیگر بان رجوع نمیکنند و بعد از رفع ان ابرهیم و اسمعیل مامور شدند بعمارت ان بر قواعد ان و نیز از اصحاب ما مرویست که اول چیزی که حقتعالی بنا فرمود موضع خانه کعبه بود و بعد از ان زمین را از تحت ان بیرون کشید و باقطار عالم دحو فرمود و از امام زین العابدین ع مرویست که در زیر عرش خانه وضع کردند که انرا بیت المعمور گویند و ملائکه سموات که طواف عرش میکردند مامور شدند که طواف ان کنند بجهت سهولت تکلیف ایشان و بعد از ان ملائکه زمین مامور شدند که در موضعیکه خانه کعبه واقع شده خانه بنا کردند بر شکل و هیئت ان طولا و عرضا و نامش ضراح نهادند و ایشان را امر فرمود که طواف ان کنند همچنانکه اهل اسمان طواف بیت المعمور میکنند و از ابی ذر غفاری نیز روایتست که گفت از رسول ص پرسیدند که اول مسجدیکه در زمین برای عبادة ساختند کدام است فرمود مسجد الحرام و بعد از ان بیت المقدس و مدت میان این دو خانه چهل سال بود هر کجا که وقت نماز در یابد نماز گذار بلکه همه روی زمین از برای است مسجد من و از امیر المؤمنین ع روایت است که قبل از بنای کعبه بیوت موضع عبادة بودند و اینکه حقتعالی فرمود که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مراد اینستکه ان اول خانه ایست که حقتعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارة انرا سبب رحمة و هدایة ساخت کما قال **مباركا** این حالست از ضمیر مستکن در ظرف ای الذی استقر ببکة یعنی در حالتیکه این خانه در مکه خانه کثیر الخیر و النفع است مر کسی را که حج و عمره ان بجا اورد و نزد ان معتکف شود و حول ان طواف نماید حسن از عبد الله عباس روایت کرده که او گفت بر روی زمین هیچ جائی نمیشناسم که عامل را در ان بهر حسنه صد هزار حسنه بنویسند مگر مکه که یک رکعت نماز در ان صد هزار بنویسند و صدقه یک دینار صد هزار دینار را انجا سزای ابرار است و نیات تکاه اخیار است و نکو بسیار در ان خانه عبادة الدهر است و صوم الدهر است و ملائکه انجا برای دعا کنندگان امین گویند و همه گناهان طائفان در ان امرزیده شود و مولد و مصد جملهٔ انبیا انجا بود و فردای قیامت اکثر انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان را انجا حشر کنند و هر که انجا محشور گردد ایمن باشد بجهة انکه خانه با برکت و کثرت نفع و خیر است گویند برکت بمعنی ثبات و دوام است یعنی عبادة در نود او باقی است چه در روایتی امده که هرگز طواف از ان منقطع نمیشود **وهدى** و در حالتیکه هدایة است **للعالمين** مر عالمیان را از برای که قبله ایشانست بجهة توجه بان در نماز مهتدی میشوند و یا بجهة انکه در او ایات عجیبه است که دال است بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرة باهره او کما قال **فيه آيات بينات** در این خانه نشانهای روشن است چون انحراف طیور از موازاة ان در مرور و فرود و عصا و اختلاط سبع ضار با صیود در حرم انتقام غالبیقه او بدون تعرض و ایذا و ازار و استیصال ملئکه هر جبار را که قصد خرابی او کنند در هر وقتی از روزگار مانند اصحاب فیل و غیر ان از کفار و انمحاق حصی جمار و چه اگر چنین نبودی بجهة کثرة رماة مقابل کوهی انجا بر امدی و از انبهار کردی و استیناس طیور در ان بمردمان و استسقای مریضان در ان و بیمر و اوراد زر و نیز از جملهٔ ایات عجیبهٔ ان اینست که مردمان هر چند بسیار باشند مسجد الحرام گنجایش ان داشته باشد و طیور در ان ذرق نینداختند و هر که نظر در این خانه کند دیده اش اشکبار گردد و او لباس هر شب در ذیل ان حاضر کرده ند و جبینان بطرف ان مایل باشند و دلهای مؤمنان بدان متوجه باشد و نزد بعضی مراد بایات مشاعر و معالم انجاست چون حجر الاسود و رکن و حطیم و زمزم و غیر ان و بر هر تقدیر این جملهٔ مذکوره مفسر هدى للعالمين است و یا حال ثالثه است قوله **مقام ابرهيم** مبتدای محذوف الخبر است ای منها مقام ابرهیم یعنی بعضی از ایات مذکوره موضع ایستادن ابرهیم است و ان سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر انست و ان یک ایه نیست بلکه چهار ایه است اول تاثیر سنگ از قدم ابرهیم دوم غوص کردن قدم انحضرت تا بکعبین سیم بقای ان قدم مدة متمادی چهارم محفوظ بودن ان سنگ از زوال با وجود کثرة اعادی در چندین هزار سال و میتواند بود که بدل ایات باشد بدل البعض از کل و یا عطف بیان بنا بر انکه متضمن ایات اربعهٔ مذکوره است و گویند سبب قدم انحضرت بر سنگ ان بود که چون بنیان کعبه مرتفع گشت سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای ان ممکن شده رفع حجاره نماید چون بر بالای ان بر امد هر دو قدم او در ان غوص کردند و نزد بعضی انستکه چون از ولایت شام بزیارة هاجر و اسمعیل امد ساره رخصت او داد بشرط انکه از شتر پایین نیاید و چون بان موضع رسید و زن اسمعیل هر چند مبالغه کرد پایین نیامد و گفت سنگی در زیر قدم من نه تا من یکپای بر ان نهم و پای دیگر بر شتر باشد تا سرم را بشوئی چون پای بر ان سنگ نهاد غوص نمود و تفصیل اینحکایة در سورة البقره مذکور شد و نزد بعضی مراد بایات مشاعر و معالم انجاست چنانکه گذشت و صادق ع را از حطیم سوال کردند فرمود که لان الناس يحطم بعضهم بعضا یعنی انرا حطیم بجهة ان میگویند که مردمان از غایة انبوهی حطم یکدیگر میکنند و میگویند که ان موضعی است که در ان حق سبحانه قبول توبه ادم فرمود و بعد از ان فرمود که ان تهیأ لك ان تصلي صلوات كلها الفرائض و غيرها عند الحطيم فافعل فانها افضل بقعة على وجه الارض وبعده الصلوة في الحجر افضل یعنی اگر ترا میسر شود همه نمازها مفروضه و مندوبه را نزد حطیم بگذار که ان بهترین بقعه ایست بر روی زمین و بعد از ان نماز در حجر افضل است از ابی حمزه ثمالی روایتست که علی

المحسنين



الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما مرا گفت ای البقاع افضل کدام بقعه بهترین بقاع باشد گفتم الله و رسوله وابن رسوله اعلم فرمود افضل
البقاع ما بین الرکن والمقام ولو ان رجلا عمّر ما عمّر نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما یصوم النهار و یقوم اللیل فی ذلک المکان ثم لقی الله
عزوجل بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئا یعنی بهترین بقاع میان رکن است و مقام اگر مردی عمر یابد بمقدار عمر نوح در میان قوم خود که ان مدت
هزار سال بود الا پنجاه سال و در تمامة بروز روزه باشد و همه شب ایستاده در این مکان بعبادة مشغول باشد و بعد از ان وفاة کند بدون
ولایت و محبت ما هیچ نفع نرساند این عبادة او را و انصاد و در خبر است که رکن الیمانی بابنا الذی ندخل منه الجنة رکن یمانی در ماست که از ان
ببهشت داخل توان شد و مرویست که من روی ماء زمزم احدث له به شفاء وصرف عنه داء هرکه سیراب شود از اب زمزم شفا او را حاصل
شود و درد از و زایل گردد و نیز در اخبار امده که اگر باران از ناحیه رکن یمانی فرود اید فراخی در جانب یمن پیدا شود و اگر از ناحیه رکن شامی
فراخی در شام پیدا شود و اگر در جمیع ارکان باشد فراخی در همه بلدان باشد و این دیگر از ایات بینات **ومن دخله** و هرکه در اید
بدین خانه **کان امنا** باشد ایمن از قتل و غارت یعنی حقتعالی بجهة دعای ابرهیم که اجعل هذا البلد امنا قلوب عباد در این حرم را ایمن کرد تا ایمنی از جهة
حصول این غرض حتی اگر مردی از بیرون جنایت کند و ملتجی باحرم شود طلب او نکنند و گویند مراد با این امر ست یعنی اگر کسی واجب الحد باشد شرعا و پناه
بحرم اورد دست تعرض از و کوتاه کنند مادام که در انجا باشد و لکن جایز نیست که مطعم و مشرب و مضیق سازند و با او معامله نکنند تا از انجا
بیرون اید و بعد از ان حکم قصاص و حد بر او جاری سازند و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبدالله و ابن عباس و ابن عمر و بنا بر این کلام
امنیست که من دخله امنوه یا فلیکن امنا هرکه در اید او را در حرم ایمن کردانید و گفته معنی اینست که هرکه حرم شود بجهة ادای حج و عمره ایمن
میشود از عقوبات مکافاة جرایمیکه قبل از حج مرتکب ان شده چه ان مغفور میشود از جمیع خطیات و معاصی چنانکه احادیث صحیح مصرح چند
برین روایت ابو النجم که از شیخ و کبار زهاد است گوید که شبی طواف خانه میکردم و بغایت و قتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان
امنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی او از داد که امینا من النار ایمن است از اتش دوزخ و از امیر المؤمنین مرویست که من دخله عارفا بجمیع
او جبه الله علیه کان امنا فی الاخرة من العقاب الدائم یعنی هرکه در اید حرم را در حالتیکه عارف باشد بجمیع انچه حقتعالی بر و واجب کرده
ایمن باشد در اخرت از اتش دوزخ و در حدیث امده که من مات فی احد الحرمین بعث یوم القیمة امنا و در انوار گفته که جمله مذکوره جمله
ابتداییه است یا شرطیه معطوف من حیث المعنی بر مقام ابرهیم زیرا که معنی اینست که امن من دخله یا امنها امن من دخله و یا فیه ایات بینات
مقام ابرهیم و امن من دخله و حیثیکه مقام ابرهیم را با ایه دانند و امن داخل حرم را ایتی دیگر میگویند که حکمت در اینکه از مجموع ایات بیان
دو و او ذکر کرد و با قی را مطوی ساخت دلالت کند بر انکه ایات بسیاری است و ذکر ان متجاوز از حد شمار نیست و یا بجهة دلالت بر انکه این هر دو ایت
اندازه غیر خود در داد زیرا که ان بقاء اثر است در مدة دهر و امن از عذاب در روز عرض اکبر و مثل این است قول حضرت رسالت که حبب الی من دنیا
کم ثلث الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة و این در صورتیست که مراد بقرة عینی فی الصلوة خوشحالی و سرور انحضرت باشد در نماز که در این
در این صورت از قسم امور ثلاثه خارج خواهد بود زیرا که صلوة از امور ثلاثه مذکوره نیست بلکه از امور اخرویه است نه دنیویه و اما اگر مراد
از ان فاطمه باشد چنانکه بعضی تعبیر کرده اند یا ان از امور ثلاثه مذکوره خواهد بود چه اولاد از متمتعات دنیویه اند و بعد از ذکر فضیلة
مکه معظمه زادها الله شرفا و فضیلة بنا ان وجوب حجة الاسلام میفرماید بقوله **ولله** و مر خدایرا ثابت و لازم است **علی الناس** بر
مردمان **حج البیت** قصد خانه کعبه بجهة ادای مناسک مخصوصه **من استطاع الیه سبیلا** هرکه توانایی دارد بسوی ان خانه
جهة راه یعنی توانایی بر زاد و راحله و از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که استطاعة زاد و راحله است و نفقه واجب النفقه و رجوع بکفایت
یا بمال یا باصناع یا بحرفه و صحة در نفس و تخلیه سرب از موانع و امکان سیر و در کنز العرفان مذکور است که قضیة من استطاع الیه سبیلا عام است
بذکور و اناث و خناثی اما مخصوص است بمنفصل یا عقلا که ان اشتراط فهم خطابست بجهة استحاله تکلیف غیر او هم یا نقلا و هو قوله رفع
القلم عن ثلثة عن الصبی حتی یبلغ والمجنون حتی یفیق والنائم حتی ینتبه فی صبی و مجنون از تحت وجوب خارج باشند و حج عبد مجزی علیه است و قوع
بر تصرف ندارد در نفس خود مستطیع نیست پس او از عموم نیز بیرون باشد و خلافی نیست میان فقها که تخلیه سرب و اتساع زمان و سلامتی از مرض
که مانع سفر باشد از شروط استطاعت اند پس حج بر فاقد یکی از این امور واجب نباشد و شافعی تفسیر استطاعت بمال کرده است و استنابت دایر هر
مقعد واجب میداند هرگاه که اجرة نایب خود داشته باشد و مالک گفته که استطاعت بدن است پس بر او حج واجب است بر هر که قادر باشد
بر مشی و تکسب در طریق و بر قدر ابی حنیفه استطاعت مجموع امور است پس واجب میداند الا بر کسیکه قادر باشد بر زاد و راحله و نفقه ذهاب و
ایاب که فاضل باشد بر حوائج اصلیه و نفقه عیال تا حین عود و اصحاب امامیه رضوان الله علیهم قایل باین قولند الا انستکه بعضی از ایشان شرط
کرده اند که با رجوع او را کفایتی باشد از مال یا صناع یا حرفه و احتجاج ایشان روایة ابی ربیع شامی است از صادق که او را از استطاعت سوال
کردند فرمود ما یقال هؤلاء مردمان در این باب چه میگویند گفتند هی الزاد والراحلة فرمود قد قیل ذلک لابی جعفر فقال هلک الناس
اذا اذا کان من له زاد و راحلة لا یملک غیرهما ما یمون به عیاله و یستغنی عن الناس یجب علیه الحج ثم یرجع فیسئل الناس بکفه فقد هلک اذا فقیل
ابو جعفر را گفتند که مردمان بر انند که استطاعت زاد و راحله است فرمود اگر چنین باشد مردمان هلاک شوند چه اگر شخصی زاد و راحله داشته
باشد و مالک غیر ان نبوده باشد که از ان نفقه عیال خود کند و بان از مردمان مستغنی گردد و از روی وجوب حج گذارد و بعد از انکه رجوع کند

داوود گفتن دو استقرار یافته بین بود بعض انفتن ... حضرت رسالت قسم استطاعت بودم

بکف سؤال کنند از مردمان یعنی دست را نزد ایشان دراز کنند و از ایشان گدائی کنند و این هلاکه اوست گفته پس استطاعة کدام باشد فرمود
السعة فی المال وهو ان یکون له مال یحج ببعضه ویبقی بعضه یمون به عیاله یعنی استطاعة فراخی و بسیاری است در مال تا بعضی را صرف
حج کند و بعضی را نفقه عیال خود و بعد از ان فرمود الیس قد فرض الله الزکوة ولم یجعل الا علی من یملک مائتی درهم یعنی حقتعالی زکوة را فریضه کرده
و آنرا واجب نساخته مگر بر کسیکه مالک دویست درهم باشد تا ما یفی باحتیاج خود و انفاق عیال کند و مستهلک نشود و جواب از این دلیل منع صحت
سند است و بر تقدیر صحت حمل روایت مذکوره میکنیم بر آنکه بعد از راحله و زاد بقدر مال باشد که صرف مؤنت خود و عیال خود کنند در ذهاب و
ایاب و اقوی قول اولست بجهة ظاهر آیه و روایات زیادة فی رضا و بشرط و مراعات جانب احتیاط و نزد مالک زاد و راحله شرط نیست بلکه در شرط آن
تمکن بر انتفاع زاد و راحله کافیست پس اگر زاد و راحله را بکسی بذل کنند حج واجبست بر وی بجهة صدق استطاعة در حق او و نزد ابو حنیفه و احمد مال
بر وی واجب نیست و شافعی را در این مسئله دو قولست و با شروط مذکوره وجوب حج مضیق و فوری است که تأخیر آن اصلا جائز نیست و حدیث متواتر
صحیح از پیغمبر صلعم که تأخیرها کبیرة موبقة دلیلی مصرح حسن بر این مدعا و ابو حنیفه نیز قائل بفوریت وجوب حج است و نزد شافعی واجب موسع است و احتجاج
او است که چون آیة الحج نازل شد پیغمبر صلعم حج نکرد مگر در حج وداع و جواب از این است که تأخیر آنحضرت بجهة عدم استطاعة او بود و جهاد ثم فتح
بود با اهل مکه که متوجه ایشان نشود و در مکه برود و چون آیة الحج نازل گشت متوجه مکه شد و چون بحدیبیه رسید صد و منع او کردند و
حضرت هما بجا سر را تراشید و حل شد و دلیل دیگر بر فوریت حج عموم قول حقتعالی است و سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی بشتابید بچیزی که سبب
مغفرت است و حج از این قبیلست و قول حضرت رسالت صلعم که من وجب علیه الحج ولم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا یعنی هر که حج بر وی واجب شود و حج نکند پس
باید که بمیرد یهودی یا نصرانی ابن جوزی این حدیث اثبات بقا نموده که موضوع است برای تعقیب و عبد الله بر آن مترتب ساخته و ابن صریح است رد و نیز در
روایة ابی امامه از پیغمبر صلعم من لم یحبسه حاجة ظاهرة من مرض حابس او سلطان جائر ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا امر که حاجتی ظاهر او را
منع نکند از حج چون مرض منع کننده و سلطان جور کننده و او حج نکند پس باید که بمیرد یهودی یا نصرانی و وجوب حج در همه عمر یکبار است زیرا که
لفظ مطلق محمول میشود بر اقل مراتب آن بجهة اصالة البراءة از زائد و نیز امر مقتضی تکرار نیست و دیگر از ابن عباس روایتست که چون رسول صلعم خطبه
خواند برای ما و در آن امر فرمود ما را بحج اقرع بن حابس گفت یا رسول الله فی کل عام ای در هر سالی حج کنیم فرمود لا ولو قلت لوجبت علیکم لم تعملوا بها

ولو وجبت

الحج فی العمر مرة واحدة فمن زاد فتطوع یعنی حج در هر سال واجب نیست و اگر میگفتم بر شما واجب میشد که هر سال حج کنید و اگر بر شما واجب میشد
عمل بآن نمیکردید حج در جمیع عمر یکبار واجبست پس هر که بر آن زیاده کند آن سنة خواهد بود و بعد از آن حقسبحانه فرمود که لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم پس در تهدید تارک حج میفرماید که **ومن کفر** و هر که نگرود بفرضیت حج یعنی ترک حج کند **فان الله** پس بدرستیکه
خدای تعالی **غنی عن العالمین** بی نیاز است از همه عالمیان و وضع کفر در موضع من لم یحج از جهة تأکید وجوب حج است و تغلیظ بر تارک
آن در کشاف آورده که حقتعالی در این آیه ذکر امور کرده که از تواکید امر حج که در غیر آن ذکر نفرموده یکی ایراد امر بصیغه خبر دوم ایراد آن در صورت اسمیه
سیم ایراد آن بر وجهیکه مفید اینست که حج حقیست مر خدا را ایراد در قفا بر مردمان چهارم تعمیم حکم اولا و بعد از آن تخصیص آن و این مانند ایضاح
است بعد از ابهام و در حکم تثنیه است و تکریر که ابلغ است از ذکر آن یکبار پنجم تسمیه تارک حج بکفر از حیثیة آنکه از افعال کفار است و
لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که فلیمت یهودیا او نصرانیا ششم ذکر استغنا چه این موضع دلالت میکند بر شدت مقت و خذلان و عظم سخط و
غایة غضب ربانی بر تارک آن هفتم ایراد عن العالمین از عنه هیچنا آنکه مقتضی مقام است تا دلالت کند برهان بر استغنای حقتعالی از تارک حج زیرا
که هر گاه حقسبحانه مستغنی باشد از همه عالمیان پس لا محاله مستغنی خواهد بود از وی و دیگر آنکه عن العالمین دلالت میکند بر استغنای کامل حقتعالی
بی زوال که آن بر سخط بشیر باشد محمد بن فضیل از کاظم ع روایت کرده که آنحضرت در تفسیر هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرمود که انهم الذین یتمادون بحج
الاسلام و یسوفونه یعنی کسانی که در قیامت زیانکارترین مردمانند در عمل آنها اند که حج اسلام را در عقب تأخیر اندازند معونة نجار او از
صادق ع روایة کرده که در تفسیر قوله و نحشره یوم القیمة اعمی فرمود مراد بکسیکه در روز قیامت کور مبعوث شود شخصی است که حج بر وی واجب باشد
و اداء آن نکند تا آنکه او کور شد در دنیا از طریق خیر پس در آخرت نیز طریق جنت را نخواهد دید و نزد بعضی از مفسران مراد بقوله ففروا الی الله امر است بحج
ای حجوا الی بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا کنید و دلیل بر این بر آنکه حج کفارة ذنوبست زیرا که معنی آنست فروا الی الله من ذنوبکم یعنی ملتجی
شوید و پناه برید بخانه خدا از گناهان خود مرویست که چون صدر آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم جمیع ارباب ملل را جمع کرد و خطبه خواند و فرمود که
ان الله کتب علیکم الحج فحجوا یعنی بدرستیکه حقسبحانه فرض کرده حج خانه خود را بر شما اهل اسلام با ایمان آوردند و اهل ملل دیگر که یهود
و نصاری و صابیان و مجوس و مشرکان بودند نگرویدند پس این آیه نازل شد که ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و از حضرت رسالت صلعم مرویست که صلوا
خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوتکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم یعنی نماز پنجگانه خود بگذارید و روزه ماه خود نگاه دارید و ادای زکوة خود
کنید و حج خانه خود کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و ابی عبد الله ع از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که الحج ینفی الفقر والذنوب کما
ینفی الکیر خبث الحدید یعنی حج دور میکند درویشی و گناهان را از اهل بیکر چنانکه دور میکند آهنگران که زنگ آهن را از اهل پیشه و احادیث بسیار در

چون

باب حج وارد شده که تحریر آن موجب اطناب میشود لاجرم بهمین قدر اکتفا نموده شد و بدانکه وجه اتصال این آیه با قبل آنست که حقتعالی
در آیه سابق اهل کتاب را امر کرد باتباع ملة ابرهیم و از جمله آن تعظیم بیت الله الحرام است بجهت در عقب آن ذکر بیت الحرام فرمود و فضل فاعل آن و

هشدید تا دل آن و بعد از آن باز عود کلام بحجاج اهل کتاب نموده فرمود که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای جماعت اهل یهود و نصاری **لِمَ تَكْفُرُونَ**
بِآيَاتِ اللَّهِ چرا نمیگروید بآیتهای خدا که دلائل سمعیه و عقلیه است بر صدق محمد و دلایل دعوی میکند در وجوب حج و غیر آن و تخصیص
اهل کتاب بخطاب دلیل است برانکه کفر ایشان اقبح است برانکه ایشان اگرچه دعوی میکنند که گرویده اند بتوریة و انجیل اما حقیقة کافر اند
بآن حاصل آنکه بر سبیل توبیخ و تقریع میفرماید که چرا نمیگروید بآیات اله بر صدق پیغمبر **وَاللَّهُ شَهِيدٌ** و حال آنکه خدا تعالی مطلع آ
و گواه است **عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ** بر آنچه میکنید از کتمان حق و کفر بآیات باری و شما را بر آن مجازات خواهد داد و تحریف استتار شما نفع نخواهد رسانید
بنیاد در مجمع آورده که مراد بآیات معجزات حضرت رسالت است و علاماتی که موافق است در صفت او با آنچه در کتب متقدمه با آن بشارت داده و تتمه
ایشان با اهل کتاب با آنکه عمل بآن نمیکردند بجهت احتجاج جست ایشان بکتاب چه ایشان معترف بودند بآن فکانه قال یا من تقرون انک من اهل الکتاب
لم تکفرون بآیات الله و مراد بلفظ استفهام توبیخ است چه این سؤال تعجیز است از اقامت عذر و کانه قال هاتوا العذر فی ذلک ان امکنکم و بجهت تلطف
در استدعاء ایشان بایمان مکرر خطاب با ایشان کرده بعنوان اهل کتاب فرمود **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل توریة **لِمَ تَصُدُّونَ** چرا باز
میدارید **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدا یعنی دین اسلام که بنده را موصل است بسلوک در آن و منع میکنید **مَنْ آمَنَ** کسی را که گرویده بمحمد و دین حق
را قبول کرده مراد عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشان را بکیش خویش میخواندند و در نوادر که تکرار خطاب و استفهام مبالغه است در تقریع و
نفی عذر ایشان و اشعار بآنکه هر یک از بید و امر مستقبح است بنفسه و مستقل باستجلاب عذاب نزد اهل اسلام گویند که این مخصوص است بتقریع که سنت شده
در میان اوس و خزرج که از اهل اسلام بودند میان ایشان احسن تعادی و تحارب که در جاهلیه میان ایشان واقع شده بود بیاد ایشان میداد تا ممتلی آن
عو کنند و از اسلام ارتداد نمایند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و از حسن گرویست که در توریت و غیر آن است که عرب را بکفر که این محمد نه
آن محمد است که ما نعت و صفت او در توریه خوانده ایم و انجیل و پیغمبر آن ما را بآن بشارت داده اند و قوله **تَبْغُونَهَا** حال است از ضمیر تصدون
مشتق از بغیه بمعنی طلب یعنی جراد تصدد اید که صد مؤمنان کنید از ایمان و حال آنکه طلب میکنید راه خدا را **عِوَجًا** کجی و انحراف با نوجه که ملتبس
میکنید بر مردمان و در وهم ایشان میاندازید که در و عوج است از جهت آنکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب محمد نسخ است و تغییر صفت آن حضرت
میکنید بر وجهیکه در توریه است مثال آن و یا با نوجه که اثر فتنه را در میان ایشان مشتعل میسازید تا مختلف الکلمه شوند و امر دین ایشان
مختل شود **وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ** و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و صد از آن ضلال است و اضلال جه
این را از وصیت ابرهیم و یعقوب دانسته اید و یا آنکه شما عدول ملت اهل خود دیدید و ایشان اعتماد باقوال شما میکنند و در قضایا و عظایم امور از شما
استشهاد میکنند چه شما اخیار ایشان اید **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** و خدا بیخبر نیست **عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه میکنید بر وعید ایشان است و چون منکر
در آیه اولی کفر ایشان بود و ایشان بجهر اقدام آن میکردند حقتعالی ختم آن آیه نمود بقوله و الله شهید و منکر در بر حسنه ایشان بود مؤمنان را از راه
و ایشان اخفاء آن میکردند و احتیال آن مینمودند در آن فرمود که و ما الله بغافل عما تعملون آورده اند که شماس بن قیس یهودی مردی پیر بود و قاسی القلب
شدید الکفر و العناد و کینه و حسد و عصبیت و بدگوی مسلمانان روزی بر مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشان حلقه زده متألف الکلمه اند و دوستی
محبت و وداد با یکدیگر مجالسه نموده اند و منفق الرای شده اند و در جاهلیه دائم میان ایشان حرب و قتال قائم بود چون مسلمان شدند از خصومت بوداد و
اتحاد مبدل شدند القصه چون شماس ائتلاف و اتحاد ایشان را بدید آتش حقد و حسد او اشتعال نمود با خود گفت که اگر ایشان بدین طریق متحد باشند
بر ما غلبه کنند و کار بر ما تباه شود پس شخصی را فرستاد تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از وقایع بعاث که حربی عظیم بوده بین الفریقین و
خزرج در آن جنگ مغلوب شده بودند سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند و چون ذکر آن محاربه بمیان آمد
و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسانید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوس بیاکشودند و ایشان تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند
و کار در تقاتله بجادله کشید و دلیران طرفین بقصد مقابله و میدان محاربه پیدا شدند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا
برانگیختند فی الحال جبرئیل پیغام آنها نازل شد و حضرت عالم بمعرکه ایشان در آمده در قلب و صف قرار گرفته فرمود یا و جوانانکه من در میان شما
ای دعوی رسوم جاهلیه تمسک دارید پس از آنکه خدا شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید با ایشان بدانستند که این از نزغات
شیطان و کید دشمنانست فی الحال استغفار کنان سلاحها بر بچیدند و شلب بر آن یکدیگر را در کنار گرفتند و صلح کردند و دانستند که اگر قرار
هو نمیرید از ایمان بکفر باز میگردند و حقتعالی با ایشان با نوجه خطاب میکند که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید
إِنْ تُطِيعُوا اگر فرمان برید **فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** گروهی را از یهود که شماس بن قیس و اصحاب او بند **يَرُدُّوكُمْ** باز گردانند
شما را **بَعْدَ إِيمَانِكُمْ** پس از گرویدن شما بدین اسلام **كَافِرِينَ** ناگرویدگان یعنی اگر منقاد شما سر دشمنان او کنید شما را مرتد سازند
و اگر بر خلاف زمان بصیرت داشته باشند از سرحد کار دین نکنند که ظاهرا کفر و ارتداد باشد مخاطبه حقتعالی ایشان را بذات جلال خود بعد از امر رسول
بآنکه با ایشان خطاب کند بجهت اظهار عظم قدر ایشان است اشعار بآنکه ایشان لیاقت آن دارند که حقتعالی ایشان را مخاطب سازد و بکار آید و بعد
از آن بر حسب انکار و تعجب کفر ایشان در حالیکه مرتبه ایشان مجمع سببیات صارفه از کفر داعیه بایمان خطاب میفرماید با ایشان که **وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ**
و چگونه کافر میشوید **وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ** و حال آنکه شما اید که خوانده میشود بر شما **آيَاتُ اللَّهِ** آیتهای خدا که قرآن است **وَفِيكُمْ رَسُولُهُ**
و در میان شما است رسول خدا **وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ** و هر که چنگ زند در خدا و ملتجی باو شود در مجامع امور خود **فَقَدْ هُدِيَ** پس بتحقیق که

شناس

شناس

راه نموده شود **الی صراط مستقیم** بسوی راه راست که لامحاله مهتدی گردد و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که ما با یکدیگر افتاده بودیم
بر اماره و منازعه که ناگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم از گوشه لامع بوده همین که بدست مبارک اشاره بما کرد هر دو گروه از یکدیگر متفرق شدند
هر یکی بجای خود رفتند و بعد از قدوم شهنشاه انجام سید انام علیه الصلوة والسلام فی الحال که در نشست بجهت صفا اتفاق و اجتماع مبدل شد و معانقه بیکدیگر
کرده سلسله محبت و وداد مجدد و موکد ساختند و ندیدیم هیچ روزی که اول او اقبح و اوحش و آخرش اجود و احسن از این روز بوده باشد و در این آیه دو
علامت روشن و حجت عظیم اند که موجب هدایت بندگان اند یکی کتاب خدا و دوم رسول و حقتعالی اگرچه رسول را از دار فنا بدار بقا برده و بمقعد صدق
رسانیده اما کتاب را در میان بندگان گذاشته که محض رحمت و هدایت است و متضمن حلال و حرام و اوامر و نواهی و سایر احکام و در بعضی از کتب معتبره
مذکور است که در هر عضوی از اعضای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معجزه ظاهر بود و معجزه سر آنحضرت آن بود که غمام بر آن سایه می انداخت و معجزه جبهه او اینکه در شب
تار نور از آن لامع بود و معجزه چشمش او اینکه همچنانکه قدام خود را میدید خلف خود را نیز مشاهده مینمود و معجزه هر دو گوش او اینکه استماع صوت
مینمود در خواب همچنانکه در بیداری و معجزه لسان او اینکه سوسمار را گفت من انا پس بسخن آمد گفت انت رسول الله و این نوع معجزه بسیار از زبان آنحضرت
بادی شده و معجزه هر دو دست او آن بود که مثل آب از اصابع او بیرون می آمد و معجزه انگشت او اینکه اشاره بقمر کرده او را دو نصف کرد و اگر او
اشاره میکرد بفتنه که میان مردم سانح میشد فی الحال فرو می نشست و معجزه دل او اینکه چشم او در خواب بود و دل او بیدار و معجزه رجلین او اینکه
جابر بن عبدالله نزد آنحضرت آمده شکایت بیر بضاعه کرد که آبش فرو رفته و بجهت تشنگی نزدیک است که هلاک شویم حضرت طشتی طلبیده پایهای مبارک
خود را در آن طشت شست و فرمود که این غساله را در آن چاه ریزند چون آن را در آن ریختند آب از آن بیشتر شد و معجزه لعاب فم او این بود که دیده امیرالمومنین ع
را شفا داد و معجزه عورت او آن بود که مخفی بود و حدث او بر زمین ظاهر نمیشد زیرا که حقتعالی زمین را امر کرده بود تا بلع آن کند و معجزه بدن او اینکه
سایه او بر زمین نمی افتاد چه او نور بود و نور را سایه نمیباشد مانند سراج و هرگز مگس بر بدن اطهر او نمی نشست و هرچند کسی طویل القامه بود از قامت او
در میگذشت و اگر بموضعی متمکن نشسته مردمان باد را طیب تر او می یافتند که آنحضرت است و معجزه پشت او مهر نبوت بود مانند قبضه و بر آن نقش
مکتوب بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و معجزه نفس او اینکه احیای موتی میکرد و مرضی را شفا میداد و معجزه قوای او اینکه در آتش سوخته نمیشد و
بدانکه در این آیه دلیلی روشن است بر بطلان مجبره چه اگر ایشان مجبور میبودند بکفر تعجب حقتعالی از کفر ایشان در قول و کیف تکفرون غیر معقول میبود و ایشان را این
که زبان اعتراض گشوده گویند خدایا چون تو مانع و حایل از ایمان ما و موجد کفر و عصیان در مائی اگر بجای یک کتاب و رسول صد هزار کتاب و رسول
فرستی هیچ فایده و نفعی از آن بما نخواهد رسید و مستلزم عبث خواهد بود پس تعجب بفعل تو الیق و انسب است از فعل ما نعوذ بالله من مقالتهم الفضیحة
المهلکة و عقیدتهم الردیة المردیة و از مقاتل چنان مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و اسعد بن زرارة خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردند ثعلبه گفت خزیمة بن
ثابت که ذو الشهادتین است و حنظله که غسیل ملائکه است و عاصم بن ثابت بن افلح که حمی الدبر است و سعد بن معاذ که عرش رحمن بجهت او بلرزه درآمد
و حقتعالی بحکم کردن او بر بنی قریظه راضی شد از ما اند سعد گفت که چهار کس از ما اند که احکام و اتقان قرآن کردند و آن را از خلل و نقص و زیاده نگاه داشتند
ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید و نیز سعد بن عباده که خطیب انصار و رئیس ایشان از ما است و این مفاخرت بمنازعه کشید و خزرجی
گفت اگر رسول خدا مبعوث نمیگشت ما شما را مستاصل ساختیم و ذراری شما را اسیر میکردیم و ازواج شما را بنکاح در میآوردیم اوسی گفت قبل از اسلام
شما از بیم ما نمیتوانستید که از خانه بیرون آئید پس چگونه دعوی میکنید پس منازعه بمسابقه کشید چون خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید زود
کوشش سوار رسید و ایشان را از هم تفرقه فرمود و آشتی داد مقارن آن جبرئیل نازل شد و این آیات آورد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گروید گان
از اوس و خزرج و غیر هم **اتقوا الله** بترسید از خدا **حق تقاته** چنانچه سزاوار ترسیدن است و آن استفراغ وسع است در قیام بواجب و
اجتناب از محارم کقوله فاتقوا الله ما استطعتم و از ابن مسعود و حسن و قتاده مرویست که حق تقاة او آنست که فرمانبرداری او کنید و عصیان نورزید
حق و عصیان نورزید و بشکر گذاری اشتغال نمایید و در هیچ وقت کفران نورزید و پیوسته بذکر او مشغول باشید و در هیچ زمان فراموش
ننمایید از و ذاهل و غافل نشوید و این قول از ابی عبدالله ع ماثور است و نزد مجاهد مراد از آن اتقا است از جمیع معاصی و نزد بعضی مراد تبری
است از التفات و استناد بآن و از توقع مجازات بر آن و مجاهد گفته که آن مجاهده است در راه خدا و عدم مبالات در آن از لوم لائم و قیام بعدل و قسط
از ابتدا او در حین خوف و امن و در نسخ این آیه خلاف است قتاده و ربیع و سدی و ابن زید بر آنند که منسوخ است بآیه فاتقوا الله ما استطعتم و این مرویست از ابی جعفر
و ابی عبدالله ع و اکثر مفسرین بر آنند که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله و من یقوی علی هذا کیست که قوت و طاقت این داشته باشد چه تقوی
بر آن وجه که حق او باشد هیچکس را مقدور نیست عنایت الهی بار مشقت از این امت دفع فرموده ناسخ این آیه انزال فرمود که فاتقوا الله ما استطعتم یعنی
پرهیزکاری کنید بر قدر توانائی خود و نزد ابن عباس و طاوس منسوخ نیست و مراد از آن قیام است بمفروضات و اجتناب از محرمات و این امریست ممکن و واجب
همه کس پس منسوخ نباشد و بر هر تقدیر در این مر تاکیدی است از اطاعت اهل کتاب اصل تقات و قیه است که قلب واو مضمومه کرده اند مثل تخمه
چون در بوده و تخمه و یا بالف منقلب شده حاصل که حقتعالی مؤمنان را بعد از ترسیدن از خدا در ارتکاب اوامر و اجتناب نواهی **و لا تموتن** و نمیرید
الا و انتم مسلمون مگر در حالتیکه شما مسلمانان باشید مراد آنستکه مباشید بر هیچ حالی از احوال سوی حال اسلام در وقتی که موت شما را
دریابد لفظ نهی اگرچه بر موت واقع شده اما در حقیقت امر است باقامت اسلام تا حین موت و در انوار گفته که نهی از مقید بحال یا غیر آن گاه هست که متوجه
میشود بالذات بجانب قید و گاه هست که متوجه است بقید و گاه هر دو و بفعل فقط و از این قبیل است در مجمع آورده که معنی آنستکه ترک اسلام

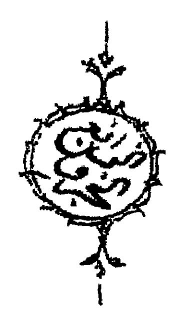
مکنید بلکه بر حال اسلام باشید تا آنکه موت شما در رسد بر شما و در وقتی که بر اسلام مصادفه کند و بعد از آن گفته که ورود حرف نهی بر موت جهة حسن
استعاره است و زوال تغییر چه بدیهی است که موت مقدور بشر نیست تا امر یا نهی تعلق گیرد بلکه نهی متوجه خواهد بود به قید و معنی آنکه در حین موت
بر هیچ حال نباشید مگر بر حال اسلام فضیل تفسیر اسلام بحسن ظن کرده ای الا و انتم محسنون الظن بالله ابن عباس از رسول روایت کرده که بعد از تلاوت
این آیه گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون فرمود که فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی وجه الارض
معیشتهم فکیف بمن هو طعامه یعنی اگر قطره از زقوم بر زمین چکیده شود زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال آنکس که همه طعام از آن بود پس باید که صفت
اسلام از دنیا رحلت نماید **وَاعْتَصِمُوا** و چنگ در زنید ای انصار **بِحَبْلِ اللهِ** بدین خدا که حبل متین است **جَمِیعًا** در حالتیکه مجتمع باشید
ابو سعید خدری و قتاده گویند مراد بحبل قرآن است لقوله ع القرآن حبل الله المتین و بر هر تقدیر استعارة حبل از برای آن از جهة آن است که تمسک بآن سبب نجات است
از ردی همچنانکه تمسک بحبل سبب سلامتی است از تردی و وثوق بآن و اعتماد بر آن ترشیح مجاز نسبت بر اعتصام و خلاصه معنی آنست که مجتمع شوید بر استعانت
بخدا و وثوق با اعتصام او و گویند مراد موافقة حضرت رسالت ص است یعنی همه اجتماع نمایید در اعتصام بدین ملت متابعة سید انام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ
در حبل اتباع آنحضرت زنند نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حاشا که بی متابعة سید الرسل هرگز کسی بمنزل مقصود
ره نیافت از هیچ ره بهیچ دگر ره نمی‌دهند از اکر استانه او روی دل بتافت و شبهه نیست که متابعة آنحضرت و امتثال اوامر و نواهی وی
است و ولایة و محبة اهل البیت و حارث بن اعور گفته که در مسجد رسول مردم را دیدم که در اختلاف افتاده بودند نزد امیر المؤمنین ع رفتم
گفتم یا امیر المؤمنین مردمان در گفت و گوی افتاده اند و هر فرقه بطریقی سلوک کرده اند فرمود که از رسول شنیدم که میفرمود زود باشد که بعد از
من فتنه در میان امت من واقع شود گفتم خلاصی از آن بچه باشد فرمود بکتاب الله فان فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل
لیس بالهزل و هو حبل الله المتین و النور المبین و الشفاء النافع و عصمة من تمسک به و نجاة من تبعه یعنی خلاصی از آن فتنه بکتاب خدا است که در وی
حدیث پیشینیانست و خبر از پسینیان و حکم آنچه میان شما است و آن فصلیست میان حق و باطل نه هزل حبل خدا است و ذکر حکیم و راه راست
و بیان محکم و استوار و نور روشن و شفاء نفع رسان و نگهدارنده هر که تمسک بآن کند و رستگاری هر که پیروی آن کند ابو سعید خدری روایت کرده
که از پیغمبر ص شنیدم که میگفت ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السما
الی الارض و عترتی اهل بیتی الا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ای گروه مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر متمسک بآن شوید هرگز
گمراه نشوید یکی از دیگری بزرگتر است آن کتاب خدا است که ریسمانیست فرو گذاشته شده از آسمان تا بزمین دوم عترت من اهلبیت من بدانید که این هر دو از هم جدا
نشوند تا آنکه وارد شوند بمن بر سر حوض کوثر و علی بن ابان بن تغلب از جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که آنحضرت فرمود نحن حبل الله الذی قال و اعـ
اعتصموا بحبل الله جمیعا **وَلَا تَفَرَّقُوا** و پراکنده مشوید از طریق حق بر نوع خلاف میان شما همچه اهل کتاب بلکه مجتمع و متفق الکلمه شوید بر ایمان
و مداومت و ثبات بر طاعت و ترک عصیان و یا متفرق مشوید از هم همچنانچه متفرق شما گروه در جاهلیت که محاربه و مقاتله میکردید با یکدیگر و یا ذکر آنچه بحیز کند که موجب
تفرق و مزیل الفت شما شود و مغوی قول اولست فایده انس بن مالک از پیغمبر ص که بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند و امة من بر هفتاد و سه فرقه شوند
و همه بعد و بنج در دوزخ مگر یک فرقه ایشان گفتند یا رسول الله آن یکی کدام است دست بر دوش امیر المؤمنین ع نهاد و گفت ایشان دسته اولاد و اتباع او
و بعد از آن امیر این تلاوت فرمود که و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا الایة زاذان روایت کرده که روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین ع بودم رأس الجالوت
سر حبار یهود بود و جاثلیق که امام ترسایان بود بعضی مسائل از آنحضرت پرسیدند حضرت روی برأس الجالوت کرد و فرمود ملک یا رأس الجالوت مبدا
که یهود از بعد از موسی بچند فرقه شدند گفت در کتاب نکوم و بکویم فرمود لعنک الله من عش قوم اذا سئلت فی حلالهم و حرامهم قلت انظر فی کتا
و اقول ان رأیت انا حر فی الکتاب و شرق لعنت بر تو باد چه نوع ریاست و پیشوائی قوم میکنی که هرگاه ایشان از مسئله حلال و حرام از تو پرسند تو گویی
نظر در کتاب کنم و بگویم اگر آنکتاب سوخته شود با ایشان بدرند تو چه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان بر چند فرقه شدند گفت بر چهار
و پنج فرقه در دوزخ میگوید بخدا که من تو را بیرا بر یا از ومیزان و انجیل را امر از توراة موسی هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد از ایشان هالک و یکی ناجی
و آن آنانند که حقتعالی فرموده که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امة عیسی بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی است و باقی
هالک و ناجیه جماعة اند که حقسبحانه در حق ایشان فرموده تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا و امة پیغمبر ما هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان
رستگار باشند و باقی دیگر هالک و این فرقه ناجیه آنها اند که حقتعالی در شان ایشان فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به
یعدلون و هم شیعتی و ایشان شیعه منند و حدیث مشهور متواتر الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیثما دار مصدق اینست و مضمون حدیث
آنست که حق تابع علی است هرجا علی است و دور میکند حق و میگردد با علی هرجا که علی دور میکند یعنی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و
از هم منفک نمی‌شوند مروی است که چون حضرت رسالت ص فرمود که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة منها ناجیة والباقی هالکة یعنی زود باشد
که امت من بر هفتاد و سه فرقه شود یک فرقه از آن رستگار باشد و هفتاد و دو فرقه دیگر هالک و زیانکار و پرسیدند که فرقه ناجیه کدام اند فرمود
اهلبیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مثل و داستان اهلبیت من
همچو مثل و داستان کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که تخلف کرد و ننشست غرق و هلاک شد یعنی هر که متمسک
باهلبیت من شود در طریق و در دین ایشان و در آخرة فایز باشد و بدرجه علیه عالیه جنان رسد و هر که تمسک بایشان بجوید و بر مذهب و طریقه

فرقه ... یا رسول الله

ایشان نرود در آخرة خاسر باشد و در دنیا هالک نیز از ثمرات کرد حاصل که حق تعالی منبر است که از هر نوع متفرق مشوید **واذکروا**
و یاد کنید **نعمة الله علیکم** نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و از جمله آن هدایت و توفیق با اتباع حق و تمسک بدین اسلام که موجب
تألف قلوب و زوال غل است و قوله **اذ کنتم** متعلق است بیاد کردن یعنی یاد نعمت خدا کنید در وقتیکه بودید شما **اعداء** دشمنان در زمان جاهلیت
فألف پس خدا پیوند داد و الفت داد یعنی فیض محبت کرد میان دلهای شما بعد از تنازع و اختلاف کرد و الفت داد میان شما ببرکت اسلام و میمنت
خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام **فأصبحتم بنعمته** پس گشتید برحمت خدا **اخوانا** برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان همه
مجتمع بر اخوت در دین خدا مراد آنستکه برادران دینی یکدیگر شدید و منتظم و مرتبط بهم و در مجمع گفته که اخ در اصل لغت بمعنی قصد است ماخوذ
از توخیت الشیء اذا قصدته و طلبته یعنی هر یک قصد مراد یکدیگر کردید و اطاعت یکدیگر نمودید **وکنتم** و بودید شما بواسطه ضلالت و
جهالت **علی شفا حفرة** بر کنار مغاکی **من النار** از آتش یعنی مشرف بر وقوع در آتش دوزخ بجهت کفر چه اگر در حال شرک کفر بمیرید
هر آینه در دوزخ می‌افتید و دایم در آن آتش معذب می‌بودید **فأنقذکم** پس رهانید خدا شما را **منها** از آن حفره یا از آن نار بنعمت اسلام
و شرف ایمان و میتواند بود که ضمیر راجع بشفا باشد و تانیث آن بجهت تانیث مضاف الیه باشد و یا بجهت آنکه بمعنی شفیر است چه شفا بئر و شفیر
آن طرف چاهست چون جانب خانه و اصل آن شفو است که قلب واو شده در مذکر و حذف آن در مونث و بدانکه انقاذ از آتش اگرچه فرع وقوع است
در آن اما چون که ایشان مستحق دخول بودند پس بمنزله کسی بودند که در آن واقع شده و ابوالجوزا روایت کند که ابن عباس این آیه را تلاوت کرد
اعرابی استماع آن کرد گفت والله ما انقذهم منها وهو یرید ان یجیبهم منها یعنی مراد حق تعالی از انقاذ انجا است چه او سبحانه انقاذ ایشان نکرد
از آن زیرا که رهانیدن درصورتیست که ایشان در آن بوده باشند بلکه مراد آنستکه ایشان را از آن نجاة داد ابن عباس فرمود که اکتبوها من
فقیه یعنی این سخن را بنویسید و فرا گیرید از کسی که فقیه نیست **کذلک** همچنانکه بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید **یبین
الله لکم** بیان میکند خدا و روشن میگرداند برای شما **الآیات** دلایل وحدانیت و قدرت خود تا هیچ بینه در بیخود **لعلکم
تهتدون** تا باشید که شما راه راست یابید کلام در معنی تعلیل است یعنی بجهت اراده ثبات شما بر هدی و ازدیاد شما در آن این آیات در شان
اوس و خزرج نازل شده و تفصیل قصه ایشان از قول علمای سیر و تواریخ بر این وجه بوده که اوس و خزرج دو برادر بودند از یک پدر و مادر و
بسبب خونی میان ایشان عداوت واقع شد و آن عداوت مدت صد و بیست سال در میان این دو قبیله بود تا بعهد رسول صلعم و چون بدعوت آنحضرت
برخاستند هر دو قبیله تصدیق کرده ایمان آوردند و بجهت این عداوت قدیم از میان ایشان منقطع شده و سبب اسلام ایشان آن بود که سوید
ابن صامت که او را کامل خواندندی بجهت جلادت و مهارت او در حکمت و شعر و نسب بمکه آمد در وقتیکه رسول برسالت مبعوث شده بود آنحضرت وی را
بدین اسلام دعوت فرمود سوید گفت نزد من بعضی از سخنان لقمان هست که در باب حکمت است و آنرا بحضرت عرض کرد آنحضرت فرمود که این خوبست
اما آنچه من دارم بهتر از این هست زیرا که کلام خدا است و سبحانه او را بر من نازل ساخته پس بعضی از قرآن بر وی خواند سوید چون آنرا بشنید بسی خوش
حال شد و طبع او فرود آمد و اسلام آورد بمدینه رجوع کرد و اهل مدینه را از آن اخبار کرد و بسی بر نیامد که او را بکشتند و بعد از آن ابو
الحیسر بن رافع با جمعی از بنی عبد الاشهل بمکه آمدند و غرض ایشان آن بود که قریش معاونت ایشان نموده با خزرج مقاتله کنند رسول چون بر
آمدن ایشان مطلع شد برخاست نزد ایشان آمد و گفت رغبت کنید بچیزی که بهتر است که در قصد آن آمده اید گفتند آن چیست رسول فرمود آنکه خدا را
بوحدانیت پرستش نمائید و با او شریک نیارید که حق تعالی مرا بشما فرستاده تا هدایت شما کنم ایاس بن معاذ که جوانی عاقل بود با ایشان گفت ای قوم این
مرد راست میگوید و آنچه ما را بآن دعوت میکند به از آنست که ما بجهت آن باینجانب آمده ایم ابوالحیسر پاره ریگ برگرفت و بر روی او
زد و گفت خاموش باش ترا با بنکار با منصوب نیامده ایم رسول برخاست ایشان بمدینه رجوع نمودند و بعد از آن میان اوس و خزرج مقاتله
عظیم واقع شد و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون حق تعالی اراده فرمود که اظهار دین خود کند و اعزاز دین خود کند پیغمبر خود فرماید شش مرد از
خزرج بمکه آمده نزد عقبه با رسول ملاقات کردند رسول فرمود که شما از کدام قبیله اید گفتند از خزرج رسول فرمود که از موالیان یهود اید
گفتند آری فرمود بنشینید پس آنحضرت ایشان را دعوت کرد بدین اسلام و قرآن بر ایشان خواند ایشان بشنیدند و در آن اندیشه کردند و طبع
ایشان فرود آمد و چون از یهود معاند جهود آن بودند و جهودان ایشان را میگفتند که پیغمبر آخر الزمان در مکه پیدا شود چه در تورات چنین نوشته
چون ظاهر گردد ما تابع او شویم و باو ایمان آریم و از شما انتقام کشیم ایشان با هم گفتند همانا این همان کس است که جهودان ما را از آن میترسانیدند ما
بر ایشان سبقت کرده باو ایمان آوریم تا تسلط و غلبه ما را باشد نه ایشان را و امید هست که حق تعالی ببرکت او ما را الفت دهد و آن ایشان
و منازعه که میان ما و اوس است آنرا مرتفع گرداند پس هر شش کس ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما را رخصت ده تا بمدینه رویم در قوم
خود را باسلام دعوت کنیم تا که اجابت کنند رسول فرمود که چنین باشد چون بمدینه آمدند و اظهار دعوت رسول کردند و این خبر در
میان اهل مدینه منتشر شد تا آنکه هیچ سرای نبود الا آنکه پیوسته گفتگوی رسول میکردند و چون سال دیگر موسم حج رسید دوازده کس
برخاستند ده از خزرج و دو از اوس در عقبه با رسول ملاقات کردند و ایمان آوردند و بیعت کردند بر طریق مبایعت نسا یعنی بمضمون آیه
یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن الایة رسول فرمود که اگر باین وفا کنید بهشت جای شما باشد و اگر در بعضی خیانت کنید در دنیا
واجب الحد شوید و در آخرت معذب گردید و این پیش از آن بود که رسول بجهاد مامور شود پس بعد از قبول اسلام و بیعت بمدینه آمده



و در عقب ایشان رسول الله مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را بمدینه فرستاد تا ایشان را دعوت کند و قرآن و احکام شرع تعلیم دهد
مصعب بمدینه آمد و بسرای سعد بن زراره فرود آمد و سعد از جمله دوازده کس بود که در عقبه بدست رسول الله ایمان آورده بودند و بیعت
کرده پس استاد قرآن مدینه شد و بر ایشان میخواند و اول کسی که در مدینه او را مقری میخواندند او بود روزی سعد بن معاذ با اسید بن حضیر
گفت بیا برویم و این مرد را که اغوا و اضلال سفهای قوم میکند زجر کنیم و از شهر اخراج کنیم اسید گفت تو برو که او پسر خاله منست
و من از و شرم دارم اسید حربه برگرفت و آمد تا بحایطی که ایشان آنجا بودند سعد چون اسید را بدید با مصعب گفت این سید قوم است بر او تعظیم
کن و سخنی که موجب خفت باشد با و مگوی پس اسید در آمد و روی بمصعب کرده از روی غضب داد سخنان درشت کرد و گفت درین شهر چه کار داری
و چرا سفهای ما را گمراه میکنی برخیز با اتباع خود و همه از شهر بیرون روید و اگر نه کشته شوید مصعب گفت التماس من آنست که بنشینی و از من سخنی چند
بشنوی اگر موافق رای تو باشد فهو المراد و اگر نه چنان تصور کن که نشنیده اسید گفت سخن با انصاف گفتی پس بنشست و حربه بر زمین نهاد و مصعب
آیه چند از قرآن بر وی خواند و وصف اسلام کرد و وی چندانکه قرآن استماع کرد و وصف قرآن میشنید روی او میشکفت و تازه میگشت و بشاشت میگرفت
و ... بر روی ظاهر میگشت تا غایتی که اثر اسلام در روی او نمایان شد چون مصعب قراءة قرآن تمام کرد اسید گفت این نیکو کلامی است و نیکو طریقی اگر
کسی خواهد که بدین در آید او چه کند مصعب گفت باید که نخست کلمتین شهادتین بگوید و جامه پاکیزه بپوشد و دو رکعت نماز بگذارد اسید
کلمتین شهادتین بگفت و جامه پاکیزه پوشید و غسل کرد و جامه پاک پوشید و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن گفت من میروم تا سعد معاذ را
نزد شما فرستم اگر وی اجابت دین شما کند هیچکس مخالفت شما نکند پس حربه برگرفت و نزد قوم رفت و چون مردم در وی نگاه کردند گفتند والله که اسید نه
بآن روی باز گردید که رفته بود سعد معاذ گفت چه کردی گفت انکار نمودم دیدم که ایشان خیری میگویند که ما را زبان داشته باشد و با ایشان گفتم تا بدان
شما چیزی ضرر نرسد که موجب نقص زبان ما باشد و ایشان قبول این معنی کردند و لکن شنیدم که جماعتی از بنی حارثه در صدد آن شده اند که سعد
را بکشند بجهت آنکه پسر خاله تست تا عهدی که میان شما است بشکنند اگر بروی و مرافعه این امر کنی صواب باشد سعد برخواست و آن حربه را برداشت و
متوجه آن جانب شد چون بآن موضع رسید دید که ایشان مطمئن و آرام با هم نشسته اند و دانست که مقصود اسید آن بود که انکار و سخن ایشان
بشنود پس بایستاد بوجه غلیظ القلب بر ایشان داخل شد و با تندی بر ایشان زد که چرا اغوا و اضلال مردمان میکنید و از شهر بیرون نمیروید بعد از آن
روی بمصعب کرده گفت اگر نه پسر خاله من نبودی این حربه را بر تو حواله میکردم مصعب از روی ملاطفه و ملایمت گفت بجوان مردی کرم و در ذیله یکساعت
بنشین و آنچه میگویم بشنو اگر ترا صواب نماید زبان تعرض از ما کوتاه کن والا آنچه توقع گوئی چنان کنیم سعد معاذ گفت انصفت سخنی با انصاف گفتی پس
مصعب بجهت طریقه مسلمانان و مکارم اخلاق را در میان آورد و آغاز قرآن خواندن کرد بتدریج رگ سعد سکون میشد تا آنکه محبت اسلام در دل او
گشت و از غایت شغف پیش از آنکه مصعب قراءة قرآن تمام کند گفت شما بچه طریق بدین اسلام در میآئید گفت کلمه شهادت میگوئیم و غسل میکنیم
و جامه پاکیزه میپوشیم و دو رکعت نماز میگذاریم سعد چنانکه دید حربه برگرفت و بر مجمع قوم خود شد چون مردم در روی وی نگاه کردند دانستند که
اسلام را قبول کرده پس در میان ایشان بنشست و گفت ای بنی عبد الاشهل شما مرا چگونه دانید گفتند رئیس و سید قوم و مطاع مائی و رای تو از همه رای
ما قویتر و دانش تو از همه ما بیشتر گفت همه مرد و زن عشیره اید بیکبار آواز برکشیدند والله چنین است گفت حرام است بر من که سخن شما را بشنوم
تا آنکه بخدا و پیغمبر او ایمان آرید گفتند سمعا و طاعة چه ما میدانیم که در صلاح خیر خواهی ما پس همه ایمان آوردند و هیچ مردی و زنی در میان ایشان نبود
مگر که کلمه اسلام بر زبان راند مصعب در خانه سعد بن زراره بر همین منوال دعوة میکرد تا آنکه همه اهل مدینه را با بر اسلام در آوردند مگر سرای بنی امیه
ابن زید و حطم و وایل که در ... توقف نمودند زیرا که ابو القیس الاسلت الشاعر در میان ایشان بود و منع ایشان میکرد پس مصعب برخواست با
هفتاد مرد مسلمان بمکه آمد و در ایام تشریق در عقبه با رسول ملاقات کرد و یکبار دیگر مجدد بکلمه اسلام کردند و ابو زراره و ربیعه در ...
نام نهاده بعقبه ثانیه کعب بن مالک روایت کند که ما اسلام خود را از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم چون از حج فارغ شدیم با رسول خدا وعده دادیم که
امشب عبد الله را که پدر جابر بود از اشراف قوم حاضر میساختیم و او را باسلام هدایت میکنیم فرمود چنین باشد پس نزد او رفتیم و گفتیم یا عبد الله
تو از جمله سادات و اشراف مائی میخواهیم که با چنین متانت رای و حصافت فهم و ذکای عقل که ترا است فردا هیمه دوزخ شوی قبول اسلام کن و
ما بدین مجتهد رای و امشب میعاد ما با رسول خدا نزد عقبه است تا ما آنجا حاضر شو تا آنچه او میگوید بشنوی اگر بدیده انصاف در نگری و
آنچه میگوید صواب بینی اسلام آور و اگر نه اختیار بدست گفت چنین باشد پس او را گذاشتیم و چون از شب ثلثی بگذشت هر یک پنهان از قوم
خود متوجه میعاد شدیم و در شعبی که منزل عقبه بود جمع شدیم و ما هفتاد مرد بودیم با دو زن یکی ام عماره و دیگر اسماء بنت عمرو رسول الله
با عمش عباس و آنجا بنشست و عباس هنوز اسلام نیاورده بود و لیکن بجهت خویشی همراه پیغمبر بود چون بنشستیم عباس آغاز سخن کرد و گفت یا
معشر الخزرج بدانید که مکانت و منزلت محمد از نهایت قصوی است و مرتبه علیا و نسبت با ما و در نهایت شفقت و مهربانیم و او را دوستر از همه
اقربای خود میدانیم اما حمایه قوم او میکنیم زیرا که بر دین ما اند و او در شهر خود در عزت و رفعت است و میخواهد که نزد شما آید و ترک وطن مألوف
خود کند اگر میدانید که آنچه میگوئید بآن وفا خواهید کرد و نقض عهد و شرط نخواهید کرد و حامی او خواهید شد که بشهر شما آید و اگر نه او را
بگذارید تا در میان قوم و عشیره خود باشد ما متفق الکلمه شده گفتیم سمعنا و اطعنا قول ما قول و فعل ما فعل تا جان در تن داریم از عهد خود بر نگردیم
و در اثنای آن حال عبد الله در آمد و رسول آیتی چند از قرآن بر وی خواند و حکم و طرفی در وی ... کلمه اسلام را عرض کرد پس رسول یکبار دیگر



شرایط تبلیغ را مؤکد ساخت و از همه عهد و وثوق بر اسلام فرا گرفت فرمود من بیعت شما با این شرط میگیرم که حمایت من چنان کنید که فرزندان
خود را. ابن معرور دست آنحضرت بگرفت گفت یا رسول الله قبایل و عشایر ما همه مردان کار دیده و کارزار دیده اند و شجاعت و جرأت از آبای خود بمیراث
یافته ایم جان و مال خود را فدای تو میکنیم و ترا چنان حمایت میکنیم که تا جان در بدن ما باشد نگذاریم که هیچ خار آزاری بجوانب خاطر تو خلد
ابو الهیثم بن تیهان از میان برخواست و گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهد و مواثیق است و بجهت حمایت و حفظ تو همه آن عهود
را نقض خواهیم کرد شرط کن که هرگاه خدا ترا فتح دهد و نصرت کرامت فرماید ما را رها نکنی و بشهر خود نروی رسول تبسم فرمود و گفت لا بل الدم الدم
والهدم الهدم انتم منی و انا منکم احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم خون شما و خون ما بهم پیوسته است با یکدیگر بریم و باتفاق یکدیگر و هر آن کنیم
شما از منید و من از شما ام حرب کنم با آنکه محارب شما باشد و صلح کنم با آنکه با شما صلح کند بعد از آن فرمود که دوازده نقیب اختیار کنید تا کفلای قوم
باشند ایشان نه از خزرج و سه از اوس اختیار کردند قتاده گوید که چون ما بجهت بیعت نزد رسول نشستیم عباس بن نضله گفت ای مردمان میدانید
این مرد بچه بیعت میکنید علی حرب الاحمر و الاسود بیعه او بر حرب کردن است با عرب و عجم اگر چنانچه مالهای شما را نکبتی و زوالی رسد یا بعضی از
اشراف شما را بکشند او را میگذارید و نقض بیعت خواهید کرد پس اکنون در این باب اندیشه کنید و معلوم نمایید که اگر او را باز گذارید بنقض عهد او کشید خوف
خزی دنیا و آخرت شما شود و اگر با او وفا کنید و مال و جان خود را فدای وی کنید سبب خیر دنیا و عقبای شما باشد گفتند ما او را بر مالهای خود و قتل
اشراف و اولاد خود اختیار میکنیم پس متوجه رسول شدند و گفتند یا رسول الله اگر ما چنین کنیم اجر ما را چه باشد فرمود بهشت نعیم و خلاصی از آتش
جحیم گفتند دست بگشا تا بیعت کنیم آنحضرت دست بگشاد و ایشان به بیعت مشغول شدند و اول کسی که بیعت کرد براء بن معرور بود پس جمله بشرف بیعت در آمدند
چون از بیعت فارغ شدند ابلیس بصورت مردی بر آمده از سر عقبه آواز داد که ای مردمان میدانید که همه صابیان بر حرب شما مجتمع شده اند رسول فرمود
این ابلیس است که دشمن خدا است از سخن او نترسید و خود را مدهوش مسازید پس فرمود که بمنازل خود مراجعت کنید عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله
بحق آنکه ترا بحق فرستاده که اگر فرمایی علی الصباح با شمشیرهای آبدار بر سر این گروه کفار و فجار تازیم و دمار از روزگار ایشان بر آریم گفت مرا بآن
امر نفرموده اند و اذن نداده اند که چنین کنید پس براحل خود رفتند چون صبح شد جمعی که اجلای قریش بودند نزد ایشان آمدند و گفتند یا معشر الخزرج شنیده ایم
که شما آمده اید که صاحب ما یعنی محمد را از میان ما بدر برده بشهر خود برید و با او عهد کرده اید که با ما محاربه کنید ایشان بلا و نعم هیچ جواب
ندادند اما بسیار ترسان و هراسان شدند پس بمدینه مراجعت کرده اسلام را اشکارا کردند و این خبر منتشر شده بمکه رسید پس قریش اصحاب رسول
را میرنجانیدند و رسول به اصحاب گفت که توطن در اینجا صلاح نیست بر خیزید تا بمدینه رویم و آنجا مطمئن بنشینیم پس یک یک و دو دو هجرت میکردند
و بمدینه میرفتند و اول کسیکه هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود و بعد از آن عامر بن ربیعه با اعیان خود در عقب آن لیلی بنت ابی حثمه و عبد الله بن جحش
و آنگاه گروه گروه مهاجرت میکردند و رسول در مکه بود تا آنکه امر الهی نازل شد که تو نیز هجرت کن پس آنحضرت بمدینه تشریف فرمود اهل مدینه بسیار
مسرور و مبتهج شدند و حق تعالی ببرکت و میمنت قدوم آنحضرت عداوت را از میان اوس و خزرج برداشت و حق تعالی بعد از امتنان این نعمت بر ایشان در صدد
موعظه ایشان بر آمده میفرماید که **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ** و باید که باشد از شما **أُمَّةٌ** گروهی که ایشان **يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ** بخوانند مردمان را
بنیکویی یعنی باسلام یا باینکه مؤمنان یکدیگر را بچیزی بخوانند که ایشان را بعبادت مأمورند که خلق را بعبادت خدا بخوانند **وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** و بفرمایند
بنیکویی **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و باز دارند از فعل ناشایست معروف فعل حسن است که مشتمل باشد بر صفتی راجحه و منکر فعل قبیح و یا معروف آنست که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود یعنی معروف هر چیزیست که خدا و رسول بآن امر کرده باشند و منکر آنکه خدا و رسول از آن نهی کرده
اند و گویند معروف هر چیزیست که عقل یا شرع تحسین آن نماید و منکر هر چیزی که عقل یا شرع منکر آن بود و این راجع بمعنی اول است و بنا بر آنکه من از برای
تبعیض است بر آنکه امر بمعروف و نهی از منکر از فروض کفایت است و مرویست از ابی عبد الله که ولتکن منکم امة یعنی باید که باشند از شما امامان که
مردمان را امر بمعروف و نهی از منکر کنند و ممکن باشد که من از برای تبیین باشد و معنی اینکه باید باشید شما گروهی که امر کنندگان و نهی کنندگان باشند
کقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون و دعا بخیر شامل جمیع خیرهاست که در وصلاح دینی و دنیوی باشد و عطف امر بمعروف و نهی از منکر بر آن
عطف خاص است بر عام بجهت اظهار مزیت و فضل آن کقوله تعالی والصلوة الوسطی **وَأُولَئِكَ** و آن گروه که داعی خیر و امر بمعروف و ناهی از منکرند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یعنی مخصوصانند بفلاح کامل و در این دلالت است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و عظم موقع و محل آن در
جیل حق تعالی تعلیق فلاح بآنها کرده و بدانکه امر طلب مستعلیست فعل را از غیر خود و نهی طلب کف است از غیر و اکثر متکلمان برآنند که امر و نهی از فروض کفایات است
و نزد بعضی دیگر از ایشان از فروض اعیانست و این مختار شیخ ابو جعفر است قدس روحه پس واجبست بر جمیع مکلفان علی الاعیان که مبادرت کنند بامر
و نهی و اگر چه دانسته باشند که بعضی دیگر بآن قیام مینمایند تا آنکه همه بدانند که امر و نهی بعمل رسیده و اگر کفایت بقیام بعضی قبل از تحقق اثر آن
مسبوق و اکثر علما بر آنند که وجوب آن عقلیست خلافی نیست در آنکه وجوب آن شرعی است و خلاف در اینست که وجوب آن عقلی است یا نه شیخ مذکور قائل است
بوجوب عقلی زیرا که امر و نهی لطف اند و هر لطف واجبست و علم الهدی روح الله روحه منع فرموده و گفته که لازم آید وقوع هر معروف و ارتفاع هر منکر
و یا اخلال حق تعالی بواجب و این هر دو باطلند و ملازمه ظاهر میشود بآنکه واجب عقلی مختلف نمیشوند بنسبت با آنچه وجود در این نظر سنتی برآنکه واجب مختلف است
چه امر و نهی واجب اند بر قادر بقلب و لسان و بر عاجز بقلب فقط و هرگاه مختلف باشد نسبت به آن اختلاف آن جایز باشد بخلاف واجب حق سبحانه هم
تخویف است و انذار تا تکلیف باطل نشود و اصح آنست که در عقل چیزی نیست که دلالت بر وجوب امر و نهی کند مگر بر سبیل دفع ضرر و امر و نهی کار هر واحد است کم

مجمع البرهان

امر و ناهی عالم بما مور و منهی باشد و ظن تاثیر داشته باشد و از ضرر بنفس خود یا بمومنی دیگر ایمن باشد و ضابطه درین باب سهل فالاسهل است از فعل و قول و
اگر منتهی نشود بقتل یا جرح شود آن وظیفه امام است و تفصیل این از کلام کنز العرفان سمت تحریر خواهد یافت و نهی منکر بدل واجبست فقط و بعد از آن
بزبان و آنگاه بدست اگر بزبان اثر نکند و نهی مشروط است بشرط رابع که آن اضرار ناعلیست بر آن و از حضرت رسالت پرسیدند که من خیر الناس قال
مرتضا چه کسانند فرمود امرهم بالمعروف وانهیهم عن المنکر واتقیهم لله واوصلهم بالرحم یعنی بهترین مردمان آنها اند که مردمان را بیشتر امر کنند بمعروف
و نهی کنند از منکر و پرهیزکارتر باشند از دیگران برای خدا و در غایت صله رحم بیشتر نمایند حسن بصری از رسول روایت کند که هرکه امر بمعروف و نهی
از منکر کند او در زمین خلیفه خدا باشد و خلیفه رسول و خلیفه کتاب نعمان بن بشیر از رسول نقل کرده که مثل فاسق و مثل مردمان نمانند کسی است
که در کشتی نشسته باشد و اعتقاد کند که مکان اوست و آن را سوراخ کند و او گویند که چرا چنین میکنی گوید اینجا که نشسته ام مختص منست مرا جایزست که هر
نوع که خواهم در آن تصرف کنم شما را در آن تسلطی و حقی نیست اگر او را در بر گرفتار و امان دهند و منع نکنند آب در کشتی در آید و همه مردمان که در آن
نشسته اند غرق شوند در نهج البلاغه از امیر المؤمنین مرویست که لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعوا فلا یستجاب
یعنی باید که مردمان را امر کنید بنیکوئی و ایشان را باز دارید از ناشایست و اگر نه اشرار بر شما مسلط شوند و هر چند نیکان شما دعا کنند مستجاب نشود
و فیه ایضا امیر المؤمنین که هما خلقان من اخلاق الله کا فیست در فضیلت امر بمعروف و نهی از منکر و در کنز العرفان آورده که درین مقام چند فایده است
اول آنکه امر و نهی از وظایف علماست چه جاهل بسیار هست که امر بمنکر میکند و نهی از معروف و نیز بسیار هست که چیزی منکر نیست در مذهب امر و نهی
منکر هست در مذهب غیر موجه اختلاف مجتهدین بسیار است که نماید او رغبت و دیگر آنکه جاهل بسیار هست که غلظت میکند در موضع لین و بعکس
دوم آنکه وجوب امر و نهی در غالب نیست که موثر باشد و این نا مجتهد نیست که تارک امر غافل و نهی جاهل باشد بلکه فاعل و تارک آن مذهبی و یعتمد
و یا شبهه در آن داشته باشد اما هرکه از روی قصد و علم و اختیار روا دارد ترک مامور کند و فعل منکر نماید واجبست امر و نهی او بلکه جایزست
و اگر ضرر در آن منصور شود جایز نخواهد بود چه بجا و حرام باز نیاید از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده که من علی سنن ابی اوکستطا و لا
یوم ولا ینهی سیوم آنکه ابتدا کند در آن بالا یسر فالا یسر از قول و فعل و ذلک بر ترتیب است قوله تعالی فاصلحوا بینهما و بعد از آن فرموده که
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله چه اصلاح را مقدم داشته بر مقاتله چهارم معروف و مجهول آنکه مختص است بصفت راجحه که شامل است
پس امر منقسم باشد بانقسام آن که گاهی واجب باشد و گاهی مندوب و احتمال دارد که نهی منقسم باشد باعتبار تحریم و کراهت پس از منهی عنه واجب و
مندوب باشد بنجم معروف و منکر گاه هست که معلوم شد بالضرورة پس این قسم شامل جمیع مکلفان باشد و گاه هست که معلوم شد به این باشد که
پس وجوب آن مختص شد باشد بکسیکه بر وی ظاهر شده باشد بدلیل و بر غیر او نظر واجب نخواهد بود تا علم بآن پیدا کند زیرا که این همکار و وجوب
امر و نهی خواهند بود شرط دانستن آن بدلیل و تحصیل شرط واجب نیست ششم شرط نیست در مامور و منهی که مکلف بوده باشد چه غیر مکلف
هرگاه عالم باشد که غیر او اصرار به آن نماید واجبست که منع او کنند و همچنین صبی را نهی کنند از محرمات تا متعود نشود بآن و امر کنند او را بطاعات تا متمرن شود
بآن هفتم هرکه مرتکب حرام شود یا ترک واجب کند ساقط نمیشود از وجوب امر و نهی زیرا که ساقط نمیشود بترک احد واجبین واجب دیگر و مرد
اکر سلف بجز آنان امر میکردند با آنکه خود مرتکب منکر و دیگر حقتعالی میفرماید که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و بعد از امر بنیکان بالتکا بمعروف
و اجتناب از منکر ایشان را بجماعت و ترک تفرق امر میفرماید بقوله **وَلَا تَكُونُوا** و مباشید ای مسلمانان **كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا** مانند آنانکه متفرق
شدند بجهت عداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرق متعدده پیدا شدند بجهت عداوت چون یهود و نصاری و فرق مسلمانان یهود و ملکانیه
نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر **وَاخْتَلَفُوا** و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از یادشدن سالها در شریعت موسی و
نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی پس این اختلاف واقع شده بود **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ** از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در
کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق باحوال آخرت فکانه قال یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالیهود والنصاری و ظاهر است
که نهی مخصوص است بتفرق در اصول دون فروع لقوله علیه السلام اختلاف امتی رحمة یعنی اختلاف امت من در مسائل اجتهادیه رحمت است و لقوله من اجتهد و اصاب
فله اجران و من اخطاء فله اجر واحد هرکه اجتهاد کند بصواب رسد او را دو اجر باشد و اگر در آن خطا کند یک اجر و گویند مراد مبتدعه این امتند
مجبره و مشبهه و حشویه و اشباه ایشان **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه پراکندگان و مخالفان در اصول دین **لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** مر ایشان راست عذابی بزرگ
در ترک بر تفرق و اختلاف این وعید است مر اهل تفرق را و تهدید بر کسیکه متشبه باشد بایشان تا شد ظاهر این ذات است بر تحریم اختلاف و تفرق در دین
و قوله **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ** منصوب است بما تعلق در لهم است از معنی فعل ای اولئک تستقرلهم عذاب عظیم یوم تبیض یعنی آن گروه را
است عذاب بزرگ در روزیکه سفید گردد رویها و یا منصوب باذکر یعنی یاد کن آن روز را که سفید شود رویها **وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ** و سیاه شود رویها
بیاض وجه و سواد آن کنایه از ظهور بهجت و سرور و کآبه خوف آن و در بعضی روایات آمده که اهل حق در آن روز موسوم باشند بیاض وجه
بیاض صحیفه و اشراق بشره و سعی نور در قدام و یمین ایشان و اهل باطل باضداد آن باشند **فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ** پس اما
آنانکه سیاه شود رویها ایشان حقتعالی میفرماید که ناملائکه از روی توبیخ و تعجب با ایشان گویند **أَكَفَرْتُمْ** آیا کافر شدید **بَعْدَ إِيمَانِكُمْ**
از پس ایمان آوردن شما در روز میثاق آورده که مفسران و سایر علما در کسانیکه رویهای ایشان سیاه باشد در آن روز چند قول است حسن بصری گفته ایشان
منافقانند که کافر شدند بعد از اظهار ایمان و ابی بن کعب گفته است که مراد جمیع کفارند جهت آنکه اعراض کردند از آنچه واجب بود بر ایشان از اقرار

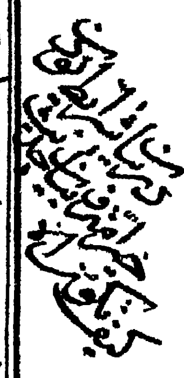


و آن توحید است که در روز الست حق تعالی ایشان را گواه گردانید در نفسهای خود ایشان که گفتند بلی شهدنا پس امروز ایشان را گویند با کافر شدید بعد از آنکه ایمان آورده بودید در روز میثاق **فَذُوقُوا الْعَذَابَ** پس بچشید عذاب دوزخ را **بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** بسبب آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید امر برای اهانت است و ما برای مصدریه یعنی بسبب کفر خود تان بعذاب ابدی معذب میشوید و بنا بر قول بود مراد بکفر کفار بعد از ایمان کفر ایشان باشد بعد از تمکن ایشان از ایمان بنظر در دلالات و آیات و عکرمه بر آنست که مراد اهل کتابند که به پیغمبر ص کفر ورزیدند بعد از ایمان ایشان باو بنعت و صفت او قبل از بعثت او و این قول مختار جبائی و زجاج است و نزد قتاده مراد اهل بدع و اهوااند از این امة و این منقول است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود نقل از پیغمبر ص روایت کرده که آنحضرت فرمود و الذی نفسی بیده لیردن علی الحوض ممن صحبنی اقوام حتی اذا رأیتهم اختلجوا دونی فلاقولن اصیحابی اصیحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی اعقابهم القهقری یعنی سوگند بخدائیکه نفس من بید قدرة اوست که هر آینه وارد شوند بر من در کنار حوض از بعضی از کسانی که مصاحب منند چون ایشان را ببینم ایشان را از نزد من برانند من گویم اینها صحابه من اند مرا گویند تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث و ابداع کردند بدرستی که ایشان برگشتند بر پاشنهای پای خود بطریق قهقری یعنی مرتد شدند از دین ابو امامه باهلی گفته که مراد از کسانیکه در آخرة روی ایشان سیاه باشد خوارجند کما روی عن النبی ص انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی خوارج از دین بدر جهند همچنانکه تیر از کمان بیرون جهد کلبی از ابی صالح نقل کرده از ابن مسعود که حضرت رسالت ص فرمود که حق تعالی روز قیامت هر معبودی را که بدون او پرستیده باشند در موضعی نصب کند و هر کس بجانب معبود خود تازد و ذلک قوله ما تولی و نصله جهنم چون خسارة خود را ببینند اندوهگین شوند و روی ایشان سیاه شود و همه ایشان را با معبودان خود بدوزخ برند پس مؤمنان و اهل کتاب بمانند پس برای اهل کتاب معبودی نصب کنند و او مؤمنان را ندا کند که مرا سجده کنید مؤمنان سجده حق تعالی کنند و جهودان و ترسایان سجده نتوانند کرد مؤمنان چون سر از سجده بردارند روی ایشان چون ماه چهارده بود و اهل کتاب چون در روی مؤمنان نگرند از حسرة و اندوه آن روبهای ایشان سیاه گردد و گویند بار خدایا تو رویهای مشرکان را سیاه کردی بجهة شرک ایشان و ما مشرک نبوده ایم و در مثل آمده که در دعوی سپید رو مبین و هر گاه کسی بجهة آنکه دروغ بر مخلوقی بندد سیاه روی باشد پس کسانیکه دروغ بر خدا بندند حال ایشان چگونه باشد و ذلک قوله تعالی و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و همچنین هر که تابع رؤسای ضلال شده باشد چون متبوعان خود را ببینند که بعذاب گرفتار باشند از غایة حزن روی وی سیاه گردد و کسانیکه تابع ائمه هدی باشند چون رفعت و قربة مرتبه و علو درجه ایشان را ببینند از غایة فرح روی ایشان درخشان گردد و در جوار ایشان قرار گیرند کما قال **وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ** وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شود روی ایشان یعنی مؤمنان که پیرو شرع خاتم الانبیاء اند و تابع ائمه هدی **فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ** پس باشند در رحمة خدا یعنی بهشت و ثواب مخلد و تسمیه جنة برحمة از قبیل تسمیه محل باسم حال و در مجمع گفته که تعبیر از جنة برحمة تنبیه است بر آنکه حق تعالی برحمة واسعه خود ثواب را زیاده بر قدر عمل مؤمن بتفضل خواهد فرمود و یا بجهة آنکه سبب ثواب که تکلیف است تفضل است از جانب حق تعالی پس بنا بر این سبب ثواب تفضل بوده باشد **هُمْ** ایشان سفید رویان **فِيهَا خَالِدُونَ** در رحمة خدا که جنة است جاوید باشند کانه این جمله مستأنفه است برای تاکید کانه قیل کیف یکونون فیها فقال هم فیها خالدون و اگر چه حق ترتیب آن بود که ذکر ایشان مقدم باشد لکن تاخیر آن فرموده بجهة تنبیه باشد بر آنکه مطلع کلام و مقطع آن حلیه مؤمنان و ثواب ایشان است **تِلْكَ** آنچه گذشت از اخبار یهود و احکام و زواجر و بشارت و وعد و وعید و غیره **آيَاتُ اللَّهِ** آیتهای خداست **نَتْلُوهَا عَلَيْكَ** میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو **بِالْحَقِّ** در حالتیکه ملتبس است بحق که هیچ شبهه در راستی و درستی آن نیست **وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ** و نیست خدا که خواهد **ظُلْمًا** بیدادی از نزد خود **لِلْعَالَمِينَ** بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب و بجرم عقوبت نفرماید زیرا که محال است صدور ظلم از وجه ظلم قبیح است و از صفات نقص پس بر واجب الوجود روا نباشد و دیگر آنکه حقی برو نیست تا بنقص آن ظلم کند و ممنوع از چیزی نیست تا مظلوم شود چه او مالک علی الاطلاق است کما قال **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدا **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** باز گردیده شود همه کارها پس مجازات دهد هر کس را بآنچه وعده داده و وعید فرموده و در کیفیة رجوع امور بسوی او اختلاف است بعضی گفته اند مراد اماتت ایشان است و بعد از آن اعاده آنها برای مجازات و نزد جمعی دیگر مراد آنست که حق تعالی در دنیا تملیکات امور فرموده بعباد و ایشان را در آن تصرف داده و اما در آخرة جمیع آن راجع باو شود کما قال الله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و در وقوع مظهر در موضع مضمر در قوله و الی الله ترجع الامور دو قول است یکی آنکه تا هر آیه از کلام مستقل و مستبد باشد بنفسه دوم آنکه اتمام آن فرموده بجهة آنکه مقام مقتضی تفخیم است و چون حق تعالی ذکر امر و نهی فرمود و احوال المترتبه بر آن در عقب آن ذکر کسی مینماید که متصف آن شود و مدح ایشان میفرماید بجهة ترغیب همه مردمان در اقتدا با ایشان و میگوید که **كُنْتُمْ** هستید شما **خَيْرَ أُمَّةٍ** بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب **أُخْرِجَتْ** بیرون آورده شده اید **لِلنَّاسِ** برای مردمان این کلام دلالت میکند بر خیریة ایشان در ما مضی و دلالت نمیکند بر طرو انقطاع کقوله و کان الله غفورا رحیما یعنی خیریة ایشان در ما مضی و دلالت نمیکند بر طرو و انقطاع کقوله و کان الله غفورا رحیما یعنی خیریة شما ثابت و دائم است که اصلا منقطع نمیگردد و نزد بعضی کان تامه است و خیر امة حال ای وجدتم حال کونکم خیر امة و نزد بعضی بمعنی صار است یعنی گردیده اید بهترین امت بجهة صدور اعمال حسنه از شما قولی آنست که معنی آنست که شما بهترین امتید در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعة نمودید و خیریة این امت بجهة آنست که

جملة اذا ابیضت وجوههم وفی رحمة الله و ذکر ما نصه اذا کان اما

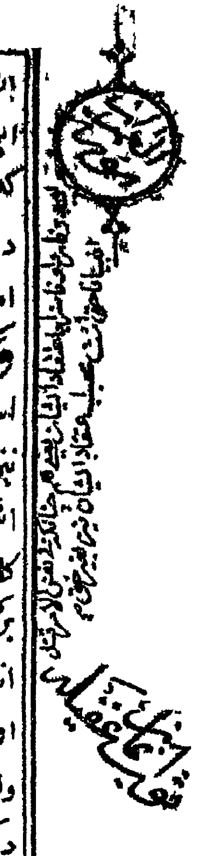


شک نیست خیریت حضرت رسالت پناه منتظم اند و نعم ما قیل لما دعی الله داعینا لطاعته بأکرم الرسل کنا اکرم الامم یعنی چون خدا پیغمبر ما را بر حمت خواند امت افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم و گفته اند که خیریت این امت در سه صفت است که بیان میکند **و تأمرون بالمعروف** یعنی میفرمائید بهر چیزیکه شرع مستحسن است و امر ان **و تنهون عن المنکر** و نهی میکنید از هر چیزیکه شریعت مستقبح است ناهی ان **و تؤمنون بالله** و میگروید از روی تحقیق و ثبات بخدا و این متضمن ایمانست بهر چه تصدیق بآن واجبست چه ایمان کاهی معتد به و محقق است که ان تعلق گرفته باشد بهر چه حقیقتا تصدیق بآن واجب و لازم کرده اند باشد پس ایمان ببعضی دون بعضی کافی نباشد کقوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الی قوله اولئک هم الکافرون حقا و تأخیر این قسم از دو قسم اول با آنکه حق آن تقدیم است جهة آنکه دلالت کند بر انکه ایشان امر بمعروف و نهی از منکر میکنند بجهة ایمان آوردن بخدا و تصدیق بان و اظهار دین او و مراد باین جمله خبر به امر ثالث از جبل و الوالد اتی بر صنعتی او لا دهن پس اینکه دال باشد بر وجوب عینی بر فونا صح بجهة اطلاق و بعضی از اهل خلاف استدلال کرده اند باین آیه بر انکه اجماع حجت است زیرا که این مقتضی آنست که تأمرون بکل معروف و تنهون عن المنکر یعنی ایشان امر کنند بهر چه معروف است و ناهی اند از هر چه منکر است زیرا که لام در آن برای استغراقست پس اگر اجماع میکردند بر خطا یکی از بر و کلیه متحقق نمیشد و هو المط و جواب است که لا نسلم که لام در اسم جنس برای استغراق است و بر تقدیر تسلیم محمول است بر انکه معصوم با ایشان باشد بجهة عدم تحقق الحجة مذکور شد در غیر ایشان و باین نقل وارد شده از ائمه هدی و گفته اند که کیف تکون خیر امة و قد قتل فیها ابن بنت رسول الله بینها یعنی چگونه ایشان بهترین امة باشند حال انکه کشته شده در میان ایشان پسر دختر پیغمبر ایشان و بنا بر انکه این سه قسم جمله مستانفه باشد برای بیان خیریة امه پس این خصال ثلثه شرط خیریت ایشان باشد و از بعضی اصحاب مرویست که من سره ان یکون من خیر هذه الامة فلیؤد شرط الله تعالی فیه الایمان بالله و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر هر که خواهد که بهترین این امت باشد باید که ادای شرط خدا کند که در آن فرموده و آن ایمانست بخدا و امر بمعروف و نهی از منکر و اگر این شرط خیریت ایشان نباشد پس حرم و نیم که نخواهد بود و معنی اینکه شما بهترین امتید و متصفید باین سه خصال نیستید الا و بدانکه علما را اختلافست در انکه مراد باین خطاب چه کسانند از ابن عباس و سدی نقلست که ایشان همه مهاجر و انصار اند و ضحاک گفته که هم اصحاب رسول الله خاصة لانه قال فی حقهم احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی یعنی همین مراد اصحاب رسول اند که پیغمبر در حق ایشان فرموده که مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهترین امة منند و گویند خطاب با اصحابست لیکن سایر امة در تحت آن داخلند و عکرمه گفته است که مراد ابن مسعود است و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه و سبب این بود که مالک بن الصیف و وهب بن یهودا که دو حبر بودند از احبار یهود ایشانرا گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما بهتر است حق سبحانه این آیه فرستاده مقاتل گوید که امة بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر کردندی و کشتندی کفار را تکلیف خود بجا آوردند و اگر کسی مسلمان باشد و در این دهر بود و اگر بید باشد عقوبت ان نبی بود رسد منتقم پیغمبر لما فانه اینچنین اند ملکه امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و مردمان را از ظلم و معصیت باز میدارند پس ایشان بهترین امة باشند و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام و اخبار ایشان آمده که این آیه خاص است بائمه معصومین و بدلیل عقلی نیز این صفات به ایشان الیق است و اولی زیرا که خیریت فرع ملازمت است بر تقوی و طاعت و اقدام بر هر چه حق تعالی امر بآن کرده و اجتناب از هر چه نهی از آن فرموده شبهه نیست در انکه ایشان بجهة عصمت متصف باین صفت بوده اند و غیر ایشان مسلوب العصمه اند از رجال چند و اخرجت للناس دلالت صریح دارد بر این زیرا که هر که پیغمبر و امام نیست مخلوق شده است از برای خود اما پیغمبر و امام مخلوق شده اند از برای هدایت بندگان جهة تکلیف امت و اتباع ذکر کردن ایشانست و سلیم فارسی رض روایت کند که در عهد خلافة عمر شخصی از احبار یهود بمدینه آمد و گفت خلیفه محمد کیست او را بعمر راه نمودند چون نزد عمر آمد گفت انت خلیفة محمد تو خلیفه محمدی گفت اری گفت انی سائلک عن ثلث مسائل و ثلث و واحدة از تو سه مسئله میپرسم و سه مسئله و یک مسئله عمر گفت چرا نگفتی هفت مسئله جواب داد که اگر سه اول بپرسم جواب دهی از سه دیگر سؤال کنم و اگر سه را و خود را در دو نمی و تعجب نماید از عمر گفت علیک بعلی بن ابیطالب عما تسئل بر تست که نزد علی بن ابیطالب روی و هر چه خواهی بپرسی پس او را بنزد آنحضرت فرستاد و چون بآن المختصر آمد گفت از تو سه مسئله میپرسم و سه مسئله و یک مسئله فرمود سل عما شئت بپرس از هر چه میخواهی گفت مرا خبر ده از اول درختی که بر روی زمین روئیده شد و از اول سنگی که بر زمین وضع کردند و از اول چشمه که بر زمین روان شد فرمود زعم شما که یهود اید است که اول درختی که از زمین برست سدره بود و حال انکه نه چنین است که شما میگوئید بلکه آن عجوه است که نوعی از خرما است و اول سنگی که شما میگوئید در زمین نهادند سنگی است که بنای بیت المقدس است و این نیز دروغ است بلکه سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت نزد آدم آورده که له لسان ذلق تشهد لمن وفاه یوم القیمة فردای قیامت او را زبانی فصیح بود و گواهی دهد برای آنکس که نزد او آمده باشد و اول چشمه که از زمین بیرون آمد ادعای شما آنست که چشمه بیت المقدس است و این نیز خلاف واقع است بلکه آن چشمه بود که صاحب موسی در آن ماهی مرده بینداخت فی الحال زنده شد آن شخص گفت اشهد انه املاء موسی و کتاب هرون گواهی میدهم که این از جمله املاء موسی و نوشته هرون است پس حضرت فرمود سؤال دیگر کن گفت اخبرنی عن موضع نبیکم فی الجنة مرا خبر ده که آن مسکنی که پیغمبر شما راست در بهشت کجا خواهد بود فرمود قضیب غرسه الله فی اعلا علیین ثم قال له کن فکان جنات عدن یعنی شاخی که حق تعالی بید قدرة خود در اعلا علیین نشانده و بعد از آن او را گفت که بباش بهشت عدن شد و آن جای پیغمبر ماست گفت هذا املاء موسی و کتاب هرون گفت خبر ده مرا که خلفاء پیغمبر شما چند کس باشند فرمود اثنا عشر من اهل بیته یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و لا یخافون لومة لائم گفت هذا املاء موسی و کتاب هرون گفت مرا بگو که وصی او از پس او چند سال بماند امیر المؤمنین ع عقد بیده ثلثین با انگشتان مبارک سی عدد را عقد کرد یعنی تا سی سال گفت یک مسئله دیگر ماند اگر مرا جواب دهی ایمان آرم



زیرا کہ سے

فرمود که بکو گفتا خبر ده مرا از وصیت ایمو تا م بقتل خبر ده مرا که وصی و پیغمبر با کشته شود فرمود کلا بل تخضب هذه من هذه ووضع یده علی
لحیته وَرَاسِه او پیغمبر بلکه رنگ کند این یا از این و دست خود را بر محاسن شریف و سر مبارک خود نهاد پس او ایمان آورد و گفت اشهد ان لا اله
الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی رسوله پس از جمله موالیان و شیعیان او شد انس روایت کند که اسقف ترسایان نزد رسول آمد
و گفت یا رسول الله میخواهم که مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت قایم شده و خلقان از در صف ها ستاده بودند
اند و انبیا را بر خدا عرض میکردند کروهی دیدم که در آمدند اغر و محجل دست و پای ایشان سفید و بر صراط ما نند برق خاطف بگذشتند من گفتم
اینها انبیا و اولیاء اند فرشتگان گفتند اینان امت محمد اند مرا از جهت این آرزو شد که مسلمان شوم پس رسول کلمه اسلام بر او عرض کرد و مسلمان
شد و از حضرت رسالت مروی است که فرمود اول من به بهشت در آیم و بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من در آن در آیم و بر امم حرام باشد
تا امت من در آن داخل شود و بر سایر اوصیا حرام باشد تا وصی من در آن در آید و بر سایر امم حرام باشد و نیز انس روایت کند که من با پیغمبر
بودم شبی رسول فرمود آن بر بیرون مرا گفت یا انس برو و ببین که این چه آواز است من بر فتم مردی را دیدم در زیر درخت نماز میکرد و دعا
میکرد که یا رب مرا از امت مرحومه گردان یعنی امت محمد که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان را آمرزیده و دعا شان اجابت کرده و صامن توبه
ایشان شده من بیامدم و رسول را از این خبر دادم فرمود که برو و او را اسلام من برسان برفتم و او را اسلام رسانیدم گفت برو و او را بگو که برادرت خضر
از خدا در خواست میکند که او را از امت خود گرداند که در خبر آمده که کعب احبار را پرسیدند که چرا در عهد ابی بکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر
ایمان آوردی گفت بجهت آنکه پدرم چون بمرد بمن نوع رسید صحیفه بمن داد مهر بر آن نهاده و مرا وصیت کرد که مهر از آن باز مدار تا امکان فرصت
او عمل کردم تا در زمان عمر در خواب دیدم که مرا گفتند که پدر ترا با تو خیانت کرد مهر از آن نامه بردار و نگاه کن که در آن چه نوشته شده است و بر
آن کار کن چون بیدار شدم مهر از آن بر داشتم در آنجا نعت امت محمد بود بدین عبارت که ستا لو غا و عا لو غا و خا لو نا و حا کو ما و صا فو خا و خا ر و حا
گفتند این چه باشد گفت ستا لو غا یعنی بر یکدیگر سلام کنند و عا لو ما دانایان و دانشمندان مانند علماء بنی اسرائیل حا لو نا حلیمانند و حا کو ما
ایشان را حکومت داده و با حکم کرده که به بهشت روند و صافو خا با یکدیگر مصافحه کنند خا روحا از گناه بیرون آیند چنانکه روزی که از مادر زاده اند
بیرون آیند گفتم که این ایه مدح امت محمد است و خدا از کرم خود روا ندارد که قومی را که مدح کند ایشان را بدوزخ برد بعد از آن فرمود که وَلَوْ آمَنَ
و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند اَهْلُ الْكِتَابِ یعنی اسرائیل بنبوة محمد و قران و سایر آنچه از نزد خدا آورده لَكَانَ هر آینه باشد آن ایمان و
تصدیق خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرة از آنچه بر آن هستند از کفر و عناد زیرا که بجهت آن نجاة می یابند در دنیا از قتل و سبی و در
آخرة خلاص میشوند از عقوبت و فایز میکردند بجنة مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند بمحمد و کتاب وی یعنی عبد الله بن سلام و
اصحاب وی از یهود که بشرف اسلام رسیدند و نجاشی و اصحاب او از نصاری که ایمان آورده اند وَاَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگان
از طاعت فرمان یعنی متمردانند در کفر و وصف ایشان بفسق و نه بکفر که اعظم از آنست بجهة آنست که غرض اینجا بیان آنست که ایشان بیرون رفته اند از آنچه کتاب
ایشان موجب تصدیق آنست با آنکه ان امر ایشان باقرار بحقیت نبوة پیغمبر ما و ذکر این جمله و جمله که قبل از آنست بعد از ذکر ولو آمن اهل الکتاب بر سبیل
استطراد است آنگاه مقاتل فرموده که رؤساء یهود مثل کعب و ابی یاسر و ابی رافع و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله بن سلام و اصحاب او آمدند و ایشان را بر اسلام
آوردن ملامت کردند حق تعالی این آیه فرستاد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما اِلَّا اَذًى مگر اندک آزاری مانند طعن در اسلام
و دعوة شما بکفر و بهتان نهادن بر شما و شما را بقتال تخویف نمایند وَاِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْاَدْبَارَ بر گردانند
پشتها را بر شما و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری و لنفی اضرار ایشان بر مومنان
است بجهت کفار اندر و نفوذ این خود با آنکه اگر بقتال قیام نمایند مغلوب و مهزوم گردند و بعد از آن اخبار فرمود که عاقبت ایشان عجز و خذلان است و ذکر
ثم که از برای تراخی است بجهت تفاوة مرتبهاست زیرا که تسلط خذلان بر ایشان اعظم است از اخبار بتولیه ادبار و این اخبار از مغیبات است که موافق واقع
شده زیرا که حال بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع و یهود خیبر بر همین منوال واقع شد چه با پیغمبر محاربه کردند و مهزوم شدند و بر غیر سبب طعن فدیه نداشتند که
ضرر بأهل اسلام رسانند و آخر بمذلة جزیه و هوان نفس گرفتار شدند کما قال ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ زده شد یعنی وضع کرده شد به یهود آن خواری
که آن هدر نفس است و مال و اهل بجهتی که هرگز از ایشان منفک نگردد و یا مراد ضرب جزیه است و باعلامت مذلة و خواری بر ایشان و وضع ضرب بمعنی الزام آمده
کما یقال ضرب فلان الضریبة علی عبده ای الزمها ایاه و بصحت پیوسته که یهود قبل از ظهور اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بمذلة مبتلا بودند و قوله
اَيْنَ مَا ثُقِفُوا متعلق است بضربت ای الزمها ایاه فی ای وقت وجدوا یعنی ذلة و خواری لازم ایشان باشد هر کجا یافت شوند اِلَّا استثناء منقطع
است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از نهار میشوند بِحَبْلٍ مِنَ اللّٰهِ یعهدی از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از
مومنان که آن ذمت عیشان از وجوه امان و دانوا و گفته که الا حرف استثنا است در اعم احوال و بحبل در موضع حال است ای ضربت علیهم الذلة فی عامة
الاحوال الا معتصمین او ملتبسین بذمة الله و ذمة المسلمین یعنی در جمیع احوال ذلة و خواری نفس لازم ایشانست که آن هدر نفس و مال و اهل است مگر
در حالتیکه اعتصام کنند و با شند بعهد خدا و ذمه مسلمانان که آن ضرب جزیه است بر ایشان و ذمه و عهد بحبل جهت آنست که امان باعث معقود میشود همچنانکه
چیزها بر یسمان عقد میکنند وَبَاءُوا و باز گشتند بمهو بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ مستحق از خدا یعنی سزاوار غضب و سخط الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده
یعنی موضوع گشت و لازم شد عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد مسکنة بر ایشان مانند احاطه بیت مضروب بر اهل



این ذلت بجهت آنست که یهود تعالی امر نفرا و مساکین اند و اینها نیز که توانگر باشند خود را درویش فرا نمایند تا جزیه از ایشان کشند

این عقوبت لازم ایشان کرد و مجموع ایشان مغضوب باشند **ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا** بسبب آنکه بودند از روی عناد **يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ** منکر میشدند باینها یعنی

که قرآنست یا باحکام توریت که مشتملست بر صفات محمد صلی الله علیه وسلم یا بمعجزات آنحضرت **وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ** و میکشتند پیغمبرانرا **بِغَيْرِ حَقٍّ**

در حالتیکه آن بغیر حق بود و این قید از جهت آنکه اعتقاد ایشان نیز داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگر چه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده

اما بجهت رضا ایشان بدان فعل ایشانرا از جملهٔ قاتلان در آورده **ذٰلِكَ** این کفر و قتل **بِمَا عَصَوْا** بسبب آن بود که نافرمانی کردند

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حد خدا چه اصرار بر صغایر مفضی بکبایر است و استمرار بکبایر منجر بکفر و گویند معنی آن

است که این ضرب ذلت در دنیا و استیجاب غضب در آخرت همچنانکه معللست بکفر و قتل ایشان مسبب است از عصیان و اعتدا ایشان چه ایشان مخاطب بفروع

نیز بوده اند آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او مثل ثعلبه و اسد و اسید و غیر آن اسلام در یافتند یهود زبان طعن کشاده میگفتند ایشان از

اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نموده اند حقسبحانه این آیه فرستاد که **لَيْسُوا** نیستند مؤمنان اهل کتاب **سَوَاءً** مساوی با

کافران ایشان پس بیان نفی استوا میکند باین جمله مستانفه که **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ** از اهل کتاب گروهی اند **قَائِمَةٌ** ایستاده

بر کردن اسلام و قائم بحدود الهی و یا مستقیم بر قول راست و عمل خالص و در زبدهٔ قائمه ماخوذ است از اقمت العود فقام و مراد امت مستقیمه آنست

اندکه بر جادهٔ شریعت سلوک مینمایند و اصلا بجانب افراط و تفریط که طرق ضلالت است میل نمیکنند و بیان میفرمایند و اینها از اسلام و اصحاب

او بودند و قتاده گفته که اینها چهل مرد بودند از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ایمان داشتند و بمحمد نیز ایمان داشتند

واحکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند کما قال **يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ** میخوانند قرآنرا **آنَاءَ اللَّيْلِ** در ساعتهای شب **وَهُمْ يَسْجُدُونَ**

در حالتیکه ایشان سجده میکنند مراد تلاوت قرآنست در نماز تهجد و تغییر از آن بتلاوت در ساعات لیل یا بسجود بسبب آنست که ابین و ابلغ است در مدح

گویند مراد عشاست که مخصوص است باین امت زیرا که اهل کتاب نماز عشا نمیگذارند و از ابن مسعود مرویست که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تاخیر این نماز فرموده

از اول وقت بجهت مانعی و چون بجماعت حاضر شده دید که مردمان انتظار وی میکشند تا این نماز را با وی ادا کنند فرمود اما انه لیس من اهل الادیان احد

یذکر الله هذه الساعة غیرکم یعنی بدانید که هیچکس از اهل ادیان درین ساعت ذکر خدا نمیکند غیر از شما و از ثوری منقولست که مراد نماز عشاست که مابین العشائین

گذارده میشود و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منقولست که هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعت اول فاتحه یکبار و سوره اذا زلزلت

و در رکعت دوم الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد ختم کند اگر در هر سال یکبار این نماز بگذارد از جملهٔ محسنان باشد و اگر هر ماه یکبار بگذارد از مؤمنان

باشد و اگر در هر شب جمعه بگذارد از جملهٔ مخلصان باشد و اگر هر شب بگذارد با من مزاحمت کند در بهشت و ثواب آن جز خدا نداند و نزد بعضی **وَهُمْ**

يَسْجُدُونَ واو حالیه نیست بلکه حرف عطفست و معنی آنست که ایشان با آنکه تلاوت قرآن میکنند سجده میکنند یعنی نماز میگذارند و یا سجده تلاوت

میکنند یا سجدهٔ شکر **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** ایمان حقیقی میآرند بوحدانیت و صفات خدای تعالی و وصوح میورزند در آن و استمرار میکنند بر آن **وَ**

الْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر سبیل ثبات و دوام **وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** و میفرمایند بخدا پرستی و تصدیق بمحمد صلی الله علیه وسلم یا بهمه طاعات

شرع **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات **وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ** و مبادرت مینمایند در ارتکاب خیرات

و مبرات و صف ایشان بخصوص این صفات جهت آنستکه اضداد این صفات در یهود ثابت است زیرا که یهود میخوانند از خود غیر متعبد و دلیل و متراخی بخدا و محمد

در صفات او و فاصلند در دنیا که بخلاف صفت ایشان و مداهنند در احتساب و متباطیٔ در خیرات **وَأُولٰئِكَ** و آنگروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات

مذکوره که اضداد صفات یهودست **مِنَ الصَّالِحِينَ** از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانند یعنی احوال ایشان پسندیده حق تعالی است

بجهت آن مستحق ثنا در دنیا و پسندیده در آخرت دلالت بر عظم مرتبهٔ صلوة لیل در حق اوست از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منقولست که رکعتان یرکعهما العبد فی

جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا و ما فیها و لولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم یعنی دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد وی را بهتر است از

دنیا و آنچه در دنیاست اگر نه آن بودی که دشوار است نماز شب بر امت من بر ایشان فرض میکردم و در خبر هست که آنحضرت خطاب بامیر المؤمنین کرد و فرمود که

یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب بپا داری و نیز فرموده که من

کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار هر که بسیار گذارد نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد در روز و گفته اند که مراد آنست که نور ایشان

نماز گذارند کانند در شب و از ابی عبد الله مرویست که ان البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل

الارض یعنی بدرستیکه خانها که در آن نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده باشد مر اهل آسمانرا همچنانکه ستارگان روشن اند

و سپید بخشند مر اهل زمین را و بعد از آن فرمود که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و داب الصالحین قبلکم و مطردة الداء من اجسادکم یعنی

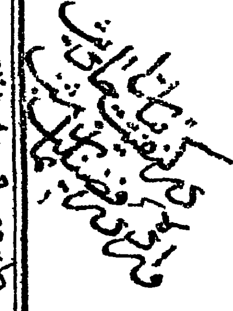
بر شما باد که نماز شب گذارید چه آن سنت پیغمبر شماست و شعار صالحانست که پیش از شما بوده اند و رانندهٔ درد است از بدنهای شما **وَمَا تَفْعَلُوا**

مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از کار نکو **فَلَنْ يُكْفَرُوهُ** پس هرگز سپاس داشته نخواهد شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع

نخواهد شد تسمیهٔ نقص ثواب و نصیب از آن بکفران از قبیل تسمیهٔ شکرست بثواب در کریمهٔ و کان سعیکم مشکورا چه شکر در اصل اعتراف است بنعمت و کفران

ستر نعمت است از منعم تا لیه بصنیع خوان پس بجهت این مناسبت شکر مستعار شد از برای ثواب و کفران از برای نقصان و تعدیه آن بدو مفعول بجهت

آنست که متضمن معنی حرمانست و حمزه و حفص و کسائی بغیر نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر در هر دو کلمه بتا خوانند یعنی هر چه میکنند امت قائمه از خیر آنرا کفران



ساز رهند عمل ایشان ضایع نخواهد گشت و الله علیم ﴿۱۱۵﴾ و خدا دانا است باحوال پرهیزکاران این بشارتست مر اهل تقوی را و اشعار بانکه تقوی
مبدء خیر است و حسن عمل و فایز نشود نزد خدا اهل تقوی نظیر ایشان کما قال ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بعد از وصف مؤمنان پرهیزکار و بیان حال
کافران متمرد و ذکر کار مؤمنان میفرماید که ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد ﷺ مثل کعب بن اشرف و اصحاب او و بنید
لن تغنی عنهم هرگز باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که رشوة میدهند یا میگیرند از اراذل قوم خود یا مطلق اموال که
همه عمر را صرف تحصیل آن کرده اند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند من الله شیئا از عذاب
خدا چیزی را و ذکر شیئا دلالت بر نفی عام یعنی هیچ از اموال و اولاد نفع بایشان نرساند و ایشانرا از عذاب باز ندارد و تخصیص اموال و اولاد
بانکه مطلق شیء دافع عذاب نباشد از ایشان جهت آنستکه ایشان بهر دو از اشیاء نزد عقیده ایشان بهتر که آنها باوجود اعزیت و اکثریت اعتماد و استظهار
بران سعی میکنند پس غیر آن بطریق اولی و اولئک و آنگروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها خالدون ایشان
در آن آتش جاوید مانندگانند بعد از ذکر ضرب المثل میکند برای انفاق اهل کفر و نفاق میفرماید که مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند
یهودان بر علماء خود و یا ابوسفیان و اتباع او بر اصحاب خود در تعاون با حد و مدد لشکر کفر میکنند یا اخراجات مشرکان در روزهای عید ایشان یا
یا مطلق انفاق ایشان خواه صدقه و قربه باشد و یا بغیر آن و یا نفقه منافقان بریا و سمعة فی هذه الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا کمثل
ریح مانند باد بیست که باشد فیها صر در آن سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظلموا
انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود یا بجهة آنکه حق تعالی نداده اند فاهلکته پس هلاک کرد آن باد سرد کشت ایشانرا بجهة
عقوبت و نکال ایشان چه اهلاک از سخط اشد است صر بر وزن شدید است و اصل آن صریر است که بمعنی صوت است نزد زجاج یعنی صوت طلب است که در
ریح باشد و میتواند بود که مراد صوت ریح باد شدید باشد و این از صفات شمال است فاما بر ابن عباس و حسن و قتاده و جمعی دیگر سرد شدید است و
بروایتی دیگر از ابن عباس سموم حاره قاتله و اول قول اکثر مفسرین است و صاحب انوار گفته که اطلاق آن شایع است در ریح بارده مانند صرصر
آن در اصل مصدر بستکه منعوت به واقع شده و یا نعت است و منعوت آن محذوف یا فیها صر و در مجمع او ذکر کرده که در آیه مضاف مقدر است و تقدیر
آنست که مثل اهلاک ما ینفقون کمثل اهلاک ریح فیها صر و حذف مضاف بجهة دلالت آخر کلام است بران و یا تقدیر آنستکه مثل ما ینفقون
کمثل مهلک ریح پس تشبیه انفاق باشد بمهلک حرث که مهلک آن ریح بارده شدید باشد و در انوار گفته که غرض تشبیه آنچیزیست که کفار
انفاق آن میکنند بحرث ایشان که ریح بارده شدید بان رسیده از استیصال سازد و باقی نگذارد از برای ایشان منفعتی نه در دنیا و آخرت و وجه
تشبیه ضایع است و این تشبیه مرکبست همچنانکه در کریمه کمثل الذی استوقد نارا مذکور گشت پس بنابراین کلام محتاج تقدیر نباشد و ما ظلمهم
الله و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان و لکن انفسهم و لیکن ایشان بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بجهة
ارتکاب آنچه مستحق عقوبت شده اند بسبب آن و یا حق تعالی ظلم نکرده بر منفقان بضایع و نفقات ایشان و لیکن ایشان بر خود ظلم کرده بجهة آنکه انفاق آنرا
بوجهی که غیر معتدبه بوده نفع در آنها هست که مرضی حق تعالی بوده باشد پس همچنانکه اصحاب زرع خاسر و زیانکار و خایب شدند بجهة ضایع شدن
حرث ایشان همچنین اینکه نفقه او در راه خدا نباشد در وقت انتفاع نومید باشد و بری از آن برخلاف وی و روایتست که جمعی از مسلمانان با یهودان
دوستی میکردند بسبب قرابت و صداقت و حقوق رضاعت و حلف که در میان ایشان بود حق تعالی ایشانرا از موالات کفار و مخالطه یهودان با ایشان نهی فرمود که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة من دونکم دوست خالص و مختص را که از غیر مؤمنان باشد
که ابناء جنس شما اند و از ابن عباس مرویست که قومی از اهل ایمان با منافقین طرح مصادقه و مخالطه انداخته بودند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن
منع نموده فرمود که محبت باطنی ایشانرا از خواطر خود زائل کنید و ابو امامه از رسول ﷺ روایت کرده که مراد باین طایفه خوارجند و بطانه و لیجه بمعنی
خصیص وصف کسی است که بجهة اعتماد و وثوق باو وی را بر اسرار خود مطلع سازد و این مشتق است از بطانة ثوب که ولی بدن است ملاصق آن همچنانکه نسبه
شعار میکنند شعار که جامه ایست که در پایین دثار است کما یقال فلان شعاری و در حدیث آمده که الانصار شعار و الناس دثار و نعت بطانه
طهارة است و واحد و جمع مذکر و مؤنث در وی مساویست و جار و مجرور متعلق است بلا تتخذوا یا بمحذوف که صفت بطانه است ای بطانة کائنة
من دون المؤمنین و مفعول اول تتخذوا محذوف است تقدیر آنکه لا تتخذوا الکافرین اولیاء و خواص من غیر ملتکم یعنی فرا مگیرید کافران را دوستان
و مخصوصان خود که از غیر ملت شما اند تا افشای اسرار و خفایای خود کنید بر ایشان پس بیان علت منع از مواصلت ایشان میکند بقوله لا یألونکم
تقصیر نمیکنند شما را خبالا تباهی الو یعنی تقصیر است و اصل آنست که متعدی بحرف باشد و تعدیه بدو مفعول بتضمین معنی منع یا
نقص است کقولهم لا آلوک نصحا و ما آلوته خیرا او شرا و خبال بمعنی فساد است و منه الخبل بفتح الباء و سکونها للجنون لانه فساد العقل و
رجل مخبل الرأی ای فاسد الرأی پس حقیقت معنی آنستکه تا نمی ایستند در شما افساد و ضلال ودوا ما عنتم دوست دارند شدت ضرر و
صعوبت مشقت شما را و در مجمع گفته که اشتقاق آن از عنت است که بمعنی مشقت شدید است و ما بمعنی مصدریه است ای عنتکم و شدة شقکم
چنانچه با بعضی شده قد بدت البغضاء بتحقیق که آشکار شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ظاهر گشته است من افواههم
از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد که چه بجهت فرط بغض ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از السنه ایشان تصادف شود و
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه هیچکس چیزی پنهان نکند الا که آن

تتمّه



ظاهر شود دشمنان سخنان او وا ز در صفحه روی او و از سبب شدت عداوة یهود بود که پیوسته در مجلس عیوب مسلمانان بودند و از غایت حقد و بغض
منافقان بود که سخنان فتنه انگیز در حق حضرت رسالت پناه میگفتند و لهذا قال **وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ** و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان **أَكْبَرُ**
بزرگترست و بیشترست زانچه بر زبان میرانند زیرا که بدو قوت و ظهور آن نه از روی ترویه و اختیارست **قَدْ بَيَّنَّا** بتحقیق که بیان کردیم **لَكُمُ الْآيَاتِ**
برای شما آیتهای دالّه بر وجوب اخلاص در دین و لوازم موالاة شما با مؤمنان که اولیاء خدا اند و معاداة شما با کافران که دشمن او اند **إِنْ كُنْتُمْ**
اگر هستید شما اگر از روی صدق و انصاف **تَعْقِلُونَ** در یابید و تعقل کنید مواضع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان
خانگی اند از جمله دفع منافقان اند بر تعلیل نهی از آنکه و آکیر نه کافر از دوستان مخلص خود و نیز بجهت تاکید معنی مذکور منبه بدانکه **هَا** تنبیه است
بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزدند **أَنْتُمْ أُولَاءِ** مبتدا و خبرست و متضمن تحقیر یعنی آگاه باشید که شما آنگروه خطا کارید که با مخالفان
دین طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطای موالات ایشان میکند بر سبیل تخصیص **تُحِبُّونَهُمْ** شما دوست میدارید ایشان را **وَلَا يُحِبُّونَكُمْ** و ایشان دوست
نمیدارند شما را و در قصد آنند که شما را از دین اسلام برگردانند و بیاید دانست که میتواند بود که تحبونهم جمله مستانفه باشد برای بیان خطای
مؤمنان چنانکه گذشت یا خبر دوم باشد انتم و یا خبر اولاء باشد و جمله تحبونهم خبر انتم کقولک انت زید تحبه یا صله اولاء باشد یا حال و عامل در آن
معنی اشارة و محتملست که اولاء منصوب باشد بفعل محذوف که ما بعد آن مفسر آن باشد و جمله خبر انتم و قوله **وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ** حال است از
و لا یحبونکم و کتاب اسم جنس است شامل جمیع کتب منزله و معنی آنست که ایشان دوست نمیدارند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید بکتابهای الهی و
ایشان ایمان ندارند بکتاب شما و درین توبیخ است مؤمنانرا که کفار در امر باطل خود اصلب از شما اند در امر حق خود تا آن مقاتل گفته که مراد منافقانند که
مسلمانان ایشانرا دوست میداشتند برای آنکه اظهار کلمه اسلام میکردند و ایشان در دل ایشان حیثیت آنها مسلمانان را دوست نمیداشتند بجهت اسلام او در دین
ایمان قتاده گفته که مؤمن را بر منافق رحم آید و از تمکین و تسلط که مؤمن را بر منافق است اگر منافق را میسر بودی استیصال میکرد اینجا و نیز در شان
حال هر یک از اهل کفر منبه بدانکه **وَإِذَا لَقُوكُمْ** و هرگاه رسیدند بشما و ملاقاة کردند **قَالُوا آمَنَّا** گفتند از روی تغیر و نفاق که ما
نیز ایمان آورده ایم مثل شما **وَإِذَا خَلَوْا** و چون با یکدیگر خلوة کنند **عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ** بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای
انگشتانرا **مِنَ الْغَيْظِ** از غایت خشم و کینه که با شما دارند و بجهت تاسف و تحسر بر عدم قدرة ایشان بر شما که موجب تشفی ایشانست **قُلْ** بگو ای
محمد **مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ** بمیرید بخشم خود این دعا علیهم است بدوام غیظ و زیادتی آن بتضاعف قوة اسلام و اهل آن تا آنکه همه هلاک شوند
پس حاصل معنی آنکه خشم و درد که از جانب مؤمنان در دل ذات پید خدا آنرا زیاده کرداناد بجهت قوة اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا آنکه مرگ ناگاه
شما را دریابد و با این غیظ شما را بعذاب ابدی گرفتار کند و گویند معنی مراد آنست که شما خشم خود را بجای رسانید که از آن مرگ خود را ادراک خواهید **إِنَّ**
اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدا داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست این کلام احتمال دارد
که معمول قول باشد ای و قل لهم ان الله علیم بما هو اخفی مما تخفونه من عض الانامل غیظا یعنی بگو ایشانرا که حق تعالی داناست بانچه پنهانتر از آنچه پنهان است
که اخفای آن میکنید از گزیدن سرهای انگشتان بجهت فرط خشم و غضب و آن علم اوست بسرایر و ضمایر فاسده و عقاید ردیله شما و یا آنکه خارج باشد از
معقول و معنی اینکه بگو ایشانرا که عض انامل کنید بجهت غیظ و تعجب مکن از مطلع ساختن من ترا بر اسرار ایشان زیرا که من دانا ام بچیزی که اخفی از آنست بعد
از آن بیان شاهی عداوة ایشان میکند که **إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ** اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر **تَسُؤْهُمْ** بد آید ایشانرا و دلتنگ
شوند **وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ** و اگر برسد شما را غمی و المی چنانکه در حرب احد واقع شد **يَفْرَحُوا بِهَا** خوشدل و فرحناک و شادمان شوند باین
علامة کمال عداوتست که بنعم کسی شادمان و بشادی کسی غمگین گردند و مس مستعار است برای اصابه **وَإِنْ تَصْبِرُوا** و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفا
یهود یا کید منافقان یا از ارکان افوان یا بر جمیع تکالیف دینیه **وَتَتَّقُوا** و بپرهیزید از مخالطه اعدا یا از جمیع معاصی **لَا يَضُرُّكُمْ** ضرر نکند شما
كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان هیچ چیز و این بفضل خدا بست و حفظ و نصرت او که وعده داده مر صابران و متقیانرا **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه
که خدا **بِمَا تَعْمَلُونَ** بدانچه میکنید از صبر و تقوی **مُحِيطٌ** رسنده است و احاطه کننده بعلم خود پس مجازاة آن خواهد داد بانچه مستحق آنید و خوبتر
حسنی از بیان فرمود که اگر شما صبر کنید و تقوی با سعاد خود سازید حیله و مکر ایشان زیان ندارد و اگر مخالفت کنید فرمان خدا و رسول را البته ضرور بشما رسد
در عقب این سخن شاید از الفرمود در واقعه احد که بجهت مخالفت امر پیغمبر ضرر بمسلمانان رسید و گفت **وَإِذْ غَدَوْتَ** و یاد کن ای محمد چون بامداد
بیرون شدی **مِنْ أَهْلِكَ** از منزل عایشه بقول بعضی این روز احزاب باید بود و اصح و اشهر آنست که روز احد است و ابن عمر و بسند از ابی جعفر روایت
ابن عباس و قتاده و ربیع و سدی و ابن اسحق و واقعه احد هفتم شوال و بروایتی دهم آن بود سنه ثلث من الهجرة و سبب غزاء احد بروایة ثمالی و از ابی عبدالله
چنانست که چون واقعه بدر روی نمود قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان مقتول شدند و هفتاد کس اسیر مسلمانان گشتند و بقیه فرار نمودند و چون بمکه
شدند ابوسفیان که رئیس قریش بود گفت ای معشر قریش بگذارید که زنان شما بر کشتگان و اسیران خود گریه کنند که خروج این چشم خون و عداوة محمد را مبرزیم
پس لشکری از احیای اعراب فراهم آورد و بقصد اینکه انتقام کشند برای اضداد بدر و اشراف قریش که کشته شده بودند پس از مکه بیرون آمدند و ایشان سه هزار
سوار و دو هزار پیاده بودند و زنان را نیز همراه خود بیرون آوردند و در اکثر تفاسیر مذکورست که همه ایشان از سوار و پیاده سه هزار بیش نبودند
هفتصد ایشان زره پوش بودند و دویست اسب و سه هزار شتر در میان ایشان بود روز چهارشنبه بحوالی احد فرود آمدند چون این خبر بحضرت
رسالت پناه رسید اصحاب خود را جمع کرد و ایشانرا بر جهاد تحریض نمود عبدالله بن ابی گفت یا رسول الله ما از مدینه بیرون نمیرویم تا خود بمدینه

شما راصل



در آیند ما در مواجهه ایشان را بتیغ و نیزه کارزار کنیم و کودکان و زنان با همه غلامان و کنیزان بر دو همهای کوچها و بر بالای بامها بر ایشان
کنند و ایشان را مغلوب سازیم و از قدیم الایام تا غایة هرگاه که با ایشان بر اسلوب جنگ میکردیم غالب میشدیم و هرگز دشمنان بر ما دست نیافته‌اند
و چون در این جنگ رسول خدا باشد بلا شک بر ایشان غالب خواهیم شد و فتح و نصرت ما را خواهد بود و هیچ نوبه نبود که از مدینه بیرون رفتیم
و با دشمنان جنگ میکردیم الا که بر ما ظفر می‌یافتند و ما را مغلوب میساختند سعد بن معاذ و غیر او از اوس گفتند یا رسول الله ما در زمانیکه
مشرک بودیم و عبادت اوثان میکردیم هرگز عرب [?] نبود اکنون که مسلمان شده ایم و تو در میان مائی چگونه بر ما غالب توانند شد پس
صلاح آنستکه از مدینه بیرون رویم و در مقابله ایشان لوای مقاتله را نصب کنیم و هر که از ما کشته شود شهید باشد و هر که نجات یابد مجاهد
باشد در راه خدا و اگر در خانه بنشینیم و بیرون نرویم ایشان را طمع پیدا شود که ما بجهة ترس دشمنان از خود متقاعد شده ایم و بیشتر بر ما حریص
و چیره شوند حضرت رای ایشان بر خود دید پسندید سلاح بر خود راست کرد و با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق
عبدالله بن ابی با جمعی از خزرج که سیصد منافق بودند از لشکر اسلام برگشت و راه مدینه در پیش گرفت عمرو بن حزم انصاری در عقب ایشان
روان شد که انشدکم فی نبیکم و انفسکم از خدا بترسید که پیغمبر او در میان شما ست ابن ابی گفت [?] لو نعلم قتالا لاتبعناکم اگر بر شما قتال
غالب میبودیم تابع شما میشدیم پس بلشکر قریش پیوستند سید عالم ص با هفتصد کس در برابر دشمن صف کشید و کوه احد بر قفا و [?] را بر یسار
گذاشته رو بجانب مدینه آورد عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز بر رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف ایشان در آن مرکز تحقیق
آن سعی بلیغ نمود و فرمود که باید که بهیچ وجه این رخنه را از دست ندهید خواه آنکه ببینید که ما ایشان را منهزم ساخته ایم و [?] باز کرده اند
و یا منهزم شده ایم و بمدینه برگشته و آن رخنه بود که ابو سفیان خالد ولید را با دویست سوار در پس آن پنهان کرده بود و با ایشان مقرر کرده که
چون ببینید که ما مغلوب میشویم از این رخنه بیرون تازید و بر اصحاب محمد حمله آرید پس حضرت رسالت ص بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکرها
اقدام فرمود کما قال جل ذکره **تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی یاد کن بعد از آنکه از مدینه بیرون آمدی فرو میاوردی مؤمنان را در جای ایستادن برای کار
زار و با تسویه میکردی و مهیا میساختی برای مؤمنان مواقف قتال را و محتمل است قرائت للمؤمنین بلام و ذکر مقاعد در مقام مواقف که معنی
است بجهة آنستکه گاه هست استعمال مقعد و مقام میکنند بمعنی مطلق مکان بر سبیل اتساع کقوله فی مقعد صدق و قوله قبل ان تقوم من
مقامک و تسویه و تهیه مقاعد بر این وجه بود که میمنه لشکر بزبیر بن عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب با حمزه سپرد و لوا را بامیر
المؤمنین ع داده بملازمت خود تعیین فرمود **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدا شنوا است گفتارهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن
میگفتید **عَلِيمٌ** داناست بنیتهای شما و صحت و فساد عقیدهای هر یک از شما و در بعضی تفاسیر آمده که چون حضرت رسالت ص سلاح بر خود
راست و درع در پوشید قصد کرد که بیرون آید همه پشیمان شدند و گفتند خطا کردیم رسول فرمود چون زره پوشیدیم [?] چاره نیست
که هیچ پیغمبر را جایز نیست که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده از تن بکشاید و مشرکان چهارشنبه یا پنجشنبه در احد مقام کردند و حضرت بعد
نماز جمعه که ادا کرده از مدینه بیرون آمد روز دوشنبه بشعب احد آمد پانزدهم شوال و از ابن مسعود روایتست که در وقت بیرون آمدن رسول
فرمود اخرجوا باسم الله بیرون روید بنام خدا پس بسم الله گویان بیرون آمدیم و از ابی جعفر و ابی عبدالله ع و ابن عباس و جابر بن عبدالله و حسن
قتاده و مجاهد و ربیع مرویست که در اثنای راه که عبدالله بن ابی سلول با اصحاب نفاق از لشکر اسلام برگشته بکفار پیوستند بنو سلمه از خزرج
و بنو حارثه از اوس که دو قبیله بودند از انصار چون دیدند که عبدالله با سیصد کس برگشته بد دل شده قصد کردند که مراجعه کنند و نزد
جبائی آنها طائفه از انصار و طائفه از مهاجر بودند که عبدالله بن ابی سلول در وقت فرار ایشان را از لشکر قریش ترسانید و گفت بمدینه مراجعه کنید
تا از شر ایشان ایمن گردید و جان خود را از ورطه هلاکت بساحل نجات کشید توفیق الهی شامل حال ایشان شده رسوخ قدم ورزیدند و برنگشتند
کما ذکر جل ذکره **اِذْ هَمَّتْ** بدل است از غدوت یعنی یاد کن چون قصد کردند دو طایفه از شما که مسلمانانند **اَنْ تَفْشَلَا** آنکه بد دلی کنند و باز
گردند و [?] ابن ابی باز گشته میشوند بود که متعلق سمیع علیم باشد یعنی خدا شنید قول شما و دانست قصد شما را در وقتیکه دو طائفه
از شما قصد جبن کردند و عزیمت ایشان بر جهاد سست شد بعد از آنکه رسول ایشان را وعده ظفر و نصرت و غنیمت داده بود **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**
و خدا یار و نگه دارنده آن دو گروه بود از آن که تابع ابن ابی و اتباع او شوند و با آنکه خدا ناصر ایشانست پس چیست ایشان را که بد دل میشوند و توکل بر
نمیکنند **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدا نه غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد و از ابن عباس مرویست که
مراد بهم اضمار رجوع است و مقصود آن نه آنکه عزم خود را جزم کرده باشند بر رجوع یعنی رجوع از کارزار در خواطر ایشان در آمد حق تعالی ایشان را
عازم ساختن بر رشد و صواب پس ثبات قدم ورزیدند و راسخ شدند در قتال در کشاف آورده که ظاهر است که مراد حدیث نفس بوده باشد در
رجوع و خطور آن در قلب نزد شدة باس که از لوازم طبایع است [illegible] پس حق تعالی ایشان را بر ثبات و صبر داشت و توطین ایشان
نمود بر احتمال مکروه و اگر چنانچه مراد عزیمت و قصد مردم میبود ذم ایشان اولی میبود از مدح زید بن وهب از عبدالله بن مسعود روایت کند که چون لشکر
اسلام در مقابل قریش بایستادند هر یک بتسویه صف خود مشغول شدند ابو سفیان لوای قریش را بدست عبد الدار و لوای مشرکان دیگر را طلحه
ابن ابی طلحه داد او را کبش الکتیبه گفتندی و لشکر را بمیمنه و میسره اعلام مقرر کرد و حضرت رسالت ص چنانچه گذشت لوای مهاجر و انصار را بامیر المؤمنین ع
داد و لشکر ظفر پیکر خود را با حسن وجهی النظام فرمود ابو سفیان نزد اصحاب لوا آمد و گفت یا قوم شما میدانید که اصحاب محمد در جنگ قصد لوا

مقاعد للقتال



میکنید و در نصرت دانند که اثر از یاد را ندهیچنانکه در واقعه بدر مشاهده کردید آن ضعف و جبانت از خود مبینید لوا بما دهید که بعد ما مثل
شما با ایشان کنیم طلحه را حمیت جاهلیه دریافته بغضب آمد و گفت لنا تقول هذا والله لاوردکم بها الیوم حیاض الموت یا ابن را بما میگوید
بخدا که امروز شما را در میان حوضهای مرگ درآوریم یعنی در میان کشتها اهل اسلام بیرون آی کسیکه از جانب کفار بمیان دو صف بیرون آمد طلحه بود و چون
بمیان میدان رسید آواز داد که شما دعوی میکنید که ما اصحاب دوزخیم و شما اصحاب بهشت پس کیست که بمیدان من بیرون آید امیر المؤمنین ع
از میان لشکر بیرون آمده در مقابل او بایستاد طلحه گفت چه کسی گفت منم علی بن ابی طالب والله لا افارقک الیوم حتی اعجلک بسیفی الی النار بخدا که
مرا از تو مفارقت نیست تا آنکه تعجیل کنم رفتن ترا بسوی جهنم بشمشیر خود پس بنوبت ضربتها میان ایشان مختلف شد آخر امیر المؤمنین ع درآمد و ضربتی بر پیش سر
او زد که بیضه سر او را با چشم و یکجانب روی او پران ساخت لوا از دستش بیفتاد و فریاد کرد و بجهنم پیوست برادرش مصعب لوا را برداشت پسر
فراست عاصم بن ثابت او را تیری زد و بیفکند بعد از آن عثمان که برادر کوچک بود لوا را گرفت عاصم او را نیز تیری زد و بکشت از عقب آن بنده از غلمان
که صواب نام داشت بسیار دلیر بیرون آمد و لوا برگرفت امیر المؤمنین ضربتی بر دست راستش زد و بینداخت وی لوا بدست چپ گرفت و آن نیز بینداخت
لوا بر سینه خود نهاد و بساعدها نگاه داشت امیر المؤمنین ع ضربتی بر کله سر او زد که تا بحلق شکافته شد و بیفتاد و بمرد و لوا نگونسار گشت و مشرکان
منهزم شده فرار کردند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و آغاز نهب و غارت کردند پس آنان که محافظت رخنه کوه احد تعلق بایشان داشت تا آنکه
پیغمبر ص مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید بامید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند و هر چند عبدالله
جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه نمود و تاکید حضرت رسالت را بیاد ایشان آورد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با
وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نکرده متوجه اخذ غنیمت شدند و بشآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه
ابن ابی جهل با جمعی که در پس کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از پاسداران و محافظان خالی دیدند لشکر خود را منهزم ساختند و اهل اسلام
مشغول غنیمت دیدند یکبار بر عبدالله جبیر تاختند و او و یاران او را بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام درآمدند و صف ایشان را از هم پاشیدند
و ضبطشان منکسر شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید بازگشتند و اهل ایمان که فریب حطام عرفان بودند ایشان را در میان گرفتند
همه از مردم ایشان را بکشتند و در آنحال لشکر اسلام پشت شکسته شده رو بهزیمت بجانب مدینه رفتند و بعضی بر کوه درآمدند و بعضی دیگر سراسیمه حیران گردیده
میان ایستادند و برخی بسعادت شهادت فائز شدند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر امیر المؤمنین ع و ابودجانه انصاری و سهل بن حنیف و ابودجانه
و سهل نیز فرار نمودند و همین امیر المؤمنین ع ماند و در روضة الاحباب ذکر نموده که در احد چون مسلمانان روی بهزیمت نهادند و حضرت رسول
را تنها بگذاشتند آنحضرت خشمناک شد در آنحال بامیر المؤمنین ع نگریست که بر پهلوی وی ایستاده بود فرمود یا علی مالک لم تلحق مع الناس ای علی
چه حالست که تو بدیگران ملحق نشدی فرمود یا رسول الله ان لی بک اسوة بدرستیکه مرا بتو اقتدا است مقتدا را چگونه جدا شوم و بروایتی عمران بن
حصین در جواب پیغمبر گفت ارجع کافرا بعد اسلامی یا بعد از اسلام کافر شوم تا که جمعی متوجه آنحضرت شدند فرمود اکفنی هؤلاء الذین قصدونی
شر این جماعت که قصد من کرده اند شر ایشان را از من کفایت کن و مرا از ایشان نگاهدار امیر المؤمنین ع فی الحال متوجه آن قوم شد و چند کس از
ایشان را بزد و همه را متفرق گردانید و بعضی را بدوزخ فرستاد و جمعی دیگر پیدا شدند نبی ص اشاره فرمود ایشان را نیز کفایت نمود در آنحال
جبرئیل نازل شد و با حضرت گفت یا رسول الله این کمال مواساة و جوانمردیست که علی با تو بجا می آورد و قد عجبت الملائکة من حسن مواساة علی
لک بنفسه همه ملائکه تعجب میکنند از حسن مواساة علی ترا بنفس خود حضرت فرمود که انه منی و انا منه بدرستیکه علی از منست و من از ویم جبرئیل فرمود
و انا منکما من از شما هر دوام و شنیدند که گوینده غیبی میگفت که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی عکرمه روایت کرده که امیر المؤمنین ع
فرمود من روز احد پیش رسول خدا تیغ میزدم و دشمنان را از وی دفع میکردم چون جمعی حمله میبردند در عقب ایشان روان شدم و ایشان را دور
کردم و باز آمدم رسول خدا را ندیدم آتش غیرت در کانون سینه ام مشتعل شد با هر طرف نظر میانداختم و آنحضرت را نمییافتم با خود گفتم رسول خدا
هرگز نگریزد و در میان کشتگان نیست یا او را باسمان برده اند ناگاه ابنوهی دیدم بر ایشان حمله کردم و صف را از هم دریدم رسول خدا را دیدم که از اسب افتاده
بیهوش شده و چون رسول را بدان حال دیدم خواستم که شمشیر بشکنم و ترک قتال کنم تا کشته شوم پس ببالینش رفتم و گفتم ای جان من فدای تو
باد آنحضرت فرمود ای علی مرا دریاب و کفایت کن مرا از شر این قوم و ایشان جمعی حمله آوردند من ایشان را منهزم ساختم و همچنین هر که پیش می آمد
رسول فرمود که او را از من کفایت کن من ایشان را میکشتم و یا منهزم میساختم و سینه ها را چاک میکردم و کفار را بجهنم منتشر ساختم ابن ابی الحدید
روایت کرده که در اثنای این جنگ فرشتگان از ثبات علی بن ابی طالب دلاوری او تعجب نمودند تا آنکه جبرئیل از آسمان آواز داد که لا سیف الا ذوالفقار
و لا فتی الا علی آیا نمیشنوی آواز مدح کننده خود را در آسمان بدرستیکه عکرمه از امیر المؤمنین ع روایت کرده که من شانزده زخم رسید که از آن
آنحضرت دفع میکردم و بجانب راست و چپ و پیش و پس آنحضرت حمله میکردم و بعضی را میکشتم و برخی را چون بنات النعش پراکنده میساختم حضرت فرمود
که اما تسمع مدیحک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی آیا نمیشنوی آواز مدح کننده خود را در آسمان بدرستیکه
فرشته که نام او رضوانست ندا میکند که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی و در این جنگ مشاهیر دلاوران و شجاعان کفار بدست حیدر کرار
بدار البوار رسیدند چون عمرو بن عبدالله الجمحی و هشام المخزومی و بشر بن مالک العامری و حکم بن اخنس و امثال ایشان و زید بن ثابت گوید که ابن مسعود
گفت که همه مردان در این جنگ فرار نمودند مگر امیر المؤمنین و اول کسی که از فرار مراجعت کرد عاصم بن ثابت بود و ابودجانه و سهل بن حنیف و بعد از



ان طلحه بن عبید الله هم از ابن مسعود روایت کنم ابو بکر و عمر کجا بودند گفت ما جمعی بودند که فرار کرده بودند و منهزم شده گفتم عثمان کجا بود گفت
بعد از سه روز از واقعهٔ احد پیدا شد و رسول الله او را گفت لقد ذهبت فیها عریضة تو در میان مهزمان بسیار منکر هیچ واز شده
تا پس خود نگاه نمیکردی من از ابن مسعود را گفتم که تو در آن روز کجا بودی گفت منهم در پهلوی گفتند در میان جمعی که گریخته بودند گفتم من حدثك بهذا ابن
قصة احد و تفضیل آن گفتم از کسی شنیدی گفت از عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف گفتم ان ثبوت علی فی ذلك المقام لعجب تا بدو رسول
علی در این مقام بسیار عجیب است گفت تعجب منه فقد تعجب الملائکة اما علمت ان جبرئیل قال فی ذلك الیوم و هو یعرج الی السماء لا سیف الا ذو
الفقار و لا فتی الا علی همین تو از این تعجب نمیکنی بلکه فرشتگان آسمان نیز از این تعجب کردند یا ندانسته که جبرئیل در وقتی که باسمان عروج
میکرد میگفت لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی همین تو از این تعجب میکنی بلکه من گفتم من این علم ان جبرئیل قال ذلك از کجا معلوم میشود
که قائل این قول جبرئیل بوده گفت سمع الناس النداء ذلك و اخبرهم به النبی همه مردمان این را شنیدند و پیغمبر خبر داد ایشان را که جبرئیل است که
این کلمه میگوید و از ابی عبد الله مرویست که نظر رسول الله الی جبرئیل بین السماء و الارض علی کرسی من ذهب و هو یقول لا سیف الا ذو
الفقار و لا فتی الا علی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که لم یزل علی یقاتلهم حتی اصابه فی وجهه و راسه و بدنه و رجلیه سبعون
جراحة یعنی امیر المؤمنین در روز احد با کفار قریش مقاتله مینمود تا آنکه هفتاد جراحت بسر و روی و هر دو دست و هر دو پای آنحضرت رسید
تا وجه این اصلاد در مقام حرب متزلزل نشد و در رسوخ و ثبات و فور از اوان نیافت تا از آسمان با وندا رسید که لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی و در تذویج الذذ در وقت الله روحه مولفه در این محل فکر کرده که یا ملی بی شبهه در این کتب و لی شائبه تصور نمائی که سلطان اولیاء علی
مرتضی را کشف این دولت عظمی و درك این سعادت کبری در نزول در این تبه اسنی و عروج بر این مقصد اقصی ببرکت اقتدا با فضل الصفیاء و بواسطهٔ
اهتمام با کرام انبیا یعنی محمد مصطفی حاصل شده بود نعم ما قیل نظم ، انکه بسر مرتبه لا فتی رسید ، از دولت متابعت مصطفی رسید
آن پردلی که بر سر اعدا بزد ذو الفقار ، هیچ کلید بود که تا از درها رسید ، با مهر او ز نقش نهاد لخلاص یافت ، زد کشت کار فلسفه با کیمیا رسید
و مرویست که چهار کس از کفار قریش با یکدیگر معاهده کردند بر آنکه رسول خدا را بقتل رسانند ابن شهاب از هریه و ابن حمید و ابن عتبة بن وقاص
در محلی که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بگوشه افتاده بودند و حضرت رسالت با امیر المؤمنین و سهل و ابو دجانه در موضعی ایستاده بود
و امیر المؤمنین مشغول قتال بود ابن اسنکد لانی سخت در میدان ادز و راحسب المراد با مقدر سنگی که از استین فلاخن پرتاب کرده بود و سنگها حواله آن
معدن جواهر رسالت و جلالت کردند از جمله سنگی چند حواله آنحضرت کرد و یکی بر آن پیشانی نورانی آنحضرت که محراب قلوب متوجهان صدق و صفا و
طاق ابروی دلجوی آن کعبهٔ حلم و وفا است آمد و بغایت مجروح گشت چنانکه خون روان گشت و قطرات بر محاسن مبارك وی فرود میآمد حضرت آنرا
بردای طهر پاك میساخت و نمیگذاشت که بر زمین چکد و میفرمود که اگر قطرهٔ خون من بر زمین افتد هر اینه عذاب از آسمان بر اهل زمین نازل شود و ابن قمئه
سنگی بر بازوی آنحضرت زد و او را مجروح ساخت و ابن وقاص سنگی بر لب و دندان مبارك آنحضرت زد چنانچه لب بشکافت و او را آنحضرت دندان
رباعیه وی از طرف پایین شکسته شد و یکی از آن گوهرهای شب چراغ از درج یاقوت برون افتاد و در این محل که آنحضرت را جراحت رسید بود ابن
قمئه شمشیری حواله آنحضرت کرد سید عالم صلی الله علیه و آله از شمشیر او احتراز نموده در مغاکی افتاد و رخسار تابان او از نظر ابرار و اشرار پنهان گشت و روز
روشن بر دیدهٔ دوستان چون شب ظلمانی تیره و چشم روزگار از مشاهدهٔ آن در چشم زخم اعدا خیره شد ابن قمئه ملعون میپنداشت که حضرت سید شرع مبین
مس خاتمه فنا را چشید و بر کرد و ما اول جمال المغرب قوت و در قال المتواری شد قوم خود را مژده داد که کار محمد را ساختم و دل از غم او پرداختم
از زبان او نیز گفته اند و ابن اثیر آورده که الا ان محمدا قد قتل ندا میکند که محمد کشته شد و از ابلیس نیز همین ندا رسید و بیك لحظه این خبر دلسوز میان
دشمن و دوست انتشار یافت اهل شرك از بیم شادمان شده بگرفتن غنیمت مشغول شدند سیدعالم بعد از زمانی از مغاك برآمده بجانب شعب
توجه نمود دید که برخی از اصحاب بالای کوه ملتجی شده اند خود را از سر مبارك برداشت و ایشان را آواز داد که الی انا رسول الله الی این تفرون
عن الله و عن رسوله بجانب من شتابید و بمن ملتجی شوید و متوجه من شوید که منم رسول خدا از خدا و رسول او فرار مینمائید و بطرف دیگر متوجه میشوید
اهل هزیمت که او از حضرت رسالت شنیدند یکیك و دو دو بجانب آنحضرت میشتافتند تا سی کس بر سر آنحضرت جمع شدند و امیر المؤمنین نیز
از قتال بعضی کفار که بر رسول خدا حمله کرده بودند فارغ شده بود متوجه پیغمبر شد و سیصد نفر از کفار هجوم کردند در آن اثنا فرصتی یافته از زره که
کفار در آوردند و همهٔ ایشان منهزم گشته بمکه شتافتند و در این غزوه سعد ابن ابی وقاص تیر را بر دست طلحه بن عبید الله زد و بجهت آن دست او شل
شد و چوبه تیر بر چشم قتادة بن نعمان زد که چشم او بیرون آمده بر رو افتاد و رسول آن را بجای خود نهاد و بهتر از آن شد که اول بود و از ارباب مغازی
اصحاب تواریخ نقل کرده اند که امیر المؤمنین در این غزوه هفت کس را از دلاوران قریش بر خاك مذلت انداخته بود که در شجاعت یگانه دوران و نادرهٔ
زمان بودند طلحه بن ابی طلحه و عبد العزی و عبد الله بن جمیل بن بنی عبد الدار و ابو الحکم بن اخنس و ابا سباع بن عبد العزی و ابا سعد بن طلحه بن ابی طلحه و غلام
حبشی که از بنی عبد الدار بود و حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق از پدر بزرگوار خود نقل فرموده که اصحاب لوای کفار که در روز احد از جملهٔ ابطال ایشان
بودند نه کس بودند که همه بدست امیر المؤمنین کشته شدند و نیز از جملهٔ مقتولان آنحضرت علم بن اخنس بود که آنحضرت ذو الفقار را بر ران او
زد و بینداخت و پای زخم بجهنم پیوست و دیگر امیة بن ابی حذیفة بن مغیره بود که زره پوشیده بود و مبارز میطلبید و میگفت یوم بیوم بدر
امروز بعوض روز بدر است مردی از اهل اسلام معارض او شد و شمشیر بزد و او را شهید کرد امیر المؤمنین قصد او کرد و شمشیر بر فرق او زد



از خود او کذشته میان سرو را شکافت و امیه دست بالا کرد که ضربتی بر آن حضرت زند که زیر بغل او دریده و زره او دو دریده شد و شمشیر را بر
زیر بغل او فرو کرد دستها و را از هیچ ببرید اخت و هلاک شد و یکی دیگر هشام بن امیه مخزومی بود که بضرب شمشیر اپدار او را ابدا بالبوار رسانید و
دیگر عمرو بن عبد الله جمحی و یکی دیگر بشر بن ابی عامری و در کشف الغمه او رده که همه اهل سیر او رده اند که قاتل اکثر صنادید قریش در روز احد امیر
المؤمنین ع بود و از محمد بن اسحق نقل کرده که صاحب لوای قریش در روز احد طلحة بن ابی طلحه بود و امیر المؤمنین ع او را و پسر او را ابا سعید و برادر او
کلده و عبد الله بن حمید بن زهره و ابو الحکم بن اخنس بن شریق ثقفی و ولید بن ابی حذیفة بن مغیره و برادر او امیه و ارطاة بن شرحبیل و هشام بن امیه
و عمرو بن عبد الله الجمحی و بشر بن مالک و صواب مولی عبد الدار و غیر ایشان از ابطال و شجاعان را بقتل رسانید و فتح و نصرتی که در این روز از رسول
و اصحاب او واقع شد بجهت ثبات قدم و رسوخ مقام امیر المؤمنین ع بود و جانبازی او در خدمت حضرت رسالت ص و حافظ ابو محمد عبد العزیز جنابذی
در کتاب معالم العترة النبویه روایت کرده مرفوعا بقیس بن سعد و او از پدر خود که گفت شنیدم از امیر المؤمنین ع که میفرمود اصابتنی یوم احد ستة

نفس ل

عشر ضربة سقطت الی الارض فی اربع منهن فجائنی رجل حسن الوجه طیب الریح فاخذ بضبعی فاقامنی ثم قال اقبل علیهم فانک فی طاعة الله و
طاعة رسوله و هما عنک راضیان یعنی در روز احد شانزده ضربت بمن رسیده بود که در چهار ضربت از آن بر زمین افتادم پس مردی نیکو روی خوشبوی نزد من
امد و انکشت مرا بکرفت و بر خیزانید و کفت متوجه حرب شو که تو در طاعة خدا و رسولی و خدا و رسول از تو خوشنودند پس بخدمت رسول الله ص امده فاخبرته فقال
یا علی ما تعرف الرجل فقلت لا ولکنی شبهته دحیة الکلبی فقال یا علی اقر الله عینک کان جبرئیل یعنی بعد از ان نزد رسول خدا رفتم و او را از این صورت
خبر دادم فرمود یا علی میشناسی این مرد را کفتم یا رسول الله نمیشناسم ولیکن صورت او را مشابه صورت دحیه کلبی یافتم فرمود یا علی خدا چشم ترا روشن کرداناد
مژده باد ترا که انکس که دست ترا کرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان خدا ترغیب نمود جبرئیل بود پس من باین مژده قوة تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان
خدا را میکشتم و شر ایشانرا از رسول خدا دفع میکردم تا انکه سر همه کلاه و زره ایشان و سرداران ابر خال و ملة اند اختم الغصه چون کفار دیدند که سرداران
و شجاعان لشکر ایشان بر دست امیر المؤمنین کشته شدند هیچکس را جرأة از انکه در مقابل آنحضرت ایستد نبود بالضروره قرار بر فرار دادند و عکرمه
کردند و پیغمبر ص با اصحاب ظفر یافته قصد کرد که متوجه مدینه شود که ناکاه فاطمه ع از دور پیدا شد و سبب خروج او از مدینه این بود که خبر شهادت
ذکر خواهد یافت و چون نزدیک رسید و دید پدر بزرکوار خود را خون الود دید بکریه افتاد فی الحال اب اباطری خاصوساخته و روی اطهر آنسرور
بشست و در روایتی امده که امیر المؤمنین ع اب اورد و سپر خود کرد و بر سر و روی آنحضرت میریخت و فاطمه ع دستها را نمیمالید و چون خون از جراحت آن
حضرت باز نمی ایستاد فاطمه خرقه را بسوخت و بر ان جراحتها نهاد خون باز ایستاد و بعد از ان خون از روی آنحضرت زایل ساخت و بعضی رسیده که بعد
از انهزام کفار دست امیر المؤمنین ع تا کتف خون آلوده شده بود و از ذو الفقار خون میچکید پس بفاطمه داد و کفت خذی هذا السیف فقد
صدقنی الیوم این شمشیر را بستان که امروز بنا من وفاداری کرد و این ابیات انشا فرمود که

افاطم هاک السیف غیر ذمیم | فلست برعدید ولا بلئیم
لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد | وطاعة رب بالعباد علیم
امیطی دماء القوم عنه فانه | سقی آل عبد الدار کاس حمیم

یعنی ای فاطمه بگیر
این شمشیر را بدون سرزنش و ملامت چه من در جنگ جبان و بد دل نبودم و ملامت زده نکشتم بلکه داد مردانکی دادم بعمر خود سوگند میخورم که من
جد و جهد بسیار و مبالغه بیشمار نمودم در نصرت و یاری خاتم الانبیاء و در طاعت و انقیاد پروردکار دانا بیان که دانا و اکاه هست به بندکان در
کردان و زایل ساز از این شمشیر خونهای کفار را که این شمشیر کاسهای اب جوشان بیزار ال عبد الدار را سامانید و ایشانرا بدرک الاسفل رسانید
رسوله و نوکه خذی یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش با بر دست او بقتل رسانیدند در این غزوه حمزه جرعه جام شهادة
چشیده و بروضه اهرم برزخ فرحین رسید تا با پسر و نوا دیخ صورت شهادت او را با وجه نقل کرده اند که جبیر بن مطعم که مهتر زاده مکه بود
و از اشراف عرب بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی کفتندی مردی مبارز و دلیر بود و نیزه وحشیانه جنک کردی چون لشکر قریش عزم مدینه کردند جبیر وحشی
را طلبید و کفت ای غلام دانسته که مسلمانان در روز بدر عم من طعیمة بن عدی را بخواری و زاری بکشتند و من همین یک عم داشتم و حالا محمد و عم
زاده حمزه و عباس عباس خود در مکه است و حمزه در مدینه اکر در این حرب حمزه را بقتل رسانی ترا ازاد سازم و بمال وافر ولایت ابنوازم و وحشی تمام
این کار را در عهده خود کرفت و هند که زن ابو سفیان بود و در قبایل عرب بحسن و جمال شهرتی تمام داشت پدر او نیز که عتبه بود در روز بدر بر
چاه هلاک افتاده بود وحشی را طلبید و کفت اکر محمد را بر زبان زوبین جواب کشتن پدر من باز دهی کامی که ترا باشد بحصول یابد و ترا تربیتی کنم که پسندیده
خاص و عام باشد و منقولست که دختر حارث بن عامر بن نوفل را کفت که پدر من در جنک بدر کشته شد و دو برادر لشکر که عزیمت محاربه با ایشان

موصوله

دارم بیش از سه کس را کفو خود نمی بینیم محمد و علی و حمزه اکر یکی از این سه تن را مقتول سازی من از ابرخوان احسان ازادی نشانم و جانوازی
در حق تو تقدیم رسانم که همه کس بپسندند و وحشی جواب داد که من بر قتل محمد قادر نیستم که اصحاب در محافظت او بیجهتند و اما حمزه بخدای رب الکعبه
که اکر او را در خواب یابم از هیبت سطوت او بیدار نتوانم ساخت اما علی جوانی است جوان و نو رسیده است کار زار را نادیده و بیابان حرب کم رسیده
شاید که بر وی حربه توانم انداخت پس بشادی مژده ازادی و بوعده هند و خیال احسان دختر حارث عزم کشتن یکی از شیران بیشه اسلام با خود

وصال

تصمیم داد و چون روز حرب پیش امد بکمینکاه ترصد در امده و تفحص تمام بجای اورد دید که سرداران مهاجر و جانبازان انصار در ملازمت سید انبیا اند
از انجا نا امید شد بجستجوی علی ع را دید که مبارز میدان لافتی و مجاهد دیوان هل اتی در حوالی نهار تمام دارد و از جوانب و اطراف خود با خبر
بود دانست که بر وی دست نداره و باز کشت و بجانب حمزه متوجه شد دید که حمزه علامتی بر خود کرده پر شتر مرغ که از بالای سر او تا بسینه فرود امده چون



شیر مست بمیان قوم درآمده صفوف لشکر قریش را برهم میزد و روایتی هست که حمزه را در آن روز بهر دستی شمشیری بود و بهر دو حرب کارزار
دقایق کارزار چیزی غریب میکرد از سطوت شجاعت دست برد مینمود که اگر سام نریمان زنده بودی بمشاهدهٔ او از پای درآمدی و اگر رستم دستان آمدی
پا بداری در دستکاری او ننمودی [illegible] سباع بن عبدالعزی رسید بیک حمله او را بسقر رسانید و دیگر کوتاه مبارزه طلبید
از جماعت قریش هیچکس دیگر برابر او بنیامد حمزه در غضب رفت و بی تحاشی خود را در میان جمع انداخت و بضرب شمشیر ابدار ایشان را تلاشی و متفرق
ساخت و [illegible] از جام شراب مقاتله مست شده پروای حفظ اطراف نداشت و وحشی در کمینگاه فرصت میطلبید که ناگاه مرکب
حمزه بسر درآمد و روایتی هست که پیاده بود پایش بکشته برآمد و بر پشت افتاد و شکمش برهنه شد و وحشی از کمینگاه زوبین بینداخت بر عانه اش
آمد و از طرف دیگر بیرون شد حمزه برخواست و بطرف کمینگاه توجه نمود تا بیکار دگر زخم کرده نتوانست قدمی برگیرد درافتاد و پیشانی مبارک بر زمین
نهاد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند و جان تسلیم کرد سید الشهدا ابطال بلقا رفت و وحشی صبر کرد تا مردم از نزدیک وی دور شدند بیامد و بخنجر داش شکم وی
بشکافت و جگر وی بیرون اورد و نزد هند برد و گفت اینک جگر حمزه قاتل پدر و شوهر تو هند از اسید در دهان نهاد و بخایید پس بینداخت و پیرایه و زیور
که در گردن و دست و پای داشت بوی بخشید و گفت چون بمکه رسم ده دینار سرخ بتو دهم پس پرسید که حمزه کجا افتاده رهنمای وحشی او را اورد
تا بسر حمزه رسید کارد برکشید و گوش و بینی و بعضی دیگر از اعضای وی ببرید و در رشته کشید با خود ببرد و آن بزرگ دین را مثله کرده در میان
خاک و خون بگذاشت و چون آوازهٔ قتل حمزه بمدینه رسید هیچ دلی فارغ نماند و همانا شیونی نبود الا که بکوی افتادند و مخدرات حجرات طهارت شیون آغاز
کردند فاطمه ع در کنج حجره ایستاده بود دیگری از منهزمان لشکر میگذشت فاطمه خواست که حال پدر بزرگوار خود را از او معلوم کند کسی را بیامد که او را
استفسار کند یکی از مردم محله از یکی از منهزمان پرسید که خبر حبیب کبریا چیست گفت چه میپرسی از چیزی که زبان از ادای آن لال است و دیده از تماشای آن حیران
از ابتلا الاحوال فاطمه را از مضمون این مقال دود از سینهٔ مبارک برآمد و بدماغ رسید و سیل اشک از دیده روان کرد و در اندیشهٔ دور و دراز
افتاد که ناگاه کسی دیگر در رسید و گفت ای مسلمانان خدا شما را مزد دهاد بشهادت پیغمبر شما فاطمه چون این سخن بشنید مدهوش شد جمعی زنان که آنجا بودند
آب بروی مبارک وی زدند تا بهوش آمد و عایشه و صفیه و ام ایمن و جمعی دیگر از زنان اتفاق نموده روی بکوه احد نهادند و آن شیرزن خدا را میگویند
که فاطمه ع [illegible] که هیچ احدی را قوت استماع آن نبود و ناله میکرد که هیچکس طاقت شنیدن آن نداشت [illegible] چادر عصمت بر سر افکند و
از دروازهٔ مدینه بیرون آمد تا ناگاه زنی از مجروحان برسید و گفت ای دختر خیر البشر بکجا میروی گفت میخواهم نزد پدرم روم اما قوت رفتن ندارم
زن گفت بنشین العشا تو هم اینجا ساکن باش تا من بروم و برای تو خبری بیارم اگر پدر بزرگوار خود را بدان حال ببینی تحمل نتوانی کرد فاطمه در سایهٔ
دیواری قرار گرفت [illegible] میفرمود که ای نور چشم [illegible] جمال الجهان ارای پدرم [illegible] سلام من برسانی و حال ابر نبیان که ملاحظه
میکنم عرض کن [illegible] فاطمه قطرات حسرت بر رخساره میبارید و میگریست و میگفت ای پدر مرا بغربت و تنهائی [illegible] و داغ یتیمی بر جگرم
نهادی ای پدر بعد از مادرم خدیجه زنده بودی تا درد یتیمی [illegible] مرهم [illegible] الغصه آن زن [illegible] بلشکر
گاه نهاده میدوید و هر کرا میدید خبر سید عالم میپرسید و آن زن را برادر و پدر و شوهر و پسر [illegible] بغزا رفته بودند قضارا
بلشکرگاه رسید کشته دید افتاده نگاه کرد برادرش بود که شهید شده و بخاک و خون افتاده دل برهم نهاد و بگذشت و با خود میگفت چرا امشب
بر سر [illegible] پیغمبر خدا نبینم چون قدمی دیگر برفت پدر را دید جان داده و بر خاک افتاده از وی نیز درگذشت بعد از آن پسرش بنظر وی در
آمد و هنوز رمقی از حیوة داشت چون مادر را دید گفت ای مادر خوش آمدی که مشتاق دیدار تو بودم زمانی پیش من بنشین ساعتی [illegible]
تا گفتا [illegible] پدر و برادرت شهید شده اند و مادر در فراق تو [illegible] اما دختر رسول خدا را
بر جای نشانده ام و باستخبار حال پدرش آمده ام و من هنوز از سید عالم ص خبر ندارم و فاطمه انتظار میبرد معذور دار که فرصت نشستن ندارم پسر را
بگذاشت و بشتافت تا بپای کوه احد در محلی رسید که سید عالم ص از شعب بیرون آمده بود و در پای علم ایستاده و صحابه گرد او گرد آمده آنحضرت ضعف کشیده بیشتر
آمد و در قدم رسول خدا افتاد و گفت یا رسول الله پدر و شوهر و پسر و برادر و خویش و قبیله و تمامی عشیرهٔ من فدای تو باد سلام فاطمه آورده ام و حال آنکه او
بحضرت تو عرض میکنم رسول خدا فرمود که او را کجا گذاشتی زن تمامی قصه را شرح داد رسول گفت ای زن زود بیا ذکر و بشارت حیوة من باو رسان و بی
انتظار او را زود [illegible] و زن [illegible] کشیده مژدهٔ سلامتی آنحضرت بفاطمه رسانید و گفت بخدا که پدرت را دیدم ایستاده و علم بر سر او میداشتند فاطمه فرمود که مرا
پیش [illegible] او را پیش گرفته با احد آورد چون چشم حضرت بر فاطمه آمد پیش او باز رفت و او را در کنار گرفت و فاطمه بسیار بگریست
و حضرت او را تسلی داد و بنواخت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار [illegible] قبول کرده ام حضرت فرمود که از فاطمه چه توقع داری گفت یا رسول الله چشم
امیدم که فردای قیامت مرا دست گیری و مرا فراموش نکنی فاطمه فرمود یا رسول الله گواه باش که من فردای قیامت تبع او قدم در بهشت ننهم [illegible] ارشاد
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] فرمود که [illegible] کشتگان خود روم که [illegible] حضرت [illegible] الحارث داد پس روی باصحاب کرد که ما فعل عمی حمزه [illegible] عم
من حمزه و حال او چگونه است چرا او را نمی بینم حارث بن صمه از نزد آنحضرت روان شده برفت تا خبر حمزه آورد چون دیر مراجعت کرد امیرالمؤمنین ع
نیز برفت و بحارث رسید دید که ایستاده و نگاه میکند امیرالمؤمنین حمزه را بدان حال دید [illegible] پیغمبر آمد و از آن حال خبر
داد سید عالم ص بنفس نفیس خود برخواست بر سر بالین حمزه بایستاد عم خود را کشته و مثله دید بسیار بگریست [illegible] گفت چه حمزه را بسیار
دوست میداشت زیرا که هم عم بود و هم برادر رضاعی و هم کاشف هم و غم او و در [illegible] صفیه عمهٔ آنحضرت که خواهر حمزه بود از دور پیدا شد پیغمبر [illegible]

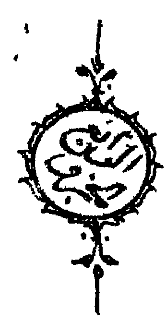


وی نیز گفت که برو تا در برادرم را ذکر دانی تا اینجا نیاید و برادر خود را بدین حال نه بیند شاید که طاقت نیاورد و زیاده از حد جزع کند زبیر پیش صفیه
باز رفت و گفت که مادرم فرمود خواطر رسول خدا چنان میخواهد که تو باز گردی صفیه گفت شنیدم که برادرم حمزه را شهید کرده‌اند و مثله انداخته‌اند و
مثله اند که تلافی محنت و بلا بجهت طلب رضای خدا پیش آمده من آمده‌ام تا او را ببینم شاید خدا مرا صبر دهد و بدهد رضای خدا برسم زبیر بیامد
خبر او را بعرض پیغمبر رسانید حضرت او را دستوری داد تا آمد و برادر را بدید و استرجاع نموده از حق تعالی آمرزش او طلبید اما خود را از گریه
نگاه نتوانست داشت رسول خدا از گریه او بگریه درآمد و فاطمه نیز بسبب گریه حضرت رسول گریست فرمود که مصیبت هیچکس نزد من چون مصیبت حمزه
نخواهد بود پس فاطمه و صفیه را گفت بشارت باد شما را که جبرئیل میگوید حمزه را در میان هفت آسمان اسد الله و اسد رسول الله نوشته‌اند و
مرویست که حضرت رسالت بر شهدای احد نماز گذارد اول بر حمزه و بعد از آن هر کدام جنازه‌ها که میآوردند پیش حمزه مینهادند و نماز میگذارد
تا در آن روز هفتاد بار بر حمزه نماز گذارد و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که حضرت در وقت نماز گذاردن بر حمزه هفتاد تکبیر گفت چون فارغ شد صحابه گفتند
یا رسول الله چرا بر دیگران بامتثال تو نماز نگذاردی فرمود هرگاه پنج تکبیر میگفتم و میخواستم که از نماز بدر آیم فوجی ملائکه بنماز حاضر میشدند و من
نماز را اعاده میکردم و آورده‌اند که پیغمبر فرمود که هیچ تن حمزه را با جامه خونین دفن کردند و از احد باز گشته بمدینه آمدند تا از گریه‌ها و نوحه‌ها آواز
گریه شنیدند الا از خانه حمزه حضرت فرمود اما حمزه لا بواکی له هیهنا حمزه را در این شهر زنانی که در عزا گریه برو کنند نیست یعنی و غریبست
و غریبان را کسی که در غربت بر ایشان تعطف ورزد و در مصیبت ایشان بگرید کمتر باشد و چون انصار شنیدند که حضرت فرمود حمزه در این شهر
غریبست و گریه کنان ندارد بخانهای خود رفتند و زنان خود را گفتند اول بخانه عم رسول خدا روید و بروی بگریید و بعد از آن بخانه خود آیید
و بر کشتگان خویش گریه کنید زنان انصار بخانه حمزه آمدند و تا قریب نیم شب میگریستند و سید عالم بخواب رفته بود چون بیدار گشت
آواز گریه زنان از خانه حمزه شنید پرسید که این چیست او را گفتند این زنان انصارند که بر عم تو میگریند حضرت فرمود خدا از ایشان و اولاد
ایشان خشنود باد و بعد از آنکه حق سبحانه بعد از بیان تسلیت فتح و نصرت روز بدر میکند تا اهل ایمان تسلی یابند از آنچه جراحت و هزیمت و شکستگی
کرده‌اند که در غزوه احد بدیشان رسیده بود و فرمود که **وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ** و بدرستیکه نصرت داد خدا شما را بتقویت قلوب شما و امداد
ملائکه و القای رعب در قلوب اعدا **بِبَدْرٍ** بموضعی که آنرا بدر گویند و آن مابین مکه و مدینه است و تسمیه آن باسم مردیست که صاحب آن
بقعه بود **وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ** حالست از ضمیر نصرکم یعنی نصرت داد شما را خدا در حالتیکه شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی نزد ایشان و
و ایشان حرب شما را حقیر میشمردند بجهت ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح و ذکر اذله که صیغه جمع قلت است بدون ذلائل که جمع کثرت است تنبیه
است بر قلت ایشان یعنی ایشان قلیل العدد و قلیل العدد بودند و از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار
دویست و سی و شش که مجموع سیصد و سیزده تن بوده باشند و مشرکان قریب هزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان مسلمانان
هیچکس اسب نداشتند مگر مقداد اسود و دیگران پیاده بودند و سه شتر در میان ایشان بود و در اکثر کتب مغازی مذکور است که مشرکان در این
روز نهصد و پنجاه مرد جنگی بودند و هفتصد شتر در میان ایشان بود و بیشتر ایشان سلاح داشتند و لشکر اسلام سیصد و سیزده و بقولی سیصد و پنج
نفر و اکثر ایشان بی سلاح و در میان ایشان هفتاد شتر بود و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و حق سبحانه خطاب با ایشان کرده فرمود که از کثرت اعدا
اندیشه مکنید **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس بپرهیزید از خدا در ثبات و رسوخ در معرکه جهاد و اگر چه مشرکان زیاده از ضعف شما باشند **لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ**
شاید که شکر گذاری کنید یعنی امید آنکه قیام نمایید بشکر نعمت آنچه حق سبحانه بر شما انعام فرموده که آن توفیق است و نصرت او سبحانه شما را یا معنی آنست
که شاید حق تعالی نعمت نصرت را بر شما انعام فرماید پس شکر گذاری آن قیام نمایید و بنابراین وضع شکر در موضع انعام جهت آنستکه انعام سبب شکر است پس
وضع مسبب باشد در مقام سبب و مرویست از ضحاک و عمر بن باذله در اینجا ضعفا ست یعنی شما ضعیفان بودید بجهت قلت عدد و عدد نه ذلیلان زیرا که رسول
خدا که اعز مست و اکرم نزد خدا در میان ایشان بود پس وصف ایشان بذلت جایز نباشد و صاحب رایت آنحضرت در این روز امیرالمؤمنین بود و صاحب لوای انصار سعد
ابن عباده و بروایتی سعد بن معاذ و این اول غزائی بود که رسول بنفس نفیس خود در آن حاضر بود و بصحت پیوسته که مجموع غزواتی که آنحضرت در آن حاضر
بوده بیست و شش است آنچه لشکر فرستاده و خود نرفته سی و شش بوده و در نه غزوه از بیست و شش غزا بنفس نفیس خود متصل مقاتله شده و بواطنه
غزوه بدر بصورت بود که بعد از فوت ابی طالب که عم حضرت رسالت بوده و فوت خدیجه قریش دست طغیان از آستین عدوان بیرون آورده بهر حرکه
میتوانستند جفا بسید عالم میرسانیدند تا آخر بمهاجرت انجامید که آنحضرت در مکه نتوانست بود و بجانب طایف رفت و در آنجا نیز از سفهای قوم
آزارهای عظیم یافته بمکه آمد حاصل کرده سال آنحضرت در مکه و نواحی آن جفای مشرکان میکشید تا امر الهی در رسید بهجرت و چون تشریف بمدینه فرمود
آنجا نیز یهود کمر عداوت او را بر میان بستند و منافقان در کمینگاه فتنه و کید نشستند مشرکان و عبده اوثان در صدد محاربه و مقاتله اهل اسلام
آمدند تا در بدر صف بست کردند و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که در غزا هیچ مقداد اسود سواری داشت باقی همه پیاده جنگ میکردیم شبی که
در روز آن جنگ واقع شد همه خفته بودند مگر رسول خدا که همه شب نماز میگذارد تا صبح چون روز شد مشرکان در برابر صف کارزار
راست کردند و علمها بر افراشتند و اول عتبه برادرش شیبه و پسرش ولید بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفاءنا من قریش
همسران ما را از قریش نزد ما فرست حضرت سه جوان انصار را نزد ایشان فرستاد که قصد مبارزت ایشان نمایند ایشان ذکر نام و نسب خود کردند
گفتند ما شما را نمیشناسیم و نمیخواهیم غیر از همسران خود را که بنی اعمام باشند رسول خدا حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث بن عبد المطلب و علی بن



ابی طالب را که در آن وقت بیست و هفت ساله بود گفت بیرون روید و در نصرت دین خدا و رسول او سعی نمایید ایشان سلاح پوشیده بیرون
رفتند مشرکان گفتند من انتم شما چه کسانید ایشان نسب خود را باز گفتند ایشان با خود گفتند که هم اکفاء کرام ایشان همسر بزرگوار اند و رسول
عبیده را گفته بود که شیبه مرتر است برای که هر دو پیر و کهن سال اند و عتبه از آن حمزه چه هر دو در سن یکی اند و ولید علی را بود که دو نوجوان اند پس
هر یک پیش قرین خود رفتند امیر المؤمنین فرمود که با ولید بگردیدم و در میان ما دو ضربت واقع شد پس ضربت او را رد کردم و بشمشیر حمله کردم وی
دست چپ را پیش داشت من شمشیر بر دست چپ او زدم و بینداختم کانی انظر الی ومیض خاتمه فی شماله گویا همین میبینم لمعان انگشتری او را که در دست
چپ اشت بعد از آن ضربتی دیگر بر او زدم و او را بیفکندم و سلاح او را باز کردم اثر خلوق دیدم دانستم که حدیث العهد است بعد از آن ما دی بسر حمزه
رفتم که عتبه را ضربتی زده و عتبه سر او را در بغل گرفته من او را زدم که ای عم سر خود را از آن برهان حمزه قوت کرد و سر خود را از وی رهانید من ضربتی
بر وی زدم و بیفکندم و در همان افکندن بجهنم رفت شیبه زخمی بر ساق عبیده زده بود که استخوان شکافته و مغز بیرون آمده بود من و حمزه خود را به
او رسانیدیم و شیبه را بجان ساختیم و من عبیده را برداشتیم و نزد رسول بردیم فانکاه میان من و حمزه خلاف واقع شد در قتل عتبه نزد رسول آمدیم تا او
حکم باشد در این باب رسول خدا مرا گفت جانبین بوده فرمود که علی کو بسیاری حمزه بر قفا و را کفایت بود که ای حمزه اگر علی ترا یاری نمیداد تو بسیار زحمت
میکشیدی او را منکبین بر ما هر دو خوشنود از نزد رسول بر کشتیم و عبیده با آن زخم بیهوش شده بود و چون در آن حضرت رسالت پناه او را
باز کرد و چون چشمش بر جمال با کمال سید عالم افتاد گفت یا رسول الله آیا من شهیدم حضرت فرمود بلی تو از شهدایی و سر در قدم سعادت عبیده
ابی طالب نه بود که انصاف ادی که من اولی واحقم باینچه در نظم آورده و نسلمه حتی نصرع حوله ونذهل عن ابنائنا والحلائل یعنی فامکوا
اسلام و محافظت پیغمبر از اهمال او و فتیکه هلاک شویم بر کرد او و غافل شویم از زنان و فرزندان خود یعنی خود را و همه کسان خود را فدای او ساده
رسول منغیر الوجه شد و گفت رحم الله عمی یا طالب کر عم من ابو طالب حاضر بودی مثل این مرد انکی دجلاده نمودی و مانند این نصرت من دادی عبیده مرتیه
یا رسول الله استغفر من سخط الله و سخط رسوله بناه میکیرم از خشم و غضب خدا و رسول او رسول فرمود مرا از این سخن که گفتی خشمی و غضبی نیست
هم که نام ابی طالب بمیه و چون مدکور شود بر اخفض دعای خیر در حق عبیده بتقدیم رسانید و او در مرده زاد در ثواب اعظم و چون در و منزل اجنه اد
موضعی رسید ندکه آن را اصغر اکویند وفات یافت بروایتی دیگر در دو خابه ا را القرار رسانافت رضوان الله علیه و رسول از فوت او بسیار بگریست چه او را
دوست میداشت برای که از اقرب قربای حضرت بود و بیری کهن سال و پاکیزه حال بود و بجهه این او را شیخ المهاجرین گفتندی در جمیع کتب مغازی
است که امیر المؤمنین در این غزوه جلادتی تمام و شجاعتی لا کلام بظهور رسانید تا غایتی که قتل او ثلث مقتولان روز بدر بر دست او بود و قتل ثلثی
دیگر باقی صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله کفار سی و شش شجاع معروف دلاور دار آن مشهور بودند که ایشان را به ضرب تیغ ذو الفقار بدار البوار رسانید و
اسامی ایشان اینست ولید بن عتبة بن ربیعه که خال معویه بود و عاص بن وائل و حنظلة بن ابی سفیان و زمعة بن اسود و حرث بن زمعه و نضر بن حرث بن عبد الله
و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم که عم طلحة بن عبید الله بود و عثمان و مالک که پسران عبید الله بودند و برادران طلحة بن عبید الله و مسعود بن امیة بن مغیره و
قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفة بن ابی حذیفة بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی
و عاص بن منبه و علقمة بن کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن ابی ربیعه و عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه
و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیرة بن لوذان و زید بن ملیص و ابو العباس بن قیس و قاسم بن ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و معویه بن
عامر بن عبد القیس و عبد الله بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد و سائب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیة بن مغیره و عاص بن سعید
طعیمة بن عدی بن نوفل که راس و رئیس اهل ضلال بود و نوفل بن خویلد که عداوت او با پیغمبر از همه صنادید قریش بیشتر بود و قریش او را بر خود تقدیم
کردندی و تعظیم و توقیر او نمودندی و در جمیع امور اطاعت او کردندی و حادثه و نوبه او بجهه نیی بود که قبل از هجرت بنهانی ابوبکر و طلحه را بریسمان در
هم بست و بکشیدا ایشان را میزد و عذاب میکرد و چون خواستند که ریسمان را بگشایند هیچکس را قوت آن نمیرسید تا آنکه خود ریسمان را از ایشان
بگشاد و او زهره عمرو بیست که چون رسول بشنید که وی در بدر حاضر است بدعا برداشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا یا رخدا یا شر نوفل را از من
کفایت کن امیر المؤمنین روایت کرده که چون در روز بدر کار زار کرم شد نوفل را دیدم سراسیمه شده و متحیر فرو مانده مانند شخصی که در کار خود سرگردان باشد
و راه پیش و پس خود را نداند پیش او تاختم و ضربتی بر سر او زدم کار کر نیامد بر گشتم و در تفحص او بودم دیدم که زره از ساق و بالا رفته و ساقهای او
برهنه شمشیر بر هر دو پای او زدم و هر دو قدم او را بینداختم بعد از آن ضربتی بر سرش زدم و او را بکشتم چون کار زار تمام شد رسول فرمود که من له علم بنو
کیست که حال نوفل دانسته باشد گفتم یا رسول الله انا قتلته من او را کشتم آنحضرت باواز بلند گفت که الله اکبر و بعد از آن فرمود که الحمد لله الذی اجاب
دعوتی فیه شکر مر خدای را که دعای مرا در باره او اجابت نمود امیر المؤمنین فرمود که چون بدر شعبة بن عدی را از بیت اسیر میکندم و اعضای او را
شکستم که قوت برخواستن نداشت گفتم والله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا بخدا که بعد از این با ما در دین خدا خصومتی نخواهی کرد و چون صنادید قریش
کشته شدند و بسیاری از لشکریان ثبره در دریای محیط کارزار غوطه خورده بجهنم پیوستند و ما بقی فرار نموده بهزیمت تمام عکه شتافتند اصحاب جند
غنیمت کردند و هفتاد کس را از ایشان اسیر کرده باز آمدند و در این جنگ ملائکه معاون و ممد لشکر اسلام بودند چنانچه میفرماید که **اِذْ تَقُولُ**
لِلْمُؤْمِنِينَ ظرف متعلق است بقوله نصرکم الله یعنی حقتعالی نصرت داد شما را در روز بدر وقتیکه میگفتی تو ای محمد مر اهل ایمان را که بجهة
قلت عدد خود و کثرت عدد دشمن مضطرب شده بودند **اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ** آیا کفایت نمیکند شما را **اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ** آنکه مدد کاری کند

شما را پروردگار شما بِثَلٰثَةِ اٰلٰافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ در حالتیکه فرو فرستاده شدگان باشند
از عالم بالا و مرتبه بعضی طرف بدل تا بیست و نه زاد غدوث و گویند وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بست با اشتراط صبر و پرهیزکاری
از مخالفت و چون در آنروز صبر نکردند و تقوی را لازم حال خود نساختند بلکه بشتاب در کردن متوجه غنائم شدند و مخالفت قول پیغمبر کردند
حق تعالی ملائکه را بر ایشان نازل نساخت و قول اشهر و اصح آنست که نزول ملائکه در روز بدر بوده و ابن مردویه از ابن عباس و حسن و قتاده و غیر ایشان
از معظم علما و مفسرین و منقول از ائمه هدی صلوات الله علیهم و نیز از ابن عباس مرویست که لم تقاتل الملائکة الا یوم بدر یعنی ملائکه کارزار نکردند
مگر در روز بدر و ذکر همزه استفهام که از برای انکار است و ذکر لن که از برای تأکید نفی است اشعار است بانکه ایشان بجهت ضعف و قلت خود و قوت
عدو نزدیک بود که مایوس شوند از نصرت و فتح و قوله بَلٰى ایجاب است برای ما بعد لن یعنی آری حق تعالی فرشتگان را بمددکاری شما فرستد اِنْ تَصْبِرُوا
اگر صبر کنید در جنگ دشمن و ثبات و رسوخ ورزید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت امر خدا و رسول یعنی اگر صبر و تقوی را شعار و دثار خود
سازید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند دشمنان بشما مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا از خشم خود در بیتوقف و نزد اکثر معنی آنست که علی الفور بیایند و هیچ درنگ
نکنند و در انوار گفته که فور مصدر است ماخوذ از فارت القدر اذا غلت مستعار شده برای سرعت و بعد از آن مستعمل گشته در حالیکه سستی و درنگ در وی
نباشد و مزاحی بتود پس معنی آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و طاعت امر الهی و رسول او کنید و بیایند دشمنان در همین حال بر سر شما بدون درنگ
يُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِخَمْسَةِ اٰلٰافٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ به پنجهزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما بدون
تراخی و تاخیر یعنی آمدن دشمنان و نزول فرشتگان برای نصرت و مدد شما در یکحال باشد نه آنکه نزول ایشان از آمدن دشمنان متاخر شود مُسَوِّمِينَ در
حالتیکه نشان کنندگان باشند فرشتگان اسپان خود را و این مشتق از تسویم است بمعنی اظهار سیما و نشان ملائکه در آنروز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی
اسپان بسته بودند از امیرالمؤمنین و از عبدالله عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرف عمامها میان دو کتف خود فرو گذاشته
بودند و مؤید اینست مسومین بصیغه مجهول که قراءت نافع و ابن عامر است و کسائی یعنی نشان کرده شده بودند و گویند عمامهای زرد داشتند و قول اول از صحابه
منقول است و از اینجاست که عادت مستمر شده میان مبارزان که در روز حرب علامتی بر خود و مرکب خود میبندند عمر بن اسحق گفته که رسول در روز بدر صحابه حق
را فرمود تسوموا فان الملئکة قد تسومت علامت بر خود راست کنید که فرشتگان علامت دار بمعرکه کارزار آمده اند و ایشان پاره پشم سفید بر بالای مغفر کلاه
نهادند و از قتاده روایتست که فرشتگان بر اسپان ابلق نشسته و علامت بر خود راست کرده بمیدان محاربه فرود آمدند و حق سبحانه اول هزار فرشته را بنصرت
فرستاد حیث قال فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملئکة مردفین و بعد از آن اینها را سه هزار کردانید کقوله بثلثة آلاف من الملائکة منزلین و انگاه به پنج
هزار مقرر فرمود کما قال بخمسة آلاف من الملئکة مسومین از حسن بصری نقلست که این پنجهزار فرشته همیشه یار و ناصر مؤمنان خواهند بود تا روز قیامت و
شعبی روایت کند که روز بدر خبر بمحاربه رسید که کرز بن جابر محاربی لشکر از نواحی و ولایات جمع کرده بمدد مشرکان میاید چون این خبر بحضرت رسالت رسید تنگدل شد حق سبحانه
وعده فرمود که اگر او با لشکر خود بمدد اهل شرک آید من سه هزار فرشته را بمدد شما فرستم و اگر اصحاب تو در طریق صبر و تقوی سلوک کنند من پنجهزار فرشته را بمدد
ایشان انزال کنم چون خبر بنا مدد حق سبحانه فرشتگان را نفرستاد مگر هزار فرشته که اول فرستاده بود و در کشف و لعلها آورده که در روز بدر قاتل اکثر کفار
امیرالمؤمنین بود و باقی بعضی مقتول صحابه بودند و بعضی مقتول ملائکه و بعد از انزال ملائکه فتح منصور بود احسنها جهت بشارت بنصرت و اطمینان جهت
اهل ایمان ملائکه را [illegible] قال وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید حق سبحانه امداد یا انزال یا اعلام ملائکه را اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ مگر بجهة مژدگانی مر شما
را بر بودن فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ و جهت آنکه بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهٖ دلهای شما بان امداد و خوف اعدا از خاطر شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ
و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزد خدا نه از کثرت عدد و عدد الْعَزِيزِ خدائیکه غالبست بر همه و مغلوب نشود در اقضیه خود الْحَكِيمِ
صواب کار که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد [illegible] هیچ احتیاج بامداد ملائکه نیست بلکه امداد ایشان بملائکه و وعده
با ایشان جهة بشارت بود مر اهل ایمان را و ربط قلوب ایشان از خوف [illegible] کثرت دشمنان چه نظر عامه باسباب اکثر است [illegible]
مؤمنان [illegible] لِيَقْطَعَ
متعلق است [illegible] طَرَفًا [illegible] مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آن کافران
[illegible]
[illegible]
[illegible] اَوْ يَكْبِتَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِينَ در حالتیکه بی بهره و نا امید باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



مبارکش خطی بکرد که نیز نفرین بر همه فرمان حال اهل ضلال افکند و نزد بعضی آنستکه در آن حال که ابن ابی با سیصد منافق از لشکر برگشتند و بجهة آن
آثار توانی و جبن در بعضی اصحاب پیدا شد حضرت غمگین شد میخواست که بر ایشان نفرین کند تا این آیه نزول اجلال یافت که **لَيْسَ لَكَ** نیست مر
ترا **مِنَ الْأَمْرِ** ازین کار که نفرین است بر کفار **شَيْءٌ** چیزی یعنی زمان استیصال و استصلاح ایشان بظاهر بدست تو نیست بر تو همین انذار و مجاهدت
با ایشان و حکمت در نهی نفرین بر علم او سبحانه تو با آنکه بعضی ایشان ایمان خواهند آورد یا اولاد دیگر ایشان حاصل شود بشرف اسلام خواهند رسید این جمله
معترضه است میان قوله و یکبتهم فینقلبوا و میان قوله **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** یعنی خدا نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا آنکه شکسته شود کرد و نه ایشان یا قتل
و اسر صنادید ایشان و یا بهزیمت روند از صلابت و شوکت لشکر اسلام یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند **أَوْ يُعَذِّبَهُمْ** یا عذاب کند ایشان را
بر کفر خود مصر باشند و دانوار گفته که احتمال دارد که او یتوب علیهم معطوف باشد بر امر یا شیء باضمار ان ای لیس لک من امرهم او من التوبة او من
تعذیبهم شیء او لیس لک من امرهم شیء او التوبة علیهم او تعذیبهم و یا آنکه او بمعنی الا ان باشد از قبیل لالزمنک او تعطینی حقی ای لیس لک من امرهم شیء
الا ان یتوب الله علیهم فتسر به او یعذبهم فتشتفی منهم یعنی نیست ترا از کار ایشان چیزی بمعنی که از تو کاری نمیکشاید مگر اینکه خدا توفیق توبه دهد ایشان را
پس تو مسرور و خوشحال شوی یا بعد از عذاب کند ایشان را پس آن موجب تشفی خاطر تو شود **فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ** پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند که
وضع عبادة میکنند در غیر موضع آن و بجهة آن مستحق تعذیب شوند از مقاتل نقلست که لیس لک من الامر شیء در حق اهل بئر معونه نازل شد و ایشان
مرد بودند از قراء صحابه و امیر ایشان منذر بن عمرو بود حضرت رسالت ایشان را به بئر معونه فرستاده در ماه صفر سنه اربع من الهجرة بعد از آنکه از واقعه احد
چهار ماه گذشته بود تا آن مردمان را تعلیم قرآن کنند و احکام شریعت را با ایشان تعلیم کنند عامر بن طفیل بر ایشان تاخت و همه ایشان را بکشت چون این خبر
رسید بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که لیس لک من الامر شیء و اصح آنستکه نزول این در اهل احد بوده زیرا که اکثر علما بر آنند و سوق کلام مقتضی اینست
و چون حق تعالی نفی امر استیصال و استصلاح کفار نمود از پیغمبر در عقب آن بیان نمود که همه امور به سبحانه راست و فرمود که **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینها است یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات پس همه امور او را باشد نه غیر او را
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد با توبه از روی عدل و بدون آن بر سبیل فضل هر کرا خواهد از آنها که اطاعة او نمود یا بدایره اسلام در آمده باشد **وَ**
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب کند هر کرا خواهد از کسانیکه بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عصاة مؤمنان را قبل از توبه بر سبیل عدل کما قال ابن عباس
یغفر لمن یتوب و یعذب من لم یتب **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است بندگان خود چون ایمان آرند **رَحِيمٌ** مهربان بر ایشان نه تعجیل عذاب نکند بر
ایشان پس ای محمد مبادرت مکن بر نفرین بدی بر ایشان و گویند ابهام امر در تعذیب و مغفرت و عدم تصریح بذکر آن بجهة آنستکه تا رحمة باشد بجهة آنستکه
مکلف دایم در میان خوف و رجا باشد یعنی از عذاب ایمن نباشد و مایوس از روح رحمة و نگردد زیرا که ایمنی از عذاب و اصرار بر یأس از رحمة و کفر
قال سبحانه فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون و از اینجاست که صادق فرموده لو وزن رجاء المؤمن و
خوفه لاعتدلا یعنی کو وزن کنند خوف و رجاء مؤمن را هر دو برابر شوند و گفته اند تعلیق عذاب و غفران بمشیة جهة آنستکه مشیة او مطابق حکمت است
اگر گویند هر گاه رحمة او واسع باشد و بر غضب او سبقت گرفته پس باید که بندگان را عذاب نکند گوئیم رحمت او غالب بر مقتضای حکمت زیرا که رحمة او به رقت
قلب نیست همچنانکه رحمت ما و چون حق تعالی در این بیان تعذیب و مغفرت فرمود نسبت به هر کس مشیت و حکمت او مقتضی آن باشد در عقب او نهی فرمود از بعض گناهان
ایشان با آن موجب عقوبت است و گفت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا** مخورید مال ربا را **أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً**
در حالتیکه افزوده و تو بر تو باشد مراد از آن زیادة مکرره است و تخصیص آن بانهی نه آنکه ربا ماعدا حرام نیست بلکه بجهة آنست که در زمان جاهلیت و اوائل
اسلام یکی مال خود را بدیگری میداد تا وقتی معین و چون مدت منقضی میشد در اجل و ربا میافزود و بر همین قیاس تا آنکه همه مال مدیون بکلیت مالک دائن شد
چند بر دراهم میرسید و گفته اند اضعافا در دراهم است و مضاعفة در اجل چه اضعاف مال در با اضعاف اجل بود چنانکه گذشت **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و
بپرهیزید از خدا چنانکه نهی کرده است **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید شما رستگار شوید این جمله در موضع حال است ای راجین الفلاح یعنی در ترک ربا
از خدا بپرسید در حالتیکه امیدوار باشید برستگاری و یا در موضع علت است ای لکی تفلحوا یا در آن ما تاملون من ثواب الجنة یعنی ترک ربا کنید تا بر
نتیجه آن رستگار شوید و فایز شوید بثواب جاوید و تخصیص ربا بذکر از میان محرمات جهة آنستکه این فعل در میان مردمان بسیار واقع میشد تا آنکه اکثر معامله
ایشان بر همین منوال بود و گویند حکمت در تحریم ربا مصلحت دینی است که حقیقت آنرا عالم است و عقول با آن نمیرسد و وجهی گفته اند آنستکه تا اظهار عدل
کنند در آنکه هر چه داده باشند قبض کنند بدون زیاده و از ابی عبد الله مرویست که حکمة در تحریم ربا تحریص است بر مکارم اخلاق و اقدام معینه بر
زیاد دادن و قرض دادن و دستگیری فرمودن کار کردن بی ضرر که با ایشان رسد و تکرار این حکم در قرآن جهة تاکید است و ذکر آن در سوره البقره بلفظ تحریم
و اینجا بلفظ نهی جهة آنستکه تا تحریم آن علی ابلغ الوجوه باشد چه در آیة منع حکیم در تکلیف زیره و تخصیص آن با کل با آنکه جمیع تصرفات
او منهی است جهة آنستکه اکل معظم انتفاع است و بدانکه اجماع امامیه آنستکه آیات تحریم ربا مخصوص * بغیر عموم نیست زیرا که نزد ائمه هدی
صلوات الله علیهم ثابت شده که در میان والد و ولد و زوج و زوجه و سید و عبد و مسلم و حربی مباح است و چون ربا در میان کفار بسیار شایع بود از جهة
حسب حال تهدید مؤمنان میکرد از اقدام نمودن بمثل فعل ایشان بقوله **وَاتَّقُوا** و بپرهیزید ای گروه مؤمنان بخدا و رسول بجز از متابعت کفار و تعاطی
افعال ایشان **النَّارَ الَّتِي** از آتشی که **أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** آماده کرده شده است برای کافران در این تنبیه است بر آنکه دوزخ بالذات معد است
برای کفار و بالعرض و التبع برای عصاة اهل ایمان همچنانکه در صفت جنة فرمود که اعدت للمتقین و بدیهی است که اطفال و مجانین اهل ایمان نیز در بهشت



داخل خواهند بود و گویند که کافر را تا ابد نسبت به مؤمن را تا ابد بسبب نیز بعضی تخصیص اعداد نار برای کفار جهت آنستکه ایشان مقطوع علیهم اند بخلود
دوزخ و مؤمنان چه در حق ایشان دخول و عدم دخول ایشان در نار هر دو مجوز است و گویند مراد بانزال آنستکه مخصوص است بکفار چه دوزخ
منازل و درکات دارد و هر درکه مخصوص بجماعتی است پس غرض مبالغه است در نهی مؤمنان و اشعار بر آنکه هر کدام که اقدام نماید بر اکل ربا
در حکم ایشانست کما قال النبی من تشبه بقوم فهو منهم و حسن بصری گفته که تخصیص کفار باعداد نار برای ایشان منع مشارکت غیر ایشان نمی کند هم
چنانکه تخصیص مؤمنان بهشت باعث وجه مانع نیست مشارکت سایر کفار را با ایشان و مثل این در قرآن بسیار است و اصل آنستکه تخصیص شیء بذکر
دلالت نمیکند بر آنکه ما عدای آن بخلاف آن باشد و بجوز که دوزخ کرد مؤمنان را از آن بترسانند در عقب آن ایشان را امر میفرماید بچیزی که موجب
نجاة باشد از آن و میگوید که وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت نمایید رسول را در آنچه فرماید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی تا خدای تعالی بر شما رحم نموده از آتش دوزخ نجاة ارزانی فرماید و در
انوار گفته که اتباع وعید بوعد بجهت ترهیب است از مخالفت و ترغیب در طاعت و ذکر طاعت خدا با آنکه طاعت رسول همان طاعت اوست بجهت دو چیز سببی
آنکه مقصود آنست که اطاعت رسول است در آنچه فرماید با قصد طاعت خدا دویم تنبیه است بر آنکه هر که اطاعت رسول کند در آنچه فرماید همچنانست که اطاعت خدا کرده تا
مسارعت کند بامر او و چون حق سبحانه تحذیر نمود ایشان را از افعالی که موجب عقاب است در عقب آن حث ایشان کرد بر افعالی که موجب ثواب است و فرمود که وَ
سَارِعُوا و بشتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بچیزی که مستلزم آمرزش شود شما را مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما اقامه لازم
در مقام ملزوم بجهت تشویق نمود که آن سبب است بوجوب مغفرة که آن کلمه شهادتست نزد ابن عباس و اداء جمیع فرائض و ابن مسیب گفته نزد امیر المؤمنین و نزد انس تکبیر
اولست که بجماعت دریابند یا اخلاص در طاعة یا توبه یا هجرة قبل از فتح مکه یا متابعت فرایض و سنن و یا استغفار و نزد یمان نمازهای پنجگانه است و ضحاک
گفته که جهادست که مقام مقتضی است چه این در خلال قصه احد نازل شده و در بحر الحقائق آورده که بشتابید در پیرایه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از استلا
حیوانیه که جز بدان قدم بمقام قرب جنة در نسبت محال است و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت و بسطت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ
پهنای آن تا سما نهاست یعنی مانند سعة همه آسمانها وَالْأَرْضُ و همه زمینها و ابن عباس گفته است که ای سبع سماوات و سبع ارضین و حذف حرف تشبیه جهة
مبالغه است در سعت او و تقیید به پهناست و تخصیص عرض بهشت بجهت آنستکه طول آن در فهم بشر نگنجد و در انوار گفته که در ذکر عرض مبالغه است در وصف جنة
بسعة بر طریق تمثیل زیرا که عرض کمتر از طولست و گفته اند که غرض از عرض پهنا نیست که مقابل طولست بلکه مراد بیان سعة و عظم بهشت است عرب هرگاه وصف شیء
کنند بسعة او تعبیر از آن بعرض متصف میسازد کما قال ابن العنبس بلاد عریضة وارض بسیطة مواقع غیث فی فضاء عریض و نزد ابی مسلم اصفهانی مراد آنستکه ثمن
جنة مثل ثمن جمیع سموات و ارضین است اگر بمعرض بیع در آید و ابن عباس در تفسیر کبیر آورده که اگر جمیع آسمانها و زمینها را طبق طبق بسازند چنانکه
هر یک از طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و موصل کرده اند از طرفها تا آنکه همه طبقها واحد شود عرض بهشت بر قدر آنست این قول و نسبت این
عباس و حسن و مختار بلخی و جبائی أُعِدَّتْ آماده شده است این بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران از معاصی و یا از کفر و در این دلیلست بر آنکه بهشت
مخلوقست و حالا موجود است نقلست که ملک روم نامه نوشت بسوی حضرت و گفت تو ما را به بهشتی میخوانی که عرض آن چون عرض همه آسمانها و زمینهاست
پس دوزخ کجا باشد فرمود سبحان الله اذا جاء النهار فاین اللیل چون روز در آید شب کجا باشد غرض از این معارضه آنست و اسقاط مسئله مراد آنست که کسیکه
قادر باشد بر آنکه شب را هر جا که خواهد ببرد قادر خواهد بود بر آنکه دوزخ را در جای مقرر فرماید که خواهد انس مالک گفتند بهشت در آسمانست یا در زمین گفت
بهشت در کدام زمین و آسمان گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمان و زمین زیر عرش حق تعالی و از قتاده روایتست که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ
زیر زمین هفتم و گویند لولا المتقون لما خلقت الجنة و اگر متقیان نبودند بهشت آفریده نشدی و از این معلوم میشود که دخول متقیان بجنة مقصود بالذاتست و
دخول مجانین و اطفال مؤمنین بالعرض و بالتبع است پس مدح متقیان میفرماید الَّذِينَ يُنفِقُونَ یعنی پرهیزکاران جمعی اند که نفقه میکنند نام نوع تا
منصوص المدح شود مدح بعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند یعنی در وجوه مصرف اموال خود فِي السَّرَّاءِ در حالت آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد
همه احوالست چه انسان هیچ حالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی در هیچ حال خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور ایشانست از قلیل و کثیر و گفته اند که مراد
توانگری و درویشی باشند یا صحت و بیماری و در زندگی و مرگ حق سبحانه سخاوت را اول خلقی از اخلاق متقیان شمرده که موجب دخول بهشتست چه آن بر مشقت است
و دلالت بر اخلاص اکثر و دیگر آنکه این صفت در وقت مجاهده اعظم اعمالست جهت احتیاج مجاهدین در حین مجاهده با دادن ایشان مواساة و فقراء مسلمانان
فرمود که الجنة دار الاسخیاء بهشت سرای اهل سخاوتست و ابو هریره از حضرت روایت کرده که السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس والبخیل بعید من الله
بعید من الجنة بعید من الناس والجاهل السخی احب الی الله من عالم بخیل و انس از آنحضرت نقل کرده که سخاوت درختیست در بهشت و اغصان او در دنیاست هر که
او بزند بعضی از اغصان آن ویرا بدوزخ رساند و یکی دیگر از اخلاق اهل جنة کظم غیظ است کما قال وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ عطف است بر الذین یعنی جمعی
که متصف اند بآنکه فرو خورند کاسه خشم را و بجرعه نمایند که آن نزد امتلاء نفوس ایشان از آن با وجود قدرت ایشان بر امضا و انتقام کشیدن از
اهانت کننده ایشان و در آمده اند حضرت رسالت روایت کرده اند که من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله قلبه امنا و ایمانا یعنی هر که او خشم
فرو خورد و تواند که امضای آن کند حق سبحانه دل او را از امن و ایمان پر گرداند و در روایتی دیگر واقع شده که ملأه الله یوم القیامة امنا و ایمانا یعنی حق تعالی پر سازد
او را در روز قیامت از امن و ایمان و نیز فرموده که لیس الشدید بالصرعة ولکن الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب یعنی صاحب شدت و قوت آن کس نیست که مردان را
بر زمین زند بلکه آنکس است که مالک نفس خود شود در وقت غضب نقلست از انس مالک روایت کرده که پیغمبر فرمود که هر که او خشم فرو خورد با آنکه قدرت انتقام داشته



باشد حق تعالی روز قیامت او را در میان همه خلایق برپا کند که همه کس او را ببینند و حور العین را حاضر سازد و او را مخیر کند تا هر کدام را که خواهد اختیار کند
و نیز از آنحضرت مرویست که هیچ جرعه نزد خدا دوستتر از جرعهٔ خشم فرو خوردن نیست یا جرعهٔ صبر بر مصیبت **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** و درگذرندگان و عفو
کنندگان از بدی مردمان یعنی ترک کنندگان عقوبت کسی را که مستحق مؤاخذه باشد بجهت آنکه ستمی و اسائتی بر ایشان کرده باشد و نزد کلبی مراد بناس ممالیکانند که
چون ایشان گناه کنند موالی ایشان را عقوبت نکنند و حمل بر عموم اولی است مرویست از حضرت رسالت که ان هؤلاء فی امتی قلیل الا من عصمهم الله و قد کانوا
کثیرا فی الامم التی مضت یعنی این جماعت که عفو کنندگان مردمانند کم اند در میان امت من مگر کسیکه خدا او را عصمت نماید و توفیق دهد بدین صفت و این جماعت در
امم ماضیه بسیار بوده اند و نیز از آنحضرت منقولست که ما عفا رجل عن مظلمة الا زاده الله بها عزا یعنی هیچ کس نباشد که عفو کند و درگذرد از ظلمی که بر وی
رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزت افزاید و هیچ کس نباشد که در سؤال بر خود گشاید بر اکثره مال الا آنکه خدای تعالی درویشی او را زیاده کند و هیچ بنده
نباشد که در عطا و صله بگشاید الا که حق تعالی مال او را بیفزاید و نیز فرموده که ینادی منادی یوم القیمة این الذین کان اجورهم علی الله فلا یقوم الا من
عفا یعنی در قیامت منادی ندا کند که کجایند آنانکه اجر ایشان بر خدای است پس برنخیزد مگر آنکه عفو کرده باشد از کسیکه ستمی بر وی کرده باشد **وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکوکاران را الف لام برای جنس است پس همه اینها که متصف باشند باین خلال پسندیده و خصال ستوده
داخل باشند در محسنین و یا آنکه برای عهد است و اشاره باینها باشد یعنی خدا دوست دارد این نیکوکاران را که متصف اند باین صفات حمیده و مراد بمحبت
خدا با ایشان ایجاب ثواب است ابی الحسن بصری نقل کرده اند که احسان نیکوئی کردن است با همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق [illegible]
یاران که بر همه چیز واقف میشوم سفیان ثوری گفته که احسان در نیکوئی [illegible] نیکوئی کنی با کسیکه با تو بدی کرده باشد زیرا که نیکوئی کردن تو با کسیکه با تو
نیکوئی کرده باشد [illegible] انس بن مالک روایت کرده که رسول فرموده که شب معراج کوشکها دیدم در اعلی درجات بهشت جبرئیل را گفتم که این کوشکها
کراست گفت للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس المحسنین [illegible] در تفسیر [illegible] نقل کرده [illegible] بوستان [illegible] آورده که
[illegible] امام حسین بن علی با جمعی از مهمانان از اشراف عرب و عظمای [illegible] نشسته بود و خادم [illegible] کاسهٔ طعام گرم در مجلس
می آورد [illegible] بساط [illegible] شاهزاده افتاد و بشکست [illegible] روی مبارکش فرو ریخت [illegible] از روی [illegible]
رنج [illegible] خادم از روی [illegible] متحیر فرو مانده بود که ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین فرمود که
خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین [illegible] رسول در مقابل [illegible]
که آزاد کردم [illegible] حضار مجلس [illegible] خلق [illegible] بر زبان راندند که الله اعلم حیث یجعل رسالته [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible] نقل کرده اند [illegible]
کنیز علی بن الحسین [illegible] آب بر دست مبارک [illegible] ابریق [illegible] مجروح ساخت حضرت
سر برداشت [illegible] کنیز گفت سبحان الله یقول والکاظمین الغیظ امام فرمود که کظمت غیظی خشم خود فرو خوردم کنیز گفت والعافین عن الناس
فرمود که عفا الله عنک [illegible] ترا عفو کردم کنیز گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که اذهبی فانت حرة لوجه الله برو که تو آزادی در راه خدا [illegible]
که این صورت [illegible] بعضی دیگر [illegible] کتب [illegible] که این قصه از امام محمد باقر [illegible] و روایتی دیگر از امام موسی کاظم علیه
صلوات [illegible] والله اعلم بحقایق الامور **وَالَّذِينَ** معطوفست بر الذین ینفقون یعنی متقیان [illegible] انفاق و حلم و عفو و احسان
موصوف اند [illegible] **إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً** چون بکنند کاری زشت [illegible]
ابلغ از قبح است موصوف محذوف [illegible] **أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** یا ستم کنند بر نفسهای
خود [illegible] علما [illegible] فاحشه و ظلم [illegible] فاحشه [illegible] ظلم [illegible] معاصی دیگر [illegible]
عبد الجبار بن احمد [illegible] فاحشه کبایر است و ظلم [illegible] صغایر و علی بن عیسی گفته که فاحشه اسم هر معصیتی است ظاهر و باطن الا آنکه اکثر استعمال
آن در کبیره است و نزد بعضی دیگر فاحشه [illegible] زنا [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] فاحشه [illegible] ظلم نفس [illegible]
[illegible] گناهان اند که چون از ایشان یکی از این دو فعل صادر شود **ذَكَرُوا اللَّهَ** و یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را [illegible]
کردی [illegible] **فَاسْتَغْفَرُوا** پس آمرزش خواهند از حق تعالی **لِذُنُوبِهِمْ**
برای گناهان خود یعنی توبه کنند [illegible] پشیمان شده عزم [illegible] کنند که دیگر مرتکب آن نوع عمل نشوند [illegible] مراد باستغفار [illegible] بگویند اللهم
اغفر لنا ذنوبنا فانا تبنا نادمین علیها مقلعین عنها **وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ** و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام در معنی نفی است یعنی هیچ کس نیامرزد
جرایم بندگان را که مستوجب عذاب [illegible] شده باشند **إِلَّا اللَّهُ** مگر خدا این جمله معترضه است بین المعطوفین و مراد از آن وصف او است بسعت رحمت
و عموم مغفرت و حث بندگان بر استغفار و وعد ایشان بقبول توبه و تنشیط ایشان بر آن و تطییب نفوس اهل عصیان [illegible]
هر چند اکثر و اعظم باشد عفو او از آن اجل و اکبر است **وَلَمْ يُصِرُّوا** و اصرار نکردند **عَلَىٰ مَا فَعَلُوا** بر آنچه کرده اند از معاصی یعنی دیگر باره آن فعل
نکنند **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** حال است [illegible] یعنی اصرار نکردند بر فعل قبیح خود در حالیکه میدانستند قبح آنرا و عقوبت اصرار [illegible]
مراد علم [illegible] است باین گناه [illegible] عقوبت نکند [illegible] ابن عباس و حسن گفته اند که مراد است [illegible]

علم باشد بآنکه آن فعل معصیت است چه اگر طریق ندانسته باشد معفو از عقوبت بر آن مترتب نیست و نخواهد شد و در توضیح ثعلبی هست که ایشان دانند که
حقتعالی مالک مغفرت ذنوبست نهاست از عبدالله مسعود روایتست که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از اصحاب پیغمبر بیکدیگر گفتند
که بنی اسرائیل نزد حقتعالی از ما گرامی تر بودند بجهة آنکه چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش
و بینی ببرید و غیر آن از انواع عقوبات تا اثر کفارت گناهان شما باشد ایشان بآن اقدام نمودندی بجهة خوف آنکه دیگر مرتکب معصیتی نشوندی حق
سبحانه این آیه فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار راضی شده ام و آنرا کفارت گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبت که
بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما برداشته ام از عطا روایتست که این آیه در حق نبهان تمار نازل شد که زنی صاحب جمال بجهت خریدن خرما بدکان وی آمد نبهان از آن
کشتی خواطر شده گفت این خرما نیک نیست در خانه خرمای بهتر دارم اگر خواهی بخانه من آی تا اختیار نمائی زن با او بخانه رفت نبهان بعد از آنکه او را خرما داده بود
در کنار کشید و بوسه چند بر روی او داد زن بر زبان آورده گفت ای مرد از خدا بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مگردان نبهان از خوف الهی در پا ماند پشیمان
شده دست از وی بداشت و بحضرت رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله خود را در ورطه هلاک انداختم و بعقاب و سخط الهی گرفتار ساختم پس صورت واقعه
معروض داشت و گفت یا رسول الله این بزرگی معصیت یا من بجا آوردم که من تائب عذاب الهی ندارم حضرت رسالت پناه از برای تاکید امیدواری تائبان این آیه فرستاد و فرمود
من از سر تائبان و مستغفران گذشتم و گناهان ایشان را ناکرده انگاشتم و بقول بعضی این آیه در شان ابو اللیث فرود آمد یا بهلول نباش یا بثعلبة انصاری که
بعد از ارتکاب فاحشه توبه نصوح کردند و جازم شدند بر عدم عود بآن و زبان استغفار بگشادند از حضرت رسالت ﷺ مرویست که ما اصر من استغفر و لو
عاد فی الیوم سبعین مرة یعنی اصرار نکرده باشد هر کس که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال کسیکه چون صحیفه
عمل خود را بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری نوشته ببیند و از حضرت مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه حقتعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد بعد از آن فرمود که خیری نباشد در کسیکه روزی هفتصد کبیره بیشتر کند و نیز فرموده که هر که در شب
صد بار استغفار کند چون بخسپد همه شب گناه از وی بریزد چون روز شود بر وی هیچ گناهی نمانده باشد ابو هریره از رسول ﷺ روایت کرده که لا کبیرة مع الاستغفار
و لا صغیرة مع الاصرار یعنی کبیره با توبه و استغفار باقی نماند و صغیره با اصرار صغیره نخواهد بود بلکه در حکم کبیره است و سکونی از ابی عبدالله ع نقل کرده که
رسول ﷺ فرمود که خیر الدعاء الاستغفار و نیز از آنحضرت منقولست که ان للقلوب لصدا کصدا النحاس فاجلوها بالاستغفار یعنی بدرستیکه مر دلها را زنگی
است مانند زنگ نحاس پس جلا ایشان دهید باستغفار و من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
یعنی هر که استغفار بسیار کند حقتعالی او را از جمیع غموم و اندوه فرج دهد و از هر تنگنائی او را بیرون آورد و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد
و زراره از ابی عبدالله ع نقل کرده که اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته و هی تتلألأ یعنی هر گاه بنده استغفار بسیار کند صحیفه عمل او را که باسمان برند
درخشان باشد مانند ستاره و از امام رضا ع منقولست که مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة تحرک فتناثر و المستغفر من ذنب و هو یفعله کالمستهزئ بربه یعنی
مثل استغفار مثل ورقست بر درختی که از وی حرکت بران شود بعضی همچنانکه برگها از درخت میریزد گناهان از استغفار کننده بر آن میشود و هر که استغفار
کند از گناه و حال آنکه بآن گناه اصرار کند مانند کسیست که بخدا استهزا کند پس مجرد استغفار کافی نباشد و نیز از آنحضرت مرویست که الاستغفار و قول
لا اله الا الله خیر العبادة قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک بهترین عبادة استغفارست و گفتن لا اله الا الله که حقتعالی
فرموده که بدانکه نیست هیچ خدای بسزا مگر او سبحانه و استغفار کن برای گناهان خود جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند از رسول خدا ﷺ که یکی از بنی
اسرائیل بعد بر نمیها گفت الهی انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب یعنی بار خدایا تو خداوند جلیلی و من بنده ذلیل تو
تو بآمرزش عود کننده و من بگناه بسیار عود کننده ام بگناه هاتفی آواز داد که همچنین است که تو گفتی سر بردار که ترا آمرزیدم مرویست که چون آیه الذین اذا فعلوا
فاحشة تا آخر فرود آمد ابلیس بر بلندی رفت بعد از آن گفت که بعزت و جلال تو که تا توانم اغوا و اضلال بندگان تو کنم حقتعالی فرمود سوگند بعزت خود که تا بنا مردم
ایشان را فاذا کند استغفار کنند و از بیاسی که منیر باید کرد اولئک آنگروه متقیان که متصف بایشان و مستحق جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة
من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان و جنات تجری و بوستانها میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین
خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند کاسد در آن و در آن وار کفته که محتملست که اولئک تا آخر خبر و الذین باشد اگر و الذین مبتدا باشد و بر تقدیر
آنکه معطوف باشد بر الذین یتقون یا بر للمتقین و اولئک جمله مستانفه است که مبین ما قبل است لازم نباشد از اعداد جنت برای متقیان و تائبان برای
پاداش ایشان عدم دخول اهل اصرار در جنان همچنانکه لازم نباشد از اعداد نار برای کافران برای جزای ایشان عدم دخول غیر ایشان در آن و تنکیر جنات
بنابر احتمال اولی دلالت بر آنکه مرتبه ایشان در بهشت دون خواهد بود از درجه متقیان که موصوفند بصفات مذکوره در آیه متقدمه و در فرق میان الفئتین
همین کافیست که ختم آیه اولی کرده بآنکه ایشان محسن اند و مستحق محبت خدای تعالی بجهة آنکه حافظ حدود شرعند و متخلق بمکارم اخلاق و ختم این آیه
نموده بقوله و نعم اجر العاملین که باین معنی است که نیکوست مزد عمل کسان که مغفرت و جنت است بر آنکه متدارک تقصیر خود باشند مانند عامل
برای تحصیل بعضی از آنچه بر نفس خود تفویت نموده و میان متدارک و محسن فرق بسیار است مستوا نبود که تعبیر بلفظ اجر با جر مجتهد متقی که باشد و مخصوص
بمدح محذوف است تقدیر اینست که نعم اجر العاملین ذلک ای المغفرة و الجنات و در این اشارت است بآنکه جنت و مغفرت مر کسی راست که عمل کند تا آن و در خبر
که حقسبحانه بموسی ع وحی کرد که یا موسی ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی یعنی ای موسی چه کم شرمست کسی که طمع
در بهشت من دارد بدون عمل ای موسی چگونه برحمت خود ببخشم بکسیکه او در طاعت من بخیلی کند مروی است که رابعه بصریه این بیت انشا کرده که ترجو النجاة و لم تسلک

مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس یعنی امید رستگاری داری و حال آنکه در طریق آن نمیروی بدرستیکه کشتی نمیرود در خشکی و جز کی
از شهر بن حوشب مرویست که طلب جنة بدون عمل ذنبی است از ذنوب و انتظار شفاعة بدون سبب نوعی است از غرور و امید رحمة از کسیکه مطیع
نباشد حمق و جهالت است و از حسن روایت است که پیغمبر ص فرمود که حقتعالی روز قیامت بندگان گوید که جوزوا الصراط بعفوی و ادخلوا الجنة
برحمتی و اقتسموها باعمالکم یعنی بگذرید بر صراط بعفو من و درآیید در بهشت برحمت من و قسمت کنید رحمة مرا بقدر عملهای خود تا ان و درجات بهشت
قاطع است بر آنکه اهل ایمان بر سه طبقه اند متقی و تائب و مصر و جنة برای متقیان است و تائبان ایشان مر اصرار نمایندگان انه همکو کاهی که ببرکة ایمان
بر ایشان تفضل فرماید و بدون عقاب ایشانرا ببهشت در آرد و بدانکه چون حقتعالی در آیات سابقه تبیین نمود اجزاء احوال آن میکند بر مؤمن و کافر و
مطیع و عاصی از مثوبة و عقوبة و رحمة و نقمة و راحة و محنة در عقب آن بیان میکند که اعطاء نعمة و راحت بر اهل صلاح و تقوی و انزال المصیبة و محنة
بر کفار و عصاة از عادة الله است تغیر میفرماید که **قَدْ خَلَتْ** بدرستیکه گذشته **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما **سُنَنٌ** واقعها از غم و فساد
و راحة و محنة و دولة و نکبة و غنیمة و قتل که حقتعالی ساخته است آنرا در میان امم سابقه بروفق استحقاق ایشان و گویند خطاب با منهزمان روز احد است
یعنی نکبتی که بشما رسید در روز احد بجهة آن بود که مخالفة کردید امر خدا و رسول را همچنانکه بجهة مخالفة و عصیان و عدم اطاعة پیغمبران امثال این وقایع
بلکه اعظم از آن در میان امم سالفه واقع شده و نزد بعضی مراد بسنن اهل سنن اند بحذف مضاف بمعنی شرایع یعنی گذشته اند اهل شریعتها که هر فرقه امة
پیغمبری بودند و مامور بودند بآنکه متابعة نمایند بشریعة و سنة و اکثر تکذیب پیغمبر خود کردند و بعقوبة گرفتار شده اند و گفته اند در کلام مضاف
محذوف نیست بلکه سنن بمعنی امم است چه سنة بمعنی امة واقع شده کقول المفضل ما عاین الناس من فضل کفضلکم و لا رأوا مثلکم فی سائر السنن و نزد
ابن زید سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته اند و کلبی بر نوعی تفسیر کرده که قد مضت لکل امة سنة و منهاج اذا اتبعوها رضی الله
عنهم یعنی بتحقیق که گذشته برای هر امتی طریقه و راهی که چون پیروی آن کنند حقتعالی از ایشان خشنود شود و ایشان متابعة نکردند بسخط الهی و عقوبة ربانی
گرفتار شدند **فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ** پس سیر کنید و بروید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و قرای قوم لوط که بجهة تکذیب و طغیان و عناد
و عصیان ایشانرا چگونه مستاصل ساخته ایم و دیارهای ایشانرا زیر و زبر گردانیده ایم **فَانْظُرُوا** پس بنگرید بنظر عبرة باثار هلاک شدگان بسبب
نافرمانی **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است سرانجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران و انکار نمایندگان بعث و نشور و عقاب و ثواب خاتمة کار ایشان تا متعظ شوید
از نیز و بار را ببینید از آنچه کردند و سلوک ننمایید در طریق تکذیب و عصیان تا شما فرو نیابید **هَذَا** اشاره است بقوله قد خلت یا بمفهوم فانظروا یعنی آنچه
گذشته از سنن و وقایع بر امم سابقه و نظر در عواقب امور ایشان **بَيَانٌ** دلیلی روشن است **لِلنَّاسِ** برای مردمان یعنی مکذبان از زمان حضرت
رسالت ص و حث ایشان بر عبرة گرفتن با آنچه معاینه میبینند از آثار مکذبان امم سابقه و یا مشار الیه امر متقیان و تائبان است یعنی آنچه مذکور شد از بیان
حال و مآل متقیان و تائبان بیانیست برای همه مردمان و بنا بر ین قوله قد خلت جمله معترضه است برای بعث بر ایمان و توبه و در معالم و در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور
است که مشار الیه هذا قرآن است یعنی قرآن دلالة روشن و حجة هویداست برای کافه مردمان علی العموم **وَهُدًى** و راهی ببصیرة و بیان طریق رشد بجهة **وَ**
مَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر عبرة و رهبة **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزکاران را اگرچه قرآن مر غیر متقیان را نیز لطف است اما چونکه متقیان بآن متعظ و مهتدی
میشوند نه غیر ایشان از آن بجهة اختصاص کرد بایشان و از علی بن عیسی نقل کرده اند که فرق بیان و هدی آنست که بیان اظهار معنی است بهر نوعی که باشد
و هدی بیان طریق رشد است آورده اند که چون سید عالم ص بشعب درآمد ابوسفیان علم بجلد بر بالای کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و کمینه ایشان
در نظر در آورد و اصحاب از بجهة قلة عدد و عدد خود و کثرة عدد و عدد غنیم عظیم بخواطر رسید که مبادا اجتهاد ایشان ... و حقیر نشستند تا از ندوهنا
را مستاصل سازند حضرت عزة جهة تسلیه ایشان این آیه فرستاد **وَلَا تَهِنُوا** و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار **وَلَا تَحْزَنُوا** و اندوهناک
مباشید از جراحات خود و قتل برادران و مصیبتها که بشما رسیده و یا از فوت غنایم و از زهری و قتاده و ابن ابی نجیح مرویست که مراد این نهی دو فی بود که چون
اصحاب بجهة مخالفة قول نبوی کشته شدند و برخی مجروح گشتند حقسبحانه تسلیه ایشان نموده فرمود که سستی مکنید در جنگ اعداء و اندوهگین مشوید که
احوال کارزار چنین بسیار است و تارة لکم و تارة علیکم الحرب یعنی شمار است از فتح و نصرة بتوفیق حقتعالی است و آنچه بر شماست از مغلوبیة و اصابة قتل و جروح
بجهة تخاذل و تثاقل و مخالفة شماست با پیغمبر ص **وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ** و حال آنکه شما برترید بحسب مکانة و مرتبة چه شما بر حقید و کارزار شما برای تثبیت حق
و اعلاء کلمة خداست و ایشان بر باطلند و قتال ایشان برای ترویج باطل و اعلاء کلمة کفر است و یا در محاربه از ایشان سابقید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما
بآنست که کشتگان شما در صلب نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در دنیا غالب خواهد بود و از آن ایشان درکات الاسفل یا اشاره است بوعده
و نصرة و غلبه یعنی شما بر ایشان منصور و غالب خواهید شد **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید گرویدگان بوعدها حقتعالی که فرموده و ان جندنا لهم الغالبون
این متعلق است بنهی یعنی سستی مورزید در کارزار اگر صحیح است ایمان شما و تصور و فرود آیید آن راه مادر چه صحة ایمان مقتضی قوت قلب است بتوثیق بر خدا و یا
متعلق است باعلون یعنی شما برترید از همه ایشان اگر در ایمان خود ثابت و راسخید و تصدیق نمایندگان بوعدة نصرة و غلبه از ابن عباس مرویست که چون مسلمانان
در روز احد منهزم گشتند خالد بن ولید با لشکر سوار از مشرکان بر سر کوه بر آمد و خواستند که بر لشکر اسلام فرود آیند رسول ص دست برداشت و فرمود اللهم
لا تعلن علینا بار خدایا تمکن مکن ایشانرا که بر ما غالب شوند اللهم لا قوة لنا الا بک بار خدایا هیچ قوة نیست ما را الا باعانة و توفیق تو اللهم لیس یعبدک بهذه
البلدة الا هولاء النفر خدایا و ندارد در این شهر پرستندگی تو الا این گروه بسند که ترا میپرستند حقتعالی این آیة فرستاد پس جمعی تیر اندازان مسلمانان ... ایشان را از انجا
و در سوم بموضع ایشان تواد کرد فهذا معنی قوله و انتم الاعلون و گفته اند که معنی آنست که و لا تهنوا لما اصابکم من الهزیمة و لا تحزنوا لما فاتکم من الغنیمة و انتم الاعلون

در کلام عرب
و واتبعه
و انکارهم ... عذاب بر امم سابقه واقع شد بجهة تکذیب
و نشور
مفیر ...



ان کنتم مؤمنین بفضل الله و نصرة او سعید روایت کرده که چون رسول از احد مدینه باز آمد و صحابه بعضی کشته و برخی مجروح شده و زنان و کودکان
ایشان نوحه میکردند رسول را ازین معنی بسیار ملالت شد و گفت بار خدایا بار رسول تو چنین گفت حقتعالی این آیه فرستاد که ان یمسسکم قرح
اگر برسد بشما جراحتی و زخمی در روز احد فقد مس القوم پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح مثله زخمی مانند آن
قرح و جرح شما و ایشان را زخم و جراحت بسیار حاصل شده بود و سست نشدند و دلیری نکردند با وجود عدم رضاء ایشان بر رحمت خدا پس شما که امید
وارید بر رحمت الهی اولی باشید که سر بتسلیم در کشید و اینجه بشما رسیده و میرسد خوشنود شوید و صبر نمائید و نزد بعضی ازین قرح و مس در روز
احد بوده چه مسلمانان قبل از آنکه مخالفت کنند با مر رسول بر ایشان غالب شده بودند و ایشان را بعضی کشته و بعضی مجروح ساخته بودند و تلک الایام
و این روزها که مدار دوران که عبارتست نداولها میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت
و وقتی جمعی مرفه الحال باشند و زمانی مشوش البال و وقتی دیگر بخلاف آن برسد و صیت منعکس گردد فیوما علینا و یوما لنا و یوما نساء و یوما نسر و در
انوار گفته که مداوله معاودت است یقال داولت الشیء بینهم فتداولوه و ایام احتمال وصف و خبر دارد و نداولها احتمال خبر و حال و مراد دوران اوقات نصرت
و غلبه است حاصل که حضرت سبحانه میفرماید که وقتی اوان دولت مرتبه شما است و زمان نکبت از شما را حتی روز بدر که هفتاد کس از ایشان را بکشتید و هفتاد دیگر
را اسیر کردید و غنیمه ایشان را گرفتید و زمانی قضیه انعکاس پذیرفته چون روز احد که از ایشان هفتاد و دو کس را از مهاجر و انصار کشتند انس بن مالک
روایت کرده که در روز احد امیر المؤمنین علیه السلام نزد پیغمبر آمد و زیاده از شصت جراحت بر اعضای مبارکش بود از تیغ و نیزه و تیر رسول دست مبارک در
مالید در حال ملتئم شد و بر کشت بر وجهیکه گوئیا هرگز بر و جراحت واقع نشده و در این روز ابو سفیان با جمعی از مشرکان بر سر کوه بر آمد گفتند این ابن کبشه
این ابن ابی قحافه این ابن الخطاب عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه میخواهی گفت یوما بیوم و ان الایام دول والحرب سجال بدر در بدر
است یعنی روز بدر شما فائق شدید و امروز ما بر شما با شیم و ایام دست بدست میگردد و هر وقتی از جانبی نصرت و غلبه دست میدهد هر چند گاه فتح و نصرت
از کسی است پیغمبر بعمر گفت که در جواب او بگو که لا سواء و سیاست بر ابر نیستیم قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار کشتهای ما در بهشتند و کشتهای شما در دوزخ
پس پیغمبر او را داد که الله مولینا و لا مولی لکم خدا یار و مدد کار ما است و شما را هیچ ناصری و معاونی نیست ابو سفیان گفت اعل هبل اعل هبل که بت بزرگ ما است
بلند مرتبه است ما را یاری دهنده است حضرت جواب داد که الله اعلی و اجل حقتعالی بلند تر و بزرگوار تر از همه کس است از فناء و حسن و ربیع و سکون و ابی
مرویست که تصریف و تحویل حقتعالی ایام دولت و نکبت را میان مسلمانان و کافران بجهة تخفیف محنت است بر مسلمانان و دیگر ما بجهة صبر کردن بر آن
بمثوبت جلیله فائز گردند تا آنکه حقتعالی نصرة کفار دهد بر مسلمانان چه نصرة کفار بر اهل اسلام مستلزم محبة حقتعالی است نسبت بکفار و حال آنکه کفار
مسخوط و مغضوب حقتعالی اند بلکه از رحمت او دورند و اینکه حقتعالی امور دنیا را منقلب و متداول گرداند بجهة آنست که تا مؤمن مطمئن نشود بآن و رغبت در آن
نکند و حریص نشود بر آنچه لذة آن فانی است و نعیم آن متناهی بجهة آن قطع تعلق خواطر از آن نموده سعی کند در امر آخرت که نعیم او دائمی است و دیگر آنکه
اگر دولت همیشه با مؤمنان بوده باشد و نکبت همیشه با کافران پس کفار بسبیل تیمن و تبرک بخواطر و التذاذ دولت نفس در اسلام داخل میشدند نه بمحض
دین و قصد رحمت و رضای حضرت عزت و مثوبت پس حکمت الهی مقتضی است که ایام دول در دنیا مؤمن و کافر را باشد تا ایمان آوردن هیچکس مشوب باشد بغرض
از اغراض دنیویه بلکه محض قربت و قصد ثواب آجل بوده باشد و حقتعالی علل متداوله را بیان میفرماید که و لیعلم الله الذین آمنوا عطف است
بر علت محذوف ای نداولها لیکون کیت و کیت و لیعلم الله یعنی میگردانیم ایام دولت و نصرت را میان شما بجهة فلان غرض و فلان علت و بجهة آنکه بداند خدا
بعلم مشاهده یعنی علم او تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات آنانکه گرویده اند بر وجه حذف معطوف علیه بجهة ایذان است بآنکه علت متداوله وجوه و مصالح آن
بسیار است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و اشعار بآنکه اینچه میرسد بمؤمن متضمن مصالح بسیاری است که او عالم بآن نباشد و یا فعل مع الله مجاز و نسبت و تقدیر
اینست که و لیمیز الثابتین علی الایمان من الذین هم علی حرف ذلک یعنی بجهة آنکه متمیز شوند ثابتان بر ایمان از آنانکه متزلزلند و در آن متداوله ایام
بوده میان ایشان و این کلام از باب تمثیل است فکانه قیل فعلنا ذلک فعل من یرید ان یعلم من الثابت علی الایمان منکم من غیر الثابت یعنی فعل ما
در متداوله همچو فعل کسیست که خواهد که بداند ثابت بر ایمان را از شما از غیر ثابت و اگر نه حقتعالی در ازل الآزال عالم بود باشیا قبل از وجود آن پس
با مثال این کلام و نظایر آن نه اثبات علم او تعالی است و نفی آن بلکه اثبات معلوم است و نفی آن بر طریقه برهان و بنابر معنی اول تقدیر اینست که
لیعلمهم علما یتعلق به الجزاء یعنی تا بداند ایشان را بعلمیکه جزا بآن متعلق میشود و آن علم است بشیء در حین وجود آن و گویند که در کلام مضاف محذوف و
تقدیر اینست که و لیعلم اولیاء الله الذین آمنوا و حذف مضاف و وضع مضاف الیه در مقام آن بجهة تفخیم اولیاء الله است یعنی تا بدانند اولیاء خدا
ثبات و صبر آنانرا که گرویده اند و یتخذ منکم شهداء و تا فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه بگیرد بآنکه کدام از شما در
جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیده و کدام دیگر پر اور ده و زاد نوار و مجمع کتاب فقد گوید که این کلام محتمل دو معنی است یکی آنکه تکرم تا سامنکم
بالشهادة یعنی تا اکرام کنیم جمعی را از شما و ایشان را بمرتبه بلند کردیم احد چند رسانیم بجهة شهید شدن ایشان خلاصه معنی اینکه تا شهداء احد را در
رفیع او رانی فرمائیم و بنابرین شهداء جمع شهید است و معنی دوم اینکه یتخذ منکم شهودا معدلین بما یبتلی به صبرهم علی الشدائد یعنی تا فرا گیریم از شما
گواهان برامم سابقه در روز قیامت که آن گواهان تعدیل کرده شده باشند بآنچه آزموده شده باشد صبر ایشان بر شدائد و بناء قدم ایشان در نوائب
و بنابرین شهداء جمع شاهد باشد و وجه تسمیه شهید آنست که او بذل روح خود کرده نزد شهود و اضحه و وجه تسمیه شاهد آنکه مشاهد نموده علی
راکه بآن شاهد شده و الله لا یحب الظالمین و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را که غیر را سجده و اضافا دمیکنند خلاف اینجه اظهار آن

میکنند یعنی بباطن منزل اند و باعتقاد و اظهار ثبات و رسوخ از میکنند و باحراد کافرانند که بجهة عدم قبول ایمان ظلم بر نفس خود کرده اند و درین
تنبیه است بر آنکه حق تعالی نصرت کافران نمیکند بلکه تغلیب حق تعالی ایشان را بر بعضی اوقات جهة آنست که تا استدراج ایشان کند و ابتلای مؤمنان
نماید این جمله معترضه است میان معطوف علیه و معطوفات که اینست که **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ** یعنی تا بدیگری دیگر و نمیداند آنست که پاک و پاکیزه
گرداند خدا **الَّذِينَ آمَنُوا** آنان را که گرویده اند از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست **وَ**
يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر ایشان مغلوب کردند بدانکه تمحیص یعنی تخلیص شیء است محصته و امحصته اذا
اخلصته من کل عیب و یقال اللهم محص عنا ذنوبنا ای اذهبها عنا لانه تخلیص الحسنات بتکفیر السیئات و اصل محق فنای شیء است قلیلا قلیلا و
نقصا او حالا بعد حال و المحاق اخر الشهر لذهاب ضوء الهلال حالا بعد حال ملخص معنی آنکه اگر دولت بر مؤمنان باشد پس این بجهة تمییز ست و تثبیتها
و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشان را و اگر بر کافر است بجهة محق و محو آثار ایشانست و چون حق تعالی حث عباد نمود بر جهاد و ترغیب ایشان
کرد بر آن در عقب آن خبر داد که دخول جنة فرع بلوی و اختبار است بمصائب و نوائب فرمود که **أَمْ حَسِبْتُمْ** ام منقطعه است که متضمن اضراب
از کلام سابق و معنی انکار ست و ملامه یعنی میپنداشتید ای مؤمنان **أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ** آنکه در آئید به بهشت **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ** و حال آنکه
ندانسته باشد خدا **الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ** آنان را که جهاد کردند از شما بعلم مشاهده یعنی حال آنکه هنوز مجاهده شما بفعل نیامده تا علم حق
تعالی تعلق گیرد بوجود آن **وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ** و ندانسته شکیبایان را بر فرمان رسول یا صبر کنندگان را بر هجوم مصائب و وقوع نوائب یعنی صبر شما
متحقق نشده تا علم او بوجود آن متعلق شود چه شیء تا بوجود نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم باو تعلق نخواهد گرفت پس نفی علم نازل منزله نفی متعلق
است چه علم منتفی است بانتفای معلوم کما یقول ما علم الله فی فلان خیرا ای ما فیه خیر حتی یعلمه پس کلام در معنی و لما تجاهدوا ست و خلاصه معنی اینکه
گمان شما چنان بود که به بهشت در آئید مجاهده نشده و صبر کما ینبغی ندیده و نا آزموده و صعوبتی که محنت مجاهده و صبر بر بلیه است بدرجات جنان رسید و نعم ما
قیل بلبلی کو ستم خار تحمل نکند بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند و بدانکه فرق میان لم و لما آنست که در لما توقع فعل است در مستقبل بخلاف لم پس
کلام دلالت میکند بر نفی جهاد در ماضی و توقع آن در مستقبل کما تقول وعدنی ان یفعل کذا و لما یعنی لم یفعل و انا اتوقع فعله و نصب یعلم ثانی باضمار
ان است و واو بمعنی جمع است از واو صرف نیز خوانند کقولک لا تاکل السمک و تشرب اللبن ای ان تشرب یعنی جمع مکن خوردن ماهی را و آشامیدن
شیر را پس تقدیر اینست که و لما یقع العلم بالجهاد و العلم بصبر الصابرین یعنی چگونه خدا شما را بهشت در آورد و حال آنکه هنوز علم او بجهاد و علم او
بصبر شما با هم جمع نشده است **وَلَقَدْ كُنْتُمْ** و بدرستیکه بودید از روی اشتیاق بر سبیل تمنی آنجا و ذاتی **تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ** آرزو میبرید مرگ
را یعنی حرب را چه از اسباب موت است یا آنکه موت بمعنی خود باشد یعنی شهادت در حرب و معنی اینکه موت را تمنا میکردید بشهادت خطاب با کسانیست
که در غزوه بدر حاضر نشده بودند و بعد از وقوع آن تمنا میکردند که کاش حاضر میبودیم با پیغمبر خدا در جهاد صبر میکردیم تا باحدی الحسنیین فایز میشدیم
یعنی یا غالب میشدیم بر اعدا و یا میرسیدیم بمرتبه شهدا و کرامة ایشان نزد حضرت عزت و چون روز غزوه احد رسید الحاح میکردند در خروج پس حق سبحانه
با ایشان خطاب میکند که شما تمنای شهادت کردید **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ** پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب او و شناسید شدت او را ضمیر راجع است
بموت و مراد اسباب است زیرا که مرگ مشاهده نمیشود و همچنین است قوله **فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ** یعنی پس بتحقیق که دیدید اسباب مرگ را **وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**
و حال آنکه شما مینگریستید بیاران و برادران خود که مقتول میشدند در وقعه احد یعنی معاینه ایشان را دیدید این توبیخ است مر ایشان را بر آنکه تمنای
حرب کردند و منتهی شد بمرایای آن پس جبن ورزیدند و منهزم گشتند از آن و گویند مراد توبیخ ایشانست بتمنای شهادت چه تمنای آن متضمن تمنای غلبه
کفار است ارباب سیر و اصحاب مغازی در کتب تواریخ آورده اند که در کوه عینین رسول با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار و بروایتی پنج هزار بودند
صف راست کرد و عبدالله جبیر را چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر شعب بداشت تا مشرکان از آن رخنه بر سر ایشان نیایند و در بدایت جنگ مبارزان نمود
خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل با لشکر بسیار در برابر ایستاد بمحاذات ایشان و جماعه زنان از میان لشکر بیرون آمدند و دف میزدند و شعر میخواندند و اشعار
هند میگفت نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق پس حنظله [illegible] المؤمنین
جهادی صعب کرده او را بر خالد حمله انداخت و مشرکان منهزم شدند و هند با جمعی از زنان بکوه متحصن شدند و اصحاب بغنیمه مشغول گشتند و آن
پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود را بر دند و شعب را گذاشتند و بغنیمه افتادند و خالد ولید با بعضی مشرکان که در عقب شعب متحصن بودند چون
شعب را خالی دیدند بر اهل اسلام هجوم کردند و بر مسلمانان تاختند و آنها که هزیمت کرده بودند نیز بر این مطلع شدند معاودت نمودند و مسلمانان را
در میان گرفتند و بسیاری را از اهل اسلام شهید کردند و از جمله بعد از آنکه سنگی بشکست دندان مبارک حضرت رسالت را بشکست چنانچه بتفصیل
مذکور شد بیاید و در کمین نشست تا فرصت یافته آنحضرت را بدرجه شهادت رساند مصعب بن عمیر بنظر وی در آمد گمان برد که آنحضرت است بزد
و او را میکشت پس باز گشت و در میان قوم آواز داد که قتلت محمدا محمد را کشتم ابلیس علیه اللعنه آواز او را شنیده بر بالای کوه احد بر آمد و صدا
الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفا اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنند که از ابی سفیان برای
حفظ امان بستانند و قومی دیگر بگریختند و بمدینه باز گشتند و بعد از آنکه آنحضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا قرار بر فرار دادید و پشت بمیدان کارزار
آورده اید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما تنگ شد و از غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت جهة دفع عذر ایشان
فرمود که **وَمَا مُحَمَّدٌ** و نیست محمد ستوده مر **إِلَّا رَسُولٌ** مگر فرستاده از نزد من **قَدْ خَلَتْ** بدرستیکه گذشته اند **مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ**

بلکه

الثانی



بیش از وی فرستاد کان من پیش بوت محال نیست زود باشد که او نیز در گذرد همچنانکه در گذشته اند پیغمبران سابق بموت یا بقتل **أَفَإِنْ مَاتَ**
اینها پس اگر بمیرد این پیغمبر **أَوْ قُتِلَ** یا کشته گردد **انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** باز میگردید بر پاشنها بخود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد می
کنید همچنانکه اکثرا انکار بنیاد وانقلاب ایشان است زدین بجهة خلو پیغمبر بموت یا بقتل بعد از علم ایشان بخلو رسل قبل از وی و بقای دین ایشان و گویند فا
برای سببیت است و همزه برای انکار اینکه ایشان خلو رسل را قبل از وی سبب انقلاب خود کردانند از دین بعد از وفات او و مرویست که چون پیغمبر بجهة
سنان جفای ابن قمیئه در معرکه افتاد و اوازه قتل او در میان مردمان افتاد بعضی از منافقان گفتند لو کان نبیا ما قتل ارجعوا الی اخوانکم و دینکم یعنی اگر محمد
نبی بودی کشته نشدی پس او پیغمبر نبوده مراجعت کنید برادران خود و دین خود که اول داشتید انس بن النضر که عم انس بن مالک بود گفت ای قوم اگر محمد کشته شد
خدای محمد زنده است که هرگز نمیرد شما چه میکنید بزندگانی خود بعد از قتل پس مقاتله کنید بر آنچه وی بر آن مقاتله میکرد و بعد از آن گفت که اللهم انی اعتذر
الیک مما یقولون وابرء منه یا رب خدایا من شکایت ایشان را بتو میکنم از آنچه میگویند و از آن بیزارم پس بکارزار مشغول شد تا آنکه کشته شد و حق تعالی از این
فرستاد که آیا مردمان اگر محمد کشته شود مرتد خواهید شد **وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** و هر که برگردد بر دو پاشنه خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند
فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر نرساند بدان برگشتن خدا را **شَيْئًا** چیزی و در تمضار و منافع برو روا نیست بلکه ضرر او بنفس شما راجع و منقلب
میشود **وَسَيَجْزِي اللَّهُ** و زود باشد که جزا دهد خدا **الشَّاكِرِينَ** سپاسداران را که ثابت بر نعمت اسلام شدند و در دین برا چون انس و امثال آن کعب بن مالک روایت کند که
من اول کسی بودم که رسول را دیدم که از معرکه برآمده بود و بر بالای صخره ایستاده و چشم آنحضرت را دیدم که از زیر مغفر میدرخشید و مردمان را با واز
بجانب خود دعوت میکرد و از اینجهت ایشان را منع میفرمود من چون وی را دیدم ندا کردم که یا معاشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله صحابه متوجه
بروی جمع شدند و بنیاد کارزار کردند تا آنکه حق تعالی نصرت ارزانی فرمود و از امیر المؤمنین روایتست که فرمود که چون ندا الا ان محمدا قد قتل برآمد من
یقین دانستم که آنحضرت مقتول نشده زیرا که واثق بودم برحمت و عهد خدا و لیکن چون باز آمدم و او را در موضع خود ندیدم گمان بردم که فرشتگان وی را
باسمان برده اند در این فکر بودم که آنحضرت پیدا شد گفتم یا رسول الله کجا بودی که نزدیک بود روح ما بجهة نادیدن تو مفارقت کند در این سخن بودم که جمعی
آنحضرت حمله کردند فرمود یا علی شر ایشان را از من دفع کن از میان ایشان لجی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید در میان جمعی آمد قصد آنحضرت کرد و
گفت لا نجوت ان نجوت بر هم از اصحاب تو اگر بر هی از دست من صحابه گفتند یا رسول الله دستوری فرما تا یکی از ما مبارزه او رود رسول فرمود بگذارید
تا نزد من آید و اینملعون قبل از واقعه احد هر بار که رسول را دیدی گفتی اسبی دارم و هر روز بیا و جیه رطل ارزن میدهم تا برنشینم و ترا بقتل
آرم رسول فرمودی که من ترا میکشم نه تو مرا و چون روز احد برآمد آنحضرت آمده قصد او کرد رسول حربه از دست حارث بن الصمه بگرفت و بر گردن او زد واندک
اثری یا نشد خدشه در وی پیدا شد و از اسب در افتاد و بانگ و فریاد بر آورد که قتلنی محمد محمد مرا بکشت او را با لجابر کرفتند و او را گفتند که این جراحت را چندان
اثری نیست چرا فریاد میکنی گفت والله محمد طعنه بر من زد که اگر بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدندی و این بجهة آنست که بتو ستم مرا میگفت که من
کشنده توام اگر هیچ زخمی بر من نزدی بیم کشتن من بودی چه جای آنکه ضربتی بمن زده پس از روز زنده بود و در شب بمرد و در رخ رفت بدانکه اسم آنحضرت در رساله محمد
و محمود و احمد است محمد از محمود بلیغ تر است و احمد از هر دو ابلغ و لهذا حق تعالی او را بنام محمد و احمد در قرآن یاد فرمود و اسم آنحضرت از نام حق سبحانه مشتق
چنانکه فرمود که او سبحانه بمن خطاب کرد که انا الله المحمود وانت محمد و علی بن موسی الرضا از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود که چون فرزند را محمد نام نهید او را اکرام کنید و چون مجلس بدو واخبار دهید و روی بر وی ترش مکنید و هیچ قوم نباشد
که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد یا احمد الا که ایشان را در آن مشورت خیر بسیار رسد و هیچ سرای نباشد
که در آنجا خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که او احمد یا محمد یا محمود نام داشته باشد مگر که هر روز صبح و شام برکت در آن سرای نازل شود و حضرت
رسالت فرمود که هر که حق سبحانه او را چهار پسر کرامت کند و یکی از ایشان را بنام من مسمی نکرده اند بر من جفا کرده باشد و سلیمان جعفری روایت کرده از ابی
الحسن شنیدم که فرمود در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در و شخصی باشد که نام او محمد یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله
یا فاطمه باشد و از ابی جعفر مرویست که شیطان هر گاه شنید که منادی ندا میکند یا محمد یا علی گداخته میشود همچنانکه رصاص گداخته شود و صادق
فرموده که هیچ مولودی را متولد نمیشود مگر که او را محمد نام می نهیم و بعد از هفت روز اگر خواهیم تغییر اسم او میکنیم و اگر نه او را بحال خود میگذاریم
سهل بن زیاد از احدهما صلوات الله علیهما نقل کرده که اگر زن آبستن باشد و بدرستی قصد کند که او را محمد یا علی نام نهد البته پسر متولد شود و محمد
یعقوب مرفوع از ابی عبد الله روایت کرده که اگر زوجه کسی حامله شود و چون چهار ماهه شود باید که رو بقبله کند و دست بر پهلوی زوجه نهد و بگوید
اللهم انی قد سمیته محمدا حق سبحانه او را پسر گرداند و بعد از ولادت اگر اسم او را بر حال خود گذارد حق تعالی او را مبارک و با برکت گرداند و اگر از آن اسم
رجوع کند اگر خواهد قبض روح او کند و اگر نه او را واگذارد و نیز از ائمه هدی مرویست که چون روز قیامت شود حق سبحانه فرشته را امر کند که ندا کند
که هر بنده مؤمن که نام او محمد است برخیزد و بجانب بهشت رود بجهة شرف و بزرگواری محمد و ابو هریره از رسول خدا روایت کرده که لا تجمعوا بین
اسمی و کنیتی یعنی جمع مکنید نام و کنیه مرا در فرزند یعنی ابو القاسم محمد نام ولد خود مکردانید بلکه باید که یکی از بنهید و باشد و اما امیر المؤمنین را رخصت
داد که نام و کنیه او را بفرزند خود نهد در حینیکه خوله حنفیه از آنحضرت حامله بود فرمود که یا علی ان ولدک غلام نحلته اسمی و کنیتی یعنی بعد از تو فرزندی
نو پسری خواهد بود و چون متولد شود نام و کنیه خود را با و دادم پس او را ابو القاسم محمد نام و کنیه بود و اخر ائمه اثنی عشر علیهم السلام را نیز همین
رخصت داده است از آنجا که فرموده لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطئ اسمه اسمی و کنیته کنیتی





یملأ الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً و بدانکه بعد از انکار و توبیخ ارتداد و انهزام اهل جهاد ایشان را تحریض و تشجیع میکند در قتال دون
رسول منهزم نباید بحفظ و تأخیر اجل بقوله **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ** و نباشد و نسزد هیچ نفسی را **أَنْ تَمُوتَ** آنکه بمیرد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بخواست خدا یا
باذن او و ملک الموت او را قبض روح آن نفس مراد آنستکه هر نفسی را اجل مسمی است و علم و قضاء او سبحانه که بانجام از فنا … بر آن مستأخر از آن و
مستقدم بر آن نمیشود و نوشته است خدا این حکم را در لوح محفوظ **كِتَابًا مُؤَجَّلًا** نوشتنی که مقرر و معین شده است وقت انرا بوجهیکه از آن متقدم
و متأخر نمیشود یعنی پیش از آن نمیرد و از آن نیز دیر نکند ذکر حق تعالی حاصل در این آیه تحریض مسلمانان فرمود بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل
عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر نیست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزه معارک و شروع در مهالک **وَمَنْ يُرِدْ** و هر که خواهد بجهادی
که میکند **ثَوَابَ الدُّنْيَا** پاداش این جهان **نُؤْتِهِ مِنْهَا** بدهیم او را از دنیا آنچه مقرر کرده ایم و او را در آخرة نصیبی نباشد لقوله تعالی و من یرد
ثواب الدنیا نؤته منها و ما له في الآخرة من خلاق و حضرة رسالت فرمود که من طلب الدنیا بعمل الآخرة فما له في الآخرة من نصیب این تعریض است مر از مجاه
بر انداز را که بجهة کسب غنایم مخالفة امر پیغمبر کردند **وَمَنْ يُرِدْ** و هر که خواهد باعمال خود **ثَوَابَ الْآخِرَةِ** پاداش آنجهان **نُؤْتِهِ مِنْهَا** بدهیم
او را از آن که نعیم جنانست **وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ** و زود باشد که پاداش دهیم شکر کویندگان را بر نعم ما که از جمله آن نعمه جهاد است که منصب مثوبات
جلیله ابدیه است الحاصل معنی آنستکه تو مخیری اگر دنیا خواهی با کثرت مصائب و معائب بسرعت زوال و انتقال آن از تو دریغ نیست و اگر آخرة خواهی که نعیمی است
که با آن فنا نبود و جوئی نیست که در آن ثماره نباشد و ملکیست که در آن زوال نبود بر آن بخل و مضایقه نه بنا بر تمام اختیار در دست تست اگر آن خواهی زاد آن کیر
و اگر این خواهی ساز این کن و بدانکه در تکریر قوله سنجزي الشاکرين دو قول است یکی آنکه تا مفید تأکید و تنبیه باشد بر عظم شاکر و دوم آنکه معنی این باشد
که و سنجزي الشاکرين في الدنيا تا توهم آن نشود که شاکر محروم است از آنچه مکافر داده اند از نعم این جهان بود در این آیه دلالت بر آنکه اجل انسان اجل
واحد است که آن وقتی است که در آن عمر هر انسان منقطع نمیشود و مقتل از اجلی که حق تعالی خبر داده تا بکه آن اجل موت است بر خلاف آنچه گفته اند که این دلالت نمی
کند بر این زیرا که ما نیز را دو اجل است یکی اجلی که لا محاله در آن میمیرد دوم اجلی که آن موقوفست از حق تعالی و مع ذلک بنده نمیمیرد الا در اجلی که حق سبحانه او را
اجل موت او کردانیده و قول اول اقوی است بعد از آن حق تعالی جهة تأکید تا تقدم منفر نباید که **وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ** اصل کأی ای است که کاف در او داخل شده و
بمعنی کم مستعمل گشته و نون آن نون تنوین است که بغیر قیاس در نوشتن ثابت شده یعنی بسیاری از پیغمبر که در راه حق **قَاتَلَ مَعَهُ** کارزار کرده اند با او **رِبِّيُّونَ**
كَثِيرٌ ربانیون بسیار که ایشان علما و فقها و با عبادت و پرهیزکار ایشان بودند و یاء او یاء نسبت است یعنی منسوب بعبادة رب یا بعلم رب و این تعبیر میکنند ربیون
اتباع اند و بعضی گویند ولاة و حکام و نزد بعضی ربیون بمعنی جماعات منسوب بربه بمعنی جماعت و صیغه جمع و بجاهت … دلالت بکثرة ایشان یعنی جماعات
بسیار با پیغمبر جنگ کرده اند و این از مجاهد و قتاده مرویست و در عین المعانی آورده که ربی نام سپاهی است که از ده هزار بیشتر باشد و ابن مریم … جعفر …
نزد بعضی ضمیر قاتل راجع به نبی است و آنچه بعد از وست جمله حالیه یعنی بسا پیغمبر که کارزار کرد در حالتیکه با او بود جماعات بسیار **فَمَا وَهَنُوا** پس سستی
نورزیدند ایشان یا پیغمبر خود **لِمَا أَصَابَهُمْ** بانچه بدیشان رسید از محنتها **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا از جهة اصابة قتل و جرح بعضی از ایشان و بعضی ایشان …
و جهد ایشان در جهاد قصور و فتور پیدا نکرد **وَمَا ضَعُفُوا** و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یاد دشمن ضعف با ایشان راه نیافت **وَمَا اسْتَكَانُوا** و فروتنی نکردند با دشمنان بلکه
در حرب ثبات قدم ورزیدند همچنانکه پیغمبر ایشان تا آنکه نصرت یافتند یا بدرجه شهادت رسیدند اصل استکان استکن است ماخوذ از سکون چه خاضع ساکن
میشود و ادام میکند برای صاحب خود تا آنچه خواهد با او بجا آورد و الف بر اشباع فتحه است یا از استکون ماخوذ از کون زیرا که خاضع از نفس خود طلب میکند
کینونة خود را برای آنکه فروتنی میکند بدو این تعریض منهزمانست و آنهاکه آنجا با برای ایشان نمود از ابی سفیان خط امان میطلبیدند **وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**
و خدا دوست میدارد صبرکنندگان را بر جهاد پس نصرت ایشان میدهد و تعظیم قدر ایشان میفرماید **وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ** و نبود گفتار ربیون با وجود ثبات
و قوت ایشان در جهاد و دین بعد از قتل پیغمبر ایشان اگر واقع شده و از حسن و قتاده و ربیع و سدی و ابن اسحق روایت که هیچ پیغمبر نبود که در معرکه جهاد کشته شده
باشد و این قول موافق مذهب امامیه است و در کشاف از سعید بن جبیر نقل کرده که گفته ما سمعنا ان نبیا قتل في الجهاد نشنیده ایم که پیغمبری در جهاد کشته شده باشد
پس معنی آنستکه نبود قول ربیون که با پیغمبر خود مجاهده میکردند یا بعد از موت او که کارزار میکردند **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مگر آنکه گفتند **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا** ای
پروردگار ما بیامرز برای ما **ذُنُوبَنَا** گناهان ما را تا شامت آن موجب مغلوبیت ما نشود و اعدا بر ما ظفر نیابند **وَإِسْرَافَنَا** و در گذر از ما زیاده روی کردن
ما **فِي أَمْرِنَا** در کار خود یعنی در گذر از افراط ما در معصیت و تفریط ما در طاعت **وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا** و استوار کردان قدمهای ما را در موقف مقاتله
با اعدا دین بتقویت قلوب ما **وَانْصُرْنَا** و یاری ده ما را **عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** بر گروه ناگرویدگان بالقای رعب در قلوب ایشان و با نامدن
ملائکه و غیر آن ملخص کلام آنستکه ایشان با آنکه ربانیون بودند و در جهاد و دین ثابت و راسخ بودند قائل قول مذکور بودند پس شما نیز اقتدا با ایشان نموده
بقول ایشان مترنم شوید و در حرب با عدا ثبات قدم ورزید و از حق تعالی نصرت و فتح طلب کنید تا همچنانکه ایشان منصور شدند شما نیز بر اعدا نصرت یابید و
در انوار گفته که اضافه کردن ربیون ذنوب و اسراف با نفس خود بجهة هضم نفس ایشان بود و اضافه نمودن مصیبتی که بایشان رسید بسوء اعمال خود و
استغفار نمودن از آن و بعد از آن طلب تثبیت کردن در مواطن حرب و نصرت بر عدو بجهة آنستکه تا آن دعا از خضوع و طهارت باشد با جابة اقرب
شود و اینکه الا ان قالوا که صیغه مقلست خبر قولهم واقع شده بجهة آنستکه اعرفست بر دلالة کردن بر جهة نسبه و دلالة بر زمان حدوث … یعنی …
این قول از ایشان حادث میشد **فَآتَاهُمُ اللَّهُ** پس بداد ایشانرا خدا ببرکة این دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار **ثَوَابَ الدُّنْيَا** پاداش این عالم
یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم **وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ** و دیگر عطا نمود ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی مغفرة و نعیم جنة و رسیدن

صاحب



بروضات رضوان و رضا میان تخصیص ثواب حسن آخرت بحسن اشعار است که آن مثوبه بر قدر استحقاق و ابتنا نکند بلکه بر حسب تفضل حقتعالی ثواب آخرت معتد به است نه پاداش
دنیا **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران بر تکالیف شرعیه از نماز و روزه و حج و جهاد و ثواب تقوی است
مستحق مقرون بتعظیم و تبجیل و عقاب بر ضد اینست چه منوال بود که فتح و ظفر و نصرت و اخذ غنیمت ثواب باشد مر ایشان را که بجهت طاعات مستحق آن شده
باشند چه این منضم بتعظیم و اجلال ایشان است تا آنکه حضرت سبحانه بمحض تفضل آنرا با ایشان عطا فرموده باشد و یا بجهت لطف چه این مقرب بنده است
بطاعت و مبعد او از معصیت و بنا بر این وقسم تسمیه آن بثواب بر سبیل مجاز خواهد بود و احتمال اول بر سبیل حقیقت قبل از این گذشت که در وقت هزیمت
مسلمانان منافقان اهل ایمان را میگفتند که ارجعوا الی اخوانکم و عشایرکم وارجعوا الی دینهم حضرت سبحانه رد این قول کرده اهل ایمان را از تبعیت قول ایشان
منع فرمود بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان و گرویدگان **إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا** اگر فرمان برید آنانرا که کافر شدند یعنی ابوسفیان و منافقان
کار کیسه **يَرُدُّوكُمْ** باز گردانند شما را **عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند و مرتد سازند **فَتَنْقَلِبُوا** پس آنگاه
گردید شما **خَاسِرِينَ** زیانکاران در هر دو سرا و هیچ خسرانی اعظم از این نیست که ایمان را بکفر و جنت را بنار بدل کنند و نزد حسن و ابن جریح مراد بالذین کفروا
یهود و نصاری اند و نزد بعضی دیگر عامست شامل جمیع کفار و قول اول از امیر المؤمنین علی ثابتست حاصل آنکه حقتعالی میفرماید که فرمان دشمنان مبرید
بَلِ اللّٰهُ بلکه خدا **مَوْلَاكُمْ** یار و مددکار شماست و اولی بنصرت و امور شما پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید **وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ**
و خدا بهترین یاری کنندگانست و اگرچه نصرت غیر او معتد به نیست اما بجهت استظهار در تجوز فرموده و هو خیر الناصرین یعنی اگر بحسب فرض نصرت غیر او معتد به
باشد او بهترین همه خواهد بود زانچه هیچ وحده و انبیت که او سبحانه مغلوب نشود و غیر او را جایز است مغلوبیت از کسی روایتست که چون ابوسفیان
و اصحاب او بعد از واقعه احد روی بمکه نهادند در اثنای راه ابوسفیان گفت بیر کشتن ما خطا بود چه ایشان جمعی اندک بودند و اکثر متفرق و مجروح و مقتول
گشته مراجعت میباید کرد تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم کرده همه ایشانرا استیصال کنیم پس عزم کردند که باز گردند حقتعالی ترس در دل ایشان انداخت و منوال شدند
که معاودت نمایند قبل از آنکه این صورت واقع شود رسول را از این اخبار فرمود بقوله **سَنُلْقِي** زود باشد که بیفکنیم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ**
در دلهای آنانکه کافر شدند **الرُّعْبَ** ترس و بیم را **بِمَا أَشْرَكُوا** بجهت شرک آوردن ایشان **بِاللّٰهِ** بخدا **مَا لَمْ يُنَزِّلْ** آنچیز را که نفرستاده
است خدا **بِهِ** باشراک آن **سُلْطَانًا** حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بود و اصل سلطان قوة است و منه التسلیط لقوة اشتعاله والسلاطة لحدة اللسان
و غرض نفی حجت قوی است بر اشراک چه اگر حجتی بودی حقتعالی آنرا فرستادی **وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** و جای ایشان دوزخست **وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ**
و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت تغلیظ و تعلیل است مرویست که او سبحانه رعب در دل کفار انداخت
که تا آنکه در مکه داخل شده بودند خوف آن داشتند که رسول و اصحاب او بر سر ایشان روند و سوم منبر موکه نصرت بالرعب مسیرة شهر نصرت داده
بدخول خوف در دل کفار مدینه بکاه کعب قرظی روایت کرده که چون اصحاب رسول بمدینه مراجعت کردند با خود گفتند که این از کجا بر ما واقع شد
حال آنکه خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حقتعالی این آیه فرستاد که **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ** و هر آینه راست کرد خدا **وَعْدَهُ** وعده خود
را در باب ظفر و هو قوله بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم الآیه یعنی ظفر مشروط بود بصبر و تقوی و از مخالفت امر پیغمبر
یعنی تا صبر میکردید و اطاعت مینمودید مظفر بودید و چون ترک صبر کردید مغلوب شدید و بعد از آنچه بر ثبات قدم ورزیدید حقتعالی شما را نصرت
داد در صحیح حاکم از ابن عباس نقل میکند که حقتعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد حتی بر این سخن انکار کردند ابن عباس فرمود که
میان من و کتاب خدا میگویم که فرمود وعده نصرت من با شما راست شد **إِذْ تَحُسُّونَهُمْ** آنهنگام که زایل میکردانید حس کفار را یعنی میکشتید ایشانرا
بِإِذْنِهِ بخواست خدا یا حکم او یا لطف و معونت او اشتقاق تحسون از حس است یعنی ابطل حسه مراد آنست که از آنکه حیوة ایشان میکردید یعنی بقتل می
آوردید و این ظفر در اول روز شما را بود **حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ** تا آنگاه که ضعیف الرای شدید یعنی بد دل گشتید یا میل کردید بغنیمت چه حرص ضعف
عقلست **وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ** و مخالفت کردید در کار حرب یعنی اختلاف شما اینست که بعضی تابع امر رسول شدند و محافظت رخنه کوه کردند و انهاده
کش بودند و برخی دیگر که جهل بریشان نمودند مخالفت نمودند بغنیمت افتادند کما قال **وَعَصَيْتُمْ** و عاصی شدید در امر میر خود یعنی عبدالله جبیر و ترک مرکز
کردید و بجهت این معلومیت مبتلا شدید **مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ** پس از آنکه نمود خدا شما را **مَا تُحِبُّونَ** آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و لهذا عتاب
و جواب اذا محذوفست که ان امتحنکم است یعنی چون بد دل شدید و مخالفت ورزیدید پس از ظهور نصرت حقتعالی ابتلا و امتحان کرد شما را بانقلاب نصرت
مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که خواهد دنیا را یعنی غنیمت و نام ملید و آن طایفه بودند که پا از مرکز امر دایره فرمان بیرون نهاده بر
غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند **وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ** و از شما کس هست که خواهد رستگاری آخرت را و سعادت شهادت را و آنها گروهی بودند
که محافظت امر رسول کرده بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه شربت شهادت چشیدند و از ابن مسعود مرویست که ما نمیدانستیم که بعضی از اصحاب رسول
مرید دنیا باشند مگر بعد از نزول این آیه **ثُمَّ صَرَفَكُمْ** پس باز داشت شما را خدا و بگردانید روی شما را **عَنْهُمْ** از قتل کافران بعد از غلبه شما
بر ایشان **لِيَبْتَلِيَكُمْ** تا بیازماید شما را بر مصایب یا امتحان نماید شما را بر ایمان تا بر دادن ثواب یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا عیار صدق شما بر
محک یقین آشکارا کرد در اهل عالم و حقتعالی ابتدا مخالفت اصحاب مع نصرت کرد از ایشان و انها را با خود شان باز گذاشت پس منهزم شدند **وَلَقَدْ**
عَفَا عَنْكُمْ و بدرستیکه عفو کرد و در گذرانید از شما یعنی از سر شما در گذشت و نگذاشت که بشومی مخالفت شما همه کشته شوید و مستاصل گردید
بجهت تفضل او بر شما و علم او بندامت شما بر مخالفت **وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است بر گروندگان پس

كفروا

تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما بر مخالفت و یا در همه احوال متفضل است بر شما خواه در وقت دولت شما و خواه در وقت نکبت چه ابتلا نیز رحمت
است از جانب او بر شما زیرا که شده کلفت متضمن مزید مثوبت است پس یاد آرید احوال انهزام اصحاب پیغمبر را بدکه اِذْ تُصْعِدُونَ متعلق است بصرفکم
یا بر لیبتلیکم و اصعاد بمعنی ذهاب و ابعاد است در ارض یقال اصعد نا من مکة الی المدینة یعنی حقتعالی روی شما را بر گردانید از کشتن کفار یا با شما معامله
ابتلاکان کرد انهنگام که دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت و یا متعلق است باذکروا یعنی یاد کنید وقتی را که دور میرفتید وَلَا تَلْوُونَ و توجه
و التفات نمیکردید عَلَىٰٓ أَحَدٍ بر هیچکس از مردمان استقاق تلوون از لی است بمعنی صرف و عدم توجه و اعراض یقال لوی الحبل فتاله و لوی الرجل راسه
و لوی براسه امال و اعرض یعنی رجوع نمیکردند و التفات نمینمودند بهیچکس از اصحاب خود و یا از پس نمینگریستند از غایت خوف و یا دهشت وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ و پیغمبر میخواند شما را فِىٓ أُخْرَىٰكُمْ در میان جمعی دیگر که ساقه لشکر شما و باز پسینان شما بودند و میفرمود الی عباد الله فانی رسول
الله باز گردید بمن و توجه بمن کنید که من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید فَأَثَٰبَكُمْ عطف است بر صرفکم یعنی حقتعالی صرف شما کرد و شما منهزم شدید
پس مکافات کرد شما را از فشل و عصیان غَمًّۢا بِغَمٍّ غمی را که متصل بود بغمی دیگر و آن قتل بود و جرح بسبب غمی که رسول را طاری شد بجهت عصیان شما
و یا غم او لغم اهل اسلام بود در روز احد غم دوم غم مشرکان بود در روز بدر یعنی این غم بدل آن غم بود و در کشاف آورده که مراد غموم کثیره است که متعاقب
یا بشان رسید از جرح و قتل و ظفر مشرکان و فوت غنیمت و عدم نصرت و ارجاف بقتل پیغمبر و غیر آن یعنی حقتعالی غموم کثیره متعاقبه بشما رسانید و شما را بان
ممنون ساخت لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا۟ تا اندوهگین نشوید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از غموم وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمْ و نه از آنکه
اندوه خود بر آنچه بشما رسیده باشد یعنی بجهة تمرن و اعتیاد شما بر صبر در شداید بسبب آن و بجرع غموم بشما محزون نشوید بر نفع فایت و ضرر لاحق و گویند
لا مزید است و معنی آنستکه اصابه غموم بجهة آنستکه محزون و متاسف شوید از آنچه از شما فوت شده از ظفر و غنیمت و بر آنچه بشما رسید از جرح و هزیمت تا
مثوبت باشد بر مخالفت و عصیان امر رسول نمایید و نزد بعضی ضمیر فاثابکم راجع است برسول و معنی آنکه رسول مساوات نمود بشما در اغتمام پس تحمل کرد
از قتل و جرح شما همچنانکه شما غمگین شدید با پیغمبر او را شاخ کشت از جرح و کسر رباعیه و سرزنش نفرمود شما را بر عصیان بجهت تسلیه شما تا اندوهگین
نشوید بدانچه از شما فوت شد از فتح و نصرت و بر آنچه بشما رسید از هزیمت و ذکر مجازات بعنوان اثابة بجهة آنستکه ثواب در اصل موضوع است از برای مجازات
مطلق فعل خواه آنکه طاعت باشد یا معصیت و اگر چه کثیر الاستعمال است در جزای طاعت وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ و خدا دانا و آگاهست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه
میکنید و با آنچه میاندیشید از طاعت و معصیت و همه شما را بان مکافات و مجازات خواهد داد و در این کلام ترغیب است بر طاعت و ترهیب از معصیت بعد از آن
ذکر انعام نعمه میکند بر ایشان بعد از وقوع نقمه بر ایشان و میفرماید که ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم پس فرو فرستاد خدا بر شما مِّنۢ بَعْدِ ٱلْغَمِّ از پس اندوه
امنی و آسایش أَمَنَةً نُّعَاسًا بدل امنة است یعنی فرو فرستاد بر شما بعد از هم پس از خواب سبک يَغْشَىٰ میپوشید و فرو میگرفت از خواب سبک
طَآئِفَةً مِّنكُمْ گروهی را از شما که مومن حقیقی بودید و اهل صدق و یقین از ابی طلحه نقلست که در مصاف پر وجهی خواب بر ما غلبه کرد که یکی را شمشیر از دست
بیفتاد و بر گرفت و باز بیفتاد و از اقرا گرفت و در روایت صحیح یافت شده که این خواب مخصوص بود بحضرت امیر المؤمنین ع و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر
از اتباع ایشان که ایمان کامل داشتند عبد الله زبیر روایت کرده از پدر خود که او گفت من با رسول خدا بودم چون خوف و غم ما سخت شد نوبت خواب و نعاس بر اصحاب
واقع شد که از معتب بن قشیر شنیدند که میگفت لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا و پیدا شنیدند که این ادر خواب میدیدند و خصعا بر شبیل منه و ندکر بعد از
این فرستاد و فرمود که بعد از غم و اندوه و هم و جراحت و هزیمت امنی تمام بشما ارزانی داشتیم تا بمرتبه که خواب بر شما غالب گردید و مقرر است که خواب از امن و امنیت
باشد نه با خوف و خشیت و نیز از ابی طلحه روایت است که من هیچکس را روز احد ندیدم مگر که مایل شده بود بخواب که تا یکبار شمشیر از دستم بیفتاد و برگرفتم باز دیگر
تا از نشانه بیفتاد و انواع آن اشتر در انواع آورده که امنة بمعنی امن است و نصب آن بر مفعولیه است و نعاسا بدل از آن و یا نعاسا مفعول است و امنه حال از او و مقدم بر او
یا آنکه امنه مفعول له است یا حال از مخاطبین بمعنی ذوی امنه جمع آمن مثل بار و بررة و فایده نعاس عود قوة ایشان و دفع کلال غم
از ایشان بود و مراد بطایفه مؤمنان حقیقی اند که بجهة رسوخ ایمان و رشد ایشان با حدی الحسنیین از اعادی اندیشه نداشتند اما اهل نفاق بجهة خوف
و ملال در دلها با اضطراب بودند و بجهة آن میان ایشان و نعاس بون بعید بود کما قال وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان
بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در هم و غم افکنده بود ایشان را أَنفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهة اضطراب قلوب و عدم صدق و یقین ایشان و یا
مهتم نساخته بود ایشان را مگر طلب خلاصی نفسهای خود يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ صفت طایفه است یا حال یعنی طایفه که گمان میبردند بخدا یا در حال آنکه
گمان میبردند و یا استیناف است برای بیان ما قبل یعنی ایشان گمان میبردند غَيْرَ ٱلْحَقِّ گمانی نادرست و ناسزا و نصب آن بر مصدریت است و تقدیر ظنا غیر الحق
الذی یحق ان یظن و قوله ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ بدل است یعنی گمانی که مختص است بملت جاهلیت و اهل آن یعنی همچنان که گمان اهل شرک بود که متیقن بودند که محمد یا اصحاب
او مغلوب شوند و عیاذا بالله که مدد ایشان واقع است کاملا طریقه ایشان چنین است يَقُولُونَ بدل یظنون است یعنی میگفتند در حین انهزام و مغلوبیت
اهل اسلام هَل لَّنَا آیا هست ما را مِنَ ٱلْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت مِن شَىْءٍ هیچ چیز یعنی آیا از نفقها و انفال باز ما را یار شود و از امر نصرت ما را
نصیبی باشد هل برای انکار است یعنی نیست ما را از نصرت بهره و طمعی که در باب غلبه نصرت خود داشتیم و اگر میدانستیم که نصرت خواهیم یافت با ختیار خود
از مدینه بیرون نمیامدیم و نه اجبار و تولی آنست که ابن ابی را گفتند که قتل بنو الخزرج در جواب گفت که هل لنا من الامر من شیء یعنی ما بهنگام ما را در کار بنی خزرج
و در امر ایشان هیچ اختیاری نیست و اگر از مدینه بیرون نمیامدند مقتول و مجروح نمیشدند قُلْ بگو ای محمد با ایشان که إِنَّ ٱلْأَمْرَ كُلَّهُۥ بدرستیکه همه
کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدا راست و بقدرت او نسبت بفعل ما یشاء و بحکم ما یرید و نصرت و خذلان بر وفق مصلحت و حکمت اوست و یا غلبه حقیقیه

ای صرفنا منها

و با ظفر مشرکان و ارجاف بقتل رسول و هیچ چیز باشد که هر سببی باشد یعنی که آن قتل و جرح بود

لشماس

و در گرفت



مرخدا را است اولیاء او فان حزب الله هم الغالبون و بر هر تقدیر این جمله معترضه است میان قول مذکور و قوله **یُخْفُونَ** حال است از ضمیر یقولون یعنی میگویند قول مذکور را در حالتیکه پنهان میدارند این منافقان **فِي أَنْفُسِهِمْ** در نفسهای خود شان از شکوک و شبهات و انکار و تکذیب **مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ** آنچه اشکارا نمیتوانند کرد مر ترا بجهة خوف شمشیر مسلمانان و با بیم رفع حجاب و کشف غطا از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان زیرا که معنی انکه ایشان در گفتار مذکور مظهر رشد و نصیحت اند و مبطن انکار و تکذیب **يَقُولُونَ** بدل یخفون است یا استیناف برای بیان آن یعنی میگویند منافقان در نفسها خود یا در خلوة با یکدیگر **لَوْ كَانَ لَنَا** اگر بودی ما را **مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ** از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی از فتح و نصرة همچنانکه محمد ما را بان وعده داده یا گفته که ان الامر کله لله و لاولیائه یا اگر بودی برخی بودی **مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا** کشته نمیشدیم اینجا یعنی مغلوب نمیگشتیم و اصحاب ما مقتول نمیگشتند و در برابر این سخنان **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ** بگو یا محمد اگر میبودید یا منافقان **فِي بُيُوتِكُمْ** در خانهای خود هر اینه بیرون می آمدند **لَبَرَزَ الَّذِينَ** هر اینه بیرون امدندی از میان شما انکه در لوح محفوظ **كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ** نوشته شده است بر ایشان کشته شدن **إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ** بسوی کشتنگاه خود یعنی اگر در منازل خود میبودید هر اینه کسانی از شما که اجال ایشان و موت و قتل ایشان مکتوب بود در لوح محفوظ در بیوت بیرون امدندی از منازل بمصارع خود و یا اگر شما در خانها ساکن میشدید بیرون می امدند مومنان که حقیقتا قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون میامدند کار بمعارک حرب و مصارع اهل شرک **وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ** متعلق است بفعل محذوف و تقدیر اینکه و فعل ذلک لیبتلی الله یعنی از قتل و جرح واقع شد برای انکه بیازماید خدا یعنی معامله ازماینده کند تا بر عالمیان ظاهر شود **مَا فِي صُدُورِكُمْ** آنچه در سینهای شما است از اخلاص و نفاق و میتواند بود که معطوف علیه آن محذوف باشد تقدیر اینکه برز لیبرزوا القضاء و لیبتلی الله یعنی هر اینه شما بیرون میامدید از منازل خود بجهة نفاذ قضا که آن انقضای اجل است بقتل و بجهة انکه با شما معامله اهل ابتلا و امتحان کند و یا معطوف علیه ان لکیلا تحزنوا است یعنی حقتعالی غموم سبب بر شما متوجه ساخت تا متمرن شوید بر آن و بر شدائد صبر نمائید و آنان محزون نشوید و تا از ما بیازماید چیزی کند که در صدور و دلهای شما است از اخلاص و نفاق **وَلِيُمَحِّصَ** و تا پاک و خالص سازد **مَا فِي قُلُوبِكُمْ** آنچه در دلهای شما است از نیات و عزایم حقه یعنی انرا از وسواس و نیات باطله پاکیزه گرداند و منور سازد از رای نابعه **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا دانا است **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بدانچه در سینهای شما است و سرائر و خفیات قبل از اظهار آن در نزد وعد و وعید است و تنبیه بر انکه او سبحانه غنی است از ابتلا و غرض او از ابتلا تمیز مومنان است و اظهار حال منافقان بعد از آن بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا** بدرستیکه انانکه روی بگردانیدند **مِنْكُمْ** از شما و بهزیمت رفتند **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** آن روز که روی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ** جز این نیست که طلب لغزیدن کرد شیطان ایشان را و پای ایشان را از جهة فرو کوفت یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان فرمان وی بردند **بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا** بسبب پاره از آنچه کرده بودند یعنی بسبب نهراء ایشان انچه شیطان طلب لغزش کرد از ایشان و ایها اطاعت او کردند و افتراف ذنوب نمودند بترک مرکز خود و حرص بر غنیمت و یا بر حرکت بسبب این ممنوع شدند از تایید و توفیق و تقویت قلب و گویند مراد است که بسبب شامت گناهانی که بران توبه نکرده بود شیطان استزلال ایشان نمود و ایشان منقاد او شدند و یا بوجهیست مسخر کشتند و هر اکه ذنب مقتضی ذنب بکر است همچنانکه طاعت موجب طاعت دیگر است و ذکر بعض بجهة است که ما علموا اعم از معصیت و طاعت است یعنی علم توفیق ایشان در نصرة بجهة اعمال قبیحه ایشان بود نه مطلق عمل **وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ** و بتحقیق که در گذرانید خدای تعالی **عَنْهُمْ** از ایشان گناه را بجهة توبه و اعتذار ایشان **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستیکه خدا آمرزنده است **حَلِيمٌ** بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناه کار تا توبه کنند و در آخر کار بعد از آن اهل ایمان را نهی میکند از اقتدا بمنافقان در اقوال و افعال و میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه گرویده اید **لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا** مباشید مانند کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان **وَقَالُوا** و گفتند **لِإِخْوَانِهِمْ** برای برادران نسبی و سببی خود که کشته و مرده بودند یعنی گفتند در خود کسانیکه متفق بودند با ایشان در نسب و یا مذهب **إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ** وقتیکه بر رفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی **أَوْ كَانُوا غُزًّى** یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی **لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا** اگر بودندی نزد ما و بسفر و غزا نرفتندی **مَا مَاتُوا** نمردندی در سفر **وَمَا قُتِلُوا** و کشته نگشتندی در غزو و ایراد اذا در مقام اذ که مقتضی مقام است برای که معنی بر حکایت بجهة انستکه مراد حکایت است از حال ماضیه و قوله **لِيَجْعَلَ اللَّهُ** متعلق است بقوله قالوا و این لام برای عاقبت است مانند که لیکون لهم عدوا و حزنا یعنی ایشان قائل این قول شده اند تا عاقبت امر ایشان بان رسید که گردانید حقتعالی **ذَٰلِكَ** آن اعتقاد باطل را **حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ** در دلهای ایشان و گویند مشار الیه ذلک مدلول علیه قول ایشان است که آن اعتقاد باطل ایشان است و متعلق است بلا تکونوا یعنی بمخالفه ایشان کنید در این قول و اعتقاد تا حقتعالی خلاف شما را اندوه و حسرة ایشان گرداند و گویند مشار الیه مدلول علیه نهی است ای لا تکونوا مثلهم لیجعل الله انتفاء کونکم مثلهم حسرة فی قلوبهم یعنی مانند ایشان مباشید در گفتار تا حقتعالی انتفای مماثلت شما را با ایشان حسرة ایشان گرداند چه مخالفه و مضادة تا ایشان موجب غم و هم ایشان است **وَاللَّهُ يُحْيِي** و خدا زنده میدارد **وَيُمِيتُ** و میمیراند این رد قول ایشان است یعنی او سبحانه موثر در حیوة و ممات نه اقامت و سفر چه او سبحانه گاه هست که باقی میدارد زنده مسافر و غازی را و میمیراند مقیم و قاعد را **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدا بآنچه میکنید ای گروه مکان از مرده و زنده **بَصِيرٌ** بینا است این تهدید است مر مومنان را بر انکه مانند منافقان باشند در قول و اعتقاد چه هیچ وقتی از اوقات سبب مرگ و حیات و آن هیچ نیست بدون ترجیح بعضی بر بعضی بی تقادم منافات بر انکه اگر ولادة انکه کشته شدی بمردی و یا اگر بسفر رفتی مرده نشدی بعد از آن حث مومنان میکند بر جهاد بجهة ترغیب ایشان بر آن و میبین میسازد که شهادة بهتر از اموال دنیویه است بقوله **وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ** و اگر بجد اگر کشته شوید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا یعنی در جهاد با اهل کفر و عناد و ذوی العناد **أَوْ مُتُّمْ** یا بمیرید در سفر جهاد یا مطلقا مرفراد بحضر با خشنودی خدا از شما **لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ** هر اینه آمرزش

از خدا وَرَحْمَةٌ و بخشش از جانب او خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حفص بعیبت خوانده یعنی آمرزش و بخشایش حق تعالی
خوشتر هست از آنچه کافران فراهم می‌آورند از متاع غرور و حاصل کلام آنستکه سفر و غزا جالب موت نیست و مقدم اجل نیستند و اگر اتفاقاً واقع شود در راه خدا که
جهاد است مبالاة نمی‌باید از آن زیرا که مغفرت و رحمت بعد از موت بهتر از دنیا و منافع آنست که اهل دنیا جمع آن میکنند وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید بموت طبیعی در
خشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار یعنی بر وجهیکه هلاک شما اتفاق افتد لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی خدای بحق که معبود شما است و همه توجه
با او نموده اید و بذل مهج خود میکنید از برای رضای او تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید نه بسوی غیر او پس لا محاله توفیه جزای شما خواهد کرد و شما را مثوبات جلیله و
درجات عالیه خواهد رسانید چون البته موت لا محاله آمدنیست پس اولی آنستکه آن بعنوان شهادة باشد که متضمن رضا او و سبب نیل اوست و وسیله رسیدن
بغایة مراتب فیض و نهایت درجات سعیده و لهذا حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی بن ابی طالب ع فرموده‌اند که فان یکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء
فی الله بالسیف افضل اگر گویند چگونه حقتعالی مغفرت و رحمت خود را که در نهایت علیاست مقابله فرموده بحطام دنیا که در غایت پستی است و نهایت دنائة و هیچ کس
نمیگوید که الدرة خیر من البعرة جواب آنستکه مردمان چون اختیار دنیا میکنند بر آخرت تا آنکه ترک جهاد میکنند در راه خدا بجهت استکثار دنیا و ایثار مکنت آن پس
بنا بر اعتبار جایز باشد که دنیا مفضل علیه مغفرت و رحمت واقع شود عرفا گفته‌اند که اگر مرد در راه بدیشمار ای مخالفت کنید که آن با نفس و هوا است [illegible] دنیا
در طریق طلب رضا پس شما را حشر با آنکس خواهد بود که جان و دل در راه او در باخته اید نه غیر او و از اینجا گفته‌اند که اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله بعد از آن
بیان خلق عظیم سید انام ص میفرماید و ذکر مساهله او با اصحاب کرام و مجاوزات از آنچه از ایشان صادر شد از مخالفت امر او و در حفظ شعب میفرماید که فَبِمَا رَحْمَةٍ
پس بسبب بخشایشی که ترا رسید مِنَ اللَّهِ از حقتعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای ایشان از احد ما مزید است برای تاکید دلالة بر آنکه نرمی آنحضرت برای اهل اسلام نبود
مگر بسبب رحمتی از او سبحانه و او ربط قلب و بود از عروض غیظ و غضب و توفیق او در رفق با مرتبه که بعد از مخالفت ایشان بر لعاب ایشان عتاب نشد و بر انهزام ایشان
اندوهها برگشت حاصل که بعد از مراجعت اهل هزیمت تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم لطف و لوازم خوشخوئی بسته با جماعت و غایت تو دهشت ها درد خواه و فرمود
که بجهد تو از مستحق و منکوب شوی برحمة من وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو درشت خوی سخن گو غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر
آینه پراکنده شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ از گرداگرد تو و با تو بنا رمیدند که چون حال چنین است فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذر از ایشان یعنی از تقصیری
که در خدمت تو کرده اند و خلاف فرمان تو نموده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش طلب از من برای ایشان تا از اهل التکبیر برای حقوق و او امر من بود نه بپند وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ و مشورة نما با ایشان در کار دیگر که از حقسبحانه حکمی جزم صادر نشده یعنی در امور تو بیچیزی مثل حرب کیفیت لقای عدو و غیر آن کلبی گفته که شما
مخصوص است بامور محاربه با کفار زیرا که کلام در آنست و اول که قول ابن عباس است اصح است و اگر چه آنحضرت در تدبیر وجوه و اصابة رای بکمال عقل از همه در
بود اما بجهة استظهار برای ایشان و تطییب نفوس ایشان و تمهید سنة مشاورة برای امة با ایشان مشورة میفرمود از قتاده روایتست که چون آنحضرت بجهة علم
احتیاج بمشورة با اشراف عرب نشاور امور و کبر طبیعة ایشان بسبب اشتیاق [illegible] حقسبحانه آنحضرت را بمشاورة امر فرمود
بعضی دیگر امر بمشاورة با اصحاب جهت تمیز ناصح بود از فاسق و مومن حقیقی از منافق حسن بصری گفته که غرض از این آنست که تا مردمان ما وافقه اکنند در [illegible]
سلوک نمایند و لهذا آنحضرت ص فرموده که ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستبداد رای یعنی هیچ بنده بمشورة شقی نشود و سعید نگردد که بخود رای عمل نماید
و عیبه یاد در بن شریف جو نگرداند حقتعالی در مدح اهل مشورة فرموده که امرهم شوری بینهم از رسول ص منقولست که اذا کان امراؤکم خیارکم و اغنیاؤکم سمحاءکم
و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امراؤکم شرارکم و اغنیاؤکم بخلاءکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها فَإِذَا
عَزَمْتَ پس چون قصد کردی و توطین نفس خود نمودی بعد از شوری فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر حقتعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان میکند و هدایت ایشان مینماید بصلاح و بباید دانست که حقیقت توکل آنستکه از غیر
حق نترسد و بچیزی امیدوار نباشد و از اینجاست که ابراهیم خواص گفته که متوکل کسی است که ترس و امید از غیر حقتعالی قطع کند سهل بن عبدالله گفته که اول مقام توکل
آنست که بنده نزد خدا بمثابه میت باشد بر بالای ساج که غاسل او هرگونه که میخواهد او را منقلب میسازد و نیز از ابراهیم مرویست که در بادیه شخصی وحشی را دیدم
گفتم تو چه نام داری گفت خضر گفتم بکجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو چیست جواب داد که در بادیه ما متوکلان هستند که بر توکل روند گفتم حقیقة توکل چیست
گفت الاخذ من الله یعنی توکل آنستکه هر چه مراد تو باشد از خدا اخذ کنی یعنی او را عالم بآن دانی و از غیر او نخواهی حاتم اصم را گفتند حد توکل چیست گفت بنای آن بر چهار چیز
است یکی آنکه بشناسی و اعتقاد کنی که کسی روزی ترا نخواهد خورد دویم آنکه پیوسته بعمل خیر مشغول باشی و بدانی که عملی که خود کنی فایده بتو رساند و عمل غیر چندان
ترا فایده نرساند سیم آنکه انتظار مرگ کشی که ساعة فساعة بتو نازل شود و در صدد استعداد آن باشی چهارم آنکه خدا را ناظر خود بینی و چیزی نکنی که مرضی او
نیست شیخ ابوالحسن شاذلی (؟) گوید که اعرابی را دیدم در راه مکه بر راحله نشسته با سازی و زادی تمام و استعدادی مکمل بر در مسجد الحرام آمد و فرود آمد و راحله
بخوابانید و سر بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این راحله من و آنچه بر پشت اوست تسلیم تو کردم تا وقتی که از طواف فارغ شوم بمن بازرسانی پس در مسجد رفت و طواف کرد
و از شرایط آن بیرون آمد بیرون آمد راحله را برده بودند متوجه آسمان شد و گفت بار خدایا دزد از من چیزی ندزدیده بلکه از تو دزدیده طاوس گوید که
کرد از سر کوه ابو قبیس مردی بر آمد که مهار شتر در دست چپ گرفته و دست راست او بریده و در گردن آنداخته چون نزد اعرابی آمد گفت برادر
این راحله خود را با هر چیز که بر پشت او است بگیر گفتم صورت حال خود را بیان کن گفت چون راحله را بردم و بر سر کوه رسیدم سواری نزد من آمد اسپی اشهب سوار
و مرا گفت ای دزد دست از اسب بیرون کن من دست بیرون کردم از پشت شکم نهاد و بسنگی دیگر کردم آن تیز بود بر برید و جدا کرده در گردن من افکند و گفت همین ساعت
برو و راحله را باعرابی ده کن من بیامدم و راحله با و باز دادم گفتم سبحان الله لا یضیع ودائعه و لا یخیب سائله و از حضرت رسالة مرویست که لو توکلتم علی



الله حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیور تغدو خماصا و تروح بطانا اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است هر آینه روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی
داده می‌شوند چه در وقت صباح از آشیانهای خود بیرون می‌آیند با حوصلهای تهی و در شبانگاه مراجعت میکنند با حوصلهای پر بعد از آن بیان میکند
که نصرت و ظفر بر دشمنان دین نه بشوکت و کثرت عدد و عدت است بلکه آن بخدا تعلق دارد کما قال **إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ** و اگر نصرت دهد خدا شما را چنانکه
در حرب بدر واقع شد **فَلَا غَالِبَ لَكُمْ** پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما **وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ** و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت
فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه **يَنْصُرُكُمْ** یاری دهد شما را **مِنْ بَعْدِهِ** پس از فرو گذاشتن او و میتواند بود که ضمیر راجع بخذلان باشد بدون حذف
مضاف که آن خذلان است یعنی هیچ ناصری نباشد شما را اگر او خواری کند و بر هر تقدیر من استفهامیه متضمن معنی نفی است و انکار یعنی بغیر او هیچ ناصری
نیست و در کلام بعنوان استفهام جهت آنست که آن ابلغ است که مبالغه تفرقه مخاطب در آن ورد اولی تر است که نتیجه آن اعتقاد توکل و تحریض بر
آنچه مستحق نصرت حقیقی تمام است و تحذیر از آنچه مستجلب خذلان است و لهذا تعقیب میفرماید که **وَعَلَى اللَّهِ** و بر کرم خدا نه بر غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ**
الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان و باور دارندگان بآنکه غیر او ناصری نیست و در مجمع گفته که این آیه متضمن ترغیب است در طاعات
که مستحق نصرت است و تحذیر از معصیت که مستوجب خذلان است و الجمله موجب توکل است که اگر حق تعالی ما را بجهت ترک توکل وا گذارد البته مغلوب گردیم
ابو علی جبائی گفته که در آیه دلیل است بر آنکه هر گاه بغاة و عصاة غالب شوند بر شخصی از اهل ایمان حق تعالی خذلان وی نموده چه اگر ناصر بودی مغلوب نگشت
و این بجهت مصالح و حکم سبحانه است باید که از جمله آن تنزیل و سبحانه است در منازل ابرار و شهدا و نصرت دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار چنانکه
گذشت و قسم دیگر چنانچه حق تعالی هدایت اهل ایمان نموده به نصب ادله واضحه و براهین ساطعه و از آنجمله که موجب حسن تکلیف است ابو القاسم بلخی گفته که مؤمنان
همیشه منصورند اگر غالب شوند بر کفار پس نصرت یافته اند بغلبه و اگر مغلوب گشتند پس نصرت یافته اند بحجت و گفته اند که بعضی از اقوام از صحابه از پیغمبر در خواستند
میشوند که غنیمت که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا دهد آیه آمد که **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ** نباشد و سزاوار هیچ پیغمبر را **أَنْ يَغُلَّ** آنکه خیانت کند در
غنیمت و غلول بمعنی اخذ شیء است در خفیه مقاتل گفته که این در باره جماعتی نازل شد که حفظ ثغر میکردند و چون وقت غنیمت رسید خواستند که ثغر را وا گذارند
طمع غنیمت امیر ایشان هر چند منع ایشان میکرد که شما محافظت ثغر کنید که رسول شما را محروم نگذارد و نصیب شما را از غنیمت رساند نمیشنیدند و میگفتند
این قوم که نصیب ما را از آن ندهد و گویند غنیمت را در معنی قسمت کردند پیش از رسیدن طلایع و حصه ایشان ندادند ... حق تعالی انکار ...
تعالی در این باب ... که ... واقع شده و عکرمه از عبد الله عباس و ابن جبیر روایت کرده اند که سبب نزول آن بود که از غنایم بدر
یا قطیفه سرخ ... گم شد جمعی سبب کلام از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید الانام دادند حق تعالی بجهت برائه ذمه حبیب خود از خیانت این آیه فرستاد و گفته
اند که پیغمبر آیات قرآنی را که محتوی بود بر ذم و سب آلهه باطله تلاوت نمیفرمود مشرکان طلب مسامحه کردند و از وی در خواستند که عیب آلهه ایشان نکند حق تعالی
فرمود که نشاید پیغمبر را که در آن خیانت کند و وحی را بپوشاند **وَمَنْ يَغْلُلْ** و هر که خیانت کند در غنایم یا در وحی **يَأْتِ بِمَا غَلَّ** بیاید بآنچه خیانت
کرده است در آن و اصح آنستکه معنی بر آن وجه است که بیارد آنچه را که خیانت کرده بر گردن یعنی آن عین بر گردن داشته باشد **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز
رستخیز علی رؤس الاشهاد تا بدان مفتضح باشد اگرچه سوزنی باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت ریسمانی که قبل از قسمت برداشته بود نزد رسول
آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود که هذا نار در قیامت بیاری و کلبی گفته که چیزی را که دزدیده و خیانت کرده آنرا بیارند و در میان دوزخ بنهند و سائق و خازن را گویند
که برو آن را بگیر چون بر دارد آنرا بگیر و بر پشت نهد و بکناره دوزخ آورد آنرا بر دارند و باز بموضع خود بنهند و او را باز تکلیف کنند تا بر دارد و آنرا بر دارد
تا بکناره دوزخ رساند و باز آنرا بجای خود رسانند و او را بحمل آن اجبار کنند و همیشه عذاب او بدین نوع بود ابو هریره روایت کرده که روزی رسول خدا
خطبه میخواند چون بذکر غلول و خیانت رسید در آن مبالغه بسیار فرمود و گفت لا الفين احدكم يوم القيمة يجيء و على رقبته بعير له رغاء يقول يا رسول
الله اغثني فاقول قد بلغتك لا املك لك من الله شيئا یابید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر نالد و فریاد
کند و او گوید یا رسول الله فریاد من رس من گویم که رسانیدم آنچه حق رسانیدن بود و تبلیغ نمودم اکنون مأمور نبودم امروز نتوانم که ترا
سود رسانم زیرا که فرمان خدا نرسانیدم و نظیر این روایت از ابن عباس و ابن حمید ساعدی و ابن عمر و قتاده مرویست و در خبر است
که یکی از اصحاب روز خیبر فوت یافت گفتند یا رسول الله بروی نماز کن فرمود شما برو نماز کنید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده که شما با
او نماز نمیگذارید فرمود خیانت کرده متاع او را بجستند مهره از کفار حمیر در آن یافتند که دو درهم نمیارزید ابو هریره روایت کند که چون از خیبر مراجعت
کردیم و بوادی القری رسیدیم رسول را غلامی سیاه بود نام او مدعم آنجا ایستاده بود و بار رحل او از جانوری می‌گرفت ناگاه تیری بیامد و فرود آمد بر او
بیفتاد و بمرد صحابه گفتند یا رسول الله هنیئا له الجنة فرمود کلا بحق آنکه ... بدرستی که خلاف اینست که میگوئید بدانکه آن گلیم که بر پشت
او در بیت المال غنیمت بر گرفته بود فردای قیامت آن گلیم بر تن او آتش شود و او را احاطه نماید صحابه چون این بشنیدند هر یکی شتری میآوردند ...
و دوال و میگفتند یا رسول الله ... که فردا ... آتش شود و در ... فرمود که المغلول من جمر جهنم خیانت ... از جمر جهنم است
و میتواند بود که مراد بقول یاتی بما غل يوم القيمة علامتی باشد که بآن شناخته شود که چه نوع معصیت از وی صادر شده تا موجب فضیحت او شود در
... و سبب استحقاق عقوبت او بر اهل عرصات ظاهر گردد کما قال ... همچنانکه علامتی بر مطیع ظاهر گردد تا بدان بدانند
که او از اهل الطاعة است و انقیاد و مستحق مثوبت و جنت است ... **ثُمَّ تُوَفَّى** پس تمام داده شود در آن روز **كُلُّ نَفْسٍ** هر نفسی را **مَا كَسَبَتْ**
جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر اگر چه ... که چیزی کرده شود که ثم توفی ما کسبت لکن حق تعالی نعیم حکم فرموده تا مبالغه بر ...

شخصی

بر معصوم و منافی لعنه در آن چه هر گاه خبر داده شود بعلت خود پس خاین و غال باعظم جرم او مجزا اولی باشد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا پس ثواب مطیع ایشان ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود و دلالت بر فساد قول مجبره زیرا که اگر جایز باشد که حقتعالی تعذیب اولیاء خود کند لازم آید که توفیه جزای ایشان نکرده باشد و این موجب ظلم او است سبحانه تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مرویست که در حینیکه حضرت نبویه اصحاب را فرمود که متوجه احد شوند بعضی از منافقان متقاعد شدند و جمعی مؤمنان تابع ایشان گشتند حقتعالی این آیه فرستاد که **أَفَمَنِ اتَّبَعَ** آیا پس هر که پیروی کند **رِضْوَانَ اللَّهِ** خشنودی خدا را بطاعت و عبادت **كَمَنْ بَاءَ** همچو کسی باشد که باز گردد **بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ** بخشم از خدا بسبب معصیت **وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ** و جای او آرامگاه او دوزخ باشد **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد جای بازگشتی است دوزخ فرق میان مصیر و مرجع آنست که مصیر را حسنی که مخالف حالت اولی باشد بخلاف مرجع و همزه برای تقریر است یعنی تابع رضای خدا مثل سخط او سبحانه نباشد و حسن و قبح آن بر نوجه تصییر کرده اند که هر که تابع رضوان الله شود در ترک غلول هیچ کسی نباشد که بسخط الهی گرفتار شده باشد در فعل غلول و طبری این قسم را اختیار نموده بجهة آنکه اشبه است بما تقدم و نزد زجاج و جبائی معنی آنستکه هر که تابع رضوان او سبحانه شود بجهاد هیچ کسی نباشد که مسخوط او شود در فرار از آن و این وجه مناسب مطابق نزول مذکور است **هُمْ** ایشان که تابع رضوان حقند **دَرَجَاتٌ** خداوندان درجها و پایهای بلندند تا مرتبهای آنست درجها **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدا و مثبوت بوده که در کلام مضاف باشد و مجرور محذوف باشد که ان ذو درجات است چنانکه با بن مقترن شد بلکه مراد تشبیه حال مطیعان و عاصیان است به درجات متفاوته در ثواب و عقاب مانند تفاوت درجات و در تجمیع او رده که در معنی این دو قول است یکی اینکه مراد اختلاف مرتبه اهل ثواب و عقاب است یعنی ایشان را باشد درجات از نعیم و کرامت و عقاب و مهانت و تعبیر از این به درجات مجاز و توسع است و دوم آنکه مراد اختلاف مراتب هر یک از فریقین است چه جنة را طبقاتست بعضی اعلی از بعضی چنانکه در حدیث آمده که ان اهل الجنة لیرون اهل علیین کما ترون النجوم فی افق السماء و دوزخ را درکاتست بعضی اسفل از بعضی **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدا بیناست **بِمَا يَعْمَلُونَ** بانچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت یا از امانت داری و خیانت کذا ری و غال مستبد در جاکه اعمالی صادر شده از ایشان پس مجازات میدهد ایشان را بر حسب آن و در این ترغیب مردمانست در اتباع مرضات الله و تحذیر ایشان از آنچه موجب سخط او باشد و اعلام ایشان بانکه اسرار عباد نزد او علانیه است و اشعار است بانکه عمل هیچ عاملی نزد او ضایع نمیشود و هیچ جزا در هیچ کس پس ثواب میدهد بر طاعت و معاقب میسازد بر معصیت بعد از آن ذکر نعمت بعثت حضرت رسالت میکند بر مؤمنان بقوله **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ** بدرستی و بتحقیق که منت نهاد خدا و انعام فرمود **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بر گروندگان **إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ** وقتی که فرستاد در میان ایشان **رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** پیغمبری از نسب ایشان یعنی از جنس آدمیان تا مستانس باشند با او و مستوحش نشوند از وی یا از نسب ایشان یعنی عربی مثل ایشان تا سهولت فهم کلام کنند از وی و واقف باشند بر حال او در صدق و امانت و بدان افتخار کنند و تخصیص اهل ایمان بذکر با آنکه بعثت عامست بجهة آنست که انتفاع ایشانست **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** میخواند بر ایشان **آيَاتِهِ** آیتهای او را یعنی قرآن بعد از آنکه جاهل بودند و وحی نشنیده بودند و با علام ایشان میمامید بستایشهای توحید او را **وَيُزَكِّيهِمْ** و پاک میکرداند ایشان را از دناس مقتضیات طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت و کار ایشان را با صلاح میاورد یعنی ایشان را بر دینی و عملی ترغیب میکند که مطهر و مزکی ایشانست یا امر میکند ایشان را بزکوة تا موجب تطهیر ذنوب و نمو اموال ایشان باشد و یا گواهی میدهد بپاکیزگی ایشان **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** و میاموزد با ایشان قرآن را **وَالْحِكْمَةَ** و معارف شرعیه و عقلیه **وَإِنْ كَانُوا** و بدرستی که بودند ایشان ان مخففه است و لام در خبر آن فارقست میان آن و ان شرطیه یعنی بدرستی که شان اینست که بودند همه مردمان **مِنْ قَبْلُ** پیش از بعثه رسول **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی هویدا و ظاهر که نه هوی را میدانستند و نه از باطل بحق مینوا ستند مراد بضلالت کفر و شرکست یعنی ایشان در بادیه ضلالت و کفر گرفتار بودند و راه بطریق حق نمی بردند بیمن حضرت رسالت ازان رهانیده شدند و در طریق اهتدا سلوک نمودند فایده ای کشید و بعد از ذکر نعمت رسالت بر ایشان تا زمر رشته کلام را بدیگر جهاکشیده میفرماید که **أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ** همزه برای تقریر و تقریع است و واو عاطفه جمله بر ما سبق که از جمله قصه احد بود یا بر معطوف علیه محذوف مثل افعلتم کذا و لما ظرفست مضاف با صابتکم ای حین اصابتکم یعنی بمخالفت رسول کردید همکامیکه رسید شما را **مُصِيبَةٌ** مصیبتی و بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت در احد **قَدْ أَصَبْتُمْ** حال آنکه رسیده بودید **مِثْلَيْهَا** بدو چندان از ایشان یعنی دو چندان آن رسانیده بودید از کافران در بدر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن از ایشان کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و بر وایتی صد و چهل کس را کشته بودید و با وجود این **قُلْتُمْ** گفتید از روی جزع و اضطراب که **أَنَّى هَذَا** از کجاست این یعنی از چه جهت بما رسید و حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست و او وعده نصرت ما داده **قُلْ** بگوی ای محمد در جواب ایشان **هُوَ** آنچه شما را پیش آمد **مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ** از نزد شماست یعنی بشامت نافرمانی که کردید در حفظ ثغر و ترک آن نمودید و روی طلب غنیمت آوردید چه وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم و مطاوعت و بجهة عدم مطاوعت شما و مخالفت با پیغمبر خدا در خروج از مدینه که آنحضرت شما را گفت که متحصن شوید در مدینه و بیرون مروید شما گفتید ما در جاهلیت با آنکه مشرک و کافر بودیم هیچ دشمن متوجه ما نمیشد ما از مدینه بیرون نمیرفتیم و ما ایشان را کار زار میکردیم اکنون که مسلمان شده ایم و خدا و پیغمبر با ما فرستاده چرا بیرون ترویم و بر سر دشمن نتازیم پس فرمان نبرده بیرون رفتید و مغلوب گشتید و این قول قتاده و ربیع است و یا بجهة آنکه خلاف امر پیغمبر خود کردید در روز بدر که شما را میگفت که کفار را بکشید و اسیر مکنید و فدا از ایشان مگیرید که حکم الهی در باره ایشان قتلست نه اسر و فدیه و شما گفتید که ما فدیه از ایشان میگیریم تا منتفع شویم و موجب توسعه رزق ما شود پس بسبب مخالفت این شکست در روز احد بر ما واقع شد و این قول امیر المؤمنین است و عبیده و سلمان و مرویست از امام محمد باقر **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیز از فتح و غنیمه و قتل و هزیمت و غیر آن **قَدِيرٌ** تواناست پس قادر بود بر آنکه نصرت شما دهد اما بجهة مخالفت شما از آن محروم گشتید و یا آنکه توانا بود که شما را از ضرر کفار منع کند لیکن قهر و اجبار را بر منافی حکمت و تکلیف است **وَمَا أَصَابَكُمْ** و آنچه رسید شما را از مکروهات طاعات شما چون قتل و جرح و هزیمت و کسر **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** روزی که



در آن روز که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافر یعنی روز احد که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بیکدیگر آوردند **فَبِإِذْنِ اللَّهِ** پس آن کار بر شما
بود بفرمان خدا یعنی بتخلیه او مشرکان را بر مسلمانان بجهة مخالفه قول پیغمبر و تسمیه تخلیه باذن جهة آنست که تخلیه از لوازم اذن است و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی
علم است و منه قوله تعم واذان من الله ای اعلام یعنی خدا در علم ازلی مثبت است که چنین صورتی واقع خواهد شد بجهة مخالفه شما و چون علم او سبحانه تابع
معلوم است چنانکه در کتب کلامیه ثابت شده پس علت آن نتواند بود و گویند اذن در این مقام بمعنی عفو بشنیدن یعنی خطای که از شما بوده بر نهج عفو تسمیه عفو معرفو شده واین
صورة عقوبت ابتلا بوده بر ترک امر رسول و عفو واند بود که مراد باذن اینجا اباحه و اطلاق باشد همچنانکه ظاهر لفظ مقتضی آنست زیرا که حقتعالی اما
معاصی نفرموده و حکم باطلاق آن نکرده و قتل کافر مسلمانان را از اعظم معاصی است پس چگونه روا دارد که اذن داده باشد و قوله **وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ** عطف است بر فعل
محذوف که باذن الله متضمن است و تقدیر این سبب که ما اصابکم یوم التقی الجمعان فلتخلیته ایاهم بسبب مخالفتکم ولیعلم یعنی مصیبتی که بشما رسید در آن روز
بجهة واگذاشتن حقتعالی بود کافران را بر شما و دفع تمکین از شما بسبب مخالفت شما بامر پیغمبر و بجهة آنکه متمیز سازد مؤمنان را یعنی ایمان ایشان را ظاهر گرداند **وَ**
لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا تا متمیز گرداند نفاق آنانرا که نفاق ورزیدند یعنی نفاق عبد الله بن ابی سلول و اصحاب او آشکارا سازد و بنا بر تسمیه تمیز بعلم
از قبیل تسمیه شیء است بلازم یعنی تا علم او سبحانه تعلق گیرد بظهور ایمان مؤمنان و نفاق منافقان یا آنکه حقتعالی با ایشان معامله آنان کند که اول ندانسته
باشند حقیقة حال ایشان را و بعد از آن بر ایشان منکشف و ظاهر گردد و ملخص معنی آنکه تا ایمان و نفاق ایشان بر عالمیان ظاهر گردد و بر همه کس روشن شود
که در میان اینها مؤمن کیست و منافق کیست **وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا** و لطف است بر نافقوا و داخل در صله آن یعنی تا ظاهر گرداند خدا بتعالی آنانرا که نفاق ورزیدند
و گفته شد مر ایشانرا که بیائید و از خویشاوندی بیاز مگردید و یا آنکه کلام مستأنف باشد بر بیان حال منافقان یعنی چون اهل نفاق را گویند بیائید و بجهة تمام **قَاتِلُوا**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدا **أَوِ ادْفَعُوا** یا دفع کنید مشرکانرا که داعیه قتل و غارة اهل مدینه دارند یعنی ایشانرا باز گردانید مراد
آنست که یا بجهة نفع آخرة با ایشان مقاتله کنید و یا بجهة نفع دنیا ایشانرا از خود و اهل و مال خود دفع کنید پس از هر دو قول نفسیم امر شد بر دنیا و تخییر میان
آنکه مقاتله کنید با کفار برای رضای الهی و قصد وصول بمثوبات نامتناهی و یا دفع ایشان کنید از تعرض انفس و اموال و حرم شما اگر فرقه الی الله مقاتله
نمیکنید با ایشان و گویند معنی آنست که مقاتله کنید یا کثرة با اقامه کنید یا ما و تکثیر سواد ما کنید چه کثرة ثواب موجب ترغیب عدو است و دفع و کسر ایشان را
از شما مندفع شوند و یا ذکر کرده اند که این قول عبد الله بن عمرو بن حزم انصاری بود که در وقتیکه ابن ابی با سیصد نفر از اهل نفاق بر گشتند عبد الله بن
عمرو باواز بلند ایشانرا گفت قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا **قَالُوا** گفتند ایشان در جواب او **لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا** اگر میدانستیم مر اسم آداب مقاتله
لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر میدانستیم مقاتله میان شما و ایشان واقع خواهد شد تابع شما میشدیم لکن بجهة قلت شما و کثرة عدو محال است
که با ایشان کارزار توانید کرد بلکه چون شما را مشاهده کنند فی الحال دمار از روزگار شما بر آرند و یک کس از شما را فرصت ندهند که دست بمقاتله و کارزار دراز کند
یا اگر دانیم که اینجا جنگی واقع خواهد شد متابعت شما و مقاتله میکنیم اما محمد با قوم خود هرگز جنگ نخواهد کرد بلکه با ایشان صلح خواهد کرد حقتعالی
بیان کذب و مکر و نفاق ایشان کرده فرمود **هُمْ لِلْكُفْرِ** لام بمعنی الی است کقوله الحمد لله الذی هدانا لهذا ای الی هذا یعنی ایشان سوی کفر **يَوْمَئِذٍ** در
آن روز که این سخن گفتند **أَقْرَبُ** نزدیکترند **مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ** از آنکه ایشان نزدیک باشند بسوی ایمان یعنی ایشان بجهة انخزال و گفتن این کفر نزدیکترند که با ایمان
چه انخزال و این کلام که از ایشان صادر شد مودی بکفر ایشانست و گویند مراد بکفر اهل کفر است و بایمان اهل ایمان و معنی اینست که ایشان در آن روز با اهل
کفر نزدیکتر بودند در یاری دادن که با اهل ایمان زیرا که انخزال و مقاله ایشان تقویت مشرکان بود و تخذیل مؤمنان **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ** میگویند بزبانها
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آن میکنند و بدل کافرند و اضافه قول با فواه جهة تاکید و تصویر است یا آنچه بزبان میگفتند
که حرب نخواهد بود یا اگر حرب میدانیم در دلهای ایشان بر خلاف این بود چه معتقد ایشان آن بود که البته حرب واقع خواهد شد و با رسول
حرب اینکو میدانند **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدا داناترست **بِمَا يَكْتُمُونَ** با آنچه میپوشند منافقان از حقد و عداوة و حسد و مکیده و نفاق و
آنچه در خلوة بیکدیگر میگویند یعنی او سبحانه بعلم واجب از تفصیل میداند و شما بامارة از علی الاجمال میدانید و می شناسید بعد از آن بیان حال
و ذکر مقال ایشان میکند با یکدیگر بقوله **الَّذِينَ** یعنی منافقان آنانند که از روی جهل و فریب بجای **قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ** گفتند از برای برادران خود
یعنی در حق امثال خود یا اقربا و همنسبان خود که در احد شهید شده بودند و برادر ایشان نبودند و این قول اکثر است **وَقَعَدُوا** حال است از ضمیر قالوا
مقدر بقد یعنی گفتند در حالتیکه نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال **لَوْ أَطَاعُونَا** اگر فرمان برداری کردندی برادران ما
ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود **مَا قُتِلُوا** کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم **قُلْ** بگو یا محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست **فَادْرَءُوا**
پس دفع کنید **عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ** از نفسهای خود مرگ را **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راستگویان که حذر دفع قدر میکند پس بهم از
اسباب آن کنید از نفسهای خود در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد کس از ایشان را مرگ رسید حاصل که حقسبحانه میفرماید که فوائد حذر
منفی نیست چه اسباب موت بسیار است همچنانکه قتال سبب هلاک میتواند بود و قعود سبب نجات گاه هست که امر بر عکس باشد بعد از آن مرتبه آنانکه در روز احد
کشته شدند و مرتبه شهادة دریافتند یاد میفرماید تا مؤمنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و شهادة و منافقان خوار و ذلیل گردند و میفرماید که **وَلَا**
تَحْسَبَنَّ خطاب بحضرة رسالت است یعنی مپندار یا محمد و یا خطاب بهر کسیست که قابل خطاب باشد یعنی ای آنکه قابل مخاطبی مپندار **الَّذِينَ قُتِلُوا فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ آنانرا که کشته شدند در راه خدا **أَمْوَاتًا** مردگان نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بعینه خوانده اند و تاعل آن اسم موصول
یعنی باید که نپندارند آنانکه در راه خدا مقتول شده اند که مردگانند از ابن عباس و ابن مسعود نقلست که حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم گفت چون برادران شما در روز احد

ملتقطینهم

این قول صحیح



شهید شدند حقتعالی روح ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوا بهشت طوف کنند و بر شاخهای میوه اسیار نشانند تا در جوی بار خورده و سیراب شوند و مطعومات بهشت خورند و بوی شراب و فضل ایشان ساد باید بود من است که در دنیا به عرش و بجهد ایشان و شکوه بید خدا و ندا که خبر دهد یاران و برادران ما را از مرد و لرکه یا فتیم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد ایشان زیاده کرد و حقتعالی برای تعریف حال ایشان این آیه فرستاد و موید این روایت خبر ماثور است از پیغمبر که در حق جعفر بن ابی طالب فرموده چون بکند در غزوه موته شهید شد رایته لجناحان یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة یعنی دیدم جعفر را که دو بال داشت و با ملائکه در بهشت پرواز میکرد و در روایت دیگر آمده که پدر جابر انصاری که از شهدا بود از حقتعالی درخواست که مرا با دنیا باز فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم پس فرمان رسید که حکم ازلی بر این رفته که آمدگان از دنیا رجوع ممنوع باشند پس گفت بار خدایا از سعادت حال و نعیم ایشان که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید و ایشان را همانا سایر مردگان که بدون شهادت فوت شده باشند مپندارید **بَلْ أَحْيَاءٌ** بلکه ایشان زندگانند **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار خود و مقربان بارگاه او و گویند ایشان حیوة ایشان بآن معنی است که هر سال ثواب غزوه بایشان میرسد تا خاک ایشان را منحو گردد و بعضی گویند ایشان را چون سایر مردگان یاد و سلام زائران خود می‌کنند و باید شنود زیرا که **يُرْزَقُونَ** روزی داده میشوند از میوه‌های بهشت زیرا که حیوة ایشان است و حالتیکه بر ایشان از نعم الهی یعنی مرزوق شوند از مطعومات و مشروبات جنت **فَرِحِينَ** در حالتیکه شادمانند **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ** بآنچه بایشان عطا کرده است خدای **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خود که آن رضا و خشنودی او و شیئی است که آن نوع عطا بالای دیگر است و بآن شرف شهادت است و فوز بحیوة ابدیه و نقرب باری و تمتع بنعیم ارض و نعیم دائمی در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسیه شوند با انوار الوهیه شوند مدتها بعد از فوات ایشان ملعات معارف ربانی مستنیر گردانند و برزقون اشاره است که پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند و فرحین اشاره است بآنکه بحسب ابتهاج زیاده گرد از نعمتها بود که ایشان پیوسته مسطور نظر الهی باشند و ما اتاهم معطوف بعطوفات پادشاهی و برمسند فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین نشسته بانواع التذاذ متمتع و بهره مند شده **وَيَسْتَبْشِرُونَ** و مسرور میشوند **بِالَّذِينَ** بآنانکه هنوز **لَمْ يَلْحَقُوا** الحق نشده و نرسیده‌اند بایشان **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس ایشان یعنی خوشحال و شاد اند ببشارة دادن ایشان را از خویشان و برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و بایشان واصل شوند و در کرامت با ایشان شریک گردند و بفرح ایشان باشند که میدانند که اگر باز و در دنیا مانده‌اند پس ایشان بر ایمان و طاعت مقیم باشند و خدا اعمال ایشان مردود نکند و امهال در طاعت افزوده بسا من کثرة طاعه و مجاهده نفس با ایشان ملحق گردد و باز خوشحال ایشان باینکه ایشان تقدم نمودند بر جماعتی که در خلف ایشان اند و پیش ایشان با ینمرتبه عظمی رسیدند و باز شاد باشند بانکه جماعتیکه در پس ایشان بشهادت متوجه نشده اند و بر حقیقت خود مرتبه اند بفضل و مرتبه ایشان رسیده اند و گویند روزیکه روح شهید کتاب را و میدهند که در روز کذا خوشحال و مرتبه برادران او است که قبل از و بشرف شهادت رسیده اند و محبت این سرور و خوشحال کردن باعتبار ضمیر لم یلحقوا راجع بشهدا است و ضمیر بهم ذالد و قوله **أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** بدل الذین است یعنی استبشار ایشان باین است که هیچ ترسی نیست بر آنچه در پیش ایشان خواهد بود **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت احباب در دنیا اعراض است که سرور ایشان بانچیزیست که مبین شده باشد ایشان را از امر آخرت و احوال مومنانیکه و اگذاشته اند در پس خود یعنی معلوم ایشان کشته باشد که در مرتبه جلیله ایشان هرگز تصور پیدا نشود و سمت زوال و انقطاع نپذیرد و مومنان چون بمرتبه شهادت بشوند زنده باشند بحقیقت که خوف وقوع محزون و حزن فوات محبوب تکدر ایشان نباشد و در مجمع گفته که این آیه و آیتیکه در عقب است در شهدا بدر نازل شده و ایشان چهارده بودند هشت از انصار و شش از مهاجرین و نزد ابن مسعود و قتاده و ربیع بن انس شهدای احد است که هفتاد مرد بودند چهار از مهاجران که آن حمزه بن عبد المطلب بود و مصعب بن عمیر و عثمان بن شماس و عبد الله بن جحش و باقی از انصار بودند و از صادق علیه السلام و اکثر مفسرین نقل است که در شان شهدای بدر و احد نازل شده و بعضی گویند در باره شهدای بئر معونه نازل گشته و ایشان هفتاد کس بودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منذر بن عمرو را امیر ایشان کرده بود با اهل نجد فرستاد که دعوت کنند و چون به بئر معونه رسیدند در آن موضع رسیدند حرام بن ملحان از میان ایشان پیش آمد و نامه حضرت رسالت پناه را بعامر بن طفیل داد که رئیس ایشان بود و در آن روز نظر نکرد و اتفاقا بانکه حرام بر خواست و باواز بلند گفت یا اهل بئر معونه انی رسول رسول الله الیکم وانی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فامنوا بالله و رسوله مردی از گوشه خیمه نیزه باو رسانیده در پهلوی او فرو رفت و بطرف دیگر بیرون آمد حرام گفت الله اکبر فزت و رب الکعبه بعد از آن عامر بن طفیل مردمان خود را بر حرب مسلمانان تحریض کرده همه مستعد حرب شدند و سبب آنکه بود که بر سر ایشان تاختند و همه را بکشتند چون این خبر به رسول رسید ملول شد حقتعالی جهت تسکین خواطر عاطر حضرت رسالت و سایر مومنان که از این امر غمناک اند و بر ایشان راه یافته بود این آیه نازل کرد اند و بعد از آن فرمود که **يَسْتَبْشِرُونَ** شادی میکنند این شهدا **بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ** برحمتیکه فائز شده اند از خدا بر ایشان جهت پاداش عمل ایشان و بر آن نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان کقوله للذین احسنوا الحسنی و زیادة و تکرار یستبشرون جهت تاکید است یا بجهت بیان قوله الا خوف و منوا به بود که اول برای حال بازماندگان ایشان باشد و ثانی برای ذکر حال بستگان ایشان و تنکیر رحمت و فضل برای تعظیم و تکثیر است قوله **وَأَنَّ اللَّهَ** عطف بر فضل یعنی استبشار ایشان بنعمت و فضل است از خدا و بانکه خدا **لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ضایع نمیکند مزد کار مومنان موحد مجاهد را علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم نقل فرموده که ابی عبد الله الحسین علیه السلام روایت کرده که در روزی امیر المومنین بر بالای منبر خطبه میفرمود و خلق را بر جهاد تحریض میکرد جوانی برخواست و گفت یا امیر المومنین ثواب مجاهد و فضل او چیست فرمود چون مرد غازی عازم شود بر جهاد حق تعالی برای او از آتش دوزخ بتوسید و چون بر مهیبه اسباب اشتغال نماید و سبحانه با فرشتگان باو مباهات کند و چون اهل و عشیره خود را وداع کند در و دیوار بروی گریه کنند و از گناه بیرون آید مانند مار از پوست و حقتعالی بر هر مرگ از رفقای او چهل هزار فرشته موکل سازد تا آنکه پیش و پس او و فراز او را محافظت کنند و هیچ حسنه نکند مگر که مضاعف نزد او نماید عمل و نیت کنند و هر روز که برای عبادت مرد نوشتند که هر مردی هزار ساله عبادة

بر ایشان

ما یفسر



عبادت کرده باشد و هر شب صد و سی سال روزه و هر روز چند برابر هدیه دنیا چون مقابل اهل کفر بایستند علما و حساب اهل دنیا از حضور ثواب او باز
و چون به معرکه در آید زنبورهای هم راست کنند و کمانها به زه کنند و تیرها پیوند نمایند و بیکدیگر اندازند فرشتگان آنجه خود را بر مجاهدان بگشایند و دعا
کنند ایشان را بثبات و نصرت قدم و منادی ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف و چون ابن او از کوشش ایشان رسد هر طعنه و ضربه که بر ایشان واقع شود ایشان را خوش
تر از شامیدن شربت آب سرد باشد در هوای گرم و چون شهید از پشت جار و اسب بگردد بجهت ضربه یا طعنه هنوز بزمین نرسیده باشد که از جنت حور العین نزد او آید
و او را بشارت دهند بانجه حقتعالی برای او در بهشت آماده کرده از کرامت عالیه و مرتبه رفیعه و چون بزمین آید با او بگویند زمین مرحبا بالروح الطیب الذی اخرجت
من البدن الطیب بشارة باد ترا که برای تو مهیا و آماده ساخته اند چیزی هیچ چشمی مثل آن را ندیده و هیچ گوشی مانند آن نشنیده و بر خاطر هیچ بشری مثل آن نگذشته
و حقتعالی فرماید که من خلیفه او یم بر اهل و عیالش هر که رضای ایشان طلبد رضای مرا جسته و هر که ایشان را بخشم آورد مرا بخشم آورده و روح او را در حوصله
مرغ سبز وضع فرماید تا در بهشت سیر کند بهر جا که خواهد و از میوهها و شربتهای بهشت بخورد و مأوای شهدا در قندیلها در زیر عرش باشد و بحنه و هر مردی را
از ایشان هفتاد غرفه بدهند از غرفههای فردوس از غرفه تا غرفه چندان باشد که از صنعا تا شام و نور آن غرفه بر وجود رخشان و نمایان باشد که ما بین
مشرق و مغرب از آن پر شود و بر هر غرفه از آن هفتاد در باشد و بر هر دری هفتاد مصراع باشد از طلا و بر هر دری پرده از طلا و بجنه و در هر غرفه هفتاد خیمه
و در هر خیمه هفتاد سریر از طلا و قوایم آن از طلا و زبرجد بوصولها مر و بر هر سریری هفتاد بستر غلیظ هر بستری چهل گز بر هر فراشی حور العین عربا اتراب
نشسته که زوجه او باشد بجوان گفت یا امیر المؤمنین عربا را بچه معنی است فرمود العجات الرضات الشهیات یعنی زنان با غنج و دلال و ناز و کرشمه و بسته
و مطبوع طبع و محبوب نفس هر کنیزی هفتاد هزار کنیز باشد و هفتاد هزار غلام با زلفهای چون زر ماه و تاجها از زر و لؤلؤ بر کردنها و مندیلها فرو کذاشته
و بر یک شولی نکند و آنها را بدست کرفته نجدا که جان محمد در قبضه اقتدار اوست که شهدا در قیامت بکوکبه و عظمتی تمام بعرصه محشر در آیند بر وجهی
که پیغمبران در راه با ایشان رسند همه از برای ایشان پیاده شوند پس بیایند و بر منبرهای نور رو از جواهر بنشینند و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را از اهل
و همسایهای خود شفاعت کنند تا آنکه در همسایه او یکدیگر خصومت کنند و هر یک گوید که من اولی ام بشفاعت او و برای که او نیم بجوار او پس شهدا با من و با
ابراهیم بر مائده جلد بنشینند و خدا بتعالی برحمت با ایشان نظر کند و ایشان بکرامت او سخاوت میکنند بامداد و شبانگاه و در ابواب او رده که ابن دلیل بر آنکه
ایشان غیر هیکل محسوس است بلکه جوهر نیست مدرک للاشیاء که فانی نمیشود بخراب شدن بدن و ادراک الم و لذت او و موصوف میشود بر بهشت فی موضع اینست قوله
نیا النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و در روایت ابن عباس از پیغمبر که ارواح الشهداء فی اجواف طیور خضر ترد انهار الجنة و تاکل من ثمارها و تأوی
الی قنادیل معلقة فی ظل العرش تا آنست ترجمه این حدیث که گویند و کسانی که منکرا بدن و زعم ایشان آنست که روح عرض است و نفس او بر وجهی استبداد
استقلال نمیکویند مضمون احیاء عند ربهم الی آخره در روز قیامت واقع شود و وصف ایشان بان در زمان حال بجهت تحقق وقوعست و در قرآن و پیامبر
احیاء ثبت نیز کر یعنی ذکر جمیل ایشان در صفحه روزگار باقیست با بایمان یعنی زنده اند بایمان و اصح آنست که ایشان بعد از شهادت زنده اند و روزی می
شوند چنانکه در زمان حیات بودند زیرا که روح جسمی لطیف است هوائی ماخوذ از ریح و در البدن بیشتر بدن میاید و باز مراجعت میکند و ظواهر قرآن و
احادیث مذکوره شاهد این آیه مذکوره حث است بر جهاد و ترغیب در شهادت و بعضی از ذیاد طاعت و اجماد مر انکسبکه بمنافی از کنده که اخوان و دایا استد
مثل انچه بکه باو رسید از نعم جلیله و مراتب علیه و بشارت مرمومنان را بفلاح و فوز و او رده اند که ابو سفیان و اصحاب چون از احد مراجعت نمودند رسول از قبل اینان
امین بود فرمود کیست که برود و خبر ایشان را بیاورد امیر المؤمنین با آنکه زخم بسیار بر اعضا مبارک داشت برخواست گفت یا رسول الله من بروم و حال ایشان
معلوم کنم رسول فرمود ای علی برو اگر چنانچه بر شتر سوار باشند و اسبان را جنیبت ساخته باشند که قصد مکه دارند و اگر بر عکس این باشد متوجه مدینه
اند امیر المؤمنین با وجود آن جراحت نزدیک ایشان رفت و ملاحظه کرد که بر شتر سوار اند و اسبان را جنیبت کرده اند مراجعت فرمود و چون ابو سفیان با مشرکان بروحاء رسیدند
ادامه و پشیمان گشتند بکدیگر را ملامت کردند و گفتند تا اینهمه تعب کشیدیم کاری نساختیم نه محمد را کشتیم و نه اسیری و غارتی کردیم بر منحرف شده کشید چون جمع کنیم
از دنیا را بقتل رسانیده ایم و مجروح ساخته و معدودی چند مانده مراجعت میکنیم و کار ایشان را باقی میگذاریم پس از این خبر برسول رسید غمگین شد الحال جبرئیل آمد
گفت حقتعالی میفرماید از مدینه بیرون رو و هیچکس از اهل مدینه با تو بیرون نیاید مگر آنانکه مجروح شدند رسول منادی را امر کرد که در مدینه ندا دردهد که هر که
مجروح باشد جراحت خود را محکم ببندد و از مدینه بیرون آید تا بطلب دشمن روانه شویم چون اصحاب جراحت این خبر شنیدند جراحات خود را ببستند و از مدینه
بیرون آمدند محمد بن اسحق و ابن ابان هفتاد کس بودند محمد بن اسحق بن یسار روایت کرده از عبد الله بن خارجة بن زید بن ثابت و از ابی السائب که مردی از اصحاب رسول
که از بنی عبد الاشهل بود روایت کرده که من با برادر در جنگ احد مجروح شده بودیم چون مؤذن رسول خدا المجروح ندا کرد گفتیم که هیچ غزوه از ما با رسول خدا
فوت نشده و در این غزوه مرکوبی نداریم و با وجود این مجروحیم پس جراحت خود را محکم کردیم و با رسول خدا بیرون آمدیم و جراحت من از برادر بهتر بود چون بعقبه میرسیدیم
من برادر را بر دوش میگرفتم و بیاده میبردم تا بحمراء الاسد رسیدیم که موضعیست که بر هشت میل از مدینه واقع است در شب رسول خدا فرمود که آتش بسیار
افروختند تا صیت لشکر اسلام باطراف عرب و قبائل ایشان رسید و دانستند که ایشان را عجز و انکساری نیست و بر اطراف و جوانب آوازه افتاد که رسول
لشکر جمع کرده بر سر مشرکان قریش میرود و معبد خزاعی که از مشرکان بود نا جمعی از بنی خزاعه که بعضی از ایشان مسلمان بودند و مرحوم کافر برسول بگذشتند صحابه
را مجروح و رنجور دیدند پیغمبر را در سول هم عهد بودند و هواخواه او گفتند یا محمد این زخمی که باصحاب تو رسیده بر ما بسیار شاق مینماید پس رسول را وداع
کرده متوجه مکه شدند و چون معبد نزد ابو سفیان رسید گفت یا ابا سفیان چه عزم داری گفت عزم کرده ام که مراجعه کنم و محمد را با اصحابش مستأصل کردانم
گفت زنهار که مرحوم و لشکر خود را برحم کن و باز گرد که من محمد را دیدم با لشکر عظیم که مثل آن ندیده بودم همه ساخته و پرداخته و جمیع تمام متوجه تو شده اند و ساعت





مبالغه میکنند تا مرا با لشکر تو در دیگاه هلاک گردانند و دمار از روزگار تو برآرند ابوسفیان گفت والله چه میگوئی ما ایشان را منهزم و مضطرب گذاشته
بودیم گفت من این میدانم اما برای العین مشاهده کردم لشکر بیکران با او جمع شده بودند همه مسلح و مکمل متحمل هر چه تمامتر در عقب شما میتازند و دم بدم میرسند
بخدا که تو از منزل رحلت نکنی که نواصی اسباب نظر تو در آید که پیش ایشان در عقب شما آیند و در راه که میآمدم چند بیتی در باب کثرت لشکر او انشا کردم گفت آن چیست معبد
این بیتها خواند که کادت تهد من الاصوات راحلتی اذ سالت الارض بالجرد الابابیل تردی باسد کرام لا تنابلة عند اللقاء ولا خرق معازیل فظلت عدوا
اظن الارض مائلة لما سموا برئیس غیر مخذول فقلت ویل ابن حرب من لقائکم اذا تغطمطت البطحاء بالجیل انی نذیر لاهل السبل ضاحیة لکل ذی اربة
منهم ومعقول من جیش احمد لا وخش تنابلة ولیس یوصف ما انذرت بالقیل ابوسفیان و اصحابش چون این شنیدند رعبی در دل ایشان افتاد فی الحال
ارتحال نموده متوجه مکه شدند جمعی سوار از عبد القیس با ابوسفیان رسیدند گفت کجا میروید گفتند بمدینه گفت بمحمد کار میروید گفتند تا ارزه کنیم بجز هم گفت
پیغامی از من بمحمد برید و برسانید که شتران شما را بار کنم گفتند آن چیست گفت محمد را بگوئید تا ابوسفیان از دنبالم با لشکر عظیم که منجمل میآمد و میگفتند متوجه
تا بقیه اصحاب محمد را استیصال کنیم ایشان بگفت او روی بمکه نهادند و این قوم بیامدند و اندوی تهدید و تخویف گفتند که ابوسفیان با لشکری داری قصد استیصال
شما دارد و عنان بر تافته شامل اهل اسلام شده هیچ خللی در تزلزل خلوص ایشان راه نیافت بلکه در تصدیق افزودند گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و چون رسول بعد
از سه روز دانسته که ایشان بمکه فرار کرده اند مراجعت فرمود بمدینه آمدند حقتعالی این آیه در باب اهل جرح و قرح نازل ساخت که **الذین** صفة المؤمنین
است و یا منصوب است بر مدح و یا مبتدا است و خبران للذین فالاخره که بعد از مدتی کو دست یعنی آنانکه از روی صدق **استجابوا** اجابت کردند **لله والرسول**
فرمان خدا و رسول را **من بعد ما** از پس آنکه **اصابهم القرح** رسیده بود ایشان را جراحتها **للذین احسنوا منهم** مر آنکسانیرا که نیکوئی کردند از ایشان
بوفای عهد و امتثال امر **واتقوا** و پرهیز کردند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر **اجر عظیم** مزدی بزرگست که آن بهشت عدن است که مشتمل است بر نعیم ابدی و من
از برای بیان است و مفضول از ذکر وصف احسان و اتقاء مدح و تعلیل است نه تقیید زیرا که همه اهل استجابت محسن و متقی اند و نیز در صفت ایشان میفرماید که **الذین**
یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند که از جهت تخویف **قال لهم الناس** گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی رکب عبد القیس **ان الناس** بدرستیکه اصحاب **وقد جمعوا**
جمع شده اند و متفق گشته **لکم** برای قتال و استیصال شما **فاخشوهم** پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست **فزادهم ایمانا** پس
زیاده کرد این سخن مؤمنان را تصدیق و یقینی در کار خود بجهة که تامل و تناصر حق و بدین سبب سخن ایشان نشنیدند **وقالوا** و گفتند بجهة صدق
و کمال اعتقاد **حسبنا الله** بسنده است ما را خدا در یاری دادن و کفایت کردن **ونعم الوکیل** و نیکو کار گذاریست حضرت پروردگار بدانکه ضمیر مستکن در
فزادهم راجعست بقول یا مصدر یا فاعل اگر بنعیم بن مسعود باشد و ضمیر بارز راجع بمفعول لهم و حقیقت معنی آنکه اهل اسلام التفات باین قول نکردند و ضعف و وهن
در اعتقاد ایشان راه نیافت بلکه بسبب کثرت دلائل و حجج نزد ایشان بنیاد ایمان ایشان بنهایت رسوخ شد و اطاعت جمیع اسلام نموده اخلاص نیت ایشان بحد افراط کشید
و صحیح است که ایمان قابل شدت و ضعف نیست مگر کسانی که ایمان عبارت باشد از تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان یعنی عمل را داخل بوده باشد در حقیقت
و جزء آن بوده باشد چه در تصدیق بجهة اقدام بحقیقت ایمان ایشان روی بازدیاد نهاد و اما اصح آنست که عمل جزء ایمان نیست پس مراد آنست که دلائل و حجج ایمان
بر ایشان زیاده گشته نه اصل ایمان و اینکه ابن عمر از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت را پرسیدند که آیا ایمان زیاده و نقصان باشد فرمود بلی افزون شود تا آنکه صاحب
خود را به بهشت برد و کم شود تا آنکه صاحب را بدوزخ برد و ابوسعید خدری از حضرت رسول روایت کرده که فرمود مجادله یکی از شما در دنیا در حقیکه او را باشد
سخت‌تر نباشد از مجادله مؤمنان با خدا در حق برادران صالح خود که ایشان را بدوزخ برده باشد گویند الها برادران ما با ما نماز گذاردند و روزه داشتند و حج کردند
تو ایشانرا بدوزخ بردی فرماید بروید و هرکس را که شناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بیایند و ایشانرا بصورتی شناسند و بعضی تا ساق در دوزخ و بعضی تا کعب ایشانرا بیرون آرند حقتعالی
فرماید هرکرا در دل وزن دیناری ایمان باشد بیرون آرید ایشان بیایند و جماعتی را بیرون آرند بعد بر صحت این هر دو روایت و امثال آن که دلائل و حجج ایشان
متفاوت باشد حاصل که مؤمنان پرستیدن قول ان الناس قد جمعوا لکم تأمل نمود دلائل و حجج ایشان بر حقیقت اسلام زیاده کرد و حسبنا بمعنی کافینا و محسبا من
ماخوذ از احسبه اذا کفاه و دلیل بر آنست که کسب تعریف از مضاف الیه نمیکند در مثل هذا رجل حسبک و وکیل بمعنی موکول الیه است در سلیم مروی است که
ابراهیم خلیل را در آتش انداختند آخر سخنش این بود که حسبنا الله و نعم الوکیل حقتعالی بیمن این ابراهیم را از آتش نجات داد پس حضرت رسالت با اصحاب نیز اقتفا بآن
نموده این کلمه را بر زبان راندند حقتعالی ایشانرا از شر اهل شرک مکه نگاه داشت و نزد بعضی از مفسران این آیه و آیه بعد از آن در غزوه بدر صغری فرود آمد و بیان
این غزوه بر نهج است که روز احد ابوسفیان در پایان شعب منادی کرد که میعاد ما و شما در سال دیگر بموضع بدر است پیغمبر فرمود که در جواب بگو باشد که چنین
باشد سال دیگر که موعد رسید ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را از قریش بترساند و چنان سازد
که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف از کثرت لشکر و سپاه و اسلحه و ادوات ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم
الوکیل نشنید و حضرت با هفتاد یار از اصحاب احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بود ببدر صغری رفت و هشت روز آنجا توقف کرده بودند و بازار قایم گشت
و معاملات بسیار کردند و کفار مکه از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند حقتعالی این آیه فرستاد و مراد بناس اول بر تقدیر نعیم است و اطلاق ناس بر وی با
آنکه مجموع المعنی است جهة آنست که او از جنس ناس است و یا باعتبار آنکه بعضی اهل مدینه با وی ضم شده اذاعه این قول میکردند و برهمین تقدیر مراد بناس ثانی
ابوسفیان است و اتباع او القصه چون اهل ایمان کار خود را بخدا باز گذاشتند و خدا مهم ایشانرا کفایت کرد **فانقلبوا** پس باز گشتند از حمراء الاسد یا بود
اول که موضع بدر بود تا پیشتر **بنعمة** با عافیتی تمام و باثبات بر ایمان و یا ثواب کلام **من الله** از جانب خدا **وفضل** و زیادتی بر منزه حلاوت
رسول و یا افزونی در ربح تجارت چه روایت که ... فروخته اند بمحل موسم تو با اهل بوادی و کاروانیان معاملات کرده سود بسیار کردند **لم یمسسهم سوء**

کرام

چوبه

نرسید



نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و کید عدو و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند **واتبعوا رضوان الله** و پیروی کردند خشنودی
خدای را که مناط فوز دارین است بجهت جرأت خروج از مدینه با وجود قروح و جروح برای امتثال امر رسول **والله ذو فضل عظیم** و خدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان و تثبیت ایشان بر ایمان و توفیق مبادرت بجهاد دشمنان و جرأت بر ایشان و حفظ ایشان از رسیدن بدی از اهل عدوان
و اشتباه [illegible] و آنجهان مقصود ازین کلام تحسیر متخلفانست و تخطئه رای او که نفس خود را محروم ساخت از فوز عظیمی که مجاهدان رسیدند ابن بابویه
تنبیه است بر آنکه هر که را بلیه رخ نماید باید که ملتجی بکلمه حسبنا الله و نعم الوکیل شود از حضرت صادق مرویست که فرمود عجبت لمن فزع اربعا کیف لا یفزع
اربعا عجب دارم از آنکه هر که از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نبرد چون از دشمن ترسد چرا مشغول نشود بکلمه کافیه حسبنا الله و نعم الوکیل و خدا امر
شنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فانقلبوا بنعمة من الله و چون از کید و مکر دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمه و افوض امری الی الله و خدا از آنکه میفرماید
که حق تعالی در عقب این گفته که فوقیه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم از کسیکه او را غمی روی نماید چرا ملتجی نشود بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین و میداند که حق سبحانه و تعالی میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عجب دارم از کسیکه دنیا و زینت مال طلبد و نگوید
ماشاء الله لا قوة الا بالله و شنود که حق تعالی در عقب آن فرموده عسی ربی ان یؤتین خیرا [illegible] بعد از آن [illegible] که تخویف و تثبیط ایشان از عمل شیطانست
اهل ایمان را از آن اخبار نمایند و میفرماید که **انما ذلکم الشیطان** جز این نیست که مخوف و مثبط شما از جهاد رکب عبد القیس بود یا نعیم یا ابوسفیان
که شیاطین الانس اند و یا ابلیس و متولدیست که مشار الیه ذلکم تخویف و تثبیط باشد بر تقدیر مضاف یعنی ذلک قول الشیطان یعنی این تخویف و تثبیط قول شیطانست
و بر هر تقدیر قوله سبحانه **یخوف اولیاءه** جمله مستأنفه است بیان تثبیط شیطان و محتمل است که الشیطان صفت ذلکم باشد و ما بعد خبر آن یعنی این مخوف
و مثبط که شیطانست میترساند دوستان خود را که منافقانند تا از لشکر پیغمبر برگردند و از نصرت [illegible] سبب شکستگی مسلمانان گردد و یا آنکه از متابعت پیغمبر
پیغمبر را بسمع قبول اصغا نکنند تا [illegible] هرچند که [illegible] مغلوب کردند [illegible] مفعول تخویف با صله اولیا محذوف باشد یعنی یخوفکم
اولیاءه الذین هم ابوسفیان و اصحابه یعنی شیطان تخویف شما میکند از دوستان خود که ابوسفیان و اصحاب وی اند و این قول ابو علی فارسیست **فلا تخافوهم**
ضمیر مفعول راجع است بناس ثانی بنا بر قول اول و راجع باولیاء بنا بر قول ثانی یعنی ای مؤمنان مترسید از ایشان که ما کار ابوسفیان و اصحاب او و مانند ایشان
اولیاء شیطان **وخافون** و بترسید از من در مخالفت امر من چه ایمان مقتضی ایثار خوف خدا است بر خوف مردمان پس مجاهده کنید با [illegible] **ان**
کنتم مؤمنین اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا و چون [illegible] اهل نفاق و امتناع ایشان از ایمان و امتثال امر حضرت رسالت
دشوار و شاق مینمود حق تعالی جهت تسلیه خواطر آنحضرت فرمود که **ولا یحزنک الذین** باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه **یسارعون فی الکفر**
میشتابند در یاری اهل کفر با سرعت واقع میشوند در کفر [illegible] ایشان در [illegible] و اتباع او بودند که از جمله
متخلفان [illegible] بودند [illegible] مرتد شدند [illegible] میفرماید که باید محزون نسازد ترا [illegible] که ضرر
نبود [illegible] اهل کفر [illegible] **انهم لن یضروا الله** بدرستیکه ایشان هرگز زیان نرسانند دوستان خدا را **شیئا** چیزی بمتابعت کفر و نصب
[illegible] است [illegible] که در معنی شیئا من الضرر است [illegible] مفعول به باشد غرض آنستکه اهل کفر و ارتداد و نفاق هیچ چیز از ضرر بدوستان خدا نتوانند
رسانید بجهت کفر و ارتداد خود بلکه ضرر کفر و ارتداد با ایشان راجع خواهد شد نه بمؤمنان که اولیاء الله اند و حذف اولیا در نصر الله جهت تعظیم اهل
ایمانست [illegible] بمؤمنان است که [illegible] باشد که ضرر [illegible]
دکفر [illegible] اهل ایمان [illegible] مخالفت [illegible] کفار و منافقان ضرر بخدا نتوانند رسانید بلکه آن
راجع بنفس خود ایشانست پس بجهت آن خود را مسخوط و مغضوب الهی میسازند و مستوجب عذاب ابدی میکردانند و خود را از مثوبات اخروی محروم میسازند
یرید الله جمله مستأنفه است برای بیان حال ایشان در آنجهان یعنی میخواهد خدا **الا یجعل لهم** آنکه نگرداند برای ایشان [illegible] در کفر یعنی
ندهد **حظا فی الآخرة** بهره از ثواب آنجهان **ولهم** و مر ایشانراست **عذاب عظیم** عذابی بزرگ بجهت [illegible] و جمع
[illegible] متعلق است [illegible] کلام [illegible] تقدیر آنست که [illegible] والشکلیه
وان بقا فیهم فی الآخرة علی سبیل الجزاء بکفرهم [illegible] معنی کلام آنکه [illegible] شد که
خدا اراده نموده که حکم کند [illegible] ثواب ایشان که تعریض کرده شد [illegible] تکلیف [illegible] ایشانرا در آخرت بی
پاداش کفر و ارتداد ایشان [illegible] است [illegible] کفر [illegible] ایشان [illegible] پس چگونه [illegible] کرده باشد
تا از ایشان [illegible] دلیل است [illegible] اهل کفر و نفاق [illegible] ایشان بر صفت کفر
اراده استدراج است [illegible] ارحم الراحمین [illegible]
میفرماید که **ان الذین اشتروا الکفر** بدرستیکه آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا **بالایمان** بگرویدن بخدا و رسول **لن یضروا الله** هرگز زیان نرسانند
شیئا چیزی بسبب اشتراء بلکه ضرر ایشان با ایشان عاید گردد **ولهم عذاب الیم** و مر ایشانراست عذابی دردناک [illegible] دلهای ایشان [illegible]
تاکید [illegible] برای تعمیم کفره بعد از تخصیص متخلفان [illegible] اهل ارتداد [illegible]
در غیر [illegible] که [illegible] مستحق [illegible] دفع ضرر عظیم [illegible]
اهمال کفار نفع [illegible] عذاب ایشان خواهد بود و میفرماید که **ولا یحسبن الذین کفروا** و باید که نپندارند آنانکه

کافر ایذا از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان و حمزه و ابن کثیر بخطاب میخوانند یعنی مپندار ای محمد کفار را اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ که اینچه مهلت میدهیم اینها
خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را از آنکه ایمان آورده بدرجه شهادت رسند نزد مقاتل این در بارهٔ مشرکان مکه است نزد یهود و نصاری و عطا گفته که در
قریظه و نضیر واقع شده و اولی تعمیم است و قوله انما نملی لهم خیر لانفسهم ساد مسد مفعولین یحسبن است مانند حسبت ان زیدا منطلق و حسبت ان یقوم عمرو و ما
محتمل است که بمعنی الذی باشد و تقدیر اینکه لا یحسبن الذین کفروا ان الذی نملی لهم خیر لانفسهم و یا برای مصدریه پس علی بمعنی املا باشد و بر هر تقدیر ما بایست
که منفصل باشد از ان لکن رسم الخط بر طریق اتصال واقع شده و املاء کفار را اطاله عمر ایشانست و یا تخلیهٔ ایشان تا آنچه خواهند کنند تا خود از املی لفرسه اذا ارخی الطول
یرعی کیف شاء و بعد از ذکر عدم خیر بر ایشان در املا بر سبیل استیناف بیان علت غائیه ان میفرماید بقوله اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ جز این نیست که مهلت میدهیم ایشان را
در زندگانی دنیا و تعجیل عقوبت ایشان نمیکنیم لِیَزْدَادُوْٓا اِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در زندگانی باطل خود ثبات ورزند لام برای غایة است یعنی تا باشد عاقبت
سرانجام امر ایشان از دنیا داشتن بسیار گناه مانند لام فالتقطه ال فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا باشد چه هیچنانکه فرعونیان اخذ موسی را سبب سرور و قرة عین خود
میدانستند لکن عاقبة ان منتهی بعداوة و حزن شد و بجهت ان در مقام لیکون لهم سرورا و قرة عین عدوا و حزنا واقع شد اینجا نیز چونکه اهل کفر و نفاق املا
و امهال خود را سبب خوشحالی و مسرت خود میپنداشتند اما چونکه بسبب تمادی ایام در کفر و طغیان افزودند که منتهی بعذاب الیم و عقاب جحیم است ازینجهت فرمود
که لیزدادوا اثما وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و مانند اینست کلام منسوب بامیر المؤمنین فللّه عمر ما في دارها
و مرجعنا الی بیت التراب له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب و نمیتواند بود که لام اراده و غرض باشد زیرا که قبیح است و قبیح بر خدا تعالی
روا نیست و دیگر آنکه اگر لام اراده باشد لازم آید که کفار مطیع او سبحانه بوده باشند زیرا که اراده او را [illegible] و از خلاف اجماعست خلاف کریمه و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و لا یبعث که اینها را تخصیص کنند بکسانی
که علم الهی متعلق گردیده باشد بآنکه بر صفت کفر بمیرند و ابو القاسم بلخی در معنی این گفته که باید که این نیز باشد که کفار که امهال ایشان را خیر ایشان باشد ایشان را و سبب خشنودی
تا با ضلال ایشان ملکه شر [illegible] ایشان را زیرا که مهلت میدهیم ایشان را و ایشان اثم را دران زیاده میکنند و بجهت ان مستحق عذاب الیم میشوند و مانند اینست به
لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس چه مراد آن نیست که ما آفریدیم بسیاری از مردمان را [illegible] باشد که ایشان بجهنم روند بجهت سوء افعال خود و از پن قبیلست
حتی انسوکم ذکری چه معلوم است که انبیا و امومنین نکرده بودند ذکر خدا را از کفار چه غرض از بعثت ایشان تذکیر و تنبیه بوده نه انسا با آنکه حقیقة انسا فعل ایشان
نمیتواند بود بلکه از فعل خداست پس چگونه جایز باشد اضافه آن با ایشان بنحو معنی باین راجع است که ایشان هر چند امتراز ذکر خدا میخواندند نفع با ایشان نمیرسانید
بلکه بجهت ان در معاصی و طغیان میافزودند و از پن قبیلست قول نوح فلم یزدهم دعائی الا فرارا و در خبر است که یکی از حضرت رسالت پرسید که یا رسول الله
ای الناس خیر کدام مردمان بهترند فرمود من طال عمره و حسن عمله هر که عمر او دراز باشد و عمل او نیکو و عبد الله بن مسعود فرمود که هیچ کس نباشد از نیک و فاجر مگر
که مرگ او را بهتر بود و اگر نیک بود از مشقت تکلیف برهد و اگر فاجر بود از بلای او برهند و موجب تخفیف عذاب او باشد پس در حق نیکوکاران این آیه تلاوت فرمود
که نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ لِّلْاَبْرَارِ و در بارهٔ فجار این آیه بخواند که و لا یحسبن الذین کفروا از اسباب نزول منقول است که حضرت رسالت فرمود که چنانکه ذراری
آدم را بآدم عرض کرده امتم را بصور و هیئت بمن نمودند و مرا بالهام معلوم شد که کدام از ایشان قبول اسلام کند و کدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند
منافقان با یکدیگر گفتند عجب است از محمد که دعوی میکند که اینچه در کتم عدم است میدانم که کدام از ایشان مؤمن باشد و کدام منافق و از حال ما که دل ما باو
منزل نیست غافلست اگر راست میگوید علی الیقین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق چون این سخن بگوش شریف آنحضرت رسید بمنبر آمد و خطبه
بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنا الهی فرمود که ما بال قوم جهلوا لی چیست مردمان را که مقام و مرتبه مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند اگر از من بپرسند بخبر
مردن تا قیامت واقع خواهد شد ایشان را خبر دهم بر طریق یقین و فوج حواله [illegible] عبد الله بن حذافه سهمی برخواست و گفت یا رسول الله من ابی که از پن سخن ما
میکنند و قبول نمیکنند فرمود که حذافه عمر خطاب برخواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقران اماما و بک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک
رسول فرمود که فهل انتم منتهون پس از منبر فرود آمد و حق سبحانه این آیه فرستاد که مَا کَانَ اللّٰهُ هرگز نباشد خدا و سزاوار او نباشد لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
که گذارد مؤمنان را عَلٰی مَآ اَنْتُمْ عَلَیْهِ بر آنچه شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در اشکارا بلکه صرف حکمت الهی تقاضا
مینماید که بر محک امتحان زند حَتّٰی یَمِیْزَ الْخَبِیْثَ و قبیله جدا کند پلید را که آلودهٔ نفاقست مِنَ الطَّیِّبِ از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز باظهار مخفیات
سرایر ایشانست که بطریق وحی [illegible] معلوم گشته بود و اصحاب بران اطلاع یافته اند و یا بجهاد با کافران تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین
اتحاد پیدا کنند چنانکه در روز احد و نزد بعضی دیگر خطاب با اهل ایمانست بر طریق التفات یعنی نگذارد مؤمنان را آنچه بر آنید از اسباب ایمان تا آنکه
از شر اهل نفاق ممتاز سازد و در انوار گفته که خطاب با ایشان راجع بعامه مخلصین و منافقین است که در عصر سرور عالم بوده اند و معنا است که نگذارد
شما را که بیکدیگر مخلوط باشید و مخلص شما از منافق تمیز نشود بلکه تمیز منافق میکند از مخلص بوحی کردن به پیغمبر خود احوال ایشان را و با
تکالیف شاقه که بران صبر نکنند و اذعان بان ننمایند مگر مخلصان مانند بذل اموال و انفس در سبیل الله تا بجهت ان بواطن شما را بر عالمیان ظاهر سازد و نیز
بر سرایر عقاید شما مطلع گردانیده و از جمله علامات تا بزه میان مؤمن و منافق نماز و زکوة است کما قال و لا یاتون الصلوة الا و هم کسالی و لا یؤتون الزکوة الا
وهم کارهون مرویست که شخصی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا بیم است که منافق باشم فرمود چون تنها باشی نماز گزاری گفت بلی فرمود برو که منافق نیستی
منافقان در نماز کاهل باشند و در زکوة دادن کاره و یکی دیگر محبت و ولای علی بن ابی طالب است چنانکه در اخبار متظافره از موافق و مخالف ثابت شده
کما قال لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی ترا دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد مگر منافق شریر و نگذارد و ما کان



اللّٰه لیطلعکم و چنان نیست که خدا مطلع کرداند شما را ای مردمان **علی الغیب** بر آن سر پوشیده که کدام ایمان دارد و کدام کافر ماند
ولکن اللّٰه یجتبی و لکن خدا برگزیند بر اطلاع بر آن **من رسله من یشاء** از فرستادگان خود هر کرا خواهد پس وحی کند بایشان تا بعضی مغیبات و یا
الهام کند ایشان را بنصب حجت دلالت میکند بر بعضی از امور غیبیه **فآمنوا باللّٰه** پس ایمان آرید بخدا با خلاص تمام و خلوص اعتقاد و با اینکه اعتقاد
کنید با نکه خدا تعالی منفرد است بعلم غیب و از آن هر که خواهد از رسل خود اطلاع میدهد **و رسله** و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و
بجز آنچه هست ظاهر نتوانند دانستن مگر بتعلیم سبحانه **و ان تؤمنوا** و اگر ایمان آرید بر وجه **و تتقوا** و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق **فلکم اجر**
عظیم پس مر شما راست مزدی بزرگ که در کمیت و کیفیت در غایت مراتب باشد و اینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را میدانستند و
نامها و پدرهای ایشان و آبای ایشان اطلاع داشتند بواسطه اخبار پیغمبر بود و ایشان را چه ایشان مخزن علوم نبوت بودند و کتابی که متضمن جمیع حوادث
و وقایع است تا روز قیامت نزد ایشان بود و بطریق توارث از پیغمبر بفاطمه رسیده بود و از وی بایشان صلوات اللّٰه علیهم رسیده چنانکه باحادیث صحیحه ثابت شده
و در این دلالتست بر آنکه بنده با ایمان و تقوی مستحق ثواب میشود خلاف مر کسانی را که قائلند با نکه ثواب محض تفضلست و بدانکه اهل نفاق همچنانکه از اتمام
مناع میکردند و در آن تعلل مینمودند و معذرت غیر مقبول میگفتند در انفاق حقوق مالیه مانند زکوة و خمس و غیره نیز اطاعت نمیکردند از بخل همچنانکه در
عقب آن فرموده که **و لا یحسبن الذین** و نپندارند آنانکه از در کرده اند همه **یبخلون** بخل میکنند **بما آتاهم اللّٰه** بآنچه حق تعالی ایشان را داده است
یعنی اموال دنیویه **من فضله** از فضل و کرم خود **هو خیرا لهم** که آن بخل بهتر باشد مر ایشان را و غیر نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بخطاب میخوانند یعنی مپندار را ای تو آنانرا
که بخل میکنند که بخل ایشان را بهتر باشد و بنابر قراءت اول مفعول اول یحسبن محذوف و هو ضمیر فصلست و محلی از اعراب ندارد و تقدیر اینست که و لا
یحسبن البخلاء بخلهم هو خیرا لهم یعنی نه اینکه پندارند بخیلان که بخل ایشان بهتر باشد مر ایشان را **بل** نه چنین است بلکه **هو** آن بخل **شر لهم** بدتر است مر ایشان را هم
در دنیا بجهت آنکه از اموال ایشان در آخرت باستحقاق عذاب اموال **سیطوقون** جمله مستأنفه است برای بیان شریت بخل یعنی زود باشد که در گردن طوق
کرده شود **ما بخلوا به** آنچه بخل کردند بآن از مال و زکوة و سایر حقوق واجبه از آن اخراج نکردند و از فضیحت ایشان واقع شد **یوم القیامة** در روز
رستخیز چنانکه در حدیث آمده که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و او از روی بخل زکوة آن ادا ننموده ممثل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از
سیاهی زهر در حدقه او موی بر سر او نمانده باشد کور و نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی اشکار ابود و چنین حیه خبیث زهر ناک بر شانه او پیچیده و طوق گردن او
شده هر دو کنار روی وی و دهن او را بگیرد و زبان نفرین و توبیخ گشاده گوید آنا مالک آنا کنزک من آن مال توام که در دنیا داشتی و الا فخر میکردی و گنج
توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میافکندی و نعم ما قیل کنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال بود مار است در معنی و گنج از دهاست و بر این
مصدوق از پیغمبر روایت کرده که ما من رجل یمنع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرء سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی هیچ مردی نباشد
که منع زکوة مال خود کند مگر آن زکوة بصورت اژدهائی شود در گردن او در روز قیامت و بعد از آن این سیطوقون الخ تلاوت فرمود و نیز از آنحضرت مرویست که
ما من ذی رحم یأتی ذا رحمه یسئله من فضل اعطاه اللّٰه ایاه فیبخل به عنه الا اخرج اللّٰه له من جهنم شجاعا یتلمظ بلسانه حتی یطوقه یعنی هیچ خویشی نباشد که
یکی از اقربای او نزد او بیاید و طلب فضل انچیزی کند که حق تعالی او را عطا فرموده باشد و او بخیلی کند و او را از آن محروم و ممنوع گرداند مگر که حق تعالی
اژدهائی از دوزخ بیرون آرد و آن اژدها زبان گرد دهن خود گرداند تا آنکه بیاید و بر گردن او طوق زند و از ابی جعفر و ابن مسعود و ابن عباس و سدی و شعبی و غیرهم
از اعاظم مفسرین منقولست که آن مال را که بآن بخل کرده باشند بصورت طوق آتشین طوق زنند در گردن ایشان و مؤدی گفته مراد آنست که جزای عمل او را در گردن
او افکنند تا ملازم او باشد مانند طوق آتش و ابن روایت کرده که رسول فرموده که مانع الزکوة فی النار و نیز از آنحضرت روایتست که فرمود صدقه واجبه با هیچ مال
آمیخته نشود مگر که نابود سازد آن مال را و در معرض تلف افکند و هیچ قوم نباشد که زکوة باز گیرند و مستحق نباشند الا که حق تعالی باران از ایشان باز گیرد و
مراد بیخل در این آیه مذموم است منع زکوة است و سایر حقوق واجبه و اینکه امیر المؤمنین فرموده که بشر مال البخیل بحادث او وارث و البخیل مستعجل
الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء مراد مانع حقوق واجبه مالیه است چه منع مذموم و مستلزم عذاب و مستوجب عقاب
میشود و بر وایتی از ابن عباس نقل کرده اند که مراد بالذین یبخلون کسانی اند که بخیلی کنند بنبا فضیلت و صفت حضرت رسالت و اظهار فضل او که در توریة است اما
اول اولی است بسیاق آیت و احادیث مذکوره نیز مؤید اینست و چون منشاء امساک طول املست و تعلق تمام باموال بنابر آن زوال دنیوی از بخیلان در عقب آن
میفرماید که **و للّٰه** و مر خدا یراست بعینه **میراث السموات و الارض** میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث گیرد از ایشان آنچه ممسک بآن بودند
آن انفاق نمیکنند بآن در راه او و بیان وجه که همه ایشان را هلاک کند و جمیع ملک آسمان و زمین دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مستلزم باد که لمن الملک
الیوم للّٰه الواحد القهار پس چرا قبل از آنکه دست تصرف شما از آن کوتاه شود حقوق واجبه را انفاق نمیکنید تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود و با معنی
است که آنچه در آسمان و زمین متوارث میشود همه امر ونان ملوک او و سپاه است پس چیست این جماعه را که بخیلی میکنند بمال او و در انفسی تا مال او برمال
است صرف کن در راه او امساک مال دیگری چند کنی محققان گفته اند که میراث فی الحقیقة چیزی را میگویند که از پیش از آن باشد و در ملک او
بوده باشد پس اسناد میراث اموال اهل آسمان و زمین بر وجه مجاز باشد چه آن عاریت است در دست ایشان و بحسب حقیقت از آن خداوند است که و للّٰه ملک السموات و
الارض پس چون اهل آسمان و زمین همیر عاریت بصاحب او باز ماند و در این سخن اشاره است باینکه بخیل را فی نفس الامر مالی نباشد و آنچه دارد در آن تصرف
است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت عداوة و نهایت شقاوة باشد **و اللّٰه بما تعملون** و خدا با آنچه میکنید از انفاق و امساک **خبیر** دانا است پس همه شما را
بر وفق منع و بذل جزا و سزا دهد بدانکه یک ست سبب و عدو عید در انفاق مال و امساک آن حاصل که منطوق آیه حث است بر انفاق و منع از امساک بلیغ

انکه اموال بعرض زوال در اید بموت یا بغیر آن از حوادث روزگار پس عاقل باید که مسارعت کند در انفاق و بان بخل نورزد و حق بعض سود بر امثال این
چه ان موجب ذم و وبال او است فی قواعد یا لو بر فاحال دیگران در انجهان و اینجهان چنانکه از حضرت رسالت مرویست که اشد ندامة من کان له مال ولم یعط
حقوقه و مات و انتقل الی وارثه و اخرج حقوقه ولذا کان یوم القیمة یوضع ماله علی المیزان و یؤمر الی جهنم بسبب ماله و یؤمر الوارث الی الجنة بسبب مال غیره
سخت ترین حسرت و ندامتی است که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد و آن مال منتقل بوارث شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند و چون روز قیمة
شود مال آن مورث را در میزان عمل وی نهند و او را امر کنند بدوزخ بسبب مال او و وارث را امر کنند ببهشت بسبب مال غیر او و نیز از انحضرت ماثور است که ان رجلا
له ثواب سبعین نبیا وله خصم واحد یتصدق علیه اتی لا یدخل الجنة یعنی مردی که او را ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را خصمی باشد که یک حبه در ذمه او داشته باشد
نزول و مرویست که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا بر پیغمبر نازل شد بعضی از یهود چون حی بن اخطب و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان گفتند که خدا درویش
است که از ما قرض مطلبد و ما توانگریم حقتعالی ازین خبر فرستاد که لقد سمع الله بدرستیکه شنید خدا یعنی علم او تعلق گرفت قول الذین قالوا سخن
انانکه گفتند ان الله فقیر بدرستیکه خدا درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگریم بعد از ان بر سبیل تهدید فرمود که سنکتب زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظ را فرمائیم تا بنویسند در صحایف کتبه ایشان ما قالوا انچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند تا ایشان را بر ان جزا دهیم گویند نکتب
بمعنی نحفظ است یعنی حفظ ان کنیم در علم خود و ان را فرو گذاشت نکنیم زیرا که این قول کلمه عظیمه است جهة انکه ان کفریست بخدا و استهزا بقران و رسول و لهذا
انرا منتظم کرده بقتل و فرمود وقتلهم الانبیاء دیگر بنویسیم یا حفظ کنیم کشتن ایشان یعنی اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق این قید و امثال ان
مراحتراز از چه بلا ریب قتل انبیا بغیر حق میباشد و یا انکه معنی انستکه ایشان یا انکه مبدا استند که قتل انبیا غیر حق است مرتکب ان میشدند و این موجب مزید
عظم جریمه است و اسناد قتل انبیا با ایشان یا انکه اسلاف ایشان مرتکب ان شده بودند نه ایشان باعتبار انستکه ایشان بان عمل راضی بودند و در ضمن قتل
انبیا بقول ایشان تنبیه است بر انکه این قول ایشان اول جریمه نیست که از ارتکاب ان نمودند بلکه اسلاف ایشان نیز چنین میکردند و اشعار با انکه هر که جرأت نماید
بر قتل انبیا و بان راضی باشد امثال این قول از و مستبعد نیست و فایده ثبت جرایم در صحایف اعمال مبالغه است در زجر از معصیت زیرا که هر گاه مکلف داند
که افعال و اقوال او مکتوب میشود در صحایف و انرا بر وی عرض خواهند کرد و بر رؤس الاشهاد خواهند خواند در یوم التناد ابلغ خواهد بود در زجر از مآثم و امنع از
ارتکاب جرایم و در وقتلهم الانبیاء دلالت است بر انکه رضا بفعل قبیح جاری مجرای فعل قبیح است در عظم جرم زیرا که یهود که معاصر حضرت رسالت بودند معروف
شدند بقتل انبیا با انکه متولی ان نبودند اما چون بان راضی بوده اند فکانهم مرتکب ان شده اند ونقول و گوئیم ایشانرا یعنی انتقام نماییم و بقول و فعل مذکور زبان
باشند که گوئیم انهار ابوقت مرگ یا نزد قیام از قبر ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب اتش سوزنده را و در مبالغه است در وعید و ذوق بمعنی ادراک طعوم
و بر سبیل اتساع مستعمل شده برای ادراک سایر محسوسات و حالات و ذکر او اینجا جهة انستکه عذاب مرتب است بر قول ایشان که ناشی است از بخل و تهالک
بر مال و غالب حاجة ایشان بان جهة تحصیل طعام است و معظم بخل ان جهة خوف از فقدان ان و لهذا در کلام ذکر اکل با مال کثیر است و شایع است و فایده وصف
نار بحریق که مستلزم معنی محرقه است اشاره است بالتهاب ان زیرا که نار غیر ملتهب را محرق نمیگویند ذلک ان عذاب بعد گوئیم بما قدمت ایدیکم
بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی نفسهای شما از قتل انبیا و قول ان الله فقیر ونحن اغنیاء و سایر معاصی دیگر و تعبیر از ان بدیهی یا بنفس جهة انستکه اکثر
اعمال نفس با یدی است وان الله و بدرستیکه خدا عطف است بر ما قدمت یعنی دیگر از عقوبت بسبب انستکه خدا لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود و سببیت
عذاب جهة انستکه عدم ظلم مستلزم عدالت و مقتضی اثابه محسن و معاقبه مسیئ است چونکه انها مستحق عذابند از روی عدل ایشانرا عذاب کند و عفو از
گناه ایشان نکرد و گناه ناکرده را عقوبت نکند و ذکر لفظ ظلام که از برای تکثیر موضوع است جهة تاکید نفی جمیع افراد ظلم است از و یعنی هیچ فردی از افراد ظلم و
جور از وصادر نمیشود و در این قول مجبره است زیرا که ابشان قایلند با انکه حقتعالی عذاب اطفال میکند بدون وقوع جرم از ایشان و خلق کفر میکند و بعد از ان میدهد
کافر را بان عذاب میکند و شبهه نیست در انکه هیچ ظلمی اعظم از این نیست کلبی روایت کرده که کعب بن اشرف و مالک بن ضیف و حیی بن اخطب و فنحاص بن عازورا و وهب
ابن یهودا بحضرت رسالت امده گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدا به پیغمبری فرستاده و کتابی بتو داده و خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم
هیچکس را که دعوی نبوة کند تا انکه قربانی بیارد که اتش از اسمان بخورد اگر تو در دعوی صادقی قربانی بیار که اتش از اسمان بخورد تا ما بتو ایمان اریم حقتعالی فرمود که الذین
قالوا بدل الذین قالوا است یعنی شنید حقتعالی گفتار انانرا که گفتند ان الله عهد الینا بدرستیکه خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی در توریة
ما را امر کرده الا نؤمن لرسول انکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یاتینا بقربان تا وقتیکه بیارد بما قربانیکه تاکله النار
بخورد انرا یعنی بسوزاند انرا اتش مراد انستکه تا حجة کند این معجزه که خاص انبیا بنی اسرائیل است از و صادر شود و دلیل مدعا ما انکه اکل قربانی در بنی اسرائیل
بوده از در وسط خانه که سقف نداشت قربانیها میگذاشتند و پیغمبر ان زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل در خارج خانه بر سرها ایستاده بودندی پس اگر مقبول بودی
بودندی تا و قتیکه قربان مقبول شدی و حکم غنایم نیز چنین بودی و علامت قبول ان بودی که اتش سفید بیدود با وازی مهیب از اسمان فرود امدی و در حرکت
بحیبدی و بسوختی پس جهود ان میگفتند که در توریة مذکور است که جز بدان پیغمبر نگروید که قربانی بر این وجه بیارد و این از مفتریات و اباطیل ایشان بود
زیرا که اکل نار قربانی را موجب ایمان نیست مگر بجهة انکه معجزه است پس ان معجزه و سایر معجزات دیگر یکسان خواهد بود در وجوب ایمان و مقصود نخواهد
بود وجوب ایمان بان معجزه بخصوص پس گفته که اکل نار که حقتعالی بنی اسرائیل را امر کرده بود در توریة که هر که دعوی نبوة کند و شما را بر ان دعوی ایمان و تصدیق
مکنید تا انکه قربانی نیارد که اتش از اسمان بسوزد مگر کاهی که مسیح و محمد بر شما مبعوث شوند که بدون قربان با ایشان بگروید و از ایشان مطالبه ان مکنید با ایشان
هر دو پیغمبر از حکم سابق مستثنا نکرده اند ایشان طلب قربانی کردند حقتعالی الزام ایشان کرده فرمود که قل بگوای محمد قد جاءکم بتحقیق که امد بشما

بیّنات رسل من قبلی فرستادگان خدا پیش از ظهور من بمعجزهای روشن که موجب تصدیق ایشان بود در دعوی نبوة چون زکریا و یحیی و عیسی و بالذی
قلتم و دیگر امده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعا شماست همچنانکه زکریا و یحیی فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا
را اگر صاحب معجز بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان باید کرد و غیر او مراد اسلاف ایشان بودند که
بمعاصر حضرت نبوی بودند و خطاب با ایشان جهت آنستکه بعمل اسلاف خود راضی بودند غرض آنست که اگر موجب تصدیق ایشان همین است و سبب ...
بر وجه مذکور بود توقف و امتناع ایشان از ایمان او بجهت همین باشد که او این نوع معجزه بنماید پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند با انکه بکرات این معجزه
با معجزات دیگر با ایشان نمود و پس نیز قتل او کردند او را کشتند و اولاد ایشان که معاصر تو اند بان راضی اند فان کذبوک پس اگر تکذیب کنند ترا ملول
و محزون مباش فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رسل من قبلک فرستادگانی که پیش از تو بودند با انکه جاءو بالبینات
اورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهره والزبر و مواعظ از بیم و زواجر سکینه والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی
توریة و انجیل و زبر جمع زبور است و ان کتابیست که مقصور باشد بر حکم ماخوذ از زبرت الشیء اذا حسنته و یا بمعنی زاجر ماخوذ از زبره اذا زجره و کتاب در عرف
قران انجیر نیست که متضمن شرایع و احکام باشد و لهذا در همه مواضع قران کتاب بحکمه معاطف واقع شده اند و غرض از این آیه تسلیه رسول است یا محمد که ای
محمد تعجب مکن و اندوهی بخواطر عاطر خود مرسان از اینکه ایشان ترا صادق میدانند و ترا تکذیب میکنند چه پدران ایشان نیز پیغمبران خود را صادق و امین میدانستند
و با وجود این ایشان را میکشتند پس همچنانکه معجزة بینه با ایشان نمودیم و ایشان تصدیق نمیکنند معجزه فرمان را اگر با ایشان اشکارا کنی نیز تصدیق تو نکنند و بر تکذیب و عناد
جحود و لجاج مصرند خاصه پیغمبران سابق که این نوع معجزه را با ایشان نمودند و ایشان در صدد قتل انها در امدند پس چونکه ایشان از روی عناد و انکار اقتراح
معجزه میکنند از تو ترا بجهت وضوح حق و حقیقت نور ایشان واضح است از بجهت اجابت مقترح ایشان نکردیم و ترا رخصت ندادیم در نمودن این معجزه با ایشان پس اینها
را بما واگذار که ما سزا دهیم ایشان را خواهیم بود بعد از موت چه کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرگ است این وعد و وعید برای مصدق و مکذب
یعنی روزی باشد برای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید و بجزا و سزای خود برسید و در جمع آورده که مراد بدین نفس منفوسه است تا کلام
محال نباشد فکان نفس انثی است و نیز بعضی برآنند که هر نفسی انثی مقدار موت است و اگرچه مقتول باشد چه قتل از موت که قتل حقیقی است منفک نیست و گویند
موت انجا انتفاء حیوة است پس قتل در این داخل باشد زیرا که هر صاد فست که حیوة او منتفی است و انما توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شود بشما
اعمال خود را از خیر و شر یوم القیمة در روز رستخیز از مزد و جزا بمقدار عملست نه در حیات و لفظ توفیه و عکس این لفظ توفیه مشعر است بر انکه کاهست که تکمله
قبل از وقوع فیه بعضی از اجور اعمال را میبینند و موید اینست قوله علیه السلام القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بعد از ان میفرماید که فمن زحزح
عن النار پس هر که دور کرده شد از اتش دوزخ و ادخل الجنة و در آورده شد به بهشت فقد فاز پس هر اینه رستگاری یافت بمراد رسید
زحزحه در اصل دراصل لغت تکریر زح است که بمعنی جذبست بعجله و فوز بمعنی ظفر یافتن یعنی رسیدن بمطلوب از حضرت رسالت مرویست که من احب ان یزحزح عن
النار و یدخل الجنة فلتدرکه المنیة و هو یؤمن بالله والیوم الاخر و یاتی الی الناس ما یحب ان یؤتی الیه یعنی هر که دوست دارد که دور کرده شود از دوزخ و در آورده شود به بهشت
باید که در یابد او را مرگ در حالتیکه او گروید باشد بخدا و روز اخرت و بمردمان این نوع سلوک کند که دوست داشته باشد که با وی چنان باشند مراد
آنستکه در حین نزول موت بر محافظه کننده حقوق الله و حقوق الناس بوده باشد و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان یعنی لذات و زخارف
ان الا متاع الغرور مگر برخورداری از چیزها که فریب دهنده است و زیان رساننده غرور مصدر است بمعنی فاعل یا جمع غار مراد دنیا و زخارف دنیا
بمتاع مدلس که مشتری را از ان غرور است و مدلس آن شیطان یعنی زندگانی دنیا و زخارف ان مردم را فریب میدهد و اگر حقیقت ان را دانا کردند هر اینه عارف شوند
با انکه هیچ نمی ارزد و مغرور شده در ان نیست بلکه سعادتمند از برای اخرت اختیار میکند اما هر که بان طلب اخرت کند پس ان متاع بد نیست متاع غرور در انید که الدنیا
مزرعة الاخرة نعیم اخرت بهتر است از همه نعیم دنیا و لهذا حضرت رسالت فرموده که موضع سوط فی الجنة خیر من الدنیا و ما فیها موضع تازیانه از بهشت بهتر
از دنیا و انچه در دنیاست پس عاقل باید که بزندگانی دنیا و زخارف نا پایدار ان فریب نخورد و هیچ توجه او در نهیه اسباب اخرت باشد حیران عظیم کثیر نیست این
متاع حقیر و در خبر است که روزی رسول خدا بر بزغاله مرده گذر فرمود بایاران گفت کیست که این را بدرهمی بخرد گفتند یا رسول الله بسبب کوش
بریدگی در گوش این مبلغ نمی ارزد فکیف که مرده است و هیچ کاری نمی اید فرمود بخدا که دنیا پیش خدا از این خوار تر و بی مقدار تر است و مرویست که امیر المؤمنین
با میر المؤمنین گفت تزودوا من الدنیا فانک راحل و بادر فان الموت لاشک نازل بعیمک فی الدنیا غرور و حسرة و عیشک فی الدنیا محال و باطل
الا انما الدنیا کمنزل راکب اناخ عشیا و هو فی الصبح راحل اورده اند که بعد از هجرت مهاجران بمدینه اهل شرک دست تعدی بمال و صلح هایشان
دراز کرده اسیند دراز کرده مغرور شده همراه ایشان که در راه با بستگان ایشان دهند تعذیب میکردند و برخی را بقتل میرسانیدند حق تعالی جهت تسلیه مومنان
را ایذا و اذیت کفار اهل ایمان را خطاب میفرماید که لتبلون هر اینه اکنون ازمایش کرده میشوید فی اموالکم در مالها بمحو دیه صدقات و انفسکم
در نفسهای خود باذیت کفار و غیران از امراض و علل ولتسمعن و هر اینه بشنوید من الذین اوتوا الکتاب از انانکه کتاب بایشان داده شده
من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین اشرکوا و از انکسانی نیز که شرک اورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانیکه موجب رنجش
خواطر باشد هم نسبت به پیغمبر شما و هم نسبت بشما زهری روایت کرده که مراد بالذین اشرکوا کعب اشرف و اتباع اویند که رسول و اصحاب را هجو کرده و مشرکان را
بر کشتن مسلمانان تحریص نمودی و غزلی گفتی و در ان ذکر زنان مسلمانان کردی و ایشان را با این نوع ابذا رسانیدی تا انکه حق تعالی او را که اکنون کرد و بر دست بعضی
از صحابه کشته شد و نیز بعضی اینستکه سبب نزول این ایه ان بود که رسول صلی الله علیه وسلم ابابکر بفنحاص بن عازورا فرستاد و او را باسلام دعوت کرد و بنیاد نمود

بر موتوا ابو بکر را گفت که اگر او چیزی نا ملایم گوید جواب مدهی تا انکه او ابن بجوع کنی ابو بکر برفت و نامه ابوی داد چون مطالعه کرد گفت خدای شما محتاج
است بما که از ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت میخواستم بتیغ سخن او را جواب باز دهم کلام رسول را کار بستم و هیچ نگفتم و باز گشتم حق تعالی این ایه فرستاد که هر اینه
شما را امتحان کرده شود در مالها بزکوة و صدقات و خسران و نقصان بجهت مصیبات و آفات و در تنهای شما با مراض و اسقام و قتل و اسر و جراحات و سایر مصیبات
ونکبات و محالفت و متاعب و بشنوید از اهل کتاب سخنان ناخوش چون هجا رسول و طعن در دین و اغرا بر کفره بر شما در انوار گفته که این اخبار است با سماع کلمات
مکروهه قبل از وقوع آن تا مؤمنان توطین نفس خود کنند بر صبر و احتمال آن و مستعد لقای آن شوند و نزول مصیبات بر ایشان اغوای ایشان نکند و لئن
تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار اینگروه و تتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و آنرا با منعم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستیکه این صبر
و ابقا من عزم الامور از استواری کارهاست یعنی در ستی نشانهاء ثبات برآن و یا از حفا تقوی است در انوار گفته که معنی آنست که صبر و تقوی
از معزومات امور است یعنی از امور معزومه که واجبست عزم بران یا از آنچیزیست که عزم کرده خدا بران یعنی امر کرده و مبالغه نموده و عزم در اصل ثبات رای
است بر شئ تا امضای ان کند مراد انست که صبر و تقوی عزمی است از عزمات خدا که ناچار است شما را که امضای آن نمایید بعد از ان خبر میدهد از نقض
عهد و میثاق اهل کتاب بقوله و اذ اخذ الله و یاد کن ای محمد وقتیکه فرا گرفت خدا از ان میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب
داده شده اند توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد اینست که لتبیننه للناس هر اینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان
یعنی وصف محمد را که در ان مکتوبست بر امردمان روشن کردانند و لا تکتمونه و نپوشیدن آن وصف را و حفص و ابن کثیر و ابو عمرو در هر دو کلمه بخطاب
میخوانند بر طریق حکایت از مخاطبه ایشان یعنی حق سبحانه اخذ میثاق کرد از اهل کتاب بآن وجه که ایشان را گفت بیان کنید صفت پیغمبر را و آنرا مپوشید فنبذوه
پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وراء ظهورهم از پس پشت خود و وراء ظهر مثلست در ترک اعتداد و عدم التفات و نقیض آنست نصب عینین و القاه
بین العینین کما یقال جعلته نصب عینی و القیته بین عینی مراد آنست که اهل کتاب اصلا مراعات نکردند و بان التفات ننمودند و آنرا ضایع و مهمل گذاشتند
و عمل بان نکردند واشتروا به و خریدند و بدل کردند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی بدل آن اخذ حطام دنیا و اعراض
کردند و ان ماکل و مرسومها و هدایاء احبار و ایشان بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند و میترسیدند که اگر نعت پیغمبر را اظهار کنند از ان محروم
مانند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی و اختیار میکنند منفعت فانیه را بر نعم باقیه و بجهت آن مستحق
عذاب الیم و عقاب جحیم میشوند در انوار گفته که دلالت است بر وجوب اظهار حق و تحریم کتمان ان پس در و منقصت و وجوب بیان دین و احکام و فتاوی و شهادات و غیر
ان از امور که مختصند علما بان و ثعلبی در تفسیر خود باسناد از حسن بن عماره آورده که حکم بن عتیبه از نجم حق روایت کرده از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود ما اخذ الله
علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا انکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند و بعد از ان جهل
را امر بیان کرد و محمد بن کعب گفت که حلال نیست عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل ساکت گردد و بعد از ان در حو عالم را این آیه تلاوت فرمود و اذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لا یه و در حق جاهل این آیه بر خواند که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و از قتاده نیز روایتست که آیه مذکوره برای
بیان عهدیست که خدا بر علما فرا گرفته که آنچه را میدانند بگویند و پنهان نکنند چه کتمان مؤدی هلاکت است پس واجبست بر هر که علم کتاب بیاموخت خواه توریه
و انجیل خواه قرآن که احکام و اوامر و نواهی آنرا بمردمان رساند و اخفای ان نکنند تا بعذاب و عقاب اخروی گرفتار نشوند و بعد از ان خصلتی دیگر از خصال ذمیمه
اهل کتاب را بیان میکند بقوله لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنان را که شاد میباشند بما اتوا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت و
و یحبون ان یحمدوا و دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده اند یعنی وفا بمیثاق نکرده و صفت مخصوص را در توریة است
نکردند بلکه صدا با اهل اسلام گفتند و با وجود این حسین داشت محمدت و ستایش داشتند از مسلمانان که گویند در حق ایشان که از اعلم علمای عصر و افضل احبار
اهل کتاب بیفاده گفته که یهود خیبر نزد پیغمبر آمدند و گفتند نحن نعرفک و نؤمن بک ما ترا می شناسیم و تصدیق داریم و در قلوب ایشان خلاف آن بود مسلمانان
زبان ایشان بستایش کشادند حق تعالی این آیه فرستاد و گویند پیغمبر از احبار اهل کتاب حکمی از احکام توریة پرسید ایشان آنرا مخفی داشتند و بنوعی دیگر اعلام کرده
و چنان نمودند که براستی خبر داده اند بان و خواهند که ایشانرا استحسان کنند و از آن حقیقت نقلست که یهود با انکه اهل تزویر و نفاق بوده اند تا
صلوة و صوم میگفتند یعنی ابناء الله و اهل الصلوة و الصوم تا مردم احترام ایشان رکنند و زنان مجرد ایشان نگشایند حق تعالی این آیه فرستاد در باره ایشان و گویند
معنی آنست که یهود تمنا داشتند که ستایش ایشان کنند بر ابطال ایشان امر محمد را و تکذیب کردن ایشان او را و از ابن عباس و ابی سعید خدری منقولست که
جمعی از منافقان در عهد رسول گفتند که اگر غزائی باشد ما مدد و معاون تو باشیم و با اعدا تو کار زار کنیم چون وقت غزا رسید تخلف کردند و از این بتخلف
شادمان بودند کقوله تعالی فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و چون رسول از جهاد مراجعت کردی زبان اعتذار کشوده گفتندی که فلان خبر مانع
آمد ما را و اگر چنین امری نبودی و اسامی نبستید در ملازمت تو مجاهده میکردیم کقوله تعالی یعتذرون الیکم اذا رجعتم و با وجود این توقع تحسین داشتندی این آیه
در باره ایشان فرود آمد و قوله فلا تحسبنهم تاکید لا تحسبن الذین است و قوله و الذین یفرحون مفعول اول است و قوله بمفازة من العذاب
مفعول ثانی آن و معنی آنست که البته گمان مبر ای محمد آنانرا که فرحناک و شادان میشوند بآنچه کردند از تدلیس و کتمان حق و یا معذرت غیر مسموع و معقول باتوقع
ستایش بر آن که اهل رستگاری اند از عذاب بسیار چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه پس بمفازة منصوبست بانکه مفعول ثانی تحسبن است بر حذف مضاف یا مفازة
بمعنی مکانست که آن فائز است یعنی مپندار ایشانرا فائز و رستگار و ابن کثیر و ابو عمرو در اول بصیغه خوانده اند و ضم با و اسم موصول فاعل آن و در ثانی بضم با
آنکه فاعل او ضمیر مستکن راجع بموصول و هر دو منقول لیحسبن محذوف باشد و هر دو مفعول و کذا ال ان کانه قال و لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا

حسبتی نفسهم عفاته یعنی آمد که تپندارند تا آنکه شادمانند با پچه بان آنچه میکنند از کتمان نعت پیغمبر ص که رستکار کردند از آتش دوزخ **و لهم عذاب الیم** و مر ایشانرا عذابیست دردناک در دنیا و در عقبی بجهة کفر و عناد ایشان **و لله** و مرخدا راست **ملك السموات و الارض** پادشاهی آسمانها و زمینها بس مالکانرا مر عبادست و برو فق اعمال ایشان را بجزا و سزا میرساند **و الله على كل شئ** و خدا بر همه چیزها مثوبت را برد و عقوبت اشرار و عیران از اهلاك وانتشار و نصر در جمیع امور ممکنه **قدير** توانا است و نده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان گفتند عصا و ید و بیضا و با معجزات دیگر در منا افروختند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کردند احیای موتی و ابرای مرضی یادکردند پس بجناب نبوت آمده گفتند یا محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزه تو که محمدی بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زرسازی ترا علامتی بکامل معجزه نبوت دانیم حقتعالی این آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات خدا ئید **ان فى خلق السموات** بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در وی بیناست از صنوف عجایب **و الارض** و در آفرینش زمین و آنچه در وی هست از انواع غرایب **و اختلاف الليل و النهار** و آمد شد شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت با نقصان و زیادة **لآيات** هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او **لاولى الالباب** مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و پاک باشد و از اوهام و خیال مبرا باشد و اقتصار بر خلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار جهة آنست که تغییر مناط استدلالست و این موارد معرض جمیع انواع تغییر اند چه تغییر یا در ذات شی است چون تغییر لیل و نهار یا در جزء شی چون تغییر عناصر بتبدیل صور آن یا در خارج از شی چون تغییر افلاک بتبدل اوضاع آن و طبعا در حضرت رسالت ص مرویست که **ويل لمن قرأها و لم يتفكر فيها** وای مر آنکسی را که این آیه بخواند و در آن تفکر نکند و در جمیع اوراد که وجه دلالت خلق سموات و ارض بر وجود واجب الوجود لذاته و قدرت و علم او آنست که جوهر دو منضم اعراض حادثه اند و هر چه منفک از حادث نیست حادث است و محدث را اجار است از محدثی که احداث آن کند و موجدی که ایجاد آن نماید پس وجود حدوث آن هر دو دالست بر آنکه آن را محدثی و قادری هست و ابداع آنها با آنچه در آنست از بدایع غریبه و امور عجیبه بر غایت انتظام و اتساق دالست بر آنکه مبدع آنها عالم بالذات است زیرا که صدور فعل منتظم صحیح متقن محکم از غالم هیچ ممکن نیست و ایجاد صحیح بی مکان را دلالت دارند بر آنکه صانع آنها قدیم و ازلیست زیرا که اگر محدث بود محتاج باشد بمحدثی پس موجب تسلسل گردد و وجه دلالت تعاقب لیل و نهار آنست که ترادف آنها بر یک مقدار معلوم که زاید بر آن نمیشود و ناقص از آن نمیگردند و نقصان هر یک از آنها از دیگری در زمانی و زیادتی هر یک از آنها بر دیگری و وقوع یکی و ازدیاد احدهما بعد نقصان دیگری دلالت ظاهر است بر آنکه صانع آنها قادر و حکیمست که در عجز و سهو بر دامن کبریای او ننشیند عطاء بن رباح روایت کرده که من با عبد الله عمر نزد عایشه رفتیم ابن عمر گفت یا عایشه خبر ده ما را بعجیب ترین امری که از رسول خدا دیدی گفت آنحضرت را اکثر شبها از کثرت عبادت و اشتغال ذاتی یکی از شبها که نوبت من بود در بستر آمد و بخفت و پهلوی خود را ملصق بپهلوی من ساخت هنوز عضوا در لحاف گرم نشده بود که گفت ای عایشه امشب مرا اذن میدهی که بعبادت پروردگار خود مشغول شوم گفتم یا رسول الله من ترا دوست دارم و پیوسته رضای ترا میجویم چگونه اذن ندهم پس برخواست و جامه درپوشید و وضو ساخت و در نماز ایستاد و چندان بگریست که آب چشم او جامه او را تر کرد و بعد از آن بنشست و بحمد و ثنای حقتعالی مشغول شده بگریست تا آنکه آب چشمش زمین را تر کرد و بر آن هیئت بود تا صبح طلوع کرد و بلال مدنا اورا بنماز بامداد خواند و برا کریان دید گفت یا رسول الله چرا میگریی و حال آنکه حقتعالی گناهان گذشته و آینده ترا عفو کرده که **ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر** جواب داد که **افلا اكون عبدا شكورا** آیا من بنده شاکر نباشم و چگونه گریه نکنم و حال آنکه حقتعالی امشب این بر من نازل ساخته و آن اینستکه **ان فى خلق السموات و الارض** الایه **ويل لمن قرأها و لم يتفكر فيها** و نیز از آنحضرت روایت کرده اند که **ويل لمن لاكها بين فكيه و لم يتأملها** وای بر آنکسیکه این آیه را در دهن خود بخاید و تأمل در آن ننماید و این بابویه اسلمی روایت کرده که رسول ص فرموده هیچ آیه بر شیاطین جن سخت تر نبود که این آیه و ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که امیر المؤمنین ع فرمود که چون حضرت رسالت ص در شب بر خواستی مسواک فرمودی و بعد از آن نظر در آسمان کردی و گفتی **ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآيات لاولى الالباب** **الذين** یعنی آن اولوا الالباب که استدلال می کنند بر توحید و علم و قدرت و وجوب وجود واجب الوجود بخلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار آنانند که از روی اخلاص **يذكرون الله** یاد می کنند خدا را **قياما** در حالتیکه ایستاده باشند **و قعودا** و در وقتیکه نشسته باشند **و على جنوبهم** و بر آن زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی آنکه قیام و قعود و على جنوبهم احوال ثلثه اند یعنی قائمین و قاعدین و مضطجعین علی جنوبهم و غرض از بیان دوام ذکر است یعنی دایم یاد کرد حق و پیوسته در درد و با محبتش مسرورند **من احب شيئا اكثر ذكره** و در حدیث آمده که **من احب ان يرتع فى رياض الجنة فليكثر ذكر الله** هر که خواهد که بچرد در مرغزارهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده که مراد از ذکر نماز است که بدین هیئت سه گانه میگذارند بر حسب طاقت و لقوله ع لعمران بن حصین صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب تومی ایماء و بر همین تفسیر اول بعینه چه وصف ایشان بدین سه احوال ثلثه مانع صلوة نیست و ابن جریج و قتاده نیز بر این اند و یاد کردن بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود که مایه داری صحت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست و نزد علمای محققین مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمیباشد پس مراد ازین صفا دلانند که مشغول باد کرد دل و جان اند قیاما در حالتیکه قایم اند یعنی متوجه با امر الهی و قعودا قاعد اند یعنی باز ایستاده از ملاهی و على جنوبهم بر یکجانب اند از ارتکاب مناهی و یا قائم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و على جنوبهم یعنی استوا کنند در بارگاه وحدت و حال و بر کناره اند از بیدار و هم و خیال **و يتفكرون** و اندیشه میکنند از روی استدلال **فى خلق السموات و الارض** در آفرینش آسمانها و زمینها و اجرام عظام و ابداع صنعت آن تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و بجهة آنستکه تفکر در صنایع الهی افضل عبادت است کما قال النبی ع لا عبادة کالتفکر

درمیان من

صحیح



هیچ تفکر نیست چه این مخصوص است بقلب که از شائبه دنیا مصفی است و نیز مفضی است از آفرینش تفکر است در بدایع الهی تا بان راه برند بصانع آنچنانکه در
روایت آمده که داود علی نبینا و علیه السلام در مناجات گفت یا رب لم خلقت الخلق بار خدایا خلایق و مکونات را برای چه آفریدی ندا آمد که کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند و از حضرت رسالت
مرویست که بینما رجل مستلق علی فراشه اذ رفع راسه فنظر الی السماء و النجوم فقال اشهد ان لک ربا و خالقا اللهم اغفر لی فنظر الله الیه یعنی وقتیکه بنده
بر فراش بر پشت افتاده چون سر بر آسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند پس گوید گواهی میدهم که ترا پروردگاری و آفریدگاری هست بار خدایا بیامرز مرا
حق تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و او را بیامرزد و در این دلیلی هست واضح بر شرف علم اصول و فضل آن و در کشاف آورده که مردی بود در بنی اسرائیل که سی سال خدا را عبادت
کرده بود و حق تعالی در بنیه قطعه ابری بر بالای او بداشته بود که بر وی سایه میافکند و با او جوانی از بنی اسرائیل بود که متابعت او کرده بطاعت قیام مینمود و در بنیه قطعه
ابر سایه بر سر او نیفکند شکایت این حال را بمادر خود عرض کرد گفت مگر از تو تقصیری در عبادت واقع شده گفت هرگز بخاطر نمیرسد که در بنیه قصوری و فتوری در طاعت من
راه یافته باشد گفت لعلک نظرت بصرک الی السماء و لم تعتبر شاید که تو یکبار نظر بآسمان کرده باشی و تفکر در آن نکرده چشم از آن برداشته باشی گفت لعل ما قلت شاید که
همین باشد که گفتی و در خبر آمده که سفیان ثوری در مقام ابراهیم علی نبینا و علیه السلام دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن سر سوی آسمان کرد چون ستاره بنظر او
درآمد بیفتاد و بیهوش شد از طول حزن و فکر تا بول از مجرای او روان شد و در اخبار آمده است از اهل البیت که آیه در شان متهجد است که در زیر سه حالت مذکوره
مینمایند چه در حال قیام بقراءت و قنوت مشغول اند و بعد از فراغ از نماز نشینند در تعقیبات و بعد از تعقیب بر پهلوی راست تکیه میکنند و دست
زیر سر مینهند و از روی تعجب تفکر میکنند در اینکه چگونه حق تعالی این هفت گنبد معلق مطبق بدون عماد و ستون در هوا برافراشته و زینت تمام از ستارگان
او داده و هفت زمین بر یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته و بچشمهای آب روان زنده داشته و بجهت این اندیشه منتقل میشوند
که این افعال محکمه متقنه بدون صانع قادر عالم قدیم ازلی و واحد در الوهیت تحقق نپذیرد و بواسطه این حجاب بعد از نظر ایشان برخواسته از غیبت بحضور میآیند
و از غایت شوق و نشاط او را از خواطر خود در آرند و او را بمنزله مخاطب مشاهد کرده از روی تضرع و نیاز با او خطاب میکنند که **رَبَّنَا** مقول قول
مذکور است ای یتفکرون قائلین ربنا یعنی تفکر میکنند در حینیکه قائل این قول اند که ای پروردگار ما **مَا خَلَقْتَ هٰذَا** نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است **بَاطِلًا**
باطل و بیهوده و خالی بلکه باطل باشد و مشارالیه هذا خلق است کما هو که مراد از آن مخلوق باشد ای ما خلقت المخلوق من السموات و الارض و یا متفکر فیه است یعنی
نیافریدی این چیز را که تفکر کرده میشود بباطل و یا سموات و ارض است که در معنی مخلوق است و مراد بباطل که صفت مصدر محذوف و منصوب است یا حال از مفعول خلقت عبث است
و بازیچه و هرزه که مغز از حکمت است یعنی از راه عبث صانع نیافریدی بدون رعایت حکمت بلکه آفریدن آن محض حکمت عظیمه است که از جمله آنها اینست که مبداء وجود انسان و
سبب معاش ایشان و دلیل ایشان بر معرفت تو و حث ایشان بر طاعت تو تا بجهت آن رسند بحیوة ابدیه و سعادت سرمدیه در جوار تو بعد از آن تنزیه و سبحانه منبها بر آنچه
لایق بذات و صفات او نیست میگویند **سُبْحَانَكَ** پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیز را بباطل بیافرینی **فَقِنَا** پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود **عَذَابَ**
النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بجهت اخلال ما بنظر کردن در خلق تو و تقصیر ما در قیام بمؤدن آنچه مقتضی است سبحان مصدر فعل محذوف است ای سبحنا سبحنا
لک یعنی پاکیزه میدانیم پاکیزه دانستنی ترا از هر چه لایق بذات مقدس تو نباشد مانند آفریدن عبث و باطل و این جمله معترضه است و فایده و او دلالت است بر آنکه علم اینست
که جهنم بسبب آسمانها و زمینها آفریده شده حامل ایشانست بر استعاذه و در مجمع آورده که این دلالت است بر آنکه کفر و ضلال و قبایح آفریده خدا نیست زیرا
که همه اینها باطل است بالاتفاق و حق تعالی نفی این معنی کرده بحکایت از اولوا الالباب که راضی باقوال ایشانست بر آنکه جازم شوند که هیچ قبیح از قبایح مضاف باو
نیست بلکه از و منفی است و اولوا الالباب که تفکر کنند کاشف در بدایع صنایع علویات و سفلیات بر سبیل حسبه میگویند که **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **إِنَّكَ**
بدرستیکه تو از روی عدل **مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ** هر که را در آوری بدوزخ **فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ** پس بدرستیکه خوار و رسوا کرده او را بعقوبت مراد یا بر تقدیر
تهویل مستعاذ منه است تا تنبیه باشد بر شدت خوف ایشان و طلب وقایه از آن و در این اشارتست بانکه عذاب روحانی افظع است **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست مرستمکاران
و از حد بیرون رفتگان را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان از طغاة و عصاة **مِنْ أَنْصَارٍ** یاری رسانندگان که از روی مغالبه و قهر عذاب از ایشان منع سازند
مراد بظالمین مدخلین اند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالت است بر آنکه ظلم ایشان سبب است برای ادخال ایشان در آتش و انقطاع نصرت از ایشان در خلاص
از آن و از این نفی نصرت نفی شفاعت عصاة اهل اسلام لازم نمی آید چه نصرت دفع است بقهر و شفاعت بر وجه مسئلت و خضوع و تضرع است بخلاف و مع ذلک محتمل است
که مراد بظالمان اهل کفر باشند نه عصاة اهل ایمان و صدور شفاعت از حضرت رسالت برای مؤمنان که اهل کبایر باشند مجمع علیه جمیع امت است و احادیث صحیحه متواتره
در این باب واقع شده و از جمله بخاری در صحیح از انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر فرموده که بعضی از امت من باشند که بعد از مدت متمادی که در دوزخ بوده باشند
بشفاعت ایشان رسند از دوزخ بیرون آیند و به بهشت در آیند فیسمیهم اهل الجنة الجهنمیین پس نام نهند ایشان را بهشتیان جهنمیان یعنی کسانیکه منسوب
بجهنم و معذب شده اند بعد از آن و ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که جمعی را از دوزخ بیرون آرند که از فرط سوختن مانند انگشت سیاه شده باشند پس
ایشان را در نهری که آنرا نهر الحیوة گویند در اندازند و ایشان از آن غسل کنند و شستشوی داده اثر سوختن از ایشان زایل گردد و بعد از آن به بهشت داخل شوند و این روایت را
بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده اند و نیز از آنحضرت روایتست که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر که از امت من
باشند و امثال این اخبار بسیار است و کسانیکه اخزا را بنابر تاویل میکنند مانند انس بن مالک و سعید بن مسیب و قتاده و ابن جریج این را مخصوص میدانند باهل کفر
یعنی منافی شفاعت اهل ایمان نباشد و بعضی که اثبات خزی میکنند بمجرد دخول معنی آن میگویند فضیحت است و فضاحت نسبت بکفار و استحیا نسبت ببعضی امت و بر این معنی و الخزی
مشتق است از خزی و نظیر اینست قوله و لا تخزنی فی ضیفی و بر معنی ثانی ... و نظیر اینست قوله یوم لا یخزی الله



النبی والذین آمنوا معه نخواهد بود زیرا که مراد بالذین آمنوا معه زمره‌ای که اهل تقوی‌اند که مستحق عذاب نباشند و ذکر معه قرینه این تخصیص است و
در رساله اعتقادیه ابن بابویه مذکور است که اعتقاد ما آنست که دوزخ دار هوان و دار انتقام است مر اهل کفر و عصیان را و هیچکس در آن مخلد
نماند مگر اهل شرک و کفر اما عصاة اهل توحید بوسیله شفاعت از آن بیرون آیند و در روایت آمده که هیچکس را از اهل توحید الم نرسد در حین داخل
شدن در آن بلکه آن در خروج ایشان باشد از آن تا ایلام جزای معصیت ایشان باشد پس بنابراین روایت اخزا در دخول مخصوص خواهد بود
باهل کفر و شرک چنانکه گذشت از قول انس بن مالک و قوله **رَبَّنَا** هم از حکایت قول مؤمنانست یعنی مؤمنانی که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین
و میگویند ای آفریدگار ما **إِنَّنَا** بدرستیکه ما **سَمِعْنَا مُنَادِيًا** شنیدیم ندا زننده را که باشکارا **يُنَادِي** میخواند مردمان را **لِلْإِيمَانِ** برای
گرویدن بوحدانیت تو و اتباع رسول تو در اوامر و نواهی تو ایقاع فعل بر مسمع و حذف مسموع بجهة دلالة وصف سمع است بر مسموع و در آن مبالغه‌ایست
که آن در ایقاع فعل بر نفس مسموع نیست و در تنکیر منادی و اطلاق آن و تعقیب آن در تقیید آن بایمان تعظیم و تفخیم شان منادیست چه هیچ منادی اعظم
از منادی ایمان نیست و دیگر آنکه ذکر معین بعد از مبهم اوقع است در نفس و ندا و دعا و امثال آن معدی بالی و لام است بجهة آنکه متضمن معنی انتها و اختصاص
است و این منادی محمد است نزد اکثر مفسران و محمد بن کعب قرظی فرموده که مراد قرآنست زیرا که سبب اکثر دعوة رسول را در نیافته اند و اما همه کس
قرآن را شنیده اند و اگرچه پیغمبر را ندیده اند و تایید قول اول میتوان داد بآنکه نسبت بقول پیغمبر و دعوة او باو دو مسند مجاز نیست بگوید سمعنا منادیا و اگر
چه بر سبیل تجوز باشد و قتاده گفته که حقتعالی این معنی را از مؤمنان جن و انس روایت کرده اما از جنیان لقوله انا سمعنا قرآنا عجبا و اما از انس قوله سمعنا منادیا
ینادی للایمان **أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ** حرف جر در آن مقدر است ای بان آمنوا یعنی ندا میکند بآنکه بگروید بپروردگار خود و میتواند بود که أن تفسیریه باشد
یعنی مضمون ندا اینست که بگروید بپروردگار خود **فَآمَنَّا** پس امتثال امر منادی کردیم و ایمان آوردیم **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا**
پس بپوشان گناهان ما را یعنی بیامرز برای ما گناهانی که از آن تایب شده باشیم در دنیا و فضیحت ما را بر رؤس الاشهاد رسوا مساز یعنی عفو کردن بر آن مراد مطلق
کبایر است و صغایر با صفة اصرار چه عفو بر صغیره که با عدم اصرار باشد مترتب نیست **وَكَفِّرْ عَنَّا** و محو کن از ما **سَيِّئَاتِنَا** بدیهای ما را که بدان
تایب نشده باشیم بفضل و رحمت خود و بنابراین غفران کبایر و تکفیر صغایر باشد یا غفران گناهان گذشته و تکفیر گناهان آینده **وَتَوَفَّنَا** و بمیران ما را
مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان در آور در سلک صحبت ایشان محشور گردان و در این تنبیه است بر آنکه بوسیله متمنای
ایشان لقای رحمة الهیست هر که بمنای ایشان آراسته نباشد حقتعالی او را دوست ندارد و او را در عداد مقربان خود شمرد و ابرار جمع بر است یا بار چون ارباب
اصحاب که جمع رب است و صاحب و چون اهل ایمان اظهار امتثال نمودند بانچه بدان مامور بودند بعد از آن سؤال موعود علیه کردند نه بجهة خوف از اخلاف
وعد بلکه بجهة مخافة آنکه استحقاق آن ساقط شده باشد یا قصور در امتثال یا در استکانه نیز گفتند **رَبَّنَا** ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما **وَآتِنَا**
بده ما را **مَا وَعَدْتَنَا** آنچه وعده کرده ما را **عَلَىٰ رُسُلِكَ** بر تصدیق فرستادگان خود که آن نعیم جاوید است و در آتنا زائده است و یا معطوف علیه آن
محذوف است تقدیر اینکه ربنا انا ما سئلناه و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و میتواند که متعلق علی محذوف باشد تقدیر اینکه ما وعدتنا منزلا او محمولا علی رسلک
یعنی عطا کن ما را آنچه وعده فرموده ما را در آنچه فرو فرستاده بر پیغمبران تو یا حمل کرده شده بر ایشان و گویند معنی اینست که بده آنچه وعده داده ما را
بر زبان پیغمبران خود یا ما آن آمرزش مطلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح ع گفت و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و چنانچه
ابرهیم ع فرمود که ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که فاستغفر لذنبک و للمؤمنین **وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و رسوا
مگردان ما را در روز رستخیز یعنی بوسیله توفیق و لطف عاصم ما شو که از ما چیزی صادر نشود که مقتضی اخزا باشد و یا بجهة صدور مفرطات از ما ما را در آن
روز رسوا مساز **إِنَّكَ** بدرستیکه تو **لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ** خلاف نمیکنی وعده خود را که آن اثابت مؤمنانست و اجابت دعای او و از ابن عباس مرویست که مراد
بمیعاد بعث است بعد از موت و تکریر ربنا بجهة مبالغه است در ابتهال و دلالت بر استقلال مطالب و علو شان آن و در مجمع آورده که انک لا
تخلف المیعاد کلام مستانف است بدلالت کسر ان و معنی اینست که انک وعدت الجنة لمن آمن بک و انک لا تخلف وعدک و وجه مسئله در انجاز وعده با آنکه
معلوم است که حقسبحانه لا محاله انجاز آن خواهد کرد آنست که صدور این کلام از مؤمنان بر وجه انقطاع است بخدا و تضرع و استکانه میتواند که قال رب احکم
بالحق و یا آنکه در مخرج مسئله واقع شده و مراد از آن خبر است یعنی بمیران ما را با ابرار بجهة آنکه ما تصدیق کرده‌ایم پیغمبری که وعده داده بر السنة رسل خود
و رسوا مساز ما را بجهة آنکه میدانیم که وعده تو حق است و انجاز آن محقق الوقوع است از انس روایتست که پیغمبر ص فرمود که هر که را خدا وعده ثواب دهد لا محاله انجاز
آن وعده نماید و هر که را وعده عقاب کند مخیر است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد نکند عمرو بن عبید را پرسیدند که خدا خلف وعده کند گفت نه گفتند خلف وعید
کند گفت آری گفتند چرا گفت زیرا که ابن علاء [illegible] و ان علامه کرده ابو هریره از رسول خدا ص روایت کرده که هر که هر شب این پنج آیه را تلاوت کند همچنان باشد که
همه شب عبادت کرده باشد و در آثار آمده که من حزنه امر فقال خمس مرات ربنا انجاه الله مما یخاف هر که را امری او را محزون و اندوهناک گرداند باید که پنج بار بگوید
ربنا حقتعالی او را نجات دهد از آنچه خوف آن داشته باشد و عمار دهنی نیز از صادق ع روایت کرده که هر که را کاری پیش آید و پنج نوبت بگوید ربنا حقتعالی انجاح
آن کند و از آنچه ترسد خلاصی دهد گفتند [illegible] این بیان فرمود [illegible] و گفت حقتعالی سهام این دعوات را با برکت پنج کلمه ربنا که در است بهدف اجابت
رسانیده و فرموده که **فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ** پس اجابت کرد دعای ایشان را پروردگار ایشان و ایشان را مطالب و مقاصد خود [illegible]
است از اجابت که متعدی بنفس است یا بلام از جهة اینکه ایشان را استجابت [illegible] دعای اهل تقوی را [illegible]
بتوجیه که من **لَا أُضِيعُ** ضایع نگردانم **عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ** عمل هیچ عمل کننده را از شما از مجاهد روایتست که ام سلمه [illegible]

که هر عاملی را اجر هست چگونه است که حقتعالی در قرآن مردان مهاجر و مجاهد را بثواب بسیار یاد کرده و زنان مهاجر را از آن نصیبی در آن نفرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکردانم **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ** از مرد و زن این بیان عاملست **بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ** برخی

شما از برخی دیگر ند، زیرا که زنان از مردانند و مردان از زنان یا بجهة آنکه ذکور و اناث از اصل واحدند و یا بجهة فرط اتصال و اتحاد و یا بسبب اجتماع

و اتفاق در دین اسلام و این جمله معترضه است بیان شرکت نسا با رجال در آنچه موعود شد مرا **عَمَلَ عَامِلٍ** یعنی حکم من در جمیع شما یکسانست هر که از شما عملی کند

مرد از مرد بدون اضاعه عمل عاملی از شما جه مذکوره و این تنزل در آن مدخلی نیست و این متضمن حث است بر مواظبت در عمل که در آیات متفرقه است و نسبت

بر آنها به دعا ر طبق مذکور و از ضحاک منقولست که هیچ فرقی نیست در طاعت و معصیت میان مردان و زنان پس هر که از مرد و زن طاعت کند بر قدر عمل خود

ثواب یابد بدون تفاوت و اگر معصیت کند بعقاب کشد کالهی که عفو الهی ندارد ایمان نکند پس فرق بعلم است و عمل لقوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات و ان اکرمکم

عند الله اتقیکم و از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که الناس کاسنان المشط مردمان مانند دندانهای شانه اند بسویت و قوله **فَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و این آیه

از برای تفصیل اعمال عمالست و ایجه معدّ است برای ایشان از ثواب بر سبیل تعظیم یعنی پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از میان اوطان و عشایر که اهل

خویش بر من آمدند بجهة عصبیت دینیه بطوع **وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ** و بیرون کرده شدند از سرایها و منزلهای مألوف خود از روی اضطرار و اینها حضرت

رسالتست و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند **وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي** و رنجانیده شدند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن چون بلال که او را دوام

صبح و شتم و انواع سم آزار میرسانیدند و صهیب که بنهب اموال او را امیر بجانیدند **وَقَاتَلُوا** و کارزار کردند با کفار محمد صلی الله علیه و آله تمام چون امیر المؤمنین علیه السلام

و اتباع او **وَقُتِلُوا** و کشته شدند در جهادها مانند حمزه و سایر شهدا **لَأُكَفِّرَنَّ** هر آینه بپوشانیم بدیها ایشان را که کرده باشند **وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ** و هر آینه در آورم

ایشان را **جَنَّاتٍ تَجْرِي** بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشان را **ثَوَابًا**

یا داده ادنی بر مصدر مؤکد است جه لاکفرن و لادخلنهم در معنی لاثیبنهم است یعنی الثبت ثوابا ای اعطاء بر سید **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد خدا و وضع مظهر

در موضع مضمر دلیلست بر تعظیم ثواب دهنده و اضافه بعندیه و تقیید باسم الله که دالست بر ذات مجموع صفات نشانه تکثیر و تعظیم ثوابست **وَاللَّهُ عِنْدَهُ**

و خدا است که نزد اوست **حُسْنُ الثَّوَابِ** نیکوئی پاداش بر طاعات و قادر بر آن نه غیر او یعنی اوست ثواب دهنده کاملا لا یقول الرجل عندی ما یرید به احسانا

به وتمکین و ان لم یکن بحضرته و حسن ثواب بجهة احتمال منافعست در نزد خدا و صبر بر تکالیف و لذت در بر نفیسه است بر وطیع کالی و منت نهند کان بر معامله

و مجادله و حسن ثواب را بر دو وجه تفسیر کرده اند یکی آنکه ثواب اعمال مذکوره بر وجهی باشد که وصف هیچ واصفی و نعت هیچ ناعتی بان نرسد هیچ چشمی و گوشی

اثر آن ندیده و نشنیده باشد و بخواطر هیچکس نگذشته دوم آنکه ثواب آن متصف باشد بدوام و خلود و سلامتی از شوب نقصان و تکدیر از ابن عمر روایتست که

از در سلوه تسلیم که فرموده در روز قیامت حقتعالی رضوان را امر کند تا بهشت را بیاراید مانند عروس بعلمادان فرماید بجا بیاید مانکه در دنیا در رنجها کوده و

رنجانیده شدند و از اوطان خود نشان بیرون کردند و شهید شدند ایشان را حاضر کنند و مانند عروس که برد امادها و دهند بهشت در آیید ایشان بحلوه در

و ایشان را با جلال التمام بر ناقهای بهشت سوار کنند و بهشت در آورند چون قلم در بهشت نهند فرشتگان گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار رو در

تفاسیر آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعسرت میگذرانیدند در خواطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در دنیا ذو نعمت

باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حقتعالی بجهة تسلیه ایشان به پیغمبر خود خطاب نمود که معدم و مقتدای ایشانست خطاب او بمنزله خطاب با ایشان در موقع

لَا يَغُرَّنَّكَ نباید که فریب دهد ترا یعنی نباید که فقرای مؤمنین را فریب دهد و این خطاب با آنحضرتست و اگر چه غیر منسوبی بحال کفار اما غرض استمرار سابه تحضرت

بر عدم اغترار مانند و لا تطع الکافرین و لا تکن کصاحب الحوت یعنی بر حالت عدم اغترار ثابت و مستمر باش و یا خطاب بهر کرا منست که قابل مخاطبه

باشد یعنی ای انکسیکه از اهل تکلیفی نباید که ترا فریب دهد **تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا** رفتن و آمدن کافران **فِي الْبِلَادِ** در شهرها برای

تجارة و جمع اموال نزول تقلب که سبب نعمت است در منزلة مستیکه نعمت است جهة مبالغه است یعنی باید که سبب نعمت کفره شما را مغرور نسازد جه

اینها بیان خلاصه معنی اینکه باید که تظاهر ایشان می بینید از تبسط در مکاسب مناحی و مزارع مغرور نشوید و نظر در سعه حظ ایشان نکنید

که آن تقلب یعنی مسبب آن که نعم و اینها است **مَتَاعٌ قَلِيلٌ** برخورداری اندکست بجهة قصر مدت آن و نابودن جنب نعیمیکه حقتعالی در آخرت برای مؤمنان آماده

ساخته هیچ نمینماید و از حضرت رسالت صلعم روایتست که ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بما یرجع یعنی نیست دنیا بجنب آخرت

مگر آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد پس باید که بنگرد که از دریا چه با انگشت او می چسپد و با وجود آن قلت سریع الزوالست و با سرع زمان بسمت

زوال میشود پس کفار هر چند در تحصیل نعم محضر شوند تا بدیه عاقبت از آن در گذرند **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ** پس آنکاه جای باز گشت ایشان

باشد **وَبِئْسَ الْمِهَادُ** و بد آرامگاه هست جهنم و بد موضع گسترده برای مکافات کفر ایشان و بعد از وعید کفار در وعده ابرار میفرماید که **لَٰكِنِ**

الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بپرهیزیدند **رَبَّهُمْ** از عقاب پروردگار خود و متاع دنیا مغرور نگشتند **لَهُمْ جَنَّاتٌ** مر ایشان راست بوستانها که

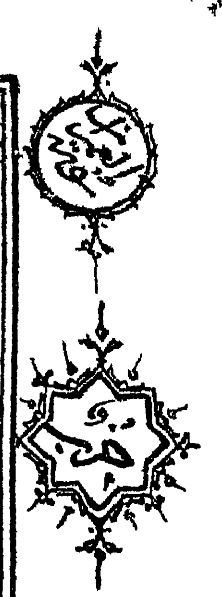
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصرها یا درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتیکه جاوید باشند

در آن بوستانها **نُزُلًا** حالست از جنات و عامل در آن ظرفست نزل آنچیزیست که حاضر سازند برای نازل از طعام و شراب و صله و سبیلی خواهان دلیل

کرامت مهمان و نیکو داشتن او باشد یعنی آن جنات مر ایشان را حاصلست در حالتیکه پیشکشی ایشان راست **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد خدا و هرگاه جنات که موصوفه

بر همه مقامات اهل ایمان باشد پس نعم کلی که آن رضای الهی است لقوله و رضوان من الله اکبر و یا نعم فرد و سرکه بهشت هستم است که بر بالای همه بهشتها واقع شده و در

زیر عرش الهی است در چه مرتبه باشد و ممنوا اند بود که نزلا مصدر مؤکد باشد و تقدیر اینکه انزلوها نزلا یعنی فرود آمدند در جنات فرود آمدنی [illegible]



وما عند الله و آنچه نزد خداست از الطاف جمیله که کثیر و دائمی باشد **خیر للابرار** بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیر فانی که کفار از آن منقلبند انس مالک

گوید که روزی رسول صلعم بر حصیری که از لیف خرما بود خفته بود اصحاب در آمدند دیدند که آن لیف در پهلوی آنحضرت اثر کرده بود یکی از اصحاب رسول بگریست

و گفت یا رسول الله چگونه تصور توان کرد که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و خسپند و تو بر حصیر فرمود که نیست لهم الدنیا و لنا الآخرة

از جابر و قتاده و ابن عباس روایتست که چون نجاشی پادشاه حبشه بود و نام او اصحمه که بمعنی عطیه است در خفیه به پیغمبر گرویده بود وفات کرد

جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول صلعم صحابه را جمع کرد و فرمود بیائید تا بر برادر خود که در زمین شما فوت شده نماز کنیم پس بقیع

آمد و حقتعالی حجاب از پیش رسول برداشت تا جنازه او را در حبشه بدید منافقان گفتند که محمد نماز بر کسی میگذارد که از ترسای حبشه است و هرگز

او را ندیده این آیه آمد که **وان من اهل الکتاب** و بدرستیکه از اهل کتاب **لمن یؤمن** هر آینه کسیست که میگرود یعنی مستمر است در گرویدن

بالله بوحدانیت خدا دخول لام بر اسم ان بجهت فصل است میان ان و مسمی ان بظرف **وما انزل الیکم** و میگرود بآنچه فرو فرستاده شده بر شما

که قرآنست **وما انزل الیهم** و بآنچه منزل گشته با ایشان که توریة و انجیلست نزد عطا نزول این آیه در حق چهل کس بود از اهل نجران و سی و سه کس

از حبشه و هشت از روم که نصاری بودند و تابع عیسی و بعد از آن اسلام آوردند بمجاهد و ابن جریح گفته که مراد مؤمنان اهل کتابند و ابن جریح گفته که جمعی

از یهود اسلام آوردند چون عبد الله بن سلام و اتباع او و حقتعالی این آیه فرستاد که بعضی از اهل کتاب آنها اند که میگروند بخدا و بقرآن و توریة و انجیل

خاشعین لله در حالتیکه ترسکارانند یا متواضعان مر خدا را این حالست از ضمیر یؤمن و جمعیت آن باعتبار معنی است **لا یشترون** بدل

میکنند **بآیات الله** یا احکام توریة یا نعت پیغمبر **ثمنا قلیلا** بهاء اندک را چنانچه احبار رشوه خوار یعنی بدل نعوض حقیر نعت پیغمبر و بدل نمی

کنند و نمی پوشانند **اولئک** آن گروه خاشع منقاد **لهم اجرهم** مر ایشانراست مزد ایشان **عند ربهم** نزد پروردگار ایشان یعنی اجری که

مخصوص است بایشان و موعود است در کریمه اولئک یؤتون اجرهم مرتین **ان الله** بدرستیکه خدا **سریع الحساب** زود حسابست یعنی باسانی

و زود حساب مؤمنان خواهد کرد بجهة علم او باعمال ایشان و بآنچه مستوجب آنند از جزا و استغنای او از تأمل و احتیاط مراد آنستکه اجر موعود سریع الوصول

است بایشان چه سرعت حساب مستدعی سرعت جزاست و گویند حقتعالی همه خلایق را در یک موضع جمع کند و در حالت واحده با همه کس سخن کند بکلامیکه مخصوص

هر یک از ایشان باشد و در این واحد حساب ایشان کند و خصوص اهل کتاب باین وعد جهة آنستکه تا مبین شود که جزای اعمال ایشان متوفر خواهد بود

بر ایشان و کفر بعضی از اقربا و مصاحبان ایشان ضرر بایشان نخواهد رسانید و وجه انتظام این آیه با آیه منقدمه آنستکه آیه منقدمه در ذم اهل کتابست که

کتمان حق کرده اند و این آیه در بیان طایفه از ایشان که ایمان آورده اند و اظهار حق نموده و بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میفرماید که **یا ایها الذین**

آمنوا ای گروه مؤمنان **اصبروا** صبر کنید بر مشاق طاعات و بر آنچه بشما میرسد از شداید و بلیات بجهة ثبات و دوام شما بر ایمان در عبادات یا بر

اداء فرایض و یا بر جهاد و این تعمیم است یعنی همه بر امتثال جمیع احکام شرعیه و سایر طاعات اگر صبر کنید و صبر حبس نفس است بر مکروه **و صابروا** و

مغالبه نمائید با اعدای خدا در صبر بر شداید حرب و بر اعدا اعدو شما که نفس و شیطانست یعنی صبر کنید بر مخالفت هوا و تخصیص این بعد از امر بصبر مطلق

جهة شدة آنست یعنی صبر کنید در جمیع امور خصوصا در قتال دشمنان ظاهر و باطن و قدم استوار دارید در میدان محاربه **و رابطوا** و ساخته و آماده

باشید مر مقاتله با اعدای خدا مرابطه آنستکه لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه را آماده سازند تا اگر کفار از مؤمنان باز توانند داشت یعنی بجهت

ترصد غزو ابدان و خیول خود را در ثغور مرابط سازند و سلمان فارسی رة از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که من رابط یوما و لیله فی سبیل الله کان کعدل

صیام شهر رمضان و قیامه لا یفطر و لا ینفتل عن صلوته الا لحاجة یعنی هر که مرابطه کند یکشبانروز در راه خدا همچو کسی باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته

باشد و در شبهای او بطاعت گذرانیده که هیچ روزی از آن افطار نکرده و از نماز منفتل نشده مگر بجهة حاجتی و هر کرا در راه خدا وفات رسد خدا مزد او

را میا فرا پید تا بمرتبه میرسد که میان اهل بهشت و دوزخ حکم کند و جابر روایت کرده که هر که یکروز مرابطه کند در راه خدا میان او و دوزخ هفت خندق

پدید آرد فراخی هر یک چندبرابر هفت آسمان و زمین باشد ابو سلمه گفته که این آیه وقتی آمد که خدا امر بجهاد نفرموده بود و از امیر المؤمنین و جابر بن عبد الله

و ابی سلمه بن عبد الرحمن مرویست که مراد برباط انتظار صلوة است بعد از صلوتی و ابو هریره روایت کرده که از رسول صلعم پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود

که اسباغ الوضوء علی المکاره و کثرة الخطوات الی المساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط وضو تمام کردن در مکاره و بسیار قدم نهادن در

مساجد و انتظار نماز بعد از نماز رابطه است هر که باینها عمل کند گناهان او ستروده شود و درجات او را رفیع گردانند **واتقوا الله** و بترسید از خدا و پرهیزکاری

کنید از معاصی و بانشراکنید از ما سوی الله تا بدانید که شما رستکار شوید که آن وصول است بجنة و با فلاح یا میدا بجهة حابه فلاح است یعنی مقامات ثلثه که آن مرتبه صبرست

بر مشقت طاعات و مصابره نفس در ترک عادات و مرابطه سر بر جانب حق بجهة صدور واردات که این مراتب معتبر بد شریعت و طریقت و حقیقت و محققان گفته اند که

صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعة مولی و مصابره فرمائید مر مراقبة قلوب مع الله بتسلیم بر بلا و رضا بجریان قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح

بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظة اسرار از التفات باغیار تا بازرسته شوید از حجب وجود بفناء فی الله و ظاهر گردید بعد از فنا ولذت بقاء با

از خسید دراثر است که اصبروا بحوا دحکم علی الطاعة و صابروا انفسکم مع الله و رابطوا اسرارکم بسبل الشوق و المحبة و نیز سخن او ست که اصبروا بالله و صابروا

مع الله و رابطوا اسرارکم بالحضرت لعلکم تخرجون عن هموکم و خطراتکم و در حقایق سلمیه آمده که اصبروا علی بلائی و صابروا علی نعمائی و رابطوا فی دار اعدائی

واتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون — تم المجلد الاول من المجلدات الخمس من تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین

اللهم انی اسئلک العفو الرضا

وجاهدوا

سورة النساء مه آیات این سوره مدنیست نزد بعضی مکی است مگر قوله ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قوله یستفتونک فی النساء
قل الله یفتیکم فی الکلالة الی آخرها که این هر دو آیه در مکه فرود آمده و عدد آیات این سوره صد و هفتاد و هفت است نزد شامی و صد و هفتاد و شش نزد کوفی و صد
و هفتاد و پنج نزد غیر ایشان در دو آیه است ان تضلوا السبیل که کوفی و شامی آن را عد کرده اند و فیعذبهم عذابا الیما که شامی بس. فضلها ابی بن کعب از سید عالم صلی
الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که تصدق داده باشد بهر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب کسی باشد که آزاد کرده
از اسیری و بنده که او را خریده و از شرک بری باشد و در مشیت خدا از انکسانی باشد که گناهان ایشان مغفور شده باشد و حق سبحانه از او راضی و خوشنود باشد
و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده که هر که سورة النساء را تلاوت کند در هر جمعه از فشار قبر ایمن باشد و تنگی که
او را در قبر بود و از عمر بن الخطاب روایت کرده که بیاموزید سورة البقرة و سورة النساء و سورة المائدة و سورة الحج و سورة النور را چه در اینها فرایض است و احکام
نظم هاید انکه چون حق سبحانه ختم سورة آل عمران بذکر تقوی و فلاح بعد کان کرد و اتقوا الله لعلکم تفلحون سبب آن پس افتتاح این سوره نیز بذکر تقوی
کرده الا آنست که آنجا تقوی مخصوص بآل عمران بود و اینجا شامل حال جمیع مکلفان پس بر سبیل عموم خطاب فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها
الناس ای جمیع مردمان از ذکور و اناث بنده و آزاد و غنی و فقیر و اتا آمده که در سایر کتب سماوی که بر انبیای سابق منزل گشته یا ایها
المساکین یا بنی آدم و الطین است اما در قرآن آنچه در مکه نزول یافته یا ایها الناس است و آنچه در مدینه نازل گشته یا ایها الذین امنوا
و بر سبیل ندرت یا ایها الناس واقع شده حاصل که پیغمبر ما ندای جمیع بنی آدم اتقوا ربکم بترسید از خشم و عذاب پروردگار خود در امتثال
اوامر و اجتناب از نواهی و پرهیز کنید از معصیت خدا و مخالفت و ترک مامور به و ارتکاب منهی عنه یا بترسید از آنکه حقوق او را ضایع سازید ابو سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که اتقوا الله و انها جامع کل خیر و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب است از هر چه ماسوای او است و از بعضی
اکابر محققین منقول است که التقوی کل التقوی من اذا قال لله و لم یقل لغیره و اذا نوی نوی لله و لم یر غیره فی جمیع ما یبدو و ما یبدو بنا بر حدیث
متواتر رفع القلم عن ثلث الی آخره اطفال و مجانین و امثال ایشان که قابل خطاب نباشند از مخاطبه خارجند پس مراد بیا ایها الناس مکلفان باشند یعنی
ای جمیع مکلفان بترسید از پروردگار خود الذی خلقکم آن خدایی که بمحض قدرت کامله آفرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه
من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام و تانیث واحدة باعتبار لفظ نفس است که مؤنث سماعی است و هم چنین است رجاع ضمیر
مؤنث باو در قوله تعالی و خلق منها که عطف است بر خلقکم یعنی آفرید شما را از آدم علیه السلام و آفرید از او زوجها جفت او را که حوا
است و اختیار امامیه که حق تعالی حوا را از باقی طینت آدم آفرید و قول اصح و اکثر میان مفسران آنست که چون حق تعالی آدم را بیافرید و او را به بهشت بود
اگر چه در بهشت حوران و غلمان پاکیزه سرشت بود اما بواسطه عدم جنسیت چندانی با ایشان الفت نداشت از حق تعالی از جنس خود انیسی
طلبید حق تعالی خوابی گران بر او گماشت و جبرئیل را امر فرمود تا از پهلوی چپ او استخوانی ببرید کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید و ظاهر و خلق منها
زوجها السب با این و مقوی این است قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خلقت المرأة من ضلع ان اقمتها کسرتها و ان ترکتها و فیها عوج
استمتعت بها پس ملخص معنی این است که حق تعالی آفرید حوا را از ضلعی از اضلاع آدم و میتواند بود که معطوف علیه خلق محذوف باشد و تقدیر
اینکه من نفس واحدة خلقها و خلق منها زوجها یعنی خلق کرد شما را از یک نفس که آفرید او را و آفرید ازو و از ضلع و غیر آن از این نفس خلق همه مردمان
از نفس واحده یعنی همه آدمیان را از آدم ایجاد فرمود و بث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بتوسط توالد و تناسل رجالا کثیرا
مردان بسیار و نساء و زنان فراوان این کلام بیان تولد مردمانست چه حاصلش معنی آنست که حق تعالی منتشر ساخت از این نفس واحده و زوجه
مخلوق شده او پسران و دختران بسیار و اکتفا بوصف رجال بکثرة از وصف نساء بان جهة است که رجال اکثر از نساء باشند و ذکر کثیر بدون کثیرة جهت
حمل آن است بجمع و ترتیب امر بتقوی بر این قصه جهة آنست که دران دلالت است بر قدرت ظاهره که باعث خوف و خشیت است و از آن و بر نعمت
باهره که موجب طاعت معطی آنست یا جهة آنکه مراد باین قصه تمهید امر است بتقوی در آنچه متصل بحقوق اهل منزل و ابنای جنس چنانچه از آنکه بعد از این
مذکور خواهد شد ظاهر میشود در مجمع البیان آورده که حق تعالی همه را بیک نفس واحد ایجاد فرمود جهة آنست که این اقرب است بعطوفت و شفقت و رحمت
بعضی از ما بر بعضی جهة آنکه رجوع همه با اصل واحد است و دیگر این ابلغ است در قدرت و دلالت بیشتر بر علم و حکمت و اتقوا الله و بترسید
از مخالفت امر خدا الذی آن خدایی که شما را در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تساءلون به حاجت طلبید بآن خدا یعنی بوسیلة
سوگند خوردن باو چه هر یک در وقت طلب حاجت بدیگر میگوید که اسئلک بالله ان تفعل کذا و انشدک بالله یعنی بحق خدا که چنین و چنین کنی مراد
آنست که همچنانکه با قول تعظیم او میکنید با فعال که آن اطاعت است نیز تعظیم او نمایید و اصل تساءلون تتساءلون است که جهة تخفیف حذف احدی التاءین
شده است والارحام عطف است بر محل جار و مجرور که نصب است بر مفعولیت کقولک مررت بزید و عمرا یعنی آنکه سؤال میکنید و سوگند میدهید
یکدیگر را بخدا و بخویشان خود و میگویند ننشدک الله و الارحام ان تفعل کذا و کذا و انشدک الله و الرحم مراد آنکه بترسید از آن خدایی که در انجاح مرام
از یکدیگر بر سبیل تعاطف و ترحم بنام او و ارحام سوگند میخورید و این از عادات عرب بوده که در وقت طلب از یکدیگر متوسل میشده اند
بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیلة این سلسله عطوفت یکدیگر را در حرکت آورده بنجاح مقاصد ایشان کرده و از حسن بصری روایت کرده اذا سئلک
احد بالله فاعطه و اذا سئلک بالرحم فاعطه یعنی هر که از تو بوسیله ذکر خدا چیزی طلبد او را بده و هر که از تو بذکر رحم طلب امری کند او را عطا
کن و نزد ابن عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک و ربیع و الارحام عطف است بر الله یعنی بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید از بریدن از خویشان ملکه اطاعت

اختلاف
جماع م
حکمة تفضیل السکر
امثا
موجب



خدا کنید وصلهٔ رحم مرعی دارید و ابن مردویه از ابی جعفر علیه السلام و اینکه ارحام را مقارن اسم خود ذکر کرد ابتدا تنبیه است بر عزت و مکرمت رحم تا
مردم لزوم مراقبت آن را و وجوب صلهٔ ارحام متنبه شوند و مراعات رحم با ایشان از قبیل ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا است و از حضرت رسالت ص
مرویست که الرحم معلقة بالعرش تقول من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله یعنی خویشی متمسک شده است بعرش و میگوید که
هرکه بمن پیوسته بحق تعالی پیوسته و هرکه از من بریده رحمت الهی از او بریده و در احادیث قدسیه آمده که انا الرحمن خلقت الرحم و شققت
لها اسما من اسمی من وصلها وصلته ومن قطعها قطعته یعنی منم رحمن رحم را آفریدم و اسم او را از اسم خود اشتقاق کردم پس هرکه بپیوند
او را من با او بپیوندم و هرکه از او ببرد من از او ببرم و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که هرکه غضب کند بر رحم
خود التزام او را مس کند و بعد از آن فرمود که انها معلقة بالعرش تنادی اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی بدرستی که رحم چسبیده
در زده است بعرش خداوند ندا میکند که بار خدایا بپیوند با هرکه با من پیوست و ببر هرکه از من برید و عیینه از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که تخیروا لنطفکم مرکه ببینید از برای حق یعنی نطفهٔ خود را در موضع حلال بنهید نشنیده اید که حق تعالی فرموده واتقوا الله الذی تساءلون
به والارحام و اول صلهٔ رحم آنست که موضع حلال از برای ولد اختیار کنید و قطع رحم او و قطع رحم نسل او نکنید یا آنکه بزنا او را متولد سازند
فانما للعاهر الحجر پس بدرستی که مرد زانی را سنگ است یعنی رحم پس ولد را در موضع بد جای مدهید و او را با شهوات و هوای نفس ممکن او بدکه
ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای بوده و باشد بر شما رقیبا دیدبان و مطلع و حافظ بر همه اقوال و افعال شما این کلام برای تاکید و تحذیر
است و مبالغه در اتقا یعنی باید که حرکات و سکنات خود را با احتیاط بجا آورید و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از او شرم دارید بعد از امر بتقوی و
صلهٔ ارحام مهما بحقوق یتامی و اتقا از تصرفات ناشایسته در اموال ایتام میفرماید و آتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا
و اوصیا ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان انفاق کنید در حال صغر و ترک کنید
را ایشان در نفقه و همه را تسلیم ایشان کنید بعد از بلوغ و رشد آورده اند که اولیا در مالهای یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه
گوسفند خوب و لاغر از در رمهٔ ایشان بر میداشتند و در عوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه و تعالی فرمود
کرد و مال یتیمان تصرفات ناشایسته مکنید و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید یعنی مال حرام که آن مال یتامی است بالطیب بمال
پاک و پاکیزه یعنی بمال حلال که از اموال شما است مراد آنست که مگیرید چیزی از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای او منهید مال را
که نسبت بشما طیب است و یا استبدال میکنید خسیس و زبون را بطیب و نفیس و یا قیمت و یا استبدال امر مبتنی بر امر خبیث را که اخذ اموال ایتام است
با امر طیب که آن حفظ آنست و بدانکه یتامی جمع یتیم است آن کسی است که پدر او فوت شده باشد مأخوذ از یتم که بمعنی انفراد است و منه الدرة الیتیمة
و یتامی در اصل یتایم بوده چون فارس و فوارس صاحب کشاف گفته که آن جمع فوارس و صواحب و بعد از آن لام الفعل را قلب کردند یعنی الفعل بیتامی گفتند و یا جمع اسی
است چون اسری که اساری باب فاعل است و بعد از آن ابرتا جمع کرده اند چون اسری و اساری و اشتقاق مقتضی وقوع آن است بر صغار و کبار لکن عرب بتخصیص
بغیر بالغ کرده اند و ورود آن در اینجا برای غیر بالغ است یا باصل لغت و یا بر اتساع مجیئه و قرب عهد ایشان بصغر یا بحریص و تخصیص باشند بر آنکه دفع اموال
باید کرد با ایشان در اول بلوغ ایشان پیش از آنکه این اسم از ایشان زایل گردد که آثار رشد از ایشان مشاهده کرده و لهذا حق تعالی امر فرموده
بابتلای ایشان در حین صغر ایشان و یا ازبرای غیر بالغ است و حکم معنی بلوغ کانه قال واتوهم اذا بلغوا از کلبی و مقاتل مرویست که این در حق مردی از
عطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از او پسری مانده و او وصی اموال او را متصرف شده چون پسر بحد بلوغ رسید و مال خود را از عم
طلب کرد و او بدادن آن تعلل مینمود پس مرافعهٔ ایشان بحکم علیه نبوی افتاد این آیه آمد که در اموال یتیمان تصرف غیر جایز مکنید و لا تأکلوا اموالهم
و مخورید مالهای ایشان را مراد مطلق انفاق است و تعبیر آن با کل جهت آنست که آن اعظم وجوه انتفاع و تصرفات است یعنی منتفع مشوید بمال یتامی
الی اموالکم در حالتیکه منضم کنید با مالهای خود انه کان بدرستی که خوردن مال یتیمان با تبدل و خیانت در آن هست نزد خدای حوبا
کبیرا گناهی بزرگ چون عطفانی این آیه بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال را تسلیم برادر زادهٔ خود کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که ومن یوق شح نفسه ویطع ربه هکذا فانه یحل داره ای جنته هرکه نگاه داشته شد از بخل نفس خود و فرمان خدای خود برد
در سرای خود که بهشت است نزول کند و چون آن پسر مال را قبض کرد در راه خدا انفاق نمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ثبت الاجر و بقی الوزر ثابت
شد اجر یعنی مزد و باقی ماند وزر گفتند یا رسول الله ما این بفرمایند فرمود ثبت الاجر للغلام و بقی الوزر علی والده ثابت شد مزد مر پسر را و وزر
بر پدر او است صاحب کنز العرفان آورده که بعضی فضلا گفته اند که این خبر محمول است بر آنکه پدر احتراز نکرده باشد در تحصیل مال از شبهات و اخراج حقوق
آن نکرده باشد و در این محل نظر است زیرا که مقتضای این است که در مال حقوق بوده باشد که واجب بوده ایصال آن بارباب آن پس بر پیغمبر واجب بوده باشد که
امر کند تا او را تسلیم مستحق کند و نگذارد که پسر در آن تصرف کند زیرا که جایز نیست تصرف در آن هر شیئی بر وجه باطل اولی آنست که مراد بوزر ثقل باشد
هم چنانکه در حدیث دیگر از مثل این تعبیر واقع شده حیث قال علیه السلام الهنا لغیره والعبا علی ظهره فخر کاف در ثقل و ندم میت و تأسف
بر فوات ثواب آن بصرف آن در وجوه قرب و عدم انتفاع او بآن در آخرت و محشر تا الیوم بر مرتبه وارث خود که بچه صرف کرده آن مال را که
کدح و رنج کشیده در تحصیل آن و از ثواب آن خود گذاشته و از آن منتفع نشده و در این مقام سؤالی مشهور است و آن اینست که اکل مال یتیم
مطلقا حرام است خواه آنکه منفرد باشد و خواه منضم پس تخصیص اکل آن در حالت انضمام چه فایده دارد زمخشری از این جواب گفته که چون

اولیا و اوصیا بودند پس کل مال یتیمان را از ایشان فرو میگرفتند و یا مال ایشان را با مال خود بهم میکردند و انفاق مینمودند پس حق سبحانه
نهی فرمود ایشان را از این فعل شنیع که ... و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم و بعضی گفته اند که این سؤال در جهت آن وارد شد که قوله و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب
نهی است از اکل مال یتیم بدل آن تضمام چه معنی این است که لا تتبدلوا اموالهم مکان اموالکم و لا تأکلوا مضمومة الی اموالکم و بعضی گفته اند که این
سؤال بر حق سبحانه و تعالی نهی فرمود و فسخ نموده تا هیچ جهت این دو وجه انفاق نکنند و نا معنی این است که مبادا مال ایشان به مال خود نمائید و سکینه و بر طریق
که صرف مال خود میکنید مال ایشان را انفاق مکنید چه مال شما بر شما حلال است و مال ایشان بر شما حرام مگر بر وجه معروف کما قال فلیأکل بالمعروف
انصاف درین صلوات الله علیهما مروی است که بعد از نزول این آیه اصحاب از مخالطه یتامی اجتناب کردند و شکایت این حال را بعرض سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم رسانیدند حق تعالی این آیه نازل ساخت که و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم و در صحیح بخاری از عایشه نقل
کرده اند که یتیمه در حجر شخصی بود و ولایت تصرف در مال وی تعلق باو داشت و میخواست که او را در حباله نکاح در آورد و خود خدمت و تعهد
کابین و مهر المثل فرو گذاشت کند و تصرف تمام در مال او نماید این آیه آمد که و ان خفتم و اگر میترسید ای اولیای یتامی الا تقسطوا آنکه عدالت
نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان یعنی اگر میدانید که بعد از تزویج با یتیمان اداء رعایت حال ایشان بر وجه عدالت نتوانید
کرد فانکحوا این نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را و موافق طباع شما باشد من النساء از زنان غیر یتیمه که حلال
باشد شما را یعنی غیر محرمات که در کریمه حرمت علیکم امهاتکم مذکور اند مثنی در حالتیکه دو دو باشند و ثلاث و سه سه و رباع
و چهار چهار یعنی مختار باشید که از عدد مذکوره هر کدام که خواهید بخواهید عکرمه روایت کند که در بدایت اسلام عدد زوجات مخصوص بود
اربع نبود بلکه هر عدد که خواستند عقد کردند تا آنکه شخصی بود که ده زن و بیشتر در حباله او بودی چون مال او وفا نکردی دست در
مال یتیمی که در حجر او بودی دراز کردی حق تعالی این آیه ایشان را نهی کرد و بر چهار زن قصر نمود و نزد بعضی آنست که اهل اسلام در بدایت حال
تحرج کردندی از اموال یتامی و تحرج نکردندی از نکاح ازواج کثیره و اقتصار بر اربع نکردندی و حق سبحانه فرمود که اگر میترسید که عدل نتوانید
کرد در باب یتیمان و پرهیز از ایشان احتراز میکنید از این نیز بترسید که زیاده از چهار زن بنکاح در آورید چه ما فوق اربع در مظان عدم رعایت
عدالت است پس اگر تحرج بنامی اندیشه دارید از این نیز تحرج نمائید چه متحرج از ذنب را سزاوار است که از همه ذنوب متحرج باشد و حسن
جبائی و غیر نقل کرده اند که این آیه متصل است بقوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء
اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا الی آخره قیس بن حارث روایت است که پیش از نزول این آیه
هشت زن داشتم چون این آیه فرود آمد عرض کردم با رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم فرمود که چهار از آنکه دارید و چهار را رها کن من
بخانه آمدم و یک یک را میگفتم و طلب کردم چهار تا از ایشان که فرزند داشتم اختیار کردم و باقی را گذاشتم و گویند از ولایت یتامی متحرج شدند
و از زنان متحرج نمیشدند حق تعالی فرمود که اگر خوف تحرج دارید و عدم عدالت در شان یتامی پس از زنان نیز خایف شوید و نکاح عدد
کنید که بر شما حلال است و تعبیر نموده بما باعتبار صفت ایشان است با نظر اجرای ایشان در مجرای غیر عقلاء به نقصان عقول ایشان و نظیر
او ما ملکت ایمانکم و بدانکه هر یک از مثنی و ثلاث و رباع معدول اند از اعداد مکرره که اثنین اثنین است و ثلث ثلث و اربع اربع و غیر منصرف
بعلت عدل و وصف چه اینها موضوع اند بر صفت اگرچه اصول ایشان مبنی بر صفت نیست و نصب اینها بر حالیت است از فاعل طاب و مراد از ان نسبت حکم بجمیع
ناکحین را که اراده جمع است باشند از عدد مذکور و خواه متفق باشند یا مختلف کقولک اقتسموا هذه البدره درهمین درهمین و ثلثه ثلثه و اربعه اربعه
مستفاد میشود که از مثنی و ثلاث و رباع جا که بطریق افراد واقع میشد که ان اثنین و ثلث و اربع است معنی آن تجویز جمع میبود میان اعداد نه توزیع
که مقصود است ذکر واو بدون او بجهت دفع توهم معنی مقصود است چه اگر او واقع میشد اگر این معنی میبود که جایز نیست مر همه ناکحین را الا
احدی انواع این قسمت و روا نیست مر ایشان را که جمع کنند میان اعداد با این وجه که بعضی نکاح دو کنند و بعضی سه و بعضی چهار و حال آنکه معنی مراد
اینست و اول و مرتب بیان این بعد از این مذکور خواهد شد از قول صاحب عروان انشاء الله فان خفتم پس اگر بترسید ان لا تعدلوا
آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یا بنکاح در آورید یک زن را و بگذارید جمع کردن میان ایشان او ما ملکت
یا سریه بگیرید بی تجویز که مالک است ایمانکم دستهای شما مراد او ما ملکت انفسکم است یعنی تصرف شما در آن بملکیت باشد و ذکر
ایمان در مقام انفس جهت آنست که اکثر و اغلب امور بدستهای راست میکنند مراد تسویه است میان واحده از ازواج و میان عدد ای سراری بلیهم
مؤنت ایشان و عدم وجوب قسم میان ایشان ذلک این تقلیل ازواج یا اختیار واحده و یا تسری ادنی نزدیکتر است الا تعولوا بانکه میل نمائید و
انحراف نورزید و جور مکنید یقال عال المیزان اذا مال و عال الحاکم اذا جار و عول الفریضة المیل عن حد السهام المسماة و بعضی ذکر کرده اند بانکه بسیار نشود عیال
شما ماخوذ از عال الرجل عیاله یعولهم اذا مانهم پس معتبر شده از کثرة مؤن بکثرة عیال بر سبیل کنایه و میشاید مراد بعیال ازواج باشند اگرچه استعمال ان در اولاد
است چه تسری مظنه قلت اولاد است نسبت بتزویج بجهت جواز عزل در اماء نه در تزویج واحده نسبت بتزویج اربع صاحب کنز العرفان در تفسیر این آیه آورده که
اقسط ماخوذ است از قسط یقسط قسوطا اذا جار و اقسط اذا عدل فهو مقسط و منه ان الله یحب المقسطین پس همزه در اقسط از برای سلب است مانند اشکیته
ای ازلت شکایته و مراد بما طاب لکم ان چیزیست که موافق طباع باشد از زنانی که حلال باشند ... و مراد بما طاب حلال است و شکی نیست که طیب حقیقی
چیزیست که موافق طبیعت است استعمال آن در حلال مجاز است پس بنا بر قول اول اضمار لازم است بنا بر ثانی مجاز و بعضی حکم بتسویه کرده اند میان مجاز و اضمار و

یتامی

باشد لکم

مکرره

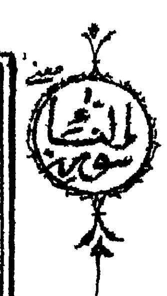
عدد



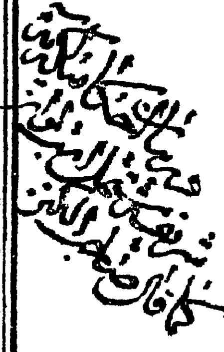
و بعضی بکرقائلند با و لو بنا بر ضما و تحقیق این در علم اصول است نه ذکر الفاظ ما در مقام جمع جهت آنست که لفظ ما موضوع است بمعنی شیئی که اعم از من است پس
پس بر ذوی العقول و غیر ایشان صادق است و این تنبیه است بر نقص عقول ایشان و تفسیر آنکه الا تعولوا بر طریق یراد کرده که مذکور شد و بعد از بیان بتعلیل نوع
الفاظ مکرره در جمیع که سنت کرد ثابت فرموده که اکثر فقها و مفسرین بر آنند که واو اینجا بر معنی خود نیست و اگر نه لازم آید جمیع شمار زن زیرا که واو بمعنی جمع است و
واو در اینجا بمعنی خود می بکذارند و بجمع بجمع سکند نیابت زن و این غلط است بجهل جمع جمع در حکم مستلزم جمع در زمان نیست لانک لا تقول ابتنیت البوم و عمر و امس
الکر لفظ او متوهم آن میشد که جایز نباشد مر کسی را که قادر نباشد بعدالت اعداد ثلثه که انتقال نماید بعد دی دیگر و حال آنکه چنین نیست زیرا که اگر تمکن از او
زاید باشد و بیجا جایز است که زیاده از او در نکاح اورد مادام که از اربع تجاوز ننماید هر که تمکن از نا قص باشد میتواند که نقص عدد نماید بدل نقص و ضرح چه واو برای جمع آت
بخلاف او ولیس جایز نباشد که شخصی نکاح کند اعدا مذکوره را از منو منفا قبه حصر در اربع و عدم جواز نکاح زاید در نکاح ابی انها است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم لا تحل لما
الرجل ان یجمع فی اکثر من اربعة رجام من الحرائر یعنی حلال نیست که آب مرد جاری شود در اکثر از چهار رحم از زنان آزاد و دیگر آنکه غیلان ده زن داشت چون اسلام آورد پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که نگاه دار چهار را و فارق باش از ما بقی هن یعنی جدا شو از آن ده تا از ایشان ده تا و باقی را مفارقت کن و نقل کرده اند از قسمیه که طایفه اند از زیدیه که جایز است جواز تسع
انکه واو جمع لامن برای ازمنه کند اجماع و احادیث متواتره واقع نیست بنا بر قول قسمیه لازم می آید جواز هیجده زن زیرا که معنی مثنی دو تا است و ثلاث سه و رباع چهار چهار و
مجموع هیجده است و هیچکس از مسلمین بدین نرفته اند و بدانکه نزد ما علما مذکور مباحث است مر احرار و مر حبا لرا اما عبید جایز نیست نکاح اکثر از دو حره و دو ام با انها امر تا الک
و نادر بر آنند که عبید حکم احرار دارند در جواز اربع و شافعی و ابو حنیفه و احمد و اوحد گفته اند که عبید زیاده از دو حره جایز نیست خواه آنکه حره باشد یا امه لیکن ما قول
حق تعالی است که ضرب لکم من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم و انتم فیه سواء که نفی مشارکت مردم با بندگان و عبید او و این بر عموم خود باقی نیست تا آنکه مخصوص
شود بدلیل و دلیل ثابت نشد و بنا بر آنکه اجماع اصحاب بر جواز متعه است نیز علم حصر عدد و عبید در ان و این بجهت بر طریق استقصا و استیفا است بحر زیادت خواهد شد انشاء الله تعالی
و نیز اجماع جمیع امت است بر آنکه ملک یمین منحصر در عدد نیست و عموم آیه کریمه موید این نیست چه ما را الفاظ عموم است و احادیث متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین بر خصوص متعه بر آنچه گذشت و اگر کسی در متعه منع جواز زاید نماید از اربع بجهت صدق زوجیت متمتع است و اربع در آیه مذکوره جواب گوئیم که این محمول است بر دایم
اغلب آن بجهت احادیث متواتره در جواز زاید در متعه بناید دانست که اقتصار بر واحده مشروط بخوف عدم عدل نیست بلکه مطلقا جایز است دو و سه و چهار مباح است
و واحد و اما اگر چه ببا باشد خجسته است که مومنات آمنا العقت است و عدل در قسم میان ایشان نیست فلهذا حق تعالی اطلاق ایشان کرده و از ایشان تعقیب
ننا خته و بدان که لا لت است بر عدم وجوب قسمت در ملک یمین و کلبی جمعی دیگر از مفسران گفته اند که چون اولیا زنان را از قبیله خود کسی در نکاح میدادند مهر
هیچ چیز از آن بان زن نمیدادند و اگر بعید دادند بر شتر که نشانند و بر آن زن میفرستادند و از این جهت شوهر مر فرستاد ندی و بغیر از آن شتر چیزی دیگر بان زن نمیدادند پس حق
تعالی منع این نمود فرمود که وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید ای اولیاء و نیز اگر بعقد نکاح عبد در آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینها ایشان را که از شوهر ایشان گرفته
اید که آن حق ایشان است شما را در آن نصیبی و حقی نیست که بان عقد کرده اید و اکثر بر آنند که خطاب با زواج است یعنی ای شوهران بدهید بر آن صدقهای ایشان را بدل
مضا بضه و تحلل نِحْلَةً در حالتی که باشد آن مهرها هدیه و عطیه ناشید از شما با ایشان از طیب نفس یقال نحله کذا نحلة و نحلا اذا اعطاه ایاه عن طیب نفس بلا توقع عوض
تفسیر بر نفس نظر بمفهوم این است نه بموضع لفظ و نصب بر حال است از صدقات یا از واو آتوهن صدقاتهن مفعول له او اعلی و یا بر مصدریت زیرا که در معنی ایتا است
و گویند که مراد بحل آنست که ان صدقات عطیه ایست از خدا و تفضل او بر زنان و نزد بعضی نصب بر علیه است بمعنی و یا نثر ما نحو از انحل فلان کذا اذا دان به یعنی بدهید
مهرها را ایشان بجهت دیانت و دین داری ایمعنی نیز حال است از صدقات یعنی بحالتی که آن دینی و شرعی است از حق تعالی که از او وضع نموده و فرض فرموده صحیحت آنکه کرده
که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که فرضی بستاند بقصد آنکه عوض از او صاحبش ردکند دزد است و هر که زنی بخواهد به مهری و عزم و قصد ادای آن نداشته باشد زنا
نیست فَإِنْ طِبْنَ پس اگر خوش شدند ایشان از آن یعنی از خود تبرع بخشند لَكُمْ مر شما را و ببخشند عَنْ شَيْءٍ از بهر چیزی مِنْهُ از کابین نَفْسًا از روی نفس یعنی
بخوشدلی بخشند و ضمیر منه راجع بصداق است حمل بر معنی یا از آنکه صدقات بمعنی صداق است چه اگر بجای صدقاتهن صداقهن واقع میشد حال و معنی آن میباشد
و یا راجع است بایتا و یا جاری مجرای اسم اشاره است که مدقبل عن شیء من ذلک هم چنانکه بعد از ذکر شهوات فرموده قل أؤنبئکم بخیر من ذلکم و نفسا تمیز است از برای حسن و لهذا
بصیغه مفرد واقع شد و حاصل که بطیب نفس و خوشی خود چیزی از مهر شما بخشند فَكُلُوهُ پس بخورید آن چیز را هَنِيئًا مَرِيئًا خوردنی سازگار و خوشگوار یعنی
بر وجه حلال از آن اتفاق کسب بکند باید بیعه عقوبتی بر آن در انوار گفته که حضیحا طیب نفس در این باب عمده کرده اید تا بجهت مبالغه در احتیاط تمام و منشی مسائل بر ان
بود بعید از توجه که امثلها بعد بیان نموده بموجب آنکه متضمن معنی تجافی و تجاوز است و هنی و مری صفت اند که قایم مقام مصدر واقع شده اند ما خوذ از هنو
الطعام و مری اذا ساغ من غیر غص که فرا هنا مرئا و یا صفت مصدر محذوف اند ای کلا هنیا مریا یا حال اند از ضمیر و گویند هنی آنست که انسان از آن لذت یابد و مری آنچه
عاقبت آن محمود باشد یعنی تخمه و هیضه عارض آن نشود و با عقوبتی در عقب آن نباشد و در مدارک اورده که تفسیر هنی و مری را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند
فرمود که هنی آنست که در او کاهی نباشد و مری آنچه عاقبت آن محمود باشد و ضربی لا حق آن نشود از عیاشی مرویست که مردی نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد گفت درد
بطن دارم فرمود زوجه گفتاری فرمود که از او طلب هبه چیزی کن از مهر او با طیب نفس او و بدان عسل بخر و با باران بیامیز بخور تا جمع کرده باشی مبارکی هنی و مری و برکت و شفا
لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله و شفاء للناس و قوله و نزلنا من السماء ماء مبارکا و هر گاه که برکت و شفا و هنی و مری در تو مجتمع شود شفا یابی چون آن
بان عمل کرد شفا یافت از آن خلاص شد مرویست که بعضی مردم ما خودیت از آن داشتند که قبول چیزی از مهر کنند که از ولی بطیب نفس خود با ایشان هبه کنند حق تعالی ایشان را
ما زلع منع نمود و رفع حرج ایشان فرمود بدانکه بعضی گفته اند امر خوردن وجوبی است لقوله فانکحوا ما طاب لکم چه امر بحسب ظاهر مقتضی وجوب است این غلط است زیرا که جواز آن در عمل
از ظاهر بدلیل دلیل قایم شده بر آنکه تزویج واجب نیست مگر گاهی که خوف عنت یا شد بسوی او از زنا یا حرام باشد چون در این منفرد است مرکز بدفع ما ابتام مابین

بدون تصرف ایشان در عقب آن ذکر کسانی مینماید که جایز نیست دفع مال بایشان و صغر ما باید وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید سفیهان را که خردانند أَمْوَالَكُمُ
مالهای خود را خطاب با اولیای یتیمان و ایتام و تجانب است غیر ایشان از کسانی که خفیف العقول‌اند و مستنفر [?] الرشد و اضافه مال با اولیا جهت تصرف ایشانست
در آن یعنی ولایت دهنده چنانچه معنی کرده که عاری‌اند از رشد [?] است بعقول ایشان و استبها [?] با آنکه ایشان قوام نفس خویشان کردانند و گویند غرض نهی است
صاحب مالهاست که مالهای خود را به صغیر زن و فرزند خود ندهد با ایشان بخشند بعد از آن چشم داشته باشد که ایشان رعایت او کنند در مطعم و ملبس قول اول اصلح است
با آیات متقدمه و متأخره و قول ثانی اوفق بقوله الَّتِي آن مالهایی که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ گردانیده است خدا برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه
انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و قواعد میراث و بنا بر قول اول معنی آنست که مالهایی که از جنس آن
چیزیست که حق تعالی از اقیام شما گردانیده و بر همه تقدیر قیام مصدر است و مراد از آن مایه القیام است و کانها فی نفسها قیام و انتعاش للناس و بدانکه نزد
ضحاک مراد بسفها زنانند چه ایشان سفه سفها اند زیرا که سفه خفت عقل است و ایشان نواقص العقول‌اند دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که خلقت النار للسفهاء یقولها ثلثا الا و ان السفهاء النساء یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود که دوزخ برای سفیهان آفریده شده و بعد از آن فرمود
که بدانید که سفیهان زنانند عمر نقلست که زنی شیوا و بلیغ و فصیح و ملیح نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله ما لنا معشر [?] [illegible] زبان
بمحنت نامی کشانی فرمود که چکونه شما را مذمت کردیم گفت با آنکه ما را سفیه خواندی فرمود که خدای شما را سفیه خوانده در کریمه وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ
عرض کرد یا رسول الله ما را ناقص خواندی فرمود بجهت آنکه در هر ماه چند روز نماز نکنید بعد از آن فرمود که شما را این کفایت نیست که چون یکی از شما حامله
شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مرابطه کرده باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون خود غلطیده باشد و چون کودک را
شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد و چون صباح از خواب برخیزد و از خواب محروم مانند در هر شب [illegible]
ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برایشان بنویسند و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص باشد بمؤمنات صالحات و خاشعات صابرات که کفران نکنند زن را کشته
و گفت این فضلیست عظیم که مشروط باین شروط نبودی و ابن زید مراد بسفها فرزندان بالغ اند سعید بن جبیر گفت که مراد مال الیتیم است که در دست ولی او باشد
و در کنز العرفان آورده که تخصیص سفها بنسا یا اولاد یا ایتام حمل است نظر بر خروج از حقیقت بی مخصص عموم که بر خلاف اصل است دیگر آنکه سفیه در عرف
کسیست که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کند و مستوجب حجر باشد پس هر که متصف بسفاهت باشد در آیه داخل باشد خواه زن و خواه اولاد بالغ یا نابالغ
وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید این سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را
بقدر حال ذکر فیها بدون منها بجهت دلالت بر آنکه مأکول و ملبوس ایشان در آن اموال است یعنی اموال ایشان را مکان رزق و کسوت ایشان گردانید
باین وجه که تجارت نمایید در آن و از نفع آن تحصیل چیزی کنید که احتیاج بآن داشته باشند که از اصل المال انفاق نمایید و بهیچ آن در اندک زمانی سمت فنا
پذیرد و یا آنکه معنی آنست که روزی از اموال ایشانست و بر اولی ممکن است احتجاج بر وجوب تکسب با اموال علیه بجهت ظاهر امر بآنکه نفقه معین آن نشود و احتمال
عدم وجوب نیز دارد بجهت آنکه اصل عدم وجوب است و خطاب است که واجب است استنمای [?] آن بقدر نفقه و اما زیاده بر آن مندوبست وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید
ایشان را بعد از دفع قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده که نفوس ایشان بآن خوش حال گردد و مثل آنکه اگر یتیم باشد گوید که این مال از آن تست
و من خزینه دار تو ام و در وقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و حث او نماید بر سلوک نمودن در طریق صواب نزد تصرفات او در اموال خود و زنان را نیز وعده
کسب کند که دل ایشان بآن خوش شود و دلیل است بر جواز حجر بر یتیم در حین بلوغ و عدم رشد او زیرا که حق تعالی منع فرموده است دفع مال بایشان و نیز دلیل است
بر وجوب صیانت [illegible] سفیه نباشند زیرا که وصیت بر این صورت بمنزله اعطای مالست باهل سفه و در کنز العرفان نیز آورده که علت منع ایتای اموال
بسفها سفاهت چنانکه از فحوای آیه معلوم میشود خواه آنکه سفیه صبی باشد یا بالغ و خواه آنکه باصفت سفه بالغ شود یا بعد از بلوغ و رشد طاری شود
بخلاف ابو حنیفه که حکم حجر میکند بر بالغ عاقل بجهت سفه و تبذیر و شافعی و مالکی مخالف او بند [?] در این مسئله و تصرف سفیه نزد ابو حنیفه جایز است اگر موافق
مصلحت باشد و دیگر آنکه تعلیق حکم بر وصف مشعر است بعلیت و اکثر امامیه بر این خلاف‌اند که حجر بظهور سفه حجر [?] میشود یا آنکه موقوفست بحکم حاکم بعضی باول
رفته‌اند بجهت حصول علت و بعضی بثانی زیرا که مسئله اجتهادیست و مفتقر بنظر و ضبط پس موقوف باشد بر حکم و همچنین خلافست در آنکه زایل حجر شود
بمجرد زوال آن یا موقوفست بحکم حاکم و حق اول است در هر دو مسئله و حجر بر سفیه مختص است بتصرف مالی بجهت علت پس تصرف او در غیر مال جایز باشد
چون استیفای قصاص و طلاق و غیر آن بخلاف صبی و بالغ غیر رشید چه این هر دو ممنوع‌اند از تصرف سفیه در مال با نظر ولی یا اذن او در آن با موافقت مصلحت
جایز است بخلاف صبی مجنون که تصرف ایشان باطلست و اگر چه ولی اذن داده باشد و موافق مصلحت بود باشد و چون حق تعالی امر فرمود بر تسلیم مالهای
ایتام با ایشان و منع فرمود دفع مال سفها در عقب آن بیان زمان ایتای آن مینماید بقوله وَابْتَلُوا الْيَتَامَى و بیازمایید یتیمان را قبل از بلوغ اگر مردند
بعقل و تمیز و رشد [?] اموال و دقایق بیع و شری اگر زن باشند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این
کنایت از بلوغ چه این وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان باحتلام است و انبات شعر خشن بر عانه و پانزده سال تمام و در زنان نه سال تمام است یا
یکی از این دو علامت و بیان تمام این از قول صاحب کنز العرفان معلوم خواهد شد و حتی حرف ابتداست زیرا که بعد از او جمله شرطیه است فَإِنْ آنَسْتُمْ
ایناس بمعنی استبصار و این جا مستعار است بمعنی تبیین یعنی اگر روشن شد بر شما و یافتید مِنْهُمْ از ایشان رُشْدًا سلوک راه راست نکره رشد بجهت افاده
نوعی از رشد است که آن رشد است در تصرف و تجارة یعنی اگر از ایشان یافتید طریقه راست در مستحق تصرف در اموال بضبط آن و استرباح از آن
فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید با ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بوده بدون تاخیر از حد بلوغ شرطیه جواب اذا است متضمن

وحفظ او نماید
بنا شد د
دیگر
بودن د



اشرط و این جمله غایت ابتلا است و جزاء شرط جمله دیگر است که ان نیز شرطیه است یعنی فان آنستم چه فاء اولی جواب شرط اول است و فاء ثانی جواب شرط ثانی
کانه قیل وابتلوا الیتامی الی وقت بلوغهم و فهم استحقاقهم دفع اموالهم الیهم بشرط ایناس الرشد منهم و این دلیل است بر آنکه دفع اموال نکنند بایشان ما دام که رشد از ایشان
مفهوم نشود بخلاف ابو حنیفه که او گفته هرگاه هفت سال از بلوغ بگذرد مال را باو دفع کنند و اگرچه اختبار رشد او نکرده باشند از مجاهد و شعبی مرویست که مال ایتام را دفع
نکنند اگرچه ملتحی شده باشند یعنی بسن شیخوخت رسیده باشند تا آنکه رشد ظاهر شود **وَلَا تَأْكُلُوهَا** و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید **إِسْرَافًا**
از روی اسراف و مجاوزه از حد یعنی زیاده از آنکه مقرر است در شرع **وَبِدَارًا** و دیگر اتلاف مکنید اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی کردن در بلوغ ایشان **أَنْ يَكْبَرُوا**
از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال ایشان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال را از شما باز ستانند و در انوار و کشاف گفته که نصب اسرافا و بدارا بر حال
است ای مسرفین و مبادرین و کبر یعنی گفته که اولی آنست که نصب ایشان بر مصدریه باشد زیرا که نوعی از اکل نه مفعول له باشد چنانکه زمخشری گفته زیرا که شی معلل نمیشود
بنوعی خود و ان یکبروا مفعول بر بدارا است **وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا** و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر **فَلْيَسْتَعْفِفْ** پس باید که عفت ورزد و نگهدارد
خود را از خوردن مال یتیم و دست از آن باز دارد و یستعفف بمعنی یعف است مثل یستقر که بمعنی یقر است و زمخشری بر آنست که یستعفف ابلغ از یعف است برای آنکه
سین مقتضی طلب فاعل است اصل فعل را پس زیادتی از آن مانند استکثب **وَمَنْ كَانَ** و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در دست ایشانست **فَقِيرًا** بدویش و محتاج
فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقدار یکه اجرت سعی او است و لفظ استعفاف و اکل بمعروف
مشعر است بآنکه ولی را حقی هست در مال صبی و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که مراد اخذ مال یتیم است بر سبیل قرض و بعد از استطاعت ردّ آن کند **فَإِذَا**
دَفَعْتُمْ پس چون دفع کنید **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان **أَمْوَالَهُمْ** مالهای ایشان را **فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ** پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان نه جدال
و خصومت واقع شود و نه ضامن او نگردد **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بسنده است خدای **حَسِيبًا** حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید از جحود و داد و در
مرتکب تضادق و تو بدید در شهادت و مجتنب کردید از تکاذب با هم که فایده شهادت را ایتام بدفع اولیا اموال را بایشان و نزد بعضی این آیه در حق ثابت بن رفاعه و عمّ او
در وقتی که رفاعه فرمان یافت ثابت طفل بود و عم وی برادرزاده را بپرورش میکرد روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که یا رسول الله پسر برادرم طفل
در حجر من و مال او نزد من است از آن چه حلال است که بخورم حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت در این فرمود که بعد از بلوغ و رشد مال او را تسلیم کن و در کنز العرفان آورده که در این
مقام چند احکام است اول امر بابتلاء یتامی دلالت بر وجوب حجر میکند بر ایشان در تصرفات و اگر نه منتفی میشود فایده ابتلاء که دفع وجوب اموال بایشان بر آن مترتب است دوم
ابتلا ظاهر است در تقدم ابتلا بر بلوغ و فایده آن عدم احتیاج است باختبار دیگر بعد از بلوغ بلکه مال را تسلیم او میباید کرد در حین بلوغ با علم برشد و نزد بعضی زمان
اختبار بعد از بلوغ است این باطل است که از آن لازم آید حجر بر بالغ رشید این باطل است باجماع سوم اختلاف است در معنی ابتلای یتامی ابو حنیفه گفته که آن دفع مال است
بایشان تا تصرف کنند در آن و نزد اصحاب ما و شافعی و مالک ابتلا عبارتست از تتبع احوال یتیم در ضبط اموال و حسن تصرف او بوجهی که مقدمات بیع آن بر وجه کمال باشد
لیکن اگر عقد اذا وقع شود باطل باشد بقول ابو حنیفه لازم می آید که عقد او صحیح باشد چهارم آنکه **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** اشارتست بغایت حجر که آن حال بلوغ است
که اول آن صلاحیت نکاح است و حصول بلوغ در ذکر و خنثی باحتلام است یا پانزده سال تمام شود در ما و شافعی بقوله علیه السلام اذا استکمل المولود خمسة
عشر سنة کتب ما له و علیه و اقیمت علیه الحدود و نزد ابو حنیفه هجده سال است نزد ما و نزد شافعی حکم او حکم ذکر است و ابو حنیفه
گفته که بلوغ او هفده سال است نزد ما و الحصول بلوغ بغلظ صوت است باتفاق و عصر و فرمان انف و اما سن در انثی نه سال است و بلوغ و نزد داود حکم بلوغ بسن نیست
و اینکه ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که پیغمبر صلعم مرا از جهاد باز داشت در عام بدر و من سیزده ساله بودم و بعد از آن در احد منع فرمود و من
چهارده ساله بودم و در غزوه خندق پانزده ساله بودم عرض جهاد فرمود بر من دلالت میکند بر قول ما و در اینکه بلوغ بانبات حاصل میشود خلافست میان فقهاء
اصحاب ما قایلند بآن در حق مسلم و مشرک و ابو حنیفه گفته که مطلقا حاصل نمیشود و شافعی گفته که آن دلیل بلوغ است در حق مشرکان و اما در حق مسلمانان پس
او را دو قول است و قصه سعد معاذ که امر کرد بآنکه ازار را کشف کنند و عورت کنند از مؤتزر هر که انبات شعر او شده باشد از اهل قتال باشد اگر انبات نشده باشد از ذراری
باشد و چون این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود که بتحقیق حکمت بحکم الله من فوق سبع ارقعه یعنی حکم کردی موافق حکم خدا است دلالت میکند
اسمان مصدق قول ما است چه این عام است و تخصیص آن لاحق دلیل است پنجم آنکه لا بد است با بلوغ ایناس رشد این نزد ما عدم انخداع او است در
معاملات و تصرفات که اینها باو واگذار صالح بین دار و شرط نیست بانه شافعی گفته که شرط نیست پس فاسق نزد او محجور است و نزد ابو حنیفه محجور نیست و این قول
اکثر ما است مگر آنکه متقی و با ملکه عدالت باشد که از زمان حجر باقی نیست و شیخ قایل است بقال شافعی و منشا قول بن خلو کلام اصحاب ما مرویست از زید عدالت و این
عباس فرمود که رشد است که صاحب آن با وقار و عقل و حلم باشد و ذکر عدالت نکرده و قتاده گفته که با عقل و دین باشد از این دلالت بر عدالت نمیکند چه در
صالح در حسن اعتقاد کافیست و شیخ احتجاج او زده بر وجوب عدالت بچند وجه یکی آنکه رشد یعنی از صفات متبانیه اند و فاسق موصوفست یعنی پس متصف
برشد نباشد دوم آنکه فاسق سفیه است پس جایز نباشد اعطای مال او را بجهت صریح و لا تؤتوا السفهاء الایه سیم آنکه حجر متحقق است پس زایل نمیشود مگر
بدلیلی و هیچ دلیلی در این نیست و ممکن است جواب دادن از اول بمنع آنکه وصف او بغی مانع است از وصف او برشد برای آنکه رشد یعنی اگرچه متضاداند بحسب
مفهوم اما متصادقند چه ان بنسبت بحسب تعلق نیز که ایهر دو را اطلاق میکنند در امور معاش و امور معاد و مراد برشد در آیه در امور معاش است پس جایز باشد
فاسق غاوی بی باشد در امور معاد و رشید باشد در امور معاش و منافات ذاتی لازم نه آید که متناقضا باشند لیکن ماییجن ما نحن است از ثانی بآنکه فاسق سفیه است
در معاد و در معاش از ثالث بآنکه دلیل بر زوال حجر آیه مذکوره است با آنچه مذکور شد از طلب شبهه ششم از احکام تعلیق دفع مال است بر رشد پس اگر رشد
حاصل نشده باشد بر حجر خود باقی باشد نزد ما و نزد شافعی و احمد و ابو حنیفه و اگرچه بسال در سن فرود نه باشد بمقتضی عمل بانتفای مشروط نزد انتفای شرط و دیگر



بابرعایتی ای سیاکم و صیاد تکم کیباهم

ونا پوسے عفت

ابر فعل امثال کر سبب مقتضی طلب

مؤتزر

و بکر الله

وبیکوانکه او سفیه باشد پس چیزی باو ندهند نجعه ظاهر اینست و ابو حنیفه گفت سال اول از پاره میکرد آنند بر زنان بلوغ و بعد از آن مال ایتام و میدهند خواه انکه رشید باشد یا نه دلیل او قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مروهم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین فان هذه المدة یتعلق بها الحکم و این دلیل متاعی قول او است زیراکه دلالت بر انکه بلوغ چهارده ساله باشد نه بر بلوغ پانزده سالگی هفتم و لجنابت فی مال یتیم مخفی بلوغ و رشد علی الفور جایز نیست تاخیر مجتهد حصول سبب فتح که آن بلوغ است و رشد مجتهد ایشان بنا کرد دلالت بر تعقیب هشتم در قوله و لا تاکلوها اسرافا انما اسند یجوز اکل بوجهی و هو قوله و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف و معروف یکی از دو معنی حمل کرده اند یکی آکل و از آن نقل کفایه و ما لا بد او دوم بقدر عمل او در آن و نزد بعضی بکر اقل الامرین است از احوال است و کقوله و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و شبهه نیست در آنکه اقل امرین احسن است و در حدیث مذکور مردی رسول الله را صلی الله علیه و آله گفت که در حجر من یتیمی هست آیا از مال او توانم خورد فرمود بالمعروف غیر متاثل مالا و لا واق مالک بمالها که یعنی بخور از آن بیکی نه که خود را ابیل دانی و مال او را میگیرد و ان تصرفی بکی و تو که نکه دارد مال خود باشی با لکفا و ایا توانم زد فرمود بطریقیکه فرزند خود را ادب میکنی و ابن عباس مروی است که شخصی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد که افاشرب من لبن ابل من از شیر شتر او توانم شامید فرمود که ان کنت تبغی ضالتها و تلوط حوضها و تهنا جربا و تسقیها یوم ورودها فاشرب غیر مضر و لا ناهل فی الحلب یعنی شیر شتر یتیم را بجور کاهی که در پی ضاله او بروی تا انرا که پیدا کنی و حوضی که از آن آب بخورد مرمت کاری کنی و شتر گرگین را روغن بمالی یا او را ادب هیچ روز و رود دان بر آب دانکه ضرر بنسل او رسانی و بی انکه مبالغه کنی در خوردن شیران و محمد بن مسلم روایت کرده که از احدهما صلوات الله علیهما پرسیدم از اکل ولی مال یتیم فرمود که ما شیر برادر او دوست او باشد و ان لیس یتیم باشد در حجر او و محتاج ما شیر او نیز با ما محتاج ما شیر خود خلط تواند کرد فرمود کاهی که محتاج ما شیر او را اندوه کند و قیام نماید بر تربیت ان و کر مجتهد او را باز او در پس باید که بیا سالی شیران بدون مبالغه و افراط در آن و بدون ضرر رسانید بولد ان نهم ظاهر اینست مقتضی عدم جواز اخذ غنی است چیزی را از مال یتیم بعمل او لقوله فلیستعفف و امر برای وجوب است لقوله و اما واجب باشد برای فقیر و فقیر که غنی شود در اینجا بکه اخذ کرده باشد از مال یتیم در وقت فقر او نزد بعضی مفسران قائلند باول و اولی عدم وجوب است و انکه در بعضی روایت و اعتقاد که ز نماید محمول است بر ندب یا بر اخذ زاید بر استحقاق و اما اینکه نقد اکر فقیر باشد خالک را است و اصل در آن براءة است از وجوب دهم چون مال یتیم را بیتیم رد کنند باید که بر قبض گواه گیرد و این بر سبیل ندب است یا ارشاد مصلحت چیزان متضمن دو فایده است یکی دفع تهمت از ولی باکل از مال یتیم دوم سقوط ضمان اکو منکر یتیم قبض ان شود یا سقوط یمین اکر دعوای تلف کند بدون تفریط و ظاهر اینست مقتضی عدم تصدیق ولی است در قول او و مکر بینه و شافعی و مالک بر این رفته اند و حق در آن تفصیل است و آن اینست که قبول قول ولی کنند بدون تفریط بر نفقه طفل اینجه عادت بود آن جاری باشد و اما در تسلیم مال قبول قول او نکنند مکر به بینه و این امر با شهادت حسن نظر خفی است در حمایة الله و اولیا و کمال لطف و رحمت ایشان است و در روایات آمده است که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که کسی بجرکه نابسی قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها را در حوزه تصرف خود تواند آورد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا وقتی که بخنه بحا بیغوت با مدد کفت اوس بن صامت رضی الله عنه عوه حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت او و سه دختر داشت و مال بسیار کذاشت و سوید با عرفجه که از ابنای عم او بودند از ابجعه تصرف در او برده اند و مرا و اولاد او را محروم کردند در نهایت احتیاج محروم و بی بهره کذاشتند حضرت ایشان را طلبیدند و صورت حال و ماجرای آن زن را با ایشان عرض کرد ایشان همان قانون جاهلیت را بعرض رسانیدند فرمود که صبر کنید تا حکم الهی از لشو چون ایشان رفتند این آیه نازل شد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را خواه بزرگ باشند و خواه کوچک بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که کذاشته اند پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بکذارند بعوض همه رجال و نسا متوارث شدند بقرابت خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال کذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود و این بدل مما ترک است با عادة عامل یا تاکید قول مذکور یعنی نصیب تا بیشتر بهر چیزی که کذاشته باشند و قوله نَصِيبًا مَفْرُوضًا منصوب است بر مصدر مؤکد مانند فریضة من الله یعنی بهره اند از سیاکرده و معین و مقدر پس که از آن در نتوان کذشت یا حال است و متعلق جار و مجرور که فرض کرده شده است آن نصیب و نصب او بر اختصاص است یعنی اعنی نصیبا مقطوعا واجبا لهم و بعد از نزول این آیه حضرت رسالت کسی را با بنی عم او فرستاد که تفریق مال مکنید که حق تعالی نصیبی از برای بنات او امر کرده اما بیان نفرموده تا بعد از تبیین به بینیم که چکونه قسمت آن میباید کرد و چون آیه یوصیکم الله که بعد از این مذکور است نازل شد حضرت ثمن آن مال را بام کجه داد و ما بقی را به بنات و این آیه دلیل است بر حواز تاخیر بیان از وقت خطاب و این آیه دلیل است بر بطلان تعصیب زیراکه حق تعالی فرض رد فرموده از برای صنف نساء اکر بایز میبود که در بعضی مواضع زنان میراث ببرند خاصه مبود که مردان نیز میراث ببرند و لازم باطل است لیکن ملزوم مثل آن باشد و بیان ملازمه بعض آنکه مذکور شد اکو کوید این منافی عدم ادخال است با بیست کوئیم این بجهة تعدد وجه است و مراد با یه ساوی نیست در درجه و شرط و نیز دلالت دارد بر آنکه ذوی الارحام از یکدیگر میراث میبرند زیراکه ایشان از جمله رجال و نسا اند که اقربا اند بقرابت پدر و ابن مذهب ما است و ابو حنیفه نیز بر اینست عموم لفظ للرجال و للنساء لاله میکند بر آنکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر ایشان در این حکم شریکند در آنکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر ایشان در این حکم شریکند در آنکه بر هر یک میراث کذاشته باشد همچنانکه غیر او چنانکه مذهب اهل البیت است و چون حسب این آیه خال کسانی بود که میراث میبرند در عقب آن ذکر جماعتی میکند که نصیبی از آن ندارند و میسر نباید وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ خداوندان خویشی یعنی خویشاوندان که میراث نمیبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان که بستگان باشند



وث **وَالْمَسَاكِينُ** و درویشان و عنایان **فَارْزُقُوهُمْ** پس بدهید ایشانرا چیزی **مِنْهُ** از مقسوم یعنی آنچه قسمت میکنید از ترکه تا دل‌هاء
خوش شود و دلنواز گفته که ضمیر راجعست با آنچه مدلول علیه قسمت است که آن مقسوم است و با آنچه مراد است که حضار مجلس که بالغ و رشید اند
میراث بر سبیل صدقه و تطوع اینچه مذکوره عطا نمایند تا موجب تطییب قلوب ایشان گردد و گویند امر بر سبیل وجوب بود و با آیه مواریث و وصایا منسوخ
شده **وَقُولُوا لَهُمْ** و گوئید مر آن جماعت را **قَوْلًا مَعْرُوفًا** سخنی پسندیده که موجب فرح خواطر ایشان شود یا بتوجیه که ایشانرا دعای خیر کنید مانند
عفاکم الله و اعفاکم و در دادن معطی منه منهید و گویند و او بمعنی او است یعنی ایشانرا طعمه دهید نه میراث یا گفتار معروف و عذری معقول ایشانرا نمود
سازید و او بحال واو سنت بر ظاهر خود چه جمع میان هر دو ممکنست یعنی هم چیزی با ایشان دهید و هم گفتاری نیکو گوئید و با بعضی چیزی بدهید و بعضی را به
گفتار پسندیده جواب دهید و گویند مراد بقول معروف آنستکه ولی و وصی ایتام گویند که اگر این مال از من نبود و یا از خود مالی میداشتم شما را از آن محظوظ
میساختم و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این آیه منسوخست بآیه الارث و نزد جمعی دیگر از آیات محکمه است و مستحبست که داراکه در حین اقسام عطا
صحبی کنند بکسانیکه ذی سهم نباشند از اقارب و حاضران و مساکین و یتیمان و از سعید بن جبیر روایتست که ان ناسا یقولون نسخت والله ولکنها مما تهاون به الناس
یعنی بعضی مردمان میگویند که این آیه منسوخ شده بخدا که منسوخ نشده ولیکن مردمان در آن تهاون میکنند و عمل بمضمون آن نمیکنند و گویند این حکم
است بعمن اما ارضین و خلق از پر مستغنا اند و نزد بعضی خطاب بمریض است که چون از امارة موت و را طاری شود اراده متمم اموال خود کند و وصیتها نماید که
طعمه از آن باب مذکوره دهند و قول اول اشهر است و قرینه خطاب لاله منکند بر آن و در مجمع آورده که نزد ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و شعبی
و مجاهد و زهری و سکان این آیه محکمست غیر منسوخ و این قول از باقر و رویست و بلخی و جبائی و زجاج و اکثر مفسرین و فقهاء نیز بر این اند و نزد غیر ایشان منسوخست
بآیه المواریث و امر در آن برای وجوب نزد مجاهد و نزد جمعی دیگر برای ندب و این ذا السنت از آنکه ادمی کاهیست که غیر خود را روزی میل هد بر معنی تملیک این حکم
است بر مجبره و چون حق تعالی مردمان را بقول معروف امر فرموده و عقب آن نهی نمود ایشانرا از اخلال آن و امر کرد با قوال سدیده و اعمال حمیده و فرمود که **وَلْيَخْشَ**
الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه **لَوْ تَرَكُوا** اگر بگذارند **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس مرگ خویش **ذُرِّيَّةً ضِعَافًا** فرزندان ضعیف و عاجز **خَافُوا عَلَيْهِمْ**
بترسند بر ایشان رهیوائی و ضایع شدن و پس باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که در محل قسمت ترکه حاضر اند احترام نمایند و مرحمت دارند و
تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان ادا نجا بر هست یا نه هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن
حکم خواهد کرد پس با ایشان چه گونه روا دارند نسبت با دیگران نیز جایز مدارند و با امر است با وصیا یا آنکه بترسند در امر یتامی و در حق ایشان بفعلی اقدام ننمایند
خواهند از بعد از وفات ایشان بذراری ضعفا ایشان همچو بعد آرند و یا مراد حضار مریض اند یعنی آنانکه چون نزد مریض حاضر شوند مریض را اشعار خود
داسته بر آن اولاد شفقت ورزند ما سد شفقت ایشان بر اولاد خود پس بگذارند که مریض ضرری با اولاد خود رساند بجهت حیف مال در بذل وصیه آن
نمودن برای غیر ایشان یا امر متعلق بموصین است یا آنکه ورثه را منظور خود داشته در وصیت اسراف نکنند و یا آنکه لو با آنچه در که فیه خبر انست صلة الذین
است و نقل است **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ** وصفهم انهم لو شارفوا ان یخلفوا ذریة ضعافا فانهم خافوا علیهم الضیاع و در ترتیب امر بر آن اشارتست با آنچه مقصود
است ازان و علت است در آن و بعث بر ترحم و تحریض بر محبت اولاد غیر خود بر طریق محبتی که بر اولاد خود داشته باشند و تهدید بمستبر مخالفة این فاتقوا
اللَّهَ پس باید که بترسند از عذاب خدا **وَلْيَقُولُوا** و باید که بگویند حاضران مجلس قسمت **قَوْلًا سَدِيدًا** سخنی راست یعنی عذر جمیل
و وعده نیکو در این کلام امر ایشانست بتقوی که غایت حسب است بعد از امر ایشان بخشیت بجهت مراعاة مبدء و منتهی چه اول بدون ثانی نفعی نیاید
و بعد از آن امر کرده ایشانرا با آنکه با ایتام مکالمه کنند مانند مکالمه با اولاد خود بشفقت و حسن ادب یا امر متوجه است بمریض که حسد و منع خود نماید
اسراف در وصیت و تضییع ورثه و یذکر نوبه و کلمه شهاده و یا امر است بحضار مریض که بنامی نزاعات رحم و روحه حسن دهند یا موصین قائل بوصیت
نشوند که مؤدی باشد بمجاوزه ثلث و تضییع ورثه و حصره رسالت علیه فرموده از وصیت با کثر ثلث در حینیکه سعد میخواست که زیاده از ثلث وصیت
کند فرمود الثلث کثیر لا نادع ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون الناس تلث مال بسیار است بیرا کتفا بان کن هر آینه گذاشتن تو ورثه را بصفت
توانگری بهتر است از آنکه واگذاری ایشانرا بصفت درویشی که کف طلب دراز کنند بر مردمان بکدائی بعد از آن نهی میکند از تناول مال یتیمان بیدون وجه شرعی
بجهت ضعف و عجز و غفلت ایشان و میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آنانکه از روی جرئت **يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ** میخورند و تلف میکنند
مالها یتیمان را اقتصر حکم بر اکل که عبارت از ابتلاع و مضغست بجهت آنکه معظم منافع است و مراد بان مطلق انتفاعست یعنی با آنکه صرف میکنند و در وجوه
تلف میاندازند مال ایتام را **ظُلْمًا** از روی بیداد و ستمکاری یا در حالتیکه ظالم اند در آن امر و بناحق تناول میکنند **إِنَّمَا يَأْكُلُونَ** جز این
نیست که میخورند **فِي بُطُونِهِمْ نَارًا** در شکمهای خویش آتشی و چه آتشی یعنی پر میسازند بطون خود را با آنچه میکشد و راجع میسازد ایشانرا با آتش و
برای توعیه است یعنی بنوعی از آتش که از آن عظیم‌تر نباشد نه هر آتشی که با متعه دود زغانه نهد بد بست و ذکر بطون بجهت تأکیدست مانند نظر
بعینی و سمعت باذنی و قلت بلسانی و اخذت بیدی و مثبت برجلی ابوهریره از پیغمبر روایت کرده و از باقر ماثور است که حق سبحانه روز قیامت قومی را مبعوث
از قبور گرداند که آتش از دهنها ایشان بیرون آید اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا آید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا **وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا** و زود باشد که در آیند تا خته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و حفص بعلوم میخوانند یعنی در کی
در آیند در آتشیکه افروخته و زبان کشنده باشد و تنکیر سعیر جهت عظمت آنست و آن فعیلست بمعنی مفعول یعنی سعرت النار اذا الهبتها و در تفسیر کبیر مذکور
که در دوزخ خورنده مال یتیم بعد حساب در آید و آتشی که در وی است از آن حملونا باشد نه با نه زند و دود آن دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون آید و علامتیکه

دولت بهم
مالسحت
... (marginal note, partly illegible)
حالهم

نباسند که این اکل اموال یتیما است مبنی بر این محمل حدیث اکل بر ظاهر است بنابر عادت سیصلون سعیرا و عدم اکتفا با نما یاکلون فی بطونهم نارا افاد
نهد بدست تا معلوم شود که اکل مال یتیم تا مست دخل ناحق شد بنا فتن دوزخ نه سبب قلیل و تحقیر بلکه کبیره است از کبایر عظیمه و از امام رضا صلوات الله
علیه مرویست که ادنی ما یدخل به النار اکل مال الیتیم و هکذا بنا آنچه سبب دخول دوزخ باشد خوردن مال یتیم است پس فرمود که قلیله و کثیره واحد
اذا کان من نیته ان لا یرده الیهم اندک و بسیار آن یکسانست هر گاه که قصد خورنده او این باشد که از ایشان رد نکند و نیز از آنحضرت منقولست که آن
فی مال الیتیم عقوبتین اما احدیهما فعقوبة الدنیا فان الله یقول و لیخش الذین لو ترکوا الآیه و اما فی الآخرة فان الله یقول ان الذین یاکلون اموال الیتامی
الآیه یعنی در مال یتیم دو عقوبت روشن است یکی از آن عقوبت دنیاست که ان خوف ابتلاست بانواع بلایا کقوله و لیخش الذین و دیگری در آخرت که آن اثر سوء
دوزخست کقوله الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و حلبی از صادق نقل کرده که در کتاب امیر المؤمنین نوشته که ان اکل مال الیتیم سیدرکه و بال
ذلک فی عقبه من بعده و یلحقه و بال ذلک فی الآخرة یعنی دریابد خورنده مال یتیم زود باشد که و بال آن بوی رسد در دنیا و لاحق او شود و بال آن در
آخرة و بعد از آنکه آیه روایت معالم گفته که این آیه در باره مردی از غطفان نازل شد نام او مرثد بن زید که چون برادرش فوت شد طفلی بگذاشت و مال آن طفل
محرم او بود وی دست تعدی در آن دراز کرد حق تعالی انزال این آیه فرمود و هر که در امر مثال مرثد است این آیه شامل اوست و قبل از این گذشته که در
جاهلیت فضل بقوة و مردی بوده و بجهة این میراث بر دادن دلالات و بعداوند زنان و اطفال را از آن محروم ساختند و چون آیه و للرجال نصیب الخ
نازل شد حضرت پیغمبر عم اوس بن صامت فرستاد که در مال و نصرف نکنند و تفریق تا مبین آن نازل شود و بعد از آن حق تعالی بجهة تبیین این
فرستاد یوصیکم الله وصیت میکند یعنی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد از شما فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر سهام ایشان یا در
میراث بحکم موروث درباره فرزندان شما سهام میراث ایشان بر این وجه که للذکر مر ذکر را از اولاد شما باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن یعنی مرد
مثل سهم دو زن باشد هر گاه که صنف ذکر و انثی هم مجتمع شوند پس نصیب مرد ضعف نصیب زن باشد در انوار آورده که تخصیص ذکر تنصیص حظ
بجهة قصد بیان فضل او و تنبیه بر آنکه ضعف کافیست در تفضیل پس ما بالکلیه زنان را از میراث محروم نباید ساخت و جملة للذکر مثل حظ الانثیین
از برای تفصیل و تبیین جمله اولی است و رابطه در آن محذوفست و تقدیر اینست که للذکر منهم و حذف در آن بجهة مبادرة ذهن است بانجابر روایة
کرده که این آیه در حق من نازل شد در حینی که بیمار بودم و رسول صلعم بعیادة من آمد و من غشی کرده بودم پاره آب طلبید و بر روی من زد با هوش آمدم گفتم
یا رسول الله چه میفرمائی در قسمة ترکه من آنحضرت هیچ نگفت و چون برخواست حق سبحانه این آیه فرستاد که نصیب مرد از دو چند ضعف نصیب زنست و از
عطا علیه است که چون سعد بن ربیعه در احد شهید شد زنی و دو دختر از وی مانده بود برادرش همه مال او را اخذ کرد و هیچ چیز از آن بزن و دختر نداد زن
شکایت او برسول کرد و بسیار بگریست حضرت فرمود که صبر کن تا خدا در حق تو حکمی کند بعد از زمانی این آیه آمد که چون شخصی وفات کند و اولاد
بگذارد مرد را دو مقابل آنچه زن دهند فان کن ضمیر را حسب اولاد و تانیث آن باعتبار خبرست یا بر تاویل مولوده یعنی پس اگر باشند اولاد
میت یا مولوده نساء زنان خالص که با ایشان مردی نبود فوق اثنتین بالای دو یعنی زیاده بر دو و این خبر بعد از خبر است یا صفت نساست
یعنی زنانیکه زاید باشند بر دو فلهن پس ایشانراست و باشد ایشانرا ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته
معنی کلام دالست بر آنکه مرجع ضمیر ترکه میت است و ان کانت واحدة و اگر باشد مولود یک دختر و بس فلها النصف پس مر او راست نصف از ترکه
مستوفی صاحب انوار گفته که در دو دختر اختلافست از ابن عباس نقل کرده اند که حکم ایشان حکم یکنست زیرا که ثلثین از برای فوق اثنتین مقرر فرموده و نزد اکثر
حکم ایشان حکم ثلثین است زیرا که حق تعالی بیان فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن ثلثان است و این مقتضی آنست که فرض اثنتین ثلثان باشد
چون این موهم آنست که زیاده کردن نصیب بر زیادتی عدد باشد دفع این توهم فرمود بقوله فان کن نساء فوق اثنتین و مؤید آنست که بنت واحده هر
گاه مستحق ثلث باشد با برادر پس سزاوار آن باشد که با خود مستحق مثل آن باشد و دیگر آنکه قرابت بنتین از اخوات بیشترست و فرض اختین ثلثین
بقوله فلهما الثلثان مما ترک پس بنتین بطریق اولی باشد و تفریع بنتین آنها از قول صاحب کنز العرفان مذکور خواهد شد و لابویه و مر پدر و
مادر میت راست لکل واحد منهما هر یکی از ایشان را السدس حصه ششم یک مما ترک از آنچه گذاشته باشند فرزند متوفی ان
کان له ولد اگر باشد مر او را فرزند خواه پسر و خواه دختر بدانکه لکل واحد منهما بدل لابویه است بتکریر عامل و فایده آن تنصیص
است بر آنکه هر یک از ابوین مستحق سدس اند و تفصیل بعد از اجمال تاکید سدس است فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد آن فرزند
مرده را فرزندی و ورثه ابواه و میراث بر نهاد او پدر و مادر فلامه الثلث پس مر مادر او راست ثلث باشد از مال او چون حصه
کور ابوین و نصیب ام تعیین فرمود معلوم شد که باقی نصیب پدر است فکانه قال فلهما ما ترک اثلاثا تعبیرا از بیان سهم ابوین تفصیل مذکور
ذکر حجب میسر نباید که فان کان له اخوة پس اگر باشد مر متوفی را برادران پدر و مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه
السدس پس مادر را باشد ششیک تعیین اخوة رد ثلث ام میکند بسدس و اگر میراث نبرند بجهة آنکه در مرتبه ثانیه اند و مراد با خوة عدد
است که اخوه از آن مفهوم کردند بدون اعتبار تثلیث خواه آنکه آن عدد از اخوین باشد و یا از اخوة پسر و یا از خواهر و یا یک برادر و دو
خواهر و زیاده حاجب باشند و تفصیل این عنقریب بیان آید و این نصیبها که بجهة ورثه مذکوره معروض شد در صورتی است بعد از بیان من
که من بعد وصیة از پس وصیتی باشد که یوصی بها وصیت کرده شود بدان و غیر حفص و کسائی و ابن عامر معلوم میخوانند
یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد پس جار و مجرور متعلق است بما تقدم که آن

سهم



فمنه همه موارثیان اى بهذه الانصباء للورثة من بعد ما کان وصیة او دین وذکر او کرد از برای آنست با هم موضوع است مطلق ونیز بجهت دلالت بر
آنکه وصیة ودین متساویند در وجوب مقدم ند بر قسمت خواه بر طریق جمع باشد یا افرادی وتقدیم وصیة بر دین با آنکه متاخرست در حکم بجهت آنست که
مشابه میراثست وشاق بر ورثه ومندوب الیه وادا دین هم باشد مگر بر سبیل ندرت بعد از آن ذکر جمله معترضه میکند که موکد امر قسمت است بر سبیل تفادت
وتاکید نفس وصیت ومینماید که **آبَاؤُكُمْ** پدران شما **وَأَبْنَاؤُكُمْ** و پسران شما **لَا تَدْرُونَ** نمیدانید شما **أَيُّهُمْ** که کدام از
ایشان **أَقْرَبُ** نزدیکترست و بکار آینده تر **لَكُمْ** مر شما را **نَفْعًا** از روی منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست که نفع او بشما
بیشتر رسد در دنیا و در عقبی در خبر است که شفاعت پس تفضیل بعضی مینماید در اعطای میراث و حرمان بعضی دیگر از آن و مرویست که هرگاه درجه احد
متوالدین رفیع تر از دیگری باشد رفع باشد این از حق تعالی شفاعت کند که درجه وی را مثل درجه من گردان حق تعالی اجابت آن نموده رفع درجه شفیع وحق تعالی
باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کرد آنرا **فَرِيضَةً** فرض کرده شده آنچه تابست **مِنَ اللَّهِ** از نزد یک حق تعالی
مصدر موکد است یا مصدر یوصیکم که در معنی یامرکم و یفرض علیکم است **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه هست خدای **عَلِيمًا** دانا بمراتب مصالح
هر کار از **حَكِيمًا** حکم کننده در تقدیر سهام ایشان در کنز العرفان آورده که در این آیه چند مبحث است اول که در تفسیر آیه وکلمات بدانکه یوصیکم یعنی
یامرکم است و یعهد الیکم فی میراث اولادکم وچون ذکر حکم مبهم اولا و تفسیر آن ثانیا واقع است در نفس و احفظ او مضاعف است همچنانکه عقل و دین و دین
او مضاعف وضمیر در کن نساء راجع بورثه است وتانیث بجهت تانیث خبرست تا مشدن کانت امات و ابناء کانت فی حدة تریبتان همچنانکه نساء بجهه
انست که غرض امتیاز ایشانست در عدد و اینجا امتیاز است در صنف وضمیر لابویه راجع است بمیت و سیاق کلام مفسر است لکل واحد منهما بدل بعض از
کل است تا فائده درمحل خود مذکور شود دوم آنکه دلالت میکند بر اجماع اولاد وابوین در میراث این هر دو نوع در مرتبه واحد باشند وهر یک از نوعین
میراث برند با صاحب خود اگر احد نوعین منفرد از نوع دیگر باشد مستحق همه میراث باشد وحسب ذکر احوال ذکور با اناث واحوال اناث که منفرد باشند است
که چون بنظر بوا انفراد ذکر اناث کرد و میان واحد واکثر تفصیل نمود معلوم شد که ذکور متساویند واگر نه تفصیل آن نمود همچنانکه تفصیل اناث فرموده سیم
آنکه فرمود که واحد را از اثنتین ننموده وجواب از آن اینست که در اثنتین خلافست ابن عباس فرموده که مر ایشانرا نصف میراث است بجهت ظاهر کریمه وان کن نساء
فوق اثنتین تا شد مثلثان بود در اثنتین نموده وجواب از آن اینست که در اثنتین خلاف است ابن عباس فرموده ودر غیر او حکم ایشان حکم ما فوقست یعنی ایشانرا ثلثان
است و این حقست بمجید و بجهت نص اهل البیت صلوات الله علیهم واجماع طایفه حقه بلکه اجماع امت بران دوم آنکه اگر ایشانرا نصف میبود پس اولی است که او
با اخت ثلث باشد پس ثلثان ایشانرا باشد همچنانکه فوق اثنتین را چهارم آنکه او برای خنثی واجب واسیده وبنات وجهم اقو سیدا ز اختین پس بطریق اولی ایشان
مر ثلثان باشد بجهت چهارم آنکه ولد و لد ولد قائم مقام ولد است در میراث و غیره و گفته اند از جهت آنست که ولد ولد ولد است و هذا حرام است بعد بنت بنت
بجهت دخول ایشان در مبحث کریمه حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم و دیگر زوجه ولد و لد ولد حلال و حرام است و منکوحه جد بر و حرام و دلیل دیگر آنست اگر کسی
چیزی را در بر فرزندان وقف کند بر بنی هاشم یا بر بنی علی همه اولاد ایشان داخل خواهند بود با وجود وسایط کثیره واگر نه وقف باطل شود و حال آنکه کسی قائل بطلان
این نیست و وصیت نیز چنین است این دلایل را و بدنیست وابن متوح وو در نظر است اما اولا زیرا که اگر ولد و لد ولد حقیقی میبود مشارک ولد میبود در میراث و لازم
باطلست باجماع پس ملزوم نیز باطل باشد واما ثانیا بجهت صدق نفی ولد بر ولد ولد وابن منافی حقیقت است واما ثالثا بجهت ضعف تمسک ایشان چه تحریم دیگر
ذکر کرده اند از خارج مستفاد میشود و همچنین دخول در وقف و وصیت مستفاد میکردد از قرینه و چون این معنی واضح شد بدانکه هر یک از اولاد نصیب کسی میبرد
که منفرد باو باشد پس بنتا بنت را ثلثان است و ابن بنت را ثلث اگر با هم مجتمع شوند و علامه علیه الرحمه عکس این حکم کرده و اول قول اکثرست و روایات و احادیث منقوله
منطابق است با این و نیز اجماع منعقد شده بعد از علم الهدی بر قول اول پنجم آنکه هر یک از ابوین را در حین اجتماع با اولاد سدس است با وجود ولد خواه
مذکر باشد و خواه مؤنث بجهت اطلاق لفظ ولد و بدانکه ولد اگر ذکر باشد بعد از اخراج سدس جمیع مال تعلق باو دارد واگر انثی است نصف اصل مال مر
اوراست و سدس هر یک را وما بقی نزد ما رد کرده میشود بر ابوین و بنت اخماسا مگر با اخوه که ام محکوم رد ازآن از ربع اخماسا خواهد بود بر بنت واب زیرا که اخوه حاجب
امند و مجتهد و این منطاقه و فقهاء عامه گفته اند که اگر اب موجود باشد ما بقی تعلق باو خواهد داشت زیرا که عصبه میت است واگر نه تعلق خواهد گرفت
بعصبات دیگر از اخوین و اخوات و اخوه و اعمام و اولاد ذکور ایشان مگر اولاد اخت که عصبه نخواهند بود و نیز باید دانست که ولد ولد نیز قائم مقام پدر
خود است در مقاسمه ابوین خلاف مر بعضی اصحاب ما را که ارث را مخصوص میکردانند با ابوین و اجماع بر خلاف اینست ششم با عدم ولد و ولد ولد ام راثلث فالست
همچنانکه آیه کریمه نص است بر آن مگر که وجود اخوه باشد اما که اقل ایشان دو ذکر باشند یا چهار اناث یا ذکر و اناث یا ذکری و دو انثی که در این هنگام
ام را سدس است از اصل ترکه و ما بقی بعد از سدس و ثلث زن در صورتی برای اب است با اجماع اصحاب و بطلان تعصیب نزد ما و این در صورتیست که ابوین
باشند و اما با فقد احدهما اگر پدر موجود باشد همه مال از وست با اجماع و اگر مادر است و را ثلث است تسمیة و باقی رد نزد ما و نیز پدر ربع که گفته اند که
و ابه ثلث برای اخوه است بنا بر قاعده شده از ایشان بتعصیب پس نزد ایشان اخوه حاجب ام اند بلکه حاجب نفس وجود و اینمعنی در صفحه خواطر منقش شد بدانکه در
اینجا چند فایده است اولی آنکه نزد ما حجب اخوه مشروط است بچند شرط اول وجود اب و دیگر عدم مذکور هفتم آنکه کافر و ناتل و رقیق نباشد چهارم آنکه اسا
منفصل باشند وحمل نباشد پنجم آنکه ابوین باشند یا از اب و دیگر خواهد مذکور آنست که حجب اخوه بجهت توفیر نصیب است زیرا که اب مجهت وجود اخوه او صاحب عیلت
پس حکمت مقتضی توفیر نصیب ایشانست نفقا فی المذهب دیگر اگر کسی سؤال کند که چگونه اخوه حاجب باشند چنانکه مذکور شد و حال آنکه این منافی لفظ جمعی
که منطوق آیه کریمه است جواب گوئیم چون اجماع بر این منعقد شد پس قابلیت تاویل یا آنکه اگر اخوه بلفظ تثنیه واقع میشد مثنا واجمع بمسوق و مجاز المجاز

لفظ جمع که در مثنی تغلیب میتوان کرد نه باشد بتغلیب مذکر بر مؤنث و مخاطب بر غایب حاصل که تغلیب اشرف بر اخس جایز هست و جمع استوفت بر اکثر متضمن معنی
زیادتیست و لهذا در جمع سلامة بعضی امور شرط هست که در مثنی شرط نیست و آن عقلست و علم ان و دیگر آنکه مثنی جمع است در لغة همچنانکه زمخشری گفته و عرف
نیز بر آن مبتنی بر لغة و در اصول مقرر شده است تقدم حقیقة شرعیه و عرفیه و لهذا اگر شخصی گوید که فلانه طالق محول است بر آنکه از نکاح نه غیر آن از ازالة الرق یا حبس یا غیر آن
و از ابن عباس منقولست که حجب بدون ثلثه و امام و ذمت نیست اجماع بر خلاف آنست چهار آنکه حق آنست که مراد بقوله لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا نفع
اخرویست یا آنکه بعضی ارحام شفاعة بعضی دیگر کنند پس اگر درجه والد ارفع باشد و لد بر والد انفاق نماید و بعکس و نزد جماعتی دیگر آنستکه معلوم نیست که کدام از
شما بیش از صاحب خود فوت میشود تا منتفع شود صاحب وی بمال او و بعد از ذکر میراث ابوین و اولاد در بیان میراث ازواج متعرض اید که **وَلَكُمْ** و مر شما
راست ای شوهران **نِصْفُ مَا تَرَكَ** نیمه آنچیزی یعنی آن ترکه که گذارند **أَزْوَاجُكُمْ** زنان شما **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ** اگر نباشد مر ایشانرا فرزند خواه
یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ولد و خواه ولد ولد ولد هر چند پایین رود **فَإِنْ كَانَ
لَهُنَّ وَلَدٌ** پس اگر باشد مر ایشانرا فرزند بهر وجه که باشد **فَلَكُمُ الرُّبُعُ** پس شما راست چهار یک **مِمَّا تَرَكْنَ** از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف
یا ربع مر شما راست **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** از پس وصیتی که زوجات شما **يُوصِينَ بِهَا** وصیت کنند بآن **أَوْ دَيْنٍ** یا پس از قضاء وامی که در ذمه ایشان
بوده باشد **وَلَهُنَّ الرُّبُعُ** و مر زنان شما راست چهار یک **مِمَّا تَرَكْتُمْ** از آنچه گذاشته باشید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده که همه در ربع
شریکند **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ** اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه غیر ایشان **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ
وَلَدٌ** پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که باشد **فَلَهُنَّ الثُّمُنُ** پس آن زنانرا است هشت یک **مِمَّا تَرَكْتُمْ** از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابتست
مر ایشانرا **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** پس از انفاذ وصیتی که **تُوصُونَ بِهَا** وصیت میکنید بآن **أَوْ دَيْنٍ** یا بعد از ادا دین که در ذمه شما باشد در کلام الهی
آورده که در این آیه تقدیم ازواج جهة آنستکه ایشان و اثبات جمیع طبقاة زوج را در لغة اطلاق میکنند بر مرد و زن اضافه بر مکیکرد و در عرف مخصوص است
بر رجل و انثی از آن متمیز میشود بنا چون زوج و زوجه و علة در تعیین نصف مر زوج را و ربع مر زوجه را چند چیز است یکی قول صادق علیه السلام مر ابی عوجا را که ان المرأة لیس علیها
جهاد و لا نفقة و لا عقل انما ذلك علی الرجال دوم قول صادق علیه السلام که ان المرأة اذا تزوجت اخذت و الرجل یعطی فلذلك وفر علی الرجال و بعد از آن فرمود
که اناث در بخت عیال ذکر انند و بر مرد است که زن را عیال خود گیرد و بر وی انفاق کند و بر زن لازم نیست که مرد را عیال خود گیرد و در وقت احتیاج نفقه
که باو داده رد کند پس بجهة این توفیر اموال شده برود ذلك قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء سیم عبد الله بن سنان این مسئله را از صادق صلوات
الله علیه پرسید فرمود لما جعل لها من الصداق چهارم منقولست از روایت ابی هاشم جعفری از عسکری علیه السلام پرسید که ما بال المرأة المسکینة الضعیفة تاخذ سهما و
یاخذ الرجل القوی سهمین چیست حال زن مسکین و ضعیف که یک سهم اخذ کند و مرد قوی توانا دو سهم آنحضرت جواب داد که لان المرأة لیس علیها جهاد و لا
نفقة و لا معقلة انما ذلك علی الرجال من در نفس خود اندیشه کردم که این همان مسئله است که ابن ابی العوجا از صادق علیه السلام سوال کرد و مثل این جواب داد
حضرت متوجه شد و فرمود نعم هذه مسئلة ابن ابی العوجا و الجواب منا واحد اذا کان معنی المسئلة واحدا و چون این معنی واضح شد بدانکه در این مقام چند فائده است
یکی آنکه مراد بولد در ان لم یکن لهن ولد اعم از آنست که ولد زوج وارث باشد یا غیر او از زوج دیگر و همچنین ولد از جانب زوج اعم از آنست که از زن دیگر
باشد یا غیر او از زوجات یا از اماء و اعم از آنکه ذکر باشد یا انثی و ولد صلب باشد یا ولد ولد دوم آنکه شرطست در ولد که وارث باشد پس وجود ولد قاتل
و کافر و رقیق و امثال آن نباشد سیم نصیب زوجه از ربع و ثمن مخصوص است با واگر یکی باشد و اگر زیاده از یکی باشد همه شریکند در آن بجهة ظاهر آیه و بمرود
اجماع چهارم استحقاق زوجه نزد ما مخصوص است بزوجه دائمه پس نکاح منقطع میراث نبود بر قول اصح پنجم اگر زوجه ذات ولد باشد از میت از جمیع
ترکه او میراث میبرد و اگر ولد از غیر میت داشته باشد از ما عدا عقار و اما عقار میراث نمیبرد از رقبه ارض چیزی نمیبرد اما قیمة و اما ابنیه و اخشاب و بنجار
از قیمة از ربع یا ثمن میبرد بر قول اصح نزد اصحاب ما و این تخصیص نزد امامیه است بجهة روایات متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم ششم ارث زوجه
نزد ما مشروط نیست بیقای زوجیة تا حین موت حیه زوجه میراث میگیرد و اگر چه زوجه مریض شده باشد و فتیکه زوج در مرض خود طلاق او داده یا
چه زوجه مطلقه میراث میبرد مادام که یکسال نگذشته باشد یا زوج از مرض بری نشده باشد یا زوجه منزوج نشده باشد و اجماع امامیه بر این است و بعد از
این بیان میراث ازواج ذکر میراث کلاله میکند که **وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ** و اگر باشد مردی یعنی میتی که **يُورَثُ** میراث گرفته شود از وی **كَلَالَةً**
کسی که وی را پدر و اولاد نبود در انوار گفته که این کان لکن یورث صفة رجل بر حد خاد و مجرد ای یورث منه ماخوذ از ورث و یا یورث خبر است و کلاله حال از
ضمیر یورث و او کسیست که ولد و والد نداشته باشد ثانیا مفعول له است مراد بان قرابتست که از جهة والد و ولد نباشد و میتوانند بود که رجل
وارث باشد یورث ماخوذ از اورث و کلاله کسیکه والد و ولد نباشد در کنز العرفان آورده که کلاله بمعنی قرابتست و اشتقاق آن از کلال که
نقصان قوه حیثیتست و یا از اکلیل که محیط بر سر و سطانیست خالق النسبة چنانکه از قول مجمع معلوم میشود و اطلاق آن بر وارث و موروث جهة آن
است که هر یک از وارث و موروث منتسب بدیگری و انتصاب آن از جهة آنستکه خبر کان است و رجل اسم آن و یورث صفة رجل و گویند که مفعول له است مثل
فعدت عن الحرب جبنا و احوط آنست که نصب آن بر تمیز است بر آنکه یورث محتمل و جوه متعدده است که رفع ابهام آن شده بقوله کلالة و اطلاق آن بر موروث
کنند یعنی آنکه والد و ولد نگذاشته باشد و اصح آنستکه کلاله قرابتست از جهة عرض نه طول چون اخوه و اخوات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد
همه ایشان و مراد اینجا اخوة اند که منفرد بام باشند خاصة و لا بجهة قراءة ابی و سعد بن مالک که وله اخ او اخت من الام و اما تا نیا زیرا که حصه از اخوه
در سوره کلاله را اطلاق بر اخت و اخوة نموده مثلثان از بعدی و اسدس و از بعدی کثیر ثلث معلوم میشود که اینجا اخوة غیر اخوة ابست که در آخر سوره است

ربع و

پسر

خبر

صاحب

و ورا وارث یا بیمی که والد و ولد نباشد

قرار داده پسر

و چون مقصد اینجا تفصیل امر است چنانکه گذشت پس مناسب است که مراد اینجا اخوه باشد از قبل ام و اما تا الثانی بجهت اجماع علماء ما و آثار امیر المؤمنین
پرسیدند که کلاله کیستند فرمود برادران و خواهران میت از پدر و مادر [illegible] و آنها که در آخر سوره اند پدری و
مادری [illegible] **او امرأة** عطف است بر رجل یعنی اگر باشد زنی که از او میراث گرفته شود کلالة **وله** و مر او را باشد **اخ** برادری یا **او**
اخت یا خواهر مادری **فلکل واحد منهما** پس مر هریکی را از این برادر و خواهر است **السدس** شش یکی از میراث کلاله و مذکر در این
صورت با مؤنث یکسان است **فان کانوا** و اگر باشند **اکثر من ذلک** بیشتر از برادری یا خواهری **فهم** پس ایشان بتمامی خواه
مذکر و خواه مؤنث از فریقین **شرکاء فی الثلث** انباز اند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث زیرا که انتساب محض [illegible] است و این
میراث بطریق مذکور هر یک را ثابت است **من بعد وصیة** از پس انفاذ وصیتی که **یوصی بها** وصیت کرده شده است بآن **او**
دین یا پس از ادای دین **غیر مضار** حال است از مدلول علیه که صیغه مجهول است [illegible] حال آنکه غیر زیان
رساننده باشد بر ورثه در وصیت و دین و ضرر در وصیت است که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین از برای کسی که در
ذمه او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث **وصیة من الله** مصدر مؤکد است یعنی وصیت کرد شما را خدا وصیتی از جانب
خدا بحکم تقسیم ارث بر جماعت مذکوره [illegible] و یا مفعول به مضار است یعنی [illegible] ضرر رساننده نباشد [illegible] که حکم آن
از جانب خدا است **والله علیم** و خدا داناست بنیات شما در نفع و یا در وصیت بر وجه [illegible] **حلیم** بردبار است [illegible]
تعجیل نکند و [illegible] ایشان عفو نماید [illegible] که در اینجا چند فایده است اول [illegible] از سدس و ثلث [illegible]
سوای ایشان [illegible] مرتبه [illegible] مرتبه ثانیه است بعد از مرتبه ابوین و اولاد [illegible]
[illegible] اولی [illegible] تکرار ذکر وصیت و تقدیم آن بر میراث تاکید است [illegible]
[illegible] است و [illegible] قول ضحاک [illegible] است [illegible]
کان رجل یورث فی حال یکلل [illegible] او امرأة یورث کذلک و ابن [illegible] عمر و اهل کوفه [illegible]
[illegible] و کیف المیراث [illegible] کلاله [illegible] احاطه [illegible] کرده باشد و کلاله شده یا [illegible] و والد
کلاله [illegible] [illegible] انتساب [illegible]
کلاله مانند اکلیلی است که مشتمل و محیط باشد بر حوالی راس [illegible] و تفصیل [illegible] میراث [illegible]
متفرعه بر آن در کتب مبسوطه فقه مسطور است [illegible] و المصیر [illegible] فرایض [illegible]
[illegible] **تلک** [illegible]
نکاح و وصایا و [illegible] **حدود الله** حدها [illegible] خدا است یعنی شرایع موضوعه [illegible] حدود [illegible]
و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدا و رسول او را [illegible] از احکام مأموره و منهیه **یدخله** در آرد او را خدا **جنات**
بوستانها که [illegible] **تجری من تحتها الانهار** [illegible] **خالدین فیها** در حالتیکه داخل شوند [illegible]
[illegible] **ذلک** [illegible] **الفوز العظیم** رستگاری بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
و من یعص الله و رسوله و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را **و یتعد حدوده** و در گذرد از اندازهای [illegible] احکام
از حلال و حرام **یدخله نارا** در آرد خدا او را در آتشی [illegible] **خالدا فیها** در حالتیکه جاوید باشد در آن [illegible]
[illegible]
طویل باشد [illegible] **و له** و مر [illegible] **عذاب مهین** عذابی خوار کننده [illegible]
است چنانکه ثواب مطیع [illegible] خالدین [illegible] خالدا و خالدین [illegible]
واجب [illegible] خالدین [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] اهل [illegible]
متعدی از جمیع حدود الله مخلد باشد [illegible] صاحب [illegible]
متعدی از حدود الله و هر گاه که باجماع جایز باشد اخراج [illegible] صاحب کبیره [illegible] خارج [illegible]
و صلحای امت [illegible] محض تفضل خود او را عفو کند [illegible] قبول توبه [illegible] اخراج [illegible]
و وقوع تفضل بعفو مستلزم [illegible] اخراج [illegible] **و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء** مصرح است
[illegible] رجال و نساء [illegible] نکاح و میراث [illegible] بیان [illegible]
واللاتی [illegible] **یاتین الفاحشة** [illegible]

الربع الحزب

است یعنی زنا بلکه مرتکب آن میشوند من نسائکم از زنان شما مراد محصنات شد یعنی شوهرداران که بر زنا اقدام نمایند فاستشهدوا پس
بحکام شرعیه طلب گواه کنید علیهن بر ایشان یعنی بر فعل فاحشه این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ عادل منکم از شما که مؤمنانند
بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار مرد بر زنای ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نگاه دارید ایشان را
و حبس کنید در خانها و اصح آنست که در اول اسلام احکام عقوبت بر زنان زناکار با بنوعی بوده که ایشان را در خانها محبوس میساختند حتی یتوفیهن الموت
تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را موت یا استیفا کند ارواح ایشان را ملک مرگ او یجعل الله یا گرداند خدا یا پیدا سازد لهن سبیلا برای
ایشان راهی یعنی حکمی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند و در کنز العرفان آورده که در این مقام چند فایده است اول نزد بعضی مراد بفاحشه مساحقه است
و نزد اکثر مراد از آن زنا است بعضی گفته اند که مراد زنان محصنه اند بجهة اضافه ایشان بمردان چه اگر مراد غیر ایشان میبود من النساء واقع میشد نه من
نسائکم دوم آنکه فامسکوهن علیهن اربعة منکم دال است بر نصاب شهادة و اشتراط اسلام و ذکورة سیم فامسکوهن فی البیوت نزد بعضی مراد حبس ایشانست
از مثل این فعل و امساک کنایه است و نزد اکثر برآنند که این حکم حد ایشان زنان و این حکم در اول اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بآیه جلد و در قوله
حتی یتوفیهن الموت مضاف محذوف ای یتوفیهن ملک الموت و حذف آن بجهة علم است بآن بقرینه استحاله استناد توفی بموت چهارم قوله او یجعل الله
لهن سبیلا نزد بعضی مراد بسبیل نکاحست که مغنی است از سفاح و این تمام نمیشود مگر بتقدیر اراده محصنات و گویند سبیل یعنی حکم ناسخ است و لهذا چون آیه
جلد نازل شد پیغمبر فرمود که قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و نفی عام والثیب بالثیب جلد مائة والرجم پس حکم این حدیث امساک بیوت
منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند و احتمال دارد که مراد بآن توبه باشد و جعل کنایه باشد از توفیق و در مجمع آورده که بعضی از اصحاب ما
گفته اند که اول جلد واجبست و بعد از آن رجم و حسن و قتاده و بعضی از فقهای عامه بر اینند و اکثر اصحاب ما این را مختص میدانند بشیخ و شیخه اما غیر ایشان
سوای حکم چیز دیگر بر ایشان نیست و حکم این آیه منسوخ است نزد جمهور مفسرین و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبدالله و بعضی گفته اند که غیر منسوخ
است زیرا که حبس مؤبد نیست بلکه مستند است بغایتی پس ما غایت شی نسخ ذی غایت نمیباشد [illegible] الشهر و در این نظر است زیرا که
معلق بمجیء امر شرعی محتاج نیست ببیان صاحب شرع بخلاف آیه مذکوره واللذان و آندو یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند
بفاحشه منکم از شما که مسلمانان اید فآذوهما پس برنجانید ایشان را بسرزنش و ملامت ابن عباس فرموده که ایذای ایشان [illegible]
یا مراد جلد است فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا و کار خود را باصلاح آرند فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان
یعنی ایذاء مدهید ایشان را و صحیح آنست که این حکم نیز بجلد و نفی منسوخ گشت ان الله کان توابا بدرستیکه خدا هست بسیار قبول کننده توبه از بندگان
رحیما مهربان بر توبه کنندگان در انوار گفته که این علت امر است باعراض و ترک مذمت و گویند نزول این آیه سابق است بر اولی و عقوبت زنا اذی بوده و
بعد از آن حبس و نزد بعضی جلد و نزد بعضی اولی در سحاقات و این در لواطین و در کنز آورده که اینجا چند فایده است اول نزد ابو مسلم مراد لواطه است
بیان آن بلفظ مذکر و نزد اکثر مفسرین مراد زنا است و ضمیر تثنیه راجع بفاعل و مفعول بر سبیل تغلیب دویم نزد بعضی مراد باذی توبیخ است و اسقاط
و بنابر این آیه منسوخ نباشد چه این حکم ثابتست مطلقا بلکه منسوخ احصار است بر تحکیم و بر قول ابو مسلم ممکنست حمل آن بر قتل زیرا که آن حد لواطه است و لفظ
اذی منصرف باعلی مراتب آن میشود که قتلست و گفته اند این آیه ناسخ سابقه است و نزد بعضی بعکس است و اگرچه این آیه من حیث التلاوة مؤخر است اما من
حیث النزول مقدم است و گویند مراد باذی حد بکر است که آن جلد و تغریب است چنانکه حد ثیب جلد و رجم است سیم قوله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما
دال است بر آنکه چون زانی توبه کند قبل از رفع زنا با حاکم حد او ساقط شود و اما بعد از رفع و حضور اگر زنا باقرار ثابت شده باشد امام مخیر است در اجرای
حد و اگر ثبوت آن ببینه بوده باشد حد منحتم است و مراد باصلاح استمرار است بر توبه و قوله ان الله کان توابا رحیما ای کثیر القبول للتوبة و این تعلیل اعراض
است و اردافه برحیما اشاره است بآنکه قبول توبه تفضل است و بدانکه نزد بعضی مراد باللذان شاهدانند بر زنا قبل کمال نصاب شهادة و مراد باذی حد
ایشانست که آن حد قذف است و این ضعیف است انتهی و در مجمع مذکور است که در اللذان سه قول است یکی آنکه مراد رجل و مرءه است این قول حسن و عطاست دویم
آنکه مراد دو بکر است از رجال و نساء و این قول سدی و ابن زید است سیم آنکه مراد الرجلان الزانیان است و این از مجاهد نقل است و در این قول نظر است زیرا که حق تنبیه
را معنی نخواهد بود چه معقول است که وعد و وعید بلفظ جمع باشد تا شامل هر فردی از افراد مکلفین باشد و بلفظ واحد بجهة دلالت آن بر هر فردی از افراد
و فاحشه در آیه اولی نزد مجاهد سحقست و در آیه ثانیه لواطه پس حکم این دو آیه ثابتست غیر منسوخ و بر این تأویل اهل عراق نظر کرده [illegible] لواطه
و سحق جاری نمیسازند و این قول بغایت بعید است زیرا که نزد جمهور مفسرین فاحشه در آیه بمعنی زنا است و حکم این آیه منسوخ است بجلد بلکه معروض است و سوق
التوبه و در حبس باذی احتمال است حسن گفته که اذی در اول امر بوده و نزول آیه اخیره قبل از آیه اولی بوده پس اولا اذی شد بعد از آن حبس و بعد از آن
ابدا رجم و سدی گفته که حبس در ثیبین است و اذی در بکرین و نیز گفته شده که حبس نسا راست و اذی رجال را و جبائی گفته که در آیه دلالت است بر نسخ
قرآن بسنت زیرا که زانی را ایذا و تعذیب میباید کرد بر فعل او و این منسوخ نشد لکن اقتصار بر آن نمیباید کرد بلکه جلد یا رجم را بآن اضافه میباید کرد
و بدانکه چون حقتعالی ذات خود را بتواب و رحیم وصف کرده در عقب آن بیان شرایط آن کرده میفرماید که انما التوبة علی الله و این را خود ستاده زنا
علیه اذا قبل توبته یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خدا است یعنی که در حکم امریست که محتوم باشد بر خدا بمقتضای وعده او یعنی اگرچه قبول توبه
بر او سبحانه و تعالی در نفس الامر واجب نیست عقلا اما چونکه بآن وعده فرموده لازم است که بآن وفا کند چه خلف در آن متصور نیست
و انما بمعنی حصر است یعنی حقتعالی توبه قبول نمیکند مگر للذین برای کسانیکه یعملون السوء میکنند بدی را بجهالة در حالتیکه ملتبس اند

ملاك ع

لفظ ع

بجهة

سورة النساء

بنادانی و سفه چه او کار نیست سفه است و بجاهل و لهذا قیل من عصی الله فهو جاهل حتی ینزع من جهالته و مشایخ گفته که گناه مؤمن بجهالت نیز از روی شک و عناد و جحود و استکبار و مبتلا باید که مراد جهل و باشد بعقوبت آنکسانیکه غافل باشند و دانا بقبح معصیت و فاخبر از حال نشاء آخرت و عقوبات آن نفس خود را در دام مکر و حیله و وسوسه شیطان بیندازند و متابع شهوات نفس شوند تا بجهت آن مرتکب فعل قبیح شوند و در مجمع آورده که علما در بیان جهالت را بوجوه متعدده تفسیر کرده اند یکی آنکه هر معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالت است و اگر چه عمداً از و صادر شده باشد زیرا که جهل داعی آن شده با من و نیز بیان آن نموده در نظر او و این منقول از ابن عباس و مجاهد و مرویست از ابی عبدالله ع چه آنحضرت فرمود کل ذنب عمله العبد و ان کان عالماً فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیة ربه فقد حکی الله سبحانه قول یوسف لاخوته هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون فنسبهم الی الجهل لمخاطرتهم بانفسهم فی معصیة الله هر گناهی میکند بنده و اگر چه عالم باشد بآن پس او در حقیقت جاهلست چه مخاطره میکند بنفس خود در معصیت خدای تعالی حکایت کرده از قول یوسف برادران او که هل علمتم الخ و نسبت داده ایشان را بجهل جهت مخاطره ایشان نفس خود را در معصیت حقتعالی دوم آنکه معنی بر نهج است که ایشان نمیدانند که آنچه در معصیت است از عقوبت در نشاه آخرت همچنانکه پیغمبر ص از ایعلم الغیر میدانند و این قول فراء است سیم آنکه نمیدانند آنچه میکنند از ذنوب و معاصی پس اینکه اقدام بآن میکنند با آنچه تفریط است و راست لا لبر فیجان و رمانی تضعیف این قول کرده بآنکه خلاف اجماع مفسران است و دیگر آنکه موجب آن میشود که هر گناهیکه بر سبیل علم و عمد از کسی صادر شود توبه او نداشته باشد و زجاج گفته کنند بجهالت بجهت است که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهلست پس کسیکه بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد خاصه که حقتعالی قبول توبه میکند مگر که از روی جهالت مرتکب عمل قبیح شوند **ثم یتوبون** پس توبه کنند و باز گشت نمایند بخدای تعالی **من قریب** از زمان نزدیک پیش از حضور موت چه اسم حیاة دنیا قریب نسبت بحیوة اخرویه که حیوة الدنیا قلیل پس توبه مقبول باشد قبل از نزول موت لقوله تعالی حتی اذا حضر احدهم الموت و این قول اکثر مفسران است و من برای تبعیض است یعنی توبه کنند در هر جزوی از زمانیکه قبل از موت باشد و حسن و ابن عمر تفسیر قریب کرده اند بما لم یعاین الموت یعنی قبل از زمانیکه موت معاینه بیند و سدی گفته که مراد بقریب قبل از مرض است یعنی در ایام صحت توبه کنند پیش از آنکه بمرض مبتلا شوند یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل او متمکن گردد و قول صحیح آنستکه زمان قریب پیش از مرگ است و اگر بمقدار فواق ناقه باشد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که اگر تائب جدید العهد بمعصیت توبه کند و باز توبه او مقبول باشد فرمود که یغفر الله له حقتعالی او را بیامرزد گفتند الی متی تا کی حقتعالی توبه او قبول کند فرمود تا آنکه شیطان از و کناره کند و دیگرا و از عود بمعصیت باز دارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که قال رسول الله ص فی آخر خطبة خطبها من تاب قبل موته بسنة تاب الله علیه ثم قال و ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه ثم قال و ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال و ان یوماً لکثیر من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال و ان الساعة لکثیرة من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوی بیده الی حلقه تاب الله علیه یعنی حضرت رسالت ص در خطبه آخر فرمود که هر که توبه کند پیش از موت بیکسال حقتعالی توبه او را قبول کند و بعد از آن گفت سال بسیار است هر که توبه کند بیکماه حقتعالی توبه او را قبول کند باز گفت ماه نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگ بیکروز حقتعالی توبه او را قبول کند و بعد از آن گفت روز نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتیکه نفس او برسیده باشد بحلق و حسبجاه و تعالی قبول توبه او کند و بعد از آن گفت ساعت نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتیکه نفس او رسیده باشد بحلق و حضرت اشاره و تعالی قبول توبه او کند تعلیق باسناد خود از بعض ثقات از عباده بن صامت روایت کرده و بعد از آن در اخوان نقل کرده که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه حقتعالی قبول میکند توبه بنده خود را مادام که جان در گلوی او نگردیده باشد و بعد از آن نقل از حسن روایت کرده که حضرت رسالت ص فرمود که شیطان ملعون بحضرت پروردگار خطاب کرد با من جبار که و عزتک و عظمتک لا افارق ابن آدم حتی یفارق روحه جسده یعنی بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزندان آدم جدا نشوم تا آنکه روح او جدا نشود حقتعالی در جواب او فرمود که و عزتی و عظمتی لا احجب التوبة عن عبدی حتی یغرغر بها و بعزت و بزرگواری خود سوگند میخورم که تا زنده ادم توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس احادیث مذکوره مصرح اند بآنکه توبه عاصی در همه حال مقبولست و اگر چه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور موت تا آنکه روح او بحد غرغره رسد در تفسیر عین المعانی آورده که تا بیکه بیکنفس از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و اکابر علما و عرفا گفته که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود غافل مشو ای عاصی و با درد ندم باش
هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش
فاولئک پس آنگروه که بعد توبه از گناه توبه کرده باشند **یتوب الله** قبول توبه کند از ایشان خدا و باز گردد بمغفرت **علیهم** بر ایشان این وعده است بوفا بآنچه وعده بآن داده و مراد از آن بیان خود توشته و حتم کرده بقوله انما التوبة علی الله **و کان الله علیماً** و هست خدا دانا باخلاص ایشان در توبه **حکیماً** صواب کار در آنکه تائب را عقوبت نکند و باحکم کننده بآنکه تائب را عقاب نباشد **و لیست التوبة** و نیست قبول توبه **للذین** مر کسانی را که باصرار **یعملون السیئات** میکنند بدیها را **حتی اذا حضر** تا چون حاضر شود یعنی در رسد **احدهم الموت** یکی از ایشان را مرگ یا بمعنی که علامات مرگ را مشاهده کند و رجا در حیاة منقطع سازد **قال انی** گوید بدرستیکه من **تبت الآن** توبه میکنم اکنون مراد تاخیر توبه است از فساق اهل ایمان تا حین علامات موت و گویند این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام بحسب باطن و انصورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست مرایشانرا که بمیرند **و هم کفار** و حال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی ندامتست از معاصی و توبه کافر ایمان او و دین یعنی در وقت شوق در حالیکه از هیچ عاصی ا لا اسلام یا منافق یا کافر توبه قبول نیست زیرا که ایمان از قبیل ایمان یأس است چنانچه سوئند در لعقوله فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا و درانوا

اوقاته
یعنی نزد
با بجهت تاویل اینست
که خطا کردند
توبه کند
یعنی بغرغره

کفته‌اند که حقتعالی اسقاط توبه فرموده از آنکسیکه تسویف توبه کند تا حضور موت از فسقه و کفار و همچنین از آنکسیکه بر کفر میرود و در نفی توبه بجهة معنا لغو در عدم وعدم قبول توبه منافقان لازم
اعتداد بتوبه در بنجا آنکه گویا چنین گفته که توبه هؤلاء نیست و گویند مراد بالذین یعملون السوء عصاة مؤمنانند و بالذین یعملون السیئات منافقانند بجهة
تضاعف کفر ایشان و بد اعمال ایشان و بالذین یموتون وهم کفار اهل شرکند و کفر و در مجمع آورده که اجماع اهل تفسیر برآنست که این آیه متناول عصاة اهل
اسلام است الا ربیع که قائل است بآنکه در شان منافقانست و این صحیح نیست زیرا که منافقان از جمله کفارند و کفار مبین شدند بقوله و لا الذین یموتون وهم
کفار و حیه معنی آن اینست که نیست البته توبه ایضا للذین یموتون علی الکفر ثم یندمون بعد الموت و عدم قبول توبه در حال یأس از آن بآنکه از جمله جبائیست بجهة
آنکه بنده در وقت ملجاست بفعل حسنات و ترک قبائح پس خارج باشد از حد تکلیف زیرا که در بنجا المستحق مدح و ذم نیست و هر گاه تکلیف از و مرتفع باشد
توبه از و صحیح نباشد و لهذا اهل آخرة مکلف نخواهند بود و توبه ایشان غیر مقبول اولئک اشاره بعصاتست که در حین موت توبه کنند و کفار است اعتدنا
لهم آماده و ساخته‌ایم برای ایشان در آخرت بمحض عدل عذابا الیما عذابی دردناک یعنی خلق عذاب کرده‌ایم برای ایشان او بانظر بعدل خود واجب کرده‌ایم دخول
ایشان را بآتش دوزخ در مجمع آورده که نزد بعضی اولئک اشارت باینکه الذین یموتون وهم کفار زیرا که ایشان اقرب مذکور اند اما الذین یعملون السیئات
و نا معنی اینست که اگر خواهیم باعصاة اهل اسلام ایمان بعدل معامله کنیم و ایشان را معذب سازیم و یا عفو کنیم ایشان را بفضل و فایده این قول اعلام ایشان باشد
بآنکه مستحق آن باشند از عذاب و نکال و اگر مراد غیر عصاة مسلمین باشد معنی آنست که البته ایشان را بعذاب الیم گرفتار کردانیم و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
متناول مشتبه نیست مگر نسبت باهل کبائر مسلم که قبل از توبه فوت شده باشند زیرا که مطیع و تائب از تحت عذاب خارجند چه خلافی نیست در آنکه حقتعالی مؤمنان
اهل طاعة را عذاب نکند و نه تائبان ایشان را و کافر نیز از مشیة خارج است زیرا که باتفاق حقتعالی اهل کفر را بنار میبرد پس بعد مختص مشیة باقی نماند مگر مؤمن
موحد که مرتکب کبیره شده باشد و نزد ربیع این آیه منسوخ است بآیه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء زیرا که این حکمی است از حقتعالی و نسخ در احکام جایز است
چنانکه در اوامر و نواهی نسخ ممتنع مگر در اخبار بآنکه کسی گوید کان کذا و کذا و بعد از آن گوید لم یکن و این وجه صحیح نیست زیرا که اعتدنا وارد است در مورد خبر پس
نسخ در و جایز نباشد همچنانکه در سایر اخبار تذنیب در حقیقت توبه و احکام آن بدانکه حقیقت توبه رجوع است از گناه و پشیمانی از آنچه از و صادر شده از
افعال قبیحه و معاصی بشرط آنکه عازم باشد بترک معاودة در زمان مستقبل و میباید که توبه از قبیح لقبحه باشد پس اگر کسی توبه کند از خمر از جهة که خمر مؤذی
مزاج او است بنوعی که قبح الحقیقة توبه نباشد زیرا که در بنصورت بازایستادن از شرب خمر برای اصحه بدن است نه از برای آنکه شرب خمر قبیح است و توبه از معاصی
واجبست زیرا که دافع ضرر معتبر است که آن عقوبت الهی است که دفع ضرر واجبست نیز آیه توبوا الی الله توبة نصوحا دال است صریحا بر وجوب آن و بباید
دانست که توبه انبیا چنانکه قرآن مجید بآن ناطقست محمول است بر ندامت از ترک مندوب و رجوع بآن بکار تعلیل آن زیرا که اهل قبح معصیت از ایشان در مذهب
اهل حق متصور نیست بجهة وجوب عصمة و بدانکه علما در صحت توبه از بعضی قبایح دون بعضی خلاف است بعضی برآنند که توبه از بعضی نه از جمیع صحیح نیست
زیرا که توبه از قبیح لقبحه میباید نه از برای غرضی دیگر معلوم شد پس که اگر از بعضی واقع شود مخصوص نه از جمیع لازم آید که آن توبه از بعضی بجهة قبح نبوده
اما اکثر اهل تحقیق برآنند که توبه از بعضی معاصی دون بعضی صحیح است زیرا که افعال عباد بحسب دواعی و قصود ایشان واقع میشود و جایز است که
پس توان بود که داعیه بعضی افعال راجح باشد بر داعیه فعلی دیگر بسبب رجحان داعیه و بنهمام که باشد که کثرة زواجر باشد از بعضی قبایح دون
بعضی و گاه باشد عظم آن باشد در نظر تائب که آن استعظام در دیگری نباشد چون شرب خمر و غیبت چه اگر چه هر دو را قبیح داند لکن ورود زواجر از شارع در
اول بیشتر است زیاده و فحش در اول اعظم است و بدانکه ذنب بر دو قسم است یکی آنکه از قبیل فعل قبیح باشد چون شرب خمر و زنا و دیگر آنکه از قبیل اخلال
بواجب باشد چون ترک صلوة و ترک زکوة و در قسم اول همین توبه کافی نیست بر فعل آن در ماضی و عزم بر ترک آن در مستقبل اما قسم دوم حال او نسبت
شرعیه مختلف است بعضی از آن قبیل است که با وجود توبه لازم است که آنرا اداء کند چون ترک زکوة و دیه مجرد ندم کافی نیست چون ترک صلوة چه اداء آن
ذنبیکه متعلق است با وجود آدمی پس با وجود وجوب توبه در بنصورت اگر حق مالی باشد واجبست که ایصال آن وارد کند بما لک او و اگر حق آن قصاص باشد
باید که خود را تسلیم کند بولی مقتول تا او را بقصاص بکشد یا از و عفو کند و اگر اضلال او باشد از جهة غیبت پس با وجود توبه ارشاد کند او را و از او مستفید باد
دادن و باید دانست که آنچه گفتیم اند و باید از توابع توبه است نه از اجزای توبه بلکه قیام بتابع واجبی دیگر است خارج از حقیقت توبه پس اگر تائب بتوابع او
قیام ننماید توبه او صحیح باشد و ترک تابع از قبیل ذنوب تابعه باشد پس و آن نیز توبه واجبست مثلا اگر کسی توبه از قتل کند و تسلیم نفس خود نکند از
برای قصاص هر آینه این معصیتی باشد مجدد و این قادح نباشد در صحت توبه از قتل تا رسد که عدم قیام تا بتوابع توبه قرینه صدق او کردد در
عدم قیام او را بتوابع دلیل سازی بر صحت ندم و نیز بدانکه توبه مسقط عقاب است باجماع لیکن خلافست در آنکه سقوط عقاب بتوبه واجبست یا تفضلی
و اکثر علمای امامیه برآنند اینست که اسقاط عقوبت امریست تفضلی و بر او تعالی واجب نیست بلکه وقوع این از حضرت او بر سبیل تفضلست و جمعی از امامیه
برآنند اینست که اسقاط عقوبت تفضلی بر او واجب نیست بلکه وقوعش از حضرت بر سبیل وجوبست و این فرقه معتزله اند نه فرقه اهل سنت زیرا که در مذهب
ایشان هیچ چیز بر خدا واجب نیست تتمه مبحث التوبة آورده اند که رسم جاهلیة چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر
بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بیر غالب در تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی
مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا او را بشوهری دادی و مهر معجل خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کردی و محبوس نگهداشتی تا هر میراث
که از متوفی بدو رسیده بوده بدین کس گذاشتی و خود را از بند او خلاص ساختی و یا بمردی و میراث او را این کس بردی و اگر آن زن مثل القای ثوب بر وی از اهل خود پیش
وارث زوج رفتی او را بدو مستحق بودی و در اول اسلام همین قاعده رعایت کردندی تا وقتیکه ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد و زنی ازو ماند کبیشه نام دختر معن بود



ماندی پسر بکر ابو قیس ل رزنی دیکر داشت نام او محصن کبیشه را متصرف در آورده با او معشوق مطلوب بشارهٔ اعاذکرد و عزم نشان ابو بکر صریح طلاق
بد و دهد کبیشه بموقف عرض حضرت رسالت رسانید که یا رسول الله میراث زوج عزمید هند و نمیکذارند که بشوهر دیکر روم سید عالم فرمود
که بخانه باز رو و با اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز کردید و بعضی دیکر از زنان مدینه که باین مبتلا بودند
روز دیکر بدرکاه نبوت پناه آمدند و معروض داشتند که یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشه ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم ولیاء
محنت این قضیه پوشیده ایم حقتعالی از روی امتنان این فرستاد که **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای آنانکه ایمان آورده اید **لَا یَحِلُّ لَکُمْ**
روا نیست شما را **أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ** آنکه میراث کیرید از زنان **کَرْهًا** از روی نا بایست و کراهت ایشان یعنی بدین ایشان نباید که بجهت طمع
در میراث شوهران ایشان بکذارید که متزوج شوند تا بعد از موت ایشانرا متصرف کنند و کویند معنی آنستکه جایز نیست شما را اکر باکراه نکاح زنان
را بمیراث کیرید و نکذارید که بشوهر دیکر روند همچنانکه میراث ایجوزه تصرف را دارید و عورت را از آن منع کنید و باز نا زنان را میراث کیرید یعنی تصرف کنید در
ایشان بدون عقد نکاح مانند تصرف در میراث و بنا برین تقیید میراث کرهن بکره دلالت نمیکند که بطوع و رغبت زنان ایشانرا میراث توان کرد
بدون عقد نکاح بجهت تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلَاقٍ** چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید ایشانرا از تزویج این عطف است بر ترثوا و لا برای تأکید نفی و اصل عضل تضییق است و یقال عضلت الدجاجة
ببیضها و کویند خطاب با ازواج است که تنک کیری میکردند با زنان تا از سر مهر خود در کذرند و اکثر بر آنند که مخاطب مردانی اند که زنان را حبس و منع
میکردند از تزویج تا چون بمیرند میراث با ایشان رسد نه بشوهران و اولاد زنان و نزد بعضی کلام اول تمام شد بقوله کرها و این کلام مستأنف است
و لا برای نهی و خطاب با ازواج یعنی حبس و تنک کیری مکنید با زنان خود **لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ** تا ببرید بعض از آنچه داده اید از مهر **إِلَّا أَنْ**
یَأْتِینَ مکر آنکه بیایند **بِفَاحِشَةٍ** بکاری زشت که آن نشوز است و سوء عشرت و عدم تعفف که در این صورت جایز است طلب از کردن و استثنا
از اعم ظروف است و تقدیر اینست که لا تعضلوهن للافتداء فی وقت الا وقت ان یأتین بفاحشة یعنی باز مدارید زنان را بجهت باز خریدن ایشان
خود را از حبس شما با اعطای مهر و هیچ وقتی از اوقات مکر آنکه بیایند بفاحشه یا مفعول له است ای لا تعضلوهن لعلة الا ان یأتین یعنی منع مکنید
تنک کیری منمائید بجهت علتی از علل مکر بجهت ایشان نمودن ایشان بخصلت قبیح **مُبَیِّنَةٍ** که روشن کرده باشد یعنی ظاهر و آشکارا و حفص
و ابن کثیر بکسر یا خوانده اند بر صیغه معلوم یعنی فاحشه که روشن کننده است حال ایشانرا و در جمع اوزده که در لا تعضلوهن علما را چهار قول است یکی
آنکه حقتعالی زوج را امر کرد بتخلیه زوجه هر کاه او را در وی حاجتی و رغبتی نباشد و عدم امساک او بجهت ضرر رسانیدن تا او بسبب آن خود را بعضی
مال باز خرد و از قید نکاح او خلاص شود و این قول ابن عباس و قتاده و سدی و ضحاک و مرویست از ابی عبد الله صلوات الله علیه دوم مراد وارث کیست
حقتعالی او را امر کرد از منع مرده از تزویج همچنانکه در جاهلیه و این قول الحسن است سیوم آنکه مراد مطلق است یعنی باید که مطلق منع مطلقه نکند از
تزویج همچنانکه در جاهلیه که زنان مطلقه را از تزویج منع میکردند مکر باذن ایشان و اکر خاطب ایشانرا عطیه میداد خطبه او را قبول میکردند و
اکر نه منع مینمودند و این از ابن زید منقول است چهارم ولی است که منع زن نکند از نکاح و این ماثور است از مجاهد و قول اول اصح و اظهر است و در
فاحشه نیز دو قول است یکی آنکه مراد بآن زناست و این از حسن و ابی قلابه و سدی روایت است یعنی که اکر زوج مطلع شود بر زنا زوجه او را جایز است که اخذ فدیه
کند از وی و قبح معنی نشوز و این قول ابن عباس است و اولی حمل آنست بر همه معصیه و ابن مردویه از ابی جعفر صلوات الله علیه و نزد معظم مفسرین منسوخ
اذا اخذنا الستة نزد جبائی و ابو مسلم از حبس و امساک لقوله فامسکوهن فی البیوت الا آنستکه نزد ابو علی منسوخ است و نزد ابی مسلم غیر منسوخ و در
روایتست که در بدایت اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او استرداد صداق بود چون آیه جلد آمد منسوخ شد **وَعَاشِرُوهُنَّ** و زندکانی کنید با زنان با
نیکویی در قول و فعل و نصفت در نفقه و مسکن بان وجه که حقتعالی شما را بان امر فرموده اکر ایشان با شما زندکانی نیکو کنند و یا بیاموزید ایشانرا احکام
شریعت که هیچ نیکوئی به از زینت آن نیست و از جمیع نواحی و فضایل است پس اکر نخواهید ایشانرا و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید **فَعَسَىٰ أَنْ تَکْرَهُوا**
شَیْئًا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را **وَیَجْعَلَ اللَّهُ** و کرده باشد خدا و پدید آورد برای شما در آن چیز مکروه **خَیْرًا کَثِیرًا** نیکوئی فراوان
یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و یا وجود ولدی که مرضی شما باشد و تبدیل کراهت بارادهٔ عطوفت بر ایشان خلاصه معنی آنستکه باید که مفارقت شما
زنان بجهت کراهت نفس شما نباشد از ایشان چه نفس کاهست که کاره آن چیز نیست که اصلح است در دین و خیر آن در آن اکثر و کاهست که چیز نیست که بخلاف
اینست پس باید که نظر شما بچیزی باشد که اصلح باشد در دین و اقرب بخیر و حسب مسبب معنی علت جزاست که قائم مقام آن شده ای فان کرهتموهن فاصبروا
علیهن فعسى ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم یعنی اکر از صحبت ایشان کراهت داشته باشید بر آن صبر کنید و در طلاق ایشان تعجیل مکنید شاید که خیر کثیر
در ضمن آن باشد حاصل که این متضمن حث است بر صبر ازواج در مکروهات و ترغیب ایشان در امساک ایشان با وجود کراهت از صحبت ایشان کاهسکه خوف ضرر
نفس و دین و مال نباشد و مرویست که در اسلام اکر شخصی زنی صاحب جمال میدید زن خود را بنا شایستی و فحش نسبت میداد و او را مضطر میساخت تا آنکه
زن بقبل آمده از سر مهر میکذشت و مرد او را طلاق میکفت حقتعالی منع آن کرده فرمود که **وَإِنْ أَرَدْتُمُ** و اکر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت
زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** طلب کردن زنی **مَکَانَ زَوْجٍ** بجای زنی دیکر **وَآتَیْتُمْ** و داده باشید **إِحْدَاهُنَّ**
یکی از ایشانرا که ذلیجه طلاق او داده اید **قِنْطَارًا** مال بسیار بجهت کابین جمع ضمیر باعتبار آنستکه مراد بزوج اسم جنس است **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ**
پس فرا مکیرید از آنچه داده اید **شَیْئًا** چیزی خواه اندک و خواه بسیار و هبا از آن بر سبیل انکار و توبیخ میفرماید که **أَتَأْخُذُونَهُ** آیا میکیرید

بیان میراث

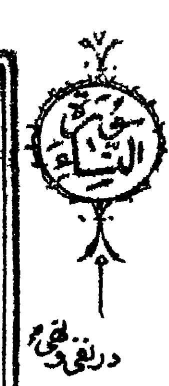
تنکیه

مکر دو وقت

بدلهم

چیزی ازان زن بُهْتَانًا بباطل وستم وَإِثْمًا مُبِينًا وجرمی ظاهر وگناهی هویدا در انوار گفته که نصب بهتانا بر حالیة است یعنی باهتین
آثمین یعنی درحالتیکه ستم کنندگان وگناه کاران باشید ویا بر علیة مانند قعدت عن الحرب جبنا چه اخذ سبب بهتانست ولتراف اثم وبهتان در قول بمعنی
کذب نیست که ناراستی کند وبرعلیة باشد وچیزرا سازنده او واستعمال او در فعل بمعنی باطل لهذا مفسران در این مقام تفسیر آن بباطل کرده اند وبعضی اندیو
بمعنی کذب بشر بل گفته که چه شوهر چون مهر او برای زن فرض کرده وبران گواه گرفته پس اگر استرداد کند گویا مدعا او است که آن مهر فرض نکرده
واین بهتان صریح است ودر مجمع گفته که تخصیص نهی از اخذ با حال استبدال نیز جایز نیست بجهة آنستکه با استبدال توهم جواز استرجاع است از جهة
آنکه توهم این میشود که زوجه ثانیه قائم مقام زوجه اولی باشد واجزاء اولی اخذ کرده بوی باشد پس حقتعالی بجهة رفع توهم نهی از اخذ را معتبد ساخته باستبدال
واگرنه حقیقة معنی آنستکه اگر تخلیه داشته باشید خواه باستبدال باشد یا غیر آن استرداد صداق مکنید از ایشان وَكَيْفَ وچگونه وبکدام
وجه وچه جهة این تعجب است از حقتعالی یعنی تعجب است از آنکه تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ وحال آنکه رسیده
بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر همزه برای انکار استرداد است وافضا کنایه از مباشرت یعنی بسیار انکر ومذموم است که استرداد
مهر کنید با آنکه ملامسه ومباشرة کرده اید با ایشان وحق صحبت وخلوة در میان افتاده ومهر را قرار داده وَأَخَذْنَ مِنكُم وفرا گرفته اند آن
زنان از شما مِّيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم وعهدی استوار در انوار گفته که مراد باین کلمه ایجاب وقبولست در نکاح ودر حدیث آمده استحللتم بکلمة الله
ویا مراد معاهده است در وقت عقد بحسن معاشرة ومفارقة وملاحظة وممازجة وتا اینجا بر یکه حقتعالی از مردان فرا گرفته در شان زنان وایثاق آن بود
با ایشان بقوله فامساك بمعروف او تسريح باحسان وصاحب کنز العرفان در تفسیر این آیه فرموده که قنطار بمعنی مال کثیر است وبهتان آنستکه متهمی را بفعل
یا قولی منسوب سازند که او از آن بری بوده باشد وچون بشنود او را سببی باید وبجهة آن پریشان ومضطرب وحیران شود وانتصاب آن واثما بر مفعول
له است الا آنستکه بهتان سبب فاعلی واثم سبب غائی یا بمعنی که بسبب اخذ مال بهتانست بر زوجه واخذ مال را جنت بر ام مقدر دو اثما الام غائیة
باشد زیرا که اخذ مال مذبجهة اثم است وممنوع امد بود که نصب آن بر حالیة باشد بمعنی باهتین وآثمین همچنانکه زمخشری گفته زیرا که اخذ در حال بهتان نیست
بلکه مسبوقست بآن وهمزه واستفهام که کیف بر سبیل انکار است ومبینا بمعنی مظهر الخجالة انفسکم وافضی بمعنی وصول است واینجا کنایه از جماع است ومیثاقا
غلیظا عهد وثیق است ومجاهد وابن زید گفته اند که آن عقد نکاح است با حق صحبة وممازجة وتا اینجا بر یکه حقتعالی ازواج را بران اخذ میثاق کرده در کریمه
فامساك بمعروف چنانکه گذشت واین قول حسن وابن سیرین وضحاك وقتاده وسدی است ومروی است از صادق صلوات الله علیه که مراد بمیثاق غلیظ قول رسول
که اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمات الله وعکرمه وشعبی وربیع نیز بر این بوده اند وچون این مقرر شد بدانکه در این مقام چند فائده است اول
در آیه دلالة است بر عدم تقدیر مهر بلکه آن بحسب تراضی طرفین است ولهذا در وقتیکه عمر بر بالای منبر رفت واز مغالاة در صداق منع کرد زنی برخواست
واو را گفت أیمنعنا ما جعله الله لنا آیا ما را منع میکنی از آنچه حقتعالی از برای ما مقرر کرده وتمام اخبار را در بدست داده وبعد از آن این آیه تلاوت کرد عمر
گفت کل افقه من عمر حتی النساء هر که هست فقیه تر از عمر حتی زنان پس از رای خود رجوع کرد دوم دلالتست در آن بر استقرار مهر بدخول بجهة
تعلیل انکار با افضاء سیم آنکه تقیید نهی بحال استبدال بجهة سببیت نزول است چنانکه گذشت در اصول مقرر شده که خصوص سبب مخصص نمیشود چهارم
نزد بعضی آیه منسوخ شد بقوله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به ونزد بعضی دیگر محکم است وغیره ... واین اصح است
زیرا که نهی در آن مقید است ببهتان واین نوع ازاکراه است وکلام در آیه نیست که باکراه زوجه بر افتداء خلع واقع نمیشود ودر مجمع آورده که افضا کنایه
از جماعست نزد ابن عباس ومجاهد وسدی وبعضی گویند مراد بآن خلوت صحیحه است واگرچه جماع واقع نشده باشد پس تسمیه خلوة بافضا بجهة ایصال روحست
بزوج با امکان وطی واین مذهب ابو حنیفه است وقول اصحاب ما روایت کرده اند ودر تفسیر کلبی از ابن عباس نقلست که افضا حصول زوجیت در لحاف واحد خواه که با
او جماع کرده باشد یا نه پس در کلا الحالین مهر واجب باشد وقول اصح در مذهب امامیه آنستکه مراد بآن جماعست وبدون آن تمام مهر ثابت نمیشود
آورده اند که چون ابو قیس که از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او بود بنا بر عادة جاهلیه خواست که زن پدر را بنکاح خود در آورد
زن گفت من ترا فرزند خود میبینم وتو از صلحای قوم خودی چگونه با تو متزوج شوم پس صورة این حال بعرض حضرة رسالت رسانید حضرت فرمود که
بخانه خود مراجعت کن تا حقتعالی حکم فرماید در این باب وبعد از مراجعت او این آیه نازل شد که وَلَا تَنكِحُوا وبنکاح در میاورید وبزنی مخواهید
مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم آنرا که خواسته اند پدران شما مِّنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده ذکر ما بدو من بجهة آنستکه مراد بآن صفت
است یا بجهة ضعف عقل نسوان وگویند ما مصدریه است واراده مفعول از مصدر ای منکوحة آبائکم وقوله من النساء بیان ما نکح است بر هر دو
وجه وقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ استثناست از معنی لازم نهی است فکانه قیل یستحقون العقاب بنکاح ما نکح آباؤکم الا ما قد سلف یعنی مستحق
عقاب میشوید بنکاح کردن منکوحات آباء خود مگر آنچه گذشته است پیش از تحریم که آن معفو عنه است ویا استثناست از لفظ جهة مبالغه در تحریم
وتعمیم وسد طریق با باحة آن کقوله ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب یعنی آنستکه نکاح مکنید حلائل آباء خود را مگر
آنچه گذشته قبل از این زمان اگر ممکن باشد شما را که نکاح کنید ایشان را یعنی اگر ممکن است شما را که گذشته را باز بجواهید جز این شما را حلال نیست مراد آنستکه
همچنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن این زنان پدر شما که بعد از فوت پدر شما مانده اند هم ممکن نیست پس از قبیل تعلیق بمحال
مانند حتی یلج الجمل فی سم الخیاط دو گویند استثنا منقطع است یعنی لکن آنچه سالفا گذشته مواخذه نیست بران نه آنکه از برقرار میتوان بداشت بعد از
... نهی مغفور است که إِنَّهُ بدرستیکه نکاح زن پدر كَانَ بود قبل از این وهست بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت وناپسند نزد همه

باانکه و...
ازاده م
باثم م
بان صحیح م



اسی از امم سالفه بخصنه ان نفرموده **وَمَقْتًا** و مبغوض حقتعالی و مؤمنان و باعث جمیع اهل مروات چه این شیوه عرب بازامکرو و مبغوض می بودند
و فرزندیکه از ان زن پدر متولد شدی مقیتی یعنی مبغوض کفتندی یعنی دشمن داشته شده **وَسَاءَ سَبِيلًا** و بد راهی است طریق انکس که اثر پسندیده بان
ارتکاب نماید و کفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشاره است بان دوم قبح شرعی و مقت عبارة از انست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتملست
بدان و در کنز العرفان مذکور است که طبری کفته مراد نهی است از نکاح کردن مثل نکاح اباء که ان انکحه فاسده است یعنی نکاح فاسد مکنید همچنانکه پدران شما
میکردند و بنا برین ما مصدریه است و اولی خلاف انست بلکه مراد اینست که ولا تنکحوا منکوحات اباءکم پس ما موصوله باشد و ضمیر مفعول محذوف
جهة تبادر ان بفهم و بنا انکه حقتعالی ذم این را باوجود انکه نهی شنیع مردمان کرده ان نکاح ازواج سبه صفت جهة مبالغه یکی انکه فاحشه است که مبالغه است در
قبح چه این فعل منافی وجوب تعظیم اباء است جهة تقدیم بر فراش ایشان و ذکر کان از ابتدا است که در هیچ ملتی حلال نبوده تا مبالغه باشد در نهی از وی دوم ذکر مقتا
یعنی این عمل ممقوت و مبغوض خدا است و غیر موافق عادة ذوی المروات سیم ساء سبیلا که دلالت بر انکه این طریقه قبیح مذموم است و ضمیر ساء راجع است
بنکاح منکوحات اباء و اکرچه ذکر ان نشده اما کلام دلالت بران و بر قول طبری ضمیر راجع است بنکاح جاهلیة که مشبه به است و اجود قول ثانیست و
اینجا چند حکم است یکی انکه اکر نکاح حقیقة در عقد باشد همچنانکه مشهور است بی نهی صریح باشد در معقود علیها خواه مدخول بها باشد یا نه
و داخل در نهی زنیکه موطوئه پدر باشد بدون عقد مکر بدلیل خارجی و اکر حقیقة در وطی باشد موطوءه داخلست در نهی خواه بعقد و خواه بغیر عقد
و همچنین است اکر کوییم که مشترکست میان عقد و وطی و عمل باین احوطست و اکرچه قول اول اقوی است همچنانکه در اصول مقرر شده که واجبست حمل
لفظ بر حقیقه شرعیه دوم اجود انستکه موطوءه بشبهه در تحت این حکم داخلست بجهة انکه نزد اکثر مقرر است که حکم شبهه همچو صحیح است در اغلب
احکام پس درین حکم نیز چنین باشد سیم نزد بعضی انستکه مزنیه بها در نهی داخل نیست و این یا بجهة انستکه نکاح حقیقة در عقد است و مزنی بها غیر معقود
علیها است و یا بجهة انکه زنا را حرمتی نیست لهذا مزنی بها را نکاح میتوان کرد در حین حمل بعد از مضی چهار ماه و ده روز انقضاء عدة او یا سه حیض
یا اطهار بدون اعتبار وضع حمل پس نسبت بولد زانی محرم نباشد و حق تحریم است الا یاستیعقد این که حرام بعینه چهارم حرام است منکوحه جد هر چند
که بالا رود لقوله اباؤکم چه جد در اب داخلست بلا خلاف و همچنین حرام است موطوءه جد از جانب ام و هر زنیکه جد او را بعقد خود در اورده باشد
خواه انکه وطی واقع شده باشد یا نه بجهة هر که قائل است بتحریم معقود علیها ملک و بعد از ذکر محرمات ابیه میفرماید **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ** حرام کرده شده
بر شما نکاح مادران و این امومت علی العموم است یعنی هر زنیکه نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهة ذکور چون مادر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف
اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم **وَبَنَاتُكُمْ** و دختران شما و این نیز عام است پس هر زنیکه نسب او بمرد باز کردد
از جهة اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست **وَأَخَوَاتُكُمْ** و خواهران شما یعنی زنیکه با مرد صلبی بوده باشد یا رحمی خواهر اوست
خواهر نیز عام باشد نسبت به پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها **وَعَمَّاتُكُمْ** و خواهران پدر شما هر زنیکه با پدر کسی یا با پدر پدر هر جا که جد صلبی
بوده باشد یا رحمی عمه انکس است و اینجا نیز طرق ثلثه منصوص است **وَخَالَاتُكُمْ** و خواهران مادران شما هر زنیکه مادر کسی یا با مادر مادر هر جا که جد
صلبی بوده باشد یا رحمی خاله انکس است و وجوه مذکوره در اینصورت نیز ممکن است **وَبَنَاتُ الْأَخِ** و دختران برادر بهر وجه که بوده تا ثابت شود از وجوه
ثلاثه و بنات و اولاد اولاد ایشان هر چند انکه دور شوند همین حکم دارد **وَبَنَاتُ الْأُخْتِ** و دختران خواهر از هر وجه که اخت تحقق یابد و این نیز همانا
بنات و اولاد اخت و بنات و اولاد الاولاد ایشانست هر چند که پایین رود داخل بنات اخت اند **وَأُمَّهَاتُكُمُ** و نیز حرام کرده شده است بر شما مادران شما
اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ انها ئیکه شیر داده اند شما را حقتعالی بتنزیل رضاعه منزله نسب حتی مرضعه را بام مرضعه تسمیه نموده شیر داده با
ان شیر دهنده را و زنیکه داده باشد شوهر او نیز اکر بشیر او از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند **وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ** و خواهران
شما که از جهة شیر خوردن اخوات شما باشند **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و مادران زنان شما و جده ایشان منکوحه انقبل از دو پدر به نسبت رضاع همین حکم دارد
وَرَبَائِبُكُمُ و دختران شما **اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم** اند ختر انیکه در دامنهای شما پرورش میابند این مط ملکه شرط در حرمت ایشان انستکه
متولد باشند **مِّن نِّسَائِكُمُ** از زنان شما **اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ** که دخول کرده باشید با ایشان ذکر محرمات نسبی اولا و بعد از ان رضاعی و بعد
از ان مصاهرت بجهة انستکه رضاعه لحمة است همچو لحمه نسب پس اقرب بنسب باشد بخلاف مصاهره که تحریم ان عارضیست بجهة مصلحة ازواج و ربائب
جمع ربیبه است و ربیب فرزند مرد است از زوج دیکر و تسمیه ربیبه بجهة انکه زوج ثانی تربیت کننده او است چنانکه ربیبه ولد خود میکند در غالب امر پس ربیب
فعیل است بمعنی مفعول و محجورها با بجهة و ذکر فی حجورکم با انکه از ربائب مستفاد میشود بجهة اظهار تقویة علة حرمة و تکمیل است و معنی اینکه چون با ایشان
ربائب مسلط کرده اید و مع ذلک انها در احتضان شما اند این مشابهة تام باشد میان اولاد شما و ایشان پس سزاوار انست که همچنانکه اولاد بر شما حرام اند
ایشان نیز حرام باشند و دخلتم بهن معنی دخلتم معهن فی الستر است و این کنایه است از جماع یعنی زنانیکه مجامعه کرده باشید با ایشان **فَإِن لَّمْ تَكُونُوا**
پس اکر نباشید که **دَخَلْتُم بِهِنَّ** دخول کرده باشید با ایشان **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس هیچ کناهی نیست بر شما در نکاح ربائب این تصریح است
بعد از اشعار جهة دفع قیاس **وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ** و دیکر از محرمات زنان پسران شما اند **الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ** ان پسرانیکه از پشتهای شما اند
احتراز است از تبنیه از ابناء ولد و در روایات امده که چون حضرت رسالت زینب را بعقد نکاح خود در اورد زید بن حارثه که پسرخوانده حضرت رسالت
بود او را طلاق داده بود مشرکان اغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته است امد که طلب زن پسر صلبی حرام است نه زن انکه او را پسر خوانده باشند
وَأَن تَجْمَعُوا در موضع رفع است عطف به محرمات یعنی حرام است بر شما انکه جمع کنید **بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ** میان دو خواهر در یک نکاح **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ**

در نفی [illegible] م

ثبت

بر این عائشه قائل است بتحریم موطوئه بملک و این مسئله اجماع جمیع فقهاست و همچنین حرام است بر دما معقوده هست [illegible] تحلیل م

ما پدر را بدر ید بر پدر هر چند بالا رود م

از نابیکه

استثناست از معنی لازم یعنی مستحق عقوبه میشوند در نکاح مذکورات مگر آنچه از پیش گذشته قبل از نهی که معفو عنه است و یا این بجهة مبالغه است
یا استثناء منقطع بر طریقه که ما تقدم گذشت و برخی مفسرین برآنند که مراد اِلّا ما قد سلف آنست که یعقوب جمع کرده بود میان دو خواهر که اولیا بود نادر
بود و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بود إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست غَفُورًا آمرزنده کسانیرا از اهل ایمان
که در زمان جاهلیه این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده صاحب کنز العرفان در تبیین
این آیه آورده که در امهاتکم مضاف مقدرست ای نکاح امهاتکم بجهة قرینه استحاله تحریم حقیقی ذوات و آن عقد و وطی است پس نا چار است از تقدیر
آنچه مراد است و آن نکاحست همچنانکه تقدیر اکل در کریمه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر زیرا که مراد از لحم اکل لحم است و بعضی از اصولیین
توهم کرده اند که این مجملست و این غیر صحیح است بجهة سبق فهم بمعنی مراد همچنانکه گفته شد و فهم ایشان سبقت میکند بشی از معنا فی محل وحسبنا
در این محرمات این سه قسم منقسم فرموده اول زنانیکه محرم هستند بجهة نسب و ایشان هفتند اول ام و هر چند بالا رود یعنی ام اینکس و ام اب و ام احداد
و ام ام او و ام اباء او و علی هذا القیاس خواه که بسبب صحیح باشد یا بشبهه یا بزنا و در دو قسم اول خلافی نیست و ابوحنیفه موافق اصحاب ماست در تحریم بنت زنا
بجهة صدق ولد بر آن لغة پس تحریم تابع آن باشد و شافعی گفته که حرام نیست بنت مخلوقه از زنا بجهة عدم لحوق نسب او شرعا سیم اخت از جانب ام یا
از اب یا هر دو چهارم عمه که اخت ابست و هر چند که بالا رود یعنی اخت جد اب یا اخت جد ام نه آنکه مراد عمه عمه باشد زیرا که عمه عمه گاه هست که حرام
نمیباشد چه اخت جد که از جانب ام او باشد عمه او نیست و عمه این عمه حرام نیست بر پسر این زید بجهة خاله است که اخت ام است و هر چند که بالا
رود یعنی اخت جد از جانب ام یا اب یا هر دو بطریق اولی نه آنکه مراد خاله خاله باشد زیرا که گاه هست که حرام نمیشود بطریق عمه عمه ششم بنات اخ
و هر چند پایین رود یعنی بنت ابن بنت و بنت بنت و علی هذا القیاس هفتم بنات اخت و هر چند پایین رود یعنی بنت بنت اخت و بنت ابن اخت اگر گو
که ولد ولد حقیقی نیست بجهة صدق نفی ولد از و که یقال فلان لیس ولدی و لکنه ولد ولدی و هر گاه چنین باشد پس نص متناول آن نباشد زیرا که لفظ
محمول مشترک حقیقة و مجاز گوییم اجماع دال است بر اعتبار مجاز و مع ذلک میگوییم مراد مطلق تولد است اعم از آنکه بالذات باشد یا بواسطه و همچنین است
بحث از جانب علو و دیگر آنکه صیغه جمع مشعر است باعتبار مراتب یعنی بالذات و بواسطه دوم از اقسام ثلاثه زنانی اند که برضاع محرم شده باشند و
ایشان دو نوعند والام دوم بجهة نص قرآنی زیرا که تا محرم قرآنی بجهة تنبیه ادنی است بر اعلی زیرا که اخت هر گاه حرام باشد پس بنت بطریق اولی و اما عمه و خاله
بجهة سنت است چنانکه بیاید و اما جده ام است پس داخل باشد در اطلاق نص و اینجا چند فائده است یکی آنکه پیغمبر فرموده یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب
پس بنا بر این جمیع محرماتیکه بسبب نسب حرام شده اند بجهة رضاع نیز حرام باشند چه رضاع نسب ثانی است دیگر رضاع همچنانکه محرم سابق است محرم
لاحق است پس اگر رضیعی را تزویج کند با مرئه و بعد از آن مرتضع شود از ام آن امرئه زوجه او بر او حرام شود و نکاح منفسخ گردد و همچنین است صاحب فروع
سیم زمخشری گفته نزد بعضی تحریم رضاع همچو تحریم نسب نیست مگر در دو مسئله یکی آنکه جایز نیست مرد را که متزوج شود با اخت ابن خود از نسب و در رضاع
جایز است زیرا که مانع در نسب وطی است و آن بعینه در رضاع موجود نیست دیگر دو مسئله مستثنا اند یکی جده ولد و دیگر جده ولد که هر دو محرمند از
دون رضاع اما ام جده زیرا که ان بنت اینکس است یا زوجه او و اگر شود هر دو اجنبیه بولد ولد او حرام نمیشود و اما جده ولد زیرا که ام او است یا ام
زوجه او و اگر اجنبیه جده ولد اینکس خواهد بود و بر وی حرام نخواهد شد و در استثناء این صورت نظر است زیرا که نص دلالت میکند بر آنکه جهة حرمة
در نسب حرمت است در رضاع و جهاتیکه در این صورت اربعه اند جهات حرمة نیستند در نسب جهة اخت ابن مثلا معتبر نیست از جهة حرمة بلکه معتبر در تحریم
ان یا ... بنت است یا ربیبه و هر کدام از این دو جهة اگر در رضاع یافت شود محرم هستند و توضیح این مبحث آنست که اخت ابن هر گاه بنت باشد او را دو جهة
خواهد بود جهة اخت ابن و جهة بنت و شکی نیست در تغایر این هر دو و نص دلالت میکند بر حرمة از جهة بنتیه نه از جهة اخت ابن او همچنین است
اگر ربیبه باشد او را دو جهة خواهد بود اخت ابن او ربیبه و جهة حرمة از ربیبه است مگر در ربیبه و مع ذلک جهة حرمة بجهة مساهره است
نه بجهة نسب پس صحیح نباشد استثنا از جهة حرمة نسب چهارم رضاع را شرائط معتبره است که اطلاق آیه بآن مقید میشود و آن شروط یا بجهة مقدار
و آن نزد اکثر فقهای ما پانزده رضعه است و یا آنقدر که انبات لحم کند و شد عظم نماید و یا رضاع روز و شبی و این هر سه قول مجمع علیه فقهای ماست و
روایات متواتره صحیحه از اهل البیت علیهم السلام مصرح بر این و کمتر از این موجب تحریم نکاح نمیشود بجهة اصالة الحل و عدم دلیل حرمة و شافعی و احمد حنبل اکتفا به پنج
رضعه کرده اند و بعضی از اصحاب ما بده رضعه و مالک و ابوحنیفه اکتفا برضعه واحده نموده اند و یا بجهة زمانست اند و سال است زیرا که قوله
لا رضاع بعد فصال پس بعضی رضاع که در حولین نباشد و بعضی دیگر در خارج آن نشر حرمة نکند و شافعی بهمینست و مالک بر این قول و بقولی دیگر بیست
و پنج ماه و ابوحنیفه سی ماه و زفر سه سال و یا بجهة کیفیت رضعه آن اینست که مرتضع التقام ثدی مرضعه میکوحه کند و لبن خالص از آن بخورد تا سیر شود
و باختیار خود و اگر در پیش آن لبن را در حلق او بریزند یا باو سعوط کنند یا حقنه کنند روایات نشر نکند و فقهای عامه این صورت را شرط ندانند و در رضاع مسائل
بسیار است که در کتب مبسوطه فقه مسطور است سیم از مباحث ثلاثه زنانی اند که بمصاهره حرام میشوند و آن در این آیه چهار وجه مذکور شده و مصاهره
عبارتست از آنکه مرد وطی زنی کند و یا عقد نماید پس بر واطی و عاقد حرام میشود نکاح زنی دیگر و یا حرام میشود نکاح آن زن بر غیر او و اینجا چند مسئله
است یکی ام زوجه و هر چند که بالا رود حرامست بر زوج بتحریم ابدی و دال بر تحریم عالیه است صیغه جمع در امهات ام زوجه بمجرد عقد بر بنت حرام
میشود همچنانکه بیاید دیگر بنت زوجه و هر چند که پایین رود یعنی بنت بنت و بنت ابن بنت و علی هذا القیاس و در این باب اشاره باین نیز آمد و اینجمع
ربیبه است و وجه تسمیه آنست که مرد مربی بنت زوجه خود است غالبا سیم حلائل ابنا و آن جمع حلیله است ماخوذ از حل که ضد حرمت است زیرا که حلال

است خطی ان ویا الا حلول زیرا که حلول نمیکند با زوج در فراش او ویا از حرمت که ضد عقد است زیرا که زوج حلال او میکند نزد جماع پس فعل
بر قول ثانی بمعنی فاعل است و بر قول ثالث بمعنی مفعول و فیه دو ولد به صلب احتراز است از ولد متبنی و لهذا گفته اند که نزول این آیه بجهة رد منافقین بود
که در وقت تزویج رسول صلعم زینب بنت جحش که زوجه زید بود گفتند که محمد زن پسر خود را نکاح کرده و ابنا اینجا شامل ولد ولد نیز هست زیرا
که ولد ولد ولد است لیکن بواسطه چنانکه در جمع بین الاختین در نکاح نه تحریم اینجا تحریم عینی نیست پس اگر تزویج از احدیهما مفارقه کند بفسخ یا
طلاق دیگری حلال میشود و لهذا تقیید بتحریم فرمود بجمع اینجا چند فایده است یکی آنکه مملوکه موطوءه حرام است هر چند که بالا رود زیرا که مملوکه
موطوءه نیز از نساء رجل است پس ام او حرام باشد و همچنین است بنت او هر چند که پایین رود دوم تقیید بدخول اشاره الیه بقوله دخلتم بهن کنایه است از جماع
زیرا که داخل میشود با زن در بیتی یا حجله و نزد ابو حنیفه لمس و اشباه آن ملحق بجماع است و از عمر نقل کرده اند که خلوة نمود بجاریه او و او را برهنه کرد
و بواطن او را مشاهده کرد و بعد از آن پسر او از آن التماس کرد که او را ببخشد گفت وطی او بر تو حلال نیست و از قطا نقل است که هرگاه مرد نظر بفرج
مرئیة کند به مادر او را نکاح نمیتواند کرد و نه دختر او را و حق آنست که اگر گفته شد این قول ابن عباس است و علمای اهل البیت غیر از این چند
اند بجهة اصالة حل خالی از موجب تحریم غیر جماع و لقوله تعالی فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و لامس و ناظر در زیر داخل نمیشوند سیم بنت
زوجه حرام است خواه در حجور زوج باشد یا نه و خواه متولد شود بعد از مفارقه زوج یا قبل از نکاح او متولد شده باشد یعنی بعد از مفارقه
زوج و تقیید بجهة اغلبیه است همچنانکه گفتیم و داود ظاهری بر آنست که تحریم مختص است به بنتی که از زوجه متولد شده باشد بعد از مفارقه زوج و
اجماع بر خلاف اوست چهارم قوله اللاتی دخلتم بهن احتمال دارد که برای نسائکم و امهات نسائکم باشد در جمله ثانیه و با هر دو و لهذا اصحاب در آن [illegible]
کرده اند ابن عباس و ابن زبیر باول قائلند حتی که با این نوع قراءة کرده اند که امهات نسائکم اللاتی دخلتم بهن و این قراءة شاذه است و عمر و عمران حصین بر
قول ثانی اند و این قول اکثر علماست و اهل البیت است صلوات الله علیهم و لهذا نزد ایشان حرام است بمجرد عقد بر بنت او و ابن حنفیه روایاتی از اهل البیت
صلوات الله علیهم منطابق با این و جمهور روایت کرده اند که از پیغمبر پرسیدند که چه میفرماید در حق مردی که زنی تزویج کند و قبل از دخول طلاق
او بگوید فرمود که لا باس ان یتزوج بنتها و لا یحل له ان یتزوج امها و مؤید است اعتبار قرب در صفتیکه بعد از جمله متعدده واقع شده باشد اگر گوید
ربایب مقیدست بزنان زیرا که در ربایب دیگر زوج میباشد مگر بعد از دخول با ام پس قوله من نسائکم اللاتی دخلتم بهن تاکید است [illegible]
لا [illegible] ربایب بحجر زوج در صورتیست که زوج وطی ام ایشان کرده باشد زیرا که تقیید در مخرج اغلبیه است و اما ثالث که از برای بیان هر دو باشد ضعیف است
زیرا که من هر گاه متعلق بربایب باشد ابتدائیه خواهد بود و اگر متعلق بامهات باشد بیانیه و کلمه واحده حمل کرده نمیشود بر دو معنی نزد جمهور ادبا
انکه بعضی علما این دو فرقه اند و حدیث از صادق صلوات الله علیه و شیخ طوسی که هر دو حدیث محمول ساخته بر تقیه زیرا که هر دو مخالف کتاب اند جهة آنکه
حصر حلیه تحریم ربایب بعد دخول بامهات ایشان پس اول بر عموم خود باشد و مؤید است و اینها سخن ابن عباد از صادق صلوات الله علیه که امیر المؤمنین
در این مسئله میفرمود که ابهموا ما ابهم الله و علامه در مختلف خود نیز ذکر کرده در این دو احتمال [illegible] حکم بکراهت غیر مدخول بها کرده اند وجود
تحریم است جهة احتیاط زیرا که فروج مبنی است بر احتیاط تمام پنجم حلیله ابناء رضاع محرم است اجماعا و دلالت نمیشود منع این بقوله من اصلابکم جهة آنکه مراد
شد که این قید بجهة اخراج ولد متبنی است و دانسته که حکم ملموسه و منظوره بشهوة حکم جماع دارد در تحریم یا نه خلاف است ابو حنیفه بر اولست و این قول اکثر اصحاب
و بعضی اصحاب ما نیز بر این بجهة روایت محمد بن اسمعیل که از ابی الحسن پرسید که چه میفرماید در حق مردی که او را جاریه باشد پس تقبیل وی کند آیا بر ولد او حلال
باشد فرمود نه فرمود ان تقبیل بشهوة باشد گفتم نعم فرمود ما ترک شیئا اذا قبلها بشهوة و بعد از آن گفت اذا نظر الی فرجها وجسدها بشهوة حرمت علی ابیه و ابنه من
گفتم اگر همین نظر بر جسد او کرده باشد فرمود اذا نظر الی فرجها وجسدها حرمت [illegible] و علامه قائلست بحرمة این ششم جمع بین الاختین الموطوءتین بملک خلاف است
حق آنست که حرام است بجهة ظاهر آیه و از امیر المؤمنین علیه نقل است که احلتهما آیه و هی قوله و ما ملکت ایمانکم و حرمتهما آیه و هی هذه و المحصنات پس تحریم را رجحان
فرموده و عثمان بتحلیل او تبعیت امیر المؤمنین علیه حضرت نیز اگر چه او [illegible] بود [illegible] که التوقف حسنا [illegible] پس مؤید آنست که آیه تحلیل [illegible]
است بلا اختلاف یقین قاطع نباشد و استدلال از حضرت رسالت صلعم میرسد که ما اجتمع الحلال و الحرام الا غلب الحرام الحلال هفتم جایز نیست [illegible] که
کرا در وطی بشبهه حاصل شده باشد صحیح است موجب حرمت نکاح و [illegible] که به زنا الحاق نسب حاصل نمیشود و لقوله الولد للفراش و للعاهر الحجر و [illegible]
ولد حرام [illegible] احتمال که از زنا پیدا شده باشد نزد شیخ احوط حرام است هشتم اصحاب ما و شافعیه بر آنند که وطی بشبهه مصاهرة [illegible] حرمت [illegible] کند بجهة حقوق نسب
باو و ملاحظه جانب حرمة احوط است اما دانکه زنا نشر حرمة مصاهره میشد پس جایز باشد نکاح بنت مزنی بها و ام او حرام کرد [illegible]
اما [illegible] که نشر حرمت میکند لقوله تعالی و احل لکم ما وراء ذلکم فانکحوا ما طاب لکم بجهة روایة هشام بن مثنی از صادق صلوات الله علیه که گفتند نزد آنحضرت بود مردی
از او استفسار کرد که چه میفرمایی در حق مردی که زنا کند با مرئه آیا بنت مزنی بها او را حلال باشد فرمود نعم ان الحرام لا یفسد الحلال و اکثر قائل بتحریم اما اگر
زنا سابق باشد بجهة روایات کثیره از عیص بن قاسم از صادق صلعم و منصور بن حازم از آنحضرت و از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما و بجهة [illegible]
جانب احوط و بجهة آنکه بر مزنی بها صادق می آید که امها من نسائه زیرا که عند اضافه ادنی ملابسه کافیست مانند کوکب الخرقاء و این قول اجود است بجهة احتیاط
در فروج و جواب از دلیل آنست که اولی مخصوص است پس حجت قاطعه نباشد و ثانیه مراد بما طاب ما حل است و جواب از روایة مذکوره آنست که محمول است بر [illegible]
و لمس و غیره یا آنکه در قول آنحضرت که ان الحرام لا یفسد الحلال اشاره است باین قول که مثل حکم وطی ملک حکم عقد است در نشر حرمة مصاهره و همچنین است وطی
عقد منقطع نزد ما در همه حکم [illegible] خالة خود مثلا با ایشان بر وی حرام شود تحریم مؤبد و اگر مرد زوج شود [illegible] عدم [illegible]

سورة النساء

اولاد ام یا بیان نسا نکرده [illegible]

باشد و تاکید [illegible]

واسته لا که نکرده اند

نکاح بشبهه

اصحاب

وردما

الربع الخامس

اذ اصحاب ما گفته‌اند که یکی از ینها هر دو حلال است خلافا لغیرنا فی ضمها اذ پس اگر جمع کند میان ام و بنت و در عقد عقد فاسد و جایز باشد نکاح بنت خاصه بعد از ان و اگر جمع کند در عقد میان اختین عقد فاسد باشد و جایز باشد او را استیناف بر احدهما و انچه فایده حسنه جلیله هست که بسیاری از فضلا و علما از ان غافلند و ان اینست که اجتماع مطلوب حقتعالی است و لهذا مندوب شده است اجتماع عباد در عبادات تا بجهت ان حاصل شود کمال تمام در عبادات خدا پس بقای شخصی ملزوم است اجتماع است و هرگاه که بقای نوع بقای اشخاص نوع است پس بقای نوع انسان حاصل نشود الا ببقای اشخاص ان نوع و این حاصل نشود الا بتناکح و تناکح متحقق نشود الا بمحبت بین الزوجین و لهذا حقتعالی محبت و موده زوجین را از ایات حسنه شمرده و محبت حاصل نیست مگر بانس و اجتماع بیان نسل و اجتماع مطلوب و سبحانه باشد و چون نسب موجب موده و محبت است پس اجتماع در ان مطلوب باشد لهذا مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول موده و اجتماع میان ایشان بدون نکاح و اما اجانب چونکه اجتماع نسبی را ایشان مفقود است پس مندوب شده اجتماع ایشان بسبب نکاح و اکرمند و بیوت نکاح ایشان فایده در ضمن این بود جهت حصول بدون ان و مع ذلک موجب حرمان اجانب میشد از اجتماع بین اجتماعی که مطلوب حقتعالی است از مردمان فوت میشد و لهذا هرگاه که ضعیف شد اجتماع نسبی چون بنات عم و بنات عمه و خاله چبران ضعیف باز نشد در نکاح ایشان و چون رضاع موجب انفعال مزاجست از لبن مرضعه کما قاله الرضاع یغیر الطباع پس اجتماع ان نیز مشابه اجتماع نسبی باشد و حکم نسب در تحریم نکاح منفرد نداز مشارکه در خیراة و محب اختصاص است پس مشارکه ملزوم مباغض باشد که منافی محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین تا باعث مباغضت بینهما واقع نشود و موجب تنغیص عیش نگردد ان الجزء الخامس من الاجزاء

الثلاثین **وَالْمُحْصَنٰتُ** عطف است بر امهاتکم و یا بر ان تجمعوا بین الاختین یعنی حرام کرده شده است بر شما شوهرداران **مِنَ النِّسَاۗءِ** از زنان که تزویج و ازدواج احصا کرده باشد از وقوع در محارم و حکم متعه نیز حکم نکاح است **اِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر انچه مالک شده است دستهای شما از زنانی که سبی ایشان کرده باشید و ایشان ازواج کفار بوده باشد یعنی ایشان حلائل شما اند و سبی نکاح ایشان مرتفع است چنانکه ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مالی بسیار با اهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان از جسب و نسب معتبر بعضی اسیر در امدند و چون زنان شوهر دار بودند معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متفکر گشتیم و اگر چه ایشان ملک یمین بودند از قبل محصنات بودند بعد از عرض این صورت بحضرت رسالت این ایه نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک شما شده اند تصرف در ایشان حلال است و در کنز العرفان اورده که الا ما ملکت ایمانکم استثنا است از مطلق مزوجات خواه حره و اماء یعنی اماء حره اماء مزوجاة بر شما حرامند مگر بملک یمین شما در ایند یعنی سترقاق ایشان کنید باشترا یا باتهاب یا میراث یا سبب غیر ان که مالک جدید را فسخ نکاح میرسد و وطی مملوکه بعد از عده و در این حکم داخلست مزوجه بمملوک سید چه او را میرسد فسخ نکاح ان پس او را جایز باشد وطی بعد از عده و ابو حنیفه گفته که سبی رفع نکاح نمیکند و سبی با نی حلال نمیشود بلکه حلیه مسببه مشروط است ابدا را الحرب بود و با زوج پس اگر سبی زوجین کند نکاح مرتفع نگردد و اطلاق ایه حجت بر وی و همچنین خبر ابو سعید خدری که مذکور شد و از ابی سعید خدری مرویست که چون در غزاة اوطاس سبی مزوجاة کفار نمودیم منادی رسول نداکرد که الا لا توطئوا الحبالی حتی یضعن و لا غیر الحبالی حتی یستبرئن یعنی اهمال ان وطی زنان ابستن مکنید تا وضع حمل نمایند و غیر ابستن را مباشرت مکنید تا انکه استبرا کنند بحیض و فرزدق در شعر خود اشاره بحلیت وطی ازواج کفار نموده بقوله شعر وذات حلیل انکحتها رماحنا حلال لمن یبنی بها لم تطلق و از امیر المؤمنین و ابن مسعود و ابن عباس و مکحول و زهری مرویست که مراد بما ملکت ایمانکم سبی ذوات ازواج است و بدانکه احصان بر چهار معنی اطلاق میکنند یکی بمعنی عفت کقوله التی احصنت فرجها دویم بمعنی ازواج همچنانکه در این ایه مذکور شد سیم بمعنی حریت کقوله و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب تفسیر این و قوله **كِتٰبَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ** مصدر موکد است ای کتب الله علیکم تحریم المذکورات کتابا یعنی نوشته و فرض کرده است حقتعالی تحریم نکاح زنان مذکوره بر شما نوشتنی و فرض کردنی و یا مفعول به است یعنی الزموا کتاب الله پس معنی اینست که ملازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات بر شما پس مخالفت ان مکنید و از ان در مگذرید **وَاُحِلَّ لَكُمْ** عطف است بر فعل مضمر که ناصب کتاب الله است یعنی نوشته است حقتعالی بر شما تحریم مذکورات را و حلال کرده شده برای شما **مَّا وَرَاۗءَ ذٰلِكُمْ** انچه غیر این محرمات مذکوره است و حفص مجهول میخواند و عطف بر حرمت و معنی انکه حرام کرده شد بر شما زنان مذکوره و حلال کرده شد بر شما غیر این زنان و ما موصوله بمعنی اللاتی است و منصوب المحل است بنا بر قراءة اولی و مرفوع المحل بنا بر قراءة ثانیه و بدانکه متبادر از تحریم مذکورات اینست که لفظ ما دون هیچ و قتی از اوقات نکاح نتوان کرد پس شامل نکاح مرده بنا شد بر عمه او و بر خاله او و بر خواهر زاده او و بر برادر زاده او زیرا که نکاح اینها بعد از اذن عمه و خاله جایز است پس نیز شامل نکاح مطلقه تلث نباشد زیرا که با تحلیل تزویج با وی حلال است و نکاح معتده در زمان عده نیز زیرا که در حکم منکوحه است و نکاح امه بر ازاد نیز در جمیع اوقات حرام نیست زیرا که بعد از اذن ازاد حلال میشود و تحریم تزویج بخامسه از باب منع است و ثلث کتابع مفهوم میشود و تحریم نکاح ملاعنه بر حسب نصوص نیست که زوجین را نکاح خود را سخ باشند و اما اگر زن اعتراف نماید بنفی ولد بعد از لعان حرمت مرتفع میشود اینها منافی احل لکم ما وراء ذلکم نباشد و نیز تحریم این محرمات از سنت مطهره ظاهر شده پس از احل لکم ما وراء ذلکم خارج باشد و قوله **اَنْ تَبْتَغُوْا** مفعول له است نزد صاحب کشاف و مفعول تبتغوا محذوف است و تقدیر اینکه احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم الصرف فی مهورهن و اثمانهن یعنی حلال کرده شد برای شما غیر این محرمات بجهت اراده انکه بطلبید **بِاَمْوَالِكُمْ** بما لها بجهت صرف انها در مهور و اثمان غیر ایشان **مُّحْصِنِيْنَ** در حالتیکه با تزویج و ستر عفت را بسیار و خود را بان در پناه او بیا از لوم و عقاب **غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ** حال تاسعه است یعنی در حال انکه نباشید زناکنندگان

اجماع

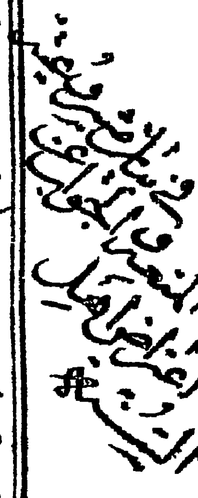
ع



و مبنو انه بود که مفعول تبتغوا مقدر نباشد کانه قیل اراده ان تصرفوا اموالکم محصنین غیر مسافحین و یا بدل اشتمال و یا از ذلکم باشد ای احل لکم ابتغاء ما تشتمن من الحلال ما عدا المحرمات و در کنز آورده اینکه صاحب کشاف گفته که ان تبتغوا مفعول له است فاسد است زیرا که شرط مفعول له آنست که فعل فاعل فعل معلل باشد و حال آنکه ابتغا فعل فاعل احل نیست و تقدیر غیر محتاج الیه است و مع ذلک خلاف اصل است و محصنین حال است از ان تبتغوا و ذکر غیر مسافحین و علم اکتفا بمحصنین جهت آنست که محصن بهمه معنی نیست که سفاح کند بغیر او و مسافحه در لغت از سفح ماخوذ است که صب منی است و معنی آن بمعنا العفر است و در صب منی در شرع مخصوص است بزنا زیرا که غیر زانی منحصر نیست در صب منی در رحم زانیه حاصل معنی آنستکه بایند اموال متزوج و متسری شوید بغیر محرمات که مذکور شد و بجهة این خود را از سفاح نگه دارید **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ** پس هر که برخوردار یافته **بِهِ** بدو **مِنْهُنَّ** از زنان منکوحه **فَآتُوهُنَّ** پس بدهید ایشانرا **أُجُورَهُنَّ** مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و محل آن و در کنز مذکور است که جوهری در صحاح آورده که استمتع تمتع و ما موصوله است و گویند معنی آنستکه آنچه بیکه منتفع شده اید بآن از نسا که جماع است یا تقبیل یا نظر پس بدهید اجور ایشانرا و این قول فاسد است که

والاسم المتعه

مراد بآن نکاح متعه است چنانکه عنقریب سمت تحریر و تقریر خواهد یافت و قوله **فَرِيضَةً** حال است از اجور یعنی بدهید حالتیکه آن مهر مفروض و مقدر است و بدون آن استمتاع جایز نیست و یا صفة مصدر محذوف ای ایتاء مفروضا و یا مصدر مؤکد است **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که از ازواج و زوجات اید **فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ** در آنچه از یکدیگر راضی شوید **بِهِ** بآنچیز **مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ** از پس آن مهر که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زنان ترک کنند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته مراد تراضی در متعه است یا در صحت و مفارقه و صاحب کنز گفته که این اشاره است بآنکه متعه مدت را جایز است که بعد از انقضاء مدة متعه زیاده اجرة و اجل افزایند یا از هم مفارقه نمایند و اینکه بعضی گفته اند که مراد بآن عقد دائمی است و معنی آنستکه لا جناح علیکم فیما تراضیتم من الابراء من المهر و الافتداء قول لیست مرجوح و تحقیق این انشاء الله مذکور شود **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا** بدرستیکه خدای تعالی هست دانا بمصالح شما و از جمله آن اباحه متعه است **حَكِيمًا** محکم کار در تمهید نکاح و در وضع اشیاء در مواضع آن پس بجهة این وضع متعه نموده تا شما نادر زنا و لواطه نیفتید کما قال علی علیه السلام لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا الا شقیاء یعنی او الشقی بعضی آن المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی مردمان از متعه نمیکرد هیچکس زنا نمیکرد مگر کسانیکه شقی و بدبخت بوده باشند و در روایت دیگر الا شفا واقع شده یعنی مگر نادر الوقوع و چون این معنی بر صحیفه خواطر منقش شد بدانکه آیه دلالت صریح دارد بر اباحه عقد نکاح متعه از چند وجه یکی آنکه لفظ شرعی محمول بر حقیقت شرعیه است چنانکه در اصول مقرر شده و خلافی نیست در آنکه نکاحی که مشروط است باجل و مهر متعه میگویند و فاعل آن متمتع و مؤید این است قوله تعالی اجورهن که مذکور شد اگر مخالف گوید چرا جایز نباشد که مراد بآن عقد دائمی باشد زیرا که استفاع و انتفاع حاصل میشود پس با این اعتبار آنرا متعه گویند و صدق آیه مؤید این است چه آن متضمن انتفاء احصان است و معلوم است که متعه محصن جایز نیست نزد شما گوئیم جواب از اول مبین شد که لفظ استمتاع حقیقه در متعه است پس اگر دلالت غیر آن کند مجاز باشد اشتراک لازم آید و این هر دو خلاف اصل اند و اگر دلالت بر قدر مشترک کند مفهوم نشود احدهما بعینه و جواب از ثانی اینست که لا نم مراد احصان باشد که بیان در حکم ثابت میشود بلکه بمعنی تعفف است و غیر مسافحین مؤید اینست و بر تقدیر اینکه این را مسلم داریم لکن بعضی اصحاب ما تخصیص احصان کرده اند بتعفف و دیگر آنکه اگر مراد عقد متعه نباشد لازم نیاید چیزی از مهر بر آنکس که اصلا منتفع نشده باشد از مرئه ذا مه و لازم باطل است پس ملزوم نیز چنین باشد اما بطلان لازم بجهة اجماع بر آنکه اگر زوج طلاق زوجه گوید قبل از آنکه او را ببیند نصف مهر و لازم است و اما بیان ملازمه آنستکه حق تعالی تعلیق وجوب ایتای اجر نموده باستمتاع پس بدون آن واجب نباشد اگر گویند چرا جایز نیست که مراد مهر مستقر باشد و معلوم است که مهر مستقر نمیشود الا بدخول پس تعبیر کرده باشند باستمتاع از دخول گوئیم در آیه تعرض باستقرار نشده بلکه تعرض بوجوب ایتاست و مع ذلک میگوئیم که استمتاع اعم از دخول است و عدم آن و عام را دلالتی بر خاص نیست و حمل تقدیر ایتا جایز باشد که قال الذی استمتعتم به منهن فآتوهن مجموع اجورهن زیرا که اجور و کل بر سبیل حقیقه است و بعضی آن بر سبیل مجاز پس استقرار واجب باشد و اگر چه تقبیل یا نظر بشهوة باشد و این باطل است سیم ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر چنین قراءة کرده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح در ارادة عقد متعه و ثعلبی روایت از جبیر ابی ثابت کرده که او گفت ابن عباس مصحفی بمن داد و گفت هذا علی قراءة ابی چون در آن نگاه کردم نوشته بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح است در ارادة عقد متعه اگر گویند این قراءة بعضی اثبات آن کرده اند اما غیر ایشان منکر اند و با وجود این اگر ثابت شود در قرآن باشد و قرآن باخاد ثابت نمیشود گوئیم جواب از اول آنستکه مثبت مقدم است بر نافی زیرا که کاهست که بر انسان مخفی میشود آنچه ظاهر شده بر غیر او و دیگر آنکه در آن صحابه است و مسلم ظاهر العدالة لزداز کذب و جواب از ثانی آنستکه هر گاه مثبت قرآن چه قانع باشد از آنکه بآن حکمی ثابت شود و فائده بخبر واحد در نصوص خصوصا با تاکد آن باجماع اهل البیت صلوات الله علیهم و در روایات ایشان خصم احتجاج مینماید تا ضعف آن در روایات الجماعة معظمین بلکه بعضی از جماعه اند که با ایشان احکام ثابته منسوخ میشود است تعقیبا بر روایتی دلالت میکند بر اباحه عقد متعه بچند وجه دیگر اول اجماع اهل البیت صلوات الله علیهم و روایات ایشان در آن مشهور است در کتب احادیث مذکور و بعضی از آن بعد از فراغ از کلام صاحب کنز العرفان سمت تحریر خواهد یافت و اجماع اهل البیت حجت است همچنانکه در اصول مقرر شده و بجهة حدیث مشهور در میان موافق و مخالف که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی یعنی میگذارم در میان شما دو چیز را که آن کتاب خدا است و دوم عترت من که اهل بیت منند که مادام که متمسک باشید بایشان هرگز گمراه نشوید در تعلیل خاصه و عامه و ابن عباس که وی فتوی بعقد متعه داد و عمل بآن نیکرد و مناظره او با ابن زبیر در این باب مشهور است و قول ابن عباس در این حجت است کما قال علیه السلام فی حقه



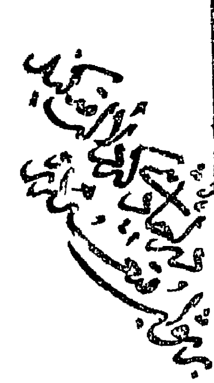
آنکه کشف معنی علما بعون پیغمبر در شان ابن عباس فرموده که او فاتند محفوظ است که بیرون از علم باشد یعنی بدانا و احاطه کرده است علم و افراد را و دعوی خصم
آنکه دوی رجوع از این فتوی کرده ممنوع است سیما بروایت مشهور از عمر بن الخطاب که متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلعم انا محرمهما و معاقب علیهما متعة الحج
ومتعة النساء و بطرق طبری و در کتاب مستنیر گفته که عمر گفت ثلث کن علی عهد رسول الله صلعم انا محرمهن و معاقب علیهن متعة الحج ومتعة النساء و حی علی
خیر العمل فی الاذان این هر دو روایت شاهد اند بر آنکه متعه در عهد رسول صلعم مباح بود و معلوم است که عمر از رأی خود تحلیل و تحریم مینمود چنانچه در خلافت
نزاعی نیست که متعه مشروع بوده و اگر خصم گوید که بعد از آن منسوخ شده گوییم مشروعیت آن درایت است و نسخ آن درایت و ما طرح میکنیم این روایت را
بجهة آنکه عقد متعه منفعتیست خالی از جهات قبح و در او ضرر عاجل و آجل نیست و هرچه این چنین است مباح است پس متعه مباح باشد اما کبری
اجماعی است و اما صغری پس آنکه اگر در متعه شیئی مفاسد میبود یا عقلی میبود و این منفی است اتفاقا و یا شرعی و آن مفقود است و آنچه از جمله متمسکات خصم میبود
و اهل خلاف چند وجه ضعیف در منسوخیت آن آورده اند اول قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و متمتع بها از زوجه و ملک یمین نیست ما تانی
انتفاء آن است اما اول پس آنکه اگر زوجه میبود وارث و قسم او ثابت میشد و طلاق و ایلاء و لعان واقع میگشت و غیر آن از احکام زوجات بر آن متفرع میشد
لازم باطل است باتفاق امامیه پس ملزوم نیز باطل باشد دوم روایات در باب نسخ آن از آن جمله روایت عبدالله و حسن است که پسران محمد بن علی اند از علی علیه السلام
که رسول صلعم نهی کرده از متعه نساء در روز خیبر و از خمر اهلیه و یکی سبیع بن سبره از پدر خود که در حجة الوداع شکایت کردیم از عزبت به رسول فرمود استمتعوا
من هذه النساء پس ما عقد متعه کردیم با زنی معین پس من با زنی مزوج شدم و در همین شب نزد او مکث کردم و چون روز شد نزد پیغمبر رفتم و آنحضرت
در میان باب و رکن ایستاده بود و میگفت انی کنت قد اذنت لکم فی الاستمتاع الا و ان الله قد حرمه الی یوم القیمة فمن عنده منهن شیء فلیخل سبیلها و لا
تاخذوا مما آتیتموهن شیئا یعنی من اذن داده بودم شما را در استمتاع بدانکه حق تعالی آنرا حرام کرده ابد تا روز قیامت پس هر که نزد او یکی از متمتعات باشد باید
که ابتدا زن را رها کند و فرا نگیرد از او چیزی را که داده باشد ایشان هیچ چیز را و روایت دیگر مرویست از عمر بن الخطاب که رسول صلعم ما را اذن داد در متعه سه روز و بعد
از آن را حرام کرده ابد و مجاهد محصنی که متمتع شود من او را سنگسار میکنم مگر آنکه چهار گواه بگذراند بر آنکه رسول احلال آن نمود بعد از تحریم آن
سیم اجماع فتوی صحابه و تابعین و فقهای امصار بالخلاف اعصار بر منع است و جواب از اول منع است از آنکه متمتع بها زوجه نباشد زیرا نزد ما باجماع
امامیه و جمهور بروایت مذکور داخل است که فروج حلال میشود و اینکه زوجیت مستلزم نفقه و قسم و غیر آن از حقوق زوجیت باشد ممنوع است بجهة تخلف زوجیت با
عدم لزوم این احکام چه نفقه ساقط میشود با نشوز و میراث ساقط میگردد بارق و قتل و کفر و احصان ثابت نمیشود قبل از دخول زوجه و قسم دائم
نیست و ساقط میگردد در سفر و لعان واقع نمیشود در مباحات و امثال نزد بسیاری از فقهای جمهور پس این امور منتفی اند با وجود صدق زوجیت چنانکه
انتفای عموم با تخصیص جنین باشد و جواب از دوم آنست که روایتی که از امیرالمومنین نقل کرده اند محض افتراست زیرا که بالضرورة میدانیم که مذهب او و
مذهب اولاد اطهار صلوات الله علیهم بر خلاف اینست پس نسبت روایتی کنند که مخالف باشد با مذهب او و مع ذلک خبر سبره دلالت میکند بر آنکه اذن در
حجة الوداع بوده و خبر علی در روز خیبر است و حجة الوداع متاخر از خیبر است پس اگر نهی که نسبت بآنحضرت داده اند مستلزم تحریم باشد لازم آید که دو بار نسخ
شده باشد و هیچکس قائل باین نیست پس هر دو روایت رفع نهی میکند که خبر علی متضمن اینست پس احتجاج بآن ساقط میشود و خبر سبره غیر صحیح است از چند وجه
اول بجهة آنکه مطعون السند است و ثانیا مختلف الالفاظ است و این دلالت بر اضطراب آن و ثالثا بجهة معارضه آن با اخبار اهل البیت علیهم السلام
از پیغمبر و رابعا بآنکه خبر واحد است در چیزی که بآن عموم بلوی است و در قول عمر حجت نیست بجهة رجوع او و بقول صحابه و از جواب سیم آنست به قول ابن
عباس و ابن مسعود و غیرهما و جواب از سیم منع تحقق اجماع است با مخالفت فرق شیعه با جمیعهم و حال آنکه در ایشان فضلاء اهل البیت و سادات اهل البیت صلی
الله علیهم انتهی کلام صاحب الکرد و لمعه مسطور است که اجماع واقع است میان اهل اسلام از زمان حضرت رسالت صلعم در جواز نکاح متعه که او انکاح منقطع
گویند در صدر اسلام و مشروعیت آن بحکم خدا و نص رسول او و مخالف و موافق و سنی و شیعه همه متفق اند در این معنی و هیچکس از اهل اسلام در این خلاف ندارد
و اکابر صحابه و تابعین و غیر هم در کتابهای خود ثبت کرده اند و این حکم مستمر بوده و شایع و مشهور تا زمان عمر بن الخطاب و خوان و احادیث بالخطاب الا لذاذ نزد مشروع
نکاح متعه چنانکه حق تعالی میفرماید که فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة چه ظاهر آن دلالت بر آنکه هر زنان متمتعه کرده اند بجهة عقد
متعه از ایشان دهید و مفسران روایت کرده اند از عبدالله بن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعة تابعین که مراد از استمتاع در این آیه نکاح متعه است
در قراءة شاذه نقل از عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چنین وارد است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و این قراءة نظر است
بر صحت متعه زیرا که الی اجل مسمی یعنی مدة معینه و غیر متعه عقد ایشان نباشد و ظاهر است که مراد باجل مسمی آن مدتیست که در عقد متعه ذکر کرده میشود و نیز روایتست
که شخصی از عبدالله بن عباس پرسید که حکم متعه در شرع چیست عبدالله بن عباس گفت مگر سورة النساء را نخواندی که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی
سه بار این را مکرر ذکر کرد و مسلم در صحیح خود باسناد از عطا روایت کرده که گفت جماعتی از جابر بن عبدالله انصاری مسئله پرسیدند از آن جمله یکی این بود که اما متعه
مشروع و حلال است یا نه گفت حلال است و حضرت رسالت صلعم آنرا مشروع گردانید بحکم خدا و مخفی نیست که مسلم از معتبران محدثین است نزد سنیان و روایتست
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلعم که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که من آمرزیدم امتان ترا که متعه کنند و احادیث مشتملست بر
فضیلت متعه چنانکه دلیلست بر مشروعیت آن و روایتست که شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که رسول خدا صلعم متعه کرده جواب داد نعم متعه کرده و ما
الحاصل نزاعی نیست در میان اهل اسلام در مشروع بودن متعه در صدر اسلام پس اگر کسی مشروعیت متعه را در صدر اسلام انکار کند از اعتماد ما بیرون کان
باشد اما نزاع در میان سنی و شیعه در نسخ و عدم نسخ متعه است سنی میگوید که متعه در صدر اسلام مشروع بود اما بعد از آن منسوخ شد و سند ایشان

در روایت است که نسخ از روایت و ما طرح میکنیم این روایت را بروایت



آن است که عمر خطاب در ایام خلافت خود بر بالای منبر بر آمد و گفت ایها الناس ثلث کن فی عهد رسول الله انا انهی عنهن و اعاقب علیهن متعة النساء
و متعة الحج و حی علی خیر العمل یعنی سه چیز که در عهد رسول خدا مشروع بود و مردم آنرا بجا میآوردند بحکم خدا من در زمان خود نهی از آنها و حرام میکردانم و مرتکب آنها را
عقاب و ایذا میکنم هرکرا که بآن ارتکاب نماید و آن سه چیز یکی متعه زنانست و دوم متعه حج سیم حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و در روایت دیگر آمده که
عمر بر بالای منبر شد و گفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالا لین انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه که در زمان حضرت
رسالت حلال بود من حرام میکردانم و عقاب میکنم آنکس را که یکی از دو متعه کند یکی متعه زنان و دوم متعه حج و باستنباط میکویند که عمر از حضرت
رسالت شنیده بود که متعه منسوخ شد بنا بر این بر بالای منبر بیان نمود و بعضی گفتند اگر از حضرت رسالت شنیده بود میگفت و شیعه میگویند مشروعیت
متعه با متعه مستمر چنانکه در صدر اسلام بود و منسوخ نشد و هیچکس از حضرت رسالت در باب منسوخ شدن متعه چیزی نشنید زیرا که اگر پیغمبر آنرا
منسوخ نکرده و اینکه عمر بر بالای منبر گفت از پیش خود گفته و قول او باطل و خطا است و از حضرت رسالت چیزی نشنیده و در نفی اصل و دلیل بر نفی
بسیار است و احادیث و اخبار متواترة المعنی مروی از اهل البیت صلوات الله علیهم که دلالت میکند بر استحباب و فضیلت متعه چنانکه ابن بابویه قمی ره در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده بسند خود از امام جعفر صادق ع که فرمود لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا یعنی از ما نیست آنکس که اعتقاد نکند
و باور ندارد رجعت ما را و حلال نداند متعه ما را و نیز روایت است از صالح بن عقبه از پدر او که گفتا از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که در متعه
کردن ثواب هست فرمود اذا کان یرید بذلک وجه الله تعالی و خلافا علی من انکرها لم یکلمها بکلمة الا کتب الله له بها حسنة و لم یمد یده الیها الا کتب الله له
حسنة فاذا دنی منها غفر الله له بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله ذنوبه بعدد ما مر علی شعره قلت بعدد الشعر یعنی کسیکه زنی را متعه کند خالصا لوجه
الله تعالی و بقصد امتثال شریعت و حصول ثواب مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه که بآن بگوید حقتعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی
او دراز کند حقتعالی برای وی حسنه بنویسد و چون با آن زن نزدیکی کند حق عز و علا گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حقتعالی بعدد هر موئی که آب بر او گذشته باشد
مغفرت و مرحمت بوی ارزانی فرماید راوی گوید گفتم بعدد هر موئی که آب بر او گذشته باشد حضرت فرمود آری بعدد هر موئی که آب بر او گذشته و نیز فرمود که در روایت
که شخصی از امام محمد باقر ع پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز باشد که من متعه کنم فرمود یا هذا انک حلفت ان لا تطیع الله و الله
ان لم تطعه لیعصینه یعنی ای مرد تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بحق خدا که اگر اطاعت نکنی دشمن او باشی یعنی بنابر این روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد یا اباحه
منکر آن چه باشد و نیز روایت است از حضرت رسالت که فرمود هر که یکبار متعه کند ثلث او از دوزخ آزاد شود و هر که دو بار متعه کند ثلثین او آزاد شود از آتش دوزخ
و نیز روایت است از حضرت رسالت که فرمود من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم القیمة و هو اجدع یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد در روز قیامت
بد منظر و بد هیئت باشد مثل کسیکه بینی او را بریده باشند و احادیث و روایات بسیار در این باب از حضرت رسالت و ائمه صلوات الله علیهم مروی است و بعضی از آن
بعد از نقل کلام صاحب مجمع مذکور خواهد شد و حاصل همه آن دلالت میکند بر مشروعیت متعه و بقا و استمرار آن و عدم منسوخ شدن آن پس بنابر این
آنچه عمر بر بالای منبر گفته از پیش خود گفته باشد نه آنکه چیزی در باب نسخ آن از پیغمبر شنیده باشد دلیل دیگر آنست که اگر عمر در باب نسخ متعه از حضرت رسالت
میشنید لازم بود دیگری که از او بمردمان گفتی و اظهار آن کردی چنانچه در زمان خود باید دید نه آن ابوبکر اظهار میکرد و حال آنکه در عهد او چیزی نگفت و پیش از آنکه
بر بالای منبر رود و مردم را از آن منع کند در میان اصحاب و تابعین رایج میبود و کسی آنرا منع نمیکرد پس چون کرد آن سخن را عمر در آن روز و زمان پیش کسی نگفت و در آن
خود گفت معلوم شد که از حضرت رسالت چیزی نشنیده بود و از خود گفت دلیل سیم آنست که اگر عمر در باب نسخ چیزی میشنید از حضرت رسالت یا بشنیدی که او آن
حضرت روایت میکرد و نسبت با او میداد و اسناد آن سخن با آنحضرت میرسانید و از هیچکس پوشیده نمیماند و چنین میگفت که ای مردمان من از پیغمبر شنیدم که فرمود
عقد متعه منسوخ شد میباید که دیگر کسی بآن عمل نکند و حال آنکه با این عبارت گفت که ای مردمان متعه در زمان پیغمبر حلال بود و مشروع من حرام میکردانم و منع
میکنم از آن و عقاب مینمایم بر فاعل آن و این سخن صریح است بآنکه او این سخن را از خود گفته و حکم الله و حکم رسول الله را تغییر داده دلیل چهارم آنست که عمر چون
این سخن بر بالای منبر گفت صحابه و غیرهم التفات بسخن او نکردند و همچنان متعه میکردند و هر چند تهدید و وعید میکرد مردمان ترک آن نمیکردند و بآن عمل میکردند
و فتوی میدادند و سخن او را ترک سخن خدا و رسول میکردند دلیل پنجم آنکه چون نکاح متعه در صدر اسلام مشروع و مقرر شد و میان مسلمانان شهرت تمام یافت
و صحابه و غیرهم بآن عمل میکردند نکاح دوام و متعه مدتها بحکم استمرار باقی پس اگر بعد از آن منسوخ شد لازم بود که حضرت رسالت که ناسخ آن بر همه امت یا
اکثر مردمان رساند و شهرت تمام دهد بمرتبه که کسی منسوخیت آن مخفی نماند تا مردم آن را ترک نمایند و دیگر کسی بآن عمل نکند مثل سایر احکام که منسوخ گشته بر آنها
کرده خبر بآن از وقت حاجت نمیست چنانکه در اصول مقرر گشته و اگر حکم متعه منسوخ میشد حضرت رسالت آنرا نسخ میکرد و پیش از عمر مشهور میشد و عمر و کسان
دیگر میشنیدند و میگفتند و از آن منع میکردند و حال آنکه پیش از وی هیچکس از آن منع نکرد و در زمان او نیز غیر او هیچکس دیگر منع نکرد و بعد از وی هر کس منع میکرد
از متابع او بود و اگر وی در نسخ متعه از پیغمبر چیزی شنیده باشد لازم آید که حضرت رسالت نسخ متعه را با وجود اشتهار تمام در میان امت بغیر عمر خطاب نگفته
باشد و هیچکس دیگر نگفته باشد اصلا و از همه امت پنهان کرده باشد و همه اهل اسلام را در غفلت باز گذاشته باشد تا عمل کنند بحکمی که منسوخ بود و در کتاب او غیر
مشروع کنند و این مخالف سنت و معتقد این کافر است پس معلوم شد که آنچه عمر بر بالای منبر گفته از خود گفته و از پیغمبر نشنیده بود و مخفی نیست که این دلیل پنجم
در حقیقت مرکب از دو دلیل است چنانکه بتامل صادق معلوم میشود اما چون متفرع از اول بود در سلک یک دلیل انتظام یافت دلیل ششم آنکه جمعی از سنیه
در تصانیف خود آورده اند که متعه منسوخ نشد و گفته اند که جمعی از صحابه و تابعین مثل عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر و ابی بن کعب و جابر بن عبد الله انصاری و
غیرهم بر آنند که متعه منسوخ و باطل نیست و بر حال خود است و عمر حلال آنرا از پیش خود نگفت و از پیغمبر چیزی و او نشنیده چنانکه مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود

از طرق متعدده روایت کرده اند که عمر متعه را باطل کرد و نهی نمود و غیر از و هیچکس دیگر منع نکرد و مخفی نیست که دلیل صریح است بر آنکه متعه منسوخ نشد و نیز بغوی که از اکابر سنیان است در تفسیر خود از ده طریق خود که در مصحف ابن عباس چنین بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز در تفسیر خود نقل کرده که این آیه منسوخ نشده و نیز در آن تفسیر از امیر المؤمنین ع روایت کرده که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا الاشقی یعنی اگر عمر از متعه منع نمیکرد هرگز زنا واقع نمیشد مگر از بدبخت ترین مردمان و این روایات هم دلیل قویست بر آنکه متعه منسوخ نشد و مشروعیت آن مستمر بود تا عمر در باب منسوخیت آن از پیغمبر چیزی نشنید دلیل بهتر آنکه برای الزام خصم و اثبات مدعی قویست چنانکه گفته اند که الحسن ما شهدت به الاعداء اینست که در جمع بین الصحیحین روایت کرده اند از عبد الله بن عباس که گفت در زمان حضرت رسالت منعه میکردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست و گفت حق تعالی برای پیغمبر خود هرچه میخواست حلال میکرد و قرآن بجای خود نشسته بود چون حج یا عمره که شروع کرده اید باتمام رسانید چنانکه حق تعالی فرموده و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را که نزد من آورند که زنی را متعه کرده باشد سنگسار کنم پس مخفی نیست که این روایت از طرق سنیان است چنانکه مذکور شد و این دلیل صریح است بر آنکه عمر مغیر شریعت بود و دلالت بر جرأت و طغیان او میکند در تغییر دین پیغمبر و دلیل است بر آنکه او محرم ما احل الله و محلل ما حرم الله بود و هر که چنین باشد از دایره اسلام خارج باشد و کسیکه منع متعه کند یا کراهت از و داشته باشد یا انکار کند بر کسیکه متعه کند بی ضرورة و سببی مثل تقیه یا مانند آن اکثر از آن است که اشباع کسی باشد که تحریم آن نموده از نزد خود و عجب در اینست که هیچ فرقی نیست میان نکاح دوام و نکاح متعه در واجبات و مستحبات و واجبات مثل تعیین زن و مرد و صلاحیت ایقاع عقد در میان ایشان و ایجاب و قبول و مهر و سایر شرایط و کیفیت مگر اجل که در متعه است و در دوام نیست پس چرا اهل جهالت دوام را مشروع و حلال میدانند و متعه را حرام و نامشروع میخوانند و این نیست مگر محض عناد و انکار و بدعت نعوذ بالله من هذه الطریقة الضالة و العقاید الفاسدة انتهی کلام صاحب اللمعة و در مجمع البیان مذکور است که ابن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعتی از تابعین و همه امامیه بر آنند که مراد با استمتاع نکاح متعه است که معین تا باجل معلوم و این اصح است از قول حسن و مجاهد و ابن زید که میگویند مراد با استمتاع مباشرة است و انتفاع و التذاذ زیرا که لفظ استمتاع و تمتع در اصل لغت اگرچه واقع شده است بر انتفاع و التذاذ اما در عرف شرع مخصوص شده است بعقد متعه خصوصاً که مضاف شده باشد بزنان پس بنا بر این معنی آیه چنین است که فمتی عقدتم علیهن هذا العقد المسمی متعة فآتوهن اجورهن و از جمعی از صحابه چون ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان مرویست که ایشان چنین قراءة میکردند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن و در این صریح است بانکه مراد بان عقد متعه است و ثعلبی در تفسیر خود از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که ابن عباس مصحفی بمن داد و گفت هذا علی قراءة ابی فرأیت فی المصحف فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قال لا اقرأها هکذا قال ابن عباس والله هکذا انزلها الله عز و جل ثلث مرات و ترجمه این کلام در فارسی گذشت و نیز باسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده که سلکم بن عیینه گفت سألته عن هذه الایة فما استمتعتم به منهن أمنسوخة قال لا و حکم روایت کرده که امیر المؤمنین ص فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و باسناد خود از عمران بن حصین نقل کرده که گفت نزلت آیة المتعة فی کتاب الله عز و جل لم تنزل آیة بعدها تنسخها فامرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله فتمتعنا مع رسول الله و مات و لم ینهنا عنها فقال رجل بعد برأیه ما شاء یعنی عمر گفتند آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه که ناسخ او شود نازل نشد پس رسول خدا ما را امر کرد بمتعه و متعه میکردیم تا آنکه آن حضرت وفات یافت و از آن نهی نکرد پس مرد بعد از وفات آنحضرت برای خود آنچه خواست گفت یعنی عمر و مسلم در صحیح خود در کتاب الحج روایت کرده که حدثنا الحسن الحلوانی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بکر و عمر یعنی مسلم در صحیح خود از حسن حلوانی نقل کرده و حسن از عبد الرزاق و عبد الرزاق از ابن جریج و او از عطا که جابر بن عبد الله بعمره بمکه آمد و ما بزیارت او رفتیم و مردمان از و مسائل و حکایات و احادیث پرسیدند بعد از آن ذکر متعه کردند گفت ما در عهد پیغمبر و در عهد ابو بکر و عمر متعه میکردیم و از این جهت است که لفظ استمتاع در آیه متعه است نه انتفاع و جماع زیرا که اگر مراد استمتاع و جماع باشد لازم آید که مهر کاملاً واجب نباشد مگر بعد از انتفاع از زوجه کرده باشد که آن جماع است یا مقدمات آن و حال آنکه قبل از دخول بعقد مهر لازم است اگر مراد بیان نکاح دائمی باشد لازم باشد بر زوج که بمجرد عقد جمیع مهر را بزوجه رساند زیرا که فرموده فآتوهن اجورهن و خلافی نیست در آنکه تمام مهر در دائمی واجب نیست مگر بعد از انتفاع بجماع و در نکاح متعه جمیع مهر لازم میشود بمجرد عقد و مخفی نماند که بر بالای منبر گفت که متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و اعاقب علیهما برمصرح است بر آنکه نهی از بابت او است نه از پیغمبر زیرا که اضافه نهی بخود کرده بجهت رأی فاسد که صلاح دانسته و اگر از پیغمبر نهی شده بود البته باثبات آن در مقام مباحثه احتیاج بود که آن نص را بنوی اضافه نماید یا بحدیث کرده نه بخود و نیز متصرح است انکار زنان ساخته در تغییر دادن او نص صریح منسوخ نشده و مردم نکشته زیرا که واجب باشد که حکم متعه باقی و مستمر باشد انتهی کلام صاحب المجمع و از جمله روایات ائمه اطهار صلوات الله علیهم در باب ترغیب متعه و منکران حضرت من حسنه الله باللعنة الابدیة جامع المحن با لنوبة الشرهة العریقة بحار رحمة الله الملک العلی النبی علی زعم ابن الجوزی عن رسول الله ره و در وحی الله و حد در رسالة که در باب متعه نوشته از رده که قال النبی صلی الله علیه و آله من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار و من تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار و من تمتع ثلث مرات عتق کله من النار یعنی هر که یکبار متعه کند یک ثلث او از آتش جهنم آزاد شود و هر که دو بار متعه کند دو ثلث او از آتش آزاد شود و هر که سه بار متعه کند تمام او از آتش آزاد گردد و ایضاً قال النبی صلی الله علیه و آله من تمتع مرة امن من سخط الجبار و من تمتع مرتین حشر مع الابرار و من تمتع ثلث مرات زاحمنی فی الجنان هر که یکبار متعه کند ایمن شود از خشم خدای تعالی و هر که دو بار متعه کند محشور شود با جماعت نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند مزاحمت کند با من در روضه جنان و در خبر دیگر وارد شده و ایضاً قال من تمتع مرة درجته کدرجة الحسین و من تمتع مرتین درجته کدرجة الحسن و من تمتع ثلث مرات درجته کدرجة علی و من تمتع اربع مرات درجته کدرجتی هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی ...



ابی طالب باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه من باشد و ایضاً قال من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم القیمة و هو اجدع هر که بی
متعه از دنیا بیرون رود در روز قیامت گوش و بینی بریده و بد خلقت محشور شود و این حدیث در ما تقدم مذکور شد اما بجهت تعدد رواة مکرر واقع
شد و از سلمان فارسی و مقداد کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدا صلعم بودیم آنحضرت برخواست خطبه خواند و ادای حمد و ثنای
الهی را بتقدیم رسانید و نفس نفیس خود را یاد فرمود و بر خود صلوات داد و بعد از آن بوجه کریم خود بما التفات نموده فرمود که برادرم جبرئیل نزد من
آمد و تحفه از نزد پروردگار من آورد و آن تمتع زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را بهیچ پیغمبری ارزانی نداشته و من شما را بآن امر میکنم و این سنت من
است در زنان من و بعد از من هر که این را قبول کند و بآن عمل کند و احیای آن کند از من باشد و من از وی راضی و هر که مخالفت کند با من و بآن امر کرده ام مخالفت
کرده بدانید ای مردمان که اهل این مجلس کسی که تکذیب آن کند بجهت تفضیل [illegible] از اهل دوزخ است پس لعنت خدا بر انکس باد
که مخالفت من کند در این هر که انکار آن کند انکار سنت من کرده و هر که مخالفت آن کند مخالفت من کرده و هر که مخالفت من کرده مخالفت خدا کرده از اهل دوزخ
باشد و بدانید که متعه امریست که حق تعالی مرا بآن مخصوص ساخته بجهت شرف من بر غیر از انبیاء سابق هر که یکبار در مدت عمر خود متعه کند از اهل بهشت باشد
و هر گاه متمتع و متمتعه باهم بنشینند فرشته بر ایشان نازل گردد و حراست ایشان کند تا آنکه از آن مجلس برخیزند و اگر باهم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح
باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ساقط گردد و چون یکدیگر را بوسه دهند حج و عمره برای ایشان بنویسند و
چون خلوت کنند بهر لذت و شهوت حسنه بنویسند مانند کوههای برافراشته بعد از آن فرمود که جبرئیل مرا گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که چون متمتع
متمتعه برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند در حالتیکه عالم باشند که من پروردگار ایشانم و این متعه سنت پیغمبر منست با ملائکه خود گویم که بنگرید
من بطرف بندگانم که برخاستند و بغسل کردن مشغول شدند و میدانند که من پروردگار ایشانم گواه باشید که من ایشان را آمرزیدم [illegible]
از بدن ایشان نگذرد مگر آنکه حق تعالی بهر موئی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده گناه محو کند و ده درجه بلند نماید پس امیرالمؤمنین برخواست و گفت یا
[illegible] یا رسول الله هیچ جزای کسی که در [illegible] سعی کند [illegible] گفت یا رسول الله اجر
ایشان چه چیز است فرمود چون بغسل مشغول شوند هر قطره آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب
برای غاسل [illegible] تا روز قیامت ای علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و احیای آن نکند از شیعه من نباشد و من از وی بیزارم و نیز در روایت آمده که رسول خدا
روزی با صحابه نشسته بود از هر جانب سخنی در میشد از جمله سخن متعه در میان آمد آنحضرت فرمود [illegible] میدانید که متعه را چه فضیلت و ثواب است گفتند یا
رسول الله فرمود جبرئیل اکنون بر من نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و تحیت و اکرام میکند و میفرماید که امت خود را امر کن که آن از
سنن صالحان است هر که در روز قیامت بمن رسد و متعه نکرده باشد حسنات او نقصان داشته باشد [illegible] یا محمد [illegible] که مؤمن صرف متعه کند نزد حق تعالی
هزار درهم است که در غیر آن انفاق نماید یا محمد در بهشت جوئی از حور العین هست که حق تعالی ایشان را برای اهل متعه آفریده یا محمد چون مرد مؤمن با زن مؤمنه متعه [illegible]
از جای خود برنخیزد تا آنکه حق تعالی او را و آن زن مؤمنه را بیامرزد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده مؤمن حق تعالی میفرماید [illegible]
کرده با [illegible] ثواب [illegible] مضاعف حسنات تو [illegible] مریست که متعه از دین ماست و دین آباء [illegible] هر که بآن
عمل کند بدین ما عمل کرده و هر که انکار کند انکار دین ما کرده و بغیر دین ما اعتقاد نموده [illegible] و ولد متعه افضل از
ولد زوجه دائمه و منکران مرتد و کافرست [illegible] موحد تا آنکه اگر زن مؤمنه متمتعه [illegible] استمتاع کند [illegible] حق تعالی او
را دو اجر بنویسد اجر صدقه و اجر متعه و نیز از حضرت [illegible] مرویست که هر زنیکه صداق خود را بمرد ببخشد خواه در عقد متعه یا دائم حق تعالی
بهر درهمی چهل هزار شهر [illegible] ببخشد و بهر درهمی هفتاد هزار [illegible] دنیا و آخرة او [illegible] و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر
درهمی هفتاد حله بهشتی در پوشاند و بهر درهمی هزار فرشته را بیافریند که از برای او حسنات بنویسند تا روز قیامت و بباید دانست که ارکان
عقد متعه پنج اند زوج و زوجه و مهر و اجل و صیغه اما حکم زوج و زوجه [illegible] در عقد متعه شروط و احکام آن بر طریق دائمه است مگر آنکه ذکر مهر در عقد متعه
شرط است پس اگر در آن ذکر مهر نکند عمداً و سهواً باطل گردد [illegible] مهر مجهول [illegible] مثل خمر عقد صحیح نباشد و در عقد دائم ذکر مهر
در عقد شرط نیست اما اجل شرط او آنست که معین و محدود باشد بحسب [illegible] اگر در عقد متعه ذکر اجل نکند عمداً یا سهواً یا اجل مجهول ذکر کند
عقد درست نباشد و ظاهر آنست که ابتداء اجل متصل بزمان عقد باشد علی الخلاف [illegible] انکه در اثنای [illegible] گوید که متعتک نفسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متعتک نفسی الی [illegible] هذا الشهر [illegible]
[illegible] معلوم باشد [illegible]
مجهول باشد و عقد صحیح باشد اما صیغه عقد متعه مثل صیغه عقد دائم است در لزوم عربیت و صحت صیغه و ترکیب اعراب و قصد انشاء و اسناد و تلفظ
[illegible] ماضی [illegible] و سایر شروط صیغه عقد دائم [illegible] در عقد متعه ذکر مهر و اجل [illegible] شرط است [illegible]
[illegible] وکیل [illegible]
[illegible] وکالة [illegible]



زوجین واقع شود و زن گوید بمرد که متعتک نفسی ببقیة هذا الشهر یعنی مثلا مرد گوید قبلت و اگر از هر دو جانب وکیل باشد وکیل زن
زن بگوید بوکیل مرد که متعت موکلک فلانا موکلتی فلانة یا گوید متعت موکلتی فلانة موکلک فلانا الی اخر الشهر یعنی مثلا وکیل مرد گوید قبلت
لموکلی ششم آنکه وکیل باشد از جانب زن تنها از جانب مرد وکیل زن گوید بمرد متعت موکلتی فلانة من هذا الزمان الی غروب الشمس یعنی مثلا مرد گوید قبلت
صورت چهارم آنکه زن گوید بوکیل مرد که متعتک نفسی موکلک فلانا یا گوید متعت موکلک نفسی من زوال هذا الیوم الی نصف اللیل یعنی مثلا وکیل مرد
گوید قبلت لموکلی فلان صورت پنجم آنکه وکیل باشد از جانب مرد و زن پس وکیل زن گوید متعت موکلتی فلانة لموکلی فلانا یا گوید متعت موکلی فلانا موکلتی فلانة الی نصف
هذا الشهر یعنی مثلا باز خود گوید قبلت لموکلی صورت ششم آنکه شوهر وکیل باشد از زن گوید متعت موکلتی فلانة نفسی یا گوید متعت نفسی موکلتی
فلانة من هذا الوقت الی عبد شهر رمضان یعنی باز گوید قبلت صورت هفتم عکس صورت پنجم گوید متعت موکلی فلانا نفسی یا گوید متعت نفسی موکلی
فلانا عشرة ایام مع بقیة هذا الیوم یعنی مثلا باز خود گوید قبلت لموکلی و اگر پسر مفقود باشد پدر در مثل این باید داخل کرد در نکاح باشد و یا آنکه در عقد
عدد زوجات محصور نیست و نفقه از اکل و شرب و مسکن و کسوه لازم نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین در عقد دوام اینها لازم باشد و باقی
متفرعات عقد متعه در کتب فقهیه امامیه مسطور است و الله اعلم بالصواب و بعد از ذکر نکاح دوام و منقطع در بیان آن میفرماید که **وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ**
مِنْكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما **طَوْلًا** از روی غنا و اعتلا طول در اصل یعنی فضل و زیاده است و استعمال آن در غنا بجهة آنست که غنی فاید
است بر فاضل و نصب آن بر مفعولیه است و قوله **أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ** منصوب المحل است بر آنکه مفعول به طول است و تقدیر اینکه من لم یستطع
منکم ان ینال نکاح المحصنات یعنی کسیکه نتواند که دست یابد بنکاح زنان عفیفه آزادگرونده باشد و یا صفت طول است و فتنه این است که طول غنی باشد بنکاح
المحصنات یعنی هر که مستطیع نباشد و توانائی نداشته باشد که برسد بوسیله آن بنکاح محصنات مومنات **فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** پس بخواهد از آن
ما الابتداء است سنهای شما **مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** از کنیزان شما که گروندگانند مراد نکاح امه غیر است برآنکه باجماع تزویج بامه خود جایز نیست و
کنزاوة کلمه من در آیه شرطیه است و یستطع مجزوم بلم لفظا و من محلا و معکوس نیست بجهة قرب لم و قرب او و لیست لفظ از دنبه و من در منکم از برای تبعیض
است و ترکیب طول بهر وجه که مستعمل شود برای دیانت نیست لکن با استعمال آن در معاد برمیگردد آن طول است بضم طا و صفت آن طویل است و از اداء آن است
هر که او را پادیمال نباشد که نکاح حرا بروی باید که نکاح امه غیر کرد که ایشان اخفسند از حرا بر و فتیات بمعنی مملوکات است بقول العرب للامة فتاة
وللعبد فتی و مراد بمحصنات اینجا عفیفاتند یعنی تا اینکه نکاح هدایت ایشانند نفسهای خود را از منهیات بتقل تمام و همچنین مراد بقوله محصنات غیر مسافحات
عفائف است **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدا دانا تر است **بِإِيمَانِكُمْ** بکویید شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان ایشان و وسعت که عالم است بجمیع سرایر و شما بس عمل
بایمان یکدیگر کنید در فضل نسبت و دنائت آن **بَعْضُكُمْ** برخی از شما ای آزادگان و بندگان حاصل شده اید **مِنْ بَعْضٍ** از برخی یعنی مناسب یکدیگر
در نسب از یک اصل و نسل اید پس بدانید شما آدم است جز در حریت فرق و تفضیل نباشد مر یکی بر دیگری باعتبار و فا هم شریک دید در ایمان **فَانْكِحُوهُنَّ**
پس بخواهید کنیزان را **بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ** بدستوری خداوندان ایشان مملوک دیگری اند **وَآتُوهُنَّ** و دهید بکنیزان نکاح کرده شده **أُجُورَهُنَّ**
مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان باذن اهل ایشان با مهرهای ایشان و حذف اذن اهل بجهة تقدم ذکر است و یا بدهید به موالی ایشان بحذف مضاف
بحذف مضاف و قرینه حذف معلم است بانکه مهر از آن سید است زیرا که عوض حق او است پس واجب باشد ادای آن باو **بِالْمَعْرُوفِ** بنیکوئی یعنی بدون
مطل و ضرار و نقصان **مُحْصَنَاتٍ** حال است از مفعول فانکحوهن یعنی نکاح کنید کنیزان را در حالتیکه این کنیزان نکاح هدایت کننده فرج خود باشند **غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ**
نه زنا کنندگان باشکار **وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ** از زنانیکه گیرندگان دوستان پنهانی که ونیا بعرفیت امساک و متخذات اخدان عموم و خصوص
جمع ساخته و در سر و جهر است اتخاذ اخدان در سر فقط از ابن عباس مرویست که در جاهلیه زنای علانیه را حرام میدانستند و زنای سر را حلال
میشمردند پس خدای نهی فرمود بر هر دو پس **فَإِذَا أُحْصِنَّ** پس آنکه کنیزان نکاح هدایت شده اند و زوج خود را از حرام بسبب تزویج و حصص بصیغه مجهول
خوانده یعنی هنگامیکه بواسطه شوهر کرده شده اند **فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ** پس اگر بیاورند **فَعَلَيْهِنَّ** پس بر ایشان لازم است **نِصْفُ مَا**
عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بشوهر **مِنَ الْعَذَابِ** یا از حد بلکه حد مقرر گردد حد زن آزاد بشوهر یعنی تا ز این است حد ایشان
کنیزان پنجاه تازیانه باشد و زمخشری و بیضاوی و اینها بعضی حایز تفسیر کرده اند زیرا که اثبات نکاح ما کرده اند و نفی نکاح محصنات پس مراد
ایشان حصانت باشد و تشبیه ایشان بمحصنات جهة احصان ایشان است از احوال اماء که آن ابتذال و امتهان است و دیگر نظر ستیر که ابن عدول است
ظاهر لفظ و قائل شدن بحذف موصوف اولی است ای الحرائر المحصنات **ذَلِكَ** آن نکاح کنیزان **لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ** برای کسیست که بترسد
رنج عزبت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد **مِنْكُمْ** از شما و عنت در اصل بمعنی انکسار است بعد از جبر پس استعاره است از برای هر مشقه و ضرر عظیم و
هیچ ضرری اعظم از انداختن اثم نیست یا تحقیق مباح و گویند که مراد به عنت حد است پس مقتدر است این شرط دیگر است از برای نکاح اماء **وَأَنْ تَصْبِرُوا** و اگر
صبر کنید از نکاح کنیزان **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر و بسبب زوار خود از بندگی در دخت شاید که آزادی صلاح الناس و اما الاماء
هلاکه و از انس روایتست که الحضرت فرمود که هر که خواهد که نزد خدا رود پاک و پاکیزه باشد باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و
بردة خرابی خانه است **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است هر چیزی که میل از آن دنیا که شاید و سایر ارخلاف این احکام و هر کسی اکثر ترسواند کرد از نکاح
ام و رحیم ام مهربان است بر خصوصا در نکاح بندگان در گراو رده حکم مستفاد میشود از ظاهر این دلالات است آنکه اماء مکاتب صفه مشروط است
بعدم طول و خشیت عنت و شافعی با احتیاج او در بسیار و اکثر در نکاح ایشان دست است و با این شروط دو سه یه را خصوص ابوحنیفه اکراه ایشان نکاح اما

در نعتبر مرانه ما صید در صورت ۲ نوع سے اخیرا عمر داشت معناقلشانیل



یافت لیکن بدو شرط محرم باشد وتجویز نکاح ایشان کرده بر اغنی وبعضی اصحاب ما بر قول اولند واحتجاج ایشان بشرطیة است بقول فان قرع دو
حیثیکه از وی بر سیدند که حرمنز وج میتواند شد بمملوکه فرمود اذا اضطر الیها فلا باس وحق قول ثانی است بجهت کریمه وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم وامائکم وقوله ولامة مؤمنة خیر من مشرکة وجواب از اینکه مفهوم دلالت بر جواز نکاح ایشان نزد عدم استطاعت کرد آن تعرض بعدم جواز
نیست مگر بدلیل خطاب وابن حجت نیست نزد ما وبر تقدیر حجیت آن دلالت بر تحریم اولی نیست از دلالت بر کراهت وقوله وان تصبروا خیر لکم مؤید کراهت
است وهمچنین است جواب از روایت مذکوره وایضا چند فرع است اول بنا بر قول بتحریم جایز نیست نکاح واحده قطعا وثانیه محرم است بجهت انتفاء احد شرطین
وبنا بر قول بکراهت ثانیه مباح است دوم قبول قول زوج باید کرد در عدم طول وخوف عنت واگر در دست او مالی باشد ودعوی کند که آن مال او نیست
نابر و دینی است بقدر آن ومال الغیر است قبول کنند سیم اگر عدم شرطین متجدد شود بعد از نکاح اباحه مرتفع نمیشود واگر حرة سابق بر تجدد انتفا
شرطین همین عقد بوده باشد بدون وطی جهار م بعضی محرمین قائلند بانکه تحریم راجع بوطی است نه عقد فاسد است وبعضی دیگر ایشان میگویند که بلکه باالذات
راجع بعقد نیز هست لکن حرام نمیشود بعقد نزد احد شرطین بلکه مکروه هست بجهت اگر یکبار متزوج شود وامر بین بنا بر قول تحریم کفته اند که احدهما را اختیار
کند وحق بطلان است برآنکه عقد نسبت بهر دو وارد علی السویه بین صحیح نباشد قبول احدهما دون دیگری واگر نه ترجیح بلا مرجح لازم آید دیگر از احکام اختلاف است که
در تفسیر طول نزد بعضی زیادتی است در مال ونزد گروهی امر احد معین نیست بلکه انسان اعرف است بنفس خود بانجار او در او شال او واگر کفایه کند بیش آگر عجز بود دار آن
دا استه باشد جایز باشد او را نکاح امه ونزد محققان اصحاب ما امر بطول مهر قریه است نفقه او وجوب دوام کان وطی او در دو قبل یعنی بنا بر این اقوال قوله ان ینکح
یا مفعول فعل محذوف است که صفه طولا باشد ای یبلغ آن ینکح وفا عجز بود ولام جر متعلق با زانچه لام واخواتش اخرو فجر در سوالی واگر کثیر از قوعست یعنی یقدر
اینست که من لم یستطیع منکم طولا لان ینکح وابوحنیفه گفته که قوت تن و منا دان ینکح را بمعنی ان وطا مثل الکره و دانرا بدل کل طولا دانسته پس اگر نکاح
است فصل یعنی بر قول او اینست که من لم یملک وطی الحرة وفراشها فلینکح امة پس اگر مستغنی باشد در فراش او حره باشد جایز نیست واگر نکاح امه کند ثم
نزد بعضی ظاهر آیه آنست که تحریم نکاح غیر مومنات از کتابیات وغیر ایشان از ظاهر آیه بجهت تکرار وصف ایمان در ایشان وابن قول اهل حجاز است نزد اهل عراق
نکاح مومنات اولی از نکاح کتابیات وحق نزد ما اولست وتحقیق از مذکور خواهد شد چنانکه در قوله والله اعلم بایمانکم اشاره است بکتفا بظاهر ایمان
وحق تحقق آن در نفس الامر چه در نکاح منافقین جایز نباید ودر دلالت بر اینکه کفاءة کافیست در تساوی در ایمان وزیاده بر این شرط نیست وانکه تقا
نیست با حصول ایمان مباح است بفضیلت وقوله بعضکم من بعض یعنی الجمیع منکم ومن اولادکم من نسل آدم لا امتیاز لاحد الا بالدین وقوله
فانکحوهن باذن اهلهن لانه میکند بر عدم استقلال امه بعقد بلکه لا بد است از اذن سید وبر اینکه عقد وهمه ادوات او ...
از جمله آن منفعت بضع است پس بدون اذن ورضا سید تصرف در آن جایز نباشد ودر صحت عقد وقوف خلافست وظاهر آیه نفی ست بر قول ابو حنیفه جواز
انعقاد بعقد خود تا از برای او احتیاج باشد ونیز انکه فرقی نیست میان عبد وامه ونیز همچنین فرقی نیست میان آنکه سید مرد باشد یا زن و استثنا
باشد یا منقطع ششم قوله وآتوهن اجورهن ای مهورهن وتسمیه مهر باجر حقیقت است که اجر مقابل منفعت است وبضع منفعت است قوله بالمعروف
بسهولت وطیب نفس من غیر مضرة وشوخ وابنجا سوالی وارد میشود وآن اینست که مهر ملک سید است چرا آتوا مهورهن فرمود وامر نمیکند
گفته اند که ادای اموال منفعت ادا است بموالی ایشان بر حسب العبد وما فی یده کان لسیده ودوم آنکه مراد فاعلوا الی موالیهن ...
است اما اول نیز اکه مملوک است ایشان مسلم است اما اینکه تسلیم آن باشد بموالی ایشان منع ... اند ...
واما است اولی در جواب است که نقدیم مضاف از واجب از عوائد عرب است پس اذن در نکاح مستلزم اذن باشد در قبض مهر ... اگر معنی ...
سفاح دلالت بر منع از نکاح اینجا ... بر وجه تحریم نیست بنا بر قول کسی که قائل بتحریم باشد ... کراهت بنا بر قول غیر ایشان وقوله محصنات غیر ... الحال
حال است از ضمیر هن یعنی فانکحوهن حال احصانهن وعدم سفاحهن هشتم فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب یعنی
حد است بدلیل قوله ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین وغیر ذلک ومراد ... جلد ... رجم بجماع ... اگر ... اموال ...
پس جایز نباشد ... غیر ایشان ... رجم منتصف نمیشود چنانکه ... اگر گویند فاذا احصن ...
آنکه جلد بر اما واجب است ... زنا از ایشان واگر چه محصن نباشد ... حد بر ایشان ... واگر
بر خلاف ... اما ... نزد ابن حجة ... دلالت ... بر ایشان ...
ان نیز اگر ایشان ... الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ... منتصف باشد ... فاذا احصن ... اجماع ...
نسبت ... عبد وامه در تنصیف حد نهم قوله ذلک لمن خشی العنت اشاره است بنکاح اما ... ظاهر شد که از شروط است ... وشرط ...
گذشت ودر تفسیر عنت اختلاف است نزد بعضی بمعنی وقوع است در زنا ونزد بعضی دیگر ... چنانکه دانسته شد دهم وان تصبروا ای عن نکاح الاماء
خیر لکم ودر خبریت آن اختلاف است بنا بر قول آنکه ولد رق باشد همچنانکه مذهب شافعی است و این صحیح نیست برآنکه ولد تابع اشرف طرفین است ...
اشرفیت ولقوله صلی الله علیه وآله لا یرق ولد حر وقول دیگر آنست که تا نفس ولد نکند بانکه ولد امه ... هذا قال ... صلاح البیت والاماء هلاکه وبعد از آن
در بیان آنکه تحلیل وتحریم بجهت مصالح بندگانست مقرر باید که یرید الله لیبین لکم تا بیان کند برای شما آنچه متعلق
است از احکام حلال وحرام وبا آنچه مخفی است بر شما از مصالح شما ومحاسن اعمال شما وزینتی مفعول ... است که مفعول به ... لام مزید برای
تاکید معنی است ... اراده است که قوله اردت لکیما یعلم الناس ... معنی ... لیبین مفعول له

بعضکم من بعض

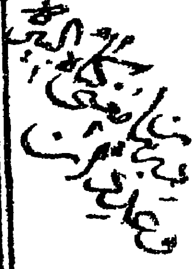
تسلیم اموال باینان است

... در بلید ... سلیم ... تعریف ... و ... مبادرت ...

است یعنی حق تعالی میخواهد تو را بجهت آنکه بیان کند برای شما و یهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین راههای آنکه بودند من
قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و ابرهیم و اسمعیل تا بروش پیشینیان از اهل حق و رشد تا بطریق ایشان سلوک کنید و یتوب علیکم و قبول توبه کند شما را بتقبیل اثقال و
رفع اغلال و بتخفیف احکام و غفران آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی و یا بانچه کفاره سیئات شما باشد والله علیم و خدا داناست بمصالح
شما و آنچه فرمایدتان از احکام حکیم درستکردار و راستکفتار در هرچه حکم کند این دلیلست بر بطلان مذهب مجبره چه حق تعالی تصریح نماید که اراده من
بیان ادله است و توبیخ و هدایت و ایشان میکویند که اراده او تلبیس ادله است و اصرار بر معصیت و ضلالت والله یرید و خدا میخواهد ان یتوب
علیکم آنکه قبول توبه کند شما را یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما کردد و تکرار جهت تاکید است و مقابل و بقوله و یرید الذین و میخواهند
آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را ان تمیلوا آنکه میل کنید از راه راست میلا عظیما
میل کردنی بزرک بجهت موافقت شما بر اتباع شهوات و استحلال محرمات و عظم آن نسبت بکسی است که اقتراف خطیئه کند بر سبیل ندرت و بدون استحلال آن تا
با این جماعت مجرم اند که بجهت اتباع شهوات در احکام شرع تفاوت میکنند و مثل زنا و اشباه آن اقدام مینمایند و یا مراد مجوس اند که هیچ تحرج نمیکنند در
محرمات و یا یهود و نصاری که نکاح محرمات روا میدارند و در روایت آمده که چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح
دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است پس خواهرزاده چرا حرام باشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب
باطل میل دهند این آیه نازل شد که میخواهد خدا که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یرید الله میخواهد خدا ان یخفف
عنکم آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهیکه سبکبار شوید کما قال یرید الله بکم الیسر الایه و لهذا مشروع ساخت برای شما شریعه حنیفیه
که سهل المأخذ است و مرخص ساخت شما را در مضایق شما تا امداد احلال نکاح دختر عمه و دختر خاله و غیر آن از ما زهری نقل است که مراد تخفیف است در
اثقال عبادات و توبه [illegible] استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصطلاح [illegible] سبب بوده و خلق الانسان و آفریده شده است
آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف و از صبر بر ترک شهوات و بر تحمل مشاق طاعات لاجرم از این جهت سبک کرد بر ایشان حسن کفته که ضعف
آدمی آنست که از نطفه مهین آفریده شده است قال الله تعالی الله الذی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در دم از زنان و ضبط خود از میل با ایشان و یا در دست آوردن و نفقه
و محنت شکیبا نیست محققان کویند که حق تعالی از رعایت مهربانی که با بندکان دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخت تا اکر در طاعت تقصیری یا بسبب متابعت
از دعوی نفس نقصی در حال او پدید آید ضعیفکه در حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید و بتمسک او بظلوم و جهول از این مقوله است از ابن عباس مرویست
که هشت آیه در سوره نساء است که فرزندان آدم را بهتر است از هرچه در دنیا آفتاب بر وی تابد و آفتاب نشسته که یرید الله لیبین لکم و الله یرید ان یتوب علیکم و یرید الله
ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوء او یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم
الایه و چون حق تعالی بیان تحریم نساء نمود بر غیر وجوه مشروعه در عقب آن تحریم اموال مردمان بر وجوه باطله و منع فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه
ایمان آورده اید لا تأکلوا اموالکم مخورید مالها یعنی مالهای یکدیگر را بینکم در میان خود بالباطل بانچه نا روا و حرام باشد و
حلال نبوده باشد در شریعت اسلام چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه و عقود فاسده یا بسوکند دروغ یا بدعوای باطل و کواهی زور و حاصل که
بنا حق در اموال یکدیکر تصرف مکنید الا ان تکون مکر آنکه باشد جهت تصرف شما یا باشد تجارة بازرکانی و بیعی که صادر شده باشد
عن تراض منکم از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید در آن و کفته که این استثناء منقطع است و اسم کان مضمر تقدیر اینکه لکن
بان تکون التجارة تجارة یا بان یکون الجهة تجارة و عن تراض صفة تجارة صادرة عن تراض المتعاقدین و تخصیص تجارت از وجوهیکه مبیح تناول مال
غیر باشد بجهت آنستکه آن اغلبست و اوفق مر ذوی المروة را و میتواند بود که مراد بان مطلق اشتغال باشد چه تجارة در اصل لغت بمعنی استرباح است [illegible]
فاسد و مزید تمییز این از قول صاحب که معلوم خواهد شد و لا تقتلوا و مکشید بنا حق و بناروا انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه
مؤمنان از روی حقیقت در حکم نفس واحد اند که المؤمنون کنفس واحدة یعنی نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانکه جهال هند که خود را برای بتان قربان
میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات مبتلا مکنید کقوله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یا ارتکاب کاری مکنید که موجب قتل شود و یا در حین شدت غضب و
ضجرت خود را مکشید و اهل تحقیق کفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوا و یا بمباشرت اعمالیکه موجب سخط رب است
و بنابر آنکه قتل بحقیقت خود باشد این جامع است در توصیه بما حفظ نفس و حفظ مال که شقیق نفس است از جهت آنکه قوام است حق تعالی باز داشت مؤمنین را از
استیصال نفس و استبقا فضایل آن نمود بجهت رافت و رحمت خود کما اشار الیه بقوله ان الله بدرستیکه خدا کان بکم هست شما را ای اهل ایمان
رحیما مهربان و امر و نهی که مینماید از غایت رحمت است و دیکر کفته که خطاب عامست و مراد بلا تأکلوا اموالکم اموال بعضکم است و حذف مضاف بجهت
علم است بان و احتمال عدم حذف نیز دارد با آنکه اضافه از برای تملیک نباشد بلکه برای مطلق اختصاص باشد کقوله تعالی خلق لکم ما فی الارض و آنچه مذکور شد مسلم
در سه حکم اول نهی از اکل اموال بالباطل یعنی بسببی باطل و نامشروع پس شامل هر چیزی باشد که شارع اباحت آن نفرموده چون غصب و سرقه و عقود فاسده چون
مشتمل بر ربا باشد یا فساد آن بسببی دیکر باشد چنانکه در کتب فقهیه مذکور است [illegible] هر چیزیکه بعقد [illegible] قمار و اجرت [illegible] و غیر آن و
بالجمله این از مجملاتست که مفتقر است ببیان پیغمبر و اهلبیت صلوات الله علیهم و تخصیص اکل بجهت آنست و از باب اطلاق ملزوم است و اراده لازم
که مطلق تصرف است پس شامل همه تصرفات باشد دوم اباحه اخذ بسبب تجارة باشد و استثنا اینجا منقطع است [illegible] مراد بتجارة
تملک بعقد معاوضه مالیه محضه و تخصیص تجارت بجهت آنستکه اغلبست در طرق کسب لقوله الرزق عشرة اجزاء تسعة منها فی التجارة و اینجا چند فرع است

استثنای تجارة

اول آنکه شرط است بود در تجارة که ان از تراض طرفین باشد پس هرچه غیر این باشد از محل اباحت خارج است و ثمره مالک و ابوحنیفه گفته اند که مراد تراضی متعاقدین است در حال العقد پس اگر بعد از تراضی بیع واقع شود آن بیع لازم خواهد بود و هر یک را ازین دو کس خیار رد و فسخ آن نخواهد بود قبل از تفرق و شافعی گفته که مراد تفرق است و مجلس بیع از تراضی متعاقدین بیشان اختیار ما باشد قبل از تفرق و این مذهب ثابت است لقوله علیه السلام البیعان بالخیار ما لم یتفرقا یعنی بایع و مشتری اختیار دارند در فسخ قبل از تفرق مجلس ششم عقد مکره باطلست مگر آنکه بعد از اکراه اجازه بدهند صحیح خواهد بود بجهت حصول رضا چهارم مراد برضا رضائیست که در شرع معتبر باشد پس عقد صبی و مجنون و سکران و سفیه مفلس اعتبار ندارند نباشد پس عقود ایشان صحیح نباشد و اگر چه اجازه بدهند بعد از زوال مانع و فرق میان ایشان و میان مکره اعتبار عقد او نسبت بدو اکراه و اکراه او مانع حکم است که مانع سببیت از عقد بیع است بجهت رضا شرط است در سائر عقود بجهت اجماع بر عقد فرق مگر آنکه خیار مجلس مختص است ببیع و در غیر آن راه ندارد ششم در تمام حصول رضا کافی نیست بدون عقد خواه مبیع حقیر باشد یا خطیر بجهت آنکه رضا در اباحت فرع حصول تجارة است که صادر شده باشد از تراضی و تجارة مستلزم عقد است پس مجرد رضا کافی نباشد و ابوحنیفه گفته که رضا کافی است در محقرات و اصح نزد اصحاب ما آنست که رضا مطلقا کافی نیست هفتم حصول رضا بعد از عقد فضولی کافی نیست نزد جماعتی از اصحاب ما و ابن مشهور نزد ما و فتوی بر نیست و جمعی دیگر گفته اند که کافی نیست بجهت نفی تصرف در مال غیر عقلا و لقوله علیه السلام لا تبع ما لیس عندک و قوله علیه السلام لا بیع الا فیما تملک و موید قول اول است قضیه عروه بارقی و نیز بعید است تقریره و تثبیت پیغمبر بر امر باطل و نهی در معامله مقتضی بطلان نیست و مراد بنفی حقیقت نفی صفت است از صحت آن ای لا بیع لازم و اگر نه بیع ولی و وکیل صحیح نباشد و اگر حمل کرده شود بر ظاهر آن مراد این خواهد بود که لا بیع الا فیما هو مالک او کالمالک بسبب الرضا و الاذن و استیطاعة صحت بیع ممنوعست و مثبتان عدم صحت بدلیل هشتم **وَلَا تَقْتُلُوٓا أَنفُسَكُمْ** یعنی آنست که اگر کسی غیر خود را بکشد مقتول خواهد شد بجهت قصاص پس او قاتل نفس خود باشد و با مصاف مجاز و یا قتلی ای انفس غیرکم و حذف آن بجهت عدم اشتباه است و گویند کلام بر ظاهر خود نیز است که حق تعالی بنی اسرائیل را تکلیف کرد بآنکه نفسهای خود را بکشند تا این قتل توبه ایشان باشد از ذنوب ایشان پس حق تعالی این عقوبت را از امت مرحومه نفی کرد و فرمود انّ الله کان بکم رحیما و محتملست که مراد این باشد که هلاک شوید بارتکاب الاثم فی اکل المال بالباطل و این وجه حسن است تا سیاق اول و آخر آیه بر طرد و باشد انتهی کلامه و روایت کرده اند که فضیل بن عیاض را از معنی لا تقتلوا انفسکم سوال کردند گفت حق تعالی میفرماید که غافل مباشید و برای خود ذخیره و زادی مهیا کنید که اگر کسی سفری در پیش دارد و زاد بر نگیرد و براه رود خود را کشته باشد و در خبر است که رسول صلعم عمرو بن عاص را بسفری فرستاد پس مراجعت کرد گفت یا رسول الله مرا در راه احتلام واقع شد و سرما سخت بود تیمم کردم و نماز کذاردم با قوم خود آنحضرت فرمود با صحاب خود نماز کذاردی و انت جنب گفتم یا رسول الله سرما بود و من از هلاک نفس خود میترسیدم و این آیه بخاطرم رسید که ولا تقتلوا انفسکم پس تیمم کردم و نماز کذاردم رسول خندید و دیگر هیچ نگفت **وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** و هر که بکند فعل مذکور را یا اقدام نماید بآنچه گذشت از محرمات **عُدْوَانًا** از روی تعدی و تجاوز از حق **وَظُلْمًا** و از وجه ستم و بیداد یعنی بیان نمودن آنچه مستحق آن نباشد و گویند عدوان تعدی است بر غیر و ظلم ظلم نفس است بتعریض عقاب آن یعنی هر که مرتکب شود مذکوره را بفعل و ذکر جهت تعدی بر غیر که آن اتلاف نفس و مال اکثر باشد و بجهت ستم بر خود و اینکه خود را در معرض سخط الهی در آورد **فَسَوْفَ نُصْلِيهِ** پس زود باشد که در آریم او را **نَارًا** در آتشی و چه آتشی مر او را آتش دوزخ است **وَكَانَ ذَٰلِكَ** و هست این در آوردن باتش **عَلَى ٱللَّهِ** بر خدای تعالی **يَسِيرًا** سهل و آسان بدون تصادف و مانعی از آن و چون حق سبحانه ذکر سیآة کرد در عقب آن ترغیب فرمود در اجتناب از آن و فرمود **إِن تَجْتَنِبُوا۟** اگر بپرهیز شوید و دوری کنید **كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ** از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید **عَنْهُ** از آن یعنی خدا و رسول شما را از آن نهی کرده اند **نُكَفِّرْ عَنكُمْ** در گذرانیم و عفو کنیم از شما **سَيِّـَٔاتِكُمْ** گناهان شما را یعنی اجتناب کبایر شما را کفاره از گناه صغایر کردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی دیگر یا از جمعه تا جمعه دیگر یا از رمضان تا رمضان دیگر از شما در گذرانیم و عفو کنیم کما رواه الکلبی عن ابن عباس ان تجتنبوا الذنوب التی اوجب الله فیها الحد و سمی فیها النار نکفر عنکم ما سوی ذلک من الصلوة الی الصلوة و من الجمعة الی الجمعة و من شهر رمضان الی شهر رمضان **وَنُدْخِلْكُم** و در آوریم شما را **مُّدْخَلًا كَرِيمًا** در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است میتواند بود که مدخلا مفعول مطلق باشد یعنی شما را در آوریم در آوردنی با کرامت و باعزاز و اکرام ببهشت در آوریم ابو هریره که یکی روز رسول صلعم بر منبر بود و سوگند یاد میکرد با خدائی که جان من بامر اوست سه بار این کلمه تکرار فرمود و خاموش شد مردمان بگریه افتادند بجهت آنکه ندانستند که رسول صلعم این سوگند و تکرار از بهر چه چیز یاد فرمود بعد از آن فرمود که هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند الا آنکه درهای بهشت برای او بگشایند پس این آیه برخواندند که ان تجتنبوا کبائر الایة و بدانکه علما را در کبایر اختلافست و از جمله آنچه بالاتفاق کبیره است قتل نفس محرمه است ظلما و غصب و قذف محصنات و زنا و لواطه و ربا و شرب خمر و فرار از زحف و این قول از عبد الله بن عباس و ابن جبیر روایت است و از صادق صلوات الله علیه نیز مرویست الا آنکه در رحلت آنحضرت شرک بخدا و انکار ولایت و عقوق والدین زیاده شده است عبد الله بن مسعود روایت کرده که از رسول صلعم پرسیدم که اعظم کبایر کدام است گفت شرک و قتل اولاد بجهت خوف فقر گفتم بعد از آن کدام است فرمود زنا با زن همسایه و تصدیق این در کتاب خدا است حیث قال والذین لا یدعون مع الله الها آخر و در قوت الله کلامها کناه سه است اول کبر که ابلیس بدان اقدام نمود دوم حرص سوم حسد و بنزد ابن عباس و ابن مسعود نقلست که کبیره هفتاد است تا بهفتصد و نزد بعضی هر گناهی که حق تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه خبر ان بنار است چنانچه بمن یدخله نار او بغضب و لعنت مانند و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال ادیکا لهم عذاب الیم و غیر آن از صغایر شمرده و انوار ودود که اقرب با قول صحیح آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حکم مرتب ساخته باشد در باب آن وعید سخت وارد گشته یا حرمت آن بدلیل قطعی ثابت شده و در حدیث نبوی آمده که کبایر هفتند الاشراک بالله و قتل النفس التی حرم الله و قذف المحصنة و اکل مال الیتیم و الربا و الفرار من الزحف و عقوق الوالدین و بعد از آن فرمود که محقرات مرو که حق تعالی الله سیئها و هو یری منهن کان عمی فی محجنة مصادفتها مرد صبح که بمجازاة



و از بن عمت گناه بری باشد یا منزل شدد بهتر بتر و اصنع طبیب که در رهها ان ازطلاست و واحدی در تفسیر خود باسناد مرفوع تا ابن عباس نقل کرده که
الکبایر الی سبعمائة اقرب منها الی سبع غیر انه لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار یعنی کبایر هفتصد است نزدیکتر است که هفت الا آنکه
کبیره با استغفار مرتفع است و صغیره با اصرار صغیره نمی‌باشد بلکه منجر بکبیره میشود و گویند مراد بآن اینجا انواع شرکست لقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر
ما دون ذلک و نیز گفته‌اند که صغیر ذنوب و کبیر آن نسبتی بما فوق و ما تحت است و اکبر کبایر شرکست و اصغر صغایر حدیث نفس و میان این هر دو وسایط
اند که نسبت بما فوق کبیره اند و بما تحت صغیره و در مجمع آورده که از ابن عباس نقلست که کل ما نهی الله تعالی عنه فهو کبیرة و آنچه آنجاست که بعضی اصحاب ما گفته‌اند که همه
معاصی کبایرند از حیثیت آنکه قبایح اند و لکن بعضی اکبر از بعضی اند و در ذنوب صغیره نیست فی حد ذاته انها الملکه صغیر آن نسبت با بجز نیست که اکبر از وی است و استحقاق
عذاب در وی اکثر و نیز در مجمع البیان و عیون الرضا مذکور است که عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از پدر بزرگوار خود علی
ابن موسی الرضا علیه السلام نقل کرد که آن حضرت از پدر عالی مقدار خود امام موسی الکاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود روزی عمرو بن عبید بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما آمد و سلام کرد و بنشست و این آیه الذین یجتنبون کبائر الاثم تلاوت کرد و خاموش شد آن حضرت فرمود میخواهی که کبایر از کلام الهی برای تو
بیان کنم گفت بلی یا ابن رسول الله فرمود اکبر کبایر شرکست بخدا لقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله انه من یشرک بالله فقد
حرم الله علیه الجنة و مأویه النار و ما للظالمین من انصار و بعد از آن یأس و نومیدی است از روح و رحمت خدا زیرا که فرموده و لا تیأسوا من روح الله انه
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت او زیرا که فرموده و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و بعضی دیگر عقوق والدین
است زیرا که حق تعالی عاق را جبار و شقی گفته بزبان عیسی و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و دیگر قتل بناحق زیرا که فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها و قذف محصنات لقوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات المؤمنات الغافلات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال یتیم از روی ظلم لقوله
ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و فرار از زحف که معرکه جهاد است لقوله تعالی و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر و اکل ربا لقوله تعالی الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم
الذی یتخبطه الشیطان من المس و نیز فرموده که فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و سحر لانه تعالی و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة
من خلاق و زنا لقوله و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و یمین غموس که آن ماضویست لان الله
یقول ان الذین یشترون بعهد الله ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و غلول و خیانت لقوله و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة و منع زکوة مفروضه لانه
تعالی یقول یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و شهادة زور و کتمان
شهادت لان الله تعالی یقول و من یکتمها فانه آثم قلبه و شرب خمر که معادل عبادت اوثانست لقوله تعالی و یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و بجهة
تعلیق فلاح بر اجتناب از آن لقوله یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر
ترک صلوة بعمد لان رسول الله صلعم قال من ترک الصلوة متعمدا فقد بریء من ذمة الله و ذمة رسول الله و دیگر نقض عهد و قطع رحم لان الله عز و جل یقول
اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار عمرو بعد از استماع این کلام از آن امام همام گریان شد و نعرها های بکریست و از مجلس حضرت بیرون شد و میگفت هلک والله
من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم هلاک شد کسی که برأی خود سخن کرد و منازعه کرد با شما در باب علم و فضل و بدانکه در بعضی معنی این آیه است که
اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه منهی شده اید از آن در این سوره از مناکح و اکل اموال بباطل و غیر آن از محرمات مذکوره از اول سوره تا اینجا و مرتکب آنها نگردید در
مستقبل تکفیر ذنوب شما کنیم که قبل از نزول این سوره مرتکب آن شده اید از کبایر مذکوره در آن و لهذا قال ابن مسعود کلما نهی الله عنه من اول السورة الی راس
الثلثین فهو کبیرة و مؤید این سخن قوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و قوله و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف و بنا بر این آنست
که مذهب حق آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او مغفور شود نه بر سبیل وجوب بلکه بر طریق تفضل که مسئول بهم خواسته زیرا که وجوب مغفرت صغایر بر حق
تعالی از ثواب کبایر موجب اغرای مکلف است در کسب صغایر و آن قبیح است در رحمت الهی و اینست در اسباب نزول و غیره مذکور است که ام سلمه رض بعرض حضرت
رسالت رسانید که مردان جهاد دارند و زنان از آن ممنوعند و محروم و همچنین اجر از غنایم و فوت تحصیل مکاسب مال و میراث دو برابر نسا میبرند زیرا که
ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب خال میگیرند و سبیل حسرت میبرند کاشکی ما در دایره رجولیت داخل بودیمی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند
میشدیم این آیه آمد **و لا تتمنوا** و آرزو مبرید **بدانچه فضل الله** بخیزی که خدای تعالی افزونی داده **به** بدان چیز از امور مالی و جاهی **بعضکم** بعضی از
شما که مردانند **علی بعض** بر بعضی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد و مقتضی منع آن اینست که تمنی مذکور ذریعه است بتحاسد و مشعر است بعدم رضا
بقسمت حق تعالی و معارض حکمت و مصلحت او و پس بجهت تسلیه ذکور و اناث بیان ثواب هر یک میفرماید که **للرجال نصیب** مر مردان راست بهره مقرر **مما**
اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و یا از ربح معاملات و نیز مکاسب و یا از نصیب میراث **و للنساء نصیب** و مر زنان راست نصیبی مقدر
مما اکتسبن از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت از ازواج یا از ربح مکاسب دنیویه و یا از بهره ارث پس طلب فضل کنید بعمل نه بحسد و تمنی
و چون هر یک نصیبی و سهمی معلوم دارند یا دو برابر و یا زیاده بر دیگری میبرند که چون ایة للذکر مثل حظ الانثیین نازل شد زنان گفتند ما بیشتر که هیچ آنکه نصیب ما در
دنیا نصف نصیب مردانست ثواب اعمال ما در آخرت چنین باشد حق تعالی فرمود للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن **و اسئلوا الله** و
میخواهید از خدا و طلب کنید **من فضله** از کرم و بخشش او تا مقاصد شما را حصول پیوندد و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که مراد از این است که تمنای آنچه
مکنید که از برای مرد یا زن مقرر شده چه آن حسد است بلکه مثل آن سؤال کنید از خزائن احسان او که سمت فنا نمی‌پذیرد و بگوئید اللهم اعطنی مثله و از



رسول صلی الله علیه و آله مرویست که واسئلوا الله من فضله فانه یحب ان یسئل یعنی فضل خدا را از وی طلبید چه او دوست دارد که فضل او را از وی طلبند و هر که فضل او را نخواهد بر وی خشم گیرد سفیان بن عیینه گفته که خدا تعالی ما را امر نکردی بسؤال مگر از جهت آنکه اجابت آن کند وسئلوا از خواهش فضل خود محفوظ سازد اگر عطا را دوست نمیداشتی ما را بسؤال آن نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما دهد ان الله کان بدرستیکه خدا هست بکل شیء علیما بهر چیزی دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و چون معلوم شد که وی بهمه چیزها دانا است پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و جای نیست ابنا آورده اند که در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و او داد و میراث داخل میساختند و میراث میکردانیدند حق تعالی از آن نهی کرده فرمود ولکل و برای هر کدام جعلنا معین کردانیدیم موالی میراث خواران که بجهت قرابت و ولایت احراز نصیب کنند مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند پدر و مادر و الاقربون و خویشاوندان نزدیک مما ترک از برای بیان لکل است یا فصل عامل یا آنکه من صلۀ موالی باشد که در معنی وارث معنی است که برای هر میتی کردانیدیم میراث خوار از آنچه از میت گذاشته باشد و بنا بر من در ترک ضمیری است راجع بکل و قوله الوالدان و بر تفسیر اولاد بیرون میروند اقربون مثناول اولاد نیستند و یا آنکه جعلنا موالی لکل باشد و غایب در اینجا محذوف و برای لکل قوم جعلناهم موالی حظ مما ترک الوالدان والاقربون یعنی برای هر قومی کردانیدیم ایشان را خداوند نصیبی از آنچه والدین و اقربین گذاشته اند و مرویست که رسم جاهلیت چنان بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفه و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت که خون تو خون منست و جنگ تو جنگ من و دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست و ارث تو از منست و من از تو و ترثنی و ارثک و تطلب بی واطلب بک و تعقل عنی واعقل عنک و بجهت این عقد حلیف سدس میراث حاصل میبرد و این آیه نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله چیزی از ما حلفا دارند که با خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم ایشان در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقدین کور نشد این آیه نازل گشت که والذین عقدت ایمانکم و آنانکه عقد مخالفه کرده اند ایمانکم دستهای شما با ایشان استمعاقده تابیدی بر طریق مجاز اسناد بسبب دیرا سنادا ستکه متحالفان وقت بیعت دستها بیکدیگر میدهند پس از جهت حقیقتا میفرماید که آنانکه دستهای شما مخالفه کردند فاتوهم پس بدهید ایشان را نصیبهم بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه باین آیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله متاخر گشت با منسوخ ما ارحام باشند میراث بایشان نرسد ان الله کان بدرستیکه خدا هست علی کل شیء بر همه چیزها شهیدا گواه بر عهود و مواثیق و مخالفات از شما بر منع نصیب ایشان و کویند مراد بعقد عقد نکاح است و بنا بر این محکم است باتفاق و یا آنکه الذین مبتدا است متضمن معنی شرط و خبر آن فاتوهم نصیبهم و یا منصوبست بفعل مضمر مفسر بما بعد خود کقولک زیدا فاضربه یا معطوفست بر الوالدان و قوله فاتوهم جمله مستانفه از جمله متقدمه و ضمیر راجع بموالی صاحب کنز العرفان در تفسیر و تبیین این آیه فرموده که موالی اینجا بمعنی وارثانست پس تقدیر اینست که جعلنا لکل انسان موالی یرثونه مما ترک و من برای تعدیه است و ضمیر در ترک راجع است بمبتدای یرثونه مما ترکه والوالدان خبر مبتدای محذوف و مبتدای هم الوالدان والاقربون و اقرب قربا احق است بارث از خویشان دیگر بقرینه معنی قرب و دیگر زمخشری گفته که تقدیر اینست که ولکل شیء مما ترک الوالدان والاقربون نظرش اما اول بجهت آنکه متضمن این معنی است که لکل صنف من اصناف الترکة وارثا و این فاسد است زیرا که وارث مشترک میشود در هر حق من اصناف از ترکه و اما ثانی زیرا که والدان و اقربون وارثند نه موالی بدلیل آنکه معطوف شده بر آن قوله والذین عقدت ایمانکم که اتیان وارثند زیرا که بعد از آن فرموده که فاتوهم نصیبهم و ایمان اینجا جمع یمین نیست زیرا که عرب در عقد دست یکدیگر میگرفتند و عاقدان ایشان میگفتند که دمک دمی و ثارک ثاری و حربک حربی و سلمک سلمی ترثنی وارثک و تطلب بی واطلب بک و تعقل عنی و اعقل عنک و بجهت این عقد حلیف سدس میراث حاصل میبرد و ازین باب اسناد بعلت سببیه و چون این معنی مقرر شد بدانکه اینجا چند فایده است اول آنکه در جاهلیت با این عقد از یکدیگر میراث میگرفتند و اقارب چنانکه گذشت پس حضرت ثابت در مبدأ اسلام این بر قرار خود بگذاشت و بعد از آن منسوخ شد بتوارث ایشان با اسلام و هجرت بود چنانکه در زوائد آمده که چون پیغمبر بمدینه آمد مواخات فرمود میان انصار و مهاجرین تا انصاری میراث مهاجری میبرد و بعکس و قریب میراث نمیگرفت از کسی که هجرت نکرده بود و درین باب این آیه نازل شد که ان الذین آمنوا و هاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و سبب حکم میراث بمعاهده و معاقده که مستحق بضمان جریره است منسوخ است نزد شافعی و مطلق وارث بآن حاصل نمیشود و نزد اصحاب ما اینچنین نیست بلکه ثابت است نزد عدم وارث نسبی و سببی بجهت آنکه بصحت مرویست که پیغمبر در روز فتح مکه خطبه خواندند و فرمود ما کان من حلف فی الجاهلیة فتمسکوا به فانه لم یزده الاسلام الا شدة ولا تحدثوا حلفا فی الاسلام و نزد ابو حنیفه آنست که چون شخصی اسلام آورد بر دست مسلمانی و عقد نماید بتوارث بینهما و این قول صحیح است که ایشان بکدیگر میراث برند پس بنا بر مذهب ما که حکم ارث بمعاقد باقیست منسوخ نباشد بلکه محکم باشد لیکن ارث دادن مجانست و متفق بشرایط و مخصص است بعصبه و اینکه گفته اند بعضی که معاقده اینجا بمعنی مصاهرت است و اشاره بارث زوجین است بعید است از صواب زیرا که عدول است از ظاهر آیه و از قول اکثر مفسرین آورده اند که حبیبه دختر سعد بن الربیع انصاری با جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفت تا شوهر وی سیلی کرد شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد و از شکایت نزد پدر برد و باتفاق پدر نزد پیغمبر رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود دختر متوجه قصاص شده بمجلس قصاص نشسته بود حضرت شخصی را بعقب ایشان فرستاد و باز گردانید و فرمود اردنا امرا و اراد الله امرا والذی اراد الله خیر اراده کار دیگر بود که قصاص نیست و او سبحانه اراده غیر آن کرد و آنچه حضرت را اراده فرموده بهتر است پس فرمود که جبرئیل آمد و این آیه آورد که الرجال قوامون مردان کارگذاران و استادکان علی النساء بر زنان و قائم بامور معاش ایشان اند مانند قیام ولاة بر رعیت

و الاقرب بود استثنا است که مفسر موالی است ای هم الوالدان

موالی یرثونه بمحذوف و یا مبتدا بنا بر تعلیق است که ولکل قوم جعلنا موالی نصیب مما ترک الوالدان والاقربون هم

اراد الله

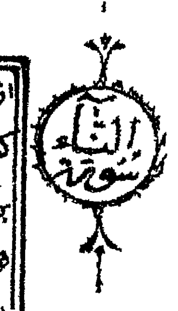
تعلیل این بوده باشد و امر که موهبی و کسبی نیست بقوله تعالی بما فضل الله یعنی این بسبب آنچه نسبت که تفضیل کرده خدا و افزونی داد بعضهم
یعنی بعضی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقلست و علم و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال و عبادات و وفور ایشان
و حدس و جهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و غیر آن و قضا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و استبداد بفراق و امثال آن و اینکه انبیا و
ائمه از مردانند از همه فضایل اکملست و اشرف و بما انفقوا و دیگر فضیلت داد مردان را بر زنان بسبب آنچه که نفقه می کنند بر زنان من
اموالهم از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه مرویست از رسول که المرأة مسکینة ما لم یکن لها زوج گفتند یا رسول الله و ان کان
لها مال فرمود نعم بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که الرجال قوامون علی النساء فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمانبردارانند
خدا برا در قیام نمودن بحقوق شوهران و غیر آن حافظات للغیب نگاه دارندگانند در غایب شدن از ازواج ذات یعنی حفظ الغیب ازواج را
غایت کنند در عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بما حفظ الله بنگاه داشتن خدا ایشان را و عاصم ایشان شدن از تجاوز از حدود الله بوسیله
امر و نهی بر حفظ غیب و حث بر آن بوعد و وعید و توفیق دادن ایشان را در آن و بما آنچه نگه خدا حفظ ایشان نمود بر شوهران از مهر و نفقه و قیام بحفظ
ما یحتاج ایشان و دفع ضرر از ایشان و بنا بر این با از برای مقابله است جزا یعنی چون خدا شوهران را امر بحفظ ایشان کرده بر ایشان مهر و نفقه واجب کرده
پس باید که در مقابله آن بحفظ الغیب ایشان کوشند و در رعایت عفت و حفظ مال ایشان ابو هریره از رسول روایت کرده که خیر النساء امرأة ان نظرت
الیک سرتک و ان امرتها اطاعتک و اذا غبت عنها حفظتک فی مالها و نفسها و تلا هذه الآیة یعنی بهترین زنان زنیست که چون در تو نگری مسرور
سازد ترا و اگر کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از او غایب شوی حفظ الغیب را رعایت کند در مال و نفس خود و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و گویند
حفظ اسرار است یعنی زنان صالحه آنانند که اسرار شوهران خود نگاه دارند و افشای آن نکنند و این قول مرضی صاحب کشاف است چنانکه باید که
واللاتی و آن زنانی که تخافون نشوزهن می ترسید شما نافرمانی و تسلط ایشان را بظهور اسباب و امارات آن نشوز یعنی ارتفاعست از
مطاوعت ازواج در چیزی که واجب باشد و گفته اند که خوف اینجا بمعنی علم است چه خوف از نشوز بمعنی علمست بوقوع آن اگر مبدا بود نشوز و مخایله
آن را فعظوهن پس پند دهید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه گردانید از تعلیم حقوق ازواج
و بیم دهید و بکناره روید فی المضاجع در خوابگاهها یعنی در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید و گویند این کنایه است از ترک جماع و
اضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که عضوی نخراشد و نشکند و زشت نکرداند و گویند که وعظ در وقت خوف نشوز است و هجر هنگام نشوز و ضرب
وقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا
راهی بتوبیخ و ایذا یعنی بعد از طاعت و توبه از نشوز ایذای ایشان را دست بدارید و نشوز ایشان را چنان انگارید که [illegible] زوال سبیل تائب
از ذنب همچو کسی است که ذنبی از وی صادر نشده باشد ان الله کان علیا بدرستیکه خدا هست علیا برتر از آنکه بر ایشان ظلم واقع شود
کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد و پس از وی حذر کنید و بترسید چه او قدرتش بر شما از قدرت شما بر کسانیکه در تحت ید شما اند مرویست
که ابو مسعود انصاری تازیانه بغلام خود میزد رسول فرمود که الله اقدر علیک منک علیه ابو مسعود تازیانه از دست بینداخت و غلام را آزاد
کرد و گویند معنی آنست که او سبحانه با وجود علو شان خود در ذات و صفات تجاوز مینماید از سیئات شما و توبه شما را قبول میکند پس شما احق باشید
بعفو از ازواج خود و گفته اند که آیه مذکوره متضمن چند حکمت یکی آنکه رجال را بر نسا قیام و ولایت و سیاست است و تعلیل آن بدو چیز فرموده یکی موهبی
الهی و آن اینست که او سبحانه تفضیل رجال نموده بر نسا بامور کثیره که آن کمال عقلست و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال و طاعات و لهذا مخصوص شده اند
بنبوت و امامت و اقامت شعائر و جهاد و قبول شهادت ایشان در امور و مزیت نصیب در ارث و غیر آن و دوم کسبی است که آن انفاق ایشانست بر ازواج و اعطای مهور
ایشان تا آنکه فائده نکاح مشترکست میانهما و با در بما فضل الله و بما انفقوا از برای سببیت است و ما مصدریه یعنی بسبب تفضیلهم و بعضهم فصلا گفته اند
که جواب از این که [illegible] نفرموده که بما فضلهم علیهن بلکه گفته بما فضل الله بعضهم علی بعض اینست که تفضیل بداده هر فرد را از افراد رجال بر هر یک از
افراد نسا چه بسا زن واحد که افضل است از بسیاری مردان و در ضمیر [illegible] تغلیب است پس رجل مفضل و امرأة مفضله در آن داخل باشد
[illegible] لازم نمیآید از تفضیل صنف بر صنف تفضیل شخص بر شخص و این جواب خالی از ضعفی نیست زیرا که این هنگام در آیه دلیلی نخواهد بود بر تفضیل صنفی که غیر
مدعاست زیرا که هرگاه بعضی از اشخاص رجال افضل باشند از بعضی اشخاص نسا و بعکس پس کدام دلیل دلالت کند بر تفضیل صنفی بر صنفی یکی دیگر آنکه
[illegible] باشد [illegible] تفضیل رجال [illegible] بود که خبر فرموده [illegible] فالصالحات قانتات حافظات للغیب
یعنی اینست که حافظات لما یکون بینهن و بین ازواجهن فی الخلوة من الاسرار و گویند مراد اینست که حافظات لفروجهن و لاولادهم کالحاجة فی الحدیث
و در این قول نظر است چه این معنی مقتضی اینست که فی الغیب باشد بر تقدیر حذف مفعول به من للغیب نفسه بما حفظ الله بر این طریق فرموده که مذکور شد
[illegible] بیان حکم نشوز است و اصل آن ارتفاع است چنانکه گذشت و بعد از آن شیخ ابو علی نقل کرده [illegible] و ذکر فاء در خبر بجهة آنست که مبتدا متضمن شرط
جزاست زیرا که موصول است و وعظ بمعنی [illegible] و [illegible] در هجر در مضاجع چند قول است [illegible] ظهر در فراش [illegible]
بیتوته در دیگر فراش بلکه در فراش دیگر بخسبد [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] من حیث اللفظ زیرا که واو مفید ترتیب نیست [illegible] من حیث المعنی ترتیب [illegible]
[illegible] ضعیف است و اصح آنست که معنی آنست که اگر امارت نشوز ظاهر شود پیش پند دهید ایشان را و اگر اظهار نشوز کنند هجر [illegible]

مراد

واهجروهن

فضل الله بعضهم

واموال ازواجهن



از ایشان واگر بر شوهر استعلا نمایند بزنید ایشان را انتهی کلامه و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت علقوا السوط حیث یراه اهل البیت یعنی تازیانه را جائی در آویز که اهل بیت و زیر دستان تو ان را ببینند تا بجهت خوف آن بشوند اقدام نمایند اسماء بنت ابی بکر روایت کند که من زن چهارم زبیر عوام بودم چون بر یکی از زنان خود خشم گرفتی او را بچوبی که جامه در ان پیچند زدی چنانکه اعضاء او در هم شکستی و در مجمع آورده که از ابی جعفر مرویست که مراد به هجر تو در مضاجع پشت کردن مردست بر زن در جامه خواب و اگر این منفعت نشود او را باید زد و کلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که فعظوهن بکتاب الله ای بان تقول اتقی الله وارجعی الی طاعتی فان رجعت والا اغلظ لها القول فان رجعت والا اضربها ضربا غیر مبرح وضرب غیر مبرح آنست که قطع لحم و کسر عظم نشود و از ابی جعفر مرویست که ان ضربیست بسواک و چون حق تعالی حکم مخالفت احد زوجین نمود در عقب ان بیان حکم بکیفیة رفع مخالفت میفرماید که **وَإِنْ خِفْتُمْ** و اگر بترسید
شقاق بینهما نا سازکاری و خلاف میان مرد و زن مرجع ضمیر زوجین محذوفست بقرینه سوق آیه سابقه و اضافه شقاق بظرف یا بجهة اجرای انست در مجرای مفعول به کقوله یا سارق اللیله یا فاعل کقولک نهارک صائم حاصل که اگر خوف مخالفت باشد میان زوجین **فَابْعَثُوا** پس برانگیزانید از برای محقق شدن یا رفع آن **حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ** میانجی که صلاحیة حکومة داشته باشد از قبیله مرد **وَحَكَمًا** و میانجی دیگر که صلاحیة حکومة داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او بر مکنون خواطر زن را از طلب صحبة زن و میل نفرة او بداند یا منع نشوند با اینچه اقارب اعرفند ببواطن احوال و اطلب از برای صلاح و این بر وجه استحبابست چه اگر اجانب را از برای حکومة نصب کنند نیز جایزست و گویند خطاب با حکام و والی است و زوجانست یعنی هر یک از زوج و زوجه بعث حکمی کنند از اهل خود **إِنْ يُرِيدَا** اگر خواهند حکمین **إِصْلَاحًا** بصلاح آوردن زوجین **يُوَفِّقِ اللَّهُ** ساز کاری افکند خدا
بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن و بنا بر معنی ضمیر اول راجع است بحکمین و ثانی بزوجین ملخص معنی اینکه اگر حکمین قصد اصلاح کنند حق تعالی بحسن سعی ایشان ایقاع موافقت نماید بین الزوجین و گویند هر دو ضمیر راجع بحکمین است یعنی اگر حکمین قصد اصلاح کنند توفیق نماید حق تعالی میان ایشان تا بحکم خود اتفاق نمایند و مقصود ایشان حاصل شود و اگر اراده فساد داشته باشند و مختلف الحکم باشند حق تعالی توفیق ایشان ندهد بجهة عدم سبب وفاق و یا راجع بزوجین است یعنی اگر زوجین اراده اصلاح داشته باشند و زوال شقاق حق تعالی الفت و وفاق در میان ایشان واقع گرداند و در ین تنبیه است بر انکه هر که نیة خیر و اصلاح داشته باشد حق تعالی او را در ان توفیق دهد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه خدای تعالی هست **عَلِيمًا** دانا بمصالح زوجین یا بجمیع کاینات **خَبِيرًا** آگاه از مقاصد حکمین یا از جمیع جزئیات و چون بر ظواهر و بواطن عالمست میداند که چگونه دفع شقاق کند و ایقاع وفاق نماید صاحب کنز در تفسیر این آیه ذکر کرده که مراد بخوف شقاق استمرار شقاقست زیرا که شقاق ماضی مخوف منه نیست و شقاق مستقبل معلوم نیست و همچنین در آیه و اللاتی تخافون نشوزهن چه مخوف استمرار است و اگر مستمر نشود حکمی بان متعلق نمیشود بجهة زوال ان و حاصل شقاق اختلافست و عدم اجتماع بر دای واحد پس گویا زوجین بجهة اختلاف یکدیگر هر یک در شقی و جانبی اند و در بنجا چند مسئله است اول آنکه نزد بعضی خطاب فابعثوا راجع بزوجین است و نزد جمعی دیگر با اهل زوجین و گروهی دیگر بر انند که راجع بحکامست که دفع دعاوی منسوب بایشان و این قول منقولست از امام و صادق و این اصح است زیرا که اول کلام که و ان خفتم است دلالت بر ین میکند دویم آنکه اختلافست در انکه حکم حکمین مشروط برضای زوجین است بر وجهی که الزام ایشان کند بحکم حکمین بدون رضای ایشان یا نه نزد بعضی شرطست و صحیح آنست که اگر منفق اصلاح باشد از ایشان نافذ است و اگر منفق بر تفریق شوند جایز نیست مگر باذن زوج در طلاق و مرئه در بذل پس نافذ آنست در انکه بعث ایشان تحکیم است یا توکیل بعضی از اصحاب ما بثانی قائلند زیرا که بضع حق زوج است و مال حق مرئه پس احدی را نرسد که تصرف در انها کند مگر باذن زوج و زوجه و در ین کلام نظرست زیرا که استبعادی نیست در ثبوت ولایة بر سبیل تحکیم و شرع امثال ان بسیار وارد شده که برو نست همچنانکه حکم کرده میشود در تضاد بین متداعیین بلکه در اخبار مسند نیز و اکثر اصحاب ما بر اولند و احتجاج ایشان با نست که نص وارد شده بانکه ایشان را میرسد که اصلاح کنند بدون استیذان و تفریق ایشان را جایز نیست الا باذن زوجین و اگر توکیل میبود این حکم تابع وکالت میشود و دلیل دیگر آنست قوله فابعثوا چه خطاب بحکام فرموده و تسمیه مصلحین بحکمین نموده و اگر توکیل میبود خطاب بزوجین واقع میشد یا بنوعی که فابعثوا اصل خلاف منواست بر انکه آیا رضاء زوجین شرط است یا نه پس کسیکه شرط رضا کرده گفته که ان توکیل است و کسیکه شرط ان نکرده قائل بتحکیمست چهارم اختلافست در انکه آیا بعث حکمین بدون اهل زوجین جایزست یا نه بعضی گفته اند که جایز نیست زیرا که اهل اعرفند بحال زوجین و کیفیة اصلاح ایشان و محبة و کراهة ایشان و نیز اهل بجهة علاقه قرابت مستوجب نیست که زوجین اطاعة قول ایشان کنند و بحکم ایشان مطمئن شوند بخلاف اجنبی و نیز ظاهر آیه صریح است بدان و نزد بعضی دیگر جایزست زیرا که غرض حصول صلاح است و تقیید آیه بجهة اغلبیة است و این قول مشهورست میان اصحاب پنجم آیا حکمین را میرسد جمع و تفریق بدون اذن زوجین یا نه بعضی گفته اند که میرسد بنا بر اشتراط رضای زوجین در حکم حکمین زیرا که حکمین وکیلند و نزد جمعی دیگر ایشان را جمع جایزست نه تفریق مگر بعد از استیذان زن در بذل و رجل در طلاق اگر خلع باشد و این مشهورست میان اصحاب ما و فتوی بر ینست و بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر حکمین را حکم کرده باشد در اصلاح و طلاق انفاذ حکم کنند بر طریقیکه صلاح بینند و اگر علی الاطلاق ایشان را حکم ساخته تفریق جایز نیست مگر بعد از مراجعه زوجین و این کلامی حسن است ششم اگر اختلاف کنند حکمین باینکه احدهما اختیار اصلاح کند و دیگری تفریق حکم ایشان ممضی نیست قطعا و اگر نه ترجیح بلا مرجح لازم آید یا جمع بین النقیضین هفتم شرط است در حکمین بلوغ و عقل و عدالة و حریة و ذکورة و اینچه شرط کنند از شروط سایغه باید عمل کنند و اگر نه نقض حکم ایشان کند و لازم میشود حکم بصلح و اگر چه احد زوجین غایب باشد و نزد بعضی لازم نیست و این ضعیف است چه حکم بر غایب نزد ما جایز است و بدانکه چون حق تعالی در آیات متقدمه امر بیکان کرد بمکارم اخلاق در امر یتامی و ازواج و عیال بعد از ان بیان اخلاق حمیده و محاسن پسندیده نمود در باب احسان و جهة آنکه مجانب افعال و محامد خصال میدون عبادة او سبحانه بر توحید و وحدانیة و تنزیه او از شرک در معبودیة منوط نیست بنیاد از بیجهة مرطوق عطفه اوامر بتوحید نموده فرمود

که وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدا را بوحدانیت وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ و با او انباز مگیرید بوی شَيْئًا چیزی را از اصنام و غیر آن از شرک جلی و خفی وَ
بِالْوَالِدَيْنِ و بر و نیکویی کنید بپدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکویی کردنی بقول و بفعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و بخویشان نیز نیک بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ
و بیتیمان بدلنوازی و سازکاری وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان که بر قوت سنه قادر نباشند بصدقات و زکوات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و بهمسایه
خویشاوند که هم حق جوار دارند و هم حق قرابت بشفقت و مرحمت و یا آنکسانیکه قرب جوار داشته باشند با ایشان وَالْجَارِ الْجُنُبِ و بهمسایه بیگانه
یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایگان و حق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و نزد بعضی چهل گز و از جمله حق جوار اراده خیر است
با ایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه به بهشت نرود بنده که همسایه از شر او
ایمن نباشد و مرویست که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده از [illegible] رفت و نرم و دور گشته فرمود که با پدر و مادر نیکویی
کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و با همسایه که خویش تو اند یا بیگانه صله و عطا و اکرام ایشان را مرعی دار گفت یا
رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود آن حقوق و آنستکه اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر
خیری بدو رسد تهنیت گویی و اگر مصیبتی بدو رسد تعزیت او نمایی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار بنا بالا نبری دیوار او بلند بنا نسازی و از بخار دیگ
مطبوخات خود نیازاری او را بعد از آن فرمود که الجیران ثلاثة جار له ثلاثة حقوق حق الجوار و حق القرابة و حق الاسلام و جار له حقان حق الجوار و حق الاسلام و جار له حق واحد المشرك من اهل الكتاب همسایه
طایفه اند یکی آنستکه او را سه حق است و یکی آنکه دو حق و دیگر آنکه یک حق آنکه سه حق دارد همسایه مسلمانیست که او را علاقه نسبی باشد یا خویش او هم حق جوار
دارد و هم حق قرابت و هم حق اسلام و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمانیست که حق همسایگی و حق مسلمانی دارد و انس از رسول روایت کرده که من اذی جاره فقد
اذانی و من اذانی فقد اذی الله هر که همسایه را آزار کند مرا آزرده کرده و هر که مرا آزرده کرده خدا را آزرده و بعد از آن فرمود که جبرئیل همیشه مرا وصیت میکرد در حق
همسایه تا گمان بردم که از من میراث بار میبرد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکویی کنید با هم پهلوی یعنی همنشین و هم صحبت و در کشاف آورده که مراد مصاحب
است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا هم نشین در مسجد و در مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیر آن و نیکویی با او حق صحبت
اوست و گفته اند مهمان است وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذران یعنی غریب و اگرچه در شهر خود غنی بوده باشد و یا مهمانان بقول ابن عباس وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
و با بندگان و پرستارکان که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ لَا بدرستیکه خدا لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ دوست نمیدارد و بلعطای مثوبت فرا نگیرد کسی را که با
مُخْتَالًا خرامنده بتکبر که ننگ دارند از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکنند فَخُورًا نازنده خود ستاینده که تفاخر کند بر ایشان
و حقوق الهی مؤدی نسازد و با احسان با خلق نپردازد ابوذر غفاری رحمه الله روایت کرده که رسول صلعم غلامی بمن بخشید و فرمود که او را نیکو دار و طعامی که خود میخوری باو
نواز کن و آنچه خود میپوشی او را بپوشان و دیگر جامه پیراهنی داشتم از آن دو پاره کردم و یک نیمه باو دادم فرمود احسنت نیکو کردی او را نیکو دار من بخانه آمدم
و او را آزاد کردم چون نزد رسول آمدم فرمود که با غلام چه کردی گفتم او را برضای خدا آزاد کردم فرمود اجرك الله خدا ترا مزد دهاد امیر المؤمنین ع فرمود آخر سخن
رسول خدا این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز بپا دارید و زیردستان را نیکو بدارید و پوشیده نیست که این آیه جامعه است و متضمن بنای ارکان اسلام و تنبیه
بر مکارم اخلاق و هر که در آن تدبر کند همچنانکه حق تدبر است و متذکر گردد همچنانکه حق تذکر است او را کفی که در آن از موعظه بلیغه و داعی بعلوم کثیره امام
فخری گفته که هر گاه جار تو مستحق است که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس تو که دل تست بطریق اولی که رعایت کنی و خواطر منفره و خیالات ردیه را از وی باز داری
با هتشادل کن و حسنت نیکویی کنی با او و او را از مساکنه با مسکوه و مجاورة با موجوده منع فرمایی و همسایه روح که سرشته از غیبت بواطن شهوات و حجابات مکاشفات
مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از هو معکم غافل نگردی و چون اختیال و فخر مانع احسان است با قارب و جیران و غیر ایشان از نتیجه بعد از بیت سبیل بدلیه از
قوله من کان مختالا فخورا میفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ یعنی دوست ندارد خدا آنانکه بخل میورزند و میتواند بود که موصول با صله منصوب یا مرفوع
المحل باشد بر ذم و یا آنکه مبتدا باشد و خبر آن محذوف و فای هم احقاء بکل ملامت پس معنی این است که آنانکه بخیلی میکنند با آنچه حقتعالی با ایشان عطا فرموده یعنی
اخراج حقوق واجبه آن نمیکنند از زکوات و اخماس و غیر آن وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و میفرمایند مردمان را بِالْبُخْلِ ببخیلی یعنی بمنع از حقوق واجبه آن
وَيَكْتُمُونَ و میپوشانند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدا داده است با ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل و بخشش خود که غناست سزاوار دعوی ظهور ملا
و مستحق اند هر کرد تشنی از ابن عباس روایت است که اسامة بن حبیب و بحری بن عمرو و رفاعة بن زید که از یهود بودند انصار را اورده نصیحت میگفتند که مال خود را
با سمرد یعنی بپیغمبر و یاران مهاجر او نفقه نکنید که در اندک روزگاری فرو مانده و محتاج گردید و مال کار ایشان معلوم نیست که بکجا خواهد کشید پس این آیه آمد که حق
دوست نمیدارد اینجا عقر اگه بخل میورزند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کسانیکه کافر نعمتند و ادای حقوق آن نمیکنند و اخفای عطای
الهی مینمایند و بجهت آن میپوشانند نعمت حضرت رسالت عَذَابًا مُّهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب و تخت صنع ظاهر در موضع مضمر کرد لعتدنا لهم
بجهت اشعار است بآنکه هر که از شان او بخل است و امر میکنند ببخل و کتمان عطای الهی کفر نعمت است هر که کافر نعمت باشد سزاوار عذاب است خوار کننده همچنانکه
خوار ساخته نعمت او را بخل و از سعید بن جبیر مرویست که این آیه در باره کسانی نازل شده که بعلم بخل کنند و اخفای آن نمایند از طالبان علم و اولی آنستکه آیه
بر جمیع نعم تعمیم یابد از نعم مالی و علمی و غیر آن که در خبر است که روزی عمران حصین جامه قیمتی از خز مصری پوشید که مثل آن یافت نمیشد و از عقب ایشان آمد و آنرا
نمود و دیگر پس از آن نپوشید سبب این را از وی پرسیدند گفت خواستم که قول رسول خدا را کار بندم که فرموده اذا انعم الله علی عبد نعمة احب ان یری علیه حقتعالی
هر بنده نعمتی دهد دوست دارد که اثر نعمت بروی بیند وَالَّذِينَ عطف است بر الَّذِينَ يَبْخَلُونَ یعنی حقتعالی دوست ندارد آنانرا که يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه
میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار جرئت و احسان خود تا در دل تحسین ایشان کنند و با عطف است

تا منع باز کند از او

حقان حق الجوار و حق الاسلام و جار له و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک است از اهل کتاب که همین حق همسایگی دارد

و مدح بار استحباب است کشف و صعان و نفوس تا بخیزد ایشان انعام که در نفوس تبری انتساب و ثبوت شد



یعنی آماده ساخته ایم عذاب مهین را برای کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را بقصد ریا و مشارکت اهل بخل و نفاق بر سبیل ریا در ذم و وعید بجهة آنستکه بخل و سرف که انفاق است بر غیر حق و طرفین افراط و تفریط اند یکسانند در قبح و استجلاب ذم گویند مراد با بیجماعت مشرکان مکه اندکه بدشمنی حضرت رسالت لشکرها جمع میکردند و ما لها بخرج ایشان صرف مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود و با بهودند که بر قوم خود بجهة اعواض و اغراض نفقه میکنند **وَلَا يُؤْمِنُونَ** و منکرند از روی حقیقت **بِاللَّهِ** بخدا و بوحدانیت او **وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ** و نه بروز جزا و بازپسین که روز وفا است تا بجهت آن در انفاق قصد قربت و رضای الهی و ثواب اخروی بکنند **وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ** و هر که باشد دیو ستمگر یعنی ابلیس و اعوان **لَهُ قَرِينًا** مر او را همنشین و یار دمساز **فَسَاءَ قَرِينًا** پس بد همنشین است مر او را ابلیس چه ابلیس داعی اوست بکفر و معصیت که مودی بنار و عذاب جحیم است میتواند بود که الذین مبتدا باشد و خبر آن محذوف که مدلول علیه باشد بقوله ومن یکن الشیطان و تقدیر آنکه والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا الیوم الآخر قرناء للشیطان یعنی آنانکه بریا انفاق میکنند و بخدا و بعقبی منکرند همنشینان شیطانند و درین تنبیهست بآنکه شیطان چون قرین ایشانست حامل ایشانست بر انفاق بریا و کفر و مزین اینست و امر قبیح در نظر ایشان کقوله ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و مراد بشیطان ابلیس است و اعوان داخله و خارجه و میتواند بود که این وعید ایشان باشد بآنکه شیطان در دوزخ قرین ایشان خواهد بود و ایشان از جوار او استغاثه کنند و گویند یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و بعد از آن بر سبیل توبیخ و تجهیل ایشان میفرماید که **وَمَاذَا عَلَيْهِمْ** و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه باک داشتی ایشان را **لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ** اگر ایمان آوردندی بخدا **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی **وَأَنفَقُوا** و بیرون کردندی بجهة خدا بی غرض **مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ** از آنچه داده است خدا ایشان را پس بر سبیل تهدید میفرماید که **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدا **بِهِمْ** بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان **عَلِيمًا** دانا پس جزا و اعمال و اقوال ایشان خواهد داد غرض ازین توبیخ است مر ایشان را بر جهل بمنفعه اعتقاد هر چیز یکه خلاف منفعه ایشانست و تحریض بر فکر کردن برای طلب جواب تا شاید که تفکر کرده عالم شوند بفواید جلیله و عواید جمیله خود و تحصیل آن نمایند و تنبیه بر آنکه کسی که او را برای امری دعوت کنند که ضرری در آن نباشد سزاوار است که اجابت کند بجهة احتیاط فکیف که متضمن منافع باشد و تقدیم ایمان اینجا و تاخیر آن در آیه سابقه بجهة آنست که اینجا غرض از ذکر آن تخصیص و اینجا تعلیل و ابن ذا لیستبر فساد مذهب مجبره چه این موجب الزام حجت است بر خدا باینوجه که چون حقتعالی ایشان را گوید چه زیان داشتی اگر ایمان آوردید ایشان در جواب گویند ترا چه زیان دارد که ما را رها کنی و منع ما نکنی از ایمان و در ما موجب کفر بنا فرینی و سلب قدرة ایمان نکنی از ما و مهر از جهیم و کوش ما برداری و چنین نکردی پس تعجب از فعل تست که با وجود خلق کفر و معصیت در حق ما میگوئی که ایمان آورید و اطاعت نمائید پس الزام کافر حجة لازم کرده بر حق سبحانه تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و بیرم البرهان قول مجبره است که قائلند بجواز صدور ظلم از وی سبحانه قوله **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ** بدرستی که خدا ستم نکند **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایه ضعف بتعمق نظر بر ناظر ظاهر شود و از ابن عباس معنی آن ذره خاک بر داشت و بر آن دمید پس گفت هر جزوی ازین ذره ابست و اشهر آنستکه ذره جیرست که بی شعاع آفتاب که از روزن در هوا ظاهر شود و از او زنجیران بهیت حقیقتا بن سخن مبالغه است در نفی ظلم کقوله ان الله لا یظلم شیئا یعنی نه از ثواب معین همسنگ ذره کم خواهد کرد و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و چون مثقال مفعالست از ثقل بیرون در ذکر آن اشعار است بآنکه اگر چه قدر او صغیر باشد اجر آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم ضرر و تغییر رسانیدنست برای نفعی یا دفع مضرتی و چون حقتعالی مستغنی است و عالم بقبح ظلم پس بر وی سبحانه روا نباشد **وَإِن تَكُ** و اگر باشد مثقال ذره **حَسَنَةً** نیکی در دیوان مؤمن **يُضَاعِفْهَا** افزون کرداند ثواب آنرا بر تو یکی را تا هفتصد و فاء داد تانیث اسم کان باعتبار تانیث خبر است و یا بجهة اضافه مثقال بمؤنث و حذف نون در باب بدون قیاس است بجهة تشبیه آن بحروف علت و با بجهة کثرة استعمال **وَيُؤْتِ** و بدهد خدا او را زیاده بر ثواب عمل **مِن لَّدُنْهُ** از نزد بارگاه خود بتفضل و رحمة **أَجْرًا عَظِيمًا** عطای بزرگ و بی اندازه و تسمیه عطا باجر جهة آنستکه عطا تابع است مزد و ابراز ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند و در بهشت روایت عصاة مؤمن را ببینند که در دوزخ بعذاب گرفتار شوند گویند بار خدایا اینها برادران دینی ما اند و نماز گزاردند و حج کرده و روزه داشته اند و اکنون در دوزخ گرفتار شده اند اگر رحمة فرمائی و کرم نمائی در اذن شفاعت ایشان ما را شفاعة ایشان حقتعالی ندا رسد که هر کس را که میشناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بر دوزخ مشرف شده بعضی را بصورت بشناسند که تا ساق در آتش اند و برخی تا کعب پس ایشان را بیرون آورند آنگاه حقتعالی فرماید که برو یدو هر کرا در دل او مثقال دیناری ایمان باشد بیرون آرید پس امر اقدام نمایند و بعد از آن بیرون آرند باز خطاب شود که هر کرا وزن نیم دینار ایمان بوده او را خلاص کنید تا بجائی رسد که فرماید که هر کرا در دل او مثقال ذره ایمان باشد از دوزخ بیرون آرید پس ابو سعید گفت که هر کس که این خبر را تصدیق نکند گو این آیه تلاوة کن که ان الله لا یظلم مثقال ذرة آنگه گفت چون مؤمنان همه عصاة اهل ایمان را از دوزخ بیرون آرند گویند بار خدایا هر کس را که میشناختیم ایشان را از دوزخ رهانیده به بهشت بردیم خطاب آید که پیغمبران و ائمه و فرشتگان شفاعة کردند و بشفاعة ایشان اهل عصیان نجات یافتند اکنون جمعی مانده اند که از غایه احتراق و سوختگی کسی ایشان را نمیداند و نمیشناسد تا شفاعة ایشان کند و من ارحم الراحمین از فرط رحمة من بعید است که ایشان زیاده ازین در دوزخ باشند پس مالک دو قبضه از آتش دوزخ بر گیرد و در آنجا جماعتی باشند سوخته و انگشت شده و امر نماید تا ایشان را بیرون آورده در آبی در آورد که آن را ماء الحیوان گویند و چون ایشان در آن آب غسل کنند تا سلام و اثر که از صلصل بیرون آید و در پیشانی ایشان نوشته باشد که عتقاء الله پس ایشان را به بهشت امر کند چون در بهشت در آیند اهل بهشت ایشان را بشناسند و سرزنش ایشان کنند آنگاه حقتعالی در خواهند تا آن علامة از ایشان زایل کردد و بعد از آن فرماید که آنرا دو بنگرد از آنجا خواهید گویند بار خدایا

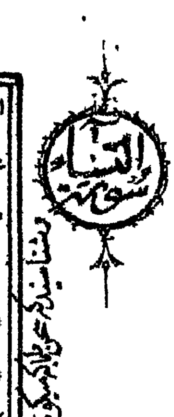




بهتر ازین کرامت و عطیه که نماند از تو فرمود که چه بوده اند بود فرماید بهتر ازین رضا و خوشنودی من باشد اکنون از شما راضی شدم و بعد ازین هرگز
بر شما خشم نگیرم ابو عثمان هندی گوید که ابو هریره روایت میکردند که رسول صلعم فرموده که حقتعالی بنده مومن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد مرا ازین عجب
آمد پیش ابو هریره رفتم وی را ازین سوال کردم گفت من چنین نگفتم بلکه از پیغمبر خدا شنیدم که حقتعالی بنده مومن را بر یکحسنه دو هزار بار دو هزار فرماید
و آنکه دیدیم تا بر دکه داری ازین آیه بخوان کان الله لا یظلم مثقال ذرة تا اجرا عظیما خواندند و گفت معلوم است که اجری حقتعالی آنرا اجر عظیم گوید قدر آنرا غیر او سبحانه
نداند گوید دراین آیه دلالت است بر آنکه منع ثواب را نقص اظلم باشد و او سبحانه از ظلم بر هست و نزد السنی آنکه او سبحانه قادر است بر ظلم فی ما که تنزیه نفس خود فرموده
پس اگر قادر بران نبود مدحت در تنزیه آن بنوحه بود و چون او سبحانه ذکر روز آخرت کرد و بیان احوال مومنان در عقبات وصف منکران نمود تا مکلفان از بطر
وعد و وعید بر حذر کرده باشد که آن فعل طاعة است و اجتناب از معصیت پس بر سبیل تعجب و تهویل فرمود که **فَكَيْفَ** پس چگونه باشد و بچه وجه بود حال
کفره و ظلمه **إِذَا جِئْنَا** وقتیکه بیاریم **مِن كُلِّ أُمَّةٍ** از هر گروهی از امم گذشته **بِشَهِيدٍ** گواهی و آن پیغمبران ایشان خواهد بود که بر قبح اقوال و
افعال و فساد عقیده امة خود گواهی خواهند داد و عامل در ظرف مضمون مبتدا و خبر است که آن هول امر بزرگ است عظیم آن **وَجِئْنَا بِكَ** و بیاریم ترا یا محمد
عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر آن گروه **شَهِيدًا** گواه تا اقامة شهادة کنی بر صدق شهادة ایشان بجهة علم تو بعقاید ایشان و استجماع شرع تو مجامع قواعد
انبیاء و گویند هؤلاء اشارة است بکفره که استفهام از حال ایشان است و مشار الیه مومنان اند یعنی بر ایمان مومنان گواهی دهی کقوله تعالی لتکونوا شهداء
علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبر را شفیع امة ساخته اند شهید امة نیز ساخته اند و مقرر است که شهادة
بنوعی اداء خواهد کرد که مجال شفاعة باقی ماند عبد الله مسعود گفته که رسول صلعم فرمود که یا ابن مسعود از قرآن چیزی تلاوة کن من از سورة النساء آغاز کردم و میخواندم
و چون بدین آیه رسیدم رسول را دیدم که این مقاله بگریست و فرمود بس مرا اعاده کن من دیگر باره بقراءة مشغول شدم چون بدین آیه رسیدم باره اول گریه
کرد و فرمود حسبی بس است مرا آنچه خواندی و این آیه مبالغه است در حث بر طاعة و اجتناب از معصیت و در جواهر هرچه موجب خجالت و استحیا باشد بر رؤس الاشهاد
چه شهود عدول گواهی خواهند داد بر هر چه از امة مبتدا از خیر و شر و هیچکه در حکم شهادة ایشان توقفی نخواهد بود و نوع قدح نخواهد داشت و ایشان
انبیاء اند که معصوم اند و کرام الکاتبین که متصف بعصمة اند و جوارح و مکان و زمان کما قال الله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وقال
ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید وقال ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا وقال یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون و در
اخبار صحیحه ورود یافته که زمان و مکان نیز گواهی دهند بر اعمال مکلف که در ایشان واقع شده باشد پس باید که غافل ذکر شهادة فکر نماید و مستعد آن
حالت شود و چنان تصور نماید که گویا اقامة این شهادة شده بجهة تحقق وقوع آن و هر گاه که حضرت رسالت صلعم که سید شهود است بجهة هول آن حالت گریان و ترسان شده
باشد پس دیگران را چگونه باشد **يَوْمَئِذٍ** در آن روز که شهادة در آن واقع شود **يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای و
عَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را یعنی کفر و عصیان را باهم جمع کردند و با کفر و عصیان دوست داشته باشند در آن وقت **لَوْ تُسَوَّىٰ**
آنکه راست کرده شود بهم **الْأَرْضُ** بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا در خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشانرا هرگز زنده نسازند کما قال
ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا این کنایه است از آنکه مخلوق نشدندی و با زمین مساوی بودندی یعنی اجزای زمین مستحیل شدندی بر وجهیکه هیچ امتیازی بودی
میان ایشان و میان زمین و هرگز زنده نشدندی در دنیا و عبده گفته که مراد آنستکه دوست داشتندی که زمین شکافته شدی و ایشان در آن فرو رفتندی
و باز زمین بهم آمدی تا ایشان را در میان داشتی و از کلبی روایة است که چون انتصاف نماید میان بهایم و طیور و وحوش و بعد از ان ایشانرا گوید خاک شوید
ایشان فی الحال همه خاک شوند در این حال کافران تمنای حال ایشان کنند که کاش ایشان هم خاک شدندی و میر هندی و ابن عباس روایة کرده اند که معنی آنستکه
دوست داشته باشند که اهل عرصات پا بر سرها و شکمهای ایشان نهادندی همچنانکه بر زمین نهند تا بر ظلم ایشان پایمال شدندی و الحال را مدد یابندی
وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی قادر نباشد برانکه از خدای بپوشند **حَدِيثًا** سخنی را زیرا که انبیا و ائمه و ملائکه و جوارح و مکان و زمان بر ایشان گواهی دهند
و گویند واو برای حال است یعنی دوست داشته باشند آن روز که تسوی بهم الارض و حال آنکه لا یکتمون الله حدیثا و لا یکذبونه بقولهم والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی دوست داشته باشند
که زمین برابر ایشان شدی و حال آنکه کتمان حدیث نکردندی از خدا و تکذیب ننمودندی بقوله وما کنا مشرکین چه در روایة آمده که چون بگویند والله ربنا ما کنا مشرکین
حقتعالی مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان گواهی دهند پس عذاب بر ایشان اشتداد یابد و در آن حال تمنا کنند که کاش مساوی زمین بودندی و گفته اند که تمنای
ایشان این باشد که کاش بعث وصفت پیغمبر را در دنیا نپوشیده بودندی تا بعذاب مبتلا نشدندی و معنی آنستکه ایشان الحاح نماید در آن روز بترک قبایح و کذب و مانند
کسد که ظاهر کرد فعل قبیح نکردیم چه ظن ایشان چنان بوده باشد که عبادة او ثان ترک نبوده زیرا که خیال کرده باشد که آن وسیله تقرب است بخدا و چون حقتعالی در
آیه متقدمه امر بعبادة کرده بعبادة در عقب آن ذکر اکبر عبادات فرمود بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول **لَا تَقْرَبُوا**
الصَّلَاةَ نزدیکی مکنید بنماز یعنی مرتکب نماز مشوید **وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ** و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات یعنی نماز بکذارید مادامیکه مست
معروض آن قیام نمائید در حیز عدم سکر نه در وقت سکر آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در زمان
ابتدای اسلام و بیهوش شدند تا وقت نماز شام باسماع ایشان رسید بر خواستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایة سکر در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع
مثبت است حذف کرده این آیه نازل شد که در وقت غلبه مستی بنماز نزدیکی مکنید **حَتَّىٰ تَعْلَمُوا** تا زمانیکه بدانید **مَا تَقُولُونَ** چیزی را که میگوئید یعنی
حواس شما بجا باشد و گفته اند اگر چه بظاهر نهی است از صلوة در حالة سکر اما مراد نهی است از شرب خمر که نزد سکران نماز درست نیست پس گوئی فرموده که
لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در حدیث ذکر فرموده که یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة و نزد بعضی مراد از لا تقربوا الصلوة آنست که لا تقربوا

دنقص امران ع

ومردم بر سبکر ایشان ع



المساجد للصلوة وغیرها کقوله وصلوات ای مواضع صلوات این قول از عبد الله مسعود وسعید بن المسیب وضحاک وعکرمه وحسن نقل است و قول اول از ابن
عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و ابن زید و نزد محققان خطاب بتقوای و خائف است که رقم ایمان شهود بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز فریضه در مسجد یا بی‌ل
در وقتیکه مست باشید از سکر غفلت و بیهوشی شهوات نا بنکه از مستی هوا هشیار شده دانید که چه میگوئید که المصلی یناجی ربه و حدیث لا صلوة الا بحضور القلب
شاهد این سخن **ولا جنبا** عطف است بر قوله وانتم سکاری زیرا که جمله اسمیه در موضع نصب است بر حال و جنب کسی است که جنابتی او را واقع شده باشد و واحد
و جمع و مذکر و مؤنث در وی مساوی است زیرا که جاری مجرای مصدر است یعنی نزدیک مشوید بنماز در وقتیکه جنب باشید و محتاج بغسل **الا عابری سبیل** مگر که
رونده کان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود که در آن محل تیمم نماز توانید کرد در انوار گفته که این متعلق است بقوله ولا جنبا و استثنا از اعم احوال است
کانه قال ولا تقربوا الصلوة جنبا فی عامة الاحوال الا فی السفر یعنی در هیچ حالی از احوال بنماز مگذارید در وقتیکه جنب باشید مگر در سفر که چون آب نیابید تیمم کرده
بنماز مشغول شوید و شاهد این سخن تعقیب آن بذکر تیمم و میتوانند بود که الا بمعنی غیر باشد که صفت جنبا باشد ای غیر عابری سبیل و در وی دلالت است بر آنکه تیمم رفع
حدث نمیکند و کسیکه تفسیر صلوة بمواضع آن کرده تفسیر عابری سبیل نموده بمجاز بر نی المساجد یعنی جنب در مسجد مباشید مگر در حالت اجتیاز و گذر کردن که اد کند
در گذر باشید و در این دلالت است که تیمم رفع حدث نمیکند **حتی تغتسلوا** غایت نهی است از قربان بصلوة در حالت جنابت یعنی بوقت جنابت نزدیک بنماز مشوید
انکه غسل کنید مگر وقت عدم وجدان آب در سفر که آن زمان تیمم کنید و غرض از آن عدم قدرت بر استعمال خواه در سفر باشد خواه در حضر و چون این آیه در بعضی صحابه
واقع شد چنانکه در احوال نیاید ذبیحه فرموده که عابری سبیل و اکثر مراد از آن عدم قدرت بر استعمال آب است و یا آنکه مراد جواز اجتیاز است در مساجد بدون
غسل چنانکه گذشت و در کنز العرفان آورده که نهی مذکور متوجه مثل کسیست که ابتدا مست است و یا آنکه امام داشته باشد که نزدیک بعقلست که سازد حالا
و کویند مراد بان ناعس است که ابتدای خواب است و بعضی گویند مراد آنست از نفس سکرای و لا تسکروا و انتم مخاطبون بالصلوة و این هم قول ضعیف است
اول زیرا که خروج است از حقیقت بمجاز و اما ثانی زیرا که معترض است که نزول این آیه قبل از نزول آیه تحریم خمر بوده و بر ظاهر است اسم قرب بصلوة از
سکر و گویند مراد است که لا تقربوا مواضع الصلوة وهی المساجد و این قول مروی است از باقر صلوات الله علیه و ابن عباس است مر بالا است قوله الا عابری سبیل
زیرا که عبور حقیقت در جواز مکان است پس بنا بر اول و لا جنبا حال باشد بمعنی است که الا مسافرین سفر یقع فیه التیمم فهو ملوث کذلک و بر ثانی بمعنی که الا
مجتازین فی المساجد من غیر استقرار و این مذهب اصحاب ما است و مذهب شافعی بخلاف ابو حنیفه که او مانع جواز است مگر که در مساجد باد در طریق آب باشد و در لا تقربوا
بر عدم جواز استقرار در مساجد و الا استثناست از لا تقربوا الصلوة و غیرها الا عابری سبیل لکون الطریق فی المساجد و ابن همام محصر باشد نزد ما تمام
مسئله در مسجد جایز نیست عبور از آن و در مجمع آورده که اگر گویند چگونه جایز باشد نهی سکران در حالت سکر با زوال عقل که موجب حرج و منافی تکلیف است
جواب آنست که مراد بسکر مقتل است چنانکه گذشت و غرض نهی است از تعرض سکر در حالت وقت ادای صلوة اگر گویند با این همه سکران مکلف
است پس چگونه جایز باشد نهی از صلوة در حالت آن گویا آنکه علما اهل اسلام بر خلاف این است جواب از این نیز بر وجوه است یکی آنکه حکم این منسوخ است و دیگر
آنکه سکاری امور بیستند بترک صلوة لکن مأمورند بآنکه نماز را در وقت خود گذارند و مستحل از آنکه پیغمبر گذارند دست مجمع اعظم و ثبوت آن و مراد
بقوله الا عابری سبیل مسافرانند که ایشان را اجازت است ادای نماز بتیمم و اگر چه حکم حدث باقی است و این قول مروی است از امیر المؤمنین و ابن عباس و ابن عمر و مجاهد
یا مراد مواضع صلوة است در مساجد یعنی اجتیاز در مساجد اجتیاز متوان کرد و این قول جابر و حسن و عطا و زهری و ابراهیم است و مروی است از باقر و صادق علیهما السلام و آیه
زیرا که حکم حب در حین عدم وجدان آب ذکر آن بعد بیان فرموده پس اگر عابری سبیل بمعنی مسافر باشد تکرار لازم آید پس مراد بآن حکم جنب است در رفتن
و مراد بآیه تأسیس است حکم در صلوة انتهی کلام صاحب مجمع و باتفاق امامیه مسجد الحرام و مسجد پیغمبر مستثنی اند یعنی جنب در آن اجتیاز نیز نتواند کرد و سبب نزول آیه است که
جمعی از انصار درهای خانهای ایشان در مسجد گشوده بودند چون جنب شدند نگذاشتند یکی را راه دیگر که از آن بیرون آیند حق تعالی رخصت داد که از مسجد گذرند و بیرون روند و این در ابتدای
اسلام بود پیش از نزول آیه سد ابواب چه پیغمبر امر فرمود تا بستند همه درها مگر در خانه امیر المؤمنین که در مسجد گشاده بود و دیگر در را از خارج مسجد گشادند مگر در حجره امیر المؤمنین که خدا تعالی
رخصت آن فرموده و از ام سلمه روایتست که رسول خدا فرمود الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بیته علی و فاطمة و الحسن و الحسین
وان کنتم و اگر باشید شما ای گروه مؤمنان **مرضی** بیماران خواه بیماری که در آن خوف استعمال آب باشد خواه بیماری که وضو و غسل در حکم آن باشد داده و مانع
وی باشد که مانع باشد از وصول آب **او علی سفر** یا مسافر باشید یعنی در سفر آب نیابید **او جاء احد منکم** یا بیاید یکی از شما **من
الغائط** که محل قضای حاجت است و اصل غائط زمین مطمئن است نشیب که حدث در آن کنند بنا بر کنایه که محل است باسم حال **او لامستم النساء** و یا
سوده باشید زنان را این کنایه است از جماع که عبرت شده است و این قول از امیر المؤمنین و ابن عباس و مجاهد و قتاده مروی است و مجمع علیه امامیه است و مختار ابو حنیفه
و نزد شافعی مراد لمس است بید و غیر آن و قول اول حق است چون که ملامسه کنید با زنان **فلم تجدوا ماء** پس نیابید آب یعنی ممکن نباشد استعمال آب
زیرا که ممنوع عنه در حکم مفقود است **فتیمموا** پس قصد کنید **صعیدا طیبا** طاهر یعنی ظاهر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ پس مسح کنید باطن هر دو دست
خود را که بر زمین زده باشید **بوجوهکم** روی خود را یعنی جبهه و جانبین آن از طرف انف **وایدیکم** و دستهای خود را از زند **ان الله کان**
بدرستیکه خدا است **عفوا** درگذرنده از شما و تخفیف کننده تکلیف از شما **غفورا** آمرزنده گناه شما که بعد کسیکه تیمم کند و همچنین کثرت عفو و مغفرت او
که تیسیر امر بر شما و رخصت تیمم داده و مشکلی را بر شما تنگ نکرده و در کنز آورده که نزد اصحاب ما آنستکه هر گاه آب یافت نشود واجب است طلب
آب در زمین خوب از هر جانب یک تیر پرتاب و در زمین سهله دو تیر پرتاب از چهار جانب تا عدم وجدان آن محقق شود و واجب است که یکبار دست بر زمین زند از برای وضو و دو
بار برای غسل و ابو حنیفه گفته در هر دو وضو و غسل دو بار واجب است یکی از برای مسح روی و دیگری از برای مسح دستها و نزد شافعی مراد بمسح هر دو وجه است پس نیز از دو سر اصابع تا مرفق

ای لا تقربوا المساجد للصلوة



و روایات اهلبیت علیهم السلام صریح است در عدم صحت ان از انحضرت و دراینجا احکام کثیره است یکی تحریم سکر بجهت انکه منافی واجبست دوم انتقاض وضو بسکر سیم بطلان صلوة بان چهارم قضای صلوة که در حالت سکر فوت شده باشد پنجم بطلان طهارة در حین عدم تعقل پس نوم و اغما و جنون در این حکم داخل باشند ششم انکه عدم تعقل مبطل صلوة است هفتم انکه جنابت ناقض وضوست هشتم انکه جنابت مبطل صلوة است نهم انکه جنابت موجب غسلست دهم تیمم رفع جنابت نمیکند بلکه مبیح صلوة است یازدهم احترام مساجد دوازدهم منع سکران و بشبه او از دخول مساجد سیزدهم منع جنب از استقرار در ان چهاردهم تسویغ اجتیاز در ان پانزدهم انکه غسل رافع حکم جنابت است شانزدهم عدم افتقار غسل بوضو لقوله حتی تغتسلوا و اگرنه لازم امدی که بعضی از غایت غایت باشد و این باطلست هفدهم تسویغ تیمم هیجدهم تیمم بدلست هر یک از وضو و غسل نوزدهم اباحت ان در حال مرض هر کس را که متضرر شود باستعمال اب بیستم اباحت تیمم بجهت عجز از استعمال اب بجهت خوف ضرر یا عدم اب بیست و یکم وجوب بعا فقد تیمم است بیست و دوم غایط ناقض وضوست بیست و سیم جنابت واقع میشود بجهت وطی بی ید و با نزال بیست و چهارم وجوب تیمم بتراب بیست و پنجم جواز تیمم بحجر صلب بجهت صدق اسم صعید بر ان بیست و ششم وجوب طهارة صعید بیست و هفتم وجوب اباحت ان بیست و هشتم وجوب مسح وجه و یدین بیست و نهم انکه مراد بوجه بعضی از انست بجهت دلالة با بر ان نزد کسیکه قائلست بان و همچنین است یدین بجهت عطف ایدی بر وجوه سی ام وجوب ابتدا بمسح وجه بجهت فاء تعقیب سی و یکم وجوب موالاة اگر قائل شویم بانکه امر از برای فوریت است فهو کلام و بدانکه باتفاق استعمال اب تا اصرار تلف نفس و یا مرض و یا امتداد ان مؤدی شود انتقال است به تیمم و اگر وضو یا غسل کند در این حال صحیح نخواهد بود و موجب اثم خواهد بود و از جابر مروی است که جمعی با هم در سفر بودیم مردی را سنگی بسر امد و سر او بشکست و اتفاقا در شب محتلم شد با اصحاب مشورت کرد که رخصت باشد که اب را استعمال نکنم گفتند چون اب هست بی استعمال ان واجب خواهد بود انشخص غسل کرد و چون اب بجراحت سر او رسید عفونت کرد و متورم شد و بجهت ان فوت شد و بعد از مراجعت از ان سفر رسول را برین قضیه اخبار کردیم دلتنگ شده گفت قتلوه قتلهم الله او را کشتند خدا ایشانرا بکشد چرا از بیرون چون ندانستند نپرسیدند و بی سؤال حکم کردند و در اخبار امده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه رسول صلعم فرمود که فضلنا علی الناس بثلث تفضیل دادند ما را بر مردمان بسه چیز زمین را مسجد ما گردانیدند و خاکش را برای ما طهور ساختند و صفهای ما را در نماز مانند صفهای ملائکه کردند و در خبر است که مردی نزد عمر امد و گفت بتحقیق که جنب شدم و اب نیافتم چکنم گفت صبر کن تا اب بیابی غسل کن و اگر نیابی نماز مکن عمار یاسر انجا حاضر بود گفت ای عمر یاد نداری که ما با پیغمبر در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید برفتم و خود را در خاک غلطانیدم پس نزد انحضرت رفتم و او را ازین اخبار کردم گفت ای عمار در تیمم همین قدر کافیست پس دست بر زمین زد و بر روی مالید و دیگر باره بر زمین زد دستها بهم [illegible] و گفت باید که بعد ازین باین نوع تیمم کنی چنانکه [illegible] اشهر انستکه این ایه در غزوه بنی المصطلق نازل شد در وقتیکه شبانگاه سپاه اسلام در منزلی بی اب فرود امده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را عقد عایشه گم شد و عزیمت بسبب طلب ان در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت ان حکایت نزد ابوبکر بردند و او بحجره عایشه در امد دید که حضرت رسالت صلعم سر در کنار وی نهاده در خوابست ابوبکر بنیاد شکایت کرد ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال مردم اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت مقارن توجه انحضرت جبرئیل در رسید و این ایه اورد انحضرت اصحاب را به تیمم امر کرد و بعد از ان چون حلالی وطن کرد عقد را در زیر شتر ان یافتند و بدانکه چون حق تعالی احکام مذکوره را که ابتداء اعتقاد کردن و عمل بان نمودن و صل کردن تنبیه است بر انکه التفت و روی بر سبیل تعجب که **الم تر** ایا نمی بینی و نمی نگری یا محمد **الی الذین اوتوا** بسوی انانکه داده شده اند **نصیبا من الکتاب** بهره از علم کتاب توریة مراد احبار یهود اند و تری یا ماخوذ است از رؤیت بصر و میتواند بود که ماخوذ باشد از رؤیت قلب و تعدیه ان بالی بجهت تضمن معنی انتها باشد یعنی ایا علم تو منتهی شده باحبار یهود که **یشترون الضلالة** میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالة و هدایت ایشان ان بود که نعت و صفت مصطفی را عارف بودند و ضلالت انکه بعد از بعثت انحضرت انکار وی کردند از روی عناد و جحود و استکبار و یا معنی انستکه بجهت اخذ رشوة تحریف توریة میکنند **و یریدون** و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوة **ان تضلوا السبیل** اینکه شما ای مومنان گم کنید راه راست را که طریق حقست **و الله اعلم** و خدا داناترست **باعدائکم** بدشمنان شما که یهودند و شما را اخبار نموده بعداوت ایشان و مطلع ساخته شما را بر احوال ایشان و باراده ایشان اضلال شما پس از ایشان بر حذر باشید که همگی همت ایشان مصروف است بر اضلال و افساد شما **و کفی بالله** و کافیست پسندیده است خدا **ولیا** دوستی که دوست شماست و متولی امور شما **و کفی بالله** و بس است خدا **نصیرا** یاری که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر وی کنید و اکتفا بامر او نمایید و از غیر او مستغنی شده استنصاح و استبصار با ایشان مکنید و زیادتی با در فاعل کفی جهت تاکید اتصال اسناد است بانفصال اضافی پس در تبیین حال یهود که الذین اوتوا نصیبا من الکتاب در شان ایشانست بیان ضلالة ایشان بعد از ان جمله معترضه که و الله اعلم باعدائکم تا اخر است میفرماید که **من الذین هادوا** و بعضی از کسانیکه یهودی شده اند **یحرفون الکلم** میگردانند کلمها را و تغییر میدهند **عن مواضعه** از اماکن ان و میتواند بود که من الذین تا اخر بیان اعدائکم باشد یا صله نصیرا ای ینصرکم من الذین یعنی یاری میدهد و نگاه میدارد شما را از کسانیکه تبدیل میکنند کلمات الله را مراد تحریف نعت پیغمبر است و اثبات غیر ان در مواضع ان یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای طبع خود یا کتمان ان درج یا تغییر کلام پیغمبر چه در روایت امده که زمره از یهود بملازمت انحضرت میامدند و جواب انحضرت را از مسئله سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس انحضرت که منصرف میشدند همه کلمات متبرکه او را تحریف میساختند لاجرم پرده از کار ایشان برداشته شد فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع ان تحریف میکنند **و یقولون** و میگویند از روی عناد **سمعنا** شنیدیم قول ترا **و عصینا** و نافرمانی

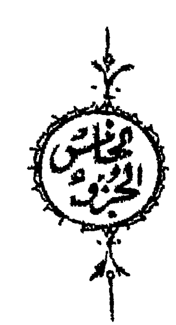


کوئیم امر ترا لفظ عصینا اشکارا می کفتند بجهت شدت عناد و استکبار و در تعبیر کویند که اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و ملخص کلام آنکه زبان حال ایشان سمعنا میکفتند و لسان حال ایشان بر عصیان ناطق بوده دیگر میکفتند که **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** بشنو در حالتیکه شنونده نشده باشی و این کلمه ذو وجهین است که ذم و مدح دارد و نیکو در ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود که مدعوا علیک بلا سمعت بصمم او موت یعنی بشنو در حالتیکه شنوانیده باشی کوش تو بجهت کری یا موت و یا اسمع غیر مجاب الی ما تدعوا الیه یعنی بشنو در حالتیکه جواب داده نشوی یا بچیزی موافق چیزی باشد که ما را بان دعوة میکنی یا اسمع غیر مسمع کلاما ترضی یعنی بشنو در حالتیکه شنوانیده نشوی سخنی که از ان خشنود باشی یا اسمع کلاما غیر مسمع ایاک لان اذنک تنبو عنه یعنی بشنو کلامی که شنیده نشود بتو بجهت آنکه کوش تو از ان دور شود و او را فرا نکیرد و بنا برین غیر مسمع مفعول به خواهد بود و وجه مدح اینکه اظهار میکردند که مراد ایشان اینست که اسمع غیر مسمع مکروها ماخوذ از اسمع فلان اذا سبه یعنی بشنو در حالتیکه هیچ مکروهی شنیده نشوی پس چون این وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میکفتند و دیگر میکفتند و **رَاعِنَا** و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه ماخوذ باشد از مراعاة یعنی مراعاة حال ما کن و بما نکاه کن تا بشنویم و بفهمیم کلام ترا و بان کار بندیم و وجه ذمش اینکه مشتبه براعونا که کلمه عبرانیه یا سریانیه است که بان یکدیگر را دشنام میدادند و یا از رعونه و حمق اشتقاق میکردند مدعا اینکه حماقت و بیعقلی لازم حال تو باد و یا اشباع کسره عین میکردند و میکفتند راعینا یعنی شبان ما و این تعبیر یعنی است بر عمی غنم خاص که بایشان و کلمه ذات وجهین آسلام سخریه میکردند و استهزا به پیغمبر صلی الله علیه وسلم مینمودند باینوجه که بان اظهار توقیر و اکرام میکردند و در باطن قصد شتم و اهانت داشتند کما قال **وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ** این مفعول مطلق فعل محذوف است ای یلوون لیا یعنی میپیچند پیچانیدنی بزبانهای خود باینوجه که از اصل میمونند یا بچیزی مشابه سب بستند و صحیح میکردند غیر مسمع را که ذو وجهین است در موضع لا اسمعت مکروها و راعنا که مشابه بچیزیست که بان دشنام یکدیگر میدادند در موضع انظرنا و یا ظاهر اغیر مسمع و راعنا میکفتند بقصد تعظیم و در خفیه دران میکردند بدعا علیه میکفتند که غرض ما ازین کلام سب و تعزیر و دشنام بود و یا میپیچیدند بالسنه خود بچیزیکه اضمار ان میکردند بدعا علیه و میکفتند که غرض ما ازین کلام سب و دشنام و تعزیر و بچیزیست نه بچیزیکه اظهار ان میکردند از دعا و توقیر **وَطَعْنًا فِي الدِّينِ** و طعن میکردند در دین اسلام طعن کردنی از روی استهزاء و سخریه و میکفتند که دینی که پیغمبر آن بشبانی منسوبست معلوم که چه دینی خواهد بود و حال آنکه بر شبانی موسی معترف بودند و ایشان بقول محتمل ضد انتصر بقولهم سمعنا و عصینا بجهت آنکه جمیع کفره مکفر و عصینا با پیغمبر صلی الله علیه وسلم مواجهه مینمودند اما بسبب دعا علیه مواجهه میکردند و احتمال اراده ذکر عصینا در ضمن باید ذکر کرده باشند و ذکر و اسمع غیر مسمع و ذکر عناد در علانیه و یا آنکه بعصینا ناطق نشده باشند لیکن چون ایمان نداشتند بمنزله بیش کوینا قائلند بکلمه و عصینا **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** و اگر ایشان بجای اسمع غیر مسمع و راعنا این قول کفتندی که **سَمِعْنَا** شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردیم امر ترا **وَاسْمَعْ** و بشنو سخن ما را **وَانْظُرْنَا** و بکاه کن در ما یعنی ملاحظه کن و بتوقف فرما تا کلام ترا باید بشنویم و بدانیم و بفهمیم **لَكَانَ** هر اینه بودی این کفتار **خَيْرًا لَهُمْ** بهتر مر ایشانرا از استهزاء ستیزا نا معلوم و طعن در دین اسلام **وَأَقْوَمَ** و راست تر و صواب تر لو انهم قالوا در تقدیر لو ثبت قولهم و وجوب حذف فعل بعد از لو در مثل این ترکیب بجهة دلالة انّ است بران و وقوع ان در موضع ان **وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** و لکن رانده است خدای تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بجهت کفر و فرط عناد و جحود و استکبار ایشان و مجازاة ایشان بران **فَلَا يُؤْمِنُونَ** پس نمیکروند ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مکر کرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و ان ایمانست ببعضی کتب و رسل دون بعضی و یا ایمان بخلق تا ثابت بکتب رسل او و مقبول ابد بودکه مراد بقلیل عدم باشد کقوله قلیل التشکی للمهم یصیبه ای عدم التشکی و بر هر تقدیر قلیلا صفة مطلق محذوف است ای ایمانا قلیلا و ممکن است که منصوب برحالیت باشد از ضمیر یؤمنون ای یؤمنون قلیلا یعنی کرونده در حالتیکه اندک باشند در زمان مستقبل و بنا برین معنی خبر موافق مخبر عنه شده چه ایشان ایمان نیاوردند مکر عبدالله بن سلام و اصحاب او و مانند ثعلبة بن شعبة و اسد بن عبید و مخیریق و غیرهم که جمعی اندک بودند و در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت احبار یهود را چون ابن صوریا و سعد بن اسد را طلبید و کفت ای معشر یهود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام نهید من سوکند میخورم بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خدا الهام بشما اورده ام حقست و شما در توریة این خال من خبر داده اند در مجابر ایمان شما بمیثاق قرار کرفته اند ایشان از روی عناد کفتند که ما ترا نمیدانیم و از نعت تو و از صفت تو خبر نداریم ایه آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** ای کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریة **آمِنُوا** تصدیق کنید و بکروید **بِمَا نَزَّلْنَا** بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآنست **مُصَدِّقًا** در حالتیکه باور دارنده و تصدیق کننده است انچیزیکه قرآنست یعنی اصول ابنا احکام موافق است و مطابق **لِمَا مَعَكُمْ** مر انچیزیرا که باشماست یعنی توریة پس بیان بکروید **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ** پیش از انکه محو کنیم **وُجُوهًا** روبها را یعنی اثر تخطیط صورتها ابیست سازیم تا اصلا نشانه ابرو و لب و چشم و بینی و دهن بران نماند **فَنَرُدَّهَا** پس باز کردانیم از روبهای محو آثار ان **عَلَىٰ أَدْبَارِهَا** بر هیئت قفاهای آن یعنی شکل رویرا بصورت پس میدل سازیم یا اشیا مصوره دایره چون کف خاجب و عین محو سازیم و بر قفا مثبت نمائیم تا دیدهای ایشان بر قفا باشد و بر سبیل قهقری رفتار ورند بعد تعبیر اورده که اید یعنی ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خود ثابت باشد و روبهای ایشان در پشت سر بود و این هیئتی است در غایت زشتی و رسوائی و این صورة یا در آخر الزمان باشد یا در آخرت و کوینداکه استکه ما روبهای ایشانرا از هدی بضلالة کردانیم بر سبیل خذلان و این قول از حسن و مجاهد و ضحاک و سدی نیز منقولست و در اتوار کفته که اصل طمس ازاله اعلام مائله است و کاهست که اطلاق آن میکنند بر معنی طمس بجز ازاله صورتی و یا بر مطلق قلب تغییر و لهذا کفته اند که معنی آنستکه من قبل ان نغیر وجوها فی الدنیا و فی الآخرة فنسلب وجاهتها و اقبالها و نکسوها الصغار و الادبار و یا آنکه نردها الی حیث جاءت منه و هی ادبحا و اذرعات الشام یعنی محو آثار ایشان کنیم از وجوه و نواحی ایشان و اثر ایشان از ولایات مدینه زایل سازیم تا بجایکه آمده اند یعنی اریحا و اذرعات شام پس

وقلح

واسعد بن شعبة وکعب له

باسد قرده و خنازیر کردانیم تا آنکه بعضی روایات از شعبی بوشیده شود و ابو جارود از امام روایت کرده که ما روبهای ایشانرا



مراد باین احبار بنی النضیر است و قریب باین است قول انکس که گفته استعاره بوجوه رؤسای یهود است یا من قبل ان نطمس وجوها بان نعمی الابصار
عن الاعتبار و تصم الاسماع عن الاصغاء الی الحق بالطبع و نردها عن الهدایة الی الضلالة آورده اند که چون این آیه نازل شد عبد الله بن سلام استماع نموده
بحضرت رسالت پناه مسارعت کرده ایمان آورد و گفت یا رسول الله میترسیدم که پیش از آنکه بتو رسم روی من را بقفا گردانند مبتنی گفته که لابد من طمس فی الیهود و مسخ
قبل قیام الساعة و نزد بعضی یهود را این صورت در آخرت دست خواهد داد و محیی السنه روایت کند که در عهد عمر چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب
امنت یا رب اسلمت او نلعنهم عطف است بر نطمس و ضمیر راجع باصحاب وجوه است یا بقول الذین بر طریقه التفات یا بوجوه اگر مراد بآن وجها باشد یعنی رانیم ایشان
را که اصحاب وجوه اند چنانکه راندیم از رحمت اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و در روز شنبه
بصید ماهی اشتغال نمودند جار و مجرور متعلق است بهر یک از طمس و لعن مراد آنست که جزای ایشان دهیم یا آن اصحاب سبت یا طعن کنیم ایشانرا بر زبان تو چنانکه
لعن کردیم اصحاب سبت را بر زبان داود و عطف ان بر طمس دلالت میکند بر آنکه مراد بطمس مسخ صورت نیست در دنیا بلکه مسخ سیر است که حمل وعید میکند بر تغیر
صورت در دنیا میگویند این صورت قریب بظهور علامه قیامت واقع خواهد شد و یا آنکه مشروطست بعدم ایمان همه ایشان و چون بعضی ایمان آوردند مانند عبد الله بن سلام
این صورت واقع نشد و کان امر الله و هست فرمان خدا بایقاع شیء یا بوعید و یا آنچه حکم بآن کرده و قضا فرموده مفعولا کرده شده یعنی نافذ یا کاین بر
لا محاله واقع خواهد شد آنچه موعود شده ابدا اگر ایمان نیارید این تهدید و تخویف نسبت باهل کتاب بود از ابن عمر مرویست که چون این آیه که یا عبادی الذین اسرفوا است
نازل شد رسول صلعم بر بالای منبر رفت و این را بر اصحاب خواند مردی برپای خواست و گفت یا رسول الله و الشرک رسول صلعم هیچ نفرمود تا آنکه آن مرد سه بار این کلمه را
تکرار کرد حضرت سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که ان الله لا یغفر بدرستی که خدا نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرد بدو و شریک گیرند در عبادت او زیرا
که حکم الهی نافذ گشته و قاطع و جازم شده بر خلود اهل شرک در دوزخ و دیگر آنکه ذنب شرک منحی نمیشود نزد اثر ترک پس مستعد عفو نباشد بخلاف غفران از
معاصی کا قال و یغفر و بیامرزد ما دون ذلک آنچه غیر از شرک بود خواه کبیره باشد یا صغیره لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی
فضل و احسان و در انوار گفته که نزد معتزله جار و مجرور متعلق بهر دو فعل است که ان لا یغفر و یغفر است یعنی سبحانه نمی آمرزد شرک را برای هر که خواهد و این کسی است
که توبه نکند و در این قول تقیید امیست بدون دلیل زیرا که عموم آیات وعید اولی از برینست در محافظه و نیز این قول ناقض مذهب ایشانست چه متعلق امر
شی وجوب نقد نیست قبل از توبه و وجوب مغفرة بعد از توبه پس بنا بر این ایشانرا حجت باشد بر ایشان و بر خوارج نیز حجت است زیرا که زعم ایشان استکه هر
ذنبی شرکست و صاحب آن مخلد است در نار انتهی کلامه و صحیح آنستکه مشرک تایب و غیر مشرک اعم از آنکه تایب باشد از معاصی دیگر یا نه صلاحیت غفران دارد یعنی اگر حکمت
و مصلحت الهی باشد بر سبیل تفضل ایشانرا مغفور سازد و اگر نه بقدر معصیت عذاب فرماید و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا و انباز گیرد با او فقد
افتری پس بدرستیکه افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد یعنی مرتکب امری شده که مستحق رحمت
نزد آن جمیع آثام آن را است یعنی که فار و مست مبا شرک و سایر ذنوب از آنجا که اطلاق بر قول میکنند بر فعل نیز میکنند و اختلاف نیز چنین است در جمع
آورده که از کلبی نقلست که این آیه در حق وحشی و اصحاب او نازل شد که وقتیکه حمزه را شهید کردند و چون بمکه آمدند بر فعل خود نادم گشتند و نامه به پیغمبر
نوشتند با این مضمون که ما بر صنیع خود پشیمانیم و مانع اسلام ما نمیشود مگر آنچه که تو میگویی والذین لا یدعون مع الله الها اخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق
و لا یزنون تا اخر و چون ما با خدا شرک آورده ایم و نفسیکه حق تعالی حرام کرده بود بقتل رسانیده ایم و زنا کرده ایم پس چگونه تابع تو شویم و اسلام آوریم این آیه
نازل شد که الا من تاب و آمن و عمل صالحا تا آخر پس پیغمبر صلعم این آیه را بوحشی و اصحاب او فرستاد چون این آیه بخواندند گفتند این شرطیست شدید و تکلیفی صعب است
ترسیم که از عهده عمل صالح بیرون نتوانیم آمد و از اهل این آیه نباشیم حق تعالی این آیه فرستاد که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پیغمبر صلعم
چون این آیه را بایشان فرستاد گفتند خوف آن داریم که از اهل مشیت نباشیم پس این آیه آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و چون این آیه بایشان فرستاد ایمان آوردند و نزد پیغمبر آمدند چون نظر حضرت بر وحشی افتاد گفت و یحک غیب وجهک عنی ای وحشی خود را از من غایب دار
و از پیش نظر من برو و این را برای آن فرمود که طاقت آن نداشت که روی قاتل عم خود را ببیند و وحشی بشام رفت و در آنجا بود تا فوت شد از عمر بن خطاب نقل کرده اند
که چون در عهد رسول صلعم صاحب کبیره میمرد ما گواهی میدادیم که از اهل آتش است تا آنکه این آیه نازل شد ما امساک نمودیم از شهادت و از امیر المومنین ع
مرویست که ما فی القران آیة ارجی عندی من هذه الآیة از محققان امت نیز منقولست که این آیه امیدوارترین آیتست در قرآن زیرا که حق تعالی جمیع معاصی را که فرود
شرک است در تحت مشیت غفران داخل ساخته و بدانکه او سبحانه بر توقیف موحدین فرموده تا ایشان مبنی بر خوف و رجا و مبنی بر عدل و فضل و این صفت مومن است
لهذا قال الصادق ع لو وزن رجاء المومن و خوفه لاعتدلا یعنی اگر وزن کنند رجا و خوف مومن را هر دو برابر باشند موید این است قوله تعالی و من یقنط من رحمة ربه
الا الضالون فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون قیل از زبیر نقلست که در سوره النساء هشت آیه نازل شده که از برای این امت بهتر از هر چیزیست که آفتاب بر آن طالع میشود
و هی قوله یرید الله لیبین لکم و یرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ان الله لا یغفر
ان یشرک به در دو موضع ما یفعل الله بعذابکم و بدانکه وجه استدلال بآیه بر آنکه خدا ذنوب تایب را است که نفی غفران غیر او نموده مطلقا بلکه نفی آن کرده
بدون توبه زیرا که اجماع امت بر آنست که حق تعالی شرک را بتوبه میامرزد و اگر چه غفران با توبه نزد معتزله بر وجه وجوب است و نزد ما بر وجه تفضل و بنا بر این واجبست
که مراد بقوله و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء آن باشد که میامرزد ما دون شرک را بدون توبه برای هر که خواهد از مذنبین غیر کفار و چون یغفر ما دون ذلک در یک
سبیل نظم واقع نشده باشد بلکه متعلق بمشیت است پس در آن لغو نباشد بلکه بنده بر خوف و رجا خود باشد و داخل در کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و یحذر
الاخرة و یرجوا رحمة ربه و اخبار کثیره از طریق خاص و عام بآن وارد شده کسی که گوید که غفران بعضی دون بعضی میل و محاباة است و این رجا خارج نیست



جواب داده‌اند که حق تعالی متفضل است بغفران و متفضل را اختیارست که تفضل نماید بر قومی دون قومی و انسانی دون انسانی و جواب شیخ علم الهدی آنست که در تعذیب
هر که خواهد که عقل و شرع مانع فضل و عدل نیستند و اینکه بعضی از معتزله گفته‌اند لفظ ما دون ذلک اگرچه عام است در جمیع ذنوب بقرینه کسب لیکن
مخصوص است بصغایر یا بمعصیتی که از ان توبه کرده باشند بجهة عموم ظاهر آیات وعید جواب آنست که معکوس میسازیم این قضیه را بر ایشان و میگوییم
احتجاج بآیه تخصیص ظاهر آیات کرده‌اند بجهة عموم ظاهر این آیه و این اولی است از عکس چه از بعضی سلف مرویست که این آیه استثناست از جمیع آیات وعید
و نیز نزد معتزله در صغایر مواخذه نیست پس چگونه معلق بمشیت باشد و در تفسیر ابو الفتوح جرجانی مذکورست که جابر روایت کرده از رسول خدا علیه السلام که مغفرت
و آمرزش به بنده فرود آید مادام که میان بنده و خدا حجابی نباشد گفت حجاب چیست فرمود شرک بخدا پس این آیه تلاوت کرد که ان الله لا یغفر ان یشرک به الآیة
ابن عمر گفته که هرکه نزد خدا رود و مشرک نباشد هیچ معصیتی او را زیان ندارد و اگر مشرک بود بدوزخ رود و هیچ طاعة او را فایده ندهد و آنکه امیر المؤمنین
فرموده که در قرآن هیچ آیه نزد ما محبوب‌تر از این آیه نیست لیکن بر آنکه حق تعالی منافق و اهل صلوة را بیامرزد و اگرچه توبه نکرده باشند زیرا که او
سبحانه در این آیه نفی و اثباتی ایراد فرموده و گفته نیامرزم شرک را و ما دون شرک را بیامرزم و اجماع منعقد است بر آنکه شرک بی توبه مغفور نگردد
در میان نفی و اثبات نباشد تا هیچ ثابت شد که ما دون شرک بی توبه مغفور گردد و شاید که مراد از ما دون شرک صغایر باشد بجهة حمل کلام بر عموم و عدم
دلیلی که باشد و مغفرة را بامرزش معلق کرده تا مکلفان مغرور نگردند و اگر مطلق بودی اغرا بقبیح بودی چنانکه گذشت و چون بعضی این آیه که
شرک مغفور نیست تخصیص یهود را که عبده عجل و پرستندگان عزیر بودند و عیسی و هر یکی عظیم حاصل شد و از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک نیستیم
بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه حضرت میدانیم بدان نام ما کان نبوة و سالکان مسالک فتوة اند و بنا بر منوال ایشان مقرر نیم

تمالک

حق تعالی انکار ستایش ایشان نمود بر انفس خود شان و بر سبیل تعجب فرموده که **الم تر** آیا ندیدی بدیده بصیرت **الی الذین** بسوی آنانکه از روی مفاخرت
یزکون مدح مینمایند و ثنا میگویند **انفسهم** نفسهای خود را باینکه نحن ابناء الله و احباؤه گویا پاکیزگی و بیگناهی را نسبت بخود میکنند چنانکه
منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود نی گفتند ما نیز همچنانیم
اند ایشان سوگند خوردند که بخدای موسی که ما نیز بیگناهیم مثل ایشانیم زیرا که گناهانی که بشب از ما واقع میشود بروز کفاره میشود و خطایاء روز را شب محو میکند
حق تعالی فرمود که تزکیه شما پیش من اعتباری ندارد **بل الله** بلکه خدا تعالی **یزکی من یشاء** پاک میکند و میستاید هر کرا خواهد و مستحق آن
این ثنا است زیرا که تزکیه حق تعالی معتبر است نه تزکیه غیر او چه او عالم است بآنچه منطوی است بر آدمی از حسن و قبح و باطن و ظاهر ایشان نمود بر حقایق
و ظواهر ایشان و تزکیه بندگان مؤثر بود که عمل صالح را علاوه طیب اعتقاد کرده باشند و اصل تزکیه نفی فعل قبیح است که مستتبع باشد **و لا یظلمون**
و ستم کرده نشوند آنها که بناحق تزکیه نفس خود میکنند ستم رسیده نخواهند بدیشان بعقاب بر تزکیه بناحق **فتیلا** بمقدار رشته ضعیف که در میان شکاف هسته
خرما باشد و حسن گفته که فتیل چیزیست که در بطن نواة است و نقیر آنچه بر ظهر است و قطمیر قشر آن و یا فتیل فتیله ایست در میان و انگشت بدان
و برهم تلفیقه این ضرب المثل است در حقارة و ابن مسعود گویند نظلمون است و احتمال دارد که غیر باشد و ملخص سخن آنست که ایشان عقوبت بر تزکیه خواهند کشید
از روی عدل بدون شائبه ظلم و ظلم دانان و در نزد لا لاست و سبحانه از ظلم و ذکر مثل اشارة است باینکه او سبحانه مقصد ظلم قلیل نیست
ظلم کثیر **انظر** بنگر ای محمد در یهودان از روی عناد **کیف یفترون** چگونه افترا میکنند و میبندند **علی الله** بر خدا **الکذب** دروغ را در نفی
میگفتند که گناه شب و روز ما را میامرزند و یاد دروغ قول که نحن ابناء الله و احباؤه و لم یدخل الجنة الا من **و کفی به** و بسنده است آن افترا و تازع
ایشان باین قول **اثما مبینا** گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نیست یعنی قدر کافیست در عظم ذنب که مستوجب خلود در عذاب گردد آورده اند که چون حکم الهی
با جلای بنی نضیر ثابت شد جمعی از ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از نقض عهد که کرده
بیست تن از اشراف قوم و بر روایتی هشتاد تن بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت رسالت صلعم و اصحاب او تحریص کردند و کعب با ابو سفیان گفت که

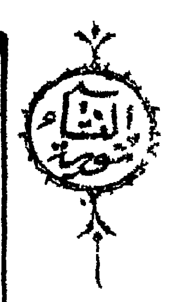
منرو سیه کس از

سی کس از شما و سی کس از ما سینه بر دیوار حرم نهاده هم عهد شویم در موافقت بر قتال اهل اسلام پس بخانه کعبه درآمدند و سینه‌ها را بر دیوار خانه چسبانیده
پیمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خواطر از این مر فارغ ساختند بعد از آن مشرکان بنشستند در مجلس بعضی از قریش آغاز
اهل کتاب پرسیدند که شما صاحب کتابید و دانا بگوئید که طریقه ما بهتر است و ما حرم را آبادان میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف میکنیم و صله رحم بجا
میاوریم و بعبادة اصنام بطریقه آبا کرام خود مشغول میباشیم بر هدایت افزونیم یا دین محمد که قطع رحم کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران را
بدل میکند و یاران او کافرند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق است و دین شما راستتر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که
بتان ما را سجده کنید پس حیی و کعب طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از معانده و مکابره و کفر ورزیدن ایشان خبر داد **الم تر** آیا نمی بینی و
نمینگری **الی الذین** بسوی آنانکه **اوتوا نصیبا من الکتاب** داده شده اند بهره از توریة یعنی کعب بن اشرف و اصحاب او که بواسطه عناد و سلطانا
یؤمنون میگروند **بالجبت و الطاغوت** باینکه جبت و اصل او جبس مستعمل گشته در هر معبودی که غیر او سبحانه است از
حجر و مدر و انسان و شیطان و گویند اصل آن جبس است بسین مهمله بمعنی ما لا خیر فیه پس قلب سین بتا کرده اند و طاغوت را اطلاق میکنند بر هر چه باطل باشد از
معبود و غیر او و گویند جبت سحر است و یهود آن معتقدان بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او میکردند و نزد بعضی جبت بتانند و طاغوت شیطان
بتان که مردمان را اغوا کنند بر طاعت ایشان چه هر صنمی شیطانی هست و از ابن عباس نقل کرده اند که جبت اصنام اند و طاغوت تراجمه اصنام که بکذب تکلم میشوند
از زبان بتان و سعید و ابو العالیه بر آنند که جبت ساحرست و طاغوت کاهن و مؤید اینست که از عکرمه روایتست که آیه در شان ابو برزه کاهن نازل شده

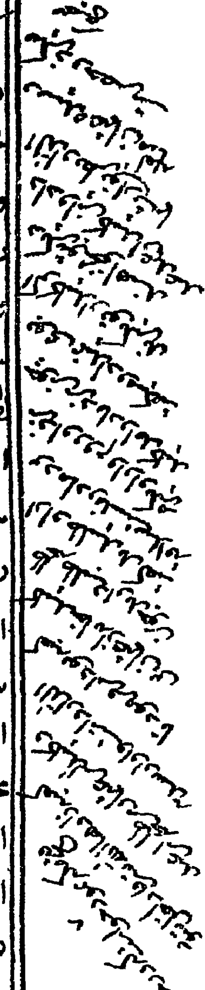
ربوده

المجلس الخامس الجزء

که در جاهلیت مکیها نه مردمانرا اغوا میکردند و در اول اسلام مسلمانان با وی باز گشتند منهم شوند و یا جبت ابلیس است و طاغوت اولیاء او و ضحاک برانست که
جبت حیی بن اخطب و طاغوت کعب بن اشرف است و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت شیطان و در زهد او ویقولون میگویند این جهودان للذین
کفروا برای کافران یعنی در حق ایشان اندر وی اجتهاد هؤلاء اینگروه کفار قریش اهدی هدایت یابنده تر من الذین امنوا از آنها که ایمان
آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از روی دین یعنی راه یافته ترند در دین از ایشان قائم رو طریق ایشان صواب تر و تشبیه دین بسبیل جهة
آنستکه مانند طریقست که موصل بمقصود است اولئک آنگروه معاند و متعصب الذین آنانند که بخواری تمام لعنهم الله دور کرده است
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود ومن یلعن الله و هر آنکس را که خدای تعالی براند و دور سازد از رحمت خود فلن تجد له پس نیابی تو مراورا نصیرا
یاری که دفع عذاب کند از وی و در زبان بشفاعت او بکشاید و یا او در دنیا و آخرة یاری و نفع رساند پس بیان بخل و حسد ایشان میکند که بدترین خصال قبیحه و اخلاق ذمیمه
اند و میفرماید که ام لهم آیا جهودانرا است ام منقطعه است و معنی آن انکار است از آنکه ایشانرا نصیبی باشد یعنی نیست ایشانرا نصیب من
الملک بهره از پادشاهی تا مردمان تابع ایشان شوند در آنچه فرمایند و لازم باشد اطاعت ایشان در حکم که هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا
زعم جهودان بود که ایشان بملک و نبوة از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب ملک داری و حکم گذاری
و پیغمبری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آنهنگام لا یؤتون
ندهند مردمانرا یعنی پیغمبر و اصحاب او را نقیرا مقدار کوی که بر پشت استخوان خرماست و این غرضت شدة مبالغه در شح و بخل ایشان که در وقت پادشاهی با وفور
مضاهیه دارند بدین هنگام دست تنگی و درویشی و مذلت و خواری پیداست که چه چیز بکسی دهند و میتواند بود که معنی همزه انکار باشد از آنکه چیزی از آن
بخیر ممالک اند بکسی دهند یعنی ایشان کاسه چه مرویست که ایشان اصحاب اموال و بساتین و قصور مشیده بودند همچنانکه ملوک میباشند یعنی ایشان با وجود
کثرة اموال مقدار نقیری بفقیری نمیدهند یا آنکه اذن در لایؤتون عمل نکرده بجهة آنکه هرگاه واقع شود میان فا و فعل و یا واو و فعل جایز است که الغا
آن نماید از عمل بجهة اعتماد بعطف نه بر ما تقدم همچنانکه ظننت و اخوات آن که متوسط و متأخر واقع میشود چه اذن در منصوره در حکم تأخیر است گانه قیل
فلا یؤتون الناس نقیرا اذن و این قبیلست و اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا که در بعض تفسیر است که لا یلبثون خلافک الا قلیلا اذن حاصل که حق تعالی جمع
فرموده میان بخل و حسد جهود در ذم بجهة آنکه هر دو صفت رذیله اند و بینهما تجاذب و تلازم است ام یحسدون الناس اضرابست از اعطای ایشان
یعنی نه که ایشان چیزی بمردمان نمیدهند بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب اند یا پیغمبر و اصحاب او علی ما اتیهم الله بر آنچه خدا داده است بدیشان
من فضله از فضل خود که نبوتست و کتاب و نصرت و اعزاز و بعثت رسول از ایشان و یا مراد بمردمان آنست زیرا که هر که حسد برد بر نبوت فکانه بر کمال و رشد همه
مردمان حسد برده و گفته اند که مراد از ناس حضرت رسالتست و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد مقدار خصائل خیر را که جمع نشود الا در بسیاری
از مردمان کما قال الله تعالی ان ابرهیم کان امة قانتا و مراد از فضل نبوة باشد و کتاب و اعزاز دین و نزد بعضی مراد از فضل آنست که حق تعالی مباح کرد با این
حضرت را جمع میان بیشتر از چهار زن و جهود بر حسد میبردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزة
فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه این نبوة و کتابست میباید که بر پیغمبران سابق اصحاب کتاب حسد برند که این صورت مخصوص باین حضرت نیست بواکه داود
صد زن داشت و همه بر وی حلال بودند و همچنین سلیمان هزار زن داشت سیصد مهریه و هفتصد سریه و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم از امام محمد
باقر (ع) مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانکه حسد بردند بر نبوة رسول و بر امامة آل اطهار فقد اتینا پس بدرستیکه ما عطا کردیم
آل ابرهیم اولاد ابرهیم را که موسی و داود و عیسی و محمدند الکتاب کتاب توریة و زبور و انجیل و قران والحکمة و علم حلال و حرام واتینا
هم و دادیم ایشانرا ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که نبوتست یا ملک چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند و گویند ملک عظیم کثرة ازواج است
چنانکه گذشت که داود صد زن داشت و سلیمان هزار پس در این سخن تعریض است بجهود که اگر حسد شما بر محمد بواسطه کثرة ازواجست پس داود و سلیمان
بحسد سزاوارترند و در تفسیر آورده که مراد از آل ابرهیم محمد و اهلبیت آنحضرت اند و بکتاب قران و بحکمت نبوة و بملک عظیم امامت چه این جمله در هیچ
جمع نبود مگر خاندان حضرت خاتم صلوات الله علیه و علیهم و عیاشی در تفسیر خود باسناد ابوالصباح کنانی نقل کرده که قال ابوعبدالله ع یا ابا الصباح نحن
قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال و لنا صفو المال و نحن الراسخون فی العلم و نحن المحسودون الذین قال الله فی کتابه ام یحسدون الناس الایة ابوعبدالله فرمود
که ای ابوالصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض کرده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست صفایای مال از دار الحرب و ما راسخانیم در علم
ما ئیم آن جماعت که بر ایشان حسد برده اند قال سبحانه ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوة است و مراد بحکمت فهم و قضا و مراد بملک عظیم
افتراض طاعة ما بر شما و همچنانکه حق تعالی ملک عظیم داد در دنیا باهلبیت تفویض نمود ملک کبیر در آخرة نیز با ایشان بتخصیص فرمود حیث قال واذا رأیت ثم
رأیت نعیما و ملکا کبیرا پس اگر اهل خلاف بر ایشان حسد برند عجب نباشد و مشهور نسبت در آنکه حسد خصلتی است که حاسد دایم ناشاد و محسود را محو و حسد
چو آتشی است که در کانون سینه حاسد باشد و او را بسوزد و چون او بجهة آن سوخته شود روایح طیبه و علوم و فواضل محسود با طراف عالم برسد و اهل عالم
را فطنت پاک او معلوم شود و خبث باطن حاسد معلوم گردد پس بر محسود لازم است که سپر صبر در سر کشد تا بجهة جرع غصص صبر بر ایذاء حسد نسایم وداد
طیبه صبر بجهة اقطار عالم برسد موجب اشتهار فضایل و کمالات محسود گردد و بحسب حقیقت حاسد که حسد برد بر مقربان الهی که مستغرق نعماء نامتناهی
اند عدو خداست چنانکه در بعضی از کتب سماویه آمده که الحاسد عدو نعمتی در خبر است که روزی جماعتی از زنان قریش بانسوان سید عالمیان مجالست نمودند
و هر کسی از حسب و نسب خود چیزی میگفتند چون فاطمه (ع) بر ایشان در آمد همه ساکت شدند یکی گفت چرا خاموش شدید بگفتند حسب و نسب ما به سیدة النساء



تا ما بپرسیم از زنان بر خواست و گفت ما لکم یا بنی هاشم حزتم السیادة باسرها یا فاطمه واما ابوک فسید ولد آدم واما بعلک فسید العرب واما
انت فسیدة نساء العالمین واما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة واما عمک فسید الشهداء یعنی ای فاطمه اما پدر تو سید فرزندان آدم است واما شوهر تو پس سید
عرب است واما تو پس سیده زنان عالمی واما هر دو پسران تو پس مهتر جوانان اهل بهشتند واما عم تو پس سید الشهداء است چون حضرت خیر الناس صلوات الله علیه
این بشنید برپای خواست و این آیه تلاوت فرمود ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
فمنهم پس از یهودان من آمن به و آنکس است که ایمان آورده بمحمد یا بجانب آل ابراهیم ومنهم و از ایشان من صد عنه
کسی هست که اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق نکرده نبوة او را یا بخبر انبیاء سابق در باب نشاو غیر آن گویند ضمیر منهم راجع با ابراهیم است
یعنی امة ابراهیم بعضی بوی گرویده اند و بعضی دیگر تصدیق او نکردند همانند امة تو نیز همچنانکه کفر امة ابراهیم وهن ابراهیم نشد کفر امة تو موجب وهن تو نشود
وکفی بجهنم و بسنده است بدوزخ سعیرا در حالتیکه افروخته است برای عذاب کافران یعنی اگر طریق تعجیل در دنیا اثر عقوبة با ایشان نرسد
آتش سوزان دوزخ برای ایشان کافیست پس از تفصیل عذاب ایشان میفرماید که ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند
بآیاتنا بدلایل وحدة ما و قرآن یا بمعجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود در آریم ایشانرا نارا در آتشی چه آتشی کلما نضجت هرگاه پخته شود
و بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلودا غیرها پوستها جز آن پخته شده یعنی که آن جلود
سوخته را عود کنیم بصورت دیگر کقولک بدلت الخاتم قرطا یا آنکه زایل سازیم از آن اثر احراق را تا آنکه عود کند احساس سوختن آن کما قال لیذوقوا
العذاب تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایمی باشد و گویند حقتعالی بجای جلود سوخته جلود دیگر بیافریند و عذاب در حقیقه برای
نفس عاصیه است که مدرکست نه برای آله آن چه جلود اعتبار ندارد پس کسی را نرسد که گوید از جلد مجدد که ذنبی صادر نشده پس چگونه مستحق عذاب
شود و بنا بر قول اول تبدیل وصف است نه تبدیل عین و بر این قول تبدیل عین است نه صفت و این تبدیل در هر ساعت صد بار باشد و از حسن
بصری منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار واقع شود از عبد الله عباس مرویست که مردی این آیه نزد عمر خطاب خواند گفتا اعاده کن وی تکرار
نمود معاذ جبل گفت که تفسیر این آیه نزد منست عمر گفت بیان کن معاذ گفت در یکساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت من از رسول چنین
شنیدم فضیل عیاض گفته که آتش ایشانرا روزی صد بار بخورد و مجاهد فرموده که میان پوست کافر و گوشت کرمی باشد که او را جعله خوانند و بانگ
کند چون بانگ خر ابو هریره گفت از رسول شنیدم که سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد و گویند مراد تبدیل سرابیلست که حقتعالی فرموده سرابیلهم
من قطران و تسمیه سرابیل بجلود بنا بر مجاورتست بجهة لزوم آن بجلود و این قول موجب ترک ظاهر است بغیر دلیل ان الله کان بدرستیکه خدا
هست عزیزا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبة دوزخیان برحمة و بعد از وعید کفار در وعد ابرار و مومنان میفرماید
که والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات بجا آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که
در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار زیر درختان یا قصرهای آن جویها خالدین فیها در حالتی که
جاوید باشند آن مومنان در آن ابدا همیشه این برای تاکید خلود است یعنی تا اینکه آن را آخر نباشد بدانکه تقدیم ذکر کفار و وعید ایشان بر ذکر مومنان
و وعده ایشان بجهة آنستکه کلام در ذکر مومنان بالعرض است ذکر سوء حال و ذکر حسن حال ایشان بجهة اعتناء و سیما ناست بتحول اهل ایمان در جنات
در ایشان لهم فیها مر ایشانرا باشد در آن بوستانها از اشجار و انهار ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار
وادناس واخلاق ذمیمه دینیه و طباع ردیه قبیحه وندخلهم ودر آوریم ایشانرا ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب بآن راه نیابد اگر کسی
سوال کند که چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارة آن متاذی شوند پس ظل چرا باشد و فایده آن چیست گوئیم که نزد محققان ظل ظلیل اشاره است بحمایة
الهی وعنایه پادشاهی که همیشه بر مفارق بهشتیان منبسط خواهد بود و آن سایه از زوال و نقص و انتقال مقدس و معراست و در انوار گفته که ظل ظلیل
اشاره است بنعمة تامه دایمه و ظلیل صفتی است مشتق از ظل برای تاکید معنی ظل کقولهم یوم ایوم و داهیة دهیا و در خبر است که در بهشت درختی باشد که
سوار در سایه او صد سال برود و قطع نشود و بعد از ذکر وعید و وعد امر میفرماید باداء امانة و حکومة بعدالة که موجب نظام معاش و سبب رستگاری
روز معاد است میگوید ان الله یامرکم بدرستیکه خدا میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل
امانة واذا حکمتم و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی و انصاف
سویه که بر نهج شریعة باشد و مقرا باشد از شایبه انحراف از شرع ان الله بدرستیکه خدا نعما یعظکم به نیکو چیزی پند میدهد شما را که آن
اداء امانة و عدل در حکومتست اصل کلام نعم شیئا یعظکم به یا نعم الشیء الذی یعظکم به پس ما منصوبست و موصوف یعظکم یا مرفوع موصول و
مخصوص بمدح محذوفست که آن ماموربه است از امانات و عدل در حکومات ان الله کان بدرستیکه خدا هست سمیعا شنوا باقوال و
احکام شما بصیرا دانا بانچه میکنید از ادا امانات و عدل حکومات در سبب نزول این آیه مضمون از اختلافست نزد بعضی آنستکه رسول در مسجد الحرام
انتظار میکشید آخر الامر ابو بکر و عمر برد رسرای سلامه آمدند عمر بآواز بلند گفت ای عثمان بن طلحه بر در رای که انتظار میکشید آخر الامر ابو بکر و عمر
رسول خدا از هجرت گفت سلامه کلید را به پسر داد و گفت تو بستان که بهتر که بیم و ننگ بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت آورد و اسرور
دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایه بمن تفویض فرموده حجابت خانه بمن ارزانی فرما عثمان بعد از استماع
این سخن دست باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا و روز قیامت ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت بگیر بستان بامانة الله حضرت بعد از آنکه از حاجت



مى‌فرمايد مفتاح بدست وى داد مرتضى على صلوات الله عليه پيش رفت و گفت يا رسول الله اگر مصلحت باشد منصب حجابت با اهل البيت عطا فرما
سقايت زمزم با ايشان داد فى الحال جبرئيل با اين آيه نازل شد حضرت فرمود يا على فرشته ما را كارى مى‌فرمايم كه از آن نفعى بمردم رسد نه آنكه نفع از مردم
بستانند پس عثمان بن طلحه را طلبيد و فرمود خذوها يا بنى طلحة خالدة تالدة لا ينزعها منكم الا ظالم يعنى بگيريد اين كليد را اى اولاد طلحه كه هميشه اين كليد
در دست شما خواهد بود و هيچكس از شما نزع آن نكند مگر ظالم و ستمكار پس آنحضرت آن كليد را بوى داد و از آن باز در خود شيبه نهاد و تا
مفتاح كعبه در دست ايشان است و در كشاف وارد كه چون حضرت رسالت در فتح مكه فرمود عثمان بن طلحه در كعبه ببست و بر بالاى آن برآمد و از
دفع مفتاح بحضرت امتناع نمود و گفت لو علمت انه رسول الله لم امنعه اگر مى‌دانستم كه محمد رسول خداست منع كليد نمى‌كردم از وى امير المؤمنين
بر بالاى كعبه برآمده دست او را بپيچيد و كليد گرفته در را گشود حضرت در اندرون درآمده دو ركعت نماز بگذارد و چون بيرون آمد عباس التماس نمود
كه مفتاح را باو عطا فرمايد تا سقايت و سدانت هر دو تعلق باو داشته باشد اين آيه نازل گشت حضرت امير المؤمنين را امر كرد برو مفتاح را بعثمن
ده امير المؤمنين بفرموده سيد المرسلين بعثمان داد زبان باعتذار بگشاد عثمان گفت يا على اكرهت و آذيت ثم جئت ترفق اى على اول بعنف و اكراه
كليد از من گرفتى و مرا برنجانيدى و اكنون آمده ملاطفت مى‌نمائى و ملاطفت بسيار مى‌فرمائى كه حقتعالى در شأن تو آيتى فرو فرستاده از قرآن پيش او بخواند عثمان مسرور گشته
گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فى الحال جبرئيل هبوط نمود و گفت حقتعالى حكم فرموده كه سدانت كعبه در اولاد عثمان باشد و اما
محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام و زيد بن اسلم و مكحول و زيد بن حوشب از حضرت رسالت روايت كرده اند كه مراد باين آيه ائمه‌اند و بامانت امامت يعنى
حقتعالى امر فرموده است ائمه اثنى عشر را كه امامت را بر سبيل امانت بهم تسليم كنند واحدا بعد واحد تا بصاحب الامر صلوات الله عليهم و قوله و اذا حكمتم
بين الناس ان تحكموا بالعدل كه در تلو اداء امانت واقع شده مؤيد اينست چه حقيقت حكومت بر نهج عدالت منصب ائمه معصومين است صلوات الله عليهم كه
بعصمت حكومت بعدالت ميفرمودند و اصلا از دايره عدالت قدم بيرون نمى‌نهادند و بعد از اين يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر
منكم كه بعد از اين مذكور است بينست چه حق سبحانه در اين آيه حقتعالى رعيت را امر فرموده بطاعت ولاة امر كه اهلبيت طاهرند و بعد از آن تا بيابان بيانست كه
مجتهدان مذهب اهل البيت اند و نيز مروى است از احدهما ع كه در اين دو آيه در قرآن واقع شده يكى از براى ما است و ديگرى براى شما اول اينست كه ان الله يا
تا آخر و دويم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول پس بر ما واجبست كه اداء امانت كنيم باهل خود و بر شما لازمست كه اطاعة ما كنيد در جميع
اوامر و نواهى و در مجمع آورده كه خطاب در قوله و اذا حكمتم باولاة و حكامست كه بعدل و نصفت حكم فرمايند و نظير اينست قوله يا داود انا جعلناك
خليفة فى الارض فاحكم بين الناس ان تحكموا بالحق و مروى است كه حضرت رسالت امير المؤمنين را امر فرمود كه سو بين الخصمين فى لحظك و لفظك و
در روايت آمده كه روزى دو كودك خطى نوشته نزد امام حسن ع آوردند تا حكم فرمايد كه كدام بهتر است امير المؤمنين ع برين قضيه مطلع شده فرمود
يا بنى انظر كيف تحكم فان هذا حكم الله يسئلك عنه يوم القيمة و بايد دانست كه اداى امانت در نزد ما عامست اگرچه خصوص سبب مخصص نيست چنانكه
كه در اصول مقرر شده و لهذا قال ابو جعفر ع ان اداء الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج من الامانة و يكون من جملتها الامر لولاة الامر بقسم الصدقات و الغنائم
و غير ذلك مما يتعلق به حق الرعية و قد عظم الله سبحانه امر الامانة بقوله يعلم خائنة الاعين و لا تخونوا الله و الرسول و قوله و من اهل الكتاب من ان
تامنه الآيه صاحب كنز در بحث امانت سه آيه آورده يكى ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها دويم فان امن بعضكم بعضا فليؤد الذى اؤتمن
امانته سيم و من اهل الكتاب من ان تامنه بقنطار يؤده اليك تا آخر و بعد از آن ذكر نموده كه در اين مقام چند فايده است اول امانت مشتق است
كه حاصل ميشود از حسن ظن بسبب امين پس واجبست كه بر ضيعه باشد نه بر وجه حرام باشد نه خيانت و تعدى و تفريط باهمال اسباب حفظ امانت و از مخالفت
ميشود بسبب اختلاف امانت در كيفيت حفظ آن در عرف دويم آنكه امانت نسبت بغير مالك است مقتضى عدم ضمانست و آن دو قسم است كه از مالك مباشد چون
وديعه و عاريه و رهن و اجاره و غير آن و دوم آنست كه از شرع است كه مسمى بامانت شرعيه است پس آيه اول شامل اين هر دو قسم است غايتش وقائم مختص
اند بقسم اول سيم واجبست در امانت شرعيه مبادرت باعلام مالك بامكنه پس اگر متمكن باشد و اهمال نمايد ضامن است و الا عدم ضمانست و آنچه در
داد ديگى آنكه باد جامه كسى را مثلا بخانه غير انداخته پس واجبست بر صاحب خانه اعلام آن نمايد بمالك يا اخذ نمايد و رد نمايد ديگر انتزاع صيد از محرم سيم
انتزاع مغصوب است از غاصب چهارم اخذ وديعه از صبى يا مجنون بجهت خوف تلف و رد بايشان پنجم تخليص صيد از جارح تا آنكه مداوا نمايد
يا تخليص از شبكه در حرم ششم اگر صبيان تلاعب كنند بجوز يا ببيضه يكى سيد بكرى منتقل شود و ولى نا آن عالم باشد و واجبست رد آن بر ولى
و اگر تلف شود در يد صبى قبل از علم ولى ضامن است در مال او و اعتبار علم غير ولى مانند ام و اخ نيز اگر ولى قيم نيست پس اگر غير ولى حد است
مرغيبت در مال مكتسب الحاق آن بامانت و اگر احد مثلا عين بالغ باشد ضامن است بجهت آنكه از صبى اخذ نموده و در بين كه صبى چيزى از بالغ
قبض كند ضامن باشد نزد دستش قريب عدم ضمانست بجهت آنكه بالغ او را مسلط ساخته است را مدفان هفتم اگر ممكن باشد مر شخصى را كه
تقاص نمايد بغير جنس حق خود يا آن امانت شرعيه است از ابن ادريس اقوى ضمانست نزد بعضى اصحاب و ابن جنيد است لكن در قدر حق خود اگر ممكن
نباشد توصل بحق خود مگر باخذ آن اجود عدم ضمانست همچنانكه كسى را صد درهم در ذمه كسى باشد و از مال و بايد مگر دانه كه بدو بيشتر
از صد هشتم اگر مودع بميرد وارث علم بامانت نداشته باشد و همچنين اگر وكيل ايداع مالى نمايد تا بمالك رسانند و ودعى بميرد و رسد و مالك
را علم باين وديعه نباشد و همچنين است ولى طفل بالغ و رشيد شود و عالم بمال خود نباشد و همچنين امثال اين بسيار است و اما كتب مرسله اقوى در
انضمانست و احتمال عدم دارد نيز اگر ملك مرسل است مر باضنا الا مقتضى فوريه نيست شرعا و اين وجه ضعيف است نيز اگر عرف مقتضى

كه

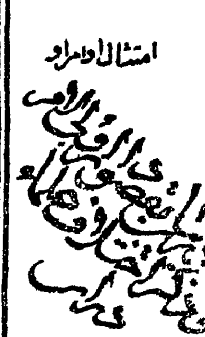
امين

يا از محلى كه احد ان كرده باشد از محرم

اما آنها يا دو قسم حق



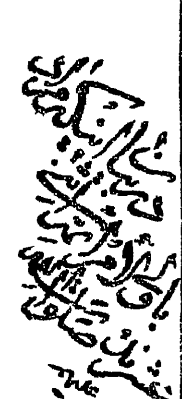
است و شرع اگرچه مقتضی این نیست مقتضی عدم آن نیز نیست و تنزیه دست در اینکه واجبست بر دفاع بر ورثه مرسل فانه احتمال دارد که قاید
باشد بجهة آنکه ملک مرسل است پس منتقل بورثه او شود و احتمال دارد که عدم امر ایشان بعرف و عادة و امر بتصوبه نیست که صبر این تا فی باشد و آگر
جو ما ضمان منیست چهار مر از فوائد امانت شرعیه و عرفیه مشترکند در عدم ضمان بدون تعدی و تفریط و در وجوب رد آن بمالک یا وکیل او یا ولی
او یا طلب و مفترق شوند در وجوب اعلام علی الفور در امانت شرعیه و عدم قبول قول او در رد آن بخلاف غیر شرعیه در هر دو حکم و بدانکه در آیة ثانیه
که فلیؤد الذی اؤتمن امانته است بشرط طلب مالک یا آنکه بکه در حکم او است در رد و امر حتمی بر وجوب رد امانت و تصدیه به صحیح و وعظ بلیغ
بر علم ان ذیرا که در اخوانه فرموده ان الله نعما یعظکم به و وعظ تخویف است از عذاب الهی و ترغیب در ثواب و در تفسیر هر دو امام احتجه در
سوره البقرة و آل عمران گذشت فلیطالع ثم در بحر الحقائق آورده که امانت بعکس بر ادخل ظل ظلیل که وجود حقیقی است لانه بر آن میکند که اما
عبارة از وجود مجازی باشد چه وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل اما آفتاب است روشنی که آفتاب جلوه کنان تجلی نمود و
با شعة غالبه فروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید که ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال مضمحل میگردید و آثار ایشان بالکلیه محو میشود
بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عرض التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجود ظلیه با اهل
آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ظهور مینماید در اسباب نزول مذکور است که حضرت خیر البریة خالد ولید را بسریه امیر کرد
و عمار یاسر رضی با وی فرستاد چون لشکر خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان مسلمان بود نزد عمار آمده گفت مردمان قبیله فرار
نمودند و من با سلطه ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد اینجا باشم و فرار نکنم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم
عمار او را امان داد و بنابر فرموده عمار رسا گرسید خالد با امداد لشکر را بغارة و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر و
عیال او را دستگیر کردند نزد خالد آوردند عمار فرمود که مسلمانست و بفرموده من او را امانست خالد گفت که ترا ادب و میباید که کسی امیر لشکر باشد
بمشاورة و اجازة او کسی را امان دهد و گفتگو میان خالد و عمار بسیار واقع شد و بجناب نبوة آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار
برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر بدون مشورة با او کسی را امان دهد و این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه هیئکه گرویده اید اطیعوا
الله فرمانبرید خدا را در امر او و اطیعوا الرسول و فرمانبرید رسول او را در ادای احکام و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خدا و ندان
امر را از شما یعنی امرا یا امراء آنحضرت رسالت پناه تمام اختیار در حکم سید ایشان داده باشد و در جمیع اوقات که افراد امتثال بنیابه از رسول و عدم اکتفا بجری عطف
با آنکه اطاعة او مقرون بطاعة حدا آیه مبالغه است در بیان قطع توهم کسیکه کار بر که که راجب نیست لزوم امتثال خبر ما بدون آن نیابد اذا و امر و نظر اینست
تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما ینطق عن الهوی و اینکه کلبی تفسیر بر منوجه کرده که اطیعوا
الله فی الفرائض و اطیعوا الرسول فی السنن مرجوح است زیراکه طاعة رسول عین طاعة خدا است فی امتثال الاوامر خدا نه آنکه طاعة مختص بطاعة حقة
باشد و همچنانکه طاعة رسول در حیوة او واجبست بعد از وفاة او نیز بر وجوب خود باقیست زیراکه اتباع شریعة لازمست بر جمیع مکلفان تا بعد از
وفاة او نیز بر وجوب خود باقیست زیراکه اتباع شریعة لازم است بر جمیع مکلفان بعد از وفاة او و بضرورة معلوم است که مردم تا بامر باتباع
شریعة بر موده فاروز قیامة و مفسران را در قول او اولوا الامر منکم چند قولست یکی آنکه ایشان امرا اند و این قول ابو هریرة است از ابو هریرة و ابن عباس
در یکی از دو روایت و میمون بن مهران و سدی و جبائی و بلخی و طبری است و نزد بعضی دیگر علما اند و این از جابر بن عبد الله و ابن عباس بروایت دیگر و حکما
و حسن بصری قولست و بعضی بوجه این قول کرده اند چه در جمیع احکام رجوع بعلمای کرام است در رفع تنازع بین الخصما و اجرا بقضاة اسلام نیز بولات



و اما اصحاب ما رضوان الله علیهم از امام محمد باقر و جعفر صادق روایت کرده اند که ان اولی الامر الائمة من آل محمد اوجب الله طاعتهم بالاطلاق
کما اوجب طاعته و طاعة رسوله یعنی بدرستیکه اولی الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعة ایشان را واجب گردانیده و همه سبندگان علی الاطلاق
همچنانکه واجب گردانیده است طاعة خود و اطاعة رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی واجب گرداند طاعة احدی علی الاطلاق مگر
آنکه عصمت ظاهر ثابت باشد و باطن او همچو ظاهر او باشد و مؤمن باشد از غلط و امر قبیح و این صفة در امرا و علما که غیر ائمه معصومین باشند
نمیباید و موید اینست که حق تعالی تسویه فرموده است میان خود و رسول خود در حکم طاعة اولوا الامر را مقارن ساخته بطاعة خود و طاعة رسول خود
و همچنانکه خود و حکم رسول خود را فوق سایر بندگان گردانیده حکم اولوا الامر را نیز فوق ایشان گردانید و مدیهی است که تسویه میان اولوا الامر میان خدا
و رسول در این امر بعد عصمة ایشان متصور نیست زیراکه حکم غیر معصوم محتمل الخطار و خطا است و حکم خدا و رسول مجزوم الیقین است پس چگونه میان
حکمین تسویه باشد پس معلوم شد که ولایة صفت ائمه هدی است از آل محمد که امامة و عصمة ایشان ثابتست و همه امة متفقند بر علو مرتبه و عدالت
ایشان و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که وجه استدلال امامیه بر امامة ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اینست که حق تعالی اطاعة اولوا الامر
را با طاعة خود و اطاعة رسول خود مقرون ساخته و چنانکه قلیم النجار رحمه ثابت منزه است رسول را از همه معاصی کبیره و صغیره معصوم و مطهر اولوا
الامر نیز باید که چنین باشند غیر او که نیز مراد از اولوا الامر علی النحو باشد لازم میاید که هر جا که حق تعالی کسی را بخوبی امر و احکی کند تابع او باید شد
اطاعة او باید کرد بجهة عموم لفظ و این باجماع باطلست و احادیث صحیحه نیز دال است بر مدعا از جمله روایة مشهوره متواتره است میان موافق و مخالف از
جابر بن عبد الله انصاری که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که من خدا و رسول او را میدانم و میشناسم اما اولوا الامر را نمیدانم فرمود یا جابر هم خلفائی و ائمة
المسلمین اولهم علی بن ابی طالب بشاء خلیفهای منند و امامان مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از آن حسن بن علی و بعد از آن حسین و بعد

و با تفاق جمله از تعیین
غیر از ائمه لله عشر معصوم
نمودند پس مراد از
اولی الامر ایشان
باشند

از آن علی بن الحسین و از عمتها و محمد بن علی و کودک بوده معروف است بیا فر و تو او را در بناء ای جابر چون تو او را ببینی سلام من بوی برسان و بعد از آن یک یک
ائمه را نام میبرد تا آنکه چون بحجة قائم ص رسید فرمود که نام او نام من باشد و کنیتش کنیت من و حجة خدا بود در زمین و او در بقیه و رومان حق تعالی مشارق
مغارب را بدست او بکشاید و او از شیعه خود غایب گردد بر گونه که از غایت طول مدت هیچکس ثابت نمی بوجود او نکند الا مؤمنی که حق تعالی او را بایمان
امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه را در غیبت او از و انتفاع باشد فرمود داری تا شد بنفاع ان آفتاب مردمان و اگرچه ابر حایل شود
میان او و مردمان ای جابر او از مکنون سر خدا است و مخزون علم او امینی را از من نگاه دار و هیچکس مرسان مگر کسانی را که از اهل ایمان باشند جابر گوید چون
مدتی بر بر بگذشت روزی نزد علی بن الحسین نشسته بودم و با او صحبت میکردم ناگاه پسر او محمد بن علی ع از حجره زنان بیرون آمد در سن صباوة و گیسو در
بر افکنده چون او را دیدم گوشت میان پشتم بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن کن روی بمن کرد گفتم ادبر پشت بمن
کن وی پشت بمن کرد گفتم شمائل رسول الله و رب الکعبه این شمائل رسول خدا است بخدای کعبه پس گفتم یا غلام ما اسمک ای پسر نام تو چیست گفت محمد گفتم
پسر کیستی گفت علی بن الحسین پس گفتم ای جان من فدای تو باد همانا تو باقری گفتم ای پیغام رسول خدا بگذار من از ... متحیر و حیران فرو ماندم و گفتم رسول
خدا مرا بشارة داد که ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان پس گفتم رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات
والارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام پس هر روز بجد سه او میرفتم و مسائلیکه بر من مشتبه بود میپرسیدم و میاموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم
لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله شیئا که من اقدام نکنم بانچه رسول خدا مرا از آن نهی کرده و گفته شما خلفا و اوصیا و امامان راهنمائید و حلیم ترین مردمان
بکودکی و داناترین مردمان ببزرگی ایشان را چیزی میاموزید که از شما عالم تر و استاد نام فرمود صدق حبیک رسول الله من این مسئله را از تو بهتر میدانم و
اعلم و نبینا الحکم صبیا مرا در کودکی علم و حکمت داده اند کل ذلک من فضل الله علینا و برکة رسوله و نیز از حضرت رسالت ص مروی است که من اطاع علیا فقد
اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصا علیا فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله و از دلایل بر آنکه اولوا الامر امیر المؤمنین و اولاد معصومین
اویند صلواة الله علیهم اجمعین ما در اشتیه گفتند روز صفین امیر المؤمنین صلوات الله علیه دیدیم در میان دو صف ایستاده بود و نیزه در دست مبارک داشت
و این آیه میخواند که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نگاه کردیم عبد الله عباس را دیدیم که میامد و اسپش از لشکرگاه معویه میاورد چون نزدیک امیر المؤمنین
آمد از وی پرسید چه کسی گفت مردی ام از اهل شام فرمود قتلکم الله اتباع کل ناعق خدا شما را بکشد ای پیروان هر جواز و آوازکننده پس فرمود بپسر هند
را بگو انبا هنی و انا الذی لم اومن بعد کفر و لم اعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه و انا قاتل اشباحک و معرق و نوبک تا احد لکم بنواحیهم بشانی هاتم
برایتکم توکل الله نکثها کما نکس یوم بدر و لقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی و نعد کم متابعة امری لانی اهل للمتابعة مستحق للطاعة لقلعی باب خیبر اذ
عجزتم و ثباتی یوم احد فررتم و تسلیمی یوم الغار اذ ابیتم و اجابتی المسائل اذ جهلتم یعنی بپسر هند را اعلام کن که با من مباهات میکنی و حال آنکه من آن
کسم که ایمان بیاوردم پس از کفر و ندانستم آنچه جهل و حکمی نکرده ام که از آن برگشته باشم و من کشنده پدران توام در بدر و پراکنده کننده قوم توام در احد تا
چند را بیت ابروی تاکه بینی ها شتیم متوجه سازی خدا را انگه نگونسار سازد همانکه روز بدر منکوس و نگونسار ساخته و شما میدانید که حق تعالی طاعت مرا
بر شما فرض گردانیده و بر شما حکم کرده بمتابعة من بجهة آنکه من از اهل متابعتم و مستحق اطاعتم زیرا که در خیبر را کندم وقتیکه شما از آن عاجز بودید و
روز احد ثبات ورزیدم وقتیکه شما گریختید و در شب غار خود را فدای سید مختار کردم در آن حال که شما ابا کردید و جواب مسائل مشکله گفتم در حین
که شما از آن جاهل بودید و عبد الله بسنده و سرد ... رساله حدائق الیقین و فضایل امیر المؤمنین ع آورده که از جابر بن سمره روایتست که از رسول خدا پرسید
که من اولوا الامر الذین قرن الله طاعتهم بطاعته قال انهم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابیطالب جابر بن سمره گوید که چون این آیه نازل شد من
از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله اولوا الامر که حق سبحانه عز و جل طاعت خود را بطاعت ایشان مقرون ساخته چه کسانند فرمود یا جابر اولوا الامر خلفای
منند که پیشوای خلقاند یا جابر آنکه اول ایشان علی بن ابیطالب است و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن عیاش از سلیم بن قیس الهلالی
از علی بن ابیطالب ع که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا شنیدم که فرمود شریکان من آنکسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشان را مقرون بطاعت خود ساخته و در حق
ایشان اولوا الامر منکم نازل فرموده پس هرگاه در میان شما نزاع و تنازع واقع شود باید که در آن واقعه رجوع بقول خدا و رسول و اولوا الامر نمایید و از
منطوق کلام ایشان بیرون نروید و فرمانبرداری ایشان کنید و منقاد احکام و اوامر ایشان باشید پس من چون این شنیدم پرسیدم که یا رسول الله خبر ده
مرا از اولی الامر که چه کسانند فرمود یا علی انت اولهم ای علی تو اول ایشانی و مقدم بر ایشان و بعد از آن ابرار فرمود و حدیث فرموده که اینکه بعضی از اهل خلاف تفسیر
اولی الامر بامرای سرایا کرده اند هیچ خالد ولید و امثال او در اقوال و افعال مطاع و واجب باشد زیرا که لازمه مقتضی اطلاق و این لازم فاسد است
زیرا که از طریق شیعه و اهل سنت معلوم است که چون حضرت رسالت خالد ولید را به بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوة کند و قتال ایشان
امر نکرد خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه کرد و مخالفة امر پیغمبر نمود و چون این
را بحضرت رسالت عرض کردند آنحضرت از آن حال بر ایشان غمگین شد پس برخواست و روی بقبله آورد و دستها برداشت و بتضرع این مناجات فرمود که اللهم انی
ابرء الیک مما فعل خالد یعنی خداوندا من بیزارم از آنچه خالد بن ولید کرده از محاربه بنی خزیمه پس اگر تفسیر اولوا الامر بامرای سرایا صحیح باشد لازم آید
که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است بمعصیت تعالی الله عن ذلک و چون بروایات صحیح از طریقین معلوم شد که اولوا
الامر علی بن ابیطالب و اولاد معصومین اویند پس ثابت شد که اولوا الامر ایشان باشند و چون حکم ائمه معصومین ع اجمعین عین حکم حق تعالی و حضرت رسالت
است چه بنصوص قاطعه از جانب حق سبحانه ایشان نایبان حضرت رسالت اند و حفظه و امنای شریعت او و مجتهد بعد از بیان امر کرده بمراجعه حکم ایشان و نیز رسول





ترجمه تنازعتم ومتذکر اولوا الامر نشده وفرموده فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز
گردانید آن را بخدا یعنی بکتاب او وَالرَّسُولِ و رجوع کنید برسول او در زمان حیوة وبسنت مطهره او که ماخوذ از ائمه حق است صلوات الله علیهم
اجمعین بعد از وفات او و بجهة تأکید بعضی منبر میفرماید که إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ میگروید بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز رستخیز چه اگر ایمان بخدا و رسول موجب آنست که رجوع کنند ذَلِكَ خَيْرٌ این رجوع بهتر است شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت
اخروی نزد رفع تنازع معنی آنست که این احسن است از تاویل شما از تلقاء نفس خود ... اصل که کتاب خدا و سنت سید انبیاست و این قول موید آنکه
لا محاله رد بخدا و رسول او وانکسانیکه قائم مقام او باشند از ائمه هدی احسن است از تاویل بغیر حجت و در مجمع آورده که مجاهد و قتاده گفته مراد رجوع به
کتاب خدا است و سنت مطهره پیغمبر او و ما میگوئیم مراد امر ... مراجعه با ائمه که قائم مقام رسول اند بعد از وفات او چه ایشان ... دست
در حین حیوة او زیرا که ائمه معصومین حافظان شریعت او بند و خلفای او در امت ... جاری مجرای او باشد و بعضی بآیه استدلال کرده اند که اجماع امت
حجت است و وجه استدلال آنست که حق تعالی بشرط منازعه رد بکتاب و سنت را واجب گردانیده ... بآنکه با عدم تنازع رد واجب نباشد و این بعضی
است که قائل شویم بآنکه اجماع حجت است و شبهه نیست که این استدلال صحیح است که فرض کنیم که در امت معصومی باشد که حافظ شرع باشد و اگر چنین
خواهد بود زیرا که اکثر علما تعلیق حکم بشرط با صفت دلالت نمیکند بر آنکه ما عدای آن بخلاف آن باشد پس چگونه اعتماد توان کرد بر آنکه امت مجمع نمیشوند
بر شی مگر از کتاب و سنت پس چگونه توان گفت که هرگاه امت اجماع کنند بر شی واجب باشد رد بکتاب و سنت ثعلبی در تفسیر خود آورده که یهودی را با منافقی
را خصومتی افتاده بجائی که بیشتر ... موافقه ... خود کشند محتاج گشتند یهود گفت پیش محمد شویم ... منافق ... میکشید و
منافق بجهة حکومت کعب بن اشرف میل میکرد ... نزد حضرت رسالت آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند دست در دامن
یهودی زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس بدر خانه عمر رفتند و یهود ماجرای دعوی و حکم پیغمبر را عرض ...
~~نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس بدر خانه عمر رفتند و یهود ماجرای دعوی و حکم پیغمبر را~~ باز گفت عمر از منافق استفسار کرد که قضیه بر اینموجب
که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که اری حال بر اینمنوالست تا بدان راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر گفت اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم در
میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد و شمشیر کشید و منافق را بکشت و گفت این سزای کسیست که بحکم رسول خدا راضی نشود و حضرت
در باره ایشان این آیه نازل کرد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی همزه برای تعجب است یعنی ای محمد از روی تعجب بنگر إِلَى الَّذِينَ بسوی آنکسانیکه يَزْعُمُونَ
أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه پیش از تو فرستاده از کتب
يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا بآنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسیکه بغایت طاغی و یاغی است مراد کعب بن اشرف
و هر که حکم بباطل کند در این حکم داخل است پس تسمیه او باین اسم بجهة فرط طغیان اوست و یا بجهة تشبیه او بشیطان در فرط طغیان و یا بسبب آنکه
است شیطان از جهة آنکه شیطان حامل اوست کما قال وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه ... یعنی اراده مینمایند که محاکمه با طاغوت و حال آنکه
مامور بودند بعدم اعتبار ایمان و همه مکلفان بان مامور بودند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه کافر شوند بحکم طاغوت کما قال فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت با سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه کرداند ایشانرا
که قائل طاغوتند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از آن راه راست رجوع نتوانند کرد و از حسن بصری نقلست که مراد از ابن منافقان ...
بتان میپرستیدند و طاغوت بتست و سدی گفته که طاغوت ابو برده کاهن است که منافقان با یهود حکومت باو ... گفته نزد محمد نرویم منافق گفت نزد
ابو برده رویم امیر المؤمنین ع فرموده که کل حاکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که بغیر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست پس
خداوند فرموده که یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت تا آخر و بعد از آن گفت بخدا سوگند که امر بحکومت نزد طاغوت شده ... و گمراه کرده اند ایشانرا ...
ان ... نجات یافتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند و در حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق نص
باین وعد در مجمع از باقر و صادق ع روایت کرده که ان المعنی به کل من یتحاکم الیه ممن یحکم بغیر الحق یعنی مراد بطاغوت هر کسی است که محاکمه با او کنند و او بغیر حق
حکم کند و بخلاف حق حکم نماید و این دلیلست بر بطلان قول مجبره چه نسبت اضلال بشیطان داده پس اگر ضلالت از جهة آفریدگار بودی مسند بشیطان نمیشد وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیائید إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ
و بحکمیکه پیغمبر او میکند رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ ببینی منافقانرا يَصُدُّونَ عَنْكَ که از روی عناد اعراض میکنند از تو صُدُودًا اعراض
کردنی از روی فرط عناد صدود مصدر است یا اسم مصدر که صد است و فرق میان صد و صدود آنست که صد در غیر محسوس است و صد محسوس و صدود
در موضع حالست فَكَيْفَ پس چگونه باشد و چه کنند إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبت صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی با ظهار ... که اینجا کسی بطاغوت و گویند مصیبت قتل عمر بود منافق را ثُمَّ
جَاءُوكَ پس بیایند بسوی تو و زبان باعتذار بکشایند ... قتل خود ... عطف است بر اصابتهم و گویند بر یصدون و ما بینهما اعتراض است یعنی میبینی
منافقانرا که اعراض میکنند از حکم تو و بعد از آن نزد تو می آیند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ در حالتیکه سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند آنکه إِنْ أَرَدْنَا
نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی ... و با بجهة احتشام از ...
در مجلس عالی تو مباحثه و مجادله نکردیم و مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِيقًا و موافقت ... انکه مراد ما ...

تو بوده باشد و گویند میتوان بود که مراد اصحاب مشغول بوده باشند که بطلب خون آمده باشند و گفتند که ما اراده نکردیم بحاکم بعمر مگر که عمر
احسان نماید بما و وسیلها و رفع خصم او **اُولٰٓئِكَ** آن گروه منافق و سوگند خورندگان بدروغ آنکسانی اند که خدا میداند **مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ** آنچه
در دلهای ایشانست از نفاق بیگمان و حلف کاذب ایشانرا از عقاب باز ندارد **فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و با عقاب
ایشان بجهة مصلحت و استبقاء ایشان **وَعِظْهُمْ** و پند ده ایشانرا یعنی منع کن از نفاق و دروغ **وَقُلْ لَّهُمْ** و بگو مر ایشانرا **فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ**
در باب نفسهای ناپاک ایشان **قَوْلًۢا بَلِیْغًا** سخنی رسنده یعنی اثر کننده جار و مجرور متعلق است بقولا یعنی سخنی که موثر باشد در دلهای ایشان
بمثابه که اذان عنا لکردند و آن توعد ست بقتل و استیصال اگر دانست که بگو بدیشان که اگر از نفاق توبه نکنید شما را بقتل آورم و مستاصل سازم
و یا متعلق است بقل یعنی بگو مر ایشانرا در باب نفوس و قلوب ایشان که منطوی است بر نفاق گفتاری از روی تاثیر تا اثر رسیده از نفاق توبه
تایب شوند ضحاک گفته که معنی اینست که بر ملا ایشانرا موعظه فرما و در خلوت قول بلیغ ادا کن یعنی در باب نصیحت جهد کن و مبالغه نما که نصیحت در ملا تجمعت
و در انوار گفته که تعلیق ظرف بسلیغ است یعنی بلیغا فی انفسهم موثرا فیها و این ضعیف است زیرا که معمول صفت مقدم نمیشود بر موصوف و قول بلیغ در اصل
تو لیست که مدلول آن مطابق مقصود باشد حاصل که حقتعالی رسول خود را فرمود بتجافی از ذنوب اهل نفاق و نصح ایشان و مبالغه در آن بترغیب و ترهیب
این مقتضی شفقت انبیاست و در قولا بلیغا دلالتیست بر فضل بلاغت و حث بندگان بر اعتماد نمودن بر آن چه آن از احد اقسام حکمت است بدانکه در ترتیب
بعضی از ائمه در شان عبدالله بن ابی سلول نازل شده و مراد بمصیبت محمد لبنی بود که در غزوه بنی المصطلق باو رسید که از اعزه مریسیع منکوب شد و چون سوره
المنافقین نازل گشت روی بحضور و اعتذار آورده و گفت آنچه مبانه و حرب کقسم جز احسانا و توفیقا نبود و تفصیل آن در سوره مذکوره مسطور خواهد
شد انشاء الله و بعد از ذکر احوال منافقان ملامت ایشان میکند بر رد پیغمبر و بیان عرض و حکمت میکند در بعثت انبیا و امر ایشان امتثال نماید بفرماید **وَ**
مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده بر بندگان خود **اِلَّا لِیُطَاعَ** مگر آنکه فرمان وی برده شود **بِاِذْنِ اللّٰهِ** بسبب اذن
خدا در طاعت رسول و امر او بآن حقتعالی باینکلام احتجاج فرموده بر آنکه هر شخصیکه راضی نباشد بحکم رسول و اگر چه اظهار اسلام کند اما بحقیقت
کافر است مستوجب قتل پس ملخص معنی اینست که چون ارسال رسول جهت آنست تا او کند پس کسیکه اطاعت او نکند و بحکم او راضی نباشد بقبول رسالت
او نکرده است و هر که چنین باشد کافر خواهد بود و مستوجب قتل و در مجمع آورده است که اذن درینموضع بمعنی امر است یا بمعنی لطف کقوله تعالی و ما کان
لنفس ان تؤمن الا باذن الله دقیق یعنی امر هیچ آنکه در زمینه بمعنی تخلیه کقوله و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله بعد از آن بیان انجزیه
میکند که صلاح ایشانست و مع ذلک ایشان تارک آن اند و میگوید **وَلَوْ اَنَّهُمْ** و اگر ایشان منافقان **اِذْ ظَّلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ** آنهنگام که ستم کردند بر نفسها
خود بنفاق و انکار حکم تو یا بتحاکم بطاغوت **جَآءُوْكَ** بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو و از تحاکم بطاغوت نادم شدندی و این خبر آنست و اذ
متعلق است بآن **فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ** پس طلب آمرزش کردندی از خدا بتوبه و اخلاص **وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ** و آمرزش خواستی برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا **لَوَجَدُوا اللّٰهَ** هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا **تَوَّابًا** قبول کننده توبه توبه کنندگان **رَّحِیْمًا** مهربان
بر آمرزش طلبان و اگر وجد بمعنی صادف تفسیر کنند نه بمعنی علم پس توابا حال خواهد بود و رحیما بدل آن یا حال از ضمیر که در توابا است عدول از
خطاب بغیبه در قوله و استغفر لهم الرسول بجهة تفخیم است بشان آنحضرت و تنبیه بر آنکه از حقوق رسول است که قبول اعتذار تایب نماید و اگر چه جرم او
عظیم باشد و شفاعت او نماید زیرا که منصب رسول شفاعت است در کبایر ذنوب امت و توبه منافق کردند بدینست که توبه کنند با خدا و رسول او و مراجعه بحضرت
او و امتثال حکم او و حسن بصری گوید از ائمه در باب دوازده مرد منافق آمد که باتفاق بر نفاق اتفاق کرده بودند حقتعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود
رسول مجمعی ساخت و همه را حاضر کردانید و فرمود که از شما دوازده کس بر نفاق اتفاق کرده اید اگر برخیزید و استغفار کنید من برای شما شفاعت کنم هر چند
رسول اینکلام را اعاده میکرد هیچکس از ایشان بر نمیخواست پیش آنحضرت هر یک از آن دوازده را بنام و نسب مذکور ساخت و ایشان در میان مردمان رسوا
گرد آنید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حقتعالی این آیه فرستاد رسول فرمود اگر اول با رطلب غفران کردندی شما را بیامرزیدی و چون چنین
نکردید اکنون شما را بنزدیک خدا و رسول راه نیست پس بفرمود تا ایشانرا از مجلس بیرون کردند و دیگر بار ایشانرا بنزدیک خود راه نداد و در خبر است که
امیر المؤمنین علی رضی فرمود که چون رسول خدا را دفن کردیم و سه روز از مدفون شدن آمد اعرابی بر سر قبر رسول آمد و میگریست و خاک بر سر میریخت و میگفت یا
رسول الله آنچه گفتی شنیدیم و گرویدیم و آنچه از جانب خدا بما آمد نیز با جمیع آن ایمان آوردیم و حقتعالی در کتاب عزیز خود گفته ولو انهم اذ ظلموا انفسهم یا رسول
الله من بر خود ظلم کرده ام آمده ام تا برای من استغفار کنی و از قبر آواز آمد که قد غفر لک بیامرزید خدا ترا ای گوینده اینکلمات و در این دلالت است بر بطلان
مذهب مجبره که قائلند بآنکه حقتعالی مرید است که قوم عصیان او امر انبیای او کنند و کره می اطاعت امر ایشان کنند و نیز دلالت میکند بر آنکه مجرد استغفار کافی
نیست با اصرار بر معصیت زیرا که ایشان توبه نکردند که از عبارتست از ندامت بر ماضی و عزم بر عدم اتیان آن در مستقبل رسول برای ایشان استغفار
نکرد و بعد از آن بیان میفرماید که تحقق ایمان منوط است بالتزام حکم رسول و رضا بآن بقوله **فَلَا وَرَبِّكَ** پس نه چنین است سوگند میخورم بحق پروردگار تو که **لَا یُؤْمِنُوْنَ**
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی **حَتّٰی یُحَكِّمُوْكَ** تا وقتیکه حکم سازند ترا **فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ** در آنچه اختلاف افتد و مختلط شود میان ایشان و تو حکم کنی
اصل شجر اختلاف است و منه الشجر لتداخل اغصانه و در انوار گفته که لا اولی زایده است برای تاکید معنی قسم و معنی کلام فو ربک است کقوله فو ربک لنسئلنهم
و از بن قبیلست لا در کرمیه لئلا یعلم که از برای تاکید وجوب علم است و لا یؤمنون جواب قسم است و ممنوع اند بود که زیادتی لا بجهة نظام لا باشد در لا یؤمنون
زیرا که استوا میفی و اثبات در قسم یاد آورده ان و ذلک قوله فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون انه لقول رسول کریم و در مجمع گفته که لا برای رد کلام

در خلوت

که اطاعت



تکا نه قبل فلیس الامر کما یزعمون انهم آمنوا وهم یخالفون حکمک یعنی گو یا حق تعالی فرموده که نیست حقیقت ایمان چنانکه گمان میبرند که با وجود مخالفت
حکم تو ایمان دارند و بعد از آن استیناف قسم کرده که بخدا سوگند که ایمان نیارند تا آنکه ترا حکم سازند در آنچه منازعه کنند با یکدیگر و نزد بعضی مفسران
این آیه در شان زبیر و خصم او ثعلبه بن حاطب یا ابن حاطب نازل شده و نزد بعضی ... مخالف بود که ایشان محاکمه نزد رسول صلعم آمدند در آب
رودی که از آن مزرعه‌ها خود را آب میدادند و مزرعه زبیر بالای زمین ثعلبه یا حاطب بود چون محاکمه ایشان بحکم سید انام صلعم رسید، المختصر از
روی مسامحه فرمود که ای زبیر زرع خود را آب ده پس همسایه خود باز گذار خصم او را خوش نیامده گفت ان کان ابن عمتک قلت هذا این حکم برای آن
کردی که زبیر پسر عمه تست رسول این شنید رنگ مبارکش متغیر شد زبیر را گفت حق تست آب تمام اخذ کن و در زرع خود را آب صبر ده تا
بدیوار رسد چه این حق تست چون استیفای حق خود کرده باشی آب را رها کن و این حکم شرع است و در کتب فقهیه مسطور است چون از نزد رسول صلعم
برخواستند مقداد در اثناء راه با ایشان رسید گفت یا ابا بلتعه حکم کرا بود گفت لابن عمته علی برای پسر عمه خود حکم کرد بر من و این سخن را انکار میکرد
و یکی دیگر یهودی آنجا حاضر شد چون این قول را از ابا بلتعه بشنید گفت عجبا لهؤلاء قاتلهم الله عجب است این جماعت که میگویند ما گواهی میدهیم
که این مرد رسول خدا است و با وجود این او را متهم میدانند در حکمی که میکند بخدای که بنی اسرائیل در زمان عهد موسی گناهی کردند و نزد موسی رفتند
تا توبه کنند موسی فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید ایشان تیغ کشیدند و روی بیکدیگر نهادند تا هفتاد هزار مرد از ایشان کشته شدند
و پیغمبر خود را متهم نداشتند و بجهت این حق تعالی از ایشان راضی شد ثابت بن قیس بن شماس گفت والله اگر رسول فرماید که خود را بکش هر آینه بکشم
و عمار یاسر و ابن مسعود نیز چنین گفتند حق تعالی این آیه فرستاد که بخدا ایمان نیارند این کافران تا که در جمیع قضایا ترا حکم سازند ثم لا یجدوا
پس نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو بآن حکم کرده هر چند که مخالف طبع ایشان باشد و
تا از حکم کردن تنگدل نشوند و تا شکی از جهت آن ایشان را طاری نشود چه شک در تصدیق امر تست ویسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا
تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بدون اعتراض و مخالفت از صادق مرویست که لو ان قوما عبدوا الله واقاموا الصلوة واتوا الزکوة وصاموا
رمضان وحجوا البیت ثم قالوا لشیء صنعه رسول الله الا صنع خلاف ما صنع او وجدوا من ذلک حرجا فی انفسهم لکانوا مشرکین یعنی اگر جمعی عبادت
خدا کنند و نماز را بپا دارند و بدهند زکوة را و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن گویند که فلان کار که رسول کرد نکردن آن بهتر
بود و یا حرجی در نفس خود یابند از آنچه کرده باشد ایشان مشرک باشند پس از این تلاوة فرمود که فلا وربک لا یؤمنون تا آخر ولو انا و اگر چنانچه
کتبنا علیهم فرض گردانیدیمی بر اینها که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند یا بعرض جهاد
شوید ان مصدریه است و یا مفسره زیرا که کتبنا در معنی امر است یعنی اگر امر میکردیم بآنکه خود را بقتل آرید او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم
از شهرها و منزلهای خود چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند در حین استتابه از عبادة عجل ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل
منهم مگر اندکی از ایشان که خالص الایمان اند چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم و در انوار گفته که چون در آیه سابقه فرمود که ایمان ایشان تمام نیست
مگر که تسلیم شوند چنانچه حق تسلیم است در این آیه تنبیه نمود بر قصور ایمان اکثر ایشان و وهن ایمان ایشان و ضمیر در ما فعلوه راجع است بمکتوب
که کتبنا دال است بر آن و یا بمصدر که ان اقتلوا او اخرجوا مفهوم میشود و مرویست که چون حدیث ثابت و عمار و ابن مسعود بسمع اشرف حضرت رسالت
رسید فرمود که ان من امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من مردانی اند که ایمان در دل ایشان از کوههای محکم ثابت‌تر و محکم
ترست ولو انهم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا کردندی ما یوعظون به از آنچه ایشان پند داده میشوند بآن از متابعت رسول
و مطاوعت امر او از روی طوع و رغبت لکان خیرا لهم هر آینه مر ایشان را در عاجل و آجل واشد تثبیتا و سخت‌تر بودی از روی تصدیق و
تحقیق ایمان ایشان زیرا که آن موعوظ به اشد است بر تحصیل علوم و نفی شک و گویند مراد تثبیت ثواب اعمال ایشانست و در مجمع آورده که مراد
تبصیر است در امر دین و تسمیه آن بتثبیت جهت آنست که بصیرت در امر داعی است بثبات بر آن و اقوی سبب است اعتقاد حق را و مراد تثبیت ایشان بر حق
و صواب و امنع از ضلال و ابعد از شبهات کما قال سبحانه والذین اهتدوا زادهم هدی و یا معنی اینکه قبول موعظه موجب انتفاع است بحق و دوام
آن چه آن متصل است بثواب اخروی که انقطاع ابدا نیست بخلاف انتفاع باطل که سریع الزوال است و منتهی بعقوبت اخروی و هر که متعظ شود بمواعظ الهی
اسند علی تثبیت ایمان خود کند از سبحانه و گویند اللهم ثبتنا علی دینک یعنی الطفنا ما تثبتنا علیه واذا و آن وقت که تثبیت حاصل شده ایشانرا
را در دین ایشان لآتیناهم هر آینه بدهیم ایشانرا من لدنا از نزد خود اجرا عظیما مزدی عظیم و ثوابی وافر که نعیم جنت است این کلام
جواب سوال مقدر است کانه قیل وما یکون لهم بعد التثبیت فقال واذا لو ثبتوا لآتیناهم زیرا که اذن برای جواب و جزا موضوع شده و ذکر من لدنا برای
تاکید است بآنکه هیچکس غیر از ما قادر بر آن نباشد بر اعطای مثل آن اجر عظیم و برای دلالت است بر اختصاص جنت و صواب ... ممکن است که بر بعضی عباد
باشد پس هرگاه از جانب حق باشد اشرف و ابلغ خواهد بود در عظم ولهدیناهم و هر آینه راه نمائیم ایشانرا صراطا مستقیما
راهی راست که بدان بجناب قدس رسند و ابواب غیب بر ایشان مفتوح شود کما قال من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته
حق تعالی او را عطا فرماید علمی را که ندانسته باشد ... کلام است که تا ایشان را ... بثبات بر طریق مستقیم که ان هذا صراطی ... مسالک مطلوبه
دینیه و اخرویه و استقامت بر آن ... جهت آن صراط مستقیم ... ثوبان رض که مولای رسول خدا بود
روزی بجناب مستطاب نبوة تاب حاضر شد زار و نحیف شده و رنگ ... ضعیف گشته ... رسالت فرمود که یا ثوبان ما غیر لونک ترا چه تغیر کرده

و دوری سوخته تو بکدام درد و زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانیکه در حالت منکرم از مانرا از خدا بینند که نی بنشستم و خالا دراندیشه ام چه هر
پیش اجل در رسد و مفارقت حضرت روی نما فتد چه چاره سازم و چه حیله بپردازم از عزت غمی نیست از آن میترسم که پیر تو دیدار تو میسازم دور
و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل بهشت باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم مرا بجائیکه مرتبه رفیع تست چگونه رسم و نیز در بعضی تفاسیر عبد الله
انصاری بود که صاحب اذان و مستجاب است نزدیک با حضرت آمد که یا رسول الله تا الان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله خوف آن دارم
که فردا تو در بهشت بدرجه عالیه باشی و من در صف نعال یا امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوار تو محروم مانم حقتعالی شکسته دلان فراق را بثمره
وصال شادمان ساخته فرمود که **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ** و هر که فرمانبرد خدا را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و رسول او را در احکام و حدود شرع
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمانبرداران باشند در روز قیامت **مَعَ الَّذِينَ** با آنکسانیکه **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** انعام کرده است خدا بر ایشان
مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولوا العزم و غیر ایشان **وَالصِّدِّيقِينَ** و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند **وَالشُّهَدَاءِ**
و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد بود و اکثر عامست و شامل جمیع شهدا **وَالصَّالِحِينَ** و شایستگان در اعمال و افعال و اقامت کنندگان بصلاة
و تقوی و اینها نیز بر طریق اطلاق واقع اند در انوار گفته که من النبیین از برای بیان الذین است یا حال است از آن یا از ضمیر آن و حقتعالی ایشان را بچهار
قسم منقسم کردانیده بحسب منازل ایشان در علم و عمل و حث سایر مردمان فرموده بر آنکه از ایشان متأخر نشوند قسم اول انبیا اند که فائز ند بکمال علم
و عمل و متجاوز از حد کمال و منتصاعد بدرجه تکمیل قسم دوم صدیقان که نفوس ایشان بکبار تصاعد مینماید بمراقی نظر در حجج و آیات و بکبار دیگر بمعارج
تصفیه و بریاضات تا منتهی میشوند باوج عرفان و مطلع میشوند بر اشیا و اخبار مینمایند از آن بر طریقیکه در نفس الامر هست قسم سیم شهدا اند که
حرص بر طاعت و جد در اظهار حق ایشان را منتهی ساخته بیذل مهج خود در اعلای کلمه قسم چهارم صالحانند که صرف اعمار خود کرده اند در طاعات
الهی و صرف اموال خود نموده اند در مرضات او و میتواند بود که منعم علیهم کسانی باشند که عارفند بخدا و اینها یا آنستکه رسند کانند بدرجه عیان
و یا ایستادگان در مقام استدلال و برهان و طائفه اولی یا آنستکه با وجود عیان قرب تام دارند همچون کسیکه چیزی را ببیند نزد خود و اینها انبیا اند
و یا نه همچو کسی که چیزی را از دور ببیند و ایشان صدیقانند و طائفه دوم یا آنستکه عرفان ایشان ببراهین قاطعه است و ایشان علما اند که راسخانند
در دین خدا و شهدای او یند در زمین او و یا آنکه عرفان ایشان بامارات و اقناعاتست که نفوس ایشان بآن مطمئن شده و ایشان صالحانند و قوله
وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا در معنی تعجب است و رفیقا منصوبست بر تمیز یا حال و عدم جمع آن از جهت آنستکه اطلاق آن بر واحد و جمع میکند یا مانند صدیق و بمعنی
جمع میکند یا بجهت آنکه از روی همنشینی یاد در حالتیکه همنشینان باشند و میتواند بود که رفیق بمعنی واحد باشد و معنی آنکه هر یک از اینها نیکو رفیق
اند و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و از شهدا
حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسکری و اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم
اجمعین و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت مرا گفت که یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه ای ابو محمد بدرستیکه حقتعالی شما را یاد کرده است
کجا مذکور است پس آنحضرت تلاوت فرمودند فاولئک مع النبی رسول الله و نحن الصدیقون و الشهداء و انتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما سماکم الله تعالی یعنی مراد به نبی
رسول خداست و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام را بدان مسمی گردانید چنانکه حقتعالی شما را بآن نام نهاده و در
خبر است که روزی ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی میکرد و قومی او را باور نمیداشتند و تکذیب میکردند ابو ذر دلتنگ شده نزد رسول الله آمد و
شکایت کرد آنحضرت فرمودند که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر در آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را که
راستگوتر از ابو ذر باشد چون این کلام میمنت فرجام ادا فرمود نگاه کرد امیر المؤمنین علیه السلام را دید که متوجه آنحضرت است فرمود که الا هذا الرجل المقبل
فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم مکر این مرد که روی بما دارد که او صدیق اکبر و فاروق اعظم است **ذَٰلِكَ** این خبر یکه مرد مطیعان است از اجر عظیم
و مزید هدایت و مرافقت با منعم علیهم و یا لطف و هدایت که موجب افعالیست که مستحق مرافقت است با جماعت منعم علیهم و یا فضل منعم علیهم و مرتبه
مرتبه ایشان **الْفَضْلُ** که محض افزونی و کرامت است **مِنَ اللَّهِ** از جانب خداست و میتواند بود که فضل خبر باشد من الله حال و عامل در آن
معنی اشارت یعنی آن مرافقت فضلی است عظیم در حالتیکه از حقتعالی صادر شده **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بسنده است خدا **عَلِيمًا** دانا بجزای کسیکه اطاعت
او نماید یا بمقادیر فضل و استحقاق اهل آن یا عالمست بجمیع عصاة و منافقین و مخلصین و کسیکه صلاحیت مرافقت این جماعت دارد و کسیکه صالح
مرافقت ایشان نیست و بعد از ذکر احوال ایمان امر مینماید بمجاهده کافران و تهیئه برای قتال ایشان و میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه
که ایمان آورده اید **خُذُوا حِذْرَكُمْ** فرا گیرید سلاح خود را حذر و حذر یعنی اثر و اثر است و مثل و مثل و تسمیه سلاح بآن از جهت آنستکه بسلاح از
اعدا حذر میکنند و گویند حذر ملکیست که بدفع ضرر اعدا و قول اول از باقر علیه السلام منقولست و طبری و زجاج گفته این اصح است زیرا که او فق است بکلام
عرب یعنی مستعد حرب شده اخذ سلاح نمائید تا از شر اعدا حذر نموده مظفر و منصور شوید **فَانْفِرُوا** پس بیرون شوید بقتال ایشان
ثُبَاتٍ در حالتیکه جماعتی متفرق باشید هر فرقه بجهتی یا آنکه ثبات جمع ثبه است ماخوذ از ثبت علی فلان تثبیته اذا ذکرت متفرق محاسنه و بر تو
بر جمع میکنند و آن از محذوف الاعجاز است حاصل که هر یک بجانبی متفرق باید که فرقه نمایند سریه بعد از سریه و جماعتی بعد از جماعتی یا اتحاد منتظمه **أَوِ**
انْفِرُوا یا بیرون روید **جَمِيعًا** در حالتیکه مجتمع باشید یعنی با هیئت مجموعی متوجه جهاد اعدا شوید و این مخیر به سبیل مصلحت است یعنی که هر یک از این
مصلحت باشد در افتراق و اجتماع و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد به ثبات سرایا است و بجمیع عساکر و آیه متضمن حث مؤمنان است بر استعداد جهاد و بجا آوردن
نفور بجانب اهل کفر و عناد بقصد جهاد و خطاب بمذکور راجع باهل اسلام است از مؤمن و منافق بدلیل قوله **وَإِنَّ مِنْكُمْ** بدرستیکه بعضی از شما **لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ**

مأخوذ است از بطاء یعنی ابطاء و این لازم است یا متعدی بمعنی بطوء غیرهم چنانچه در واقعه احد مردمان را باز میداشتند از جهاد پس ماخوذ باشد
بطاء مفعول از بطاء چون ثقل و تثقل ولام در لمن ابتدا است که بر اسم ان داخل شده بجهة فصل بخبر ثانیه جواب قسم محذوف است و قسم با جواب صله بدرستیکه بعضی
از شما سوگند خورد که تحلف دیر کنند و تخلف نماید و بیرون رفتن بحرب در محاربه کردن با اعداء دین یا توقف مردمان کنند در بیرون رفتن بحرب در محاربه
کردن با اعدای دین **فان اصابتکم** پس اگر برسد شما را ای مومنان **مصیبة** واقعه چون قتل و هزیمت **قال** گوید آن مبطی منافق **قد انعم
الله علی** بدرستیکه خدا انعام فرمود بر من چه من نبودم **معهم** با مومنان **شهیدا** حاضر شده در معرکه تا با ایشان مبتلا شوم **ولئن
اصابکم** و اگر برسد شما را **فضل من الله** نیکوئی و افزونی یعنی از خدای تعالی چون فتح و نصرت و غنیمت **لیقولن** هر آینه گوید از تخلف جهاد **کان
لم تکن** چنانچه گویا نبوده **بینکم و بینه** میان شما و او **مودة** دوستی یعنی خود را دور انداخت از دوستی بر وجهی گوید که گویا هرگز نشناخته
و بصحبت شما نرسیده این جمله معترضه است میان فعل و مفعول بجهة تنبیه بر ضعف اعتقاد ایشان و اشعار با نکه این قول کسی است که هیچ مواصلتی
میان شما و او و منافات و از مرافقت با شما محروم مانده است نه مودت دینی و صداقت معنوی و تاکید لیقولن تنبیه است بر فرط تحسر او بر فوت غنیمت از دو با حال است از ضمیر
لیقولن و یا داخلست در مقول یعنی میگوید مبطی مرکسی را که بسط کرده از منافقان و ضعفه مسلمانان از روی تضریب حسد که گویا میان شما و محمد مودة نبود
چه بشما استعانه نکرد بر خروج بجهاد تا با ایشان شرکت یابید بغنیمه **یا لیتنی** کاشکی من **کنت معهم** بودمی در غزوه با مسلمانان **فافوز فوزا عظیما**
پس فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی و گویند جمله لم یکن بینکم و بینه مودة متصل است بجمله اولی و از موضع خود [...]
ها صله ابعاض جمله بجمله یکدیگر متعلق با آن جمله نباشد لفظا و معنی و بر هر تقدیر کان مخفف کأن است و اسم ضمیر شان محذوف و منادی فی یا لیتنی محذوف و [...]
یا قوم لیتنی گویند یا را بر سبیل اتساع اطلاق میکنند برای تنبیه و نصب فافوز بر سبیل جواب تمنی است حاصل معنی آنکه منافقان با شما هیچ معامله کسی نمیکند که
میان او و شما صداقتی و معرفتی بوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حالتی که متفرق از شما هیچ حال اجابت [...] حقتعالی ذکر منافقان
کرد که مومنان را از جهاد باز میداشتند و ایشان را دل شکسته میداشتند در عقب آن ذکر مومنان کرد که بخلاف آن قوم بودند و تحریض ایشان کرد بر جهاد که
منافقان ایشان را از آن باز میداشتند و فرمود **فلیقاتل** پس باید که قتال کنند **فی سبیل الله** در راه خدا با دشمن دین **الذین** آنانکه در بازار
معامله **یشرون الحیوة الدنیا** بفروختند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد **بالاخرة** بسرای جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی را دادند و نعم ابدی
خریدند پس بجهة ترغیب ایشان بر جهاد و تنکیل منافقان که میگفتند قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا میفرماید که **ومن یقاتل** و هر که کارزار کند
فی سبیل الله در راه خدا **فیقتل** پس کشته گردد و بدرجه شهادت یابد **او یغلب** یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد **فسوف نؤتیه**
پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت **اجرا عظیما** مزدی بزرگ که در صفت نگنجد [...] شهادت [...] غالبیت [...]
بر آنکه مجاهد را سزاوار است که ثابت قدم شود در معرکه جهاد تا اعزاز نفس خود کند بشهادت یا اعزاز دین نماید بظفر و غلبه و باید که قصد او قتل نباشد بلکه
قصد او اعلاء حق و اعزاز دین باشد آنکه بجهة مبالغه و فرط ترغیب مردمان بر سبیل تعجب میفرماید که **وما لکم** مبتدا و خبر است یعنی چیست شما را و چه
بوده ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد تمام **لا تقاتلون** جهاد نمیکنید و کارزار نمینمائید **فی سبیل الله** در راه خدا و در فرمانبرداری خدا **و
المستضعفین** و در راه بیچارگان یعنی در استخلاص ایشان اگر [...] دست کفار گرفتار شده اند [...] و ایشان جماعتی بودند که در مکه مسلمان
شدند و کفار ایشان را از هجرت منع میکردند و در [...] جمله حالیه حال است و عامل در آن معنی فعلیست که ما لکم مشعر است از ظرف و المستضعفین عطف
است بر الله ای و فی سبیل المستضعفین و یا آنکه عطف است بر سبیل بحذف مضاف ای و فی خلاص المستضعفین و ممکن است بود که نصب بر اختصاص باشد
چه بر سبیل الله شامل جمیع ابواب خیر است و تخلیص ضعفه مسلمین از ایدی کفره اعظم و اخص است و قوله **من الرجال والنساء والولدان** بیان مستضعفین
است یعنی بیچارگان مسلمانان که باسر کفار گرفتارند مردانی اند چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان
و زنان چون ام شریک و غیرها و کودکان ایشان و ذکر ولدان جهة مبالغه است در حث و تنبیه بر تناهی ظلم مشرکین بر وجهیکه اذیه ایشان بصبیان رسیده
و اشعار بانکه اجابت دعوه ایشان در دفع بلیه امری بجهة مشارکت ولدان بود با ایشان در آن تا بجهة آن همه مشارکت کند [...] در استنزال و استدفاع
بلیه و گویند مراد بولدان عبیدند و اماء و آن جمع ولید است و ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان بودیم و همیشه از حقتعالی استدعا خلاصی میکردیم
از کفار چنانکه حقسبحانه منبر میاید که **الذین** یعنی مستضعفان جماعتی بودند که بزبان تضرع **یقولون** میگفتند **ربنا اخرجنا** ای پروردگار
ما بیرون آر ما را **من هذه القریة** از این دیه یعنی مکه **الظالم اهلها** که ستمکارند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست کما قال ان الشرک لظلم عظیم
واجعل لنا و بساز برای ما **من لدنک** از نزد خود **ولیا** کسیکه دوستدار و متولی کار ما باشد **واجعل لنا** و دیگر بساز برای ما **من
لدنک** از نزد خود **نصیرا** یاری و مددکاری که شر اعدا را از ما دفع کند حقتعالی دعای ایشان را مستجاب کرد [...] بعضی را خروج از مکه
میسر شد و برخی را که اینجا مانده بودند تا آنکه چون حضرت رسالت فتح مکه نمود [...] و مهمات ایشان سرانجام فرمود و نصیری
حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داد و یاری ضعفا و مددکاری بیچارگان نمود و جمیع اعزه کفره را ذلیل
و خوار گردانید و بدانکه الظالم صفت قریه است که مکه است و تذکیر آن جهة تذکیر اسند الیه است چه اسم فاعل و مفعول چون جاری شوند بر غیر من هو له
مانند فعلند یعنی بتذکیر و تانیث ایشان بحسب ما عمل فیه است بعد از ترغیب و تشجیع مومنان و ترغیب ایشان در جهاد با کافران میفرماید که **الذین امنوا**
آنکسانیکه گرویده اند بخدا و رسول **یقاتلون** کارزار میکنند **فی سبیل الله** در راه خدا یعنی در چیزیکه وسیله بوی است [...] **والذین**

فصل معترضست غایب با [...] مبتنی [...] تقدیر [...] منکم لمن اقسم بالله لیبطئن [...]
اذ لم اکن
سورة النساء
خمسه [...]

كَفَرُوا و آنکسانیکه کافر شده اند از مشرکین و یهود و نصاری يُقَاتِلُونَ مقاتله میکنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی
است یعنی بغرض اینکه نیرو دارند و که موجب سید نسبت بعقوبات پادشاهی و چون حال برین منوال است فَقَاتِلُوا پس کارزار کنید ای مؤمنان خدا أَوْلِيَاءَ
الشَّيْطَانِ دوستان و فرمانبرداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان
كَانَ ضَعِيفًا هست سست بی قوة چه کید او بمؤمنان نسبت بکید خدا بکافران ضعیف است فی اعباد و نیز کید او فریبیست مجرد از حجت و برهان
پس دوستان و اولیاء او اندیشه مبرید که اعتماد ایشان بر کسیست که اضعف و اوهن شیئ است و ذکر کان برای تاکید است تا دلالت کند برانکه ضعف کید شیطان لازم
است در جمیع احوال و اوقات از ماضی و حال و استقبال نه انکه در بعضی زمان باشد دون زمان دیگر آورده اند که عبد الرحمن بن عوف زهری و مقداد بن
اسود کندی و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرة اذیت بسیار از کفار میدیدند شکایت اینحال بعرض سید کاینات
رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت آنحضرت فرمود من مامور نشده ام بقتال
ایشان صبر کنید تا وقت جهاد در رسد و چون از مکه بمدینه مهاجرة کردند حقتعالی همه اهل اسلام را امر کرد بغزا بر بعضی از انها که در مکه آرزوی کار
زار میکردند چون دانستند که بغزا بدر مأمور شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف و جبن ظاهر ساختند حقتعالی این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نظر
نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستها را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با شرائط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدند
و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند
يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنانچه بترسند از خدا أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی سخت تر از
آن بر حسب فرض و احسن آنست که خشیت ایشان محمول بر ضعف بشریت بود نه بجهت کراهت امر خدا یعنی بالطبع از موت و هول میترسیدند در انوار
آورده که اذا برای مفاجات است و جواب لما است و فریق مبتدا است و منهم صفت آن و یخشون خبر آن و کخشیة الله از قبیل اضافه مصدر است بمفعول که
در موضع مصدر واقع شده یا حال است از یخشون و معنی اینکه یخشون الناس مثل اهل خشیة الله منه و قوله او اشد خشیة عطف است بر ان اگر حال باشد
و اگر مصدر بوده باشد معطوف بران نمیتواند بود زیرا که افعل التفضیل هرگاه ما بعد آن منصوب باشد از جنس ان نخواهد بود بلکه معطوف است بر اسم
الله ای کخشیة الله او کخشیة اشد خشیة منه علی الفرض مگر آنکه خشیه را بمعنی ذات خشیه تنزیل نمایند کقولهم جد جده و معنی اینکه یخشون الناس
خشیة مثل خشیة الله او خشیة اشد من خشیة الله و در مجمع آورده که نزد بعضی او بمعنی واو است یعنی و اشد خشیة و گویند او بجهت ابهام امر است بر
مخاطب و وجوه مختلفه دران در اشد قسوة که در سورة البقرة است مذکور یا منه وَقَالُوا و گفتند از روی جبانت و تزلزل و یا بر وجه قضای طبیعت
و یا بر سبیل استفهام نه انکار که رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را
لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی و فارغ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا باجلی که نزدیکست یعنی کسی که شیخ در تفسیر خود آورده که این سوال از مؤمنان
صادر شده چندان عجب نیست و انکار مؤمنان و وقوع یا منه از روی خوف و بددلی سخن گفته باشند و باز توبه کرده و قولی است که جمعی از مؤمنان بعد
نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار
و محتمل است که اینکلام را بر زبان جاری نساخته باشند ولیکن چون در نفسهای ایشان بوده حقتعالی از ان حکایت کرده باشد قُلْ بگو ای محمد مر این
ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا بهره ایکه تمتع میگیرند از دنیا قَلِيلٌ اندکست و در جنب آخرت سریع الزوال است وَالْآخِرَةُ
و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَى مر کسیرا که پرهیزد از شرک و از مناهی وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای
مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست یعنی بمقدار جزئی پس بوعدهٔ ثواب سبقای ثواب
جهاد منتظر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد یافت مینیدیشید که هیچ کس را از او گریز نیست و در هیچ پناهی از حمله او
خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مکه و خواه در مدینه و خواه غیر ان يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را موت وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر
چه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در قلعها و حصارهای محکم و بلند کرده شده بگچ و آجر و یا قصرها استوار و مرتفع و آراسته و یا در قصرهای واقعه در سما
و یا در بروج دوازده گانه علی اختلاف الاقوال و اصل بروج بمعنی ظهور است و اطراف قصر باشد ما خوذ از تبرج المرأة اذا ظهرت حاصل سخن آنست که هر حال
و بهر جا آدمی را از مرگ چاره نیست و درین معنی گفته اند گر کاخ ترا سپهر اعظم سازند و در کار تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این حجره
فانی ترا در گردن اجل سرای ماتم سازند و چون چنین است بدرجه شهادة رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مردن در فراش کما قال سید الشهدا
حسین بن علی ع فی الکربلاء و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله بالسیف افضل در انوار گفته که چون آنحضرت از مکه بمدینه هجرة
نمود میوه‌ها در آن سال بر منوال سابقه نبود و نرخها گران شد و جهودان این حال را نسبت بقدوم آنحضرت میکردند چنانکه در حق موسی میگفتند کما
قال الحکی الله عنهم و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی یا آنکه منافقان چون عبد الله بن ابی و اصحاب او در روز احد تخلف نمودند و در حق شهدا گفتند
که لو کانوا ما قتلوا حقتعالی بجهة تکذیب قول ایشان این آیه فرستاد که وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد باهل کتاب یا منافقان حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی
غنیمت بسیار و ارزانی بیشمار و غلبه بر دشمن چنانچه در حرب بدر بوده يَقُولُوا گویند هَذِهِ این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بدیشان دستتنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَذِهِ گویند این بدی مِنْ عِنْدِكَ

رکان عه

عدنا ما ما ام



از نزدیک تست که محمدی و بسبب آمدن تو بانصوب و با بجهة تدبیرات توکه در باب حرب صاحب نمودهٔ وصواب دانسته واصح آنستکه این آیه شامل
جمیع منافقان و اهل کتابست یعنی همه ایشان میگویند که جمیع نعم از خداست و همه نقم از تو قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که كُلٌّ همه منع و بسط وگشا
و غنیمت و هزیمت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد خدا و تقدیر و بحکم او و هیچکس را در آن مدخل نیست و هیچکدام از نزدیک قدرت
منزهست پس بر سبیل تقریع و انکار میفرماید که فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ پس چیست مر این جماعت را یعنی منافق و یهود را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
که نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان که قرآنست چه اگر فهم آن میکردند و تدبر در معانی آن مینمودند میدانستند
که همه حسنه و سیئه از خداست و نمی‌بینند که سخنی در یابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمیکنند و نمی‌بینند که فهم نمایند حوادث زمان را پس تفکر کنند
در آن تا بدانند که باسط و قابض اوست سبحانه غیر او مَا أَصَابَكَ آنچه بتو میرسد ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ از نعمت و خصب و فراخی فَمِنَ اللّٰهِ
پس از فضل خداست پس هر چه انسان میکند از تمام طاعات مکافات نعمت وجود او نیست پس چگونه مقتضی غیر آن باشد ولهذا قال ما احد یدخل الجنة الا
برحمة الله گفتند یا رسول الله دخول شما به بهشت نیز برحمت خدا منوط است فرمود نعم داخل شدن من هم برحمت خداست وَمَا أَصَابَكَ و آنچه میرسد بتو مِنْ
سَيِّئَةٍ از هزیمت و قتل و قحط و تنگی فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تست زیرا که نفس تو سبب آن شده چه معاصی مستجلب آنست کما قال ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم و این منافات ندارد بقوله قل کل من عند الله زیرا که هر نعمت و نقمت از خداست و نسبت بر سبیل ایصال الا آنستکه حسنه احسانست و امتحان و سیئه
مجازاتست و انتقام کما روی عن عائشة ما من مسلم یصیبه وصب ولا نصب حتی الشوکة یشاکها وحتی انقطاع شسع نعله الا بذنب وما یعفو الله اکثر وگویند ما اصابک
من حسنة مقول قول منافقانست که از غایت بی‌فهمی میگفتند با حضرت که ای محمد آنچه بتو میرسد از فتح و نصرت از خداست و آنچه بتو میرسد از هزیمت و قتل از شومی
نفس تست و شوم تدبیر تو و قول اول اصح است بدین معنی است که هر نیکی که بتو میرسد ای آدمی از خداست و هر چه بتو میرسد از بدی از شامت معاصی تست و در تنبیه
کرد در روز بدر مظفر شدید و فتح یافتید و در روز احد بسبب عدم ثبات بر جهاد و فرار از آن و اطاعت پیغمبر نکردن مغلوب شدید و اگر ثبات و رد بلا
رها نکردندی نصرت با ایشان میرسید ابوالعالیه گوید مراد بحسنه طاعت است و توفیق و اقتدار و تمکین و الطاف و سیئه معصیت است که بفعل بنده بود و تاراعة
و اراده او و ابوالقسم بلخی گفته که مراد بسیئه عقوبتست بر سبیل جزا بر معصیت و بر سبیل توسع بلفظ سیئه مسمی شده کقوله تعالی وجزاء سیئة سیئة
مثلها و هر مصیبت که بر بنده میرسد کفارهٔ گناهان اوست و عفو بر گناهان کبیره است و نیز از حضرت رسالت روایتست که ما من خدش عود ولا اختلاج
عرق ولا عثرة قدم الا بذنب وما یعفو الله عنه اکثر و مجیر راد بر تمسکی نیست زیرا که تا بی معضل ولیست که مجلست بعد از آن میفرماید که وَأَرْسَلْنَاكَ
و فرستادیم ترا ای محمد لِلنَّاسِ برای همهٔ مردمان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی و ایشان را باطاعت ترغیب نمائی تا بجهة آن مستوجب حسنه شوند
و تحذیر ایشان کنی از معصیت تا بمصیبت گرفتار نشوند یا آنکه رسولا حالست زیرا که تاکید ارسال دلالة بر آن میکند و منوال مدیود که نصب آن بر
... باشد وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدا شَهِيدًا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات و گویند معنی آنستکه خدا شاهد است بر بندگان چون
... میکند از خیر و شر و سائر براهین منضمن ترغیب عباد است با بدیت اطاعت رسول بقوله مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ
... و دستیکه فرمان برده است خدا بر از آنکه در حقیقت مبلغ اوامر او سبحانه است و دست گرفته حضرت رسالت او موکه من احبنی فقد احب الله ومن
اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله منافقان گفتند که این مرد میخواهد که در شرک نکنیم و از آن نهی میکند و میخواهد که او را خدای خود گیریم همچنانکه
نصاری عیسی را خدای خود گرفتند اینکه آمد که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمانبرداری تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم
ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی چه بر تو همین ابلاغ است و بر ماست حساب و جزای ایشان ... ارسلنا
و در بعضی از علما این حکم بآیه السیف منسوخ است در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت بوصف بقاء بالله و فناء فی الله مخصوص بود و کسیکه قائم بالله
باشد هر آینه خلیفة الله باشد بس خلاف حق مر الحضرت ذاتاً بود باشد و در معامله که با خلق مینمود کما قال وما رمیت اذ رمیت ... خلیفه بر ده دو
هر معامله که خلق با او میکردند کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت حبیب خلیفه بی شایبه شبهه طاعت مستخلف است و در این آیه سابقه
اسند و اعراض بود از او و دلالت بر تعظیم و توقیر مخصوص بحبیب طاعت او و اطاعت خود داشته و بعد از آن از احوال منافقان که اظهار طاعت میکردند
حلاف آن خبر میدهد وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو که امر ما طاعت است یعنی فرمان برداریم ما از فرمان تو در حضور تو طاعت با خبر مثل اعدو منسب
و یا مبتدا خبر محذوف تقدیر اینکه امر ما طاعت با منا طاعت و ابراد جمله اسمیه جهة آنستکه اظهار دوام و استمرار طاعت خود نمایند فَإِذَا بَرَزُوا پس چون
بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ شب گذرانید طایفه از ایشان و در شب اندیشه کنند غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر از آنکه با تو میگویند
و یا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی چه لفظ تقول محتمل است که غایب باشد و راجع بطایفه و یا مخاطب مذکر و بیتنا از بیتوته است و خود دست دراز
که تدبیر امور در شب میباشد و یا از بیت الشعر و بامعنی زیرا که آن شعر و تدبیر کرده میشود وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدا مینویسد یعنی ملائکه کرام الکاتبین
را میفرماید تا مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از مخالفت قول تو تا ایشان را مجازات نماید و یا آنکه انزال میکند
در کتاب که قرآنست و ترا اخبار میکند چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری
نیست و یا آنکه ایشان را بعنوان نفاق نام مبر بلکه ستر ایشان نما تا احکام اسلام استقرار پیدا کند وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدا در همه امور خصوصاً
در کار ایشان عرض که کار خود را باو گذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدا وَكِيلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات
متوکلان پس کفایت مضرت ایشان کند و از برای تو از ایشان انتقام کشد پس بر سبیل تقریع و توبیخ میفرماید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تامل نمیکنند

وسیئه طاعت و معصیت یعنی ...

...

ابو منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا اثر اعجاز بر ایشان ظاهر گردد که این کلام حقست اصل آنرا بر نظر سست در داده است وَلَوْ كَانَ
و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدا یعنی کلام مخلوق بودی چنانکه زعم اهل کفر و نفاقست لَوَجَدُوا فِيهِ هر اینه یافتندی ارباب
عقل و فهم در آن اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی بودی که بعضی بکر و صعوبت بعضی در معارضه و سهولت
بعضی دیگر بودی و مطابقت برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی دیگر و موافقت بعضی احکام آن با عقل زیرا که بحسب استقرار و تتبع کلام بشر خالی از
خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و مدعی کلام اوده که در هر کلام چند قولست و آنکه معنی آنست که هر آینه یافتندی در وی اختلاف تناقض از
جهت حق و باطل و ابن از قتاده مرویست دُونَهُمَا اختلاف و اخبار زجاج است که بهر وجه بلاغت و عدم آن و ابن از ابی علی منقولست تناقض بسیار چه کلام
بشر چون بیکد طول انجامید خالی از تناقض در معانی و اختلاف در لفظ نیست و همه اینها از قرآن منتفی است کما قال جلت عظمته لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و این قول ابن عباس است و دیگر آنکه در این آیه دلالتست بر معانی کثیره یکی بطلان تقلید و صحت استدلال در اصول دین زیرا که حقتعالی امر نمود
بتدبر و تفکر و خواندن و حث ایشان فرموده بر آن دویم بطلان قول حشویه و غیر هم که میگویند قرآن فهم معنی نیست مگر بتفسیر رسول الله زیرا که او سبحانه حث
بدان نموده بود بر آن و اگر آن فهم نمی‌شد حث بر تدبر آن معنی نداشت سیم آنکه اگر قرآن از مخلوق میبود نه از جانب خدا بر وزن کلام عباد بودی و اختلاف در آن بودی
چهارم کلام خدا در قرآن ... اختلاف و تناقض نیست ... از غیر او و اختلاف در کلام از سه نوع است اختلاف تناقض و اختلاف تفاوت
اما اختلاف تناقض ... اما اختلاف تفاوت در حسن و قبح و خطا و صواب است مانند آن از آنچه حکمت داعی آن باشد و با اضداد آن و
این جنس اختلاف در قرآن نیست ... اختلاف تناقض و اما اختلاف تفاوت آنست که ملایم باشد در حسن چون اختلاف وجوه قرآن و اختلاف مقادیر
آیات و سور و اختلاف احکام در ناسخ و منسوخ و امر و نهی قرآن همه آن حق است و صوابست و مرویست که هر گاه پیغمبر سریه بجانبی فرستادی منافقان
خبر فتح و آسایش یا شکست ایشان را ... صادر و وارد افشا نمودند ... از باعث شور و فساد شدی زیرا که خبر سریه سبب هیجان فتنه است در
... ایشان و اهل ایشان بر جبهه اهل اسلام و سبب موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان از بد حقتعالی بار صفت ملامت ایشان کرده فرمود
وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از ایمنی موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت بر
مصالحه قوم أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب بیم و ترس چون مغلوبیت سریه از سرایای مسلمانان یا اجتماع اعادی أَذَاعُوا بِهِ فاش کنند آن خبر را
... ایشان ... وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گردانند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ
بسوی جناب پیغمبر ... وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ از اهل ایمان یعنی اشراف صحابه و امراء
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه بدانند آنرا آنکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق مینمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و اولو الامر
یعنی از ایشان تحقیق خبر میکنند و اصل استنباط استخراج ... است که در حین ... بیرون اید و از ابی جعفر مرویست که هم الائمة المعصومون
یعنی مراد باولوا الامر ائمه معصومین اند ... که در علم رجوع باولوا الامر کنید و ... است که ... بقول او علم حاصل
شود که معصوم باشد ... معصوم است ... بعضی منهم راجع است ... منافقان و جار و مجرور
مبین اسم موصول ... و الاظهر و الاصح است وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او
بانزال القرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است و اسلام رحمت قرآنست ... لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعقل ... و ... لطائف ... از وساوس شیطان ایمن باشند و گفته اند
مستثنی جماعتی اند که پیش از بعثت رسول و نزول قرآن ... راه راست ... و ... ساعده و ...
... و امثال ایشان ... و ... بود که قلیلا صفت ... یعنی ... ندرت و گویند مراد بقلت
نفی است یعنی همه پیروی شیطان میکردید و بار سر رشته کلام ... فَقَاتِلْ ... ابن متعلق است بقوله وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کار زار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ... و اطاعت ... بود که
حضرت رسالت ... غزوه بدر صغری ... نعیم ... ابو سفیان ... بعضی از صحابه ... اکراه بودند و حضرت فرمود که اگر هم تنها
باشم ... پس این آیه فرود آمد ... لَا تُكَلَّفُ تکلیف
کرده نشده در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر بفعل نفس خود ... از تخلف ... ضرر ... نفس تست امر
جهاد ... متخلفان از جهاد بر ایشانست ... و اگر چه کسی مساعدت تو نکند ... حقتعالی
... وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مؤمنان را ... مشرکان ... تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید خدای تعالی
باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کار زار آنها که کافر شدند یعنی ... در دل ایشان ... و لفظ عسی که متضمن تطمیع ... است
... و لهذا ... بدر صغری ... ابو سفیان ... در سوره آل عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ
بَأْسًا و خدا سخت تر است ... وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر ... عذاب ... از وجه
و تنویع است ... پیغمبر ... و گفته اند که ... بود ... و هو الذی کف ایدیهم عنکم ... منسوخ
با هل ذمه که قبول جزیه کرده اند ... صاحب الامر ... بود ... کفر و ضلال



خلاف منعدم شود و دین خدا همه ظاهر و غالب گردد کقوله لیظهره على الدین کله و قال رسول الله صلعم یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا من
تشفع هر که درخواهد شفاعة حسنة درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد بجهة رضاء الهی و تقرب
او یکن له نصیب باشد مر انشفیع را بهره از ثواب آن شفاعة از جمله آن دعای خوبست در حق مؤمن لقوله صلعم من دعا لاخیه المسلم بظهر الغیب استجیب له
و قال الملك و لك مثل ذلك و من یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستی بد که بدان حقی از حق فوت شود و ضرری بکسی رسد
و خیر از کسی باز دارد و یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن و از جمله آن دعا بدست در حق مؤمن که بنتیجه آن باو راجع شود و از امام محمد
باقر مرویست که مراد بکفل وزر است و کان الله و هست خدا على کل شیء مقیتا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرة ماخوذ از اقات على
کل شیء اذا قدر و یا گواه و نگهبان بر همه ماخوذ از قوت که مقوی بدن و حافظ آنست پس اگر نیکوئی کنید در حق خود نیکوئی کرده باشید و اگر بدی کنید
جزای آن بشما رسد که ان لیس للانسان الا ما سعى و در مجمع آورده که در کریمه و من یشفع شفاعة چند قولست اول انکه من یصلح بین اثنین یکن له اجر منها
و من یشفع شفاعة سیئة ای یمشی بالنمیمة یکن له کفل ای اثم منها و این قول کلبی و ابن عباس است دویم مراد شفاعة مردم با یکدیگر در امری که
مشروع باشد مانع حدود الله نباشد یا غیر مشروع باشد که مانع باشد و مؤید این است قول حضرت رسالت صلعم اشفعوا تؤجروا و قاله من حالت شفاعته دون
حد من حدود الله فقد ضاد الله فی ملکه و من اعان على خصومة بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع و این قول مجاهد و حسن است سیم مراد بشفاعة حسنة
دعاست برای مؤمنین و شفاعة سیئة دعای بد کردن بر ایشان زیرا که یهود مثل آن دعا میکردند و حق تعالى با ایشان وعید فرمود و این از ابی علی جبائی نقل کرده اند
چهارم مراد بشفاعة استکه شخصی از مصاحب خود التماس کند که با عدو وی جهاد کند چه او در غزوه نصیبی از غنایم هست که از غنیمت و ظفر رسد و در اجل
وجه اتصال این آیه بما قبل است که هر که طلب نیزه کند از غیری و ابن جریر رسد مراد از نصیبی از آنچه خواهد بود و حضرت رسالت صلعم طلب نموده برای اقتال
و ایشان را بجهاد دعوت فرموده و تحریض ایشان کرده بر آن پس او را نصیبی از ثواب جهاد ایشان باشد و چون حق تعالى امر فرموده بقتال مشرکان در عقب آن
امر کرد ایشان را بتحیه و سلام که متضمن مسالمة است که ضد محاربه است و فرموده که و اذا حییتم و چون تحیه داده شوید بتحیة بتحیتی و سلامی
فحیوا پس تحیة گوئید تحیه گوینده را باحسن منها بنیکوتر از آن تحیة مثلا اگر گوید که السلام علیکم شما در جواب و بکوئید علیک السلام و رحمة
الله و اگر سلام با رحمة جمع کند شما در جواب او و برکاته زیاده کنید چنانکه مرویست که مردی رسول را گفت که السلام علیك در جواب فرمود و علیك السلام و
رحمة الله مرد دیگر گفت السلام علیکم و رحمة الله جواب داد که علیك السلام و رحمة الله و برکاته حضرت گفت علیك السلام آن مرد گفت چرا نقص سلام من کردی
و بمضمون آیه فحیوا باحسن عمل نفرمودی فرمود انك لم تترك لی فضلا فرددت مثله تو نگذاشتی برای من فضیلتی پس رد کردم بمثل آنچه گفتی او ردوها
یا باز گردانید یعنی در جواب السلام علیك بگوئید علیك السلام یعنی مثل آن در فرض است و وجه اول گفته شد سبب تفضیل و شرایط سلام و بعضی برآنند که اگر
مسلمان باشد جواب احسن باید گفت و اگر غیر مسلمان بود بر رد باید کرد بلفظ علیك ان الله کان بدرستیکه خدا هست على کل شیء حسیبا
بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیه و جواب آن حساب خواهد کرد و در کنز العرفان آورده که اصل التحیة تحییة است نقل کسره یا کرده اند یا اصل و یا در یا ادغام
و تحیة مفعول معنی متعدی شده و دیگر آنکه یاد در تحیه جهة اینستکه مراد بان مصدر نیست بلکه مراد نوعی از تحایاست و تنوین برای نوعیت است و اشتقاق آن
از حیوة است زیرا که مسلم بقول السلام علیکم مخاطب را دعا کرده بسلامتی از هر مکروه و موت باشد مکاره است پس در تحیه دعا داخل باشد و بنا بر این
که مراد تحیتم همین سلام علیکم نیست بلکه آن شامل هر تحیتی و بری و احسانی است و مؤید این است روایت ماثور از علی بن ابراهیم در تفسیر خود با رضاء ابی
گر ان المراد بالتحیة فی الآیة السلام و غیره من البر و حسیبا بمعنی حفیظ است مر هر شیء را یا بمعنی محاسب ای محاسبکم على التحیة و غیرها و چون این مقرر شد
بدانکه درین مقام چند مسئله است اول آنکه سلام از سنن مؤکده است و رد آن فرض است بجهة صیغة امر که دال بر وجوبست لکن بر کفایه است بجهة
ظاهر و دیگر آنکه مقصود حصول مکافاة بر تحیة و آن بسلام واحد حاصل میشود و حدیث نیز در باب اقع شده و ابن بابویه روایت کرده که سلام بر جماعتی کنند اما اگر
سلام بر یك کس کنند جواب آن فرض عین است که چون تحیه او معین است برانند که مسلم چون گوید سلام علیك مسلم علیه گوید سلام علیکم و رحمة الله جواب برحمة
است و اگر رحمة نگوید بدین مثل خواهد بود و چون گوید سلام علیکم و رحمة الله و جواب سلام علیکم و رحمة الله باشد بدین مثل است و اگر و برکاته بر آن زیاده
کند احسن خواهد بود و چون تحیه سلام علیکم و رحمة الله و برکاته زیاده بر آن چیزی نخواهد بود سیم از ابن عباس نقلست که المراد بقوله باحسن منها ای
للمسلمین و بقوله او ردوها لاهل الکتاب لا یزاد على قوله و غیر او گفته که او ردوها للمسلمین ایضا و اما الکتابی فیقال علیکم لانهم یقولون السام علیکم
ای الموت چهارم چون سلام کنند بر مصلی واجبست رد آن بجهة اطلاق امر بر دکه متناول حال الصلوة است و غیر آن و آن از کلام آدمیان نیست تا در تحت
داخل باشد زیرا که این صیغه در قرآن وارد شده اگر گویند هر گاه قصد رد کند پس از قرآن بیرون رود گوئیم این ممنوع است زیرا که باعتبار معنی و لفظ از قرآن
است و قصد رد مخرج آن نیست همچنانکه قصد دعا مخرج دعا نیست از قرآن در کریمه ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و شافعی گفته که مصلی
نکند بلکه باشاره باید کند یا بعد از آن کند و مالك و احمد نیز بر آنند و ابو حنیفه منع مطلق رد کرده لفظا و اشارة و دلیل ما ما تقدم است و روایات اصحاب
ما از ائمه هدی صلوات الله علیهم بجهة بعضی از علمای شافعیه گفته اند که وجوب رد ساقط است اگر در حال الخطبه باشد و قراءة قرآن یا قضاء حاجت و در
حمام و بر نیز ممنوع است زیرا که اشتغال بمناهی مسقط واجب نشود آری مکروه هست نزد بعضی تسلیم بر مصلی زیرا که گاه هست که رد مشغول میکرداند مصلی
را از قیام بواجبات او و از ترك واجب گاه هست که رد نکند ششم سلام نباید کرد بر لاعب نرد و شطرنج و مغنی و مطرب و حمامی و یهودی و همچنین بر هر که مشغول باشد
معصیتی و همچنین سلام بر اجنبیه و اگر سلام کنند بر فرد رد واجب نیست بر قصد انشا هفتم سزاوار است که قائم سلام بر قاعد کند و ماشی بر



حد مس

جواب منتظر

واقف و راکب بر ماشی و راکب فرس بر راکب حمار و صغیر بر کبیر و عکس جایز نیست بجهت تابعی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنحضرت سلام بر صبیان میکرده هشتم هر جا که گفتیم
واجب نیست در مصلی نیز اگر احتمال کند برد نزد بعضی از شیوخ معاصر ما است که نماز باطل نمیشود و نزد بعضی دیگر موجب بطلان است و نزد جمعی آنست که اگر
لسان او مشغول باشد بشیء از قراءة یا ذکر در زمان رد نماز باطل است و الا فلا و این تفصیل بعید نیست از صواب و این در صورتیست که ساکت شود سکوت
طویل اما اگر سکوت او دراز شود و از عادة خارج شود نماز باطل است نهم آیا جایز است در غیر سلام علیکم و بغیر علیکم السلام یا نه نزد بعضی جایز نیست
زیرا که آن دعا است و دعا جایز نیست بهر لفظی از الفاظ و نزد بعضی جایز نیست زیرا که آن لفظ قرآن نیست پس کلام آدمی باشد پس جایز نباشد در نماز و ثانی
گویم که لازم که از دعا باشد بلکه قد سلام است این اولی است انتهی کلامه و در مجمع آورده که ابی بن مالک بن نبهان روایت کرده که من قال السلام علیکم
کتب له عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله کتب له عشرون حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کتب له ثلثون حسنة و در تفسیر ابوا
الفتوح مذکور است که چون یکی از مسلمانان بر پیغمبر سلام کردی و گفتی السلام علیک فرمودی علیک السلام و رحمة الله و برکاته و از آنحضرت مرویست که چون
بنده مؤمن برادر خود را گوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند و همچنین جواب دهنده را و از ابن عباس نقلست که کسیکه بر ده کس سلام کند یا بر کسی
ده بار سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که هر که سلام کند و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه از آن باشد که سلام کند و
یکی از آنکه جواب گوید نیز آنکه ابتدا و اختیار این خیر از او شده و آورده اند که زائری نزد عبد الله جعفر آمد و بر او صله و عطائی نیکو داد تا مرد دست تنگ
این کوتاه بود در اندیشه بود که چگونه مکافاة او شود روزی عبد الله جعفر از پی حاجت خود از پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک ای مجیستی جواب
داد عبد الله گفت چرا روی از من گردانیدی گفت از برای آنکه تا اول تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب ترا بیشتر باشد و اگر چه مرا قوه مکافاة تو نبود الا
باین نوع و از رسول مرویست که افشوا السلام تسلموا اسلام را افشا کنید تا سالم باشید و نیز فرمود السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و بعد از امر و نهی
بندگان تبیین وحدانیت خود میکند و بیان مثوبات و عقوبات بقوله **اللّٰه** خدای مستحق عبادة **لا اله الا هو** هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش
باشد مگر او و مبتدا بود که الله مبتدا باشد و لا اله الا هو جمله معترضه و خبر آن **لیجمعنکم** یعنی خدا هر آینه جمع میکند شما را در قبور **الی یوم**
القیمة تا روز رستخیز که بر انگیزد تا حشر کند شما را از قبور تا عرصه قیمة حاضر سازد و الی بمعنی فی است یعنی همه شما را جمع سازد در آن روز **لا ریب**
فیه هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع آن حال است از یوم یا صفة مصدر محذوف یعنی جمعا لا ریب فیه **و من اصدق** و کیست صادق تر **من الله**
از خدا یعنی نیست از و راستگو تر **حدیثا** از روی قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست زیرا که آن نقص است و خدا از نقص مبرا است و حاصل
که استفهام برای انکار است که احدی اصدق از و سبحانه باشد چه کذب در خبر او محال است و آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان
گشته باز گشتند و به پیغام از اسلام خود بخبر به مدینه رسانیدند مسلمانان از ادبار ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق و اسا
حکم میکردند این آمد که **فما لکم** پس چیست شما را **فی المنافقین** در شان منافقان که متفرق شده اید **فئتین** بدو فرقه جمعی از اسد که اقتصی
مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت اجازة اقامه ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند صحابه را در
اسلام ایشان تردد پیدا آمد این آیه نازل گشت که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و این قول از ابی جعفر مرویست و گویند این آیه
شان متخلفان روز احد بود که گفتند لو نعلم قتالا لاتبعناکم و آنها ابن ابی و اتباع او بودند اصحاب در ایشان اختلاف کردند بعضی گفتند اظهار اسلام کرده اند
از قتل ایشان امتناع میکردند حق تعالی فرمود که چیست شما را که بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و اظهار نمیکنید **و الله ارکسهم** و حال آنکه باز گردانید
حق تعالی ایشان را بحکم کفر که آن قتل و سبی است **بما کسبوا** بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض ایشان است از مؤمنان و لاحق شدن بکافران اصل رکس رد
شیئی است مقلوبا **اتریدون** آیا میخواهید **ان تهدوا** که راه نمائید **من اضل الله** آنرا که خدا خذلان نموده و فرو گذاشته است خدا بسبب فرط عناد ایشان
توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان را بضلالت مسمی ساخته و یا گمراه نامیده و بحکم بضلالت ایشان کرده یا از راه بهشت گردانیده پس چگونه ایشان
راه راست نمائید **و من یضلل الله** و هر که خدا خذلان کند او را و یا بضلالت موسوم سازد و بحکم بضلالت او کند و یا از راه جنة بگرداند بجهة
انکار و عناد او یا وجه معرفت او بحقیقت اسلام **فلن تجد له** پس نیابی هرگز از برای او **سبیلا** راهی بحق و طریقی بهدایت پس از حال منافقان خبر میدهد
که **ودوا** دوست میدارند این برگشتگان و تمنا میکنند **لو تکفرون** اگر کافر شوید شما **کما کفروا** همچنانکه کافر شدند **فتکونون** تا باشید
مساوی یکدیگر در ضلالت این عطف است بر تکفرون **فلا تتخذوا منهم** پس فرا مگیرید از ایشان **اولیاء** دوستان **حتی یهاجروا** تا وقتیکه ایمان آرند
مهاجرت نمایند از بلد کفر ببلد اسلام **فی سبیل الله** در راه رضای خدا باشد یعنی هجرة ایشان خالص باشد از غرض و اغراض دنیویه مراد آنست که ایمان ایشان
هجرتیکه محض رضای الهی باشد تا محقق نشود و با ایشان دوستی مکنید و سبیل الله بمعنی امر رسول است و در بعضی تفاسیر آمده که هجرة بر سه نوع
یکی هجرة مؤمنان با رسول از مکه بمدینه کقوله و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله و دوم هجرة کافران و منافقان از کفر و نفاق بایمان چنانکه
در اینجاست سیم هجرة از معاصی مؤمنان کما قال المهاجر من هاجر عما نهیه الله پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرة **فان تولوا فخذوهم** پس بگیرید ایشان را و اسیر
کنید **و اقتلوهم** و بکشید ایشان را **حیث وجدتموهم** هر کجا که بیابید در حل و حرم همچنانکه سایر کفره **و لا تتخذوا منهم** و مگیرید از ایشان **ولیا** دوست
داری **و لا نصیرا** و مددگاری و مددکاری یعنی بالکلیة از ایشان مجانبه کنید و از ایشان قبول ولایت و نصرة مکنید **الا الذین یصلون** استثناء است از
فخذوهم و اقتلوهم یعنی ایشان را بگیرید و بقتل رسانید مگر آنانرا که می پیوندند و پناه آورند **الی قوم** بگروهی که واقع شده **بینکم و بینهم میثاق** میان
شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد **او جاؤکم** عطف است بر صلة یعنی یا آنانکه



صُدُورُهُمْ در حالتیکه تنگ بود سینهای ایشان این حالست باضمار قد یا بیان جاؤکم یا صفت محذوف یعنی جاؤکم قوما حصرت صدورهم و حصر بمعنی ضیق و انقباض است یعنی آمدند متنکر و منقبض **أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ** از آنکه کارزار کنند با شما یا بجهة کراهة آنکه با شما مقاتله کنند **أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ** یا کار زار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که بعد از واقعه احد سراقة بن مالک مدلجی را بجهة پیغمبر فرستادند و پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند با قریش نیز همین طریق عهد کردند و از ابو فرج روایه است که مراد بنی اسلمند که هلال بن عویمر اسلمی را نزد رسول فرستادند و با یکدیگر معاهده کردند که مقاتله نکنند و حمایت مشرکان نکنند و نزد بعضی بنی اشجع اند که بمدینه آمدند و پیشوای ایشان مسعود بن رحیل بود رسول ایشان را میزبانی کرد و از سبب آمدن ایشان پرسید گفتند آمده ایم که با هم معاهده کنیم بر آنکه با یکدیگر جنگ نکنیم رسول با ایشان عهد بست **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواستی خدا و حکمت و مصلحت او تقاضا نمودی **لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ** هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بانکه ترس شما از دل ایشان ببرد و صدور ایشان را منبسط ساختی و قلوب ایشان را تقویت دادی **فَلَقَاتَلُوكُمْ** پس هر آینه قتال کردندی با شما و دست باز نداشتندی از جدال با شما **فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ** پس اگر کناره کنند از شما یعنی تخلف ورزند از معاهدان شما **فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ** پس کارزار نکنند با شما **وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ** و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند **فَمَا جَعَلَ اللَّهُ** پس نساخت خدا و نداد **لَكُمْ** مر شما را **عَلَيْهِمْ سَبِيلًا** بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در اخذ و قتل ایشان و با تفاق این آیه با آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخست **سَتَجِدُونَ آخَرِينَ** زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی بنی اسد که بمدینه آمدند و اظهار اسلام کنند **يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ** میخواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند **وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ** و ایمن شوند از قوم خود **كُلَّمَا رُدُّوا** هر گاه باز گردانیده و بخوانند ایشان را **إِلَى الْفِتْنَةِ** بسوی کفر یا قتال اهل اسلام **أُرْكِسُوا فِيهَا** باز گردانیده شوند از آن فتنه با قبح رده **فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ** پس اگر کناره نگیرند از قتال شما **وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ** و القا کنند بسوی شما صلح و طلب امان را **وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ** و باز دارند دستها را از قتال شما **فَخُذُوهُمْ** پس بگیرید ایشان را **وَاقْتُلُوهُمْ** و بکشید ایشان را **حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** هر جا که دست یابید بر ایشان **وَأُولَٰئِكُمْ** و آنگروه **جَعَلْنَا لَكُمْ** دادیم ما شما را **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **سُلْطَانًا مُبِينًا** حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و این حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان باشد و تسمیه حجت بسلطان آنست که بان بر خصم غالب میشوند و گویند مراد بسلطان ظاهر آنست که ما اذن تو در قتل ایشان رضا دادیم مرویست که این آیه در باره حصین بن نواری نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول آمد و مواد عه نمود با آنحضرت بر آنکه در بطن نخله اقامت نماید و آنحضرت تعرض بحال او و قوم او نرساند و او منافق بود و رسول او را الاحمق المطاع فی قومه نام نهاده بود و آورده اند که عیاش ابن ربیعه که قبل از هجرة مسلمان شده از آزار خویشان میترسید بشتاب روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادر عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده کردند از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را یافتند و افسانه باز گرد انیدند و در مکه دست و پای او بسته در آفتاب بینداختند تا از اسلام باز گردد و گویند چون عیاش ایمان آورد و رسول هجرة بمدینه نمود وی هم در مکه نتوانست بود با مدینه و بعضی گویند تا مدینه رفت و بجای باخت و آنجا مقیم شد و چون اسلام و فرار او بمکه رسید مادر ش جزع نموده سوگند خورد که در زیر سقفی نرود و طعام نخورد مگر بمقدار سد رمق تا آنکه ابو جهل و حارث بن هشام که پسران او بودند و برادران مادر عیاش او را بیاورند ایشان بر خواستند و حارث زید نیز با ایشان بود و نزد عیاش آمدند و گفتند مادر ت سوگند خورده که طعام و شراب نخورد و در زیر سقف نرود تا ترا نبیند و تا سوگند خورده اند که مضرتی نرسانند وی بعهد ایشان اعتماد نموده از موضع خود بیایین آمد و دست را ست خود را بدست ایشان داد و ایشان دست او را گرفته او را بهم بستند و هر دو برادر او را صد تازیانه زدند و بمکه آوردند مادر ش سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا کافر شود پس او را بهم بسته در آفتاب انداختند و چون کار بر وی سخت شد بحیه مرضی ایشان بود بگفت حارث بن زید روزی بر آن بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی مفارقة اسلام اختیار کن و اسوة شو الفصه عیاش از سببای ایذا و آزار کلمه کفر را طلبیدند بگفت دیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از آنچه گر کیشی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر وی را تنها بیابد بکشد پس عیاش هجرة نمود و بمدینه آمد و مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث در محله قبا او را تنها یافت با بر سوگند او را بقتل رسانید و اصحاب عیاش را ملامت نمودند که مسلمانی را ابنا حق بکشتی در قبا عیاش پاسخ داد که من او را بصورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر جواب این آیه نازل شد **وَمَا كَانَ** و نسزد و روا نباشد **لِمُؤْمِنٍ** مؤمنی را **أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا** آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق **إِلَّا خَطَأً** مگر کشتنی بخطا و یا از صفت مؤمن نیست که بکشد مؤمنی را و بنا بر این استثنا متصلست و در کشف گفته که این استثنا منقطع است که کلام تمام شده نزد قوله ان یقتل مؤمنا تعبدا ان فرموده فان کان القتل خطاء فحکمه کذا و خطا منصوب است بر انکه صفت مفعول مطلق محذوفست ای الا قتلا خطا نه انکه مفعول له یا حال و همچنانکه زمخشری گفته زیرا که خطا ترد قاتل نه سبب فاعل است و نه سبب ثانی بر نه مفعول له باشد و نه صفت فاعل و نه صفت مفعول و حال آنکه و اجبست که صفت فاعل یا مفعول باشد و خطا آنستکه در غالب احوال زهوق روح مصاحب آن نباشد و مقصود بان محدد نباشد چون زدن مسلم در صف کفار یا جهل با اسلام او یا آنکه فعل غیر مکلف باشد **وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً** و هر که بکشد مؤمنی را بخطا **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ** پس واجبست آزاد کردن بنده که مؤمنه یعنی محکوم بایمان و اگر چه صغیر باشد و تحریر بمعنی اعتاق است و حر عتیق یعنی کریم است زیرا که کرم در احرار است همچنانکه لوم در عبید و منه عتاق الخیل و عتاق الطیر لکرامها و حر الوجه اکرم موضع منه و رقبه عبارة است از نسمه همچنانکه تعبیر از وی براس میکنند که فلان یملک کذا راسا من الرقیق **وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ** و بر هست دیه تمام ادا کرده شده **إِلَىٰ أَهْلِهِ**

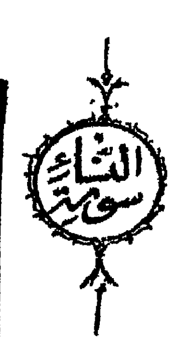
سوره

قیام

پس

بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چنانکه میراث را قسمت میکنند إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را از وی عفو نمایند تسمیه عفو بتصدق بجهت حث است بر عفو و تنبیه بر فضل آن و در حدیث آمده که کل معروف صدقة و جمله استثنائیه در موضع حال است از قاتل یا اهل یا ظرف و متعلق بعلیه که مقدر است در قوله فتحریر رقبة یا بمسلمة ای تجب الدیة علیه او تسلمها الی اهله الا حال تصدقهم علیه او زمانه
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شمااند یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل واجب است آزاد کردن بنده مؤمن و اداء دیه باهل او نشاید زیرا که مؤمن و کافر را توارث نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر باشد مقتول از قومی
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ که میان شما و ایشان عهد و پیمانست یعنی اهل ذمه پس حکم ایشان حکم مسلمانست در وجوب کفاره و دیه کما قال فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
پس بها تسلیم کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل آن وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده
و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر اوست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً منصوبست بعلیه و تقدیر اینکه
شرع ذلك توبة من تاب الله علیه اذا قبل توبته یعنی حق تعالی این حکم را شرع فرمود در میان شما بجهت قبول شدن توبه بنده قاتل مِنَ اللَّهِ از
خدا یعنی تا توبه او را قبول کند و یا منصوبست بمصدر یعنی تاب علیکم توبة یعنی بپذیرفت قاتل را بحکم مذکور و یا تمیز است یا حال بحذف
مضاف ای فعلیه صیام شهرین ذا توبة یعنی بر اوست روزه داشتن دو ماه در حالتیکه آن دو ماه خداوند توبه است و مجرور صفة توبه است
یعنی قبول توبه که از جانب خداست وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفاره باصواب کار
در کفر چه حکم کند در کفر او و ذکر آنچه مذکور شد مشتملست بر چند حکم یکی آنکه بر قاتل خطا کفاره واجبست که آن تحریر رقبه است و خلافست در اشتراط
ایمان آن بنده و آن واجبست در مال قاتل چونکه اخراج مقتول بود از قید حیوة پس لازم او اخراج نفس است از قید عبودیت چه آن در حکم احیا
است زیرا که عبد فانی است و آنکه او را فی نفسه حکمی از جمیع تصرفات ممنوع است و دیگر تسلیم دیه باهل مقتول یعنی ورثه او و مراد با ایشان کسانی
اند که وارث مال اند الا الاخوة و الاخوات از قبل ام بجهت روایات متظافره و نزد بعضی اخوات از قبل اب نیز مستثنی اند بلکه لازم عاقله است که ابست و هر که
منفرد باب و یا بوین باشد یا با ب خاصة از ذکور بنام و منفرد بام و امام تقسیم آن میکند میان ایشان بر حسب مصلحت خود الاقرب فالاقرب پس اگر قاتل دیه تا صرف نباشد
و دیه واسع مولای نعمت در ایشان داخل میشود و بعد از آن ضامن جریره و بعد از آن امام بر ترتیب ارث و دیه در اقسام ثلاثه یا هزار مثقال است از ذهب مسکوک
یا ده هزار درهم یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد یمن هر حله دو توب یا دویست گاو یا صد شتر لیکن در دو امر فرق واقع میشود اول آنکه در عمد دیه
در یک سال و در شبه عمد در دو سال و در خطای محض در سه سال و دوم در اسنان ابل در عمد از مسانست یعنی کبار ابل و در شبه عمد سی و سه بنت لبون
و مثل آن حقه و سی و چهار ثنیه طروقة الفحل و در خطا بیست بنت مخاض و مثل آن بنات لبون و قوله الا ان یصدقوا
یعنی هر گاه ورثه ابراء ذمه عاقله کنند بری الذمة شود و بدانکه حکم دیه حکم اموال میت است در بیرون آن قضای دیون او کنند و انفاذ وصایای او کنند از آن
هر چند که باشد اما دیه عمد واجب نیست برورثه که اخذ نمایند و صرف آن کنند در دیون و وصایا بلکه ایشان را اقتصاص میرسد و اگر چه ضامن دین شده بودند
پس اگر صلح کنند اخذ دیه از ترکه خواهد بود و بیان سوم و تبلیغ امام ذا لست بر احکام مذکوره سیم آنکه در مقتول مؤمن خطا هر گاه که از قوم اهل
حرب باشد کفاره واجبست بجهت ایمان او و دیه لازم نیست زیرا که اهل حرب را در دیه مسلم چیزی نیست چهارم حکم مقتول خطا هر گاه که از قوم
معاهد باشد خواه که از اهل کتاب باشد یا کفاری که ایشان را عهد باشد بعضی گفته اند که او کافر است لا انکه دیه او لازم است بجهت عهد با قوم او پس
دیه نزد ما بر تقدیر هشتصد درهم است و اجماع اصحاب ما بر این است و فقهای عامه اختلاف کرده اند نزد ابو حنیفه دیه او همچو دیه مسلم است بجهت ظاهر
اطلاق لفظ دیه و نزد بعضی یک چهار هزار درهم و خلاف نزد ایشان نیست در آنکه دیه مجوسی هشتصد درهم است و گویند که این قسم مقتول مؤمن است
و این قول مرویست از اخبار ما و مؤید اینست وجوب کفاره بقتل او و نیز اگر در قتل کافر کفاره بنست نیز سیاق آیه دلالت میکند بر آن بجهت عطف بر
قوله و هو مؤمن که در جمله مقدمه است لیکن دیه را اینجا بورثه مسلمین باید داد خاصة و ظاهر مخصوص خواهد بود بمسلمین زیرا که کافر میراث از مسلم نمی
برد لقوله ص لا توارث بین اهل ملتین بجهته و قوله فمن لم یجد اشاره است بانکه کفاره اینجا مرتبست بجهت اینان آن بفا که موجب تعقیب است و مراد بعدم
وجدان آنستکه مالک رقبه نباشد و قادر بر ثمن نباشد که فاضل از قوت یکروزه و دستی ثوب دار و مسکن باشد و همچنین در حکم عدم وجدانست اگر مریض باشد
مفتقر باشد و یا از اهل اخدام باشد و اگر مریض نباشد یا احتیاج نداشته باشد بخدمه یا مثل کسی باشد که عادة او خادمی شده باشد نخدمت بعضی خود
و احتیاج بر گرفتن اعتاق عبد خدمه کند الا با مرض و مراد بتتابع شهرین آنستکه یکماه روزه دارد و از ماه ثانی بعضی را بان منضم کند اگر چه یکروز هفتنا باشد
زیرا که تتابع صفة شهرین است نه ایام و اگر افطار کند در اثناء اول بجهة عذری بنا نهد بعد از زوال آن و نزد بعضی عدم وجدان راجح است بعدم وجدانه
و نزد جمعی دیگر راجع بعدم وجدان دیه و رقبه معا و اینهر دو شاذند زیرا که دیه بر عاقله است نه بر جانی تا موصوف باشد بعدم وجدان بدانکه با عدم قدرة
بر صوم انتقال نماید باطعام شصت مسکین و بدانکه کفاره واجبست بوجوب فوری تا او گاه زیرا که آن مانند توبه واجبست که علی الفور است و آنانکه
بجهة ذکر آن عقیب قوله و من قتل مؤمنا فتحریر رقبة الی آخره و بدانکه وجه ارتباط آیه سابقه آنست که چون حق تعالی در آیه سابقه امر کرد بقتال کفار در
عقب آن منع قتل کسانی نمود که میان ایشان و مسلمانان عهدی بوده باشد و نیز منع قتل مطلق فرمود و بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد فرمود بقوله وَمَنْ
يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا
در حالتیکه جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفته خدا بر او وَلَعَنَهُ و دور کند خدا او را و دور ساخته از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته

اختلاف و حکم در این که قاتل عمد
فمن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
اسنان ابل بنت لبون و سی حقه در قتل از آن شتر



است برای او وَعَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب او گناهی بزرگ و سبب نزول این آیه آنست که مقیس بن ضبابه برادر خود را هشام در محله بنی
النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حال عرض کرد آنحضرت زهیر فهری را با او همراه ساخته نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را
بمقیس سپارید والا دیت او را بر موجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون از این پیغام آگاه شدند گفتند سمعا وطاعة ما را علم نیست که قاتل کیست لیکن دیت او را
ادا کنیم صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که مردمان ترا
عیب خواهند کرد بر اخذ دیت و راضی شدن بر آن و قاتل برادر را نکشتن رای آنست که زهیر را بکشی تا در برابر خون برادرت باشد و نفسی را بنفسی کشته
باشی و بعد از آن شتران از آن تو گردد مقیس باز کردید پیش دوید و چون زهیر غافل بود سنگی بزرگ بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند
روی بمکه نهاد مرتد شد این خبر برسول رسید فرمود لا اُمِّنُهُ فی حلّ و لا حرم من هرگز او را ایمن نگردانم نه در حل و نه در حرم پس در فتح مکه کشته گشت و بجهنم
پیوست و حق تعالی این آیه در باره او نازل ساخت و در کشاف آورده که حق تعالی در این آیه تعظیم شان قتل مؤمن کرده و مبالغه نموده در وعید آن حتی
که ذکر پنج نوع عذاب فرموده که هر یک از آنها کافیست در عظم جرم و در این مقام چند مسئله است یکی آنکه اختلافست در قتل عمد که آن کدام است ابو حنیفه
با اصحاب خود گفته که عمد با سلاح است بغیر آن و امام احمد و لیث شافعی است و بقول بعضی موافق اصحاب ما ست دوم آنکه هرکه قصد قتل غیر خود کند با چیزی که غالب آن قاتل باشد خواه
محدد خواه آله یا مثقل یا خنق یا سم یا احراق یا تغریق یا ضرب بعصا و غیر ذلک او عامدست و همچنین هرکه قصد قتل کسی کند بچیزی که غالبا قاتل نباشد و او
کشته شود اتفاقا وی را نگشته عمدا علی الاصح واما آنچه بآن قصد قتل و غیره نکرده باشد اصلا و بسبب آن قتل واقع شود قتل خطاست و آنچه بآن قصد قتل
نکرده باشد بلکه قصد تادیب کرده باشد یا غیر آن و بسبب آن موت طاری شود از شبه عمد است سوم لازم اول قصاص است و لازم ثانی دیه بر عاقله و لازم
ثالث دیه مغلظه بر جانی خاصه و همچنین دیه عمد اگر معفو عنها باشد چه آن محتاج نیست که عامد بگریزد تا نمیرد و دیه مغلظه برو لازم باشد
دیه لازم او است در ترکه او علی الاصح لقوله علیه السلام لا یطل دم امرء مسلم چهارم در علم کلام ثابت شده است بطلان احباط و نبود دوام ثابت شده که
عقاب عصاة مؤمنین غیر دائمی است و ظاهر آیه منافی اینست پس بجهت دفع این جواب داده اند یکی روایت عکرمه از ابن عباس که آیه فی من قتله علی دینه و
بایمانه پس معنی اینست که قاتل مقتول را کشته باشد بر دین و ایمان او و هیچ شکی نیست که این کفر است از قاتل و موجب تخلید او و دیگر آنکه مخصوص است
بغیر تائب و این جواب در نهایه و کافی النسفی بر آنکه این محل نزاعست چه بی توبه اصلا عفو نیست سیم آنکه باستحلال مرتکب قتل مؤمن شده باشد
و این قول عکرمه است و مؤید آنست سبب نزول آن که مذکور شد چه مقیس در دین اسلام مرتد شد بمکه مراجعت نمود چهارم آنکه مراد بخلود مکث
طویلست تا جمع بین الدلیلین باشد پنجم از مسائل مذکوره توبه قاتل عمدا ندم خالص است و کفاره جامعه من خصال ثلاثه را که از عتق رقبه است
و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین و انقیاد او برای ورثه که او را بکشند یا راضی بدیه شوند و یا او را عفو کنند انتهی کلامه و بنابر
جماعتی قائلند بر آنکه قاتل عمد را توبه نباشد و قول ایشان خارج است از اجماع و اخبار دیگر در زیادت ایراد کرده اند از اخبار و احادیث غیر مقبول
و دلیل بر آنکه قاتل مؤمن از حکم اسلام بیرون نمیرود و در دوزخ مخلد و مؤبد نماند آنست یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی سمعه
حق تعالی در این آیه قاتل عمدا مؤمن خوانده وحیث قال فمن عفی له من اخیه شیء و نیز قوله ذلک تخفیف من ربکم و رحمة دلالت بر ایمان قاتل دارد که
این تخفیف مؤمنانرا باشد و بعد از آن فرموده که فمن اعتدی بعد ذلک الخ و ذکر تخلید و تابید نکرده و عذاب عظیم مستلزم دوام نیست و مثال آن
است کقوله قاتلوهم یعذبهم الله و میتواند بود که عذاب او همین باشد و در آخرت باز نباشد و نیز خلود دلالت بر دوام نمیکند زیرا که خلود در
لغت بمعنی مکث طویلست نه دوام و نیز در روایت آمده که رسول صلی الله علیه وسلم اخذ بیعت کرد از مکلفان بر آنکه شرک نیاورند و زنا نکنند و خون ناحق نریزند و امثال این شرایط گفتم
اسناد اینها بکبایر مرجع ذاتند و بعد از آن فرمود که من فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة له ومن ستر علیه فامره الی الله عز وجل ان شاء غفر و
ان شاء عذبه و اگر قاتل کافر بودی این حدیث هیچ وجه نبودی و دیگر فرموده که و من اهل الاسلام اکف عن قال لا اله الا الله لا تکفروهم بذنب از اصل ما
است که از قائل لا اله الا الله دفع اذیت کنی و بغیر وجه شرعی بدو نرسانی و بگناهی که کرده باشد تکفیر او نکنی و نیز دانسته شد که آیه مذکوره
در حق مردی معین نازل گشته که مرتد گشت و خلود او در دوزخ موجب خلود مؤمنی که قاتل باشد نیست و دیگر آنکه این قابل تخصیص است چنانکه من قتل مؤمنا
متعمدا لایمانه مستحلا لقتله و غیر آن بر طریقی که گذشت و عاصم از ابن عباس روایت کرده که او گفت جزاؤه جهنم ان شاء عذبه و ان شاء غفر له پس بنابر وجوه
مذکوره اهل وعید را نرسد که استمساک کنند بآیه بر آنکه اهل کبایر در دوزخ مخلد خواهند بود آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم سریه بر قومی فرستاد و از ایشان
همین مرداس فدکی مسلمان بود و قوم او بگریختند چون نزدیک آمدند او بسر کوه که مبادا لشکر پیغمبر نباشد با مال و غنم خود در کوهی متحصن شد هم
چنین که سریه تکبیر گویان در رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید دانست که لشکر اسلام است و نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرد زبان به
گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله گشوده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال بر وی تاخت بضرب شمشیر سرش را بینداخت و همه مالش را غارت کرد
و گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید بسیار متالم گشت و فرمود ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شرک تبرا کرده و بیگانگی حق تعالی معترف بود
اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دا
نستی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی بجهاد قومی روید فَتَبَيَّنُوا پس طلب حال ایشان کنید و تبیین بپرسید و باحتیاط تمام و تانی تفحص نمایید و تعجیل مکنید تا مبادا اگر شما
آنکه کافرست کشته شود وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا





تو بیستی مومن و بجهت ابتغای زنما کلمه میکوید **تَبْتَغُونَ** حال است از ضمیر یقولوا مشعر بآنکه متاع دنیا حامل ایشان است بر عجله و ترک تثبت یعنی میکوید
سلام کننده که تو ایمان نداری در حالتیکه طلب کنید **عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و تسمیه مال دنیا بعرض جهة
عدم بقاء است تشبیها له بالعرض الذی هو خلاف الجوهر و اگر شما طالب غنیمتید **فَعِنْدَ اللّٰهِ** پس نزد حق سبحانه **مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ** غنیمتهای بسیار است
که بدست شما خواهد بود که بینیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال **كَذٰلِكَ كُنْتُمْ** همچنین بودید شما **مِنْ قَبْلُ** پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید
توسل بکلمه شهادة نمودید بدون آنکه مواطاة قلوب شما با السنه شما معلوم باشد بجهت آن عاصم خون و مال خود شدید **فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ** پس منت
نهاد خدای تعالی بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان **فَتَبَيَّنُوا** این بیان معلوم کنید و مبین سازید مهم را در قتل مردم تعجیل مکنید
دوی کان جهة بال لذنه کذاشتن هر را که فرموده خداست کتر از کشتن ملت مسلمان تکرار این کلمه بجهت تاکید و تعظیم این امر است و تنبیه حکم مذکور در آن
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید شما **خَبِيرًا** دانا و آگاه پس در قتل مسارعة مکنید و طریق احتیاط
مرعی دارید و مرویست که چون پیغمبر این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد و از آن فعل تاسف بسیار خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار
کن رسول فرمود که کیف اصنع بلا اله الا الله پس برای او استغفار کرد و فرمود که بنده آزاد کن و بروایة عکرمه از ابن عباس این آیه در حق مرداس از بنی سلیم که
گوسفند بسیار داشت بجماعتی از اصحاب رسول ملاقات کرده سلام کرد گفتند از بیم ما سلام کرد تا گوسفندان او در حمایة اسلام او باشد و اگر نه مسلمان
نیست پس او را بکشتند و گوسفندان او ببردند و حسن بصری گفته که مسلمانان بر جماعتی غزا کردند و ایشان را منهزم کردند و از میان مردی بگریختند و او گفت
من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد او وی قبول نکردند و برای طمع متاع او را بکشتند رسول قاتل وی را گفت که بکشتی که میگفت من مسلمانم و اظهار شهادت
کرد گفت یا رسول الله از ترس جان خود اظهار کلمه کرد فرمود که با دلش شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ قاتل جز زبان کاری نیست پس دیری
بر نیامد که آن قاتل بمرد و در پهلوی مقتول دفن کردند و زمین او را بدر انداخت تا سه بار دفن میکردند و زمین او را بیرون می انداخت پس پای او را گرفته ببردند
در شعبی از شعاب کوه انداختند و حق تعالی در باره او آیه مذکوره فرو فرستاد ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در حین غزای تبوک جمعی تخلف نمودند
از آن مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مرارة بن ربیع از بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از بنی واقف و عبد الله بن ام مکتوم بجهت عجز زبان باعتذار کشودند و گفتند
یا رسول الله من نابینا ام و بجهت آن از دولت مقاتله محروم ماندم حق تعالی در باره ایشان نازل ساخت که **لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ** برابر نیستند
نشینندگان در خانه خود **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از گروندگان **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** که نباشند خداوند بیماری و عجز و زجاج گفته که این صفة قاعدین است زیرا که مقصود
بیان قومی معین نیست و یا بدل قاعدون است و زید بن ثابت میگوید که چون این آیه نازل شد و لفظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت من چه کنم یا رسول
و گفتم یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و از جهاد عاجزم هم از زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و زانوی آنحضرت بر زانوی من بود چنین بر آن وی
ثقیل شد که ترسیدم که زانوی من خرد و مرد شود و چون آن کشف حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر یعنی مساوی نیستند مومنان غیر عاجز
که نشستگانند از قتال **وَالْمُجَاهِدُونَ** و جهاد کنندگان **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه حق و طلب رضای او **بِأَمْوَالِهِمْ** بمالهای خود که تهیه اسباب قتال
و تجهیز مقاتلان میکنند **وَأَنْفُسِهِمْ** و بنفسهای خود که در معرض قتل میآرند و چگونه برابر توانند بود کسیکه راحت تن برگزیند با آنکه در معرکه جهاد جانبازی
کند و فایده ذکر عدم استوا با ذکر تفاوت ایشان تنبیها بجهت ترغیب قاعد بر جهاد بجهت ترفع رتبه او و انفه او از انحطاط منزلة خود **فَضَّلَ اللّٰهُ** تفضیل داد
خدا **الْمُجَاهِدِينَ** جهاد کنندگان را **بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ** بمالها و نفسهای خود **عَلَى الْقَاعِدِينَ** بر نشستگان بعذر **دَرَجَةً** پایه که آن غنیمت
و ظفر و نام نیکو است و این جمله موضحه است برای نفی استوا و درجه منصوب است بنزع خافض ای بدرجه یا بمصدر زیرا که متضمن معنی تفضیل است یا حال است یعنی ذوی
فضیلة **وَكُلًّا** و هر یک از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند یا از مطلق قاعدان و مجاهدان که بجهاد مباشر اند **وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى** وعده کرده
است خدا مثوبة و پاداش نیکو که آن بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیة اما تفاضل درجات و تفاوة مراتب بر وفق عمل خواهد بود **وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ**
و تفضیل کرده خدا مجاهدان را **عَلَى الْقَاعِدِينَ** بر نشستگان با عذر یا بی عذر **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ نصب اجر بر مصدر است زیرا که فضل بمعنی آجر
است یا مفعول ثانی زیرا که متضمن معنی اعطا است کانه قیل و اعطاهم زیادة علی القاعدین اجرا عظیما **دَرَجَاتٍ مِنْهُ** بدل الاجر است یعنی پایهای بلند از خدای
آخرت و گویند مراد هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد در مدة هفتاد خریف چنانکه در حدیث آمده که فضل الله المجاهدین
سبعین درجة بین کل درجتین مسیرة سبعین خریفا للفرس الجواد المضمر **وَمَغْفِرَةً** و آمرزش **وَرَحْمَةً** و بخشایش و میتواند بود که درجات منصوب باشد بر مصدر
کقولک ضربته اسواطا و اجرا حال از وی و تقدیم آن بجهت تنکیر درجات باشد و مغفرة و رحمة منصوب باشد بر مصدر باضمار فعل اعنی غفر الله مغفرة و رحمه
الله رحمة و تکریر تفضیل مجاهدان و مبالغه در آن اجمالا و تفصیلا بجهت تعظیم جهاد است و ترغیب در آن و گویند اول غنیمت است و ظفر و ذکر جمیل و دوم درجات
عالیه در آخرت و میگویند درجه ارتفاع منزلة ایشان است نزد خدا و درجات منازل ایشان در جنت و نزد بعضی قاعدون اول اضرا اند و قاعدون ثانی اهالی که مأذون
شدند در تخلف بجهت اکتفا بغیر خود و نزد بعضی مجاهدان اول مجاهدان با نفس خود اند و ثانی مجاهدان با کفار و علیه قوله ع رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر **وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا** و هست خدا آمرزنده گناهان گذشته ایشان **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان و یا غفور است
از صدور تفریط از ایشان و رحیم است بوعده که ایشان را داده و آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس بن فاکهه و ابو قیس بن ولید و امثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرة نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کفار بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند
حق تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد که **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آنانکه **تَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ** جان ستانیده اند ایشان را فرشتگان و احتمال دارد که فعل

حکیم بکلمه لا اله الا الله
و تا چند بار اسامه طلب
آمرزش کرد پس آنحضرت
گفت و کیف اصنع بکلمه
لا اله الا الله

علی القاعدین

و رحمه الله



مضارع باشد بحذف احد التائین یعنی آنانکه جان گرفتند ایشان را فرشتگان و احتمال دارد که اعوان ملک الموت اند و یا ملائکه که با قامة اهل اسلام
در بدر حاضر شده بودند **ظالمي انفسهم** در حالتیکه ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت در آن وقت هجرت فرض بود و مرافقت با کفار ممنوع **قالوا**
گفتند ملائکه از روی توبیخ مر ایشان را که **فيم كنتم** در چه چیز بودید از کار دین خود و یا کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار
موقع **قالوا** گفتند که **كنا مستضعفين** بودیم ضعیفان و عاجزان **في الارض** در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم که هجرت
کنیم بمدینه و یا از اعلای کلمه اسلام عاجز بودیم **قالوا** گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب و تبکیت ایشان که **الم تكن ارض الله** آیا نبود زمین خدا **واسعة**
گشاده و دسیع **فتهاجروا فيها** که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه کردند **فاولئك** پس آن گروه تارکان هجرت بعد ورود مسموع **مأواهم**
جهنم جای ایشان دوزخ است **وساءت مصيرا** و بد بازگشتنی است برای ایشان دوزخ بجهت ترک امر واجب و مساعدت کفار بدانکه فاولئک خبر ان است
و کرفاجها استکه متضمن معنی شرط است و قالوا فیم کنتم حال است از ملائکه باضمار قد و یا آنکه قالوا خبر ان است و عاید محذوف است ای قالوا و جمله
فاولئک معطوف است بر جمله ما قبل که مستنبح باشد از آن و در آیه دلیل است بر وجوب هجرت از موضعی که متمکن نباشد در آن از اقامت دین و استعادت اهل اسلام
و از حضرت رسالت مروی است که من فر بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة وکان رفیق ابیه ابراهیم و نبیه محمد یعنی هر که بگریزد
کند بسبب دین خود از زمینی بزمینی دیگر و اگر چه مقدار یک شبر باشد بهشت او را واجب شود و رفیق پدر خود باشد که ابراهیم است و رفیق پیغمبر خود که محمد
است و از امام محمد باقر مروی است که این مذکورها در شان جمعی است که از لشکر قریش بودند و آن را ابو العاص و ابو امیه و جمعی دیگر
و میلی بن الفاکه بن المغیره که با رسول هجرت نکردند چون مشرکان به بدر حاضر شدند ایشان قلب ایشان منکر اسلام شد ...
ساختند است ایشان را از ایشان و همه در بدر کشته شدند و فرشتگان ...
الا المستضعفين استثنا منقطع است بجهت عدم دخول ایشان در موصول ... ایشان مستضعف و عاجزند **من الرجال** از مردان **والنساء**
و زنان **والولدان** و صبیان **لا يستطيعون حيلة** که استطاعت و توانائی ندارند بر چاره ... **ولا يهتدون سبيلا**
راه طریق بیرون رفتن ندارند و انوار کفته که ذکر ولدان تاکید ... بجهت مبالغه است ... استفاء بر اکراه ...
وجوب هجرت نشد و محتمل است که ولدان ایشان چون بالغ شوند و قادر گردند هجرت نمایند ...
صفت مستضعفین است زیرا که موصوف معین نیست ... و استطاعت حیلة و بعد ... ایشان هجرت ...
فاولئك پس آن گروه بیچارگان **عسى الله ان يعفو عنهم** ...
وكان الله عفوا و هست خدا درگذرنده از معاصی **غفورا** آمرزنده گناهان ایشان ...
بودند و استطاعت هجرت نداشتند ... مستضعفان ...
اما از جمله مستضعفان ... استثناء ایشان ...
ترک هجرت ایمان ... اشارت ... استعداد ...
بوده ... **اللهم هذه لك** خدایا این دست ...
تو با تو ... بیعت میکنم ...
... **ومن يهاجر في سبيل الله** و هر که
کند ... **يجد في الارض** یابد در زمین **مراغما كثيرا** موضع ...
مراغم از رغام ...
یعنی ... **وسعة** و فراخی در رزق ...
مجاهد ... مراغم ... متسع است ...
... **ومن يخرج من بيته** و هر که بیرون رود از خانه خود **مهاجرا الى الله ورسوله** در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدا و رسول او
یعنی ... **ثم يدركه الموت** پس در یابد او را مرگ ... **فقد وقع اجره**
پس بتحقیق که ثابت باشد مزد او **على الله** ...
است ...
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **وكان الله غفورا** و هست خدا آمرزنده ... **رحيما** مهربان ...
...
میکند و ذکر ... **واذا ضربتم في الارض** و چون سفر کنید در زمین **فليس عليكم جناح** ...
ان تقصروا من الصلوة ... **ان خفتم** اگر بترسید **ان يفتنكم الذين كفروا** ...
... **ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا** ...

الی ارض

ومن یهاجر

وان مر

وقوع و وجوب مستعار باشد

بعوض باعتبار دو رکعت کفار ...

اثم و نفی جناح مستعمل میشود در واجب و ندب و مباح و قصر صلوة از قصر ماخوذ است یعنی نقصان کاستن که در کیفیت نماز است و در کمیّت آن و
فته یعنی فیلست نزد بعضی و اصح آنستکه یعنی تعرض است مکروه چون این مقرر شد بدانکه درین مقام چند فایده است اوّل آنکه قصر صلوة جایز است اجماعاً
و نزد شافعی رخصتست لقوله تعالی فلیس علیکم جناح پس قصر نزد او مخیّر است لیکن قصر بهتر و افضلست از اتمام و مزنی که از اصحاب اوست گفته
که اتمام افضل است و نزد مالک و ابو حنیفه و اصحاب ما قصر عزیمة است و این مرویست از امیر المؤمنین و اهلبیت اطهار صلوات الله علیهم و ابن
عباس و جابر و ابن عمر و غیرهم و نفی جناح منافی وجوب نیست چرا که در وجوب نیز استعمال میکنند کما فی قوله انّ الصّفا والمروة من شعائر الله الی قوله فلا
جناح علیه ان یطّوّف بهما و حال آنکه طواف صفا و مروه باتفاق امت واجبست و دیگر آنکه از یعلی بن امیه مرویست که از عمر سؤال کردند که ما بالنا نقصر
و قد امنّا یعنی چیست ما را که در نماز تقصیر میکنیم و حال آنکه ایمنیم در جواب گفت عجبت ممّا عجبت منه من نیز متعجب شدم از آنچه تو تعجب میکنی پس سؤال کردم از آنحضرت رسالت پناه
فرمود ذلك صدقة تصدّق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته این صدقه ایست که حقتعالی تصدّق فرمود پس قبول کنید صدقه او سبحانه را و امر برای وجوبست و دیگر
در روایات متواتره صحیحه از اهلبیت علیهم السلام و غیر ایشان در باب وجوب قصر صلوة در سفر وارد شده دویم ظاهر آیه دلالة میکند بر آنکه قصر مشروطست
بخوف و حال آنکه نه چنین است بلکه خوف در مخرج اغلب است بدلیل حدیث عمر و روایات دیگر که مذکور شد و اجماع اهل البیت و محققین مذهب درین مقام
آنستکه سفر و خوف مجموعهما شرط تقصیر نیستند بالاجماع بلکه هر یك از آن علة تامه اند در تقصیر و دیگر آنکه پیغمبر نماز را قصر فرمود در سفر با زوال
خوف و هرگاه علی الجمع شرط تقصیر نباشند پس یا آنستکه احدهما شرط دیگر است بدون عکس و این باطلست امّا اوّلاً بجهة استلزام ترجیح بلا
مرجّح و امّا ثانیاً بجهة آنکه اشتراط سفر بخوف باطلست باجماع مذکور و نصّ و عکس این که اشتراط خوفست بسفر نیز باطل است که خوف فقط سبب قصر است و
دیگر آنکه سبب تام محالست که شرط باشد در سببیت دیگر و چون این باطل شد پس باقی نماند مگر آنکه هر یك از سفر و خوف سبب تام باشند در وجوب قصر
و دلیل دیگر روایات صحیحه است از زراره که از آنحضرت پرسیدند که صلوة خوف و صلوة سفر را قصر میباید کرد فرمود نعم و صلوة الخوف احقّ ان تقصر من
صلوة السفر الّذی لا فیه خوف یا انفراده ای قصر میباید کرد صلوة خوف و اولی است که قصر کنند از صلوة سفریکه در و خوف نباشد بجهت آنستکه
خوف سفر اولی است از سفریکه خالی باشد از خوف پس هر یك بانفراده سبب تام است در قصر و اگر هر دو سبب با هم جمع شوند بطریق اولی که قصر واجب
باشد سیّم خلافی نیست در آنکه قصر در سفر معلّقست بمسافة الا آنستکه داود گفته که احکام سفر متعلّق است بطویل و قصیر و نزاع علی الاطلاق
و اکثر است و مقدار آن در آن خلاف کرده اند شافعی گفته که مراد دو مرحله است که شانزده فرسخ است و مالك و احمد نیز برین اند و ابو حنیفه و اصحاب
او گفته اند که سه مرحلست که بیست و چهار فرسخ باشد و نزد همه اصحاب ما یك مرحله است که هشت فرسخ باشد یا مسیر روزی متوسط السیر و اوزاعی
نیز برین است و دلیل ما بعد از اجماع ما اطلاق آیه است که خارج شد از آن ما دون ثمانیه باجماع پس ما عدای آن باقی باشد بجهة روایت عیص بن قاسم از
صادق که فرمود که التقصیر حدّه اربعة و عشرون میلاً یکون ثمانیة فراسخ چهارم بیان کردیم که تقصیر نقص صلوة است در کمیة و کیفیة پس نقص در
کم رباعیة تنصیف است و از دو رکعة کم نمی آید و همچنین است در حال خوف و امّا در حال خوف که منتهی بسنّة باشد یا مندوب یا مباح نه در صورت
که حرام باشد و دلیل برین آنستکه قصر صلوة تخفیف است و رخصت از مشقّت که سفر مظنّه آنست پس تقصیر نسبت بعاصی بسفر حسن نباشد و خصوصاً که
احکام شرع محض حکمت است و ممتنع است فعل قبیح برو لیکن انتفای معصیت در سفر شرط قصر نیست بلکه میباید که معصیت نباشد یا غایتاً و معصیة
نبود ششم وجوب تقصیر اگرچه عامست بجهة ظاهر آیه الا آنستکه نزد ما مخصوص است بما عدای مواضع اربعه که مسجد مکه است و مدینه و حایر
علی ساکنه الصلوة والسلام و اجماع اکثر استحباب اتمام است و اتمام در آن افضلست زیرا که مواضع شریفه است که مناسب تکثیر عبادة است در آن [illegible]
کلام از ابن عباس مرویست که اول نمازیکه در آن تقصیر واجب شد نماز دیگر بود در عسفان و بعد از ذکر وجوب قصر در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف
میفرماید برای پیغمبر خود تا آن بیان نحو نماز بگذارد و خلفای خود را که ائمّه معصومین اند تعلیم نماید تا بوی اقتدا کرده امت مرحومه ایشان را تاسّی نمایند
آنحضرت را بسبب بیان کیفیت اقتدا با ایشان کند پس میفرماید که **وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ** و چون باشی تو در میان ایشان و بترسی از اعادی **فَأَقَمْتَ لَهُمُ**
الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامه کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز **فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** پس باید که بایستند گروهی از ایشان **مَعَكَ**
با تو و نماز گذارند و اقل طائفه واحد است و گروهی دیگر بروی دشمن بایستند اصل لام کسر است و سکون آن بجهة استثقالست **وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ**
و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط و گویند ضمیر راجع بطائفه دیگر است و ذکر طائفه اولی دلالة میکند برایشان
فون اول اصحّ و اظهر است و سلاح اسم چیزیست که بآن دفع ضرر کنند از خود و جمع آن اسلحه است چون حمار و احمره **فَإِذَا سَجَدُوا** پس چون سجده نماز گذارندگان
فَلْيَكُونُوا پس باید باشند آنها که نماز میگذارند **مِنْ وَرَائِكُمْ** از پس شما در پیش شما در برابر دشمن خطاب به پیغمبر است و طائفه که با او نماز میگذارند
و بسبیل تغلیب مخاطب بر غائب و چون از یك رکعة بگذارند بصف لشکر باز روند **وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ** و بیاید طائفه دیگر که **لَمْ يُصَلُّوا** نماز نگذارده اند
و پاس میداشتند **فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ** پس باید که بگذارند با تو یك رکعة دیگر را **وَلْيَأْخُذُوا** و باید که بردارند ایشان نیز با خود **حِذْرَهُمْ** آلتی
که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره **وَأَسْلِحَتَهُمْ** و سلاحهای خود را که بدان حرب میکنند چون شمشیر و حربه و نیزه و کمان بجهة
[illegible] و نکته در ... فلیصلّوا و ... و فلتصلّ حمل کلامست یکبار بر لفظ و بار دیگر بر معنی کقوله و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا اگر اقتتلا واقع
شده بیان حکمت میکند در وجوب اخذ سلاح بقوله **وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست میداشتند آنانکه کافر شدند و تمنّا میکنند **لَوْ تَغْفُلُونَ**
اگر غافل شوید **عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ** از سلاحهای حرب خود **وَأَمْتِعَتِكُمْ** و از متاعهای خود چون توشه و [illegible] **فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ** پس حمله آورند

عليكم

و جامع کوفه نیز ... مسطور است ... سفر در صورتیکه سفر جایز باشد خواه واجب باشد



بر شما میله واحدة یکبار و هر چه باشد ببرند و بُرد بعضی احتمال حمل اسلحه موجب مشقت کثیره است از جهت درد مختص مشتغلان وضع سلاح
کرده منع نمایند که ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران کرد اند
اسلحه را او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح ان تضعوا در آنکه بنهید بر زمین اسلحتکم سلاحهای خود را ان تضعوا
منصوب بنزع خافض است ای لا اثم علیکم فی ان تضعوا و یا مجرور است باضمار حرف جر و چون عدم اخذ سلاح در مظان هجوم اعادی است بر مسلمانان
از جهت مبالغه در اخذ آن تکرار آن نمود بقوله وخذوا حذرکم و فرا گیرید آلات نگاهداشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گویند معنی آنست
که مراقب بر حذر باشید ان الله اعد بدرستیکه خدا آماده ساخته برای کافران للکافرین عذابا مهینا عذابی خوار کننده در سبب
نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت بغزوه رفته بود و هنوز که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده اند و اسبان را بجدال و قتال
مهیا ساخته حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف بر کشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل بود
حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان را مشاهده میکردند بعد از فراغ اهل اسلام از آن نماز کافران
حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و یک حمله ندادیم تا از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این جماعت را نیز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام
آن مبالغه میکنند و بیشتر میدانند پس تا فرصت نگاهداشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان ریزیم و بکام دل از دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة در
میان نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه آنحضرت را تعلیم داد و گفته اند که ولا جناح علیکم الخ در حق عبد الرحمن بن عوف آمد که مجروح
بود و سلاح برنمیتوانست گرفت و ابوصالح از ابن عباس روایت کرده که در حق رسول خدا نازل شده و سبب آن بود که حضرت بغزای محارب و بنی انمار شده به
منزلی با مسلمانان فرود آمد و مشرکان مشاهده ایشان نمودند رسول صلعم بقضای حاجت رفت و باران میآمد چون فارغ شد خواست که بلشکرگاه آید
سیل آمده بود و حایل شده رسول از آن جانب رود خانه تنها بماند بی سلاح و بر درختی نشست از سر کوه غورث بن حارث نگاه کرد رسول را دید تنها نشسته
گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله این محمد است و از اصحاب دور افتاده اگر او را نکشتم خدا مرا بکشد پس فرود آمد پیش رسول شد تا آنحضرت
خبر میشد آن ملعون تیغ کشیده بر سر آنحضرت رسیده بود گفت یا محمد من یمنعک منی که ترا از من منع کند فرمود خدا ترا از من منع کند پس فرمود اللهم اکفنی
شر غورث بن الحارث بما شئت یا رب خدایا بهر وجهیکه خواهی شر او را از من کفایت کن چون شمشیر بر کشید که بر آنحضرت زند بر پشت افتاد و بر پشت زده او را بیداد
و شمشیر از دستش افتاد حضرت تیغ او را بر داشت و بر او حمله کرد و فرمود الان من یمنعک منی غورث گفت لا احد یمنعک منی هیچ کس نیست که ترا از من
منع کند گفت گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ بتو سپارم گفت هرگز گواهی ندهم لیکن اگر مرا بگذاری عهد میکنم با تو که هرگز بکار زار تو نیایم و کسی را
بر حرب تو اعانت ننمایم و تحریض نکنم حضرت تیغ بدو داد تیغ بستد و گفت والله لانت خیر منی رسول فرمود انا احق بذلک منک چون غورث نزد اصحاب خود رفت
وی را گفتند و مجالس چه شمشیر با او نزدیک چه بازار از فتنه او باز نداشتی و چگونه بیستی بیفتادی حکایت گفت شخصی بی آنکه او را بینم دست بر سینه من زد
و تیغ از دستم بیفتاد و محمد آن را بر داشت اگر خواستی مرا هلاک کردی محمد اکرم او از من جهت خال خواهر زد ترستم گفتم نماز از دو قبول نکردم اما عهد کردم
ام تا او کرد من تیغ برو و بر اتباع او نکشم چون باران و سیل باز ایستاد رسول بلشکرگاه آمد و حکایت با اصحاب تقریر کرد آیه مذکوره بر وی نازل شد و این
روایت را ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود آورده و در کنز العرفان آورده که بعد از بیان ترکیب حل لغت بر طریقیکه مذکور شد فرموده که در این مقام ابحاث کیفیه
صلوة خوف میکنیم بر قول فقها و بعد از بیان فوائدیکه متعلق بآیه است اما اول بدانکه خوف اگر منتهی بحالتیکه با آن استقرار و ایقاع افعال ممکن نباشد بلکه محتاج
بمسایفه و معانقه شود باید که مردمان نماز را فرادی گذارند بحسب امکان بر طریقیکه در آیه سابقه گذشت اگر منتهی باین نشود هیئت صلوة آن بر سه نوع
خواهد بود اول صلوة بطن النخل و آن نیست که عدو در جهت قبله باشد پس امام دو فرقه اصحاب خود کند و با یکفرقه دو رکعت نماز بگذارد و با ایشان
سلام بگوید و فرقه ثانیه حراست ایشان کنند و بعد از آن با فرقه ثانیه دو رکعت نماز بگذارد و این دو را نافله خواهد بود و فرقه ثانیه را فریضه و این در حالت
امن نیز صحیح است دوم صلوة عسفان و آن نیست که عدو در جهت قبله باشد پس امام ترتیب اصحاب خود نماید بدو صف و با همه تکبیر احرام بگوید تا
اول رکوع و سجود کنند و طایفه ثانیه ایستاده حراست کنند چون امام با صف اول بر خیزد صف ثانی سجده کنند و بعد از آن منتقل شوند هر یک از صفین
بمکان صف دیگری پس امام با ایشان رکوع و سجود کند و صف اول بر خواسته بحراست مشغول شود و بعد از آن همه بنشینند و بهم سلام کنند
بگوید با جمیع ایشان سیم صلوة ذات الرقاع و شروط آن آنست که عدو در خلاف جهت قبله باشد یا در جهت قبله و لیکن میان او و مسلمانان حایلی باشد که
مانع باشد از رویت ایشان در حین هجوم و عدو را وجهی قوة داشته باشد که خوف هجوم ایشان باشد و مسلمانان محتاج بسیار باشند که ممکن باشد بعض
ایشان بدو فرقه که هر فرقه مقاومت با عدو کنند و احتیاج نباشد بزیاده از دو فرقه پس امام با طایفه بموضعی بایستد که سهام عدو با ایشان نرسد
یک رکعت با ایشان بگذارد و چون بر خیزد بر رکعت ثانیه ایشان نیت انفراد کنند بر طریق وجوب نماز خود را تمام کنند و طایفه ثانیه حراست ایشان کنند تا از
نماز فارغ شوند بعد از آن طایفه اولی بمکان طایفه ثانیه آیند و ثانیه نزد امام آیند و امام منتظر ایشان باشد تا ایشان ملحق شوند و بعد از الحاق
اقتدا با امام کنند در رکعت ثانیه و چون امام بنشیند ایشان بر خیزند و یک رکعت دیگر گذارده و ملحق شوند و امام با ایشان سلام بگوید و باید که امام تطویل
قرائت نماید در انتظار طایفه ثانیه و تطویل تشهد کند در انتظار فراغ ایشان و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت بگذارد و با ثانیه یک رکعت یا بالعکس چنانچه معلوم
شد مخفی نماند که قائل بمشروعیت نیست که آیه کریمه دلیل بر صلوة عسفان حمل نتوان کرد بلکه بآیه محمول است بر صلوة بطن النخل و این قول حسن بصری است و بآیه صلوة ذات الرقاع
و در مذهب ما قوی است یکی از اصحاب ما است و شافعیه بر هیئتی که مذکور شد و قول دوم آنست که طایفه اولی چون از یک رکعت فارغ شوند ...

کاهبان ان مشغول باشند

تا اگر شیء بکند بود

کیفیت صلوة خوف

صلوة عسفان

در ثانیه تشهد

وامام با ایشان رکعت ثانیه بگذارد و بعد از امام تنها سلام بگویند و ایشان متوجه عدو شوند طائفهٔ اولی بیایند و یک رکعت بگذارند بی قراءة زیرا که ایشان لاحق اند پس لاحق میشوند و سلام میگویند و باز متوجه عدو میشوند و طائفهٔ ثانیه میآیند و رکعت دیگر را با قراءة میگذارند زیرا که مسبوقند و این مذهب ابو حنیفه است و منقول از عبد الله بن مسعود و فرق بین الطائفتین در ترک قراءة نوعی از تحکمست و صلاحیت علوی ندارد که ایشان ذکر کرده اند و گو طائفهٔ اولی یک رکعت بگذارند و سلام بگویند و منصرف شوند و همچنین عمل کنند و این قول جابر بن عبد الله ست و مجاهد پس بنابرین صلوة خوف یک رکعت باشد و سجود در اذا سجدوا بر ظاهر خود ست نزد ابو حنیفه و بر قول اصحاب ما و بر قول شافعی صلوة است و قوله ولتأت طائفة اخرى لم یصلوا فلیصلوا معك وخذ در آنکه طائفهٔ که مقابل عدو بودند و غیر مصلی اند باید که اخذ سلاح کنند و اما طائفهٔ که مصلی اند نزد بعضی استحباب است که اخذ نکنند و این قول ابن عباس است و نزد بعضی دیگر اخذ سلاح کنند و این صحیح است بجهت عود ضمیر با ایشان ظاهرا و اما فوائد چند چیز است یکی آنکه نزد بعضی نماز بر توجیه مختص بحضور النبی نیست و اذا کنت فیهم وجه مدخول است زیرا که سایر شرعیات مخصوص الخطاب مفرد است باقوال و افعال خود با عموم تکلیف بآن جهت وجوب تأسی و مع ذلك مفهوم مخالفه نزد ما حجت نیست دوم آنکه اخذ سلاح واجبست بجهت صیغهٔ امر و مقرر شده در اصول که امر از برای وجوب است سیوم واجبست ترک سلاح با مرض یا حصول اذا یا همچنین است اگر مانع احد واجبات صلوة باشد لقوله تعالى ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر چهارم دلالت دارد بر تحصیل جماعة بجهت امر در حالت خوف محافظت بر آن بجهت قوله ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم اشارت است بوجوب اخذ سلاح و علت زیرا که معنی انست که اگر غافل شوید میل کنند بر شما یکبار و کار بر شما دشوار کنند ششم دلالت دارد نزول آن معجزهٔ حضرت رسالت است زیرا که نزول آیه در غزوهٔ بود که رسول در عسفان بود و مشرکان در ضجنان پس توقف کردند تا رسول نماز ظهر را با اصحاب ادا فرمود و بعد از آن یکدیگر را تعبیر و سرزنش کردند که چرا در حین نماز بر ایشان هجوم نکردیم و بعضی گفتند ایشان را نماز دیگر هست که نزد ایشان احب و افضل از این نماز است مراد ایشان نماز عصر بود پس صبر کنند تا در اثنای آن نماز بر ایشان هجوم کنیم حقتعالی این آیه را انزال فرمود و خصوصیات صلوة خوف تعلیم داد چنانکه گذشت هفتم چون ایشان را امر کرد باخذ حذر را ایشان متوهم شدند از آنکه عدو بر ایشان هجوم خواهد کرد بجهت وفوت مخادعه ایشان حقتعالی ازاله این وهم کرد بگفتن ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا یعنی متوهم مشوید که حقتعالی ایشان را مدد بسیف اسلام خواهد فرمود و سخائه دست با هست که با اسبابست اگر گویند که ثم لیأخذوا اخذ مجاز است و باسلحه حقیقت اگر مراد احدهما است دیگری جایز نیست و اگر مراد هر دو است باطلست زیرا که استعمال لفظ در حقیقت و مجاز ممنوع است گوییم منع آن بر وجه حقیقت است نه مطلقا بنا بر سبیل اراده هر دو بر سبیل مجاز و یا احدهما منصوب باشد بفعل محذوف و دیگری بفعل مذکور مانند علفتها تبنا و ماء باردا ای سقیتها و چون قوله تعالی موجب استعداد است بقتضی باقی و ورود رحمت و نقمت بر وفق رحمت و نقمت او و ازین جهت بعد از امر بصلوة خوف منتشر باید که **فاذا قضیتم الصلوة** قضا اینجا بمعنی فعل است و ایشان نمودن نیست چنانکه قوله تعالی فاذا قضیتم مناسککم یعنی پس چون کرده باشید نماز خوف را و از آنجا او زدید بر وجه ادا و فارغ شدید از آن **فاذکروا الله** پس یاد کنید خدا را **قیاما** در حالت ایستادن که شمشیر میزنید **وقعودا** و در حالت نشستن که تیر میاندازید **وعلی جنوبکم** و در حالتی که بپهلوهای خود افتاده اید و زخم خورده اید و قول اشهر و اکثر آنست که یاد کردن خداوندست در همه حال و در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدا قیاما و بوقت نصرت در امور و قعودا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبه با خلق و علی جنوبهم و در زمان توجه بمنام و ترده ان لا تخافوا و نتیجهٔ این خوف است **فاذا اطمأننتم** پس چون بنا رامیدید و از خوف ایمن شدید **فاقیموا الصلوة** پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط **ان الصلوة** بدرستیکه نماز **کانت علی المؤمنین** هست بر مؤمنان **کتابا موقوتا** فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن جایز نیست این دلیلست بر آنکه نماز واجب الاداست در حال مسایفه و اضطراب در معرکهٔ حرب و تعلیل امر است باتیان بان کیف ما امکن و در کنز آورده که مراد بقوله فاذکروا الله الخ امر است بمداومت بر ذکر در جمیع احوال همچنانکه در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت خطاب کرد با موسی علی نبینا و علیه السلام که یا موسی اذکرنی فان ذکری حسن علی کل حال همچنانکه اصحاب ما روایت کرده اند و گویند کلام محتاج است باضمار ای فاذا اردتم الاتیان الصلوة فاتوا بها علی حسب احوالکم فی الاتیان یعنی چون خواهید که نماز گذاردن مشغول شوید پس اتیان نمائید بآن بر هر نحوی که مقدور شما باشد در ضعف خوف بسته ان قیاما خواه ایستاده باشد و مقارعه باشد و قعودا و خواه در حین هزیمت و علی جنوبکم و خواه در حینیکه مجروح شده و بپهلو افتاده باشید وجه این قول آنستکه کلام در معرض صلوة خوف است پس مناسب آنستکه بایمعنی حمل کرده شود و قوله و اذا اطمأننتم بایمعنی است که چون ایمن شوید از خوف و یا اقامه نمائید در شهرهای خود پس اقامه نماز کنید بر وجه کمال در کیفیت و کمیت یعنی اتمام نماز کنید همچنانکه در حال شدة خوف و قار عود کلام میکند بحث بدکار بر جهاد و منع باید که **ولا تهنوا** و سستی مکنید و ضعف مورزید **فی ابتغاء القوم** در طلب کافران و کارزار با ایشان و گویند که نزول این آیه در وقت توجه سید صغری بود بجهت مواعد ابو سفیان در روز احد و عکرمه روایت کرده که در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت بعد از جنگ احد میخواست که در عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات مینالیدند حقتعالی فرمود که سستی مکنید در طلب کفار **ان تکونوا تألمون** اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها **فانهم یألمون** پس بدرستیکه کافران نیز دردمند اند و زخم خورده **کما تألمون** همچنانکه شما دردمندید **وترجون** و شما امید میدارید **من الله** از خدا **ما لا یرجون** آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرة و نصرت در دنیا این الزام ایشانست و تشجیع ایشان در معرکهٔ جهاد و تقریع بر توانی ایشان در آن یا آنکه صبر و قتال لازم است بین الفریقین و مختص بشما نیست مع ذلک شما امیدوارید از خدا باظهار دین اسلام و استحقاق ثواب که عدو شما بآن امیدوار نیستند پس سزاوار آنستکه رغبت شما بیشتر باشد در حرب و صبر شما بر آن اکثر **وکان الله** و هست خدا **علیما** دانا بضمایر و اعمال شما **حکیما** محکم کار در امر و نهی و جزا و وفق حکمت امر میکند و

یعنی این وجه یاد کن مراد همه احوال که یاد من بهمه حالی خوش نیکو است و یا مراد تعقیب است ادعیه بعد از صلوة است

از ایشان نه

همه بمنابه بدین مطیع او امر و نواهی او شوید و تفصیل این در سورهٔ آل عمران مذکور شد آورده اند که طعمة بن ابیرق سه پسر داشت بشیر و مبشر و بشر یکی بود با طعمه و اینها از بنی ظفر بودند شبی طعمه نقب در خانهٔ قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود ندزدید چون انبان شکافته داشته بود همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه از آنجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند برده بطریق ودیعه سپرد تا مادام قتاده برائر ریختن آرد رفت و بعد از طلب درع بید و غ سوگند یاد کرد که اینکار نکرده و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ زید یهودی رفته بود پی برد و آنجا یافت زید گفت درع طعمه نزد من در انبان بود و بعد از آن جمعی براین گواهی دادند قتاده صورة حال بمحکمه علیه نبویه رجوع کرد بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او بخواستند که طعمه هنت ندهند شی و یهود را کدامن بر هند ابدا اغا رخدال و خصومت کردند و بر براءة ساختن طعمه گواهی دادند و گفتند یا رسول الله از جانب صاحب مجادله کن تا خیانت مسلمانان و براءة ساختن یهودی لازم بیاید و در ای حضرت ساکت بودند که خیانت بر یهود ثابت کرده و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد بنی بجهت حسن ظنی که بحضرت را بمسلمانان بود و شهادة شهود برای او خواست که عتاب یهودی کنند از حضرت رب الارباب خبر رسید که **إِنَّا أَنْزَلْنَا** بدرستیکه ما فرو فرستادیم **إِلَيْكَ الْكِتَابَ** بسوی تو قرآن **بِالْحَقِّ** در حالتیکه ملتبس براستی و حکم درست **لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ** تا حکم کنی میان مردمان **بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** بانچه شناسا کردانیده است خدا بتعلیم تو او بیان و وحی کرده از ارادة از رؤیت است که بمعنی معرفت است نه بمعنی علم و اگر مشتق از علم باشد مفعول ثالث مقدر است **وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ** و مباش برای خیانت کنندگان و در بجهت ایشان **خَصِيمًا** دشمن آنکس که بیگناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خائن و اظهار براءة او **وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ** و آمرزش خواه از خدا یعنی بالکلیه رو بتوجه با وسبحانه کن و توفیق از و طلب در جمیع امور **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه خدا هست **غَفُورًا** آمرزنده و در کسیکه آمرزش طلبد **رَحِيمًا** مهربان **وَلَا تُجَادِلْ** و خصومت مکن **عَنِ الَّذِينَ** از قبل آنانکه **يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ** خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت او در ساختند و دروغ گواهی بر براءة ساختن او داده اند و حمایت و نصرت او کرده اند و بجهت آن بر ونا الخیانة راجع بانفس ایشانست میتوان بود که ضمیر جمع بجهت آن باشد که تنها طعمه نباشد و سایر کسانیکه خیانت کنند **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **لَا يُحِبُّ** دوست نمیدارد **مَنْ كَانَ خَوَّانًا** یعنی مصر است بر آن **أَثِيمًا** گناه کاری که مستغرق باشد در گناه خود و این اشاره است باصرار طعمه در خیانت و توغل او در اثم و خیانت و بدانکه این امر دلالت نمیکند از رسول صلی الله علیه وسلم چیزی صادر شده باشد که شایسته او نباشد قوله ولا تکن للخائنین خصیما و قوله ولا تجادل دال نمیشود بر آنکه آن حضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشد چه سبب است که نهی متوجه بشود بکسیکه از و منهی عنه صادر نشده باشد بجهت مبالغه و الحاح در آن و قوله واستغفر الله نیز دلالت نمیکند بر آنکه گناهی از آنحضرت صادر شده باشد که شایسته او نباشد چه استغفار مختص بمذنب نیست بلکه گاه هست که بر وجه هضم نفس و بتوجه تام بمولی میباشد و تا بجهت مزید مثوبه نیز که استغفار طاعتیست مستقل و موجب ثواب و ادلهٔ عقلیه بر عصمت انبیا از صغایر و کبایر مقتضی اینست و در مجمع آورده که خطاب بحضرت رسالت است لیکن مراد امت او است یا آنکه مبادرت نکند بخصام و دفاع از قبل خصام مگر بعد از تبین وجه حق و از ذکر این آنحضرت از جمیع معاصی معرا و مبرا است پس آنکه عتاب با آنحضرت باشد بر قصد مجادله برای خصم بر فعل آن از و وقصد بکه بعد از ظن غالب شود بجهت امارات ظاهره چون شهادة شهود و غیرها مستلزم اثم نیست و بدانکه وجه اتصال این آیه بما قبل تعقیب ذکر منافقین و کافرین است بذکر خائنین و امر باجتناب از خیانت است یا تعقیب احکام و شرایع در این سوره با آنکه بیان بحق منزل کسیست و آنچه قصه ما کورده است بیکه میفرمایند که **يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ** پنهان میکنند خیانت را از مردمان بجهت حیا و خوف **وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ** و پنهان نمیدارند از خدا که احق است بانکه استخفا کنند از و بر وجه خوف **وَهُوَ مَعَهُمْ** و حال آنکه خدا با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان بر و پنهان نیست پس اولی و سزاوار تر است که از و شرم دارند و باز پوشیدن خیانت از و بترک است چه دو استشعار بیچ از و طریقی دیگر نیست با و مکر ترک آنچه استقباح آن مینماید و بان مؤاخذه میکند و قوله **إِذْ يُبَيِّتُونَ** متعلقست به یستخفون یعنی استخفا میکنند خیانت را هنگام که بشب تدبیر و تدبیر میکنند **مَا لَا يَرْضَى** آنچه را که نمی پسندد خدا **مِنَ الْقَوْلِ** از گفتن دروغ چه بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورة میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و چه بپیغمبر سوگند او را که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی ما را شنید و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد کرد **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدا **بِمَا يَعْمَلُونَ** بانچه میکنند از تدبیر **مُحِيطًا** احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست پس همه شما را بر وفق عمل حق و باطل جزا سزا خواهد داد **هَا أَنْتُمْ** آگاه شوید که شما ای بنی ظفر **هَؤُلَاءِ** آنگروه اید از جملهٔ اهل جاهلیت که **جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ** دفع کردید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا جمله صلیه مبینه و ونعم اولا است خبر مبتدا و با صله نزد انکسکه از موصول است مبتدا **فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ** پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند **عَنْهُمْ** از ایشان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **أَمْ مَنْ يَكُونُ** یا کیست که باشد **عَلَيْهِمْ وَكِيلًا** بر ایشان نگهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کنند و با حمایت کنند که عذاب ایشان نازل دد و بعد از تهدید و تقریع و توبیخ بلیغ بر حمایت خائنان ایشان را امید وار میسازد بنجاة بوسیله توبه و میگوید **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا** و هر که بکند بدی را که از آن ضرر بغیر رسد **أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ** یا ستم کند بر نفس خود بغیر متعدی شود و گویند مراد بسوء ما دون شرک است و با او لصغیره و بر کبیره و بر هر تقدیر چون ما بر آن کند **ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ** پس طلب آمرزش کند از خدا بتوبه و انابه **يَجِدِ اللَّهَ** یابد خدا را **غَفُورًا** آمرزندهٔ گناهان او **رَحِيمًا** مهربان بفضل خود و در این ترغیب طعمه و قبیلهٔ اوست بتوبه و استغفار و حاصل آیه دلیلست بر آنکه اسقاط عقاب تائب از خدا محض تفضلست نه بر آنکه رحمة و غفران در تفضلات مستعملست به در امریکه واجب باشد بر فاعل آن **وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا** و هر که بکند گناهی و خواهد که بگناهی زبان همه کند **فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ**



پس جز این نیست که میکند این عمل را بر نفس خود یعنی ضرر کسب اثم از نفس او بدیگری نمی رسد و بکسی تعدی نمیکند **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا دانا بما دق و دبع **حَكِيمًا** حکم کننده در مجازاة او بنفطع ید **وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً** و هر که بکند گناه صغیره را یا انچه از و بخطا واقع شود **أَوْ إِثْمًا** یا کناه کبیره یا انچه از و بعمد صادر شود **ثُمَّ يَرْمِ بِهِ** پس ببندد و نسبت دهد انرا **بَرِيئًا** بکناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد **فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا** پس بدرستیکه بر داشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت میشوند بیکناهان **وَإِثْمًا مُبِينًا** و دیگر حاصل شده گناهی را بسبب رمی بری و تنزیه نفس خاطئه و لهذا بینهما سویّه نموده با انکه معتزف واحدهما معترف دیگر ست پس بر سبیل امتنان منعم باید **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ** و اگر نه فضل خدا بودی **عَلَيْكَ** بر تو که وحی فرستاد بتو از حقیقت حال اعلام نماد **وَرَحْمَتُهُ** و بخشایش او که ترا از قصد عما یجوز و نصد بقطع طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ منصرف ساخت **لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ** هر اینه قصد کرده بودند گروهی از بنو ظفر **أَنْ يُضِلُّوكَ** انکه بکوی ابتلاء تر از حق اکاست که ان حکم بحق است با وجود علم ایشان بحال طعمه این جمله جواب لولا است و مراد نفی همه ایشان نفی تاثیر است چه همه ایشان را منعقد بود **وَمَا يُضِلُّونَ** و در خطا و ضلال نمی اندازند **إِلَّا أَنْفُسَهُمْ** مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل بر ایشان راجع است **وَمَا يَضُرُّونَكَ** و نرا زیان نمیتوانند رسانید **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیزی را هر چند قصد و همه تمام در دین باب داشته باشند چه بود و بسبب عصمت خدا و انچه در خواطر خطیر تو خطور کرد بجهه اعتماد بر تو بود بر ظاهر امر میل به حکم و من شیء در موضع نصب است بر مصدریت ای شیئا من الضرر **وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ** و فرستاده است خدا بر تو **الْكِتَابَ** قران را **وَالْحِكْمَةَ** و بیان احکام او را یا نبوة **وَعَلَّمَكَ** و اموزانید است ترا **مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** انچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و کنونات ضمایر و یا اموز دین و احکام جمهور گفته اند که ان علم است بر بوبیت حق و جلال کبریائی و شناخت عبودیت نفس و قدر خالد و در بحر الحقایق اورده که علم ما کان و ما سیکون است که حق تعالی در شب اسری با حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه مذکور است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکیدند فعلمت ما کان و ما سیکون **وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ** و هست فضل خدا بر تو **عَظِيمًا** بزرگ که ان رتبه عظیمه نبوة است و مزید مرتبه او بر همه انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه او و لولاک لما خلقت الافلاک و قوله **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ** از تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی در بسیاری از راز گویندکان یعنی قوم طعمه که بسبب مشورت نهانی کردند در خلاص طعمه پس نجوی اسم مشاجات است که قوله تعالی و اذ هم نجوی و گویند اسم مناجی است که مضل است یعنی نیست چیزی در راز کنندکان ایشان و بنا بر این **إِلَّا مَنْ أَمَرَ** بر حذف مضاف است ای الا نجوی من امر یعنی مگر راز گفتن کسی که فرماید **بِصَدَقَةٍ** بصدقه دادن **أَوْ مَعْرُوفٍ** یا امر کند بمعروف و ان هر امریست که در شرع مستحسن باشد و گفته اند که معروف بجا فرض داد نست یا دستگیری بیچارکان هر نجوی که نباشد **أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ** یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورات از دلهای ایشان و تالیف ایشان و القای محبه در قلوب ایشان علی بن ابرهیم در تفسیر خود اورده که بیدرمن حدیث کرد مرا از ابی عمیر از حماد از ابی عبدالله که ان الله فرض التحمل فی القرآن حق تعالی فرض کرده است تحمل را در قران گفتم چه تحمل خبر معنی حسبی فرمود ان یکون وجهک اعرض من وجه اخیک فتحمل له و هو قوله لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة الایة یعنی تحمل است که تو کشاده روی بوده باشد بیش از برادر خود و تحمل ان کنی و اظهار بشاشت کنی برای برادر خود پس این قول خداست و فرمود نیز علی بن ابرهیم در تفسیر خود ذکر کرده که پدر من نقل اسناد کرده تا با میر المؤمنین که ان حضرت فرمود که ان الله فرض علیکم زکوة جاهکم کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایمانکم یعنی حق تعالی بر شما فرض کرده است زکوتهای جاه و شان شما را همچنانکه زکوة مال را بر شما فرض کردانید و زکوة جاه اظهار بشاشت و خوش خوئی است برای همه مردمان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** و هر که بکند اینها را که مذکور شد **ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** برای طلب خشنودی خدا **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ** پس زود باشد که بدهیم او را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که در شمار و حساب نیاید در کشاف اورده که از حضرت رسالت مرویست که کلام بنی ادم کله علیه لا ما کان من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر خدا سفیان ثوری این حدیث را از شخصی بشنید گفت هیچ سخنی مشکل از ان نیست که فرمود قوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم و قوله و العصر ان الانسان لفی خسر بدانکه حق تعالی در این آیه بنای کلام خود فرموده امر و مرتب ساخته است بر فعل که ان و من یفعل ذلک است و نکته در ان انست که الامر بصدقة او معروف و اصلاح بین الناس ابتغاء مرضات الله داخل است نکند بر انکه امر هر گاه در زمره خیرین باشد فاعل ان داخل خواهد بود در ایشان و تنبیه بر انکه عمده فعل است و اعتبار امر از جهت انست که وصله است بخیر و تقیید بطلب مرضات الله جهت انست که اعمال بالنیات است بیان و اشعار بر انکه هر که فعل خیر کند بریا و سمعه مستحق اجر نمیشود از خدا و وصف اجر بعظیم تنبیه است بر حقارت انچه فوت شده از اغراض دنیوی مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بکه بجانب مکه شد و مرتکب نقب در خانه کسی شد دیوار فرود امد و او در زیر ان بماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون اوردند و خواستند او را بکشند بعضی از اهل مکه در خواست کردند که این زمدبیه که بخانه پناه ملجا اورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار بسوی شام متوجه شد و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید بکو بگیختن او را بکرفتند و سنکسارش کردند و قولی است که از حجره در دیوار نشسته بود کعبه دیناری بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دیار انداختند و هنوز بقعر انبیار سیده بود که با تش دوزخ ملحق شد و حق تعالی در باره او فرمود که **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ** و هر که مخالفت کند با رسول و شقاق پیدا کردد **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ** از پس انکه ظاهر شد **لَهُ الْهُدَىٰ** او را هدایت که طریق حق است بجهه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل و اضحات **وَيَتَّبِعْ** و پیروی کند **غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ** غیر ان راه که مومنان بر انند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقه **نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ** نکردانیم او را در اسرای دوستی انچه بکه دوست داشته است از دو مسیرای که ان کفر و رده و ضلال است پیارسای اصرار

وا تباع متبوعان وی بوده باشند یعنی وا گذاریم و تخلیه کنیم میان او و میان آنچه اختیار آن نموده بانوجهی که او دا دو ذا بر آن کفر و اهل اولاد
واضلال داخل کنیم **وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ** و در آوریم او را بدوزخ **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد بازگشتی است دوزخ بر وا یتی از ابن عباس و ابن شکر
انه مذحج قومی اند از قریش که از مکه بمدینه آمدند و بجهة منتهی اظهار ایمان کردند و چون مرتهم ایشان خاصل شد بر گشتند و مرتد شده بمکه رجوع کردند
واصح قول اولست و استدلال کرده اند بابن آیه بر آنکه اجماع امة حجت است براکه حقتعالی توعد فرموده بر مخالفت سبیل مؤمنین همچنانکه توعد کرده بر مشاقت
رسول و صحیح است که دلالت نمیکند بر آن زیرا که ظاهر آیه مقتضی ایجاب متابعة انکسیست که مؤمن باشد بر حقیقة ظاهراً و باطناً زیرا که هر که اظهار ایمان
کند موصوف با یمان نیست مگر بر سبیل مجاز پس چگونه آیه را محمول توان ساخت بر ایجاب متابعة هر که اظهار ایمان کند و هرگاه حمل آیه کنند بر بعضی امة پس آن
انست که آنرا حمل کنند بر کسانیکه اهل عصمة داخل ایشان باشد که ائمه معصومین اند از آل محمد صلوات الله علیهم و مع ذلک ظاهر آیه مقتضی نیست که
متناول هر کسی باشد که مرتکب احد هما شده باشد و فیما بینهما نیز که وعید متناول مشاقه رسولست بانفرادهما اما اینکه متناول اتباع غیر سبیل
مؤمنین باشد محتاج است بدلیل و آن معلوم نیست و نزد بعضی که مرتد شد منبر نازل شد که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** بد رستیکه خدا نمی آمرزد آن
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ انرا که شرک آرد بخدا **وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ** و بیامرزد آنچه غیر شرک است **لِمَنْ يَشَاءُ** مر کرا خواهد بر سبیل تفضل در
انوار گفته که تکرار این کلام در بین سوره جهة تاکید است یا بجهة قصه طعمه و ضحاک از ابن عباس روایة کرده که نزول آیه در شان پیری بود از اعراب
که بجناب نبوة مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیریم در گناه غرق شده الا آنستکه تا خدا را شناخته ام بد و شرک نیاورده ام و بجز او کسی
را دوست نگرفته ام و معصیة از روی جرأة و بی ادبی نکرده ام و فضول از نداشته ام که طرفة العینی خدا را بکریختن خود عاجز سازم و حال آمده ام
پشیمان از گناه و توبه کننده پس در گاه حال من چگونه میبینی حقتعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک میامرزد هست **وَمَنْ يُشْرِكْ**
بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر آینه گمراه شد از حق **ضَلَالًا بَعِيدًا** گمراهی دور یعنی در نهایة ضلالة چه شرک اعظم
انواع ضلالة است و ابعد از ثواب استقامة و در اینجا او را ذکر و من افتری فرموده زیرا که متصل است بقصه اهل کتاب که منشاء شرک ایشان نوعی از افترا
است که آن دعوی تبنی است بر خدا پس از حال مشرکان خبر میدهد که **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ** نمی پرستند بد و ن حقتعالی **إِلَّا إِنَاثًا** مگر ماده گان را
بتان را ماده گان میگویند بواسطه تانیث نامهای ایشان اسما چون لات و عزی و منات و غیران و بجهة آنکه هر قبیله را بتی بوده که آنرا امیر میگفتند و انرا انثی
بنی فلان مینامیدند و یا بواسطه آنکه بتان جماداند و جمادات مشابه اناث اند بجهة انفعال ایشان و میشاید که حقتعالی ذکر ایشان کرده باشد با سم جمع
تنبیه بر آنکه مشرکان عبادة چیزی میکنند که باناث تشبیه کرده اند بجهة آنکه منفعل اند به فاعل و از حق معبود آنستکه فاعل غیر منفعل باشد تا دلیل باشد
بر نهایة جهل ایشان و فرط حماقة ایشان و در تفسیر المیزان آورده که بتان از صورة زنان ساخته بودند و گفته اند که آن بتان ملائکه اند لقولهم الملائکة
بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدا اند و اناث جمع انثی است چون رباب و ربی ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانی را ما
شیاطین بوده که خود را سدنه مینموده و با ایشان تکلم میکرده و باین اعتبار اوثان را بنام تسمیه ایشان بانات بجهة ضعف
عدم قدرة ایشان بوده مانند زنان که ناقصات العقول اند و مؤید قول ابو حمزه است قوله تعالی **وَإِنْ يَدْعُونَ** و نمی پرستند **إِلَّا شَيْطَانًا**
مَرِيدًا مگر دیو سرکش و ضلالة پیرون رفته از فرمانبرداری حضرت عزة چه او است که امر کرده مشرکان را بر عبادة اوثان و اغوای ایشان نموده بر آن
بر اطاعة و عبادة اصنام همان اطاعة و عبادة او باشد و در انوار گفته که مارد و مرید کسی است که مصدر هیچ چیزی نشود و از جمیع انواع خیر معرا باشد
و اصل ترکیب آن برای ملاست است و منه صرح ممرد و غلام امرد و شجرة مرداء التی تناثر ورقها و مراد ابلیس مردود است که بواسطه او بواسطه اتباع او
مشرکان را بعبادة اوثان فرموده و زائد است خدا او را دور کرده است از رحمة خود و این صفة ثانیه شیطانست یعنی شیطانی جامع صفة مرید و لعن است
آورده اند که سبب اسلام حمزه آن بود که در بدایة اسلام روزی جماعتی از مشرکان در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند و بدیهی از شکم بت مهین و ثنی و این بیت
آواز بر می داد جاءنا بانه نغیب علینا دین آبائنا الحماة الکرام یعنی جمع آمده اند عزادار و محمد و اصحاب او و ستم بر ما عیب میکنند و دین آباء ما را مذمت
میکنند که حامیان و کریمان بوده اند چون مشرکان این شنیدند بیکبار او را زیرا ورده نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند
پس موعد کردند تا رسول حاضر شد او بتان را بشنود آنحضرت دانست که این کار شیطان لعین است و این اندیشه بود که جنی مؤمنی که با رسول الله
عباد ملال بخواطر خطیر خود راه مده که ان شیطان که ندا کرده بود مسعر نام داشته من او را بکشتم فردا سه ساعت مشرکان حاضر شوند تا من با ایشان
و جواب با زدهم رسول خوشدل گشته روز دیگر مشرکان نیامدند و بتان را بیاراستند و قربانیها کردند و رسول را حاضر ساختند چون آنحضرت با جماعت
بتان بر گذر افتاد مشرکان بر خواستند و بتان را سجده کردند و بنیادها انواع بر صلیب و خنده ایشان آنکه کنند و بعد از آن بیت ایشان در آمده ند گفتند
ای معبودان ما اینچه دیدید که منکشف بگوئید تا محمد بشنود چون سکوت کردند از شکم بت مهین آواز بیامد که انا الذی سمانی المطهر انا قتلت ذا الفجور مسعرا
اذا طغی لما طغی واستکبرا وانکر الحق ودام المنکرا لشتمه نبینا المطهرا فقد انزل الله علیه السورا من بعد موسی فاتبعنا الاثرا یعنی منم که مرا
مطهر میگویند کشتم فاجر عاصی را که مسعر بود چون طغیان و استکبار نمود و انکار حق کرد و قصد فعل منکر و قبیح کرد و دشنام میداد و راکه بعضی
ما پاکیزه است در جمیع سماویه نواقض حقتعالی سورها فرستاده از پس موسی ما پیرو او تیم متقاد امر و نهی او و مشرکان چون این شنیدند دانستند که کار
محمد تا غایة ما را منهزم ساخته امروز خدایان ما را منهزم ساخت پس برخواستند و آن بتان را بر زمین زدند و بشکستند و بر سر رسول محمد از دشنام و ضرب بی قیمه
فرو نگذاشتند آنحضرت بسیر صبر و سکوت بی مخاطبه مقاتله از ایشان در گذشت و در موضعی دگر دستها ملول و محزون بنشست ابو جهل بیامد

کم

اذ الحق

بابا ما ربعی زبیر بهیچ روش و جامع مناسب ادبی

گرگشته رواده

لعنة الله

نومید اند

همه

ورنر

پیغمبر بقول فتیح آنحضرت را آزرده بود بفعل شنیع قصد آزار او کرد بر وجهی که سوا زمره و زبر ایشان مطلع شد نامدند و اطلاع او حمزه در شکار بود و
فضا را سنه روزه در کوه و صحرا گشته بود و شکاری بدست نیاورده بود گرسنه و تشنه و خشم آلود بود بدروازه مکه در آمد کنیز عبدالله جزعان در و نگریست و
گفت یا حمزه تو را شکار دیده کار میبایدو ابن غار دیکونه میتوانی کشید که با برادرزاده تو کرده اند حمزه از بشنیدن متغیر شد و از بس که گرسنه بود مجال تفصیل
حکایت نداشت بخانه خود آمد و طعام طلبید زنش سفره بینداخت و طعامی حاضر ساخت حمزه نگه کرد زن خود را گریان دید گفت چرا میگریی جواب داد
که چگونه نگریم که یتیمی از یتیمان شما بلکه ضعیفی از ضعیفان شما کسی از جبار و اندارد که تو ردیه هاشم و سر و سینه عبد المطلب واقع شد حمزه گفت
روشن تر از این بگو گفت چگونه بگویم ابوجهل با جمعی از سفها او را ایذا کردند و چندان بزدند که از بینی مبارکش خون روان شد حمزه گفت او کجاست ابوطالب
کجا بود گفت بشعب خود رفته بود و کو سفندان میچرانید و از مجال الخبر نداشت گفت ابوطالب کجا بود گفت از سخن حال بیجا نشسته بود و میگفت بر بند
ابن ساحر کذاب را گفت عباس کجا بود گفت عباس چون پروانه گرد شمع گرد آنحضرت میگردید و فریاد میکرد که رحم کنید بر برادرزاده خود و کسی از آن بدبختان
التفات نمیکرد و چون حمزه زاد زار بگریست با آنکه سه روز طعام نخورده بود از سر سفره برخواست و گفت طعام و شراب بر خود حرام ساختم تا از آزار دهنده
برادرزاده خود انتقام نکشم پس بطلب رسول روانه شد در مسجد الحرام نشان دادند چون بان موضع شتافت آنحضرت را دید که در پیش خانه کعبه نشسته و شر
ز ابو نهاده حمزه نزدیک آمد و گفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادرزاده من اینک عمّ تو آمد تا داد تو از دشمن تو بستاند حضرت کوه سرشک از دیده فرو
ریخت و آهی سرد از دل پر درد بر آورد و فرمود که بگذار بیکسی را که نه پدر دارد و نه برادر و نه عمّ و نه یار و فادار و نه مونس و مددکار حمزه گریان دعر بوا
سوگند میداد و غم ینبا دهند که ای فرزند من برای نصرت تو آمده ام فرمود ای عمّ بحق الخدا بیکه مرا برسالت بخلق فرستاده است که اگر بشمشیر آبدار دمار از
مشرکان خاکسار بر آری و برای حمایت من مقابله کنی با خود را چون منا لاشه قرار ندهد که ما خشقتعالی جز دو حی منقرا بدو از محاربه و کار زار هیچ نکشانی مگر که تو
خود رسالت من اقرار کنی بعم اگر میخواهی که مرا شربت لطف دهی و مرهم حسنت بر جراحت دل ریش من نهی بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله حمزه گفت ای
عمّ اگر این کلمه بگویم تو خوشدل شوی گفت آری حظ من و خشنودی خدا و ابسته باین کلمه است حمزه کلمه شهاده بر زبان راند و بعد از آن از مسجد
بیرون آمد به انتقام ابوجهل روانشد چون بدرخانه ابوجهل رسید وی نشسته بود و جمعی از اشراف عرب با وی نشسته بودند حمزه کمانی در دست داشت
بی محابا بر سر ابوجهل زد چنانچه سر ابوجهل بشکافت و خون روان شد و گفت تو محمد را دشنام میدهی تا ابدا میکنی یکی از آن قوم برخواست و گفت یا ابا
عماره غضب آلوده زمانی صبر کن تا در آخر پشیمان نشوی حمزه گفت چرا پشیمان شوم که گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد رسول خداست بگو و از بن ملامت
تا زمیکو دم و از بن قول روی منکردانم قریش که این قول بشنیدند در غم و ملال افزودند که دین را قوت و اسلام را عزتی بدید آمد و چون شیطان دشمن تو بست
و سبب نام برده اضلال و اغواء بندگان از برجهه حقتعالی حکایه از قول او میکند که ذلیست عزاوا و با ضلال تا مکانعان او را و محرز شوند بوسوسه او
از راه بر ونند و میفرماید که **وَقَالَ** و گفت شیطان با حقتعالی در وقتیکه او سبحانه او را گفت که وان علیک لعنتی الی یوم الدین **لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ**
عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو باغوا و اضلال **نَصِيبًا مَفْرُوضًا** بهره مقرر کرده که از ایشان بعث النار گویند و از هر آنکس از آدم با ایشان
بود و نه بعث النار خواهند بود چنانکه در اخبار ثبوت ست که حضرت رسالت در حین تلاوه این آیه فرمود که نه از نبی آدم تسع و تسعون فی النار و واحد فی
الجنة و بروایه دیگر من کل الف واحد لله و سائرهم للنار و للابلیس ابو حمزه ثمالی از بن حدیث اذر تفسیر خود وارد کرده و گویند که ابلیس چگونه
معلوم کرده بود که بعضی از بنی آدم تابع او خواهند شد گویم از قول و سبحانه که لاملأن جهنم منک و ممن تبعک و گویند چون زبان بمذمت آدم به
گشود و با او دشمنی آغاز کرد طمع در اضلال اولاد او کرده این کلام از سر ظن بر زبان راند و مؤید این ست قوله تعالی و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و بعد از
لعنه قوله و قال لاتخذن عطف است بر لعنه الله ای شیطانا مریدا جامعا بین لعنة الله و هذا القول الدال علی فرط عداوته للناس و حقتعالی در ایراد این
اولا بیان برهان کرده بر آنکه مشرکان در غایت ضلالت اند ست بر سبیل تعلیل با آنکه آنچه مشرکان او را شریک خدا میکردانند منفعلند و غیر مختار و حکما بحق
قادر مختار ست و فاعل غیر منفعل و بعد از آن استدلال نموده بر آن با آنکه عبادت او ثان عبادت شیطان است و عبادت شیطان افطع ضلال است به و جهی
آنکه او مرید است منهمک در ضلال که مصدر هیچ فعل خیر نمیشود بی اطاعت او غیر ضلال نباشد و غایت بعد از هدی دوم آنکه ملعونست بجهت ضلال پس
طاعت او مستجلب ضلال و لعن باشد سیم آنکه در غایت عداوت و سعی است در اهلاک بندگان و موالات دشمن با کسیکه این صفت داشته باشد غایت ضلال
چه جای عبادت او و نیز از قول و حکایت میکند بقوله **وَلَأُضِلَّنَّهُمْ** و هر آینه گمراه کردانم ایشان را از طریق حق بوسیله وساوس و عزوید و **وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ**
و هر آینه در آرزو افکنم ایشانرا و بیارایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیوة و تاخیر با جل توبه و یا عدم بعث و حشر و عقاب و یا دخول بهشت با
ارتکاب ذنوب و عصیان **وَلَآمُرَنَّهُمْ** و هر آینه بفرمایم ایشانرا **فَلَيُبَتِّكُنَّ** پس هر آینه بشکافند و برواتها نوعی از ابی عبدالله جعفر الصادق
ببرند از اصل **آذَانَ الْأَنْعَامِ** گوشهای چهار پایان را بجهه حرام کردانیدن حقتعالی از احلال کرده آنچه و این اشاره است با آنچه عرب بحیران بود ما از بحیره
و سائبه و وصیله و حام کرا از نصیب او ثان میدانستند و تفصیل و تبیین این در اوایل سورة المائدة مذکور خواهد شد انشاء **وَلَآمُرَنَّهُمْ** و هر آینه
بفرمایم ایشانرا **فَلَيُغَيِّرُنَّ** تا البته تغییر دهند **خَلْقَ اللَّهِ** آفریده خدا را صورت یعنی نقص خلق از کشیدن چون خصی کردن انسان و نیز ساختن نیاد
و یا بصفت چون لواطه و سحق و زنم کبود زدن بر روی و لب و دست و یا پی و مانند اینست عبادت شمس و قمر و استعمال قوی و جوارح در امور باطله که مر سبیل
تفسیر است و منه موجب تقرب با الهی و از باقر و صادق مرویست که مراد آنست که دین خدا را تغییر میدهند لقوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس
علیها لا امرنهم ... لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم لاابرای دین الله الذی ... علم و این قول ازابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی دیگر



منفور شد و زجاج گفته که یعنی آنست که ایشان احکام و اغراض را در خلق خدا بگردانند چه حقتعالی چهارپایان را آفرید تا بآن منتفع شوند
ایشان را بر خود حرام کردانیدند مثل بحیره و سائبه و شمس و قمر و خشب و حجر را آن آفرید تا مسخر او باشند در مصالح عباد و ایشان را از آن عدول کرده عبادت
آنها کنند و حمل این بر تغییر دین اولی است جهة آنکه این وجه شامل جمیع تغییرات شرعیه است وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را
وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید بآن اقدام نماید و مجاوزت نماید از طاعت خدا بطاعت او و امر
او را بر امر خدا اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستیکه زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایه عمر و فوت از دست بدهد
و بی بهره مانده زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ و هیچ خسرانی زیاده بر این نیست که شخصی بدل مکانی کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ
يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بالیجه و نا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که بآن نرسند و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مکر فریب و خداع که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است بصورت نفع
بمردمان مینماید و ایشان را بخواطر باطله و وساوس فاسده است و با مکیدت اولیای خود أُولَئِكَ آن گروه که پیروی کنند و متابع شیطان مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ و نیابند ایشان عَنْهَا مَحِيصًا از دوزخ گریزگاهی که بآنجا نقل کنند و از شدت عذاب آن
ملتجی شوند عنها حالست از محیصا صلة او زیرا که محیص اسم مکانست اگر مصدر باشد عمل در ما قبل خود نتواند کرد و بعد از ذکر وعید بیان وعد
میکند که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه ایشان در آمدگان باشند در آن أَبَدًا
همیشه این تاکید خلود است یعنی خلودی بر سبیل تابید که هرگز بسمت انقطاع نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدا وعده کردنی حَقًّا راست کرده
سخن خود را است کردنی ماخوذ از حق الامر یعنی تحقق و پابرجا است این وعده حق بود که خلاف در حقیقت و درستی آن نیست ماخوذ از حق بمعنی ثبت
و جمله اولی موکد لنفسه است زیرا که مضمون جمله اسمیه که قبل از وست وعد است و دوم موکد لغیره است سنبوا انه بود که موصوف منصوب باشد ما قبل
زیرا که بمعنی نعدهم ادخالهم است حال از مصدر و قوله وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا جمله موکده بلیغه است یعنی اینکه و کیست راستتر از خدا
در سخن استفهام بمعنی انکار است یعنی هیچکس از او راستگوتر نیست و فایده این توکیدات معارضه مواعید شیطانیه کاذبه است مر قرین خود را بصدق
وعده خدا مر اولیاء خود را و با مبالغه در توکید وعد بجهة ترغیب عباد در تحصیل آن از ضحاک و قتاده و ابوصالح مرویست که مسلمانان و اهل کتاب
مجالس با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل شده و در بهشت
رود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ نیست
که حقتعالی کرده از ثواب بِأَمَانِيِّكُمْ بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه در باخت ثواب باید کشید در کسب ایمان و طاعات و عبادات و اجتناب از منهیات و اگر در باب
بهشت باید از مجاهده رو اینست که مشرکان گفتند که بعث و نشور و کتاب و حساب و ثواب و عقاب نخواهد بود و بر تقدیر وقوع ما را باعمال ما مثوبت خواهند داد
و یهود آن گفتند که لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری حقتعالی این بفرستاد و باز نمود که این کار نه بآرزوی
شماست که اهل شرکید و نه بآرزوی اهل کتاب پس بنابراین قول خطاب با مشرکان باشد بعد از آن بجهة تقریر این امر میفرماید که مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که
بکند کار بدی يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن آجلا و عاجلا این حکم عامست همه ظالمان را آورده اند که چون این آیه آمد صحابه غمناک شده گفتند یا رسول الله
الفلاح بعد هذه الآیه پس از نزول این آیه چگونه رستکاری باشد چه غیر از تو هیچکس از کردار بد خالی نیست پس محل جزای آن داشته باشد حضرت فرمود پس آیا
منتبو و نماند و هنالک میکردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله فرمود همو ذلک آن جزای نیست از ابو هریره نقلست که چون این آیه آمد
و غمناک شدیم و گفتیم یا رسول الله ما ابقت هذه الآیه من شیء حضرت فرمود اما والذی نفسی بیده انها لکما انزلت ولکن ابشروا
امر در حق شما از لسده ابشروا و قاربوا و سددوا فانه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم
شما دار در دنیا باشید یا مردم و بر نهاد صلاح باشید که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدا آن را کفاره گناهان گرداند
در باین رود کفاره گناهان وی شود تا باعتقاد که اگر خاری در پای وی رود کفاره گناهان وی شود و این روایت واحدی در تفسیر
و قاضی ابو عاصم عامری گفته که این آیه قطع توهم کسی کند که در معصیت مصر باشد ایمان هیچ با آنکه طاعت غیر مانع است کفر و بدانکه باتفاق این آیه مخصوص است
بغیر تائب و فاعل صغیره بدون اصرار و عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر و حسن بصری گفته اند که مراد بسوء کفر است یعنی هر کس که بدی کند اگر دون کفر باشد جزای آن
دهند یا عفو او را دریابد و اگر کفر باشد در دوزخ موبد و مخلد باشد و دلیل بر این است که بعد از این میفرماید وَلَا يَجِدْ و نیابد آن عامل سوء
لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلِيًّا دوستی که مدد باو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذاب برهاند و چون
عادة الله جاریست که مجاز کرو عید میکند و در عقب آن بیان وعد مینماید از تخییر بعد از وعید میفرماید که وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بکند
از بعضی از عملهای صالحه که واجب هیچکس را تمام آن نیست و مکلف آن نه مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن این موضع حالست از ضمیر مستکن در یعمل
و من برای بیان است یعنی عمل صالح کند در حالتیکه او مرد باشد یا زن و یا در موضع حالست از صالحات ای کائنة من ذکر او انثی و من برای ابتدا است یعنی
در حالتیکه آن اعمال صالحه کائن و ثابت باشد از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و در حالتیکه او مومن باشد چه عملی بی ایمان اعتبار ندارد و این حال شرط اقتران

فیعلیکم با بعضها تقع ان کنتم ... مصریا



عمل است این بدرستی که ثواب عمل کم نشود بلکه اعمال صالحه معتد به نیست بدون ایمان فاولئک پس آنگروه عمل کنندگان مؤمن یدخلون الجنة
در آورده شوند ببهشت بغیر حساب یا برعامر و ابوعمرو و ابوبکر یدخلون بصیغه معلوم میخوانند یعنی درآیند بجنت ولا یظلمون وستم رسیده نشوند در
ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیره یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند هرگاه ثواب مطیع ناقص نشود پس سزاوار است که عقاب عاصی زیاده نکردد زیرا
که مجازات ارحم الراحمین است و لهذا اقتصار بر ذکر این کرد بر عقب و در تیسیر روایت کرده که چون آیه لیس بامانیکم نازل شد اهل کتاب بمسلمانان گفتند که
ما و شما برابریم و شما را بر ما فضلی و مزیتی نیست حق تعالی در عقب این آیه و من یعمل من الصالحات الی آخرها نازل کرد و بعد از آن بنا مستحق [illegible]
سکید بقوله ومن احسن دینا و کیست نیکوتر از روی دین یافته تر از جهت دین استفهام بر سبیل تقریر است یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست
ممن اسلم وجهه از آنکه تسلیم نمود و خالص کرد ذات و نفس خود را لله از برای خدا و من جمیع الوجوه توجه بار نمود و مدانسته که غیر از او با شد [illegible]
و یا ابتذال کرد روی خود را در سجود برای او سبحانه و در این استفهام تنبیه است بر آنکه این منتهای آنچه بشریست که قوت بشریه بان میرسد و
تخصیص وجه از جهت آنست که هر که روی خود را ابتذال کند که اشرف اعضا است پس بدیگر عضوی بخیلی نمیکند وهو محسن حال آنکه اوست نیکوکار یعنی
که خالص ساخت دین خود را برای خدا که توحید است و از غیر تبری نمود در حالتیکه او آورنده است بنیکوئیها و ترک کننده بدیها واتبع و پیروی کرد ملة
ابراهیم دین ابراهیم را که موافق دین اسلام است حنیفا در حالتیکه ابراهیم یا ملت او یا پیرو ما یل است از همه دینها بدین اسلام حالست یا از متبع یا از ملت
یا از ابراهیم واتخذ الله و فرا گرفت خدا ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوستی یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با
دوست و فی اعادة ذکر ابراهیم و علما گفته اند بضمیر جهت تفخیم ابراهیم است یا بجهت تنصیص بر آنکه ممدوح اوست نه غیر او و خلة ماخوذ است از خلال و آن
متخلل و مخالط میشود در نفس و متسرب میشود در آن و یا باعتبار آنکه هر یک از خلیلین سد خلل یکدیگر میکنند در طریقت و یا از خله بمعنی خصلت چه هر دو
متوافقند در خصال و این جمله معترضه است و ذکر آن اینجا بجهت ترغیب است در اتباع ملت او و اعلام بانکه ملة آنحضرت در نهایت حسن است و غایت کمال و سبب
تسمیه ابراهیم باین اسم چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله الرحمن علیه قحط و غلا پدید آمد چون مردم همواره از خوان مواید خلیلی فواید یافته
بودند در این سال بجهت جوع بیشتر رجوع باو مینمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار فرمود و هر چند که اشیا و مهمی شد چند قطار شتر بمصر
فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا مدد طعام از آنجا فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا واقع شد
و اگر فی الواقع ابراهیم از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانستی کرد و ما شنیده ایم که دیگر مهمانان را که آنجا کرده اند و بکرم غریبی و سماحت جبلی
میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه کسان و غلامان حضرت ابراهیم بنزد و ایشان نیز تنها منفعلا کشته بجهت بضرورت تا بار کنند و چون بحوالی شام
رسیدند ایشان را شرم آمد که شتران خالی ببرند و از جهت آنکه کسی که ایشان را بیند گمان برده داشتند که شتران خلیل از مصر طعام فراوان خواهند
پس شتران را از ریگ نرم که در آن حوالی بود پر کردند و بخانه آوردند و ابراهیم چون از کیفیت این حال اطلاع یافت متفکر و اندیشه ناک شد و مهمانان و در آن محل
ساره زوجه ابراهیم رضی الله عنها جوالها را باز کرده سفید دید آرد سفید یافت بهترین آرد که دیده بود هر یک و ... نان پخته و بنهاد که چون
بیدار شود از آن خبر کرده نان بخت و بعیال و اطفال و دوستان او داد چون ابراهیم از مسجد بیرون آمد بخانه و بوی نان بمشام رسید پرسید که از کجاست گفت از نزد دوست
مصری تو ابراهیم فرمود که بل من عند خلیلی الله عز و جل از نزد دوست الله است حق تعالی او را بدین جهت دوست گرفت و در روایتی علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم و
از سعید و او از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده و نزد اهل تحقیق خلت ابراهیم را بجهت آن خلیل خواندند که در امتحان کردن بر او و مال و فرزند همه را بمهمان
داد و فرزند را بقربان و تن را بنیران و جان را با نار داد و بعضی گفته اند که ابراهیم مبتلا شد و کفته اند که امتحان او در ده چیز بود کلمات سنن حنیفه میگویند که آن پنج در
سر است و پنج در تن پنج اول مضمضه و استنشاق و مسواک و کوتاه کردن موی شارب و فرق موی سر پنج دوم استنجا و ختنه و حلق عانه و بغل و قلم ناخن و این همه
سنت موکد است و ختنه بعد از بلوغ که واجب است و نزد بعضی خلیل از خلت ماخوذ است بمعنی احتیاج و خلیل یعنی فاعل چه آنحضرت در همه وقت حاجت خود را بحق
عرض کرده و از این جمله در وقتیکه او را بمنجنیق نهاده با تش می انداختند جبرئیل بر هوا باو رسید گفت هل لک حاجة یا خلیل ای هیچ حاجتی هست گفت اما الیک فلا
اما بتو ندارم گفت از کسی که حاجت داری بخواه فرمود علمه بحالی حسبی من سؤالی علم او بحال من کفایت است از سؤال من و بعضی گفته اند که دوستی آنحضرت با حق
عبارتست از ارادة طاعات و مساعدة با اعدا و دوستی حق با او ارادة خیر و ثواب و اعلای کلمه او بارتفاع منزلت وی نزد خلق و ظفر دادن او
بر دشمنان چنانکه با نمرود کرد که دشمن او بود و مرتبه نبوت و امامت را مر او را کرد و اکابر علما گفته اند که شرط خلت استسلام و انقیاد است در همه احوال
بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای محبت است در مقام محبوب و بقای وی بدو و این مقام محمدیست لاجرم
بحبیب مسمی گشته بود و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرموده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایه باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله خلیل با الله بود و حبیب
سلوک نشانه هستی و تفرقه است و حبیب علامه نیستی و جمعیت از سلوک خلیل را تبع عبارت خبر داد چون کرانی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدو ایشانیکه
که اسری بعبده لاجرم آنچه نظر که خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و ادراکی حبیب که فرا بند که دنی فتدلی فنعم ما قیل خلیل از حل تا شاه
سیاحی مسیح انجا و شان بار کاهی و چون اتخاذ خلیل موهم احتیاج است بخلیل از برای دفع این ابهام کرده در بیان استغنای خود فرمود که ولله ما فی
السموات و مر خدایراست نه دیگری خلق و ملکا آنچه در اسمانهاست از موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در زمین است از اشیا سفلیه پس
محتاج هیچ چیز و هیچکس نباشد هر که خواهد از اهل آسمان و زمین که متصف باشد بکمال طاعت و انقیاد و مسارعت بمرضات وی بی کونینی برگزیند و بدو
متصل است ایمان کمال اغنای ممتنع و چون طاعت و از اهل سموات و ارض بکمال اقتدار بر مجازات ایشان بر اعمال وکان الله و هست خدا بکل شیء محیطا



بهمه چیزی خاطر کننده از روی علم و قدرة پس عالم تر باشد باعمال ایشان و مجازی ایشان بر خیر و شر ایشان بعد از ان عود کلام میکند بذکر نساء و ایتام که بعضی از احکام ایشان در اول سوره مذکور شده و میفرماید که **یَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ** طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث و مهر دختران یتیم که چه اند چنانکه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین بر حضرت رسالت که چرا امر باز دختر و خواهر را نصف میراث میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمه بدست آرد **قُلِ** بگو ای محمد در جواب معترض که **اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** خدا فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را **فِيهِنَّ** در باب میراث ایشان و افتا بمعنی مبهم تبیین است و قوله **وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ** عطف است بر اسم یعنی بگو با ایشان که خبر میکند خدا و انچه میشود بر شما در قرآن یا عطف بر ضمیر مستکن در یفتیکم و عدم وجوب اعاده ضمیر بجهه فصل است یا مسند باشد بخدا و یا بخبر در قرآن است و هو قوله یوصیکم الله فی اولادکم و ما تلی ان باعتبار تخلیص یعنی فتوی میدهد خدا بخبر در قرآن است **فِي يَتَامَى النِّسَاءِ** در شان یتیمان که زنانند و مستوانند بود که جمله مستانفه معترضه باشد برای تعظیم متلو علیهم پس ما یتلی علیکم مبتدا باشد و فی الکتاب خبر آن و مراد بان لوح محفوظ است و جایز است که منصوب باشد و تقدیر یبین لکم ما یتلی علیکم و یا مخصوص کا بر تقدیر واقسم بما یتلی علیکم و جایز نیست عطف آن بر مجرور در فیهن بجهه اختلال آن لفظا و معنی و قوله فی یتامی النساء صله یتلی است اگر موصول معطوف باشد بر ما قبل ان ای یتلی علیکم فی شانهن و اگر نه بدل خواهد از فیهن و یا صله دیگر برای یفتیکم و معنی اینکه الله یفتیکم فیهن بسبب یتامی النساء کما تقول کلمتک الیوم فی زید و اضافه یتامی بنساء بمعنی من است زیرا که اضافه شیء است بجنس خود و قوله **اللَّاتِي** صفت نساء است یعنی زنانیکه **لَا تُؤْتُونَهُنَّ** نمیدهید ایشان را **مَا كُتِبَ لَهُنَّ** آنچه فرض کرده شده برای ایشان از میراث **وَتَرْغَبُونَ** و رغبت میکنند **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ** در آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان را بخورید و یا رغبه میکنید از آنکه بنکاح در آرید ایشان را و مع ذلک منع انکاح غیر میکنید ایشان بجهه طمع در میراث ایشان چه عرب را در جاهلیت عادة بود که دختر یتیمی را که ولایت او تعلق بیکی داشتی و اندخترا مالی بودی و لیاو نابو نخرد یکی خواستی و اگر صاحب جمال نبودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی و مال او را بر داشتی پس قوله و ترغبون ان تنکحوهن در تقدیر فی ان تنکحوهن یا عن ان تنکحوهن است و محتملست که حال باشد یا عطف در مجمع او رده که در قوله لا تؤتونهن الی اخره چند قول است و اول آنکه جاهلیت میراث باناث نمیدادند بلکه اموال بمردان شجاع خود میدادند چنانکه گذشت و این قول ابن عباس و سعید بن جبیر است و مروی است از امام جعفر دوم آنکه مراد است که صداق را بر فرجات خود میدادند و حق تعالی ایشان را از ان منع کرد بقوله فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم تا آخر و بیان این در اول سوره مذکور شد و این قول از عائشه منقول است و مختار ابی علی جبائی و طبری بر قول اول سیوم آنکه مراد بما کتب لهن نکاح است که خفتها امر بان فرموده در کریمه وانکحوا الایامی و اولیا منع زنان میکردند از آن و این از حسن و قتاده و ابی مالک و ابراهیم مروی است و قوله **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** عطف است بر یتامی النساء یعنی دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان **مِنَ الْوِلْدَانِ** از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدادند و عرب چنانکه میراث بزنان نمیدادند با ولاد صغار نیز نمیدادند **وَأَنْ تَقُومُوا** و دیگر حکم میکنید در آنکه قیام نمائید **لِلْيَتَامَىٰ** برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان **بِالْقِسْطِ** بعدل و داستی در انوار گفته که مستوانند بود که معطوف علیه آن یتامی النساء باشد ای یفتیکم او ما یتلی فی ان تقوموا و این در صورتیست که فی یتامی صله یفتیکم یا یتلی نباشد و اگر بدل باشد منصوب خواهد بود معطوف بر موضع فیهن و جایز است که منصوب باشد باضمار فعل ای و یامرکم ان تقوموا مراد حکام شرع است که نظر در حال ایشان کنند یا بقوام ایشان که عدالت و نصفت نماید در شان ایشان **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ** و آنچه میکنید از نیکوئی در باره یتیمان و کودکان و غیر ایشان **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ** پس بدرستیکه خدا هست بان نیکوئی **عَلِيمًا** دانا و بر ان جزا خواهد داد و چون در این است بر ایشان یا در فعل خیر کنید و از بدی مجتنب شوید از امام جعفر روایت است که خوله بنت محمد بن مسلمه در حباله رافع بن خدیج بود و او زنی جوانتر برسر او خواست و در صدد آن شد که او را طلاق دهد زن گفت مرا رها مکن که نوبت خود بزن نو بخشم قبول نکرد و شکایت او را بعرض رسید کانیا فرستادند و بر وایت کلبی از سعید بن جبیر که بر زن خود به بهانه بخل بود تا طلاق وی دهد بجهه برخی او و زن بسبب تعلق دل به فرزندان هجران و رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده هر جا که خواهی برو من را بحل کردم و قوله **وَإِنِ امْرَأَةٌ** مرفوع است بفعل محذوف که ظاهر میسر است یعنی **خَافَتْ** ترسد یعنی بهتر از بر یابد **مِنْ بَعْلِهَا** از شوهر خود **نُشُوزًا** سر باز زدن از صحبت او بجهه کراهه از و منع حقوق او **أَوْ إِعْرَاضًا** یا روی گردانیدن از مجالسه و مکالمه او **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس هیچ گناهی نیست بر ایشان **أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا** آنکه صلاح آرند میان یکدیگر **صُلْحًا** صلح را یعنی صلح و آشتی کنند میان یکدیگر باینکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق قدیم نگاه دارد و او را از خود جدا نکند و نصب صلحا بر مفعولیت است از قبیل اصلحت بینهما و بینهما ظرف است یا حال از آن و مستوانند بود که صلحا مفعول مطلق باشد با اسقاط حرف زائده یا اصل ان یتصالحا بوده یعنی صلح کنند میان یکدیگر اصلاح کردنی و یا صلح کنند صلح کردنی **وَالصُّلْحُ خَيْرٌ** و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و خصومت و بنا بر این خبر جایز نیست که مراد بان تفضیل باشد بلکه مراد بیان اینست که صلح از خیرات است چنانکه خصومت از شرور است زیرا که حضرت رسالت سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتیکه آنحضرت برسید سوده زبان بتضرع گشاد که یا رسول الله بحقیکه ترا بحق بخدا سوگند که دوستی مرا در دل من نمانده و لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه میبخشم حضرت نبوی رجعت نمود و نوبت او در خانه عایشه میبود و این آیه در قضیه وی نازل شد **وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ** و حاضر کرده شده اند نفسها بخل یعنی شح را نزد آن حاضر کرده اند پس بجهتیکه منفک از آن نمیشوند جبلت و طبیعة انسانیه مقتضی شح است و لهذا هر یک از زوجین در مسامحه و مروت بخل میورزند و نزد بعضی مراد بان نفس زنانست که بخیلی مینمایند بر انبار بودن نوبت خویش بر غیر خود و واضح است که مراد بان مرد و زنست چه مرد شحیح است با نفاق و کسوه و قسمه و غیر آن بر زنیکه او را نخواهد و زن شحیح است بر آنکه حق خود را از نفقه و کسوه و قسمه و مانند آن بزن دیگر بخشد از هر دو فعلیه اند و محلی از اعراب ندارد ... تا تا تحضیض مجانست و لی بیست و مرض از اهل او کیی ترغیب است بر مصالحه زوجین و ان تا... هید حد در ... شیخ



اگر زوجین با یکدیگر مناکحه و مصالحه کنند سعدی و زندبیری باید که بعد از مصالحه چون یکدیگر را از خواطر خود قلع کنند که آن از نتایج طبیعت است و خود را از
آن باز داشتن در نهایت عسرت است وَإِن تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در معاشرت ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض و نقص حق و غیر
آن از امور منهیه فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستیکه خدا هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس مجازی شما خواهد بود و بیان
اقامت علة الیه باعمال ایشان در مقام اثابت ایشان بر آن اعمال که بحسب حقیقت جواب شرط است از قبیل اقامه سبب در مقام مسبب در اینجا دلالت است بر
آنکه جایز نیست که صلح واقع شود بترک متعه و عوض صلح منفعه باشد و چون ذکر نشوز و صلح میان زوجین فرمود در عقب آن بیان میکند که ایشان مکلف نیستند
بر چیزی که فوق استطاعت ایشان باشد بقوله وَلَن تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانیکه زیاده بر یک زن دارید أَن تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و
راستی و سویت نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنستکه ایشانرا میل واقع نشود و میلان قلب نسبت بزوجات مساوی باشد و هیچ
وجه میل طبیعت بیکی بیشتر از دیگری نباشد و این متعذر است وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آنچه غایت جهد و جهد شما است در آن
مرعی دارید که در تحت ملوک و مقدور شما خارج خواهد بود و لهذا حضرت رسالت پناه آنکه قسمت میفرمود در ازواج ملاحظه عدل میفرمود و میگفت اللهم
هذه قسمتی فیما املک فلا تؤاخذنی فیما تملک ولا املک یعنی بار خدایا این قسمت من است در آنچه مالکم از صحبت و نفقه پس مرا مؤاخذه مکن و با ملامت مکن در
آنچه تو مالک آنی و من مالک آن نیستم یعنی در دوستی بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی از زنان دیگری فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل بترک مستطاع
و جور بر مرغوب عنها یعنی میل قلب یا میل فعل بکجا جمع مکنید چه ما لا یدرک کله لا یترک کله اگر میل غیر اختیاری یا ترک فعل اختیاری جمع نباید فَتَذَرُوهَا
پس بگذارید زن مرغوب عنها را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنیکه معلق باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهر دار یعنی نه او را شوهر دار توان گفت بجهت عدم اداء
حقوق زوجیت و نه او را مطلقه بی شوهر توان کرد بجهت وجود علاقه زوجیت میان ایشان پس بین بین باشد و در حدیث آمده که من کانت له امرأتان یمیل مع احدهما جاء
یوم القیمة و احد شقیه مائل یعنی هر کرا دو زن باشد و او میل کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق واجبه روز قیامت بیاید و میل کرده باشد بطرفی [illegible] وَإِن
تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل آن در ما بعد [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس
بدرستیکه خدا هست غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضیه رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل در ذکر [illegible] دلالت میکند بر وجوب قسمت
و تسویت میان ایشان در قسمت و سبیل اجمال و تفصیل آن در شریعت مفصل و موضع آن [illegible] که صاحب منهاج ذکر آورده اگر صاحب یک زن باشد [illegible]
آنچهار شب و سه شب یکی از آن زوجات [illegible] چنانکه خواهد ببوده کند و اگر دو زن دارد [illegible] از چهار شب دو شب یکی از زوجات [illegible]
دارد پس او را [illegible] شب بجهت سه شب یکی از زنان است اگر چهار زن دارد هیچ شب با او فاصله نخواهد بود و جایز نیست که قسمت کمتر از یک شب باشد و اگر از
اینجا [illegible] بجهت آنکه موجب تعطیل است و از حضرت [illegible] مروی است که النبی کان یقسم بین نسائه فی مرضه فیطاف علیهن یعنی در آن وقت که رسول بیمار بود او را
در حجره هر زنی میگردانیدند تا بنوبت [illegible] خوشدل گردند و مروی است که امیر المؤمنین علی دو زن داشت هرگاه که روز یکی از آن هر دو زن بود وضو [illegible]
دیگری [illegible] و در خبر است که معاذ جبل را دو زن بود هر دو زن فوت شد بجهت طاعون [illegible] ایشان [illegible] بغسل و کفن و دفن وَإِن يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم
مواسا جدا شوند هر یک از زوجین از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را مِّن سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود بعض
بسلی دهد [illegible] هر یک [illegible] روزی برساند و بجهت دلخواه با ایشان رساند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدا فراخ بخشاینده بر بندگان خود حَكِيمًا
محکم کار در افعال و احکام و دانا [illegible] بر آنکه همه ارزاق بید قدرت و مشیت اوست و بجهت حکمت آنرا بر بندگان نازل میسازد و بعد از آن تنبیه میکند بسعه قدرت
خود بقوله وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از کوائن سفلی [illegible]
تقوی که موجب [illegible] حقوق الناس است و حقوق الله [illegible] وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرمودیم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که داده
شده کتاب مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری [illegible] قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت کردیم [illegible] أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
آنکه بپرهیزید از شرک و سایر معاصی [illegible] و من متعلق بوصینا یا باوتوا یا [illegible] عطف بر الذین و ان [illegible] که در معنی قول است
و [illegible] برای تاکید امر است باخلاص و لهذا قال عز و جل وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید [illegible] وصیت شوید [illegible]
حکم کنید که آن امر [illegible] بتقوی فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس
مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرری بوی [illegible] نرساند چنانکه شکر و تقوی شما نفعی باو نمیرساند و وصیت او شما را بتقوی بجهت رحمت و اسعاد است نه بجهت
حاجت او پس تقریر این میکند بقوله وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدا بی نیاز از خلق [illegible] حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر
حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از ملائکه و سیارگان و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از
ارکان و موالید و جز آن تکرار این کلام [illegible] دلالت است بر آنکه او غنی و حمید است چه جمیع مخلوقات محتاج بوی اند دلالت میکند بر غنای او سبحانه و بانچه فایض میشود
بر آن از وجود و انواع مصالح دلالت میکند بر [illegible] او سبحانه [illegible] محمود است وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدا وَكِيلًا کار ساز بندگان
[illegible] است بقوله یغن الله کلا من سعته یعنی حق تعالی متکفل کفایت زوجین است پس کلام واقع شد قوله وکفی بالله معترضه باشد بجهت تقریر [illegible] ذکر
غنای خود را از خلق بقوله ولله ما فی السموات و ما فی الارض [illegible] بکمال اقتدار میکند بر خلق و بر اهلاک و ایجاد [illegible] ایشان و میگوید إِن يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ مفعول بشاء محذوف [illegible] اگر خواهد ببرد شما را و فانی سازد شما را أَيُّهَا النَّاسُ ای
مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد دیگران [illegible] که فرمانبردار و منقاد باشند مروی است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت



در شب بیشت سپاه نهاد و گفت انها قوم اینند یعنی فاسقان و بنابر خطاب باجمع مشرکان مکه است که اعدای آنحضرت بودند پس معنی کریمه وان تتولوا نبینند لحق با عترم با شلمخ معنی انست که ای اهل شرک بیناه و نعمت خود مغرور مشوید که هیچ نا که امم سابقه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون کرد بعد دو عدد از شما بیشتر بودند هلاک کردیم بجهة عصیان و طغیان ایشان شما را نیز بوانم که هلاک گردانم و بدانید که اینچنیها باز پس مانده سبباد کنا است که بجهه شامت اعمال قبیحه بعذاب مستاصل شده از او آگاه شنه اند در خبر است که جبرئیل دو وقتی نزد حضرت رسالت آمده دو قسم کرد و مرد نزد آنحضرت حاضر بودند و در باره نمبود عوو منافقه میکردند و منافقه را ادخله میکنند داینند خبر بیل بعشم کرد حضرت منشاء تبسم از وی پرسید گفت صدا که این دو کس بر سر آن اینهمه نزاع میکنند من چهل هزار مالک از آباد دادم او رده اند که بهلول مجنون در بعضی مواضع هرون الرشید را دید هرون را در هودج که مید وحجابها را از چهار جانب در کنار امیشدند و از حوالی هودج میرانند بهلول بر بالای تپه برآمد و گفت حدثنی ایمن بن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذا المکان علی حمار و لم یکن له ضرب و لا طرد هرون چون این شنید پرسید که این کیست گفتند بهلول است گفت هودج وا باز دارید و ادعوا نزد من آرید وی را نزد هرون حاضر ساختند گفت چه میگوئی بهلول یکبار دیگر آن حدیث باز گفت هرون الرشید گفت ای بهلول مرا موعظه مختصر بگو گفت ان الذی فی یدک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وعنقریب ینتقل الی غیرک این ملک و پادشاهی که در دست تست در دست غیر تو بود و بتو منتقل شد و زود باشد که از تو بدیگری انتقال یابد هرون بگریست و او را هزار دینار بداد بهلول نپذیرفت گفت بستان گفت بده تو به پیشانی هستند گیر جواب داد که اولی انست که او را بصاحبان آن رد کنی این بگفت و بگذشت و در همین معنی گفته اند دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها وخلوها لنا ونحلنا کما قد دخلوا ونخلیها لقوم بعدنا نعمان بن منذر با عدی بن زید روزی بتماشا بیرون رفتند بمقبره رسیدند عدی گفت ایها الملک هیچ میدانی که صاحبان قبور بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند که ایها الراکب المجبون علی الارض المجدون کما انتم کنا نحن و کما نحن تکونون یعنی ای سوارانی که زنده اید بر روی زمین و متمتع و برخوردار چنانچه شما هستید ما هم چنین بودیم و زود باشد که شما هم چون ما شوید نعمان را این کلمه بسیار خوش آمد و از آنجا برگشت و این عبارت بر وی منغص شد و بعد از چند روز دیگر باره هر دو بیرون آمدند و بمقبره مرور کردند عدی گفت ایها الملک میدانی این قبرها چه میگویند گفت نه گفت میگویند که من رآنی فلیحدث نفسه انه موف علی قرن الزوال وصروف الدهر لا یبقی لنا وکما تاتی علی صم الجبال رب رکب قد اناخوا حولنا یشربون الخمر بماء الزلال عصفت بهم الریح بعد حین ثم اضحوا لعب الدهر بهم وکذاک الدهر حالا بعد حال نعمان از آنجا بازگشت و تماشا رها کرد و گفت مشتاق سحرگاه نزد من آی که با تو مهمی دارم عدی سحرگاه نزد او رفت دید که جامه ملوکانه افکنده و پلاس پوشیده آنگه بر خواست و ملک را واگذاشت و بار دیگر مشغول شد و فرزندان او غایب شدند او دختر او هند بنت النعمان بر طهر کوفه دیری بنا کرد و آن را دیر هند گویند هشام بن الکلبی گوید که چون خالد بن الولید عین التمر بگشاد احوال دختران نعمان پرسید گفتند یکی فوت یافت و یکی در بعضی دیرها بعبادت مشغول است بدیدن وی رفت و سلام کرد و گفت حال شما چون بود گفت قصه ما دراز است در جمله روزی آفتاب برآمد همه چیز در اقطار و نواحی بحکم ما بود هنوز آفتاب فرو نشده بود که هر که ما را امید بود بر ما بچشم می آمد **وکان الله** و هست خدا **علی ذلک** بر این ایجاد و اعدام و ابدال و افنا **قدیرا** توانا و بلیغ القدرة بودن این بیان کمال قدرت او است و تهدید کسی که منکر وی او و مخالفه بامر او و بعد از آن ذکر عظم ملک و اقتدار خود میکند با آنکه جزای دار برین بقبضه قدرت او است میگوید **من کان یرید** هر که باشد که خواهد بعمل خود **ثواب الدنیا** پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که از تکاب جهاد برای غنیمت کند **فعند الله** پس نزد خدا است **ثواب الدنیا والآخرة** پاداش دنیا و آن خسیست و پاداش آخرت و آن شریف یعنی باید که طالب هر دو باشد مانند آنکه گوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و باید که طالب اشرف باشد که آخرت است یا احسن که دنیا است نیز طالب اشرف باشد که آخرت است نه احسن که دنیا است پس طالب اشرف باید که از اخس بگذرد و از دو خسیست بگذرد و اگر با شرف نیابد بر گرد و اخس تابع آن خواهد بود چه اگر مجاهد فی الله مثلا برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان بهشت که غنیمت دنیا در جنب آن بعایت محقر باشد و مع ذلک غنیمت دنیا نیز روی دهد پس تحصیل اصل باید کرد که فرع تابع اصل است کقوله تعالی من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه **وکان الله سمیعا** و هست خدا شنوا همه قولها **بصیرا** بیننده همه فعلها و عارف همه اغراض پس هر کس را بحسب قصد و غرض مجازات خواهد داد و چون و سبحانه در این آیه ذکر ثواب دنیا و آخرت کرد در عقب آن امر نمود بقسط و قیام بحق و ترک جور که موجب مثوبات است فرمود **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مومنان **کونوا قوامین** باشید ایستادگان **بالقسط** بعدل یعنی جهد کنند کال ذر اقامه مراسم عدالت و مواظبت نماید کان بان **شهداء لله** باشید گواهان برای حدا ابن خیر و تیم گو بوا است و متوا اند بود که حال باشد یعنی در حالتی که شاهد باشید برای او سبحانه یا بنوحیه که ادای شهادة کنید بر راستی **ولو علی انفسکم** و اگرچه بر نفس شما باشد یعنی اقرار کنید بحقی که در ذمه شما باشد چه شهادة بیان حقیقت خواه بر شاهد باشد یا غیر او و در حدیث آمده که قل الحق ولو کان علیک یعنی بحق حنث بگو و اگرچه بر تو باشد **او الوالدین** یا بر پدر و مادر **والاقربین** و خویشان نزدیک **ان یکن** اگر باشد مشهود علیه **غنیا** توانگر **او فقیرا** یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید در منع اقامه شهادة بر وی و بر فقیر بجهة افلاس او ترحم منمائید در امتناع از ادای شهادت **فالله اولی بهما** پس خدا سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادة بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بر آن حکم نفرمودی و این علت جواب ان است که قائم مقام او واقع شده و ضمیر در بهما راجع است بما بجه کلام مذکور دلالت بر آن میکند و آن جنس غنی است و جنس فقیر نه آنکه راجع باشد با حدهما و اگر چنین بودی که ضمیر موحد بودی پس مراد آنست که خدا سزاوارتر است بالحق و اصلاح اغنیا و فقراست چون حکم او است که در اقامه شهادة در غایت غنی و فقیر مشهود علیه مکنید بلکه بر طریقی که راضی باشد گواهی بران دهند **فلا تتبعوا الهوی** پس متابعت مکنید هوای نفس را **ان تعدلوا** برای آنکه میل کنید از حق و باطل



کراهت آنکه عدول کنید از عدل پس أن تعدلوا با مقدر دیلام علت است و یا بکراهت که مفعول له باشد وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی
راست و بروایتی از ابن عباس و سکه خطاب بحکام است یعنی احکام شرع اگر بپیچانید السنه خود را از سکونت شرع أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن
کما ینبغی باشد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بآن مکافات خواهد
داد این نوع عتب از تهدید و مبالغت در اینها دلیل است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و سلوک طریق عدل در نفس خود و در کنز آورده که این آیه دلالت
میکند بر چند امر اول اقامه عدل در حکومت مطلقا خواه بر نفس مقیم باشد و خواه بر غیر او دوم وجوب اقرار ایشان بر نفس خود بحقی که ثابت باشد در نفس او سیم وجوب
اقامه شهادة بر والدین و این مذهب سید مرتضی و ابن جنید است و نیز دلالت بر آن میکند روایة ابی حصین و غیره و شیخ طوسی و اکثر اصحاب گفته اند که شهادة
ولد بر والد مقبول نیست چه مستلزم تکذیب والد است شاهد مشهود بن عصوفست که مانع شهادة است و وجوب اقامه که مدلول آیه کریمه است مستلزم قبول نیست
زیرا که اقامه بمعنی صدق و عسنت بحق و این اعم از قبول و عدم است و در سکه حکم حیلا از جانب آن حکم آب اردا ما شهادة ولد بر ام و برادر و مقبول است همچنین
است برای اب بر پسر مقبول است شهادة اب از برای ولد و برو بجهة عموم ادله و وجوب اقامه و وجوب قبول هر دو معارضی نه وجوب اقامه بر همه اقارب
هم ایشان بدون فرق میان ایشان و فقهای عامه در این مخالفت کرده اند زیرا که منصوص نیست که مانع است از قبول و نیز ولد بعضی از والد است زیرا که
از نطفه او مخلوق است و والد ماده ولد است پس ولد جزء والد باشد پس هر گاه از ایشان شاهد بنفس خود باشند و همچنین است کلام در اقارب و خویشاوند
اینست بگیر اما اول که بجهة نص آیه کریمه و اما ثانیا بجهة آنکه تهمت مدفوعست بعد الله بر معارض آن که عامه مباشد و اما ثالثا بجهة آنکه بعضیة حقیقی
نیست بلکه مجازیست و هر گاه در حکم بنفس خود نیست فهذا کا هست که لحدهما حرست یا انکه ترکی رفت و غیر حق تعالی ایمان اسلام و احکام آن نمود در عقب
آن امر نمود کان بخوبی ایمان و شرایط آن بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل
کتاب چون ابن سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان نداریم و کو مثل
ما کافران نیز همیشه باید بر اول مسلمانان میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و بر ثانی منافقان را خطاب
میکند که ایمان آورید بدل همچنانکه بزبان معترفید و بر ثالث مؤمنان اهل کتاب را امر میکند که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتب و رسل ایمان آرید بتمام
آنها زیرا که ایمان ببعض در حکم لا ایمانست و بنابر رابع کافران را میگویند که شما که ایمان دارید بلات و عزی ایمان آورید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول
او که محمد است وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بکتابیکه فرو فرستاده است خدا بتدریج عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و بکتا
که بیکبار فرو فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان و بای
آنانکه ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر که کافر شود بخدا وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او وَكُتُبِهِ
و کتابهای او وَرُسُلِهِ و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی
دور غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود که اصلا راه نبرد بطریق حق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند بموسی یعنی یهود
ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی ثُمَّ ازْدَادُوا
پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد و یا آنکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شد و بعد از آن اصرار نمایند بر کفر و زیاده کردند آنرا بتمادی
در دروغ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدا که بیامرزد ایشانرا چه مستبعد است از ایشان که از کفر توبه کنند و بایمان رجوع نمایند زیرا که
دلهای ایشان زنگ گرفته و ابصار ایشان از ادراک حق تیره گشته نه آنکه مراد این باشد که اگر ایشان باخلاص ایمان آرند حق تعالی قبول توبه
ایشان نکند و ایشانرا نیامرزد و یا آنکه هر کار بخاتمه است و خدا داننده که خاتمه امور ایشان بکفر و طغیان است خبر کان در امثال این محذوفست که
لام لیغفر متعلق است بآن و تقدیر اینست که لم یکن الله مریدا لیغفر لهم یعنی حق تعالی اراده کننده این نیست که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه آنکه
راه نماید ایشانرا سَبِيلًا راهی که بحق واصل شد که آن ایمانست بلکه ایشانرا در وادی خذلان و ضلالت بگذارد و براه جنة بایشان ننماید کقوله
لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم و نزد زجاج و فراء مراد بایشان منافقانست بموسی و کفر ایشان بعد از موت او و بعد از ایمان ایشان بعزیر پس کفر ایشان بعیسی
و بعد از آن ازدیاد کفر ایشان بمحمد ص بانکار و نزد حسن مراد بایشان طایفه از اهل کتاب بودند که اراده تشکیک نفری کردند از اصحاب رسول ص و بجهة آن
اظهار ایمان کردند در حضور ایشان و بعد از آن گفتند که شبهه ما را عارض شد در امر محمد و نبوة او پس اظهار کفر کردند و بر آن ثابت شدند و بر آن مردند
و ذلک قوله تعالی و قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره و از ابن عباس مرویست که در این باب
داخلست هر منافقیکه در عهد رسول ص بوده خواه در زمین خواه در بحر و این قول اصح اقوالست و مؤید اینست که بعد از این میفرماید بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت
ده منافقانرا بر سبیل تهکم یا خبر کوی بجای بشارة بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ منافقانی اند که
يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ از غیر مؤمنان اسم موصول محل نصب یا رفع است بر ذم ای اذم
الذین یا هم الذین پس بر سبیل انکار و تعجب میفرماید که أَيَبْتَغُونَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمندی و قوت
فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستیکه عزت و ارجمندی لِلَّهِ مر خدا راست جَمِيعًا همه از نظر این حالست یعنی حق تعالی است که جمیع عزت از جانب حضرت عزت
است و عزت غیر نیست که بسبب دوستی او واقع و او سبحانه عزت را از برای اولیای خود نوشته حیث قال ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت غیر ایشان
نسبت بعزة اولیای او سبحانه هیچ نماید و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد و موالاة ایشان مر کفار را در عقب این نهی مینماید از مجالسه و مخالطة ایشان



و میفرماید که **وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ** و بدرستیکه خدا فرو فرستاده بر شما ای مؤمنان **فِي الْكِتَابِ** در قرآن بدانکه حق تعالی در مکه ایه فرستاد با خوض
کنندکان و مستهزاء بقرآن نشست و خواست نکنند و آن آیتست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا در مدینه ذکر آن میکند و میکوید که حق تعالی
در مکه قرآن فرستاده بود که **أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ** بدرستیکه چون بشنوید **آيَاتِ اللَّهِ** آیتهای خدا را از قرآن **يُكْفَرُ بِهَا** در حالتیکه کافر میشود
بدان **وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا** و استهزا کرده میشود بان و کوانید و حال آنکه بان جهت بقیه هیئت از مجالسه ایشان **فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ** پس منشینید
با کافران و مستهزؤان ضمیر راجع است بمدلول علیه یکفر بها و یستهزؤ بها و این جزای شرطست و معنی اینکه هرگاه ایشان هادی معاند و مستهزی باشند
حتی یؤمنوا بالایمان با ایشان منشینید و مؤید اینست غایت نهی یعنی قوله **حَتَّى يَخُوضُوا** تا وقتیکه خوض نمایند و شروع کنند **فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** در سخنی غیر استهزا
إِنَّكُمْ إِذًا بدرستیکه شما باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان در حین اتیان ایشان باستهزا **مِثْلُهُمْ** مانند ایشان در گناه
که قادر بوده اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی هستید بصحبت ایشان و با مثل ایشانید در کفر اگر باین راضی باشید و یا آنکه مقاعد
میکردند با خائضان در قرآن از احبار منافقان بودند و دال بر اینست قوله **إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ** بدرستیکه خدا جمع کننده منافقانست **وَالْكَافِرِينَ**
و کافران یعنی قاعدین و مقعود معهم **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **جَمِيعًا** همه ایشان همچنانکه متفق و مجتمع بودند در دنیا بر غدر و مؤمنان و مغاضب
با ایشان اذا ملغاة است بجهت وقوع بیان مبان اسم و خبر لهذا بعد از آن فعل واقع نشده و افراد مثلهم بجهت آنستکه در حکم مصدر است بجهة
ان مجمع مستغنی از جمع شده و این دلالتست بر تحریم مجالست با کفره نزد کفر ایشان بآیات خدا و استهزای بان و بر اباحه مجالسه با ایشان نزد خوض
ایشان در حدیثی دیگر از حسن نقلست که اباحه قعود با کفار نزد خوض ایشان در حدیث غیر کفر و استهزا بقرآن منسوخست بایه فلا تقعد بعد الذکری مع
القوم الظالمين و نیز در این دلالتست بر وجوب انکار کفر با قدرت بر آن و زوال عذر و آنکه هر که ترک انکار نماید با قدرت بر آن مخطی و آثم است و نیز
متضمن دلالتست بر تحریم مجالسه ایشان و اهل بدعت از هر جنس که باشند و بعضی از علمای تفسیر قائلند باین و عبدالله مسعود و ابراهیم و ابو وائل
نیز بر اینند و ابراهیم گفته که از جمله اینستکه شخصی در مجلسی سخنی بدروغ کوید و جلسا از آن بخندند پس ایشان حقتعالی باشند و عمر بن العزیز قائل این
و مرویست که روزی صائمی با قومی نشسته بود که بشرب خمر مشغول بودند عمر عبدالعزیز صائم را تعزیر کرد و عیاشی باسناد خود علی بن موسی الرضا
در تفسیر این آیه روایت کرده که اذا سمعت الرجل يجحد بالحق ويكذب به ويقع في اهله فقم من عنده ولا تقاعده یعنی هرگاه بشنوی که مردی جاحد حق است و تکذیب آن
میکند و اهل حق را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین و از ابن عباس مرویست که حقتعالی در این آیه امر فرموده بانفاق و نهی کرده از اختلاف و فرقه
مراد حصول اینست طبری و بلخی و جمعی از مفسرین بر این عقیده و جبائی گفته که اگر شخصی در مجالس ایشان نشسته باشد بحیثیتی که او از ایشان بشنود و قادر بر انکار ایشان
نباشد از جلوس و حضور مجالست با ایشان مبعوث اظهار کراهت بر شنود و بنید بخیر گفته اند که دلالت بر بطلان قول تقاة اعراض و قعود
کسانیکه میکویند غیر از احبا و جوخارج از مقعد از آن دو صف منافقان و کافران منیر بانکه **الَّذِينَ** یعنی اهل کفر و نفاق آنانکه **يَتَرَبَّصُونَ**
انتظار میبرند **بِكُمْ** بشما و بنا بر ینکه الذین صفه کفار و منافقین باشد مجرور المحل خواهد بود و محتملست که بدل الذین یتخذون باشد یا مرفوع یا منصوب
بر ذم باشد و یا مبتدا باشد و خبر او قوله **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ** یعنی انها که منتظر وقوع نکبتند شما پس اگر واقع شود مر شما را **فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ** فتحی و نصرتی
از نزد حضرت خدا **قَالُوا** گفتند منافقان ایشان مر شما را **أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ** آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید **وَإِنْ كَانَ**
و اگر بود **لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ** مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان **قَالُوا** گفتند مر کافران را **أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ** آیا غالب و مستولی
نبودیم بر شما و نتوانستیم که شما را بکشیم استفهام برای تقریر است یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست باز کشیدیم و شما را باقی گذاشتیم **وَنَمْنَعْكُمْ** و
باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مدد کاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته شدند تا شما غالب شدید
پس ما را در غنایم خود شریک سازید بدانکه استحواذ بمعنی استیلا است و عدم اعلال آن بر طریق شذوذ است بجهت تنبیه بر اصل و تسمیه ظفر مسلمانان
بفتح و ظفر کافران بنصیب بجهت خسة حظ کفار است چه آن مقصور است بر امور دنیویه سریع الزوال **فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ** پس خدا حکم کند میان شما که مؤمنانید و کافران
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد یعنی اگر در دنیا کفار را با مؤمنان دستی بوده باشد از قتل و قهر و نهب و اسر و غیر آن
از وجوه غلبه اما در آخرت ایشان را آن غلبه نباشد **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ** و هرگز نکرداند خدا و ننهد **لِلْكَافِرِينَ** مر کافران را **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بر مؤمنان
در روز قیامت **سَبِيلًا** حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند و یا در دنیا نهد ایشان را بر مؤمنان دستی یا حجتی که در حجت بر ایشان غالب شوند اگرچه در دوره
از فیشان بیش باشند و اصح آنستکه این در دنیا بوده باشد چه این منقولست از امیرالمؤمنین و ابن عباس و بنا بر آنکه در دنیا باشد جبائی گفته که مقصود
که مراد غلبه در دعوه باشد نه غلبه کفار از قبل حقتعالی نیست چه او سبحانه فاعل فتح نیست بخلاف غلبه و فتح اهل ایمان که بتایید الهی است در کتب
اورده که فقها استدلال کرده اند بر این آیه بر چند مسئله اول آنکه بنده کافر چون مسلمان شود وی را اجبار کنند بر بیع بمسلمانی و چون امتناع نماید ببیع حاکم
او را بفروشد و ثمن با او تسلیم کند دوم صحیح نیست بیع عبد مسلم بکافر و نزد شیخ صحیح نیست اجاره عبد مسلم بکافر و اجاره حر نفس خود بکافر بجهت خدمه صحیح
و اما اگر او را بر ای خدمت نباشد آنستکه از برای مطلق عملست و آن صحیح است زیرا که در حکم دین است با امری مخصوص در دین و قولست بکی صحیح بجهت اینکه
و دیگری جواز بجهت عدم استقرار سبیل و ابن فوت هن عبد مسلم نزد کافر با مقبض او جایز نیست تا عند بعض و اصح جواز است بجهت جایز نیست کافر را
کافر بر مسلم خواه آنکه موکل مسلم باشد یا کافر و شیخ صحیح نیست که کافر وصی باشد بر وصی مسلم هفتم صحیح نیست اعاده عبد مسلم بکافر هشتم هرگاه ام ولد کافر
مسلمان شود جایز نیست آن برا فوای و خدمت شهر و صبر صحیح نیست نعبد مسلم برای کافر و هم صحیح نیست وقف عبد مسلم بر وی و نه هبه او برای وی حاصل که هرچه

المستولی ادخال بنده مومن باشد در ملک کافر یا در سلطنت او بر او یا طلب حجت بحکم اجتهاد کورده و بعد از آنکه از افعال قبیحه اهل نفاق خبر میدهد بقوله اِنَّ
الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدا جزا دهنده
است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و اینچنان باشد که ایشانرا در روز قیامت نیز نوری بخشد چنانچه مومنانرا داده باشد و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی
ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند تا بقعر دوزخ افتند و نیز لطیفه در تصویر خدا عسنا از جانب خدا با ایشان
آنستکه ایشانرا فرو گذاشته و قدرة را با ایشان داده و دستور فرموده تا شمشیر از ایشان باز داشته احکام اسلام بر ایشان اجرا میکنند با آنکه میدانند که
کافرند تا هم در دنیا مبتلا باشند بجهة تکلیف عبادات ظاهر ایمان و هم در آخرة معذب بجهة باطن کفر و گویند حقتعالی جزای خداع را خداع خوانده بجهت
ازدواج از قبیل و جزاء سیئة سیئة مثلها و مکروا و مکر الله و عقوبة منتهی میتبین انزا اید در تصله سوره البقره سمت کر یافت وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان
إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند درحالتیکه کاهلان باشند و متثاقل مانند کسیکه با کراه او را بر کاری داشته باشند يُرَاءُونَ
النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا بپندارند که ایشان مومنانند و اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشانرا نبیند نماز نمیکنند و بدانکه مراءاة
مفاعله است ماخوذ از رؤیت بمعنی تفعیل چون نعم و ناعم و یا از برای مقابله است چه مرائی عمل خود را بر ایشان مینماید و ایشان استحسان خود را با و مینمایند وَلَا
يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمیکنند خدا را إِلَّا قَلِيلًا مگر یاد کردنی اندک یا در زمانی اندک چه غیر عبادة نمیکنند در حضور کسیکه او را ببیند و ابو علی قول اول
مراد بقلت ذکر ایشان با ینوجه است که یاد خدا میکنند بزبان نه بدل و آن نسبت بذکر دل اندکست و گویند مراد بذکر صلوات است یا ذکری که در نماز
است چه ایشان در صلوة همین تکبیر و تسلیم میکنند تا بدانند که ایشان نماز میگذارند و بجهة آن از شمشیر اهل اسلام ایمن شوند و یا بحفظ اموال
نسوان و اولاد خود کنند چنانچه عبد الکریم بن ابی العوجاء منافق زادیه را گفتند چه نماز نیکو میگذاری گفتا این میانه طریقتی است چرا با این اقدام میکنی جواب داد که عادة
البلد و صیانة الجسد و حمایة الاهل و الولد بدانکه میتواند بود که مراد بقلت ذکر نفی مطلق ذکر باشد یعنی اصلا ذکری از ایشان صادر نشود که برای قربة باشد
و گویند وصف ذکر بقلت جهة آنستکه حقتعالی قبول آن نکند بجهة ریا و عدم خلوص قربة و هر چه مردود حقتعالی باشد قلیل بود چه از برای طمع دنیا کنند
و هر چه در دنیا ست در نهایت حقارة و قلت است و ذکر خدا که محض قربة باشد از همه چیزی بزرگتر که و لذکر الله اکبر عیاشی باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل
کرده که ابو عبد الله ع از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که از حضرة رسول ص پرسیدند ملکم فیم النجاة تدافوا النجاة بچه چیز باشد فرمود که
نجاة آنستکه مخادعه نکنند با خدا تا خدا با ایشان مخادعه نکند و هر که خدا مخادعه کند با او و خادع نفس خود باشد گفتند که مخادعه حقتعالی بچه چیز است گفت
با آنکه عملی کنند با آنچه حقتعالی فرموده و مراد او غیر او سبحانه باشد پس از ریا بپرهیزید و بترسید که فردای قیامت مرائی را با این چهار اسم خوانند که یا کافر یا فاجر
یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له یعنی مرائی را گویند که ای نگرونده ای فجور کننده ای غدر کننده
و ای زیان کننده عمل تو باطل شد و اجر تو باطل گشت پس مر ترا امروز هیچ نصیبی نیست طلب مزد خود کن از آنکسیکه سبب عمل برای او کردی و در حدیث قدسی
آمده که من عمل لی عملا اشرک فیه غیری ترکته هر که عملی کند از برای من که غیر مرا در آن شریک کند او را از برای شریک او بار گذارم و قوله مُذَبْذَبِينَ
حال است از ضمیر یراؤن یعنی ریا بمردم میکنند در حالتیکه مترددند و متحیرند بَيْنَ ذَلِكَ میان کفر و ایمان و یا حال است از ضمیر یذکرون یعنی ذکر
خدا میکنند در حالتیکه مترددند میان کفر و ایمان و یا منصوب باشد بر ذم یعنی مذمة میکنیم مترددانرا بنحویکه آن تردد ایشانرا از او منفک نشود لَا إِلَى هَؤُلَاءِ نه با گروه
مومنانند بجهة کفر باطن تا ایشانرا باشد هر چه ایشانرا هست وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ و نه با جماعة کافرانند بجهة اظهار کلمه اسلام بزبان ملخص آنستکه
نه مومن مخلص باشند و نه کافر صریح این کلام او برای تفسیر ذبذبة ایشانست و ذبذبه بمعنی مضطرب ساختن شیئی است و اصل آن ذبست بمعنی طرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
و هر کرا که خدا فرو گذارد و خذلان نماید تا راه بهشت نیابد یعنی بجهة عناد و جحود او با وجود علم او بحقیة ملة اسلام حقتعالی نظر توفیق و لطف از او باز
دارد و از طریق جنة او را محروم سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب و نظیر این است قوله تعالی و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
و معنی اضلال و وجوه آن در سوره البقره مذکور شد از حضرة رسالت منقولست که ان مثلهم مثل الشاة العایرة بین الغنمین تتحیر فتنظر الی هذه و الی
هذه لا تدری ایهما تتبع مثل منافقان مانند مثل گوسفندی است که در میان دو گله گوسفند گشته متحیر و سرگردان و نظر باین گله کند و بان گله و نداند که
تابع کدام شود و بکدام ملحق گردد و بعد از بیان حال منافقان مومنانرا نهی میکند از موالاة کافران چنانکه عادة اهل نفاقست بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ فرا مگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز از مومنان چه این عمل منافقانست که
دشمنان خدا را دوستی کنند پس با ایشان مشتبه مشوید تا مثل ایشان نباشید أَتُرِيدُونَ استفهام برای تقریر است یعنی میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا
لِلَّهِ عَلَيْكُمْ آنکه بگردانید مر خدا را بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن که موالاة کافرانست و این معقول نیست مگر بعد از تمام حجت بر
پس اطفال بجهة ذنوب با معاقب نگردند و در امبرد لاالتشریا که حقتعالی را بر هیچکس حجتی نیست مگر بعد از معصیة ایشان حاصل که حقتعالی میفرماید که
موالاة با کفار مکنید تا آن حجتی نگردد بر نفاق و بجهة آن معذب باهل نفاق میگردید إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
در طبقه زیرترین از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد و این بجهة آنستکه ایشان کافرند و کفر را با خداع و مکر و استهزا ضم کرده
اند پس اخبث کفره باشند و تسمیه طبقات هفتگانه دوزخ بدرکات بجهة آنستکه متدارکند و متتابعند بعضی فوق بعضی دیگر در کشف الاسرار آورده که چون
منافقانرا بدوزخ حکم کنند و ایشانرا بدرکه اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم ای آتش ایشانرا بگیر آتش گوید که حکم ما بر زبان است با ایشان محکم
بوده هر چند که عجز از میگفتند الملکه ما در سوختن ایشان دخل نکنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه



کوید حکم بایر ولست بر زبان بیا بهتا نشانه کفر ما ایمان ایشانرا بر بینیم چون حد دل ایشان کو دیر نشانه شرک باشد انتو در دل ایشان پیچید
عذاب آتش مانند **وَلَن تَجِدَ لَهُمْ** و نیابی قوم ایشانرا **نَصِيرًا** یاری که حمایت نموده ایشان از درکه برون آورد و در خبر است که حقتعالی بر ایشان
تا بوتها وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست از عبد الله عمر نقلست که سه کروه اند که روز قیامت عذاب ایشان بیشتر از عذاب کسان دیگر باشد
منافقان و کافران مائده عیسی و آل فرعون چه در بارهٔ منافقان فرموده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق کروه کافران مائده
علیه گفته فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در شان آل فرعون میفرماید که ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و باید که در حدیث واقع شده که
ثلث من کان فیه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان یعنی سه خصلت است هر که در او باشد منافقست
چند روزه دارد و نماز کذارد و دعوی اسلام کند یکی آنکه چون سخن کوید دروغ باشد دوم آنکه چون وعده کند خلاف کند سیم چون او را امین دانند
خیانت کند این را بر تشبیه و تغلیظ حمل کنند نه حقیقت از منافقان نسبت و مستوجب عذاب ایشان نیست این عذاب اسفل و کافه مراتب را و فی ایست که با ضمیر کفر
و نفاق تعبیر شده که اکر از آن تایب شوند و با خلاص ایمان آرند از جملهٔ اهل ایمان باشند و متصادقان ایشان کما قال جل ذکره **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا**
مکر آنانکه توبه کنند از نفاق **وَأَصْلَحُوا** و باصلاح آرند آنچه فاسد کرده باشند از اسرار و احوال و خبث عقاید در حال نفاق **وَاعْتَصَمُوا**
بِاللَّهِ و چنک در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر **وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ** و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را **لِلَّهِ** برای خدا یعنی طاعت نکنند مکر برای
رضای خدا بر خلاف آنکه در هنکام نفاق قصد کردند از ریا و سمعه **فَأُولَٰئِكَ** پس آن کروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند **مَعَ**
الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و از نیارانه ایشان در دنیا و آخرت و نکفت فاولئک المومنون یا من المومنین بجهت غیظ و غضب بر ایشان **وَسَوْفَ يُؤْتِ**
اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدا مومنانرا **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ و ثوابی جزیل و ایشان با ایشان شریک باشند بعد از ان خطاب با اهل
نفاق کند که تایب و مومن شده باشند و اصلاح نیات و اعمال کرده باشند و میکوید **مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ** چه میکند خدا بعذاب شما یعنی چرا
عذاب کند شما را استفهام برای انکار است و معنی آنکه البته عذاب نکند شما را **إِن شَكَرْتُمْ** اکر شکر کوئید بر نعم او **وَآمَنتُمْ** و تصدیق کنید بوحدانیت او از
روی تحقیق خلاصهٔ معنی آنست که عذاب کردن خدا شما را بجهت غیظ یا استشفاء یا دفع ضرر یا از جهت استجلاب نفع با خیر و سبحانه غنی متعالیست از همه و
و در بعضی از ادعیهٔ ماثوره از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم واقع شده که سبحان من لا تزیده طاعة المطیعین ولا تنقصه معصیة العاصین بس اینکه مصر بکفر و امتناع
میباشد بجهت آنست که اصرار او بر آن مانند سوء مزاج است که موجب مرض شود و چون از اول آید با ایمان و شکر او از آن بری باشد و از تبعهٔ آن خلاص کشت
و تقدیم شکر بجهت آنست که ناظر اول از ادراک نعمت میکند و بعد از آن بر سبیل اجمال شکر کذاری آن مشغول میشود و بعد از آن امعان نظر میکند و منعم را میشناسد
و ایمان باو میآورد **وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا** و هست خدا ثواب دهندهٔ شاکران **عَلِيمًا** دانا بحقوق و شکر ایمان **الجزو السادس من**
الاجزاء الثلاثین بدانکه چون حقتعالی ذکر حال اهل نفاق کرد که از اظهار خلاف باطن است و بعقب آن بیان نمود که چنین نیست که هر
در نفس واقع شود اظهار آن جایز باشد چه میتواند بود که آن ظنی باشد که احتمال طرف مرجوح باشد پس ممکنست که جانب مرجوح او موافق واقع باشد
نه طرف راجح و اکر اینجا محقق باشد احتمال اختلاف میباشد اظهار آن جایز است فقال الله تعالی **لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ** دوست ندارد خدا و خشنود است اشکار
کردن را **بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ** بد از کفتار **إِلَّا مَن ظُلِمَ** مکر اشکار کردن کسی را که بر او ستم کرده باشد یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار ظلم
نمودن و مردیست که شخصی جمعی را ضیافت بود و طعامی نزد ایشان حاضر نساخت ایشان هر جا که میرسیدند از بیمروتی او حکایت میکردند و مردمان ایشان را
بر این شکایت عتاب میکردند این آیه در عذر آن قوم نازل شد و بدانکه جهر بسوء اعم از غیبت و بهتانست چه آن شامل جمیع مذمتهاست اعم از آنکه مطابق
واقع باشد یا نه و تفصیل و تبیین اقسام غیبت و فرق میان آن و بهتان در سورهٔ الحجرات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در مجمع آورده که در معنی این کلام
مفسران را چند وجه است یکی آنکه حقتعالی ستم دوست ندارد و مکر از کسی که مظلوم باشد دوم آنکه او را جایز است که انتقام کشد از ظالم در وقت
فرصت یا او را بفعل و قول ایذا رساند و این قول حسن و سدی است و مروی از امام جعفر و نظیر این آیت که و لمن انتصر بعد ظلمه دوم آنکه دوست ندارد
خدا آنکه جهر ادعا کنند بر کسی مکر بر آنکس که ظلم کرده باشد یعنی در این صورت مظلوم را جایز است که دعا بد کند و این قول از ابن عباس است و منه قول
قتاده بکوید رفع الصوت بالسوء لغیر الا المظلوم یدعو علی من ظلمه سیم مراد این است که دوست ندارد خدای که احدی احدی را مذمت کند و شکایت او نماید
و بیکی نام او برد مکر که مظلوم باشد چه جایز است او را شکایت کند و اظهار مراد کند بیکی نام او را ذکر کند و ظلم او را بمردمان ظاهر سازد
تا مردمان از او بر حذر باشند و این قول مجاهد است و خبر است که رسول صلی الله علیه بریکی بکذشت که با کسی خصومت میکرد و بر او سفاهت مینمود و او هیچ نمیگفت
حسبی الله رسول صلی الله علیه فرمود که ابدا من نفسک عذرا فاذا عجزت فقل حسبی الله یعنی اول از خود اظهار عذر کن و آنگاه که عاجز شوی بکو حسبی الله و المراد
مرفوع بکذا الحجة من جهته فان الشر لا یدفعه الا الشر یعنی سنک را از هم ایجاد شده باشد از فرست که شر را جز بشر دفع نتوان کرد **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا**
عَلِيمًا و هست خدا شنوا اقوال سدکان را و دانا با فعال ایشان و بعد از رخصت مظلوم در انتقام مردمانرا بر فعل خیر و احسان و عفو و تجاوز ترغیب
و ترغیب میفرماید که **إِن تُبْدُوا خَيْرًا** اکر اشکارا کنید نیکوئی و خیر طاعت را **أَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهان کنید بجای او بیدا آن را **أَوْ تَعْفُوا** یا عفو کنید از
سُوءٍ بدی که شما را بان مواخذه شده از معصوم و اذکر است ذکر ابدای خیر و اخفاء آن سبب آنست که تمهید باشد مر عفو را **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** بس
بدرستیکه خدای هست **عَفُوًّا** بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان **قَدِيرًا** توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنند
در این آیه تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت ظلم دارند از مرتبت عفو کنند و ند العفو عند القدرة فضل

اکرم و در مجمع آورده که ایذا الستر آنکه هرکه هتک ستر خود کند و اظهار فسق خود نماید جایز است غیر را که اظهار آن نماید بود در حدیث آمده که
قولوا للفاسق ما فیه یعرفه الناس ولا غیبة لفاسق و نیز در التیسیر اباحت استقصا از ظالم بشرط آنکه بر قدر ظلم توقف نماید بی‌آنکه از آن در نگذرد و در آیة اشاره است
بر عیب بی‌مکارم اخلاق و نهی از کشف عیوب خلق و اختیار تنزه از اراده قبایح و چون حقتعالی ذکر منافقان نمود در عقب آن ذکر اهل کتاب فرمود و مشابهت کرد
بقوله ان الذین یکفرون بالله بتحقیق و بیقین که آنها کافر میشوند بخدا ورسله و به پیغمبران او ویریدون ان یفرقوا ومیخواهند که
جدائی افکنند بین الله ورسله میان خدا و رسولان او و آن بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض ومیگویند که
ایمان میآریم ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض وکافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و
محمد ویریدون ان یتخذوا ومیخواهند که فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان کفر و ایمان راهی و حال آنکه واسطه نیست زیرا که حق محض
نمیباشد بل ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق جمیع رسل و کسیکه کافر باشد بیکی بضلال کما قال فماذا بعد الحق الا الضلال اولئک آن گروه که میان
ایمان و کفر طریقی میجویند هم الکافرون ایشانند کافران و ناگرویدگان یعنی کامل در کفر حقا مصدر مؤکد لغیره است یعنی اینکه ایشان در کفر
کاملند حقست و ثابت در نفس الامر حقیقت و ثبوتی موافق واقع و میتواند بود که صفت مصدر کافرون باشد یعنی هم الذین کفروا کفرا حقا ای یقینا محققا یعنی ایشان کافر
کفری محقق و متیقن پس اطلاق اسم ایمان بر ایشان غیر حق باشد واعتدنا للکافرین وآماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده و
مقرون باستخفاف و اهانت و بعد از ذکر وعید اهل نفاق بیان وعده مؤمنان حقیقی میکند والذین آمنوا وکسانیکه ایمان آورده اند بالله ورسله
بخدا و فرستادگان او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند اولئک آن گروه مؤمنان حقیقی
اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بصیغه مغایبه خوانده یعنی خدا بدهد ایشان را اجورهم مزدهای ایشان را که هست عده کرده
بآن وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدا آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان بانکه دخول بین بر
احد و حال آنکه مقتضی تعدد است بجهت عموم احد است چه آن در سیاق نفی واقع شده است و تصدیر اجور بسوف برای تأکید وعده است و دلالت بر آنکه کاین
و ثابت است لا محاله و اگرچه متأخر شود چون حقتعالی انکار نمود بر یهود در تفریق میان رسل در ایمان در عقب آن انکار کرد بر ایشان طلب محالات با ظهور
آیات و معجزات که هر یک از آن کافی بود در معرفت صدق آنحضرت و صحت نبوت او و فرمود که یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب و اینها
احبار یهود بودند چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازوراء و امثال ایشان که بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانکه
بموسی آمد پس حقتعالی از این خبر میدهد که احبار یهود از تو درمیخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آوری بر ایشان یکبار کتابا من السماء
کتابی از آسمان چون توریة موسی و یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود میآید یا بنام ما هر یک کتابی باشد که
نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سؤال از روی تعنت بود آیة بنا بر تسلیه خاطر عاطر آنحضرت که از سؤال ملول شده
بود فرمود که ای محمد ملول و غمگین مشو فقد سئلوا موسی پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی اکبر
من ذلک بزرگتر از این درخواستن در انوار گفته که دخول فاء در فقد سئلوا بجهت آنستکه جواب شرط مقدر است ای ان استکبرت ما سئلوه منک
فقد سئلوا موسی و این سؤال اگرچه از آبای ایشان صادر شده بود لیکن اسناد آن بایشان بجهت آنستکه ایشان آخذ مذهب آبای خود بودند و تابع ایشان
و حقیقت معنی آنست که عرق ایشان راسخ است در این سؤال و اینکه فی الحال این را میکنند از نو از اول جهالت ایشان نیست بلکه ظهور آن از آبای ایشان شده
است در وقتیکه کلام حق شنیدند فقالوا پس گفتند بموسی ارنا الله بنما ما خدا را تا ما ببینیم او را جهرة آشکارا و عیان و آشکارا
پس جهرة کلام ارنا الله بر جهرة است و نصب جهرة بر تمیز میتواند بود که منصوب بر حالیت باشد یعنی مجاهرین معاینین یعنی در حالتیکه معاینه کنندگان
باشیم او را فاخذتهم الصاعقة پس فرو گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و همه ایشان را بسوخت بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی تعنت
ایشان بسؤال محال که طلب رؤیت است و تفصیل این در سورة البقره در آیة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم سمت تحریر یافته بدانکه منطوق کلام فقد سئلوا
موسی اکبر من ذلک دلیل است بر آنکه موسی طلب رؤیت از جهت خود نکرده بلکه برای قوم خود کرده و نیز دلیل است بر آنکه رؤیت حقتعالی محال است حقتعالی
فرموده که سؤال رؤیت اکبر از آنچه سبب که احبار یهود از تو سؤال میکنند بوجه تعنت که انزال کتاب است دفعة واحدة هر گاه سؤال نیست محض کفر
باشد پس طلب رؤیت که اکبر از آنست بطریق اولی و لهذا بجهت تعنت صاعقه بر احبار یهود که معاصر پیغمبر بود نازل نشد و بر کسانیکه طلب رؤیت کردند
نازل شد و اینکه بعضی اهل خلاف گفته اند که استحاله رؤیت در دنیا مقتضی امتناع رؤیت نیست مطلقا مخالف ادله عقلیه است و بعد از آن بیان جنایت
ایشان نمود که بعد از این افتراقات کرده بودند و فرمود که ثم اتخذوا العجل پس گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات
از پس آنکه آمده بود معجزهای روشن بموسی مراد معجزاتی بود که غیر توریة بود زیرا که در این وقت هنوز توریة بایشان نیامده فعفونا عن ذلک
پس عفو کردیم این گناه را با وجود عظم آن بسبب آنکه توبه کردند از اختیار او سنت از سعه رحمت و مغفرت خود تا بفهمند بوجهیکه هیچ خطیئه
مانع توبه نیست که مستتبع مغفرت است هر چند که از اعظم باشد وآتینا موسی و بخشیدیم که دادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی که ظاهر بود
بر ایشان و از جمله آن بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشند که توبه شما منحصر است در این ایشان فرمان او بجا آوردند و شمشیر بر یکدیگر نهادند
و میکشتند تا آنکه اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سورة البقره مذکور شد و با مراد معجزه بینه بود که مصدق دعوی او بود در نبوة ورفعنا فوقهم
و برداشتیم بر ایشان طور بمقدار عرض لشکر وقتی که امتناع کردند از عمل بآنچه در توریة است و از قبول آنچه موسی بایشان آورده بود بمیثاقهم

ببعض و اسند کافریم

اند

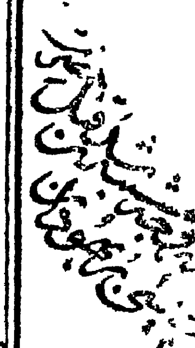
بیان

از ایشان

باشند



بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت خوف وقوع کوه برایشان قبول پیمان و عهد کنند که حق تعالی با ایشان امر کرده بود که آن قبول ایمانست و کردند بانچه
موسی با ایشان آورد عمل بانچه در توریة است ایشان روی بر زمین نهاده و بیک چشم در آن نگاه میکردند بجهت ترس وقوع آن چنانکه در
سورة البقرة گذشت پس ملجا شده قبول آن کردند و بعد از آن نقض آن نمودند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم مر ایشانرا بعد از نقض عهد بر زبان یوشع بن
نون که ادْخُلُوا الْبَابَ در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود که به بیت المقدس رسیدند
و خواستند که از در دیگر باید درون روند ما گفتیم که از باب ببلاد در آیید و بکلمه حطه که بر زبان شما کلمه استغفار است قایل شوید ایشان از سجده
امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سورة البقرة گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم مر ایشانرا بر زبان
داود که لَا تَعْدُوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه یعنی در آن روز کسب مکنید و ماهی مگیرید ایشان از آن تجاوز
کردند و میتواند بود که این امر بر زبان موسی بوده باشد در زمان رفع طور بر زبر ایشان و ایشان در زمان موسی منقاد این امر بوده باشند و از احکام او
تجاوز نکرده و اما در زمان داود نقض عهد نموده از احکام آن اعتداء نموده باشند و هر طریق اعتداء بجهت مسخ ایشان در زمان داود بود وَأَخَذْنَا
مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر باب از آنچه گفتیم مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار و محکم که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ
متعلقست بفعل محذوف و ما زایده از برای تاکید تقریر تقدیر اینست که عذبناهم و لعناهم بسبب نقضهم یعنی ایشانرا معذب ساختیم بمسخ و انواع عقوبة
دیگر و لعن کردیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را و میتواند بود که متعلق باشد بقوله حرمنا علیهم طیبات احلت لهم که بعد از این مذکور
است پس تحریم طیبات بر ایشان بسبب نقض میثاق ایشانست و آنچه معطوفست بر آن یا بقوله فبظلم من الذین هادوا و بسبب آنچه مدلول علیه بل طبع الله
که آن لا یؤمنون است یا آنکه آن رد قول ایشانست که قلوبنا غلف پس از صله قول ایشان باشد که معطوفست بر مجرور و فتح عمل محارب متواند کرد وَكُفْرِهِمْ
بِآيَاتِ اللَّهِ عطفست بر نقضهم یعنی بکر عقوبة و لعن ایشان بسبب کفر ایشانست بانچه در کتاب ایشانست یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب
کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ در حالتیکه آن قتل ملتبس است بغیر حق یعنی ناحق و ناروا است وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا
غُلْفٌ دلهای ما در غلاف است یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کس نیستیم یا قلوب ما در پوشش است فهم آنچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه
چنانست که ایشان میگویند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و جحود و عناد ایشان یعنی مهر
آن دلهای ایشانرا از دانش محجوب ساخته و مدد توفیق که فوج استرشاد منبله است منع عناد و جحود یاد و جو لطف ابواب مینه از ایشان باز گرفته فَلَا
يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر عددی اندک از ایشان چون عبد الله بن سلام و یا مگر ایمانی اندک که معتد به و معتبر نیست بجهت بعضی
از وجوه مجمله در معنی طبع و ختم در سورة البقرة مذکور شده وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی این عطفست بر بکفرهم زیرا که از استطاع
و یا بر قوله فبما نقضهم و میتواند بود که مجموع این و آنچه معطوفست بر آن باشد بر مجموع ما قبل آن و تکریر ذکر کفر بجهت آنست تکرر کفر ایشان چه ایشان
کافر شدند بموسی و بعد از آن بعیسی و محمد وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتن ایشان عَلَىٰ مَرْيَمَ بر مریم بنت عمران مادر عیسی بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی
عظیم و دروغی بزرگ که آن انتساب زنا بود باو وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتن بزعم باطل إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ بدرستیکه ما کشتیم مسیح
که عیسی بن مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این وصف مدح خدا است عیسی را بر سبیل استیناف نه قول یهود و احتمال دارد که قول ایشان باشد
بطریق استهزا و نظیر اینست ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون و یا آنکه وضع ذکر حسن باشد در مکان ذکر قبیح که از ایشان صادر شده باشد وَمَا
قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بردار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شد بر ایشان و قتیکه شبه عیسی بر مهتر ایشان
افتاد و این قصه بر نهج خبر بوده که یهود از آنکه راس و رئیس یهود بود چون دید که دعای او در بر دشنام دهندگان مستجاب میشود بترسید از آنکه در باره
ایشان دعای بد کند پس یهود را جمع کرد برانکه او را بکشند پس نزد عیسی مجتمع گشتند و آغاز مناظره کردند عیسی فرمود یا معشر الیهود شما ابغض
میدانید که حق تعالی شما را دشمن دارد ایشان از این سخن در غضب شده آهنگ او کردند وی از ایشان گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزن
بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزن بآسمان برد و ذلک قوله و ایدناه بروح القدس مهتر یهود که ططیانوس نام داشت گفت در تنها
روم و عیسی را بکشم او در خانه رفت کسی را نیافت در دو پای خانه میجست و اطراف و جوانب آنرا ملاحظه میکرد کسی را ندید چون بیرون آمد [illegible]
یهود از آن بردکه عیسی با او در کار زار است پس [illegible] او در خانه آمد حق تعالی شبه عیسی را بر او افکند ططیانوس را پنداشتند که عیسی است
وی را بگرفتند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند پس او را بکشتند و بر دار کردند و بعد از قتل او جمعی گفتند که در این
خانه عیسی بود و صاحب ما اگر مقتول عیسی است پس صاحب ما کجا است و اگر صاحب ماست پس عیسی کو و گویند شبه عیسی بر روی ططیانوس بود نه
بر همه اعضای او و بعد از کشتن روی او مشابه روی عیسی بود و باقی مشابه ططیانوس از بجهت بر ایشان مشتبه شد و وهب گوید که عیسی با هفده مرد حواری
در خانه بود یهود چون گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی بر همه افکند چون در آن دیدند متحیر ماندند و گفتند ما را سحر کرده اید اگر بگوئید
عیسی در میان شما کدام است از دست ما خلاص شوید و اگر نه همه شما را بکشیم عیسی گفت کیست که بهشت خود را فدای من کند تا او را بجای من
بکشند و یکی از ایشان که نام او سرجس بود برخاست و گفت عیسی منم و او را بکشتند از غیبت حال ایشان بر ایشان مشتبه شد و بعضی آنکه نشستند که آن
کس عیسی بود یا از [illegible] او و این قول قتاده و [illegible] مجاهد منقول است [illegible] قصد عیسی کرد [illegible]
یکی از جمله حواریان منافق بود [illegible] عیسی [illegible]



آنکه در خانه در آمد و گفت قوم آمده اند تا ترا بکشند حق تعالی عیسی را باسمان برد و شبه عیسی را بر آن حواری منافق افکند او را بگرفتند و بکشتند و در جمیع
آورده که طبری گفته که قول وهب اقوی است زیرا که اگر القای شبه بر یکی از ایشان میبود و عیسی را میدیدند که باسمان میرود مردم [illegible] بر ایشان
مشتبه نمیشد بلکه چون القای شبه بر همه ایشان واقع شد و همه را بر صورت عیسی دیدند و یکی از ایشان را بکشتند بر ایشان مشتبه شد ابو علی جبائی گفته
که رؤسای یهود یکی را بکشتند و بر دار کردند و هیچکس را تمکین ندادند که نزدیک او روند و بعد از آن تغییر حلیه آن کردند بحلیه عیسی و گفتند قد قتلنا عیسی
وا کشتیم و بجهت این عوام را توهم آن شد که عیسی را کشتند [illegible] بود که در خانه که عیسی بود او را نیافتند و ندانستند که او را باسمان بردند [illegible] که
این سبب اسلام یهود نه شود پس بجهت این آن تلبیس کردند و صاحب انوار بعد از نقل اقاویل مذکوره گفته که رفع عیسی و القای شبه او بغیر او و امثال آن
از خوارق بعید نیست که مستبعد نیست در زمن نبوت و حق تعالی ذم یهود کرده است نه بمجرد قول ایشان نه از آن است بلکه آن بجرأت ایشانست بر خدا و قصد قتل نبی او که
مؤید بود بمعجزات قاهره و توبیخ حق تعالی ایشان را بجهت همین است نه بجهت قول ایشان که مذکور شد بر حسب حسبان ایشان و قوله شبه مسند است بجار و مجرور
وکانه قیل ولکن وقع لهم التشبیه بین عیسی والمقتول و یا آنکه مسند باشد بامر مذکور و بنا بر قول کلبی که گفته که کسی را نکشته بودند ولیکن اظهار ارجاف قتل او
کردند و آن در میان مردمان شایع شد و یا مسند باشد بضمیر مقتول بنا بر اقوال دیگر که ذکر کرده شد [illegible] وجود مقتول در میان ایشان **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا**
و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند **فِيهِ** در شان عیسی ع باین وجه که بعضی از یهود گفتند که آن کاذب بود و بجهت این او را بحق کشتیم و جمعی دیگر تردد
کردند گروهی از ایشان گفتند که ان کان هذا عیسی فاین صاحبنا اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و بعضی دیگر گفتند که الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
روی او همچون روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و جمعی دیگر از یهود گفتند که من سمع منه ان الله یرفعنی الی السماء رفع الی السماء هر که از و شنیده باشد که خدا
مرا باسمان خواهد برد پس او باسمان رفته و قومی دیگر گفتند که صلب الناسوت و صعد اللاهوت ناسوت که باطل است بر دار کردند و لاهوت که حق است باسمان
و از نصاری گروهی گفتند که او الهست [illegible] کشته شد و بعضی گفتند پسر خداست [illegible] بنا بر ارجاعه بمختلفة الاقوال **لَفِي شَكٍّ مِنْهُ** هر آینه در
گمان و تردد بودند [illegible] اقوال خود و یقین ندانستند که صورت حال بر چه منوال التحقق یافته و شک همچنانکه اطلاق بر چیزی میکنند که احد طرفین آن
مرجح نباشد اطلاق بر مطلق تردد نیز در مقابل علم است نیز میکنند و لذلک اکد بقوله **مَا لَهُمْ بِهِ** نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او **مِنْ عِلْمٍ** هیچ
دانشی **إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ** لیکن پیروی کردند گمان را یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین در انوار گفته این استثنای منقطع است
ای ولکنهم یتبعون الظن و جایز است که شک مفسر باشد بجهل و علم مفسر بود باعتقادی که نفس را آن اطمینان و سکون پیدا کند خواه بر سبیل جزم
یا ظن راجح پس استثنا متصل باشد **وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا** و نکشتند عیسی را کشتنی بیقین همچنانکه دعوی میکردند که انا قتلنا المسیح و میتواند بود
که نصب یقینا بر حالیت باشد ای متیقنین یعنی نکشتند او را در حالتیکه متیقن بوده باشند بر آنکه مقتول او است و گویند معنی است که ما علموه علم یقین
یعنی بیقین او را ندانستند من قولهم قتلت الشیء علما اذا تبالغ علمک فیه یعنی در علم او مبالغه و جد و جهد نکردند تا حقیقت حال او بر ایشان ظاهر
گردد و اول اصح و اشهر است و [illegible] بجهت انکار قتل او و اثبات رفع او از کلام ایشان اضراب کرده میگوید **بَلْ** نه چنانست که او را کشته
باشند بلکه **رَفَعَهُ اللَّهُ** خدا برداشته است او را بجانب خود یعنی بجائیکه کسی را حکم نباشد مگر خدایرا و او را بمحل کرامت او رسانید که آن آسمانست و
ارجاع ضمیر بخود جهت غایت تعظیم است عیسی را و مرتبه تفسیر تفصیل این آیه و زیاده که در سوره آل عمران است مذکور شد **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا** و
هست خدا غالب در آنچه خواهد که رفع عیسی و انتقام او از یهود **حَكِيمًا** حکم کننده بلعنت یهود و تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی ع از حضرت رسالت مرویست
که فرمود در شب معراج عیسی را در آسمان چهارم دیدم بعد از آن او سبحانه خبر میدهد بآنکه هیچکس از یهود و نصاری نباشد مگر که پیش از موت عیسی که
قریب بساعة قیامت باشد بخدا ایمان آرند و [illegible] که **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** و نیست از اهل کتاب یکی **إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ** مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ع
یعنی تصدیق کند بآنکه او بنده و فرستاده خداست **قَبْلَ مَوْتِهِ** پیش از موت او که بعد از نزول او باشد از آسمان بزمین و گویند ضمیر ثانی راجع باحد
است یعنی هیچکس نباشد از اهل کتاب مگر او که تصدیق نبوت عیسی کند پیش از آنکه بمیرد و اگر در وقت مرگ روح بود ایمان او را نفع ندهد جهت آنکه
در حین دیدن علامات عذاب آخرت باشد که زمان سقوط تکلیفست و هذا این الایمان یاس گویند و بنا بر این کلام وعید است مر ایشانرا و تحریض
مفاجلة ایشان بایمان قبل از آنکه مضطر و ملجاء شوند و ایمان آوردن ایشان نفع با ایشان ندهد و قول اول اصح و اشهر است و در روایة صحیح منقول
از موافق و مخالف واقع شده که عیسی ع وقتیکه از آسمان فرود آید دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان آرند چه همه دانند که او پیغمبر بود پس ملل
از میان مردم برافتد و غیر از ملة اسلام دیگر نماند و عیسی ع حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و اهل
ایمان بروی نماز گذارند و در زمان او امنیت بر وجهی باشد که شیر و پلنگ با گاو و گرگ با هم چرا کنند و صبیان با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی حیوانی را
ضرر نرساند و از ابوهریره روایتست که پیغمبر ص فرمود که انبیا برادران یکدیگرند از مادران مختلف و دین ایشان یکیست و اولی بعیسی ع منم که میان من و او
که میان من و او هیچ پیغمبر نبود و نزدیکست که از آسمان فرود آید و میان مردمان حکم کند بعدل چون او را ببینید بشناسید بعلامة [illegible] که مردیست تمام
الخلقه باشد سرخ و سفید و موی فروگذاشته مینماید که آب از وی [illegible] صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را فرو گذارد و مال بستاند و با
کافران بر اسلام قتال کند تا حق تعالی در روزگار او همه ملتها را بر اندازد مگر دین اسلام و خدا [illegible] در روزگار او مسیح ضلالت که دجال
است هلاک کند و از غایت امنیت در آن زمان شیر و شتر در چرا باشد و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یکی دیگری را مضرت
نرساند آنگه چهل سال در زمین مکث کند و بعد از آن وفات کند مسلمانان بر وی نماز گذارند و دفن کنند و حق تعالی از آن خبر داده است و در کتاب خود حیث قال و

بلعنت
البته م
انکس ع
و منش



ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به الآیه و ثعلبی از ابراهیم از یزید نقل کرده و او از سلیمن بن زیاد و المشعری و او از ابی حمزة ثمالی از شهر بن حوشب
که گفت روزی حجاج در واسط بود و عطا میداد یکی از ملازمان او بیامد و گفت امیر را مطلبیست من نزد او رفتم با جامه کهنه و اسبی لاغر چون حجاج
مرا بدید گفت ای شهر جیره نامه و خلافة است و این شب چیست که بر سواری گفتم ایها الملک نشستن من بر این اسب بر سبیل اتفاقست بمن اورد
بخریده ام واما جامه مرا کافیست چه غرض از ان ستر عورتست و ان حاصل میشود مرا گفت تو جامه خوب نمی پوشی و عیب نکنی کسی که او را
بپوشد گفتم خوب پوشیدن عادة نکرده ام ولیکن عیب نکنم انرا که خوب پوشد پس جامه از خز در من پوشید چون خواستم که بیرون ایم گفت مرا ایتی مشکل
شده است گفتم چیست این ایه تلاوة نمود که وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و گفت بسیار هست که اسرای یهود و ترسا را نزد من ارند
ومن بقتل ایشان امر کنم و ایشان را نزد من گردن میزنند و از ایشان هیچ کلمه ایمان نمی شنوم من گفتم اصلح الله الامیر معنی ایه بر این نهج نیست که تاویل کرده
بلکه معنی اینست که چون عیسی بن مریم قبل از قیمة از اسمان بزمین اید هیچ اهل ملتی نباشد از یهود و نصاری و غیر ان مگر که ایمان ارد باو قبل از موت عیسی
ونماز گذارد در پس مهدی من چون این بگفتم گفت ویحک این از کجا بتو رسید گفتم حدثنی محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع ساعتی بنگ سر در پیش افکنده
انگشت بر زمین میزد پس سر براورد و گفت اخذتها من عین صافیة کلبی گوید من وی را گفتم چرا از محمد بن علی روایت کردی و حال انکه او کاره و بسب
ابای او و کاره انهم که روایت از ایشان کند گفت قصد ان کردم تا او را در غضب اورم ابو القاسم بلخی نیز مثل این را نقل کرده که یهود و ترسا را چون وقت مرگ
رسد فرشتگان عذاب حاضر ایند و مقامع و مقارع بر پشت و روی ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی پیغمبر بود و پیغمبر صالح بود و تو انکار نبوت
کردی و ایمان نیاوردی گوید اکنون ایمان اوردم بنبوت و تصدیق نبوت او میکردم و در نبوت ایمان سود ندارد و قول دیگر انست که ضمیر راجع بمحمد است
یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد مگر که پیش از مردنش بمحمد ایمان اورد و ان ایمان او که در حین مشاهده و علامات موت اورده باشد نافع نباشد
نرساند بجهة انقطاع تکلیف در ان حال ویوم القیمة یکون و روز قیامت باشد محمد یا عیسی علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی محمد
گواهی دهد بر یهود و نصاری بتکذیب نبوة او و یا عیسی ادای شهادة نماید بانکه تبلیغ رسالات خدای خود نمود و اقرار بعبودیت خدای خود کرد و ببنوت تکذیب
او کردند و نصاری ابن الله گفتند و صحیح انست که ضمیر راجع بعیسی باشد بجهة عدم ذکر پیغمبر ما و فقد چیزیکه موجب کنایه باشد از انحضرت و مع ذلک در
سابق ذکر عیسی شده پس ضمیر راجع باو باید داشت بدانکه در ایه دلالتست بر انکه هر کافری ایمان می ارد نزد معاینه موت و مشاهده عقوبت وان
ایمان مقبول نیست همچنانکه ایمان فرعون در حال یاس و نزد زوال تکلیف قبول نیست و روایت شایعه از ائمه است که اهل احتضار از جمیع ادیان
و ملتها اولیا را نزد وفاة میبینند و این از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که حارث همدانی را گفت که یا حارث همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بعینه واسمه وما فعلا و گویند مراد برؤیت محتضر حضرت رسالت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا علم
ایشانست بثمره ولایت و عداوت ایشان بر یقین بعلامتیکه در نفوس خود یابند و مشاهده احوال همچنانکه در روایت امده که ادمی نزد موت معاینه
چه میکند دالست بر انکه او اهل جنة خواهد بود یا از اهل نار فبظلم من الذین هادوا عطفست بر قوله فبما نقضهم و با بدل است یعنی پس بسبب
ستمی که واقع شد از انکه ... یهود حرمنا علیهم حرام گردانیدیم بر ایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال
کرده شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل ان در سوره انعام بیاید و هو قوله و علی الذین هادوا حرمنا الی اخره وبصدهم عن
سبیل الله و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدا کثیرا مردمان بسیار را یا باز داشتن بسیار و ان تحریف ایشانست احکام توریة و
نعت پیغمبر را و گفتن ایشان بمردمان که نباید ایمان اورد که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وقد نهوا
عنه و حال انکه نهی کرده شده بودند از اخذ ربا در توریة و در ان دلالتست بر انکه نهی از ربا بالخصوص با امت نبوده واکلهم اموال الناس
و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان بالباطل بامری باطل چون رشوه و غصب و سایر وجوه محرمه واعتدنا و اماده کرده ایم للکافرین
منهم برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار مگر کسانیکه ایمان اورده باشند بدانکه نزد بعضی تحریم
طیبات بجهة عقوبت ایشان بود بر ارتکاب معاصی و هر گاه که تحریم ابتدا جایز باشد بوجه مصلحت پس نزد ارتکاب معصیت نیز جایز خواهد بود بر وجه عقوبة
و ابو علی جبائی گفته که تحریم از عقوبت نیست بلکه بظلم اقدام نمودند و مصلحت نیست بسبب غیر ایشان و از ابی هاشم نقل کرده اند که تحریم میباشد بر
بجهة مصلحت و چون تحریم مصلحت بود نزد اقدام ایشان بود بر ان ظلم پس جایز هست که گویند حرم علیهم بظلمهم چه تحریم تکلیفست که مکلف بان مستحق
ثواب میشود و بر وی واجبست صبر بر ادای ان پس معذب بود باشد در نعم بخلاف عقوبات و بعد از ذکر کفار اهل کتاب بیان حال مومنان ایشان میکند بقوله
لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم یعنی انها نیکه توریه اموخته اند و مبالغه کرده اند در ان سنن و باخلاص واعتقاد تمام بعمل اورده
اخفا و تحریف ان نکرده اند منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او والمؤمنون و همه گروندگان از ایشان یا از مهاجر و انصار که
یؤمنون ایمان می ارند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قران وما انزل من قبلک و بانچه منزل گشته است پیش از
تو یعنی ام کتب الهی والمقیمین الصلوة منصوبست بر مدح یعنی اخص بالذکر منهم المقیمین الصلوة و یا عطفست بر ما انزل الیک و مراد با ایشان
انبیاء اند یعنی ایمان می ارند بگذارندگان و برپا دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرع همه ایشان نماز مقرر و مفروض بوده و گویند مراد ائمه معصومین
اند صلوات الله علیهم والمؤتون الزکوة عطفست بر الراسخون یعنی و لیکن دهندگان زکوة واجبه والمؤمنون بالله و ایمان ارندگان بخدا و
الیوم الاخر و روز اخرة که قیامت است اولئک انگروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سنؤتیهم زود باشد که بدهیم

من م

و از انجا میگوید
و م

اورا

مصحح م

ایشانرا اَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت وصول بنعیم بهشتها باشد تقدیم ایمان بانبیا و کتب همه با آنکه مصدق است از اتباع
شرائع بر ایمان بمحمد و دیر و تراخی آن بجهت آنست که آن مقصود بالذات نیست زانکه مرویست که چون حضرت ما انزل الله مذکوره را که ابتداء آن يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا
با بنها نزال فرمود و رسوله آنرا بر ایشان خواند ایشان در غضب و خشم شدند و گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی حق تعالی رد قول ایشان کرده
فرمود که إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما وحی کرده ایم بتو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین
و اول کسیکه مشرکان از ایم کرد و مبتلا او هلاک شدند او بود و چون او اول کسی بود که پس از آدم صاحب شریعت شد و مبتلا او قوم مستاصل شدند از
اینجهة ابو البشر ثانی گویند و از جمله معجزات بینه او آن بود که در کوه از ربیعه بیناه سال عمر یافت که دندانش نیفتاد و موی او سفید نشد و مرویست که چون
ملک الموت در رسید و او را گفت یا شیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا دنیا را چگونه یافتی گفت یا بیت دخلت باحدیها و خرجت من الآخر و را دو در
که از یکی در آمدم و یکی بیرون شدم و هیچ پیغمبر در دعوت قوم آن مقدار ابذا و آزار نکشید که وی کما قال الله تعالی و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و
اطغی و تفصیل انواع ایذا که با و رسید در محل خود مذکور خواهد یافت انشاء الله و گویند چون اهل کتاب میگفتند که ایجه کتابی بیکبار بیار حق تعالی فرمود که
کار تو در وحی همچون نوحست وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و وحی کردیم بابراهیم
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و اسمعیل و اسحق که پسران ابرهیمند وَيَعْقُوبَ که پسر اسحق است وَالْأَسْبَاطِ و دوازده سبط که اند دوازده فرزند یعقوب
بودند وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه
ابرهیم ع اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و دادیم داود را زبور کتابیکه نام او
زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر او امر ملکه شریعت تورات بوده و داود همان شریعت و با معنی آنستکه قصه بعضی را بتو اخبار کرده ایم قبل از
نزول قرآن و بعد از آن در قرآن نیز ترا باخبار داده ایم وَرُسُلًا منصوبست بفعلی که واوحینا الیک دال است بر آن چون ارسلنا یعنی فرستادیم پیغمبرانرا
و یا از باب ما اضمر عامله و مفسره قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ یعنی پیغمبرانرا خوانده ایم قصه ایشان بر تو و نام ایشانرا برده ایم در قرآن مِنْ قَبْلُ پیش
ازین سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیسع و عزیر ع و غیر ایشان چه این سوره مدنیه است و متاخر از سوری که قصص ایشان در آن واقع
شده وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر رسولانرا که قصه ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشانرا اظهار نکرده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن
گفت خدا با موسی بواسطه شجر تَكْلِيمًا سخن گفتنی این نهایت مراتب وحی او بود اگرچه تکلیم موسی در نزد طور بود اما پیغمبر ما در عرش بود
که فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر وجه هیچ عارف کامل حتی تعلیم اطلاع نیافتند و تخصیص موسی بجهت اظهار
تفضیل و ... ابدا آنستکه جمیع انبیا بعد از موسی تا عیسی در احکام او امر و نواهی تابع تورات بودند و مسائل تورات و انجیل کتابی که جامع احکام شرایع
باشد نازل نگشت و زبور که بر داود فرود آمد محض مواعظ بود و اصلا ذکر احکام در آن نبود و در خبر است که داود زبور برداشتی و بصحرا رفتی و
علمای بنی اسرائیل در پیش او باستادندی و مردمان از پس ایشان و جنیان از عقب همه و در صحرا از پس جنیان و مرغان هوا پر در پر گستردندی و سایه
بر ایشان افکندندی و از خوشی الحان و اصوات داود بیهوش شدندی و مرویست که روزی رسول در منقبت امیر المؤمنین حدیثی طویل فرمود و بعد از آن
گفت که چون روز قیامت شود حق تعالی علی بن ابیطالب را چندان فرو دهد که فرو جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان آواز دهد که آواز داود در خطبه
اهل بهشت باشد و بعد از آن میفرماید که رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ منصوبست بر مدح یا باضمار ارسلنا و یا بر حال و آن موطئه ما بعد خود است که قوله
مبشرین ... یعنی فرستادیم رسولانرا در حالتیکه مژده دهندگان بودند مر اهل ایمانرا و بیم کنندگان مر کافرانرا لِئَلَّا
يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مردمانرا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدا حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند که ما را
پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و در تنبیه است بر آنکه بعث انبیا بر مردمان ضروریست بجهت قصور همه ایشان از ادراک جزئیات
مصالح و قصور اکثر ایشان از ادراک کلیات و لام متعلق است بارسلنا یا بقوله مبشرین و منذرین و حجة اسم کانست و خبر آن للناس و علی الله حال و یا خبر
علی الله است و للناس حال و ... متعلق بحجة باشد زیرا که حجة مصدر است و ما قبل خود عمل نمیکند و بعد ظرف حجة است یا صفت آن وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا و هست خدا غالب در آنچه خواسته از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرده از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از
وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای یهود جمعی بمجلس حضرت در آمدند سید انبیا فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی ندار...
... گواهی میدهند لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ و لیکن خدا گواهی میدهد و تبیین و تقریر نبوت تو میکند بِمَا أَنْزَلَ
إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست که معجز است ... گواه بر نبوة تو ... گفته که قوله ولکن استدراکست از مفهوم ما قبل
... پیغمبری تو ... و سوال کتابی که بر ایشان نازل سازد و حضرت ما احتجاج او و رد بر ایشان بقوله انا اوحینا الیک بعد از آن فرمود
که ایشان یشهدون ولکن الله یشهد و انکروه ولکن الله یثبته و یقرره و قوله أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ جمله مستانفه است برای بیان حال قرآن ... و مجرد در ...
... متلبسا بعلمه الخاص یعنی فرو فرستاد قرآنرا در حالتیکه متلبس بود بعلمیکه خاص بود باو و آن علم آن بود ... تنبیه
بلیغ و ... عاجز ساز از آوردن مثل آن و یا علم او ... کسیکه مستعد نبوة است و مستاهل نزول قرآن بر وی و یا بعلم آنکه مردمان در معاش و معاد چه
... احتیاج دارند ... وجه اول حال است از فاعل و بنا بر وجه ثالث حال است از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خود است وَالْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوة تو و در بن تنبیه است بر آنکه فرشتگان ... دعوی نبوة ...



از نظر یعنی علم ایشان محیط است بر صحت نبوة حضرت رسالت بدون احتیاج ایشان بنظری و تاملی در آن و این نوع علم از خواص ملکست و ایشان را
نیست تعالی الله شدند با مثال این علم مکر بوسیلهٔ فکر و نظر پس اگر این منکران ایشان مینمودند بنظر صحیح و فکر صواب عادة میشدند بنبوة تو و گواهی
دادندی همچنانکه ملائکه عارف بان و گواهی میدهند بر آن و چون بجهة فرط عناد و انکار در این باب نظر نکردند لاجرم بر آن ماندند **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**
شَهِيدًا و کافیست بحق گواه با قامت حجج و صحت نبوة تو پس بثبوت مستغنی است از استشهاد بغیر پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل
کتاب بجهة فرط عناد گویند که ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی و در تکذیب رسالت تو مبالغه کنند پس تکذیب ایشان مکذب باشد و بنا آنکه حقتعالی در قرآن
مجید در هفت جا گواهی داده او که بر وحدانیت خود که شهد الله انه لا اله الا هو و دیگر بر نبوة حضرت خاتم الانبیا که و کفی بالله شهیدا محمد رسول
الله سیم بر افعال بندگان که والله شهید علی ما یعملون چهارم بر شهادة او بر همه اشیا که اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید پنجم بر کذب منافقان
که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون ششم بر شریعة مصطفویه که قل الله شهید بینی و بینکم هفتم بر صحة قرآن که و لکن الله یشهد بما انزل الیک
بعد از آن در تهدید اهل کفر و نفاق و عناد میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بتحقیق که آنانکه کافر شدند بنبوة تو یعنی یهود **وَصَدُّوا** و باز
داشتند مردمان را **عَن سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدا یعنی از کتمان نعت محمد و تعبیر آن کفتند این محمد نه آن محمد است که ما نعت و صفت او را در کتب خود خوانده ایم
و این هیئة و شکل موعود نه آنند و همچنین تفتیش نرسید که مردمان رغبت بکردن اسلام با ایمان آوردن باو **قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا** هرآینه این گروه
گمراه شدند گمراهی نهایت رسید زیرا که ضلال و اضلال را باهم جمع کرده اند و یا بجهة آنکه ضل اغرقت در ضلال و دور افتادند از انقلاع ضلالت او **إِنَّ الَّذِينَ**
كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه پوشیدند حق را **وَظَلَمُوا** و ستم کردند بر محمد با نکار نبوة او و بر مردمان بمنع ایشان از راه حق یا اعم از این و مؤید این است که
کفار مخاطب اند بجمیع اصول و فروع دین اسلام و چه مراد بکفار کسانی اند که جامع کفر و ظلم اند پس بر ایشان واجب باشد که سلب کفر کنند از خود با عتقاد کردن
باصول اسلام و سلب ظلم کنند از خود بار نکاب نمودن بفروع اسلام و چون چنین نکردند **لَمْ يَكُنِ اللَّهُ** نیست خدا **لِيَغْفِرَ لَهُمْ** که بیامرزد ایشان را
وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشان را براه راست **إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ** لیکن راه نماید ایشان را براه دوزخ **خَالِدِينَ فِيهَا**
أَبَدًا در حالتیکه جاوید آن باشند در دوزخ و همیشه ساکن آن و این بجهة جریان حکم صاحب طبیعت و وعده محتوم او بر آنکه هر که در کفر بمیرد در دوزخ
مخلد باشد و خالدین حال مقدره است **وَكَانَ ذَٰلِكَ** و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ **عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** بر حقتعالی آسان که
مستصعب و مستعظم نیست بر و بدانکه وجه اتصال این آیه با آیات سابقه اتصال نقض است بنقیض بر جهة مبالغه زیرا که ما قبل آن متضمن شهادة حق
تعالی است بنبوة سید انبیا بجهة سلب شبه او از تکذیب کفار و این آیه متضمن تحتم کفار و ذهاب ایشان از رشد و بعد از تقریر امر نبوة حضرت رسالت و وعید
که منکر انست خطاب میفرماید بجمیع مردمان بدعوة و الزام حجة و وعد با جابة و وعید بر آن بقوله **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ** بدرستی
که آمد بشما فرستاده که محمد است **بِالْحَقِّ** در حالتیکه ملتبس است بسخن درست که آن کلمه شهادة است یا قرآن مجید یعنی که حقتعالی برای شما کرامت و ارزانی
حقیقت مر او ست که مراد بحق ولایة امیر المؤمنین است یعنی بشما آمده بمردمان پیغمبری ملتبس است بر ولایة امیر المؤمنین **مِن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما
فَآمِنُوا پس بگروید باو **خَيْرًا لَّكُمْ** گروید که بهتر است مر شما را این صفة مفعول مطلق محذوف و فسا یعنی ایمانا خیرا لکم چنانکه با ین مترجم شده یا صفة
مفعول به محذوف یعنی ائتوا خیرا لکم مما انتم علیه یعنی بیائید با مری که بهتر است مر شما را از آنچه بر آن هستید و گویند تقدیر این است که یکن الایمان خیرا لکم
یعنی ایمان از بدی تا باشد ایمان بهتر مر شما را و بصری با منع این کرده اند زیرا که کان با اسم محذوف نمیباشد مگر در جائیکه ضرورت باشد و نیز مؤدی بحذف
شرط جواب است که خلاف معهود است **وَإِن تَكْفُرُوا** و اگر کافر شوید بنبوة یا قرآن یا ولایة **فَإِنَّ لِلَّهِ** پس بدرستیکه مر خدا راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است مر او است که اگر کافر گردید پس حقتعالی غنی است از شما متضرر نشود بکفر شما همچنانکه منتفع نمیشود با یمان
چه ضرر و نفع بشما عاید میشود و بر غنای خود تنبیه فرموده بقوله فان لله ما فی السموات و الارض و این اعم است از هر چیز که آسمان و زمین مشتمل اند بر آن
و مرکب اند از آن و هر گاه که از هر چیزی مستغنی باشد پس لابد غنی خواهد بود از کفر شما که سموات و ارض شامل آنست **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا
دانا با حوال شما **حَكِيمًا** صواب کار در هر چه تدبیر کند با حکم کننده و دانا بشما بعد از آن عود کلام میکند با حتجاج اهل کتاب بقوله **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
ای یهود و نصاری **لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ** غلو مکنید در دین خود یهود میگویند در طلب نکوهش عیسی میشدند تا حدی که او را ابن الفاعل میگویند و نصاری
را میگویند که در جانب ستایش عیسی غالی شده بر وجهیکه او را الله گویند و یا ابن الله و یا ثالث ثلثه و حال آنکه سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز
وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچ کلام مگوئید بر خدا **إِلَّا الْحَقَّ** مگر آنچه راست و درست باشد و آن اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان او
و بنده و فرستادگان او و نزد بعضی خطاب مخصوص است بنصاری چه این و فق است بقوله **إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** جز این نیست که مسیح که عیسی پسر مریم
است **رَسُولُ اللَّهِ** فرستادهٔ خداست و کلمهٔ او سبحانه و وجه تسمیه او بکلمه و مسیح در سوره آل عمران گذشته و گویند مراد بکلمه بشارت است بر پدر او
و لد او با مسائل حک **أَلْقَاهَا** رسانیده این کلمه را خدا **إِلَىٰ مَرْيَمَ** بسوی مریم یعنی عیسی را در رحم قرار داده یا این بشارت را باو رسانید و اصح آنست که
مراد کلمه عیسی است **وَرُوحٌ مِّنْهُ** و دیگر آنکه عیسی روحی است صادر از نفحه حقتعالی بواسطه اسباب و گویند تسمیه او بروح جهة آنست که احیای اموات میکرد
تا حیات قلوب با عتقاد صحیح و در مجمع گفته که در تسمیه عیسی بروح چند وجه است یکی آنکه حدوث او از نفخ جبرئیل بوده در درع مریم با مر حقتعالی چه جهة
آنست که با مر او مخلوق گشته بدون واسطهٔ چیزی و یا اضافه او بذات قدس خود بجهة تفخیم اوست کما قال الصوم لی و انا اجزی به و تسمیه نفخ بروح در کلام
شایع است دویم آنکه مراد بروح آنست که اجسام مردمان مکرد زنده میشدند چنانکه زنده میشود بار و اح پس مراد بروح هدایت باشد و ابن قول احسن است

ستم آنکه زنده کردانیده خدا او را بیکوین بی‌بدری و اسطه جماع و نطفه همچنانکه عادت برین جاری است و این قول ابو عبیده است **چهارم** آنکه مراد به روح
رحمت است کما قال فی موضع آخر وایدهم بروح منه ای رحمة منه چه عیسی علی نبینا و علیه السلام رحمتی بود از جانب حق تعالی بخلقان و این قول ابی العالیة است
از ابی بن کعب **پنجم** آنکه مراد از روح جبرئیل علیه السلام است و بنا بر این معطوف باشد بر ضمیری که در القیها ست ای القاها الله الی مریم و روح منه
یعنی جبرئیل القاها ایضا الیها **فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** پس ایمان آورید بخدا یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او **وَلَا تَقُولُوا**
ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان سه اند باعتقاد بعضی از نصاری چنانکه آن بود که الهه سه اند الله و عیسی و مریم و تشهد علیه قوله أأنت قلت للناس اتخذونی و امی الهین
من دون الله و بر حسب رأی بعضی دیگر الهه عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم روح القدس یعنی حیات و این را
اقانیم ثلثه گویند **انْتَهُوا** باز ایستید از تثلیث باز ایستادنی که **خَيْرًا لَكُمْ** بهتر است مر شما را یا اتیان کنید امری که بهتر است ازانچه بر
اینید و آن توحید است یا باز ایستید از تثلیث تا باشد از باز ایستادن بهتر مر شما را پس کلام بر این تقدیر است که انتهوا خیرا لکم یا انتهوا و ائتوا
خیرا لکم و یا انتهوا یکن الانتهاء خیرا لکم چنانکه در فامنوا خیرا لکم گذشت **إِنَّمَا اللَّهُ** جز این نیست که الله **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدائیست
یکتا و یگانه در ذات که هیچ چیز تعدد در او راه ندارد **سُبْحَانَهُ** به پاکی یاد میکنیم او را به پاکی یاد کردنی یعنی او را منزه و مبرا میدانیم
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی باشد چه هر که والد باشد او را مثلی خواهد بود و فنا با وی راه خواهد یافت و او سبحانه
را مثلی نیست و از صفات ناقصه مبراست **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است یعنی
همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**
وَكِيلًا و بسنده است خدا کافی مهمات بندگان این تنبیه است بر استغنای حق سبحانه و تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد
باید و خدا قائم است بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر هست که نصارای نجران گفتند که ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده
خدای است و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچ کس آنرا عیب نشمرد موافق قول آن حضرت آیه آمد که **لَنْ**
يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ استنکاف یعنی ننگ داشتن ماخوذ از نکفت الدمع اذا نحیته باصبعک کیلا یری اثره علیک یعنی هرگز ننگ و عار ندارد
عیسی **أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ** از آنکه باشد بنده مر خدای را چه معبود بودن او موجب شرفیست که مباهات کنند بآن و استنکاف نیست
مگر در عبودیت غیر او و چون عبده ملائکه نیز ایشان را فرزندان میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که **وَلَا الْمَلَائِكَةُ**
الْمُقَرَّبُونَ و ننگ و عار ندارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند و یا عار ندارند ملائکه مقرب که بندگان او
باشند پس کلام بدو تقدیر است که ولن یستنکف کل واحد من الملائکة ان یکون عبدا لله و دوم تقدیر اینکه ولا الملائکة المقربون ان یکونوا
عبد الله فحینئذ عطف از بر علی صحیح باشد و مستلزم این نباشد که ولن یستنکف الملائکة المقربون ان یکون عبدا که موجب ارجاع ضمیر مفرد
است بجمع و در معالم گفته که اینها حمله عرش اند و در انوار گفته که کروبیانند بر حوالی عرش و جبرئیل و امثال او و گفته که استدلال کرده اند باین کلام
کسانی که دعوی فضل ملائکه میکنند بر انبیاء و گفته اند که مساق کلام برای رد نصاری است در رفع مسیح از مقام عبودیت و این مقتضی
آنست که درجه معطوف اعلا باشد از درجه معطوف علیه تا عدم استنکاف دلیل باشد بر عدم استنکاف عیسی و جواب از این تمسک آنکه
برای رد است بر عبده مسیح و ملائکه هر دو پس اختصاص آن بنصاری صحیح نباشد و اگر مسلم داریم اختصاص آنرا به نصاری هم شاید که مراد از عطف مبالغه
باشد باعتبار تکثیر نه تکبیر چنانکه گوئی اصبح الامیر لا یخالفه رئیس ولا مرؤس و اگر مراد از آن تکبیر باشد پس غایت تفضیل ملائکه مقربان است که
کروبیان اند که حول عرش اند یا تفضیل ملائکه که اعلی مرتبه اند از کروبیان بر مسیح و این مستلزم فضل احد جنسین نیست بر دیگری که نزاع
در او نیست **وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ** و هر که ننگ دارد **عَنْ عِبَادَتِهِ** از پرستش خدا **وَيَسْتَكْبِرْ** و سرکشی کند از آن **فَسَيَحْشُرُ**
هُمْ پس زود باشد که خدا حشر کند ایشان را **إِلَيْهِ** بسوی خود بموضعی که معد و مهیا ساخته برای مکافاة و مجازاة ایشان و
آن روز قیامت است **جَمِيعًا** یعنی همه ایشان را یعنی جمیع اهل کتاب را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال و بدانکه استکبار دون
استنکافست و لهذا آنرا بر او معطوف ساخته و استنکاف را استعمال نمیکنند مگر در جائیکه مستنکف را استحقاق آن نباشد بخلاف
استکبار که گاه است با استحقاق هم باشد پس در تفصیل مجازاة عام که فحوای کلام دالست بر او میفرماید که **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا**
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس اما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند **فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ** پس تمام بدهد خدای
مزدهای موعود ایشان را **وَيَزِيدُهُمْ** و بیفزاید نیز بر جزای ایشان **مِنْ فَضْلِهِ** از افزونی کرم خود که از ده برابر عمل باشد تا هفت
صد و ما زاد **وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا** و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف میکنند و استکبار میورزند
فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی دردناک **وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ** و نیابند برای خود **مِنْ**
دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا بجز از خدای دوستداری **وَلَا نَصِيرًا** و مددکاری و چون تفصیل احکامی نمود که واجب است عمل بآن و
عقاب بترک آن مرتب میکند بر آن تا مکلف بر ثقه و یقین باشد و آن طریق خطاب عام پس میفرماید **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد به شما **بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ** حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که آن محمد صلی الله
علیه و آله است با دین اسلام که صاحب معجزه باهره و خداوند برهان ظاهر است **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ** و فرو فرستاده ایم بسوی شما

با هفتاد و باء

نُوراً مُبِيناً نوری ظاهر که قرآنست مراد آنستکه امد شما را دلیل واضح و حجت لایح که مقتضی ایمان آوردن شما است شما را و شما هیچ عذری و علتی باقی نمانده و از ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست که مراد به برهان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است و بنور و لایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا** پس اما آنها که ایمان آوردند **وَاعْتَصَمُوا بِهِ** و چنگ زدند بکتاب او و باو اوویا متمسک شدند بطریقه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم و یا پناه بردند و بر دند از وسوسه شیطان **فَسَيُدْخِلُهُمْ** پس زود باشد که در آورد ایشان را **فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ** در بخشایشی از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان مقرر فرموده و آن بهشت عدن است که محض رحمت او سبحانه است **وَفَضْلٍ** و بزیادتی و آن کرامتی که در بهشت گر از فوق عمل ایشان است و زاید بر آن محض فضل و انعام و احسان خود **وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ** و راه نماید ایشان را بانچه وعده فرموده **صِرَاطاً مُسْتَقِيماً** راهی راست و یا موافق سازد ایشان را و مدد نماید برسوخ و دوام در ایمان و طاعت و در آخرت بر راه بودن طریق بهشت و بدانکه حق تعالی در اول سوره تبیین بعضی از سهام فرایض نموده ختم از کر و بیان آنچه از آن باقی مانده **يَسْتَفْتُونَكَ** طلب فتوی و حکم میکنند از تو در میراث کلاله و چند فائده بود و لازم جواب است بر آن در خبر از جابر رضی الله عنه منقول است که گفت بیمار شدم صحبت اشم سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادت من امد و بنشست چون ساعتی بر آمد بآواز ابو طلبید و بر روی من بخت تا خود آمدم گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی ولد و والد ندارم و مرا نه خواهر است پس مال خود را چگونه قسمت کنم بر ایشان از حضرت هیچ جواب نداد و بیرون رفت نوبت دیگر که امد فرمود ای جابر ترا از این بیماری مرگ نخواهد بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله که غیر ولد و والد است باین وجه که **إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ** اگر مردی بمیرد **لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ** که نباشد مر او را فرزندی خواه مذکر و خواه مؤنث **وَلَهُ أُخْتٌ** و مر او را باشد خواهری از مادر و پدر یا از پدر تنها **فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ** پس مر آن خواهر راست نیم آنچه گذاشته از مال و حکم خواهر مادری در اوایل سوره مذکور شد و بدانکه امرؤ مرفوع است بفعلی که فعل ظاهر بعد از آن مفسر اوست و قوله لیس له ولد که صفت امرء است و یا حال است از ضمیر مستکن در آن و قوله وله اخت احتمال دارد که حال باشد و یا عطف باشد **وَهُوَ يَرِثُهَا** و آن مرد مذکور میراث میبرد از خواهر در صورتیکه امر بعکس باشد **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** اگر نباشد مر او را فرزندی **فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ** پس اگر باشند خواهران دو نفر **فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ** پس مر ایشان راست دو ثلث **مِمَّا تَرَكَ** از آنچه گذاشته است مرد **وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً** و اگر باشند وارثان برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها **رِجَالًا وَنِسَاءً** که مردان و زنان باشند اصل کلام آنکه و ان کانوا اخوة و اخوات لیکن تغلیب مذکر شده و خلاصه معنی آنستکه اگر وارث برادران و خواهران باشند مجتمع با یکدیگر **فَلِلذَّكَرِ** پس مذکر را باشد از میراث **مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ** مانند دو بهره دو مؤنث در ذکر او بهره که معنی کلاله در اینجا آن کان رجل یورث کلاله گذشت و نیز اینجا معلوم شد که کلاله صنادی و میاید برادر از ابوین واحد و کلاله از جانب میراث و هم اخاسمت کیراست و مراد بکلاله اینجا اخوه است از ابوین یا از اب پس میگوئیم هر گاه مجتمع شوند کلاله اب و کلاله ام مر کلاله ام است سدس میراث است که یکی باشد یا ثلث است گر زیاده از یکی باشد و باقی برای متقرب با بوین است و با عدم ایشان از آن متقرب با بوین است و با عدم ایشان از آن متقرب باب و اگر ما سوای متقرب بام نباشد احد شمیه میکنند که از سدس را بتدا با ثلث و باقی بر ایشان رد کرده میشود و نزد اصحاب ما و نزد فقهای عامه زاید عصبه است و هم چنین میگوئیم که مر اخت واحده را از ابوین نصف است مر اختین را فضاعدا از ایشان ثلثان باقی رد کرده میشود بر اخت فضاعدا و نزد عامه از آن عصبه است و در این مقام چند فایده است یکی آنکه دو قوله وهو یرثها ان لم یکن لها ولد دلالت است بر بطلان قول عامه میراث کرفتن اخ نصف مال را با بنت زیرا که حق تعالی شرط کرده است در ارث اخ انتفای ولد و بنت ولد است بدلیل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین پس مطلقا وارث نباشد زیرا که مشروط معدوم است نزد عدم شرط از پس اگر نصف مال را میراث کیرد مخالف کتاب عزیز لازم اید دوم **وَهُوَ يَرِثُهَا** دلالت است بر آنکه اخ میراث کیرد بفرض جمیع را لکن بنص بر آنکه او با عدم ولد همه میراث میبرد پس از اصحاب فروض نباشد سیم اولاد اخوة و اخوات نزد فقد ایشان بمقام آبای خود در هر یک نصیب من یتقرب به میبرد چهارم اجداد نزد فقد در مرتبه اخوه اند پس هر گاه که با ایشان جمع شوند جد پدری مانند اخ پدری است و جد مادری مانند اخ مادری است و هم چنین اجداد پنجم مرتبه ثالثه از مراتب ثلاث اعمام و اخوال اند نزد فقد و تردد بعضی از فقهای عامه و در قرآن دلالتی صریح بر ارث ایشان نیست لیکن ممکن است استدلال بایه اولوا الارحام چون اعمام است و در ذوی رحمی و اعمام و اخوال ذوی ارحام اند و هم چنین ابن ایه دلالت بر تقدیم برادر ابوینی بر برادر پدری با اجماع همه امت زیرا که اگر ابیه دلالت بر ارث کند بدان است که در آن مراعات اقرب فالاقرب و هیچکس اقرب از برادر ابوینی نیست و اگر نه حق سبحانه و تعالی تقدیم از میکرد بر ایشان هذا و اما دلالت بر ارث و تقدم معلوم شده و مع ذلک اجماع طایفه حقه است بر این که معصوم در ایشان داخل است و نیز احادیث متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین معلوم شده و تفصیل آن در کتب فقه مسطور است **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ** بیان میکند خدا احکام میراث را برای شما و حق و صواب را **أَنْ تَضِلُّوا** بجهت کراهت اینکه گمراه شوند و یا بیان میکند آنچه را که نیز است تا گمراه نشوید بنابر اول مضاف محذوف است و بنابر ثانی لا مقدر و یا معنی آنستکه حق سبحانه تعالی بیان میکند ضلال

یعنی روی بسوی ایشان هدایت... ایشان را

ما ایحتین



شما واگر از نشان شما هست که مرتکب آن شوند اگر با طباع خود ناز کذاشته شوند این بیان بجهت آنست که با عزت شوند و از خلاف آن ذات حق سبحانه باشد **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و هر چیزی از مصالح عباد در حیات و ممات **عَلِيمٌ** دانا است آورده اند که چون این آیه نازل شد جابر رضی الله عنه فرمود انزلت هذه الآیة فی این آیه در شان من نازل شده و از قتاده مرویست که صحابه را اهتمام تمام بود در بیان کیفیت میراث کلاله حق تعالی این آیه فرستاد و از جابر رضی الله عنه روایتست که نزول این آیه در مدینه بوده و ابن سیرین گفته که نزول آن در سفری بود که در آن سفر حضرت صلی الله علیه و آله با اصحاب بود و این آیه را آیة الصیف میگویند زیرا که حق سبحانه و تعالی دو آیه در باب کلاله انزال فرموده یکی در شتا و آن در اول سوره مذکور شده و یکی در صیف و آن این آیه است و از ابن خطاب روایتست که کیفیت میراث کلاله را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم فرمود یکفیک و یجزیک آیة الصیف یعنی این آیه صیف ترا کافی است یا فرمود که این آیه ترا مجزی است

سُورَةُ الْمَائِدَةِ

مدنی است از قول ابن عباس و مجاهد و نزد جعفر بن مبشر و شعبی مدنی است مگر آیه الیوم اکملت لکم دینکم که نزول آن در حجة الوداع بوده و قبلکه از حضرت نبوی الا ذات اهلیه بوده و عدد آیات آن صد و بیست آیه نزد کوفی و صد و بیست و سه است نزد بصری و صد و بیست و دو نزد غیر ایشان و خلاف در سه آیه است بالعقود و عن کثیر کوفی است فانکم غالبون بصری و از ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره المائدة قرائت فرماید حق سبحانه و تعالی او را بعدد هر یهودی و نصرانی که در دار دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبد الله از پدر خود از جد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت علیه السلام فرمود که آیات و سور قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است و امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را به این قرار بود دائم که پیوسته آخر سوره که بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد سوره المائدة بود و آن ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیه ناسخ آن نشده و نزول آن در وقتی بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر بغله شهبا سوار بود در آن حال وحی آن حضرت را ثقیل ساخت تا بحیثیتی که بغله از رفتار باز ایستاده ترد و با آنکه باز سیدکه شکم او بزمین رسید از غایت گرانی و آن حضرت صلی الله علیه و آله بیهوش شد و دست مبارک خود را بر ذوابه منبه بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی که با خود آمد سوره را ثبت و این سوره را بر ما خواند و آنچه در این سوره بود بآن عمل فرمود و ما از آن بآن امر کرد و عیاشی باسناد خود از ابی جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما فرمود که هر که سوره المائدة تلاوت کند در هر روز پنج شنبه هرگز ایمان او بشرک و ظلم آلوده نشود و نیز باسناد خود از ابی حمزه ثمالی رضی الله عنه روایت کرده که ابی حمزه گفت از ابی عبد الله صلوات الله علیه شنیدم که فرمود جبرئیل علیه السلام با هشتاد هزار فرشته سوره المائدة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آورد و در خبر است که آن حضرت در خطبه حجة الوداع فرمود که سوره المائدة آخر سوره ایست که از قرآن بر ما نازل شده حلال آن را حلال دانید و حرام آن را حرام دانید و بباید دانست که چون حق تعالی ختم سوره نساء کرد به ذکر احکام شرعیه افتتاح این سوره نمود به بیان احکام با این وجه که اول علی الاجمال ذکر آن کرد بقوله اوفوا بالعقود بعد از آن علی التفصیل بیان کرد و با اهل ایمان خطاب فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

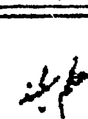
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** وفا کنید بعهدهائی که تأکید کرده میگردید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و یا بعهودی که حق سبحانه و تعالی بر شما عقد کرده که آن تکالیف شرعیه است و در کنز العرفان آورده که هر آیتی که مصدر است بیا ایها الذین آمنوا مدنیست و هر کدام که مصدر بیا ایها الناس است مکی است و اصح آنست که این بنا بر اغلب است و وفا و ایفا بمعنی قیام است بمقتضای عهد یقال وفی بعهده و اوفی به بمعنی واحد و عقد بمعنی عهد موثق است و اصل آن جمع بین الشیئین است بحیثیتی که عسر الانفصال باشد و مراد بعقود بنا بر قول بعضی عهدهائیست که مردمان در معاملات خود میکنند و گویند مراد عهودیست که حق سبحانه و تعالی عقد آن کرده است و این حمل نیست بر جمیع بجهت عموم لفظ و عدم ثبوت مخصص و اینجا چند فایده است **اول** وفا کردن بعقد که بمعنی قیام است بمقتضای آن اگر لازم باشد واجب است و اگر جایز باشد واجب است فا بجواز آن و حینئذ وفا بعقد اجمالی است که حال آن معلوم میشود از بیان نبوی صلی الله علیه و آله **دوم** عقد در شرع اسم ایجاب و قبول است و آن گاه هست که لازم الطرفین است چون اجاره و مزارعه و مساقات و صلح و وقف و نکاح و هبه در بعضی صور و کتابت مطلقه و نوع آن بر قول اقوی و عقد سبق و رمایه بنا بر قولی و ضمان و گاه هست که جایز الطرفین است چون ودیعه و قراض و شرکت و وکالت و قرض و جعاله و هبه در بعضی صور و گاه هست که لازم است در طرفی و جایز در طرف دیگر چون رهن و کفالت و عقد ذمه و امان و هبه از ذی رحم نزد بعضی و یا با قربه و یا بتعویض مطلقا یا تصرف باجماع و اولی لزوم آنست از طرفین و نیز اگر واجب نیست هست فسخ منتهب و دیگر آنکه ملک حد نداشت پس قبول آن واجب نیست و گاه هست که در مبدء جایز است و بعد از آن راجع بلزوم میشود چون هبه بعد از قبض و پیش از احد ثلثه سابقه و وصیت قبل از موت و قبول بعد از آن و لازم میشود و گاه هست لازم میباشد مبدء و بعد از آن راجع بجواز میشود چون بیع گاهی که طاری شود بر آن فسخ بخیار و یا فوات شرط معین یا انفساخ نا شد تلف مبیع قبل

نزد بعضی

بنا بر قول بعضی

ازتیقن آن یا تلف شدن قبل از قبض وغیر آن سیوم عقدی که لازم است دو چیز در او معتبر است اول آنکه ایجاب و قبول از لفظی باشد
دوم تعریض واقع شود در حال اختیار سیم آنکه بصیغه ماضی باشد چهارم فوریت قبول و مطابقت آن با ایجاب بعد از آن و هم چنین و
منجز واجب است بر قول اولی پنجم تنجیز آن پس صحیح نیست اگر معلق باشد و در عقد جایز هیچکدام از این واجب نیست بلکه کافی است لفظی
که دال باشد بر مقصود یا قرینه ششم واجب است در هر عقد صدور آن از مالک یا از کسی که در حکم مالک باشد چون جد یا اب یا وکیل یا وصی
یا حاکم یا امین او یا ناظر وقف یا ملتقط هرگاه که خوف فوت لقطه باشد و حاکم متعذر باشد و هم چنین در عدول مؤمنین یا بعضی
مؤمنین در مال الطفل نزد تعذر ولی هفتم واجب است در هر عقد اشتمال آن بر مقتضای آن پس اگر در آن شرط غیر مقتضای آن کنند عقد
باطل باشد خواه در چیزی باشد که رکن باشد یا غیر رکن و آنچه مشتمل بر غرر یا حرام باشد نیز چنین است و اگر چنین باشد جایز
است و حکم عقد صحیح ترتب اثر و توابع است بر آن و حکم غیر صحیح عدم ترتب اثر و توابع است و شرطی که لازم الوفا است نیز شرطیست که در
میان ایجاب و قبول باشد که اگر مقدم یا مؤخر باشد اثری نخواهد داشت هشتم هرگاه عقود بمعنی اعم فرا گیرد پس اسم صلاة
است لازم باشد در وجوب بقاء نذر و عهد و یمین که عقد آن با حق سبحانه و تعالی است و نیز رجا آنکه عقد آن با غیر او سبحانه مادام که
مخالف مشروع نباشد مثل مزارعه و مساقات و سکنی و اجاره و غیر آن از احکام و ایقاعات انتهی کلامه و در مجمع آورده که مفسران در این
عقود چند قول است یکی آنکه مراد بآن عهودی است که اهل جاهلیت معاهده میکرده اند بر نصرت و موازرت و مظاهرت بر هر که در
صدد ظلم کردن باشد بر ایشان و این در معنی حلفا است و این از ابن عباس و مجاهد و ربیع و ابن انس و ضحاک و قتاده و سدی منقول
است دوم آنکه مراد عهودی است که حق سبحانه و تعالی اخذ کرده از عباد خود بایمان و طاعت در آنچه حلال یا حرام کرده است بر ایشان
و از ابن عباس نیز این قول روایت کرده اند و در روایت دیگر از او نقل کرده اند که عهود هر چیزی است که حق سبحانه و تعالی حلال کرده است
یا حرام ساخته و آنچه فرض کرده و محدود و معین کرده است در قرآن و معنی آنست که نکث احکام الهی مکنید و از آن در مگذرید و مؤید
این است قوله تعالی والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة
و لهم سوء الدار سیم آنکه مراد بآن عقودی است که مردمان یکدیگر را انعقاد مینمایند و عقد آن میکنند بر نفس خود چون عقد ایمان و عقد
نکاح و عقد عهد و عقد بیع و عقد حلف و این از ابن زید و زید بن اسلم روایت است چهارم آنکه امر است از حق سبحانه و تعالی باهل
کتاب بوفا کردن بآنچه اخذ میثاق کرده از ایشان که از عمل کردن بآنچه در توریة و انجیل است در تصدیق نبی ما صلی الله علیه
و آله و سلم و آنچه از نزد حق تعالی آورده و این قول ابن جریج است و ابو صالح و قول اقوی از این اقوال قول ابن عباس رضی الله عنه است
که مراد بآن عقود الله است که ایجاب آن فرموده بر بندگان از حلال و حرام و فرایض و حدود و اقوال دیگر در این قول داخل است پس
واجب است وفا بجمیع آنکه بآنچه عقد باشد در معاونت بر اثم و امر قبیح چه این محظور است بلا خلاف و بعد از ذکر اجمال در امر بعهود
بتفصیل آن میکند و میفرماید **احلت لکم** حلال کرده شده است بر شما **بهیمة الانعام** چهار پایان
بسته زبان که از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و بز و میش و در انوار گفته که بهیمه هر حیوانیست که تمییز نباشد و گویند مراد حیوانات
ذات الاربعند و اضافه آن بانعام برای بیان است کقولک ثوب خز معناه البهیمة من الانعام و آن ازواج ثمانیه اند و آنچه ملحق است بآن از
ظبی و بقر وحش و حمار وحشی است و مانند آن از حمار وحشی که مماثل انعام اند در اجترار و عدم انیاب و اضافه آن بانعام باعتبار ملابسه
شبه است و نزد جمعی دیگر مراد اجنه اند که از بطون انعام بیرون آیند یعنی اگر مادر را بکشند و بچه در شکم او بتمام خلقت باشد
و موی بر او برآمده و روح در آمده کشتن مادر کشتن او بود و حلال بود و اگر بتمام خلقت نباشد بهیچ وجه حلال نباشد و این
قول ابن عباس رضی الله عنه است و ابن عمر رحمة الله علیه و مروی از ابی جعفر صلوات الله و سلامه علیه و ابی عبدالله صلوات
الله علیه و اولی حمل آیه است بر عموم و قوله **الا ما یتلی علیکم** استثناء است از بهیمه یعنی همه حیوانات غیر
صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خواهد شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة و
الدم و لحم الخنزیر الی آخر الایة و قوله **غیر محلی الصید** حالست از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است برای شما
بهیمه انعام در حالتی که حلال دانسته نباشید صید را و صید احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و نزد اخفش انتصاب
ان باوفوا است باینکه حال باشد از واو ضمیر یعنی همه حیوانات غیر صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خواهد
شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر الایة و قوله غیر محلی الصید حالست از ضمیر لکم یعنی حلال
کرده شده است برای شما بهیمه انعام در حالتی که حلال دانسته نباشید صید را و صید احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و نزد اخفش
انتصاب آن باوفوا است باینکه حال باشد از واو ضمیر یعنی وفا کنید بعقود در حالتی که محل صید نباشید و حال آنکه اولی اقرب
است و قوله **و انتم حرم** حالست از ضمیر مستکن در محلی و حرم جمع حرام است بمعنی محرم یعنی حلال دانسته آن نباشید
در حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره مراد آنست که همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حال الحرام
بر شما حرام است و این جمله اسمیه در حالتی که احرام کرده باشید بحج یا عمره **ان الله** بدرستی که حق سبحانه و تعالی **یحکم**

بامعاصی



حکم میکند بحلال و حرام **ما یرید** آنچه را که خواهد از تحلیل و تحریم و حکمت و مقتضای آن که مصلحت بندگان باشد از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روایت است که حطم بن هند کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و بسفاهت و جهالت و بی
باکی و ناپاکی در عرب شهرتی تمام داشت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود باینکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و براقامت صلوة و ادای زکوة
مواظبت نمایند حطم علیه ما علیه گفت کار نیکو فرمودی مستحسن و نیکوست اما مرا امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان قطع
سازم بروم و این سخنان را با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو را قبول نمایم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز
کسی از ربیعه خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و فاجر بیرون رود و تصدیق این آنست که فرمود یدخل علیکم الیوم من
یتکلم بلسان الشیطان یعنی امروز بر شما داخل شود کسی که بزبان شیطان سخن گوید و هو قوله رب انظرنی الی یوم یبعثون پس
حطم با عدم قبول ایمان از نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون رفت و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال
دیگر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعمرة القضا توجه فرموده بودند چون تلبیه و صدای تلبیه حاج یمامه شنیدند
چون حطم کندی را دیدند که شتران غارت برده را تقلید کرده و آنها را بنشانه هدیه بمکه میبرد خواستند که جمعی را بسر او فرستند
و شتران را از او بستانند و بروایتی اشهر و اصح صحابه خواستند که دست تعرض باو دراز کنند و او را بکشند و آن شتران و سایر مواشی
و منقولات او را غارت و غنیمت کنند حضرت فرمود که او احرام گرفته و هدی را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه
حرام متعرض او شوید و آتش نزاع و جدال را مشتعل سازید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و در این
باب مبالغه کردند این آیه آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مؤمنان **لا تحلوا** حلال مدانید و حرمت مشکنید
شعائر الله مناسک حج خدای را و آن جمع شعیره است که اسم از چیزی است که اشعار کنند یعنی شعار سازند و تسمیه
اعمال حج بآن جهت است که از علامات حج و اعلام نسک است و نزد بعضی مراد بآن دین اسلام است لقوله تبارک و تعالی **و من**
یعظم شعائر الله ای دینه و گویند فرایض او سبحانه و تعالی است و معالم حدود او که برای عباد محدود ساخته **و لا الشهر**
الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و سبی در او و اشهر حرم ماه رجب است و ذوالحجه و ذوالقعده و محرم **و لا**
الهدی و نه آن چیزی را که اهدای آن باشد بخانه کعبه از شتر و گاو و گوسفند و آن جمع هدیه است چون جدی که جمع
جدیه است **و لا القلائد** و نه خداوندان قلاده ها را از هدی و قلاده چیزی است که در گردن چهارپایان می کنند از
پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض بآن نرساند و عطف این بر هدی با آنکه هدی
شامل این هست بجهت اختصاص است چرا که اشرف هدی است و ممکن است که مراد نفس قلاید باشد بدون تقدیر مضاف
که آن ذوات القلاید است یعنی تعرض بقلاید مرسانید و بنابر این غرض نهی است از احلال آن بجهت مبالغه در نهی از تعرض
هدی و نظیر این است قوله تعالی و لا یبدین زینتهن و نزد بعضی مراد آن است که در جاهلیت یکدیگر را غارت کردندی و بجهت
آن چون شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه
او بحج میرود و کسی او را تعرض نرساند و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج میاید و بجهت آن چون
شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه او بحج میرود و
کسی او را تعرض نرساند و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج میاید و بجهت آن تعرض باو
نرسانندی و حق سبحانه و تعالی از این منع فرمود که حلال مدانید بر شما که قتل و سبی کسی کنید که با او قلاید باشد که علامت
حج او است **و لا آمین البیت الحرام** و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند **یبتغون**
می طلبند این قاصدان حرم **فضلا من ربهم** افزونی از پروردگار خود اگر مؤمنانند زیادتی ثواب جویند از پروردگار
خود یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نمیطلبند مگر روزی **و رضوانا** و میطلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدای را و
آثار او سبحانه ایشان را اگر مؤمنانند و کافران طلب آن میکنند بگمان باطل و یا طلب معیشت خود میکنند و در تبیان آورده که
مراد برضوان حج است و این جمله فعلیه در موضع حال است از ضمیر مستکن در آمین و ممکن است که صفت آمین باشد زیرا که اسم
فاعل که موصوف باشد عمل نمیکند بر مذهب مختار و از ابن زید رضی الله عنه نقل است که این آیه در روز فتح مکه نازل شد در
وقتی که بعضی از اهل شرک قصد خانه کعبه کرده بودند و عمره اهلال نموده مسلمانان گفتند یا رسول الله بگذار تا غارت اهل شرک کنیم حق تعالی ایشان
را از آن نهی فرمود **و اذا حللتم** و چون از احرام بیرون آیید حلال شوید **فاصطادوا** پس شکار کنید اگر خواهید این از دست اصطیاد
بعد از زوال احرام و لازم نمی آید از آن ادعای اباحت بجا آنکه امر بعد از حظر دلالت بر اباحت کند مطلقا و در تبیان گفته که در روز فتح مکه مؤمنی را به
کشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و اخبار آن بحضرت رسول کردند و نزول گفتند لعن الله علی من قتل بذحل الجاهلیه لعن خدا باد بر آنکه او بکینه جاهلیت
کسی را میکشد حق تعالی فرمود که **و لا یجرمنکم** و باید که بر ندارد شما را **شنآن قوم** کینه گروهی از کفار قریش که بغض عداوت ایشان از قبل آنکه

مصدر است به مفعول یا فاعل یعنی باید که حامل شما نشود دشمنی ایشان شما را یا دشمنی شما ایشان را **أَنْ صَدُّوكُمْ** برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام **أَنْ تَعْتَدُوا** و آنکه از حد بگذرید و انتقام از ایشان خواهید که قصد اموال قاصدان ام کنید این مفعول
یجرمنکم چه آن متعدی بیک مفعول و دو مفعول میباشد مانند کسب حکم این آیه یا بحل منسوخ است به آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و آیه فلا
یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافر از آیه و قلائد الایمان نیست … از ابی جعفر صلوات الله علیه که هیچ آیه
از این سوره منسوخ نشده و بعضی از این آیه برآنکه جایز نیست که در اشهر حرم ابتدا بقتال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان شود و این موافق قول حضرت رسالت
است صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت نزول این آیه فرمود که احلوا حلالها و حرموا حرامها **وَتَعَاوَنُوا** و یاری کنید یکدیگر را **عَلَى الْبِرِّ** بر نیکوئی کردن
عفو یعنی اعفا و متابعت امر **وَالتَّقْوَىٰ** و پرهیزکاری که آن مخالفت هوا است **وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ** و یاری مکنید بر بدی کردن از ترک عفو
وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری که آن انتقام است … اثم معصیتی است که متعدی بغیر نباشد و عدوان آنکه بغیر تعدی کند **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و
بترسید از خدا **إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** بدرستیکه خدای سخت عقوبت است پس انتقام او شدید است یا او شدید العقوبت است بر کسی که او را فرمان
نبرد … در وصف عقاب … است که عقاب … است که هرگز آن منتفی نمیشود … نعوذ بالله منها … آمده که اگر
اهل دوزخ را … آتش … نهند از راحت خود خوابشان برد و از آن آسایش تمام یابند … میکند که مستثنی ساخته بود در
متعقب … الا ما یتلی علیکم بقوله **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ** حرام کرده شد بر شما مردار و آن هر حیوانیست که روح او بی ذبح شرعی
از بدن او بیرون رفته باشد **وَالدَّمُ** و دیگر حرام است بر شما خون مسفوح لقوله او دما مسفوحا و اهل جاهلیت … خون را در امعا … میخوردند و
لَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از … و عظم و غیر آن **وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ** و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند … در
وقت ذبح و مراد … کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند بدانکه صاحب کنز العرفان در بحث طهارت ذکر کرده که هیچ شکی نیست که اسناد تحریم
اشیای مذکوره حقیقی نیست زیرا که … است پس از تقدیر مضاف چاره نباشد تا تحریم بآن متعلق شود پس بعضی گفته‌اند که بعضی مقدرات
اولی از بعضی نیست پس تقدیر لفظی باید کرد که شامل جمیع مقدرات باشد و آن انتفاع است و در این کلام نظر است زیرا که لا نسلم که تقدیر
ضروری باشد … اطلاق … میکند … چنانکه … بتحریم نکاح … حرمت علیکم امهاتکم
و بر قول اول تقدیر اینست که حرمت علیکم وجوه الانتفاع بالمیتة پس … تحریم لبس جلد میته و استعمال آن در سایر وجوه استعمال
خواه مدبوغ باشد … قول … صلوات الله علیه و آله … سوال کردند که ایلبس فی الصلوة اذا دبغ
فرمود که لا ولو دبغ سبعین مرة … احمد حنبل موافق ما است … شافعی … جایز است … دبغ غیر از کلب و خنزیر و ابوحنیفه
خنزیر را استثنا میکند و مالک گفته که ظاهر آن بدبغ پاک میشود نه باطن آن و چند مسئله در این بحث متفرع میگردد یکی آنکه لازم می آید از تحریم … اگر طاهر
میشود منتفع به میشود و این باطل است پس مستثنی است از میته ما لا تحله الحیوة چون صوف و شعر و وبر و ظلف و ریش و سن و قرن و بیض با قشر اعلی و انفحه و عظم زیرا که موت
فقدان حیوة است پس چیزی که حیوة نداشته باشد موت را در آن تاثیری نخواهد بود و … شافعی در عظم و شعر و صوف و وبر و احتجاج کرده بقوله و من
اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین و این عام است که از حی باشد یا از میت … نفس سایله … باشد …
دم و لحم … عطف … که جایز نباشد صلوة با آن و مستثنی نیست از این دم … که مذبوح … باشد … همه اجزای …
… عظم و شعر و خصوص لحم در این جهت است که آن در معرض تحریم … لحم مقصود … و در این باب در بحث مطاعم و مشارب … اشاره است به تحریم
اشیائی که اهل جاهلیت … هر حیوانیست که موت آن … تذکیه شرعیه نباشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این حکم …
… استثنی فرموده اند بقوله احل لکم میتتان و دمان … عرب در جاهلیت … از جمله آن علهز است … چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام
در بعضی کلام خود … نعمت الهی فرموده … تحریم خبائث بقوله … طعامی … از خون …
چهارپایان … مستثنی است … باجماع فقها … طاهر … حلال است و
… در موضع … او دما مسفوحا … مادام که در عروق باقی مانده باشد …
… محرم نباشد … مسفوحا … مطلق است … لحم … شحم و سایر اجزای او … حرام است …
… **وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ** یعنی ذبیحه که بر اسم صنم ذبح کرده باشند و نام خدای تعالی بر آن مذکور نشده باشد و اهلال در لغت رفع صوت است …
است هر ذبیحه که اسم حق تعالی بر آن یاد نکرده باشند خواه آنکه ذابح او مسلم باشد یا کافر با نواعه **وَالْمُنْخَنِقَةُ** و … حرام کرده شده است آنچه … کرده باشند
گلوی او را تا مرده باشد … چنانکه اهل … گوسفند را خناق میکردند تا میمرد و بعد از آن میخوردند … بنفسه … بواسطه
… **وَالْمَوْقُوذَةُ** … **وَالْمُتَرَدِّيَةُ** … از بلندی
افتاده باشد … **وَالنَّطِيحَةُ** … شاخ زده باشد … مفعول است …
وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ … [illegible]
… **إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** مگر آنچه دریابید شما از اینها … قطع اعضا …
… [illegible]

بعضی استثنی مخصوص است بما اکل السبع و نزد بعضی دیگر استثنای منقطع است و این هر دو قول حسن است لیکن قول اول احسن است چه از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ابن عباس رضی نقلست که کمترین ادراک ذکوة وقتی است که حیوان ذنب متحرک باشد و یا رجل یا عینین او منطرف باشد و از ابن منقول
است از باقر و صادق صلوات الله علیهما حیث قالا ان ادنی الذکوة ان یدرک تحرک ذنبه او رجله او تطرف عینه و این قول از حسن و قتاده و ابراهیم و طاوس و ضحاک
و ابن زید نیز مرویست و گویند ادنی ادراک ذکوة وقتی است که ممکن باشد که حیوان یک روز یا چند روز زیست کند **وما ذبح** و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند **علی
النصب** یعنی سنگها که منصوبست بر حوالی بیت الحرام و گویند مفرد انصابست چون عنق و اعناق و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت آنها را بر
پیرامون کعبه نصب کرده بودند و تعظیم آنها بجای آوردند و بر آن قربان میکردند و گوشت را بر بالای این سنگها خشک میکردند و بجهت تقرب خون آنرا بر دیوار
کعبه میمالیدند و بعد از اسلام مسلمانان گفتند یا رسول الله اهل جاهلیت خانه کعبه را تعظیم میکردند و بقصد تقرب خون را بر آن میمالیدند و ما اولی ایم که
او را تعظیم کنیم حقتعالی این آیه لن ینال الله لحومها ولا دماؤها را انزال فرمود و گفته اند مراد بنصب اصنام است و بنابراین نقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بتها
بکشند و یا علی با اصل خود است و تقدیر اینکه ما ذبح مسمی علی الاصنام **وان تستقسموا** و باز دیگر حرام است آنکه طلب قسمت کنید **بالازلام** به تیرهای قمار
و بدانکه عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند و بر یکی نوشته بودند امرنی ربی و بر دوم نهانی ربی و بر سیم غفل بود یعنی چیزی بر آن
نوشته نبودند و چون ایشان اراده سفری یا غیر آن از مهمات بدانها تفال کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی پس یکی بیرون آوردندی اگر نوشته بودی
امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال کردندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع بخریطه کردندی پس معنی استقسام
بازلام طلب معرفت آنچه نصیب که قسمت کرده شده بازلام برای ایشان و گفته اند مراد باستقسام جزور است بر انصبای معلوم چه شتر را میکشتند و بازلام
قسمت میکردند و این قول جمعی از مفسرانست مفرد ازلام زلم است بضم زا و فتح لام چون جمل و صرد و تفال عرب بسیار بود بازلام برای هر کاری از نکاح و ختان و
اختلاف در نسب و غیر آن و علی بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده که ازلام ده بودند هفت را انصبا بود و سه را نبود و آن هفت که انصبا بود فذ و توأم
و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی میگفتند فذ را یک سهم بود و توأم را دو و رقیب را سه و حلس را چهار و نافس را پنج و مسبل را شش و معلی را هفت و آن سه باقیه سفیح و
منیح و وغد میگفتند و چون شتر را میکشتند و میخواستند که گوشت آنرا میان یکدیگر قسمت کنند اخراج سهام مذکوره میکردند بر آنها باین وجه که گوشت
شتر را بر ده قسم منقسم میساختند و آن ده ازلام را باجنبی میدادند و وی بنام هر یک از ایشان تیری از آنها بیرون آوردی و اگر یکی از سهام غفل که آن سفیح و منیح و وغد
است بنام شخصی بیرون می آمد ثمن او را ادا می کرد و هیچ چیز از آن نمیدادند و این نوعی از قمار است و زمخشری در کشاف آورده که گوشت شتر را بر ده قسم می
کردند و نزد بعضی بر بیست و هشت قسم و غفل را چیزی نمیدادند و کسانیکه سهم ایشان بیرون می آمد از وی انصبا اخذ آن می کردند و بفقرا دفع می نمودند
و از آن نمی خوردند و بر آن افتخار می کردند و مذمت مینمودند هر که با ایشان این عمل نکرده و او را برم می گفتند و بعضی فضلا اسامی اقداح در این ابیات
جمع کرده اند شعر فذ و توأم و رقیب ثم حلس و نافس ثم مسبل والمعلی والوغد ثم سفیح ومنیح هذه الثلثه تهمل ولکل ما عداها نصیب مثله ان تعد اول الاول
و بباید دانست که اینکه حقتعالی تحریم این ازلام فرموده بنابر آنست که دخل در تکهن بدون اذنی که از حقتعالی در آن واقع شده و یا بجهت آنکه قمار است که منهی عنه
است شرعا و اما قرعه شرعیه هم چنانکه در روایت متواتره بصحت رسیده که چون آنحضرت اراده سفر میفرمود میان زوجات قرعه میفرمود بنام هر کدام که قرعه
بر می آمد او را مستصحب خود میکرد باید از این قسم نیست برای که آنحضرت استاذان فرموده باذن حق تعالی و هم آنچه اصحاب ما معمول دارند از استخاره برقاع و حصی
سبحه آنچه فقها استعمال آن میکنند از رقاع در امور مشکله از شارع و اهل بیت صلوات الله علیهم نقل نموده اند پس طعنی در آن نرود و نزد مجاهد مراد
باستقسام بازلام کعاب فارس و روم است که بان قمار بازی میکنند و ابو سفیان بن وکیع گفته که مراد بان نرد و شطرنج است و بر هر تقدیر **ذلکم**
بازلام **فسق** بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که آن دخول است در علم غیب و ضلال باعتقاد آنکه طریق موصل است باو و استقسام و ارتکاب افتراست بر او اگر
مراد بربی در امرنی ربی و نهانی ربی حقتعالی باشد و شرکست اگر مراد بان صنم باشد و اگر مراد بان قمار باشد پس تناول آنچه محرم است پس ارتکاب آن خروج است از امر حقتعالی و دخول در نهی
او و میتواند بود که مشار الیه ذلکم جمیع محرمات مذکوره باشد یعنی ارتکاب همه آنچه مذکور شد از امور محرمه بیرون رفتن است از امر الهی و در کنار او
که در این مقام چند فایده است یکی آنکه اگر سؤال کنند که امور مذکوره از منخنقه و موقوذه تا آخر آنست که میته است پس اگر او کسی پس کو معنی خواهد بود
از اینها و اگر نابست لازم می آید وجود واسطه میان حی و میت و این باطلست جواب گوئیم که اینها بجهت آنست که عرب اینها را از میته نمی دانستند بلکه از قسم مذبوحات میشمردند
و میته را مخصوص میساختند بمجلوبی که بحتف انف خود بمیرد پس بدین تقریب بیان فرمود که حکم جمیع واحد است دوم تقدیم آنست قوله فی البقره انما حرم علیکم المیته
والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله و در اینجا و در انعام و در نحل فرموده که لغیر الله به با تاخیر به آیا در میان اینها فرق هست یا نه نزد بعضی آنست که اصل و الیست برا
که باء صله به فعل بمنزله جزء نیست زیرا که حرف جر باشد بخلاف آنچه معمول است بمنزله جزء فعل نیست پس بجهت اهتمام بنیا استنکار از تقدیم لغیر الله کرده
است و در این دو موضع خلاصه سخن آنست که تقدیم باء در سوره البقره بجهت آنست که اصل است و بمنزله جزء فعل و تقدیم لام در این دو موضع جهت شدت اهتمام
است چنانکه بعضی مفعولات بر عامل واقع میشود بجهت اهتمام بان سیم چون حکم لاحق بجمله جیبه معنی است که یافت نمیشود در شی از اجزا آن جمله پس ملحق میشود
بان آنچه بجهت و هو بمعنی محرمیم در آن که موقوفست **الیوم** مراد روز معین نیست بلکه روز حاضر است و آنچه متصل باوست از زمان آینده
و گویند مراد روز نزول آیتست چه در روایت آمده که نزول این آیه بعد از عصر روز جمعه در عرفات در حجة الوداع بود یعنی امروز **یئس الذین کفروا**
ناامید شدند کافران **من دینکم** از ابطال دین شما و رجوع شما بدین ایشان بتحلیل این خبائث یعنی و یا از آنکه غالب گردانند شما را بر آن تحلیل **فلا
تخشوهم** پس مترسید از فتنه ایشان و از غلبه ایشان بر شما **واخشون** و بترسید از من و خالص گردانید خشیت را برای من در ارتکاب امور و اجتنا



از منهج الیقین آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دیگر روز بعد از خطبه خواندند و در آن مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بر ایشان نظر فرمود و در میان ایشان
غیر مسلمانی ندید فرمود شادمان شدید حق تعالی این آیه را فرستاد که امروز مشرکان از استیلا و تسلط بر اهل اسلام نومید شدند و تا روز قیامت ایمنانند **الیوم** امروز **اکملت**
لکم کامل گردانیدم برای شما **دینکم** دین شما را بنصرت و اظهار و غلبه آن بر همه ادیان یا بتنصیص بر قواعد عقاید و توقیف بر اصول و قوانین شرایع که دیگر
احکام از اوامر و نواهی نسخ نباشد **و اتممت علیکم نعمتی** و تمام کردم بر شما نعمت خود را یا تمام کردم بر شما هدایت و توفیق و یا باکمال احکام دین و یا
بفتح مکه معظمه و هدم منار جاهلیت که با طمینان تمام حج کردید و هیچ مشرکی با شما حج نکرد و یا بدخول جنت که اعظم نعم است **و رضیت لکم**
الاسلام و اختیار کردم برای شما اسلام را **دینا** دینی پاکیزه تر از همه دینها که بر دین همین دین باشد تا روز قیامت و نزد بعضی جمع [illegible] که در الیوم
اکملت لکم دینکم چند قول است یکی آنکه نزول این در حجة الوداع بود و معنی آنکه کامل ساختیم برای شما فرایض و حدود و حلال و حرام خود تنزیل همین بود که از نزول
کریم و بیان من همین که تبیین نمودم پس هرگز زیاده و نقصان بر آن کشوده نخواهد شد و بعد از امروز قلم نسخ بر آن کشیده نخواهد گشت و این قول منقول است از
ابن عباس و اختیار این نموده اند جبائی و بلخی و گفته اند که بعد از نزول این آیه هیچ شئی از فرایض در باب تحلیل و تحریم بر رسول نازل نشد و آنحضرت بعد از هشتاد و یک روز
از این دار دنیا رحلت کرد و گویند از اینجا مفهوم میشود که قبل از این روز دین خدا ناقص بوده باشد چون قبل از این حقتعالی امر بعد از امری و نهی بعد از نهیی و نهی بعد از نهیی
انزال میفرمود بحسب مصالح مکلفان و ختم و اتمام آن با این آیه شد که بعد از آن هیچ امری و نهیی صادر نشد از این جهت حقتعالی فرمود که الیوم اکملت لکم دینکم و دیگر آنکه
قبل از این آیه اگر چه اصول اسلام متصف بکمال بود اما احکام فروع اسلام در معرض نسخ بود پس منع نباشد که فروع دین اسلام متصف بکمال نبوده باشد و چون
این آیه نازل شد ایمن شد از عرض نسخ و زوال و امر و نهی [illegible] و همچنانکه اصول آن بر وجه کمال بود فروع آن نیز متصف بکمال شد دوم آنکه معنی آنست که امروز کامل ساختم برای
شما حج را که هیچ مشرکی با شما حج نکند و با شما مختلط نشود و این از سعید بن جبیر منقول است و مختار طبری سیم معنی آنست که امروز کفایت کردم شما را از خوف عدو و غالب
ساختم شما را بر ایشان و این قول زجاج است و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صلوات الله علیهما مرویست که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت علم
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه خود گردانید در غدیر خم در حین انصراف از حجة الوداع و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر فریضه بود که حقتعالی
انزال فرمود و بعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امامت و خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده باشد و سید عالم صلی الله علیه
و آله بعد از نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بولایة علی بن ابیطالب من بعدی و بعد از آن فرمود که من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و این حدیث احمد بن محمد بن نزار حسنی روایت کرده از ابی القسم عبید الله حسکانی و او
از عبید الله شیرازی و وی از ابی بکر جرانی و او از ابی احمد بصری و وی از ابی سعید خدری و او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که ابی
صفوان اخبار کرده ما را از علاء و محمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله علیه که نزول این آیه در کراع الغمیم بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در صورت خود با اسلام [illegible]
و عام میرسانید و مشرکان و منافقان چون این بشنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و دوازده ایشان را اسیر کنیم و اموال
ایشان را غارت کنیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غدیر خم نصب امامت و خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرد و آن سخن اشتهار یافت
اهل کفر و نفاق گفتند که افسوس که کید ما باطل شد و خیالی که در باطن میپختیم ناچیز بود و باطل گشت حقتعالی این آیه فرستاد و فرمود امروز اهل کفر و نفاق
از دین شما نومید شدند و من دین شما را مهمل و معطل نساختم بلکه حافظ و نگهبانی بر آن نصب کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم پس چنگ در رشته عصمت
وی زنید و متمسک باهل الطهار شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید و ائمه هدی صلوات الله علیهم و جمعی از صحابه چون جابر انصاری و ابو سعید خدری روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غدیر خم تقریر امامت و ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود آن جمع متفرق نشده بودند که این
آیه آمد که الیوم اکملت لکم دینکم الی آخر حضرت رسول فرمود که الحمد لله الذی جعل کمال الدین و تمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بولایة علی من بعدی
خطیب خوارزمی که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده از حذیفه یمانی و او از ابی ذر غفاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی
بن ابیطالب را بحکم علی اعلی [illegible] مامور بود با اصحاب [illegible] ایشان علی بن ابیطالب امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین ایشان همه اذعان
کرده و انقیاد کردند حقتعالی این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از نزول این آیه بسیار مسرور شد و خوشحال
گشت و توجه بجانب اصحاب کرد و فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی الیکم و الولایة لعلی بن ابیطالب بعدی و هر که منصف است اگر در این
روایات ماثوره از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه بر او واضح و لایح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابیطالب نکند و اذعان ننماید که خلافت منصب او است و امامت
لایق او دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی خدا و رضا و نعمت تامه [illegible] و ممنوع بود و بحث اینست که احادیث بسیار در باب فضیلت این روز وارد
شده و از آن عید الله الاکبر نام نهاده اند و ثواب صلوة و صوم این روز نسبت بروزهای دیگر اضعاف مضاعف است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که حبری از احبار یهود
نزد عمر خطاب آمد و گفت که در کتاب شما آیتی است که اگر بر ما یهود فرود آمده بودی روز نزولش را عید گرفتیمی عمر گفت که آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم است تا
آخر و [illegible] این آیه نازل شد عید بود و عید جمله مسلمانان تا روز قیامت و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه مرویست که در باب فضیلت این روز
فرمود که عید الله الاکبر و اسمه فی السماء اشهر منه فی الارض و در باب روزه این روز وارد شده که ثواب [illegible] ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر [illegible]
نباشد و روزها بروزه بوده باشد و ثواب [illegible] این روز بطریقی که از اهل البیت صلوات الله علیهم منقول است [illegible] ثواب صد هزار حج و صد هزار عمره است
و افطار مؤمنی از روزه این روز برابر ثواب کسی است که صد فئام را روزه بکشاید و فئامی صد هزار [illegible] و کیفیت نماز و روزه این روز
[illegible] و تفصیل آن بروایات [illegible] در کتب اصحاب مسطور است فلیطالع ثم و قوله **فمن اضطر** مستثنی است [illegible]

با آنچه موجب تجنب است از آن و آن اینست که تناول محرمات مذکوره منوط است به حرمت از جمله دین کامل و نعمت تامه و اسلام مرضی است یعنی پس هر که مضطر و بیچاره شود به تناول
شیئی از این محرمات **فِي مَخْمَصَةٍ** در گرسنگی و نایافتن طعام **غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ** نه مائل به گناه یعنی میل کننده نباشد مر گناه را یعنی تلذذ از آن و زیاده از سد
رمق تناول نکند لقوله غیر باغ ولا عاد **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** پس بدرستی که خدا آمرزنده گناه است مر این گناه **رَحِيمٌ** مهربان بر او که مباح کرد اکل این مقدار و رخصت داد
او را و بر آن مؤاخذه ننماید چه رحمت مقتضی وقت و تشدید بر بنده و تکلیف ما لا یطاق و حکمت خلاف مصلحت او منحا است پس جایز نباشد و در تحفة الصالحین مرویست
که مردی درویش بود و به پرده براحوال فقر خود کشیده بود و بحسب ظاهر چنان فرا می نمود که توانگر است و حقیقت حال خود را به هیچکس نمی گفت و همسایه را فرزندی بود
که بغایت او را دوست داشتی روزی فرزندی به خانه درویش آمد دید یکی را از بار فرو گذاشتند و طعامی که روان بود بخوردند و هیچ از آن با آن کودک ندادند
کودک به خانه پدر در آمد دلتنگ و گریان و صورت حال باز گفت هر چند انواع طعامها آوردند تسلی نشد و میگفت من آن طعام می خواهم که همسایه
بخورد بود و در حضور من با اهل خانه خود بخورد پدر وی را از آن حال پریشان و رنجور شد همسایه را حاضر کرد و گفت چگونه روا باشد که از تو بچه
رسد گفت حاشا که از من تو بچه رسد مرد تمام قصه را تقریر کرد درویش ساعتی فرو ماند پس سر بر داشت و گفت که این سریست که اکنون ظاهر و روشن شد
که افشای آن کنم و اگر این واقعه واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه ما بجهت آن طعامی را که می خوردیم بکودک تو ندادیم که اکل آن ما را حلال بود و بر تو و اولاد تو
حرام گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال باشد و بر یکی حرام درویش این آیه را تلاوت کرد که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم و بعد از آن گفت که آن
مردار بود و ما را بجهت اضطرار حلال بود و بر شما بجهت عدم اضطرار حرام آن مرد رنجور شد و دلتنگ گشت و گفت چگونه جایز باشد که تو در همسایگی من باشی
و با این همه پریشان و مضطر باشی و من از این بیخبر باشم سوگند خورد که تو از این سرای من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس همه سوال خود را در میان او و خود
مناصفه کرد و چون متوفی شد او را در خواب دیدند و گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت بجهت آن مواساة که با همسایه کردم خدا مرا اعلی علیین رسانید که مرتبه
صالحین است آن سعید بن جبیر روایتست که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله
ما در جماعتی باشیم که با ستظهار سگان و مرغان شکاری صید میکنیم و سگان آل زریح و آل حوبره جانوران دشتی میگیرند بعضی از آن جمله می یابیم پیش
از آنکه سگ از اهلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که بارسیدن ما سگ آن را تلف کرده است و حق تعالی فرموده است که مردار حرام است پس حکم این چگونه باشد
این آمد که **يَسْأَلُونَكَ** از تو می پرسند که از مطاعم **مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ** چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان چون سوال متضمن معنی قول است ایقاع آن بر
جمله شده و اعراب داده ما تقدم سمت تکرر یافته و بجای لهم لنا واقع شده که بر حکایت است بجهت آنکه یسئلونک بلفظ غیبت واقع شده و کلا الوجهین جایز است در
امثال این حاصل معنی آنست که ایشان بعد از استماع محرمات مذکوره میگویند که چه چیز حلال است **قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ** بگو حلال کرده شده است
کشتارهای پاکیزه مادام که شرع استخباث آن نکرده باشد و از هر ذبیحه است که بنام حق تعالی ذبح کرده باشند پس حرام باشد مستخبثات عرب که بنام اصنام ذبح می کردند
یا مراد بطیبات محللاتست که مذکاة اند بر نهج شرع و اصح آنست که مراد هر چیزی است که تحریم آن در شرع ثابت نشده باشد چه اصل در اشیا اباحت است **وَمَا
عَلَّمْتُمْ** و نیز حلال است برای شما صید آنچه تعلیم داده اید **مِنَ الْجَوَارِحِ** از شکار کنندگان مراد سگانند فقط و این مذهب ائمه صلوات الله علیهم و از
ابن عمر و ضحاک است که از جمله روایات ماثوره از ائمه صلوات الله علیهم در این باب آنست که علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده باسنادا از ابی بکر حضرمی از ابی عبد الله
صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت را از صید باز و چرخ و کلاب سوال کردم فرمود که لا تاکل الا ما ذکیت الا الکلاب گفتم اگر کلاب آن را کشته باشد فرمود کل فان
الله یقول وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم فاذکروا اسم الله علیه و بعد از آن فرمود که کل شیء من السباع تمسک الصید
علی نفسها الا الکلاب المعلمة فانها تمسک علی صاحبها و بعد از آن فرمود اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکروا اسم الله علیه فهو ذکاته و هو ان تقول بسم الله والله اکبر و نزد
بعضی دیگر مراد مطلق سباع اند چون سگ و یوز و امثال آن و چون چرغ و باز و عقاب و در انوار گفته که این عطفست بر طیبات اگر ما موصوله باشد بتقدیر و صید
ما علمتم چنانچه بر این مفسر شد و جمله شرطیه است اگر ما شرطیه باشد و جواب آن فکلوا مذکور است بعد از این و جوارح بمعنی کواسب صید است بر اهل خود از سباع
ذوات الاربع والطیور که جارحه اند و قوله **مُكَلِّبِينَ** حالست از علمتم و فایده آن مبالغه است در تعلیم یعنی حلال است شما را صید حیوانات شکاری که تعلیم آنها
داده اید در حال مکلب بودن یعنی در حالتی که شما ادب کننده ایشان را بطریق صید کردن چه مکلب بمعنی مؤدب و معلم کلاب است و مغری آن بصید مشتق از کلب است که سبل مراد بکلب جمیع سباع
بجهت آنکه سبع را کلب میگویند لقوله علیه السلام اللهم سلط علیه کلبا من کلابك و نزد اهل البیت علیهم السلام این مخصوص است بسگان شکاری چه صید
سباع دیگر حلال نیست مگر با دراک تذکیه و قوله **تُعَلِّمُونَهُنَّ** حال ثانیه است یا جمله مستانفه یعنی می آموزانید سگان شکاری را **مِمَّا
عَلَّمَكُمُ اللَّهُ** از آنچه آموخته است خدای شما را از طریق تادیب ایشان که از پی شکار روند و وقتیکه خداوند او را بر هد و اغرا نماید و بخواند
او باز آید و شکار نگاه دارد و نخورد **فَكُلُوا** پس بخورید یا تنوع حلال **مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ** از آنچه بر شما نگاه داشته اند جانوران شکاری و آنرا
نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است و تفصیل این در کلام صاحب کبر
معلوم خواهد شد **وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ** و یاد کنید نام خدا را **عَلَيْهِ** بر آن چیز که تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او یا بجانب صید یا محتمل است
که ضمیر راجع بما امسکن باشد یعنی نام خدا بر آنچه امساک کرده اند چون ادراک تذکیه آن کنید **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده
است **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** بدرستی که خدا زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد بدانکه روایت کرده که چون حق تعالی تحریم اشیا منعده
نمود که این میتة است و دم و لحم خنزیر و منخنقه و غیر آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کردند که ای نبی چه حلال است بر ما آمد و در آن چند فایده است
اول قوله احل لکم الطیبات ای المستلذ این عام است نزد ما مخصوص است بما عدای اشیائی که سنت شریفه نبویه و ائمه معصومین تحریم آن را ثابت کرده

سر درویش افکنده ام

وصقور هم

شکار

و میخوانند

باین نحو پیشتر مفهوم بتحریم آنچه مر ایشان بیان کرده اند و مفهوم ترتیبا آنچه نیست و تیم ما علمتم من الجوارح مکلبین از بابان که اسب اند از سباع طیور و بهایم و چند
حکم از ین مستفاد میشود یکی آنکه اکل صید غیر معلم مباح نیست دوم اباحت تعلیم جوارح و اباحت صید بان سیم آنکه جایز نیست دوا اباحت صید اصقر و چرخ چه آنکه
این مدلول جوارح است و نزد بعضی معنی مکلبین موید این است و در این نظر است بجهت عدم صحت و ما علمتم موید این نیز آنکه تعلیم هم این تادیب است و اولی آنست که معنی
ان عام و قرین است در تعلیم و نصب آن بر حال ایشان است و در این اشارت است باشکه تعلیم نیست مکوم کلب و ذو آنکه مکلب یعنی صاحب کلب است و کلب اگر چه بر هر سبع اطلاق
کنند لقوله علیه السلام اللهم سلط علیه کلبا من کلابک لکن حقیقت در کلب معهود است پس اشتقاق مکلبین از این باشد نیز از مطلق کلب پس مقید و مخصوص باشد
و لهذا اصحاب ما صید جوارح را اباحت و قسم کرده اند یکی آنکه ادراک ذکاة از کنند پس حلال نیست مگر بعد ذکیه مطلقا دوم آنکه ادراک ذکاة آن نکرده باشند
و این قسم اگر مقتول کلب است حلال است و اگر صید جوارح دیگر است حرام است و این منقول از باقر و صادق است صلوات الله علیهما مرویست که روزی جبرئیل
نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر در خانه ایستاد و داخل نشد حضرت از خانه بیرون آمد و فرمود که ترا اذن داده ام چرا داخل نمیشوی گفت ما معشر
ملائکه داخل نمیشویم بموضعی که در آن صورتی یا کلبی باشد اصحاب نگاه کردند بعضی بیوت ایشان کلب بود حضرت فرمود که هیچ کلب در مدینه زنده مگذارند
سگان قرا و مدینه بیرون رفتند و چون این به امد گفتند یا رسول الله چگونه صید کنیم و حال آنکه تو امر فرموده که همه سگان را بکشیم حضرت ساکت شد
وحی نازل شد باذن در اتخاذ کلابی که منتفع بها باشند حضرت استثنا فرمودند کلاب صید و کلاب ماشیه و کلاب حرث را و اذن فرمود در اتخاذ ایها تعلمونهن
مما علمکم الله و السنة بر آنکه تعلیم امریست که بقیت ان مستفاد است از شارع و اصحاب ما از ائمه هدی صلوات الله علیهم نقل کرده اند که تعلیم به دو امر حاصل
میشود یکی آنکه سگ را از پی صید فرستند بمقتضای امر او برود و هرگاه او را باز خوانند بیاید سیم آنکه معتاد نباشد باکل صید چهارم اسم بر این عالما و اعتبار
مدار رود و ترددی در اثبات این چهارم فکلوا مما امسکن علیکم دلالت است بر آنکه مباح نیست آنچه کلب از او خورده باشد و لهذا رسول صلی الله علیه و آله بعدی
بن حاتم فرمود که ان اکل منه فلا تاکل لانه انما امسک علی نفسه یعنی اگر کلب از آن اکل کرده باشد از او مخور چه او برای خود امساک کرده نه برای تو و این قول اصحاب ماست
فقها است و بعضی از ایشان گفته اند که این معتبر است در سباع بهایم نه در طیور و این حمد و قومی دیگر از ایشان گفته اند که مطلقا اعتبار ندارد
و اگر چه ثلث او خورده باشد و حق است که ذکر کردیم و در این دلالت است بر آنکه مباح نیست اکل آنچه غایب شده باشد از نظر زیرا که چون غایب شد امساک او علی
صاحبه نیست بلکه علی نفسه است و این ما است که علی علیه السلام فرموده کل ما اصمیت و دع ما انمیت سواء وجدت به اثر الکلب من جرح او عض یعنی بخور آنچه در حضور تو مرده
کلاب تو را تا شده و مشاهده است و آنچه غایب شده است و اگر آنچه دیگر کرده و نمیدانی شده خواه آنکه در او اثر کلب باشد از جراحت و گزیدن یا نه در قوله مما امسکن اصحاب
که برای تبعیض است زیرا که مباح نیست هر آنچه کلب امساک کرده است بلکه بعضی از آن است زیرا که از بعض حیوان مباح است چون دم است و فرث و غدد و طحال و مثانه و علیا
و ذات الاشاجع و فرج و قضیب و انثیین و مراره و نخاع و حدق و خرزة الدماغ و پاره از غیر حیوانات مباحست چیز از محرم است زنب و ثعلب و ضبع و یربوع و غیر اینها از
مصید که نص وارد شده است بتحریم آن و نزد بعضی من زائده است و این باطلست بجهت آنکه شاذ است زیادتی آن در اثبات و بعد از امساک نعلی بجهت آنست که
متضمن معنی فضل است یعنی مما تفضلن علیکم یا امساک کرده و در این دلالت است بر تحریم آنچه کافر صید آن کرده است چه علیکم خطاب است بمسلمانان پس قوله و اذکروا
اسم الله علیه ضمیر راجع است به ما علمتم و معنی آنکه سمو علیه عند ارساله یا بما امسکن یعنی سمو علیه اذا ادرکتم ذکاته و این قول و فقه مذهبت زیرا امر برای
حکم دیگر مستفاد میشود اول وجوب تسمیه پس آنکه امر برای وجوب است دوم آنکه اگر از روی نسیان ترک آن کنند حرج نیست سیم آنکه مباح نیست صید کافر
زیرا که صدا این تسمیه است تا ذکر او کند خواه معلم کلب مسلمان باشد یا کافر هم چنانکه با ایشان مسلم العبارة نیست علم کلب اگر چه کافر باشد الا آنست که مکروه
است صید کردن بکلبی که مجوسی تعلیم داده باشد بدانکه جایز است اکل صیدی آن کرده باشد صبی ممیز از اولاد مسلمین بجهت الحاق او بایشان بعد از ذکر حیوانات
محلله و محرمه در بیان مطلقا طعمها آنکه میفرماید که الیوم در روز نزول این آیه احل لکم الطیبات حلال کرده شد شمارا طعامهای لذیذه
خوش آینده این مقتضی تحلیل هر مستطابست از اطعمه مگر آنچه بدلیل قائم شده باشد بتحریم آن و طعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که
داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لکم و طعامکم حلال است مر شما را و طعام شما را احل لهم حلال است طعام شما ایشان را اگر
ایشان حلال دانند مباح جایز است که با ایشان معاوضه و مبایعه کنیم در مطعومات و اگر طعام ایشان بر ما مباح نبودی یا بعکس معامله در مطعومات میان ما و ایشان جایز
نبودی و حال آنکه جایز است باجماع امت و بعضی مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتاب است چه غیر آن بعالمه که مباشره آن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف در آن حرام
چنانکه احادیث وارد شده پس آیه بر عموم خود نباشد بلکه مخصص باشد و آنکه در عرف شرع و لغت غالبا طعام را بر برو کندم اطلاق میکنند مؤید این
و در کنز العرفان آورده که فقهای جمهور این آیه را بر عموم خود حمل کرده اند و میگویند ذبایح ایشان و غیر آن از مطبوخات و ما بعات ایشان و غیر آن همه حلال است بر اهل
اسلام و بعد از آن گفته اند که علی علیه السلام نصارای بنی تغلب را از این حکم استثنا کرده و گفته لیسوا علی النصرانیة و لم یاخذوا منها الا شرب الخمر و هم
گفته اند که مجوس نیز ملحق باهل کتاب نیستند و اگر چه در نقد جزیه ایشان را با اهل کتاب الحاق کرده اند و دلیل این قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و
آله که سنوا بهم سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبائحهم و اما اصحاب ما تخصیص طعام کرده اند بحبوب و شبه آن از جامدات ما اولا بجهت اینکه حکم بنجاست
اهل کتاب که مانع اکل آنچه ایشان مباشرت آن کرده باشند و اما ثانیا فلقوله تعالی و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و ذبایح ایشان بنام خدا مذبوح نمیشود چون
ایشان عارف باو سبحانه بجهت آنکه وصف ایشان بشرک آورده قوله و قالت الیهود عزیر ابن الله الی قوله سبحانه و تعالی عما یشرکون و دیگر آنکه ایشان در وقت ذکر
خدا نیز بجهت معتقد اند که شرع موسی مؤبد است و حضرت عیسی و او الهی است و رسالت محمد صلی الله علیه و آله منکر اند پس با او سبحانه عارف نبوده باشند و قصد
ایشان غیر الله باشد اگر ایشان گویند که قوله تعالی و طعام الذین اوتوا الکتاب عامست و قوله و لا تاکلوا خاص است پس تخصیص عام بطعام شما اولی باشد از ان

اقسام صید

اسم

اقوال علما در حل طعام اهل کتاب

از عکس کویم و تخصیص عام شما محذوری لازم می‌آید و تخصیص عام مستلزم محذوری است و آن اکل ما لم یذکر اسم الله علیه است پس آن جزای دلیل کردیم
بر وجوب تسمیه نزد ارسال التصید و نزد ذبیحه و بر عدم حلیت ذبیحه در وقت ترک تسمیه عمداً و هر که قایل است به حل است بذبیحه اهل کتاب و نیز
اقامه دلیل کردیم بر آنکه قول وطعام الذین اوتوا الکتاب مخصوص است پس اگر قایل اول شویم خرق اجماع باشد این بر تقدیر انحصار است که فریقین ذکر آن
کرده اند و نیز من در کلام اصحاب اشکال است و تقریر آن اینست که حبوب و غیر آن از جامدات در طیبات داخلست در کریمه احل لکم الطیبات و نص اهل
بلاغت بر آنکه عطف خاص بر عام جایز نیست مگر بجهت نکته یا فضیلتی مانند عطف جبرئیل و میکائیل بر ملائکه پس اینجا نکته که مقتضی اخراج باشد
کدام است و چه نکته موجب است بر قول خصم و آن اینست که چون حق تعالی تحریم ما لم یذکر اسم الله علیه کرده است و اهل غطفان و کتاب مشرک و اهل اسلام
و کافر مهمل اند و علیهذا از اهل خباثت جشم پس ممکن است که گفته شود که طعام ایشان مطلقا از طیبات نباشد بنا علی ذلک مناسب آنست که
اخراج آن کنند و عطف آن کنند بجهت بیان رخصت و اما بر قول شما آن عزیمت است و رخصت در عزیمت است پس عزیمت در بیان احکام خصوصا در اینجا در
معرض امتنان وارد شده و آنچه ذکر کرده است شاید و قادم که حقتعالی بر من فتح جواب این اشکال نماید بمنه و جوده انتهی کلام صاحب الکنز والمحصنات
و دیگر حلال کرده است بر شما زنان پارسا من المؤمنات از آنها که گروید اند خواه آزاد و خواه بنده چه ازین مومنه حلالست والمحصنات
و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری من قبلکم پیش از شما خواه آزاد و خواه بنده
محصنات نزد شافعی آزاد اند پس امه کتابیه حرام باشد مذهب او و نزد حنفی عفایف اند پس بقول او امه و حرایر کتابیات مساوی باشند و هم را نکاح توان کرد و اهل
البیت صلوات الله علیهم تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده باشند و یا تخصیص آن بنکاح
متعه کرده اند یا بملک یمین کاهی که بر دین خود باقی بوده باشند و از حضرت باقر صلوات الله علیه مرویست که این آیه منسوخ است بولا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن و از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست همین روایت و در مجمع آورده که در معنی این آیه اختلافست مجاهد و حسن و شعبی و غیر ایشان
گفته اند که محصنات بمعنی عفایف اند خواه حرایر باشند و خواه اماء حربیات و ذمیات و نزد بعضی اصحاب جایز نیست عقد نکاح دوام بر کتابیه لقوله
تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لقوله ولا تمسکوا بعصم الکوافر و تاویل این آیه کرده اند بانکه مراد بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب زنانی اند که
مرد بر اهل کتاب بوده باشند و از نکاح بدین اسلام آمده باشند و مراد بقوله والمحصنات من المؤمنات زنانی اند که در اصل مومنه بوده باشند یعنی بر دین
اسلام متولد شده باشند چه قومی تحرج می‌نمودند از عقد زنانی که از کفر اسلام آورده باشند و حق تعالی باین آیه نفی حرج کرده و طهذا این زنان را
ذکر مخصص کرده و ابو القاسم بلخی نیز قایل است باین و یا مراد باین نکاح نکاح متعه و ملک یمین بوده و ابو الجارود از ابی جعفر صلوات الله علیه روایت
کرده که این منسوخست بقوله ولا تنکحوا المشرکات و بقوله ولا تمسکوا بعصم الکوافر حاصل که حقتعالی میفرماید که این زنان مذکوره بر شما حلالند
بر طریقه مذکور شد اذا اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان را یعنی حل با یفای مهور بجهت تاکید وجوب است
و تحریض بر افضل و اولی و اگر نه بدون ایفای مهور با نوطی ایشان جایز است دکوبید ادای مهور الزام است محصنین در حالتی که
شما باین نکاح عفت و صلاح جوینده گان باشید غیر مسافحین نه زنا کننده گان ولا متخذی اخدان و نه فرا گیرنده گان دوستان
پنهانی اخدان جمع خدن است بمعنی صدیق و اطلاق آن بر ذکر و انثی مساویست و معنی احصان و سفاح و اخدان در سورة النساء سمت ذکر یافته مرقوم
گردد و عرب ساختن بود که هر کس زنی پسندیده را بنمی بابد سرا آمیزش کند و باین آیه حق تعالی باین آیه امر کرد و فرمود که استمتاع
ایشان باید بر سبیل نکاح باشد نه اخدان و سفاح ومن یکفر بالایمان و هر که کافر شود بانچه ایمان بآن واجب باشد از اصول
و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام و امتناع نماید از آن فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل باشد کردارهای او بجهت
ترتیب ثواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست وهو فی الآخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیانکارانست حق تعالی تشبیه بآن کار
کرده تبر یا از آن او طاعت او بغیر خطا بنقطاً او اللهم اجعلنا من الفائزین برحمتک نحو نعبدک و ایمان بعد از ما تقدم امر فرمود و بعضوب که از جمله
آن اقامت صلوة است و از شرایط صحت آن طهارت است از این جهت بیان آن میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا
قمتم الی الصلوة چون بخواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشوئید رویهای خود را از قصاص که منبت
شعر راس است تا منتهای ذقن در عرض مقدار که انگشت مهین و میانه بدان برسد حقیقة اگر مستوی الخلقه باشد و حکما اگر مستوی الخلقه نباشد و این تحدید
از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست وایدیکم و دستهای خود را الی المرافق تا مرفق و اسناد الی مرفق باید کرد چنانچه میسر خواهد و مرفق
مفصل ذراع و عضد است وامسحوا برءوسکم و مسح سرهای خود را بعضی مسح پیش سر کنید و اقل آن مسمی است وارجلکم و مسح کنید پاهای خود را
الی الکعبین تا بدان دو استخوان بیرون آمده از قدم میان ظهر و جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و اول اصحست چنانکه مذکور شود و
حفص و ابن کثیر و ابو عمرو ارجلکم بنصب خوانده اند عطف بر مجموع برءوسکم که محل نصب است و در کنز العرفان تفصیل و تنقیح این مبحث بر انحو آورده که در این
چند مسئله است اول آنکه اهل خلاف در قوله یا ایها الذین آمنوا سوالی آورده اند بر اما میه و تقریر آن اینست که لازم می‌آید از اختصاص امر بمومنین بانکه
کافر مکلف نباشد و حال آنکه نزد شما مکلف است بشرایع اسلام و جواب اینست که لزوم از حیثیت مفهوم مخالفست و آن نزد ما حجت نیست و وجه تخصیص
ایمان آنست که ایشان متهیئ اند برای امتثال و منتفع اند باعمال بخلاف کفار دویم قوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة قیام از برای دخول در صلوة است و قیام از برای
تهیئ برای صلوة و مراد اینجا ثانی است و اگر نه لازم آید تاخیر وضو از صلوة و این باطلست باجماع فلهذا بنا بر اول گفته اند که مراد از آن اذا اردتم القیام است



کقوله و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله که تعبیر کرده شده است از اراده فعل که قیام است و قرائت بفعل که مسبب است از اراده بجهت آنکه فعل مسبب بر آنکه هر گاه
اراده عبادت کند سزاوار است که مبادرت کند بآن بر وجهی که فصل و مهلت نشود از اراده او و ایراد این از قبیل اطلاق مسبب بر سبب که قوله کما تدین
تدان که مراد از آن کما تفعل تجزی نیست و در این قول نظر است زیرا که معنی اراده مفهوم میشود از فعل نه از لغت بلکه هیچ فعلی نیست الا که آن مسبب است از اراده بحسب
قیام منتظر باشد مخصص و مخصص در آن مفقود است و نزد بعضی دیگر مراد اینست که اذا قصدتم الصلوة زیرا که قیام بشیء و توجه بآن مستلزم قصد است پس این
نیز از قبیل اطلاق ملزوم باشد بر لازم و این نیز مخرج الی است نه موضع حقیقی چون که الی است زیرا غایت زمانیه و مکانیه حقیقة اولیست و این مستلزم تقدیر
زمانست که الی موضوع است زیرا غایت آن پس تقدیر اینست که اذا قمتم وقتاً ما ینتهی الی الصلوة پس قیام بر حقیقت باشد و مقصد و زمانیست که لفظ الی و فعل مقتضی
و بدانکه خطاب امر خطاب شامل کسی است که قیام نماید بصلوة خواه محدث یا غیر آن و این باطل است زیرا که خلاف اجماع است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روز
مکه نماز های بسیار با یک وضو کرد و عمر گفت یا رسول الله صنعت ما لم تصنعه و هر گز کاری که پیش از این واقع نشده بود فرمود عمداً فعلته یعنی بعمد کردم و گویند که
این آیه باین معنی است که در ابتدا وضو واجب بود برای هر نماز و بعد از آن منسوخ شد و این قول ضعیف است لقوله علیه السلام آخر القرآن نزولاً المائدة فاحلوا حلالها و حرموا حرامها
و حق آنست که مراد اینست که اذا قمتم الی الصلوة محدثین پس اینجا مطلق و مراد از آن مقید و کسانی که امر را بر اطلاق خود میگذارند میگویند که این بر سبیل ندبست
نه فرض هستیم فاغسلوا وجوهکم امر حقیقت است برای وجوب است بر قول اکثر و محققین از اصولیین است مراد بغسل جاری ساختن آبست بر آن و در این دلالتست بر عدم
تولیت و وجوب مباشرت مکلف بنفسه و احتیاج بدلیل نیست بخلاف مالک که دلک را واجب میداند و وجه اسم است که مواجهه با آن واقع میشود پس موجب
نباشد تخلیل شعر کثیف بر وجه مجازی خفیف چه مواجهه واقع میشود بر ما تحت آن و نزد بعضی دیگر تخلیل شعر خفیف نیز واجب نیست بجهت آنکه هر شعر
ساتر ما تحت خود است اما اگر بشره نمایان باشد بین الشعر غسل آن واجب است بلا خلاف چهارم و ایدیکم الی المرافق الی بمعنی مع است چنانکه من انصاری الی الله پس
مرافق داخل باشد بالضروره و گویند الی بر حقیقت خود است که انتهای غایت است و در این قول نیز بعضی در اعتقاد آنند که مرفق داخل است زیرا که چون غایت مقتضی نیست
و غایت محسوس نیز طبیعت نیست دخول غایت و حق آنست که از برای غایت است و این مقتضی دخول ما بعد ما قبل غایت و خروج آن نیست بجهت ورود آن با هر دو و اما دخول
فکقولک حفظت القرآن من اوله الی آخره و از این قبیل است سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی و اما خروج مانند ثم اتموا الصیام الی اللیل
و فنظرة الی میسرة بجهت دلالت بر مرفق نکند و لهذا داود و زفر از فقهای حنفیه حکم کرده اند بعدم وجوب غسل مرفقین و هم چنین دلالت میکند بر ابتدا به مرفق
و بر اصابع زیرا که غایت کاهست که از برای غسل است و مراد ابتدا اثبات نیست پس هر یک از ابتدا و دخول مستفاد است از بیان نبی صلی الله علیه و آله و روایات متواتره
صحیح الاسانید از ائمه هدی صلوات الله علیهم مستحق نیست بانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابتدا باعلای وجه میفرمود و باعلای مرفقین و مرفقین داخل میباشد
و اکثر خلاف این متعین میبود زیرا که آنحضرت فرموده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به ای عمله پس ابتدا باعلا و غسل مرفقین جایز میبود و عدم دخول مرفقین
محرم میبود بلکه بدعت میبود لکن اجماع بر خلاف اینست پنجم و امسحوا برؤسکم نزد بعضی با برای تبعیض است زیرا که ان عارف است که با مصحوب بالمندیل و مسحت بالمندیل
و نزد بعضی زایده است زیرا که مسح متعدی بنفسه است و لهذا اهل عربیت انکار افاده تبعیض کرده اند و تحقیق آنست که با دلالت میکند بر تضمین فعل معنی الصاق
فکانه قال الصقوا المسح برؤسکم و این مقتضی استیعاب و عدم آن نیست بخلاف امسحوا وجوهکم و فاغسلوا وجوهکم است و قدر واجب مسح آن اختلافست اصحاب ما
قایلند بانکه واجب مسح سر اقل ما یصدق علیه اسم مسح بر آن واقع شود اخذاً بالیقین و بنص ائمه علیهم السلام و شافعی نیز و حنفی ربع و این است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و
آله بر ناصیه خود مسح فرمود و این مذهب ربع است و این اوضح الغلط است و مالک جمیع را مسح میکند و در این مقام چند فرع است اول آنکه مسح سر نزد ما مختص است
بمقدم راس بجهت وقوع آن در وضو بیانی پس آن متعین باشد دوم آنکه مسح بر آن مجزی نیست با جماع زیرا که جمیع فقها قایلند بتخییر در مقدم او سر سوای
مالک دوم حق آنست که واجب نیست ابتدا باعلا بجهت اطلاق مسح و لقول احدهما صلوات الله علیهما لا باس بالمسح مقبلاً و مدبراً سیم آنکه مسح مقدر نیست که
انگشت باشد بجهت اطلاق آن و بجهت قول باقر صلوات الله علیه که اذا مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک لیکن سه انگشت
افضل است چهارم و ارجلکم الی الکعبین نافع و ابن عامر و کسائی و حفص بنصب خوانده اند معطوف بر محل برؤسکم زیرا که جار و مجرور در محل نصب است بر
مفعولیت کقولهم مررت بزید و عمرا و قوله تنبت بالدهن و صبغا و کقول الشاعر معاوی اننا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لا الحدیدا و باقیان بجر خوانده اند
معطوف برؤسکم و این ظاهر است پس ابرهر دو قرائت لابد بر معنی واحد دالند و وجوب مسح است هم چنانکه مذهب امامیه است و مؤید اینست روایات ماثوره از
ائمه هدی صلوات الله علیهم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وضو بیانی خود مسح میفرمود بر هر دو قدم و نعلین و مثل اینست روایت منقوله از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و از ابن عباس نیز روایت است که آنحضرت وضوی رسول خدا ای کرد و مسح کردن بر دو رجلین خود و اجماع اهل البیت صلوات الله علیهم و صادق صلوات
الله علیه فرموده که یاتی علی الرجل الستون و السبعون و ما قبل الله منه صلوة کفت کیف ذلک فرمود لانه یغسل ما امر الله بمسحه و غیر این از روایات متواتره از اهل البیت صلوات
الله علیهم و ابن عباس گفت یعنی که او وی انکار نیست و وضو سؤال کرد ند که غسلتان و مسحتان و من ذلک ما رواه الحسین بن السعید الاهوازی عن فضالة عن حماد بن عثمان
عن غالب بن هذیل قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المسح علی الرجلین فقال هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام و فقهای اربعه قایلند بوجوب غسل و احتجاج ایشان بقرائت
نصب است عطف بر وجوهکم و آن منصوب است بفعل مقدر ای و اغسلوا وجوهکم کقولهم علفتها تبناً و ماء بارداً و قوله متقلداً سیفاً و رمحاً ای معتقلاً رمحاً و مؤید
اینست قرائت و ارجلکم مغسوله فاما قرائت جر مجاورة است کقوله تعالی عذاب یوم الیم و قرائت حمزه و حور عین بجر آن معطوف نیست بر قوله و لحم طیر و اگر نه تقدیر
چنین بود که یطوف علیهم ولدان مخلدون بحور عین لیکن این جر مراد است بلکه ایشان طایفانند نه مطوف پس جر آن بر مجاورت لحم طیر باشد و مذکور آنکه قول بعطف
قول اکثر است و جواب از اول آنست که عطف بر وجوهکم ابن هنگام مستهجن خواهد بود زیرا که نمیگویند ضربت زیداً و عمراً و اکرمت خالداً و بکراً عطف باشد بر

بزید و عمرو که مضروب بید و مع ذلک هرگاه دو عامل باهم شوند عطف بر اقرب آن میباید کرد هم چنانکه مذهب بصریانست و شواهد این شهره است خصوصا با عدم مانع هم چنانکه درینجاست لهذا عطف بر رؤس مانع نیست و ان نزد فرع و غیر بدلیل غیر و اما نصب بعمل مقدر که همچنین جایز است و احتیاج بتقدیر ممکن نیست حمل این بر لفظ مذکور هم چنانکه در مثال مذکور و اینجا احتیاج نیست بجهت جواز عطف بر محل همچنانکه گذشت و اما قرائت رفع مذهب اختیار کردند ای وارجلکم مغسولة بلکه این اولی است بجهت قرینه و جواب از ثالث آنست که اعراب بجوار وقت بغایت ضعیف است پس لایق بکتاب خدا نیست خصوصا که اکثر اهل عربیت منکر آنند و مع ذلک جواز آن مشروط بعدم لبس است و اعدم الناس کقولهم جحر ضب خرب که الناس از التباس بجهت بعایب چه تحدید نیست مگر برای مغسول چون ایدیکم الی المرافق گوئیم جایز است در شرع ما الحناد و متفقات و انفاق مختلفات و حکم بر ابتناء آن باطل باشد و نیز انکه با آنکه حرف عطف نباشد مثال مذکور و اینجا حرف عطف اگر گوئی با عطف نیز آمده است کقوله فهل انت ان ماتت اتانک راحل الی آل بسطام بن قیس فخاطب مرجع خاطب با حرف عطف که آن فا است گوئیم مراد رفع خاطب است عطف بر راحل و جوار محض و همست فی یا انواع کان تختلف گر باید نیز توافق است رفع و نصب و جر و با مراد بخاطب امر است زیرا که اسم فاعل است و کسره آن برای قافیه و اما قرأة الیم محبه عدم النبأس است بیوم و حور عین بجر و است عطف بر جنات ای المقربون فی جنات و مصاحبة حور عین و ابن محبهانست که جر جوار با واو ممنوع است جواب لزوم بمنع است زانکه ان بحث باشد و مع ذلک مخالف اهل البیت است صلوات الله علیهم و بعضی از علمای شما برآنند که طهارة جبای فی غسل و مسح هر دو بجای آورد و وضوی میباید جمع بینهما و بحث در آن همچنانست که گذشت و احتمال معیت و غایت و اقوی نزد من تأنیست و غایة از برای مسح حسن نیز لالت آن زاید اگر فرع مسح راس که مذکور شد اینجا نیز چنانست پس کافی باشد مسح بیک انگشت و اگر چه منکوس و غیر مستقیم باشد و محل آن ظاهر قدم است بجهت وضوء مائی و اما کعبان ملتقای ساق و قدم است و تفسیر نهایتان در لغت عرب شاهدی نیست بر آن اگر گوید اگر مراد ملتقای ساق میبود بایستی که در قرآن کعاب واقع میشد نه کعبین زیرا که هر رجلی را دو کعب است جواب آن زاین است که مراد هر رجلیست یا گوئیم که ابو عبیده گفته که الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الیه الساق بمنزلة القفا انتهی کلام صاحب الکنز و حضرت خاتم المجتهدین قدس سره العلی العالی در بعضی از تعلیقات خود آورده که بر اکثر فقهای ما آنست که مراد بالعظمین ناتیین است در وسط قدم ماخوذ از کعب بمعنی ارتفع و قول اول احوط است و بر صاحب کنز در اخر این مبحث ایراد فرموده که اگر گوئیم واو عطف مفید ترتیب است و تعقیب و محاوضها پس دلالت بر ترتیب ظاهر است و اگر بعدم آن قایل شویم چنانکه مشهور است بر مذهب حق پس گوئیم واجب شد تعقیب غسل و جه بجهت بیان آن بفاء تعقیب هر که قایل است باین قایل بوجوب ترتیب است بجهت آنکه کلام محتمل الوجهین است و وضوء بیانی بر ترتیب واقع شده و اگر نه بایستی که خلاف آن منقول بودی و این باطل است باجماع و بدانکه اگر امر برای فوریت است پس موالاة واجب است جزما و اگر نه مستفاد خواهد شد از خارج کقوله و سارعوا الی مغفرة من ربکم و مانند آن هفتم از مسائلی که این آیه متضمن است آنست که **وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا** و اگر بوده باشید جنب **فَاطَّهَّرُوا** این غسل کنید جنب اسم جنس که صادق میآید بر واحد و جمع و مذکر و مؤنث ما مدعلیه این است اما بنی مجلی مصدر که آن جنابتست بمعنی الغه و شرعا الطلاق آن برکسی است که بعید باشد از احکام طاهرین بجهت جماع یا خروج منی طرح که باشد در بیداری یا در خواب بدانکه بر بعضی این جمله را معطوف بر فاغسلوا وجوهکم ای اذا قمتم الی الصلوة و ان کنتم محدثین فتوضؤا و ان کنتم جنبا فاغسلوا پس بنا بر این غسل واجب غیره باشد و مفتقر باشد چنانکه وضو نیز که از قیام صوکرده باشد و اولی آنست که این جمله شرطیه باشد معطوف بر مثل خود یعنی یا ایها الذین آمنوا ان کنتم جنبا فاطهروا ای اغتسلوا و حینئذ غسل واجب لنفسه باشد نه از برای غایتی که آن صلوة است مطوله و نیز قوله اطهروا تقیید نیست بقیام بصلوة پس ترا متناسب شد و این هنگام واجب مشروط حصول سبب که طهارت نیست نزد حصول سبب که جنابت است مؤید اینست قول امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در قضیه انصار کانوا جنوبا علیه الحد و لا یوجبون علیه صاعا من الماء و قول صادق صلوات الله علیه که اذا دخله فقد وجب الغسل و غیر این از روایات دالة بر آنکه واجب لنفسه است مراد با طهروا اغتسلوا است زیرا که امر است بتطهیر بر سبیل اطلاق که مخصوص بمعین نیست پس امر باشد بتطهیر همه بدن و نیز چونکه وضو مخصوص است ببعضی اعضا ذکر آن فرموده بتعیین و اینجا چون عضو معین ذکر نکرده معلوم میشود که مراد اطلاق است و دیگر آنکه بالاجماع مراد با این وضو نیست پس غسل یا وضو و اگر نه لازم آید استعمال مشترک در کلا المعنیین و این باطل است همچنانکه در اصول مقرر شده پس باقی نماند مگر غسل و همچنین است قوله تعالی حتی یطهرن که بعد از این مذکور است هشتم **وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ** و اگر باشید بیماران و بجهت آن استعمال آب شما را مضر باشد **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا در سفر باشید و آب نیابید اما احتیاج بآن داشته باشید **أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم** یا بیاید یکی از شما **مِّنَ الْغَائِطِ** از محدث یعنی محدث شوید بحدث اصغر **أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ** یا بسوده باشید زنان را یعنی مباشرت **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً** پس نیابید آب را بعد از طلب یا مباشر آن و آب حاصل باشد از دست شما و سعی که از طرق ملک آن بهر باشد و یا آب در جای باشد که آن ستمها مفقود باشد و یا فروشند و شما را قیمت آن قدر نباشد **فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا** پس قصد تیمم کنید بخاک پاک **فَامْسَحُوا** پس مسح کنید **بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم** بعضی از روها و دستهای خود را **مِّنْهُ** از آن خاک اگر بکلمه وضو است بیان صریح و اگر بدل غسل است باید دو ضربه یکی برای رو و یکی برای هر دو دست تفسیر این به سمت ذکر یافته در سورة النساء و میباید که تکرار این مجمل آن باشد که متصل باشد کلام انواع طهارت و بدانکه حق سبحانه و تعالی درین کلام مبهمست مرجام چند چیز ذکر کرده که بوجود آن تیمم مباح میشود یکی مرض که متضرر شود باستعمال آب یا عاجز شود از سعی و طلب آن دوم تیمم مسافری که نیابد آب را در سفر بنی علی صحة حال التیمم کقولهم روینا فلانا علی تسره و سفر بجهة علیت است بجهت اختصاص آن بآباحت بلکه تیمم مباحست در سفر و حضر تا بعد از آنکه ماء الش بر او ایست در سفر و حضر که خاص تیمم کند و اعاده نماز نماید و جدان آب در سفر و حضر تیمم میکند بلکه حضر که تا آب پیدا نشود و آرای حنیفه دو قول نقل کرده اند و قول آنسست که تیمم است در سفر و حضر زیرا که مخصوص بجا اعتبار نیست خصوص عاسد تیمم ظمعنی مقصود است از نقص و اعادم مسافر که خارج شده باشد از الصدد و شبیه



بغایط در شرع او قبیل تسمیة حال است باسم محل و من برای تبیین است ای جاء موضعا من الغائط و بنزد اخفش من زائده است برای تجویز زیادتی آن در اثبات بنزد
او احتیاج بتقدیر مفعول نباشد و مراد اینست که از کسی حدثی بر آمده الاحداث ای البول و الغائط و الریح و اعم ازین و اولست در اما حدثی بنزد مستفاد شود
ز غیر بر یعنی شستن طهور چهارم کسائی و حمزه لمستم خوانده اند کقوله لم تمسسنی بشر و باقی لامستم خوانده اند بالف بر که فاعل بمعنی فعل است چون عاقبت اللص و لامس
کنایه اند از جماع و این قول ابن عباس و حسن و مجاهد و قتاده است و تکنیه از جماع جهة آنست که آن متوصل میشود بجماع و این مختار اصحاب امامیه است و شافعیه
گفته اند که مراد التقاء بشرتین ذکر و انثی مطلقا در غیر محارم موجب وضوء است و بنزد ابی حنیفه اگر انتشار عضو شود ناقض است و الا فلا و حق اول است بجهة اجماع ما و بقول الباقر
صلوات الله علیه در جواب سؤال عن معنی الآیة قال ما یعنی الا المواقعة دون الفرج یعنی حضرت از معنی این پرسیدند فرمود که حق تعالی از این نخواسته مگر جماع را و
فرج و وجه تقسیم مذکور اینست که مرخص له در تیمم یا محدث است یا جنب و حال بکه مقتضی اینست در غالب یا مرض است یا سفر یعنی اینست که ان کنتم جنبا او محدثین او کنتم مرضی
او علی سفر فلم تجدوا ماء تیمم از مسائل مذکوره فلم تجدوا ماء است الی آخر بدانکه فا اینجا جواب شرط نیست بلکه عاطفه است بر کنتم و بر اینکه لم قلب مضارع می‌کند
بماضی و نفی آن می‌کند بلکه جواب آن فتیمموا است و معنی اینست که فلم تتمکنوا من استعمال الماء زیرا که ممنوع از شیء در حکم فاقد است فتیمموا پس قصد کنید و قصد
صعید ای شیئا من وجه الارض کقوله صعیدا زلقا طیبا ای طاهرا و لهذا اصحاب ما گفته اند که اگر تیمم ضرب بدست کند بر حجر صلب و صحیح است و ابو حنیفه نیز قایل
است باین و نزد شافعی علوق تراب شرط است لقوله فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه و در این دلیل نظر است زیرا که جایز است که من اینجا ابتدائیه باشد و معنی آنکه در تیمم واجب
است که ابتدا ضرب بکند بر صعید و تعلق بآن مأثور از اهل البیت صلوات الله علیهم معتضد اینست و مراد بوجه بعضی اینست که از جبهه است نزد اکثر اصحاب ما و ابن بابویه
که با ذراعین مسح بعض است و باید مخصوص از اهل البیت صلوات الله علیهم پس مسح جبهه مقابل که فاطر و انف اعلی باشد و هم چنین مراد از بعض ظهر کف است از زند تا بالانامل
ما یرید الله نمی‌خواهد حق تعالی اینچنین آنکه فرض کرده است از وضوء و غسل و تیمم با امر تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بکرداند بر شما تنگی یعنی بر شما تنگ
کند و لکن یرید و لیکن میخواهد از اکره لیطهرکم تا پاک کرداند شما را از احداث یا از گناه چه وضوء کفاره ذنوب است و بر هر تقدیر مفعول یرید در هر
دو موضع محذوف است و لام برای علت است و گویند لام مزیده است و معنی اینکه ما یرید الله علیکم من حرج حتی لا یرخص لکم فی التیمم و لکن یرید لیطهرکم و این ضعیف است
زیرا که آن مقدر نمیشود بعد از لام زائده و لیتم نعمته علیکم و تا تمام کند نعمت خود را در دین بر شما بواسطه مقرر کردن او در شرع اینچنین آنکه
ابدان شما است و مکفر ذنوب شما و یا تمام کرداند بجهة رخصت تیمم در حین استعمال با انعام خود را بر شما بعزائم خود لعلکم تشکرون تا شاید شما
شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب کنز گفته که حق تعالی بقوله یرید الله الی آخر ختم آیه فرموده بسه حکم که مشتملند بر الطاف عظیمه یکی آنکه نخواسته است تیمم
وضوء و غسل و بعد از آن تیمم که بدل از هر دو است مگر توسعه و تخفیف از بر شما در حرج را که نفی شده و مرا اینجا برای تبیین است و هم چنین لام در لیطهرکم برای
بیان مراد است و هم و لکن یرید لیطهرکم و در این اختلاف کرده اند حنفیه گفته اند که محدث نجس است بنجاست حکمیه پس تطهیر ازاله این نجاست است و شافعیه گفته اند که
مانع شده اند که اگر محدث نجس باشد لازم آید که با رطوبت عضوا او هر چه ملاقی آن شود نجس کردد و اگر انسانی حامل محدث شود نماز او باطل شود بلکه مراد تطهیر
قلب است از صفت تمرد از طاعت حق تعالی زیرا که تمرد از امر تطهیر ظاهر عبید از دو ظلمت تمرد میکردند چه او مخفی الباطن است پس چون یکی منقاد شد و معتقد گشت آثار
تمرد از او زایل گشت و در این نظر است زیرا که شافعیه جاهلند بمجاست حکمیه و اینچه ذکر کرده اند حکم عینیه است و بنزد طهارت شرعیه حقیقت آن ازاله نجاست حکمیه
مغایر این هر دو قول و لحقیقه است و مکلف که ثانی نیز مراد باشد سیم و لیتم نعمته علیکم با این معنی است که اتمام نعمت باید بسبب کیفیت احکام و تطهیر بدان رستگی
شما و با اینچه مکفر ذنوب شما است تا شاید که قیام نمایید بشکر کذاری بر این نعمت و در اینجا است اینکه در فروع عبادات شکر است بر این قول الحسنات یذهبن السیئات بدرستیکه
کلام است ثلث تذکیب بر ذکر احادیث وارده در ثواب وضوء و غسل در آثار آمده که هر که وضو یا غسل بر طبق شرع بجا آورد هر قطره که از او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای
او استغفار کند تا روز قیامت و سلمان فارسی روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر که وضوء و نماز نیکو کند گناه از او فرو ریزد
چون برگ از درخت و عمرو بن عبسه گفته که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که فضل وضوی نماز چیست فرمود که هیچکس از شما آب وضو نگیرد برای مضمضه
استنشاق مگر که هر گناه که از دهن و بینی کرده باشد فرو ریخته شود و چون روی بشوید هر گناه که از روی کرده باشد فرو ریخته شود و همچنین هر عضوی که شوید هر
گناه که بآن کرده باشد فرو ریزد و چون باب وضو نماز کند و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد همه گناهان بریزد بعینه چنانکه گویا همان ساعت از مادر متولد شده
انس بن مالک روایت کرده که غسل جنابت سر بهشت و اسرار نهفته الهی که امتحان مؤمن بدان کنند و امتیاز مؤمن از منافق بدان باشد ابو ذر غفاری و ابن کرم روایت از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که جمعی از احبار یهود آمدند و گفتند با محمد صلی الله علیه و آله خبر ده ما را که حکمت چیست در اینکه آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط به آبد
و حال آنکه هر یک پلیدتر است رسول صلی الله علیه و آله فرمود برای آنکه چون آدم از آن درخت منهی بخورد آن در عروق و اعضای وی منی گشت چون آدمی مجامعت کند این
آب از بیخ هر موی او بیرون آید حق تعالی این غسل بر او واجب کرد تا باشد کفاره گناهان اعضای وی شود و طهارت آن باشد از معاصی و شکر آنکه حق تعالی آن نعمت لذت
بر او ارزانی فرموده تا زایل می‌گفتند که راست فرمودی اکنون بفرما که فایده غسل جنابت و ثواب آن چیست حضرت فرمود که مؤمن چون نیت کند حق تعالی برای
او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل جنابت کند مگر که حق تعالی با فرشتگان مباهات کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که غسل جنابت
قیام کرده است برای امتثال امر من که شما گواه باشید که من او را بیامرزیدم و هر موی که بر تن و سر او است فضل و حسنه برای او نوشتم و هر سیئه را از او
محو کردم و هزار درجه برای او بلند کردم الحبل چون تشهد کنند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خبر ده وضوء و غسل متضمن مثوبات جلیله است
که از اعظم نعمای او بر شما است از این جهت در عقب آن میفرماید که و اذکروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما با سلام
و احکام و سرایع آن تا اندک شما را نعمت مقتضی رغبت شما کند در شکر کذاری او و میثاقه الذی واثقکم به و یاد کنید پیمان او را که بسته

شما را بیان یعنی بیعتی که در لیلة العقبة با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در لیلة العقبة بستید و سمعا و طاعة بیعت نمودید در عسر و یسر و منشط و مکره
اِذْ قُلْتُمْ چون گفتید **سَمِعْنَا** شنودیم قول ترا **وَاَطَعْنَا** و فرمان برداری نمودیم ترا و گفته اند که مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده در حدیبیه
و ذکر این هر دو بیعت در محل خود بیاید و گفته اند که مراد میثاقی است که رسول صلی الله علیه و آله از امت گرفت
در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم و کیفیت وضو و از مجاهد نقل است که مراد عهد یست که حق تعالی با بندگان بسته بود در روز الست
و این قول ضعیف است **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستیکه حق تعالی **عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**
داناست بآنچه در سینهاست پس بشما و ایزد مجازات خواهد داد و فضلا گفته اند در جایزات الاعمال صاحب بحر الحقائق و ابن عربی آورده که معنی آیه بزبان
اهل اشاره آنست که بر خیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شما است در رجوع بمعنی بر روی های خود و اگر بدان تجدید بنا کرده اید
بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از دنیا بغلابق دارین و تعلقات الکونین و مسح کنید سرها و پاها را یعنی بدان نفس خود کنید و دست
بر آن آیات کشید و سلب کنید و اگر شما را جنابتی بسید است التفات بغیر او پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از توبه طاعات و اسرار و ارواح را
از اغیار و ارواح را از اراده بغیر او و شراب را از لوث وجود محو و بینی **شُعُور** بهپید او وجود او بوده محو را بالیسار کن طهارت سالک مرد و انما ذو یکنند
و یاد کنید نعمت این توفیق را که روی دل شما را از ما سوی بجانب خود متوجه ساخته ایم و عهدی الستی را که از شما گرفته ایم که بغیر ما متوجه نشوید و وفا کنید از آنچه
و اطاعت نمودید و بترسید از خدا الفت این عهد نقض این توجه بما سوی و چون ذکر وفا نمودند در عقب آن ذکر میکند که آنچه لازم است وفا را آنست که **یٰاَیُّهَا**
الَّذِینَ اٰمَنُوا ای گروه مؤمنان **کُونُوا قَوّٰامِینَ** باشید قیام نماینده که آن بجای ایشان بصیغه مبالغه بجهت ثبوت و استمرار قیام است یعنی باید که مر اعا
تمام قیام نمودن باشد بحق **لِلّٰهِ** برای خدا و خالص از برای او **شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ** گواهان براستی **وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ** و باید که حمل نکند شما را **شَنَاٰنُ**
قَوْمٍ فرط دشمنی گروهی از مشرکان **عَلٰۤی اَلَّا تَعْدِلُوْا** بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید بمثله و قتل و سبی ذراری و نسوان ایشان
و تعدیه لا یجرمنکم به معنی لا یکسبنکم بعلی آنست که متضمن معنی حمل است **اِعْدِلُوْا** عدل کنید در طریقه سوته و راستی را امر عدل دارید **هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی** که آن
عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری چون عدل اکمال افرست مرتبه تقوی پس نسبت بمؤمنان در چه مقام باشد که حقیقتا امر فرموده است بمواظبت بعدل
و تبیین نموده که این مرتبه عظیم است در تقوی بعد از آنکه نهی کرده بود از جور و بیان فرموده که غایت تباعد است میان آن و تقوی جهت مبالغه در مواظبت
نمودن بعدل امر فرماید که **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری **اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌۢ** بدرستیکه خدای بینا است **بِمَا تَعْمَلُوْنَ** بآنچه میکنید
از عدل و ظلم پس شما را بر وفق آن مجازات خواهد بود و تکرار این حکم بجهت اختلاف سبب است چنانکه مرویست که آیه اولی در باره مشرکان نازل شده و این آیه در باب
یهود و مبالغه در اهتمام بعدل و مبالغه در اطفاء نایره غیظ و در کنز آورده که خطاب عام است و در این آیه امر فرموده است بآنکه همه حرکات و افعال را خالص کردانید برای او سبحانه بجهتی که
هیچ فعلی نباشد مگر که ایقاع آن نمایند خالصا لوجهه و نیز امر کرده است بایقاع شهادة بعدل زیرا که قوام دنیا و آخرت بآنست و قوله و لا یجرمنکم الی آخره دلالت التزامی
دلالت میکند بامر لیکن چون دلالت مطابقه قویتر از دلالت التزامیست تصریح فرموده که اعدلوا هو اقرب للتقوی و در قول اقرب مبالغه است در عدل چه آن
اقرب بحصول مفهوم تقوی کردانیده و نیز در این آیه تاکید امر است باقامه شهادت بجهت رعایت مصالح عباد خود چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که فرض الله
تعالی الشهادات استظهارا علی المجاحدات و نیز فرموده که اداکان الغدر طباعا فالثقة علی کل احد عجز بعد از آن وعده میفرماید بر وفای بعهد و میثاق بقوله **وَعَدَ**
اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده داده است خدا تعالی آنکسانی که ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** و کردند کارهای شایسته که آن وفا نمودن است بعهود
و مواثیق او سبحانه نعیم ابدی و سعادت سرمدی کما قال **لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ** مر ایشان راست آمرزش گناهان **وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ** و مزدی بزرگ از فضل الله پس جمله ثانی مفعول
وعد نیست استغنا است بقوله لهم مغفرة چه این استیناف است که مبین آنست و گویند جمله در موقع مفعول است چه وعد بمعنی قول است فکانه قیل وعدهم هذا القول
و بنا بر عادت جاریه الهی بعد از ذکر وعد بیان وعید میفرماید که **وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا** و آنانکه کافر شدند **وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ** و تکذیب کردند ایشان
مارا که قرآنست یا سایر معجزات دال بر صدق نبوت نبی صلی الله علیه و آله **اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ** آن گروه یاران دوزخند یعنی مجاوران آن از واقدی مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در غزوه غطفان بجرب جبی از محارب بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان خبر یافته بکوهها گریختند و سرور ایشان غورث نام داشت بکوهها متحصن شد
لشکر اسلام را مهدید نشد و وقتی که باران باریده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دو درخت در پای درختی تکیه فرموده بود و جامهای تر بر درخت افکنده بود اعراب
مشاهده کرده مهتر خود را گفتند که در باب محمد آنکه تنها در پای درخت تکیه فرموده و یاران از او دورند این محل بر او دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد
و گفت من یمنعک منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود والله یعنی منک خدا شر ترا از من نگه دارد چه او است کافی و مانع پس جبرئیل
بر سینه غورث زد و شمشیر از دست او بیفتاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از ابر برداشت و بر سری فتاد و فرمود من یمنعک منی غورث گفت هیچکس تو را از من
منع نتواند کرد پس کلمه شهادة بگفت و مسلمان شده قوم باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که **یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا** ای گروه کرویدگان
اذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ یاد کنید نعمت خدای را که انعام فرموده است بر شما **اِذْ هَمَّ قَوْمٌ** چون قصد کردند قومی یعنی غورث یا غورث و توابع او
اَنْ یَّبْسُطُوْۤا اِلَیْکُمْ آنکه بگشایند بسوی شما **اَیْدِیَهُمْ** دستهای خود را بقتل و اهلاک. بسط الیه یده اذا بطش و بسط الیه لسانه اذا شتمه **فَکَفَّ**
اَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ پس باز داشت خدای دستهای ایشان را از شما و نصرت ایشان کرد انشا بعضی گفته نزول آیه در قصه بنی نضیر است که فصل مختصر آن کرده شد
و در وقتیکه محاصره ایشان رفته بود حضرت عامر را شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و گویند صفوان بن امیه بشاورت قریش شخصی را که نام او عمیر بن
وهب الجمحی بود به مدینه فرستاد تا فرصت نگاه داشته رسول را بقتل رساند و چون به مدینه رسید ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد و سوای یکی کس ...

حوشیم

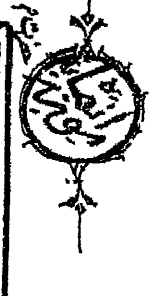
حاصل

حکایت ... رسول

از لشکر خود

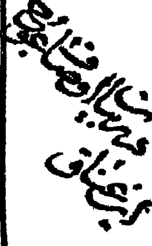
ترتیمار

بر آستد



عمرو گفت این تیغ را بمن ده تا در وی نگرم تیغ را با او داد و چون تیغ گرفت گفت یا محمد صلی الله علیه و آله من یمنعک منی حضرت فرمود الله یمنعنی منک بواسطه این نام لرزه بر رسول
نهاد او ... آنکه سعی کرد دستش از حرکت بماند تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله پس این آیه نزول یافت و ...
بعضی بر آنند که روزی ... رسول با اصحاب ادای نماز ظهر فارغ شده بودند مشرکان ... خوردند که چرا چنین مشغول ... رسول و اصحابش
بنماز عصر مشغول گشتند قصد کردند که دست بر ایشان گشایند حق تعالی شر ایشان را دفع کرد بنزول آیه صلوة خوف و بعد از آن با نزول این آیه بر ایشان امتنان فرمود بر کفرانیدن
نعمت ... نموده فرمود که **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از کفران این نعمتها **وَعَلَى اللّٰهِ** و بر خدای نه بر غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** پس باید که توکل
کنند مؤمنان چه او کافیست در ایصال خیر و دفع شر و چون حق تعالی در این آیه بیان خیانت ... و قصد ایشان سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و نجات
شر ایشان را از آنحضرت در عقب آن ذکر احوال یهود ... عادت ایشان در خیانت با رسل ... نقض عهد فرمود که **وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ**
و بتحقیق که فرا گرفت خدای **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** پیمان محکم از بنی اسرائیل در موافقت موسی و محاربه با جباران **وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ** و برانگیختیم برای ایشان
اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر که هر یک نقیب ... کنند و تفتیش احوال قوم خود کنند و ضامن ... باشند وفای قوم خود شوند بدان پیمان و در مجمع ...
که نقبا در اصل یعنی ثقب ... و نقیب امری مانند کفیل و ... نقیب کشف ... از اسرار و مکنون ضمائر ... المناقب
ای الفضائل لانها تظهر بالتنقیب علیها و گویند که ایشان را از آن جهت نقیب گفتند که مأمور شدند بآنکه تجسس و تفتیش احوال جباران کنند ... ایشان را ابد
... بنقل ... ساختند و چون اسباط یعقوب دوازده بودند هر ... از نسل ... دوازده ... حضرت موسی علیه السلام برای هر فرقه از آن دوازده
... که حق تعالی موسی را وعده داده بود که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا ... ولایت شام ... بنی اسرائیل ... فرماید و
این موضع در آنوقت مساکن جباران بود ... ایشان از اعقاب عمالقه ... و ... بودند ... چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مسلم بنی اسرائیل
مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید ... هزار ... باغ ... با قوم خود ... و بعد از آن اقوام خود را گذاشته
بجسس عمالقه مشغول شدند و یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عناق گفتندی ... سه هزار و سیصد ... بود و ...
و در تیسیر ... هشتصد ... و در تفسیر ... مذکور است ... سیصد ... سه هزار و بیست ... ذکر ... سبب ...
بودی ... ماهی از دریا بگرفتی و بر آفتاب کباب کردی ... در ایام طوفان نوح که آب ... بود ...
بالای زانوی او بود و او سه هزار سال عمر ... بود و عنق که مادر او بود دختر آدم بود ... انگشتان عنق ...
روزی از صحرا ... آمده پشته هیزمی ... بر داشته بود ... دوازده نقبا با او رسیدند چون ایشان را بدید ... ایشان تعجب کرد
با آنکه هر یکی از ایشان ... ایشان را در ... نهاد ... پیش زن خود ... گفت که اینها آمده اند که با ما قتال کنند
و در زمین و شهرهای ما تصرف کنند ... پای بر سر ایشان نهم ... ایشان را ... خود
رسانند که ... خواهند کشت ... عوج ایشان را بگذاشت چون ... انگور ... از پنج نفر ...
بر ... پنج نفر در پوست انار ... و در روایتی ... در پوست انار پنهان شدند پس باز گشتند و با یکدیگر گفتند که بنی
اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان پنهان دارند و ابتدا از جنگ این قوم ترغیب نمایند
پس بلشکرگاه آمدند و موسی و هرون را از حقیقت حال خبر دادند و ... صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب یوشع
ابن نون بود از سبط افرائیم بن یوسف و کالب بن یوحنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطرابی تمام
در میان ایشان پدید آمد در اثنای این حال عوج بیامد و در لشکر موسی نگریست بقدر طول و عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت تا
آنکه شب بلشکرگاه موسی آید بر سر ایشان زند و همه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته ... سوراخ
... کرد و آن سنگ مانند طوق در گردن او افتاد عوج هر چند که خواست آن را از گردن خود بدر آورد نتوانست حق سبحانه وحی کرد بموسی که دشمن خود را
دریاب موسی بیامد و او ... خوشحال شد عصائی که در دست داشت چهل گز بود و خود نیز چهل گز بالا داشت و چهل گز بر جست تا بر عوج زد
بر کعب عوج آمد و از آن زخم بیفتاد ... کوه که در گردن داشت نتوانست ... بنی اسرائیل مسارعت نموده و تیغها کشیده او را پاره پاره کردند و
سرش را ببریدند و در خبر آمده که مدت هزار سال استخوان پای او پل رود نیل بود القصه موسی بنی اسرائیل را ترغیب نمود بر قتال بقیه جباران ایشان با وجود
این معجزه فرمان نبردند و مضطرب شدند و در عهد خیانت ورزیدند و گفتند که ما با امثال این جباران چگونه جنگ کنیم **وَقَالَ اللّٰهُ** و گفت خدای
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و نیز گفت که **لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ** بخدای که اگر بر پای دارید نماز را با آداب و شرائط
وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق **وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي** و تصدیق کنید پیغمبران مرا **وَعَزَّرْتُمُوهُمْ** و تقویت کنید ایشان را ...
وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدا را که نفقه کنید در راه خدا **قَرْضًا حَسَنًا** نفقه دادنی نیک ... مفعول ... باشد یعنی نفقه کنید خوب
که از وجه حلال باشد و در سبیل قربت و اخلاص **لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ** هر آینه بپوشانم از شما **سَيِّئَاتِكُمْ** گناهان شما را **وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ** و در آرم شما را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاریست **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان او جویها **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ** پس هر که کافر شود پس از
این شرط مؤکد که متعلق است بوعد عظیم **مِنْكُمْ** از شما **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر آینه گم کرده است **سَوَاءَ السَّبِيلِ** راه راست ...
در آن ... عذر ... کافر شد ... بوده باشد ... کنند و ...

ما جباران قوم موسی ... نقیبان ...



است که طریق اعتدال که آن ثابت داشتن اهل کتابست یعنی رسل را بعبودیت و طریق تفریط که کشتن ایشانست یعنی ایزاء و دشمن کرفتن ایشانها و امت مؤمنست و طریق حق میان افراط و تفریط است که آن تصدیق برسالت همه رسل و اذعان بوحدانیت ایشانست و از اینجا است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که الیمین والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة القصد بنی اسرائیل بر این عهد مذکور وفا نکردند و سنوح بعهود نکشتند کما قال الله تعالی که **فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ** ما زایده است برای تاکید یعنی پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را یعنی پیمانی که از ایشان فرا گرفته بودیم **لَعَنَّاهُمْ** راندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم **وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ** و کردانیدیم دلهای ایشان را **قَاسِيَةً** درشت یعنی سخت بر سبیل عقوبت یا بوجهی که الطاف که نزد آن دلها را نرم کردانند ایشان را نداشتیم یعنی بجهت فرط تجبر ایشان و عدم تدبر ایشان در آیات و اصرار ما دیدیم ما ظلم ایشان کردیم و ایشان را در وادی ضلالت بگذاشتیم و سلب توفیق و لطف نمودیم از ایشان تا آنکه قلوب ایشان بصورتی تام یافت که ملاحظت متأثر نشد از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات و یا معنی اینست که ما حکم بقساوت قلوب ایشان کردیم **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** میکردانند سخنان توریت را که نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از جمله آنست این استینافست برای بیان قسوت قلوب ایشان چه هیچ قسوه سختتر از تغییر کلام الهی و افترا بر او نیست و میتواند بود که حال باشد از مفعول لعناهم نه از قلوبهم برای که ضمیر مرد او نیست که واجب باشد بقلوب یعنی مالعن کردیم ایشان را در حالتی که میگردانند کلمه توریت را **عَنْ مَوَاضِعِهِ** از جایهای آن یعنی حکم توریه را تاویل میکردانیدند و بدل میساختند **وَنَسُوا حَظًّا** و ترک کردند بهرهٔ تمام را **مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ** از آنچه پند داده شده بودند بآن در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان همچنانکه کسی چیزی را فراموش کرده باشد و چه بسیار ترک آن کنند و عمل بآن ننمایند بعضی معنی آنست که بنی اسرائیل تحریف توریت کردند بجهت شامت آن احکامی که در توریت بود و تحریف کرده بودند از خواطر ایشان برفت همچنانکه از ابن مسعود مرویست که قد ینسی المرء بعض العلم بالمعصیة یعنی گاه هست که فراموش میکند بعضی از علوم را بجهت شامت معصیت و بعد از آن این آیت را تلاوت نمود که یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به **وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ** و همیشه تو که مطلع میشوی **عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ** بر خیانتی از جهودان خائنه و با معنی خیانت و های جهت مبالغه است حاصل معنی آنست که خیانت عادت ایشانست همچنانکه عادت اسلاف ایشان که همیشه تو از ایشان در میابی **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان آورده اند **فَاعْفُ عَنْهُمْ** پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آورند **وَاصْفَحْ** و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه کنند و گویند عفو و صفح بر سبیل اطلاقست و آیهٔ قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله منسوخست یا آیهٔ و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را این تعلیل امر بصفح و حث بر آن و تنبیه بر آنکه عفو از کافر احسانست چه جای آنکه از غیر او باشد بعد از آن بیان حال یهود ذکر حال نصاری میکند که **وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا** و بعضی از آنانکه گفتند **إِنَّا نَصَارَىٰ** بدرستیکه ما ترسایانیم خود را نصاری گفتند بجهت نسبت با دین خود را منصوران یا ناصره که قریه بود که عیسی در آن میبود یا آنکه گفتند **نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ** و مرتبه پیغمبر آنکه **أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ** گرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهودان گرفته بودیم **فَنَسُوا حَظًّا** پس ایشان نیز ترک کردند بهره و افرا **مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ** از آنچه پند داده شده بودند بآن در انجیل از ایمان او و دین بقار فارقلیط که محمد رسولست صلی الله علیه وآله **فَأَغْرَيْنَا** پس بر انگیختیم یعنی بشوریدیم پیمان شکنی اصل اغرا الصاقست ملخوذ از غری بالشیء اذا لصق به یعنی لازم کردانیدیم و ملصق ساختیم **بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ** میان ترسایان دشمنی ظاهر **وَالْبَغْضَاءَ** و بغض پنهان در دلها **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد ایشان را مخذول کردیم و فرو گذاشتیم و سلب توفیق و الطاف نمودیم از ایشان تا آنکه فرق مختلفه شدند و چون نسطوریه که قایلند با آنکه عیسی پسر خداست و یعقوبیه که میگویند که ان الله هو المسیح بن مریم و ملکائیه که زعم ایشان اینست که ان الله ثالث ثلاثة الله و عیسی و مریم و همه دشمن یکدیگراند و بعضی مفسران گفته اند که معنی اینست که دشمنی انگیختیم میان ایشان و یهود یعنی ایشان را تخلیه کردیم و نظر لطف و توفیق از ایشان بر داشتیم بجهت میان ایشان و یهود دشمنی بدید آمد گویند معنی اغری حکم حق تعالی است با اختلاف نصاری و اتفاق همه بر باطل **وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ** و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد ایشان را **بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** بآنچه ایشان میکنند و این اخبار است بجزا و مکافات دادن ایشان و چون حق تعالی ذکر احوال یهود و نصاری کرد از نقض عهد و ترک آنچه بآن مامور بودند در عقب آن ایشان را بایمان بمحمد صلی الله علیه وآله دعوت میکند و تنبیه ایشان مینماید بآنچه اخفای آن میکنند از اسرار کتب خود تا حجت تمام شد بر ایشان پس میفرماید که **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای جهودان و ترسایان **قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا** بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما **يُبَيِّنُ لَكُمْ** در حالتیکه روشن میکرداند برای شما **كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ** بسیاری از آنچه هستید که پنهان میکنید آنرا **مِنَ الْكِتَابِ** از توریت چون نعت محمد صلی الله علیه وآله و رجم و از انجیل چون بشارت عیسی علیه السلام بآمدن محمد صلی الله علیه وآله **وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ** و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و حجت هدایت نمی کند برای که هیچ مهمی دینی بآن وابسته نیست نقل است که یهودی بآن حضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از او اعراض فرمود و تبسم نمود که مبالغه کرد آن حضرت بهر روی از وی بگردانید قصد آن بود که مناقضه از آن حضرت ظاهر کرداند بترک عفو و چون در جواب سؤال خود سکوت و اعراض مشاهده نکرد بصدق آن حضرت مستقر شد فی الحال ایمان آورد و در آنکه اسرار ایشان متضمن معجزه است برای که هیچکس بر خفای ایشان حکم رجم و نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مطلع نبود پس جمع آن رسول خود را بر آن اطلاع کردن معجزه وی باشد و دلیل باشد بر صدق نبوت او و گویند مجمع یعفو عن کثیر آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بسیاری از گناهان ایشان که از احکام توریت و انجیل است در میگذرد و ایشان را بآن مؤاخذه نمیکند **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ** بدرستیکه آمد بشما از نزد خدا **نُورٌ** روشنائی که دفع کند ظلمت ضلالت مراد قرآنست که کاشف ظلمات شک و ضلالتست **وَكِتَابٌ مُبِينٌ** و کتابی که واضح الاعجاز است یا موضح احکام اسلام و اختلاف لفظین بجهت اختلاف معنین است و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله که مردمان با او مهتدی میشوند همچنانکه بنور و در حدیث متواتر اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصداق این قولست در مجمع البیان آورده که وجه تسمیه آن حضرت بنور



آنستکه او را چیزی که حقیقتها بنور کرم از ظلمت کده عدم بفضای عالم وجود آورد نوری بود بنا بر حدیث اول ما خلق الله نوری و بعد از ان عالم را برای ظهور
او موجود کردانید که لولاک لما خلقت الافلاک و در شرح فصوص مذکور است که اصل منشا و معاد جمله اشخاص و حقیقت الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور
احمدی است صلی الله علیه و آله که صورت وحدت احدی است و جامع کمالات الهی و کیانی است و واضع میزان همه مراتب عند الاشکال که حیوانی و انسانی الحضرتست و عالم و عالمیان
صور و اجزای تفصیل او و آدم و ذریات او مظهر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله انا سید ولد آدم و من دونه تحت لوائی **یَهۡدِی بِهِ ٱللَّهُ**
تو حید صرف بحقیقت آنستکه مراد بنور و کتاب مبین آنست و آنکه در حکم واحد است یعنی راه می‌نماید خدا بنور و کتاب یعنی بآن قرآن است یا بمحمد صلی الله علیه و آله
و قرآن **مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ** او را که پیروی کند خوشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح **سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ** راههای سلامتی از عذاب یا راه دار السلام
که جنت نعیم است و کویند که سلام نام حق تعالی است یعنی طریق موصله بجانب جناب او که موجب سلامتی از آفات است و سبیل بدو رجای غایات است و آن شرایع اسلام
وَيُخۡرِجُهُم و بیرون می‌آورد ایشان را **مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ** از تاریکیهای انواع کفر یا شک یا جهل **إِلَى ٱلنُّورِ** بروشنائی ایمان یا یقین **بِإِذۡنِهِۦ** باراده و توفیق
خود **وَيَهۡدِيهِمۡ** و راه می‌نماید ایشانرا بوسیله دلائل واضحه و تمکین الطاف و توفیق **إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٍ** براهی راست که نزدیکترین راههاست
بحق و مؤدی بآن و آن راه اسلام است که در وی هیچ خطا و کجی نیست بعد از آن از احوال نصاری اخبار میفرماید که **لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ** بدرستیکه کافر شدند
آنانکه **قَالُوٓاْ** گفتند که **إِنَّ ٱللَّهَ** بدرستیکه خدای **هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ** او مسیح است که پسر مریم است قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیانند و بطلان قول
ایشان مبین است که قایل اند بآنکه مریم مادر مسیح است و این موجب حدوث و تولد است و حادث الوهیت را نشاید و نیز مادر اقدم است پس اله او بودی
و اکبر است و اصغر چگونه میتواند الا اکبر باشد و کویند که نصاری قایل این قول نبودند اما چون مذهب ایشان مؤدی باین بود از حیثیت آنکه اعتقاد دا
بانکه عیسی بخودی خود می‌آفریند و زنده میکرداند و میمیراند و تدبیر عالم میکند پس لازم ایشانست که قایل بالوهیت و شوند پس ذکر این قول جهت توضیح جهل ایشا
و تفضیح معتقد ایشان پس برهان قول ایشانرا احتجاج مینماید بآنکه **قُلۡ** بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله **فَمَن يَمۡلِكُ** پس کیست که مالک باشد و منع کند **مِنَ ٱللَّهِ**
از قدرت و اراده خدا **شَيۡـًٔا** چیزی را استفهام برای انکار است یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد **إِنۡ أَرَادَ** اگر اراده کند حق **أَن يُهۡلِكَ**
ٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را **وَأُمَّهُۥ** و مادر او را **وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا** و آنها که در زمین اند همه آنها مراد آنست که مسیح مقهور و
مقدور و قابل فنا است مانند همه کائنات و چنین کس چگونه خدا تواند بود پس بجهت ازاحت شبهه که ایشانرا عارض شده در امر عیسی بجهت عدم والد او میفرماید که **وَلِلَّهِ**
مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها **وَمَا بَيۡنَهُمَا** و آنچه میان آنهاست **يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ** می‌آفریند هر چه را
میخواهد و هر چه را که میخواهد علی الاطلاق پس بعضی اشیا را بی اصلی و مادهٔ می‌آفریند چون آسمان و زمین و بعضی را از اصلی و مادهٔ خلق میکند چنانکه مائر و بعضی دیگر را
انشا میکند از اصلی که از جنس ایشان نیست چون آدم از خاک و بر نخل از اصلی که از جنس او است چون مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و از زن بی مرد چون
عیسی **وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ** و خدای بر همه چیز توانا است هر چه میخواهد بر طریقه و کیفیتی که مقتضای حکمت و مصلحت او است بجا می‌آورد بعد
از آن حکایت میکند از فریقین اهل کتاب بقوله **وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ** و گفتند جهودان و ترسایان **نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ** ما پسران خدائیم
اشیاع و اتباع عزیر و مسیح و برادرانیم که ایشان عزیر و مسیح است یا آنکه مقربان اوئیم مانند فرزند در منزلت و لد بوالد و مثل امتو مهربانی پدر بر پسر بر ما یعنی گفته که در توریة
تا ایشان خطاب کرده که ای ابنا احبار ایشان چنین خوانده که ما ابنا ابکار اوئیم و در کلمات انجیل است که لا اهب الی ربی و ربکم ایشان خواند که الی ابی و ابیکم و بسبب این گفتند
ایشان دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب که ان ولدک کانوا اول ولدی یعنی فرزندان تو اول فرزندان منند یعنی من ایشانرا در دوزخ نبرم از جهل و دیگر
بدارم تا اثر گناهان ایشان ازیشان بر و پاک شوند بعد از آن بمانگاه کنند که ای فرزندان یعقوب بیرون آیید ما بیرون آییم و به بهشت رویم و در این قول لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات مرویست که رسول صلی الله علیه و آله کعب بن اشرف و کعب بن اسید را از عقاب بترسانید گفتند که ما را چه میترسانی هر چند ما گناه کنیم
ما را عفو کند زیرا که ما پسران اوئیم **وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥ** و دوستان او و خدا هرگز پسر و دوست خود را عذاب نکند بلکه غضب او مانند غضب پدر باشد بر ولد حق تعالی
فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله **قُلۡ** بگو در جواب ایشان که قایل این قولند که اگر سخن شما بحسب فرض راست است **فَلِمَ يُعَذِّبُكُم** پس چگونه عذاب میکند
شما را **بِذُنُوبِكُم** بگناهان شما و آن عذاب شما بقتل و اسر در دنیا و مسخ در آخرت باعتراف شما که ایام معدودات خواهد بود پس اگر پسر او میبودید شما را عذاب نمیکرد
زیرا که پدر پسر را بقتل و اسر و مسخ و آتش عذاب نکند و دوست بر عقوبت و عذاب دوست روا ندارد و چون شما مستوجب عذاب و عقوبت دنیا و آخرت
شما پسر نیستید و دوست **بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ** بلکه شما آفریده کان او **مِّمَّنۡ خَلَقَ** از آنها که خدا آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدم که بر بدی و نیکی پاداش
خواهید یافت **يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ** می‌آمرزد خدای هر که را میخواهد و آنها که اهل ایمان اند که بوحدانیت الهی و نبوت جمیع پیغمبران گرویده اند **وَيُعَذِّبُ مَن**
يَشَآءُ و عذاب میکند هر که را میخواهد و آنها مشرکانند مراد آنستکه حق تعالی با شما معامله سایر مردمان میکند بدون مزیتی که شما را بر ایشان باشد **وَلِلَّهِ**
مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در این **وَمَا بَيۡنَهُمَا** و پادشاهی میان آسمان و زمین
است **وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ** و بسوی او است بازگشت همه یعنی ما سوی او همه مساوی اند در آنکه خلق و ملک او بند پس محسن را باحسان و مسیء را باسائت پاداش
خواهد داد بدون رجحان بعضی بر بعضی بعد از آن خطاب میکند بر سبیل التفات بقوله **يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ** یهود و نصاری **قَدۡ جَآءَكُمۡ**
رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله **يُبَيِّنُ لَكُمۡ** در حالتیکه روشن میکرداند برای شما راه حق که دین اسلام است
حذف مفعول بجهت ظهور آنست و یا آنکه مفعول ما کنتم تخفون من الکتاب است و حذف آن بجهت تقدم آنست و میتواند بود که منزل مقدر باشد و معنی آنکه
بذل الکم البیان و تو **عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ** متعلق بجاءکم آمده است شما را در حالتی که انقطاع وحی بود و ارسال رسل منقطع گشته بود

یا اهل کتاب

یعنی بیان میکند برای شما دین حق را با آنکه بر زمان فترت است **أَنْ تَقُولُوا** بجهت کراهت آنکه گوئید شما بروز قیامت **مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ** نیامد بما
هیچ مژده دهنده **وَلَا نَذِيرٍ** و هیچ بیم کننده **فَقَدْ جَاءَكُمْ** متعلق است بمحذوف ای لا تعتذروا فقد جاءکم یعنی عذر میارید و زبان باعتذار مکشائید
که بتحقیق آمد بشما **بَشِيرٌ** بشارت دهنده مؤمنان بمثوبت و کرامت بهشت **وَنَذِيرٌ** و ترساننده کافران بعذاب و عقوبت در نیران **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
و خدای بر همه چیز توانا است چه قادر است بر آنکه بمحض حکمت رسولان پی در پی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر
فرستاد و بر آنکه بر زمان فترة ارسال محمد صلی الله علیه و آله نمود و مدتی که میان آنحضرت و عیسی ششصد سال بروایتی پانصد و شصت و نه سال و بعد از عیسی در مدت
صد و سی و چهار سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل بودند و هو قوله اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث و یکی از عرب که خالد بن سنان بود و بعد از وی هیچ پیغمبر
مبعوث نشد تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در این مدت نسبت باهل کتاب و سایر مردمان بر آنکه در وقتیکه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع
و آثار نبوت منطمس دست بشیر و نذیر بایشان فرستادیم صلی الله علیه و آله و سلم شعر تاریک بُد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت بعد از
آن جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنا بمخالفت یهود میکند با انبیای خود همچنانکه با او میکنند میفرماید که **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ** و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله
این را که چون گفت موسی علیه السلام **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند **يَا قَوْمِ اذْكُرُوا** ای گروه من یاد کنید **نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** نعمت
خدای را که فایض است بر شما **إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ** چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه نمایند مراد پیغمبران زمان موسی بودند که در احکام
شرع تابع او بودند و گویند مراد انبیائی بودند که بعد از موسی پیدا شدند پس اراده ان بصورت ماضی بجهت تحقق وقوع باشد و اخبار باین از معجزات وی
و بعضی پیوسته که در هیچ امت انقدر پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل **وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا** و گردانید شما را یعنی بعضی از شما را در میان شما پادشاهان بسیار
مانند پیغمبران و حکام و فرمان دهندگان یعنی بعد از فرعون بها را برو قصد قتل یحیی و عیسی کردند و گویند که چون ایشان ملوک بودند در دستهای قبطیان حق تعالی
ایشان را از آن برهانید و مالک نفس خود شان گردانید و منازل وسیع که در آنها آبهای جاری بود بایشان ارزانی داشت و از این جهت ایشان را ملوک نامید و
و فرمود که **وَآتَاكُمْ** و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن بحر و غیر آن از نعم عظیمه **مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا** آنچه نداد و کس را
مِنَ الْعَالَمِينَ از همه عالمیان و گویند عالمیان زمان ایشان اند از ابی سعید خدری نقلست که هر که از بنی اسرائیل که وی را زنی بود و خدمتکاری و
و جهت معیشتی او را پادشاه میخواندند بی ابو ردا از رسول صلی الله علیه و آله در روایتکرده که آنحضرت فرمود من اصبح معافا فی بدنه آمنا فی سربه و عنده قوت
یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها یعنی هر که صبح کند با عافیت و امن راه و نزد او قوت امروز باشد پس گویا همه دنیا بجوده بتصرف و در آمده و بعد از آن فرمود
که حضرت عزت میفرماید که ای فرزند آدم تو را از دنیا همین بس که سد جوعت کند و عورت بپوشد و اگر خانه باشد که در آن در آئی نعمتی باشد بر تو و اگر اسپی
باشد که بر نشینی یعنی تمام بود تو را پاره نان و سبوی آب و ازار عورت پوش کافیست **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ** ای گروه من در آئید بزمین
پاک کرده شده از بعضی شرک و یا با برکت که جامع انواع فواکه است و موضع حصب و فاهیت و مقر اکثر انبیا و مؤمنان و آن همه زمین شام است یا دمشق یا طور
و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا است که حالا بیت المقدس است **الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ** آن زمینی که قسمت کرده است خدا
برای شما و با نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جبابره و امثال اوامر و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند سخن نقبای جهود
میکفتند که کاش ما را در مصر یا در بادیه میبایست مردن فرمود که **وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ** و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی
بهمان راه که آمده اید بجهت خوف از جبابره و از باز مگردید از دین خود بعصیان و عدم وثوق بر خدای که اگر چنین کنید **فَتَنْقَلِبُوا** پس باز گردید **خَاسِرِينَ** در حالتی
که زیانکاران باشید در دنیا و آخرت و منصوبیت این که تنقلبوا مجزوم باشد معطوف بر ترتدوا و صیغه نهی جواب شرط و بدانکه بعد از فانها محرمة علیهم اربعین سنة
منافی اینکه ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم نیست زیرا که این ثابت بشرط ایمان و امتثال اوامر بود و چون این شرط مفقود شد حق تعالی چهل سال دخول ارض
مقدسه بر ایشان حرام ساخت و گویند آنکه اینکه دخول ارض مقدسه نامزد ایشان بود غیر جماعتی بودند که دخول بر ایشان حرام شده بود القصه چون موسی
علیه السلام بنی اسرائیل را از آن دفع فرمود **قَالُوا** گفتند در جواب او که **يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا** ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه **قَوْمًا
جَبَّارِينَ** گروهی اند متغلب با شوکت و قوت که مقاومت با ایشان میسر نیست جبار بر فعال که صیغه مبالغه است ماخوذ از جبر علی الامر
بمعنی اجبره علی الامر و آن کسی است که احاد مردمان نماید بر آنچه خواهد **وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا** و بدرستی که ما در نمی آئیم در آن زمین **حَتَّىٰ يَخْرُجُوا
مِنْهَا** تا وقتیکه بیرون روند جباران از آن **فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا** پس اگر بیرون روند از آن زمین **فَإِنَّا دَاخِلُونَ** پس بدرستی که ما در
آئیم که انیم چه ما را طاقت جنگ کردن با ایشان نیست **قَالَ رَجُلَانِ** گفتند دو مرد **مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ** از آنانکه میترسیدند از خدای یعنی یوشع
بن نون بن سبط بن یامین بود و باسبط یوسف که خواهرزاده موسی و وصی او بود و کالب بن یوحنا سبط یهودا **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا** انعام کرده بود
بر ایشان خدای تعالی بایمان و ثبات بر عهد و بیان این صفت ثانیه رجلان است یا جمله معترضه برای حال ایشان و گویند این دو مرد بنی اسرائیل گفتند **ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ
الْبَابَ** در آئید بر جباران از دروازه شهر ایشان تا ایشان و ایشان را در هکذ رسنک کیریه و مکذارید که بصحرا روند **فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ** پس چون در آمدید از آن
که گفته شد **فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ** پس بدرستیکه شما غالب اید بجهت موضع ضیق و عظم اجسام ایشان متعسر است که بر شما حمله کنند دیگر آنکه ایشان
اجسام اند که حالی از قلوب اند و ترسیده باشند و میتوانید بود که علم ایشان باین از اخبار موسی بوده باشد از قول او کتب الله لکم و یا علم ایشان بعنایت الله در نصرت
رسل و قهر اعدا و از الهام او **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدا نه غیر او **فَتَوَكَّلُوا** پس توکل کنید در این خروج **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید باور دارندگان بوعده
حق و ایا کوینده کان بوعد او و تدکا ملد او **قَالُوا يَا مُوسَىٰ** گفتند ای موسی **إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا** بدرستی که ما در نمی آئیم با این و لابه هرگز



دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان درین موضع‌اند و تو دو کس را قصد نمیکنی و بعضی ده کس را یاد و بعضی دوی کرده‌اند ابدا نفی تقول ایشانست تا
وَمَادَامُوا فِيهَا بدل بعضست از ابدا پس از روی استهانت بخدا و رسول او و عدم مبالات باو و رسول او گفتند فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و
پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستیکه ما اینجا نشسته‌ایم و گفته‌اند که مراد از رب هرون بود و مهتر بود و بمعنی سید است پس
هرون را که از و بزرگتر است سید گفتند و کلمه فَقَاتِلَا موید این قولست و نزد بلغی کلام در نقد برابنست که اذهب انت و ربک یعینک و قول اول اولیاست بجهل ایشان و
حسن گفته که این قول ایشان از الست بر انکه ایشان شبهه بودند القصه ایشان متفرق الکلمه شدند و بر جنگ جبابره اجتماع نکردند و اگر متفق الکلمه میبودند البته غالب میشدند
و از سر کردانی تیه فارغ میشدند و در خبر است که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول را از خانه خدا منع کردند مقداد اسود گفت یا رسول الله بخدا که ما ترا سخنی نگوییم
که بنی اسرائیل موسی را گفتند که فاذهب انت و ربک لیکن فقاتل که ما از چپ و راست تو و اگر تو در دریا شوی در آییم و اگر بر اسمان شوی بر ان برآییم و اصلا قدم از بیعت
تو باز نداریم چون صحابه این بشنیدند همه بر یک زبان شدند و بجهت این فتح مکه ایشان را دست داد و چون موسی تشتت و تفرق قول ایشان مشاهده فرمود و از اعانت ایشان
مایوس شد دست بمناجات برداشته شکایت قوم را بحضرت عزت معروض داشت قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم
مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را یوشع و کالب اگرچه با او موافقت کرده بودند اما اعتماد بر ایشان نداشت جهت ظهور تلون قوم بر او و میتواند بود که مراد باخی
برادر دینی باشد پس ایشان نیز مستثنی داخل باشند احتمال دارد که اخی منصوب باشد معطوف باشد بر اسم ان و یا مرفوع معطوف بر ضمیر لا املک یا ایشان
مجرور نزد کوفیان معطوف بر ضمیر نفسی و میتواند بود که موسی بجهت فرط ضجرت از قول بنی اسرائیل که گفتند که هرون کرده باشد و مذکور کسانی نشد باشد بقلت
موافق که مستلزم انقطاع است با او سبحانه یعنی بار خدایا اهل نفاق در تهاون‌اند و قلت‌اند و اهل خلاف متجاوز از حد غایت و نهایت فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدا افکن میان
ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون روندگان از دایره فرمان یعنی حکم کن برای ما بانچه مستحق انیم و بر ایشان بانچه سزاوار آنند یا تبعید نما میان ما و میان
ایشان و تخلیص کن ما را از صحبت ایشان قَالَ گفت حق فَإِنَّهَا پس بدرستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام کرده شده است بر ایشان یعنی که بواسطه عصیان
قادر نباشند که بان در ایند تمام الت ایشان و نتوانند أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر بودند در زمین تیه که شش فرسنگ بود
قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردند و تا شام راه رفتندی و شب هم انجا بودندی که بامداد از انجا رحلت کرده بودند
و این از عجایب بود که حقتعالی تحویل منتهای ان زمین میکرد میبود و بجهت ان هرگاه که بنهایت ان زمین میرسیدند ابتدای ان را مییافتند و یا علامات اصلی را باخر ان الفا
میکرد و بجهت این دران سرگردان بودند و راه بیرون شدن نمییافتند و میدانستند که از کجا ابتدا کرده‌اند و بکجا رسیده‌اند و این از خارق عادت بود و معجزه موسی علیه السلام
و بدانکه عامل ظرف یا محرمه است پس تحریم موقت باشد سبحانه تا نسخ نشده باشد بقوله التی کتب الله لکم و موید این است که در روایت آمده که بعد از چهل سال تا بعضی از بنی
اسرائیل که مانده بودند هرفت و از مجاز ابکشاد و مدتی در انجا بودند و انجا مجاور حضرت ایزدی یوسف کویند و بنده متصل بفتح او شد در حین احتضار اخبر داد که یوشع
بوت بعد از او پیغمبر خدا باشد و حقتعالی امر کند او را بقتل جبابره و بعد از فوت او یوشع بنی اسرائیل را بمجاز ابلیا اورد و جبابره را بقتل رسانید و همه در
شام در آمد بنی اسرائیل مسلم دارد و یا عامل ظرف یتیهون است یعنی در مدت چهل سال در زمین تیه متحیر بودند و طریقه بیرون رفتن از ان نمی‌یافتند پس بنا برین تحریم
بر سبیل اطلاق باشد و مؤید این است که گفته‌اند که هیچکدام از ایشان که قایل لن ندخل الارض المقدسه بودند داخل نشدند بلکه در تیه هلاک کشتند و موسی
و هرون را در انجا وفات رسید یوشع بر همه بنای ایشان مبعوث شد و چون ایشان جوانان توانا بودند جنگ جبابره بردند و قتال کرده بنای ایشان را برانداختند
و در انجا امده که چون موسی نفرین بر قوم کرد و حکم شد که چهل سال در زمین تیه باشند موسی از ان پشیمان شد و حقتعالی باوی خطاب کرد که چون
حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوه مخور عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان یعنی ایشان بسبب فسق سزاوار این
نوع عقوبت‌اند پس دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو و بعضی گفته‌اند که خطاب با حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله قوم موسی
مدتی سرگشته کشتند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که در بنی اسرائیل که
در تیه بودند ششصد هزار مرد مقاتل بودند و آن نقیبان که افشای سر نقض عهد کردند در تیه بمردند و هر مرد که در حین داخل شدن در تیه بیست ساله بود در انجا
فوت شد غیر از یوشع بن نون و کالب بن یوحنا و انان که إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا گفته بودند کودکی بودند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند
که ما درین بیابان از تاب کرما هلاک میشویم نه چیزی داریم و نه سایبانی و تو میگویی که اینجا چهل سال میباید بود حق سبحانه ابری فرستاد تا بعرض و طول لشکرگاه
ایشان هرجا رفتندی ان ابر بالای سر ایشان رفتی و هرجا که فرود امدندی بایستادی و آن ابری سفید و خنک و بی باران بود و چون شب شد گفتند که درین شب
ما را روشنی ما از کجا باشد حق تعالی عمودی از نور بیافرید بان مقدار که عرض لشکر بود و نور آن منتشر گشته بود و در حین غروب افتاب تا طلوع باقی بودی
چون صبح روشن شدی ناپدید گشتی گفتند طعام از کجا آریم حقتعالی از برای ایشان من فرستاد و آن ترنجبین است و ایشان از ان بقدر احتیاج بر گرفتندی
و همه را وافی بودی و مرغیست که هر یکی را صاعی سپید و زیج چند که برآمد گفتند ما را ارزوی گوشتست حقتعالی سلوی را بایشان فرستاد و آن مرغیست
بر شکل سمانه و چون تشنه شدند طلب آب کردند حق تعالی سنگی را از اسمان بموسی فرستاد و فرمود که هرگاه که ارزوی آب داشته باشند تو عصا
خود را بر این سنگ زن تا دوازده چشمه از ان بیرون اید هر چشمه از ان سبطی تا با یکدیگر نزاع نکنند گفتند جامه‌های چرکین را چگونه را شوییم یا کبره کیم او سبحانه
باد بر ایشان فرستاد تا بر هر جامه که وزید پاکیزه شد باز گفتند اگر جامه‌های ما کهنه گردد بدل ان از کجا آریم فرمود که درین چهل سال جامه از تنهای
شما نرود و کهنه نگردد گفتند اطفال ما چون بزرگ شوند جامه‌های ایشان بر ایشان کوتاه خواهد بود گفت هر دو از کم چون چهل سال بگذشت موسی با بقیه لشکر
بجانب جبابران روانشد و اریحا را فتح کردند و مقدمه لشکر یوشع بن نون بود و افتتاح فتح از او شده در شهر در آمد و لشکر نیز از عقب او ... ... آمدند

و مدت آنجا بودند تا که موسی علیه السلام بیرون رفت از دنیا پیوست و این قول اصح اقوال است زیرا که اجماع اهل البیت است که عوج بن عنق را موسی علیه السلام
بعصا کشت و نزد بعضی آنست که آن بر دست یوشع کشاده شد و موسی و هرون در تیه فرمان یافتند و بعد از آن یوشع در آن جا وفات کرد و فوت هرون
قبل از موسی بود و بیان قصه او در آن بود که حق تعالی بموسی وحی کرد که من قبض روح هرون را خواهم کرد بفلان کوه برادر را موسی برادر را گفت ای
برادر برخیز تا بفلان کوه رویم موسی تابع او شده بآن کوه آمدند در آن کوه درختی دیدند که در حسن و طراوت و نضارت مثل آن را ندیده بودند خانه در زیر آن درخت
ساخته بودند و سریری در آن نهاده و بسترها بر آن گسترده و با بوی خوش و نسیمی دلکش هرون بموسی گفت میخواهم ساعتی اینجا بخوابم گفت بخواب گفت میترسم که
خداوند خانه بیاید و بر من خشم کند موسی گفت من او را تسلی کنم هرون گفت تو نیز با من در خوابیدن موافقت کن گفت چنین باشد پس هر دو بر بالای آن سریر خفتند چون در
خواب شدند ملک الموت بقبض روح هرون آمد هرون از صعوبت نزع از خواب بر جست موسی را بیدار کرد و وداع نمود و جان بقابض ارواح سپرد و فرشتگان آن
سریر را با آسمان بردند و آن درخت ناپدید شد موسی نزد بنی اسرائیل آمد گفتند هرون را چه کردی او را کجا بردی گفت حق تعالی قبض روح او کرد گفتند دروغ
میگوئی و برادر را بکشتی بجهت حسد اینکه ما او را از تو دوست تر داشتیم گفت هرون برادر و مادر زاد من بود و او را از خود دوست تر داشتم چگونه او را کشته
باشم ایشان باور نمیکردند و پیوسته موسی را بآن سرزنش میکردند و بر میآشفتند تا که موسی از این گفتگو بیتاب گشته دو رکعت نماز بگذارد و زبان بمناجات گشود
گفت بار خدایا براءت ساحت مرا بر بنی اسرائیل نما حق تعالی فرشتگان را امر کرد تا آن سریر را با او آوردند و در میان بنی اسرائیل نهادند و هرون را با ایشان نمودند که او
بمرگ خود مرده است و موسی او را نکشته و ذلک قوله ولا تکونوا کالذین آذوا موسی الآیه و اما وفات موسی بروایت ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان است
که چون ملک الموت بقبض روح او آمد نزد وی آمد و گفت اجب ربک و او کاره موت بود حق تعالی باو وحی کرد که دست خود را بر پشت گاو نر تا چندین موی که در
زیر دست تو آید من تو را بعدد هر موی سالی عمر دهم ولیکن عاقبت مرگ خواهد بود گفت خدایا نمیخواهم پس بموت رضا داد ملک الموت قبض روح او کرد و از عبدالله بن عباس
روایتست که روزی موسی با یوشع نوسیده پنداشت که قیامت است و از غایت دهشت خود را بدست یوشع سپرد فرشتگان موسی را از میان پیراهن بیرون کشیدند
و همین پیراهن در دست یوشع بماند یوشع بنزد قوم آمد پیراهن در دست گفتند موسی را چه کردی و او را کجا بردی گفت او را از میان پیراهن بردند و من او را ندیدم
گفتند بخدای که پیغمبر خدا را کشتی بطمع آنکه بجای او بنشینی و بر ما حکم کنی پس قصد کشتن او کردند گفت سه روز مرا مهلت دهید اگر حق تعالی براءت ساحت مرا بشما
ظاهر نسازد فبها والا من در دست شما ام هر چه خواهید بجای من بعمل آرید ایشان قبول کردند و او را محبوس ساختند و کسی را بر او موکل کردند پس دعا کرد و بتضرع و زاری براءت ساحت
خود را از حق تعالی طلبید شب در خواب هر یک از بنی اسرائیل دید که یوشع بیگناه است و موسی بجنت نعیم رحلت نموده پس او را از آن بند رها کردند و در
روایت دیگر آمده که موسی در جائی میگذشت دید که فرشتگان قبری میکنند بنظاره ایشان رفت و چون در آن قبر نگاه کرد جائی وسیع و پاکیزه و خوش بوی و سبزه را
و آب و آواز دید گفت ای فرشتگان این قبر را برای که میکنید که بسی قبر فراخ و خوشبو و خوش منظر است گفتند برای مرد مومنی میکنیم آیا میخواهی که این از آن تو
باشد گفت آری گفتند پس در این قبر درآ و بخسب و روی بقبله کن و توجه بدوست نما و نفسی بکش موسی همانطریق در آن قبر فرو رفته و رو بجانب قبله کرده
متوجه حضرت شد و قبر را بر او راست کردند و مورخان در تواریخ ذکر کرده اند که موسی علیه السلام صد و بیست سال عمر داشت در مملکت فریدون بود و صد سال در مملکت
منوچهر و چون مدت چهل سال بر آمد بجوار رحمت ایزدی پیوست حق تعالی یوشع را پیغمبری داده بر بنی اسرائیل فرستاد و او را بجهاد جباران امر کرد و بنی اسرائیل را همراه کرده
با ریحا آمد و با جباران جدال آغاز کرد و تابوت سکینه با او بود مدت شش ماه آن شهر را حصار کردند و در ماه هفتم یک مرتبه آن لشکر بجای بوق سرناها بزدند یکبار
بادر او دمیدند و آواز نعره بلند کردند دیوار شهر بیکبار در هم ریخت داخل شهر شدند و قتال نمودند جباران و اتباع ایشان را بقتل رسانیدند و بعضی هزیمت کردند تا اینجا
فرار نمودند و در جالوت که چند مرد از بنی اسرائیل بر سر یکدیگر جمع شدند تا او را عبد بن ساغر بهزار مشقت بکشتند و این کار بروز جمعه بود نماز شام نزدیک
رسید یوشع نگاه کرد هنوز جمعی از جبابره باقی مانده بودند و روز تاریک شده دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علی بار خدایا آفتاب را برای ما رد کن چون آفتاب
باز آمد گفت انک فی طاعة الله وفی توقف کن تا دمار از روزگار فجار بر آوریم آفتاب بایستاد و برنگشت تا که یوشع و بنی اسرائیل از قتل آن کفار پرداختند بعد از آن
یکبارگی غروب نمود و اتفاقی امت که آفتاب بر نگشت برای کسی مگر برای سلیمان که وصی داود بود و یوشع که وصی موسی است و علی بن ابیطالب که وصی
سید انبیا است صلی الله علیه و آله و اهل حدیث و علما متفق اند در این حدیث و از جمله علما ابواسحق ابرهیم ثعلبی با سانید صحیحه از عبدالله بن عباس بعید طریق روایت کرده
است که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله و آنچه مشهور است دوبار آفتاب برای امیر المومنین صلوات الله علیه
بازگشته است یکبار در حیات رسول و یکبار بعد از وفات او اما اول که جمعی بسیار از اصحاب کبار چون ابوذر و مقداد و جابر و عبدالله عباس روایت کرده اند که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بمهمی فرستاده بود چون باز آمد نماز عصر بود و رسول را وحی رسیده سر بر کنار آنحضرت نهاد و چون وقت نماز تنگ شد
امیر المومنین علیه السلام نماز را باشارت بگذارد و بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از غشیه وحی خلاص یافت رنگ امیر المومنین علیه السلام را متغیر دید فرمود
که تو را چه رسیده گفت یا رسول الله نماز پیشین را بگذاردم باشاره بجهت آنکه سر مبارک تو در کنار من بود نتوانستم که بنماز قیام نمایم و خاطرم از این نماز تسلی ندارد
فرمود که من دعا کنم تا آفتاب باز گردد و تو نماز کنی ادا پس فرمود که بار خدایا تو میدانی که علی در طاعت تو و رسول تو بود و او را مجال قیام نماز نشد رد علیه الشمس حتی
یصلی آفتاب را برای او بازگردان تا نماز را بگذارد راوی گوید بخدائی که جان همه در قبضه قدرت او است که ما آفتاب را دیدیم که باز گشت و او را آوازی بود
آوازی که در چوب کشند و روشنائی دیدیم که بر دیوارها افتاد و همچنان ایستاده تا امیر المومنین علیه السلام برخواست و نماز عصر را با شرایط و ارکان بگذارد
چون سلام نماز داد یکبار دیدیم که آفتاب فرو افتاد بطریقی عادت که هر بار فرو شود و اما دویم بار بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و این بروایات
متعدده ثابت شده و از انجمله جویریه بن مسهر روایت کرده که من با موافقت امیر المومنین علیه السلام بجانب صرصر بیرون شدیم و رسیدیم و دو ماه از آن شهر بجسر رسیدیم و تجاوز



او بخواب رفته بود من لجام دابه خود را باز کشیدم فرمود ای جویریه این کلب خداست و ذابه اوکان فی شر او بیست مگر حقتعالی چون آنحضرت را دید بر خواست و متوجه نشد و دم را بجنبانید و می آمد تا نزدیک حضرت شد بر سر و روی مالید و فرو کشید و او بکلام فصیح بسخن در آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین

و وصی خاتم النبیین آنحضرت فرمود که و علیک السلام یا جبهد ما انتبهت گفت سبحان ربی الاعلی سبحان من او قع الهیبات و المخافة عنه فی قلوب عباده سبحانه

پس حضرت از اینجا گذشت تا بموضعی رسید که مشهور است بزمین بابل وقت نماز عصر در آمد آنحضرت فرمود که تو نماز بگذار که من اینجا نماز نمیگذارم زیرا که این زمینی

که حقتعالی در این زمین قومی را عذاب کرده است بر زمین فرو برده و هیچ پیغمبر و هیچ وصی پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کند جویریه گفت که من با خود گفتم که این سخن

که امیر میگوید بعد از من نماز نگذارم تا وقتی که او نماز گذارد پس بر فتیم تا آفتاب فرو رفت من متعجب و متحیر فرو ماندم از وصف آن شهر و فرو نشستیم پس برفتیم تا بموضعی

فرود آمد و وضو ساخت و دست بدعا بر داشت هنوز دعا تمام نکرده بود که دیدم آفتاب طالع شد و بموضعی آمد که وقت نماز عصر است پس بر اهل بابل نماز کرد

با او نماز گذاردیم چون فارغ شد آفتاب بیکباره فرو رفت و ستاره ها نمایان شد پس روی بمن کرد و گفت لعب الشیطان بک یا جویریه ... و سوسه کردی

باشد و در خاطر تو اندیشه باشد چیزهای بد را گفتم آری یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که نشنیدی که حقتعالی فرموده که و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها من آن

نام بزرگ بخواندم تا آفتاب باز آمد و نماز بوقت ادا کردیم گفتم اشهد انک وصی رسول الله حقا بعد از آن فرمود که اینجا ناو سیاست ... که رؤس ایشان

از زمین بر آمده و اینجا نقل کرده اند و از ابن جماعت اند که حقتعالی فرموده که و کان فی المدینة تسعة رهط الایه و در پیش حضرت است از عجزهای ... که در اینجا

جمعی دیگر اند و از جمله ایشان پنج زنند از زنان پیغمبران زن لوط و زن نوح و زن موسی که بر وصی او یوشع خروج کرد و زن ایوب که قوم خود را ...

خود بعضی بر دیگر از ایوب او را با خود هم کرده و در این معنی شعرا را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار است و آن تا بر اسما ...

روایت است که روزی رسول صلی الله علیه و آله با جمیع اصحاب ایستاده بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز ایستاده بود و در ... [illegible]

معاشر الناس هذا علی ابن ابیطالب سید العرب و الوصی الاکبر و الابلج الازهر قاتل المارقین و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ...

بصاحب الله الموفق من تاب الاتحت علی ابن ابیطالب بعد از آن بجا امر کرد که بر خیزد و در این معنی شخصی کوی حسان بن ثابت بر خواست و گفت شعر ...

وصی علی ابن ابیطالب اخی رسول الله بل صهره و الصهر لا یعدل الصاحب یا قوم من مثل علی وقد ردت له الشمس من المغرب ...

الوصیین علیه السلام مانا اید و ... که فدامة السعدی از جمله یاران امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود که در ... [illegible]

حضرت کرده است شعر رد الوصی لنا الشمس و غربت حتی قضینا صلوة العصر فی مهل فلا انسیها و تجمیر فهل لکم مثل ...

امیر المؤمنین

یحیی ... بعضی ... که ... ما ... اذا التمس علی علی ابن ابیطالب ... [illegible]

ادی ... که ... بخاطر خود ... و گفت ... [illegible]

ما البدر و وی

روشن شده بود و حاجیان او ... گفتم ... چشم ... شد گفت ... دعا کرد ... [illegible]

کیمیا

که ای علی ... آن ... نقص و سست ... در هر دو دست ... هر چه دیگر خود ... [illegible]

صافی و ... صادق ... حقتعالی دعای او را اجابت کرد ... که ... [illegible]

محبان و موالیان علی ام ... و ... حقتعالی ... حال اهل کتاب ... در نقض عهد و ارتکاب ... در عقب ... [illegible]

برادر خود ... نقض عهد ... مرتکب قتل او شد که آن اعظم ... موجب ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... [illegible]

آنحضرت ... بود ... در تعلیم الایات چنین بوده اند و سبب ... آنحضرت را امر ... که ... بر ایشان ... و اتل علیهم ...

بر اهل روزگار خود نبا ابنی آدم خبر دو پسر آدم که از صلب او بوده اند یعنی قابیل و هابیل و حسن بصری گفته که مراد دو مرد بوده اند از بنی اسرائیل ... [illegible]

اول صحیح است و قوله بالحق صفت مصدر محذوف ... ملتبسا بالحق یعنی خواندنی ... که هیچ شایبه کذب ... [illegible]

از ... یعنی ... حال آنکه ملتبس ... یعنی ... این خبر ... راستی و موافق ... کتاب ... [illegible]

... بعد از قبول توبه آدم علیه السلام ... و ... [illegible]

شیث علیه السلام ... متولد شده بود و ... [illegible]

قابیل ... حقتعالی بر نسل آدم ... که آدم ... تا که فرزند و ... [illegible]

حسن بود و ... و توام هابیل ... [illegible]

و ا قلیما ابها ... اختصاص ... قابیل ... حکم ... گفت حواهر ... اجمل و احسن ... آدم علیه السلام ... [illegible]

که حکم خدای چنین ... هیچ اختیاری نیست حکم حکم اوست ما محکوم فرمان ... [illegible]

اینجا ... آدم فرمود که ... هر یک از شما قربانی بکنید ... قربانی ... قبول کرد ... [illegible]

دلالت قوله تعالی اذ قربا وقتی که قربان کردند یعنی ... هر یک از ایشان بخدا قربانا قربانی ... [illegible]

ای اتل علیهم نباهما ناذلا الوقت و قربان اسم هر چیزیست که بآن تقرب نمایند بسوی خدای از ذبیحه و غیر آن ... [illegible]

و این در اصل مصدر است و لهذا تثنیه واقع نشده ... فتقبل من احدهما ... قربانا ... هابیل ... [illegible]

دوست میداشت ... قربان قبول نکرده ... و قابیل صاحب زرع بود ... [illegible]

بنهاد و با خود گفت که اگر این قربان قبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود بر نمیدارم **فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا** پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل
بود مدل بر نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد بجهت خلوص نیت او و زر قربان و وجه آنست که حق تعالی این بره را که هابیل قربان کرده
بود در بهشت پرورش میداد تا که بر ای فدای اسمعیل فرو فرستاد **وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ** و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود بجهة آنکه قربانی او را آتش نخورد و دگر
و بجوید... بسبب عدم اخلاص او پس قابیل را آتش خشم باشتعال آمد و حسد بر برادر خود را ابزره کرد **قَالَ** گفت قابیل از غایت فرط
... قربانی که **لَأَقْتُلَنَّكَ** بخدای که ترا بکشم و از دغدغه تو فارغ البال شوم **قَالَ** گفت هابیل **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ** جز این نیست که قبول
کند خدا **مِنَ الْمُتَّقِينَ** از پرهیزکاران که در قربان و غیر خود را خالص ساخته اند یعنی عدم قبول قربانی تو بجهة آنست که ترک تقوی کرده پس مرا چه گناه باشد
که در مرتبه قتل من شده و در این ارشاد اشاره است بانکه حاسد ... [illegible] ... و حبیض و واسند و عدم
سعی و استغنا بانکه طاعت قبول نیست مگر از مؤمن متقی مخلص بعد از آن هابیل قابیل را گفت **لَئِنْ بَسَطْتَ** اگر بگشائی و دراز کنی **إِلَيَّ يَدَكَ** بسوی
من دست خود را **لِتَقْتُلَنِي** تا بکشی مرا **مَا أَنَا بِبَاسِطٍ** من نیستم دراز کننده **يَدِيَ** دست خود را **إِلَيْكَ** بسوی تو **لِأَقْتُلَكَ** تا بکشم ترا
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای **رَبَّ الْعَالَمِينَ** که پروردگار عالمیانست و گویند با آنکه هابیل از قابیل بقوة برتر بود و آسو
... قتل او بسل و خود را تسلیم او کرد بجهة خوف الهی چه دفع قاتل ... [illegible] ... قال ان لا تقتل عن سبيل الله ... ذلك و از ابن عباس نقل
... [illegible] ... ظلم و ابتداء ... قوله ما انا بباسط ...
... [illegible] ... و بعد از آن تعلیل ...
... [illegible] ... گفت **إِنِّي أُرِيدُ** بدرستی که من میخواهم **أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي** آنکه بار کرده ... [illegible]
... **وَإِثْمِكَ** ... [illegible] ... از هابیل صادر ... خدا ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **وَذَلِكَ** ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ** ... [illegible] ... **وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ**
و آن است ... قتل ... **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ** ... [illegible] ... **قَتْلَ أَخِيهِ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... قابیل فرصت یافت ... [illegible] ...
... **فَقَتَلَهُ** ... [illegible] ... **فَأَصْبَحَ** ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا** ... **يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ** ...
... **لِيُرِيَهُ** تا بنماید قابیل را **كَيْفَ يُوَارِي** ... **سَوْءَةَ أَخِيهِ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **قَالَ يَا وَيْلَتَا** ... [illegible] ...
... **أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ** ... [illegible] ... **مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ** ...
... **فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي** ... [illegible] ...
... [illegible] ... **فَأَصْبَحَ مِنَ**
النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمانان از قتل ... [illegible] ... خود مدت ... سال
با اکر ... [illegible] ... بتعلیم زاغ ... [illegible] ... آدم علیه السلام چون خواست
که احرام ... [illegible] ... او را با آسمان و زمین عرض میکرد قبول میکردند
و ... [illegible] ... امری عظیم است ... [illegible] ... قوله تعالی انا عرضنا الامانة على السموات
والارض ... [illegible] ... الانسان ... آدم علیه السلام ... [illegible] ...
هابیل و آدم ... [illegible] ... حق تعالی ... [illegible]



مرده بیچ یک از اولاد وی بجال و کمال وی نبود و صفوت شیث متولد شده بود و در خبر است که اجل اولاد ادم شیث بود و چهار اعشر نور محمدی صلی الله علیه و آله از جبهه
او لامع بود و در جبین مبین او ساطع بود القصه چون ادم هابیل را ندید بجست و جوی او اشتغال نمود و احوال او از قابیل پرسید او گفت که من ندانم که کجا
رفت و بل قتله ملکه او را کشته و بجای ابن تن تو شبیه او کشته است و بی از ابن امتناع نمود و بر وی از وی بکر داشت و احوال هابیل را از هرکه با و میرسید میپرسید و میگریست
و او را میدیدند و میگفتند روزی چند شد که او را ندیده ایم و ندانیم که کجا رفته است بجز کار مشغول است ادم هفت شبانروز در صحرا میگشت و در جستجوی حال هابیل
جلدی تمام مینمود شب هشتم در واقعه دید که هابیل در جائی ایستاده میگوید الغیاث ای پدر بزرگوار بفریاد من رس ادم از آن هول بخروش آمده بیهوش شد چون بخود آمد
جبرئیل را دید بر سر بالین وی نشسته گفت ای برادر حال هابیل خبر دادی که او را حالی در خواب دیدم که چون مظلومان استغاثه میکرد و الغیاث میگفت
کس بفریاد او نمیرسید چون بیچاره گان فریاد رس میطلبید جبرئیل گفت یا ادم حضرت عزت میفرماید که عظم الله اجرک بزرگ باد مزد تو در مصیبت پسر که قابیل
او را بکشت و او فریاد میکرد و الغیاث میگفت و کس بفریاد او نمیرسید اکنون همان فریاد است که از زمین ظاهر میکرد و فریاد قیامت بر فریاد کنان بر وی جشن بر پا شد
ادم فریاد در گرفت و گریه آغاز کرد و گفت ای برادر خاک را بر من نمای جبرئیل او را بسر قبر هابیل برد ادم خاک از روی او دور کرد هابیل را دید سر کوفته و تمام
اعضا مجروح اغشته و آلوده آدم روی بر روی او نهاده میگفت و الحسرتاه و الغربتاه پس چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان بگریه در آمدند گفتند
بار خدایا ادم دوست روی ذکر بهشت آسوده بود اکنون باز گریان شد طاقت گریه ندید و ندیت خطاب رسید که ای ادم بگرید در مصیبت که مزد صابران
است و اجر ایشان بیشمار و حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ مر تنها قابیل را باشد پس ادم از قابیل بیزاری نمود و او از نزد خود براند و با او سخن نکرد و بگفت اذهب طریدا
شریدا و ادم بعد از این واقعه صد سال تبسم نکرد و در این مدت بخندید تا فوت شد و در خبر آمده که قابیل بعد از برادر بدنام شد که گرسنه و تشنه بود قابیل بعد از شهید
این بی خبر ادم بید تا وقتی رسید که پسر نابینا او را بکشت و بیجهت آن در این پیر رکان داشت روزی پسر از آن او که نابینا بود پسر رکان از تیر او بکشت
و معویه بن عمار از صادق صلوات الله علیه روایت کرده که در رسالت هابیل خلاف است که مردمان میگویند کما قلنا بشارا اسجورا است که توام او بود بیو او داد و ادم او را
هابیل داد و با وی نداد چه او کوترین بیچ برادر و خواهر جایز بود که در شرع ما نیز جایز بود لیکن حوا اول نمز بکرد او در داد و اعناق نام کرد و او اول کسی که در زمین بغی کرد
او بود حقتعالی سباعی را بر او مسلط کرد تا او را بکشت و در عقب او قابیل متولد شد و از پس او هابیل چون قابیل بالغ شد حق تعالی از برای او زنی از جنیه
فرستاد نام او جهانه بصورت دمی ادم را فرمود تا او را بقابیل داد و چون هابیل بالغ شد او را برای او حوری فرستاد نام او نزله و وحی کرد که او را به
ادم علیه السلام و برادرها بیاع عقد بست چون قابیل و برادر بید گفت ای پدر من برادر مهترم با من کرامت اولیتر ادم فرمود که این را بفرمان حق کردم نه بهوا
نفس خود قابیل گفت که نه چنین است که میگوئی بلکه بهوای نفس خود او را بهابیل دادی ادم فرمود که دروغ میگوئی و من بامر حق او را بهابیل دادم بر سرساعت
خود اگر میخواهی که صدق این قول بر تو ظاهر گردد هر یک قربانی کنید قربانی هر یک که مقبول افتد وی الیق باشد با بن زن و چون قربانی قابیل مقبول نیفتاد حسد
مل او بر آن کرد و او را بکشت و مقتول وی بر زمین مصر نجوع صنعیکه امروز - مسجد جامع است و نزد بعضی نزدیک عقبه حری بود و بدانکه پشیمانی قابیل بر قتل هابیل
بود چه این پشیمانی تو به است و مستلزم مغفرت بلکه پشیمانی او بر حمل برادر بود که چرا در همان روز او را بجای نکرده تا اینقدر مشقت و ندامت و نهایت بود که مرده
مردمان گشت و مطرود پدر مجتهد قتل او مانند کسی که تیر از خم کند بجهت دفع صداع و یا آنکه نادم بود بر موت برادر نه بر ارتکاب سبب مرحمل برادر روایت ابن عباس
مروی است که چون قابیل هابیل را بکشت میوه های درختان که در مکه بود تر گشت و درختها پر از خار گشت و آبها تلخ گشتند و زمین بر آن کرد و غبار شد ادم چون آن
بدید گفت تغیرت البلاد و من علیها و ادم خبر را البلده در زمین حادثه رخ نموده چون بزمین هند بر مراجعت نمود دید که قابیل هابیل را کشته جزع بسیار کرد و از برای او مرثیه گفت بر آن
بجز او چون نزدیک بود وفات رسید شیث وصیت کرد که آن مرثیه را بفرزندان خود تعلیم کن تا بخوانند و بیان منقطع نشوند شیث او را بفرزندان او نوشت و هم چنین
سلفا الی خلف وصیت میکردند و میاموختند تا یعرب بن قحطان رسید و او بر زبان عربی و سریانی با شعر گفتی مرثیه را بلغت عرب نظم ساخت و چند بیت از آن اینست
شعر تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی طعم و لون و قل بشاشة الوجه الصبیح و قابیل اذاق اخاه حتفه فواحزنا لقد ذهب الملیح
و مالی لا اجود بسکب دمع و هابیل تضمنه الضریح القصه ادم بر مصیبت او صد سال بلکه بود و لب بخنده نگشود و چون بعد از قتل هابیل پنج سال بگذشت حق تعالی وی
را شیث را و بطهو آمد و از بلوغ رسید شیث را هبة الله است حقتعالی او را علم ساعات شب و روز الهام نمود و او عبادات خود را بر شبانه روز ساعات در وقتهای
کرده بود و پنجاه صحیفه بر او نازل شد و حقتعالی او را وصی عهد ادم کرد و قابیل را از خود نگذاشت و بر نادی طن بعقل بیابان رفت ابلیس بر وی
رفت و گفت آتش که قربانی هابیل را قبول کرد بجهت آن بود که هابیل پرستش او میکرد تو آتشکده برای خود و فرزندان خود بنا کن و بعبادت او مشغول شو تا صد
تو با شد و کار تو در دنیا و اخرت خوب کند و او آتشکده بساخت و از برای آتش کرد و آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا با او کردند آتش پرست گشتند و بر کسی
انواع لهو و لعب شدند و نرد و شطرنج و مزامیر و شرب خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا آنکه طوفان نوح علیه السلام همه را هلاک کشت و نسل قابیل از ما انقطاع
ادر کو قتل هابیل حقتعالی بیان تکلیف صعبه بر ابنیه در باب قتل یا ارادهٔ آن مشروع میگوید که **مِنْ اَجْلِ ذٰلِکَ** مرا دراین است ...
بسبب آن و اجل در اصل لغت مصدر است بمعنی جنایت کما یقال اجل شرا اذا جناه و مستعمل شده است در تعلیل جنایات و بعد از آن در سبیل اتساع در مطلق
استعمال کرده اند یقال من اجل کذا فعلت بفتح الهمزة و کسرها ای بسبب سرور کار التسبیب فاعلیتنا او علیا او کاست که من بلام متبدی ... متعلق بلام ... لاجل ذلک و ذلک
اشارت است بقتل قابیل هابیل را و من اجل ذلک متعلق است بکتبنا ای ابتداء الکتب و انشاؤه من اجل ذلک بمعنی اینکه از سبب جنایت ابن قتل **کَتَبْنَا** نوشتیم و حکم کردیم
یعنی حکم کردیم ... نوشتیم و فرض کردیم **عَلٰی بَنِیْ اِسْرَاۤءِیْلَ** بر بنی اسرائیل **اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا** آنکه هرکه بکشد تنی را **بِغَیْرِ نَفْسٍ**
بغیر نفس ... که بکشته باشد یعنی قصاص ... **اَوْ فَسَادٍ فِی الْاَرْضِ** یا بغیر فسادی در زمین ...

قابیل م

در بیان قتل قابیل هابیل را

کرده از آن جمع

بغیر او قاتل بشرط القصاص و غیر آن از اسباب قتل **فکانما قتل الناس جمیعا** پس گویا همه مردمان را کشته باشد از آن جهت که هتک حرمت دما
کرده و طریق قتل بر همه مردمان گشاده و از آن جهت که قتل یک نفس و همه در استحقاق عقوبت و غضب الهی یکسان باشند **و من احیاها** و هر که
سبب احیای نفسی شود بمنع از قتل او یا باستنقاذ از مهالک **فکانما احیا الناس جمیعا** پس گویا چنان باشد که همه مردمان را زنده کرده باشد یعنی
ثواب او مثل ثواب کسی باشد که همه مردمان را از هلاک نگاه داشته باشد مقصود از این تعظیم قتل نفس است و احیای آن در قلوب تا مردم از تعرض قتل نفس
و رعایت نفوس [illegible] مجمع آورده که مفسران در این [illegible] چند قول گفته اند یکی آنکه معنی آنست که همه مردمان خصم او باشند یکی آنکه متفق الکلمه شوند طلب خون کشته از قاتل
او از وجه اعانت طالب خون [illegible] لازمست [illegible] یا اصلح و یا انضل [illegible] پس گویا احیا همه مردمان کرده
ابرار و [illegible] کسی باشد که احیای همه مردمان کرده باشد [illegible] پس بمنزله کسی باشد که احیای همه ایشان
کرده و این قول از مجاهد [illegible] منقولست [illegible] از ابو عبد الله علیه السلم و بعد از آن حضرت [illegible] و افضل من ذلک ان یخرجها من ضلال
الی هدی [illegible] از قتل [illegible] دوم آنکه معنی آنست که هر که بکشد پیغمبری یا امامی عادل پس گویا همه مردمان را
بقتل رسانیده [illegible] که همه مردمان را کشته باشد چه مردمان را از [illegible] ایشان محروم گردانیده و هر که اعانت نبی یا امام
کند چنانست که همه مردمان را زنده کرده باشد [illegible] و این قول از ابن عباس است سیم آنکه هر که بغیر حق کسی را بکشد پس بر او
استحقاق [illegible] هست [illegible] هر که [illegible] بقتل و هر که خود را باز دارد از قتل
[illegible] امتثال امر او سبحانه پس چنانست که احیای همه مردمان کرده یعنی [illegible] از [illegible] ایشان نموده از قتل [illegible]
طبرسی [illegible] قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة و من سن سنة سیئة [illegible]
[illegible] مراد آنست که فکانما قتل الناس جمیعا عند المقتول و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا عند المستنقذ و این قول ابن
مسعود است [illegible] آنکه همه مردمان را کشته باشد قصاص بر او واجب کردد و هر که عفو
کند [illegible] همه مردمان کرده [illegible] است هم چنانکه از
[illegible] حس و عقل [illegible]
[illegible] آنکه قاتل نفس بغیر حق [illegible] همه مردمانست [illegible] و اسناد قتل [illegible] آنکه نسبت [illegible]
[illegible] همه مردمان [illegible] قول ثالث [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
مردمان [illegible] همه مردمان را [illegible] عفو کرده [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] هر که مؤمنی [illegible] چنانست که [illegible]
[illegible] فکانما احیا الناس جمیعا **و لقد جاءتهم** و هر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل **رسلنا** رسولان ما
بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای قرآن که واضح است در اعجاز **ثم ان کثیرا منهم** پس بدرستیکه بسیاری از ایشان **بعد**
ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات **فی الارض لمسرفون** در زمین اسراف کننده گان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال و مسرف در قتل
[illegible] که بعد از تشدید عظیم و تخویف عقوبت [illegible] در قتل [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible] آورده اند که در سال [illegible] از هجرت [illegible] بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمدند [illegible] اسلام [illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible]
از حضرت [illegible] اذن [illegible] شتران [illegible] شیر [illegible]
ایشان [illegible] و رسول [illegible]
رسیده [illegible] و آخر الامر [illegible] و حضرت [illegible] **و قوت** [illegible]
سوار [illegible] که **انما جزاء** جز این نیست که جزای آنکه **یحاربون**
الله و رسوله حرب کنند با خدا و رسول [illegible] و رسول [illegible] تعظیم اهل اسلامست
[illegible] که با مسلمانان [illegible] سلب [illegible] و مال ایشان شوند **و**
یسعون فی الارض [illegible] در زمین **فسادا** [illegible] قتل و غارت و قطع طریق [illegible]
[illegible] **ان یقتلوا** آنست که بکشند ایشانرا **او**
[illegible] **او تقطع ایدیهم و ارجلهم** [illegible] **من خلاف** [illegible] **او**
ینفوا من الارض [illegible] از زمین [illegible]
[illegible] **ذلک** [illegible] **لهم خزی فی الدنیا**
[illegible]



هر کس سلاح را برهنه کند بجهت ترسانیدن مردمان در ده یا در شهر یا در صحرا ... [illegible]

او محارب است قاطع الطریق ... و این حکم ... اهل البیت صلوات الله علیهم ... [illegible]

مذکور ... امام ... [illegible]

... [illegible]

عفو ... قصاص ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کردند این منقول است از ابن عباس و ضحاک ... [illegible]

و قول اول که در صدد ... قول قتاده و سعید بن جبیر ... [illegible]

در دو ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... [illegible]

و لهم فی الآخرة عذاب عظیم ... **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ** ... **فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... رسول خدای صلوات الله علیه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ** ... **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** ... [illegible]

... [illegible]

... **وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ** ... [illegible]

ظاهر و باطن **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید که شما رستگار شوید ... از امام محمد باقر صلوات الله علیه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]

لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا [illegible] وَمِثْلَهُ مَعَهُ [illegible]

لِيَفْتَدُوا بِهِ [illegible] مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ [illegible]

مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ [illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ [illegible]

[illegible]

يُرِيدُونَ [illegible] اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ [illegible] وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا

[illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ [illegible]

بمنا الغاست و اقامه دوام و تابید و استمرار بود و بعد چشامد که [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] بایرکرند [illegible]

که کفار [illegible] خروج کنند تا انکه [illegible] باشد که ایشان [illegible] خروج [illegible]

[illegible] چون حق تعالی [illegible] آیات [illegible] سؤال کنند [illegible] حکم [illegible]

[illegible] **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ** [illegible] **فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** پس ببرید [illegible] دست [illegible]

که ربع دینار است [illegible] و بدانکه السارق والسارقة [illegible] سیبویه [illegible]

السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما [illegible]

[illegible] ربع دینار [illegible]

[illegible] ربع دینار [illegible] قطع [illegible]

[illegible] قطع کنند و قوله **جَزَاءً** منصوب است [illegible] **بِمَا كَسَبَا** [illegible]

[illegible] **نَكَالًا مِنَ اللَّهِ** [illegible]

[illegible] **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] بما کسبا نکالا من الله [illegible]

[illegible]

تعالی [illegible] **فَمَنْ تَابَ** پس هر که توبه کند **مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ** از پس ستمکاری [illegible] **وَأَصْلَحَ** [illegible]

[illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ** [illegible]

[illegible] **رَحِيمٌ** [illegible]

[illegible] لتبین للناس ما نزل الیهم [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] السارق والسارقة [illegible]

[illegible]

[illegible] قوله فاقطعوا ایدیهما [illegible]

[illegible] قطع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطع [illegible] سارق [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] قطع [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible] ربع دینار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سارق [illegible] اقرار [illegible] قطع [illegible]

[illegible]

[illegible] حنیفه [illegible]

[illegible]

ما الوجه

حرم

ودستورع او نیز بر این است
تا در شرح اصابع هم

و رجح نظامی که [illegible]

اگر هر که [illegible]
اولیه [illegible]
و [illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
باشد

و در تقبیل کسانی که سرقت ترک شد تبرشد بعد از آنکه تو به کرد بعضی از مقرون آن جمیع حفظ کرده گفت از بی سوره البقره فرمود وهب بن آل سوره البقره یعنی ببست بودی سوره البقره بخشیدم اشعث گفت معطل مکن حدی از حدود الله را معطل مگذاری چه گذاری حدی از حدود الله را فرمود که و ما یدریک از اقامت البینه فلیس للامام ان یعفو قال الله تعالی و الحافظون لحدود الله اذا اقر الرجل علی نفسه بسرقة فذلک الی الامام ان شاء عفا و ان شاء قطع یعنی هر گاه که چون بینه قائم باشد پس امام را نمی‌رسد که عفو کند و حق تعالی فرمود که حافظان حدود خدا و هر گاه اقرار کند بر نفس خود بدزدی پس امام مخیر است اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت نماید و باید دانست که حق مال ساقط نمی‌شود بتوبه بالصحیح و بر رای ایشان ساقط نمیشود بما یقطع بلکه رد عین مال بر او واجب است با بهای او و اگر تلف شده باشد و ابو حنیفه گفته که قطع و غرامت هر دو بر او واجب نمی‌شود بلکه اگر قطع کنند غرامت از او ساقط است و اگر غرامت کنند قطع از او ساقط است و این قول ضعیف است و ما ثبوته پیش هیچ بیننا ثابت و لقوله تعالی فان الله غفور رحیم و این دلیل است بر آنکه قبول توبه خدا واجب نیست که محض تفضل است چه اگر قبول توبه بر او واجب بودی عفو و رحیم نگفتی **اَلَمْ تَعْلَمْ** خطاب با حضرت است و استفهام برای تقریر است یعنی البته دانسته و یا مراد هر یکی از امت است یعنی دانسته باید **اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ** یعنی خدای مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاۤءُ** عذاب میکند هر که را میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید حکم فرموده **وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَاۤءُ** و می‌آمرزد هر که را میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه و تقدیم تعذیب بر مغفرت با آنکه رحمت او سابق است بر غضب آنکه مراد از آن قطع است و آن در دنیا است که مقدم است بر آخرت **وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ** و خدای بر همه چیزها از معصیت و مغفرت توانا است و چون در مما تقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن بجهت تسلیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اعلام از کید ایشان فرمود **يٰۤاَيُّهَا الرَّسُوْلُ** خطاب تشریف است که آنحضرت را بلقب رسول یاد کرد چه انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخت چون یا آدم انبئهم یا نوح اهبط و یا ابراهیم و یا موسی انی اصطفیتک و یا عیسی بن مریم ءانت قلت چه در تورات بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء رسیده و او را اختصاص بخطاب کریمانه یا ایها النبی یا ایها الرسول **لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ** اندوهناک نسازد ترا کردار آنکسانی که از روی عناد **يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ** مسارعت مینمایند یعنی ایشان شتاب میکنند در کفر یعنی در اظهار آن هر گاه فرصتی می‌یابند **مِنَ الَّذِيْنَ** از آنانکه **قَالُوْۤا اٰمَنَّا** گفتند ایمان آورده ایم و آن کفار ایشان **بِاَفْوَاهِهِمْ** بزبانهای ایشانست **وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ** و ایمان نیاورده است دلهای ایشان باء متعلق است بقالوا و واو از احتمال عطف و حال دارد و مراد بایشان منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کفار دوستی میکردند و در خلوت با ایشان اظهار کفر میکردند و استهزا باهل ایمان مینمودند و دلیل است بر آنکه تصدیق بزبان بی‌خواهش آن معتبر نیست در ایمان نیست و قوله **وَ مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا** عطف است بر من الذین قالوا یعنی و از آن کسانی که دین یهود دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و توغل مینمایند و اندراج میکنند در انکار و جحود با اهل ایمان و قوله **سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ** خبر مبتدا محذوف است ای هم سماعون و ضمیر راجع بفریقین است یا الذین یسارعون یعنی همه ایشان شنونده کاستند کلام دروغ که گویند مرا و چیزیکه میگفتند باشی شنونده هستند و میتواند بود که سماعون مبتدا باشد و من الذین هادوا خبر آن ای و من الیهود قوم سماعون چه جهودان بعد از کلام استماع از سید پیغمبر برفتندی و از روی کذب میگفتند که از محمد چنین و چنین شنیده ایم و ایشان یهود مدینه و غیر هم بودند و لام للکذب برای علت است و مفعول محذوف یعنی سماعون کلامک لیکذبوا علیک و میتواند بود که لام مزیده باشد برای تاکید یا آنکه سماع متضمن معنی قبول است ای قابلون لما یفتریه الاحبار یعنی قبول کننده اند ایشان مر دروغی را که احبار ایشان بهم رسانیده اند و بعضی گفته اند که جماعتی در مجلس سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم **سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ اٰخَرِيْنَ** شنونده کاستند برای گروه دیگر که **لَمْ يَأْتُوْكَ** نیامده اند بمجلس تو برای تکبر و عناد یا در اطراف در بعض امور بتجسس که یهود مدینه جاسوسی میکردند و احبار خیبر فرستادند و میتواند بود که کلام سماعون بکذب باشد نه آنکه سماعون ثانی مکرر است برای تاکید ای سماعون لیکذبوا لقوم آخرین یعنی شنوندگانند از دروغ گوینده برای گروه دیگر در خلف بجهاد تو سبب آنکه بایشان رسانند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعضی از صحابه و تابعین منقول است که زنی و مردی از اشراف خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند حد ایشان بحکم تورات رجم بود بملاحظه بزرگی ایشان کراهت داشتند که آنحد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده حد زنا بجهة جلد ایشان است بما او در میان ما نشر نمودیم که بعضی مردمان خود را با او فرستیم و حکم زنا را از او بپرسیم مضطلع السنکه کسی را بر بنی قریظه و بنی نضیر که حلیف و پیند فرستیم تا ایشان حد زانی محصن را از او بپرسند اگر وی جلد فرماید قول او را قبول کنید و اگر رجم گوید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با آن زانی و زانیه بمدینه فرستادند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند و اشراف یهود چون کعب بن اشرف و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و کعب بن اسید و سعید بن عمرو امثال ایشان بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و از حد زانیه سؤال کردند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم قبول کنید ایشان اباء کردند و گفتند خدای در تورات آورده که ایشان را جهل تازیانه بزنند و بر او روی و بر ایشان بنشانند تا پشت بر کرده و روی ایشان را سیاه کرده بر درازگوش بار کنند تا ایشان را گرد منازل و محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر کرد که دروغ میگویند و گفت که ایشان را بگوی تا ابن صوریا را حکم سازند که عالمتر ایشانست بحکم تورات و صفات او را بآنحضرت اعلام کرد حضرت فرمود که در میان شما مردی هست که اورا ابن صوریا گویند گفتند آری کسی که نازل دانشمند تر است از همه اهل تورات بیش نیست و او در کجا است فرمود او را بطلبید چون حاضر شد جبرئیل علیه السلام خبر داده گفت که او میان شما در حکم تورات کم باشد گفتند که ما بحکم او راضی هستیم او را حاضر کنید آنحضرت او را فرمود پس کسی بخیبر فرستادند و او را حاضر کردند حضرت فرمود انت ابن صوریا گفت آری فرمود که در میان جهودان تو اعلم شریعت گفت من در میان ایشان از من عالمتر نیست فرمود نیست از من در میان ایشان حکم تورات کردار کرد ابن صوریا قول حضرت و را سوگند داد که بخدائی که تورات بر موسی فرستاد و ابر بر شما سایه داشت و من و سلوی بر شما فرستاد و شما را از فرعون نجات داد و دریا را بر شما شکافت

مطلقا مکرم

مقبول است

ای فرستاد

کفر

التحریف

نوامیس

یهود

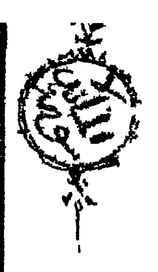
محصنین

[illegible] ... **وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ** ... **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ** ... [illegible]

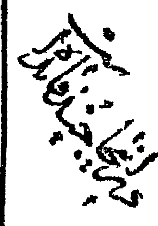
يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ ... [illegible] ... **وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ** ... [illegible] ... **فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** ... [illegible]

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ... [illegible] ... **لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ** ... [illegible]

شنافتند ذکر صفت الیم بعد بیان شده که این منافقان و یهود است و منافقان با اطلاع پیغمبر نیست و مومنان بر مکر ایشان و تنبیه وصف ایشان میفرماید **سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ** بسیار شنوندگانند مر دروغ را یعنی ایشان البته شنوندگانند سخن افترای دروغ بسیار تا از ایشان خلاف آن بحقه شنوند از جهت آن که **أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ** بسیار خورندگانند مر حرام را یعنی رشوه در تغییر حکم سحت همه چیزیست که ربوه حلال کسب آن کرده باشند یعنی از سحت که استیصال است سمی شده بر کاتست که مستاصل برکت است الاذن انست از امیرالمومنین صلوات الله علیه روایتست که سحت رشوه است در حکم خدا و مهر زن فاجره و کسب حجام و مزد زنیه و بهای سگ و بهای خمر و ثمن میته و کاهن و اجرت بر چیزیکه بر نبیند و ر توسل معصیت از ابی عبدالله صلوات الله علیه روایتست که سحت شامل جمیع انواع حرام است **فَإِنْ جَاءُوكَ** پس اگر بیایند اهل کتاب پیش تو که بر تو تحاکم کنند **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** پس حکم کن میان ایشان **أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ** یا روی بگردان از ایشان و با اهل ملت ایشان رد کن تا بر طبق شریعت خود عمل کنند بعضی گفتند که این تخییر راجع بسلطنت است که بسبب آن حکم و اعراض و لهذا گفته اند که لو تحاکموا الکتابیان الی القاضی لم یجب علیه الحکم حسن عکرمه و مجاهد گفته اند که این تخییر منسوخ است بقوله وان احکم بینهم بما انزل الله و بعد روایاتست که این تخییر ثابت است مر شرع امه الحکام گاهی که حکم ما موافق حکم اهل کتاب باشد چنانکه تفصیل آن بیاید و ابو حنیفه و احمد حکم بینهم بما انزل الله عز وجل بیعت مخیر خود هستند و ابن عباس و قتاده و عطا و شعبی و ابراهیم نیز این قایلند **وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ** و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی **فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا** پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی از جهت معادات ایشان تو را بواسطه اعراض تو و عداوت ایشان تو را **وَإِنْ حَكَمْتَ** و اگر اراده حکم کنی **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل چنانکه مامور **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را پس محافظ ایشان باشد و تعظیم شان ایشان نماید **وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ** این تعجب است از تحکیم ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را یعنی چگونه حکم میسازند ترا **وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ** و نزد ایشان است توریه **فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ** در آن است حکم خدا که در آن ثابت است حکم رجم پس تنبیه است بر آنکه قصد ایشان تحکیم معرفت و اقامت شرع نیست بلکه [illegible] آنست بر ایشان اگرچه در زعم ایشان آن باشد که حق بجانب ایشان است و قوله فیها حکم الله حالست از توریه اگر حکم مرفوع باشد بظرف و حال [illegible] [illegible] در ظرف ما بعد توریه جمله است که نظر اسماء مؤنثه [illegible] **ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ** عطف است بر یحکمونک داخل در حکم تعجب یعنی پس اعراض میکنند از حکم تو **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان **وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ** و نیستند آن گروه گرویدگان بکتاب خود و از حکم تو و بجهت آن اعراض میکنند و حکم تو آنکه موافق است در میان ایشان با احبار است با جماعت [illegible] و بکرده بدین و بسبب صنعت و ذوالعزاء و بعد از این البوار عقبی کنند در حق علماء یهود از احکام توریه بعد عقاب بیان [illegible] که **إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ** بدرستی که ما فرستادیم توریه را **فِيهَا هُدًى** در آن هدایتست و راه نمودن بحق **وَنُورٌ** [illegible] که اسرار احکام [illegible] بسبب آن منکشف شود [illegible] از نور بیان آنکه امر تو حقست **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ** حکم میکردند بدان پیغمبران بنی اسرائیل که در میان ایشان بودند و حق تعالی انبیا را بعد از موسی مبعوث ساخته بود برای آنکه اقامه توریه کنند [illegible] حلال او حلال و حرام او حرام دانند و مردم را بآن امر کنند و از نهی آن منع نمایند و پیغمبر ما در این زمان خلف حرام بحکم رجم محصن است [illegible] که بحضرت سید البشر موسی بوده باشد [illegible] اینست که این حکم که بطریق وحی ما را رسیده موافق حکم توریه است [illegible] کرده است که [illegible] از آنچه در توریه است که از غامض علمیست که مشتبه و ملتبس بود بر بسیاری از ایشان و همه ایشان میدانستند که حضرت توریه ایشان آنرا انکار نموده [illegible] و در این حکم رجوع بعلمای ایشان [illegible] صدق او **الَّذِينَ أَسْلَمُوا** صفت نبیین است برای مدح [illegible] و تنویه بشان مسلمانان و تعریض بیهود باآنکه ایشان دور اند از دین انبیا و اقتفا بهدایت ایشان یعنی پیغمبران که انقیاد کرده اند حکم خدا را [illegible] و بآن اعتراف کرده و قوله **لِلَّذِينَ هَادُوا** متعلق است بانزلنا یعنی فرو فرستادیم توریه را برای آنانکه یهود بودند و این دلیل است بر آنکه مراد [illegible] انبیای یهودند **وَالرَّبَّانِيُّونَ** و حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل **وَالْأَحْبَارُ** و زاهدان ایشان یعنی علما و فقهاء ایشان که سالک بودند در مسالک انبیای ایشان که حکم میکردند بتوریه بواسطه **بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ** بسبب آنچه مامور شده بودند بحفظ آن از کتاب خدای یعنی بآنکه محافظت کرده باشند توریه را از تضییع و تحریف [illegible] و مراعات تعهد آنست **وَكَانُوا عَلَيْهِ** و بودند بر کتاب توریه **شُهَدَاءَ** گواهان که بیان کنند احکام مخفیه توریه را و [illegible] و بر آن گواهی میدادند که چون تغییر و تحریف را منع نمایند که احبار و علماء یهود کرده میفرماید که **فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ** پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق **وَاخْشَوْنِ** و بترسید از من در تغییر حکم و در آن مداهنه مکنید حاصل کلام آنکه نهی حکام است از آنکه بجهت خوف از ضرر یهود و حکومات ایشان مداهنه کنند و گویند خطاب بحضرت رسالت و ائمه و حکام اهل اسلام **وَلَا تَشْتَرُوا** و بدل مکنید **بِآيَاتِي** با احکام من که در توریه است **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک واکرچه رشوه بی اعتبار و جاه نا پایدار است **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ** و هر که حکم نکند **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** بآنچه فرو فرستاده است خدای از روی استهانت و استحلال آن **فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** پس آن گروه ایشانند کافران بجهت حکم استهانت ایشان بآن و تمرد بآنکه حکم بغیر حق کنند و در اینجا لاحقه وصف ایشان نموده است بظلم و فسق چه کفر ایشان بجهت انکار است و ظلم ایشان بجهت حکم ایشان بر خلاف آن و فسق آن بجهت خروج ایشان است و از آن بعضی گفته اند که آیات مخصوص است بیهود و غیر ایشان شامل حال جمیع کسانی است که از روی انکار و استحلال حکم بغیر حق کنند و براء عازب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و بعد فاولئک هم الظالمون و بعد فاولئک هم الفاسقون کل نزلت فی الکفار خاصه و این روایت را مسلم در صحیح آورده و ابن مسعود و صالح و عکرمه و قتاده نیز بر آن اند و جمعی از اهل حق گفته اند که مسلمانی با انکار و استحلال حکم بغیر حق کند کافر شود کاهی که عالم بآن بوده باشد و بعد از آن حکم توریه میکند



در قصاص بقوله **وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ** و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل **فِيهَا** در توریت **أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ** که نفس کشته شود بنفس
یکتن و بنفس بمعنی آنست حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریضه **وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ** و دیگر حکم کردیم چشم بچشم **وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ**
و بینی ببینی **وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ** و گوش بگوش **وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ** و دندان بدندان **وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ** و جراحتها ذات قصاص
باشند یعنی قصاص کنند در جراحات آنچه بر آن که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون پیشانی و پوست و جنس این
استحوان حکم باد و تبر باید کرد **فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ** پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید **فَهُوَ** پس آن تصدق **كَفَّارَةٌ لَهُ** کفاره باشد مرگناه
متصدق را یا کفاره معفو عنه بسقوط قصاص از او و اجر عفو کننده بر خدا باشد **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرده
چون جهودان که در عوض یکمرد دو نفر میکشند **فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** پس آن گروه ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر موضع آن و مضا
کنند در تفسیر این آیه مروی است که تقدیر کتبنا بعلی جهة لنشکر و متضمن حکم است ای حکمنا علیهم بذلک یا از برای بیان است کقوله هذا ای کان ثبت این و تقدیر
اینست که حکمنا علی بنی اسرائیل فی التوریة ان النفس تکون بدل النفس و العضو اذا قتلت کذلک البواقی و اینجا چند فایده است و کسی را رسد که گوید چگونه حکم این
ایه معمول باشد در شریعت ما حال آنکه اجماع منعقد است بر آنکه توریة منسوخ شده است یا بن شریعت پس محبة جه عمل توان کرد بآیه منسوخ گفت بمراکثر اصولیین بر آنند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله غیر متعبد بوده است بشرع انبیای سابق پس چگونه متعبد بوده باشد باین حکم که در شریعت موسی است ... بر آنکه
شریعت ما منسوخ است لشریعت مسبوقه باینمعنی که جمیع احکام مسبوقه من حیث المجموع نه من حیث کل واحد نسخ احکام شده است من حیث المجموع و از این لازم نمی آید که یکیک
از احکام هر یک از احکام سابقه باشد زیرا که نسخ بمعنی رفع است و رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم رفع کل واحد نیست بلکه مستلزم رفع یکی از آنها است لا بعینه و تعیین آن بتابع
و سر هر یک از احکام مسبوقه آنست که مشاحکمی از احکام سابقه بیابیم اگر منافی است پس ناسخ است و اگر غیر منافی است موافق است یا نه اگر موافق است ... باقی است در احکام و اگر
تابع است یعنی منافی و موافق نیست جایز نیست تعبد باو مگر بدلیل خارجی و بر تقدیر تسلیم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متعبد نبوده باحکام شریعت سابقه لهذا قال الله تعالی لکل
جعلنا منکم شرعة و منهاجا و هیچ شکی نیست که این احکام مذکوره متضمن است اگرچه معمول به است در شرع ما لیکن از عموم آیت که مخصوص شده در اشتراط قصاص در نفس
و طرف بتساوی در اسلام و حریت و همچنین شرط است در اطراف تساوی در محل صحت قصاص یعنی بمثل آن نه آنکه قصاص نکنند و اذن بینی را برابر بشرط تساوی زیرا و قطع نکنند
بغیر مثال آن و چنانچه انف صحیح بکنند با مثل عین صحیح بکنند بعین معیبه و نه سر صحیح باسر و نه اذن صحیحه بشلاء و غیر آن از تفاصیل مذکوره که در کتب فقه مستعمل شده
از بیان نوی و تبلیغ اما بی سیم انکه بعضی قرآ که نافع و حمزه و عاصم اند و الجروح منصوب خوانده اند و همچنین العین بالعین تا آخر و غیر ایشان برفع همه خوانده اند اما نصب بنا بر عطف است
بر لفظ اسم ان و اما رفع بجهة عطف است بر محل اسم ان و قوله و الجروح قصاص یعنی ذات قصاص و این نیز مخصوص است چه جرح هر گاه مشتمل بر غرور و خطر باشد قصاص
نکنند بلکه انتقال بدیه باید کرد چون هاشمه و منقله و مامومه و جائفه بخلاف اینجا که غرور و خطر نباشد چه حکم قصاص ثابت است چون خارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق و در این ...
کره مشتمل تساوی در محل طولا و عرضا ... نه بلکه کافیست صدق اسم در آن و نیز شرط است در آن تساوی در اسلام و حریت چهارم قوله فمن تصدق به ای بالقصاص
فهو ای التصدق کفاره له ای لمتصدق به و ضمیر راجع بمتصدق است زیرا که او مالک قصاص است و بجهة عوض ضمیر من ... بعضی از حسن متصدق علیه زیرا که عفو قائم
مقام اخذ حق است از او و این وجه ضعیف است اما اولا بجهة آنکه خلاف ظاهر است و اما ثانیا بجهة آنکه تو عی از باکید است و تاسیس بهتر از توکید است و اما ثالثا
زیرا که اگر چنین باشد کفاره مر قاتل را لعینه بیکر بدیه بجهة عفو و لازم باطل است پس ملزوم نیز مثل آن باشد و ملازمه ظاهر است و حال آنکه مذهب جاطلان
احباط و تکفیر است بجهة قیام ادله بر آن همچنانکه در علم کلام مقرر شده و حینئذ واجب است که آنچه بکفر وارد شده است از تکفیر سیئات بحسنات همچنانکه اینجا
و همچنین قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرموده الصلوات الخمس کفارة لما بینهن من الذنوب و قول امیر المؤمنین علیه السلام کالحج و العمرة تمحصان الذنب
و غیر آن از اخبار وارده دیگر حمل کنند بر آنکه حق تعالی تفضل نماید بر فاعل حسنه باسقاط عقاب سیئات و بجهة عظم محل آن حسنه و هم چنین تاویل آن
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم بر این وجه است که حق تعالی تفضل نماید بر مجتنب کبیره بعفو از صغایر او بجهة عظم محل او با اجتناب کبائر انتهی
کلامه و تفسیر صحیح و نزد که ضمیر کفاره له راجعست بمتصدق که مجروحست یا ولی الدم و این قول اکثر مفسر است و بعضی آنست که فمن عفی فهو معفوره له عند الله
و ثواب عظیم و این قول منقولست از ابن عمر و ابن عباس و روایت عطا و حسن و شعبی و مرویست از ابی عبدالله صلوات الله علیه که معناه یکفر عنه من ذنوبه بقدر ما عفی عنه من
جراح او غیره و از عبادة بن صامت و ثابت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من تصدق بشیء من جسده کفر الله عنه بقدره من ذنوبه هر که تصدق کند از
بدن خود چیزی حق تعالی از او کفاره گناهان او گرداند بقدر آنچه صدقه کرده است و ابودرداء از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده است که هیچ مسلمانی نباشد که برادر
جنایتی کند و او جای خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجه او را رفیع گرداند و گناهان او را بیامرزد و از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمنی که سه کار کند داخل در بهشت
شود از هر دری که خواهد و حور عین را جفت او گردانند یکی آنکه دینی که بر ذمه کس داشته باشد او را ببخشد دوم آنکه قاتل خود را عفو کند سیم آنکه از پس هر نماز ده بار قل هو الله
احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی یکی از این سه چیز را بجای آورد از این سعادت مستسعد شود فرمود نعم و بهر یک از این سعادت فایز گردد و در روایت دیگر از ابن عباس
آمده که ضمیر راجع بمتصدق علیه است یعنی عفو کفاره متصدق علیه است بجهة آنکه قائم مقام اخذ حق است از او و سعید جبیر و مجاهد و زید بن اسلم و ابراهیم نیز بر آنند
و بنا بر این معنی علیه که جانی است اگر عفو کند عفو او کفاره جنایت خواهد بود و در آخرت بآن مؤاخذه نخواهد شد و قول اول اظهر است و اصح و بعد از ذکر احوال یهود بیان
حال نصاری میکند بقوله **وَقَفَّيْنَا** و در عقب در آوردیم **عَلَى آثَارِهِمْ** بر اثرهای پیغمبران **بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** عیسی که پسر مریم است این معنو تا ...
و بنا فعل متعدی است بمفعول اول محذوف است ای قفیناهم علی آثارهم و حذف آن بجهة دلالة آثار و مجرور است یعنی عقب پیغمبران داود و عیسی را
یعنی که بعد از ایشان او را مبعوث کردیم **مُصَدِّقًا** در حالتیکه تصدیق کننده بود **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** مر آنچه را که پیش از او فرستاده بودیم **مِنَ التَّوْرَاةِ**

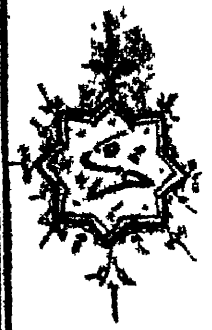


ناسخ

از کتاب توریة و آتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در حالتی که او را در وی هدایتی بود و راه نمونی بتوحید و سلوک راه حق و نور
و روشنی بطریق حق و مصدقا و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آنچه پیش
از او بود از توریة و هدی و در حالتی که دلالت و ارشاد است بحق و موعظة للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را و تخصیص اهل تقوی جهت آنست بعد
از بیان هدایت مطلقا جهت اشعار است بآنکه ایشانند که منتفع میشوند بآن نه غیر ایشان و اگرچه آن هادی جمیع خلقانست و بدانکه میتواند بود که نصب هدی
و موعظة بر علیت باشد و معطوف آن محذوف و قوله و لیحکم اهل الانجیل معطوف بر آن تقدیر آنکه و للهدی و الموعظة آتیناه الانجیل و للحکم یعنی بجهت هدایت
و موعظه انجیل را بعیسی دادیم و بجهت آنکه حکم کنند اهل انجیل یعنی عالمان آن بما انزل الله فیه بآنچه انزال فرموده است حقتعالی در آن و بنا بر آنکه منصوب
بر حالیت باشد همچنانکه در تفسیر قبل معلوم شد پس قوله و لیحکم متعلق خواهد بود بفعل محذوف ای و آتیناه الحکم لیحکم یعنی دادیم عیسی را انجیل تا علمای آن حکم کنند
بآن چیزی که در او منزل شده مانند سنگسار کردن زانیان که از احکام عدل نموده اند و من لم یحکم بما انزل الله و هر که حکم نکند بآنچه فرو فرستاده است یعنی
باحکام منزله در انجیل فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه بیرون روندگانند از حکم خدا یا از ایمان اگر انکار و استهانت آن کنند و از روی
استحلال بر خلاف آن حکم کنند این بدلیل آنست که انجیل مشتمل است بر احکام و ملت یهود منسوخ شده ببعثت عیسی علیه السلام و آنحضرت مستقل بوده در شرع
و حمل بر آنکه و لیحکموا بما انزل الله فیه من ایجاب العمل باحکام التوریة محل و ظاهر است چون حقتعالی تبیین نبوت موسی و عیسی علیهما السلام نمود در عقب آن بیان نبوت محمد
میفرماید بآنکه طریقه وضوح نبوت او مانند وضوح طریقه انبیای سابق است که آن وحیست و معجزه تا حجت باشد بر یهود و نصاری پس میفرماید که و انزلنا الیک
الکتاب و فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی قرآن را بالحق در حالتی که ملتبس است بحق و لباس درستی و راستی مصدقا در حالتی که تصدیق کننده و راست
دارنده یعنی موافق و مطابق لما بین یدیه من الکتاب مر آنچه پیش از او بوده از جنس کتابهای منزله پس لام اول برای عهدست و ثانی برای جنس و مهیمنا
علیه و در حالتی که نگهبان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی آن ظاهر میشود یا گواهست مر کتب را بصحت و حقیقت
آن چه اصل مهیمن مؤیمن است که قلب همزه بها شده همچنانکه ارقت هرقت و یا ماخوذ است از هیمن الرجل اذا ارتقب و حفظ و شهد فاحکم بینهم پس حکم
کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای بتو از رجم و تسویه در قصاص و گویند این آیه دلالت بر آنکه اهل کتاب چون ترافع کنند بحکام
ما پس واجب است که میان ایشان حکم کنند بر طبق قرآن و شریعت اسلام زیرا که حقتعالی فرموده است که حکم کن میان ایشان و امر مقتضی ایجابست و حسن و سرقه
نیز برآیند و نزد اصحاب ما بچیزی بر حال خود است اگر حکم حد در هر دو شریعت باشد اگر در شریعت اهل کتاب نباشد اجرای حکم واجب است یعنی اگر فعلی از اهل کتاب
صادر شود که محرم بوده باشد نزد ما و نزد ایشان حاکم را تخییر است میان حکم کردن میان ایشان بر مقتضای شرع ایشان و میان حمل ایشان بحاکم ایشان و این در صورتی
است که وجوب مؤاخذه در ملت اهل کتاب و ملت اسلام مساوی باشد و اگرچه خلاف بوده باشد در کیفیت و اما اگر در ملت ایشان مؤاخذه نباشد واجب است
اجرای احکام اهل اسلام و جایز نیست تعطیل حد الهی و لا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشان را عما جاءک در حالتی که مایل و منحرف باشی
از آن چیزی که بتو آمده است من الحق از حکم راست مراد آنست که جایز نیست ترا که پیروی ایشان کنی در آنچه گویند از امور یکه مخالف شریعت تو است و یا آنکه مراد
امت محمد باشد یعنی باید که هیچکس از امت تو پیروی نکند اهل کتاب را و عن متعلق است بعامل محذوف ای مایلا و منحرفا عما جاءک و اولی آنست که صله لا تتبع باشد و بدان
تقدیر جمله لا تتبع متضمن معنی لا تنحرف است لکل جعلنا منکم مر هر یکی از شما که امت موسی و عیسی و محمد اید ساختیم یعنی وضع کردیم شرعة و
منهاجا شریعتی و راهی روشن این کلام از باب تغلیب مخاطب است بر غایب و شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث
پیغمبر و در انوار گفته که شریعة در اصل بمعنی طریق آبست و تشبیه دین بآن بجهت آنست که دین سبب حیوة ابدیست و منهاج طریق واضح است در دین ماخوذ از نهج الامر اذا
وضح یعنی اگرچه اصول مذهب هر یک از امت موسی و عیسی و محمد یکیست اما اختلاف در احکام فرعیست که بر حسب حکمت و مصلحت در هر زمانی وضع کرده ایم یعنی
از برای هر یک راهی بسط بطریق شریعتی و احکامی در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم این دلیل است بر آنکه ما متعبد نیستیم بشرایع متقدمه و لو شاء الله
و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه میکرد شما را یک امت و متفق در یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام در جمیع اعصار بدون
نسخ و تحویل و مفعول لوشاء محذوفست و جواب آن دال است بر آن و بعضی گفته اند معنی آنست که اگر خواستی خدا اجتماع شما را در اتباع اسلام و احکام حلال و حرام
در روی اجماع هر آینه شما را بر وجه جبر و قهر بر آن داشتی و لکن لیبلوکم و لیکن میخواهد تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه فرو فرستاده است از شرایع مختلفه
مخالف هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی تا ظاهر گردد که کدام از شما امتثال مینماید و اذعان میکند بآنکه اختلاف شرایع مقتضی حکمت الهیه
و کدام از حق سرکشی تصدیق آن نمیکند و عمل بآن نمینماید و چون حال بر این منوال است فاستبقوا الخیرات پس پیشی گیرید و مبادرت کنید بسوی
خیرات که اتباع اسلام است و امتثال امر ملک علام الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خدای بی نظیر او باز گشت همه شما است این استیناف است که متضمن
تعلیل امر است باستباق و وعد و وعید برای مبادرین و مقصرین فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم
فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد و در این دلالت
است بر وجوب مبادرت بافعال خیر و این محمول است بر واجبات و آنکسی که میگوید امر مرادف است حمل آن بر جمیع طاعات میکند و ان احکم عطف است بر الکتاب
ای انزلنا الیک الکتاب و الحکم یعنی فرو فرستادیم بتو قرآن را و امر کردیم که حکم کن بینهم میان اهل کتاب یا عطف است بر قوله بالحق یعنی انزال قرآن کردیم بدرستی و راستی
و بآنکه حکم کنی میان یهود و نصاری بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای بتو و میتواند بود که عطف جمله باشد بر تقدیر و امرنا ان احکم سبب نزول این
آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تدبیر تدبیر کردند که بیایید نزد محمد صلی الله علیه و آله برویم و بگوییم که تو دانسته که ما از اشراف و دانایانیم



ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم افاضل و اراذل یهود و نصاری تو را متابعت کنند اکنون میان ما و قوم ما دعوی است ... تو حکم کن بر ایشان از برای ما
قضا یا الحیات بکشی کردنی ما تا ما نیز مسلمان شویم آنحضرت از قول ایشان امتناع نمود و حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بحکم کن میان ایشان بانچه خدای تعالی فرستاده
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن آرزوهای ایشان را وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه گمراه کردانند ترا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ از بعضی از آنچه خدای تو فرستاده است بتو یعنی و بعد از آن و مکر تو وعده دهند که ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه ایشان مسامحه کنی و از بعضی احکام
خدای تو فروگذاری ... عطف است بر موصول ای احذرهم ... ان یفتنوك بدل اشتمال ... یعنی بترسان ایشان
که تو سبیلکی ... رضا ... و ترک حکم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر پشت کردند
و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ اینکه برساند بایشان
عقوبتهای برخی از گناهان ایشان ... عقوبت ... از حکم خدا و ذکر بعضی ... ایشانرا ذنوب بسیار است این تنبیه است بر عظم آن
یکی از آن ذنوب است ... و از جمله آن ... و تعظیم ... صاحب مجمع گفته که ... چند قول است اول آنکه عقوبت به ذنب
جلای بنی النضیر است و قتل بنی قریظه که بعضی از عقوبات ایشان بوده که ... دوم ... که مراد از ذکر بعض کل است از قبیل تسمیه کل باسم
اجزای ... سوم ... مواخذه کردن بیعضی ذنوب ایشان ... بعض
تعلیط عقاب ایشان باشد چهارم آنکه مراد تعجیل عقاب ایشانست که آن عقوبت دنیویه است بسبب ... ایشان و اجلا و قتل ... عقاب آخرت ... خود
باقیست وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از مردم فاسقانند یعنی ایشان در کفر از حد در گذرند و ذکر این کلام
برای تسلیه حضرت رسالتست از امتناع قوم از اقرار بنبوت و معنی مراد است که ای محمد ... اهل فسق اکثر از اهل ایمانند و منکران
توحید و نبوت ... و مصدقان قاریند در هر عصری از اعصار ... بوده اند ... بعضی ... پس ...
مرسلی بعد از نزول این آیه یهود گفتند که ... حکمت ... آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ آیا پس حکم جاهلیت طلب کنند که آن میلست ... حکم
و مراد بجاهلیت ملت جاهلیت است که آن متابعت هوا است ... که در تورات و قرآن است ... نزول این آیه در بنی قریظه و بنی نضیر است که از رسول صلی الله
علیه و آله طلب حکمی کردند که موافق حکم اهل جاهلیت باشد در تفاضل قصاص و دیه در قتل وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا و کیست نیکوتر از خدای
از روی حکم و داوری لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که بر وجه یقین تدبر میکنند و میدانند که احسن حکم او است لام برای بیانست یعنی این خطاب این استفهام
انکاری است مر قومی را که یقین میدانند ایشان که هیچ کس را عدل از حق تعالی نیست ... و مروی است که چون مشرکان در غزوه بدر مغلوب شدند
و مسلمانان ظفر و نصرت یافتند ... گفتند که ... دشمنان ... ایمان آرید ... پس مثل آنکه ... گفت که
شما مغرور مشوید ... اهل مکه ... و دانا بر ... مغلوب ... کار ... میباشد مر ... است
که عباده بن صامت در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد ... و در مجلس آنحضرت ... عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در ... بعد
و من از ایشان ... خدا و رسول ... عبدالله ابی گفت که من از دوایر روزگار ... ترس ...
... یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه کرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ
النَّصَارَى فرا مگیرید یهود و ترسایان را أَوْلِيَاءَ دوستان ... بایشان و معاشرت با ایشان ... بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی ... بعضی
اتحاد ایشانست در دین ... و اجماع همه بر خلاف شما و این دلالت است بر آنکه همه انواع کفر در حکم ملت واحده اند در احکام ... قوله
تعالی بعضهم اولیاء بعض و قال الصادق صلوات الله علیه لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لا یرثوننا ... شکست بر مسلمانان
افتاد ... گفت که ... مسلمانان ... حق تعالی
تعالی این آیه فرستاد که وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما دوستی ایشان را ... و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که
او نیز از جمله ایشان باشد ... و نصاری ... کلام ...
منافقانست ... اهل نفاق ... کفار إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را که
بر دوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند ... بهشت ... ایشان ... جهنم است ... ایشان در
... فَتَرَى الَّذِينَ پس می بینی آنانرا فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ که در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ
فِيهِمْ میشتابند در دوستی ... اهل کفر يَقُولُونَ میگویند از روی اعتذار ... و معاونت کفار نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ
میترسیم از آنکه برسد بما ... یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب کردند و کفار غالب شوند و دولت ... حق تعالی ... ابن ابی
ایشان ... فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح ... و مراد فتح مکه است ... یهود
... أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ ... ایشان که موجب اعزاز مسلمانان ... اظهار اسرار
و قتل ایشان فَيُصْبِحُوا پس صبح کنند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات ... پیغمبر
نَادِمِينَ پشیمان شدگان ... وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مؤمنان ... منافقان



و بحرابه

طعن بر ایشان برند یا ایمان کاذب تعجب یا بجهت انعام با ایشان کرده باشد از غایت کرم أهؤلاء ایا این گروه الذین أقسموا بالله آنانند که سوگند
میخوردند بخدا جهد أيمانهم غلیظ ترین سوگند خود را انوار گفته که جهد در اصل مصدر است و نصب آن بر حالیت است بتقدیر و اقسموا بالله یجهدون جهد ایمانهم
پس حذف فعل شد و مصدر در مقام آن واقع گشت و یا آنکه نصب آن بر مصدریت است و یا که بمعنی اقسموا است و این هم بتقدیر صیغه ماضی که مؤمنان در حین فتح و ظفر
با یکدیگر گویند که منافقان قبل از این سوگند میخوردند که انهم لمعکم بدرستی که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده معلوم شد که دروغ
میگویند حبطت اعمالهم باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثوابی بر آن مترتب نشد بجهت نفاق ایشان از ایمان فأصبحوا خاسرین پس
گشتند زیانکاران با افتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرة و اقران ایشان با اهل کفر این کلام یا از جمله مقول قول مؤمنان است و یا از قول حق تعالی است که برای اهل
ایمان گواهی داده بحبوط اعمال اهل نفاق و این بمعنی تعجب است که اند قبل ما احبط اعمالهم وما اخسرهم و از کلبی روایت است که ندامت ایشان در وقتی باشد که نعیم بهشت
را مشاهده نمایند و حق تعالی آنرا با اهل ایمان دهد بعد از حکم بدخول ایشان بدوزخ آورده اند که بعد از وفات سید کائنات علیه اکمل التحیات تمام عرب
مرتد شدند مگر مردم مکه و مدینه و بنی عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و بعضی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و ذو الخمار کاهن و سجاح
کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند چنانکه تفصیل این معلوم شود و حق تعالی قبل از وقوع این صورت از این اخبار فرموده که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما یعنی تا مکه ایمان اظهار میکنند هر گاه اظهار کفر کند بر گردد عن دینه
از دین خود یعنی از دین اسلام که اظهار حقیقت آن میکردند فسوف یأتی الله بقوم پس زود باشد که خدا بیاورد گروهی را که یحبهم دوست
میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست دارند او را أذلة علی المؤمنین متواضع مانند ذلیل و مهربان باشند بر مؤمنان أعزة علی الکافرین
سخت دل و متغلب بر حرم بر کافران اعزه بجهت حقا بعد توفیق او است مر ایشان را بر احمد علت و اعطای الطاف هادی بحسن ثواب آخرة و محبت عباد بحق اراده طاعت
او است و تجنب ایشان از معاصی او و اذله جمع ذلیل است نه ذلول بر آنکه اول دلالت استعمال آن بعلی بتضمین معنی عطف و حنو است و یا بتنبیه بر آنکه ایشان با علو طبقه و فضل
ایشان بر مؤمنان خافضان ایشان اند و یا بجهة مقابله آن بقوله اعزة علی الکافرین و اعزه جمع عزیز است بمعنی متغلب از عز یعز از غلبه و ابن عباس فرموده
که متواضع و مشفق و ذلیل باشند بر مؤمنان مانند والد نسبت بولد و عبد نسبت بسید خود و غلیظ باشند بر کافران مانند سبع بر صید خویش یجاهدون
صفت دیگر است یعنی قومی که محبوب خدا باشند علامت ایشان جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی بجهة اعلای کلمه او و اعزاز دین او و مبتلا بود که حال
باشد از ضمیر أعزة یعنی غالبان باشند بر کافران در حالتیکه جهاد کنند با کافران در راه خدای و لا یخافون عطف است بر یجاهدون یعنی جهاد کنند و نترسند لومة
لائم از ملامت هیچ ملامت کننده یعنی ایشان جامع باشند میان مجاهده و ملازمت و صبات تصلب در دین او و مبتلا بود که حال باشد از ضمیر یجاهدون یعنی مجاهده کنند
در حالتیکه نترسند ملامت اولیای خود را بخلاف اهل نفاق و لومه مره است از لوم و در تنکیر لائم مبالغه است ذلک اینچه مذکور شد از صفات حمیده
فضل الله افزونی و کرم خدا است یؤتیه من یشاء عطا میکند بهر که میخواهد و الله واسع علیم و خدای بسیار فضل است بر خلق خود دانا
بکسی که استحقاق آن دارد باید دانست که چون مذهب حق آنست که مؤمن حقیقی ممتنع بود که از دین برگردد و مرتد شود بلکه ارتداد بجهت تصوری حالیست که
در اصل اعتقاد او بوده باشد پس مبادی این آیه حمل بر کسانی که اظهار ایمان کرده باشند بزبان و در دل بطلان کفر کرده باشند و حقیقتاً در بسیاری از مواضع قرآن
مظهران ایمان را مؤمن گفته چنانچه تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا و تسمیه اهل نفاق بمؤمنین بر سبیل توسع و تجوز است و در تواریخ مذکور است
که سیزده قبیله مرتد شدند سه در آخر عهد رسول صلی الله علیه و آله و اینها بنو مدلج بودند که رئیس ایشان ذو الخمار اسود عنسی است که مردی کاهن و شعبده بود
بیمن رفت و دعوی نبوت کرد و قبل از اسلام رسول صلی الله علیه و آله باذان را از یمن و لایت آن والی ساخته بود و اول کسی بود از ملوک عجم که ایمان با حضرت آورده بود
چون فرمان یافت پسرش شهر بن باذان را بر یمن والی گردانید چون بدعت کار اسود بود قهر در ولایت او و در ولایت خود استیلای تمام داشت نوشته بجانب جبل و
سایر مسلمانانی که آنجا بودند و ایشان را استمالت داده از اضلال و اغوای اسود تحذیر فرمود و اشراف یمن را بامکار وی فرمان داد و ایشان رفتند و اسود را بکر قتل
و فیروز دیلمی او را بکشت و قتل او در شبی واقع شد که در صبح آن رسول صلی الله علیه و آله بجوار رحمت ایزدی پیوست و قبیله دوم بنو حنیفه بودند برئاسة اصحاب
مسیلمه کذاب که دعوی نبوت کرد و گفت که من شریک محمد صلی الله علیه و آله و نامه نوشت بآنحضرت که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اما
بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک و این نامه را بدو مرد از اشراف داد و بفرستاد چون رسولان نامه را آوردند و آن نامه را بآنحضرت دادند فرمود که بمسیلمه ایمان دارید
گفتند اری فرمود که اگر رسولان بودی که سفارت را بکشتن نیابد من رسولان را گفتم تا هر دو شما را بکشند بعد از آن فرمود که در جواب نامه نوشتند که من محمد رسول الله الی
مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله بیمار شد و بجوار ایزدی پیوست و کار مسیلمه
قوت گرفت و ابو بکر چون بخلافت بنشست خالد ولید را با جماعتی بجانب حنیفه فرستاد تا او را مقهور کردند و بدست وحشی قاتل حمزه کشته شد و وحشی بعد از قتل او میگفت
که هر دو کس را من کشتم یکی بهترین مردم در زمان جاهلیت و دیگری بدترین خلق خدا در زمان اسلام و مرادش از بهترین حمزه عم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از
بدترین مسیلمه کذاب قبیله سیم بنو اسد قوم طلیحه بن خویلد که مرتد شده دعوی نبوت کرد و رسول صلی الله علیه و آله خالد را با جمعی از مسلمانان فرستاد و بعد از کارزار بسیار کشته شد
قومی از ایشان از فجار طلیحه فرار نموده بجانب جفنه رفت از ولایت شام و آنجا اسلام آورد و عاقبة خود را نیکو گردانید و در عهد ابی بکر هفت قبیله مرتد گشتند یکی فزاره قوم عیینه
ابن حصین دوم غطفان قوم قرة بن سلمه سیم بنی سلیم قوم فجاة بن عبد یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از بنی تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه بود و
دعوی نبوت کرد ششم کنده قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل بودند در بحرین بکر قوم حطیم بودند حق تعالی شر ایشان را کفایت کرد بدست مسلمانان بقتل اسلام و در زمان
عمر غسان قوم جبلة بن ایهم نصرانی شده بشام گریختند و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده

کہ یا اهل بصرہ قتال نقوی ... این روایت از عمار بن یاسر و حذیفه و عبدالله بن عباس نیز روایت شده امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام ... صلوات الله

روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بخدا که جنگ نکردند با اهل این آیه تا امروز ... فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم ...

سلام الله علیهم و تفسیر خود آورده که این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده و مؤید این است که این آیه کریمه متضمن صفاتی است که اطلاق آن بر غیر حضرت علی اهل البیت الطهار

و سایر اوصیا نیست و بنا بر روایات معتبره ذکر کرده اند مؤید این است از آن جمله حدیث رایت است که در صحاح مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

چون به حصن خیبر فرود آمدند چند روز از اول حصار فرمود روز دیگر رایت را بیکی از معروفان اصحاب داد او با مردم بر فرشتاد ... او و یاران او بیکار بازگشتند و روز دیگر

بدیگری ساخت منهزم شدند و باز گشتند و روز دیگر رایت بدیگری داد او نیز همچنین منهزم باز گشت و رسول صلی الله علیه و آله دلتنگ شد و یکی از اصحاب که همراه او

بود را ... کشته بودند پیاده و سواره گفت یا رسول الله ذلت از این قوم تا بروز و دو جهاد همت امام بنمایم حضرت فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله

و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یعنی بخدا که فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او نیز او را دوست دارند حمله آورنده باشد بر دشمنان نه

گریزنده و نیز باز گردنده تا آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند آن شب همه اصحاب فکر این بودند که آیا این منصب جلیل و مرتبه رفیع نامزد که شود همه توقع آن داشتند

که ایشان باشند و چون صبح طلوع کرد هر کس سلاح نیکوتر داشت بر خود راست کرد و اسبی که زیباتر بود برنشست و خود را بر رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد

رسول صلی الله علیه و آله در ایشان نگریست که همه اصحاب مکمل و مسلح شده اند و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در میان ایشان نبود فرمود که علی کجاست گفتند یا رسول الله او

چشم درد میکند سلمان او را فرمود او را حاضر کن سلمان برفت و گفت اجب رسول الله اجابت رسول خدا کن وی برخواست سلمان دست او گرفت و او چشم را بر هم نهاده

پای را میکشید تا نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد فرمود که ای علی تو را چه رسیده فرمود صداع براسی و رمد بعینی لا ابصر معه علی درد سر است و چشمی

که آن هیچ نمی توانم دید فرمود که پیشتر آی چون پیش آمد رسول صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک خود را در چشم او انداخت و دست مبارک بر آن مالید الحال

چشم او گشوده و روشن گشت بر وجهی که گویا هرگز درد در چشم نبوده و رایت با او داد و تفصیل این قصه در سوره الفتح محرر خواهد یافت ان شاء الله و دیگر

حدیث طیر مشهور است که در اینجا نیز اشاره رفت بآنکه علی بن ابیطالب احب الخلق عند الله است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده باسناد خود الی سفینه مولی رسول الله صلی

الله علیه و آله که زنی از انصار مرغ بریانی با دو رغیف بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد فرمود که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک والی رسولک یاکل معی هذا الطیر

فجاء علی الی الباب و رفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و آله افتح علی الباب قال لعلی انا فتح له فاکل مع النبی علیهما السلام حاصل معنی این خبر است که احمد حنبل در مسند

خود آورده است با سناد از سفینه که آزاد کرده پیغمبر است صلی الله علیه و آله که زنی از انصار مرغ بریانی بر سبیل هدیه با دو نان بجهت آن سرور آورده او در آن سرور دعا

فرمود که خدایا آنکس که دوست ترین خلق تو است نزد تو و نزد رسول تو او را بیاور تا با من این طعام را بخورد پس در ساعت شاه ولایت صلوات الله علیه بالهام حضرت

اله بر سرای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آواز برداشت آنحضرت پرسید که این کیست که آواز میدهد سرور اولیا فرمود منم علی بن ابی طالب آنحضرت فرمود که در

بگشایید امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله در آمد و آن مرغ را با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تناول فرمود این فضیلتی است عظیم و کرامتی است جسیم دوست و دشمن

با این معترفند کسی را مجال انکار این شرف نیست بر ابوطالب و بعد که دیده بصیرت بگشائی و در آیه باب نظر نمائی تا بعد از تامل بر تو ظاهر شود که تفضیل غیر بر او

محض خطا و عین ضلالت است و کمراهی در این قصه بعضی قصه ابی بنی انشا نموده اند و هو هذا وفی لطائر المشوی اوفی دلالة لو استیقظوا من غفلة و منام

یعنی در قصه مرغ بریان برهانی کافی و وافی است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه احب الخلق است نزد او بجای کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و رتبه و در حد او

نداند و این سخن بر کسی مخفی نیست مگر بر کسانیکه در خواب غفلت مانده اند و دنیا با ز غنا حیران و سرکردان اند پس از اینجا دانسته شد که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

مستجمع جمیع صفت یحبهم و یحبونه است باتفاق موافق و مخالف و در باب صفات دیگر که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین است آورده اند که روزی در کوچهای کوفه

زنی زاییده سبوی آب بر کرفته میرفت آنحضرت او را شناخت و با خود میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابیطالب امیر مؤمنان پیش آمد و فرمود این علی بن ابی طالب

توجیه کرده است گفت شوهر مرا بجائی فرستاده کشته شد حالا من ... ندارم و اکنون که رفتند در آب کشیدن تعب بسیار میکشم و کلفت بیشمار میبرم حضرت فرمود

که یا امة الله این سبو بمن ده تا من بردارم و بخانه تو برم و علی را بکوبم تا کسی از عقب سوهرت نفرستد و او را با او برداشت سبو را برگرفته بخانه آن زن رسانید و همسایگان

چون این را مشاهده کردند و حضرت را بشناختند زنان ملامت بر آن زن کشودند و گفتند نمیدانی که این امیرالمؤمنین است وی چون بدانست منفعل و

شرمنده کشت و در پای آن حضرت افتاده عذر خواهی کرد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین معذورم دار که من تو را نشناختم و این بی ادبی کردم فرمود که تا کی بینی

تو را هرگاه کاری و حاجتی باشد مرا طلب کن تا تمام مهمات تو شوهرت با ازایه زن گفت جزاک الله خیرا فضل ما جزاک اما ماعن و عیبه روایت صحیح ثابت شده

که ضرار بن عبدالله ضمیره لیثی بعد از وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نزد معاویه آمد قال یا کفت ابو تراب کجا رفت گفت کار عبد الله دعاه فاجابه و بینه خدا بود

و بنزد انجاید و ما جاب دعوت او کرد گفت بعضی از خصال او را وصف کن گفت مرا از این معاف دار گفت تو را معاف ندارم گفت چون مرا معاف نمیداری بشنو کان و الله

اول من لبی و کثیر وافضل من تقمص و اعظم من سعی کسی بود که اجابت دعوت کرد رسول را و نماز کرد و فاضلترین کسی بود که پیراهن در پوشید و عمامه بر سر نهاد

و کریمترین کسی بود که شکر کرد و سخی ترین شخصی بود که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و شد کرد معاویه گفت زدنی

یا ضرار بر این زیاده کن گفت کان والله شدید القوی بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا مردی سخت با قوت بود و دور عاقبت یعنی کسی بنهایت تدبیر کار و عاقبت

اندیشی او نمیتوانست رسید سخنش جدا کننده حق بود از باطل حکمش با سماحت عدالت بود علوم و حکم از جانب او روان بود و قوی را در باطل بطمع نیفکندی و ضعیف را از عدل

نومید نکردی از دنیا و زینت آن مستوحش بود و در ظلمت شب مستانس بود و بخدای که غزیر العبرة و طویل الفکرة بود یعنی از خوف خدا قطرات عبرات بر رخسار او روان بود و

پیوسته در فکر احوال آخرت بود و تقلب کف خود میکرد و با نفس خود خطاب میفرمود و با بر ورد کار خود راز میگفت و جامه خشن و طعام ناهموار دوست میداشت



و در کار او طعام لذیذ خوش خوب بود دنیا آنکه از هیبت و سطوت آن حضرت چشم را بر روی او نمی توانستیم کشود و با او سخن نمی توانستیم گرد و چون با ما نشستی مانند یکی از ما بود
و با ما در نهایت تواضع و فروتنی و افتادگی بود و تعظیم اهل دین را بسیار میکرد و بر روی ما بسیار خندان و متبسم بود و چون با فقرا می نشستی گفتگوی مسکین با ایشان می کرد و
اگر چیزی از او می پرسیدیم جواب میگفت و بسیار تعظیم اهل ایمان می کرد و بسیار با دردمندان و فقیران دوستی می نمود و فروتنی میکرد و در ایشان نهایت شفقت و مرحمت و مهربانی بود و نفقه
با ایشان میکرد و نمی گذاشت که بخدای کسی او را آزرده و بعضی از شبهای تار دیدم که محاسن شریف خود را گرفته بود و بر خود می پیچید مانند کسی که او را مار گزیده باشد و بهای های
میگریست مثل کسی که او را مصیبت عظیم رسیده باشد گاهی با خدا مناجات میکرد و زمانی خود را عتاب میفرمود و با دنیا خطاب میفرمود که یا دنیا الیّ تعرّضت ام الیّ
تشوّقت هیهات هیهات لا حان حینک غرّی غیری قد طلّقتک ثلاثا لا رجعة لی فیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر ای دنیا آیا خود را بمن مینمائی و مرا بخود
مشتاق میسازی هیهات برو و دیگری را بفریب و مرا بخود وا گذار که بر تو نیابت نیست زمان تو بمن نخواهد رسید مرا فریب که من ترا سه طلاق داده ام که رجعتی نیست مرا با تو عمر تو کوتاه
است و زندگانی تو حقیر است و خطر و مقدار تو اندک است چون ضرار سخن را بانجا رسانید گریه بر او غلبه کرد هر چند خواست که خود را نگاه دارد نتوانست کان والله کما
ذکرت بخدا سوگند که علی ابن ابیطالب چنین بود که گفتی پس گفت کیف کان حبّک له گفت حبّ ام موسی لموسی و اعتذر الی الله من التقصیر یعنی
مادر موسی بموسی و من عذر میخواهم از خدا در تقصیر محبت او گفت اندوه و تأسف تو چگونه است بر او گفت کاندوه زنی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند فانها لا ترقى عبرتها و لا تسکن حرارتها چگونه مادری
که بکفر زندش را کشته باشند اشک او هرگز خشک نشود و اندوه او هرگز ساکن نشود تا قیامت و آنچه مشاهده شد قلب و غلظت او با کفار و نرمی او با اهل اسلام و اضحت کی در
امت مجاهدان با اهل کفر در راه خدا بتقال بود و در همه جنگها ثبات قدم نمود بلکه از حضرت و هیبت و سطوت او هیچکس را نظر جانب او نبود که او و اکثر صنادید قریش بتیغ او هلاک شدند
و اسلام بجهاد او قوت گرفت و شجاعت و قوت او در هر جنگی بود که اندیشه از هیچ شجاع بطل نمیکرد و بهر که روی می آورد بهلاکت می انداخت و هر جا که بود
پیغمبر از کشته شدن ایشان و هیچ غزوه نبود که فتح و نصرت با او نمیگشت مگر که فتح و نصرت با او بود چنانکه در بعضی غزوات اسد غولم که او از شجاعان و ابطال
عرب بود و بغایت عظیم الجثه از صف کفار بیرون آمد بر اسبی چون کوه پاره سوار شده و زره و خودی که چهار صد من آهن بود بر خود راست کرده و مغفری از سنگ بر سر نهاده و نیزه
چهل رعی در دست گرفته در میان میدان مبارز طلبید ابجولان در آورد و آواز برکشید و رجز خواند و اصحاب چون او را دیدند ترسیدند و از میدان او ترسیدند و بر میدان او یکی
از معروفان ایشان گفت والله ان لنا عنه هاهنا کیف مبارزه رسول صلی الله علیه و آله مبارز نیست که او را بریابد عرض کرد و میگفت من خادمه له الامام من بعدک هر که
با او حرب کند امامت از پس من او را باشد هیچکس از مبارزان جرات ننمود پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت نا شدم یا رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که جز او نمیکرد ایشان نتوانند مرتبه یا او بمبارزه نتوانند کرد پس او را پیش خود طلبید و عمامه بر سر او بست و فرمود که سر علی برکة الله فی
حرز امان الله علی ثقة بنصر الله پس آن حضرت متوجه حرب اسد غولم شد و یکدیگر را نام بگفتند بعد از آن امیر تیغ بالای سر و فرود آورد و سپر او هیچ نفع نکرد شمشیر
آهن سپر او را برید و بر سر او رسید و پیشانی و حلق و گردن و سینه و شکم گاه او را درید تا بزین رسید و بدو نیم کرد و انگاه تیغ از او بیرون کشید هر دو نیمه او از زین جدا گرده فرو ریخت رسول
صلی الله علیه و آله و فرشتگان و رسول تکبیر کردند همه بدان فتح شادان شدند و امیر المؤمنین علیه السلام در حین مراجعت از این غزوه فرمود که انا علی صاحب الصمصام
و صاحب الحوض لدی القیامة اخو نبی الله ذی العلامة قد قال اذ عممنی العمامة انت الذی بعدی له الامامة و آنحضرت همیشه در زمان رسول خدا با کفار حرب کرد و بعد
از آن بیرون از جهاد آنجا در اسلام فرموده بجهاد منافقان چنانچه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ازین خبر داده حیث قال یا علی انک ستقاتل الناکثین و القاسطین و
المارقین مراد از ناکثین اهل بصره اند و قاسطین معاویه و اهل شام و مارقین خوارج نهروان و پیغمبر صحابه را فرمود که منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله
یعنی از شما کسی باشد که مقاتله کند بر تأویل قرآن همچنانکه من مقاتله کردم بر تنزیل آن ابو بکر گفت آنا یا رسول الله فرمود نه عمر عرض کرد من باشم فرمود لا و لکنه خاصف النعل
فی الحجرة انکس و هرچه نعل آنحضرت در حجره بود نگاه کردند امیر المؤمنین علیه السلام در حجره نعل رسول صلی الله علیه و آله را می دوخت پس این آیه را معرض حکمت بر کسانی
که از معرکه جها فرار کردند و به نهایت جبانت و ضعف اعتقاد ثبات قدم نورزیدند پس که انحق سبحانه میفرماید که ای اهل جبانت و ضعف که شما در جنگ ثبات قدم ندارید
زود باشد که من بدل شما کسانی بیاورم که صفت ایشان بر عکس صفت شما باشد یعنی چنانکه در شما جبانت و ضعف اعتقاد است و فرار از اعدا و غیر مترحم بر اولیای اند
ثابت القدم و متیقن الایمان باشند محبت من داشته باشند که بجهت من با ایشان محبت داشته باشم با دوستان من نرم دل باشند و با دشمنان من صعب و درشت همچنانکه
در حال ابی بکر فرموده است اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم در خبر است که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله در محراب نیمه سجده سپاس بجای آورد که بالا قیامی و رکوع
بود گفتند یا رسول الله سجده اجه بود فرمود سجده شکر بود گفتند از آنچه یعنی شکر کردی فرمود جبرئیل آمد نزد من و گفت خدا بن سلام میرساند و میفرماید که من علی را
دوست میدارم من سجده شکر بجا آوردم باز گفت پیغمبر میفرماید که من فاطمه را دوست میدارم من دیگر بار سجده کردم دیگر باره گفت که میفرماید من حسن و حسین را دوست
میدارم من دیگر باره سجده کردم و بعد از آن گفت که حقتعالی میفرماید که من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجده شکر بجای آوردم و بعد از آن گفت که او سجای
میفرماید که من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت بهم است آورده اند که مرد صالح در خواب دید که قیامت قایم شده و خلق را بموقف حساب
باز داشتند و در دست هر یک صحیفه نوشته یکی ایستاده فرشته بیامد صحیفه در دست که فریاد آن مرد گفت این چه صحیفه است گفت صحیفه ایست که نام دوستان علی و فرزندان او در آن نوشته گفت هم آنام
من اینجا نوشته باشد فرشته نام مرا نیافت و از دیگر دوستان خود را و آنجا ندید گفت ایها الملک نام من اینجا نیست گفت چون مرتبه آن نداری که نام من در میان ایشان باشد
اما بنو امیه که من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم ندا آمد که نام ش در اول صحیفه بنویس که بسبب آن آنرا گفت علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود ذکر کرده که این
آیه در شان مهدی آل محمد صلوات الله علیهم نازل شده و اصحاب او و اول این خطاب است با آنکسانی که ظلم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و ایشان را مغلوب و مقهور
و مقتول ساختند و غصب حق ایشان کردند و مقصود این قول است آنکه حق تعالی فرموده که مسوف یأتی الله بقوم چه این موجب آنست که این قوم موجود نبوده باشند در
زمان نزول این آیه و منزول کسانی باشند که بعد از ایشان باشند متصف بصفات کوره باشند تا بقیام ساعت و ساعت قیام و گفته اند که مراد اهل فارس اند و مراد است

نکردی

ابن ابی طالب علیه السلام … [illegible]

نادر و تحسین

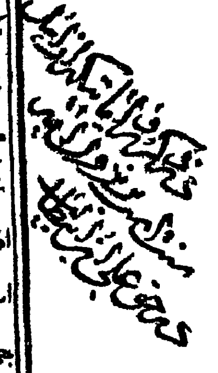
و کفار شکست خوردند

که جعفر

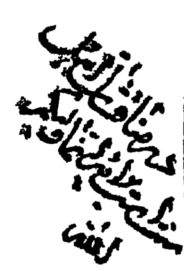


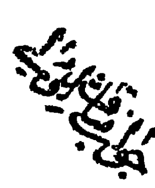
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال کرد که مدلول این آیه بشنیده و سلمان و زید و فهو یحیی مدار و نزول و بیان آن نمود که او کان باللذین نقلنا التوبة انّا لله
رجال من ابناء فارس و عمار و حذیفه و ابن عباس و غیرهم از اعاظم مفسرین روایت کرده اند که این آیه در شان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و در کتب صحیح
از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما نیز مصرح است برابر و جمیع علمای امامیه بر این اند که بعضی از اهل سنت از حسن و ضحاک نقل کرده اند که این آیه در باره ابوبکر
و اصحاب او که با اهل رده کارزار کرده اند و باید حق و سخن شعر نیست باید بدانی اهل یمن محض غلط و غلط محض است و در تفسیر کاشفی او نیز بعضی علما از آن در باب محبت هم و محبونه
سخن ... است اهل شریعت میگویند که محبت خدا با بنده اراده توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بهشت در آخرت و محبت بنده با خدا
آنکه بهای او از غیر خالص کرده و ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیمیست و محبت بنده حادث هر گاه مصداق سطوات محبت و الجلال از اسرار و احتشام محبهم و
محب فانی گردد در بوته اضمحلال الا الله زر دیگر باره هستی ... متصف سازد بلکه حق تعالی بعد از زبان و صاحب دیدن
... حال کسوه میکند که ... ولایت و حکومت نه شنیده باشد در خلق و قیام او بامور بدانکه ... احسن باشد و ... ایشان او ...
که **انما ولیکم الله** جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست **و رسوله** و فرستاده او که محمد است **والذین آمنوا**
و آنکسانیکه ایمان آورده اند ... مرحد برابر است و مرد رسول و مؤمنان از ابا التبع قوله **الذین یقیمون**
الصلوة صفت موصول ... جاری مجرای اسم است یعنی مؤمنانیکه بر پای میدارند نماز را با شرایط و ارکان **و یؤتون الزکوة** و میدهند
زکوة را **وهم راکعون** و حال آنکه ایشان راکعانند در نماز ... که الذین ثانی بدل الذین اول باشد و یا منصوب باشد یا مرفوع بر مدح و بدانکه
جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شان علی بن ابیطالب صلوات الله علیه نزول یافته و شیعه از این استدلال کرده اند بر آنکه امامت حق شاه
اولیا و خلافت منصب علی مرتضی است زیرا که ولی در این آیه شریفه بمعنی متصرف در امور مسلمانان است و احری و احق در مصالح ایشان چنانکه در کریمه النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم باین معنی واقع است و چون چنین باشد پس لازم می آید که ولایت آنکس را ثابت باشد نه دیگری را که این وصف را متحقق باشد زیرا که انما برای حصر
است چنانکه در مباحث لغویه مسطور و مذکور است و چون امامت حق متصدق در رکوع باشد از علی بن ابی طالب و یکی دیگر از هیچ یک از مهاجر و انصار سند نیافته
که باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر شاه اولیا صادر نشده و روایت تصدق علی بن ابیطالب در رکوع بصحت پیوسته و کسی از دراین نزاع نیست
اصحاب سیر و تواریخ و تفاسیر باین معنی تصریح نموده اند و جمهور بر این قرار یافته که متصدق باین وصف علی بن ابیطالب است نه دیگری اگر کوئی چرا نشاید که ولی در این
آیه بمعنی ناصر و معین باشد چنانکه در کریمه والله ولی المؤمنین واقع است وجه استدلال امامت از این آیه مقتضی نشود گوئیم این سؤال بیست ... و مقال ... اند ...
زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما از برای قصر است و حصر و فتح معنی آیه شریفه که ناصر و معین شما نیست مگر او ... و رسول محترم و کسانیکه
در رکوع تصدق نمودند و این معنی صحیح نیست چگونه این مراد الله باشد و حال آنکه ناصر و معین مؤمنان منحصر در این سه کس نیست چه مؤمنان بعضی معین و ناصر
بعضی اند چنانکه حق سبحانه از این خبر داده است در این کریمه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون ... پس اگر این معنی مراد باشد
هر اینه اختلال در حصر لازم آید ... ولی چون در این آیه ولی بتصرف و احری بمصالح المسلمین باشد پس باید که آنکس ثالث اولی بتصرف بود در امور مسلمین چنانکه
خدا و رسول اولی بتصرف در امور ایشان صح استدلال شیعه باین آیه شریفه بر امامت شاه اولیا تمام شود و منع مذکور بر دلیل وارد نباشد زیرا که جمهور مفسرین
چنانکه سابقا اشاره بآن واقع شد تصریح نموده اند که آن شخص ثالث علی بن ابیطالب است نه غیر او و ثعلبی در تفسیر خود مصرح کرده است که این آیه در شان علی بن
ابیطالب نزول یافته و نیز روایت کرده که سمعت ابا منصور الحشاذی یقول سمعت محمد بن عبدالله الحافظ یقول سمعت ابا الحسن علی بن الحسن یقول سمعت ابا حامد محمد بن هرون
الحضرمی یقول سمعت محمد بن منصور الطوسی یقول سمعت الامام احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی
طالب صلوات الله علیه یعنی ثعلبی که یکی از اکابر و رؤسای اهل سنت میگوید که من از منصور حشاذی شنیدم که او گفت که من از محمد بن عبدالله حافظ شنیدم که میگفت
از ابی الحسن علی بن الحسن شنیدم که گفت که من از ابی حامد محمد بن هرون حضرمی شنیدم که او گفت که از محمد بن منصور طوسی شنیدم که او میگفت که من از امام احمد بن
حنبل که یکی از ائمه اهل سنت است و از مشاهیر علمای ایشان شنیدم که علی بن ابیطالب افضل فضلای صحابه است زیرا که آنچه او را حاصل شد از فضایل و کمالات هیچ
کس دیگر را از مهاجر و انصار حاصل نشد و از جمله عبادت حق تعالی و بندگی در وقت واحد او را میسر شد و مستجمع این دو صفت عظیمه در حالت واحده علی بن ابیطالب است
نه غیر او و از این خبر احمد بن حنبل تشنیع عظیم و الزام ظاهر بر مذهب اهل سنت متوجه میشود زیرا که سخن او که قدوه و مقتدای رؤسای ایشانست منافی کلام
مشهور ایشانست که اهل سنت در کتب خود تصریح بآن نموده اند و حکم کرده اند که اعتقاد بر این نهج واجب است که افضل الناس بعد رسول الله ابوبکر الصدیق ثم عمر الفاروق
ثم عثمان بن عفان ذو النورین ثم علی بن ابیطالب صلوات الله علیه یعنی فاضل ترین مردمان بعد از حضرت مصطفی ابوبکر بن ابی قحافه است و بعد از آن عمر الخطاب است و بعد
از آن عثمان بن عفان و بعد از این سه علی بن ابیطالب و هیچ شک نیست که این اعتقاد مخالف قول امام ایشانست چنانکه بر تو ظاهر شد و این مدعا از ایشان مطلوبی
است بی دلیل مقصود نیست بی برهان و مکابره است عظیم که منشا آن غایت تعصب و عناد است تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و دیگر از
جمله علمای اهل سنت که معتقد اهل سنت اند که این آیه انما ولیکم الله در شان امام المتقین علی بن ابی طالب است ابن مغازلی شافعی است و او از طرق متعدد نقل کرده که این آیه
کریمه در حق شاه اولیا است و از طریق اهل سنت حدیث طویلی که یکی از رواة اهل سنت روایت کرده است از انس بن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر محمد
صلی الله علیه و آله بودم که ... نماز پیشین منزل متوجه مسجد شدم چون بمسجد در آمدم دیدم که علی بن ابیطالب در نماز است ناگاه سائلی در مسجد سؤال
کرد و از حاضران چیزی طلب کرد و در سؤال تضرع بسیار نمود فسمع علی کلام السائل فاومی بیده الیمنی الی خلف ظهره فدنی السائل منه فسل خاتمه عن اصبعه فانزل
الله تعالی الآیة من القرآن وانصرف علی الی المنزل فبعث النبی صلی الله علیه و آله فاحضره فقال ای شیء عملت یومک هذا بینک و بین الله تعالی فاخبره الله هنیئا





یا ابا الحسن قد انزل الله فیک آیه من القرآن انما ولیکم الله و رسوله الآیه یعنی انس بن مالک میگوید که من روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که آنحضرت
از حجره طاهره بیرون رفت و متوجه مسجد شد علی بن ابی طالب در مسجد نماز میکرد و در اثنای نماز سائلی بتضرع تمام سؤال کرد و بر پیچارگی خود فرمانده بنا لید
و آن سائل آن کیفیت بگوش سلطان ولایت رسید انگشت مبارک را بسوی او دراز کرد که بگیرد پس امیر المؤمنین بر آن سائل بسیار دعا کرد شد پس آنحضرت دست مبارک را از جانب پشت
اشاره بآن سائل کرد و سائل دریافت که انشاء سپهر خلافت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم با و عطا میفرماید آن انگشتری را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد و از آنحال
شادمان و خرم شد پس حقتعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرستاد و چون شاه ولایت از نماز فارغ شد و متوجه منزل شریف گشت بحجره طاهره در آمد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بطلب او فرستاد و او را حاضر کردانید و فرمود که ای علی امروز چه عمل از تو صادر شده و در راه خدا چه چیز از تو در وجود آمده آنحضرت آنحال
را بواضح تعرض رسانید آنحضرت فرمود که یا علی گوارنده و مبارک باد ترا و خوش دل و خوشحال باش که خدای عز و جل در حق تو آیتی فرستاده و ترا تعظیم
و تفخیم فرموده و آن این آیه کریمه است که انما ولیکم الله و رسوله الآیه و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس منقولست که خاتم شاه ولایت در هجوم سه بکروا فقع شده و محصل
آن روایت اینست که روزی علی پیشوای صلوات اکمل ابیوم اول قبل از آنکه تحیوا بالله فابتوا در مسجد نماز ظهر ادا فرمود چون از نماز ظهر فارغ شد از مسجد بیرون
آمد و صحابه متفرق شدند چنانکه در مسجد کسی نماند الا علی بن ابی طالب که بنماز مشغول بود ناگاه سائلی درآمد و چون در مسجد کسی دیگر نبود مگر شاه ولایت سائل متوجه
آنحضرت شد عرض کرد که یا علی بن ابی طالب بالذی تصلی له ان تصدقت علی بما امکنک یعنی یا علی باخدا که این نماز برای او میگذاری که بمن اعمدا چیزی که تو بمن تصدق
کنی و مرا از احسان خود محظوظ گردانی که بیچاره و درمانده ام و قوتی ندارم پس شاه ولایت چون این سخن را از آن سائل شنید در حالت رکوع دست خود را بر پشت
نهاد و خاتم عقیق که در انگشت مبارک داشت با و بخشید سائل از عطیه آنحضرت خوشحال و خرم شد و امام المتقین عطای بسیار کرد و چون
امام المتقین صلوات الله علیه بنماز صادر شد حقتعالی این آیه کریمه در حق او فرستاد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخطاب او
را یاد کرد و فرمود یا ابا الحسن حقتعالی از این حالت تو مناسبات فرمود با ملائکه یا علی بخوان این آیه که انما ولیکم الله و رسوله الآیه و دیگر از علمای اهل سنت
که معترف است باینکه این آیه در حق امام المتقین نزول یافته ابو الحسن علی بن احمد واحدی است چه او در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول تصریح کرده باینمعنی
و روایت دیگر از کلبی نقل کرده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب است زیرا که او خاتم بسائل داد در حالتیکه در رکوع بود و نیز واحدی روایت میکند از ابی بکر تمیمی
از ابن عباس که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خانه متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که مردمان در رکوع و سجود بودند و بنماز مشغول ایشان در آنحالت چشم
مبارک آنحضرت بر مسکینی افتاد و فرمود که هل اعطاک احد شیئا قال نعم خاتما من فضة قال من اعطاکه قال ذلک القائم و اومی بیده الی علی بن ابی طالب فقال علی ای حال اعطاک
قال اعطانی و هو راکع فکبر النبی صلی الله علیه و آله ثم قرأ و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی سید عالم صلی الله علیه و آله از آن مسکین
پرسید که هیچکس در این مسجد چیزی بتو داد آن مسکین گفت ای رسول الله خاتمی بمن داد فرمود از چه کس بتو بخشید گفت این جوان که در نماز ایستاده است فرمود در
چه حالت بتو داد گفت یا رسول الله در حالت رکوع بود که این احسان بمن نمود حضرت پیغمبر چون این حکایت از آن مسکین بشنید گفت الله اکبر و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود
که و من یتول الله و رسوله الآیه آنگاه فرمود که الحمد لله الذی جعلها فی و فی اهل بیتی شکر خدا را که این کرامت در من و اهل بیت من ظاهر ساخت و این توفیق مرا و خاندان
مرا شد و این شرف بمرادم من علی بن ابی طالب ظاهر گشت و بدانکه بعضی از اهل خلاف و شقاق و جمعی از ارباب عناد و نفاق را در داستان این آیه شبهات و مناقشات
است و از جمله مناقشات یکی اینست که استعمال لفظ جمع در برابر شخص واحد مجاز است و اصل در اطلاق حقیقت است پس مراد از و الذین آمنوا خصوص علی بن ابی طالب
نباشد بلکه مراد از او عامه مؤمنان است زیرا که واجب است که مؤمنان بعضی ولی و ناصر و معین بعضی باشند چنانکه حق عز و علا فرموده است که و المؤمنون بعضهم
اولیاء بعض و مناقشه دیگر آنست که علی بن ابی طالب در آن زمان فقیر بود و او را مالی نبود که زکوة بر وی واجب شود و زکوة اطلاق نکنند مگر بر صدقه واجبه و مناقشه دیگر آن
است که بر تقدیر آنکه مراد از این صیغه جمع علی بن ابی طالب باشد لازم نمی آید که او خلیفه بود بلا فصل چرا نشاید که خلافت او بعد از خلافت شیوخ ثلثه بود و مناقشه
دیگر آنست که مراد از ولی متصرف در امور مسلمین باشد چنانکه شیعه میگویند باستدلال و الذین آمنوا الذین لازم می آید بر آنکه تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله
در امور مسلمانان که نفی است حاصل شود و غیر او نیست و مناقشه دیگر آنست که لایق بحال علی بن ابی طالب نیست که مستغرق در قلب باشد در عبادت حقتعالی چنانکه در نماز
بهیچ چیز ملتفت نباشد و ظاهر است که استماع کلام سائل و التفات با و نمودن و قضای حاجت او کردن منافی استغراق است و منافقان ایشان در بطلان و بیان
این شبهات آنست که بعد از وجود روایات و آیات و احادیث صحیح و اسانید اخبار متواتره از طریقین در اینکه آیه در شأن علی بن ابی طالب نزول یافته
و مراد از و الذین آمنوا الذین است سوی او لیاقت ندارد امثال این مناقشات و انواع این اعتراضات کبیت العنکبوت است که و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت و
اما جمع برای واحد و اطلاق زکوة بر صدقه مندوبه در کلام عرب بسیار است و صاحب کشاف گفته که جیئ به علی لفظ الجمع و ان کان السبب فیه رجلا واحدا و هو علی بن ابی طالب
لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه و لینبه علی ان سجیة المؤمن یجب ان تکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لو کان فی الصلوة لم
یؤخره الی الفراغ منها انتهی و بکر مناسب اینجا حاصل معنی کلام صاحب کشاف اینست که ایراد لفظ جمع با آنکه آیه در شأن علی بن ابی طالب است جهت آنست که تا مردمان رغبت کنند
در مثل آنچه آنحضرت کرده و تحصیل اقتدا بآن شاه اولیا در این کردار بکنند بمثل ثواب او فایز گردند تا متنبه باشند بر آنکه خصلت و شیمه مؤمن باید که بر این غایت باشد که
از حرص بر بر و احسان و تجسس حال فقرا کوشند و اگر در نماز باشند از آن تاخیر نکنند تا بعد از فراغ از نماز هر گاه که آن منافی نماز نباشد و التفات علی بن ابی طالب
بکلام سائل بقصد قربت و کردن حاجت او برای رضای الهی مستلزم کمال او است زیرا که التفات موجب جمع میان عبادت مالی و بدنی بود چنانکه در کلام احمد حنبل مذکور
شد و این التفات که سبب نقصان عبادت نشد التفاتی نیست که متعلق بامور دنیوی و اغراض نفسانی باشد و آنچه در وجه استدلال و الذین آمنوا مذکور شد که تمام شؤون لازم
آید که تصرفات شیوخ ثلثه در امور مسلمین محتاج الیه نبوده و حقتعالی در تصرف زیر آنکه تصرف شان در امور عبا اکاوست حاجت بتصرف غیر نیست و از این سخن بعد باب امامت لازم آید





و قال ابن کلام کلام عمر الخطاب است که حسبنا کتاب الله است یعنی آن وقت که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ایتونی بدواة و قرطاس عمر گفت حسبنا کتاب الله
خدا ما را کافیست و حاجت بوصیت پیغمبر نیست و بر عاقل منصف مخفی نیست که این سخن عناد محض تو تا است و در مجمع البیان مذکور است که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار
الحسنی القاینی قال حدثنا الحاکم ابو القسم الحسکانی رحمه الله قال حدثنا ابو الحسن محمد القاسم الفقیه الصیدلانی قال اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد الشعرانی قال حدثنا ابو علی احمد بن
علی الرزاقی قال حدثنا یحیی بن عبد الحمید الحمانی عن قیس بن الربیع عن الاعمش عن عبایة بن ربعی قال بینا عبد الله بن عباس جالس علی شفیر زمزم یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی صاحب مجمع گفته که سید ابو الحمد مهدی حدیث کرد مرا از رواة مذکوره که عبایه ربعی از عبد الله بن عباس نقل کرد که او فرمود در کنار زمزم نشسته بودم و احادیث
سید عالم بگوش هوش اهل مجلس میرسانیدم در ان اثنا مردی بیامد لثام بروی بسته و برابر من بنشست هر گاه میگفتم قال رسول الله یعنی هرگاه که حدیثی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نقل میکردم وی نیز خبری از انحضرت نقل میکرد ابن عباس گفت او را سوال کردم که تو کیستی که من ترا نمی‌شناسم دست باز کرد و لثام باز گشود و روی بقوم آورد و گفت
ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله بهاتین و الا فصمتا و رأیته بهاتین و الا فعمیتا
یقول علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی هر که شناسد خود شناسد و هر که نشناسد بشناسد منم جندب بن جنادة بدری ابو ذر غفاری
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم با این دو گوش و اگر خلاف گویم هر دو گوشم کر باد و دیدم او را باین دو چشم و اگر نه هر دو چشمم کور باد میفرمود که علی
پیشرو ابرار است و قاتل کفار است ناصر او منصور است از قبل خدا و مخذول او مخذول است بعد از ان گفت با رسول خدا نماز ظهر کردم سائلی در مسجد سوال کرد
هیچکس چیزی باو نداد سائل دست برداشت و گفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم کسی چیزی بمن نداد علی صلوات الله علیه در نماز بود و در حال رکوع
اشاره کرد بسائل با انگشت کهین که انگشتری در ان بود سائل انگشتری از انگشت او بیرون کرد پس گفت گواهی میدهم که انگشتری در دست راست داشت در وقتیکه بسائل
اشاره کرد و ان سائل انگشتری از دست او بیرون کرد رسول صلی الله علیه و آله از ان مشاهده میکرد چون علی صلوات الله علیه انگشتری بسائل داد و سائل خوشنود شد
رسول صلی الله علیه و آله سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سألک فقال رب اشرح لی صدری الایه بار خدایا برادر من موسی ترا خواند و از تو حاجت خواست
و گفت بار خدایا دل من روشن گردان و کار من آسان کن و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند و وزیری گردان از اهل من باشد که هرون است تعیین فرما و پشت مرا باو
قوی گردان و او را در کار من انباز گردان پس تو که خداوندی در قران مجید انزال فرمودی که دعا ترا اجابت کردم و فرمودی که سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما
سلطانا فلا یصلون الیکما و انا محمد صفیک و نبیک اللهم اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری یعنی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
دعا را باینجا رسانید فرمود بار خدایا منم محمد پیغمبر برگزیده تو دل و سینه مرا منشرح گردان و کار مرا سهل و آسان فرما و از اهل من علی را وزیر من گردان و پشت مرا باو
سخت گردان قال ابو ذر فو الله ما استتم رسول الله صلی الله علیه و آله الکلمة حتی نزل جبرئیل من عند الله فقال یا محمد صلی الله علیه و آله اقرأ قال و ما اقرأ قال انما ولیکم الله
و رسوله و الذین امنوا الایه یعنی ابو ذر گفت که بخدای سوگند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این مناجات را تمام نفرموده بود که جبرئیل نازل شد از نزد حق تعالی
و گفت ای محمد بخوان فرمود چه بخوانم گفت که بخوان انما ولیکم الله و رسوله الایه و این خبر را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسنادی که ذکر میکند آورده و ابو بکر رازی در کتاب
احکام القرآن روایت کرده بر طریقیکه مغربی و طبری و رمانی از او ذکر کرده اند که این ایه در حق علی بن ابیطالب نازل شد وقتیکه در رکوع خاتم خود را بسائل داد و این قول مجاهد
و سدی است و مروی از ابی جعفر و ابی عبد الله و جمیع علمای اهل البیت صلوات الله علیهم و بعضی از کلبی روایت کرده اند که این در باره عبد الله بن سلام و اصحاب او فرود آمد
وقتیکه اسلام اوردند و یهودان قطع موالات ایشان کردند و عطا روایت کرده که چون امیر المؤمنین در رکوع انگشتری بداد عبد الله سلام گفت یا رسول الله انا رأینا
علیا تصدق بخاتمه و هو راکع فنحن نتولاه یعنی علی را دیدیم که در رکوع خاتم را تصدق نمود او را دوست میداریم و سید ابو الحمد از ابی القسم حسکانی باسنا متصل مرفوع
از ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که گفت عبد الله سلام با جمعی از اصحاب خود که باسلام در امده بودند نزد رسول صلی الله علیه و آله امدند و گفتند یا رسول الله منازل ما دور است
و ما را مجلسی و متحدثی نیست غیر از این مجلس و قوم ما چون دیدند که ما ایمان بخدا و رسول او آورده ایم و تصدیق ایشان نموده ایم ما را گذاشتند و سوگند خوردند که با ما ننشینند
و با ما مناکحه نکنند و سخن نگویند و این حالت بر ما بسیار شاق است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که انما ولیکم الله و رسوله و الذین الایه و بعد از ان انحضرت
بمسجد امد مردمان بعضی در رکوع بودند و بعضی در سجود و چشم او بر سائلی افتاد و باو گفت هل اعطاک احد شیئا یعنی کسی چیزی بتو داد گفت نعم خاتم من فضة رسول فرمود
که من اعطاک که انگشتری بتو عطا کرد او گفت ذلک القایم و اشار الی علی رسول فرمود علی ای حال اعطاک گفت اعطانی و هو راکع پس پیغمبر صلی الله علیه و آله
تکبیر گفت و این ایه خواند و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و این وقت فرمود حسان بن ثابت این ابیات را انشاد کرد ابا حسن تفدیک نفسی و
مهجتی و کل بطی فی الهدی و مسارع ایذهب مدحیک المحبر ضایعا و ما المدح فی جنب الاله بضائع و انت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوة فدتک النفس یا خیر راکع فانزل
فیک الله خیر ولایة و بینها فی محکمات الشرایع و در حدیث ابراهیم بن حکم بن ظهیر باین طریق وارد شده که عبد الله بن سلام با رهطی از قوم خود نزد رسول صلی الله علیه و آله امدند
و شکایت کردند از آنچه بایشان رسیده بود از جهت قوم ایشان و در اثنای شکایت این ایه نازل شد که انما ولیکم الله و رسوله الایه و بلال اذان بگفت و رسول صلی الله
علیه و آله بمسجد امد دید که مسکینی سوال میکند فرمود که ما ذا اعطیت گفت خاتم من فضة فرمود من اعطاکه گفت ذلک القائم فاذا هو علی صلوات الله علیه فرمود
علی ای حال گفت و هو راکع پس رسول صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود که و من یتول الله و رسوله ابو الفتوح در تفسیر خود بعد از ذکر روایت ابو ذر بطریقی که مذکور
شد میگوید که روایت جابر بن عبد الله انصاری چنین است که او گفت روزی رسول خدا در مسجد با یاران نشسته بود و پشت بمحراب باز داده ساعتی بر امد اعرابی از بنی
قوم بر خود [illegible] اثر فقر و فاقه بر او پیدا و روی برسول کرد و گفت اتیتک و العذراء تبکی برنة و قد ذهلت ام الصبی عن الطفل و اخت و بنتان و ام کبیرة و قد کدت
من فقری اخالط فی عقلی و قد مسنی جوع و فقر و فاقة و لیس لنا الا الیک فرارنا و ما المشتکی الا الی الله مفرنا و این مفر الخلق الا الی الرسل رسول فرمود که کیست و گیرد
ادهد تا ضامن او شوم بدانکه [illegible] ابراهیم خلیل در سلام اعرابی برکر [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زاویه مسجد نماز نافله

میکنم و در رکوع بود انگشتری را اشارت با اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد اعرابی در انگشتری نگاه کرد نگین او را که بر آن بود شاد شد و گفت انا مولی لمن لیس
بمولی ثقة فانا الذین هم حمید الامام کلهم لانهم فی الوری ما بهم و جبرئیل امد این ایه را اورد که انما ولیکم الله الایه پس رسول خدا اعرابی را گفت
که ترا چیزی داد گفت بلی این اوست پس حضرت علی بن ابیطالب رسول فرمود که هنیئا لک یا علی گوارنده و مبارک باد ترا یا علی بر خیری که مقارن رجحان و در حیرانیم است چنین
صحابه از ابد بدند هر کس انگشتری داشت صدقه بداد تا بجای صد انگشتری بر اعرابی رسید اعرابی شاد شد و دانست که از میامن کرم امیرالمؤمنین علیه صلوات الله علیه
و این بیتها انشاء کرد انا مولی لمن نزلت فیهم السور اهل طه وهل اتی فاقرؤا تعرفوا الخبر والطواسین بعدها والحوامیم الزمر انا مولی هؤلاء وعدو لمن کفر
حسان بن ثابت حاضر بود این ابیات بر خواند علی امیر المؤمنین اخو الهدی وافضل ذی نعل ومن کان حافیا واول من ادی الزکوة بکفه واول من صلی ومن کان زاکیا
فلما لقاه سائل کفه الیه من بخل ولم یک کاتما فدس الیه خاتما وهو راکع وما زال اواها الی الخیر داعیا فبشر جبریل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی فی ذاک ضاحیا
و بدانکه اهل خلاف را اعتراض آنست که گویند مراد بقوله وهم راکعون آنست که رکوع شیمه و عادت ایشانست نه حال ایتای زکوة نباشد تا مثبت مدعای شما تواند بود
زیرا که میگوئیم که در یقیمون الصلوة رکوع داخلست اگر قوله وهم راکعون محمول نشود بر آنکه حال باشد از یؤتون الزکوة پس محض تکرار لازم آید و اگر صفت ایشان
رکوع کردن نیست جهت آنکه تکرار باشد غیر مفید و تاویل قریب غیر مفید اولی است از بعید غیر مفید و جز این که ولایت در این مختص است بمتولی امور و مستحق تصرف بر امور مردمان
انست که حق تعالی بقوله انما ولیکم الله خطاب بجمیع مردمان کرده و در این خطاب پیغمبر و غیر او داخل شوند پس گفت و رسوله والذین امنوا از جمله ایشان اخراج نموده
زیرا که مؤمنین مضاف اند بولایت او و بعد از آن فرموده که الذین امنوا الی آخره پس واجبست که انان که مخاطبند با غیر کسانی باشند که ایشان را ولایت حاصل شده و اگر نه متعین
شود بآنکه مضاف عین مضاف الیه باشد بعینه و هر یک از مؤمنان ولی نفس خود باشد و این محالست بیک بلی بعضی از اهل خلاف رکوع را بمعنی خاضع تاویل کرده اند بر خلاف
ظاهر است و موجب اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا که در عرف شرع اطلاق آن بر رکن نماز است که انحنا ثابت که کف دست بزانو برسد و در کنز العرفان آورده
که متکلمین در کتب کلام ذکر کرده اند که در این آیه مباحث بسیار است و دلالت تمام دارد بر امامت علی بن ابیطالب و تفصیل این در کتاب خود که مسمی است بلوامع الالهیه فی
المباحث الکلامیه ایراد کرده ایم و چیزیکه آن کفایت هر طالب است و شفای هر علیل راغب بما استدلال میکنیم جواب این ایه پیچیده حکم اول فعل قلیل باطل نمیکند نماز را و قوله
ویؤتون الزکوة وهم راکعون اشارتست بفعل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه یعنی که خاتم خود را بسائل تصدق نمود در حال رکوع و این فعل قلیل است غیر مؤثر در
بطلان صلوة دوم آنکه نیت فعل قلبی است نه لسانی زیرا که تصدق بخاتم که در نماز از آنحضرت صادر شد مستلزم نیتست زیرا که آن عملست و هر عملی ناچارست از نیت و در
صلوة لفظی که غیر قرآن و دعا باشد مبطل است پس از او واقع نشده باشد و اگر نه موجب بطلان بودی لازم هم چه ملزوم است مر بطلان را و متفرع میشود بر این صحت
زکوة بر فقیر که حاضر نباشد صحت نیت صوم در صلوة لیلیه و نیت قربت معرفات در نماز و صحیح عقد از نیات ممکنه در حال صلوة و در اینکه نیت احرام شرط
است آنرا از آن تلبیه چاره نباشد که بعد نماز واجب است اینه احتمال نمیدارد که آن خاتم باشد زیرا که آن معهود نیست در نماز و اولی جواز است زیرا که تلبیه کرده است و تنبیه نیست
پس جائز باشد نیت احرام در آن اما اگر مقارن نسازد نیت را به تسلیم پس اگر بعد از آن واقع منقول نشد جز نماز زیرا که خارج صلوة است سیم آنکه استحضار نیت فعلا
واستمرار آن عبادت شرط نیست در عبادت زیرا که آنحضرت در حال نیت زکوة مستحضر نیت صلوة نبود که اگر شرط میبود که مستلزم نبودی است منافی مدح علیه است و بر این
متفرع میشود اکتفا کردن باستمرار نیت حکما چهارم تسمیه صدقه مندوبه بزکوة زیرا که جایز نیست که آن خاتم از زکوة واجبه بوده باشد زیرا که اخراج زکوة واجبه
واجب مضیق است جایز نیست از او بواجب موسع پس از صدقات مندوبه باشد و هو المطلوب پس چون حق تعالی در این آیه اثبات ولایت خود و رسول
و وصی رسول کرد در عقب آن فرموده که **وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ** و هر که دوست دارد خدا را **وَرَسُولَهُ** و رسول او را **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنان را که ایمان
آوردند **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ** پس بدرستی که لشکر خدای **هُمُ الْغَالِبُونَ** ایشانند غالبان وضع ظاهر در موضع ضمیر که فانهم است تنبیه است
بر برهان وجوب تولی ایشان فکانه قیل ومن یتولهم هؤلاء فهم حزب الله وحزب الله هم الغالبون و تنویه است بذکر ایشان و تعظیم شان و تشریف ایشان بیان
اسم و تعریض بکسی که موالات نماید غیر ایشان را بآنکه او حزب شیطانست و حزب در اصل لغت قومی اند که مجتمع شوند برای امری که ایشان را عارض شده باشد
چه حزبی یعنی پیش آمد دانست از ابن عباس مرویست که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باطن منافق شدند و بعضی صحابه ایشان را
طریق مودت و مصاحبت میداشتند حق تعالی این آیه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا**
فرا مگیرید آنانرا که فرا گرفتند **دِينَكُمْ** دین شما را **هُزُوًا وَلَعِبًا** استهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **مِنَ**
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنکه کتاب داده اند ایشانرا **مِن قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی یهود **وَالْكُفَّارَ** و فرا مگیرید کافران را **أَوْلِيَاءَ** دوستان
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ترک مناهی **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** اگر هستید شما مؤمنان حقیقی چه مقتضای ایمان آنست که با دشمنان حق دوستی نکنند
حق تعالی در این آیه ترتیب ساخت نهی از موالات منافقان را بر اتخاذ ایشان دین اسلام را هزؤ و لعب تنبیه است بر علت نهی و تنبیه بر آنکه هر که شان او چنین باشد بعید است از موالات
و جنبه مجانبت و عطف الکفار بر الذین اتخذوا دلالت بر آنکه نهی است از موالات کسی که بر دین حق نباشد خواه آنکه بر دین باشد که تحریف آن کرده باشد از صواب
و ان را از هوای خود ساخته باشد مانند اهل کتاب یا نه مانند مشرکان اهل مکه روایت که چون مردمان بعد از استماع اذان بر خواستندی بعضی یهود بانگ کفتندی
بر سبیل استهزاء که قاموا لا قاموا و صلوا لا صلوا یعنی برخاستند که برنخیزند و نماز کردند که نماز نکنند و منع آن حق تعالی این آیه فرستاد که **وَإِذَا**
نَادَيْتُمْ و چون ندا میکنید مردم را و میخوانید **إِلَى الصَّلَاةِ** بسوی نماز فرا گیرند **اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا** میگیرند نماز یا منادات را سخریه
و بازی در تفسیر در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی احرق الله الکاذب یعنی خدای دروغ
گوی را بسوزد شبی خادم وی اتش بخانه در آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود خفته بود شراره از آن آتش بجست و خانه را با آن جماعت که بودند تمام بسوخت **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ** از آنجا

مؤثر نبود در بطلان صلوة هو اشتغال

با اذان یا نماز **ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ** بانسکه ایشان **قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ** گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزا چه عقوبت بایشان خواهد رسید ...

بی عقلی ایشان و عقل مانع آنست و تحقیق کرده چون بعضی کفار بانگ نماز شنیدند گفتند ای محمد این بدعتست که تو وضع کرده و پیش از تو پیغمبران دیگر بیان

علی نکرده اگر حیله است این بوده ابنیای سابق باین اقدام مینمودند فما اقبح من صوت ... و ازین و ملخوش است حق تعالی ... بقول ایشان این آیه نازل ساخت

که ومن احسن قولا ممن دعا الی الله الآیه سبب ... بانگ نماز آن بود که رسول ... در مکه ... اصحاب وقت نماز اعلام مراقبت مینمودند ...

... و اکثر آن بود که چون بعضی از ایشان ... رسول ... نماز میبود و نماز تمام کرده بود ... بیان بانگ نماز گفتند یا رسول الله

این امر ما دشوار بود که علامتی وضع کن که ما آن بدانیم که وقت توجه ... مجلس ... و بایکدیگر مشورت کنیم چون نشستند بعضی میگفتند که ...

بر بام مسجد ... نماز ... بگفتند که آتشی بر بام مسجد ... که وقت نما

است مسجد توجه نمایند و بعضی دیگر گفتند که ... رسول ... بیان ... تا ابن رای پسندید ... قرار ... گرفت

بر بند عبد الله بن زید گفت که ما آموس الطلب کردیم تا بخریم در آن شب مردی را در خواب دیدم جامه سبز پوشیده و ناقوسی بر دست داشت گفتم ای ... این ناقوس میفروشی گفت از برای چه

میخری گفتم میخواهم که از برای نماز ... گفت چیزی ترا تعلیم کنم که بهتر از این باشد گفتم آن کدام است گفت بگو الله اکبر الله اکبر تا آخر بانگ نماز و بگفت ... تا آخر

خبر دادم گفت ان شاء الله ... بعد از آن ... بلال ... بلال را بر تعلیم ... گفت ... تعلیم دادم و بلال

بانگ نماز بگفت ... تا چهل کس از اصحاب ... این ... در خواب دیدند اگر این خبر صحیح باشد ... بر خواب ... اعتماد ... که وحی نازل شده ... مامور گشته

و اکر ... ابتدای آن ... وحی ... فضیلت بانگ نماز بسیار است ... رسول صلی الله علیه ... که سه کس ... روز قیامت ... حساب باشند ایشان ...

... و انبیا و ... و شهدا ... آنکه قرآن ... و ... که هفت سال ... گفته باشد و ... آن

از مردمان ... که عبادت خدا ... خدمت خود ... انس بن مالک گفت چون بانگ نماز ... درهای آسمان بگشایند و دعا را

اجابت کنند ... عبد الله ... گفت که از رسول خدا شنیدم که او گفت موذنی که برای خدا بانگ نماز گوید ثواب او

مثل ثواب شهید ... باشد ... بانگ نماز ... و هر ... که آواز او بشنوند برای او گواهی دهند ... چون ... او را

در قبر ... هوام زمین او ... که ان احباب الله ... روز ... گویند این دعاة الشمس

و القمر ... کنند ... آفتاب ... موذنان ... تاج کرامت ... ایشان ... عمر بن خطاب گفت

که رسول خدا صلی الله علیه ... اللهم اغفر للموذنین گفتم یا رسول الله ... ما از بانگ ... گفت ... یا عمر ... روز ... بیاید

... که مردمان بانگ نماز را به ضعفا ... گوشتهای موذنان بر آتش ... و ... است ... ابو ... بن ... الخطاب ... رافع بانقر

از یهود ... حضرت رسالت صلی الله علیه ... پرسیدند که تو بکدام پیغمبر ایمان داری فرمود که نؤمن بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابرهیم واسمعیل واسحق

الی آخر الآیه چون نام عیسی ... نبوت عیسی کردند و گفتند ... که ... اهل ... که بهره تر ... دنیا و آخرت ... آیه

که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب **هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا** آیا ... انکار ... است و منه النقمة للعقاب

لانه ... علی ما ینکر من الفعل و استفهام برای انکار ... **إِلَّا أَنْ آمَنَّا** ... ایمان آورده ایم **بِاللَّهِ** بخدای تعالی **وَمَا**

أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرستاده اند یعنی قرآن **وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ** و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب **وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ**

فَاسِقُونَ عطف است ... الا ایمان ... انتم خارجون

منه بالاصل ... ان اکثرکم فاسقون ... الا الایمان بالله وما انزل ... اکثرکم

و یا معطوف است ... هل تنقمون منا الا ان ... لقلة انصافکم و فسقکم ... هل تنقمون ...

... لا تنقمون ... ان اکثرکم فاسقون ... عندکم ... الا ...

... اهل کتاب ... اهل کتاب ...

... **قُلْ** بگو که **هَلْ أُنَبِّئُكُمْ** آیا خبر دهم شما را **بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ** ...

... قوله **مَثُوبَةً** ... شما را آگاه کردانم ... از روی ... نزدیک

است **عِنْدَ اللَّهِ** ... مثوبه ... و مثوبة ... فبشرهم

بعذاب الیم و قوله **مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ** ... بدتر ... اهل ... یعنی کسی که لعنت کرد

خدای او را ... من لعنه الله ... تعالی ... اکر

لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود الی آخر **وَغَضِبَ عَلَيْهِ** و خشم گرفت ... از رحمت خود دور ... غضب خود

... **وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ** و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ... **وَالْخَنَازِيرَ** و خوکان چنانکه

منکران مائده عیسی ... ابن عباس ... ایشان ... مسخ شدند و پیران ایشان خنازیر

وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ عطف است ... طاغوت ... کعب بن الاشرف ...

... **أُولٰئِكَ** آنجماعت ملعونان **شَرٌّ مَكَانًا** ... ودلالت



کردند بر شرارت ایشان و گویند مکان بمعنی منصرف است یعنی محل بازگشت همه ایشان بدتر از همه جهنم باشد وَأَضَلُّ عَنْ و گمراه‌ترند از سَوَاءِ
السَّبِيلِ راه راست که متوسط است میان غلو نصاری و قدح یهود و مراد بهر دو صیغه تفضیل زیادت مطلقه است نه اشتراک چه مؤمنان در شرارت و ضلال نخواهند بود
کرده‌اند چون این آیه آمد مسلمانان آن را بر ایشان ذکر کردند و جهودان را گفتند که یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا شدند و از این جواب سر در پیش افکندند
این قول بر آنست که حق تعالی آن را ... لختی نمود و بعد از آن در صفت منافقان می‌فرماید که وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود با عامه اهل
نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آورده‌ایم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در آمدند با کفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون رفتند
بکفر یعنی در وقت دخول و خروج کفر با ایشانست و اظهار تو شنیده اند ... ایشان اثر نمیکند و کلمه قد تاکید است و این هر دو جمله حالیه‌اند از فاعل قالوا و قوله
و هم قد خرجوا از فاعل دخلوا و خرجوا و لفظ قد اگرچه داخل شده برای تقریب ماضی بحال تا صحیح باشد که حال از فاعل شود لیکن چون متضمن معنی توقع است
کمال اماره نفاق بر ایشان لایح بود و رسول خدا ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که پنهان می‌داشتند
از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و این وعید است مر ایشان را وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و می‌بینی بسیاری از ایشان یعنی یهودان یا منافقان یا رؤسای ایشان
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ لقوله عن قولهم الاثم وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد
و گویند اثم هر گناهی است که مقصور بود بر فاعل و عدوان گناهی که ضرر او بدیگری رسد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوه را و تخصیص او بذکر
جهت مبالغه است لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی و
الْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوه را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی‌پردازند این تخصیص علماست بر ... از امور ... لولا هر گاه بر فعل ماضی داخل شد مفید توبیخ
و چون بر مستقبل داخل شد مفید تحضیض و ایثار یصنعون بر یعملون بجهة ابلغیت است زیرا که صنع عمل انسانست بعد از تدرب در آن و تحری اجود آن و لهذا خواص را
بر ترک مداهنت فرموده و نیز آنکه ترک حسبت اقبح از معصیت است زیرا که نفس ملتذ میشود بمعصیت و میل آن میکند و ترک انکار بر آن از این قبیل نیست پس جدیر باشد
بابلغ ذم ملخص کلام آنست که مواقع معصیت مقارن شهوت است که داعی او است ... در این کتاب آمده است که ... فعل قبیح و انکار آن مقارن شهوت نیست
هر گاه که تفریط کرده باشند بر ایشان پس حال ایشان اشد باشد از مواقع آن و در کشاف آورده که از ابن عباس منقولست که این اشد آیتیست در قرآن و از ضحاک
مرویست کما فی القرآن آیة اخوف عندی منها از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هیچ مردی نباشد که در قومی که ایشان مشغول معصیت
باشند و او منع و نهی از آن نکند مگر که نزدیک بود که حق تعالی عذاب بر او بفرستد مالک دینار روایت کرده که خدای تعالی وحی کرد بجمعی از فرشتگان که فلان
شهر را خراب کنید گفتند بارخدایا فلان بنده عابد در میان ایشانست و همیشه متوجه بارگاه تواست در عبادت و طاعت تو خطاب آمد که اسمعوني
فان وجهه لم تتغير غضبا لمحارمي او از نعره و بانگ و مرا بشنوانید چه در وقتی که قوم او ارتکاب محارم میکنند روی متغیر نمیشود بجهة خشم و غضب بر ایشان
در خبر است که حق تعالی بیوشع وحی کرد که من از قوم تو صد هزار کس را هلاک خواهم کرد که چهل هزار از ایشان نیکان باشند و شصت هزار بدان یوشع گفت
که بارخدایا بدان مستوجب عقاب بودند و سزاوار هلاک اما نیکان چه گناه کرده‌اند فرمود که خشم من بر ایشان بجهت آنست که خشم نگرفتند بقومی که مرتکب قبایح شدند
و با ایشان نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند و بعضی گفته‌اند که مثل فاسقانی که صالحی در میان ایشان باشد که او را نهی نکند مثل جماعتی اند که در کشتی نشسته
باشند و چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبر برآورد و کشتی بشکند همه غرق شوند و اگر او را منع کنند بسلامت بمانند بنابر قوله واتقوا فتنة لا تصيبن
الذين ظلموا منكم خاصة حاصل که دلالت است بر آنکه نهی از منکر منزله مرتکب است متضمن اینکه واجبست امر بمعروف و نهی از منکر و آورده اند که پیش از هجرت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یهود بنی قینقاع از اهل مدینه از مالداران بودند و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت بیثرب هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد
پیش آمدند حق سبحانه برکت از ایشان برداشت اسباب ایشان معیشت نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده گشادند و از آن جمله فنحاص بن عازورا گفت که ید الله مغلولة
و یهود دیگر با او شده و بدان قول راضی گشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای
بسته است غل ید و بسط آن مجاز است از بخل و انفاق ... و غل ید و بسط آن مقصود نیست لهذا مستعمل میشود در موضعی که ید متصور نباشد و معنی مراد آنست که خدای
بخیل است و چیزی بما نمیدهد و در روایتی آمده است که مراد آنست که خدای فقیر و درویش است کقوله تعالی لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير و نحن اغنياء و بعضی
معنی آیت که مقصود یهود آنست که دست خدای از عذاب ما بسته است ... که حق تعالی از ما دستهای خود را ... ایشان را دعا و حق تعالی
فرموده که غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیرات همیشه بخیل و فقیر باشند و علماء این دعا علیهم است بجمل یعنی بخل کنند و با فقر و مسکنت مانده‌اند و هم بقاتلهم الله و ایشان
خود با فقه است و معنی اینکه دستهای ایشان را مغلول سازند یعنی بعلها... ایشان در آخرت پس مطابقه من حیث اللفظ ملاحظه
اصل کقولک سبنی سب الله دابره و این ... تبیلست قوله وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان باد بآنچه گفتند مراد از این دعا خذلانست یا رانده شده از رحمت الهی
از السخن و امر الهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت خدای گشاده است یعنی جود و کرم او و تثنیه جهت مبالغه است در رد سخن ایشان
و نفی بخل از او و اثبات غایت جود چه غایت سخی آنست که هر دو دست خود عطا میکند و اینجا تنبیه بر منح دنیا و آخرت و بالمنح ظاهره و باطنه و نیز اینکه عطا میکند بر جهت استدراج و برنگ عطا میفرماید از روی اکرام و ... اطلاق ید بر وجه و سمع و بصر و جز آن
از متشابهات قرآنست و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی مراد موافق محکم داباید و چنانچه در این محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه منع او
اعطای سبب و اخذ و اقع میشود اینجا که عطا و منع نسبت میدهد بلکه عطای او اکثر از آن است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه

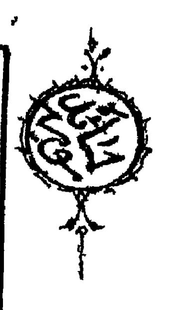
مقتولند یعنی چون توهیچ مقتضای حکمت بن تاکید قول مذکور است یعنی تخاوا است وانفاق تشبیه میکند بخیل و تشبیه بکسی که بدست او بسته باشد و بخیل و متضاد
حکمت پس انکه جایز نیست که این جمله صفت حال باشد انطوا بجهت فصل بینها بخبر و نه انکه حال باشد از بید بن زید که جمعش بید است تا جمع باشد ان ویدنه
از ضمیر ها در مبسوطتان بجهت بین لیل پس کلام مستانف است برای تاکید **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم** و هر اینه زیاده میکرداند بسیاری را از بهود **مَّا**
أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ بحجر فرو فرستاده شد از نزد پروردکار تو یعنی قرآن **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** نافرمانی و کفر را یعنی ایشان طاغی و
کافر بودند بحجر پیشنویدند از قرآن روز بروز زیاده میکردانید طغیان و کفر را از انچه استماع میکنند از ان چنانچه مریض مرض خود زیاده میکرداند از تناول
غذای که صالح است مر اصحاء را و مرادانست که هرگاه حق تعالی انزال حکمی مینماید بر پیغمبر خود ایمان اجتناب میماید ایشان جاحد ان میشوند و بعصیان طغیان
و تمادی بیشتر مینمایند مجاورزت از حد میکنند بجهت فکر و بدین ایشان بان کفر ایشان زیاده میکردد کما یقول القائل **وَعَظْتُكَ فَكَانَتْ**
عِظَتِي وَبَالًا عَلَيْكَ فَمَا زَادَتْكَ إِلَّا شَرًّا علی معنی انک زددت عنها شرا و از این مثلست قوله تعالی **فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ** یعنی سورة
قرآن رجس ایشانرا زیاده میکردانند بانوجه که چون انکار میکنند و بان منکر میشوند موجب مزید رجس ایشان می شود و بعد از ان میفرماید
وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف بهود چون قریظه و نضیر **الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ** دشمنی و خصومت **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ**
تا روز رستخیز که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد یعنی بجهت فرا جمع خذلان ایشان کردیم بر وجه عقوبت و نظر لطف و
عنایت از ایشان باز داشتیم و بجهت ان دشمنی در میان ایشان پیدا شد تا روز قیامت و بکدیکر را بکفر نسبت دادند تا روز قیامت که و قالت الیهود
لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و تفصیل این معنی و بیان فرو میان عداوة و بغضا در سورة البقرة فی قوله و اغرینا بینهم
العداوة و البغضاء سمت تحریر یافت **كُلَّمَا أَوْقَدُوا** هرگاه برافروختند **نَارًا لِّلْحَرْبِ** اتشی را جهت کارزار با رسول **أَطْفَأَهَا اللَّهُ** فرو نشاند
ان اتش را خدای یعنی انکه منازعت در میان ایشان افکند که بدیکری نتوانستند پرداخت و با ایشان اجتماع و یدی الکرد انید و منکوب و مغلوب شدند
چون بنوالنضیر و بنی القینقاع و بنی قریظه و اهل خیبر و اهل وادی القری و غیرهم و بقیه که ماندند بوضع جزیه ذلیل و خوار شدند و یا انکه هرگاه قصد
حرب کسی کردند مغلوب شدند چه ایشان چون مخالفت نمودند بحکم توریة بخت النصر بر ایشان مسلط گشت و چون افساد کردند فطوس رومی بر ایشان
استیلا یافت باز تباهی کردند دو دیگر مجوس بر ایشان دست یافتند و بار دیگر با افساد اقدام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند **وَيَسْعَوْنَ**
فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان انست که میشتابند در زمین **فَسَادًا** از برای تباهی و فتنه انگیزی با مسلمانان و غیر ایشان و مراد اجتهاد ایشانست در کید
و نار حروب و فتن و هتک محارم و اخفای نعت پیغمبر و تقلیب احکام توریة **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را پس
جزا داده نشوند مکر بدی و ان عمل کمان مذلت و خواری ایشانست در دنیا بقتل و سبی و وضع جزیه و در اخرت بانواع عقوبت **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ**
الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب **آمَنُوا** ایمان اورند بمحمد صلی الله علیه و اله **وَاتَّقَوْا** و پرهیز کردندی از معاصی یا از ملت یهودیه و نصرانیه
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر اینه ما دور میکردانیدیم از ایشان **سَيِّئَاتِهِمْ** گناهان ایشانرا و بان مؤاخذه نمیکردیم **وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ**
النَّعِيمِ و هر اینه داخل میساختیم ایشانرا در بهشت با نعمت و در این تنبیه است بر عظم معاصی و کثرت ذنوب ایشان و بر انکه اسلام قطع ذنوب میکند
میکند و اگر چه کبیره بوده باشد و کتابی در بهشت داخل نشود مگر که با اسلام ارد **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ** و اگر ایشان
بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بان عمل کردندی و اقامت کردندی با نچه فرو فرستاده شده **وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم** بسوی ایشان **مِّن رَّبِّهِمْ**
از پروردکار ایشان که ان قرآنست و یا سایر کتب سماوی چه ایشان مکلف بودند بایمان ان و در ان هنگام انکه مکلف شده بودند بایمان او و دون
نبوتنه **لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ** هر اینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش **وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم** و از زیر پای خویش یعنی روزی ایشان فراخ میکردیم
تا از اسباب باران و روییدنی کیاه کقوله و لو ان اهل القری امنوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و با میوه های ایشان چندان شدی که از زبر میخوردند
و از زیر پای بر میداشتند از بسیاری که بر زمین ریخته بودی پس بجهت شامت کفر و طغیان و عناد و زندگی بر ایشان تنگ شد **مِّنْهُمْ** از جهودان **أُمَّةٌ**
مُّقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست و میانه که طایفه عادلند غیر غالیه و غیر مقصره یعنی انها که بحضرت مصطفی صلی الله علیه و اله ایمان اوردند
بعضی مراد بنجاشی و اصحاب اوست و گویند مراد گروهی اند که متوسط اند در عداوت با حضرت **وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ** و بسیاری از ایشان **سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ**
بد است انچه می کنند از اقامت کفر و جحود نبوت محمد صلی الله علیه و اله و در این تعجب است یعنی چه بد است عمل ایشان که از معانده است و تحریف حق و اعراض
از ان و افراط در عداوت و تعدی و انکه تخصیص نعمت باکل در این ایه جهت ان است که ان معظم انتفاع است و در این تاسف است مر یهود را بانچه فوت شد از ایشان
و اعتذار است از انچه در ان بودند قبل از این از نعم الهی و این جواب ایشانست در نسبت بخل بخدای در قولهم ید الله مغلولة و نظیر اینست ایه و ان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب حاصل که حق تعالی تقدس به تقوی بر اسباب توسعه رزق ذکر نموده و
بعد از ان پیغمبر خود را امر فرموده بتبلیغ و وعده عصمت و نصرت نمودن بقوله **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای فرستاده بحق **بَلِّغْ** برسان و ادا کن بکا
خلایق **مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** جمیع انچه فرو فرستاده شده بتو **مِن رَّبِّكَ** از پروردکار تو از احکام شرعیه **وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ** و اگر چنین نکنی
و تمام انرا نرسانی **فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** پس تبلیغ نکرده رسالتها و پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند انچه را که رسانیده
چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است چه غرض دعوة بان منقض میشود و یا انکه اگر نرسانی ان را پس گویا تو تبلیغ هیچ از ان نکرده
کقوله فکانما قتل الناس جمیعا از حیثیت انکه کتمان بعض و کل یکسانست در شناعت و استجلاب عقوبت و غیر نافع و بکر و ابن عامر رسالاته خوانده اند

مفرد یعنی تبلیغ رسالت نکرده **والله یعصمک من الناس** و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان این وعده ضمان است و خدای بعصمت تو در نزد
اعادی حق در اداء و ابلاغ آن و تنبیه بر آنست که هرگاه آن را و خلاصه معنی آنست که هیچکس ترا بر قتل تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ جد و جهد تمام نما و اینجا نهایت وسع و
طاقت بکوش **ان الله لا یهدی القوم الکافرین** بدرستی که خدای راه نمینماید کافران را به بسط بر تو و ایشان را تمکین ندهد بر هلاک تو و با ایشان
راه ایمان ننماید از انس منقولست که آنحضرت از شیمه احراست و پاسبانان میکردند چون این آیه نازل گشت سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و
فرمود ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاهداشت و دانا نوا(؟) کفته‌اند که ظاهر آیه موجب تبلیغ امری است که بر آنحضرت منزل شده و شاید مراد تبلیغ امری باشد
که مصالح عباد متعلق بآن باشد و مقصود بانزال آن اطلاع ایشان باشد بر وجهی که اسرار الهی بر غیر اهلش حرام است افشای آن تا نهی که امر بیابد دانست که
نزد بعضی از اعاظم از اهل سنت و اجماع اهل البیت این آیه در غدیر خم نازل شده و در شأن علی بن ابیطالب و احدی که یکی از افاضل و مشاهیر اهل سنت است در
تفسیر خود که موسوم است باسباب نزول آورده که این آیه در حق علی بن ابیطالب نازل شد در غدیر خم و ثعلبی که از اکابر علمای اهل سنت است در تفسیر خود
ذکر کرده که اخبرنا ابو القاسم یعقوب بن احمد السری مسندا عن علی بن زید عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال لما اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
فی حجة الوداع کنا بغدیر خم فنادی الصلوة جامعة و کسح للنبی صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فاخذ بید علی بن ابیطالب فقال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم
قالوا بلی یا رسول الله فقال الست اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی یا رسول الله قال هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر بن
الخطاب فقال هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة حاصل کلام این راجع است که ثعلبی روایت میکند از ابی القاسم یعقوب
بن احمد السری از علی بن زید از عدی بن ثابت از براء بن عازب که ما چون با رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روزی بود بسیار
گرم پس امر فرمود در سایه درختی که در آن موضع بود بنشستند و چون هنگامی که در آن منزل بودند از جمیع انصار و مهاجر جمع فرمود و دست علی بن
ابیطالب علیه السلام را بگرفت و این مقاله بر زبان مبارک جاری ساخت که ای حاضران آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما همه او را زبراوردند
و گفتند بلی یا رسول الله تو اولی بما از نفسهای ما پس از این از روی فصاحت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای او است خدایا دوست دار
هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و چون آنحضرت این کلمات را بر زبان مبارک جاری کرد عمر بن الخطاب بآنحضرت شتافت و اولا خطاب
کرد که ای پسر ابیطالب مبارک باد ترا این منصب عالی و این جاه متعالی و این سلطنت سرمدی بجمیع مؤمنین و مؤمنات و در بعضی روایات واقع است که
حاضران آن روز هفتاد هزار بودند بعد قوم موسی که از ایشان از برای برادر خود هرون عهد گرفت و اخر ایشان آن بیعت را نقض کردند و آن عهد
را فراموش کرده بودند بشکستند و ثعلبی در تفسیر خود آورده که من از محمد بن عبد الله بن محمد القاضی شنیدم و او از ابی الحسن محمد بن عثمان نصیبی شنیده و
او از ابی بکر محمد بن حسن سبیعی شنیده و او از علی بن محمد دهان شنیده او از حسین بن ابراهیم جصاص شنیده که این هر دو با و گفتند که ما را خبر داد حسین
الحکیم از حبان از کلبی از ابی صالح از ابن عباس که این آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شد و ابن مردویه در کتاب مناقب روایت است از عبد الله بن مسعود که
ما در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین و ثعلبی آورده است که چون حکایت غدیر خم در اولیا منتشر شد این قصه
مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشست و متوجه مدینه شد از برای آنکه مجادله نماید بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و منافشه کند در
نصب علی بن ابیطالب چون بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و در آمد آن مجلس از انصار و مهاجر مشحون بود گفت یا محمد ما را بکلمه شهادت
دلالت کردی از تو قبول نمودیم و بقیام صلوة خمس دعوت نمودی اجابت تو کردیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب فرمودی فرمان تو بردیم و بهیچ امر از ایشان
نمودی امر نشد مخالفت تو ورزیدیم با همه راضی و خشنود نشدی اکنون کار بجائی رسانیده که دست پسر عم خود گرفته و او را بر راستی و بر همه
مسلمانان کاشتی و میگوئی که بعد از من امیر شما است با او اقتدا کنید و تابع او شوید از تو سؤال میکنیم که این کار تو نسبت بعلی بمجرد رای تو بود و یا از
پیش خود علی را بر گزیدی و بر مردمان حاکم ساختی حضرت فرمود که والله الذی لا اله الا هو که من امر الله بجا آورده ام و این کار را بکر نیست که
انچه من در باره علی بن ابیطالب کرده‌ام و در حق او گفتم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود و باید بشنوید و تدبیر من نبود ایمنا فی ضمیر حارث چون این سخن
از آنسرور شنید روی خود را از آن قبله اسلام بگردانید و برخواست و متوجه راحله خود شد و میگفت اللهم ان کان ما یقول
محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم یعنی خداوندا آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید در حق علی بن ابیطالب اگر راست
و درست است پس بر ما از آسمان سنگ بباران یا ما را بعذاب دردناک گرفتار گردان فرماه الله تعالی بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبره یعنی چون
آن ملعون این دعا کرد و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیه نازل
یافت که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و در مجمع و در تفسیر عیاشی در تفسیر خود باسناد از ابن ابی عمیر روایت که ابن اذینه
کلبی روایت کرده که ابی صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله نقل کرده که قالا امر الله محمدا صلی الله علیه و آله ان ینصب علیا للناس و یخبرهم بولایته فتخوف رسول
الله صلی الله علیه و آله ان یقولوا حابی ابن عمه و ان یطعنوا فی ذلک علیه فاوحی الله الیه هذه الآیة فقام علیه السلام بولایته یوم غدیر خم یعنی ابن عباس و جابر
گفتند که حق تعالی پیغمبر را امر کرد که علی را بامامت نصب کند برای مردمان و خبر دهد ایشان را بولایت او آنحضرت ترسید که اگر ابلاغ احکام
نماید ایشان گویند که او پسر عم خود را اختیار میکند و از بهر خود منصب خلافت را باو میدهد و خدای او را بانکار مؤده و طعن کنند باو و در این حق تعالی
این آیه را فرستاد آنحضرت بر خواست در غدیر خم و حکم خدا را در باب نصب علی بن ابیطالب بر خلافت باسماع همه مردمان رسانید و این روایت

بهینه حدیث شریف الفت سید ابوجعفر حاکم از حاکم ابی القاسم الحسکانی باسناد خود از ابی هریره نقل کرده در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل بعد از ذکر چند روایت
کتاب باسناد خود از ابن عباس و از ابی صالح از ابن عباس ذکر کرده که نازل شد این آیه در علی فامر رسول الله صلی الله علیه و آله ان یبلغ فیه فقال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ابن جبر از ابراهیم ثعلبی ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود از ابن عباس که گفت نازل شد این آیه در علی علیه السلام
امر النبی صلی الله علیه و آله ان یبلغ فیه فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و این روایت مشهور است
در میان اهل خلاف از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما روایت کرده اند که حق تعالی وحی نمود به پیغمبر علیه السلام که علی را خلیفه کند و او میترسید که این امر بر
جماعتی از اصحاب او گران آید پس حق تعالی این آیه را فرستاد تشجیعا له علی القیام بما امره باداء یعنی بعد از آن که حق تعالی وحی کرد به پیغمبر که خلیفه کرداند امیرالمؤمنین را بر امت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میترسید که این پیغام را بگوید و میترسید که مبادا جمعی از اصحاب انکار کنند و ضرری از ایشان باو رسد حق تعالی او را باین آیه دلیر کرد بر ادای تمام
ما مور به امر حق تعالی و تبلیغ او پس از آن ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آورده که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که جمعی کثیر از صحابه چون ابن عباس
و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه و غیرهم روایت کرده اند که این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد در حجة الوداع و تفصیل این حکایت
این است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ترسایان نجران بر طریقه مباهله فرمود که تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم بسمت بحرین بازگشت ...
نازل شد حضرت در حجة الوداع امر فرمود امیرالمؤمنین را که از جانب یمن روانه کردن اراحل از ایشان اخذ کند و خود متوجه رفتن کردند چون شد از مدینه بیرون رفت نامه با امیر
المؤمنین علیه السلام نوشت که من بجانب مکه توجه نموده ام باید که چون کار یمن را کفایت کنی از اطراف متوجه مکه شوی تا آنجا بهم ملاقات کنیم چون نامه با امیرالمؤمنین
علیه السلام رسید بهمان سیاق نمود حلل را در عذیل ها ... با جمعی روی بمکه نهاد و چون به میقات اهل یمن رسید احرام گرفت و گفت اهلالا کاهلال نبیک هدی با خود داشت و حج را نو
قارن و معزز بود و فرض تمتع نازل نشده بود چون رسول صلی الله علیه و آله نزدیک مکه رسید این آیه نازل شد که و اتموا الحج و العمرة لله رسول خدا صلی الله علیه
و آله اصحاب را جمع کرد و خطبه فرمود و امر فرمود که احرام که گرفته بودند و شصت و شش شتر داده بود و حج قران کرده بود فرمود که هر که سوق هدی نکرده باید که محل شود
احرام عمره کند که حق تعالی اجازت این فرموده و انگشتهای هر دو دست بهم افکند فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة یعنی داخل شد عمره در حج تا روز قیامت
ما انند در هم رفتن انگشتان من در یکدیگر و بعد از آن فرمود اکنون دانستم اگر پیشتر از این میدانستم هدی را نمی آوردم و لیکن من حلال نمیتوانم شد تا
هدی بمحل خود نرسد مناسک تمام نشود هر که سوق هدی نکرده باید که حلال شود و عمره و حج تمتع بجای آورد و اصحاب چون این شنیدند بعضی حلال شدند و قومی احرام
خود بایستادند و رسول صلی الله علیه و آله با ایشان عتاب فرمود که منتظر چه اید حلال شوید و تو مجرد فرمودی من بجهت سوق هدی محل نتوانم شد ...
خلاف امر رسول اصرار کردند چنانچه تفصیلش در سوره البقره مذکور شد و چون امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک مکه رسید حلیمه برقوم و بعد تعیین
ده تن متوجه ملازمت حضرت رسالت شد برود مکه با حضرت ملاقات کرد حضرت از او پرسید که در احرام چه نیت کرده گفت یا رسول الله اعلام من نکرده بودی که کدام
نوع حج احرام کیرم من نیت را منوط ساختم به نیت تو و گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک فرمود که سوق هدی کرده گفت بلی چهل و چهار شتر را سوق کرده ام فرمود
الله اکبر شاد گردیدی در هدی من شصت و شش شتر را سوق نموده ام بر احرام خود باش و با زکردم و قوم خود را نزد من آور امیرالمؤمنین بازگشت قوم را دید که بارها
کشاده اند و حلها پوشیده اند بر خلیفه خود غضب کرد و فرمود که چرا گذاشتی که حله ها بپوشند گفت نزد من آمدند و در این باب شفاعت کردند تا خود را آراسته
و دوان احرام که بنده امیر فرمود سبحان الله رسول را ناید چرا ایشان را نگذاشتی که حله ها را بپوشند بر همه را بجوانند و حلل را از ایشان باز ستاند و انها را ببست و بمن آمد
تا همه را در موضع خود نهادند محکم ببستند و انها را ایمنی ... بر جهید و زبان ملامت برا و گشودند و بی التفاتی بملامت ایشان نکرد و چون بحضور
رسول رسیدند از ایشان شکایت امیر کردند رسول فرمود که علی با امر ما و جهد صواب کرد ایشان منزجر نشدند و شکایت او را ظاهر کردند رسول صلی الله علیه و آله
منبر آمد و خطبه فرمود و گفت ارفعوا السنتکم عن علی بن ابیطالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه یعنی زبان از شکایت علی کوتاه کنید که او مردیست که در شدت
و متعصب در امر خدا است و مداهنه نمیکند در دین او و چون خشم و رضای رسول را دیدند زبان کوتاه کردند القصه رسول صلی الله علیه و آله مناسک حج را ادا
فرمود و از حجة الوداع برگشته بموضعی رسید که آن را غدیر خم میگویند و آن منفرق الطرق بود یعنی موضعی بود که مردمان از آنجا متفرق شدند و هر یکی بقبایل
ما ذکر میکند و این جا صلاحیت منزل نداشت جبرئیل نازل شد و تمام نازل شد و کفت حق تعالی میفرماید که آنچه فرموده ای بامام را بقوم رسانیده پیشتر از
آنکه از یکدیکر متفرق شوند و هر کروهی براهی روند و آیه را برسول خواند حضرت فرود آمد منادی را امر کرد تا همه مردمان را فرود آورد و چند کس را بر
پیش و پس فرستاد تا پیش رفتکان و پس ماندکان را باینجا رسانند پس جمیع مردمان آنجا که درخت منوج بود فرود آمدند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود
تا پالان های شتران را جمع کردند و بر بالای یکدیکر نهادند و چیزی بر آن افکندند پس بالای آن بر آمد جمیع مهاجر و انصار در زیر آن حاضر شدند و خطبه
بلیغ ادا فرمود بر طریقه که در بیان آن اخبار مذکور است و چون ذکر آن در اینجا بسیار طول میکشید از اینجهت بسمت مختصر در بیان مطلب در آخر آن خطبه فرمود که
نزدیک است که بعنی خبر مرگ من بمن رسانند و اکنون وقت رفتن من از دنیا شما نزدیک شده و انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله
و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی در میان شما دو چیز کران میگذارم اگر شما متمسک بآن شوید هرگز گمراه
نشوید اول دو چیز کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت من اند خدای لطیف دانا و آگاه مرا خبر داد که اینها از یکدیکر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر
نزد من آیند بعد از آن فرمود که اللهم هل بلغت یا رب خدایا آنچه تو بمن امر کردی بمردم رسانیدم و بعد از آن فرمود که علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدی یعنی علی از من بمنزله هرون است از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بعد از آن سخن بسیار در موعظه اصحاب و فضیلت اولیا
بیان فرمود و در آخر هر موعظه و فضیلتی میفرمود که اللهم هل بلغت چنانکه در سیر و تواریخ مذکور است بعد از آن اشارت فرمود با امیرالمؤمنین و او را بر

کتاب النهایه

منبر طلبید و بازوی علی را بگرفت و او را برداشت بر وجهی که پایهای او از زمین جدا شد و او را بمردمان جلوه داد تا آنکه همه مردمان دیدند زیر بغل رسول صلی الله
علیه و آله را پس بعد از آن فرمود که الست اولی بکم من انفسکم آیا من بشما از شما اولی نیستم قالوا بلی یا رسول الله چون همه باولویت او معترف شدند
فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس گفت اللهم هل بلغت یا رب خدایا آیا رسانیدم پس مردم فرمود باید همه
گفتند بلی رسانیدی پس حضرت سه مرتبه فرمود اللهم اشهد علیهم یا رب خداوندا بر اینها گواه باش پس فرود آمد و حضرت تا نماز پیشین بود تا نماز یک از دو و در خیمه رفت و امیر
المؤمنین را امر کرد تا در خیمه بنشیند برابر خیمه او و مسلمانان و صحابه را امر کرد گروه گروه می آمدند و امیر المؤمنین را تهنیت میکردند و از جمله کسانی که در تهنیت بجا آوردن اطناب
و رسانیدند عمر خطاب بود که نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و بوی خطاب کرد که بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة حسان بن ثابت انصاری
عرض کرد یا رسول الله رخصت میدهی تا بیتی چند در این باب بگویم فرمود که قل یا حسان علی اسم الله پس حسان بر بالای منبر شد و آواز بلند این بیتها بگفت و همه مردم گردنها
دراز کرده بودند برای استماع این کلام شعر يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالرسول مناديا يقول فمن مولاكم ووليكم فقالوا ولم يبدوا هناك
التعاديا الهك مولانا وانت ولينا ولا تجدن منا لك اليوم عاصيا هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا فمن كنت مولاه
فهذا وليه فكونوا له انصار صدق مواليا فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا فيا رب انصر ناصريه لنصرهم امام هدى كالبدر
يجلو الدياجيا فخص بها دون البرية كلها عليا وسماه الوزير المؤاخيا رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك
و شعرا در این باب شعرها گفته اند بعضی در عهد رسول و بعضی بعد از آن از جمله یکی از شعرا گفته که من در این باب قصیده عینیه گفته ام که از جمله ابیات آن این بیت
که ويوم الدوح دوح غدير خم ابان له الولاية لو اطيعا ولكن الرجال تبايعوها فلم ار مثلها خطرا مبيعا چون این قصیده را بگفتم امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را در خواب دیدم حضرت گفت که قصیده عینیه را بر من بخوان او را خواندم چون باین دو بیت رسیدم فرمود صدقت بعد از آن در عقب این بیت فرمود که
ولم ار مثل ذاك اليوم يوما ولم ار مثله حقا اضيعا مرویست که آنحضرت دو بار عرض ولایت امیر المؤمنین کرد بر مردمان یکی در روز مباهله که از ایشان
عرض کرد همه ترک مباهله کردند مصالحه نمودند و دوم روز غدیر خم که از ایشان عرض کرد اکثر از موافقت کردند بمخالفت نمودند و ابو سعید خدری فرمود
که والله ما افترقنا حتی نزلت اليوم اكملت لكم دينكم الآيه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الیوم الحمد لله اكبر على كمال الدين وتمام النعمة ورضى الرب برسالتي
وبولاية علي من بعدي پس روی بامیر المؤمنین کرد و فرمود یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا یعنی امروز بعوض روزیست که تو یاری اسلام میکردی با کفار
مجادله مینمودی مراد روز خیبر است که آنحضرت مرحب شجاع را با چند شجاع دیگر بجهنم فرستاد آنگاه جبرئیل آمد گفت یا رسول الله ان له عندک یوم بیوم
او وارث تو باید و نیست بلکه امروز عوض هر چه بر کفت چنانکه او امروز در جهاد نمود و بوسع طاقت خود بکوشید و نصرت دین تو و اظهار دین تو فرمود
جهد کن در اظهار ولایت او امامت او فرمود که این صورت در چه روز است عرض کرد بچون در آن روز که من بیایم و ترا بان اعلام کنم چون روز غدیر بسبب
بنامه این بیان او بر عبدالله مسعود روایت کند که چون در روز غدیر علی برزد و نقیه میکرد انداخت و چپ پلاس پس کفار با تری انداخت هلا
میکرد رسول صلی الله علیه و آله چون این حال مشاهده کرد فرمود که لا تقية في الاسلام بعد ما اعذر من كتم الحق وانت ناصره یعنی تقیه در اسلام نیست بعد
از تو هیچ عذر نیست مر کسی را که کتمان حق کند و حال آنکه تو یاری کننده اوباشی و چون در روز غدیر این آیه نازل شد رسول را اظهار آن تهاون میفرمود
بجهت خوف اعادی امیر المؤمنین فرمود که یا رسول الله بخاطر داری که مرا گفتی ما اعذر من كتم الحق وانت ناصره فاليوم ما اعذر من كتم والله ناصره وعاصمك پس
امروز عذری نباشد کسی را که کتمان حق کند حال آنکه خدا یاری دهنده اوست و نگهدارنده اوست پس حضرت بر طریقی که مذکور شد آیه را بر مردمان خواند و
ایشان هفتاد هزار مرد بودند که با طراف خواص حضرت پیوسته بودند برای تعلیم مناسک حج و چون حضرت عرض ولایت امیر المؤمنین کرد بعضی تصدیق کردند و برخی
در باطن منکر شدند و در ظاهر اظهار بشاشت کردند و جمعی یکبارگی اظهار آن کردند چنانکه حارث بن نعمان فهری که قصه او مذکور شد در تفسیر اهل البیت
مذکور است که حق تعالی در شب معراج بطریق اجمال ولایت امیر المؤمنین بر پیغمبر اظهار نموده بود و در روز غدیر خم حکم فرمود که از این مجمل تفصیل اعلام امت فرمود و تا حیات
وقت حاجت بر امت اما از وقت حاجت تاخیر بیان جایز نیست بدانکه روز غدیر خم هیجدهم ذی الحجه بوده سال ازهجرت گذشته و رسول بعد از آن مدت دو ماه و کسری در دنیا
بماند و بعد از آن بجوار رحمت ایزدی پیوست و این روز بسبب نصب امیر المؤمنین بر ولایت و خلافت از سایر ایام شد حق تعالی عظمت و شرافت این روز را از همه انبیای خود عرض
نموده چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود يوم الغدير عيد الله الاكبر وما بعث الله نبيا الا عرف حرمته علمه وان اسمه في السماء والارض یعنی روز عهد
جلالت آن عید کبری است حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر که او را حرمت این روز معلوم کرده و ابتدای ساختن و صباحی بالدار این روز منصب خلافت و ولایت آنده احمد بن
ابی نصر روایت کرده است که روزی در مجلس امام رضا علیه السلام بودم و مجلس خاص بود با خواص خود در هجر خم میفرمود بعضی از حضار گفتند که ما افضل روز غدیر خم
میدانیم فرمود حدیث کرد مرا پدرم و او از پدرش که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز غدیر در آسمان معروفتر است که در زمین و حق تعالی در فردوس اعلا کو
شکی بنا کرده است یک خشتی از سیم و در آنجا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از زمرد سبز خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار جوی بهشت از آب و می و شیر
انگبین بر کنار آن جویها درختان است از انواع میوه بر آن درختها مرغانی اند که بدنهای ایشان از لؤلؤ است و پرها از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمان
باجماع را بندی تسبیح و تهلیل و استغفار کنند و بعد از آن مرغان از آن درختان بپرند و بالای سر فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند بجویها در و زند و بپرها امی آن
در مشک و عنبر بگردانند چیزی بالای سر فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند و چون آن روز تا شام منادی ندا کند که انصرفوا الی مراتبکم یا گروه ملائکه آیید ای بودند
کرامین شدید از خطاء و زلل تا سال دیگر که مثل این روز باشد برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله پس امام رضا علیه السلام بمن نگاه کرد و فرمود یا ابن ابی نصر هر جا که باشی
کن تا که این روز نزد مشهد مقدس امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شوی که حق تعالی در این روز گناه شصت ساله از ایشان مرد و زن و مؤمن و مؤمنه بیامرزد



روز انفعال و سلاسل جحیم آزاد کند که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر آزاد میکند و هر روز همچند آنچه در تمامت ماه آزاد کرده بود آزاد کند
کرده و نهایی بکر تصدق کند بر هر چیز که ممکن شود در این روز بمؤمنان تصدق کن و تا میتوانی در این روز مؤمنان را شاد گردان والله که ... مضاعف
این روز بدانند و اعمال را بجای آرند فرشتگان هر روز دو بار ایشان را مصافحه کنند و قبل از این گذشت که ثواب تا این روز برابر صد هزار عمره است
و ثواب یک روزه این روز مثل ثواب کسی باشد که از اول دنیا تا آخر دنیا روزه داشته باشد و ثواب افطار هر مؤمنی در این روز مثل اطعام فئام است
هر فئامی صد هزار کس از انبیا و صدیقین و شهدا و از بعضی علمای ثقات مرویست که مشاهیر الایام عشره یوم النفر و هو یوم ... که مقعقا فرشته است که آنست
بر ... و یوم التقلیب و ذلک قوله تعالی یتحدث فیها اقواتها فی اربعة ایام و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ... و یوم التکبیر و ... که مقعقا مؤمنا
بعد فرشتگان بسیار ... که ... بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و یوم التغییر ... بر ... از ابی بکر ...
علیه السلام منقول شد که لا یؤدیها عنک الا رجل منک و یوم التوضیح ... که رسول امیر المؤمنین ... ذکر ... بانکه ... نفس ...
هو انه که تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الایه و یوم التشهیر و ... که انگشتری ... در رکوع بسائل داد و مقعقا این آیه فرستاد انما ولیکم الله و رسوله و
او ... و یوم التوقیف ... و یوم التشویه که ... کافران ...
کنت معهم و یا لیتنی کنت ترابا و یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و یوم الغدیر که روز هیجدهم ذی الحجه است ... افضلست ... اعظم ... که تمامیت
و اکمال آن در این روز بوده است الحمد لله علی اتمام نعمته ... صلوات الله علی النبی و الولی ... این آیه ... ظاهر ... و جزا
مبنا بر چه ظاهر معنی ان لم تفعل ان لم تبلغ است ... که ان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته ... شرط و جزا است ... جواب ...
است که مراد از ان لم تفعل ... که هیچ چیز از آن ... که اعلا ...
که فی الحقیقة تمامی دین است بحکم الیوم اکملت لکم دینکم ... که تبلیغ رسالت ... سؤال ...
ایصال است که شخصی که مکلفست بجمیع ما جاء به الرسول ... ایمان ... بعض ... بهیچ چیز ... ایمان ...
این ... که مقعقا این آیه پیغمبر خود را وعده عصمت از ایذای کفار نموده و قوله تعالی ... والله یعصمک من الناس ...
در ... از کفار قریش ... العصمة الموعودة ... که این آیه
است ... ابن عباس رضی الله عنه ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
نبوت ... کتاب خدا است ... منفق ... که قرآن حق ...
تنزیل خدای ... **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ** ...
که دین صحیح است **حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** تا وقتی که اقامت کنید حکم توریه و انجیل ... حق تعالی شما را
امر ... که آن ایمان ... محمد صلی الله علیه و آله ... اصول دین است ... منسوخ نشده از فروع آن **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** ...
راد ... فرستاده شده بشما **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما یعنی قرآن ... ایمان ... حکم ...
الهیه ... بکسی که معجزه ... تصدیق ... باصول آن و عمل کردن باحکام ...
اهل کتاب ... **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ** ... **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ**
مِنْ رَبِّكَ ... قرآن ... **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** ... طغیان و کفر ...
سبیل ... اهل کتاب ... استماع قرآن ... طغیان ... زیاده ...
ایشان انکار و کفر ... **فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ**
الْكَافِرِينَ ... طغیان و کفر ایشان ... اهل ایمان ...
از ... ایشان ... صلی الله علیه و آله ...
ایشان ... مستحق عقاب و عذاب ... کفر و طغیان ... مؤمنان
... **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** ... **وَالَّذِينَ هَادُوا** ... **وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ**
و صابیان و ترسایان ... **مَنْ آمَنَ** ... **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** ... **وَعَمِلَ صَالِحًا**
و بکند کار پسندیده **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** ... **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ...
تفسیر ... سورة البقره ... قوله الصابئون ... مبتدا ... خبر ...

والی

الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری حکمهم کذا و الصابئون کذلک کقوله ... این ... جمله معترضه ... صابیان
... و قوله و النصاری معطوف
باشد بر الصابئون ... خبر ... کقوله ...
... معطوف ... ان ... خبر ...
... صابیان ...

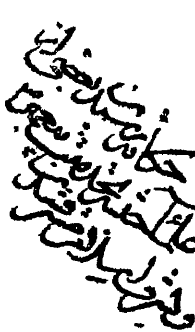
این معنی تمام است و مابعد او در موضع رفع باشد بنا بر ابتداء و قوله من آمن الی آخره مرفوع است بابتداء و خبر آن قوله فلا خوف الخ و این جمله خبر ان است و بالجمله مبتدا هم
چنانکه گذشت و عائد محذوف است ای من آمن منهم و یا منصوب است بر بدلیت از اسم ان و از اینجا معطوف است بر اسم ان پس در تفصیل کفر و ضلال ایشان میفرماید که
وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه فرا گرفتیم ما از انبیا **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله گرچه احد میثاق از آبای
ایشان بود اما چونکه ابناء ایشان طائف بودند با این وصیت و معرفت بودند پس این حجت باشد بر ایشان **وَأَرْسَلْنَا** و فرستادیم **إِلَيْهِمْ رُسُلًا** پیغمبران بسیار که ایشان پیغمبرا
اول ایشان موسی و آخر ایشان عیسی **كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ** هر گاه که آمد بدیشان رسولی **بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ** با آنچه نمیخواست و دوست نداشت
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه **فَرِيقًا كَذَّبُوا** گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلی الله علیه و آله **وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ** و گروهی را میکشتند چون
زکریا و یحیی علیهما السلام این معطوف و معطوف علیه جواب شرط است و جمله صفت رسلا است و راجع محذوف است ای رسول منهم و این جمله مستأنفه است جواب
شرط محذوف که جمله مستأنفه السؤال است و ذکر یقتلون در موضع قتلوا بنا بر حکایت حال ماضیه بجهت استحضار و استفظاع قتل و تنبیه بر آنکه این ارادة
ایشان بود در زمان ماضی و مستقبل و بجهت محافظت بر رئوس آیات **وَحَسِبُوا** و پنداشتند این بنی اسرائیل **أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ** آنکه یافت نشود بلائی و محنتی
یعنی عذابی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا **فَعَمُوا** پس کور شدند از دیدن حق و دلایل آن مانند کوری که راه بمقصد نبرد **وَصَمُّوا** و کر شدند از استماع سخن راست
چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن هرون نشنیدند هم چنین گوش بقول انبیا نکردند **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** پس توبه کردند و حق تعالی توبه ایشان
قبول کرد **ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا** پس بعد از آن کور و کر شدند **كَثِيرٌ مِنْهُمْ** بسیاری از فرزندان ایشان با نکار عیسی یا محمد صلی الله علیه و آله و گویند معنی آنست
که چون توبه کردند حق تعالی عذاب را از ایشان برداشت بعد از آن باز بکفر و طغیان خود رجوع کردند و یا آنکه توبه کردند حق تعالی توبه ایشان را اینجا فرموده
چون ایشان منقضی شدند و فرزندان بکفر پیدا شدند بر روی آبای خود همچو ایشان بر کوری و کری شدند یعنی هر چند حق تعالی توسط انبیا عرض توبه می
کرد بر ایشان قبول نمیکردند بلکه در ضلالت و طغیان افزودند بر همه تقدیر و قوله کثیر منهم بدل است از ضمیر یا فاعل و واو علامت جمع مانند اکلونی البراغیث یا
خبر مبتدا محذوف ای العمی و الصم کثیر منهم و گویند که مبتدا است و جمله که قبل از او است خبر او است و این ضعیف است زیرا که تقدیم خبر در مثل این ممتنع است **وَ
اللَّهُ بَصِيرٌ** و خدا بیناست **بِمَا يَعْمَلُونَ** بآنچه میکنند موافق مناسب آن پاداش بدیشان خواهد داد یعنی بر این تهدید و وعید است مر ایشان را بعد
از آن بیان حال نصاری میکند بقوله **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** بدرستی که کافر شدند آنکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ
ابْنُ مَرْيَمَ** بدرستی که خدای بحقیقت مسیح که پسر مریم است **وَقَالَ الْمَسِيحُ** و گفت مسیح **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ** ای بنی اسرائیل بپرستید
خدای را **رَبِّي وَرَبَّكُمْ** که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی من بنده ام و مربوب مخلوق مثل شما و عبادت خالق و رب شاید نه مخلوق و مربوب را
بعد از آن بر وجه تعلیل گفت **إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** بدرستی که هر که شرک آورد بخدای **فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ** پس بتحقیق که حرام کرد خدای بر وی
بهشت را یعنی منع حصول و کرم در آن همچنانکه منع محرم کرده بر بنده کار چه بهشت دار موحدان است نه سرای کافر و ملحد **وَمَأْوَاهُ النَّارُ** و جای وی دوزخ
جای معد برای مشرکین **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند **مِنْ أَنْصَارٍ** هیچ یاری دهنده که ایشان را از
عذاب ایشان و وضع ظاهر در موضع ضمیر بجهت تسجیل است بر آنکه ایشان ظالمند باشراک و عدول از حق و راه صواب این کلام محتمل است بر آنکه از تتمه کلام عیسی علیه السلام
و یا آنکه از کلام حق تعالی بجهت تنبیه بر آنکه این اقاویل منقول شد جهت تعظیم و تکریم عیسی و تقریب بحق تعالی و حال آنکه خدای معادی ایشان بود باز گفت
و مخاصم ایشان در آن پس کسی که غیر عیسی را خدا خواند کبیر از روی نوح و جمادات حال و چگونه باشد نه بر دین ناجی ترسایان میگوید که **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** بدرستی
که کافر شدند آنانکه **قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ** گفتند بدرستی که الله یکی از سه است این حکایت است از قول نسطوریه و ملکائیه چه ایشان
قایل بودند باقانیم ثلثه یعنی میگفتند که الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها اله اند و الله یکی از اینها است و قول اول از یعقوبیه
است که اعتقاد دارند که الله بعینه مسیح عیسی بن مریم چه معتقد ایشان آنست که اول حادثان سه بوده اند اقنوم الاب و اقنوم الابن و روح القدس بعد از آن
یکی گشتند کمان مسیح است و شبهه بیشتر آنکه اتحاد امریست باطل و محال چنانکه دلایل عقلیه شاهد است و هیچ حاصل نیست حق تعالی میفرماید که نصاری که گفتند
که الله یکی از سه است **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ** و حال آنکه نیست در وجود هیچ که مستحق عبادت است **إِلَّا إِلَٰهٌ** مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی
از توهم شرکت و مبدا جمیع موجودات ممکنه من حیث الذات است **وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا** و اگر باز نایستند این قوم **عَمَّا يَقُولُونَ** از آنچه میگویند و
بتوحید قایل نشوند **لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آینه برسد آنان را که کافر شدند **مِنْهُمْ** از ترسایان **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک که الم آن دائم
باشد و وضع مظهر در موضع ضمیر که لیمسهم است جهت تکریر شهادت است بر کفر ایشان و تنبیه بر آنکه عذاب بر آنکسی است که بر کفر خود دائم و ثابت باشد و از آن
منقلع نشود و لهذا در عقب آن میفرماید که **أَفَلَا يَتُوبُونَ** آیا رجوع نمیکنند **إِلَى اللَّهِ** بطاعت چه کراهت اینها است از عقاید باطله و اقوال زایغه **وَ
يَسْتَغْفِرُونَهُ** و آمرزش میخواهند از او و اعتقاد توحید و تنزیه از اتحاد و حلول بعد از تقریر توحید تهدید بر اشراک **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزگار است
مر تایبان را **رَحِيمٌ** مهربان بر مستغفران و در استفهام تعجب است از اصرار ایشان و متضمن انکار و لهذا از فراء نقل کرده اند که مراد از این امر است توبه امر بلفظ استفهام
در کلام بسیار واقع شده کقوله فهل انتم منتهون و استعمال التوبه بالی جهت آنست که بمعنی رجوع است بطاعت خدا و فرق میان توبه و استغفار آنست که استغفار
طلب مغفرت است بدعا یا توبه یا غیر آن از طاعت و توبه ندامت است بر معصیت با عزم بر آنکه بمثل آن عود نکند و استغفار با وجود اصرار بر قبیح صحیح نیست و لهذا تقدیم
بر توبه رجحت بر استغفار و چون حق تعالی مقالات باطله نصاری ذکر کرده در عقب آن رد قول ایشان کرده بر طریق احتجاج بر ایشان و میفرماید که **مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** نیست
که نیست مسیح یعنی عیسی که ایشان او را خدا میگویند **إِلَّا رَسُولٌ** مگر فرستاده خدا **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** بدرستی که گذشته اند پیش از او پیغمبرانی



کان خدای واو را معجزات داده است چنانکه ایشان را عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده میشد عصا نیز در دست موسی اژدها میشد و
واین عجب‌تر است و اگر بی پدر مخلوق شده آدم بی پدر و مادر موجود گشت و این عجیب‌تر است پس معجزات نه ایشان را خصیصه است بر حق بودن ایشان پس دلیل الوهیت اهل
نیست **وَاُمُّهٗ صِدِّيْقَةٌ** و مادر او مریم بسیار راست‌گوی تصدیق کننده کتب الهی بود و معظم بران و مادر او کردار الست بر عظم منزلت و نیا تصدیق بوده‌اند و آیات تعالی میگرم کما قال
وَصَدَّقَتْ بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهٖ كَانَا يَاْكُلٰنِ الطَّعَامَ بودند هر دو مادر و پسر که میخوردند طعام را و مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند با دیگر آبا بن نوع
احتیاج چگونه صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق توان کرد و گویند این کنایتست از قضای حاجت زیرا که هر که طعام کند البته حدث کند و شخصی چنین
چگونه رتبه الوهیت داشته باشد حق تعالی او را تبیین اوصاف کمال عیسی و مریم نمود و فرمود که این کمال موجب الوهیت ایشان نمیشود زیرا که انبیای زمره ان
ایشان نیز مثل این کمال و بعد از آن تنبیه فرمود بر نقص ایشان و ذکر آنچه منافی ربوبیت است مقتضی آنست که ایشان را نه از مرکبات کائنه فاسده اند بعد از آن
تعجب فرمود از کسی که دعوی ربوبیت ایشان میکنند با وجود امثال این دلایل ظاهره و گفت که **اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ** بیان میکنیم مر ایشانرا
دلایل توحید **ثُمَّ انْظُرْ** پس بنگر در حال ایشان **اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ** چگونه سرگردیده میشوند از دریافتن حق و تامل کردن در آن و ثم از برای تفاوت ما بین العجبین
یعنی بیان کردن ما آیات مذکوره را و اعراض کردن ایشان از آن عجب‌تر چیزها است و در مجمع گفته که نظر اول بفعل جمیل و سبحانه است و نسبت آیات
و ازاله علل و نظر ثانی با فعال قبیحه ایشان و ترک تدبر ایشان در آیات و بعد از آن در احتجاج فرموده میفرماید که **قُلْ** بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ترسایانرا
بر سبیل انکار که **اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** آیا میپرستید بجز خدای **مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ** آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما **ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا** زیان
و نه سودرا یعنی عیسی علیه السلام تصرفات ندارد که بخودی خود ضرر و نفعی تواند رسانید بلکه آن تملیک و تمکین حق تعالی بود او را و عطا او شما را در ضرر
دادن و هر گاه که او مثل الله چیزی بوده باشد که حق تعالی به بیند مر شما را مسّ ضر و صحت و سعت نیز چگونه رتبه الوهیت داشته باشد و ذکر ما در موضع من باعتبار آن
چیزیست که عیسی بر آن بود در ذات خود از عجز او و از اصل او در وضع نفس بجهه توطیه بنفی قدرت از او و اساس تنبیه بر آنکه او از آن جنس بود و هر که او را این نوع حقیقت
باشد که قابل مجانست و مشاکلت بر هر اینه بر خواهد بود از رتبه الوهیت پس عبادت آنکه نفع و ضر از او بیابند چه جای مجرای عبادت صنم و جماد
است و قبح عبادت اینها ضروری عقل معلوم است و تقدیم ضر بجهه آنست که تحرز از آن اهمست از تحری نفع **وَاللّٰهُ** و خدای که معبود بحق است **هُوَ السَّمِيْعُ** او
شنوای اقوال باطله شما را **الْعَلِيْمُ** دانا بعقاید فاسده شما پس شما را بر عقوبت آنها جزا و سزا خواهد داد بعد از آن اهل کتاب را نهی میکند از غلو که خارج افراط و تفریط
و میفرماید که **قُلْ** بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله که **يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ** ای یهود و نصاری **لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ** غلو مکنید در دین خود **غَيْرَ الْحَقِّ** غلوی ناروا و باطل
مراد مبالغه بر اینست در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او یعنی ای یهود در وضع عیسی سعی مکنید بجهه آنکه نسبت او میدهند با و بهیچ وجه در حق
در رفع او کوشش منمایید بر جهتی که دعوی الوهیت کنید خطاب مر نصاری مختاصه **وَلَا تَتَّبِعُوْٓا** و پیروی مکنید **اَهْوَاۗءَ قَوْمٍ** هواها و آرزوهای گروهی
اسلاف و پیشوایان که از جهل **قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ** گمراه شدند پیش از این در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله **وَاَضَلُّوْا
كَثِيْرًا** و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و بدع و ضلال و ادرهبا ایشان اتخاذ کنند **وَّضَلُّوْا** و ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود **عَنْ سَوَاۗءِ
السَّبِيْلِ** از راه راست و لم یزل همچنانکه اسلام ایشان بعد از مبعث پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از تکذیب و کبر مر او را باغی شدند و گویند ضلال اول اشارتست
از ضلالت ایشان از مقتضای عقل و ثانی اشارتست بضلالت ایشان از آنچه در شرع حضرت رسالت آمده و با ضلال اول مخالفت بحادثه شریعت نبوی و دوم
از جنت و نعمت ابدی **لُعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا** لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند **مِنْۢ بَنِيْٓ اِسْرَاۗءِيْلَ** از فرزندان یعقوب یعنی جهودان **عَلٰي لِسَانِ دَاوٗدَ**
بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را که از حکم سبت تجاوز کردند نفرین کرد از ناقر صلوات الله علیه مرویست که اصحاب ایله چون عدوان نمودند و حکم حق
شنیده بر ما بطاهی کردند داود بر ایشان دعا کرد که اللهم البسهم الا یله اللعنة مثل الرداء علی المنکبین و مثل المنطقة علی الحقوین چون این دعا فرمود ملعون گشتند و بوزینه
که بر زبان داود خواهد میشد **وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ** و بر زبان عیسی بن مریم که اصحاب مائده را لعن کرد و خدا بر کشنده ایشان پنجاه مرد بودند و همه ملعون شدند بدین
ابعد که بر لسان عیسی جاری میگشت **ذٰلِكَ** این لعن شنیع که معصی بمنع ایشان شد **بِمَا عَصَوْا** بسبب آنکه نافرمانی کردند **وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ**
و بودند که از حد میگذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود و از حاج مرویست که داود و عیسی امت خود را اعلام کردند بعث حضرت خاتم نبوت
او و بعد از آن لعن کردند کسانی را که باو نگروند و پیروی نکنند قول اول اصح و اشهر است حاصل که حق تعالی چون میداند که بعلم ازلی که کفار بر صفت کفر خواهند
بود تا مبرند لعن داود و عیسی علامت یاس ایشان کرد تا بدانند ایمان ایشان و نشانه اقامت ایشان بر کفر جز دعای پیغمبران مقبول بود و دعوا ایشان مستجاب است
پس معلوم شد که اینها که بعلت لعن گرفتار شده‌اند بر صفت کفر مردند و سر در لعن بر زبان داود و عیسی بجهه ازاله ایهام است یا آنکه بنی اسرائیل چون از
انبیا متولد شده اند پس مستحق عقوبت نباشند حق تعالی باز نمود که عصیان و طغیان موجب عقوبت است و اگرچه با علاء ارمیعه مسول شده‌اند و اسد از اینجا
که در حدیث نبوی وارد شده که خلقت الجنة لمن اطاعنی ولو کان عبدا حبشیا و خلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا قرشیا و تخصیص داود و عیسی بذکر بجهه
آنست که بعد از موسی در ایشان معروف پیغمبری نبود و ذکر سلیمان بجهه آن نفرمود که او تابع پدر خود بود و بر اسرائیل معجل نبود و **بِمَا عَصَوْا** مصدریه است یعنی
سبب ملعون شدن بنی اسرائیل بر زبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود از تحریم ما **كَانُوْا لَا يَتَنَاهَوْنَ** بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان
بعضی را **عَنْ مُّنْكَرٍ فَعَلُوْهُ** از منکر و زشتی که میکردند یا از مثل آن منکر بلکه اقدام مینمودند و یا از منکری که اراده میکردند که بفعل آرند و سعی
میکنند برای آن و یا از منکر که مبتدی بر صفت منتهی شده اند از آنچه ماخوذ از قول عرب که تناهی عن الامر اذا نهی بعضهم بعضا **لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ** بجهه
که بد چیزیست که ایشان میکردند این تعجبیست از فعل و قبح ایشان و مؤکد بقسم دراین تهدید عظیم است ایشانرا که نهی منکر نفرمایند از ابن عباس مرویست که

بنی اسرائیل سه فرقه بودند فرقه در نسبت بعمل نمودند و فرقه ایشانرا از آن منع کردند ولیکن ترک مجالست و مواکله ایشان نکردند و فرقه سیوم بودند که با ایشان
نکردند از ایشان مفارقت کردند و ترک مجالست و مواکله با ایشان و اشتغال بخود ساختند فرقه اولی بسبب اعتدا و عصیان و ثانیه بجهت اغماض ملعون شدند پس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر ولتأخذن علی ید السفیه ولتأطرنه علی الحق أطرا أو لیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض و یلعنکم
کما لعنهم یعنی باید که امر بمعروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را براه حق دارید و اگر نه حق سبحانه دلهای بعضی از شما را بر بعضی زند و لعن کند همه را
همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را و باید دانست که نزد بعضی از ائمه منکر در آیه مذکوره صید کردن ماهی بود در روز شنبه چنانکه گذشت و نزد بعضی منکر اخذ رشوه بود در احکام
و گویند اکل ربوا بود و نزد بعضی منکر اکل اثمان شحوم چه اکل شحوم بر ایشان حرام بود و ایشان آنرا میفروختند و بهای آنرا اخذ میکردند و از آن مأکول خود انفاق
میکردند و از غایت جهل تنبه نداشتند که چیزیکه حرام باشد بهای آن نیز حرام خواهد بود و اولی حمل منکر بر عموم خود است تا شامل جمیع محرمات باشد و نیز از
احوال اهل کتاب خبر میدهد که تَرَىٰ و می بینی ای محمد كَثِيرًا مِنْهُمْ بسیاری را از اهل کتاب که از جهات حقد و حسد با تو و مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ هر آینه بد
چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان تا در قیامت بآن مرتکب شوند أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مخصوص بذمست از قبیل
بئس الرجل زید یعنی بد چیزیست آنچه از پیش فرستاده است نفسهای ایشان و آن اینست که خشم کرد خدای بر ایشان یعنی موجب آن شد که حقتعالی بر ایشان غضب
کرد وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان در عذاب جاویدان باشند و میتواند بود که ان سخط الله علیهم علت ذم باشد و مخصوص بذم محذوف بود ای لبئس
شیئا ذلك لأن كسبهم السخط والخلود از ابی جعفر علیه السلام مرویست که مراد از يتولون الذين كفروا آنست که يتولون الملوك الجبارين ويزينون
لهم اهواءهم دوستی میکنند با ملوک جبار و اهواء باطله ایشانرا تصدیق میکنند و پسندیده مینمایند تا برسند بمنصبی اندک از دنیای ایشان یعنی تا از حطام دنیوی
محظوظ شوند و در این توبیخیست مر ابنای این روزگار و بنیکار که افعال و حرکات و اعمال ایشانرا و ابن عباس و مجاهد و حسن بر آنند که این آیه در شان منافقان نازل شده
و ضمیر منهم راجع بایشانست وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند منافقان که ایمان آرند از روی حقیقت بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بمحمد و بغیر او وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِ و بآنچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر یعنی قرآن مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هر آینه فرا نگیرند مشرکان را دوستان مراد آنست که اگر ایشان بمحمد
صلی الله علیه و آله و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی اکثر بر آنند که معنی آنست که اگر یهود ایمان داشتند بخدا و تورات با مشرکان دوستی
نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و حکم تورات آنست که با کفار دوستی نکنند وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهودان یا منافقان فَاسِقُونَ
خارجند از دائره ایمان و بر تمرد اند و نفاق خود وصف ایشان بفسق با آنکه کفر ابلغ است بجهت آنست که تا مفید این معنی باشد که ایشان خارجند از امر خدا
و این معنی در وصف ایشان بکفر ظاهر نمیشود یا بجهت آنکه فاسق در کفر متمردانست پس معنی چنین باشد که انهم فاسقون فی كفرهم فاسقون خارجون الی التمرد
فیه پس از شدت خصومت و عداوت یهود نسبت باهل اسلام خبر میدهد که لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه یابی تو ای محمد سختترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی
لِلَّذِينَ آمَنُوا با آنکه گرویده اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنانند مر مؤمنان را و
این بسبب مخالفت اهل اسلام موافقت دارند و سبب عداوت ایشان با مؤمنان شکیمت متضاعف که با ایشانست و انهماک ایشان در اتباع هوا و رکون ایشان
از تقلید و تمرد ایشان بر تکذیب انبیا و معادات نمودن با ایشان ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ دو جهود نباشند که با مسلمانی تنها
شوند مگر که قصد کشتن او کنند و مشرکان نیز چنین اند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر آینه می یابی نزدیکترین ایشان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی
مر گروندگان را که گرویده اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میگویند ما ترسایانیم بجهت لین و رقت قلوب ایشان و قلت حرص ایشان بر دنیا و کثرت
اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف جهودان و مشرکان و بدین سبب با اهل شرک [illegible] و نیز میپوشند الیه اشاره بقوله ذَٰلِكَ یعنی این قرب مودت بِأَنَّ
مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایانند که ایشانرا گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه
گردنکشی نمیکنند از قبول حق و از استماع و فهم آن و با مؤمنان عند تکبر نمیکنند مانند یهود و درین دلیلست بر آنکه تواضع و اقبال بر علم و
عمل و اعراض از شهوات محمود است و اگر چه در کافر باشد علما گفته اند که مراد از آنها که قرب مودت بالمؤمنین داشتند نجاشی بود و اصحاب او چه از نصاری
جمعی هستند که از قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصارای حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند بمسلمانان
مایل شدند و اغلب ایشان ایمان آوردند و نزد بعضی آنست که چون جعفر علیه السلام از حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای خود بصحبت حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله فرستاد چون ایشان بصحبت عالیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسیدند آنحضرت سوره یس را بر ایشان خواند بسیار گریستند و احکام
اسلام قبول کردند بالکلیه گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد با انجیل عیسی علیه السلام مانند شده و مقصود از یاد آن نصاری ایشانند قبل از این که
در بدایت اسلام که رسول صلی الله علیه و آله در مکه بود مشرکان ایذای مسلمانان میکردند و ایشانرا اضطراب مینمودند تا از اسلام برگردند و حضرت آنحضرت
کشایش نمی توانست کرد و منع نمیکرد شد که اهل کفر و شرک را زیادتی او و چون کار بر مسلمانان تنگ شد حضرت ایشانرا فرمود که بحبشه هجرت کنید که پادشاه حبشه
پادشاه عادلست و ظلم و ستم از او دور است و نام پادشاه آن اصحمه بود و نجاشی لقب او بود بمعنی عطا چه و مردی کریم بغایت سخی طبع بود و این نام پادشاهان حبشه
هست چنانچه قیصر که نام ملوک روم است القصه یازده مرد و چهار زن که از آنها عثمان بن عفان و زن او رقیه و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و ابو
حذیفة بن عتبه و زن او سهله بنت سهیل بن عمرو و مصعب بن عمیر و ابو سلمة بن عبد الاسد و زن او ام سلمه بنت ابی امیه و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیعه و زن
او لیلی بنت ابی حثمه و حاطب بن عمرو و سهیل بن بیضا با چهار زن بودند که کشتی را به نیم دینار گرفته بحبشه مهاجرت کردند و این در ماه رجب بود در سال پنجم از مبعث و این

و بعضی





جعفر ولی او بود بعد از آن جعفر بن ابی طالب بصوب حبشه متوجه شد و از عقب او کروهی دیگر مهاجرت کردند تا هشتاد و دو کس بحبشه رفتند و چون قریش از آن خبر یافتند
عمرو بن العاص را با صاحب او عماره بن ولید با بعضی هدایا بنزد نجاشی فرستادند عماره جوانی بود خوش روی و عمرو بن العاص زن خود را همراه داشت چون در کشتی
نشستند بشرب خمر مشغول شدند عماره بعمرو گفت زن خود را بگو تا مرا تقبیل کند عمرو امتناع کرد چون مست شدند عماره او را در دریا انداخت عمرو بکشتی خود را برهانید
کشتی‌بانان او را از دریا بیرون آوردند پس بعد از وقت در میان ایشان عداوت پیدا شد چون بنزد نجاشی رسیدند عمرو گفت ای ملک کروهی مخالفت کرده اند و دین ما را
ما را دشنام داده اند و ملتجی بتو شده اند ایشان را بما ده فرمان نجاشی کسی را بطلب جعفر فرستاد چون حاضر شد جعفر گفت ای ملک از عمرو بپرس که ما بندگان ایشانیم عمرو
گفت نه بلکه احرارند گفت از ایشان سؤال کن که در ذمه ما قرضی هست تا مطالبه آن کنند عمرو گفت نه بر شما هیچ دینی نیست جعفر گفت پس چه مطالبه دارند از ما
گفت آنکه ترک دین آباء شما کرده‌اید ما را بحال خود بگذارید بعد از آن گفت ای ملک حق تعالی پیغمبری و کتابی فرستاده و ما را بخلع انداد و ترک استقسام بازلام امر کرده و
بنماز و روزه و عدل و احسان و ایتاء ذی القربی فرموده و از فحشاء و منکر و بغی نهی کرده نجاشی گفت بهمین بعث عیسی بن مریم بعد از آن گفت ای جعفر هل
تحفظ مما انزل الله علی نبیک شیئا یعنی از آنچه بر پیغمبر شما نازل شده چیزی یاد داری جعفر گفت بلی پس سوره مریم را بر او خواند چون بآیه و هزی الیک بجذع النخلة رسید
نجاشی گفت هذا والله هو الحق و الله که این حق است عمرو گفت که جعفر بخالف ما است و از آنجا که نجاشی دست برداشت و بر روی عمرو زد و گفت اسکت ساکت شو اگر او
بقول قبیح یاد کنی ترا عقوبت کنم پس عمرو چند التماس کرد و در این باب جهد نمود نجاشی قبول نکرد و بی مطلوب بازگشت و مسلمانان آنجا توطن نمودند تا آنکه رسول
صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت فرمود و اسلام قوت گرفت و مسلمانان سبیل یافتند در سال ششم از مبعث رسول نامه نوشت بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان
را بنکاح وی در آورد و ابو سفیان در آن سال کافر شده بود و در آن نامه درج کرد که مسلمانان را بمدینه فرستد نجاشی چون نامه مطالعه کرد اطاعت نموده
کنیزک خود را که ابرهه نام داشت نزد ام حبیبه فرستاد و او را بدین معنی اخبار کرد ام حبیبه عقد نکاح بشرط مکین زاده و کفت بکو که وکیلی از جانب این
حضرت تعیین کند تا من نیز وکیلی تعیین کنم نجاشی خالد بن سعید را فرستاد تا خطبه خواند و او را مهر چهار صد دینار بنکاح پیغمبر صلی الله علیه و آله داد و در زمان
مبلغ مذکور را بکنیزک داده نزد ام حبیبه فرستاد ام حبیبه پنجاه دینار از آن بکنیزک داد کنیزک گفت امر نجاشی است که من هیچ از این نستانم و این نیز که بود ام ذکر کنم و من کنیزک
خاصه ملکم بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌ام و با پیغمبر او و مهر دادم تصدیق کرده‌ام چون با وی بصحبت رسی سلام من بوی برسانی گفت منت دارم پس آنچه کرده بود بکرد نجاشی
زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و از برای او هدیه‌ها آوردند پس کشتی تعیین نمود و او را با جعفر و سایر مسلمانان در آن کشتی نشاند و روانه مدینه کرد و در
آن وقت رسول صلی الله علیه و آله بغزو خیبر رفته بود و چنان اتفاق افتاد که در وقتی که جعفر بمدینه رسید امیر المؤمنین علیه السلام فتح خیبر کرده بود چون بشارت قدوم
جعفر و فتح خیبر بحضرت رسول رسید فرمود که لا ادری بایهما اسر بفتح خیبر ام بقدوم جعفر یعنی نمی‌دانم که بکدام یک از این دو مسرور شوم با ملاحظه جعفر بانکشوند
بلغه خبر از مقاتل و کلبی روایت است که کسانی که قائل با نصاری بودند چهل کس بودند سی و دو از حبشه و هشت از اهل شام و بر عطا هشتاد بودند چهل از اهل نجران
از بنی الحرث بن کعب و سی و دو از حبشه و هشت رومی بودند از اهل شام و بروایتی که بعد از آمدن جعفر با اصحاب بمدینه نجاشی نامه نوشت و پسر خود را با شصت مرد از
حبشه بمدینه فرستاد و در نامه درج کرد که من شهادت میدهم که محمد رسول خداست و ایمان آورده‌ام و با پسر عم تو دست بیعت کرده‌ام و پسر خود را با جماعتی نزد تو فرستادم اگر خواهی
فرمائی بخدمت تو آیم و ایشان در اثنای راه ... با پسر عمت جعفر بیعت کرده‌ام پس آن گروه در کشتی نشستند اتفاقا آن کشتی که پسر نجاشی در آن بود غرق
شد و جماعتی که بماندند با گروه دیگر منضم شده هفتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل شام نزد رسول آمدند و از جمله ایشان بحیرای راهب بود و ابرهه و
ادریس و اشرف رسول صلی الله علیه و آله سوره یس را بر ایشان خواند چنانکه گفته‌اند ایشان بگریستند گفتند چه بسیار مانند است اینکه بر شما بعیسی نازل شده یعنی فرستاده
پس حق سبحانه در حق ایشان این آیه مذکوره را فرستاد و مدح ایشان فرمود الجزو السابع من اجزاء الثلاثین بعد از آن از رقت قلوب و شدت خشیت
مسارعت نصاری بقبول حق خبر میدهد که وَإِذَا سَمِعُوا عطف است بر لا یستکبرون یعنی چون بشنوند از علما و رهبان از سید و هبان یا از جعفر طیار مَا
أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه فرستاده شده است بر رسول تَرَى أَعْيُنَهُمْ می‌بینی چشمهای ایشان را که از غایت رقت قلوب ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
می‌ریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست من اول از برای ابتدا است و ثانی از برای تبعیض چه آن بعضی از حق بود یعنی آنچه سبب بکای ایشان
است معرفت ایشان بود ببعضی از حق پس حال ایشان چگونه باشد چون جمیع آن را بشنوند و بدانند و بعضی نصب بستن را امتلا پیدا کرده در موضع مثلا محبت مبالغه
است یا آنکه معنی آن است که اعین ایشان از غایت بکاء مشابه است که گویا بانفسها فیض میشود يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار
ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه السلام فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهانی که ادای شهادت کرده‌اند بحقیقت قرآن
و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و از آن امت محمد گردان که گواهانند بر انبیاء و امم ایشان در روز قیامت و خبر است که چون وفد جعفر را سرزنش کردند که چرا
ایمان آوردید بدینی که ما او را دعوت میکنند قبول نمیکنیم با اهل حبشه نجاشی را گفتند که ایمان آورده بکسی که او را ندیده حق تعالی از ایشان
ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و بآنچه آمد از حق یعنی کتاب پیغمبر
وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه ما طمع داریم آنکه در آورد ما را پروردگار ما در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله اند استفهام برای انکار است و استبعاد انتفای ایمان از ایشان با قیام داعی که آن طمع است در انخراط با صلحا و دخول در مداخل ایشان و قوله لا نؤمن
حال است از ضمیر و عامل آنچه هست که کلام متضمن است از معنی فعل ای ای شیء حصل لنا غیر مؤمنین بالله ای بوحدانیته و گویند مراد بقوله لا نؤمن بالله و ما جاءنا
ایمان است برسول و کتاب خدا چه ایمان باین دو متضمن ایمان است باو سبحانه و ذکر الله بجهت توطیه و تعظیم است و نطمع عطف است بر نؤمن یا خبر مبتدای محذوف
و واو از برای حال ای و نحن نطمع و عامل در آن همان عامل اول است و یا نؤمن است القصه چون ایشان از خلوص عقیدت این دعا کردند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدای



قرشان

ایشان را بما قالوا بانچه گفتند از روی اخلاص جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها
خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران در قول و فعل عروة بن زبیر گوید
که بعضی از علمای ترسایان تفسیر تبدیل کرده‌اند آنها چنانکه گفته شد و گفتند که بعضی ازیشان بر حق بودند قسیسان که هر که با واقف کرد بر طریق استقامت او را قسیس
گویند و اشتقاق آن از قس است یعنی تتبع حدیث و رهبان جمع راهب است چون راکب و رکبان و اشتقاق آن از رهبت است یعنی خشیه و بعد از بیان مدح و وعد مؤمنان
از اهل کتاب به ذم و وعید کفار ایشان میگوید که والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را اولئک
اصحاب الجحیم این گروه یاران دوزخند عطف تکذیب بآیات بر کفر با آنکه تکذیب نوعی از کفر است و مندرج در تحت آن بجهت آنست که مقصود بیان حال
مکذبان است ... که ایشان در معرض مصدقان آیات بجهت جمع میان ترغیب و ترهیب بدانکه کذب مشروط نیست بآنکه فاعل آن عالم باشد بآن بلکه اگر معتقد
کذب شی باشد او را مکذب میتوان گفت و اگرچه علم بکذب آن نداشته باشد و استحقاق ذم بسبب آنست که فاعل آن تقصیر کرده است در تحصیل علم بصدق
آن و در اکثر تفاسیر آورده‌اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برای صحابه وصف قیامت میفرمود و انذار بلیغ نمود ... از اصحاب
که امیر المؤمنین علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم مولی ابی حذیفه و عبدالله بن عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن و ابوبکر بودند در خانه عثمان
بن مظعون مجتمع شده اتفاق کردند بر آنکه بقیة العمر روزها صائم باشند و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و
ترک دنیا کرده گلیم و پوست پوشیده گرد عالم برآیند و بعضی از ایشان قصد کردند که قطع مذاکیر خود کنند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسید بخانه عثمان بن مظعون آمد هیچکس را در خانه ندید بجز زن او ام حکیم بنت ابی امیه عطاره که نام او خولا بود فرمود که ... شوهرت
و اصحاب او میگویند ... خولا چون نمیخواست که دروغ به پیغمبر بگوید کشف حال شوهر خود کند گفت ان کان اخبرک عثمان فقد صدقک اگر عثمان ترا این خبر
دهد راست خواهد بود پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آنجا بیرون آمد چون عثمان بخانه آمد خولا او را از این معنی اخبار کرد عثمان با همه یاران متوجه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله شدند آنحضرت فرمود که آنچه از شما نقل میکنند راست است عرض کردند بلی یا رسول الله ما خیر نخواستیم فرمود من مامور نیستم بدانچه شما فکر
کرده‌اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب تهجد و قیام نمائید و بخسبید که من تهجد میکنم و خواب میکنم و روزه می
دارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم اینست طریقه من فمن رغب عن سنتی فلیس منی هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نباشد
بعد از آن همه مردمان را جمع کرده و فرمود که ما بال اقوام حرموا النساء والطعام والطیب والنوم وشهوات الدنیا چه میشود گروهی را که زنان و طعامها و طیبها و خواب
و سایر لذات مباحه بر خود حرام کرده‌اند اما انی لست آمرکم ان تکونوا قسیسین و رهبانا فانه لیس فی دینی ترک اللحم والنساء ولا اتخاذ الصوامع بدانید که من شما را
نمیفرمایم که مانند احبار و رهابین ترسایان باشید چون در دین من ترک گوشت و صحبت زنان نیست و نه اینکه صومعها فرا گیرید در آن بنشینید تا کسی اختلاط نکنید
وان سیاحة امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وحجوا واعتمروا واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وصوموا رمضان ... بدرستی که سیاحت امت
من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد است خدای را بپرستید و با او شریک میاورید و حج و عمره کنید و نماز بپای دارید و زکوة بدهید و روزه رمضان بدارید و استقیموا
یستقم لکم فانما هلک من کان قبلکم بالتشدید شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم فاولئک بقایاهم فی الدیارات والصوامع مستقیم شوید برای حق تا مستقیم
... پیش از شما بودند بجهت آنکه تشدید سخت گیری کردند بر خود هلاک گردیدند ... سخت گرفت خدا بر ایشان سخت گرفتن و آنانکه در صومعها
و دیرها مانده بقایای ایشانند بعد از آن حقتعالی این آیه را نازل ساخت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود
طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده است و بعد از امر به ... جانب تفریط که آن کسر نفس است و ترک شهوات نهی میفرماید
از افراط در دین و اعتداء از حد الله بتحلیل حرام او بقوله ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد الهی که بجهت حرام ساختن شما آنکه حرام کرده است ... آنچه بر شما
حلال ساخته ... ان یحرموا ما احل الله و تحلیل ما حرم الله وداعی اقتضا ... ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد تجاوزکنندگان را
کذا ... از ابن عباس ... که مردی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله من ... پاره گوشت خوردم در میان شب ...
... این گوشت بر خود حرام کردم حق تعالی این آیه فرستاد و او را از آن منع فرمود از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین
علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون اما امیر المؤمنین علیه السلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ما شاء الله و بلال قسم یاد کرد که هیچ روز
روزه نگشاید و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با هیچ زنی مباشرت نکند ... برچیزی میکند ... نهی است تحریم
ما احل الله من الطیبات و اباحه ما حرم الله من الخبائث ... تقشف از سنن این شریعت نیست بلکه از سنن آن تناول طیبات ...
محلل است ... منعقد نمیشود ... بر ترک مندوبات و بر ترک مباحی که فعل آن اولی از ترک باشد و حق تعالی بعد از نهی از این ... اباحه
فرمود ایشان را اکل ما احل الله بقوله وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه که خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا روزی مباح و
پاکیزه ... حلال ... تاکید است کما قال وکلم الله
موسی تکلیما ... مفعول مطلق باشد ... لفظ فعل ... و آنکه حقتعالی در موضع دیگر ... و هو
قوله ومما رزقناهم ینفقون ... تفصیل ... سورة البقرة ... واتقوا الله و بترسید
در تحریم ما احل الله الذی انتم به مؤمنون ... نفوس ... لطف ...
این دو آیه دلالت ... کراهت تخلی و ... و خروج ... اهل و طلب ... عایشه ... رسول صلی الله علیه و آله

مرغ بریان خوردی و حلوا دوست داشتی و گفتی المؤمن حلو یحب الحلواء و نیز از آنحضرت مرویست که فی بطن المؤمن زاویة لا یملؤها الا الحلواء یعنی در شکم مؤمن گوشه ایست

که آنرا پر نکرداند مگر شیرینی و مرویست که حسن بصری روزی با لوزینه مخصوص فرقد سنجی او را داخل شد حسن گفت یا فرقد ما تقول فی هذا چه میگوئی درین حلوا گفت لا آکله

احب کل این را دوست ندارم و نخورم آنرا دوست ندارم حسن اندکی تعجب نظر کرد و گفت لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر بعیب مسلم لعاب زنبور عسل و مغز گندم با

روغن گاو عیب کند مسلمانی عیب کند او دیده اند که بعد از نزول این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله ما چه کنیم با سوگندها که خورده ایم باز آمد

لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نمیکند خدای شما را باللغو فی ایمانکم به بیهوده در سوگندهای شما از ابن زید نقل است که عبدالله بن رواحه ضیفی بود

و وجه وی طعام را بهر نزد او می آورد و سوگند خورد که هیچ طعامی نخورد و زن نیز سوگند یاد کرد که اگر تو طعام نخوری من هم نخورم حق تعالی این آیه فرستاد

که خدا یمین لغو را مؤاخذه نکند تو او با ایمانکم صلة یؤاخذکم است یا صلة لغو زیرا که لغو مصدر است و احتمال آنکه فی ایمانکم و بدانکه علما را در یمین لغو اختلافست ابن طاوس

گفته که آن یمین غضب است و نزد حسن یمین ظاهر است و در عبارت آنکه شخصی سوگند خورد بظن آنکه چنان است و حال آنکه چنان نباشد و این قول

حنفی است و نزد ابن عباس قول لا والله و بلی والله است بقصد تأکید کلام بی آن قصد قسم یاد نمودن و این قول شافعی است و اصحاب او و مروی از صادقین و باقر

و نزد مالک لغو در ایمان سوگند است بر ماضی که آن را یمین غموس گویند مراد بعدم مؤاخذه عدم عقاب است و عدم کفاره معا و زمخشری اکتفا

باحدهما میکند و در این نظر است و توجیه در آیه لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم است که در سورة البقره سمت ذکر یافته پس حاصل معنی این است که اگر

شما بقصد تأکید کلام بلا والله و بلی والله قسم خورید بی آنکه باین قصد سوگند کنید حق تعالی شما را بآن معاقب نسازد و کفاره لازم شما نگرداند و لکن

یؤاخذکم و لیکن مؤاخذه میکند یعنی معاقب میسازد شما را بما عقدتم الایمان بآنکه بربندید سوگندها را یعنی بزبان و بدل قصد آن کنید

بعد از آن حنث آن نمائید و حد حنث جمیع وجه علمای آن چه مفعول لبه بد است که مخالف مجرد سوگند خوردن اثم نمیشود و کفاره لازم او نمیگرداند فکفارته

پس کفاره آن یعنی کفاره حنث و شکستن آن که موجب تکفیر و ستر اثم و گناه است از او بدل کردانند اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی

را مدی نزد اصحاب ما و شافعی و نصف صاع از گندم و صاع تمام از جو و خرما بمذهب حنفی و صاع مطلقا بقول عراقی چهار من است که هشت رطل است و بقول حجازیین

پنج رطل و ثلثی و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است و هر یک بقدر میبخوراند که طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه

میدهید اهل خود را یعنی نه اعلی و نه ادون او کسوتهم عطف است بر اطعام یعنی یا کفاره آن پوشش ده درویش است هر یکی یک جامه بر قول اصحاب ما او

تحریر رقبة یا کفاره آن آزاد کردن بنده است که مؤمن باشد در حکم ایمان نزد ما و شافعی و معنی او یکی ایجاب ازخصال ثلثه است مطلقا و هر مکلف

در تعیین فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از این کفارات ثلثه را فصیام ثلثة ایام پس کفاره آن روزه داشتن سه روز است پی در پی بر اجماع

اصحاب ما و شافعی ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفاره سوگندان شما است اذا حلفتم چون سوگند خورید و شکنید و احفظوا

ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن و یا حفظ سوگند خود کنید یا بمعنی که سوگند مخورید بهر امر که شما را سانح گردد کذلک هم چنین که

کفاره یمین را بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم آیاته برای شما نشانهای شریعت اسلام لعلکم تشکرون شاید که

شکر گوئید این تبیین و تعلیم را چه مثل این تبیین موجب خروج شما است از ضیق اثم حنث بر کنار او زده که درین مقام چند فایده است اول آنکه تمسک

حق معنی یمین لغو سوگندی است بی قصد و امام حسن علیه السلام را از این سؤال کردند فرمودند که در انحصار حاصر بود که یعنی احنبدا یا باسعید

بکذا تا منجواب او را بگویم پس گفت که و لست بمأخوذ بلغو تقوله اذا لم تعمد عاقدات العزائم پس حکم ایمان دار و چه همچنانکه ایمان ملسا حقیقة ایمان نیست

مادام که عقد آن نکند بقلب هم چنانکه ایمان بلسان ایمانی نیست که موجب کفاره و اثم شود دوم آنکه حمزه و کسائی عقدتم خوانده اند بتخفیف و ابن عامر

عاقدتم از فاعل بمعنی فعل چون عافاه الله و غیر ایشان بتشدید میخوانند و معنی جمیع این است که و ثقتم ایمانکم بالقصد و النیة و طبری منع قرائت تشدید

کرده زیرا که آن بآنکه بر یمین میباشد و حال آنکه مؤاخذه بیمین واحد حاصل میشود و جواب از این بچند وجه است یکی آنکه تعقید یمین است بقلب

و لسان و اگر عقد آن باحدهما باشد آن تعقید نیست دوم ابوعلی فارسی گفته که تفعیل از برای تکثیر فعل است چون در این خطاب برای کثرت است که قوله لا

یؤاخذکم الله پس آن مقتضی کثرت یمین و تعقید باشد که قوله و غلقت الابواب یا آنکه عقد مثل ضعف باشد که مراد از آن کثرت نیست همچنانکه ضاعف

که مراد از آن فعل نیست که یمین است سوم آنکه مراد از آن ... حسن علی مغربی گفته که در تکثیر فایده هست آن این است که چون خالف تکرار یمین کند بر محلوف واحد

و بعد از آن حانث شود لازم او نمیشود مگر کفاره واحده نزد بعضی فقها و قوله و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان مصادر محل و و است و تقدیر این است که

بکسب ما عقدتم الایمان و مسنواند بود که کلامی محذوف باشد تقدیرچنین باشد که بما عقدتم الایمان و حنثتم فکفارته نزد کفاره حنث چنانکه بابن مفسر

سیم از فواید این است که هر گاه خالف از روی عمد و اختیار حانث شود واجب است براو کفاره مذکوره در آیه که جامع است میان تخییر در ثلثه اول و ترتیب بعد

بوجوب صیام و اینجا چند حکم است اول آنکه اطعام صادق می آید بتسلیم طعام بمساکین و با احضار ایشان و وضع طعام نزد ایشان تا بخورند و هم اختلاف

است که تقدیر اجزاء هر مسکین با بدانند ابوحنیفه گفته که آن نصف صاع است از گندم یا صاعی از جو یا اولا اطعام صبح و شام دهد که سیر شود و نزد شافعی

هر مسکینی را مدی باید داد و این قول اصحاب ما است چنانکه گذشت سیم مراد با وسط یا در نوع یا در قدر و ظاهر اول است چهارم جایز نیست اطعام مسکین

واحد ده روز بجهت عدم صدق عشره بر واحد بجهت اختصاص کثرت بمیز و غایت و هم چنین است در طعام بخلاف ابوحنیفه و ایضا وضع پنجم مسکین کسی است که جایز باشد

دفع زکوة و اجب باو و تحقیق این در ما تقدم مذکور شد جایز نیست طعام اهل ذمه بخلاف ابوحنیفه ششم کسوه و غیر نزد بعضی دو جامه است و حق آنست که

یکی کافی است و اگر چه غسیل باشد کافی نیست نعل و قلنسوه و این قول شافعی است و نزد مالک آنست که اگر مرد را کسوه دهد یک جامه کافی است و اگر زن را دهد

جایز نیست



جایز نیست مگر بخیه صلوة و در آن جایز است و آن دو جامه است که قمیص است و مقنعه و نزد ابو یوسف جایز نیست سراویل در قرائت سعید بن المسیب کاسوتهم
یعنی ما تطعمون علیکم اسرافا کان او تقتیرا هفتم شرط است در رقبه ایمان یا حکم آن بجهة حل طلاق چه هنود و کفاره قتل و این قول شافعی است بنابر قیاس آن بر
قتل و نزد ابی حنیفه عتق کافر جایز است و این باطل است زیرا که کافر خبیث است بمثل زمستقر نیست نتوان شد هشتم شرط است در صیام تتابع و این قول ابی
حنیفه است و مالک حکم بتخییر کرده میان تتابع و عدم آن و شافعی را دو قول است و اختیار اصحاب ما و اجماع ایشان بر اول است ثم قوله ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم
و حنثتم و در این چند حکم است اول آنکه کفاره مخصوص است بحنث در مستقبل و در غموس واجب نیست خواه صادق باشد یا کاذب عامد یا ناسی و این قول مالک و ابی حنیفه است
و اصحاب و احمد حنبل و نزد بعضی دیگر از علما لازم است که اگر کاذب عالم بوده باشد کفاره او را لازم است بلا خلاف و اگر ناسی باشد دو قول است این قول
شافعی است و دلیل ما اخبار اهل البیت است صلوات الله علیهم و حنث ظاهر در مخصوص باشد بآنچه گفتیم دوم جایز نیست تقدیم کفاره بر حنث زیرا که
مسبب بر سبب مقدم نمیشود و این قول ابی حنیفه است و شافعی گفته که جایز است تقدیم مال بر حنث زیرا که بدل است و این وجهی است ظاهر البطلان سیم کفاره باجماع
واجب میشود بمخالفه یمین عمدا اختیارا و واجب نمیشود بمخالفه نسیانا نزد ما و شافعی را در این دو قول است دلیل ما حدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان است و
عدم ثبوت مخصص چهارم قوله واحفظوا ایمانکم ای من الحنث و این در صورتی نیست که محلوف علیه فعل باشد واجب یا مندوب یا ترک محرم یا مکروه یا مباح که
متساوی الطرفین باشد و احتمال دارد که مراد بحفظ یمین عدم ابتذال آن باشد در هر امر جزئی چه کثرت آن مکروه است و لهذا قال عز وجل و لا تجعلوا الله عرضة
لایمانکم و وارد شده در بعضی احادیث از صادق علیه السلام که لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین و قوله کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم
تشکرون نعمة الله علی ذلک بدانکه اگر شخصی سوگند خورد که حینی تکلم نکند نهایت آن شش ماه خواهد بود لقوله تعالی تؤتی اکلها کل حین و اجماع امامیه بر
این است و زمان نزد ایشان پنج ماه است و نزد ابی حنیفه حین و زمان شش ماه است و نزد شافعی حد معین ندارد و حقب نزد اصحاب ما حد ندارد و شافعی نیز هر دو را
و نزد ما الدهر سال است و نزد ابی حنیفه هشتاد سال است لما روی عن ابن عباس انه قال فی قوله تعالی لابثین فیها احقابا و الحقب ثمانون عاما و مروی است که احقاب
بمعنی هفتاد است و بعضی نیز گفته اند که اگر سوگند خورد یا نذر کند عتق هر عبد قدیمی که او را باشد بر وی واجب است که آزاد کند هر بنده را که شش ماه در ملک او
بوده باشد و بروایت صحیحه از رضا علیه السلام مستدلا بقوله تعالی حتی عاد کالعرجون القدیم و اگر نذر کند صدقه کردن بمال کثیر هشتاد درهم خواهد
بود و این صورت آن است که متوکل را واقع شد متوکل فقها را جمع کرد هر یک چیزی میگفتند در آخر امامی گفت یا امیر المؤمنین که در آن مجلس بود متوکل گفت هل عندک الا
علی فی هذا تا بر راستی باشد و این مسئله را بعلی هادی نوشت و آن حضرت کندم کون بود متوکل گفت و بجای من نفقه چه کس را میگویی گفت ابن الرضا علیه السلام
متوکل گفت حیی بر دانسته باشد اما گفت یا امیر المؤمنین اگر این مسئله را بگوید مرا بر تو چند است در هم باشد اگر نه مرا صد تازیانه بزن متوکل
گفت چنین باشد پس گفت با جعفر بحق مسئله را او نوشت و او در پرسید جواب بدکه الکثیر ثمانون گفت یا مولای از
متوکل گویا از کجا میگویی چه جواب هم فرمود لقوله تعالی و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین پس تتبع کردیم هشتاد بود آن مواطن و بدانکه در
اینجا چند فرع است اول صدوق گفته که تصدق نماید بعد از این بهشتاد از یاد آن تعیین درهم و شیخین گفته اند که بر او لازم است که هشتاد درهم بدهد
و ابن ادریس تفصیل کرده بآنکه اگر در عرف زمان متعامل به درهم باشد هشتاد درهم است و اگر دینار است هشتاد دینار و این تفصیل حسن است لیکن قول
شیخین اولی است بجهت آنکه مقرر است در اصول که مطلق را حمل بر مقید باید کرد و در روایت بکر از حضرت ابی از حضرت صادق علیه السلام ثمانین مقید
بدرهم است دوم اگر گوید که بکثیر من البقر و الغنم ثمانین خواهد بود و هم چنین اگر گوید صوم کثیر و غیر آن از امور متعدده بکثرت سیم یا تعلق میکند کثیر را از
تا آنکه اگر گوید له علی مال کثیر هشتاد باشد هم چنانکه گفتیم یا نه محتمل است که هشتاد باشد بجهت علت مذکوره و استعمال و اصل حقیقت و احتمال عدم دارد
بجهت عدم تحدید لغت و عرف و روایت در نذر و مستلزم آن نیست که در معنی بر حقیقت باشد زیرا که استعمال اعم از حقیقت باشد و مجاز با آنکه در
صوم مسببا واقع است بدون تفسیر ثمانین بقوله اذکروا الله ذکرا کثیرا و کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و شیخین اول را قایلند و ابن ادریس و فاضلا
ثانی و چون حق تعالی بیان یمین فرموده که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بیان کرد نهی فرموده از افعال قبیحه جاهلیه از شرب خمر و قمار و اخذ نتیج و
غیر آن بعضی مفسران آورده اند که حق تعالی در باب خمر چهار آیه نازل کرد اینک اول در مکه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و دوم در وقتی که
عمر خطاب و جماعتی در باب خمر و میسر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کردند جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر به اثم کبیر کرده
ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس باز اشتغال مینمودند تا سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون
را بحذف لای آت خواند آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر ترک کردند صحابه گفتند شرب خمر که میان ما و نماز حایل باشد لا بد نیست
یکبارگی ترک کردن آن چهارم در وقتی که عثمان بن مالک طرح ضیافتی افکنده و بعضی مسلمانان از آنکه سعد وقاص از ایشان بود بمهمانی او رفته و بعد از طعام
بر شرب خمر اقدام نمودند در حال مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود کرد یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص کرد با بعد
و سعد شکایت آن حکایت در مجلس علائی بحضرت کرد عمر اینجا حاضر بود گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیه آمد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مؤمنان انما الخمر چرا این نیست که همه مسکرات در این داخل است و المیسر و قمار و این نیز عام است شامل نرد و کعب بیضه و
نحو و غیر آن بروایت صحیح از ائمه صلوات الله علیهم و غیر آن و الانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و الازلام و تیرهای قدح و تفسیر قمار و
ذکر انواع آن در سورة البقره مذکور شد رجس پلید است که بحسب عقول از آن متنفر و این اسم هر چیزی است که عقل و شرع استقذار و استکراه آن نماید
نه او بمجلس باشد یا نه و افراد آن بجهت آن است که خبر خمر است و خبر معطوفات محذوف است و یا آنکه مضاف محذوف است کانه قال انما تعاطی الخمر و المیسر

انعام

خمر و



بعنوان اگر غرض این امور رجس است من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان زیرا که مسبّب است از تسویل فاجتنبوه پس اجتناب کنید از این پلید تا از
ابعد من لکم رشد یا از تعاطی آن و یا از عمل شیطان لعلکم تفلحون باشد شما که رستکار شوید باجتناب از این بعد از آن نفر و حسن آن میکنند بقوله
انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت
فی الخمر والمیسر در خوردن خمر و باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدا و عن الصلوة و از نماز کذاردن
تخصیص خمر و میسر بذکر و شرح مجدد آنها است از وبال تنبیه است بر اینکه این هر دو مقصود بالذات و مراد البیان اند ذکر انصاب و ازلام بجهت دلالت بر آنکه مثل
خمر و میسر اند در حرمت و شرارت کقوله علیه السلام شارب الخمر کعابد الوثن و تخصیص صلوة بذکر بجهت تعظیم است و اشعار بر آنکه مانع از صلوة همچو چیزیست که
مانع باشد از ایمان از حیثیت آنکه صلوة عماد ایمان است و فارق میان آن و کفر بعد از آن ختم فرمود بر اینها بصیغه استفهام مرتب بر تعظیم و تعقیب تقریر بجهت مذکور شد از انواع
صوارف کفته که فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادکان از این امور بعد از آنکه بر شما مطلع شد نهی بصورت استفهام بجهت مبالغه
است و در عبارت ابلغ است از انتهوا یعنی باز ایستید آنکه امر بمنع و تحذیر بنهایت رسیده و اعذار منقطع شده و در دلیل آورده که در این آیه
دلیل است بر حرمت خمر و لحم و قمار و در نساخ قمار حرام است و نیز حرام است بت پرستی و سر ها حرام است پس این
حرام باشد یعنی پلید هر چیز پلید است حرام است چهارم فرموده که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان است حرام است پنجم امر کرده که از آن اجتناب
کنید و هر چیز و بودن از آن فرض است حرام باشد ششم آنکه رستکاری بعدم اجتناب از آن و هر چه رستکاری نباشد حرام است هفتم فرموده که سبب
دشمنی و خصومت است هر چیز میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه باز دارد از ذکر خدا حرام است نهم سبب منع است از نماز پس
بمثل حرام بوده دهم فرموده که باز ایستید از آن یعنی ترک آن کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام است و تصدیر آیه بانما مؤکد بیزانده لا بل حرمت است و از جهت
که در احادیث امده عقلا و اهل کفایت که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی در رسیدن عذاب که مستحق آن باشد اکر نه در کفر و عذاب باقی و حدیث ان
الله لا یجمع الخمر والایمان فی جوف امرء ابدا محمول است بر استحلال و میشاید که وجه تشبیه در حدیث اول نیز همان باشد و مقدم لختلاط و چنانکه محمد بن حنفیه از پدر
بزرگوار خود امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که او فرمود هر که خمر خورد چون تخم هو حدا و مذهب تحقیق است ملا بسه شما شنیدند امینه نزد بد
و بر هیچ امانت او را امین مدانید که هر که امانت را ضایع تلف کرد و بحد الاثم شو که عوض آن ندهد ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که
هر که در دنیا خمر خورد و بی‌تدارک بمیرد و مقبا بعد از سموم ما رو عقرب و هر هند با باشامند و چون بر زبان رسد تن از خورد کوشت ریش در افتد و چون بخورد و همه اعضا
از بدن بکوشت رسد و هر کوشت بدن منافر کردند و عفونت نیز اذا اید که اهل عرصات از آن متنفر کردند پس امر کنند تا او برابر بمیرد دوزخ برند و بشدت عذاب
و بر عقوبت کنند بنابر این و لا تعاونوا علی الاثم عاصر حامل و محمول و بایع و مشتری و ساقی خمر مثل شارب خمر است و لهذا قال صلی الله علیه و آله لعن الخمر و
عاصرها و معتصرها و بایعها و مشتریها و ساقیها و اکل ثمنها و حاملها و المحمول الیه و شاربها و صاحب کیزه اوست که این هر دو ایه مشتمل بر محرمات و این
انها است که وارد باب خمر نازل شده و تخصیص عداوت و بغضا بخمر و میسر بجهت است که خمر موجب زوال عقل است و میسر موجب زوال مال و زوال عقل و مال موجب
عداوت و بغضا است بخلاف انصاب و ازلام که موجب سخط الهی و وصول بعذاب اخروی است نه سبب عداوت و بغضا و در این مقام چند حکم است اول آنکه حرام است
تکسب بخمر و سایر مسکرات چه حقتعالی چون بتحریم شی فرمود تحریم ثمن آن نیز فرمود چنانکه بروایت صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم
ثابت شده و نیز آنحضرت فرموده که لعن الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فباعوها و اکلوا اثمانها و هم چنین حرام است اجرت گرفتن و مزد دادن بر عملی که متعلق بخمر
باشد از حمل و عصر آن و حدیث لعن الخمر و سایرها که مذکور شد شاهد این است و جابر رضی الله عنه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله این حدیث را بیان فرمود اعرابی برخواست و کفت یا رسول الله من مردی تاجرم و تا غایت تجارت من بیع خمر بوده و اکنون مال بسیاری از آن مرا حاصل شده
اکر در طاعت خدا صرف کنم مرا نفعی دهد فرمود که لو انفقته فی حج او جهاد لم یعدل عند الله جناح بعوضة ان الله لا یقبل الا الطیب یعنی اکر انفاق کنی در
حج یا جهاد نزد حقتعالی ثواب آن برابر پر پشه نباشد بعد از آن این آیه نازل شد که قل لا یستوی الخبیث والطیب دوم آنکه میسر قمار است با انواع آن چون نرد و
شطرنج و ابطول معظم مفسرین مروی از اهل البیت صلوات الله علیهم حتی که لعب صبیان بجوز را از قمار است و حرام است تکسب بآن و بیع آن و حضور
در مجلسی که این عمل کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اللاعب بالنرد شیر کمن غمس یده فی لحم الخنزیر و در بعضی بازی کنندة بنرد و
شطرنج مذموم و معبوحیست مانند کسی که دست خود را فرو برده باشد در میان کوشت خوک و از صادق علیه السلام روایت است که اللاعب
بالشطرنج مشرک والسلام علی اللاهی معصیة و چند ایه در تحریم نرد نیست و شطرنج بر چنین است الا آنکه بعضی از شافعیه نقل کرده اند که قایلند بجواز
آن مکر بصورتیکه مشغول بآن موجب اشتغال باشد از نماز سیم انصاب یعنی اصنام است که بعبادت آن ارتکاب مینمایند هم چنانکه عبادت آنها حرام است
تکسب بعمل آن و بیع خشب و شبه آن بجهت آنکه صنم از آن بسازند نیز حرام است و شیخ طوسی رحمه الله فرموده که حرام است بیع آن بکسی که معروف است بهمو
بساختن بت و تراشیدن آن و هم حرام است بیع عنب بکسی که اتخاذ خمر میکند و مشهور کراهت است یعنی اکر با شرط که حرام است چهارم ازلام جمع زلم است بمعنی زا و
صم آن چون جمل و جمل و آن تیرهای قداح است که از آن پیکان نباشد در جاهلیت تفال بآن میکرده اند و راستها و اعمال خود و بر بعضی می‌نوشته اند
که امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی چیزی نمی‌نوشته اند و از آن عمل میکنند و تفصیل آن در اول این سوره سمت کذارش یافته هم چنانکه حرام است
انواع قمار و اقداح هم چنین حرام است اقتنای آلات آن بلکه واجبست اتلاف آن و اخراج آن از صورت آن و هم چنین اراقه خمر واجب است و حرام است اقتنا
مکر بقصد تخلیل و اکر چه بعلاج باشد چه این شایعست در شرع انتهی کلامه و نباید ایست که مسکرات ما بعد تخلیل منت خلاف است بابویه که قایلست بعدم

ستفهام در معنی امر است بمعنی انتهوا است

او وامر

حرمت قمار و سایر مسکرات

و غیر

و عمل آن

نجاست آن و مذهب او اینست که حقتعالی تحریم شراب نموده که تحریم صلوة در آن پس محرم غیر نجس باشد و استدلال نموده است بر این باصل یعنی اصل
در اشیا اباحت است و دلیل قاطع بر تحریم آن وارد نشده و دیگر روایاتی که ذکر کرده در کتاب خود مستند بر حال خود و اکثر اصحاب فتوی بر نجاست آن داده اند خواه
خمر باشد یا نبیذ یا فضیخ یا مرز یا بتع یا فقیع یا جعه یا طواق یا عرق یا غیر آن و استدلال ایشان باین در ظاهر قول حقتعالی است که انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان چه حقتعالی ذکر آن کرده برجاست و آن بمعنی نجاست است نیز اگر نجاست با آن مؤکد میشود کما یقال نجس رجس و نیز فاجتنبوه
دلالت بر آن میکند زیرا که اجتناب از شیء بحسب ابتعاد است از آن و این مشعر بنجاست است و مع ذلک اعتضاد نموده اند بروایاتی که غیر سلیم الشذوذ اند و دلالت
آیه بر آنچه گفته اند خالی از خللی نیست چه اگر چه جایز است عود وصف الجمیع یا عدم تحقق نجاست در کل و حجت طرفین نباشد ما دام با اثبات نجاست آن مکر که شهرت
فتوی باین چنانچه در میان فقها وجهی کرده و نیا اجماع است و چون حق تعالی امر فرمود باجتناب خمر و ما بعد آن در عقب این امر فرمود بطاعت خود در اجتناب
از آن و از غیر آن از امور منهیه فرمود که **وَأَطِيعُوا اللّٰهَ** و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و فرمان
برداری کنید رسول را در جمیع آنچه شما را از آن نهی فرموده **وَاحْذَرُوا** و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول جمع میان طاعت خدا و رسول بجهت آن
است که طاعت هر یک موجب طاعت دیگری نیست و اگر چه پیغمبر نفرموده حقتعالی امر فرماید بسوی طاعت او عین طاعت او سبحانه باشد **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ**
پس اگر اعراض کنید از امر و نهی **فَاعْلَمُوا** پس بدانید که **أَنَّمَا عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ** جز این نیست که بر رسول ما است رسانیدن روشن
یعنی بدانید که ضرر بر رسول نشود از نافرمانی شما ازو چه بر او همین تبلیغ رسالت است و از اجابت رسانیده و جز این نیست که تولی شما ضرر آن بسوی
شما راجع میشود نقلست که انس بن مالک و عبدالله بن عباس روایت کرده اند که چون آیه تحریم نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شارب
خمر بوده اند و حال آنکه شرب خمر کرده اند چیست چون شهید شده اند چون باشد این آمد که **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا** نیست بر آنانکه ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند
عملهای شایسته **جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا** گناهی در آنچه خورده اند **إِذَا مَا اتَّقَوْا** چون پرهیز کرده باشند از شرک **وَآمَنُوا** و ثابت در دین باشند
بر ایمان **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و ثابت باشند بر عملهای صالحه **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس ثابت و مستمر شده باشند بر تقوی خود **وَآمَنُوا** و راسخ شده باشند بر
تصدیق تحریم شرک و سایر منهیات **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس مستمر باشند بر اتقای معاصی **وَأَحْسَنُوا** و نیکوئی کرده باشند اشتغال نموده در اعمال جمیله و
افعال حسنه و با احسان تعبیر کرده باشند غرض از تکرار مبالغه است در نهایت رسوخ در ایمان و اتقا و دوام و استمرار در اعمال حسنه **وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست میدارد نیکوکاران را مراد محبت خدای با ایشان اعطای ثواب است و اکرام و تبجیل ایشان و بدانکه حق آنست که خمر در همه زمان
حرام بوده و اجماع اهل البیت بر اینست و احتمال دارد که تکرار ایمان و عمل صالح و اتقا باعتبار اوقات ثلثه باشد در ماضی و حال و مستقبل یا باعتبار
حالات ثلثه یا آنکه استعمال تقوی در ایمان کرده باشد میان خود و میان نفس خود و میان حقتعالی و میان خود و مردمان یا آنکه تنبیه بر ایمان یا ممتاد کرده
ثلثه مشعر است بر این و یا آنکه بر اعتبار مراتب مبدأ و وسط و منتهی باشد یا باعتبار آنچه از آن اتقا نماید چه سزاوار است که ترک محرمات کنند بجهت
توقی از عذاب و ترک شبهات نماید بجهت تحرز از وقوع در حرام و ترک بعضی از مباحات کنند برای توقی و تحفظ نفس از خست و تهذیب آن از دنس طبیعت و در مجمع
که در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم آمده که فیما طعموا من الحلال و هذا اللفظ صالح للاکل والشرب جمیعا اذا ما اتقوا شربها بعد التحریم وامنوا بالله
وعملوا الصالحات ای الطاعات ثم اتقوا و داموا علی الایمان ثم اتقوا بفعل الفرایض واحسنوا بفعل النوافل پس بنا بر این اتقاء اول اتقا از شرب بعد از تحریم و
اتقاء ثانی دوام است بر این و اتقاء ثالث اتقاء از جمیع معاصی و بعضی از مفسران گویند که اتقاء اول اتقاء است از معاصی عقلیه که مختص است بمکلف و متعدی
بغیر نمیشود و ایمان اول ایمان است بخدا و اتقاء ثانی اتقاء معاصی سمعیه و ایمان ثانی ایمان بقبح آن و اجتناب از آن و اتقاء ثالث مختص است بمظالم عباد و بانچه متعدی
بغیر شود از ظلم و فساد و ابوعلی جبائی گفته که شرط اول متعلق است بزمان ماضی و شرط ثانی متعلق بدوام بر آن و استمرار بفعل آن و شرط ثالث مختص بمظالم
عباد و استدلال کرده بر آنکه اتقا مخصوص بمظالم است بقوله واحسنوا چه احسان متعدی است پس واجبست که معاصی که امر باتقاء آن شده قبل از امر باحسان
متعدی شد امتناعی نیست در آنکه مراد باحسان فعل حسن باشد مبالغه در آن هم چنانکه در حق کسی که فعل حسن بنهایت رسانیده باشد میگویند که احسنت
واجبست اگر مسلم داریم که مراد باحسان احسان متعدی است بغیر اگر گویند که نزد متکلمین واسطه نیست میان ماضی و استقبال زیرا که فعل یا موجود است و آن ماضی است
یا معدوم است و آن مستقبل است پس تنزیل تکرار بر احوال ثلثه که ماضی و حال و استقبال است معقول نباشد جواب آنست که صحیح آنست که واسطه هست میان
موجود و معدوم الا آنست که ممتنع نیست که موجود در اقرب ما از حال گویند و از او اسطه که نزد ایشان غایب است الف و غایب منتظر و سید مرتضی علم الهدی
قدس سره در بعضی از تعلیقات خود آورده که مفسران اشتغال نموده اند را بایضاح وجه در تکراری که این آیه متضمن است و گمان برده اند که امر مشکل در این آیه
همین است و ترک کرده اند چیزی را که در او اشکال اشد و اصعب است از آن و آن اینست که حقتعالی نفی جناح کرده از کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده
اند در آنچه خورده اند از انواع ماکولات بشرط اتقا و ایمان و کسب اعمال صالحه و حال آنکه ایمان و عمل صالح شرط نفی جناح نیست زیرا که مباح هرگاه از کافر واقع
شود اثمی بر آن مترتب نخواهد شد و وزری او را نخواهد بود و ما را در حل این شبهه طریقی است یکی آنکه ضم میکنیم بعضی شروط مصرح به که غیر اتقاء
شود تا آنچه شرط شده پس تقدیر این اینست که لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا وغیره اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصالحات
زیرا که شرط در نفی جناح ناچار است که او را تاثیری باشد تا آنکه هرگاه منتفی شود جناح ثابت گردد و ما بیقین میدانیم که با اتقاء از محارم جناح
منتفی میشود در ما طعم پس این شرط صحیح است که زیادتی بر آن نیست و چون ذکر آن را معادن ساخت با اتقا و ایمان و عمل صالح با آنکه اثر آن در نفی جناح
تاثیری نیست دانستیم که در کلام امری مضمر است که مصحح شرط است و مطابق مشروط زیرا که از حرام اتقا نمود در ما طعم جناح بر او مترتب نمیشود



ودوان لیکن صحیح است که جناح بر او ثابت شود در آنچه از حلال یابد کند از واجبات این چون شرط انتفای جناح کرده الکتبه که ایمان است و عمل صالح کرده اند و جناح بر ایشان نیست
مرتفع خواهد بود من کل وجه و هیچکس منکر اضمار نیست چه در کلام عرب شایع است و عادت ایشان بر آن جاری گاهی که قرینه باشد بر آن چنانکه در مانحن فیه
طریق دوم آنست که ایمان و عمل صالح اینجا شرط حقیقی نیست و اگرچه معطوف شد بر شرط فکانه سبحانه چون اراده فرمود که بیان اعمال صالحه کند به لطف
فرمود از بر آنچه واجب است از اتقای محارم بجهة اشتراک هر دو در وجوب و اگرچه شریک نیست در شرط نفی جناح در ما طعموا و این توسعت یا بلاغت که مستحسن
مستغرب نیست نزد عقلا انتهی کلامه و بعضی در جواب این گفته اند که صحیح است عدم جناح بر مومن اطلاق کنند و کافر چون که مستحق عقاب است معفو در ما طعموا نیست
نیل این لفظ بر او اطلاق کرده نمیشود و نیز کافر مستحق طریق معرفت کرده و غیر هم تحلیل کرده و نفس خود بی ایمان مومن بذکر مخصوص شده و در روایت آمده که در زمان عمر
خطاب قدامة بن مظعون خمر خورده مست شده بنا را اقامه حد او را بکر فتند نزد عمر او نزد عمر رفت و گفت که چرا خمر خورده ای گفت بر آن که حقتعالی فرموده که لیس علی الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا عمر را اشتباهی در اقامه حد او و توقف نمود این خبر با امیرالمومنین صلوات الله علیه رسید بمسجد تشریف آورده عمر را
فرمود که چرا قدامه را حد نزدی گفت وی آیه از قرآن بر من خواند از این جهت بر من در حد زدن متردد شدم و آن آنست که لیس علی الذین آمنوا الی آخر حضرت
فرمود او از اهل این آیه نیست چون او را بحضور آوردند فرمود که چرا خمر خوردی وی نتوانست که این آیه بر خواند گفت ندانستم که خمر حرام است امیر فرمود که او را بیرون برید
بر مهاجر و انصار بگردانید تا معلوم کنند که کسی آیه تحریم بر او خوانده است یا نه چون چنین کردند هیچ یک از ایشان گواهی ندادند که آیه تحریم خمر معلوم بوده و آیه
تحریم خمر شنیده باشد فرمود که حد بزنید اگر توبه کرد او بگذارید و هرجا که خواهد برود و اگر توبه نکند گردنش را بزنید قدامه گفت توبه کردم امیرالمومنین
فرمود که تو و همچنین اهل این آیه نیستی نه مومنی و نه متقی و نه عمل صالح کرده انگه در کیفیت حد او خلاف کردند و هر یک چیزی میگفتند آخر رجوع با امیرالمومنین
صلوات الله علیه کردند فرمود هشتاد تازیانه بزنید که گفتند چرا فرمود لان الشارب اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد المفتری ثمانون جلده او را زده اند
که در عام الحدیبیه چون مسلمانان محرم بودند و مرتکب صید نمیشدند حیوانات شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کرده بود رخت و بار و خیمه ایشان در آمدند
و ایشان بسبب احرام از حرمان شکار متألم بودند و این ابتلائی بود از حقتعالی با ایشان در اتقاء ازان روایت است که یکبار حمار وحشی بر ابو الیسر حمله کرد
وی نیزه بر وی زد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند وی نزد رسول آمد و صورت حال را به موقف عرض رسانید حقتعالی این آیه فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لیبلونکم الله هرآینه می آزماید خدا شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من
الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام اتقای حکم الهی نموده از آن اجتناب میکند و تقلیل
و تحقیر شیء تنبیه است بر آنکه هیچ ابتلائی بذل انفس و اموال نیست بس که بر این امر حقیر ثابت قدم نتوانید و چگونه بر چیزی که اشد و اصعب است از آن ثابت
قدم خواهید بود و قوله تعالی تناله ایدیکم صفت شیء است یعنی چیزی که قلیل و حقیر است از صید که میرسد بدان دستهای شما و رماحکم و نیزه های شما و آن
ابتلا برای آنست که لیعلم الله تا بداند یعنی متمیز سازد خدای من یخافه آن کس را که مترسد بجهة قوت ایمان پس کره علم نموده و اراده معلوم ظهور آن فرموده
با اراده تعلق علم کرده یعنی تا علم خدا تعلق کیرد با اتقاء و عدم اتقاء و سبحانه نیست در آنکه تعلق علم او سبحانه بتحقق شیء فرع وجود است و قبل از آن ممتنع است و مسبوق
بود که در کلام مضاف مقدر باشد ای لیعلم اولیاء الله یعنی تا دوستان خدا بدانند که کسی که از او میترسد بالغیب در حالتی که ملتبس است بغیبت عقاب
حقتعالی و عدم مشاهده او از او یا در حالتی که غایب است از مردمان و هیچکس اطلاع ندارد بر صید کردن او یعنی در خفیه بر مردمان از صید احتراز میکند بجهة خوف
عقوبات الهی فمن اعتدی پس هر که از حد بگذرد و شکار کند بعد ذلک پس از این ابتلا بصید فله عذاب الیم پس مراو راست عذابی دردناک چه
مرکب مالک حاسه خود نتواند شد مع مثل این و مراعات حکم خدا نتواند کرد پس چگونه باشد در جائی که اصل آن باشد نفس و مال و احرص بران و در کنز آورده که این منصب
جند غایب است یکی آنکه حق تعالی بمومنان خطاب کرده و اگرچه تکلیف عام است زیرا که ایشان قابل منتفع اند باین و منتفع بن و خطاب و باینست که حقتعالی
ایشان میکند تا متمیز سازد مطیع ایشان را از عاصی ایشان و لام برای ابتلا است و با کید من برای بیانست ای شیء من جنس الصید این ابتلا مانند ابتلای قوم
موسی است بتحریم صید سمک در یوم السبت هم چنانکه سمک در روز شنبه بمواضع ایشان داخل میشد نه صید اینها در بیوت اصحاب حدیبیه در آمدند جهة وضوح و ظهور
ابتلای مانند ابتلای قوم لوط بنهر طالوت و مراد بما نالته ایدیکم صید آنست که ابتلای از ایشان بعید نبود بر ایشان صعب بجهة وضعیت در اخبار ابا ندارند هم چنانکه عین کرد جهة
ابتلای ایشان بدیدن آنها و ابلد بدالراجح بلکه قریب با ایشان بود بوجهی که ابدی و رماح ایشان بان میرسید بوجهی که در حدیبیه بر امتعه و مرحمات در حی
امد تا انکه متمکن بودند از قبض آن بایدی و گویند مراد بما تناله صغار صید است و مراد به رماحکم کبار و این از صادق علیه السلام و از ابن عباس مرویست و نزد بعضی
مراد باول صید حرم است بجهة انس آن بمردمان و ثانی صید حل بجهة نفور او از ایشان سیم آنکه ابتلا عبث نیست بجهة صیانت افعال حکیم از عبث آنکه در
عقل او هم اسن آنکه افعال الهی معلل بغرض اند لیکن آن بجهة غایت و مقصود است که آن تمیز خبیث است از غیر او کویند که حقتعالی قبل از ابتلا عالم بود بآن لیکن
حیثیت گویم او سبحانه عالم است بکلیات از لا و ابدا و اما جزئیات علم او تعلق میگیرد بوجه تمیز مگر بعد از وجود آن زیرا که تعلق نسبت است میان متعلق و
متعلق به و نسبت متاخر است از منتسبین و با آنکه مراد به لیعلم لیتمیز است چه علم مقتضی تمیز است پس اطلاق علم کرده و اراده لازم آن نموده چنانکه گذشت چهارم
در تنکیر عذاب ابهام است بدانکه بعد از آنکه در ذکر عقوبت بر آنکه اعتدا و مخالفت حکم مذکور نموده بذکر یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید حیوان شکاری یعنی حیوانی که ممتنع و متوحش باشد خواه ماکول اللحم باشد و خواه نه
الا ما اخرجه الدلیل چنانکه بیاید و انتم حرم و حال آنکه شما احرام گرفته اید که آن تا شبیه الحج یا بعمره صید بمعنی مصدر است یا اسم مصید و مراد ثانیست
حرم جمع حرام است و این نیز مصدر است چون رداح و ردح و در نهایه محرم بان بسبیل مجاز است زیرا که حرام فی الحقیقه صفت فعل است و در کو قتل بدون

۲ و توبه نیاورد عمل کنند

وعدم اتقا

مانند ابتلا

تعالی کلام منقولست معنی ... اعتدی یعنی تجاوز ...

ابن عباس

ذبح کرد کفاره بجهت تعمیم است یا بجهت آنکه اطلاق ذبح و ذکوة بر کشتن حیوانی میکنند که بر وجه شرعی او را کشته باشند اگرچه ماکول اللحم باشد که گوشت او را توان خورد
و اگرچه ماکول اللحم باشد میتة الجثه بود و او را توان خورد و این مقتول محرم منفی است و غیر ماکول است و این است بمذهب حق وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که بکشد آن
صید را از شما مُتَعَمِّدًا در حالتی که عمد کننده باشد از بعض اند که محرم مست و قتل صید بر او حرام مر او ابو البشر است که در عام حدیبیه حمار وحشی را بنیزه طعنه کرد
و بکشت پس تعمدا اشاره باوست و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد و خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر او واجبست جزای که مانند آن چیزی باشد که کشته
یعنی بدل او باید مانند صید خود و آن فلان مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند يَحْكُمُ بِهِ صفت بعد از صفت است یعنی جزا و فدائی که حکم
میکنند بدان ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل از اهل ملت شما یعنی دو مرد مسلمان که عادل باشند عارف بکو بند که مماثل کشته شده از نعم کدامست
و منصوبند بر آنکه حال باشد از ضمیر جزا یعنی در حالتی که حکم کنند و عادل باکه آن فلان مماثل حیوان مقتولست هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ
الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند او را و ذبح کنند چون بالغ الکعبه اضافه لفظیه است که کسب تعریف از مضاف الیه نمیکند پس جایز باشد که صفت نکره
واقع شود أَوْ كَفَّارَةٌ عطف است بر جزا یعنی واجبست بر او کفارتی که سبب شود و دفع کند گناه او را و قوله طَعَامُ مَسَاكِينَ عطف بیان است یا بدل و یا
خبر مبتداء محذوف ای هی طعام مساکین یعنی آن کفاره طعام دادن درویشانست أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ یا برابر آن طعام و مساوات آن صِيَامًا از روزه یعنی روزه
داشتن بعنی برای طعام دادن هر مسکینی یا درویشی بدل او روزه و عدل مصدر است بمعنی مفعول و صیاما منصوبست بر تمییز و قوله لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ
متعلق است بمحذوف ای فعلیه الجزاء او الطعام او الصوم لیذوق ثقل فعله و سوء عاقبته هتکه لحرمة الاحرام او الثقل الشدید علی مخالفة امر الله
و صل و بل تعالی است منه الطعام الوبیل پس معنی آنست که بر کشنده صید است جزا مثل صید یا طعام دادن یا روزه داشتن تا بچشد گرانی و سختی کار خود
جزا من برسد که مکلف است بجهت خروج او از طاعت عَفَا اللَّهُ درگذشت و عفو کرد خدا عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم شده است قتل صید می
کرده در جاهلیت یا از ابجد این نوبت از ابو البشر واقع شد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدا از او و این جزا
مشروطست بتقدیر آنکه هو ینتقم الله وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام از کسی که اصرار میکند بر معصیت نقل است
در کنز العرفان آورده که در این مقام احکام متعدد است اول آنکه اختلاف است در صید منهی در حالت احرام و در حرم نزد بعضی هر صیدی است که ماکول اللحم
باشد ابیقولیتنا فیلیست و احتجاج او بر این است که آن غالبست در عرف و مؤید اینست قوله علیه السلام خمس یقتلن فی الحل والحرم الحدأة والغراب والعقرب والفأرة
والکلب العقور و در روایتی بدل عقرب حیة واقع شده و در این تنبیه است بجواز قتل هر موذی و ابو حنیفه گفته که حرام هر حیوانی است که وحشی باشد خواه ماکول
اللحم باشد یا نه و اما اصحاب ما گفته اند که صید حیوان محلل مطلقا حرامست و اما در محرم صید اسد ثعلب و ارنب ضب و یربوع و قنفذ حرامست نه غیر
بجهت تظاهر روایات از اهل البیت علیهم السلام و این باب دوم اینان لا تقتلوا را از انچه بجهت تعمیمست و اختلاف است در صید مذبوح ماکول منه که در حکم ذبایح
مهیاست یا نه که اگر ثنی او را کشته باشد در حکم میته است یا در حکم المذکی و چون مغصوب که غاصب او را ذبح کند مذهب حق نزد ما او ست پس آن نزد ما
حرام است بر محل و محرم حلال و حلال نیست که مدلول آن نیست و حاصل که حکم او حکم سایر میته است هم آنکه صید حرام است در احرام بحج یا عمره خواه آنکه
حج و عمره واجب باشد یا نفل بجهت اطلاق و لفظ چهارم آنکه جزاء صید واجبست بر جمیع انواع اتلاف خواه عمد باشد یا خطا یا نسیان و خواه آنکه متلف آن ذاکر احرام
خود باشد در حالت عمد یا نه و بعضی گفته اند که اگر متلف بعمد ذاکر احرام خود باشد کفارتی نیست بجهت عظم ذنب او و قول نیست در نهایت ضعف و تقیید قتل
بعمد را به جهت آنست که سبب نزول آن در کسی است که عمدا صید کرده بود یعنی ابو البشر چنانکه گذشت یا بجهت آنکه اصل قتل متعمد است و قتل خطا ملحقست بان بجهت
تعلیلا و یدل علیه قوله لیذوق وبال امره فی الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه و زهری گفته که نزول الکتاب بالعمد و وردت السنة بالخطاء و ابن جنید گفته که
لا ادری بالخطاء شیئا اخذا باشتراط العمد فی الآیه و از حسن دو روایت در این باب وارد شده و حق وجوب جزاست مطلقا پنجم ابو حنیفه گفته که مراد بمماثل قیمت
پس نزد او صید قیمت باید کرد اگر قیمت آن مثل ثمن هدی باشد مخیر است میان آنکه هدی کند از نعم بقیمت او و میان آنکه قیمت صید را بقیمت طعام بخرد و هر
مسکینی را نصف صاع گندم بدهد یا از غیر گندم یک صاع و اگر خواهد که بعوض طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و یا از انتصاف کند
مالک و شافعی و اکثر مفسران و فقها گفته اند که مماثلت در خلقت و هیئات است پس واجب باشد نظیر آن از نعم و اما اصحاب ما تقسیم صید میکنند با آنچه او را
مثلی باشد از نعم چون نعامه که بدنه مثل آنست و حمار وحشی که بقره مثل اوست و ظبی که شاة مثل اوست پس در این قسم مماثله واجبست و با آنچه
او را مثلی نباشد در این قسم جزا معین است از معین واجبست نه عین آن و اگر معین نیست پس قیمت آن واجبست ششم بنابر قول ما و شافعی با مماثله
معتبر است پس در صید صغیر صغیر باشد فدیه و کبیر کبیر نکرده اگر چه اولی باشد و ابو عبیده گفته است پس مجزی نیست اعرج یا اعور و اگر مقتول حامل باشد فدای او حامل
مر حامل را باید و تقویم جزای حامل کنند هفتم واجبست که دو عدل حکم کنند تا جزا بمماثل و تقویم یعنی دو مرد صالح فقیه که عارف باشند
بصید و مثال آن و قیمت مثل آن و اگر احدهما قاتل باشد جایز است که قتل او بخطا بوده باشد نه آنکه بعمد باشد زیرا که در این صورت فاسق خواهد
بود و در قرائت ائمه صلوات الله علیهم و عدل است تفسیر آن بامام کرده اند ابن جنی گفته که مراد از آن من یعدل است و من هیچ آنکه از برای واحد
از برای شبه منزامد است کقول الشاعر لکن مثل من یا ذئب یصطحبان و قوله منکم ای من المسلمین و اینجا سؤالی مقدر است و تقریر آن اینست
که عدالت مستلزم اسلام است و ذکر آن مغنی است از آن پس چرا فرموده که منکم و جواب آنست که این تمهید زیاده بیانست در ایضاح یا بجهت توهم
جواز حکم عدالت دین خود و اگرچه مسلمان نباشد هشتم هدیا بالغ الکعبه نزد بعضی مراد از آن ذبح جزاست در حرم و اما صدقه بان نزد شافعی نیز در
حرم است ابو حنیفه گفته که در هر جا تصدق میتوان کرد و اصحاب ما گفته اند که اگر صید در احرام عمره است جزای او در حرم ذبح باید کرد در فنای کعبه در حرم



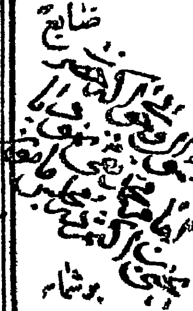
و در همه احکام این فصل باید کرد و اگر در احرام حج است ذبح آن در منی باید کرد و همه اینها نص شده بنحوی که اصحاب ما گفته‌اند که اگر محرم شتر مرغ را بکشد بدنه بر او واجب است
و اگر از آن عاجز شود تقویم بدنه کند و ثمن آن را گندم بخرد و شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نصف صاع بدهد اگر بشصت وفا نکند آنچه وفا کند بخرد
است و اگر قیمت زیاده بر شصت مسکین باشد زاید بر شصت بر او واجب نیست بلکه ما زاد از آن او خواهد بود و اگر از طعام عاجز شود بدل هر مسکینی یک روزه
بدارد و اگر حمار وحشی کشته باشد یا شبل را یا بقره اهلیه بر او واجب است و با عجز ثمن آن گندم بخرد و بر سی مسکین تصدق بکند و هر مسکینی را مدی بر تفصیلی که گذشت
و اگر قتل ظبی کرده باشد شاتی بر او لازم شود و با عجز قیمت آن گندم بخرد و بر ده مسکین تقسیم نماید بر طریقی که مذکور شد و اعتبار قیمت در این نعم در منی است اگر در
حج شده باشد و در مکه است اگر در عمره لازم کشته باشد و اما غیر این حیوانات ثلاثه بخرد نقد بجزا در او شده پس تعدیل قیمت آن جزا در وقت اخراج است و
ابحیه و آن نقد بر نکرده اند و قیمت صید وقت اتلاف است و هم خلاف است در اینکه ابدال در اقسام ثلثه بر تخییر است یا ترتیب ظاهر آیه تخییر است موضع شده
و یا بر ترتیب است که اشتغال بطعام جایز نیست الا با عجز از بدنه و انتقال بصیام صحیح نیست مگر با عجز از طعام ابو حنیفه و شافعی و بعضی از مفسرین بر اول اند
و ابن عباس بر ثانی الروایتین و جماعتی قایلند بثانی و کلا القولین از اصحاب ما گفته‌اند و ابن ادریس بتخییر حکم کرده اند و ابن بابویه بترتیب عمل با این احوط است بجهت
حصول یقین برائت و بر قول اول نزد بعضی تخییر قایل است و این اقوی است نزد بعضی از اصحاب ما حکایت کرده اند که تقویم نیست مگر نعم را
عطا و جماعتی نیز بر این رفته اند قتاده گفته که صید مقتول اگر مثلی تقویم باید کرد و ثمن آن طعام باید خرید و هم چنین خلاف است در صیام شافعی گفته که روزه
دارد از هر مدی روزی و ابو حنیفه و جمعی نیز بر این رفته اند بدانکه ممکن است که قوله لیذوق وبال امره دلالت باشد بر آنکه کفاره بر آن عقوبت است نه آنکه مکفر ذنوب
باشد این از ظاهر تعلیل است و آیه و من عاد فینتقم الله منه ای و من عاد الی قتل الصید بعد هذا النهی و ابن نافع وجوب کفاره است بر او بامر ابن عباس بر اول
و اکثر اصحاب ظاهرا بر اینند ابو حنیفه و تحقیق کلام در این باب است که هرگاه صید مکرر واقع شود در دو سال در دو احرام کلامی نیست در لزوم کفاره اما در یک عام
در دو احرام احتمال دارد که مثل اول باشد که آن لزوم تحلل احلال است بینهما و این ظاهر است و احتمال دارد که نباشد پس خلاف در این قسم است و تکرار هر چند تقسیم
است اول خطا یا سهو عقیب عمد دوم خطا یا سهو عقیب مثل خود و کلامی و خلافی نیست در لزوم کفاره در این دو قسم عمد عقیب خطا یا سهو چهارم عمد عقیب
عمد و در این دو خلاف است مرتضی و ابو الصلاح و ابن ادریس و شیخ در خلاف و مبسوط قایل شده اند بلزوم کفاره بجهت عموم و من قتله منکم متعمدا و این عام است
بحسب اشخاص و قوله و من عاد صالح تخصیص نیست زیرا که بینهما منافاتی نیست چه گذشت که کفاره عقوبت است پس منافی انتقام نباشد و لقول الصادق ع
فی صحیح ابن ابی عمیر علیه کلما عاد کفاره و این عام است بحسب زمان و قوله علیه السلام ایضا فی حسنة معویة بن عمار علیه الکفاره فی کلما اصاب و این عام است بحسب
احوال اگر چه مصدر نیز باشد بحسب اشخاص صید اگر موصول باشد یا موصوف و شیخ در نهایه و ابن براج در کتاب خود گفته‌اند که عاید را لازم نیست کفاره لقوله
و من عاد فینتقم الله منه و تفصیل قاطع شرکت است پس هم چنانکه انتقام نیست در اول جزا نیست در ثانی است که مبین کرده ایم که بینهما منافاتی نیست
و کفاره عقوبت است لقوله لیذوق وبال امره و بجهت اینکه تکرار در خطا لازم است قطعا پس در عمد بطریق اولی باشد از باب تنبیه بر اعلی از ادنی
است که چون مأمون امام رضا علیه السلام را زهر داد و مردمان زبان بمذمت او بگشودند و در باره او چیزهای بد میگفتند خواست تا دل ایشان
کند پسر آن امام محمد تقی را از مدینه باورد و او را اکرام و اجلال کرد و چون دید که در وی عقل و فضل و ادب و حکمت او بسیار ظاهر شد رغبت کرد که دختر خود را
باو دهد با آنکه در صغر سن بود بنی العباس خبر شد که نزد مأمون آمدند و گفتند ای امیر چگونه روا باشد که شرفی که در خاندان ما واقع شده کمی و از دست
بدهی گفت چگونه گفتند عزم کرده که با پسر رضا مواصلت کنی اگر این کار وقوع یابد حکومت و ولایت از ما بنی علی منتقل شود و تو را معلوم است که میان
ما و ایشان قدیما و حدیثا معادات است و همیشه ایشان مطرود و مهجور ما بوده اند و آبای ما هیچکدام از ایشان تمکین نداده اند که در خانه خود بنشینند
و تو بر خلاف آبای خود اراده کرده بودی که رضا را ولی عهد خود کنی و چون کار او کفایت شد و رضا از دنیا رفت شد که پسر او را ترتیب دهی و با او مواصلت
کنی زینهار که در این کار تامل کن و در این اندیشه را بخوض مکن که عاقبت آن وخیم است مأمون گفت که اگر تعصب و عنا را بگذارید و انصاف پیش
آید ظاهر شود که ایشان باین کار اولی اند و آنچه اسلاف ما با ایشان کرده اند عین عصبیت و محض طغیان بوده و من پشیمان نبوده ام بر آنکه رضا را ولیعهد خود
کردم اما او از این معنی امتناع نمود اکنون عزم خود را جزم کرده ام که دختر خود را بابی جعفر که پسر او است عقد کنم زیرا که در مرتبه عقل و فضل و ادب
علم او را شناخته ام و امید دارم که حق تعالی نوعی کند که شما نیز بر مرتبه فضل و علم او مطلع شوید گفتند حالا توقف کن تا او بر بعضی مسائل فقه
محتاج گفتند حالا توقف کن تا اطلاع یابد و علم شریعت را پیروی کند چه در این سن که او دارد معلوم است که او را چه علمی باشد گفت او از اهل بیتی
که موید اند من عند الله و ایشان از کسب علم مستغنی باشند در تعلم بکسی احتیاج ندارند بلکه همه مردمان در علم محتاج بایشانند و اگر خواهید که او را
در فنون علم امتحان کنید تا صدق دعوی من بر شما ظاهر شود یکی از علما را تعیین کنید تا از او مسئله پرسد گفتند چنین باشد پس نزد قاضی یحیی اکثم رفتند
و او در آن زمان قاضی القضاة بود و همه مردمان در مسائل با او رجوع میکردند و گفتند ملتمس ما آنست که در حضور امیر و اعیان از پسر رضا مسئله
پرسی که او خجل شود و از امثال این باز ایستد تا ابو جعفر را ملزم سازد پس روزی تعیین کردند و مأمون فرمود تا برای امام محمد تقی صلوات الله علیه کرسی
وضع کردند و از برای یحیی اکثم کرسی هر دو را بر آن کرسیها نشاندند و آنحضرت را آن وقت نه ساله بود و مردمان هر یک بجای خود قرار گرفتند یحیی
اکثم مأمون را گفت رخصت باشد تا مسئله از ابی جعفر بپرسم گفت بپرس پس روی بامام کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله
فرمود هر چه خواهی بپرس گفت چه میفرمایی در محرمی که صیدی را بکشد ابو جعفر علیه السلام فرمود که این صید در حل بکشد یا در حرم عالم باشد
یا جاهل بنده باشد یا آزاد بزرگ یا کوچک مبتدی یا معید مضطر یا پشیمان محرم بحج بود یا بعمره و آن صید از ذوات الطیر بود یا وحوش از صغار یا

و بطلان بر انقیب و اصحاب
ما بر آنند که روزه دارد
از دو مد روزی ع

کفاره باشد مجمع ع

و جواب این

ضایع

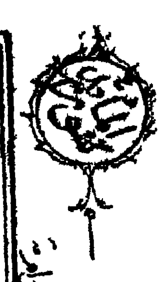


از کبار



از کبار اشبه بود با ابا جعفر و یحیی چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب شد و عجز و اضطراب بر او ظاهر شد هم چنانکه همه اهل مجلس بدان بشنیدند مامون
حضار مجلس را گفت شنیدید که رای من صواب بوده پس گفتم پیروی با امام کرد و گفت دختر مرا میخواهی عزم مواری گفت من ترا بدامادی خود پسندیدم و اگر چه
قوم کاره ایشند ابوجعفر خطبه نکاح را آغاز کرد باین وجه که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء
من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال الله سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین الی قوله والله
ذو الفضل العظیم پس فرمود که من محمد بن علی بن موسی ام میخواهم که ام الفضل بنت عبدالله المامون را بنکاح خود در آورم بر مهر جده ام فاطمه زهرا علیها السلام
و آن پانصد درهم سیم سره است مامون گفت دادم دختر خود را بتو بصداقی که مذکور شد پس حضرت فرمود که بخواستم و راضی شدم پس مامون گفت تا همه
بر موضع خود بنشستند غالیه حاضر کردند حضار مجلس را مطیب کرد ابتدا بعوام نیز از آن محظوظ ساختند پس سر کرد تا نزد همه کس خوانی کذا و دعا بعد
از طعام هر یک را خلعت داد و بعد از آن گفت یا بن رسول الله التماس دارم که احکام و تفصیل این مسئله را بیان کنی تا از آن مستفید شویم امام فرمود که چون
محرم صید بکشد در حل و از ذوات الطیر از مرغان بزرگ باشد گوسفندی بر او بود و اگر در حرم بود جزا و قیمت باشد و اگر حمار وحشی بود بر او گاوی و اگر شتر مرغ بود
بر او شتری بود و اگر آهو بود بر او گوسفندی لازم شود و در حرم جزا و قیمت هر دو واجب گردد و اگر احرام بحج بود بر او که در منی و اگر بعمره بود در مکه بکشد و
جزای صید بر جاهل و عالم واجب و لازم بود خواه بسهو خواه بعمد و اگر بعمد بود یا گوسفندی جز کفاره بر او واجب بود و اگر بنده بود بر مولای او لازم گردد
و اگر کوچک بود بر او کفاره نباشد و بر بزرگ کفاره لازم بود و پشیمان از عقاب آخرت ساقط گردد و مصر و اعقاب بود و معید را کفاره باشد و معید
حقتعالی انتقام از او کشد مامون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله جزاک تو نیز از قاضی مسئله بپرس حضرت بیحیی کرد و فرمود بپرسم یا
که من نیز مسئله از تو سوال کنم گفت روا باشد اگر دانم جواب بگویم و اگر نه از تو مستفید شوم حضرت فرمود که چگونگی در مرد بکه صبح در وی
نگاه کند حرام باشد و در چاشتگاه بر او حلال بود و وقت پیشین حرام باشد و نماز دیگر بر او حلال شود و نماز شام حرام باشد و نماز خفتن
حلال بود و نیم شب بر او حرام شود و چون صبح بر آید بر او حلال ابن اکثم فرو ماند و گفت من این مسئله را نمیدانم و بیان آن نمیتوانم اگر کرم فرمائی و
ما را بآن اعلام فرمائی عنایت و لطف باشد فرمود که این کنیزی باشد که مرد اجنبی در او نگرد نظرش حرام بود و چاشتگاه او را بخرد بر او حلال شود
و نماز پیشین آزادش کند بر او حرام شود و نماز عصر او را بنکاح خود در آورد بر او حلال شود و نماز شام ظهار کند بر او حرام شود و نماز خفتن
بنده آزاد کند بر او حلال شود و نیم شب طلاق دهد حرام شود و وقت صبح رجعت کند حلال شود مامون روی بیاران کرد و گفت از شما و اهل بیت ما کسی
که این مسائل جواب داند گفتند نه یا امیر المؤمنین آنچه گفتی در آن صواب بود گفت ای مردمان بدانید که اهل بیت فاطمه در این کار دیگر است ایشان از
جانب خدا مخصوص اند بانواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان منع ایشان نکند از فضل بدانید که رسول علی را دعوت کرد و او ده ساله بود و ترکیب
داد در سن او و دعوت کرد و از حسن و حسین بیعت دعوت کرد و ایشان شش ساله بودند و هیچ کودک را بیعت قبول نکرد و ایشان از اهل بیت رسول الله اند و ذریه
طیبه او و ذریة بعضها من بعض گفتند صدقت یا امیر المؤمنین پس فرمان کرد نثار کنند و بکر هفت طبق فرمان مامون بیاوردند سه طبق سیمین
بیاوردند بر هر یکی بندقها از مشک و زعفران سرشته بر سر آن خطوط اقطاعات و ولایات و بلاد و قریه بر یکی خلعتها و عطاها و یکی را نیز صحیح کرد
اول را بوزرا و خواص نثار کرد و دوم بر حجاب و عمال و سیم را بر حواشی و خدم و حشم تقسیم کرد پس خطوط را میگشادند و آنچه در آن نوشته بود از
دیوان طلب میکردند حضرت مامون بفرمود تا در دیوان از اصدقات بدیشان دادند و در آن مدت که امام پیش او بود تعظیم و تبجیل او میکرد و بر اهل خود
تفضیل میداد تا آنکه بمدینه رفت و چون حقتعالی محرم را از صید منع فرمود در عقب آن بیان صید بحر میکند که اخذ و اکل آن بر محرم حلال است و میفرماید
که **اُحِلَّ لَکُمْ** حلال کرده شد شما را **صَیْدُ الْبَحْرِ** شکار دریا یعنی حیوانی که در غیر آب زندگانی نتواند خواه محل باشید و خواه محرم و جمیع مباح است چنین
خیاه در این اختلاف و نزد بعضی همه حیوانات بحری حلال است لقوله علیه السلام الطهور ماؤه والحل میتته یعنی این دریا پاک و پاک کننده است آب آن و حلال
مرده او و این مذهب شافعی و مالک است نزد بعضی سمک بحر حلال است و آنچه از آن مثلی باشد در بر که آنرا خورند و ابوحنیفه گفته که حلال نیست از آن مگر سمک
و نزد بعضی آنست که حلال ماهی است که او را فلس باشد نه غیر آن باجماع اهل البیت علیهم السلام **وَطَعَامُهُ** و نیز حلال است بر شما طعام دریا یعنی عامه گفته
که از آن بیرون چیزی است که دریا او را بر کنار اندازد و این باطل است نزد ما و از ابن عباس نقل است که مراد سمک مملوح است و این موافق مذهب اهل البیت است علیهم السلام و تشبیه
آن بطعام جهة آنست که ادخار آن میکنند تا بخورند پس آن مانند مقتات است و اغذیه پس بنابراین مراد بصید ماهی تازه است و مراد بطعام آن اکل است **مَتَاعًا**
لَکُمْ مفعول له است یعنی تمتعا لکم یعنی صید بحر و طعام آن بر شما حلال است جهت بر خوردار ساختن مر شما را **وَلِلسَّیَّارَةِ** و مر کاروانیان را که قدید سا
توشه سازند و طری نیز خورند از او **وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ** و حرام کرده شد بر شما **صَیْدُ الْبَرِّ** شکار بیابان که هر حیوانی است که در بر بیضه نهد و فرخ او بر آرد
و اگر چه در بعضی اوقات در آب زندگانی کند و این حرمت ثابت است تا **دُمْتُمْ حُرُمًا** مادام که باشید احرام گیرندگان **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای
الَّذِی اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ آنچنانکه بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت بدانکه خلافی نیست در آنکه محرم چون صید کرده باشد حرام است
و انس و ابن عمر نیز برانند و عطا و مجاهد و ابن جبیر برانند که حرام نیست مگر گاهی که بدان دلالت کرده باشد یا بآن اشاره نموده باشد همچنین
خلاف نیست در آنچه محرم صید آن کرده باشد قبل از احرام و آنچه ما گفتیم در این هر دو مسئله دلیل آن ظاهر است چه مراد بصید اینجا مصید است نه اصطیاد و
اگر نه لازم آید که آنچه محرم صید آن کرده باشد حرام نباشد حال آنکه حرام است بلا خلاف و نیز بدانکه مذهب ما آنست که حرام است بر محرم مطلقا صید او و صید
کار او ذبحا و اشارة و دلالة و اغلاقا و سعیا و سرا و امساکا و اکلا و المعاونة بکل نوع و تمسک است بقوله تعالی برهم این بقول و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما

وابوحنیفه و اصحاب او برانند
قول سدید نزد مالک و شافعی
و احمد حلال است بر محرم
آنچه رای او صید کرده



و بنا بر ظاهر شد که تکرار نیست بی تحریم صید بر محرم بلکه آیه اُولی نازل شد و منکر شد که حرام است صید بر محرم بلکه ظاهر آیه است که حرام است
آن صید بر محرم که آن را صید کرده باشند در خارج حرم که سلاح است یعنی حلال است در حرم و ممکن است که استدلال کنند بر حکم اول بآیه اولی و هی قوله یا ایها
الذین امنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم بجهت عموم آن در حالت احرام و دخول حرم و غیر هما پس آن اشیاء باجماع بیرون میروند و او لی نافی
میماند داخل میشوند در تحت عموم و بعضی گفته اند که اکره الله بقوله وانتم حرم و قوله ما دمتم حرما چه حرم جمع حرام است یقال رجل حرام و محرم و احرم اذا دخل الحرم
واحرم اذا دخل فی الشهر الحرام و در این دلیل ضعفی هست و احکام و تفاصیل متفرقه بر صید مستفاد شد از بیان نبی و تفسیرها اما چنانکه در کتب فقه مبسوط مذکور
فلیطلب هناک و چون حقتعالی ذکر محرم متحرم کرد در عقب آن ذکر بیت حرام میکند بقوله **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ** گردانید خدای کعبه را **الْبَيْتَ الْحَرَامَ** که بیت
حرام و خانه محترم است **قِيَامًا لِلنَّاسِ** یعنی برپا کرد قایم است بانام و بند کان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک باو است و در دنیا بجهت آنکه امین از قتل
و نهب و غارت است و قیام بمعنی انتعاش است یعنی مصدر ای سبب انتعاشهم یعنی بیت الحرام سبب انتعاش ایشان است در امر معاش و معاد ایشان که خائف بآن
ملتجی میشود و ضعیف در آن ایمن میگردد و تجار در آن تحصیل ربح میکنند و حجاج بآن و عمار بآن توجه مینمایند از جمیع نواحی زمین و نیز عطا معنی قیاما
للناس است که اگر یکسال حج نکنند طوفان نمایند و هلاک میشوند و علی بن ابرهیم نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده که ما دامت الکعبة یحج الناس
الیها لم یهلکوا و تسمیه بیت بکعبه بجهت تکعب و تربع او است و گویند که کعب بمعنی نتوّ است یعنی بلندی و علو و آن باین اسم مسمی شده چه او موضع بلند زمین
است و قوله البیت الحرام عطف بیان است بر وجه مدح و یا مفعول ثانی است و بنا بر این نصب قیاما بر علیت است و قوله **وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ** عطف است بر الکعبة از قبیل
ظنت زید امنطلقا و عمرا یعنی گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان باینوجه که کارهای دنیا و آخرت را درو سازند و آن ماه ذو الحجه است که معظم
مناسک حج در آن گذارند و یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردمان در آن بنا سلاح قیام مینمایند از قتل و غارت ایمن اند و آن چهار ماه هست سه ردیف و یکی یکه
که آن ذو القعده است و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد از آن که آن ماه رجب است و اشاره بقوله تعالی منها اربعة حرم و ذکر آنها بعنوان افراد جهت آنست که شهر اسم
جنس است و تسمیه آنها بحرم جهت آنست که قتال در آنها حرام است و در جاهلیت نیز در این ماهها ترک حرب میکردند و بصرف صلاح معاش و اوقات میکردند و این
را از دین اسمعیل علیه السلام توارث کرده بودند و این مستمر بود تا زمان اسلام و بعد از آن بجهت بغی و ظلم از آن تجاوز کردند و تسمیه کعبه به بیت الحرام نیز
بجهت آنست که حرام است در آن قتال کردن و غیر آن از محرماتی که در شرع مقدس رسیده و مرویست که هر که متوجه آن شود و مناسک آن بجای آورد بدن او
بر آتش دوزخ حرام کرده و در خبر است که در زمین مقام سنگی است که بر آن نوشته که انا الله ذو بکه حرمتها یوم خلقت السموات والارض و یوم وضعت
هذین الجبلین و حففتها بسبعة املاک حنفاء من جاءنی زائرا لهذا البیت عارفا بحقه مذعنا لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار یعنی منم خدا بکه که زمین
مکه است حرام کردم آن را روزی که آفریدم آسمانها و زمینها را و روزی که نهادم این دو کوه را یعنی صفا و مروه و هفت فرشته را که مستقیم الطریقه و منقاد امر من اند
در حوالی او گردا گرد آن بداشتم هر که بیاید در حالتی که زیارت کننده این خانه باشد و عارف بحقیقت آن و مصدق و معترف بربوبیت من حرام کردم بدن او را بر آتش دوزخ
و گویند تسمیه آن بحرم باعتبار آنست که هر که پناه باو دهد محترم و مکرم گردد و کسی او را بیازارد و نرنجاند اگر چه قاتل برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را
نیازارند و در آنجا آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با زغن مستانس باشند این از آیات کعبه معظمه است و قوله **وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ** نیز معطوفست بر الکعبه
یعنی گردانید قربانی و ذوات القلائد را هم سبب قیام امور بندگان چه حجاج و مساکین و مساکین بآن منتفع میشوند و حرام بذوات القلائد بدنه است و تشبیه
آن از نعم که نعل یا بر آن معلق سازند تا متمیز شود از غیر و معلوم بندگان شود که آن صدقه است و تفصیل این مبحث در ما تقدم مذکور شده و اینکه
بیان ربی که کرد در این باب و طریق آنست یکی آنکه حقتعالی منت نهاد بر اهل اسلام باینکه کعبه را باصلاح دین و دنیای شما گردانید تا امام و سبب قیام انتعاش شما است
و دوم آنکه اخبار فرمود از آنچه در جاهلیت احترام این خانه کرده اند **ذَٰلِكَ** آنچه مذکور شد از جعل یا الزام محافظت حرم محترم و غیر آن **لِتَعْلَمُوا** برای آنست
که تا بدانند **أَنَّ اللَّهَ** آنکه بتحقیق که تعالی **يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** میداند آنچه در آسمانها و زمینها است چه شرع احکام بجهت
دفع مضار قبل از وقوع آن و جلب منافع مترتب بر آن دلیل حکمت شارع است و کمال علم او بعوارض مطلع شد بر حکمت در تعیین کعبه برای قیام نمودن
مردمان و آنچه در حج است از طرف مناسک و کیفیات آن هر اینه دانستید که حقتعالی عالم است بآنچه در آسمانها و زمینها است از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه
کلی و جزئی بجهت آنکه سبحانه بجهت استحاله صدور این حکم از کسی که جاهل باشد باشیاء و این حکم اگرچه مفصلا معلوم نیست اما مجملا معلوم است از حیثیت
آنکه احکام بجهت دفع مضار و جلب منافع موضوع شده اند و الطاف اند در عقلیات و بعد از آن از شرعیات **وَأَنَّ اللَّهَ** و نیز آنچه مذکور شد بجهت
آنست که حقتعالی **بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** بهمه چیزها دانا است پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص است
و مبالغه بعد از اطلاق و احسن انتقالات است در کلام ملخص سخن آنست که حقتعالی وضع احکام شرع کرده برای مصالح عباد در عاجل و عواقب همه
امور را میداند و عالم است بجمیع امور پس البته عالم خواهد بود بآنچه مصالح بندگان در آن است و مبتلا نخواهد بود که وجه ارتباط لتعلموا بما قبل ظهور
آیات و آثار در تعلق و بحاها باشد در بیت الحرام لقوله فیها آیات مقام ابرهیم الخ و بعد از آن بیان احکام ذکر وعد و وعید میفرماید که **اعْلَمُوا**
أَنَّ اللَّهَ بدانید اینرا که خدا **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب نماید محارم او را **وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و اینکه
خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات پرهیز دارد این وعد و وعید است بر کسی را که انتهاک محارم کند و اصرار کند بر آن و مر کسی را که محافظ
رضا باطل خود شود از اقدام بر آن و منقلع شود از آن **مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ** نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا
ایشان را عذری نباشد این تشدید ایجاب قیام است بآنچه فرمود چه خلاصه معنی آنست که رسول خدای بشما آمد بآنچه مامور شده بآن از تبلیغ و شما را

رسانیده شد دیگر بطریق تقریر و الله یعلم خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید و ما تکتمون و آنچه پنهان میکنید
از تصدیق و تکذیب و فعل عزیمت بر اقامت امتثال و عدم آن و در این دلالتست بر وجوب معرفت حقایق و ثواب چه این لطیفست در باب تکالیف
تعهدانیان سلال و حرام حکم بعدم استوای ایشان میفرماید که قل لا یستوی الخبیث و الطیب بگو برابر نیست پلید و پاک این
حکم عام است در نفی مساوات میان ایشان در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن و لو اعجبک و اگرچه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری
خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت است نه بقلت و کثرت و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است خطاب عام معتبر و را است و لهذا قال فاتقوا الله پس
بترسید از خدای و هر چه خبیث اگرچه بسیار باشد و ایثار طیب کنید و اگرچه اندک باشد یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافیه لعلکم
تفلحون شاید شما رستگار شوید این موضع خالیست یعنی رستگاری که امید دارید بر سبیل فوز و فلاح مرویست که این آیه در شان حجاج یمامه که مسلمانان
قصد کردند که با ایشان مقاتله کنند حقتعالی ایشان را از این نهی کرد و تفضیل این قصه قبل از این گذشت و در خبر است که ابو الهذیل علاف
العارضی از ابی بکر پرسید ما تقول فی کثیر الخبیث و قلیل الطیب بر سبیل تعریض گفت و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه ابو الهذیل جواب داد که لا یستوی الخبیث و الطیب
و لو اعجبک کثرة الخبیث زهری و قتاده از انس روایت کرده اند که بعضی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤالهای بی موقع میکردند تا حضرت بجهت کثرت
سؤال لاطائل در غضب شد و بر بالای منبر رفت و خطبه بخواند و فرمود که لا تسألونی عن شیء الا اجبت سؤال نکنید مرا از چیزی مگر که جواب گویم مردی که مطعون النسب بود
بر پای خواست و گفت یا نبی الله من ابی پدر من کیست فرمود که حذافة بن قیس مردی دیگر گفت پدر من کجا است فرمود فی النار در آتش و در خشم شد عمر خطاب بر خواست
و پای رسول را بوسید و گفت یا رسول الله ما جدید العهد بجاهلیت و شرک فاعف عنا عفی الله عنک از سر ما در گذر و برین ادبی ما نگاه مکن حضرت
ساکن گشت و فرمود و الذی نفسی بیده لقد صورت لی الجنة و النار فی عرض هذا الحائط فلم ار کالیوم فی الخیر و الشر یعنی بخدا سوگند که جان من با امر او است
که این ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کرده بودند من بدانها و ندیدم و ندیدم مثل امروز در خیر و شر و اهل الزام آمید بدیم و یافتیم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در
دوزخ اگر میگفتم شما از سؤال پشیمان میشدید حقتعالی این آیه را فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه گرویده اید لا تسألوا
عن اشیاء مپرسید از چیزها اینکه ان تبد لکم اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را و ان تسألوا
عنها و مپرسید از چیزهایی که اگر بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکار کرده شود برای شما
شرطیه اولی معطوف است بر آن هر دو صفت اشیاء اند و حاصل معنی آنست که سؤال مکنید از رسول خدا چیزی را که اگر ظاهر شود شما را مغموم ساز
آنگاه سؤال کنید از آن در زمان وحی بر شما هویدا کرده و این هر دو متشابه در مقدمه که منتج ایشان آنکه مانع سؤالست و آن آیست که شما را
موجب غم و اندوه شما است و هرگز عاقل کاری نکند که او را مغموم سازد و اشیاء اسم جمع است چون طرفا اسم اطرفا و لام او مقلوبست بفاء پس آن بر وزن
لفعا است گویند بر وزن افعلا است که حذف لام الفعل شده و اصل آن شیئا است چون بیّن با شیّی چون صدیق پس مخفف شده و نزد بعضی دیگر
بر وزن افعال است بدان نظیر چون بیت ابیات و منع صرف از مانع اینست در قوله عفا الله عنها صفت ثانیه اشیاء است یعنی مپرسید از اشیائی
که عفو کرده است خدای از شما یعنی درگذرانید و بدان تکلیف نکرده و با جمله مستانفه است یعنی عفو کرد خدای از ما سلف که مسایل شما
بود پس مثال این عود مکنید از ابن عباس مرویست که قومی بر سبیل استهزا و امتحان سؤالات بسیار از آن حضرت میکردند بعضی میگفتند که من ابی و دیگری
میگفت که اینکه ناقه من گم شده کجا است و بعضی میپرسیدند که من ناقه خود را گم کرده ام کجا باشد حقتعالی این آیه را از آن ساخت و از حضرت علی بن ابی طالب و ابی امامه روایتست که
چون آیه و لله علی الناس حج نازل شد عکاشة بن محصن بر خواست و بروایتی دیگر سراقة بن مالک از جای خود برخواست گفت یا رسول الله ای کل عام یا در هر سالی
حج باید کرد رسول خدا از وی بگردانید تا دیگر نوبت اعاده کرد باز جواب نداد تا سوم نوبت که اعاده کرد فرمود که ویحک ما یؤمنک ان اقول نعم چه امن ساخت ترا از آنکه
گویم آری پس واجب شود بر شما که هر سال حج روید و اگر نروید هلاک شوید فاترکونی ما ترکتکم پس بگذارید مرا چنانچه شما را بان گذاشتم و بدانید که
آنها که پیش از شما بودند بجهت این سؤالات هلاک شدند پس چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنید حق تعالی این
آیه فرستاد که سؤال از چیزی مکنید که جواب آن موجب کراهت و مشقت شما شود و چیزی که مپرسید که حقتعالی از شما در گذرانیده و شما را بر
ترک آن سؤال مؤاخذه نساخته و الله غفور و خدای آمرزنده کار است جهت بیای گناه شما در گذرانند حلیم بردبار است بعقوبت تفریط
تعجیل نکند حاصل که این نهی است از تعجیل سؤال و استکشاف اشیائیکه حقتعالی خود بیان کند تا مصالح عباد در آن باشد پوشیده دارد و اظهار آن نکند
و دیگر در باب تاکید این نهی میفرماید که قد سألها ضمیر راجع بمسائل است که لا تسألوا از آن ست بر آن و لهذا معدی نشده و بار اجع با
محذوفات یعنی بدین سبب که پرسیدند این مسئله را یا سؤال کردند از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم
موسی که سؤال رؤیت کردند و حواریان که مائده از آسمان خواستند این جا روح و مستعلق است بسألها انکه صفت قوم باشد یا اگر ظرف باشد
جنود و مثال آن فی ثم نحو ذلک مشهور شد که سؤال کردند پیش از شما مثل این سؤالات که شما میکنید ثم اصبحوا
بها کافرین پس گشتند بدان کافران یعنی از شهود معجزه که طلب نمودند نکردند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس شما از حال ایشان
عبرت گیرید و قول فضل اشتغال بر منهیات تا مثال نکرد با نکردید و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که ان الله تعالی افترض علیکم
فرایض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها یعنی بدر
که حقتعالی فرض کرده بر شما فرایض پس تضییع آن مکنید حدود را برای شما تعیین فرمود پس از آن در مگذرید حد و حکم شما از چیزها پس هتک آن مکنید



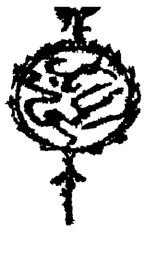
و مرتکب آن مشتبه بسا کردند بشرط او و شما از چند چیز و بیان نمودند [illegible]
و اینان منادی تعجیب محض و تحسر از شدت انزجار من دواتیکه است که بخوانیم بر اینکه [illegible]
شدید و هیبت ما و من العقوبة از عفو و بینکه حقا ما فرموده عفی الله عنها و بدانید ان الله [illegible] حلیم لطف [illegible]
و بیان تکرر و وجه انتظام این آیه با ما قبل چنانچه گفته اند یکی آنکه متصلست بقوله تعلمون و ثانیا که ترک شرک [illegible]
دوم آنکه متصل است بقوله ما علی الرسول الا البلاغ چه حضرت را صلاح است [illegible]
و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون یعنی از آنچه کتمان میکند سؤال مکنید [illegible]
اورده اند که عمرو بن لحی که حفظ قبیله بزرگ از قبایل عرب یکی از آنها قریش بود و او بعد از اسمعیل [illegible]
نمود و نصب اوثان و تغییر احکام و تسوایب بنی و بود و واضح و دایات انسنکه [illegible] چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن آخر نر بودی گوش او را بشکافتندی
و از سواری و دوشیدن و بار کردن و ذبح منع کردندی [illegible] و اگر شخصی از بیماری [illegible]
بجهت شفای آن بیمار نذر کرده [illegible] هذه سائبة یعنی این ناقه [illegible] و از ابن عباس روایت
کرده اند که چون گوسفند هفت بطن بزادی و بطن هفتم نر بودی [illegible]
کردندی و بر گوش و شیر و موی او انتفاع نگرفتندی و غیر از مردان [illegible] حرام بودی [illegible] و سائبه
که شخصی شتری از مال خود جدا کردی [illegible] ونگاه داشتندی [illegible]
السبیل نخوردندی [illegible] هفت بطن بزادی [illegible]
ذکر بودی گفتندی که از آن خدایان ماست [illegible] گفتندی که وصلت
اخاها یعنی [illegible] و آنرا وصیله خواندندی [illegible] بلکه مخصوص مردان بودی
بحامی و سائبه گفتندی [illegible] ده سال [illegible]
منع نمیکردند و او را حام میگفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اهل این قبایل [illegible]
ایشان آن بود که خدای تعالی ایشان را [illegible] ایشان کرده فرمود که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای [illegible]
و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته و اشتقاق آن از بحر است یعنی شق [illegible] بحرت اذن الناقة ابحرها بحرا اذا شققتها
[illegible] و الناقة بحیرة و هی فعیلة بمعنی مفعولة مثل نطیحة و ذبیحة و اصل باب آن سعة [illegible] البحر بحرا [illegible]
[illegible] و لا سائبة و نه ناقه [illegible] و هی فاعلة [illegible]
و لا وصیلة و نه شاتی که [illegible] و این فعیله است بمعنی مفعوله [illegible] وصلت اخاها [illegible]
و لا حام و نه حامی [illegible] اهل جاهلیت [illegible]
شرع است [illegible] و این دلالت است بر بطلان مذهب [illegible]
بحیره و غیر آن [illegible]
[illegible] و فرمود و لکن الذین کفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او و یفترون و افترا
کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ [illegible] و اکثرهم لا یعقلون [illegible]
[illegible] حلال و حرام [illegible] بلکه بتقلید [illegible] اکثر ایشان [illegible]
[illegible] بطلان این قول و لیکن [illegible] و تقلید آبا [illegible] اعتراف ایشان [illegible]
[illegible] بقوله و اذا قیل لهم و چون گویند ایشان را [illegible] اهل افترا و اصحاب بحیره [illegible]
تعالوا الی ما انزل الله [illegible] حلال و حرام و الی الرسول [illegible]
قالوا حسبنا گویند [illegible] ما وجدنا علیه آباءنا [illegible]
ایشان [illegible] اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون
[illegible] و تقلید [illegible] ما وجدنا علیه [illegible]
ایشان [illegible] و اگر چه [illegible]
گمراه بودند و تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] اهل تقلید [illegible]
آبای خود [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] که تقلید آبای

آبای

[illegible] بر خطاب امر [illegible] مطيع نموده ميفرمايد كه يا ايها الذين
آمنوا عليكم انفسكم بر شما باد كه حفظ نفس خود كنيد [illegible] اصلاح آن نمائيد [illegible] و مجرور اسم فعل است
[illegible] لا يضركم زيان نرساند شما را من ضل كسى كه گمراه شد يعنى ضلال او شما را
[illegible] اذا اهتديتم چون راه يافته باشيد و از جمله اهتدا آنست كه امر بمعروف و نهى از منكر كنيد بر حسب طاقت كما قال صلى الله عليه و آله من
رأى منكرا و استطاع ان يغيره فليغيره بيده و ان لم يستطع فبلسانه و ان لم يستطع فبقلبه يعنى هر كه منكرى ببيند و تواند كه تغيير آن دهد بدست
تغيير آن بايد داد و اگر نتواند پس بزبان و اگر استطاعت آن نداشته باشد پس بدل خود پس بايد كه [illegible] از [illegible] باز ندارد و [illegible]
كه ضلال ديگرى ضرر بشما نرساند و نعم ما قيل اگر بينى كه نابينا بر چاه است اگر خاموش بنشينى گناه است. مرويست كه اين آيه وقتى نازل
شد كه مؤمنان حسرت مى خوردند بر كافران و تمناى ايمان ايشان مينمودند حق تعالى فرمود كه شما خود را نگاه داريد كه گمراهى كافران [illegible]
[illegible] و گويند كه چون [illegible] اسلام [illegible] ميگفتند كه سفهت اباك يعنى حكم بسفاهت پدر خود كردى [illegible]
حق تعالى اين آيه فرستاد كه شما حافظ خود باشيد كه ضرر اهل ضلال بشما نرسد وقتى كه بر اهتداى خود ثابت باشيد الى الله مرجعكم جميعا
بسوى خدا است بازگشت شما همه فينبئكم پس خبر خواهد داد شما را بما كنتم تعملون بانچه بوديد كه ميكرديد اين متضمن وعد و وعيد است
مر هر دو فريق را و تنبيه بر آنكه هيچكس را مؤاخذه نكنند بذنب غير او پس اينكه بعضى گفته اند كه جايز است كه حق تعالى تعذيب اطفال كند و تعذيب
[illegible] باطل باشد ابو صالح از ابن عباس روايت كرده كه رسول صلى الله عليه و آله نامه نوشت بمنذر بن ساوى تميمى كه در ميان اهل
هجر بود تا از قبل آنحضرت ايشان را باسلام دعوت كند و اگر قبول نكنند وضع جزيه كند بر ايشان منذر نامه رسول بر عرب [illegible] خواند گفتند كه
جزيه قبول ميكنيم و ايمان نمى آريم [illegible] اخبار كرد حضرت نامه ديگر نوشت كه از عرب جز قبول [illegible] اسلام يا تيغ و ديگران يا اسلام
آرند و يا جزيه را قبول كنند چون منذر مضمون نامه را اعلام ايشان كرد عرب ايمان آوردند و اهل كتاب جزيه را قبول كردند منافقان زبان طعن گشودند گفتند
عجب است از رسول كه ميگويد مرا فرموده اند كه كارزار كنم تا بگويند لا اله الا الله و با وجود آنكه گبران و جهودان هجر جزيه ميستانند چرا ايشان را بر كفر ميگذارد
و عرب را باسلام اكراه ميكند حق تعالى اين آيه فرو فرستاد كه ضرر اهل ضلال بمهتديان نرسد و طعن ايشان ضرر بحضرت نرساند [illegible]
معتزله از دلالت اين آيه بر ترك امر بمعروف و نهى از منكر [illegible] بلى آنكه دلالت ميكند بر آنكه بنده مطيع مؤاخذ نشود بعصيان غير [illegible]
اقتضاى اهتدا باتباع امر خدا مخصوص است بحال تقيه يا بحالى كه انكار مؤثر نباشد و يا منجر بمفسده شود چنانچه روايت كرده اند كه ابا ثعلبه [illegible]
از آنحضرت پرسيد فرمود كه امر بمعروف كنيد و نهى از منكر مگر در صورتى كه هر ذى رأيى براى فاسد خود راسخ شود و از آن بر نگردد و دنيا را بر دين اختيار
كرده تابع هواى خود گردد در اينصورت ملتزم شويد باصلاح نفس خود و بگذاريد [illegible] وجوب امر بمعروف و نهى از منكر
زيرا كه حق تعالى مؤمنان را خطاب فرموده بانكه عليكم انفسكم اهل دينكم چنانكه در جاى ديگر فرموده كه لا تقتلوا انفسكم لا يضركم من ضل
من الكفار پس معنى آنست كه اهل دين خود را از ناشايست منع كنيد و بطاعت و عبادت امر نمائيد كه كفار و اين باب ضرر بشما نتوانند رسانيد
و اين قول ابن عباس است و بروايت عطا از او و صحيح نيست كه اين متضمن امر بمعروف و نهى از منكر است بر آنكه اين مبنى بر اقسام اهتدا آنچنانكه مبين شد و
مؤيد اين است كه آنحضرت در تفسير اين آيه فرمود كه بايد نهى منكر فرو نگذاريد مگر گاهى كه مردمان بر فعل قبيح خود مستبد متعجب و خوشحال باشند چون
چنين باشد هر يك حصه نفس خود را نگاه داريد [illegible] بنفس خود كوشيد عوام را بكار خود باز گذاريد كه زود باشد كه از پس شما
روزگارى پيدا شود كه ايام صبر باشد هر كه در ان ايام بطاعت خدا مشغول باشد و بر اضلال ديگران زبان ندارد بلكه ضلال او مثمر
هلاكت او باشد و كسى كه در ان روزگار بمثل عمل شما كند بطاعت او برابر پنجاه طاعت شما باشد و بروايت ديگر و جه يكى از ايشان بمثل رحمت
پانصد كس شما باشد گفتند يا رسول الله اين چگونه باشد فرمود بجهت آنكه پيغمبر خدا در ميان شما است و [illegible] اخذ مسائل حلال و حرام مى كنيد
و بيان عمل مى نمائيد و ايشان در زمانى باشند كه نه پيغمبر را ببينند و نه امامى و بجز آنكه شنيده باشند كه پيغمبرى از نزد خدا آمده و بيان حلال و حرام
كرده و ايشان تصديق قول وى كرده باشند و باوامر و نواهى او كه در كتاب نوشته باشد عمل كنند و بطاعت و عبادت اقدام نمايند پس فرق ميان
شما و ايشان بسيار باشد واقدى از اسامة بن زيد روايت كرده كه تميم دارى و عدى بن بدى كه از نصارى بودند بتجارت عزيمت شام كردند و مسلمانى
كه بديل نام داشت و مولى عمرو عاص بود با ايشان همراه بود چون بولايت شام رسيدند بديل بيمار شد و [illegible] نقود و امتعه بر صحيفه ثبت
كرده بود در ميان رخوت خود پنهان ساخت و مرض وى اشتداد يافت تميم و عدى را وصيت نمود كه تركه او را باهل او رسانند ايشان بعد از وفات او
رخوت و امتعه او را [illegible] اناء از نقره كه بزر منقش ساخته بودند بسيصد مثقال نقره در انجا بود از ميان امتعه او برداشتند
و باقى را بمدينه آوردند و بورثه تسليم كردند ورثه [illegible] صحيفه يافتند كه مشتمل بر مفصل رخوت بود و چون اناء مذكور را
در ميان نيافتند رجوع بتميم و عدى كردند ايشان انكار نمودند و مرافعه بمجلس عالى حضرت مصطفى صلى الله عليه و آله بردند اين آيه نازل
شد كه يا ايها الذين آمنوا اى گروه گرويدگان در آنچه شما را فرموده اند شهادة بينكم گواهى وصيت ميان شما در انوار گفته كه
اين مبتدا است و خبرش محذوف است و در تقدير فيما امرتم شهادة بينكم چنانكه باين مترجم شد و يا تقدير اينست كه عليكم شهادة بينكم
يعنى بر شما است گواهى و اضافه شهادت بظرف بر سبيل اتساع است و قوله اذا حضر ظرف شهادة است يعنى گواهى در وقتى كه حاضر شود و واقع گردد

أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ يعني چون حاضر شود يكي را از شما اسباب مرگ يعني چون مشرف شود بر موت و علامت مرگ بر او ظاهر گردد بايد كه گواه شوند حِينَ الْوَصِيَّةِ هنگام وصيت
و اين بدل از اذا است و در ابدال آن تنبيه است بر آنكه سزاوار نيست بر آنكه تهاون كند در وصيت و مشغول شود بديگري از آنكه حاضر باشد يعني خاطر حضور موت
در وقت وصيت قوله اثْنَانِ فاعل فعل محذوف است اي يشهد اثنان و فائده تبيين بعد از ابهام تفخيم حكم است و تعظيم و يا آنكه از اجزاي تفصيل
و چنين كه فرموده شهادة بينكم گويا سائلي پرسيده كه من يشهد جواب داده كه اثنان اي يشهد اثنان پس معني آنست كه گواهي دهند دو تن و مشغول بوده
شهادة بينكم شهادة اثنين يعني شهادت در ميان شما شهادت دو كس است ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ كه خداوندان عدل و انصاف باشند از شما يعني از مسلمانان
يا از اقارب شما و اول قول اكثر است و اين هر دو صفت اثنان است قوله أَوْ آخَرَانِ عطف است بر اثنان يعني يا دو تن ديگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غير
شما يعني از اهل ذمه و اين مرويست از باقر و صادق عليهما السلام و منقول از ابن عباس و سعيد بن مسيب و سعيد بن جبير و شريح و مجاهد و ابن سيرين و ابن زيد
و ابراهيم و گويند مراد اجانب است از آنكه مسلمانان باشند و اول اصح و اشهر است و گويند بنا بر آنكه اهل ذمه نزد بعضي آنست كه اين منسوخ است چه شهادت
اهل ذمه بر مسلمانان مسموع نيست و اينكه بر اول عاملند گفته اند كه رسول در حجة الوداع خطبه فرمود كه سوره مائده از آخر قرآن است پس حلال او را حلال
و حرام او را حرام دانيد و فرع نسخ نيست تفصيل اين مذكور خواهد شد حاصل كه دو عدل از مسلمانان گواه گيريد و اگر متعذر باشد دو كس ديگر كه از اهل اسلام
نباشند گواه گيريد إِنْ أَنْتُمْ اگر باشيد ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ كه سفر كنيد در زمين فَأَصَابَتْكُمْ پس برسد شما را مُصِيبَةُ الْمَوْتِ رسيدن
مرگ يعني نزديك شود جواب شرط محذوف است كه مدلول عليه و آخران من غيركم است و اين شرط و جزا جمله معترضه است فائده آن دلالت است بر آنكه سزاوار
آنست كه دو كس از شما گواه شوند و اگر متعذر باشد همچنانكه در سفر پس از غير شما و قوله تَحْبِسُونَهُمَا صفت آخران است يعني گواهي دو تن ديگر
از غير شما اگر باز داريد ايشان را مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز ديگر و ميتواند بود كه تحبسونهما استيناف باشد گويا سائلي ميگويد كه كيف نعمل
إن ارتبنا بالشاهدين يعني چگونه كنيم اگر در شك افتيم در شهادت گواهان و از تهمت ايشان ايمن نباشيم جواب ميدهد كه حبس كنيد ايشان را پس از نماز
عصر كه وقت اجتماع مردمان است و مصادف ملائكه ليل و نهار و گويند هر نمازي از نمازهاي يوميه كه اتفاق افتد و بنا بر اول الف و لام
عهد است و بنا بر ثاني الف و لام جنس است و اول قول اكثر است و مرويست از ابو جعفر عليه السلام و بعضي بر اينند كه اهل حجاز بعد از عصر سوگند ميدادند
بجهة اجتماع مردمان و تكاثر ايشان در آن وقت فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدا إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شك آريد در راستي ايشان يعني اگر وارثان از
شما ايمن نباشند از تهمت شاهدين لَا نَشْتَرِي بِهِ مقسم عليه است و ان ارتبتم جمله معترضه كه مفيد اختصاص قسم است بحال ارتياب يعني مضمون
سوگند ايشان اين باشد كه ما بدل نميكنيم باين سوگند ثَمَنًا بهائي را اگر مال دنيا است يعني براي طمع مال ميت سوگند بدروغ نميخوريم وَ
لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر چه مقسم له خويش ما باشد كه سوگند بدروغ ياد نميكنيم جواب اين نيز محذوف است اي لا نشتري وَلَا نَكْتُمُ
و نه ميپوشيم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهي خدا را يعني گواهي كه خداي ما را بآن امر فرموده إِنَّا إِذًا بدرستي كه ما آن هنگام كه بپوشيم گواهي را لَمِنَ
الْآثِمِينَ هر آينه از بزهكاران باشيم بعد از نزول اين آيه حضرت رسول صلي الله عليه و آله تميم و عدي را بعد از نماز عصر نزديك منبر سوگند داد بر
مضمون مذكور كه ما قصد مال بديل نكرده ايم و اين سوگند بر اين منبر خورديم پس بعد از چندي دست از ايشان باز داشتند بعد از آن اناي كه گم شده را در
دست ايشان يافتند و در ميان ايشان و ورثه بديل مجادله از حد اطناب بگذشت و ايشان ميگفتند كه اين ظرف را از بديل خريده بوديم اما بسبب آنكه
ما را بينه نبود اقرار نكرديم ديگر باره بمجلس شريف سيد عالم صلي الله عليه و آله و سلم مرافعه عرض كردند اين آيه آمد كه فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع يافته شود
عَلَىٰ أَنَّهُمَا بر آنكه دو گواه اسْتَحَقَّا إِثْمًا كسب كرده اند فعلي را كه موجب اثم است كه آن خيانت است و بسبب آن مستحق اثم شده اند فَآخَرَانِ
پس دو گواه ديگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا برخيزند بجاي آن دو خائن مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قومي آنكه روا داشته اند بر ايشان
اثم پس ضمير راجع باثم است و مراد بآن خيانت است كه آن دو گواه روا داشته اند بر اهل ميت بجهة خيانت در مال موصي به كه حق ايشانست و تسميه
آن باثم بجهة آنست كه مستلزم و مستعقب اثم است و قوله الْأَوْلَيَانِ صفت الذين يا بدل آن يعني آنكه مقدم اند بر اجانب در شهادت بجهة حيثيت ايشان
بميراث و كثرت معرفت بما موصي مراد اولياي ميت اند و حفص استحق بصيغه معلوم ميخواند و اوليان كه تثنيه اسم تفضيل است يعني از آنانكه استحقاق دارند از موصي
بركه بر ايشان ... كنند اينها احق و اولي اند بشهادت از آن دو بيگانه زيرا كه خويشان اند و شناسانزند بحقيقت امر ايشان و بنا بر اين اوليان خبر مبتدا
محذوف باشد اي هما الاوليان و يا خبر آخران و يا بدل از آن و يا بدل از ضمير يقومان پس دو گواه برخيزند فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدا
مضمون اينكه لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا هر آينه گواهي ما سزاوارتر است از گواهي دو تن كه قبل از اين گواهي داده اند و اولي بقبول وَمَا
اعْتَدَيْنَا و ما ستم نميكنيم و از حد در نميگذريم در اين گواهي إِنَّا إِذًا بدرستي كه ما آن هنگام كه چنين كنيم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمكاران باشيم
كه وضع باطل كرده اند در موضع حق و يا ستم كار و بر نفس خود كه اعتداء كرده باشيم از اين پس حضرت رسالت صلي الله عليه و آله ... عمرو عاص و مطلب
ابن ابي وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدا بعد از صلوة عصر كه اين اناء بديل بوده و ايشان خيانت كرده اند بعد از آن حضرت حكم فرمود
تا آن اناء را از او گرفتند بايشان دادند ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ اين حكم كه مذكور شد با تحليف شاهد ادني اقرب است ادعي أَنْ يَأْتُوا بآنكه بيايند بِالشَّهَادَةِ گواهي
دادن عَلَىٰ وَجْهِهَا بر طريقي كه ... يعني بر مثل آنكه حكم مان شهادت كرده اند بدون تحريف و خيانت در آن أَوْ يَخَافُوا يا بترسند آنكه بر هم زنند أَنْ
تُرَدَّ أَيْمَانٌ آنكه رد كرده شود سوگند بر مدعيان بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ پس از سوگند ايشان كه خورده اند بر خيانت و كذب ايشان و بجهت ظهور خيانت
و يمين كاذبه رسوا شوند پس چون دانند كه حكم شرع است كه سوگند با مدعي رد كرده شود در وقت ظهور امارات كذب ايشان و چون سوگند

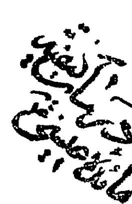
نخواهد بود حکم بخیانت و کذب در شهادت ایشان خواهند کرد هر آینه بیم این سوگند براست خواهند خورد و در آن تحریف نخواهند نمود و جمع ضمیر بجهت
آنست که این حکم شامل جمیع شهوات است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در خوردن سوگندان بدروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت
وَاللّٰهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نمینماید فاسقان را که خائنان و شاهدان بکذب یعنی اگر متقی نشوید و بسمع اصغا
سخن حق نشنوید از قوم فاسقان خواهید بود و حق تعالی راه نمینماید فاسقان را بجز توفیق نمیدهد هدایت را بجهت عناد و جحود و فرط عناد و یا
راه نمینماید ایشان را بطریق جنت ذکر اللطائف اول آنکه هر کاه امارات مرگ بر او ظاهر شد سزاوار است که دو عادل را گواه گیرد
بر وصیت خود خواه آنکه دو عادل از ذوی نسب باشند یا از اهل دین و کار اسلام است اگر این متعذر باشد بجهت آنکه در سفر باشد پس دو کس دیگر را گواه باید
باشند از اهل ذمه دوم آنکه هر کاه محل تهمت شوند منکم بر مسلمین کنند و غیر کم بر غیر ایشان یا حکم مذکوره باقی خواهد بود نه منسوخ اصحاب ما قائلند باول بجواز
شهادت اهل ذمه کرده اند با تعذر مسلمانان در وصیت جمعی از فقها بثانی قایلند و این را منسوخ میدانند و اصح اول است بجهت اصالت عدم نسخ و آیه مختص
است بجهت اشتراط ایمان و عدالت در شاهد با عدای وصیت اما شرط است که نزد تعذر مومن شاهدان اهل ذمه عادل باشند در مذهب خود و ایشان مرجح اند
بر فساق مسلمین سیم آنکه اگر غیر منکم بر اقارب محمول سازند لازم خواهد آمد که بر قبول شهادت قریب خود مطلقا و درانه نص خواهد بود بر منع مخالفین از این
چهارم بنا بر قول اصحاب ما بقبول شهادت ذمی در وصیت با عدم عدل مومنین مسلمین یا سفر شرط است هم چنانکه ظاهر است با آنکه اصح عدم است و باشتراط در آن
مطرح و حصر واقع شده پنجم شهادت اهل ذمه در وصیت مسلمین مردود است بنا بر قول اصحاب ما بنا بر ظاهر آیه و عدم نسخ آن اگر گویند آیه دال است بر آنکه هر کاه از ایشان
واقع شود شاهدان را سوگند می باید داد و حال آنکه باجماع تحلیف شاهد روا نیست پس حکم شهادت ایشان باقی نباشد آیه منسوخ باشد گوییم بر تقدیر
آنکه آیه حجت باشد بر مدعی و حکم آن باقی باشد جایز است که تحلیف مختص باشد باین صورت هم چنانکه هر کاه جایز باشد قبول شهادت ذمی جایز است تحلیف او و
علامه فتوی داده بوجوب تحلیف شاهد لکن خلاف اجماع است لکن تحلیف ایشان بر تقدیر خیانت ایشان است یا عدم بینه ایشان بر صدق خود پس این یمین متوجه
ایشان شود و این جواب اصح و اصوب است ششم آنکه رد یمین بر وارث نزد بعضی بسبب ظهور خیانت وصیین است چه بر تصدیق وصی یمین بر تقدیر امانت او است و عدم
ظهور خیانت او و اینجا خیانت او ظاهر است و صواب آنست که رد یمین بجهت آنست که وصیین دعوی شری کرده اند از میت و ورثه منکر شده اند پس یمین وصیین با
بر نفی علم است هفتم جواز شهادت اهل ذمه در وصیت نزد اصحاب ما مختص است بمال نه بر دو ولایت و موضع نص است اجماع هشتم بنا بر آنکه حین الوصیة بدل از اذا
باشد تنبیه است بر حض و حث بر وصیت و وجوب شهادت بر آن زیرا که بدل مقصود بالنسبه است نهم در آیه دلالت است بر جواز تغلیظ یمین بوقت شریف لقوله بعد
الصلوة و آنکه در خبر وارد شده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امر بتحلیف شاهدین مذکورین فرمود نزد منبر دلالت است بر تغلیظ بمکان دهم
از قصه مذکور مفهوم میشود که جایز باشد دعوی بظاهر ظن با آنکه دیده نشده چون کتابه و هم چنین جایز باشد تحلیف نزد ظن با عدم ثبت امر کرو ورثه دعوی کردند
بر وصیین بمجرد کتابی که با متاع بود و ندیدن متاع میت و در این نظر است بجهت جواز استناد دعوی ایشان بعلم کتابت و یا باخبار محصوره بقرائن که مفید علم باشد یازدهم آیه
مقتضی جواز دعوی است بعد از احلاف و این خلاف دعوی است و منافی قول علیه السلام من حلف فلیصدق و من حلف له فلیرض و من لم یرض فلیس من الله فی شیء و
ممکن است که جواب از این بدهند با آنکه توجه دعوی بعد از اعتراف مدعی علیهما که شاهد بودند با آنکه انا از میت است و با اعتراف خلاف جایز است مطالبه بجهت اعتراف
شاهدان بملکیت انا از میت که سوگند بر نفی آن خورده اند و لازم بر ذمه ایشان کرده اند و مطالبه ایشان دعوی شرا کرده اند پس ورثه انکار کرده اند و سوگند
خورده بر نفی علم بشرا و مرویست که چون تمیم داری مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله انا اخذت الاناء فاتوب الی الله واستغفره و آورد هم بعضی نقل
این چنین نموده اند که جایز است استدلال بآن بر یمین از منکر و مدعی بخلاف ابی حنیفه که تجویز نمیکند و در این نظر است زیرا که در اینجا جواز است و تحقیق
است که اینها از دعوی شری و انکار و ورثه پس توجه یمین بر ایشان شد بجهت انکار ایشان و حلف ایشان بر عدم علم و قوله يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ
متعلق است بلا یهدی یعنی راه نمینماید خدای فاسقان را در روزی که جمع کند خدای فرستادگان او را و گویند این بدل اشتمال مفعول تقوا است یعنی بترسید
از این روز و یا مفعول اسمعوا است بحذف مضاف ای اسمعوا خبر یوم جمعه و یا منصوب است باضمار اذکر یعنی یاد کن روزی را که فراهم آرد خدای پیغمبران خود را
فَيَقُولُ پس گوید مر ایشان را که ای فرستاده شدگان مَاذَا أُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که شما قوم خود را بتوحید دعوت کردید
ایشان بچه چیز اجابت کردند و جواب دادند در انوار گفته که ماذا در موضع مصدر است بمعنی ای اجابة اجبتم و یا بحذف جار یعنی بای شیء اجبتم
و بر هر تقدیر سوال برای شهادت انبیا است بر قوم و یا برای توبیخ و تخجیل قوم است هم چنانکه سوال موؤده برای توبیخ وائد است و لهذا قَالُوا گویند
پیغمبران که لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را بجز توفیق الهی یعنی هیچ دانشی نیست ما را بچیزی مگر آنکه علم تو محیط است بآن و از ما بهتر میدانی و بهتر از ما میدانی
إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ زیرا که تو توئی دانندهٔ نهانیها یعنی میدانی که چه اجابت کردند بر زبان و چه ظاهر کردند و چه در دل پنهان داشتند
یعنی ما را باطن حال ایشان که ثواب و عقاب بر آن مرتب میشود علمی نیست و تا مید آنکه با ما چه اجابت کردند و چه چیز را انکار کردند و در این تشکی
است ایشان را و رد امر بعلم او با آنچه شکایت کرده اند و رنج کشیده اند از ایشان و گویند معنی آنست که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو چه علم ما قابل
با علم تو عدم محض است و یا علمی نیست ما را بآنچه احداث کردند بعد از ما و حکم بر خاتمه عمل است و میشاید که از عظم هول روز چنین گویند چه
بجهت آن هر چه دانسته فراموش کنند با آنچه این سخن بشنوند جواب نتوانند گفت و در مجمع و مرده کرده در تفسیر این نیز قول است یکی آنکه بجهت فرط
اهوال روز قلوب از مواضع خود زایل شوند و بعد از رجوع قلوب بمواضع خود گواهی دهند برای مصدقان و تکذیب مکذبان خود پس بجهت هول
قیامت افهام از ایشان مسلوب شود و گویند لا علم لنا و این قول ابن عباس و حسن و مجاهد و سدی و کلبی است و مختار فرا دوم آنکه علم ما مانند علم تو نیست



زیرا که حقتعالی فرموده لا یحزنهم الفزع الاکبر و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و ممکن است که جواب از این سخن آنکه فزع اکبر از دخول نار است و قوله لا خوف
علیهم بمنزلهٔ بشارت است از اهوال روز و مثل آنکه مریض را گویند لا باس علیک لا خوف علیک تسلیم آنکه معنی آنست که حقیقت علمی نیست مر ما را از آنچه در دل
هیچ خلق علم با فعال ایشان است ... بعد از وفات ما از ایشان واقع شده علم بان نداریم و جزا و ثواب واقع میشود مگر بر خاتمهٔ عمل که بر ان مرده باشند یا منقول
از انبیا ... چهارم آنکه مراد آنست که لا علم لنا الا ما علمتنا و در تبیان میهد که این کلام است بر وان و این قول منقول است از ابن عباس بر روایت دیگر پنجم آنکه مراد
تحقیق و تصحیح ایشان است یعنی تو بحال ایشان از ما داناتری ... صیغهٔ علام برای مبالغه است در تکثیر و میتوان که مراد بان تکثیر
معلوم باشد و معنی آنکه انت تعلم ما غاب و ما بطن و نحن نعلم ما نشاهد در این آیه دلالت است بر اثبات معاد و حشر و نشر و قوله **اِذْ قَالَ اللّٰهُ** بدل است از یوم یجمع
و صیغهٔ ماضی بطریق تحقق وقوع است بر طریقهٔ نادی اصحاب الجنة و معنی آنست که حقتعالی توبیخ کفره نماید در روز قیامت بسؤال رسل از جواب ایشان و تعداد
اظهار کرم به ایشان از آیات بر تکذیب ایشان کرم نماید طایفه و ایشان را سحر نام کردند طایفهٔ دیگر غلو کرده ایشان را الهه خود کردند و میتواند
بود که منصوب باشد باضمار اذکر یعنی یاد کن چون حقتعالی گوید **یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ** ای عیسی که پسر مریمی **اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ** یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم
بر تو **وَعَلیٰ وَالِدَتِکَ** و بر مادر تو **اِذْ اَیَّدْتُکَ** ظرف نعمت است یعنی نعمت دادم ترا و وقتی که تقویت کردم ترا و یاری دادم ترا ... یعنی در حالتی که تقویت
کردم ترا **بِرُوحِ الْقُدُسِ** بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای نفس کردی بحیثیت ابدی و گویند مراد بان انجیل است **تُکَلِّمُ النَّاسَ** سخن
میکردی با مردم **فِی الْمَهْدِ** در حالتی که کودک بودی در گهواره و این معجزه تو بود **وَکَهْلًا** و در حالت کهولت یعنی کلام تو در کهولت و طفولیت بر وجه فصاحت
و بلاغت بود غرض الحاق حال او است در طفولیت بحال کهولت در کمال عقل و تکلم و بدین آیه استدلال کرده اند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن
کهولت باسمان رفته و در زمان نزول خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید **وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ** و دیگر یاد کن ای عیسی که بیاموختم
ترا جنس کتب یا کتابت یعنی خط **وَالْحِکْمَةَ** و فهم چیزها **وَالتَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیلَ** و معانی حقایق توریة و انجیل را و میتواند بود که ذکر این دو کتاب بجهت
مزیت فضل و شرف ایشان باشد یا تفصیل بعد از اجمال **وَاِذْ تَخْلُقُ** و از آنچه میساختی **مِنَ الطِّینِ** از گل **کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ** مانند شکل مرغ
بِاِذْنِی بدستور من **فَتَنْفُخُ فِیهَا** پس میدمیدی در آن صورت گل ساخته **فَتَکُونُ طَیْرًا** پس میشد مرغ زنده **بِاِذْنِی** بفرمان من **وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ**
و از علت بیرون میآوردی کور مادر زاد را چشم او روشن میکنی **وَالْاَبْرَصَ** و پاک و بی عیب میسازی ابرص را **بِاِذْنِی** بفرمان من **وَاِذْ**
تُخْرِجُ الْمَوْتیٰ و چون بیرون میآوردی مردگان را از قبور ایشان **بِاِذْنِی** بامر من مرتبت تبیین و تفسیر این در آل عمران کرده شد **وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِی**
اِسْرَائِیلَ و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی یهود را **عَنْکَ** از تو که قصد قتل تو داشتند **اِذْ جِئْتَهُمْ** ظرف کففت است یعنی شر
ایشان از تو کفایت کردیم وقتی که آمده بودی بدیشان **بِالْبَیِّنَاتِ** بمعجزهای روشن که مذکور شد **فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا** پس گفتند آنانکه
کافر شدند **مِنْهُمْ** از بنی اسرائیل **اِنْ هٰذَا** نیست اینکه ما آورده ای از ابراء و احیا و غیر آن از امور غریبهٔ خارق عادت **اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ** مگر جادوئی
روشن یعنی ... که این سحر است بعجب پوشند که عیسی با وجود این مرتبهٔ عظیمه و درجهٔ عالیه که داشت جامهٔ پشمینه پوشیدی و گیاه زمین
خوردی و هرگز چیزی ... نکردی ... خانه نداشتی که در ... باشد ... هر جا که شب ...
... بقوله **وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیِّینَ** و یاد کن ای عیسی و گویند که این خطاب بحضرت رسالت است
صلی الله علیه و آله یعنی ای محمد یاد کن چون وحی کردم بحواریان و مراد بان الهام است که آن القای معنی است در قلب ... و اوحی ربک الی النحل
بمعنی الهام است یعنی ملهم ساختم ایشان را یا امر کردم ایشان را بر زبان پیغمبر ایشان **اَنْ آمِنُوا بِی** که ایمان آرید بمن **وَبِرَسُولِی** و بفرستادهٔ من که عیسی
است ... **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایمان آوردیم **وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ** و گواه باش که ما گردن نهاده ایم فرمان ترا
و حواریان خواص عیسی بودند ... وجه تسمیه ... و قتاده گفته که ایشان وزرای او بودند ... نقل است که ایشان
دوازده کس بودند فطرس یعقوبس ... بعد از آن ...
از احوال ایشان بقوله **اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ** حال آنکه ... یعنی یاد کن وقتی که گفتند حواریان **یَا عِیسَی**
ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ ای عیسی پسر مریم هیچ میتواند پروردگار تو **اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا** که فرو فرستد بر ما **مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ**
خوانی از آسمان ... و استحکام معرفت گفتند لهذا عیسی در جواب ایشان گفت اتقوا الله ... سؤال ...
... چنانکه قوم موسی سؤال رؤیت کردند گویند مراد ایشان باستطاعت ... حکمت و ارادهٔ الهی مقتضی آن باشد بر طریقی که
قدرت تقاضای آن کند ... این کلام از ایشان بر وجه استحکام معرفت بوده باشد یعنی اراده و حکمت پروردگار تو تقاضای آن میکند که
مائده از آسمان فرو ... و استطاع بمعنی اطاع آمده ... استجاب بمعنی اجاب یعنی آیا اطاعت
تو میکند ... در مجمع ... زجاج گفته که احتمال دارد که سؤال حواریان یکی از دو وجه بوده باشد
اول آنکه مراد ایشان ... تثبیت ... ایمان کما قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی دوم آنکه این سؤال قبل از علم ایشان بوده باشد ...
... مائده ... طعام باشد ... و ... مائده ... المائدة ...
از العطا ... شجرة مطعمة ... گفتند حواریان این سؤال کردند **قَالَ** گفت عیسی در جواب ایشان
که **اتَّقُوا اللّٰهَ** بترسید از خدا ... مثل این سؤال مکنید **اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ** اگر هستید شما باور دارندگان ... کمال قدرت او ... نبوت مرا

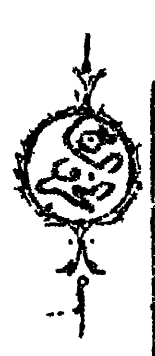


وما اگر هنا دیدیم دادعاء ایمان پیرامون نوع سوال المائده میکنید قالوا گفتند از روی معذرت و تمهید بیان انچه باعث ایشان شده باین سوال مائده مادر
قدرت کامله او شک نداریم و لیکن نرید ان ناکل میخواهیم بخوریم طعامی را منها از ان مائده و باکل بعضی از ان متمتع شویم و تطمئن
قلوبنا وارام گیرد دلهای ما و یقین بر یقین بیفزاید با انضمام علم عیانی با دانش واستدلالی بر کمال قدرت او یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود
و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در انکه هرچه از خدا درخواهید بشما او را بی دهد و با انکه در دعوت نبوت صادقی
و نکون علیها و باشیم بران من الشاهدین از گواهان یعنی وقتی که از ما گواهی طلبند ما گواهی دهیم بران یا بر وجهی که از شاهدان عین باشیم
نه از سامعان خبر از ابن عباس مرویست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید و بعد از ان از خدا بطلبید
پس حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما را بهره که این کار میکردیم ما را طعام میداد دیگر از خدای تعالی درخواه که ما را طعام دهد
سلمان نقل میکند که عیسی هر گز هیچ مساوی از مساوی متابعت نکرد و هیچ ولبا زنزد و نقیه نخندید و کسی را از خوان نزاند و از بوهای کریهه بینی نگرفت
و هرگز بازی نکرد و چون حواریان سوال مائده کردند پشمینه بپوشید و سر در پیش توجه بقبله دعا کرد کما قال اجل ذکره قال عیسی ابن مریم گفت عیسی
مریم بعد از ان دعا اللهم ای خداوند ما این کلمه پس برزگوار است بوجهی عطاری گفته که همه نام از نامهای الهی در کلام اللهم نعبیراست
و از نضر بن شمیل نقل است که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد و عیسی در وقتی که مطلب پایه کرد حق سبحانه را بدین کلمه خواند و بعد از ان
گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائده من السماء خوانی از اسمان تکون لنا عیدا که باشد ان خوان ما را
عیدی یعنی روز نزول ان عید ما باشد که تعظیم کنیم و گویند عید بمعنی سرور است که عاید شود بر ایشان و لهذا روز عید را عید گویند چه سرور ایشان
در این روز عود میکند از سر بنحوی از انجا است که در این روز زندانیان را از زندان بیرون کنند و کودکان را از مکتب خلاص کنند و اهل حرف
دست از حرف خود باز کشند و هر یک از در ویشی تو انگر در این روز بمرتبه خود عود کنند در ماکل و ملابس و افعال و اقوال خود و یا انکه چون هر سال عود میکند
از عید گفتند لاولنا بدل از لنا است که بمعنی صلت و نعت لو اول وجه است لقوله لاولنا و اخرنا این بدل است با اعاده جار یعنی از روز یک
باشد مر اول ما را که اهل زمان ما اند و اخر ما را که از پی ما ایند ابن عباس گفته که معنی انست که اول و اخر ما از ان بهره یابند مرویست که نزول مائده در روز
یکشنبه بود و لهذا نصاری ان را عید خود ساختند و ایة منک عطف است بر عیدا یعنی تا باشد ان مائده علامتی از حضرت تو که دلالت کند بر کمال قدرت
تو بر صحت نبوت من و ارزقنا و روزی کن ما را ان خوان را و توفیق شکر کن بر این و انت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که
خالق رزق و معطی ان بی عوض و در این دلالت است بر انکه عیسی بعدازان یکروز قصد هند اکر نه و انت خیر الرازقین بچه مجبوس هم چنانکه جایز
نیست که گویند انت خیر الالهه چه انکه غیر او سبحانه معبودی نیست این منافاة ندارد با انکه خدای تعالی رازق همه است واگر از جهت اسم اطلاق است
بر غیر او بر سبیل مجاز بس چون مسیح علیه السلام این دعا فرمود قال الله فرمود خدای که ای عیسی بگو سایلان را انی منزلها علیکم بدرستی که من فرو فرستنده
ام اوان علیکم بر شما جهت اجابت سوال شما فمن یکفر بس هر که کافر شود بعد بعد از نزول مائده منکم از شما فانی اعذبه پس بدرستی
که من عذاب کنم او را عذابا بعذابی کن لا اعذبه عذاب نکنم این نوع عذاب احدا من العالمین یکی را از عالمیان زمان شما یعنی از جمیع عالمیان
چه ایشان بعد از انجوی بقره و خنازیر مسخ شدند باین نوع عذاب معذب شدند و هیچ امتی بدین نوع عذاب معذب نشدند و گویند مراد عذاب
استیصال است از ابن عباس منقول است که مراد نوعی اشد اصعب من عذاب نوح که کافران و منکران مائده عیسی از ان معذب خواهند شد در عذاب
مسافقان بدرک اسفل خواهند بود و گویند مراد باین عذاب مسخ ایشان است از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرویست که ایشان مسخ شدند بخنازیر
و جمع اوجه که المائده فرا داست و نزول مائده حسن و مجاهد بر انند که ان نازل نشد بلکه قوم چون استماع این شرط کردند اعراض نمودند و استعفا
کردند از نزول ان و گفتند لا نریدها و لا حاجة لنا فیها و صحیح انست که مائده نازل شد لقوله انی منزلها علیکم چه جایز نیست خلف در خبر حق تعالی
و بر اخبار مستفیض است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اهل البیت علیهم السلام و از صحابه و تابعین که ان نازل شده و از کعب مرویست که انها نزلت
یوم الاحد و لهذا اتخذه النصاری عیدا و ترجمه این نفاسه کو رشید در کعبت بر اول و انچه از ان بوده خلافست از عمار بن یاسر مرویست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که نزلت المائده خبزا و لحما و از ابی جعفر علیه السلام و ایت کرده اند که بران هفت نان بود و هفت ماهی و مردمان از اول تا
اخر ان خوردند هنوز باقی ماند بود و عطا بن سایب روایت کرده که بر ان مائده همه چیز ها بود مگر گوشت و سعید بن جبیر از ابن عباس
نقل میکند که همه الوان اطعمه بران بود غیر از نان و گوشت و عطا گفته که غیر از سمک و لحم و عطیه عوفی بر انست که بر ان سمکه بود که در ان طعم
همه الوان طعام بود عمار و قتاده گفته اند که میوه از میوه های بهشت بود و نزد ایشان بر ما را از ان میخوردند نقلمر که محو است از قتاده روایت است
که صبح و شام بر ایشان ان نازل میشد مانند من و سلوی که بر بنی اسرائیل امد و از سلمان فارسی روایت است که حق تعالی دو ابر فرستاد سفره سرخ در میان
انها ایشان نظر میکردند میشد تا نزدیک ایشان شد سفره از انها جدا شد حواریان بر سر ان مائده عیسی علیه السلام بگریست و گفت اللهم
اجعلنا من الشاکرین و بعد از ان فرمود ما این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان بهودان بتعجب بدان مینگریستند و بوی ان را که خوش
تر بود هرگز نشنیده بودند عیسی علیه السلام گفت که هر که عمل او نیکوتر است از بر خیزد و دستار از روی این خوان بردارد شمعون صفا گفت یا روح الله
تو اولی تری پس عیسی علیه السلام وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد از استر
او ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن میچکید بر ان نمکدان بنهاده و نان گرد بر گرد ان بر اطراف و بر حوالی ان ترهها مگر کرنگنا نبود و بیخ کرده بودند خون





نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر دیگری روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود گفت یا روح الله این طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچکدام نیست طعامی است که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده پس بخورید آنچه طلب کردید و بدو شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیتی بنمائی موجب زیادت یقین ما شود عیسی علیه السلام با آن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای فی الحال بجنبید و زنده شد چون دیدند تر و گفتند که دعا کن تا باز بحال اولی شود عیسی فرمود که عجب است از شما که طلب چیزی میکنید چون بشما میدهند منکر میگردید پس دعا کرد تا باز همان گشت بریان شد پس حواریان گفتند که یا عیسی اول تو ازین مائده بخور عیسی فرمود معاذ الله این آنکس خورد که طلبیده ایشان از تهدید عیسی بترسیدند و از آن مائده بریان و نخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و مفلوجان و بیماران را طلبیدند و فرمود بخورید هزار و سیصد تن از آن بخوردند و از آن خوان هیچ کم نشد و هیچ فقیر از آن نخورد مگر که توانگر شد و هیچ اعمی و اعرج و مبتلا از ذوی العاهات از آن نخوردند مگر که شفا یافتند پس مائده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و تا زوال اغنیا و فقرا میخوردند و با همین قول تا چهل روز روز بروز می آمد و بعضی بر آنند که چون ناقه صالح علیه السلام که روزی آب خوردی و روزی شیر دادی در دو دیگر و گویند تا چهل روز هر روز می آمد در وقت چاشت در آن مینگریستند تا غایب شد پس وحی رسید که ای عیسی مائده را به فقرا دهند نه باغنیا توانگران از آن حکم مضطرب شدند در مائده شک آوردند و از ایجاد و حمل کردند و هشتاد و سه کس بقول صاحب عین المعانی سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد انکه دو روز مردند و در بعضی از تفاسیر آمده که چون بنی اسرائیل تکذیب آن کردند و از آسمان نشنیدند حق تعالی بعیسی وحی فرمود که من بر منکران ایشان هلاکت لازم کردانیده ام عیسی فرمود که مستعد عذاب باشید پس در آن شب که میخفتند بحال خوب بودند و چون بامداد کردند بعضی خوک و بعضی بوزینه مسخ شده بودند و از خانها بیرون آمده در صحرا و کوهها میگشتند و پلیدها میخوردند اهل ایمان چون ایشان را بدان صورت میدیدند بر ایشان میگریستند و عیسی یک یک را سخن میگفت جواب نمیتوانستند داد و بسر اشاره میکردند سه روز بر این قول ماندند پس هلاک گشتند و در تفسیر اهل البیت آورده که چون مائده بر ایشان نازل شد همه مجتمع شدند و از آن میخوردند کبرا و مترفان ایشان میگفتند که ما میدیدیم که سفله میخوردند آن با ما شریک میشوند حق تعالی مائده را از میان ایشان برداشت و ایشان را بوزینه و خنازیر گردانید و در تاویلات از بعضی صوفیه نقل کرده اند که مائده اینجا عبارتست از حقایق و معارف که غذای ارواح است همچنانکه اطعمه که غذای ابدانست و بنابراین شاید که بنی اسرائیل طلب کرده باشند حقایق و مستعد نبوده باشند برای وقوف بران و مجملا عیسی ایشان را گفته باشد که اگر تحصیل ایمان کرده اید بتقوی اشتغال نمایید تا متمکن شوید بر اطلاع بر آن ایشان طلب این سوال از خود نکرده باشند و در آن الحاح کرده بر سبیل اقتراح سوال کردند حق تعالی بیان کرده باشد که بیان آن سهل است لیکن در آن خطرات و خوف عاقبت است هر که مقصد او را منکشف شد بخیر اعلی و ارفع است از مقام او و تحمل آن نمیتواند کرد و مستغرق نمیتواند شد بر آن و این مستلزم ضلال بعید است و بعد از ذکر مائده بیان توبیخ کفره و تبکیت ایشان میکند بقوله **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** و یاد کن چون گوید خدای عیسی مریم را در روز قیامت برای تقریع و توبیخ نصاری و گویند حق تعالی بعد از آنکه وی را باسمان برد بجهة اعلام آنکه قوم او بعد از وی کافر شدند با وی خطاب کرد بر سبیل انکار و استعظام که ای عیسی مریم **أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ** آیا تو گفتی مر مردمانرا که **اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ** فرا گیرید مرا و مادر مرا **إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ** دو خدای بدون خدای معبود بحق مطلق همچنانکه عرف جاریست بر آنکه کسی بر غیر دعوی قولی کند در حضور مدعی علیه که انت قلت هذا القول بجهة تمکن قایل آن و بدانکه جار و مجرور صفت الهین است یا صفت اتخذونی و معنی دون یا مغایرت است بجهة تنبیه بر آنکه عبادت خدا با عبادت غیر او بمنزله لا عبادت است پس هر که جمع کند عبادت او را با عبادت عیسی و مریم حکم آنست که او هر دو را پرستش کرده نه او را و یا آن فصول نتیجه عقاد نداشتند که عیسی و مریم مستقل باشند با استحقاق عبادت بلکه زعم ایشان آنست که عبادت عیسی و مریم متوصل است بعبادت خدا و گوئیا قبل اتخذونی و امی الهین متوصلین بنا الی الله **قَالَ** گفت عیسی **سُبْحَانَكَ** تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی **مَا يَكُونُ لِي** نسزد و نشاید مرا **أَنْ أَقُولَ** آنکه بگویم **مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ** آنچه نیست مرا سزاوار نباشد مرا گفتن آن **إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ** اگر بوده ام که گفته ام آنرا **فَقَدْ عَلِمْتَهُ** پس بدرستی که تو دانسته آنرا **تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي** تو میدانی آنکه پنهان میکنم آنرا در نفس خود همچنانکه میدانی آنچه را که آشکارا میکنم **وَلَا أَعْلَمُ** و من نمیدانم **مَا فِي نَفْسِكَ** آنچه اخفای آن میکنی از معلومات خود و قوله فی نفسک مشاکله است و این از فصیح کلام است و غرض او آن اخفا است و استعمال آن در اخفا شایع است و گویند مراد بنفس ذاتست یعنی آنچه در ذات من است میدانی و من نمیدانم آنچه در ذات تو است **إِنَّكَ أَنْتَ** بدرستی که تو **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** دانای پوشیدهائی این تقریر جملتین باعتبار منطوق و مفهوم بعد از آن بجهت تصریح بنفی مستفهم عنه بعد از تقدیم مایدل علیه گوید که **مَا قُلْتُ لَهُمْ** نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را **إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ** مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که آن این است که گویم **أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ** آنکه بپرستید خدای **رَبِّي وَرَبَّكُمْ** که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی گفتم که من مربوبم و مخلوق نه رب و خالق و در انوار گفته که آن اعبدوا الله عطف بیان ضمیر است که در به است و بدل نتواند بود و آن شرط بدل نیست و نه طرح مبدل ما لازم آید از آن بقای موصول بی راجع یا آنکه خبر مبتدا است یا مفعول فعل محذوف یعنی هو یا اعنی ان اعبدوا الله و جایز نیست که آن مفسره باشد بجهة آنکه امر مسند الیه قول است و آن نمیشود مگر آنکه مفسر باشد زیرا که امر مسند الیه نیست قولا و محال است اینکه او نیز تفسیر نماید که ان اعبدوا الله ربی و ربکم و قول مضمر باشد بلکه این جمله نیست حکایت از آن مگر آنکه تاویل کنند بامر و کان قبل امرتهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم **وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** و بودم بر ایشان گواه یعنی مشاهد احوال ایشان بودم از کفر و ایمان و اقوال و افعال **مَا دُمْتُ فِيهِمْ** مادام که بودم در میان ایشان یعنی تا زنده بودم نگهبان بودم بر ایشان و منع ایشان میکردم از آنکه بدین قول قایل شوند و اعتقاد کنند بآن **فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي** پس هنگامی که گرفتی مرا برفع باسمان لقوله انی متوفیک و رافعک و توفی بمعنی اخذ شیء است وافیا



و موت نوعی از نوم است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها دیدبانی تو بودی یعنی مشی بر ایشان نگاه کرده بینی چون مرا
و بعد از آن مرا باسمان بردی **كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ** رقیب بودی تو نگهبان ایشان و مراقب احوال ایشان بودی و عالم باقوال و افعال ایشان و منع
ایشان کردی از این قول بارشاد دلائل بینه و تنبیه بر ابلاغ رسالت رسل و انزال آیات بر ایشان و بعضی نفقها نمودند و برخی بجحود و عناد و فریب بودند **وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**
شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر آن و مراقب آن **إِنْ تُعَذِّبْهُمْ** اگر عذاب کنی ایشان را بجهت کفر **فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ** پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و تو
دانائی بحال ایشان و اعتراض نرسد بر هیچ کس که در جزای ایشان و تو عدل و مصلحت و حکمت و مصلحت و در این تنبیه است بر آنکه ایشان مستوجب عذابند بر آنکه حقیقت بندگی است که
ایشان عبادت تو ندارند مع ذلک عبادت غیر تو کردند **وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ** و اگر بیامرزی ایشان را بعد از آنکه توبه کرده باشند و ایمان آورده **فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ**
پس بدرستی که تو غالبی قادری بر ثواب و عقاب **الْحَكِيمُ** دانا و صواب کار در هر چه کنی از عفو و عذاب یعنی اثابت و عقاب تو بر وجه حکمت است و صواب پس اگر عذاب
کنی بر وجه عدل خواهد بود و اگر عفو کنی بر سبیل فضل باشد و مجمع در زده که این کلام مقتضی آن نیست که غرض مغفرت کفار باشد بلکه مراد تسلیم امر
عالم است و تفویض آن بمدبر آن و تبری از عجز و ان تعذیب و مغفرت هم چنانکه یکی از ما گوید که ان شئت فافعل ان شئت فاترک با وجود علم قطعی و بر آنکه
احد الامرین از او صادر نخواهد شد و بنابر این احتیاج نیست که تفسیر کنیم بآنکه ان تغفر لهم بعد توبتهم و ایمانهم چون عیسی علیه السلام ازین سخن فارغ گردد **قَالَ اللَّهُ** گوید خدای که
هَذَا این روز **يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ** روزیست که سود رساند راستگویان را **صِدْقُهُمْ** صدق و راستی ایشان واقع شده باشد در دنیا کان تابع
شده است توحید بحق تعالی و اقرار بحقیقت جمیع انبیا و جمیع ما جاؤا به از تکالیف است پس صدق که او در روز قیامت کند از اقرار ایشان باشد در نفسها
خود بسوء اعمال و قبح اقوال نفع با ایشان نرساند و با مراد صدق ایشانست که مستمر بوده باشد در دنیا و قتاده روایت کرده که دو کس در قیامت سخن گویند
یکی را نفع ندهد و دیگری را نفع رساند اول ابلیس که گوید ان الله وعدکم وعد الحق در آن روز این قابل شود و در دنیا کاذب بوده باشد پس نفع با و نداد
دوم عیسی که در دنیا بعد از ممات صادق بود پس نفع داد او را صدق او و حق سبحانه بیان نفع آن می کند بقوله **لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي** مر آن صادقان راست
بهشتهای که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان با غرفات جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشند در آن **أَبَدًا** همیشه تاکید
خلود است یعنی زمان آنرا نهایت نباشد **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** خوشنود باشد خدای از ایشان بطاعت ایشان **وَرَضُوا عَنْهُ** و
خوشنود باشند ایشان از خدای بنیل کرامت و اثابت **ذَلِكَ** این دخول جنان و حصول رضوان **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** فوز و رستکاری بزرگ است تعالی
این تنبیه میکند بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در مسیح و مادر او بقوله **لِلَّهِ** مر خدایراست نه غیر او را **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمانها
و زمینها **وَمَا فِيهِنَّ** و آنچه در آسمان و ارض است **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و او بر همه چیزها توانا است تنبیه است که او از عجز و ضعف منزه و مقدس
است و من فیهن نگفت بر وجه تغلیب عقلا بلکه فرمود و ما فیهن تا تنبیه باشد بر قصور ما سوای او از معنی ربوبیت و نزول از غبوبیت و اهانت
و اشعار بمجانبتی که میان ایشان و الوهیت است و دیگر لفظ ما را اطلاق میکنند بر هر چیز و شامل جمیع اجناس است پس اولی باشد باراده عموم از من و توحید از من
تفهیم شان سموات است و گویند این آیه جواب سؤال مقدر است که کلام سابق متضمن آنست که کانه قیل من یعطیهم ذلک الفوز العظیم در جواب آن فرمود که الذی له
ملک السموات و الارض سوره الانعام مکیست نزد ابن عباس الا شش آیه و ما قدروا الله حق قدره تا آخر سه آیه قل تعالوا اتل ما حرم علیکم تا آخر سه آیه
دیگر چه این شش آیه در مدینه نازل شده و در روایتی دیگر از ابن عباس نقل کرده اند که همه سوره در مکه نزول یافته مگر سه آیه که آن قل تعالوا است تا آخر سه آیه
و روایت از ابی بن کعب و عکرمه و قتاده که همه آن مکی است و همه آن بیکبار نازل شده و هفتاد هزار فرشته حامل آن بودند و در حین نزول آن مغفرت را فرا گرفته
بودند و ایشان را آواز جلی و صوتی عظیم بود بتسبیح و تحمید چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زجل ایشان را بشنید فرمود سبحان الله العظیم و بحمده
و بسجده افتاد و بعد از آن کاتبان را بخواند و در همان شب آنرا بنوشتند و اکثر این سوره در محاجه است بر اهل شرک و بر کسی که مکذب بعث و نشور است و
عدد آیات آن صد و شصت و پنج است بعد کوفی و صد و شصت و شش شامی و بصری و هفت حجازی خلاف در چهار آیه است و جعل الظلمات
و النور چهار آیه علیکم بوکیل کوفی کن فیکون و الی صراط مستقیم غیر کوفی و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سوره الانعام
در یکبار بمن نازل شد و در آن حال هفتاد هزار ملک تشییع آن میکردند و با آواز بلند تسبیح و تحمید میکردند
هر که آنرا قرائت کند بعدد هر آیه که در آن است این هفتاد هزار فرشته بر او صلوات فرستند در شب و روز جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کند که هر که سه آیه از سوره الانعام قرائت کند تا یقول و یعلم ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر او موکل نماید که مثل عبادت خود برای
او نویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود با او و مقمعه آهنین در دست داشته باشد هر گاه که شیطان خواهد که وسوسه در دل او افکند یا چیزی را
در خاطر او افکند آن مقمعه را برو زند و او را از وی دور گرداند تا هفتاد حجاب فاصله شود میان او و شیطان و عیاشی اسناد خود را بابی بصیر رحمه الله رسانیده که
که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که سوره الانعام بیکبار فرود آمده و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و تعظیم آن مینمودند پس هفتاد موضع از این سوره
اسم خدا مندرج است اگر مردمان بدانند فضل قرائت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقرائت این سوره مشغول باشند بعد از آن فرمود که هر که را
بخدا حاجتی باشد و خواهد که روا کرده شود باید که چهار رکعت نماز بگذارد و بفاتحه الکتاب و الانعام و در آن نماز بعد از فراغ از قرائت بگوید که یا کریم یا
کریم یا عظیم یا اعظم من کل شیء یا سمیع الدعاء یا من لا یغیره اللیالی و الایام و صل علی محمد و آل محمد و ارحم ضعفی و فاقتی و مسکنتی یا من رحم الشیخ
یعقوب حین رد علیه یوسف قرة عینه یا من رحم ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمدا و من الیتم آواه و نصره علی جبابرة قریش و طواغیتها و امکنه منهم یا
مغیث یا مغیث و آنچه خواهد بعد از این دعا بخواند بحق این خدا که نفس من بید فرمان او است که اگر با این همه دعا کنی بعد از آن از حق تعالی جمیع حوائج خود را



وطلبی و سبحانه از ابو عطا فرماید و ابراهیم بن هاشم از ابا زید خود روایت کرده و او از حسین بن خالد و او از ابی الحسن بن موسی الرضا علیهما السلام که سورة الانعام بیکدفعه نازل گشته و هفتاد هزار فرشته مشایعان بودند او را به تسبیح و تهلیل و تکبیر برداشته بودند هر که او را قرائت کند آن فرشتگان از برای او تسبیح گویند تا بروز قیامت و ابو صالح از ابن عباس نقل کرده که هر که سورة الانعام در هر شب خواند بروز قیامت از ایمن باشد و هرگز آتش دوزخ بچشم نبیند انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ سوره بمن فرود نیامد بجملگی مگر سورة الانعام و حقتعالی مر او شما را این سوره تا یاد کرده تا آن هرگز ذلیل نبود و نیز از کعب الاحبار منقولست که چون روز قیامت باشد حقتعالی بقاری این سوره خطاب کند که ای بنده من دوستی من با من از فواکه بهشت متمتع شو و آب کوثر بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن که تو بنده منی و من خداوند توام و بدانکه حقتعالی چون ختم سوره مائده کرد بانکه بر همه اشیا قدیر و توانا است افتتاح این سوره کرد با بچه دلیل بود بر کمال قدرت او از خلق سموات و ارض و غیر آن و فرمود که ‌‌**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** همه ستایش مر خدا را است و مرجع همه ثناها حضرت کبریا است **الَّذِي** آنخداوندیکه بقدرت کامله **خَلَقَ السَّمٰوَاتِ** بیافرید آسمانها را بدون عمد و مدد **وَالْاَرْضَ** و بیافرید زمین را بدون اصل ماده و بدانکه حقتعالی بیانکه اسم آن فرجام اخبار فرمود که او حقیقست محمد و ثنیه فرمود بر این نعم جسیمه که او مستحق حمد است خواه انکه حامد کند او را و خواه نکند با نه تا حجت باشد بر آنانکه عدله کرده اند از وحدانیت و ربوبیت او و جمع سموات و بعدون ارض با انکه ارض مثل سموات است در عدد بجهت آنستکه سموات مختلف بالذات است و متفاوت الآثار و الحرکات بخلاف طبقات ارض که متحد بالذات است و الصفات و تقدیم آن بر ارض بجهت شرافت و علو مکان و تقدیم وجود آنست چه اسمانها را روز یکشنبه و دوشنبه آفریده و زمین را سه شنبه و چهارشنبه و مقاتل روایتست که مشرکان با رسول صلی الله علیه و آله محاجه کردند و گفتند من ربک خالق تو کیست حقتعالی زمین و آسمان ایشان را این جمود کردند حقتعالی این سوره فرستاد و فرمود که سپاس مر خدا را که خلق کرد آسمانها و زمین را **وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّورَ** و پیدا کرد تاریکیها و روشنائیها را این رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است و شیطان از بندهای ظلمات این رد قول ایشان فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است و کفته اند که ان جهل و علم است و باطل و حق است و این قول تنبیه است بر انکه فرمیان جعل و خلق که متعدی بیک مفعول باشد است که در خلق معنی تقدیر است و در جعل تضمین کاتریان ان الله السموات و الظلمات والنور و طه را احداث و ظلمت بجعل معبر گشته تا تنبیه باشد بر انکه نور و ظلمت قائم بنفس خود نیستند ...

... و بمعنی تصییر است کقوله وجعل الملئکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و جمع ظلمات بجهت کثرت ... افراد نور و ظلمت ... از بندهای ظلمات ... اول ظلمت آفرید و بعد از ان نور و ... ان نکه اول چیزی ... خلق ... کفتند که ... و هم ملکه ما نند ... اسمان ... بنفس ... ظلمات نفوس را از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی و غایبی و اخلاق ...

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عطف است بر قوله الحمد لله و معنی آنکه حقتعالی حقیق و حری است بحمد بر انچه آفرید برای نعمت بر عباد ... ثم انهم ... خلق و برای ایشان تا انکه کافر شدند بپروردگار خود **يَعْدِلُونَ** عدل میکنند از او و بغیر او از اوثان و با آنکه برابری میکنند ... کفران نعمت او میکنند ملخص معنی آنست که حقتعالی خلق این اشیا کرده و انواع اسباب تکوین و تعیش ایشان کرد ... پس ... برابری میکنند با او بغیر که قادر نیست بر آفریدن شیء از آن و معنی ثم استبعاد عدل ایشانست بعد از این بیان و وضوح این آیات پس بنابر معنی اول با متعلق است بکفروا و صله یعدلون محذوف ای یعدلون عنه ... انکار بر نفس فعل واقع شود و بنابر معنی ثانی متعلق است به یعدلون و ... بکفروا ... بربهم الاوثان ای یسوون ... در جمع ... که ذکر ثم بجهت افاده تعجب و مناسبت و وجه تعجب آنست که کفار با آنکه معترفند بانکه اصول نعم از او است و خالق و رازق همه است عبادت غیر او میکنند ... تقریر ... مذکورات **هُوَ الَّذِي** او است آنکسی که **خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ** بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما کرد از ان ... اول ... آدم که ابو البشر است ... و کویند در کلام مضاف مقدر است ای خلق اباکم یعنی آفرید پدر شما را از گل **ثُمَّ قَضَىٰ اَجَلًا** پس حکم کرد ... که چون ... برسد مراد اجل موت است **وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ** و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک او است یعنی اجل قیامت که کسی علم بان ندارد و بعد از انقضاء آن قیام قیامت است ... اجل اول ما بین خلق و موتست و ثانی ما بین موت و بعث که آن برزخ ... کویند اجل اول ... و کویند اجل اول اجل حیوتست و ثانی ... و قوله اجل نکره است تخصیص یافته ... و لهذا مستغنی شده از تقدیم خبر و استیناف ... تنکیر آن بجهت و مسمی را وصف آن کرد ... ای مثبت معین لا یقبل التغیر ... تعالی است و علم ... ندارد و محتملست که استیناف بان حقیقت باشد که ... حشر و نشر که ... ثواب و عقاب ... **ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ** پس شما شک میاورید در بعث ... بعد از انکه ثابت شد که بدو خلق از او است پس شک نباید کرد که ... است ... بعد از ثبوت انکه او خالق ایشانست و خالق اصول ایشان ... و ... اجل ایشان ... بعد ... و ابقای ان تا وقت حلول اجل ایشان ...



توحید است و ثانیه دلیل بعث و امثر اکه بمعنی شک شایع است در اصل از برای امری موضوع است که ان استخراج لبن است از ضرع در حینی که خروج ان مشکوک
بنده باشد بدانکه اجل زمان مباحث است از حلول موت خواه بحتف انف بمیرد یا بسببی دیگر مانند قتل و غرق و غیر ان و اجل اوقات دانکه ا کر تیغ قبل مثلا
نشکافد او زنده بماند یا علی الفور بمیرد بعضی اول قایلند بعضی ثانی حق است که بدان صورت حیوة و موت هر دو یکیست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
وَهُوَ اللّٰهُ و او است خداوند مطلق و معبود بحق فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْأَرْضِ در اسمانها و زمینها و همه را جزوی جدالی تیست ضمیر هو راجع است نامه
و الله خبر او است و جار و مجرور متعلق است با سم الله و کلام مفید حصر است و حقیقت معنی است که او است که مستحق عبادتست در سموات و ارضین نه
غیر او کقوله تعالی هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و یا متعلق است بقوله يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ این جمله خبر ثانیست یعنی او است خداوند که خلق را او
کرد در اسمانها و زمینها مبدا ایجد نهانی شما است یعنی انچه در دل مخفی دارید و انچه اشکارا شما است یعنی بزبان می اورید و یا جمله خبر است بدل الله و یا ظرف مستقر است
که خبر واقع شده بمعنی انکه حقتعالی بجهة کمال علم خود یا بجد در سموات و ارض است گویا در انها است بنا بر این قوله یعلم سرکم و جهرکم بیان و تقریر ان باشد
انکه ظرف از متعلق مصدر باشد نیز اگر صله مصدر مقدم نمیشود بر مصدر و در جمع کفته که اشبه است که ضمیر هو ضمیر شان باشد و الله مبتدا و یعلم خبر ان یعنی
شان و قصه اینست که الله سبحانه میداند سر و علانیه شما را وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند انچه میکنید از خیر و شر و شما را بران جزا خواهد داد این دلالت
بر فساد قول کسی که قایلست بانکه حقتعالی در مکانیست دون مکانی و جهتی دون جهتی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و دلالت بر انکه او عالم بنفس
زیرا که اگر عالم بعلم باشد صحیح نیست که جمیع معلومات را بداند چنانچه در مواضع خود مبرهن کشته و در فتوحات مکیه مذکور است که سر کم اشارت است
بنسبت باطنی انسان و جهر کم عبارت از نسبت ظاهری او و صاحب بحر آورده که مراد از سر اخلاقیست که در انسان بودیعت نهاده و جهر صفاتیست و احوال نفسانی و است
و حقیقت انست که ادمی در انست صورت جسمانی و معنی روحانی بجسم تعالم خلق و بروح تعالم امر مرتبط از مرتبه امر انست جهر شما از مرتبه خلق و در نقد النصوص فی شرح الفصوص
مذکور است که انسان مراتست ذات و جهتین دیگر و بشی از خصایص بوبیت بکری از همه موجودات بزرگوارتر است چون نقایص عبودیت شما بیخود تر و بمقدار تر
و نعم ما قیل بعض العرفا شعر چون دنخوار او صافتو یا بم اثری حاشا که بود بکو تر از من دیگری و انکه که فند بحال خویشم نظری در دهر در جهان نیا
ز من بتری پس حقسبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما را در رتبه غیب میدانم و اثار نقایص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم انچه شما
کسب میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیه یا موجب تنزل با بد رکات حیوانیه را استعداد تنزل سالک را بران دارد که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول
شده از حضیض سیئات حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد شعر حیف باشد که عمر انسانی چو بهایم بخواب و خور گذرد
دمی بتواند از کوشش که بمقام فرشته گذر کند زود بعد از ان خبر میدهد از حال کفار که در اول سوره مذکور شده اند بقوله وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ
و نمی اید بدان کافران ایتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از ایات و حجج پروردگار ایشان که ادله بینه است بر توحید و یا معجزات ظاهره بر صدق رسول چون
انشقاق قمر و انقلاع شجر و تسبیح حصا در دست انفد و ده انبیاء و یا می اید بایتی از ایات قران بر ایشان إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا از ان ایات
و معجزات مُعْرِضِينَ اعراض کنندکان و ترک تامل کنندکان و نظر در ان و غیر ملتفت بان من اولی مزید است برای استغراق و ثانیه تبعیض فَقَدْ
كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند حق را که قرانست لَمَّا جَاءَهُمْ انهنکام که امد بایشان این کلام منزله امر لازمست که لازمها
مثل بود باشد گو بیا میفرماید که چون ایشان اعراض کردند از همه ایات تکذیب کردند بقران در حینی که با ایشان امد و یا در حکم دلیل است برما
قبل و معنی انکه اعراض کرده اند از قران و تکذیب کرده اند همه از او و حال انکه ان اعظم ایاتست پس چگونه اعراض نکنند از غیر ان و لهذا کلمه فا بران
مرتب ساخته بقوله فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود برایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای انچه بودند که در
ان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و بوقوع ان منکر بدین معنی استهزا ایهام تعظیم است در معنی تحقیر و ظهور ان در دنیا بوقت نزول عذاب
بود برایشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملت و زمان سلطنت خیر الانام علیه الصلوة و السلام و ظهور ان در اخرت
بر کافران در کمال ظهور است بعد از ان بجهت اعتبار ایشان میکند یاد هلاک امم سالفه از انکه نشد و میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا ایا نمی بینند و نمیدانند منزه بود
نظر است یعنی البته دانستند که بقوت قهار ربت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از کروه کذشتگان یعنی
اهل زمانی که در ان پیغمبری بوده یا با پیشوای و قرن عبارتست از مدت اغلب اعمار مردمان که هفتاد سال است و نزد بعضی یکصد و هشتاد سال
و اصح انست که قرن اهل عصریست که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا امامی و اکر چه علما باشند خواه انکه مدت قلیله باشد یا کثیره و موید این است قول
پیغمبر صلی الله علیه و آله که خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم و اشتقاق ان از قرن است پس معنی قرن اقران یعنی انست در عصری پس صفت اهل قرن میکند که مَكَّنَّاهُمْ
فِي الْأَرْضِ یعنی ان قرنی که هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان دادیم و امکان داده بودیم مامکنت و سببهای تمکن در جمیع امور خود تصرف میتوانستند
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ ایچه تمکین نداده بودیم شما را بان و ان سعه منازل و ضیاع و عقار بود و کثرة منازل و ناز عمرهای دراز و قوت تمام و وسعت طول و بقا
استظهار بخدم و عبید و حشم و عدد و عدد و اسباب و انفاذ امر وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باد از با ابر اکه مبدا مطر از انست عَلَيْهِمْ
مِدْرَارًا برایشان باران ریزنده پی در پی مدرار صیغه مبالغه است بقال دیمة مدرار اذا کان مطرها غزیرا دارا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و کردانیدیم
بود نهرها را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت از زیر درختان ایشان و یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا انهار که
در تحت تصرف ایشان بود که هر محلی که میخواستند بزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام انست که ایشان بودند در زمین در رفاهیت و خصب
و سعت عیش میکردند و ایندند میان انهار و اشجار فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بکناهان ایشان و سو نکردند انهار را

متمکّن



قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا و آفریدیم از نو مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَوْمًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض آنست که حضرت حقتعالی
همچنانکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سالفه را چون عاد و ثمود و بیافرید بدل ایشان قوم دیگر را و بلاد ایشان را بایشان داد همچنان بلاد
بواسطه ایشان تکمیل داد و معمور دارد و از خرابی نگاه دارد همچنین قادر است که مثل این فعل را در حق شما بجا آورد پس از این متنبه شده از خواب غفلت
و ضلالت بیدار شوید و عیبها و من ایمان و عدم تهیه را از مثل این عذاب بر حذر باشید و دواب تهدید و نوع وعید کفار نازل شده و مستلزم دلالت است بر وجوب
تفکر و تدبر و احتجاجست بر منکران بعث یا آنکه هر که قومی را هلاک تواند کرد و قوم دیگر را آفریند قادر خواهد بود بر آنکه افنای عالم کند و اعاده مطلقا
نماید بعد از فنا و در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبدالله بن امیه مخزومی بحضرت رسالت آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد
تا که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب که قرآنست نزد خدا است و ما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این مضمون باشد که
تو رسول و نبی ای فلان و فلان برا و بگروید و تصدیق قول او کنید این آیه در باره ایشان نازل شد که **وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ** و اگر بفرستیم بر تو **كِتَابًا**
فِي قِرْطَاسٍ نوشته بر کاغذی **فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ** پس ببینند و مس کنند و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی برای العین ببینند تخصیص لمس و عدم
الاکتفاء برؤیت جهت آنست که تا نگویند انما سکرت ابصارنا و ان هذا الا سحر مبین بود بلکه لمس مقدم ابصار است بحیثیتی که ما یعنی بنا سحر تعلیل بلیغ است در رفع
از معاینه فقط و لهذا نفرمود که فعاینوه و تقییل بایدی جهت رفع تجوز است چه مس بر سبیل تجوز بمعنی فحص آمده است کقوله و انا لمسنا السماء یعنی طلبنا پس
ایشان بعین الیقین بدانند که آن نوشته نزد حق نازل شده بطریقی که شائبه شبهه در آن **لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آینه گویند از روی عناد و جحود و تعنت آن
کافران **إِنْ هَٰذَا** نیست این آورده ما **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ** مگر جادوی روشن کس نیز از احوال این کفار متعنت خبر میدهد که **وَقَالُوا** و گفتند کافران **لَوْلَا**
أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته که ما ببینیم که این پیغمبر است کقوله لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا **وَلَوْ**
أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستیم فرشته **لَقُضِيَ الْأَمْرُ** هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را که
طلب کرده اند هلاک ایشان لازم شود چنانکه بر امم سالفه این جاری شد مثل قوم عاد و ثمود و لوط و غیر آن **ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ** پس مهلت داده نشوند بعد
نزول ملک بچشم زدنی این جواب قول ایشانست و بیان آنچه مانع است از اجابت اقتراح ایشان و معنی آنکه اگر فرشته نازل گردد بر وجهی که او را معاینه ببینند
همچنانکه اقتراح کرده اند هلاکت لاحق ایشان شود هر جز که اگر فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان ایمان نیارند و مصلحت و حکمت نا اقتضای تعجیل هلاک
و اگر مهلت خواهند ایشان را مهلت دهند لیکن خلاف مصلحت است یا اگر روبایی الامر فرشته را بصورت ملکی ببینند از غایت دهشت و وحشت مفارقت کنند
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر کردانیدیم رسول او را فرشته **لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا** هر آینه کردانیم او را مثل بصورت مردی چه مدام که بصورت ملکی باشد از غایت
لطافت او را نتوان دید و لهذا فرشتکان بصورت مردان بر ابرهیم و لوط نازل شدند و بر داود بصورت دو مرد متخاصم خود را نمودند و جبرئیل نیز بصورت
دحیه کلبی متمثل شدی این صورت جهت آنست که قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا که بقوت قدسی مشاهده توانند کرد
پس فرشته را بصورت بشر فرستیم **وَلَلَبَسْنَا** چون او را بصورت مرد کردانیم هر آینه بر ایشان پوشیده کردانیم **عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ** بر ایشان آنچه پوشیده
کرده اند امر نبوت بر خود یا بر عوام و جهله خود چه عوام ضعفا را میگفتند که اگر محمد پیغمبر بودی فرشته بودی یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را
مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم حاصل که این آیه جواب ثانی است از اقتراح ایشان چه ایشان یکبار میگفتند
که لولا انزل علیه ملک و بار دیگر میگفتند که لو شاء ربنا لانزل ملائکة و قوله وللبسنا جواب شرط محذوف است ای و لو جعلناه رجلا للبسنا و این
کلام بر سبیل فرض است مثل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و کقوله ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین پس لازم نیاید که حقتعالی عیب و تلبیس
مذکور کرده باشد بعد از آن تسلیه رسول میفرماید تا از گفتار کفار غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میفرماید که **وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ**
بِرُسُلٍ هر آینه استهزا نموده شد به پیغمبرانی که بوده اند **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو **فَحَاقَ** پس احاطه نمود **بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ** بآنانکه سخریت
کردند از رسل یعنی بکسانی که با رسولان استهزا کردند احاطه کرد و فرو گرفت **مَا كَانُوا بِهِ** جزای آنچه که بودند که بدان **يَسْتَهْزِئُونَ** استهزا
میکردند و آن عذاب و نکال الهی بود که بر ایشان در آمد و همه هلاک شدند مانند قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود که در دنیا مستاصل کشتند
بعذاب اخروی معذب مانند و ممکن بود که جزا فقید بر نکنیم و معنی این باشد که احاطه کرد ایشان را آنچه بآن استهزا میکردند یعنی شر بعیر که بجهت آن
هلاک کشتند و مستاصل شدند پس بنا بر این تسمیه مسبب باسم سبب باشد یا آنکه ما عبارت از عذاب موعود باشد یعنی عذابی که وعده داده شده
و انبیا بآن استهزا میکردند احاطه ایشان کرده همه را مستاصل کردانند **قُلْ** بگو ای محمد این کفار را که انکار عذاب میکنند **سِيرُوا فِي الْأَرْضِ** سیر کنید
در زمین کاهی بیمن و کاهی بشام و بدیار عاد و ثمود بگذرید **ثُمَّ انْظُرُوا** پس بنگرید بنظر عبرت **كَيْفَ كَانَ** که چگونه بوده است **عَاقِبَةُ**
الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندکان یعنی نگاه کنید در آثار اماکن ایشان که بچه وجه حقتعالی ایشان را هلاک کرده است بعذاب استیصال تا از آن
اعتبار گیرید و از کفر و طغیان باز ایستید و فرق میان این آیه و آیه قل سیروا فی الارض انست که سیر در آیه ثانیه بجهت نظر است چه فاء مقتضی آنست که سیر
سبب نظر است و علت آن فکانه قیل سیروا لاجل النظر و لا تسیروا سیر الغافلین بخلاف اولی و لهذا گفته که معنی اینجا اباحت سیر است برای تجارت و غیر
آن و ایجاب نظر در آثار هالکان چه ثم برای تباعد است میان کلام اول و ثانی که مستلزم اباحه اول و وجوب ثانیست **قُلْ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
بر سبیل ایشان از روی تبکیت که **لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر کراست آنچه در آسمانها و زمینها است از روی خلق و ملک پس اگر جواب
دهند که مر خدایراست حجت لازم ایشان شود و اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند **قُلْ لِلَّهِ** بگو از روی تقریر که مر خدایراست یعنی بالاتفاق ما و شما

سؤال و تعالی همه او راست نه غیر او را از اصنام و غیر آن پس سخن عیب نباشد [illegible] کتب نوشت است حق تعالی علی نفسه بر ذات خود یعنی التزام نمود و بر خود لازم
کرد اینکه لازم نیست بر وی از روی لطف و تفضل و احسان الرحمة رحمت [illegible] همه نعم [illegible] و از جمله اینها هدایت بمعرفت خود و علم بتوحید خود و نصب ادله
علت و انزال کتب و تمکین بیان و [illegible] الکفار بر کفر و عدم استعجال عذاب تا ممکن که ایمان آرند یا از اولاد ایشان [illegible] و نیز از جمله رحمت قبول توبه و عفو از معصیت
و در [illegible] آورده که حق تعالی کتابی نوشت [illegible] ان رحمتی سبقت غضبی و از کعب الاحبار منقولست که اول چیزی که حق تعالی نوشت
بر زبرجد [illegible] قلم [illegible] انا الله لا اله الا انا [illegible] سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده که حق تعالی صد جزء رحمت
بیافرید [illegible] منتشر شده و همه نعم [illegible] و نود و نه جزء در خزاین خود نهاده [illegible] روز قیامت [illegible] و آن نود و نه جزء را ضم کند
و همه را بر سر گناهکاران [illegible] که مراد رحمت [illegible] باشد که رحمت مطلقه [illegible] نیز گویند [illegible] که هیچ جزء از او [illegible]
و [illegible] سؤال [illegible] شفاعت و از کلبی نقلست که مراد آنست که حق تعالی رحمت را بر نفس خود واجب کرد [illegible] امت محمد صلی الله علیه
و آله [illegible] ایشان را تعذیب نکند [illegible] تکذیب [illegible] عذاب [illegible] بلکه عذاب بر امت تاخیر میکند [illegible] روز قیامت و ابن [illegible] لطف
[illegible] رجوع کنند [illegible] قوله لیجمعنکم استینافست و قسم برای وعید بر اشراک مشرکان
[illegible] یعنی هر اینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور [illegible] الی یوم القیمة تا بروز [illegible] شما را جمع میکند
در قبور [illegible] بعد قرن [illegible] زمان برانگیختن شما [illegible] از قبور [illegible] مبعوثند [illegible] جمع کند [illegible] لا ریب فیه
که هیچ شکی نیست در وقوع آن روز [illegible] جمع شما [illegible] الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در آن نفسهای
خود را یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم خود [illegible] ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیارند [illegible] دلالت بر آنکه
عدم ایمان ایشان مسبب است از خسران ایشان [illegible] ابطال عقل [illegible] اتباع حواس و وهم [illegible] تقلید [illegible] اصرار بر کفر و امتناع از
ایمان [illegible] حق تعالی [illegible] مشرکان [illegible] بعث و حال آنکه ایشان [illegible] جواب [illegible] جاری مجرای الزام است [illegible] سبحانه
ذکر این [illegible] دلیل واضح بر تحقق آن اگر گویند که چگونه نفی ریب کرده مطلقا و فرموده که لا ریب فیه و حال آنکه کافر [illegible] ثابت [illegible] جواب آنست که حق
[illegible] ریب [illegible] شک [illegible] و از جمله [illegible] محسن [illegible] متمیز شود
[illegible] کلام مبرهن شد و چون [illegible] ملک سموات و ارض مر خدایراست در عقب آن فرمود و له و این عطفست بر لله یعنی
مر خدایراست ما سکن [illegible] دارد فی اللیل والنهار در شب و روز [illegible] مکان و زمان [illegible] سکن ماخوذ است
از سکنی [illegible] فی مساکن الذین ظلموا [illegible] ما اشتمل اللیل والنهار علیه [illegible] ماخوذ است از سکون ای
ما سکن فیهما وما تحرک [illegible] وهو السمیع [illegible] العلیم [illegible] معلومات [illegible]
با قوال کافران و دانا بمقاصد ایشان [illegible] در خبر آمده که سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد صلی الله
علیه و آله ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا [illegible] مالی برای تو حاصل کنیم که
تو [illegible] حق تعالی فرمود که هر چه شب و روز بران مشتملست از آن خدا است [illegible]
[illegible] قل اغیر الله [illegible] اتخذ ولیا فراگیرم دوست یعنی هرگز غیر خدا را دوست نگیرم [illegible]
انکار [illegible] غیر الله [illegible] اتخاذ [illegible] مقدم [illegible] معبود [illegible]
[illegible] معبود نگیرم غیر خدا را [illegible] فاطر السموات والارض مبدع و پدید آورنده آسمانها
و زمینها است [illegible] ابن عباس [illegible] فاطر [illegible] تا آنکه [illegible] خصومت میکردند [illegible]
[illegible] که صفت الله است [illegible] وهو یطعم [illegible] ولا یطعم و روزی داده نمیشود [illegible]
خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگو بدرستی
که من مامورم [illegible] ان اکون اول من اسلم [illegible] اول کسی که گردن نهد حکم خدا را [illegible] کلبی گفته که معنی
آنست که [illegible] باشد ولا تکونن من المشرکین [illegible] از شرک [illegible]
بود که عطف [illegible] قل انی اخاف بگو [illegible] ان عصیت ربی اگر
عاصی شوم بامر پروردگار خود [illegible] عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ [illegible] من یصرف
عنه هر که بگردانیده شود [illegible] عذاب [illegible] حفص [illegible] حمزه و کسائی بصیغه مجهول [illegible] یومئذ در آن روز بزرگ فقد
رحمه پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را [illegible] عذاب [illegible] وذلک [illegible] الفوز المبین
رستگاری هویداست و محتملست که معنی این باشد [illegible] عذاب [illegible] رحمت [illegible] روایت کرده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که والذی نفسی بیده ما من الناس احد یدخل الجنة بعمله سوگند بکسی که نفس من بید قدرت اوست که هیچکس از مردمان به
بهشت نرود بعمل خود گفتند یا رسول الله تو نیز بعمل خود [illegible] فرمود که ولا انا الا ان [illegible] مگر برحمت و فضل
الهی و دست مبارک خود را بر سر نهاد [illegible] بعد از آن حق تعالی [illegible] آنکه معبودان اهل شرک [illegible]



بر همه آن توانا است و بحجت این معجوب او ذات تو غیر او و امید مرهم باید که **وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ** و اگر برساند خدا بتو بلائی و سختی چون فقر و
مرض و مانند آن برای تعذیب و مرادفت تو که از آن امسک الله بضر ای جعل الضر یمسک یعنی اگر چنانکه ضرر مس کند ترا **فَلَا كَاشِفَ لَهُ** پس نیست بردارنده و بازدارنده
آنرا **إِلَّا هُوَ** مگر او و نیست هیچ کس قادر بر کشف و منع آن مگر حق تعالی **وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ** و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت یعنی توفیق کند که خیری
مس کند ترا **فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** پس او بر همه چیز توانا است از ابقا و عدم آن پس قادر باشد بر حفظ خیر بر آنکس و ادامت آن بر او و غیر او قادر نباشد
بر دفع آن تا رد فضل او سبحانه کند از آنکس در هر چیز نیست که آن منحصر شوند از مکاره و خیر بیمانست جامع هر چه که را از آن منتفع شوند عبد الله عباس گفت که کسری
فارس سی هزار سطر تحفه بنزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و آن حضرت بر آن سوار شد و عمامه بر سر خود کرد و آنها را در اثنای راه بمن نگاه کرد و فرمود که یا غلام
قلت لبیک یا رسول الله فرمود احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سألت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله
قد مضی القلم بما هو کائن جد آنکه ... ناواقف او از تو خواهی باحد که ... در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند ... چیزی خواهی که طلب کنی از خدای
طلب چون طلب یاری کنی از او طلب کن قلم رفته با آنچه بود و باشد اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر که خدای برای تو نوشته
باشد نتوانند و اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنان کن و اگر نه صبر کن که صبر کردن بر آنچه ترا از آن کراهت باشد خیری بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج
با اندوه و دشوار بنا آسانی و راحت با مشقت و درویشی با توانگری پس همه این از نزد او سبحانه است **وَهُوَ الْقَاهِرُ** و او است قهر کننده و غلبه
نماینده **فَوْقَ عِبَادِهِ** بر بالای بندگان خود فوقیت مکانی نیست بلکه غرض تصویر تعالی و غالب است بقدرت قهر بر همه مخلوقات **وَهُوَ الْحَكِيمُ** و او است
محکم کار و صواب کردار در تدبیر **الْخَبِيرُ** دانا و آگاه بحقایق احوال بندگان و مصالح امور ایشان در خیر و شر و نفع و ضر و سقم و صحت و صنایع و سعت پس قهر و غلبه و
استیلای او نه تعدی و ظلم باشد بلکه محض عدل بود و با وجود فرط قهار ... اراده امری نمیکند مگر که مقرون حکمت و مقتضای مصلحت عباد باشد بدانکه خبیر مأخوذ است
از خبر بمعنی العلم با آنچه صحیح باشد که بان خبر دهند با وجه تسمیه علم بخبر آنست که خبر طریقی است از طرق علم نقل است که سفهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی را ندیدیم که
ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بنما که گواهی دهد بر رسالت تو و حقیت
کتاب تو حقتعالی فرمود که **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **أَيُّ شَيْءٍ** چه چیز است **أَكْبَرُ شَهَادَةً** بزرگتر از روی گواهی لفظ شیء واقع میشود بر هر موجودی و در سوره
البقره بتفصیل آن مذکور شده و معنی مراد آنست که گواهی کیست بزرگتر از همه گواهان از روی صدق اگر مشرکان جهت عناد جواب دهند **قُلِ اللَّهُ** بگو آنکه الله
تعالی اکبر و اصدق است در شهادت **شَهِيدٌ** گواه است **بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** میان من و میان شما یعنی او گواه است بر حقیت من در دعوای شما در تکذیب کلامی
بر سبیل ابتدا و مبتداوند تو که الله شهید جواب باشد نیز اگر چون حقتعالی شهید است پس شهادت او اکبر از جمیع شهادات خواهد بود **وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا**
الْقُرْآنُ و بمن وحی کرده شده است این قرآن **لِأُنذِرَكُم بِهِ** تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه او بشارت نیز هست اما اکتفا فرموده با حد الضدین قوله
وَمَن بَلَغَ عطف است بر ضمیر مخاطبین یعنی تا بیم کنم شما را ای اهل مکه و هر کسیرا که برسد باو قرآن از عرب و عجم و اسود و احمر و جن و انس و تا آنرا بشما را
ای جماعتی که موجودید هر کرا که باو رسد این قرآن تا روز قیامت این دلیل است بر آنکه احکام قرآن شامل جماعتی است که معاصر آنحضرت بوده اند و آنها که
بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله پیدا شده اند و میشوند و بر آنکه حقتعالی مؤاخذه میکند هر کرا باو رسیده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده و قرآن بر او نازل
گشته از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بلغوا عنی و لو آیة برسانید از من و لو یک آیه باشد هر که آیه را باو رسیده باشد فرمان خدای باو رسیده باشد
و مقاتل گفته که هر که قرآن بدو رسید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نذیر او است محمد بن کعب قرطبی روایت کند که هر کس که قرآن باو رسیده همچنان باشد که رسول
را دیده و از او شنیده و حسن بصری در تفسیر خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من بلغه ان ادعوا الی ان لا اله الا الله فقد بلغه یعنی آنحضرت
که هر کرا باو رسد که من دعوی میکنم که نیست هیچ خدائی مگر معبود بحق و خدای مطلق پس دعوت باو رسیده و حجت بر او لازم شده و در تفسیر عیاشی از ابی
جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نقل کرده که و من بلغ با این معنی است که تا بقرآن انذار کنم من و هر که رسیده است باو که امام باشد از آل محمد چه امام بقرآن انذار
میکند همچنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بان انذار فرموده و بنا بر این قوله و من بلغ در موضع رفع است که عطف باشد بر ضمیر تذ و در و اسپرد که
استبعاد آنکه جایز است اطلاق شیء بر خدا چرا که جواب قل ای شیء اکبر شهادة این است که قل الله و معنی شیء هر چیزی است که صحیح باشد که از او اخبار و خبر از آن دهند
چه حقتعالی شیء است لا کالمعلومات التی هی الجواهر و الاعراض و اشتراک در اسم موجب تماثل نیست و فی قوله من بلغ دلالت است بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله خاتم انبیا است و مبعوث است بکافه انام بعد از آن بر سبیل توبیخ و انکار و استبعاد میفرماید که **أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ** آیا شما باید که گواهی میدهید
أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با خدا هست **آلِهَةً أُخْرَىٰ** خدایان دیگر یعنی بتان **قُل لَّا أَشْهَدُ** بگو من باری گواهی نمیدهم بدین که شما گواهی میدهید **قُلْ**
بگو بلکه گواهی میدهم که **إِنَّمَا هُوَ** جز این نیست که او **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدائیست یگانه و من بر این وجه گواهی میدهم **وَإِنَّنِي بَرِيءٌ** و بدرستی که من بیزارم
مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شریک میگردانید بوی از اصنام و غیر آن از اول سوره تا اینجا احتجاجست بر مشرکان مکه بعد از این آغاز احتجاج میکند با اهل کتاب
و میفرماید که **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنها که داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریة و انجیل **يَعْرِفُونَهُ** میشناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی
در توریة و انجیل است **كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ** همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه آمد عمر از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما بر حضرت پیغمبر از آنکه خدای تعالی از آن خبر میدهد که هم چون معرفت شما است بفرزندان
بر چه وجه میتواند بود ابن سلام گفت من او را بنعت و صفتی که در توریة نوشته است شناختم و یقین دانستم که او پیغمبر خدا است همچنانکه یکی از ما میشناسد
پسر خود را در میان پسران دیگر و بعد از آن گفت که من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه آنچه حقتعالی اخبار داده در کتاب خود که

تو دیانت است علما از امعلوم شد ایشان کتمان چنانکه خدا اند چه کرده اند عمر گفت که خدا توفیق رفیق تو کرده ای عبد الله فقد اصبت قصد بیان از حال
کسانی که با وجود یقین ایشان بصحت نبوت انحضرت اعتراف بان نمیکنند خبر میدهد که الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ یعنی آنانکه زیانکار شدند نفسها
خود از اهل کتاب و غیر ایشان از مشرکان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمیاورند و اعتراف نمی نمایند بصحت محمد صلی الله علیه و آله بجهت غلط و عناد و جحود با
وجود آنکه متیقن اند بنفس خود که وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا پس بسبب جحود و تویبخ و تهجین با شراک میفرماید که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغ را بانکه ملائکه دختران ویند و بتان ما را نزد او شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که قرآنست و از سحر و شعر و کهانت نام نهند و ذکر او یا آنکه ایشان جامع این هر دو امر بودند تنبیه است بر آنکه هر یک از این امر تنها در
اسبهانت در ظلم بر نفس خود یعنی هر کس که قائل یکی از این دو امر است ظالم ترین مردمانست بنفس خود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شان و قصه اینست که رستگار
نشوند ستمکاران که ظالم ازان افتا باشند بکفر و جحود و انکار وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا منصوبست بمضمر و تقدیر اینست که و یوم نحشرهم کان کیت و کیت و حذف آن
بجهت بقای کلام است بر ابهام که داخل است در تخویف و تهویل و یا آنکه منصوبست باذکر مقدر یعنی یاد کن روزیکه حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان
ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آوردند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجایند خدایان شما که شریک خدا ساخته اید
الَّذِينَ صفت شرکاست یعنی آنچنان خدایانیکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان میبردید که آنها شریکان خدایند و شفیعان شما پس حذف شد مفعولین
و در این کلام تقدیر اینست که تزعمونهم شرکاء و اضافه شرکا با ایشان جهت آنست که ایشان آنها را برای نفس خود فرا گرفته بودند بگمان آنکه نفع ایشان
دهند از ابن عباس مرویست که در قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده یعنی کذب است و در این آیه وضوح دلالتست بر بطلان جبر و اثبات معاد و حشر جمیع
خلقان از مقاتل مرویست که چون مشرکان ببینند که حضرت حق ایشان را در عرصه محشر جمع کند با ایشان خطاب کند که این شرکائکم فابیند که نفع تمنا
کنا ایشان در دار دنیا شریک او قرار دادند و بگمان ایشان در امروز نفع با ایشان میدهند و بعد از سؤال حضرت بر ایشان بر سبیل تعجب بیان جواب میفرماید که نزد توجه و توبیخ با
گویند پس میفرماید ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ آنگاه نباشد معذرت ایشان که توهم کرده باشند که بان متخلص میشوند از عذاب و این ماخوذ است از فتنت الذهب
اذا خلصته و یا فتنه بمعنی کفر است و مراد عاقبت و سرانجام است و یا بمعنی جوابست و تسمیه آن بفتنه جهت آنست که فتنه کذبست و یا آنکه از آن قصد خلاص کنند
و قول اول از ابن عباس و قتاده است و مروی عن ابی عبد الله علیه السلام و بنا بر قول ثانی و ثالث معنی آنست که نباشد عاقبت کفر ایشان یا جواب ایشان
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدا سوگند که پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ نبودیم ما شریک آورندگان یعنی بر وجه کذب این سوگند خورند
که مشرک نبودیم بانکه دانسته باشند که نفع نخواهد داد ایشان را اما از فرط دهشت و حیرت بان قائل شوند هم چنانکه گویند ربنا اخرجنا منها با آنکه
متیقن باشند بخلود و موبد اینست که و ترى الناس سكارى او نزد آنکه چون رونعا مت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند
که سوگند یاد کنید که ما مشرک نبودیم تا نجات یابیم و چون سوگند خورند که ما مشرک نبوده ایم حضرت الهی مهر بر دهنها ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی
دهند و یا آنکه بعضی تنزیل معنی این توجیه میکنند که ما کنا مشرکین فی الدنیا عند انفسنا و فی اعتقادنا زیرا که معتقد ایشان در دنیا آنست که مصیب اند و بنا بر این
معنی و جهت این سوگند خوردند و اخوت موافق نیست بقوله انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا ببین که چگونه دروغ گویند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بنفی شرک از ان در حال
ان پر کذب ایشان در دنیا هم چنانکه قول جبائی است ضعیف است و محل نظر و نظیر اینست قوله تعالی یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شرکا یعنی نفع با ایشان نرسانید و تخلص از عذاب آنچه خواستند و خاسر و باطل شد
از آنچه امید داشتند از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان و معنی استفهام در کیف تعجب است از قول ایشان نقل است که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف
و نضر بن حارث با جمعی دیگر در موسمی از مسجد الحرام بودند و استماع تلاوت قرآن از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله میکردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک
عجم خوانده بود و اخبار کذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه و آله میگوید آن لعین گفت که من نمیدانم که چیست چه میگوید
مگر که لب میجنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من پیش از این حکایات بر شما میخوانم حضرت عزت در باره او فرمود وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ و از کفار مکه کسانی
هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و کردانیدیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها یعنی چونکه ایشان
در طعن و جحود و انکار و حقد و استکبار بند بودند و اندیشه نمیکنند در آیات قرآنی بمنزله کسانی اند که گوئیا واقع کردانیده ایم بر قلوب ایشان غطاها
أَنْ يَفْقَهُوهُ بجهت کراهت آنکه فهم کنند آن را وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند وجوه تاویل این کلام بر سبیل
تفصیل در آیه ختم الله علی قلوبهم که در سوره البقره است مذکور شد ملخص معنی آنست که چون ایشان در عناد و انکار و توغل نمودند در حظر توحید
و استکبار راسخ شدند مکان بود دل ایشان بپوششی است که مانع است از آنکه چیزی بدان رسد و بشنوند و از این قبیلست قوله لهم قلوب لا یفقهون بها الی آخر
و از این بلیغ تر قوله ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب که نفی قلب کرده که در عالم است یعنی عدم تدبر ایشان بر وجهی است که گوئیا قلبی که محل علم است
از ایشان مسلوب است و مانند اینست قوله صم بکم عمی یا هم و عما نهم و در مجمع آورده که قاضی ابو عاصم عامری گفته که اصح اقوال در این آیه آن است که آورده اند
موقعی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و در آن تلاوت قرآن میفرمود بجهت آنکه بشنوند از او دور دارد معانی آن ندبر کنند مشرکان بقصد ایذا و آزار
قرائت آنحضرت امی میشوند و ایذا و آزار او میکوشیدند و از آن زجر و منع میکردند حضرت حق تعالی بجهت ضرر خواب بر ایشان بیاندا خت تا از استماع
و یا ندا ایشان بامر دیگر مشغول میگردانید تا از شنیدن آن غافل میشدند و این بعد از آن بود که اقامه حجت بر ایشان شده بود و قطع معذرت ایشان شد
و مشیت الهی تعلق کرفته بانکه منتفع نشوند به سماع آن و ایمان نیارند بان پس در این تشبیه کرده القای نوم را بر ایشان و یا مشغول ساختن ایشان با مری بقطعه بر

بر قلوب ایشان و وقر از آذان ایشان و وجه شبه میان ایشان منع تدبر است و استماع چه همچنانکه غطای قلوب و وقر آذان مانع تدبر و استماع است القای نوم و مشغول
بغیر نیز مانع است و همین است معنی قول او وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا و ابو علی جبائی بر آن است که این قول ایشان است لعنهم الله را رد
کرده و گوید که مراد چنین باشد که حقتعالی بعد از علم بعدم ایمان ایشان ایشان را معاقب میسازد بعقوبات متنوعه که عدم ایشان از آن سلب فهم و سماع است از قلوب و آذان ایشان
و با غطای قلوب ایشان اکنان یا رنج ذکر ایشان یعنی بعد از عدم تدبر ایشان در آیات بینه و حجج نیره ما کفر ایشان را تشبیه کردیم بغطا و وقر و نسبت جعل غطاء و
وقر بخود تشبیه است یا باشد که ایشان از غطا و وقر همچنانکه یکی از شما هر گاه ذکر مناقب و مدایح شخصی کرده باشد گوید جعلته فاضلا و اگر ذکر مقابح و فسوق
کسی کرده باشد گوید جعلته فاسقا و مثل ذلک یقال جعل القاضی فلانا عدلا و مراد حکم است بفضل و فسق و عدل پس گویا که حقتعالی میفرماید که کنا
بالکفر و الضلالة وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیاورند بدان از فرط عنا و استحکام تقلید و رانیا
در مرتبه که بایشان بهانه سبب حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا آنکه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو حتی بها از فهم ایشان که جدل بعید
از آن واقع میشود و از غلبه نیست جدل اینجا از است جواب و لکن يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنها که کافر اند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن که فلیت و رنجان نیست چیزی ضد حدیث از خرافات اولین که غایت تکذیب است و از آنکه
یجادلونک حالست یعنی ایشان و میشوند بتو که حتی حرف جاره باشد و اذا جاءوک در موضع جر و یجادلونک جواب یقول الذین و اساطیر بمعنی اباطیل است جمع
اسطوره یا اسطار جمع سطر و اصل آن سطر بمعنی خط و مراد اخبار امتهای گذشته بکه علم الهی تعلق گرفته بود که برصفت کفر همیشه باشند رسول صلی الله علیه و آله با دلت
خود دلایل ایمان ایشان معلق نگردانید و از آن قطع طمع کند که انبا حکم آل الراحمین بعد از آن میفرماید که وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَنْهَوْنَ
عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول صلی الله علیه و آله وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور میشوند از او یعنی نه خود ایمان می آورند و نه دیگری را میگذارند
و گویند این آیه در حق اهل جاهلیت که در موسم حج حاضر میشدند و بجهت تعرض آنحضرت کرده تکذیب او میکردند که کسی بدان حضرت رسانیدی و تعرض او میکردند و از او دور
میشدند و بار منکر و بد انکه بعضی از اهل خلاف بر نص خبر از عطا و مقاتل نقل کرده اند که ابن عباس گفت مراد ابو طالب است و در این باب ابیاتی شعری صحابه نقل
کرده اند و آن ابیات که رسول صلی الله علیه و آله و او مرهوم که با عم جرا ایمان نمی آوری که نفس من میدانم که تو رسول خدائی و در دعوی نبوت صادقی و انکار
... مهمان ... ایشان ... والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد
فی التراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشر وقر بذاک منک عیونا ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ولقد صدقت وکنت ثم امینا وعرضت
دینا لا محالة انه من خیر ادیان البریة دینا لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا هر که این ابیات را تامل کند ...
و ... ابیات ... ایمان ... قطع ... کفار ...
... مقوله ... کفار ... ایمان ...
... ایمان ... عقل ...
... ایمان ...
بلکه مناقض ... ایمان ...
صادر شده باشد ... سابقه و معطوف علیه ...
حضرت رسالت پناه نیز اجماع اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین است بر ایمان ابی طالب اجماع ایشان حجت است زیرا که اهل البیت احد الثقلین اند که حضرت
صلی الله علیه و آله فرموده بتمسک ایشان حیث قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و نیز دلیل است بر ایمان ابی طالب
بروایت ابن عمر که روز فتح مکه ابو بکر ابو قحافه را که پدر او بود نزد رسول آورد و مسلمان شد و در آن وقت اعمی شده بود و رسول ... ابن بیر ... را
دو ... اگر ... بیا ... ابو بکر جواب داد که ... و الذی بعثک بالحق
لانی کنت باسلام ابی طالب اشد فرحا باسلام ... التمس بذلک قرة عینک ... فرح من باسلام ابی طالب بیشتر بود از اسلام ...
... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که صدق ... ابو طالب ...
رسول صلی الله علیه و آله و تصدیق نبوت او و حمایت او از اشرار کفار و اعانت او در جمیع احوال و قصاید بسیار که در این باب فرموده و مخالف و مؤالف مدرکه ...
ایراد کرده اند ... و از آن جمله فرموده که شعر منعنا الرسول رسول الملیک ببیض تلالا کلمع البروق و من ذلک الوجه ...
... الکتب و علما و ائمه ما رضوان الله علیهم در این باب کتب متعدده و رسایل کثیره نوشته اند ...
... ایمان ...
... وَإِنْ يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند کفار بنهی و نای خود إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که
... میکند بقوله وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد یا ای بیننده این ذکر إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون بازداشته
شده باشند کفار ... مطلع شوند ... عذاب خود ...
در غایت شناعت ... و چون ایشان از مشاهده ... فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا پس گویند ای کاش
... نُرَدُّ کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیتهای پروردگار خود

و نکون



وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جملهٔ باور دارندگان در انوار گفته که قوله و لا نکذب استینافی کلام است از ایشان بر وجه اثبات کقوله دعنی و لا اعود
ای و انا لا اعود ترکتنی او لم تترکنی یا عطف است بر نرد یا حال از ضمیر این پس حکم متمنی بالسلب و قوله فانهم لکاذبون که در اخر آیه است لا حقه وا قعمت تتبع است بوعدی که جملهٔ التمنی
متضمن است و حفص و کسائی و حمزه نکذب و نکون منصوب میخوانند بجواب تمنی باضمار ان بعد از واو و مجرای آن در مجرای فا و ابن عامر برفع ان میخوانند برای آنکه عطف باشد و نکون منصوب
بجواب و قوله بَلْ اضراب است از ارادهٔ ایمان که مفهوم میشود از تمنی یعنی نه چنانست که ایشان گویند که چون باز برده شوند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این تمنای اقرار
توحید و ایمان برای آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شد مر ایشان را شهادت جوارح یا ظهور عذاب مَا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی و قبح نفاق یا
از روی جهل بر خود ملتبس میکردند و میگفتند که همانا که این واقع نشود یا وقوع قیامت و بعث و ثواب و عقاب یا از سفله و جهله و ضعفه قوم خود اخفا میکردند و نامه اعمال
خود را میپوشیدند از غافلان مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی بجهة ضجارت (?) اینجا را نباشد از فرط عذاب شده نکال تمنای رجوع کردند بدنیا وَلَوْ رُدُّوا
و اگر باز گردانیده شوند بدنیا که دار تکلیف است بعد از فوت و ظهور عذاب لَعَادُوا هر اینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ برای آنچیزیکه نهی کرده شده باشند یعنی از مرتکب
شرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان در مجمع آورده که اینجا سؤالی متوجه میشود که تمنی چگونه صحیح
باشد و کذب در حال آنکه کذب در خبر میباشد و جواب آنست که بعضی حمل همه کلام کرده اند بر وجه تمنی و صرف کذب نموده اند بغیر مرتکب تمنا نموده اند و گفته اند که
معنی کلام آنست که هم کاذبون فیما یخبرون عن انفسهم فی الدنیا من الاصابة و اعتقاد الحق یا آنکه مراد آنست که هم کاذبون ان اخبروا عن انفسهم بانهم ان ردوا امنوا و
اگر چه اینجا حکایت کرده شده از ایشان بر وجه تمنی است نه خبر و جایز است حمل آن بر غیر کذب حقیقی یا آنکه مراد این باشد که هم تمنوا ما لا سبیل الیه فکذب املهم و تمنیهم
و مثل این در کلام عرب مشهور است کما یقال کذب الملک لمن تمنی ما لم یدرک پس مراد خیبه باشد در امل و تمنی اگر گویند که چگونه جایز باشد که تمنای رد
کنند و حال آنکه عالم باشند بانکه رد کرده نخواهند شد گوییم جواب از این از چند وجه است یکی آنکه ما معلوم نیم که اهل آخرت بجمیع احکام آخرت عارف خواهند بود
بلکه آنچه ایشان را ضروری باشد آنجا از اموری که در دنیا بان موعود شده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و میزان و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ
و صراط و فرشتگان معاینه خواهند دید اما دیگر چیزها واجب نیست که بان عارف باشند و دانستن موجب علم ایشان نباشد بعدم رجوع بدنیا پس ایشان تمنی رجوع و خلاص
از عذاب الهی تعالی برای خلاصی از آن جایز باشد دوم آنکه تمنی جایز است که در چیزی باشد که متمنی داند که بوقوع نمی آید مانند لیت الشباب لنا یعود سیم آنکه ما نفی نیست دانکه
از ایشان تمنی واقع شود بر سبیل دو بار آنکه از کرده پشیمان باشند و این قول زجاج است و بعضی مفسران بعضی کلام را تمنی میگردانند و بعضی اخبار و اکذب را معلق
میسازند بجمیع بقوله یا لیتنا و این قراءت رفع نکذب که کلام مستانف باشد درست است نه بقراءت نصب چون این آیات کرده اند و عید انشاء قیامت بر کافران خوانده
شد بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ ضمیر راجع بحیوة است یعنی گفتند که نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی
ما بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم برانگیخته شدگان از قبور بیرون حال ایشان در قیامت خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای ناظر إِذْ
وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ چون باز داشته شوند کافران در قیامت بحکم پروردگار ایشان و نابرجای او و یا بموقف عرض او و ایشان را محبوس سازند
بر پروردگار خود و تثبیط ایشان کنند یا بحق تعالی ایشان را امان فرماید و یا این کلام جاری مجرای عادت واقع شده که آن متضمن عظم امر وقوف عبد است
نزد سید و یا چون واقف کرده شوند بر احوال آخرت که حق تعالی بان وعده داده که قَالَ گوید خدا بر سبیل توبیخ که أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این
بعث و نشور و ثواب و عقاب درست و راست گویا این جواب سؤالیست که گفته ماذا قال لهم حینئذ یعنی این هنگام خدای چه میگوید با ایشان میگوید با ایشان
خطاب میکند بر سبیل تقریع که آیا آنکه شما را بان وعده میدادم درست و راست است قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق است و راست وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما یعنی
اقرار کنند بحقیقت آن و مؤکد میسوکند بجهت غایت بجلای امر موعود برایشان قَالَ گوید خدای یعنی فرشتگان را فرماید تا گویند بایشان که فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه بودید که میگرویدید بان یا برای سببیت است و ما مصدریه یعنی عذاب کشید بسبب کفر خودتان باین روز و
مشغول بودید که یا عوض و بدل باشد یعنی بعوض این کفر عذاب بچشید بدانکه در این آیه باتفاق مراد بقوله اذ وقفوا علی ربهم رؤیة نیست برای آنکه این آیه
مخصوص است بکفار و باجماع امت کافران خدای را نخواهند دید بعد از آن میفرماید که قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا
بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خدای که با ایشان وعده داده و انبیا روز وعید داشتند و منتولند که مراد رؤیت باشد این
ممتنع است چنانکه ادلهٔ عقلیه و سمعیه شاهد این معنی است و آن در کتب کلامیه مبرهن شده و اجماع اهل البیت نیز بر این است و از این قبیل است قوله
فمن کان یرجو لقاء ربه ای ثوابه و قوله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و همچنین قوله علیه السلام من احب لقاء الله احب
الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه ای کره لقاء رحمته و از ابن عباس و حسن نیز مرویست که معنی کذبوا بلقاء الله کذبوا بلقاء ما وعد الله من
الثواب و العقاب پس در کلام مضاف مقدر باشد و یا اسناد لقا بخدا بر سبیل مجاز باشد در انوار گفته که لقاء الله بمعنی لقاء بعث قیامت آنچه تابع است
از ثواب و غیر آن از احوال قیامت و خسران ایشان بجهت فوت نعیم است از ایشان و استیجاب عذاب مقیم برایشان و قوله حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ غایت کذبوا
است نه خسر برا که خسران ایشان را غایتی و نهایتی نخواهد بود یعنی ایشان تکذیب بعث و امور اخرویه کردند و چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات آن که
آن مشاهده عقوبات است بَغْتَةً ناگاهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند که ای حسرت و پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا بر آنچه تقصیر کردیم بر
حیوة دنیا بدانکه بغتة بمعنی فجاءة است و منصوب است بر حالیه بر معنی باغتة و یا مصدریه چه آن نوعی از مجی است که نه قبل تعبهم الساعة و حسرة اگر چه از غیر ذوی
العقول است قابل خطاب نیست اما عرب در حین وقوع بلیه عظیمه و داهیه شدیده از انا از ل منزلهٔ استغاثه میکردانند فکانه قیل تعالی یا حسرة هذا اوانک کما یقال
و ضمیر فیها راجع بحیوة دنیا است و اگر چه مذکور نشده بجهة علم مخاطبان و یا راجع بساعت است یعنی تقصیر کردیم در شان قیامت و ایمان آوردن بان و بیاید

سیاموم

بغتة ته



دانسته که کفار که بر ایشان حسرت را یاد دهد چون مرگ ناخواسته کفتند چه ندانسته که شاهد است آنان که عذاب خواهند شد و بیاید بر ایشان چو ناگاه مرگ را اموال ایشان ملحق شدت
و مقدمات آن پس از جنس ساعتست و جایز باشد که بتوانست ساعت قیام و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات فقد قامت قیامته فیاحسرتنا بر ایشان ساعت
بعد از موت مجیئ شد و بحکم امر باشد که بغیر وقت و زائغ شود بغتة و فجاة و مؤید اینست که ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود روز قیامت بیاید اهل دوزخ درجات رفیعه و منازل عالیه اهل بهشت بر بینند و گویند که یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها **وَهُمْ يَحْمِلُونَ** و ایشان
یعنی کفار بر دارند **أَوْزَارَهُمْ** گناهان خود را **عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ** بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد
پس بر مثال آنست برای استعداد از ایشان آثار و اثقال آثام را **أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ** بدانید که بد چیزیست بار گناه که میکشند و منال ابو عبد الله در تفسیر
سدی نقل کرده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی خوشبوی و گوید که مرا میشناسی مؤمن گوید که نه من تو را نمیشناسم
گوید که من عمل توام بیا بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و این یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشاره باین است و چون کافر سر از خاک
بر دارد پیش آید او را چیزی در غایت زشتی و ناخوشی و بدبوی و گوید مرا میشناسی کافر گوید نه تو را نمیشناسم گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من تو
شد بیا تا بر تو سوار شوم و هم یحملون اوزارهم عبارت از این است و حمل اوزار بر ظهور بر وجه تشبیه و توسع است یعنی گناه مانند بارگران باشد که از
کشیدن آن رنج و مشقت عظیم بحامل آن رسد و بهمین معنی است آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام و روشن شده که هرب الیک بنفسی یا ثقال ذنوبی احملها الی ظهر
درود و انتهی امده که حق تعالی گناهان را مصور سازد بصورت حیثیت نقلیه و ایشان را محمل کند بر ظهور عقیب آنکه از تنبیه بر قول کفار که میگفتند ان هی الا
حیوتنا الدنیا منقصت و مذمت دنیا میکند و مدح و ثنای عقبی و منقولات و بیان میکند که دنیا و ایشان بار معرود ناند **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**
إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی بیخردان یعنی اعمال دنیویه نیست مگر لعبی و لهوی که ملهی و شاغل مردم است از آنچه معقب منفعت ایشان
و لذت حقیقت است **وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ** و هر آینه سرای آخرت **خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ** بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند از جهت آنکه آن سرا
باقیست و لذات آن خالص از شوایب نوایب آفات و ایمن از بیم زوال و انقطاعات **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا تعقل نمیکنند و حفص و نافع و ابن عامر بخطاب میخوانند
یعنی آیا تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام از این دو سرای بهتر است آن شهوات فانیه دنیویه منقطع شده در تحصیل اسباب موصله بنعیم باقیه آخرویه
و قوله للذین یتقون تنبیه است بر آنکه اعمال متقیان از لهو و لعب نیست نقلست از ثعلبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میانه که تکذیب کفار و قریش بآنکه
آن حضرت را ایشان کرده میفرمودند بیابد که **قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ** معنی قد یا آنچه است تحقیق فعل و کثرت آن کقول الشاعر لکنه قد یهلک المال نائله و ضمیر انه ضمیر شان
یعنی بتحقیق که دیدیم و میبینیم که شأن و قصه کار اینست که **لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ** هر آینه اندوهناک میکرداند ترا آنچه میگویند کفار
در باب تکذیب تو و ترا کاهن و ساحر و شاعر و زمانی کاهن و مجنون لقب میکنند و ما ایشان را جزا و سزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق
و ابو جهل بن هشام با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شأن محمد بن عبد الله چه میگویی در دعوی خود صادقست یا کاذب چه کسی نیست مطلع
نیست گفت اگر راست گوید بر تو مخاطبه کند گفت محمد راستگو است و هرگز دروغ نگفته اما اگر بنو قصی لوا و سقایت و حجابت و نبوت داشتند این عادات ما کجا لازم نمی آید و لکن
نیست که تمام عز و شرف که اهل حرم دارند منار و سرافرازی لوا و سقایت ندوه و عمارت مسجد بال قصی تعلق دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد پس سایر قریش چکار
محروم میمانند و بروایت دیگر روایت ابو جهل مشافهه با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم و تو را صادق دانسته ایم و لیکن
در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم حق تعالی فرمود که ما میدانیم که تو محزون میشوی از تکذیب کفار و غمگین میکردی **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که ایشان **لَا يُكَذِّبُونَكَ**
تکذیب تو نمیکنند ترا در حقیقت و باطنا بر راستی تو معترفند **وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ** و لکن ستمکاران **بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ** آیتهای خدا که قرآن
است و سایر معجزات انکار میکنند از روی عناد و مکابره کاه جحود را اگرچه متعدی بنفس است اما چون که متضمن تکذیب است متعدی بباء شد یعنی ظاهرا تکذیب میکنند
با آیات خدا با آنکه بصدق آن متیقن اند و وضع ظالمین در موضع ضمیر جهت دلالت است بر آنکه مشرکان ظالمند بجهت جحود و عنا و باطل جهت تمرد ایشان بر ظلم
و بدانکه ذکر فاء در فانهم جهت آنست که کلام اول مقتضی شرطست که انه قیل اذا کان قد یحزنک قولهم فاعلم انهم لا یکذبونک و در معنی این چند وجه گفته اند
یکی آنکه لا یکذبونک بقلوبهم اعتقادا و ان کانوا یظهرون بافواههم التکذیب عنادا و این قول اکثر مفسرانست و سبب نزول آیه که مذکور گشت مؤید
اینست دوم آنکه معنی آنست که تکذیب تو نمیکنند بحجت و متمکن نیستند بر ایراد برهان بر آنچه بتو نسبت داده اند و مؤید اینست روایات ماثوره از
امیر المؤمنین علیه السلام که المراد بها انهم لا یاتون بحق هو احق من حقک سیم لا یصادفونک کاذبا یعنی ترا کاذب در نمی یابند بافت کقولهم اتینا کم فما اجبناکم
یعنی ما اصبنا کم جبناء چهارم آنکه لا ینسبونک الی الکذب فیما اتیت به یعنی ترا بکذب نسبت نمیتوانند داد در آنچه تو با ایشان در میان آوری بلکه تو نزد ایشان
امینی و صادق و غرض الله قصد ایشان در دفع آنچه با ایشان میرسانی و میگوئی آیات خداست و مقوی این وجه است قوله و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون و قوله و
کذب به قومک و هو الحق پنجم فرموده که و کذب بک قومک و مرویست که ابو جهل آن حضرت را گفت که ما تتهمک و لا نکذبک و لکن نتهم الذی جئت به و نکذب به پنجم
آنکه مراد آنست که خصمان پیغمبر میفرماید که ایشان تکذیب من میکنند چه تکذیب تو راجع است بتکذیب من و آن مختص بتو نیست بلکه تو رسول منی پس هر که رد کند
بر تو چنانست که بر من رد کرده است و هر که تکذیب تو کند چنانست که تکذیب من نموده و این تسلیه ایست از او سبحانه رسول خود را بعد از آن در تسلیه آن حضرت
فرموده که **وَلَقَدْ كُذِّبَتْ** و بدرستی که تکذیب کرده شدند **رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ** پیغمبران که پیش از تو بوده اند **فَصَبَرُوا** ایشان که بالمره بودند آن
پیغمبران **عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا** بر آنچه ایشان را تکذیب کردند و بر آنچه رنج با ایشان رسانیدند **حَتَّىٰ أَتَاهُمْ** تا وقتی که آمد بدیشان نصرت ما
یاری کردن ما ایشان را این بیان آنست بوعده نصرت ما بر آن پیغمبران که پیش از تو بودند ما تو نیز هم سابق برآمدان از قوم خود صبر کن تا بر زمانی که بتو نصرت ما شد عز وعلا





که نزد ایشان نصرت ما بهم پیغام انکه رسل سابقه را نصرت دادیم برامم مکذبه در زمان نصرت انها **وَلَا مُبَدِّلَ** نیست تغییر دهنده **لِكَلِمَاتِ اللَّهِ**
مر وعدهای خدای را که ایات کریمه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین و کتب الله لاغلبن انا ورسلی وانهم لهم المنصورون خبرا نست بران یعنی هذه که در نصرت و غلبه
اهل ایمان داده ایم بر مشرکان مر ایشان واقع شد نیست مخالف موعود **وَلَقَدْ جَاءَكَ** و بتحقیق امد بتو **مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ** بعضی از خبر فرستادگان که امم
ایشان چه ازارها باید ایشان رسانیدند و ایشان بران صبر کردند تا که بر ایشان غالب امد پس تو نیز امثال با ایشان کروه سپر صبر بر سر کش و دل خوش دار تا کار تو چنانکه
دلخواه تو باشد ساخته کردانیم و ترا بر اعدا مظفر و منصور سازیم و در جمیع ملک غالب کردانیم و بدانکه من در و من نبإ المرسلین تبعیض است و کویند زایده باشد نیز اکه
ولقد جاءک من نبإ المرسلین کلام مثبت است و من زایده در کلام منفی میباشد پس مر اخبار است بعضی از اخبار بر حسب معنا که و موید این است قوله تعالی و منهم
من لم نقصص علیک و بعد از ان اعلام رسول میکند که قطع طمع از ایمان اهل شرک کن که ایمان نخواهند اورد و میفرماید که **وَإِنْ كَانَ كَبُرَ**
عَلَيْكَ و اکر چنانست که بزرک مینماید یعنی کران و دشوار است بر تو **إِعْرَاضُهُمْ** روی کردانیدن ایشان از قبول دین حق و امتناع ایشان از اتباع تو **فَإِنِ**
اسْتَطَعْتَ پس اکر میتوانی **أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ** که بجویی سوراخی در زمین یعنی نفقی بکنی بران درایی تا بجویی از زمین ایتی **أَوْ**
سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا بالا دویی نردبانی در اسمان و بر انجا بر ایی **فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ** پس بیاوری ایتی ملجئه برای ایشان تا بجهت ان ملجا شده ایمان ارند
پس چنان کن و بدانکه و کفته که فی الارض صفت نفقا است و فی السماء صفت سلما و جایز است که متعلق باشد بتبتغی یا حال از ضمیر مستتر و جواب شرط محذوف
است تقدیر اینکه فافعل و مقصود بیان فرط حرص انحضرت بر اسلام قوم خود بر وجهی که هر ایتی که اقتراح میکردند حرص ان بود که با ایشان و بدیدی اکر قدرت
میداشت که ایتی از زمین یا اسمان ارد ایشان باشد تا ایمان از تحت ارض یا از فوق سما بیاوردی البته از برای ایشان اوردی بجهت فرط رغبت بایمان ایشان **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ**
و اکر خواستی خدای و حکمت او مقتضی الجا و اکراه ایشان بودی بر ایمان و قهر و جبر ایشان بران **لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى** هر اینه جمع کردی ایشان را بر
هدایت با ایات ملجئه و مکره لیکن نمیکند بجهت خروج ان از تحت حکمت یعنی چون حکم الهی مقتضی است که ایشان از روی اختیار ایمان ارند نه بروجه الجا
و ایشان بجهت عناد و جحود و فرط استکبار نظر در ایات نمیکنند و تامل در ان نمیمایند بر تجدد تعنت و اقتراح از تو ایات مستاصله نمیطلبند اهتدا و رشاد
پس حکمت الهی چنان اقتضا میکند که ایشان را در وادی خذلان کذاشته نظر لطف از ایشان بردارد بوجه الجا ایشان از ایمان ندارد چه الجا منافی تکلیف است
و موجب سقوط استحقاق ثواب که متفرع است بر تکلیف و اکر خدای دانستی که ایشان در ایمان ارند باختیار هر اینه بر او واجب بودی که
اظهار ان کند مع حال انکه هر که باختیار خود ایمان نیارد اکر چه جمیع ایات با ایشان نمایی کما قال ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل ایة ما تبعوا قبلتک
و چون چنین است **فَلَا تَكُونَنَّ** پس مباش **مِنَ الْجَاهِلِينَ** از نادانان با نکه ایمان اجباری منافی حکمت است یا جزع مکن در موضع صبر چه بعض
مباشرت چیزی که واقع نشود ما دام که حال از سیما جهال و مغلوب بعد از این صفت از دأب جهلا است و این معنی را جبائی منقول است و کویند که این نهی محمول است از انحضرت
الی لا تکن جاهلا بعد ان اتاک العلم با حوالهم بانهم لا یؤمنون غرض بعید زجر انحضرت است از این حال بعو جزع مکن و متحیر مشو جهت کفر ایشان و اعراض ایشان



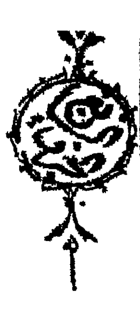
از ایمان **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ** جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا انانکه **يَسْمَعُونَ** میشنوند بسمع قبول و بروجه فهم و تامل کقوله او القی السمع
و هو شهید یعنی جواب دعوت انکس میدهد که خود را بر شنیدن ان دارد و نظر کند در موعظ و زجران منتفع شود نه جماعت مشرکان که مانند مردگانند در عدم
استماع و انتفاع و تفکر در ایه **وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ** و مردکان را بر انگیزاند خدای از قبر انکاه بدانند بر حق او یقین بکویند و ان دانستن و کرویدن
سود نکند **ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** پس بسوی جزا و مکافات او باز کردانیده شوند در قیامت و ملخص معنی انست که اجابت دعوت تو نمیکنند مکر مومنی
که سامع حق باشد بروجه تامل و تفکر در ان نکرده اند فرمیرانیده است اجابت دعوت تو نمیکنند تا انکه حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد و ملجا
شود بایمان باز سر رشته کلام ما قول کفار کشیده میفرماید که **وَقَالُوا** و کفتند رؤسای قریش بعد از انکه از معارضه قران عاجز شدند **لَوْلَا نُزِّلَ**
عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله **آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** ایتی از نزد پروردکار او یعنی معجزه که ما از او میطلبیم مر ایات مقترحات که بر
سبیل تعنت از انحضرت اقتراح میکردند چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی و غیر ها و با جهت عدم اعتداد ایشان با یات و معجزات حضرت
سید کاینات از جهت عنا که میکفتند که چرا ایتی دیگر نمی اید **قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ** و بگو ای محمد که خدای قادر است **عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً** بر انکه فرو فرستد
ایتی از ایات مقترحه ایشان و یا فرستد ایاتی که خود و یا ایتی که ایشان را ملجا و مضطر سازد بایمان مانند شق جبل یا ایتی که اکر بان نکروند مستحق کنید
هلاک شوند **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق تعالی قادر است بر انزال ان و انزال مستجلب بلا و عنا است چه حکم
الهی بر ان توجه شده است با عناد با فته که چون معجزه طلبند او بنما از اظهار کرده اند و مقترحان ایمان نیاورند عذاب استیصال بر ایشان فرود اید مانند قوم ثمود و
اصحاب مایده و غیر ان و یا ممانند که در انچه انزال فرموده از ایات بینه ایشان را مند و حاست از غیر ان یعنی مقنع و کافی است مر کسی را که در ان نظر کند و نداند
و چون بیان فرمود که او سبحانه قادر است بر انزال ایات مقترحه غیر مقترحه و عقب این بیان کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت خود میکند و میفرماید که **وَمَا مِنْ**
دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین یعنی حیوانی که بر روی زمین حرکت کند و مشی نماید ماخوذ از دب یدب اذا مشی مشیا فیه تقارب خطو
و مادران برای نقل است و صفت باسمیه **وَلَا طَائِرٍ** و نه هیچ پرنده که در هوا **يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ** می پرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانکه
کویند که فلان بچشم خود دیدم و فلان سخن را بکوش شنیدم و با انکه طیران کنایه است از سرعت و وصف ان بجناح برای قطع مجاز حصول کلام این است که نیست
هیچ پرنده و جنبنده **إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ** مکر ایشان کروهانی اند مثل شما یعنی مانند هر یک از شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق اند و مقدر الاجال
و نظیر شما در انواع بیش و حیات و ممات و کثرت و قلت و ذکورت و انوثت و توالد و تناسل و در دلالت بر وجود صانع که مدبر و قادر و عالم و حی است



وجمع امم بجهت حمل بر معنی چه دابه و طایر در جنس نفی واقع شده اند و ایضا در جنس نفی واقع میشود معنای عموم است و طلب الاحتیاط بجهت کافی است جمع یاد کنند
ردا این تشبیه است بر آنکه جایز نیست که ستم کنند بر حیوانات چه حق تعالی گفته انها امت و منتصف برای انها از ایشان است که بعضی گفته اند که مراد آن بیشتر که از انها
همچو شما اند در آنکه خواهند شد برای انتصاف و اخذ اعواض تا حق هر صاحب حقی بوی رسد و هیچ مظلومی بر ظالم حقی نماند کما قال علیه السلام لیقتص من الشاة
للشاة الجماء و در خبر است که چون خلایق از در موقف عرض بایستند و بساط نصفت بگسترانند و ترازوی عدل برافرازند منادی از عدل الهی ندا کند که هر مظلومی
که حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود ازو بخواهد عزت و جلال و عزت من که امروز ذره ظلم ظالمی بر مظلومی در نگذرانم و ظلم ظالم را کرده باشم حق تعالی
جمله حیوانات اگر بر ایشان حیفی رفته باشد محشور سازد و در عرصه قیامت جمع کند و انتصاف نماید بعد از انها در هر کند ایشان را که خاک شوید همه خاک شوند کافر
چون این را ببیند گوید هر یک از ایشان یا لیتنی کنت ترابا و این دلیل است بر آنکه ثواب منقطع نباشد و عوض منقطع باشد اما در حیوانات در روز قیامت الی
با تمام رسد تا عوض لازم نماید از ابوذر مرویست که ما نزد رسول صلی الله علیه و آله بودیم که دو بقر و خشی بیکدیگر شاخ زدند آنحضرت فرمود که میدانید که برای چه
بر یکدیگر شاخ زدند عرض کردیم نه یا رسول الله فرمود لکن الله یدری و سیقضی بینهما بعد از آن میفرماید که ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه آن مشتمل است بر جلائل و دقائق امور علوی و سفلی و امر هیچ حیوانی و جمادی فرو گذاشت نشده که و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و اکثر
مفسران برانند که مراد بکتاب قرآنست چه هیچ شی نیست در آن مذکور محتاج الیه در دین است مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار و آیات و عمل
بیان بتفصیل رسول است کذا اشیم کما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و مرویست از عبد الله مسعود که مالی لا العن من لعنه الله فی کتابه یعنی الواشمة و
المستوشمة و الواصلة و المستوصلة زنی از بنی اسد شنید و در همه قرآن نظر کرد این مضمون نیافت نزد او رفت و گفت یا عبد الله تلو نت البارحة ما بین اللوحین فلم اجد
لعن الواشمة فرمود لو تلوتیه لوجدتیه قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و ان مما آتانا رسول الله صلی الله علیه و آله ان قال لعن الله الواشمة
و المستوشمة و در بحر منشابهست با علمای امت تفویض فرموده کرده و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و از لجاج هر فرقه از فرق ضلالت فرو گذاشت
مکر نیم بلکه در آن بیان کردیم حجت اهل حق را بر اهل باطل و در بیان مسلم مراد بکتاب اجل است یعنی فرو گذاشت نکردیم هیچ چیز را الا که برای او اجل مقرر
کرده ایم ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه امم بسوی جزای پروردگار خود و بجایی که مالک نفع و ضر نباشند مگر او حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب
دهند و عاصیان را عقاب کنند و با مکلفان از بهائم اعواض دهند و انتصاف بعضی از بعضی بستانند و از ابن عباس مرویست که مراد بحشر بهائم موت ایشان
است و در اول اشهر است و در جمع وارد که بعضی از اهل تناسخ استدلال کرده اند بر آنکه بهائم و طیور مکلف اند لقوله امم امثالکم و این باطل است زیرا
که ما مبین کردیم وجه مماثلت را و اگر لا بد باشد حمل آن بر عموم پس مراد بان امثال خواهند بود بر مثل صورت و هیئت و خلق ایشان و چگونه صحیح باشد تکلیف
بهائم و حال آنکه غیر عاقلند و تکلیف صحیح نیست الا با عقل و چون با وجود ظهور این آیات بر کمال قدرت و علم او کفار متنبه نشدند و در عناد خود بماندند
از این جهت بعد از این در صفت ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه بدروغ پنداشتند نشانهای ما را که قرآنست ایشان بر هیچ
صُمٌّ کرانند از شنیدن این آیات که دال بر وحدانیت و ربوبیت و کمال علم و عظمت و قدرت اویند از آن نوع شنیدنی که نفوس ایشان از آن منتفع گردند
وَبُكْمٌ و گنگانند از سخن گفتن بحق فِي الظُّلُمَاتِ خابط اند در تاریکیهای کفر که هیچ وجه راه بجایی نمیبرند و یا در ظلمات جهل و ظلمت تقلید و عناد
این خبر سیم است یا حال از ضمیر مستکن در خبر و گویند کفار در آخرت متصف باین سه صفت خواهند بود و آیه در حشر ایشانست یعنی موید این است مَنْ يَشَإِ اللَّهُ
يُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای خذلان نماید او را در ضلالت و نظر لطف و توفیق از او باز گیرد یعنی چون با دلائل ظاهره و آیات بینه و اضحه برو عرض کنند
و او از فرط جحود و عناد در آن تفکر و تامل نکند بجهت حقیقت او را بحال ضلالت خود بگذارد کما قال و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و با معنی آنست که
حقتعالی در قیامت راه بهشت و ثواب باو ننماید و با آنکه حکم بضلالت او کند و با علامت او را ظاهر سازد تا فرشتگان بان علامت بدانند که وی از اهل ضلالت
است تا بر او لعن کنند و یا او را هلاک کنند بعقوبات بنوعیکه خوب حیا اضلال بمعنی اهلاک آمده وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد يَجْعَلْهُ بگرداند
او را عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی از روی لطف و توفیق راه رشد و هدایت باو نماید و او را بر آن مستمر کرداند یعنی هر که بقصد اهتدا
نظر کند در آیات و در آن تاجد و جهد نماید لطف برو ظاهر شده تا بر این شود توفیق او شامل حال او شده براه راست آید و بطریق اهتدا استقامت نموده
در آن راسخ گردد که و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بعد از آن حضرت رسالت را امر میفرماید بمحاجه کفار و میفرماید که قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ استفهام
بر سبیل تعجب است و کاف حرف خطاب که این موکد شده بجهت مبالغه و محلی از اعراب ندارد زیرا که میگویند ارایتک زیدا ما شانه چه اگر کاف را محلی از اعراب
میبود با بنوعیکه میبود که ارایت نفسک زیدا ما شانه و این خلاف قاعده است و لازم می آید که در ارایتکم گفته میشد نه ارایتکم پس معلوم است که این و مفعول
محذوفست بر انکار ارایتکم الهتکم از انکه دعوتها و معلوم شد که کاف محض خطاب است و معنی استفهام را و محلی عیبست مانند کاف ذلک و هنالک و معنی این است
که بگوی محمد ایشانرا که خبر دهید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا مانند عاد و ثمود أَوْ أَتَتْكُمُ
السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت مراد هول همه آنست و اخرت بقرینه قوله أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را خوانید در وقت مشاهده عذاب
تا آن عذاب را از شما بردارد و باین میبکیت مشرکانست و قوله إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ محذوف الجزاست ای فادعوه یعنی اگر هستید راست گویان که بتان خدایان
پس بخوانید غیر او را بَلْ نه چنانست که بتان را خوانید در آن وقت بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را خوانید تقدیم مفعول جهت افاده تخصیص است یعنی نه غیر خدا را
او نه بر بد و غیر او را نخوانید بجهت کشف عذاب فَيَكْشِفُ پس بر دارد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه او را میخوانید بکشف و دفع آن
إِنْ شَاءَ اگر خواهد حکمت او مقتضی آن کشف باشد وَتَنْسَوْنَ و فراموش کنید در وقت بخواندن یعنی ترک کنید و دست بدارید مَا تُشْرِكُونَ

بخشش ایشان ساختند بلکه یعنی همه خود را بگذارید و در وقت دفع عذاب متوجه او شوید و طلب کشف آن از او کنید تا فرو برد آنچه دعوت میکنید ازو در کشف آن اگر خواهد قادر است
بر کشف ضرر غیر او و مشیت او ... بلکه نسیان بمعنی خود باشد یعنی ترک کنید یعنی از شدت عذاب هول آن بتان را فراموش کنید و او را خوانید پس چون بکرد در وقت محنت اجل
خدای را میخوانید نه غیر او را و در وقت راحت اسباب غیر او را میخوانید و میپرستید این قول بکیست و تعبیر آنست که جمعیتی کافران و مشرکان را اگر کرده تا مستبشر شده بدانند که
ایشان در عبادت اصنام مخطی‌اند بعد از آن رسول خود را اعلام میفرماید از حال امم سالفه که بر رسل خود مخالفت کردند و در آن تنبیه است میفرماید که حال مشرکان قریش
بر طریق مخالفت راسخ شوند و تابع نشوند همچه حال ایشان باشد در نزول عذاب میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم رسولان را
إِلَىٰ أُمَمٍ بامتها ایشان مِّن قَبْلِكَ پیش از تو من زایده است برای تاکید یعنی امتها که پیش از تو بودند رسولان بایشان آمدند و ایشان کافر شدند تکذیب ایشان
کردند فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ایشان را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی در روزی و قحط وَالضَّرَّاءِ و بآفتها و بیماریها یعنی نقصان اموال و انفس هر دو
صیغه تأنیث‌اند که مذکر ندارد ... ایشان را بمرض و عرض کردیم لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا باشد که ایشان زاری کنند از شرک و اعراض نمودن
... بتوبه و استغفار فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما تَضَرَّعُوا زاری نکردند و روی تضرع ...
ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا از ایشان مندفع شدی وَلَٰكِن قَسَتْ و لیکن سخت شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت
قلبست وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته بود شیطان برای ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می‌آوردند ... بیان
صارف ایشان از تضرع و اشعار بآنکه مانع ایشان از تضرع نبود مگر قساوت قلوب ایشان و اعجاب باعمال خود که شیطان تزیین آن کرده بود ایشان را ... باعمال
خود معجب شده ترک تضرع و انابت کردند و عجب از جمله صفات مهلکاتست چنانچه در حدیث آمده که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع واعجاب المرء بنفسه
ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد و هلاک ... دعوی کرد از کبر ... این صفت است لاجرم سرکشان را زادی عقلت
از این راه در وادی ضلالت و غوایت می‌اندازد و صفت عجب خود بینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق ... باز میمانند این آیت
بر بطلان قول جبریه که حقتعالی کفر را بر دل و چشم کافران آراسته کرده است چه حقتعالی میفرماید که شیطان تزیین کفر در دل و چشم ایشان نمود و تزیین ایمان در
قلوب مؤمنان کقوله و زینه فی قلوبکم و حبب الیکم الایمان و مکره کفر و باطل کقوله و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان فَلَمَّا نَسُوا پس هنگام که
فراموش کردند کافران مکذب مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن از بأسا و ضرا و متعظ بآن نشدند فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم بر ایشان أَبْوَابَ
كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها از انواع نعمت و راحت مراد تکثیر نعمت است ... ایشان را ... بلا و نعمت ... پس مرتبت ... باسای ... سعت معیشت ... امتحان
کردیم ... ایشان را ... جهت ... کردیم و هم ... و مکر الهی عبارتست از ... و الله خیر
الماکرین ... اکرام و تعظیم ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... مکر القوم و رب الکعبه ...
حضرت ... اذا رایت الله یعطی علی العاصی فان ذلک استدراج ... چون بینی که حق تعالی العطای نعمت میکند بر عاصی پس آن از قسم استدراج ... بعد از آن ...
فرمود ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... ای پسر آدم ... نعمت ربک فاحذره ... ای پسر آدم چون نعمت خدای ... از آن ... باش مبادا که از قبیل استدراج
باشد حاصل که ... اصحاب استدراج ناشند ... نعمت خود را بر ایشان بگشادیم حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بر وجه بطر و شکفته
داشتند بِمَا أُوتُوا بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل در آن بستند و از اسباب ... ساختند مشغولی بنعم از منعم باز ماندند و بلوازم شکر و لوازم سپاس ... اقدام
ننمودند أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ پس ناگاه ایشان بعد از معاینه عذاب حسرت خورندگان و پشیمانان و نا
امید بودند ... فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آخر آن گروه که ستم کردند ... و منقطع شد
اصل و نسل ایشان یعنی ... و ایشان را مستاصل ساختیم بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند ... از دبره ... اذا اتبعه
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و شکر و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاک ظالمان ... سبب خلاص مومنان
است از ستم و بیداد و تطهیر اهل ارض از شر عقاید و اعمال ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی عظیم است پس بر اهلاک ایشان ... باشد در آیه تعلیم امت
مومنانست که حمد کنند بر کفایت حق تعالی شر ظالمان ... بر آنکه اهلاک ایشان نعمتیست از جانب حق تعالی ... از علی بن
ابو هلال ... قاسم بن محمد بن سلیمان ... از فضیل بن عیاض از ابی عبد الله علیه السلام که الورع هو الذی یتورع عن محارم الله ورع آنست که از محارم
خدا متورع شوی و از شبهات ... اجتناب کنی ... و انکار نکنی و قادر باشی ... پس ... کند
که عصیان کنی ... هر که ... دوست ... باشد که عاصی ... و مباراة کرده باشد ... هر که بقای ظالمان ... دوستی نموده با اهل
عصیان ... حال آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان و فرموده که فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بعد از آن در
احتجاج بر کفار افزوده و فرموده که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بینایی
شما را تا کور شوید وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در آن نماند مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خداست غیر الله ... که بقدرت
و کرم خود يَأْتِيكُم بِهِ بیارد بشما آن را ... انظُرْ نگاه کن و در نگر که ما كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه میگردانیم آیات را
ایشان را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی ... ترغیب ... و تنبیه باحوال مقدمات عاقبت ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس
ایشان یعنی کافران اعراض کنند از آن و حق را قبول نکنند ... یصدف ... اذا اعرض ...
ثم جهت استبعاد اعراض است بعد از تصریف آیات ... قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوی کافران چه بینید ... إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب

خدا بعد بنا **بغتة** ناگهان بی مقدمه که شما از آن تنبیه کنند **او جهرة** یا آشکارا که علامت حلول عذاب آن ظاهر گردد و گویند که بغتة آنست که شب فرود آید
و جهره آنکه بروز واقع شود و بر هر تقدیر چون واقع شود **هل یهلک** هلاک کرده شوند **الا القوم الظالمون** مگر گروهی که ظالمان باشند یعنی
مشرکان مراد به هلاک هلاک بسخط و تعذیب است و هذا صحیح است استثنا مفرغ از آن جایز است هلاک مؤمن و اطفال مطلقا بعنوان امتحان ایشان و هلاک ایشان بر وجه تعذیب
است بلکه حکمت و هلاک ایشان سبب رسیدن ایشانست به رحمت عظمی که بعد از آن محروم میشوند بعد از آن بیان میکند که غرض از بعثت رسل انذار و تبشیر است تا
هر که مطیع شود مثاب گردد و هر که اطاعت نکند معاقب شود و پیغمبر باید که **وما نرسل المرسلین** نفرستادیم پیغمبران را **الا مبشرین** مگر مژده دهندگان
بودند اهل ایمان را به بهشت **و منذرین** و بیم کنندگان کافران را بدوزخ **فمن آمن و اصلح** پس هر که ایمان آورد و اصلاح کند کار خود را بتقوی و طاعت
فلا خوف علیهم پس نیست هیچ ترسی بر ایشان از عذاب عقاب **ولا هم یحزنون** و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب یا غمگین شوند از فوت
آنچه در دنیا گذاشتند برخلاف کفار **والذین کذبوا بآیاتنا** و آنها که تکذیب کردند آیتهای ما را **یمسهم العذاب** برسد ایشان را عذاب
بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بیرون رفتند از دایره تصدیق و طاعت و استعمال [illegible] عذاب طالب [illegible] ایشان و عدم توصیف عذاب
[illegible] چون معاندان قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اقتراحات میکردند و آنحضرت بخوبی خود متلون نبود که از ایشان نماید
از این جهت حق تعالی پیغمبر را امر کرد که **قل** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله مر مقترحان را که **لا اقول لکم** نمیگویم شما را **عندی خزائن الله** نزد منست خزینه‌های مقدورات
و ارزاق خدا تا هر چه طلبید بشما نمایم **ولا اعلم الغیب** و نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم **ولا اقول لکم انی ملک**
و نمیگویم شما را که از جنس فرشتگانم تا هر چه ایشان بر آن قادرند و میکنند من نیز بتوانم ملکی نکنم بلکه من هم چو شما ام در بشریت **ان اتبع** متابعت نمیکنم
الا ما یوحی الی مگر آنچه وحی کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام این کلام متضمن تبری از دعوی الوهیت و ملکیت و منطوی بر ادعای نبوت که از کمال
بشریت مجهول در استبعاد ایشان دعوی آنحضرت و جرم ایشان بر فساد مدعای او **قل** بگو از روی تمثیل که **هل یستوی الاعمی** آیا یکسان باشند نابینا
والبصیر و بینا یعنی برابر نباشند که اعمی اراده یا فتنه و جاهل با عالم موافق نیست و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام واقع شده که هل یستوی من لا یعلم
و من یعلم و یا مدعی مستحیل چون الوهیت و ملکیت و مدعی مستقیم چون نبوت **افلا تتفکرون** آیا هیچ فکر و اندیشه در این باب نمیکنید یعنی تامل
کنید در این تا ممیز شوید و از عنا بر کردید تا ممیز نمایید مبلغ و باطل تا بدانید که ابلاغ وحی از قبیل چیزیست که محیص مفری از آن نیست [illegible]
جسته‌اند بر آنکه ملایکه افضل از رسلند چه حضرت را امر فرموده که بگو لا اقول لی ملک اگر او افضل از ملک نبودی این سخن مناقص او بودی و شبهه نیست که
این کلام ... اینها بر سفاهت زیرا که سبب نزول این آیت آنست که کفار بر سبیل تحکم گفتند که لولا انزل علیه کنز چرا بر او گنجی فرو نمی‌آید جواب ایشان داد بآنکه لا اقول
لکم عندی خزائن الله بعد از آن گفتند که اگر پیغمبر است چرا غیب نمیداند فرمود که ولا اعلم الغیب یعنی علم بمغیبات ندارم مگر آنچه مرا خدا اعلام کند باز گفتند که
اگر پیغمبر است چرا طعام میخورد و در بازار میگردد که ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق حضرت فرمود که ولا اقول لی ملک من دعوی ملکیت نکردم تا احتیاج
بطعام نداشته باشم بلکه کار من و مزیت اختصاص من آنست که وحی بمن می‌آید و من متابعت آن مینمایم پس این کلام منافی افضلیت آنحضرت باشد بر ملائکه
بعد از نفی این بیانات ... و پیغمبر را باید که **وانذر به** و بیم کن با آنچه بتو وحی کرده میشود **الذین یخافون** آنان را که بجهت کثرت زلل و نقص میترسند که **ان یحشروا**
از آنکه حشر کرده شوند **الی ربهم** بسوی جزای پروردگار خود اگر چه بیند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرده بترسندگان زیرا که دل ایشان بر آن
نصیحت شنوا است و مراد باهل خشیت اعم از آنست که مؤمنان مفرط باشند در عمل و یا مجوزان حشر اعم از آنکه مؤمن باشند یا کافر مقر باشند یا متردد چون از
منافع است همه ایشان انذار ... باستعمال آن و مؤید آنست که صادق علیه السلام در تفسیر فرموده که انذر بالقرآن من یرجون الوصول الی ربهم **لیس لهم**
نیست ایشان را **من دونه** بجز از خدای **ولی** دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین **ولا شفیع** و نه شفاعت کننده که ایشان را از عذاب برهاند
این جمله فعلیه در موضع حالست از یحشروا یعنی حشر ایشان بر این حالت باشد ای محمد ایشان را که متصف اند بآن صفت بیم کن **لعلهم یتقون** تا شاید که بپرهیزند
بپرهیزند و گفته‌اند که لیس لهم کلام مستانف است برای رد یهود و نصاری که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه آورده‌اند که صنادید قریش حاضر رسالت گفتند که همیشه
در مجلس تو بعد و بیشتر ... اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان و خباب بن الارت و غیر ایشان از مساکین و ضعفا اگر این سبکان و مفلسان را
از مجلس خود دور کنی ما با تو نشینیم و سخنان دین و قرآن بگوییم و بشنویم چه ما را عار می‌آید که با درویشان و مسکینان مجالست کنیم غرض
از این گفتار آن بود که تا این جماعت از مجلس حضرت رمیده ترک صحبت او کنند و ایشان بسخن خود وفا نکرده کردار ونکردند تا آنحضرت تنها ماند و از سلمان فارسی
رضی الله عنه نقل است که ما جماعت فقرا چون بلال و صهیب و خباب با رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم اقرع بن حابس تمیمی و عیینة بن الحرث بر ما بگذشتند و گفتند یا محمد باشد
از اینجا ما منع میکنند از تو و امید و شدیم بر ما که تو حضور این جماعت ... و تو میدانی که ما را استنکاف و عیب و عار است با اینها نشستن و برخواستن اگر تو
اینها را از نزد خود دور کنی ما نزد تو آییم و ایمان آوریم حضرت فرمود که ما انا بطارد المؤمنین من اینها را از نزد خود نرانم چرا که ایمان آورده‌اند و منقادا و امر و نواهی الهی گشته
اند گفتند تعیین کن که روزی ما را باشد و روزی ایشان را فرمود نکنم گفتند اینها را باین دست بنشان تا ما بر بالای ایشان نشسته با تو مکالمه و مصاحبت
کنیم حضرت ملتفت جواب ایشان نشد و دو ابیح بکوامت که رسول صلی الله علیه و آله بجهت فرط حرص ایمان ایشان راضی شد که تعیین نوبت کند که روزی ایشان را
باشد و روزی اینها را گفتند این قرار و تعیین را خطی بنویس و ابن معاهده را در وثیقه کن حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود
تا این صورت را ثبت کند چون کاتب بنوشت جبرئیل این آیه را آورد که **ولا تطرد الذین** و مران از مجلس خود آنها را که **یدعون ربهم** میخوانند پروردگار خود را و یاد
میکنند **بالغداة والعشی** در بامداد و شبانگاه مراد ذکر است یعنی شب و روز در یاد خدا هستند و یا مراد بها صبح و عصر است و نزد بعضی مراد صلوة خمس است



نقل است از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد آنست که قرآن میخوانند بر هر دو طرف روز یعنی بامداد و شبانگاه میخواهند بدان نماز و دعا و ذکر وجهه یعنی رضای او
و طریق اخلاص او و این حالت است از ایشان یعنی پروردگار خود را میخوانند در حالتی که خالص است آن و تقیید دعا باخلاص تنبیه است بر آنکه اخلاص ملاک امر است
و ترهیب یعنی بر آن اشعار با آنکه دعای ایشان بر وجه اخلاص مقتضی اکرام ایشانست و منافی طرد و ابعاد ایشان و گفته اند که وجهه یعنی ذات او است یعنی میخواهند ذات خدا
و بعضی گفته اند لازم معنی اوست در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه است یکی اراده دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و علامت آن دو چیز است
یکی آنکه بزیادت دنیا و نقصان آن با نقصان دین و زیادتی آن در دین و مسلمانان اعراض کردن دوم از وجوه ثلثه آخرت محض است کما قال الله عز و جل و من اراد الآخرة و سعی
لها سعیها و این بر دو وجه است اول راحت بهشت و دوم رضای ... سوم از این وجوه اراده حق محض کما قال یریدون
وجهه نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از غیر او اعراض کردن ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب و اعمال و ایمان ایشان چیزی
و ما من حسابک علیهم و نیست از حساب تو و عمل تو بر ایشان من شیء چیزی بلکه حساب هر یک بر خود است ملخص معنی آنست که بر تو حساب ایمان ایشان نیست
پس شاید که ایمان ایشان نزد خدا اعظم از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان میخواهند چه اگر ایمان ایشان نزد ... بر تو حساب و عقاب آن نیست
ایشان در جنب که متسلم ... چه حساب ایشان باطن غیر مرضی باشد چنانکه مشرکان میگویند و طعن در ایمان ایشان میکنند پس حساب
ایشان بر ایشانست و از ایشان ... چنانکه حساب تو بر تو است و ... معنی آنست که نیست بر تو حساب رزق ایشان و نیست بر ایشان حساب
رزق تو بلکه خدا رزاق همه شما است ... بعضی ضمیر راجع بمشرکان است معنی آنکه مؤاخذ نمیشوی بحساب ایشان و نه ایشان
بحساب تو ... اهتمام نمای در ایمان ایشان ... فتطردهم تا طرد کنی ایشان را که جواب نفی است یعنی نیست بر تو حساب ایشان و نیست بر ایشان
حساب تو تا براندی ایشان را فتکون من الظالمین جواب نهی است یعنی ایشان را مران که اگر برانی پس باشی از ظالمان ... عنا و منع از طرد مؤمنان
اگرچه ... ایشان هر که
ایمان ... رسول صلی الله علیه و آله ... بعد از آن فرمود که و
کذلک و همچنانکه ... فتنا آزمودیم بعضهم بعضی از ایشان را ببعض به بعضی ... مقدم ...
... لیقولوا تا گویند بزرگان
اهؤلاء آیا این گروه اند که ... من الله علیهم منت نهاده خدای بر ایشان من بیننا از میان ما ... الذکر ما کان
... ایشان ... خیرا ما سبقونا الیه ... بر ای عاقبت است ... تعلیل ...
... الیس الله آیا نیست خدای باعلم داناتر بالشاکرین بشکر گویندگان ...
... که خدا اعلمست ... ایمان از او ... شکر ... و ...
... فقرا مؤمنین و ضعفای ایشان ... و تعظیم ...
اغنیای ایشان از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که من اتی غنیا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دینه هر که نزد توانگری رود و بجهت غنای او تواضع کند ... دین او برود و
ابو سعید خدری روایت کند که ما جماعتی فقرای و ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی ... بعضی پوشیده بود
و یکی از ابنای جنس خود قرآن میخواند ... رسول صلی الله علیه و آله ... سلام کرد و فرمود ... رسول
قاری ... استماع ... الحمد لله که از امت من جماعتی ... که من مامور شدم بآنکه با ایشان بنشینم و با ایشان صبر کنم پس ... در میان
ما بنشست ... اشاره فرمود که حلقه شوید ... اشتمال ... پس فرمود که ابشروا یا صعالیک
المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر ... تمام در روز قیامت پیش از توانگران ببهشت روید ... روز که مقدار آن
پانصد سال باشد و انس روایت کرده که رسول فرمود ای جماعت درویشان ... باشما نشینم ... خدا ... مرا امر فرمود که با شما نشینم ... میکند ...
مجالس شما مجالس انبیا است و صلحا ... و اکرام مؤمنان بقوله و اذا جاءک الذین و چون بیایند بتو آنانکه
یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو که سلام بر شما باد مرویست که بعد از نزول این آیت در ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... سلام کردی ...
چون بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدندی بر ایشان ... سلام ... فرمودی که الحمد لله الذی
جعل فی امتی من امرنی ان ابدأهم بالسلام شکر مر خدای را که در امت من جماعتی را ... که مرا امر کرد که ابتدا بسلام کنم ... سلام ...
... علم و عمل ... ایشان ...
... بشارت ... علی مرتضی و حمزه است و جعفر و
ابن عمیر و عمار و امثال ایشان ... سید عالم صلی الله علیه و آله ... رسول الله ...
... جواب ایشان ...
که چون مؤمنان ... قرآن ... اسلام ... بشارت ...
عقوبت بگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشته است پروردگار شما علی نفسه بر ذات بزرگوار خود الرحمة بخشش و بخشایش ...
برحمت خود و ... انه من عمل منکم هر که بکند از شما سوءا کار بدی ... بجهالة در موضع حال است ...



دنیا باطل است بعضی از ایشان معنی الصالح یعنی هر که کاری کند که مانند آن باشد یعنی دانسته از انواع معاصی که عفو آن از وی طلبد او را بدون الله

اینست که عملی بجهالة یعنی جاهل به کتاب اینجا مروی شود نصر واز افعال اهل سفه جاهلیست ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از عمل آن بد از پی

بدی وَأَصْلَحَ و باصلاح آورد کار خود را بانکه تدارک آن نماید بعزم بر عدم عود بران گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس او آمرزنده است ایشان را رَحِيمٌ مهربان

بر ایشان آن مفتوحه اینست که مضمون مبتدای محذوف است ای فامره و شان غفران او و ما بعد خبر محذوف ای فله غفران او و شرح کرده که گو مال بر تو تو بهیم

برای توبه حقیقی توبه است و کتابت بمعنی ازلی و وجوبی و مقرر است که کتابت حق ازلی باطل نشود شاهد آنست مضمون آیه شریفه شفا امنا

بیمار است گناه ما و شفا بشرط پرهیز است و توبه در اینجا نیز اهل تحقیق گفته اند که سفت الحیه در باب تکلیف میثاق بر تو نوشته کتب علیکم الصیام

وکتب علیکم القصاص و همه بر تو نوشت که کتب ربکم علی نفسه الرحمة اگر تو را عجز و ضعف و شفقت افعال و تکلیف او از کرم و فضل خود نوشت و فاکند آنچه بر خود

نوشت ما که آنچه بر تو نوشت چون که مضمون مشقت و کلفت بود از روزه و قصاص در عهده تو مجهول اگر کرده این کتاب است و نفس تو که من نوشتم که مضمون و صفه

معلوم شد و چون بر حسنه و سیئه مر تو که من نوشتم تحویل آن را با خود کرد که کتب ربکم علی نفسه الرحمة و در باب شفیع المجرمین فرد که وسیقولهم ابما انقطع معاند

بیان شرف صلواتی که کرده مر تو که و سفهای بیم شر او با مهوکرا و ابراهیم علیه السلام بیان آنست بجهو کرده و مر تو که و اذا مرضت فهو یشفین و بدل نسبت او و بد و فرمود که فهو یشفین

حاصل که اینجا مضمون تکلیف بر تو نسبت داد و اینجا رد و رحمت بر تو نسبت داد تا معلوم شد که آن شر و که رحمت لازم ذات احدیت است و عقوبت بجهت امر عرضی و طال

فرمود که سبقت رحمتی غضبی بس عجب از انکه گرهم ما شان نامیات و سبحان است صید هد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نیز بدانکه توبه هند کاتبان ما ندکرام

الکاتبین که اعمال نوبت ند و حفظه که احوال ثبت کنند و خدای تعالی که رحمت کامل خود نوبید قلم که ن والقلم و ما یسطرون قلم اینجا نوبید امکان محو دارد که یمحو الله ما یشاء

ویثبت و اینچه کرام الکاتبین و حفظه نوبید ند ابدال تو کرد و ابدال تبدیل الله سیئاتهم حسنات و اینچه حق تعالی نوبید هیچکس را محو نتواند کرد و تبدیل نتواند داد که ما

یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید و گویا حق تعالی از ربا و مبطرین اشاره دشارت صیدهد که نوشته من سر جریان است نکی کتاب من که متو داده ام تکلیف من بر تو

سهم رحمت من برای تو اینجه کتاب مرا سبب رحمت کرد و اینجه تکلیف من است بان تمام کردی تا جرم اینجه رحمت مر است پاداش تو کرد اینم و لهذا اینجا که آن کی از تو صادر شوق

بالنهمی و اذا ما اواز تو در کند رانید یم وَكَذَٰلِكَ و هیچنانکه تفصیل و تبیین میکنیم در این سوره دلایل توحید و نبوت را همچنان نُفَصِّلُ الْآيَاتِ

تفصیل میدهیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده حجت بر عصات لازم کرده و اهل ایمان بان نفعی نمایند وَلِتَسْتَبِينَ معطوف است بر علت

مقدره ای نفصل الآیات لیظهر الحق ولتستبین یعنی بیان اینها میکنیم تا ظاهر کرده حق و تا روشن کرده سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد و عبر

حفص و حمزه و کسائی بیاء تحتانی خوانند که بر سبیل حمیله که مؤنث و مذکر است و نافع بتاء خوانند و نصب سبیل یعنی تا روشن سازی و راه مجرمان را بعد از آن رسول خود را امر

میکند با ظهار بیزاری از اعمال شرک و نفی سبیل ایشان بر دعوت ایشان رسول را و قطع طمع ایشان و میفرماید که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو ای محمد که من را نهی کرده اند

مشرکان أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنها را که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخوانید یعنی میپرستید بدون خدا یا الهه از الهه نامیده بعنی بت را کر

شما آنکه من پرستش ایشان نمایم یعنی بجهت دلایل واضح و از آیات الهی بر امر توحید مامورم که بتابع شما نشوم در پرستیدن غیر خدا قُلْ لَا أَتَّبِعُ

بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما و این تاکید کلام نهی است برای قطع طمع ایشان و اشاره بموجب نهی و علت امتناع از متابعت ایشان و استیهال ایشان

و بیان مبدأ ضلال ایشان و تنبیه بر آنکه اینچه بر آنند محض هوا است نه هدی و اشعار بر آنکه تابع حجت شوند و تقلید بگذارند قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم آنگاه

که متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان و زمره ایشان و در این تعریض است بانکه ایشان در جمله اهل هدایت نیستند و هیچ

بهره از هدایت ندارند بانکه ترک آن کردند و معتقدان ایشان و مقتدیان نیا فرمود که او بر حجت و بینه است بر توحید و ایشان بی بینه اند در اشراک و فرمود که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ

بگو من بر حجتی و دلیلی روشنم که منضم است مِنْ رَبِّي از پروردگار من و آن قرآن است و نبوت و حجت عقلیه و یا هر چیزی که فاصل است میان حق و باطل و بیان دلالت

واضح در معرفت پروردگار جل شانه و آنچه لازم و واجب الاتباع است بعد از تنبیه ایشان بر بیست اتباع آن مر بیست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند که

ای محمد چند ما را بعذاب الهی تهدید میکنی اگر این عقوبت متعلق بما رسانیدی ما را اکنون فرو فرست که نکوما ایشان از من نمیدیدند که اللهم از پروردگار وعده

وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ضمیر راجع بر بینه است و تذکیر باعتبار معنی است و با راجع بر ربی است یعنی تکذیب میکنید پروردگار من که غیر او را شریک

میسازید مَا عِنْدِي نیست در من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب میکنید یعنی عذابی که بدان استعجال میکنید و میگوئید که فامطر علینا حجارة

من السماء نزد من نیست و نزد پروردگار من است إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ پیروی میکند حق را خبر دهد

و راست را این ملفوظ است از قص اثره ای تبعه یعنی حکم تابع حق است و این در نه می کنند و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی یقضی میخوانند یعنی حکم میکند خدای بحق وَ

هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین حکم کنندگان است و تیز نمایند گان حق از باطل الزر لیل است بر بطلان قول کسی که میگوید ظلم و قبایح بمقتضای او شد زیرا که

بدیهی است که هیچکدام از ظلم و قبیح حق نیست قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر آنچه در دل من یعنی در تحت قدرت و مکنت من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه

شما شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گذارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی هلاک کرده بودی شما را بتعجیل جهت غضب و خشم من بر شما

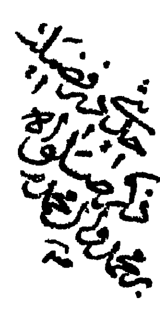
و مهلت ناقطع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان یعنی استدراک است گویا میفرماید که ولیکن

امر عذاب ایشان منوط است بمصلحتی و او اعلم است بکسی که سزاوار مواخذه است و بکسی که سزاوار است که امهال عذاب و کند یعنی او وقت که که تعجیل عذاب کرده و کوا

مهلت یابد این حکم متعلق بو و لایت است و بانکه حضرت الهی نوعی مصلحتی بیند که مهلت کند کران ایمان و روز ایشان است سند در مستقبل از مال و با اولاد دین

ایشان حاصل شود و یا ایمان آرند و هر یا از مصالح دیگر که بر اولیاء است بحسب حکمت و مقتضی است و حق سبحانه با ایشان امور که او اعلم است با هلاظلم و بتعجیل و امهال در عقوبت





ومعقاد در عقب این بیان میکند که با سرار عالمیان و حقیقت احوال ایشان داناست پس بر وفق مناسب احوال ایشان عالَست پس میفرماید **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ** و نزد اوست
خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از علوم چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال از سعادت و شقاوت و غیر آن متعلق است بعلم او و بدو است کشایش آن باعلام و اخبار
او است و مفاتح جمع مفتح است بفتح میم و آن بمعنی مخزن است و با مراد بآن هر چیز است که بآن متوصل شوند بمغیبات استعارۃً از مفاتح که جمع مفتح است بکسر که بمعنی مفتاح است
و بعضی نقله بر این اند که او اینجا متوصل است بمغیبات محیط است علم او بآن **لَا يَعْلَمُهَا** نمیداند آنرا **إِلَّا هُوَ** مگر او یعنی عالم است و وقت آن و آنچه در ضمن تعجیل و تأخیر است
از وجوه حکم و مصالح پس از اظهار مغیبات بر وجهی که حکمت او مقتضی است و مشیت او متعلق است بآن و از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مفاتح غیب پنج چیز
است که کسی نمیداند مگر او سبحانه و بعد از آن این آیه را تلاوه فرمود که **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** تا آخر و ترجمه آن در سوره لقمان خواهد آمد ان شاء الله تعالی و
نزد مقاتل و ضحاک مفاتح غیب خزائن زمین است و علم نزول عذاب و مصلحت تعجیل و امهال در عقوبت و قوله **وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ** عطف اخبار است از تعلق علم او بمشاهدات بعد از
اختصاص علم او سبحانه بمغیبات یعنی میداند آنچه خدا تعالی مثال مشاهدات را که آن متعلق علم او است آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و غیر آن **وَالْبَحْرِ** و آنچه در دریاست
از جواهر و حیوانات و غیر آن و اینجا در بر است عالم شهادت است و اینجا در بحر است عالم غیب **وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ** و نمی افتد هیچ برگی از درختی **إِلَّا يَعْلَمُهَا** مگر میداند او را
عالم است بانکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر او باقی مانده و آن برگ از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته تا بزمین رسید و این مبالغه است در احاطه
علم او بجزئیات و قوله **وَلَا حَبَّةٍ** عطف است بر ورقه یعنی نمی افتد هیچ دانه **فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ** در تاریکیهای زمین مراد بطن است که در زمین افتد و جمع ظلمات
باعتبار تراکم ظلمات است و از ابن عباس نقل است که مراد حبه است که در تحت صخره واقع شود که در اسفل زمین هفتم است **وَلَا رَطْبٍ** و نه تری **وَلَا يَابِسٍ**
و نه خشکی **إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه است این بدل کل است از استثنای اول کلاهی که مراد بکتاب
مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیز در بر و بحر نیست و هیچ ورقی از درخت نیفتد و هیچ حبه در ظلمات ارض نباشد و هیچ رطب و یابسی نیست مگر در علم الهی
مثبت است و او سبحانه از آن غافل و ذاهل نیست و یا بدل اشتمال است از استثنای اول اگر مراد بآن لوح محفوظ باشد یعنی همه امور در لوح ثبت است و بعضی گفته‌اند
مراد از رطب و یابس همه چیزها است از جسمانیات زیرا که جسم از رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارتست بر روحانیات و یابس بمادیات و رطب مؤمن است
که نبات روید و یابس آنچه نروید و گفته‌اند که رطب زبان مؤمن است بذکر خدای و یابس زبان کافر که از ذکر خدا خشک گشته و یا رطب قطره باران که نبات روید
و یابس مواقع آن در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج در آسمان بر دو فرشته رسیدم که او را هزار هزار دست بود و بهر دستی هزار
هزار انگشت بدان انگشتان حساب و شمار میکرد جبرئیل را گفتم این فرشته کیست و در چه شمار است گفت او فرشته ایست که موکلست بر قطرهای باران و او را
نگاه میدارد و میداند که چند قطره از آسمان بزمین آمد از او پرسیدم که ای ملک میدانی که از آن وقت که حق تعالی جهان را آفریده تا امروز چند قطره باران بزمین
آمده گفت یا رسول الله باتحاد ذی که ترا بحق بخلق فرستاده که میدانم از اول آفرینش تا این زمان که چند قطره باران از آسمان بزمین آمده و چند قطره بر بر و بحر و خرابی و
آبادانی و بوستان و شورستان و کوهستان و کوهستان و غیر آن آمده رسول فرمود که من متعجب شدم از حفظ و ذکاء و فهم او پس مرا گفت که حیا هست که من
از آن عاجزم و این زبان و خاطر و انگشت شمار آن نمیتوانم کرد گفتم آن کدام است گفت اینکه جمعی از امت تو در مجمعی حاضر باشند و در آنجا نام تو مذکور شود
ایشان باتفاق بر تو صلوات دهند من حصر و عدد آن ندانم و از ابن عباس علیه السلام مرویست که ورقه سقط است یعنی بچه که از شکم افتاده باشد و حبه ولد
ظلمات ارض ارحام و رطب آنکه از آن زنده ماند و یابس آنچه مرده فوت شود و بدانکه اگر مراد بکتاب مبین لوح محفوظ باشد چنانکه قول اکثر مفسرانست حفظ
جمیع موجودات در آن جهت است که تا ملائکه حوادث هر روز با آن معارضه نمایند و از اموافق و مطابق مکتوب بینند و آنستز نا حق تعالی را حفظ آن که در چیزی و سبحانه عالم ما الذات است
ما قبل از آنکه او را در لوح کتب نماید و لیکن بجهت است که تا ملائکه حوادث هر روز با آن معارضه نمایند و از اموافق و مطابق مکتوب بینند دانسته موجب ازدیاد
علم و یقین ایشان شود بصفات الله تعالی و نیز چون مکلف بداند که اعمال او مکتوب میشود در لوح محفوظ و هر روز ملائکه مطالعه آن میکنند همین موجب
ترک قبایح او شود و داعی بر کسب افعال حسنه گردد و لهذا حسن بصری گفته که هذا توکید فی الزجر عن المعاصی و الحث علی البر و بباید دانست که چون حق تعالی با بر
این تنبیه فرمود بر آنکه او عالم ما الذات است از حیثیت آنکه اگر عالم بعلم میبود یکی از دو امر فاسد لازم می‌آمد که آن یا علوم غیر متناهیه او باشد و یا معلومات متناهیه و با
تعلق علم واحد بمعلومات غیر متناهیه و همه باطل است بدلیل عقلی در عقب تنبیه فرموده بر آنکه او قادر ما الذات است از حیثیت قدرت او بر احیا و اماتت فرمود که **وَهُوَ**
الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و او است خداوندی که متوفی میسازد یعنی میخواباند شما را **بِاللَّيْلِ** در شب چه توفی در اصل فرا گرفتن چیزیست بالتمام لاجرم اینجا استعاره
کرده از آنکه در موت شایع است برای خواب در میان ایشان مشارکت در زوال احساس و تمیز و امتناع تدارع علی و سر النوم اخ الموت اشاره بدان است و
ابن عباس در تفسیر فرموده که حق تعالی در خواب قبض ارواح شما میکند از تصرف بچیزی که در موت **وَيَعْلَمُ** و میداند **مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ** آنچه کسب کرده‌اید
روز و تخصیص لیل بنوم و یوم بکسب بنا بر جری اغلب است بر معتاد **ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ** پس بر می‌انگیزاند شما را از خواب **فِيهِ** در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح
بر متوفی در این توفی و بعث شما از آن ثابت است **لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى** تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده شده یعنی برسد منقطع آخر اجل خود که معین و مقدر
شده است او را در دنیا و قدم در دروازه موت نهند **ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ** پس بسوی جزای او است بازگشت شما بعد از موت **ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ** پس خبر کند
شما را در قیامت **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن چنانست که جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما خطاب با کفره است و
معنی آنست که انداخته میشوید در هر شب بر زمین مانند جیفه و میداند آنچه میکنید در روز و مطلع است بر اعمال شما پس بعث شما میکند از موت و بجهت
و بسبب آن او شما قطع اعمار خود میکنید و کسب اعمال قبیحه مینمایند تا اجل مسمی برای بعث موتی بعد از آن در دنیا کامل گردانیده فرموده مضمر نماید که **وَهُوَ**
الْقَاهِرُ و او است قادر و غالب **فَوْقَ عِبَادِهِ** بر بندگان خود نه بجهت مکان بلکه بقوت و غلبه و قهر یعنی فرمان او بالای همه فرمان ایشان است و هم ایشان



متفهّم و متطلّع باشید «ویرسل علیکم» و فرو میفرستد بر شما «حفظة» فرشتگان را که نگاهبان اند مر شما را و اعمال شما را و ایشان کرام الکاتبین اند که می
نویسند اعمال شما را تا روز قیامت بر روی شما اشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی
دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا در وقتی که نامه خواند خجل زده و شرمنده نشود و این محض لطف است و کرام الکاتبین مشرف حال او
نمی‌باشند «حتی اذا جاء» تا وقتی که بیاید «احدکم الموت» یکی از شما را امر مرگ «توفته رسلنا» بمیرانند او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان
او که چهارده فرشته‌اند و گفته‌اند که از ایشان هفت ملائکه رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد و چون
کافر میرد بملائکه عذاب سپارد «وهم لا یفرطون» و فرشتگان که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمی‌نمایند از وقت خود و از رسول صلی
الله علیه و آله مرویست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم که بر کرسی نشسته و لوحی در دست و همه فرشتگان که مرا دیدند درود بر من
خواندند مگر او که لوحی در دست داشت و بجانب من نگاه نمیکرد از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت است از آن وقت که حقتعالی او را آفریده کسی بر لب او خنده ندیده
پیش خود فرمود که نزد او رفتم و او را گفتم که یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه میکنی و این لوح چیست و در او چه نوشته است گفت این لوح اعمال خلقان
است که حقتعالی از شب قدر تا شب قدر دیگر آنرا که در دنیا اجل ایشان مقدر کرده در آن ثبت میفرماید و بمن میدهد و دنیا را نزد من چنان نهاده که خوان
که پیش کسی نهاده باشند هر جا که خواهد دست دراز کند و هر چه خواهد بر دارد و خورد و در روایتی دیگر آمده که ملک الموت آنحضرت را گفت که مرا اعوان و کارکنان
باشند که ایشان را میفرستم تا قبض میکنند روح هر کس را که اجل او منقضی شده باشد و ذلک قوله توفته رسلنا وهم لا یفرطون و بنزد زجاج مراد برسل حفظة الله
پس معنی آنست که حقتعالی میفرستد کرام الکاتبین را در حین حیوة تا حفظ اعمال شما کنند و در حین توفی تا قبض ارواح شما نمایند «ثم ردوا» پس باز گردانیده
شوند مردمان بعد از موت «الی الله» بحکم و جزای خدائی که «مولیهم» خداوند ایشانست و متولی امور ایشان «الحق» درستکار راستگوی و راستکردار است که حکم
نکند مگر بحق و نکند مگر بصواب و یا ثابت الذات باقی که زوال و فنا بدامن کبریای او نرسد این صفت است که مبالغه موصوف را واقع شده مانند زید عدل
و مسلوب نهو که نقد بر ... باشد یعنی خداوند قول و فعل صواب «الا له الحکم» بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچکس را مجال حکم نباشد «و
هو اسرع الحاسبین» و او است شتابنده‌ترین حساب کنندگان و در روایت صحیح واقع شده که حقتعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی حساب همه شما
مکلفان را خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس و تتبع اعمال ایشان بوجهی که حساب او را از حساب دیگر باز ندارد و این دلیل است بر کمال قدرت و علم او و شعر باینکه او سبحانه
بلسان و لهوات تکلم نکند تا صحیح باشد که حساب همه کند در وقت واحد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند که چگونه حساب خلایق کند و حال آنکه
هیچکس او را نبیند فرمود که چنانکه روزی همه مخلوقات دهد و او را نبینند ... جلت عظمته ... رجوع باحتجاج ... کرده میفرماید که «قل»
بگوی ای محمد «من ینجیکم» که میرهاند شما را «من ظلمات البر» از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و ظلمت غیم و ظلمت غبار «والبحر» و از ظلمتهای دریا یعنی
تیرگی شب و سحاب و بخار و اصح آنست که مراد از ظلمات بر و بحر شدائد و اهوال است ... از ابن عباس ... ظلمات مستعمل باشد برای شدت جهت اشتراک
در ورود و هول و ابطال ابصار فقال الیوم الشدید یوم مظلم و یوم ذو کواکب ای اشتدت ظلمته حتی صار کاللیل و ظلمات کنایه است از خسف در بر و غرق در
بحر ... معنی آنست که ... میرهاند شما را از سختیها و بلاهای بیابان و دریا «تدعونه» در حالتی که میخوانید خداوند خود را «تضرعا وخفیة»
از روی آشکار و پنهان و یا در حالتی که آشکارا کنندگان ... خوانند و پنهان ... ابو بکر خفیة ... تضرعا و خفیة معلنین و مسرین است و
بر قول و آن منصوب است ... باشکار و پنهان ... اهوال از شما زایل گرداند و قوله «لئن انجانا»
بر اراده قول است یعنی میگوئید که اگر نجات دهد خدای ما را «من هذه» از این شدت و محنت «لنکونن من الشاکرین» هر آینه باشیم از شکر کنندگان بر
نعمت نجات این دلیل است بر آنکه تضرع و اخفا در دعا سنت است ... و در خبر هست که آنحضرت بر جمعی بگذشت که آواز بلند برداشته بودند بدعا پس
واشنیده بودند فرمود که انکم لا تدعون اصم و لا غائبا انما تدعون سمیعا قریبا یعنی شما نمیخوانید کر و غائب را بلکه میخوانید شنونده و نزدیک پس
خوف و لغو نمی‌باید «قل الله ینجیکم» بگوی ای محمد خدای نجات میدهد شما را «منها» از اندوه ظلمات بر و بحر «ومن کل کرب» و از هر اندوه
و غم که غیر آن باشد «ثم انتم تشرکون» پس شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده‌اید وفا نمیکنید و وضع تشرکون در موضع لا تشکرون
تنبیه است بر آنکه هر که شرک آورد بعد عبادت خدا گویا اصلا او را نپرستیده بعد از آن انذار و تهدید قوم میکند بر وجه احتجاج و میفرماید که «قل
هو القادر» بگو او است توانا «علی ان یبعث علیکم» بر آنکه فرستد بر شما «عذابا من فوقکم» عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم
نوح و حجاره که بر امم سابقه مانند قوم لوط و اصحاب فیل «او من تحت ارجلکم» یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا
قارون که بزمین فرو رفت و گفته‌اند عذابا من فوقکم حکام ظالم اند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران بد معاش و این قول از ابن عباس است و مرویست از ابی عبدالله ع
و یا من فوقکم ... و من تحت صغار ایشان «او یلبسکم شیعا» یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه و هر گروهی را سوی ... و مدعائی جدا
... مخالفت ... اصل لبس ... خلط یقال لبس علیکم الامر ای خلط بعضکم علی بعض ... مراد آن
است که ... انکار شما را ... الطاف ... سازد تا شیطان بر شما مستولی شده ... مخالفت در میان شما اندازد و در میان شما علم
قتال و جدال بر انگیزد «ویذیق بعضکم» و بچشاند بعضی از شما را «باس بعض» رنج و سختی بعضی ... از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد
با این سوء جوار است «انظر کیف نصرف الآیات» بنگر که چگونه میگردانیم آیات را ... «لعلهم یفقهون» تا باشد
که ایشان ... اهل صلوة ... رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کنند که آنحضرت فرمود که سألت ربی ان لا یظهر علی

امتی قتل بعضهم بعضاً فاعطانی و سألته ان لا یهلکهم جوعاً فاعطانی و سألته ان لا یجمعهم علی ضلالة فاعطانی و سألته ان لا یلبسهم شیعاً فمنعنی یعنی از خدای خود در خواستم که اهلاک نکند امت مرا از زمین سلطنکند اجابت فرمود و از او در خواستم که هلاک نگرداند ایشانرا بغرق پس مرا عطا نمود و از او در خواستم که همه امت مرا جمع نگرداند بر ضلالت اجابت فرمود و از او در خواستم که جمیع امت را بر ضلالت و گمراهی جمع نکند این نیز بمن ارزانی فرمود و باز از او در خواستم که تا مخالف نشوند و شدت و باس در میان ایشان نیفکند مرا از آن منع فرمود و فرمود که دعای تو اینکه کرد رد شد پس خاموش شو و کلبی در تفسیر خود آورده که چون این آیه نازل شد رسول صلی الله علیه و آله برخواست و وضو ساخت و بنماز مشغول شد و بر وجه خضوع و خشوع از خدای در خواست و بعد از آن از حق تعالی در خواست که بعث عذاب نکند بر امت او از فوق و تحت و ایشانرا متفرق نگرداند و مختلف الاهوا نگرداند و بعضی را ببعضی هلاک نکند جبرئیل نازل شد و فرمود که یا محمد ان الله سمع مقالتک حق سبحانه مقاله ترا شنید و دو خصلت از ایشان برداشت بعث عذاب از فوق و بعث عذاب از تحت اما قبول نکرد دو خصلت دیگر را که لبس شیع و اذاقه عذاب بعضی است ببعضی دیگر قبول نکرد حضرت فرمود که یا جبرئیل همیشه بحال امت من باشد و بعضی با بعضی هلاک شوند جبرئیل گفت ای حضرت بر حلول شدت و بلیت تمام توجه بحاکم علام نمود این آیه مدد که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون الآیتین یعنی البته فتنه عظیم و افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود تا روز قیامت و در خبر آمده که آنحضرت فرمود که اذا وضع السیف فی امتی لم یرفع الی یوم القیمة چون شمشیر در میان امت من واقع شود بر داشته نشود تا روز قیامت ابی بن کعب گفت که زود باشد که در میان این امت خسف و قذف و مسخ واقع شود پیش از قیام قیامت و بدانکه چون بعث عذاب محمول است بر تسلیط پس امام زمان تمکین و دفع جبلوله انت فراگرفت این فصل او و شبیه آن باشد و امام زمان را بان امر فرموده باشد و در این دلالت است بر آنکه او شبیه آفتاب است بر بعضی کدام فعل او بنا شد چون ذکر تصریف آیات فرمود در عقب آن بیان فرمود که **وَكَذَّبَ بِهِ** و دروغ میداشتند آیات با قرآنرا **قَوْمُكَ** گروه تو که کفار قریش اند **وَهُوَ الْحَقُّ** و آن عذاب حق و صدق است در وقوع یا کتاب درست و راست است و از نزد حق تعالی است **قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ** بگو من نیستم بر شما بوکیل نگهبان که مهم شما را بمن گذاشته باشد تا شما را از تکذیب منع نمایم یا نفع به جزا دهم جز بر من همین انذار است و وکیل و حفیظ او است سبحانه این آیه منسوخ است بآیة السیف چه وقت نزول این آیه حضرت را واجب شد که کفار را بقهر از کفر و تکذیب منع نماید **لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ** هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزا ثابت است و این قول احسن است و قول اول اظهر و احسن است **وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** و زود باشد که بدانید آنرا نزد وقوع آن در دنیا یا در آخرت و در اخبار آمده که خاصیت این آیه است که چون بر کاغذی بنویسند و در دندانی که درد کند نهند آنرا ساکن شود آورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی که ایشان در حال خوض بودندی در تکذیب قرآن و استهزاء نمودندی بعضی کلمات را حق تعالی فرمود که **وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ** و چون ببینی کسانیرا که تکذیب و استهزاء **يَخُوضُونَ** خوض و شروع مینمایند و گفتگو میکنند **فِي آيَاتِنَا** در آیتهای ما که قرآنست و آنرا طعن میکنند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس اعراض کن از ایشان و با ایشان منشین **حَتَّى يَخُوضُوا** تا وقتی که در آیند **فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** در سخنی دیگر غیر آن و ضمیر بنابر معنی آیات است چه آن قرآنست **وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ** و اگر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان یعنی تو را آن بار دار و خطاب بحضرت است و مراد امت اند چه شیطان را مجال آنکه در او دور بود و او از جمیع صغایر و کبایر و وساوس و تسویلات شیطانی محفوظ و معصوم بوده چنانکه ادله عقلیه شاهد است پس معنی آنست که ای بندگان هرگاه شیطان ترا از اعراض از کفار مشغول سازد **فَلَا تَقْعُدْ** پس منشین **بَعْدَ الذِّكْرَى** بعد از یاد کردن تو سخن خدا را **مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزاء میکنند در موضع تصدیق و استعظام این حکم در بدایت اسلام قوی شد و مسلمانان با کافران مجالست نمودند در صدد نهی و منع ایشان در آمدند بر سبیل احتجاج و مکالمه مینمودند و گویند که این حکم مخصوص به پیغمبر بوده و مجالست و مکالمه با کفار جایز بوده بقول جبائی است و اول اصح است و چون فایده بر احتجاج ایشان مترتب نشد از مجاجه و مقاتله و قتل کردن بود و ابو القاسم بلخی گفته که این آیه دلیل است بر آنکه سهو و نسیان بر پیغمبر جایز است بخلاف امامیه و روافض میگویند و جواب از آن اینست که سهو و نسیان در تبلیغ احکام الله جایز نیست و اما در غیر آن پس سهو و نسیان بر انبیا جایز است مادام که مستمر نشود و بجایی نرسد که مستلزم نفور طباع میشود از ایشان که منافی دعوت است و چگونه مطلق سهو و نسیان بر انبیا روا نبود و حال آنکه نوم و غشی بر ایشان روا است و نیز گفته اند که این دلالت است بر بطلان قول امامیه در عدم جواز تقیه بر انبیا و ائمه و جواب از آن آنست که امامیه در چیزی تجویز تقیه میکنند بر امام که دلالت قاطعه باشد بر علم بآن و مکلف مزاح العلة باشد و تکلیف او بآن چیز بی شناختن نشود مگر بقول امام از احکام حلال و حرام و دلیلی باشد بر آن اما در آن جایز نیست که تقیه کند و لهذا و این مثل آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمانی بیان احکام شریعت میکرد و در زمان دیگر مسامحه میشد و نقل آورده اند که بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از قعود در مسجد الحرام چاره نیست کافران نیز در مسجد اند و هر آینه سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد در باب ما اند پس ایزد تعالی فرمود که **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ** و نیست بر آنکه پرهیز میکنند از خوض کردن **مِنْ حِسَابِهِمْ** از حساب شما را اهل خوض یعنی جرائم و آثام ایشان **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنکه متقیان با ایشان مجالست مینمایند بر ایشان نیست بلکه وزر و وبال آن بر اهل خوض است **وَلَكِنْ ذِكْرَى** و لیکن بر ایشان است که پند دهند ایشانرا به پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و با اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان ذکری تحتمل که منصوب باشد بر مصدر و یا مرفوع بر ابتدا یعنی پس باید در تقدیر آنست که ولکن علیهم ان یذکروهم و یمنعوهم عن الخوض و یا در تقدیر آنکه ولکن علیهم ذکری و جایز نیست عطف آن بر محل من شیء زیرا که من حسابهم از این باز دارد چه بر شیء بجهت همین نیست بلکه من را زیاده میکنند در اثبات و غرض که حق تعالی میفرماید که حساب اهل خوض بر متقیان از خوض نیست و لیکن بر ایشان است که اهل خوض را از آن منع کنند و زجر نمایند **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** تا آنکه پرهیز کنند از این عمل بجهت آنکه کراهت مسامحه اهل التقوی نیز در وضع کفار میسر باید **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا** و بگذار و بعضی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند **دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا** این خود را بازی مشغولی و طرب و افسوس یعنی بازی بر خود را ملهو و بازی تخته نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوائب

بود آشنا چون اسلام



کہ ہیچ نفعی عاجلا و آجلا بر آن مترتب نشود یا بی کہ پیغمبر ایشان را ابلاغ دعوت می کند بآن سخن و استهزا می کنند با صید خود و اکمہ میقات فانی دنیا ایشان را مغرور ساخته

کرده اند بجلاف اهل اسلام کہ عید خود را محل عبادت خود میکردانند غرض آنست کہ اعراض کن از ایشان و مجانبت مکن با قوال و افعال ایشان و بعضی برآنند کہ این کلام تهدید

ایشان باشد کقوله تعالی ذرنی ومن خلقت وحیدا و کبی کہ این آیه بآیة السیف منسوخ میدانند تنزیل آن نهی بر امر کرده اند از ایشان و ترک تعرض با ایشان **وَغَرَّتْهُمُ**

الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریفته است ایشان را زندگانی دنیا تا انکار بعث و حشر میکنند **وَذَكِّرْ بِهٖ** و پند ده ایشان را بقرآن **اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ** بمخافت تسلیم

کرده شود بهلاکت یا رسوا کرده شود **نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ** هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها اصل البسل و البسل منع است و مستسلم بحکم هلاکت منع مسلمیکند از خلاص

و منارسد با سل لانه یرتهنه لا تغلبه و الباسل الشجاع لامتناعه من قرنه و هذا بسل علیک ای حرام و محل آن نصب است بر علیه ای مخافة آن تسلم الی الهلاک یعنی لئلا

کفار کن تبرا ازین بتعمل تا باز داشته نشود هیچ نفسی از ایشان در هلاکت او را تنزد دوزخ بسبب آنچه بد بی افعال و سوء اعمال **لَيْسَ لَهَا** نیست مر آن نفس

کرفته شده را **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** بجز از خدای **وَلِيٌّ** دوستی کہ مدد او تواند کرد **وَّلَا شَفِيْعٌ** و نه شفاعت کننده کہ او را از آن بلا خلاص تواند داد **وَاِنْ تَعْدِلْ**

كُلَّ عَدْلٍ و اگر بجسب فرض فدا دهد آن نفس هر فدا یکه باشد او را از عذاب آخرت **لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا** فرا کرفته نشود از وی آن فدا و عدل بمعنی بدل لغت

معنوی باشت زیرا کہ مقابل آن فدا است و فدا از ان ملحوظ است و کل منصوب است بر مصدر و فعل مسند است بمنها نه بضمیر عدل زیرا کہ عدل اینجا مصدر است نیست

اخذ را مسند نتواند شد و آنچه در **لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا** عدل بمعنی مفدی باشد پس صحیح باشد اسناد فعل بآن **اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اُبْسِلُوْا** آن کروه آنانند

اند کہ سپرده شده اند بعذاب **بِمَا كَسَبُوْا** بسبب آنچه کرده اند از قبایح و افعال و ایمان منصف اند از عقاید باطله **لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ** مر ایشانراست آب دوزخ است

از آب حمیم کہ درونها بیان را بسوزاند **وَعَذَابٌ اَلِيْمٌ** و عذابی دردناک کہ بیجید با ایشان از آخر **بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ** بسبب آنکه ایشان بودند کہ

کافر میشدند این جمله با معطوف تاکید و تفصیل ما قبل خواهد یعنی اسلا ایشان بعذاب آنچه است کہ در بطون ایشان جوشان و در ظاهر ابدان ایشان آتش سوزان باشد

ایشان در حسرت کہ اهل دوزخ سالهای دنیا از کرسنگی فریاد کنند کہ ایشان را طعام دهند از ضریع کہ آن نوعی از خار است کہ در وقت تر و شتر ان را بخورد و چون خشک شود ایشان را بخورند

تشنگی برایشان غالب شود سالهای دنیا از تشنگی فریاد کنند کاسه آب بدست ایشان دهند کہ بدنیا کرم و جوشان باشد چون نزدیک روی خود برند همه کوشتهای روی

ایشان چند نوبت بریزد باز سامعای ایشان پاره پاره شود کہ فرموده سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و در مجمع و در دو کہ برد مقاتل این آیه را بآیة السیف منسوخ

و نزد مجاهد خبر و منسوخ نیست بلکه برای تهدید و وعید است و دلیل آنست بر و عید کسی را کہ استهزا کند بقرآن و بآیات **قُلْ** بگو ای محمد بر جواب انکار

عبادت اصنام و سب بر معبودان باطله و امر بر جوع بدین آبا کنند **اَنَدْعُوْا** آیا پرستیم **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** بجز از خدای یعنی نپرستیم **مَا لَا يَنْفَعُنَا** آنچه

سود نکند ما را اگر طاعت بریم **وَلَا يَضُرُّنَا** و زیان نرساند ما را اگر او را فرو گذاریم یعنی غیر از او سبحانه قادر نیستند بر نفع و ضر و هیچ کونه خدای مجز را اگر نه تعبد

ایشان اشتغال نمائیم **وَنُرَدُّ** و باز کرده شویم **عَلٰٓى اَعْقَابِنَا** بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و بکفر رجوع کنیم **بَعْدَ اِذْ هَدٰىنَا اللّٰهُ** پس از آنکه راه نمود

است خدا ما را بسلام و از مصیبت کفر و ضلالت نگاه داشته و رهانیده و قوله **كَالَّذِى اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰطِيْنُ** حالست از فاعل نرد ای مشبهین من

استهوته یعنی آیا باز کردیم از دین حق در حالتی کہ مانند باشیم بکسی کہ ربوده باشند او را دیوان کہ مرده جن باشند **فِى الْاَرْضِ** در زمین یعنی بیابان دور دراز

داشت با استهوا است بر مصدر ای را مثل رد الذی استهوته یعنی آیا بر کردیم از اسلام بکفر مانند بر کردیدن کسی کہ دیوان او را برده باشند از هوش **حَيْرَانَ**

در حالتی کہ متحیر و سرکردان و کمراه باشند از طریق حق و راه مستقیم استهوا استفعال است از هوای فی الارض داده فیها کان معناه طلب هوه و هو صفة

علیه **لَهٗ اَصْحٰبٌ** مر او را باشد یاران و رفیقانی **يَّدْعُوْنَهٗٓ** کہ خوانند او را **اِلَى الْهُدَى** بسوی راه راست هدایت اسلام او را بطریق مستقیم تسمیه طریق

مستقیم بهدی از قبیل تسمیه مفعول است بمصدر و کویند او را **ائْتِنَا** بیا بجانب ما یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب از آن منع کنند و بطریق حق

خوانند و او متردد باشد در رفتن و باز کشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاک افتد و اگر سخن اصحاب شنود نبرو بر اسلامت برسد و حجت تمثیل است

کہ هر کہ مرتد شود مثال است بکسی کہ غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده و در تیه خطرات برده باشند و رفیقان کاروان کہ مؤمنان اند او را کو بند برا

شارعی کہ منهاج شرع است خوانند و بوعید و نوید انبیا با نصلالت فرستند اگر باز کردد خود را بکاروان رساند و در زمره ایشان داخل شود بمنزل امن برسد و اگر باز نیاید

بهاد یه کفر و زندقه بمیرد و بهلاکت ابدی رسد **قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ** بکو بدانستی کہ دین خدا یعنی دین اسلام **هُوَ الْهُدٰى** اینست بس راه راست و درست

غیر آن بلکه ماعدای آن ضلالت است **وَاُمِرْنَا** و فرموده اند ما را بدین هدی **لِنُسْلِمَ** تا کردن نهیم **لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ** مر پروردکار عالمیان را این جمله فعلیه از

جمله مقول است عطف بر ان هدی الله و لام برای تعلیل امر است ای امرنا بذلک لنسلم و کویند لام بمعنی با است و نزد بعضی زائده است و قوله **وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ**

عطف است بر لنسلم ای للاسلام و لاقامة الصلوة یعنی مامور بیم بانکه برپای داریم نماز را **وَاتَّقُوْهُ** و بترسید از خدای بر اهمال آن **وَهُوَ الَّذِيْٓ اِلَيْهِ**

و او است خداوندی کہ بسوی جزای او **تُحْشَرُوْنَ** جمع کرده خواهید شد در روز قیامت **وَهُوَ الَّذِىْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ** و او است آنکسی کہ بیافرید آسمانها

وَالْاَرْضَ و زمین را **بِالْحَقِّ** در حالتیکه قایم است بحق و بمحض حکمت و مثل آن قوله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما باطلا و با سموات

ارض را بکلمه حق کہ لفظ کن است خلق فرمود و یا بجهت اظهار آنها انبیا فرمود چه مصنوعات او دلالت بر قدرت و صنعت و وحدانیت او میکنند **وَيَوْمَ يَقُوْلُ** و یاد کن

روز یرا کہ خدای کوید یعنی امر کند مر چیزی را کہ در آن روز تکوین او خواهد کرد **كُنْ** باش **فَيَكُوْنُ** پس باشد ایجاز مراد در زمین و آسمان است و تکوین حشر اموات

و احیای ایشان و کویند خطاب بصور است ای یوم یقول للصور کن فیکون و ذکر آن بعد از این قرینه حذف شده **قَوْلُهُ الْحَقُّ** یعنی او راست و آن قول و یا بد امیت در

ثابت است در انوار کفته کہ قوله مبتداست و الحق صفت او است و خبر او یوم یقول کقولک القتال یوم الجمعة کہ انتصاب یوم بمعنی استقرار است و یوم بمعنی حین یعنی حکم

نافذ او در وقتی است کہ کوید کن شیء فی الحال موجود شود و نزد بعضی قوله الحق فاعل یکون است یعنی چون امر کند شیء بساعت الا امر حقه کہ آن اعلی هو را است عقابست و کویند



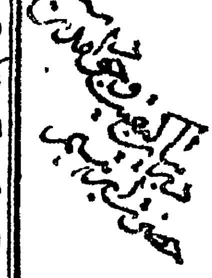


یوم منصوبست بر یقول یعنی وخدای تعالی میفرماید حق را روزی که میگوید کن پس می‌شود یعنی از این روز بترسید کما فی قوله تعالی واتقوا یوما لا تجزی نفس عن
نفس شیئا و **له الملک** و مر او راست پادشاهی **یوم ینفخ فی الصور** در روزی که دمیده شود در صور یعنی در این روز منفرد باشد در پادشاهی و صاحب منازعی
نظیر این است قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار **عالم الغیب** داناست بنهانها **والشهادة** و داناست بآشکارها و گفته‌اند غیب ملکوت است و شهادت ملک است
وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر **الخبیر** دانا بهمه چیزها در بعث و حشر که این منافقان کافرانند و بعضی برآنند که
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در شب معراج اسرافیل را دیدم صوری بر دهن گرفته بر شکل شاخ واز اینجا اهل معنی گفته‌اند که چشم بر عرش
دوخته منتظر است و همی گوید کاهشی کی اورا بصور بدمد و وقت که حق تعالی امر فرماید و او منتظر است که بدمد
و اکثر مفسران را عقیده آنست که صور قرنیست که در آن نفخ کنند و آن را سه نفخه است نفخه فزع و نفخه صعق و نفخه قیام
پس نفخه اولی برای انتهای دنیا باشد و نفخه ثانیه برای ابتدای آخرت و حسن گفته که صور جمع صورتست پس معنی آن باشد که روزی که دمیده شود
روح در صور و قول اول اکثر و اصح است و مؤید است بروایات مأثوره از ابی سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که کیف انعم وصاحب القرن التقم القرن وحنی
جبهته واصغی سمعه ینتظر ان یؤمر فینفخ یعنی چگونه بطیب خوش‌حالی توان کرد زیرا که صاحب صور را در دهن گرفته و گوش نهاده منتظر است که مأمور شود بنفخ تا بدمد
و آن دمید و بدانکه حق تعالی عیب ملت مشرکان کرد و ذم الهه ایشان نمود و بر طریقی که گذشت در ثنا احتجاج و رد ایشان نمود و چون بعقب آن حکایت ابراهیم بفرمود
متسبب آنکه از دین ابراهیم علیه السلام که آبای شماست و مرتضای شما بود میباشند بانزاع خصوص امامی که ایشان صاحب قدر و مرتبه باشند فیها بها
واذ قال ابرهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند تا میل الی تذکر او و اقتدا کنند در توحید و قصه او آنست که
گفت **لابیه آزر** مر پدر خود را آزر و این عطف بیانست و مراد بابیه عمّ است چه بإجماع امامیه و بدلیل نقل از اهل البیت علیهم السلام و ابراهیم علیه السلام پدر
ابنیا تا آدم علیهم السلام مؤمن‌اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است کونه تقلبک فی الساجدین و حدیث مشهور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله که لا یزال ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات حتی اخرجنی فی عالمکم هذا لم یدنسنی بدنس الجاهلیة کافیست درین مطلب و درین همه نقل کرده شد
و لابیه جمله قولست که آنکه آزر پدر ابراهیم است و این قول سدی و ضحاک و حسن بصری است و نام پدر ابراهیم تارخ است باجماع و از زجاج نقلست که میان نسابین خلافی نیست
در آنکه اب ابراهیم تارخ است پس از آن علم بدو آنست مانند یعقوب و اسرائیل و انست که میان جواز تسمیه هم بابی در کلام عرب که بهمه ان ذکر لعنت باشد
قال لابیه المحرمی بر زبانی بعضی اسم صفت است یعنی معوج و مجاهد و ابن اسحق و کلبی گفته‌اند که نام پدر ابراهیم تارخ بود و لقب و صفت او است و سعید بن مسیب و مجاهد برآنند که فداد هم
صنم است پس بنا بر این مفعول باشد بالضمار فعل لاتعبد و قال ابراهیم اتتخذ یا تعبد آزر و اصنام بدلی باشد و گویند صنمی است که ابراهیم نام پرستید و ابا بر او
سلام نه محمد کعبه یادتان و بالقصد در کلام عابد او باشد بحذف مضاف بر این تقدیر اب ابراهیم است از جانب مادر و عمون از جمیع اصحاب بنا اوصیای ایشان علیهم
اجمعین و آبای پیغمبران تا آدم موحد بوده‌اند چنانکه مشهور و مذکور مصرحست بر پدر ابراهیم بخو چه ... بودند تا آنحضرت که نسبت بهمه ایشان صدق می‌کنند بطهارت لقوله تعالی انما المشرکون نجس و بدانکه مقتول بودکه منع هر آن اندر صحت علم و جهان باشد و تصنعت مشتق از اذر باشد ذر وا ذرها از ابراهیم ...
عابر و شاکی **اتتخذ اصناما الهة** آیا میگیری بتان را خدایان که اهل شرک کرد و بی خبر و بی نیرو باشد **انی اریک** بدرستی که من میبینم ترا
وقومک و گروه ترا که تابع تو اند **فی ضلال مبین** در گمراهی ظاهر که هویداست ضلالت ایشان و ... آثار آن که اثر بت ... است
داد که بتان را پرستید و مرشد او بناورید و رعیت بی دریای و بت و بر زمین صاحب شیرین و سکونی که مهر خدائی که نه میشنوند و نه میبینند و هیچ کرد نتوانند
سر و سود رسانید پس با او ... بنیاد و سزا دیدند که بعلی پیام صحیح فرمان شکایت ابراهیم با اوی که ندید ابراهیم با صنام کرد و قوم عقاید بیهوده
دادکه شرم باد او بدکیش ... بجوانی گو عقیله انی اریک و قومک فی ضلال مبین در این آیه حشد است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله برجالب قوم کردو
بعبادت اصنام دعوت میکردند و غیبی روایت ابراهیم که بیان رواتست در احتجاج و تسلیه پیغمبر است **وکذلک** و همچنانکه او را بنمودیم ضلال
و گمراهی قوم او همچنین **نری ابرهیم** مینمودیم ابراهیم را **ملکوت السموات والارض** ربوبیت و ملک خود را با عجایب مدایح اسمانها و زمینها از ارو
عدم وجود آنچه در آن است که التری بر وجه کشف شد تا استدلال کند بران بر قدرت کامله او و جایناد ملکوت اعظم ملک است تا در او برد و اللهم **ولیکون**
من الموقنین معطوفست بر فعل محذوف یعنی بیستدل ولیکون و تقدیرش آنست که این تدبیر ما در پادشاهی و قدرت را مشاهده کرد تا استدلال کند بان بر بودن
و قویست تا او ما شد از یکی پایان و صادقین که دایم کان در علم استدلال به ... تا ابراهیم را بینند که و علما ذلک نکوس یعنی این تصیر را باو نمودیم تا از بینکان
وارد از ابی جعفر علیه السلام و پیشنه کشط الله له عن الارضین حتی رآهن و ما تحتهن و عن السموات حتی رآهن و ما فیهن من الملائکة و حملة العرش و ابو بصیر از ابی عبدالله
روایت کرده که چون حق تعالی ملکوت سموات و زمین را بر ابراهیم علیه السلام نمود مردی را دید که زنا میکند بر او دعا کرد هلاک شد دیگری بگرو بر او هم چنین دعا کرد
شد سیم را بهر این طریق مشاهده کرد بر او دعا کرد هلاک گشت حق تعالی باو وحی فرمود که ای ابراهیم دعای تو مستجابست لیکن ما را دعا بر بندگان مکن ای ابراهیم
که همه را از ما بیم است یعمل و تبع ایشان اینها ای ابراهیم و بدانکه چه ایشان بر سه صنف اند صنفی عبادت من میکنند و هیچ چیز را با من شریک نمی‌سازند و پاداش ایشان بر من مشتو با
علیه با من در انباکر تمام و صنفی دیگر غیر مرا پرستش میکنند و از توصاحب ایشان برای من بحج نه از رحمت سیم عبادت غیر من میکنند من از صلب ایشان کسی پدید میآرم که همی مرا پرستد
و دم کرد در عبادت من باسد و بدین عبادت میکنند بدانکه علمای تواریخ برآنند که ابراهیم در روزگار نمرود بن کنعان بود و از زمان ابراهیم تا طوفان نوح هزار
و دویست و شصت و سه سال و از زمان آدم تا وقت ولادت ابراهیم دو هزار و شصصد و هفتاد سال بود و ... از پدران سام بن نوح بود و پیغمبری بعد نوح
مبعوث شد و پادشاه کنعان بود مر پسر کیخسرو که پادشاه همه روی زمین بود و کافر بود یکی از آنها که روی زمین را گرفتند سلیمان و ذوالقرنین اول کسی که تاج نهاد



بسر نهاده نمرود بود و در وقتی مردمان از ابنای خود در غیب حکم کردی در شهر بابل می نشست و رسل و رسایل را بنواحی و اقاصی ممالک میفرستاد و مردمان را از ابنیاء شرع غیبی می کرد و چون
مدتی متمادی برین بگذشت شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلد طلوع نمود که در شعشعه جمال آن نور آفتاب و ماه تاریک گشت
نمود و حکیمان مملکت تعبیر آن خواب بر این وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی بوجود آید طالع او نحوست و عدم قدم بتمامی
و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از صلب پدر برحم مادر نیامده نمرود بفرمود تا مردان و زنان را از یکدیگر جدا کردند و منع ... بر هر مرد
و زن موکلی ساخت تا هر کودکی که ایشان را بزاید اگر پسر باشد او را بکشند تا آنکه یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن خود که ایثا نام داشت گفت که پنهان
از مردمان نزد من آی و پنهان از موکلان تمکین داده تارخ با وی خلوت کرد و حامله شد محمد بن اسحق روایت کرده که مادر ابراهیم نابالغه بود و بستی بر حمل
بود که ما او مباشرت توان کرد و بدین سبب هیچکس بر او موکل نبود تا آنکه بالغ شد و موکلی کرده بار گرفت و چون کسی او را با وی ایمن کمان نبود ابراهیم در شکم او پرورش
می یافت تا بعد وضع از سیکم در نیست که در این وقت که نمرود از کاهنان این خبر شنید هیچکس را نگذاشت که بشهر بود و در شهر غیر از زنان هیچکس نماند و پدر
ابراهیم از جمله مقربان نمرود بود و معتمد علیه و روزی نمرود را احتیاج افتاد که کسی را بشهر فرستد و هیچکس اعتماد نداشت پدر ابراهیم را که معتمد وی بود بخواند
و فرمود که بشهر رو و فلان کار را بانجام رسان بشرط آنکه بخانه خود نروی و با زن خود موافقت نکنی با خود گفت که از این معنی بعد عمر بخانه خود راه ده پس بشهر رفت و آن
کار را باتمام رسانید با خود گفت بخانه روم تا احوال اهل خانه را معلوم کنم و آنگاه برگردم و نزد نمرود روم چون بخانه آمد مادر ابراهیم را دید خود را ضبط نتوانست کرد با
وی موافقت کرد و مادر ابراهیم حامله گشت با مداد کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفت بفرمود تا جمیع زنان موثوقه تفحص حال ایشان
کنند و هر کدام که اثر حمل بر او ظاهر باشد بقتل رسانند ایشان در تفحص احوال اقدام نمودند و چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از او در گذشتند و دیگر کسی با او
التفات نکردند تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید بترسید که اگر پسر آید خبر بکسان نمرود رسد او را بکشند بدین سبب از شهر بیرون رفت و غاری دید ... او را نشان داد
و احل شد و در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه بپیچید همانجا بگذاشت و در غار را بسنگ استوار کرد و باز گشت و پدر را از وضع حمل خبر بالتمام آگاه کرد و گفت
ای تارخ از ترس کاشتکاران بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد در خاک دفن کردم و باز گشتم تارخ باور کرد و آن روز دیگر با آن غار آمد دید که ابراهیم علیه السلام
انگشتان خود را می مکید و از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن می آمد خوشوقت شد بشهر مراجعت کرد و هر روز یکبار آمدی و او را
دیدی و باز گشتی القصه چون ابراهیم شیر زیبا عنایت الهی میپرورید هر روز چندان بزرگ میشد که کودک دیگر در ماهی و در ماهی چندان بزرگ میشد که کودک دیگر در
سالی چون پانزده ماهه شد باحوال وی پانزده ساله برابر گشت و گویند که روزی مادر نزد وی آمد گفت ای مادر خدای من کیست گفت منم گفت خدای تو کیست
گفت پدرت گفت خدای پدرم چه کس است گفت نمرود ... پس بشهر آمد و آن را از این معنی خبر داد وی بغار آمد و فرزند را بدید و همان سؤال کرد وی گفت
خدای تو مادر تست و خدای مادر تو منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و مغرب است گفت ... گفت پس خدای او چه کس است گفت
خاموش باش که او را خدایی نیست و اینقول اهل خلاف است و خلاف حق است چنانکه گذشت مگر گوئیم که ممکن است این گفتن و شنیدن ابراهیم و عم او بر سبیل
امتحان مادر و پدر ش این گفته باشند و العلم عند الله القصه بعد از پانزده سال از غار بیرون آمد و گفته اند که هفت سال یا سیزده یا هفده سال در غار بود و در وقتی
که بیرون آمد که چون ابراهیم بزرگ شد مادر بتارخ گفت که خبر ... پسر تو نبود دروغ دادم و حال الحال ... در غاری پروراندم ... تارخ را ... او را
ابراهیم را بوی نمود بجمال پسر بسیار خوشحال شد و مادر را گفت این را از غار بیرون آور چون تارخ برفت مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد در وقت شام
بعد در پایین غار شترها و گاوها و گوسفندها جمع شده بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چیست مادر او خبر داد ابراهیم گفت هر اینها را پروردگاری
خواهد بود که آفریننده اینها باشد و حال ... پس روز دیگر گفت که هیچ مخلوق را از خالق چاره نیست که آفریده کار او باشد ...
تا پدر را ... پروردگار من کیست گفت منم پروردگار تو گفت پروردگار تو کیست گفت ... گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود
کیست مادرش بانک بروی زد که مثل این سخنها مگو که خطر کلی دارد و حق آنست که بر تقدیر صحت این روایت مادرش این را بر وجه امتحان با نفیه گفته است مروی است که در زمان او
بعضی ستاره و ماه و آفتاب میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی نمرود را پرستش میکردند ابراهیم با مادر در آن شهر شدند **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ**
پس چون در آمد بر او شب تاریکی آن همه زمین را بپوشانید **رَأَىٰ كَوْكَبًا** دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند که نزد ایشان ...
بود پس بدید که بعضی که ستاره پرست بودند روی بآن ستاره کردند و سجده او مینمودند **قَالَ** گفت ابراهیم علیه السلام **هَٰذَا رَبِّي** آیا این است پروردگار من بر
سبیل استفهام و یا بزعم قوم خود و در انوار گفته که فلما جن الی آخر تفصیل و بیان قول سابق است و گویند که عطف است بر قال ابراهیم و قوله کذلک نری
اعتراض است جهة رد بر قوم او عبادت اصنام و کواکب که کرده اند پس غرض ابراهیم از این قول آن بود که تنبیه ایشان نماید بجهت نظر بطریق نظر و استدلال و قوله هذا ربی
بر سبیل فرض است چه مستدل اول قایل میشود بقول خصم و بعد از آن انکار میکند بر او بافساد و این بر وجه نظر و استدلال باشد چه حق تعالی ابراهیم را
عارف بیافریده بود و علم ضروری داده و خلق نکرده بود تا احتیاج بنظر و استدلال داشته باشد و اکتساب علم بطریق نظر او را میسر بوده باشد و آن
هنگام که مثل کسی بوده باشد که بر وجه نظر تجویز امری کند و چون دلیل بمقدمات قیاس خطائی باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن نماید هم چنانکه یکی را ما
نظر دراسبا کرده تقلید کند که قدیم است و گوید ... و چون تغییر و تبدل که از لوازم حدوث است بر وجه نظر بر او منکشف شود از آن رجوع کند و بحدوث
آن حکم کند و حاصل اینقول آنست که وی در زمان طفولیت بود تا اول زمان بلوغ پس ابراهیم بزعم قوم خویش یا بر وجه نظر گفت این خدای منست **فَلَمَّا أَفَلَ** پس آن هنگام
که ستاره فرو رفت **قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ** گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را چه جای آنکه عبادت ایشان کنم زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار نا
روا است چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است ... شب چهاردهم ماه بود ...

او شهر بیرون آمد ... لشکرگاه خیمه زد ... تا همه از شهر بیرون روند
سر

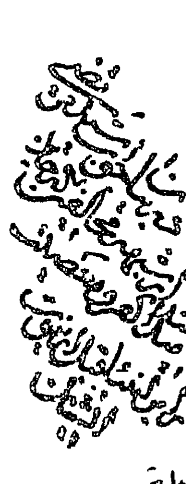


توضیحه

بر سبیل الاستدلال بیان ... و ارشاد الاتباع باید
سر

شد فلما رای القمر بازغاً پس چون دید ماه را بازغاً در حالتی که برآینده بود و طلوع کننده در طلوع و چهره ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند
قال گفت ابرهیم هذا ربی اینست پروردگار من بزعم قوم خود فلما افل پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب
میل کرد قال گفت ابرهیم علیه السلام لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناختن خود یا تمکین در نظر صائب و از احد
علت لاکونن من القوم الضالین هر آینه باشم من از گروه گمراهان از این قول حضرت خلیل استعجاز بنفس خود فرمود و استمداد ارشاد قوم خود کرد و
استعانت بپروردگار خود نمود در ادراک حق چه هیچ کس بدو منسوب نشده مگر بتوفیق و الطاف او و باین استعجاز و استعانت ارشاد قوم خود کرد و تنبیه ایشان
نمود که هر که متغیر الحالات و محل الحیات [illegible] و هر که از خدای خود که البته ضالست لیکن امت حاصل که چون ماه در جرم و نور اعظم از کوکب بود با
خود گفت که این چیست چون نیک نظر تأمل رد او و نکرد انوار اشراق کوکبی بدید و انتقال و تغییر در این باره نمود و گفت اگر خدای ما را ما کند او رو بتو بینی نفعها این رنگ
میدان حیرت و بیابان غمها است که راه شوم همه شب در فکر این بود که ناگاه قابل و سرهنگ سیارگان که صبح نور است از مطلع خود سر برآورد و با خود گفت که
این بیش روی نور است و میتهمت کمال نور خود بر همه انوار آن ایشان بنگرم که چه توانند بود پس نگاه کرد بمسیر زرین آفتاب از فلک خود سر برآورد و روی زمین را
بعلیه نور خود منور کرد و تاریکی را و بهرچه و بقیه بتافت هرچیز وی از اجزای عالم از وی ضیاء یافت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر چه سو جرا و
شده بسجده او قیام نمودند باخود گفت که تا این هم در یافتیم که ... صادق ... عنوان نظر کنیم و ببینیم که او را تغییر الوهیت هست یا نه که زعم این جماعت است که
قال فلما رای الشمس بازغةً پس چون دید ابرهیم آفتاب را بازغةً برآینده و چهار از نور خود تابنده قال هذا ربی گفت این کوکب پروردگار منست
بر وجه فرض تقلید بر وفق زعم آفتاب پرستان هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و روشنائی و لذکر اسم اشاره است جهت تذکیر خبر است و با بیاء و یا کو
و صفات رب از شبهه تانیث و قوله هذا اکبر بر وجه سند لا لالت و اظهار شبهه خصم فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قال
یا قوم گفت ای گروه من انی بریء بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز می گیرید با خدای از اجرام محدثه محتاجه بمکان و مختص
بانچه مختصات ان در تقضیر جرخانی منکور است که ابرهیم بر وجه تهکم و استهزا با آفتاب پرستان فرمود که هذا ربی بر عم که چنانکه یکی از ما مجسمه گوید که هذا
یعنی انکه می آید حبیب رود و می نشیند آن جرم حبر و خدای من است تنبیه است که هر که چنین باشد خدا نشاید چنانکه دو خبر آمد که یکی از حواریان بجانی رسید
که به پرستیدن مخالفت کرد تا ایشان را از ان منع کند ما دانست که ایشان قول این معنی نکنند پیر گفت از چین گوی ایشان همیشه مشغول بوده اند و اعتقاد باطل ایشان رسوخ
پیدا کرده پس ایشان را گفت اینها معبودان شما اند ایشان را بنگوئی و پرستش کنید تا در وقت در ماندگی بفریاد شما رسند ایشان گفتند که نیکو مروت است که ما را بضبط می کنند
بحسن عبادت معبودان ما قول او را بشنوید و نصیحت او را قبول کنید پس روزگاری بر بیامد که دشمنی وی بسی بایشان رسید نزد او آمدند که حال خود را با او باز گفتند
گفت حال وقت است که این خدایان شما از فریاد رسی کنند و بفریاد شما رسند و نتیجه آن عبادتهای بسیار که از شما صادر شد ایشان نفع رسانند و دفع ضرر از شما
کنند جروید پیش این بتان و تضرع و زاری کنید تا شما را فریاد رسند ایشان بیامدند و بعبادت بسر بردند و تضرع کردند هیچ بر آن مترتب نشد پس ایشان را مرد
هوادی و فند وی بیا کو بیند و بنا لیدند و بگفتند هر چند تضرع و زاری کردیم فایده ندادوی چون دید که وقت است که سخن او مؤثر شود گفت ای دانایان و
گمراهان بدانید که ایشان نشنوند و نه ببینند و بسود و نفع و ضر قدرت ندارند ما و شما را خدائی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون او را بخوانیم بشنود
چون بخواهیم بدهد غنی بالذات و واجب بالعبود و انبیت باید که او را بخوانیم و او را بخوانیم و از بلیه جزاو رفع نکند گفتند ما نیز تو او را بخوان تا ما او را بخوانیم
کنیم وی دعا کرد حقتعالی اجابت کرد و آن بلا را از ایشان بگردانید همه ایشان ایمان آوردند پس همچنین غرض ابرهیم آن بود که بر خطا و جهل ایشان تنبیه کند و در ابهم
دلیل است بر آنکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابرهیم بهدایت کار محتاج نظر و استدلال نبودی و چون مقام مقتضی مرتبت تفصیل و تبیین کلام
است در بیان تنزیه انبیا از عبادت غیر حقتعالی و ظاهر ابهام خلاف آنست از این جهت و از این باب اکتفا بما سبق نمیکنیم بلکه در استیفای این مبحث کوشش میکنیم که
علم الهدی روح الله روحه در تنزیه الانبیا آورده که اهل خلاف گویند که چه میگویند در معنی قوله تعالی حکایة عن ابرهیم فلما جن علیه اللیل رای کوکبا الی قوله انی
بریء مما تشرکون که مقتضی آنست که ابرهیم علیه السلام در وقتی از اوقات معتقد الهیت کوکب بوده باشد و حال آنکه شما میگوئید که این بر انبیا روا نیست جواب گوئیم
که در این دو توجیه است یکی آنکه ابرهیم این را گفت در ستاره زمان مهلت نظر و در رسیدن بکمال عقل و حضور ما یوجب علیه النظر تعلیه و تحریک دواعی بر فکر و
تأمل در آن و ارآنکه ابرهیم علیه السلام علیه السلام عارفاً بالله مخلوق نشده بود بلکه کسب معرفت فرموده و چنین که حقتعالی او را کامل گردانید و تخویف نمود از ترک
نظر بخاطر و دواعی چون کوکب بیرا که اکثر مفسرین زهره بوده مشاهده کرد و عجب آمد و حسن نور او را بدید ابتدا از آن متعجب شده بقوم خود و ابتدا که بسبب
ان قیام نمودند گفت هذا ربی بر سبیل فکر و تأمل در آن چون افول نمود دانست که افول بر اله جایز نیست زیرا که تغییر و انتقال از علامات حدوث است و همچنین در
قمر و شمس چون نظر فرمود و کثرت ضوء و نور ایشان را و دید و قوم خود را مشاهده کرد که پرستش ان اقدام نمودند بر وجه تأمل و تفکر فرمود هذا ربی و بعد
از ظهور افول در تغییر آن برآو که از لوازم حدوث است گفت که یا قوم انی بریء مما تشرکون لوازم صدق این قول آنست که او عقیب معرفت و بود بمنزله علم او و با نکه عالم
مبین برآو روا نیست و گویند که چگونه جایز باشد که ابرهیم هذا ربی گفته باشد بر وجه اخبار و حال آنکه عالم نبود باین خبر و اخبار با آنچه ایمن الخبر آن نکوه
کذب با قبیح است و حال کمال عقل بالزوم نظر او را جایز است که تجویز نکنند از کذب و از آنچه جاری مجرای آنست بر فحج گوئیم در این دو جواب است یکی آنکه این قول ابرهیم بطریق
اخبار نگفته بلکه بر وجه فرض و تقدیر فرموده و چنین تأمل و تفکر هم چنانکه یکی از ما در نظر و تفکر شبهه کرده باشد و از این یکی از دو صفت یافته باشد لامحاله تعین کرد
است که غرض از این تصفیح نمایند تا بداند که این فرض را در منتهی میبحث آن میشود و یا نفی آن در این [illegible] حقیقت خبر نمیگویند و لهذا صحیح است که چون نظر
دلیل بر آنکه فرض قدم آن کنیم تا سبب آن شود تا افساد این فرض بر هم آنکه ابرهیم از روی ظن از این اخبار نموده و تأمل و تفکر را لعمر ابر است که در حال نظر و فکر ظن

هما ب عبا



علم



چیزی نکند که از اصل برپا شد و بعد از آن با دلهٔ پیغمبر از آن رجوع کند و این مسئله قبح نیست عقلا و چون ابرهیم علیه السلام در غار بعد بلوغ از
بود و کوکب و قمر و شمس را ندیده بود تا وقتی که از غار بیرون آمد بر کسی نازرسید که کو بدیکو نسجا بر باشد که شخصی تا به بد کمال عقل خود معلوم نکرده باشد
و نجوم از ابد دیده باشد همچنانکه ابر داشت و آنکه ابرهیم کوکب را قبل از این ندیده بود و تعجب از آن مانند تعجب کسی بود که از ابد ندیده باشد و توجیه دوم در این آنست که ابرهیم این
چیز را که به منصوص است بر سبیل نشان نکفته باشد در زمان نظر و فکر بلکه در آن حال موقن و عالم بود بانکه خدا نیست که پروردکار او و صفت کوکب باشد و اتفق
را بر سبیل انکار بر قوم خود کفته و تنبیه ایشان بر آنکه این چنین مسئله افول و غیبت است خدا نیست که معبود باشد و هذا ربی محمول باشد بر احتجاج بر یکی انکه هو
کذلک علی مذهبکم و معتقد کوهم چنانکه یکی زما شبهه را کوید بر سبیل انکار قول او هذا ربه جسم متحرک و ممکن چنانکه کذ [illegible] دیکر انکه بر آن بطریق استفهام
بجهت استغنا از آن هم چنانکه در بیتهای از اشعار فصحا واقع شده کقول الاخطل کذبتك عینك ام رایت بواسطة غلس الظلام من الرباب خیالا وقال الاخر
لعمرك ما ادری وان کنت داریا بسبع رمین الجمر ام بثمان وقال الربیع ثم قالوا تحبها قلت بهرا عدد القطر والحصی والتراب اگر کویند حذف حرف استفهام در
صورتی مستحسن است که در کلام دلالتی بر آن باشد یا معوض منه در حیز فقد عوض مستعمل نیست و اشعار فصحا که مثال آن بوده اید حذف حرف استفهام که
و حذف موقوف بوده باشد یا معوض [illegible] کلام علم الهدی [illegible] کفت با انقد شرطی [illegible] با قیام عوض است در مقام ان کلام منقطع
و در آیه نیست پس بر سبیل استفهام نکفته باشد بلکه بر وجه اخبار بوده باشد و جواب و ولا دوم آنکه کوییم که کاهست که حذف حرف استفهام میکنند با اثبات عوض
از آن و با فقدان آن هر کاه که لبس در معنی استفهام نباشد و بیت از ابی ربیعه خالی از حرف استفهام است و خالی از عوض و از ابن عباس مرویست که فلا اقتحم العقبة
در معنی افلا اقتحم است پس حرف استفهام درو محذوف بوده باشد بدون عوض انتهی کلام علم الهدی و نزد بعضی آنست که ابرهیم این سخن را کفت با قصد شرط
ای ان کان ربکم هذا النجم تزعمون فهذا الکواکب او هذا القمر او هذا الشمس ربی و توقف سخن ابرهیم بر حال [illegible] در ابره دلالت بر حدث اجسام و اثبات
صانع و استدلال ابرهیم با افول بر حدث اجسام جهت آنست که حدث ان با افول ظاهرتر است و از شبهه نجل هر کاه که حرکت و سکون مر ایشان را باشد لا محاله مخلوق و محدث
باشد و هر کاه که محدث بود [illegible] باشد [illegible] از محدثی و محدث لابد آنست که قادر باشد که صحیح بود ارادهٔ احداث و هر کاه که احداث ایشان کرده باشد بر غایت انتظام و
احکام پس البته عالم باشد و هر کاه قادر و عالم باشد واجب است که حی و موجود باشد و بدانکه احتجاج با افول [illegible] انکه هر [illegible] منتقل از حالی
بحالی محتجب آنست که احتجاج با افول اظهر است [illegible] انتقال آنست بالخفا و احتجاب و دیکر آنکه در چنین مجادله استدلال کوکب در وسط السماء بود و در آن تنبیه
است بر مشرکان عرب و زجر ایشان از عبادت اصنام و حث ایشان بر طریق سلوک پدر ایشان که ابرهیم است در نظر و فکر [illegible] تعالی علام
ایشان کرد که اتباع حق او [illegible] ایشانست که مقرند بفضل او و چون ابرهیم از قوم تبرا کرد در پرستش کواکب [illegible] شرک که مبدا ارباب متعدده
ممکنات است و کفت انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را بعبادت خالص کردانیدم دین یا روی دل خود را متوجه کردانیدم للذی
مر آنکسی را که از محض قدرت خود فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه دینها بدین
توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندکان [illegible] و کلمه طیبه لا اله الا الله [illegible] یعنی
اول راه توحید [illegible] لا اله الا الله [illegible] در تفسیر [illegible] کرده است که چون ابرهیم
بشهر آمد و زاد بیک نمرود بردند و او مردی که به منظور بود ابرهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر کرد تخت او صف زده پرسید
این چه کسی است که مرا بدین [illegible] کفتند خدای همه ولایت پرسید که این غلامان که بر حوالی تخت اند چه کسان اند کفتند [illegible]
تبسم فرمود و کفت این چه کونه [illegible] ابرهیم پیوسته خدمت بتان [illegible]
[illegible]
دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند همچنانکه حق سبحانه از آن خبر داده که وحاجه قومه و حجت جستند با او قوم او یعنی مخاصمت کردند با وی در
توحید قال اتحاجونی کفت بر وجه انکار و تقریع که آیا محاجه و مخاصمه میکنید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید [illegible]
وقد هدان و حال آنکه راه نموده است خدای مرا به توحید [illegible] بر وجه لطف و توفیق [illegible] دلایل ملکوت [illegible] معنون ما
[illegible] ابرهیم [illegible] ولا اخاف و نمیترسم [illegible] ما تشرکون به از آنچه شریک او کردانید [illegible]
هیچ وقت از بتان شما [illegible] الا ان
یشاء ربی مکر آنکه خواهد پروردکار من شیئا چیزی [illegible] وسع
ربی [illegible] پروردکار من [illegible] کل شیء علما همه چیز را از روی دانش یعنی علم او به همه چیز محیط شده [illegible]
یعنی چون علم او به همه چیز رسیده [illegible] افلا تتذکرون
آیا یاد نمیکنید و پند نمیکیرید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تخافون [illegible] انکم اشرکتم بالله [illegible] ما لم ینزل [illegible]

مذکور

کفر ناشی و اسقاط حرف استفهام

کما

تفهیم شرک

بشریک کردن آن علیکم سلطانا بر شما کتابی یا حجتی و دلیلی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل خلاف آنست که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست
و شما اولی ترید که بترسید از خدای غالب قادر که شریک می آرید با او و حال آنکه بترسید از او و باین شریک که از دیده و حجت خالی است و محض تقلید است
است که او را حق است انکار او و بترسید جهت اشراک مصنوع بصانع و تسویه میان مقدور و عاجز با ضار و نافع فای الفریقین پس کدام از این دو
گروه مشرک و موحد احق بالامن سزاوارتر بایمن بودن پس مراد به هیدا ان کنتم تعلمون اگر هستید که باستعمال عقول خود بدانید که
سزاوار است که از او بترسید یعنی حقتعالی که قادر است بر ایصال نفع و ضرر نه غیر او و ایشان الفریقین بر اینجا آنا ام انتم جهت احتراز از تزکیه نفس
خود و اینجا لیل است بر آنکه هر کس که قول او بحجت بود باطل باشد و دال بر فضا قول آنانکه گفتند که مناظره و مجاجه نباید کرد و بعد از آن بر سبیل استئناف گفت که الذین
امنوا آنکسانیکه ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بظلم اولئک آن گروه لهم الامن
مر ایشان راست ایمنی از عقاب و عذاب وهم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و بدانکه صحیح آنست که این استئناف باشد از ابرهیم و ابن عباس و اسنا از امیر المؤمنین
علیه السلام و با آنچه حقتعالی که جواب باشد و ایشان استفهام نموده اند و این را نقل محمد بن اسحق و ابن زید و جبائی نیست مراد بظلم اینجا شرک است چنانکه مفسر شد و مرویست
از سلمان فارسی و حذیفه یمانی و ابن مسعود که چون این آیت نازل شد بر اصحاب شاق آمد و گفتند کی ایمانا لم یظلم نفسه کدام از ما است که از ظلم خالی نیست حضرت رسول
فرمود که لیس ما تظنون انما هو ما قال لقمن لابنه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم نیست معنی آنچه گمان برده اید بلکه این مثل اینجا نیست که لقمن پسر خود را گفت
که ای پسر من شرک میاور بخدا که شرک ستم عظیم است و لبس کلامی است ان یقرن بتصدیق بوجود الصانع الحکیم و یخلط بهذا التصدیق الاشراک ایمان آنست که
تصدیق بوجود صانع حکیم کنی و شرک را بان خلط کنی و نزد بعضی مراد بظلم معصیت است و جبائی و بلخی گفته اند که جمیع کبایر در ظلم داخلند چه آن محبط ثواب است پس موجب
دخول نار باشد و اگر مختص باشد بشرک لازم می آید که مرتکب کبیره هرگاه مؤمن باشد متصف بامن باشد و این قول لیست بچند منافی امن و لا یامن مکر الله الی آخر و دیگر
آنکه امن صاحب کبیره از نوعی کبیره است و جواب از این آنست که این دلیل خطاب لازم محاید و مذهب حق آنست که مفهوم مخالف حجت نیست با آنکه مرتکب کبیره غیر امن است
بدلیل دیگر معلوم شده و با مراد از امن ایمنی است از دخول نار بر سبیل خلود و تلک و همه اینها که گذشت از احتجاج و استدلال ابرهیم بر قوم یعنی قوله فلما جن بالمؤمن
الخ اجمعونا اینجا حجتنا حجت و برهان ما بود که بر وجه حجت اتیناها ابرهیم دادیم او را بابرهیم یعنی ارشاد نمودیم و القا کردیم در دل و بوسیله توفیق
و الطاف عمیمه خود و قوله علی قومه متعلق است بحجتنا یعنی حجت ما با ابرهیم دادیم حجتی بر قوم او و او بان بر ایشان حجت کرد و در صورتیکه حجتنا خبر تلک
باشد اما اگر بدل او باشد پس متعلق و محلی و باشد ای لیحج علی قومه یعنی حجت خود را بابرهیم دادیم تا بان حجت کند بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم بپایهای بلند
من نشاء مرکه را خواهیم در علم و حکمت لی مؤمنا که مصدق و حدانیت ما اند و مطیع و منقاد ما و ما تفضیل بعضی از ایشان دهیم بر بعضی و بعضی گفته اند که بیقین
هر یک را اهل بانواع مراتب عالیه در جات منعم میسازیم بر قدر رکه مستحق است و گویند معنی آنست که ما بر فوق حکمت فع درجات یعنی مردم با اصطفای رسالت بر بعضی دیگر
ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم حل و ند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم داناست با استحقاق و استعداد هر کس در رفع و خفض او و وهبنا
له و بخشیدیم ابرهیم را اسحق یعنی پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و نبیره او که اسرائیل است و گویند وجه تسمیه یعقوب آنست که در عقب عیص
متولد شده بود و منعجم و او مانع اینست کلا هدینا هر یک را از ایشان هدایت نمودیم به معرفت خود و احکام شریعت بمحض الطاف و توفیق ونوحا هدینا
من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم تعداد هدایت نوح در این مقام جهت اظهار نعمت است بر ابرهیم چه نوح پدر ابرهیم بود و شرف الوالد متعدی بولد میشود ومن
ذریته و هدایت کردیم از ذریه نوح و بعضی گفته اند از ذریه ابرهیم زیرا که کلام در شان ابرهیم است و اول اصح است زیرا که یونس و لوط در این آیه مذکوره
داخلند و از ذریه ابرهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابرهیم اند هم از ذریه نوح هستند چه ابرهیم از ذریه نوح است متعلق و قریب نوح مرجع نیز قرینه رجوع ضمیر است و اگر راجع
با ابرهیم باشد پس اختصاص بیان بایکر و بانبیای مذکور در این آیه و انبیای که بعد از آنست ابنیای مذکور مذکور در لیث ثالثه مذکور اند عطف بانکه بر نوح و
شبهه نیست که این خالی از تکلف نیست پس اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است یعنی بوسیله توفیق و الطاف خود هدایت نمودیم بعضی از فرزندان
نوح را و قوله داود عطف بنا است یعنی داود که پدر ایشان است از اولاد یهودا بن یعقوب وسلیمان و سلیمان که پسر داود است و ایوب و ایوب
که پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم است ویوسف و یوسف بن یعقوب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که الکریم بن
الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم وموسی وهرون و موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب و هرون که برادر موسی بود
یکسال از موسی بزرگتر بود وکذلک و همچنانکه ابرهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات بر دین و مجاهده در راه حق و کثرت اولاد و وضع نبوت در
اولاد و ذریه او نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکو کاران را از فرزندان استحقاق ایشان بثواب و کرامات وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او
از بنی مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان ویحیی و یحیی که پسر زکریا است وعیسی و عیسی که پسر مریم است دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بود
اند و عمران پسر ماثان بن اموص بن حزقیا است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از جانب مادر صحیح است چه عیسی از ذریه نوح یا ابرهیم شمرده و حال آنکه
نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین علیهما السلام از اولاد رسول باشند و بنو امیه در این مضایقه میکردند از موافق و مخالف نقل است که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ابنای هذان امامان قاما او قعدا و در حق حسن علیه السلام فرمود که ابنی هذا سید و همه اصحاب سلوم هر یک از
ایشان را ابناء میکردند که یا ابن رسول الله و بروایت صحیحه متواتره ثابت شده که حضرت در حق حسین علیه السلام فرمود که ابنی هذا امام ابن امام ابو ائمه تسع تاسعهم قائمهم
الیاس و دیگر الیاس را که پسر بشر بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمران است و این قول محمد بن اسحق است و ابن مسعود روایت کرده اند که نام او ادریس است هم
چنانکه اسرائیل که اسم یعقوب است و رمضان دیگر دلیل است بر آنکه ذریه از اولاد میکرد که بر وجه تغلیب از داخل ذریه کرده ایم و ابن عباس است که از کعب روایت



از حضرت است و بر همه فضل دهد و میفرماید که كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران کاملانند در صلاح و صلاح ایشان آنست که بچیزی سزاوار او باشد متعرض نشوند هرچه سزاوار
او نبود و در خبر است که روزی حجاج موسی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب کرد که شما بان رسول الله در کتاب خدا اینجا هست که دلالت کند بر آنکه نو فرزند رسول خدا اید
از صلب وی فرمود آری گفت مرا از من غایة مباهله است یعنی قُلْ تَعَالَوْا و الآیة و غیر سورة الانعام که دانه و من ذریته است تا آخر فرمود که قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ تا آخر گفت
چگونه این آیه دلالت میکند بر این مدعی فرمود که اگر رسول خدا حاضر شود و دختر تو را بزنی از تو خواهد بدهی او را گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت نکند فرمود
که او از من خواهد یا ندهم گفت چرا فرمود که اجماع است که فرزند فرزند خواه از دختر باشد و خواه از پسر بر پدر حرام است دیگر آنکه گوش زن خود را طلاق دهم پیغمبر صلی الله
علیه و آله نتواند که او را نکاح کند گفت در کجا میگوئی فرمود بقوله تعالی وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر بزرگ
است وَالْيَسَعَ و الیسع که پسر خطوب است العجوز است وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط که پسر هاران برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله علیهم و علی
جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم بنبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان مراد است که مراد اهل زمان پیغمبران را
بر امت خودیست تا تفضیل دادیم مجتهد شیخ تقدیم مفضول بر فاضل این دلیل فضل انبیا است بر ما عدای ایشان از ملائکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ عطف است بر کلا
یعنی تفضیل دادیم بعضی را پدران ایشان را وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی از ذریه ایشان را وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان را یعنی از آبا و ذریه و اخوان انبیاء مذکوره را
که پیغمبر بوده اند یا اوصیا یا اولیا تفضیل دادیم بر سایر مردمان که در وقت ایشان فرو بوده اند در منزلت و ثواب و ر ایشان و بعضی و من آبائهم عطف است بر هو ما
یعنی هدایت کردیم بعضی را با و ذراری و اخوان انبیاء مذکوره را بوسیله الطاف و توفیق خود بسیار امر مراد از هدایت عطا نبوت و علم و حکمت است اصل اینها چنانچه مستلزم
آنست که بعضی از آبا انبیاء کافر بوده باشد این موقوف مذهب امامیه نیست وَاجْتَبَيْنَاهُمْ عطف است بر فضلنا یا هدینا یعنی برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را براه راست که دین حق است و گویند که تکرار هدایت بجهت بیان آن چیزیست که هدایت کرده شده اند بسوی
او که دین خدایست یعنی آنست که ایشان را در آخرت بطریق بهشت هدایت کردیم ذَٰلِكَ این دین که متدین بودند انبیاء مذکور بان هُدَى اللَّهِ دین خدایست که مستلزم
اهتدای است در دنیا و آخرت يَهْدِي بِهِ راه مینماید بآن مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که توفیق یابند بآن در مجمع آورده که مراد به هدایت اینجا ارشاد
است بصواب بر نفع ایشان که مشترک است میان مؤمن و کافر وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ منافی آنست یعنی بسبب این هدایت کار را ثواب عظیم که بهشت و نعیم است کرامت میفرماید
وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک می آوردند بخدا بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُم مر ایشان را باطل و نیست شدی از ایشان مَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند یعنی ثوابی بر آن مترتب نمیشد چه ایقاع آن بر وجه ملام بر قربت و بر خلاف جهتی که استحقاق ثواب میشد و تشبیه بهشت نعیم ادنی است
تعبیر حبط و در آیه دلالتیست بر آنکه حبط ثوابی که مستحق آن بوده باشند بر طاعات بخود که مقدم بر اشراک بوده باشد نه بر آنکه ظاهر آیه مقتضی آن است و منع آن مانع
بدلیل قاطع میدانیم که مشرک را اصلا ثوابی نیست و اجماع امت نیز بر این نیست و در این رفع عظیم است مر مشرکان را أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و داده ایم حکمت شریعت بر فیصل الدین امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِن يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب
و نبوت و حکمت شریعت هَٰؤُلَاءِ این گروه معاندان قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان و مراعات کردن بان قَوْمًا
گروهی را که از روی صدق لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافران و آن گروه که ان مراد پیغمبران و متابعان ایشان اند و گفته اند که این قوم انصار مدینه اند
و اهل مدینه چون بدوعت تو و این مومنان بنا بر وعده بودند پیش بنبوده نشده است ایشان و گویند مراد اهل فارس اند یا هر کسی که نا روز قیامت ایمان در آید در زمره
مرد و قریشکان اند و در مجمع و رده که این منقبض شما است که خدای تعالی نصرت پیغمبر خود و حفظ دین او نماید أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى
اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریق ایشان اقتدا کن که عن دلیل بچیز که بر آن متفق بوده اند از توحید اصول دین نه فروع
مختلف فیها چه فروع آن نیست هر کس هدایت نیست بلکه آن محض تنزیل و اعصار است بر خلاف اصول پس این دلالت نکند بر آنکه آنحضرت متعبد بوده باشد بشریعت
و سل سابقه و هدایت ذا فتدی برای وقفیت نیز کند در مفاتیح الغیب مسطور است که ایمه خفیه آنحضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله امر کرد که بهدیهم اقتده مانع
است که احوال ایشان را بیرون کنید و احوال ایشان و هر ایشان یکی بر وصف و سیرت هر یک مطلع شد از جو و حسن اختیار فرمود بر آنکه اقتدای پیغمبر ما صلی الله علیه و آله به ایشان در اصول
دین ایشان باید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و اوصاف ایشان بوده و مراد آنست که اقتدا
کن بصبر ایوب و سخای ابراهیم و صلابت موسی و زهد عیسی و علی هذا و تفسیر آنست که از صفات سنیه و خصال حمیده هر چه با ایشان متفرق بود نزد او ثبت همه مجتمع
پس از همه افضل و اکمل باشد شعر هرچه خوبان همه آن داده اند هم تو بیکو ترا زان داده اند هرچه بیارند بران دلبران جمله ترا هست زیاده بران
و گویند معنی آنست که اقتدا کن بایشان در صبر بر اذای قوم و شکیبائی تمام چنانکه ایشان شکیبائی کردند تا مستحق ثواب آن شوی هم چنانکه ایشان مستحق آن شدند
بوسیله صبر و اصطلح فقد آنست که جمیع خلاق حسنه و اطوار پسندیده و از جمله آنکه قُل بگو بکافران که لَّا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ
رسالتی از خدای با قرآن أَجْرًا مزدی چنانچه پیشتر هیچ پیغمبر از امت خود مزد دعوة نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ یا قرآن إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ
مگر پندی مر عالمیان را و در این آیه دلالت است بر آنکه هیچ زمانی خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد لقوله تعالی فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا و استدلال کرده
دلالت است بر آنکه امام منصوص است از جانب او و نیز باجماع بندگان و بعضی استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه آنحضرت و امت او متعبد اند بشرایع ما قبل خود مگر
آنچه دلیل قائم شود بر نسخ آن و این استدلال صحیح نیست چنانکه این آورده شده در اینجا انبیا متفق شده اند بر آن و آن توحید است و مکارم اخلاق چنانکه گذشت و اما شرایع
مختلف است پس صحیح نباشد اقتدا در آن بجمیع انبیا و نیز دلالت است بر آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعوث است بکافه عالمیان و نبوة او مختوم است لقوله إِنْ هُوَ
إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ و روایت کرده اند که مالک بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بمجادلت سید ما رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت با وی گفت که سوگند میدهم ترا

بدانچه تورتیه را بر موسی نازل کرد اینکه گفت نه تو در تورتیه دیده که ان الله یبغض الحبر السمین وی در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نکرد ابدا [illegible]
وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را **حَقَّ قَدْرِهٖۤ** چنانچه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناختن او بود در رحمت و نعمت
بود کانکه تعلقات آن ارسال رسل و انزال کتب است **اِذْ قَالُوْا** چون گفتند **مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ** نفرستاده است خدای **عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ** بر هیچ آدمی هیچ
چیزی از وحی و احکام شرع یعنی ارسال رسل و انزال کتب که از عظائم رحمت و جلائل نعمت او است از حق سبحانه و تعالی سلب کردند در کشف الاسرار آورده که یعنی ما قدروا
الله حق قدره ما عرفوه حق معرفته [illegible] را با قدیم چه نسبت و خاک را با رب الارباب چه مناسبت کما التراب و رب الارباب بزرگی را از شناخت الهی سؤال کردند
فرمود که کل ما خطر ببالک فهو هالک و الله بخلاف ذلک و نعم ما قیل هر چیزی که بر هم نهاده دست عقل و حس و وهم کبریاش سنگ بطالت اندازد انداختنی و شبهه نیست در آنکه
معرفت او در ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تحیر از تعینات اسما و صفات منتهی است غیر حق را [illegible] بلکه احتجب بحجاب عزة محتجب است و برای کبریا مختفی هیچ سببی بشناخت
او و ما سوای او پیش شروع در طریق شناخت او موجب ضاعه بضاعت عمر است بضاعة تو قلت مجال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و علامه رازی در اسرار التنزیل آورده که این آیت
و عیار [illegible] و بال کند [illegible] دانند که ذات نبوت [illegible] تو بیستان ابن عباس [illegible] که جهود گفتند که ای محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی بتو آن کتابی کرده
گفتند [illegible] الله ما انزل من السماء کتابا حق تعالی آیه را نازل [illegible] و گویند که قایل قول ما انزل الله علی بشر من شیء فنحاص بن عازورا بود و گویند که کفار مکه
قدرت حق تعالی [illegible] انزال [illegible] بر ایشان حق تعالی فرمود که ما قدروا الله حق قدره [illegible] گفتند که جمعی [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصرار کردند
که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح برای ما آورد [illegible] کما قال الله سبحانه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء [illegible]
تعالی بر هیچ [illegible] وحی [illegible] کتابی فرستاده [illegible] و تورتیه [illegible] قول ایشان که [illegible] فرستاد **قُلْ** بگو ای محمد **مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ**
که فرستاد انکار **الَّذِیْ جَآءَ بِهٖ مُوْسٰی** که آمد بآن موسی **نُوْرًا** در حالتی که بود روشنائی دهنده ظلمات کفر و جهل را بیان سازنده **وَّهُدًى**
لِّلنَّاسِ و راه نماینده مر مردمان را که **تَجْعَلُوْنَهٗ** میگردانید آنرا **قَرَاطِیْسَ** صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده **تُبْدُوْنَهَا** آشکارا میکنید آنرا [illegible]
وَتُخْفُوْنَ كَثِیْرًا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و آیت رجم [illegible] و گویند که [illegible]
انزال تورتیه بر آنکه نزول تورتیه از مسلمات [illegible] ایشان بعد از آن وسیل امتنان فرمود که **وَعُلِّمْتُمْ** و آموخته شدید [illegible]
اهل اسلام [illegible] یعنی ای اهل اسلام آموخته شدید بآن زبان محمد [illegible] **مَّا لَمْ تَعْلَمُوْۤا** آنچه ندانستید **اَنْتُمْ وَلَاۤ اٰبَآؤُكُمْ** نه شما و نه پدران شما از امر و نهی
و حلال و حرام و سائر آنکه مراد جهود [illegible] معنی آنست که آموخته شدید زیاده بر آنچه در تورتیه است و آنچه ملتبس بود بر شما و بر آبای شما [illegible]
و نظیر اینست که ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون [illegible] گوید که خطاب [illegible] گروهی بود [illegible] قریش **قُلِ اللّٰهُ** بگو ای محمد
که خدای فرستاده است آنرا [illegible] فاعل فعل محذوف ای انزل الله [illegible] گفتند
تورتیه **ثُمَّ ذَرْهُمْ** پس دست بدار ایشان و بگذار ایشان را **فِیْ خَوْضِهِمْ** در باطل و خرافات خود **یَلْعَبُوْنَ** در حالتی که بازی میکنند [illegible]
و الزام حجت [illegible] صورة امر است و مراد تهدید است ای دعهم فسیعلمون عاقبة امرهم یعنی ایشان را ایمن رها کن [illegible]
[illegible] بلکه ظرف صلة ذرهم یا یلعبون و یلعبون حال از مفعول ذرهم و یا حال از مفعول یا فاعل یلعبون یا از ضمیر خوضهم [illegible]
[illegible] ابو سعید ابو الخیر در کلمه قل الله ثم [illegible] فرموده که الله بس ما سوی هوس [illegible] انقطع النفس و بعضی [illegible] قل الله یعنی [illegible] ثم ذرهم
[illegible] شبلی با بعضی از اصحاب خود گفت علیک بالله و دع ماسواه چون نقد [illegible] حاصل [illegible] دل [illegible]
[illegible] انزال تورتیه بر موسی اعلام میکند که سبیل قرآن همان سبیل تورتیه است **وَهٰذَا** و این قرآن **كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ** کتابیست که فرو فرستاده ایم ما آنرا
مُبٰرَكٌ بسیار فایده و با برکت است **مُّصَدِّقُ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ** باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب چون تورتیه و انجیل یعنی موافق آن در توحید و
اصول دین و یا گواهی دهنده بر حقیت آن و در تسمیه قرآن بمبارک چند وجه گفته اند یکی آنکه [illegible] مشتمل [illegible] هر کس که متمسک بآن [illegible]
[illegible] رستکاری [illegible] برکت بمعنی ثبوت الخیر [illegible] لم یزل و لا یزال [illegible] مبارک است [illegible] و متضمن
علم اولین و آخرین و مغفرت ذنوب و مبین حلال و حرام [illegible] برکت بمعنی زیادتی است یعنی قرآن متضمن زیادتی بیانات [illegible]
کتابیست و تا آخر تکلیف هیچ کتابی ناسخ آن نکند و قوله **وَلِتُنْذِرَ** [illegible] کتاب [illegible] قیل انزلناه للبرکات و تصدیق ما
تقدمه من الکتب و الانذار یعنی انزال قرآن کردیم برای خیرات و برکات کثیره و تصدیق کردن کتب متقدمه و برای آنکه بیم کند و حفص [illegible] یعنی محمد [illegible] آنکه
تو بیم کنی **اُمَّ الْقُرٰی** اهل مکه را [illegible] علت فعل محذوف [illegible] یعنی انزال قرآن کردیم [illegible] **وَمَنْ حَوْلَهَا**
و هر کس را که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را [illegible]
[illegible] توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت آن بسط کرده اند یا آنکه [illegible] و قبله جمیع و اعظم قری
در عظم منزلت [illegible] **وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ** و آنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت **یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ** ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق
آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف [illegible] و تفکر تا آنکه [illegible] بوسیله بعثت حضرت رسالت و قرآن **وَهُمْ** و ایشان که
بپیغمبر یا بکتاب میگروند **عَلٰی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ** بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهت آنست که عماد دین و علم ایمانست و در
[illegible] دلیل است بر آنکه مؤمن [illegible] ایمان [illegible] دلالت است بر عظم قدر صلوة و منزلت
ان بجهت اختصاص ان بذکر از میان سایر فرایض و تنبیه بر آنکه هر که مصدق بپیغمبر و قیامت باشد اخلال بصلوة نکند و ترک او ننماید و آورده اند که مسیلمه کذاب

سنت موضع



واسود عنسی دعوی نبوت کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از شنیدن دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر بنشست حق سبحانه و تعالی در بیان
تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه افترا کرد و بر بست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را او گفت
من پیغمبرم و بر او قَالَ یا گفت که أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه اباطیل مفتریات
بر هم می‌بافت و میگفت که جبرئیل بر من فرود آمده است اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند و
مرویست که مسیلمه دو کس را برسالت نزد رسول فرستاد حضرت ایشان را گفت که شما بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آنستی که رسولان را نکشند من
شما را بکشتمی و با اصحاب فرمود که شبی در خواب دیدم که در دست من دو سوار زر داشتم پس وحی کردند که باد در این دم من چنان کردم هر دو بپریدند من تاویل این بدو
دروغ زن کردم یکی مسیلمه و دیگری اسود عنسی و گویند نزول این آیه در حق عمرو بن لحی و متابعان او بود که اختلاف احکام میکردند و از [illegible]
و از ابی جعفر صلوات الله علیه و ابن عباس و عکرمه و مجاهد و سدی مرویست که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قریشی که کاتب رسول خدا بود و چون وحی با آنحضرت نازل شدی
املا کردی وی بنوشتی و او بجای غفور رحیم حکیم علیم می‌نوشت و بموضع سمیع علیم غفور رحیم و چون این آیه فرود آمد که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ
الی قوله ثم انشأناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول فرمود که بنویس که اینچنین بر من نازل شده
در نبوت وی بشک افتاد و با خود گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله در آنکه میگوید که وحی بمن میآید صادقست پس بر وحی که با وی میآید بر من نیز وارد میشود و اگر کاذبست
پس مثل آنکه میگوید منهم میتوانم گفت و بجهت این مرتد شد و نزد اهل مکه رفت و گفت احوال محمد را نیکو معلوم کرده‌ام و را شناخته‌ام او از پیش خود چیزها میگوید
و از او چیزهای میخواهد و من بعضی را تبدیل میکردم و چنانچه خود میخواستم مینوشتم و چون نزد پیغمبر مؤمنان را امثال این اختیار بود مشرکان میدیدند و ایشان اهل
ایمان را ایذا و آزار میرسانیدند و از جمله تحریک کردند عمار را با غلامی بگرفتند و عذاب کردند و گوش عمار را ببریدند و بانواع جفا میکردند تا ایشان را از
دانسته ما سحر با او نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله بر زبان ایشان جاری گشت عمار از دست ایشان خلاص شده مضطرب پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا رسول الله مشرکان گوش مرا بریدند و مرا باجبار و اکراه بر آن داشتند که سخن ناسزا نسبت بحضرت تو گفتم اما از آن توبه باشد و گناه مرحمت کرد و با ما
بگفتند و او زاری کرد پس حق تعالی در حق او این آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله
ولهم عذاب عظیم و در باب عبد الله بن سعد فرمود و من اظلم الی قوله وَمَن قَالَ و کیست ظالمتر از آنکه گفت سَأُنزِلُ زود باشد که نازل کردانم مِثْلَ
مَا أَنزَلَ اللَّهُ مانند آنچه نازل کرداند خدای و مرویست که در روز فتح مکه عبد الله بن ابی سرح ملتجی شد بعثمان و او را بوسیله شفاعت پیش رسول
صلی الله علیه و آله برد عثمان دست او را بگرفت و در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله عفو کن عبد الله
بکند رسول هیچ جواب نفرمود و باز این کلام را اعاده کرد حضرت ملتفت نشد چون مرتبه سیم تکرار نمود حضرت فرمود که هو لک پس برخاست و عبد الله
از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت که الم اقل من رآه فلیقتله یا من نگفتم که هر که او را ببیند بکشد عباد بن بشر گفت کانت عینی الیک
یا رسول الله ان تشیر الی فاقتله چشم من بجانب تو بود که تا بمن اشاره فرمایی من او را بکشم فرمود ان الانبیاء لا یقتلون بالاشارة پیغمبران کسی را باشاره نکشند از بعضی
روایت کرده‌اند که عبد الله قبل از فتح مکه باسلام رجوع کرد بعد از آن حق تعالی از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ
چون باشند ستمکاران یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدائد مرگ این ماخوذ است از غمرة الماء اذا غطیه یعنی فرو گیرد و احاطه کند سختیهای
مرگ کفار را وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ گسترانندگان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در بیان وزره که دستها گشاده
باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر روی و پشت ایشان زنند و گویند که أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدها ام چون منافقی مسلط
کدان روی غلظت و عنف چیزی طلبد و یا گویند ملائکه عذاب که بدل آرید نفسهای خود را از عذاب خود را از دستهای ما رها سازید اگر میتوانید یعنی نتوانید
الْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خواری مراد بعذابیست که متضمن شده باشد
باشد و اضافه بهون از جهت عراقت و تمکن است در آن از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بعذاب هون تشنگیست در وقت جان کندن بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ
بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدا چیزیکه نا راستست و نا بود مانند ادعای ولد و شریک او را و دعوی نبوت و وحی وَكُنتُمْ عَنْ
آيَاتِهِ و بودید که از آیتهای او تَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی میکردید و تعظیم نمینمودید و در آن تامل و تفکر نکرده ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید
بعد از آن بر سبیل توبیخ ایشان را گویند وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که آمدید بحساب و جزای ما فُرَادَىٰ در حالتی که منفرد باشید و یگانه نه مال با شما هست و نه
فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار از اعوان و اوثان که گمان میبردید که شفیعان شما باشند چه مرویست که ابو جهل و نضر بن حارث گفتند اما که میگفت
تشفع لی اللات والعزی و مراد بجمع در اینجا الف برای تانیث چون کسالی و قوله كَمَا خَلَقْنَاكُمْ بدل است از فرادی یعنی آمدید تنها چنانکه ما بیافریدیم
بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار یعنی از شکم مادر برهنه و پا برهنه و غیر مختون بوده که حالت تا بتر نا شده حال ناشد از ضمیر مراد یعنی مشبهین
ابتداء خلقکم عراة حفاة غرلا بهما یا صفت مصدر محذوف ای مجیئا کخلقنا لکم وَتَرَكْتُم و بگذاشتید مَّا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده بودیم شما را یعنی آنچه بدان
می‌نازیدید در دنیا بسبب آن مفاخرت میکردید و بجهت این از آخرت باز ماندید بگذاشتید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه
با خود داشتید آنکه بر سبیل توبیخ میفرماید که وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و نمی‌بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان می
بردید از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که ایشان در شما شریکانند یعنی که ایشان در ربوبیت و تربیت شما و استحقاق عبادة شما شریکان خدا بودند لَقَد تَّقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد وصلت و پیوند شما و منشت و پراکنده گشت جمعیت شما یعنی اسباب و وصلت شما منفصل شد و بین از لغات الاضداد است مستعمل

وضل

متن وصل و فصل و گویند که این ظرف است اسناد فعل بدو شده است بر سبیل اتساع و حقیقت معنی آنکه واقع شد قطع در میان شما و قرائت حفص که منصوب است
شاهد این است و این اضمار فاعل است بجهت آنکه ما قبل آن بر آن دال است یعنی تقطّع الامر بینکم و الوصل یا اقامت آن در مقام موصوف و اصل آن تقطّع ما بینکم است
وَضَلَّ عَنْكُمْ و ضایع شد و باطل گشت از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان شما اند یا آنکه بعث و نشر نخواهد بود و ابو هریره
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون اسرافیل در صور دمد زمین بلرزد و ارواح در صورت مخلوقات در آید انگاه حقتعالی فرماید که بعزت و جلال و
من که هر جانی با قالب خود رود پس همه برخیزند و بعرصات قیامت در آیند و بوقت عرض هفتاد سال ایستاده باشند برهنه پای برهنه ختنه ناکرده و از غایت دهشت و هول
هیچکس بدیگری ننگرد و در این مدت حقتعالی میان ایشان حکم کند و ایشان چندان بگریند که آب چشم ایشان منقطع شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که مانند لجام
بدهن ایشان در رود و عایشه پرسید که یا رسول الله زنان برهنه باشند فرمود آری گفت و اسوأتاه رسول فرمود که در آن روز چندان بخود مشغول باشند
که بیکدیگر ننگرند زنان ندانند که مرد کدام است و مردان ندانند که زن کدام است لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ حاصل که حقتعالی در این بحث فرمود به اعتناء
طاعات که موجب فوز و نجات است از اهوال قیامت و زهد از اشتغال بما که منقطع و بینشان بعد از ممات و منتج حسرت و ندامت است و سبب عقوبت در روز
قیامت و بعد از آن عود کلام کرد به احتجاج بر مشرکین بعجایب صنع و لطایف تدبیر خود فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم و دانه است تا نبات
از آن بروید وَالنَّوَى و شکافنده دانه اشجار است تا از آن نهال بروید و تخصیص این دو از میان مقدورات بجهت آنست که همه کس میداند که این مقدور غیر او
نیست و دست هیچکس بدیگری از او نمیرسد و بدانکه هر چیزی که دانه او استخوان ندارد آن را حب میگویند و آنچه دانه او استخوان دارد نوی میخوانند و از ابن عباس و ضحاک نقل
است که معنی این است که حق تعالی خالق حب و نوی و منشی و مبدأ است و بنا بر این تسمیه خلق بفلق بجهت آنست که فلق بمعنی شق است یعنی شق سازنده عدم بوجود و مجاهد
گفته مراد شقی است که در حب و نواة است و از عجایب قدرت او است در استوای آن يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می‌آرد زنده را یعنی نبات و اشجار تر و تازه که بنشو و نما متصف باشد
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم است و دانه خشک تا بیرون آورد و ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و یا مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده
مرده است چون تخم یا نطفه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است و آن بلفظ اسم بجهت حمل است بر فالق الحب چه قوله یخرج الحی واقع شده است در موضع
بیان آنچه فلق حب و نوی بیان آنست چه شجر یا حی زنده است و از این جهت حی است کما قال یحیی الارض بعد موتها ذَلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده و میرانده
الله است که سزاوار عبادت است فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده می‌شوید از او یعنی و از کجا است شما را پرستش غیر او و اشتغال بما بعد فَالِقُ الْإِصْبَاحِ
شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب و پدید آرنده بیاض روز و یا شکافنده ظلمت و آن عبارت است که در یلی است یعنی برنده تاریکی شب و پدید آرنده روشنائی روز و اصباح
در اصل مصدر اصبح است بمعنی داخل شد در صباح و صبح را از آن تسمیه نموده باعتبار آنکه از تاریکی شب بآن داخل میشود وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و کرده شب را آرامگاه
از تعب روزگار و فرو آسایند ماخوذ از سکن الیه اذا اطمأن الیه سکنا ساکن به و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر جاعل اللیل خوانده اند و نصب سکنا بفعلی است که
جاعل دال است بر آن نه بجاعل زیرا که آن در معنی ماضی است اینکه از اصحاب فعل خوانده اند بجهت حمل است بر معنی معطوف چه فالق بمعنی خلق است وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و کرد آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای اوقات در انوار که معنی آنست که بمقدار ادوار های مختلفه و سیرهای متفاوته مقدار ساعات و شهور و سنین
بآنها متعین کرد و اوقات بآنها دانسته شود و سیر ملک شمس و قمر حسبانا شد حسبانا مصدر حسب است بفتح مانند حسبان بکسر که مصدر حسبت بکسر و گویند
جمع حسبان است چون شهاب و شهبان ذَلِكَ این کار که بسیر دادند مهر شمس و قمر است برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خداوند بی‌نیاز غالب که حکم او بر وجه
مخصوص بوجه جاری است الْعَلِيمِ داناست بتدبیر ملک خود و مصالح خلق بتدبیر شمس و قمر و لیس تقدیر الکواکب باری تعالی و لکنه تقدیر رب الکواکب حاصل که حق سبحانه داده
این تکریر کند که بنعمت عطیه خود را وصف فرماید و هم آنکه چون بنگرد کانه در شب تاریک باشد و در او هیچ نبیند بجهت آن از تصرف در معاش خود نا امید ناگاه
از میان تاریکی عمود صبح روز بشکافد و جهان تاریک را روشن گرداند تا هر کس بمقصد خود برسد و بوجه معیشت خود شتابد و در طلب منافع خود قدم زند و بمقصد خود
رسد بجهت سیر نیرین حفظ اوقات و حساب آجال و مدتها راه برد و بانوار مختلفه خود سر رشته کار و بار خود نگاه دارند مع ذلک بجهت نور قمر از ظلمات متراکمه لیل
متوحش و دلگیر نشوند و بسبب ضیاء شمس از جمیع موهومات بر حذر شوند هم چنین در اول حال که جهان ظلمات و ضلالت داشت و بندگان در لیالی ظلام ظلمت بودند
من زمین از ظلم متراکم ظلم و ضلالت آفتاب هدایت محمد طالع ساخت تا عالم شرع بنور هدایت منور شد و ظلمت و ضلالت از میان برداشت و گمراهان
بادیه ضلالت بنور معرفت او راه یافتند و بمقصود رسیدند و چون آفتاب برج هدایت فلک حیات را قطع کرد و روی بغروب نهاد در مطلع ماهی
طالع ساخت تا بندگان از نور هدایت و ارشاد او منتفع شوند و مهتدی گردند و نکته آنکه انا کالشمس و علی کالقمر اینجا ظهوری تمام دارد و بعد از غروب شمس قمر با نجوم
مبهم میباید که منقاد شمس و قمر در دلالت بوحدانیت و عظم قدرت و نعم او دلالت کند اخلاق بان بقوله وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندیکه بقدرت
کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه بیابید بسبب آنها یعنی بضوء و طلوع و غروب و مواضع آن فِي ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ در تاریکیهای شب بیابان وَالْبَحْرِ و دریا چه بعضی از نجوم در جانب خلف اند و برخی در قدام و برخی در یمین و برخی در یسار پس در اسفار و بلاد بآن مهتدی
تواند شد و نیز نشانه قبله اند و علامات اوقات لیل و نهار و غیر از این منافع چون زینت سما و رجم شیاطین و امثال آن در تفسیر آورده که تخصیص این
منافع باین جهت است که دلالت بر قدرت ظاهر تر است زیرا که نجوم را با وجود بعد مسافت دلیل معرفت طریق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان سماوات و ارض و نیکم
نجوم از ظلمات و شبهات امور بنور نیز راه توان برد هم چنین ثاقبه کواکب ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از ظلمات جهالت و شبهات ضلالت خلاص
میتوان شد هم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند هم چنین ایشان امان اهل زمین اند کما مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها امان لاهل السماء و اهل
بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت السماء من النجوم اتی اهل السماء ما یوعدون و اذا ذهبت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون یعنی اهل بیت



من کرام ائمه معصومین اند همانند ستارها اند چه ستارها امان اهل آسمان اند و اهل بیت من امان اهل زمین و هم چنانکه ستارها ی آسمان زینت
شوند همانند ائمه هم شوکما قال و اذا الکواکب انتثرت هم چنین هرگاه که از اهل بیت من هیچ کدام باقی نباشند قیامت قائم گردد و هرگاه غایب شوند چنانچه غیبت
باشد که مبتدا گمراه شوند و در تاریکیهای بر و بحر رهنما کند و بجهة آنچه بر ستارها ی اعتماد ایشان کرده باشد تا بان در امور دین و دنیا و جو معانی بر وجه صواب
شروع کنند چگونه تواند شد که با ائمه او و ظلمات شبهات رهنما کند در امور دین که منتج سعادت ابدی و فوز سرمدی بود پیشوایان دین تمامی نفوس باشد
چون بدیع نباشد که ان خواست ببرد و باید که چگونه اراده ضلالت ایشان کند در صفت هدی نکنند تکان حضرت پیغمبر باید که اکرد رد دنیا ی نجوم زمین آسمانها
گرداند تم در دین پیغمبر کواکب ائمه را دلیل و راه نمای شما ساختم و تا باید ستاره ها میان ایشان بر زمین میان چون او و ازو زمین برداریم شما را
از آسمان فرو فرستادم برای اینکه ایشان امان اهل زمین اند هم چنانکه ستاره ها امان اهل آسمان اند و هم چنانکه فلک را بنجوم مزین گردانید فلک عصمت را بنجوم
عصمت آراسته ساختم و چنانکه بروج اثنی عشر را در آسمانها جای دادم ائمه اثنی عشر را در زمین ممکن گردانیدم و چنانکه کواکب بسبب حجاب سحاب پوشیده شوند
و در وقت انجلای آن سحاب ظهور نمایند هم چنین بسبب کثرت ظلم اعدا و تراکم آن ستاره هدی از ابصار مختفی میشود تا بعد از نهایت ظلمت شب نورانی
مطلع هدایت طالع گردد و عالم را بنور عدل از ظلمات ظلم پاک گرداند که یملؤ الله الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا اللهم ارزقنا لقائه و اجعلنا من انصاره و اعوانه
والمستشهدین بین یدیه بحق نبیک و ولیک المرتضی و التمسک بائمتک مصابیح الدجی و شموس الضحی و اقمار اللیالی الظلماء و نجوم فلک الهدی صلوات الله علیهم
ما بقیت الارض و السماء **قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ** بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت هدایت خود را **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای گروهی که
بدانند انتفاع خود از آن و بدان استدلال کنند بر وجود قادر حکیم و رئوف رحیم یعنی غرض از ایجاد این امور هدایت بندگانست و تفکر ایشان در صغر و کبر و
اختلاف مواقع و مجاری و اتصالات و سیر و نظر بر ظهور منافع شمس و قمر در نشو حیوانات و نبات و غیر آن تا علم بیابند و معاش خود پیدا کرده فایز و رستگار شوند از ظلمات
ضلالت خلاص شده بضیاء ادله برهان اگر شخصی ستاره تابان را ادراک نکند و بجهة بیند تابان راه نرود و امام هدی را مشاهده کرده مهتدی نگردد نه بجهة تقصیر
ما باشد در توفیق و لطف بلکه از تقصیر از جانب خود شان باشد چه تقصیر خود را فایده از این دو محروم اند که مبنا الی و غیره باید خواست که و نیز بجهة
اظهار قدرت مبینا کمال نعمت خود پیغمبر را میکند **وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم** و او است آنکه بیافرید شما را **مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ** از یک تن که آدم است پس نظر در اصل
خود کنید و بدانید که اصل شما یکی است و بجهة این بپیوندید و تعاطف تا الفت قائم باشد **فَمُسْتَقَرٌّ** پس مر شما راست قرارگاهی **وَمُسْتَوْدَعٌ**
و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب پدر که و نقر فی الارحام ما نشاء و بعکس این نیز گفته اند بروایتی حسن بصری مستقر قبر است و مستودع دنیا و
مؤید این است قوله و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و نیز از او منقولست که یا ادم انت در ودیعتی اهلک و یوشک ان تلحق صاحبک و بعد از آن این بیت خواند
و ما المال و الاهلون الا ودائع و لا بد یوما ان ترد الودائع و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار نهند او مستودع است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که
بهشت است یا دوزخ مستقر او است و از اینجا است که آخرت را دار القرار گفته اند پس ملخص کلام آنست که شما را بودیعت در صلب پدران نهادیم و بعد از مدتی بودیعت
به رحم مادران دادیم و بعد از آن بزمین انتقال یافته مدتی آنجا مکث کردید و از آنجا نیز به ستودع لحد آمد بوقت بعث مستودع عرضگاه محشر رسید بعد از حساب
بمستقر بهشت یا دوزخ رسید که از آنجا انتقال و ارتحال نباشد گویند روایت کند که عبد الله عباس مر کعب نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله عباس الی حبر
مراحبا اما بعد فحدثنی عن مستقر و مستودع و بعد از آن مر کعب که این نامه را بقلان بخانه یهودی ده که او از احبار است نامه را بر او ده و بر روی او
نگاه کرد و گفت مرحبا بکتاب خلیلی من المسلمین انکم بخانه بر و چند صد و پیش او رود و صحیفها از آن بیرون میآورد و در آن می نگریست تا گفت این
که میدانی گفت نوشته ها چه میخواند که بدو نوشته من در طلب این نوشته ام انگاه نوشته بر داشت و گفت این نوشته موسی است بن یاعیسی در آن تأمل
کرده از آنجا نوشت که مستودع رحم است و روی زمین و زیر زمین که قبر است و مستقر آنجا که مأوی و مصیر هر کس باشد از بهشت و دوزخ **قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ**
بدرستیکه بیان کردیم علامات قدرت بالغه و حکمت خود را **لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ** برای گروهی که فهم کنند ذکر یعلمون با خلق نجوم و یفقهون با خلق بنی آدم و بیان
استقرار و استیداع بجهة آنست که امر نجوم و کواکب ظاهر است و اما در ذات خلق بنی آدم و انشاء ایشان از نفس واحده و تصریف ایشان میان احوال مختلفه فرع علم
دقیق غامض است که محتاج باشد باستعمال فطنت و تدقیق نظر و تکرر قد فصلنا الآیات بجهة نظر و تنبیه و آنکه هر یک از آن دلالت میکند بر توحید حق تعالی و صفات
کمال او و نیز دلالت میکند بر نعمت پیغمبر باید که **وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** و او است آنکه فرو فرستاد از ابرها از جانب آسمان **مَاءً** باران برای انتفاع انواع حیوانات
و نباتات بعد از آن بطریق التفات بصیغه تکلم میفرماید **فَأَخْرَجْنَا** پس بیرون آوردیم **بِهِ** بآن آب **نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ** رستنیهای هر چیزی یعنی هر
صنفی از نبات غرض اظهار قدرت است در انبات انواع مختلف بیک آب کما فی قوله یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل **فَأَخْرَجْنَا** پس بیرون آوردیم
مِنْهُ از آن آب **خَضِرًا** چیزی سبز یعنی گیاه سبز که از تخم رسته باشد که بیخ و شاخ داشته باشد خضر صفت محذوف است یعنی شیئا خضرا یقال اخضر کاعور
و عور **نُّخْرِجُ مِنْهُ** بیرون آوردیم از آن گیاه سبز **حَبًّا مُّتَرَاكِبًا** دانه بر یکدیگر مترکب شده بر هم نشسته یعنی خوشه **وَمِنَ النَّخْلِ** و نیز بیرون آوردیم
خرما بنان **مِن طَلْعِهَا** از شکوفه و غنچه وی **قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ** خوشهای بیکدیگر نزدیک و قریب التناول از بسیاری بار و در انوار گفته که تقدیر کلام این است که و اخرجنا
من النخل نخلا و من طلعها قنوان و جمعی گفته اند که من النخل خبر قنوان باشد و من طلعها بدل از وی من طلع النخل قنوان و قنوان جمع قنو است چو صنوان که جمع صنو است
اقتصار بر ذکر نخل در مقابله حب و اکرم بجهة کثرت دلالت قدرت است و عزیز بار بی نفعه دران و دنیا ی نفع انجله غذاست شریف است و قوله **وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ**
عطف است بر نبات کل شی یعنی بیرون آوردیم بآن آب بوستانها از انگور **وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ** این نیز عطف است بر نبات یعنی بیرون آوردیم از آب
درخت زیتون و درخت انار را و با منصوب است بر اختصاص بجهة عزیز اعتبار این دو وصف نزد عرب **مُشْتَبِهًا** حال است از رمان یا از جمیع یعنی درختان که در

اما با همه اشیاء مذکوره مانند یکدیگر در برگ **وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ** و نیز مانند یکدیگر در طعم چه بعضی نباتات ترش میباشد و بعضی شیرین و انشا به در هیئت
و قدر و لون و طعم است و با مشتبه در خلق مختلف در طعم یا مشتبه گاهی که از یک جنس باشند چون رمان برمان و زیتون بزیتون و غیر مشتبه گاهی که مختلف الانواع باشند چون
رمان بر رمان و زیتون بزیتون و غیر مشتبه گاهی که مختلف الاجناس باشند رمان بزیتون و غیران و بدانکه افتعال و تفاعل اشتراک تفاعل است در اکثر فواید و از
انجمله یعنی بین اثنین است یقال اشتبها و تشابها و کذلک استویا و تساویا **انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ** بنگرید بمیوه هر یک از درختان **إِذَا أَثْمَرَ** چون میوه آرد
ثمره خورد نیا بشد و نجعه کرد که نفع معتد به ندارد **وَيَنْعِهِ** و بنگرید به رسیدگی و بزرگی و پختگی او که چگونه شکل ثمره و ینعی و لذتی در او
پدید آید یعنی معاینه این دو حالت تفکر کنید و ببینید که حقتعالی چگونه بر سبیل تدریج از حالت اولی بحالت ثانیه میرساند ینع مصدر ینع است یقال
ینعت الثمرة اذا ادرکت و یا جمع یانع است چون تاجر و تجر **إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ** بدرستیکه در اینها که یاد کردیم **لَآيَاتٍ** نشانهاست بر وجود قادر حکیم و توحید او **لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ** مر گروهی را که بگروند چه حدوث اجناس مختلفه و انواع متعدده از اصل واحد و نقل او از حالی بحالی نمیباشد مگر باحداث قادر که میداند تفاصیل او و مرجح
میکند بحکم او تقاضای او نمیکند از احوال ممکنه و ایجاد مفتقر به کسی ندارد که معارض او شود و باضدی که معانده کند با او در صنع او از افعال مذکوره و تغییر
او و تغییر احوال آن و لهذا در عقب آن توبیخ اهل شرک در قول ایشان است بقوله **وَجَعَلُوا لِلَّهِ** و ساختند کافران برای خدا **شُرَكَاءَ الْجِنَّ** انباز را از جنیان
و یعنی ملائکه را که شریکان خدا کردند بعبادت ایشان مشغول شدند و گفتند الملائکه بنات الله کقوله و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و تسمیه
ایشان بجن جهت اجتنان ایشان است و یا مراد شیاطین اند که اطاعه ایشان نمودند چنانکه اطاعت خدا باید نمود و یا عبادت اوثان کردند بتسویل و تحریض شیاطین ایشان را کفتند
که الله خالق الخیر و کل نافع و الشیطان خالق الشر و کل ضار چنانکه رای ثنویه است که دیو را شریکان خدا میدانند و میگویند که شیطان شریک خدا است در آفرینش
هر چیز خیر است خدا می آفریند و هر چه شر است آن شیطان خلق میکند و او را اهرمن میگویند و بدانکه لله و شرکاء هر دو مفعول جعلوا اند و قوله الجن بدل
شرکاء است یا هر دو مفعول شرکاء الجن است بتقدیم مفعول ثانی بر اول و مجهت آنکه ملاک انکار انس و غیر او شریک حقتعالی باشند لله متعلق بشرکاء یا حال از او
و قوله **وَخَلَقَهُمْ** حالست بتقدیر قد ای قد علموا ان الله خالقهم دون الجن یعنی ایشان جن را شریک خدا میدانند و حال آنکه میدانند که مخلوق مثل خالق
نباشد و ایشان از فرط جهالت و حماقت مخلوق را شریک خالق میدانند و حال آنکه میدانند که حقتعالی آفریده ایشان است و چون جن نیز مخلوق او است و غیر خالق
مثل خالق نباشد و یا ضمیر راجع بکفار است یعنی با آنکه میدانند که حقتعالی خالق ایشان است بغیر او عبادت میکنند و شریک و مقرر میدانند **وَخَرَقُوا لَهُ** و
برمیبافند و افترا میکنند برای او **بَنِينَ** پسران چون عزیر و عیسی که قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله **وَبَنَاتٍ** و دختران چون ملائکه
ابن قول بعضی از عرب است یعنی قریش **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی آنکه علمی باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیلی برآن مدعی ندارند بلکه از محض هوی و تقلید است این
جار و مجرور است در موضع حال است از واو یا از مصدر ای خرقا بغیر علم **سُبْحَانَهُ** پاک است خدا **وَتَعَالَىٰ** و برتر **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه صفت میکنند او را و که
او را فرزندی و شریکی هست چه در حق او آن نیست که با ولادت نسبت یابی و هر چه موجب تشبیه است و هر که مشابه محدثات باشد بصفت نقص باشد و شرکت نیز
مستلزم نقص است و حقتعالی مبرا از نقص و عیب است **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** او است که نو پدید آورنده آسمانها و زمینها از اشیائی بی ماده و صورت و مثال
و بدیع از انواع اضافه صفت مشبهه است بفاعل یقال فلان بدیع الشعر یا بظرف ای هو بدیع فی السموات والارض کقولک فلان ثبت الارض ای ثابت فیه و حقیقة معنی
آنست که او عدیم النظیر و المثل است در خلق سموات و ارض و یا بدیع بمعنی مبدع است یعنی او است پدید آرنده آسمانها و زمینها و تفصیل آن در اوایل سورة البقرة مذکور
شد و رفع آن بر خبریت است مبتدا محذوف ای هو بدیع السموات یا بعکس ای بدیع السموات هو و فرق میان ابداع و اختراع آنست که ابداع فعلی است که مسبوق بمثل
نباشد و صنعه لبدیعه لما خالف السنة لانه احدث ما لم یسبق الیه و اختراع فعلیست که مسبوق بسبب باشد و ایثار ابداع در این مقام بر اختراع بجهت افاده کمال قدرت
او است که فوق جمیع مخلوقات است و هر که متصف باشد باین صفات از احتیاج بشریک و ولد مستغنی باشد کما قال **أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ** از کجا بود و چگونه باشد مر او را
فرزندی **وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ** و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند از او پدید آید چگونه او را زن باشد که در هیچ کفائه و جنسیت شرط است و
او را کفوی نیست و منبا او و ما سوی مجانسه **وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ** و آفریده همه چیزها را و خالق را مماثلت نیست بمخلوق **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**
و او بهمه چیزها دانا است و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس استناد صاحبه و ولد بر وی محالست در انواد گفته که
در این سند کلال است بر نفی ولد از چند وجه اول آنکه هر کجا از مبدعات او که سموات و ارضین باشد با آنکه از جنس آن چیزی اند که موصوف بولادت
نمیتوانند شد مبرا اند از آن بجهت استمرار و طول مدت آن پس حقتعالی اولی باشد بآنکه متعالی از ولادت بود دوم آنکه معقول از ولد آنست که متولد
باشد از دو ذات که متجانس یکدیگر باشند و حقتعالی منزه است از مجانست سوم آنکه ولد کفو والد است و او را کفو نیست یکی آنکه ماعدای او مخلوق او است پس ممکن نیست که
کفو او باشد دوم آنکه لذاته عالم است بکل معلومات و غیر او این چنین نیست باجماع **ذَٰلِكُمُ اللَّهُ** اینکه بر شمردم موصوف است خداوند است که جامع جمیع صفات کمال
رَبُّكُمْ پروردگار شما است **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** هیچ معبودی بجز او نیست مگر او **خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** آفریننده همه چیزها است بدانکه ذلکم مبتدا است و ما بعد آن اخبار
مترادفه و میتواند بود که بعضی بدل بعضی باشد یا بعضی صفت و بعضی خبر و قوله **فَاعْبُدُوهُ** و حکمی است مسبب از مضمون اخبار مذکوره یعنی چون که او سبحانه مستجمع
این صفات است چرا او را پرستید که مستحق عبادت است نه غیر او و بجهت اتصاف او بدین صفات مذکوره اگر گویند خلق کل شیء دلالت میکند بر آنکه او خالق افعال باشد
پس احتجاج باشد بر شما گوییم آنچه از منطوق این مفهوم میشود اینست که مراد از آفریدن هر چیز نیست که غیر او را بر آن قدرت نباشد چون خلق ملائکه و جن و انس و سموات
و نباتات و انجاب باشد و عبادت الله نا طلب چنانکه مفهوم میشود از قول شخصی که گوید اکلت کل شیء بعضی ما اکول است و چگونه نسبت افعال عباد با و توان کرد
و حال آنکه و سبحانه تنزیه خود فرموده از اعمال عباد و کذب ایشان چه اگر آن مخلوق او سبحانه میبود تنزیه او از آن ممتنع و نیز موجب میشود که او سبحانه فاعل قبیح باشد

استعظامه

ولان بدیع الشعر و

بدعه و جبه

خالق کل شیء



تعالى عن ذلك علوا كبيرا وَهُوَ و او خداى خود از صفات كمال عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ بر همه چيزها نگهبانست و متولى امور بندگان پس توكل بر او كنيد و همه امور
خود را بوى تفويض كنيد و بوسيله عبادات او در انجاح مآرب خود توسل جوييد چه او است كه نگهبانست بر اعمال شما و شما را بر آن مجازات خواهد داد پس تعبير او صلحتى
شويد و تعجيل بوى نمايد لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نمى يابد او را ديدها چه مرئى ميشود يا در مقابل است يا در حكم مقابل و هر چه اينچنين باشد از اين
از صفات اجسامست و حق تعالى از آن مبراست و ابصار جمع بصر است كه حاسه نظر است و اثر او عينى است كه ادراك مى كنند از جهت آنكه محل حاسه است وَهُوَ
يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در مى يابد ديدها را يعنى الخبير است كه ابصار ادراك آن نمى كنند از جوهر لطيفه مانند ابصار و او در مى يابد و ادراك ابصار
مضاف وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و او است لطف كننده و نيكوكار با بندگان از جائى كه ايشان ندانند نيكو رسنده بدقائق اشياء و آگاه باسرار همه چيزها
و دانا بمصالح و تدابير عباد و باعمال ايشان پس در فوق از مجازاة ايشان نمايد و معاد ايشان بجمع گفته كه او است باريك بين و آگاه بحقيقت هر شى و مبتولد بود
كه اين از باب لف باشد يعنى ابصار او را در نمى يابد زيرا كه لطيف و خبير است پس لطيف مستعمل باشد از مقابل كه بمعنى آنچه از حاسه مدرك نشود و در او
منطبع نگردد و در جمع آورده كه در لطيف چند وجه گفته اند يكى آنكه لا تطلبت يعنى لطيف بسبوغ انعام الا آنست كه عدل گرفته او زو زن فاعل بفعيل جهة مبالغه
دوم لطيف لتدبير است و حذف مضاف اليه جهة دلالة كلام است بر آن سيم لطيف آنست كه استقلال كند بسيار از نعم خود و استكثار قليل مينمايد از طاعت
بندگان چهارم لطيف آنست كه اگر او را بخوانى بلبيك جواب دهد اگر قصد او كنى مقرب درگاه خود گرداند و اگر اطاعت او كنى كفايت تو كند و اگر عصيان نمائى تو را
عافيت دهد و اگر از او اعراض كنى بسوى خود خواند و اگر روى بسوى او آرى هدايت تو كند پنجم لطيف آنست كه مكافات نمايد بوافى و در گذرد از جانى ششم لطيف است
كه هر گاه كسى با او افتقار كند عرض شرك گرداند و شخصى كه بسوى او امتثال نمايد او را عزيز و غنى گرداند هفتم لطيف آنست كه عطاى خود را براى تو آماده ساخته و بد
الداعى او زد كه لطيف بمعنى بر است يعنى با خود لطف مى كند تا ايشان از جائى كه ايشان ميدانند بر وجهى كه بان عالم نيستند اصل لطف بر است و مكرمة يقال الفلان لطيف
بالناس بلطفهم و تكرمهم و گاهست كه بمعنى لطف در تدبير و فعل ميباشد يقال صانع لطيف الكف اذا كان حاذقا و در خبر آمده كه معنى لطيف خالق خلق لطيف است چنانچه
تسميه بعظيم همانست كه خالق خلق عظيم است و گويند بمعنى فاعل الطاف است و آن هر چيز نيست كه نسبت بان نزديك شود بطاعت و دور گردد از معصيت و خبير
بمعنى عالم بدقايق اشيا و غوامض است كه فلان عالم خبير اى عالم بكنه الشيء مطلع على حقيقته و الخبر العلم يقول لى به خبر اى علم و بدانكه اين آيت دليل است بر آنكه حق
تعالى بعيون مدرك نميشود زيرا كه ادراك هر گاه مقارن بصر شود مفهوم نگردد از او الا رؤيت همچنانكه هر گاه مقارن سمع شود مفهوم نشود از او مگر سمع و هم
چنين هر گاه اضافه كنند به يكى از حواس مفيد آنست كه اين حاسه آلة ادراك است فقولهم ادركته ببصرى معناه وجدته و طعمه و ادركته باذنى معناه وجدته بالسمع و چون حق
تعالى بر وجه مدح نفى ادراك بصر كرده باشد از خود پس مقابل آنكه اثبات ادراك او باشد ببصر مذموم و ناروا باشد لا بل علامة بر منبع علو مرتبه حق تعالى است با بصار
عياشى باسناد خود روايت كرده از فضل بن سهل ذو الرياستين كه او سوال كرد از ابى الحسن على بن موسى الرضا عليهما السلام كه خبر ده مرا عما اختلف الناس من الرؤية
ده مرا از رؤيت حق تعالى كه مردمان در آن اختلاف كرده اند فرمود كه من وصف الله بخلاف ما وصف به نفسه فقد اعظم الفرية على الله هر كه وصف كند خداى تعالى را بخلاف آنچه او
خود را بان وصف فرموده پس بتحقيق كه اسناد فريه عظيم بحق تعالى كرده او سبحانه فرموده كه لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و گويند مراد با بصار اعين نيست بلكه بينائى
قلوبست يعنى در نميابد او را بطا و استضعاف اشاعره استدلال معتزله را با اين آيه بامتناع رؤيت بانكه مراد باطلاق ادراك مطلق رؤيت نيست و بنفى نفى عام در جميع
اوقات نه بجهة احتمال اختصاص آن ببعضى حالات و ببعضى اشخاص چه در قوة لا كل بصر تدركه است و بجهة آنكه نفى مستلزم امتناع رؤيت نيست بعد از
با دله عقليه اخبار صحيحه متواتره از اهل البيت عليهم السلام و اجماع اثنا عشريه و بعد از ذكر اين آيات دالة بر وحدانيت و كمال قدرت و علم خود بيان ازالة علت و اعتذار ميكند
بقوله قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ يعنى بگو اى محمد صلى الله عليه و آله بكفار قريش كه بدرستى كه آمد شما را نشانهاى روشن يعنى دلايل و حجج ظاهره مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار
شما كه وضوح آن بر وجهى است كه گويا آن را ميتوان ديد و بصائر جمع بصيرت است و آن مر نفس را مثل بصارت است مر بدن را و تسميه دلالت بان بجهت آنست كه تجليه حق ميكند براى
نفس و آن را مى نمايد فَمَنْ أَبْصَرَ پس هر كه ببيند حق تعالى را و تصديق كند بان بوسيله تبصر و تفكر در آن فَلِنَفْسِهِ پس از براى خود را ديده چه منفعت آن مر او
راست وَمَنْ عَمِيَ و هر كه نابينا شود و نه بيند آن حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر در آن و بسبب آن گمراه شود فَعَلَيْهَا پس ضرر آن و وبال آن بر او است زيرا كه دلالت بر آنكه
مكلفان مختارند در افعال نه مجبور وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نيستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگهبان كه محافظ اعمال شما كنم و بر آن شما را جزا دهم چه نيستم من مگر مبلغ
و بحق حق تعالى است كه حافظ اعمال شما است و شما را مجازات خواهد داد و نزد ابن عباس قبل از امر بقتال است چون حضرت صلى الله عليه و آله باب مامور شد حفيظ
شد بر ايشان و ايشان را بر اعمال و افعال قبيحه جزا داد كه آن قتل و اسر و سبى ايشان بود وَكَذَلِكَ مثل اين تصريف كه در آيات گذشته كرديم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
ميگردانيم آيتهاى قرآن را از خوف برجاء از وعيد بوعد و از مفصل بمجمل و از محكم بمتشابه و غير آن و تصريف بمعنى اجراى معنى است دائر در معانى متعاقبه و آن در
اصل بمعنى نقل شى است از حالى بحالى قوله وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ لام براى عاقبت است و درس بمعنى قرائت تعلم و جواب اين محذوف است تقدير اين است كه وليقولوا
درست نصرفها يعنى ميگردانيم آيات قرآن را بمعانى متعاقبه تا گويند اهل مكه كه تو خوانده از او تعليم گرفته از ديگرى و مبتولد بود كه معطوف عليه محذوف باشد
تقدير اين كه لنبينه للناس معنوى وليقولوا زعم كفار قريش آن بود كه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله از جبر و يسار كه دو بنده بودند از سبى اهل روم تعليم ميكرد و ميگويد
خداى بمن وحى ميكند حق تعالى ميفرمايد كه ما تصريف آيات ميكنيم تا معنيها بان غايت شود عاقبت آن جاى انجامد كه كفار قريش گويند كه تو از بشر تعليم
گرفته وَلِنُبَيِّنَهُ و براى آنكه بيان كنيم آيات خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براى گروهى كه ميدانند كه اين كلام محض حق است تخصيص تبيين باهل علم جهة آنست كه ايشانند
كه بان منتفع ميشوند نه غير ايشان و مشابه كه معنى اين باشد كه تا سبب تصريف آيات محق از مبطل و مومن از كافر و منافق متمايز شود و در كشاف آورده كه فرق
بين لامين آنست كه لام اولى مجاز است و ثانيه حقيقت زيرا كه تصريف آيات براى تبيين نه براى آنكه كفار ميگويند كه از ديگرى تعليم گرفته و ليكن چون حاصل شد بعد از آن

این قول آنست که ایشان تبصر بقرآنت حاصل شد همچنانکه حصول تبیین بسبب آن بود از این جهت حقتعالی آیات را مشتبه مسلک ساخت تا ایشان را فتنه بود و روشنائی بود
قرینه که ولیقولوا همچنانکه قرینه ولنبینه میشوند بود که لام نفی ربیقولوا مقدر باشد ای لئلا یقولوا یعنی تا نگویند کفار که از دیگری تعلیم گرفته زیرا که این
نوع کلام مقدر در هیچ جای دیگری نیست بنابر این لام در کی در موضع بر حقیقت خود باشد و ضمیر در لنبینه راجع است بآیات و تذکیر آن باعتبار آنست که آیات در معنی
قرآن باشد کانه قیل و کذلک نصرف القرآن و یا آنکه راجع بقرآن باشد اگر چه مذکور نشده بجهت آنکه معلوم است و یا آنکه راجع باشد بتبیین که مصدر
بتبین است کقوله هم خیر لهم و بدانکه نقلست که در محلی که کفار عرب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدین آباء دعوت کردند این آیه نازل شد که **اتبع ما اوحی**
الیک درپی آن رو که وحی کرده شده بتو **من ربک** از پروردگار تو یعنی متابعت آن نمو بطریق توحید **لا اله الا هو** هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او
این اعتراض است که ایجاب اتباع بآن موکد شده و یا حال موکده است از ربک در تقدیر آنکه منفردا فی الوهیته **و اعرض عن المشرکین** و روی
بگردان از مشرکان و از کار ایشان و باقوال و آراء ایشان التفات مکن کسانی که این آیه را بآیه السیف منسوخ میدانند ما نسب آن علی اعراض را حمل میکنند بر عدم
ملاحظه با ایشان از آنکه مراد عدم دعوت ایشان باشد بتوحید بنا بر این حکم آیه ثابت باشد **و لو شاء الله** و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک
ایشان را بر وجه جبر و قهر **ما اشرکوا** امر که شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار و ملخص معنی آنست که
اگر اراده خدای بودی که ایشان بر سبیل قهر و الجا و اضطرار قبول توحید شوند و ایمان آرند هر که مشرک بودندی باختیار اینان نگروندی اما بر طریق اختیار
توحید ایشان خواستیم چه الجاء و اضطرار منافی حکمت و غرض است زیرا که غرض حقتعالی از تکلیف نه آنست که ایشان بسبب آن مستحق ثواب باشند و استحقاق فرع تکلیف است
و الجاء و اضطرار مناقض است و در این آیه دلالت نیست بر آنکه حقتعالی اراده ایمان نمیکند از کافران بر سبیل اختیار هم چنانکه بیضاوی گفته که هو دلیل علی
انه تعالی لا یرید ایمان الکافر زیرا که او استشهاد بآیات دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرده بایمان و صدور امر از آمر برفع آنست که مامور مراد او باشد
زیرا که حقتعالی اگر مرید شرک بودی و کفر مشرک و کافر مطیع حق تعالی بودندی زیرا که مطیع کسی است که فعلی کند که از او خواهند و این باطل است
عقلا و سمعا پس معلوم شد که مراد از این آیت که اگر خدای توحید ایشان خواستی بر سبیل قهر و الجاء ایشان شرک نیاوردندی و در تفسیر اهل بیت
علیهم السلام مذکور است که لو شاء الله لجعلهم کلهم مؤمنین معصومین حتی کان لا یعصیه احد لما کان یحتاج الی جنة و نار و لکن امرهم و امتحنهم و اعطاهم
ما له علیهم الحجة من الالة و الاستطاعة لیستحقوا الثواب و العقاب **و ما جعلناک علیهم** و نگردانیده ایم ترا ای محمد بر ایشان **حفیظا** نگاهبان
و ما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان **بوکیل** کسی که بامور ایشان قیام نمائی یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار کردن ایشان
بایمان توضیح معنی آنست که ما ترا نگاهبان ایشان نگردانیده ایم تا بقهر و جبر ایشان را از کفر منع کنی و با حافظی که بجهت محافظت تو ایشان کفر نیارند و اگر کفر
آرند بر تو حرجی و اثمی باشد و وکیلی که بمصالح ایشان و دین ایشان قیام نمائی و نگذاری که در مفاسد شروع کنند چه این امر بر تو مفوض نیست
بلکه ما ئیم که حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق ایشانیم و محاسب اعمال ایشان و بر تو غیر ابلاغ و انذار چیزی نیست و جمع میان حفیظ و وکیل
جهت اختلاف معنی لفظین است چه حافظ شیء کسی است که جلب خیر و ضرر از آن و حافظ او است از آنچه باو رسانند و وکیل بر شیء کسی است که جلب خیر کند بآن
آورده اند که چون آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان ما کوتاه کن و اگر نه ما خدای
ترا که صفات کمال او را یاد میکنی هجو میکنیم این آمد که **و لا تسبوا الذین یدعون** و دشنام مدهید آنانرا که میپرستند **من دون الله**
بجز از خدای و بقبائح ایشان را یاد مکنید **فیسبوا الله** که ایشان در مقابل آن ناسزا گویند خدای را **عدوا بغیر علم** از روی جهل و نادانی نقلست
است که ابو طالب حمایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد از ضرر اعدا او پیوسته شر اهل شرک از او دفع مینمود و چون بسبب پیری شد و قریب بوفات
رسید مشرکان با یکدیگر گفتند که بیایید نزد این مرد رویم و گوئیم که این پسر برادرت را از طعن ما و سب الهه ما باز دار که ما تا غایت بجهت حرمت تو چیزی نمیگفتیم
زیرا که تو شیخ و سید مائی و اگر قضیه واقع شود او را هلاک کنیم پس باتفاق بر خاستند و نزد ابو طالب آمدند ابو سفیان و ابو جهل و نضر بن حارث و عمرو بن
عاص این سخن را با ابو طالب گفتند ابو طالب رسول را حاضر کرد و گفت این قوم بنو اعمام اند ملاحظه حال ایشان کن آنحضرت فرمود مدعای ایشان
چیست گفتند خواهش ما آنست که زبان از ما و الهه ما کوتاه کنی رسول فرمود که اگر من چنین کنم مساعدت من کنید بر کلمه که بسبب آن بر جمیع عرب
مالک شوید و همه اهل عالم منقاد شما گردند گفتند آن چیست فرمود اینکه بگوئید که لا اله الا الله گفتند که ما هرگز این را نگوئیم ابو طالب
گفت که با ایشان مواساة کن فرمود که بجز از این راضی نشوم ایشان گفتند ای محمد از شتم و دشنام خدایان ما باز ایست و اگر نه ما ترا و آنرا که ترا فرستاده دشنام
دهیم حقتعالی این آیه را نازل گردانید و در این دلیل است بر آنکه طاعت هرگاه مؤدی بمعصیت شود ترک آن واجب است چه مؤدی بشر شر است و نیز
است بمدارا با کفار در حین غلبه ایشان چه فرموده مدارا کن با کفار در جوار ایشان سب آلهه و توانائی مدد کاری نداری و دارهم ما دمت فی
دارهم و ارضهم ما کنت فی ارضهم و هرگاه آنحضرت در وقت ضعف مامور بوده باشد بمدارا کردن پس امام اولی تر باین چه میان امام و پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرق ظاهر است و رعیت نیز باین اولی باشند زیرا که مرتبه ایشان از مرتبه هر دو کمتر است و وجوب دفع ضرر از مقتضای عقل و شرع است و در مجمع آورده که
این دلالت میکند بر آنکه جایز نیست که از مکلف فعلی یا قولی صادر شود که مؤدی بمعصیت غیر شود و از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدند از قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که ان الشرک اخفی من دبیب النمل علی صخرة سوداء فی لیلة ظلماء فرمود که مؤمنان در زمان آنحضرت الهه مشرکان را دشنام میدادند
مشرکان نیز بجهت آن معبود مؤمنان سب میکردند حقتعالی اهل ایمان را از سب الهه اهل شرک منع نمود تا کفار سب اله مؤمنان نکنند و مؤمنان بجهت آن شرک
نیارند یعنی کافر نشوند از جائی که ندانند چه باعث غیر بر گفتار کلمه کفر کافر است و صادق گفته اند که این رسول الله ما هر برای بلیتهم که در صحیح



باواز بلند سب اعدای شما میکنند و نام ایشان را بسب بر زبان میرانند و لعنت الله تعرض بخدا آوردند از جهت خود و دوری از ادب تعرض میکنند بناو بسبب آن نمی بود که حقتعالی
میفرماید که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز از انحضرت مرویست که در تفسیر این فرموده که چون این آیه نازل شد رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که لا تسبوا علیا فانه ممسوس بذات الله ولا تسبوهم فانهم یسبوا علیکم ومن سب الی الله فقد سب الله و نیز حضرت امیر المؤمنین فرمود
که من سبک یا علی فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله **كَذٰلِكَ** همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان **زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ** بیاراستیم برای هر گروهی
عَمَلَهُمْ کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بوجه تخلیه که کل حزب بما لدیهم فرحون و مبتلا بود که عمل مخصوص باشد بخیر و مراد بکل امة کفره باشند برآنکه
کلام در ایشانست و تشبیه تزیین خدا باشد مر ایشان را بوجه تخلیه تمثیل مراد انست که ما ایشان را عقل کامل دادیم و علم بحسن حسنات و قبح قبیحات تا احسن را بیاراستند و
کار بستند از قبح اجتناب کنند و چون مقتضای عقل را کار نه بستند و تابع هوای نفس شدند پنداشتند که راه حق همین است و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و چون با
ایشان را با اعمال قبیحه خود بشان باز گذاشتیم و بقهر و جبر ایشان را از ان منع نکردیم فکان مزین اعمال ایشان ما ایم و گویند یعنی انست که هر امتی را با ایمان و طاعت امر فرمودیم و بران
ترغیب و تحریص کردیم با امت انقیاد هم چنین کردیم و هر تمکین و لطف که با شما کردیم با ایشان نیز همان طریقه مرعی داشتیم پس مراد باعمال ایمان و طاعت است در نظر ایشان
آراسته کردانیدیم بدلایل واضحه و حجج بینه و با وجود این ایشان اقدام نمودند و تابع هوای باطله خود شدند و در مجمع آورده که بدانکه کلام چنانچه احتمال دارد آنکه مراد انست که همچنانکه
مزین ساختیم برای شما اعمال شما را آراسته کردانیدیم برای هر امتی که پیش از شما بودند اعمال ایشان را از حسن دعا بحقتعالی و عبادات او و بر و جمله خلاص و ترک سب اصنام و نهی ایشان نیز
که از ایشان فعلی صادر شود که منفر کفار باشد از قبول حق و این قول احسن و حسن است و نسبت تزیین مجمر را جایز نیست بر ایشان که باین عمل نمایند عمل و از قبیل انست که شخصی بولد
باغلام خود گوید اعمل عملک ای مما ینبغی لك فیحصل در نیز آنکه مزین کردانیدیم برای هر امتی عمل ایشان را که طبایع انسان مایل ان بود لیکن بعد از آنکه حق لشناسانی ایشان
کردانیده بودیم تا ایشان تمام بد شیوه و حسنات کنند از باطل نیز آنکه مزین ساختیم عمل ایشان را بدانکه ثواب این کقوله ولكن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و
الفسوق والعصیان که مراد بحبیبت ایمان ذکر ثواب او و مدح فاعل ان بر فعل آن و تکریه کفر بذکر عقاب ان و ذم فاعل او بر فعل آن حاصل که مراد از این بیست که حقتعالی
تزیین عمل کفار کرده باشد در نظر ایشان بر آنکه مقتضی خواندن حقتعالی امت ایشان را بر معاصی و اعمال قبیحه و حقتعالی بعکس آنچه بمعصیت خوانده بلکه از ان نهی فرموده که
زین لهم الشیطان اعمالهم و خلافی نیست که مراد باین کفر و معاصی است و در این کلام نیست با آنکه مراد آنچه مذکور ده تزیین اعمال طاعت است **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم** پس بسوی جزای فرمانگار
ایشانست **مَّرْجِعُهُمْ** بازگشت ایشان **فَيُنَبِّئُهُم** پس خبر دهد ایشانرا در وقت محاسبه و مکافات **بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بانچه بودند که عمل میکردند از خیر و شر این آیه دال
بر فساد قول مجبره زیرا که در ان بیان فرموده است که سب اصنام مراد او نیست بلکه کاره انست همچنانکه موجب ازدیاد کفر کفار و مبتنی بر اراده کفر ایشان کرده باشد کلبی
و محمد بن کعب قرظی روایت کرده اند که اکابر قریش بانحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ
زد و دوازده چشمه جاری شد و عیسی علیه السلام مرده زنده کرد و صالح ناقه از سنگ بیرون آورد و از این نوع ابنیا ما تا بتو ایمان آوریم حضرت فرمود که کدام معجزه میخواهید
مراد تصدیق تو خواهید کرد همه بانیقول بعهد که کوه صفا را طلا کنی و سوگند غلاظ و شداد خوردند که اگر این معجزه بنمائی ما در موافقت اهل توحید موافقت کنیم بعد معالم
مذکور است که حضرت بدعا اشتغال نمود مقارن این حال جبرئیل نازل شد و پیغام آورد که حقتعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت و عادت
من بران جاری شده که چون تمام بر نبوت انبیای خود علامتی خواهند وان بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستم
اگر خواهی این معجزه را ظاهر سازیم اما عذاب بدیشان فرستم و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند و اسلام آرند یا آنکه از نسل ایشان قبول کنند حضرت این قسم را از ایشان
اختیار کرد این آیه آمد که **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ** و سوگند خوردند بخدای **جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** سخت ترین ایمان خود جهد مصدر است در موقع حال ای مجتهدین
ایمانهم و یا مفعول مطلق است و داعی ایشان باین قسم و تاکید در این تکلم بود بر رسول صلی الله علیه و آله در طلب آیات مقترحه و اصحاب ایشان مشاهده کنند از آن
حاصل که ایشان بغلاظ و شداد سوگند خوردند که **لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ** اگر آید بدیشان علامتی و نشانه از انچه طلب میکنند **لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا** هر آینه ایمان آرند
بدان **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان **إِنَّمَا الْآيَاتُ** جز این نیست که این آیات یعنی نشانهای نبوت که معجزات است **عِندَ اللَّهِ** نزدیک خداست و او بر اظهار
ایجاد آن هر وقت که خواهد قادر است و من بخودی خود بر هیچ از آن قادر نیستم بعد از آن بر سبیل انکار خطاب میکند با اهل ایمان که بجهت طمع در ایمان ایشان تمنای نزول مقترح
داشتند میفرماید که **وَمَا يُشْعِرُكُمْ** و چه چیز دانا کرداند شما را ای مؤمنان با عجاز که از این صادر میشود و گفته خطاب بمشرکانست یعنی شما که اهل شرکید چه چیز دانا
کرد شما را که چیست **أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ** بدرستی که ان آیات و معجزات مقترحه چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند **لَا يُؤْمِنُونَ** نگروند بان در این
تنبیه است بر آنکه حقتعالی ترک آیات نکرده مگر بجهت علم او بانکه چون آن آیات بیاید ایمان نیارند بدانکه مفعول ثانی یشعرکم محذوف است تقدیر اینکه وما یشعرکم ما یکون
منهم چنانکه بایمان مفسر شده و جمله انها مستانفه و مصدر بان مکسوره متضمن اخبار است بانچه علم الهی تعلق گرفته از عدم ایمان ایشان و قوله **وَنُقَلِّبُ**
أَفْئِدَتَهُمْ عطف است بر لا یؤمنون یعنی بدرستی که چون آیه مقترحه بیاید کردانیم دلهای ایشان را از ان که تصدیق بان بر وجه تخلیه و خذلان
وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را نیز از دیدن راه حق بر طریقه تخلیه پس ایمان نیارند در اخر کار **كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ** همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه نازل شده بر
ایشان از آیات **أَوَّلَ مَرَّةٍ** نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بجهت عناد و جحود **وَنَذَرُهُمْ** و گذاریم ایشان را **فِي طُغْيَانِهِمْ** در عدوان و سرکشی ایشان **يَعْمَهُونَ**
در حالتی که سرکشته روند و راهی نیابند یعنی ایشان را با عمل خود باز گذاریم و بر سبیل قهر و جبر منع ایشان نکنیم از ان تا در ضلال و طغیان سرکشته و حیران بمانند
و گویند معنی انست که ما میدانیم عقاب خبیثه و خاتمه عمی ایشان را و بجهت این انزال معجزات مقترحه نمینمائیم چه علم ما بعدم ایمان ایشان تعلق گرفته و میدانیم که ایشان
از غایت عناد و انکار اختیار ایمان نکنند و در مجمع آورده که در کیفیت تقلیب ایشان بر جهنم باشد بر لهب آتش دوزخ یعنی شعلها و جمرهای آتش و زخمه مینمایند تقلب
ایشان منقلب کرده کما قال وجوه یومئذ خاشعة یعنی فی الآخرة عاملة ناصبة یعنی فی الدنیا و مراد که تقلیب [illegible]

ایشان باشد الجزء الثامن من الاجزاء الثلثین [illegible] و توغل ایشان در کفر

و عناد [illegible] **وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا** و اگر چنانچه ما فرو فرستیم **إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ** [illegible]

چنانچه میگویند که لولا انزل علینا الملئکة **وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ** و اگر سخن میکنند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا **وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ**

و اگر جمع میکردیم و حشر میساختیم برای ایشان **كُلَّ شَيْءٍ** همه چیز را از امم **قُبُلًا** گروه گروه [illegible]

پیغمبر [illegible] **مَا كَانُوا**

لِيُؤْمِنُوا نبودند که ایمان آرند **إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ** مگر آنکه خدا خواهد [illegible] **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** ولیکن بیشتر ایشان **يَجْهَلُونَ**

نمیدانند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَكَذَٰلِكَ**

[illegible] **جَعَلْنَا** [illegible] **لِكُلِّ نَبِيٍّ** [illegible] **عَدُوًّا** [illegible] **شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **يُوحِي بَعْضُهُمْ** [illegible]

[illegible] **إِلَىٰ بَعْضٍ** [illegible]

[illegible] **زُخْرُفَ الْقَوْلِ** [illegible]

[illegible] **غُرُورًا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زخرف القول غرورا [illegible] **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ**

[illegible] **مَا فَعَلُوهُ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **فَذَرْهُمْ** [illegible] **وَمَا يَفْتَرُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ** [illegible]

[illegible] **أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**

[illegible]

[illegible] **وَلِيَرْضَوْهُ** [illegible] **وَلِيَقْتَرِفُوا** [illegible] **مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



از این دو قول مذکور شد مرویست که کفار از قوم قریش بنزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که میان ما و تو حکمی کنیم که ایشان کنند میان ما و تو حکم تا حق تعالی رسول خود را امر کرد که از روی انکار و تقریع بکفار بگو که **أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي** آیا غیر الله را طلب کنم **حَكَمًا** در حالتی که حکم کننده باشد میان من و شما و حکم را از حاکم ابلغ است زیرا که حکم گفته نمی‌شود الا کسی که عادل باشد و حکم گفته می‌شود اعم از عادل و غیر عادل و احتمال دارد که غیر الله مفعول و حکما حال باشد و حکما مفعول و حکم ابلغ است از حاکم و لهذا اعتبار عادل آن موصوف نمیشود و قوله **وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ** حالست از الله یعنی چگونه طلب حکمی کنم که غیر خدا باشد حال آنکه اوست که فرو فرستاده است **إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ** بسوی شما قرآن را **مُفَصَّلًا** در حالتی که بیان کرده شده است حق و باطل و ایمان و کفر بر وجهی که تخلیط و التباس را در وی مجال نیست و در این تنبیه است بر آنکه قرآن باعجاز و نظم و معنی اسنادیست بر آیات و کافیست در حکم میان حلال و حرام و بیان شرایع و احکام **وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** و آنکسانی که داده‌ایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری **يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ** میدانند که قرآن فرستاده شده است از پروردگار تو **بِالْحَقِّ** در حالتی که ملتبس است بحق و متصف براستی و درستی و این کلام جهت تاکید دلالت اعجاز است بر آنکه قرآن حقست منزل از نزد حق تعالی بجهتی که اهل کتاب عالمند بآن بجهت آنکه مصدق کتبی است که نزد ایشانست با آنکه آنحضرت بممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط نفرموده و وصف جمیع ایشان بعلم جهت آنست که اکثر ایشان میدانستند که قرآن حقست و کسی که نمیدانست متمکن بود که بداند با تامل در بیان عالم الرشیدی و گویند مراد مومنان اهل کتابند و چون حقیقت قرآن برارباب عقول مخفی نیست **فَلَا تَكُونَنَّ** پس مباش **مِنَ الْمُمْتَرِينَ** از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آن را و یا در آنکه منزل است از نزد خدا بجهت جحود اکثر ایشان و کفر و عناد ایشان و این از باب تهییج است کقوله و لا تکن من المشرکین و زیادتی در شرح صدر و یقین و طمانینه قلب و تسکین او کقوله تعالی فلا یکن فی صدرک حرج منه و گویند مراد از این خطاب امتند یا هر احدی یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شد هیچ چیز نیست که احدی را امترا کند و شک نماید و ان بعد از آن در صفت کتاب منزل مبالغه نماید که **وَتَمَّتْ** و تمام شد **كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا** سخن پروردگار تو یعنی اخبار و احکام و مواعید قرآن بنهایت غایت رسیده بر وجهی که قابل از زیاده نیست گویند مراد بکلمه سخن خدای است کقوله و کلمة الله هی العلیا و یا مراد آن حجت است یعنی حجت و دین او تمام شد و بنهایت رسید **وَعَدْلًا** از روی عدالت و راستی در اخبار و مواعید و عدل در احکام محتمل است که این هر دو منصوب باشند بر حال یا مفعول له **لَا مُبَدِّلَ** هیچ کس نیست که تبدیل کند **لِكَلِمَاتِهِ** مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دهد آیات تورات و زبور را از آنکه حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل حیث قال و انا له لحافظون یا هیچ کس ابدال را بمثل آن نمی‌تواند آورد یا اصلا تغییری در آن راه نیابد تا منسوخ شود یا هیچ نبی و کتابی نخواهد بود تا نسخ آن کند و تبدیل احکام آن نماید و یا کلمات بمعنی مواعید است یعنی هیچ کس بدل نمی‌تواند کرد وعده او را کقوله و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل **وَهُوَ السَّمِيعُ** و اوست شنوای گفتار ایشان **الْعَلِيمُ** دانا باسرار ضمائر ایشان که ایشان را بر آن جزا دهد و بعد از بیان حقیقت قرآن ذکر میکند که هر که تابع قرآن شود بضلالت و اضلال اتصاف کسی که میفرماید **وَإِنْ تُطِعْ** و اگر فرمان بری اکثر **مَنْ فِي الْأَرْضِ** بیشتر کسانی را که در روی زمین اند یعنی کفار یا جهله یا اتباع هوی و گویند که مراد اهل مکه است یعنی اگر مطیع شوی ایشان را **يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** گمراه کنند ترا از راهی که بخدا میرسد چه ضال در غالب امر میکند مگر اینکه در ضلال **إِنْ يَتَّبِعُونَ** پیروی نمیکنند ایشان و گمراه **إِلَّا الظَّنَّ** مگر گمان خود را و ظن ایشان آنست که پدران ایشان بر حق بوده‌اند و یا ظن بمعنی آراء فاسده و هواهای ایشانست که آن ظن میکنند بر هر چه مقابل علم باشد یعنی پیروی نمیکنند مگر جهالات و آراء باطله **وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ** و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند بر خدا در آنچه او نسبت میدهند چون اتخاذ ولد و عبادت اوثان یا آنچه سبیله ایشان یا تحریم بحائر و حقیقت خرص تخمین است و تقدیر یعنی تقدیر ایشان آنست که ایشان بر حق اند و حال آنکه متوغل اند در بطلان و ضلالت **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو **هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ** داناتر است بآنکس که منحرف شود از راه وی **وَهُوَ أَعْلَمُ** و او داناتر است **بِالْمُهْتَدِينَ** براه یافتگان و اعلم است باین هر دو و من موصوله است یا موصوفه و در محل نصب بفعلی که اعلم دلالت بر آن کند نه باعلم زیرا که افعل تفضیل منصوب نمیکند اسم ظاهر را در مثل این موضع یا استفهامیه است مرفوع بابتدا و خبر یضل و جمله متعلق است بفعل یعنی استعمال یا مجرور است باضافه اعلم بآن ای اعلم المضلین ماخوذ از یضل الله یا اضله اذا وجده ضالا و تفضیل در علم بکثرة است و احاطه آن بوجوهی که ممکن باشد تعلق علم بآن و یلزم از آن بانکه بالذات است یا لعرض و در این دلیل است بر آنکه ضلال و اضلال از فعل عبد است بخلاف اهل جبر و بر آنکه جایز نیست تقلید و اتباع ظن در دین و اعتقاد و بکثرت مردم مرویست که کافران مردار میخوردند و مسلمانان را بر ایشان عیب کردند و گفتند این عیب بر شما اولی است که آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدا میکشد نمیخورید حق تعالی این آیه را فرو ساخت و بعد از آن فرمود که **فَكُلُوا** پس بخورید **مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ** از آنچه یاد کرده شده است نام خدای **عَلَيْهِ** بر او در زمان ذبح **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید **بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ** بآیتها و سخنهای او در حلال و حرام گروندگان چه ایمان او مقتضی احل الله و اجتناب از ما حرم الله است بدانکه امر برای اباحت است مانند و اذا حللتم فاصطادوا و فا مسببست بر انکار اتباع مضلین که تحریم حلال و تحلیل حرام کنند و معنی مراد آنست که بخورید هر چه بنام خدا بریده باشید بر ذبح آن نه آنچه غیر ذکر خدا کرده باشند بر ذبح آن یا مرده باشند بحتف انف و در این دلالت است بر وجوب تسمیه بر ذبیحه و بر آنکه جایز نیست کل ذبایح کسانی که ذکر غیر اسم او میکنند از اصناف کفار که معتقد وجوب آن نیستند و نیز معتقد ایشان آنست که اتخاذ بآن تسمیه آن میکنند بر ذبح واضع شرع موسی است یا عیسی نه واضع شرع اسلام پس حقیقة ذکر او نکرده باشند و مراد باسم خدا اسمیست که مختص باشد باو و نجاچو الله یا رحمن و تفصیل مسائل ان با شرایط آن در کتب فقهیه مسطور است **وَمَا لَكُمْ** و چیست چه عذر است شما را **أَلَّا تَأْكُلُوا** آنکه نخورید **مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** از آنچه یاد کرده باشند بر آن اسم خدای را وقت ذبح او **وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ** و حال آنکه بتحقیق تفصیل و تبیین کرده برای شما **مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ** آنچه حرام کرده شده بر شما و تفصیل آن در این آیه است که حرمت علیکم المیتة الی آخر الآیه گویند سوره المائده بعد از انعام نازل شده بمدتی مدید ... نازل شده که

عیره

ماشدم

خودرا

تحریم حرم علیکم الی آخر مفصل آنچه باشد که توهم مبین آن قول اوست و بعد از بیان تحریم مذکوره نازل شده و یا مفصل آن آیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما باشد و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر فصل میخوانند بصیغه مجهول و غیر حفص از کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی حرم بصیغه معلوم خوانده‌اند یعنی مبین و مفصل گشته برای شما آنچه حرام
گردانیده است بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه مضطر و بیچاره شده باشید و محتاج گشته اِلَيْهِ بسوی آن یعنی اکل محرمات چه این نیز حلال است شما را عند
الضرورة بقدر سد الرمق وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّوْنَ هر آینه گمراه میکنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم حلال و نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر بفتح یا میخوانند یعنی گمراه میشوند بوسوسه شیطان و بر گردانیده میشوند از طریق حق و صراط مستقیم بِاَهْوَائِهِمْ بآرزوهای
باطل خود بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی بر آن اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِيْنَ او داناتر است بآنها که از حد در گذشته
و از حق بباطل تجاوز کرده‌اند و از حلال بحرام میل نموده‌اند پس ایشان را بر وفق آن سزا خواهد داد در کنز العرفان آورده که در این مقام چند فایده است یکی آنکه دلیل است
بر اباحت آنچه نام خدا برده باشند بر ذبیحه آن هم چنانکه آیه ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه که بعد از این میآید دلالت بر تحریم آنچه نام خدا بر ذبح آن نبرده باشند
و نص است در تحریم متروک التسمیه عمدا و این مذهب ما و احمد است نزد مالک و شافعی حلال است لقوله صلی الله علیه ذبیحة المسلم حلال و ان لم یذکر اسم الله علیه
و اصحاب ما و ابی حنیفه قایل بتحریم متروک التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله صلی الله علیه رفع عن امتی الخطاء و النسیان و حدیث مذکور بر تقدیر صحت آن محمول است بر نسیان و تا
اینکه نزد ابی حنیفه ... محمول است بر آنکه تسمیه بغیر اسم خدا باشد لقوله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به و حمل آیه بر اصطلاح ... تخصیص ... که در اصول مقرر
شده که اضمار و تخصیص بهتر از نقل است دوم واجب است در تسمیه که حقتعالی را بقصد تعظیم یاد کند مثل بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله و اگر اقتصار نماید
بلفظ الله تنها ... بر قول اقرب و واجب است که تسمیه بعزم ذبح باشد ... اختیار و از ذابح صادر شده باشد و اگر غیر ذابح تسمیه گوید صحیح نباشد سیوم مراد باضطرار که مستثنی
است در آیه کریمه آنچیزیست که با آن خوف تلف باشد یا مرض یا ضعف از رفتن بعضی رفقا یا ضرورت ... و شرط نیست اشراف بر موت بلکه اکل میته
مباح است هر گاه که خوف فوت باشد و وقتی که اکل آن مباح باشد واجب است اکل آن بجهت وجوب حفظ نفس لیکن در تناول آن اقتصار باید کرد بر ... از اکل
کرد و زیاده بر آن بجهت عدم علت نه چهارم آنکه الا ما اضطررتم که بطریق عام واقع شده مخصوص است بما اهل به و مستثنا اما اول مشروط بآنکه باغی و عادی نباشد
لقوله تعالی فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه و باغی کسی است که خروج کند بر امام یا باغی کسی را که ... و آکل میته عادی قاطع طریق است یا کسی که از
شبع تجاوز کند و طبرسی نقل کرده که مراد از باغی لذت است و عادی آنکه زیاده از سد جوع نماید یا عادی معصیت یا باغی در افراط و عادی در تقصیر و بنا بر تفسیر اول معصیت اکل آن
مباح نیست بر عاصی بسفر و امثال طالب صید بلهو و بطر یا تابع جابر و آبق و اگر مکره شود بر اکل هم چون خائف تلف خود بود و آیا تابع چیزی است که مؤدی بقتل
معصوم الدم شود مانند مسلم یا ذمی یا معاهد نه آنکه در شرع مباح الدم باشد چون لایط و زانی محصن و حربی و مرتد فطری مانند وی محرم ... است
... مرکب ... اما در دفع ... منع کرده‌اند و ... عدم منع نیست بلکه مباح است ... دفع تلف و همچنین ... مسکرات ...
تا عدم ... غیر خمر ... در مقام آن اما اقدام جایز نیست مطلقا بعد از آن مکلفان را خطاب میکند که وَذَرُوْا و دست باز دارید ظَاهِرَ الْاِثْمِ از آشکارای گناه و
بَاطِنَهٗ و پنهانی آن یعنی ترک کنید گناهان آشکارا و پنهان را امر داشت که ترک جمیع گناهان کنید یا آنکه گناه مخطر است در آشکارا و پنهان و گفته‌اند که نکاح
محارم میکنند ... بر وجه حرام و زنا میکنند ... و اتخاذ اخدان میکنند و گویند گناه ظاهر آنست که بجوارح کنند و باطن آنکه بدل اندیشند یا ظاهر
اثم نظر است ... و باطن اثم زنا ... که زعم مشرکان آن بود که چون زنا پنهان کنند زشت نباشد و اگر آشکارا کنند قبیح باشد حقتعالی بآیه رد قول ایشان
واضح قول اول است که شامل جمیع معاصی و مآثم است و در حقایق سلمی مذکور است که ظاهر اثم میل بنعمتهای دنیا و باطن اثم میل بنعیم عقبی است چه هر دو سبب غفلت
بود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر ... بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است و در لطائف ظاهر
آنست که خلق را بر آن اطلاع افتد و باطن آنکه ... و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال ... که بجوارح و اعضا ارتکاب آن کنند و
گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله در حقایق مذکور است که همچنانکه اثم ظاهر آنست که از قولی و فعلی باشد موافق طبع مخالف شرع و باطنی که آن صفات
جبلی است ... حقتعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را با استماع اعمال شرع و ... بدل اخلاق ... نفسانی را با تحقق با اخلاق ملکی
و ربانی و قشیری گفته که حقتعالی نعمت ظاهر و باطن را بتو ارزانی داشت که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ... میفرماید که ظاهر الاثم و باطنه پس شکر
نعمت ظاهر و باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود اِنَّ الَّذِيْنَ
يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او یا باطن سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوْا يَقْتَرِفُوْنَ بآنچه
هستند که کسب کنند ... اشارتی رفت که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستند گفتند ای محمد گوسفند که میمیرد کشنده او کیست فرمود که خدای
او گفتند عجب چیزیکه یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاک است و هر چه خدای کشد حرام و ناپاک از این سخن وسوسه در
خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیه آمد که وَلَا تَاْكُلُوْا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن و
تفصیل این ... گذشت از صاحب کنز العرفان وَاِنَّهٗ و بدرستی که این چیزیکه نام خدا بر آن نبرده باشند بر ذبح آن لَفِسْقٌ هر آینه فسقی است ...
که ضمیر راجع باکل آن چیز باشد یعنی خوردن آن فسق است وَاِنَّ الشَّيٰطِيْنَ و بدرستی که دیوان لَيُوْحُوْنَ وسوسه میکنند اِلٰٓى اَوْلِيٰٓئِهِمْ
بدوستان خود یعنی کافران ... که شیاطین الانس اند و یا با جن و دوستان خود امر میکنند لِيُجَادِلُوْكُمْ تا با شما خصومت کنند که هر چیز
میکشند میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید ... عکرمه روایت میکند که گروهی از مجوس فارس بمشرکان قریش ... که اولیاء ایشان بودند در جاهلیت
کتابت فرستادند مضمون آنکه زعم محمد و اصحاب او آنکه ایشان تابع امر خدا اند و مع ذلک اعتقاد ایشان آنست که آنچه خود ذبح کنند حلال است و آنچه خدا آن را کشته باشد حرام است



حتی ... که شیاطین انس که مجوس اند القا میکنند یعنی وسوسه میکنند بدوستان خود که کفار قریش اند تا مجادله کنند با شما در این باب وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما
مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال این حرام إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان باشید چه هر که ترک فرمان خدا کند در دین و متابعت اهل شرک
شود و استحلال ما حرم الله لا محاله مثل او خواهد بود و این از مسائل اجماعیه است و اگر بی استحلال باشد فاسق است و جمعی حمل فاسق بر آنکه و فرع شرط است
بلفظ ماضی بعد از آن از برای اهل حق و اصحاب باطل بیان این مثل میکند که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکسی که بود مرده بکفر یا بجهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده
کردانیدیم او را باسلام یا بعلم یا بهدایت بوسیله افراد و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و اسباب توفیق وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و کردانیدیم یعنی دادیم مر او را
نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست و با مراد رود و مقام انست که نور عطا فرموده ایمان در میان
مردم که ... یعنی نور هم بین ایدیهم و بایمانهم هم برای انکار است یعنی نباشد که كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او است که در تاریکیها
کفر و ضلالت و جهالت است مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا در حالتی که نیست بیرون آینده از آن تاریکیها و خلاص یابنده از ضلالت و نیست در ظرف نه از هیچ مسئله
مبهم و قوع فصل بینهما كَذَلِكَ هم چنانکه آراسته شد ایمان در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده شد و آراسته شد برای کافران مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام امامزین کفر در قلوب کفار شیطان است که سَوَّلَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اعمالهم و مزین ایمان در قلوب مؤمنین حق است که حَبَّبَ
إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفة دیگر است و حیوة بشریة دیگر که عالم ایمان بحیوة بشریة زنده اند و دوستان بحیوة
معرفت زنده شده حیوة بشریت دیر نپاید که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هر که بحیوة معرفت زنده شد هرگز نمیرد که فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و از اینجاست المؤمن حی فی الدارین
تمام داریکی از عرفا این سه را بر خوانید که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ نشان این حیوة سه چیز است اول از خلق عزلت دوم با خالق خلوت سوم دوام ذکر بر زبان
و بیان در همه حال و بدانکه تشبیه کافر بمیت جهت آنست که کافر بمحبوبی منتفع نمیشود و غیر او نیز بحیوة او انتفاع نمیکیرد پس حال او اسوء و افتح از حال میت است
چرا که میت بسبب موت معاقب نمیکردد و غیر او بسبب موت او متضرر نمیکردد و تشبیه مؤمن بحیوة جهت آنست که مؤمن منتفع میشود بحیوة خود که آن از خصال
الملک حیوة ابدیست ... و تشبیه قرآن و ایمان و علم بنور جهت آنست که مردمان بسبب آن بینا میکردند و مهتدی میشوند ... النور ...
هم چنانکه بسبب انوار مهتدی میشوند و تشبیه کفر بظلمت جهت آنست که کافر متهتک میشود و امر یکه موجب ... و باشد ... بجز ...
تشبیه مذکور در فی قوله امن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی و قوله وما یستوی الاعمی والبصیر ... از امده ... در شان حمزه و عبد المطلب ...
نازل شده و وقتی که نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و اله ... کرده بود که ذکر آن لایق اسماع مخلصان است نیست حمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد
شکایت ... با ابو جهل ... حکایت کرد حمزه خشمناک ... بر سر ابو جهل رفت و کمان بر سر او زد ... و کلمه شهادت بر زبان ... و اسلام حمزه
است و کر ... و ظلمات کفر و اثام ابوجهل لعین است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که ایمه در حق عمار یاسر بود و وقتی که بشرف اسلام مشرف شد و ...
... ابو جهل که بوجهل خود راسخ کشت و قبول ایمان نکرد و نزد حسن انست که این عام است نسبت بجمیع مؤمن و کافر و این اولی است بجهت آنکه فایده آن اعم است
از آنکه ... مقبول است که مؤمن بجای نفسانیت حیوة محبت حق یا مؤمن کرد است و حیوة معرفت بعد از آن بوجه تسلیه حضرت برابر ... اهل کفر و نکره و
بطریق ... وعید اهل طغیان و ضلالت میفرماید که وَكَذَلِكَ و هم چنانکه در مکه اکابر که کار هستند جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر ... أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان کنهکاران آن موضع بر وجه تخلیه و تخذیل با هم چنانکه مؤمنان را افریدیم کافر را نیز ایجاد کرده ایم و ایجاد در حق ... ایجاد
او بیم یا ایمان نیز ... شتیم ... اسباب و آلات و ادوات و علم و قدرت و حیوة و کمال عقل و تمکین و نصب ادله الا آنست که ایشان بحسن اعتقاد ایمان آوردند
و ایشان باختیار خود بر کفر ماندند یعنی هم چنانکه نور ایمان ... حجج بینه و دلایل ساطعه است با اهل ایمان نمودیم بکفار نیز نمودیم لیکن ایشان مهتدی شدند بحسن
اختیار خود و ایشان در ضلالت ماندند بسوء اختیار خود در انوار کفته که جعلنا بمعنی صیرنا است و هر دو مفعول آن اکابر مجرمیها است بر تقدیر مفعول ثانی باهم
دو مفعول ان فی کل قریة اکابر است و مجرمیها بدل آن و ... بوده که مجرمیها مضاف الیه اکابر باشد کو جعل بمعنی تمکین باشد و افعل التفضیل هر گاه که مضاف باشد
در مطابقه جایز است و لهذا در قراءة شاذه اکبر مجرمیها واقع شده و تخصیص اکابر بجهت آنست که ایشان اقوی اند بر استتباع مردمان و الیق با فساد بر
جمیع ... هر گاه که اکابر در قبضه اقتدار ایشان باشند پس اصاغر با ایشان ... باشند و لام در قوله لِيَمْكُرُوا فِيهَا لام عاقبت است که از ایشان صادر شد کو ... لیکون لهم
عدوا و حزنا و قوله ... لدوا للموت وابنوا للخراب یعنی هم چنانکه در مکه کفار عظام آفریدیم و بعد از آن تمکین ایشان نمودیم تا کار ایشان منتهی شد بضلالت
و مکر هم چنین در هر قریه اکابر ... را آفریدیم و تمکین ایشان نمودیم بعد از ارائت طریق حق با ایشان و ایشان باختیار خود متابعت آن نکردند
تا عاقبت کار ایشان بآن رسید که مکر میکردند در آن موضع و مردمان را از ایمان باز میداشتند چنانچه رؤسای قریش که در موسم حج بر سر چهار راه که
باز میداشتند از ایمان و هر که می آمد از احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال میکرد میگفتند که او ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ
و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه وبال مکر ایشان با ایشان راجع است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند این را که تبعه مکر و عقوبت
آن بصاحب مکر میرسد نه بغیر که وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و نمیشود بود که لام لیمکروا لام غرض و علت باشد زیرا که مکر قبیح است و آن بر حق روا
نیست و نیز اکر لام علت غرض بودی منافی این بودی که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ آورده اند که ابو جهل و متابعان او کفتند که ما با بنی عبد
مناف در هر شرفی که دارند شریکیم اکنون میکویند که در میان ایشان پیغمبری است که بدو وحی می آید بجا که ما تابع نشویم مکر که وحی بما نازل شود چنانکه باو نازل
شده آیه آمد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوة سید المرسلین قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ کویند بر وجه حسد
و عناد که ایمان نمی آوریم بدین آیه یا معجزه حَتَّى نُؤْتَى تا وقتی که داده شود مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدا یعنی



وحی و کتاب بما فرو باید چنانچه بدیشان فرود می آید ثعلبی گفته که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنانچه در ایه یا ایها الرسل مخاطب هم
اوست و این بر سبیل تعظیم است و در شرح تعریفات آورده که حق سبحانه اشارت به همه انبیا را باو جمع کرده و در یا ایها الرسل خطاب بفرمود بدین معنی که همه
خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که اگر نبوة حق است من از تو سزاوارترم بجهة آنکه سن
از تو بزرگترم و بمال و ولد از تو بیشتر حق سبحانه این آیه فرستاد بعد از آن بر سبیل استیناف در قول فرمود بآنکه نبوة بنسب و کبر سن و کثرة مال نیست بلکه بفضلها
نفسانی است و فرمود که اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ بموضعی که مینهد پیغامهای خویش را در آن یعنی میداند که پیغامبری بکه سزاوارتر است
و مخصوص میسازد بآن هر که را که میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایسته نبوة باشد و حفص و ابن کثیر رسالته خوانده اند که اسم جنس است شامل
واحد و جمع بعد از آن تهدید کافران میکند بقوله سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شدند یعنی صَغَارٌ خواری
و رسوائی بعد از کبر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ و عذابی سخت بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ بسبب مکر کردن ایشان با مومنان یعنی بدل
سکالیدن ایشان در حق ایشان و ایشان را جزا دادن بر مکر ایشان و ابتدا بعذاب بر عقاب بجهة آنست که تا نص باشد بصغر و توهم نفع نشود و هوان و مذلت بان مقرون
ساخت تا از مقام امتناز کرده و بعد از آن فرمود که بما کانوا یمکرون تا خبر باشد از استحقاق و توهم ظلم برطرف شد هر ایشان بعذاب شدید عذاب دارین است از قتل
و سبی و عذاب برزخ و چون حق سبحانه ذکر مومنان و کافران فرمود در عقب آن بنا بر معلی پیغمبر آیه که در بارهٔ انبیا آورده و میفرماید که فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ پس
هر که را خواهد خدای اَنْ یَّهْدِیَهٗ آنکه راه نماید و از اطریق حق شناسا کرداند یَشْرَحْ صَدْرَهٗ بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول اسلام
بوسیلهٔ الطاف از اقدار و تمکین و ازاحه علت تصلب و مراد بشرح صدر کرامت است بر وجهی که قابل حق گردد و مستعد آنکه حق را حلول کند و مع تفاسیر از هر چه
مانع حق باشد بجهة قبول الطاف کرده منشرح و سلامی مشرف شود و الیه اشار علیه السلام حین سئل عنه فقال نور یقذفه الله فی قلب المومن فینشرح له و ینفسح گفتند
یا رسول الله این نور را علامتی و اماراتی باشد که بان شناخته گردد فرمود نعم الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله وَمَنْ یُّرِدْ و هر که
را خواهد اَنْ یُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را از طریق ایمان بگرداند یعنی تخلیه و کند تخذیل و نماید بعد از آنکه امارات عدم رابا او نموده باشد و او نیز طعنا
و حجود قبول را انکار نموده باشد یَجْعَلْ صَدْرَهٗ گرداند سینه او را ضَیِّقًا تنگ و کشادگی از آن برد حَرَجًا سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن
امتناع نماید کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ گوییا بالا میرود فِی السَّمَآءِ در آسمان یعنی مشکل باو قبول حق و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند این غایت
است در کراهیت و باشتیاه حال کافر معاند که بوده در صنوبر صدر از قبول ایمان بحالی که قصد صعود با آسمان و وجه شبه مزاولت است بچیزی که باصل
قدرت بر آن ندارد باشد یعنی همچنانکه صعود بآسمان خارج است از استطاعت است و قبول کردن ایمان او نیز در نهایت بعد است غیر ممکن پس بنیه و قدرت
بانکه ایمان ممتنع است از او همچنانکه صعود با آسمان کَذٰلِکَ همچنانکه تنگ میکرداند دل کافر را بر وجه تخذیل و تخلیه یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ مسلط میکرداند
خدای عذاب یا لعنت را عَلَی الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بر آنانکه منکر وند توحید و تصدیق نمیکنند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهة تعلیل است و
بدانکه ظاهر امر چنین مینماید که مجبره را تمسک تمام باشد اما چونکه بین مودی باشد باستلزام قبح تعقیل و مستلزم نقض غرض او که ایمانست پس ازو تاویل باید
کرد بمعنی که منافی طرائق نباشد مستلزم استقبیح نباشد و شیخ ابو علی در مجمع البیان آورده که تاویل آن بیکی از چند وجه است اول آنکه هر که را حق تعالی اراده نماید بثواب
و طریق جنت شرح صدر او کند باسلام باینوجه که تثبیت عزم او کند تقویت او نماید بر تمسک بایمان و زایل گرداند از دل او وسواس شیطان را و اینجا عارض قلوب
میشود از خواطر فاسده و این بوسیله اعطای لطف است که عبارت است از ازاحه علت و تصلب دل و نظیر اینست قوله والذین اهتدوا زادهم هدی و یزید الله الذین اهتدوا
هدی و هر که را خواهد که در ضلالت بگذارد در راه بهشت و نماید کراهیت یا تنگ کند سینه او را در کمیت و صعب گرداند بجهة عقوبت ترک ایمان باو و حجود وضوح امارات دلالت
بر حقیقت آن را که مراد این باشد که حق تعالی امانع او باشد از ایمان بمنع لطف و سلب قدرت از او و دلیل بر آنکه شرح صدر کاهست که بمعنی ثواب میباشد قول حق تعالی که
الم نشرح لک صدرک الایات و معلوم است که وضع وزر و رفع ذکر ثواب است بر تحمل عباء رسالت و تکلف دلیل بر آنکه هدایت نیز بمعنی ثواب میباشد قول او سبحانه
است که والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و معلوم است که هدایت بعد از قتل نیست مگر بنیل ثواب چه بعد از موت تکلیف نیست دوم آنکه
معنی اینست که هر که را خواهد که ثابت گرداند او را بر هدایت شرح صدر او کند بر وجهی که مذکور شد بجهة جزا بر اهتدا و ایمان او و دلیل بر آنکه هدایت بمعنی استدامت ایمان است
قول حق تعالی است که اهدنا الصراط المستقیم و هر که را خواهد که تخلیه و تخذیل او کند او را بخود بگذارد بجهة آنکه اختیار کفر کرده باشد و ترک ایمان نموده سینه او را
تنگ سازد بانکه منع کند از او الطاف خود را که موجب شرح صدر باشد بر آنکه دانسته باشد که او اصلا قبول ایمان نخواهد کرد سیم آنکه هر که را خواهد که هدایت دهد
که مومنین را بآن وعده داده شرح صدر او کند بجهة آنکه هدایت را او زیاد گرداند و موجب زیادتی بصیرت او شود و بکمال ایمان رسد و هر که را خواهد که از راه بهشت منع کند سینه
او را تنگ گرداند بجهة عقوبت ترک ایمان و زجر از کفر و این تاویل قریب است بانچه مذکور شد از ابن عباس مرویست که سینه قلب کافر بحرج بجهة آن است
که خیر بقلب او نمیرسد بروایتی که نور حکمت بر او میتابد و منقول است که مراد باضلال خواندن بنده کافر است بضلال و امر بان و حکم بر آن زیرا که اجماع امامیه بر آنست که
حق تعالی امر نمیکند بضلال و بنده کافر را بان نمیخواند پس چگونه ایشان را بآن بخواند و حال آنکه ذم فرعون و سامری فرموده بر اضلال ایشان در جز هدی بقوله و اضل فرعون
قومه و ما هدی و اضلهم السامری و دلالت بر آنست که اضلال ایشان امر اهیت بضلال است و اجابت ایشان بر آن و چون بنده کافر کسانی را بآن دهر کاه حق تعالی ذم ایشان کرده باشد بر آن
بر چگونه مدح نمیشود با پیدا بر آن ذم کرده عیاشی در تفسیر خود از ابی بصیر روایت کرده که او از خیثمه نقل کرده که از ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود ان القلوب بین لدنی و صعه
الی حنجرته ما لم یصب الحق فاذا اصاب الحق قر و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و معنی حدیث بدان راجع است که دلها از موضع خود منقلب میگردد حیران و بعنی متقلقل و مضطرب
است و قرار نمیگیرد در مکان خود تا آنکه برسد بحق و عون بحق رسید آرام میگیرد و قرار گرفت و در تفسیر جامع آمده که مراد بهدایت صمد بها اثبات انسانست



این که بخدای تعالی تعلق دارد چون لطف او دو تمکین واز الخذ علت و نصب ادلّه چنانچه فرموده که واما ثمود فهدیناهم واستحبوا العمی علی الهدی وقوله والذین اهتدوا زادهم
هدی و مراد بشرح صدر همین است یعنی چنانکه لطف و برهانی خواهد بود دل او را روشن کرداند برای اسلام و دواعی او تا قبول ایمان کند و هرکه را خواهد که
گمراه کند و فرو گذارد و مکر بعد از آنکه دانسته باشد که لطف اندر او اثری نباشد دل او را تنگ کرداند و منع لطف از آن تا که سخت شود بکفر و وجه دیگر آنکه مراد
بهدایت ثواب است و راه نمودن به بهشت بیان قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای یثیبهم ویهدیهم الی طریق الجنة و مراد بشرح صدر
این بود که در روز قیامت ایشان را از راه بهشت بگرداند و به دوزخ برد پس معنی آیه این است که هرکه را که خدای تعالی خواهد ثواب دهد و راه بهشت نماید سینه او را
منشرح کرداند بنور ایمان و هرکه را خواهد که عذاب نموده باشد و تخلیه کرده اند او را از لطف قیامت ننگ و غمگین سازد بانواع هموم و غموم و انواع عذاب و صعوبت و مشقت وجه دیگر
آنکه هرکه را خواهد که هدایت کند آن کس دل خود را گشاده و روشن کرداند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله بتحصیل علم کقوله تعالی ومن کفر بالله من بعد ایمانه الا
من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و هرکه را خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند بضلال او و اضلال او این است که این حکم وقتی باشد که محکوم علیه هو علیه باشد پیش و بترک
نظر در ادله و جحود و ثبات دل خود را تنگ کرداند تا نور ایمان در دل او نرسد قوله و هذا اشاره است بدینکه قرآن است یا آیه یا اسلام یعنی این طریقه قرآن یا راه
اسلام صراط ربک راه پروردگار تو است مستقیما در حالتی که راست است در او کجی نیست صراط صراط را برب جهت آنست که واضع مبین او است و نهج آن است
و مستقیما حال موکده است کقوله وهو الحق مصدقا و نا مقیده است عامل در آن معنی اشاره است قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را
لقوم یذکرون برای گروهی که پند می گیرند تا که قادر و مطلع اوست عز و علا و علم او محیط است بر احوال عباد و اوست که مصلح خلق است و بعلم است و حکمت و محیط
متذکران بدرستی که ایشان منتفع میشوند به تدبر او و نظیر این است هدی للمتقین مر پرهیزکاران را است دار السلام سرای سلامت را فاست
و خالی از مکاره و خوف انقطاع و فنا است که تحیت ایشان در آن سلام باشد یا سلام اسم خدا است و اضافه دار بآن بجهت تعظیم است یعنی سرای خدا که
بهشت است یعنی مر ایشان راست بهشت عند ربهم نزد ملک ایشان یعنی در وعده و ضمان او است یا ذخیره ساخته نزد او که ثواب ایشان است و
هو ولیهم و او یار و ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه و اقوال پسندیده و
قوله و یوم یحشرهم منصوب است باضمار اذکر و ضمیر راجع است بهر که محشور میشوند از ثقلین یعنی یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و انس و حفص یحشرهم خوانده
یعنی خدای جمع کند ایشان را همه جمیعا همه ایشان و منوّن بود که منصوب باشد بقول یعنی گوییم در روز قیامت که همه مکلفانرا حشر کنیم یا معشر الجن
ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار خواستید من الانس از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان و یا بسبب آنکه ایشانرا بانکه اتباع شما
باشند و بجهت محشور شدند با شما کقولهم استکثر الامیر من الجنود و قال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها
که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما بهره داری یافتند بعضنا ببعض بعضی از ما ببرخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان
با نوع چه که راه نمودند ایشان را بر شهوات و مستلذات نفسانیه و انتفاع گرفتند دیوان از آدمیان بان طریق که ایشان از مطیع خود ساختند بتحصیل مراد خود
کردند از ایشان و ایشان مرید ایشان کشتند که استمتاع ایشان بیکدیگر آنست که در معصیت معاون یکدیگر بودند و ایشان از اتباع کناه متحول شدند و
کسانی گویند که استمتاع انس بجن آنست که در مفاوز با ایشان متعوذ میشوند از مخاوف و استمتاع جن بانس اعتراف انس است بآنکه جن قادر اند بر دفع بلا در ایشان
و نگاه داشتن ایشان از نوایب و مصایب و عذاب و مبیت که چون یکی چون یکی بسفر رود و از جنیان بترسد پناه برد بسید ایشان و بدین که در آن وادی می بودند
و گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من شر قومه تمام قدم در آن وادی نهاد چنانکه گفتی این شدم کما قال الله تعالی و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن
فزادوهم رهقا و محمد بن کعب گفته که مراد باستمتاع اطاعت بعضی از ایشان است بعضی را و موافقت برخی از ایشان برخی را و احتمال دارد که استمتاع مقصود
باشد بر انس بس بعضی از انس متمتع شوند ببعضی دیگر از ایشان چنانکه خود و بلغنا و دیگر گویند که بار خدایا رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا
بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما یعنی تا بوقت مرگ یا تا حین بعث یعنی از فوت و این اعتراف ایشانست با آنچه کرده باشند از طاعت شیطان و اتباع هوی
و تکذیب بعث و حشر و حالتی که گویند که اکنون حال چه خواهد بود قال فرماید خدای که ای غاویان النار مثویکم خالدین فیها آتش آرامگاه
شما است در حالتی که شما جاوید باشید و این نشر عامل در حال مثویکم است اگر مصدر باشد در تقدیر اثبات مثویکم و یا معنی اضافه اگر بمعنی مکان باشد بر همه تقدیر
میفرماید که شما در دوزخ مخلد خواهید بود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا که شما را از آتش برون برد و نقل کند یا خواهد که از یک نوع عذاب
از آتش بنوعی دیگر از آن نقل کند و دیگر جمعی در وجه که مفسران در این استثنا چند قول است یکی آنکه از ابن عباس نقل است که این از وعید کفار است که مبهم و
شد و بعد از آن مقطوع بر ساخته بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به دوم آنکه استثنا از روز قیامت زیرا که قوله و یحشرهم جمیعا روز قیامت است
معنی آنست که خالدین فیها مدة یبعثون الا ما شاء الله من مقدار حشرهم من قبورهم و مقدار مدتهم فی محاسبتهم و ابن زجاج نقل است بعد از آنکه گفته
که مستولی بود که معنی این باشد که الا ما شاء الله من امر فیهم و این قول عطا است ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در رنجه
کنندگان و انس علیم دانا است باعمال و افعال ایشان و کذلک و چنانچه فرو میگذاریم کفار جن و انس را و تخلیه ایشان میکنیم نولی مسلط کردانیم
بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی تا که یکدیگر مسلط شوند در دنیا و واگذاریم برخی را برخی باختیار خود تا هر چه خواهند کنند از
ابن عباس روایت است که هرگاه خدای تعالی از قومی راضی باشد خیار ایشان را والی ایشان امیر کرداند و اگر سخط آید اشرار ایشان را بر ایشان مسلط سازد جهة
جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و دلالت معنی قوله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و مثل این امثله روایت کلبی از مالک دینار که گفت من در بعضی
از کتب سماوی خواندم که حق تعالی میفرماید که انی انا الله مالک الملوک قلوب الملوک بیدی فمن اطاعنی جعلتهم علیه رحمة ومن عصانی جعلتهم علیه نقمة



بدرستی که منم خدای که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای ایشان بید قدرت من است پس هرکه اطاعت من کند پادشاهان را بر او رحیم گردانم و هرکه عصیان من نماید پادشاهان را بر او بی رحم سازم پس خود را مشغول مسازید بسبب ملوک لیکن توبه کنید تا ز کرمها ولطف و نواهی من تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و مثل این روایت است قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم یعنی ترک مکنید امر معروف و نهی منکر را تا مسلط نشوند بر شما اشرار شما پس هرچند دعا کنید مستجاب نشود و اکثر برانند که این تسلط در آخرت باشد یعنی در روز ظلمه جن و انس را با یکدیگر گذاریم همچنانکه در دنیا تخلیه ایشان کرده ایم و ایشان را با هم گذاشته و ابلاغ را کوئیم بر سبیل تقریع که از متبوعان خود در خواهید تا شما را از آن عذاب برهانند و ایشان بجهت آن برسانند که هیچ کس نفع بدیگری نتواند رسانید و گویند تولیه از موالات ماخوذ است یعنی متابعت بعضی بعضی را تابع بعضی گردانیم در دوزخ و در دوزخ بهم نزدیک گردانیم **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** بسبب آنچه بکسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی پس از خطاب میفرماید بکفار بر وجه توبیخ که **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** ای گروه دیوان و آدمیان **أَلَمْ يَأْتِكُمْ** آیا نیامد بشما یعنی آمد **رُسُلٌ مِنْكُمْ** پیغمبران از جنس شما اگرچه پیغمبران جز از آدمیان نبوده اند اما چون انس با جن جمع کرد بر سبیل تغلیب خطاب صحیح باشد از قبیل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان چه لؤلؤ بیرون می آید از آب تلخ نه از عذب و ضحاک گفته که از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده اند و جمهور برانند که مراد رسل جن نذیرانند و ایشان رسل رسولان انس اند بجهت آنکه هفت نفر از جن بمحضر رسالت صلی الله علیه و آله رسانیدند کما قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین و از مجاهد نیز مرویست که الرسل من الانس والنذر من الجن و نزد کلبی رسل رسولان از جن بجن فرستاده اند و باتفاق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر جن و انس مبعوث بوده و در تفسیر جرجانی مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ جنی را بجن برسالت نفرستاده که وحی با او کرده باشد الا آنست که رسل انس رسولان از جن میفرستادند حاصل که حق سبحانه بر سبیل ملامت دنیا و بر این خطاب کند که نزد شما رسولان فرستادم که از روی نصیحت **يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ** میخواندند بر شما **آيَاتِي** آیتهای کتاب مرا **وَيُنْذِرُونَكُمْ** و بیم میکردند شما را **لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا** از دیدن این روز که قیامتست **قَالُوا** گویند در جواب که **شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا** گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب بر سبیل ندامت و مذلت ایشان پس میفرماید که **وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و فریفته کرد ملاهی ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند و شدائد اهوال آن را دیدند بگناه خود معترف شدند **وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ** و گواهی دادند بر نفسهای خود **أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ** آنکه ایشان بودند ناگرویدگان بنشأه آخرت و احوال آن و تکرار آوردن حق تعالی در این آیه ذم کفار نموده که اعتراف ایشان بجهت نهوم لذات ان و اعراض ایشان از آخرت بالکلیه تا آنکه در عاقبت مضطر شدند بر نفسهای خود بکفر و استشفاع عذاب مخلد بجهت تحذیر سامعین از مثل حال ایشان و قوله عز و جل **ذَٰلِكَ** خبر مبتدای محذوفست ای الامر ذلک و مشار الیه ارسال رسل است یعنی شأن ولیعظم فرستادن رسولانست و قوله **أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ** تعلیل حکم مذکور است بحذف جر و ان مصدریه است یا مخففه از مثقله یعنی امر فرستادن رسولانست بجهت نبودن پروردگار تو و یا بجهت آنکه شأن اینست که نیست پروردگار تو **مُهْلِكَ الْقُرَىٰ** هلاک کننده ساکنان شهرها و دیهها **بِظُلْمٍ** بسبب ظلمی که کنند **وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ** و حال آنکه اهل ان دیهها و شهرها بیخبر باشند یعنی پیغمبری با ایشان نیامده باشد که ایشان را از خدای و ملامت خبر داده باشد و هذا استبعاد هیچ قوم نبوده الا بعد تقدیم وعید آگوند ایشان را بر حق حجت بودی که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک یعنی چرا نفرستادی تا ما پیغمبری میکوریم و از مستلزم ظلمست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در این آیه دلالتی صریح است بر آنکه حق تعالی منزه است از ظلم **وَلِكُلٍّ** و مر هر یکی از مکلفان راست **دَرَجَاتٌ** درجها و مرتبها ثواب و عقاب **مِمَّا عَمِلُوا** از برای عملها که کرده اند **وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ** و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند پس مخفی نباشد بر او عمل هیچ عاملی و قدر ثواب و عقابی که مستحق آن باشند **وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ** و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان و از ایشان **ذُو الرَّحْمَةِ** خداوند رحمت است بر ایشان چه تکلیف طاعت بر ایشان جهت تکمیل ایشانست و رسانیدن ایشان را بدرجات عالیه و گفته اند که بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان در این سه امر است بر آنکه آنچه مذکور شد از ارسال رسل بجهت انتفاع او نیست بلکه بجهت ترحم است مر عباد را و این تاسیس ما بعد است یعنی قوله **إِنْ يَشَأْ** اگر خواهد خدای یعنی مصلحت او تقاضا کند **يُذْهِبْكُمْ** ببرد شما را ای کفار قریش بجهت عدم احتیاج او بشما **وَيَسْتَخْلِفْ** و خلیفه و جانشین شما سازد **مِنْ بَعْدِكُمْ** از پس شما **مَا يَشَاءُ** هرکه خواهد از آفریدگان خود **كَمَا أَنْشَأَكُمْ** همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد **مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ** از ذریه قومی دیگر که پدران شما بودند لیکن او تعالی ابقای شما میکند بجهت ترحم بر شما **إِنَّ مَا تُوعَدُونَ** بدرستی که آنچه بیم داده میشوید از عقوبات عاجله و آجله **لَآتٍ** هر آینه آینده است بشما در دنیا یا آخرت **وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ** و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از ایراد عذاب و عقاب بر شما تا از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت برهید بلکه او قادر مطلق است و همه ملک و ملکوت در تحت قدرت او است و هیچ کس نیست که تا او در مقام مغالبه در آید و او را عاجز گرداند بعد از آن بر سبیل وعید و تهدید پیغمبر را میفرماید که **قُلْ** بگو ای محمد بکفار قریش **يَا قَوْمِ اعْمَلُوا** ای گروه من عمل کنید بکار **عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ** بر غایت تمکن و استطاعت خود و یا بر حالات کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید و یا بر حالات کفر و انواع معاصی اشتغال نمائید و حفص مکاناتکم بصیغه جمع خوانده یعنی بر غایت مکنت و استطاعت خود و یا بر حالات کفر و عمل نمائید خلاصه سخن اینست که حضرت بر سبیل تهدید میفرماید که بر کفر و عداوت خود ثابت شوید بدانکه مکانه مصدر بمعنی اول ماخوذ است از مکن مکانه اذا تمکن وابلغ التمکن و بنا بر ثانی از مکان و مکانه چون مقام و مقامه ای علی ناحیتکم و جهتکم التی انتم علیها من الکفر والعداوة حاصل که پیغمبر را میفرماید که بکفار بگو که تمام بر حالت خود ثابت و راسخ باشید **إِنِّي عَامِلٌ** بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و برد باری خود در ترویج اسلام و رسوخ بر آن **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانید **مَنْ تَكُونُ لَهُ** آنکس که باشد مر او را **عَاقِبَةُ الدَّارِ** سرانجام پسندیده سرای آخرت و میتواند بود



کمن استقبها سیه باشد یعنی نزد دو باشد کسی که بهتر که کیست که او را عاقبت حسنی باشد و حقتعالی در ابتدای خلق کرده بنا بر آنکه من در محل رفع است
و فعل علم معلق عنه است و بنا بر آنکه منصوب است بر مفعولیت و در این کلام با وجود انذار انصاف است و مقال و محلی سب تنبیه و تو و من صنه با نکار و تهدید است و تنبیه
مرتبه تهدید پیغمبر ما بدکه انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی و رستکاری نیابند گروه ستمکاران یعنی کفار و وضع ظالمین در موضع کافرین جهت آنست
که تنبیه آن اعم است و اکثر صاحب کشف الاسرار در معنی این فرموده هم درین نزدیکی بدانید که عاقبت سرای شما بکجا کشید و دولت خلاص کرا رسد بس بدانید که مدد و نشان
شکسته باد اندیشه ای که امید خوانید صاحب اقبال را سوی تن دادن ندامت باشند باش تا کل بالای بهار که امروز زند جز د باش تا کل بالای بهار که امروز زند خار اورده اند که
مشرکان حرث و مواشی کشت زار خود حظی کشیدند یکی برای خدا و یک قسم برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی انچه نصیب خدا بود
بدرویشان و مهمانان دادندی و انچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل کردندی از انچه بتان بودی و اگر حصه بتان نیکو
تر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای تعالی توانگر است بدان احتیاج ندارد و اگر نصیب
بتان به نصیب خدا مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که اینها محتاج اند و ضعیف و حقتعالی از این حال خبر میدهد و پیغمبر را میفرماید که
وجعلوا لله و مقرر کردند برای خدا **مما ذرأ** از انچه آفریده است خدای **من الحرث** از کشت زارها **والانعام** و چهارپایان **نصیبا** بهره و بتان را نیز بهره
برای خدای و حذف این قسمت است که مدلول علیه است بقوله **فقالوا** پس گفتند **هذا لله** این نصیب ها مر خدای راست **بزعمهم** بادعای باطل و گفتار
دروغ خویشتن **وهذا لشرکائنا** و این نصیب دیگر برای شرکاء ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده ایم **فما کان لشرکائهم** پس آن نصیبی که باشد
برای بتان ایشان بزعم ایشان **فلا یصل الی الله** پس نمیرسد بخدا و بدان تصرف نمیکنند **وما کان لله** وان نصیبی که مر خدای راست **فهو یصل**
پس آن میرسد **الی شرکائهم** بسوی بتان ایشان یعنی بعضی از نصیب خدا بر میدارند و نام زد بتان میکنند و انکار کنند که ما ازدواتم آنیم نیست بر وفق جهالت
ایشان که ایشان چاره ای که اصل افاده و همه چیزی بخشند شریک خالق کردانیده اند بدرستی که خلق بعد از آن ترجیح شریک داده اند بر او با سوکیر حصه او را مان داده اند و در
بزعمهم تنبیه است بر آنکه این اختراع از ایشان است نه از تعیین نصیب نه اینست که حقتعالی ایشان را فرموده و در عقب فرمود که **ساء ما یحکمون** بد است
حکم کردن ایشان که اینست **وکذلک** و مانند این تزیین باطل که شیطان کرده است در تقسیم قربانات **زین** آراسته اند **لکثیر من المشرکین** برای
بسیاری از مشرکان **قتل اولادهم** کشتن فرزندان ایشان را **شرکاؤهم** شریکان ایشان یعنی دیوان باسند و خدمه بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان
ایشان را در چشم ایشان مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده است و این از عادات جاهلیت است که دختران را زنده در گور میکردند بجهت آنکه هر که را که دختر
متولد میشد و برادر را بر نیش میکردند و او بجهت ننگ و عار این دختر را زنده در گور میکرد و نام میکشتند و نام از کشتن اولاد است برای قربانی الهه بسر هر نفقه بر مرتب
بود پدر که در دل مشرکان میانداختند که وجود دختران سبب عیب و عار است و درویشی و با قتل فرزندان برای بتان موجب تقرب است و باسند بوده اند که این سخن
را القا میکردند **لیردوهم** تا هلاک سازند یعنی گمراه کردانند ایشان را و از راه ببرند باغوا **ولیلبسوا علیهم** و تا بپوشانند و مشتبه کردانند
بر ایشان **دینهم** دین ایشان را با افعال مینمایند یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسماعیل علیه السلام و با آنچه بر ایشان واجب بود که متدین شوند لام
برای تعلیل است اگر تزیین از شیطان باشد و برای عاقبت اگر از سدنه باشند **ولو شاء الله** و اگر خواستی خدای تعالی که ... سدنه را از
این تزیین باز دارد **ما فعلوه** نکردندی آنرا و قادر بود الهی بر آن ولیکن جبر منافی تکلیف است و مخالف مصلحت بلکه تکلیف بر اختیار است **و یحبون**
فذرهم پس بگذار ایشان را **وما یفترون** با افترا و دروغی که میگویند و میشنوند تو که ماموری ... یعنی بگذار ایشان را تا انکه افترا میکنند
وکذب ابن امر بر سبیل تهدید است کقوله اعملوا ما شئتم و گویند سبب نزول تزیین قتل بنات و اولاد ایشان آن بود که نعمان بن منذر ... بنات
ایشان را اسیر کرد و ... مسببه ... بود و بعد از آنکه صلح کرد ... عشیره خود کرد و رجوع بقبیله خود کردند مگر دختر
... خود ... هیچ دختری ... متولد نشود مگر آنکه ... از ... شیطان ...
عادت شد ... و درین دلیل است بر آنکه تزیین و قتل بفعل خداست ... چنانکه مذهب اهل سنت است بعد از آن از اعتقاد با
و قول فاسد ایشان خبر میدهد پیغمبر ما بدکه **وقالوا هذه** و گفتند این نصیبهای الهه ما **انعام وحرث** که چهارپایان و کشت است **حجر** حرام است بر ما حجر
فعلی است بمعنی مفعول مانند ذبح که بمعنی مذبوح است و واحد و کثیر و ذکر و انثی در او مساوی است **لا یطعمها الا من نشاء** نباید خورد آنرا یعنی نخورد
از آن هیچ شخصی مگر آنکه ما خواهیم از خدم اوثان و مردان نه زنان پس مطلق زنان را از ان دخل نبود **بزعمهم** بگمان خود بی آنکه حجتی ...
بی حجتی و برهانی **وانعام** و این چهارپایان **حرمت ظهورها** حرام کرده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن برای ... بحایر و سوائب
و وصائل و حوامی است که در صدر سوره مائده گذشت **وانعام** و این چهارپایان **لا یذکرون اسم الله** یاد نکنند نام خدای را **علیها** در ذبح آن چه
بر نام بتان ذبح میکردند یا بر پشت ایشان ذکر خدا نمیکردند در حج لبیک اللهم نمیگفتند حاصل که مشرکان انعام خود را سه قسمت کرده بودند و می
گفتند هذه انعام حجر و هذه انعام محرمة الظهور و هذه انعام لا یذکرون اسم الله پس بهوا و رأیهای خود از اجناس ثلثه کرده بودند و آن تحلیل ... نسبت بخدا
میدادند **افتراء علیه** جهت افترا کردن بر او و انتصاب این بر علیت است و یا حال است بمعنی مفترین و یا مصدر مؤکد است برای که قول ایشان در
معنی افترا است **سیجزیهم** زود باشد که جزا دهد خدا ایشان را **بما کانوا یفترون** بسبب آنکه بودند که افترا میکردند و بعد از آن حق سبحانه تعالی
دیگر کرد ابتلای ایشان خبر میدهد که **وقالوا** و گفتند که **ما فی بطون هذه الانعام** انچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی
در شکم بحیره و سائبه **خالصة لذکورنا** حلال است مر مردان ما را خالصه نیز بعضی ... بما فی بطونها الناسست با الاحیاء **ومحرم علی ازواجنا**



وحرام



وحرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شده باشد لقوله وَإِن يَكُن مَّيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی اگر مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس
ایشان در او یعنی مردان و زنان در خوردن آن شریک باشند تأنیث خالصة نظر بمعنی است و تذکیر محرم نظر بلفظ ما و در معنی اجنه است و هذا بروایتی تکن بتا و ماضی شده است
و یا آنکه تا برای مبالغه است مانند علامه و راویة الشعر و یا مصدر است چون عافیه در موقع خالص واقع شد سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدا وَصْفَهُمْ جزای وصف کردن
ایشان را که آن افترا است بر خدا بتحریم و تحلیل و مثل اینست قوله و تصف السنتهم الکذب هذا حلال و هذا حرام إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که حقتعالی حکیم است در تحلیل و تحریم
کند عَلِيمٌ دانا بمصالح بندگان در حل و حرمت و این بیان قبح ها و جرم و عیب کفار است در بودن بی آنکه ذبح ایشان بنام او حلال است و تحریم اکل آنها با ادعای آنکه حقتعالی امر به
تحریم و تحلیل ایشان برای ذکور و تحریم ایشان برای اناث نموده نسبت میدهند که نزد ایشان بعد ازین بیان خطا جمعی میفرماید که قتل اولاد میکردند و تحریم
حلال میفرماید که قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند اولاد خود را سَفَهًا از روی سفاهت بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش
یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و جهل ایشان بود با آنکه حقتعالی رزاق اولاد ایشان است نه ایشان و میتواند بود که این جار و مجرور منصوب باشد بر حال
و معنی آنچه ذکر کرده بعضی مفسرین بعضی از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند بجهت خوف آنکه در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود
و بجهت ترس آنکه چون بزرگ شوند ایشان را ازواج ها و ما یحتاج عروس باید جست تا بر خبر ذکر ایشان قتل اولاد کردند از جهالت و سفاهت وَحَرَّمُوا و حرام
ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است خدا ایشان را یعنی بحایر و سوایب و غیرها افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بجهت افترا کردن بر خدا و جمله که دو افترا علیه مذکور
شد و این نیز جایز است قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شدند و نرسیدند از راه صلاح بعکس آنچه بودند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یابندگان از منکان بطریق
حق و جاده صواب این آیات دلالت بر بطلان مذهب مجبره زیرا که حقتعالی ایشانرا بر قتل و افترا و تحریم ایشان کرده و نیز بسبب خود … ایشان و ذم ایشان فرموده بر قتل
اطفال بدون جرم و بعد از اقوال کاذبه مشرکان اخبار فرمود و بیان نمود که ایشان بعضی اشیاء را بر … حرام میکنند و تحریم حلال میکنند و عقب آن میفرماید که خالق
جمیع اشیاء و منشی است تا جایز نباشد اضافه شیء از آن بابتان و تحلیل و تحریم آن مگر باذن او پس میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و او است آنکس که برای شما أَنشَأَ
پیدا کرد و آفرید جَنَّاتٍ بوستانها مملو از انگور که از غایت انبوهی … مَّعْرُوشَاتٍ بر داشته شده بر چوبها و بسته
وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و نابسته و بر زمین افتاده و گفته اند که معروشات آنست که مردمان آنرا بدست خود نشانده باشند و از برای افراشته و غیر معروشات
آنکه در کوه و بیشه رسته باشد بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و نیز پیدا فرمود درختان خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها از آنچه مایه قوت و ثمره آن حبوب است مُخْتَلِفًا
أُكُلُهُ در حالتی که مختلف و گوناگون است میوه آن در هیئت و کیفیات یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه و تسمیه ثمرها کل بالعبائه ما یوکل است که آن اکل است
و ضمیر راجع است بزرع و یا نخل و زرع داخل است در حکم این جهت که معطوف است بر آن … است مجموع نخل و زرع بر تقدیر کل ذلک یا کل واحد منهما
و مختلفا حال مقدره است وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتیکه مانند یکدیگر اند یعنی بعضی افراد آن
بعضی دیگر است در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگراست وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بعضی از آن ببعضی …
… و بعد ازین نعم امر میکند بر سبیل اباحه که كُلُوا مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوه هر یک إِذَا أَثْمَرَ چون
میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد گویند فایده این قید رخصت مالک است در اکل آن قبل از ادای حق الله از آن وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق
آنرا يَوْمَ حَصَادِهِ روز درو کردن آن … زرع و نخل و چیدن میوه ها امر بایتاء … و اهتمام بصدقه … تاخیر در ادای آن
و تنبیه بآنکه بر وجوب ایتاء مبادرت … و در کیفیت اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه زکوة مفروضه است … زکوة در مدینه فرض شد
و این آیه مکی است و بعضی گفته اند که این امر منسوخ شده و بعضی گفته اند که مراد زکوة است و این مذهب … و در مجمع …
مراد زکوة عشر یا نصف عشر است و این قول ابن عباس و محمد بن حنفیه و زید بن اسلم و حسن و سعید بن مسیب و قتاده و ضحاک و طاوس است و قومی صدقات غیر
بر وجه … روایتی از جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما و عطا و مجاهد و ابن عمر و سعید بن جبیر و ربیع بن انس … ثابت بن قیس
نخل خرما تصدق کرد و هیچ از آن برای خود و عیال خود نگذاشت … عیال عاجز شد رسول صلی الله علیه و آله … ابدا
بمن تعول … وَلَا تُسْرِفُوا و اسراف مکنید …
یعنی هر چه هست … مکنید یعنی از حد تجاوز مکنید … یا امر … مکنید …
… اقوال الخطاب …
و معنی …
… اهل البیت …
او …
فی السرف … إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بدرستی که حقتعالی دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ
… حَمُولَةً آنچه بر دارنده اثقال است … وَفَرْشًا و آنچه مفروش شود …
آنچه از شعر و صوف و وبر آنها منسوج میشود برای فرش … كُلُوا
… حرام مکردانید … كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده خدا شما را و حلال
ساخت برای شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی … وسوسه او و حلال را حرام مسازید و حرام را

ضلالت اِنَّهٗ لَکُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی است آشکارا یعنی ظاهر العداوة بعد از آن تفسیر حموله و فرش میکند بقوله ثَمٰنِیَةَ
اَزْوَاجٍ یعنی آفرید چهار پایان را هشت زوج و زوج آنرا گویند که با دیگری از جنس خود مزاوجت کند پس هر یکی از نر و ماده زوج بود و انثی زوج ذکر بود و این را نیز زوج
گویند و اینجا مراد او است و در انوار آورده که ثمانیة ازواج بدل است از حمولة و فرشا و یا مفعول کلوا است و قوله وَلَا تَتَّبِعُوْا معترضه است بینهما و یا مفعول
فعلیست که کلوا بر آن دلالت دارد و یا حالست از ما بمعنی مختلفة یا متعددة و قوله مِنَ الضَّاْنِ بدل است از ثمانیة یعنی حق تعالی آفرید از میش یعنی گوسفند اثْنَیْنِ
دو زوج یکی قوچ و دیگری میش یعنی نر و ماده کبش و نعجه است و ضأن اسم جنس است مانند ابل و جمع ضائن است مانند تاجر و تجر وَمِنَ الْمَعْزِ و از بز که موی دارد یعنی
بز نیز اثْنَیْنِ دو زوج دیگر از نر و ماده که آن معز و تیس است و آن جمع ماعز است چون صحب و صاحب قُلْ بگو بروجه انکار بکسانی که تحریم انعام کردند بر خود ءٰٓالذَّکَرَیْنِ
آیا آن دو نر را که کبش و تیس است حرام کرده خدا اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را که نعجه و ماعز است اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا حرام کرده آنرا که مشتمل است بر او ارحام
الْاُنْثَیَیْنِ رحمهای آن دو ماده خواه آنچه در رحمهای ایشانست نر باشد یا ماده نَبِّئُوْنِیْ خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا حرام کرده است بعضی
از اینها اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راستگویان که تحریم از نزد خدا است وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ و آفرید از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ
و از گاو نیز همین منوال دو زوج را قُلْ بگو یا محمد ءٰٓالذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ آیا حرام کرد خدا هر دو نر را از شتر و گاو اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا هر دو ماده را از ایشان
اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنچه مشتمل ساخته که فرا گرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ رحمهای هر دو ماده و طریق کلام انکار است از آنکه حق تعالی حرام کرده باشد
اصلا بعضی از ذکور و اناث یا آنچه حامل آن باشند و ابطال آنست بر مشرکان که یکبار تحریم ذکور انعام و یکبار تحریم اناث و بار دیگر اولاد ایشان را تحریم آنکه
حق تعالی تحریم فرموده و دیگر بسبیل انکار و رد میفرماید که اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَآءَ یا بودید حاضران و مشاهده کنندگان اِذْ وَصّٰىکُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا
آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را باین تحریم چه شما بهیچ وجه پیغمبری را نمیدانید پس طریقی بکو نیست شما را بمعرفت امثال این مگر بمشاهده و سماع و آورده اند که
عوف بن مالک بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده گفت یا محمد حلال کرده ای چیزی را که پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند
حرام نیست و موجب حرمت بیکر بدعوی کفت که خدای حرام کرده است این آیت نازل شد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی ازواج ثمانیه را آفرید
اکال و منافع امت پس اینکه شما بعضی را چون سائبه و بحیره و وصیله و حام حرام میکنید این تحریم از قبیل ذکور است یا از قبیل اناث اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت
است پس همه ذکور باید که حرام بود و اگر اعتبار انوثت است پس همه اناث باید که در حرمت داخل باشند چه در رحم یاد کرامت نبالی انتهی بر سالت ساکت شد حضرت فرمود
که بازی مالک چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت را بر او خواند که فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آنکس که افترا کند عَلَی اللّٰهِ
کَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی از روی کذب نسبت کند بوی تحلیل و تحریم را لِیُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کند مردمان را بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشانند
که قرار این رسم منسوب بایشانست و یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود من شب معراج او را دیدم در میان
آتش دوزخ و اصل بوی اثر او و اعضای او در دوزخ بودند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه نمی نماید بوجه جبر گروه ظالمان
که متدین بدین جاهلیت اند یعنی چون حق تعالی طریق حق بایشان نمود ایشان بند و معرض ظاهر و تحلیه ایشان بیان بل ابتدا کرده بر ایشان در وادی ضلالت
تا بمنزل مهتدی نشدند یا آنکه حق تعالی ایشان را راه بهشت ننماید بر آنکه مستحق عقاب عظیم و عدم الهدایة کفر و ضلالت و جور و بیداد کرده اند
فرموده که کفار تحریم آن کردند و عقاید باطل جهان فرموده مرتبت کرده و کفار اندیشه کنند همه انعام حلال است پس حرام کدام است
بگوی یا محمد لَآ اَجِدُ نمی یابم فِیْ مَآ اُوْحِیَ اِلَیَّ در آنچه در قرآن یا در مطلق آنچه وحی کرده شده بمن مُحَرَّمًا طعامی که حرام کرده شده باشد عَلٰی طَاعِمٍ
یَّطْعَمُهٗ بر خورنده که بخورد آن را درین آیت تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیز را حرام نفرموده اِلَّآ اَنْ
یَّکُوْنَ مَیْتَةً مگر که باشد آن طعام مردار اَوْ دَمًا مَّسْفُوْحًا یا خون ریخته شده این عطف است بر ان و مدخول ان و دم مسفوح خونیست
که در وقت ذبح از او در آید مذبوح رود و بعد زندگی وارد و بیرون آید و تخصیص مسفوح بآن جهت است که مخالف در عروق و سائر اعضا بعد از ذبح معفو عنه
است حلال اَوْ لَحْمَ خِنْزِیْرٍ یا گوشت خوک و اجزای آن نیز آن خوردن و تخصیص لحم جهت آنست که جزء اعظم است از اکل فَاِنَّهٗ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک یا کوشت
آن پلید است و منفور جهت نعوذ باکل نجاسة و یا پلیدیست بدانکه تخصیص میته و دم مسفوح و خنزیر بذکر جهت تحریم با آنکه غیر این نیز محرم است از
منخنقه و موقوذه و متردیه و غیر آن چنانچه در سوره المائده گذشت جهت آنست که اسم میته بر جمیع این صادق است چه میته عبارت است از هر حیوانی
در او منفوذ نشده باشد یا آنکه تحریم غیر آن محمل باشد و تفصیل آن در مائده مذکور گشت و قول جواز آنست که حق تعالی تخصیص این اصناف
جهت تعظیم حرمتان و تاکید آن و تحریم اعلام آن در موضع یکرمیت شده که آن بقول راست یا بوحی غیر از قرآن بشو نکیست و تاکید مدنی پس جائز باشد
که در مکه همین سه چیز حرام بوده باشد و بعد از آن در مدینه ما عداه حرام شده باشد و در آیه دلیلیست بر آنکه پوست مردار پلید و حرام است زیرا که مراد
عبارت است از هر چه در آن حیات بوده باشد و پوست همچنین است پس مردار باشد و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که لا تنتفعوا من المیتة باهاب و لا عصب
یعنی پوست و پی مردار را انتفاع مکنید و قوله اَوْ فِسْقًا عطف است بر لحم خنزیر و بینهما اعتراض است جهت تعلیل یعنی حرام نیست مگر مرده و کوشت خوک و
کشته شده بفسق در آن حیوانیست که ماکول اللحم باشد که اُهِلَّ آواز برکشیده باشند لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدای بِهٖ بآن یعنی بوقت ذبح آن از جمله صفت
فسقا است و تسمیه آن بجهة مذبوح شده باشد باسم صنم بفسق جهت توغل است در فسق و جائز است که فسقا مفعول له باشد از اهل و اهل عطف است بر یکون و ضمیر
مستکن در آن راجع است با آنچه ضمیر مستکن یکون راجع است بآن فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچارگی و درماندگی داشته باشد یعنی غیر از سنگینی ایشان بخوردن این
سه ناشد یا او لجهی از آن غَیْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بر بیچاره مثل خود یا باغی نباشد بر امام یا بان طلب لذت نکند وَّلَا عَادٍ و نه ار ......

باشد در خوردن آن زیاده از ضرورت یعنی بقدر سد رمق اکتفا کند و تفصیل این در سوره البقره مذکور شد فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ
آمرزگار است مر اورا بر آنکه تجاوز نکند از آنکه بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچاره گان را در وقت ضرورت رخصت داده بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام کرده بود
و میفرماید که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانی که یهودی اند حَرَّمْنَا حرام کردانیدیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون سباع و طیور و در جمع
کفته که مراد و معنی ظفر چنگال است نزد بعضی آنست که هر حیوانیست که منفرج الاصابع نباشد چون شتر و شترمرغ و بط و مرو یست از ابن عباس و سعید جبیر و قتاده و
مجاهد و سدی و نزد ابن زید همین شترانست و جبائی کفته که جمیع سباع و کلاب و سنانیر و جمیع آنچه بظفر اصطیاد میکنند و ابن بلخی کفته که مراد هر ذی مخلب
از طیر و هر ذی حافری از دواب و تسمیه حافر بظفر بر سبیل مجاز است وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا
پیههای که در درون ایشانست و اضافه به جهت زیادتی ربط است إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مگر آنچه بر داشته پشتهای ایشان یعنی پیهی که بر پشت و پهلوی
ایشانست از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است بر امعا یعنی پیهی که ملصق است بر رودهای ایشان و این جمع حاویه است یا حاویا چون قاصعا و قواصع یا جمع حویه
چون سفینه و سفاین کویند که این عطف است بر شحومهما و او بمعنی واو یعنی حرام کردیم بر ایشان پیه رودها أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته با استخوان چون پیه دنبه
و پیه کوش و مغز استخوان ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ این تحریم جزا دادیم ایشانرا بِبَغْيِهِمْ پاداش دادیم ایشانرا بسبب ظلم ایشان و نظیر این است قوله فبظلم من الذین هادوا
حرمنا علیهم طیبات احلت لهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که ملوک بنی اسرائیل منع فقرا میکردند از اکل لحوم طیر و شحوم حق تعالی بجهت این اشیاء مذکوره را بر ایشان
حرام کردانید اگر کویند که چکونه تکلیف عقوبت باشد و حال آنکه آن تابع مصلحت است و تعریض ثواب است کوئیم که تسمیه این بجزا و عقاب بجهت آنست که عظم آنچه میکردند
از معاصی مقتضی تحریم این امور بود و تغییر مصلحت در آن و اکر عظم جرم ایشان نمیبود مصلحت مقتضی تحریم نمیبود وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستکویانیم در خبر
دادن از همه چیز و در وعد و وعید و اخبار امم که هر وقت چیزی را که نهی و معصیتی از ایشان صادر شد مصلحت الهی اقتضای آن کردی که بعضی از آنچه بر ایشان حلال
بودی حرام کردی و اگر این معاصی نکردندی بر ایشان حرام نساختی و بعد از اخبار از این خطاب میکند بر سول خود که فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب تو کنند یهودان در چیزی
که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بکو با ایشان که رَبُّكُمْ پروردکار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت یا واسع الرحمه است با
مهلت میدهد شما را در تکذیب و تعجیل عذاب نمی کند تا شما که از کفر و تکذیب باز کردید پس مغرور مشوید با مهال او زیرا که دوام امهال او نیست وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و معین خود عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از کروه مجرمان که مکذب باشند چون چنین آیت
پیش بر جابر رحمه او امن مشوید از نقمه او و یحوز را اعتقادات باطل کفار نمود در عقب آن رد مقالات فاسده ایشان میفرماید بقوله سَيَقُولُ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا زود باشد که بکویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آوردند و این اخبار از ظاهر است که از نا امید خبر داده بعد از نزول این آیه مشرکان از
روی تمرد و فرط کفر کفتند که لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما عطف این بر ضمیر اشرکنا
بدون تاکید بجهت فصل است بلا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و امر خدای است و از رضای او و اکر نه شرک
نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم و این قول اهل جبر است و مستلزم تکذیب خدا و رسل و کتب او و ابطال ادله عقلیه و سمعیه و لهذا حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید
که كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تکذیب میکنند ترا در اینکه حق تعالی منع شرک نکرده و تحریم مذکور نفرموده كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنان
آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا وقتی که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بکو بر سبیل انکار ایشانرا
که آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امر معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید از برای ما
آنکه بجهت تاکید رد و تکذیب ایشان میفرماید که إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مکر کمان و پندار خود وَإِنْ
أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما الا دروغ میکوئید بر خدای این آیه دلالت میکند بر منع اتباع ظن در اصول زیرا که ظن در مسائل مذموم است
که معارض نباشد بدلیل قاطع و حجت ساطع همچنانکه در این آیه و در این دلالت واضح است بر آنکه حق تعالی کفر و عصیان را از کافر و عاصی نخواسته و اراده
نفرموده و تکذیب است ظاهر مر اهل جبر را که اضافه آن بما نموده اند و مع ذلک براهین قاطعه لندبر آنکه حق تعالی منزه است از اراده قبیح و از جمیع صفات نقص و در تفسیر
ابو الفتوح مذکور است که حقتعالی مر این آیه بیان کرده که مشرکان مجبره بودند و مذهب اهل شرک رهبر این مذهب است زیرا که کفار کرده باشد بر جبر ایشان آنکه
نموده پس چکونه بجوز مسلمانان کنند که ایشان قابل آن شوند که کفر و ظلم و صفت شنیع ایشان است و مکر آنکه نه نفرزندی نیز آن اکر باراده او بجا
بودی با بستی که هیچ کافر و فاسق و عاصی را عاصی نکفتندی بلکه مطیع خواندندی زیرا که مطیع کسی است که افعال او موافق مشیت و اراده حق تعالی باشد
پس ضرورت مجبره دلایل عقلیه دلالت میکند بر بطلان قول مجبره که واعلم که کفر و ضلالت و فضایح و قبایح حقیقتاً است و بنده را اصلا در فعل خود اختیار
نیست و اکر خدا خواهد او را ایمان برد و اکر خواهد مسجد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن میفرماید که مشرکان را تابع حجت نمیتوان شد که بر مدعای خود
قُلْ بکو ایشانرا فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مر خدا راست حجتی رسنده بنهایت صحت و متانت و قوت و اثبات حق و ابطال قول شما و با حجتی که رساننده است
اهل صاحب را بنهایت صحت قول و حجت مشتق است از حج بمعنی قصد و چون حجت قصد اثبات حکم میکند و طلب میکند فرمود فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدا که بالجاء
شما را راه راست نماید بجبر و قهر با ایمان در آورد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض
قهر کویند معنی آنست که اکر خواستی خدا شما را بهشت رسانیدی و ثواب دادی ابتدا بی تکلیف و لیکن این منافی حکمت و مصلحت است و بجهت آنکه حکمت
و مصلحت آنست که تکلیف سازد ایشان کند تا بدین ایشان تعرض ثواب نماید که ابتدای غیر مستحق است و قول اهل جبر صحیح بودی که کفر و معصیت بمشیت خدا
تعالی است پس حجت مر کفار را بودی بر حق بجهت آنکه ایشان ادعا کنند که کفر و معصیت موافق او است و مطیع و مستحق ثواب بودندی زیرا که طاعت امتثال بر مشیت که مراد است و ...

حقتعالی را برایشان حجتی نبودی برآنکه خلق کفر ایشان کرده و ارادهٔ کفر ایشان نموده پس او را حجت باشد برایشان نعوذ بالله من الاهواء المضلة والآراء

الموبقة والعقاید المردیة بعد از آن بیان میکند که طریق موصل بصحت مذهب ایشان مفسد است و عبرتا بشرع عقل و سمع هر چه چنین باشد لاجرم فاسد

القسا باشد پیغمبر را باید که **قُلْ هَلُمَّ** بگو بیارید **شُهَدَاءَكُمُ** گواهان خود را **الَّذِينَ يَشْهَدُونَ** آنانکه گواهی میدهند **أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا**

که خدا حرام کرده است این محرمات از انعام و حرث و غیر آن و چون گواهان چنین نباشند پس حجت لازم ایشان باشد و بجهت انقطاع ایشان از آن ضلالت ایشان ظاهر شود

بو که قول ایشان محض تقلید باشد و بدانکه هلم اسم فعل است و عبر متعدی نزد اهل حجاز و فعل است نزد بنی تمیم و مؤنث و مجموع میشود و اصل آن نزد بصریان ها لم است از

لَمّ بمعنی قصد پس حذف الف کرده اند و نزد کوفیان هل ام است بحذف همزه و القای حرکت آن بر لام و این بعید است زیرا که هل داخل نمیشود بر امر و آن متعدی میشود

لازم هر دو امده اما متعدی چنانکه در اینجا و اما لازم مانند هلم الینا حاصل که حقتعالی پیغمبر خود را امر کرده با حضار شهداء ایشان بر باطل بجهت آنکه حجت بر ایشان

لازم شود و انقطاع شهید ظاهر شود که مشهود لهم بر باطل متمسکند بود که امر بسیاق متکر باشد **فَإِنْ شَهِدُوا** و اگر گواهی دهند که گواهی دهند بر

صدق ایشان و بجهت آن خود گواهی دهند بجهت برای خود **فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ** پس تو گواهی مده برای ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را و بیین فساد قول ایشان

تا چه تسلیم قول ایشان موافقت کرده است با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در شهادت باطله **وَلَا تَتَّبِعْ** و از پی مرو **أَهْوَاءَ الَّذِينَ** آرزوهای

کسانی را که از روی عنا **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** تکذیب کرده اند نشانهای ما را از حلال و حرام وضع مظهر در موضع مضمر برای دلالت بر آنکه مکذب آیات متبع

هوای است نه غیر او و متبع حجت نیست مکر مصدقان را **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** و دیگر پیروی مکن آنان را که ایمان نمی آرند به آخرت چون بت پرستان

وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان بپروردگار خود **يَعْدِلُونَ** برابر میکنند بتان را و انباز میکنند در مجمع گفته که خطاب با پیغمبر است و مراد امت او

که ای اهل ایمان اعتقاد مکنید مذهب کسی را که او معتقد هوای خود است و رای بعضی از مذهب خود گرفته و این ممکن است که آدمی هوای خود را مذهب کرده

از حسد و جبر و کبر آنکه تبعیت هوای کسی کند که ستمکار باشد تقلید او کند و دوم آنکه شبهه بر او داخل شود و بجهت آن باطل در نظر او حق نماید تا آنکه عقل

و مانع آن نباشد سیم آنکه کراهت احتمال مشقت خود را کار نفرماید تا حق بر او ظاهر شود و بجهت آن معتقد مذهب فاسد شود و چهارم آنکه با مرتکب فاسد الف

گرفته باشد و عادت نموده و بجهت آن بر او صعب باید که مفارقت کند از آن و در آیه دلالت است بر فساد تقلید زیرا که حقتعالی از کفار مطالبه حجت کرده بر صحت

ایشان و عجز ایشان را از بیان آن دلیل بطلان قول ایشان کردانیده و نیز او منع از اتباع دلیل را واجب کردانیده و منع از اتباع هوی و بعد از آنکه نجات حقتعالی کما

ایشان بر ایشان حلال است بیان محرمات کرده پیغمبر را امر نماید بقوله **قُلْ تَعَالَوْا** بگو ای گروه مردمان بیائید این امر از تعالی و اصل آن آنست که انسان کسی را کوید که بر جای

علو باشد مر کسی را که در جانب سفل باشد لکن بطریق اتساع برای تعمیم بجهت کرده اند پیغمبر باید که ای مکلفان در هر جائی که باشید بیائید و بشنوید تا

أَتْلُ بخوانم بر شما **مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ** آنچیزیرا که حرام کرده است پروردگار شما بر شما و احتمال مصدریه و خبریه دارد و منصوبه است با تل و ما استفهامیه

باشد منصوب بحرم و جمله مفعول اتل باشد که در معنی آنست که ای شئ حرم ربکم علیکم از آن یاد دهید که تلاوت از محکمات قرآنست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ

نبوده و این نه حکمت از امر و نهی و جمله **أَنْ لَا تُشْرِكُوا** آنست که شریک مسازید **بِهِ شَيْئًا** بخدای چیزیرا و بعضی از اهل تفسیر گفته اند که این تفسیر است بمعنی ای تا صحیح

باشد عطف امر بر آن و مانع آن نیست تعلیق فعل مفسر با مر چه تحریم باعتبار امر از جنس اضداد آنست و کسی که ان را ناصبه گیرد لا را مزید المحل میکرداند

علیکم را بمعنی اغرا گیرد باید که ما را بیان گیرد و اینمعنی بنابر آنکه لا زایده باشد و با مجرور المحل است بتقدیر لام و یا مرفوع المحل بتقدیر المتلو ان لا تشرکوا

و یا بتقدیر المحرم ان تشرکوا و شیئا احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و قوله **وَبِالْوَالِدَيْنِ** متعلق است به مقدر و قوله آنست ای احسنوا بالوالدین و

معنی اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود **إِحْسَانًا** نیکوئی کردنی و وضع امر در موضع نهی از اساءت ایشان برای مبالغه است و دلالت بر آنکه اساءت

در شان ایشان کافی نیست بخلاف غیر ایشان و در تبلیغ او وجه که توحید و احسان الدین را بر یک نظام داده بجهت آنکه ایشان سبب وجود فرزند و وجود حق

و در وسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ** و مکشید فرزندان خود را **مِنْ إِمْلَاقٍ**

از جهت ترس درویشی و احتیاج **نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ** ما روزی میدهیم شما را **وَإِيَّاهُمْ** و ایشان را این منع موجب تحریم نسبت که میکرده اند بجهت احتیاج جست

بر آن یعنی چون رزق و اولاد بر ما است نه بر شما حرام تکبر با مر بناحق میشوید **وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ** و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده

را مراد کبایر و نواهیست و گفته که فواحش زناست و مقدمات آن از ابن عباس مرویست که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردند و او باش و بی طاقتان باشکارا بان

اقدام نمودند حقتعالی فرمود که گرد زنا مگردید **مَا ظَهَرَ مِنْهَا** آنچه آشکارا باشد از آن **وَمَا بَطَنَ** و آنچه پنهان بود این بدان فواحش است مثل قوله ذروا

الاثم و باطنه و گفته اند که ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گفته اند که ما ظهر فعل است و ما بطن نیت و از امام جعفر منقولست که علیه السلام فرمود که

ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه مخادنه و عاشقی و معشوقی و اولی آنست که مراد جمیع گناه آشکار او پنهان باشد **وَلَا تَقْتُلُوا**

النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را **حَرَّمَ اللَّهُ** که حرام کرده است خدای کشتن آن را **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن

چنانچه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی خصال اربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و عمل عمل قوم لوط و رجل

قتل نفسا بغیر نفس **ذَلِكُمْ** آنچه یاد کرده شد **وَصَّاكُمْ بِهِ** وصیت کرد شما را بدان **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** تا مگر دریابید که راه

راست چیست و گویند که تعقلون بمعنی ترشدون است چه کمال عقل عین رشد است **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ** و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف

مکنید **إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** مگر بفعلی و خصلتی که نیکوتر چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ و تثمیر آن یعنی از تلف نگاه داشتن

و بان تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن بخورید و بکسی بخشید خرج یتیم نیز از آنکه بدارید **حَتَّى يَبْلُغَ** تا برسد یتیم **أَشُدَّهُ** بقوتهای خود یعنی باحتلام

که وقت رشد است و اشد جمع شده است چون نعم و انعم و با جمع ست چون ضر و اضر و گویند که مفرد است چون انک و تخصیص مال یتیم بالذکر جهت حفظ است از جمله اموال عمرو خرج

آنست که وقت تسلیم مال باو وقت بلوغ و رشد او است و این مذهب معظم اما مست **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ** و تمام بپیمایید کیل را در مکیلات **وَالْمِيزَانَ** و ترازو را در موزونات
بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید و در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه بعضی گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم که در وزن و پیمانه تراز و کیل
ما چنان برابر شود که اصلا میلی نکند حق تعالی این فرستاد که **لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا** ما تکلیف نمی‌کنیم نفسی را **إِلَّا وُسْعَهَا** مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری
در کیل و وزن بدون قصد عمد واقع شود و شما از آن غافل بودید از عفو کنیم در انوار گفته که ذکر این در عقب امر بیان آنست بر اینمعنی که ایفاء بر وجه حق بغایت
عسر است پس بر شما آنست سعی و اجتهاد با آنچه وسع و طاقت شما باشد و ما و رای آن معفو است از شما **وَإِذَا قُلْتُمْ** و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در
حکومت یا گواهی یا بمثال آن **فَاعْدِلُوا** پس راستی کنید در آن **وَلَوْ كَانَ** و اگرچه باشد مقول علیه که محکوم له است یا محکوم علیه یا مشهود له
یا مشهود علیه **ذَا قُرْبَىٰ** خداوند خویشی نزدیک تخصیص قول بدان جهت است که در مباحث قول بیشتر از فعل است لیکن که عادت خود را راسخ کرده
که در قول حیف روا ندارد در فعل نیز تجویز نخواهد کرد و این امر بلیغه است که با وجوه قلت حروف شامل جمیع اقاریر و شهادات و وصایا و فتاوی و قضایا
و احکام و مذاهب و امر بمعروف و نهی از منکر و غیر آنست **وَبِعَهْدِ اللَّهِ** و بعهد خدای که آن نادیه احکام شرعیست و ملازمت عمل در آن و یا بندی که کرده اید
أَوْفُوا وفا نمایید و بآن نهی که از شارع بشما رسیده بآن قیام نمایید **ذَٰلِكُمْ** این امر و علیه نهی **وَصَّاكُمْ بِهِ** وصیت کرد خدا شما را بآن **لَعَلَّكُمْ**
تَذَكَّرُونَ تا شاید که پند پذیرید یعنی آنچه مامور است بآن اقدام نمایید و آنچه منهی است از آن اجتناب کنید **وَأَنَّ هَٰذَا** و بدرستیکه این حکم ده را
و آن اینست که آنچه مذکور شد امت در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بنا شریعت و ذکر مکارم اخلاق **صِرَاطِي** راه منست **مُسْتَقِيمًا** در حالتی
که راه راست است و ثابت چنانکه مؤدی بثواب جنان است نه راه دیگر **فَاتَّبِعُوهُ** پس متابعت کنید پیروی نمایید این راه را در کشاف آورده که ان هذا صراطی بتقدیر
لام است که علیه ما بعد است یعنی که پیروی کنید آن راه را بجهة آنکه راه راست منست **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ** و پیروی مکنید راههای پراکنده و ادیان مختلفه و طرق متفرقه
را که متعری از حجت و برهانست و محض تقلید **فَتَفَرَّقَ بِكُمْ** پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را و دور سازد **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه حق که اتباع وحی است و اقتفای
برهان **ذَٰلِكُمْ** این اتباع **وَصَّاكُمْ بِهِ** وصیت فرموده حقتعالی و امر فرموده بحفظ آن **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما پرهیز کنید از ضلالت و دوری از حق عبد الله
مسعود نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطی از برای ما بکشید و فرمود که هذا صراط الله این راه خدا است و بعد از آن خطها از چپ و راست بکشید و
فرمود هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه این راههای کج دیوی موکل است که میخواند مردم را بآن پس این آیه را بر خواند که و ان هذا صراطی مستقیما محققان گفته اند
که صراط متعین نکرد لا بید ابتدی و نهایتی دارد و انند که بدایه همه از کیسه و نهایه همه یکیست و در ایجاز البیان که تالیف شیخ صدر الدین قونوی است مذکور است که احاطه
حق به اشیا ثابت است که و الله بکل شیء محیط و ان احاطه و بحوی ما علی یا خذ او یقول ان منتهای هر صراط و غایه هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده که صراط الله الذی له
ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور از ابن عباس نقل است که هذه الایات محکمات لم ینسخهن شیء من جمیع الکتب و هی محرمات علی بنی آدم کلهم و هن
ام الکتاب من عمل بهن یدخل الجنة و من ترکهن یدخل النار و از کعب الاحبار روایتست که و الذی نفس کعب بیده ان اول شیء من التوریة بسم الله الرحمن الرحیم قل تعالوا
اتل ما حرم علیکم ربکم الایات و قوله **ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** عطف است بر وصیکم و ثم از برای تراخی است در اخبار و با جهة تفاوت و ترتیب کانه قیل ذلکم وصیکم
به قدیما و حدیثا ثم اعظم من ذلک انا آتینا موسی الکتاب یعنی آنچه مذکور شد حقتعالی بآن وصیت فرموده در زمان سابق و در این زمان پس اعظم از این آنست که دادیم موسی
را توریت **تَمَامًا** برای تمامی نعمت و کرامت **عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ** بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وحی و با نیکو تبلیغ نماید و آن موسی است و یا جهة تمامی آنچه نیکو دانسته انبیا
از علم شرایع **وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ** و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل عطف است بر تماما و نصب هر دو احتمال علت و مصدر دارد **وَهُدًى**
وَرَحْمَةً و بجهة هدایت بنی اسرائیل و رحمت بر ایشان **لَعَلَّهُمْ** شاید ایشان **بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ** بجزای پروردگار خود **يُؤْمِنُونَ** ایمان آرند تسمیه جزا
بلقا جهة تفخیم شان آنست و گویند معنی لقا رجوع است بملک و سلطان او در روزیکه هیچکس مالک چیزی نباشد مگر او در مجمع آورده که مفسران در ثم که
مقتضی تراخیست چند وجه گفته اند یکی در او حذفی و تقدیری هست و تقدیر اینست که قل یا محمد آتینا موسی الکتاب بدلالة قوله تعالی قل تعالوا اتل ما حرم علیکم
ربکم الایات و قوله ثم آتینا موسی الکتاب عطف است بر وصیکم و ثم از برای تراخی است در اخبار و با جهة تفاوت و ترتیب کانه قیل ذلکم وصیکم به قدیما ثم اعظم من
ذلک انا آتینا موسی الکتاب یعنی آنچه مذکور شد حقتعالی بآن وصیت فرموده دوم آنکه تقدیر اینست که ثم اتل علیکم آتینا موسی الکتاب بنا بر آنکه عطف باشد بر
معنی تلاوة و معنی اینکه قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ثم اتل علیکم نبا ما آتاه الله موسی سیم آنکه عطف خبر است بر خبر نه عطف معنی بر معنی و معنی اینکه ثم اخبرکم
انه اعطی موسی الکتاب چهارم متصل است بقوله و وهبنا له اسحق و یعقوب چه حقتعالی عد نعمه خود کرده بر ابرهیم بآنکه بعضی از ذریه او را انبیا کرد انیده
و بعد از آن ذکر نعمتی کرده که بموسی عطا فرموده از کتاب نبوة و موسی نیز از ذریه ابرهیم است و این قول ابی مسلم است و معز بحا این قول را استحسان کرده در قوله تماما
علی الذی احسن نیز چند وجه ذکر کرده اول آنکه تماما علی احسان موسی فکانه قال لیکمل احسانه الذی یستحق به کمال ثوابه فی الآخرة و این قول ربیع و فراست دوم تماما
علی المحسنین و این قول از مجاهد است و قراءت عبد الله که تماما علی الذین احسنوا است دال است بر این سوم آنکه تماما علی احسان الله الی انبیائه و این
قول ابن زید است چهارم آنکه تماما للکرامة فی الجنة علی احسانه فی الدنیا و این از قتاده مرویست و قتاده گفته تقدیر اینست که من احسن فی الدنیا تمت
علیه کرامة الله فی الآخرة پنجم تماما علی الذی احسن الله الی موسی بالنبوة و غیرها من الکرامة و این قول جبائی است ششم آنکه ابو مسلم گفته که این متصل
است بقصه ابرهیم علیه السلام که تماما للنعمة علی ابرهیم و علی احسانه فی طاعة ربه **وَهَٰذَا كِتَابٌ** و این قرآن کتابیست که **أَنْزَلْنَاهُ** فرو فرستاده‌ایم از اهمیات
بسیار نفع **فَاتَّبِعُوهُ** پس پیروی کنید او را **وَاتَّقُوا** و بپرهیزید از مخالفت او **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** شاید که رحم کرده شوید و امیدوار باشید برحمة
واسعه او و بیان نعت آن که عمل کرده است بآن و بر مکلف لازم است که همیشه میان خوف و رجا باشد که تکلیف مقتضی آنست زیرا که خوف سبب ترک معاصی

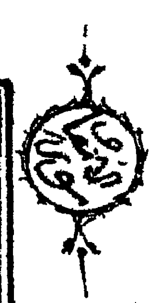


وقبايح سنت وجا سبب امتثال اوامر وقوله ان تقولوا علة انزلناه است بحذف مضاف اى كراهة ان تقولوا يعنى انزال قرآن كرديم بجهة كراهت آنكه
گوييد شما اى زمره عرب انما انزل الكتاب جز اين نيست كه فرستاده شده است كتاب على طائفتين بر دو گروه من قبلنا پيش از ما يعنى يهود و
نصارى وان كنا وبدرستى كه هستيم عن دراستهم از قراءت ايشان مر كتاب خود را لغافلين بيخبران يعنى نميدانيم كه ايشان چه ميخوانند براى آنكه
بلغت ما نيست و تخصيص يهود و نصارى بآن كرديم بجهة شهرت امر ايشانست و ان مخففه از مثقله است و لهذا لام فارقه در خبر كان داخل شده
اى دانستيم كه او تقولوا ويا بجهة كراهت آنكه گوييد لو انا انزل اگر فرستاده بودند علينا الكتاب بر ما كتابى چنانچه بر يهود و نصارى
نازل شده لكنا اهدى منهم هر آينه بوديم ما راه يافته تر ازيشان بجهة حدت اذهان و ثقابت افهام و لهذا تلقف ميكنيم بفنون علوم چون قصص
و اشعار و خطب با آنكه ما اميانيم فقد جاءكم پس بدرستى كه آمد بشما بينة من ربكم حجتى روشن از پروردگار شما يعنى بابعث شما آمد آنچه اميد
و هدى و راه نماينده كه هر كه از او متابعت كند بمقصد مقصود رسد و رحمة و بخشايشى مر مؤمنان اين هر سه صفت قرآنست و غرض ازين
قطع معذرت و ازاحه علت امت و بعضى بينه را بمعنى گواه گرفته اند و گويند مراد از آن حضرت رسالت است صلى الله عليه و آله كه گواه امتست و هدى و رحمة
نيز آنحضرت است يعنى او رهنمون است هدايت يافتن اهل ايمان را و اولى الناس بمقام فمن اظلم پس كيست ستم كارتر ممن كذب بآيات الله از
آنكس كه تكذيب نمود آيتهاى خدا را و صدف عنها و اعراض كرد از آنها و ازان باز داشت با وجود علم بصدق آن و با تمكين او بر معرفت صدق
آن سنجزى الذين زود باشد كه جزا دهيم آنان را كه يصدفون عن آياتنا اعراض ميكنند از آيتهاى ما و يا منع مردمان كرده اند از آن
سوء العذاب بد عذاب شديد يعنى عذابى كه بدتر عذابها باشد بما كانوا يصدفون بسبب آنكه بودند كه اعراض ميكردند از قرآن
و با اضلال مردمان مى‌نمودند و منع اتباع ان اين دليل است بر آنكه قرآن لطف است مر مكلفان را چه اگر منزل نميشد ايشان را حجتى ميبود برا و سخاره و هر گاه
در منع لطف عذاب باشد حجت قوم مكلفان را در منع قدرت و خلق كفر اولى باشد تا بعد ازين تهديد و وعيد مشركان ميبايد كه سر پيچيدند از قرآن باو
و منع ولالت آن بر حقيت آن و ميفرمايد كه هل ينظرون آيا انتظار ميبرند هل كه همزه استفهام در مقام نفى است يعنى چيزى كه ناچار از
اسباب لطف بود بعد از قدرت و استطاعت و تمكين و نصب ادله و ازاحه علة با يشان دادايم و ايشان منقاد نشدند پس منتظر نيستند بعد از آن مگر
و پيغمبر الا ان تأتيهم الملائكة مگر آنكه بيايند فرشتگان بايشان بقبض ارواح ايشان يا فرود آيند ملائكه بعذاب يا اگر چه
اين نبود اما چون حال ايشان مشابه حال منتظران عذاب بود از جهة تشبيه ايشان بايشان كه منتظر ملائكه و عذاب باشند او
يأتى ربك يا آنكه بيايد امر حق تعالى بر ايشان كه امر پروردگار تو نازل شود بيايد امر خداى تو بعذاب يا خسف يا قتل يا همه آيات و كان باشد قيامت بعد
كلبيت و آيات قيامت بسيار است و از جمله وقايع عظام آن خروج دجال است و دابة الارض و خسف و نزول عيسى و ظهور مهدى عليهما السلام و
آمدن ياجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب يعنى همه از آيتهاى پروردگار تو بيايد او يأتى بعض آيات ربك يا بيايد بعضى از آيتهاى پروردگار
كار تو كه بقول اكثر مفسرين طلوع شمس است از مغرب و شبى كه صبحش آفتاب از مغرب برآيد دراز باشد و درازى آن مر اهل ايمان و اهل و زاد را
كه چون از او زاد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنيايد مردمان افتند و بكرباره و برد را از سر گيرند و چون تمام شود اثر صبح پديد نيايد
كه كار عظيم از حلول تا نه عقيب بعد گاه شهادة ابد بتضرع و زارى و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر كنند و آفتاب از افق غرب
برآيد و او را نور نبود و همه خلق مشاهده آن كنند و تفصيل آن در روايات در خاتمه مذكور خواهد شد و چون اين آية عظيم ظاهر گردد عقيب
شود و عين عيان گردد و ايمان بر خلق اضطرارى شود پس ميفرمايد يوم يأتى بعض آيات ربك روزى كه بيايد بعضى از آيتهاى پروردگار
تو كه مذكور شد نه لا ينفع نفسا سود نكند هيچ نفسى را ايمانها ايمان آن وقوله لم تكن صفت نفس است يعنى آن نفسى كه نبوده است
آمنت كه ايمان آورده باشد من قبل پيش از آن و ايمان آورده مر او را او كسبت يا نبوده كه كسب كرده باشد فى ايمانها خيرا در ايمان خود
نيكويى كه عمل پسنديده باشد يعنى اين هنگام ايمان نفع ندهد هيچ نفسى را كه تقديم ايمان بر آن نكرده باشد و كاسب خير نبوده باشد و اين
دليل كسى است كه ايمان و اجر را اعتبار ميكنند و آنكه ايمان را بى عمل معتبر ميدانند تخصيص ميكنند اين حكم را بر اين روز و بعضى گويند كه مراد از خير اخلاص است يعنى
چنانچه ايمان كافر در اين روز سود نكند ايمان بى اخلاص يعنى ايمان منافق نيز سودمند نباشد و حسن بصرى گفته كه هر كه پيش از طلوع آفتاب از مغرب ايمان
داشته اما مرهار او فرو گذاشته باشد و خيرى اكرده باشد چون اين آيه ببيند معاينه و آنگاه خيرى كند آن خير پذيرفته نباشد چه ايمان و فعل خير در
اين هنگام بر سبيل الجا خواهد بود نه بر وجه اختيار و در معالم آورده كه در اين روز ايمان كافر و توبه فاسق مقبول نيست و مؤيد اين قول است بخبر
حديث كه توبه منقطع نشود تا وقتى كه آفتاب از مغرب طلوع نكند و در آن وقت هيچ كس نباشد مگر كه ايمان آرد لكن ايمان او سودى ندهد قل بگو اى محمد مر معاندان
قريش كه انتظروا انتظار بريد اين آيات را انا منتظرون كه ما نيز منتظر اين ساعتيم و چون ظاهر گردد فوز ما را باشد و ويل شما را اى جاهلان
شما و نوميد حال شما از مذهب و براء ابن عازب نقل است كه گفت كه ما ذكر قيامت ميكرديم كه ناگاه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله درآمد و فرمود چه ميكرديد
گفتيم ذكر ساعت قيامت ميكنيم فرمود كه انها لا تقوم حتى تروا قبلها عشر آيات الدخان و دابة الارض و خسفا بالمغرب و خسفا بالمشرق و خسفا بجزيرة العرب و الدجال
و طلوع الشمس من مغربها و ياجوج و ماجوج و نزول عيسى و نارا تخرج من عدن و نيز از آنحضرت منقول است كه بشتابيد بعمل صالح پيش از آنكه شش چيزى برسد
يكى طلوع آفتاب از مغرب دوم خروج دابة الارض سيم دجال چهارم وقوع موت شما يعنى وبا و طاعون پنجم قيامت كه هول آن بهمه كس رسد از ابن عباس روا
است كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه هر شب كه آفتاب فرو ميرود حق تعالى او را باسمان هفتم ميبرد و چون وقت طلوع آن نزديك ميشود او را اذن طلوع

ايشان و يا

از اعمال

خود پرستی و در حالی که مکلف شده برای قبول توبه بندگان و چون آن وقت به نهایت رسد هیچ توبه قبول نباشد و آن وقتی باشد که آفتاب
در فصلین لیستا کرده و معروف منکر شود و هیچ کس بمعروف امر نکند و از منکر نهی نفرماید و بجهت ان او امر مانند و هر طرف شود منکر منتشر کردد و چون چنین
باشد آفتاب بعادت خود بر عرش رود و چون مقدار ساعات شب بکذرد از خدای سجود خواهد و کوید بار خدایا چه فرمائی از مشرق برآیم یا از مغرب
جواب نیابد و بعد از آن ماه را نیز پیش آفتاب برند و باز دارند و چنانکه کذشت متهجدان بنماز شب برخیزند و ایشان در آن زمان کروهی اندک باشند و
خواب بمقدار روا نشب بعادت خود خسبند و چون وقت نماز شب باشد برخیزند و نماز بکذارند و در آسمان نکرند تا صبح برآمده باشد ستارها بر جای خود باشند
با خود کویند مکر شب غلط کرده ایم دیکر باره نماز و اوراد را اعاده کنند بتسبیح و تهلیل اشتغال نمایند تا چندانکه ایشان را ضحوت واقع شود و چنان ستارها بر جای
خود بینند خوف عظیم بدل ایشان پدید آید و یکدیکر را آواز دهند و مسجدی که در آن محل باشد حاضر آیند و جزع و فزع کنند و چون مقدار سه شب بکذرد
حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آفتاب و ماه را امر کند که هر دو بیک موضع از مغرب طلوع کنند بی نور و ایشان را [illegible] که بر آفتاب و ماه موکلند جزع
کنند از فزع و هول قیامت و بفرمان عظیم دیکر باز [illegible] آنکاه آفتاب و ماه با جرم سیاه از مغرب طلوع نمایند و ذلک قوله تعالی و جمع الشمس والقمر متعجب جزع را بیشتر کنند
و آنانکه غافل باشند چون مردکان که از قبر برخیزند از خواب برخیزند و همه اهل دنیا بناله در آیند و همه مدهوش کردند و مادران از فرزندان شیر خوار غافل شوند و
زنان حامله بارهای خود را بیفکنند و چون آفتاب و ماه بمیان آسمان رسند جبرئیل بیاید و بالهای ایشان بکیرد و بمغرب برد و بدر توبه رساند یکی از صحابه کفت یا رسول الله در توبه
چیست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی دری آفریده از زر سرخ مصراعی از زر سرخ و مصراعی از [illegible] میان هر دو مصراع چهل ساله راه است که سوار تیز رو از آن طی تواند کرد و آن
در را خدای تعالی آفریده است کشاده است چون آفتاب از مغرب برآید هیچ بنده باشد که توبه نصوح کند الا که آن توبه را از آن موضع برند تا [illegible] کفتند یا رسول الله
توبه نصوح کدام است فرمود آنکه بر کناه نادم شوند و عذر خواهند و عازم شوند که بار دیگر کناه نورزند چنانکه شیر به پستان عود نکند القصه حق تعالی امر کند
تا ماه و آفتاب در آن در روند و در را فرو کنند چنانکه هیچ شکافی در آن نماند چون در بسته شود توبه هیچ تائبی قبول نیفتد و ایمان هیچ کافری سود ندهد و هیچ
مؤمنی را ایمان و طاعت نفع ندهد مکر آنچه از پیش کرده باشد و ذلک قوله تعالی و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و چون چنین
شود تکلیف منتفی کردد بعد از آن صور دمند و خبر است که رسول را صلی الله علیه و آله از میان طلوع آفتاب از مغرب تا نفخ صور پرسیدند چند مدت باشد فرمود
چندانکه [illegible] بر مادیان افکنند که بچه آورد و هنوز آنکه بچه بحد سواری رسیده باشد که سوار توان شد که صور بدمند و از صور اول تا صور دوم چهل روز
باشد و تفسیر [illegible] و عیاشی پیغمبر ما [illegible] که ان الذین فرقوا دینهم بدرستی که آنانکه تفرقه کردند در دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان
آوردند بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و کشتند کروه کروه هر فرقه تشیع امامی کرده اند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که افترقت الیهود علی احدی و
سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا الواحدة و افترقت النصاری علی اثنین و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا الواحدة و یفترق امتی علی ثلث و سبعین کلها فی
الهاویة الا واحدة لست منهم نیستی تو از ایشان فی شیء در چیزی یعنی تو از ایشان نیستی و ایشان از امت تو نیستند و باز عقاب ایشان در چیزی نیستی و کویند
که این آیت از تعرض ایشان معنی آنست یعنی ترا وقت محاربه با ایشان نیست و بنابراین حکم آیة السیف منسوخ است و نزد بعضی مراد از این قوم اهل بدعت اند و معنی
آنست که از ایشان بیزاری و در مجمع وارده که در معنی این مفسران چند قول است یکی آنکه ایشان کفارند و اصنام مشرکین ای لست من قتالهم فی شیء و این قول
سدی و حسن است و آیة السیف ناسخ است دوم آنکه مراد یهود و نصاری اند که تکفیر یکدیکر میکنند و این از قتاده مرویست ای لست من مخالطتهم فی شیء سیم آنکه
مراد اصحاب ضلال و شبهات و بدع اند از این امت و این از ابو هریره و عایشه منقول است مرفوعا بسید انبیا صلی الله علیه و آله و مرویست از باقر علیه السلام و بر هر تقدیر
پیغمبر ما را که انما امرهم الی الله جز این نیست که کار ایشان با خداست یعنی او است که متولی است مر جزا و سزای ایشان را از ثواب و عقاب یا توفیق و خذلان
یا انظار و استیصال ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را در روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه هستند که میکنند قبل از این کذشت که فضیل ابن عبد
الملک [illegible] روایت کرده که روزی نزد امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم در مسجد نکاه کردم دیدم راس الجالوت و جاثلیق [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible] راس الجالوت [illegible]
الجالوت [illegible] موسی [illegible] فرقه شدند [illegible] انظر الی الکتاب [illegible]
[illegible] جاثلیق [illegible] بعد از عیسی [illegible] فرقه شدند [illegible] والله انی لاعلم
بالتوریة منهم والانجیل [illegible] راس الجالوت [illegible] امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک اند
و یکی ناجی و ایشان آنانند که حق تعالی در حق ایشان میفرماید که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها
ناجی کشتند و باقی هالک شدند که حق تعالی در باره ایشان فرموده که و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول الآیة و امت مصطفی صلی الله علیه و آله هفتاد و سه فرقه شدند
یکی از ایشان ناجی شدند و باقی هالک و این فرقه آنانند که حق تعالی در باره ایشان فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون پس مرا کفت که ای زادان دانی
که ایشان چه کروه شوند کفتم یا امیر المؤمنین [illegible] کنند فرمود که بلی [illegible] فرقه شوند یکی ناجی و باقی هالک و تو از آن ناجیانی یا ابا عمر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدین اشاره فرموده بقوله الحق مع علی و علی مع الحق [illegible] ذکر وعید برای فجار [illegible] وعده میفرماید برای
مؤمنان و ابرار بقوله من جاء هر که بیاید بالحسنة بطریقه نیکو و خصلتی پسندیده از طاعات مندوب و واجب فله پس مر او را است عشر
امثالها ده باره مانند آن یعنی ده برابر او داده [illegible] بر وجه تفضل [illegible] هفتصد و بغیر حساب نیز واقع شده و این کفته
[illegible] نه تعیین [illegible] بلکه اظهار کثرت است و تنبیه بر تفضل [illegible] و زیاده بر آن [illegible]



و جزا دهم من فضله و گویند مراد به حسنه کلمهٔ اخلاص است و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید به حسنه پس مراد او در اینجا حسنه قبل از ایشان او بان حسنه اول انجا
از عدم در وجود آمدن دوم آفرینش و احسن تقویم سیم تربیت چهارم رزق پنجم بعثت رسل ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات و سیئات هشتم توفیق نهم اخلاص دهم قبول تا
این ده مثل جزا نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آورد **و من جاء بالسیئة** و هر که بیاید به سیئه یعنی به خصلتی بد از اقسام سیئات **فلا یجزی** پس جزا داده نه
شود **الا مثلها** مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بدون زیاده چه زیاده بر آن ظلمست این بر وجه عدل است و اگر نه مبتلو نبود که از روی تفضل عفو فرماید
وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب و نزد بعضی مراد به سیئه شرکست و اولی حمل است بر عموم
چه لف و لام برای جنس است و ابوذر غفاری رضه روایت کرده که صادق المصدق سوگند خدای صلی الله علیه و آله حبیب شفیع فرموده است که الحسنة عشر او ازید
والسیئة واحدة او اغفرها فالویل لمن غلبت احاده عشراته ومن لقینی و علیه ملء الارض خطیئة و لا یشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفرة یعنی حسنه ده عوض
بدهم یا بیشتر و سیئه یکی جزا بدهم یا بیامرزم و وای بر آنکس که احاد بر عشرات او غلبه کند یعنی سیئات او بر حسنات او غالب شود و هر کس که نزد من آید و پیش زمین
گناه کرده باشد و در آن عبادت شریک نباشد مانند آن مغفرت بوی دهم عبد الله عباس گفته که این آیه مخصوص است به اهل بدر که ایشان را مغفرت بشرع کمتر باشد اما اهل
شهرها که اختلاط با علما بیشتر کنند فقه و شرع آموزند بر حسنات ایشان این آیت است که وارد است حسنه بده اضعفها و کم جزاء هر حسنه هفتصد باشد که قوله تعالی کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء سفیان ثوری گوید که چون حق تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة فرمود که رب زدنی امتی این آیه آمد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حسابا بعد
ان در بیان ارشاد پیغمبر ما ند که **قل** بگو ای محمد این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند و بعضی از پیغمبران ایمان آورده اند و بعضی را انکار نموده و پاره
از احکام شرع گرویده و منکر برخی دیگر شده **اننی هدانی ربی** بدرستی که راه نموده است مرا رب پروردگار من **الی صراط مستقیم** براه راست بوسیله
دعوت و ارشاد با تحفه نصب فرموده از حجج مثبته و ادله هادیه **دینا** بدلست از محل الی صراط مستقیم زیرا که آن در معنی و هدانی الی صراط است لقوله و یهدیکم صراطا مستقیما
یعنی نموده است مرا دینی **قیما** که پاینده و درست است بر مصلحت که منقوش بر شده است و قیاس دارای قوم است پس اعلال آن نموده اند باعلال فعل او مانند قیام
وقوله **ملة ابراهیم** عطف بیان دین است یعنی دینی که آن ملت و طریقه ابراهیم است علیه السلام و قوله **حنیفا** حال است از ابراهیم یعنی در حالی که ابراهیم مایل
و منهای باطله با دین حق مایل شده و قوله **و ما کان** عطف است بر حنیفا یعنی نبود ابراهیم علیه السلام **من المشرکین** از مشرکین یعنی از عبدهٔ اصنام و
یهود و نصاری و فایده آنکه ملت ملت است از املاء و وجه تسمیه عمله اینست که پیغمبر و پیغمبران او وحی از سر ابع صحف املاء آن می کرده اند بر امت حق و
اند در احکام است که اختلاف در آن راه نمیابد چون اصول اسلام بخلاف دین که اعم از آن است پس بینهما عموم و خصوص باشد چه در مسائل اصول و فروع
است و ملت مخصوص باصول و هم اینجا اشاره ملت فرموده بر این چه فروع شریعت نبوی صلی الله علیه و آله موافق شریعت خلیل نیست و تخصیص ابراهیم بجهت آنست که عرب
راغب شوند و نزدیک متابعت کنند زیرا که جمیع عرب از ذریت او و بنک دیگر جلالت قدر او در قلوب ایشان مرکوز بوده و همه متفق بوده اند که او بر حق
است **قل ان صلاتی** بگو بدرستی که نماز من **و نسکی** و همه عبادت من یا قربانی من برای حج و باحج و عمره من و ضم صلوة با صل و احیان که
توجیه عدلست بجهت آنست که متضمن تعظیم و تکریم تکبیر او و تحیات است و محتوی بر تلاوت قرآن که داعی است بر جمیع انواع بر و مشتمل بر رکوع و سجود که
غایت خضوع است برای **و محیای** و زندگانی من یعنی آنچه من برانم در زندگی **و مماتی** و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و اطاعت و طاعات خیر
و خیرات مضاف بممات چون وصیت و تدبیر و با نفس حیوة و ممات **لله** مر خدا راست **رب العالمین** که پروردگار عالمیانست **لا شریک له** در حق
که هیچ شریکی نیست مر او را یعنی خالص و خاص است برای او و غیر او در عبادت شریک او نمیکنم مانند بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در
حج بوقت تلبیه بکبریا او یاد میکنم بر خلاف اهل جاهلیت که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد از این کلمات تفویض نحو و امور
خواهست مجی ... یعنی هر چه میکنم و میگویم و دارم همه خدا راست و در این کلام عاقبت فرجام تنبیه است بر آنکه بنده باید حیوة خود را صرف شهوات نکند و
ممات خود را برای رضای ... نگذارد **و بذلک** و باین اخلاص فرمود **امرت** مامور شده ام **و انا اول المسلمین** و من اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی
مقدم است بر اسلام امت او و در این بیان فضل اسلام است و وجوب اتباع حضرت رسالت در اسلام و بعد از بیان اخلاص در دین امر میفرماید که سول امر تبیین
بطلان افعال مشرکان نقل **قل** بگو ای محمد مر اهل شرک را که **اغیر الله ابغی ربا** آیا غیر خدا را طلبم پروردگاری و در عبادت او را بوی شریک سازم مراد
است که در وقتی که مبالغه کفار در آنحضرت از دور رجوع بادین ایشان حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد بر سبیل انکار و توبیخ و احتجاج بگو که آیا من طلب غیر
او سخنانکنم **و هو رب کل شیء** و حال آنکه او است که آفریدگار همه چیزها است پس ما سوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب را نرسد که رب
شد او دیگری **و لا تکسب کل نفس** و کسب نمی کند هیچ نفسی از بدیها **الا علیها** مگر که وبال آن بر او است نه بر غیر او و این جواب قول مغیره است
که می گفت ای صنادید عرب متابعت من کنید تا گناهان شما در گردن من کفوله اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم پس حق تعالی فرمود که **و لا تزر وازرة** و بر ندارد
هیچ نفسی بردارنده **وزر اخری** بار دیگری را بلکه هر کس بار گناه خود خواهد کشید و هیچ کس را بگناه دیگری عقوبت نخواهد کرد **ثم الی ربکم مرجعکم**
پس بسوی جزای شما است پروردگار باز گشت شما **فینبئکم** پس خبر دهد شما را در آخرت **بما کنتم فیه** بآنچه بودید که در آن **تختلفون** اختلاف
میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد شد **و هو الذی جعلکم** و او است آنکسی که گردانیده شما را ای دنیا **خلائف**
الارض خلفای زمین بعد از قوم پیغمبران و با خطاب با اهل ایمان است از امت محمد صلی الله علیه و آله و با اهل هر عصری از شما خلیفه اهل عصر سابق کرده
و هر یعقد بر خطاب با اهل ایمان است که امت مرحومه اند معنی است که ای مومنان شما را خلفاء امم گذشته کرد ایند **و رفع بعضکم** و برداشت بعضی را از

که اللهم زدنی فاعطی بار خدایا بیفزای برای امت من اجابه ۱۲

شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی یکدیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند در شرف و بزرگی و در غنا و توانگری مثال لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شما را فِیْ مَآ اٰتٰکُمْ در آنچه
داده شما را از مال و جاه یعنی تا شما را بان معامله آزمایندگان کند تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر غنی و صابر بر فقر اِنَّ رَبَّکَ سَرِیْعُ
الْعِقَابِ بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبا را و چون ما هو آت سریع و قریب است از جهت جمله اسمیه اداء فرمود و مثل
اینست قوله وَاِنَّهٗ و بدرستی که او لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ آمرزنده است و مهربان بر شاکران و صابران و وصف عقاب بسرعت و تقدم اضافه آن بتجوز و وصف ذات خود بمغفرت و
صفت رحم بان و ایراد آن بصیغه مبالغه و لام مؤکده تنبیه است بر انکه حقتعالی العفو بالذات معاقب بالعرض و کثیر الرحمة است و قلیل العقوبة سُوْرَةُ الْاَعْرَافِ
مکیست و از قتاده و ضحاک مرویست که این سوره مکیست الا قوله واسئلهم عن القریة التی الی قوله بما کانوا یفسقون که در مدینه نازل شده و عدد آیات آن دویست و شش
است بعدد حجازی و کوفی و دویست و پنج نزد بصری و شامی و اختلاف در پنج آیه است المص و بدأکم تعودون کوفی مخلصین له الدین بصری و شامی ضعفا
من النار و الحسنی علی بنی اسرائیل حجازی و تمام آیات آن محکم است و در آن هیچ چیز منسوخ نیست و گفته اند مگر دو کلمه و آن یکی خذ العفو که بآیه الزکوة منسوخ
است و دیگری و اعرض عن الجاهلین که بآیه القتال منسوخ شده ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف را بخواند حقتعالی
میان او و ابلیس ستری پیدا کند و آدم شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که سوره الاعراف را در هر ماه
تلاوت کند روز قیامت از زمره الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون باشد و اگر در هر جمعه بخواند حقتعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این
سوره محکمند پس باید که ترک قرائت آن نکنند که روز قیامت گواهی خواهد داد برای خواننده در حضرت باری و بباید دانست که چون حقتعالی ختم سوره الانعام فرمود
برحمت که مشتملست بر احکام شرایع افتتاح این سوره کریم بانکه انزال کتاب کرده که در آن معالم دین و حکم است و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الٓمّٓصٓ وجوه محتمله در حروف مقطعه در سوره البقره مذکور شد و اینجا باقوالی که مخصوص باشد باین مقام اقتصار میرود پس باید که نزد علماء دین المص یا اسم سوره
است و یا اسم قرآن یا هر حرفی از ان اشاره است باسمی از اسماء الهی چون الف الله و لام لطیف و میم ملک و صاد صبور یا هر حرفی کنایه است از صفتی چون الف آلاء و لام لطف و میم مجد و صاد صدق یا ایما
است باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین است که انا الله اعلم و افصل یعنی منم خدایی که میدانم همه اشیاء را و بیان میکنم احکام
شرع و از هم جدا میکنم حق را از باطل و گفته اند که انا الله المجید الصادق یعنی منم خدای بزرگوار راست کننده وعده و در بعضی از تفاسیر آمده که معنی
آیت که الم نشرح لک صدرک و در تاویلات کاشفی مذکور است که الف اشاره است بذات احدیت و لام عبارت است از ذات با صفات علم و میم کنایه از معنی است که
محمدی گوید صلی الله علیه و آله و صاد صورت محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم و قول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکة علیه عرش الرحمن ایمائی بان می
کند و حقایق سلوکی گوید که الف ازل است و لام نهایت که عبارت است از ابد و میم مابین ازل و ابد و صاد اشارت است باتصال اهل متصل و انفصال اهل منفصل
و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نمایش نعم ما قیل فی هذا الباب ای خیر را هستی برون از فصل و وصل کاندر وی نه فرع می گنجد
نه اصل سر معانی نه عبارت نه عیان سر حقایق نه اشاره نه بیان برتر است ز مدرکات عقل و وهم لا هم که گشت بر وی و گر فهم چون بکل روی کف و گوی
نیست هیکل را خموشی روی نیست کِتٰبٌ خبر مبتدای محذوف یعنی این کتابیست و یا خبر المص گرفته دان سوره یا قرآن باشد یعنی این سوره یا این قرآن
کتابیست اُنْزِلَ اِلَیْکَ فرو فرستاده شده بسوی تو فَلَا یَکُنْ پس باید که نباشد فِیْ صَدْرِکَ در سینه تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ آن یعنی
دلتنگ مشو از تبلیغ آن و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و نزد ابن عباس و مجاهد حرج بمعنی شک است یعنی باید که در سینه تو شکی نباشد از انکه حق
تعالی تو را مامور ساخته بدعوت خلق و قیام نمودن بحق آن و ترس از ضرر و ایذای قوم نکرد و فا احتمال عطف و جواب دارد که انه قیل اذا انزل الیک لتنذر فلا یحرج صدرک
لِتُنْذِرَ بِهٖ متعلق است بانزل یعنی این کتاب فرو آمده است تا بیم کنی بدان کافران را و یا متعلق است به لا یکن ای کن علی انشراح صدر لانذار و معنی
آنکه هرگاه منتفی شد شکی که قرآن از نزد حقتعالی است و بر تبلیغ آن ما جو خواهی شد پس جسارت کن بر انذار و قوله وَذِکْرٰی لِلْمُؤْمِنِیْنَ احتمال نصب دارد
باضمار فعل ای لتنذر و تذکر و ذکری بمعنی تذکیر است یعنی تا بیم کنی بقرآن و پند دهی پند دادنی و احتمال جر دارد معطوف بر محل تنذر ای لانذار و ذکری و احتمال رفع
نیز دارد معطوف بر کتاب و یا خبر مبتدای محذوف یعنی قرآن یا این سوره یاد بوده است و پند دهنده مر گروه مؤمنان را و تخصیص مؤمنان بذکر جهت انتفاع
ایشان است بان و مرویست که چون حقتعالی انزال قرآن فرمود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که اخشی ان یکذبنی الناس میترسم که مردمان
تکذیب من کنند و بان عمل نکنند حقتعالی این آیه ازالة این خوف کرد و بعد از ان خطاب بعامه مکلفان کرد و فرمود که اِتَّبِعُوْا مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ
پیروی کنید ای مکلفان آن چیز را که فرو فرستاده شده است بشما مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید با وامر و نواهی و احکام آن
و متابعت پیغمبر کنید در هر چه بر شما خواند و بشما گوید از قرآن و سنت و معتقد آن شوید لقوله و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
وَلَا تَتَّبِعُوْا مِنْ دُوْنِهٖٓ و پیروی مکنید بجز از خدای اَوْلِیَآءَ دوستان از امراء و اصنام که کفار ایشان را دوست گرفتند یا شیاطین الجن و الانس که خلق را
در گمراهی حمل میکنند و گویند ضمیر راجع است بما انزل تقدیره اینکه و لا تتبعوا من دون دین الله اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین خدا دوستانی که شما را از
کفر بکفر و گمراه شوید قَلِیْلًا مَّا تَذَکَّرُوْنَ اندکی پند میگیرید و متابعت حق و حفص تذکرون خوانده بحذف تاء و قلیلا منصوب است بانکه صفت مصدر
محذوف است ای تذکرا قلیلا و یا صفت ظرف محذوف ای زمانا قلیلا و ما مزید تاکید قلت است و اگر مصدر باشد منصوب بقوله تذکرون نخواهد بود زیرا که مصدر
در ما قبل خود عمل نکند بجهة انکه ضعیف العمل است و معنی آنکه تذکرون و اکثر ما یلزمکم من امر ربکم و ما اوجبه الله
علیکم و معنی تذکر شروع است در ذکر شیء بعد از شیء مثل تفقه و تعلم و ... ای فرزند آدم تو را متابعت کتاب خدا فرموده اند و سنت رسول او
هیچ ... مگر که خواسته اند که بدانی که ان در تکبیر آمده و معنی آن چنین است و بعد از متابعت اوامر و نواهی ... بر ترک متابعت

ذِکریٰ



بقوله وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیهها و شهرها که از کفار و فجار اند أَهْلَكْنَاهَا اراده کردیم یا حکم کردیم بهلاک ایشان و یا ایشانرا هلاک کردیم
بقتل یا تغلیب فَجَاءَهَا پس آمد اهل آن دیهها و شهرها را بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا مصدر است در موضع حال بمعنی بائتین یعنی در حالتی که بیتوته کرده بودند
مانند قوم لوط که بوقت شب ایشانرا مستاصل ساختیم أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف است بر بیاتا ای قائلین نصف النهار یعنی یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند
در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام و حذف واو عطف حالیه در هم قائلون جهت استثقال اجتماع دو حرف عطف است چه واو حالیه واو عطف است که از
برای وصل مستعار شده و میتواند بود که اکتفا بضمیر شده باشد زیرا که آن غیر فصیح است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که زمان آرامش و استراحت
اند و وقوع و توقع عذاب در این دو وقت پس نهایت منظور که آن بر طریق فجاءة است صعب تر و سخت تر است و قطاع از آن بیشتر چنانچه نعمت غیر مترقبه نیکوتر و لذیذتر
تر است فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ پس نبود خواندن ایشان و یا استغاثه ایشان و یا آنچه دعوی میکردند از صحت دین خود إِذْ جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان بَأْسُنَا
عذاب بلای ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بر سبیل تحسر و ندامت إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب
رسل کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود و آنچه بران بودند و اقرار کردند ببطلان آن جهت تحسر بران یا بجهة مظنه ایشان از آنکه اعتراف بجرایم سبب
خلاصی باشد از عذاب حقتعالی نکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند لیوا پیر السّیر آنکه در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد
و قوم یونس از این حکم استثنا اند چنانکه در قصه ذکر خواهد یافت و بعد از آنکه در قرآن از عقوبت دنیویه تهدید بعقوبت ما بعد از عقوبت اخرویه بقوله فَلَنَسْأَلَنَّ
الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ پس هر آینه بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بر ایشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود یعنی
رسولان تبلیغ رسالت خود کردند یا معجزات بایشان نمودند و جواب ایشان چه گفتید این سؤال تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه بپرسیم فرستاده
شدگان را یعنی پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریع امت و گفته اند که امم از فرمان برداری انبیا بپرسند و انبیا را از مهربانی
با امم و در انقیا گفته که این سؤال توبیخ کفره و تقریع ایشانست و منفی در کریمه وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ سؤال استعلام است و یا اول در موقف حساب
است و ثانی در حصول عقوبت و در مجمع آورده که سؤال اول از امتثال امت است دوم از ابلاغ و یا اول سؤال اجابت است و دوم از آنکه امتیه عمل کردند و یا اول
سؤال توبیخ است و دوم سؤال شهادة برحق و چون حقتعالی عالم است بجمیع معلومات پس فائده سؤال تهدید و توجیر باشد و اظهار حقیت انبیا و بطلان
امم تا استحقاق ثواب رسل و عقاب مرسل الیهم بر اهل عرصات واضح گردد و فائده آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی ارسال رسل کرده و ازاحه علت
فرموده و بر هیچ کس ظلم نمیکند و یا آنکه سرور اهل ایمان زیاده شود و غم کفار افزوده گردد بجهة ظهور افعال قبیحه ایشان و یا آنکه
لطف باشد برای مکلفان چه این خبر مقتضی ترغیب ایشانست بطاعت و بعد ایشان از معصیت فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم
ایشان آنچه گفتند و کردند ایشان از او یاد دهیم یعنی که رسل گویند که لا علم لنا انک انت علام الغیوب ما بخوانیم بر ایشان آنچه میان ایشان و امم واقع شده باشد
بِعِلْمٍ بدانش خود این در موضع حالست یعنی عالمین یعنی در حالتی که عالم بظواهر و بواطن ایشان و یا با علت باشد یعنی بسبب آنکه ایشان بدانند که ما مطلع
بوده ایم بر احوال ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبوده ایم پنهان و دور و بیخبر از احوال و اقوال ایشان تا بر ما مخفی شده باشد چیزی از احوال ایشان بلکه
با ایشان بوده ایم و مطلع بر اقوال و افعال ایشان کما قال ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و قوله و نحن اقرب الیه من حبل الورید و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایتست که ان الله یسأل کل احد بکلام لیس بینه و بینه ترجمان حقتعالی هر کس را بی ترجمان او سؤال کند و با او با وی خطاب کند بی
مترجم در میان ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی قیامت ثابت است و قوله الْحَقُّ صفت وزن است یعنی سنجیدنی که حق است
و عدل و گویند وزن بمعنی قضا است یعنی حکم عدل و از وزن خواست و تسمیه حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی همچنانکه کسی چیزی برابر آنرا سنجد
و نگاهدارد که بر کفه بچربد حقتعالی نیز حکم بعدل کند بی افراط و تفریط و قول اول اصح و اشهر است و در خبر ماثور واقعست که صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی
که او را عمودی و دو کفه باشد هم ... بجهة اظهار معدلت و قطع معذرت هم چنانکه از اعمال ایشان سؤال کند تا السنه ایشان باعتراف کنند
جوارح ایشان بان شهادت دهد ابو صورت برای تمثیل است و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که در آن روز میزان عمودی بیجاه هزار ساله است کفتین آن
یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که شخصی را نود و نه دفتر
و هر دفتری درازی آن تا مد بصر باشد بکشایند در آن هر یک مملو بیش بطاقه از برای او بیرون آورند که در آن کلمه شهادت نوشته باشد همه را بهار
در کفه نهند این را در کفه دیگر کفه بران بچربد و گویند که اشخاص را در آن روز وزن کنند چنانکه در خبر آمده که در آن روز مردی باشد که جسیم سمین باشد
و نزد حق بوزن جناح پشه نباشد یعنی بر پشه ارزد او کراهت باشد و در مجمع آورده که در کیفیت وزن اختلاف است نزد بعضی آنست که موزون صحائف اعمال الله
نیز که اعمال اعراضند و قابل وزن نیستند و بعضی بر آنند که علاماتی مر حسنات و سیئات ظاهر گردد در کفتین که باین مقادیر بداند که مستحق مثابست
عالی یا عقاب از حسنات یا سیئات و بعضی بر آنند که حسنات را بصورت نیکو ظاهر گرداند و سیئات را بصورت بد و این از ابن عباس
مرویست یا نفس مؤمن و کافر را وزن کنند چنانکه گذشت و ابن عمر روایت است و یا آنکه در عبارت از عدل و راستی و سنجیدن باشد و این مذکور
شد و یا آنکه مراد میزان ظهور مؤمن باشد در عظم و مقدار کافر در ذلت کما قال الله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که را گران بود
مَوَازِينُهُ اعمال سنجیده او و موازین بتقدیر جمع موزونست اگر جمع میزان باشد نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد بامعنی که هر نوع
از انواع طاعات او میزانی باشد و بهر حال گرانی میزان بحسنات است و اما اگر میزان گران باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
و رسیدگان بمقصود و نجات و ثواب بی و مَنْ خَفَّتْ و هر که را سبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کرده بجهة قلت طاعت و یا ترازوهای اعمال او

معنی بدرستیکه

خالی باشد فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه خود را ضایع ساختند

اعتراف بحججی که مانده که معرفت ایشان بود بعنی بسبب بِمَا كَانُوا آنکه بودند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما يَظْلِمُونَ ستم میکردند یعنی وضع کذب بجای تصدیق

تصدیق بعد از آن ذکر نعمت خود میکند بر جمیع مکلفان بتمکین در ارض و خلق ارزاق برای ایشان و انزال کتب و رسل برای هدایت ایشان میفرماید که وَلَقَدْ

مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که متمکن ساختیم و جای دادیم شما را ای بنی آدم فِي الْأَرْضِ در زمین جهت زرع و تصرف در آن و گفته‌اند که خطاب با قریش است یعنی ای اهل مکه

شما را مکنت و دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید شتا و صیف در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ

معیشتها یعنی اسبابی که زندگانی شما از مکاسب تجارات و سایر انواع صناعات تا آنچه سبب تتمه معیشت باشد قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکنید

با وجود بسیاری این نعم عظیمه ما زاید برای منافع غذاست رغبت و با ارشاد اندکی است که برایهم شکر کنار می سپاس از بهر شما بعانات ندارند و با شکر اعتراف

است بنعمت نوعی از تعظیم پس بآنکه ابتدا خلق آدم میکند بقوله وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق که آفریدیم شما را خطاب با بنی آدم است یعنی پدر

شما یعنی پدر شما که آدم است از طین غیر مصور خلق کردیم ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس تصویر نمودیم بنا بر آنکه خلق و تصویر خلق آدم است بمنزله خلق و تصویر

و یا معنی آنست که ابتدا کردیم بخلق شما و بعد از آن بتصویر شما با سوجه که خلق آدم کردیم و بعد از آن تصویر او نمودیم و آنگاه شما را خلق و تصویر کردیم و تا

آنکه آفریدیم شما را در اصلاب پدران پس تصویر شما کردیم در ارحام مادران یا بنا آفریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما که آدم

است پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر آدم و نفخ روح در آدم اسْجُدُوا سجده کنید

سجده تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم را و بنا بر آنکه مراد خلق و تصویر بنی آدم باشد نه آدم ذکر ثم برای تاخیر اخبار است یعنی بعد از اخبار از خلق و تصویر بنی آدم

خبر میدهد که فرشتگان را فرمودیم که سجده آدم کنید فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که او از روی حسد لَمْ يَكُن

مِّنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده‌کنندگان مر آدم را قَالَ فرمود خدای ابلیس را که مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی مر

آدم را لا مزیده است برای تاکید معنی فعلی که لام بر او داخل شده برای تنبیه بر آنکه موبخ علیه ترک سجده است و گویند که ممنوع از شئ مضطر است بخلاف آن و کانه

قیل ما اضطرک الی ان لا تسجد یعنی چه ترا مضطر ساخت از آنکه سجده نکنی إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا که سجده کنی آدم را امر دلیل است بر آنکه مطلق امر

از برای وجوب است و فوریت قَالَ گفت ابلیس در جواب که أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد نموده گفت کسی چگونه مثل

منی را بسجده مثل آدم امر فرماید پس حقیقت معنی آنست که مانع سجده من آنست که من از او بهترم و نیکو نیست که فاضل سجده مفضول کند و چون چنین است

پس سجده او چرا کنم و بعد از آن در تعلیل تفضیل خود گفت که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِن نَّارٍ از آتش که جوهر علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ

و آفریدی او را از گل که جسم کثیف سفلی است علما گفته‌اند ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل کرد بما خلقت

بیدی اعتبار نمودی و نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت بآن دریافتی دانستی که خیریت و افضلیت آدم راست نه او را و نیز قیاس بر افضلیت مادر

خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است و هرچه بدو دهند بسوزاند و خاک امین است هرچه بدو دهند نگاه دارد و امین از خائن بهتر باشد و دیگر آتش متکبر است

و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانکه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانکه

نقش معرفت ابلیس سوخت که تفسیر عرائس است صاحب مجمع روایت کرده که ثعلبی که امام اصحاب الحدیث است از ابن عباس روایت کرده که اول من قاس ابلیس فاخطأ القیاس فمن قاس

الدین بشیء من رایه قرنه الله مع ابلیس یعنی اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند حق تعالی وی را قرین ابلیس گرداند و ابن سیرین فرموده

که اول من قاس ابلیس و ما عبدت الشمس والقمر الا بالمقاییس یعنی اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود و آفتاب و ماه پرستیده نشدند مگر بقیاس بعد از نقل

این دو قول از ثعلبی و ابن سیرین فرموده که وجه شبهه بر شیطان آن ظن او بود بآنکه نار چون اشرف است از طین پس جایز نباشد که سجده او کند و این خطا

است زیرا که سجده آدم تابع علم الهی است بمصالح عباد و بعضی گفته‌اند که طین بهتر از نار است زیرا که اکثر منافع خلق از آنست چه ازو مستقر خلقانست و

معایش ایشان ازو است و انواع رزق ایشان ازان و خیریت باعتبار خیر است القصه چون ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قَالَ گفت حق تعالی او را که

چون سجده نکردی فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرو رو از آسمان یا از بهشت این امر عقوبت است تو معصیت و نافرمانی و گویند معنی آنست که نزول کن از مرتبه رفعت

که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمرتبه پست بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد مر ترا أَن تَتَكَبَّرَ آنکه تکبر کردن

گشتی کنی فِيهَا در آسمان و تعظم نمائی در ساکنان آن که همه خاشع و مطیع‌اند یا اشاره بآنکه معصیت کنی در بهشت چه آن جای اطاعت کنندگانست فَاخْرُجْ

پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوارشدگانی بسبب معصیت و عاصی ذلیل و خوار باشد و یا بسبب تکبر

و متکبر ذلیل است کما قال النبی فی جهنم مثوی للمتکبرین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی او را برافرازد

و هر که تکبر و گردن کشی کند حق تعالی او را بیندازد و در بیست که معنی فاخرج آنست که بیرون رو از صورت ملائکه و مانند درمیان ملائکه پس حق تعالی

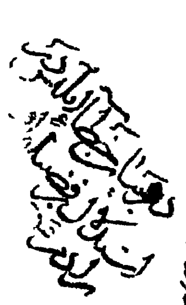
بدل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها و طوق و لباس صغار در او پوشانید تا بداند که مسلوب بود که صدای این کلام از حق تعالی بر این بعضی از

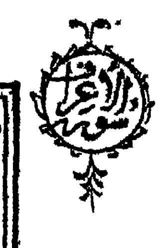
ملائکه ندا یا ابلیس باشد که دلالت کند بر آنکه این کلام حق تعالی است چون حق تعالی ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ لعنت بر جبین او

کشید وی از رحمت حق ناامید شد قَالَ گفت أَنظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان یعنی تا روز قیامت

و غرض او آن بود که ... قَالَ فرمود حق تعالی إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت داده شدگانی تا نفخه صور ثانی و بنابر آنکه حق تعالی میداند که

است ... قوله تعالی انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی مهلت داده شدگانی تا روز معلوم که ...





دمید نفخه صیحه است و یا تا وقتی که صلاح دانست و حکمت در انظار و امهال او با آنکه او سبحانه عالم بود بآنکه او سبب اضلال بندگان است کانت ابنای عباد او
ایشان ثواب بجهت مخالفت ایشان از اوامر و باعزاز ایشان از وجوه حکم و مصالح المفسده حقیقتا مقر بوده که تا فرزندان آدم فرزندان خود را مهلت داد آدم **قَالَ فَبِمَا**
أَغْوَيْتَنِي پس سوگند بتو که بسبب آنچه مرا بی بهره کردی ازین که از رحمت یا حکم کردی بغوایت من و یا بجهت آنکه امتحان کردی مرا بسجود و بجهت آن غاوی شدم
و نظیر اینست قوله فرادتهم رجسا الی رجسهم و یا بجهت آنکه مرا هلاک کردی بطرد بود منه فسوف یلقون غیا و یا کلام بر ظاهر خود باشد چه معتقد او آن بود
که حقیقتا اغوای و اضلال بسد کار کنند یعنی بجهت آنکه مرا گمراه کردی **لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ** هر آینه بنشینم برای اغوا و اضلال فرزندان بنی آدم **صِرَاطَكَ**
الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که راه راست است یعنی دین اسلام و مترصد اینکه ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم همچنانکه قطاع الطریق که بر سر راهها
بنشینند تا قطع سابله کنند و بدانکه جار و مجرور متعلق است بفعل قسم محذوف در تقدیر اینست که فبما اغویتنی اقسم بالله و نمی تواند بود که متعلق باشد به
لاقعدن زیرا که لام قسم مانع است و نصب صراطک بر ظرفیت است کقولک ضرب زید الظهر و البطن **ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ** پس بیایم بدیشان **مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ** از پیش
ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و نشر و بهشت و دوزخ نیست **وَمِنْ خَلْفِهِمْ** و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از در چشم ایشان بیارایم **وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ**
و از راست ایشان از جهت حسنات ایشان را در عجب و ریا اندازم **وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ** و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات ایشان و در دل ایشان شیرین
کردانم و یا مراد اینست که از جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را از صراط نیکو دانم و در ضلالت دارم و بنا بر این تمثیل قصد شیطان است مکلفان را بوسیله تسویل
و اضلال هر وجهیکه او را ممکن باشد با تیان عدو از جهات اربع و لهذا نگفت که و من تحتهم و من فوقهم و از ابن عباس مرویست که نگفت که من فوقهم
جهة آنست که رحمت از آن نازل میشود و ترک من تحتهم بسبب آنکه آمدن از آن موجب وحشت است و تسویل مستلزم انس است و محتملست که من بین ایدیهم کنایه از جانبی باشد که ملکها
و انند قادر باشند بر تحرز از آن و من خلفهم از جانبیکه ندانند قادر باشند عن ایمانهم و عن شمائلهم از جهتی باشد که میسر باشد ایشان را که بدانند با تحرز و تمانع
ولیکن نکنند بجهت عدم تیقظ و احتیاط ایشان و از امام محمد باقر صلوات الله علیه از این سؤال کردند فرمود که معنی لآتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم
ایشان خوار و سبک گردانم و من خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بخل ورزند و زکوة ندهند تا از بهر وارثان بمانند و عن ایمانهم کار دین بر ایشان تباه
کردانم و ایشان را بر هوای نفس داعی از شبهه بلحی نقل کرده اند که گفته هر صباح شیطان در چهار جانب من می نشیند تا مرا فریب دهد من میگویم که لا تخف فان الله غفور
رحیم و می آیم وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا بر او میخوانم و در خلف من تخویف مینماید مرا که انفاق مکن تا در خلف درویش نکردی و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها بر او میخوانم و در یمین من میایستد و من ثنای من میکند و میگوید و العاقبة للمتقین بر او میخوانم و در شمال من بزینت میکند فسها و من
ایشان و حیل بینهم و بین ما یشتهون بر او میخوانم و بدانکه تعدیه فعل اول بحرف ابتدا جهت آنست که شیطان از جهت ما قبل و ما بعد متوجه مکلفان میشود
و تعدیه دو اخیر بحرف مجاوزه جهت آنست که آینده از جهت یمین و شمال بر کسی آمده است که منحرف باشد از ایشان در دو کنار بر عرض ایشان و نظیر اینست قولهم جلست عن
یمینه و بعد از آن گفت **وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ** و نیابی تو که خدا و ملک بیشتر فرزندان آدم را **شَاكِرِينَ** سپاسگذار یعنی کافر نعمت باشند که منعم خود را نشناسند
و بدانکه ابلیس این کلام را بر سبیل ظن گفت کما قال الله تعالی و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و منشأ ظن او آنجا بود که چون بوسوسه مقصود خود را از آدم حاصل کرد
ظن او غالب شد که فرزندان ضعیف تر از وی باشند همه را بوسوسه توان داد و از راه توان برد و گویند که این اخبار از ملائکه شنیده بود و حقیقت ندانسته بود
اهانت و اضلال میکند با ابلیس و اکرام و اجلال با آدم علیه السلام بقوله **قَالَ** فرمود خدای تعالی مر ابلیس را که **اخْرُجْ مِنْهَا** بیرون رو از بهشت یا از آسمان **مَذْءُومًا**
نکوهیده با شین و عیب فاذا مدحورا رانده و دور کرده شده از رحمت **لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ** لام برای توطئه قسم است و جواب قسم قوله **لَأَمْلَأَنَّ**
جَهَنَّمَ یعنی بخدا که هر که پیروی تو کرد از اولاد آدم هر آینه پر کنم دوزخ را **مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ** از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و جواب قسم ساد مسد جواب
شرط است و این کلام غایت تهدید و وعید است مر فرزندان آدم را از متابعت شیطان **وَيَا آدَمُ** و گفتیم با آدم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم
اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ ساکن شو تو و جفت تو که حوا است **الْجَنَّةَ** در بهشت **فَكُلَا** پس بخورید از میوه های بهشت **مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا** از هر جا که
خواهید با هر چه اراده کنید **وَلَا تَقْرَبَا** و نزدیک مشوید **هَذِهِ الشَّجَرَةَ** این جنس درخت را که گندم است یا انگور و بخورید از آن که اگر بخورید
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشید از ستمکاران بر نفس خویش که نقض حظ خود کنید بجهة ترک اولی مندوب تکونا احتمال دارد که مجزوم باشد عطفا
و یا منصوب جواب نهی تبیین و تفصیل این در سوره البقره سمت ذکر یافته **فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ** پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان و سوسه
در اصل بمعنی صوت خفی است و صوت و سوسه الحلی و کیفیت وسوسه در سوره بقره مذکور و محرر یافته و لام در لیبدی لهما لام عاقبت است که از آن لام صیرورت
گویند یا لام غرض یعنی شیطان وسوسه ایشان داد تا عاقبت آشکار کرداند و یا بجهت آنکه ظاهر کرداند مر ایشان را **مَا وُورِيَ** آنچه پوشیده کرده شد بود
عَنْهُمَا از ایشان **مِنْ سَوْآتِهِمَا** از عورتهای ایشان یعنی بجهت وسوسه ایشان بآن رساند بواسطه انکشاف عورتهای ایشان و لهذا تعبیر عورت بسوئت
چون واو در وری حرف مد است از این جهت منقلب نشده بهمزه همچنانکه در دولب اصل که ضیغم واصل است مرویست که اهل بهشت عورات ایشان نمی دیدند
و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را نمیدیدند و چون ترک این ندب کردند عورات ایشان منکشف گشت و گفته اند که حقیقتا جامها در ایشان بود تا
بود برای ستر عورت و ابلیس دانست که بجهت ترک مندوب لباس از تن ایشان دور شود پس در صدد آن شد که ترک اولی از ایشان صادر شود تا لباس از ایشان
دور شود و بجهت کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس بجهت این اغوا وسوسه کرد بعد از آنکه پنهانی بدیشان با روطاوس در بهشت در آمده بود و
مر آدم و حوا را که **مَا نَهَاكُمَا** باز نداشت و منع نکرد شما را **رَبُّكُمَا** پروردگار شما **عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ** از خوردن این درخت **إِلَّا أَنْ تَكُونَا** مگر بجهت
آنکه کردید **مَلَكَيْنِ** دو فرشته در علو مرتبه یا حسن صورت و یا استغنا از غذا **أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ** یا گردید از جاویدان در بهشت

بهشت را از زندگانی که مر ترک آن را امید نیست اینها بود بعضی از این استدلال کرده اند بر فضل ملائکه بر انبیا و جواب از این آنست که از جمله بدیهیات است که حقایق منقلب
نشوند پس معنی آنست که اگر آدم و حوا را چیزی بود که ایشان را از آن حاصل شود هم چنانکه ملائکه را از کمالات فطریه و استغنا از اطعمه و اشربه و امثال آن لذت میگیرند بر فضل
ملئکه مطلقا و بهی آنست که استحقاق ثواب و رسید بدرجات عظمی بطاعات است و اجتناب است در ان نه بصور و هیات و چون انبیا بر وجه کلفت نفس بطاعات اقدام
نموده اند و از معاصی اجتناب کرده اند بخلاف ملئکه که صدور طاعات از ذات ایشان بر وجه جبلت است نه از روی کلفت پس انبیا از ملئکه افضل باشند بجهت مزید مشقت بر
طاعات و ریاضت ایشان نسبت بملئکه و چون ابا و حوا بوسوسه او در خوردن ان شجره تامل مینمودند ابلیس ثانیا بر ایشان تکرار کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد برای ترغیب
ادم در خوردن ان شجره إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا
دایره قسم از باب مفاعله جهت مبالغه است و گویند شیطان سوگند خورد که من بشما از روی نصیحت میگویم و ادم و حوا سوگند خوردند که قبول نصیحت
او کنند و نیز گفته اند که ادم و حوا او را سوگند دادند بر صدق قول او و او سوگند خورد پس بینهما مقاسمه واقع شده باشد و ادم علیه السلام گمان نبرد که کسی
سوگند بخدا از روی کذب بخورد پس بجهت این سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس فرود آورد ایشانرا شیطان ایشانرا بخوردن ان درخت بِغُرُورٍ
بفریب و وسوسه یا بابی وسوسه هبوط ادم و حوا کرد از درجه عالیه برتبه سافله چون تدلیه ارسال شئ است از اعلی باسفل فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس
هنگام که بچشیدند یعنی یافتند طعم میوه ان درخت منهی را فی الحال بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ظاهر شد مر ایشانرا عورت ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان
بر ریخت تا عورت ایشان بیکدیگر ظاهر گشت و این بر وجه حکمت و مصلحت بود و در اینکه شجره منهیه خوشه انگور یا انجیر یا کافور یا گندم بود و لباس نور بود یا حلد یا ظفر چنانکه در
سورة البقره گذشت و نزد بعضی مکر است که کسی بکری بیند از عورت ایشان بد القصه چون عورت ایشان منکشف شد منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند بشروع
کردند يَخْصِفَانِ می چسبانیدند برگی را برگ بالای برگی و بر اوی می نهادند عَلَيْهِمَا بر عورت خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت جنه و اشهر آنست که برگ
انجیر بود می بستند تا کو هیئت ... عورت خود بدان پوشانیدند و از این طرف و ان طرف ... و اصل خصف ضم و جمع است و منه قول النبی صلی الله
علیه و آله خاصف النعل فی الحجرة یعنی علیا علیه السلام وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ادم و حوا را پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا ایا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا
الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را تحذیر کرده که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان است مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ
دشمنی اشکار او عداوت او در وقت اباء از سجده ادم علیه السلام بر ملائکه ظاهر شده بود این متضمن عتابیست بر مخالفت نهی که ان ترک ندبیست و توبیخ
بر اغترار بقول عدو آورده اند که در وقت کریمه ایشان حقتعالی فرمود ای ادم ای ادم ای ... گریزی ادم گفت بل حیاء منک بلکه میگریزم از جهت
حیا و شرمندگی پس ایشان از جهت توبه گناه خود که ان ترک ندبیست اعتراف نموده از روی نیاز قَالَا گفتند از روی تضرع که رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا
ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب که مرتب میشد بر فعل ندب وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی ما را ... الا که ان ترک ندبیست وَتَرْحَمْنَا
و نبخشائی ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه باشیم از زیانکاران اگر چه ترک ندب کرده بودند خود را ظالم و خاسر خواندند براکه عادت اولیا انست که در
حضرت بزرگ شمرند و حسنه عظیمه صغیره ... نمیتواند بود که مراد صدور معصیت باشد براکه باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع صغایر و کبایر تحقیق
این در سورة البقره مذکور شده از محمد بن قیس و ... است که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا ادم را و حقتعالی ادم را فرمود که چرا ان شجره منهیه را خوردی
گفت حوا مرا بان دلالت کرد بحوا فرمود که چرا ادم را بران دلالت کردی گفت مار مرا بان ترغیب نمود بمار فرمود که چرا این اغوا کردی گفت بامر شیطان
از من صادر شد حقتعالی به همه خطاب کرده قَالَ فرمود که اهْبِطُوا فرود روید بزمین بَعْضُكُمْ در حالتی که بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن
اند ... آنست که ادمی شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگر اند و گویند که خطاب با ادم و حوا و ذریه ایشانست که در اصلاب ایشان بودند و بنابر اول
تکرار امر بهبوط احتیاج نیست که معلوم شود که بنی ادم و شیطان ... یکدیگر باشند و بنا و معادات بهم نماند تا بساعت اخرت در خبر است که چون حوا از ان درخت
میوه بکرفت خون الوده شد بر اکفنند که چون درخت را خون الود کردی هر ماهی یکبار تو را خون الود کردانیم و مار را گفتند که از اینجا ملعون و مطرود بیرون
رو و ادم را خطاب رسید که بزمین رو پیش از انکه در بهشت روزی من میخوردی بی عرق جبین و کد یمین روزی بخور و این بر وجه عقوبت نیست چه عقوبت
فرع دیانت و ترک ندب سیئه نیست بلکه اخراج از جنت عقاب نیست براکه سلب لذات و منافع عقاب نیست عقوبت ضرر و الم است که بر سبیل استحقاق و اهانت
واقع شود و نزع لباس از ایشان شد بر همین است و ... این که منشا ان سوء احتمال العقاب ... باشد جنس ضرر و ان بعید عقاب نیز که عقاب مستلزم
استحقاقست و بر انبیا روا نیست چگونه انبیا مستحق استخفاف و اهانت باشند حال انکه حقتعالی ما را تکلیف فرموده بغایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان کدام عاقل
قول کسی که مستخف و مهان ایشان باشد قبول کند و تجویز استحقاق و اهانت انبیا کسی کند که عظم قدر انبیا و علو مرتبه منزلت ایشان نشناسد و اجلال ایشان
کند که مصلحت و حکمت مقتضی بقاء ادم بود در بهشت در حین عدم ترک اولی او و چون ترک اولی تحقق پذیرفت حکمت متغیر شد تقاضای ان نمود که بدار تکلیف
انتقال نماید و بیچیدن است کلام در سلب لباس ... ادم بزمین گرسنه شد این حالت زاید ... بود گفت خداوندا مرا حالتی است که از
ان سبب بتوانم عبادتکم جبرئیل امد فرمود که این حالت جوع نام است دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا اورم گفت من برای تو اورده ام
انچه سبب اخراج تو بود از بهشت یعنی گندم تا راحت تو از اینجا بود که سبب مشقت تو شده پس گندم را بر ادم بنهاد و سنت که بخورد جبرئیل گفت که ای ادم این اکنون
مخور بلکه مزروع نما تا حقتعالی برکت در ان پدید کند گفت چگونه زراعت کنم فرمود بوسیله الات و ادوات میسر شود گفت اینها از کجا ارم جبرئیل گفت که من
انرا تعلیم تو کنم پس گاو و چوب و اتش حاضر کرد و ادم را ... کرد و اهن کوبی تعلیم داد تا ادوات زرع بساخت و ... کرد گفت این گندم را بزمین فشان
در زمین ... ادم چنان کرد و چون از تخم فارغ شد ... که اول سنت ... رسته شد ... بکوبی

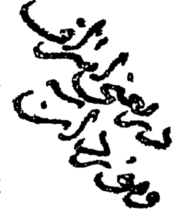


رسید و لیکن بیهلا در دو رسید بو چون از بهر براخت سه کشت بگیاه رسید بنزد آدم خواست که بخورد گفت این گیاه نتوان خورد اوّل از اول دو گونه و از اول
کن بعد از آن خبر نیا چنین کرم خواست که خبر بخورد جبرئیل گفت این را تمیز و چون بتعلیم جبرئیل نور ساخت و از ابو بحث فی الحال در زمین کرفتند ما بتوخیت گفت
انجام تعجیل ممکن نیست شود و بیش سیر شد از آن شاول کوه و از بر ای انست که ما بدان کم باب ز احتیاج بند برایشد و مختلف است وَالْحِجرُ لشرفه وبان فی العرب الغضب ادم
وحوا و ابلیس و طاوس و مار بزمین آمدند حقتعالی فرمود که وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و جای آرام وَمَتَاعٌ و برخورداری
إِلَىٰ حِينٍ تا وقت رسیدن مرگ آدم علیه السلام از این غمناک شد پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ فرمود حقتعالی که حکم است که فِيهَا
تَحْيَوْنَ در زمین زندگی کنید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه السلام
چون این مضمون بشنید دانست که باز به بهشت خواهد رسید خوشنود شد چون ذکر نعم خود کرد بر بنی آدم در اسکان ایشان در زمین و اعطای اسباب تمتع
ایشان از آن و رسانیدن ایشان بوسیله اعمال صالحه در روضه جنان در عقب آن عرض امتنانها بر ایشان بر ملابس ایشان در ایشان بقوله يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان
آدم مراد همه ایشانند و خطاب بعموم ایشان باعتبار اعلام و تنبیه است بر بیداشدن ایشان بنظر بعلم او و همه موجود بودند و امانت بر سبیل تغلیب آن داخلند یعنی ای جمیع
مکلفان از مردان و زنان قَدْ أَنزَلْنَا بتحقیق که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما اسباب لباسها به بر است سما و چیزها اسباب انزاله
از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم من الانعام و انزلنا الحدید و گویند که در حین هبوط حقتعالی لباس برای او انزال فرمود و مع انزال بر معنی حقیقی خود
باشد و یا آنکه انزال باعتبار عایت علو و سبحانه و نهایت دنائت و پستی خلقان بین یا فائده لباس میکند مبتذل میفرماید که يُوَارِي میپوشاند لباس سَوْآتِكُمْ عورات
شما که شیطان قصد ابدال آن کرده بود و مستغنی میسازد شما را از خصف ورق و تعریف است که عرب برهنه طواف خانه کعبه میکردند و میگفتند که طواف نمی کنیم در جامه ها که در آن معصیت خدا کرده باشیم
طواف نمیکنیم در جامه ها که در آن معصیت خدا کرده باشیم امر نازل شد که لباس موجب پوشش عورات شما است که انکشاف آن مستهجن و مستقبح است عقلا و ریشا
عطف است بر یواری یعنی لباسی که زینت شما است و مال و متجمل میشوید و ریش بمعنی جمال است و منه ریش الطائر و گویند بمعنی مال است و منه ریش الرجل اذا تمول یعنی لباس معاش
واثاث خانه و در تفسیر زاهدی مذکور است که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی که از برای تواضع پوشند
چون پشمینه و لباس تواضع و جامه های درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ این بهتر است از لباسهای نرم و بتکلف که متجبران پوشند و گویند مراد لباس تقوی خشیت
است زیرا که محیط و شامل اشیاء باشد و مجانبه که حافظت بدن میکند یا مراد ایمان است که محیط است بقلب یا الزام طریقه خیر و یا جامه های حرب است چون دره
خفتان که دفع محاربه باشد از تیغ و نیزه و از ابن عباس نقل است که لباس التقوی هو العمل الصالح و بر محققان پوشیده نیست که لباس تقوی طاعت است که عیب
آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه مستور میکردد و گفته اند که لباس تقوی عفت است و یا حیاء و در بحر آورده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و
لباس مفروض بامر شریعت است و لباس تقوی از آن متعلق بحکم حقیقت است و لباس تقوی همین یک بهره مند است که ستر سوأه او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل
و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یک بچیزی پوشیده میکردند بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده شود شهوات طبع و نهاد
ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور کردد سوأه تعلق بغیر مولی و نصیب سر از لباس تقوی نفس که شهود انوار الهی او بدان پوشیده
می شود رؤیت ما سوی و بهره خفی از لباس تقوی نه ای حراست بهوتیه حق و بدان پوشیده کردد هویت خلق و انانیت ذَٰلِكَ آن انزال لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
از نشانهای فضل و رحمت خدای است که بدان سوأه شما را پوشید و از ایشان از خصف برک درخت مستغنی کردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد
که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت شناسند از قبایح مجتنب شوند بعد از آن بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ بر حذر باشید که شیطان شما را در فتنه نیندازد و با شما مکر نکند از راه حق بیرون نبرد و بجهه اغوا شما را از جنت باز ندارد كَمَا أَخْرَجَ
چنانکه بیرون آورد أَبَوَيْكُم پدر و مادر شما را مِّنَ الْجَنَّةِ از بهشت ایشان در محنت و فتنه انداخت نهی در لفظ راجع بشیطان است و بحسب معنی نهی بنی آدم است
از اتباع او و از افتتان او و قوله يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا حال است و فاعل اخرج یا از ابویکم یعنی بیرون آورد پدر و مادر شما را در حالتی که برکشید از ایشان
حلهای ایشان لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را اخراج است و نزع بشیطان باعتبار آنست یعنی سبب شد که او بر شما از بهشت
بیرون آمدند و مکشوف العورت گشتند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس يَرَاكُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ
از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینید پس حذر از چنین
دشمن لازم تر است مالک دینار گفته که دشمنی که تو را ببیند تو او را نبینی دشمنی عظیم است محنت و بلیه او بغایت سخت بدانکه از جمله اسمیه مصدر بان تعلیل
نهی است و تاکید تحذیر از فتنه شیطان و جنود او و رؤیت ایشان ما را از جایی که ایشان را نمی بینیم کلیه نیست بلکه فی الجمله است پس مقتضی امتناع تمثل ایشان نیست
بجهی معنی گفته که شیطان قدیم و بینا است و تو هادی و مشفق شیطان محال است تو سلیم شیطان و او را نمی بینی و او ترا می بیند شیطان تو را رامت و تو
شیطان را نبینی دل تو مسکن او است عروق تو راه گذر او بین یا وی مفاومت تو الی کرد مکر بیاری خدا ذو النون مصری گفته اگر او ترا می بیند اینجا که تو او را
نبینی خدای تعالی او را می بیند و خدا او را نمی بیند پس بخدای استعانت کن که کید او ضعیف است کَانَ الشَّيْطَانُ كَانَ ضَعِيفًا از مجاهد روایت است که شیطان جوید او
تفاخر میکنند به چیز از جمله یکی آنست که ایشان آدمیان را می بینند و ایشان آدمیان را نمی بینند و دیگر آنکه از زیر زمین بیرون آیند بر عکس بنی آدم و دیگر
بصور و فتنه در آیند و چهارم پیر ایشان جوان شود پس انکه بی بهانه شیخ شیب نشاند بعد از آن تخلیه شیطان اهل عبادت و عطیه یفرماید که إِنَّا
جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستی که گردانیدیم ما دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر کسانی که ایمان نمی آرند یعنی حکم کرده ایم که
شیاطین دوستان کافران باشند بجهه جنسیت و تناسب که میان ایشان است یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و حجاب نساختیم که ایشان را مطیع

ودر مهالک ایشان را سقوط کنند و دوستان ایشان گردند بخلاف مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در حجج هادیه مستعد الطاف الهی شده از اضلال و اغوای شیاطین
محفوظ مانده اند و قبل از این گذشت که عرب برهنه طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف نمی کنیم در جامه هائی که در آن گناه کرده ایم
جامه که در آن گناه کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان چیزی بر خود آویختندی تا عورت ایشان پوشیده شدی و شبها طواف کردندی و بنی عامر در طواف
میکردند و میگفتند الیوم یبدو بعضه او کله وما بدا منه فلا احله چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را ملامت کردند ایشان گفتند که وجدنا علیها اباءنا
ما پدران خود را برین یافتیم و ما متابعت ایشان میکنیم حق تعالی خبر فرستاد که وَاِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً فعلی متناهی در قبح چون
کشف عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا گویند از روی تقلید که وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا یافتیم بر این عمل پدران خود را وَاللهُ اَمَرَنَا بِهَا
و خدای فرموده است ما را بدان فاحشه ایشان احتجاج او کرده اند بدو امر یکی تقلید پدران و دوم افترا بر خدای و او سبحانه از ذکر اول ایشان اعراض نمود
بجهت ظهور فساد آن و در ثانی میفرماید که قُلْ بگو ای محمد اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا يَاْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ امر نمیفرماید بزشتی و ناپسندیده در قول
و فعل چه سنت الهی جاری شده که امر کند بمکارم اخلاق و فضایل و محاسن خلال از حسن بصری روایت است که ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و هم قدریه
مجبره یحملون ذنوبهم علی الله تعالی یعنی حقتعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را وقتی مبعوث کرد که قوم قدریه و مجبره بودند و حمل ذنوب خود میکردند بر حق
تعالی و مصداق این سخن است که فرموده اذا فعلوا فاحشة قالوا امرنا الله بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء و چون فعل قبیح بر او مستحیل است بجهة عدم داعی و
وجود صارف پس چگونه بقبیح امر فرماید و گویند که انا وجدنا علیها اباءنا جواب سوال مقدر است گوییا فرموده که لم فعلتموها فقالوا وجدنا علیها
اباءنا فقیل و من این اخذ اباؤکم فقالوا والله امرنا بها و قول ان الله لا یامر بالفحشاء جواب است از احتجاج ایشان قوله اَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
انکار است که متضمن نهی است از افترا بر خدا یعنی آیا می گویید بر خدا از روی افترا آنچه که نمیدانید که او فرموده است از آن اقبح باو از شهادت بر
انکه مبنی قول ایشان جهل مفرط است و چون بنا فرمود که حقتعالی امر نمیفرماید بفحشا که اسم است جامع جمیع قبایح و سیئات در عقب آن بیان چیزی
میفرماید که بدان امر فرموده و میگوید که قُلْ بگو ای محمد کفار قریش را اَمَرَ رَبِّي امر کرده است پروردگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی که وسط است از هر امر
متجافی از طرفین افراط و تفریط و گویند مراد بقسط توحید است که سر همه راستیها است و اولی آنست که مراد جمیع طاعات و عبادات و مخیرات باشد و این
رد قول مجبره است چه مراد آنست که حقتعالی میفرماید بچیزی که عقل و رای مستقیم بر آن گواهی دهد و چون امر الهی بتوحید و سایر طاعات تعلق دارد
پس محال باشد که بعدل و توحید امر کند و بعد از آن جبر خواهد چه او حکیم است آنچه فرماید مؤید آن باشد و آنچه نخواهد کار آن و مانع بندگان از آن
آن و چون از بندگان طاعات خواست بدان امر فرمود و معاصی را کاره بود از آن نهی فرمود پس امر دلیل بر اراده طاعات و نهی دلیل بر کراهت معاصی باشد
و بعد از آن فرمود که وَاَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کنید روی خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر زمان هر سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود
نماز است یعنی در هر جا که باشید چون وقت نماز در رسد روی بقبله کرده مشغول نماز شوید یا مراد آنست که توجه کنید بعبادت او مستقیم چون وقت نماز در
رسد در هر کجا استقامت کننده کان باشید یا بر عدل کعبه او وَادْعُوهُ و بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در حالتی که پاک کننده گان باشید
برای خدا طاعت را یعنی او را مخصوص کردانید بعبادات و غیر او را در آن شریک مکردانید و نزد صحابه معنی آنست که چون در مسجد باشید و وقت نماز در آید
مخیرید بهر مسجد که خواهید توجه کنید و نماز را مخصوص بخدا کردانید بخلاف اهل ریا که عبادت بخلوط است از مراعات است و صبر بنا زکشته هر داوات
من غیر او کَمَا بَدَاَكُمْ چنانکه در ابتدا شما را در وجود آورد تَعُودُونَ باز خواهید گشت بسوی او یعنی باز خواهد در برهنگی یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز دیگر
عود خواهید کرد و یا چنانکه شما را عریان و پا برهنه آفرید دوم بار چنین خواهد بود فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب توفیق شامل
فرمود تا ایشان بوسیله آن اختیار ایمان کردند وَفَرِيقًا و گروهی دیگر که از روی عناد و لجاج نظر در دلایل نکردند و تامل و تفکر ننمودند حَقَّ عَلَيْهِمُ
الضَّلَالَةُ سزاوار شد بر ایشان گمراهی یا معنی آنست که حقتعالی بهدایت و ضلالت هر دو فرقه حکم کرد و بعد از عود که زمان حشر و نشر باشد یعنی را
بهشت راه نماید بجهت صدق و ایمان و اعمال صالحه ایشان و دیگری مستوجب هلاکت و عقوبت کردند بجهت فرط معصیت انصاف ایشان بضلالت است که ما
بعد از مفصل شده ای خذل فریقا اِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را اَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند
مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای این تعلیل خذلان ایشانست یا تعلیل ضلالت ایشان وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ و گمان بردند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگان اند
و فی بعض الاصول چنانست که کار بر ده اند در کنز العرفان آورده که در کریمه واقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین امر است بتوجه نماز در هر مسجد
که اتفاق افتد و مراد بصلوه واجبه منذوره است و از جمله آن نماز طواف است و اما مراد جماعت کنایه از نماز است بعد از آن امر فرموده بدعا نزد هر مسجد و در این
حث است بر عمارت مساجد اعمار با نکه محل اجابت است و اشاره است بدانکه امر نهید کان نموده بایقاع همه صلوات و دعوات بر وجه اخلاص در تعقیب آن و غیر آن از اعراض و
چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعمت فرمود بر عباد از لباس و رزق در عقب آن امر میفرماید ایشان را باخذ زینت و ستر و اقتصاد در ماکل و مشرب و میفرماید
یَا بَنِي آدَمَ ای پسران آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ فرا گیرید جامه های خود را که خود را بدان آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر مسجد آورده اند که مشرکان عرب
که ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب برهنه طواف کردندی و مردان بروز و زنان بشب و بنی عامر در ایام احرام از
خوردن حبوبات مجتنب بودندی و باندکی قناعت کرده آن را طاعت دانستندی و بآن تعظیم کعبه می خواستندی اهل اسلام گفتند که ما بدین تعظیم و
تحریم و تکریم کعبه سزاوار تریم و اولی آنست که ما نیز بدین طریق سلوک نمائیم حقتعالی ایشان را از آن نهی فرمود و گفت اخذ ثیاب جمیله کنید در هر
طواف و در وقت ادای نماز و گفته اند که زینت بزبان اهل علم ستر عورت است و بزبان اهل کشف حضور دل است برای عرض نیاز و ...



جامه‌ای که ستر عورت کند در نماز و طواف فرض است و زیاده بر آن سنت و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد از زینت جامه و ردا
است که در روز جمعه و عید پوشند برای زینت در مصلی و مساجد جمع و مرویست که چون حضرت علی علیه السلام نماز کردی بوی خوش برخاستی
از وی پرسیدند که سبب این چیست فرمود که ان الله جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی و هو یقول خذوا زینتکم عند کل مسجد
پوست خود و پس مرد به رضای او متجمل و متزین به پیشواز ... بشما ... که در وقت نماز متجمل شوید ... بعضی مراد از زینت دست برداشتن است
بعضی تکبیر بالقوله صلی الله علیه و آله ان لکل شیء زینة و زینة الصلوة فی رفع الایدی یعنی هر چیزی را زینتی است و زینت نماز برداشتن دستها است در حال تکبیرة
الاحرام و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر برداشتن از هر دو و از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت است که مراد از زینت مشط است نزد هر نمازی و در کنز العرفان
مذکور است که لباس بر چند قسم است یکی آنکه ستر عورت به آن واجب است مطلقا در خلوة یا از ناظر محترم باشد تا حتی ... در حال نماز است و طواف و نوع
دوم ... و بر قول اکثر علما و اینکه بعضی زنان ... واجب است ستر جمیع بدن او است ما عدای وجه و کفین و قدمین ...
فرمود که الا ما ظهر منها ... کفین و قدمین ... از ناظر محترم غیر مکفوف یعنی ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
ناظر منظور الیه قسم سیم ستر ... است مطلقا اگر چه در خلوت باشد چهارم آنکه پوشیدن بعضی جامها ... مطلقا ... فرموده است که
دوست دارم که اثر نعمت خود را بر بنده خود ببینم و مرویست که امام زین العابدین صلوات الله علیه جامه‌ای ... پوشیدی که قیمت آن پانصد درهم بودی و امام
حسن بن علی ... جامه خز در بر داشت و صادق صلوات الله علیه ... نیز جامه خز پوشیدند و بعد از بیان لباس ... اکل و شرب ... و کلوا و اشربوا
یعنی در ایام احرام و غیر آن گوشت و چربی و غیرها ... کلوا بخورید و اشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات را و لا تسرفوا و اسراف مکنید
در مکیدن ... بجهت ... طعام و شیر ... انه لا یحب المسرفین در دوستی ... اسراف کنندگان
که زیاده از سیری خوردن ... منقولست که هر چیز خواهید بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام که ... اسراف و مخیلة ...
باشد و اگر ... طاعة خدا صرف کنند اسراف نباشد و اگر درهمی در معصیت خرج کنند اسراف بود ... بدانند که مراد با اسراف ...
و اشارت ... بر آنست ... در ... مضرات است ... مذکور است ... حکمت ... یکی آنکه ستر واجب ... از برای جواب است
دوم آنکه اختلاف ... ستر شرط است ... امکان مطلقا ... شیخ طوسی و ابن سعید ... و ابن جنید ...
و ... ظاهر ... خاصه ... مطلقا ...
... ستر ... واجب است ... ایستاده ... رکوع و سجود ...
... واجب است ...
... مطلقا ...
... و الاعیاد ...
... امام رضا صلوات الله علیه ...
... کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ... طعام ...
...
... کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ...
... کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ...
...
کرده ناشده ...
... قل من حرم ... حرام کرده است زینة الله التی ...
... اخرج لعباده ...
... و الطیبات من الرزق ...
...
در معنی انکار است قل هی یعنی بگو این زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانی است که ایمان آوردند ... فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا ... خالصة یوم القیمة ...
... بی شرکت ... کذلک ...
... اهل ایمان ... کذلک نفصل الآیات ...
... لقوم یعلمون ...
در وقتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابن عباس را از برای خوارج نهروان فرستاد ...
و ...





ایشان سوال شد ابن عباس در جواب ایشان این آیة را تلاوت فرمود که قُل مَن حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخرَجَ لِعِبَادِهِ الی آخر الآیه و بعد از آن گفت فالبسوا و تجملوا فان الله جمیل یحب الجمال
ولکن من الحلال پس ملبس و متجمل شوید که حقتعالی نیکو است و چیز نیکو دوست میدارد اما باید که آن چیز حلال باشد و بعد از بیان چیزهائیکه در عقل و شرع
حلال بود جهت اعتقادات فاسده اهل شرک که تحریم او کرده بودند بر وجه توبیخ ایشان میکند بتحلیل چیزهائی که بعضی در عقل محرمند و برخی در شرع تا باز نماید
که ایشان در تحلیل حرام و تحریم حلال خطی اند پس میفرماید که قُل بگو ای محمد با اهل شرک که اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرده است رَبِّیَ آفریدگار من اَلفَوَاحِشَ
چیزهائیکه متصف اند بزیادتی قبح از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست که متعلق است بفرج مَا ظَهَرَ مِنهَا آنچه پیدا و آشکار است از آن وَمَا
بَطَنَ و آنچه نهانست و جمعی از معنی این در سورة الانعام گذشت و در بیت که اهل جاهلیت زنا را در جائی که مظان ظهور است حرام دانستندی و در سبک
مظنه خفای زنا است حلال دانستندی حقتعالی در این آیه فواحش ظاهر و نهان را حرام کرده است وَالاِثمَ و نیز حرام کرده است گناهی که بر آن حد هم نیست
چون صغایر و گویند مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد پس این تعمیم بعد از تخصیص است و نزد بعضی مراد شرب خمر است کقوله شربت الاثم حتی ضل عقلی
کذاک الاثم یذهب بالعقول پس تخصیص بعد از تعمیم باشد وَالبَغیَ و حرام ساخت ستمکاری را بِغَیرِ الحَقِّ بنا حق متعلق است ببغی و مؤکد این بحسب معنی
چه بغی بی است که ظلم با کبر بحق نخواهد بود و نظیر اینست قوله و یقتلون النبیین بغیر الحق و گویند که بغی در اصل لغت بمعنی طلب است و این شامل حلال و
حرام است از این جهت ار مقید ساخت بغیر حق و بر هر تقدیر اراده بغی جهت مبالغت است وَاَن تُشرِکُوا و دیگر حرام ساخته است آنکه شرک آرید بِاللَّهِ بخدای و شریک
گیرید در عبادت مَا لَم یُنَزِّل بِهِ یعنی آنکه فرو نفرستاده است بعبادت او سُلطَانًا حجتی و برهانی و جمیع اشراک مر این دلیلست این تهکم است بمشرکان و تنبیه
بر اتباع آنچه برهانی بر آن دلالت نمیکند وَاَن تَقُولُوا و این نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا عَلَی اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعلَمُونَ آنچه
نمیدانید مانند تحریم انعام و برهنه طواف کردن بیت الحرام و اینرا استناد کردند بخدا کقوله واللّه امرنا بها بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در تاخیر عذاب کفار میفرماید که وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و هر گروهی راست اَجَلٌ مدتی که خدای تعالی تقدیر فرموده مر حیوة ایشان را و بعضی گویند که هر
امتی را عذاب موعود وقتی است که بدان عذاب مستحق با ایشان فرود آید فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُم پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون مدت عمر
مقدر بسر آید لَا یَستَاخِرُونَ سَاعَةً و اپس نمانند از آن اجل ساعتی وَلَا یَستَقدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل مراد بساعت وقتی است که آن اقصر اوقات
است بنزد اهل تنجیم یعنی هیچ وقت اجل متقدم و متاخر نشود فرو آید اجل چون فرو آید از پیش و پس پس و پیش نگذارد ترا یک نفس بعد از خطاب جمیع
اهل تکلیف کرده میفرماید که یَا بَنِی آدَمَ ای فرزندان آدم اِمَّا یَاتِیَنَّکُم چون بیاید بشما رُسُلٌ مِنکُم پیغمبرانی که از شما اند یعنی از نوع شما یا از
شما و یا از قبیله شما یَقُصُّونَ عَلَیکُم بخوانند بر شما آیَاتِی آیات مرا یا احکام شریعت را فَمَنِ اتَّقَی این جواب شرط است یعنی چون بیایند بشما
ایشان پس هر که پرهیز دارد از شما از تکذیب ایشان و از فواحش وَاَصلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه
میترسند ایمن شوند وَلَا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که بر ایشان فوت شود بلکه بهر چه امید میدارند برسند و اگر از بعضی اجتناب
کرده باشند دون بعضی با صفات ایمان باشند موقوف بمشیت حقتعالی باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مؤمنان کرد و آنچه از شان ایشانست
از عفو و رحمت جمع کرده باشد مبادا که ترغیب و ترهیب مکلفان بجهان بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور و میفرماید وَالَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند
از شما بِآیَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند که آیات ما وَاستَکبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم و سرکشی کردند عَنهَا از ایمان بدان بل وضع ابنت
ما اُولٰئِکَ آن گروه اَصحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان آتش دوزخند هُم فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش باقی اند بیفنای ابدی و خلود سرمدی
و ادخال فاء در جزاء اول دون ثانی جهت مبالغت در وعد و مسامحه در وعید و تنبیه بر سبقت رحمت و اشعار بعد از آن بر سبیل استنکار و
استعجاب میفرماید که فَمَن اَظلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافر و در کفر و عناد ممن افتری از کسی که افترا کند بر بست عَلَی اللّهِ کَذِبًا بر خدای
دروغ را با آنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد و یا چیز را با او استنا کند که نگفته باشد و بان نفرموده باشد بحیره و سائبه و غیر آن اَو کَذَّبَ بِآیَاتِهِ
و یا بدروغ شمرد آیات منزله او و این متضمن انکار نبوت است نیز اُولٰئِکَ آن گروه مفتریان و مکذبان یَنَالُهُم برسد بدیشان نَصِیبُهُم بهره ایشان مِنَ
الکِتَابِ از لوح محفوظ و بقول اکثر مراد ارزاق و آجال است که برای ایشان نوشته شده از عذاب نکال و یا بیابند جزای آنچه نوشته باشند در دفتر اعمال ایشان
و این حکم موقوفست حَتّٰی اِذَا جَاءَتهُم تا وقتیکه بیاید بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان او و بند یَتَوَفَّونَهُم در حالتی
که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را پس حتی غایت نیل ایشانست و مبتلو بود که حرف ابتدا باشد و قوله تعالی قَالُوا جواب اذا است یعنی گویند فرشتگان
با ایشان از روی توبیخ و تقریع اَینَ مَا کُنتُم کجا اند بتانی که پرستیدند کُنتُم تَدعُونَ بودید که میخواندید و میپرستیدید ایشان را مِن دُونِ اللّهِ
بجز از خدا تا امروز دفع کنند عذاب خدا را از شما قَالُوا گویند کافران که اینها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی
از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا عَلٰی اَنفُسِهِم و گواهی دهند بر نفسهای خود اَنَّهُم کَانُوا آنکه ایشان بودند کَافِرِینَ ناگرویدگان یعنی
اعتراف کنند بآنکه ایشان کافر بوده اند قَالَ گوید خدای بواسطه یا بی واسطه اینجا کلام در جنس جمادی یا بواسطه احدی از ملئکه اُدخُلُوا در آئید فِی اُمَمٍ
قَد خَلَت در میان امتان که در گذشته اند مِن قَبلِکُم که پیش از شما بودند و این شما مِنَ الجِنِّ وَالاِنسِ از پریان و آدمیان مراد کافران گذشته اند
از این ربط با بقیه که قبل از ایشان بوده و در رفته باشند و فی امم در موضع حال است ای کائنین فی جمله امم مصاحبین لهم و قوله فِی النَّارِ متعلق است بادخلوا
یعنی در آئید در آتش دوزخ در حالتی که با امم سابقه باشید که پیش از شما بوده و دوزخ آمده اند در انجام صاحب ایشان شوید مر آتش که هر جمعی از کفار که بعناد
و تکبر ایشان بیشتر باشد پیشتر در آتش بریزند کُلَّمَا دَخَلَت هر گاه که در آید اُمَّةٌ گروهی در دوزخ لَعَنَت اُختَهَا لعنت کند گروهی دیگر را که هم

معاصی

در الجحیم دار الفنا

دبان باشند و با ایشان اتباع کرده بر کیش و ملت ایشان ره ماشند در ضلالت و از پی طریقه ایشان رفته‌اند بعد از آنکه بعث کنند مشرکان و هر کس که برهان ایشان بودند دیبا

دیهقند یا ایشان و بر راه ضلال و غوای ایشان بوده باشند **حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا** تا آنکه چون بیکدیگر رسند **فِيهَا جَمِيعًا** در آتش همه ایشان **قَالَتْ أُخْرَاهُمْ**

گویند اینها که پیرو و اتباع بوده باشند یعنی پسینیان از پی در آمده کان ایشان در دوزخ **لِأُولَاهُمْ** برای اول که پیشوایان بودند یعنی درباره ایشان گویند که **رَبَّنَا**

ای پروردگار ما **هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا** اینها گمراه کردند ما را **فَآتِهِمْ** پس بده ایشان را **عَذَابًا ضِعْفًا** عذابی دو چندان که ما داریم **مِّنَ النَّارِ** از آتش

دوزخ یکقسم برای کفر ایشان و یکی برای گمراه ساختن ما **قَالَ** گوید خداوند در جواب ایشان که **لِكُلٍّ ضِعْفٌ** مر همه را عذابی دو بار است پیشوایان

بجهت ضلال و اضلال و اتباع ایشان را بواسطه کفر و تقلید **وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ** و لیکن ایشان ندانسته باشند که مر ایشان چند نوع عذاب است یعنی

بعضی از احوال عذاب یکدیگر بیخبر باشند و هر یک عذاب خود را دانسته باشند از کلام منفصل است از ما قبل و برای یا شد که عذاب ایشان و حصص بعضی بعضی ندانند

یعنی شما هیچ ندانید انواع عذاب که بکدیگر رسد و ما آنچه ببینید که هر یک از متبوع و تابع را چه قدر عذاب است از خیال باید که خبر دار و بیل بلکه هر یک علم بعذاب

خود دارد و از دیگران غافل و بیخبر باشد **وَقَالَتْ أُولَاهُمْ** و گویند پیشوایان و چون خطاب **لِأُخْرَاهُمْ** مر پیروان را بعد از استماع فآتهم عذابا ضعفا

فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا پس نیست مر شما را بر ما **مِن فَضْلٍ** از زیادتی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر و ضلال

و استحقاق عذاب و نکال برابریم و پا در تقصیر و غلو و ترک نظر در آیات هادیه مثل یکدیگر بوده‌ایم **فَذُوقُوا الْعَذَابَ** پس بچشید عذاب را بما

كُنتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنچه بوده‌اید که کسب میکردید از کفر و حوالة عذاب بدیگری میکنید بعد از آن عقوبت منکران خود می‌فرماید که **إِنَّ الَّذِينَ**

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند نشانهای ما را از قرآن و دلایل قدرت **وَاسْتَكْبَرُوا** و سرکشی کردند **عَنْهَا** از گرویدن بآن

و فرمان برداری آن **لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ** کشاده نشود برای دعاهای ایشان یا بجهة نزول رحمت بایشان یا بجهة رفع اعمال ایشان یا ارواح ایشان **أَبْوَابُ السَّمَاءِ**

درهای آسمان چنانکه از برای اهل ایمان گشوده و ارواح ایشان را بعلیین که بالای هفتم آسمان است میبرند بلکه اعمال ایشان را بروی ایشان باز زنند و

ارواح ایشان را بسجین برند که زیر هفتم زمین است هم چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که انما المؤمنون یرفع اعمالهم وارواحهم الی السماء

فتفتح لهم ابوابها واما الکافر فیصعد بعمله وروحه حتی اذا بلغ السماء نادی مناد اهبطوا الی سجین وهو واد بحضرموت یقال له برهوت یعنی ارواح مؤمنان

و اعمال ایشان باسمان برند پس درهای آسمان برای ایشان بکشایند و از برای اعمال و ارواح کافران درهای آسمان را نکشایند چون ارواح و اعمال ایشان را نزدیک

آسمان رسد منادی ندا کند که او را باز گردانید بسجین برید که آن بحضرموت است و از او را برهوت می‌گویند و از ابی هریره روایتست که چون فرشتگان ببالین

بنده مؤمن حاضر آیند گویند که ای روح پاک از تن پاک بیرون آی با مرحبای حمیده و بشنو بشارت باد ترا بروح و ریحان و حق تعالی از تو راضی

است نه غضبان پس او را باسمان برند و بعد فرشتگان آسمان دنیا گویند که در بکشائید گویند که این روح کیست در جواب گویند روح فلان بنده مؤمن

گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدة وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان پس در بکشایند تا در رود و همچنین در هر آسمان

چنین گویند و بشارت دهند تا که باسمان هفتم برند الی علیین و چون عاصی باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند گویند بیرون آی ای نفس خبیث از تن خبیث و ترا

بشارت باد بجهنم پس او را باسمان برند و گویند در بکشائید خزنه آسمان گویند روح کیست گویند که فلان بنده عاصی گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة

التی کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا تفتح لک ابواب السماء پس هرگز که درهای آسمان برای تو نگشایند پس او را باز گردانند بسجین برند **وَلَا**

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این متکبران و مکذبان در بهشت **حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ** تا وقتی که در آید اشتر **فِي سَمِّ الْخِيَاطِ** در سوراخ

سوزن یعنی تا آنکه داخل شود و این مثل است در عظم جرم که از آن بعبارت شتر رانده مثل است در ضیق مسلک که آن سوراخ سوزن است و این توقف تعلیق است

بامر محال یعنی همچنانکه هرگز این صورت وجود نگیرد کافران نیز در بهشت نروند **وَكَذَٰلِكَ** و مانند این پاداش منکر **نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ**

جزا میدهیم مجرمان یعنی کافران معاند را **لَهُم** مر ایشان را باشد **مِّن جَهَنَّمَ** از آتش دوزخ **مِهَادٌ** فراشی که بران نشینند **وَمِن فَوْقِهِمْ**

و از زبر ایشان **غَوَاشٍ** پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود و تنوین غواش بدل اعلال است نزد سیبویه و برای صرف است نزد غیر او **وَ**

كَذَٰلِكَ و مانند این جزای تطبیق بکرده **نَجْزِي الظَّالِمِينَ** پاداش دهیم جمیع کافران را تعبیر ایشان یکبار بمجرمین و بار دیگر بظالمین اشعار است بآنکه ایشان

بجهت تکذیب آیات متصف اند باین اوصاف همه و کرم و جرم با جرمان از جنس ظلم باشد بسیار تنبیه است بآنکه آن اعظم اجرامست و از ابن عباس مرویست که مراد بآن کروه مشرکان

اند که با خدای خود چیزی انبازی گرفتند بر ستیزه کردند بعد از وعید کافران بخلود ایشان در نیران وعده مؤمنان میکند بخلود جنان و می‌فرماید که **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

آنانکه گرویدند بخدای **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته چون رضیت بوعد و رسل و فرمان برداری کتب چون اعمال صالحه و انواع طاعتها

است و ارتکاب آن نوعی طاقت بشر است در جمله میفرماید که **لَا نُكَلِّفُ** تکلیف نمیکنیم **نَفْسًا** هیچ نفسی را **إِلَّا وُسْعَهَا** مگر بقدر وسع و دون

طاقت نفس یعنی آنقدر که بر آن قادر باشد و تواند آن را بجا آرد و اگر چه بقدر طاقة نیز بود لیکن حق تعالی بفضل خود تکلیف بما دون آن فرمود بجهت سهو

بندگان و در آنکه الا وسعها چه وسع ما دون طاقت است و جمله معترضه است میان مبتدا و خبر برای ترغیب و اکتساب نعیم مقیم بما دون طاقت مبتدا الذین

آمنوا است و خبر آن **أُولَٰئِكَ** یعنی آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آن کروه **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** ملازمان بهشت اند **هُمْ فِيهَا** ایشان در بهشت **خَالِدُونَ**

جاوید باشند **وَنَزَعْنَا** و بیرون بریم **مَا فِي صُدُورِهِم** آنچه در سینه‌های اهل بهشت بود **مِّنْ غِلٍّ** از کینه و حسد یعنی هیچ عداوت از ایشان مرد

نمایند که عیش ایشان را دو مجانیه زمینه ایشان باشد و هر چه از اسباب ضغینه طبایع اهل جنت است ساقط دو سائر عطای سیمای ایشان باشد تا تمنا

مال غیر نکنند که در بهشت کثرت سیم الحکمی بهره از ملک ابتلا باشد چنانچه آن بکدام حال و نیز امت که در بکردار بیت و از سعد نقل است که چون اهل

بهشت بلکه بهشت رسند ایشان را و چنین باشد که ان ساقان دو چشمه بر بیرون اید از باب بهشت چشمهٔ ان بیاشامند هر غل و غش و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد
زایل کرده و از شراب طهورا نیز و چون از دیگری غسل کنند اثار نضارت و غضاضت نعیم بهشت ظاهر گردد که هرگز پس از ان اشعث و اغبر نگردند بعد از ان در بیان
وصف منازل ایشان میفرماید که **تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ** میرود از زیر منازل ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان **وَقَالُوا** و گویند اهل بهشت
چون منازل خود را ببینند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی** حمد و ثنا مر خدایرا که بفضل خود **هَدَانَا** راه نمود ما را **لِهَٰذَا** بدین مقام و توفیق و اعطاف داد ما را
تا بسبب ایمان او و دیگر عمل صالح کرده بهم و همچنان بدین منازل رسیدیم **وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ** نبودیم ما که راه یابیم بقوت و قدرت خود بایمان و عمل صالح
و بیابیم منازل **لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** اگر نه خدا ما را راه نمودی باسباب توفیق لام برای تاکید نفی است و جواب لولا محذوف که ما قبل ان دال است بران
و ان کلام متضمن شکر نیست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند چه بی توفیق الهی و الطاف پادشاهی سلوک باین طریقه میسر نشود و بی بدرقهٔ لطف و عنایت منتهی
بمقصد نتوان رسید در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بهشت چون در بهشت عنبر سرشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی از میان
ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند پس ابتدا بشادی ان باشند از منازل و مقامات و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت و ندامت
این تمنا کنند که لو ان هدانا الله و اهل بهشت گویند که لولا ان هدانا الله بعد از ان فرمود که هیچ مومن و کافر نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی
باشد چون حجاب مرتفع شود ان منازل را با ایشان تمام بنمایند و در خبر است گویند که این قصور و منازل و درجات را که میبینید برای شما مهیا کرده بودند اگر ایمان اورده
بانبیا و رسل میگروید و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی
بعد از ان ندا اید که این منازل بمیراث بکفار که فریفتهٔ ایشان را نیز الی داشتیم و ان مواضع که از ایشان بود بشما دادیم پس یکبار ندا اید که اهل بهشت بر نشوند
و این نعمت بر بینند گویند بر وجه غبطت و بهجت که **لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا** بدرستی که امدند فرستادگان پروردگار ما **بِالْحَقِّ** براستی مهتدی شدیم
بارشاد ایشان و همچنین باز اید بسبیلهم **وَنُودُوا** و ندا کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول ان **أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ**
ان بهشتی که وعده شده بودید بان بهشت است که مشحون است بانواع لذات عظیمه **أُورِثْتُمُوهَا** داده شدید آن را در حالتی که میراث داده شده بودید از **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
بسبب انچه بودید که عمل میکردید مراد بایراث اعطا است ای اعطیتموها و تسمیهٔ اعطا بایراث انست که در اخرت بی رنج و کلفت بایشان رسد همچنانکه مال
میراث بدون تعب بوارث منتقل میشود و یا انکه بر صرافت معنی خود باشد چه دانسته شد که هیچ کس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت و منزلی
در دوزخ منازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت و محل اورثتموها نصب است بر حالیت و عامل ان معنی اشارت و یا رفع خبر
و قوله الجنة صفت تلکم است و ان در مواضع خمسه مخففه است یا مفسره زیرا که منادا و نداء بمعنی قول است بعد از ان حکایت میفرماید از محاورات
و مقالات در میان اهل بهشت و دوزخ بعد از استقرار ایشان بامکنهٔ خود و میفرماید که **وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** و ندا کنند اهل بهشت **أَصْحَابَ النَّارِ**
اهل دوزخ را بر وجه تبجح بحال خود و شماتت باصحاب دوزخ **أَنْ قَدْ وَجَدْنَا** انکه بدرستی که ما یافتیم **مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا** انچه وعده کرده بود ما را پر
وردگار ما از مثوبات **حَقًّا** از روی راستی و درستی **فَهَلْ وَجَدْتُمْ** پس ایا شما یافتید **مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ** انچه وعده کرده بود افریدگار شما
از عقوبات **حَقًّا** بی شک و شبهه و ما وعدکم نگفت همچنانکه ما وعدنا تا شامل جمیع انچه بی ما شد که او سبحانه وعده فرموده از بعث و حساب و عقاب و نعیم
اهل جنت الفصه چون اهل جنت بدین نوع گویند **قَالُوا** گویند دوزخیان که **نَعَمْ** اری یافتیم چنانکه خدا فرموده بود **فَأَذَّنَ** پس ندا دهد **مُؤَذِّنٌ** اواز
دهنده **بَيْنَهُمْ** میان بهشتیان و دوزخیان **أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ** بدرستی که لعنت خدای **عَلَى الظَّالِمِينَ** بر ایی کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر
موضع **الَّذِینَ یَصُدُّونَ** انانکه باز میدارند مردمان را **عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ** از راه خدا از صفت مقرره ظالمین است و یا منصوب یا مرفوع
است بذم یعنی ظالمان انانند که مردمان را از دین اسلام منع میکردند **وَيَبْغُونَهَا** و طلب میکردند **عِوَجًا** از روی کجی و ناراستی و منحرف شدن ازان
یعنی القای شبهه و تلبیس میکردند در میان مردمان و با ایشان چنان فرا مینمودند که این راه کجست و طریقی نا مستقیم عوج بکسر عین مستعمل است در معانی
و اعیان غیر منتصبه چون حایط و رمح **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** و ایشان بسرای اخرت **كَافِرُونَ** ناگرویدگانند و بدانکه در این مؤذن خلافست در بعضی مالک
است که خازن دوزخست و جمعی بر انند که صاحب صور اسرافیل است که مؤذن است و از امام رضا علیه السلام مرویست که مؤذن امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب است صلوات الله علیه این روایت علی بن ابراهیم در تفسیر خود اورده با این عبارت که حدثنی ابی عن محمد بن فضیل عن الرضا علیه السلام المؤذن هو امیر
المؤمنین علی علیه السلام و ابو القسم حسکانی باسناد خود از محمد بن حنفیه روایت کرده که از پدر بزرگوار خود روایت کرده که انحضرت فرمود که انا ذلک
المؤذن یعنی امیر المؤمنین ع فرمود که این مؤذن من باشم و نیز باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرمود که ان لعلی فی کتاب الله اسماء لا یعرفها
الناس منها قوله فاذن مؤذن بینهم فهو المؤذن بینهم یعنی علی را اسماء البدر در کتاب خدا اسمهاست که مردمان او را ندانسته اند از جمله اینست که فاذن
مؤذن بینهم چه این مؤذن انحضرت باشد **وَبَيْنَهُمَا** و میان بهشت و دوزخ **حِجَابٌ** پرده ایست تا منع کند اثر وصول یکی بدیگری و یا میان اهل بهشت و دوزخ
حاجز نیست چون باره شهر که اهل دوزخ نمیتوانند که به بهشت رسند کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور و نزد بعضی ان حجاب اعرافست که ان تلهاست در میان
سفید **وَعَلَى الْأَعْرَافِ** و بر اعراف یعنی اعالی ان **رِجَالٌ** مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ **يَعْرِفُونَ كُلًّا** شناسند هر یک از
اهل بهشت و دوزخ **بِسِيمَاهُمْ** بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید باشند و دوزخیان سیاه روی و سیما فعلا است مشتق از سام
ابله اذا ارسلها فی المرعی معلمة و یا از وسم علی القلب کالجاه من الوجه و بنا بر این معرفت ایشان بالهام و تعلیم ملائکه باشد و در انوار گفته که اعراف جمع عرفست
مستعار از عرف فرس و عرف دیک و گویند عرف هر چیزی که مرتفع باشد از شیء که بجهت ظهور او اعراف از غیر باشد ساکنان اعراف انبیا باشند و یا شهدا یا

وگویند مر

و بیا اصول اقبامنجه ایشان مکذب همه انبو دند و دیگر انکه انچه مشاهده کرده از موعود اهمه ان مخصوص با ایشان نبود چون بعث و حساب

و بعضی ذراعها منصبه

مؤمنان و ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشانست چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن تسلی می
کنند و عذاب دوزخ ملاحظه میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میباشند و گویند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد
یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد یکی نه و یا موحدانیکه مقصر باشند در عمل و بنابراین قول بودن ایشان بر اعراف بجهة نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول
بهشت و اصح اقوال آنست که افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده از ابن عباس از ضحاک که الاعراف موضع عال من
الصراط علیه حمزة و العباس و علی و جعفر یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه و مبغضیهم بسواد الوجوه یعنی اعراف منزلی بلند است نزدیک صراط که امیرالمؤمنین علیه
السلام و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بسفیدی روی و دشمنان خود را به تیرگی و سیاهی روی و از محمد بن
جعفر بن راشد که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده است که میگفت که از حسین بن علوان شنیدم که او از سعد بن طریف شنید که اصبغ بن
نباته گفت من روزی در مجلس شاه اولیا علی مرتضی بودم که عبدالله بن الکوا در آمد و گفت یا امیرالمؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر کریمه و علی الاعراف
رجال شاه اولیا صلوات الله علیه فرمود که یا ابن الکوا بدان و آگاه باش که ما که اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم در روز قیامت امام اهل این مرتبه هستیم
و خطاب خود بر سیما که آنکه اهل دوزخ باشد او را بدوزخ فرستیم و آنکه از اهل جنت باشد او را در بهشت در آریم من ینصرنا عرفناه بسیماه و
ادخلناه الجنة و من ابغضنا عرفناه بسیماه فادخلناه النار یعنی آنکسانیکه در دنیا نصرت ما کرده باشند و در محبت ما کوشیده و شیعه و مودت
ما و شیعه ایشانرا بعلامت دوستی بشناسیم و تعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت در آوریم و آنکسانیکه در این جهان عداوت ما ورزیده باشند و با اهل
و از محبان ما رسانیده باشند ایشانرا بعلامت بغض و نفاق بشناسیم بعذاب الیم و عقاب جحیم رسانیم و مؤکد این مقوله و مؤید این مقاله حدیث عمر و سببه
انست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی خطاب کرده و فرمود که یا علی کانی انظر الیک یوم القیمة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین
الی النار یعنی یا علی گویا من نظر میکنم در روز قیامت و در دست تو عصائی می بینم از عوسج و تو بآن عصا گروهی را به بهشت میرانی و طایفه
دیگر را بآن عصا بجهنم میرانی و میگوئی که ای دوزخ خذیه من عدوی و ذریه فانه من اولیائی یعنی فلان را بگیر که از دشمنان منست و فلان را بگذار
که از محبان منست و ازینجهة روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که والله که انت علی را مطیع باشد از علامات نسبت نجات خود در دد
بعضی از روایات آمده که حارث همدانی که یکی از محبان شاه ولایت پناهست در ملازمت آنحضرت میبود روزی با آنحضرت عرض کرد که یا امیرالمؤمنین من از
دو حالت هراسان و ترسانم یکی حالت نزع و دیگری در حالت عبور صراط آنحضرت فرمود که یا حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را در این دو جا
فرو نگذارم و در این دو وقت خود را بایشان نمایم من ایشان را التماس ایشان برآرم و من شفیع ایشان باشم و ایشان را بمقصد رسانم و این
بیتها منسوبست بآنحضرت که یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط
معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا
و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایتست که مراد برجال ائمه معصومین اند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان باشد و در مجمع و غیره که قال ابو
جعفر علیه السلام لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه و صادق علیه السلام نیز فرموده که اعراف پشته ها باشد میان بهشت
و دوزخ هر پیغمبری و خلیفه او را آنجا در دنیا با گناه کاران امتش چنانکه امیر لشکر با لشکر پس آنکه محسنان باشند سبقت کرده در بهشت در آیند و خلیفه
آن پیغمبران با گناه کاران امت او گویند که بنگرید برادران نیکوکاران خود را که سبقت کرده اند به بهشت پس ایشان بر ایشان سلام کنند چنانکه
حقتعالی خبر میدهد که وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گناه کاران هر پیغمبری که با پیغمبر و خلیفه او در اعراف باشند از بهر اصحاب
الجنة اهل بهشت را یعنی محسنانرا که بر ایشان سبقت کرده در بهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ آنکه تحیت خدای بر شما باد یا خوش
حالی شما امت که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا نیامده باشند اهل اعراف یعنی گناهکاران ببهشت در نیامده باشند وَهُمْ
يَطْمَعُونَ و حال آنکه ایشان طمع دارند که ببهشت در آیند بشفاعت پیغمبر و خلیفه او و گویند آخر کسانیکه ببهشت در آیند ایشان باشند این حالت
از اول بنا بر این قول و از اصحاب بنا بر وجوه دیگر و طمع بمعنی خواهش است بنا بر قول اول و بمعنی یقین بر ثانی کقوله و الذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی
و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت نمی کنند و هم در
دوزخ و دخول هیچکدام را مرجح نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و از ایشان تکلیف باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح کرده و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر اهل ... مذکور است که حقتعالی فرشته را فرماید
تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان چون اهل دوزخ را بانواع عقاب و نکال ببینند بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا گویند ای
آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران یعنی با ایشان ما را در دوزخ جمع مکن و بنا بر آنکه مراد باصحاب
اعراف انبیا و ائمه هدی باشند مثل این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد و بر طریق تسبیح که ایشان از آن قسم تو هم چنانکه ایشان در بهشت گویند
که ربنا اتمم لنا نورنا وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانرا که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات
از سیاهی وجه و زرقت عین و آن سر آمدگان روسای کفره باشند چون ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند
که هرگز خدا امثال بلال و عمار و یاسر و صهیب را به بهشت نبرد و ما را بدوزخ و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شما را بر ما تفضیل نکند
قَالُوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما که در دنیا بودید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ کثرت اتباع شما یا جمع مال شما وَمَا

وحطایات
هم آنحضرت

كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بوديد كه گردن كشی ميكرديد بر خلق از سخن حق يعنی جمعيت و استكبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشاره كنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهيب و امثال ايشان رضی الله عنهم و كافران را گويند أَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آيا اين گروه آنانند كه در دنيا أَقْسَمْتُمْ سوگند ميخورديد كه البته لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ هرگز بايشان نرساند بخشايش خود را و با لا جرم حق در جنت اند پس توجه بعصاة اهل ايمان شده گويند يا چون اصحاب اعراف از اين سخن فارغ شوند حقتعالی كرم خود ايشان را فرمايد كه ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آييد به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هيچ ترسی نيست بر شما از مخاوف وعيد شد آيد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناك شويد از فوت مطالب و مقاصد و گويند كه قايل اين قول ملائكه باشند و قول اول از صادق عليه السلام مرويست و ابن عباس فرموده كه چون اهل بهشت در آيند و دوزخيان از طمع نجات اياس يابند گويند خدايا ما را خويشانند در بهشت ده كه ايشان را سخن گويم حقتعالی امر فرمايد تا بهشتيان تا در دوزخ نگريند چون نگاه كنند خويشان خود را نشناسند چه خلقت ايشان متغير شده باشد اما دوزخيان ايشان را بشناسند و بنام و كنيت ايشان را بخوانند و از ايشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانكه ميفرمايد كه وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخيان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتيان را و نوحه كنند أَنْ أَفِيضُوا كه بريزيد عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت تا مقدار كه تشنگی ما را ببرد اين دليل است بر آنكه جنت فوق دوزخ باشد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ يا بدهيد ما را از آنچه روزی كرده است خدا شما را از ساير اشربه يا انواع طعام تا بان دفع گرسنگی خود بكنيم و بنا بر آنكه مراد انواع طعام باشد كلام از قبيل علفتها تبنا و ماء باردا خواهد بود قَالُوا گويند بهشتيان در جواب ايشان كه إِنَّ اللّٰهَ بدرستی كه خدای حَرَّمَهُمَا حرام كرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرويدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانكه فرا گرفتند دِينَهُمْ دين خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازيچه يا ايشان در عيد خود بحوالی كعبه می آمدند و دست ميزدند و بانگ می كردند و تحريم ما احل الله چون بحيره و وصيله نيز داخل لهو است چه لهو عبارت از صرف همت بانچه مستحسن نباشد كه منصرف شوند بان و لعب طرب و فرح آنچه مستحسن نبود كه طلب آن نكنند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفريفت ايشان را زندگانی دنيا و طول مهلت تا از حق تعالی فراموش كردند و ندانستند كه دنيا غدار نيست و مكاری بازی دهنده فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز با ايشان معامله ناسيان كنيم يعنی كه فرو گذاريم ايشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانكه فرو گذاشتند و بر خواطر نگذرانيدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا ديدن اين روز را وَمَا كَانُوا و چنانكه بودند كه از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآيتهای كتب ما يا بعلامات و بوبيت انكار می كردند و در ابی الخطاب گفته كه جميع اين كلام حق تعالی است بعد از حكايت اهل جنت تا بقول حرمهما علی الكافرين يا از تتمه كلام اهل جنت است الی قوله يجحدون و بعد از آن حقتعالی استيناف كلام نموده بقوله فاليوم ننسيهم و چون حقتعالی ذكر تعيين نمود در عقب آن بيان انزال كتاب و حجت ميفرمايد بر ايشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بتحقيق كه آورديم برای گروه كفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ كتابی كه بيان كرديم معانی او را و مفصل ساختيم هر چيز را از عقايد و احكام و مواعظ مفصله عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود اين در محل نصب است بر حاليت ای عالمين بوجه تفصيله يعنی در حالتی كه عالم بوديم بوجه تبيين آن و با طال التنا كتاب تقدير اينكه مشتمل علی علم يعنی در حالتی كه آن كتاب مشتمل است بر علم شريعت از اصول و فروع و هُدًى حالست از مفعول فصلناه يعنی و در هم اين كتاب در حالتی كه راه نماينده است وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی كه ميگروند يعنی مرشد ايشانست و منجی ايشان از ضلالت و تخصيص اهل ايمان بانكه هدايت و رحمت است نسبت بجميع مكلفان بجهت انتفاع اهل ايمانست بان و عدم انتفاع غير ايشان بان هَلْ يَنْظُرُونَ آيا انتظار ميبرند استفهام برای انكار است يعنی منتظر نيستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت كتاب يا آنچه بان راجع شود از امر قرآن از تبيين صدق آن بظهور آنچه ناطق است بان از وعد و وعيد يعنی ايمان نمی آرند تا عين اليقين آن را ببينند يَوْمَ يَأْتِي روزيكه بيايد تَأْوِيلُهُ عاقبت و سر انجام كتاب يعنی ظاهر شود آثار وعد و وعيد آن روز قيامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گويند آنانكه نَسُوهُ ترك نموده اند كتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پيش از اين در دنيا يعنی چون صدق سخن خدا در آن روز ظاهر شود بر كافران كه بقرآن نگرويده اند گويند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی كه آمده بودند فرستادگان آفريدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما انكار ايشان كرديم و وقوع اين روز را باور نداشتيم فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آيا باشند ما را در خواست كنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا پس شفاعت كنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ يا باز گردانيده شويم بدنيا فَنَعْمَلَ پس بكنيم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آنكه بوديم كه عمل ميكرديم يعنی تصديق كنيم آنچه تكذيب ميكرديم و بتوحيد بپردازيم و ايمان آريم يعنی نه شرك پس نه كسی ايشان را شفاعت كند و نه بدنيا بازگشت برند قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدرستی كه زيان كردند بر نفسهای خود كه سرمايه عمر خود را صرف پرستش بتان كردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ايشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند كه افترا ميكردند بدروغ ميگفتند كه بتان شفيعان ما باشند نزد خدای پس هيچ نفعی بايشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار بمانند بعد از آن از روی احتجاج ذكر ربوبيت و قادريت خود و بيان مصنوعات خود ميكند تا بوسيله آن او را بشناسند و بدانند كه غير او سزاوار معبودی نيست و ميفرمايد كه ای جميع مكلفان إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ بدرستی كه پروردگار و پرورش دهنده شما خدای است كه مستجمع جميع صفات كمال است الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنكه بيافريد آسمانها و زمين را بی ماده و آلتی فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار زمان شش روز و اگر چه او سبحانه قادر بود كه بچشم زدنی همه چيزها را بيافريند اما بجهت تعليم آنكه بندگان در كارها تعجيل نكنند و تانی كار فرمايند بمدت شش روز آنها را بيافريد و در مجمع آورده كه حقتعالی ابتدای آفرينش از روز يكشنبه كرد و تا آخر روز جمعه جميع مكونات علوی و سفلی را ايجاد كرد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد از روی ملك و قدرت عَلَى الْعَرْشِ بر آفرينش عرش ابو الفتوح جرجانی در تفسير خود آورده كه حقتعالی عرش را بر صورت كرسی آفريد و در خبر است كه جبرئيل خواست كه عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبيد كه در اطراف عرش پرواز كند... [illegible]

نیز غالب گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای حق تعالی بر آن بجهت آنست که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوی علی العرش صفتی است مر خدای را
بلا کیف و کم و وصف و این از جمله متشابهات قرآنست و از مالک بن انس روایتست که الاستواء غیر مجهول و الکیفیة غیر معقولة و السؤال عنه بدعة و از حسن مرویست
است که معنی اینست که مستوی شد و مستقر گشت بر ملک و مستقیم شد بعد از خلق سموات و ارض این معنی ظاهر گشت و المراد بهذا الکلام بر وجه تعارف است
کقولهم استوی الملک علی عرشه اذا انتظمت امور مملکته و اذا اختل امر مملکته قالوا ثل عرشه و در انوار گفته که عرش جسمیست محیط بسایر اجسام و تسمیه آن بعرش
جهت شباهت است بسریر ملک چه امور و تدابیر از آن نازل میشود و در تفسیر جرجانی مذکور است که عرش جسمیست که حق تعالی آنرا مخلوق کرده سر او انجا فرموده و در
خبر آمده که جبرئیل خواست که عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا دور اطراف آن بپرد چندانکه پر ضعیف شد استراحت نمود و از حق تعالی قوت
طلبید و سی چندان قوت او را مضاعف کرد اینقدر طیران کرد و در یک نوبت پر ضعیف شد او را قوت داد تا چند نوبت بهمین صورت واقع شد
و چون از پریدن ملال یافت گفت بار خدایا بیشتر از آنچه طی کرده ام و آنکه مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چند هزار سال است که میپری
هنوز یک قائمه از قوائم عرش را طی نکرده جبرئیل گفت که سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو **یُغْشِی اللَّیْلَ** میپوشاند حق تعالی شب را بروز **النَّهَارَ**
در سیر فرمیرود یعنی پوشیده میکند روشنائی روز را بتاریکی شب و عکس آنرا نفرمود اکتفاء باحد الضدین للعلم به و در موضع دیگر ذکر هر دو فرموده
وهو قوله تعالی یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل **یَطْلُبُهُ** میجوید شب روز را یعنی از پی او در میآید **حَثِیثًا** در حالتی که شتابکننده آید
مانند طالب شیء بر وجه سرعت و در انوار گفته که حثیثا فعیل است ماخوذ از حث و این صفت مصدر محذوف است و یا حال از فاعل بمعنی حاثا و یا از
مفعول بمعنی محثوثا و هم چنانکه شب طالب روز است بهر عقب روز نیز طالب شب است و عدم ذکر او بجهت اکتفا باحد الضدین است و اسناد طلب بروز باسناد
وجه توسع است و مراد آن است که مثل آنست که شب بعکس مانند امر شیء که طالب آن باشد **وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و بیافرید آفتاب و ماه را و
النُّجُومَ و ستارگان را **مُسَخَّرَاتٍ** در حالتی که رام شده کانند **بِأَمْرِهِ** بفرمان او و بقضا و تصرف او یعنی مطیع فرمان او پیدا کرد این مجاری خود بنهج
وضع او و خلق اینها بجهت منافع عباد است **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ** بدانید که مر خدای راست آفریدن جمیع مکونات و همه کائنات **وَالْأَمْرُ** و مر او راست فرمان
ناقد که صغیر و کبیر بمصلحتی باشد چه موجد همه عین و متصرف در جمیع معانی اوست غیر او **تَبَارَكَ اللَّهُ** بزرگوار است خدای یعنی بجلال بزرگ و هیبت فرازنده
و در تو...ه **رَبُّ الْعَالَمِینَ** پرورش کار عالمیانست در انوار گفته که چون کفره اتخاذ الهه باطله کردند حق تعالی در این آیه بیان فرمود که
مستحق ربوبیت یکی است که آن الله سبحانه است زیرا که خلق و امر او راست چه او سبحانه خلق عالم فرموده بر ترتیب قویم و تدبیر حکیم پس ابداع افلاک نموده و بعد
از آن تزیین آن فرمود بکواکب کما اشار بقوله فقضیهن سبع سموات فی یومین و قصد ایجاد اجرام سفلیه کرده جسمی قابل صور و مستعد له وجهات
مختلفه بعد از آن تقسیم آن صور متنوعه بصور نوعیه متضادة الآثار و الافعال و اشار بقوله خلق الارض فی یومین ای فما جعلهم السفلی فی یومین و بعد
از آن ابداع فرمود انواع موالید و معادن و حیوانات و نباتات بر ترکیب مواد آن اولا و تصویر آن ثانیا کما قال بعد قوله خلق الارض فی یومین و جعل فیها
رواسی و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام ای مع الیومین الاولین لقوله فی سورة السجدة الله الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و
چون عالم ملک را تمام کرد ابتداء قصد تدبیر آن فرمود مانند ملک جالس بر عرش برای تدبیر مملکت پس تدبیر امر سموات و ارض کرد بتحریک افلاک و تسییر
کواکب و تکویر لیالی و ایام بعد از آن تصریح فرموده بما یحرر له تقریر و نتیجه آنست فرمود که الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین بعد از آن امر
فرمود بپرستش خود بر وجه تذلل و اخلاص فرمود که **ادْعُوا رَبَّكُمْ** بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش کنید **تَضَرُّعًا** بر وجه تضرع و زاری
وَخُفْیَةً و از روی پوشیدگی و پنهانی در انوار گفته که این هر دو مصدر اند در موضع حال ای متضرعین و مخفین یعنی در حالتی که تضرع
کنندگان و پنهان نمایندگان باشید چه تضرع دلالت بر احتیاج باشد و انقیاد بدل الخلاص و محتاج مخلص را روی با امید پیش است **إِنَّهُ** بدرستی که
خدا **لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ** دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بکنند بچیزی که مستحق آن نیند و دعا فریاد کنند تا بالتسبیح شود یا چیزی
طلبند از خدا که لایق نباشند ازینها چون رتبه انبیا و صعود بمدارج سما و آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که سیکون قوما یعتدون
فی الدعاء و حسب المرء بقول اللهم انی اسئلک الجنة و ما قرب الیها من قول او عمل یعنی زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا اعتدا کنند زیاده از موقع
رتبه خود طلبند بسی کافیست که بنده در دعا گوید بار خدایا از تو بهشت طلبم و آنچه مرا بآن نزدیک گرداند از گفتار و کردار و بعد از آن ابو موسی روایت
فرمود که امه یا ینعبه عنفس و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله در غزای بوادی فرود آمد که عظیم هولناک بود صحابه باواز بلند تکبیر گفتند سید فرمود
که اربعوا علی انفسکم رجوع کنید بنفسهای خود یعنی بر خود رفق کنید که شما غایبی را نمیخوانید بلکه آنکس که او را میخوانید حاضر است و سمیع و قریب است
و در هیچ وقت از شما غایب نیست حسن بصری نقل کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که میان دعای سر و دعای علانیه هفتاد ضعف امت و بعد
از آن فرمود که در میان اصحاب مردی بود که همه قرآن حفظ کردی و همسایه او از او نشنیدی و شخصی بودی که در خانه خود همه شب نماز کردی و مهمان وی
از آن بیخبر بودی و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مسلمانان با تضرع عبادة کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام نمودندی و آواز ایشان را
غیر از همه نشنیدندی و پیوسته دعا ایشان آهسته بودی و مضمون آیه ادعوا ربکم تضرعا و خفیة عمل کردندی و حق تعالی ذکر را بدان
صفت مدح فرموده فرمود که اذ نادی ربه نداء خفیا و گفته اند تضرع بمعنی رفع صوت است یعنی باشکار و پنهان خدای خود را بخوانید ابن عطیه علی ما ذکره
در تفسیر آورده **وَلَا تُفْسِدُوا** و فساد مکنید **فِی الْأَرْضِ** در زمین بکفر و ظلم و سایر معاصی **بَعْدَ إِصْلَاحِهَا** پس از اصلاح آن ببعث
انبیا و وضع احکام شرع و ابانة از وعد و تقویت ساری ... اول فاصلها صالح و منویت و از حسن مرویست که اصلاحها الله فیها و قیل لا تفسدوا

بقتل المؤمن بعد اصلاحها ببعثة الانبیاء و قیل لا تفسدوها بالظلم بعد اصلاحها بالعدل و قیل لا تعصوا فی الارض فیمسک الله المطر و یهلک الحرث بمعاصیکم
و بمسند او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که ان الارض کانت فاسدة فاصلحها الله بنبیه **وَادْعُوهُ** و بخوانید خدا را **خَوْفًا**
در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او بجهت قصور اعمال **وَطَمَعًا** و طمع دارندگان از جناب او بتفضل و احسان و فرط رحمت او این هر دو در موضع حال
ای خائفین و طامعین و بعضی گفته اند یکی خوف از عقاب و طمع در ثواب دوم خوف از رد و طمع در اجابت سیم خوف از اجابت و تعالی و
طمع در فضل و چهارم خوف از هجران و طمع در رجا **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ** بدرستی که رحمت خدای **قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** نزدیکست به نیکوکاران
و آنان یا محسن العمل اند چون مطیعان و یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت او است یکی از اکابر مشایخ در مناجات خود
گفته که بار خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند و بدانکه حق تعالی ترجیح طمع نموده و تنبیه بر آنچه وسیله
اجابت است و تذکیر قریب بجهت آنست که رحمت بمعنی رحم است و یا بجهت آنکه صفت موصوف محذوفست ای امر قریب و یا بنا بر تشبیه و بفعیل که بمعنی
مفعول است و یا بفعیلی که بمعنی مصدر است چون نقیض و یا برای فرق میان قریب که مأخوذ باشد از نسب و قریبی که از غیر نسب باشد و یا بجهت آنکه تأنیث
رحمت غیر حقیقی است در امالی الاخبار مذکور است که هر که این سوره بخواند و در عقب آن بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق سبحانه و تعالی فرماید که ای ملائکه من گواه باشید که جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم
و چون حق سبحانه در آیات اخبار فرموده بانکه او آفریدگار سموات و ارضست و آنچه در آنهاست از بدایع و صنایع قدرت در عقب این نیز اظهار
قدرت و ربوبیت خود کرده میفرماید که **وَهُوَ الَّذِي** و اوست آنکه **يُرْسِلُ الرِّيَاحَ** میفرستد بادهای چهارگانه را **بُشْرًا** در حالتی
مژده دهنده اند **بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** پیش از نزول رحمت او که بارانست بشر مخفف بشر است که جمع بشارت و بشارة ریاح بمطر بانوجه
است که صبا اثاره سحاب میکند شمال جمع آن مینماید جنوب در آن کند تا متفرق میسازد و استعمال رحمت در کلام شایعست و در خبر آمده
که رسول صلی الله علیه و آله چون باد سختی وزیدی متغیر شدی و اندیشه ناک شدی و چون از پی آن باران آمدی مطمئن شدی و گفتی جاءت الرحمة
و بعد از آن فرمود که از چنین بادها نترسید که این از علامات قیامت است و نشانه عذاب اگر بر اثر آن رحمت نباشد و نیز آورده اند که در عهد یکی از
خلفای ثلثه مردی را گرفتند که بکشند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چه گناه کرده گفتند که کلمه کفر میگوید و بر آن اصرار مینماید و از آن توبه
نمیکند فرمود آن چیست گفتند که میگوید بی دیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت خدا میگریزم فرمود که گناه و کفر او
است من نیز همین میگویم چه او در غیب بایمان و طاعت گفتند چگونه یا امیرالمؤمنین فرمود اما اینکه گفت بی دیده گواهی میدهم بر هستی حق
سبحانه گواهی میدهد و خدا را نتوان دید اینکه گفت که فتنه را دوست میدارم مراد وی مال و فرزندانست کقوله تعالی انما اموالکم و اولادکم
فتنة و آنکه گفت از رحمت خدا میگریزم مراد وی آنست که از باران میگریزم تا جامه ام تر نکند کقوله هو الذی یرسل الریاح نشرا بین یدی رحمته
ابن عامر و ابو عمرو و نافع نشرا می خوانند بضمتین و ابن عامر بتخفیف شین و حمزه و کسائی نشرا بفتح نون و سکون شین یعنی بادهائی که پراکنده کننده
ابر اند در هوا پیش از نزول مطر **حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ** تا چون بردارند این بادها **سَحَابًا ثِقَالًا** ابرها را که گران بار باشند بباران استقلال
اقلال از قلت است چه مقل و حامل شیء استقلال آن میکند و بقوة جسم خود آنرا امری قلیل و حقیر میداند و چون سحاب بمعنی سحابهاست از این
جهت صفت آن جمع واقع شده و چون ریاح ابرهای گران بار بردارند **سُقْنَاهُ** برانیم ما ابر را **لِبَلَدٍ مَيِّتٍ** برای احیای زمین مرده و یا برای
سقی آن و افراد ضمیر مذکر باعتبار لفظ سحابست **فَأَنْزَلْنَا** پس فرو فرستیم **بِهِ** ببلد یا بسحاب یا بسوق آن **الْمَاءَ** آب باران زمین **فَأَخْرَجْنَا**
بِهِ پس بیرون آریم بدان آب یا بلد و یا ابر و یا باد اگر راجع ببلد باشد باء اولی برای الصاق است و ثانیه برای ظرفیت و اگر راجع بغیر بلد باشد
از برای سببیه یعنی اخراج کنیم در بلد یا بیرون آریم بسبب آب یا ابر یا باد **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** از هر نوع میوها **كَذَلِكَ** اشاره است باحیاء بلد میت
و یا باخراج ثمرات یعنی همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردانیم و یا میوها از آن بیرون می آریم **نُخْرِجُ الْمَوْتَى** بیرون آریم مردگان را یعنی همچنانکه
احیای آن میکنیم باحداث قوه نامیه در آن و نظرات آن میدهیم بانواع نباتات و ثمرات اخراج موتی کنیم از قبور و آنها را زنده کنیم برد نفوس بموا
ابدان آن بعد از جمع و نظرات آن بقوا و حواس **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** شاید که شما دریابید و بدان صورت یابید یعنی استدلال کنید و بدانید که
هر که او قادر باشد بر احیای ارض قادر است بر احیاء موتی چه میان این دو اخراج فرقی نیست زیرا که هر یک از آن اعاده شیء است بعد از انشاء آن
چنانکه ممتنع نیست بر او سبحانه که زمین مرده را بنبات زنده گرداند بر او دشوار نیست که مرده را از گور زنده گرداند ابو هریره و عبدالله عباس
گفته اند که چون مردمان در نفخه اولی بمیرند حق تعالی چهل سال باران بر ایشان بارد که مانند آب مردان باشد از زیر عرش بر ایشان ریزان شود
و از آن ماء الحیوة گویند تا ایشان در قبور صفت شوند همچنانکه در رحم امهات و چون اجساد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی ارواح را بایشان مدد
بعد از آن خواب را بر ایشان افکند و در نفخه ثانی ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از خواب بیدار شده اند پس گویند که یا ویلنا من بعثنا
من مرقدنا بعد از آن حال زمین را بیان میکند بعد از نزول مطر بر آن بقوله **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ** و زمین پاک و پاکیزه که شایسته و صالح
زراعت باشد **يَخْرُجُ نَبَاتُهُ** بیرون آید رستنی او **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان خدا و مشیت او و نیکو و تمام و طبع تعبیر فرموده از کثرت نبات و حسن
او و غزارت نفع آن زیرا که ابقاع او فرمود در مقابل قوله **وَالَّذِي خَبُثَ** و آن زمینی که ناپاک است در شوره ناکست **لَا يَخْرُجُ** بیرون نمی آید
گیاه او **إِلَّا نَكِدًا** مگر در حالتی که اندک است و بی نفع و در آن نیست که او باذن ربه در مقام خروج احسن ما مبارکا کاین عبر کند و لا عنه

بمعنی مطر

است یعنی اولست بر عطیه و نفوذ اراده بدون تعب نصب پس بجا است و در کلام مضاف محذوفست و تقدیر اینست که والبلد الذی خبث
لا یخرج نباته الا نکدا پس حذف مضاف شده و مضاف الیه در مقام او واقع شده و مرفوع و مستتر گشته از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که اینمثلی است که
حقتعالی ایجاد و ابراد فرموده در باب مؤمن و کافر چه تشبیه فرموده دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره پس همچنانکه باران موعظه از سحاب
الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات و عبادات بجوارح و ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از او صفتی که بکار
آید ظاهر نشاید و در حجم ورده گوارا ده او سبحانه مینمود که نبات حسن را از خیر نکند بیرون نیاید نماز از ارض طیبه لیند و فوع می یابد الا انست که عادة
الله جاری شده باخراج نبات از ارض طیب با بلغت بشارتا باشند بر طلب خیر از مظان او و بکمالت کنند بر وجوب اجتهاد در طاعات **کذلک** همچنانکه بیان
کردیم این مثل را **نصرف الایات** میگردانیم آیتها را و وضع میکنیم ضرب امثال را در فنون احوال **لقوم یشکرون** برای گروهی که شکر
نعمت ضمیم و ادوات بجا می آورند و در این مثلها تفکر نموده بهره اعتبار بر میدارند مرویست که روزی ابو محمد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام
نزد معاویه بمجلسی طلب تشریف و معاویه بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حقتعالی فرموده که و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی
نیست مگر که در قرآن مندرجست لحیه من و تراود قران بکجا ذکر فرموده و محاسن آنحضرت بسیار انبوه و با نضارة بود و طراوت و معاویه کوسج بود با آنحضرت
در جواب معاویه فرمود که حق سبحانه محاسن مرا و ترا در این آیه ذکر فرموده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه بعد
از استماع این قول از آنحضرت بسیار منفعل شد و سخنی نتوانست گفت و بدانکه چون حقتعالی در این آیات یاد کرد فرمود بر وحدانیت و قدرت کامله خود در عقب آن
ذکر معاندان و مکذبان و حدانیت و رسل او کرده جهت تسلیه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و فرمود **لقد ارسلنا** جواب قسم محذوفست و مثل آن
لام را اطلاق نمیکنند الا با قد زیرا که آن مظنه توقع است چه مخاطب چون استماع آن نمود متوقع وقوع آن چیز نیست که مصدر است بان یعنی بدرستی
که ما فرستادیم **نوحا** نوح ابن لمک را و وقتی که پنجاه سال بود **الی قومه** بسوی قوم او که اکثر از اولاد قابیل بودند و بتها میپرستیدند **فقال** پس
فرمود نوح **یا قوم اعبدوا الله** ای گروه من بپرستید خدای را که موحد جمیع نعماست یعنی بیگانگی او را بپرستید و شرک میارید بقوله **ما لکم** نیست
شما را **من اله غیره** هیچ معبودی غیر او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید **انی اخاف** بدرستی که من می
ترسم **علیکم** بر شما اگر ایمان نیارید **عذاب یوم عظیم** عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت این وعید است و بیان
داعی و سبحانه در کتب تواریخ مذکور است که نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس حقتعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد تا آنکه متابع بت شدند
از اولاد شیث از ابن عباس منقولست که اولاد آدم بعضی در جبل بودند و برخی در سهل مردان کوهستان نیکو روی و زنان ایشان صورت بودند و زنان ایشان
زشت صورت و مردمان سهل بر عکس این بودند ابلیس بصورت غلامی آمد نزد یکی از مردمان سهل و گفت من میخواهم که خدمت تو کنم او گفت که اگر در
خدمت من قیام نمائی آنچه مدعا و مراد تو باشد انجاح آن نمایم پس مدتی شبانی او کرده روزی نی ساخت و آنرا بر دم مردمان آواز نی هرگز نشنیده بودند می
آمدند و استماع میکردند این خبر با اهل جبل رسید و روز عیدی اهل سهل بود و همه بتماشا آمده بودند و زنان خود را بیارایسته در نظر مردان جلوه
در آورده بودند بعضی از اهل جبل بنظاره ایشان آمده بودند تا آواز نی بشنوند و تجمل ایشان را تماشا نمایند چون زنان با جمال دیدند در جمال
ایشان متعجب شدند قوم خود را از این خبر دادند همه یکبار بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان با ایشان میل پیدا آمد و فاحشه زنا در میان
ایشان شایع شد و بعد از آن بگو از ابن عباس منقولست که آدم وصیت کرده بود که فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه نکنند و اولاد شیث آدم را در غار
دفن کرده بودند و نگهبانان بر آن گماشته تا کسی از فرزندان قابیل بآنجا نرود پس جمعی از ایشان گفتند که برویم تا بنی اعمام خود را که فرزندان قابیلند
زیارت کنیم و ببینیم که در چه حالند و ایشان صد مرد بودند همه نیکو روی چون زنان اولاد قابیل که ایشان را بدیدند دل ایشان را بجنبانیدند نگذاشتند که باز
پس روند جمعی دیگر بجهت تفحص برادران خود باین طرف آمدند زنان ایشان را نیز نگذاشتند که مراجعت کنند و گروه گروه می آمدند و باینها مختلط میشدند تا
بیامدند و با این زنان مناکحه و فساد آغاز کردند تا فواحش در میان اولاد شیث و قابیل پیدا شد حق تعالی نوح را بایشان فرستاد و این وقت وی پنجاه ساله بود چنانکه
گذشت نهصد و پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرده اظهار دعوت مینمود و از عقوبات الهی میترسانید هیچ مؤثر نمیشد بلکه هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد چنانچه
حقتعالی از این خبر میدهد که و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و چندانچه دعوت ایشان بیشتر میکرد بیشتر تکذیب میکردند چنانچه فرموده فلم یزدهم دعائی
الا فرارا و بروایت عبد الله عباس روایتست که نوح را چندان میزدندی که بیهوش شدی بعد از آن کسان او را در نمدی پیچیده بخانه بردندی و گمان ایشان
آن بودی که مرده است و شب بهوش باز آمدی و فرمودی که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون روز دیگر باز ملک بیامدی و باز بدعوة شدی و گویند هر روز
چندان سنگ بر او زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل بیامدی او را از زیر سنگ بیرون آوردی و بر خود در ابر جراحات او مالیدی بصحت
باز گشتی و باز صبح بیامدی و گفتی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا مرویست که پیری کهن سال طفل خود را در بر گرفته نزد نوح آمد و روی بآن طفل نمود و گفت
ای فرزند این مرد ساحر است بپاید که چون من متوفی شوم وی ترا از نفرت آن نکوید گفت ای پدر شاید که من بعد از تو ایام حیات سنگی بمن ده تا
بر او زنم پدر سنگ باو داد وی سنگ را بنوح زد سر مبارک آنحضرت را مجروح ساخت و خون بر روی مبارک او روان شد نوح بدرگاه الهی نالید
و این دعا فرمود که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خشاب بن سدیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که در عرض مدت دعوة بیش از هشتاد
کس او را نگرویدند و حدیث وهب بن منبه مرویست که نوح اول پیغمبری بود که بعد از ادریس خلق را دعوت کرد و او گندم گون و دقیق الوجه و طویل الراس
و عظیم العینین و دقیق الساقین و طویل القامة و جسیم البدن بود و سه قرن قوم را دعوت کرد هر قرنی سیصد سال و هر چند در این مدت با ستکبار او



ملک بن متوشلخ بن ادریس است

و کویند

انهم

در شب

و پنهان دعوت میکرد طغیان و بغض ایشان بیشتر میشد و هر قرنی که بعد از عقب قرن اول می‌آمد در عتو و طغیان ایشان بیشتر میبود پس حقتعالی با و وحی فرستاد که
ای نوح قوم تو بغیر از این چند کس که ایمان آورده‌اند دیگر ایمان نیاورند نوح بعد از نا امیدی بر ایشان بد دعا کشود و گفت که رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا پس حقتعالی اصلاب ایشان را و ارحام زنان را عقیم گردانید تا آنکه مدت چهل سال از ایشان فرزندی متولد نشد و در این چهل سال اهل قحط گرفتار شدند
تا آنکه همه اموال ایشان بعرض تلف در آمد و مشقت و بلیت ایشان زیاده شد نوح بر وجه التزام و احتجاج ایشان را گفت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم الآیات ایشان ایمان نیاوردند و با یکدیگر میگفتند که لا تذرن آلهتکم و لا تذرن ودا و لا سواعا الآیه پس حقتعالی ایشان را با آلهه ایشان باطله
ایشان غرق گردانید چنانکه تفصیل آن در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و بعد از بیرون آمدن نوح از کشتی تا زمانی که بعبادت اصنام مشغول شدند
اصل و مثال الجنه و ذرایر ستش میکردند و قبیله حمیر نسر را و هذیل سواع را و برهمن و جبرهما عبادت ایشان میکردند تا زمان اسلام و تفصیل قصه
سفینه و غرق شدن ایشان در سوره هود بر وجهی مبسوط مرقوم قلم خواهد شد ان شاء الله و شیخ ابو جعفر بابویه از علی بن احمد بن موسی روایت کرده که او گفت
محمد بن عبد الله کوفی حدیث کرد مرا از سهل بن زیاد الآدمی و او از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که وی گفت از علی بن محمد علیهما السلام شنیدم که فرمود
نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر یافت روزی در کشتی بخواب رفته بود باد جامه را از عورت او برداشت حام و یافث از آن بخندیدند سام ایشان را
زجر کرد و از خنده منع نمود و هر چند که سام عورت پدر میپوشید حام و یافث کشف آن میکردند نوح متنبه شد ایشان را خندان یافت سبب
از او پرسید سام او را بر این مطلع ساخت نوح در غضب شد دست بدعا برداشت و گفت که اللهم غیر ماء صلب حام حتی لا یولد له الا السودان اللهم
غیر ماء صلب یافث یعنی بار خدایا آب پشت حام را متغیر ساز تا که از ایشان متولد نشود مگر که همه سیاه شوند و آب صلب یافث نیز تغییر ده حق تعالی آب
پشت حام را تغییر داد و همه سیاهان از صلب او شدند و جمیع ترک و سقلاب و یاجوج و ماجوج از پشت یافث اند و جمیع سفیدان که معتدل القامت
اند از پشت سام اند و شیخ ابو جعفر بابویه فرموده که ذکر یافث در این خبر غریب است و در هیچ روایتی واقع نشده مگر در این روایت و در جمیع روایات
وارد شده و در این باب واقع شده که حام تنها کشف عورت پدر کرد و سام و یافث رو با عقب کرده کشتی نشسته بودند چون این خبر را با ایشان رسانیدند نوح
دعا بر عورت پدر خود خندیدند چون بیدار شد حقتعالی بطریق وحی او را از این حال خبر داد و نوح حام را لعن و نفرین کرد و ابراهیم بن هاشم از علی بن الحکم
روایت کرده که او از بعضی از اصحاب نقل کرده از ابی عبد الله علیه السلام که نوح دو هزار و پانصد سال زندگی کرد هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و
پنجاه سال در میان قوم خود دعوت کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول کشتی بماند و در عرض این پانصد سال شهرها را بنا
کرد و اولاد خود را در آن ساکن گردانید پس ملک الموت نزد او آمد و او در آفتاب ایستاده بود بر او سلام کرد و فرمود که ما جاء بک یا ملک الموت چه چیز
ترا اینجا آورده گفت جئتک لاقبض روحک مدتی امهال ده تا قبض روح تو کنم فرمود که دعنی اتحول من الشمس الی الظل مرا مهلت ده تا از آفتاب در سایه
روم گفت آری پس در سایه آمد فرمود که یا ملک الموت کان ما مر بی من الدنیا مثل تحولی من الشمس الی الظل فامض لما امرت به گویا مقدار
مکث من در دنیا بمقدار تحول من بود از آفتاب بسایه پس آنچه مامور بدان مشغول باش پس ملک الموت قبض روح او نمود صلی الله علیه و علی سائر
الانبیاء و المرسلین حاصل که حقسبحانه و تعالی میفرماید که چون نوح امت را بعبادت حقتعالی و وحدانیت دعوت کرد و از شرک ترهیب نمود
قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از گروه آن او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می‌بینیم و میدانیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی روشن که ما را از پرستش چند بت منع میکنی و بعبادت یک خدا دلالت میکنی و تسمیه اشراف قوم بملأ بجهت آنست که ایشان مالی محافل
و پادر چشمها مردمان جمیل اند در قلوب ایشان با هیبت مینمودند و حشم و دل ایشان پر کرده بودند از جمال و هیبت خود و قوم بمعنی جماعت
است که بامری قیام نمایند و اصل آن بمعنی مصدر است و مراد بروئیت قلب است القصه نوح چون این سخن را از قوم خود شنید قَالَ گفت در جواب
ایشان که یَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست در من هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب و ضلالت را با ضلال
اعتبار کرد بجهت آنکه اخص است از ضلال تا ابلغ باشد در نفی ضلال از نفس خود در جواب ایشان که قوم مبالغه کرده بودند در اثبات آن کانه قال لیس
بی شیء من الضلال کما لو قیل لک الک تمر فقلت ما لی تمرة یعنی اصلا چیزی از ضلال ملحق نیست بمن وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده شده ام
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان این استدراک است باعتبار لازم آنست که آن هدایت و اهتداء است کانه قال و لکنی علی هدی
فی الغایة لانی رسول من الله أُبَلِّغُكُمْ تبلیغ میکنم و میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَأَنْصَحُ لَكُمْ و
نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدا که بمن آمده است مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید بمن مرسل
جمله صفات رسول است و یا استیناف و سیاق آن بر هر دو وجه برای بیان رسالت است و در جمله اخیره تقریر توعید و اثبات ایشان را چه معنی
اینست که من میدانم قدرت و شدت بطش او را از جانب او و بوحی چیزها را که شما اصلا علم بدان ندارید قوم نوح عذاب قومی را که تکذیب پیغمبر کنند
و بعد از آن بودند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام فرمود أَوَعَجِبْتُمْ همزه برای انکار است و واو عطف است بر محذوف ای اکذبتم
و عجبتم یعنی آیا تکذیب شگفتی می‌آید و عجب مینمایند أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی یا وحیی یا موعظه مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار
شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی که هم زبان شما باشد یا از جنس شما است و این را از آن آورد که قوم نوح از ارسال رسل
منکر بودند و میگفتند که لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین نوح فرمود که آیا تعجب میکنید از آنکه شخصی از جنس شما مبعوث
شود بر شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید از خشم خدا بسبب انذار وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فایده حرف ترجی تنبیه است بر آنکه متقی را سزاوار آنست که اعتماد بر تقوی خود نکند و ایمن نشود از
عذاب الهی و عقاب پادشاهی **فکذبوه** پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا بهلاک ایشان کرد و حق تعالی
حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض دویست سال چنانکه گذشت و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و
نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانکه میفرماید که **فانجیناه** پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن **والذین معه** و آنانرا
که با وی بودند **فی الفلک** در کشتی و مجموع ایشان هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن و نزد بعضی هفتاد کس بودند سه پسر او سام
و یافث و حام و باقی از انها که ایمان آورده بودند و قوله فی الفلک متعلق است بمعه یا بانجینا یا حال از موصول یا از ضمیر در معه **و**
اغرقنا و غرق ساختیم بطوفان **الذین کذبوا بایاتنا** آنانرا که بدروغ شمردند کلام وحدة یا معجزات نوح را که دال بود بر نبوة او
انهم کانوا بدرستی که بودند قوم نوح **قوما عمین** گروهی کوردلان یعنی کوردل و غیر مستبصر بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح
و اصل عمین عمیین بوده که بعد از تخفیف عمین شده و باقی قصه نوح در ضمن آیات سوره هود مذکور خواهد شد و نیز بجهة تسلیه خاطر
عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده میفرماید که **و الی عاد** و فرستادیم بسوی عاد **اخاهم** برادر ایشان را
یعنی خویش ایشانرا **هودا** که آن هود بود علیه السلام این عطف بنا اخاهم است و در انوار گفته که مراد از اخاهم واحدی از ایشانست کقولهم یا اخا
العرب و هو پسر عبد الله بن رباح بن حلوث بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام است و گویند هود بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن
نوح است عم پسر عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است و قبیله را باو باز میخوانند اینکه حقتعالی هم از ایشان پیغمبر بایشان فرستاد جهت آنست
که تا افهم باشد قول پیغمبر او اعرف بحال او و ارغب در اقتفا باو و قبیله عاد مردم تناور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام زمین
قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال فراوان داشتند در پرستش بتان میکردند و حق سبحانه و تعالی چون هود علیه السلام را
بایشان فرستاد او باین قبیله آمد ایشانرا بحق دعوت کرده **قال** گفت ای قوم من **یا قوم اعبدوا الله** بپرستید خدایرا و بیگانگی
قایل شوید **ما لکم من اله** نیست مر شما را هیچ معبودی **غیره** بجز او و استیناف این کلام کرده و معطوف نساخت بر ما قبل زیرا که در
حکم جواب سؤال است فکان شخصی میگوید که هود که بایشان مبعوث شد چه گفت میفرماید که بایشان گفت مر شما را هیچ معبودی نیست که مستحق عبادت
باشد غیر از او سبحانه **افلا تتقون** آیا اندر نمی پرهیزید از عذاب خدای و چون قوم هود اقرب بودند از قوم نوح از اینجهت **قال الملاء**
گفتند گروهی از اشراف و بزرگان **الذین کفروا** که کافر بودند **من قومه** از گروه هود و قید کفر بجهة آنست که بعضی از اشراف قوم او
مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او و سر کافران ایشان گفتند ای هود **انا لنریک** بدرستی که ما می بینیم ترا **فی سفاهة** در بیخردی که دین
قوم خود را میگذاری و دینی محدث می آری **و انا لنظنک** بدرستی که ما گمان میبریم ترا **من الکاذبین** از دروغگویان در اینچه میگوئی **قال**
یا قوم گفت ای گروه من **لیس بی سفاهة** نیست بمن ملاصق من خفت عقل و جهالت **و لکنی رسول** و لیکن من فرستاده شده ام **من**
رب العالمین از جانب پروردگار عالمیان **ابلغکم** میرسانم بشما **رسالات ربی** پیغامهای آفریدگار خود را از امر و نهی و وعد و
وعید و غیر آن **و انا لکم** و من مر شما را **ناصح امین** نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست گوی بی شایبه خیانت در آن و بدون تغییر
از نزد خدا بمن آمده **او عجبتم** آیا عجب آید شما را **ان جاءکم** آنکه بیاید بشما **ذکر** پندی و بیانی **من ربکم** از نزد پروردگار شما
علی رجل منکم بر مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را باشید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او اینست که **لینذرکم** تا بیم کند شما را
از عقوبات الهی و در اجابت انبیا کفره را از کلمات واهیه ایشان باین نوع اجابت اعراض از مقابله ایشان کمال نصح و شفقت و هضم نفس و حسن مجادله
و تنبیه بر آنکه ناصح باید که باین نوع سخنان جواب قوم خود دهد و بسخنان ناخوش ایشان التفات نکند و در گفتار و انا لکم ناصح امین تنبیه
بر اینکه ایشان هود را باین عنوان میشناختند و معنی استفهام در او عجبتم انکار تعجیبست یعنی در این تعجبی نیست که حق تعالی هر که را
که صلاح بیند برسالت فرستد و بعد از تخویف مذکر ایشان میکند بانعام او سبحانه نعم جلیله را با ایشان و میفرماید که **و اذکروا** و یاد کنید
نعمت خدایرا **اذ جعلکم** چون کرد شما را **خلفاء** پس نشینان و ساکنان زمین خلاف **من بعد قوم نوح** از پس گروه نوح علیه السلام
و یا پادشاهان بعد از او چه شداد بن عاد پادشاه زمین عالم بود تا بحر عمان **و زادکم فی الخلق** و بیفزود در آفرینش شما **بسطة**
قامت و قدرت را زیاده بر دیگران مروی است که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین ایشان صد گز و بسیار تناور و با
قوت تمام بودند **فاذکروا آلاء الله** پس یاد کنید نعمتهای خدایرا **لعلکم تفلحون** تا باشد که شما رستگار شوید چه شکر بر نعمت مؤدی
بفلاح است **قالوا** گفتند گروه مر هود را از روی انکار و استبعاد **اجئتنا لنعبد الله** آیا آمده بما تا بفرمائی که ما پرستیم خدایرا
وحده در حالتی که یگانه و تنها باشد **و نذر** و دست باز داریم و پرستش فرو گذاریم **ما کان یعبد آباؤنا** آنچیزیرا که بودند که می
پرستیدند پدران ما از بتان از استبعاد ایشانست از اختصاص خدا تعالی بعبادت و اعراض از آنچه پدران ایشان شریک وی ساخته بودند
بجهالت در تقلید و شدت محبت آنچه بدان الفت گرفته بودند و معنی مجیء در اجئتنا یا مجیء است از مکانی که بدان معتزل شده بود از قوم خود
و یا از آسمان بر سبیل تهکم یا بر قصد مجاز کقولهم ذهب یسبنی بعد از آن گفتند که **فأتنا بما تعدنا** پس بیار بما آنچه ما را بدان وعده میکنی
ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان از نزول عذاب **قال** گفت هود که **قد وقع** بدرستی که واجب شد **علیکم**

دگویند نه کس بوده‌اند

در نسب هود خلاف

اشارتکه متمکن و راسخ

از عقاب

برشما

فصل الانبیاء علیهم السلام

بر شما فرود آمد آن شایان بصیغهٔ ماضی بنا بر آنست که متوقع کالواقع است یعنی البته شما را برسد **مِن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما **رِجْسٌ** عذابی که بر آن
مضطرب سازند اشتقاق آن از تجاس است بمعنی اضطراب **وَغَضَبٌ** و خشمی چه اراده انتقام است **أَتُجَادِلُونَنِي** آیا مجادله میکنید با من **فِي**
أَسْمَاءٍ در چیزهائی که محض اسم‌اند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده‌اید و معنی اسم الوهیت در ایشان مفقود است و گفته‌اند که بعضی را
ساقیه میگفتند بگمان آنکه باران از ایشان میبارد و بعضی را حافظه بظن آنکه کار نگاهبان ایشانند در سفر و حضر و بعضی را رازقه و بعضی را سالمه
و این مجرد اسما بود و مسمی از معنی خالی اصنام جمادات و بعضی گفته‌اند که مراد از اسما آنست که اسم عین مسمی است زیرا که اگر چنین نبودی نام و
اطلاق بر ایشان متوجه نشدی با آنکه اینها اسمای محض‌اند و حق تعالی حجتی بدان نازل نساخته و ضعف این سخن ظاهر است پس هود علیه السلام
بفرمود که جدل میکنید در اسمای بی مسمی که از روی جهالت **سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ** نام نهاده‌اید ایشان را شما **وَآبَاؤُكُم** و پدران شما
مَّا نَزَّلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بها بجواز عبادت ایشان **مِن سُلْطَانٍ** هیچ حجتی و برهانی و چون این ظاهر شد بر شما
و جواب مکابره میکنید و بر آن مصرید **فَانتَظِرُوا** و انتظار باشید نزول عذاب را **إِنِّي مَعَكُم** بدرستی که من نیز با شما **مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ**
از منتظرانم مر نزول عذاب را **فَأَنجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم هود را **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و آنانکه با هود بودند یعنی در دین متابع او و مؤمن بدو **بِرَحْمَةٍ**
مِّنَّا ببخشش و بخشایش از ما بر ایشان **وَقَطَعْنَا** و ببریدیم و برکندیم **دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا** بیخ آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند
بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستأصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برکندیم **وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ** و نبودند گرویدگان
و این سیاق جهت آنست که حال ایشان بود و فائدهٔ این تعریض آنست با آنانکه مکذب بودند بهود و تنبیه بر آنکه علت نجات هالکان ایمان بود و تفصیل قصه
هود و هلاک قوم او بروایت سدی و محمد بن اسحق و غیر ایشان از جمهور مفسران بر این وجه است که عادیان در زمین یمن بودند در موضعی که
آنرا احقاف گویند لقوله تعالی واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و در آن پشته‌های ریگ بود و هر قطعه از آن ناحیه اشتهر چون رمل عالج
و دهنا و یبرین و آن ما بین عمان و حضرموت بود تا بحضرموت و همه بت پرست بودند و هر قبیله بتی که صدا و دیگری صمود و دیگری هبا و ایشانرا
قوتی عظیم بود و جسدی جسیم و بازوی بت پرستی بستظلم و تعدی درازکردند و فساد و ایشان در دنیا ایشان شایع شد حق تعالی هود را بایشان فرستاد
و وی حسب و نسب برتر از همه بود پس اظهار دعوت کرد و ایشانرا از بت پرستیدن و ظلم و فساد منع کرد ایشان قبول نکردند و در عتو و طغیان افزودند و او را
بلیغ دانستند و هود هر چند تهدید و تخویف ایشان میکرد بجائی نرسید و در جواب میگفتند که من اشد منا قوة از ما قوی تر نیست پس الله سبحانه
سه سال باران از ایشان باز گرفت و ایشان مبتلای قحط شدند و طاقت ایشان طاق شد و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را بلائی و محنتی رسیدی
و خواستی که از آن خلاص شود بمکه آمدی و دعا کردی بمقاصد خود رسیدی و در آن وقت خانهٔ کعبه از پشته ریگ سرخ بود و مکیان عمالقه بودند و مهتر
ایشان معاویه بن بکر بود که پدر ایشان عملیق بن لاوذ بن سام بود و مادر معاویه بن بکر از فرزندان عاد چون قحط بر ایشان اشتداد یافت هفتاد کس را بمکه
فرستادند که از برای ایشان طلب باران کنند و از جملهٔ ایشان قیل بن عنز بن عاد الاکبر بود و مرثد بن سعد و مرثد مسلمان بود و اسلام را پنهان میداشت و چون نزد
معاویه بن بکر آمدند معاویه ایشانرا در خارج حرم فرود آورد و اکرام ایشان کرد و ایشان یکماه نزد وی بودند و شب و روز بخوردن مشغول بودند و
معاویه را دو کنیزک بود که ایشانرا جرادتان میگفتند از بهر ایشان سماع و رقص کردندی و ایشان بلهو و لعب مشغول شدند و مهم و مطلبی که قوم هود را فراموش
کردند و هر روز رنج و محنت بر سید مشتمل بر شکایت و حال ایشان بود و معاویه شرم میداشت که ایشانرا بمهمات خواندن آنست
یا رفتن و دعا کردن پس چند بیت بگفت و کنیزکانرا تلقین کرد که فردا چون این قوم بلهو لعب و طرب مشغول شوند شما این ابیات را در حین سماع و سرود
بر ایشان خوانید تا ایشانرا تنبیهی شود و آن ابیات این بود **الا یا قیل ویحک قم فهینم لعل الله یسقینا غماما فیسقی ارض عاد ان عادا قد امسوا ما یبینون
الکلاما من العطش الشدید فلیس نرجو به الشیخ الکبیر ولا الغلاما و ان الوحش یاتیهم جهارا ولا تخشی لعادی سهاما و انتم ههنا فیما اشتهیتم
نهارکم و لیلکم التماما فقبح وفدکم من وفد قوم ولا لقوا التحیة والسلاما** چون جرادتان این ابیات بترنم خواندند ایشان متنبه شده گفتند
قوم ما ما را بکاری فرستاده‌اند و ایشان در رنج و تعب‌اند و ما در عیش و طرب چه مقرر کردند که فردا بروند و دعا کنند که خدای تعالی باران را بر قوم
ایشان فرستد مرثد که مسلمان بود گفت ای قوم شما در استسقا خطا کردید بدعای شما باران نبارد اگر خواهید که حق تعالی بر شما رحمت کند و باران
فرستد بیاید تا ما دو دیم و بهود ایمان آریم که باران جز بدعای هود نبارد پس بر هود ثنا گفت و اظهار اسلام کرد و حال معاویه بانکار در آمده گفت ابیات
عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلهم السماء ...
قیل من قبل دوی کرده و امثل من ثمود انا مرا بشرک دین وفد و رمیل الصلاة الصموت و نترک دین آباء کرام دور و برای متبع دین هود
و معاویه را گفت که مرثد را نزد خود نگهدار و مگذار که با ما بمکه آید چه او بر دین هود است و بر دین ما نیست و این مرثد مر وی را حسب و نسب بود پس معاویه او را
نزد خود نگهداشت و ایشان متوجه مکه شدند و مرثد مکرر از معاویه اجازت طلبید و بمکه آمد ایشان هنوز دعا نکرده بودند بیامد بر کوه سیاه
و هر جمع که بودند گفت بار خدایا تو میدانی که من از وفد عادنیستم حمد و بدان اجابت مکن دعای قیل بن عاد را که او مر عاد را نیست و هم تابع او بیدار و دعا کرد بن لقمان
بن عاد نیز مردی مسلمان بود در دعای مرثد تقریب شد و گفت بار خدایا حاجت من روا کن و دعای قیل اجابت مفرما که من از وفد عاد نیستم بعد از آن
قیل بر حوالت اتباع او پیش حرم او با پستادند و با میزبان گفتند مشغول شدند و او گفت که بار خدایا من برای بیماری آمده‌ام نا داده و اسیری را بر خود
تا مد ده دیم خدایا عاد را ابد افضل دعای تو است و پیشتر از آن اجابت دعای ایشان کرد بار خدایا اگر هود پیغمبر است باران ده که هلاک شدیم حق
تعالی سه ابر پدید آورد یکی سفید و دیگری سیاه و آن دیگر سرخ و از میان ابرها ندا آمد و از ادکه ای قیل اختیار یکی از این سه ابر بکن برای قوم خود قیل



کفت ای عباس اختیار کردم که ابر سیاه باشد حق تعالی امر کرد تا ان ابر را براندند تا بر زمین عاد بیامد تا بر کریوه ایشان فرو کرفت پس چون ان ابر را
دیدند شاد شدند و کفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد حق تعالی تخطیه ایشان کرده فرمود که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم
بلکه این ابریست که شما از ان تعجیل میخواستید این بادیست که در او عذاب دردناکست و اکنون که از ابر باد بیرون امد و بشناختند که بر ایشان عذاب است
بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش امد کفتند تو را چه شد کفت بادی دیدم در او پاره‌های اتش بود و در پیش ان باد مردمان دیدم که بر ایشان مهار کشیده بودند
بن شعیب کفت که چون حق تعالی باد را فرمان داد که برو و قوم هود را هلاک کن دران خازنان باد کفتند که این باد عقیم چه مقدار بیرون فرستیم فرمود چندان
سوراخ بینی کاو کفتند یا خدایا تو خدا المنزی که ما را طاقت ان نیست که از ان نکاه داریم بلکه عنان اختیار از دست ما ربوده تمام عالم را خراب کند حق تعالی
فرمود چندان حلقه انکشتری از ان بیرون فرستید پس بدان مقدار رها کردند هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد که پیاپی تمامت در هیچ حالی از ان انقطاع
نشد کما قال سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام و بر هر چه که رسید میکرد از اهلاک میکرد ایشان را بیاد کرد از ابر که فتحه و بر هوا بردی و بر زمین زدی
قوم هود بعضی در خانها رفتند و در ها بر خود بستند باد در امد و خانها را با ایشان بر هوا برد و بر زمین زد و هلاک میکرد و در ان حال هود با اهل ایمان
بصحرا رفتند و خطی از کل بساختند و در ان نشستند ان باد که با ایشان رسید نرم بودی و نسیم خوش و چون بعاد رسید چنان سخت شد که
اشتران را با بار بر کرفتی و بر زمین زدی این کیسان و ابن کثیر که در صحرا قوم هود هفت کس بودند که از ایشان قوی‌تر نبودند و ...
بودی کفت بیایید تا بکنار وادی رویم و باد را منع کنیم پس بکنار وادی امدند باد بر ایشان میکوفت و بر هوا میبرد و بر زمین میزد تا همه را هلاک کرد
هود بر کنده شده بر زمین افتادند کقوله کانهم اعجاز نخل خاویة پس از ان هفت تن خلجان هلاک شدند و خلجان بکوه پناه برد هود بیامد کفت یا خلجان
اسلم تسلم اسلام اور تا سلامت یابی کفت اکر اسلام ارم خدای مرا چه دهد کفت بهشت پر نعمت کفت اینها که میبینند که من ایشان از میان مانند شترانند
بیمی کفت و رشتکان خدای من اند کفت اکر اسلام ارم تو قصاص قوم من از ایشان بخواهی کفت و یحک هیچ پادشاهی دیدی که از لشکر خود انتقام کشد کفت
اکر مرا بکشند مرا بهتر از اسلام باشد پس باد در امد و او را در ربود و بران کوه میزد تا او را پاره پاره کرد و از عاد یک کس نماند الا انکروه که بمکه
امده بودند تیل و لقمان و مرثد و قوم ایشان را بمکه مهلت داده بودند و از هلاک قوم عاد خبر دادند ایشان کفتند که
تا کجا کشتی کفت بر ساحل دریا پس ایشان از ان فرود امدند معویه بن بکر کفت صلی و دیکر و مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل
عبرت مکه دعا کرد ... لقمان کفت اللهم اعطنی
... کفت ... قوم نو هلاک شدند ...
کفت ... لقمان بن عاد کفت ... مانند
عمر هفت کرکس ... و چون ... شاعر بودی و چون یک کس
هفتم رسید ... لقمان ...
باقی ماند ... ضعف مشاهده کرد ...
نهاد ... لقمان ... قوم عاد هلاک شدند ...
شد و هود علیه السلام صد و پنجاه سال بزیست بعد از ان مجاور ... ابو الطفیل روایت کرده که امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از مردی
حضرموت پرسید که در حضرموت ان توده ریک سرخ دیدی ... در ان ناحیه کفت دیده ام و لیکن ... حضرموت ... امیر المؤمنین
انجا موضع ... قبر هود پیغمبر است و در روایتی دیکر امده که نود و نه پیغمبر در رکن و مقام و زمزم مدفون شده اند و از انجمله قبر هود و شعیب و
صالح و اسمعیل است و هر پیغمبر که حق تعالی قوم او را هلاک کردی بمکه امدی با سایر مؤمنان که با وی کرویده بودندی و انجا عبادت کردندی
تا بر حمت ایزدی رسیدندی و بعد از قصه هود بیان قصه صالح و قوم او میکند و میفرماید وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله
دیکر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشود و مساکن ایشان در موضعی بود که از انجا میکفتند ما بین ولایت شام
و حجاز و اینقوم بر ... رسیدند ... وادی القری ... ایشان ... موضع ... بود ... و بنا بر تابع
منصرف و بر هر تقدیر چون ان قبیله طاغی شدند و در معصیت و کفر متوغل کشتند حق تعالی بر ایشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر نسبی
ایشان را که صالح بود علیه السلام و صالح ... بن عبید بن حاذر بن ثمود بود و چون برسالت بایشان
مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ کفت ای کروه من بپرستید خدا را بوحدانیت مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی که
مستحق پرستش باشد غَيْرُهُ بجز وی قوم ثمود بجهت اعتراف بکثرت نعمت و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و کفتند ما را اینها که بما
است بکینم ... صالح ... کفتند ... ما بنا از ادامه ... خواهیم او رد و
تو از خدای خود چیزی بخواه ... سنکی ... بیرون فرستد و ...
و روز دیکر بصحرا رفتند هر نوع حاجت ... طلبیدند ...
جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشاره بسنکی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و ان را کاثبه میکفتند کفت ای صالح از این سنک برای ما
شتری بیرون آور که ... باشد صالح فرمود که اکر خدای من ... چنین شتری از ان سنک بیرون

کردند پس گفتند بپرستش و اقدام نمائیم و در روایتی آنست که ایشان سوگند یاد کردند و صالح در کشت تا نکند و بدعا از حضرت عزت
طلب اظهار معجزه نمود فی الحال ناقه عظیم در حرکت آمد و بشتری که در وقت زادن نالیدن کند بنالید بفگافت و ظهور ناقه که مدعای قوم ثمود بود پدید آمد
و بعد از بیرون آمد ناقه بچه‌ای چون وی پدید آمد و مردمان در آن می‌نگریستند جندع فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف را از ایمان
آوردن مانع شدند و بر انکار و استکبار مصر بودند ... صالح بعد از اظهار معجزه فرمود که ای قوم
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بتحقیق آمد شما را معجزه روشن **مِنْ رَبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من **هَٰذِهِ**
نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ استئناف است برای تعریف بینه و قوله **آيَةً** منصوب است بر حال و عامل در آن معنی اشارة است و لکم برای بیان من هی له و اضافه ناقه
بحق سبحانه برای تعظیم است و یا جهت آنکه از نزد خدای باشد آمده بی وسایط و اسباب معهوده و معنی آنست که این شتر خداست مر شما را آیتی حالتی که برهانی است
بر نبوت من **فَذَرُوهَا** پس بگذارید این ناقه را که **تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ** تا بخورد گیاه را در زمین خدا یعنی گیاهها را خدا رویانیده و شما را در خوردن
آن رنجی و نقصانی نرسد **وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ** و مرسانید او را هیچ بدی **فَيَأْخُذَكُمْ** که فرا گیرد شما را **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک نهی
مس که مقدمه اصابت است مبالغه در نهی است از انواع اذیت ... و از این جهت عذر در استحقاق عقاب بواسطه ضرر ناقه بنا بر اقامت اشارت
بر کمال زمین ... دلیل ... ایشان را که بر نعمت ... میکند بر ایشان بقوله **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید نعمت خدا را **إِذْ جَعَلَكُمْ**
چون گردانید شما را **خُلَفَاءَ** خلیفگان در زمین **مِنْ بَعْدِ عَادٍ** از پس هلاک قوم عاد **وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ** و جای داد شما را در زمین
حجر **تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا** فرا میگیرید از زمین نرم آن **قُصُورًا** کوشکها برای تابستان و یا از موضع نرم آن آلات عمارت قصور
فرا میگیرید چون خشت و گل و آجر **وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ** و سوراخ میکنید و میکنید کوهها را یعنی بیرون از بدر سنگ **بُيُوتًا** خانهها برای زمستان
این مفعول تنحتون است بر تضمین تتخذون و منصوب بود که حال باشد **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ** پس یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکین در زمین و قوت
کندن کوهها و غیر آن **وَلَا تَعْثَوْا** و غایت تباهی مجوئید **فِي الْأَرْضِ** در زمین حجر **مُفْسِدِينَ** در حالتی که قصد کننده‌گان فساد باشید در زمین
که کار ایشان با ناقه صالح اعراض کردند و منعرض شدند چنانکه قال الله تعالی **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** گفتند گروهی از مهتران و اشراف
آنانکه تکبر نمودند و سرکشی کردند **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم صالح **لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** آنها را که ضعیف و عاجز میشمردند یعنی بیچارگان و خوار شده‌گان
لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسان را که گرویده بودند از آن قوم بدل است از الذین بدل کل اگر ضمیر راجع باشد بقوم و بدل بعض
اگر راجع بالذین باشد حاصل که مؤمنان را گفتند **أَتَعْلَمُونَ** آیا شما میدانید **أَنَّ صَالِحًا** که صالح **مُرْسَلٌ** فرستاده شده است **مِنْ رَبِّهِ** از
نزد پروردگار خود و این بر سبیل استهزا میگفتند **قَالُوا** گفتند مؤمنان **إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ** بدانچیزی که صالح را بدان فرستاده‌اند
مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم ... کلام اهل ایمان از جواب ... ایشان است تا ظاهر گردد از آن
است که عاقل ... **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** گفتند آنانکه گردنکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبر
او **إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ** بدانچیزی که شما بآن گرویده‌اید **كَافِرُونَ** ناگرویدگانیم و منکر آن این کلام بر سبیل مقابله
است ... معلوم و مسلم میداشتند **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ** پی کردند و بکشتند
ناقه را ... بتفصیل ... **وَ**
عَتَوْا و سرکشی کردند **عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ** از امتثال فرمان پروردگار خود که آن قول صالح بود که فذروها تأکل فی ارض الله **وَقَالُوا**
و گفتند از روی استهزا **يَا صَالِحُ ائْتِنَا** ای صالح بیار بما **بِمَا تَعِدُنَا** آنچه وعده میکنی ما را از عذاب **إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**
اگر هستی از فرستادگان ... **فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ** پس فرا گرفت ایشان را ... زلزله ... عظیم یعنی فریادی
... **فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ** پس گشتند
... **جَاثِمِينَ** ... **فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ** پس روی گردانید صالح از
ایشان ... و علامات عذاب پدید آمد **وَقَالَ** و گفت ... **يَا قَوْمِ** ای گروه من **لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ** بتحقیق که
رسانیدم بشما **رِسَالَةَ رَبِّي** پیغام پروردگار خود ... **وَنَصَحْتُ لَكُمْ** و نصیحت کردم شما را ...
وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن دوست نمیدارید ... مهربانی ...
... که ظاهر کلام مقتضی آنست که تولی صالح از قوم بعد
از بودن ایشان ... چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
اهل بدر ... کلام از صالح بعد از هلاک ...
... قصه صالح ... الله ...
... زمین ...
... **و سرمام**
... ایشان ... کرد ...



صالح را با ایشان فرستاد او و قوم او از عرب بودند و صالح از ایشان حسیب‌تر و نسیب‌تر بود پس هر چند ایشان را دعوت مینمود و تخویف و تهدید
میکرد هیچ فایده نداد مرد [illegible] بسن شانزده سالگی بر ایشان مبعوث شد و صد و بیست سال دعوت ایشان کرد هیچکس او را نگرویده مگر جمعی ضعیف
چون ثمود دیدند که صالح در دعوة ایشان الحاح میکند و مبالغه تمام ایشان را از عذاب الهی میترسانید گفتند ای صالح فردا عید ماست بیا تا بصحرا
رویم تا ما نیز بتان که داریم و اینها را میپرستیم بصحرا بیرون آریم و بیاراییم و مدعای خود را بر ایشان عرض کنیم و تو نیز آنچه خواهی از خدای خود درخواه اگر
خدایان ما دعای ما را اجابت کردند تو تابع ما شوی و اگر خدای تو دعای تو را اجابت کرد ما تابع تو شویم صالح گفت چنین باشد و چنانکه مذکور شد
روز دیگر هر چند ثمود بتضرع و زاری مدعیات خود را عرض کردند باجابت مقرون نشد جندع بن عمرو که رئیس ایشان بود گفت ای صالح اگر تو از برای ما از این سنگ ناقه
بیرون آوری مانند شتر بختی که بزرگ شکم باشد پر موی و چون بیرون آید فی الحال بزاید و بچه بیاورد ما بتو ایمان آوریم صالح با ایشان عهد کرد [illegible]
دو رکعت نماز بگذارد و از خدای این استدعا نمود فی الحال آن سنگ بجنبید و ناله کرد و شکافته شد و شتری آبستن چنانکه ایشان تمنا کرده بودند بیرون آمد
بدان طریق که مدعای قوم بود و در حال بچه در شکم او بجنبید و ناقه را درد زادن پدید آمد و بچه بشکل خویش بزاد جندع اسلام آورد و قوم نیز
اصرار خود بماندند و جمعی از ایشان در صدد آن شدند که اسلام آورند اما که صاحبان اوثان بودند در صدد آن شدند که ایشان را از آن منع کنند [illegible]
در مجمع گفته که جمعی از ایشان ایمان آوردند و اکابر ایشان بر اصرار کفر بماندند القصه چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح فرمود که هذه ناقة الله لها شرب و
لکم شرب یوم معلوم او را نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی پس یک روز آب برای شما باشد و یک روز برای ناقه پس ناقه با بچه در صحرا چرا میکردند و ایشان را
چشمه آب بود ناقه روز نوبت خود بر آن چشمه آمدی و دهن در چشمه نهادی و جمله آب را بخوردی و یک قطره نگذاشتی پس [illegible] تا مردمان بیامدند و شیر
دوشیدند تا [illegible] که آب خورده بود شیر عوض دادی و روز دیگر که نوبت ایشان بودی [illegible] و ایشان آب بر گرفتندی از برای روز دیگر ذخیره
کردندی و چون ناقه بآب آمدی [illegible] کوه بود و در حین بازگشتن از آن راه نتوانستی [illegible] بزرگی شکم بلکه براهی دیگر رفتی و
موسی اشعری گفت که چون من بدان موضع رسیدم [illegible] از اصحاب ما امت روایت کند [illegible]
که او گفت که من بزمین ثمود رسیدم و میان آن دو کوه که ممر ناقه بود پیمودم هشتاد گز بود و اثر هر دو پهلوی ناقه بر آن هر دو کوه نمایان
که در تابستان در پشت وادی چرا کردی و در زمستان در باطن وادی که گرمسیر بود و هر حیوان از شتر و گاو و گوسفند که در آن بیابان بودندی از او ترسیدندی
و رم خوردندی و چرا نتوانستی کرد و در تابستان که در ظهر وادی همه چهارپایان ببطن وادی آمدندی و در زمستان بعکس این [illegible] امتحانی بود از حق
تعالی با ایشان القصه بجهة این چهارپایان لاغر شدند و بعضی مشرف بهلاکت رسیدند و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوق میگفتند و مواشی بسیار
داشتند بخصوص بر ایشان شاق بود و قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران داشتند که ناقه را پی کردند و در بعضی تفاسیر آمده که عنیزه زنی پیر
بود و دختران بکر داشت و مال بسیار و گاو و گوسفند بشمار و صدوقه زنی جوان و صاحب جمال بود و او نیز مواشی بسیار داشت با یکدیگر مجالست کردند
و شکایت ناقه پیش کشیدند و گفتند که شتر و گاو و گوسفند ما در معرض تلف می آید درین باب فکری باید کرد پس صدوقه مردی از ثمود که مصدع بن مهرج
نام داشت طلبید و خود را بر او عرض کرد و مصدع مفتون جمال او شد صدوقه او را گفت که این ناقه را بکش تا مراد تو را حاصل کنم و عنیزه نیز قدار بن
سالف را گفت که اگر این ناقه را بکشی از این دختران من هر کدام که خواهی بتو دهم وی نیز اجابت کرد و مردی کوتاه بود و سرخ موی و ازرق چشم و حرامزاده پس
این هر دو هفت کس دیگر را با خود یار کردند و ذلک قوله تعالی وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض و لا یصلحون و سدی و غیره روایت کرده اند که حق
تعالی وحی فرستاد که ایشان ناقه را خواهند کشت و بجهة آن عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و صالح این معنی را اعلام قوم کرد گفتند هر کرا این عمل از ما صادر خواهد شد
صالح گفت حق تعالی میفرماید که کشنده ناقه امسال از مادر متولد شود ایشان گفتند که امسال هر کودکی که از مادر متولد شود و پسر باشد او را بکشیم ده مرد در همان سال
ایشان آبستن بودند [illegible] ایشان را بکشتند مگر قدار بن سالف [illegible] و چون بزرگ شد [illegible] فرزندان خود را کشته بودند پشیمان
شدند و بر آن تاسف خوردند و بر صالح کینه ور شدند و گفتند که ما اندیشه میکنیم که صالح را بکشیم تا کینه فرزندان را از او بخواهیم و صالح در میان ایشان نبودی بلکه
در خارج شهر مسجدی داشت در آنجا بودی [illegible] در آن مسجد عبادت میکردی گفتند که ما را چنان باید نمود که بسفر میرویم پس بیرون آییم و در آن غار یک هفته پنهان شویم و چون مردم
اعتقاد کنند که ما در این شهر نیستیم یک شب از غار بیرون آییم و صالح را بکشیم تا کسی بر ما گمان نبرد و ذلک قوله تعالی قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله ثم لنقولن
لولیه ما شهدنا مهلک اهله و انا لصادقون و آن مسجد را مسجد صالح گفتندی و هر روز از آن مسجد بیرون آمدی و قوم را نصیحت و موعظه فرمودی و چون شب
شدی در آن مسجد رفتی و بعبادت مشغول شدی القصه ایشان از شهر بیرون آمدند و در آن غار متواری گشتند حق تعالی آن غار را فرود آورد و همه در زیر
آن هلاک شدند و جمعی از مخصوصان ایشان که بر این مطلع بودند بیامدند دیدند که آن غار فرود آمده و همه در زیر آن مستاصل شده اند پیش قوم آمدند و گفتند
که صالح اکتفا بکشتن فرزندان ما نکرد اکنون شروع بکشتن ما کرده پس همه اهل قریه جمع شدند بر عقر ناقه و بروایت محمد بن اسحق [illegible] پیش از آن کرده بودند
که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود گفتند که صالح را بکشیم اگر در این وعده راست گوید پس او را بعوض کشتگان خود قصاص کرده
باشیم و اگر دروغ گوید تا از بلای او خلاص یابیم پس در شب بر سرای او کمین کردند بقصد قتل او و فرشتگان ایشان را بکشتند قوم صالح او را گفتند
تو کشتی گفت نه خواستند که مرا بکشند خدای من ایشان را بکشت پس قوم بجهة خوف هلاک خود دست از او باز داشتند و از کعب الاحبار روایت است که سبب کشتن ناقه
صالح آن بود که زنی ملکا نام پادشاه ثمود بود چون جمعی بصالح ایمان آوردند و از او برگشتند و متوسل او شدند ملکا در غضب شد و زنی که نام او قطام
بود و معشوقه قدار بن سالف بود با زنی دیگر که نام او قبال بود و حبیبه مصدع بود طلبید گفت امشب قدار و مصدع مجلس شراب سازند و در هنگام

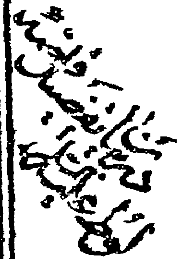
خوردن ایشان را نگذارید دهید بخورد و چون ایشان از قصد ما ترسند شود بگوئید که ما ناقه صالح را نکشیم این صورت بفعل نیاید گفتند چنین کنیم
چون مجلس شراب بیارایند و وقت آن رسید که با آن زنان نزدیکی کنند ایشان امتناع کردند و اینحال آن دو زن دختران را آراسته بودند و بر قدار
و مصدع عرض کردند و گفتند اگر این کار بکنید شما را بر خود و دختران تمکین دهیم القصه چون ناقه از آب بازگشت قدار بر سر راه او ایستاد و مصدع بر سایه ماند را
بدرخت پس تیغ برکشید و ناقه را پی کرد ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد و بچه او چون آواز مادر شنید دریافت که ایشان با ناقه غدر کردند پس بکوه بلندی رفت
بکوهی که او را صنو گفتند و چون خبر عقر ناقه بصالح رسید از شهر جلای وطن کرد مردمان بیامدند و از او عذر خواستند و گفتند یا نبی الله ما را
گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح فرمود که تجسس کنید که بچه او کجا شده اگر او را دریابید شاید که عذاب نازل نشود پس بطلب او رفتند چون بچه ایشان را
دید بر ذروه کوه شد هر چند ایشان بر کوه می‌آمدند کوه بلندتر میشد تا بجائی بلند شد که مرغ بلند پرواز نتوانست که بآنجا پرد و چون صالح بیامد
و بچه را از دور دید بگریست پس سه مرتبه بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت صالح فرمود که این قوم حرمت خدای را نگاه نداشتند اکنون مستعد عذاب
ایشان بر طریق قول شیطان گفتند که عذاب کی نازل خواهد شد صالح فرمود که تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند
صالح فرمود که وعده نزول عذاب سه روز دیگر است علامتش آنست که فردا که پنجشنبه است چون صبح کنید رویهای شما زرد شده باشد و روز جمعه سرخ گردد
و روز شنبه سیاه شود و چون آن شب برسد ایشان از خواب برخیزند رویهای ایشان زرد بود دانستند که صالح راست میگوید پس طلب صالح کردند که او را
بکشند صالح گریخت و ملتجی بشیخی شد که مهتر ایشان بود ... ایشان بیامدند و از وی طلب صالح کردند و او از ایشان انکار نمود چون با او قوت نداشتند ... شدند
با لعن و ره برگشتند بمصیبت خود مشغول شدند و با یکدیگر گفتند که اگر وعده راست ... روز دوم که جمعه بود برخاستند رویهای ایشان سرخ شده بقدر
ایشان ... روز سوم روی خود را سیاه یافتند چنانکه گویا بقیر اندوده بودند پس یاس ایشان تمام شد و کفن بر خود راست کردند و حنوط بر خود مالیدند و
حنوط ایشان صبر ... بود و در انتظار نشستند تا عذاب خدا از کدام جهت بر ایشان فرود آید چون روز یکشنبه رسید آوازی از آسمان برآمد که هر که در
دنیا بود آواز او را شنید زمین از هول آن بلرزید و دلهای ایشان از هیبت آن پاره پاره شد پس همه یکبار بر جای خود مردند و در عقب آن صیحه آتشی از آسمان فرود
آمد و بر ایشان افتاد و همه را سوخت و هیچکس را نماند مگر دختری که نام او زریعه بود و وی زمین گیر بود بعد از هلاک قوم بوادی القری آمد و اهل
آنجا را از هلاک قوم خبر داد و آب از حق تعالی طلب کرد حق سبحانه و تعالی او را از ... بیفتاد و مرد ... از جابر بن عبدالله انصاری روایت
است که رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بحجر گذشت اصحاب را فرمود که هیچکس در آن داخل نشوید و از آب او مخورید که مبادا بشما برسد آنچه بایشان رسید بعد از
آن فرمود که اهل این ده از پیغمبر خود طلب آیات مقترحه کردند چون حق تعالی آن آیات را بایشان نمود کفران کردند بعذاب الهی گرفتار شدند پس باید که شما از رسول خدا طلب
معجزات مقترحه نکنید که چون نازل شود و وقوع آن انکار کنید عذاب ... بعد از آن بموضعی از آن اشاره فرمود و فرمود که ناقه صالح از
این راه آمد برای آب خوردن و از آن راه باز گشت ... بعد از آن اشاره فرمود بموضعی از آن و فرمود که ناقه از این راه بکوه رفت و غایب شد چون ایشان ناقه را
کشتند حق تعالی هیچکس را از ایشان بر روی زمین نگذاشت مگر یک مرد را که او را ابورغال میگفتند ... و در حرم بود و حق سبحانه و تعالی
بحرمت حرم او را هلاک نکرد چون وی از حرم بیرون آمد همان صیحه ثمود ... پس ... قبر او اشاره نمود
و فرمود که اینست قبر ابورغال صحابه بشتافتند ... رسول صلی الله علیه و آله جامه بر سر کشید و بشتاب از آنجا بگذشت و
... صالح بعد از هلاک قوم ... با اسانید معتبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که آنحضرت فرمود یا علی آیا میدانی اشقی الاولین کیست ... حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که الله و رسوله اعلم رسول
فرمود که عاقر الناقه یعنی اشقی الاولین آنکس است که ناقه صالح را پی کرد بعد از آن فرمود که آیا میدانی اشقی الآخرین کیست فرمود
که الله تعالی و رسوله اعلم فرمود که قاتل تو ... در روایت دیگر فرمود که اشقی الآخرین من یخضب هذه من هذه و اشاره بمحاسن و راس آنحضرت فرمود
... محاسن تو را از خون سر تو خضاب کند ... که عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه روزی بنزد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
آمد ... بیعت کند ... از امتناع کرد عبدالرحمن گفت یا امیرالمؤمنین بیعت
... حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... بعد از آن فرمود که ... خبری ... گفت
... در راه ... سواری ... بر سینه تو نهاد و گفت یا اعاقر الناقه یعنی ...
... صالح گفت ... یا امیرالمؤمنین ...
... سوگند ...
...
...
...
... اشد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا
... ابن ملجم علیه اللعنه ... امیرالمؤمنین ... حضرت ... علی الاستقرار ...

وپشت بر کرد بنده امیر المؤمنین فرمود ای بدبخت و بر یاد تو علی عذاب کن من خلیلک من مراد و هر گاه که ملالت کرفتی و دلتنگ شدی امت محاسن مبارک بکف
کرفتی و فرمودی ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم ان شقی ترین امت تو چه منع میکند از انکه بیاید و محاسن مرا چون سر من برنگ کند و همچنانچه
که همچنانکه قدار بن سالف عقر ناقه کرد باغوای زنی که قطام نام داشت چنانکه بروایت محمد بن اسحق ذکور شد ابن ملجم ملعون نیز باغوای زنی که قطامه
نام او بود امیر المؤمنین را شهید کرد اللهم العن الذین قتلوا اولیاءک واتبعهم واز الوهم عن مناصبهم لعنا دائما الی یوم القیمة و بعد از قصه صالح و ثمود
بیان قصه لوط و قوم او میفرماید که **وَلُوطًا** وفرستادیم لوط بن هاران بن تارخ بن ناخور را که برادر زاده ابرهیم خلیل بود صلوات الله علیهما بقوم
او و کویند که پسر خاله ابرهیم بود و ساره که زن ابرهیم بنت خواهر او بود و اورده اند که چون ابرهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد بشهر اردن
ولوط که برادرزاده وی بود با او بود و حق تعالی ویرا پیغمبری و او نیز با اهل مؤتفکات فرستاد و ان پنج شهر بود سدوم ما و ان اعظم مداین بود و عامورا و ره او
صابور او صعوه و کویند صفر و دوعه و در هر شهری پنج هزار صد بار هزار هزار ادمی بودند و لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بحق دعوت کرد و بیست
سال در میان ایشان و بجهت اعم میفر مود و از فواحش نهی مینمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود و حق سبحانه و تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داده میفرماید که **اِذْ**
قَالَ یاد کن وقتی که از روی انکار و تقریع کفت **لِقَوْمِهٖ** مر کروه خود را یعنی قوم سدوم که لوط در میان ایشان بود و بنا بر این بیشتر از اذ قال ارسلنا مقدر است یعنی فرستادیم
لوط را و مبتوانا بود که لوطا منصوب باذکر مقدر باشد و اذ قال بدل ان یعنی یاد کن وقتی را که لوط کفت مر کروه خود را **اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ** ایا می اییند بدین
خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه که متمادیست در قبح **مَا سَبَقَكُمْ** که پیشی نکرفته بر شما **بِهَا** بان فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده **مِنْ اَحَدٍ** هیچکس **مِنَ**
الْعٰلَمِيْنَ از جهانیان با از برای تعدیه است و من اولی برای تاکید نفی و استغراق و ثانیه برای تبعیض و این جمله مستقیمه است برای تقریر انکار دیس اول توبیخ
ایشان فرمود با تیان فاحشه و بعد از ان تقریع نموده با ختراع ان که اسوا است پس بیان فاحشه کرده فرمود که **اِنَّكُمْ** ایا شما حفص و حمزه و کسائی و ابن ذکوان بهمزه
خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم **لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ** می ایید بمردان **شَهْوَةً** از جهت شهوت **مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ** بدون زنان که مباح
کرده شده اند بر شما این ابلغ است در انکار و توبیخ و شهوة مفعول له است و یا مصدر در موقع حال و در تقیید فاحشه بشهوت وصف لشانست بصفت
بهیمیه صرف و تنبیه بر انکه عاقل سزاوار انست که غرض او از مباشرت طلب ولد و بقاء نوع باشد نه قضاء وطر بعد از ان اضراب کرد از انکار باخبار از
حال ایشان که مؤدی بارتکاب امثال این فاحشه است و فرمود که **بَلْ اَنْتُمْ** بلکه هستید شما **قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ** کروه اسراف کنندکان و از حد در کذرندکان
و معتاد ان و با اضراب انتقال است از انکار بر این فاحشه بشعر بجمیع معایب ایشان و با اضراب از مجمل و قصت تعدد او بهکه لا عمل لکم مل انتم قوم عادتکم الاسراف
وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهٖ و نبود جواب قوم لوط که سدوم بودند در برابر این کلام **اِلَّاۤ اَنْ قَالُوْۤا** مکر انکه کفتند بعضی از روی بعضی با بعضی از سیاه
ابنای جنس خود را کفتند که **اَخْرِجُوْهُمْ** بیرون کنید لوط و دختران او را اهل اشارت که بوی ایمان اورده بودند **مِّنْ قَرْيَتِكُمْ** از دیه خود تا انچه
ارسید ما برسبیل استهزا کفتند **اِنَّهُمْ** بدرستی که لوط و متابعان او **اُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ** مردمانی اند که طلب پاکیزه کی میکنند از این عمل که ما میکنیم
و در این عمل با ما متفق نیستند و حقیقت الحجة اصرار ایشان بر این عمل قبیح و سابر مؤاخذه بکی عذاب بر ایشان نازل ساخت چنانکه میفرماید چون به
عذاب نازل شد **فَاَنْجَيْنٰهُ** پس نجات دادیم لوط را **وَاَهْلَهٗۤ** و کسان او را یعنی اهل بیت و مؤمنان **اِلَّا امْرَاَتَهٗ** مکر زن او که واهله
نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را با انکار لوط علیه السلام اغوا می نمود **كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِيْنَ** بود از باقی ماندکان در دیار خود یعنی در فتن
با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد و مذکر باعتبار تغلیب ذکور است و کویند ان زن مسلمان بود اما چون تخلف از بیرون رفتن ما بعد ذکر شد
و اول اصح و اشهر است **وَاَمْطَرْنَا** و بارانیدیم **عَلَيْهِمْ** بر کفار قوم لوط علیه السلام **مَّطَرًا** بارانی چه بارانی یعنی نوعی از باران عجیب زیرا که
باران بود که بر سر قوم بارید سنک و کویند که اهل شهر به زمین فرو رفتند و کسانیکه از ایشان در سفر بودند سنک باران بر سر ایشان فرود امد **فَانْظُرْ**
پس بنکر ای بیننده بچشم عقل **كَيْفَ كَانَ** چکونه بود **عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ** سرانجام و اخر کار کنه کاران و افراط نماییدکان در طغیان و عصیانکاران
استیصال ایشان بود در دنیا و تا زمستید بعذاب اخروی عقاب ابدی در تفصیل قصه لوط و قوم او بروایت حمزه ثمالی وابی حمزه ابن ابیعمر علیه السلام حکایت
است که لوط علیه السلام سی سال در میان قوم بود و بیوسته ایشان را از فواحش نهی میفرمود و بر طاعت ترغیب مینمود ایشان اصلا اعتنا دمیکردند و ارجل
فواحش ایشان انبو که از جنابت متطهر نمیشدند و بخیل و شحیح بودند و بجهت شامت بخل کار ایشان منتهی بلواطه شد و صورت این اسلوب بود که شهر
ایشان بر طریق مصر و شام واقع شده بود و همیشه کاروان بر ان عبور کردندی و سر جمیع مسافران بود و هر روز جمعی در راه کذر نهادند و کاروانیان در رحال
ایشان نزول کردندی با ایشان ملحاشه بالصرورت ایشان از اضیافت با نستی کرد پس مخل و حسب بسیار ابراذ است که هر جمعی که در رحال ایشان در
امدی بودند با ایشان لواطه کردند تا انکه هر مهمان فرار نموده بجانبهای ایشان نیامدند و چون ایشان بر این عمل معتاد شده بودند اما مردمان چون مرده
و امر عمل ایشان در میان ایشان این عمل شهرت تمام یافت تا انکه هر کدام این عمل منکر را بعیب بکردند و مردان بهم نشستند و لوط علیه السلام مردی
کریم النفس بود و سخی الطبع پیوسته بضیافت مهمانان سفری حضر و اشتغال نمودی قوم و برادران بدی بر وی کفتند اکر تو بعد از این مهمان را بجانب خود
راه دهی ما با ایشان لواطه کرده ایشان را فضیحت کنیم و رسوا سازیم پس لوط پنهان از قوم ضیافت مسافران میکرد و چون حق تعالی خواست که قوم لوط را
مستاصل کرداند جبرئیل با جمعی فرشتکان فرستاد نزد ابرهیم علیه السلام و انصرف بوی ابشان کو سالهٔ بریان کرده حاضر ساخت و چون دید
که ایشان کوشت نمیخورند ترسید چه در انزمان عادت چنان بود که هر کس دانا کینی بداشتی بوی طعام او را نخوردی چون فرشتکان دهشت ابرهیم را
دیدند کفتند ای ابرهیم ما رسولان خداییم طعام نخوریم و ما را فرستاده اند بقوم لوط فلا اکاک دید ایرا ابرهیم ...

ذکر قصه لوط علیه السلام

وسدوم

فرستادیم لوط را



و نزد لوط رفتند لوط از آمدن ایشان غمناک شد چون بدید ایشان را با صورتهای نیکو و جامه‌های پاکیزه پس ایشان را گفت شما چه کسانید گفتند ما راه گذرانیم و امشب
مهمان تو آمده‌ایم لوط فرمود که مردمان این شهر مردمان بد فاسق و مجرم‌اند و با مردمان عمل بد میکنند مبادا که از ایشان بشما ضرری و اسیبی رسد گفتند
ایشان نخواهند دانست و از شهر بیرون رفتند پس لوط از ترس ایشان برای ایشان تسلط نباشد پس لوط نزد زن خود آمد و او کافره بود و گفت مهمانانی آمده‌اند و تو این معنی را از قوم
خود پنهان دار گفت چنین باشد و عادت او این بود که اگر لوط در روز مهمانی کردی دود بر پشت بام رفتی و قوم را از آن با خبر کردی و اگر در شب بودی بر پشت بام آتش
بر کردی پس چون جبرئیل با فرشتگان دیگر بخانه لوط در آمدند زن لوط بر پشت بام رفت و آتش بر افروخت مردمان چون آتش بدیدند از اطراف و جوانب بخانه لوط
شتافتند و چون بدر خانه رسیدند جبرئیل بال خود را بر چشمهای ایشان زد همه کور شدند ایشان چون این صورت دیدند دانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد
شد پس جبرئیل لوط را گفت که تو با اهل خود در شب از این شهر بیرون رو لوط گفت که چگونه بیرون روم که مردمان در خانه مرا احاطه کرده‌اند جبرئیل
عمودی از نور بدید آورد و فرمود که تابع این عمود شو و در پیش روی خود نگاه مکن که هیچکس بتو ضرر نرساند پس لوط با اهل ایمان از شهر بیرون رفتند و چون
صبح طلوع کرد جبرئیل بال خود را در زیر این شهر کرد و از زمین هفتم بر کند و باسمان برد چنانکه آواز سگان و خروسان آن شهر اهل آسمان شنیدند و بعد
از آن بر ایشان سرنگون ساخت و هو قوله تعالی فجعلنا عالیها سافلها و از بعد از آن که سنگ بر ایشان باریده بود و گویند که نقلیه شهر بر حاضران شده و سنگ
بر غائبان باریده همه هلاک شدند از محمد بن اسحق و کلبی روایتست که قوم لوط خداوند را نخواندند و اشجار بود ما ابلیس بصورت امردی نزد ایشان آمد
و گفت اگر میخواهید درختان بار دهد بیائید و لواطه کنید با من پس با او این عمل کردند و بدان معتاد شدند هر جا که در مملکت پسری صبیح الوجه بودی با او این عمل
کردندی تا آنکه همه بر این امر مواظبت نمودند و آسمان و زمین بانفعال آمد تا آنکه حقتعالی از آسمان سنگ بر سر ایشان فرستاد و ایشان را بزمین فرو برد
در خبر است که عبدالملک بقاضی مصر نامه نوشت که حد لواطه چیست گفتند او را سنگسار باید کرد زیرا که حق تعالی با قوم لوط چنین کرد ابن عباس
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول هر دو را بکشند و در روایت دیگر واجب است که فاعل را بکشند یا دیوار بر وی
بیفکنند اگر محصن باشد و هیچ خلافی نیست میان ما نزد امام مختار است بر آنکه بفرماید تا آنکه او را بتیغ بکشند تا آنکه دیوار بر روی او افکنند و یا از
بلندی او را بزیر اندازند و اگر غیر محصن باشد صد تازیانه بر او زنند مرویست که غلامی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و گفتند که
این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان بر این گواهی دادند حضرت علیه السلام فرمود که چه میگوئی در این بر حق تو گواهی میدهند راست است گفت
آری من خواجه خود را کشته‌ام فرمود چرا گفت زیرا که مرا بلواطه اکراه میکرد هر چند منع او میکردم فایده نمیکرد قصد دفع او را نمودم و او را
فرمود که نور این گواهی باید گفت من گواه از کجا بیاورم که من و خواجه در سرا تنها بودیم و در شب تاریک قصد من کرد و او را بکشتم فرمود که چون بر او
دمیدی او را لطف و رحمت بیکی گفت فرمود که الله اکبر همین ساعت ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود که بروید و قبر او را بشکافید
اگر در قبر او علامت دروغ میگوید قصاص کنید و اگر در قبر نباشد راست میگوید و او را رها کنید بعضی در قبر او نگریستند که تا امرد برود کار
حکم میکرد و او را در قبر نیافتند و پس بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
حضرت فرمود که دست از این غلام بدارید که در این قول صادق است گفتند یا امیرالمؤمنین این را از کجا میگوئی فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را نزد قوم لوط برد تا با ایشان باشد و حشر او با ایشان بود چون حق
ذکر لوط و قوم او کرد در عقب آن از حال شعیب و قوم او خبر میدهد **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ** و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را در نسب که او شعیب بود و او پسر میکیل بن یشجر بن مدین بود و بعضی گویند ثوبة بن مدین بود و او را خطیب الانبیاء گویند
بجهت حسن مراجعه و محاوره او با قوم **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** گفت ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ**
که نیست شما را هیچ خدائی بحق غیر از وی **قَدْ جَاءَتْكُمْ** بدرستی که آمد شما را **بَيِّنَةٌ** معجزه روشن **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما اما آنکه معجزه شعیب
علیه السلام در قرآن مذکور نیست هم چنانکه در اکثر معجزات نشده اما در روایات آمده که عصای موسی که اژدها او این بود که چون مار و صد
میکردی عصا اژدها شد و او را دفع کردی و در شب تار شمع وشن بودی چندی و به موسی بود که از حضرت شعیب بود که از او به بدا آمد
از شعیب او و سبب آن بود پس اینها معجزه شعیب بوده باشد چه صدور این معجزات از عصا پیش از آن بود که موسی پیغمبر شود و نیز موسی وعده داده بود
که هر نوزاد ابلق و رنگ که سیه شود بلکه بیاشد و ربط دیگر باشد تا بنصوص و قوع بپرنند و آنکه گوسفندان موسی همه ابلق آمدند و دیگر
آنکه مخفی نیست بر اهل نظر و ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکوید که معجزه شعیب این بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی
و شعیب سالی بروی مبعوث نگشت و قتاده گفته که شعیب دو بار مبعوث شد یکبار بر اهل مدین و یکبار دیگر بر اصحاب ایکه و مرویست که هر یک از قوم
او را مکیال و میزان بودی یکی بزرگ و یکی کوچک و بزرگ خریدندی بدان کوچک فروختندی و او خود کم در کیل و وزن چنانکه کم کردندی
شعیب ایشان را فرمود که شما از این دو میکیال و میزان بشناسید **فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ** پس تمام کنید کیل را و میزان را و راستی کنید در سویت
ترازو و کیل و وزن را تمام دادن کفته که کلام با حذف مضافست یعنی آلة الکیل و آلة المیزان و یا آنکه مراد از کیل میزان باشد چون عیش
یعنی معاش مصدر باشد و مقصود آنست که وفا کنید کیل و وزن میزان و مستوی بود که میزان مصدر باشد **وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ** و کم مکنید
مردمان را **أَشْيَاءَهُمْ** چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را کم مکنید در خرید و فروخت خیانت مورزید و انبیاء هم کفت بر سبیل تعمیم تا شامل باشد
ایشان در حقیر و جلیل قلیل و کثیر بخس میکردند **وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ** و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم و فساد مکنید در زمین **بَعْدَ**



إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح حق تعالی او را به بعثت انبیا و انزال کتب و بیان احکام [illegible] شما اصلاح [illegible] به ابقاء کیل و تعدیل [illegible] اصلاح [illegible]
اصلاح [illegible] اللیل والنهار است ذَٰلِکُمْ [illegible] شما [illegible] و اجتناب شما از آنچه شما را از آن نهی کردیم خَیْرٌ لَکُمْ [illegible] إِنْ
کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما گرویدگان [illegible] بازیابی [illegible]
است که [illegible] ایمان علم [illegible] امور مذکوره حاصل [illegible] قوم شعیب [illegible] کیل و وزن [illegible]
[illegible] از [illegible] ایشان [illegible] از قطع طریق [illegible] وَلَا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِرَاطٍ [illegible] تُوعِدُونَ [illegible]
[illegible] از [illegible] راه [illegible] از طریق [illegible] شیطان [illegible]
این صراط [illegible] اگر چه [illegible] احکام [illegible] بر سر راهها [illegible]
[illegible] شما [illegible] هر که با ایمان [illegible] شعیب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ از راه خدا کسی را که ایمان آورد به [illegible]
[illegible] یا [illegible] مفعول تصدون [illegible] بر اعمال [illegible] تصدون [illegible]
[illegible] از راه حق تعالی وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و می‌جویید [illegible]
[illegible] به القای شبهها و [illegible] وَاذْکُرُوا و یاد کنید [illegible] إِذْ کُنْتُمْ [illegible] قَلِیلًا
[illegible] فَکَثَّرَکُمْ پس بسیار گردانید شما را [illegible] برکت کرد در اموال و اولاد شما [illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شعیب [illegible] وَانْظُرُوا و بنگرید که کَیْفَ کَانَ [illegible] عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِینَ [illegible] قوم عاد و ثمود و قوم لوط [illegible]
ایمان آوردند [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] وَإِنْ کَانَ طَائِفَةٌ مِنْکُمْ و اگر هست گروهی از شما آمَنُوا گرویدند بِالَّذِی أُرْسِلْتُ
بِهِ [illegible] وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر از معاندان و حاسدان لَمْ یُؤْمِنُوا [illegible] فَاصْبِرُوا [illegible]
[illegible] قوم حَتَّىٰ یَحْکُمَ اللَّهُ بَیْنَنَا [illegible] حکم [illegible] وَهُوَ خَیْرُ
الْحَاکِمِینَ [illegible] بهترین حکم‌کنندگان [illegible] کلام [illegible]
[illegible] بعوث [illegible] معترف [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] آخر و الثاسع من
الاجزاء الثلثین قَالَ گفتند [illegible] شعیب الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا [illegible] مِنْ قَوْمِهِ از
قوم شعیب [illegible] لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ [illegible] وَالَّذِینَ آمَنُوا [illegible] مَعَکَ
با تو مِنْ قَرْیَتِنَا از ده خود أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا [illegible]
[illegible] اگر چه [illegible] کفر [illegible]
لیکن قوم شعیب [illegible] شعیب [illegible]
[illegible] قَالَ [illegible] أَوَلَوْ کُنَّا [illegible] کَارِهِینَ [illegible]
[illegible] ملت شما [illegible]
[illegible] قَدِ افْتَرَیْنَا [illegible] عَلَى اللَّهِ کَذِبًا [illegible] إِنْ
عُدْنَا اگر باز گردیم فِی مِلَّتِکُمْ [illegible] بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ [illegible] مِنْهَا از ملت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] کفر [illegible]
[illegible] ملت شما [illegible]
[illegible] قد افترینا [illegible]
[illegible] وَمَا یَکُونُ لَنَا [illegible] أَنْ نَعُودَ فِیهَا [illegible] إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ
رَبُّنَا [illegible] پروردگار ما [illegible]
[illegible] ارادهٔ او [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ملت شما [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]



[illegible] نقل [illegible] کفر [illegible]

[illegible]

بازگردیم و با نغو کنیم و با آنکه ما نیستیم الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای تعالی ربنا مگر آنکه بازگرداند شما را بجبر و الجا و اکراه و تقیه تا ما همه بر یک ملت باشیم ولیکن خلاف آن مشیت ما است برخیزد وسع ربنا رسیده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که در جمله علم او است بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر و اعتدال و نفاق و عصیان یا او اعلم است بنفس و صلاح ما و ملت ما و ملت شما ترا ان پس بر سبیل تفویض گفت علی الله توکلنا بر خدا توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلص ما از اشرار و کار خود را با او باز گذاریم پس شعیب چون معاندت دید روی بر تافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نموده گفت ربنا افتح ای پروردگار ما حکم فرما بیننا و بین قومنا میان ما و میان قوم ما بالحق براستی فتح بمعنی حکم است و فتاح بمعنی قاضی است و فتاحه بمعنی حکومه و یا آنکه بمعنی اظهار امر است و مأخوذ از فتح المشکل اذا بینه یعنی ظاهر کردان امر ما را تا آنکه منکشف شود میان ما و میان ایشان که حق از مبطل متمیز شود و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حاکم کسی که کاشف کننده کار امور مشکله ایی ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که معنی فتح در این آیه نمیدانستم تا آنکه دختر سیف بن ذی یزن را دیدم که بشوهر خود گفت تعال افاتحک بالقاضی ای احاکمک و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند وقال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب با گروه دیگر از قوم خود لئن اتبعتم اگر پیروی کنید و متابعت نمائید شعیبا شعیب را در سلوک و طریق او و دین خود را بگذارید انکم اذا بدرستی که شما آنهنگام لخاسرون زیان کاران و زیانزدگان که دین قدیم را گذاشته بدو بدین محدث گرویده و از آنچه که اقتدا نموده اند آبای خود بضلالت افتید در معاملات و نیز آن بخس و تطفیف که مدد بنفع شما است شعیب از آن منع میکند خسارت کلی باشد جمله اسمیه موکده بان تا ساد جواب شرطست قسم موطاست بلام القصه بنا پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و اینکه در سوره هود واقع شده که واخذتهم الصیحة منافی این نیست زیرا که مراد از آن صیحه عظیمه است که بجهت عظم صوت آن زمین بلرزه درآمد و همه هلاک شدند یا آنکه صیحه مقدمه زلزله بوده و منتشر شده که زلزله جبال و زلازل متصور نیست و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه درآمدند و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که بعضی بزلزله هلاک شدند و بعضی بصیحه فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین بر روی در افتادگان و فرو مردگان بعضی بر بعضی افتادند بر جسد جمادی و ولیح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را کان لم یغنوا گوییا هرگز نبودند فیها در آن شهر یعنی همه مکذبان مستاصل شدند بر وجهیکه گوییا هرگز در آن شهر اقامت نکردند الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیانزدگان در دنیا و عقبی بعقوبت مؤبد و لزوم عذر میثاق ... کرده بودند که در دار دنیا واجب بود نجه بر دنیا از این عذاب نجاة یافتند و در عقبی بمثوبات عظیمه رسیدند و بجهت تنبیه بر این و مبالغه در آن تکریر موصول کرده و بانجمله اسمیه مؤکد استیناف نموده از ابن عباس روایت است که عذاب قوم شعیب این وجه بود که حق سبحانه و تعالی دری از دوزخ بر ایشان گشاده شعله حرارت آن بدیشان فرستاد و روان باد خنک هبوب پیدا چون حکم باد و سایه ابر را برخاستند با نجا رسیدند و جمع کرده و همه درو پناه آوردند و این ابر تمام شهر ایشان را فرو گرفت پس آتش از آن ابر زنان شد و زمین در زیر ایشان بجنبش درآمد و فی الحال بر جای خود مردند ابو عبد الله بلخی گفته که نام پادشاهان قوم شعیب ابو جاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت بود و در زمان شعیب کلمن پادشاه بود و چون عذاب نازل شد و همه را با مستاصل کشتند و چون شعیب قوم را بعد از نزول عذاب بحساب رسید فتولی عنهم پس روی بگردانید از ایشان و برگشت وقال و گفت بروجه تاسف و تحسر با ایشان و شفقت بر ایشان که یا قوم ای قوم من لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیامهای پروردگار خود را و نصحت لکم و پند دادم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از آن تسلیه خود داده از تاسف و تحسر اعراض نمود و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غم ساسوم علی قوم کافرین بر هلاک گروهی که کافر بودند و قصد آن ابقول از وجه اعتذار بود از عدم شدت حزن بر ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد برگشت از ایشان و از آن بلد عزم هجرت نمود و در حین خروج با قوم گفت که من مبالغه کردم در ابلاغ و انذار شما و بذل سعی و جهد نمودم در نصیحت و اشفاق برای شما و شما تصدیق نکردید و بر کفر خود ثابت و راسخ شدید لاجرم مستوجب عذاب شدید پس چگونه من تاسف خورم بر هلاک شما و شما از روی عناد مرا تصدیق نکردید و در اید دلالت است بر آنکه مؤمن را جایز نیست که از برای کافر بدعای خیر کند و اندوه خورد بر هلاک اهل کفر و ظلم و بعد از ذکر قصص بعضی از امم سالفه و قرون خالیه بیان هلاکت ایشان بتکذیب پیغمبران کفار قریش را تهدید میدهد و میفرماید که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در هیچ شهری و دهی من نبی هیچ پیغمبری را و تکذیب کردند الا اخذنا اهلها مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که زاری کنند و اظهار تذلل و عجز نموده تصدیق پیغمبران نمایند تا این بلا از ایشان مندفع گردد و چون بلا و زحمت تنبیه نشدند ایمان بیاوردند ابتلا را بعطا و راحت محو ساختیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة بجای بلا و مرض و شدت و تنگی الحسنة سلامتی ... و راحت و فراخی حتی عفوا تا وقتیکه بسیار شدند ... عفا النبات اذا کثر ... حاصل معنی آنست که ما ایشان را هم به بیماری و هم بعطا و هم بتنگی و فراخی بسنجیدیم و امتحان کردیم ... وقالوا و گفتند ... قد مس آباءنا و بتحقیق که رسید بپدران ما الضراء والسراء سختی و شادی یعنی روزگار ... گاهی تنگی بود و وقتی فراخی و زمانی محنت و گاهی بیماری و زمانی عزّت ... و گاهی فرح و شادی ... بیش نیست ما نیز همان طریقه را سپریم ... فاخذناهم بغتة پس بگرفتیم

ومی کفر خود ثابت و راسخ شده ۳



ایشان را بَغْتَةً از روی ناگاه یعنی ناگاه عذاب ما بایشان رسید وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ در حالتی که نمیدانستند که عذاب بایشان نازل خواهد
شد و اصلاً توقع نزول آن نداشتند و حسرت و شکل این نوع عذاب عظیم تر از عذابیست که مقدمات آن از دید باشند و از آن دانسته نعوذ بالله من غضبه
وسخطه بعد از بیان این آیت که دلالت میکند بر استیصال امم سالفه بجهت شناسند که اعتقاد و کردار بد ایشان بود میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه
اهل آن دیه‌های مذکوره که بعذاب مستاصل شدند یا اهل مکه و حوالی آن آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت خدا وَاتَّقَوْا و پرهیزکاری کردندی
از شرک و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه بگشادیم بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتها مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان وَالْأَرْضِ و زمین یعنی فراخ میگردانیدیم انواع نعمت را بر ایشان و بر وجه سهولت از اطراف و جوانب بر ایشان میرسانیدیم و گویند مراد
مطر و نبات است یعنی باران دیبا بایشان میرسانیدیم تا نباتات و زراعات و اشجار و ثمار ایشان را حاصل میشد و یا مراد برکات سماء استجابت دعاء است
باستماع و اجابت آن و برکات ارض روا شدن حاجات ایشان و نزد اکثر مراد مطر و نباتات است و مقوی اینست که نوح علیه السلام فرموده یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا
الآیات وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بالعذاب بسبب بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و در حقایق سلمی مذکور است که گوید کان [illegible] عمل صالح و حذر کردندی از مخالفت دنیا
[illegible] ایشان را انوار قرب [illegible] سیما اشارت یابیست و جوارح اعضای ایشان را [illegible]
[illegible] بعد از آن بر سبیل انکار و توبیخ میفرماید که أَفَأَمِنَ عطف است بر فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ما بین معطوف
و معطوف علیه معترضه است یعنی آیا پس آنکه ما بایشان عذاب امم سالفه کردیم ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنکه
بیاید بایشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در حالت شب [illegible] در کشاف آورده که بیات بمعنی بیتوتت است [illegible]
[illegible] بَأْسُنَا بَيَاتًا [illegible]
نَائِمُونَ [illegible] در حالتی که ایشان خفته باشند یعنی [illegible] عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل قری أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا آنکه بیاید بایشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت که هنگام ارتفاع شمس
است وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی منتشر شوند و باشند در امور دنیوی که بازیچه گاه غافلان است و یا مشغول باشند
[illegible] بعد از تکذیب [illegible] بعد از آن [illegible] اهل القری
میکند بقوله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدا [illegible]
[illegible] که مکر خدا [illegible]
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدا إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروهی زیانکاران که بجهت کفر و [illegible]
زیان زده هر دو عالم باشند یعنی ایمن نباشند از مکر خدا [illegible] از زیانکاران [illegible]
نزول عذاب [illegible] از عذاب [illegible] مکر خدا بر ایشان
[illegible] انکار کفار کرده [illegible] از نزول عذاب [illegible] أَوَلَمْ يَهْدِ
آیا هدایت نکرد و راه ننمود لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر آنان را که میراث گرفتند زمین را یعنی متمکن شدند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک
[illegible] کفار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در دیار امم ماضیه نشسته‌اند و متروکات ایشان را بحوزه تصرف در آورده اند و
[illegible] و قوله أَنْ لَوْ نَشَاءُ فاعل يَهْدِ است [illegible]
[illegible] برای کفار [illegible] امم ماضیه نشسته اند و متروکات ایشان را تصرف نموده اند [illegible] اگر خواهیم
أَصَبْنَاهُمْ برسانیم بایشان بِذُنُوبِهِمْ جزای گناهان ایشان را [illegible] ایشان را چنانکه پیشینیان ایشان را [illegible]
[illegible] وَنَطْبَعُ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ عطف است [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند [illegible]
[illegible]
[illegible] تِلْكَ الْقُرَىٰ [illegible]
[illegible] نَقُصُّ عَلَيْكَ [illegible] مِنْ أَنْبَائِهَا [illegible]
[illegible]
وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند [illegible] رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ
معجزات [illegible] فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا [illegible] بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ [illegible]

قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب از جهت عناد و جحود و ایمان نیاوردند که بکرهند از مدت عمر خود باینچه تکذیب میکردند اول حال که رسل با ایشان آمده
بودند و دعوت منظا اوله رسولان و ایات متتابعه بر ایشان اثر نکرد و تکرار دعوة و تتابع معجزات صادر و شکیمه ایشان را کند نکرد و اشتغال مکرر و معنی
لام تاکید نفی است و تنبیه بر انکه ایمان آوردن منافی حال ایشان بود که از تصمیم ایشان بود در کفر از تجاهد و قریب است که معنی این است که ما ملاحظت نکردیم
ایشان را مگر انکه دانستیم که ایشان هرگز ایمان نیاورند پس ایشان بمنزله ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه لعنت است **کَذٰلِکَ** یعنی چنانکه مهر نهادیم بر دلهای کافران گذشته
یَطْبَعُ اللّٰهُ مهر نهد خدای تعالی **عَلٰی قُلُوبِ الْکَافِرِینَ** بر دلهای کافرانی که علم او تعلق گرفته باشد بعدم ایمان ایشان مراد کفار قریش
اند یعنی علامتی بر دلهای ایشان پیدا کند تا فرشتگان بان عالم شوند که هرگز ایمان نیاورند و ایشان را لعن و طعن کنند یا حکم کند بر رسوخ کفر
ایشان و یا طبع قلوب ایشان عبارت از انست که هرچند انبیا ایشان را دعوت کردند و ایات بینه با ایشان نمودند عناد و جحود ایشان بیشتر میشد و زنگ کفر
بر آینه دل ایشان بیشتر می نشست و تیرگی باطن ایشان بیشتر میشد پس چون انکار افزونی زنگ و زیادتی تیرگی دل ایشان بر دست و بدایات بینه شد
اسناد طبع قلوب ایشان مجاز باشد و اگرچه بر سبیل مجاز است در حقیقت ایشان نزد مشاهده ایات بینه بر کفر و عناد افزودند و مثل این است قوله تعالی
فزادتهم رجسا الی رجسهم یعنی ایات بینه رجس ایشان را زیاده گردانید و حال انکه حقیقت آنست که ایشان در رجس خود افزودند نزد استماع ایات و این وجه او
مذکور است **وَمَا وَجَدْنَا** و نیافتیم **لِأَکْثَرِهِمْ** مر بیشتر امم مذکوره را **مِنْ عَهْدٍ** از وفای عهد که میگفتند لئن انجیتنا من هذه لنکونن
من الشاکرین یعنی عهد یکه در زمان خوف و مضرت و شدت میکردند که اگر از این بلیت و معصیت نجات یابیم ایمان آریم بان وفا نکردند و اکثر
ایشان نقض انکردند و یا انکه مراد عهدی است که در روز میثاق بسته بودند **وَإِنْ وَجَدْنَا** و بدرستی که ما یافتیم یعنی دانستیم **أَکْثَرَهُمْ** بیشتر ایشان را
لَفَاسِقِینَ شکنندگان عهد پیمان و لام برخبر الست بر انکه ان مخففه است مثقله است چه ان فارقه میان ان نافیه و مخففه و دیگر آنکه بیشتر
اسناد کرد از ایشان بدایه اسلام در آمدند و گویند که کثرة کنایه از جمیع است یعنی همه را فاسق و ناقض عهد یافتیم چنانکه مراد بقلت در قوله فقلیلا
ما یؤمنون نفی است و بعد از ذکر قصص انبیای مذکوره قصه موسی علیه السلام را بان معطوف کردانید میفرماید که **ثُمَّ بَعَثْنَا** پس برانگیختیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا مذکوره **مُوسٰی** موسی بن عمران **بِآیَاتِنَا** بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم **إِلٰی فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون که نام او قابوس
بود و نزد وهب پسر ولید مصعب ریان بود و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و ...
و چین است **وَمَلَئِهِ** و بسوی اکابر قوم او **فَظَلَمُوا بِهَا** پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان ایات و وضع کفر کردند بان ایات چه حق ان ایات
که در عالم وضوح بود که بگروند ایشان بان ایات و ایشان وضع انکار کردند در موضع ایمان **فَانْظُرْ** پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق **کَیْفَ**
کَانَ چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ** آخر کار تباه کاران که غرق شدند آورده اند که فرعون چهارصد سال زندگانی داشت و در این مدت و زیادتی در صداعی طاری
نشدی گفته اند که هر چهل روز زاو را قضاء حاجت واقع شدی و لو راسقاها و مجاطبتی که او را دادار او وقوع یافتی از قوم پنهان کردی و بیشتر طعام
وی موز بوده تا و برای قلت حاجت باشد دعوی خدائی کرده مردم را بگرویدن و طغیان و عتو او افزون گشت تا امر نهبرسید که حضرت موسی علیه السلام
موسی علیه السلام چون از مصر فرار نموده بجهت کشتن قبطی چنانکه در سوره القصص مشروح گشته بمدین آمد و بصحبت شعیب علیه السلام رسید
و شعیب علیه السلام دختر خود را که صفورا نام داشت بعقد نکاح وی در آورد و موسی بعد از مدتی مراجعت نمود بمصر در اثنای راه بوادی ایمن رسید و
خلعت نبوت یافت و معجزه عصا و ید بیضا اختصاص یافت و تفاصیل این قصه نیز در سوره قصص عنقریب از سوره ایشان مرقوم گشته القصه حق سبحانه و تعالی
حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را ابتدا بخود دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع کند موسی بمدد عنایت حق از اقصی اطراف مدین و ...
او کرد اند هرون بمصر را آمد و مدتی بدر سرای فرعون مقام کردند و حجاب نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چه ایشان در نهایت فقر بودند
بوده اند و خادم پشمینه پوشیده بودند و در خبر است که موسی جامه پشمینه پوشیده بود و کلاه پشمین بر سر نهاده و عصا در دست و پیشم بر میان بسته و نعلین در پا کرده
و عصا بر دست گرفته و هرون نیز چنین بود بعد از مدتی متمادی روزی مسخره فرعون بر سبیل تمسخر نام ایشان را نزد فرعون برد باین وجه که مردی در باد از ...
فلان سخن غریب میگوید و عجیب تر این است که مدعی است که دو تن با جامه های پشمینه بر در این سرا مقام کرده اند و میگویند که ما پیغمبران خدائیم و خدا
ما را بفرعون و قوم او فرستاده تا بوحدانیت خدا و نبوت ما ایمان آرند و تابع ما شوند فرعون گفت که این چه سخن است بچه میگوئی یا بهزل گفت بهزل
نمیگویم و بر وجه تحقیق و جد میگویم و اکنون که بر تو آمدم گفتند که فرعون را بگو که ما رسولان خدائیم اجازت ده که تا پیغام خدا را بتو رسانیم فرعون
چون این سخن شنید تیره شد و رنگ از روی او متغیر گشت و گفت ایشان را در آرید تا ببینیم که چه کسانند چون ایشان در آمدند و نزد فرعون بایستادند
فرعون روی بموسی کرد و گفت من انت چه کسی موسی آغاز دعوت کرد کما قال الله تعالی **وَقَالَ مُوسٰی** و گفت موسی **یَا فِرْعَوْنُ إِنِّی**
رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده شده ام **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ** از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت این را دعوی است حقیقتی
نیست و باطل است پس گفت موسی فرمود که **حَقِیقٌ عَلٰی أَنْ لَا أَقُولَ** سزاوار و واجب است بر انکه نگویم **عَلَی اللّٰهِ** بر خدای **إِلَّا الْحَقَّ** مگر سخن حق
و راست یعنی واجب لازم است بر من انکه نگویم مگر سخن حق زانکه هزل و باطل در انبیا و کشاف مذکور است که اصل کلام حقیق علی ان لا اقول است
چنانکه قرائت نافع است و تعلیب ان بجهة امن است از التباس کقوله و تشقی الرماح بالضیاطرة الحمر و تشقی الرماح الضیاطرة و بر این وجه لازم است
است اینطور نیز لازم از خواهد بود پس چنانکه قول حق حقیق است بر موسی موسی حقیق است بر قول حق و اینجا اغراق در وصف صدق و معنا
حق واجب علی القول ایاه اکوبا نا قابله الا برجی لا متلی ما طقاو بالحقیة تضمین بعض متلی حریص علی الا لا الحق و ما فرضه علی من الرسالة لزوم علی در مکان

اعاده وا...

بکار آمده ... فی ... و عرفهم ... علیه ... کتاب



با موضوع شده بعید باشد که بمانند لقولهم رمیت علی القوس ای القوس و گویند حقیق خبر مبتدای محذوف است ای انا حقیق یعنی من سزاوارم و یا مستقر
و راسخم بآنکه نگویم بر خدا مگر سخن راست فرعون بعد از شنیدن این مقال از موسی گفت ای موسی بر این دعوی هیچ بینه و حجتی داری موسی فرمود که قَدْ
جِئْتُكُمْ بتحقیق که آمده‌ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما او را معجزات پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است
از عصا و ید بیضا است فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه
که موطن آبای ایشان بوده معاودت کنند و سبب آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد
و بهم اقامت کردند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون یوسف بود بمرد
اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او نیز بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت نشست و زبان بانا ربکم الاعلی بگشاد
و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند و چون اتباع او بسیار شد و تسلط تمام یافت و در بنی اسرائیل قوتی و کثرتی چندان نبود گفت
کسان ما بوده اند و شما بنده زادگان ما باید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتیکه موسی مبعوث شد و فرمود ای فرعون دست از بنی اسرائیل باز دار قَالَ
گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود صادقی جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی از نزد خدای خود فَأْتِ بِهَا پس بیار آن را یعنی بنما بمن
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان در این دعوی جواب شرط محذوف است بقرینه ما قبل یعنی اگر در دعوی نبوت صادقی بیدکه
مصدق و مبین قول تو باشد بمن بنما فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ
اژدهائی شد ظاهر و هویدا دهن گشاده و ما بین لحیتین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب
تخت وی آورد مردم از آن بار کار بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در روایتی آمده که بر بالای تخت حمله کرده روی بگریز نهادند
واقع شد با آنکه هر چهل روز یکبار حدث کردی و بعد از ... و هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگندت
دهم ترا بآن خدای که فرستاده اوئی ... که عصای خود را بگیر تا من ایمان آورم و بنی اسرائیل را با تو فرستم موسی علیه السلام
ثعبان بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و بر سریر خود بنشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری گفت آری پس دست راست بگریبان کرده در زیر بغل
در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنگاه آن دست بَيْضَاءُ سفید بود که در غایت کمال نور بود لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان
و نظارگان را یعنی سفید بیخارج از عادت که بجهت آن جمیع نظاره گران مجتمع شدند و از روی تعجب در آن مینگریستند و بعضی بر آنند که
موسی گندم گون بود و چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نوری از آن بتافت که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه
دست خود را بفرعون نمود در حالت اصلی خود و بعد از آن در گریبان کرد و چون بیرون آورد نوری از آن میتافت که میان آسمان و زمین را روشن
ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بحالت اول بود اگر گویند که ثعبان بمعنی عظیم الجثه است که آن را اژدها گویند که در کریمه فلما رآها تهتز
كأنها جان است موضوع برای حیه صغیره پس بهم تنافی مینماید گوئیم که آن در حالت واحده واقع نشده بلکه عصا یکبار بصورت ثعبان میشد
و یکبار بصورت مار باریک و کوچک و با مشابهت او بثعبان از روی جثه بود و بجان از وجه سرعت در رفتار و حرکت و در عصای موسی خلاف
است که از کجا باو رسیده بود نزد بعضی آنست که در وقت توجه او بمدین فرشته ای بوی داد و اکثر بر آنند که عصای آدم بود که از بهشت آورده بود
و بطریق وراثت در میان اولاد او بر بود تا که بمیراث بشعیب رسید با چهل عصای دیگر که از آبای او بوی رسیده بود و در حینی که موسی را باجارت
بگرفت او را گفت که در آن خانه رو و عصائی برای خود اختیار کن موسی بخانه در رفت این عصا بدست او آمد چون آن بنزد شعیب آورد گفت این را بنه و
عصای دیگر بگیر موسی آن را بجای نهاد و در میان عصاها نهاد و دست کرد تا عصای دیگر بر دارد همان بدست او آمد و تا سه نوبت این صورت واقع شد
و نوبت چهارم که بدست وی آمد شعیب دانست که در تحت این حکمتی هست پس آن را باو گذاشت و در وقتی که از نزد شعیب متوجه مصر شد در
اثنای راه آتشی افروخته دید متوجه آتش شد دید که از درخت سبز آتشی بر می آید چون نزدیک آن درخت رسید ندا آمد یا موسی انی انا الله سبحانه
و تعالی او را امر کرد بالقای این عصا و چون عصا بیفکند اژدهائی شد موسی بترسید و بگریخت باز ندائی آمد که ای موسی مترس
و بگیر عصا را چون موسی او را بگرفت همان عصا شد پس وی را بنزد فرعون فرستاد و چون نزد فرعون آمد و عصا را بیفکند اژدها شد چنانکه
گذشت و در روایتی آمده که همه انبیا عصا در دست میداشتند جهت تجنب از خیلاء و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که تعصّوا فانها من سنن
اخوانی المرسلین عصا بدست گیرید که آن از روش پیغمبرانست که برادران منند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من خرج فی سفر و معه
عصا من لوز مرّ و تلا هذه الآیة ولما توجه تلقاء مدین الی قوله والله علی ما نقول وکیل آمنه الله من کل سبع ضار و من کل لص عاد و من کل ذات حمة حتی یرجع
الی اهله و منزله و کان معه سبعة و سبعون من المعقبات یستغفرون له حتی یرجع و یضعها یعنی هر که در سفر خود بیرون رود و با او عصائی باشد از
بادام تلخ و این آیه و لما توجه تلقاء مدین بخواند تا بقوله والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن گرداند از هر ضرر رساننده و از هر دزد ستم رساننده
و از هر جانور زهر دار گزنده تا آنکه مراجعت کند با اهل خود و با او هفتاد و هفت فرشته باشند که در پی او باشند و در پیش و او را محافظه کنند و
از برای او استغفار نمایند تا آنکه با اهل خود معاودت کند و عصا از دست بنهد و مروی است که اول کسی که عصا در دست گرفت ...
القصه چون فرعون از موسی این هر دو معجزه را که انقلاب عصا بود باژدها و ید بیضا مشاهده کرد خواست که ایمان آرد هامان که وزیر او بود بر هم
زد و گفت ای فرعون نه مدتی است که دعوی خدائی میکنی و عالمی بآن معتقد شده اند و پرستش تو میکنند و ... اکنون بنده ... ایمان



در عقب خواندن

خواه او را



خواهی آورد و برهان ادعای خود را ظاهر خواهی کرد این امر محال است پس فرعون موسی را گفت که مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود چنین باشد و چون موسی
از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی وحی فرستاد که فرعون را بگوی که اگر بمن ایمان آوری چهار چیز را [illegible] مسلم دارم و جوانی و قوت تو باز دهم
موسی چون این پیغام را بگذارد فرعون گفت امروز نیز مرا مهلت ده پس هامان را طلبید و گفت ای هامان موسی چنین و چنین می گوید تو چه میگوئی
اگر چنین است که موسی میگوید امری عظیم باشد هامان گفت او مردی ساحر است تواند بود که این عمل از او صادر شود اما بگو هرگز که این قوم ترا پرستش کنند
بهم ملک بنا می رود بعد از آن گفت منم توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند و هامان موی فرعون را بآن خضاب کرد و همه سیاه شد
فرعون بآن فریفته گردید روز دیگر که موسی نزد وی آمد فرعون را یافت که همه موهای او سیاه شده از آن متعجب شد وحی آمد که ای موسی چرا تعجب میکنی
این خضابست و در اندک روزی زایل شود و همان سفید گردد و در بعضی روایات آمده که چون موسی و هرون از نزد فرعون بیرون آمدند در راه ایشانرا
باران گرفت بخانه پیره زنی شدند که از خویشان مادر ایشان بود و شب آنجا مقام کردند و هامان و قوم فرعون بفرعون گفتند که موسی و
هرون امشب بیتوته کرده اند و اینجا محبوس ساخت فرعون کسان از عقب ایشان فرستاد چون بیامدند موسی و هرون را در خانه پیره زن خفته یافتند خواستند که ایشانرا
بیدار کنند عصا بر بالین موسی نهاده بود اژدها شد آهنگ ایشان کرد ایشان بگریختند و چون موسی و هرون بیدار شدند پیره زن ایشانرا از آن صورت مطلع
ساخت چون خائف و هراسان باز گشتند و این صورت را بعرض فرعون و ارکان دولت او رسانیدند قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ
از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوئیست دانا یعنی بفن سحر ماهر چه بینی که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را بیضا
بیرون می آورد يُرِيدُ می خواهد این ساحر بساحری أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما لفظ جمع برای تعظیم فرعونست و یا
خطاب بفرعون و سایر قبطیانست یعنی موسی میخواهد که شما را از زمین مصر بیرون کند و حکومت و ولایت را به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید
گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید در و چه اشارت میکنید تا بآن عمل کنیم قَالُوا گفتند أَرْجِهْ تاخیر کن مهم او را وَأَخَاهُ
و برادر او را که هرونست یعنی در کار ایشان شتاب مکن و ایشانرا حبس کن و اول اصح است بجهت آنکه ارجاء در اصل بمعنی تاخیر است و نیز فرعون میدانست که قادر
بر حبس ایشان نیست بجهت مشاهده آن دو معجزه عظیمه سکون ها بسبب تنزیل منفصل است بمتصل یعنی ایشانرا واگذار و تعجیل در امر ایشان مکن
وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بارض مصر دارد حَاشِرِينَ گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان را يَأْتُوكَ تا بیارند بتو بِكُلِّ
سَاحِرٍ هر ساحری که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن سحر آورده اند که بجست و کیفیت [illegible] هیچ قرنی از قرون بقدر ساحر نبود که در قرن موسی رؤسای سحره با قصای
زمین مصر بودند و در تفسیر [illegible] آورده که دو مرد از صعید [illegible] بودند که ایشانرا در فن ساحری مهارت تمام بود و چون فرستاده فرعون بنزد
ایشان رسید مادر خود را گفتند که قبر پدر ما را بنما مادرش چنان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر
ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار را بر او تنگ کرده و ایشانرا عصائیست که چون می فکنند اژدها میشود و هر چه پیش او
می آید میخورد و فرعون را عاجز کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمدینه رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب میشوند این
عصا همان اژدها می گردد یا نه اگر اژدها می گردد بدانید که جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال بر این منوال باشد
نه شما را و نه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و نزد ابن اسحق پانزده
هزار و نزد ابن منکدر هشتاد هزار و در تیسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه میفرماید که وَجَاءَ السَّحَرَةُ
و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
آیا مزدی باشد حفص و حمزه و کسائی بر طریق اخبار میخوانند نه استفهام و تنوین برای تعظیم است یعنی بر وجه [illegible] گفتند ما را مزدی بزرگ باشد
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری شما را مزدی بسیار باشد وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما
[illegible] لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان منید هر گاه که خواهید بی آنکه حاجبی نزد من آیید و هر چه خواهید و طلبید اجابت کنم این جمله موکده
بآن عطف است بر آنچه نعم سادّ مسدّ آنست که ان لکم لاجرا است زیادتی این کلام بر جواب جهت تحریص ایشانست و دراین دلالتست بر عجز فرعون
از مقاومت با موسی و تذلل او چه از جمله معلوماتست که احتیاج او بسحره بجهت ضعف و عجز او بوده و نیز دلالتست بر آنکه ساحران در آنچه دعوی
کردند که چوب و ریسمان را مار کردانیم دروغ گفتند زیرا که بر قلب اعیان قادر بجز حق تعالی نمیتواند بود و اگر قادر بودندی کوهها و سنگها
زر کردندی و از فرعون محقر نخواستندی و نگفتندی که ان لنا لاجرا آورده اند که مهتران این جماعت سحره چهار تن بودند و برادر بودند که سابور
و عادور [illegible] و دو دیگر که حطط و مصفی و در لباب و مرکه این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عادور
واقعه سؤال و جواب پدر خود را با قوم گفتند ایشان از قصه خواب پدر [illegible] اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم ایشان
شد که هر گاه موسی در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشانرا در دل بیم پدید آمد و دغدغه در خواطر ایشان خطور کرد و از اینجا [illegible] مبدل
وقتی که فرعون لعین موسی را طلبید مقرر شد که با جادوان مناظره کند مجلس معارضه نظام یافت ساحران رسنها [illegible] و عصاها
آوردند [illegible] که این مجمع را اسکندریه بود [illegible] لشکر فرعون در آن صحرا جمع شده بودند و بروایت ابن عباس [illegible]
اول روز نوروز [illegible] شنبه است و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر بیک طرف [illegible]
و موسی و هرون بر یک طرف بایستادند پس جادوان بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه [illegible]



افکنی عصای خود را وَاِمّا اَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ ما افکنندگان حبال و عصای خود را در انوار آورده که سحره با یکدیگر
موسی را مخیر ساختند بجهت مراعات ادب با طریق جلادت و تمکین و لیکن رغبت ایشان چنان بود که اول ایشان بیندازند و بتغییر نظم کلام
و تعریف خبر و توسط فصل و تاکید متصل بمنفصل تنبیه کرده بر این رغبت و لهذا قالَ گفت موسی از روی موافقت رغبت ایشان
و اعتماد تمام بر کار خود و کرم و تسامح و تخلقی که انبیا را می باشد یا بر وجه تهدید گفت اَلْقُوا بیفکنید شما فَلَمّا اَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند
ساحران آنچه ساخته بودند یعنی رسنهای بزرگ را که مجوف ساخته و تافته بودند بغیر مطلا کرده و چوبهای دراز که مثل آن ساخته بودند
و اجوف آن چوبها و رسنها را پر سیماب کرده [illegible] چون حرارت آفتاب بآنجا رسید بتوسط حرکت آمد آن رسنها و چوبها بشکل مارها
بر یکدیگر می پیچیدند در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین [illegible] کرده بودند و آتش در آن انداخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب
فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمدند و چنان نمود که همه میدان از مارها [illegible] سَحَرُوا اَعْیُنَ النّاسِ جادوئی کردند
بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بایشان چیزی بتخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمان را [illegible]
گویا طلب هیبت کرده بودند از ایشان و با ایشان گفتند که ازین مارها بگریزید تا هلاک نشوید وَجاؤُا بِسِحْرٍ عَظِیمٍ و آوردند جادوئی
بزرگ در فن خود [illegible] تمویه و تلبیس [illegible] که همه مردمان تعجب کردند و عظمت آن باعتبار کمیت [illegible] باشد زیرا که عصاها
و رسنها [illegible] حقیقت [illegible] حق تعالی
[illegible] سَحَرُوا اَعْیُنَ النّاسِ [illegible] یُخَیَّلُ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّها تَسْعی وَاَوْحَیْنا و ما
وحی کردیم اِلی مُوسی بسوی موسی علیه السلام اَنْ اَلْقِ عَصاکَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی بیفکند اژدهائی سیاه
[illegible]
[illegible] فَاِذا هِیَ پس ناگاه آن عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ ما یَأْفِکُونَ فرو میبرد آنچه ساخته بودند [illegible]
[illegible]
هلاک گشتند فرعون [illegible] بیهوش شد [illegible]
[illegible] فَوَقَعَ الْحَقُّ پس غالب شد [illegible]
[illegible] موسی وَبَطَلَ و باطل گشت ما کانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه [illegible]
[illegible] ساحران [illegible]
[illegible] فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان و ساحر فرعونیان هُنالِکَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا
و بازگشتند از آن موضع صاغِرِینَ خوار شدگان [illegible] و چون ساحران [illegible]
[illegible] معجزه است [illegible] خارق عادت است و فوق طاقت بشر [illegible] وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند ساحران
[illegible] ساجِدِینَ سجده کنندگان [illegible]
حق تعالی [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] قالُوا آمَنّا گفتند ایمان آوردیم
بِرَبِّ الْعالَمِینَ بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسی وَهارُونَ پروردگار موسی و هارون [illegible]
اراده فرعون [illegible]
[illegible] قالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان [illegible] آمَنْتُمْ بِهِ [illegible] قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَکُمْ پیش
از آنکه دستوری دهم شما را [illegible] اِنَّ هذا لَمَکْرٌ [illegible] مَکَرْتُمُوهُ [illegible] فِی الْمَدِینَةِ
در شهر مصر [illegible] لِتُخْرِجُوا مِنْها [illegible]
اَهْلَها [illegible] فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible] لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ [illegible] وَاَرْجُلَکُمْ
و پایهای چپ شما را [illegible] مِنْ خِلافٍ [illegible] ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِینَ [illegible] همه شما را [illegible]
[illegible] قالُوا گفتند ساحران [illegible]
[illegible] اِنّا اِلی رَبِّنا بسوی پروردگار خود [illegible]
مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم [illegible] وَما تَنْقِمُ مِنّا [illegible] اِلّا اَنْ آمَنّا مگر آنکه
[illegible] بِآیاتِ رَبِّنا [illegible] لَمّا جاءَتْنا [illegible] موسی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] رَبَّنا ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَیْنا [illegible] صَبْراً شکیبائی

دولت ایمان تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِینَ و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر ایمان پس فرعون قطع اطراف ایشان کرد
بر خلاف یکدیگر و ایشان را بر دار کشید و بعضی گفته‌اند که بر ایشان غالب نشد لقوله تعالی انتما و من اتبعکما الغالبون و اشهر قول اول است و
از ابن عباس آمده که بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر گشتند و در سحر ظاهرا مبالغه کردند و سوگند خوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن
شدند و نماز دیگر شهید گشتند و نماز شام به بهشت رسیده بودند و روایتی از ابن عباس که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل ششصد
هزار مرد منقاد شدند و بدایرهٔ اسلام در آمدند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ و گفتند اعیان و اشراف از قوم فرعون و ملازمان او
بر وجه انکار أَتَذَرُ مُوسَىٰ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی را وَقَوْمَهُ و گروه او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین
مصر و مردم را از تو باز میدارند و اسباب را بر ما تباه کنند وَيَذَرَكَ و میگذارد ترا موسی یعنی پرستش تو را ترک میکند وَآلِهَتَكَ و دست باز
میدارد از پرستش خدایان تو و ابن عباس وَإِلَاهَتَكَ بصیغهٔ مفرد خوانده است که نزد ایشان رفع موسی اهم بود از قوم او زیرا که قوم او تابع وی بودند هر گاه
که کار او ساخته شد ایشان مغلوب و مخذول خواهند شد و قوتی نخواهند داشت که تمرد کنند و از طاعت و عبادت فرعون سر بپیچند
مروی است که فرعون نیز پرستش خود میفرمود و هر کواکب را میپرستید و بروایت حسن فرعون بت پرست بود و قوم او نیز گوساله میپرستیدند بلکه پیر او
هم عابد بود و هم معبود و سدی گفته که فرعون پیش از آنکه دعوای خالقی کند گوساله پرست بود و قوم او نیز گوساله پرستیدند و مجاهد بر آنست که
مر بتان او را میپرستیدند و او چیزی را بغیر ستاره میپرستید و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم خود را بتی داده بود که او را میپرستید
تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این جهت می‌گفت که انا ربکم الاعلی ایشان خدایان خورد بودند و من خدای بزرگ ترم الفصه چون ایشان فرعون او را
تحریص کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون چون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت در جواب ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
زود باشد که بکشیم پسران ایشان را وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان ایشان را تا خدمت کنند هم چنانکه پیش از این میکردیم
تا معلوم شود اکنون که قهر و غلبه که پیش داشتیم همان داریم و بجهت او فتوری در تسلط ما راه نیافته و توهم نکنند که او آن مولودیست که منجمان
حکم کرده اند که زوال ملک ما بر دست او باشد وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و بدرستی که ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و همه ایشان مقهور حکم ما
چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند بطریق استغاثه روی بموسی آوردند و بعد از مشاهدهٔ اضطراب قَالَ مُوسَىٰ
گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر وجه تسلیه که اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما میکنند
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث میدهد یعنی می‌بخشد بعوض مَنْ يَشَاءُ هر کرا که میخواهد
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو که ظفر و نصرتست در دنیا و نعیم بهشت در عقبی لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست
این کلام بمنزلهٔ امید دادن است بعد از تقریر امر باستعانت و صبر تثبیت ایشان را و وعده هلاک قبطیانست و دخول و ولایات ایشان
بنی اسرائیل را بدانکه عاقبت چون با لام مستعمل شود بمعنی خیرست و اگر با علی مستعمل شود بمعنی شر کقوله لهم الدایرة و الدایرة علیهم و گویند غرض
موسی از این کلام آن بود که تخویشی و تسلیه بنی اسرائیل است بر آنکه دنیا بکسی نماند این دو سه روز دولت که فرعونیان راست عنقریب زوال پذیرد
مبتلی شوند و پسران ایشان مستخلف شوند و حسد و غیره و ریا و بطاعت و پرهیزکاری عمل کنند که نعیم جاوید میسر است القصه بنی اسرائیل از غایت اشکالات
فرعون و فرعونیان کردند قَالُوا گفتند بر وجه تفجع و توجع أُوذِينَا رنجانیده شدیم یعنی فرعونیان ما را رنجانیدند و ایذا رسانیدند
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بما آیی برسالت و پیغمبری و پسران ما را میکشتند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را بعد از آنکه تو آمده
و معجزات باهره با ما نمودی و مدت مدید است که ما را کارهای پر مشقت میفرمایند و اکنون در صدد قتل ما اند و پیش از این پسران ما را
میکشتند حالا نیز میخواهند که همان اشتغال کنند چون در هر دو حال ما در رنج و تعب بوده‌ایم پس فایدهٔ تو و عنایت تو چه فرق باشد و هب بن منبه
روایت کرده که اول رنج ایشان آن بود که ایشان از مدتی طولانی میکشتند و همه ما عملهای ایشان را میکردند و کارهای گران با ایشان میفرمودند مانند سنگ
گران از کوه کندن و نقل کردن آن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرفتهای پر مشقت ایشان فرمودن مانند بنایی و خشت زدن و کوه کندن و مانند
آن و اگر از اینها عاجز شدندی هر روز مرد کاری از ایشان می‌گرفتند و اگر نمیدادند بجهت قصور ایشان را میزدند و بنا از آن بر خراج رسید و بافتن
فرمودندی و بروایت حسن فرعون وضع جزیه کرده بود بر ایشان و قتل ابنای ایشان و بعد از آمدن موسی آزار ایشان مکرر شد و در این قصه ایشان شکایت بموسی عرض
کردند قَالَ گفت موسی علیه السلام بر وجه تصریح با آنچه اول بکنایه گفته بود و بنی اسرائیل را از آن تسلی داده عَسَىٰ رَبُّكُمْ عسی از خدای طمع امانت
یعنی طمع میدارم و امید وارم از پروردگار شما أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ که هلاک گرداند دشمن شما را که فرعونست و قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَيَنْظُرَ پس ببیند که حق تعالی یعنی علم او تعلق گیرد که بوقت رحمت راحت
و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه طریق میورزید از شکر و طاعت و معصیت تا شما را فراخور آن جزا دهد روایت کرده
که شاید بر آن لفظ عسی محمول است بر آنکه حضرت موسی بود و ماست تا که با منتهای صمیم و اعیانهم شتنه فرعونیان نباشند و نگویند که اولاد ایشان اعمال
رسند پس ایشان موعود آنست که در روایت آمده که فتح مصر بنی اسرائیل را در زمان داود بود در ازمان حق تعالی شهرهای بکر را برای
ایشان گشاد و در عهد سلیمان علیه السلام هم ملک زمین با ایشان داد و در مجمع البیان مذکور است که مضمون عسی یعنی واجب و لازم است نعی حق تعالی
بوعده واجب لازم گردانیده است که شما را وارث زمین مصر و ممکن گرداند در آن و بشما داد و از بنی اسرائیل هلاک فرعون و قوم او و صعفای

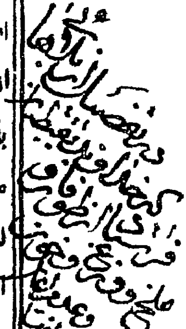
واهم

خلق

شوکت



بعد از هلاک دشمنان مقدمات از ابیان میکند و میفرماید که وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه فرا گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را
بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی است از اسمای غالبه است چون الثریا و الصعق و امثال آن و عالیان بر قحطی یعنی سنه که ذکر تجب
کنند از آثار قحط مبسازند از ان اشتقاق میکنند چنانچه گویند اسنتوا القوم اذا قحطوا وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان یعنی کمی میوهای
ایشان و از ابن عباس نقل است که سنین در اهل بوادی و بوادی ایشان بود و نقص ثمرات در امصار ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا شاید
که ایشان پند پذیرند و متنبه شوند که این همه بکفر و معاصی ایشانست پس متعظ شوند و تا قلوب ایشان نرم شود و بشدت بلیه دعا و
جزع و فزع نمایند بدرگاه الهی و راغب شوند باینچه نزدیک است از الله و نعمای او و ایشان متنبه نشدند و درین آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که
حقتعالی مؤید کفر است برای آنکه او سبحانه درین آیه بیان فرموده که او از کفار اراده تذکر کرده و رجوع بدرگاه او و مقصد ایشان از این معنی که نشدند
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ پس چون میامد بایشان نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَذِهِ میگفتند برای ماست این یعنی ما را این سزاوار است و مستحق
آنیم و بطریق عادت زمان این بما رسیده وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر رسید بدیشان بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد
گرفتند بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند که این رنج و محنت بشامت شما بما رسید و شومیه
شما است و چون صباح از منازل خود بیرون میآمدند فال میگرفتند و قطیان ایشان نوار حسنه بخود نسبت میدادند
و سیئه بموسی و قوم او میکردند بجهت فرط عناد و غباوة و غشاوة ایشان بوجهی که بعد از آن بلیه حق قلوب ایشان و مقتل عرا...
خصوصا بعد از مشاهده آیات بینه و معجزات ظاهره ایشان از آن متاثر نشدند و در عتو و عناد افزودند و منهمک شدند در غی و ضلالت و
تعریف حسنه و تنکیر آن با اداة تحقیق که اذاست بجهت کثرة و وقوع آنست و عدم قصد الهی این بالذات چنانچه حق عبا اراده ازل سیئه منفعلت
بعد از آن این گفتار با ایشان دیگر ه فرموده که أَلَا آگاه باشید که آنچه ایشان مذکور کرده اند گفتند که از شامت موسی است چنان نیست بلکه إِنَّمَا
طَائِرُهُمْ خیر و شر ایشان که سبب خیر و شر ایشان از تن درستی و فراخی نعمت و امنیت و از بیماری و تنگی و خوف عِنْدَ اللَّهِ نزد خداست و از
اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشتند و بحضرت او عرض کرده و شامت آن عملها با ایشان رسیده یعنی سبب آن تقدیر ... در تفسیر این
گفته که شامتی که بآن موعود شده اند از عقاب نزد خدای است و متاخر بوده و در آخرت از ایشان خواهد رسانید این بلیتی که در دنیا بایشان رسیده
و گویند معنی آنست که حق تعالی طایر که و طایر شامت را که خیر و شر آیت و نفع و قهر بایشان میرسانند غیر او نیست اگر عقل داشتند که طلب خیر او کنند
و سلامتی از شر او خواهند این معنی قریب بمعنی قول حسن بصری است که گفته که شامت که بموسی نسبت میدادند محفوظ است نزد خدا و در آخرت ایشان را بآن مکافات خواهد
داد وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنچه بایشان میرسد و خواهد رسید از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بواسطه
شومی اعمال ایشان است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ اصل مهما ماء شرطیه است که ماء زایده بآن منضم شده برای تاکید بعد از آن الف ما منقلب شده
بهاء جهت اشتغال تکریر و گویند بمعنی اکفف است و ما جزائیه یعنی اکفف ما تاتنا و محل آن رفع است بر ابتدا یا نصب بفعلی که مفسر است پس معنی آیست که گفتند
فرعونیان که باز ایستیم از آنچه میگوئی و دعوی میکنی از هر چه بیاری و بنا بر معنی اول معنی آنست که هر چیز که بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانها که
زعم تو آنست که معجزه تو است مثل قحط و مرض و مثل آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ پس نیستیم ما مر ترا ایمان آرندگان بدان که
و باور دارندگان چون فرعونیان عناد را بسر حد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان را یعنی
چیزی که طوف کند بر اماکن و همه را فرو گیرد چون باران و سیل و گویند مراد بآن جدریست و یا موتان که موت مایحی الشیعا لماء وَالْجَرَادَ
و فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده را یا کنه برک یا سبوسه را یا اولاد جراد قبل از نبات اجنحه آن وَالضَّفَادِعَ و غوکهائی که بآبها
خوابها ایشان در جامه و در طعامهای ایشان می افتادند و بر سر و روی ایشان میدویدند و در وقت سخن کردن در دهان ایشان در می افتادند
و میرفتند وَالدَّمَ و خون که هر چه می آشامیدند برنگ و طعم خون میبود آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ حال است که این نشانها مذکوره ایشان
فلتبعها بود میین و هویدا بود که بر هیچکس پوشیده نبود که آن آیات خدا است و نقمت او بر ایشان و با آنکه هر یک جدا شده بجهت امتحان احوال ایشان
چه مدت میان هر روایت یکماه بود و امتداد هر یک یک هفته و با وجود این متنبه نشدند فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند از فرمانبرداری و
كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروه مقیمان و گناه کار در کفر کم با وجود ظهور آیات و تتابع با ایمان نیاوردند از ابن عباس و معتبا جبیر روایت
است که چون سحره ایمان آوردند فرعونیان و اتباع او مقهور شدند و مغلوب و منکوب با ز گشتند بکفر و معصیت اصرار کردند حقتعالی
ایشان را بقحط و نقصان میوه امتحان کرد هیچ متنبه نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که با ... یا الهی ایشان را که موجب نقمت و بلیه باشد
با ایشان و قوم مرا پند و موعظه و عبرتی بود حقتعالی طوفان از ابر ایشان فرستاد بوجهی که هفت شبانه روز باران بر ایشان بارید با ظلمت بر جای
متراکم ایشان در ماندند چنانچه خانهای قبطیان در و آمد مرد و زن ایشان برپای بایستادند که دل کمان را بر بلند بها استاده بند و هر قبطی که در جا
نشستی غرق شدی و همه طعام و اثاث ایشان را ضایع کرد و اکثر خانهای ایشان فرود آمد و کشت و زرع ایشان تباه شد و با آنکه خانهای بنی
اسرائیل با منازل ایشان متصل بود قطره آب بخانه ایشان فرود نیامد و گویند مراد طاعون بود که ایشان هفتاد هزار ... شدند از صادق علیه السلام
مرویست که ... بر ایشان بنازید و چون مثل ... ایشان غالب شد ... از ایشان ... شدند ...
فرعون کردند از او ... شده در ... موسی ... که ... ما ... آن ... ما ... ایمان



موسی صلح شد ابر زمین فرو رفت و مزروعات و فواکه ایشان ظاهر گشت بنظارت تمام که هرگز چنان ندیده بودند و نعمت بر ایشان فراخ
گشت باز کفران نعمت ورزیدند و ایمان نیاوردند بعد از یکماه حق تعالی بر ایشان ملخ فرستاد تا آنکه جمله گیاه و مزروعات و فواکه و اوراق
و اشجار ایشانرا بخوردند پس از صحرا بخانهای ایشان در آمدند در ها و سقوف و اثاث و متاع ایشانرا بخوردند و هر چند بیشتر میخوردند
گرسنه تر میشدند و یک ملخ در خانهای بنی اسرائیل نیامد و هیچ ضرری بایشان نرسانید و هفت روز باین بلا مبتلا شدند دیگر باره پناه بحضرت
موسی بردند و بایمان غلاظ و شداد سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بی خلاف بخدا معترف شوند موسی بصحرا رفت و بعصای
خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها باین دو طرف متفرق شدند چون ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این ما را بس است
مصلحت آنست که باین قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس نقض عهد کردند و در کفر و عصیان خود راسخ شدند چون یکماه از این بر آمد حق
تعالی موسی را فرمود که از مصر بیرون رو بدیهی که آنرا عین الشمس گویند آنجا پشته ایست از ریگ آنجا عصا را بر آن پشته زن نام آن دیه بکر
بنام موسی بیامد عصا را بر آن پشته زد حق تعالی از ریگ آن شپش گردانید و همه متوجه مزارع ایشان شدند و بقایای زروع و فواکه ایشانرا اخلال کردند
و ایشانرا میگزیدند و میخوردند و در طعام و شراب ایشان میافتادند و هر چه مینهادند پر از قمل میشد و در مجلس ایشان سر بر
میکشیدند و طعامها و بالای آن مینهادند و چون بوقت خواب بر میخاستند پر از قمل شده بود و در غلات ایشان افتاده همه را میخوردند و در بدن ایشان و ما
و موی سر و ریش ایشان میخوردند و خواب و قرار از ایشان برفت و گویند ملخ پیاده بود که در بقایای مزارع و البسه و اطعمه و اعضای ایشان افتاده تا بعلت ابله
گرفتار شدند و پیش از این مرض نبود باکنه بزرگ در چهار پایان ایشان افتادند و همه را هلاک کردند القصه هفت روز بدین بلا مبتلا بودند دیگر باره
التجا بکلیم الله بردند و اظهار تضرع نمودند و بشرط ایمان انعقاد بر ایشان رفع شد گفتند ای موسی ما را محقق شد که تو در سحر ماهری و سلطنت ما را حیوان
میکنی دیگر باره حق تعالی لشکر وزغ را بفرستاد تا همه سرایها و خانها و مواضع ایشان پر از ضفادع شد و هیچ چیز از دست ننهادند مگر که ضفادع در آن
افتادی حاصل که همه کوزه و ابریق و دیگ و تنور و سفره و خانها پر از ضفادع شد و هر چه میپختند در دیگ و در بهاوی ایشان و در بدن دررفت
سخن گفتن در دهنهای ایشان در بدن و بعد از یکهفته باز التجا بحضرت موسی علیه السلام برده تضرع و زاری اعاده نمودند بشرط ایمان کردن موسی
این بلا را از ایشان رفع ساخت و چون نگاه از این بگذشت طغیان و کفر را از سر گرفتند حق تعالی سیل خون گردانید بحیثیتی که سبطی میخورد آب صاف بود
و اگر قبطی میخورد خون بود اگر از یک ظرف میخوردند از طرفی که سبطی بود در ایشان صاف بود و از آن طرف که قبطی میخورد خون بود گفتند که این نوبه
ششم عظیمتر است چه داراشیه و تمام آب بیشتر و همه خون شده است از تشنگی نزدیک است که همه هلاک شویم فرعون گفت که این سحر موسی است که ما
و بنی اسرائیل را زرد میکند ابن صمیم کبیر ایچند در سبوها است خونست و ایچند در ظرف ایشانست آب است ایشان میخورند و ما خون میخوریم
چون کار بر ایشان سخت شد زنان ایشان که همسایه بنی اسرائیل بودند نزد ایشان آمدند و آب خواستند ایشان از سبو که آب صافی با ایشان
دادند چون در ظرف ایشان خواستند که بخورند خون شد در دیگ فرعون چنان از تشنگی مضطر شد که گفت پوست درخت تر را بیاورید تا بمکد
چون آنرا میمکید در دهن او خون شد تا هفت روز بدین منوال بود دیگر باره نزد موسی آمده استغاثه نمودند و تضرع کردند و عهود و مواثیق
غلیظ بستند و گفتند که اگر این بلا نیز رفع گردد همانا ایمان آوریم و چون موسی دعا فرمود و این بلا از ایشان رفع شد بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال
الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هر گاه واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ بر فرعونیان الرِّجْزُ عذابی از انواع عذاب که مذکور شد قَالُوا گفتند
روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِندَكَ بانچه عهد کرده است نزد تو و ما
مصدریت یعنی بعهدی که با تو کرده که هر گاه او را بخوانی او را اجابت کند و یا بآن عهد که هر گاه که قوم تو ایمان آرند عذاب ایشان
بر داری و یا مراد بعهد نبوت است و این صله ادع است یا حال است یعنی ادع الله متوسلا الیه بما عهد عندک یا متعلق است
بمحذوف که التماس ایشانست یعنی اسعفنا الی ما نطلب بحق ما عهد عندک یا قسم است یا آنکه مراد بعهد نبوت باشد و جواب آنکه
لَئِن كَشَفْتَ هر آینه اگر باز بری و زائل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَلَنُرْسِلَنَّ
مَعَكَ و هر آینه بفرستیم با تو بَنِي إِسْرَائِيلَ بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنوقت که بردیم بدعای موسی و رفع
کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی از زمان که هُم بَالِغُوهُ ایشان رسنده اند بآن یعنی اجلی
که ایشان را غرق کرده اند و یا اجل مقدر إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ پس ناگهان ایشان عهد بشکستند و جواب لما است و اذا مفاجات است در موضع فلما
ترتیب که آنوقت که موسی بر سر ایشان عذاب بیشتر فرعون و قوم او میگفتند ایشان را فرعون مکر در صحرا رفتند بیشتر از آن استقبال
ایمان نیاوردند فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس اراده انتقام کردیم از ایشان اراده نمودیم که ایشانرا اسیر عذاب گردانیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق
ساختیم ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریائی که قعر آن مدرک نمیشد یعنی قلزم که در آن مصر بود بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بسبب آنکه ایشان تکذیب
نمودند بآیتهای ما وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تامل و تفکر در آن غافلان یعنی اعراض ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و عدم
تفکر ایشان در آنکه ایشان همچون غافلان گشتند و گویند ضمیر راجع است بنقمتی که فانتقمنا دال است بر آن و معنی آنست که ایشان از
نزول عذاب غافل و بیخبر بودند و سابر معجزات و آیه و عید این کفار و عصات که اعراض میکنند انا تدبر نا تفاصیل عرضه داده اند در سوره
الفرقان مذکور شده و در سوره اینها مذکور خواهد شد وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی که كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

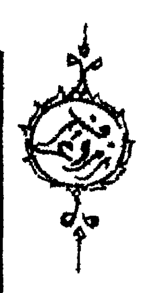
کهنه چکوه سحر

سهل

بعینه

بودند زبون وضعیف شمرده کان یعنی قبطیان درمانده بودند بعد از آنکه فرعون را ابتلاع او را هلاک کردیم میراث دادیم ایشان را مَشَارِقَ
الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا ونواحی غربی از زمین شام الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت کردیم در وی بارزانی
و بسیاری محصولات با بالقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام و آن زمین بیت المقدس است وَتَمَّتْ وتمام گشت كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى
وعده نیکوی پروردگار تو که بنیکو بود یعنی مقرون بانجاز عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل آن نصرت ایشان بود بر اعدا و تمکین ایشان در زمین کلهو
نزدیک من لی قوله ما کانوا یحذرون وقوله بِمَا صَبَرُوا متعلق است بتمت یعنی انجاز این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد مکاره وَدَمَّرْنَا
وخراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بودند میساختند و بر افراشته کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ وگروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای
نیکو و عمارتهای ارجمند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ وآنچه بودند که بر افراشته بودند از تاکهای انگور که بر چوبها کشیده کقوله وهو الذی
انشا جنات معروشات و یا از بناهای بلند چون صرح هامان آنکه حقتعالی ذکر میکند که بنی اسرائیل احداث کردند از هو
شنیع بعد از آنکه حقتعالی منت نهاده بود بر ایشان از نعم جسام و بایشان نموده آیات عظام تا ذکر این معنی تسلیه خاطر رسالتست صلی الله علیه
وآله از کفار مشاهده میکرد از کفر و کفران و برای ایقاظ مؤمنین تا غافل نشوند از محاسبه نفس خود و مراقبه احوال خود چنانچه میفرماید که
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وبگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ برگروهی از قبیله
لخم از یمن که ملوک عرب که در جاهلیت بودند از نسل ایشانند و ایشان در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکنند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش
بتان که مر ایشان را بود و گویند این تماثیل بقر بود و گویند ایشان از عمالقه بودند که موسی مامور شده بود بر قتال ایشان قَالُوا گفتند یا
مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَٰهًا معبودی یعنی تمثالی که ما او را پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ همچنانکه ایشان را خدایانست که
پرستند و ما کافه است که مانع دخول کاف است بر فعل و لهم متعلق جار و مجرور است قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی بدرستی که شما هستید قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ گروهی که جهل میورزید یعنی توهم جواز عبادت غیر خدا میکنید و صف ایشان بجهل مطلق و تاکید مهمه شاید بود ... از
صادر شد بعد از آنکه مشاهده کرده بودند آیات کبری را بعد از آن فرمود که إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده
اند مَا هُمْ فِيهِ با آنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی دین و آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را پاره پاره خواهد شد
وَبَاطِلٌ و زایل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت اصنام و اگر چه ایشان قصد تقرب کنند
بحق حضرت موسی علیه السلام مبالغه فرموده در این کلام با یقاع هؤلاء اسم ان و اخبار از آنچه ایشان در آن بودند از نه مبتدا و
ایشان میکردند از اعمال باطله و تقدیم ... بر آن جمله تنبیه است بر آنکه دمار و هلاکت لازم ایشانست لا محاله و احباط لازم حال ایشانا قوم او
از آن متنفر شوند و محترز گردند از آنچه از او طلب کردند در خبر است که روزی جهودی امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که ما دفنتم نبیکم حتی
اختلفتم پیغمبر خود را دفن نکرده بودید که خلاف کردید حضرت فرمود که اختلفنا عنه لا فیه یعنی ما در او خلاف نکردیم بلکه در خلافت کردیم
یعنی در نبوت او اختلاف نکردیم بلکه در ... او اختلاف کردیم ولیکن ما جفت اقدامکم البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی یا
شما هنوز خشک نشده بود از دریا که ... گفتید که از برای ما خدایی تعیین کن همچنانکه بت پرستان را خدایانست برای خود ساختند
جهود از این سخن منفعل شد ... در کشاف این روایت را این وجه نقل کرده اند که جهودی امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که ما اختصم
بعد نبیکم قبل ان یجف ماؤه ... حضرت فرمود که قلتم اجعل لنا الها ولم یجف اقدامکم من البحر و روایت کرده از زهری و او از ابی واقد که
گفت ما با رسول خدا بودیم در غزای حنین در راه رسیدیم بدرختان سدر که دیبا سبز و خرم بود و شاخهای دیبا او او بیخ بود و کفار
درختی را ... رسیدند که شاخهای دیباداشت و سلاحهای خود را از آن درخت آویختند جمعی گفتند یا رسول الله اجعل لنا هذه انواطا کما للکفار ذات
انواط حضرت چون این بشنید فرمود که الله اکبر این همچنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن
سنن من کان قبلکم ما تخذ ... که جان من بید قدرت اوست که شما بروش آیید که پیش از شما بودند یعنی بنی اسرائیل که تا موسی گفتند از برای ما
مقرر کن که ما بعبادت آن مشغول شویم همچنانکه این جماعت را صنمی هست که ایشان را امید سند قَالَ گفت موسی أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای
تعالی جل جلاله أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او تفضیل داده شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرموده این تنبیه است بر سوء معامله ایشان تخصیص حقتعالی ایشان را و منا آیت ایشان و جه تفضیل آنچه مستحق آن بود
مقابل ساختند بقصد ... او در ذات ایشان و بعضی مخلوقات را گویند که تفضیل ایشان بر امم دیگر از آن وجه بود که دو پیغمبر بایشان معوث
شده بودند تا اقرب شد بقبول و حلاحت داد ... ایشان را از دست فرعون و قوم او و برایجب ... املاک و دیار و اموال قبطیان را با ایشان سوء بعض
فرمود بعد از خطاب میفرماید بنی اسرائیل را که در زمان پیغمبر بودند بر وجه امتنان بر ایشان با آنچه بر آبای ایشان انعام فرموده بود و میفرماید که وَإِذْ
أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون رها دادیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون بر بطریق اسنیناف ... میکند بقوله يَسُومُونَكُمْ
میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت عذاب را مبتوا بدو که حال باشد از ضمیر مخاطبین و با از آل فرعون در حالتی که میرسانیدند
بایشان عذاب را و قوله يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ بدل یسومونکم است یعنی میکشتند پسران شما را بجهة بقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهة بندگی و خدمتکاری خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این رها شدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا در عذاب

محنتی بود شما را مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ یعنی با محنتی بزرگ و برده‌اند که موسی علیه السلام قوم را وعده کرده بود که بعد از هلاک
فرعون کتابی بیارم بشما از نزد پادشاه حق تعالی که هرچه شما را باید دران مبین و مفصل باشد و چون از دریا بگذشتند و فرعون غرق شد طلب
آن کتاب نمودند موسی از حقسبحانه و تعالی درخواست کرد آن کتاب را و فرستد حکم شد که سی روز روزه دار باش و پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی
سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور رفت و چون از دهن او بوی روزه می‌آمد کراهت داشت از آنکه با حقتعالی سخن گوید پس برای
رفع آن را بچوب مسواک کرد و گویند پوست درخت خوش بوی بخایید آن رایحهٔ روزه باطل گشت ملائکه گفتند که ما از تو بوی مشک میشنیدیم
از آن مسواک رفع کردی ندانسته که بوی دهن روزه‌دار نزد حقتعالی از بوی مشک خوشتر باشد که خلوف فم الصائم اطیب من طیب المسک حق
تعالی فرمود که ده روز دیگر روزه دار تا آن را اعاده کند پس موسی امتثال امر الهی نموده ده روز دیگر روزه داشت و حقتعالی از این اخبار میفرماید بقوله
وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز از ذی القعده چون مدار حساب شهور بر رؤیت
هلال است و اول شب هر ماه شود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ و تمام کردیم آن سی روز را بده روز دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد
مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتگاه پروردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسنده بود بچهل شبانروز و گویند که ده روز از ذی
الحجه نیز فضل داشت بر ایام ذی القعده از این جهت آن را متمم ساخت و بعد از آن فرمود فتم میقات ربه اربعین لیلة و دیگر چون در دهه حجه نور
بر او نازل شد لیل و نهار نیز اختصاص باشد از آن سی روز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی وقت رفتن او بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود
هرون که پس بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه من باش وَأَصْلِحْ
و بصلاح آور هر کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان یا پیشه مصلح باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه
کاران یعنی پیروی کسانی مکن که ترا بطریق فساد خوانند در این آیه دلالت است بر آنکه منزلت امامت منفصل است از نبوت و در آن اهل بیت زیرا که
هرون پیغمبر بود پس اگر خلافت مستلزم نبوت میبود موسی را احتیاج نمیبود که استخلاف او کند و او را قایم مقام خود گرداند و از جمله عجایب است که
اهل خلاف با آنکه قایلند که موسی در غیبت چهل روزه هرون را خلیفه و وصی خود کرد تا سد امر امت مختل نشود میگویند که حضرت رسالت صلعم
وصیت نفرموده و هیچکس را خلیفه نگردانید و کار امت را ناقص و هرج و مرج بگذاشت وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد
کس از اخیار قوم خود لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر کرده بودیم یعنی بجایی که موقت ساخته بودیم برای او و امر کرده بودیم که با ما آید و ممکن است که
مراد از میقات زمانی باشد که حقتعالی موقت کرده باشد که موسی بطور آید در آن زمان و لام از برای اختصاص است یعنی مختص بود بآمدن و بمیقا
ما وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی شنوانید او را کلام خود بی واسطه سفیر و وحی اگرچه اینجا ذکر نکرده که موسی از کدام موضع استماع
کلام حقتعالی میکرد اما در موضع دیگر بیان فرموده که استماع کلام از شجره کرده پس شجره محل کلام باشد چه کلام عرض است قایم بنفس نمی‌شود مگر بجسم
و گویند که این موضع سماع کلام از غمام نموده و تبیان آورده که چون حقتعالی خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرد گرد طور
ظلمت گرفت فرو و چون موسی قدم در ظلمت نهاد ملکین کاتبین را از او دور کردند و آسمان را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا
ایستاده و عرش عظیم ظاهر گشت پس حقتعالی با وی سخن گفت و در تبیان مذکور است که او را بیست و چهار هزار کلمه شنوانید و در روایتی هفتصد
هزار و اصح نود و چهار هزار و در کشاف فرموده که چهل شبانروز با حق تعالی سخن شنید و از جام کلام ملک علام جرعه محبت چشید چون
موسی از مناجات فارغ شد و آن هفتاد هزار کس از اخیار قوم که همراه آورده بود در پیچ حجاب ایستاده بودند گفتند ای موسی ما هم همی
شنیدیم که کلام مخلوق بود یا کلام خدا ما از یکدیگر تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم خود او را ببینیم و بدان خبر میدهد حق سبحانه تعالی قوله و یسئلک اهل
الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة پس موسی بزبان قوم خود قَالَ گفت رَبِّ
أَرِنِي ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را أَنظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو و در جامع آورده که علما را در وجه این سؤال رؤیت با آنکه موسی
عالم بود بآنکه حقسبحانه مرئی نشود بچشم سر اختلاف است یکی آنکه موسی این سؤال را برای خود نکرد بلکه برای قوم خود کرد چه در وقتی که او را گفتند که لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة و همچنانچون بعد از تجلی نور حق فنا ایشان را دریافت گفت أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا و اضافه طلب بنفس خود کرد
این وجه قول جمهور است و اقوای وجوه آنکه گویند که اگر موسی را سؤال رؤیت جایز بوده باشد با وجود استحاله رؤیت بر او سبحانه نیز جایز
باشد که از برای قوم سؤال هر چیزی کنند که مستحیل است بر او سبحانه از جسمیت و آنچه مشابه اینست گویم سؤال رؤیت بجهت شک ایشان بود
در جواز رؤیت که مقتضی جسمیت نباشد و حقتعالی حکیم است و در اجابت خود پس صحیح است که بجواب رد از حقتعالی عارف شوند با آنکه موجب
زوال آن شک شود در جواز رؤیت او یا عدم جسمیت و بعضی علما گفته‌اند که مراد آنست که موسی علیه السلام سؤال چیزی کرده باشد که وی را معلوم لاستحاله نبود
باشد بجهت صلاح مکلفان در وی چه هر گاه بدین کار عارف شوند بآنکه موسی بجهت این سؤال بعد از نور تجلی بیهوش شد و رفقای او هلاک شدند
البته مستغنی شوند از اینکه رؤیت او نیز محال است و بعلم الیقین باز تصدیق کسانی را لطف بوده باشد دوم آنکه موسی سؤال رؤیت بصر نکرد
بلکه سؤال بجهت آن بود که تا علم شود بدان او سبحانه بر وجه ضرورت باظهار بعضی علام داله بمعرفت او تا دواعی و شکوک او زایل گردد و مستغنی شود
از دلایل نظر تا موجب تخفیف مؤنت و مشقت و شواغل الاستدلال بنظر همچنانکه ابرهیم علیه السلام فرمود رب ارنی کیف تحیی الموتی بجهت تحقیق
در سؤال او کرده فرمود که این در دنیا مقصود نیست و ابوالقاسم بلخی است آنکه سؤال رؤیت [illegible] که معرفت



توحید صحیح نیست با جهل ببشان دو بیشه و بقول حسن و ربیع و سدی سلب است و در اینجا وجه نظر است زیرا که انبیاء عالم اند بهست که مثل این بر ایشان مخفی نبوده
باشد تا خود بعد از این علوم در حق ایشان و گویند هرچند موسی بقوم گفت که این سؤال محال است گفتند تو بر وجه امتحان این سؤال بکن تا ببینیم چه جواب
آید پس بجهت آن موسی این سؤال کرد و نیز گفته اند که موسی علیه السلام از انجام کلام ربانی بیخود شده بود و ذوق و وجد بدانجا رسید که استحاله رؤیت را فراموش
کرد و بجهت این گفت رب ارنی انظر الیک قال فرمود حق تعالی در جواب او که لن ترانی هرگز نتوانی دید مرا بدیده سر این تعلیق و وقوع رؤیت را محال گردانید تا
دل او جمع باشد و در مرید کرم و لکن انظر الی الجبل و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوههای آن دیار است و قوت تحمل آن از تو
بیشتر فان استقر مکانه پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود هنگام تجلی نور من بر او فسوف ترانی پس زود باشد که
تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را قوت و قدرت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت این مسئول نداشته باشی فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد ربه
پروردگار او یعنی ظاهر گردانید نور خود را باندک عرش مقدار سوفار سوزنی متجلی شد للجبل مر کوه را و گویند که این بعد از آن بود که حق او
علم و فرشته در وحی فرمود تا نور خود را ... ابوالمعالی از سهل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار
درهمی ظاهر گردانید در آن ساعت هر جانور که در روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و درخت هیمه در تمام سبز شد پدید آمد
و آبهای تلخ و شور بعذوبت و حلاوت مبدل گشت و بتان و روی راه افتادند و آتش مجوس فرو نشست سببش تجلی جعله کرد حق تعالی آن کوه را
دکا ریزه ریزه و در تبیان گفته که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و سه کوه دیگر از آن حادث شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد
و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه و خر موسی و بیفتاد موسی در حالتی که صعقا بیهوش شده بود از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره
شدن کوه و آن بیهوشی از خمیس روز عرفه بود تا عشیه روز جمعه و آن هفتاد کس هلاک شدند فلما افاق پس چون بهوش باز آمد قال
سبحانک گفت تنزیه میکنم تو را از هر چه لایق حضرت تو نیست یا تسبیح میکنم تو را از آنکه بحاسه بصر توان دید تبت الیک باز
گشتم بسوی تو از جرات اقدام بر این سؤال بی اذن تو و انا اول المؤمنین و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو بانکه هیچ احدی تو را
نتواند دید و آنچه منقول است از ابی عبدالله علیه السلام و انا اول گروندگانم در بنی اسرائیل و در تفسیر مجاهد مذکور است که ... حق تعالی بموسی
خطاب کرد که من نور خود را بر کوه تجلی خواهم کرد همه کوههای بلند سر بر آوردند که ما را رتبه آن نعمت نور تجلی است و کوه زبیر چونکه او متواضع
تر بود سر فرو برد و گفت که مرا محل و مرتبه آن نیست که نور حق تعالی بر من تجلی نماید حق سبحانه و تعالی فرمود بعزت و جلال من که نور خود را بر تو افکنم بجهت
تواضع و فروتنی که او نمود پس آن نور بر او واقع شد و در کشف این نور را ... کرده اند از ضحاک نقل است که ... بمقدار ... که
از ... و کعب الاحبار و عبدالله سلام گفته اند که ... سوفار سوزنی بود و از ... نقل است که رسول صلی الله علیه و آله ابهام
... و انگشت بر انگشت کهین نهاد و فرمود که این مقدار از نور حق تعالی بر کوه طور تجلی نمود و آن کوه را ریزه ریزه کرد ... و گفته ...
... و نیز بعضی ... است که ... روایت ساخته و انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن کوه شش پاره شد سه بمدینه
افتاد و سه بمکه چنانکه از قول صاحب تبیان مذکور شد و اکثر مفسران بر آنند که آن روان گردید و در زمین فرو رفت تا در روز قیامت
و هرگز قرار نگیرد و از کلبی نقل است که این سؤال پنجشنبه بود روز عرفه و موسی را در روز جمعه که یوم النحر بود توریة داد و ...
روایت کرده که چون موسی سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد با رعد و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را امر فرمود تا بر
موسی عرض کنید که این جرات چرا کردی فرشتگان روی بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسخ از اطراف و جوانب کوه فرو گرفتند اول فرشتگان
آسمان اول بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبان بتسبیح و تهلیل بر داشته با آوازهای مانند رعد سخت بعد از آن فرشتگان آسمان
دوم نازل شدند بصورت شیران با آوازهای مهیب تسبیح و تهلیل میکردند موسی از این صوتها بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و هر
موی که بر بدن او بود از ترس و هول آن راست شد گفت بار خدایا استقاله کردم و از این سؤال پشیمان شدم بکرم عمیم خود که مرا از این
اهوال نجات ده پیشوای فرشتگان پیش آمد و گفت ای موسی روز صبح و جزع مکن صبر کن تا زیاده از این بینی هر کسی که خواهد که تو چنین را بر ...
... تر مانده بود آنگاه فرشتگان آسمان سیوم پیش آمدند بر صورت کرکسان و آواز بتسبیح و تهلیل بلند ساختند چنانکه نزدیک بود که اجزای کوه از
هیبت آن متفرق و متلاشی شود شعله آتش از دهان ایشان بیرون می جست پس فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و صورت ایشان بصورت هیچ
حیوانی متشابه نبود با خلقتی غریب و عجیب و برنگ آتش بودند و آواز بتسبیح و تهلیل ایشان بلند بود آنگاه فرشتگان آسمان پنجم ... و بعد از آن فرشتگان
آسمان پنجم نازل شدند بر هیئتی که موسی نتوانست در ایشان نگاه کند و از شدت خوف نتوانست که خود داری کند لرزه بر اعضای او افتاد و گریستن
آغاز کرد و پیشوای آن فرشتگان گفت ... بر جای خود باش تا چیزی ببینی که طاقت آن نداری پس فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند و حق تعالی ایشان را
گفت که متوجه ... موسی شوید با صوتهای مهیب و خلقتی عجیب و ... پس ایشان با صورتهای مهیب متوجه موسی علی نبینا و علیه السلام
شدند در دست هر یکی درختی از آتش و هر درختی مانند درخت خرما و لباس ایشان آتش بود همه را آواز عظیم و صوت مهیب تسبیح میکردند و تسبیح ایشان
این بود که سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی از هیبت ایشان ... گفت بار خدایا ...
بروم ... و اگر باشم هلاک شوم پیشوای ملائکه آسمان ششم پیش آمد گفت ای موسی صبر کن که از این عجیب تر خواهی دید پس حق تعالی
فرشتگان آسمان هفتم را امر فرمود که حجاب بردارید و ملکی از نور عرش ... بر داشته اند که ... حق تعالی ...



عرش انهمو سی بود ند چون نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت و از عظمت آن هر سنگ و درختی که بالای آن کوه بود گرد و غبار شد موسی
بیهوش شد چنانکه گوییا روح از تن او مفارقت کرد فرشتگان آواز بتسبیح و تهلیل بلند کردند حق تعالی آن سنگ را که موسی بر آن بود
برداشت و بلند کرد تا موسی از حوالی سوخته نشود پس آتشی عظیم فرود آمد و این هفتاد دیگر را که این سؤال از موسی کرده بودند سوختند و لطف
و کرم الهی شامل حال موسی شده بهوش باز آمد برایحه ترایشان نه مانا بیکرد و گفتند ما اعظمک و اعظم ملئکتک جبرئیل گواری و خیر در گور
فرشتگان تو انت رب الارباب مالک الملوک لا یعدلک و لا یقوم لک شیء رب تبت الیک والحمد لک لا شریک لک رب العالمین و ابو عبد الله اما
الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد بن التعلبی در کتاب العرایس المجالس و یواقیت البیان فی قصص القرآن و رده آنکه مثبت رؤیتست و آن جمله عجایب غرایبست
که موسی نبی سر سبحان نیاز و حبه عشق او در بان قوم سؤال رؤیت کرد چون لن ترانی شنید و هم ملئکه او را عتاب کردند و بمجرد مشاهده امور مجسمه
که مذکور شد بیهوش شد قوم او که استدعای این کردند از موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت بنور تجلی چون ریزه ریزه شد پس
چگونه تجویز رؤیت حقیقی توان کرد همچنانکه مذهب اهل خلافست نیز در کتاب مذکور از واقدی نقل کرده که چون موسی بیهوش شد بیفتاد فرشتگان
می آمدند و لگد بر وی میزدند و میگفتند یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة این اخبار اگرچه ضعیف و مخففاتست ما چون که در کتاب انبیا
مذکور است این بر ایشان حجت باشد و اینکه موسی ارنی گفت و ارهم نگفت بجهت آن بود که او پیغمبر بود و مقرر است که یکی از دلیل عصمت پادشاهی
سبحی گوید و شفاعت طلبیده منت و خوحی نهد امتا ان بخود میکند حاصل که موسی بجهت مبالغه قوم و الحاح ایشان سؤال رؤیت کرد و نیز موسی
میدانست که جوابی که از قبل خود گوید حجت ماده شبهه قوم نباشد و قطع شبهه رجوعی باشد که از قبل رب العزة باشد مؤید اینست که در اخبار صحیحه
آمده است که قوم موسی گفتند که ای موسی از خدا بپرس که او خواب کند فرمود که محالست گویند که خواب بر او روا نباشد گفتند تو نیز سؤال کن و جواب او بیار موسی
گفت بار خدایا تو دانی که این سفها چه میگویند حق تعالی وحی کرد بموسی فرمود که این سؤال را از باطلت ترو قدح آب بحضور ایشان از اول شب تا آخر
بدست گیر تا حقیقت حال بر ایشان منکشف گردد موسی همچنین کرد چون ثلثی از شب بگذشت نعاس بر او غالب شد سستی بر هم آمد و قدحها شکسته
شدند و آب بریخت موسی که از خواب در آمد دید که قدح شکسته و آب ریخته شده جبرئیل بیامد گفت خدا میفرماید که تو در خواب قدح نگاه نتوانستی
داشت پس اگر من بخواب کنم آسمان و زمین را که نگاه دارد و بجهت این تنبیه ایشان زایل گشت و بخت که اهل خلاف روایت کرده اند که سترون ربکم کما
ترون القمر لیلة البدر بر تقدیر صحت آن مراد علم ضروریست که بظهور بعضی آیات واضحه بر وجهی که گوییا مرئی مؤمنان باشد و لن ترانی مصرح است بر
نفی رؤیت در دنیا و آخرت و جمله لن موضوع است برای نفی تابید مستعمل و نیز رؤیت را باستقرار جبل معلق ساخت و چون جبل استقرار نگرفت محال
باشد و نیز هرگاه که موسی تنزیه کرد او سبحانک گفت و از سؤال رؤیت توبه کرد اگر رؤیت مصدق باشد از جمله امور که ایمان واجبست سؤال او نیز مستلزم
عدم انست و اما نزد اهل حق توبه پیغمبران از معنی آنست که ترک اولی باشد چنانچه بر سبیل بدیکه چگونه ما شاء که موسی گفت که مرا از اول کرد بده کام و
خاطر انکه پیش از این مؤمنان بودند گفت مراد آنست که اول کسی که سؤال کردم من بودم پس اول کسی که ایمان آورد بآنکه خدا را نتوان دید من باشم و روایت
کرده اند از جمله سخنانیکه میان موسی و حق تعالی واقع شد آن بود که گفت بار خدایا کرا دوست تر داری فرمود آنکه مرا پیشتر یاد داشته باشد و فراموش نکند و
پرسید که گفت کدام بنده اقضی القضاتست گفت آنکه حکم کند و متابعت هوا نکند گفت کدام بنده عالم تر است گفت آنکه علم مردمان با علم خود جمع
کند و از بعضی قوم روایتست که چون حق تعالی موسی را مقرب گردانید حجاب برداشت نگاه کرد بنده را دید که در زیر عرش نشسته گفت بار خدایا این بنده
چه کس است فرمود که این کسی است که حسد بر مردمان نبرده و فرج خود را از زنا نگاه داشته و سخن چینی نکرده گفت بار خدایا از بندگان تو کدام نیکو عمل
تر اند فرمود آنکه زبانش بدروغ جاری نگردد و با مردمان نیکو خلق باشد گفت بار خدایا کدام بنده بدعمل تر است فرمود فاجر بدخوی که در روز
اوقات خود را ببطالت بگذراند و همه شب بی خواب باشد القصه حق تعالی بجهت تسلی دل موسی و تدارک اندوهی که در طلب رؤیت باو راه یافته بود
قال یا موسی فرمود ای موسی از اینم آیند و هنا الله مباش انی اصطفیتک بدرستی که من تو را برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل بر
جمیع مردمانکه در زمان تو موجودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و با سفا آنچه رسیدم و من اگرچه در زمان پیغمبر بود لیکن
مامور بود باتباع او و کلیم و صاحب شرع نبود و بکلامی و بکر احتمال دم تو را بیچ کهمن با تو بی واسطه سفیر و وحی فخذ پس فرا گیر
ما آتیتک آنچه عطا کردیم ترا از امر و نهی که در توریت است و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از جمله شاکران بر این نعمت اثر ابن
عباس و ابن انس که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی موسی را الواح نور بداد در الواح نگریست گفت بار خدایا مرا کرامتی عظیم ارزانی فر
که پیش از من بهیچکس این نوازش نفرمودی حق تعالی او را گفت انی اصطفیتک علی الناس الایه بعد از آن فرمود که آنچه ترا دادم بستان و نگاه دار و بر اوامر و نواهی
عمل و محافظت کن و جیا باش که چون پیش من آیی بدوستی محمد باشی گفت بار خدایا محمد کیست فرمود احمد است که نام او بر عرش نقش کرده ام پیش از آنکه
زمین و آسمان را بهم بیافریدم بهزار سال و نبی و پیغمبر من است و صفی و حبیب من و برگزیده درگاه من و او را از جمیع خلقان دوست تر دارم و او را از جمیع فرشتگان
تفضیل دادم و برگزیدم موسی گفت بار خدایا چون محمد بر تو این نوع منزلتی دارد هیچ امتی باشد نزد تو گرامی تر و فاضل تر باشد خطاب آمد که
ای موسی فضل امت او بر دیگران چنانست که فضل من بر سایر خلقان موسی گفت بار خدایا مرا از امت او گردان کاش من ایشان را بدیدمی فرمود ای موسی
تو ایشان را در نیابی و نبینی و اگر خواهی آواز ایشان بشنوی گفت بار خدایا آواز ایشان بشنوم حق سبحانه و تعالی ندا کرد که یا امت محمد همه از پشت پدران
و ارحام مادران جواب دادند که لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک لا شریک لک لبیک بعد از آن فرمود که یا امت محمد ان رحمتی سبقت

ز کشنده الارعراب
و سؤال الرؤیة و هم
در این کامل ...
آنچون موسی بهوش
شد بیهوش بفتاد فرشتگان

پس چگونه از ... تو ...
و تو هم ...
با از کجا ...
کیم ...
رؤیت معصیت باشد

عصو



غضبی رحمت من سبقت گرفته بر خشم من سبقت یافته شما را داده‌ام پیش از آنکه از من طلب کنید اجابت شما کردم پیش از آنکه مرا بخوانید شما را آمرزیدم پیش از آنکه
مرتکب معصیت شوید هر که روز قیامت گواهی دهد که نیست خدای جز من و محمد بنده و رسول منست او را به بهشت برم اگرچه گناهان او بیشتر از کف دریا باشد و ذلک
قوله تعالی و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب الاحبار روایت کند که جبرئیل از حضرت پیغمبر پرسید که موسی گفت خدایا در تورات چیزها می‌یابم از
امت‌ها امتی که سبب کرامت من باشند گفت اگر بگویم که تو را چه چیز می‌کریاند تصدیق می‌کنی گفت اری گفتم سوگند میدهم تو را که در تورات یافته‌ام که موسی گفت
بارخدایا من در کتاب خود ذکر امتی می‌یابم که بهترین امم باشند امر بمعروف کنند و نهی منکر بجا آرند و بکتابهای اول و آخر ایمان دارند و با اهل ضلال
قتال کنند و در آخر الزمان با دجال اعور قتال نمایند بار خدایا ایشان را امت من گردان حق تعالی فرمود که ایشان امت محمدند صلی الله علیه و آله حبر گفت که چنین
است گفتم جماعتی را در تورات میبایم که موسی گفت بار خدایا من در کتاب امتی میبایم که بر ایشان صدقات و کفارات حلال باشد و امتان پیشین صدقات و قربانی
خود را بنهادند تا آتش از آسمان فرود آمدی و آن صدقات بسوختی و آن صدقات بند کان را بخورند و ایشان مانند ماهی چاهی نیستند که در آنجا مانند تا راجع شوند با آنکه
تصدق کرده باشند امت مرحومه که ایشان را اجابت اجابت است ایشان را شافع و مشفع باشند و شافع و مشفع بار
خدایا ایشان را امت من گردان حق تعالی فرمود که ایشان امت محمدند صلی الله علیه و آله حبر گفت که چنین است گفتم مستجاب در تورات که موسی گفت بار خدایا
امتی را می‌یابم در تورات که چون بر بلندی برآیند تکبیر کنند و چون بنشیبی فرود آیند حمد خدا کنند خاک از طهور ایشان است و زمین مسجد ایشان و هر کجا که
بیابند تیمم کنند و روز قیامت اغر و محجل باشند از آثار وضو بار خدایا ایشان را امت من گردان فرمود که ایشان امت احمدند گفت بار خدایا در تورات قومی را می
بینم که امت مرحومه باشند کتاب را میراث بر گیرند و بعضی از ایشان ظالم لنفسه باشند و بعضی سابق بالخیرات و بعضی مقتصد و همه ایشان مرحومه باشند
ایشان را امت من گردان فرمود ایشان امت محمدند گفت خداوندا در این کتاب جمعی را می‌بینم که مصاحف ایشان در دلهای ایشان باشد لباس اهل بهشت
پوشند و وقت نماز در مسجد صف کشند مانند صفهای فرشتگان و آواز ایشان در مسجد بتسبیح و تهلیل باشد از ایشان هیچکس بدوزخ نرود که محتاج
بماند ایشان را امت من گردان فرمود اینها امت محمدند موسی از کرامتهای ایشان متعجب شده گفت بار خدایا پس مرا از امت محمد گردان حق تعالی از جهت
تسلی و دلخوشی او که از این امت نیست چیزها او کرامت فرمود یکی مضمون قوله و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و دیگر یا موسی انی اصطفیتک
علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین سیم و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی از فرمودیم که نوشت یا هر سیل گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت یا ده پاره بود و از الواح بهشت که دوازده لوح
این موافق اهل کتاب است و طول هر لوحی دوازده باره گز بود و گویند که بقد و قامت موسی بود و لوح از یاقوت احمر بود و از زبرجد سبز بهشت
یا سنگی سخت که بر تمام در روی کنده بود نه چون نقش نگین با از زبرجد و یا از زمرد و اصح آنست که از زمرد سبز بود و در الواح مکتوب بود من کل شیء
از هر چیزی که در باب دین محتاج باشند از احکام حلال و حرام و مثال آن موعظة در حالتی که پندی بود و تفصیلا و بیان کردنی لکل شیء
مر هر چیزی را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و غیر آن از عبر و اخبار موعظة بدل است از محل من کل شیء و بعضی گفته‌اند کتبنا کل شیء من المواعظ و تفاصیل
الاحکام و از ربیع منقولست که تورات چهل جزو بود که بار هفتاد شتر بود و یک جزو از آن در عمر یک ماه توانستند که بخوانند و هیچکس نبود که
همه از آن بخواند مگر موسی و یوشع و عزیر و عیسی و از حسن بصری روایت است که آیه و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا
لکل شیء در تورات هزار آیه است و از جمله آنچه در تورات بود این است که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار
لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی و لا تشرک بی و اشکر لی و لوالدیک الی المصیر احییک حیوة طیبة شبیه و نفسی بی
من که هیچ خدای نیست که مستحق عبودیت باشد مگر من شریک میاور بمن و شکر من کن و شکر پدر و مادر خود کن که بازگشت همه با من است تا زنده
بوی حیوة کرامت کنم و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده‌ام و اگر مرتکب آن شوی آسمان و زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند بدروغ مخور که تو را فرو
نگیرم آنرا که مرا و نام مرا تعظیم نکند و گواهی مده مگر آنچه گوش تو آن را شنیده و چشم تو آن را دیده و دل تو آن را دانسته که فردای قیامت اعضای تو و
فرشته که بر تو موکل است بر تو گواهی خواهند داد و حسد مبر بر مردمان بآنچه فضل کرده‌ام ایشان را داده‌ام و رو در مصلحتی که حاسد عدو نعمت من است
و نامکن ناروی و دزدی مکن تا روی تو بپوشم و درهای آسمان بر روی تو نبندم و ذبیحه بنام من بکش که هیچ قربانی از زمین بآسمان نرود که بنام من
آن نکشته باشند و بازن همسایه مکن که معصیتی عظیم است فرد من و دوست دار هر خواهی که برای خود خواهی این جمله آیاتست که در تورات
الواح بوده القصه چون حق تعالی بدالواح ثبت فرمود جمیع مود مبینا از احکام حلال و حرام و از امور عبر و آثار و عبرها و زواجر فرمود که
فخذها بقوة پس فرا گیر این الواح را بقوت یعنی بجد تمام و عزم درست و انوار گفته‌اند که این اضمار و قولست معطوف بر کتبنا یعنی گفتیم تو را بگیر ما را بدانست
از فخذ ما آتیتک و ضمیر راجع است بالواح یا بهر کل شیء چه آن در معنی اشیا است یا رسولات و امر قومک و بفرما گروه خود را تا اقصد و سیرت
تمام یاخذوا و فرا گیرند باحسنها بنیکوترین آنچه در الواح است چون احسن که مقصود است الله اوامر و نواهی بر طریق ندب و حسنات برافضل
کقوله سبحانه و اتبعوا احسن ما انزل الیکم و بامراد اقدام امت بافضل واجبات در امور واجبه و باامر او احسن بالعمل است حسن بالنفاد
باضافه چیزی دیگر و مراد بآن ما مور بهر است کقولهم الصیف احر من الشتاء چه مکلفین باتباع الواح همه حسن بوده و نزد بعضی احسن ... بوده و
تا نمی عمل کنند بر ... گفته‌اند که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل و گویند ... باتساد که ... از ... ایشان
از آن بر سبیل تعمیه فرمود که ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان ... اهل ...

پیش از آنکه مرا بخوانید شما را آمرزیدم پیش از آنکه بیشتر از کف دریا باشد

صفت قومی را می‌بینم که چون ستیزه کنند بکتاب بکی برای ایشان نوشته و چون قصد طاعت کنند هر وقت طاعت نکرده بکی بجهة ایشان نویسند و چون بکنند بکی ده



و یا زده ایشان را امت من گردان فرمود ایشان امت محمدند گفت بار خدایا در تورات قومی



سرای فرعون و قوم او است در مصر و مساکن و منازل ایشان که از حال ایشان خالی مانده و نیز در سر کرده بیبینید تا که شما از آن پرهیزید و عبرت گیرید
و مرتکب معصیت نشوید تا مانند ایشان مبتلا نشوید و یا معنی آنست که ذکر رفته یعنی شام و ارم و دیار عاد و ثمود که در ممر شما واقع شده تا بنمایم و گویند مراد
بدار الفاسقین دوزخ است یعنی که زود باشد که فرعون و قومش به سرای جهنم حقتعالی فرمان داد تا بر سر ایشان میکوبند و بنی اسرائیل را نمایند تا مراد جهنم است **ساصرف**
زود باشد که برگردانم بر وجه خذلان و تخلیه بگردانم **عن آیاتی** از نشانهای قدرت خود و باز دارم از آن **الذین یتکبرون** آنانی که تکبر میکنند **فی**
الارض در زمین **بغیر الحق** بدون استحقاق این صفت تکبر نیست و باطل است اما فعل الله تکبر بحق است تکبر بر باطل ایشانست و بعضی ایشان
از دین اسلام مراد آنست که معجزات با ایشان بنمایم یا آیات آفاق و انفس که نشانهای قدرت ما است از ایشان باز دارم بر وجه خذلان بجهت فرط عنا و انکار
ایشان و تجمیع و مروی که در معنی این کلام مفصل تر آنچه قولست یکی آنکه زود باشد که صرف کنم ایشان را از زیادتی معجزات که بانبیای خود داده بودم زیرا که
اظهار بعضی معجزات کافی است در علم بصحت نبوت و انبیا بجهت عنا و جحود تصدیق نمیکنند پس اظهار معجزه زائده بر آن فایده با ایشان نتواند رسانید دیگر
آنکه صرف کنم از ایشان رسیدن بکرامت متعلقه بآیات خود و اعتزاز آن که مؤمنان مستعد شدند هم چنانکه بقوم موسی و فرعون بجا آورد چه موسی چون
و طی المکث هیچکس از قبطیان اجتنابی بود که مکر و سعی او رسانند بجهت خوف ثعبان و بنی اسرائیل را از آب گذرانید سیم آنکه زود باشد که منع کنم
ایشان را از ابطال آیات هم چنانکه فرعون و اتباع او هر چند جهد کردند نتوانستند که معجزه موسی را از ید بیضا و عصا و ثعبان و غیر آن باطل سازند پس تقدیر این است
که لا اصرف المبطلین والمکذبین عن القدح فی دلالة آیاتی و اوثقها و احکمها من الحجج البینات و مرویست که کافران حاضر میشدند در موضعی که
پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت قرآن میفرمود مردمان را از استماع آن منع میکردند و شعر میخواندند و حکایتها و سخنان بیهوده در مناهی ادا
و حرفهای بیهوده میگفتند تا کسی قرآن را نشنود چنانکه حقتعالی از آن حکایت کرده و فرموده **وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه** حقتعالی
از آن منع کرد پیغمبر اگر مراد از صرف هلاک است چه صرف آیات ایشان را هم هلاک ایشان است پس البته صرف آیات از ایشان ناشی نباشد و بدانکه بغیر الحق تعبیر
حق نیست که تا تکبر بحق از آن خارج شود مانند تکبر فقرا بر اغنیا و استغنای اهل تقوی از اموال و حطام دنیا بعد از آن بیان آیاتی [illegible] ایشان میکند
در هوی و تغافل غایت جحود و عنا ایشان بقوله **وان یروا** و اگر ببینند این سرکشان و متکبران **کل آیة** هر نشانه که بنمایم بر حقیقت خود
و صدق انبیا و امام معجزه دال است بر صدق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله **لا یؤمنوا بها** انکار کنند آن را بجهت فرط عناد و جحود **وان یروا** و اگر ببینند
این متکبران جاحد **سبیل الرشد** راه راست و طریق هدایت که مراد معجزات دال است که مؤدی بطریق حق است **لا یتخذوه سبیلا** از راه نگیرند و
در آن سلوک نکنند و در آن متابعت ننمایند بنظر تامل در آن نکنند **وان یروا** و اگر ببینند **سبیل الغی** راه گمراهی و کجی که آن عیب مبطلان
باشد که موافق آراء باطله متکبران باشد **یتخذوه سبیلا** از راه خود گیرند و پیروی کنند **ذلک** آن صرف آیات از ایشان بر وجه خذلان
و تخلیه با عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل **بانهم** بسبب آنست که ایشان **کذبوا بآیاتنا** تکذیب کردند نشانهای ما را از معجزات و کتب منزله
وکانوا عنها و بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن و سطر اعتبار **غافلین** بیخبران [illegible] غفلت [illegible] و معنا آنست که غفلت جهل یعنی
میل نمیکنند و اعتراف بحقیقت و حقیقت آن نمیکنند کقوله و یکتمون الحق و هم یعلمون یعنی حال ایشان در عدم اعراض از آیات ما و عدم تامل
و تفکر در آن مانند حال کسانیست که ساهی و غافل باشند پس غفلت ایشان بسبیل تشبیه باشد **صم بکم عمی** بعد از آن در دنیا و عید ایشان میفرماید
که **والذین کذبوا** و آنانکه تکذیب کردند **بآیاتنا** نشانهای ما را که قرآنست یا مطلق دلائل **ولقاء الآخرة** و [illegible]
سرای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب آن **حبطت** باطل و تباه گشت **اعمالهم** [illegible] یعنی بدان منتفع نشوند [illegible] اعمال
[illegible] ایشان [illegible] مستحق ثواب شوند [illegible] انکار میفرماید که **هل یجزون** آیا جزا داده شوند
یعنی [illegible] **الا ما کانوا یعملون** [illegible]
انکه [illegible] دلیل معجزات موسی [illegible] فرعون [illegible] که **ساصرف عن آیاتی** یعنی زود باشد
که منع کنم [illegible] معجزات موسی [illegible] اظهار معجزه میکند [illegible]
باشد [illegible] موسی است [illegible] و عده داده [illegible] ایشان از اعراض معجزات و حقیقت معنی
انکه [illegible] طعن الطاعنین فانی ساصرف [illegible] موسی و خطاب به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله [illegible]
مراد آنست که [illegible] و متکبران [illegible] معجزات [illegible] فرعون [illegible] معجزات موسی و بعد از آن [illegible]
[illegible] **واتخذ قوم موسی** و فرا گرفتند گروه موسی **من بعده** از پس رفتن موسی بکوه
طور یعنی [illegible] سامری [illegible] موسی بمیقات **من حلیهم** از پیرایهای ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سامری [illegible] **عجلا** [illegible]
جسدا له خوار [illegible]
[illegible] سامری [illegible]
[illegible]

شبی که از مصر بیرون می آمدند بیمه آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عرس داریم و بدان مشغولیم هر یک زر در ویستان خود بکه
در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستانند و بعد از عبور بحر با و غرق شدن قبطیان حلیها در دست ایشان ماند بود چون موسی عزم طور
فرمود سامری بخدمت هرون علیه السلام آمد و گفت پیرایه های عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده همه خرند و میخورند و تصرف بر ایشان
حرام است هرون بفرمود تا تمام از اجمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگهدار سامری پیرایه ها را در حفره انداخت و خود را داد و
و از ذکری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب بخت و بدنی بهیئت گوساله ساخت و مخارق کلو مجاویز او را تعبیه کرد که چون باد را در داد و دمید
از دهن او آوازی مشابه آواز گاو بیرون آمدی همچنانکه در مخارق نای و ازهای مختلف پدید آید و از آنرو ترتیب بنهاده و چنان وضع کرد که باد در زیر
آن شکی و از دهن او بیرون آمدی و آوازی مشابه آواز گاو از آن صادر شد و بقول جبائی و بلخی بیت و جمعی از محققان و نزد بعضی دیگر آنست که
سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دید که بر اسب نشسته و از زیر سم اسب او جنبش خاک برگرفته بود و با خود داشت همین که گوساله را از
قالب بیرون آمد از آن خاک در دهنش بریخت زنده شد و بانگ برآورد و گویند بکرات بانگ بکرد و از ابن عباس نقل است که چون آواز گوساله بگوش بنی
اسرائیل رسید اکثر ایشان بسجده افتادند و تفصیل این در سوره طه مذکور شود ان شاء الله تعالی حاصل که حقتعالی بر سبیل تقریع و توبیخ ایشان فرماید که
بنظر تامل نمی نگرند **أَلَمْ يَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند **أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ** که آن گوساله ایشان را سخن نمیکند با ایشان [illegible]
و دفع مضرت از او مسلوب است **وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا** و راه نمی نماید ایشان را راه صواب تا بجانب آن شوند که این خالق جسد و قوی داد [illegible]
تکبیر بجهة تعلم است یعنی فرا گرفتند او را بخدائی از غایت حمق و جهالت و ضلالت **وَكَانُوا ظَالِمِينَ** و حال آنکه بودند ستمکاران [illegible]
کردند در غیر موضع آن از قشیری نقل است که هرچه از بت پرستی منع خود را پسند و میل نمی کرد عبادت آن [illegible]
سماید ندامت ایشان بر عبادت عجل بقول **وَلَمَّا سُقِطَ** و هنگامیکه افکنده شد **فِي أَيْدِيهِمْ** در دستهای ایشان [illegible]
جز نادم عض ید بخوبی که از عادت عرب است و عض بر دست و مسقوط در می شود [illegible] واقع می بود [illegible]
معنی آنست که در هنگام که پشیمان شدند از عبادت عجل و بدان متحیر شدند **وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا** و دیدند [illegible]
[illegible] **لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا** اگر رحم نکند بر ما [illegible] **وَيَغْفِرْ لَنَا**
[illegible] **لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** [illegible]
[illegible] هرون چند [illegible] اگر موسی [illegible]
[illegible] و قول اصح است که بعضی را ایشان پرستش گوساله بودند **وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى** و هنگام که بازگشت موسی از کوه
إِلَىٰ قَوْمِهِ [illegible] **غَضْبَانَ** در حالتی که بغایت خشمگین بود **أَسِفًا** [illegible] و گویند اسف بمعنی خشمناک است
و گوارده هاک [illegible] و اصح آنست که حقتعالی او را اخبار کرده بود در طور [illegible] تمام [illegible]
[illegible] **قَالَ** فرمود **بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي** بد ساختیکه بعد [illegible] **مِنْ بَعْدِي** [illegible]
[illegible] بد جانشینی کردید مرا که منع عبده نکردید [illegible]
[illegible] بلکه بئس خلافة خلفتمونی [illegible]
انکار و تقریع فرمود که **أَعَجِلْتُمْ** آیا تعجیل کردید [illegible] بعبادت عجل **أَمْرَ رَبِّكُمْ** [illegible]
و حکم [illegible] که عجل منصمن [illegible] معنی اینست که [illegible]
روز که [illegible] شما را از آن وعده داده بود و صبر نکردید که آن مدت موعود منقضی شود [illegible]
همچنانکه امم سابقه بعد انبیای خود تغییر دین خود دادند [illegible] موسی [illegible]
[illegible] ایشان اطاعت [illegible] ایشان [illegible]
شدند و گویند که معنی آنست که شما مستعجل شدید بر وقوع [illegible] وصل کردید و بقول
جبائیست **وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ** و بیفکند موسی لوحهای توریة را از فرط عصبیت حمیت دین [illegible] که بعد از القاء شکستند [illegible]
بود باسمان بالا بردند [illegible] تفاصیل اشیاء [illegible] و احکام و مواعظ **وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ** و بگرفت
سر برادر خود را یعنی سر هرون را **يَجُرُّهُ إِلَيْهِ** و میکشید او را بسوی خود در مجمع [illegible]
[illegible] هرون [illegible] ایشان [illegible] غضب [illegible]
موسی هرون [illegible] غضب [illegible]
آنست که مختلف الاحکام است [illegible] موضع [illegible]
آنکه قصد [illegible] موسی علیه السلام [illegible] عجل [illegible]
بود [illegible] مستقبل زمان و بقول شیخ مفید رحمة الله علیه سوم آنکه او را [illegible]
[illegible] چهارم آنکه چون موسی [illegible]

داسر او کرد بجهة توجع بر فعال او و تسکین قلق و غضب او یعنی برادر برگرفت و هر دو بجهة کرامت آنکه قوم او این صنو را حمل بر استخفاف کنند فرموده
یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی وقوله ان القوم استضعفونی وقوله انی خشیت الخ کلامی است مستانف غیر متصل بما قبل و در تفسیر جرجانی
مذکور است که معنی این آنچه است که موسی سر برادر خود را بجانب خود کشید از فرط شوق یا وجه ملاطفت دل داری وی ساده بود ریش و برادر
گرفت و نسبت کردن او کردن او زانوی نیست و گفت ای برادر با این قوم چگونه بودی و چه کردی بعد از من قال گفت بموسی ابن ام
ای پسر مادر من اگر چه ایشان با در مادر یکی بودند اما بجهة ارد یاد رقت و شفقت و مرحمت نسبت با وی کرد بمادر و بعد از ان گفت که
ان القوم استضعفونی بدرستیکه این قوم مرا بیچاره و عاجز دیدند و تنها در یافتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بود
که مرا بکشند از تهدید من با مبالغه من در منع ایشان از تعلیم سامری و ناصر عجل ... چون موسی در حالت غضب بر قوم خود هرون را نزد
خود کشید که با او معاتبه کند و قلق او را تسکین دهد و این مظنه آن بود که قوم تصور کنند که موسی بجهة عتاب و اهانت اخذ راس وی
کرده از این جهت در عقب این فرمود که فلا تشمت بی الاعداء پس شاد مکردان بمن دشمنان را و چنان مکن که چون ایشان را ادراک و دیدن
توهم کنند که تو با من عتاب و اهانت میکنی و این تعظیم و استخفاف پندارند ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا در شمار ان قوم
ایشان یعنی بجهة آنکه من تو نیستی که قوم کوساله پرست شدند در عقب تو با مدت تا خلاف امر تو نکنم که ان امر تو بود بخالفه من بعد از تو استبداد
تقصیر من مکن و با اهل حلم وضع شی در غیر محل آن نکنند قرب مگردان زیرا که ظن غالب من آن بود که ایشان با وجود خصومت و منع من ایشان را
از این امر قبیح مرتکب این شدند و امر مرا امتثال نکردند در غیبت من بیشتر توغل کنند در آن و مع ذلک انی تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی
و در تفسیر الانبیا مذکور است که بنی اسرائیل در نهایت سوء ظن بودند بموسی تا مرتبه که هر چند وقت که غایب شدی بموسی گفتندی که تو برادر خود را کشته در
که موسی بخطاب مستطاب الهی زیاده مشرف شد و نور وی بر گرفته بود و قوم آمده سر هرون را بر خود کشید تا او را در پیش خود کرد آمد سر اهرون که ارهاب و
العزم باور نشد بود اعلام او که کوه زمان تساوی هم در آن وقت که قوم تعید او مشاهده از فعل او موسی نسبت او از جمله اهانت کرده سوء ظن ایشان
بیشتر شود پس هرون بجهة اشفاق موسی را گفت که ابن ام سر مرا بپیش خود مکش تا موجب مزید سوء ظن قوم نشود و چیزی که لایق جناب تو نباشد گو
و چون هرون موسی را تنبیه کرد بر توهم تهمت و دخول شبهه بر قوم در آنکه اخذ راس وی موجب تعظیم وی بود حمل بر استخفاف و کنند قال گفت موسی که
رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا ولاخی و مر برادر مرا این دعا و جهت انقطاع است بحق و تقرب و تا بسبب تحصیل ثواب دعا و رحمت
خود و برادر خود کند و دفع توهم رضا از معنی آن موسی نسبت به هرون و رحمت استحقاق بوده تا شد بجهة آنکه از او و برادر او فعلی سعی صادر
شده باشد از صغیره و کبیره که محتاج استغفار است چه براهین واضحه دلالت برآنکه انبیا از امثال آن منزه است که فعل قبیح از ایشان صادر شود وادخلنا و در آر
ما را فی رحمتک در بخشایش خود بمزید انعام بر ما که آن نعمت جنت است وانت ارحم الراحمین و تو مهربان بخشندگانی چه بخشش هر ان
بخشایش است در حال رحمت و آخر دعا بجهة شایسته است ربانی از قبل او و جهت بدان نعمت موجب اتمام و وسعت رحمت او که مقتضی زیادتی نعمت است
ارحم الراحمین بجهة نظر است بر آنکه استدعاء رحمت از خدای اوست چنانچه است غیر هیچ آنکه احق الاحوین مکون بجهة استدعای حق از قبل خدا بعد
از دعا فارغ شد تهدید و عید عبده عجل فرمود که ان الذین بدرستیکه آنان که از روی جهالت و غوایت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را خدا
سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب ربهم خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبه ایشان آنست که یکدیگر را بکشند
وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جریه شما جلای از دنیا ایشان و گویند مراد نعضب است و زخم است
و دیگران بعون غضب جزا است که ابلغ است در زجر از قبیح و مراد بذلت قتل ایشان است نفسها خود را جزیه وکذلک و هم چنانکه پاداش دادیم گوساله
پرستان را نجزی المفترین جزا دهیم مفتریان هر دروغگویانرا و مبتدعانرا و هیچ فریه اعظم از فریه ایشان نبود که گوساله را خدای خواندند و سامری ایشانرا گفت که هذا
الهکم واله موسی فنسی و نقل است از مالک بن انس رضی که هیچ مبتدعی نباشد مگر که برو اثر خود مذلتی ببیند از حق تعالی مطلوب ساخته
قوله والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند بدیها از کفر و معاصی ثم تابوا پس باز گشتند من بعدها از پس آن بتوبه و آمنوا و گرویدند
یعنی تصدیق کردند خدا را بیکتایی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آنست که تصدیق کردند بر آنکه حق تعالی توبه گناه کار
قبول کند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است گناهان ایشانرا رحیم مهربانست بر ایشان بقبول توبه و اگر چه گناه
عظیم باشد مانند جرم عبده عجل و ذنوب کثیره مانند جرائم بنی اسرائیل القصه عبده عجل از عمل شنیع خود نادم شدند و در موسی آمدند و از او طلب استغفار
کردند و خطاب آمد که قبول توبه ایشان آنست که ... یکدیگر را بکشند ... تا ... شبانگاه شد و بعضی ایشان با شفقت
رحم مانع مقاتله ایشان نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شد بودند و موسی از غضب در گذشته بر ایشان رحم آمد و عفو خواست و حق تعالی از سر ایشان
ایشان بگذشت ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم و در این کلام مبالغه است گویی بر آن غضب
کرده غضب را که حامل موسی بود بران فعل یکی که امرا شد بجهت و در آن اغراء کمد از سکون سکوت تعبیر فرمود تا آنکه عصمت لائق متکلم بر انجیه
در بعضی خشم کرده است از ای مقصوب علیه بس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم او فرو نشست اخذ الالواح
فرا گرفت بقیه الواح ذاکرا که نه بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن و یا در آنچه نوشته شده بود از الواح منکسره هدی



بود او را که بی عطا توفیق و رحمته و بخشش بخشی یعنی و منفعل چون با ایشان بصلاح و خیر لطف الله ایشانرا بار وی کسانیکه ایشان ... ایشان

خود را برهیچ توفیق و شکر ایشان بکنند یعنی از عذاب ... و مغلوب ... ایشانند که از فضل ... [illegible]

است پس ... دو صفت او واحد شده و ما شد اینست قوله للرؤیا تعبرون و تقول الملک ... [illegible]

در سبب ... بنی اسرائیل را ... از عبادت عجل ... که **وَاخْتَارَ مُوسَىٰ** ...

قَوْمَهُ از قوم خود **سَبْعِينَ رَجُلًا** هفتاد مرد **لِمِيقَاتِنَا** ... [illegible]

... از عبادت عجل و اظهار ... **لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً** ... [illegible]

... حقتعالی ... اگرچه ... مهلت دادم ... اکنون ... [illegible]

عقوبت ... هفتاد ... از بنی اسرائیل ... موسی ... [illegible]

... هفتاد ... موسی ... [illegible]

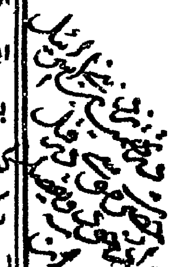
... منقاد ... یوشع بن نون ... [illegible]

... طور ... موسی ... [illegible]

... موسی ... وعظ ... [illegible]

... کلام خدا ... [illegible]

... صلوات الله علیه ... هرون ... [illegible]



... هرون ... موسی ... [illegible]

... بنی اسرائیل ... [illegible]

... موسی ... [illegible]

... اختیار ... موسی هفتاد ... [illegible]

... اختیار کرد ... هرون ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

... کلام حق تعالی ... تورات ... [illegible]

... هفتاد ... بنی اسرائیل ... [illegible]

سؤال رؤیت ... حق تعالی ... [illegible]

... [illegible]

... **فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ** ... [illegible]

... [illegible]

... موسی علیه السلام ... بنی اسرائیل ... **قَالَ رَبِّ لَوْ**

شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم ... **مِّن قَبْلُ** ... **وَإِيَّايَ** ... [illegible]

... [illegible]

... **أَتُهْلِكُنَا** ... [illegible]

... **بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا** ... عبادت عجل ... [illegible]

ایشان ... **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ** ... [illegible]

سؤال رؤیت ... [illegible]

... [illegible]

... ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... موسی ... [illegible]

... **تُضِلُّ بِهَا** ... **مَن تَشَاءُ** ...

... [illegible]

وتهدی وراه نمائی بدان مَن تَشاءُ هرکه را خواهی از طالبان راه مستقیم بوسیلهٔ الطاف توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بر امتحان پس چگونه
چونکه سبب ضلالت و هدایت او سبحانه است از جهت انرا اضافه با وی نمود کقوله فزادتهم رجسا الی رجسهم و از ابن عباس مرویست که معنی اینست که تهلک بها
من تشاء و تنجی بها من تشاء هلاک میکنی هرکه را خواهی و نجات میدهی هرکه را خواهی اَنتَ وَلِیُّنا توئی یار ما و متولی کار ما فَاغفِر لَنا پس بیامرز
برای ما انچه از ما صادر شده از خطیئات و معاصی و انچه از ما بظهور رسید از زلت وَارحَمنا و ببخش بر ما از خوان احسانی غایت کرمی تو بهترین
وَاَنتَ خَیرُ الغافِرینَ و تو بهترین آمرزندگانی که بتجاوز کنند گناه از جرایم بندگان وَاکتُب لَنا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان
برای ما باعطاء وعده ما فی هذِهِ الدُّنیا در این سرای حَسَنَةً نیکوئی یکی از حسن معیشت و صحت بدن و انواع لذت یا مسرت یا قبول توبه یا توفیق
طاعت و سرانجامی نیکو یا ثنای جمیل وَفِی الآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی ده ما را که جنت نعیم است و مغفرت و مرافقت ابرار و مثل اینست قوله
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و توفنا مع الابرار اِنّا هُدنا اِلَیکَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو ماخوذ است از هاد یهود اذا رجع
و احتمال دارد که مبنی برای مفعول باشد ماخوذ از هاده اذا اماله یعنی میل داده شدیم بسوی تو بوسیلهٔ الطاف و توفیق چون موسی این دعا فرمود
قالَ فرمود خدای که عَذابی عذاب و شکنجهٔ من اُصیبُ بِهِ میرسانم از مَن اَشاءُ هرکه را خواهم یعنی کفار و عصاة تعلق اصابه عذاب بمشیت بجهت
جواز مغفرتست بعضی اهل ایمان را وَرَحمَتی وَسِعَت و رحمت من وارسیده است کُلَّ شَیءٍ بهمه چیزی یعنی شامل است در دنیا بر و فاجر
مکلف و غیر مکلف را که مربای ان در روزی دادن و گویند رحمت خدا طاعت است که حق تعالی از راه داشته تا مان بر یکدیگر مهربانی و رفق کنند با مرادر ازان
تو اینست که علی العموم در این رحمت بهمه کس فرموده بر رحمت دعوة فرموده که و توبوا الی الله جمیعا از ابن عباس منقولست که چون این ایه نازل شد ابلیس
طمع در رحمت کرد و گفت که من نیز در تحت کل شیء داخلم پس رحمت او بمن نیز خواهد رسید حق تعالی همه طمع او قطع فرمود که فسأکتبها الی آخره عطیه عوفی گفته که رحمت
حق تعالی واسع است بهمه کس الا انست که از روی وجوب بمؤمنان میرسد که فسأکتبها للذین یتقون و در تحبیر تفضل تعبیر ایشان نیز حقتعالی در دنیا
کافر را بهره مؤمنان روزی میدهد و بطفیل اهل ایمان بر ایشان انعام میفرماید و عذاب ایشان نمیدهد بجائی که کسانیکه در تاریکی باشند بنور شمع
غیری راه و چون انغیر برود ایشان در تاریکی بمانند نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از رحمت مطلقه امتنانیه میگویند و ان رحمتی است که ممد جمیع را افرا
رسیده چنانکه فرموده که رحمتی وسعت کل شیء و بیانکرد عطای ازلیست که لا سابقه سؤال سائل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا شوق استحقاق معطی له بوجهی از وجوه
دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند ان هم از رحمت ذاتیه منبعث شده و استحقاق بنده مر این رحمت را نیز هم نتیجه رحمت امتنانیه است چنانکه قبل از سابقه
رابطه دعوت استحقاق و بحوار زائی فرموده بعد از فیض وجود و استعداد اداده و قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه سعیدی چند ان گویند که مقید است
بشرطی چند از اقوال و افعال کما قال فَسَأَکتُبُها پس زود باشد که ثابت کردانم مر این رحمت را لِلَّذینَ یَتَّقُونَ برای کسانیکه پرهیز کنند از شرک و معصیت
وَیُؤتُونَ الزَّکاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذینَ هُم و برای انانکه ایشان بِآیاتِنا با نشانهای منزلهٔ ما یُؤمِنُونَ میگروند تخصیص زکوة بذکر
از سایر عبادات مفروضه بجهت اهمیت انست و بکه انکه زکوة بر عباد اشق فرایض است بجهت انکه شدت محبت او بمال کما قال انه لحب الخیر لشدید و از قتاده نقل
که یهود و نصاری بتمنای این رحمت کرده گفتند که ما با آیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حقتعالی رحمت را مبذول اینها را
منقطع ساخته این رحمت را از ایشان تخصیص داده و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان مینویسیم اَلَّذینَ انانند که از روی صدق یَتَّبِعُونَ
الرَّسُولَ پیروی کنند فرستاده خدا را که صفت وی اینست که النَّبِیَّ الاُمِّیَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده یا انکه اسم موصول در محل رفع است که خبر مبتدا
محذوف است ای هم الذین و یا بدل کل از بعض است ای الذین یتقون و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را رسول از نسبت ارسالند و نبی است بنسبت ایحا و صفت او با امیت
جهت تنبیه است بر انکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست و نعم ما قیل نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس
شد و در مجمع اورده که در وصف حضرت با امیت مفسران را چند قول است یکی انکه مذکور شد یعنی لا یقرا و لا یکتب دوم بمعنی منسوب بامت و المعنی انه علی جبلة
الامة قبل استفادة الکتابة سیم انکه مراد بامیت عربیت است زیرا که عرب نانویسنده بودند چهارم منسوب است بام یعنی انحضرت بر اصل صفت بود که از مادر متولد
شده یعنی ناخواننده و نانویسنده بود پنجم منسوبست بام القری که مکه است و ابو جعفر روایت از ابی جعفر علیه السلام و در بحر الحقایق اورده که عرب اصل
و منشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشاء شهرها است و دهها و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را باصل منسوب ساخته بدان سبب که اصل موجودات و اول مکنونات است در کنت لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این نسبت
تواند وجود است از [illegible] هر چه در باب [illegible] فرع اوست [illegible] اَلَّذی انپیغمبریکه یَجِدُونَهُ مییابند اسم و صفت او را مَکتُوباً
عِندَهُم نوشته شده نزد ایشان فِی التَّوراةِ در توریة انجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة وَالاِنجیلِ و در انجیل انجا
که در قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سا کل الفارقلیطا و در مجمع اورده که در سفر خامس از توریه مکتوبست که سأقیم لهم نبیا من اخوتهم
مثلک و اجعل کلامی فی فیه فیقول لهم کلما او صیته و نیز در ان نوشته که و اما ابن الامة فقد بارکت فیه جدا جدا و سیلد اثنی عشر عظیما و اوخره لامة
عظیمة و توح الحق الذی لا یتکلم من قبل نفسه انما یتکلم بما قیل له کمجمع الحق و یخبرکم بالامور معه یمدحنی و یشهد الی رسول الله و نیز در ان مسطور است که
تعطیکم فارقلیط یکون معکم الی الدهر کله و انما فیه هذا هل العالم قوله یَأمُرُهُم بِالمَعرُوفِ میفرماید ایشانرا بکارهای پسندیده صفت حضرت باشد که در
توریة و انجیل مکتوب است و با کلام مستانف شد برای مدح انحضرت یعنی میفرماید این پیغمبر ایشانرا انکه بیزری و سازند به نیکوئی که نه حیله است
تو بیان او وَیَنهاهُم و باز میدارد ایشانرا عَنِ المُنکَرِ از کار ناشایست که شرک است از ابن عطا نقل است که مراد بمعروف مکارم اخلاق

وقنا عذاب النار

و برّ تو

قطع

به پیش مؤمنان در قیامت در رحمت محروم قرار گیرند کافران که بنور ایشان رهنما شده در ظلمت بمانند

جبلة

تا آخر

رحمة ... صح

و نیز در انجیل مذکور است که عیسی گفت انا ذاهب سیاتیکم الفارقلیط



وصله رحم وانصاف و نهی کرد ایشانرا از منکر و مساوی اخلاق و قطع رحم و عدم انصاف و اتحاد آنست که معروف محاسن جمیع است و منکر جمیع مقابح و تتمه جهت مبالغه تعبیر شد
که معروف نیکوئیها و معقول و تشبیه بطلان منکر بجهت آنکه منکر القبایح است و یحلّ لهم الطیّبات و حلال میکرد ایشانرا آنچه از مطعومات اکرچه اهل
جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن از مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم و یحرّم علیهم الخبائث و حرام میکند برایشان خود
پلیدیها چون مردار و خون و گوشت خوک و اموال ربا و رشوه و یضع و فرو میگذارد یعنی تخفیف میکند عنهم اصرهم از ایشان بار گران ثقلها
یعنی سبک میکرداند بر امت خود اوضاع شرع و تکالیف شاقه را او کویند مراد چیزهاییست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون
قطع عضوی که از آن کناهی صادر شده باشد و قطع آن مقدار جامه که بنجاست پلید آن رسد و وجوب پنجاه نماز در شبانروزی و ربع مال در زکوه
نکاه داشتن و غیر آن و الاغلال و دیکر سبک میکرداند و بر میدارد غلها و بندها التی کانت علیهم که بود برایشان در زمان موسی مانند تعیین
قصاص در عمد و خطا و قطع اعضاء خاطئه و غیر آن از مهمات شاقه که حق تعالی در زمان ایشان کرده بود که آن بر ایشان مثل اغلالیکه در اعناق باشد کما یقال
هذا الامر غل فی عنقک و طوق فی عنقک و کویند که این تکلیف بر ایشان بجهت شامت معاصی بود که از ایشان صادر شده بود حاصل کلام یعنی نقل آنست و اغلال
که کنایتست از تکالیف شاقه و اوامر شدیده که بر بنی اسرائیل حق تعالی بجهت مصلحت بود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از کردن امتان بحضرت وضع نمود فرمود
فالذین آمنوا به پس آنانکه کرویدند بدان پیغمبر از بنی اسرائیل و عزّروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان و اتّبعوا
و پیروی کردند النور الذی انزل معه آن نوری را که فرو فرستاده شده است با نبوت او و مراد قرآنست بجهت سنن اولیاء او مصحف قرآن بود و مشفوع بآن
و گفته اند که لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی قرآن که فرو فرستاده شده است با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمد اکثر ارتفاع
بردند و نکته بیان آنکه قرآن را نور گفت بعلت آنکه روشن است چه امور دین و دنیا را و مفصل است هر چه بدان و در انوار گفته اند که تسمیه قرآن بنور جهت آنستکه
اعجاز آن ظاهر و مبین است و مظهر غیر آن کاشف حقایق است و مظهر آن و جایز است که معه متعلق باشد باتبعوا ای اتبعوا النور المنزل مع اتباع النبی اشارت
باشد باتباع کتاب و سنت اولئک آنکروه که ایمان آورده اند و تعظیم و نصرت و متابعت او کرده اند هم المفلحون ایشانند رستکاران از عذاب و فایز بجهت
ثواب و مضمون این جواب دعای موسی است مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی اصحاب را فرمود که ای الخلق اعجب ایمانا کدام جماعت اند که در ایمان عجب تر اند
یعنی کامل تر گفتند ملائکه فرمود که الملائکة عند ربهم فما لهم لا یؤمنون فرشتکان نزدیک پروردکار خود اند پس نیست که ایشان ایمان بیاورند یعنی ناکزیر اند
ایمان آوردن گفتند پس پیغمبران اند فرمود که النبیون یوحی الیهم فما لهم لا یؤمنون گفتند پس ما باشیم فرمود و انا فیکم فما لکم لا تؤمنون پس فرمود که انهم قوم یکونون
بعدکم یجدون کتابا فی ورق فیؤمنون به و هو معنی قوله و اتبعوا النور الذی انزل معه و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بنور در اینجا علی بن ابی
طالب است صلوات الله و سلامه علیه چون بنی اسرائیل از رحمت مأیوس شدند مسلمانان در آن طمع کردند حق تعالی فرمود که فاین شدن بآن رحمت و قرب
است بمتابعت علی بن ابیطالب علیه السلام که نور او با نور محمد صلی الله علیه و آله در عرش مرتفع نهاده شده است به بهشت و آدم علیه السلام قرار کرفته و بعد
از آن در صلب مطهر و صلب پاکیزه منتقل شده تا بصلب عبد المطلب و منصف شده نصفی در صلب عبدالله و نصفی دیکر در صلب ابوطالب منتقل کشت و
در اثار صحیحه آمده که رسول صلی الله علیه و آله در مرض الموت فرمود که ادعوا الی قریبی یعنی همنشین مرا بخوانید عایشه گفت که پدر مرا بطلبید او را بخواندند حضرت
در او نکاه کرد و فرمود ادعوا الی قریبی حفصه گفت پدر مرا بطلبید او را نیز بخواندند حضرت در او نیز نکاه کرد و فرمود که ادعوا الی قریبی ام سلمه گفت والله
ما یعنی الا علیا یعنی که غیر علی را نمیخواهد پس او را حاضر کردند و در آن مجلس اکثر صحابه بودند حضرت چون وی را دید فرمود هذا قریبی فی الدنیا و الاخرة
و کان قریبی فی ظهر آدم و آدم فی الجنة و کان قریبی فی ظهر نوح فی السفینة و کان قریبی فی ظهر ابرهیم حین القی فی النار و هذا قریبی فی ظهر اسمعیل حین اضجع
للذبح ثم لم یزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله ذلک النور و النطفة فجعل نصفه فی ظهر
ابی طالب فجاء منه علی پس بنزد خود خواند و او را نزدیک کرد زبان در دهن او کرد مانند کسی که بچه خود را زق کند و بعد از آن فرمود هذا یعنی
الیک امیر المؤمنین فرمود که علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم و فتح لی من کل باب الف باب من العلم و الحکمة از کعب الاحبار مرویست که در توریه مضمون
این آیه مذکور است که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للمؤمنین انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ و لا غلیظ
و لا صخاب فی الاسواق ای پیغمبر بر کزیده ما تو را فرستادیم کواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرز و نکهبان مؤمنان تو بنده منی تو را متوکل
نام نهادم این پیغمبر موعود درشت خوی و بدخلق نباشد بانک کننده نباشد در بازارها جزا بدی را عفو کند و جزا بدهد او را اعتمد خدا بنیاد بیاندیم تا دین کج را
باو راست کردانیم و دلهای بسته را باو بکشاییم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و کوشهای کر را باو شنوا کردانیم مولد او مکه باشد و هجرت او بطیبه
و ملک او بشام و امت او همیشه حمد کنند کلو باشند سپاس دارنده و شکر کوینده و با وضو باشند و جامه از ساق بر کیرند تا پاکیزه بماند آلوده نکردد
و مراقبت آفتاب بکنند برای نماز و هر کجا نماز ایشانرا دریابد مشغول شوند و در نماز چنان صف کشند که صف قتال پس از آن ایه در انجیل فرمود که ان الله
یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و نیز وصف او در کتاب یحیی هرقل که معتبر و مسلم ایشانست که اما از فرزندان اسمعیل باشد
و او آخر پیغمبرانست و وی پیغمبر عربی است و بر دین ابرهیم باشد ازار در میان بندد و اطراف خود را غسل و مسح نماید و در چشم او سرخی باشد و مهر نبوت
در میان هر دو کتف او باشد و او بغایت بلند نباشد و دراز نباشد و کوتاه نیز و کلیم پوشد و بنان جوین قناعت کند و برد از کوش بنشیند و در بازار
رد و حملها و ندهر و سبحی عادت باشد تیغ بر دوش نهد و از هیچکس باک نداشته باشد و اکر با قوم نوح بودی هلاک نکشتندی و اکر در میان قوم عاد بودی
مستاصل نکشتندی و اکر با ثمود بودی بصیحه کرفتار نشدندی مولود او در مکه بود و منشاء او و ابتدای نبوت او نیز هم در آنجا و سرای هجرت او یثرب مبارک

مشتق

مخلد و مجد باشد

مقلد و سعید محمد باشد و مجاهد بکوشش در راه حق ... بجای شکیبایی مشغول است ... در شام باشد و مصاحب او در هجرت کنندگان بود و از قوم خود
بیزار بیاید و او را نصرت عظیم کنند و در شهر بعقائد بدیجان ایشان واقع شود و در بعضی اوقات او غائب شود و در روزهای ایشان غائب ایشان
غالب مطلق شود و مجلس او باشد که هر شتابنده تر باشد از ایشان که از سر کوه بیابان ببرد لهای ایشان مصحف های ایشان باشد قربان ایشان خون ریختن باشد و هم
شجاعان روز و زهاد شب باشند هیبت و صولت او در دلها باشد که دشمنان او نابینا هر چند و بنفس نفیس خود کارزار کند با اجر و حشر کند امر بمعروف و نهی از
منکر کند و همه بدو نیکو بهتر گردند باشد که بیمه جهه بر ایشان امتی مبعوث سازم و او را با تباع البیان و کرم و مظفر و منصور سازم مانند تو که موسی الکلام
خود را در حق او تمام بهر جهت و زاد و صف کنم ... که کنم و او را برای امت عظیم القدر باز گردانم و چون حق تعالی بیان صفات جلیله و نعوت جمیله حضرت
نبوی کرد و اهل کتاب را اعلام نمود که نعوت او در توریة و انجیل است تا اصل نبوت او بر ایشان روشن شود در عقب آن آنحضرت را امر فرمود که جمیع اهل عرب و عجم را
خطاب کن و دعوت ایشان را ای عام بدر دعوت **قُلْ** بگو که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ** بدرستیکه من فرستاده خدایم **إِلَيْكُمْ جَمِيعًا**
بسوی همه شما نه بسوی بعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند و **جَمِيعًا** حال است از الیکم و قوله **الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ**[الْأَرْضِ] صفت الله است
یعنی آن خدایی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و سیاست آن و ایشان تدبیر و تصرف در آن **لَا إِلَٰهَ** هیچ معبودی مستحق عبادت نیست **إِلَّا هُوَ** مگر او **يُحْيِي**
وَيُمِيتُ زنده میکرداند و میمیراند و در انوار گفته که اسم موصول صفت الله است اگر چه فاصله شده میان موصوف و صفت با آنچه متعلق است بمضاف الیه زیرا که
در حکم مقدم است و یا آنکه موصول منصوب است بر مدح و یا آنکه مبتدا است خبر آن لا اله الا هو است و از کلمه توحید بر وجهی که ما قبل خواندیم چه هر که
مالک عالم باشد پس او اله بوده باشد نه غیر او و قوله یحیی و یمیت بجهه زیادتی تقریر است برای اختصاص او بالوهیت پس آنحضرت صلعم امر شد که ای محمد مردمان را
بگو که چون من رسول خدایم که متصف است بدین صفات کمال است و احد ذات است **فَآمِنُوا بِاللَّهِ** پس ایمان آرید بخدای که صفات او شنودید **وَرَسُولِهِ** و بگروید
بفرستاده او **النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ** پیغمبر امی **الَّذِي يُؤْمِنُ** آن پیغمبر که ایمان دارد **بِاللَّهِ** بوحدانیت خدای **وَكَلِمَاتِهِ** و بسخنان فرستاده او یعنی بانچه نازل
شده بر او و بر سایر رسل از کتب و وحی و عدل از تکلم بغیبت بجهة اجرای این صفات است که دلیل ایمان است باو و اتباع او بر آن **وَاتَّبِعُوهُ** و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان
بری نمایید **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** باشد که راه راست یابید یعنی تعلق رجاء هدایت ایمان و اتباع تنبیه است بر آنکه هر که تصدیق کند او را و تابع او نباشد
با لتزام شرع او قبول و تعلیم ان از اهتداء دور و حظ ضلال است و باز سر رشته کلام را بقصه بنی اسرائیل کشیده میفرماید که **وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ** و از قوم
موسی علیه السلام **أُمَّةٌ** گروهی هستند که **يَهْدُونَ** راه مینمایند خلق را **بِالْحَقِّ** بکلمه حق یا در حالتی که محقند **وَبِهِ** و بحق و راستی **يَعْدِلُونَ**
عدل میکنند در حکم میان خلق مراد بدین امت جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند بر ایمان و قایم بحق و اتباع کردند ایشان بعد از ذکر احوال ایشان
بنا بر عادت قرآن است چه نهنیه بر تعارض خیر و شر و تزاحم اهل حق و باطل و گویند مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام و اتباع او و اشهر آن است
که بعد از وفات حضرت موسی و موت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال
نمودند گروهی از ایشان بیزار شدند از تمام رنج و ملال علاج در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاد مکر راه ایشان
بدان راه در آمدند و تا ورای بار چین سپید شد انجا منازل ساختند ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله شب معراج ایشان را دید ده سوره از قرآن
بر ایشان خواند و ایمان آوردند حالا در آنجا اند مسلمانانند بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند تا نماز مغرب پای میدارند و غیر از هیچ
تکلیفی بر ایشان نیست و از ایشان در صفت ایشان است آنحضرت منقولست که در شب معراج چون سخن بر ایشان افتاد ایشان سخن با من بگفتند و من با ایشان
سخن گفتم جبرئیل گفت در اینجا جبرئیل که باکه سخن میگویید گفتند قوم که این پیغمبر آخر الزمان است و نبی امی است ایشان بوی ایمان آوردند و گفتند که موسی ما را
گرم کرد هر که از شما احمد را دریابد باید که از من سلام بر رساند من گفتم که سلام من بر موسی باد و پنج سوره از قرآن برایشان خواندم و نماز و روزه و زکوة را تعلیم
ایشان کردم و از سبت منع کردم و بر نماز جمعه امر کردم و تکلیفی دیگر بر ایشان نیست و از ابن عباس نقل است که کریمه وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ
جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا در حق ایشان است و مراد بوعده آخرت عیسی مریم است که ایشان با او خروج کنند و از ابن عباس بروایت اصحاب ما قائم آل محمد علیه السلام خروج خواهند کرد
و آن امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه و ابن عباس سدی و ضحاک و ربیع و عطا روایت است که این قوم در پس نهر صین اند و میان ایشان و اهل صین وادی است از ریک که عبور
پیغمبر با ایشان رسید هیچ تغییر و تبدیل در آن نکرده اند و هیچ کدام از ایشان صاحب خود ما لی نیست بجهة غنای ایشان در شب بر ایشان باران نازل میشود و در هر
روز آفتاب بر اراضی و نباتات ایشان میتابد و زراعت ایشان بر وجهی نمو میکند و محصول میدهد که در یک بقعه از دنیا چنان نمیشود و مرویست که زوال القرنین
ایشان را دید و حق تعالی بعد از اخبار از احوال قوم موسی خبر میدهد و میفرماید که **وَقَطَّعْنَاهُمُ** و متمیز و متفرق گردانیدیم ایشان را **اثْنَتَيْ**
عَشْرَةَ بدوازده از مفعول ثانی قطع است زیرا که متضمن معنی صیرت است و یا حال است از مفعول و تانیث بجهة حمل است بر امم یا قطعه **أَسْبَاطًا** بدل است از
اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم موسی را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان اولاد یعقوب اند و یا تمیز است و المراد ان صیغه جمع با آنکه تمیز
ما فوق عشره واحد است بجهة آنست که مراد از ان قبیله است و هر قبیله سبطی است پس وضع اسباط شده در موضع قبیله و قوله **أُمَمًا** بدل است از اسباط یعنی
اسرائیل را گردانیدیم امتها هر سبطی امتی و مخصوص ایشان آنست که هر سبطی از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب که دوازده بودند و تفریق ایشان
جهت آنست که تا داخل از مفضول متمیز شود **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ** و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام **إِذِ اسْتَسْقَاهُ** وقتی که آب طلب کردند از
او **قَوْمُهُ** گروه او در تیه **أَنِ اضْرِبْ** آنکه بزن **بِعَصَاكَ الْحَجَرَ** عصای خود را بر سنگ که چون بتیه داخل میشدند با تو بیجی در آمده و گفت
مرا مراد کردی بکار تو چه ایم و بتو از ابر داشتی و حالا در تو بر همداری و مرویست که بنی اسرائیل بجهة تشنگی عصای خود در تیه سر گردان شدند و راه بیرون

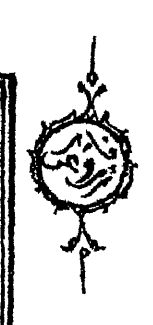
موصوفه
اول بلاغة

ایشان

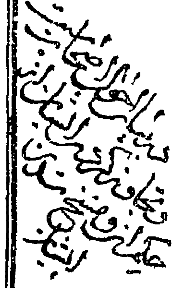
کرده

از امر اللّه

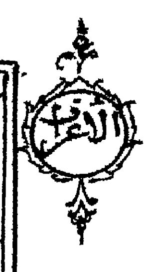
شو



شد بنی اسرائیل سنگ و از هر ریزه آفتاب صافی چون شدند تشنگی بر ایشان غلبه کرد و از موسی طلب آب کردند حق تعالی بوی وحی فرستاد که بزن عصا بران سنگ زن و در
ان سنگ را از تو و ببرین اورد و عصا بران زد **فَانْبَجَسَتْ** پس بشکافت و گشوده شد **مِنْهُ** از ان سنگ **اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا** دوازده
چشمه بعدد اسباط و فصحی که معنی انبجست منفجرت است برای اشارت بانکه در امتثال امر الهی توقف نکرد و تنبیه بر آنکه ضرب در حقیقت مؤثر نبود در
خروج آب از ان بلکه محض قدرت کامله الهی بود **قَدْ عَلِمَ** بدانست **كُلُّ أُنَاسٍ** همه مردمان یعنی سبطی **مَشْرَبَهُمْ** آبشخور خود
و مشرب ویکی هر قبیله **وَظَلَّلْنَا** و سایه ساختیم **عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ** بر ایشان ابر را از حرارت آفتاب در تیه **وَأَنزَلْنَا** و فرو فرستادیم
عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان من را که مانند ترنجبین بود و **السَّلْوَىٰ** و مرغی شبیه بسمانی و تفصیل این حکایت در سوره بقره گذشت
و گفتیم با ایشان بعد از انزال من و سلوی **كُلُوا** بخورید **مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از پاکیزه‌ها آنچه روزی دادیم شما را
و از ان ذخیره منهید ایشان خلاف کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند و باسد گشت **وَمَا ظَلَمُونَا** و ستم نکردند بر ما
ربکم **وَلَٰكِن كَانُوا** و لیکن بودند که از نافرمانی **أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** بر نفسهای خود ستم میکردند و اخر ان بخود رسید
میکند از اخبار بنی اسرائیل از برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و میفرماید که **وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ** و یاد کن ای محمد
را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان **اسْكُنُوا** ساکن شوید **هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ** در این دیه یعنی اریحا **وَكُلُوا مِنْهَا**
و بخورید از میوه‌ها و طعامهای وی **حَيْثُ شِئْتُمْ** از هر جا که خواهید **وَقُولُوا حِطَّةٌ** و بگوئید
یعنی بگوئید بار خدایا وضع کن گناهان ما را **وَادْخُلُوا الْبَابَ** و در آئید بدر این دیه **سُجَّدًا** در حالتی که
با سجده کنان از غایت تواضع **نَّغْفِرْ لَكُمْ** تا بیامرزیم برای شما **خَطِيئَاتِكُمْ** گناهان شما را **سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ**
نیکوکاران را یعنی بواب درجات ایشان را زیاده کردانیم بر مقدار جزای اعمال ایشان
البقرة سمت ذکر یافت بر وجه تفصیل و تفسیر بیان است و دران سوره و کلوا بفا واقع شده بجهت انکه
اینجا متعرض آن نشده بجهت اکتفا بذکر آن در اول
معنی ...
ما به تفصیل است در مقابل چیزی بوده باشد که بان مامور بودند **فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** ...
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل **قَوْلًا** سخن را که مامور بودند **غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ** بغیر آنکه گفته شده بود ایشان را **فَأَرْسَلْنَا**
پس فرو فرستادیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان که تغییر کردند **رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ** عذابی از آسمان که طاعون بود **بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ** بسبب آنکه
کد ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع آن وضع کردند **وَاسْأَلْهُمْ** ...
کفر و عصیان ایشان بر طریق اعلام ... **عَنِ الْقَرْيَةِ** ...
که **الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ** ...
بود در میان مدین و طور ...
تعظیم شنبه بوده و ... حرام بوده ...
شدند ... **إِذْ يَعْدُونَ**
چون در گذشتند از حد امر الهی ... **فِي السَّبْتِ** در روز شنبه ...
... **إِذْ تَأْتِيهِمْ** ...
در گذشتند از حد ... **حِيتَانُهُمْ** ماهیان ایشان ... **يَوْمَ سَبْتِهِمْ** در روز شنبه
ایشان یعنی ... **شُرَّعًا** ...
دما و اشرف و از حسن نقل است که ...
نبودند ...
اضافه بجهت اختصاص ایشانست ... **وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ** و روزی که شنبه نکنند
یعنی ... **لَا تَأْتِيهِمْ** ...
روز شنبه ... **كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم**
هم چنین می آزمائیم ایشان را ... **بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** ...
اورده اند که چون اهل ایله ماهیان ...
دیگر ...
...
ماهیان ...



بامر نتوانستند رفت و روز یکشنبه بگرفتندی چون چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب نازل نشد دلیر شدند و از سر تعظیم سبت بالکل بشدند و از ابن زید
روایت است که در اوایل حال مردی بیامد و در روز شنبه ماهی بگرفت و در دنبالش رشته بست و بر کنار دریا میخ فرو کوفت و رشته را در آن بند کرد و ماهی را
در آب رها کرد روز یکشنبه بیامد و ماهی را بگرفت و بریان کرد و همسایه بوی ماهی شنیدند و سرای وی برفتند و آن ماهی را بدیدند انکار کردند گفت این مرا حلال
چنین کرده ای هلاک نشد گفت تعجیل عذاب کند پس او را وعظ گفتند و ترسانیدند خائف گشت و لیکن منتظر عذاب بود چون نازل نشد دیگر شنبه دیگر
ماهی بگرفت و بخانه آورد و بر این وجه آن کرد چون عذاب نازل نشد مردمان دیگر دلیر شدند و مرتکب این امر شدند و حیلها در بیابان ابن محرم کردند
و بیشتر ایشان بعضی از اینها در روز شنبه دام را در دریا می افکندند و ماهیان در دام می افتادند و در حیله ای که داشتند تا روز یکشنبه جمع کردند و چون ایشان مکر را پیش گرفتند
واقع شد و تعمیمی که بامر این عمل بجهت آن و کثرت آثار عذاب را بدیدند آن عمل دلیر شدند و در آن شهر دوازده هزار مرد بودند و بروایتی هفتاد هزار مرد بودند پس سه فرقه شدند
فرقه ای باشان مشغول بودند و جمعی دیگر ماهی صید کردند و فرقه ناهیه از منکر مانع میکردند و حق تعالی از این خبر میدهد که **وَإِذْ قَالَتْ**
عطف است بر اذ یعدون یعنی یاد کن ای محمد یهود را از خبر اهل آن قریه چون گفتند **أُمَّةٌ مِنْهُمْ** گروهی از اهل ایله که متوقف بودند و گروه ناهیه نهی میکردند
و ملامت مینمودند **لِمَ تَعِظُونَ** چرا پند میدهید **قَوْمًا** گروهی را که بی شبهه **اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ** خدای هلاک کننده ایشانست بنا بر مبالغه
بر ترک تعظیم سبت **أَوْ مُعَذِّبُهُمْ** یا عذاب کننده ایشانست **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است و این جماعت میگفتند
که دانسته بودند که وعظ نفع با ایشان نرساند بجهت تمادی ایشان در عصیان و انوار گفته که این قول بیشتر از غایت انکار وعظ ماتم و صنعت اشوند
و با شوالش انکار وعظ و نفع آن کویند که این قول بر سبیل تهکم گفتند **قَالُوا** گفتند فرقه نهی کننده که **مَعْذِرَةً** این وعظ ما عذر خواستنی است
از ما و حفص معذرة بنصب خوانده بر مصدریت یا بر علیت ای اعتذرنا به معذرة او وعظناهم معذرة یعنی اعتذار مینمائیم باین وعظ معذرت گفتنی
بندی میدهیم ایشان را بجهت معذرت گفتن **إِلَىٰ رَبِّكُمْ** بسوی آفریدگار شما مر ایشان که چون امر بمعروف و نهی از منکر بر ما واجبست پس ما ایشان را پند میدهیم
تا عند الله معذور باشیم **وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** و شاید که ایشان بپرهیزند از خدای و ترک معصیت کنند و از این عمل توبه کنند تا عذاب خدا
نازل نشود **فَلَمَّا نَسُوا** پس آنهنگام که ترک کردند و کناره شدند از فرقه صبر کنندگان **مَا ذُكِّرُوا بِهِ** آنچه پند داده میشدند بدان یعنی پند و وعظ
متعظ نشدند و قبول آن نکردند **أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ** برهانیدیم آنان را که نهی میکردند **عَنِ السُّوءِ** از بدی و نافرمانی **وَأَخَذْنَا**
الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنان را که صید کردند و صید منهی عنه **بِعَذَابٍ بَئِيسٍ** بعذابی سخت و فعیل است از بؤس بمعنی شدت از ابن شاذ
و بکر بیئس خوانده بر وزن فیعل چون صیغم و حیدر که مبالغه باس است یعنی بعذابی بسیار سخت **بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** بسبب آنچه بودند که از روی عناد بیرون میرفتند
بر آنچه می بستند از راه فرمانبرداری مردم است که چون فایده بر موعظه ایشان مترتب نشد با خود گفتند که در این شهر بودن خالی از خطر است پس از ایشان شهر
قسمت کردند و دیواری بلند در میان خود و ایشان بر افراشتند و چون مدتی بر آمد ایشان اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را خوک و
بوزینه کرد ایشان چون نهی کنندگان روز دیگر از خواب برخواستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و صدائی بر نیامد و نشنیدند و هیچ کس از خانهای خود بیرون
نیامد گفتند مگر ایشان را امشب خمر خورده اند و در خواب افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد اثری از ایشان پیدا نشد نردبانها بر دیوار نهادند و بر بالا بر آمدند و فرو نگریستند آن نیمه شهر همه خوک و بوزینه شده بودند کما قال الله تعالی **فَلَمَّا عَتَوْا** پس آنهنگام که گردن کشیدند
عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی **قُلْنَا لَهُمْ** گفتیم مر ایشان را **كُونُوا قِرَدَةً** باشید بوزینگان **خَاسِئِينَ**
در حالتی که دور شده گان باشید از امید از رحمت و رانده شدگان و نقلست که جوانان ایشان بوزینه شدند و پیران خوک و نهی کنندگان در محلهای ایشان
رفتند و خویشان و آشنایان خود را نشناختند و ایشان خود را بر ایشان میمالیدند و میگریستند نهی کنندگان ایشان را میگفتند که نه ما شما را از آن نهی می
کردیم و میترسانیدیم از عذاب پس ایشان سر و زنده بودند و روز چهارم همه بمردند و در فرقه متوقف خلاف است در هلاک و نجات ایشان بعضی
آنست که نجات یافتند چه سخن ایشان که لم تعظون از ایشان بجهت نفی ایشان بود بر عدم نفع موعظه و نزد جمعی آنست که هلاک شدند چه این قول
بر سبیل تهکم گفتند و از یمان بن رباب نقلست که نجت الطائفتان و هلکت الثالثة یعنی فرقه ناهیه و ساکته هر دو ناجی شدند و فرقه ثالثه که
شدند و این قول از ابی عبدالله علیه السلام روایت است و بعضی دیگر در این توقف کرده حکم بهلاک و نجات ایشان نکرده اند و عکرمه روایت کرده که
روزی نزد ابن عباس رفتم دیدم که قرآن را گشوده این آیه را میخواند و میگریست بعد از آن گفت قد علمنا ان الله اهلک الذین اخذوا الحیتان و نجی
الذین نهوهم و ما ادری ما صنع بالذین لم ینهوهم و لم یوافقوا المعصیة و هذا حالنا یعنی میدانیم که حق تعالی صیادان ماهی را هلاک کرد
و ناهیان را نجات داد و نمیدانم که چه کرد با کسانیکه نهی ایشان نکردند و در معصیت نیفتادند و حال ما هم چون حال این طایفه است و این قول اختیار حبر
است **وَإِذْ تَأَذَّنَ** و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد **رَبُّكَ** پروردگار تو و انوار گفته که تأذن تفعل است بمعنی ایذان چون توعد بمعنی ایعاد یا بمعنی
عزم است زیرا که عازم بر چیزی مؤذن نفس خود است بفعل آن و اجرای مجرای قسم است چون علم الله و شهد الله و لهذا در جواب لام قسم واقع شده
و هو قوله **لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ** هر آینه بر انگیزد بر یهود و مسلط سازد **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز **مَنْ يَسُومُهُمْ** کسی را که بچشاند ایشان را
سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه و بحسب پیوسته که بعد از رسالت ایشان علیه السلام بروجه غلبه بخت النصر بابلی بقتل
و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس و روم جبر بر ایشان جزیه و بیشتر امیر خانها نهاد و باج و خراج میگرفتند و گویند که
مجوس مسلط از آن بود تا زمانیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تعزیت نامه فرستاد بقتل ایشان و سبی و زاری و دشنام ایشان تا اسلام آوردند تا جزیه قبول



کنند این حکم تا قیامت ثابت خواهد بود یعنی مراد بن یسومهم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است مرویست از امام ابی جعفر علیه السلام که ثبت شد ذلت
بر آنکه یهود ظاهر کرد دولت و عزت تا شده همیشه ذلیل و خوار باشند تا روز قیامت **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو **لَسَرِيعُ الْعِقَابِ** هر آینه زودگیرنده
عقوبتست مر آن مردم را که هم در دنیا عقوبت بایشان رساند **وَإِنَّهُ** و بدرستیکه او **لَغَفُورٌ** آمرزنده است مرآنکه ایشان را که توبه کنند و طلب مغفرت نمایند
رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد **وَقَطَّعْنَاهُمْ** و پراکنده و متفرق کردانیدیم بنی اسرائیل را **فِي الْأَرْضِ أُمَمًا** جماعتها بر وجهی که هیچ
ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد این مفعول ثانیست یا حال و قوله **مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ** صفتست یا بدل یعنی بعضی از ایشان شایستگان بودند که
مؤمن شدند بموسی و تصدیق حال ایشان نمودند یعنی کرویدند و ایمان آوردند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و یا آنها اند که در زمن حضرت
با محضرت کرویدند **وَمِنْهُمْ** و بعضی دیگر از ایشان **دُونَ ذَلِكَ** مردمانی بودند منحط از صلاح یعنی کفره و فسقه بودند **وَبَلَوْنَاهُمْ** و آزمودیم ایشان را
یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کردیم **بِالْحَسَنَاتِ** بنیکوئیها چون طیب عیش و غنا و صحت **وَالسَّيِّئَاتِ** و ببدیها چون شدت و فقر و مصائب و نقص و مال **لَعَلَّهُمْ**
يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدا و از معصیت بطاعت گروانند ایشان بر معصیت و نعمت شکر در نعمت بطر آغاز کردند و ترک شکر کردند
کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت ترک صبر کرده آغاز ناسزا کردند و گفتند **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** پس از محل امتحان و اختبار تمام عیار
بیرون آمدند **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ** پس از پی ایشان یهود آمدند **خَلْفٌ** برادرکان بدرانوا کفته که خلف مصدر است که صفت و اشد و لهذا اطلاق آن بر واحد و جمع
واقع میشود و گویند که آن جمع است و آن در شایع است هم خیاکم خلف بفتح در خیر و قوله **وَرِثُوا الْكِتَابَ** حالست از ضمیر وارثوا یعنی در حالتیکه تورات
میراث گرفتند تورات را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران **يَأْخُذُونَ** فرا میگیرند **عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى** خواسته و متاع این جهان فرو ترین
زیرا که مراد دنیاست مراد اخبار زمان حضرت رسالتست یعنی رشوه میگیرند در حکم و تحریف تورات **وَيَقُولُونَ** و میگویند **سَيُغْفَرُ لَنَا** زود باشد که
بیامرزند ما را و از جهت آن میگفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه روز ایشان بسبب جو شب ایشان از نامه مرید محو میشود و احتمال دارد که عطف باشد
با حال و فعل مسند بجار و مجرور با مصدر یأخذون قوله **وَإِنْ يَأْتِهِمْ** حالست از ضمیر لنا یعنی امید مغفرت دارند در حالتیکه اگر بیاید بدیشان **عَرَضٌ**
مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت **يَأْخُذُوهُ** فرا میگیرند آنرا و اصرار دارند که با وجود اصرار بر آخذ رشوه و مانند آن از اموال
حرام امید دارند که آمرزیده شوند و اصلا از آن تایب و نادم نشوند **أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ** آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان **مِيثَاقُ الْكِتَابِ**
عهدیکه در تورات است **أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ** آنکه نگویند بر خدای **إِلَّا الْحَقَّ** مگر سخن راست این متعلق است بمیثاق یعنی چون تری یا آنکه
نقولوا و یا آنکه عطف بیان است و مراد ازین توبیخ ایشانست بر قطع وجوب ایشان بمغفرت با عدم توبه و دلالت آنکه امر است بر عهد
و خروج از میثاق خدای که کتابست یعنی آنکه در عفو از جانب خدای ابد این قوم محض افتراست و ناحق میگفتند یا بر طریق تورات عهد از ایشان
فرا گرفته و قوله **وَدَرَسُوا مَا فِيهِ** عطفست بر الم یؤخذ بجهت معنی چه استفهام مذکور برای تقریر است نه انکار و از آنکه اگر برای انکار باشد عطف
درسوا بر او بعید باشد و یا آنکه درسوا برای تقریر است یعنی تحقیق اخذ میثاق از ایشان شده و خوانده اند آنچه در اوست و این حکم در کتاب بدیشان
رسیده بود که درسوا معطوف باشد بر ورثوا و قوله الم یؤخذ جمله معترضه **وَالدَّارُ الْآخِرَةُ** و سرای آخرت و مغفرت **خَيْرٌ** بهتر است
از عرض دنیا **لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ** مر آنانرا که می پرهیزند از فعل محارم و تکذیب با مراد خدا **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا تعقل نمیکنید و حق صلاح و
فساد خود را در نمی یابید تا قبح این را بدانید و استدلال کنند بتعجیل عرض دنیا که موجب نقصان آلیم است و حفص و نافع بخطاب خوانده اند یعنی
ای محمد بگو با ایشان که آیا در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیای دنی فانی **وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ** عطفست بر للذین یتقون و
قوله افلا تعقلون اعتراض است یعنی سرای آخرت بهتر است مر آنانرا که چنگ میزنند بتورات و نگاه میدارند احکام آنرا از تحریف یعنی مؤمنان
اهل کتاب و نزد عطا مراد بکتاب قرآنست یعنی متمسک میشوند باحکام قرآن **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپا میدارند نماز را تخصیص صلوة
با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات از جهت آنستکه نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن **إِنَّا لَا نُضِيعُ**
بدرستیکه ما ضایع نکنیم **أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ** مزد مصلحان را که آنان کردار خود را باصلاح آرند و ایشان را و بتمام مزد ایشان را رسانیم و بدانکه مبتدا بود که والذین باشد
مستدلا تا شده این جمله مؤکده باشد خبر او یعنی ترحمت عاید ای اجر المصلحین منهم و یا وضع مظهر شده باشد در موضع مضمر جهت تنبیه بر آنکه اصلاح در حکم
مانع تضییع است **وَإِذْ نَتَقْنَا** و یاد کن ای محمد برای یهود زمانیکه بر کندیم و برداشتیم **الْجَبَلَ** کوه طور را **فَوْقَهُمْ** بر زبر ایشان **كَأَنَّهُ**
ظُلَّةٌ گویا که آن کوه سایه بانی بود بر سر ایشان و این در وقتی بود که بنی اسرائیل احکام تورات قبول نمیکردند و از انکار می ایستادند حق
جل و علا فرمود که کوهی از جای بر کند و بر بالای سر ایشان باز داشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود و جوانب ایشان پدید بود **وَظَنُّوا**
أَنَّهُ و دانستند آنکه آن کوه **وَاقِعٌ بِهِمْ** فرود آینده است بر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد و یا آنکه حقتعالی با ایشان خطاب کرد که اگر
حکم تورات را قبول نکنید این کوه را بر ایشان افکنند پس بسجده افتادند و بر جانب چپ روی بر زمین نهادند و بچشم دیگر به کوه مینگریستند از ترس آنکه
مبادا کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که یهودان سجده بر جانب چپ کنند و گویند که این سجده بود که ما را از عذاب نجات داد و در روایت آمده
اهل بیت علیهم السلام که اینها که سجده بر خط وسط کردند منافق بودند و کسانی که مؤمن بودند سجده بر پیشانی بر زمین نهادند القصه حق تعالی فرمود که چون
بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان گفتیم ایشان را که **خُذُوا** فرا گیرید **مَا آتَيْنَاكُمْ** آنچه دادیم شما را از احکام **بِقُوَّةٍ** بجد و عزم تمام از حالت
از فاعل خذوا **وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ** و یاد کنید بر وجه عمل آنچه در اوست از مواثیق و عهود که او امر و نواهی است و از آن فرو مگذارید تا که مکنید



لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشید که پرهیزکاری کنید و از عقوبت بترسید یا باشید که ترک قبائح اعمال و رذایل اخلاق و التزام واجبات و بعد از ذکر موثقیکه
در کتب سماوی بود بیان موثقی میکند که جمیع بنی آدم کرده بوجه جمیع میثاق کاهل عقل و سمع اند بابلاغ در اوائه حجت قیم ما یاد کن
و یاد کن ای محمد آنچون فرا گرفت پروردگار تو وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان این بدل بعض است از بنی آدم یعنی بیرون
آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی وَأَشْهَدَهُمْ و گواه کرد ایشان را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای خود شان یعنی برای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آن چیزی را که داعی ایشان بود باقرار بربوبیت تا آنکه
بمنزله کسانی گشتند که ایشان را فرموده که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَىٰ گفتند آری تویی پروردگار ما پس حق تعالی از راه
تمکین ایشان کرده است از علم بربوبیت بمنزله اشهاد و اعتراف بر طریقه تمثیل و دال برین است قوله شَهِدْنَا گواه شدیم بر اقرار خود و اخذ میثاق کردیم
أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ آنکه گویید روز قیامت که إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ از این اقرار بیخبران یعنی متنبه نشده
بر آن بدلیل قوله أَوْ تَقُولُوا عطف است بر ان تقولوا یعنی کراهت آنکه گویید إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آورده اند آبَاؤُنَا پدران
ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید نمودیم و قیام دلیل و تمکن از
علم بآن صلاحیت عذر ندارد أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ یعنی کراهت آنکه گویند آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بآنچه کردند
کجروان و گمراهان و باطلان یعنی پدران ما که تاسیس شرک کردند اکثر مفسرین نقل کرده اند که حقتعالی ذریه آدم را بیرون آورد از صلب وی مثال
مورچهای خورد و حیات و نطق و عقل داد ایشان را و ربوبیت خود را بر ایشان عرض فرمود و ایشان قبول کرده گفتند که ما باقرار تو گواه شدیم و چون زینبلی
گفتند حق تعالی ملائکه را فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند که شهدنا و از سدی منقول است که شهدنا خبر است که حقتعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر
اقرار ذریه گواه شدیم حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی فرا گرفت از ذریه آدم در نعمان و آن وادی است
نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گویند بقول بعضی بطن نعمان خوانند در کتاب او مرویست که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج
آدم علیه السلام بوده است از بهشت و در تیسیر آورده که جمهور مفسرین بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضائی که بر در بهشت
است و عمر ان بنی پنجهزار ساله فرشتگان را فضا در برای آدم را بشکل مورچهای خورد از صلب آدم اخراج کرد و بعد از خلق حیات و عقل و نطق عرض ربوبیت
خود کرد بر ایشان و از مفسران سلف و صحابه خلف روایتست که حقتعالی جانب راست و راست آدم بعضی از ذراری او را بیرون آورد سفید از آنجا بیرون آورد
و ابشار ایشان فرمود این جماعت بهشت اند و جانب چپ را مسح کرد بعضی دیگر از فرزندان او را بیرون آورد سیاه پس ایشان را فرمود که اینها دوزخی اند پس با ایشان خطاب فرمود
که منم خدای یگانه بی شریک مرا پدید کنید و به پیغمبران و بکتابها که بشما خواهم فرستاد بگروید پس همه از ایشان بتوحید اقرار کردند و گروهی از جهت نفاق
اعتراف کردند و آدم احوال و ارزاق و مصائب ایشان را بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد و از اختلاف ایشان بعضی خوب صورت و برخی زشت و جمعی بلند و جمعی
کوتاه و گروهی توانگر و مردم درویش گفت بار خدایا ایشان را چنین آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکر من زیاده کنند سدی گفت که در میان ایشان
پیغمبران مانند چراغهای درخشان بودند و در میان نور ایشان بیک روشنی آن بدان چراغها غالب شده بود گفت بار خدایا این کیست فرمود که این
پیغمبریست که از فرزندان تو بود خواهد گفت عمر او چند باشد فرمود شصت سال گفت بار خدایا عمر او را افزون کن فرمود مقرر است و تغییر آن
خلاف مصلحت است و اینکه بعضی از اهل کتاب گفته اند که آدم گفت که از عمر من چهل سال بر عمر وی بیفزای و عمر او هزار سال بود چون نهصد و شصت
رسید ملک الموت بقبض روح وی آمد گفت ای ملک الموت هنوز از عمر من چهل سال مانده است گفت از بهر احمد صلی الله علیه و آله بخشیدی و وی از آن باب
تعلل کرد و انکار او یعنی فراموشی و بجهت این فرزندانش جاحد شدند و عهد و میثاقیکه حق تعالی از ایشان اخذ کرده بود فراموش کردند چون انکار ایشان یعنی
کرد حقتعالی اخذ میثاق فرمود از ذریه آدم و ایشان را گفت که بر دین آدم اقامت کنید ... ارشما بگی مانده باشد من تمام کنم ...
و مرخر فات مخالفین آنکه خلاف عقل است و مخالف مذهب حق و در مجمع و در زبده علمای خاص و عام در معنی این آیه و کیفیت اخراج ذریت و اشهاد ایشان
بسیار است یکی آنکه حقتعالی ذریه آدم را از صلب وی بیرون آورد و بهیئت مورچها مسح فرمود و ایشان را بر آدم عرض کرد و فرمود که من اخذ میثاق از ذریه تو با آنکه
مرا بوحدانیت بپرستند و بمن شرک میارند و بعد از آن با ایشان خطاب فرمود که السّت بربکم ایشان در جواب گفتند که بلی تو پروردگار مائی بعد از
آن ملائکه فرمود که ای فرشتگان بر این گواه شوید ایشان گفتند شهدنا گواه شدیم و این خطاب بعد از آن بود که عقل و فهم در ایشان آفریده بود تا خطاب
بشنوند و دریابند و قبول کنند بعد از عرض ربوبیت بر ایشان و قبول ایشان رد ایشان کرد بصلب آدم پس همه مردمان در صلب وی محبوس شدند و بتدریج
از اصلاب بیرون می آیند تا تمام بیرون آیند و بعد از آن قیامت قائم شود هر که مسلمانست بر فطرت اول آمده است و هر که کافر و جاحد است مغیر فطرت
اول است و این قول جمعی از مفسرانست و در این باب روایات متعدد نقل کرده اند بعضی مرفوع و بعضی موقوف و این روایات مذکوره را بیان تاویل کرده اند محققان
روایات تاویل نموده گفته اند که ظاهر این آیه شاهد است بر خلاف آن زیرا که حقتعالی فرمود که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و نفرمود که من
ظهره ذریته تا موافق قول ایشان باشد و بعد از آن اخبار کرده که این اخذ بجهت آنست که تا نگویند که ما از عاقلان بودیم و با اعتذار بنمایند بشرک آبای خود
و این مقتضی آنست که ایشان را آبای مشرک بوده باشد پس ظاهر آیه منافی قول ایشانست که گویند مراد ذریه مستخرجه از صلب آدم است خالی از آن نیست که یا عقل داشتند
یا نداشتند اگر مسلوب العقل بوده اند پس صحیح نبوده باشد که خطاب بایشان متوجه شود و بر ایشان حجت تمام شود و اگر عاقل بوده اند اخذ میثاق
از ایشان ... ایشان برده باشند پس بایدکه تذکر آن مینمودند و ... آن ... هیچ کس بر آن حجت نیست بر ما حق تعالی مگر که

ذاکران باشد پس آن هنگام واجب بوده باشد که یاد کنند آن میثاق را پس توهم و تجاهل نیست که حجت کرده باشد چون غیر از عقلاء بسیار فراموش کنند امری است
وشناخته باشند هیچکس از ایشان نمی‌باشد که آن میثاق را یاد نبوده باشد و مثل بلی پیش از اهل آخرت دنیا برای آن احوال اولیا شناسند و تمیز
اهل جنت اهل نار کویند که قد جعلنا ما وصلت بالحقا و اگر جایز باشد نسیان آن و جهل بدان لازم آید که جایز بوده باشد که حقتعالی تکلیف خلقان کرده
باشد بآن عهد و اعاده ایشان کرده بجهت آن مثاب بیم خوف معاقب کرده باشد و ایشان بعد از آن آثار فراموش کرده باشند این قول نیست صحیح مذهب
تناسخ نعوذ بالله من العقاید الفاسدة والآراء الباطلة و علی بن عیسی از ابی بکر اخشید روایت کرده که جایز است که خبر صحیح بوده باشد الا آنکه
تاویل بر آن نکنند بجهت عدم تطابق و حینئذ فایده ذراری بر مثال الذر آن باشد که تا امر ایشان کرده و طباع جبلیه خود را بر شکر نعمت و اقرار ربوبیت
و وحدانیت بار ند چنانکه در حدیث است که الناس مولد علی الفطرة و ابو مسلم و کتابی بجه از حسن بصری و اصحاب او نقل کرده که اطفال و امثال
باشند و بهشت راببند بر حمله آیت بجهة اینکه در مثال الذر زاریدن و هم آنکه مراد از این آیت حقتعالی بیرون آورد بنی آدم را از اصلاب آبا و ارحام
امهات پس بر سبیل تدریج از علقه بمضغه رسانید بعد از آن صورت بشری فایض ساخته بس نطفه گردانید و بعد از آن تمکین داد ایشان را بمعرفت
دلایل وحدت بر وجهی که گوئیا ایشان را گواه ساخته بر نفسهای خویش و ایشان را فرمود که الست بربکم و در جواب گفتند که بلی انت ربنا پس معنی اشهدهم
علی انفسهم آنست که راه نمود ایشان را بر توحید و بوسیله عطای عقول باثبات که الست بربکم و حدانیت و نکان و سبحانه بمنزله کسی است که شهد
ایشان باشد بر نفسهای ایشان و نظیر این است قوله تعالی و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یا آنکه منبا او و حق تعالی آسمان
و زمین مسایله و مجاوبه نبود و مثله قوله تعالی شاهدین علی انفسهم بالکفر و از جمله بدیهیات است که کفار بالسنه خود اعتراف بکفر نکردند لیکن چون
کفر ایشان بر وجهی ظهور داشت که متمکن نبودند از انکه رفع آن کنند از خود پس گوئیا اعتراف بکفر خود کرده اند مفهوم آنکه مراد حق تعالی از این اخبار عن
از ذریه آدم که خلق ایشان فرمود و اکمال عقل ایشان کرد بر السنه رسل خود و ایشان را امر کرد بوحدانیت و ربوبیت خود و ایشان اقرار کردند پس حق
گواه گرفت ایشان را بر نفسهای خود تا در روز قیامت نگویند که ایشان از آن غافل بودند یا نگویند که آبای ما شرک آورده بودند پس از تقلید ایشان
کردیم در این شرک بنا بر این پس قومی خاص است از بنی آدم و مؤمنان که آبای ایشان مؤمن بوده باشند و این راه حل نباشد و بقول جبائی بیست
قاضی و زهری گفته که قوله شهدنا حکایت است از قول ملائکه که حقتعالی ایشان را فرمود که بگویند که گواه شدیم بر اعتراف ایشان و قوله قالوا
از تمامت کلام معترفان و این قول خلاف ظاهر است و معظم مفسران براین نیستند و حقیقت سخن آنست که مقصود از ایراد این کلام الزام حجت است
در نقض میثاق و احتجاج بر ایشان بحجج سمعیه و عقلیه و منع ایشان از تقلید و حمل ایشان بر نظر و استدلال کما قال **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانکه
بیان کردیم امر میثاق را **نُفَصِّلُ الْآيَاتِ** تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا اندیشه کنند در آن و بآن استدلال کنند بر وحدانیت
وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید اتباع باطل بتحقیق بعد از آن امر کرده پیغمبر خود را بذکر قصه بعضی از احبار بنی اسرائیل
تا بر وجهی که **وَاتْلُ** و بخوان ای محمد **عَلَيْهِمْ** بر بنی اسرائیل قوم خود **نَبَأَ الَّذِي** خبر آنکس که **آتَيْنَاهُ** دادیم او را **آيَاتِنَا** علم با آیتهای ما یعنی
کتب منزله و آنکس بروایت ابن عمر و سعید بن مسیب و زید بن اسلم و ابی روق امیه بن ابی صلت ثقفی شاعری بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود معلوم
نموده بود در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث گشت از جهة حسد
بر او کافر گشت و این آیتها که خواند بود و قطع نظر کرد و از گوشه خاطر خود محو ساخت کما قال **فَانْسَلَخَ مِنْهَا** پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه
کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض کرد از آن **فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ** پس لاحق او شد دیو رجیم و اغوا کرد
بادیوست با او و ایشان پیروی خود نمود **فَكَانَ** پس گشت از نبوده آیات **مِنَ الْغَاوِينَ** از گمراهان و گفته‌اند که این کس ابو عامر بن نعمان صیفی راهب بود
که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را فاسق نام نهاد و سابق مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بعد از آن
او را انکار کرد و کافر شد و بقول سعید بن مسیب بروایتی دیگر و بقول مشهور نزد اکثر آنکس بلعام بن باعورا از کنعانیان و جباران که او صاحب
ابراهیم علیه السلام را خوانده بود و اسم اعظم میدانست و بر بن موسی علیه السلام بود و ابو حمزه ثمالی و مسروق گفته‌اند که از فرزندان هاب لوط بود و امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت است که حقتعالی مثل زد برای کفار بلعام بن باعورا که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرده و این
بلعام از شهر بلقا بود و سلف پادشاه آن دیار بود و بروایت ابن عباس چون موسی بقصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم روی بکنعان که از بلاد شام
بود فرود آمد و ایشان در آمدند و نزد بلعام آمده گفتند که تو می‌بینی که موسی مردی بلند است و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آمده تا ما را بکشد و دیار
ما را اسیر کند و شهرها را متصرف خود کند و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی مقاومت و محاربه کنیم و تو مردی مستجاب الدعوه‌ای پس
دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت وای بر شما وی پیغمبر خداست و با ما و با بنی اسرائیل ملائکه چگونه بر او دعا کنم و اگر چنین کنم از دست ما بر ایشان
الحاح کردند بلعم گفت با خدای خود مشورت کنم اگر مامور شوم بر او دعا کنم پس بر طریقه‌ای که بآن مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد الحاح کردند
اگر خدا کاره بودی ترا از آن نهی فرمودی چون از آن نهی نیامد معلوم می‌شود که بآن راضی است بلعام بازگشت باطل فریفته شد و بنسبت
جواب بر او گفتند که بنی اسرائیل عازم این مکان وی آن قوم را نکرده بر خواست و بر دراز گوشی نشست و بر بالای کوهی بر آمد و بر جمع لشکر موسی دید
و رسید و در اثنای راه در از گوش او ایستاد و تعلیم خواست و بر نخاست چون پاره دیگر برفت باز فرو خفت تا سه بار و بعد از آن و بو دوع آمد بار دیگر زد
بانگ صبر نیستم آمد که در حال با بلعام بکجا میبری چرا بر من می‌زنی که فرشتگان بر روی من می‌زنند و نمی‌گذارند که بروم این جماعت

که کر موسی سوی شهر شبطا عازم شد که بر پیغمبر جهاد دعا کن وی نپذیرفت نشد از این پس حق تعالی بهم در این او را تخلیه کرد و فرو کذاشت تا اکر بر بالای
کوه بر آمد و قوم با او بودند چون لشکر موسی پدید آمد دست بر داشت و در حضور ایشان خواست که بر موسی و قوم او دعا کند زبان او کردیده برای ایشان دعا کرد
و بر قوم خود نفرین کرد قوم وی را گفتند که ای بلعام چه میکنی گفت قصد من بر عکس این بود لیکن بر زبانم بر خلاف آن جاری شد پس فی الحال زبانش
از دهن بیرون آمد و بر سینه اش افتاد گفت نزد من بشما گفتم که بهشت از من رفت و دنیا از شما و منت من بیرون رود اکنون چنین شد و چون بهشت از من و دولت
آخرت محروم شدم صلاح آنست که متاعهای دنیوی خود را بفعل آورم پس گفت که چاره این امر آنست که زنان خود را بیارایید و امتعه خود را
با ایشان دهید تا بیهانه خرید و فروخت بمیان لشکرگاه موسی درآیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند و کسی که اراده کند منع نکنند و اگر یک کس
از ایشان زنا کند ایشان را بر شما نصرت نباشد ایشان بفرموده او زنان خود را بیاراستند و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند و در میان
زنان زنی بود در نهایت حسن و جمال مردی از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلام بود و او سر قبیله سبط شمعون بن یعقوب بود
شیفته جمال او شد و با خویش عشق کرد و زن وی را اجابت کرد و زمری دست او را گرفته نزد موسی برد و گفت ای موسی این چنین جمال بر ما حرام است
مرا خواری حرام است بلی و چه جای اینکه مباشرت با او کنی دست از او بدار گفت والله که فرمان تو نبرم و بخیمه خود برد او را و با او خلوت کرد و چون مردمان
دیگر این صورت را دیدند مرتکب این امر قبیح شدند و حق تعالی طاعون بر ایشان فرستاد و در یک ساعت از روز هفتاد هزار کس بمردند مردی از لشکریان
موسی که او را فنحاص گفتندی از بنی هارون که با شکوه تر و قوی تر از او کسی نبود و سپهسالار لشکر موسی بود در آن وقت غایب بود چون باز آمد این حال را
مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه بر داشت و بخیمه زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید حربه را فرو داد و هر دو را بهم دوخته
بر سر حربه کرد و آنها را بر لشکرگاه موسی میکردانید و میگفت اللهم هکذا نجزی من یعصیک حق تعالی آن طاعون را از ایشان بر داشت و از اینجا است
که بنی اسرائیل را عادت آنست که هر ذبیحه را که کشند ضلعی از آن بفرزندان فنحاص دهند نزد بعضی از مفسران دیگر این است که در قوم موسی مردی مستجاب الدعوه که نام
او سمعون بود و زنی داشت از او فرزندان آورده بود روزی آن زن وی را گفت در حق من دعا کن تا حق تعالی مرا نیکوترین زنان بنی اسرائیل کرداند در حق
جمال وی دعا کرد و حق تعالی وی را جمالی داد که مردمان چون حسن و جمال او دیدند همه شیفته جمال او شدند و بجهت عشق او کرفتار شدند زن بجمال
خود مغرور شده شوهر را گفت که من تو را نمیخواهم هر چند شوهر او را نصیحت کرد مؤثر نشد و سرکشی او بیشتر کرد وی دعا کرد تا حق تعالی او را سگ کرد
آنگاه فرزندان بیامدند و پدر را التماس کردند که ما صبر نتوانیم کرد که مادر ما سگ باشد دعا کن تا حق تعالی او را بحالت اول رد کند پس وی
دعا کرد تا زن بحال اول رفت چون او بجهت میل نفسانی دعا کرد تا حق تعالی زن او را جمیله کرداند بر او عتاب کرد و اسم اعظم را از یاد او ببرد و فعل از
وی بر اجابت نکرد و نزد بعضی مراد با این کس فرعون است و گویند تمثیلی است برای هرکه از طریق مستقیم ایمان اعراض کند و قبول آن نکند با وجود ظهور
آیات الله بر حقیت آن و براهین نقلیه حقیقیه و حق تعالی میفرماید که وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه رفعت میدادیم این کس را که عالم بآیات
ماست بِهَا بسبب آن آیات یعنی بجهت ملازمت وی بآیات صحف یا کلمات مشتمله بر اسم اعظم یا معجزات باهره که از پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بود
به مراتب علیه و منازل سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است میرسید وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دنائت همت و عدم تامل و تفکر در آیات
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض دنائت و سفالت مایل شد و دنیا را بر آخرت بر گزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی
خود را در ایثار دنیا و اعراض کرد از مقتضای آیات که آن رضای ما و مغفرت و نعیم جنت است اگر چه مقتضای ظاهر حال ولکنه اعرض عنها بود و
لیکن در موضع آن اخلد الی الارض واتبع هواه وضع فرمود جهت مبالغه و تنبیه بر آنچه حامل او شد از اتباع هوی و اشعار بر آنکه دنیا راس هر خطیئه است
نزد حق تعالی از برای او و امثال او ضرب تمثیل میکند که فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست و دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است
در احوال او که اینست که إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر او و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی يَلْهَثْ
زبان از دهن بیرون افکند یعنی هم چنانکه رانده سگ و نارانده آن یکسانست در همیشه حال صفت خواری خود میکند بلعام سگ صفت نیز
همین حال داشت که هیچ حال از خساست و دنائت خود بیرون نرفت چه او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن متنبه نشد و در قصه
که متوجه لشکر موسی بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوش وی بسخن در آمد که بر او سوار بود و گفت که از این فعل بر کرد و از این عمل در گذر و متنبه نکشت
و امثال ایشان که مذکور شد نیز هر چند آیات و دلائل را میدیدند و ایشان را موعظه میکردند متنبه نشدند و دیدن و ندیدن آیات و شنیدن و نشنیدن
موعظه نزد ایشان علی السویه بود هم چنانکه سگ در حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت مساوی است در زبان بیرون آوردن اینجا فرموده که معنی
آنست که اگر کلمه حق بر وی حمل کنی حامل آن نشود و اگر او را بخود بگذاری هدایت نیابد مانند سگی که اگر مطرود باشد و اگر آنرا بگذارند لهث کند و صفت
خود را از دست ندهد کما قال سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون و گویند که چون بلعام خواست که دعائی کند که موجب بد اهل ایمان کردد
زبانش مسند شد بر زبان کلب مانند سگی از دهن بیرون کند خواه بر او حمله کنی یا نه و در حق کسی که بزبان ایمان مینماید [illegible] میگوید که فلان
انسان من القمر [illegible] و انسته کفتند که هر کسی که قرائت قرآن کند و عمل بآن نکند [illegible]
در موضع حال است و معنی اینست که لاهثا فی الحالین حاصل که تمثیل واقع شده در موضع رکیکی که آن نفی ترفع است و وضع منزلت جهة مبالغه و فرق بیان
ذَلِكَ این تمثیل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمردند آیتهای ما را
مانند کرد انسن و ابن ترده کماوه مکه [illegible] آیات توریه را که نعت و صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم



میفرماید فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان قصص سلف که مذکور شد و از جمله قصه بلعم است که منسلخ شد از آیات الهی و قصه ها
و انسلاخ و از آیات مناسب تمام دارد بتکذیب ایشان مر آیات را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان مؤدی شود که
پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد است مثل قومی که الذین کذبوا بآیاتنا مثل ایشان که تکذیب کردند آیات ما را بعد
علم ایشان بآن و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند نفس مفعول لایظلمون است برای آنکه
و بال ظلم ایشان بجز ایشان نرسد ... آورده که این کلام یا داخل است در صله موصول معطوف بر کذبوا معنی الذین جمعوا بین تکذیب الآیات وظلم
انفسهم یا منقطع است از آن و معنی آنکه وما ظلموا بالتکذیب الا انفسهم و بدانکه مراد بقبح مثل قبح صفت ایشانست یعنی بد صفتی است ایشان را که مضروب
مثل است ترکه مراد اصل مثل نیست چه آن محض حکمت و صواب است که مستلزم حسن است من یهد الله هر که را که راه نماید خدای ببعضی الطاف و
توفیق و تمکین و از لحد ضلالت و بحث ... واجابت دعوت نماید فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل و هر که را
که فرو گذارد و مخذول نماید ... باو کرده باشد فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران در هر دو سرا و چون ضلال ... سبحانه بجود کرم چنانکه ... کفر و ایمان ... که
... الی رحمته ... و با آنکه معنی آنست که هر کرا که در راه ... راه بهشت نماید هدایت یافته شود و هر که را بطریق
دوزخ کشد ... ضلالت ... و حکم کند بهدایت شود و هر که را که بضلالت حکم فرماید خاسر شود ...
... حاکم ... حکم حاکم تابع حال محکوم ... در شرط اول و جمع ... باعتبار لفظ و معنی ...
... مهتدی و ... ضلال ... منعدد است ... مثال ... ایشان در ...
بیان حال ایشان میکند بقوله ولقد ذرأنا و بدرستی که ما آفریدیم لجهنم برای دوزخ کثیرا من الجن والانس بسیاری از دیوان و مردم
لام برای عاقبت است و حقیقت معنی آنست که بسیاری از دمیان و دیوان را آفریدیم که مآل و عاقبت ایشان بدوزخ ... کفر و عناد ... است
در علم ازلی ... که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار کنند ... دعوت رسل ... و حجج عقلیه را کار نبندند و قبول ایمان نکنند ...
... بر صفت کفر ... و با آنکه ... کفر و عناد ... در اصل خلقت برای دوزخ مخلوق ... برابر ... است
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ... حقتعالی ... که ... برای عبادت ... آفریده ... ایشان برای دوزخ ...
کمراد ... کسی ... که حقتعالی ... بعلم ازلی ... کفر ... بود ... مراد ...
ایشان ... و در ... اصحاب ... الحسنه ...
کرد برای دوزخ ... کفر ... اهل کفر ... وصف ... بلادة ... ترك استماع ...
از مقتضای عقل و حواس ... لهم قلوب مر ایشان راست دلها ... لا یفقهون بها نمی فهمند باین ...
زیرا که ... شناخت ... از غایت ... افکار ... تصدیق ... ولهم اعین مر
ایشانراست چشمها ... لا یبصرون بها ... نمی بینند ... ولهم آذان و مر ایشانراست گوشها
که ... لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند ... مواعظ قرآنی ... اولئک آن گروه ...
... بالذات ... کالانعام مانند چهارپایانند ... ایشان ...
... بل هم اضل بلکه ایشان گمراه ترند از انعام ... انعام ادراک ... میکنند ...
ایشان ادراک ... از منافع و مصالح ... دفع ... غایت ... ایشانند ...
... مصرف ... انعام ... اهل ضلال ...
... انعام ... زاجر ... ارشاد ... کفر ...
با آنکه حقتعالی ... عقل خود را استعمال ...
... اولئک ... که یاد کرده شد هم
الغافلون ایشانند غافلان ... بجهت عدم تفکر ... ظاهره ...
... ایشان ... عقوبات ... صاحب ... المعانی
... مساوی ... عقل ...
... ملائکه افضل ... حقتعالی ... کفار ...
... ولله الاسماء الحسنی
ومر خدای راست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بآنها ... اسما ... معانی ...
الفاظ ... صفات ... لااله الا ... واحده ...
... رسول ... صلی الله علیه ... معانی ...

و مؤمن و مهیمن و بصیر و بعضی اوصاف فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی صفت چنانکه صانع و محیی و ممیت و بعضی صفت سلبی مانند [illegible] چون تبارک

و سبوح و سلام و غنی و واحد غیر آن و گفته‌اند که مراد بحسنی اسمائی اند که تفویض معانی باشند نه کران و این طریق است که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط

و غضب و دال بر [illegible] که سبب نزول این آیه آن بود که مردی خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز و ابوجهل گفت محمد میگوید اصحاب او هم که خدا

یکی است [illegible] خدا میخواند این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیار اند همه نیکو [illegible] صاحب کشاف گفته که خدای را اسمای نیکو

[illegible] مثالها از [illegible] صفات [illegible] که متعلق شود باخلاق ربانی و متصف شود بصفات

یزدانی **وَذَرُوا الَّذِينَ** و بگذارید و ترک کنید آنها را که از روی ضلالت و جهالت **يُلْحِدُونَ** میل میکنند بکجی **فِي أَسْمَائِهِ** در نامهای او

بعوض تسمیه میکنند [illegible] با سمائی که اذن شرع بدان تعلق نگرفته چنانکه اعراب حق را یا ابا المکارم یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما

علة اولی [illegible] الحاد اشتقاق اسما بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان و معنی این است که سبالات مکنید با ایشان

از آنچه حق تعالی ایشان [illegible] ایشان میکنند که ما نعرف الا رحمن الیمامه [illegible] کنید از ایشان که حق تعالی مجازی ایشان است کما قال **سَيُجْزَوْنَ** زود

زود باشد که جزا داده شوند [illegible] **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بجزای آنچه هستند که عمل میکنند چون ذکر جمعی کرد که عاقبت کار ایشان آتش دوزخ است در عقب

آن ذکر اهل بهشت میفرماید بقوله **وَمِمَّنْ خَلَقْنَا** و از آنها که آفریده‌ایم **أُمَّةٌ** گروهی اند که ایشان **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** راه مینمایند مردمان را بحق

که دین اسلام است و احکام آن **وَبِهِ يَعْدِلُونَ** و بحق عدل میکنند [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است من

امت که بحق گیرند [illegible] قوم موسی [illegible] که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] که بر حق ثبات کنند و بران رسوخ نمایند تا آنکه [illegible]

[illegible] باشند تا آنگاه که [illegible]

و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که [illegible] مخصوص امت ما [illegible] است برای آنکه حق تعالی حکم

کرده است [illegible] حکم کنند و این صفت مخصوص [illegible] که امام محمد باقر

[illegible] امیر المؤمنین است صلوات الله علیه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که [illegible]

[illegible] که در خلقنا امة

یهدون بالحق و به یعدلون [illegible] **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا** و آنانکه تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا [illegible] **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ** زود باشد که نزدیک [illegible] درجه بدرجه مرتبه بمرتبه [illegible]

[illegible] **مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ** از جائی که ندانند [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] طغیان و عصیان [illegible]

[illegible] ایشان باشد [illegible]

[illegible] اشتقاق آن از درجه است [illegible] درج [illegible]

[illegible] اشتقاق آن از درج است [illegible]

[illegible] که سنستدرجهم من حیث لا یعلمون الی الکفر و الضلال [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **وَأُمْلِي لَهُمْ** و زود باشد که ایشان را مهلت دهیم [illegible] کان الله یمهل و لا یهمل

[illegible] **إِنَّ كَيْدِي**

[illegible] **مَتِينٌ** سخت است [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صاحبکم لمجنون [illegible] صباح المجنون [illegible]

[illegible] **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا** [illegible] **مَا بِصَاحِبِهِمْ** [illegible] محمد است صلی الله علیه

و آله **مِنْ جِنَّةٍ** [illegible] عاقل کامل است [illegible]

[illegible] عقل و ذکاء [illegible] فضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

می‌گفتند که شاعر است و چون حق تعالی آن حضرت را بجنون و چگونه و بمثل این مکان و تهمت بی صفت نه همگفت نسبت جنون با و میدادند حق تعالی قول ایشان را رد کرد که او دیوانه نیست بلکه اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی که پیدا و هویداست بیم کردن او بجهت رفع صوت او بعد از آنکه رساله کس نشنود و هیچ کس حجتی نماند بعد از آن ترغیب ایشان می‌کند بطریق نجاح اَوَلَمْ یَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوٰتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْاَرْضِ و ملکوت زمین گویند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و اشجار و یا معنی آنست که در آسمان نگاه نمیکنند که از ابا عظم خلق و ثقل جرم در هوا چگونه معلق بداشته بی عمادی که ببینند فی الجمله ازدیران و آفتاب ماه و کواکب انهار ابصار کان و کواکب سبعه و دوازده برج باختلاف و در زمین نمینگرند که بانواع نبات و کثرت حدایق و اصناف بدایع انهار و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ و نگاه نکردند بدانچه آفریده از هر چه اطلاق شیئیت توان کرد از اجناس که ممکن الحصر نیست تا بدان نظر آثار قدرت صانع و جمال وحدت مبدع و عظمت شان مالک و متولی امر آن برایشان ظاهر کردد و بجهت آن عالم شوند بصحت نبوت محمد صلی الله علیه وآله ایشان از آن میخوانند وَاَنْ عَسٰی اَنْ یَکُوْنَ عطف است بر ملکوت و ان مصدری است یا مخففه از مثقله و اسم یکون ضمیر شان یعنی آیا نظر نکردند در آنکه شاید کار شان و قصه آن باشد قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ بتحقیق که نزدیک شده باشد مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد تا آن اندیشه داعی آن شود که پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بعملی اقدام کنند که موجب نجات دو جهانی و فلاح جاودانی باشد اگر این مشرکان بقرآن نمی‌گروند که جامع حقایق دینی و دنیوی و مجمع مبانی صورت و معنی است فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَهٗ پس بکدام سخن بعد از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ایمان خواهند آورد و این نهایت بیان است حیا اختیار است زد ایشان بطبع و تعمیم بر کفر بعد از الزام حجت و ارشاد بنظر و یا متعلق است بقوله عسی اَنْ یَکُوْنَ گوییا میفرماید که شاید اجل ایشان نزدیک شده باشد چه میشود ایشان را که مبادرت نمیکنند بایمان آوردن بقرآن و چه سبب است ایشان را که نظر نمیکنند در آن بعد از وضوح آن پس اگر ایمان نیارند بآن پس بکدام سخن که احق باشد از آن منافع و حقوق کلام ایمان آرند و قوله وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ تقریر ما قبل است یعنی هر کرا که خدا تخلیه کند و فرو گذارد بجهت فرط عناد و جحود و انکار که داشته باشد بقرآن نکرود و با وجود دلایل سمعیه و براهین مقرره بر حقیقت آن حق تعالی وی را بمخذلان فرو گذارد و نظر لطف و توفیق از او باز دارد فَلَا هَادِیَ لَهٗ پس هیچ راه نماینده نیست مر او را که او را براه آرد یا آنکه هر که بجهت آنکه حق تعالی تکلیف ایمان کرده باشد بشرط و کفر فرض الله فرموده باشد و را از ایمان باز داشت و بنا بر آنست که اضلال او معنی انداز حیثیت نیست که منشاء آن تکلیف حق تعالی است او را بایمان و بجهت آن در ضلالت افزوده و قوله وَیَذَرُهُمْ کلام مستانف است یعنی میگذارد ایشانرا فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گمراهی ایشان یَعْمَهُوْنَ در حالتی که سرگردان و متردد و متحیر میگردند و میگویند معنی است که هر که راه هدای دین و راه بهشت نماید بجهت کفر که مستوجب عقاب ابدی است هیچکس او را براه بهشت راه نمی‌تواند کرد پس او در تاریکیهای ظلمات قیامت و مواقف عرصات متحیر میگردد و راه بیرون شد از آن ندانسته باشد تا آنکه فرشتگان عذاب او را بسیاه بعذاب دوزخ رسانند و بعقاب عقبه ابدی او را معذب سازند و وارد شده که گروهی از قریش و اصح آنست که قومی از یهود بعد از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ایشان را از اهوال قیامت و اهوال آن تمهید کرده بود گفتند ای محمد اگر تو پیغمبری ما را خبر ده که قیامت کی قایم شود که ما علم بوقت حدوث آن نداریم و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس عالم بان نیست پس آمد که یَسْئَلُوْنَکَ پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از وقت وقوع قیامت الساعة از اسماء غالبه است چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که واقع شود بلغت بی ظهور علامات قبل از وقوع آن و یا بجهت آنکه حساب خلایق در آن بمقدار ساعتی وقوع یابد یا روز قیامت در آن زمان در ارض ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال میکنند از قیامت که اَیَّانَ مُرْسٰهَا کی است ثبات و ایقاع آن مرسی مصدر میمی است بمعنی ارسا و اشتقاق آن از رسو است بمعنی ثبوت و استقرار و منه رسا الجبال و ارسی السفینة و اشتقاق ایان از ای است زیرا که معنی آنست که ای وقت و فعلان از او پذیرند یا آنکه هر زمان در آن وقت در یک جا ماوی گیرند و بدان اجزای آن با هم ملحق شوند و قرار گیرند و بعضی گفته معنی آنست که از تو سؤال میکنند که هنگام آن در چه وقت خواهد بود قُلْ بگو با ایشان که اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّیْ نزد پروردگار من است و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر آن اطلاع نیست لَا یُجَلِّیْهَا آشکار نکند آنرا لِوَقْتِهَا در وقت آن اِلَّا هُوَ مگر او یعنی خفای آن مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع آن لام برای تأقیت است مانند لام در کریمه اقم الصلوة لدلوک الشمس و حکمت در آنکه او سبحانه قیامت را بر جمیع بندگان پنهان کرده آنست که تا ایشان در هر وقت منتظر وقوع آن باشند و در هیچ وقت از آن ایمن نباشند تا بطاعت نزدیکتر شوند و از معصیت دورتر گردند چه اگر وقت وقوع آن دانستندی اولا مرتکب معصیت گشتندی بجهت علم ببعد زمان وقوع آن و در آخر ملجا شدندی بتوبه و انابه بجهت قرب آن و غرض منافی لطف و تکلیف است و بعد از آن بیان هول و هیبت آن میکند و ثَقُلَتْ گران و عظیم است قیامت از روی شدت و اهوال فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن از ملائکه و جن و انس فکان اشاره است بعلت خفای آن بر ایشان و معنی آنکه دانستن آن بر اهل آسمانها و ارض که ملائکه و ثقلین اند دشوار است و گران است از غایت هیبت و هول آن در مجمع گفته که مفسران در این باب چند وجه گفته‌اند یکی آنکه ثقیل است بر ساکنان عالم علوی و سفلی زیرا که هر که بر امری مخفی باشد او را بنا متشوق و ملتفت بدانستن آن است امر او ثقیل خواهد بود و این قول سدی است و ابن جریح و قوم عظیم و گرانست بر اهل آسمان و زمین صفت قیامت و علامات آن از انشقاق علوم و نجوم و تکویر شمس و تسییر جبال و غیر آن و این قول حسن و ابن جریح است سیم ثقیل است وقوع آن بر اهل سموات و ارض بجهت عظمت و شدت آن و این قول قتاده است معنی آنکه زمین و آسمان با عظمت ایشان از حمل آن عاجز و شدت تحمل میبود بر آن احوال قیامت از انفطار سموات و انکدار نجوم

شبیه چهار پای و غیر آن **لَا تَأْتِيكُمْ** نیاید بشما قیامت **إِلَّا بَغْتَةً** مگر ناگاهان تا اعظم و اهول باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که الساعة تهیج بالناس والرجل یسقی ماشیته والرجل یصلح حوضه والرجل یقیم سلعته والرجل یخفض میزانه ویرفعه یعنی قیامت برخیزد در زمانی
واقع شود که بعضی مشغول باشند باصلاح حوض و بعضی باب دادن مواشی و بعضی بعیب کردن متاع و خرید و فروختن آن و برخی بترازو برداشتن و فرو
گذاشتن مر آنرا است که ناگاه وقوعش ابد بدین ظهور مقدمات **يَسْأَلُونَكَ** و میپرسند تورا از وقت وقوع آن و حدوث آن گوئیا که **كَأَنَّكَ** گوئیا تو
حَفِيٌّ عَنْهَا عالمی و دانا بوقت آن و حفی فعیل است ماخوذ از حفی عن الشیء اذا سأل عنه و بالغ او استقصی فیه و تعدیه آن بمعنی علم جهة آنست که
هر که مبالغه کند از سوال از شیء و بحث از آن کند مستذکر شود علم او دران و لهذا معدی بعن شده و گویند قال کان لنا استقصیت فی السوال عنها حتی علمت
و گویند عنها صله یسئلونک است و نزد بعضی اشتقاق آن از حفاوه است بمعنی شفقت چه قریش گفتند بآنحضرت که میان ما و تو قرابت است که مسئول
شفقت و مرحمت است پس از برای ما بگو که قیامت کی قائم شود و حق تعالی فرمود که از تو این سوال میکنند گوئیا تو بجهت قرابت شفقت داری بر ایشان و
حریصی بتعلیم و تفهیم ایشان یا معنی آنست که زعم ایشان آنست که تو دوست داری انسوال را و مایلی و راغبی و حال آنکه تو از این سوال کارهی بجهت آنکه سوقی
مانند آن از علم غیب است که حق تعالی استیثار آن فرموده بعلم خود و هیچکس را بر آن مطلع نساخته **قُلْ** بگو بدیشان و از روی تاکید و مبالغه **إِنَّمَا عِلْمُهَا**
جز این نیست که علم قیامت **عِنْدَ اللَّهِ** نزد پروردگار منست و از اسرار خود بر کسی با و بخود اختصاص داده و هیچ پیغمبر مرسل و ملک مقرب را بر آن
اطلاع نداده **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** ولیکن بیشتر مردمان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند که از اسرار خدای متعال ندو نزد خدای است که مر او تعالی باو
قل علمها عند ربی علم است بوقت قیام قیامت و بقوله قل انما علمها عند الله علم است بکیفیت و هیئات و تفصیل آنچه در او است پس تکرار نباشد و
بعد از ذکر این توجیه که مقتضی عدم تکرار است گفته این ابین ذلک است بر بطلان قول مجبره در آنکه میگویند ائمه معصومین صلوات الله علیهم منصوص
اند تا امت واحدا بعد واحد تا بقیامت زیرا که اگر چنین باشد لازم آید که ائمه را علم بقیام قیامت دانسته باشد این خلاف قول حق تعالی است که قل
انما علمها عند الله و این جهه نامعقولست زیرا که ممتنع نیست که اعلام به آنکه امامی بعد از او نخواهد بود و اگر چه نداند وقت قیام قیامت زیرا که او
علم بموت خود ندارد و این جواب کافی است که ساعة قیامت وقت فنای خلق باشد و اگر عالم بآن نباشد از وقت حشر بلا شبهه تجاوز از ایام ماضی نیز که
هر که امام دانسته باشد که خلق بعد از وفات و بحشر مبعوث شوند واجب نیست بآنکه عالم باشد که حشر خلایق کی باشد و مع ذلک در روایت واقع
شده که تکلیف زایل خواهد شد تا در موت آخر ائمه بجهت ظهور اشراط الساعة و امارات قیام آن مانند طلوع شمس از مغرب و خروج دابه و غیر آن و با وجود
این جایز است که هیچکس علم بوقت قیام قیامت نداشته باشد بعینه در وسیط او در ده که اهل مکه گفتند که ای محمد خدای تو خبر نمیدهد که نرخ
و متاع اطعمه و اشربه کی گران و ارزان میشود تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بهجت آن منفعت یابیم این آیه آمد که **قُلْ لَا أَمْلِكُ** بگو ای محمد
نمیتوانم **لِنَفْسِي** برای نفس خود **نَفْعًا** جر منفعتی **وَلَا ضَرًّا** و نه دفع مضرتی با آنکه ادعای علم غیوب است و نه ادعای علم غیوب یعنی من هیچ
غیبی را نمیدانم **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر آنچه خدای خواهد که مرا تعلیم دهد آن را **وَلَوْ كُنْتُ** و اگر بودمی که **أَعْلَمُ الْغَيْبَ** میدانستمی غیب را
لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیاری کردمی **مِنَ الْخَيْرِ** از مال و منفعت غیب **وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ** و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض
و رنج و هرآینه غیر آن **إِنْ أَنَا** نیستم من **إِلَّا نَذِيرٌ** مگر بیم کننده مر متکبران و معاندان **وَبَشِيرٌ** و مژده دهنده **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**
برای گروهی که بگروند بمن و آنچه آیت و مستوی آنچه بود که انذار و بشارت هر دو برای اهل ایمان باشد نیز که ایشانند که منتفع می شوند بآن و
بنابر تفسیر اول لقوم یؤمنون متعلق است ببشیر و متعلق نذیر محذوف و در اسنتاد لا اثبات بر مسئله مجبره زیرا که هرگاه افعال اگر خلق خدا
میشود انذار و بشارت لغو می بود نزد مجبره هیچکس مالک و قادر نیست بر هیچ و قوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر دلالت میکند که قدرت
قبل از فعل است زیرا که اگر با فعل بودی ممکن نبودی استکثار از خیر وقتی که علم بغیب میداشت بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید
بقوله **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ** او است خدائیکه بیافرید شما را **مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** از یک تن که آدم است **وَجَعَلَ** و آفرید **مِنْهَا** از جسد
وی یعنی از ضلعی از اضلاع او **زَوْجَهَا** جفت او که حوا است و این آفریدن جفت از برای او جهه آن بود که **لِيَسْكُنَ** که تا آرام گیرد آدم علیه السلام
إِلَيْهَا بسوی او و الفت پذیرد باوی که الجنس مع الجنس یمیل **فَلَمَّا تَغَشَّاهَا** پس آنهنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت کرد **حَمَلَتْ**
بار گرفت **حَمْلًا خَفِيفًا** باری سبک که آن نطفه آدم بود که در رحم او در آمد **فَمَرَّتْ بِهِ** پس مستمر بود بآن بار در برخواستن و نشستن
و رفتن و ایستادن یعنی حمل او بجهت خفت مانع او نشد از تصرف او و رامی از امور هم چنانکه قبل از حمل و بر این گذشت چند بر این بر آمد **فَلَمَّا**
أَثْقَلَتْ پس آنهنگام که گران بار گشت بجهت کبر ولد در بطن او و بحرکت و جنبش در آمد و مشرف بر وضع شد **دَعَوَا اللَّهَ** بخواندند آدم و حوا
یعنی خدای **رَبَّهُمَا** پروردگار ایشان و مضمون دعا اینکه بار خدایا **لَئِنْ آتَيْتَنَا** اگر بدهی ما را فرزندی **صَالِحًا** مستوی الخلقة که ابله
و با صلاح و صحت باشد و از فساد و عیب بری فرزندی نیکه شایسته آن باشد که با فعال عظیمه قیام نماید و بر هر کار بود **لَنَكُونَنَّ**
هر آینه باشیم **مِنَ الشَّاكِرِينَ** از سپاس داران مر نعمت خود را بر نعمت مجد قولی ضعیف است که چون حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر او ظاهر
گشت و گفت در شکم تو چیست گفت نمیدانم ابلیس او را گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد تا بر سید که از کجا بیرون خواهد آمد و گفت که ما نمیدانم
گفت باید که از دهن یا از گوش یا از بینی بیرون آید یا شکم تو را بشکافند و بیرون آورند حوا بترسید و صورت این ماجرا بآدم علیه السلام در میان
نهاد و در ازدیاد شد تا بآن شد البته ابلیس گفت هم حوی بنده که من اسم عظیم مثنای و منسوب اند او بعوه از خدا در راه که این حمل را مثل تو احسن

راست حلقه ترک اند و خروج و ناسازگاری باشد لشرط انکه او را عبد الحارث نام کنیم و نام ابلیس حارث بود ملائکه حارث بودم او را بخوردند **فلما**

اتیهما پس آنهنگام که عطا کرد خدای ایشانرا **صالحا** فرزندی صالح البدن و مستوی الجسد **جعلا له** کردانیدند برای خدای **شرکاء** بتسمیه

حلق و لد بشریکی یعنی **فیما اتیهما** در آنچه داد ایشانرا یعنی بفرزندی که خدای بایشان داده بود شریکی ساختند بجهت آنکه اسم نهادند بعبادت

کاو و او را عبد الحارث نام کردند و این قول منکر و از قول ضعفای عامه مخالفین است و از مفتریات آدم و حوا و جمیع ما نسبه اکثر علمای سنت منکر این قول

اند و امام علیه بیضاوی و زمخشری که از رؤسای اهل خلاف اند انوار و کشاف و غیره اند که این قول و امثال آن لایق انبیا نیست و قول صحیح آنست که حقتعالی ولد

صالح را بآدم و حوا ارزانی فرمود و اولاد ایشان و ولد از برای خدای شریکان پیدا کردند یعنی فرزندان خود را عبد الشمس و عبد العزی نام و امثال آن

کردند پس حذف مضاف شده و اقامه مضاف الیه مقام آن و ابوبکر و حفص و نافع شرکا بصیغه جمع خوانده اند مصدر متبادر بمعنی و مراد استاد ابن

معنی قوله **فتعالی الله** پس برتر است خدای و پاک **عما یشرکون** از آنچه او را انباز میکیرند آنچه شرک میورزند بصیغه جمع است و صاحب کشاف و انوار

بیان رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدای او را زوجه از جنس او یعنی عربیه و قرشیه کرامت فرمود

زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشانرا فرزندی شایسته دهد شکر کنند یعنی سپاس داری ان قیام نمایند حقتعالی ایشانرا چهار

فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند هر چهار را عبد المناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند و صاحب کشاف بعد از

نقل این قول گفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه و در مجمع و غیره که علما از چند وجه تأویل کرده مرجع ضمیر یکی آنکه راجع است بنسل صالح که یعنی

سلیم البدن و سوی القامه و تثنیه ضمیر بجهت آنست که حوا از هر بطن پسری و دختری میزاد پس معنی آنست که هذا النسل الذی هما ذکر و انثی

آن هر دو فرزند که رابیند بی‌خدای شریکان در آنچه بایشان عطا کرده بود از نعمت تامه راستی از انکه شکر بنعمت کر بایند بود تداد

اصنام و اوثان و این قول چنانچه گفته شده دوم آنکه ضمیر جعلا راجع است بنفس و زوج او که هر دو از اولاد آدم و حوا باشند و ابو حسن و قتاده فرموده اند

نیز این است یعنی خلقکم من نفس واحدة امت که خلق کل واحد منکم من نفس واحدة و لکل نفس زوج هو منها ای من جنسها کما قال سبحانه و من آیاته ان خلق

لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها حاصل معنی آنکه حقتعالی هر یک از شما را از یک نفس آفرید و برای هر نفسی زوجی از جنس او خلق فرمود

و هر یک با زوج خود تغشی کرد زوجه حامله گشت بحمل خفیف که آب نطفه است و چون ثقیل و گران بار شد از حمل که بچه در شکم او گشت هر دو

استعانت از مرد و زن دعا کردند که خداوندا اگر این ولد که در شکم ماست اگر از شکم برآید صحیح و تمام ما از شکرگزاران باشیم

اناث کوی است از اولاد ذکور و فرزندان پس حقتعالی بآن پدر و مادر پسری صحیح السلیم عطا فرمود آن پدر و مادر او را اسم شریک خدا کردانیدند

یعنی عبد العزی و عبد اللات و عبد المناف نام نهادند پس ضمیر عما یشرکون راجع بکسانی باشد که اولاد خود را بأین نوع اسم مسمی کردانیدند

از خطاب راجع بآدم و حوا نباشد که اگر متعلق بایشان بودی عما یشرکان واقع شدی نه یشرکون و ابو مسلم گفته که خطاب در این آیه است که از نفس واحده

که آدم است متولد شده اند و مراد بزوج حوا است تا اینجا حدیث آدم و حوا است و بعد از آن بیان حال ایشان کرده که مشرک شدند ضمیر جعلا راجع به ایشان

مردی و زنی که متزوج باشند یکی بکو عبارت که ذکر عام کنند و بعد از آن اختصاص بعضی از ایشان بذکر و مثل این در قرآن بسیار است کقوله تعالی

هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبة که خطاب را از ابتدا تا نصف با تسیر بعد از آن و آنکه بتجرید کرده خطاب

ساخته هم چنین در این آیه اخبار فرموده است از جمله بشر که مخلوق شده اند از آدم و حوا و بعد از آن ذکر نوعی از ایشان کرده که از حقتعالی سئوال

مذکور کردند و بعد از آن اجابت دعا عزیز را شریک ساختند نیز توان گفت که خطاب در هو الذی خلقکم من نفس واحدة با مشرکان باشد

که هر یک از بنی آدم مخلوق شده اند از نفس واحد و روح او و مثال این است آنکه ضمیر راجع بآدم و حوا باشد الحذف مضاف و ایهما جعل اولادهما شرکاء و مثل

قوله تعالی اتخذتم العجل و اذ قتلتم نفسا زیرا که متعلق این دو آیه منافی اسلاف ایشان که العجل و قتل اسلاف نفسا و بنا بر این الف و لام فلما راجع بآدم و حوا

باشد و مفهوم نیست قوله تعالی فتعالی الله عما یشرکون چرا که مبین شده بجمع روایت عامه است که مذکور شد در شأن ایشان و عصر لحمه بکر

این روایت است چه بر هیئن ساطعه است بر عصمت انبیا چگونه شرک و معاصی طاعت شیطان را بایشان جایز باشد و بلجمله بعد از انکار این روایت

و قلع در سند آن گفته است که بر تقدیر صحت این روایت منطوق آن مشعر نیست بحکم بر شرک در تسمیه و این نیز شرک در اطاعت است نه در عبادت

اخبار این معنی نموده و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی صلوات الله علیهم نقل کرده که آن شرک شرک اطاعت شرک عبادت بعد از آن

توبیخ اهل شرک میفرماید **ایشرکون** آیا انباز میکیرند در عبادت یعنی **ما لا یخلق شیئا** چیزی را که نمیتواند چیزی را آفرید

خلق اشیاء **وهم یخلقون** و حال آنکه انبازان که میکیرند ایشان مخلوق شده اند یعنی جمادی که میپرستند قادر نیستند بر اعطای نعم اصل و ما

مستحق عبادت شوند و حقتعالی که قادر است بر همه مقدورات قادر را بکو نباید عبادت اصنامی که بدکه مخلوق شدند **ولا یستطیعون**

و نمیتوانند **لهم** برای پرستندگان خود **نصرا** یاری دادن در جر منفعت ایشان یا مرزا و سپای در دفع مضرت بنما **ولا انفسهم ینصرون**

و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشانرا می‌کشند یا آلوات و ادوات آلوده میسازند و ایراد جمع ذوی العقول تا آنکه راجع است

بجهت آنکه مشرکان تعظیم ایشان میکردند بر صورت ذوی العقل بس حقتعالی فرمود از ایشان بر طبق تکنیه و العقول کقوله و الشمس و القمر

رایتهم لی ساجدین **وان تدعوهم** و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا **الی الهدی** بسوی دین اسلام **لا یتبعوکم** پیروی نکنند

سواء علیکم یکسانست بر شما **ادعوتموهم** آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق **ام انتم صامتون** یا آنکه ساکت باشید

باشید از این خطاب است یعنی چون اهل کفر که مصر بودند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابوجهل و عتبه و شیبه و گویند خطاب با مشرکین

و هم راجع باصنام یعنی که بخوانید ای مشرکان بتان را با آنکه راه نمایند شما را پیروی شما نکنند شما را بمراد و مطالب خود دلالت نمایند و اجابت دعای

شما نکنند هم چنانکه حق تعالی اجابت دعای شما می کند خواه ایشان را دعوت کنید بخوانید یا نه که اثری بر اجابت ایشان مترتب نشود زیرا که جماد لا یضر و لا

ینفع است و ایشان را نیم صامتون بر جهت تنبیه مبالغه است در نصدع ام انتم صامتون پس گویا میفرماید که یکسانست بر شما نخواندن ایشان را و استمرار شما بر

خاموشی یا نخواندن ایشان بعد از آن اتمام نقص اصنام بر ایشان بعینی مشرکان بقوله ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما میپرستید ای

مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را الهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر مانند و ذلیل و عاجز امثالکم مانند

شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و قدرت و قبضه اقتدار حق اند و اگر ایشان او ندارید فادعوهم پس بخوانید ایشان را امر برای تعجیز است

و هیچ بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند شما را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه الهه اند چرا که محل

آنست که دعای بندگان را که می پرستند کان خود را اجابت کنند و احتمال دارد که ایشان چون ندای بتان را صورت مثال انسان تراشیده بودند پس ایشان را

گویند که ممکن نیست که زنده باشند خداوندان عقل و سمع و بصر امثال شما و بر تقدیر آنکه چنین بودی هم باشند استحقاق عبادت

نخواهند داشت همچنانکه استحقاق ایشان نیز ندارید و مع ذلک ایشان از شما نیز بی بها باشند و حال آنکه معلوم است که افضل از عبدة خود باشند بعد

از آن در اظهار نقص ایشان میفرماید الهم ارجل آیا مر بتان را پایها است که در مهمات خود یمشون بها که بروند بدان پایها چنانکه

شما میروید ام لهم اید یا مر ایشان راست دستها که چیزها را بدان یبطشون بها فرا گیرید بدان چنانکه شما فرا می گیرید ام لهم

اعین یا مر ایشان را است چشمها که مر ایشان را یبصرون بها ببینند بدان چنانکه شما می بینید ام لهم آذان یا مر ایشان را است گوشها

که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان چنانکه شما می شنوید و حال آنکه شما قائلید که ایشان پای رونده ندارند و چشم بینا و گوش

شنوا نیست و شما راهست پس بحسب این ذوات فاضلتر از ایشان افضل باشید و عبادت جهل است که فاضل مفضول را پرستد مشرکان بعد

از استماع این سخنان و الزام ایشان از آن بجهت فرط جهالت تخویف حضرت رسالت کردند بالهه خود و گفتند که الهه ما را نکوهش مکن

که مبادا آفتی و رنجی از ایشان بتو رسد حق تعالی فرمود که قل ادعوا بگو ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای حق

ساختند و همه اجتماع کنید و با هم معاون شوید برای عداوت من ثم کیدون پس مکر کنید و هر حیله و مکر که میتوانید در ایصال مکاره بامن

بجا آورید فلا تنظرون پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از این باک ندارم زیرا که و اثق بحفظ الهی ام و از قصد و مکر شما نمی اندیشم

اگر همه جهانم خصم کردند نترسم چون نگهبانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی کار من الله است الذی نزل

الکتاب فرو فرستاد قرآن را حامی بندگان نصحت وهو و خدای تعالی یتولی الصالحین دوستدار و کارساز بندگان شایسته

و حافظ ایشان از ضرر بندگان دشمنان نه بوجهی غالبه یا آفع کردن ایشان بمعونت فرشتگان و عادت الله جاریست که متولی بندگان

صالح خود باشد چه جای پیغمبران خود پس چگونه مرا فرو گذارد و از دشمنان نگه ندارد و الذین تدعون و آنان را که شما میخوانید و میپرستید

من دونه بجز خدای بحق لا یستطیعون نصرکم نمیتوانند یاری دادن شما را و لا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را نصرت

یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان این تمامی تعلیل است برای عدم مبالات آنحضرت از ایشان و این تکریر نیست زیرا که اول بر وجه تقریع

و توبیخ است و اینجا جهت فرق میان صفت آنکه عبادت و جائز باشد و صفت آنکه عبادت او جائز نبود و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای

مؤمنان کافران را الی الهدی بدین راهی که اسلام است لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول بالخطاب با اهل شرک یعنی ای مشرکان اگر بتان را

براه راست و طریق هدایت دعوت کنید نشنوند زیرا که جمادند و حواس ظاهره و باطنه از ایشان مسلوب است و تریهم و می بینی ای محمد ایشان را

که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک مینگرند بسوی تو وهم و حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی بینند نور ایمان تو را بدیده بصیرت

و بحقیقت تو بینا نیستند چه صورت تو را می بینند نه معنی و یا ای محمد چنان تصور میکنی که ایشان در تو می نگرند یعنی بتان را چشمان ساخته

اند که گویا هر که نظر در ایشان میکند بجانب ایشان در بادی النظر می پندارد که ایشان می نگرند و حال آنکه نمی بینند در خبر است که

سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین فرموده که هر که بایزید را دید اثر و رنج بر او حرام

شد و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله کفار و یهود و منافق میدیدند جواب دادند که از روی رغبت و احترام بر تقویت ظاهر مکن چه معلوم است

که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چند کس دیده باشند و در وقت یا بر بایزید چند کس بجمال او بینا شده باشند و چون حق سبحانه پیغمبر خود را امر فرمود

بدعوت و تبلیغ رسالت در عقب این تعلیم او فرمود بمحاسن افعال و مکارم اخلاق و خصال و ترک تشدید و تغلیظ و تعبیر در همه احوال و فرمود

که خذ العفو فرا گیر صفت عفو را و با کسانیکه نسبت بتو سختی و بی ادبانه میگویند حلم و ستر کن و بلطف و ملایمت بر مجانبت ایشان سلوک

کن که این آفرینست هدایت ایشان را و ترا بهتر بمیل قلوب ایشان با ایمان و نعم ما قیل بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی بموی

کشی و یا معنی است که فرا گیر از اسانید ارکار مردمان و جویی از ایشان کار بر آنکه شاق باشد بر ایشان و فرا گیر فضل عبادات یعنی انجه بر انسان

سهل باشد از صدقه دادن او روا دارد مال خود را خذ ان از ایشان پیش از انکه مفضی گردد بمعنی زکوة [illegible]

[illegible]

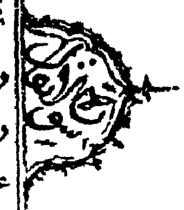
در خبر آمده که چون این آیه نازل شد حضرت جبرئیل را از معنی خذ العفو سؤال کرد جبرئیل علیه السلام گفت لا ادری حتی اسأل العالم ثم عاد
معنی آنرا از حضرت ملک علام سؤال کنم پس برفت و باندک زمانی باز آمد و گفت یا محمد ان الله یامرک ان تعفو عمن ظلمک وتعطی من حرمک
وتصل من قطعک یعنی ای محمد حق سبحانه وتعالی میفرماید که عفو کنی از کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کنی با کسی که ترا از عطیه خود محروم ساخته
باشد و پیوند کنی بکسی که از تو بریده باشد **وَأْمُرْ** و امر کن مر مردمانرا **بِالْعُرْفِ** بنیکوئی از اقوال و افعال که مستحسن باشد عقلا یا شرعا **وَأَعْرِضْ**
و روی بگردان بعد از القاء حجت **عَنِ الْجَاهِلِينَ** از نادانان و سفیهان اگر از جانب ایشان آزاری بتو رسد و مانند ایشان ستیزه مکن
بلکه ملایمت و ملاطفت شعار و دثار خود ساز و مقابله سفیه بسفه مکن و عرض خود از ایشان محفوظ دار ابو حمزه بغدادی گفته که نفس جاهل کن
جاهل نشوی و از او تبرا ست با نکار او و اعراض کنی و اطاعت تعالی و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است و لهذا از جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما روایت است که حق تعالی پیغمبر رسول خود را بمکارم اخلاق امر فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست که از این جامع‌تر بمکارم اخلاق
باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق همین است بدانکه امر با عراض از جهال و وجوب صبر بر آن ... الی آخره
این اول عام است شامل جمیع جهال و ثانی خاص است بکفار ... و مطلق اعراض نیست ... و چون این آیه نازل شد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که با غضب ... چه کنم این آیه نازل شد که **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ** و اگر برانگیزد
ترا و برساند بتو **مِنَ الشَّيْطَانِ** از جانب شیطان **نَزْغٌ** تحریکی و وسوسه بخلاف آنچه ترا فرموده‌اند نزغ در اصل بمعنی نخس و غرز است که آن
عبارتست از سر انگشت بکسی فرو بردن است و ... مثل ... ملخص معنی آنست که اگر شیطان در صدد وسوسه شود و ترا بر آن دارد که
بر غضب رود ... و ملایمت ... **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** پس پناه گیر بخدا از شر او
تا ترا از مکر و وسوسه او نگهدارد از بعضی علما ... نزغ اول وسوسه است ... الیه
بر ... **طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ** ... است
استعاذه ... حضرت ... محفوظ و معصوم است ... وسوسه شیطانی
ترا ... **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **سَمِيعٌ** شنوا است ...
... **عَلِيمٌ** ... **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا** بدرستی که آنانکه ...
... **إِذَا مَسَّهُمْ** چون مس کند ایشانرا **طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ** وسوسه‌ای که بایشان فرود آید ...
از جانب شیطان ... از طیف است یعنی ... خیال ... رسد ایشانرا وسوسه ...
... **تَذَكَّرُوا** یاد کنند ... **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** پس ایشان ...
... مجاهد گفته که ... کسانی باشند که ...
کنند ... نظر کرده ...
... **وَإِخْوَانُهُمْ** ... شیاطین یعنی کافران که ...
... **يَمُدُّونَهُمْ** ... **فِي الْغَيِّ** ... گمراهی ... ایشان یعنی ...
... **ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ** ... کوتاهی نمیکنند از اضلال ایشان و ... ضمیر راجع باخوان ...
یعنی کافران ... شیاطین باشند و ضمیر راجع بجاهلان **وَإِذَا**
لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاوری تو بکافران **بِآيَةٍ** آیتی از قرآن ... مقارن ایشان طلب ... **قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا**
چرا ... **إِنَّمَا** ... جمعتها ... افتعالا ...
... **هَذَا إِلَّا إِفْكٌ** ... که اهل مکه
... طلب ... عاجز شود از ... مثل ...
... چنانکه ... از قرآن ...
است ... **قُلْ** بگو **إِنَّمَا أَتَّبِعُ** ... **مَا يُوحَى إِلَيَّ** ... که وحی کرده می‌شود
مِنْ رَبِّي از پروردگار من ... **هَذَا** این قرآن **بَصَائِرُ** ... که بدان ...
... **مِنْ رَبِّكُمْ** ... از پروردگار شما **وَهُدًى** ... **وَرَحْمَةٌ** و سبب رحمت **لِقَوْمٍ**
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که ... منتفع ...
واقوال و تابعین ... استماع قرآن بقوله **وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ** و چون
خوانده شود قرآن در نماز **فَاسْتَمِعُوا لَهُ** پس بشنوید ... رسول صلی الله علیه و آله ...
و هر چه آنحضرت قرآن ... امام در نماز قرائت کند ... استماع کنید **وَأَنْصِتُوا** و خاموش

باشد و

باشید با امام نماز و خطبه لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید یعنی تا بدان منفعت شما بهما این مستوجب رحمت و مغفرت گردید
و آن این منقول است و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری مرویست که این خطاب بما مومنین است که مستمع قرائت امام شوید و با او قرائت
نکنند و این از ابی جعفر علیه السلام نیز منقول است و شیخ ابوجعفر فرموده که مراد وجوب استماع قرائت در نماز و در غیر آن واجب نیست و گفته اند که
سبب نزول این آیه آن بود که در ابتدای اسلام در اول وقتی که در نماز بر یکدیگر سلام کنند حق تعالی این آیه را نازل فرمود و از کلبی روایتست که چون ذکر
روز فتح شنیدندی بآواز بلند جزع کردندی و چون با ایشان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت حق تعالی این آیه را نازل ساخت و ایشان را از آن
منع فرمود و صاحب کنز العرفان بعد از تفسیر این آیه فرموده که از کلام مفسران فرضیت این آیه فهمیده میشود استماع و انصات و اینچه بر من ظاهر شده است که استماع بمعنی
مطلق است و انصات تعلیق بر استماع یا سکوت و بر هر حال ظاهر آیه دلالت بر وجوب استماع و انصات میکند در وقت قرآن با مطلق وجوب یا بر وجه استحباب
و در سبب نزول آیه از ابن عباس و جمعی دیگر از صحابه نقل است که در اول حال که در نماز بودند و اصحاب در نماز در اثنای آن تکلم میکردند و چون بعضی بر
ایشان داخل میشدند از ایشان میپرسیدند که چند رکعت گزارده اید و ایشان در جواب میگفتند که صلینا کذا و کذا و در اثنای نماز امثال این میکردند و بعضی دیگر گفته
اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرآن تلاوت میفرمودند مردمان بآواز بلند قرائت میکردند بر وجهی که آواز آن حضرت در میان آواز
ایشان پنهان میشد و ابن جبیر گفته که نزول این آیه برای وجوب استماع قرائتست وقتی که امام خطبه جمعه خواند و گوییم این امر است باستماع برای نظر
و تامل در معجزات و آنچه منقول است از صادق علیه السلام مرویست که مراد استحباب استماع است در نماز و غیر آن و این مختار است بجهت اطلاق لفظ
و اصالة البرائة از وجوب و در آن نهی قاطعی نیست و فایده آنست یکی آنکه اصحاب ما و حنفیه بآیه استدلال کرده اند بر سقوط قرائت از ماموم چه انصات تمام نمیشود
مگر بسکوت و بعضی از اصحاب ما منع کرده اند و قرائت فاتحه را مطلقا مستحب دانسته اند و بعضی از اصحاب ما گفته اند که در جهریه اولی ترک قرائت
است بجهت انصات و در اخفاتیه و جهریه که آواز امام را نشنود مستحب است و گفته اند که مستحب است ماموم را در جهریه ذکر گفتن در نفس
خود و تسبیح و تهلیل و تکبیر بنا بر قول اولی است و مؤید این است قول صادق علیه السلام اذا کنت خلف امام تاتم به فانصت و سبح فی نفسک
یعنی چون با امام اقتدا کنی پس قرائت او را استماع کن مراد نماز جهریست و اشارتی در الاية الثانية فی قوله واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
منتهی مرتبه ... برای مستمع را که قلب بحق حرکت کند و بحر قلب خود نماید و استشفا کند بآیات و ادای جهل خود بانوجه که نفس خود را باوامر
و نواهی آن ادب دهد و عمل کند برخود تا امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او کرده باشد پس سزاوار است که مومن استماع قرآن
کند و تامل در آن کند و در وقت استماع متادب باشد و خواه ایستاده باشد و خواه
نشسته باشد بتعظیم آن بایستد و هیچ چیز مشاغل و شریک استماع او نبود مراتب قرائت قرآن طلب جلوه کند تا وجه مدبر
در آن بیشتر باشد که حاصل گردد و الله تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرائت قرآن کنید و اوامر و نواهی آن را فرا گیرید
بعلم و احکام آن متعظ شوید و بعد از آن خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که واذکر ربک و یاد کن ای محمد و گویند خطاب بجمیع
مکلفانست یعنی ای بنده من یاد کن ربک پروردگار خود را یعنی بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و قیام نما فی نفسک در دل خود تضرعا
از روی زاری و تضرع و خیفة و ترسیدنی و بقول بعضی گویند مراد تفکر است در نفس تا سبب علم بصانع و صفات کمال او و جلال او حاصل
شود و گویند مراد ذکر لسانی است چه آن از ریا دورتر است و بقبول نزدیکتر و لهذا تخصیص بنفس فرموده و دون الجهر من القول
و بغیر از آواز بلند یعنی فروتر از جهر و آشکارا یعنی قرائت کن و مطلق ذکر کن میان سر و جهر چنانکه در جای دیگر میفرماید که و لا تجهر بصلوتک
و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا چه ذکر بر وجه خفیه اقرب است بخشوع و اخلاص بالغدو و الآصال در صبح ها و شبانگاه
مراد دوام ذکر است و یاد این دو وقت که افضل اوقات است بجهت آنکه فرشتگان شب و روز در این دو وقت حاضر میباشند پس هر که
ذکر او را خواهند بنویسند و یا بجهت آنکه در این دو وقت خواطر فارغ است از طلب معاش و گویند این امر است ماموم را که آواز بلند نکند در نماز هنگام
قرائت تا دیگر ماموم بشنوند و این قول از ابن عباس مرویست و بدانکه آصال جمع اصل است و اصل جمع اصیل و آن ما بین
عصر است تا مغرب ... که مصدر است بر مغرب جمع صباح و مسا و لا تکن و مباش من الغافلین از جمله بیخبران
امور میشوی از ذکر و دعا و اصح آنست که خطاب با حضرت است و مراد امت و مبادا حضرت از سهو و غفلت مبرا است و جبائی گفته کاین دلیل
است بر آنکه دعا کردن بجهر و رفع صوت مذموم است و خلاف صواب و بعد از آن حق تعالی امر میکند که باعث آن است و تلقی آن میفرماید
که ان الذین بدرستیکه آنانکه عند ربک نزد پروردگار تو اند مراد قرب منزلت و مکانت است نه منزل و مکان یعنی مقربان درگاه عزت
و ملائکه ملأ اعلا اند لا یستکبرون گردن نمیکشند عن عبادته از پرستش او و یسبحونه و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق
کبریائی او نیست و له و مر او را نه غیر او را یسجدون سجده میکنند در عبادت و نهایت خضوع و تذلل است بجا میآورند
غیر او را با او شریک نمیکنند یعنی ملائکه ملأ اعلا با وجود قرب مقام ایشان در غایت خضوع و خشوع اند و پیوسته مشغول اند بطاعت و عبادت او
پس بنی آدم بطریق اولی که شب و روز بعبادت و اشتغال نماید و با اخلاص تمام او را پرستش کند و تقصیر ننمایند و این تعریض
است بکافران و تنبیه مردمان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده مستحب شده است و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع
از قرآن بر مستمع واجب است آن در سوره الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرا است و در باقی سنت بجهت اصالة برائت از وجوب ... و باز ده



موضع بکرانت اعراف و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و انشقاق و نزد شافعی هم سجدهٔ ص سنت است و نزد ابو
حنیفه هم سنت و نزد ابو حنیفه واجب و موضع دوم حج را واجب نمیدانند و حق آنست که در سجدات واجبه وضع جبهه و سجود بر اعضای سبعه واجب است
اما طهارت و ذکر و تسلیم و استقبال واجب نیست و ذکر در او مندوب است بنا بر عبارت که صدوق در امالی خود ذکر کرده است و آن اینست که لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا و باید که در فتوحات ابن
سجده را که در آخر اینست واقع شده سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد باید که در این سجده از حضرت حق مستفیض شود تا حقیقت این سجده
را دریافته باشد و اینجا که اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد به منصهٔ ظهور جلوه نماید همه وجهه [illegible] سجده بعنوان تعظیم بکثرة
السجود از منظر شهود ظهور نماید و سجده طاعتی است خاص بلکه اقرب نسبت بنده برب مفارقهٔ اهل الخلاص از حضرت رسالت پناه مرویست که اذا قرأ
ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة و امرت بالسجود فعصیت فعلی النار یعنی چون فرزند آدم آیه سجده
تلاوت کند پس سجده نماید شیطان از او کناره کند و گوید ای وای بر من این کس مامور شد بسجده و سجده کرد او را بهشت واجب باشد و من مامور شدم
بسجده و فرمان نبردم مرا دوزخ باشد   نوبت بفضیحت خود افتاد ای زاهد دم درکش   از که میبینا و فریاد حرا بیدای و متانت فیق **سورة الانفال**



مدنیست نزد ابن عباس و قتاده الا هفت آیه که نازل شده در مکه و آن اینست که و اذ یمکر بک الذین کفروا تا بهفت آیه و نزد حسن و عکرمه همهٔ آن در شأن
بدر فرود آمده و عدد آیات او هفتاد و هفت است و نزد شامی هفتاد و شش و نزد حجازی و بصری هفتاد و پنج و نزد کوفی اختلاف در سه آیه است
ثم تغلبون بصری و شامی است مفعولا اول غیر کوفی بنصره و بالمؤمنین غیر بصری ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ الانفال
و براءة بخواند من شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم که وی بری است از نفاق و بعدد هر منافقی و منافقه که در دار دنیا است ده حسنه برای او بنویسند
و ده سیئه محو کنند و ده درجه برای او بردارند و عرش و حاملان او در ایام زندگانی او بر او صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر و از ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده که هر که سورة الانفال و براءة در هر ماهی یکبار بخواند هرگز نفاق در او داخل نشود و از شیعیان حقیقی امیر المؤمنین صلوات
علیه باشد و در روز قیامت از موائد بهشت بخورد تا مردمان از حساب فارغ شوند و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که سورة الانفال
جدع انوف مردهٔ کفار است و مناسبت آنست که چون حق سبحانه و تعالی در سوره اعراف قصص انبیا کرده ختم آن کرده بذکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
افتتاح سورة الانفال کرد بذکر آن حضرت و بعد از آن بیان احوال او و قوم او واقع شده بود پس فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک**
میپرسند ترا ای محمد اصحاب تو **عن الانفال** از حکم غنیمتهای کفار که بر ایشان حلال است و تسمیهٔ غنیمت بنفل بجهت آنست که از عطیه و فضل الهی است
خصوصا بر این امت و اشتقاق آن از نفل است یعنی زیادتی و منه النافلة لانها زائدة علی الفرض و در سبب نزول این آیه اختلاف است در وسیط آورده که اهل



بدر اختلاف کردند در غنایم جوانان مدعی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ما است و پیران گفتند ما پشت و کار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید
با هم و همچنین مهاجر و انصار و اعیان از غنیمت داشتند و عبادة بن صامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر نازل شد که در غنیمت اختلاف
میکردیم و اخلاق ما را بدی اعتدال رسید پس حق تعالی آن را مخصوص و کیل خود کرد تا حکم آن برسول خود تفویض نمود و فرمود که **قل**
الانفال بگو ای محمد که حکم غنیمتها **لله** مر خدا راست **و الرسول** و فرستادهٔ او را که قسمت کند بر هر که خواهد **فاتقوا الله** پس بترسید
از عداوت و مخالفت و منازعه مینمایید **و اصلحوا** و بصلاح آورید **ذات بینکم** حالی که میان شما است از خصومت و منازعه میان شما باید بکرم و
تسلیم امر خدا و رسول یقال اللهم اصلح ذات بیننا ای اصلح الحال التی بها نجتمع و در مجمع گفته که ذات در اصل لغت بمعنی خلقه و بنیه است یقال فلان
فی ذاته صالح ای فی خلقته و بنیته پس معنی آنست که بصلاح آرید نفسهای خود را **و اطیعوا الله** و فرمان برید خدا را **و رسوله** و فرستادهٔ
او را در همه فرمانها و در باب غنایم **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و مستوجب امتثال اوامر و نواهی
یا اگر هستید از کاملان در ایمان چه کمال ایمان بطاعت و امتثال اوامر است و اتقاء از معاصی و اصلاح ذات بین بعدل و احسان [illegible]
و حکم او برسول خود تفویض فرمود و آن قدوه اولیا میان مسلمانان قسمت فرمود و ساختهای خود را با صلاح آوردیم و در مجمع آورده که عکرمه از
ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید روایت کرده که مراد بغنیمت [illegible] و مراد به حسن صالح [illegible] انفال سرایاست [illegible]
دیگر از ابن عباس مرویست که بعد از قسمت غنایم [illegible] از فرس و درع و مرکب دیگر از او سلب [illegible] و مراد مجاهد
است که برای اهل آن واجب کرده [illegible] و بروایت صحیح از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مراد از انفال زمینی است که از دار الحرب فرا گیرند بغیر
قتال و هر موضعی که اهل آن بدون قتال از آن جلای وطن کرده باشند فقها این را فیء میگویند و میراث کسی که وارث نداشته و قطایع و صفایای ملوک
که هیچکدام از اهل اسلام غصب نکرده باشند و بطون اودیه و رؤس جبال و آجام و مواضع [illegible] مر خدا راست و رسول او را
و بعد از آن ائمه را [illegible] خدا و رسول [illegible] و بعد از آن هر که را که قائم مقام او باشد
صرف آن بنماید هر جا که خواهد از مصالح خود و هیچکس را از غیر حقی نیست و در زمان غیبت امام شیعه را رخصت است که در آن تصرف کنند از
مأکل و مناکح و مساکن و نیز مرویست که غنایم بدر مخصوص بحضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و هر کس که میخواست میداد و از آن اسامی نقل
کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله در غزوهٔ بدر تهیهٔ حرب میفرمود و میفرمود که هر که در حرب فلان و فلان را بکشد برای او [illegible] چنین و چنین
چنین باشد و هر که اسیری بیاورد چنین و چنین باو عطا کنم پس قوم متصدی حرب شدند و جوانان بشتافتند و پیران صف ها رسول را نگاه داشتند



دو دیگر آنکه چون خلاف میان مسلمانان ظاهر شد بر کار فرمان و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و آنچه تفصیل فرموده بود طلب کردند دیگران
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما بودیم که ایشان میگفتند ما برای آن بجهت مسابقت نکردیم که محافظت تو و ذات تو کنیم و تو تنها نمانی و کفار هجوم نکنند و علم ترا
اگر بنمائی ایشان این غلبه و قوت هست که جوانان از آنت بیشتر از غنیمت حصه باید هر یکی از انصار که نام او ابو الیسر بود بر خواست و گفت یا رسول الله فرموده بودی
هر که سری بیارد او را چندین غنیمت باشد و هر که اسیری بیارد او را چندین بود من هفتاد سر آورده ام و هفتاد اسیر و سعد گفت یا رسول الله
ان منع بکار ایشان طلب ما از این استحقاق از هیچ یک بر که ما بودیم و معین و ظهیر تو بودیم و تو را تنها نگذاشتیم حضرت در این باب شد و
رفت و مردمان آگاه نکرد و گوی بجدا طنات کشید تا سعد گفت یا رسول الله مردمان حسبا الله و عهد الله اکرام و وعده دادی با نهاد هیچ بکر این آیت
نرسید و متشکی کرد تا حق تعالی این فرستاد حضرت غنیمت را میان ایشان قسمت فرمود و سعد بن ابی وقاص گفت که من روز بدر برادر سعد بن عاص
امیه را کشتم و او را تیغی بود که او را ذو الکتیفه گفتندی برداشتم و نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم یا رسول الله این تیغ را بمن نسوب دار که صاحبش را
من کشته ام فرمود این تیغ نه مراست نه ترا است بلکه مسلمانان راست بنه آنجا که مال غنیمت است من بیامدم و آنرا بر آن غنایم نهادم و بجهت آن غمگین و ملول خاطر
شدم و با خود گفتم که در وقت قسمت گر این تیغ بکسی دهند که دیگری کشته باشد تا سف بیشتر باشد حق تعالی این آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله
انفال را قسمت فرمود و آن تیغ با من مخصوص داد و حضرت این آیه بجشش فرمود که این تیغ سعد را و انظار کند و گفته اند که مراد ازین انفال زنان غنائم که تعلق
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل البیت او دارد و این قول از مجاهد نقل کرده اند و نزد سدی و عکرمه و جمعی از مفسران این آیه منسوخ است بآیه
غنیمت و هی قوله و اعلموا انما غنمتم من شیء الآیه و نزد اکثر آنست که منسوخ نیست بر اکه نسخ محتاج است بدلیلی منافی نیست میان این آیه و آیه خمس و در تفسیر
کلبی مذکور است که در روز بدر حکم خمس مشروع نشده بود بلکه در روز واحد مشروع شد و نیز در این تفسیر مذکور است که چون این آیه نازل شد
مسلمانان دانستند که ایشان را در انفال حقی نیست بلکه آن حق خدا و رسول است پس گفتند یا رسول الله سمعا و طاعة فاصنع ما شئت ما امتثال امر
خدا و رسول کردیم بهر وجه که خواهی در غنایم تصرف فرما پس آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه نازل گشت ای ما غنمتم بعد بدر و آنرا هم و بیست کنیم
رسول صلی الله علیه و آله قسمت غنایم بکرم و فرمود و بعد از آن اخراج خمس فرمود و بعد از ذکر آنکه مومنین در صفت اهل ایمان میفرماید که
انما المومنون جز این نیست که مومنان کامل **الذین اذا ذکر الله** آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان **وجلت قلوبهم**
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لا یزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و گویند مراد هر کسی است که چون قصد
معصیتی کند و برو گویند که اتق الله از خدای بترس وی از خوف عقاب او بترسد و از آن اجتناب کند **واذا تلیت علیهم** و چون خوانده شود بر
ایشان **آیاته** آیتهای وی یعنی قرآن **زادتهم ایمانا** افزاید آن آیات ایشان را در ایمان یعنی ایمان ایشان نزد استماع قرآن یعنی آیات او زیاده گردد
یا بمعنی که تصور و یقین ایشان بیفزاید و تصدیق او با تصدیق قرآن شود بجهت تراکم اطمینان قلب و رسوخ یقین نزد او و بسبب تظاهر ادله و مراتب تجدد ... با جمله عمل ...
ایمان و ابقول کسانی است که گویند ایمان زیاده میشود بکثرت طاعت و نقص میپذیرد بکثرت معصیت زیرا که عمل داخل ایمان است نزد ایشان و حق آنست که مرتبه ایمان بسبب
بیان آیات منزل که پیش از آن نبوده یعنی هر گاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود از فرض یا حکم ... و آن تصدیق علاوه آن شود پس مراد یکیست ایمان نیست نزد
زیرا که عمل بمذهب صحیح جز ایمان نیست اصل ایمان در کیفیت قابل شدت و ضعف نیست چنانکه در صدر سوره البقره مذکور شد و در حقایق سلمی
مذکور است که برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق آورده که ایمان حقیقی
نوریست از ایمان که بقلب و بعضی سوزن دل روی میتابد پس چون قرآن بر ایشان خوانده شود در نور دل ایشان ببرکت قرآن کشاده گردد و نور ایمان
بیشتر روی نماید پس نور ایشان مستغرق گردد در تجلی گفته که معنی این آنست که قلوب ایشان خایف شود نزد استماع آیات عقوبت و عذاب و وعید و حرمان
بر معاصی و فضل او بر او و اماکن بشنود که بعضیه او میخواند مر عباد و احسان و فضل رحمت او بر ایشان و ثواب او بر طاعات قلوب ایشان مطمئن
شود کما قال سبحانه الا بذکر الله تطمئن القلوب و نفوس ایشان را مبتهج کرد و بعض خدای فتح منابع باشد بهمه الابرار چه هر وجود رحمت مومن
وارد باشد و در خبر آنست که مومن باید که بشیم و صفت وان باشد که چون نظر در حق مجانبه کند که بر او غایت شده و عظم رحمت و مغفرت
او را ملاحظه کرد شود المسلمان قلب او را حاصل کرد و بجا بتعالی حسن الظن شود و چون نظر در معاصی کند که از ترک اوامر و ارتکاب نواهی
است دل ایشان خایف شود و نفس ایشان مضطرب گردد **وعلی ربهم** و بر پروردگار خود **یتوکلون** توکل کنند و تفویض امور
کنند با او و خوف و رجای ایشان باشد بمکر با و اعتماد بر مخلوق نکنند و قطع علاقه امید از وی خوف از ایشان نکنند چه همه مقهور و مغلوب او
سبحانه اند و سطوت کبریائی همه را در نظر عجز و افتقار کشید **الذین** مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص **یقیمون الصلوة**
بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و واجبات **ومما رزقناهم** و از آنچه روزی داده ایم ایشان را **ینفقون** نفقه میکنند و انتصاص صلوات و
زکوة بذکر جهت عظم شان آنست چه این هر دو از اعظم عبادات بدنیه و مالیه است **اولئک** آن گروه که اعمال قلبیه و جلال و زهد و توکل و یقین است
با اعمال جوارح که صلوات و زکوة است جمع کرده اند **هم المومنون** ایشانند گروندگان **حقا** از روی تحقیق در سر ... شوند ... صفت
مصدر محذوف است یا مصدر مؤکد یعنی حق ذلک حقا این تأکید ... پس بوده که مراد کسی است که منافق نبوده و مومن حقیقی ... **لهم** مر این مومنان راست **درجات**
علیه مرتبه‌های ارجمند **عند ربهم** نزد پروردگار ایشان که مر ایشان ... بحسب اعمال در ... است که آن درجات عالیات
... ایشان ... اند **ومغفرة** و آمرزش مر تقصیرات ایشان را **ورزق کریم**
... ... اکه ... و هست ... کند ...





و درروزی بزرکوار یعنی نعم جنت که صافی باشد از کدر اکتساب فضالی از نقوص حساب غیر منقطع العدد منتهی الامد و بدانکه اصحاب ابی حنیفه برانکه هرکه منم چنین باشد مؤمن بباشد نه هرکه حق تعالی در ایه کرامه فاضل اهل ایمان کرده است مؤمنان در طاعت متفاضل اند و با جماع و جل قلب و خوف و توکل در ایمان شرط نیست و دال بر انست قوله تعالی الذین امنوا و تطمئن قلوبهم چه عطف مقتضی مغایرت است و نماز و زکوة جزو ایمان نیستند برانکه اعمال صالحه قسیم انست در کریمهٔ الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و همچنین کسی بصریحه و اکفت که تو مؤمنی کمتر ایمان تو اکر مراد تو ایمانست بخدا و فرشتکان و بکتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و حساب و ثواب پس قلب من مؤمنست و اکر مقصود تو ایمانست که انما المؤمنون الی اخر عندالله کمتر از اهل انشان انداز ثوری نقل است که هرکه دعوی کند که نا مؤمن و کواهی ندهد که از اهل جنتست پس بنصف ایمان او در و موبنصف دیکر بکرویده بعد از ان بباب غزوه بدر تعالی قوله کما اخرجک ربک من بیتک بالحق مرفوع المحل است بر انکه خبر مبتدای محذوف منتعین نقد بر انکه هذه الحال کحال اخراجک الحرب یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از تنفیل غزاة مثل حال ایشانست کراهت ایشان از خروج تو برای حرب و یا منصوب المحل است بر انکه صفت فعل مقدّر است در کریمهٔ الانفال لله والرسول یعنی انفال مستقر ثابت مرخدا و رسول ثباتی که مثل ثبات اخراج پروردکار تست تو را یعنی امر کردن او تو را من بیتک از خانهٔ تو که مدینه است بالحق بر سبیل حق وصواب و منشاء این غزوه بروایت ابی حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم و جمهور مفسران انچنان بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز می‌آمدند و ابو سفیان با سی نفر از قریش [illegible] و عمرو بن عاص و عمرو بن هشام و مخرمة بن نوفل سرداران آن قافله بودند [illegible]

بود و مدینه چون نزدیک [illegible] رسیدند جبرئیل امد و خبر رسالت داد صلی الله علیه و اله [illegible]

[illegible] رجال [illegible] شدند که سر راه بر کاروان بکیرند [illegible]

و چون این خبر بابی سفیان رسید که پیغمبر صلی الله علیه و اله با اصحاب قصد ایشان دارد [illegible]

قریش [illegible] ایشان را اخبار کرد و کفت [illegible]

[illegible] لا غالب لکم الیوم من الناس انی جار لکم [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر قریش [illegible]

[illegible] اهل [illegible] کاروان [illegible]

[illegible] کاروان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کفتند [illegible] فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] سعد [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

از ان [illegible] رسول الله [illegible]

کردند [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

چون [illegible] برکة الله [illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible] ابو جهل [illegible]

بود [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کاروان [illegible] ایشان [illegible]

که کروهی من المؤمنین از کرده بدکار لکارهون [illegible] یجادلونک فی الحق [illegible] در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین [illegible] روشن [illegible] ایشان که جهاد [illegible]

که بر دشمنان ظفر خواهند یافت [illegible] کانما یساقون [illegible] کراهت [illegible] الی الموت [illegible] و هم ینظرون در حالیکه نکرند [illegible] یعنی کراهت [illegible] جهاد [illegible]

ایشان [illegible] ابن جبیر [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] طبیعت انسان [illegible] موت [illegible]



باشند و مواطن هلاک و زاعیه مواضع مصیبت وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو
گروه که یا کاروان باشد یا لشکر قریش أَنَّهَا لَكُمْ که آنها مر شما را باشد این بدل اشتمال است از احدی الطائفتین وَتَوَدُّونَ و شما
دوست میداشتید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند سلاح و حدت تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را یعنی میخواستید که کاروان چهل سوار
بیش نیستند لشکر کفار قریش نه صد و پنجاه مرد [illegible] شما [illegible] شوکت بمعنی حدت است مشتق از شوک بمعنی خار است که موجب اذیت بدن
است همچنانکه اسلحه موجب اذیت عدو است [illegible] شبیه بخار اذیت و شدت باشد وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه
ثابت گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود که در باب محاربه ذات الشوکة فرستاده یا بکلمات ازلی که در باب قتل و اسر ایشان در لوح نوشته که و لقد
سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون وقوله لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یا بوعدهای
که پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله داده بود [illegible] امر ملائکه تا بامداد اهل ایمان یعنی مشیت الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت
و قائم گرداند بامداد ملائکه مؤمنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقْطَعَ و ببرد و از بیخ برکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را و مستأصل
سازد معاندان را از بیخ معنی آنست که شما میخواهید که پیوسته مستغرق آلاء و نعمای او باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد لِيُحِقَّ الْحَقَّ و حق تعالی میخواهد
تا [illegible] که شما برسید [illegible] ثابت گرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلام است یعنی بقتل مشرکان اعلای دین اسلام نماید و اظهار آن کند
و شما را [illegible] و تحصیل اجر [illegible] که موجب فوز دارین شما باشد یا نصرت دهد پیغمبر خود را که پیغمبر بحق است وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و باطل سازد
امر باطل را که کفر است وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کاره باشند مشرکان [illegible] کافران که مستغرق [illegible] مکرر نیست [illegible]
[illegible] مراد اول [illegible] و ثانی [illegible] اختیار طایفه ذات الشوکة و نصرت [illegible] إِذْ تَسْتَغِيثُونَ
رَبَّكُمْ بدل اذ یعدکم یا متعلق است بلیحق الحق [illegible] یاد کنید آنرا که چون فریاد میخواستید از پروردگار
خود در روزی که معرکه قتال [illegible] و میگفتند اغثنا بالغیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند که حضرت رسالت پناه
چون شوکت و کثرت مشرکان دید [illegible] اگر این گروه مومنان هلاک شوند کسی نباشد که ترا
پرستد [illegible] و [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد دعای شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآن
که من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ هزار کس از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی مومنان در آیندگان [illegible]
[illegible] آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند [illegible] در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکنند که
[illegible] هزار فرشته در روز بدر قتال کردند [illegible] و در سورة آل عمران [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] اول سه هزار بودند [illegible] هزار [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر [illegible] اول [illegible] هزار بودند [illegible] سه هزار [illegible] هشت هزار [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] با پانصد فرشته میکائیل با پانصد فرشته [illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible]
[illegible] و [illegible] ستاره [illegible] با مشرکان کارزار کردند و ایشان را مغلوب کردند [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] عباس
[illegible] مسلمانی [illegible] مسلمان [illegible] نگاه کرد [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] کشتگان [illegible] کشتگان [illegible]
[illegible] وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای [illegible] إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر [illegible] شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و برای آنکه
[illegible] قُلُوبُكُمْ دلهای شما [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] هفت شهر لوط را از جای برکند [illegible]
[illegible] وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ مگر از نزد خدای [illegible] ملائکه و کثرت
[illegible] و سایط اند و اسباب [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب
است [illegible] حَكِيمٌ [illegible]
[illegible] عبد الله
[illegible]
[illegible] إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَمَنَةً [illegible]



امنی که حاصل شده بود منه از نزدیک او این مفعول له است باعتبار معنی چه یغشیکم النعاس متضمن معنی تنعسون است و امنة بمعنی امن است
یعنی غلبه خواب بر ایشان بجهت آن بود که تا از متاعب سفر و خوف و خطر استراحت یابند و در آن خواب اکثر محتلم شدند مع قلة الماء شیطان آغاز وسوسه
کرد که شما را اینهمه اضطراب کرده و اکثر محدث شده و نیز جنب اید و ریگ ریزه از پای تا زانو بجای فرو میرود و کافران بر سر چشمه سبق گرفته اند و بر آب نشسته اند و شما
میگوئید که دوستان خدائیم و پیغمبر او در میان ما است این چگونه باشد حق تعالی باران فرستاد کما قال و ینزل علیکم و فرو میفرستاد
بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان ماء آبی که رودخانها روان شدند و حوضها و حفرها پر آب گشتند لیطهرکم تا پاک گرداند
شما را به بآن آب از حدث و جنابت و یذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جدا
با ما جمع نشوند و لیربط و تا به بندد علی قلوبکم بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری و یثبت و برای آنکه ثابت گرداند
به بدان باران الاقدام قدمهای شما را چه باران چون بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد و قدمهای مؤمنان مستقر گردید در حین
سفر که منزل کفار بود لای عظیم پیدا آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب پس سیراب شدند و ظرفها را پر کردند و غسل کردند
و وضو ساختند و مرفه الحال شده وسوسه شیطان زایل گشت اذ یوحی ربک بدل ثالث است یا متعلق است به یثبت و یا معمول اذکر یعنی یاد کن
ای محمد آن چون وحی کرد پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای اعانت اهل ایمان انی معکم من با شما همراهی
است یعنی مضمون وحی این بود که من با شما ام در امداد و اعانت و ناصر و نگاه دارنده شما ام از شر دشمن فثبتوا الذین امنوا پس ثابت …
قدم گردانید آنانکه گرویده اند و تشجیع ایشان کنید بتکثیر سواد ایشان و یا بمحاربه با اعدای ایشان و گویند بیست … اول …
و بعضی که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب خواهید بود و خدا یار شما است …
باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت همراه شما است و بنا بر آنکه تثبیت بمحاربه ملائکه باشد قوله سألقی بمنزله تفسیر انی معکم فثبتوا
است یعنی من با شما ام پس محاربه نمائید تثبیت قدم مؤمنان کنید که زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه
کافر شدند و حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم را و حدیث آمده که نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترسیدن اعدا نصرت داده اند که هیبت
و ترس من یکماهه راه برود فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر رؤس ایشان
از حضرت … منقولست که مردم را بضرب اعناق و اسر فرموده اند نه بحرق و تمثیل … از اسباب هلاکت …
نقل میکنند که چون ملائکه بقتال مأمور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو نمایند اکر حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان
واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی قطع کنید و ببرید کل بنان همه انگشتان را و گفته اند همه تمام دست و پا است و بنا بر گفته …
بفوق الاعناق صنادید و رؤسای قریش اند و کل بنان سفله و زیر دستان ایشان و در این دلیل است واضح بر آنکه ملائکه بروز بدر کارزار کرده اند …
قریش و ایشان را کشتند و کسی که مانع این است تاویل میکند بآنکه خطاب با مؤمنان است بر تغییر خطاب و یا بر آنکه سألقی تا بقوله کل بنان تلقین
ملائکه است اهل ایمان را یا چیزی که بآن ثبات قدم کنند فکانه قال قولوا لهم قولی و این بخلاف ظاهر است و معظم اهل تفسیر بر قول اول اند
ذلک اشاره بضربت یا بامر بآن و خطاب با رسول است و یا با هر یک از مخاطبین یعنی این ضرب و قطع و یا امر این بر ایشان بانهم بسبب آنکه ایشان
شاقوا الله مخالفت کردند خدا را و رسوله و فرستاده او را و اشتقاق مشاقه از شق است بر آنکه هر یک از معاندین در شقی اند که
خلاف شق دیگری باشند مثل معاداة که از عدوه است و مخاصمه از خصم و آن بمعنی جانب است قوله و من یشاقق الله و رسوله
برای تقلیل یا وعید نشانست بر آنچه در عقب آن است … یعنی هر که مخالفت کند با خدا و رسول او فان الله پس بدرستیکه خدای شدید
العقاب سخت عقوبت است بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت بانواع خواری ذلکم خطاب … این …
است بر طریق التفات و محل آن رفع است ای الامر ذلکم یا ذلکم واقع یا منصوب است بفعلی که دال است بر آن قوله فذوقوه یعنی امر عقوبت شما این است
ای کافران بچشید آن را عاجلا و ان للکافرین عطف است بر ذلک یا مفعول معه است یعنی امر عقوبت این است که هر کافر را است آجلا عذاب
النار آتش دوزخ یا بچشید این را معجل است مر شما را از عذاب دنیوی با آنچه مؤجل است از عقوبت اخروی و وضع ظاهر در موضع ضمیر بجهة دلالت است
بر آنکه کفر سبب علت است یا جمع بینهما … روایت است که مردی از بنی غفار بر این حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی
شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما نیز خود را در میان اینها اندازیم و غنیمتی بدست آوریم ناگاه دیدیم ابری بر آمد و احاطه لشکر موافق و مخالف
کرد و ما در میان همهمه … شنیدیم و مؤمنان سواران را میگفتند که خیزوم مقدم و سواران یکدیگر را میگفتند که بکشید این کافران را …
شمشیر ایشان بگوش ما میرسید و ما کسی را نمیدیدیم پسر عمم از هول و هیبت آن بیفتاد و بمرد و من نیز … نگاه داشتم اما در خود هیچ قوت نمی
یافتم چون ابر فرو نشست کفار قریش کشته شده بودند و از آن سواران کسی پیدا نبود عکرمه گفت از ابی رافع مولی رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و من با زن عباس که ام الفضل بود باسلام آورده بودیم و عباس نیز در دل باسلام مایل … بود
و ابو لهب بیمار بود اما عاص بن هشام را بعوض خود فرستاده بود چون خبر ظفر اهل اسلام بر مشرکان بما رسید …
و ام الفضل در آن خیمه بودیم و من در گوشه نشسته بودم و تیر میتراشیدم و ابو لهب بیامد و در عقب من در پس خیمه نشسته …
که ابو سفیان رسید ابو لهب کسی را فرستاد و او را طلبید چون بیامد … گفت ای برادرزاده بگو تا حال بر چه منوال بود …

واقع شد گفت چگونه چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد رعبی و خوفی بر دل ما نشست پشت هزیمت بایشان دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند
و در میان ایشان جمعی را دیدیم که همه بر اسبان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده بودند هر یک شمشیری و تازیانه بر هر که میزدند هلاک
میشد ابو رافع گفت که من و ام فضل نزد ابو لهب نشسته بودیم و گفتم ایشان ملائکه بودند ابو لهب دست برآورد و بر روی من زد چنانکه بشکست ام الفضل گفت برای
آنکه سیدش غایب است لکن شده و بر او برخاست ابو لهب بخواری و حقارت بخانه رفت و از ترس قصه بگفتند نکشید بود که بطاعون مبتلا گشت
و بدن وی بپوسید و چون بمرد پسر او و اولاد او از ترس بخانه نرفتند و بگذاشتند بجهت ترس طاعون که بایشان سرایت نکند بگرفتند
مردمان ایشان را برین ملامت کردند و اولاد چند کس را اجیر کردند تا بیامدند و او را بچوبی از خانه بیرون آوردند و بر او ریختند و او را در زیر دیوار نهاده سنگ
بر او انباشتند ابن عباس گفت که آن شخص که پدرم را اسیر کرده بود از بنی سلیم بود و او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا و ضعیف البنیه بود و پدرم دراز بالا
و قوی هیکل و فربه بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود او را که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا مدد کرد در گرفتن او و یاری کرد که من پیش از آن او را ندیده
بودم و بعد از آن دیگر ندیدم آنحضرت فرمود که انک لقد اعانک علیه ملک کریم آنکس که اعانت تو کرد در گرفتن عباس فرشته بزرگوار بود و ابو
مازن بن سهل روایت کند که در روز بدر دیدم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر حواله مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن ایشان
رسد سر ایشان از تن جدا می شد و چون حق تعالی ملائکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعده نصرت داد و غضب ایشان را از فرار نهی فرمود
فرمود که **یا ایها الذین آمنوا** ای آنانکه گرویده اید **اذا لقیتم** چون ملاقات کنید و برسید **الذین کفروا** آنانرا که کافر شدند
زحفا در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند بر اسب و پیاده این مصدر است در موضع حال بمعنی متزاحفین مأخوذ از زحف الصبی اذا دب علی مقعده
قلیلا قلیلا یعنی جمعی که مجتمع و انبوه باشند بر وجهی که از غایت کثرت و انبوهی و پیوستگی بمیدان جنگ نزدیک آیند پیشرفت نزدیک کنند **فلا
تولوهم الادبار** پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید اگر چه گروهی اندک باشید این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بود که
یک مؤمن از ده کافر زیاده نشاید که بگریزد و آیه الان خفف الله منسوخ شده چنانکه عنقریب مذکور گردد و اظهر آنست که این محکم است
مخصوص بقوله حرض المؤمنین الایه و ممکن بود که زحفا حال باشد از ضمیر لقیتم یا از هر دو یا از مؤمنین منسوخ نباشد **و من یولهم**
و هر که بگرداند بر ایشان **یومئذ** در آن روز **دبره** پشت خود را **الا متحرفا** مگر در حالتی که ترک کننده و میل نماینده و برگردنده باشد
از طرفی بطرفی بجهت حیله **لقتال** برای کارزار یعنی چنان خود را فرا نماید که میگریزد و باز بخصم بازگردد هذا غافل
شود و او را بکشد و این از مکاید مستحسنه حرب است **او متحیزا** یا پناه جوینده باشد **الی فئة** بسوی گروهی هم از مسلمانان
تا از هزیمت نرسیده باز رود با یعکس یا با ایشان مستعین شود و گویند مراد بفئه رئیس ایشان است که در حوائج رجوع بایشان میکنند و هر که بغیر
از این دو وجه پشت بر خصم کند **فقد باء** پس بدرستی که باز گردد **بغضب من الله** بخشمی از خدا **و ماویه جهنم** و باز
گشت او در دوزخ باشد **و بئس المصیر** و بد جای بازگشتی است دوزخ در کنز العرفان آورده که درین چند حکم است یکی آنکه حرام است
فرار کردن بعد از ملتقی شدن با ایشان مگر در حالت تحرف و تحیز دوم آنکه خطاب عام است در همه کفار و همه مسلمانان و گویند
که مخصوص است باهل بدر زیرا که نزول آن در این واقعه بوده است که خصوص سبب مخصص نیست چنانکه در اصول فقه مقرر شده سیم آنکه وجوب
ثبات و حرمت فرار مطلقا نیست بلکه مقید است بعدم زیادتی عدد خصم بر ضعف نباشد زیرا که با زیادتی ثبات جایز است نه واجب چهارم هر گاه که دشمن
زیاده بر ضعف نباشد هلاکت متحقق نباشد واجبست فرار حرام بر قول صحیح و مذهب ما بجهت عموم که اذا لقیتم فئة فاثبتوا و بعضی گفته اند بقوله
و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و این قول ضعیف است زیرا که اسراف بر هلاکت در حرب از لوازم است پنجم آنکه تحرف بر قتال استعداد است برای آن با یکه
اصلاح سلاح خود کنند یا طلب طعام کنند در حین عطش جوع و یا در مقابل آفتاب باشد یا بمتاذی باشد مانند آن و شرط است در رفتن که صلاح
نه بجهت دفع آن باشد خواه قریب یا بعید بعد مکرر صورتیکه بعد مفرط باشد بر وجهی که در عرف آن را فرار گویند ششم فرار اینجا با شرایط از کبایر
است و وعید آن دوزخ و توبه از آن واجب است کبیره بر کبایر دیگر و عزم بر قتال ورزد اگر چو در حرب مشغول شد و لشکر کفار سکار
علاکرد ناگاه حضرت رسالت پناه در خانه که او سوی چاه شد ساعتی بود دعا فرمود و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی بار خدایا وعده که در
باب نصرت من فرموده بودی وفا ساز آنگاه ابو بکر گفت که تکذیب رسول تو میکنند جبرئیل فرود آمد و گفت خاک برداره و بطرف شقی
انداز آنحضرت قبضه از خاک برداشت و فرمود که اللهم شاهت الوجوه و بر روی لشکر بکار افکند حق تعالی آن خاک و سنگ ریزه را
در چشم مشرکان رسانید هیچ کس از آن مشرکان نماند که از آن سنگ ریزه بچشم و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن بخود مشغول شدند و مسلمانان
که بر ایشان هجوم کردند و ملتقی شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود که یا علی اعطنی قبضة من
تراب من حصا الوادی علی قبضه از خاک و سنگ ریزه در دست آنحضرت نهاد و امیر المؤمنین علی علیه السلام دست کرد و قبضه از آن سنگ ریزه برگرفت
داد و آنحضرت بکلمه شاهت الوجوه تکلم فرموده و بر روی لشکر کفار انداخت و مؤمنان بیک حمله که بر ایشان حمله کردند و قتال و هزیمت
کردند آنکه در روز بدر پیغمبر صلی الله علیه و آله سه سنگ ریزه برداشت یکی بمیمنه یکی بمیسره و دیگری در میان ایشان انداخت و فرمود که شاهت
الوجوه منهزم شدند و در هر نقطه ای از معجزات آنحضرت بود پس مسلمانان شمشیرها کشیدند و در میان ایشان تاختند و هفتاد کس را
از صنادید قریش کشتند و هفتاد کس دیگر را اسیر کردند پس اهل بدر مر یکی بکار خود مشغول شدند و این میگفت من فلانرا کشتم و آن میگفت که من

[illegible] فلم تقتلوهم [illegible] ولكن الله قتلهم [illegible]
شما نکشتید ایشان را [illegible] ولیکن خدا ایشان را کشت [illegible]
[illegible] وما رميت [illegible]
إذ رميت [illegible] ولكن الله رمى [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ولكن الله رمى [illegible] محمد صلی الله
علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] وليبلي المؤمنين منه بلاء حسنا [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] امام جعفر صادق
صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] إن الله سميع [illegible] عليم [illegible]
[illegible] ذلكم [illegible]
[illegible] وأن الله [illegible]
موهن [illegible] كيد الكافرين [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم انصر [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] اللهم انصر [illegible]
[illegible] إن تستفتحوا [illegible]
[illegible] فقد جاءكم الفتح [illegible] وإن تنتهوا [illegible]
[illegible] فهو خير لكم [illegible]
[illegible] وإن تعودوا نعد [illegible] ولن تغني
عنكم [illegible] فئتكم شيئا [illegible] ولو كثرت [illegible]

وَأَنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنانست بنیکوکاری به نصرت و معاونت و حفص بفتح ان میخواند بتقدیر و لان الله
یعنی بجهت آنکه خدای یار مؤمنانست نه یار شما اصحاب کفار را نصرت نکند هلا اگر چه زیاده از عدد کثیر باشند و گویند خطاب هذا به اصحاب
رسول است که بپیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله برای ما از خدا طلب فتح کن روی مبارک آنحضرت بر افروخت فرمود اما آنکه پیش از این بودند
از کفار تنوع عذاب نبیستی کشیدند و اعضای ایشان از یکدیگر جدا می کردند و از دین خود برنگشتند تا برکت صبر شکیبائی بر این اذیت و تحمل این نوع
چنان شد که سلوکی تنها از صنعا بحضرموت آمدی و از کسی نترسیدی مگر از خدای و گوسفند از گرگ نترسیدی و شما تعجیل فتح و نصرت میکنید
اگر شما تحمل بشارا باشید عاقبت کار شما چنان شود و حق تعالی این آیه فرستاد که ای مومنان اگر طلب نصرت کنید صبر بجهت که نصرت شما آمد
و اگر باز ایستید از تکاسل در قتال و از مخالفت با رسول در باب غنایم و اساری پس آن بهتر است مر شما را و اگر باز بان عود کنید عود کنیم بر شما بانکه
و طلع علیه و کثرت شما ایشما فایده نرساند زیرا که نصرت خدا با شما نباشد زیرا که نصرت او با کسانیست که کامل اند در ایمان و مؤید اینست قوله
تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را وَلَا تَوَلَّوْا
و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر او که مدلول علیه است بطاعت و از جهار وی مگردانید چه مراد امر است بطاعت او و رسول و صلی
الله علیه و آله و نهی از مخالفت او و ذکر طاعة حق بنیابت برانکه حقتعالی مقرر نسبت بطاعة رسول صلی الله علیه و آله لقوله و من یطع الرسول فقد
اطاع الله بیان امر رسول مر تنها بدان وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما می شنوید کلام مرا که او بپیغمبر فرستاده میشنوید مواعظ و اوامر و نواهی
قرآن او وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا سَمِعْنَا گفتند شنودیم قرآن را بحسب لفظ نه بر وجه علم از کفره اند و منافقان
که دعوای استماع قرآن کردند وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند شنودنی که بدان منتفع شوند پس گویا که نمیشنوند و نضر بن حارث
و حسن مرادهم اند از قبیله قریش و بنی النضیر و ترسایان که میگفتند بالتحقیق کتاب خدا را میشنویم و حال آنکه بسمع قبول نمیشنوند تخصیص
ذکر خطاب مؤمنان با آنکه کفار نیز بدان مامور اند بجهت انتفاع ایشانست بآن و اعراض کفار از آن و هلا در عقب مذمت ایشان میفرماید قوله
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ
گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ که در نمی یابند حق را یعنی خود را از بهائم فرود آورده اند بدان که مهتدی نشوند و بدتر از بهایم اند چه
الله که نبغ و که تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات روی بر تافتند و بجانب هوای نفس طبع و نفس شتافتند و در تبیان آورده که مراد از این قوم نفری اند
از بنی عبد الدار که میگفتند نحن صم بکم عما جاء به محمد صلی الله علیه و آله که از ایشان بجز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله و اکثر مردی از
از ابی جعفر علیه السلام وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان خیری نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی و قبول هدایت
و اقبال بر طلب حق یعنی اگر دانستی که در ایشان خیری هست لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا
شنوانیدی او ابر وجه اختیار چنانکه مؤمنان میشنوند و بآن منتفع میشوند و لیکن ایشان اختیار کردند اصرار و بر کفر را بجهت آن حقتعالی تخلیه
ایشان کرد و فرو گذاشت وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر شنوانیدی ایشانرا بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از آن وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی
که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چون که لطف فایده باشد آنرا هر اینه نرسانند ما ایشانرا چنانکه دیدیم و تجارب نمودیم و قول اینست که کفار مکه
گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب که مردی مبارک بود و سالهای بسیار زنده بود تا بوصی … گواهی دهد بنبوت تو تا ایمان آوریم
و بعد از آن قبول تو بر ما ظاهر شود و بتو بگرویم حق تعالی میفرماید که اگر خدای ایشانرا کلام قصی شنواند هم ایمان نیاورند و در اینجا دلالت است
که حقتعالی منع لطف نمیکند از مکلفان و عدم لطف او نسبت بکسی است که داند که منتفع بآن نشود و بعد از آن مر مارا امر میفرماید که
اطاعت رسول نمایند و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدایرا وَلِلرَّسُولِ
و مر فرستاده او را بطاعت و انقیاد اوامر و نواهی إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند رسول شما را توحید ضمیر جهت آنست که طاعت خدا همان طاعت
رسول است و عکس دیگر آنکه دعوت خدا شنیده میشود از رسول و آثار و اخبار نقل کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روزی ابی
اعرابی بگذشت او در نماز بود … آواز داد او بتعجیل نماز تمام کرده بخدمت پیغمبر شتافت و گفت یا رسول الله لبیک حضرت فرمود که ترا منع
از اجابت چه چیز کرد از اجابت من گفت در نماز بودم فرمود که الم تخبر فیما اوحی الی استجیبوا لله و للرسول با امر او نشنیدی در آنچه بمن وحی شده
یعنی قوله استجیبوا لله وللرسول گفت یا رسول الله ندانستم اکنون که دانستم دیگر محل که مرا بخوانی اجابت کنم اگر چه در نماز باشم بعد از آن فرمود
که خبر دهم ترا بسوره که مثل آن در تورات و انجیل و زبور نیست گفت بلی یا رسول الله فرمود در نماز چه میخوانی گفت فاتحة الکتاب فرمود که بآن خدائی
که جان محمد در امر اوست که مثل این سوره در تورات و فرقان و زبور و انجیل نیست و این سبع المثانی است و حقتعالی این سوره را بغیر من نداده
و فقها را در این اختلاف است که اجابت قاطع صلوة است یا نه بعضی برآنند که قطع نیست زیرا که نماز نیز اجابت است و جمعی بر آنند که خواندن آنحضرت
امر است که محتمل تأخیر نیست و مصلی را جایز است که قطع نماز کند بر امتثال … امر قاطع است حاصل که میفرماید که اجابت رسول
کنید لِمَا يُحْيِيكُمْ مر چیزیرا که شما را زنده گرداند یعنی ایمان چه کفر در حکم موت است کقوله انک لا تسمع الموتی و یا علوم دینیه که حیات دل
در دنیا و آخرت از او است هم چنانکه جهل سبب موت است یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیوة ابدیست در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او
انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة یا جهاد که سبب بقای شما است چه اگر ترک آن کنید دشمن غلبه کند و شما را هلاک کند یا شهادت که موجب حیات

[illegible] ... من فضله ... واعلموا ان الله

آنکه خدای يحول حايل شود ... يحول بين المرء وقلبه ... [illegible]

... نحن اقرب اليه من حبل الوريد ... [illegible]

... حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه ... عرفت الله بفسخ العزائم ونقض الهمم ... [illegible]

[illegible] ... حق تعالى ... [illegible]

[illegible] ... مقلب القلوب ... [illegible]

[illegible] ... افعال قلوب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عليه السلام ... [illegible]

[illegible] ... هشام بن سالم ... [illegible]

... كشف الاسرار ... لمن كان له قلب ... [illegible]

[illegible]

... واتقوا فتنة ... [illegible]

... منكم ... خاصة ... [illegible]

[illegible] ... لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... صلوات الله عليه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الذين ظلموا منكم خاصة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابو هريره ... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت فرمود که چون فتنه ... [illegible]

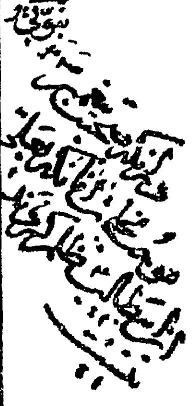
والد فرمود که ستكون فتن كقطع الليل المظلم ... [illegible]

حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود با عمار انه سيكون بعدي هنات حتى يختلف السيف فيما بينهم وحتى يقتل بعضهم بعضا ... [illegible]

فاذا رايت ذلك فعليك بهذا الاصلع عن يميني علي بن ابي طالب فان سلك الناس كلهم واديا فاسلك وادي علي ... [illegible]

هدى ولا يدلك على ردى ... طاعته طاعتي وطاعتي طاعة الله ... [illegible]

... [illegible] ... فتن ... [illegible]



بهمه انبیا که ... سالک باین اصلح شوی که در نظر فرد است من نشسته که علی بن ابی طالب است چه اگر همه مردمان بوادی سلوک
کنند و علی بوادی دیگر رود تو متابعت علی را سلوک کن و بگذار همه مردمان را ای عمار بدرستی که علی ترا از راه هدایت بگرداند و براه هلاکت راهنمونی نکند ای عمار
طاعت علی طاعت منست و طاعت من طاعت خداست و این حدیث را سید ابو طالب هروی باسناد خود از علقمه و اسود نقل کرده از ابو ایوب نقل کرده و در کتاب
شواهد التنزیل که جامع حاکم ابو القاسم حسکانی است رحمه مذکور است که حدثنا السید ابو احمد مهدی بن نزار الحسینی قال حدثنی محمد بن ابی القاسم بن
الحسن قال حدثنا ابو سعید محمد بن الفضل بن محمد قال حدثنا محمد بن صالح العرزمی قال حدثنا ابو الرحمن بن ابی حاتم قال حدثنا ابو سعید الاشج عن ابی
خالد الاحمر عن نصیر بن عثمان عن سعید بن عمرو بن مرة عن قتاده عن سعید بن المسیب عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الایة واتقوا فتنة قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی و ترجمه این حدیث مذکور شد **واعلموا ان الله** و بدانید که
خدای **شدید العقاب** سخت عقوبت است بر کسی که ظلم او منع کند بغیر شیء فلعنة الله علی من ظلم محمدا و آل محمد و غضب الله علی من غصبهم مقامهم
وازالهم عن مراتبهم و منعهم عن مناصبهم بعد از آن حقتعالی بر اهل ایمان میکند و ظاهر میسازد انعامی که بر ایشان و الطاف و انعام خود میکند بر ایشان بنصرت و تایید
و تکثیر بعد از قلت **واذکروا** و یاد کنید ای مهاجران **اذ انتم قلیل** چون بودید اندک **مستضعفون فی الارض** بیچارگان
در زمین مکه پیش از هجرت **تخافون** میترسیدید **ان یتخطفکم الناس** از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خایف بودید از آنکه چون
از مکه بیرون آئید مشرکان بر شما تاختن آرند **فآویکم** پس جای داد شما را در مدینه **وایدکم** و تقویت داد شما را **بنصره** بیاری دادن خود بمظاهره
و انصار یا بامداد ملئکه در بدر **ورزقکم** و روزی داد شما را **من الطیبات** از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده **لعلکم تشکرون**
تا شاید که شما سپاسداری کنید برای این نعمتها و گویند خطاب بجماعه عربست که ذلیل بودند در دست ملوک فارس و روم و ببرکت میمنت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله عزیز و ارجمند شدند و بر همه ملوک فارس و روم غالب گشتند و ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی از صحابه سخنان از رسول الله می
شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حقتعالی این آیه فرستاد که **یا ایها الذین**
آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید **لا تخونوا الله والرسول** خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار و از جابر بن عبد الله انصاری
نقل است که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ابو سفیان از فلان جای فرود آمده است
با جمعی مشرکان بتهیه حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بر سر ایشان تازید یکی از منافقان بر صورت حال اطلاع یافته نامه
نوشت و ابو سفیان را از آمدن مسلمانان خبردار کرد و از زهری نقل است که در حق ابو لبابه نازل شد سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله حصن یهود
بنی قریظه را بیست و یک روز محاصره فرمود ایشان ملتجی شده طلب صلح کردند تا مثل بنی نضیر کرده بودند یعنی جای خود را بازگذارند و باذرعات و اریحاء
شام روند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلح نکنم و لیکن بر حکم سعد معاذ فرود آئید تا آنچه رای ما بران قرار گیرد چنان کنیم ایشان گفتند ابو لبابه
را نزد ما فرست تا با وی مشورت کنیم آنحضرت ابو لبابه را نزد ایشان فرستاد و او با ایشان ربطی بود برای آنکه مال و فرزندان او در دست ایشان بود او را
گفتند که در حق سعد معاذ چه گوئی و اینکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آئیم اطاعت کنیم یا نه وی اشاره بحلق خود کرد یعنی همه شما را خواهد کشت
این آیه نازل شد ابو لبابه گوید که هنوز ایستاده و قدم برنداشته بودم که دانستم که خیانت کردم با خدا و رسول پشیمان شدم و ... و مضطرب
گشته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم این آیه فرود آمده بود و او خبر گوید که ابو لبابه بر بنا آمد و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب
نخورم تا بمیرم یا مگر خدایتعالی توبه مرا قبول کند هفت شبانروز در وی آب نخورد و نه طعام تا بیفتاد و بیهوش گشت خدای توبه او را پذیرفت چون
بهوش آمد وی را گفتند که خدای توبه ترا قبول کرد گفت والله که خود را نگشایم تا رسول صلی الله علیه و آله مرا بدست خود بگشاید پس آنحضرت بیامد
و او را بگشاد ابو لبابه گفت تمامیت توبه من آنست که هجرت کنم ... و بقعه و منزلی که دارم صرف فقرا کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ثلث از مال
خود تصدق کن تا کفاره گناهان تو شود و اینقول از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما مرویست و قتاده گفته که مراد با ما شدن خداست یعنی
دین اسلام که خدا بامانت بشما داده در او خیانت مکنید بترک اوامر و نواهی آن تا آنکه همانا که بشما سپرده با وجه باو بسپرید و گفته اند که خیانت مکنید
با خدای در تعطیل فرایض و با رسول در تقصیر سنت و غلول مکنید در غنایم دار الحرب و باخلاف ظاهر مکنید اعمال را مکنید یعنی ترک نفاق
کنید و بعبادت تمام تصدیق کنید **وتخونوا اماناتکم** و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید **وانتم تعلمون** و حال آنکه
میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است چه شما عقلای روزگار و نیک و حسن از قبیح امتیاز میتوانید کرد یا تخونوا
مجزوم است بعطف بر اول و یا منصوب بر جواب **واعلموا** و بدانید ای مؤمنان **انما اموالکم** جز این نیست که مالهای شما **واولادکم**
و فرزندان شما **فتنة** محنتی اند از خدا که بدان شما را امتحان میکند تا پیدا شود که حب ایشان مایل نشود بر خیانت مانند ابو لبابه بر سبب وقوع شما نشود
در اثم و عقاب ابدالاباد ... گفته که حقتعالی مال و فرزندان را فتنه گفته تا از فتنه بپرهیزید و ما یوسوسان فتنه را زیاده میکنیم و بعضی قایل چون ...
که دو سید مال و فرزندان اند نه عاقل اند که طفلان ناحرمند اند **وان الله** و بدانید که خدای **عنده** نزد او است **اجر عظیم** مزدی
بزرگ پس بطلب آن سعی کنید که ثواب جزیل و اجر جمیل است و جمع مال و حب فرزندان را از دست بدارید و در جمع آن رنج ... که حق سبحانه و تعالی
بیان میفرماید بدین آیه که من اختبار خلقان میکنم باموال و بنین تا راضی بقسم من از غیر راضی بیان ظاهر کرده ... دانا ترم با ایشان از نفسهای
ایشان اما میخواهم که افعالی که بسبب عقاب و ثواب است ظاهر رسد و امیر المؤمنین علیه السلام باین اشاره فرموده که لا یقولن احدکم اللهم انی اعوذ بک

طهنا

بانکشت

من الفتنه

... [illegible] ... الفتنة ولکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن ... [illegible]

باید که هیچکس از شما نگوید بار خدایا پناه می‌برم بتو از فتنه ... مشتمل است بر اولاد و اموال ... متقلب و مضلات فتن ...

بدانید که واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة ... یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ... ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای

... یجعل لکم فرقانا گرداند برای شما ... فرقی میان حق و باطل ...

وازالة کافران باهل ایمان ... در قلوب شما ... که موجب ... شما شود که میان حق و باطل ... و از اهل ایمان

... از شبهات ... مشهور و معروف ... از مؤمنان و ازالة کافران

... ویکفر عنکم

... سیئاتکم ... گناهان متقدم ...

... والله ذو الفضل ...

وخدای خداوند فضل و نعمت بزرگست ... منقولست که چون انصار با ایمان آوردند و بیعت با رسول الله صلی الله علیه وآله

... قریش ... ابو سفیان و ابو جهل و ... و ابو البختری ...

... هشام ... جمع شدند ... پیغمبر صلی الله علیه وآله مشورت کنند ...

... علی علیه السلام و ابو بکر ... پیغمبر صلی الله علیه وآله ...

... ابلیس ... اهل نجد ...

... محمد صلی الله علیه وآله مشورت ...

... ابو البختری ...

... ابلیس ...

... بنی هاشم ...

... هشام بن عمرو ...

... محمد صلی الله علیه وآله ...

... ابو جهل ...

... بنی هاشم ... ابلیس گفت ...

وچون رؤسای قریش استماع این قول کردند گفتند ... الشیخ النجدی ... ابو جهل ...

پیغمبر را صلی الله علیه وآله ... حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

...

... ابو بکر ... انا جعلنا

فی اعناقهم اغلالا الی قوله لا یبصرون ...

حضرت امیر المؤمنین ...

...

... امیر المؤمنین علی علیه السلام ...

... حضرت رسول ...

... عنکبوت ...

... عنکبوت ...

... صلوات الله علیه ...

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ... کفار قریش ...

... واذ یمکر بک ... الذین کفروا لیثبتوک

... تا حبس کنند ...

... او یقتلوک ... او یخرجوک ... ویمکرون ...

... ویمکر الله ...

… از مکر بیرون آورند و بیدر رسانید و تقلیل مسلمانان کرد در چشم ایشان تا ایشان دلیر شدند بر ایشان
حمله آورند و مغلوب و مقتول مسلمانان شدند و مثوبات بود که استماع مکر او بر سبیل فرا و جبر را شدید نه بعد و مضافات که جز آن مانند جزا است
ستمها … مکر ایشان بصورت مکر بود که عبارت است از اخفای مکر بر ممکور از جهت آن را مکر خواند **وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** و
عبارت است ما کر ایشان را آن بر ایشان رسانید کان عذاب عقوبت بکافران بر وجه لطف که اثر آن ابلغ است بعد از آن از شدت عناد و انکار کفار
میفرماید که **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** و چون خوانده شود بر ایشان **آيَاتُنَا** آیتهای کتاب ما **قَالُوا** گویند **قَدْ سَمِعْنَا** به درستی که ما
شنیدیم این کلام را یعنی مثل این از مردمان … کار و این جماعت گفتند که نضر بن حارث بجارت به بلاد فارس آمد بود و قصه رستم و اسفندیار
و حکایات از ملوک عجم بخرید و معرب ساخته همه را و او از تقریر گفت من انتشر می … بنظر آن قصه که بسر بر از افسانها است که محمد بر ما میخواند حق تعالی از عنا
او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآنی میشنوند میگویند که ما شنیدیم **لَوْ نَشَاءُ** اگر خواهیم **لَقُلْنَا** هر آینه گوییم **مِثْلَ هَٰذَا** مانند
این **إِنْ هَٰذَا** نیست این **إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** مگر قصه‌های پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم اگر چه قایل این قول نضر بود اما چون که
او رئیس قوم بود و همه تابع و بودند … این امر را به جهت اسناد آن بجمیع ایشان کرد و این غایت مکابره و فرط عناد ایشان بود زیرا که اگر استطاعت میداشتند
بر آنکه مثل این آیات بیاورند هر آینه بیاوردند و حضرت رسالت که مدت ده سال قرآن بر ایشان میخواند و بر آن تحدی میفرمود و ایشان را
میگفت که **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** بیاورید سوره ای مثل آن و در مقام معارضه می‌آمدند و مثل او را بر وی میخواندند و اگر عجز داشتند که بر ایشان میرسید و انف و فرط استنکاف
ایشان با مقتدی چند که در آن ایشان … مینمودند مسابقه و مقاتله میکردند و تعب و خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود مینهادند و معاضدان
عار مشتفرا از خود دفع میکردند مروی است که چون عثمان مطعون این سخن را از نضر شنید گفت اتق الله از خدای بترس و این نوع سخنان مگو که
محمد بر حق است و آنچه میگوید صدق است گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید که لا اله الا الله و لیکن جواب داد من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن ما
این صنم میگوییم که هؤلاء بنات الله و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله استماع این قول کرد در هوای نضر وای بر تو این کلام الله است منزل من عند الله بنضر
در مقابل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی کرد مشعر بر آنکه بار خدایا سخن محمد حق است سنگی بر سر من افکن و مرا هلاک کن کما قال الله تعالی
وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آن را که گفت نضر و منافقان او که با او منفق بودند خداوندا **إِنْ كَانَ هَٰذَا** اگر هست این قرآن **هُوَ**
الْحَقَّ آن راست و درست و منزل **مِنْ عِنْدِكَ** از نزدیک تو **فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا** پس ببار بر ما **حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ** سنگی از آسمان
هم چنانکه بر اصحاب فیل باراندی **أَوِ ائْتِنَا** یا بیار بر ما **بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** عذابی مولم مهلک و فایده تعریف خبر کان دلالت است بر آنکه معلوم حقیقت
است بر وجهی که حضرت دعوی آن میکرد که آن تنزیل است نه موطلق حق زیرا که قریش را معلوم بود که آن مطابق واقع است اما شک داشتند و گفتند
منزل باشد از جانب خدا چون نضر این دعا کرد حق تعالی این **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** را نازل کرد سعید جبیر روایت کند که رسول صلی
الله علیه و آله سه کس را از محبس هلاک کرد مطعم بن عدی و عقبة بن ابی معیط و نضر بن حارث نضر اسیر مقداد بود چون رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
او را بیرون بکشند مقداد گفت یا رسول الله اسیر منست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دانی که او در حق خدا چه گفته است مقداد دیگر بار شفاعت
کرد رسول صلی الله علیه و آله همان جواب فرمود چون بار سیم استشفاع کرد فرمود اللهم اغن المقداد بار خدایا مقداد را از فضل خود غنا ده گفت یا رسول
الله مقصود من این دعا بود پس او را در حبس بکشتند و در روایتی آمده که عقبة بن ابی معیط را در بدر بگرفتند و او را هر چند شفاعت میکرد و میگفت
یا محمد اسألك بالرحم بینی و بینك فرمود که لا رحم بینی و بینك قطع الله الرحم بالاسلام یا امیر المؤمنین علی را امر فرمود که یا علی ضرب عنقه
آن حضرت شمشیر بر گردن او زد و او را بکشت و نضر را به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در راه بکشت بعد از آن در بیان موجب امهال کفار
میفرماید که **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ** و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه استعجال میکنند **وَأَنْتَ فِيهِمْ** و حال آنکه تو
در میان ایشانی چه سنت الهی بر آن جاری نیست که هیچ امت را استیصال نکرد آن در حالتی که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت
عالمیانی و ذکر لام از برای تاکید نفی است دلالت است بر آنکه مراد از تعذیب ایشان عذاب استیصال است **وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ** و نیست
خدای عذاب کننده ایشان **وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی در میان ایشان مستغفران باشند از مؤمنان
یا آنکه اگر بعضی و نفعل هر استغفار کنند و بنا بر این مراد از استغفار ایمان است از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقول است که در زمین دو
امان بود یکی رفت و یکی باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و آنکه باقی است استغفار امت و شبهه نیست که استغفار مانع ذنب
است از آنکه و ثبات بلکه موجب محو و زوال آنست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد که **فَاسْتَغْفِرُوا** **غَفَرَ لَكُمْ** و لهذا تا
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مؤمنان مستغفر در میان کفار مکه بودند عذاب بایشان نرسید و چون مهاجرت نمود با اصحاب حق تعالی بجهت
آنکه بقیه از اهل اسلام آنجا مانده بودند که استطاعت خروج نداشتند و نیز کفار را لعذاب نفرمود و چون ایشان نیز هجرت نمودند کفار را در روز فتح
مکه بقتل و اسر معذب ساخت و از محمد بن قیس روایت است که قریش گفتند که حق تعالی چگونه محمد را صلی الله علیه و آله در میان ما برسالت گزید اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء و چون شب شد بترسیدند و از آن گفتها پشیمان شدند گفتند غفرانك ربنا اللهم
و ربنا اغفر لنا حق تعالی رفع عذاب فرمود از ایشان و تعذیب ایشان را و احرف مقرر فرمود و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله قریش را گفت اگر اجابت کنید تصدیق من نمایید حق تعالی ملوک عرب و عجم را ذلیل شما گرداند و شما را از ایشان مستولی سازد بر



كيف الله ان كان هذا هو الحق من عندك الآية و بعد از ان از ايشان ... و گفته اند ... الله تعالى ...
الآية و چون حق تعالى انست كه قصد قتل پيغمبر كردند الخراج او نمودند از مكه ازين ناقوس كه **وَمَا لَهُمْ** و چيست ايشانرا ...
ايشانرا **أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ** كه عذاب نكند خدا ايشانرا **وَهُمْ يَصُدُّونَ** و حال آنكه ايشان باز ميدارند رسول و مومنانرا **عَنِ الْمَسْجِدِ**
الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام و ايشانرا از مكه بيرون ميكنند و احصار ايشان ميكنند بر عام الحديبية **وَمَا كَانُوا** و نبودند ايشان **أَوْلِيَاءَهُ**
متوليان مسجد الحرام و اصحاب تصرف در وى ... كه ميگفتند نحن ولاة الحرم ... منع دخول ... ازان ...
خواهيم ايشانرا ازين بدخول ... حق تعالى ... **إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ** نيستند متوليان تربت مسجد الحرام
إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهيزكاران از شرك **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** وليكن بيشتر ايشان **لَا يَعْلَمُونَ** نميدانند كه ولايت ايشانرا نيست
... اكثر ... ايشان ... گفته اند ... در موضع ... استعمال ميكنند ...
كه در توفيق بين الآيتين ... بعضى ... منضمن ... متضمن اثبات ... الآيات ...
... عذاب ... ثانى ... اول عذاب دنيا ... استغفار ...
انست ... **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ** و نيست نماز مشركان ... **عِنْدَ الْبَيْتِ** نزديك خانه خداى
إِلَّا مُكَاءً مگر صفير زدن **وَتَصْدِيَةً** و دست بر دست زدن ... مكاء ... صفير ... تصديه ...
... بعضى كفار ... مردان و زنان برهنه طواف ميكردند و صفير ميزدند و دست بر هم ميكوفتند و قولى ...
كه حضرت رسول ... نماز ميگذارد در مسجد الحرام ... براى تغليط ... مراد از صلوة نماز باشد **فَذُوقُوا**
الْعَذَابَ پس بچشيد اى كافران عذاب را كه قتل و اسيرى است در روز بدر **بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** بانچه
كه كفر ميورزيد ... اعتقاد و هم بعمل ... تقرير استحقاق ايشانست عذاب ... عدم ولايت ايشان مر مسجد الحرام
... صلوة ... بعد ... انفاق ايشان ... **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
بدرستى كه آنانكه كافر شدند **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** نفقه ميكنند اموال خود را **لِيَصُدُّوا** تا باز دارند مردمانرا **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**
از راه خدا ... رسول الله ... آورده اند كه ... قريش از مكه ... از اشراف عرب كه ابو جهل بن هشام و عتبه و
شيبه پسران ربيعه ... ابى بن خلف ... لشكر را طعام ميدادند ... هر يك از ايشان ده شتر را
ميكشتند ... ايشان نازل شد ... عبد الله بن ابى ربيعه و عكرمة بن ابى جهل و صفوان
بن اميه ... بدر كشته شدند ... برادران ايشانرا ... ازين مال ...
... لشكر عظيم ... محمد ... حق تعالى ... درباره
... سعيد بن جبير ... رسول الله ... از قبائل عرب ...
كه رؤساى قريش ... اخراج ميكنند **فَسَيُنْفِقُونَهَا**
پس زود باشد كه نفقه كنند تمام مال خود را **ثُمَّ تَكُونُ** پس باشد آن نفقه **عَلَيْهِمْ حَسْرَةً** بر ايشان پشيمانى و غم چه مال رفته باشد
و مقصود حاصل نشده ... انفاق ... **ثُمَّ يُغْلَبُونَ** پس مغلوب گردند ...
فتح مكه ... انفاق ... در بدر ... اخبار از نفاق ايشان باشد در مستقبل ...
... مراد ... انفاق ... باشد ...
باشد ... **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانكه ثابت باشند بر كفر **إِلَىٰ جَهَنَّمَ** بسوى دوزخ
يُحْشَرُونَ رانده شوند **لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ** متعلق است بيغلبون يعنى مغلوب شوند كافران براى آنست كه تا جدا كند
خداى ... **مِنَ الطَّيِّبِ** از پاك كه مؤمن است ... متعلق است بيحشرون يعنى كفار بدوزخ رانده شوند تا ...
از مؤمنان ظاهر گردد ... مؤمنان ببهشت ... و يا متعلق است بينفقون يعنى ...
... مسلمانان ... حق تعالى كفار را از مؤمنان ...
كرده **وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ** و جمع كرده ... **بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ** ... **فَيَرْكُمَهُ** پس بر هم افكند
ان كافران پليد را ... **جَمِيعًا** در حالتى كه مجتمع باشند و هيچكس از ايشان نماند كه با ايشان
نباشد ... كافران ... نفقه كرده ... عذاب ايشان ... خبيث نفقه ايشانست و طيب نفقه مؤمنان يعنى
كافرانرا ... مؤمنان ... كفار ... نفقه كرده باشند در دوزخ جمع كنند ... نار جهنم الآية **فَيَجْعَلَهُ** پس
در اورد همه انرا **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **أُولَٰئِكَ** اشاره بخبيث است ... **هُمُ الْخَاسِرُونَ** ايشانند زيانكاران
يعنى ... خاسر ... بدوزخ ... بعد ... مشركان ...
... ايشانرا ... **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** بگو براى آنانكه كافر شدند يعنى با ابوسفيان

بکافران او بگو اِن یَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدا بوسیله دخول در اسلام یُغفَرْ لَهُم آمرزیده شود برای ایشان مَا قَد سَلَفَ
آنچه گذشته است از ایشان از گناهان وَ اِن یَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله با پیغمبر فَقَد مَضَتْ پس بدرستی
که گذشته است سُنَّتُ الاَوَّلِینَ سنت الهی و عادت حضرت باری در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشی کردند و باخر مستاصل شدند مانند فرعون
و امثال ایشان پس ایشان متوقع این باشند و بهمین چشم دارند وَ قَاتِلُوهُم و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّی لَا تَکُونَ فِتنَةٌ تا آنکه
یافت نشود شرک و فتنه ... است که کافر غیر معاهد در میان قوم خود و الحی مسلمانان است بکیش خود و آن موجب
استمرار است که مقاتله کنید با کفار تا که هیچ مشرکی نماند و اهل کتاب غیر معاهد و جمیع ادیان باطله مغلوب و مضمحل شوند وَ یَکُونَ
الدِّینُ کُلُّهُ و تا باشد همه دین خالص لِلّهِ مر خدا را و دین یعنی دین او بر همه ادیان غالب شود و در تجمیع کنند که مجتمع شوند اهل حق و
اهل باطل بر دین حق پس باجماع در زمان بر آن همه دین که شرعا الهی شد مر خدا را باشد شیطان را در آن دخلی نباشد و زراره و غیره از ابی عبدالله
صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرموده که لم یجئ تاویل هذه الآیة بعد و لم یکن فی زمان قدام قائمنا یعنی تاویل این آیه هنوز واقع نشده بلکه
آن در زمانی باشد که قائم بامر قیام نماید و صیت دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجمیع اقطار و اکناف عالم رساند که هیچ شرک در
روی زمین نماند فَاِنِ انتَهَوا پس اگر کفار باز ایستند از کفر بایمان فَاِنَّ اللهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا یَعمَلُونَ بآنچه ایشان میکنند بَصِیرٌ
بینا است و بمثابة العمل پاداش خواهد داد یعنی بر انتهای ایشان از کفر و بر اسلام آوردن مثوبت جزیل عطا خواهد فرمود وَ اِن تَوَلَّوا و اگر
اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند و قبول اسلام نکنند از آن باک مدارید فَاعلَمُوا اَنَّ اللهَ پس بدانید که خدای مَولَاکُم یاور
و مددکار و حافظ شما است نِعمَ المَولَی نیکو حافظ و یاوری است خدا که دوستان خود را ضایع نگذارد وَ نِعمَ النَّصِیرُ و نیکو یاری دهنده
که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد و مظفر و منصور گرداند الجزو العاشر من الاجزاء الثلثین بعد از آن حقتعالی در بیان حکم غنیمت
میفرماید که وَ اعلَمُوا و بدانید ای مؤمنان که اَنَّمَا غَنِمتُم آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِن شَیءٍ از هر چه اسم شیء بر آن
اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب فَاَنَّ لِلّهِ پس بدرستی که مر خدا راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَ لِلرَّسُولِ و مر رسول خدا را و
لِذِی القُربَی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَ الیَتَامَی و یتیمان ایشان را وَ المَسَاکِینِ و درویشان
و محتاجان ایشان را وَ ابنِ السَّبِیلِ مسافران ایشان را بدانکه در کنز العرفان آورده که در این آیه سه بحث است اول آنکه غنیمت در اصل بمعنی فایده است
و نفل و نزد جمیع اصحاب ما و شافعی آنچه از کفار اخذ کرده شده است که بدون قتال است فیء است و اگر با قتال غنیمت و از امام باقر و صادق صلوات
الله علیهما مرویست نزد بعضی غنیمت و فیء ... مخصوص است بامام و از غنیمت آنچه ... بتفصیلی که بیاید
و باقی بعد از اخراجات مجاهدان را است و هر که در معرکه جهاد حاضر بوده باشد و بیان آن مذکور خواهد شد و باجماع امامیه خمس واجب است
در هر چه فایده کرده میشود از ارباح تجارات و زراعات و صناعات که زاید باشد بر مؤنه سنه و کنوز و معادن و غوص و مال حلال مختلط
بحرام که مالک یا قدر آن معلوم نباشد و زمین ذمی که از مسلمانی خریده باشد و غنیمت دار الحرب و موضع غنیمت را تعمیم میکنند و امور مذکوره
چه آنها فایده و نفل اند که موضوع له غنیمت اند و جمهور عامه تخصیص آن کرده اند بآنچه از دار الحرب ماخوذ شده باشد اما شافعی خمس را واجب میداند
در معدن فضه غیر از باقی معادن و نزد ابی حنیفه منطبع حق تعمیم خمس است در امور مذکوره و بر روایات صحیح وارد است از ائمه هدی صلوات الله
علیهم اگر گویند که قول من شیء دلالت بر وجوب خمس میکند در هر چه اسم غنیمت بر وی صادق آید اگر چه مثل خیط باشد و حال آنکه هیچکس از امامیه
بان نرفته اند بلکه شرط در کنز و معدن و غوص گوئیم که لفظ اگر چه مقتضی عموم است لیکن بنا بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مخصص
و خاص است بحث دویم در کیفیت قسمت خمس است بدانکه علما و جمهور متفق اند که اسم الله در اینجا برای تبرک است و قسمت خمس بر پنج جماعت مذکور
در حیات رسول صلی الله علیه و آله بوده است و مراد از ذی القربی بنی هاشم و بنی المطلب اند و غیر بنی عبد شمس و بنی نوفل لقوله علیه السلام ان بنی
المطلب ما فارقونا فی جاهلیة و لا اسلام و بنی هاشم و بنی المطلب شیء واحد و بعد از آن تشبیک اصابع خود کرد در میان اصابع یکدیگر یعنی بنی هاشم
و بنی المطلب متصل و مختلط اند بیکدیگر و ثلثه باقیه از باقی مسلمانان است و اما بعد از حیات رسول نزد مالک آنست که امر برای امام است آن
که آنرا در اهم وجوه القرب خرج کنند و ابو حنیفه اسقاط سهم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سهم ذی القربی میکنند و همه ثلثه باقیه را صرف مسلمانان
میکنند و شافعی بر آنست که سهم رسول را در مصالح مسلمانان صرف میکنند و باید کرد و بقولی با امام میباید داد و بقولی در اقسام اربعه
صرف کنند و زمخشری در کشاف از ابن عباس نقل کرده که در حیات رسول خمس بر شش قسم بود دو سهم برای خدا و رسول و سهم برای اقارب او
یکسهم و بعد از وفات آنحضرت ابو بکر آنرا بر سه قسم ساخت و باقی خلفا نیز بعد از او چنین میکردند و مرویست که ابو بکر منع بنی هاشم کرد از
خمس و گفت انما لکم ان نعطی فقیرکم و نزوج ایمکم و نخدم من لا خادم له منکم و اما الغنی منکم فهو بمنزلة ابن سبیل غنی لا یعطی من الصدقة شیئا
و لا یتیم موسر و مرویست که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از قول حق تعالی لیتامی و المساکین فرمود که ایتامنا و مساکیننا
و حسن بصری گفته که سهم رسول الله لاولی الامر بعده و اصحاب ما تقسیم آن میکنند بشش قسم سه قسم برای رسول خدا بود در حیات او و بعد از او برای
امام است علیه السلام که قائم مقام او است و مراد بذی القربی امام است و ثلثه باقیه که یتامی و مساکین و ابن السبیل اند از بنی عبد المطلب
اند غیر ایشان و قول امامیه حق است ... باطل است ... بحجة آنکه لازم می آید مخالفت ایشان ... سهم رسول خدا بعد

مخصوص است

نصا کرده اند

خدا و

حیاة او



مهموع او و اما ثانیا پس بیان آنکه اصحاب ما صلوات الله علیهم اجمعین در خمس چنین نقل کرده اند که مراد از ذوی القربی اهل بیت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم
همچنانکه از قول زمخشری نقل کرده شد و اما ثالثا آنست که اکثر اصحاب ما گفته اند که خمس را شش قسمت باید کرد سه از آن خدا و رسول و ذی القربی و سه یتامی و مساکین و ابن السبیل
بهینا حاصل میشود و اگر نه بغیر دینا رهیم بود اما مبنی خبر نیست پس تخصیص بذوی القربی جایز نیست و اگر چه بعضی از آنست که معصوم است
کردیم از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین چون امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و اولاد امجاد ایشان علیهم السلام
میگوئیم که لفظ ایتام است و عموم دارد باتفاق چه ذوی القربی مخصوص است به بنی هاشم و یتامی و مساکین و ابن السبیل نیز مخصوص به ذوی قرابت اند
و حال آنکه مخصوص است بغیر ایشان و نیز از علم الهدی رحمه الله نقل است که ذوی القربی که بصیغه مفرد واقع شده دلالت میکند بر آنکه مراد از آن امام
است که قائم مقام پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اگر چه مراد جمیع ذوی القربی واقع میشد و ابن السبیل نیز اسم جنس است گر کوید هر گاه مراد
جمیع قرابات بنی هاشم باشد لازم آید که ایشان معطوف شده بعنی یتامی و مساکین و ابن السبیل از غیر ایشان باشد زیرا که عطف مقتضی مغایرت
است و در این نظر است چه جواز عطف خاص بر عام بجهت مزید فایده و وقوع آن بسیار اولی اعتماد است و این مجملات برینا بر نبوی صلی الله
علیه و آله و بیان ائمه معصومین بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین و بحث ما آنست که تواکید که در این باب واقع شده در هیچ آیتی واقع نشده
چه این مسئله است یا بر تعلیم که متضمن تحقیق است و لهذا تا منسوخ نشده از این نکرده است با تفاق و بعد از آن مؤکد واقع شده در موضع
و بعد از آن فرمود که **إِنْ كُنْتُمْ** این متعلق است بمحذوف ای کونوا الخمس لهؤلاء المذکورین واجب باشد و آن کنتم یعنی خمس را بر ایشان ادا واجب است بر
اهل ایشان رسانید که هستید شما که از روی حقیقت **آمَنْتُمْ بِاللَّهِ** ایمان آورده اید بخدا **وَمَا أَنْزَلْنَا** و آنچه فرو فرستادیم از آیات یعنی
قرآن با نصرت ملائکه و فتح و غیر آن از آیات **عَلَىٰ عَبْدِنَا** بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله **يَوْمَ الْفُرْقَانِ** روز بدر که جدا شد حق از باطل
در آن بود و دلیل جدا شدن و تمیز و نصرت بیانست زیرا که مراد از علم ایجاد علمست بمقتضای آن **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** روزی که بهم رسیدند دو گروه یعنی
مسلمانان و کافران و این روز جمعه بود هفدهم رمضان در سال هشتم از هجرت **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدای بر همه چیز توانا
است که جمع مؤمنان اندک بر گروه بسیار غالب میسازد و از صادق صلوات الله علیه روایت است که نزول این آیه خمس در روز دوم رمضان بوده و مشهور هفدهم است و امدی
آورده که نزول این در غزوه بنی قینقاع بود بعد از غزوه بدر بیکماه و سه روز در پانزدهم شوال بیست ماه از هجرت که نشد و از کلبی روایت است که نزول
این در بدر است و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ان الله لما حرم علینا الصدقة انزل الخمس فالصدقة علینا حرام والخمس لنا حلال یعنی چون حق تعالی
حرام کرد بر ما صدقه را خمس را بر ما انزال فرمود پس صدقه بر ما حرام است و خمس ما را حلال بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر بقوله
إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا این بدل است از یوم الفرقان و یا در تقدیر اذکر است و معنی اینکه یاد کنید آن که بودید شما بکناره وادی که نزدیک
تر بود بمدینه و آن ریکستانی بود که در آنجا پای مردم فرو میرفت و آب نداشتید **وَهُمْ** و ایشان یعنی دشمنان شما بودند **بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ**
بکناره وادی که دورتر از مدینه بود و زمینی محکم بود و بر آب قادر بودند چه بر کنار چشمه فرود آمده بودند و در قصوی اگر چه قاعده قلب واو است بیا چون
دنیا و علیا اما بجهت تفرقه اسم و صفت بر حال خود واقع شده و استعمال آن از قصیا اکثر است **وَالرَّكْبُ** و شتر سواران یعنی ابو سفیان و اصحاب او
بودند **أَسْفَلَ مِنْكُمْ** زیر تر از مکان شما مقدار سه فرسنگ چه ایشان عیر را از راه منصرف شده بطریق ساحل عزم میکردند و بدانکه اسفل منصوب
بر ظرفیت است که موقع خبر واقع شده و جمله حال است از ظرف که قبل از او است و فایده آن دلالت است بر قوت عدو و استظهار ایشان بر رکب و حرص
ایشان بر مقاتله و توطین نفوس خود بر کشته شدن و بذل منتهای جهد در محاربه و ضعف شان مسلمانان و استبعاد غلبه ایشان و همچنین ذکر مراکز
فریقین فرمود چه عدوه دنیا در ریکستان بود که پایهای ایشان فرو میرفت و بتعب تمام راه میرفتند و آب نداشتند بخلاف عدوه قصوی **وَلَوْ
تَوَاعَدْتُمْ** و اگر وعده میدادید یکدیگر در محاربه ایشان و حال آنکه ایشان در کثرت رجال میدانستند **لَاخْتَلَفْتُمْ** هر آینه
خلاف میکردید **فِي الْمِيعَادِ** در وعده خود از خوف ایشان چه ایشان چند برابر شما اند و بودید بی سلاح و ایشان بودند همه مسلح و
مکمل برای حرب یا گروه مؤمنان با یکدیگر وعده می شدید بر قتال کفار قریش خلاف در میان شما پدید آمد و اکثر از بیم و هیبت کفار از عهده
بر نمی آمدید **وَلَٰكِنْ** و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان در بدر **لِيَقْضِيَ اللَّهُ** تا حکم کند خدای **أَمْرًا** کاری را که آن **كَانَ مَفْعُولًا**
کرده شده یعنی کاین بود در علم او و سزاوار بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیا است و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال کفر **لِيَهْلِكَ**
بدل است یا متعلق بمفعولا یعنی جمع کرده میان شما تا هلاک شود یا امر خدا کرده شود تا هلاک شود **مَنْ هَلَكَ** هر که هلاک میشود **عَنْ
بَيِّنَةٍ** از حجتی روشن یعنی تا هیچکدام که معاینه آن ببینند **وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ** و زنده کرده شود هر که زنده میشود **عَنْ بَيِّنَةٍ** از حجتی هویدا یعنی تا
هیچکدام را بحجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات باهره است هر که مشاهده آن کرده او را هیچ حجتی و عذری نیست خواه
کردن جنگ بوده است یا نه هلاک شدن از بینه و حیوه مستعار اند برای کفر و اسلام یعنی صد کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است چه
هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت آن مبین و معلوم است **وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ** و بدرستی که خدا شنوا
شنونده است اقوال و افعال مؤمن و کافر را **عَلِيمٌ** دانا است بر ضمایر و احوال ایشان و در ترجمه بر شفعه مذکور است که گوهر شب افروز عقل را هم جیا
در حقه سینه دوستان نهاده چه شمعها بر میسپارند که لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی اگر بنده در آیات هادیه الهی تامل
و تفکر کند با رقه نور عقل از جانب لطف و توفیق لامع شود و از آن بهره کرد و حیات ابدی یابد و بجهت فرط عناد و حجود در آن نظر و تامل

مبارزت

[illegible] نقل آمده که در شب آنروز که جنگ بدر واقع شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در خواب دید که لشکر کفار اندک اند و آن را با صحابه نقل فرمودند ایشان را دل قوی شد و دلیر گشتند و دشمنان اسلام مغلوب شدند چنانچه مؤمنان بعد الاستماع
این رؤیا بشارات و مسرور گشتند حق تعالی آن کار را بنعمت فرموده بر مؤمنان و فرمود **اِذْ یُرِیْکَهُمُ اللّٰهُ** یاد کن که چون بنمود خدای لشکر
کفار را **فِیْ مَنَامِكَ** در خواب تو **قَلِیْلًا** اندکی و منتهی آن بود که این بیان ثانی یوم الفرقان بوده باشد یا متعلق بر علیم و معنی اینکه حق تعالی
جمع کرده در عرفی که کفار را در خواب بر حضرت قلت نموده و حق تعالی دانا است بمصالح مؤمنان در وقتی که در واقعه مشرکان را انبوه بود بوصف قلت
و ایشان اصحاب را خبر داد تا دلیر شدند بوعده نصرت مستظهر گشتند **وَلَوْ اَرٰىكَهُمْ** و اگر چنانچه خدا بنمودی ایشان را **كَثِیْرًا** بسیار و تو با صحاب
خبر دادی **لَفَشِلْتُمْ** هر اینه بددل میشدید ای صحاب **وَلَتَنَازَعْتُمْ** و هر اینه نزاع میکردید **فِی الْاَمْرِ** در کار قتال که اقدام کنیم یا فرار نماییم
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای **سَلَّمَ** بسلامت نگاه داشت شما را و برهانید از بددلی و تنازع و اختلاف کلمه یا از مضرت اعادی **اِنَّهٗ عَلِیْمٌ** بدرستی که خدای
دانا است **بِذَاتِ الصُّدُوْرِ** بر آنچه در سینه ها است از جرات و بیم و جزع و یا غالب است با آنکه از علم بکثرت عدد کفار مبتلا شدند قتال نمیکردند و قرار
میدادند و بدانکه رؤیا بر چهار قسم است یکی رؤیا از جانب حق تعالی و آن آنست که قابل تاویل و تعبیر است و دوم رؤیا از وساوس شیطان سیم رؤیا از
غلبه اخلاط چهارم رؤیا از افکار و این سه قسم اخیر از اضغاث و احلام است و اول الهام است در منام و رؤیای انبیا از آن قسم است و حسن بصری گفته
منامک فی موضع نومک که مراد ای فی عینک التی لا تنام و مهما آنکه مراد رؤیا نوم باشد بلکه نیز مراد است و این بعید است و ظاهر **وَاِذْ یُرِیْكُمُوْهُمْ**
و یاد کنید ای صحابه آنرا که نمود خدا دشمنان را بشما **اِذِ الْتَقَیْتُمْ** وقتی که ملاقات کردید بهم رسیدید **فِیْۤ اَعْیُنِكُمْ قَلِیْلًا** در چشمهای شما
اندکی تا دل شما قوی شود بر حرب ایشان و رؤیای پیغمبر بوقوع پیوندد آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود گفتم تا
هفتاد تن باشند گفت قریب بصد احتمال دارد و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه کس بودند **وَیُقَلِّلُكُمْ** و اندک کرد شما را نیز **فِیْۤ اَعْیُنِهِمْ**
در چشمهای ایشان که دشمنان اند قبل از التحام قتال تا دلیر شوند در کارزار شما نقل است که ابوجهل در روز بدر میگفت که بسلاح با ایشان جنگ
مکنید که گرای ایشان نمیکنید بلکه ایشان را دستگیر کنید و بر ریسمانها محکم بندید و حق تعالی مؤمنان را در نظر کفار دو چندان نمود که **یَرَوْنَهُمْ مِّثْلَیْهِمْ رَاْیَ الْعَیْنِ** و
بدین سبب دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غرایب آیات است چه فوت باصره اگر چه بسببی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند اما بر این وجه نتواند
بود که قریب بصد هزار کس حسد تن بیند و کثیر و نزدیک بیست صد نفر را هزار و نهصد تن بیند هر اینه قدرت کامله ربانی باز داشت بصر بعضی را از
ابصار بعضی علی ما هو علیه یا و چون تساوی در شروط رؤیت **لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا** تا حکم کند خدا کاری را که **كَانَ مَفْعُوْلًا** هست کرده شده یعنی
بوقوع پیوسته در علم او **وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ** و بسوی خدا بر میگردد کارها انکار از مجتهد احتمال و فعل معلل است بالعرض اما
در اول اکتفا است بر وجه حکمی است و اینجا اعزاز اسلام و اذلال شرک و حرب ان با اول وعده است بنصرت در روز بدر و دوم استمرار نصرت
تا بقیامت و بدانکه اندک نمودن ایشان در چشم مسلمانان میتواند بود که بسبب قطع شعاع بوده باشد مثل ابر و مرئی بر سبیل معجزه یا باستتار
بعضی بعضی را بحلول غبار و امثال آن و بعد از آن امر میکند بقتال و ثبات در حرب بقوله **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا** ای آنانکه گرویده اید
اِذَا لَقِیْتُمْ فِئَةً چون بر رسید بگروهی کفار که قصد حرب کنند با شما و با ایشان در مقام کارزار در آیید **فَاثْبُتُوْا** پس پایستید از مقاتله با ایشان
روی متابید عدم وصف فئه بکفار جهت آنست که مؤمنان مقاتله نمیکنند مگر با کفار و لقاء غالب الاستعمال است در قتال **وَاذْكُرُوا اللّٰهَ** و یاد
کنید خدا را **كَثِیْرًا** یاد کردنی بسیار بدل و زبان در مواطن حرب و دعا کنید برای استظهار و خود نصرت اعدا **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ** شاید که شما فوز و
ظفر یابید بر دشمنان و مع ذلک مثوبت عظمی بر سبیل گفته اند که مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم
اقطع دابرهم و در این تنبیه است بر آنکه باید بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد و در شدائد بلطف او شود و در همه احوال بلطف او واثق باشد
وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدا را **وَرَسُوْلَهٗ** و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال **وَلَا تَنَازَعُوْا** و جدال
مکنید با اختلاف آرا **فَتَفْشَلُوْا** پس بددل شوید **وَتَذْهَبَ رِیْحُكُمْ** و برود قوت و دولت شما ریح مستعار است برای دولت چه دولت
امور نفاذ آن مشابه باد است در هبوب آن و نفوذ آن و گفته اند ذهبت ریاحهم ای دولتهم بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمیباشد
مگر ببادی که حق تعالی از مهب فتح فرستد و از این باد النصره میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور **وَاصْبِرُوْا**
و شکیبائی کنید در مقاتله **اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ** بدرستی که خدای با صابران است بحفظ و نصرت و از مجاهد نقل است که هر که
در روز احد شکست مؤمنان نبود مگر بجهت منازعه و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت ننمودندی ایشان را هزیمت نرسیدی **وَلَا
تَكُوْنُوْا** و مباشید **كَالَّذِیْنَ خَرَجُوْا** مانند آنانکه بیرون آمدند **مِنْ دِیَارِهِمْ** از سراها و منزلهای خود **بَطَرًا** از روی سرکشی و فخر
وَّرِئَآءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق و مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان رسید که بار گردید
که ما کاروان بسلامت بردیم ابوجهل علیه اللعنه گفت بیک صبر بیم تا بشرب خمر اشتغال نماییم و مغنیان ساز برای ما نواختن
و غنا کنند و دف زنند و شتر بکشیم و مردم را اطعام دهیم تا آوازه اهبت و کرم ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما
حساب گیرند پس حق تعالی میفرماید که باید شما مانند کفار از دیار خود بر نیایید که ایشان بطر و مرائی اند **وَیَصُدُّوْنَ** و باز میدارند
مردمان را **عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ** از راه حق که دین خدا است و آوردن کلمه که اسم جمله فعلیه معطوف است بر بطر اگر مصدر باشد در موضع حال بود

ص

و ما الف رؤیه

الشان در برابر مشرکان



[illegible]

باشد بتاویل مصدر **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بانچه میکنید **مُحِيطٌ** عالم است [illegible]

از مکه بیرون آمدند بجهت اعانت بنی کنانه و سبب آن بود که چون ایشان بیرون آمدند [illegible]

سراقة بن مالک بن جعشم کنانی که مهتر کنانه بود [illegible] و گفت شما نیکو [illegible] **وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ**

ترسیدند و من بنی بکر [illegible] شیاطین همراه ایشان [illegible]

الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنگاه که بیاراست ابلیس **أَعْمَالَهُمْ** کردارهای ایشانرا [illegible]

و بر ایشان [illegible] **وَقَالَ** و گفت ابلیس **لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ** هیچکس غلبه کننده نیست بر شما امروز

مِنَ النَّاسِ [illegible] لشکر شما و از لشکر شما **وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ** و بدرستیکه من زینهار دهنده و فریادرسنده ام از قوم کنانه [illegible]

ایشان [illegible] راسم جوار است یعنی مجیر [illegible] وسوسه شیطان [illegible]

نظر ایشان در آورد که شما مغلوب نشوید و اهل اسلام را طاقت مقاومت شما نباشد بجهة کثرت عدد و عدد شما [illegible]

محاربه [illegible] اللهم انصر اهدی الفئتین وافضل الدینین [illegible]

[illegible] **فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ** پس آنهنگام که دیدند هر دو لشکر یکدیگر را **نَكَصَ**

عَلَىٰ عَقِبَيْهِ [illegible] باشنه خود [illegible] برگشت [illegible] ایشان [illegible]

ایشان باشد سبب هلاکت ایشان [illegible] شیطان ایشانرا دید و نظر او بر جبرئیل افتاد [illegible]

[illegible] حارث بن هشام [illegible] گفت ای سراقه [illegible]

[illegible] **وَقَالَ** و گفت **إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ** بدرستیکه من بیزارم از زینهار دادن شما **إِنِّي أَرَىٰ** بدرستیکه

مَا لَا تَرَوْنَ [illegible] فرشتگانرا [illegible] **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ** بدرستیکه من میترسم از خدا

[illegible] کرده اند که دروغ گفت [illegible] که اگر از خدای ترسیدی [illegible]

سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی و گفت من [illegible] شما نبودم [illegible] لشکر شما [illegible]

[illegible] **لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ** [illegible] سراقه سوگند خورد [illegible]

[illegible] معلوم شد که آن شیطان بوده است که خود را بصورت سراقه بایشان نموده [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] شیطان لعین [illegible] منقول است از صادقین علیهما السلام [illegible] کلبی [illegible] که ابلیس [illegible] صورت خود

صورت سراقه [illegible] **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ** [illegible] باشد [illegible]

قیل ان ابن

[illegible] ابلیس [illegible] ملائکه [illegible] مسلمانان [illegible] صورت خود [illegible] سراقه

خدای تعالی [illegible] صورت سراقه [illegible] اصحاب [illegible] مشرکان [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] بصورت سراقه مصور [illegible] رضوان الله علیه [illegible]

[illegible] حقتعالی [illegible] باشکال مختلفه و خبر صحیح متواتر است که ابلیس [illegible]

برامده

[illegible] اهل نجد [illegible] بصورت سراقه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] سراقه [illegible] **وَاللَّهُ**

شَدِيدُ الْعِقَابِ [illegible] کلام ابلیس [illegible] سخت عقوبت است که هیچکس را طاقت عقاب او

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] شیطان چنین ذلیل و خوار [illegible]

امنه من

[illegible] فرشتگان [illegible] **إِذْ**

يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ [illegible] منافقان مدینه **وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ** و آنانکه در دلهای ایشان **مَرَضٌ**

بیماری شک [illegible] منافقان [illegible] مشرکان [illegible] منافقانند [illegible]

[illegible] قریش چون قیس [illegible] عاص [illegible] حجاج [illegible] ابو قیس [illegible]

مغیره [illegible] اسلام [illegible] هجرت [illegible] خروج قریش [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] لشکر مؤمنان [illegible] **غَرَّ هَٰؤُلَاءِ** فریفته است این گروه مؤمنانرا

دِينُهُمْ دین ایشان [illegible] لشکر [illegible] تعالی در جواب ایشان فرمود که **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى**

اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدا [illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بتحقیق که خدای **عَزِيزٌ** غالب است [illegible] **حَكِيمٌ**

حکم کرده است که اهل توکل [illegible] کفار [illegible] لشکر اسلام را

روی بقتال حضرت رسول [illegible] معرکه قتال [illegible] فرشتگان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حقتعالی [illegible] **وَلَوْ تَرَىٰ** [illegible] **إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا**

[illegible] الملئکة فرشتکان که اعوان ملک الموت بودند و جمله از ظرف ترجیح است و مفعول توفی محذوف
مطلب آنست که میگیرند الکفرا و یا الملئکة فاعل توفی است و یقولون از عامل بیا الست بر این وجه متوجه بود که فاعل الله تعالی باشد و ملئکه
مبتدا و خبر این یضربون وجوههم یعنی فرشتکان میزدند عمودها بر رویهای ایشان و بانکه ملئکه فاعل توفی باشد این
جمله قبلیه حال باشد یا از الذین کفروا یا از ملئکه و یا از هردو چه مشتمل است بر ضمیر هر دو و بجهت علم ایشان بواو بجهت استغنی است بضمیر از واو
پس معنی آنست که ملئکه قبض ارواح کفار میکردند در حالتی که میزدند فرشتکان عمودها بر رویهای ایشان و ادبارهم بر پشتهای ایشان و
مستوفی بود که مراد تعمیم ضرب باشد یعنی بر پشت و بر روی سایر اعضای ایشان میزدند یا بر روی ضربات که متوجه ایشان میشد و بر پشت هر که بر
میگردانید سعید بن جبیر و عبد الله بن عباس نقل است که چون مشرکان روی بمسلمانان کردندی فرشتکان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت
دادندی با ایشان سینه مقامع و سیاط بر پشتهای ایشان زدندی و ذوقوا عطف است بر یضربون باضمار قول یعنی میگفتند با ایشان که بچشید
عذاب الحریق عذاب سوزنده که مقدمه عذاب دوزخ است و مرویست که در دست هر یک مقمع آهنین بودی و بر هر مشرک که میزدند آتش از
آن افروخته میشد و او را میسوخت جواب لو محذوف است بجهت تفظیع و تهویل یعنی اگر اینحال را مشاهده میکردی هر آینه میدیدی امری منکر و کاری
بر هول و در تبیان گفته شخصی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که یا رسول الله من پشت ابو جهل را دیدم که مانند شراک شده بود فرمود که ذلک ضرب
الملئکة مجاهد نقل کرده که مردی برسول خدا گفت که حمله کردم بر یکی از مشرکان و هنوز شمشیر من باو نرسیده بود که سر او پران شد فرمود که سبقک
الملئکة و دیگر ملئکه گفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب آن عملها است که از پیش فرستاده بود ایدیکم دستهای شما از شرک و
سایر معاصی که از جمله آن ترک هجرت شما بود از مکه و اضافه اعمال به ید بجهت آنست که صدور اکثر ذنوب از دست و ان الله و بسبب آنکه خدای لیس بظلام
نیست ستم کننده للعبید مر بندگان را که ایشان را بی جرم و استحقاق مؤاخذه کند پس تعذیب کفار عین عدل باشد ذکر ظلام که از برای تکثیر است بجهت عبید
است که صیغه جمع است یعنی تکثیر آن باعتبار کثرت افراد عبید است و یا ایما است بآنکه عظم عذاب بر وجهی است که اگر از غیر جهت استحقاق بود معذب آن بلیغ الظلم
میبود و در این آیه دلالت واضح است بر بطلان مذهب مجبره در آنکه حقتعالی خلق کفر میکند در بنده و بعد از آن او را عذاب میکند و دانکه جایز است که حق
تعالی عذاب کند بی گنه و مؤاخذه کند بی ذنب و گفته اند که عبث ظلم است و حقتعالی در این آیه مبالغه فرموده است در نفی ظلم از خود بقوله لیس بظلام
للعبید چه لیس عطف است بر ما قدمت و محصل معنی آنست که حقتعالی عذاب مشرکان فرموده بدو سبب یکی سبب کفر ایشان و دیگری سبب آنکه ظلم بر بندگان نمیکند
چه ستم جنانچه اثبات مؤمنان از عدل تعذیب کافران نیز از عدل است بعد از آن برجه تسلیه حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله بیان حال کفار میکند
بحال کفره که قبل از ایشان تکذیب پیغمبران کرده بودند و میفرماید که ای محمد صلی الله علیه و آله عادت مشرکان قریش با تو کدأب آل فرعون همچو عادت
متابعان فرعون است با حضرت موسی علیه السلام والذین من قبلهم و مانند عادتهای که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
خود دأب یعنی دوام است ماخوذ از دأب یدأب دأبا اذا دام علیه یعنی دوام عمل و طریقه ایشان چون دوام و طریقه امم سابقه مکذبه است و قوله کفروا
بآیات الله تفسیر دأب ایشانست یعنی دوام عمل و طریقه ایشان آن بود که کافر شده بودند بنشانهای خدا تعالی یعنی بدلایل واضحه که بر توحید
خود نصب کرده بود یا به معجزات انبیای خود فاخذهم الله پس بگرفت خدا تعالی ایشان را و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان
که کفر و تکذیب بود هم چنانکه کفار معاصر تورا بسبب مؤاخذه فرمود ان الله بدرستی که خدای قوی باقدرت و قوتست شدید
العقاب سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان که هیچکس بر او غالب نتواند شد و دفع عذاب او نتوانند کرد و طاقت کشیدن آن عذاب نتوانند
داشت ذلک این مؤاخذه و عقوبت پیشینیان و پسینیان بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبود گرداننده و تبدیل کننده
یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضل علی قوم بر گروهی از بندگان که آن از کثرت خصب و سعت
معیشت و ثروت و امنیت و صحت حتی یغیروا تا وقتی که آنگروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم احوالی که مقارن نفسهای ایشانست بحال بدتر
مراد از این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی بود ضم کردند بمعادات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و قطع صله رحم و تکذیب قرآن
و استهزاء بآن و ایذا و آزار مؤمنان بدست ساختند همچنانکه امم سابقه که تکذیب رسل و قصد قتل ایشان علاوه کفر و شرک خود کرده بودند و سبب
آن مستاصل گشتند و یک بکه یک دراصل یکون بود حذف حرکت آن شده بجزم و بعد از آن واو بالتقای ساکنین افتاده و نون بجهت شبهه آن
بحروف لینه محذوف شده جهت تخفیف و ان الله و بدرستی که خدای سمیع شنواست سخنان نافرجام کفار را علیم داناست بعقاید باطله و اعمال
قبیحه ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که صنیع کفار قریش در تکذیب کدأب آل فرعون همچون صنیع فرعونیانست والذین من
قبلهم و مانند آنکه پیش از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم بتکذیب کردند آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم
ایشان را بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن کردند و ما بسبب آن ایشان را در بدر مبتلا ساختیم و اغرقنا و غرق کردیم در دریای
قلزم آل فرعون اتباع فرعون را و کل و هر یک از گروه غرق شدگان قبط و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود
بکفر و عصیان دأب آنان آورده که تکرار برای تاکید است و بجهت زیادت معنی نیز و مفاد آن اینست که [illegible] تکذیب بآیات و آل فرعون بآن سبب
شده علاوه کفران نعم کرده بودند و گویند اول برای تشبیه کفر است و اخذ آن و ثانی برای تشبیه تغییر در نعمت بسبب تغییر ایشان آنچه بنفسهای ایشان
بوده و یا اول برای بیان حال ایشانست بر استحقاق عذاب آخرت و دوم برای بیان استحقاق ایشان بعد از [illegible] و یا اول تشبیه حال قریش است بحال آل فرعون

[illegible]

مصیبت مخالفت لا محاله بدیشان رسید حق تعالی ایشانرا گوید که کفار قریش ... إنَّ شَرَّ

الدَّوابِّ بدترین جنبندگان که بر روی زمین‌اند عِندَ اللّٰهِ نزد خدای تعالی الَّذینَ کَفَروا آنانند که کافر شدند و اصرار

نمودند بر کفر و راسخ شدند در آن مراد معاندان قریش‌اند چون عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب اشرف و حیی اخطب و احزاب ایشان

فَهُم لا یُؤمِنونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است امید ایمان از ایشان منقطع است ... بر ایمان ایشان

عطف است و تنبیه بر آنکه تحقق معطوف علیه مستلزم تحقق معطوف است ... متضمن اخبار است ... خبر ... جماعت

بر صفت کفر ... اسلام ... قوله الَّذینَ عاهَدتَ بدل است از الَّذینَ کَفَروا ... بیان حال

آنانکه تو معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی مِنهُم از کفار استعمال معاهده بمن ... که متضمن معنی اخذ است فکانه قال اخذت العهد

منهم و این جماعت بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ یَنقُضونَ پس میشکستند عَهدَهُم عهد خود را

فی کُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند ... بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه و آله یاری ندهند پس

عهد شکستند و ... مشرکان را بسلاح یاری دادند و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد فراموش کردیم ... بار دیگر عهد بستند باز آنرا شکستند

در روز خندق با ابوسفیان اتفاق نمودند وَهُم لا یَتَّقونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا آنکه نمی‌ترسند از عقوبت ... حکم

... نقض عهد بقوله فَإمّا تَثقَفَنَّهُم پس اگر دریابی ایشانرا فِی الحَربِ در جنگ فَشَرِّد بِهِم ... و متفرق ساز

بهم بسبب قتل و جرح ایشان مَن خَلفَهُم آنانرا که از پس ایشان‌اند ... بر ایشان ظفر یابی

چندان از ایشان بکش که هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله تو ... لَعَلَّهُم باشد که ایشان ... یَذَّکَّرونَ پند گیرند و عبرت پذیرند

و ببینند ... ایشان ... نقض عهد ... وَإمّا تَخافَنَّ و اگر ترسی ...

... مِن قَومٍ از گروهی که با تو عهد کردند خِیانَةً نقض آن عهد ... فَانبِذ إلَیهِم پس بیفکن بسوی ایشان عهد

ایشانرا یعنی اعلام کن ... عهد ... عَلی سَواءٍ ... عدل ...

... اگر ظاهر ... با ایشان ... عهد ...

... که ... ایشان ... علی سواء در موضع حال است ...

... حال ... از فاعل و مفعول ... حاصلین علی استواء فی العلم بالنقض او العداوة ... عهد ... ایشان ...

حاصل باشد ... مساوی بودن در علم نقض عهد ... إنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لا یُحِبُّ الخائِنینَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را

... ایشان ... استیناف ...

... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... بعد از نزول اعلام ایشان ... با ایشان محاربه فرمود و بعد از ... کفار و وعده نصرت

با اهل اسلام داد ... وَلا یَحسَبَنَّ الَّذینَ کَفَروا و مپندارند ... کافر ...

ایشان سَبَقوا ... که عهد ... بشکستند ... عاجز ... إنَّهُم

لا یُعجِزونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را ... کافران ... ما ... ایشان عاجزیم وَ

أَعِدّوا لَهُم و آماده سازید ... مَا استَطَعتُم ... مِن قُوَّةٍ از هر چه قوت و توانائی دشمن

باشد ... لشکریان قوة ... عقبة بن عامر رضی الله عنه ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... منبر ...

ألا إنَّ القُوَّةَ الرَّمیُ ... قوة ... تخصیص قوت ... باشد ... کمان ...

... شیخ ابو القاسم ... قوة ... باشد ... ظاهر ...

... خضوع ... سهام ... قوة اعتماد

... حق و واثق بودن ... قوة ... اعتماد ... ثواب ... حصار است پس

... قلعها ... دفع کفار وَمِن رِباطِ الخَیلِ و ... آماده سازید ... رباط اسم

... بمعنی مفعول یا مصدر ... ربط ... رباط و مرابطه ... است

چون ... حاصل کرد ... آماده سازید ... تُرهِبونَ بِهِ ... عَدُوَّ اللّٰهِ

دشمن خدا را وَعَدُوَّکُم و دشمن خود را که کفار مکه‌اند وَآخَرینَ و دیگران ... سلاح کافران دیگر مِن دونِهِم ...

... لا تَعلَمونَهُمُ شما نمیدانید ایشانرا اللّٰهُ یَعلَمُهُم خدا میداند ایشانرا ... بنی قریظه ... جمیع دشمنان

... منافقان ... شهادتین ...

... وَما تُنفِقوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَیءٍ از چیزی ... فی سَبیلِ

اللّٰهِ در راه خدا ... یُوَفَّ إلَیکُم تمام کرده ... وَأنتُم لا تُظلَمونَ و شما ستم دیده نخواهید شد

وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند کافران و مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بجانب آن
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدا و مترس از آنکه مکر و حیله طرح صلح افکنند باشند چه خدا عاصم شما است از مکر ایشان جناح بمعنی
میل است و جناح طیر از این مأخوذ است تعدی آن بلام است و الی و تأنیث ضمیر لها بجهت آنست که سلم بمعنی مسالمه و مصالحه است إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدا شنوا است مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ دانا است بنیات ایشان بدفع و منع ایشان اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر را بایشان
رساند و بدانکه فاجنح اگر چه بر طریق اطلاق است اما مخصوص است بمصلحت پیغمبر یا امام چه اگر مصلحت در جدال و فصل باشد صلح نکند و دلیل برین اجماع اهل البیت
است صلوات الله علیهم و نزد بعضی از مفسران این آیه منسوخ است بقوله قاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله فقاتلوا الذین لا یؤمنون بالله این
قول قتاده و حسن است و نزد غیر ایشان منسوخ نیست زیرا که این آیه در معاهده اهل کتاب است و آیه دیگر در باره عبده اوثان و قول صحیح آنست که قوله
اقتلوا المشرکین و قاتلوا الذین بعد از هجرت نازل شد و پیغمبر بعد از آن با اهل نجران مصالحه فرمود پس منافی نباشند و در کنز العرفان
مذکور است که عدم نسخ این آیه است بجهت تعلق صلح برای امام و بحسب مصلحت و اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه برائه صلح
فرمود با اهل نجران بدو هزار حله که هزار در ماه صفر بدهند و هزار دیگر در ماه رجب شاهد این است و بیان آنست که صلح که از اهل کتاب جایز است شرعا
زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله مصالحه فرمود با اهل مکه در عام حدیبیه و کانا بیعت کوره اشاره بهمین است و صلح مشروط است بر آنکه مصلحت اهل اسلام
در آن باشد بجهت قلت مسلمانان یا رجای اسلام جماعتی از کفار در وقت ترک مقاتله ایشان یا بجهت حصول استطاعت و اگر حاجتی و مصلحتی
ضرور نباشد جایز نیست تا حصول یکی از امور و اقل مدت صلح چهار ماه است بقوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و عشر و در طرف کثرت زیاده بر یکسال
جایز نیست و در ما بین اربعه و سنه خلاف است قرب باعتبار صلح است و لا بد است در صلح تعیین مدت پس اگر مدت صلح مجهول باشد صحیح نباشد و واجب است
وفا بعهد نزد صحیح نقض آن جایز نیست مگر با انقضای مدت یا ظهور خیانت از کفار و اگر خیانت ایشان معلوم یا مظنون شود جایز است نبذ عهد با ایشان
و اعلام ایشان و بی آن جایز نیست و هم چنین واجب است وفا بشروط صحیح و اگر فاسده باشد جایز نیست و اعتبار آن حرام است مگر بعد از انذار قوله تعالی
وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا بصلح خود تا از جنگ شما باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی
که بسنده است ترا خدا چه او کافی است اولیای خود را هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ او است آنکه قوت داد ترا بیاری کردن خود
و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و نزد اکثر مفسران و سدی مراد انصارند که اوس و خزرج اند و از امام ابی جعفر صلوات
الله علیه نیز روایت است وَأَلَّفَ و الفت داد و پیوند افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که میان ایشان
صد و بیست سال تعصب و ستیزه بودی و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت توسط ایشان را بایکدیگر الفت داد و اتحاد
تمام میان ایشان متحقق شد و این از معجزات آن حضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه
در زمین است از متاع و مال مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت
عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ و لیکن خدای بحکمت بالغه خود الفت داد میان ایشان چه او مقلب
القلوب است بهر چه خواهد إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او قادر و غالب است که هر چه خواهد کند حَكِيمٌ دانا است بحکم این صلح بعد از آن امر میکند
بقتال کفار و تحریص مؤمنان بر آن بقوله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر گزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ با آنان
که پیروی تو کردند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان من موصوله در محل نصب است بر مفعول معه یا جر بر معطوف بر کاف خطاب یا رفع معطوف
بر اسم الله ای کفاک و المؤمنون نزول این آیه در بیدا و غزوه بدر است قبل از قتال و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم مذکور است که مراد
بالمؤمنین امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و اتباع او و ظواهر اخبار شواهد این قول است و دیگر آنکه مستفاد این نص آنکه رسول اکتفا بیاری الهی از امیر
المؤمنین علیه السلام ظهور یافت از هیچکس ظاهر نشد پس بلیغ بود که این خاص آن حضرت باشد و اتباع او و این اولی باشد از آنکه مخالفان
میگویند که سی و سه مرد و شش زن در مکه ایمان آورده بودند چون عمر ایمان آورد این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر و تحریص کن
حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص کن مؤمنان را یا مبالغه و جهد بر انگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کننده گان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بتایید الهی
بر دویست تن از مشرکان شرط در معنی امر است و آیه ناسخه که الآن خفف الله است دال است بر آن زیرا که تخفیف نمی باشد مگر بعد از امر بعض آن
یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزید و فرار مکنید وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ و اگر باشد از شما صد تن
يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غالب شدن شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند و نمیشناسند خدا و روز جزا را و معتقد مثوبات اخروی نیستند لاجرم از نجات در جهاد
و مثوبات غافل مانده اند و در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقابله یکی با ده اندیشه ناک شدند
و ابطال بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرده فرمود الْآنَ اکنون که این حکم شما را گران بار کرد خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ سبک کرد خدا
از شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دانست که در شما سستی است یعنی ضعف بدن طبری گفته که مراد ضعف بصیرت است زیرا که آنانکه در ابتداء
اسلام ایمان آورده بودند همه ایشان اقویا نبودند بلکه بعضی قوی بعضی ضعیف بودند و لیکن در بصیرت و یقین اقویا بودند [illegible]

وصاحب کنز العرفان از جمیع وتواتر کرده چنانکه در آیه مذکور خواهد شد فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ [illegible]
شکیبائی کننده يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما با ده تن مقابل شود و صبر کند
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر باشند از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار کس بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدا و بحکم او یعنی
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا با صبر کنندگان است باعانت و مددکاری ایشان هر که صبر کند ظفر یابد که الصبر مفتاح الظفر گفته‌اند
که حکم آیه اولی در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف ایشان کرده و تکرر معنی واحد بجهة دلالت
دلالت بر آنکه حکم قلیل و کثیر یکی است و در جمع مذکور است که حکمت در آنکه حقتعالی امر فرموده که قوی البصیره با ده تن مقاومت کند و ضعیف البصیره
با دو تن است که ایشان با یکدیگر مختلط بودند و تمیزی میان ایشان نبود و اگر بعض میکرد که ضعیف البصیره کیست موجب انحراف و انکسار قلوب ایشان میشد
و گویند این آیه ناسخ بعد از آیه اولی فرود آمده بمدتی متراخی اگر چه در قرآن متصل بیکدیگر واقع شده و این آیه ناسخ آیه اولی است و معتبر در ناسخ و منسوخ
نزول است و تلاوت و حسن گفته که تغلیظ بر اهل بدر بود و بعد از آن رخصت حاصل شد و در کتاب او مروی که آیه الآن خفف الله عنکم از باب نسخ است و سبب آن
بود که رسول صلی الله علیه و آله حمزه را با سی سوار بمحاربه کفار فرستاد و ایشان با سیصد سوار که لشکر ابوجهل بودند آغاز مقاتله کردند
و جمعی مشغول شدند باین که [illegible] ایشان رسید بود حق تعالی این تخفیف فرمود و امر کرد بمقاتله مقاومت یکی با دو و دلالت این آیه چنانچه فایده آن است یکی
آنکه چون مطلوب کفار قتال ضد مطلوب حقتعالی بود او سبحانه ناصر ایشان شد و هر که حق سبحانه ناصر او باشد بلاشک غالب شود
و هر که خاذل او گردد و لهذا باستقرا معلوم شده که باغی همیشه مصروع و مخذول می‌باشد و بجهة این فرموده که بانهم قوم لا یفقهون ای لا یفقهون
انهم مغالبون لله و مغالب الله مغلوب و وجه دیگر آنست که ایشان آخرت را نمی‌شناختند جز حیوة دنیویه بود پس مضایقه میکردند از آن
و بجهة آن در حیات بذل نمی‌شدند و هر که معتقد آخرت است و رسیدن بمثوبت عظمی و سعادت کبری با وجود حیات مبالات نمیکنند و خوض مینمایند در غمرات
و مقاتله میکنند با جماعات و دیگر آنکه مراد بضعف ضعف بدن است نه ضعف در بصیرت که عبارت از ضعف در اعتقاد است و اینجا آنکه طبری گفته مراد
اولی بیشتر آنکه متبادر سنت بذهن پس ضعف در آن بر حقیقت خود باشد اما ثانیا از آنکه قرینه تخفیف دلالت بر این دارد اما ثالثا از آنکه ضعف بدن مناسب
تخفیف است و نسخ بخلاف ضعف اعتقاد در بصیرت سیم آنکه چون در اوائل حال مسلمانان اندک بودند هر یک مکلف شدند بمقاومه ده تن اگر چه حق تعالی
علم بضعف ایشان داشت و چون بسیار شدند و مانع زایل گشت از ایشان تخفیف فرمود بر جهت سعه خود چهارم آنکه تکرار عدد در ناسخ و منسوخ
که حال متفاوت است در مقاومت چه دیدا هست که عشره بمائه مقاومت مینموده‌اند و مائه با الف میتوانند بود و هم چنین گاه هست که مائه با مائتین
مقاومت میکنند و الف با الفین طاقت مقاومت دارند پس تکرار دلالت است بر وقوع غلبه مؤمنین با وجود قلت و کثرت ایشان و بعبارت دیگر دلالت
کند بر آنکه غلبه مؤمنان متحقق است اگر چه کفار نسبت بعدد ایشان اضعاف مضاعفه باشند پنجم مدلول آیه وجوب ثبات یکی در مقابل دو و منع از فرار
زیاده از مثلین باشد واجب نیست پس بنابر این اولی عدم جواز انهزام صد شجاع است از دویست و دو بیست یک با دویست و دو و صد ضعیف زیرا که علم معتبر است
با تقارب اوصاف پس جایز باشد حرب صد ضعیف با صد بطل با ظن عجز امداد و این نظر است ششم اگر کفار ضعیف زیاده از ضعف باشند
و ظن سلامت باشد ثبات مستحب است و اگر ظن عجز باشد هرب واجب لقوله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه هفتم آنکه منفرد باشد و کسی بیک کس احتمال
دارد که ثبات واجب باشد زیرا که زاید بر ضعف نیستند و نه بجهة جواز اختصاص حکم در این بجماعت زیرا که هیئت اجتماعیه را اثری در مقاومت
هست و ابن ادریس فرموده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و با اصحاب با اکابر صحابه مشورت کرد و غرض او از این مشورت آن بود که اخلاص اصحاب نسبت به رب الارباب و قطع طمع ایشان از دنیای
دنی سریع الزوال معلوم کنند ابابکر گفت که از قوم مهاجرین یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت در
استطاعت فدا فی بدهند باشد که روزی دیگر تقویت اسلام شوند و عمر علیه اللعنه گفت یا رسول الله اینها ائمه کفر
و اولیا از منزل خود بیرون کردند برایشان رحم مکن و بفرما تا گردن بزنند تا بدانند که حقتعالی از فدا مستغنی است را بده عقیل را با
علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان که خویشان منند بمن حواله فرما تا ایشان را بکشم و ذکر انصار عبد الله رواحه و اصح سعد گفت که
بن معاذ گفت که اشاره فرما تا ایشان را در حفیره جمع کنند و خار و خاشاک بر سر ایشان ریزند و هیزم و بسوزانند حضرت فرمود که حقتعالی بعضی دلها
مردان را نرم کرد اینده تا از شیر نرم تر باشد و دلهای بعضی را سخت میکند تا از سنگ سخت تر باشد ای ابوبکر قول تو قول ابرهیم است که فرمود فمن تبعنی
فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و ای عمر مثل قول تو مثل قول نوح است که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا بعد از آن با اصحاب
فرمود که کار اینها یکی از دو بیرون نیست یا آنست که اسلام آورند یا ایشان را بکشید یا از ایشان فدیه بگیرند در احد عدد مقرر کنید تا مقاتله کنیم گفتند
که ما اخذ فدیه میکنیم از ایشان و علی بن ابرهیم نقل کرده که نضر بن حارث و عقبة بن ابی معیط کشته شدند انصار گفتند که اساری مقتول شوند
گفتند یا رسول الله هفتاد کس از ما کشته شدند و ما قوم ایشانیم و اسیر نتوانیم فدیه قبول فرما و عبد الله رواحه روایت فرموده که چون رسول صلی الله
علیه و آله میان قتل و فدیه و اسلام تخییر فرمود گفتیم مگر سهیل بن بیضا که من از او کلمه اسلام شنیدم رسول صلی الله علیه و آله هیچ جواب نفرمود
و من بسیار ترسیدم و گمان بردم که سنگ از آسمان بر سر من خواهد بارید بجهة مداخله من در حدیث رسول صلی الله علیه و آله تا خایف بودم تا رسول
صلی الله علیه و آله فرمود الا سهیل بن بیضا و گویند اصحاب اخذ فدیه کردند از اساری و زدیم به کرم نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدم و بیرام بدیم که دل

[illegible] ... رسول الله چه خواهند کرد و ایشان را اخبار فرمانا من عهد ربیم و اگر نوام [illegible] خود [illegible] فرموده که

[illegible] ... بر ایشان [illegible] واموال فانه عند اللهبا ایشا چنان [illegible] شد

... [illegible] حقتعالی این آیه فرستاد که **مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى** نسزد و نشاید مر هیچ پیغمبر را

[illegible] اسیران [illegible] **حَتَّى يُثْخِنَ** تا آنکه بسیار بکشد ایشان را **فِي الْأَرْضِ** [illegible] سبب قلت و ذلت کفار

است [illegible] **تُرِيدُونَ عَرَضَ**

الدُّنْيَا [illegible] **وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ** و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت

[illegible] **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالبست [illegible] **حَكِيمٌ** [illegible]

[illegible] **لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ** و اگر نه فرمان و حکم

[illegible] **سَبَقَ** که پیشی گرفته است [illegible] در لوح محفوظ [illegible] عقوبت [illegible] اصحاب بدر را عذاب

[illegible] **لَمَسَّكُمْ** هر آینه برسیدی شما را **فِيمَا أَخَذْتُمْ** در آنچه فرا گرفتید از فدا **عَذَابٌ عَظِيمٌ** [illegible]

روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذاب فرود آمدی [illegible] عمر و سعد معاذ [illegible] کفار [illegible]

[illegible] فدا [illegible] و قتل اصحاب [illegible] و قتل ایشان [illegible] اکثر فدا چهار هزار درهم بود و کمتر

از هزار درهم [illegible] صلوات

الله علیه [illegible] ابو جهل [illegible] عباس [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث

[illegible] و عتبه [illegible] تکلیف [illegible] کند

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ام الفضل

[illegible] عبدالله و عبیدالله و قثم [illegible]

[illegible] ام الفضل [illegible]

عباس گفت [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله [illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] سعد معاذ [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

ان کراهت داشتم [illegible] احمد حنبل [illegible]

[illegible] اجتهاد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حقتعالی [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

اتباع [illegible]

[illegible] قوله **لَوْلَا كِتَابٌ** [illegible]

مسلمانان [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] حقتعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اجتهاد [illegible]

[illegible] مصلحت مسلمانان [illegible]

[illegible] اسیران [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible]

[illegible] عصمت

[illegible]

[illegible] منقولست [illegible] اجتهاد [illegible]

اسلام [illegible] عصمت و عدم اجتهاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] **حَلَالًا طَيِّبًا** [illegible]

[illegible] حقتعالی این آیه فرستاد که **فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ** پس بخورید [illegible] غنیمت [illegible]



[illegible]

... حلال است قبل از ... مسبب ... [illegible]

از مقسوم ... حلالا طیبا ... ابن ... [illegible]

در اخذ فدیه و کسی که دعوی میکند ... مراد ... بعد از تحلیل ... [illegible]

زیرا که کلام در آن است ... تعبیر ... غنیمت باشد اصح قول ... [illegible]

بلیغ ... حلال و مباح ... است که مباح ... حلال ... [illegible]

از ابن جبیر ... مباح ماخوذ است از اباحة الدار ... طیب ... [illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ** ...

تا برای تبعیض است و ... بود و تخصیص کل ... **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **غَفُورٌ** ... **رَحِيمٌ** مهربان است که مباح کرد

... از کفار ... حرام ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فضلت علی الانبیاء بخمس بعثت الی الکافة و احلت

الغنم و نصرت بالرعب جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و خصصت بالشفاعة یعنی ... جمیع پیغمبران ... پیغمبری

پیش از من یکی آنکه مبعوث شدم بر جمیع مکلفان از جن و انس دوم غنیمت را بر من حلال کردانیدند ... چهارم زمین را مسجد و طهور ساختند ...

... شفاعت امت ...

... **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر بگو **قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ** بگو مر آنکسانی را که در دست شما اند **مِنَ**

الْأَسْرَى از اسیران **إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ** اگر بداند خدا ... **فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما **خَيْرًا** ... **يُؤْتِكُمْ**

بدهد شما را **خَيْرًا** بهتر **مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ** از آنچه فرا گرفتند از شما ... **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** و بیامرزد شما را

وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است ... **رَحِيمٌ** مهربان است که شما را توفیق اسلام داده ...

فرمود که حقتعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفتند ... دهد ...

... هزار دینار بتجارت میکنند ... مغفرت ...

... اسلام ...

میکرد ... اسلام ... یا رسول الله ... ام الفضل ...

که ... جبرئیل علیه السلام ... پیغمبر صلی الله علیه

و آله ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... عباس ...

... عباس ...

... ام الفضل ... محمد ابن ...

... پیغمبر صلی الله علیه و آله ...

... عباس ... هذا خیر مما اخذ منی ...

المغفرة ... اسیران ... **وَإِنْ يُرِيدُوا** و اگر خواهند این اسیران **خِيَانَتَكَ** خیانت

کردن با تو ... **فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ** پس بدرستی که خیانت کردند با خدای **مِنْ قَبْلُ** پیش از این ...

میثاق و کفر ... **فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ** پس توانائی داد ترا بر ایشان ...

... **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** ... **حَكِيمٌ** حکم کننده ...

... **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا**

بدرستی که آنانکه ایمان آوردند **وَهَاجَرُوا** و هجرت کردند ... **وَجَاهَدُوا** و جهاد کردند

بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود ... **وَأَنْفُسِهِمْ** و بنفسهای خویش ... **فِي**

سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ... قوم مهاجرانند **وَالَّذِينَ آوَوْا** و آنانکه جا

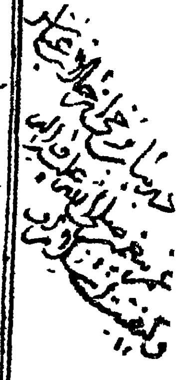
دادند مهاجران را **وَنَصَرُوا** و نصرت کردند ... انصارند **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ** آن گروه بعضی از ایشان **أَوْلِيَاءُ**

بَعْضٍ دوستان بعضی ... عباس و حسن و قتاده و سدی و مجاهد ...

مهاجر و انصار ... منسوخ شد باین و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض ...

صلوات الله علیه ... **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

و آنانکه ایمان آوردند **وَلَمْ يُهَاجِرُوا** و هجرت نکردند **مَا لَكُمْ** نیست مر شما را **مِنْ وَلَايَتِهِمْ** ... **مِنْ شَيْءٍ**





حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند و ان استنصروکم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین
اگر ایشان ... فعلیکم النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر قومی
مشرکان که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده مکنید والله بما تعملون
و خدا بانچه شما میکنید از وفای بعهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم
اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند ... در مظاهرت و معاونت ... الا تفعلوه اگر نکنید ... اگر قوم از پیوستگی با
تعاون و دوستی ... و قطع علاقه ... تکن فتنة حاصل شود فتنه ... فی الارض در زمین و فساد
کبیر و فسادی بزرگ در دین ...
و فتنه و فسادی ... و تعاون و توارث مهاجر و انصار ... دیگر باره از
هجرت و نصرت ... والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و رسول خدای و هاجروا و
هجرت کردند و جاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند در راه رضای خدای و طاعت والذین آووا و آنانکه
بعد از تسلیم ... جای دادند ... و نصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال با مشرکان اولئک آن گروه
هم المؤمنون ایشانند گروندگان حقا ...
... که تحقیق ایمان ... مقتضای آن از هجرت و جهاد و بذل مال و نصرت حق ... در
بقول لهم مغفرة ... و رزق کریم و روزی نیکو ...
سوره ... و بعد از آن ... ایشان بقوله والذین آمنوا و آنانکه ایمان
آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه و هاجروا و هجرت کردند ... ابو جندل و غیر ایشان و جاهدوا و جهاد
کردند معکم با شما ... فاولئک پس آن گروه منکم از جمله شمااند که مهاجر و انصارند
یعنی لاحقان و سابقان ... و اولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از
ایشان اولی ببعض سزاوارترند ... در میراث ... فی کتاب الله
در حکم خدا یا در لوح محفوظ ... این آیه ناسخ حکم ... سبب مهاجرت و مظاهرت و نصرت میراث ...
... اقرب ... صاحب سهم باشد ... عصبه ...
ذوی الارحام ... استثنا ... ان الله بکل شیء علیم
... هجرت و نصرت و مظاهرت ... علیم دانا است بجمیع مصالح بندگان ...
علما را اختلاف است که حکم هجرت بعد از فتح مکه باقی است ... صلی الله علیه و آله لا هجرة بعد
الفتح و صحیح آنست که حکم آن برجا است ... دار الحرب ...
اسلام ابد ... که از مکه بمدینه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مهاجرت کردند و اما قوله علیه الصلوة و السلام
لا هجرة بعد الفتح مخصوص است به هجرت از مکه بمدینه ... اهل مکه اسلام آوردند ... هجرت بمدینه ...
... کراهت ... نقل کنند و بعد
... و الحمد لله رب العالمین اولا و آخرا

من الله ... بتوفیقه ... لاتمام هذا المجلد من کتاب منهج الصادقین فی الزام
المخالفین مع کمال الدقة و بذل الجهد فی تصحیحه و
مقابلته و انطباعه ...
... المغفرة لبانیه و لمصححه

ربنا و تقبل [illegible] عز اسمه

تمام شد جلد اول از کتاب مستطاب تفسیر

کبیر منهج الصادقین بتاریخ شهر شوال المکرم

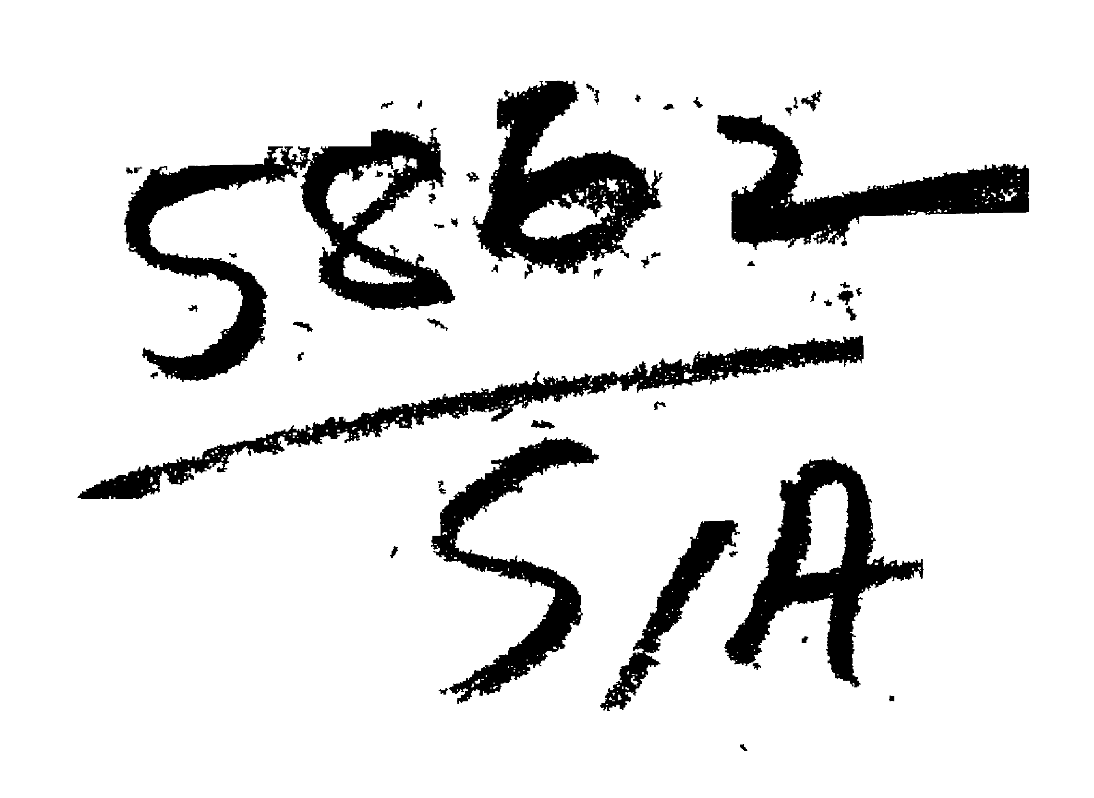
من شهور سنه [illegible] من الهجرة النبویة علی هاجرها آلاف التحیة

و امید از [illegible] متعال چنان است که توفیق عنایت [illegible]

اتمام باقی آن نماید که منفعت آن بر عموم اهل [illegible]

[illegible] عاید [illegible]

گردد و الحمد لله و الصلوة


5862
S/A